

زندگینامه چهارده معصوم علیهم السلام



زندگینامه
چهارده معصوم علیهم السلام



مقدمه

الحمد لله رب العالمین والصلوة و السلام علی سید الانبیاء و المرسلین
محمد(ص) و اهل بیته الطاهرین

بهترین هدیه خداوند به جهان هستی، خلقت چهارده معصوم(ع)
است. این چهارده نور مقدس انقدر مهم هستند که خدا خود و همه
ملائکه اش شبانه روز تا روز قیامت بر انها صلوات می فرستند.

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ ۚ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ
وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

(احزاب ایه 56)

همانا خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود و رحمت می فرستند. ای اهل
ایمان! بر او درود فرستید و آن گونه که شایسته است، تسلیم او باشید.
ما وظیفه داریم این چهارده نور مقدس را بشناسیم و از انها پیروی
کنیم و محبت انها را در دل داشته باشیم.

در اینجا مجموعه 14 جلد کتاب جمع اوری شده است. انشاء الله با
مطالعه این کتب قدم بزرگی در شناخت این 14 نور مقدس
برداشته شود.

تابستان 1404. کرمانشاه

زندگینامه
چهارده معصوم علیهم السلام

حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم

حضرت محمد صلی الله علیه و سلم

حضرت محمد(ص) در سال عام الفیل(سال حمله ابرهه برای تخریب کعبه) در روز 17 ربیع الاول مطابق با سال 610 میلادی در شهر مکه متولد شدند. پدر آن حضرت عبدالله بن عبدالمطلب و مادر آن حضرت آمنه دختر وهب بن عبدمناف بوده است.

سه نفر از چهارده معصوم تولدشان با معجزه بوده است از جمله :
آمده است که در هنگام وضع حمل آمنه مادر رسول خدا، چهارزن موحد و مؤمن در حالیکه در دستشان جامهای بلورین شربت بود، به کمک او آمدند.

یکی گفت: من آسیه خداپرست، همسر فرعون هستم. دیگری
گفت: من مریم عذراء مادر عیسی هستم. سومی که عقب تر از آن

دوبانوی جمیل بود، گفت: من هاجر مادر اسماعیل ذبیح الله

هستم و چهارمی گفت: من کلثوم خواهر موسی بن عمران هستم.

با کمک این چهار زن، کودک متولد گردید و عالم را به نور خود روشن نمود.

امام کاظم (ع) فرمود: چون حضرت متولد شد و به زمین رسید، دست چپ را بر زمین گذاشت و دست راست را بسوی آسمان بلند کرد و زبان خود را به توحید باز کرد. (زندگانی پیامبر اسلام ص 7)

با تولد آخرین پیامبر (ص)، حوادث عجیبی در کره زمین پیدا شد از

جمله: {روایت شده است که: صبح روزی که آنحضرت متولد شد هربتی

که در هر جای عالم بود، بر رو افتاد و ایوان کسری ' بلرزید و چهارده

کنگره آن افتاد و دریاچه ساوه که آنرا می پرستیدند، فرو رفت و خشک

شد و آتشکده فارس که هزار سال خاموش نشده بود، در آن شب

خاموش شد. عبد المطلب در آن شب، نزدیک کعبه خوابیده بود. ناگاه دید

که خانه کعبه با همه ارکانش از زمین کنده شد و بطرف مقام ابراهیم

به سجده افتاد و سپس راست شد و گفت: الله اکبر پروردگار محمد

مصطفیٰ و پروردگار من! الان مرا از انجاس شرک پاک گردانید. در این موقع بتهالرزیدند و بر رو افتادند و ناگاه دید که پرندگان همه بسوی کعبه جمع شدند و کوههای مکه بجانب کعبه متمایل شدند و ابری سفید دید که در برابر حجره آمنه ایستاده است.}

حضرت کودکی خود را در دامن حلیمه سعدیه گذرانند.

حلیمه که تا چهارسالگی یا کمی بیشتر تربیت پیامبر را برعهده داشته درباره حالات خاص حضرت می گوید:

هرگز لباس او را نجس ندیدم گویا دیگری او را پاکیزه می کرد و هر وقت خواستم لباسش را دریاورم فریاد واضطراب می کرد و نمی گذاشت به بدنش نگاه کنم. شبها می شنیدم ذکر می گفت: لا اله الا الله قدوسا قدوسا. او با دست چپ کار نمی کرد و چیزی بدست چپ نمی گرفت و هر چیزی برمی داشت بسم الله می گفت و هر که از خوبان او را می دید از محبت حضرت بی تاب می شد.

رشد جسمی حضرت را اینگونه نوشته اند: در سه ماهگی می نشست. در نه ماهگی با کودکان راه می رفت و در ده ماهگی به چرانیدن گوسفندان می رفت و در پانزده ماهگی تیراندازی می نمود و در سی ماهگی با نوجوانان کشتی می گرفت. (زندگانی پیامبر اسلام ص 18)

رسول خدا ص دوران نوجوانی و جوانی خود را در مکه گذراندند و روزها برای عبادت و تفکر به غار حرا می رفتند.

رسول مکرم اسلام در 25 سالگی با بانوی نمونه، حضرت خدیجه کبری ازدواج کردند. و مدت 25 سال با این بانو زندگی کردند تا اینکه خدیجه کبری در سال دهم بعثت در مکه رحلت نمودند.

بعثت پیامبر اسلام

حضرت در روز 27 رجب چهل و چهارم عام الفیل در سن چهل سالگی رسماً از طرف خداوند سبحان به پیامبری مبعوث گردیدند.

بابعثت پیامبر اسلام، حوادث مهمی در عالم اتفاق افتاد. از جمله اینکه همه دینها باطل شدند و اسلام به عنوان تنها دین معتبر در نزد خداوند برای

همه ملل وامم تا روز قیامت معین گردید. (ان الدین عندالله الاسلام) آل
عمران (19)

تنها دین معتبر نزد خداوند ،اسلام است.

ومن یتغ غیرالاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الاخره من الخاسرین. (آل
عمران 85)

هر که غیر از اسلام، دین دیگری انتخاب کند از او قبول نمی شود و او در
آخرت از زیانکاران است.

دوم اینکه آیات قرآن کریم از آسمان چهارم بنام بیت المعمور بر قلب
پیامبر اسلام نازل گردید و سفره معنوی برای بشریت گسترده شد که
هر کسی می تواند به اندازه ظرفیت روحی خود از آن بهره ببرد.

در باره قرآن کریم ذکر این نکته ضروری است که معجزات پیامبران
دیگر همه مادی بوده است مانند اژدها شدن عصا یا طوفان نوح یا زنده
کردن مرده و شفای مریض و امثال آن. ولی رسول خاتم در کنار
4000 معجزه مادی، یک معجزه معنوی دارد و آن این کتاب سراسر نور

وهدایت وقانون است. لذا معجزه رسول خاتم ابدی است و تا قیامت وجود دارد تا بشریت در همه قرون از آن بهره مند شوند.

سوم اینکه ماموریت انسان سازی توسط پیامبر اسلام شروع شد. پیامبری که نهایت حیا وادب و اخلاق را دارد مبعوث شده بر مردمی که نه ادب داشتند آنچنان که گاهی با حضرت کار داشتند داد می زدند محمد بیرون بیا! یا آنقدر در نزد پیامبر می نشستند که مزاحم کار حضرت می شدند. یا کنار پیامبر دراز می کشیدند و گاهی پایشان را روی شانه حضرت می انداختند! یا وسط نماز جمعه همینکه صدای فروشندگان سیار را شنیدند نماز را رها کردند و پیامبر را تنها گذاشتند .

مردمی که رحم نداشتند و میوه دل خود را زنده بگور می کردند. (واذا المودة سُئلت. بایّ ذنب قُتلت؟) (تکویر 8-9)

وقتی درباره دختران زنه بگور شده می پرسند به چه گناهی کشته شدند؟

اذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه و هو کظیم (نحل 58)

وقتی به یک عرب می گفتند زنت دختر زائیده صورتش از ناراحتی سیاه می شد!

و بچه ها را از ترس فقر می کشتند ولاتقتلوا اولادکم خشیه
املاق.(اسراء 31)

مردمی که اخلاق نداشتند و پیر از کینه و حسادت و تکبر بودند. و به نسب و حسب خود افتخار می کردند.

مردمی که دین نداشتند و بت پرست بودند و 360 خدا را بر یک خدا ترجیح می دادند.

مردمی که سواد و علم نداشتند و فقط شعر درباره شراب وزن واسب عربی و شتر و لذات مادی می گفتند

اینها تبدیل شدند به انسانهای بزرگواری که در جنگ احد در حالی که از تشنگی در حال مرگ بودند به هم آب تعارف می کردند یا بعد از جنگ بجای اینکه خانواده ها سراغ سلامت عزیزان خود باشند از سلامت پیامبر می پرسیدند

به انسانهای عابد مانند اویس قرن و انسانهای زاهد مانند ابوذر و انسانهای عالم مانند سلمان و انسانهای شجاع مانند مقداد و عمار و بلال و جابر و غیره.

پیامبر در اخلاق و ایمان مردم انقلاب ایجاد کرد. بین آنها برادری ایجاد کرد. و اذکروا نعمه الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم اخوانا. (آل عمران 103)

چهارم تمدن بزرگ اسلامی اعلام موجودیت کرد. تمدنی که درخشش آن از قرن دوم شروع شد و تا قرن هفتم ادامه پیدا کرد.

پنجم اینکه راهبان مسیحی و یهودی با اینکه مدتها چشم به انتظار بعثت پیامبر اسلام بودند ولی با آغاز پیامبری پیامبر اعظم ص، زیر بار اسلام نرفتند و شروع به مخالفت و حتی جنگ با اسلام کردند که در نتیجه در عربستان از بین رفتند و نابود شدند.

ششم بعد از خود امامت را پیادگار گذاشتند تا مردم بتوانند در نبود جسم پیامبر^ص از برکات انوار ائمه بهره مند بشوند که فرمودند: کلنا نور واحد. اولنا محمد و آخرنا محمد. اوسطنا محمد و کلنا محمد.

فضائل حضرت محمد (ص)

اولین فضیلت پیامبر این است که در عالم ذر اولین شخصی بود که در جواب الست بر بکم فرمود بلی.

دومین فضیلت آنکه نور حضرتش هزاران سال قبل از آدم خلق شد.

سومین فضیلت آنکه اجدادش همه یکتاپرست بودند.

چهارمین فضیلت آنکه امامان همه از نسل او هستند.

پنجمین فضیلت آنکه همه انبیا به او توسل می جستند.

ششمین فضیلت آنکه کتابی برای بشریت به هدیه آورد که پراز نور و هدایت واعظم واشرف از همه کتب آسمانی.

هفتمین فضیلت آنکه کاملترین دین را به بشریت هدیه داد.

هشتمین فضیلت آنکه علم او از همه انبیا بیشتر بوده است.

نهمین فضیلت آنکه خداوند دو صفت خود روف ورحیم را به او نسبت داده است.

دهمین فضیلت آنکه انسان سازی کرد و هزاران نفر بت پرست را با اخلاق عظیم وبا ایمان قوی خود نجات داد وانسان کرد.

یازدهمین فضیلت آنکه رحمت بود برای عالمیان.

دوازدهمین فضیلت آنکه خدا وملائکه تا روز قیامت بر او صلوات می فرستند.

سیزدهمین فضیلت آنکه نزدیکترین فرد درعالم هستی به خداوند
،پیامبر است ثم دنی فتدلیّ

چهاردهمین فضیلت آنکه در قرآن بارها نام پیامبر در کنار نام خدا آمده: ولله العزه ولرسوله -اطيعوا الله واطيعوا الرسول -استجبوا لله وللرسول -ينصرون الله ورسوله -والذين يؤذون الله ورسوله -

پانزدهمین فضیلت آنکه خدا بخاطر رضایت پیامبر، قبله را از بیت المقدس به مکه تغییر داد: قبله ترضاها.

شانزدهمین فضیلت آنکه کوثر به او عطا شد: انا اعطيناك الكوثر

هفدهمین فضیلت آنکه پاک از گناهان بود همخود وهم اهل بیت (ع): انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا(احزاب 37) اراده کرد خداوند تا اهل بیت تو پاک ومطهر باشند.

هجدهمین فضیلت آنکه دل او معصوم بوده و به خطا نمی رود: ماکذب
الفوادمارای

نوزدهمین فضیلت آنکه چراغ فروزان هست: سراجا منیرا
بیستمین فضیلت آنکه الگوی جهانیان است: لقد کان لکم فی رسول الله
اسوه حسنه. (احزاب 21)

عبادت عظیم پیامبر (ص)

نور پیامبر دهها هزار سال قبل از خلقت انسانها، خدا را تسبیح و تحمید می نمود.

در روایتی از امیرمومنان آمده است که وقتی خدا نور محمد ص را خلق کرد هزار سال خدا را به پاکی یاد کرد و حمد و ثنا خدا را می گفت. خداوند خطاب فرمود که: توئی مراد و مقصود من از خلق عالم. توئی برگزیده من از خلق من. بعزت و جلالم قسم اگر تونبودی افلاک را نمی آفریدم. هر که تو را دوست بدارد من او را دوست دارم و هر که با تو دشمنی کند من با او دشمنی کنم.

سپس خدا از نور پیامبر، دوازده حجاب آفرید. سپس خدا دستورداد تا نور پیامبر وارد حجابها شود. نور پیامبر در حجاب قدرت داخل شد و دوازده هزار سال می گفت: سبحان العلی الاعلی.

و در حجاب عظمت یازده هزار سال فرمود سبحان عالم السر والخفیات
و در حجاب عزت ده هزار سال فرمود سبحان الملك المنان

ودر حجاب هیبت نه هزار سال فرمود سبحان غنی لا یفتقر

ودر حجاب جبروت هشت هزار سال فرمود سبحان الکریم الاکرم

ودر حجاب رحمت هفت هزار سال فرمود سبحان رب العرش العظیم

ودر حجاب نبوت شش هزار سال فرمود سبحان ربک رب العزه

عما یصفون

ودر حجاب کبریاء پنج هزار سال فرمود سبحان العظیم الاعظم

ودر حجاب منزلت چهار هزار سال فرمود سبحان العلیم الکریم

ودر حجاب رفعت سه هزار سال فرمود سبحان ذی الملک والملکوت

ودر حجاب سعادت دو هزار سال فرمود سبحان من یزیل الاشیاء الملک

والملکوت

ودر حجاب شفاعت هزار سال فرمود سبحان الله وبحمده سبحان الله

العظیم

«از امّ سلمه در باره نماز پیامبر پرسیدند. گفت: شما از نماز پیامبر چه می‌دانید؟ رسول خدا (ص) هنگام شب برای نماز برمی خواست و مشغول نماز می شد. سپس به اندازه مدت نماز، می‌خوابید. دوباره بلند می‌شد و نماز می‌خواند. سپس به اندازه مدت نماز، استراحت می‌کرد و مجدداً برای نماز برمی خواست... تا صبح می‌شد.»

«حُذِيفَةُ يَمَانِي که شبی با پیامبر بسر برده است می‌گوید: در آن شب، هنگامیکه پیامبر مشغول نماز شد، فرمود: الله اکبر ذوالملکوت والجبروت والکبرياء والعظمة. بعد از حمد، سوره بقره را تلاوت فرمود و به رکوع رفت و رکوع آن جناب باندازه قیامش بود. در رکوع می‌فرمود: سبحان ربّي العظیم. سبحان ربّي العظیم. وقتی سر از رکوع برداشت، باندازه رکوعش ایستاده بود و می‌فرمود: لرّبّي الحمد، لرّبّي الحمد. سپس به سجده رفت و سجده‌اش باندازه قیامش بود و می‌فرمود: سبحان ربّي الاعلی، سبحان ربّي الاعلی. سپس از سجده سر برداشت و باندازه سجده، می‌نشست و می‌فرمود: ربّ

اغفرلی، ربّ اغفرلی. بعد سوره‌های بقره و آل عمران و نساء و مائده را
خواند.»

«عایشه می‌گوید: پیامبر با ما سخن می‌گفت و ما هم با او حرف می‌زدیم. اما
هنگامیکه وقت نماز می‌رسید، طوری حال پیامبر تغییر می‌کرد که گویا نه
او ما را می‌شناسد و نه ما او را می‌شناسیم.»

«نقل شده که پیامبر در مواقع بسیاری دعا می‌خواند. از جمله :

موقع نگاه کردن در آینه، وقتی که سوار مرکب می‌شدند، هنگامیکه
سفره در نزدشان می‌نهادند، هنگام دست بردن بسوی غذا، وقت جمع
کردن سفره، هنگام خوردن غذا و نوشیدن شیر، هنگامیکه میوه
تازه می‌دیدند، هنگام ورود به بیت الخلاء، موقع عبور از
قبرستان، هنگام زیارت اهل قبور، هنگام خوشحالی، موقع افطار کردن، بعد
از نمازها، در وقت دیدن ماه، در وقت تحویل سال، وقت غم
و گرفتاری، در شدا و سختی‌ها، وقت طلوع آفتاب و هنگام وضو.»

«روایت شده که: رسول خدا (ص) بلند نمی‌شد و نمی‌نشست مگر بیاد خدا.

همچنین روایت شده که: رسول خدا (ص) موقع دعا کردن، چنان دچار تضرع و زاری می کرد که نزدیک بود عبا از دوشش بیافتد.»

رسول خدا فرمود: خداوند متعال آدم (ع) را آفرید و ما را در صُلب او قرار داد و به فرشتگان امر فرمود تا بخاطر احترام ما که در صلب آدم بودیم، بر او سجده کنند. در واقع سجده آنها بندگی خداوند بود و احترام و اطاعت آدم بود که مادر پشتش بودیم.

و چگونه از ملائکه برتر نباشیم و حال آنکه در معراج وقتی به آسمانها بالا رفتم، جبرئیل برای نماز جماعت بمن گفت که جلو بایست!

گفتم: ای جبرئیل بر تو پیشی بگیرم؟

گفت: آری زیرا خداوند تبارک و تعالی پیامبرانش را بر همه فرشتگان برتری داده و تو را بخصوص برتری داده است. من جلو ایستادم و برای آنها نماز خواندم. البته فخر فروشی نیست.

وقتی به حجابهای نور رسیدیم، جبرئیل بمن گفت، پیش برو! ولی خودش ماند.

گفتم: ای جبرئیل! در چنین جایی از من جدا می شوی؟

گفت: خدایم دستور داده که از اینجا فراتر نروم.

من بالا رفتم تا در جاییکه با خدا سخن گفتم.

ندا رسید که: ای محمد! تو بنده من هستی و من پروردگار توام! مرا عبادت کن و بر من توکل نما که تو نور من در بندگانم و رسول من در مخلوقاتم و حجت من در آفریدگانم هستی! بهشتم را برای کسیکه از تو پیروی کند آفریدم و دوزخم را برای کسیکه نافرمانیت کند، قرار دادم و کرامتم را برای اوصیای تو واجب نمودم و ثوابم را برای شیعیان تو قرار دادم.

گفتم: خدایا!! اوصیای من کیانند؟

نداشد که: ای محمد! اوصیای تو همانها هستند که نامشان بر ساق
عرش نوشته شده است. که اول آنها علی بن ابیطالب و آخرین آنها
مهدی امت من است. (مکیال المکارم ج 1 ص 57)

مکارم اخلاق پیامبر:

«اَنْی بُعِثْتُ لِاَتَمِّمَ مَکَارِمَ الْاَخْلَاقِ» این سخن رسول خدا (ص) است
که می فرماید: من برای تمام کردن کرامت های اخلاقی مبعوث شده ام.
در حدیثی از امام صادق (ع)، رسول خدا (ص) اینگونه توصیف شده است: از
همه کس، حکیم تر و داناتر و بردبارتر و شجاعت تر و عادل تر بود. هرگز دستش
به زنی نامحرم نرسید و سخاوتمندترین مردم بود. هرگز درهم و دیناری
نزد او نماند. بر زمین می نشست و بر زمین غذا می خورد و بر زمین می خوابید
و نعلین و لباس خود را پینه و وصله می کرد. در خانه خود رامی گشود
و گوسفند را خود می دوشید و پای شتر را خود می بست و چون خدمتکار از
گردانیدن آسیاب خسته می شد، خود می گرداند. آب وضو را بدست خود
حاضر می کرد و پیوسته سرش در زیر بود. در حضور مردم تکیه نمی کرد
و اهل و عیال خود را خدمت می کرد و هرگز آروغ نزد و هر که او را به

مهمانی دعوت می نمود، قبول می فرمود و نگاه زیاد به صورت مردم، نمی کرد. هرگز برای دنیا بخشم در نمی آمد و برای خدا غضب می کرد و گاه از گرسنگی، سنگ بر شکم می بست و هرچه حاضر می کردند، تناول می فرمود. انگشتر نقره در انگشت کوچک دست راست می کرد. خربزه را دوست می داشت. هنگام وضو مسواک می زد و ادب هر که را رعایت می فرمود و عذر هر که را که معذرت می خواست، قبول می نمود و تبسم بسیار می کرد و هرگز صدای خنده اش بلند نمی شد و هرگز کسی را دشنام نداد و خدمتکار و زنان خود را نفرین نکرد. بد را به خوب جواب می داد و ابتدا به سلام و دست دادن می نمود و در هر مجلسی، یاد خدا می کرد.

«حیوة القلوب ج 2»

فرزندان پیامبر:

«فرزندان آن حضرت از خدیجه (س)، شش نفر بودند که شامل: طاهر (ابراهیم)، قاسم، فاطمه (س)، ام کلثوم، رقیه و زینب.»

غیر از فاطمه زهراء (س)، همه فرزندان رسول خدا (ص) قبل از او از دنیارفتند و حضرت فاطمه (س) هم حداکثر تا نود روز بعد از پیامبر زنده بود و سپس به شهادت رسید.»

هدایای گرانقدر پیامبر اعظم (ص) برای بشریت

پیامبر اعظم (ص) با بعثت خود از طرف پروردگار عالمیان برای بشریت هدایای گرانقدری آورد.

اولین هدیه آن بزرگوار، توحید و کلمه لا اله الا الله بود.

در زمانی که شرک و بت پرستی عالمگیر شده بود، پیامبر اعظم، توحید خالص را برای جهانیان به ارمغان آورد. او می فرمود: مردم! بگوئید: لا اله الا الله تا رستگار شوید.

و فرمود: در حدیث قدسی خداوند فرموده: کلمه لا اله الا الله قلعه من است. و هر که وارد این قلعه شود از عذاب ایمن می گردد.

قرآن مجید هر گونه انحراف از توحید الهی و گرایش به شرک را، گناهی نابخشودنی می شمرد: ان الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر ما دون ذلک

لمن یشاء و من یشرك بالله فقد افتری اثما عظیما {نساء 48}، خداوند
(هرگز) شرک را نمی‌بخشد، و پایین‌تر از آن را برای هر کس بخواهد (و)
شایسته بداند) می‌بخشد، و آن کس که برای خدا همتایی قرار دهد گناه
بزرگی مرتکب شده است.»

و لقد اوحی الیک و الی الذین من قبلک لئن اشرکت لیحبطن عملک و
لتکونن من الخاسرین، به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر
مشرک شوی تمام اعمالت تباه می‌گردد، و از زیانکاران خواهی بود.»
(سوره زمر، آیه 65)

یعنی اگر بنده ای در تمام عمر کارهای خیر انجام دهد و به کسی آزار
واذیت نرساند ولی مشرک بمیرد، خداوند او را در بهشتش جای نخواهد
داد.

و از طرفی اگر شخص موحدی، گناहانی را مرتکب شده باشد بوسله توبه
و شفاعت بخشیده می‌شود.

هدیه دیگری که پیامبر اعظم ص برای مسلمانان آورد قرآن کریم بوده است.

قرآن کتابی است که :

*انسان را به بهترین آئین هدایت می کند: انّ هذا القرآن یهدی للّتی
هی اقوم اسراء 9

*با عث بیداری انسانها از غفلت است: انّ هو الاّ ذکر للعالمین. ص 87

*پر از مَثَلها و اندرزها و اسرار خلقت و نظام آفرینش
است: ولقد ضربنا للناس فی هذا القرآن مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ یحذرون. زمر 27

*چون خالی از هر گونه کجی و نادرستی است، با عث تقوای
انسانهای گردد: قرآنّا عربیّاً غیر ذی عوجٍ لَعَلَّهُمْ یَتَّقون. زمر 28

*جدا کننده حق از باطل است: شهر رمضان الذّی أنزل فیهِ القرآن
هدیّ للناس و بیناتٍ مِنَ الْهُدَیْ ' والفرقان. بقره 184

*نور است و با نور خود، افراد را به راه راست هدایت
می کند: کتاب أنزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور. ابراهیم 1

*برای مؤمنین، شفا و هدایت و برای ظالمین

و ستمکاران، ضرر و گمراهی بیشتر است: **وَنَزَّلُ الْقُرْآنَ شِفَاءً وَرَحْمَةً**

لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا. اسراء 82

و...

هدیه دیگری که پیامبر اعظم برای جهانیان به ارمغان آوردند اهل بیت است که چراغ هدایت بشریت می باشند.

هدیه دیگری که پیامبر اعظم برای جهانیان به ارمغان آوردند نماز است. نماز جماعت. نماز جمعه. نماز شب. نماز در مسجد. و انواع نمازهای مستحب

واقعاً اگر نماز نبود چگونه آدمی می توانست بدون واسطه با خدایش راز و نیاز کند. چگونه می توانست عبودیتش را به پروردگار نشان دهد. و چگونه می توانست زنگارهای غفلت و گناه را از دل و روحش پاک نماید. این همه برکاتی که در نماز و نماز جماعت و نماز جمعه و دیگر نمازهاست همه هدایای پیامبر اعظم به بشریت می باشند.

هدیه دیگری که پیامبر اعظم برای جهانیان به ارمغان آوردند مسجد است. مساجد بهترین نقاط کره زمین و خانه خدا و محل اظهار عبودیت است. اهل مساجد، اهل الله هستند. مسجد در اسلام مرکز بسیج مردم است. مرکز فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی مسلمانان است. محل اجتماع مسلمانان و وحدت و محبت مسلمین است. مسجد سنگر مسلمانان است که هرچه باشکوه‌تر باشد دشمن شکن تراست و...

هدیه دیگری که پیامبر اعظم برای جهانیان به ارمغان آوردند خمس وزکات است. برای سادات فقیر و حوزه های علمیه، خمس را قرار دادند و برای فقرا و مساکین جامعه، زکات را منظور نمودند تا بدینوسیله فقر و محرومیت از جامعه مسلمین برطرف گردد و اغنیا هم در سعادت جامعه شریک باشند.

هدایای دیگری که پیامبر اعظم برای جهانیان به ارمغان آوردند حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر و دیگر واجبات

ومستحبات است. که همه اینها در مجموعه ای بنام دین اسلام جمع شده است .

بعضی ویژگیهای رسول الله (ص)

امام باقر ع فرمود: در حضرت محمد ص سه ویژگی بود که در هیچ احدی نبود: 1- سایه ای نداشت. 2- از هر کجا عبور می کرد تا دوروز بوی عطر حضرت به مشام می رسید. 3- به هیچ سنگ و درختی عبور نمی فرمود مگر آنکه برایش سجده و تعظیم می نمود. (اثبات الهدی ج 1 ص 228)

نور چهره حضرت

امام صادق ع فرمود: اگر رسول الله ص در شبی که کاملاً تاریک بود از جائی عبور می کرد نوری مانند پاره ماه از او ساطع بود. (اثبات الهدی ج 1 ص 226)

نماز و روزه پیامبر (ص)

1. پیامبر (ص) دوبرابر نمازهای واجب نماز ، مستحبی بجا می آورد و

- دوبرابر روزه‌های واجب ، روزه‌ی مستحبی می‌گرفت.
2. در سفر و غیر سفر ، شبانه سیزده رکعت بجا می‌آورد که یک رکعت وتر و دو رکعت نماز صبح جزء آن بود .
3. در ماه مبارک رمضان ، نماز بیشتر می‌خواند.
4. وقتی نیازمندی نزد او می‌نشست ، نمازش را سریع می‌خواند تا نیاز او را اجابت نماید.
5. در نماز رنگ چهره‌اش از خوف خدا دگرگون می‌گشت.
6. پیش از آغاز نماز 7 مرتبه تکبیر می‌گفت.
7. بسم‌ا... الرحمن الرحیم را در نماز بلند می‌گفت.
8. قبل از قرائت نماز « اعوذ بالله من الشیطان الرجیم » می‌گفت.
9. نماز را از همه کاملتر و در عین حال مختصرتر می‌خواند.
10. هیچ نماز واجبی را بدون قنوت نمی‌خواند.
11. در هنگام شروع نماز ، دست به شانه‌های نمازگزاران می‌گذاشت و می‌فرمود: « منظم و صاف بایستید. »
12. مشتاقانه انتظار وقت نماز را می‌کشید و بر آن مراقبت می‌نمود.
13. هیچ چیز را بر نماز مقدم نمی‌داشت.

14. می فرمود : « نور چشم من در نماز و روزه قرار داده شده است. »

15. پس از تمام شدن سلام نماز ، سه بار تکبیر می گفت و هر بار

دست هایش را تا برابر نرمه گوش بلند می کرد .

16. در هنگام رکوع ، سرش را نه پایین می انداخت و نه آنگونه بلند

می کرد که از بدنش بالاتر باشد بلکه حد معتدل را رعایت می نمود.

17. هنگامی که به مصیبتی دچار می شد ، هزار رکعت نماز در آن روز

می خواند و به شصت مسکین صدقه می داد و سه روز روزه می گرفت.

18. اگر در حال نماز بود و کودکی گریه می کرد نمازش را کوتاه می

کرد.

مکارم اخلاقی پیامبر (ص)

1. هیچ فرصتی را جز در راه کار برای خدا و یا اصلاح خویشتن از دست

نمی داد.

2. مسلمانان را به کار کردن سفارش می نمود.

3. کینه کسی را در دل نگاه نمی داشت و درصدد انتقام بر نمی آمد.

4. به آرامی و با وقار قدم برمی داشت.
5. نعمت های الهی در نظر او بزرگ و با عظمت بودند.
6. دنیا و حوادث تلخ آن وی را غضبناک نمی ساخت.
7. هرگز در کارهایشان تندروی و کندروی نمی نمود.
8. شجاع ترین، نیکوترین و بخشنده ترین مردم بود.
9. وقتی که با حادثه ای برخورد می کرد، آن را به خدا واگذار می نمود.
10. در همه کارها معتدل و میانه رو بود.
11. بردباریش همواره بر خشم او سبقت می گرفت.
12. هرگز کسی را دشنام نداد و یا به لقب های بد نخواند.

ویژگی های فرماندهی پیامبر (ص)

1. پیامبر (ص) در همه شرایط با لشگریان و مردم خویش مدارا می

نمود.

2. در جنگ راستگو و وفادار به عهد و پیمان خود بود.

3. هنگام قدرت ، از مجازات چشم پوشی و گذشت می کرد.
4. در امور جنگ با تدبیر ، تفکر و دور اندیشی عمل می کرد.
5. در هر میدان جنگی به ابتکاری جدید دست می زد ، که او را در پیروزی بر دشمن یاری می کرد.
6. دشمنان از اقدامات و تاکتیکهای او بهت زده و سرگردان می شدند.
7. سرعت در فرماندهی در نزد او ، برای مقابله با مسائل جدی دارای اهمیت بسیار بود.
8. به تمرکز فرماندهی توجه و تأکید فراوان داشت.
9. ضوابطی دقیق ، برای فرماندهی لشگر و تقویت آن قرار می داد.
10. اطاعت از فرماندهان را رمزی برای انضباط ، انقیاد و فرمانبرداری می دانست.
11. فرمانده لشگر را بر اساس شایستگی و شناخت بر می گزید.
12. پیروزیهای جنگ او را مغرور نمی کرد.
13. نیروی دشمن را ارزیابی می نمود ، و برای مقابله ، ابزار و تجهیزات لازم را تهیه و تدارک می دید.

تواضع و فروتنی پیامبر (ص)

1. پیامبر (ص) هر کس را که می‌دید به او سلام می‌کرد و کسی در سلام

بر او سبقت نگرفت.

2. با فقیران و مساکین نشست و برخاست می‌نمود.

3. هیچ فقیری را به خاطر فقر یا بیماری تحقیر نمی‌کرد.

4. از هیچ پادشاهی به خاطر قدرتش نمی‌ترسید.

5. همه را یکسان بسوی خدا و حق دعوت می‌کرد.

6. لباس و کفش خود را وصله می‌زد.

7. روی زمین می‌نشست و با بردگان غذا می‌خورد.

8. اگر به مجلسی وارد می‌شد، در آخر و نزدیک درب می‌نشست و نه

در صذر آن.

9. دارای رقت قلب بسیار بود.

10. سلام کردن بر کودکان را دوست داشت.

11. دوست نداشت که هنگام ورود به مجالس، جلوی پای او بلند

شوند.

12. با دست خود از گوسفندان شیر می‌دوشید.

13. پیامبر (ص) هنگام اشاره ، با تمام دست اشاره می‌فرمود.

14. بر دست کارگر بوسه می‌زد.

15. بدرفتاری و بی‌حرمتی به شخص خود را با نظر اغماض می‌نگریست.

زهد پیامبر اکرم (ص)

1. پیامبر (ص) از دنیا به اندازه‌ی نیاز خود استفاده می‌نمود.

2. هرگز شیفته و شیدای دنیا نبود.

3. خزینه‌ها و گنج‌های دنیا بر او عرضه شد ولی نپذیرفت.

4. با قلب خویش از دنیا اعراض فرمود و یاد دنیا را در قلب خویش

نابود ساخت.

5. هیچ چیز را در دنیا از گرسنگی و خوف خدا خوش‌تر نداشت.

6. سخاوتمندترین مردم بود.

7. از آنچه که خداوند نصیب او می کرد ، جز به اندازه نیاز یکسال آنهم

از خرما و جو بر نمی داشت و باقیمانده را در راه خدا صرف می نمود.

8. حق را اجرا می نمود ، هرچند که به ضرر خود و یا یارانش تمام

می شد.

9. از همه پیامبران زاهدتر بود.

10. اگر داشت ، می بخشید و اگر نداشت ، می فرمود: « ان شاء الله ... ، خدا

می رساند. »

11. هرگز دونوع غذا در سفره آن حضرت نبود مگر اینکه از یک غذا

می خورد و غذای دیگر را صدقه می داد.

12. هرگز درهم و دیناری نزد خود پس انداز نکرد.

سکوت و سخن گفتن پیامبر (ص)

1. سکوت پیامبر (ص) بر حلم و بردباری ، حذر و پرهیزکاری ، تقدیر و

- اندازه گیری و تفکر و اندیشمندی استوار بود.
2. جز در مواقع ضروری سخن نمی گفت.
3. از همه مردم خوش سخن تر و فصیح تر بود.
4. تمام سخنانش کوتاه و جامع بود.
5. جوهر صدای او بلند و آهنگ کلامش از همه زیباتر بود.
6. وقتی که کسی را صدا می زد ، سه مرتبه صدا می کرد.
7. در هنگام سخن گفتن بدون تکرار حرف می زد.
8. هنگام اجازه گرفتن سه مرتبه اجازه می گرفت.
9. در حال سخن گفتن لبخند می زد.
10. به سخنان همه به یک میزان گوش می داد.
11. کلمات او متصل به یکدیگر، ولی شمرده بود. به گونه ای که شنونده آن را بخوبی می شنید و درک می کرد.
12. سخن همنشین خود را قطع نمی نمود وبا او به صورتی رفتار می کرد که تصور می شد هیچکس در نزد رسول خدا (ص) از او گرامی تر نیست.
13. هیچگاه زبان خود را به دشنام و ناسزا آلوده نمی کرد.

14. هرگاه از رفتار کسی آزرده می گشت ناراحتی در سیمایش نمایان

می شد ولی با زبان گله و اعتراض برخورد نمی کرد.

15. از جدال (اصرار کردن) ، پر حرفی و بیان مطلب بیهوده پرهیز می

کرد.

16. در جایی که امید ثواب داشت سخن می گفت.

17. سخن گفتن کسی را قطع نمی کرد مگر آنکه آن شخص از حد

مشروع (غیبت، تهمت و ...) تجاوز می کرد.

18. کسی را بر اغزش و خطای در سخن مؤاخذه نمی فرمود.

19. چون با کسی سخن می گفت ، کاملاً بر می گشت و رو به او می

ایستاد.

آداب خوردن و آشامیدن پیامبر (ص)

1. پیامبر (ص) در هنگام غذا خوردن با دیگران ، نخستین کسی بود

که دست به غذا می برد و آخرین کسی بود که دست از غذا می کشید.

2. همواره از جلوی خود غذا می خورد.

3. هنگام نوشیدن آب به سه مرتبه می نوشید. (می مکید و هرگز

نمی بلعید)

4. با دست راست خود غذا می خورد.

5. هرگز در حال تکیه دادن غذا نمی خورد.

6. مانند بردگان و به جهت تواضع در برابر خداوند بر روی زمین

می نشست و غذا می خورد.

7. بهترین غذا نزد آن حضرت غذایی بود که شرکت کنندگان بیشتری

بر سر آن سفره وجود داشته باشند.

8. بین هر دو لقمه غذایی که میل می نمود ، حمد خداوند را بجا می آورد.

9. هرگاه نوشیدنی میل می کرد ، در آغاز بسم... می گفت و آب را

می مکید و می فرمود : « درد کبد از بلعیدن آب به یک نفس به وجود

می آید. »

10. غذا را خوب می جوید.

11. هرگز غذای داغ میل نمی کرد و صبر می کرد تا خنک شود.

12. هرگز غذایی را مذمت نمی کرد . اگر دوست داشت می خورد و اگر

دوست نداشت ، نمی خورد و آن را بر دیگران تحریم نمی کرد.

13. هنگام خوردن غذا ، به کسی که مقابلش بود ، لقمه اش را تعارف

می نمود و هنگام نوشیدن آب ، به کسی که سمت راستش بود ، آب

می داد.

14. هنگام غذا خوردن ، نشستن بر پای چپ را سنت می دانست.

15. از خوردن سبزی های بد بو پرهیز می نمود.

16. تا حد امکان تنها غذا نمی خورد.

17. تا گرسنه نمی شد غذا میل نمی کرد و قبل از سیر شدن نیز از

خوردن منصرف می شد.

آداب بهداشتی پیامبر (ص)

1. پیامبر (ص) برای هر نمازی مسواک می کرد.

2. موی سر خود را با برگ سدر می شست و شانه می زد.

3. می فرمود : گرفتن موی بالای لب ، به گونه ای که لب نمایان گردد ، از

سنت است.

4. بعد از هر وضو خود را معطر می نمود.

5. در هر روز جمعه ، قبل از اینکه برای نماز از خانه خارج شود ؛

ناخن هایش را می گرفت .

6. بهترین و محبوب ترین هدیه نزد او ، عطر بود .

7. علاوه بر آداب وضو ، اغلب روزها خود را شست و شو می داد .

8. پیش از صرف غذا و بعد از آن دست و دهانش را می شست .

9. شانه ، قیچی ، آینه و مسواک جزء اسباب مسافرتش بود .

10. خانه اش با تمام سادگی و بی تجملی پیوسته پاکیزه بود .

11. اکثر لباس های او سفید بود .

12. ژولیده مو بودن را کراهت می دانست .

13. همیشه خوشبو بود .

آداب فردی و خانوادگی پیامبر (ص)

1. پیامبر (ص) اوقات خود را به سه بخش تقسیم می فرمود : بخشی را برای عبادت ، بخشی را برای خانواده و اهل بیت و بخشی برای کارهای شخصی خود که در این وقت نیز به کارهای مردم می پرداخت.
2. خود را برای اصحاب می آراست . چنانکه برای خانواده اش آراسته می ساخت.
3. با خانواده خود مشورت می کرد.
4. با اهل خانه مهربان بود.
5. به اهل خانه در امور داخلی منزل کمک می نمود.
6. هرگز صدای خود را بلند نمی کرد.
7. به هر که وارد خانه می شد احترام می کرد.
8. هنگام ورود به منزل وضو می گرفت و دو رکعت مختصر نماز می خواند و سپس به بستر می رفت.
9. هزینه های زندگی او اندک بود.
10. احترام به پدر و مادر را به دیگران سفارش می نمود.
11. در خوراک و پوشاک ، چیزی زیاده تر از خدمتکارانش نداشت.

آداب معاشرت پیامبر (ص)

1. اخلاق پیامبر (ص) نرم بود و به کسی ظلم نمی کرد.
2. کسی را تحقیر نمی کرد.
3. همواره اهل فضل و دانش را می پذیرفت و حوایج هر کدام را برآورده می ساخت.
4. دستور می دادند که نیازهای نیازمندان را به من ابلاغ کنید.
5. زبان خود را از سخنان غیرلازم و غیرضروری حفظ می کرد.
6. با مردم مأنوس بود و آنها را از خود نمی راند.
7. از یاران خود دلجویی و تفقد می کرد.
8. از احوال عمومی مردم جويا می شد.
9. اگر کسی کار شایسته ای انجام میداد، او را تحسین و تقویت می کرد.
10. از جریان های اجتماعی و اوضاع و احوال مردم غافل نبود.
11. حق هریک از کسانی را که در مجلس او حضور داشتند ، ادا می

کرد.

12. لغزش کسی را بازگو نمی کرد.

13. همواره خوشرو و نرم بود..

14. کسی را زیاد ستایش نمی کرد.

15. مردم را از خود ناامید نمی ساخت.

16. هیچگاه کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت.

17. بر بی ادبی اشخاص غریب در هنگام سؤال و سخن صبر می کرد.

18. بر مصیبت های بزرگ و تهمت های سهمگین صبور بود.

19. در سخاوت و جرأت و صراحت لهجه و صداقت و وفای به عهد و

پیمان و اخلاق نرم و کرامت در معاشرت از همه مردم بالاتر و برتر بود.

20. هیچگاه پای خود را در میان اصحاب دراز نمی کرد.

21. در مصافحه دست خود را نمی کشید تا طرف مقابل دست خود را

بکشد.

22. مزاح را از خوش اخلاقی و موجب ادخال سرور می دانست و خنده

اش لبخند بود.

23. با افراد شریف و آبرومند ارتباط عاطفی داشت.

24. پیامبر (ص) با خویشاوندان خود صله رحم می کرد.

25. به هیچکس ظلم و ستم نمی نمود.

26. از همه دیرتر به خشم می آمد و از همه زودتر از افراد راضی می

شد.

27. مردم را با تمام وجود و نهایت جدّیت موعظه و نصیحت می کرد.

28. به هیچ سائلی جواب رد نمی داد.

29. به هیچکس خیره خیره نگاه نمی کرد.

30. با هر کسی روبرو می شد، ابتدا او سلام می کرد.

31. از ترس آنکه مبادا مردم دچار انحراف شوند، لحظه ای از کار آنان

غفلت نمی نمود.

32. هنگام خشم و غضب از شدت ناراحتی روی خود را برمی گرداند.

33. خشنودی و خشم او از چهره اش فهمیده می شد.

34. به عیادت بیماران می پرداخت.

35. در مراسم تشییع جنازه حضور می یافت.

36. هیچگاه در معامله سخت گیری نمی کرد به دروغ و تدلیس (فریب

کاری) متوسل نمی شد.

37. با کسی مجادله و لجاجت نمی کرد.

38. کار خود را به گردن دیگران نمی انداخت.

39. به کسی حق مداخله در امور دیگران را نمی داد.

40. نظر مشورتی دیگران را مورد مطالعه و توجه قرار می داد.

سوءالات یهودی درباره مقام پیامبر صلی الله علیه و آله

بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ، یک نفر یهودی خدمت امیرمؤمنان علیه السلام رسید و سوءالاتی از او کرد ، که بعد از پاسخ علی علیه السلام ، این یهودی مسلمان شد . از جمله : شما معتقد هستید پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، برتر از همه انبیاء است . حال من از شما می پرسم : حضرت آدم علیه السلام دارای این فضیلت بود که همه فرشتگان بر او سجده کردند . آیا پیامبر شما هم همچون فضیلتی داشته است ؟ علی علیه السلام فرمود : سجده فرشتگان در مقابل آدم علیه السلام ، یک بار بود . ولی خدا ، خود و ملائکه اش ، شبانه روز بر پیامبر ما صلوات فرستند . « إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا » (احزاب (33) : 56 .

یهودی : خدا ، باد را برای عذاب قوم هود علیه السلام فرستاد . آیا خدا ،

برای پیامبر شما هم این چنین کرد ؟ علی علیه السلام : در جنگ خندق ،

خدا بادی را فرستاد که ریگ و سنگ بر سر و صورت لشکر کفر ریخت ، و آن‌ها را فراری داد .

یهودی : حضرت صالح از دل کوه ، شتری بیرون آورد . پیامبر شما هم همچون کاری کرده است ؟ علی علیه السلام : شتر صالح با او سخن نگفت . ولی ما مشاهده کردیم که شتری در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله بر زمین نشست و صداهایی از خود درمی آورد . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : او از صاحب خود شکایت دارد و به دنبال صاحبش فرستاد و...

یهودی : خدا به سلیمان پادشاهی داد . آیا پیامبر شما هم این چنین بوده است ؟ علی علیه السلام : ملکی به نام محمود بر پیامبر اسلام نازل شد و کلیدهای را آورد و گفت : خدا فرموده است این کلیدهای گنج‌های زمین است و می‌خواهی در دنیا پادشاه باش . آخرت هم برای تو خواهد بود . پیامبر صلی الله علیه و آله قبول نکرد و فرمود : می‌خواهم یک روز سیر باشم و خدا را شکر گویم و یک روز گرسنه باشم ، از خدا بطلبم .

یهودی : حضرت سلیمان ، باد را تحت فرمان داشت و به هر کجا می‌خواست با دو قالیچه‌اش ، پرواز می‌کرد . پیامبر شما این چنین بوده است ؟ علی علیه السلام : جبرئیل وسیله آسمانی به نام براق آورد که در یک شب پیامبر صلی الله علیه و آله را از مکه به قدس و از آنجا به آسمان‌های هفت گانه بالا برد و ...

یهودی : حضرت موسی علیه السلام با خدا سخن گفت . آیا پیامبر شما

این چنین فضیلتی داشته است ؟ علی علیه السلام : در معراج ، در مقام قاب قوسین ، پیامبر صلی الله علیه و آله با خدای خود سخن فرمود .

یهودی : حضرت عیسی علیه السلام در گهواره حرف می زد . آیا پیامبر شما این چنین بوده است ؟ علی علیه السلام : پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وقتی به دنیا آمد ، دست چپ بر زمین زد و با دست راست به آسمان اشاره کرد و زبان به توحید گشود .

یهودی : عیسی علیه السلام مرده را زنده می کرد . آیا پیامبر شما هم می توانست ؟ علی علیه السلام علیهم السلام در جنگ خیبر زنی یهودی ، دست گوسفندی را کباب کرد و به زهر آلوده ساخت و برای پیامبر آورد . وقتی حضرت لقمه اول را در دهان گذاشت دست گوسفند به زبان درآمد و گفت من به زهر آلوده شده ام .

یهودی : حضرت عیسی علیه السلام از داخل آذوقه خانه های مردم خبر می داد . آیا پیامبر شما این فضیلت را داشت ؟ علی علیه السلام : در جنگ موته با اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه و لشکر اسلام در مرز روم بود ، پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود و همه حوادث جنگ را از قبیل قطع شدن دست جعفر طیار و شهادتش و شهادت زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه و ... خبر می داد .

یهودی : حضرت نوح نفرین کرد ، و طوفان ، کفار را هلاک کرد . آیا پیامبر شما این چنین فضیلتی داشته است ؟ علی علیه السلام : پیامبر اسلام ، پیامبر رحمت بود . ولی زمانی عده ای از مردم نزدش آمدند و از بی آبی و بی بارانی شکایت کردند . پیامبر دعا کرد و چندین شبانه روز باران آمد . به طوری که کوچه ها و خانه پر از آب شد و باز آمدند و

درخواست کردند که باران در شهر نبارد ، ولی بر زمین‌هایشان ببارد ! پیامبر فرمود : بنی آدم زود از نعمت ملول می‌شود ، و دعا کردند : خدایا بر مدینه نباران و بر اطراف مدینه بباران ! در شهر باران نبود ، ولی در اطراف شهر باران بارید⁽¹⁾ .

(1) بحار الانوار : ج 16 ، ص 354 .

امتیازات خاص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

ازدواج همسرانش بر دیگران بعد از پیامبر حرام است. ، ثواب و عقاب همسرانش مضاعف بودند ، او خاتم انبیاء بوده است ، همه دین‌ها با دین او باطل شدند ، کتاب او بر خلاف دیگر کتب آسمانی ، معجزه است ، زمین برای او و امت او مسجد است ، او برای اهل کبائر ، شفاعت می‌کند ، به سوی همه انس و جن مبعوث شد ، اولین شخصی است که محشور می‌شود ، و اولین شافع است ، و اولین شخصی است که وارد بهشت می‌شود ، در قیامت امت او از سایر امم بیشتر هستند ، می‌توانست نماز را نشسته بخواند ، دیگران نباید صدایشان را بر او بلند می‌کردند ، خدا در قرآن انبیاء را با اسم ندا کرده مثل : یا داود ! یا موسی ! ولی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله را با القاب : یا ایها النبی ! یا ایها الرسول ! یا ایها المزمّل ! خطاب کرده است . و فقط در چهار مورد اسم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در قرآن ذکر شده که آن هم با شهادت به رسالت همراه است « مَا كَانَ

مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رَّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ⁽¹⁾ ، « مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ » ⁽²⁾ « وَأَمَّنُوا بِمَا نَزَّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِّن رَّبِّهِمْ » ⁽³⁾ « بَرَسُولٍ يَأْتِي مِّن بَعْدِي أَسْمُهُ أَحْمَدُ » ⁽⁴⁾ ، فرزندان دخترش ، فرزندان او حساب می شوند . پس حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را می توان پسران پیامبر صلی الله علیه وآله خواند .

(1) احزاب (33) : 40 .

(2) فتح (48) : 29 .

(3) محمد (47) : 2 .

(4) آل عمران (3) : 6 .

مهربانی رسول خدا(ص)

در تاریخ آمده است: در سال نهم هجرت هنگامی که قبیله سرکش طی بر اثر حمله قهرمانانه سپاه اسلام شکست خوردند، عدی بن حاتم که از سرشناسان این قبیله بود به شام گریخت، ولی خواهر او که «سفانه» نام داشت به اسارت سپاه اسلام درآمد. سفانه را همراه سایر اسیران به مدینه آوردند و آنان را در نزدیک در مسجد در خانه ای جای دادند، روزی رسول خدا (ص) از آن اسیران دیدن کرد، سفانه از موقعیت استفاده کرده و گفت: «یا محمد هلک الوالد و غاب الوافد فان رایت ان تخلی عنی، و لا تشمت بی احیاء العرب، فان ابی کان یفک العانی، و یحفظ الجار، و یطعم الطعام، و یفشی السلام، و یعین علی نوائب الدهر؛ ای محمد! پدرم (حاتم) از دنیا رفت، و نگهبان و سرپرستم (عدی) ناپدید شد و فرار کرد، اگر صلاح بدانی مرا آزاد کن، و شمامت و بدگویی قبیله های عرب ها را از من دور ساز، همانا پدرم (حاتم) بردگان را آزاد می ساخت، از همسایگان نگهبانی می نمود، و به مردم غذایی رسانید، و آشکارا سلام می کرد، و در حوادث تلخ روزگار، مردم را یاری می نمود.» پیامبر اکرم (ص) که به ارزش های اخلاقی، احترام شایان می نمود، به سفانه فرمود: «یا جاریه هذه صفة المؤمنین حقاً، لو کان ابوک مسلماً لترحمناعلیه؛ ای دختر! این ویژگی هایی که بر شمردی، از صفات مؤمنان راستین است، اگر پدرت مسلمان بود، ما او را مورد لطف و رحمت قرار می دادیم.» آنگاه پیامبر (ص) به مسؤولین امر فرمود: «خلوا عنها فان اباهای کان یحب مکارم الاخلاق؛ این دختر را به پاس احترامی که پدرش به ارزش های اخلاقی می نمود، آزاد سازید.» آن گاه پیامبر (ص) لباس نو به او پوشانید، و هزینه سفر به شام را در اختیار او گذاشت، و او را همراه

افراد مورد اطمینان به شام نزد برادرش رهسپار کرد. عدی بن حاتم می گوید: «هنگامی که خواهرم سفانه به اسارت سپاه اسلام درآمد و من به سوی شام گریختم، پس از مدتی خواهرم با کمال وقار و متانت به شام آمد و مرا در مورد این که گریخته ام و او را تنها گذاشتم سرزنش کرد، عذرخواهی کردم، پس از چند روزی از او که بانویی خردمند و هوشیار بود، پرسیدم: «این مرد (پیامبر اسلام) را چگونه دیدی؟» گفت: «سوگند به خدا او را رادمردی شکوهمند یافتم، سزاوار است که به او پیوندی که در این صورت به جهانی از عزت و عظمت پیوسته ای». با خود گفتم به راستی که نظریه صحیح همین است، به عنوان پذیرش اسلام، به مدینه سفر کردم، پیامبر (ص) در مسجد بود، در آن جا به محضرش رسیدم، سلام کردم، جواب سلامم را داد و پرسید: کیستی؟ عرض کردم عدی بن حاتم هستم، آن حضرت برخاست و مرا به سوی خانه اش برد، در مسیر راه با این که مرا به خانه می برد، بانویی سالخورده و مستضعف با او دیدار کرد، اظهار نیاز نمود، پیامبر (ص) به مدتی طولانی در آنجا توقف کرد و آن بانو را درمورد تامین نیازهایش راهنمایی فرمود. با خود گفتم: «سوگند به خدا این شخص پادشاه نیست.» سپس از آن جا گذشتیم و به خانه رسول خدا (ص) وارد شدم، پیامبر (ص) از من استقبال و پذیرایی گرمی نمود، زیراندازی که از لیف خرما بود، نزد من آورد و به من فرمود: بر روی آن بنشین. گفتم: بلکه شما بر آن بنشینید. فرمود: نه، شما بر آن بنشین، خود آن حضرت بر روی زمین نشست، با خود گفتم: این نیز نشانه دیگر که آن حضرت، پادشاه نیست. سپس مطلبی از دینم را که راز پوشیده بود بیان فرمود، دریافتم که او بر رازها آگاهی دارد، و

فهمیدم که پیامبر مرسل می باشد، بیانات و پیشگوییها و مهربانی هایش مرا شیفته اش کرده و همانجا مسلمان شدم.^۱

در جنگ خیبر که با حضور شخص پیامبر (ص) در سال هفتم هجرت رخ داد، پس از پیروزی سپاه اسلام بر سپاه کفر، جمعی از یهودیان به اسارت سپاه اسلام درآمدند، یکی از اسیران، صفیه دختر حی بن اخطب (دانشمند سرشناس یهود) بود. بلال حبشی، صفیه را به همراه زنی دیگر به اسارت گرفت و آن ها را به حضور پیامبر (ص) آورد، ولی هنگام آوردن آن ها اصول اخلاقی را رعایت نکرد، و آن ها را از کنار جنازه های کشته شدگان یهود حرکت داد، صفیه وقتی که پیکرهای پاره پاره یهودیان را دید بسیار ناراحت شد و صورتش را خراشید، و خاک بر سر خود ریخت، و سخت گریه کرد. هنگامی که بلال آنها را نزد پیامبر (ص) آورد، پیامبر (ص) از صفیه پرسید: «چرا صورتت را خراشیده ای و این گونه خاک آلود و افسرده هستی؟!» صفیه ماجرای عبورش از کنار جنازه ها را بیان کرد، رسول اکرم (ص) از رفتار غیر انسانی و خلاف اخلاق اسلامی بلال حبشی ناراحت شده و بلال را سرزنش کرده و فرمود: «نزع منك الرحمة یا بلال حیث تمر بامرأتین علی قتلی رجالهما؛ ای بلال! آیا مهر و محبت و عاطفه از وجود تو رخت بر بسته که آن ها را از کنار کشته شدگان شان عبور می دهی؟! چرابی رحمی کردی؟» جالب این که پیامبر اکرم (ص) برای جبران رنج ها و ناراحتی های صفیه، با او ازدواج کرد، سپس او را آزاد، و بار دیگر بایش نهاد صفیه با او ازدواج نمود و به این ترتیب، ناراحتی های او را به طور کلی از قلبش زدود.

¹ <https://hawzah.net/fa/Article/View/93858>

خواهر رضاعی پیامبر اسیر شد!

در ماجرای جنگ حنین که در سال هشتم هجرت رخ داد، شیماء دختر حلیمه که خواهر رضاعی پیامبر (ص) بود، با جمعی از دودمانش به اسارت سپاه اسلام درآمدند، پیامبر (ص) هنگامی که شیماء را در میان اسیران دید، به یاد محبت های او و مادرش در دوران شیرخوارگی، احترام و محبت شایانی به شیماء کرد. پیش روی او برخاست و عباى خود را بر زمین گستراند، و شیماء را روی آن نشانید، و با مهربانی مخصوصی از او احوال پرسى کرد، و به او امر فرمود: «تو همان هستی که در روزگار شیرخوارگی به من محبت کردی...» (با این که از آن زمان حدود شصت سال گذشته بود) شیماء از پیامبر (ص) تقاضا کرد، تا اسیران طایفه اش را آزادسازد، پیامبر (ص) به او فرمود: «من سهمیه خودم را بخشیدم، و در مورد سهمیه سایر مسلمانان، به تو پیشنهاد می کنم که بعد از نماز ظهر برخیز و در حضور مسلمانان، بخشش مرا وسیله خود قرار بده تا آنها نیز سهمیه خود را ببخشند. شیماء همین کار را انجام داد، مسلمانان گفتند: «ما نیز به پیروی از پیامبر (ص) سهمیه خود را بخشیدیم.» سیره نویسنده معروف ابن هشام می نویسد: «پیامبر (ص) به شیماء فرمود: اگر بخواهی باکمال محبت و احترام، در نزد ما بمان و زندگی کن، و اگر دوست داری تو را از نعمت ها بهره مند می سازم و به سلامتی به سوی قوم خود بازگرد؟» شیماء گفت: می خواهم به سوی قوم خود بازگردم. پیامبر (ص) یک غلام و یک کنیز به او بخشید و این دو با هم ازدواج کردند، و به

عنوان خدمتکار خانه شیما به زندگی خود ادامه دادند.^۲

چرا نماز را سریع خواندند؟

مهربانی و اخلاق نیکوی پیامبر (ص) در حدی بود که امام صادق (ع) فرمود: روزی رسول خدا (ص) نماز ظهر را با جماعت خواند، مردم بسیاری به او اقتدا کردند، ولی آن ها ناگاه دیدند آن حضرت بر خلاف معمول دو رکعت آخر نماز را با شتاب تمام کرد (مردم از خود می پرسیدند، به راستی چه حادثه مهمی رخ داده که پیامبر (ص) نمازش را با شتاب تمام کرد؟! پس از نماز از پیامبر (ص) پرسیدند: «مگر چه شده؟ که شما این گونه نماز را (با حذف مستحبات) به پایان بردی؟» پیامبر (ص) در پاسخ فرمود: «اما سمعتم صراخ الصبی؛ آیا شما صدای گریه کودک را شنیدید؟» معلوم شد که کودکی در چند قدمی محل نماز گزاران گریه می کرده، و کسی نبود که او را آرام کند، صدای گریه او دل مهربان پیامبر (ص) را به درد آورد، از این رو نماز را با شتاب تمام کرد، تا کودک را از آن وضع بیرون آورده، و نوازش نماید.^۳

پیامبر را امتحان کرد!

عبد الله بن سلام از یهودیان عصر پیامبر (ص) بود، عواملی از جمله جاذبه های اخلاق پیامبر (ص) موجب شد که اسلام را پذیرفت و رسماً در صف

^۲ <https://hawzah.net/fa/Article/View/93858>

^۳ <https://hawzah.net/fa/Article/View/93858>

مسلمانان قرار گرفت، او دوستی از یهودیان به نام «زید بن شعبه» داشت، عبدالله پس از پذیرش اسلام همواره زید را به اسلام دعوت می کرد، و عظمت محتوای اسلام را برای او شرح می داد بلکه به اسلام گرویده شود، ولی زید هم چنان بر یهودی بودن خود پافشاری می کرد و مسلمان نمی شد، عبدالله می گوید: روزی به مسجدالنبی رفتم ناگاه دیدم، زید در صف نماز مسلمانان نشسته و مسلمان شده است، بسیار خرسند شدم، نزدش رفتم و پرسیدم «علت مسلمان شدنت چه بوده است؟» زید گفت: تنها در خانه ام نشسته بودم و کتاب آسمانی تورات را می خواندم، وقتی که به آیاتی که در مورد اوصاف محمد (ص) بود رسیدم، با ژرف اندیشی آن را خواندم و ویژگی های محمد (ص) را که در تورات آمده بود به خاطر سپردم، با خود گفتم بهتر آن است که نزد محمد (ص) روم و او رایبازمایم، و بنگرم که آیا او دارای آن ویژگی ها که یکی از آنها «حلم و خویشتن داری» بود هست یا نه؟ چند روز به محضرش رفتم، و همه حرکات و رفتار و گفتارش را تحت نظارت دقیق خود قراردادادم، همه آن ویژگی ها را در وجود او یافتم، با خود گفتم تنهایک ویژگی مانده است، باید در این مورد نیز به کاو خودادامه دهم، آن ویژگی حلم و خویشتن داری او بود، چرا که در تورات خوانده بودم: «حلم محمد (ص) بر خشم او غالب است، جاهلان هرچه به او جفا کنند، از او جز حلم و خویشتن داری نینند.» روزی برای یافتن این نشانه از وجود آن حضرت، روانه مسجد شدم، دیدم عرب بادیه نشینی سوار بر شتر به آنجا آمد، وقتی که محمد (ص) را دید، پیاده شد و گفت: «من از میان فلان قبیله به اینجا آمده ام، خشکسالی و قحطی باعث شده که همه

گرفتار فقر و ناداری شده ایم، مردم آن قبیله مسلمان هستند، و آهی در بساطندارند، وضع ناهنجار خود را به شما عرضه می کنند، و امید آن رادارند که به آنها احسان کنی.» محمد (ص) به حضرت علی (ع) فرمود: آیا از فلان وجوه چیزی نزد تو مانده است؟ حضرت علی (ع) گفت: نه، پیامبر (ص) حیران و غمگین شد، همان دم من به محضرش رفتم عرض کردم ای رسول خدا! اگر بخواهی با تو خرید و فروش سلف کنم، اکنون فلان مبلغ به تو می دهم تا هنگام فصل محصول، فلان مقدار خرما به من بدهی، آن حضرت پیشنهاد مرا پذیرفت، و معامله را انجام داد، پول را از من گرفت و به آن عرب بادیه نشین داد، من هم چنان در انتظار بودم تا این که هفت روز به فصل چیدن خرما مانده بود، در این ایام روزی به صحرا رفتم، در آنجا محمد (ص) را دیدم که در مراسم تشییع جنازه شخصی حرکت می کرد، سپس درسایه درختی نشست و هر کدام از یارانش در گوشه ای نشستند، من گستاخانه نزد آن حضرت رفتم، و گریبانم را گرفتم و گفتم: «ای پسر ابو طالب! من شما را خوب می شناسم که مال مردم رامی گیرید و در بازگرداندن آن کوتاهی و سستی می کنید، آیا می دانی که چند روزی به آخر مدت مهلت بیشتر نمانده است؟» من با کمال بی پروایی این گونه جاهلانه با آن حضرت رفتار کردم (با این که چند روزی به آخر مدت مهلت باقی مانده بود) ناگاه از پشت سر آن حضرت، صدای خشنی شنیدم، عمر بن خطاب را دیدم که شمشیرش را از نیام برکشیده، به من رو کرد و گفت: «ای سگ! دور باش.» عمر خواست با شمشیر به من حمله کند، محمد (ص) از او جلوگیری کرد و فرمود: «نیازی به این گونه پرخاش گری

نیست، باید او (زید) را به حلم و حوصله سفارش کرد، آن گاه به عمر فرمود: «برو از فلان خرمافلان مقدار به زید بده.» عمر مرا همراه خود برد و حق مرا داد، به علاوه بیست پیمانه دیگر اضافه بر حقم به من خرما داد. گفتم: این زیادی چیست؟ گفت: چه کنم حلم محمد (ص) موجب آن شده است، چون تو از نهیب و فریاد خشن من آزرده شدی، محمد (ص) به من دستور داد این زیادی را به تو دهم، تا از تو دلجویی شود، و خوشنودی تو به دست آید. هنگامی که آن اخلاق نیک و حلم عظیم محمد (ص) را دیدم مجذوب اسلام و اخلاق زیبای محمد (ص) شدم، و گواهی به یکتایی خدا، و رسالت محمد (ص) دادم و در صف مسلمانان درآمدم.^۴

1. «ستارگان درخشان، ج 1، ص 29.

نگاه عمیقانه یهودی به پیامبر اسلام

یکروز یک نفر یهودی نزد پیامبر اسلام آمد و نگاه خیره‌ای به حضرت نمود.

حضرت فرمود: کاری داری؟

⁴ <https://hawzah.net/fa/Article/View/93858>

یهودی گفت: موسی علیه السلام برتر است یا تو؟ موسایی که خدا با او حرف زد و معجزاتی چون اژدها شدن عصا و تاییدن نور از جینش را به او داد و تورات را بر او نازل کرد و دریا را برای او شکافت!

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: برای انسان خوب نیست که از خودش تعریف کند ولی بر تو واجب است که پیامبر آخرالزمان را بشناسی!

بدانکه وقتی آدم علیه السلام از بهشت اخراج شد، صدا زد: خدایا! تو را بحق محمد و آل محمد مرا بیامرز!

خدا هم او را آمرزید.

وقتی که نوح سوار کشتی شد، می خواست غرق شود، صدا زد: خدایا! بحق محمد و آل محمد مرا نجات بده! خدا هم او را نجات داد.

وقتی ابراهیم علیه السلام در آتش گرفتار شد، صدا زد: خدایا! بحق محمد و آل محمد مرا نجات بده! خدا هم او را نجات داد.

هنگامیکه موسی علیه السلام به دریا رسید و پشت سرش فرعونیان بودند، صدا زد: خدایا! بحق محمد و آل محمد مرا نجات بده! خداهم او را نجات داد....

اگر موسی علیه السلام زمان من بود و بمن ایمان نمی آورد، ایمانش بخدا سودی برایش نداشت!...

و بدانکه از نسل من، مهدی ظاهر می شود که عیسی علیه السلام پشت سر او نماز می خواند و او را یاری می کند.⁽¹⁾

اصحاب پیامبر قصد تنبیه ان شخص را داشتند

روزی رسول خدا(ص) و یارانش در جوار یکی از کوه‌های مدینه نشسته بودند. امام حسن ع. نیز در آغوش پیامبر(ص) بود. در این هنگام مردی بیابانگرد به سوی حضرت آمد و با لحنی تند و زننده خطاب کرد: ای محمد! آن گاه که تو را ندیده بودم از تو ... و اکنون که دیدمت ... بیشتر شد. اصحاب از این سخن به خشم آمدند و قصد تنبیه او را داشتند. رسول خدا(ص) با اشاره دست آنان را بازداشت و صبورانه لبخند زد و فرمود: آرام باشید.

مرد بیابانگرد از پیامبر(ص) خواست تا بر پیامبری خود دلیل و برهان بیاورد. رسول خدا(ص) فرمود: اگر دوست داری یکی از اعضای پیکرم تو را از دلیلم خبر دهد.. مرد بیابانگرد قبول کرد. پیامبر(ص) از امام حسن⁷ خواست تا سخن بگوید. بیابانگرد از روی تمسخر خندید و گفت: خودش نمی‌تواند دلیل بیاورد، بچه‌ای را به پا داشته تا سخن بگوید.. پیامبر(ص) فرمود: آنچه را که تو می‌خواهی او می‌داند؛ در این هنگام امام حسن ع. رو به مرد بیابانگرد نمود و ماجرای سفر او را مو به مو برایش شرح داد و به او خبر داد که چگونه او و قومش برای قتل پیامبر توطئه کردند و او برای پیدا کردن پیامبر(ص) و عملی کردن توطئه چه رنج‌هایی را در راه تحمل کرده است. مرد بیابانگرد که اسرار خود را از زبان کودکی خردسال می‌شنید، سخت تعجب کرد و گفت: این خود دلیلی

است بر حقانیت محمد و آسمانی بودن پیامبری او، سپس اندکی تأمل کرد و راه حق را برگزید و آیاتی از قرآن را نزد پیامبر(ص) فرا گرفت. سپس به سوی قوم خود رفت و پس از مدتی با گروهی از افراد قبیله خود خدمت پیامبر آمد. آنان نیز به رسول خدا(ص) ایمان آوردند و مسلمان شدند. (بحارالانوار، ج 43، ص 333)

تو بهتری یا جبرئیل؟

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:
خداوند، مخلوقی بهتر از من نیافریده و کسی نزد او از من گرامی تر نیست .

علی علیه السلام پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ! شما بهترید یا جبرئیل؟

فرمود: ای علی علیه السلام ! خداوند تبارک و تعالی پیامبران مرسل را بر فرشتگان مقرب

1 . جایگاه اهل بیت در جهان هستی .

خویش برتری داده است و مرا بر همه پیامبران برتری بخشیده است .
ای علی علیه السلام ! بعد از من، برتری از آن تو و امامان بعد از تو است
زیرا فرشتگان، خدمتگزار ما و دوستان ما هستند . ای علی علیه السلام !
فرشتگان حامل عرش، که به تسبیح و تحمید پروردگار مشغولند، برای
آنانکه به ولایت ما بگردند، طلب آمرزش کنند .⁽¹⁾

نام بهشتیان و جهنمیان در کف دست رسول خدا صلی الله علیه و آله !
امام صادق علیه السلام فرمود:
روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم سخنرانی نمود . سپس
دست راست خود را مشت کرد و بالا برد و پرسید:
ای مردم ! می دانید در مشت من چیست؟
گفتند: خدا و رسولش داناترند .
فرمود: نام بهشتیان و نام پدرانشان تا روز قیامت !
سپس مشت دست چپ را بالا برد و پرسید:
می دانید در دست چپم چیست؟
گفتند: خدا و رسول عالمترند !
فرمود: نام طائفه جهنمیان و نام پدرانشان تا روز قیامت !
سپس فرمود: خدا حکم کرد و او دادگر است و این آیه را تلاوت کرد:
«فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» .⁽¹⁾
عدهای در بهشت و عدهای در جهنم !⁽²⁾

اسم اعظم در نزد رسول خداست !

امام صادق علیه السلام فرمود:

به حضرت عیسی علیه السلام دو حرف (علم) داده شد . به موسی علیه السلام چهار حرف ! به ابراهیم علیه السلام هشت حرف ! به نوح علیه السلام پانزده حرف ! به آدم علیه السلام بیست و پنج حرف ! و خدا همه این حروف را به حضرت محمد صلی الله علیه و آله داد . همچنین خداوند، هفتاد و دو حرف از اسم اعظم را که هفتاد و سه حرف است، به محمد صلی الله علیه و آله داد و یک حرف را نزد خود نگاه داشت .⁽³⁾

بازهم از اخلاق عظیم پیامبر خدا (ص)

«تواضع و فروتنی پیامبر به حدّی بود که پس از پیروزی در جنگ

خیبر، برالاغی که لجام و جلّ آن از لیف خرما بود سوار شده بود و به

کودکان و زنان سلام می نمود.

روزی شخصی با آن حضرت سخن می گفت و در حال

صحبت می لرزید. پیامبر فرمود: چرا از من می ترسی؟ منکه پادشاه نیستم.»

«روزی پیامبر بطرف مسجد می‌رفت. در راه به کودکانی رسید که بازی می‌کردند. همینکه چشم کودکان به حضرت افتاد، چون دیده بودند که حسنین (ع) پر پشت پیامبر سوار شده و حضرت به آنها سواری می‌داد، آنها هم به پیامبر گفتند: کُنْ جملی! شتر ما باش! پیامبر هم با ملاطفت، تمام بچه‌ها را بنوبت بر پشت مبارکش سوار می‌نمود.

مردم که در مسجد منتظر پیامبر بودند، چون دیدند حضرت نیامد، بلال را بدنبال پیامبر فرستادند. وقتی بلال در کوچه با صحنه حلقه زدن کودکان بدور پیامبر و تقاضای سواری از حضرت، مواجه شد، خواست کودکان را از حضرت دور کند اما حضرت فرمود: این کار را نکن! بلکه به خانه ما برو و مقداری گردو بیاور! بلال از خانه حضرت مقداری گردو آورد و به پیامبر داد. حضرت به کودکان فرمود: آیا حاضرید شترتان را به این گردوها بفروشید؟ کودکان با خوشحالی قبول کردند و گردوها را گرفته و پیامبر را رها نمودند. رسول خدا (ص) فرمود: خدا رحمت کند برادرم یوسف را که او را به پول اندکی فروختند همینطور که این کودکان مرا به چند دانه گردو فروختند!»

رسول خدا صلی الله علیه و آله اکثرا موقع خوردن غذا، در منزل خود را باز می گذاشتند تا اگر گرسنه ای آمد با او هم غذا شوند .
پیامبر بخشنده ترین افراد بود و نشد شخصی از حضرت درخواست کمک کند ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله جواب منفی دهد . بلکه اگر داشتند، کمک می کردند و اگر نداشتند، می فرمود: اگر خدا بدهد بتو می بخشم .

1 . جایگاه اهل بیت علیهم السلام در جهان هستی .
عبدالله بن عمر: من کسی را از پیامبر بخشنده تر و با شجاعت تر و پاکیزه تر ندیده ام .⁽¹⁾

- 1 . ستارگان درخشان، ج 13، ص 18.
2 . جایگاه اهل بیت علیهم السلام در جهان هستی .

خدمتکار پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:
من ده سال در خانه پیامبر بودم . یکبار نشد که حضرت بمن بگوید چرا

اینکار را نکردی و یا چرا این کار را کردی؟
 یکشب که برای افطار حضرت مقداری شیر آماده شده بود، پیامبر دیر
 بمنزل آمدند و من بخیال اینکه جائی مهمان هستند، افطاری حضرت را
 خوردم! وقتی پیامبر آمدند از همراهانش پرسیدم که آیا حضرت افطار
 کرده‌اند؟ گفتند نه! هنوز چیزی نخورده‌اند. من بسیار نگران شدم که
 اگر حضرت افطاری خود را بخواهد، من چه کنم؟ اما گویا پیامبر
 صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دانست لذا چیزی نفرمود و آب افطار نمودند!⁽¹⁾
 آمده است که یکنفر یهودی که از حضرت طلبکار بود، نزد پیامبر آمد و
 طلب خود را خواست. حضرت فرمود الان چیزی ندارم. یهودی گفت
 منم شما را رها نمی‌کنم تا طلب مرا بدهید!

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: پس منم با تو اینجا می‌نشینم. پیامبر
 صلی‌الله‌علیه‌وآله با یهودی بود تا اینکه نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء
 و صبح را همانجا بجا آورد. مسلمانها متوجه شدند و با چشم و ابرو
 یهودی را تهدید می‌کردند که دست از پیامبر بردارد. حضرت متوجه
 شد و فرمود: از این مرد چه می‌خواهید؟ گفتند: او شما را حبس کرده
 است! فرمود: خدا مرا مبعوث نکرده که در حق هم پیمانم یا دیگران
 ظلم کنم!

وقتی روز بعد شد و خورشید بالا آمد، یهودی شهادتین را گفت و
 مسلمان شد و نصف مالش را بخشید و عرض کرد:
 بخدا قسم! من این جسارت را بشما نکردم مگر به این علت که بینم
 اوصاف شما مطابق با آنچه در تورات آمده می‌باشد یا خیر! زیرا در آنجا

خدا فرموده است که: تولد محمد بن عبدالله در مکه و هجرتش به مدینه است. او خشن و فریاد زننده نیست. ناسزا نمی گوید! و دیدم که اوصاف شما مطابق است پس من شهادت به وحدانیت خدا و نبوت شما می دهم و این مالم را در اختیار شما قرار می دهم که هر چه درباره آن حکم کنی قبول می نمایم.⁽²⁾

1. زندگانی پیامبر اسلام.

2. ستارگان درخشان، ج 1، ص 24.

سالم شدن چشم معیوب!

چشم قتاده در جنگ احد بر اثر زخمی از حقه بیرون آمد. او چشمش را در دست گرفت و نزد پیامبر آمد و گفت: زنی زیبا دارم که هم من او را دوست دارم و هم او مرا دوست دارد. و نمی خواهم مرا اینگونه ببیند! پیامبر چشم او را در جایش گذاشت و فرمود: خدایا! بر او زیبایی ببوشان!

چشم قتاده سالم شد و از روز اولش بهتر.

چشم دیگرش گاهی درد می گرفت ولی این چشم هیچگاه دیگر دچار ناراحتی نشد.

روزی یکی از پسرانش نزد عمر بن عبدالعزیز رفت. عمر گفت: این شخص کیست؟ او گفت:

انا بن الذی سالت علی الخدّ عینه فردت بکفّ المصطفی احسن الردّ

فعادت کما کانت لاولّ مرّة فیا حُسن ما عین و یا حُسنَ ماردّ

یعنی: من پسر کسی هستم که چشمش به گونه‌اش آویزان شد! ولی بدست پیامبر در جایش قرار گرفت و مثل اولش شد. پس چه خوب چشمی شد و چه خوب شخصی بود

1. ستارگان درخشان، ج 10، ص 35.

معجزات پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله

1 - دست قطع شده

یک روز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، از مدینه طیبه بیرون رفت و دید که مرد عربی از چاه برای شتر خود آب می کشد . به مرد فرمود : « آیا اجیر می خواهی که برای شترت آب بکشد » . عرض کرد : « آری ! و به هر دلوی ، سه خرما اجرت می دهم » .

حضرت صلی الله علیه و آله قبول کرده و یک دلو آب کشید و سه خرما اجرت گرفت ، سپس آن بزرگوار هشت دلو دیگر کشید ، که ناگهان ریسمان قطع شد و دلو به چاه افتاد ، اعرابی غضبناک شد و جسارت کرده سیلی به صورت مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله زد و بیست و چهار درهم به پیامبر داد .

آن بزرگوار دست خود را میان چاه کرد و دلو را بیرون آورد ، چون اعرابی این حلم و خوش اخلاقی و معجزه را از پیامبر صلی الله علیه و آله دید ، فهمید که آن حضرت بر حق است . لذا از جسارتی که به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده بود ، آن چنان ناراحت شد که رفت و کاردی پیدا کرده و یک دست خود را قطع کرد و بر اثر آن غش کرد و بر زمین افتاد . عده ای او را دیدند و آب به صورتش پاشیدند . وقتی که به هوش آمد ، گفتند : « چه اتفاقی رخ داد » ؟ گفت : « به صورت پیامبر خدا

صلی الله علیه و آله سیلی زده ام و می ترسم که دچار عقوبت شوم ». پس بلند شد و دست قطع شده خود را به دست دیگر گرفت و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد .

بعضی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفتند : « چه می خواهی ؟ » گفت : « با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کار دارم » .

سلمان او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برد ، در حالی که پیامبر نشسته بود و حسنین را روی زانوی مقدس خود گذاشته بود . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « دستت چرا قطع شده ؟ »

عرض کرد : « من دستی را که به صورت مبارک شما سیلی زده باشد نمی خواهم ». رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دعوت به مسلمان شدن کرد . او گفت : « اگر شما پیامبر بر حقیق ، دست قطع شده مرا مثل اول سالم نمایید ! »

پیامبر صلی الله علیه و آله دست قطع شده او را به جای خود گذاشته ، و بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان جاری نمودند ، و دست مبارک را به موضع قطع شده گذاشتند ، که دست آن عرب به حال اولیه خود برگشت و اعرابی اسلام آورد⁽¹⁾ .

2- سخن گفتن گوشت بره

چون پیامبر صلی الله علیه و آله از جنگ خیبر به سوی مدینه بازگشت . زنی از یهود که اظهار اسلام می کرد ، خدمت آن حضرت آمده و دست بره ای را که زهر آلوده کرده بود برای آن حضرت هدیه آورد . پیامبر فرمود : « این هدیه برای چیست ؟ » گفت : « پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله ! چون به جنگ خیبر رفتی ، من برای شما خیلی نارحت بودم ، زیرا

می دانستم که آنها بسیار قوی و شجاعند ، لذا این بره را که مانند بچه خود بزرگ کرده بودم ، برای شما نذر کردم که اگر خدا به شما پیروزی بدهد ، این بره را ذبح کرده و دستهایش را پخته و برای شما بیاورم .
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « نان بیاورید » . چون نان آوردند و سفره انداختند ، قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله ، براء بن معرور دست دراز کرد و لقمه ای از غذا برداشته و به دهان گذاشت ، علی علیه السلام فرمود : « ای براء ، به رسول خدا مقدم نشو » .

براء گفت : « یا علی ! مگر پیامبر را بخیل می دانی ؟ » علی علیه السلام فرمود : « نه ولی مناسب اقوام پیامبر آن است که نه تو و نه من و نه احدی در گفتار و کردار و خوردن و آشامیدن بر او مقدم نشویم .

1 - ستارگان درخشان : 33/1 .

براء مشغول خوردن بود که ناگاه خداوند آن دست گوسفند را به سخن آورد و به زبان فصیح گفت : « یا رسول الله ! از من نخور ، که مرا به زهر آلوده اند » . در همان موقع براء به حالت مرگ افتاد و مرد ، پیامبر آن زن را خواستند و فرمودند : « چرا چنین کردی ؟ » آن زن یهودیه گفت : « تو پدر و عمو و شوهر و برادر و فرزند مرا کشته ای ، من برای این دست گوسفند را به زهر آغشته کردم ، که با خود گفتم اگر شما پادشاه باشی من انتقام خود را از شما کشیده ام و اگر پیامبر باشی خدا شما را حفظ می نماید .

پیامبر فرمود : « راست گفتی ، خدا مرا حفظ می کند . و تو به مرگ براء

خوشحال نشو ! که خدا او را امتحان کرد و به خود گذاشت ، به خاطر آنکه بر رسول خدا خود را مقدم کرد⁽¹⁾ .

3 - استجابت دعای باران

چون پیامبر خدا به مدینه هجرت کرد اهل مدینه روز جمعه به حضور آن حضرت آمدند و گفتند : « یا رسول الله ! از آسمان برای ما باران نمی آید ، درخت های ما زرد و برگشان ریخته است » . پیامبر اکرم در حالی که ابری در آسمان نبود دست مبارک خود را به سوی آسمان بلند کرد و هنوز پیامبر از جای خود حرکت نکرده بود که باران رحمت به قدری آمد که مردم به سختی خود را به خانه های خود رساندند و مدت هفت شبانه روز باران آمد .

در جمعه دوم مردم گفتند : « یا رسول الله ! از زیادی باران خانه های ما خراب شد ! راه قافله ها مسدود گردید ! » ، رسول اکرم صلی الله علیه و آله تبسم کرد و فرمود : « اولاد آدم اینطور است که به زودی از نعمت ملول می شود ! »

آن بزرگوار دعا کرد : « خدایا بر اطراف و حوالی ما باران بیاید . در محل روئیدن گیاهان و چراگاهها باران بیاید ، ولی در محل خود ما باران نیاید .

(1) حیوة القلوب .

در همان ساعت به کرامت آن حضرت باران از مدینه قطع شد ولی در اطراف مدینه باران می آمد⁽¹⁾ .

4 - سخن گفتن آهو و شتر

روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله به آهوئی برخورد که او را به طناب خیمه‌ای بسته بودند . ناگهان آهو به قدرت الهی به سخن آمد و گفت : « یا رسول الله ! مادر دو فرزندم ، فرزندانم گرسنه هستند و پستان من پر از شیر است . مرا رها کن تا بروم و آنها را شیر بدهم و برگردم و مجدداً مرا به طناب خیمه ببندند ! »

حضرت فرمود : « چگونه تو را رها کنم در حالی که جمعی تو را شکار کرده‌اند و بسته‌اند ! »

گفت : « یا رسول الله ! من برمی‌گردم تا به دست مبارک خود مرا ببندی . »

پیامبر پیمان الهی از او گرفت که برگردد و او را آزاد نمود . او بعد از اندک زمانی برگشت و حضرت او را به طناب خیمه بست و سؤال کرد که این صید از کیست ؟ گفتند : « یا رسول الله ! از بنی فلانست ! پیامبر نزد آنها رفته و با صاحب آهو صحبت کرد که او را بخرد ولی آن شخص که با دیدن این معجزه ایمان قوی پیدا کرده بود ، آهو را آزاد کرد و اسلامش نیکو گردید⁽²⁾ .

5 - شتری که به پیامبر پناه آورد

امام علی علیه السلام فرمود : « در یکی از جنگ‌ها در خدمت حضرت

محمد صلی الله علیه و آله بودیم ، ناگاه شتری به حضور پیامبر آمده و به

زبان عربی فصیح گفت : « یا رسول الله ! فلان مرد از من کار کشیده تا

پیر شدم . اکنون می‌خواهد مرا سر ببرد . لذا من به تو پناه آوردم ! »

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصی را نزد صاحب آن شتر فرستاد . او را حاضر کردند و او شتر خود را به پیامبر بخشید و رسول خدا او را رها نمود⁽¹⁾ !

-
- (1) ستارگان درخشان : 32/1 .
(2) حیوة القلوب .

6 - شفای نابینا

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که مرد نابینایی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت : « یا رسول الله دعا کن خدا دیده‌های مرا به من برگرداند » .

حضرت دعا کرد و او بینا شد و رفت . نابینای دیگر آمد و گفت : « یا رسول الله ! دعا کن خدا چشمان مرا روشن کند » . حضرت فرمود : « بهشت را بهتر می‌خواهی یا چشمان خود را ؟ » گفت : « یا رسول الله ! ثواب نابینا بودن بهشت است ؟ »

حضرت فرمود : « خدا از آن کریم‌تر است که بنده مؤمن خود را به کوری مبتلا گرداند و ثواب او را بهشت ندهد »⁽²⁾ .

7 - شفای مبتلا به برص

عربی که مبتلا به مرض برص (لک و پیس شدن بدن) شده بود به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمد . رسول خدا آب دهان مبارک را به محل زخم او زد . هنوز از حضور پیامبر اکرم مرخص نشده بود که شفا یافت⁽³⁾ .

8 - غذا خوردن با دست چپ

روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مردی را دید که با دست چپ غذا می خورد . حضرت فرمود : « با دست راست بخور » . گفت : « نمی توانم و دروغ می گفت » . حضرت فرمود : « بعد از این هرگز نتوانی با دست راست غذا بخوری » ، بعد از آن هر چند می خواست که دست راست خود را به دهان برساند به جانب دیگر می رفت و به دهانش نمی رسید⁽¹⁾ .

(1) ستارگان درخشان : ص 34 .

(2) حیوة القلوب .

(3) ستارگان درخشان : ص 42 .

9 - تسبیح سنگ

در جنگ حنین ، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سنگی را به دست گرفت که از آن سنگ صدای تسبیح و تقدیس شنیده می شد . بعد از آن پیامبر صلی الله علیه و آله ، به سنگ امر کرد تا شکافته شود ، آن سنگ به سه قسمت شده و از هر قسمت تسبیحی شنیده می شد که غیر از تسبیح قسمت دیگر بود ⁽²⁾ .

10 - زنده شدن بزغاله

از سلمان روایت شده که چون رسول خدا به مدینه هجرت کرد و به خانه ابو ایوب انصاری تشریف برد . در خانه ابو ایوب ، به غیر از یک بزغاله و سه کیسه گندم چیز دیگری نبود . بزغاله را برای آن حضرت بریان کرد و نان را پخت و به نزد حضرت آورد . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود که در میان مردم ندا کنند هر که غذایی خواهد به خانه ابو ایوب بیاید . ابو ایوب ندا می کرد و مردم می دویدند و مانند سیلاب می آمدند تا اینکه خانه پر شد و همه خوردند و سیر شدند و از غذا کم نشد .

سپس حضرت فرمود : « استخوان ها را جمع کردند و در میان پوست بزغاله گذاشت و فرمود : « برخیز به اذن خدا » ، سپس بزغاله زنده شد و ایستاد و مردم صدا به شهادتین بلند کردند ⁽³⁾ .

11 - نعمت و برکت در سایه همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله

از ابوطالب روایت شده که : در سال هشتم ولادت پیامبر بود که به قصد تجارت به

(1) ستارگان درخشان : ص 42 .

(2) ستارگان درخشان : ص 42 .

(3) حیوة القلوب .

شام رفتیم . در آن موقع هوا بسیار گرم بود . چون حرکت کردیم ، اقوام من گفتند : « محمد صلی الله علیه و آله را به که می سپاری ؟ » گفتم : « او را با خود می برم » . گفتند : « در این گرما به سفر بردن کودکی که پرورده حرم و مکه بوده است ، مناسب نیست » .

گفتم : « نه والله او را با خود می برم » . او را بر شتری نشاندم و سفر را شروع کردیم . چون آفتاب سوزان شد ، ابر سفیدی مانند برف آمد و بر بالای سرش سایه افکند ، و به هر جا که می رفت ، همراه او بود . در طول راه به محلی رسیدیم که آب کم بود و هر مشکی را به دو اشرفی می خریدند ، ولی ما به برکت آن حضرت آب فراوان داشتیم و دچار کم آبی نبودیم و به هر محلی که می رسیدیم ، از برکت او حوض ها پر آب می شد و زمین ها پر گیاه می گردید و هر شتری که در راه می ماند ، چون دست مبارک خود را بر آن می گذاشت ، روان می شد .

چون نزدیک شهر بصری رسیدیم ، صومعه راهبی را دیدیم که در آن راهبی به نام بحیرا زندگی می کرد ، و هرگز با مردم انس نگرفته و صحبت نمی کرد و احوال کسی را نمی گرفت ، ولی وقتی کاروان ما را دید ، به طرف پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و گفت : « اگر آنکه خوانده و

شنیده‌ام هست ، توئی و غیر تو نیست ! »

ما در زیر درخت بزرگی که نزدیک صومعه بود ، فرود آمدیم و شاخه‌های آن درخت خشکیده بود و میوه‌ای نداشت و همواره قافله‌ها در کنار این درخت منزل می‌کردند . چون آن حضرت در کنار آن درخت نشست ، درخت به اهتزاز درآمد و شاخه‌های بسیار برآورد ، و سه میوه در آن درخت به ثمر نشست که دو تای آن از میوه‌های تابستانی و یکی از میوه‌های زمستانی بود .

اهل قافله از مشاهده این حالات تعجب می‌کردند ، و بحیرای راهب که بسیار متعجب شده بود ، غذایی برای حضرت آورده و از من پرسید : « سرپرست این طفل کیست ؟ » گفتم : « منم که کارها او را انجام می‌دهم » پرسید : « با او چه نسبتی داری ؟ » گفتم : « عموی او هستم » گفت : او عموی بسیار دارد ، تو کدام عمّ اوئی ؟ » گفتم : « با پدر او از یک مادرم » .

گفت : « شهادت می‌دهم که اوست که من می‌دانم و اگر او نباشد من بحیرا نیستم ! » سپس گفت : « اجازه می‌دهی که این غذا را برای او ببرم ؟ » گفتم : « ببر » . پیامبر وقتی که غذا را دیدند فرمودند : « برای من تنها آورده‌اید و رفیقان من از این نمی‌توانند بخورند ؟ » بحیرا گفت : ای سرور من ! زیاده‌تر از این نداشتم پیامبر فرمود : اجازه می‌دهی که آنها با من هم غذا شوند ؟ بحیرا گفت : « آری ! » حضرت فرمود : « بسم الله و همه افراد قافله با حضرت هم غذا شدند و همه خوردند و سیر شدند و از غذا باقی بود و بحیرا مرتّب تعجب می‌کرد و هر ساعت خم می‌شد و سر مبارک پیامبر را می‌بوسید و می‌گفت : « به حق پروردگار او مسیح

است⁽¹⁾ ! »

12 - به همین حال بمان .

روایت کرده‌اند که حکم بن ابی العاص ، عموی عثمان ، حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله را استهزاء می‌کرد و دهان خود را کج می‌نمود و تقلید حرکات آن حضرت می‌نمود . روزی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله راه می‌رفت و حَکَم در عقب آن حضرت راه می‌رفت و شانه‌های خود را به عنوان استهزاء پیامبر در هنگام راه رفتن ، حرکت می‌داد که ناگهان پیامبر برگشت و فرمود : « به همین حالت بمان ای حکم ! »

حکم به همان حالت ماند و به این صورت بود تا آنکه پیامبر او را از مدینه بیرون کرد و امر فرمود که دیگر کسی او را به مدینه راه ندهد تا اینکه زمان عثمان ، او حکم را به مدینه آورد⁽²⁾ .

13 - سالم شدن چشم

در جنگ اُحُد نیزه‌ای به چشم ابو قتاده انصاری خورد و حذقه‌اش بیرون آمد . او حذقه را به دست گرفته و نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و گفت : « یا رسول الله ! بعد از این همسرم مرا دوست نخواهد داشت !

(1) حیوة القلوب .

(2) منتهی الامال .

پیامبر حذقه را از دستش گرفته و به جای خود گذاشت و چنان سالم شد که با چشم سابق فرقی نمی‌کرد⁽¹⁾ .

14 - او مرا نخواهد دید

آمده است که چون پیامبر در بعضی از رکعات نماز سوره « تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ » را تلاوت می نمود ، به ام جمیل ، خواهر ابوسفیان و زن ابولهب گفتند که پیامبر در نماز بر تو و شوهرت لعنت می نمود و شما را مذمت می کرد ! ام جمیل خشمگین شد و به دنبال پیامبر بیرون آمد و می گفت : « اگر او را ببینم ، سخنان بد به او خواهم گفت » و صدا می زد کیست که محمد را به من نشان دهد ؟

چون از درب محلی که پیامبر در آنجا عبادت می کرد داخل شد . ابوبکر که نزد آن حضرت نشسته بود گفت : « یا رسول الله ! خود را پنهان کن که ام جمیل می آید و می ترسم که حرف های بد به شما بگوید . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « او مرا نخواهد دید » . چون نزدیک آمد ، حضرت را ندید و از ابوبکر پرسید که آیا محمد را ندیدی ؟ گفت : « نه و او هم به خانه برگشت »⁽²⁾ .

15 - ناله ستون

پیامبر زمانی که در مسجد مدینه سخنرانی می کردند ، اوایل به یک ستون چوبی تکیه می کردند ، تا اینکه مردم گفتند : چون جمعیت زیاد شده و همه دوست دارند شما را ببینند ، اجازه بفرمائید منبری بسازیم که چند پایه داشته باشد و شما بر بالای آن بروید .

حضرت صلی الله علیه و آله اجازه دادند و چون جمعه بعد رسید ، حضرت بالای آن منبر رفتند تا خطبه بخوانند که ناگاه ناله ای مانند صدای شیون زن فرزند مرده از آن ستون چوبی بلند شد !

(1) حیوة القلوب .

(2) منتهی الامال .

پیامبر صلی الله علیه و آله پائین آمده و به نزد آن ستون رفتند و دست مبارک بر آن ستون گذاشته فرمودند : « من از روی بی‌اعتنایی از تو نگزاشتم و بالای منبر نرفتم ولی مصلحت بندگان خدا را حساب کردم .. » .

سپس حضرت بالای منبر رفتند و فرمودند : « من اگر دست بر آن ستون نمی‌گذاشتم ، هرگز ناله او از دوری رسول خدا ساکت نمی‌شد . در حالی که در میان بندگان خدا کسانی هستند که از دوری و نزدیکی رسول خدا پروا نمی‌کنند⁽¹⁾ .

16 - اثر دعای پیامبر

در جنگ خندق ، ابوسفیان هفت هزار تیرانداز را مأمور کرد که در لحظه مقرر به طرف اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله تیراندازی کنند . چون اصحاب از این امر مطلع شدند ، ترسیدند و به پیامبر شکوه کردند . حضرت دعا کرد و چون دشمنان تیرها را رها کردند خدا بادی فرستاد که تیرها را به سوی خودشان برگردانید و هر تیری بر صاحبش نشست و او را مجروح کرد و یک تیر به مسلمانان نخورد⁽²⁾ .

17 - نقشه عبدالله بن ابی

چون دین اسلام در مدینه گسترش یافت ، عبدالله بن ابی (رئیس منافقان) تصمیم به کشتن حضرت گرفت ، و در منزل خود چاهی حفر کرد و در آن چاه نیزه‌ها و کاردهای زهر آلود نصب نمود و بر روی چاه فرش گستراند ، و پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را دعوت

کرد ، و غذا را هم زهر آلود نمود . جبرئیل اخبار را برای پیامبر آورد و گفت که شما طبق دعوت بروید . خدا شما را حفظ و آنها را عذاب خواهد کرد .

پیامبر صلی الله علیه و آله به منزل عبدالله رفت و بر روی فرش نشست و قبل از صرف غذا این ذکر

(1) حیوة القلوب .

(2) منتهی الامال .

و دعا را خواند : « بسم الله الشافی ، بسم الله الکافی ، بسم الله المعافی ،

بسم الله الذی لا یضرّ مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء و هو السميع

العلیم » و از غذا میل فرمودند و سالم برگشتند !

اصحاب عبدالله پس از رفتن پیامبر از غذاها خوردند و مردند و دختر عبدالله سر چاه نشست و داخل چاه افتاد و مرد⁽¹⁾ .

18 - سوختن منافق

روزی بلال اذان می گفت ، چون رسید به : « اشهد ان محمداً رسول الله » ، منافقی گفت : « بسوزد هر که دروغ گوید » ، شب که شد این منافق برخاست که چراغ را کم و زیاد کند ، آتش در دستش افتاد و هر چه سعی کرد که آن را خاموش کند ، نتوانست و همه بدنش در آتش

بسوخت⁽²⁾ .

19 - دو نیم شدن ماه

عده‌ای از منافقین شب چهاردهم از پیامبر خواستند که امر کند ماه دو نیم شود ، جبرئیل به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت : « خدا فرموده است ، من همه چیز را امر کرده‌ام که مطیع تو باشند » .

حضرت به بالای تپه‌ای رفته و سر به سوی آسمان بلند کرد و امر نمود ماه را که دو نیم شود ، ماه دو نیم شد و حضرت برای شکر گذاری به سجده رفت .

سپس گفتند : « امر کن به حال خود برگردد » . حضرت امر کرد و ماه به حال خود برگشت . گفتند : « امر کن یکجا نبش شق شود و جانب دیگر به حال خود باشد » حضرت امر کرد و چنان شد و پیامبر سجده نمود⁽³⁾ .

(1) حیوة القلوب .

(2) منتهی الامال .

(3) حیوة القلوب .

20 - تبدیل نقره به طلا

فقیری خدمت پیامبر آمد و کمک خواست . حضرت فرمود : « بنشین تا

خدا فرجی نماید . سپس مردی آمد و کیسه‌ای برای حضرت آورد و گفت : « یا رسول الله ! این چهار صد درهم است که می‌خواهم به افراد مستحق برسانی » . پیامبر به آن مرد فقیر گفت : « بیا و این چهارصد اشرفی طلا را بگیر » .

صاحب مال گفت : « یا رسول الله ! این اشرفی ، طلا نیست ، نقره است » . پیامبر فرمودند : « مرا به دروغ نسبت مده که خدا مرا راستگو گردانید » ، و سر کیسه را گشود و چهار صد دینار طلا از آن بیرون آورد . صاحب مال متعجب شد و قسم یاد کرد که من این کیسه را از نقره پر کرده بودم . حضرت فرمود : « راست گفתי ولیکن چون دینار بر زبان جاری شد ، حق تعالی درهم را طلا گردانید » ⁽¹⁾ .

21 - چوبی که شمشیر شد

در جنگ بدر شمشیر عکاشه شکست و پیامبر چوبی به او داد و فرمود : « با این جنگ کن ! » ، عکاشه چون آنرا به دست گرفت شمشیر می‌شد که بعدها فقط با آن جنگ می‌نمود ⁽²⁾ .

22 - تصدیق طفل

در حجة الوداع (آخرین حج پیامبر) ، طفلی را به نزد پیامبر آوردند که حضرت برای او دعا کند . چون او را به دست مبارک گرفت ، از او سؤال نمود : من کیستم ؟ گفت : توئی محمد رسول خدا ! پیامبر فرمود : «

راست گفתי ای مبارک ! » بعدها مردم او را مبارک که یمامه خطاب

می‌کردند ⁽¹⁾ .

(1) منتهی الامال .

(2) حیوة القلوب .

23 - رام شدن شتر

از عبدالله بن اوفی نقل شده که گفت : « در خدمت حضرت رسول بودیم ناگاه مردی آمد و گفت : « شتر آل فلان یاغی شده و کسی نمی‌تواند نزدیک او شود ! و هر کس پیش او می‌رود هلاک می‌شود » .

پیامبر حرکت کردند و چون به آن محل رسیدند و چشم شتر به آن حضرت افتاد ، نزد پیامبر آمد و حضرت دست مبارک بر سر او کشید و ریسمان طلید و در گردنش بست و به دست صاحبش داد و سفارش کرد رعایت او را بکنند⁽²⁾ .

24 - شفای نابینا

در هنگام هجرت به مدینه ، وقتی قرار شد که پیامبر در خانه ابویوب انصاری منزل نماید . ابویوب مادر خود را صدا زد و گفت : « مادر در را بگشای که سید بشر و عزیزترین شخص آمده است » . مادر ابویوب که نابینا بود ، در را گشود و گفت : « واحسرتا ! چقدر خوب بود که من بینا بودم و جمال پیامبر خدا را می‌دیدم » . پیامبر اسلام دست خود را به چشمان او کشید و او بینا گشت و این اولین معجزه حضرت در مدینه بود⁽³⁾ .

25 - در راه هجرت به مدینه

در راه هجرت به مدینه ، پیامبر به خیمه « ام معبد » ، پیرزنی که در بیابان زندگی می کرد ، رسید . حضرت فرمود : « آیا غذایی داری تا ما را مهمان کنی ؟ » گفت :

(1) حیوة القلوب .

(2) حیوة القلوب .

(3) حیوة القلوب .

« چیزی حاضر ندارم » ، حضرت نگاهشان به گوسفند لاغری افتاد .

فرمود : « اجازه می دهی ما شیر این گوسفند را بدوشیم ؟ » ام معبد گفت

: « شیر ندارد » حضرت دست خود را به پشت گوسفند کشید ، پستان

گوسفند آویخته و پر از شیر گردید ! فرمود : « ام معبد کاسه را بیاور » .

آنقدر شیر از این گوسفند دوشیده شد که همه خوردند و سیراب شدند .

ام معبد وقتی این کرامت را دید گفت : « فرزند هفت ساله ای دارم که

مانند قطعه گوشتی است . نه به پا می ایستد و نه سخنی می گوید او را شفا

ده ؟ »

حضرت فرمود : « او را بیاور » . پیامبر دانه خرمائی در دهان جویده و در

داخل دهان طفل گذاشتند ، فوراً شفا یافت . سپس هسته خرما را در

زمین کاشتند که آن هسته بلافاصله روئید و درخت خرمائی شد و خرمای تازه از آن آویخته گردید . سپس با دست خود به اطراف اشاره کردند ، همه جا سرسبز شد⁽¹⁾ .

26 - آرامش دل و دوستی با پیامبر خدا

در سال فتح مکه شخصی به نام فضالۀ بن عمیر تصمیم به کشتن پیامبر در حال طواف گرفت .

او در حال طواف به طرف پیامبر حرکت کرد ، اما چون نزدیک رسول خدا رسید . پیامبر به او فرمود : « تو فضاله‌ای ؟ » گفت : « آری فضاله‌ام » . پیامبر فرمود : « با خود چه می‌گفتی ؟ » گفت : « چیزی نبود ، ذکر خدا می‌گفتم » . رسول خدا خندید و گفت : « از خدا آمرزش بخواه » . سپس دست بر سینه فضاله نهاد تا دلش آرام گرفت و چنان که خود می‌گفت : « پیامبر هنوز دست از روی سینه من برنداشته بود که کسی را بر روی زمین به اندازه رسول خدا دوست نمی‌داشتم »⁽²⁾ .

(1) حیوة القلوب .

(2) تاریخ پیامبر اسلام .

27 - تعظیم درخت خرما

فاطمه بنت اسد می‌گوید : « زمانی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در کودکی نزد ابوطالب بود ، من که همسر ابوطالب بودم کارهای شخصی او را انجام می‌دادم و او به من مادر می‌گفت ، در باغ منزل ما درخت‌های خرمایی بود که تقریباً چهل نفر از هم‌سنهای پیامبر هر روز می‌آمدند و

از خرماها برمی داشتند و من هیچ گاه ندیدم که محمد خرمایی از دست بچه‌ای بگیرد ، در حالی که آنها از دست هم خرما می‌ربودند . من و کنیزم سهم پیامبر را برداشته و به او می‌دادیم . روزی فراموش کردیم که برای او خرما کنار بگذاریم و بچه‌ها هم در حالی که پیامبر در خواب بود ، سهم خرمای پیامبر را خوردند ، پس از مدتی پیامبر بیدار شد و به داخل باغ رفت و خرمایی ندید و برگشت . کنیز به او گفت : « ما فراموش کردیم سهم تو را کنار بگذاریم و بچه‌ها آمدند و همه را خوردند » . محمد به طرف باغ رفت و به درخت خرمایی اشاره کرد و گفت : « ای درخت ، من گرسنه‌ام ! » ناگهان درخت تکانی خورد و شاخه‌هایی که خرما داشت پایین آمدند تا اینکه محمد از خرماها خورد و سپس شاخه‌ها به جای اول برگشتند .

من خیلی تعجب کردم و ابوطالب بیرون از خانه بود . وقتی ابوطالب آمد و داستان پیامبر را برای او گفتم ، گفت : « او پیامبر است و تو فرزندی به دنیا می‌آوری که وزیر او می‌شود ، من بعد از مدتی علی علیه‌السلام را به دنیا آوردم »⁽¹⁾ .

28 - همه وضو گرفتند

روزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز ظهر را خواندند و در محل نزول وحی نشستند ، تا اینکه وقت عصر رسید و بلال اذان گفت و سپس گفت : « آنهایی که فامیل در مدینه دارند بروند و قضاء حاجت کرده و وضو بگیرند .

مهاجرین که کسی را در مدینه نداشتند ، ماندند . در این حال پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با ظرفی که

(1) بحارالانوار : ج 17 .

مقدار کمی آب در ته آن باقی مانده بود آمدند و دستشان را در ظرف کردند سپس چهار انگشت خود را پائین آورده و فرمودند : نزدیک بیائید و وضو بگیرید .

راوی می گوید که همه مهاجرین وضو گرفته و و کسی باقی نماند که از این آب وضو نگیرد در حالی که تعداد آنها به هشتاد نفر می رسید⁽¹⁾ .
29 - ظرف با برکت

ابو قتاده می گوید : « در سفری با پیامبر بودیم که فرمود : « شما آب پیدا نمی کنید و دچار عطش می شوید » . سپس پیامبر و ما سوار شدیم و پس از مقدار مسافتی پیامبر فرود آمد و فرمود : « آیا با شما آب هست ؟ » ابو قتاده می گوید : « من گفتم بله ! در ظرفی که دارم کمی آب باقیمانده است » . فرمود : « برو و ظرف را بیاور » ، من هم آوردم . حضرت فرمود : « از این ظرف وضو بگیرید » ، مردم آمدند و وضو گرفتند و همچنان آب در آن باقی بود .

سپس حضرت فرمود : « ای ابا قتاده ! این باقیمانده را نگهداری کن که در آن آیتی خواهید دید » . چون گرمای ظهر زیاد شد ، مردم پیش پیامبر آمدند و گفتند : « یا رسول الله ! از شدت تشنگی هلاک شدیم ! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « ای ابا قتاده : ظرف را بیاور ! » من آوردم . سپس فرمود : « پیامبر با این مقدار آب کم مردم را سیراب کرد و مردم

در اطراف حضرت ازدحام کرده بودند . به طوری که حضرت فرمود : « همه شما به زودی سیراب می شوید » . همه آشامیدند تا اینکه تشنه‌ای باقی نماند به غیر از من و رسول خدا . سپس فرمود : « ای اباقتاده بیاشام ! » گفتم : « شما بیاشامید ! » فرمود : « ساقی مردم آخر همه می آشامد » ، من آشامیدم و حضرت بعد از من نوشید و هنوز از ظرف آب باقی بود⁽²⁾ .

(1) فضائل خمسہ .

(2) فضائل خمسۃ عن الصحاح الستۃ .

30 - برکت در غذای ام سلیمه

انس می گوید شنیدم ابوطلحه به ام سلیمه گفت : « صدای رسول الله را شنیدم که با ضعف صحبت می کرد و گویا از گرسنگی می باشد . آیا برای حضرت غذایی داری ؟ » گفت : « بله » و ابوطلحه چند قرص نان گندم در پارچه‌ای پیچید و به دست من داد . انس می گوید : « من به مسجد رفتم و دیدم که پیامبر نشسته و مردم هم با او نشسته‌اند ، بلند شدم . چون پیامبر مرا دید گفت : « آیا ابوطلحه تو را فرستاده است ؟ » گفتم : « بله » فرمود : « برای غذا است ! » گفتم : « بله » ، پیامبر به مردم گفت : « بلند شوید و همراهم بیائید » انس می گوید : « من جلوتر به منزل اباطلحه رفته و او را خبر دادم » ، اباطلحه گفت : « ای ام سلیمه ! پیامبر با مردم به منزل می آید در حالی که ما برای همه آنان غذا نداریم » ام سلیمه گفت : « خدا و رسول آگاهترند » .

اباطلحه به استقبال پیامبر رفت و با هم داخل منزل شدند . پیامبر فرمود : « ام سلیمه هر چه داری بیاور » . ام سلیمه آن چند قرص نان را آورد . پیامبر بر آنها فوت کرد و ام سلیمه نان‌ها را با روغنی پخت ، و بوی خوشی به آنها اضافه کرد ، سپس پیامبر فرمود : « ده نفر ، ده نفر بگو بیاپید » ، ده نفر ، ده نفر آمدند و خوردند و سیر شدند و رفتند و تعداد زیادی از این غذا خوردند و رفتند⁽¹⁾ .

31 - قبری که جسد را قبول نکرد

از انس روایت شده است که گفت : « مردی نصرانی مسلمان شد و سوره بقره و آل عمران را خواند و برای پیامبر این سوره را نوشت و سپس به مسیحیت برگشت و می‌گفت : « محمد چیزی نمی‌داند مگر دو سوره‌ای که من برای او نوشتم » .

چون مُرد و دفنش کردند ، صبح دیدند که بدنش بیرون افتاده است . مسیحیان گفتند : « پیامبر و اصحابش جسد این مرد مسیحی را درآورده‌اند . پس او را مجدداً

(1) فضائل الخمسة عن الصحاح الستة .

فن کردند » و صبح دیدند که زمین دوباره او را بیرون انداخته است و این را به گردن پیامبر و اصحابش انداختند و دوباره قبر بسیار عمیقی حفر کردند و او را دفن کردند و مجدداً دیدند که قبر او را بیرون انداخته

و فهمیدند که این امر الهی است و به دست کسی انجام نگرفته است . لذا جسدش را رها کردند⁽¹⁾ .

32 - علت گریه کوه

وقتی پیامبر با بیست و پنج هزار نفر از یارانش به طرف تبوک می رفتند ، در راه به کوهی رسیدند که دیدند آب از بالای آن کوه به پایین می ریزد بدون اینکه سیلابی بوده باشد و یا به چشمه ای وصل باشد . عده ای تعجب کردند و گفتن : « این جریان آب عجیب است » . پیامبر فرمود : « برای این است که کوه گریه می کند ! »

آنها گفتند : « کوه هم گریه می کند ؟ » پیامبر فرمودند : « آیا می خواهید علت آنرا بدانید ؟ » گفتند : « بلی ! یا رسول الله » پیامبر فرمود : « ای کوه چرا گریه می کنی ؟ » کوه با زبان فصیح که همه شنیدند ، جواب داد : « ای رسول خدا ، حضرت عیسی از کنار من عبور کرد و در حالی که این آیه را قرائت می کرد . « النَّارُ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ » « هیزم آتش جهنم ، مردم و سنگها هستند » . از آن روز من گریه می کنم ، از ترس اینکه مبادا من از آن سنگها باشم » .

پیامبر فرمود : « راحت باش که تو از آن نیستی ، زیرا آن سنگ ، سنگ کبریت می باشد . در این موقع آب جاری کوه خشک شد ، به طوری که گویا هیچ آب و رطوبتی نبوده است »⁽²⁾ .

33 - تخم پرنده

روزی پیامبر در جایی نشسته بود و مردی که تخم پرنده ای را برداشته بود نیز

(1) فضائل الخمسة عن الصحاح الستة .

(2) بحارالانوار : ج 17 ، ص 364 .

آنجا بود . پرنده مادر بالای سر پیامبر پرواز می کرد . پیامبر فرمود : «
کدامیک از شما تخم این پرنده را برداشته است ؟ » آن مرد گفت : « من
تخم او را برداشته ام » . پیامبر فرمود : « به عنوان ترحم بر این پرنده
تخم او را به جای خود بگذار » ⁽¹⁾ .

34 - رشد درخت خرما

مرد یهودی به گردن یک مسلمان حقی داشت و قرار گذاشته بود که
مسلمان در مقابل ، چند درخت خرما برای این یهودی غرس کرده و آنها
را مواظبت کند تا رشد کرده و خرما به رنگهای مختلف دهند . پیامبر
وقتی این مطلب را شنید ، به علی علیه السلام فرمود : که چند هسته خرما
به اندازه درختهایی که مرد مسلمان برای یهودی ضمانت کرده بود ،
بردار . بعد پیامبر هسته ها را در دهان گذاشت و سپس به علی
علیه السلام داد تا در زمین دفن کند . علی علیه السلام هسته اول را در
زمین کاشت و مشغول هسته دوم شد که از هسته اول درخت خرمایی به
عمل آمد با خرمای تازه و به همین ترتیب هنوز هسته بعد را نکاشته بود
که هسته قبل ثمره می داد و خرماها به همان رنگهایی بودند که مسلمان

برای یهودی ضمانت کرده بود .

روزی پیامبر و علی علیه السلام در بین آن نخلها قدم می زدند که درخت خرمایی به درخت خرما ی دیگر گفت : « این شخص رسول خداست و او هم وصیش می باشد » لذا از آن تاریخ به بعد به آن نخل صیحا می گفتند⁽²⁾ .

35 - راه رفتن درخت

شخصی از قبیله بنی عامر پیش پیامبر آمد . حضرت به او گفت : « آیا معجزه ای نشانت بدهم ؟ » گفت : « نشانم بده » . پیامبر فرمود : « برو و آن درخت خرما را صدا بزن ! » چون درخت را صدا زد ، درخت راه افتاد و پیش روی او حرکت کرد . آن مرد

(1) فضائل الخمسة عن الصحاح الستة .

(2) بحار الانوار : ج 17 ، ص 365 .

گفت : « به درخت بگو برگردد » . حضرت فرمود : « برگرد ! » درخت به جای خود برگشت . بنی عامری گفت : « تا امروز من مردی ساحرتر از او (پیامبر) ندیده ام »⁽¹⁾ !

36 - ذکر گفتن سنگ ریزه

روزی پیامبر چند ریگ در دست گرفت که هر کدام از آنها می گفتند : « سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر »⁽²⁾ .

37 - تصدیق سنگ و درخت

عمّار یاسر می گوید : « روزی من خدمت پیامبر رفتم ، در حالی که درباره نبوّت حضرت دچار شک و دو دلی بودم ، لذا به حضرت گفتم : « یا محمد ! تا زمانی که من درباره شما دچار شک هستم نمی توانم شما را تصدیق کنم . آیا معجزه و دلیلی هست ؟ » فرمود : « بله » . گفتم : « چه دلیلی ؟ » فرمود : « هرگاه به منزلت برگشتی ، در راه از سنگ ها و درخت ها درباره پیامبری من سؤال کن ، همه تصدیق می کنند » .

من برگشتم و در راه به هر سنگی و درختی می رسیدم صدا می زدم : « ای سنگ ! ای درخت ! محمد ادعا می کند تو بر پیامبری او شهادت می دهی ! تو به چه چیز شهادت می دهی ؟ »

از سنگ و درخت صدا بلند می شد که : اشهد ان محمداً رسول ربّنا⁽³⁾ .

38 - شیرین شدن آب شور

همام بن نفیل می گوید : « خدمت پیامبر رفتم و گفتم : « یا رسول الله ! چاهی حفر کردیم که آبش شور است ! » حضرت ظرف آبی داد و فرمود : « در چاه بریز » ، من

(1) فضائل الخمسة عن الصحاح الستة .

(2) بحار الانوار : ج 17 ، ص 379 .

(3) بحار الانوار : ج 17 ، ص 383 .

همین کار را کردم و آب چاه شیرین شد⁽¹⁾ .

39 - شهادت شتر

سلمان می گوید : « نزد پیامبر نشسته بودم که اعرابی آمد و گفت : « ای محمد ! به من بگو که در شکم شتر ماده‌ام چیست ؟ تا یقین کنم دینی که آورده‌ای حق است و ایمان به خدایت بیاورم » .

پیامبر در حالی که رو به علی می کرد ، فرمود : « دوستم علی تو را دلالت می کند » علی علیه السلام مهار ناقه را گرفته و دست بر گلوی شتر کشید و چشمش را به طرف آسمان بلند کرد و گفت : « اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ بِأَسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَبِكَلِمَاتِكَ التَّامَّاتِ لِمَا انْطَقَتْ هَذِهِ النَّاقَةُ حَتَّى تَخْبِرَ بِمَا فِي بَطْنِهَا » . در این موقع شتر رو به طرف علی علیه السلام کرد و گفت : « ای امیرمؤمنان ! این مرد اعرابی روزی سوار من شد تا به دیدار پسر عمویش برود ، چون به وادی حسک رسید از من پیاده شد و مرا در روی زمین خواباند و با من مواجهه کرد ! اعرابی گفت : « کدامیک از شما پیامبرید ، این مرد (محمد) یا آن مرد (علی) ؟ » شخصی گفت : « این شخص پیامبر است ، او هم برادر و وصییش می باشد » . اعرابی گفت : « اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله » ⁽²⁾ .

40 - علی علیه السلام در یمن

علی علیه السلام می فرماید : « پیامبر مرا خواست و فرمود که به یمن بروم تا دین مردم آنجا را اصلاح کنم و آنها را به اسلام دعوت نمایم » . من گفتم : « یا رسول الله ! آنها جمعیت زیادی هستند و افراد مسن و تجربه دیده در میان آنها زیاد هست و من جوان هستم » . پیامبر فرمود : « ای علی ! وقتی به آخر عقبه یمن رسیدی با صدای

(1) فضائل الخمسة عن الصحاح الستة .

(2) بحار الانوار : ج 17 ، ص 414 .

بلند ندا ده ! ای درخت ها ، ای ریگ ها و ای دانه ها ، محمد رسول خدا به
شما سلام می رساند . »

علی علیه السلام می گوید : « من حرکت کرده و به طرف یمن رفتم وقتی
به آنجا رسیدم ، دیدم که اهل یمن با جمعیت زیادی به طرف من می آیند
، در حالی که نیزه ها آماده ، زره ها پوشیده و رؤسایشان سوار و سلاح ها
کشیده شده است . در این موقع من با صدای بلند گفتم : « ای درخت ها !
ای ریگ ها ! ای دانه ها ! محمد رسول خدا به شما سلام می رساند . ناگهان
هیچ درخت و ریگ و هسته ای باقی نماند الا اینکه با یک صدا ندا دادند :
« بر محمد رسول خدا و بر تو سلام باد ! آن جمعیت وقتی این صحنه را
دیدند دچار اضطراب و تشوّت و تفرقه شدند و سوارها پیاده شدند و
اسلحه ها را کنار گذاشتند و با سرعت به طرف من آمدند و من بین آنها
صلح برقرار کردم و برگشتم ⁽¹⁾ .

41 - درختی که دو نصف شد

شخصی از بنی هاشم به نام رکانه ، کافر بود و در بیابانی چوپانی می کرد .
وقتی ، پیامبر به آن وادی رفته بود و او پیامبر را دید ، گفت : « اگر به
خاطر فامیلی نبود ، قبل از اینکه با تو سخنی بگویم تو را می کشتم . تو
همانی هستی که به خدایان ما توهین می کنی ، از خدایت کمک بخواه تا

تو را از دست من نجات دهد و اگر خدایت تو را از دست من نجات دهد ، ده تا از گوسفندان مرا ببر .
پیامبر او را گرفت و بر زمین زد و روی سینه‌اش نشست ! رکانه گفت : «
تو مرا بر زمین نزدی ، بلکه خدایت بر من غالب شد . بلند شو و اگر
توانستی مجدداً مرا بر زمین زنی ، ده تا گوسفند دیگر مال تو می‌شود !
پیامبر برای بار دوم او را بر زمین زد و رکانه گفت : « تو مرا بر زمین
نزدی ، بلکه خدایت بر من پیروز شد ! بلند شو و اگر برای بار سوم بر
من غالب شدی ، ده گوسفند دیگر مال تو است ! » پیامبر برای سومین
بار او را بر زمین زد !

(1) بحارالانوار : ج 17 ، ص 372 .

رکانه گفت : « لات و عزّی رسوا شدند . تو سی گوسفند از گوسفندان مرا
بردار ! » پیامبر فرمود : « من از تو گوسفند نمی‌خواهم ، بلکه تو را به
اسلام دعوت می‌نمایم ، زیرا مسیر تو به سوی جهنّم است و اگر مسلمان
شوی سالم می‌مانی ! »

رکانه گفت : « قبول نمی‌کنم تا معجزه‌ای به من بنمایی ! » پیامبر فرمود : « خدا شاهد بر ما دو تا است . اگر من به تو معجزه‌ای نشان بدهم آیا مسلمان می‌شوی ؟ » گفت : « بله »

در نزدیکی آنها درخت خرمایی بود که پیامبر به او رو کرد و فرمود : « به اذن خدا پیش بیا ! » درخت دو نصف شد و یک نصف او به طرف پیامبر آمد و مقابل حضرت ایستاد . رکانه گفت : « معجزه بزرگی به من نشان دادی . بگو برگردد » پیامبر فرمود : « خدا بر هر دوی ما شاهد است اگر برگشت مسلمان می‌شوی ؟ » گفت : « آری ! » پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله امر کرد و نصفه درخت به جای خود برگشت و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : « مسلمان می‌شوی ؟ » رکانه گفت : « نه ، زیرا نمی‌خواهم زنان مدینه بگویند ، به خاطر ترسی که از تو در دلم افتاد مسلمان شده‌ام ، ولی گوسفندان را می‌توانی ببری ! » پیامبر فرمود : « وقتی تو مسلمان نمی‌شوی ، من نیازی به گوسفندان ندارم »⁽¹⁾.

42 - مردی که پس از سوسمار ایمان آورد

مرد عربی آمد و در حالی که در دستش سوسماری بود به پیامبر گفت : « ای محمد ! اگر این سوسمار اسلام بیاورد ، من هم مسلمان می‌شوم ! » پیامبر به سوسمار خطاب کردند : « خدایت کیست ؟ » او به زبان آمده و گفت : « الَّذِي فِي السَّمَاءِ مُلْكُهُ وَفِي الْأَرْضِ سُلْطَانُهُ وَفِي الْبَحْرِ عَجَائِبُهُ وَفِي الْبَرِّ بَدَائِعُهُ وَفِي الْأَرْحَامِ عِلْمُهُ » (کسی که در آسمان مالک و بر زمین

مسلط و عجائبش در دریاها و نوآوری‌هایش در زمین و بر کودکان در
رحم زن‌ها عالم است) .

(1) بحار الانوار : ج 17 ، ص 368 .

پیامبر فرمود : « ای سوسمار ! من کیستم ؟ » گفت : « أَنْتَ رَسُولُ رَبِّ
الْعَالَمِينَ وَزَيْنَ الْخَلْقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَجْمَعِينَ وَقَائِدِ الْغُرِّ الْمُحْجَلِينَ قَدْ أَفْلَحَ
مَنْ آمَنَ بِكَ وَأَسْعَدَ » (تو رسول پروردگار عالمیانی و زینت خلق در
قیامت و پیشوای سفید رویانی ، و هر کس به تو ایمان آورد رستگار و
سعادت‌مند می‌شود) . مرد عرب گفت : « اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان
محمداً رسول الله » . سپس خندید و گفت : « وقتی پیش تو می‌آمدم تو
بدترین شخص پیش من بودی ، ولی الان که می‌روم تو پیش من
عزیزترین شخص هستی » .

وقتی آن مرد عرب به قبیله خود برگشت و معجزه‌ای را که دیده بود ،
برای آنان تعریف کرد ، همه آنها به دیدار پیامبر آمدند و مسلمان شدند
و پیامبر آن مرد عرب را امیر آنان نمود⁽¹⁾ .

43 - نماز ابوذر

اباذر می‌گوید : « روزی خدمت پیامبر رفتم . حضرت فرمود : »

گوسفندان را چه کردی ؟ » گفتم : « ماجرای عجیبی برایم پیش آمده است ! من در بیابان به نماز مشغول شدم که دیدم گرگی به گله‌ام وارد شد . من تصمیم گرفتم که نمازم را قطع نکنم ، بعد دیدم که گرگ یکی از گوسفندانم را برداشت و خواست برود ، ناگهان شیری بر او حمله برد و گوسفند را از دستش نجات داده به گله برگرداند و به من گفت : « ای ابوذر ! نمازت را ادامه بده که خدا مرا نگهبان گوسفندان قرار داده است ! »

وقتی از نماز فارغ شدم شیر به من خطاب کرد که خدمت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله برو و به او خبر بده که خداوند یکی از اصحابت را که بر شریعت او مواظبت نمود ، کمک کرد و شیری را موکل بر گوسفندانش نمود . وقتی ابوذر این ماجرا را گفت ، همه آنهایی که اطراف پیامبر بودند سخت متعجب شدند ⁽¹⁾ .

(1) بحارالانوار : ج 17 ، ص 415 .

44 - سخن گفتن سنگ و کلوخ

مردی از یهود که او را سبحت می‌گفتند ، به خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و گفت : « ای محمد ! آمده‌ام درباره پروردگارت سؤال کنم . فرمود : « سؤال کن » . گفت : « خدای تو کجاست ؟ » فرمود

: « علم و قدرتش به همه مکان‌ها احاطه کرده است و در هیچ مکانی نیست ». گفت : « پروردگار تو چگونه است ؟ » فرمود : « چگونه او را بر چگونه بودن وصف کنم ، حال آنکه چگونگی را او آفریده و او به مخلوق خود متصف نمی‌شود ». گفت : « چگونه بفهمم تو پیامبری ؟ » ناگهان هر سنگ و کلوخ و هر چیزی که در اطراف آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند همه به لغت عربی فصیح به سخن آمده و گفتند : « این است رسول خدا ! » سبحت گفت : « هرگز به این روشنی امری ندیده بودم ، گواهی می‌دهم به وحدانیت الهی و گواهی می‌دهم که تو رسول خدائی ! »⁽²⁾

45 - صدای آمین از در و دیوار

پیامبر روزی به عموی خود عباس فرمود : « فردا تو و فرزندان در خانه باشید که مرا با شما کاری است ». روز بعد پیامبر به خانه آنها رفت و آنها را نزدیک خود خواند و برای آنها دعا کرد که ناگهان صدای آمین از درگاه و دیوارهای خانه بلند شد⁽³⁾.

46 - محوشدن نقش عقاب

(1) بحار الأنوار : ج 17 ، ص 414 .

(2) حیوة القلوب : ص 206 .

(3) حیوة القلوب : ص 28 .

کمانی برای پیامبر هدیه آوردند که در آن کمان صورت عقابی نقش کرده بودند . چون حضرت دست مبارک خود را بر آن صورت گذاشت ،

آن صورت محو شد⁽¹⁾.

47- سوء قصد به جان پیامبر صلی الله علیه و آله

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی مدینه هجرت نمود ، کفار مکه یکی از افراد خود بنام سرادقه به تعقیب حضرت فرستادند و چون سرادقه به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید ، به دعای آن حضرت پاهای اسبش به زمین فرو رفت . او از پیامبر صلی الله علیه و آله خواهش کرد که دعا کند ، خدا او را نجات دهد و به دعای آن حضرت صلی الله علیه و آله نجات یافت ، ولی دوباره قصد سوء به پیامبر کرد و باز پاهای اسبش به زمین نشست . تا سه مرتبه چنین شد . سپس او برای خود از پیامبر امانی گرفت و برگشت⁽²⁾.

48- زنده شدن دو کودک سربریده: روزی یکی از انصار، پیامبر را به منزلش دعوت نمود . برای میهمانی یک بزغاله ای را سربریدند و میزبان به مسجد نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت . دو تا از کودکان این مرد، وقتی سر بریدن بزغاله را دیدند، یکی به دیگری گفت بیا تا منهم تو را سربریم ! او هم قبول کرد و پسر دیگر سر او را ذبح کرد ! در همین موقع مادرشان متوجه شد و فریادی کشید ! کودک قاتل از ترس به بالای پشت بام رفت ولی از آنجا پرتاپ شد و مرد ! مادرشان جسد این دو را پنهان نمود و به شوهرش چیزی نگفت . وقتی پیامبر آمد و برای او سفره انداختند، جبرئیل نازل شد و گفت: یا رسول الله ! از آن ها بخواه تا فرزندان شان را سر سفره دعوت کنند !

پیامبر صلی الله علیه و آله این مطلب را از آنان خواست و پدر هم سراغ

بچه هایش را از مادرشان گرفت ولی او گفت که جایی رفته اند و الان

نیستند . با اصرار پیامبر و پدر دو کودک، زن ماجرای کشته شدن
فرزندانشان را تعریف کرد .

(1) حیوة القلوب : ص 210 .

(2) حیوة القلوب : ص 211 .

حضرت دستور داد که جسد آنان را بیاورند . وقتی آوردند، پیامبر دعا
کرد و هر دو زنده و سالم شدند و سر سفره نشستند .⁽¹⁾

1 . منتهی الامال، ج 1، ص 78.

گویند روزی پیامبر ما از کوچه ای رد می شد و بر خلاف روششان که به همه سلام می کردند به جوانی که بیکار نشسته بود سلام نکردند. اما حضرت در موقع بازگشت وقتی به این جوان رسیدند به او سلام کردند. اصحاب پرسیدند که شما موقع رفتن به ایشان سلام نکردید ولی موقع بازگشت به او سلام کردید؟ فرمود موقع رفتن دیدم بیکار نشسته است و خدا آدم بیکار را دشمن دارد! ولی موقع برگشتن دیدم سنگی به دست گرفته و خطوطی بر زمین رسم می کند و این هم خود یک نوع کار است و از بیکاری بهتر است لذا بر او سلام کردم!⁽¹⁾

1. میزان الحکمة .

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دختری را خواستگاری کرد. پدر دختر شروع به تعریف دختر خود نمود و امتیازات او را می شمرد. از آن جمله گفت این دختر از زمان تولدش بیمار نشده حضرت از مجلس برخاست و قطع کلام خود نمود سپس فرمود: خیری در چنین موجودی نیست که

مانند گورخر بیمار نشود . مرض و بلا تحفه‌ایست از جانب خدا به سوی بنده که اگر از یاد او غافل شده باشد آن پیش آمد او را متوجه سازد .⁽³⁾
3 . خوبی‌ها و بدی‌ها .

مردی به دیدار پیامبر رفت . حضرت قبل از دیدار با آن مرد، ظاهر خود و محاسن را در آینه که ظرف آبی بود، مرتب کرد . بعد از برگشتن حضرت، عایشه گفت: ای رسول خدا! تو سرور فرزندان آدم علیه‌السلام هستی و رسول پروردگار عالمیانی! آن وقت برای دیدار با یک فرد عادی، می‌ایستی و محاسن خود را در ظرف آب مرتب می‌کنی؟
رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای عایشه! خدا دوست دارد که وقتی مؤمن به دیدار مؤمن می‌رود، خود را زیبا و مرتب سازد .» (معارف قران و اهل بیت

ابلیس به اهل بیت متوسل می‌شود!
یکی از اجنه به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت که دیدم ابلیس دستهایش را به آسمان بلند کرده و می‌گوید خدایا! اگر حکم کردی که مرا به جهنم ببرند در آنجا تو را قسم می‌دهم به محمد و علی و فاطمه و

حسن و حسین که مرا ببخشی و از آتش درآوری! من به ابلیس گفتم این اسمها کیستند که خدا را به آنها قسم می‌دهی؟ گفت من این نامها را هفت هزار سال قبل از خلقت آدم علیه‌السلام بر ساق عرش دیدم و فهمیدم که اینها بهترین خلق خدا هستند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود به خدا قسم! اگر همه اهل زمین خدا را به این نامها قسم دهند خدا همه را می‌بخشد. (بحار 83/18)

بوسه ای بر درب بهشت و صورت حور العین
روایت است که مردی خدمت حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و عرض کرد: من نذر کرده‌ام که درب بهشت و صورت حور العین (زنان بهشتی) را ببوسم!

حضرت فرمود: برو پای مادر (به منزله صورت حور العین) و پیشانی پدرت را (بمنزله درب بهشت) ببوس.

عرض کرد: پدر و مادرم از دنیا رفته‌اند، فرمود: قبر آنها را ببوس،
عرض کرد: مکان قبر آنها را نمی‌دانم (شاید در حادثه ای از بین رفته‌اند که در شهر دفن نشده‌اند و یا در اثر مرور زمان مکان آن مخفی شده است)،

حضرت فرمود: دو خط روی زمین به صورت دو قبر بکش به نیت قبر پدر و مادر، و سپس آنجا را ببوس

اول بزرگتر!

امام صادق (علیه السلام) فرموده است: دو نفر خدمت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) رسیدند. یکی پیر بود و دیگری جوان. آنکه جوان بود، زودتر از پیر سخن گفت. پیامبر دوباره فرمود: الکبیر، الکبیر^۵ یعنی بزرگ، بزرگ.

این هشدار بود تا جوان، ادب را مراعات کند و قبل از پیر سبقت به سخن گفتن نجوید.

بهشت را برای ما ضمانت می کنید

عده ای از انصار خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند. حضرت فرمود شما قول می دهید که از کسی چیزی طلب نکنید.

گفتند: بله یار سول الله . پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بهشت را برای آنها تضمین کرد بعد از این جریان اگر مردی تازیانه اش می افتاد و او سواره بود پیاده می شد و آنرا برمی داشت و خوش نداشت که سؤال کند از شخصی .^۶

ناراحتی پیامبر اکرم از دفن پیرزن بدون اطلاع ان حضرت

پیرزن بینوایی در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله جارو می کشید و همانجا می خوابید و خوراک او را مردم تهیه می کردند روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد چون آن زن را ندید فرمود: کجا رفته است مردم جواب دادند شب گذشته مرد و او را دفن کردند حضرت از شنیدن این مطلب ناراحت شده و آنها را بخاطر عدم اطلاع به پیامبر

صلی الله علیه و آله توبیخ کرده و سپس به همراه جمعیت روی قبر زن آمده و برای آمرزش این زن نماز خواند.^۷

سعد مستمند

امام باقر (ع) فرمود مردی از پیروان رسول خدا (ص) بنام سعد، بسیار مستمند بود و جزو اصحاب صفا محسوب می شد. - صفا جایی در مسجد برای مستمندان بود - تمام نمازهای شبانه روزی را پشت سر رسول خدا (ص) می خواند. حضرت از تنگدستی سعد ناراحت و متأثر بود. روزی حضرت به سعد وعده داد تا اگر پولی بدستم آمد تو را بی نیاز می کنم. مدتی گذشت و پولی نصیب حضرت نشد. لذا تأثر حضرت بیشتر شد. در این هنگام جبرئیل نازل شد و دودرهم آورد و به رسول خدا (ص) داد و گفت خداوند می فرماید ما از اندوه تو بخاطر تنگدستی سعد آگاهیم. اگر می خواهی از این حال خارج شود دودرهم را به او بده و بگو خرید و فروش کند. رسول خدا (ص) دودرهم را گرفت. وقتی برای نماز ظهر از منزل خارج شد، سعد را مشاهده فرمود که در یکی از

خوبیها و بدیها^۷

اطاقها منتظر ایستاده است. فرمود می توانی تجارت کنی؟ عرض کرد
سوگند بخدا که سرمایه ندارم. حضرت دودرهم را به او داده فرمود با
همین سرمایه خرید و فروش کن.

سعد پول را گرفت و برای انجام فریضه در خدمت حضرت به
مسجد رفت و نماز ظهر و عصر را با حضرت خواند. پس از نماز حضرت به
او گفت که بدنبال روزی حرکت کن.

سعد بیرون شد و شروع به معامله نمود. خداوند برکتی به او داد
که هرچه را به یک درهم می خرید، دو درهم می فروخت. معاملات
او همیشه سودش برابر اصل سرمایه بود. کم کم وضع مالی او ترقی
نمود بطوری که کنار مسجد مغازه ای باز کرد و اموال و کالاها را آنجا
عرضه می نمود. رفته رفته اشتغالات تجارتي او زیاد شد تا بجائی که وقتی
بلال اذان می گفت و حضرت برای نماز بیرون می آمد، سعد را
مشاهده می فرمود که هنوز خود را برای نماز آماده نکرده و وضو نگرفته
با اینکه قبل از این جریان پیش از اذان مہیای نماز بود.

رسول خدا(ص) می فرمود ای سعد! دنیا تو را مشغول کرده و از نماز باز داشته است. سعد می گفت چه کنم؟ اموال خود را رها کنم تا ضایع شود؟ به این شخص جنس داده ام و منتظرم که پولش را بدهد و این شخص هم پول داده و از من جنس می خواهد.

رسول خدا(ص) از مشاهده مشغول شدن سعد به زیاد کردن ثروت و بازماندنش از عبادت، افسرده شد بیشتر از موقعی که در موقع تنگدستی اش متأثر بود. روزی جبرئیل نازل شد و عرض کرد خداوند می فرماید از افسردگی تو اطلاع یافتیم اینک کدام حال را برای سعد می پسندی؟ وضع قبلی را یا اشتغال فعلی او به دنیا و ثروت طلبی؟ فرمود همان تنگدستی سابقش را بهتر می خواهم زیرا دنیای فعلی او آخرتش را بر باد داده است. جبرئیل گفت آری علاقه به دنیا و ثروت انسان را از یاد آخرت غافل می کند. اگر باز گشت حال گذشته او را می خواهی دو درهمی که به او دادی پس بگیر. حضرت نزد سعد رفت و فرمود دو درهمی که بتو دادیم بر نمی گردانی؟ گقا اگر دو یست درهم هم

بخواهی می‌دهم. فرمود نه همان دودرهم را بده. سعد پول را داد. چیزی نگذشت که دنیا بر او مخالف شد و وضعش مثل قبل گردید.

پیامبر(ص) و مادر علی(ع)

روایت شده است که بعد از رحلت فاطمه بنت اسد-مادر علی(ع)- رسول خدا(ص)، پیراهن خود را به عنوان کفن او قرار داد و در هنگام تشییع، پاهای خود را در حالیکه برهنه بود، آهسته بر می داشت و به آرامی بر زمین می گذاشت. در وقت نماز، هفتاد تکبیر بر او خواند! سپس

خود به داخل قبر رفت و در قبر او خوابید و با دست شریفش، او را وارد قبر کرد و شهادتین را به او تلقین نمود.

هنگامیکه خاک بر قبر او پاشیدند و مردم خواستند بر گردند، دیدند که رسول خدا(ص)، خطاب به قبر فاطمه بنت اسد، فرمود: پسرت! پسرت! نه جعفر! نه عقیل! پسرت علی بن ابی طالب!

اصحاب، سؤال کردند: یا رسول الله! امروز کارهایی انجام دادی که
ما تاکنون ندیده بودیم! با پای برهنه او را تشییع کردی! هفتاد تکبیر
بر او گفتی! در قبرش خوابیدی! پیراهنت را کفن او قرار دادی! و در
آخرین کلمات را فرمودی!

رسول خدا (ص) فرمود: اُمّا اینکه با تائی و آرام قدم بر می
داشتم بخاطر ازدحام زیاد ملائکه بود! و اُمّا هفتاد تکبیر، برای این بود که
هفتاد صف از فرشتگان، بر او نماز خواندند! و اُمّا اینکه در قبر
او خوابیدم، برای این بود که روزی او بیاد فشار قبر افتاد و گفت: وَا
ضعفاه! من در قبرش خوابیدم، تا فشار قبر از او بر طرف شود! و اُمّا اینکه
پیراهنم را کفن او قرار

دادم، برای این بود که او روزی بیاد قیامت و عریانی خلائق در آن
روز افتاد و ناله کرد و گفت: وَا سواتاه! آه از عریانی! من او را با پیراهنم
دفن کردم تا روز قیامت با پوشش محشور گردد! و اُمّا اینکه
گفتم: پسر! پسر! نه جعفر! نه عقیل! زیرا دو ملک بر او وارد شدند

واز خدایش سؤال کردند، گفت:الله پروردگارم است.سؤال کردند:پیامبرت کیست؟

گفت:محمدپیامبرم است!سؤال کردند:ولی وامامت کیست؟خجالت کشید بگوید:پسرم!من به او تلقین کردم و گفتم:بگو پسرم علی بن ابی طالب،امام است!خداوند بخاطر این،چشمش را بوسیله علی(ع)روشن نمود.(فرشته زمینی)

عذاب بی نماز

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند :

روزی جبرئیل امین برای ادای وحی به نزد آمد هنوز آنچه را که باید بر من بخواند تمامش را نخوانده بود، که ناگهان آوازی سخت و صدایی هولناک آمد. وضع فرشته وحی تغییر کرد پرسیدم : ((این چه آوازی بود))گفت : ((محمد! خدای تعالی در جهنم چاهی قرار داده است که سنگ سیاهی در آن انداختند، اکنون پس از 1300 سال آن سنگ به

زمین آن چاه رسید.)) پرسیدم ((آن چاه ، جایگاه چه کسانی است ؟))
گفت ، ((از آن بی نمازان و شرابخوارن)) (اسرار الصلوۀ ص 31

خدا کارش رو درست کرد...

در زمان رسولخدا(صلی الله علیه وآله) شخصی وضع مالیش سخت شد و
همسرش به او گفت ای کاش نزد رسولخدا(صلی الله علیه وآله) می رفتی
و از او چیزی طلب می کردی آن مرد نزد رسولخدا(صلی الله علیه وآله)
آمد وقتی که حضرت او را دیدند قبل از اینکه او صحبتی کند حضرت
فرمود: هر کس از ما سؤال کند به او عطا می کنیم و هر کس از ما
نخواهد خدا او را بی نیاز می کند.

آن مرد با خود گفت رسولخدا(صلی الله علیه وآله) غیر مرا قصد نکرده
پس بهانه برگشت و جریان را به زنش گفت . زنش گفت: رسولخدا(صل
الله علیه و آله) هم بشر است او از کجا خبر دارد ما گرسنه هستیم. برو
و او را از وضع زندگی ما آگاه کن آن مرد پیش رسولخدا(صلی الله علیه
وآله) رفت و پیامبر همان جمله را فرمودند و تا سه بار این رفت و

برگشت پیش آمد تا اینکه آن مرد عزم خود را جزم کرد تا سخن پیامبر را بکار ببندد پس رفت و یک تبری عاریه کرد و بالای کوهی رفت و هیزم تهیه کرد و فروخت و به جای آن آرد گرفت و آن شب غذا تهیه کردند و فردا هیزم بیشتری تهیه کرد و فروخت و روز به روز وضعش بهتر شده پس تبری خرید و بعد دو شتر بارکش و سپس غلام خرید و توانگر شد آنگاه نزد پیامبر آمد و شرح حالش را گفت رسول خدا فرمود من که به تو گفتم هر کس از ما بخواهد می دهیم و هر کس نخواهد خدا او را بی نیاز می کند.1

1. خوبی ها و بدی ها .

عِيسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ : أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنِّي فَرَطٌ لَكُمْ وَإِنَّكُمْ وَارِدُونَ < ((صلى الله عليه وآله عَلَى الْحَوْضِ ، حَوْضاً أَعْرَضَ مِمَّا بَيْنَ صَنْعَاءَ وَبُصْرَى ، فِيهِ قَدْ حَانَ عَدَدُ النُّجُومِ مِنْ فِضَّةٍ ، وَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ حِينَ تَرِدُونَ عَلَى عَنِ الثَّقَلَيْنِ ، فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا ، السَّبَبِ الْأَكْبَرِ كِتَابِ اللَّهِ طَرَفُهُ يَدِ اللَّهِ وَطَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ ، فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ وَلَا تَبَدَّلُوا ، وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُ قَدْ نَبَّأَنِي

اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ . فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَنْ عِثْرْتُكَ ؟ قَالَ : أَهْلُ بَيْتِي مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَتِسْعَةَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ ، أُمَّةٌ أَبْرَارُ هُمْ عِثْرَتِي مِنْ لَحْمِي وَدَمِي .

عیسی بن عبدالله بن مالک از عمر بن خطاب روایت می کند که از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : ای مردم ! من جلودار شما هستم و شما کنار حوض بر من وارد خواهید شد ، حوضی که گستردگی اش از صنعا تا بصری است و به عدد ستارگان ، جام زرین در آن است ؛ هنگامی که بر من وارد می شوید من درباره ثقلین از شما سؤال خواهم کرد پس با تأمل و دقت بنگرید که در این دو چگونه جانشینم خواهید بود ، ریسمان بزرگ تر کتاب خداست که یک سویش به دست خدا و سوی دیگرش به دست شماست ، پس به آن چنگ زنید و دگرگون نگردید و ریسمان کوچکتر عترتم اهل بیتم . هر آینه و خدای لطیف آگاه به من خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نشوند تا کنار حوض بر من وارد شوند . عمر بن خطاب می گوید : به پیامبر گفتم : یا رسول الله ! عترت تو چه کسانی هستند ؟ فرمود : اهل بیتم از فرزندان علی و فاطمه و حسن و حسین نه

تن از صلب حسین که امامانی نیکوکارند و اینان عترت من از گوشت و
. خون من هستند

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده: مَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بِمَعْرِفَةِ
أَهْلِ بَيْتِي وَوَلَايَتِهِمْ ، فَقَدْ جَمَعَ اللَّهُ لَهُ الْخَيْرَ كُلَّهُ . کسی که خدا به شناخت
اهل بیت من و ولایتشان بر او منت نهاده بی تردید همه خیر را برای او
گرد آورده است .

عنه صلی الله علیه و آله : مَعْرِفَةُ آلِ مُحَمَّدٍ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ ، وَحُبُّ آلِ
مُحَمَّدٍ جَوَازٌ عَلَى الصِّرَاطِ ، وَالْوَلَايَةُ لِآلِ مُحَمَّدٍ أَمَانٌ مِنَ الْعَذَابِ .
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : شناخت آل محمد، برات رهایی از آتش
است و دوست داشتن خاندان محمد، پروانه عبور از صراط است و ولایت
آل محمد (موجب) امان از عذاب است.

وروایت شده از براء بن عازب که یکی از معروفترین صحابه است که ما

در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بودیم که نظرش افتاد بر جماعتی که در محلی جمع گشته بودند، پرسیدند: بر چه این مردم اجتماع کرده اند؟ گفتند: جمع شده اند قبر می کنند، براء گفت: چون حضرت اسم قبر شنید شتاب کرد در رفتن به سوی آن تا خود را به قبر رسانید پس به زانונشست کنار قبر. من رفتم به طرف دیگر مقابل روی آن حضرت تا تماشا کنم که آن حضرت چه می کند، دیدم گریست به حدی که خاک را از اشک چشم خود تر کرد پس از آن، رو کرد به ما و فرمود: (إِخْوَانِي! لِمِثْلِ هَذَا فَاعِدُوا)؛ یعنی برادران من! از برای مثل این مکان تهیه ببینید و آماده شوید. (منتهی الامال ج 2)

عفیف بن قیس کندی می گوید:
من در زمان جاهلیت بازرگان عطر بودم. در یکی از سفرهای تجارتي وارد مکه شدم و مهمان عباس (عموی حضرت محمد(ص) و یکی از بازرگانان بزرگ مکه) شدم، در یکی از روزها در مسجدالحرام در کنار عباس نشسته بودم، در این هنگام که خورشید به اوج رسیده بود، جوانی به مسجد در آمد که صورتش همچون قرص ماه نورانی بود، نگاهی به آسمان کرد و سپس رو به کعبه ایستاد و شروع به خواندن نماز کرد، چیزی نگذشت که نوجوانی خوش سیما به وی پیوست و در سمت راست

او ایستاد. سپس زنی که خود را پوشانده بود، آمد و در پشت سر آن دو نفر قرار گرفت و هر سه با هم مشغول نماز و رکوع و سجود شدند /

من (از دیدن این منظره که در مرکز بت پرستان، سه نفر آیین دیگری غیر از مرام بت پرستی را برگزیده اند) در شگفت ماندم، رو به عباس کرده و گفتم: حادثه بزرگی است! او نیز این جمله را تکرار کرد و افزود:

آیا این سه نفر را می شناسی؟ گفتم: نه. گفت: نخستین کسی که وارد شد جلوتر از هر دو نفر ایستاد، برادر زاده من محمد بن عبدالله (ص)، و دومین فرد، برادرزاده دیگر من علی بن ابی طالب (ع)، و سومین شخص همسر محمد است. و او مدعی است که آیین وی از طرف خداوند نازل شده است و اکنون در روی زمین، جز این سه نفر کسی از این دین پیروی نمی کند. (سیره پیشوایان)

نامه مهر شده از طرف خدا

از علمای شیعه نقل شده است که خداوند ((نامه مهر شده)) ای که دارای دوازده مهر بود، برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرستاد و به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمان داد که آن را به امیر مؤ

منان علی (علیه السلام) بسپارد و به او دستور دهد که اولین مهر آن را بشکند و طبق دستورهایی آن عمل کند و هنگام مرگش آن را به فرزندش حسن (علیه السلام) بسپارد و به او دستور دهد مهر دوم را بشکند و به دستورات آن عمل کند و هنگام مرگش آن را به برادرش حسین (علیه السلام) بدهد و به او دستور دهد که مهر سوم را بشکند و به دستورات آن عمل نماید و هنگام مرگش آن را به پسرش علی بن حسین (علیهما السلام) بسپارد و به او دستور دهد که مهر چهارم را بشکند و به دستورات آن عمل نماید و هنگام مرگش آن را به پسرش ((محمد بن علی)) امام باقر (علیه السلام) بسپارد و به ترتیب مذکور به او دستور دهد که هنگام مرگش آن را به پسرش بسپارد تا به آخرین امام برسد. (زندگی دوازده امام (ع))

حفظ خویشاوندی

شخصی نزد رسول الله خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول الله! بستگانم بامن قطع رابطه کرده و مرا مورد حمله و شتمات قرار داده اند آیا من هم با آنها قطع رابطه کنم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: با این وضع خداوند نظر و رحمتش را از همه شما بر می دارد. آن مرد گفت: پس چه کنم؟ حضرت فرمود: ایجاد رابطه کن با کسی که با تواضع رابطه کرده است و بخشش به کسی که تو را محروم ساخته است و عفو کن کسی را که به تو ظالم کرده است. در این صورت از سوی خداوند پشتیبانی رد برابر آنها

خواهی داشت (محجۀ البيضاء، ج 3، ص 430.

(

احترام به والدین

مردی به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله مشرف می گردد و

عرض کرد: یا رسول الله به چه کسی نیکی کنم ؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به مادرت .

دوباره سوال کرد سپس به چه کسی نیکی کنم ؟

حضرت فرمود: به مادرت .

بار دیگر سوال کرد سپس به چه کسی نیکی کنم ؟

حضرت فرمود: به مادرت .

بار چهارم سوال کرد آنگاه به چه کسی نیکی کنم ؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به پدرت . (محجۀ البيضاء، ج 3، ص

439

(

پرهیز از امتیاز طلبی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با عده ای از اصحاب خود به سفر رفته

بودند. حضرت در بین راه دستور داد گوسفندی را ذبح کنند و غذایی

تهیه نمایند. مردی گفت : کشتن گوسفند با من باشد، دیگری گفت :

پوست کردن آن با من باشد سو می گفت : پختن آن را من به عهده می

گیرم .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من هم هیزم آن را آماده می کنم .
 اصحاب گفتند: با رسول الله ! پدران و مادران ما فدای شما باد، خود را به
 زحمت نیندازید، ما خود هیزم را جمع آوری خواهیم کرد.
 حضرت فرمود: می دانم که شما این کار را برای من انجام می دهید اما
 خدای عز و جل نمی پسندد که بنده اش خود را از اصحابش ممتاز کند
 آنگاه برخاست و برای آنها هیزم جمع آوری کرد. (محجة البیضاء، ج 4،
 ص 61).

پرهیز از غضب

مردی به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد یا رسول الله ! مرا تعلیم
 ده !

حضرت فرمود: برو و غضب نکن .

آن مرد گفت : همین مرا بس است و به جانب قبیله خود رفت . ناگهان
 در میان طایفه اش جنگی در گرفت و مسلحانه در برابر یکدیگر صف
 کشیدند. آن مرد هم که و ضعیف جنگی را مشاهده کرده مسلح شد و در
 صف جنگاوران ایستاد. آنگاه سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را بیاد
 آورد که به او فرمود: غضب نکن . اسلحه را کنار گذارد و به نزد مخالفین
 قوم خود رفت و گفت : ای مردم هر جراحت و قتل و زدن بی نشانه ای
 که در افراد شما به عهده من باشد و خونبهای آن را می پردازم .
 مخالفین که برای سخنان صلح طلبانه را از او شنیدند گفتند: ما این
 جریمه را نمی خواهیم . برای شما باشد زیرا ما از شما به این جریمه
 سزاوارتریم . آنگاه با یکدیگر صلح کردند و با آن کینه از میان رفت .
 (سفینه البحار، ج 2، ص 320).

(

خوش برخوردی

مردی به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد یا رسول الله من اقوامی دارم که با آنها صله ارحام می کنم اما آنها با من قطع رابطه کرده اند. من به آنها احسان می کنم اما آنها با من بد رفتاری می کنند، من بر بدیهای آنها حلم می ورزم اما آنها بر من جهالت می کنند. حضرت فرمود: اگر آن گونه باشد که تو می گوئی گویا رنج و ناراحتی که از برخورد خوب تو به آنها می رسد دردناکتر است و تا تو در چنین حالی باشی خداوند پشتیبان تو خواهد بود. (محجۀ البیضاء، ج 5، ص 312)

بر خورد با مردم

در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله عازم میدان جنگ بود عربی به محضر او رسید و رکاب شترش را گرفت و گفت : یا رسول الله : علمی را به من بیاموز که سبب رفتم به بهشت گردد. حضرت فرمود: با مردم آن گونه رفتار کن که دوست داری با تو آن گونه رفتار کنند. و از رفتار با آنها که خویشاوند تو نیست پرهیز. - اصول کافی ، باب الانصاف و العدل ، ح 10. (اندازه معیشت

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با همراهان خود در صحرا عبور می کرد که به شتربانی گذر کرد، کسی را فرستاد تا از او شیر بخواهد. شتربان گفت : آنچه در سینه شترهاست صبحانه قبیله است و آنچه در ظرف هاست شام آنهاست .

رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت : خدایا مال و فرزندان را زیاد گردان .

آنگاه به راه افتادند تا به چوپانی رسیدند. حضرت کسی را فرستاد تا از او شیر بگیرد. چوپان گوسفند را دوشید و هرچه در ظرف داشت در ظرف پیامبر صلی الله علیه و آله ریخت و گوسفندی هم برای آن حضرت فرستاد و عرض کرد: همین اندازه نزد ما بود اگر بیشتر هم بخواهید به شما می دهیم .

رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت : خدایا او را به اندازه کفاف روزی ده .

یکی از اصحاب عرض کرد: یا رسول الله ! برای کسی که به شما چیزی نداد دعائی کردی که همه ما آن را دوست داریم و برای کسی که حاجت تو را برآورده ساخت دعائی کردی که همه ما آن را ناخوش می داریم . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آنچه کم و کافی باشد بهتر از زیادی است که دل را مشغول دارد.

خداوندا محمد و آل محمد را به اندازه کفاف روزی عطا فرما.

امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عز وجل می فرماید: اگر بر بنده مومنم تنگ گیرم غمگین می شود در صورتی که این تنگی او را به من نزدیکتر می سازد و اگر بر بنده مومنم وسعت دهم شادمان گردد، در صورتی که آن وسعت او را از من دورتر می کند. (اصول کافی ، باب الکفاف ، ح 5.

(

شیعه غیرواقعی

مردی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله ! فلانی در منزل همسایه اش نگاه حرام می کند و اگر بتواند بدنبال آن کار حرامی انجام دهد انجام می دهد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین شد و فرمود: او را نزد من بیاورید.

مرد دیگری که در آنجا حضور داشت عرض کرد: یا رسول الله ! او از شیعیان شماسست که به ولایت شما و علی علیه السلام اعتقاد دارد و از دشمنان شما بیزار است .

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نگو او از شیعیان ما است ، این یک دروغ است . شیعه ما کسی است که دنباله روی ما باشد و از اعمال ما پیروی کند و این کارهای او که نام بردی از اعمال ما نیست . (بحارالنوار، ج 68، ص 155.

(

اهمیت طلب مردم

جنازه مردی را آوردند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن نماز گذارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: شما بر او نماز بخوانید اما من نمی خوانم .

اصحاب گفتند: رسول الله ! چرا بر او نماز نمی گذاری ؟

حضرت فرمود: زیرا بدهکار مردم است .

ابوقتاده گفت : من ضامن می شوم که قرض او را ادا کنم .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بطور کامل ادا خواهی کرد؟

ابوقتاده : بله ، بطور کامل ادا خواهم کرد. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله بر او نماز گذارد.

ابوقتاده گوید: بدهکاری آن مرد هفده یا هجده در هم بود. (مستدرک الوسائل ، ج 13، ص 404.

(

میهمان سرزده

از اهل مدینه ، پیامبر صلی الله علیه و آله و پنج نفر از اصحاب او را به غذائی که آماده کرده بودند دعوت نمودند. حضرت دعوت آنها را پذیرفت اما وقتی به منزل میزبان می رفتند در بین راه یک نفر دیگر که دعوت نشده بود به آنها گروید. وقتی به منزل نزدیک شدند پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت : آنها تو را دعوت نکرده اند همین جا بنشین تا من با آنها صحبت کنم و همراهی تو را، با آنها در میان گذارم و اجازه ورودت را بگیرم . (بحارالانوار، ج 16، ص 236).

خود برترینی

نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از شخصی تعریف شد. روزی او به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. اصحاب عرض کردند: یا رسول الله این همان کسی است که از او به خوبی تعریف کردیم .

حضرت فرمود: من در چهره او نوعی سیاهی از شیطان می بینم . او نزدیک شد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو را به خدا سوگند آیا در پیش خودنگفتی کسی بهتر از من در میان مردم نیست ؟

او در پاسخ گفت : بله همینطور است که فرمودید. (محجة البیضاء ج 3،

ص 436.

(

محبت به فرزندان

اقرع بن حابس در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بود که دید حضرت
فرزندش حسن علیه السلام را می بوسد.
عرض کرد: من ده فرزند دارم و یکی از آنها را هم نبوسیده ام .
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که رحم نکند مورد رحمت قرار
نمی گیرد. (محبۃ البیضاء، ج 3، ص 436).

(

عزت کار و ذلت صدقه

مردی از انصار نیازمند گردید و از بر آوردن نیاز خود درمانده شد. نزد
رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و حاجت خود را بیان کرد.
حضرت فرمود: آنچه را در منزل داری بیاور و چیزی را در این باره
کوچک نشمار.
مرد انصاری به منزل رفت و یک قدح و یک قطعه پوست یا پارچه که
زیر زین اسب یا شتر می گذارند را با خود آورد.
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی این دو را می خرد؟
مردی گفت : من آنها را به یک درهم خریدارم .
حضرت فرمود: چه کسی بیشتر می خرد؟
مرد دیگری عرض کرد: من به دو درهم می خرم .
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برای تو باشد و خریدار، دور دهم به
مرد انصاری داد. آنگاه حضرت فرمود: با یک در هم آن خوراکی برای

خانواده خود تهیه کن و با درهم دیگر تیشه ای خریداری کن .
مرد انصاری تیشه ای خریداری کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله دسته
ای دیگران برای آن گرفت و تیشه ای را به دسته ای مجهز کرد و
فرمود: برو با این تیشه هیزم بیابان را بکن و چیزی را از چوب و خار
بیابان ، تر یا خشک بی ارزش ندان .

مرد انصاری بدنبال کار رفت و پس از پانزده شب به محضر پیامبر صلی
الله علیه و آله مشرف گردید و وضع اقتصادی او خوب شد.
حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: این کار بهتر از این بود که در روز
قیامت بیائی در حالی که در چهره تو ذلت صدقه باشد. (بحار الانوار، ج
103، ص 10)

بر خورد با سر کشان
رسول خدا صلی الله علیه و آله از یکی از کوچه های مدینه می گذشت ،
زن سیاه پوستی از بین راه سرگین حیوانات را جمع می کرد، به او گفته
شد از پیش راه رسول خدا صلی الله علیه و آله کنار برو.
زن سیاه پوست گفت : راه پهن است .

شخصی خواست او را کتک زند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
رهایش کنید او سر کش است . (محجۀ البیضاء، ج 3 ، ص 373.

(

انسان محترم را گرامی بدارید

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به یکی از خانه های خود وارد شد و اصحاب او به محضرش مشرف شدند تعداد اصحاب بسیار بود و اتاق پر شده بود.

جریر بن عبدالله در این هنگام وارد شد اما جایی برای نشستن نیافت و در نزدیکی در نشست 0.

پیامبر صلی الله علیه و آله عبا را برداشت و به او داد و فرمود: این عبا را زیر انداز خود قرار دهد. جریر عبا را گرفت و بر صورت خود گذارد و آن را می بوسید و گریه می کرد، آنگاه آن را جمع کرد و به پیامبر صلی الله علیه و آله رو کرد و گفت : من هرگز بر روی جامه شما نمی نشینم . خداوند تو را گرامی بدارد همان گونه که مرا گرامی داشتی . پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهی به سمت چپ و راست خود کرد و سپس فرمود: هر گاه شخص محترمی نزد شما آمد او را گرامی بدارید و همچنین هر کسی که از گذشته بر شما حقی دارد او را نیز گرامی بدارید. (بحارالانوار، ج 1، ص 182).

ذکر مصیبت رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله

از ابن عباس روایت شده است که : وقتی وفات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نزدیک شد ، آن قدر گریه کرد که اشک بر محاسنش ، جاری گردید . عرض کردند : یا رسول الله ! علت گریه شما چیست ؟ فرمود : برای فرزندانم و آنچه بعد از من نسبت به آنها روا می دارند ، گریه می کنم . گویا فاطمه علیها السلام دخترم را می بینم که بر او ستم کرده باشند و او صدا می زند : یا ابتاه ! یا ابتاه ! ولی احدی از امت من او را کمک و یاری نکنند !

فاطمه علیها السلام وقتی این سخن را شنید ، به گریه افتاد . حضرت فرمود : ای دخترم ! گریه نکن . فاطمه علیها السلام عرض کرد : به خاطر مصیبت هایی که بعد از شما بر سرم می آید گریه نمی کنم ! بلکه بر جدایی شما می گریم . حضرت فرمود : به تو بشارت می دهم که به زودی به من ملحق می شوی و تو اولین شخص از اهل بیت هستی که نزد من می آیی .⁽¹⁾

از علی علیه السلام نقل شده است که : چون پیامبر را در پیراهنش ، غسل دادم ، فاطمه علیها السلام فرمود : آن پیراهن را به من بده . وقتی پیراهن

را به او دادم ، آن را بوسید و سپس بیهوش شد . من هم دیگر پیراهن
مذکور را به او نشان نمی‌دادم ⁽¹⁾ .

(1) جلاء العیون : ص 22 .
همچنین از عایشه و امّ سلمه نقل شده است که : در آن مریضی که پیامبر
صلی‌الله‌علیه‌وآله رحلت نمود ، فاطمه علیهاالسلام را نزد خود نشانده و به
او رازی گفت که فاطمه علیهاالسلام گریان شد ! بار دیگر رازی را به او
فرمود که فاطمه علیهاالسلام خندان شد !

بعد از رحلت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ، علت گریه و خنده آن موقع
را از او پرسیدند . فاطمه علیهاالسلام فرمود : پیغمبر بار اول به من فرمود
که : جبرئیل هر سال قرآن را یک بار بر من عرضه می‌کرد و امسال دو
بار بر من عرضه نمود و من می‌دانم که امسال رحلت می‌کنم !
و فرزندان تو مورد ظلم و ستم واقع می‌شوند . من با شنیدن این سخن ،
گریان شدم . بعد فرمود : آیا راضی نیستی که تو اولین شخصی از اهل
بیتم باشی که به من ملحق می‌شوی ؟ من خندان شدم .
و به روایت دیگر حضرت فرمود : آیا راضی نیستی که سیده زنان باشی ؟
(2)

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بستر رحلت افتاده بود ، به علی علیه السلام فرمود : ای برادر ! تو حاضر هستی به وصایای من عمل کنی و قرض های مرا اداء نمایی و امور مرا بعد از من ، اداره کنی ؟ امیر موءمنان علیه السلام فرمود : آری یا رسول الله ! حضرت فرمود : نزدیک من بیا ! علی علیه السلام نزدیک رفت . رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به خود چسباند و انگشتر خود را در آورد و فرمود : این را بگیر .
و در انگشت خود نما ! سپس شمشیر و زره و سلاح خود را خواست و آن ها را به علی علیه السلام داد . هم چنین پارچه ای را که در وقت حمل سلاح ، بر شکم می بست ، به علی علیه السلام داد و فرمود : با استعانت از خدا ، به خانه خود برو .

(1) جلاء العیون : ص 22 .

(2) جلاء العیون : ص 22 .

همین که مریضی پیغمبر صلی الله علیه و آله سخت شد ، و رحلت حضرتش گردید ، به علی علیه السلام فرمود : ای علی ! سر مرا در دامن خود بگذار که امر خداوند عالمیان رسیده است . چون روح من از بدنم خارج شد ، آن را با دست بگیر و بر صورتت بکش . بعد صورت مرا به طرف قبله نما و به تجهیز (غسل و کفن و نماز و دفن) من پرداز .
و اول تو بر من نماز بخوان و از من دور نشو تا مرا دفن کنی . و در انجام همه این کارها ، از خداوند یاری بطلب !

علی علیه السلام سر پیغمبر صلی الله علیه و آله را در دامن خود قرار داد . در این موقع حضرت بیهوش شد . چشم فاطمه علیها السلام که به این صحنه افتاد ، گریست و ندبه کرد و گفت :

وَابْيَضَ يَسْتَسْقَى الْغَمَامَ بِوَجْهِهِ ثَمَالِ الْيَتَامَى عَضْمَهُ لِلْأَرَامِلِ

یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله ، سفید رویی است که مردم به برکت روی او طلب باران می کنند و او فریادرس یتیمان و پناه بیوه زنان است . رسول خدا صلی الله علیه و آله صدای فاطمه علیها السلام را شنید و چشم های خود را باز نمود و با صدای ضعیفی فرمود : ای دختر ! این زبان حال عمویت ابو طالب بود . این را نگو ! بلکه بگو :

« وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ » ⁽¹⁾ « محمد صلی الله علیه و آله فقط فرستاده خداست . آیا اگر او رحلت کند و یا کشته شود ، شما به آیین پدرانتان بر می گردید ؟ »

وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله رحلت نمود ، علی علیه السلام مشغول غسل و تجهیز حضرت شد . او فضل بن عباس را خواست و به او فرمود که آب تهیه کند . فضل آب می آورد و علی علیه السلام بدن حضرت را غسل می داد . همین که تجهیز بدن پیغمبر صلی الله علیه و آله تمام شد ، علی علیه السلام جلو ایستاد و به تنهایی بر بدن مقدّسش نماز خواند . در این موقع عده ای در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و خلیفه را انتخاب نمودند ⁽²⁾ !!

(1) آل عمران (3) : 144 .

(2) منتهی الامال .

?

آثار و برکات ذکر یونسیه?

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وسلم : هر بیمار مسلمانی که این 1-
دعا را بخواند، اگر در آن بیماری (بهبودی نیافت و) مرد پاداش شهید به
او داده می شود و اگر بهبودی یافت خوب شده در حالی که تمام
. گناهانش آمرزیده شده است

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم : آیا به شما خبر دهم از دعایی 2-
که هر گاه غم و گرفتاری پیش آمد آن ادعا را بخوانید گشایش حاصل
شود؟ اصحاب گفتند: آری ای رسول خدا. آن حضرت فرمود: دعای
«یونس که طعمه ماهی شد: «لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین

رسول الله صلى الله عليه وآله

لَيْلَةُ عُرْجِ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ مَكْتُوبًا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ،
مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، عَلِيُّ حَبِيبُ اللَّهِ ، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ ، فَاطِمَةُ
خَيْرَةُ اللَّهِ ، عَلَى بَاغِضِهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ

شبی که مرا به معراج بردند، دیدم که بر در بهشت نوشته شده است:
معبودی جز الله نیست، محمد رسول خداست، علی حبیب خداست،
حسن و حسین برگزیده خدایند، فاطمه منتخب خداست، لعنت خدا بر
دشمن آنان باد.

المناقب: خوارزمی [?]

أمالی: شیخ طوسی [?]

كشف اليقين [?]

بلاها و مصیبت هایی که پیامبر اسلام تحمل کردند.

هیچ پیامبری باندازه پیامبر اسلام دچار امتحانات و آزمون ها و بلاهای مختلف نگردید. رسولخداص در طول عمر مبارکشان انواع مشکلات را تجربه کردند و با استقامت عجیبی که داشتند همه را پشت سر گذاشتند.

روزهایی که بر پیامبر گذشت توصیف آن با بیان و قلم مشکل است. وقتی برای دعوت مردم به طائف آمد نه تنها دعوتش را اجابت نگفتند بلکه آن قدر سنگ زدند که خون از پایش جاری شد و پیامبر به باغی پناه برد و زیر درختی با خدای خود چنین راز و نیاز کرد:

خداوندا! ناتوانی و نارسایی خودم و بی حرمتی مردم را به پیشگاه تو شکایت می کنم ای کسی که از همه رحیمان رحیم تری، تو پروردگار منی مرا به که و ا می گذاری؟ به افراد دور دست که با چهره درهم کشیده با من روبرو می شوند، یا به دشمنانی که زمام امر مرا به دست می گیرند. پروردگارا همین اندازه که از من خشنود باشی مرا کافیت پیامبری که دشمنان گاه او را ساحر خوانده و گاه دیوانه و گاه خاکستر بر سرش ریخته و یا کمر به قتلش بستند

از جمله مسائل و حوادث تلخ، چندین بار سوءقصد به جان پیامبر بود. در یک مورد ابوجهل سنگی را بالا برد تا بر سر حضرت که در حال سجده بود بزند و حضرت را بکشد ولی دستش در هوا خشک شد. بار دیگر زن یهودی کباب گوسفند درست کرد و به زهر آغشته کرد. همینکه پیامبر لقمه ای را داخل دهان گذاشتند دست گوسفند کباب شده به سخن درآمد و گفت مرا به زهر آغشته اند از من نخور! البته قسمتی از غذا وارد بدن پیامبر شد و هر سال باعث ضعف و بیماری حضرت می شد تا اینکه بر اثر همان زهر رحلت فرمودند لذا مسلمانان می گفتند پیامبر هم شهید شد.

در مورد دیگر یهودیان چاهی را حفر کرده و در آن نیزه و شمشیر نصب کردند و روی چاه را پوشانده و حضرت را دعوت کردند که پیامبر از روی چاه عبور کردند ولی اتفاقی نیفتاد ولی یهودیان که عبور کردند در چاه افتادند و مردند.

در هنگام بازگشت از جنگ تبوک تعدادی از منافقین نقشه ترور پیامبر را طراحی کردند که هنگام عبور حضرت از تنگه از بالای کوه کیسه های پر از سنگ پرتاب کنند تا شتر پیامبر رم کرده و حضرت را به دره

بیاندازد! ولی جبرئیل حضرت را مطلع کرد و در این مورد هم تلاش دشمنان بجائی نرسید.

در جنگ احد که مسلمانان فرار کردند و مغلوبه شدند دشمنان پیامبر را محاصره و تصمیم به قتل حضرت داشتند ولی با جانبازی حضرت امیر، دشمن فقط توانست پیشانی و دندانهای حضرت را بشکند.

در موردی منافقین جنگ روانی علیه پیامبر براه انداختند و به زن پیامبر تهمت زدند که آیات افک در سوره نور نازل شد و مومنین در مورد تعجیل در قبول حرف شایعه پراکنان مذمت شدند.

منافقین با راه اندازی مسجد ضرار و بانواع ترفندها می خواستند پیامبر را تضعیف کنند ولی نتوانستند.

بخاطر رحلت دو پسر پیامبر، حضرت را ابتر می خواندند ولی با ولادت حضرت فاطمه س، خداوند نسلی به حضرت داد که تاروز قیامت ادامه دارد.

دشمنان بهترین یاران پیامبر از جمله حضرت حمزه در جنگ احد وزید بن حارثه و جعفر طیار را در جنگ موته شهید کردند.

.

چهار سال محاصره اقتصادی در دره ابوطالب که شبها اهل مکه از صدای گریه بچه های گرسنه خواب نداشتند نیز از حوادث تلخ برای مسلمین بود. ولی با صبر واستقامت حضرت و مسلمین مخصوصا حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه س اینهم تحمل شد و باعث مشکل برای اسلام نگردید.

در جنگ خندق همه احزاب کفار و منافقین و مشرکین حتی یهود تصمیم به ریشه کن کردن اسلام داشتند ولی با حماسه حضرت امیر و با معجزه الهی شکست خوردند و برگشتند.

اجنه کافر قصد حمله به مسلمین را داشتند که پیامبر اسلام ص، حضرت امیر را به جنگ آنها فرستاد و حضرت امیر هم رفت و پیروز برگشت.

دشمنان در حمله ناجوانمردانه دهها نفر از قاریان و حافظان قرآن را کشتند.

پیامبر خدا فرمود بلاهایی که بر من نازل شده بر هیچ پیامبری نازل نشده است.

پدرش را ندید؛ و مادرش را در کودکی از دست داد

پیامبر خدا شش فرزند داشت که پنج تا آنها در زمان خود پیامبر رحلت کردند و فاطمه زهرا ماند که او هم مدت کوتاهی بعد از پیامبر خدا، به شهادت رسید. اما رسول خدا هیچگاه به درگاه الهی شکوه نکرد.

^۸روایت شده است: وقتی ابراهیم پسر رسول خدا در کودکی از دنیا رفت، اشک های حضرت در مرگ فرزندش ابراهیم جاری شد، فرمود: اشک ها از چشم جاری و قلب اندوهناک می شود ولی ما چیزی نمی گوئیم که موجب خشم پروردگار شود و ما به خاطر تو محزونیم، ای ابراهیم!^۹
این ماجرا در مورد مرگ فرزند دیگر پیامبر (صلی الله علیه وآله) (طاهر) و یکی از دخترانش هم نقل شده است^{۱۰}

در روایت آمده است پیامبر اکرم ، به خانه یکی از مسلمانان دعوت شدند. وقتی وارد منزل او شدند، مرغی را دیدند که بر بالای دیوار تخم گذاشته و تخم آن به میخی بند شده و نیفتاده است. رسول اکرم، در شگفت شدند. صاحب خانه گفت: آیا تعجب کردید؟ قسم به خدایی که شما را به پیامبری برانگیخت، هرگز آسیبی به من نرسیده است! رسول اکرم، تا این جمله را شنیدند، برخاستند و در خانه آن مرد غذا میل نکردند و فرمودند: «کسی که هرگز مصیبتی ندیده، مورد لطف خداوند [۱۱]». «نیست»

^۸ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۲

^۹ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۰

^{۱۰} مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۸

^{۱۱} مصباح یزدی ، محمد تقی، ره توشه، چاپ دوم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۶ ش. / ص ۲۷۶

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا ابْتَلَاهُ فَإِذَا أَحَبَّهُ الْحُبُّ الْبَالِغَ افْتَنَاهُ؛ آن هنگام که خداوند، بنده‌ای را دوست بدارد، او را گرفتار می‌کند. و اگر محبت خداوند به او بیش از اندازه باشد، او را گرفتار فنا می‌کند.»

از حضرت پرسیدند: گرفتار فنا شدن چگونه است؟ فرمود: «أَلَّا يَتْرُكَ لَهُ «مَالًا وَلَا وَلَدًا»^{۱۲} این‌گونه که نه مالی برای او باقی می‌گذارد و نه فرزندی

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا ابْتَلَاهُ فَإِنْ صَبَرَ اجْتَبَاهُ وَإِنْ رَضِيَ اصْطَفَاهُ»^{۱۳} چون خدا بنده‌ای را دوست بدارد او را (در دنیا) مبتلا می‌گرداند، پس اگر صبر کرد او را بر می‌گزیند و اگر «راضی (و خشنود) شد او را خالص می‌گرداند

پیامبر اسلام (ص) فرمود:

«^{۱۴} ان الله ليغذي عبده المؤمن بالبلاء كما تغذي الوالدة ولدها باللبن:»

^{۱۲} ابن ابی الحدید، عبد الحمید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۳۱۸، قم، کتابخانه ایت الله مرعشی، ۱۴۰۴ هـ ق. -

^{۱۳} شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسکن الفوائد عند فقد الاجبه و الاولاد، ص ۸۰، قم، کتابخانه بصرتی. -

^{۱۴} بحار، ج ۸۱، ص ۱۹۵.

خداوند بنده مؤمنش را با بلا تغذیه می کند، همان گونه که مادر
فرزندش را با شیر تغذیه می کند

ابولهب و ابوجهل، اسود بن عبد یغوث، ولید بن مغیره، عاص بن وائل،
عقبه بن ابی معیط و ابو سفیان جزو این گروه هستند. ابولهب در تمام
دوران بعثت از هیچ کوششی در راه مبارزه با پیامبر صلی الله علیه و آله
کوتاهی نکرد. او و همسرش ام جمیل چنان در تمسخر و آزار پیامبر
صلی الله علیه و آله پیشقدم شدند که نامشان در قرآن آمد. ام جمیل
وقتی شنید آیاتی درباره ی او و همسرش نازل شده است اشعاری در
هجو پیامبر صلی الله علیه و آله سرود.^{۱۵}

ابوسفیان بن حارث نیز با شعر پیامبر صلی الله علیه و آله را هجو می
کرد. و امیه بن خلف نیز چنان استهزاء می کرد که به قول مفسران سوره
ی همزه درباره ی او نازل شد.^{۱۶}

اسود بن عبد یغوث مسلمانان را مسخره می کرد و زمانی که آنان را می
دید می گفت: پادشاهان روی زمین آمدند. وقتی رسول خدا صلی الله
علیه و آله را می دید می پرسید: ای محمد امروز از آسمان با تو سخن
گفته شده است؟ گفته اند او با وضع بدی مرد!^{۱۷}

¹⁵ انساب الاشراف، ج 1، ص 122.

¹⁶ سیره نبوی، ابن هشام، ج 1، ص 356.

¹⁷ انساب الاشراف، ج 1، ص 132.

عاص بن وائل نیز با ابتر خواندن پیامبر صلی الله علیه و آله او را مسخره می کرد، که آیات سوره ی کوثر در این باره نازل شد.^{۱۸}
حکم بن ابی العاص نیز به دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله می رفت و شکلک درمی آورد.^{۱۹}

در این میدان نیز ابوجهل پیش قدم بود. روزی در صفا پیامبر صلی الله علیه و آله را دید و به او ناسزا گفت! اما رسول اکرم صلی الله علیه و آله جوابی نداد و به خانه برگشت. ابوجهل هم به سوی محفل قریش در کنار کعبه رفت. حمزه که عمو و برادر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله بود همان روز در حالی که کمان خود را حمایل کرده بود، از شکار برگشت او پس از انجام طواف به سوی خانه اش حرکت کرد. کنیز عبدالله بن جدعان که شاهد ناسزاگویی ابوجهل بود، جلو آمد و آنچه را دیده بود باز گفت. حمزه با ناراحتی و خشم از همان راه که آمده بود بازگشت و بی آن که به کسی چیزی بگوید کمان خود را بر سر ابوجهل کوبید و سر

¹⁸ مجمع البیان، ج 10، ص 549

¹⁹ انساب الاشراف، ج 1، ص 15.

او شکست و گفت: به او ناسزا می گویی. من ایمان آورده ام و راهی که
او رفته است من نیز می روم اگر قدرت داری با من نبرد کن^{۲۰}

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به توحید دعوت می کرد،
ابولهب در پی حضرت می رفت و سنگ به سوی او می انداخت و می
گفت ای مردم اطاعت نکنید^{۲۱}.

همچنین همسرش چنان پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار داد که
خداوند در حق آن ها سوره لهب را نازل کرد.

گفته شده خداوند از آن روی همسر ابولهب را حمالة الحطب نامید که
خار بر سر راه پیامبر صلی الله علیه و آله می ریخت^{۲۲}.

روزی نیز ابوجهل در جمع قریش گفت: شما ای گروه می بینید که محمد
چگونه دین ما را بد می شمرد و به آیین پدران ما و خدایان ما بد می
گوید. به خدا سوگند فردا در کمین او می نشینم و سنگی را در کنار خود
می گذارم، هنگامی که محمد سر به سجده می گذارد، سر او را می
شکنم. فردای آن روز وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول نماز شد و
به سجده رفت، ابوجهل نیز برخاست و به پیامبر صلی الله علیه و آله
نزدیک شد اما رعب عجیبی در دل او پیدا شد و لرزان و ترسان با چهره
ای پریده به سوی قریش برگشت. همه به سایش دویدند و گفتند چه
شد! با صدایی لرزان و هراسان گفت: منظره ای در برابرم مجسم شد که

²⁰ سیره ابن هشام، ج 1، ص 313.

²¹ کنز العمال، ج 6، ص 302.

²² سیره نبوی، ابن هشام، ج 1، ص 355.

در تمام دنیا ندیده بودم لذا منصرف شدم^{۲۳}.

روزی نیز عقبه بن ابی معیط پیامبر را در حال طواف دید و ناسزا گفت و عمامه اش را به دور گردنش پیچید و از مسجد بیرون کشید که البته عده ای از ترس بنی هاشم پیامبر صلی الله علیه و آله را از دست او گرفتند^{۲۴}.

همو عبایش را بر گلوی حضرت انداخت و تا حد کشتن او را فشار داد^{۲۵}. همچنین عقبه همراه ابولهب عذره و کثافات بر در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله می ریخت^{۲۶}.

پیامبر می فرمود: من در میان دو همسایه ی بد بودم ابولهب و عقبه. آن ها شکمه ها را بر در خانه من می ریختند^{۲۷}.

انداختن شکمه و رحم گوسفند بر سر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال سجده هم از کارهای قریش بود^{۲۸}.

یک بار نیز خاک بر سر رسول خدا صلی الله علیه و آله ریختند، آن حضرت به خانه رفت و در آن جا یکی از دخترانش گریه کنان سر پدر را شست^{۲۹}.

²³ سیره ابن هشام، ج 1، ص 298

²⁴ بحار الانوار، ج 18، ص 204.

²⁵ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج 7، ص 331

²⁶ انساب الاشراف، ج 1، ص 147.

²⁷ طبقات کبری، ج 1، ص 201.

²⁸ سیره نبوی، ابن هشام، ج 1، ص 416.

²⁹ همان

به گزارش ابن هشام سخت ترین روز برای حضرت روزی بود که از خانه بیرون آمد و همه (آزاد و برده) تکذیبش کردند و آزارش دادند، آن روز نگران به خانه آمد و خود را در جامه ای پوشاند و سوره مدثر نازل شد.³⁰

مشرکان با واژه هایی چون «دروغگو» «جادوگر» «دیوانه» «جن زده» «شاعر» و... تلاش می کردند قداست پیامبر صلی الله علیه و آله را بشکنند. لذا قریش در برابر سؤال مسافران که از پیامبر صلی الله علیه و بشکنند. لذا قریش در برابر سؤال مسافران که از پیامبر صلی الله علیه و

که³¹ آله می پرسیدند، او را به عنوان ساحر و شاعر معرفی می کردند البته خداوند باز با آیات الهی به کمک پیامبر صلی الله علیه و آله آمد

«بدین سان بر آن هایی که پیش از این بودند، رسولی مبعوث نشد جز آن که گفتند جادوگر یا دیوانه ای است. آیا بدین کار یکدیگر را توجیه

³⁰ همان، ص 291.

³¹ سیره نبوی، ابن هشام، ج 1، ص 271.

کرده بودند؟ نه خود مردمی طاغی بودند. پس از آن ها روی گردان شو.
کسی تو را ملامت نخواهد کرد.^{۳۲}

زمانی که این آیه نازل شد «شما و آن چیزهایی که جز خدا می پرستید،
هیزم های جهنمید. شما به جهنم وارد می شوید»^{۳۳}

ابن زبیری گفت اگر این طور باشد ما ملائکه را نیز می پرستیم یهود
عزیر و نصاری مسیح را. پس آنان هم در جهنم هستند. رسول خدا صلی
الله علیه و آله فرمود: البته از این نوع اگر خودشان دوست داشته باشند
که جز خدا معبود واقع شوند، همراه کسی خواهند بود که آن ها را
عبادت کرده و در جهنم هستند. خداوند نیز برای دفع توهم این آیه را
فرمود: «کسانی که پیش از این مقرر کرده ایم که به آن ها نیکویی کنیم
»از جهنم به دورند»^{۳۴}

در اصل منظور از آیه خست بت ها و نظایر آن بود که خداوند آن ها را
ناتوان از هر نوع کاری و حتی از وارد شدن به جهنم می شناساند و

³² الذاریات / 55، 53.

³³ انبیاء / 98.

³⁴ همان / 101.

قاعدتا آیه شامل مردمانی چون فرعون است که به ناحق خود را معبود معرفی می کردند^{۳۵}

حکایتی جالب:

ولید از بزرگان عرب بود و بسیاری از مشکلات به دست او حل می شد. «گروهی از قریش برای حل مشکل نفوذ اسلام در تمام خانه ها به سوی او رفتند و جریان را گفتند و قضاوت او را درباره ی قرآن محمد خواستند و گفتند: آیا قرآن محمد، سحر و ادوست یا کهانت یا خطابه و سخنرانی هایی است که او ساخته است. ولید مهلت خواست و خود در حجر اسماعیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و گفت: پاره ای از اشعار را بخوان. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود آنچه می خوانم شعر نیست. کلام خداست که برای هدایت شما نازل شده است. بالاخره ولید تقاضای تلاوت کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله سیزده آیه از آغاز سوره فصلت را خواند هنگامی که به این آیه رسید «فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقهً مثل صاعقهً عاد و ثمود» ولید سخت به خود لرزید و موهایش راست شد. با حالت بهت زده ای از جای خود برخاست و به منزلش رفت و چند روز

³⁵ سیره رسول خدا، رسول جعفریان، ج 1، ص 217.

بیرون نیامد به طوری که قریش او را مسخره می کردند که ولید از دین
نیاکانش به در آمده و داخل دین محمد شده است.^{۳۶}

البته عتبۀ بن ربیعہ نیز نمونه ای دیگر از این دست قضاوت کنندگان
است که به حقانیت وحی ایمان آورد.^{۳۷، ۳۸}

علل تعدد زوجات پیامبر اسلام:

در محیط آن زمان که جنگ و خون ریزی و غارتگری رواج داشت، بلکه - به تعبیر «ابن خلدون» -
جنگ، خون ریزی و غارتگری خصلت ثانوی آنان شده بود، پیوند ازدواج بازدارنده از جنگ‌ها،
کارشکنی‌ها و عامل وحدت و الفت بود. به همین دلیل می‌بینیم که آن حضرت با قبایل بزرگ قریش،
به ویژه با برخی قبایلی که بیش از دیگران با پیامبر (ص) دشمن بودند، همانند بنی امیه و بنی اسرائیل
ازدواج می‌کند. اما با قبایل انصار که خطر این دشمنی وجود نداشت، ازدواجی صورت نگرفته
است.////// آن حضرت به دلیل تحصیل موقعیت‌های بهتر اجتماعی و سیاسی، و پیوند با قبایل بزرگ
عرب و جلوگیری از کارشکنی‌های آنان و حفظ سیاست داخلی و ایجاد زمینه مساعد برای مسلمان
شدن قبایل عرب، به برخی از این ازدواج‌ها روی آورد؛ در راستای این اهداف با عایشه دختر ابوبکر

³⁶ بحار الانوار، ج 17، ص 211

³⁷ <https://hawzah.net/fa/Magazine/View/2689/4254/28295>

³⁸ سیره ابن هشام، ج 1، ص 293

از قبیله تیم، حفصه دختر عمر از قبیله عدی، ام حبیبه دختر ابوسفیان از بنی امیه، ام سلمه از بنی مخزوم، سوده از بنی اسد، میمونه از بنی هلال و صفیه از بنی اسرائیل پیوند زناشویی برقرار کرد. گيور گيو» نویسنده‌ی مسیحی می‌نویسد: محمد ام حبیبه را به ازدواج خود درآورد تا بدین ترتیب «داماد ابوسفیان، یعنی دشمن اصلی خود شده، از دشمنی قریش نسبت به خود بکاهد. در نتیجه این وصلت، پیامبر (ص) با خاندان بنی امیه و هند زن ابوسفیان و سایر دشمنان خونین خود، جنبه‌ی فامیلی و خویشاوندی پیدا کرد. ام حبیبه عامل بسیار مؤثری برای تبلیغ اسلام در خانواده‌های مکه بود. // رسول خدا (ص) از شیوه‌های خوب و متعدد برای آزادی اسیران استفاده کرد که ازدواج از جمله‌ی آن است. جویریّه و صفیه کنیز بودند و پیامبر این دو را آزاد کرد؛ سپس با این دو ازدواج نمود تا به این وسیله به مسلمانان بیاموزد که می‌توان با کنیز ازدواج نمود.

جویریّه در غزوه بنی مصطلق اسیر شده بود و در سهم غنیمتی رسول خدا (ص) قرار گرفت. آن حضرت وی را آزاد و سپس با وی ازدواج نمود. این کار حضرت به الگویی برای یاران و صحابه تبدیل شد و آنان تمامی اسیران غزوه بنی مصطلق را که حدود دویست نفر بودند، آزاد کردند. سوده: حدود یکسال پس از وفات خدیجه، پیامبر سوده دختر زمعه را به ازدواج خود درآورد. پیامبر در مکه سه زن گرفت خدیجه، عایشه و سوده. با بقیه زن‌ها در مدینه و پس از هجرت ازدواج کرد.

شوهر سوده در مراجعت از دومین هجرت حبشه از دنیا رفت. سوده زن باایمانی بود که با شوهرش به حبشه رفت و عنوان پر افتخار مهاجر را داشت. در آن هنگام که شوهرش را از دست داده بود اگر به سوی خانواده خود که هنوز کافر بودند باز می‌گشت، بدون تردید مورد اذیت و آزار و چه بسا کشته

شدن قرار می گرفت و او را مجبور به بازگشت به کفر می کردند. پیامبر با او ازدواج کرد تا از هر گونه اذیت و آزار محفوظ بماند.

زینب دختر خزیمه: پیامبر اکرم وی را پس از شهادت شوهرش عبدالله بن جحش در جنگ احد به ازدواج خود در آورد. زینب در زمان جاهلیت از زنان بزرگوار و بافضیلت بود. او را «ام المساکین» (مادر بیچارگان) می گفتند؛ زیرا به فقرا و مساکین نیکی و مهربانی زیاد می نمود. پیامبر با او ازدواج کرد تا آبرو و موقعیتش همچنان محفوظ بماند.

ام سلمه: نام اصلی اش هند است. پیش از آنکه همسر پیامبر شود، در خانه عبدالله ابوسلمه پسر عمه و برادر رضاعی پیامبر بود. عبدالله (ابوسلمه) نخستین کسی است که به حبشه هجرت کرد. ام سلمه دختر ابوامیه، «حذیفه بن مغیره» است و پس از حضرت خدیجه کبری از جمله با فضیلت ترین زنان پیامبر محسوب می شود.

وی زنی بافضیلت و متدین بوده است. پس از شهادت شوهرش در جنگ احد سن او زیاد بود و عهده دار سرپرستی یتیمانی بود که از شوهر به یادگار مانده بودند. در چنین شرایطی پیامبر با او ازدواج کرد.

صفیه: دختر حی بن اخطب رئیس قبیله بنی نضیر از قبایل یهودی است. پدر و شوهرش در جنگ خیبر کشته شدند و خودش نیز جزو اسیران جنگ خیبر بود. حضرت او را برای خویش برگزید و آزادش کرد و سپس با او ازدواج کرد. حضرت با این ازدواج هم او را از ذلت و خواری رهایی بخشید و هم با این ازدواج خویشاوندی سببی با بنی اسرائیل (یهودیان) پیدا کرد.

پیامبر با صفیه در سال ۷ هجری پس از جنگ خیبر ازدواج کرد. صفیه قبلاً دو بار شوهر کرده بود به نام‌های سلام بن مسلم و کنانه بن ربیع.

جویریة: پس از جنگ بنی المصطلق پیامبر با جویریة که اسمش بره و دختر حارث رئیس قبیله بنی المصطلق بود، ازدواج کرد. مسلمانان در حادثه بنی المصطلق زن و بچه دویست خانواده را به اسارت گرفته بودند. پیامبر از میان آن‌ها جویریة را به ازدواج خود در آورد. پس از این تصمیم پیامبر، تمام مسلمانان اسیران را به عنوان اینکه از اقوام پیامبر شده اند، آزاد کردند.

آزادی اسیران تأثیر خوبی در افراد قبیله داشت و تمام آن‌ها متوجه پیامبر شدند و اسلام آوردند.

بره او دختر حارث هلالیه بود. بره پس از وفات دومین شوهرش (ابورهم بن عبدالعزی) خود را به پیامبر هبه کرد، پیامبر او را آزاد کرد و به عقد خویش در آورد.

ام حبیبه: نامش رمله و دختر ابوسفیان است. او قبلاً زن عبدالله بن جحش بود که در دومین هجرت به حبشه همراه شوهرش بود.

شوهرش در حبشه مسیحی شد، ولی رمله نسبت به اسلام وفادار ماند. ابوسفیان پدر رمله از مخالفان سرسخت اسلام و پیامبر و همیشه مشغول دسته بندی و توطئه علیه اسلام بود. پیامبر ام حبیبه را به ازدواج خود در آورد و او را در پناه خویش حفظ فرمود.

حفصه: دختر عمر یکی از زنهای پیامبر خدا است. پس از آنکه شوهرش خنیس بن حذافه در جنگ بدر کشته شد، عمر به ابوبکر و عثمان پیشنهاد کرد حفصه را بگیرند آنها قبول نکردند ولی پیامبر با او ازدواج کرد.

زنان در بیعت های پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با مسلمانان حضور داشته اند که بیعت عقبه از همه [مشهور تر می باشد]. [۲۷] [۲۸]

در صلح حدیبیه و فتح مکه نیز زنان با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیعت نمودند. «ابن سعد» ۴۸۰ نفر [از زنانی را که با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیعت نمودند، نام می برد]. [۲۹]

آیه ۱۲ سوره ممتحنه حاکی از این است که زنان مؤمن بعد از فتح مکه با پیغمبر اکرم بیعت کردند و ایشان به فرمان خداوند، رعایت مشروط را مبنای این بیعت قرار داده است: «ای پیامبر، هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند و با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خداوند قرار ندهند، دزدی نکنند، آلوده زنا نشوند و فرزند خود را نکشند و طفل حرام زاده خود را به دروغ و افترا به شوهرانشان نبندند و در هیچ کار شایسته‌ای، مخالفت فرمان تو را نکنند و با آنها بیعت کن و برای آنها از درگاه خداوند [طلب آمرزش نما، زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.]] ۳۰

یکی از زنان انصار به محضر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) شرفیاب شد و با لحنی شکوه آمیز گفت: «ای رسول خدا! گناه ما زنان چیست که باید بیشتر عمر خود را در خانه بگذاریم و به پرورش کودکان شما مردان که پیوسته در میدان کار زارید پردازیم؟» آن حضرت با دقت به سخنان اسماء گوش داد و بعد فرمود: «از جانب من به تمام زنان مسلمان بگو شوهرداری برای زن وظیفه‌ای بس گران و پر ارج است و در ثواب هم پایه اجر مردان از جان گذشته‌ای است که در راه خدا شمشیر می‌زنند.]] ۳۱

آسان گیری

خدای حکیم مهربان شریعت خود را و راه تربیت به سوی خود را سهل و آسان قرار داده است تا همگان بتوانند به کمالات الهی متصف شوند،

:پیامبر اکرم (ص) خود فرموده است

بَعَثَنِي بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ»

خداوند مرا بر شریعت و دین حنیف و آسان و ملایم مبعوث کرده است.

:از رسول خدا (ص) روایت شده است که می فرمود

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ دِينَ اللَّهِ يَسِرُّ»

ای مردم، همانا دین و آیین خدا آسان است

پیامبر اکرم (ص) پیوسته به پیروان خود می آموخت که نگاهشان را به نظام تربیتی دین تصحیح .

نمایند و رفتارهای خود را بر اصل تسهیل و تیسیر بنا کنند و به درستی در تربیت میل نمایند. آن

:حضرت می فرمود

إِنَّ خَيْرَ الدِّينِ عِنْدَ اللَّهِ الْخَنِيفُ السَّمْحُ

بی گمان بهترین دین و آیین نزد خدا، شریعت حنیف و ملایم است

آنان که آیین تربیتی خود را بر امور شاق و رفتارهای درشت و روابط خشن بنا می کنند و سبب می

گردند که مردم از دین و دینداری گریزان شوند، از راه و رسم پیامبر اکرم (ص) به دورند که آن

:حضرت فرموده است

«بُعِثْتُ بِالْخَنِيفَةِ السَّمْحَةِ - أَوْ السَّهْلَةِ - وَ مَنْ خَالَفَ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي»

من بر دین حنیف ملایم - یا آسان - مبعوث شده ام و هر کس با راه و رسم من مخالفت ورزد از من

نیست.

رسول خدا (ص) چنان رفتار می کرد که مسلمانان اصل تسهیل و تیسیر را در عمل ببینند و به آن

:حضرت تأسی کنند. از عایشه چنین روایت شده است

ما خَيْرَ رَسُولٍ اللَّهُ (ص) فِي [بَيْنَ] أَمْرَيْنِ [قَطْ] إِلَّا أَخَذَ أَيْسَرَهُمَا مَا لَمْ يَكُنْ إِثْمًا، فَإِنْ كَانَ إِثْمًا كَانَ «
[أَبْعَدَ النَّاسِ مِنْهُ] عَنْهُ»

هیچ گاه رسول خدا (ص) میان دو کار مخیر نشد جز این آسان تر را برگزید، مگر آن که کاری گناه بود که در این صورت دورترین مردمان از آن بود

رسول خدا (ص) با تأکید اصحاب و پیروان خود را با راه و رسمی ملایم و به دور از تندی فرا می خواند و می فرمود

«يَسِيرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا، وَبَشِّرُوا وَلَا تُنْفِرُوا»

بر مردم آسان بگیرید و سخت مگیرید و نوید دهنده باشید و مردم را فراری مدهید و در آنان نفرت ایجاد نکنید

رسول خدا (ص) فرمود

رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَعَانَ وَكَدَهُ عَلَى بَرٍّ. [قال: كَيْفَ يَعِينُهُ عَلَى بَرٍّ؟ قال: يَقْبَلُ مَيْسُورَهُ، وَيَتَجَاوَزُ عَنْ مَعْسُورِهِ، وَلَا يُرْهَقُهُ، وَلَا يَخْرِقُ بِهِ] خداوند رحمت کند کسی را که فرزند خود را در نیکی و نیکوکاری یاری کند. [راوی حدیث گوید: پرسیدم: چگونه فرزند خود را در نیکی و نیکوکاری یاری کند؟ حضرت فرمود:] آن چه را که در توان اوست از او بپذیرد، و آن چه را که برایش طاقت فرساست از او نخواهد و او را به تکلیف ما فوق طاقتش واندارد و با او تندی و خشونت ننماید

میانه روی

یکی از ویژگیهای اسلام این است که دینی میانه رو و معتدل می باشد. چنانچه خداوند حکیم فرمود:

و کذلک جعلناکم امهً وسطاً (143 بقره)

ما شما (مسلمانان) را امتی میانه رو قرار دادیم.

در زندگی پیامبر و اهل بیت طهرینش نیز میانه روی در همه ابعاد زندگی دیده می شود.

قرآن کریم، اسلام را دین اعتدال و امت اسلامی را امت و سط و معتدل معرفی کرده است. براساس روایات هر گونه ترقی و پیشرفت، خیر و سعادت، صحت و سلامتی مرهون روحیه معتدل و رفتار میانه می باشد. پیامبر اعظم (ص) در باره آثار اجتماعی و روانی روحیه و رفتار معتدل می فرماید: «معتدل باشید تا قلب های تان به هم نزدیک شود.» امیرالمؤمنین علی (ع) نجات و سلامت و تندرستی را از آثار مفید و پرارزش میانه روی معرفی کرده است: «انسان میانه رو هلاک نمی شود و هر کس سلامتی می خواهد باید میانه رو باشد»^{۳۹}

از روایات مختلف این گونه به دست می آید که برخوردار بودن از خانه وسیع از سعادت انسان است؛ ولی وسعت منزل، بر حسب افراد و موقعیت های آنان متفاوت است و فراهم کردن مسکن بیش از حد نیاز و کفایت، مذمت و تقبیح شده است. در واقع وسعت یک واحد مسکونی در صورتی پسندیده است که در خدمت نیازهای انسان باشد، نه خارج از آن

رسول اکرم^{۴۰} پس از آن که هر کس ساختمانی از روی ریا و سمعه بسازد تهدید به عذاب الهی فرمودند، کسی پرسید: چگونه بنایی با این وصف ساخته می شود حضرت فرمود

بدین صورت که برای فخرفروشی بر همسایگان و برادران دینی اش، بیش از مقدار لازم مسکن بنا کند. (27).

نیز در حدیث مشابهی رسول خدا^{۴۱} در جواب چنین سؤالی فرمودند

(28). زیاده از حد کفاف یا برای مباهات بر دیگران، ساختمان سازی می کند

در این حدیث شریف، خصوصیتی وجود دارد که حدّ کفاف به طور مستقل آمده و بیانگر این نکته است که فراهم کردن مسکن بیش از مقدار کفایت، گرچه برای فخر فروشی و خودنمایی هم نباشد. ناپسند و موجب غضب و عذاب الهی است. باز در حدیث دیگری امام صادق فرمودند

وسائل) هر بنایی اضافه بر حدّ کفاف باشد، در قیامت بر صاحبش سختی و عذاب خواهد بود.
(الشیعه، ج 3 ص 588)

تنها در صورتی داشتن مسکن اضافی و متعدّد بی اشکال شمرده می شود که صاحب آن، اضافه بر رفع نیازهای شخصی، از آن در راه پناه دادن به بی پناهان و دستگیری از مستضعفان بهره گیری نماید
امیرالمؤمنین در بصره برای عیادت از علاء بن زیاد حارثی - که از اصحاب امام و بیمار بود - به
منزلش تشریف بردند وقتی حضرت وسعت منزل او را نگریستند فرمودند

! با وسعت این خانه در دنیا چه می کنی در حالی که تو بدان در آخرت محتاج تری

سپس آن حضرت می فرماید

آری اگر در آن از میهمان و واردان پذیرایی کنی و خویشان بی سرپناهت را در آن جای دهی
و حقوقی که از این خانه بر عهده ات هست ادا نمایی، در این صورت تو به وسیله آن به آخرت رسیده
ای

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، عَنِ النَّبِيِّ (ص) «الْوَسْطُ الْعَدْلُ» {جَعَلْنَاكُمْ أُمَّه وَسَطًا} [البقره، 143] «
(حنبل، ج 17، ص 372)

ابی سعید خدری از پیامبر خدا نقل کرده که فرمود: وسط عدل است و این ایه را تلاوت فرمود:

{جَعَلْنَاكُمْ أُمَّه وَسَطًا} [البقره، 143]

».

واین حدیث هم مشهور است که: از پیامبر (ص) روایت شده است، بهترین هر چیز و هر کار، حدّ میانه

». «آآن است: «خیر الأمور أوساطها»⁴⁰

اسلام دین اعتدال و میانه روی است و با افراط و تفریط مخالف است زیرا افراط و تفریط آثار زیانباری برای فرد و جامعه در بر دارد اما میانه روی بدون ضرر بوده و باعث پیشرفت و موفقیت می باشد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و اهل بیت گرامیش در زندگی میانه رو بودند و از هرگونه افراط و تفریط به دور بودند. و مرتب مردم را به میانه روی توصیه می کردند که پیامبر خدا فرمودند ایها الناس علیکم بالقصد و سه بار تکرار فرمودند. ای مردم بر شما باد به میانه روی.

دایره و محدوده میانه روی بسیار گسترده می باشد. و می توان گفت دایره میانه روی همه ابعاد زندگی را فرا می گیرد.

انواع اعتدال:

اعتدال در خورد و خوراک

اعتدال در مصرف انرژی

صافی، محمود بن عبد الرحیم، الجدول فی اعراب القرآن، ج 15، ص 49، دمشق، بیروت، دار

الرشید، مؤسسة الإیمان، چاپ چهارم، 1418 ق⁴⁰

اعتدال در ارتباط با مردم

اعتدال در خواب و استراحت

اعتدال در استفاده از تلویزیون و وسایل ارتباط جمعی مانند موبایل و اینترنت

اعتدال در مسائل جنسی

اعتدال در محبت به فرزندان

اعتدال در عزاداری

اعتدال در مسائل سیاسی

اعتدال در خرج کردن

اعتدال در حرف زدن

اعتدال در کار کردن

اعتدال در نظافت

اعتدال در ارتباط با دوستان

اعتدال در ولایت‌مداری

اعتدال در استفاده از حواس پنجگانه و در استفاده از اعضای مختلف بدن

اعتدال در روش مذهب و دین

اعتدال در پوشاک

اعتدال در مسکن و خانه و وسایل منزل

اعتدال در بخشنده‌گی

اعتدال در توبیخ

اعتدال در احساسات

اعتدال در خرج کردن

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ۖ 67

«مؤمنین آنانی هستند که وقتی خرج می کنند، اسراف نکرده و بخل هم نورزیده بلکه حد وسط را رعایت می کنند.» فرقان 67

«بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید.» اعراف 31

«امام صادق (ع): خوردن و آشامیدن و پوشیدن و ازدواج و سوار مرکب شدن اگر با میانه روی باشد، حلال و الا حرام است چون خدادار سوره انعام آیه 141 فرموده است: اسراف نکنید که خدا مسرفین را دوست ندارد.»

. امام باقر ع: سه چیز نجات دهنده انسان است: ترس از خدا در آشکار و نهان. میانه روی در خرج در هنگام غنا و فقر. سخن به عدل در خوشنودی و غضب.

قال علی (ع) «كُلَّ مَازَادٍ عَلَى الْاِقْتِصَادِ اسْرَافٌ».^{۴۱}

قال علی (ع) «مَا فَوْقَ الْكَفَافِ اسْرَافٌ».^{۴۲}

علی (ع) می فرماید: آنچه بیش از حد کفاف باشد اسراف است

23- غرر ج 2 ص 547.

24- مستدرک ج 2 ص 645.

علی ع: یابنی! واقتصاد فی معیشتک.

پسرم! در زندگی و معاش میانه رو باش

امام صادق ع. می فرماید: «ضَمِنْتُ لِمَنْ اِقْتَصَدَ اَنْ لَا يَفْتَقِرَ؛ تضمین می کنم که آن کس میانه روی کند، فقیر نگردد.»

عن عبدالله بن عمر مرّ رسول الله (ص) بسعد و هو يتوضأ فقال لا يسرف يا سعد قال افى الوضوء سرف قال نعم و ان كنت على نهر جار»^{۴۳}

رسول اکرم (ص) در مسیر با سعد برخورد کردند که داشت وضو می گرفت حضرت به او فرمودند: ای سعد اسراف نکن. سعد گفت: یا رسول الله آیا در وضوء هم اسراف است. حضرت فرمودند: آری اگر چه در کنار نهر جاری باشی.

در آیه 29 اسراء خداوند حکیم تأکید می کند نه بخل نه اسراف؛ می فرماید: «دست

خود را بر گردن خویش بسته قرار مده (وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ)»!

این تعبیر، کنایه لطیفی است از این که دست دهنده داشته باش و همچون بخیلان

که گویی دستهایشان به گردنشان با غل و زنجیر بسته است و قادر به کمک و انفاق

نیستند، مباش!

از سویی دیگر، دست خود را فوق العاده گشاده مدار و بذل و بخشش بی حساب

مکن که سبب شود از کار بمانی، و مورد ملامت این و آن قرار گیری و از مردم جدا

شوی) وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا!)

همان گونه که «بسته بودن دست به گردن» کنایه از بخل است، گشودن دستها به

طور کامل آن چنان که از جمله «ولا تبسطها کلّ البسط» استفاده می شود، کنایه از

بذل و بخشش بی حساب است.

و جمله «تقعد» که از ماده «قعود» به معنی نشستن است کنایه از توقف و از کار

افتادن می باشد.

تعبیر به «ملوم» اشاره به این است که گاه بذل و بخشش زیاد نه تنها انسان را از

فعالیّت و ضروریات زندگی باز می دارد، بلکه زبان ملامت سرزنش کنندگان را به

روی او می گشاید.

«محسور» از ماده «حسر» (بر وزن قصر) در اصل معنی برهنه ساختن است؛ به

همین جهت «حاسر» به جنگجویی می گویند که زره در تن و کلاه خود بر سر

نداشته باشد.

به حیواناتی که بر اثر کثرت راه رفتن خسته و وامانده می شوند،

کلمه «حسیر» و «حاسر» اطلاق شده است، گویی تمام گوشت تن آنها یا تمام

قدرت و نیرویشان کنار می رود و برهنه می شوند!

و بعداً، این مفهوم توسعه یافته، به هر شخص خسته و وامانده که از رسیدن به مقصد

عاجز است «محسور» یا «حاسر» گفته می شده است.

به هر حال، هرگاه انفاق و بخشش از حد بگذرد و تمام توان و نیروی انسان جذب

آن گردد، طبیعی است که انسان از ادامه کار و فعالیت و سامان دادن به زندگی خود

وامی ماند و طبعاً ارتباط و پیوند او با مردم نیز قطع خواهد شد.

در بعضی از روایات که در شأن نزول این آیه نقل شده، این مطلب به وضوح دیده

می شود.

در روایتی می خوانیم:

پیامبر(صلی الله علیه وآله)

در خانه بود، سؤال کننده ای بر در خانه آمد، چون چیزی برای بخشش آماده نبود،

و او تقاضای پیراهن کرد، پیامبر(صلی الله علیه وآله)

پیراهن خود را به او داد، و همین امر سبب شد که آن روز نتواند برای نماز به مسجد

برود!

این پیش آمد زبان کفار را باز کرد و گفتند : محمد (صلی الله علیه وآله)

خواب مانده یا مشغول سرگرمی است و نمازش را به دست فراموشی سپرده است!

و به این ترتیب، این کار هم ملامت و شماتت دشمن، و هم انقطاع از دوست را در

پی داشت، و مصداق «ملوم و محسور» شد؛ آیه فوق نازل گردید و به پیامبر(صلی الله

علیه وآله)

هشدار داد که این کار تکرار نشود.

حضرت امام علی (علیه السلام):بخشنده باش اما زیاده روی نکن، در زندگی حسابگر

باش اما سخت گیر مباش

از زیاده روی پرهیز و میانه روی پیشه کن . امروز به فکر فردایت باش . از مال به قدر نیازت نگهدار و آنچه افزون آید ، پیشاپیش برای روزی که بدان نیازمند گردی ، روانه دار . آیا امید آن داری که خداوندت پاداش متواضعان دهد ، در حالی که ، در نزد او از متکبران هستی . آیا در حالی که ، خود در ناز و نعمت فرو رفته ای و آن را از ناتوانان و بیوه زنان دریغ می داری ، طمع در آن بسته ای که ثواب صدقه دهند گانت دهند ؟ آدمی به آنچه پیشاپیش فرستاده ، پاداش بیند و بر سر آن رود که از پیش روانه داشته . والسلام

و نیز فرموده اند: آنکه میانه روی کند تهیدست نمی شود

روش امام خمینی در زندگی

مصرف به اندازه نیاز

یک بار که خدمت امام بودیم، از من خواستند پاکت دارویشان را به ایشان بدهم. داخل پاکت دارویی بود که باید به پایشان می مالیدند. شاید کسی باور نکند، بعد از مصرف دارو امام یک دستمال کاغذی را به چهار تکه تقسیم کردند و با یک قسمت از آن، چربی پایشان را پاک کردند و سه قسمت دیگر را داخل پاکت گذاشتند تا برای دفعات بعد بتوانند از آن استفاده کنند. به امام گفتم: اگر برنامه زندگی این گونه است، پس ما همه جهنمی هستیم! چون ما واقعاً این رعایت ها را به خصوص در مورد دستمال کاغذی نمی کنیم. آقا فرمودند: «شما این طور نباشید؛ ولی باید رعایت کنید».[9]

امام همیشه می فرمودند که تلفن برای کارهای ضروری است و از تلفن کردن برای کارهای غیر ضروری خودداری کنید. همیشه به حدّ احتیاج چراغ منزل را روشن نگه دارید. امام خودشان در

تاریکی به نماز می ایستادند. اگر چراغی اضافی روشن بود، به شدت ناراحت می شدند؛ گویی عذاب گناهان را به چشم خویش می دیدند..» [10]

در پاریس من بارها ناظر وضو گرفتن امام بوده ام و دیده ام که ایشان در فاصله به جا آوردن اعمال وضو شیر آب را می بندند و در موقع لزوم دوباره باز می کنند تا مبادا آب اضافی از شیر خارج شود. گاهی می دیدم که اگر آقا آب می خوردند، باقیمانده آب لیوان را خالی نمی کردند؛ بلکه کاغذی روی آن می گذاشتند تا بعداً از آن استفاده کنند. برای امام ماندن و گرم شدن آب مسأله ای نبود. [11]

روزی امام فرمودند: «عینک مرا بدهید؛ می خواهم مطالعه کنم». وقتی عینک ایشان را از روی میز برداشتم، دیدم مقداری گرد و غبار روی شیشه های آن نشسته است. یک دستمال از جعبه دستمال کاغذی روی میز برداشته و عینک را تمیز کردم و به امام دادم. ایشان عینک را به چشمشان زدند. من بی توجه قصد داشتم آن دستمال را مچاله کرده و دور بیندازم که امام متوجه شدند و فرمودند: «آقای انصاری اگر شما برای آن دستمال مورد مصرف ندارید، به من بدهید. این دستمال هنوز جای مصرف دارد و نباید دور انداخته شود». به نظر من ایشان دایم المراقبه بودند که مبادا مسئولیتی که داشتند سبب بسط و توسعه در زندگی شان شود و اقدامی انجام دهند که تشریفات تلقی شود. [12]

3. پرهیز از مصرف بی رویه و اسراف

امام نسبت به اسراف خیلی حساس بودند؛ مثلاً اگر شیر آبی چکه می کرد، تحمل نمی کردند و با زنگی که نزدیک ایشان بود، خبر می کردند که بیاید این شیر را درست کنید که آب هدر نرود. [13]

یک روز در آشپزخانه ظرف می شستم و شیر آب را باز کرده بودم. آقا آمدند و گفتند: «چرا این قدر شیر آب باز است؟» در حالی که شیر خیلی کم باز بود. با این که من خیلی ملاحظه می کردم، باز ایشان به ما تذکر می دادند. گاهی کاهو برای ایشان می بردم که برگ های دور آن را کنده بودم. آقا سفارش می کردند: «مبادا اینها را دور بریزید». عرض می کردم: آقا! خاطر جمع باشید! ما با

اینها سالاد درست می کنیم. آقا وقتی برای کاری از اتاق بیرون می آمدند، اول تلویزیون را خاموش می کردند و بعد از برگشتن دوباره روشن می کردند. خیلی ملاحظه می کردند که اسراف نشود. [14]

آقای شیخ محمد فرقانی که از جمله ملازمین امام در غیاب حاج شیخ عبدالعلی قرهی بود، در نجف برایم نقل کرد: زمانی که آقای شیخ عبدالعلی به ایران رفته بود و من افتخار ملازمت امام را داشتم. امام به من توصیه فرموده بود که چنانچه کسی با من بعد از نماز مغرب و عشا کار ضروری دارد، می توانی او را قبل از آمدنم، به بیرونی هدایت کنی. اتفاقاً یک شب بعد از مراجعت امام از نماز جماعت در بیرونی نشسته بودم که کسی آمد و کاری فوری با آقا داشت. من طبق دستور قبلی به اندرون رفتم؛ چون اتاق آقا را تاریک دیدم، برگشتم؛ ولی هنوز چند گامی برنداشته بودم که امام مرا مورد خطاب قرار داده فرمودند: «کاری داری؟» عرض کردم: بلی؛ ولی چون چراغ اتاق را خاموش دیدم؛ خیال کردم حضرتعالی در خواب هستید و یا در حال استراحت می باشید. امام در پاسخ فرمودند: «خیر، چون کاری نداشتم، چراغ اتاق را خاموش کردم». [15]

امام همیشه مقید بودند که نمازها را به جماعت بخوانند و لذا، ظهرها و شب ها در جماعت فیضیه شرکت می کردند. یکی از روزها که برای نماز تشریف آورده بودند چون وقت نماز نرسیده بود، در یکی از حجره ها جلوس فرمودند. یکی از طلاب در حالی که چراغ اتاق را روشن گذاشته بود، از اتاق بیرون آمد که در خدمت امام باشد. امام به او فرمودند: «چرا چراغ برق را روشن گذاشتید؟» یکی از آقایان گفت: می گویند در روشنی اسراف نیست. امام پاسخ دادند: «بی خود می گویند». [16]

4: خوراک قانعانه

مشهدی حسین که یکی از خدمت گزاران امام در نجف بود، نقل می کرد که در ماه رمضان عده ای در بیرونی امام بودند و غذا همان غذای گذشته بود و فرقی نکرده بود. روزی آقای حاج شیخ عبدالعلی قرهی به من گفت: این همه آدم که در بیرونی هستند، افطار و سحری می خواهند و این مقدار گوشت که شما تهیه می کنید، خیلی کم است. بیشتر بگیرید. من هم بنا به گفته او، آن روز

بیشتر گوشت گرفتم. هر شب می بایست خدمت امام می رسیدم و صورت حساب را ارائه می دادم. آن شب آقا با تعجب پرسیدند: «چطور شد که گوشت بیشتر از گذشته گرفتی؟» گفتم: آقای شیخ دستور دادند. امام با احترامی که نسبت به ایشان داشتند، فرمودند: «همان تعداد که همیشه می گرفتی بگیر! آقای حاج شیخ هم اگر می خواهند، غذایشان را جدا کنند».[17]

بعد از مراجعت امام از کویت به عراق که مسئولان عراقی امام را در صفوان برای کسب اجازه از بغداد برای ورود مجدد ایشان نگه داشته بودند، دو نفر از همراهان امام به بهانه گرفتن شام به بصره رفتند و به نجف تلفن زده و قضایا را به اطلاع دوستان رساندند. سپس قدری غذا خریده و بازگشتند. شام عبارت بود از غذای گرم رستوران و مقداری هم پنیر و خربزه. امام شروع به خوردن نان و پنیر کردند. البته ایشان بعد از صبحانه دیگر چیزی نخورده بودند. لذا، خیلی برای ما ناگوار بود که غذای گرم بخوریم و امام فقط به نان و پنیر اکتفا کنند. احمد آقا به من گفت: «امام نان و پنیر و خربزه می خورند».[18]

دوستان مورد اعتماد من برایم نقل کردند که روزی امام برای گرفتن وضو به حیاط می روند. خانمی که برای کمک به امور منزل امام در آن جا کار می کرد، مشغول شستن ظرف برنج بود. امام متوجه چربی بیش از اندازه ته دیگ می شوند و به آن خانم می گویند: «چرا روغن زیاد مصرف کرده اید؟» وی می گوید: من عادت دارم و با روغن کم نمی توانم برنج طبخ کنم. به خاطر این موضوع امام به او می گویند: «این ها بیت المال است و باید به اندازه مصرف شود».[19]

5. مقایسه ناهار امام و ناهار پاپ

ناهار امام یک غذای ایرانی به اسم آبگوشت بود و این همان غذایی بود که در آن روز ظهر، دیگران هم از آن استفاده می کردند. آیت الله خمینی بر سر سفره ای که به غیر از ایشان همسر، پسر، عروس و نوه هایشان بودند، نشسته و بعد از به زبان آوردن نام خدا مقدار کمی غذا خوردند. مدت ناهار خوردن ایشان دقیقاً هفت دقیقه و چهل ثانیه بود و بعد بلافاصله به اتاق کارشان رفتند. من دو سال پیش یک بار موفق شدم ناهار خوردن «پاپ» را هم به چشم بینم. مجموعه غذاهایی که برای ایشان تدارک

دیده بودند، بر روی میزی به طول دوازده متر و به عرض دو و نیم متر چیده شده بود. هیچ نوع غذای ایتالیایی نبود که بر روی این میز نباشد و آن وقت حضرت پاپ بر سر این میز به تنهایی ناهار خود را میل کردند. مدت ناهار خوردن ایشان یک ساعت و پنجاه دقیقه بود و بعد باقی غذای ایشان، آن طور که من فهمیدم، به کلی معدوم می شد. [20]

من خاطره ای از همسر امام در نوفل لوشاتو هنگام تهیه یکی از مصاحبه هایم با امام دارم. ایشان برای امام ماست و پنیر آوردند. و من از او پرسیدم: آیا ایشان فقط همین غذا را میل می کنند؟ و او پاسخ داد: بله. امام هر روز از همین غذای ساده دوبار می خورند. [21]

عده ای از ایران برای زیارت امام در دهه عاشورا به فرانسه آمده بودند. از آن جا که امام خود ساده می زیستند، اطرافیان ایشان نیز در زندگی خود رعایت سادگی را می کردند؛ برای مثال، غذای آن ها در نوفل لوشاتو، نان و پنیر و گوجه فرنگی و تخم مرغ و گاهی اوقات هم اشکنه بود. [22]

زیرنویس:

برداشت هایی از سیره امام خمینی، ج 2، ص 96؛ به نقل: از حجة الاسلام والمسلمین رسولی محلاتی.

همان، ص 81؛ به نقل از: فریده مصطفوی. [9]

همان، ص 83؛ به نقل از: عاطفه اشراقی. [10]

همان، ص 108؛ به نقل از: مرضیه حدیده چی. [11]

همان، ص 114؛ به نقل از: حجة الاسلام والمسلمین انصاری کرمانی. [12]

همان، ص 107؛ به نقل از: سید رحیم میریان. [13]

همان، ص 106؛ به نقل از: ربابه بافقی. [14]

همان، ص 110؛ به نقل از: سید مجتبی رودباری. [15]

همان، ص 112؛ به نقل از: حجة الاسلام والمسلمین محمدرضا ناصری. [16]

همان، ص 103 - 104؛ به نقل از: آیت الله خاتم یزدی. [17]

همان، ص 117 - 118؛ به نقل از: حجة الاسلام والمسلمین سید محمدرضا مهری. [18]

همان، ص 116 - 117؛ به نقل از: آیت الله حسین نوری همدانی. [19]

همان، ص 98 - 99؛ به نقل از: خبرنگار یک روزنامه فرانسوی. [20]

همان، ص 99؛ به نقل از: مالارد خبرنگار فرانسوی. (احتمالاً این زن، خانم دباغ بوده اند که [21]

همان؛ به نقل از: مرضیه حدیده چی. [22] با ایشان مصاحبه شده است)

جهاد در بیان پیامبر

در بیان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جهاد در راه خدا، برترین و محبوب ترین اعمال پس از اقامه نماز و نیکی به پدر و مادر، برشمرده شده [۶][۷][۸] و آن را با ارزش ترین عمل مؤمن، دانستند.

[۹][۱۰][۱۱] عملی که غیر از یک مسلمان برجسته، کسی به آن دست نمی یابد. [۱۲][۱۳][۱۴]

در کلام پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بهترین مردم، مردی دانسته شده است که خود را وقف راه خدا کرده و با دشمنان او می جنگد و خواستار مرگ یا کشته شدن در میدان کارزار است. [۱۵] ایشان جهاد را بیعت رزمندگان با خدا، [۱۶][۱۷] و مایه سلامت و بی نیازی آنان [۱۸][۱۹][۲۰] و [موجب بزرگی و شرافت فرزندانشان بیان کردند. [۲۱][۲۲]

حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) یک روز پایداری ورزیدن در میدان جهاد، را از چهل سال عبادت [بهتر دانستند [۲۳]

[۲۴]

و اجر و پاداش هر رنج و سختی ای را که رزمندگان در راه جهاد متحمل می شوند را پاداشی به اندازه پاداش شهادت در راه خدا دانستند. [۲۵][۲۶][۲۷][۲۸] می فرمودند: «بر عمل کرد هر مرده ای مهر پایان زده می شود، مگر جهادگر پیشتاز در راه خدا، زیرا عملش تا روز قیامت برای او رشد داده [می شود و از عذاب قبر ایمن می گردد. [۲۹][۳۰][۳۱]

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود مجاهدان در راه حق را، مایه مباهات خداوند عزوجل بر فرشتگان و باعث درود و سلام فرشتگان بر او دانستند [۳۲][۳۳][۳۴] و فرمودند: «بهشت، دروازه ای

دارد به نام «دروازه مجاهدان». مجاهدان، با شمشیرهای حمایل شده خود، به سوی این دروازه که به رویشان باز است، پیش می‌روند، در حالی که خلائق و فرشتگان، به آنان خوشامد می‌گویند.»

[۳۵][۳۶][۳۷][۳۸]

رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) مرگ کسانی را که جهاد نکرده یا آرزوی جهاد نداشته باشند را نوعی مرگ منافقانه برشمردند، [۳۹][۴۰] و فرمودند: «هر کس جهاد را وا گذارد، خداوند، جامه خواری بر جان او می‌پوشاند و زندگی‌اش را دست خوش فقر می‌سازد و دینش را از بین می‌برد. خداوند تبارک و تعالی عزت و اقتدار امت مرا در سم‌های اسبان (جنگی) شان و نوک نیزه هایشان [قرار داده است.]] [۴۱][۴۲][۴۳][۴۴]

پیامبر در راس مجاهدان

در منابع روایی و تاریخی مسلمانان آمده، از زمانی که جهاد بر مسلمانان واجب گردید رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) خود در راس مجاهدان راه حق قرار گرفت و جهاد در راه خدا را در همه جبهه‌ها و در همه مناطق و در همه اشکال و گونه‌های آن رهبری کرد. او در سخت‌ترین میدان‌ها حضور می‌یافت، و با کمال ثبات و استواری در آن مستقر می‌شد و در این راه از بذل جان و مال هیچ [دریغ نداشت.]] [۴۵]

ایشان تا روزی که رحلت فرمود بالغ بر بیست و هفت غزوه و سی و هشت سریه علیه دشمنان انجام [داده بود؛]] [۴۶][۴۷][۴۸]

اما در هیچ یک از این جنگها پشت به دشمن نکرد و هرگز دچار تزلزل نگشت. در «احد» زمانی که صف‌های مسلمانان در هم ریخته بود و مشرکان از هر سو حمله‌ور شده بودند رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با بدنی مجروح در حالی که خون از سرتاسر زخمهایش جاری بود، هم چنان

پا بر جا و استوار رویاروی دشمن ایستاده بود و تا زمانی که دو گروه از یکدیگر جدا نشدند، همراه با گروهی اندک از یاران خود، که چهارده نفر بر شمرده شده بودند، مقاومت و پایداری فرمود.

[۴۹][۵۰]

ایشان در این جنگ آن قدر تیر انداخته بودند که زه کمانش پاره شد پس شروع به سنگ انداختن

کردند. [۵۱][۵۲][۵۳]

در «حنین» هنگامی که مسلمین پا به فرار گذاشتند، رسول خدا ((صلی الله علیه و آله و سلم)) در حالی که

سوار بر قاطرش بود، به سرعت به سوی کفار پیش می تاخت! تا حدی که عباس -عموی پیامبر

(صلی الله علیه و آله و سلم) - افسار قاطر را در دست گرفته بود و آن را می کشید تا از سرعت او بکاهد با

این حال پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که سوار بر استر خود همچنان برای جنگ با کافران خود را به

[هر سو می کشاند. [۵۴][۵۵][۵۶][۵۷][۵۸][۵۹]

پیامبر خدا(ص) و اصحابش

پیامبر خدا(ص) در مدت بیست و سه سال نبوت موفق شدند انسان های بزرگی تربیت نمایند. از جمله سلمان و ابوذر.

که هر کدام از این اصحاب خود مربی انسان های دیگری شدند. اگرچه در بین اصحاب پیامبر خدا افرادی هم بودند که عاقبت به شر شدند! مانند طلحه و زبیر. در حالی که یک زمانی ادم های بزرگی بودند.

از جمله اصحاب:

پیامبر و ابوذر

نام او «جندب فرزند جناده» یا «بریر» و معروف به کنیه اش «ابوذر» است. او از سابقین و از اصحاب برگزیده پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به شمار می آید، مورخان می نویسند: وی چهارمین (۱) یا پنجمین نفری بوده که به نبوت و رسالت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله ایمان آورده است. (۲).

نقل شده که پیامبر فرمود: ابوذر در زهد در میان امت من، شبیه عیسی بن مریم (ع) است.

همچنین پیامبر فرمود: بر زمین راه نرفته و آسمان سایه نیانداخته بر کسی که از ابوذر راستگوتر باشد.

ابوذر، مردی حکیم و دانشمند بود که سخنان عالمانه و حکیمانه او هنوز هم مورد توجه همگان بوده و در صداقت گفتار و صراحت لهجه زبانزد عام و خاص است. ابن حجر می نویسد: مناقب و فضایل (۳). ابوذر به طور جد بسیار زیاد بوده است

او نخستین کسی بود که رسالت پیامبر اسلام و نبوت آن حضرت صلی الله علیه و آله را به ایشان تبریک و تهنیت گفته است و همین موضوع در ماجرای مسلمان شدنش مشهور است. او سه سال قبل از بعثت عبادت می کرد و نماز شب می خواند و چهارمین نفری بود که اسلام آورد و با پیامبر صلی الله علیه و آله پیمان بست که در راه خدا ملامت ملامت کننده ای او را از راه حق باز ندارد، و او از (۴). نظر عبادت و مناسک چون عیسی بن مریم ع. بود و آسمان بر راستگوتر از او سایه نیفکنده است

وی از بزرگان علم و فضیلت و از اعظم زهد و تقوا به شمار می آید و شکی نیست که وی نزد همه مسلمانان و شخص پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و امیرمومنان ع. جایگاهی بی نظیر داشته است. (۵) وی مقارن با مهاجرت مسلمانان، به شهر مدینه هجرت کرد و در زمان خلافت عثمان به «ربذه» تبعید شد و در همان جا در گذشت. (۶) شیخ طوسی در بخش دیگر کتاب خود، ابوذر را از (۸). یاران صدیق امیرالمومنین علی ع. به شمار آورده و او را یکی از ارکان اربعه (۷) دانسته است

شیخ مفید در کتاب خصال از محمد بن جعفر المودب نقل می کند که: ارکان اربعه از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله عبارتند از: سلمان، مقداد، ابوذر و عمار. (الاختصاص، ص ۶)

ابوبکر حضرمی از امام باقر ع. نقل می کند که فرمود: «ارتد الناس الا ثلاثه نفر: سلمان، و ابوذر، و المقداد؛ بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام افراد مرتد شدند (و دست از علی ع. برداشتند) مگر سه نفر: سلمان، ابوذر و مقداد.» راوی از امام پرسید: پس عمار چه طور؟ امام ع. در پاسخ فرمود: «قد جاض حیضه ثم رجع؛ برای عمار تردیدی عارض شد، اما برگشت.» (رجال کشی، ص ۱۱، ح ۲۴)

از این رو در برخی روایات، حذیفه بن یمان چهارمین فرد ارکان اربعه به شمار آمده است. شیخ طوسی می نویسد: حذیفه از ارکان اربعه شمرده شده است. اما گوینده آن را ذکر نکرده است. (رجال

طوسی، ص ۳۷، ش ۲) علامه هم در کتاب خلاصه، حذیفه را جزو ارکان اربعه معرفی کرده و می نویسد: او یکی از انصار و یکی از ارکان اربعه و از اصحاب امیرالمومنین ع. است. (خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال، ص ۱۳۱، ش ۳۴۹)

با توجه به آن چه گذشت، ابوذر غفاری، سلمان فارسی، مقداد و عمار یاسر و یا حذیفه بن یمان هر چهار نفرشان از کسانی اند که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله دست از امیرالمومنین علی ع. برنداشتند و تا پای جان از جانشینی و خلافت آن حضرت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کردند و بر همین اعتقاد تا دم مرگ باقی ماندند و در طول عمر با برکت خود این وفاداری و اعتقاد را به منصفه ظهور گذاشتند.

برید بن معاویه از ابن جعفر ع. نقل می کند که فرمود: «ارتد الناس بعد النبی الا ثلاثه نفر: المقداد بن الاسود، و ابوذر الغفاری، و سلمان الفارسی، ثم ان الناس عرفوا و لحقوا بعد؛ همه مردم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد شدند (و علی ع. را رها کردند) مگر سه نفر: مقداد بن اسود، ابوذر غفاری و «سلمان فارسی. سپس مردم شناخت پیدا کردند و ملحق شدند

عمرو بن ثابت گوید: از امام صادق ع. شنیدم که می فرمود: «ان النبی صلی الله علیه و آله لما قبض ارتد الناس علی اعقابهم کفارا الا ثلاثا: سلمان و المقداد و ابوذر الغفاری؛ همانا وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کردند، همه مردم به کفر گذشتگان خود برگشتند و مرتد شدند، مگر سه نفر: «سلمان، مقداد و ابوذر غفاری

سپس امام ع. در مقام بیان این ارتداد چنین فرمودند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند، چهل نفر (از اصحاب) نزد علی بن ابی طالب ع. آمدند و گفتند: به خدا قسم هیچ کسی را به غیر از تو طاعت نمی کنیم. حضرت پرسید: چرا؟ گفتند: چون از رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم شنیدیم (که شما را به جانشینی خود تعیین کرد). حضرت ع. به آنان فرمود: آیا چنین می کنید؟ گفتند: آری. فرمود: بنابراین فردا سرها را بتراشید و نزد من آیید. امام باقر ع. می فرماید: فردا فقط

همان سه نفر سلمان، ابوذر و مقداد آمدند و باقی نیامدند. آری، عمار یاسر هم بعد از ظهر در حالی که دستش را روی سرش می زد نزد حضرت علی ع. آمد و علی ع. هم به او فرمود: «ما لك ان تستيقظ من نومه الغفله ارجعوا فلا حاجة لي فيكم انتم لم تطيعوني في حلق الراس، فكيف تطيعوني في قتال جبال الحديد، ارجعوا فلا حاجة لي فيكم؛ چه شد که از خواب غفلت بیداری شدی، تو و دیگران برگردید و دیگر نیازی به شما ندارم، شما در حالی که مرا در یک سر تراشیدن اطاعت نکردید، پس چه طور مرا در قتال و جنگ با کوه های آهنین اطاعت خواهید کرد؟! برگردید که دیگر نیازی به شما نیست»

(الاختصاص، ص ۶). و رجال طوسی، ص ۳۶، ش ۱،

دفاع ابوذر از اهل بیت پیامبر علیهم السلام

ابوذر هرگز در راه حق از سرزنش ملامت کنندگان نهراسید و در راه ایمان و عقیده راستین خود در مواجهه با دشواری ها و در مقابله با تبعیض ها کمترین انعطافی از خود نشان نداد و هرگز تزلزلی به اراده استوار او راه نیافت. وی به تمام پیمان ها و تعهدات خود در قبال اسلام و شخص نبی اکرم صلی الله علیه و آله وفادار ماند. او به همه دستورها و وصایای رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کرد، و تا آخرین لحظه زندگیش از این روش عدول نکرد. وی یکی از حواریونی بود که تا آخر عمر از سیره سیدالمرسلین صلی الله علیه و آله منحرف نشد. او در بیشترین جنگ های عصر رسالت در رکاب پیامبر اسلام علیه کفار و مشرکان شمشیر زد و پس از رحلت آن بزرگوار نیز بر اساس سفارش های آشکار و نهان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از ملازمان راستین امیرمومنان ع. بود و آشکارا مناقب و فضایل اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را ترویج می کرد. وی به راستی مصداق حدیث معروف پیامبر اسلام بود که فرمود: «در زیر آسمان کبود و در پهنه زمین، راستگوتر از ابوذر یافت نمی شود» ابوذر با برخورداری از چنین معنای بی نظیری به نشر معارف آل پیامبر و ترویج و تحکیم منزلت آنان پرداخت و در گرایش مردم به اهل بیت نقش مهمی ایفا کرد.

حمایت ابوذر تا پای جان

پس از ماجرای سقیفه و بیعت جمعی با ابوبکر خلیفه اول، امیرالمومنین علی ع. برای استیفای حق خویش و این که وی به تصریح رسول خدا در حدیث ثقلین، غدیر خم، منزلت و آیه مباهله و... جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله است، از مسلمانان یاری خواست. او شب ها همسرش فاطمه علیهما السلام را بر الاغی سوار می کرد (۱) و خود لگام آن را می کشید و دو پسرش حسن و حسین علیهم السلام هم پیشاپیش پدر و مادر حرکت می کردند، آن گاه در خانه انصار و دیگران می آمد و از آنان یاری می خواست. بدین سان چهل مرد به حضرت پاسخ مثبت دادند و علی ع. با آنان به شرط ایستادگی تا پای جان بیعت کرد و در ضمن با آنان شرط کرد که سحرگاه سر تراشیده و با سلاح به حضورش بیایند. اما چون سپیده دمید از آن گروه چهل نفری تنها چهار تن - با سر تراشیده و سلاح بر دوش - آمدند و آن چهار تن عبارت بودند از: زبیر، (۲) مقداد، ابوذر و سلمان

علی ع. بار دیگر شبانه بر در خانه همان چهل نفر رفت و سوگندشان داد که به یاریش بشتابند. آن گاه آنان گفتند: فردا صبح به حضورت می آییم، ولی باز هم آن چهار تن آمدند و کس دیگر نیامد. شب سوم نیز علی ع. با آنان دیدار کرد و نتیجه همان بود که در شب های قبل اتفاق افتاده بود (۳) بنابراین ابوذر جزو معدود افرادی بود که تا پای جان حاضر به حمایت از مولایش امیرمومنان علی ع. بود

زیرا حضرت فاطمه علیها السلام به علت آلام و ضربه های روحی ناشی از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و هجوم به بیت او بیمار بود و نمی توانست به راحتی راه برود، از این رو حضرت علی ع. در این داستان و پی گیری حق خود، و نیل به مقصودش، فاطمه علیها السلام را بر الاغی سوار می کرد، و به در خانه مهاجر و انصار می برد

زبیر تا زمان خلافت حضرت علی ع. از یاران مخلص حضرت بود، پس از قتل عثمان و بیعت مردم با آن حضرت، زبیر و نیز طلحه جزو نخستین اصحابی بودند که با علی بیعت کردند، ولی به علت این که حضرت قسمتی از مراکز کشور اسلامی را در اختیار آنان قرار نداد، نقض عهد کردند و با

همکاری عایشه جنگ جمل را به راه انداختند، در این جنگ، زبیر و طلحه کشته شدند. و حضرت علی علیه السلام، عایشه را با احترام به مدینه بازگرداند.

شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۴،

حضرت علی ع. در وصیت ابوذر

معاویه بن ثعلبه لیشی به من گفت: آیا می خواهی تو را به حدیثی که در آن شکی نیست، آگاه سازم؟
گفتم: آری

گفت: هنگامی که ابوذر بیمار شد، علی بن ابی طالب ع. را وصی خود قرار داد و کارهایش را به وی واگذار کرد، برخی از کسانی که به عیادتش رفته بودند به او گفتند: ای ابوذر بهتر و زبینه تر آن بود که امیرالمومنین عثمان را وصی خود قرار می دادی؟

ابوذر گفت:

به حق که من امیرالمومنین را وصی خود قرار داده ام؛ به خدا سوگند که وی (علی) بهار دل و آرام جان است، اگر روزی سایه اش بر سرتان نباشد، نه زمین را خواهید شناخت و نه اهل آن را

ابن ثعلبه می گوید: من در آخر از ابوذر پرسیدم: ای ابوذر ما می دانیم که محبوب ترین مردم نزد تو همان کسی است که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه محبوب تر بوده است. حال بگو که آن شخص کیست؟

ابوذر گفت:

آری چنین است، بدانید که محبوب ترین مردم نزد من، این شیخ مظلوم یعنی علی بن ابی طالب است؛ زیرا او کسی است که حقش به تاراج رفته است. اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۳۰

حضرت علی ع. در سفارش ابوذر به مردم

از آن جا که ابوذر همواره امیرالمومنین علی ع. را اول مسلمان می دانست و از هر نظر او را بر دیگران برتری می داد. (۱) مردم را به برتری آن امام ع. سفارش می نمودند و در هر فرصتی که پیش می آمد، این حقیقت را بازگو می کرد تا حجت بر همگان تمام شود

ابن ابی الحدید از «ابو رافع» صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند: من برای عیادت ابوذر به صحرای «ربذه» رفتم، چون می خواستم با او وداع کنم و برگردم، به من و همراهانم گفت: به زودی فتنه ای پیا خواهد شد؛ بنابراین از خدا بترسید و بر شما باد بر آن پیر بزرگوار علی بن ابی طالب و از دامن او دست بردارید و از او پیروی کنید؛ چرا که از رسول خدا شنیدم که به او می فرمود

انت اول من آمن بی، و اول من یصافحنی یوم القیامه، و انت الصدیق الاکبر و انت الفاروق الذی یفرق بین الحق و الباطل، و انت یعسوب المومنین و المال یعسوب الکافرین، و انت اخی و وزیر، و خیر من اترک بعدی، تفضی دینی و تنجز موعدی؛

ای علی، تو نخستین کسی بودی که به من ایمان آورده ای، و اولین کسی خواهی بود که در روز قیامت با من دست خواهی داد، تو صدیق اکبر و فاروق اعظمی که میان حق و باطل فرق می گذاری و تو سالار مومنانی و اموال دنیوی سالار کافران است، تو برادر من و وزیر منی، تو بهترین بازمانده منی که دین مرا ادا می کنی و وعده های مرا برآورده خواهی کرد

از مجموع آنچه در این بخش گذشت، به خوبی پیداست که ابوذر غفاری در طول زندگانی و عمر با برکت خود مطیع و پیرو امیرالمومنین علی ع. بوده و او را امام و پیشوای خود و همه مسلمانان می دانسته و در راه دفاع از ولایت و حقانیت آن حضرت هیچ گاه و در هیچ شرایطی کوتاهی نکرده و لب فرو نبسته است. (ر. ک: شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۱۶)

ابوذر در شام

عثمان، ابوذر رضی الله عنه را به شام (محل امارت معاویه) تبعید کرد تا از اعتراض ها و انتقادهای او در امان بماند، اما او در شام نیز ساکت نماند و به رفتار شاهانه معاویه (امیر شام و کارگزار دولت عثمان) اعتراض می کرد. معاویه ابتدا برای ساکت کردن ابوذر مقدار سیصد دینار پول برایش فرستاد، ولی او پس از سوال و جواب کردن با فرستاده معاویه و این که اگر حقوق سالیانه من است، می پذیرم و اگر صله و هدیه است مرا به آن نیازی نیست و سرانجام دینارها را پس داد. تا این که معاویه کاخ سبزش را بنا کرد و ابوذر به بنای چنین ساختمانی اعتراض کرد و گفت: ای معاویه، اگر از مال خدا این بنا را می سازی که خیانت است و اگر از مال خودت می باشد که اسراف است. (ر. ک: همان، ص ۲۵۸ - ۲۵۶)

بازگشت ابوذر به مدینه و تبعید به ربذه

پس از مکاتبه معاویه با عثمان و اظهار عجزش در مقابله با قاطعیت ابوذر، سرانجام عثمان نامه ای برای معاویه نوشت و در آن یادآور شد که: ابوذر را بر شتری چموش سوار کرده و همراه شخصی خشن (که شب و روز بتازد) به مدینه باز گرداند.

معاویه هم به دستور خلیفه عمل کرد و ابوذر را بر ناقه پیر و خشن (که جز پالانی نداشت) سوار کرد و او را با مرد بیرحمی به مدینه فرستاد. وقتی ابوذر به مدینه رسید تمامی گوشت ران هایش از سختی راه و مرکب ناهموار ریخته بود.

واقعی در نقل دیگری به سند خود از «صهبان اسلمی» نقل می کند که گفته است: ابوذر، وقتی نزد عثمان وارد شد، عثمان به او گفت: تو همانی که چنین و چنان کردی

امیر المومنین ع. که در مجلس حاضر بود، فرمود: به تو همان راهنمایی را می کنم که مومن آل فرعون گفت: «فان یک کاذبا فعلیه کذب و ان یک صادقاً یصّبکم بعض الذی یعدکم ان الله لا یهدی من هو» «مسرف کذاب».

عثمان که انتظار نداشت حضرت علی ع. به او چنین سخنی بگوید، پاسخ تندی به حضرت ع. داد و حضرت هم همان گونه به او پاسخ تندی داد. پس از آن عثمان، مردم را از نشست و برخاست با ابوذر منع کرد و او را ممنوع الملاقات نمود، و ابوذر مدتی را بدین گونه گذراند

پس از مدتی دوباره ابوذر را نزد عثمان آوردند. در این مرتبه ابوذر با تندی، عثمان را خطاب کرد. «عثمان در خشم رفت و گفت: «اخرج عنا من بلادنا؛ از پیش ما و سرزمین ما بیرون برو

ابوذر گفت: به کجا بروم؟ عثمان گفت: به صحرا. ابوذر گفت: آیا پس از هجرت باز عرب صحرانشین شوم؟ عثمان گفت: آری. ابوذر گفت: پس به بادیه نجد می روم. باز عثمان قبول نکرد و گفت: تو را به راه دور می فرستم و از ربنده دورتر، مرو و چنین بود که ابوذر به دستور عثمان به ربنده تبعید شد.

ر. ک: همان، ص ۲۵۸ - ۲۵۶

سوره غافر (۴۰) آیه ۲۸، «اگر دروغگو باشد، دروغش بر عهده او است و اگر راستگو باشد، ممکن است بعضی از وعده هایی که می دهد به شما برسد که خداوند هر کس که دروغگو و مسرف باشد، «هدایت نمی کند

شرح ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۲۵۹

تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۰۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۸۴؛ معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۱. ۴۵۷ و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۲۴ ابوذر را چهارمین مسلمان ذکر کرده و می نویسد: همه محدثان گفته اند که ابوبکر بعد از گروهی از مردان، مسلمان شده است، وی هفت نفر را به ترتیب ایمان نام می برد: ۱ - علی بن ابی طالب ۲ - جعفر بن ابی طالب ۳ - زید بن حارثه ۴ -

ابوذر غفاری ۵ - عمرو بن عبسہ سلمی ۶ - خالد بن سعید بن عاص ۷ - خباب بن ارت. و می گوید:
ابوبکر بعد از این جماعت مسلمان شده است

اسد الغابه، ج ۵، ص ۱۸۶، ۲.

تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۰۲، ۳.

معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۴۵۷؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۰۱؛ در الاصابه، ج ۷، ص ۱۲۷ موضوع ۴.
تبریک و تهنیت ابوذر به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را نقل کرده است

اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۲۶، ۵.

رجال طوسی، ص ۱۳، ش ۱۲، ۶.

ارکان اربعه که در بعضی از کتب رجالی آمده عبارتند از: ابوذر غفاری، سلمان فارسی، مقداد بن . ۷
الاسود و چهارمین آنان عمار یاسر و به قولی حذیفه بن یمان است. البته مشهور علما بر این قول اند که
عمار یاسر چهارمین نفر از ارکان اربعه است. (رجال طوسی، ص ۵۷ و ۴۳ و ۳۷ و ۳۶ ش ۱)

ارکان از نظر لغت جمع رکن به معنای ستون، عضو عمده، سرور، رئیس و... آمده است. (فرهنگ . ۸
معین) اما در اصطلاح علمای بزرگ شیعه شاید از این جهت به این افراد، ارکان اطلاق شده که این
چهار بزرگوار در اعتقاد و ایمان خود نسبت به برتری امیرالمومنین ع. بر دیگر خلفا هیچ تردیدی به
خود راه نداده و آن حضرت ع. را جانشین بلافصل رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانسته اند. البته
در برخی روایات آمده که گویا بر عمار یاسر تردیدی عارض شده ولی او سریعاً به دامن ولایت
امیرالمومنین ع. بازگشته است. از این رو، عمار چهارمین رکن از ارکان اربعه است

نماز ابوذر

اباذر می گوید: « روزی خدمت پیامبر رفتم . حضرت فرمود: « گوسفندان را چه کردی ؟ » گفتم: « ماجرای عجیبی برایم پیش آمده است ! من در بیابان به نماز مشغول شدم که دیدم گرگی به گله ام وارد شد . من تصمیم گرفتم که نمازم را قطع نکنم ، بعد دیدم که گرگ یکی از گوسفندانم را برداشت و خواست برود ، ناگهان شیری بر او حمله برد و گوسفند را از دستش نجات داده به گله برگرداند و به من گفت: « ای ابوذر ! نمازت را ادامه بده که خدا مرا نگهبان گوسفندان قرار داده است ! »

وقتی از نماز فارغ شدم شیر به من خطاب کرد که خدمت محمد صلی الله علیه و آله برو و به او خبر بده که خداوند یکی از اصحابت را که بر شریعت او مواظبت نمود ، کمک کرد و شیری را موکل بر گوسفندانش نمود . وقتی ابوذر این ماجرا را گفت ، همه آنهایی که اطراف پیامبر بودند سخت متعجب شدند »^{۴۴}.

یکساعت تعلیم افضل از عبادت هزار شب

« یکروز ابوذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که تشییع جنازه عابد بهتر است یا نشستن در مجلس علم؟

آن حضرت فرمود: ای اباذر ! یکساعت نشستن در مجلس علم در نزد خداوند سبحان بهتر از تشییع هزار شهید است . وساعتی نشستن برای مذاکره علمی از عبادت هزار شب که در هر شبی هزار رکعت نماز بخوانی ، افضل است . »^(۱)

۱ . مناهج الشارعین

^{۴۴} بحار الانوار : ج ۱۷ ، ص ۴۱۵ .

پیامبر و سلمان

فضیلت‌های برجسته سلمان

سلمان، الگوی مسلمان کمال جو، وارسته و خودساخته است و ارزشهای متعالی بسیاری در خویش :گردآورده بود. بخشی از این فضایل عبارت است از

نزدیکی به رسول خدا(ص) - 1

سلمان، پس از پذیرفتن اسلام، چنان در راه ایمان و معرفت اسلامی پیش رفت که نزد رسول خدا جایگاهی والا یافت و مورد ستایش معصومان(ع) قرار گرفت. بخشی از سخنان آن بزرگان در باره :سلمان چنین است

الف) در ماجرای جنگ خندق، که در سال پنجم هجری رخ داد و به پیشنهاد سلمان پیرامون شهر خندق کردند. هر گروهی می‌خواست سلمان با آنها باشد؛ مهاجران می‌گفتند: سلمان از ما است. انصار می‌گفتند: او از ما است. پیامبر(ص) فرمود: «سلمان منا اهل البیت» (3)؛ سلمان از اهل بیت ما است

عارف معروف، محی‌الدین بن عربی، با اینکه از علمای اهل تسنن است، در شرح این سخن پیامبر اکرم(ص) می‌گوید: پیوند سلمان به اهل بیت (علیهم السلام) در این عبارت، بیانگر گواهی رسول خدا(ص) به مقام عالی، طهارت و سلامت نفس سلمان است؛ زیرا منظور از اینکه سلمان از اهل بیت (4). (علیهم السلام) است، پیوند نسبی نیست؛ این پیوند بر اساس صفات عالی انسانی است

:ب) جابر نقل می‌کند که رسول خدا(ص) فرمود

همانا اشتیاق بهشت به سلمان بیش از اشتیاق سلمان به بهشت است؛ و بهشت به دیدار سلمان عاشق تر « (5) »از دیدار سلمان به بهشت است

:ج) پیامبر اکرم(ص) فرمود

«هر که می خواهد به مردی بنگرد که خداوند قلبش را به ایمان درخشان کرده، به سلمان بنگرد»
(6)

:(د) آن بزرگوار همچنین فرمود

سلمان از من است، کسی که به او ستم کند به من ستم کرده است و کسی که او را بیازارد مرا «
».آزرده است

:(و) امام صادق(ع) فرمود

سلمان علم الاسم الاعظم» (7) ؛ سلمان اسم اعظم را می دانست»

این سخن بدان معناست که سلمان از نظر عرفان، به مقامی رسیده بود که حاصل اسم اعظم الهی بود.
اگر کسی چنین لیاقتی داشته باشد، دعایش به اجابت می رسد و کرامات عظیمی از او سر می زند

علم سلمان - 2

(8) «پیامبر اسلام(ص) فرموده است: «اگر دین در ثریا بود، سلمان به آن دسترسی پیدا می کرد

وسعت و عمق آگاهیهای سلمان به حدی بود که برای هر کس قابل هضم نیست. امام صادق(ع)

فرمود: رسول خدا(ص) و علی(ع) اسراری را که دیگران قدرت تحمل آن را نداشتند به سلمان

می گفتند و او را لایق نگهداری علم مخزون و اسرار می دانستند؛ از اینرو یکی از القاب سلمان،

(9) «محدث» است

سلمان دارای علم بلایا و منایا (حوادث آینده) بود و همچنین از متولمان (قیافه شناسان) و محدثان به
شمار می رفت. جایگاه علمی سلمان چنان بود که امام صادق(ع) در باره اش فرمود: «در اسلام، مردی

(10) «که فقیه تر از همه مردم باشد، همچون سلمان، آفریده نشده است

(11) «پیامبر اسلام(ص) فرمود: «سلمان دریای علم است که نمی توان به عمق آن رسید

البته دانش سلمان، به معارف فکری محدود نمی شد و آگاهیهای فنی او نیز در حد بالایی بود. در
جنگ خندق، طرح کندن خندق را سلمان خدمت پیامبر(ص) پیشنهاد کرد و عملی شد. همچنین در

جنگ طائف، طرح ساختن «منجیق» برای درهم کوبیدن قلعه های مشرکان از ابتکاراتی است که به سلمان نسبت داده شده است.

بنابراین، سلمان حق دارد از مقام علمی اش چنین تعبیر کند
ای مردم! اگر من شما را از آنچه می دانستم مطلع می کردم، می گفتید، سلمان دیوانه است، یا به کسی (12). که سلمان را بکشد درود می فرستادید

عبادت سلمان - 3

آنچه به عبادت سلمان ارزش بیشتری می دهد، علم و آگاهی اوست. چرا که عبادت آگاهانه و پرستش از روی بصیرت از عبادت سطحی و ظاهری ارزشمندتر است
امام صادق (ع) فرمود: روزی پیامبر اسلام (ص) به یاران خود فرمود: کدام یک از شما تمام روزها را روزه می دارد.

سلمان گفت: من، یا رسول الله

پیامبر (ص) پرسید: کدام یک از شما تمام شبها را به عبادت می گذرانند؟

سلمان گفت: من، یا رسول الله

حضرت پرسید: آیا کسی از شما هست که روزی یک بار قرآن را ختم کند؟

سلمان گفت: من یا رسول الله

یکی از حاضران که جوابهای سلمان را خودستایی و فخرفروشی می پنداشت، گفت: اکثر روزها دیده ام که سلمان روزه نیست، بیشتر شب را هم می خوابد و بیشتر روز را به سکوت می گذراند، پس چگونه همیشه روزه است و هر شب برای نیایش با خدا بیدار می ماند و روزی یک بار قرآن را ختم می کند!

پیامبر (ص) فرمود: ساکت باش! تو را با همسان لقمان چه کار؟ اگر می خواهی چگونگی اش را از خودش پرس تا خبر دهد.

سلمان گفت: در ماه سه روز روز می گیرم و خداوند فرموده است: «هر کس عمل نیکی انجام دهد پاداش ده برابر دارد. از طرف دیگر، روز آخر شعبان را روزه گرفته و آن را به روزه ماه رمضان متصل می کنم و هر که چنین کند، پاداش روزه همیشه را دارد. از رسول خدا(ص) شنیدم که فرمود: هر کس با طهارت بخوابد، در ثواب، چنان است که تمام شب را عبادت کرده باشد. اما ختم قرآن، رسول خدا(ص) فرمود: هر کس یک بار سوره «قل هو الله» را بخواند، پاداش یک سوم قرآن را دارد و هر که دو بار بخواند، دو ثلث قرآن را خوانده است و هر که سه بار بخواند، گویا قرآن را ختم کرده است و نیز حضرت فرمود: یا علی، هر کس تو را با زبان دوست بدارد یک سوم ایمانش کامل شده، هر که با دل و زبان وست بدارد، دو ثلث ایمان او کامل شده؛ و هر که با دل و زبانش دوست بدارد و با (13) «دست هم یاری ات کند، تمام ایمان را به دست آورده است»

زهد سلمان - 4

آیات و روایات نشان می دهد که «زهد» به معنای حرام ساختن نعمتهای الهی بر خود نیست. زهد به معنای عدم دلبستگی به امور مادی است. یکی از مواردی که در تمام زوایای زندگی سلمان، از آغاز تا پایان عمر، دیده می شود زهد، پارسایی و بی رغبتی او به دنیا است. سلمان، که پیرو راستین پیامبر(ص) و حضرت علی(ع) بود، راه آنان را پیش گرفت و حتی وقتی فرماندار مدائن بود، ساده زیستی را رها نکرد. زهد و وارستگی سلمان از ایمان عمیق او سرچشمه می گرفت؛ زیرا هر کس ایمان قویتر داشته باشد، از جاذبه های دنیوی آزادتر است. امام صادق(ع) فرمود:

ایمان ده درجه دارد، مقدار در درجه هشتم و ابوذر در درجه نهم و سلمان در درجه دهم ایمان «(14) است».

سلمان، خانه نداشت و هرگز دل به خانه سازی نمی داد. شخصی از او خواست تا برایش خانه ای بسازد ولی سلمان راضی نشد. سرانجام به سبب اصرار شخص نیکوکار اجازه داد برایش خانه بسازد،

ولی سفارش کرد خانه چنان باشد که هنگام ایستادن سر به سقف آن بخورد و هنگام خوابیدن پا به دیوار برسد. (15) سلمان پارسا، حتی حقوق اندک سالانه (16) خود را هم به نیازمندان می‌داد و بسیار اندک برای خود برمی‌داشت.

دفاع از حریم ولایت - 5

آنچه در زندگی سلمان، بسیار چشمگیر و جالب است عدم بی‌تفاوتی اوست. او با هوشیاری و جدیت کامل در صحنه‌های مختلف حضور داشت و در پیروی از امام حق لحظه‌ای تردید نکرد. او همواره، از هر فرصتی، برای گفتن حق بهره می‌برد و مسلمانان را به امامت حضرت علی (ع) فرا می‌خواند. آن بزرگوار پیوسته این سخن رسول خدا را برای مردم تکرار می‌کرد: «همانا علی (ع) دری است که خداوند گشوده است. هر کس در آن وارد شود، مؤمن است و هر کس که از آن خارج گردد، کافر (18)» است. (17) - «بهترین فرد این امت، علی (ع) است»

بعد از رحلت جانشوز رسول خدا (ص)، غصب خلافت و مظلومیت حضرت علی (ع)، سلمان در خطبه‌ای بسیار فصیح، که می‌توان آن را «کوبنده و افشاگرانه» خواند، چنین گفت:

ای مردم! هر گاه فتنه‌ها و آشوبها را همچون پاره‌های ظلمانی شب دیدید که برجستگان در آن به هلاکت می‌رسند، بر شما باد به آل محمد (ص) چرا که آنها راهنمایان به سوی بهشتند، و بر شما باد «علی (ع). ای مردم! ولایت را در میان خود همانند سر قرار دهید

یعنی اگر ولایت اهل بیت (علیهم السلام) را نداشته باشید، مسلمان حقیقی نیستید و دین شما سودی (19) ندارد.

ابن عباس سلمان را در خواب دید و از او پرسید: در بهشت، پس از ایمان به خدا و رسول، چه چیز برتر است؟ سلمان پاسخ داد: پس از ایمان به خدا و پیامبر، هیچ چیز با ارزشتر و برتر از دوستی و (20) ولایت علی بن ابی طالب (ع) و پیروزی از او نیست

نقش سلمان در تشیع ایرانیان

یکی از کارهای بسیار مهم سلمان، که بخش اعظم زندگی او را فرا گرفته بود، تلاش پیگیر او در معرفی اسلام ناب و تشیع راستین بعد از رحلت رسول خدا(ص) است. او در این راستا در مدینه جهاد کرد و از هر فرصتی بهره برد. وقتی به مدائن آمد، همین عقیده را دنبال کرد و نقش بسیاری در تشیع ایرانیان داشت.

می پرسند: با اینکه اسلام در عصر خلافت خلیفه دوم وارد ایران شد، چرا اکثریت قاطع مردم ایران، شیعه حضرت علی(ع) هستند؟

در پاسخ باید گفت: عوامل متعددی سبب این گرایش است. از نخستین عوامل این گرایش، وجود سلمان در مدائن و رفت و آمد او به کوفه و حوالی آن و حتی اصفهان و ... بود. سلمان پیام آور اسلام ناب، منادی تشیع و نویدبخش مذهب اهل بیت (علیهم السلام) بود و اکثر ایرانیان این ندا و نوید را شنیدند و پذیرفتند (21).

وفات

سلمان سرانجام، پس از عمری طولانی و بابرکت، در اواخر خلافت عثمان در سال 35 ه. ق وفات یافت. (22) حضرت علی(ع) پیکرش را غسل داد، کفن کرد و بر آن نماز گزارد. همراه آن حضرت، جعفر بن ابی طالب و حضرت خضر، در حالی که با هر یک از آن دو هفتاد صف از فرشتگان بودند بر پیکر سلمان نماز گزاردند. (23) بعضی از راویان چنین نقل کرده اند که حضرت علی(ع) بر کفن سلمان شعری نوشت که معنای آن چنین است

بر شخص کریم و بزرگواری وارد شدم، بی آنکه توشه نیک و قلب پاک داشته باشم؛ ولی بردن « (24) » توشه نزد شخص کریم و بزرگوار، زشت ترین کار است

گویند: از دست دادن سلمان، بسیار غم بار بود؛ اما اندوه دیگر اهل مداین، سفارش سلمان بود که خواست او را غسل و کفن نکنند؛ که مولایش علی برای این کار خواهد آمد. یَاللَّعَجَبُ! مداین کجا و مدینه کجا؟ همه در این تشویش بودند که سواری رسید و خود را به پیکر سلمان رساند. نشست و پارچه را از صورت سلمان کنار زد و ناگهان، همه دیدند که لبخندی بر لبان بی جان سلمان نشست؛ گویی دیدن مولایش از پس چندین سال فراق، جسم بی جان را نیز شادمان کرده بود! «آفرین بر تو سلمان؛ زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات کردی به او بگو که ...امت او با برادرت چه کردند».

مرقد شریف حضرت سلمان (س) در مدائن، در پنج فرسخی بغداد، نزدیک تاق کسری قرار دارد. در این دنیای پرتلاطم و پرزرق و برق که انسان را در گرداب گناه غرق می کند، هر کس الگویی می خواهد تا با سرمشق قرار دادن روش و کردارش کشتی وجودش را سالم به ساحل سعادت برساند؛ و زندگی سلمان فارسی برای ما ایرانیان الگویی شایسته است

پی نوشت ها

- 1- 366 بحار، ج 22، ص 366
- 2- 203 الدرجات الرفیعه، ص 203
- 3- 427 مجمع البیان، ج 2، ص 427
- 4- 36 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 18، ص 36
- 5- 341 بحار، ج 22، ص 341
- 6- 150 احتجاج طبرسی، ج 1، ص 150
- 7- 287 اعیان الشیعه، ج 7، ص 287
- 8- 36 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 18، ص 36
- 9- 331 بحار، ج 22، ص 331
- 10- 47 تنقیح المقال، ج 2، ص 47
- 11- 222 اختصاص شیخ مفید، ص 222
- 12- 20 رجال کشی، ص 20
- 13- 317 بحار الانوار، ج 22، ص 317
- 14- 341 همان، ص 341
- 15- 36 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ص 36
- 16- حدود چهار تا شش هزار درهم
- 17- 251 کتاب سلیم بن قیس، ص 251
- 18- 287 اعیان الشیعه، ج 7، ص 287

بہجۃ الآمال، ج 4، ص 19- 418

بحار الانوار، ج 22، ص 20- 341

کتاب ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، ص 21- 201

بحار، ج 22، ص 22- 391 - 392

همان، ص 23- 373

طرائف الحقائق، ج 2، ص 5- 24

پیامبر و حمزه

حمزه فرزند عبدالمطلب، عموی پیامبر اسلام، یک از شجاع ترین مردان عرب و از قهرمانان رشید و افسران دلیر اسلام بود که دوشادوش برادرزاده خود، رسول گرامی خداوند، اسلام را یاری کرد و

در سخت ترین شرایط دست از دفاع آیین پیامبر و رسالتی که بر دوش نهاده بود، بر نداشت. سران قریش و بزرگان آن قبیله از ابّهت و شجاعت او در بیم و هراس بودند

او بود که با قدرت هر چه تمام تر، پیامبر را در لحظات حسّاس در مکه از شرّ بت پرستان حفظ کرد و برای گرفتن انتقام از ابوجهل که به پیامبر توهین و جسارت کرده بود، سر او را شکست، اما کسی قدرت مقاومت در برابر او نداشت

حمزه در جنگ بدر، بزرگ ترین قهرمان قریش یعنی «شیه» را از پای در آورد، گروهی را مجروح کرد و عده ای را به دیار باقی فرستاد

خانواده حمزه

مادر حمزه بن عبدالمطلب بن هاشم، که سلمی نام داشت، دختر عمرو بن زید بن لیید بود. از میان برادران او می توان عبدالله، عباس، ابوطالب، ابولهب و .. نام برد. خواهران او نیز عبارت بودند از عاتکه، امیمه، صفیه و برّه

برادر رضاعی پیامبر

ثویبه «کنیز ابولهب، که حمزه را شیر داده بود، با شیری که به پسرش «مسروح» می داد، چند روزی «[1] رسول خدا را شیر داد

از طرف دیگر، حمزه در میان قبیله «بنی سعد» شیر خواره بود. روزی مادر رضاعی حمزه که پیش از آن حمزه را شیر داده بود، رسول خدا را که نزد دایه اش «حلیمه» بود، شیر داد. لذا حمزه از دو [2] جهت برادر رضاعی رسول خدا شد: هم از جهت «ثویبه» و هم از «شیرده سعدیه

خواستگاری برای پیامبر

خدیجه که زنی تجارت پیشه و شرافتمند بود، روزی رسول خدا را همراه غلامش «میسره» به سوی شام فرستاد. میسره که در این سفر کراماتی را از رسول خدا مشاهده کرده بود، پس از بازگشت به

مکه خدیجه را از مشاهدات خود آگاه ساخت. خدیجه شخصی را نزد رسول خدا فرستاد و علاقه مندی خود را به ازدواج با پیامبر اظهار داشت. رسول خدا هم با عموهایش مشورت کرد، سپس با [3]. حمزه نزد «خویند بن اسد بن عبد العزی» رفت و خدیجه را خواستگاری کرد

حمزه و کفالت فرزند

در سالی که قریش به سختی و خشکسالی شدیدی گرفتار شدند، ابوطالب مردی عیالوار بود. از این رو، رسول خدا به عمویش، عباس که از ثروتمندان بنی هاشم بود، فرمود: «بیا نزد برادرت ابوطالب برویم و برای یاری او، من یکی از فرزندان او را بگیرم و تو هم یکی دیگر را، و آن دو را تحت «کفالت خود درآوریم».

عباس پذیرفت. خبر به حمزه رسید. او نیز همراه آنان نزد ابوطالب رفت. ابوطالب گفت: «عقیل را برای من بگذارید، فرزندان دیگرم را خودتان انتخاب کنید». رسول خدا، علی را انتخاب کرد که [4]. همراه خویش ببرد و عباس، طالب را و حمزه، جعفر را برگزید

اسلام آوردن حمزه

پس از مبعوث شدن محمد⁹ به پیامبری، حمزه نیز به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر شهادت داد و به دین برادرزاده اش ایمان آورد. پس از اسلام آوردن حمزه بود که پیشنهادهای قریش یکی پس از دیگری به رسول خدا شروع شد؛ زیرا آنان دیدند که شجاع ترین فرد، به پیامبر ایمان آورده است و دیگر امیدی به پشتیبانی حمزه از خویش نداشتند، اما پیامبر هیچ یک از پیشنهاد های آنها را نپذیرفت.

پس از سخنرانی ابوجهل در میان قبیله قریش، آنها تصمیم به کشتن پیامبر گرفتند. روزی ابوجهل، رسول خدا را در صفا دید و به او ناسزا گفت. پیامبر بدون اعتنا به او راهی منزل شد. کنیز «عبدالله بن جدعان» که این جریان را مشاهده کرده بود، همان روز ناسزاگویی ابوجهل را به حمزه اطلاع داد. سخنان او تأثیر عجیبی بر حمزه گذاشت. از این رو، بدون تأمل در عواقب کارش

تصمیم گرفت انتقام برادرزاده اش را بگیرد. به همین دلیل، از همان راه که آمده بود برگشت و ابوجهل را دید که در میان اجتماع قریش نشسته است. او بدون اینکه با کسی حرف بزند، به طرف ابوجهل رفت و با کمان شکاری خود محکم بر سر او کوبید. سر ابوجهل شکست. سپس حمزه گفت: «به پیامبر ناسزا می گویی؟! من به او ایمان آورده‌ام و به راهی که او رفته است، می روم. اگر قدرت داری با من ستیزه کن». ابوجهل رو به اجتماع قریش کرد و گفت: «من در حق محمد بد [5]. رفتاری کردم. حمزه حق دارد ناراحت شود»

به علت پیشرفت روز افزون اسلام، ناراحتی قریش شدیدتر و آزار و اذیتشان افزوده می شد. حتی عموی ایشان «ابولهب» و همسر او نیز آسیب های بی سابقه ای به او می رساندند، به ویژه آنکه آنها در همسایگی خانه پیامبر بودند و از ریختن هر گونه زباله بر سر و صورت پیامبر دریغ نمی کردند، حتی بچه دان گوسفندی را بر سرش ریختند که البته حمزه، همان کار را با ابولهب انجام داد.

حماسه آفرینی در جنگ ها

رسول خدا روز دوشنبه 12 ربیع الاول از مکه به مدینه هجرت کرد و نخستین **اولین سریه** لوای پیامبر، به رنگ سفید بود که در ماه رمضان، آغاز ماه هفتم سال اول هجرت آن را به عمویش حمزه سپرد. «ابومرصد کنّاز بن حصین غنوی» که از پیشگامان مسلمانان و دوست و همسن و سال حمزه بود، آن لوا را به دوش خود می کشید. پیامبر، حمزه را با سی نفر از مسلمانان مهاجر به سریّه فرستاد. حمزه به قصد جنگ با کاروان سیصد نفر قریش به راه افتاد. این کاروان که ابوجهل سردمدار آن بود، از سفر شام به مکه بر می گشت. در یکی از روستاهای ساحل دریای سرخ، دو کاروان با هم رو به رو شدند. در این میان، «مجدی بن عمرو جهنی» که با هر دو کاروان پیمان دوستی داشت، به میانجی گری پرداخت و آنقدر با این دو گروه صحبت کرد که آنها را از جنگ منصرف ساخت.

در ماه صفر سال اول هجری، پیامبر در غزوه «ابواء» (که محلی است میان مکه و مدینه **اولین غزوه** که اولین غزوه وی بود، شرکت کرد و لوای سفید را حمزه به دست [6] در 37 کیلومتری جحفه)

داشت. در این غزوه پیامبر صلی الله علیه و آله به قصد مقابله با کاروان قریش عزیمت کرد، ولی با دشمن برخورد نکرد.

در جمادی الاخر سال دوم هجری پیامبر به غزوه ذوالعشیره رفت و لوای سفید: **غزوه ذوالعشیره** را به دست حمزه داد. او با 150 نفر از مسلمانان داوطلب مهاجر حرکت کرد. این کاروان جمعاً سی شتر داشت که هر کدام به نوبت بر آنها سوار می شدند. وقتی پیامبر و یارانش به ذوالعشیره رسیدند، چند روزی بود که کاروان قریش از آنجا گذشته بود. هنگام بازگشت هم، این کاروان از کنار دریا [7]. گریختند و با پیامبر و یارانش رو به رو نشدند

هفده رمضان سال دوم هجرت روزی بود که غزوه بدر، میان دو لشکر کفر و اسلام، **غزوه بدر** اتفاق افتاد. هنگامی که رسول خدا صفوف سپاهیان اسلام را مرتب کرد، بادی شدید وزیدن گرفت که تا آن زمان بی سابقه بود. این باد شدید دو بار دیگر نیز تکرار شد: اول، جبرئیل بود با هزار فرشته در خدمت پیامبر. باد دوم میکائیل بود با هزار فرشته در پهلوی راست رسول خدا و باد سوم اسرافیل بود با هزار فرشته در پهلوی چپ پیامبر. همه فرشتگان عمامه هایی از نور داشتند، به رنگ های سبز، زرد، سرخ و شکر آویز، عمامه ها را میان دوش خود آویخته بودند و در پیشانی ستوران ایشان طره های پشم و مو آویخته بود. پیامبر به یارانش فرمود: «فرشتگان بر خود نشان زده اند، شما هم نشان [8]. بزنید». مسلمانان نیز بر کلاه خود های خود نشان هایی از پشم و پر زدند

از مسلمانان، نخستین کسی که به جنگ آمد، مهجع (غلام آزاد شده عمر بن خطاب) بود. مشرکان فریاد برآوردند که: ای محمد! کسانی را از خویشاوندان ما که همتای ما باشند، به جنگ ما بفرست. پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به بنی هاشم فرمود: «به پا خیزید و در پناه حق که پیامبر شما را «مبعوث کرده، با باطلانی که برای خاموش کردن نور حق آمده اند، ستیز کنید

حمزه بن عبدالمطلب، علی بن ابی طالب و عبیده بن حارث بن مطلب بیرون آمدند و به طرف آنها رفتند. چون هر سه تن کلاه خود و مغفر داشتند، شناخته نشدند. عتبه گفت: سخن بگوئید تا شما را بشناسیم. حمزه گفت: من حمزه پسر عبدالمطلب، شیر خدا و شیر رسول خدایم. عتبه گفت: همتایی

بزرگواری! این دو تن که با تو هستند کیان اند؟ حمزه گفت: علی بن ابی طالب و عبیده بن حارث.
!عتبه گفت: هموردانی بزرگوارند

آن گاه علی ع. در مقابل ولید بن عتبه قرار گرفت و با ردّ و بدل کردن دو ضربه، علی ع. او را کشت.
سپس عتبه پیش آمد که حمزه با او رو به رو شد. او نیز با دو ضربه، عتبه را کشت. عبیده بن حارث
که در آن زمان سالخورده ترین اصحاب پیامبر بود، در برابر شیهه ایستاد. شیهه ضربتی به پای عبیده زد
و ماهیچه پای او را برید. حمزه، این شیر مرد خدا و رسولش، همراه حضرت علی به شیهه حمله برده،
[9]. او را کشتند

در این جنگ، عبدالرحمان بن عوفی (بلال حبشی)، «امیه بن خلف» و پسرش را اسیر کرده بود. بلال
می گوید: در همین حال که من در میان امیه و پسرش بودم و دست آن دو را گرفته بودم، از من
پرسید: در میان شما که بود که با پر شترمرغی در سینه اش خود را نشاندار ساخته بود؟ گفتم: حمزه بن
عبدالطلب. گفت: هم او بود که این بلاها را به سر ما آورد

نیمه شوال سال دوم هجری بود. قبیله بنی قینقاع، گروهی از شجاع ترین **غزوه بنی قینقاع**
یهودیان زرگر بودند. آنها، هم با عبدالله بن اُبی هم پیمان شده بودند و هم با پیامبر صلی الله علیه و
آله، ولی پس از جریان جنگ بدر کینه و حسد خود را نمایان ساختند و عهد خود را نادیده گرفتند.
خداوند آیه 58 سوره انفال را بر پیامبر نازل کرد که: «اگر بررسی از قومی به خیانتی، پیمان ایشان را
[10].» با مساوات لغو کن که خدا خیانتکاران را دوست ندارد

پیامبر نیز با نزول این آیه از بنی قینقاع بیمناک شد. لوا را به دست حمزه سپرد و با جمعی از یارانش
به طرف آنها رهسپار شد. این گروه نخستین یهودیانی بودند که علیه اسلام شوریدند، اما پیامبر
چنان آنها را محاصر کرد که در دلشان ترس عجیبی افتاد و تسلیم پیامبر و یارانش شدند. قرار شد
اموال آنان برای مسلمانان باشد. سپس پیامبر 9 فرمود: «رهایشان کنید. خداوند آنان و عبدالله بن ابی
[11].» را لعنت کند

غزوه احد: اواخر شوال سال دوم هجرت، جنگ احد واقع شد. حمزه، افسر رشید اسلام، قبل از شروع جنگ گفت: «به خدایی که قرآن را نازل کرده، امروز غذا نخواهم خورد تا آنکه با دشمن [12]. مبارزه کنم»

در این غزوه طلحه بن ابی طلحه، صاحب لوای مشرکان، ندا داد: چه کسی با من مبارزه می کند؟ علی بن ابی طالب به جنگ او رفت و ضربتی بر سر او زد که پیشانی اش شکافت و بر زمین افتاد. (طلحه به قوچ لشکر معروف بود). پیامبر چندان خشنود شد که ندای تکبیر سرداد. مسلمانان نیز تکبیر گفتند. لوای مشرکین را عثمان بن ابوطلحه به دست گرفت. حمزه بر او حمله ور شد و با شمشیر چنان بر کتف او زد که دست و شانه اش افتاد و شمشیر تا تهیگاه او فرو رفت و شش او [13]. بیرون افتاد. حمزه بازگشت؛ در حالی که چنین رجز می خواند: «من فرزند ساقی حاجیانم

حمزه در آن جنگ، مشرکان زیادی را کشت؛ از جمله پرچمدار لشکر «بنی عبد الدار» (ارطاه بن عبد و عثمان بن ابی طلحه) و نیز «سبّاع بن عبد العزی» و «عمرو بن فضله» را به جمع کشتگان شرک فرستاد.

وحشی حبشی

جبیر بن مطعم» غلامی داشت به نام «وحشی» که زوین خود را مانند حبشیان می انداخت و کمتر «خطا می کرد. در جنگ احد، جبیر به غلام خود گفت: «همراه این سپاه برو. اگر حمزه عموی محمّد را به جای عموی من «طعیمه بن عدی» (که در جنگ بدر کشته شده بود)، بکشی، تو را آزاد می کنم. هند دختر «عتبه» نیز به وحشی پیشنهاد کرد که یکی از سه نفر (پیامبر، علی و حمزه) را برای گرفتن انتقام خون پدرش از پای در آورد. وحشی در جواب گفت: «من هرگز به محمد نمی توانم دسترسی پیدا کنم. علی نیز در میدان نبرد بسیار هوشیار است، ولی حمزه در جنگ به حدی دچار خشم و غضب می شود که متوجه اطراف خود نیست. شاید بتوانم او را از طریق مکر و حيله از «پای درآورم».

وحشی می گوید: «من در جنگ احد پیوسته حمزه را تعقیب می کردم. او مانند شیری غرآن، به قلب سپاه دشمن حمله می کرد و به هر کس می رسید، او را از پای در می آورد و نقش زمین می ساخت. من خود را پشت سنگ ها و درختان پنهان می کردم تا مرا نبیند. حمزه همچنان مشغول نبرد بود که من از کمین درآمدم. به فاصله معینی زوبین خود را به طرف او انداختم. زوبین به تهیگاه او اصابت کرد و از میان دو پای او درآمد. حمزه می خواست به طرف من حمله کند، ولی شدت درد امانش نداد و روح از بدنش جدا شد. سپس با کمال احتیاط به سوی او رفتم. حربه را [14]» درآورده، به لشکرگاه قریش برگشتم و به انتظار آزادی نشستم

زمانی که وحشی به مکه برگشت، برای این عملش پاداش آزادی گرفت. او در روز فتح مکه به طایف فرار کرد. در سال نهم اهل طایف به مدینه آمدند تا اسلام آورند. وحشی قصد داشت به شام یا یمن فرار کند. اما به او بشارت دادند که اگر شهادت حق را بر زبان جاری کنی و اسلام آوری، محمد تو را نمی کشد. او نیز نزد رسول خدا رفت و بی درنگ شهادتین را بر زبان راند و سپس خود را معرفی کرد. به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله کیفیت کشتن حمزه را به عرض رساند. رسول خدا به وی فرمود: «روی خود را از من پنهان دار که دیگر تو را نینم». او هم تا وقتی پیامبر زنده بود، خود را از نظر آن بزرگوار دور می داشت و پس از وفات آن حضرت که مسلمانان به جنگ «مسيلمه» می رفتند، با آنان همراه شد و با کمک یکی از انصار، «مسيلمه» را کشت. او اعتراف [15]» کرد: «هم بهترین مردم بعد از رسول خدا را کشتم و هم بدترین مردم را

با این همه، وحشی در پایان عمر خود مانند زاغ سیاهی بود که پیوسته مورد تنفر مسلمانان بود و بر اثر کردارهای ناشایست، نام او را از میان لشکریان حذف کردند و به سبب شرابخواری فراوان، بر او بسیار حد می زدند. عمر بن خطاب می گفت: «قاتل حمزه، نباید در سرای دیگر رستگار [16]» گردد

کینه زن جگرخوار و ابوسفیان

چنان که قبلاً یاد آور شدیم، هند دختر عتبه، به وحشی پیشنهاد کرد که حمزه را به انتقام خون پدرش بکشد و وحشی چنین کرد. هند که از گوش و بینی شهدای اسلام در جنگ های پیش از احد، برای خود خلخال ها و گردنبند های فراوانی درست کرده بود، همه را به وحشی داد. سپس جگر حمزه را در آورد و تکه ای از آن را در دهان گذاشت تا بخورد، اما به خواست خداوند در دهانش سفت شد و نتوانست آن را فرو برد و آن را بیرون انداخت؛ زیرا خداوند نمی خواست تکه ای از بدن حمزه با خون مشرکین آمیخته شود.

این عمل به قدری ننگین و ناپسند بود که ابوسفیان گفت: «من از این عمل تبرّی می جویم و چنین آکله الاکباد؛ خورنده جگر ها» دستوری نداده بودم». این کردار زشت هند باعث شد که او را به می شناختند «آکله الاکباد» لقب دهند و فرزندان او را به نام فرزندان

هند پس از این عمل ننگین و زشت خود که ورق ننگینی دیگر به قوم مشرکین اضافه کرد، بر روی سنگی رفت و اشعاری درباره این انتقام جویی گفت. اما هند، (برادر زاده حمزه و دختر اثابه بن عبدالمطلب)، با اشعار خویش به او پاسخ داد و دهان هند جگر خوار را بست

ابوسفیان کعب، وقتی به جسد حمزه رسید، نیزه خود را به گوشه دهان حمزه فرو برد و سخنی جسارت آمیز گفت. در همین هنگام «حلیس بن زبان» از آنجا می گذشت که این کار ناپسند ابوسفیان را دید و فریاد برآورد: «ای مردم! این مرد، بزرگ قبیله قریش است که با پیکر بی جان عموزاده خود چنین می کند!» ابوسفیان از کار خود شرمند گشت و گفت: «این کار را از من نادیده بگیر؛ زیرا».

اندوه رسول خدا صلی الله علیه و آله

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جنگ احد، چندین بار سراغ عمومی خود را گرفت. از این رو، یکی از اصحاب پیامبر به نام حارث بن صمّه در صدد برآمد تا خبری از او برای رسول خدا بیاورد. اما هنگامی که جسد حمزه را با وضع رقت آور مشاهده کرد، به خود جرئت نداد این خبر را به پیامبر برساند. از این رو، پیامبر حضرت علی را فرستاد. او نیز وقتی حمزه را به صورت مثله شده و با

اعضای بریده دید، بسیار متأثر گردید و نزد آن ایستاد و دوست نداشت این خبر ناگوار را به پیامبر بدهد.

بنابراین خود پیامبر به جستجوی حمزه پرداخت. رسول خدا بر سر جسد حمزه سیدالشهدا رسید. وقتی او را با آن وضعیت رقت بار دید، فرمود: «هرگز به مصیبت (دیگری بزرگ تر از مصیبت) کسی مثل تو گرفتار نخواهم شد و هرگز در هیچ مقامی سخت تر از این بر من نگذاشته است:» (لن سپس فرمود: «اگر خدا توانایی ام دهد، در [17]... اصابَ بِمِثْلِكَ اَبَدًا، مَا وَقَفْتُ مَوْقِفًا قَطُّ اَعْنَى ازای کشته شدن حمزه هفتاد نفر از قریش را می کشم و اعضای بدنشان را می برم». در این هنگام وَ اِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوْا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ : جبرئیل نازل شد و این آیه را تلاوت کرد ؛ «اگر تصمیم دارید آنها را مجازات کنید، در مجازات خود [18] صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ» «میان رو باشد و از حد اعتدال بیرون نروید و اگر صبر کنید، برای بردباران بهتر است».

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از شنیدن این پیام الهی فرمود: «پس من صبر می کنم و انتقام نخواهیم کشید». سپس ردایی از برد یمانی که بر دوش مبارکش بود، روی حمزه انداخت. اما آن ردا به قامت حمزه کوتاه بود. اگر بر سرش می کشید، پاهایش بیرون می ماند و اگر پاهایش را می پوشاندند، سرش پیدا می شد. بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله ردا را بر سر حمزه کشید و پاهایش را از علف و گیاه پوشانید و فرمود: «اگر زنان عبدالمطلب نارحت نمی شدند، او را به همین حال رها می کردم که درندگان صحرا و مرغان هوا گوشت او را بخورند، تا روز قیامت، حمزه از شکم آنها محشور شود؛ زیرا هر چه مصیبت بزرگ تر و بیشتر باشد، ثوابش نیز بیشتر خواهد [19].» شد

پیامبر 9 مدتی در کنار جسد حمزه ایستاد و سپس چنین فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و به من خبر داد ؛ حمزه [20] که در میان اهل هفت آسمان نوشته شده: حمزه بن عبدالمطلب اسدالله و اسد رسوله» «بن عبدالمطلب، شیر خدا و شیر رسول خداست».

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده: «هر که مرا زیارت کند و عمویم حمزه را زیارت [21].» نکند، همانا به من جفا کرده است

خواهر و خواهرزاده شکیبا

صفیه، خواهر حمزه، برای دیدن جسد برادرش آمده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به زبیر، فرزند صفیه، فرمود: «مادرت را برگردان و نگذار برادرش را به این حال ببیند». زبیر گفته رسول خدا را به صفیه رساند. صفیه گفت: می دانم که برادرم را مثله کرده اند، اما چون در راه خداست، ما هم راضی و خشنود هستیم و البته برای رضای خدا صبر خواهم کرد و بدین طریق، از رسول خدا اجازه گرفت و بر سر کشته برادر حاضر شد. او هنگامی که برادرش را با آن وضع مشاهده کرد، بر [22]. سپس برای او طلب استغفار کرد. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» :او درود فرستاد و گفت

به خاک سپردن حمزه

وقتی مشرکان از احد رفتند، مسلمانان به کنار کشتگان خود آمدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله حمزه و دیگر شهدا را غسل نداد و فرمود: «آنها را همچنان خون آلود و بدون غسل دفن کنید. من بر «اینان گواه خواهم بود

جسد حمزه، اولین جسدی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن چهار تکبیر گفت. سپس اجساد شهیدان دیگر را آوردند و کنار جسد حمزه گذاشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله بر هر شهیدی [23]. که نماز می گزارد، بر حمزه هم نماز می گزارد؛ چنان که هفتاد مرتبه بر حمزه نماز خواند

به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله، حمزه را همراه «عبدالله بن جحش» که او هم از شهدای احد بود [24]. و گوش و بینی او را هم بریده بودند، در یک قبر به خاک سپردند

همچنین هنگامی که رسول خدا و یارانش به مدینه برگشتند، حمنه، دختر جحش و خواهر **اَنَا لِلَّهِ وَ اِنَا** :عبدالله، خدمت پیامبر رسید. وقتی پیامبر خبر شهادت عبدالله را به حمنه داد، او گفت ، و برای او طلب آمرزش کرد. سپس از احوال دایی خود، حمزه، پرسید و با «**إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**

شنیدن خبر شهادت او نیز کلمه استرجاع را بر زبان جاری ساخت و برای وی هم از خداوند بزرگ طلب استغفار و آمرزش کرد.

زنان انصار و حمزه

حضرت رسول در بازگشت از احد به مدینه، در محله ای به نام «بنی عبدالاشهل» و «بنی ظفر» زنان انصار را دید و شنید که آنان چگونه بر کشتگان خود گریه و زاری می کنند. حضرت با دیدن ؛ ولیکن برای حمزه، زنان گریه نمی [25] **لَکِنَّ حَمْزَهُ لَا بَوَاقِیَ لَهُ** : «آنها به گریه افتاد و فرمود کنند». سعد بن معاذ و اسید بن خضیر، این سخن پیامبر را شنیدند. بنابراین نزد زنانشان رفتند و به آنها گفتند: بر در مسجد بروید و برای حمزه، عموی رسول خدا، سوگواری و گریه و شیون کنید. آنان نیز چنین کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا رحمتتان کند، برگردید، در همدردی کوتاهی نیز فرمودند: «خدا انصار را رحمت کند. تا [26] **إِرجِعِنَ یَرَحْمُکُنَّ اللهُ فَقَدْ آسِیتُنَّ** : «نکردید [27]. «آنجا که می دانم، از قدیم همدردی داشته اند. اینان را بفرمایید باز گردند

زنان انصار، تا امروز (قرن سوم هجری) هر گاه کسی از ایشان بمیرد، نخست بر حمزه می گریند، [28]. سپس بر مرده خود نوحه سرایی می کنند

ماجرای معاویه بن مغیره

معاویه بن مغیره، در جنگ احد، جزء سپاهیان قریش و مشرکان بود. وقتی حمزه به شهادت رسید، بر سر پیکر حمزه رفت و او را مثله کرد. معاویه بن مغیره در غزوه حمراء الاسد، به دست مسلمانان اسیر شد. اما توانست فرار کند و به «عشیان» پناهنده شود. عشیان از پیامبر صلی الله علیه و آله سه روز برای او مهلت خواست. قرار شد اگر بعد از سه روز دیده شد، به دست مسلمانان کشته شود. پس از گذشت سه روز، «زید بن حارثه و عمار بن یاسر» در جمّاء او را دیدند و پس از گرفتن دستور، او را (وَلَعَنَ اللهُ الظَّالِمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ) [29]. کشتند

منزل حمزه

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پروردگار من، مرا با سه نفر از اهل بیتم برگزید: علی بن ابی طالب، جعفر بن ابی طالب و حمزه بن عبدالمطلب

همچنین از حضرت امام محمد باقر ع. روایت کرده اند که بر ساق عرش نوشته شده است: «حمزه، شیر [30].» خدا و شیر رسول خدا و سید شهادت

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِمْ، « باز از امام محمد باقر ع. در تفسیر آیه نقل شده که مراد از "من قضی" «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا نَحْبَهُ»، حمزه و جعفر و "من ینتظر" علی بن ابی طالب است

آیه 19 سوره حج نیز در زمان جنگ احد، که حضرت علی ع. و حمزه، شیهه را کشتند، نازل شد که خداوند فرمود: «این گروه دشمن، درباره پروردگارشان خصومت ورزیدند». همچنین آیاتی مانند: [31]. 16. دخان، 45 قمر، 55 حج، و 45 ذاریات، در مورد جنگ بدر است

فرازهایی از زیارت حضرت حمزه

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمَّ رَسُولَ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَ الشُّهَدَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَسَدَ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَجَدْتَ بِنَفْسِكَ، وَنَصَحْتَ رَسُولَ اللَّهِ وَ كُنْتَ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ رَاغِبًا، بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي.

:ترجمه

سلام بر تو ای عموی رسول خدا که درود خدا بر او آتش باد! سلام بر تو ای بهترین شهید راه اسلام! سلام بر تو ای شیر خدا و شیر رسول خدا! گواهی می دهم که تو در راه دین خدای عز و جل به جهاد پرداختی و جان خود را نثار و رسول خدا را یاری کردی و به آنچه نزد خداست، مشتاق بودی. پدر [32]. و مادرم به فدای تو باد

پی نوشت ها

1. امتاع الاسماع، ص 6 [1]

2. اسد الغابۀ، ج 1، ص 15 [2]

3. سیرۀ النبی، ج 1، ص 205 [3]

4. همان، ج 1، ص 208 [4]

5. فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص 114 [5]

6. طبقات محمد بن سعد کاتب واقدی، ص 5 [6]

7. همان، ص 7 [7]

8. همان، ص 16 [8]

9. همان، ص 18 [9]

10. همان، ص 32 [10]

11. همان، ص 33 [11]

12. فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص 262 [12]

13. طبقات محمد بن سعد کاتب واقدی، ص 49 [13]

14. فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص 289 [14]

15. تاریخ پیامبر اسلام، دکتر آیتی، ص 295 [15]

16. فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص 296 [16]

17. تاریخ پیامبر اسلام، دکتر آیتی، ص 323 [17]

نحل / 126 [18]

- [19] کلیات منتهی الامال، ص 77
- [20] تاریخ پیامبر اسلام، دکتر آیتی، ص 323
- [21] کلیات مفاتیح الجنان، زیارت نامه حضرت حمزه
- [22] تاریخ پیامبر اسلام، دکتر آیتی
- [23] طبقات محمد بن سعد کاتب واقدی
- [24] کلیات منتهی الامال، ص 77
- [25] تاریخ پیامبر اسلام، دکتر آیتی، ص 322
- [26] همان
- [27] همان
- [28] طبقات محمد بن سعد کاتب واقدی، ص 53
- [29] همان
- [30] کلیات منتهی الامال، ص 138
- [31] کلیات محمد بن سعد کاتب واقدی، ص 18
- [32] کلیات مفاتیح الجنان، زیارت حضرت حمزه

پیامبر و حنظله

حنظله جوانی بیست و چند ساله بود و پدرش ابو عامر دشمن سرسخت پیامبر(ص) و از پایه گذران مسجد ضحرا بشمار می رفت.

ابو عامر که از سوی رسول خدا (ص) ملقب به ابو عامر فاسق شده بود، به همراه تنی چند از یاران خود در لشکر ابوسفیان در برابر مسلمین قرار داشت و تا پایان عمر نیز به حال کفر باقی ماند.

اما حنظله، فرزند ابو عامر فاسق، از مسلمانان پرشور و فداکار انصار بشمار می رفت و درست شبی که بنا بود حنظله همسر خود «جمیله دختر عبدالله ابن ابی سلول» را به خانه خود ببرد رسول خدا (ص) به همراه یاران خود به سوی احد حرکت کردند.

لذا حنظله از پیامبر اجازه خواست تا آن شب را در مدینه و نزد همسرش بماند، به دنبال درخواست وی، آیه 62 سوره مبارکه نور نازل شد: «به درستی که مومنان کسانی هستند که به خداوند و رسول او گرویده و هنگامی که برای امر مهمی به همراه او (رسول خدا) حاضر می شوند، از نزد وی نمی روند مگر اجازه بگیرند. ای پیامبر کسانی که از تو اجازه بخواهند به هر کدام که می خواهی اجازه بده.»

پیامبر اکرم (ص) به موجب این آیه به حنظله اجازه دادند تا در مدینه بماند. شبانگاه همسر حنظله را به خانه آوردند.

حنظله خود را به سپاه احد رساند

صبحگاه حنظله قصد سفر کرد تا خود را به غافله مبارزان احد برساند. در همین هنگام همسرش چهار مرد را حاضر کرد تا به همسری او و حنظله شهادت دهند. عبدالله بن حنظله مولود همان شب زفاف است.

از جمیله دلیل این کار را جویا شدند گفت: «شب هنگام خواب دیدم آسمان شکافته شد و حنظله از آن بالا رفت و سپس شکاف به حال اولیه اش بازگشت. دانستم که حنظله شهید خواهد شد.»

حنظله وقتی به احد رسید که پیامبر خدا در حال مرتب کردن صفوف سربازان بود. پس او نیز به سپاه اسلام پیوسته و در جای مقرر مشغول کارزار شد. با شروع جنگ و بالا گرفتن درگیری، مشرکان تاب مقاومت را از دست داده؛ لذا دست به فرار زدند.

حنظله در تعقیب ابوسفیان

حنظله نیز مانند دیگر مسلمانان به تعقیب مشرکین پرداخته و متوجه ابوسفیان شد و فرصت را غنیمت شمرد تا مسلمین را از شر او خلاص کند.

با ضربتی که به پای اسب ابوسفیان زد، ابوسفیان را به زمین انداخت. در کشاکش مبارزه فردی از مشرکان با نیزه ای حنظله را مورد اصابت قرار داد و او را در همان مکانی که حمزه، عمر ابن جموح و جمعی از انصار به خاک افتاده بودند به شهادت رساند.

پس از پایان جنگ ابوعامر فاسق (پدر حنظله) بر سر جنازه فرزندش آمده و گفت: «من تو را از متابعت محمد بر حذر کردم. به خدا قسم در زندگی به پدرت نیکوکار و آدمی شریف الخلق بودی. مرگت نیز در کنار بزرگان و اشراف است. اگر خدا به حمزه یا یکی از یاران محمد جزای خیر دهد، به تو نیز می دهد.» سپس با صدای بلند گفت: «ای مردم این جنازه حنظله است آن را پاره پاره نکنید هر چند با من و شما مخالفت کرد.»

حنظله چگونه غسل الملائکه خوانده شد؟

گویا حنظله به هنگام خروج از منزل، وقت غسل کردن نیافته و با همان حال به میدان آمده بود؛ نقل است پیامبر خدا (ص) بعد از شهادت وی فرمودند: «من ملائکه را دیدم که میان آسمان و زمین حنظله

را با آب باران در کاسه های از طلا غسل می دادند.» به همین سبب بود که او را «غسیل الملائکه» نامیدند.

پیامبر و جابر

نبوت الله علیه وآله و از علاقه مندان خاص خاندان بزرگ پیامبر اسلام (صلی صحابه جابر که یکی از است، می گوید

علیه وآله) به من فرمود: «بعد از من شخصی از خاندان مرا خواهی دید الله روزی پیامبر اسلام (صلی که اسمش اسم من و قیافه اش شبیه قیافه من خواهد بود. او درهای دانش را به روی مردم خواهد [«الله علیه وآله) فرمود: «سلام مرا به او برسان_ گشود...». [همچنین در روایتی آمده که پیامبر (صلی الله علیه وآله) هنگامی این پیشگویی را فرمود که هنوز حضرت باقر (علیه السلام) پیامبر اسلام (صلی چشم به جهان نگشوده بود.

سال ها از این جریان گذشت، زمان پیشوای چهارم رسید. روزی جابر از کوچه های مدینه عبور می الله علیه وآله) _ کرد، چشمش به حضرت باقر افتاد. وقتی دقت کرد، دید نشانه هایی که پیامبر (صلی فرموده بود، عینا در او هست.

پرسید اسم تو چیست ؟

.گفت: اسم من محمد بن علی بن الحسین است.

!جابر بوسه بر پیشانی او زد و گفت: جدت پیامبر به وسیله من به تو سلام رساند

جابر از اصحاب بدر است و اولین زائر قبر شریف امام حسین (ع) می باشد. او حامل سلام پیامبر برای امام باقر (ع) بود. بعد از رحلت پیامبر، در کوچه ها و مجالس فضائل علی (ع) را برای مردم می گفت و صدا می زد:

عَلَى خَيْرُ الْبَشَرِ * فَمَنْ أَبَى فَقَدْ كَفَرَ

یعنی: علی بهترین انسان است و کسیکه این را قبول نکند کافر است!

او توصیه می کرد: ای اصحاب پیامبر! فرزندان خود را با دوستی علی (ع) تربیت کنید و هر که دشمن علی (ع) باشد، باید بررسی کند که مادرش چه می کرده است!

او در جنگ صفین با علی (ع) بود. عاقبت در سن 78 سالگی در زمان امام باقر (ع) در مدینه وفات نمود.

جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند: مردی از بنی اسلم آمد پیش رسول الله آمد و به او اطلاع داد که زنا کرده بود و ۴ بار علیه خود شهادت داد. رسول الله دستور داد مرد را سنگسار کنند چرا که او متاهل بود^{۴۵}

پیامبر و عمار

عمار یاسر از نخستین کسانی بود که ایمان آورد. همواره پیرو رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در همه نبردهای آن حضرت شرکت داشت. پس از آن حضرت، از یاران نزدیک و وفادار مولا علی ع. بود و همواره با کلام روشن گرش، مردم را به سوی آن حضرت دعوت می کرد. در نبردها همراه حضرت علی ع. بود و با سخنان شورانگیز، مردم را به همراهی آن حضرت فرا می خواند. سرانجام در جنگ صفین به شهادت رسید و مولا علی ع. بر جنازه او نماز خواند. راهش پر رهرو باد.

نخستین پرواز

پیامبر خدا در خانه ارقم بود که عمار به دیدارش آمد. آمده بود تا سخنان آن حضرت را بشنود. کلمات آسمانی که از پیامبر به گوشش رسیده بود، او را سخت شیفته کرده بود. نفس الهی رسول خدا صلی الله علیه و آله، پنجره ای رو به آسمان به رویش گشود و او را پر پرواز بخشید تا در بلندای آسمان توحید پرگشاید و از شمیم دل کش مسلمانی جانی تازه بگیرد. تا شب نزد پیامبر ماند و شبانه، پنهانی به خانه اش برگشت. عمار یاسر، نخستین کسانی بود که در بیابان غفلت و جهل و تاریکی دل به نور ایمان روشن کرد و اسلام آورد و به یگانگی خدا و رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت داد. هنوز زمانی از اسلام آوردن او نمی گذشت که گرفتار شکنجه های کفار قریش شد. شکنجه هایی که جانش را می گرفت و زنده بودن را برایش ناممکن می ساخت، ولی عمار یاسر، پرچم دار استقامت و صبر، تا آخرین لحظه عمرش به اسلام و رسول گرامی اسلام، عاشقانه وفادار ماند. درود و سلام و رحمت الهی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر یاور وفادارش، عمار یاسر!

تقدیر مبارک

زندگینامه

چهارده معصوم علیهم السلام

یاسر برای رفتن برادرش از یمن به مکه آمده بود و آنجا مانده بود و سمیه، دختری از قبیله بنی مخزوم را به همسری گرفته بود. گویی دست تقدیر او را به اینجا کشیده بود تا یاری جان بر کف و وفادار برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی مرتضی ع. تربیت کند. وقتی زمزمه های دعوت آسمانی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه پیچید، عمار، فرزند یاسر و سمیه، پنهانی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و اسلام آورد. با بازگشت او به خانه، کلمات آسمانی که عمار از پیامبر خدا شنیده بود، روح و جان یاسر و سمیه را هم شیفته خود کرد و آن دو نیز اسلام آوردند. گویی خورشید حقیقت اینک در خانه یاسر طلوع کرده است و به دل های بایمان این خانواده نور و گرمی می بخشد و عمار بهانه ای بود برای این طلوع. زهی سعادت آنان که چشم دلشان به نور حقیقت روشن شد

آغاز شکنجه ها

هنوز چند روزی از طلوع خورشید اسلام در خانه یاسر نگذشته بود که غبار سنگین بدگویی ها و جسارت ها و در پی آن، توفان شکنجه ها و آزار ها، دیوارهای خانه را لرزاند. حالا آفتاب سوزان حجاز بود و ریگ های گداخته بیابان و تنور زره های پولادین و تن رنجور یاسر و سمیه و عمار و برادرش، عبدالله که در میان این همه حرارت می سوخت و می گداخت. کفار تنها به شنیدن کلامی از زبان آنها بر ضد رسول خدا صلی الله علیه و آله راضی بودند تا از آزار این خانواده دست بردارند، ولی عشق به خدا و رسولش چنان دل های آسمانی این تازه مسلمانان را گداخته بود که گداختن جسم را تاب می آوردند و کافران چه زجری می کشیدند از این همه صبوری، بردباری و استقامت. درودشان باد که با خنشان نهال تازه روییده اسلام را آبیاری کردند

شمیم شکیبایی

یاسر، سمیه، عمار و عبدالله، شکنجه های طاقت فرسای کفار را تنها به عشق رسول خدا صلی الله علیه و آله و به عشق خدای یکتای او تاب می آوردند و رسول چه زیبا و دل نشین امیدشان می بخشید. آنها همه سوختن ها و گداختن ها را از یاد می بردند، وقتی از لبان رسول خدا صلی الله علیه و آله می شنیدند که می فرمود: «ای آل یاسر! صبر پیشه کنید که موعد شما بهشت خداوند است.» گویی باید یاسر و سمیه با اهدای جان خویش، ندای اسلام را بلند می کردند و با خون خویش این نهال را می رویاندند و عمار باید می ماند و صبورانه این همه داغ را تحمل می کرد تا در پیشامدهای آینده، به کمک اسلام بشتابد و یاری گر آن باشد

دعای پیامبر

کافران مکه که از شکنجه بی امان عمار یاسر و از صبوری و استقامت او به ستوه آمده بودند و دیگر هیچ امیدی به برگشت او از اسلام برایشان نمانده بود، او را در حالی که همچنان فریاد توحیدش بلند بود، در آتش افکندند. رسول گرامی اسلام با دلی دردمند از این همه شکنجه یارانش، برای عمار دعا کرد و فرمود: «ای آتش! سرد و سالم باش برای عمار، چنان که برای ابراهیم، سرد و سلامت گشتی.» به دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله، عمار از آتش آسیبی ندید. او باقی ماند تا وفاداری اش را تا آخرین لحظه عمر خویش به اسلام و پیامبر اسلام ثابت کند و در مقاطعی حساس، اسلام واقعی را بنمایاند و فریاد کند

ثواب ساختن مسجد

پیامبر خدا به مدینه هجرت کرده بود و باید مسجدی می ساخت تا در آن نماز بگذارد و مردم در آن گرد آیند و از حضور آن حضرت بهره بگیرند. ساختن بنای مسجد آغاز شد و در این میان، عمار از کسانی بود که به جد در ساختن این بنا یاری می کرد. او به اندازه دو برابر دیگران سنگ ها را جا به جا می کرد و چون از او علت این کار را می پرسیدند، پاسخ می داد: ثواب نیمی را برای خودم و ثواب نیم دیگر را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواهم

پیامبر خدا بارها و به بهانه های گوناگون، او را تحسین می کرد و پاداش نیک الهی را و بهشت رضوان را به او وعده می داد. عمار یاسر یابوری وفادار و فداکار بود که لحظه ای در ایمان خویش تردید راه نداد و دمی از عشق خدا و رسولش رها نشد، تا آنکه در 91 سالگی به اوصال محبوب شتافت. رحمت و درود خدا بر او باد

ملاک حقانیت

نه فقط یاران امام علی ع. که همه مسلمانان، عمار یاسر را به خوبی می شناختند و همه از وفاداری اش به رسول خدا صلی الله علیه و آله و از محبوبیت او نزد ایشان خبر داشتند. به دلیل روایت هایی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره عمار یاسر در یادها مانده بود، عمار برای بسیاری از مردم ملاک حقانیت بود. ابن ابی الحدید، از بزرگان علمای اهل سنت و شارح نهج البلاغه، آن گاه که از جنگ صفین یاد می کند، حضور عمار را در یک جبهه، ملاک بر حق بودن آن جبهه و باطل بودن جبهه مخالف در نگاه هم مردم می شمارد و آن گاه خود از این نکته تعجب می کند که مردم عمار یاسر را ملاک حق می دانستند، ولی از امام علی ع. غافل بودند. اینها دردهایی بود که سینه کسانی چون عمار را به سختی می گداخت؛ گویی مردم نه در پی حقیقت، که در پی فتنه و هیاهو و خواهش های نفسانی خویش بودند و خوشا سعادت آنان که در پایداری بر حق سعادت واقعی را جستند

زندگینامه چهارده معصوم علیهم السلام

نبرد صفین

سه روز از نبرد بزرگ صفین می گذشت؛ نبردی که در آن گروهی از مسلمانان در برابر حجت و جانشین رسول خدا به جنگ آمده بودند. نبردی که در آن نشانه های حق و باطل حقیقت را روشن کرده بود، ولی چشم های بسته و دل های قفل زده، از درک آن غافل بود. در روز سوم نبرد، عمار فرمانده جنگ بود. او که به باور بسیاری از حاضران در دو لشکر و به روایات متعدد از پیامبر خدا، ملاک حقانیت لشکری بود که در آن حضور داشت، به فرماندهی سپاهیان همراه امام علی ع. در صف جنگ ایستاده بود. با این حال، این دلیل روشن مثل صدها دلیل دیگر نتوانست دل های قفل زده را بیدار کند. عمار یاسر 91 ساله در این جنگ، در رکاب امام، مولا و مقتدایش علی ع. شربت شهادت نوشید! و صلابت در عشق و ایمان را به تصویر کشید. خدایش رحمت کند

سرّی استوار

عمار بن یاسر، یکی از وفادارترین و محبوب ترین یاران امام علی ع. بود و همین سبب می شد بدخواهان و مخالفان، با بدگویی ها و تهمت ها قصد پایین آوردن مقام او را داشته باشند یا به آزارش دست بزنند. البته شهادت، جسارت و هشیاری عمار و نیز مقام بلندش، او را چون سدی مقام و در برابر همه آزارها، جسارت ها و تهمت ها استوار می داشت. با آنکه پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، بسیاری از دل ها، خواب آلودگی و غفلت را برگزیده بودند، ولی همگان روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره عمار را به یاد می آوردند. به یاد می آوردند که پیامبر درباره عمار فرمود: «سر تا قدم عمار را ایمان پر کرده و ایمان با گوشت و خونس آمیخته شده است» و نیز روایتی که ابن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «هرگز عمار میان دو کار مخیر نشد، مگر آنکه آنچه را به رشد و هدایت (نزدیک تر بود، برگزید».

وفاداری درونی

امر مهم در حقانیت و سعادت کسی چون عمار یاسر، انتخاب از سر هشیاری و عمل از سر عقیده و بصیرت است. وفاداری عمار با امام علی ع. به دلیل همین بصیرت بود که چنان ارزشی یافت که او را ملاک حقانیت قومی قرار دهد و این بصیرت در همه لحظات زندگی عمار یاسر جاری بود. در روز شهادتش، امام علی ع. او را پیش از نبرد در آغوش گرفت و با او وداع کرد و فرمود: «ای عمار! خدا تو را جزای خیر دهد که خوب برادر و رفیقی بودی.» عمار پاسخ داد: «به خدا قسم، با بصیرت و بینش از شما پیروی می کنم؛ زیرا در روز حنین از پیامبر شنیدم که فرمود: عمار! پس از من فتنه و آشوبی پیش می آید. در آن زمان، از علی پیروی کن که او با حق است و حق با اوست.» این بصیرتی بود که بسیاری از مردم آن زمان چشم و دل خود را از آن محروم می داشتند

پرواز تا ملکوت

روزی دیگر از نبرد سخت صفین گذشت و شب فرا رسید. تاریکی شب آتش جنگ را کم سو کرده بود. اجساد کشتگان در میانه میدان بر جا مانده بود. مولای متقیان، امام علی ع.، دل شکسته، ولی صبور در میان اجساد می گشت تا آنکه گریان و اندوهناک بر زمین نشست و کسی را در بر گرفت و فرمود: «ای مرگ! تو از من دست نمی کشی. همه دوستانم را از من گرفتی. گویی کسانی را که دوست دارم، به درستی می شناسی و به سویشان می آیی.» کسی که اینک چنین آرام در آغوش ولی خدا آرمیده بود، عمار بن یاسر بود؛ یآوری وفادار و با شهادت، فداکار و صبور، با ایمان و آگاه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و جانشین او، علی مرتضی که پس از شهادتش، خود امام بر او نماز خواند و او را بر اساس وصیتش، با همان لباس خونین جنگ به خاک سپرد

تصدیق سنگ و درخت

عمار یاسر می گوید: «روزی من خدمت پیامبر رفتم، در حالی که درباره نبوت حضرت دچار شک و دلی بودم، لذا به حضرت گفتم: «یا محمد! تا زمانی که من درباره شما دچار شک هستم نمی توانم شما را تصدیق کنم. آیا معجزه و دلیلی هست؟» فرمود: «بله». گفتم: «چه دلیلی؟» فرمود: «هرگاه به منزلت برگشتی، در راه از سنگ ها و درخت ها درباره پیامبری من سؤال کن، همه

تصدیق می کنند » .

من برگشتم و در راه به هر سنگی و درختی می رسیدم صدا می زدم : « ای سنگ ! ای درخت ! محمد ادعا می کند تو بر پیامبری او شهادت می دهی ! تو به چه چیز شهادت می دهی ؟ »
از سنگ و درخت صدا بلند می شد که : اشهد ان محمداً رسول ربنا.⁴⁶
طبق روایات زیادی، رسول خدا صلی الله علیه و آله از شهادت و اینکه قاتل او در دوزخ است خبر

داده بود، همچون این روایت شریف

انك لن تموت حتى تقتلك الفئة الباغية الناكبة عن الحق، يكون آخر زادك من «

(1) «الدنيا شربة لبن

ای میری تا وقتی که گروه ستمگر و منحرف از حق تو را بکشد. آخرین توشه تو از دنیا جرعه تو نمی
شیر است.

این روایت به قدری معروف بود که جمعی از کسانی که در صفین حضور داشتند و در کار خود

متحیر بودند و نمی دانستند به کدام یک از دو لشکر ملحق شوند، هنگامی که دیدند عمار در لشکر

امیرالمؤمنین ع. است به لشکر آن حضرت پیوستند. افرادی هم بودند که منتظر ماندند تا وقتی دیدند

بحار الانوار : ج 17 ، ص 383 .⁴⁶

عمار شهید شد به لشکر آن حضرت پیوستند، همانند عبدالله بن سوید حمیری که به گفته برخی از

اهل تاریخ از آغاز که به جنگ آمد در حال تردید و توقف بود تا وقتی که مشاهده کرد عمار کشته

شد، شمشیر خود را کشید و به جنگ با لشکریان معاویه آمد و به لشکر علی ع. ملحق شد. (2) همین

شهرت این حدیث سبب شد تا با شهادت عمار اختلاف سختی در لشکر معاویه پدید آید. و موجب

گردد تا معاویه برای رفع این اختلاف و سر و صداها و جلوگیری از پراکنده شدن لشکرش دست به

:آن تأویل و توجیه مضحک و خنده دار و فریبکارانه بزند که بگوید

(کسانی عمار را کشته اند که او را بدینجا آورده اند) (3) «انما قتله الذین جاؤا به»

:که وقتی امیرالمؤمنین ع. این توجیه مسخره را شنید، فرمود

اگر اینطور است پس حمزه را هم (4) «فالنبی قتل حمزه حین أرسله الی قتال الکفار»

(پیامبر کشت، هنگامی که او را به جنگ با کفار آورد

آخرین توشه عمار وقتی که دید جنگ شدید و تعداد کشته ها رو به فزونی نهاد از صف خارج

گردید و نزد امیرمومنان آمد و عرض کرد یا امیرالمومنین آیا این همان روز است ؟

امیرالمومنین فرمود: به صف خود باز گرد و این موضوع سه بار تکرار شد و بار سوم حضرت فرمود:

آری . عمار به صف خود بازگشت و گفت : امروز با دوستانم دیدار خواهم کرد(با محمد و گروه

(5)او)

امام علی ع.فرمود: خداوند رحمت کند بر عمار روزی که برانگیخته می شود و خداوند رحمت

کند بر عمار روزی که در آن سوال می شود. بهشت بر عمار واجب شد نه در یک یا دو یا سه جا.

پس بهشت گوارا باد بر او. او کشته شد در حالی که با حق همراه بود و حق نیز با او همراه بود هر جا

که او می گشت ، پس قاتل و غارتگر لباس جنگی و دشمنانم گویان عمار همه در آتشند

:نصر بن مزاحم از ابن حریث روایت کرده که گوید

عمار بن یاسر غلامی داشت که نامش راشد بود و او به نزد عمار آمد و شربتی از شیر برای او آورد،

:عمار گفت

از خلیل خود رسول خدا شنیدم که فرمود: براستی که آخرین توشه تو از دنیا شربتی از شیر خواهد

(6)بود

و سپس گفت

و می دانیم که کشته های ما در بهشت هستند (7) «و کانت قتلانا فی الجنة و قتلکم فی النار»

(و کشته های شما در دوزخ

در روایتی نقل شده است : عمار که سمت فرماندهی سواره نظام را به عهده داشت، در حالی که

معاویه و عمرو بن عاص و دشمنان علی ع را کافران به ظاهر مسلمان می دانست، به سوی دشمن حمله

می برد و چنین می سرود

فالیوم نضربکم علی تأویله

نحن ضربناکم علی تنزیله

ما (پیشتر) شما را بر سر تنزیل و فرود آمدن قرآن زدیم و امروز نیز بر تأویل و مفهوم قرآن می زنیم

او در راهی که انتخاب کرده بود، چنان استوار بود که می گفت

خدایا! می دانی اگر رضایت تو در این باشد که خود را از بلندی به زیر افکنم یا

خود را در دریا غرق سازم یا شمشیر در شکم خود فروبرم، همان را انجام خواهیم داد؛

(8). لکن می دانم امروز عملی بهتر و شایسته تر از نبرد با فاسقان نیست

ابوعبدالرحمن سلمی می گوید: در آن روز حاضران از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به هر

طرفی که عمار حمله می برد، به دنبالش حرکت می کردند. وقتی به هاشم بن عتبہ مرقال - که

:پرچمدار علی ع. در صفین بود - رسید، او را مخاطب قرار داد و چنین گفت

به پیش که بهشت زیر برق شمشیرها و نوک تیز نیزه هاست. درهای آسمان گشوده و حورالعین زینت

شده است.

:و نیز شعری به این مضمون می خواند

.امروز روزی است که دوستانم و محمد صلی الله علیه و آله وسلم و پاداش اعمالم را ملاقات می کنم

(9)

نصر بن مزاحم می نویسد: در حالی که او بشدت می جنگید، ابن جون سکونی و ابوالعادیه فزاری با

هم به طرف او هجوم بردند. ابوالعادیه ضربه ای با نیزه به او زد و ابن جون با ضربه ای به سرش او را به

(10).شهادت رساند

معاویه فرزند هند جگر خوار نتوانست کینه خود را پنهان نگاه دارد و بعد از مدتی

کوتاه آنرا آشکار کرد. وی پس از شهادت مالک اشتر گفت : علی بن ابیطالب دو

دست نیرومند داشت یکی از آنها در جنگ صفین قطع شد یعنی عمار یاسر و دیگری

امروز یعنی مالک اشتر

امیرمومنان علی ع. به سوی جایی که او در آنجا شهید شده بود آمد و نشست و سر او را در دامان خود

نهاد. این یار دیرین و کهنسال امیرمؤمنان ع. و این بُرنا دل نود و سه ساله با کشته شدنش، قلب علی

ع. را به درد آورد، بطوریکه حضرت بر بالین او این اشعار را خواند

ألا أيها الموت الذی لیس تارکی أرحنی فقد أفنیت کل خلیل

أراک بصیراً بالذین أحبهم کأنک تنحو نحوهم بدلیل

ای مرگی که به قصد من آمده ای مرا راحت کن زیرا همه دوستانم را فانی کرده ای . می بینم که «

» تو فقط به سوی کسانی می روی که دوستشان دارم ، گویا تو به دلیل خاصی به سوی آنها می روی

انا لله و انا اليه راجعون ، به راستی اگر کسی از شنیدن قتل عمار احساس مصیبت :سپس فرمود

نکند از اسلام نصیبی ندارد

همچنین فرمود: خداوند رحمت کند بر عمار روزی که برانگیخته می شود و خداوند رحمت کند بر

عمار روزی که در آن سوال می شود. بهشت بر عمار واجب شد نه در یک یا دو یا سه جا. پس بهشت

گوارا باد بر او. او کشته شد در حالی که با حق همراه بود و حق نیز با او همراه بود هر جا که او می

(11).گشت ، پس قاتل و غارتگر لباس جنگی و دشمنانم گویان عمار همه در آتشند

سپس امام ع.بر او نماز گزارد (12) و او را با لباسش دفن کرد و غسلش نداد.(13)

زیرا عمار خود وصیت کرده بود که مرا با لباسم دفن کنید و خون شهادت را از من

نشوید و خاک جنگ را از بدن من نتکانید زیرا می خواهم در روز قیامت با دشمنان

(14).دین مخاصمه کنم

این واقعه جان گداز در ماه صفر سال 37 هجری اتفاق افتاد. و این صحابی جلیل القدر پس از نزدیک

به یک قرن عمر سراسر افتخار، بدرود حیات گفت

پی نوشت

الغدیر، ج 9، صص 21-22؛ تاریخ طبری، ج 3، جزء 6، ص 21؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 157 1)

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 274؛ شذرات الذهب، ج 1، ص 45؛ مستدرک 2)

الصحيحين، ج 3، ص 385

الامامة و السياسة، ص 106 3)

نور الابصار شبلنجی، ص 895؛ الدرجات الرفیعه ص 267 4)

رجال کشی ج 1، ص 126 5)

وقعة صفین، ص 253 6)

همان، ص 146 7)

همان، ص 215 8)

تاریخ طبری، ج 5، صص 38؛ الكامل فی التاریخ، ج 3، ص 308 9)

10) 341 صفین، ص

11) 282 الفتوح الرفیعه ص

12) 199 طبقات ابن سعد ج 3، ص 262؛ الفتوح ج 2، ص 157؛ انساب الاشراف ج 1، ص 199

13) الاستیعاب ج 2، ص 481 و به نقل از آن در شرح نهج البلاغه ج 10، ص 106 الدرجات

282 الرفیعه ص

14) 199 اسد الغابه ج 4، ص 47؛ طبقات ابن سعد ج 3، ص 262؛ انساب الاشراف ج 1، ص 199

15) 169 الغارت ص

حذیفه را بهتر بشناسیم

تبار

حذیفه بن یمان* مکنی به ابو عبدالله العَبَّسی، از اصحاب پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) و یاران امام علی(علیه السلام) است. سیره نویسان او را به بزرگی یاد می کنند و با القابی چون: «صاحب سرّ رسول الله»، «من کبار اصحاب رسول الله»، «اعلم الناس بالمنافقین» او را ستوده اند. حذیفه دارای فضیلت‌های زیادی است. وی از جمله هفت نفری است که بر جنازه حضرت فاطمه(علیها السلام) نماز خواندند و همچنین به امر امیرالمؤمنین(علیه السلام)، شهربانو را برای امام حسین(علیه السلام) عقد کرد.

خاندان شهادت

پدر حذیفه حسیل بن جابر، که در جنگ احد به شهادت رسید . 1
جریان شهادتش چنین بود که: در جریان جنگ احد حذیفه در رکاب رسول الله شمشیر می زد. در اثنای جنگ، حسیل بن جابر، پدر حذیفه برای یاری پیامبر(صلی الله علیه و آله) وارد میدان کارزار شد. حسیل هنگامی قدم به میدان جنگ گذاشت که جبهه اسلام به علت خیانت عده ای از سربازان، از دو سوی مورد هجوم بود، لذا تشخیص مسلمان از کافر مشکل می نمود. عده ای از مسلمانان به خیال اینکه حسیل از مشرکین است، به او حمله کرده و او را محاصره کرده و کشتند، ناگهان حذیفه پدر را شناخت و با صدای بلند فریاد زد: دست نگه دارید. او پدر من است، ولی کار از کار گذشته و پدرش زیر ضربات شمشیر، به شهادت رسیده بود.
برادرش صفوان بن الیمان، نیز در این جنگ شهید شد . 2

مأموریت ویژه

:در جریان جنگ خندق، که مسلمانان در محاصره دشمن قرار داشتند، حذیفه می گوید
در شبی از شبها که بسیار سرد و طوفانی بود، پیامبر(صلی الله علیه و آله) پاسی از شب را نماز خواند «

و پس از نماز رو به اصحاب کرد و گفت: ألا رجل یأتینا بخبر القوم یجعله الله رفیقی فی الجنّة؟ به علت سرما و طوفان شدید، هیچ کس امر رسول الله را اجابت نکرد، من برخاستم و گفتم: لیک. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: میان قوم (دشمن) برو و برایم خبر بیاور و تا هنگام بازگشت اقدامی انجام نده. امر پیامبر را اجابت کرده، مخفیانه به میان لشکر دشمن رفتم. در این هنگام شنیدم ابوسفیان برای قوم سخرانی می کند و می گوید: مواظب باشید که جاسوسی از طرف محمد (صلی الله علیه و آله) در میان شما نباشد. برای اطمینان بیشتر، هر کس نام کناری خود را بپرسد. من پیشدستی کرده و زودتر نام کناری خودم را پرسیدم تا مرا نشانند. در این هنگام ابوسفیان از شدت سرما و طوفان، دستور داد برگردند. ابوسفیان در تیر رس من بود، تیر در کمان گذاشتم تا او را بزنم، یکباره به یاد سخن پیامبر افتادم و صرف نظر کردم. پس از انجام مأموریت، به مدینه برگشتم و نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) رفتم. آن حضرت در حال نماز بود، تا مرا دید اشاره کرد به زیر عبایش بروم (تا گرم شوم). «و سپس گزارش کار را به ایشان دادم»

ویژگی ها

جوانمردی . 1

حذیفه در جنگ بدر، هنگامی که دید پدرش توسط مسلمانان به شهادت رسید، برای مسلمانان طلب مغفرت کرد. خبر شهادت حسیل به پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید، حضرت دستور داد دیه او را از بیت المال به پسرش حذیفه دادند. حذیفه آن را گرفت و میان مسلمانان تقسیم کرد.

افسر سلحشور . 2

حذیفه به غیر از جنگ بدر، در تمام جنگ های پیامبر (صلی الله علیه و آله) حضور داشت. پس از فوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز جزو سپاه اسلام بود. وی در سال (23 هـ. ق.) در فتح آذربایجان، دینور، ماسبدان و همدان شرکت داشت. همچنین در فتح ری در کنار ابو موسی اشعری بود. نیز در فتح نهاوند پس از شهادت «نعمان بن مقرن» پرچم دار سپاه اسلام شد و با تدبیر او نهاوند فتح گردید.

محافظ پیامبر . 3

حذیفه همراه سعد بن عباد، از پیامبر محافظت می کرد تا اینکه این آیه قرآن نازل شد؛ "وَاللَّهُ «يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»" پیامبر آنها را مرخص کرد و فرمود: «خدا مرا از خطر مردم حفظ می کند»

منافق شناسی . 4

هنگامی که سپاه اسلام از جنگ تبوک بر می گشت، گروهی از منافقان، طرح ترور پیامبر را ریختند. جبرئیل توطئه آنان را به پیامبر خبر داد. منافقین هنگامی که می خواستند قصد خود را عملی سازند و پیامبر را در درّه بیاندازند، پیامبر به حذیفه فرمود: به صورت مرکبهای آنان بزن. حذیفه بر صورتهای آنها کوبید و به عقب راند. به این صورت نقشه آنان خنثی شد و نتوانستند کاری انجام دهند. بعد از این واقعه، پیامبر به حذیفه فرمود: آیا آنان را شناختی؟ حذیفه جواب داد: نه. پیامبر اسامی آنان را به او گفت. پس از این قضیه، حذیفه به عنوان راز دار پیامبر و منافق شناس معروف شد. اگر کسی اسامی منافقان را از او می پرسید، جواب نمی داد. و اگر کسی فوت می کرد و ایمان و نفاقش معلوم نبود و حذیفه بر پیکرش نماز نمی خواند، خلیفه وقت جرأت نمی کرد، نماز بخواند

پیشگویی از آینده . 5

حذیفه همچون اصحاب خاص امام علی (علیه السلام) (سلمان، عمار، رشید هجری و...) گاهی از آینده خبر می داد، که با گذشت زمان به وقوع می پیوست. دو مورد از پیشگویی های وی عبارت است از

الف - هنگامی که امام علی (علیه السلام) به خلافت رسید، حذیفه در مسجد مدائن برای مردم سخنرانی کرد و پس از سخنرانی به پسرانش (صفوان و سعد) گفت

او (امام) را همراهی کنید، برای او جنگهای زیادی رخ خواهد داد و عده ای از مردم در آن هلاک «خواهند شد. بکوشید در رکاب او شهید شوید. به خدا قسم او بر حق و مخالفش بر باطل است. صفوان و سعد به سخن پدر گوش داده و در جنگ صفین شرکت کردند و به شهادت رسیدند. حبه عرنی می گوید: حذیفه یک سال قبل از قتل عثمان به من گفت: «گویا می بینم مادرتان، 2

حمیرا بر شتری سوار شده و شما دُم و پاهای آن را گرفته اید. آن روز قبیله اُزد او را همراهی خواهند کرد. خدا آنان را به آتش دوزخ مبتلا کند، نیز بنی ضبّه انصار و یاران آنها خواهند بود. خدا پاهایشان را قطع کند».

حَبّه عرنی نقل می کند، روز جنگ جمل حضور داشتم. به علّت دفاع یاران عایشه توسط سپر، منادی امام علی (علیه السلام) گفت: پاهایشان را قطع کنید. در این هنگام به یاد سخن حذیفه افتادم که دعایش مستجاب شد و در عمرم روزی را ندیدم که مثل آن روز پاهای فراوان قطع شود.

ادب حذیفه . 6

روزی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) با حذیفه ملاقات کرد و دستش را دراز کرد تا با حذیفه مصافحه کند. حذیفه دستش را کشید. رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای حذیفه دستم را به سوی تو دراز می کنم و تو دست را می کشی؟ حذیفه در جواب گفت: من دوست دارم ولی چه کنم که جنب هستم. پیامبر فرمود

«أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ الْمُسْلِمِينَ إِذَا اتَّقَوْا فَتَصَافَحُوا تَحَاتَّتْ دُنُوبُهُمَا كَمَا يَتَحَاتُّ وَرَقُ الشَّجَرِ».

آیا نمی دانی وقتی دو مسلمان ملاقات و مصافحه کنند، همانگونه که برگ درخت می ریزد، «گناهان آن دو می ریزد».

حذیفه از دیدگاه امام علی (علیه السلام)

امام باقر (علیه السلام) در باره فضیلت حذیفه، از پدرانش از امام علی (علیه السلام) نقل می کند که

فرمود:

ضاقَت الأرض بسبعة، بهم ترزقون و بهم تنصرون و بهم تمطرون، منهم سلمان الفارسی و المقداد و أبو ذر و عمار و حذیفه (رحمهم الله) و کان علی (علیه السلام) يقول و أنا إمامهم، و هم الذین صلّوا علی «فاطمة (علیها السلام)».

زمین برای هفت نفر کوچک و تنگ است، به وسیله آنها روزی داده می شوید و نصرت الهی شامل «

حال شما می گردد. باران به برکت آنان بر شما می ریزد، از آن جمله اند: سلمان، مقداد، ابوذر، عمار
 «و حذیفه، من پیشوای آنها هستم و آنان کسانی هستند که بر فاطمه (علیها السلام) نماز گزارندند
 :همچنین روزی دیگر امام علی (علیه السلام) بر فراز منبر رفت و گفت
 :«أَيُّهَا النَّاسُ، سَلُونِي فَإِنَّ بَيْنَ جَوَانِحِي عِلْمًا جَمًّا»
 شخصی به نام «ابن الکواء» بلند شد و سؤالات زیادی از حضرت پرسید؛ از جمله گفت: نظرت درباره
 :حذیفه چیست؟ حضرت در جواب گفت
 :«ذَاكَ امْرُؤٌ عِلْمُ أَسْمَاءِ الْمُنَافِقِينَ إِنْ تَسْأَلُوهُ عَنْ حُدُودِ اللَّهِ تَجِدُوهُ بِهَا عَالِمًا»
 او مردی است که نام منافقان را می داند. اگر از او در باره حدود الهی پرسش کنید، خواهید دید که «
 »بدان آگاه است

فرماندار مدائن

عمر بن خطاب، حذیفه را به فرمانداری مداین منصوب کرد و در این باره نامه ای به مردم مدائن
 نوشت. در این نامه آمده است: «به حرفش گوش کنید و از او اطاعت کنید و هر چه خواست به او
 »بدهید
 حذیفه همراه با نامه خلیفه، به طرف مدائن حرکت کرد. خبر ورود فرماندار جدید به مردم مدائن
 رسید. آنان برای استقبال، به دروازه شهر آمدند، دیدند شخصی سوار بر الاغ در حالی که نان جو می
 خورد، به طرف شهر در حرکت است. بی اعتنا از او گذشتند و از افرادی که پشت سر او در حرکت
 بودند، سوال کردند: فرماندار، کدام یک از شما هستید؟ گفتند: همان کسی که بر الاغ سوار بود
 ساده زیستی حذیفه در جایی که روزگاری پایتخت ایران بزرگ بوده، اثر تبلیغی عمیقی بر مردم آن
 منطقه گذاشت

پس از استقرار در مدائن، مردم نزد حذیفه آمدند و گفتند: چه می خواهی؟ حذیفه در جواب آنان
 گفت: «تا در میان شما هستم، طعامی که بخورم و علفی که به الاغ بدهم
 پس از مدتی حذیفه از کار برکنار و سلمان فارسی به جای او فرماندار شد و پس از مرگ سلمان،
 دوباره با حکم عمر، حذیفه به فرمانداری مدائن منصوب شد. هنگامی که عثمان کشته شد و امام

علی (علیه السلام) به خلافت رسید، خبر به حذیفه رسید. از این خبر خوشحال شده و گفت: «اگر» تیرهایی در کمان داشتم همه را بر شکم عثمان می زدم، او در حالی که فاجر بود مرد آنگاه دستور داد، مردم در مسجد تجمع کنند. حذیفه با وجود مریضی سختی که داشت با کمک یاران و فرزندان در جمع مردم حضور یافت و پس از حمد خدا و صلوات بر پیامبر و آل پیامبر به آنان گفت:

الحمد لله الذي أحيا الحق وأما الباطل وجاء بالعدل وأدحض الجور وكبت الظالمين. أيها الناس «...إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» و أمير المؤمنين حقاً حقاً وخير من نعلمه بعد نبينا محمد رسول الله و...أولى الناس بالناس وأحقهم بالأمر

. آنگاه دست راست را در دست چپش قرار داد و گفت: این بیعت با امیر المؤمنین (علیه السلام) است

فرماندار امام علی (علیه السلام)

امام علی (علیه السلام) هنگامی که به خلافت رسید، حذیفه بن یمان را به عنوان فرماندار مدائن ابقا کرد.

راوی حدیث

حذیفه روایات زیادی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است؛ به طوری که صحیح مسلم و بخاری، 23 حدیث به واسطه او از پیامبر نقل کرده اند:
دو روایت از وی که از پیامبر نقل می کند

1. روی حذیفه قال النبی (صلی الله علیه و آله): «ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ، أَفْضَلُ مِنْ أَعْمَالِ أُمَّتِي إِلَى . 1
«يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

2. روی حذیفه قال النبی (صلی الله علیه و آله): «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا وَلَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ . 2
«أَبْوَابِهَا».

وفات

حذیفه در اوایل خلافت امام علی (علیه السلام) به مریضی سختی مبتلا شد. دستور داد، برایش کفن بخرند. پارچه ای از حله به قیمت 300 درهم برایش تهیه کردند. حذیفه قبول نکرد و گفت: نمی خواهم، فقط دو لباس سفید برایم بخرید و سرانجام با همان مرض در سال (36 هـ.ق.) و 40 روز پس از خلافت امام علی (علیه السلام) در مدائن از دنیا رفت. او را کنار قبر سلمان دفن کردند.

یکی از اجداد حذیفه به نام «جروه» در قبیله اش مرتکب قتلی شد و به مدینه گریخت. آنجا با قبیله * «بنی عبد الاشهل» که یمنی بودند، پیمان برادری بست، از آن به بعد، این خاندان به یمانی معروف شدند. (شخصیتهای اسلامی شیعه، ج 2، ص 237)

منبع: ره توشه عتبات عالیات؛ جمعی از نویسندگان

شیخ مفید در کتاب خصال از محمد بن جعفر المودب نقل می کند که: ارکان اربعه از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله عبارتند از: سلمان، مقداد، ابوذر و عمار. (الاختصاص، ص ۶)

ابوبکر حضرمی از امام باقر ع. نقل می کند که فرمود: «ارتد الناس الا ثلاثه نفر: سلمان، و ابوذر، و المقداد؛ بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام افراد مرتد شدند (و دست از علی ع. برداشتند) مگر سه نفر: سلمان، ابوذر و مقداد.» راوی از امام پرسید: پس عمار چه طور؟ امام ع. در پاسخ فرمود: «قد جاض حیضه ثم رجع؛ برای عمار تردیدی عارض شد، اما برگشت.» (رجال کشی، ص ۱۱، ح ۲۴)

از این رو در برخی روایات، حذیفه بن یمان چهارمین فرد ارکان اربعه به شمار آمده است. شیخ طوسی می نویسد: حذیفه از ارکان اربعه شمرده شده است. اما گوینده آن را ذکر نکرده است. (رجال طوسی، ص ۳۷، ش ۲) علامه هم در کتاب خلاصه، حذیفه را جزو ارکان اربعه معرفی کرده و می نویسد: او یکی از انصار و یکی از ارکان اربعه و از اصحاب امیرالمومنین ع. است. (خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال، ص ۱۳۱، ش ۳۴۹)

با توجه به آن چه گذشت، ابوذر غفاری، سلمان فارسی، مقداد و عمار یاسر و یا حذیفه بن یمان هر چهار نفرشان از کسانی اند که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله دست از امیرالمومنین علی ع. برنداشتند و تا پای جان از جانشینی و خلافت آن حضرت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کردند و بر همین اعتقاد تا دم مرگ باقی ماندند و در طول عمر با برکت خود این وفاداری و اعتقاد را به منصفه ظهور گذاشتند

حذیفه منافق شناس بود

نماز پیامبر از زبان حذیفه

«حذیفه یمانی که شبی با پیامبر بسر برده است می گوید: در آن شب، هنگامیکه پیامبر مشغول نماز شد، فرمود: الله اکبر ذوالملکوت والجبروت والکبرياء والعظمة. بعد از حمد، سوره بقره را تلاوت فرمود و به رکوع رفت و رکوع آن جناب باندازه قیامش بود. در رکوع می فرمود: سبحان ربی العظیم. سبحان ربی العظیم. وقتی سر از رکوع برداشت، باندازه رکوعش ایستاده بود و می فرمود: لرَبِّی الحمد، لرَبِّی الحمد. سپس به سجده رفت و سجده اش باندازه قیامش بود و می فرمود: سبحان ربی الاعلی، سبحان ربی الاعلی. سپس از سجده سر برداشت و باندازه سجده، می نشست و می فرمود: رب اغفر لی، رب اغفر لی. بعد سوره های بقره و آل عمران و نساء و مائده را خواند.»

غسل کردن پیامبر با کمک حذیفه

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با حذیفه یمانی در بیرون مدینه می خواستند غسل کنند حذیفه جامه ای را به دو دست گرفت و حایل قرار داد تا آنحضرت غسل کرد سپس آنحضرت جامه را گرفت و برای حذیفه حایل کرد تا غسل نماید حذیفه گفت

پدر و مادرم قربانت چنین مکن . رسول خدا صلی الله علیه و آله نپذیرفت جز اینکه غسل کند و او را حایل شود و فرمود دو نفریکه همراه باشند هر کدام رفیق است نزد خدا محبوبتر است .⁽¹⁾

1 . خوبی ها و بدی ها .

پیامبر و زید بن حارثه

زید بن حارثه کلبی، در قبیله کلب به دنیا آمد. پدرش «حارثه» و مادرش «سعدی» نام داشت. وی در حالی که حدود هشت سال داشت برای دیدار از قبیله مادری خود به قبیله «بنی معن» رفت. در همان ایام قبیله بنی معن مورد هجوم دشمن قرار گرفت و جمعی از افراد قبیله، از جمله زید، به اسارت دشمن در آمدند.

اندکی بعد زید در بازار مشهور عکاظ در معرض فروش قرار گرفت و حکیم بن حزام او را برای عمه‌اش، حضرت خدیجه، خریداری کرد. خدیجه نیز زید را به شوهرش، محمد صلی الله علیه و آله و سلم، بخشید. پیامبر که در آن هنگام هنوز به پیامبری مبعوث نشده بود، بی درنگ زید را در راه خدا آزاد کرد و سپس وی را با مهر و ملاطفت در خانه خود نگه داشت. سال‌ها بعد، زید در موسم حج عده‌ای از مردم قبیله خود را دید، از طریق آنان خبر سلامت خود را به پدر و مادرش رساند و گفت به پدرم بگویند که من در این اینجا نزد مهربانترین پدرها به سر می‌برم. پدر زید به محض اطلاع، بی درنگ به همراه عموی زید راهی مکه شد و به سرای محمد امین در آمد و گفت: «ای پسر عبدالمطلب! ای بزرگ زاده قریش! ما برای بردن فرزند خود، پیش تو آمده‌ایم. بر ما منت گذار، قیمت او را بستان و او را به ما بازگردان!»

پیامبر در پاسخ فرمود: «زید را صدا کنید و اختیار را به خودش واگذارید. اگر شما را برگزید، بی هیچ بهایی از آن شما باشد؛ ولی اگر مرا برگزید، من هرگز کسی را که حاضر نیست از من جدا شود، به بهایی نمی فروشم!»

حارثه وقتی این بزرگواری را از پیامبر، شنود شد و این داوری را از صمیم قلب پذیرفت. زید را آوردند و نظری را جویا شدند.

او گفت: «هر چند اینان پدرم و بستگانم هستند، ولی من هیچ کس را بر تو ترجیح نخواهم داد. تو، ای محمد، همچون پدر و عمویم هستی.» [۱]

رسول خدا وقتی این عمل را از پدر زید دید فرمود: ای مردم! بدانید که زید پسر من است و از آن به بعد زید را زید بن محمد می گفتند و پیامبر هم او را دوست می داشت و جزو اهل بیت پیامبر به شمار می رفت [۲]

پس از اینکه حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) به رسالت مبعوث شد و چند سال از این ماجرا گذشت با نزول آیاتی از سوره احزاب این حکم منسوخ گردید و قرار شد پسر خوانده ها را به نام پدران اصلی آنها بخوانند، خداوند در این رابطه می فرماید:

«...وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ؛ و (نیز)

فرزندخوانده های شما را فرزند حقیقی شما قرار نداده است؛ این سخن شماست که به دهان خود

می گوید (سخنی باطل و بی پایه)؛ اما خداوند حق را می گوید و او به راه راست هدایت

می کند. ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ...؛ آنها را به نام پدرانشان بخوانید که این کار نزد خدا

عادلانه تر است...» [۳] و از آن پس او را زید بن حارثه گفتند.

ازدواج زید بن حارثه با زینب بنت جحش

از محبت هایی که رسول خدا نسبت به زید مبذول داشت آن بود که تصمیم گرفت برای زید همسری اختیار کند. در آن زمان رسم این بود که اشراف زاده ها و صاحبان مقام، با افرادی که «برده» و یا «آزاد شده» بودند ازدواج نمی کردند. زینب، دختر عمه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و نوه عبدالمطلب بود. اینگونه دخترها اشراف زاده به حساب می آمدند و زید بن حارثه برده آزاد شده و

پسر خوانده بود. آداب و رسوم آن زمان اجازه نمی داد که اینگونه جوانان با هم ازدواج کنند. مأموریت اصلی پیامبر هدایت مردم به راه خدا و شکستن سنت ها و آداب جاهلی آن زمان بود. پیامبر اسلام شخصا به منزل دختر عمه اش رفت و از او برای زید خواستگاری کرد [۴] وقتی که پیامبر مسأله خواستگاری را مطرح کرد، در آغاز زینب و برادرش چنین تصور کردند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای خودش می خواهد و هر دو هم راضی شدند، ولی وقتی که فهمیدند برای زید بن حارثه خواستگاری می کند قبول نکردند و زینب گفت: من از او برترم [۵].

در این باره آیه آمد و اعلام کرد که هیچ زن و مرد مؤمنی حق ندارد در برابر درخواست پیامبر از خود استقلال نشان بدهد، «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا؛ هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد؛ و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است!»، [۶].

پس از نزول این آیه زینب و برادرش عبدالله رضایت دادند و زینب همسر زید شد و به این ترتیب، یکی از سنت های جاهلی و باطل مردم آن زمان، با این ازدواج باطل شد و مردم فهمیدند که از نظر اسلامی هیچگونه عیبی نیست در این که یک اشراف زاده با یک برده آزاد شده ازدواج کند. ولی پس از مدتی، این ازدواج روی عللی به طلاق منجر شد. عده ای می گویند عامل جدایی روحيات زینب بوده است چرا که او حسب و نسب و عظمت قبیله ای و طائفه ای خود را به رخ پستی حسب و نسب و برده بودن شوهر می کشاند و همچنان در قلب، خود را از او برتر می دانست و رضایت به ازدواج نداشت. اما این مطلب بعید به نظر می رسد و احتمال می رود که عامل طلاق اخلاق خاص زید باشد. چرا که مطالعه زندگی او به ما می نمایاند که او کراراً ازدواج کرد و همه را طلاق داد جز آخرین همسر که در هنگام شهادتش از او جدا نشده بود.

گواه دیگر بر اینکه زید مقصر اصلی این جدایی بود اینکه وقتی پیامبر از تصمیم او برای طلاق دادن زینب آگاه شد، زید را چنین خطاب قرار داد که: «امسک علیک زوجک و اتق الله» [۷] همسرت را

نگاه دار و از خدای بترس. در صورتی که تقصیر متوجه همسر او بود عمل زید خلاف تقوی و پرهیزکاری و مستوجب سرزنش پیامبر شمرده نمی شد. ولی سرانجام زید او را طلاق داد. این جدایی برای دختر عمه پیامبر بسیار سنگین بود چون طلاق دهنده او به ظاهر یک برده آزاد شده بود، گرچه از نظر معنوی زید دارای مقامات بلندی بود ولی به صورت ظاهر یک برده آزاد شده است.

زینب که از زنان مهاجر و از خانواده های شریف مکه بود و پس از طلاق در مدینه و دور از بستگان نزدیک و در شهر غربت به سر می برد در اندوه و ماتم فرو رفت و چنانکه گفته اند بسیار می گریست و از آن سو خدای تعالی پیغمبر را مأمور ساخت برای از بین بردن سنت جاهلیت که ازدواج با زن پسر خوانده را مانند ازدواج با زن فرزند رسمی جایز نمی دانستند، زینب را به ازدواج خویش در آورد، آنجا که می فرماید:

«...فلما قضی زید منها وطراً زوجناکها لکی لا یكون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهن وطراً و کان امر الله مفعولاً: ... پس چون زید از او حاجت خویش بگزارد (او را طلاق داد)، به همسری تو اش در آورديم تا مؤمنان را در زناشویی با زنان فرزند خواندگان خود، اگر حاجت خویش از او بگزارده باشند (طلاق داده باشند)، منعی نباشد و حکم خداوند شدنی است.» [۸]

و در ضمن او را از این عقده و شکست روحی نیز نجات داده و خواسته دیرینه او و فامیلش را که ازدواج با یکی از شخصیت های قریش بود انجام دهد.

زینب، ایام عده طلاق را سپری کرد و پس از آن به وی بشارت داده شد، که خداوند سبحان، وی را به عقد پیامبر صلی الله علیه و آله در آورده است. در آن زمان، سی و پنج سال از عمرش گذشته بود و بنا به نقل علامه مجلسی، ازدواجشان مصادف بود با اوّل ذی القعدة سال پنجم قمری در مدینه منوره. [۹] زینب، از این ازدواج بسیار شادمان شد و به خانه آن حضرت، نقل مکان کرد. [۱۰]

وی، در میان همسران پیامبر صلی الله علیه و آله افتخار می کرد که او را خدا به ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله در آورد و به آنان می گفت:

«زَوَّجَكَ أَهْلِيكَ وَ زَوْجَنِي اللَّهُ مِنْ فَوْقِ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ» [۱۱] شما را خانواده تان به عقد پیامبر صلی الله علیه و آله درآورده، ولی مرا خداوند متعال از بالای هفت آسمان به نکاح آن حضرت، مفتخر نموده است.»

پی نوشتها:

- [۱]. اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۸۱؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۲۴۷؛ قاموس الرجال، ج ۴، ص ۵۴۰.
- [۲]. سفینه البحار، ماده زید. فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۵۲۱.
- [۳]. سوره احزاب، آیات ۵ و ۴.
- [۴]. فروغ ابدیت، ص ۵۲۱ به بعد.
- [۵]. المیزان، ج ۱۶، ص ۳۲۶، بحث روایی، تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۱۶.
- [۶]. احزاب، آیه ۳۶.
- [۷]. احزاب، آیه ۳۶.
- [۸]. سوره احزاب، آیه ۳۷.
- [۹]. بحارالأنوار علامه مجلسی، ج ۱۱، ص ۱۷۸، و ج ۹۸، ص ۱۸۹ و ج ۹۹، ص ۳۵.
- [۱۰]. همان، و تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۳۱؛ المنتخب من ذیل المذیل طبری، ص ۵.
- [۱۱]. بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۱۷۸.

جایگاه زید

زید در موقعیتی قرار گرفت که پیامبر (صلی الله علیه و آله) میان او و حمزه (عموی پیامبر و از بزرگان قریش) عقد برادری برقرار کرد.

در بسیاری از جنگها در لشکر اسلام حضور داشت و همواره سمت فرماندهی داشت و اگر پیامبر از

مدینه خارج می شد و او می ماند، جانشین پیامبر در مدینه بود

زید در جنگ موته بدست رومیان به شهادت رسید. (ر.ک: طبقات کبری، ج ۳، ص ۴۰ - ۴۶)



به قدری احترام و تکریم به مردم در نظر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مهم و ارزنده بود ☺
تعرض شدید آن حضرت ❁ که اگر کسانی از انجام این وظیفه اخلاقی شانه خالی می کردند، مورد
واقع می شدند

در یکی از غزوات، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم در عسکرگاه خود مشغول نماز 🕌
بود. چند نفر مسلمان از جلوی جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عبور می کردند.
لحظه ای توقف نمودند و از اصحاب آن حضرت که شرفیاب محضرش بودند، احوال پیامبر 🕌
صلی الله علیه و آله و سلم را سوال کردند و درباره آن جناب دعا و ثنا گفتند. عذر خواستند از این که
عجله داریم و گرنه توقف می کردیم تا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از نماز فارغ شود. به آن
حضرت ابلاغ سلام نمودند و راه خود را در پیش گرفتند و رفتند.
پس از نماز، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم غضب آلود روی از قبله گرداند و ☼-☼
فرمود: عجب است! جمعی در مقابل شما توقف می کنند و از من پرسش می نمایند و سلام می
!رساند، شما به احترام آنان قیام نمی کنید و برای آنها خوردنی حاضر نمی نمایید
سپس از جعفر طیار سخن گفت و مراتب کرامت نفس و ادب و احترام او را در مقابل دیگران ☼ ☼
خاطر نشان کرد

منبع ☐☐

کودک از نظر وراثت و تربیت، ج 2، ص 70

نماز جعفر طیار

چهار کاری که جعفر طیار، قبل از بعثت پیامبر(ص) از آنها حذر داشت

وی فرزند ابوطالب، عموی پیامبر و برادر امیرالمومنین علی(ع) است. نسبتش جعفر بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم و کنیه اش ابو عبدالله، معروف به جعفر طیار از قبیله بنی هاشم، از مهم ترین قبایل قریش است. پسران ابوطالب عبارتند از: طالب، عقیل، جعفر و امام علی(ع) که گفته شده میان هر یک از ایشان ده سال فاصله سنی بود (ابن کلبی، 31؛ ابوالفرج اصفهانی 26).

و همه از یک مادر به نام فاطمه بنت اسد که جایگاه ویژه ای نزد رسول خدا (ص) داشت و به منزله مادر وی بود، متولد شدند. جعفر (به معنی نهر) پس از طالب و عقیل، سومین فرزند پسر ابوطالب بود. جعفر حدوداً در سال بیستم عام الفیل یعنی بیست سال پیش از بعثت رسول خدا (ص) متولد شد. «ثویه» کنیز ابولهب، به جعفر در کودکی شیر داد (یعقوبی، 9/2) که همین ثویه، به رسول خدا (ع) و حمزه بن عبدالمطلب نیز شیر داده بود (طبرسی، اعلام الوری، 45.1) و جعفر از این طریق برادر رضاعی ایشان به شمار می رفت.

از احوال جعفر پیش از بعثت رسول خدا (ص) چند خبر در دست است، از جمله اینکه او از آلودگی های دوران جاهلی برکنار بود و بنا بر روایتی که صدوق (397/4) و دیگران (ابن عساکر، 126.72) نقل کرده اند، جعفر از چهار کار پرهیز می کرد: شراب، دروغ، زنا و عبادت بت ها، همچنین بنا بر اخباری که تایید آنها دشوار است، هنگامی که ابوطالب دچار تنگنای مالی شد، سرپرستی امام علی (ع) را به رسول خدا (ص) و جعفر را به عباس بن عبدالمطلب واگذار کرد. جعفر بدین طریق به خانه عباس راه یافت و تا بعثت رسول خدا (ص) در آن خانه بود (ابن هشام، 246.1؛ طبری 313.2) این خبر از آن جهت صحیح به نظر نمی رسد که در صورت تنگدستی ابوطالب، بستگان می توانستند بدون جدا کردن فرزندان، به وی کمک مالی نموده و او را تقویت کنند. محتمل است افزوده شدن نام جعفر در کنار نام اما علی (ع) در این داستان، برای لوث کردن خبر پیوستن امام علی (ع) به پیامبر در کودکی بوده باشد که آن هم نه به جهت تنگنای مالی ابوطالب، بلکه به جهات

دیگری همچون پرورش امام علی (ع) بر اساس الگوی زندگی رسول خدا (ص) و بهره‌مندی از تعلیم و تربیت آن حضرت بوده است.

برخی مورخان مقاطعی از سیره نبوی را به عنوان زمان پذیرش اسلام از سوی جعفر (ع) برشمرده‌اند

برخی ازدواج جعفر با اسماء بنت عمیس را اندکی پیش از بعثت رسول خدا (ع) دانسته‌اند (المعلم 655) و حال آنکه در این زمینه خبری در دست نیست و قرآینی مانند تولد فرزندان جعفر در حبشه می‌تواند بیانگر ازدواج وی در اسلام و پیش از هجرت وی به حبشه بوده باشد. به هر صورت این دو (از جمله زوج‌های خوشبخت شمرده شده‌اند (مبرد، 117).

درباره پذیرش اسلام از سوی جعفر، همه اخبار بر پیشگامی وی در این زمینه تاکید دارند. هنگامی که رسول خدا (ع) به رسالت مبعوث شد، جعفر که حدوداً 20 ساله بود و آشنایی کاملی از پسر عمومی خود، رسول خدا (ص) داشت به زودی اسلام را پذیرفت و بنا بر برخی اخبار، وی سومین مرد مسلمان بود. (قمی، 378.1 ابن عساکر، 125.72) اخبار دیگری اسلام وی را اندکی پس از اسلام امام علی (ع) و در سال اول بعثت ثبت کرده‌اند (ابوالفرج اصفهانی، 32؛ ابن اثیر، 541.1) و ابوطالب را مشوق وی برای پیوستن به رسول خدا (ص) دانسته‌اند. ابوطالب چون رسول خدا (ص) و امام علی (ع) را در حال نماز دید، به جعفر سفارش کرد به آن دو پیوسته و همچون آنان نماز بخواند (طبرسی، اعلام الوری، 103.1) همچنین نوشته‌اند جعفر چون شنید، علی (ع) بت‌ها را به بدی یاد می‌کند، در این باره اندیشید و هنگامی که رسول خدا (ع) او را به اسلام فراخواند، به سرعت به آن حضرت گروید (بلاذری، 296.2) برخی مورخان مقاطعی از سیره نبوی را به عنوان زمان پذیرش اسلام از سوی جعفر نوشته‌اند که این موارد نمی‌تواند گزارش‌های دقیقی برای تعیین زمان اسلام جعفر بوده باشد و از روی تسامح است. یعقوبی (28.2) اسلام آوردن وی را پس از جلسه رسول خدا (ص) برای انذار عشیره اقرین (هشدار به خویشان نزدیک) نوشته است که زمان این جلسه در کتاب‌های سیره معمولاً

در سال سوم بعثت ثبت شده است.

عده‌ای دیگر زمان پذیرش اسلام وی را پیش از وارد شدن رسول خدا (ص) به سرای ارقم دانسته‌اند (ابن سعد، 25.4؛ ابن جوزی، 346.3؛ دیار بکری 74.2) که این زمان از آغاز بعثت تا سال پنجم بعثت را در بر می‌گیرد چنان که برخی دیگر اسلام وی را بعد از 25 و یا 31 نفر ثبت کرده‌اند (ابن اثیر، 542.1) که مبنای این محاسبه روشن نیست.

هجرت به حبشه و مهم‌ترین مرحله زندگی جعفر(ع)

هجرت به حبشه از مهم‌ترین مراحل زندگانی جعفر به شمار می‌رود. جعفر پس از پذیرش اسلام، همواره با رسول خدا (ص) تصمیم به هجرت گرفتند، جعفر که ریاست مهاجران را به عهده داشت (ابن سعد 25.4، فسوی، 99.5) به همراه همسرش اسماء بنت عمیس راهی سرزمین حبشه شد. هنگام هجرت، رسول خدا (ص) دعایی به جعفر آموخت که در سختی‌ها آن را بخواند (طبرانی 61.2؛ مقدسی 35) جعفر نیز از پیامبر درباره نماز خواندن در کشتی پرسید که آن حضرت فرمود: به صورت ایستاده نماز بخواند مگر اینکه ترس غرق شدن باشد (شامی، 245.9). همچنین رسول خدا (ص) نامه‌ای به نجاشی نوشت که ضمن دعوت وی به اسلام، از او خواست که از جعفر و همراهانش پذیرایی نماید (طبری 652.2) هر چند منابع زمان نگارش این نامه را بعدها و حامل آن را عمر و بن امیه ضمری دانسته‌اند، اما با توجه به محتوای نامه، این نامه باید در همین زمان و یا اندکی پس از آن و به هنگامی که قریش درصدد بازگرداندن مهاجران به مکه بود، نگارش یافته باشد (بنگرید: حمیدالله 43؛ احمدی میانجی 440.2) رسول خدا(ص) نیز پیگیر احوال جعفر و همراهان بود. بنابر روایتی آن حضرت نگران از گم شدن کشتی جعفر و همراهان بود (صفار، 422.1؛ مجلسی، 109.18) که نشان از اهتمام رسول خدا(ص) به احوال ایشان است.

با استقرار جعفر و اصحاب رسول خدا(ص) در حبشه، نجاشی از سبب حضورشان در آن سرزمین جويا شده و خواهان توضیحاتی درباره آیین جدیدی شد که رسول خدا(ص) آورده بود.

جعفر بن ابی طالب که رئیس و سخنگوی مهاجران بود (ابونعیم اصفهانی، دلائل النبوه، 1.244؛ ابن کثیر، 3.73) با یادآوری پیشینه قوم خویش و ناهنجاری‌های جامعه جاهلی که مردم در آن غوطه‌ور بودند، از اهداف بعثت رسول خدا(ص) و فراخوانی آن حضرت به راستی، امانتداری، پرهیز از خونریزی و نهی از دیگر رذایل اخلاقی سخن گفت. نجاشی چون سخنان جعفر را شنید، پیام رسول خدا(ص) را همان پیام حضرت عیسی و از یک ریشه و تبار دانست (مقریزی، امتاع، 4.107) جعفر در حضور و نجاشی برخی از آیات نخستین سوره «مریم» را نیز قرائت کرد که نجاشی و اسقف‌های دربار به شدت تحت تأثیر این آیات قرار گرفتند (کلاعی، 1.210؛ بیهقی، دلائل، 2.303) پس از سخنان صادقانه و دلنشین جعفر، نجاشی به درخواست نمایندگان قریش برای بازگرداندن مسلمانان که با هدایایی نزد وی آمده بودند، پاسخ نداد و از مسلمانان حمایت کرد و رفتار مناسبی را با مسلمانان در پیش گرفت (ابن هشام، 1.336)

ماجرای اسلام آوردن نجاشی توسط جعفر طیار(ع)

رفتارهای پسندیده نجاشی با مسلمانان و پشتیبانی وی از ایشان، مسلمانان را به دربار نجاشی بسیار نزدیک کرد. به ویژه که اسماء بنت عمیس همسر جعفر که به تازگی صاحب فرزندی در حبشه شده بود، توانست به فرزند تازه متولد شده نجاشی شیر دهد که این مسئله موجب پیوند بیشتر خانواده جعفر با نجاشی شد (ابن سعد، طبقه خامسه 2.7) نجاشی پیوسته حامی جعفر و همراهانش در حبشه بود و چون شورش علیه وی از سوی یکی از فرمانروایان حبشی صورت گرفت، نجاشی برای در امان ماندن جعفر و همراهان از آسیب‌های احتمالی، آنان را به منطقه امنی منتقل کرد تا در این درگیری‌ها به آنان آسیبی نرسد. (حلبی، 2.276)

هنگامی که جعفر در حبشه بود، ابوطالب برای وی هدایا و اموالی می‌فرستاد (بلاذری، 1.225) و در سروده‌های خویش از او و همراهانش یاد می‌کرد و با اظهار نگرانی از دوری جعفر به نجاشی سفارش می‌کرد که نیکی‌های خود را از جعفر دریغ نکند

«فهل نال معروف النجاشی جعفرًا/ و أصحابه أم غاله عنه شاغب»

یعنی: آیا نیکی‌های نجاشی به جعفر و همراهانش می‌رسد یا افراد فتنه‌انگیز مانع شدند (بلاذری، 298.2؛ کلاعی، 199.1).

دوستی و رفاقت میان جعفر و نجاشی به اندازه‌ای پیش رفت که منابع از پذیرش اسلام از سوی نجاشی پادشاه حبشه به دست جعفر بن ابی‌طالب، سخن گفته‌اند (ابن سعد، 198.1؛ مقریزی، امتاع، 305.1) همچنین نجاشی شمشیری به نام «غمام» را به جعفر اهدا کرد. (ابن حبیب بغدادی، 417).

بعدها نیز که مسلمانان به مدینه هجرت کرده و با قریش وارد درگیری‌های نظامی شدند، نجاشی چون اخبار مسلمانان به ویژه پیروزی‌های آنان بر قریش را از جاسوسانش به دست می‌آورد، این اخبار را در اختیار مسلمانان می‌گذاشت. چنان که وقتی مسلمان در بدر پیروز شدند، نجاشی، جعفر و همراهان وی را از این خبر آگاه کرد (واقعی، 120.2؛ کلینی، 121.2).

اختصاص زمینی از سوی پیامبر (ص) برای جعفر (ع) در مدینه

رسول خدا (ص) با هجرت به مدینه نیز جعفر و اصحاب وی را هیچ گاه فراموش نکرد. هر چند تک تک موارد یاد شده در کتب سیره نبوی که علاقه میان رسول خدا (ص) و جعفر را نشان می‌دهد، ممکن است صحیح نباشد، اما همه به گونه تواتر معنوی، حاکی از این علاقه و محبت است. مورخان نوشته‌اند: چون رسول خدا (ص) پیمان برادری میان اصحاب برقرار کرد، برادری را میان معاذ بن جبل و جعفر استوار ساخت. (ابن هشام، 505.1؛ ابن حجر، 592.1) چنانکه گفته شده، سهمی از غنایم جنگ بدر را نیز برای وی در نظر گرفت (شامی، 62.4).

بازگشت جعفر از حبشه و شادمانی حضرت رسول (ص)

جعفر و یاران وی، پس از پانزده سال دوری از رسول خدا (ص) در سال هفتم هجرت و همزمان با

فتح خیبر، به تقاضای رسول خدا (ص) از حبشه به مدینه بازگشتند. او با مسلمانان باقیمانده در حبشه و همچنین جماعتی از حبشیان که اسلام را پذیرفته بودند، نزد رسول خدا (ص) آمدند (بلاذری 225.1) رسول خدا (ص) بسیار شادمان شد، سجده شکر کرد (حاکم نیشابوری 276.1) میان دو چشم جعفر را بوسید و فرمود: نمی دانم به گشودن خیبر خوشحال تر باشم یا به بازگشت جعفر (ابن هشام، 359.2).

سپس پیامبر خدا فرمود گنجی به تو می دهم و ان چهار رکعت نماز است که هر که بخواند تو در ثواب ان شریک هستی

برای جعفر در کنار مسجد، زمینی برای ساختن بنا مشخص کرد (ابن قتیبه، (همچنین رسول خدا (ص) 205؛ ابن عبدالبر، 313.1) و علی رغم حضور نداشتن جعفر در فتح خیبر، از سهام خیبر برای وی سالانه 50 پیمانه خرما معین کرد (ابن سعد، 30.4) رسول خدا (ص) در همین ایام به عنوان هدیه، نمازی را به جعفر آموخت که مشهور به «نماز جعفر طیار» شد که ائمه نیز این نماز را خوانده و به آن سفارش می کردند (مجلسی، 193.88؛ حر عاملی، 56.8) رفتارهای محبت آمیز دیگری نیز از رسول خدا (ص) در حق جعفر ثبت شده است که همه حکایت از موقعیت والای جعفر در نزد آن حضرت دارد.

رسول خدا (ع) تکه ای از یک گلابی که به وی هدیه شده بود را به جعفر داد و با برشمردن فواید آن میوه، از جعفر خواست که آن را تناول نماید (کلینی، 357.6) همچنین برای بهداشت دندان به جعفر بسته ای خلال دندان هدیه کرد (کلینی 376.6) گاه نیز از جعفر می خواست که خاطرات خود از (حبشه را تعریف کند (کلینی 367.8؛ حسین بن سعد کوفی، 57؛ بیهقی، سنن، 95.6)

در ذی قعده سال هفتم و یک سال پس از صلح حدیبیه، جعفر در عمره القضا همراه رسول خدا (ع) حضور داشت. رسول خدا (ص) در این سفر پیش از ورود به مکه، جعفر را به مکه فرستاد تا «میمونه» دختر حارث عامری - خواهر مادری اسماء بنت عمیس - را به عقد آن حضرت در آورد (بیهقی،

دلائل 314.4) در همین سفر، عماره، دختر حمزه عموی رسول خدا (ص) در مکه بدون سرپرست بود که امام علی (ع)، جعفر و زید بن حارثه برای نگهداری وی پیشگام شدند و در این زمینه میان ایشان اختلاف پیش آمد.

رسول خدا (ص) به ماندن دختر نزد جعفر به دلیل اینکه اسماء بنت عمیس خاله وی بود (مادر او دختر سلمی بنت عمیس بود) حکم کرد. جعفر برای تشکر از رسول خدا (ص) بر روی یک پا، جست و خیز کنان به سوی رسول خدا (ص) رفت و گفت این رفتاری است که حبشیان در حترام به پادشاهانشان انجام می دهند (ابن سعد، 26.4) رسول خدا (ص) که قدردان اقدامات نجاشی در پذیرایی از مسلمانان بود، هنگامی که لباس حریری به او هدیه شد، آن را به جعفر داد تا برای نجاشی بفرستد (ابن سعد، 353.1)

غزوه موته و شهادت جعفر طیار

رسول خدا (ص) جعفر را در جمادی الاولی سال هشتم به سوی موته (منطقه‌ای در 120 کیلومتری جنوب امان، پایتخت اردن) برای جنگ با رومیان فرستاد. درباره اینکه فرمانده این لشکر چه کسی بود، ب و در روایات منقول از اهل بیت، جعفر به عنوان فرمانده اول این غزوه معرفی شده است (طبرسی، اعلام الوری، 212.1؛ ابن شهر آشوب، 205.1 مجلسی، 59.21) مؤید این نظر، علاوه بر اخباری که به این موضوع تصریح کرده‌اند (بنگرید: ابن سعد، 99.2) سروده‌های شاعرانی مانند حسان بن ثابت و کعب بن مالک در سوک شهیدان این غزوه، فرماندهی اول جعفر را تأیید می‌کند (ابن ابی الحدید، 63.15).

جعفر در میدان جنگ شجاعانه جنگید و جراحات‌های بسیاری برداشت (ابن عبرالبر، 313.1) در نبرد هر دو دست او قطع شد و پس از آن به شهادت رسید.

خداوند به جای دو دست، دو بال به جعفر بخشید

رسول خدا (ص) با آگاه شدن از خبر شهادت جعفر بسیار اندوهگین شد و گریست (صدوق، 177.1) و فرمود که خداوند به جای دو دست، به وی دو بال داد که با آنها در بهشت، پرواز می کند (ابویعلی، 350.11؛ ابن حبان، 521.15) از همین رو جعفر به ذوالجناحین (دارای دو بال) و طیار مشهور شد. پیامبر برای دادن خبر شهادت جعفر و دلداری از خانواده وی، نزد همسر او اسماء بنت عمیس آمد، فرزندان جعفر را خواند و با آنان مهربانی کرد و به اسماء تعزیت گفت و از خداوند خواست که در میان فرزندان و ذریه جعفر، جانشین صالح و نیکی برای وی قرار دهد (ابن ابی شیبه، 516.7) فاطمه زهرا (س) نیز که جعفر پسرعموی وی بود بر او گریست. رسول خدا (ص) فرمود که بر مثل جعفر باید که گریه کنندگان بگیرند، (عبدالرزاق، 550.3) همچنین سفارش کرد که به آل جعفر رسیدگی شود؛ زیرا که آنان سرگرم عزاداری هستند و به فاطمه فرمود که برای خانواده جعفر به مدت سه روز غذا تدارک بیند، (برقی، 419/2؛ حلی، 127/2)، بعدها رسول خدا (ص)، خود به امور (فرزندان جعفر رسیدگی می کرد). (هیشمی، 155/5)

محل شهادت حضرت جعفر (ع)/سن جعفر هنگام شهادت

محل شهادت جعفر، موته از سرزمین بلقاء - که اینک در کشور اردن است - بود، سن جعفر را هنگام شهادت حدود چهل سال تخمین زده اند، برخی که وی را در این هنگام 25 یا 33 ساله دانسته اند. (قاضی نعمان، 137؛ ابن عساکر، 135/72) به اشتباه رفته اند؛ زیرا امام علی (ع) در این هنگام (سال هشتم هجرت)، حدوداً سی سال داشته و جعفر 10 سال از او بزرگ تر بود. (ابوالفرج اصفهانی، 32)

شهادت جعفر بازتاب گسترده ای در میان مسلمانان داشت، حسان بن ثابت و کعب بن مالک انصاری در مرثیه های خود، تمجید بلندی از جعفر کردند. (ابن هشام، 384/2؛ کلاعی، 498/1)

یکی از ویژگی‌های بارز جعفر (ع) از منظر پیامبر (ص)

یکی از ویژگی‌های جعفر که بیشتر منابع حدیثی و تاریخی به آن اشاره کرده‌اند، شباهت بسیار وی در قیافه و اخلاق به رسول خدا (ص) بود، رسول خدا (ص) خود اظهار می‌کرد که جعفر شبیه‌ترین مردم از جهت قیافه و اخلاق به آن حضرت است، (ابن سعد، 4/26؛ بخاری، 4/209) نویسندگان نیز که از شبیهان به رسول خدا (ص) یاد کرده‌اند، نام وی را در فهرست خود ثبت کرده‌اند، (بلاذری، 2/204؛ یعقوبی، 2/117). شباهت ظاهری جعفر به رسول خدا (ص) به اندازه‌ای بود که برخی او را با رسول خدا (ص) اشتباه گرفته و به نیت رسول خدا (ص) به او سلام می‌کردند (زمخشری، 4/239).

رسول اکرم (ص) چه لقبی به جعفر (ع) داد

جعفر در ویژگی‌های اخلاقی نیز همانند رسول خدا (ص) بود، به ویژه او توجه بسیاری به فقر می‌کرد، از این رو رسول خدا (ص) به وی کنیه «ابوالمساکین» داد، (ابن اثیر، 1/542)، ابوطالب پدرش نیز، با توجه به رفتارها و صفات پسندیده جعفر، او را جانشین و پیرو عبدالمطلب می‌دانست. (ابن حمدون، 2/155)

ابوهریره، در توصیفی بلند، جعفر را بهترین فرد برای مساکین می‌شمرد که حتی در حال نداری نیز آنان را ناامید بر نمی‌گرداند، (ابن اثیر، 1/543) چنان که جعفر را به عنوان بخشنده‌ترین فرد امت رسول خدا (ص) معرفی می‌کرد، (بخاری، 6/275) به همین جهت پیامبر نیز انتظار شایانی از جعفر داشت و چون در موردی احساس کرد، جعفر در پذیرایی از علاقه‌مندان به رسول خدا (ص) کوتاهی کرده، مایه تعجب آن حضرت شد، (کلینی، 6/275) جعفر انگشتش به دست راست خود می‌کرد. (ابن سعد، 4/27)

بر اساس روایات تفسیری، نزول و یا شمول چندین آیه قرآن درباره جعفر بن ابیطالب است، (بنگرید: قمی، 189.2؛ ابن العربی، 1646/4؛ بغوی، 81/4) چنان که روایات قابل توجهی از رسول خدا(ص) و اهل بیت (ع) درباره جعفر نقل شده که همگی حاکی از مقام بلند وی است. (بنگرید: محب طبری، 215)

پس از شهادت

پس از شهادت جعفر و همراهانش، اندیشه تقاص خون ایشان پیوسته در فکر رسول خدا(ص) بود و آن حضرت به دنبال فرصتی برای ضربه زدن به رومیان می گشت (مقریزی، امتاع، 123/2) جنگ تبوک که یک سال پس از شهادت جعفر و در سال نهم رخ داد، به منظور خونخواهی جعفر و اصحاب وی نوشته شده است (یعقوبی، 67/2) چنان که فرستادن اُسامه فرزند زید بن حارثه در سال یازدهم برای جنگ با رومیان به همین منظور ثبت شده است (مقریزی، امتاع، 123/2).

ترفند فرزند جعفر(ع) برای تقاضا از عموی خویش

جعفر پس از شهادت همچنان دارای احترام ویژه‌ای در خاندان ابوطالب بود، امام علی(ع) افتخار می کرد که برادری همچون جعفر داشته است (طبرسی، احتجاج، 123/1 و 125) و در تنگناها از او یاد می کرد، (مجلسی، 167/29) عبدالله بن جعفر می گوید: چون تقاضایی از علی(ع) می کردم و او جواب مساعد به من نمی داد، تا به حق جعفر سوگند می خوردم تقاضایم را اجابت می کرد، (طبرانی، 109/2) چنان که امام حسن(ع) برای مجاب کردن پدر به حق جعفر قسم می خورد، (کوفی، 75؛ مجلسی، 117/42) امام علی(ع) بعد از پیروزی در جنگ جمل چون در سخنانی فضایل فرزندان عبدالمطلب را بر شمرد، جعفر را در شمار افضل شهدایی که رسول خدا(ص) وی را به ذوالجناحین ملقب کرد یاد کرد، (کلینی، 450/1) چنان که می فرمود: دختران خود را برای فرزندان جعفر نگاه

داشته است، (ابن سعد، 338/8؛ ابن عبدربه، 98/7) حامیان اهل بیت همواره در برشمردن فضایل خویش از اینکه جعفر از آنان بوده به عنوان برگ برنده‌ای یاد کرده و از او نام می‌آوردند. (مفید، 37/1)

چنان که نوادگان وی دو مفاخرات، از جعفر و فضایل وی یاد می‌کردند، (زبیر بن بکار، 567) عمر خلیفه دوم (یا ابن عمر) نیز چون عبدالله فرزند جعفر را می‌دید به او می‌گفت: سلام بر تو ای فرزند ذوالجناحین (بخاری، 209/4؛ ابن اثیر، 544/1).

فرزندان جعفر(ع)

منابع شیعی فرزندان جعفر را هشت تن به نام‌های عبدالله، عون، محمد اکبر، محمد اصغر، حمید، حسین، عبدالله اکبر و عبدالله اصغر که مادر همه، اسماء بنت عمیس بود، بر شمرده‌اند (علوی 505، ابن عنبه، 35) اما بیشتر منابع اهل سنت تنها از سه فرزند وی که در حبشه متولد شده‌اند یاد کرده‌اند، این سه عبارت‌اند از: محمد، عون و عبدالله که مادرشان اسماء بنت عمیس بود، به احتمال، دیگر فرزندان جعفر در کودکی در گذشته‌اند که آسیب‌پذیری فرزندان جعفر از چشم زخم می‌تواند مؤید آن باشد. (ابن ماجه، 1160/2)

نسل جعفر بن ابوطالب تنها از طریق فرزندش، عبدالله (نه از محمد و عون) امتداد پیدا کرد (ابن حزم، 68، مسعودی، 300/2) و خاندان‌های معتبر و شناخته شده و پر دامنه‌ای از این نسل پدید آمد، منسوبان به جعفر طیار را جعفری می‌گفتند (سمعانی، 288/3) و خاندان‌های وابسته را «آل جعفر» می‌نامیدند که در حجاز و غرب خلافت اسلامی پراکنده بودند، مکان‌هایی مانند ائیل، کتانه و دان که از سرزمین‌های اطراف مدینه به شمار می‌آیند، محل سکونت بازماندگان و خاندان‌های منسوب به جعفر بوده است، (یاقوت حموی، 94/1، 363/5/435/4) در سرزمین شام (قلقشندی، 414/1) اشمونیان مصر (مقریزی، المواعظ، 42/1) و حمص (یاقوت حموی، 303/2) نیز گروه‌هایی از فرزندان جعفر می‌زیستند. چنان که یکی از قبایل ساکن در مغرب با نام «مقل» خود را از نسل جعفر

معرفی می کرد که این نسبت مورد تأیید قرار نگرفته است. (ابن خلدون، 78/6)

مزار فرزندان جعفر در ایران کجا قرار دارد؟

در ایران در اطراف دزفول دو مقبره جداگانه برای محمد و عون وجود دارد، این دو چنان که برخی منابع گزارش کرده اند در فتح شوشتر به شهادت رسیده اند. (ابن قتیبه، 206)

کتاب هایی نیز از قدیم درباره جعفر نوشته شده که نشان از اهمیت و موقعیت وی می کند، مدائنی (م 215) کتابی در فضایل جعفر داشته است (ابن ندیم، 114)، همچنین ابو احمد جلودی (م 322) کتابی درباره اخبار جعفر نوشته است، (نجاشی، 240) چنان که ضیاءالدین بن عبد الواحد بن احمد المقدسی (م 643) نیز کتابی با عنوان مناقب جعفر بن ابی طالب نوشته که شامل هفده روایت مسند در مناقب وی است، این کتاب باقی مانده و چاپ شده است، به همین منوال برخی کتاب های حدیثی، عنوانی را به مناقب و فضایل جعفر اختصاص داده اند. (بنگرید: بخاری، 209/4، ترمذی 320/5، ابن بطریق، 407)

برخی اماکن نیز منسوب به جعفر است، در مکه مکانی به عنوان محل ولادت جعفر بن ابی طالب وجود داشته که یکی از اماکن متبرک به شمار می رفته و تا قرن هفتم مورد توجه بوده و تعمیر و بازسازی می شده است، (مالکی مکی، 545/1 و نیز بنگرید: ابن جبیر، 83) چنان که برای جعفر مقبره ای در مویه بوده است (بغدادی 1330/3) که این مقبره در مسجد بزرگ قرار داشته است (اصطخری، 419/1) اینک این مقبره در روستایی به نام «مزار» قرار دارد و دارای گنبد و بارگاهی است (شراب، 237) منابع شیعی از استحباب زیارت جعفر در مویه سخن گفته اند. (شهید اول، 16/2)

آرامگاه جعفر بن ابی طالب معروف به جعفر طیار، در منطقه «المزار» در استان کرک واقع در جنوب اردن قرار دارد که توسط وهابیت کوردل به آتش کشیده شد.

مهربانی با همسر

آخرین وصیتهای رسول خدا سفارش به مهربانی با همسر بوده است

حفصه ظرف اش را شکست!

در روایت است که: روزی بدن مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله را تب گرفت و آن روز نوبت قرار داشتن آن حضرت نزد حفصه بود. عایشه قدحی از آش جو به کنیزکی داد و برای آن حضرت فرستاد. کنیزک هنگامی که قدح را به خانه حفصه آورد حفصه پرسید چیست؟ کنیزک گفت: آش جوی است که عایشه برای پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاده است. حفصه به شدت برآشفته و گفت عایشه به حق من تجاوز کرده است مگر پختن آش جو از من بر نمی آید؟ یا محبت من نسبت به پیامبر کمتر از اوست؟ سپس قدح را از کنیزک گرفته، بر زمین زد به طوری که قدح شکست و آش بر زمین ریخت.

پیامبر صلی الله علیه و آله پاره ای از قدح را که اندکی از آش جو در آن بود برداشت و تناول فرمود و به دنبال کنیزک آمد و گفت: ای کنیز! اگر عایشه پرسید پیامبر از این آش خورد بگو آری و آنچه از حفصه دیدی و شنیدی به او مگو که سبب نزاع شود و کدورتی میان آن دو پدید آید که من دوست ندارم غبار ملالی به خاطر کسی بنشیند.

و بعد از این حادثه بود که آیه شریفه «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»^{۴۷} یقیناً تو بر بلندای سجایای اخلاقی عظیمی قرار داری.

. نازل شد^{۴۸}

با اینکه اسلام سفارش کرده با همسرانتان مهربان باشید ولی هستند مردانی که همسر خود را اذیت می کنند و...

مردان یا زنانی هستند که بخاطر تربیت نادرست و یا بی ایمانی همسر خود را آزار می دهند مانند بعضی همسران رسول خدا که چقدر حضرت را اذیت کردند و یا همسر امام حسن مجتبی و همسر امام جواد که امامان ما را شهید کردند.

عاقبت بداخلاقی با همسر

در روایت است که وقتی سعد بن معاذ شهید شد، پیامبر صلی الله علیه و آله تشییع جنازه با شکوهی برای او انجام داد حضرت در حالی که پاها را برهنه کرده بود و دنبال جنازه سعد حرکت کرده گاهی طرف راست و گاهی طرف چپ جنازه سعد را می گرفت چون نزدیک قبر شدند حضرت داخل قبر شده و با دست مبارکش او را داخل قبر گذاشته و قبر او را آماده و خشت بر آن گذاشت در این هنگام مادر سعد کنار قبر او آمد و گفت گوارا باشد بر تو بهشت ای سعد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: مادر سعد با چنین یقینی سخن مگو که الان قبر فشار سختی بر

^{۴۷} قلم (68): 4.

^{۴۸} منهج الصادقین: 9 / 371.

بدن سعد وارد نمود. پس مردم سؤال کردند چرا یا رسول الله با اینکه در تشییع جنازه سعد آن چنان اهمیت قائل شدی که نسبت به دیگری سابقه نداشت آنوقت می فرمایی که سعد دچار فشار قبر شد؟!

حضرت فرمود: آری سعد نسبت به خانواده اش بد اخلاق بود و این فشار قبر از آن بد اخلاقی بود

اما نامهربانیها با همسر!

پادشاه زنانش را آتش زد!

شاه عباس دوم روزی در حرمخانه باده زیادی خورده و به سه نفر از بانوان دستور داد که آنها هم بنوشند. آنها پوزش خواستند و گفتند که به زودی به حج خواهند رفت. شاه سه بار دیگر پافشاری کرد و به آنها گفت که باده بنوشند: بانوان به همین سخن پوزش خواستند. شاه بی درنگ فرمان داد هر سه را بستند و آتش بسیاری افروخته آنها را در آتش سوختند.

شاه عباس دوم بار دیگری در پی زیاده روی در نوشیدن باده، به یکی از بانوان حرم گفت که او هم باده بنوشد و آن بانو از نوشیدن باده خودداری کرد. شاه خشمگین برخاست و به بزرگ خواجه سرایان گفت که او را نیز مانند آن سه بانوی دیگر در آتش انداخته بسوزانند. آغاباشی می خواست فرمان شاه را به انجام رساند اما در برابر گریه و زاری و درخواست های آن بانو، دلش به رحم آمد و پیش خود گفت که شاه این بانو را دوست دارد فردا که به هوش بیاید او را خواهد بخشید.

از این روی، آن بانو را نکشت. بامداد که شاه از خواب برخاست از آغاباشی پرسید که فرمان را انجام دادی؟ پاسخ شنید که فرمان شاهانه را به تعویق انداختم تا شاید پادشاه اندیشه خود را

دگرگون سازد. شاه بی درنگ فرمان داد آغاباشی را در آتش انداخته سوزانیدند و آن بانو را
بخشید.

عذاب شوهر بخاطر مسخره کردن همسر

شیخ رجبعلی گفت در عالم برزخ دیدم که مردی را عذاب می کردند چون دائم اسم همسرش سکینه را خانم سکو
می گفت و زنش را ناراحت می نمود! ^{۴۹}

خوش زبانی زوجین عامل استحکام خانواده

زن و شوهر که باید سالیان سال باهم زندگی کنند باید نسبت به هم خوش زبان باشند. هیچوقت به هم نیش و کنایه
نزنند. هم رو مسخره نکنند. عیب و ایراد از هم نگیرند. ولو ظاهری هم شده بهم اظهار محبت کنند. در این صورت
زندگی شیرین خواهد بود.

اما اگر زن یا شوهر بد زبان باشند! زندگی تلخ خواهد بود

و اون آرامشی که خداوند در سوره روم فرمود که بر اثر ازدواج بدست می آید، با زن بدزبان یا شوهر بدزبان حاصل
نمی شود

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود

أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ وَ لَمْ يَزَلْ يُوَصِّينِي بِالنِّسَاءِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنْ لَا يَحِلُّ لِرُجُلٍ أَنْ يَقُولَ لَهَا أَفٍّ يَا مُحَمَّدُ
اتَّقُوا اللَّهَ فِي النِّسَاءِ فَانْهَنِّ عَوَانَ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ ^{۵۰}

⁴⁹ کیمیای محبت

میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۵۲ ⁵⁰

جبرئیل به من خبر داد و همواره مرا به رعایت زنان توصیه کرد تا آن جا که به نظرم رسید برای شوهر روا نباشد که به زن خود اف بگوید. جبرئیل گفت: ای محمد! درباره ی زنان تقوای خدا را پیشه سازید؛ زیرا آنان نیمی از شما

هستند

با پنج (نوع) زن ازدواج نکن

در حدیث معتبر از رسول گرامی اسلام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است که آن حضرت از زید بن ثابت پرسید: آیا ازدواج کرده و زن اختیار نموده ای؟ زید بن ثابت جواب داد: نه، هنوز یا رسول الله. حضرت فرمود: ای زید زن بگیر تا پاکدامن بمانی، ولی با پنج (نوع) زن ازدواج نکن!

زید گفت: آنها کدام زنان هستند یا رسول الله؟

فرمود: عبارتند از (شهره)، (لهبره)، (نهبره)، (هیدره)، و (لفوت)

زید عرض کرد: یا رسول الله، اینها که فرمودید، من نمی دانم یعنی چه؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: مگر شما عرب نیستید؟!؟

• (شهره) به زنی می گویند که کبود رنگ و آبی چشم و بدزبان و بی حیا و هر چه به دهندش آید بگوید

• (لهبره) به زنی می گویند بلند قامت و لاغر اندام (کم عقل) باشد

• (نهبره) به زنی می گویند که کوتاه قد و بد قیافه و زشت (سخن) باشد

• (هیدره) به زنی می گویند که پیر سالخورده و حيله گر و مکاره باشد

• (لفوت) به زنی می گویند که از قبل فرزند یا فرزندان داشته باشد

باز هم از نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است که به زید بن ثابت فرمود: ای زید زن بگیر که ازدواج کردن و زن گرفتن مایه برکت و مزید عفت است، ولی از ازدواج با دوازده (نوع) زن پرهیز کن

زید گفت: آنها را برای من معرفی کن یا رسول الله؟

:حضرت فرمود

• (هنفصه): زنی که سلیطه باشد

• (عنفصه): زنی که پر حرف و بدبو باشد

• (شهره): زنی که کبود رنگ و آبی چشم و بدزبان باشد

• (سقلقیه): زنی که از (عقب) از دبرش حیض ببیند

• (مذبوبه): زنی که کم عقل و یا دیوانه بوده باشد
• (مذموئه): زنی که ذم شده و نکوهیده باشد
• (حنانه): زنی که مرتب از شوهر سابقش یاد کند
• (منانه): زنی که با مال و ثروت خود بر شوهرش منت گذارد
• (رفشاء): زنی که بد سخن و فحاش و بدگو باشد
• (هیدره): زنی که پیر فرتوت و حيله گر باشد
• (ذوقناء): زنی که به عمل جنسی و آمیزش بی رغبت باشد
• (لفوت): زنی که از شوهر قبلی خود فرزند داشته باشد
باز هم در حدیثی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است فرمود: آیا خبر ندهم شما را به بدترین زن‌ها، و آن زنی است که در نزد کسان خود خوار و ذلیل و نسبت به شوهر عزیز باشد و عقیم و کینه دار باشد و از کار زشت و قبیح کناره نجوید و در غیاب شوهرش زینت کند و در حضور شوهر زینتش را از او بپوشاند و حرف او را نشنود و فرمان او را اطاعت نکند و در خلوت از شوهرش تمکین ننماید عذر شوهرش را نپذیرفته و اگر خلافی از او صادر شد آن را نقل مجالس کند
:و همچنین آن حضرت فرموده
بدترین زنان شما زن نازا، کثیف، لجباز، و نافرمانی است که در چشم فامیلش حقیر و در نظر خود عزیز باشد و نسبت به شوهر خود سرکش و نافرمان و با دیگران رام و تسلیم و خوش صحبت باشد!⁵¹

زنی که با شوهر خود پرخاشگری می کند
پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: هر زنی که با زبان خود با شوهرش پرخاشگری نماید در روز قیامت او را با زبان آویزان نموده و دو دستش را با میخهایی از آتش میخکوب خواهند نمود!⁵²

زنی که با زبان خود شوهرش را مورد آزار و اذیت قرار می دهد

⁵¹ <http://roozplus.com/fa/news/56678>

مستدرک ج 14 ص 240⁵²

زندگینامه

چهارده معصوم علیهم السلام

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: خدای متعال اعمال نیک زنی که با زبانش شوهر خود را مورد آزار و اذیت قرار می دهد قبول نمی کند مگر آن هنگامی که رضایت شوهرش را جلب نماید.^{۵۳}

زنی که به شوهر خود سخنی ناروا بگوید
پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: زنی که به شوهر خود بگوید: اُف بر تو! مورد لعن و نفرین خدای متعال و ملائکه و مردم قرار دارد^{۵۴}

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: زنی که با زبانش با شوهرش حاضر جوابی کند؛ او را با زبانش آویزان می کنند و میخ هائی از آتش را به دستان او می کوبند!^{۵۵}

زنی که بر شوهرش مَنّت می گذارد

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: چنانچه زنی تمام طلاها و نقره های زمین را به عنوان جهاز به منزل شوهرش ببرد، اما روزی از روزها این زن به شوهر خود سرکوفت زده و به او بگوید: تو دیگر کیستی؟! این مال، مال من است، در این صورت، ثواب اعمال چنین زنی نابود می گردد حتّی اگر او از جمله ی بهترین عبادت کنندگان باشد. مگر آنکه از کرده ی خود توبه نموده و از شوهرش عذرخواهی نماید.^{۵۶}

عبادت زن نق زن قبول نیست!

برخی از زنان بی بهانه و با بهانه و بدون رعایت شرایط، همواره در حال نق زدن به شوهرانشان هستند و فضایی مملو از کینه و بدزبانی را در خانه حاکم می کنند.
حضرت محمد صلوات الله علیه و آله در گفتاری نیکو بدزبانی همسران را به شدت نکوهش می فرمایند. ایشان می

مکارم الأخلاق ج 1 ص 463⁵³

عوالم علوم سیّده النساء (علیها السلام) و مستدرکاتها ج 1 ص 524⁵⁴

مستدرک الوسائل ج 14 ص 240⁵⁵

⁵⁶ rasekhoon.net/article/show/740585/

فرمایند: هر زنی که همسرش را با بد زبانی (فحاشی، نق زدن، دادزدن بر سر شوهر) برنجاند، خداوند هیچ مال و فدیة و کار نیکی را تا هنگامی که رضایت و خشنودی شوهرش را به دست نیاورد از او نمی پذیرد، گرچه روزها را به روزه و شب ها را به عبادت و شب زنده داری سپری کند؛ در راه خدا برده آزاد کند و اسب هایی از بهترین نژادها در راه خدا تقدیم کند. چنین زنی اولین کسی است که وارد جهنم می شود. مرد نیز اگر به همسرش ستم به ورزد چنین است^{۵۷}

اگر ناسازگاری با شوهر و آزار دادن به او نبود هیچ زن نمازگزاری به آتش قیامت نمی سوخت

رسول اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در این زمینه سخنانی عجیبی فرمودند: ای زنان! در راه خدا صدقه دهید گرچه از زیور و زینت خود، گرچه یک دانه خرما، چه اینکه بیشتر شما هیزم جهنم هستید، لعنت می کنید، و نسبت به خدمات شوهر سپاسگزار نیستید. زنی عرضه داشت: مگر ما نیستیم که مادری می کنیم، کودک را ماه ها در شکم می پرورانیم، به او شیر می دهیم، مگر این دختران سرپرست خانه ها، و این خواهران دلسوز برادرها از جنس ما نیستند؟ فرمود: چرا، باردار هستید، فرزند می آورید، شیر می دهید، مهربان و با عاطفه اید، اگر ناسازگاری با شوهر و آزار دادن به او نبود هیچ زن نمازگزاری به آتش قیامت نمی سوخت.^{۵۸}

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حولا فرمود: به آن خدائی که مرا به صدق و راستی به مقام رسالت انتخاب کرده، هنگامی که مرد بر زن خشم بگیرد خداوند نیز بر او خشم گیرد. امام ششم فرمود: ملعون است زنی که همسرش را بیازارد و وی را غمگین و غصه دار کند، و خوشبخت است. خوشبخت زنی که احترام شوهر را نگه دارد و وی را نیازارد و در هر حال از وی اطاعت نماید^{۵۹}

بداخلاقی و نامهربانی با همسر و فرزندان عواقب بسیار بدی بدنبال دارد!

شوهر نباید با خانمش تندی کند. نباید با او نامهربان باشد. نباید او را اذیت نماید والا خداوند بر او غضب می کند حتی اگر مومن نماز شب خوان یا رزمنده دلاور باشد!

هجرت به مدینه:

در سال سیزده بعثت، قریش در جلسه‌ای تصمیم به قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفتند . خداوند سبحان رسولش را از این توطئه آگاه نمود و دستور داد که علی علیه السلام را در جای خود گذاشته و خود به مدینه هجرت نماید .

پیامبر وقتی از مکه خارج شد و بطرف غار «ثور» می‌رفت . ابوبکر را در راه دید و او را با خود همراه نمود و هر دو بداخل غار رفتند و علی علیه‌السلام تا سه روز برای حضرت، آذوقه می‌آورد و بعد از سه روز، رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را برای رد کردن اماناتی که نزد پیامبر بود،

در مکه گذاشت و خود بطرف مدینه حرکت نمود .

اما شب اولی که قریش برای کشتن پیامبر به خانه حضرت، یورش برند، با تعجب علی علیه‌السلام را در بستر پیامبر، یافتند. (واین ایثار وفداکاری بود که علی ع برای حفظ جان پیامبر اسلام، انجام داد و خداوند سبحان در شأن او آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ»⁽¹⁾ را نازل نمود . یعنی یک نفر از مردم است که جان خود را برای رضایت الهی به خدا می‌فروشد.)

مشرکین او را رها نموده و به تعقیب پیامبر پرداختند و اما خداوند سبحان اراده کرد که رسولش، به سلامت به مدینه برسد .

پیامبر روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول وارد محله‌ای بنام «قبا» در اطراف مدینه شد و در آنجا اولین مسجد را بنا نمود .

«هجرت پیامبر مبدأ تاریخ مسلمانان گردید.»

حوادث مهم سال اول هجرت بشرح زیر بوده است: تعیین جمعه به عنوان عید مسلمانان .
واجب شدن نمازهای یومیه . ساخته شدن مسجد قبا . ایجاد پیمان برادری بین مهاجرین و
انصار . و . . .»

در مدت ده سالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه بودند، حکومت اسلامی را
تأسیس کردند و مدینه به عنوان اولین شهر مسلمانان و دارالاسلام، مطرح گردید . در این
مدت، جنگهایی بین مسلمانان و مشرکین پیش آمد که تقریباً در همه جنگها، آغازگر
جنگ، مشرکین بوده اند و مسلمانان به عنوان دفاع وارد جنگ می شده اند . تعداد این
جنگها را 62 جنگ گفته اند که 22 تای آن غزوه بوده است یعنی حضرت شخصاً در آن
حضور داشته اند که اسامی غزوات بشرح زیر می باشند: «ابواء، بواط، عشیر، بدر اولی،
بدر کبری «سال دوم»، بنی سلیم، سویق، ذی امر، احد «سال سوم»، نجران، اسد، بنی نضیر
«سال چهارم»، ذات الرقاع، بدر اخیره، دومه الجندل، خندق «سال پنجم»، بنی قریظه، بنی
لحیان، بنی قرو، بنی مصطلق، خیبر سال ششم» ، غزوه فتح مکه «سال هفتم»، حنین «سال
هشتم»، طائف و تبوک.

غدير خم:

در سال دهم هجرت، پیامبر گرامی اسلام، آخرین حج خود را موسوم به «حجّه الوداع» انجام داد و در حالیکه هزاران نفر از مسلمانان همراه آن حضرت

بودند، بطرف مدینه باز می گشت. چون به محل «غدير خم» رسیدند، حضرت دستور توقف دادند. زیرا طبق آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» (67 مائده) ای رسول! آنچه خدایت بر تو نازل کرد را ابلاغ نما! که اگر ابلاغ ننمایی، رسالت را به انجام نرسانده ای. «پیامبر خدا (ص) موظف شدند، جانشین خود را رسماً به مردم معرفی کنند. وقتی همه در آنجا جمع شدند، برای پیامبر بوسیله کجاوه ها، منبری درست کردند و حضرت بر بالای آن رفته و خطبه مفصلی ایراد کردند و خبر رحلت خود را به مردم دادند و فرمودند: وقت آن شده که دارفانی را وداع کنم. بدرستیکه من در میان شما دو چیز پربها، امانت می گذارم که اگر به آن متمسک شدید، هرگز بعد از من گمراه نشوید! و آن کتاب خدا و عترت من است. در این موقع حضرت فرمود: السُّتُ أُولَىٰ بَانَفْسِكُمْ؟ قالوا: اللَّهُمَّ بَلَىٰ. آیا من از خوتان بر شما سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بخدا آری. پس بازوهای علی (ع) را گرفت و بلند کرد و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. هر که من مولای او هستم، این علی مولای او است. خدایا! دوست بدار دوستدار علی را و دشمن بدار دشمن علی را.»

حضرت در حالیکه ظهر شده بود، از منبر پایین آمد. بلال اذان گفت و پیامبر نماز ظهر را بجای آورد و داخل خیمه خود شد و دستور داد: در مقابل خیمه خود، خیمه‌ای برای علی (ع) بر پا کنند و علی (ع) در آن بنشیند و مردم با او بیعت نمایند.

اصحاب دسته دسته خدمت علی (ع) رفته و به او مبارکباد می گفتند و با عبارت: السلام علیک یا امیر المؤمنین بر او سلام می نمودند.

تعداد کسانی که این حادثه را دیده و با علی (ع) بیعت کردند را تا هفتاد هزار نفر نوشته اند. در این هنگام آیه نازل شد: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً». 30 مائده «امروز! دین شما را کامل و نعمت را بر شما تمام نموده و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدم.»

حضرت علی (ع).

حضرت علی (ع).

حضرت علی(ع) در روز جمعه 13 رجب سال 30 بعد از عام الفیل در میان کعبه متولد شد. پدرش ابوطالب و مادرش فاطمه بنت اسد بوده اند.

یکی از معجزات و آیات الهی، **تولد امام علی (ع)** می باشد. چگونگی تولد آن حضرت را اینگونه نقل کرده اند که همانطور که برای پیامبر ص غذای بهشتی آوردند و حضرت خوردند و نطفه فاطمه س منعقد گردید برای ابوطالب هم غذای بهشتی آوردند و نطفه علی بسته شد. (بحار ج 31 ص 6)

وقتی 9 ماه گذشت و فاطمه بنت اسد خواست وضع حمل کند کنار کعبه آمد تا از خدا کمک بخواهد ناگاه دیوار کعبه شکافت برداشت و فاطمه ناخود آگاه وارد شد و دیوار بسته شد.

فاطمه مادر علی (ع) می گوید وقتی وارد کعبه شدم با استقبال چهار زن بنامهای حواء، آسیه، مریم و مادر موسی مواجه شدم و با کمک آنها فرزندم متولد شد و بوسیله آنها پذیرائی شدم. وقتی کودک متول شد، ناگاه به

سجده رفت و شهادت بر وحدانیت خدا و نبوت حضرت محمد و امامت خود داد.

آن خانمها همراه فاطمه بودند تا اینکه کودک را به ابوطالب که چهار روز منتظر بود دادند. ابوطالب می گوید من سخن آنها را که می گفتند: این کودک پاک است و اگر بخواهیم او را شستشو دهیم به او جسارت کرده ایم را می شنیدم. (بحار ج 35 ص 14)

سپس پیامبر (ص) که هنوز به پیامبری مبعوث نشده بود و سی ساله بودند کودک را در آغوش گرفتند و با او حرف زدند.

علی در آغوش پیامبر به پدرش سلام کرد: السلام علیک یا ابه. سپس این آیات را تلاوت فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم. قد افلح المومنون. الذینهم فی صلاتهم خاشعون. والذینهم عن اللغو معرضون...

پیامبر در اینجا فرمودند آری بوسیله تو مومنین رستگار می شوند و تو رهبر آنها هستی. تو آنها را از علمت بهره مند می کنی و آنها هم بهره مند می شوند. بخدا قسم تو پیشوای آنها هستی و بوسیله تو هدایت می شوند. روز سوم ابوطالب ولیمه تولد علی (ع) را داد و سیصد شتر و صدها گاو و گوسفند قربانی نمود و مردم را اطعام کرد.

از آن روز پیامبر ص همه روزه با علی ملاقات می کردند و با او حرفها داشتند. (بحار ج 35 ص 19)

پیامبر و علی (ع) از یک نور خلق شدند.

پیامبر اعظم (ص) به سلمان فرمود که 14 هزار سال قبل از خلقت آدم ع، من و علی نوری بودیم که در محضر پروردگار عبادت می کردیم. وقتی آدم (ع) خلق شد خدا این نور را دونیم کرد نیمی من شدم و نیمی علی بن

ایبطالب شد. (فضائل صحابه ص 205)

واین حدیث بما می فهماند راه علی (ع)، با راه پیامبر (ص) یکی است. پیامبر اعظم (ص) آنقدر علی (ع) را دوست داشت که او را جان خود معرفی می کرد و خدای تعالی با کلمه وانفسنا در آیه مباحله آن را تایید نمود. پیامبر اعظم (ص) گاهی می فرمود علی جان من است. گاهی می فرمود علی روح من است. گاهی علی را از شجره خود می دانست. گاهی می فرمود هر که مرا دوست دارد باید علی را هم دوست داشته باشد. هر که من امیر و پیشوای اویم علی هم فرمانده و پیشوای اوست. می فرمود علی جان! تو برادر منی. تو وصی منی. تو وارث منی. گوشت تو گوشت من و خون تو خون من است. هر که با تو صلح کند با من در صلح است و هر که با تو بجنگد با من در جنگ است. تو ظرف علم منی. تو باب شهر علم منی. تو اگر نبودی مومنین واقعی شناخته نمی شدند. و مسلمانها امتحان نمی شدند. (دعای ندبه - مفاتیح الجنان)

اگر شخصی هزاران سال در کنار کعبه عبادت کند ولی در حالی خدا را ملاقات کند که دشمن علی (ع) باشد خدای تعالی او را به رو در جهنم می اندازد.

در روایت است که علی (ع) خلاصه همه پیامبران و ملائکه است. هر که می خواهد به یوسف نگاه کند. به سلیمان بنگرد عیسی ع را ببیند، اسرافیل را زیارت کند و... به علی (ع) بنگرد.

شب تاریک پیامبر (ص) علی را خواست و فرمود شمشیرت را بردار و سر کوه ابوقبیس برو و هر که را دیدی بکش. من هم از کوه بالا رفتم و مردی سیاه با چشمانی پراز خون دیدم او را با شمشیر دونیم کردم و برگشت

وبه حضرت خبر دادم فرمود این شخص در حقیقت لات و عزى بود که دیگر این دوبت عبادت نخواهند شد. شب دیگر فرمود دنبال من بیا. من با حضرت رفت تا به کعبه رسید. داخل شدیم. حضرت خم شد و فرمود از دوش من بالابرو وبتهارا از بالا بیانداز. من این کار را کردم در پایان حضرت فرمود اولین بت شکن ابراهیم ع جدم بود و آخرین بت شکن تو هستی یا علی. (بحار ج 39 ص 186)

علی (ع) کوچکترین فرزند ابوطالب و جعفر و عقیل و طالب برادران بزرگتر او بودند. چون ابوطالب از نظر مالی توانائی اداره عائله سنگین خود را نداشت، برادرش عباس کفالت طالب را پذیرفت. برادر دیگرش حمزه، کفالت جعفر را به عهده گرفت و پیامبر اسلام، کفالت علی (ع) را قبول فرمود. علی (ع) در دامن پیامبر تربیت شد و در همه ادوار زندگی پیامبر در کنار حضرت بود. وقتی حضرت محمد (ص) به نبوت مبعوث شد، علی اولین شخصی بود که به او ایمان آورد و مسلمان شد.

بیعت علی (ع) با رسول خدا در دعوت یوم الانذار:

در سال سوم بعثت، پیامبر مأمور شد تا اسلام را علنی کند و دعوت به اسلام را از فامیل خود شروع نماید. پیامبر در حالیکه خدیجه همسرش بود، چهل نفر از قریش را دعوت کرد و اسلام را به آنها عرضه نمود و فرمود: هر که

درایمان بمن سبقت بگیرد، اوجانشین و وزیر و برادر من است. از آن چهل نفر کسی این دعوت را نپذیرفت جز علی (ع). در این جلسه بود که پیامبر خدا ص علی (ع) را به عنوان جانشین خود معرفی کرد.

جانشانی عظیم علی (ع)

وقتی مشرکین تصمیم به کشتن پیامبر گرفتند، علی (ع) حاضر شد برای حفظ جان پیامبر خدا خود را بخطر بیاندازد و در بستر پیامبر خدا بخوابد تا مشرکین متوجه خارج شدن حضرت نشوند. و این کار چنان با ارزش بود که در شأن علی مرتضی این آیه نازل شد:

«ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله» بقره 207

یعنی شخصی در بین مردم است که جان خودش را با خدا معامله می نماید.

ازدواج نور با نور

ازدواج مبارک علی(ع) با فاطمه(س) در سال دوم هجری اتفاق افتاد. که حاصل این ازدواج نور با نور، حسن(ع) و حسین(ع) و زینب(س) و ام کلثوم(س) بوده است.

بشنو و شهادت بده

پیامبر اسلام به ام سلمه فرمود: ای ام سلمه! بشنو و شهادت بده. این علی بن ابیطالب(ع) آقای همه مسلمین و پیشوای متقین و رهبر سفید رویان و کشنده ناکثین و قلسطین و مارقین است. گفتم یا رسول الله ناکثین کیانند؟ فرمود کسانی که در مدینه با علی(ع) بیعت می کنند ولی در بصره بیعت را می شکنند. گفتم قاسطین کیانند؟ فرمود معویه و یارانش. گفتم مارقین کیانند؟ فرمود اصحاب نهروان. (اثبات الهدی ج 1 ص 268)

فضائل و مکارم اخلاق امیرمؤمنان علی(ع)

شجاعت:

شجاعت علی(ع) از عجایب روزگار بوده است. شخصیتی که ذره ای ترس در وجودش نبود و از سن 20 سالگی وارد معرکه جنگها شد و تا سن 63 سالگی پیوسته در مبارزه با دشمنان دین بود. اگرچه او دردها جنگ شرکت کرد اما هیچکدام برای هوای نفس و قدرت نمائی و غیره نبود. همه برای استقامت اسلام و یاری پیامبر و خاک انداختن کفار و مشرکین و منافقین انجام شد.

گویند: ضربات علی(ع) بکربود. یعنی با همان ضربه اول دشمن کشته می شد و نیاز به ضربه دوم نبود. وقتی علی(ع) بشهادت رسید، معاویه گفت:

قل للارنب ترع حیثما سلکت وللظبیاء بلا خوف ولا حذیر یعنی: به آهوان
وخر گوشه‌بانگو که هر کجا می‌خواهند بدون هراس بروند و بچرند. (زیرا
شیر بیشه شجاعت کشته شده است)

ابن ابی الحدید می‌نویسد: پادشاهان فرنگ و روم صورت علی (ع)
را در عبادتخانه‌های خود کشیده و شمشیر خود را بنام او اسم
می‌گذاشتند. پادشاهان دیلم صورت حضرت را بر شمشیرهای خود
می‌کشیدند و بر شمشیرهای آلب ارسلان و ملک‌شاه سلجوقی، صورت
آن حضرت منقش بود.

عمر درباره علی (ع) می‌گوید: اگر شمشیر علی (ع) نبود، اسلام استقامت نمی‌گرفت.

علی (ع) فرمود: اگر همه عرب برای جنگ بامن بیایند، من پشت
نخواهم کرد. (علی از کعبه تا محراب ص 73)

به شجاعت‌های امیر مؤمنان (ع) در جنگ‌ها اشاره ای می‌نمائیم:
مبارزات شیر خدا در جنگ بدر:

جنگ بدر در رمضان سال دوم هجری واقع شد. تعداد لشکر دشمن 950 نفر و تعداد نفرات سپاه اسلام 313 نفر بوده است. در ابتدای جنگ، برادر هند بنام ولید بدست علی(ع) کشته شد و پدرش عتبه بدست حمزه کشته شدند. سپس سعید بن عاص و حنظله بن ابی سفیان و طلحه بن عدی و نوفل بن خویله که از شیاطین قریش بود، بدست علی(ع) کشته شدند. و همین طور علی(ع) از سپاه دشمن می کشت تا اینکه نیمی از کشته های مشرکین که هفتاد نفر بودند، بدست علی(ع) بهلاکت رسیدند و با همت سایر یاران پیامبر از جمله حمزه، لشکر اسلام پیروز شد.

مبارزات شیر خدا در جنگ اُحُد :

جنگ اُحُد در سال سوم واقع گردید. نفرات دشمن، پنج هزار نفر و تعداد یاران پیامبر، هزار نفر بودند. در ابتدا طلحه بن طلحه از میان مشرکین مبارز طلبید. کسی جرأت میدان او را نداشت. علی(ع) پیش آمد و با او مبارزه نمود و او را کشت. در این موقع پیامبر تکبیر گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند. سپس برادرش مصعب که علمدار مشرکین بود به میدان آمد که او هم بدست علی(ع) کشته شد. بعد عده زیادی از قبیله بنی

عبدالدارپرچم را گرفته و سپس کشته شدند. در این هنگام از دشمن غلامی بنام صواب که در بزرگی جثه مثل گنبد بود و دهانش کف کرده بود و چشمانش سرخ مانند دو کاسه خون بود، مبارز طلبید. کسی از مسلمانان جرأت نکرد به جنگ او برود. علی (ع) بر او حمله کرد و او را کشت. سپس مسلمانان بر دشمن هجوم آوردند و کفار را وادار به عقب نشینی نمودند. مسلمانان مشغول جمع آوری غنیمت شدند و کمانداران مسلمان کوه عینین را دیدن این صحنه محل تنگه را ترک کردند و برای جمع آوری غنیمت خود را به میدان جنگ رساندند. گروهی به فرماندهی خالد بن ولید از این فرصت استفاده کرده و کوه را دور زده و از پشت به مسلمانان یورش بردند. پرچم مشرکین دوباره بالا رفت. دشمنان در حال فرار نیز چون پرچم خود را دیدند و برگشتند. از طرفی شخصی صدازد: محمد کشته شد! مسلمانان از این خبر دچار وحشت شدند و عقب نشینی و فرار نمودند. پیامبر تنها ماند و فقط چند نفر از او محافظت می کردند. از جمله علی مرتضی که دشمن از هر طرف به پیامبر حمله می کرد، علی (ع) آنرا دفع می نمود. تا آنکه نود زخم و جراحت بر بدن علی (ع) وارد شد. فداکاری علی (ع) طوری

اعجاب انگیز بود که جبرئیل در آسمان ندا کرد: لا فتی الا علی

ولا سیف الا ذوالفقار. «منتهی الامال»

دلاوری شیر خدا در جنگ خندق :

جنگ خندق در سال پنجم هجری واقع شد. مشرکین باده هزار نفر،
مدینه را محاصره کرده بودند و مسلمانان هم در پشت خندقی که اطراف
شهر حفر شده بود، در مواضع خود بسر می بردند. بعضی از مسلمانان
از کثرت لشگر دشمن دچار هراس شده بودند. در این زمینه قرآن
می فرماید: «إِنْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذَا زَاغَتْ
الْأَبْصَارُ» یاد بیاورید آن زمانی را که دشمن از بالا و از پایین بر شما هجوم
آورد و چشمان شما از ترس جابجا شدند.

دشمن 27 روز مدینه را محاصره کرد. سپس چند نفر از شجاعانش از جمله
عمرو بن عبدود و عکرمه بن ابی جهل و نوفل بن عبدالله و ضرار بن خطاب
از خندق راهی را پیدا کردند و خود را به نزدیکی مسلمانان رساندند. عمرو
که او را با هزار سوار برابر می دانستند پیش آمد و مبارز طلبید. احدی جرأت
جواب دادن به او را پیدا نکردند تا عاقبت علی (ع) خارج شد و در مقابل او

قرار گرفت. پیامبر در این موقع فرمود: تمامی ایمان در مقابل تمامی

کفر قرار گرفته است. علی(ع) بعد از مبارزه ای عمرو را کشت و سر عمرو را از تن جدا کرد. که پیامبر فرمود: ضربت علی در خندق از عبادت انس و جن تا روز قیامت، برتر است.

شکست دشمن آغاز شد و مخصوصاً طوفان، سنگریزه و خاک را بر لشگردشمن می ریخت. یکی از مسلمانان هم در لشگردشمن رخنه کرد و اتحادیهود با آنان را برهم زد. با این عوامل لشگردشمن عقب نشینی کرد و به مکه بازگشت.

قدرت نمایی شیر خدا در جنگ خیبر:

در سال هفتم، جنگ خیبر صورت گرفت و قلعه های یهودیان پیمان شکن بوسیله سپاه اسلام محاصره شد. مسلمانان موفق به فتح قلعه قموص نشدند تا اینکه علی(ع) مأمور فتح آن شد. او برای فتح این **قلعه با** **مرحبا خیبری از قهرمانان یهود جنگید و او را کشت.** سپس ربیع

و عنتر خیبری و مره و یاسر و دیگر شجاعان یهود را از پای در آورد. یهودیان دچار شکست شدند و به قلعه فرار کردند. علی(ع) در

عملی اعجاب انگیز در قلعه را از جادر آورد و بر روی خندق قرار داد تا سپاه اسلام وارد قلعه شدند و پیروزی مهمی بدست آمد.

پیروزی شیر خدا در جنگ ذات السلاسل :

در جنگ ذات السلاسل که 12000 نفر از قبیله یابس جزء مشرکین و چهار هزار نفر جزء لشکر مسلمین بودند، دشمن توانست سپاه اسلام را که فرماندهی آن به عهده چند نفر از اصحاب بود، شکست دهد. تا اینکه علی(ع) فرماندهی را بدست گرفت و در صبحگاهی بر دشمن یورش برد و آنان را شکست داد و با پیروزی و غنائم مهمی برگشت که سوره والعادیات در باره این پیروزی نازل شد.

موفقیت های شیر خدا در جنگ حنین

در جنگ حنین نیز سپاه دشمن با 12000 نفر در مقابل مسلمین قرار داشت. دشمن با استفاده از کمینگاههای کوهستان توانست در ابتدا شکستی بر لشکر اسلام وارد کند اما بارشادت علی(ع) که بیش از چهل نفر از شجاعان دشمن را به هلاکت رساند و کشتن پرچمدار

مشرکین بنام ابوجردل، دشمن روبه هزیمت نهاد و جنگ با پیروزی اسلام
پایان رسید.

زهد و بی اعتنائی به دنیا:

او نمونه یک انسان زاهد و پرهیزکار بود. لباس خود را آنقدر وصله زد
که دیگر از وصله کننده خجالت می کشید. نان جو غذای امام، آنقدر
خشک و سفت بود که گاهی ناچار می شد آنرا با سر زانوی
خود، خورد کند! او می فرمود: که شکم خود را مقبره حیوانات نکنید!
در نامه به فرماندار مصر می نویسد: اگر می خواستم که غذای خود را غسل
تصفیه شده و مغز گندم و لباسم را ابریشم قرار دهم می توانستم! ولی
هیئات که هوا و هوس بر من غلبه کند شاید که در حجاز و یمامه کسی
باشد که نان نداشته باشد، آنوقت من باشکم سیر بخوابم؟ (علی از کعبه تا
محراب ص 68)

علی(ع) در مسجد معتکف بود که عربی که امام را نمی شناخت، وارد مسجد شد. در هنگام افطار خدمت حضرت آمد. امام از کیسه غذای خود مقداری نان جو به او داد. او نانها را نخورد بلکه آنها را به گوشه عمامه بست و برای صرف غذا از مسجد خارج شد. در کوچه ها به خانه حسنین(ع) رسید و مهمان آنان گردید. او بعد از خوردن غذا، به حسنین(ع) گفت: در مسجد کسی را دیدم که غذای نامناسبی داشت. اجازه بدهید از این غذا مقداری برای او ببرم؟ حسنین(ع) به گریه افتادند و فرمودند: او پدر ما امیر مؤمنان است که بادی و نفسش مبارزه می کند. (علی از کعبه تا محراب ص 72)

یکروز دیدند که امام، شمشیر خود را می فروشد و می فرماید: بخدا اگر پول یک شلوار را داشتم، این شمشیر را که با آن غم و اندوه از صورت پیامبر برطرف می نمودم، را نمی فروختم!

عبادت عظیم علی (ع) :

امیر مؤمنان شبی هزار رکعت نماز می خواند و از کثرت سجده، پیشانی‌اش پینه می بست. هفتادبار از خوف خدا، غش کرد و بیهوش شد. در هنگام نماز، تیر را از پایش درآوردند، متوجه نشد. در موقع نماز رنگ برنگ می شد و دچار ترس و لرز می گردید.

امام سجاد (ع) فرمود: مَنْ يَقْدِرْ عَلَى 'عبادة' علی؟ چه کسی می تواند مثل علی عبادت کند؟ (علی از کعبه تا محراب ص 61)

او «تاج البکائین» یعنی «تاج بسیار گریه کنندگان برای خدا» بود.

شاعر می گوید:

هوالبكاء فی المحراب لیلاً هو الضحاک اذا اشتد الضراب یعنی: علی در شب در محراب، بسیار می گریه. علی در روز، در هنگام جنگ، بسیار می خندد.

در یکی از شبهای سخت جنگ صفین، در حالیکه تیر از هر طرف می بارید، امام مشغول خواند نماز نافله بود.

او می فرمود: خدایا تورا بخاطر طمع به بهشت و یا ترس از جهنم عبادت نمی کنم! بلکه تورا چون شایسته عبادت می دانم، عبادت می نمایم.
(علی از کعبه تامل ص 62)

علم و حکمت بی نظیر علی بن ابی طالب (ع) :

چون علم او از پیامبر گرفته شده است، او بعد از نبی، عالمترین افراد بود. پیامبر در هنگام رحلت او را طلبید و هزار باب از علم به یاد داد که از هر بابی هزار باب دیگر باز می شود. و هر که می خواهد به شهر علم پیامبر، قدم نهد باید از طریق علم علی (ع) باشد!

ابن ابی الحدید می نویسد: علی (ع) مؤسس همه علوم اسلامی است. او مؤسس علم تفسیر، صرف و نحو، فقه و غیره است.

معاویه بعد از شهادت امام گفت: با کشته شدن علی (ع)، علم و فقه هم از دنیا رفت.

عمر هفتاد بار گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می شد!

پیامبر در باب او فرمود: از ده جزء علم که خدا آفریده است، نه جزء به علی داده شده و یک جزء به باقی مردم! و بخدا سوگند! که علی در آن یک جزء هم شریک است! (علی از کعبه تا محراب ص 64)

و فرمود: ای علی! تو وارث علم منی! و توئی بیان کننده اختلافات و حلال مشکلاتی و حل مشکلات امت به غیر تو انجام نمی شود. (همان)

و خود فرمود: اگر بخواهم آن قدر در تفسیر «بسم الله الرحمن الرحیم» می گویم که اگر از آن کتابی تشکیل دهید، بار هفتاد شتر می شود. و فرمود: از فتنه ها از من پرسید و بدانید که من خبر دارم در کجای زمین چه فتنه ای واقع می شود و چه کسی در کجای زمین کشته می شود و می میرد! از راههای آسمان از من سؤال کنید که حقیقتاً من به راههای آسمان از زمین آشنا ترم! (همان)

در جلسه با حضور سخنرانان عرب، وقتی همه از اینکه بتواند یک سخنرانی بزبان عربی بکنند که در آن نقطه و یا الف نباشد، علی (ع) فوراً دو خطبه خواندند که در یکی نقطه نبود و در دیگری الف!

قسمتی از خطبه بدون الف: «حمدتُ مَنْ عَظُمَتْ مِنْتُهُ وَسَبَقَتْ نِعْمَتُهُ وَسَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضِبَهُ وَتَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَنَفَذَتِ الْمَشِيَّةُ وَبَلَغَتْ قَضِيَّتَهُ، حَمْدَتُهُ حَمْدُ مَقَرِّ بَرَبِيَّتِهِ، مُتَخَضَّعٌ لِعِبَادِيَّتِهِ، مُتَنَصِّلٌ مِنْ خَطِيئَتِهِ، مُتَفَرِّدٌ بِتَوْحِيدِهِ...» یعنی: حمد می کنم خدائی را که نعمتش بزرگ و آنرا بر بندگان تمام داده است و رحمتش بر غضبش مقدم است و منطقش کامل است. خواستش نافذ و فرمانش کامل. او را سپاس می گویم، سپاس کسیکه به خدایی او اقرار دارد و در بند گیش بخاک می افتد و از گناهان فاصله می گیرد و در شناخت یکتائی خدا بی نظیر است...*

قسمتی از خطبه بدون نقطه: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَحْمُودِ، الْمَالِكِ الْوَدُودِ، مُصَدِّرِ كُلِّ مَوْلُودٍ وَمَالِ كُلِّ مَطْرُودٍ. سَاطِعِ الْمِهَادِ وَمَوْطِدِ الْأَطْوَادِ وَمُرْسِلِ الْأَمْطَارِ وَمُسَهِّلِ الْأَوْطَارِ، عَالِمِ الْأَسْرَارِ وَمُدْرِكِهَا وَمُدْمِرِ الْأَمْلاَكِ وَمُهْلِكِهَا وَمَكْوَرِ الدُّهُورِ وَمَكْرَرِهَا...» یعنی: سپاس خداوندی که سلطانی ستوده شده و مالکی مهربان است. خدائی که هر نوزادی را او شکل و شمایل می بخشد و هر طرد شده ای را او پناه می دهد. پستی های زمین را هموار ساخته، کوههای عظیم را او ثابت نموده، بارانها را او می فرستد

و نیازهای خلق را او برمی آورد. عالم اسرار و درک کننده رازهاست. ویران کننده ملکه‌ها و هلاک کننده آنهاست. چرخ زمان را او تکرار می کند و...
(علی از کعبه تاحراب ص 136)

از ابن عباس آن مفسر بزرگ قرآن، پرسیدند: علم تو درمقایسه با علم علی (ع) چقدر است؟ گفت: مانند قطره ای درمقابل دریا!

سخاوت و بخشش معدن جود و سخاوت علی (ع):

او بعد از پیامبر، بخشنده ترین افراد بود. شبها کیسه های غذا بر دوش بطور ناشناس، به درخانه فقراء و نیازمندان می رفت و به آنان کمک می کرد.

در حال رکوع، به فقیر انگشترش را بخشید که درشانش آیه نازل شد: سرپرست شما، خدا و رسول هستند و همچنین سرپرست شما آنان هستند که به خدا ایمان آورده و نماز برپا می دارند و در حال رکوع، صدقه می دهند. مائده 55

شخصی به پیامبر مراجعه کرد و گفت: من غریبم و نیاز به غذا
و جادارم. علی(ع) او را به خانه خود برد. چون غذا به اندازه
کافی نبود، در هنگام انداختن سفره، علی(ع) چراغ را خاموش کرد و لب
و دندان خود را به حرکت درمی آورد تا مهمان خیال کند که او مشغول
خوردن است. روز بعد پیامبر از این ایثار و مهمان نوازی علی(ع) خبر داد.

در وسط جنگ، یکنفر از دشمنان گفت: ای علی! شمشیر خود را به من می
دهی؟ حضرت هم شمشیرش را به او بخشید!

عدالت خواهی اعدل الناس علی (ع) :

همانگونه که پیامبر فرمود: علی با حق است و حق هم با علی!
حق و عدالت همیشه با علی بودند. او خود فرمود: اگر دنیا را با آنچه
در آنست بمن دهند تا دانه ای از دهان مورچه ای به ظلم
بستانم، قبول نخواهم کرد. و فرمود: بخدا! اگر شب تا به صبح بر روی
خارهای تیز و بُرنده سعدان بیدار باشم و در حالیکه دست و پایم در غل

وزنجیر است، مرا از این سو به آن سو بکشند، برایم بهتر است تا اینکه در روز قیامت، خدا و رسول را در حالی ملاقات کنم که به عده ای ستم کرده و مال کسی را غصب کرده باشم! (علی از کعبه تا محراب ص 67)

و عدالت علی (ع) بود که عده ای بخاطر تحمل نکردن این عدل، از او جدا شدند و به آغوش دیگران پناه بردند.

نجاشی شاعر علی (ع) در ماه رمضان در وقت روزه، شراب خورد. حضرت تصمیم داشت که حدّ الهی را بر او جاری کند. قبیله او جمع شدند و از امام درخواست کردند برای حفظ آبروی آنان، نجاشی را ببخشند. و چون امام نپذیرفتند، او را تهدید به ترک حمایت کردند. اما امیر مؤمنان (ع) حدّ الهی را بر او جاری فرمودند. نجاشی هم عزم سفر کرد و به بارگاه معاویه پناهنده شد. وقتی معاویه در حضور نجاشی از امام مذمت نمود. نجاشی صدا زد: اگر من از علی فرار کردم و بتو پناهنده شدم نه بخاطر ظلم علی است! بلکه من از عدالت علی فرار کردم!

دختر علی(ع) به عروسی دعوت شده بود. او از خزانه دار، گردنبندی را به رسم عاریه ضمانتدار، گرفت وزینت خود کرد. امام چون چشمش به گردنبند افتاد و ماجرا را فهمید، خزانه دار را خواست و او را توبیخ کرد و فرمود: اگر عاریه ضمانتدار نبود، دستهایت را به جرم خیانت قطع می نمودم!

زنی بنام سوده که امام او را می شناخت، خدمت امام آمد و از مظالم فرماندار شهرشان مطالبی را گفت. ناگاه امام به گریه افتاد و فرمود: خدایا! تو خود می دانی که این فرمانداران را نفرستاده ام که به مردم ظلم نمایند! سپس بر روی کاغذی از پوست، حکم عزل آن شخص را نوشت و به دست سوده داد تا به او بدهد!

علی(ع) در هنگام ورود به شهری فرمود: من با همین لباسهای کهنه و با همین اسب سواری وارد شهر شما شدم. اگر با چیزی بیش از این، از شهر شما بیرون رفتم، بدانید که در اموال خیانت کرده ام! (همان)

اصحاب با وفای امیرمؤمنان:

مالک اشتر:

علی(ع) دربارۀ مالک اشتر فرمود: او شمشیر خدا بود که تیزی آن کندنمی شد و ضربتش بی اثر نبود.

مالک برای علی مانند علی برای پیامبر بود. او در راه اجرای فرامین امیرمؤمنان بدست عمّال معاویه بشهادت رسید.

کمیل بن زیاد:

او از اصحاب خاصّ علی(ع) بود و امام بعضی از اسرار معنوی والهی را به او آموخت. دعای کمیل توسط او از علی(ع) نقل شده است. عاقبت در راه ولایت بدست حجاج خونخوار بشهادت رسید.

میثم تمار:

او از شاگردان خاص علی(ع) بود که گاهی از غیب سخن می گفت و از آینده خبر می داد. او بدست ابن زیاد در راه علی(ع) بشهادت رسید.

محمد بن ابوبکر:

مادر محمد بن ابوبکر، اسماء بود که بعد از رحلت ابوبکر باز دواج امیر مؤمنان در آمد و محمد در خانه علی(ع) تربیت شد و از یاران حضرت بود. او در هنگام استانداری مصر از طرف امیر مؤمنان(ع)، بدست عمرو عاص بشهادت رسید.

قنبر:

قنبر سالها در خانه علی(ع) خدمت نمود و از شیعیان مخلص بود. روزی حجاج خونخوار به اطرافیاناش گفت: امروز دوست دارم که یکی از شیعیان ابوتراب را بیاورم و خونش را قربۀ الی الله! بریزم! به او گفتند: غیر از قنبر کسی را سراغ نداریم! بدستور حجاج، قنبر را آوردند. حجاج به او گفت: از علی بیزاری بجو! قنبر امتناع کرد. حجاج او را

در نحوهٔ مردن مخیر کرد. قنبر گفت: مولایم بمن خبر داد که من مظلومانه
ذبح می شوم! حجاج دستور داد سر او را بریدند.

عدی بن حاتم:

او پسر حاتم طائی معروف است. در جنگ جمل خود و پسرانش در رکاب
امیر مؤمنان بودند. او در جنگ کور شد و دو پسرش بشهادت رسیدند.

او بعد از شهادت علی(ع) روزی به نزد معاویه رفت. معاویه به

او گفت: پسرانت کجاستند؟ گفت: در رکاب علی(ع) شهید

شدند. معاویه گفت: علی با انصاف باتو عمل نکرد که دو پسر خودش

سالمند ولی پسران تو را بکشتن داد! عدی گفت: من با او به انصاف

رفتار نکردم که علی(ع) بشهادت رسید ولی من هنوز زنده ام!

رشید هجری:

او از یاران خاص علی بود که اخبار غیبی می گفت و به بعضی ها

می گفت: تو به فلان مرض و یا فلان بلا از دنیا می روی!

یکروز علی(ع) وچند نفر از یارانش در نخلستانی زیر نخلی نشسته بودند. برای حضرت مقداری خرما آوردند. رشید گفت: ای امیرمؤمنان! چه خرمای خوبی است؟ امام فرمود: بدانکه تورا به همین نخل بدار می کشند! ای رشید! آن زمانیکه زنازاده بنی امیه (ابن زیاد) دست و پا و زبان تورا قطع می کند، چه حالی داری؟ رشید گفت: آیا عاقبتم آمرزش و بهشت است؟ فرمود: آری! تو در دنیا و آخرت با من خواهی بود.

بعد از این سخن امیرمؤمنان، رشید روزها پای آن درخت می رفت و به آن آب می داد! یکروز دید که شاخه های انرا بریده اند. با خود گفت: اجل من نزدیک شده است. طولی نکشید که ابن زیاد، رشید را احضار کرد و گفت: از علی بیزاری بجو! رشید امتناع کرد. ابن زیاد گفت: از دروغهای مولایت برایم بگو! آیا مولایت گفته که چگونه کشته می شوی؟ رشید گفت: واللّٰه که من دروغ نمی گویم و مولایم هم دروغ نگفته است. او بمن خبر داد که تو مرا احضار می کنی و امر می کنی که از علی بیزاری بجویم. ولی من قبول نمی کنم و تو دست و پا و زبان مرا قطع می نمائی! ابن زیاد گفت: برای اینکه حرف مولایت راست در نیاید، من دستور می دهم که دست و پایت را ببرند

ولی زبانت را نبرند! بدستور ابن زیاد، دست و پای رشید را بریدند. او را به بازار بردند تا مردم او را ببینند. او در آن حال صدا می زد: ای مردم! قلم و کاغذ بیاورید تا من اخبار آینده تاقیامت را برایتان بگویم! وقتی این سخن را برای ابن زیاد نقل کردند و گفتند: رشید در بازار مشغول سخنرانی است!، دستور داد تا زبان او را هم بریدند!

صعصعۀ بن صوحان:

امام صادق (ع) درباره او فرمود: در میان یاران علی (ع)، هیچ کس مثل صعصعه آنطور باید و شاید، قدر علی (ع) را بجا نیاورد.

یکروز معاویه او را احضار کرد و دستور داد تا بالای منبر رفته و علی (ع) را لعن نماید! صعصعه بالای منبر رفت و بعد از صلوات بر پیامبر گفت: ای گروه حاضران! من از نزد کسی می آیم که شرّ خود را مقدم و خیر خود را مؤخر قرار داده است! او مرا دستور داد تا علی را لعن کنم. او را (معاویه) را لعنت کنید و خدا هم او را لعنت کند! همه اهل مجلس گفتند آمین. صعصعۀ پایین آمد و نزد معاویه رفت و ماوقع را به او خبر داد. معاویه گفت: قبول نیست و باید بروی و او را صریح لعن

کنی! صمصعه بالای منبر رفت و گفت: معاویه دستور داده تا علی را لعن کنم. ولی من آنکس را لعن می کنم که علی را لعن نماید! همه گفتند: آمین. معاویه وقتی مطلب را شنید، دستور تبعید او را از کوفه صادر کرد.

ابو الاسود دثلی:

او را پدر علم نحو می خوانند. روزی معاویه برای بدست آوردن دل او، برایش هدایای از جمله مقداری شیرینی فرستاد. دختر ابوالاسود مقداری از شیرینی را در دهان گذاشت. پدرش وقتی او را مشغول خوردن دید گفت: دخترم! معاویه اینها را فرستاده تا ما از محبت علی (ع) دست بکشیم! دختر گفت: خدا روی معاویه را سیاه کند. او نیرنگ زده و هلاک شود کسی را که این شیرینی را فرستاد! و هلاک شود کسی که آنرا بخورد. سپس دست در گروی خود فرو کرد و آنچه خورد بود بالا آورد! حبر بن عدی:

او از شیعیان مخلص و بسیار عبادت کننده بود بطوریکه در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند و مستجاب الدعوه بود.

معاویه دستور دستگیری او و یارانش را صادر کرد. سپس امر کرد که از علی (ع) بیزاری بجویند! و چون امتناع کردند، دستور داد تا در حالیکه غل و زنجیر بر آنها بود، آنها را بشهادت رسانند.

اصبغ بن نباته:

ابوالجارود از اصبغ پرسید: مقام علی (ع) در نزد شما چگونه است؟ گفت: اخلاص ما نسبت به علی در حدّی است که شمشیرهایمان را بر دوش نهاده ایم تا هر کسی را که علی (ع) اشاره کند، بکشیم!

و البته یاران دیگری چون عمار، اویس قرنی، هاشم مرقال، حبیب بن مظاهر و.... بودند که یا با وفای امیرمؤمنان ع بودند که باید در کتاب دیگری درباره حالات آنها صحبت کرد.

فرزندان امیرمؤمنان (ع)

بیست و هفت فرزند برای حضرت ذکر شده است. 1-امام حسن(ع) 2-امام حسین(ع) 3-عباس(ع) 4-زینب(س) 5-محمد حنفیه 6-امّ کلثوم 7-عمر اطرف 8-رقیه کبری 9-جعفر 10-عثمان 11-عبدالله اکبر 12-محمد اصغر 13-عبدالله 14-یحیی 15-ام الحسن 16-رمله 17-نفیسه 18-زینب صغری 19-رقیه صغری 20-ام هانی 21-ام الکرام 22-جمانه 23-امامه 24-ام سلمه 25-میمونه 26-خدیجه 27-فاطمه

معجزات امیر مؤمنان علی علیه السلام

امیرالمومنین ع. در زمان حیاتشان همچنین بعد شهادتشان تا بحال معجزات فراوانی داشته اند که به بعضی اشاره میشود:

1 - سخن گفتن با اصحاب کهف

انس بن مالک نقل کرده است که : فرشی برای پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه آوردند . حضرت به من فرمود : « ای انس ، این فرش را بگستران من هم فرش را پهن نمودم . حضرت به من فرمود که : ده نفر را دعوت کنم بیایند . وقتی که آنها آمدند دستور داد که روی آن فرش بنشینند . من با آنها کنار فرش نشستم ، سپس پیامبر علی علیه السلام را خواست و با او به مدت طولانی در گوشی صحبت کرد . بعد علی علیه السلام به طرف فرش رفت و او هم در کنار آن ده نفر نشست و به باد امر کرد که : ما را بلند کند ، باد ما را بلند کرد و آن حضرت را به تندی می برد تا آنکه علی علیه السلام به باد گفت : « ما را بر زمین بگذار » ! چون بر زمین رسیدیم از ما پرسید که آیا می دانید در چه مکانی هستید ؟ ما گفتیم : « نمی دانیم » فرمود : « که این محل کهف و رقیم است و این جاییست که اصحاب کهف خوابیدند . شما بلند شوید و بر آنها سلام کنید . « ما یک به یک بلند می شدیم و بر آنها سلام می کردیم ولی هیچ جوابی به ما ندادند . علی علیه السلام بلند شد و گفت : « السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یا مَعَاشِرَ الصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاءِ » . (سلام بر شما ای هم مسلکان راستگویان و شهیدان !) ناگهان شنیدیم که به یک باره آنها گفتند : « وَعَلَیْکَ السَّلَام

وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ .

انس می گوید : « از علی علیه السلام پرسیدم : که اینها چطور جواب ما را ندادند ، ولی به شما گفتند ؟ » حضرت متوجه آنها شد و سؤال کرد که چرا شما جواب سلام برادران مرا ندادید ؟ » در جواب گفتند : که ما گروه راستگویان و شهیدانیم و مأموریم که بعد از مردن سخن نگوئیم ، مگر با پیامبری یا وصی پیامبری .

سپس علی علیه السلام به باد امر کرد ما را بلند کند . باد ما را بلند کرد و با تندی این فرش را می برد تا اینکه دستور داد که ما را بر زمین بگذارد . چون بر زمین فرود آمدیم ، خود را در زمین مدینه یافتیم . علی علیه السلام فرمود که به رکعت آخر نماز پیامبر صلی الله علیه و آله می رسیم . چون رفتیم ، دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در رکعت آخر نماز است و قرائت سوره کهف را به اینجا رسانیده که « أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا ... » آیا خیال کردی که اصحاب کهف و رقیم از آت عجیب ما هستند؟⁽¹⁾ .

2 - سزای انکار ولایت علی علیه السلام

در ایام خلافت ابوبکر ، علی علیه السلام آنهائی را که در روز غدیر شنیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او فرمودند : « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ » به شهادت طلبید ، دوازده نفر شهادت دادند ، ولی انس بن مالک شهادت نداد .

علی علیه السلام به او فرمود : « ای انس ! چه شد که شهادت بر آنچه

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود ، ندادی ؟ در حالی که تو شنیدی آنچه که اینان شنیدند « گفت : « ای امیرمؤمنان ! ستم زیاد شده و به همین خاطر فراموش کرده ام ! » علی علیه السلام فرمود : « خدایا اگر دروغ می گوید سرش را به عیبی دچار کن که حتی عمامه هم آن عیب را نپوشاند ! » راوی می گوید : « انس دچار پیسی شد که با اینکه عمامه بر سر می بست ، ولی آثار آن در میان پیشانی و دو چشمش مشهود بود ⁽²⁾ .

3 - جاری شدن چشمه

در راه جنگ صفین ، لشکر حضرت علی علیه السلام دچار کم آبی شده بودند . بعد به

(1) حقیقه الشیعه .

(2) ارشاد : ص 352 .

اطاکی رسیدند که راهبی در آن زندگی می کرد ، حضرت علی علیه السلام از راهب در مورد آب در آن مکان سؤال کرد . او گفت : « از اینجا تا آب سه فرسخ راه است و در هر یک ماه برای من آب از آنجا می آورند که اگر به شما دهم ، خود تلف می شوم » . علی علیه السلام در اطراف آن محل تفحصی کرد و زمین را به اصحاب نشان داد که بکنند . چون حفر کردند ، سنگی عظیم پیدا شد ، گفت : « سنگ را بردارید و آب بخورید » . عده زیادی جمع شدند که سنگ را حرکت دهند ، نتوانستند . عاقبت

خود حضرت از اسب پیاده شد و آن سنگ را از جا کند . از زیر آن ، چشمه آبی پیدا شد که آبش از عسل شیرین تر و از یخ سردتر و از برف سفیدتر بود .

تمام لشکر آب خوردند و حیوانات را آب دادند و مشک‌ها را پر کردند و سپس علی علیه‌السلام سنگ را به نفس قدرتمند خود به جای اصلیش نهاد ، و اصحاب خاک بر آن ریختند و چون از صفین مراجعت نمودند ، یاران که همراه حضرت بودند ، هر چند تفحص کردند ، نتوانستند آن سنگ را پیدا کنند⁽¹⁾ .

4 - سزای جاسوسی برای معاویه

آمده است که علی علیه‌السلام مردی را که نامش غیزار بود به جرم جاسوسی برای معاویه و رساندن اخبار آن حضرت به معاویه بازخواست فرمود . آن مرد منکر این کار شد . علی علیه‌السلام به او فرمود : « آیا به خدا سوگند می‌خوری که تو این کار را نکرده‌ای ؟ » گفت : « آری » و سوگند یاد کرد . علی علیه‌السلام به او فرمود : « اگر تو دروغگو هستی ، خداوند چشمت را کور کند » . هفته به آخر نرسید که او کور شد و هر گاه بیرون می‌آمد ، دست او را می‌گرفتند⁽²⁾ .

5 - پیش‌بینی در جنگ نهروان

(1) حقیقه الشیعه : ص 190 .

(2) ارشاد : ص 352 .

چون علی علیه السلام و اصحابش برای جنگ با خوارج به طرف نهر روان حرکت کردند ، در راه به سواری رسیدند که به آن حضرت خبر داد که خوارج از نهر عبور کرده و فرار کرده اند . حضرت فرمود : « تو دیدی که آنها از نهر عبور کنند ؟ » گفت : « بلی ! » حضرت فرمود : « به آن خدائی که محمد را به راستی بر خلق مبعوث کرده است ، قسم که آنها عبور نکرده اند و هنوز به پشت کسری نرسیده که تمامشان به جز ده نفر به دست لشکر من مقتول می شوند » . چون به کنار نهر رسیدند همانطور که حضرت وعده داده بود ، خوارج هنوز به نهر نرسیده بودند و پس از جنگ تنها ده نفر از آنها زنده ماند⁽¹⁾ .

6 - نماز عصر

اسماء و عده ای دیگر روایت کرده اند که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه اش نشسته بود و علی علیه السلام در حضور او بود که جبرئیل برای وحی نازل شد ، و چون در حالت وحی به پیامبر صلی الله علیه و آله حالت سنگینی رخ می داد ، سر بر زانوی علی علیه السلام قرار داد و سر بر نداشت تا اینکه آفتاب غروب کرد و علی علیه السلام ، نماز عصر را به همان حال نشسته خواند و رکوع و سجود آن را با اشاره بر گزار کرد . چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به حال عادی برگشت به علی فرمود : « آیا نماز عصرت قضا شد ؟ » علی علیه السلام عرض کرد : « نتوانستم نماز عصر را ایستاده بجا آورم » .

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود : « از خدا بخواه که خورشید را برگرداند تا تو نماز عصرت را ایستاده بجا آوری ! به درستی که خداوند دعای تو را به خاطر مطیع بودن از خدا و رسول به استجابت می رساند »

علی علیه السلام دعا کرد که ناگهان خورشید پس از آنکه غروب کرده بود بازگشت و در آنجایی از آسمان قرار گرفت که وقت نماز عصر بود . علی علیه السلام نماز عصر را خواند و سپس خورشید غروب کرد . اسماء می گوید : « هنگام غروب مجدّد خورشید ، از

(1) حقیقه الشیعه : ص 192 .

او صدائی مانند صدای ارّه کردن چوب برخاست⁽¹⁾ .

7- در کربلا

وقتی علی علیه السلام در مراجعت از سفری ، به صحرای کربلا رسید ، ایستاد و گریه زیادی نمود . علّت را از حضرت پرسیدند ، فرمود : « این زمین کربلاست و جمعی در این مکان شهید می شوند ، که بدون حساب داخل بهشت می گردند و محل خیمه گاه و مکان جنگ و جای شهادت همه را نشان داد و بر آنان گریه کرد⁽²⁾ .

8- نبرد با جنیان

از اهل تسنّن و تشیع نقل شده است که : چون پیامبر صلی الله علیه و آله برای جنگ با قبیله بنی المصطلق بیرون رفت . مقداری که از راه را طی کردند ، به دره ای رسیدند و شب در آن دره ساکن شدند . آخر شب جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و خبر داد که گروهی از جنیان کافر در اینجا کمین کرده اند و اندیشه بدی نسبت به حضرت و یارانش در موقع گذشتن از آنجا را دارند .

پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام را خواست و فرمود : « به سوی این وادی برو که عده‌ای متعرض تو می‌شوند و به تو حمله می‌نمایند . تو با قدرتی که خداوند عزوجل به تو عنایت کرده ، آنها را دفع کن و به نام‌های ویژه خداوند که تو آنها را بلدی از بدی‌های آنها به خدا پناهنده شو » . سپس پیامبر صلی الله علیه و آله صد نفر را با او روانه کرد و به آنها دستور داد که از اوامر علی علیه السلام اطاعت کنند .

علی علیه السلام با همراهانش به طرف وادی مذکور حرکت کرد و چون به آنجا رسیدند ، به همراهانش دستور داد که همانجا بایستند و بدون دستور او هیچ کاری انجام ندهند . خود حضرت حرکت کردند و جلو رفتند و نام‌های الهی را بر زبان جاری کرده و به

(1) ارشاد .

(2) حقیقه الشیعه : ص 195 .

خدا پناه بردند و به همراهانشان اشاره کردند که نزدیک او بروند . چون دویست قدمی جلوتر رفتند ، ناگهان باد تندی از آن محل بلند شد به طوری که نزدیک بود افراد بر زمین بیافتند و دچار ترس شدیدی شدند ، در این موقع علی علیه السلام با صدای بلند فریاد زد : « من علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب وصی رسول خدا و پسر عموی او هستم » . ناگهان عده‌ای سیاه رو که به نظر می‌رسید شعله‌هایی از آتش در دست‌های خود

دارند ، مشاهده شدند . علی علیه السلام یک تنه به میان دره رفت ، در حالی که قرآن تلاوت می فرمود و شمشیرش را به راست و چپ حرکت می داد ، وقتی علی علیه السلام به میان آن جنیان رفت اصحاب دیدند که آنها به دود سیاهی تبدیل شدند و علی علیه السلام تکبیر گرفت . سپس ایستاد تا آن دودها بالا رفته و آسمان صاف شد . اصحاب علی علیه السلام گفتند : « ای ابالحسن چه دیدی ؟ ما که نزدیک بود از ترس هلاک شویم و بیشتر برای تو می ترسیدیم » . حضرت فرمود : « همین که دشمن از مقابل من آمد ، نامهای خداوند را با صدای بلند صدا زدم که دیدم آنان کوچک شدند و در صدد فرار درآمدند . من بدون ترس به میان آن دره رفتم و اگر می ماندند ، تا آخرین نفرشان را از پای درمی آوردم و خداوند شر آنها را از سر مسلمانان کوتاه کرد . و باقیمانده آنها پیش از ما به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رفته و مسلمان می شوند . » .

چون علی علیه السلام و همراهان بازگشتند و جریان را تعریف کردند ، در حق علی علیه السلام دعای خیر کرده فرمود : « ای علی ! اجنه ای که خداوند به واسطه تو آنها را به هراس افکنده بود قبل از تو به نزد من

آمده و اسلام آوردند و من اسلامشان را پذیرفتم⁽¹⁾.

9 - گفتگوی پرنده با امیرمؤمنان

امام حسین علیه السلام فرمود: در صفا، پرنده دراجی آمده و بر علی علیه السلام سلام کرد و گفت: «ای ولی خدا من چهارصد سال است که در این مکان به تسبیح و تهلیل و تمجید و تکبیر خدا مشغولم و او را عبادت می‌کنم».

(1) ارشاد: ص 342.

علی علیه السلام فرمود: «در اینجا که غذا و آبی نیست، چگونه زندگی می‌کنی؟»

گفت: «ای مولای من! به آن خدائی که پسر عموی تو را به پیامبری مردم فرستاده و تو را وصی او گردانیده است، که هر زمان گرسنه می‌شوم، شیعیان تو را دعا می‌نمایم و سیر می‌شوم و هرگاه تشنه شدم دشمنان تو را نفرین می‌کنم و سیراب می‌گردم»⁽¹⁾.

10 - وارث پیامبر

جابر انصاری می‌گوید: «بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، عباس نزد علی علیه السلام آمد و میراث پیامبر صلی الله علیه و آله را از او طلبید، علی علیه السلام فرمود: «پیامبر چیزی به جز استرش دلدل و شمشیرش ذوالفقار و عمامه‌اش سحاب به ارث باقی نگذاشته است و نباید چیزی که برای تو نیست بطلبی». عباس گفت: «من ارث پیامبر صلی الله علیه و آله

را می‌خواهم زیرا من عمو و وارث او هستم .
 علی علیه‌السلام بلند شد و در حالی که عده‌ای از مردم همراه او بودند ،
 وارد مسجد شد . سپس دستور داد که زره و عمامه و شمشیر و استر را
 بیاورند . وقتی آنها را حاضر کردند علی علیه‌السلام به عباس فرمود : «
 اگر توانستی با این زره و عمامه و شمشیر حرکت کنی ، همه آنها مال تو
 خواهد شد ، زیرا میراث پیامبران به اوصیاء آنها می‌رسد و به مردم و
 فرزندان‌شان نمی‌رسد ، ولی اگر نتوانستی با اینها حرکت کنی ، تو در اینها
 حقی نداری . »

عباس قبول کرد و علی علیه‌السلام زره را به تن او پوشاند و عمامه و
 شمشیر را به دست او داد و به او گفت : « با عمامه بلند شو و راه برو که
 این نشانه‌ای از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله است . »
 عباس خواست بلند شود و حرکت کند نتوانست و متعجب و متحیر شد .
 سپس علی علیه‌السلام به عباس گفت : « ای عمو ! این استر که دم در
 است مال من و فرزندانم است اگر نتوانستی سوار او شوی مال تو می‌شود
 »

(1) حدیقه الشیعه : ص 411 .

عباس خارج شد و شخصی از دشمنان علی علیه‌السلام بر او گفت : « ای

عموی پیامبر ! علی علیه السلام به تو نیرنگ زد ، پس مواظب باش در سوار شدن به استر به تو نیرنگ نزنند و وقتی پایت را در رکاب گذاشتی ، ذکر خدا بر زبان جاری کن و آیه « إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا » را قرائت نما .

عباس به طرف استر رفت و وقتی چشم استر به او افتاد ، وحشت کرد و صدائی که تا آن موقع از او شنیده نشده بود ، کرد که عباس از این حرکت غش نمود . مردم جمع شدند و خواستند استر را دور کنند ، نتوانستند . علی علیه السلام استر را با اسم خواند .

استر با حالت ذلیلانه و خاضعانه نزد علی علیه السلام رفت و حضرت پایش را در رکاب کرد و بر او سوار شد و پیاده شد و حسن و حسین علیهما السلام را نیز سوار کرد ، سپس زره و عمامه پیامبر صلی الله علیه و آله را پوشید و شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله را به دست گرفت و سوار استر شد و به منزل خود رفت در حالی که این جمله را می فرمود : « هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ آنَا وَهُمَا أَمْ تَكْفُرُ أَنْتَ يَا فَلَان » یعنی : « این از فضل خدا بر من است ، که مرا آزمایش می کند ، که آیا من و آن دو (حسن و حسین علیهما السلام) شکر می نمائیم یا تو کفران می ورزی ، ای فلان »⁽¹⁾ .

11 - پرچمدار خیبر

سنی و شیعه روایت می کنند که : « در جنگ خیبر ، پیامبر

صلی الله علیه و آله بعد از اینکه برای علی علیه السلام دعا کرد ، پرچم را به

دست او داد . علی علیه السلام با سرعت به طرف قلعه حرکت کرد ، به

طوری که اصحاب او گفتند : « قدری آهسته تر رو » وقتی به قلعه رسیدند علی علیه السلام درب آن را با دست خود از جا کند و به زمین افکند . هفتاد نفر تلاش کردند که در را بر جای خود قرار دهند ، نتوانستند و این نیروئی بود که خدا ، علی علیه السلام را به آن مخصوص کرد و عادت طبیعی را به هم زد و آن را نشانه و معجزه او قرار داد⁽¹⁾ .

(1) بحار الأنوار : ج 26 ، ص 33 .

12 - معجزه‌ای برای قوم یهود

در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، عالمی از علماء یهود نزد حضرت آمده و گفت : « قوم من ، مرا فرستاده‌اند ، زیرا از موسی بن عمران به ما رسیده که چون پیامبر عربی مبعوث شود به خدمت او بروید و بگوئید که هفت شتر سرخ موی سیاه چشم ، از کوه مدینه بیرون آرد . اگر به دعای او شتران مذکور از کوه بیرون آمدند به وی ایمان آورید و تابع دین و ملت او شوید که او سید انبیاء است و وصی او سید اوصیاء است و مثل برادر من هارون است » .

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : « ای برادر یهودی همراه من بیا و

با اصحاب به اطراف مدینه تشریف برده ، دو رکعت نماز گزارد و به کلام حقّی سخن فرموده ، کوه به حرکت آمده و شکافته شد و مردم صدای شتران را شنیدند . یهودی گفت : « أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَإِنَّ جَمِيعَ مَا جِئْتَ بِهِ صَدَقَ وَعَدْلٌ » یا رسول الله به من مهلت ده تا به نزد قومم رفته و آنها را بیاورم تا خود ببینند و ایمان آورند و به وعده خود وفا نمایند و از خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مرخص شده و به نزد قوم خود رفت و آنها را خبر داد .

آنها نیز آماده سفر شدند و به طرف مدینه حرکت کردند ، ولی وقتی به

مدینه رسیدند ، متوجه شدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت

فرموده است و ابوبکر به جای رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته است .

آنها نیز خواستند که برگردند . عالمشان گفت : « حضرت موسی به ما

خبر داده است که وصی او مثل برادر من هارون است پس صبر کنید تا

وصی او را ببینیم شاید که این معجزه از او هم برآید . وقتی نزد ابوبکر

رفتند ، پرسیدند : تو خلیفه رسولی ؟ گفت : « بلی ! شما کیستید ؟ چند

نفرد و چه کاری دارید ؟ » گفتند : « اگر خلیفه رسول خدائی عدد و عده

ما بر تو باید معلوم باشد و اگر خلیفه رسول نیستی چرا به غیر حق بر

جای او نشسته‌ای ؟ »

(1) ارشاد : ص 334.

ابوبکر نمی دانست چه بگوید و یهود به هم نگاهی کردند و از آمدن راه دور و دراز پشیمان شدند . یکی از دوستان علی علیه السلام حاضر بود گفت : « ای قوم ! همراه من بیائید تا وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به شما نشان دهم . آنها خوشحال شدند و به نزد علی علیه السلام رفتند و او را حزین و اندوهگین یافتند و آن حضرت فرمود : « شتران خود را می خواهید ؟ » گفتند : « بلی ! » اشاره فرمود : که بیائید و آنها را به همان مکانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برده بود ، برد و هنگامی که به آنجا رسید ، گریست و فرمود : « پدر و مادرم فدایت یا رسول الله ! که در این مکان نماز خواندی و اعجاز کردی » .

علی علیه السلام دو رکعت نماز خواند و دعا فرمود کوه حرکت کرده و شق شد و هفت شتر به همان هیئت که ذکر کرده شد ، بیرون آمدند و به آنها تسلیم کرد . آنها با دیدن این معجزه همگی مسلمان شدند⁽¹⁾ .

13 - حفظ قرآن بر اثر دعای حضرت علی علیه السلام

به زاذان گفتند : « تو قرآن را زیبا قرائت می کنی ، این قرائت مطابق کدام قاری است ؟ » او خنده ای کرد و گفت : « روزی علی علیه السلام از کنار من عبور می کرد در حالی که من مشغول خواندن شعر بودن ، حضرت از صدای خوش من تعجب کرد و فرمود : « ای زاذان چرا قرآن تلاوت نمی کنی ؟ » گفتم ای امیرمؤمنان من چگونه قرآن تلاوت کنم ، در حالی که چند آیه بیشتر حفظ نیستم ، فقط به اندازه ای که در نماز نیاز

است حفظ دارم .

حضرت به من نزدیک شد و در گوشم جملاتی فرمود که نمی دانستم چیست ، سپس در دهانم نیز دعائی خواندند . هنوز قدمی از حضرت فاصله نگرفته بودم ، که متوجه شدم همه قرآن را با اعراب و همزه اش در حفظ دارم و تاکنون نیازی به سؤال کردن درباره قرآن از دیگری پیدا نکرده ام ⁽¹⁾ .

(1) حدیقه الشیعه : ص 412 .

14 - او نمرده است

شخصی نزد علی علیه السلام آمد و گفت : « ای علی علیه السلام من از وادی قری (محلی بین مدینه و شام) عبور می کردم که دیدم خالد بن عرفطه در آنجا مرده است ، از خدا برای او آمرزش بخواه ! حضرت فرمود : « بس کن ! او نمرده و نمی میرد تا اینکه سردار لشکر گمراهی شود که پرچمدار آن حبیب بن حمار است » .

در این موقع شخصی از کنار منبر بلند شد و گفت : « ای امیرمؤمنان ! به خدا سوگند من شیعه تو و دوستدار تو هستم ! » حضرت فرمود : « تو کیستی » ؟ گفت : « من حبیب بن حمارم ! » حضرت فرمود : « پرهیز از اینکه تو آن پرچم را به دست گیری و به دست خواهی گرفت و از این در مسجد وارد خواهی کرد و اشاره به در (باب الفیل) کرد » .

در دوران قیام حسین علیه السلام ، ابن زیاد لشکری به سوی حسین

علیه السلام فرستاد که فرمانده او خالد بن عرفطه و پرچمدارش حبیب بن حماز بود⁽²⁾.

15 - پذیرایی از مهمان

شخصی مهمان علی علیه السلام شد و حضرت مقداری نان خشک برای او در آب ترید کرد و فرمود: « بخور » وقتی شخص داخل ظرف دست برد و خواست نان ترید شده را بخورد، مشاهده کرد که گوشت مرغ است و هنگامی که حضرت مجدداً ظرف او را پر کرد و فرمود: « بخور »، مشاهده کرد که شیرینی است. به علی علیه السلام عرض کرد: « ای مولای من، شما مقداری نان خشک در آب برای من ترید کردی، در حالی که آن تبدیل به انواع غذاها گردید! »

(1) بحارالانوار: ج 410، ص 195.

(2) ارشاد: ص 320.

حضرت فرمود: « بله! این ترید ظاهرش و این غذا و آن غذاها باطن اوست و این خصوصیت ما امامان می باشد⁽¹⁾. »

16 - زنده شدن حضرت سام

در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، عده ای از یمن آمدند به حضرت گفتند: که ما باقیمانده های ملل گذشته از آل نوح هستیم و وصی پیامبر ما اسمش سام بوده است، که در کتابش خبر داده که هر پیامبری معجزه ای و جانشینی دارد که جای او می نشیند. وصی شما کیست؟ پیامبر اشاره به علی علیه السلام کرد آنها گفتند: « اگر ما از او بخواهیم

که حضرت سام را به ما نشان دهد ، می تواند ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « به اذن الهی ، بلی » و فرمود : « ای علی علیه السلام ! بلند شو و با آنان داخل مسجد برو و پایت را به زمین نزدیک محراب بزن ! » علی علیه السلام داخل مسجد شد و آنان نیز در حالی که کتاب هایی در دست داشتند ، داخل مسجد شدند . علی علیه السلام دو رکعت نماز خواند ، سپس ایستاد و پایش را به زمین زد . ناگهان زمین باز شد و تابوتی ظاهر گردید و از میان تابوت پیامبری که صورتش مانند ماه می درخشید و خاک را از سر و صورتش می تکاند و ریش بلندی داشت بیرون آمد و گفت : « أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَأَنَّكَ عَلَى وَصِيٍّ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ وَأَنَا سَامُ بْنُ نُوحٍ » (شهادت می دهم خدایی جز الله نیست ، و محمد صلی الله علیه و آله رسول او ، سرور پیامبران است و توئی علی علیه السلام وصی محمد و سرور اوصیا هستی ، من سام فرزند نوح هستم) .

در این موقع آنها کتابهای خود را گشودند و اوصاف او را با اوصافی که برای سام در کتابهایشان آمده بود ، مطابقت دیدند . آنها گفتند : « ای سام ! ما می خواهیم که تو از کتاب نوح سوره های بخوانی او هم شروع کرد به خواندن سوره های ، سپس بر علی علیه السلام سلام نمود و در تابوت خوابید و زمین بر هم آمد و مثل سابق شد .

(1) بحار الانوار : ج 41 ، ص 273 .

آنها همگی گفتند : « تنها دین در نزد خدا اسلام است » و در این رابطه بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این آیه نازل شد : « أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى » « آیا غیر از خدا را سرپرست خود قرار می دهند . در حالی که خدا سرپرست است و اوست که مردگان را زنده می کند » ⁽¹⁾ .

17 - مجسمه

مغربی روایت می کند که در برگشت علی علیه السلام از نهروان ، در راه به مجسمه ای برخوردیم که علی علیه السلام فرمود : « آن را نزد من بیاورید » وقتی آوردیم آن را حرکت داد و فرمود : « ای مجسمه ! سخن بگو که چه کسی بودی ؟ فقیر یا غنی ؟ بدبخت یا خوشبخت ؟ پادشاه یا رعیت ؟ » .

ناگهان مجسمه با صدای فصیح گفت : « سلام بر تو ای امیر مؤمنان ! من پادشاه ظالمی بودم به نام دویز بن هرمز که شرق و غرب عالم را تسخیر کردم و هزار شهر در دنیا تسخیر کردم و هزار پادشاه را کشتم . ای امیر مؤمنان من کسی هستم که پنجاه شهر بنا کردم و هزار دختر ، بکارت برداشتم و هزار غلام ترکی و غیر ترکی داشتم » ⁽²⁾ .

18 - دوستان و دشمنان امام علی ع

غلام سیاهی نزد حضرت آمد و گفت : « ای امیر مؤمنان علیه السلام ! دزدی کرده ام ، حد خدا را بر من جاری نما و مرا پاک کن ! » حضرت فرمود : « برو شاید مضطر بوده ای ؟ » برای بار دوم آمد و گفت : « ای امیر مؤمنان علیه السلام ! دزدی کرده ام مرا پاک کن ! » حضرت فرمود : « برو شاید از دیوار دزدی نکرده ای ؟ » برای بار سوم آمد

(1) بحارالانوار : ج 41 ، ص 212 .

(2) بحارالانوار : ج 41 ، ص 215 .

و تقاضای جاری شدن حد نمود . حضرت فرمود : « برو شاید به اندازه

نصاب شرعی نبوده است ؟ » برای بار چهارم آمد و علی علیه السلام

دستور داد ، دست راست او را قطع کنند . او پس از اجرای حد دست

قطع شده خود را برداشت و رفت . در راه به ابن ابی الکواء رسید و او از

غلام سؤال کرد : چه کسی دستت را قطع نموده است ؟ غلام مدح علی

علیه السلام را گفته و جواب داد که : « امیرمؤمنان و پیشوای متقین و

آقای اوصیاء دست مرا قطع کرد » . ابن ابی الکواء نزد علی علیه السلام

آمد و گفت : « چیز عجیبی است که شما دست غلام را قطع کرده اید ولی

او مدح شما را می گوید » . علی علیه السلام فرمود : « دوستان من کسانی

هستند که اگر آنها را قطعه قطعه کنم ، دست از دوستی من برندارند و

دشمنان من کسانی هستند که اگر غسل در حلقوم آنان بریزم دست از

دشمنی من بر ندارند » .

سپس دستور داد که غلام را برگردانند و دعائی خوانده و دست او را در

جای قبلی خود گذاشت ، که به اعجاز الهی سالم شد و گویا هیچگاه قطع نشده بود⁽¹⁾ .

19 - دنیا را نمی‌خواهم

روایت شده که علی علیه‌السلام و اصحابش در مسجد کوفه بودند . مردی به حضرت گفت : « پدر و مادرم به فدایت ، من تعجب می‌کنم که دنیا در دسترس مردم است ، ولی در دسترس شما نیست » .

علی علیه‌السلام فرمود : « ای فلان ! آیا تو گمان می‌کنی که ما دنیا را می‌خواهیم و به ما داده نمی‌شود » . سپس حضرت دست مبارکش را دراز کرد و مقداری از سنگریزه‌ها را در دست گرفت و ناگهان آنها تبدیل به جواهر گرانبها شدند !

علی علیه‌السلام فرمود : « اگر می‌خواستیم بود ، ولی نمی‌خواهیم » و آنها را پرتاب نمود و آنها به حال اول برگشتند⁽²⁾ .

(1) اکسیر اعظم .

(2) اکسیر اعظم .

20 - طب خداوند

از امام سجاد علیه‌السلام روایت شده که علی علیه‌السلام با عده‌ای در محلی نشسته بودند . مردی یونانی که خود را جزو پزشکان و فلاسفه

می دانست وارد شده و به علی علیه السلام عرض کرد : « ای ابوالحسن ! خبر پسر عمویت رسول الله صلی الله علیه و آله و جنون او به من رسیده و برای معالجه او آمده ام ، ولی گویا او رحلت کرده است . اما الان نگران تو هستم زیرا مرض زردی در تو وجود دارد و دو ساق پای تو چنان لاغر و باریک گردیده که تو را نمی تواند سر پا نگه دارد و چاره زردی تو را با دوائی که دارم می توانم برطرف کنم ، اما برای باریکی ساقت علاجی نمی شناسم ، ولی همین قدر می دانم که باید چیز سنگینی حمل نکنی که احتمال شکستن پایت در آن است . سپس داروئی بیرون آورد و گفت : « اگر چهل روز بر این دارو مداومت کنی زردی چهره ات می رود ! »

علی علیه السلام فرمود : « آیا داروئی داری که زردی را زیاد کن ؟ یونانی عرض کرد : « بلی ! » حضرت فرمود : « آنرا به من بده ! » یونانی آن دارو را به حضرت داد . علی علیه السلام سؤال کرد : « چقدر وزن آن است ؟ » یونانی گفت : « چهار مثقال که هر ذره آن صد نفر را می کشد » علی علیه السلام همه آن شیشه را سر کشید !

یونانی بسیار وحشت کرد و فکر می کرد که نکند علی علیه السلام رحلت کند و بنی هاشم از او انتقام بگیرند ! علی علیه السلام متوجه ترس او شد و تبسم نمود و فرمود : « ای بنده خدا ! نترس که بدن من در حال حاضر از همه اوقات صحیح تر و سالم تر است و آنچه تو آن را زهر می دانی به من زیان نمی رساند . »

سپس حضرت فرمود : « چشم های خود را ببند ! » یونانی چشم خود را بست و سپس باز کرد ، چون نگاه کرد ، دید که صورت علی علیه السلام مانند خورشید تابان گلگون شده است . علی علیه السلام فرمود : «

کجاست آن زردی که در من می‌دیدى ؟
گفت : « به خدا سوگند که تو آن شخصی که من در او زردی دیدم نیستی
و اگر مسیح

پیامبر این زهر را خورده بود . جان به سلامت نمی‌برد . حضرت دو ساق
پای خود را نشان او داد و فرمود : « تو چنان می‌کنی ، من باید دو ساق
خود را معالجه کنم و اشیاء سنگینی حمل ننمایم . ولی من تو را بر طب
خدای عزوجل که بر خلاف طب توست راهنمایی می‌کنم » . در این حال
حضرت دست مبارک برد و ستون عظیم که بنا و سقف همان مجلس بر
روی آن واقع گشته بر سر برده و هر یک از آن ستونها را بلند کرد و
آن بنای عظیم را که سه طبقه بر بالای آن بود ، در هوا با آن ستون نگاه
داشت . مرد یونانی از ترس و تعجب زیاد از هوش رفت . علی
علیه‌السلام فرمود : تا بر صورت او آب بریزند تا به هوش آید . وقتی به
هوش آمد ، گفت : « به خدا سوگند که تا امروز چنین چیز شگفتی دیده
نشده است »⁽¹⁾ .

(1) اکسیر اعظم .

نکاتی درباره علی (ع) و شیعیان علی (ع)

شیعیان علی علیه السلام در قیامت

علی علیه السلام : در قیامت، اهل ولایت ما، در حالیکه دارای صورتهای نورانی و بدنی پوشیده و ایمن از هر ترسی هستند، از قبرها خارج می شوند . سختی ها و مواقف قیامت، برای آنان آسان است . مردم می ترسند ولی آنان نمی ترسند ! مردم ناراحت و غمگین اند ولی آنها اندوهی ندارند !

برای آنان ناقه هایی سفید که دارای بالهایی می باشند، می آورند و آنان سوار شده و در سایه عرش الهی فرود آمده و بر منبرهایی از نور می نشینند و تا پایان حساب مردم، به خوردن طعامهایی که در مقابل آنان است مشغول هستند .⁽³⁾

3 . بحار، ج 68.

علی علیه السلام در کنار کوثر

امام صادق علیه السلام : ای مسمع ! کسیکه شربتی از کوثر بیاشامد، هرگز تشنه نمی شود . کوثر خُنکی کافور و بوی مُشک و طعم زنجبیل را دارد . از عسل شیرین تر و از کف نرم تر و از اشک چشم صاف تر و از عنبر پاک تر است . کوثر از نهر تسنیم جاری می شود و در کنار

1 . بحار الانوار ، ج 8 .

2. بحار الانوار ، ج 8 .

3.

نهرهای بهشت روان است . در کنارش ظرفهای آشامیدن، از طلا و نقره و جواهر به عدد ستارگان آسمان قرار دارد . بوی کوثر از مسیر هزار سال به مشام می‌رسد . وقتی شخصی از آن بیاشامد، بوی همه میوه‌ها را احساس می‌کند . و از آشامیدن آن لذتهایی بیشتر از لذتهایی که دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام در دنیا می‌بردند، می‌برد . امیرمؤمنان علیه‌السلام در کنار کوثر بوده و در دستش عصایی است که با آن دشمنان را دور می‌کند .⁽¹⁾

1. بحار الانوار ، ج 8 .

امیر مؤمنان، علی علیه‌السلام فرمود: بهشت دارای هشت در است:

دری که از آن پیامبران و صدیقین داخل می‌شوند . دری که از آن شهداء و صالحین وارد می‌گردند . شیعیان و دوستان ما، از پنج در دیگر داخل می‌شوند . من همواره بر روی پل صراط دعا می‌کنم که خدایا! شیعه و یاور مرا و هر شخصی که مرا در دنیا دوست داشت، حفظ کن ! و در دیگر دری است که سایر مسلمانان و گویندگان لا اله الا الله وارد

می‌شوند . بشرط اینکه در دل آنها ذرّهای دشمنی ما اهل بیت، وجود نداشته باشد .⁽⁴⁾

1 . بحار الانوار ، ج 8 .

علی علیه السلام : منزل پیامبر صلی الله علیه و آله در بهشت عدن است که وسط همه بهشت‌ها و نزدیکتر از همه به عرش الهی است . کسانی که در این بهشت با رسول خدا صلی الله علیه و آله ساکن می‌شوند، دوازده امام علیه السلام هستند .⁽¹⁾

1 . بحار الانوار ، ج 8 .

درباره امیرالمؤمنین علیه السلام داریم که در شهادت زهرا تا غم هجوم به او می‌آورد، دو رکعت نماز می‌خواند . لذا قبل از غسل دادن، دو رکعت نماز خواند . قبل از اینکه زهرا را در قبر بگذارد هم نماز خواند . وقتی که زهرا را در قبر قرار داد و خاک روی قبر ریخت، غم به امیرالمؤمنین علیه السلام هجوم آورد و دو رکعت دیگر نماز خواند .⁽⁴⁾

قصار الجمل، ج 1، ص 386.

مقام بخشش امام علی علیه السلام :

ابن خلکان نقل کرده از شیخ نصرالله بن مجلی که گفت شبی در خواب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم و به آنحضرت گفتم قریش و بنی امیه در مکه با شما ستمها کردند آب و نان برویتان بستند . از شکنجه و آزار دریغ نکردند تا بمدینه هجرت کردید آنگاه لشکر کشی کردند و با شما جنگ نمودند بزرگانتان را کشتند ولی نوبت بشما که رسید و مکه را فتح کردید چه شد که انتقام نکشیدید بلکه گفتید هر کس بهانه ابو سفیان رود در امان است تا در نتیجه فاجعه کربلا برای فرزندت حسین علیه السلام پیدا شد .

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: اشعار ابن صیفی را در این باره نشنیده‌ای؟

گفتم نه فرمود از او بشنو از خواب بیدار شدم بخانه ابن صیفی رفتم و خواب خود را برایش گفتم پس صیحه زد و ناله کرده و گریست و گفت بخدا سوگند اشعاری را دیشب گفته ام و هنوز آنرا ننوشته‌ام و به احدی نگفته ام پس اشعار خود را خواند و ترجمه اش اینست که:
توانا شدیم پس گذشت سرشت ما بود و چون شما توانا شدید سیلاب

خون در مکه براه افتاد . شما کشتن اسیران را روا شمردید ولی ما از اسیران می گذشتیم و می بخشیدیم همین تفاوت بس است میان ما و شما از کوزه برون همان بر آورد که در او است .⁽²⁾

2 . خوبی ها و بدی ها .

عدی بن حاتم حضرت علی علیه السلام را دید که در برابرش کاسه ای آب و پاره ای نان جو و نمک نهاده اند گفتای امیر مؤمنان این روا نیست که روز را گرسنه و مشغول کار و کوشش به سربری و شب را بیدار و درگیر با رنجها به روز آری و سپس افطارت این باشد . علی علیه السلام گفت: نفس خود را به قناعت عادت ده و گرنه بیش از آنچه برای او بسنده باشد از تو طلب خواهد کرد .⁽¹⁾

1 . خوبی ها و بدی ها .

آمده است: علی بن ابی طالب علیه السلام از خانه بیرون آمده بود و طبق معمول به طرف صحرا و باغستانها که با کار کردن در آنجاها آشنا بود می رفت، ضمنا باری نیز همراه داشت . شخصی پرسید: یا علی علیه السلام چه چیز همراه داری؟!

علی علیه السلام فرمود: درخت خرما انشاءالله آن مرد تعجب کرد و گفت : درخت خرما .

اما وقتی بعد از مدتی او و دیگران دیدند تمام هسته های خرمایی که آن روز علی علیه السلام همراه می برد که کشت کند و آرزو داشت در آینده هر یک درخت خرمای تناور شود به صورت یک نخلستان در آمد و تمام آن هسته ها سبز و هر کدام درختی شدند تعجبشان زاید شد .⁽¹⁾

روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام در شهر کوفه چشمش به پیرمردی یهودی افتاد که مشغول گدایی بود . حضرت از او پرسید چرا گدایی می کند؟ گفت تا جوان بودم کار کردم ولی اکنون قادر به کار نیستم . امام دستور داد تا از بیت المال مسلمین برای او حقوق مقرر فرمودند .⁽¹⁾

«امام صادق علیه السلام : زن وشوهری را نزد امیرمؤمنان علیه السلام آوردند که شوهر با پسر آن زن-از شوهر دیگرش-لواط کرده بود و به شهادت شهود، دخول کرده بود . امام دستور داد مرد با ضربات شمشیر به قتل برسد و آن نوجوان نیز کمتر از میزان حدّ، تازیانه بخورد .»⁽¹⁾

«امام صادق علیه السلام : مردی را همراه پسر نوجوانی که با او لواط کرده

بود، نزد امیرمؤمنان علیه السلام آوردند و بینّه نیز علیه آنها به این عمل

زشت شهادت داد . امام فرمودند: ای قنبر ! نطع و شمشیری بیاور ! آن

گاه مرد ونوجوان با صورت روی آن فرش پوستی قرار داده شدند .
سپس امر فرمود آن دو را با شمشیر به دونیم کردند .⁽²⁾

1 . وسائل ج 28 باب 2 از ابواب حد لواط ح 1
2 . همان ح 2

زنی به نام سوده که امام علی علیه السلام او را می شناخت، خدمت امام آمد
واز مظالم فرماندار شهرشان مطالبی را گفت . ناگاه امام به گریه افتاد و
فرمود: خدایا ! تو خود می دانی که این فرمانداران را نفرستاده ام که به
مردم ظلم نمایند ! سپس بر روی کاغذی از پوست، حکم عزل آن
شخص را نوشت و به دست سوده داد تا به او بدهد !⁽⁸⁾

8 . علی از کعبه تا محراب .

"علی علیه السلام در هنگام ورود به شهری فرمود: من با همین لباس های
کهنه و با همین اسب سواری وارد شهر شما شدم . اگر با چیزی بیش از
این، از شهر شما بیرون رفتم، بدانید که در اموال خیانت کرده ام !⁽¹⁾

1 . علی از کعبه تا محراب .

«روزی امیرالمؤمنین علیه السلام به بازار رفت و وقتی دید که مردم مشغول کسب و کاسبی هستند به گریه افتاد. وقتی علت گریه را از حضرت پرسیدند، فرمود: روز که به دنبال دنیا هستید و شب هم به استراحت می پردازید. پس کی به یاد خدا هستید؟» (قران و اهل بیت)

«علی علیه السلام: جبرئیل به پیامبر گفت: هر که انگشتر را در دست راست نماید و منظورش متابعت از سنت تو باشد، اگر در قیامت او را متحیر ببینم، دستش را بگیرم و به تو و علی علیه السلام برسانم.» (معارف قران و اهل بیت)

«امام رضا علیه السلام: شخصی علی علیه السلام را دعوت نمود. حضرت فرمود: به سه شرط می پذیرم! گفت: آنها کدامند؟ فرمود: از خارج از خانه چیزی تهیه نکنی! هر چه در خانه داشتی - از مواد غذایی - بیاوری! همسرت را به زحمت نیاندازی! آن شخص قبول کرد و علی علیه السلام نیز دعوت او را اجابت فرمود.» (معارف قران و اهل بیت)

وقتی رسول خدا علیه السلام در غدیر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را اعلام کرد، ابلیس ناله ای کرده و همه شیاطین را نزد خود جمع نمود و

گفت با این کار رسول خدا علیه السلام دیگر کسی معصیت خدا نکند ! لذا توطئه کردند و سراغ بعضی یاران رسول خدا علیه السلام رفتند و گذاشتند که بعد از رسول خدا علیه السلام ، ولایت به اهلش برسد و وقتی موفق شدند، ابلیس تاج پادشاهی بر سر نهاد و گفت تا امام علیه السلام قیام نکند خدا اطاعت نگردد. (بحار 256/28).

امیرالمؤمنین (ع) بر روی سینه ابلیس !

روزی ابلیس به صورت پیرمردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت برایم از خدا طلب آمرزش کن ! حضرت فرمود تلاشت بیهوده و عملت باطل است . ابلیس رفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود که این ابلیس بود . امیرالمؤمنین علیه السلام به دنبالش رفت و او را گرفت و بر زمین زد و روی سینه اش نشست . ابلیس گفت ای ابالحسن ! خدا به من تا قیامت مهلت داده است . حضرت هم او را رها کرد. (بحار 173/39)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود روزی ابلیس را دیدم و او در ضمن صحبت هایی گفت وقتی به خاطر سرپیچی از دستور خدا به آسمان چهارم افتادم، به درگاه خدا نالیدم که خدایا ! خیال نکنم مخلوقی بدبخت تر و شقی تر از من آفریده باشی ! جواب آمد که چرا از تو بدتر هم آفریده ام پس پیش مالک جهنم برو تا به تو نشان دهد ! من نزد مالک جهنم رفتم و او از طبقات مختلف جهنم مرا پایین برد تا در طبقه هفتم دیدم که دو نفر هستند که زنجیرهایی از آتش بر گردن آنهاست و

بر سر آنها با پتک می کوبند ! گفتم اینها کیستند؟ مالک گفت آیا بر ساق عرش نظر کرده‌ای که نوشته است: لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته ونصرته بعلى؟! گفتم آری . گفت اینها دشمن محمد و علی هستند ! (. بحار 304/8)

روی عن حبابه الوالبیه انها قالت: رأیت امیرالمومنین ع. فی شرطه الخمیس و معه دره یضرب بها بیاعی الجری و المار ماهی و المیر و الطافی و یقول لهم یا بیاعی مسوخ بنی اسرائیل و جند بنی مروان فقام الیه فرات بن احنف فقال له یا امیرالمومنین و ما جند بنی مروان؟ فقال علیه السلام: اقوام حلقوا اللحی و فتلوا الشوارب فمسخوا.

علامه محمد باقر مجلسی (رحمه الله) به نقل از مرحوم کلینی (رحمه الله) از حبابه الوالبیه روایت کرده که می گوید: دیدم حضرت علی (ع) را در جلو لشکر با تازیانه ای فروشندگان ماهی جری و مار ماهی و ماهی زمیر و ماهی طافی (انواع ماهی های حرام گوشت) را می زدند و می فرمودند: ای فروشندگان مسوخ بنی اسرائیل و بنی مروان. پس فرات بن احنف بلند شد و عرض کرد یا علی لشکر بنی مروان چه کسانی هستند؟

حضرت فرمودند: «اقوام حلقوا اللحی و فتلوا الشوارب فمسخوا». اقوامی بودند که ریشهایشان را می تراشیدند و سیلها را تاب می دادند و خدا هم ایشان را مسخ نمود. (در اثر این دو گناه مسخ شدند و به شکل حیوانات درآمدند). (26)

جوان با نفرین پدر شل شد!

روزی علی(ع) در حال طواف بود که صدای التجاء و مناجات و التماس جوانی را شنید. امام از او دربارهٔ گرفتاریش سؤال کرد.

او گفت: من سالم بودم ولی آنقدر پدرم را اذیت نمودم که او مرا نفرین کرد و من فلج شدم . پدرم تصمیم داشت تا روزی به کنار کعبه

بیاید، و برای شفایم دعا کند ولی قبل از این کار، از دنیا رفت. حال من مانده ام این پاهای شل!

امام به او دعای مشلول را یاد دادند که آنرا بخواند. او این دعا را خواند و پیامبر را در خواب دید که حضرت دستی بر پاهای او کشید و او شفا یافت.^{۶۰}

نهی از منکر امام علی علیه السلام

1 - علامه محب الدین طبری نقل روایت نموده که عمر در حال طواف بود و حضرت علی علیه السلام هم در جلو او مشغول طواف بود که مردی به عمر گفت: ای امیر! حق مرا از حضرت علی علیه السلام بگیر!

عمر گفت: تو چه حقی داری؟

گفت: به من سیلی زد!

عمر به حضرت علی علیه السلام گفت: آیا شما به گوش این مرد سیلی زده‌ای؟

حضرت علی علیه السلام فرمود: آری .

عمر گفت: چرا؟

حضرت علی علیه السلام فرمود: دیدم در حال طواف به ناموس مؤمنین چشم چرانی می کند .

عمر گفت: کار خوبی کردی ای ابالحسن !

آنگاه به آن مرد سیلی خورده گفت: چشم خدا تورا دید - و بر تو سیلی زد - پس حقی به گردن حضرت علی علیه السلام نداری .^{۶۱}

2 - مردم مشغول وضو بودند که شخص قلدری آمد و مردم را تنه زد و خود وضو گرفت . وقتی به حضرت گفتند او را سه ضربه شلاق زد .^{۶۲}

⁶¹ ریاض النضرة، محب الدین طبریج، 2 ص 145.

⁶² امر بمعروف و نهی از منکر، محسن قرائتی

3 - خرمافروشی در مسیر راه سایبان زده بود و مانع راه مردم شده بود .
چند بار به او تذکر دادند و چون گوش نکرد، حضرت سایبانش را آتش زد^{۶۳}

4 - شخصی تصمیم گرفت گوشت خوک بخورد . وقتی امام علیه السلام با خبر شد فرمود : اگر می خوردی بر تو حد جاری می کردم ولی حالا یک شلاق بتو می زنم .^{۶۴}

۶۵

جوان گناهکار و علی (ع)

در روایت است که شخص جوانی نزد امیر المؤمنین آمد و عرض کرد که من لواط انجام داده ام مرا پاک کن امام فرمود برو شاید در حال طبیعی نباشی رفت و فردا آمد گفت ای امیر مؤمنان من فلان کار زشت را انجام داده ام مرا پاک کن امام فرمود برو شاید در حال طبیعی نیستی رفت و روز سوم آمد و عرض کرد ای امیر مؤمنان من فلان کار زشت بزرگ را

⁶³ امر بمعروف و نهی از منکر، محسن قرانتی

⁶⁴ همان

⁶⁵ مفاتیح الجنان

انجام داده ام مرا پاک کن امام باز فرمود برو شاید در حال طبیعی نباشی
روز چهارم آمد و اقرار کرد که من این گناه بزرگ را انجام داده ام امام
فرمودند شما گناه بزرگی که انجام داده ای یکی از سه مجازات را قبول
کن یکی این که با شمشیر کشته بشوی یا این که از کوه پرت بشوی و یا
این که به وسیله آتش سوزانده

بشوی جوان سوال کرد که کدام سخت تر است امام فرمود سوزاندن با
آتش گفت من هم این را انتخاب می کنم امام فرمود پس خودت را
برای اجرای حکم آماده کن جوان اجازه خواست که دو رکعت نماز
بخواند مشغول نماز شد و بعد از نماز عرض کرد خدایا من این گناه
بزرگ را انجام دادم بعد پشیمان شدم ترسان شدم و به سوی جانشین
پیامبر آمدم و من این حکمی که سخت تر

است انتخاب کردم خدایا این مجازات را کفاره ی گناهان من قرار بده
و در آخرت مرا با آتشت نسوزان بعد در حالی که گریه می کرد وارد
گودال آتشی که برایش آماده کرده بودند شد، علی(ع) و اصحاب از این

صحنه به گریه افتادند بعد حضرت فرمود بیرون بیا که ملائکه را به گریه انداختی خداوند توبه ی تو را پذیرفت بیرون بیا و دیگر این کار را نکن

نیک بخت ترین مردم

الإمام علیّ علیه السلام : أَسْعَدُ النَّاسِ مَنْ عَرَفَ فَضْلَنَا ، وَتَقَرَّبَ إِلَى اللَّهِ بِنَا ، وَأَخْلَصَ حُبَّنَا ، وَعَمِلَ بِمَا إِلَيْهِ نَدَبْنَا ، وَانْتَهَى عَمَّا عَنْهُ نَهَيْنَا ، فَذَاكَ مِنَّا ، وَهُوَ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ مَعَنَا .

امام علی علیه السلام : نیک بخت ترین مردم کسی است که فضل ما را شناخت و با ما به خدا تقرّب جست و محبت ما را خالص گرداند و بدان چیزی پرداخت که ما بر آن می خوانیم و از آن چه ما باز می داریم دست شست. چنین کسی از ماست و در فردوس برین با ما خواهد بود.

مرد اذربایجانی:

حکایت مرد آذربایجانی چنان است : که آن مرد روزی به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد که مرا شتری سرکش و شמוש است که به هیچ نوع منقاد نمی شود. فرمود: چون بازشوی برو در آن موضعی که شتر صعب تو در آنجا است و این دعا بخوان : **اَللّهُمَّ اِنِّی اَتَوَجَّهْ اِلَیْکَ اَخ اَن مَرَد مَرَجَعَت کَرَد و بَه اَیْن دَعَا شَتَر خُود رَا رَام**

ساخت و سال دیگر بر آن نشست و به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد از آن پیش سخن که گوید امیرالمؤمنین علیه السلام حکایت رام شدن شتر را به همان نحو که واقع شده بود تقریر فرمود عرض کرد چنان می نماید که نزد من حاضر بودی و معاینه می فرمودی. (مناقب) ابن شهر آشوب 347/2

حکایت مرد یهودی

حکایت مرد یهودی چنان است : که ابواسحاق سبیعی و حارث اعور روایت کرده اند که پیرمدی را در کوفه دیدیم که می گریست و می گفت : صد سال روزگار به سر بردم و جز ساعتی عدل ندیدم گفت : چگونه بود؟ گفت : من حجر حمیریم و بر دین یهودان بودم از بهر ابتیاع اطعام به کوفه آمدم چون به قبه که نام موضعی است در کوفه رسیدم مالهای من مفقود شد به نزدیک اشتر نخعی رفتم قصه خویش بگفتم ، اشتر مرا به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برد آن حضرت چون مرا دید فرمود: یا اخی الیهود علم بلایا و منایا و ما کان و مایکون به نزد ما است من بگویم تو از بهر چه آمدی یا تو مرا خبر می دهی ؟ گفتم بلکه تو بگوی . فرمود: مردم جن مال تو را در قبه ربودند الحال چه می خواهی ؟ گفتم : اگر تفضل کنی بر من و مالم را به من برسانی مسلمان شوم ؛

پس مرا خواست و مرا با خود برد به قبه کوفه و دو رکعت نماز گزارد و دعائی نمود پس قرائت فرمود: **يُرْسَلُ عَلَيْكُمْ اَشْوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنَحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ...** سوره الرحمن ، آیه 35 آنگاه فرمود: ای معشر جن! شما با من بیعت کردید و پیمان نهادید این چه نکوهیده کاری است که مرتکب شدید. ناگاه دیدم مالَم از قبه برون شد، در زمان شهادت گفتم و ایمان آوردم و اکنون که وارد کوفه شدم آن حضرت مقتول شده گریه ام از آن است . ابن عقده گفته که آن مرد از قلاع مدینه بود.(مناقب) ابن شهر آشوب 342/2

قضیه برداشتن کلاغ کفش آن حضرت را

قضیه برداشتن کلاغ کفش آن حضرت را: چنان است که صاحب (آغانی) از مدائنی نقل کرده که یک روز سید حمیری سوار بر اسب در کناسه کوفه بایستاد و گفت : اگر کسی در فضیلت علی علیه السلام حدیثی گوید که من آن را نشنیده باشم و به شعر درنیاورده باشم ، اسب خویش را با آنچه با من است عطا کنم . جماعتی که حاضر بودند حدیث از فضائل علی علیه السلام کردند و سید شعرهای خویش را که موافق آن

حدیث بوده انشاد می کرد تا آنکه مردی روایت کرد از ابوالرّعل مرادی که گفت : حاضر خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شدم و آن حضرت خُفّ خویش را از برای نماز بیرون کرد در زمان ماری میان آن رفت پس چون فارغ شد و کفش خویش را طلبید غرابی از هوا به زیر آمد و آن خُفّ را به منقار گرفت و به هوا برد و از فراز به زمین افکند آن مار از خُفّ بیرون آمد. سید حمیری گفت که تاکنون این حدیث را نشنیده بودم پس اسب خود را و آنچه به او وعده کرده عطا کرد و اشعار متضمّن این فضیلت انشاد کرد که صدر آنها این شعر است :

أَلَا يَأْقُومُ لِلْعَجَبِ الْعُجَابِ

لِخُفِّ أَبِي الْحُسَيْنِ وَلِلْجَبَابِ

(مناقب) ابن شهر آشوب 343/2

طلا کردن آن جناب کلوخ را: و قضیه آن چنان است که مردی منافق از مؤمنی مالی طلب داشت و از او طلبکاری می کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام برای او دعائی کرد آنگاه او را امر کرد تا سنگی و کلوخی از زمین

برگیرد و به حضرت دهد، چون آن حضرت آن حَجَر و مدر را گرفت در دست او طلای احمر شد و به آن مرد عطا کرد، پس آن مرد دین خویش را از آن ادا کرد و زیاده از صد هزار درهم برای او به جای ماند.

(شیخ عباس قمی رحمه الله). (مناقب) ابن شهر آشوب 362/2

تفسیر سأل سائل

ثَعْلَبی روایت کرده است که از سفیان بن عیینه پرسیدند از تفسیر قوله تعالی سَأَلَ سَائِلٌ که در حق کدام کس وارد شده ؟ گفت که سؤ ال کردی مرا از چیزی که پیش از تو کسی سؤ ال نکرده ، پدرم مرا خبر داد که جناب جعفر صادق علیه السلام از پدرش روایت کرده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله به غدیر خم وارد شدند ندا کرد مردم را و چون مردم جمع شدند دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و گفت : مَنْ كُنْتُ مَوْلَا هُ فَعَلَيْ مَوْلَا هُ این امر شایع شد و خبر به شهرها رسید، حارث بن نعمان فِهْری سوار بر ناقه شد آمد به سوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در ابطح به آن حضرت رسید، پس از شتر خویش فرود آمد و او را عقال بست و به خدمت آن حضرت رسید در وقتی که آن جناب در میان صحابه جای داشت پس گفت : یا محمد صلی الله علیه و آله ! امر کردی ما را از جانب خدا که شهادت به وحدانیّت خدا و رسالت تو دهیم پس قبول کردیم آن را از تو، و امر کردی ما را که پنج نماز بگزاریم قبول کردیم و امر کردی که زکات بدهیم قبول

کردیم و امر کردی که حج بکنیم قبول کردیم ، پس به اینها اکتفا نکردی و راضی نشدی تا آنکه گرفتی دو بازوی پسر عَمّت را و بلند کردی او را و بر ما زیادتى دادی او را و گفتی هر که من مولای اویم پس علی مولای او است پس آیا این امر از جانب تو است یا از جانب خداوند عزوجل؟ حضرت فرمود که سوگند یاد می کنم به حقّ آن خدائی که بجز او خدای به حقّی نیست که این یعنی تفضیل علی علیه السّلام بر شما از جانب حق تعالی است . پس حارث به سوی راحله خویش روانه شد در حالتی که می گفت : بار الها! اگر آنچه محمّد می گوید حق است پس بباران ما را سنگ از آسمان یا بیاور ما را عذاب دردناک ؛ هنوز به راحله خود نرسیده بود که حق تعالی او را هدف سنگی نمود آن سنگ بر فرقش فرود آمد و از دُبُرش بیرون شد و او را بکشت . پس حق تعالی نازل فرمود: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقَعِ لِّلْكَافِرِينَ لَئِيسَ لَهُ دَافِعٌ . و جماعتی بسیار از اساطین ائمه سُنَّیه در کتب خود این حدیث را ایراد کرده اند (مناقب) ابن شهر آشوب 391/2

سلام بر اهل گورها

شیخ ابوالفتح رازی رحمه الله روایت کرده که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از دفن صدیقه طاهره علیها السلام فارغ شد به قبرستان رفت و فرمود: سلام بر شما ای اهل گورها، مالهائیتان تقسیم شد و سراهایتان در او نشستند و زنان شما شوهر کردند این خبر آن است که نزد ما است ، خبر آنکه نزد شما است چیست ؟

هاتفی آواز داد که هرچه خوردیم سود کردیم و آنچه از پیش فرستادیم

یافتیم ، و آنچه باز گذاشتیم زیان کردیم
علی (ع) اولین مرد ایمان آورنده

دانشمندان و محدثان نقل می کنند:

حضرت محمد (ص) روز دوشنبه به نبوت مبعوث شد و علی (ع) فردای
آن روز (سه شنبه) با او نماز خواند. (سیره پیشوایان)

امام علی (ع) در خطبه «قاصعه» می فرماید: «آن روز اسلام جز به خانه
پیامبر و خدیجه راه نیافته بود و من سومین نفر آنها بودم. نور وحی و
رسالت را می دیدم، و بوی نبوت را می شنیدم.» (سیره پیشوایان)

حامی و جانشین پیامبر (ص)
پیامبر اسلام به مدت سه سال، از دعوت عمومی خود داری می ورزید و
تنها در تماسهای خصوصی با افرادی که زمینه پذیرش را در آنها
احساس می کرد، آنها را به اسلام دعوت می کرد /
پس از سه سال فرشته وحی نازل شد و فرمان خدا را ابلاغ کرد که پیامبر
دعوت همگانی خود را از طریق دعوت خویشان و بستگان آغاز نماید.
فرمان خدا چنین بود:
«بستگان نزدیک خود را از عذاب الهی بیم ده، و پرو بال مهر و مودت
خود را بر سر افراد با ایمان فروگستر (نسبت به آنان ابراز علاقه و

محبت کن) پس اگر با تو از در مخالفت وارد شوند بگو من از کارهای
(بد) شما بیزارم.»

علت اینکه دعوت خویشان برای نقطه شروع دعوت همگانی انتخاب شد، این است که تا نزدیکان یک رهبر الهی و یا بشری به او ایمان نیاورند و از او پیروی نکنند، هرگز دعوت او درباره بیگانگان موثر واقع نمی شود زیرا نزدیکان همواره از اسرار و رازها و ملکات خوب و بد وی کاملاً واقف و مطلع هستند، از این رو ایمان آنان نشانه وارستگی مدعی رسالت به شمار می رود، چنانکه اعراض و روی گردانی اکثریت قریب به اتفاق آنها نشانه دوری مدعی از خلوص و صفا و صدق در ادعاً است. از این نظر پیامبر به علی (ع) دستور داد که چهل و پنج نفر از شخصیت‌های بزرگ بنی هاشم را برای ضیافت ناهار دعوت کند و غذایی از گوشت همسراهِ بـاشـشـیر آمـادـه سـازد/ مهمانان همگی در وقت معین به حضور پیامبر شتافتند و پس از صرف غذا «ابولهب» عموی پیامبر با سخنان سبک خود مجلس را از آمادگی برای طرح سخن و تعقیب هدف، انداخت و مجلس بدون اخذ نتیجه به پایان رسید و مهمانان پس از صرف غذا و شیر، خانه رسول خدا را ترک گفتند و پیامبر تصمیم گرفت که فردای آن روز، ضیافت دیگری ترتیب دهد و همه آنان را جز ابولهب به خانه خود دعوت نماید. باز علی (ع) به دستور پیامبر غذا و شیر آماده نمود و از شخصیت‌های برجسته و شناخته شده بنی هاشم برای صرف ناهار و استمنا(ع) سخنان پیامبر دعوت به عمل آورد. مهمانان همگی باز در موعد مقرر حضور بهم رسانیدند. پیامبر

ص پس از صرف غذا سخنان خود را چنین آغاز کرد:

«هیچ کس از مردم برای کسان خود چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده ام، نیاورده است. من خیر دنیا و آخرت برای شما آورده ام. خدایم به من فرمان داده که شما را به توحید و یگانگی وی و رسالت خویش، دعوت کنم. چه کسی از شما مرا در این راه کمک می کند تا برادر و وصی و نماینده من در میان شما باشد؟»

او این جمله را گفت و مقداری مکث نمود تا ببیند کدامیک از آنان به ندای او پاسخ مثبت می دهد؟ در این موقع سکوتی مطلق آمیخته با بهت و تحیر بر مجلس حکومت می کرد و همگی سر به زیر افکنده و در

فکـر فـر و ر فـتـه بـودنـد /

ناگهان علی (ع) که سن او در آن روز از 15 سال تجاوز نمی کرد، سکوت را درهم شکست و برخاست و رو به پیامبر کرد و گفت:

«ای پیامبر خدا من تو را در این راه یاری می کنم»، سپس دست خود را به سوی پیامبر دراز کرد تا دست او را به عنوان پیمان فداکاری بفشارد. در این موقع پیامبر دستور داد که علی (ع) بنشیند. بار دیگر پیامبر گفتار

خـود را تـکـرـار نـمـود،

باز علی برخاست و آمادگی خود را اعلام کرد. این بار نیز پیامبر به وی دستور داد بنشیند. در مرتبه سوم نیز مانند دفعات پیشین کسی جز علی برخاست و تنها او بود که بپاخاست و پشتیبانی خود را از هدف مقدس پیامبر اعلام کرد. در این موقع پیامبر (ص) دست خود را بر دست علی زد و جمله تاریخی خود را در مجلس بزرگان بنی هاشم درباره علی بیان

نـمـود و گـفـت:

«هان ای خویشاوندان و بستگان من! علی برادر و وصی و خلیفه من در میان شما است.» (19)

بدین ترتیب نخستین وصی پیامبر اسلام به وسیله آخرین سفیر الهی در آغاز رسالت که هنوز جز عده ناچیزی به آیین وی نگرویده بودند، تعیین گردید / (سیره پیشوایان)

پیش بینی علی (ع) از شهر حله

در روایات آمده: ((اصبغ بن نباته)) می گوید: در جریان جنگ صفین همراه امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بودم در بیابان روی تلی ایستاد سپس به سرزمین خرم و خوش منظری بین بابل و آن تل اشاره کرد و فرمود: ((مَدِينَةُ أَىُّ مَدِينَةٍ؛ شهری براستی چه شهری؟! به به!)). عرض کردم: ای مولای من، گویی شهری را می نگری و از آن یاد می کنی؟ آیا در اینجا شهری بوده و ویران شده است؟ فرمود: ((لَا وَلَكِنْ سَتَكُونُ مَدِينَةً يُقَالُ لَهَا الْحِلَّةُ السَّيْفِيَّةُ يَمْدَنُهَا رَجُلٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ. يَظْهَرُ بِهَا قَوْمٌ أَخْيَارٌ لَوْ أَقْسَمَ أَحَدُهُمْ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَاءٍ قَسَمَهُ)). ((نه در گذشته شهر نبوده بلکه در آینده نزدیک شهر خواهد شد که به آن ((حِلَّة سَیْفِیَّه)) می گویند که مردی از بنی اسد، آن را احداث می کند و در این شهر مردان نیکی برمی خیزند آنچنان در سطح عالی معنویت قرار دارند که اگر یکی از آنها خدا را (برای روای حاجتی) سوگند دهد، قطعاً خداوند حاجت او را روا می نماید و دعایش را به استجابت می رساند)) (علی العلیاری التبریزی، بهجة الامال، ج 3، ص 225).

معجزه پیدا شدن قبر منور علی (ع)

((عبدالله بن حازم)) می گوید: روزی با هارون الرشید (پنجمین خلیفه بنی عباس) از کوفه برای شکار، خارج شدیم، به جانب غریین و ثویّه رسیدیم، در آنجا چند آهو دیدیم، بازها و سگهای شکاری را به سوی آنها روانه کردیم، آنها ساعتی (برای صید کردن) جست و خیز کردند (و نتوانستند آنها را شکار کنند) دیدیم آهوها به تپه ای در آنجا، پناه برده اند و بر بالای آن ایستاده اند، ولی بازها و سگها (که می خواستند از آن تپه بالا روند) سقوط کردند و بازگشتند، وقتی که هارون این منظره را دید، تعجب کرد و حیرت زده شد، سپس آهوها از آن تپه به زیر آمدند، بازها و سگها به سوی آنها شتافتند، آنها به آن تپه رو آوردند و سگها و بازها نیز پس از دست و پا زدن، خسته شده و بازگشتند و این موضوع سه بار تکرار شد.

هارون گفت: بروید شخصی را پیدا کنید و به اینجا بیاورید (در اینجا رازی نهفته است شاید با پرس و جو به این راز پی ببریم).

ما رفتیم و پیرمردی از بنی اسد را یافتیم و او را نزد هارون آوردیم، هارون به او گفت: ((به ما خبر بده که در این تپه و بلندی، چه چیزی وجود دارد؟)).

پیرمرد گفت: ((اگر به من امان بدهید، به آن خبر می دهم)).

هارون گفت: عهد و پیمان با خدا کردم که به تو آسیب نرسانم و تو را از محل سکونتت، بیرون نکنم

پیرمرد گفت: ((پدرم از پداران خود نقل کرده که قبر علی بن ابی طالب (علیه السلام) در اینجا است، خداوند اینجا را حرم امن قرار داده که هرکس به آن پناهنده شود، در امن و امان خواهد بود)). هارون از

مرکب خود پیاده شد و آب خواست و با آن وضو گرفت و در کنار آن بلندی، نماز خواند و خود را به آن خاک مالید و گریه کرد و سپس باز گشت

محمد بن عیسی (یکی از محدّثین) می گوید: من این جریان را شنیدم، ولی قلباً باور نمی کردم تا اینکه پس از مدّتی، رهسپار مکه برای انجام حجّ شدم، در آنجا یاسر (نگهبان زینهای اسبهای هارون) را دیدم، برنامه او این بود که پس از طواف خانه خدا، نزد ما می آمد و می نشست و از هر دری سخن می گفت تا اینکه روزی گفت: شبی من با هارون الرّشید هنگام بازگشت از مکه و ورود به کوفه بودم، به من گفت ای یاسر! به عیسی بن جعفر (یکی از خویشان) بگو سوار شود و آماده گردد، همه سوار بر اسب شدیم و من همراه آنان بودم تا به سرزمین غریین رسیدیم، عیسی پیاده شد و خوابید. اما هارون کنار آن بلندی آمد و نماز خواند و بعد از هر نماز دو رکعتی، دعا می کرد و می گریست و روی آن تپه می غلتید (و خود را به خاک مقدّس آن، خاک آلود می کرد) سپس خطاب به علی (علیه السلام) می گفت: ((ای پسرعمو! سوگند به خدا من فضل و برتری و سبقت تو را در اسلام می دانم و به خدا به یمن وجود تو من به این مقام رسیده ام و به تخت خلافت نشسته ام و تو همان هستی که گفتم، ولی فرزندان تو (نوادگان تو) مرا آزار دهند (72) و بر ضدّ حکومت من خروج می کنند)) سپس هارون برمی خاست و نماز می خواند و بعد از نماز و دعا، این سخنان را تکرار می کرد، باز برمی خاست و نماز می خواند و بعد از نماز دعا، می کرد و می گریست و این سخنان را تکرار می نمود، تا سحر آن شب،

این شیوه ادامه یافت ((.

آنگاه به من گفت : ای یاسر! عیسی را از خواب بیدار کن ، عیسی را بیدار کردم ، به او گفت : ((ای عیسی ! برخیز و در کنار قبر پسر عمویت نماز بخوان)).

عیسی گفت : ((کدام پسر عمویم ؟)). هارون گفت : ((اینجا قبر علی بن ابیطالب (علیه السلام) است عیسی وضو گرفت و نماز خواند و آنان هر دو مشغول به نماز و دعا بودند تا اینکه هوا روشن شد، من خطاب به هارون گفتم : ((ای امیر مؤمنان ! صبح فرا رسید)) آنگاه سوار شدیم و به کوفه بازگشتیم .

((انس بن مالک)) می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

((صَلَّاتِ الْمَلَائِكَةِ عَلَيَّ وَعَلَى عَلِيٍّ سَبْعَ سِنِينَ وَذَلِكَ إِنَّهُ لَمْ يَرْفَعْ إِلَى السَّمَاءِ شَهَادَةً أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ إِلَّا مِنِّي وَمِنْ عَلِيٍّ)).
 ((هفت سال ، فرشتگان بر من و علی (علیه السلام) درود فرستادند چرا که در این هفت سال به آسمان بالا نرفت گواهی به یکتایی خدا و رسالت محمد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مگر از من و از علی (علیه السلام) ((. (نگاهی بر زندگی دوازده امام (ع) (

سلونی قبل ان تفقدونی

((أَصْبَغَ بِنُباته)) می گوید: هنگامی که مردم با علی (علیه السلام) به عنوان خلیفه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیعت کردند ، آن حضرت ، عمامه (یادگار) رسول خدا را به سر بسته بود و لباس (یادگار)

او را بر تن نموده بود. در مسجد از منبر بالا رفت و (ایستاده) پس از حمد و ثنا، مردم را موعظه و نصیحت کرد، سپس نشست و انگشتان دو دست خود را داخل هم گذارد و به زیر ناف نهاد، آنگاه فرمود: ای مردم !

((سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَإِنَّ عِنْدِي عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ...)).
 ((از من پرسید قبل از آنکه مرا نیابید (و از میان شما بروم) چرا که علم پیشینیان و آیندگان، نزد من است)).

بدانید سوگند به خدا! اگر بستر خلافت برایم گسترده شود (و بر آن بنشینم) با پیروان تورات، طبق تورات و با پیروان انجیل، طبق انجیل و با پیروان زبور، طبق زبور، و با پیروان قرآن طبق قرآن، حکم می‌کنم به گونه ای که (اگر) هریک از این کتابها، به سخن درآید بگوید: ((پروردگارا! علی (علیه السلام) مطابق قضاوت تو، قضاوت کرد))، سوگند به خدا! من به قرآن و معانی بلند پایه آن از همه آگاهتر هستم و اگر یک آیه از قرآن نبود (74)، قطعاً شما را به آنچه تا روز قیامت، پدید می‌آید، آگاه می‌کردم)).

سپس بار دیگر فرمود: ((سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي...؛ قبل از آنکه مرا نیابید، از من پرسید، سوگند به خداوندی که دانه را (در دل خاک) شکافت و انسان را آفرید، اگر از هر آیه قرآن از من سؤال کنید به شما خواهم گفت که آن آیه، چه وقت نازل شده؟ و در مورد چه کسی نازل شده؟ و از ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، عام و خاص و محل نزول آن (از مکه یا مدینه) شما را آگاه می‌سازم، سوگند به خدا! هیچ گروهی، اکنون تا روز قیامت، نیست مگر آنکه من رهبر و جلودار و دعوت

کننده آن گروه را می شناسم و می دانم که کدام در مسیر گمراهی گام برمی دارد و کدام در خط رشد و سعادت ((. نگاهی بر (زندگی دوازده امام (ع))

دشمنی منافق با علی (ع)
زید بن حبیش می گوید امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را بر منبر دیدم ، شنیدم می فرمود: ((سوگند به خداوندی که دانه را در دل خاک شکافت و انسان را آفرید، این عهدهی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با من داشت ، به من فرمود:
((إِنَّهُ لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ؛ قطعاً تو را جز مؤمن دوست نمی دارد و تو را جز منافق دشمن نمی دارد)). (زندگی دوازده امام (ع))

قطعاً علی (علیه السلام) و شیعیانش همان رستگاران هستند
جابر بن یزید جعفی از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که گفت: ((از اُمّ سلمه همسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در شأن علی (علیه السلام) سؤال کردم ، گفت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که فرمود:
إِنَّ عَلِيًّا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ؛ قطعاً علی (علیه السلام) و شیعیانش همان رستگاران هستند)). (زندگی دوازده امام (ع))

ایا بتو مژده ندهم؟

((جابر بن عبدالله انصاری)) می گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم به علی (علیه السلام) فرمود: ((آیا تو را شادمان نکنم؟ آیا تو را عطا ندهم؟ آیا به تو مژده ندهم؟)) عرض کرد: ((آری ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من مژده بده)).

فرمود: ((من و تو از یک سرشت آفریده شده ایم، مقداری از آن سرشت، زیاد آمد، خداوند، شیعیان ما را از آن آفرید، وقتی که روز قیامت شود، مردم را به نام مادرانشان بخوانند، جز شیعیان ما که آنان را به نام پدرانشان بخوانند و این به خاطر پاکزادی آنان است)). (زندگی دوازده امام (ع))

دشمن علی (ع) گمراه است

((عبدالله بن جبّله)) می گوید: از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم می گفت: ما گروه انصار روزی در محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اجتماع کرده بودیم، به ما رو کرد و فرمود: ((یا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ بُورُوا أَوْلَادَكُمْ بِحُبِّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَمَنْ أَحَبَّهُ فَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَرُشْدَةٍ وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَغِيَّةٍ)). (77)

((ای گروه انصار! فرزندان خود را بر اساس دوستی علی (علیه السلام) بیازمایید، پس هرکس که علی (علیه السلام) را دوست داشت، بدانید که پاک روش و در راه رشد است و اگر او را دشمن داشت، بدانید که او

در راه گمراهی می باشد)). (زندگی دوازده امام (ع))

آن کس که علمش افزونتر از دیگران است ((انس بن مالک)) می گوید: من خدمتکار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بودم، وقتی که شب نوبت ام حبیبه دختر ابوسفیان بود (یعنی بنا بود آن شب، نزد یکی از همسرانش به نام ام حبیبه باشد) برای آن حضرت، آب وضو آوردم، به من فرمود: ((ای انس! هم اکنون از این در وارد می شود، امیر مؤمنان و سیّد اوصیا، مقدّمترین مسلمین در قبول اسلام، آن کس که علمش افزونتر از دیگران است و بردباریش از همه بیشتر می باشد)).

انس می گوید: من با خودم گفتم خدایا! این شخص را از قوم و قبیله من قرار بده. طولی نکشید که دیدم علی بن ابیطالب (علیه السلام) از همان در وارد شد و در آن هنگام رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وضو می گرفت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آبی که در مشتش بود به روی علی (علیه السلام) پاشید به طوری که چشمان علی (علیه السلام) پر از آب شد. علی (علیه السلام) عرض کرد: ((ای رسول خدا آیا در مورد من تازه ای رخ داده است؟)). پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((از تو جز خیر و نیکی سرنزده، تو از من هستی و من از تو هستم، قرض مرا ادا می کنی و به عهد و پیمان من وفا می نمایی و تو مرا غسل می دهی و در میان قبر می گذاری. و (دستورات اسلام را) به گوش مردم، از جانب من می رسانی. و بعد از من (احکام اسلام را) برای آنان آشکار می سازی)).

علی (علیه السلام) عرض کرد: ((ای رسول خدا! مگر تو احکام الهی را
 برای مردم ابلاغ نکرده ای؟)).
 پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((آری، ولی بعد از من، آنچه
 را که درباره اش اختلاف می کنند، برای آنان بیان می کنی)). (زندگی
 دوازده امام (ع))

سلام بر تو ای امیر مؤمنان

در حدیث مشهور، بریده بن خضیب اسلمی می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من که هفتمین نفر از هفت نفر بودم و عمر و ابوبکر و طلحه و زبیر نیز بودند، دستور داد: ((به علی (علیه السلام) به عنوان امیر و فرمانروای مؤمنان، سلام کنید)) و ما به علی (علیه السلام) اینگونه سلام کردیم (یعنی گفتیم: سلام بر تو ای امیر مؤمنان) و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در میان ما بود (و هنوز از دنیا نرفته بود). (زنجی دوازده امام (ع))

حدیث برائت

یکی از ویژگیهای مخصوص امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آن چیزی است که ((در حدیث برائت)) آمده (که در سال نهم هجرت اتفاق افتاد) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (آیات برائت و یزاری از مشرکان را که در آغاز سوره توبه آمده) نخست به ابوبکر سپرد تا به مکه برود و در مراسم حج آن را اعلان کند، ابوبکر به سوی مکه رهسپار شد، چندان از مدینه دور نشده بود که جبرئیل بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

(نازل شد و عرض کرد: خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید: ((لَا يُؤَدِّي عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ؛ اعلان بیزاری از مشرکان نباید انجام گیرد جز به وسیله خودت یا مردی از خودت)).

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) علی (علیه السلام) را طلبید و به او فرمود: ((بر شتر غضبا سوار شو و به سوی ابوبکر برو و نامه براثت از مشرکین را از او بگیر و خودت آن را به مکه ببر و به مشرکان ابلاغ کن و ابوبکر را مخیر کن ، اگر خواست همراه تو به مکه بیاید و اگر خواست به مدینه بازگردد)).

حضرت علی (علیه السلام) سوار بر شتر غضبا (شتر مخصوص رسول خدا) (صلی الله علیه و آله و سلم) شد و حرکت کرد تا به ابوبکر رسید، همینکه ابوبکر آن حضرت را دید، پریشان گشت و به سوی علی (علیه السلام) متوجه شد وقتی به او رسید، گفت: ((ای ابوالحسن! برای چه آمده ای؟ آیا می خواهی با ما به مکه بیایی و یا برای امر دیگری آمده ای؟)).

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: ((رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرمان داد تا به تو پیوندم و آیات براثت را از تو بگیرم و آن را در مکه برای مشرکان اعلان نمایم و پیمان قبلی با مشرکان را بهم بزنم. (81) و به من دستور داد، تو را به اختیار خودت واگذارم که همراه من بیایی و یا به مدینه بازگردی)).

ابوبکر گفت: من به سوی رسول خدا باز می گردم ، وقتی که به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد، عرض کرد: ((مرا برای اجرای امر مهمی که دیگران برای آن گردن کشیده بودند (تا به افتخار

آن نایل گردند) شایسته دانستی ، وقتی که برای انجام آن به راه افتادم ، مرا برگرداندی ، آیا از قرآن ، آیه ای در این مورد نازل شده است ؟)). رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: نه ، ولی فرستاده امین خدا جبرئیل ، نزد من آمد و این پیام را از جانب خدا برای من آورد که : ((لَا يُؤَدِّي عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ، وَعَلَىٰ مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ ، وَلَا يُؤَدِّي عَنِّْي إِلَّا عَلِيٌّ)) . ((این آیات (برائت از مشرکان را به مشرکان) ابلاغ نکند جز خودت یا مردی از خودت و علی (علیه السلام) از من است و من از علی هستم و از جانب من جز علی آن را ابلاغ نخواهد کرد)). ((حدیث برائت)) با عبارات مختلف در کتب اهل تسنن مانند: ذخائر العقبی ، ص 69. مسند احمد حنبل ، ج 3، ص 212 و ج 1، ص 150 و خصائص نسائی ، ص 28 و تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 322 و... آمده است .

(

همه پرچمدارهای دشمن بدست شیر خدا کشته شدند محمد بن اسحاق روایت کرده است که : در جنگ أحد، پرچمدار سپاه دشمن ، شخصی به نام ((طلحه بن ابی طلحه)) از خاندان ((عبدالدار)) بود علی (علیه السلام) او را کشت ، سپس پسر او ((ابا سعید بن طلحه)) را (که پرچمدار دوّم شده بود) کشت ، سپس برادر طلحه را که ((کلده)) نام داشت کشت و بعد از او ((عبدالله بن حمید)) به میدان آمد، (علی (علیه السلام)) او را نیز کشت ، سپس ((حکم بن آخنس)) به میدان آمد و

به دست علی (علیه السلام) کشته شد.

بعد از او ((ولید بن ابی حذیفه)) و سپس برادر او ((أُمیة بن ابی حذیفه)) و ((أَرْطَاء بن شرحبیل)) و ((هشام بن امیه)) و ((عمر و بن عبدالله و بشر بن مالک و صَوَّاءب (غلام خاندان عبدالدار)) یکی پس از دیگری به دست با کفایت علی (علیه السلام) به هلاکت رسیدند. و فتح و پیروزی به دست علی (علیه السلام) انجام گرفت و مسلمین (فراری) پس از گریز، نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بازگشتند و به دفاع از آن حضرت پرداختند و سرزنش خداوند همه آنان را - به خاطر فرارشان - فرا گرفت، جز علی (علیه السلام) که از این بحران خطیر سرافراز بیرون آمد. (تفسیر برهـان، ج 1، ص 31)

سران یهود بدست شیر خدا کشته شدند

از ویژگیهای زندگی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در جنگ بنی نضیر این بود که یکی از سران یهودیان تروریست را که (در جریان جنگ بنی نضیر) به سوی خیمه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تیر انداخته بود، کشت () و نه نفر از یهودیان (توطئه گر) را به قتل رساند و سر بریده آنان را که همیار بودند به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آورد.

حسان بن ثابت انصاری (شاعر معروف) خطاب به علی (علیه السلام) می گوید:

للهِ اَيُّ كَرِيهَةٍ اَبْلَيْتَهَا
بِبَنِي قُرَيْظَةَ وَالنُّفُوسُ تَطْلَعُ

اردی رئیسهم و آب بتسعة

طورا یشلهم وطورا یدفع

((براستی چه دشواریها و رنجها را در مورد یهود بنی نضیر () تحمّل کردی ، آنگاه که مردم چشم انتظار عملیات تو بودند، رئیس آنان را کشتی و نه نفر از آنان را بازگرداندی ، گاهی آنان را سرکوب می کرد و گاهی از آنان جلوگیری می نمود (تا آسیب به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزنند)). (زندگی دوازده امام (ع))

پاکسازی حرم از بت

وقتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد مسجدالحرام (کنار کعبه) شد، دید 360 بت در آنجا نهاده شده که بعضی از آنها را با بعضی دیگر به وسیله سرب ، به هم چسبانده اند، به امیر مؤ منان علی (علیه السلام) فرمود: ((مشتی از ریگ زمین را به من بده))، علی (علیه السلام) مشتی از خاک و ریگ از زمین برداشت و به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن ریگها را به روی بتها می پاشید و می فرمود:

(وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا).

((و بگو حق فرا رسید و باطل نابود شد، و قطعاً باطل نابود شدنی است)).
(سوره اسراء، آیه 81)

همان دم همه آن بتها سرنگون شدند، سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داد آنها را از مسجد بیرون بردند و شکستند و به دور

ریختند. (زندگی دوازده امام (ع))

کشته شدن أَبُو جَرُولُ به دست علی (ع)
روایت می کنند: مردی از قبیله هوازن (که از لشکر دشمن بود) در حالی که بر شتر سرخ مو سوار شده بود، جلو آمد، در دستش پرچم سیاهی بود که آن را بر سر نیزه بلندی نهاده بود و پیشاپیش لشکر دشمن با مسلمین می جنگید و هرگاه درمی یافت که مسلمین پیروز شده اند، بر آنان یورش می برد و هرگاه یارانش از اطرافش پراکنده می شدند، آن پرچم را برای افرادی که پشت سرش بودند بلند می کرد (و آنان را به کمک می طلبید) آنان به دنبالش حرکت می کردند و او چنین رجز می خواند:

أَنَا أَبُو جَرُولَ لَابْرَاحُ
حَتَّى نُبِيحَ الْيَوْمَ أَوْ نُبَاحُ

((من)) (ابوجرول)) هستم ، و از اینجا بر نمی گردم تا امروز اینان (مسلمین) را تارومار کنیم و یا خود نابود شویم)).

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به او حمله کرد و با شمشیر بر عقب شتر او زد، شتر او در غلتید آن حضرت بی درنگ به خود او حمله کرد و چنان ضربتی به او زد که از پای درآمد و کشته شد، در حالی که آن حضرت این رجز را می خواند:

قَدْ عَلِمَ النَّاسُ لَدَى الصَّبَاحِ
أَنِّي فِي الْهَيْجَاءِ ذُو نَصَاحِ

((مردم در روزها می دانند که من در میدان درگیری و جنگ ، گیرنده

هستم (دشمن را با چنگم می گیرم و او از چنگم رهایی نیابد)).
 کشته شدن ابوجرول ، آغاز شکست مشرکین شد و مسلمانان (نیروی
 جدیدی یافتند) و از هرسو کنار هم آمدند و با تشکیل صف استوار، آماده
 حمله (سرنوشت ساز) شدند در این وقت رسول خدا (صلی الله علیه و
 آله و سلم) این دعا را کرد:

((اللَّهُمَّ اِنَّكَ اَذَقْتَ اَوَّلَ قُرَيْشٍ نَكَالًا فَادِقًا اَخِرَهَا وَبَالًا)).

((خداوندا! تو در آغاز، سختی را بر قریش به عنوان کیفر، چشاندی ، در
 قسمت آخر (نیز) هلاکت را بر آنان بچشان)).

درگیری شدیدی بین مسلمین و مشرکان درگرفت ، پیامبر (صلی الله
 علیه و آله و سلم) وقتی که این وضع (و فرصت به دست آمده) را دید
 بر رکاب زین اسبش ایستاد، به طوری که مسلمانان او را می دیدند،
 فرمود: ((الآنَ حَمِيَ الْوَطِيسُ؛ اکنون تنور جنگ داغ شد (کنایه از اینکه تا
 تنور داغ است ، باید نان پخت و تا چنین فرصتی به دست آمده باید به
 دشمن امان نداد)).

سپس فرمود: ((من پیامبر هستم و دروغی در آن نیست و من فرزند
 عبدالله بن عبدالمطلب هستم)).

چندان نگذشت که دشمنان پشت به جنگ کرده و فرار را برقرار ترجیح
 دادند و سپاه اسلام ، اسیران جنگی را دست بسته به حضور رسول خدا
 (صلی الله علیه و آله و سلم) آوردند و هنگامی که امیر مؤمنان علی
 (علیه السلام) ابوجرول را کشت و لشکر دشمن با کشته شدن ابوجرول
 (غول دلاورشان) ، تارو مار شد، مسلمین ، با پیشتازی حضرت علی (علیه
 السلام) با شمشیر، دشمنان را سرکوب کردند تا آنجا که علی (علیه

السلام) به تنهایی چهل نفر از دشمن را کشت و در همین جریان بود که دشمن شکست سختی خورد و بسیاری از آنان اسیر شدند. ابوسفیان (صخر بن حرب بن اُمّیه که در فتح مکه به اسلام گرویده بود و از سربازان اسلام در جنگ حنین به شمار می آمد) جزء فراریان مسلمان بود (زندگی دوازده امام (ع))

مباهله

پس از آنکه بعد از فتح مکه و پیروزیهای دیگر به دنبال آن اسلام (به طور سریع و وسیع) گسترش یافت و پایه های آن پی ریزی و استوار گشت و دارای شکوه و قدرت چشمگیر شد، از اطراف و اکناف، گروهها و هیأت‌هایی به مدینه آمده و به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شرفیاب می شدند، بعضی رسماً قبول اسلام می کردند و بعضی امان می خواستند (تا در امنیت حکومت اسلامی آسوده خاطر باشند) یکی از این هیأت‌ها که از نجران (مرکز مسیحیان و روحانیون مسیحی واقع در یکی از نواحی یمن) به مدینه آمد، هیأت مسیحیان بود. کشیش بزرگ مسیحیان به نام ((ابوحارثه)) همراه سی نفر از مسیحیان این هیأت را تشکیل می داد، افراد برجسته ای همچون ((عاقب))، ((سید)) و ((عَبْدُ الْمَسِيح)) نیز این هیأت را همراهی کردند اینان در حالی که لباس ابریشمی و صلیب پوشیده بودند، هنگام نماز عصر (114) وارد مدینه شدند پس از آنکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز

عصر را با جماعت خواند، هیئت مزبور که در پیشاپیش آنان اُسقف اعظم مسیحیان (ابوحارثه) قرار داشت، به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدند و بحث و مذاکره شروع شد، به این ترتیب: اسقف ای محمد! نظر شما درباره حضرت مسیح عیسی بن مریم (علیه السلام) چیست؟

پیامبر: ((مسیح بنده خداست و خداوند او را از میان بندگان برگزیده و انتخاب نموده است)).

اسقف: ای محمد! آیا برای مسیح (علیه السلام) پدری که موجب تولد او شده باشد؟

پیامبر: ((آمیزش و جریان زناشویی در کار نبوده، تا او دارای پدر باشد)).

اسقف: پس چگونه مسیح (علیه السلام) را مخلوق می دانی با اینکه هیچ بنده مخلوقی دیده نشده جز اینکه بر اساس زناشویی بوده و پدر داشته است، در پاسخ این سؤال این آیات به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد:

(إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ # الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ # فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ). (سوره آل عمران، آیات 59 - 61).

((مثل عیسی نزد خدا همچون مثل آدم است که او را از خاک آفرید و سپس به او فرمود: موجود باش، او هم فوراً موجود شد، اینها حقیقتی است از جانب پروردگار تو، بنابراین، از تردید کنندگان مباش. هرگاه

بعد از علم و آگاهی که (درباره مسیح) به تو رسیده (باز) کسانی با تو به محاجّه و ستیز برخیزند، به آنان بگو بیایید ما فرزندان خود را دعوت می کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت می کنیم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت می کنیم، شما هم از نفوس خود دعوت کنید، آنگاه مباحله می کنیم و لعنت خود را بر دروغگویان قرار می دهیم).

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) این آیات را برای هیئت مسیحیان خواند [پس از گفت و شنود، هیئت مسیحیان به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) گفتند سخنان شما ما را قانع نکرد ما حاضریم با شما مباحله کنیم].

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) آنان را دعوت به مباحله کرد و فرمود: ((خداوند به من خبر داده که بعد از مباحله، بر آن کسی که طرفدار باطل است، عذاب می رسد و به این وسیله حق از باطل تشخیص داده می شود)).

اسقف در این باره با ((عبدالمسیح و عاقب)) به مشورت پرداخت و تصمیمشان بر این شد که تا صبح فردا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) به آنان مهلت دهد.

اسقف در جلسه سرّی خود به هیئت همراه گفت: ((فردا نگاه کنید ببینید اگر محمد (صلی الله علیه و آله و سلّم) با فرزندان و خاندان خود برای مباحله آمد، از مباحله با او خودداری کنید و اگر با یاران و اصحابش آمد، با او مباحله کنید و نترسید که ادّعایش بر چیزی (محکم) استوار نیست)).

فردای آن روز فرا رسید، دیدند محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از خانه بیرون آمد در حالی که دست امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را گرفته و حسن و حسین (علیهما السلام) در جلو و فاطمه - سلام الله علیها - در پشت سر برای مباحله می آیند. هیأت مسیحی که در پیشاپیش آنان اسقف بود، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را با عده ای دیدند، اسقف پرسید: ((همراهان او کیستند؟)). شخصی به او گفت: این (اشاره به علی (علیه السلام)) پسر عمو و داماد محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و پدر دو پسرش، علی (علیه السلام) است که محبوبترین انسانها در نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد. و این دو کودک، دو پسر دخترش است که پدرشان علی (علیه السلام) است و محبوبترین افراد نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند و آن زن دخترش فاطمه - سلام الله علیها - است که عزیزترین و نزدیکترین انسانها در پیشگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد.

اسقف به عاقب و سید و عبدالمسیح نگاه کرد و گفت: ((به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنگرید که با مخصوصترین و نزدیکترین خاندان خود برای مباحله آمده است و با کمال اطمینان به اینکه حق با اوست آمده اگر او ترس از برهان خود و عذاب داشت سوگند به خدا آنان را با خود نمی آورد، از مباحله با او پرهیزید، سوگند به خدا! اگر به خاطر رابطه با قیصر (شاه روم) نبود، من قبول اسلام می کردم، ولی با او مصالحه کنید و با صلحنامه، مطلب را خاتمه دهید و سپس به وطن خود بازگردید و درباره خود بیندیشید)).

آنان گفتند: ((ما مطیع فرمان تو هستیم)).
 اسقف به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و عرض کرد: ((ما حاضر به مباحله نیستیم، با ما صلح کن به هر شرطی که خودت انتخاب می کنی)).

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با آنان مصالحه کرد که: آنان هر سال دو هزار جامه نو (هر حله معادل چهل درهم تمام عیار) به حکومت اسلامی بپردازند که ارزش هر جامه نو (حله) چهل درهم تمام عیار می باشد و در مورد کم و زیاد شدن قیمت پارچه، معیار همان چهل درهم باشد و آن حضرت صلحنامه را برای آنان نوشت و آنان آن را گرفتند و به وطن خود (نجران) بازگشتند. (زندگی دوازده امام (ع))

ده نمونه از قضاوتهای علی (ع)
 رسول خدا ص در باره علی بن ابی طالب (ع) فرمود او قاضی ترین شماسست. اری علی (ع) برتر از همه قضات تاریخ بشریت است و قضاوتهای او حیرت انگیز می باشد که مشکل ترین پرونده ها را باز می کرد و حل می نمود. به ده نمونه از قضاوتهای قاضی ترین فرد بشر اشاره می نمائیم.

1 - حل مشکل با قرعه

وقتی علی (علیه السلام) به یمن رفت و در آنجا استقرار یافت و به حکومت و داوری از جانب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پرداخت، دو مرد برای داوری نزد آن حضرت آمدند، آنان با شرکت هم کنیزکی را خریده بودند و به طور مساوی هر کدام مالک نیمی از او

بودند، آنان بر اثر جهل به احکام ، هردو در ((طهر واحد)) (فاصله بین دو خون حیض) با او آمیزش کردند، به خیال اینکه این کار جایز است و این ناآگاهی به مسایل از آن جهت بود که آنان تازه مسلمان بودند و اطلاعاتشان به احکام دین ، اندک بود.

آن کنیز، حامله شد و سپس پسری از او متولد شد و آن دو نفر در مورد آن پسر نزاع کردند و هریک از آنان می گفت من پدر او هستم و او پسر من است ، به حضور علی (علیه السلام) آمده و از آن حضرت خواستند تا داوری کنند.

علی (علیه السلام) آن پسر را بین آن دو نفر قرعه زد، قرعه به نام یکی از آنان افتاد و علی (علیه السلام) آن پسر را به او واگذار کرد و او را الزام کرد که نصف قیمت آن پسر بچه را اگر برده است به شریک خود بپردازد و فرمود:

((اگر می دانستم شما از روی آگاهی دست به این کار زدید (و آمیزش حرام را انجام دادید) در مجازات شما، سختگیری بیشتر می نمودم)).
 خبر این داستان به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صحت داوری علی (علیه السلام) را امضا کرد و همین داوری را در اسلام مقرر کرد و سپس فرمود:
 ((الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ يَقْضِي عَلَى سُنَنِ دَاوُدَ (علیه السلام) وَسَبِيلِهِ فِي الْقَضَاءِ)).

((حمد و سپاس خداوندی را که در میان ما خاندان نبوت ، کسی را قرار داد که طبق سنت و روش حضرت داوود (علیه السلام) قضاوت می کند)).

یعنی قضاوت او بر اساس الهام الهی است که همسان وحی است و داوری علی (علیه السلام) همانند آن است که دستور صریح از طرف خدا آمده باشد. (زنگی دوازده امسال (ع))

2 - داوری در مورد گاو که الاغی را کشت در روایات آمده : دو نفر مرد به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدند، یکی از آنان گفت : ای رسول خدا! گاو این شخص ، الاغ مرا کشته است در این باره بین ما قضاوت کن . رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((نزد ابوبکر بروید تا او قضاوت کند)). آنان نزد ابوبکر رفتند و جریان خود را به او گفتند. ابوبکر گفت چرا نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نرفته اید و نزد من آمده اید؟.

گفتند: به حضور آن حضرت رفتیم او ما را به نزد شما فرستاد. ابوبکر گفت : حیوانی ، حیوانی را کشته است چیزی بر گردن صاحب حیوان کشنده نیست !!

آنان به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بازگشتند و قضاوت ابوبکر را به عرض آن حضرت رساندند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((نزد عمر بن خطاب بروید تا او در این باره قضاوت کند)).

آنان نزد عمر رفتند و جریان را گفتند، او گفت : چرا نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نرفته اید و به اینجا آمده اید؟ گفتند: به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفتیم ، او ما را نزد شما فرستاد.

عمر گفت : چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شما را نزد ابوبکر نفرستاد؟.

گفتند: نزد او نیز فرستاد.

عمر گفت : او چه گفت ؟.

گفتند: ابوبکر گفت : حیوانی ، حیوان دیگر را کشته است و چیزی بر گردن صاحب حیوان کشنده نیست .

عمر گفت : به نظر من نیز همین است که ابوبکر گفته !!
آنان به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بازگشتند و همه جریان را به عرض آن حضرت رساندند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنان فرمود: ((به حضور علی بن ابیطالب (علیه السلام) بروید تا او در این مورد قضاوت کند)).

آنان به حضور علی (علیه السلام) رفته و جریان را گفتند.

علی (علیه السلام) فرمود: ((اگر گاو به اصطبل و جایگاه الاغ رفته و الاغ را کشته است ، صاحب گاو باید قیمت الاغ را به صاحبش بدهد و اگر الاغ به اصطبل و جایگاه گاو رفته و گاو او را کشته است ، بر گردن صاحب گاو چیزی نیست)).

آن دو مرد به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بازگشتند و چگونگی قضاوت علی (علیه السلام) را به عرض رساندند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((لَقَدْ قَضَىٰ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بَيْنَكُمْ بِقَضَاءِ اللَّهِ عَزَّاسْمُهُ)).

((علی بن ابیطالب مطابق حکم خداوند متعال بین شما قضاوت نموده است)).

سپس فرمود: ((حمد و سپاس خداوندی را که در میان ما خاندان نبوت ، مردی را قرار داد که طبق سنت حضرت داوود (علیه السلام) در قضاوت داوری می کند)). (زندگی دوازده امام (ع))

3و4 - دونمونه از داوریه‌های علی (ع) در عصر خلافت ابوبکر

الف : عدم اجرای حدّ در مورد شرابخوار جاهل
از طریق روایات سنّی و شیعه نقل شده : مردی را که شراب خورده بود، نزد ابوبکر آوردند، او تصمیم گرفت تا حد شرابخواری (هشتاد تازیانه) را بر او جاری سازد. شرابخوار گفت : من به حرام بودن شراب تاکنون آگاه نبودم .

ابوبکر دست نگهداشت و نمی دانست که چه کند؟ شخصی از حاضران اشاره کرد که در این باره از علی (علیه السلام) سؤال شود. ابوبکر شخصی را به حضور علی (علیه السلام) فرستاد که جواب این سؤال را بگیرد.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: ((دو مرد مورد اطمینان از مسلمین را دستور بده به میان مجالس مهاجر و انصار برود و آن شرابخوار را نیز با خود ببرند و مسلمین را سوگند بدهند که آیا شخصی آیه حرمت شرابخوار را و یا سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) در مورد حرام بودن شراب را بر این شخص خوانده اند و خبر داده اند یا نه ؟ اگر دو مرد از مسلمین گواهی دادند که آیه تحریم شراب را برای او خوانده اند و یا سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) در مورد تحریم شراب را به گوش او رسانده اند، حدّ را بر او جاری ساز و گرنه او را توبه بده و سپس آزادش کن)).

ابوبکر همین کار را انجام داد، هیچ کس از مهاجر و انصار گواهی نداد که آیه قرآن و یا سخن پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم) پیرامون حرمت شراب را برای او خوانده باشد، ابوبکر او را توبه داد و سپس آزادش نمود و به این ترتیب قضاوت علی (علیه السلام) را پذیرفت.

ب: سؤ ال از معنای کلمه ای در قرآن

از ابوبکر سؤ ال شد معنای این آیه چیست که خداوند در قرآن می فرماید: ((وَفَاكِهَةً وَآبًا)) (121) ابوبکر معنای ((آب)) را ندانست و گفت کدام آسمان بر من سایه افکند؟ و یا کدام زمین مرا به پشت گیرد، یا چه کنم در مورد کتاب خدا که چیزی را ندانسته بگویم، اما ((فاکِهَة)) که معنای آن را می دانیم (یعنی میوه) اما معنای ((آب)) را خدا داناتر است. سخن ابوبکر به سمع علی (علیه السلام) رسید فرمود: ((عجبا! آیا او نمی داند که ((آب)) یعنی علوفه و چراگاه؟! و قول خداوند که می فرماید: ((وَفَاكِهَةً وَآبًا)) بیانگر شمردن نعمتهای الهی بر بندگانش است، نعمتهایی از غذا که برای آنان و حیواناتشان آفریده است که به وسیله آن، جان خود را زنده نگه می دارند و بدن خود را نیرومند می سازند)).

((فاکِهَة یعنی: میوه ها برای انسانها، آب یعنی: علوفه و چراگاه برای حیوانات)). (زندگی دوازده امام (ع))

5 و 6 - نمونه های دیگر در عصر خلافت عمر

نظیر این جریانات در زمان خلافت عمر نیز رخ داده است در اینجا به ذکر چند نمونه بسنده می شود:

نجات زن دیوانه

در روایات آمده است که: در زمان خلافت ((عمر بن خطاب)) مردی با

زن دیوانه ای زنا کرد، گواهان عادل بر این مطلب گواهی دادند، عمر دستور داد تا به آن زن، حدّ بزنند، مأمورین، آن زن را می بردند تا حدّ (صد تازیانه) را بر او جاری کنند.

علی (علیه السلام) در مسیر، او را دید و فرمود: ((زن دیوانه از فلان قبیله چه کرده بود که او را می بردند؟))

شخصی به علی (علیه السلام) گفت: ((مردی با این زن زنا کرده و فرار نموده است و گواهان عادل گواهی بر این کار داده اند، عمر دستور جاری ساختن حدّ (تازیانه) بر این زن داده است)).

علی (علیه السلام) فرمود: ((این زن را به نزد عمر رد کنید و به عمر بگویید: آیا نمی دانی که این زن دیوانه از فلان طایفه است و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَفِيقَ؛ قلم تکلیف از دیوانه برداشته شده تا خوب شود)).

این زن عقل خود را از دست داده است، پس مجازات ندارد. آن زن را نزد عمر برگرداندند و گفتار علی (علیه السلام) را به عمر رساندند عمر گفت: ((خدا در کار علی (علیه السلام) گشایش دهد، نزدیک بود با جاری ساختن حد بر این زن، هلاک کردم))، سپس زن را آزاد کرد و گفت:

((لَوْ لَا عَلَيُّ لَهَلَكَ عُمَرُ؛ اگر علی (علیه السلام) نبود، عمر هلاک می شد)). (زندگی دوازده امام (ع))

نجات زن حامله:

زن حامله ای را نزد عمر بن خطاب آوردند که زنا کرده بود، عمر دستور

داد تا او را سنگسار کنند، علی (علیه السلام) فرمود: فرضاً تو بر این زن - بخاطر گناهش تسلط داشته باشی، ولی چه تسلطی بر کودک او در رحمش داری؟ با اینکه خداوند در قرآن می فرماید: (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ...) (سوره فاطر، آیه 18). ((هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد)).

عمر گفت: ((لَا عِشْتُ لِمُغْضَلَةٍ لَا يَكُونُ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ؛ در هیچ کار دشواری زنده نباشم که ابوالحسن (علیه السلام) در آنجا نباشد)).

سپس عمر گفت: ((با این زن چگونه رفتار کنم؟)).

علی (علیه السلام) فرمود: ((او را نگهدار که بچه اش متولد شود و پس از آن اگر سرپرستی برای بچه اش یافت، آنگاه حدّ الهی را بر او جاری کن)).

عمر با دریافت این دستور، شادمان شد و طبق آن رفتار کرد. (زندگی دوازده امام (ع))

7 و 8 - نمونه هایی دیگر از داوری علی (ع) در عصر خلافت عثمان در عصر خلافت عثمان نیز جریاناتی رخ داد که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) تنها گره گشای مشکلات و حوادث بود، به عنوان نمونه:

نجات زنی که همسر پیرمردی شده بود

در روایات سنی و شیعه آمده است که: پیرمردی با زنی ازدواج کرد و آن زن حامله شد، ولی پیرمرد گمان می کرد که کاری صورت نداده و از این رو آن بچه در رحم زن را انکار می نمود و می گفت از من نیست، داوری این جریان نزد عثمان برده شد و او حیران مانده بود که چگونه قضاوت کند، به زن گفت: آیا این پیرمرد، مهر دوشیزگی تو را از بین

برده است ؟))

زن گفت :((نه)).

عثمان (پیش خود چنین نتیجه گرفت که پس زن زنا کرده ؛ زیرا پیرمرد کاری صورت نداده پس دست بیگانه ای در کار است) دستور داد که آن زن را حد بزنند (صد تازیانه به جرم زنا به او بزنند).

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) به عثمان گفت :((در آلت تناسلی زن دو راه وجود دارد، یکی راه خون حیض و دیگری راه ادرار، شاید این پیرمرد هنگام آمیزش ، نطفه خود را روی راه حیض ریخته و آن زن از او حامله شده است ، در این باره از پیرمرد پرسید)).
از او سؤال شد، او گفت :((من نطفه خود را بر جلو آلت تناسلی او ریختم ، ولی مهر دوشیزگی او را برنداشتم)).

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) فرمود:((بچه در رحم از او و فرزند اوست و راءى من این است که این پیرمرد به خاطر انکار فرزندش ، عقوبت (مجازات) شود)).

عثمان طبق دستور علی (علیه السلام) رفتار کرد. (زندگی دوازده امام (ع))

حلّ مسأله پیچیده

در روایت آمده مردی کنیزی داشت (مثلاً نام مرد زید بود و نام کنیز هند) با هند آمیزش کرد و پس از مدّتی پسری از او متولّد شد (مثلاً به نام خالد) سپس زید از هند کناره گرفت و او را همسر غلامش (مثلاً به نام سعید) نمود، بعداً زید از دنیا رفت . هند به خاطر فرزندش (خالد) که از زید داشت آزاد شد (زیرا هند از طریق ارث ، ملک پسرش شد و آزاد

گردید) از طرفی سعید که غلام زید و شوهر آن زن بود، از طریق ارث به همان پسر (خالد) رسید و بعد خالد نیز مُرد و آن غلام (سعید) از طریق ارث، به زن رسید و در نتیجه هند مالک شوهرش سعید شد و سعید برده او گردید (بنابراین، سعید نمی توانست با هند آمیزش کند و بینشان نزاع شد، سعید به هند می گفت تو زن من هستی و هند به سعید می گفت: تو برده و غلام من هستی). برای رفع اختلاف نزد عثمان آمدند، در حالی که سعید می گفت ((او (هند) زن من است و او را رها نمی _____ می _____ نم)).

عثمان گفت: این حادثه یک مسأله پیچیده ای است، امیرمؤ منان علی (علیه السلام) که در آنجا حضورداشت فرمود: ((از این زن پرسید که آیا پس از آنکه از طریق ارث، مالک مرد (سعید) شد آیا آن مرد با او آمیزش _____ کرده است؟)).

هند گفت: ((نه)).

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) فرمود: اگر می دانستم آن مرد آمیزش را (بعد از ارث) انجام داده است او را مجازات می کردم و به هند فرمود: ((برو که سعید برده تو است و هیچ گونه تسلّطی بر تو ندارد، اگر خواستی او را به غلامی بگیر و اگر خواستی او را آزاد کن و یا بفروش؛ زی _____ او در _____ اس _____)).

عثمان داوری علی (علیه السلام) را پذیرفت و طبق آن رفتار کرد. و رویدادهای بسیار دیگری از این قبیل، در عصر عثمان رخ داد که ذکر همین نمونه ها در این کتاب - که بنایش بر اختصار است - کافی است.

(زن _____ دگ _____ دوازده ام _____ ام (ع))

9 و 10 - نمونه هایی از داوریهای علی (ع) در عصر خلافت خود از جمله حوادثی که پس از عثمان و پس از بیعت مردم با آن حضرت رخ داد و مورد داوریهای عجیب علی (علیه السلام) واقع شد، نمونه های زیر است :

قضاوت درباره دو نفر به هم چسبیده

تاریخ نویسان آورده اند، زنی در خانه شوهرش فرزندی زایید که (از کمر به پایین یک نفر بود) و از کمر به بالا دو بدن و دو سر داشت ، خانواده اش در مورد او تردید داشتند که آیا یک نفر است یا دو نفر، به حضور علی (علیه السلام) آمده و از این جریان سؤال کردند تا احکام او (مانند ارث و...) را بدانند.

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) فرمود: ((وقتی که او خوابید او را امتحان کنید به این نحو که یکی از بدن‌ها و یکی از سرها را بیدار کنید، اگر هر دو در یک زمان بیدار شدند، آن دو یک انسان است و اگر یکی از آنان بیدار شد و دیگری در خواب بود، بدانید که دو شخص هستند و حقشان از ارث به اندازه دو نفر است)). (زندگی دوازده امام (ع))

حلّ یک مسأله ریاضی

((عبدالرحمن بن حجاج)) می گوید: از ابن ابی لیلی شنیدم که می گفت : امیرمؤ منان علی (علیه السلام) در حادثه ای قضاوت عجیبی کرد که بی سابقه است و آن اینکه :

دو نفر مرد در مسافرت ، با هم رفیق شدند، هنگام غذا در محلی نشستند تا غذا بخورند، یکی از آنان پنج گرده نان از سفره خود بیرون آورد و دیگری سه گرده نان ، در آن هنگام مردی از آنجا عبور می کرد او را

دعوت به خوردن غذا کردند، او نیز کنار سفره آنان نشست و از آن غذا خوردند، مرد رهگذر پس از خوردن غذا و هنگام خداحافظی، هشت درهم به آنان داد و گفت: این هشت درهم را به جای آنچه خوردم به شما دادم و از آنجا رفت، آن دو نفر در تقسیم پول نزاع کردند، صاحب سه نان می گفت: نصف هشت درهم مال من است و نصف آن مال تو. ولی صاحب پنج نان می گفت: پنج درهم آن مال من است و سه درهم آن مال تو است. آنان نزاع و کشمکش خود را نزد علی (علیه السلام) آوردند و داوری را به او واگذار نمودند. علی (علیه السلام) به آنان فرمود: ((نزاع و کشمکش در اینگونه امور، از فرومایگی و پستی است، صلح و سازش بهتر است، بروید سازش کنید)).

صاحب سه نان گفت: ((من راضی نمی شوم مگر به آنچه حقیقت است و شما در این باره قضاوت به حق کنید)).

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: ((اکنون که تو حاضر به سازش نیستی و حقیقت را می خواهی، بدانکه حق تو از آن هشت درهم، یک درهم است)).

او گفت: ((سبحان الله! چطور، حقیقت اینگونه است؟!)).

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: ((اکنون بشنو تا توضیح دهم: آیا تو صاحب سه نان نبودی؟)).

او گفت: چرا من صاحب سه نان هستم؟

علی (علیه السلام) فرمود: ((رفیق تو صاحب پنج نان است؟)).

او گفت: آری. علی (علیه السلام) فرمود: ((بنابراین، این هشت نان، 24 قسمت (با توجه به سه نفر خورنده) می شود (123) تو (صاحب سه

نان) هشت قسمت نانها را خورده ای و رفیق تو نیز هشت قسمت را خورده و مهمان نیز هشت قسمت را خورده است و چون آن مهمان هشت درهم به شما دو نفر داده ، هفت درهم آن مال رفیق تو (صاحب پنج نان) است و یک درهم آن مال تو (صاحب سه نان) است)).
آن دومرد در حالی که حقیقت مطلب را دریافتند، از محضر علی (علیه السلام) رفتند. (زندگی دوازده امام (ع))

هزار نفر نه یک نفر کم نه یک نفر زیاد می آیند!
حضرت علی (علیه السلام) در محلّ ((ذی قار)) (نزدیک بصره) نشسته بود و از مردم برای (جنگ با ناکثین) بیعت می گرفت ، به آنان فرمود: ((از جانب کوفه هزار نفر - نه یک نفر کم و نه یک نفر زیاد - به سوی شما می آیند و با من تا پای ایثار جان ، بیعت می کنند)).
((ابن عباس)) می گوید: من از این خبر، پریشان شدم و ترسیدم که مبادا یک نفر از هزار نفر کم یا زیاد گردد، آنگاه موجب شک و تردید و دهن کجی منافقین شود (که بگویند دیدی علی (علیه السلام) دروغ گفت) همچنان اندوهگین بودم ، کم کم جمعیتی از جانب کوفه آمدند آنان را شمردم 999 نفر بودند، دیگر کسی نیامد، با خود گفتم : (إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) سخن علی (علیه السلام) را چگونه باید توجیه کرد، همچنان در فکر فرو رفته بودم ، ناگهان شخصی را دیدم که از جانب کوفه می آید، وقتی نزدیک آمد، دیدم لباس موئین پوشیده و شمشیر، سپر و آفتابه به همراه دارد، به حضور امیر مؤمنان علی (علیه السلام) رفت و عرض کرد: ((دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم)).

علی (علیه السلام) فرمود: ((برای چه هدفی بیعت کنی؟)).
او گفت: ((بیعت با تو کنم که پیرو و گوش به فرمان تو باشم و در رکاب تو تا ایثار جان با دشمن بجنگم و در این راستا بمیرم و یا خداوند پیروزی را نصیب تو کند)).

امام علی (علیه السلام) به او فرمود: ((نامت چیست؟)).
او عرض کرد: ((من اویس هستم)).
- به راستی تو اویس قرنی هستی؟
- آری.

امام علی (علیه السلام) فرمود: ((اللَّهُ أَكْبَرُ! حبیبم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من خبر داد که من مردی از اُمّتش را ملاقات می کنم که ((اویس قرنی)) نام دارد، او از افراد حزب الله است و از حزب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد، مرگش قرین شهادت است و از شفاعت او (در قیامت) جمعیتی به تعداد نفرات دو قبیله (بزرگ) ربیع و مُضَر، وارد بهشت می شوند)).

((ابن عباس)) می گوید: ((سوگند به خدا! شادمان شدم و اندوهم در مورد هزار نفر (که کم و زیاد نشود) برطرف شد)). (زندگی دوازده امام (ع))

از دانایی پرسیدم

نظر شما در مورد مولا علی (ع) چیه؟

ایشان پرسید : بهترین مکان کجاست ؟

گفتم : مسجد

پرسید : بهترین جای مسجد کجاست ؟

گفتم : محراب

پرسید : بهترین عمل چیه؟

گفتم : نماز

پرسید : بهترین نماز ؟

گفتم نماز صبح

پرسید : بهترین قسمت نماز؟

گفتم: سجده

پرسید : بهترین قسمت بدن ؟

گفتم : سر

پرسید : بهترین قسمت سر ؟

گفتم پیشانی

پرسید : بهترین ماه ؟

گفتم رمضان

پرسید : بهترین شب ؟

گفتم شب قدر

پرسید : بهترین نحوه مردن ؟

گفتم شهادت

آنوقت به من گفت

مولا علی در ماه رمضان در شب قدر در مسجد در محراب مسجد ،

در حال نماز ،

نماز صبح در سجده نماز فرق مبارکش شکافت

یعنی هنوز مات و مبهوت این نتیجه گیری بسیار زیبا هستم

عقیده ابن عربی درباره امیرالمؤمنین علی ع.در مکاشفه علامه طباطبایی

آیت الله طباطبایی و ابن عربی آیت الله طباطبائی و ابن عربی مکاشفه

علامه طباطبائی و ابن عربی

به نقل از وبلاگ حجت الاسلام فلاح تفتی : تقریباً دو هفته پیش
 برخوردی با حجه الاسلام بخشی از اساتید اخلاق و شاگردان علامه
 طباطبایی (ره) داشتم و چند دقیقه ای با ایشان به گفتگو پرداختم. من از
 ایشان نظر علامه طباطبایی در مورد شخصیت و عقیده محی الدین ابن
 عربی را جویا شدم و ایشان در پاسخ، قضیه ی عجیبی را از علامه
 طباطبایی نقل فرمودند.

علامه طباطبایی در مورد ابن عربی

ابن عربی منکر ولایت ...

حجه الاسلام بخشی فرمودند: بنده در یک جلسه خصوصی که در خدمت
 علامه طباطبایی بودم، ایشان فرمودند: «یکبار در عالم بیداری (نه خواب)
 محی الدین را در اتاق دیدم و از او در مورد ولایت آقا امیرالمؤمنین
 (علیه السلام) پرسیدم. اما محی الدین جوابی نداد و سکوت کرد! علامه

طباطبایی در ادامه فرمودند: من از سکوت او فهمیدم که هنوز در اعتقاد
«!! به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دچار مشکل است

قابل توجه است که حجه الاسلام بخشی تأکید داشتند قضیه ای که علامه
طباطبایی فرمودند در عالم بیداری بوده نه خواب و رؤیا

امروز فهمیدم که علی علیه السلام کیست!

خاطره مقام معظم رهبری: وقتی منزل شهید ارمنی مانوکیان رفتیم و از
شهید تعریف کردند. ما فهمیدیم نام این شهید بزرگوار، شهید
«مانوکیان» است و به اندازه شهیدان «بابایی»، «اردستانی» و «دوران»، پرواز
، بمب افکن رهگیر F عملیاتی جنگی داشته است. خلبان هواپیمایش ۱۴

بوده و بالای صد سُرّتی پرواز موفق در بغداد داشته است. بعد هواپیمايش را توی دژ آهني بغداد می‌زنند و شهید، هواپیما را تا آن‌جا که ممکن است، اوج می‌دهد و هواپیما در اوج تا نقطه صفر خودش که اتمسفر است، بالا می‌آید و بقیه‌اش را به سمت ایران سرازیر می‌کند. موتورهای هواپیما منهدم می‌شوند و هواپیما لاشه‌اش توی خاک ایران می‌افتد؛ ولی چون دیگر سیستم برقی هواپیما کار نمی‌کرده، نتوانسته ایجکت کند و نشد که چتر برای شهید کار کند. سرانجام، هواپیما به زمین خورد و وی به شهادت رسید. او ارمنی‌ای بود که حتی حاضر نشد لاشه هواپیمای جمهوری اسلامی به‌دست عراقی‌ها بیفتد. این بزرگوار در نیروی هوایی، مشهور است.

مادر شهید گفت: آقا! حالا که منزل ما هستيد، من می‌توانم جمله‌ای به شما عرض کنم؟ آقا گفت: بفرمایید، من آمدم این‌جا که حرف شما را بشنوم. گفت: ما هر چند با شما از نظر فرهنگ دینی فاصله داریم، اما در روضه‌هایتان شرکت می‌کنیم؛ ولی خیلی مواقع داخل نمی‌آییم. روز شهادت امام حسین علیه‌السلام، روز عاشورا و تاسوعا، به دسته‌های

سینه زنی امام حسین علیه السلام، شربت می دهیم و می آییم توی دسته های تان می نشینیم؛ ظرف یک بار مصرف می گیریم که شما مشکل خوردن نداشته باشید. توی مجالس شما شرکت می کنیم و بعضی از حرف ها را می شنویم. من تا الآن بعضی چیزها را نمی فهمیدم. می گفتند: مسلمان ها یک رهبری داشتند به نام علی علیه السلام که دستش را بستند و ۲۵ سال حکومتش را غصب کردند؛ نمی فهمیدم یعنی چی! می گفتند: آخر شب، نان و خرما می گذاشت روی کولش می رفت خانه یتیمان که این را هم نمی فهمیدم؛ ولی امروز فهمیدم که علی علیه السلام کیست؛ امروز با ورود شما به منزلمان، با این همه گرفتاری ای که دارید، وقت گذاشتید و به خانه من غیر دین خودتان تشریف آوردید. اُسُقُف ما، کشیش محله ما هم به خانه ما نیامده است! شما رهبر مسلمین هستید. من فهمیدم علی علیه السلام که خانه یتیم هایش می رفت، چه قدر بزرگ است.

سوال و جواب از امیرالمومنین(ع)

شخصی از امام(ع) پرسید

یا علی ، به من بگو واجب کدام است ؟ واجب تر کدام است ؟

نزدیک کدام است ؟ نزدیک تر کدام است ؟

عجیب کدام است ؟ عجیب تر کدام است ؟

مشکل کدام است ؟ مشکل تر کدام است ؟

امیرالمومنین در پاسخ فرمود

واجب ، ترک گناه است و واجب تر از آن توبه‌ی از گناه است

نزدیک ، قیامت است و نزدیک تر از آن مرگ است

عجیب ، بی‌وفایی دنیاست و عجیب تر از آن دل بستن به این دنیای
بی‌وفاست

مشکل ، سرازیر قبر شدن است و مشکل تر از آن با دست خالی سرازیر
قبر شدن است

پرسید و .

یا علی ، به من بگو من از کجا بفهمم خدا عبادت های مرا قبول کرد ؟

از کجا بفهمم خدا گناهان مرا آمرزیده است ؟

از کجا بفهمم خدا عبادت های مرا قبول نکرد و مردود اعلام شد ؟

از کجا بفهمم خدا گناهان مرا نیامرزید و در نامه ی عمل من ثبت شد ؟

امیرالمومنین فرمود

اگر یک عبادتی انجام داده اید و بعد از آن عبادت ، خدا به شما توفیق داد عبادت دوم را انجام بدهید ، آن عبادت دوم دلیل بر آن است که خدا عبادت اول را از شما قبول کرد . چون عبادت اول تان را قبول کرد . لذا به شما توفیق ورود به عبادت دوم را عنایت کرد

اگر شما یک گناه و معصیتی مرتکب شدید ، منتهی بعد از آن گناه خدا به شما توفیق داد یک طاعت و عبادتی انجام داده اید ، این عبادت بعد از معصیت دلیل بر این است که خدا معصیت شما را آمرزیده است و مورد بخشش قرار داد لذا به شما توفیق داد که مرتکب طاعت و عبادتی بشوید.

اگر اول یک طاعت و عبادتی انجام دادید ، بعد از آن عبادت مرتکب گناه و معصیتی شدید ، آن گناه بعد از عبادت دلیل بر این است که خدا عبادت شما را قبول نکرد و مردود اعلام شد لذا مرتکب گناه شدید ، چون اگر عبادت ، عبادت مقبول بود می بایست شما را از گناه بازدارد .

همین که بعد از عبادت معصیت کردید ، این معصیت دلیل بر این است
که آن عبادت مقبول نبود

اگر یک گناهی انجام دادید و بعد از آن مرتکب گناه دوم شدید ، آن
گناه دوم دلیل بر آن است که خدا گناه اول تان را نیامرزید ، لذا مرتکب
گناه دوم شدید. اگر مرتکب گناه سوم بشوید ، گناه سوم دلیل بر این
است که خدا گناه دوم را بر شما نبخشید

پرسید و .

یا علی ، خدا در کتاب زبور داوود پیامبر وحی فرستاد که من چهار چیز
را در چهار جا مخفی نمودم . به من بگو آن چهار چیز کدامند ؟

:امیرالمومنین فرمود

خدا اولیای خود را در میان شما بندگان پنهان نمود پس هیچ بنده ای 1.
از بندگان خدا را کوچک شمارید و او را مورد تحقیر قرار مدهید شاید
او ولی ای از اولیای خدا باشد و شما ندانید

2. خدا رضا و خشنودی خود را در طاعت و عبادت شما بندگان پنهان .
کرد پس هیچ عبادتی را کوچک بشمارید و از آن صرف نظر نکنید شاید
رضای خدا در همان عبادت کوچک شما نهفته باشد و شما ندانید
3. خدا خشم و غضب خود را در گناه و معصیت شما بندگان پنهان نمود ،
پس هیچ معصیتی را کوچک بشمارید و آن را مرتکب نشوید شاید خشم
...خدا در همان معصیت کوچک شما نهفته باشد و شما ندانید
4. خدا اجابت خود را در دعاهاى شما بندگان پنهان کرد پس هیچ دعایی .
را کوچک بشمارید و از آن صرف نظر نکنید شاید اجابت خدا در همان
دعای کوچک شما نهفته باشد و شما ندانید

و پرسید

یا علی ، غذای روح انسان کدام است ؟

امیرالمومنین فرمود : سه چیز است ؛

1. ذکرى که از زبان تان عبور نماید و به قلب شما راه پیدا کند.

توبه ای که نصوح باشد یعنی انسان دیگر به آن گناه بازگشت ننماید. 2.

موعظه ای که بر جان بنشیند و قلب آدم را زیر و رو کند. 3.

پرسید و

. یا علی ، زهد را در یک جمله برای من تعریف کن

امیرالمومنین فرمود : خدا در یک جمله ی قرآن زهد را به زیبایی تعریف

فرمود

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ (سوره مبارکه حدید ، آیه

شریفه 23)

زاهد کسی ست که آنچه از خوشی های زندگی نصیب او می شود ، خود

را نبازد و آنچه از ناخوشی ها نصیب او می شود ، به ناله و زاری نیفتد

دست را بخاطر قرآن بخشیدم...

مردی به نزد امام علی ع.آمد و اعتراف به دزدی کرد و از امام ع.خواست که حد را بر او جاری کند. امام فرمود

«آیا چیزی از قرآن را خوانده ای؟ گفت: بلی! سوره بقره را»

«امام فرمود: «دستت را به سوره بقره بخشیدم

اشعث منافق صدای خود را بلند کرد و گفت

آیا حدی از حدود خدا را تعطیل می کنی؟

امام ع.راه بخشیدن خود را فرمود

تو از کجا این را می دانی؟ اگر بینه بر علیه او اقامه شد امام نمی تواند «
او را عفو کند، و اگر مرد بر علیه خودش اقرار کرد امام می تواند او را
«ببخشد یا دست او را قطع کند»

بلی، امام حد را قبل از اقامه بینه می بخشد. اما بعد از اقامه بینه بر حسب
فقه اهل بیت علیهم السلام این گونه نیست. ضمن اینکه این حکم بعد از
ادای حقوق صاحبان اموال بوده است. به عبارت دیگر بخشش حد، مانع
. از ادای حق صاحبان حقوق نمی شود

پاسخ حضرت امیرالمؤمنین علی ع. به سؤال علم بهتر است یا ثروت؟

جمعیت زیادی دور حضرت علی (علیه السلام) حلقه زده بودند. مردی

وارد مسجد شد و در فرصتی مناسب پرسید

یا علی! سؤالی دارم. علم بهتر است یا ثروت؟

علی (ع) در پاسخ گفت: علم بهتر است؛ زیرا علم میراث انبیاست و مال و

ثروت میراث قارون و فرعون و هامان

مرد که پاسخ سؤال خود را گرفته بود، سکوت کرد. در همین هنگام مرد دیگری وارد مسجد شد و همان طور که ایستاده بود بلافاصله پرسید: اباالحسن! سؤالی دارم، می توانم بپرسم؟ امام در پاسخ آن مرد گفت: بپرس! مرد که آخر جمعیت ایستاده بود پرسید: علم بهتر است یا ثروت؟

علی فرمود: علم بهتر است؛ زیرا علم تو را حفظ می کند، ولی مال و ثروت را تو مجبوری حفظ کنی.

نفر دوم که از پاسخ سؤالش قانع شده بود، همان جا که ایستاده بود نشست. در همین حال سومین نفر وارد شد، او نیز همان سؤال را تکرار کرد، و امام در پاسخش فرمود

علی فرمود: علم بهتر است؛ برای شخص عالم دوستان بسیاری است، ولی برای ثروتمند دشمنان بسیار.

هنوز سخن امام به پایان نرسیده بود که چهارمین نفر وارد مسجد شد. او در حالی که کنار دوستانش می‌نشست، عصای خود را جلو گذاشت و پرسید: یا علی! علم بهتر است یا ثروت؟

حضرت علی در پاسخ به آن مرد فرمودند: علم بهتر است؛ زیرا اگر از مال انفاق کنی کم می‌شود؛ ولی اگر از علم انفاق کنی و آن را به دیگران بیاموزی بر آن افزوده می‌شود.

نوبت پنجمین نفر بود. او که مدتی قبل وارد مسجد شده بود و کنار ستون مسجد منتظر ایستاده بود، با تمام شدن سخن امام همان سؤال را تکرار کرد.

حضرت علی در پاسخ به او فرمودند: علم بهتر است؛ زیرا مردم شخص پولدار و ثروتمند را بخیل می‌دانند، ولی از عالم و دانشمند به بزرگی و عظمت یاد می‌کنند.

با ورود ششمین نفر سرها به عقب برگشت، مردم با تعجب او را نگاه کردند، یکی از میان جمعیت گفت: حتماً این هم می‌خواهد بداند که علم بهتر است یا ثروت! کسانی که صدایش را شنیده بودند، پوزخندی زدند.

مرد، آخر جمعیت کنار دوستانش نشست و با صدای بلندی شروع به سخن کرد: یا علی! علم بهتر است یا ثروت؟

امام نگاهی به جمعیت کرد و گفت: علم بهتر است؛ زیرا ممکن است مال را دزد ببرد، اما ترس و وحشتی از دستبرد به علم وجود ندارد. مرد ساکت شد.

همهمه‌ای در میان مردم افتاد؛ چه خبر است امروز! چرا همه یک سؤال را می‌پرسند؟ نگاه متعجب مردم گاهی به حضرت علی و گاهی به تازه‌واردها دوخته می‌شد. در همین هنگام هفتمین نفر که کمی پیش از تمام شدن سخنان حضرت وارد مسجد شده بود و در میان جمعیت نشسته بود. پرسید: یا اباالحسن! علم بهتر است یا ثروت؟ امام فرمودند: علم بهتر است؛ زیرا مال به مرور زمان کهنه می‌شود، اما علم هرچه زمان بر آن بگذرد، پوسیده نخواهد شد.

در همین هنگام هشتمین نفر وارد شد و سؤال دوستانش را پرسید که امام در پاسخش فرمود: علم بهتر است؛ برای اینکه مال و ثروت فقط هنگام مرگ با صاحبش می‌ماند، ولی علم، هم در این دنیا و هم پس از

مرگ همراه انسان است. سکوت، مجلس را فرا گرفته بود، کسی چیزی نمی گفت. همه از پاسخ های امام شگفت زده شده بودند که نهمین نفر هم وارد مسجد شد و در میان بهت و حیرت مردم پرسید: یا علی! علم بهتر است یا ثروت؟

امام در حالی که تبسمی بر لب داشت، فرمود: علم بهتر است؛ زیرا مال و ثروت انسان را سنگدل می کند، اما علم موجب نورانی شدن قلب انسان می شود.

نگاه های متعجب و سرگردان مردم به در دوخته شده بود، انگار که انتظار دهمین نفر را می کشیدند. در همین حال مردی که دست کودکی در دستش بود، وارد مسجد شد. او در آخر مجلس نشست و مشتی خرما در دامن کودک ریخت و به روبه رو چشم دوخت. مردم که فکر نمی کردند دیگر کسی چیزی بپرسد، سرهایشان را برگرداندند، که در این هنگام مرد پرسید: یا اباالحسن! علم بهتر است یا ثروت؟ نگاه های متعجب مردم به عقب برگشت. با شنیدن صدای علی مردم به خود آمدند

علم بهتر است؛ زیرا ثروتمندان تکبر دارند، تا آنجا که گاه ادعای خدایی می‌کنند، اما صاحبان علم همواره فروتن و متواضع‌اند. فریاد هیاهو و شادی و تحسین مردم مجلس را پر کرده بود.

سؤال کنندگان، آرام و بیصدا از میان جمعیت برخاستند، هنگامیکه آنان مسجد را ترک میکردند، صدای امام را شنیدند که میگفت: اگر تمام مردم دنیا همین یک سؤال را از من میپرسیدند، به هر کدام پاسخ متفاوتی میدادم.

منبع: کشکول بحرانی، ج ۱، ص ۲۷. به نقل از امام علی بن ابی طالب،

ص ۱۴۲

چرا حضرت علی(علیه السلام) نام فرزند خود را عثمان نهاد؟

حال بررسی می کنیم که چرا حضرت علی(علیه السلام) نام فرزند خود را
"عثمان" نهاد.

روایتی در کتب تاریخی ذکر شده که حضرت امیر مومنان
علی(علیه السلام) دوستی داشتند، به نام "عثمان بن مظعون" که او به
عبادت کردن، معروف بود. امام آنقدر وی را دوست می داشتند که

فرزندی از فرزندانشان را به نام او، نامگذاری فرمودند. «إِنَّمَا سَمَّيْتَهُ
عثمان، بعثمان بن مظعون أخی» نام فرزندم را به نام برادرم عثمان بن
مظعون، عثمان نهادم

حضرت علی (علیه السلام) در کتاب شریف نهج البلاغه، عثمان بن مظعون
را بسیار ستوده است. ایشان در مدح او فرموده است: «**كَانَ لِي فِيمَا مَضَى
إِخًا فِي اللَّهِ، تَعْظُمُهُ فِي عَيْنِي صَغِيرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ...**»

در زمان گذشته یک برادر الهی داشتم که مقام و منزلت او در چشم من «
بسیار بزرگ و عظیم می نمود، به علت آن که دنیا در چشم او بسیار
پست و حقیر بود. و او از تسلط نفس اماره و شهوت شکم بیرون بود؛
چیزی را که نمی یافت اشتها نمی کرد، و چون چیزی را می یافت، آن را
بسیار به کار نمی بست

و بیشتر اوقات، در سکوت بود؛ و اگر احیاناً سخنی می گفت، چنان
سخنش مغزدار و پر حقیقت بود که دیگر مجال سخن برای گویندگان
نمی گذاشت و چون آب زلال، ریال عطش پرسش کنندگان را فرو
می نشاند.

و مرد متواضع و ضعیفی بود که دیگران بدین لحاظ او را بزرگ
نمی شمردند و شرائط آداب و حقوق او را رعایت نمی کردند و به او به
دیده حقارت می نگریستند؛ ولیکن در مقام جد و دفاع از حق و حریم
خدا چون شیر ژیان و چون افعی پُر زهر بیابان حمله می نمود.

در مقام استدلال از هیچ حجت و برهانی فرو گذار نبود، مگر آن که خود
به قضاوت راستین خود متکی بوده و با بصیرت کامل در آن امر وارد
می شد؛ و بنابراین هیچ استدلالی نمی کرد مگر آنکه حاکم و پیروز
می شد.

به هیچ عنوان از درد، شکوه و گلایه نمی کرد مگر وقتی که آن درد
برطرف شده و بهبودی حاصل گشته بود.

آنچه می گفت خود نیز عمل می نمود؛ و آنچه را که عمل نمی نمود در آن
مورد چیزی نمی گفت.

زمانی که بالبداهه و ناگهان دو امر بر او روی می آورد که ناچار باید یکی
از آن دو را بجای آورد، آن یکی را که موافق رضای نفس اماره و هوای
خویشتن بود توجه نموده و با آن مخالفت می کرد.» (نهج البلاغه، خطبه

۲۸۹)

امام علی (ع) فرمود : در خاتمه تورات پنج جمله است که دوست دارم
هر روز بامداد آن را مطالعه کنم: 1- عالم بی عمل با شیطان برابر است.
2- سلطان بی عدالت با فرعون برابر است . 3- فقیر طمعکاری که در
برابر توانگران خضوع کند با سگ همانند است. 4- ثروتی که از آن در
امور خیر سودی نبرند با سنگ و آجر یکسان است. 5- زنی که بدون
ضرورت و نیاز بیرون رود با کنیز برابر است. نصایح صفحه 223

نزول سوره العادیات...

علی (علیه السلام) بدستور پیامبر خدا(ص) با سربازان اسلام به سوی عراق رهسپار شد و در مسیر راه ، همه جا علی (علیه السلام) در کنار جاده می رفت ، سپس آنان را در یک راه دشواری برد و از آنجا آنان را به دهانه آن درّه (که دشمن در وسط آن درّه بود) آورد وقتی که نزدیک سپاه دشمن رسید، فرمان داد که یاران ، دهان اسبان خود را ببندند و آنها را در جای مخصوصی نگهداشت و فرمود: ((از اینجا حرکت

نکنید)). و خودش پیشاپیش سپاه حرکت کرد و در یک سوی سپاه ایستاد و همانجا توقف کردند تا سپیده سحر دمید، هماندم از چهار طرف به دشمن حمله کردند، دشمن ناگهان دریافت که غافلگیر شده و قادر به دفاع از خود نیست و در نتیجه دشمنان، تار و مار شدند و مسلمین بر آنان پیروز گشتند و سوره ((عادیات)) (صدمین سوره قرآن) در شائن آنان نازل گردید.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از بازگشت سپاه اسلام، پیروزی مسلمین را به اصحابش مژده داد، و دستور فرمود که: ((به استقبال ((امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بروند.

مسلمین مدینه، در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیشاپیش آنان بود به استقبال علی (علیه السلام) شتافتند. و دو صف را برای استقبال تشکیل دادند. هنگامی که سپاه اسلام فرارسیده همینکه چشم علی (علیه السلام) به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) افتاد (به احترام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از اسب پیاده شد) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود

ارْكَبْ فَإِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ عَنَّكَ رَاضِيَانِ؛ ((سوار شو که خدا و رسولش از))
 .)) تو رضی هستند

علی (علیه السلام) از شنیدن این مژده بر اثر خوشحالی اشک شوق ریخت و گریه کرد، در اینجا بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) رو کرد و این گفتار تاریخی را فرمود

يَا عَلِيُّ! لَوْلَا أَنَّنِي أَشْفَقُ أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَوَائِفٌ مِنْ أُمَّتِي مَاقَالَتِ النَّصَارَى ((
فِي الْمَسِيحِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ (علیه السلام) لَقُلْتَ فِيكَ مَقَالًا لَا تَمُرُّ بِمَلَا مِنْ
النَّاسِ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ لِلْبَرَكَةِ .))

اگر ترس آن نداشتی که گروهی از امت من، مطلبی را که مسیحیان ((
 درباره حضرت مسیح (علیه السلام) می گویند، درباره تو بگویند، در
 حق تو سخنی می گفتم که از هر جا عبور کنی، خاک زیر پای تو را برای
 تبرک بگیرند)). (زندگی دوازده امام (ع)

احترام شایان پیامبر (ص) به علی (ع)

جابر (ره) می گوید: من و عباس عموی پیامبر (ص) در حضور پیامبر (ص) بودیم ، ناگهان علی (ع) نزد ما آمد و سلام کرد، پیامبر (ص) به احترام او برخاست و جواب سلام او را داد و بین دو چشم او را بوسید و سپس با احترام خاصی آن حضرت را در جانب راست خود نشاند.

عباس عرض کرد: ای رسول خدا آیا علی (ع) را دوست داری ؟

پیامبر (ص) فرمود:

یا عم و الله ، ان الله اشد حبا له منی

(ای عمو! سوگند به خدا، خداوند بیشتر از من علی (ع) را دوست دارد)

سپس فرمود: خداوند، فرزندان هر پیامبری را در نسل خود آن پیامبر

قرار داد ولی فرزندان مرا در نسل علی (ع) قرار داده است (ذخائر

(العقبی طبری ، ص 67)

بَنی آدَم اعضای یکدیگرند

که خوبان آن نوگر حیدرند

همان ها که بر "عشق" نوگر شدند

ز حور و پری و ملک برترند

بُود نوگری بر درش افتخار

که خاک رهش میثم و قنبرند

مُحِبَّان حیدر علی طینت اند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

مدد گیرد از صاحب ذوالفقار

علی بی بدیل است و مثل علی

نزاید دگر مادر روزگار

إِهَانَت كُنْدَ گَر کسی بر ولی

دگر عضوها را نماند قرار

تو گزِ محنتِ دیگران بی غمی

مَزَن لافِ عشقِ علی را دمی

علی بوده غمخوار درماندگان

علی بوده بر زخمِ دین مرهمی

"اگر یار بیچاره ای" یا علی

"و گر غیر اینست" نامحرمی

تو گر مُنکرِ مُرتضی بوده ای

نَشاید که نامت نهند آدمی

امام علی ع. بسیار صدقه می داد و به مستمندان کمک مالی می کرد.

شخصی به آن حضرت عرض کرد: کم تصدق الا تمسک! چقدر زیاد صدقه می دهی، آیا چیزی برای خود نگه نمی داری؟

امام علی ع. در پاسخ فرمود: آری به خدا سوگند، اگر بدانم که خداوند انجام یک واجب - و انجام یک وظیفه - را قبول می کند، از زیاده روی

در انفاق خودداری می کردم، ولی نمی دانم که آیا این کارهای من مورد قبول خداوند هست یا نه؟ چون نمی دانم، آنقدر می دهم تا بلکه یکی از آنها قبول گردد

"ما در لحظه مرگ دوستانمان بالا سرشان می رویم"

شاگرد شیخ انصاری دچار شک به این روایت شده بودند که امیرالمومنین ع. فرمودند "ما در لحظه مرگ دوستانمان بالا سرشان می رویم" برایش سوال شده بود که چگونه حضرت ع. بالا سر همه می روند؟ شاگرد شیخ سب امیرالمومنین ع. را خواب دید. حضرت علی ع. تشریف آورده بودند منزلشان. به هر طرف که نگاه می کرد چهره امیر المومنین علی ع. را می دید. حضرت ع. به او فرمودند: شیخ آنچه ر

فضائل ما می گویند شما بپذیرید و شک نکنید من بالای سر همه
دوستانم در لحظه مرگ می آیم ولو اینکه همشان در یک لحظه در حال
جان دادن باشند.

ماده موجودات؟

امام صادق ع. به جابر بن حیان علم ماده را آموزش داد. آنگاه به او
فرمود

ای جابر! اگر من تو را لایق و سزاوار نمی دانستم این علم را به تو نمی
آموختم. سپس امام با ذکر مطالبی دیگر، فرمود: جابر! این همان مشکلی

بود که دانشمندان یونان با آن مواجه بودند و برای حل آن نامه‌ای به معاویه نوشتند و سوال کردند که: ماده اصلی موجودات چیست؟

معاویه نیز همه دانشمندان شهر شام را جمع کرده و از آنان سوال کرد لیکن همگی آنها از پاسخ آن عاجز شدند. معاویه ناچار شد برای حل این پرسش شخصی را نزد امیرالمؤمنین ع. بفرستند تا جواب بگیرد. لذا شخصی را روانه شهر مدینه کرد. نماینده معاویه وقتی خدمت امام ع. رسید سوال را خدمت ایشان داد.

امیرالمؤمنین ع. در پاسخ فرمود: ماده موجودات آب است.

معاویه آن پاسخ را نیز برای پادشاه روم فرستاد.

راس الجالوت دانشمند یهودیان خدمت آن حضرت رسید و گفت: یا علی! این جوابی که بیان کردید آیا مدرک قرآنی دارد؟

حضرت فرمود: آری! آنجا که در سوره انبیاء آیه ۳۰ می فرماید:

(وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا) (بحار الأنوار ج ۴۰ ص ۲۲۴)

معاویه عصبانی می شود...

معاویه وارد مکه شد،

گروهی بر معاویه وارد شدند و گفتند: آیا میدانی که ابن عباس تفسیر

قرآن میکند

معاویه گفت

خب ابن عباس پسر عمه ی پیغمبر بوده، او از هاشمیان است! اگر او
!نکند که تفسیر کند؟

گفتند: تفسیر میکند آیات رو به نفع علی بن ابیطالب! ما از این شاکی
!هستیم

معاویه گفت: خودم رسماً وارد مجلس میشوم و جمعشان را برهم میزنم

معاویه وارد مجلس تفسیر ابن عباس میشود، ابن عباس با چنان کیفیتی
!تفسیر آیات میکرد که معاویه هیچ جای اعتراضی بر خود ندید

:بعد از مجلس معاویه رو به ابن عباس کرد و گفت

ابن عباس تو تفسیر آیات میکنی یا فضائل علی بن ابیطالب را بازگو میکنی؟

ابن عباس گفت

معاویه به من بگو کجای قرآن است که فضائل علی بن ابیطالب نیست؟
از خودت هم سوال میکنم جواب میدهی؟

اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ "این آیه برای کیست معاویه؟"

معاویه گفت

رسول خدا فرمود منذر این امت منم و هادی وجود علی بن ابیطالب است! ولی ابن عباس حتما باید این آیه را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا" بگو این آیه برای کیست معاویه؟

معاویه گفت : این هم قصه ی طهارت و عصمت علی بن ابیطالب و اهل بیتش است، درست! ولی حتما باید این را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ" معاویه این آیه برای کیست؟

معاویه گفت : زمانی که علی بن ابیطالب انگشتر در راه خدا داد این آیه بر حق علی نازل شد، قبول دارم! ولی حتما این را باید بخوانی؟

ابن عباس گفت : "عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ" معاویه بگو این آیه در حق کیست؟

معاویه گفت : رسول خدا فرمود خبر عظیم علی بن ابیطالب است که هم مردم ازش میپرسند و هم من از علی خواهم پرسید، ولی ابن عباس حتما باید این را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا" بگو بینم این آیه برای کیست؟

معاویه گفت : پیغمبر فرمود حبل الله علی بن ابیطالب است دست به دامن علی بزنید و جای دیگر نروید که گمراه میشوید. ولی باید همین را تفسیر کنی؟

ابن عباس گفت : "كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ" این آیه برای چیست معاویه؟

معاویه گفت : این قصه قصه ی علم علی بین ابیطالب است که خدا همه ی علم جاری رو در سیره ی او تعریف میکند، ولی لازم است حتما این را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ" بگو به من که این آیه برای کیست؟

معاویه گفت : این هم ماجرای مباحله با اهل نجران است که خدا در این آیه علی بن ابیطالب را نفس پیغمبر میخواند، ولی برای مردم حتما باید همین را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "سَالِ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ" این آیه برای چیست معاویه؟

معاویه گفت : روز غدیر شخصی نزد رسول خدا آمد و گفت این سخنان از خودت بود یا از خدا؟ پیغمبر فرمود امر رسالت بود،

شخص رو به پیغمبر کرد و گفت به خدا بگو بر من عذاب وارد کند که تحمل ولایت علی را ندارم و خداوند جلوی همگان دشمن علی را هلاک کرد، ابن عباس قبول دارم! آیا باید همین آیه را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ" این آیه دیگر برای چیست معاویه؟

معاویه گفت : این هم ماجرای ابلاغ ولایت علی بن ابیطالب است قبول دارم! ولی این را حتما باید بازگو کنی؟

ابن عباس گفت : "أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ" معاویه به من بگو این دگر برای چیست؟

معاویه گفت : این آیه هم اکمال دیانت در پرتوی ولایت علی بن ابیطالب
است ولی آیه ای دیگر بخوان نه این

ابن عباس از جا بلند شد و گفت

معاویه به من بگو کجای قرآن را بخوانم که فضل علی بن ابیطالب
نباشد؟! کجا را بخوانم که از علی بیان نشده باشد

"معاویه گفت : اصلا ابن عباس بخوان "إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا

ابن عباس: معاویه در این مورد هم شرمنده تم که حتی این آیه هم فضل
علی بن ابیطالب است

معاویه گفت : علی در این آیه دگر چه میکند ابن عباس؟

ابن عباس گفت : نشنیدی بعد از رسول خدا یک سال نگذشته بود که زلزله ای بر مدینه آمد که همه ی مردم از شدت وحشت از خانه به در شده بودند و علی در میانشان حاضر شد و خواند این آیه را و پایش را بر زمین کوبید و فرمود

زمین ! ابوتراب بر تو امر میکند آرام گیر

معاویه که از غضب بر خود میپیچید گفت

ابن عباس راحت بگو تا قرآن باشد، علی هم خواهد بود (بحار الانوار ج ۴۴ ص ۱۲۵)

عمر به قیصر_ روم نامه نوشت که یا مسلمان شوید یا مهای جنگ
شوید.

قیصر در جواب عمر نوشت من به همراه این نامه چهار نماینده از چهار
دین برای شما فرستادم یکی پیرو عیسی دیگری پیرو موسی و دیگری
پیرو داوود و آن یک پیرو ابراهیم خلیل اگر توانستی آن نمایندگان را
قانع کنی من شخصا مسلمان شده و کشورم را به شما تسلیم خواهم کرد
عمر با چهار نماینده رو برو شد هر چهار تا به اتفاق به عمر گفتند مژده
دین شما را در کتب خود داریم و میدانیم که آخرین شریعت تمام کتب
ما را میداند و معجزه از پیامبران ما نشان میدهد و ما اکنون منتظریم
عمر به مشاوران خود گفت من شش ماه تمام جان کدم که توانستم
سوره بقره را حفظ کنم حال از کتاب اینها بخوانم؟ مشاوران به اتفاق
گفتند آنها را به علی واگذار چرا که اگر نتواند انجام دهد رسوا میشود
که علی توانایی انجام چهار معجزه و خواندن چهار کتاب آسمانی را
ندارد

پس به این طریق آبروی علی میرود

پس عمر به دنبال مولای ما علی (ع) فرستاد اما علی ع فرمود هر کس
بامن کاری دارد خودش می آید

اینجا عمر دوباره از مولای ما خواهش کرد پس مولا فرمود هر کس مرا
بخواهد اینجا می آید

پس با اجبار عمر و مشاورانش و چهار نماینده به نخلستان رفتند مولا در
حال آبیاری بود پس عمر جریان نمایندگان را به مولا گفت

مولا علی (ع) پیرو دین داوود را صدا زد او جلو آمد علی گفت زبور را باز
کن صفحه فلان را پیدا کن و شروع کرد به خواندن زبور از حفظ آنهم به
صوت داوود نبی

پیرو داوود از هوش رفت وی را به هوش آوردند

پس مولا بیل خود را از دسته جدا کرد و بیل را مانند خمیر در آورد و از
آن زرهی بافت پس به پیرو داوود فرمود آیا قانع شدی او با احترام
فراوان مرید علی شد

پس مولا پیرو موسی را فرا خواند و به وی گفت کتاب تورات را باز کن
فلان صفحه را بیاور و شروع کرد از تورات چند صفحه خواند و دسته بیل
خود را بر زمین انداخت پس چوب همچون عصای موسی به اثردها تبدیل
شد که سخت به عمر غضب داشت عمر گفت ای ابا الحسن الامان پیرو
موسی از هوش رفت پس مولا دست به اثردها برد و دوباره به حالت
اولش برگشت و شد دسته بیل پس به پیرو موسی فرمود قانع شدی پیرو
موسی فوراً به مولا سجده کرد و گفت حقا که تو سرور جهانیانی
پس بفرمود آتشی فراوان ساختند حضرت به پیرو ابراهیم گفت فلان
صفحه از کتاب خود را باز کن و از کتاب او چند صفحه خواند و قدم زنان
وارد آتش شد عمر در پی او رفت اما دامنش آتش گرفت و فوراً به عقب
برگشت مولا از درون آتش صدازد که ای پیرو ابراهیم قانع شدی؟ او
هم چون دیگران سر تعظیم فرود آورد پس به اتفاق وارد قبرستانی
قدیمی شدند، حضرت امر کرد گوشه ای از قبرستان را کنند به اندازه
زیادی گود شد پس بفرمود ای بنده خدا به اذن خدا بلند شو این علیست
که تورا صدا میزند پس صدایی نیامد عمر گفت یا اباالحسن این دیگر از

عهده تو خارج است نمیتوانی، پس از چندی هیکلی از زیر خاک سر
برآورد و گفت لیبک یا سیدی، آن هیکل آنچنان بزرگ و وحشتناک بود
که عمر از هوش رفت و خود را نجس کرد پس از مولا پرسید ای سرور
مومنان امری داشتید مولا فرمود خود را معرفی کن او گفت من در زمان
نوح زندگی میکردم متأسفانه به نوح ایمان نیاوردم پس اینگونه تا بحال
در عذاب گرفتار بودم من در دخمه ای عذاب میشدم شما مرا صدا زدید
تا زنجیر از پای من گشودند طول کشید اما در راه شنیدم به برکت قدوم
شما خدا مرا بخشیده پس مولا فرمود بجای خویش
باز گرد و شکر بسیار کن پس او دوباره به زیر خاک رفت مولا به پیرو
عیسی فرمود انجیل را باز کن فلان صفحه را بیاور و شروع کرد به
خواندن انجیل از حفظ تمام چهار نماینده به مولا تعظیم کردند و مسلمان
شدند و عمر نامه ای به نمایندگان داد که قیصر باید کشورت را تسلیم
کنی پس پیکی از قیصر برگشت و گفت قیصر فرموده تو ارزش نامه
نداری پس شفاهی جوابت میدهم زمانی که آن بزرگواری که آبیاری

میکرد بر مسند حکومت نشست من هم کشورم را تسلیم میکنم...(بحار

(الانوار ج 10 صفحه 60

"جانم فدای امیرالمومنین علی"ع"

ایثار علی

روزی علی (علیه السلام) وارد خانه خود شد و دید حسن و حسین علیهما السلام نزد فاطمه زهرا علیها السلام ناراحتند.. حضرت سؤال کرد چرا روشنایی چشمان من ناراحتند؟ فاطمه زهرا علیها السلام گفت: اینها گرسنه اند و یک روز است که چیزی نخورده اند! علی (علیه السلام) پرسید: پس این دیگ بر سر آتش چیست؟ گفت: در دیگ تنها آب است که برای دل خوشی فرزندانم بر سر آتش نهاده ام! علی (علیه السلام) دلتنگ شد، عبایی که داشت به بازار برد و فروخت و با 6 درهم آن خوراکی تهیه کرد. وقتی که به سوی خانه باز می گشت فقیری به حضرت گفت: آیا کسی در راه خدا وام می دهد که چند برابر گردد؟ علی (علیه السلام) همه آن خوراکی را به او داد و چون به خانه رسید فاطمه علیها السلام پرسید: یا علی! توفیق یافتی و چیزی آماده کردی؟ گفت: آری. لیکن همه آن را به بینوایی دادم. فاطمه علیها السلام گفت: چه خوب کردی تو همیشه توفیق کار خیر می یابی! علی (علیه السلام) برگشت تا برای نماز به مسجد برود، در راه کسی را دید که گفت: یا

علی (علیه السلام) این شتر را من می فروشم. علی (علیه السلام) گفت: من فعلا پولی ندارم، آن شخص گفت:

به تو فروختم هر وقتی که پولی به تو رسید به من باز دهی! علی (علیه السلام) آن شتر را به 60 درهم خرید و حرکت کرد که ناگهان شخصی دیگر رسید و عرض کرد یا علی (علیه السلام) این شتر را به من بفروش. علی (علیه السلام) گفت: فروختم به چه قیمت می خری؟ گفت 120 درهم. علی (علیه السلام) شتر را داد و پول را گرفت و نیمی از آن را به برگشت و ام و نیم دیگر را به کار خود برد در این وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و ماجرا را از علی (علیه السلام) شنید و فرمود: فروشنده جبرئیل و خریدار میکائیل بود و این آن وامی بود که به آن فقیر بخشیدی (کشف الاسرار، ج 1)

ثروت امام علی (ع)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: حضرت علی (علیه السلام) روزی از کنار جمعی از قریش عبور می کرد، آنها وقتی پیراهن کهنه و پاره آن حضرت را دیدند اظهار کردند که علی (علیه السلام) فقیر و تهیدست است و بر اثر فقر پیراهن پاره پوشیده است، هنگامی که امام علی (علیه السلام) سخن آنها را شنید به متصدی نخلستانهای احدائی خود فرمود: امسال خرماها را به فقرانده بلکه خرماها را به بازرگانان بفروش و پول آنها را در همان انباری که خرماها را در آنجا جمع می کردی بگذار.

متصدی طبق دستور علی (علیه السلام) رفتار نمود آنگاه کیسه ای پر از پول تهیه شد و آن را در انبار گذاشت.

سپس علی (علیه السلام) برای همان هایی که حضرتش را تهیدست می پنداشتند، پیام فرستاد و آنها را دعوت کرد آنان به حضور علی (علیه السلام) آمدند، سپس امام برای پذیرائی خرما طلبید متصدی برای

آوردن خرما از انبار بالا هنگام پائین آمدن پایش به کیسه خورد و کیسه
پر از پول پاره شد و پولهای زیاد آن در زمین پخش گردید

آن افراد از روی تعجب گفتند: ما هذا یا ابالحسن؛ ای علی! این پولهای
زیاد چیست؟

آن حضرت در پاسخ آنها فرمود: هذا مال من لا مال له؛ این مال کسی
است که مال

ندارد! سپس جلو چشم آنها، آن پولها را تقسیم کرده و برای مستمندانی
که هر سال برایشان خرما می فرستاد، فرستاد و به آنها نشان داد که
ساده زیستی علی (علیه السلام) به خاطر فقر آن حضرت نیست [سفینه
(البحار، ج 2، ص 558)

میر میدان قضاوت علی (ع)

روزی پیرمرد سالخورده با دوشیزه ای عروسی کرد. در شب زفاف در همان حال که عروس را به آغوش داشت مرگش فرا رسید به هنگام سحر جنازه اش را از حجله به گورستان بردند ولی پس از چندی آثار حاملگی در عروس یک شبه آشکار شد این پیرمرد از زنان دیگرش پسران و دختران بزرگ داشت فرزندان او یکباره جنجال برآوردند که عروس جوان باکس دیگری هم بستر شده و می خواهد فرزند حرام زاده ی خود را در میراث ما شریک کند ولی عروس ادعا می کرد که این از همان شوهر پیرمرد می باشد و محصول شب زفاف آنهاست دوره ی حمل به سر آمد و نوزاد پسر بچه بود از این ماجرا سه چهار سال گذشت اما فرزندان آن پیرمرد این بچه را حرام زاده می شمردند و میراثش را تسلیم نمی کردند این داوری را به خلیفه عمر واگذار کردند وقتی عمر جریان را مطلع شد برایش روشن شد این عروس یک شبه زنی بدکاره

است و فقط بخاطر ثروت آن مرد این وارث حرام زاده را درست کرده باز هم طبق همیشه با خشم و خشونت دستور داد، زن را سنگسار کنند ولی علی (علیه السلام) فرمود: شتاب نکنید، آیا پدر شما با این زن هم بستر شده یا نه. عرض کردند: بله یا اباالحسن. ولی فقط یک شب آنهم یکبار و در همان حال از دنیا رفت. علی (علیه السلام) کودک را خواست و بعد وادارش کرد با چهار پنج کودک دیگر به همان سن و سال که در گوشه ای بازی می کردند بازی کند. بچه ها مشغول بازی شدند. علی (علیه السلام) مشتی خرما بدست گرفت و چند قدم دور از بازیگاه، بچه ها را صدا کرد فرمود: هر کدام از شما که زودتر بطرف من بدود از این خرما هم بیشتری خواهد داشت بچه ها به اشتیاق خرما هر کدام به سرعت خود را به علی (علیه السلام) رساندند ولی این بچه ی مشکوک وقتی خواست برخیزد دو دستش را بر زمین گذاشت و باسستی از جایش برخاست و دیرتر از همه به دنبال سایر بچه های دیگر خود را به علی (علیه السلام) رساند. علی (علیه السلام) به عمر و حاضرین فرمود: به علت همین سستی و بدلیل همین ضعف که این کودک دارد از نطفه ی آن پیرمرد بوجود آمده است. زیرا بی آنکه بیمار باشد از همسالان خود

عقب مانده است. فرزندان پیرمرد از تهمت خود معذرت خواستند و
پسر را به برادری خود گرفتند. (کتاب معصوم دوم)

علی و لشکر کتیبه

در جنگ صفین معاویه لشکری بیست و پنج هزار نفری را تدارک دید و در نوع خود در تمام جوانب این مجموعه بیست و پنج هزار نفری را مجهز نمود، با تدارک وسائل و اسلحه و از حیث زره و کلاه خود و کاملترین تمرینات، آنها را جهت نبرد با سپاه امام علی (علیه السلام) آماده نمود تمامی این لشکر از فرق سر تا پا غیر از دو چشم آنها غرق آهن بود، به شکلی که هیچ جائی جهت نفوذ تیر یا شمشیر در آن نباشد و تمامی آنها را سوار بر اسب کرد تا روحیه لشکر علی (علیه السلام) را با هیبت این لشکر در ابتدای نبرد تضعیف نماید این لشکر را کتیبه نامید و راهی میدان کرد. لشکریان حضرت امیر (علیه السلام) وقتی این وضعیت را دیدند جرات مقابله با آنها در خود ندیدند چون وضع جبهه مقابل را می دیدند چگونه است نه جای شمشیر زدن بود نه راه نفوذ، علی (علیه السلام) از صف لشکریان خود بیرون آمد و لشکر خود را به تذکراتی هشدار داد و آنها را برای نبرد تشجیع نمود آنگاه به آنها فرمود: به شما

بگویم این لشکر کتیبه معاویه را در هم خواهم کوبید کسی حق ندارد از جای خود تکان خورد. آنگاه حضرت ذوالفقار را در دست گرفت و حمله کرد حضرت آنچنان جنگید که تمامی لشگر پا به فرار گذاشتند. علی (علیه السلام) به تعقیب آنها پرداخت فراریان آنها خود را به خیمه معاویه رساندند معاویه که منتظر بود این لشگر برود و همه لشکر علی (علیه السلام) را درهم بکوبد و بیاید؛ دید همه شکست خورده با کشته های فراوان برگشته اند. معاویه گفت: ای وای بر شما کی شما را اینطور کرده؟ مگر لشکر علی (علیه السلام) چند برابر شما بود؟ همه گفتند: معاویه ما که لشکر علی (علیه السلام) را ندیدیم ولی ما هر وقت نگاه می کردیم می دیدم علی (علیه السلام) پشت سرماست و با ذوالفقار حمله می کند. همین قدر بدان که هر که کشته شده به شمشیر علی (علیه السلام) کشته شده و هر که نیزه خورده به نیزه علی (علیه السلام) است، هر که تیر خورده، به تیر علی (علیه السلام) است او گفت: علی (علیه السلام) که تیر ندارد گفتند و الله ما نمی دانیم چه شده ولی می دیدیم که علی (علیه السلام) گاهی با تیر حمله می کرد گاهی با نیزه و گاهی با

شمشیر و گاهی هم از پشت سر. (تفسیر سوره حجرات، شهید دستغیب،

(ص 302)

همه کافر شدند جز یک نفر!

حضرت ابوجعفر امام محمد، باقرالعلوم صلوات الله علیه حکایت فرماید

روزی امام علی بن ابی طالب علیه السلام در بین جمعی از اصحاب حضور داشت، یکی از افراد اظهار نمود: یا امیرالمؤمنین! اگر ممکن باشد کرامتی برای ما ظاهر گردان تا بیشتر نسبت به تو ایمان پیداکنیم؟

امام علی علیه السلام فرمود: چنانچه جریانی عجیب را ظاهر نمایم و شما شاهد آن باشید کافر خواهید شد؛ و از ایمان خود برمی گردید و مرا متهم به سحر و جادو می کنید.

گفتند: ما عقیده و ایمان راسخ داریم که همه چیز، از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث برده ای و هر کاری را که بخواهی، می توانی انجام دهی.

حضرت فرمود: احادیث و علوم سنگین و مشکلِ ما اهل بیت ولایت را،
هر فردی نمی تواند تحمّل کند بلکه افرادی باور می کنند که از هر جهت
روح ایمان آن ها قوی و مستحکم باشد

سپس اظهار نمود: چنانچه مایل باشید که کرامتی را مشاهده کنید، هر
وقت نماز عشاء را خواندیم همراه من حرکت نمائید

چون نماز عشاء را خواندند، حضرت امیر علیه السلام به همراه هفتاد نفر
که هر یک فکر می کرد نسبت به دیگری بهتر و برتر هست حرکت
نمود تا به بیابان کوفه رسیدند

در این لحظه امام علیّ علیه السلام به آن ها فرمود: به آنچه می خواهید
نمی رسید مگر آن که از شما عهد و میثاق بگیرم که هر آنچه مشاهده

کنید، شکّ و تردیدی در خود راه ندهید و ایمانتان را از دست ندهید و
مرا متّهم به امور ناشایسته نگردانید

ضمناً، آنچه من انجام می دهم و به شما ارائه می نمایم، همه علوم غیبی
است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث گرفته ام و آن
حضرت مرا تعلیم فرموده است

پس از آن که حضرت از یکایک آن ها عهد و میثاق گرفت، دستور داد
تا روی خود را بر گردانند؛ و چون پشت خود را به حضرت کردند،
حضرت دعائی را خواند

هنگامی که دعایش پایان یافت، فرمود: اکنون روی خود را برگردانید و
نگاه کنید

همین که چرخیدند و روی خود را به حضرت علیّ علیه السلام
برگردانیدند، چشمشان افتاد به باغ های سبز و خرّمی که نهرهای آب در
آن ها جاری بود؛ و ساختمان های با شکوهی در درون آن ها جلب
توجّهشان کرد.

پس چون به سمتی دیگر نگاه کردند، شعله های وحشتناک آتش را
دیدند، با دیدن چنین صحنه ای که بهشت و جهنّم در اذهان و افکارشان
یاد آور شد، همگی یک صدا گفتند: این سحر و جادوی عظیمی است؛ و
ایمان خود را از دست دادند و کافر شدند، مگر دو نفر که همراه حضرت
باقی ماندند و با یکدیگر به شهر کوفه مراجعت نمودند.

در بین راه، حضرت به آن دو نفر فرمود: حجّت بر آن گروه به اتمام
رسید و فردای قیامت، آنان مؤاخذه و عقاب خواهند شد.

سپس در ادامه فرمایشاتش افزود: قسم به خدای سبحان! که من ساحر
نیستم، این ها علوم الهی است که از رسول الله صلی الله علیه و آله
آموخته ام.

و چون خواستند وارد مسجد کوفه شوند، حضرت دعائی را تلاوت نمود،
وقتی داخل شدند، دیدند ریگ های حیات مسجد دُرّ و یاقوت گشته
است.

آن گاه حضرت به آن ها فرمود: چه می بینید؟

گفتند: دُرّ و یاقوت

فرمود: راست گفتید، در همین لحظه یکی دیگر از آن دو نفر از ایمان
خود دست برداشت و کافر شد و نفر آخر ثابت و استوار ماند.

امام علیّ علیه السلام به او فرمود: مواظب باش که اگر چیزی از آن ها را برداری پشیمان می گردی؛ و اگر هم بر نداری باز پشیمان می شوی.

به هر حال او یکی از آن جواهرات را، به از چشم حضرت برداشت و در جیب خود نهاد، فردای آن روز، نگاهی به آن کرد، دید دُرّی گرانبها و نایاب است.

هنگامی که خدمت امام علیّ علیه السلام آمد اظهار داشت: من یکی از آن درّها را برداشته ام، حضرت فرمود: چرا چنین کردی؟

گفت: خواستم بدانم که آیا واقعا این جواهرات حقیقت دارد یا باطل و واهی است.

حضرت فرمود: اگر آن را بر گردانی و سر جایش بگذاری خداوند
رحمان عوض آن را در بهشت به تو عطا می کند؛ و گرنه وارد آتش
جهنّم خواهی شد.

امام باقر علیه السلام در ادامه فرمود: چون آن شخص، دُرّ را سر جایش
نهاد؛ تبدیل به ریگ شد.

و بعضی گفته اند: که آن شخص میثم تمار بود؛ و برخی دیگر او را عمرو
بن حمق خزاعی گفته اند.

(مختصر بصائر الدرجات ص 118)

زندگینامه
چهارده معصوم علیهم السلام

فاطمه زهراء سلام الله عليها

تولد

فاطمه زهراء (س) در سال پنجم بعثت، در بیستم جمادی الثانی از پدری چون رسول خدا اول شخص در عالم بشریت و از مادری چون خدیجه کبری از زنان نمونه عالم، در مکه متولد شد.

تولد فاطمه زهرا سلام الله عليها با سه مقدمه بود.

مقدمه اول: عاص بن وائل کافر دارای دوازده پسر بود. او به پیامبر اسلام که دو پسرش در کودکی رحلت کردند و دیگر پسر نداشت که به ظاهر نسل پیامبر را ادامه دهد، ابتر میگفت! خداوند دوازده پسر او را گرفت! و عاص کافر ابتر شد!

مقدمه دوم: پیامبر به سلمان فرمود: «در شب معراج جبرئیل را در آسمان و بهشت مشاهده کردم. وقتی در قصرها و باغهای بهشت گردش می کردم بوی خوشی به مشامم خورد که مرا به تعجب واداشت.»
گفتم: «ای جبرئیل، این بو که بر همه بوهای بهشت غلبه کرده است چیست؟»

گفت: «این سیبی است که خداوند سیصد هزار سال قبل به دست خویش
 خلــــق فرمــــوده اســــت» .
 در همان هنگام ملائکه ای را دیدم که سیب را برایم آوردند. جبرئیل
 گفت: «ای محمد، پروردگار به تو سلام می رساند و این سیب را به تو
 هدیه مــــی دهــــد» .
 من آن سیب را گرفتم، هنگامی که به زمین فرود آمدم آن سیب را
 تناول کردم و نطفه‌ی فاطمه از همان سیب بسته شد .^{۶۶}
مقدمه سوم: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در ابطح
 نشسته بود با امیرالمؤمنین علیه السلام و عمار بن یاسر و منذر بن
 ضحاح و حمزه و عباس ، ناگاه جبرئیل نازل شد با صورت اصلی خود و
 بال های خود را گشود تا مشرق و مغرب را پر کرد و ندا کرد آن
 حضرت را که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم خداوند علی اعلا تو را
 سلام می رساند و امر می نماید که چهل شبانه روز از خدیجه دوری
 اختیار کنی؛ پس آن حضرت چهل روز به خانه خدیجه نرفت و روزها
 روزه می داشت و شب ها تا صبح عبادت می کرد و عمار را به سوی
 خدیجه فرستاد و گفت: او را بگو که ای خدیجه نیامدن من به سوی تو از
 کراهت و عداوت نیست ولیکن پروردگار من چنین امر کرده است که
 تقدیرات خود را جاری سازد و گمان مبر در حق خود جز نیکی و به
 درستی که حق تعالی به تو مباحثات می کند هر روز چند مرتبه با ملائکه
 خود و باید هر شب در خانه خود را ببندی و در رختخواب خود بخوابی و
 من در خانه [فاطمه بنت اسد می باشم تا مدت وعده الهی منقضی گردد.

و خدیجه هر روز چند نوبت از مفارقت آن حضرت می گریست و چون چهل روز تمام شد جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم خداوند علی اعلا تو را سلام می رساند که مهیا شو برای تحفه و کرامت من، پس ناگاه میکائیل نازل شد و طبقی آورد که دستمال از سندس بهشت بر روی آن پوشیده بودند و در پیش آن حضرت گذاشت و گفت: پروردگار تو می فرماید که امشب بر این طعام افطار کن و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت که هر شب چون هنگام افطار آن حضرت می شد مرا امر می کرد که در را می گشودم که هر که خواهد بیاید و با آن حضرت افطار نماید، در این شب مرا فرمود که بر در خانه بنشین و مگذار کسی داخل شود که این طعام بر غیر من حرام است؛ پس چون اراده افطار نمود طبق را گشود و در میان آن طبق از میوه های بهشت یک خوشه خرما و یک خوشه انگور بود و جامی از آب بهشت، پس از آن میوه ها تناول فرمود که سیر شد و از آن آب آشامید تا سیراب شد و جبرئیل از ابریق بهشت آب بر دست مبارکش می ریخت و میکائیل دستش را می شست و اسرافیل دستش را از دستمال بهشت پاک می کرد و طعام باقیمانده با ظرف ها به آسمان بالا رفت.

و چون حضرت برخاست که مشغول نماز شود جبرئیل گفت که در این وقت نماز تو را جایز نیست (معلوم است که مراد نمازهای نافله و مستحبی است نه نماز فریضه چه داءب نبی و امام بر آن است که نماز را مقدم بر افطار می دارند) باید که الحال به منزل خدیجه روی و با او

مضاجعت نمائی که حق تعالی می خواهد که در این شب از نسل تو ذریه ای طیبه خلق نماید.

پس آن حضرت متوجه خانه خدیجه شد و خدیجه گفت که من با تنهائی الفت گرفته بودم و چون شب می شد درها را می بستم و پرده ها را می آویختم و نماز خود را می کردم و در جامه خواب خود می خوابیدم و چراغ را خاموش می کردم در این شب در میان خواب بودم که صدای در خانه را شنیدم، پرسیدم که کیست در را می کوبد که به غیر محمد صلی الله علیه و آله و سلم دیگری را روا نیست کوبیدن آن؟

آن حضرت فرمود: ای خدیجه! باز کن در را که منم محمد صلی الله علیه و آله و سلم چون صدای فرح افزای آن حضرت را شنیدم از جا جستم و در را گشودم و پیوسته عادت آن حضرت آن بود که چون اراده خوابیدن می نمود آب می طلبید و وضو تجدید می کرد و دو رکعت نماز به جا می آورد و داخل رختخواب می شد و در این شب مبارک سحر هیچ یک از این ها نکرد و تا داخل شد دست مرا گرفت و به رختخواب برد و چون از مضاجعت برخاست من نور فاطمه را در شکم خود یافتم.^{۶۷}

سخن گفتن هنگام تولد

در روایت است که وقتی فاطمه زهراء با کمک چهارزن بهشتی

(مریم، ساره، آسیه و کلثوم) متولد شد به سخن در آمد و گفت: اشهد ان لاله

الا لله وانّ ابی رسول الله سید الانبیاء وانّ بعلی سید الاوصیاء و وُلدی ساده

الاسباط. من شهادت می دهم که خدائی جز خدای یگانه نیست و پدرم

⁶⁷ تاریخ پیامبران (حیة القلوب) ۲۵۵/۳-۲۵۶، چاپ سرور.

رسول خدا سرور پیامبران است و شوهرم علی سرور اوصیاء است
و فرزندانم سرور همه سبطها هستند.^{۶۸}

با معجزه الهی عاص کافر ابتر شد اما نسل پیامبر خدا از طریق فاطمه
زهره سلام الله علیها ادامه یافت و هزار و چهارصد و چهل سال است که با
وجود دشمنی های فراوان با سادات، نسل پیامبر ادامه دارد و اکنون بیش
از چهل میلیون سید در کره زمین زندگی می کنند. که در بین سادات
نسل فاطمه زهره سلام الله علیها، شخصیت های بزرگی چون حضرت امام
متولد شدند و در هدایت بشریت بسوی نور نقش مهمی ایفا نمودند.

آری فاطمه کوثر است و برکتش تا قیامت ادامه دارد

«بسم الله الرحمن الرحيم. انا اعطیناک الکوثر. فصل لربک

وانحر. ان شائک هو الابتر.»

«بنام خداوند بخشنده مهربان. مابتو کوثر را عطا کردیم. پس برای خدایت

نماز بگذار و نحر نما. حقیقتاً دشمن تو ابتر است.»

⁶⁸ (بحار ج 6 ص 246)

فاطمه (س) پنجساله بود که مادرش خدیجه (س) رحلت نمود او در 9 سالگی با علی (ع) ازدواج نمود. و در سن 18 سالگی در مدینه رحلت یافت.

حضرت فاطمه س حق بزرگی بر بشریت دارد

او هم مادر امامان هم مادر شهدا هم همسر نمونه هم مادر نمونه و هم دختر نمونه است. او مظهر صبر و پاکدامنی و ولایتمداری و سخاوت و کرامت و عبادت است.

تسبیح آن حضرت که با هر تسبیح حضرت زهراء س ثواب هزار رکعت نصیب افراد تسبیح گو می گردد و گناهانشان پاک می گردد.

مسئله سوم وجود حضرت برای بشریت باعث خیر و برکت است هم در دنیا و هم در آخرت. در دنیا بوسیله عنایات حضرتش، حاجتها برآورده می شود و در آخرت حضرت نگاهی به محشر می کند و از هر که محبت آن حضرت در دلش باشد شفاعت می نماید و آنها را نجات می دهد.

فاطمه برترین زن در جهان هستی

معمولا افرادی را به عنوان نمونه انتخاب می کنند که در آن شغل خود یا خصوصیت خوب خود از

دیگران برتر باشند. مثلا کارگر نمونه. معلم نمونه. محقق نمونه. یا زن نمونه.

اما سراغ نداریم که فردی در تمام سالها نمونه شده باشد. معمولا افراد نمونه برای یکسال یا دوسال یا کمی بیشتر انتخاب می شوند.

اما بانویی را سراغ داریم که در مدت عمر دنیا هر سال نمونه بوده است. یعنی اگر عمر دنیا یک میلیارد سال باشد از زمان اولین انسان های زن و مرد، این خانم نمونه بوده تا روز قیامت. و آن حضرت فاطمه زهراء س می باشد. آنهم توسط خداوند انتخاب شده است.

اما

چه خصلتهائی در حضرت بوده که به این مقام بی نظیر رسیده است در این جا به چند ویژگی حضرت اشاره می کنم.

صبر عظیم

**یکی از ابعاد شخصیتی حضرتش، بعد صبر عظیم آن حضرت است. آنقدر این مسئله مهم بوده است که خداوند، حضرتش را قبل از

خلقت جسمش مورد امتحان صبر قرار داد و حضرت در این آزمون موفق بودند.

در زیارتنامه آن حضرت ذکر شده است:

يَا مُتَحَنُّ اُمْتَحَنَكَ اللهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكَ، فَوَجَدَكَ لِمَا

اُمْتَحَنَكَ صابره: ای آزموده! آزمود تو را خدائی که تو را آفرید پیش از آنکه تو را بیافریند پس دریافت تو را در برابر آزمایشش صبور.

رسول خدا(ص)، حضرت علی(ع) و حضرت فاطمه(س) و حسن و حسین را

جمع کرد و درها را بست و به آنها فرمود خداوند سبحان بر شما سلام

رسانده و الان جبرئیل اینجاست و می گوید خدا فرموده که من می خواهم

شمارا بوسیله دشمنانتان امتحان کنم. شما چه نظری دارید؟ آنها جواب

دادند که ما در مقابل دستورات الهی صبر خواهیم کرد تا زمانی که بر

خدا وارد شویم و او پاداش ما را بدهد. که شنیده ایم به صابران خیر

خواهد داد. رسول خدا(ص) به گریه افتاد بطوری که صدایش از اتاق

بیرون رفت. ناگاه آیه (وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ

بصیراً.^{۶۹}

و ما قرار دادیم برخی از شما را مایه امتحان دیگری. آیا شما صبر می کنید؟ و خدایت بصیر می باشد.

نازل شد. که اینان صبر خواهند نمود همانگونه که خدا فرموده است^{۷۰}

همچنین ذکر شده :

هنگامی که رسول خدا(ص) حوادث تلخ آینده را برای دخت دلبندش بیان می کرد، وقتی سخن به شهادت پاره تن فاطمه(س)؛ سیدالشهدا(ع) رسید. زهرای عزیز از پدر پرسید :

((یا ابتاه! من یقتل ولدی و قره عینی و ثمره فوادی؟ پدرجان! چه کسی فرزندم و نور چشمم و میوه دلم حسین - علیه السلام - را شهید می کند؟

پیامبر خدا ص فرمود: بدترین فرد این امت. آنگاه فاطمه س از محل شهادت فرزندش سوال کرد و پیامبر خدا ص فرمود: کربلا.

در این موقع حضرت فاطمه س آن شخصیت صبور فرمود:

یا ابه! سلمت و رضیت و توکلت علی الله؛

ای پدر، در برابر خواسته های خدا تسلیم و راضی ام و به خدا توکل کرده ام^{۷۱}.

^{۷۰} . تأویل الایات سید شرف الدین استرآبادی ج ۱ ص ۳۷۱

^{۷۱} (بحار الانوار، ج ۴۴، ص: ۲۶۴)

بعضی از افراد بخصوص خانمها صبرشان کم است لذا مشکلاتی برای خود و خانواده شان ایجاد می کنند. از جمله آقای می گفت که پسر من چندسال قبل بر اثر سقوط از کوه از دنیا رفت. با اینکه پسران دیگر دارم ولی همسر من از آن موقع تا الان لبخند بر صورتش نیامده است. و شبانه روز گریه می کند و لباس سیاه از تنش در نمی آورد و من نمی دانم چه بکنم؟

دنیا محل مصیبت و گرفتاری است همینطور که محل خوشی و خوشحالی است اما موقت. با سلاح صبر می توان مسیر زندگی را بخوبی طی کرد و نگذاشت خللی در مسیر حیات زندگی پیش بیاید.

از جمله جلوه های صبر آن حضرت صبر بر سختی های مادی همچون گرسنگی بوده است .
در روایت است:

روزی امام علی (ع) غذایی از همسر عزیز خود خواست تا بدان گرسنگی خود را برطرف سازد، فاطمه (ع) در جواب گفت: سوگند به خدایی که پدرم را به نبوت و شما را به امامت برگزید، دو روز است که در منزل غذای کافی نداریم، آنچه بود به شما و فرزندانم ؛ حسن و حسین دادم و خود از غذای اندک موجود استفاده نکردم .

حضرت علی ع با تأسف بسیار فرمود: فاطمه جان! چرا مرا آگاه نکردی تا به دنبال تهیه غذا بروم؟
آن بانوی بی نظیر فرمود: از خدایم حیا می کنم چیزی از تو بخواهم که نتوانی آن را برآورده کنی.^{۷۲}
پنج روز گرسنگی؟

روزی فاطمه س رو به پدر کرده گفت: ((ای رسول خدا! سوگند به پرودگار، در خانه علی(ع) پنج روز است که صبح کردم بدون غذا و هرگز غذایی را در دهان نگذاشته ایم؛ نه گوسفندی داریم و نه شتری و نه غذایی و نه آبی.))^{۷۳}

همچنین صبر در زندگی زناشوئی. مثلاً آقا امیرالمومنین در جنگهای مختلف به ماموریت می رفتند و فاطمه س در این ایام تنها بود و گاهی شوهرشان با جراحتهای زیاد بر می گشتند. همچنان که در جنگ احد با تن خونین و جراحتهای زیاد به خانه آمدند. و فاطمه س به پرستاری حضرت مشغول شدند ولی صبرشان کم نشد.

لذا در دوران دفاع مقدس نیز شاهد بودیم که زنان مسلمان ایرانی پیرو زهرای مرضیه، بر سختی های این دوران صبر کردند.
حضرت فاطمه زهراء در منزل خدمتکار نداشتند و تنهائی باید بچه داری و خانه داری می کردند.

و این برای زهرای مرضیه س که در سن نه سالگی تا 18 سالگی بودند

⁷² مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 26؛

⁷³ احقاق الحق، ج 17، ص 23

سخت بود ولی حضرت استقامت عجیبی داشتند.
 صبر بر یتیمی در 5 سالگی. صبر بر شکنجه هایی که مشرکین به رسول
 خدا ص وارد می کردند.
 واز همه عظیم تر صبر بعد از رحلت آقا رسول الله. بر غصب ولایت. بر
 غصب فدک. بر شهادت محسن ع. بر شکستگی پهلوی. بر بی احترامی
 منافقین به اهل بیت ع.

و حضرتش از این آزمون های عظیم، با موفقیت و پیروزی بیرون آمدند.
 سادگی و بی رغبتی
 **بعد دیگر شخصیت آن حضرت، سادگی و بی رغبتی آن حضرت به
 دنیا در همه مراحل زندگی است.

در ازدواج حضرت می بینیم که ساده ترین مراسم برگزار می
 شود. مهریه از کمترین مهریه ها بوده است که 500 درهم آن زمان می
 شود. این وضع ازدواج دختر بهترین انسان و رهبر جهان اسلام است. در
 حالی که معمولا حکام و رهبران هر جامعه از نظر مادی و اشرافی بالاتر از
 مردم عمل می کنند.

نقل می کنند حقوق ماهانه رئیس جمهور امریکا بیش از یک میلیارد
 تومن است. اما رهبران اسلام این چنین نیستند و در ساده ترین وضع
 زندگی بسر می برند.

در زندگی 9 ساله با شویش علی مرتضی ع نیز قناعت و سادگی در همه
 مسائل زندگی زناشویی به چشم می خورد.

علی(ع) فرمود: او با اینکه محبوبترین افراد نزد پیغمبر بود، اما آنقدر با

مشک آب کشید که اثر مشک در بدنش پیدا شد و آنقدر خانه را جاروب کرد که لباسهایش غبار آلود بود و آنقدر زیر دیگ آتش افروخت که لباسهایش عوض شد (کهنه شد).^{۷۴}

روزی پیغمبر (ص) پیش فاطمه (س) رفت و دید که بچه را شیر می دهد و با دستش آسیاب را می چرخاند و لباس تن او از جل شتر است. پیغمبر فرمود: ای دختر گرامی! امروز تلخیهای دنیا را برای شیرینیهای آخرت بچش! فاطمه فرمود: من خدا را بخاطر نعمتهایش حمد می کنم و بر کرامتهایش شکر می گذارم. در این موقع آیه «ولسوف یعطیک ربک فترضی»^(۲) «بزودی خدا آنقدر بتو بدهد تا راضی شوی.»

نازل شد.^{۷۵}

چادر وصله دار! سلمان که از کاخهای پادشاهان ایران وروم دیدار کرده بود وقتی سادگی و وصله های چادر دختر بهترین انسان را می بیند تعجب می کند.

سلمان می گوید: روزی فاطمه را با چادری وصله دار و ساده دیدم. تعجب کرده و گفتم: عجب! دختران پادشاه ایران وروم بر صندلی های طلا نشسته و پارچه های زربفت بر تن می کنند. اما این دختر رسول خداست که نه

^{۷۴} بحار ۴۳

^{۷۵} مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۴۲

چادرهای گرانبیست بتن داردونه لباسهای زیبا!
فاطمه فرمود: ای سلمان! خدای بزرگ، لباسهای زینتی و تخته‌های طلا را
برای ما در روز قیامت ذخیره کرده است.^{۷۶}
سپس فاطمه س به پدرش فرمود:

(ای رسول خدا! سلمان از سادگی من تعجب نمود. سوگند به خدایی که
تو را مبعوث فرمود، مدت پنج سال است فرش خانه ما پوست
گوسفندی است که روزها بر روی آن شترمان علف می خورد و شبها
بر روی آن می خوابیم و بالش ما چرمی است که از لیف خرما پر شده
است.^{۷۷}

پیامبر به سلمان فرمود: ای سلمان! همانا دخترم در گروه پیشگامان
و سابقین است.^{۷۸}

این ساده زیستی زهرای مرضیه و علی ع نشان می دهد که رهبران اسلام
زندگی خود را مطابق پایین ترین افراد جامعه از نظر مادی قرار می
دهند. برخلاف رهبران ادیان دیگر همچون پاپ که می گویند هر وعده
غذایش هزینه بالایی دارد.
امام امت رض این چنین بودند و مقام معظم رهبری نیز این چنین هستند
اگر چه دشمنان نظام در ماهواره ها جور دیگری تبلیغ می کنند.

⁷⁶ (بحار ج 8 ص 303)

⁷⁷ بحار الانوار، ج 43، ص 188؛

⁷⁸ بهجه قلب المصطفی، ترجمه دکتر افتخارزاده، ص 395

من به نمونه ای از ساده زیتی مقام معظم رهبری اشاره می کنم. حجة الاسلام والمسلمین مروی معاون ارتباطات حوزوی دفتر مقام معظم رهبری درباره آیت الله خامنه‌ای گفت: خود آقا می گفتند ما در کل خانه تنها یک فرش دستباف داریم که جهیزیه همسرم بوده که نگه داشته‌ایم و بقیه خانه موکت است.

وی اضافه کرد: قبل تر دفتر کار رهبری بالا بود و منزلشان طبقه پایین، ایشان تعریف می کردند: گاهی من ظهرها پایین می رفتم تا یک یا دو ساعتی پیش خانواده باشم و کار را هم انجام دهم به خاطر کمردردی که دارم گفتم یک مبل دو نفره خریدند و آن را بردند منزل شب که رفتم خانه دیدم خانواده مبل را دم در گذاشته اند گفتم برای چی این را گذاشتید دم در، خانمم گفت که آقا زندگی ما تا حالا طلبگی بوده این هم به زندگی ما نمی خورد، توضیح دادم که این مبل برای کار است که وقتی خانه هستم بتوانم هم کنار شما باشم هم بتوانم به کارها برسم که با کلی اصرار خانواده پذیرفتند ولی گفتند فقط همین یکی را تحمل می کنیم نه بیشتر.^{۷۹}

بُعدِ عبادی آن شخصیت بی نظیر

****بُعدِ دیگر آن حضرت، بُعدِ عبادی آن شخصیت بی نظیر است. آیا تاکنون شنیده اید که عروسی در شب عروسیش از تازه داماد بخواهد بیا تا صبح نماز بخوانیم؟ حضرت زهراء این کار را انجام داد.^{۸۰}**

⁷⁹ <http://bigharar194.parsiblog.com/1317154.htm>

⁸⁰ احقاق الحق ج 4 ص 481

حضرت زهراءس برای عبادت وراز و نیاز با خداوند سبحان ، جایگاه مخصوص داشت. لباس مخصوص و سجاده ای مخصوص داشت و در حقیقت خانه اش را معبد و مصلی قرار داده بود. وقتی حضرت عبادت می کرد فرشتگان بیشماری بر او سلام می کردند و می گفتند: یا فاطمه! ان الله اصطفاک وطهرک واصطفاک علی نساء العالمین.

گویند فاطمه س مشغول نماز بود که یکی از کودکانش گریه کرد. ناگاه گهواره خود بخود می جنبید زیرا فرشته ای آن را به حرکت درآورد. امام حسن ع می گوید که دیدم شب جمعه مادرم در نماز بود تا صبح شد.⁸¹

حسن بصری می گوید: در میان این امت عابدتر از فاطمه نیست! او آنقدر در نماز ایستاد تا پاهایش ورم کرد.⁸²

حضرت زهراءس بطور شبانه روز با قرآن انس داشتند و به تلاوت قرآن خیلی علاقه داشتند و به تلاوت سور حدید والرحمن وواقعۀ علاقه خاصی داشتند و می فرمودند قاری این سور در آسمان ها ساکن فردوس خوانده می شوند.⁸³

- روزی رسول خدا رو به زهرا(س) کرده فرمود: ((دخترم! اکنون جبرئیل نزد من است و از سوی پروردگارم پیام آورده

⁸¹ {علل الشرائع ج 1 ص 173}

⁸² بحار 43 ص 75

⁸³ (جواد قیومی. صحیفه الزهراء ص 276)

- که هر چه بخواهی تحقق می یابد؛ چه می خواهی؟))
- فاطمه(ع) پاسخ داد: ((شغلنی عن مسألته لذه خدمته, لا حاجه لی غیر النظر الی وجهه الکریم))؛ (35) لذتی که از خدمت حضرت حق می برم مرا از هر خواهشی بازداشته است؛ حاجتی جز این ندارم که پیوسته ناظر جمال زیبا و والای خداوند باشم.⁸⁴
- «قسمتهایی از سه دعائی که از فاطمه(س) نقل شده است را از کتاب فلاح السائل سیدبن طاووس نقل می کنیم:
 - دعای حضرت فاطمه(س) بعد از نماز عصر
 - «سبحان مَنْ يعلم جوارح القلوب، سبحان مَنْ یحصی عدد الذنوب، سبحان مَنْ لا تخفی علیه خافیة فی الارض ولا فی السماء.....
 - اللهم قد تری مکانی وتسمع کلامی وتطلع علی امری وتعلم مافی نفسی ولیس یتخفی علیک شیء مِنْ امری....»
 - دعای حضرت فاطمه(س) بعد از نماز مغرب
 - «الحمد لله الذی لا یُحصی مدحته القائلون و الحمد لله الذی لا یحصی نعماءه العادّون والحمد لله الذی لا یؤدی حقّه المجتهدون و لا اله الا الله الاول والاخر....

⁸⁴. (تفسیر مجمع البیان، ج 1، ص 409)

- افرُ الیک هارباً من الذنوب فاقبلنی و التجیء من عدلک الی مغفرتک فادرکنی والتئذُ بعفوک من بطشک فامنعنی...»
- دعای حضرت فاطمه (س) بعد از نماز عشاء
- «الحمد لله رفیع الدرجات، منزلّ الایات، واسع البرکات، سائر العورات، قابل الحسنات، مقیل العثرات، منفس الکربات...»
- اللهم انی عائدُ بک فاعذنی، ومستجیر بک فأجرنی ومستعین بک فاعنّی ومستغیث بک فاغثنی و داعیک فاجبنی و مستغفرک فاغفرلی و...»^{۸۵}

این علاقه حضرت به عبادت بیانگر اهمیت عبادت در رشد شخصیتی انسان مخصوصاً زنان است. زنهایی که می خواهند به مقامات بالای معنوی و قرب الهی دست پیدا کنند باید اهل عبادت باشند. اهل نماز شب باشند. اهل ذکر باشند. البته بشرط اینکه اگر شوهر دارند حق شوهر هم حفظ شود که بالاترین جهاد زن، خوب شوهرداری کردن است.

حجاب و عفاف

****بعد دیگر شخصیت آن حضرت، اهمیت فوق العاده ای است که برای حجاب و عفاف قائل می شدند.**

آن چنان که گاهی سوالات عجیبی می پرسیدند مثلاً از پدرشان پرسیدند

⁸⁵ (بخارج 43 ص 85)

که آیا در قیامت انسانهایی که محشور می شوند لباس برتن دارند؟ رسول خدا فرمود خیر. زیرا آنچنان قیامت عظمت دارد که انسانها هریک به فکر نجات خویش است و اصلاً توجهی به این مسائل ندارند. حضرت فاطمه ناراحت شد و فرمود وای از برهنگی در روز قیامت. من از خدا حیا می کنم. هنوز فاطمه س از منزل پدرش بیرون نرفته بود که پیک وحی آمد و گفت خدا سلام می رساند و می فرماید بخاطر رفع نگرانی فاطمه، من فاطمه را در حالی که دولباس از نور برتن دارد محشور می کنم.^{۸۶}

احدی دیگر را راه ندهید

در روایت است که حضرت درباره غسل دادن بدن مطهرش بعد از شهادتش رو به اسماء - دوست باوفا و پرمعرفت خود - کرد و فرمود: ((یا اسماء! اذا انا مت فاغسلینی انت و علی بن ابی طالب و لا تدخلی علیّ احدا. یعنی وقتی از دنیا رفتم تو و علی ع مرا غسل دهید و احدی دیگر را راه ندهید.^{۸۷}

خوشحالی فاطمه س

وقتی پیامبر ص تقسیم کار کرد و کارهای داخل خانه را به فاطمه س و کارهای خارج از خانه را به علی ع واگذار کرد فاطمه س فرمود جز خدا کسی نمی داند که از این تقسیم کار چقدر خوشحال شدم چرا که رسول خدا مرا از انجام کارهایی که مربوط به مردان است باز داشت. (بحار ج 103 ص 253)

یا اینکه از فضه درباره اینکه مشخص شدن برجستگی بدنش بعد از

^{۸۶} بحار الانوار: ج 8، ص 53، ح 62

^{۸۷} کشف الغمه، ج 2، ص 61

مردن برای تشییع کنندگان می پرسد و نگران بعد از مرگش است. هنگامی که یکی از بانوان چگونگی پنهان سازی بدن را زیر پارچه ای که بر آن چند قطعه چوب قرار دارد به آن حضرت نشان داد، پس از آن لحظه آرامش خاصی به آن انسان صالح خدایی، روی آورد.^{۸۸}

این را مقایسه کنیم با بی اهمیتی بعضی از زنان و دختران شیعه به حجابشان. چه در مقابل فامیل نامحرم مثلا برادر شوهر یا پسرعمو و غیره. چه در مقابل افراد غریبه مانند مغازه داره و راننده ها و دیگران. اگر خانمی به حجابش اهمیت ندهد رشد نمی یابد. در درگاه الهی مقامی پیدا نمی کند. ملائکه به او کمک نمی کنند. نمی تواند مربی خوبی برای فرزنداناش باشد. آرامش روانی ندارد.

قال رسول الله ص: لو كانت الحکمة رجلا لكان علیاء ولو كان العقل رجلا لكان الحسن ع ولو كان السخاء رجلا لكان الحسین ع ولو كان الحُسن شخصا لكان فاطمه بل هی اعظم ان فاطمه ابنتی خیر اهل الارض عُصرا و شرفا و کرما.

پیامبر خدا فرمود: اگر حکمت مرد بود علی ع بود. اگر عقل مرد بود حسن ع بود. اگر سخاوت مرد بود حسین ع بود. اگر زیبایی شخص بود فاطمه بود بلکه فاطمه از زیبایی بالاتر است. همانا فاطمه س دخترم بهترین اهل زمین است از جهت نژاد و شرافت و بزرگواری.^{۸۹}

ولایتمداری آن حضرت

****بُعد دیگر شخصیت آن حضرت، ولایتمداری آن حضرت است. او یک**

^{۸۸} بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۰ تا ۴۰

^{۸۹} فرائد السمطين ج ۲ ص ۶۸

تنه در مقابل منافقین می لیستند. در مسجد مدینه سخنرانی تاریخی ایراد می کند و ماهیت دشمنان ولایت را افشا می نماید.

حضرت در سخنرانی خود درباره غصب ولایت علی ع فرمود: {پس هنگامی که خداوند برای پیامبرش، خانه پیامبران و جایگاه برگزیده برگزیدگان را انتخاب کرد در بین شما کینه و نفاق آشکار و جامه دین فرسوده گشت، افراد گمراه خموش به نطق آمدند و فرومایگان پست به صحنه درآمد، سرکردگان تبهکار نعره کشیدند و در میدانها جولان دادند.

شیطان سرش را از گریبان برآورد و شما را به سوی خود فرا خواند و شما را اجابت کننده دعوت خود یافت که گول او را خورده‌اید. سپس در آزمایش خود، شما را بی‌وزن و ناچیز دید و چون تحریکتان کرد و به خشم آمدید و بر غیر شتر خود داغ زدید (شتر دیگران را به نام خودتان غصب کردید) و به آبشخور دیگری وارد شدید! بله.

هنوز چیزی از رحلت رسول خدا نگذشته بود و زخم و جراحت فقدان او هنوز به هم نیامده و بهبود نیافته بود، بلکه هنوز جسد رسول خدا دفن نشده بود که شما از ترس اینکه فتنه‌ای به پا شود شتاب کردید و خلافت را ربودید. آگاه باشید که با این عمل در فتنه و آشوب سقوط کرده و جهنم را که بر کافران احاطه دارد برای خود برگزیدید. {

حضرت زهراء برای دفاع از ولایت و اتمام حجت با مسلمین، در خانه مهاجر و انصار می رود و مسئله غدیر خم و انتخاب علی را بعنوان جانشین پیامبر ص به آنها یادآوری می کند و از آنها برای دفاع از ولایت کمک می خواهد. با گریه شبانه روزی خود، مظلومیت اهل بیت را به جهانیان

اعلام می کند.

نفرین بر منافقین

در آن روز سیاه، روز شکستن استخوانهای سینه و روز تازیانه بر بازوان حضرت، چون همسر خود را با چنان وضع دلخراشی دید که به سوی مسجد می برند، آنان را تهدید به نفرین نمود و فرمود: ((رها کنید پسرعمویم را، قسم به خدایی که محمد را به حق فرستاد اگر دست از وی برندارید، سر خود را برهنه کرده و پیراهن رسول خدا را برافکنده و در برابر خدا فریاد برخوادم آورد و همه شما را نفرین می کنم.)) و در حالی که دست حسن(ع) و حسین(ع) را گرفت، به طرف قبر رسول الله(ص) روانه شد.

در این هنگام علی(ع) که از ماجرای پس از نفرین همسرش که نابودی تمامی افراد بود، خبر داشت، سلمان را به سوی فاطمه فرستاد تا او را منصرف سازد و او پس از شنیدن پیام امیرالمومنین(ع)، تمامی امواج احساس خود را به اقیانوس بیکران عشق به ولایت، روانه ساخت و با لحنی از سر اطاعت عرض کرد: ((علی جان! جانم فدایت و سپر بلایت. ای ابالحسن، همواره با توام چه در خوشیها و چه در سختیها ... به خانه باز می گردم، می روم و صبر می کنم، سخن آن بزرگوار را می پذیرم و از او اطاعت می کنم.))⁹⁰

و در جای دیگر خطاب به علی مرتضی ع می فرماید: یا ابالحسن! روحی لروحک الفداء و نفسی لنسک الوقاء ان کنت فی خیر کنت معک وان کنت

فی شر کنتُ معک.^{۹۱} یعنی ای علی! روحم فدای روح و جانم فدای جانت. همیشه باتوم اگر در خیر باشی باتوام و اگر در سختی باشی بازهم باتوام.

اعتراض به غصب ولایت

محمود بن لبید می گوید روزی حضرت فاطمه س را در کنار قبر حضرت حمزه مشغول عزاداری و گریه دیدم. به حضرت عرض کردم از گریه شما رگهای قلبم پاره شد. فرمود ای اباعمر و! من در داغ فراق بهترین پدری مانند رسول خدا ص هستم پس حق دارم اشک بریزم.

عرض کردم درباره نصب علی ع به عنوان جانشین پیامبر سوالی دارم. آیا رسول خدا ص قبل از وفاتشان، علی را صریحا به عنوان امام معرفی کردند؟

فاطمه س فرمود: و اعجبا! آیا غدیر را فراموش کردید؟ گفتم. غدیر واقع شد ولی از آنچه پرسیدم بمن خبر بدهید. فرمود خدای تعالی را شاهد می گیرم که شنیدم رسول خدا ص فرمود علی بهترین شخصی است که بعد از من بر شما مردم امام و خلیفه است و بعد حسن و حسین و نه نفر از صلب حسین اما مان ابرارند. اگر از او پیروی کنید آنها را هدایت کننده و هدایت شده می بینید و اگر با آنها مخالفت کنید تا روز قیامت دریننتان اختلاف خواهد بود.

پرسیدم چرا از حقتان دفاع نکردید؟ فاطمه س فرمود: ای اباعمر و! رسول خدا فرمود: مثل امام همانند کعبه است که مردم باید به طرفش بروند نه آنکه کعبه بسوی مردم بیاید.

^{۹۱} (کوکب الدری ج ۱ ص ۱۹۶)

بعد حضرت ادامه داد: بخدا قسم اگر حق را به اهلش واگذار می کردند و از عترت پیامبر اطاعت می نمودند دونفر پیدا نمی شد که درباره خدا باهم اختلاف کنند. امامت ادامه پیدا می کرد تا به نهمین فرزند حسین ع یعنی قائم ما می رسید...^{۹۲}

با نامشخص بودن قبر شریفش و نامعلوم بودن تاریخ دقیق رحلتش سوالی را برای همه حق طلبان پیش می آورد که چرا بانویی که سرور زنان عالم است باید قبرش مجهول باشد؟ فاطمه زهراء شهید ولایت است.

آقا رسول الله فرمود: و فرمود: خداوند سبحان این عطاها را در دنیا به فاطمه نموده است که پدری مثل من دارد و هیچ شخصی مثل من نمی باشد و علی شوهرش است و اگر علی نبود، همسری برای فاطمه پیدا نمی شد. و حسن و حسین را دارد که هیچ شخصی مانند آن دو نیست و آن دو سرور جوانان بهشتند. و جبرئیل نزد آمد و گفت: هرگاه فاطمه رحلت کند و دفن شود، نکیر و منکر از او می پرسند: خدایت کیست؟ می گوید: الله ربّی. سؤال می کنند: پیغمبرت کیست؟ می گوید: پدرم. می پرسند: امامت کیست؟ می گوید: کسی که بالای قبرم ایستاده است (علی بن ابی طالب).^۱

سخاوت و بخشش به فقراء

****بعد دیگر شخصیتی آن حضرت، سخاوت و بخشش به فقراء**

و نیازمندان است.

^{۹۲} (بحار 36 ص 353)

گفته اند که پیغمبر(ص) برای عروسی دخترش فاطمه (س)، لباسی به اوداد. اما روز بعد وقتی او را دید، مشاهده کرد که لباس کهنه به تن دارد. سبب را پرسید. فاطمه(س) گفت: دیشب در خانه را زدند. وقتی در را باز کردم، زنی را دیدم که از من لباس می خواست. خواستم لباس کهنه را به او بدهم، اما بیاد این آیه افتادم: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ.»⁽²⁾ بدرجه نیکوکاری نمی رسید مگر زمانی که آنچه را خود دوست دارید، انفاق کنید. لذا پیراهن عروسی را به آن فقیر دادم.^{۹۳}

ایثار در سه روز

«فاطمه علیهاالسلام و حسن علیهالسلام و حسین علیهالسلام و فضه سه روز روزه نذری داشتند .

روز اول فاطمه علیهاالسلام تعدادی نان تهیه کرد . اما موقع افطار ناگاه

مسکینی در خانه را بصدا درآورد و تقاضای غذا نمود . اهل خانه همه

افطاری خود را به او دادند و خود با آب افطار کردند و برای روز بعد

روزه گرفتند .

روز دوم باز فاطمه علیهاالسلام مقداری نان تهیه کرد اما موقع افطار یتیمی در خانه را بصدا درآورد تقاضای غذا نمود . اهل خانه مجدداً نانهای خود را به او دادند و با آب افطار نمودند .

روز سوم نیز فاطمه علیهاالسلام مقداری نان تهیه کرد . ولی موقع افطار

۹۳ . (کوکب الدری ج ۱ ص ۲۵۱)

اسیری در خانه اهل بیت علیهم السلام را بصدا درآورد و تقاضای غذا نمود . اهل خانه غذای خود را به او دادند و خود با آب افطار نمودند . روز چهارم وقتی پیامبر بدیدار آنها آمد و مشاهده کرد که رنگ بر صورت حسن و حسین نمانده و اهل خانه دچار ضعف شدند، دستها را بدها برداشت . ناگاه آیات سوره هل اتی نازل شد و خداوند سبحان از ایثار آنان تعریف نمود:

«ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیم و اسیرا»

«و در راه محبت الهی به مسکین و یتیم و اسیر غذا می دهند.» (دهر 8) ۹۴

حضرت درآمد فدک را که سالانه تا 120 هزار سکه طلا بود بین

فقراء تقسیم می کرد و فقط قسمتی را برای خرج منزل بر می داشت. ۹۵

نتیجه: با این صفات عظیمی که در فاطمه زهراء س بود، ایشان تاثیر مهمی

بر پاکدامنی و ایمان بشریت داشتند. نمونه آن زنان و دختران پاکدامن

ایران اسلامی است که همه متأثر از عظمت فاطمه زهراء می باشد.

القاب و کنیه های فاطمه زهراء (س)

- 1- صدیقه (بسیار راستگو) 2- مبارکه (بابرکت) 3- طاهره (پاک جسمانی و روحانی) 4- زکیه (تزکیه شده از بدیها) 5- راضیه (خداوند سبحان از او

⁹⁴ بحارج 37 ص 249 و تفسیر فرات کوفی ص 196

⁹⁵ (بحارج 29 ص 123)

راضی است) 6- مرضیه (اواز خداوند سبحان راضی است) 7- زهراء (نوری مدینه را روشن کرد. اهل مدینه نزد رسول خدا (ص) آمدند و گفتند این چه نوری است؟ فرمود به خانه دخترم بروید. وقتی نزد فاطمه (س) رفتند دیدند حضرت در محراب مشغول عبادت است و این نور از اوست) 8⁽¹⁾- بتول (آن خونی که زنها می بینند مانند حیض و استحاضه و نفاس در حضرت نبوده است) 9- منصوره (در آسمان مورد یاری ملائکه قرار دارد) 10- ممتحنه (قبل از تولد خداوند سبحان او را با صبر امتحان کرد) 11- امّ السبطین (مادر حسن و حسین) 12- امّ الشهداء (مادر شهیدان) 13- امّ اییها (مادر پدرش!) 14- امه الله (کنیز خداوند) 15- المحدثه (ملائکه با او سخن گفتند یا اینکه او برای زنان حدیث می گفت) 16- معصومه (دارای مقام عصمت) 17- سیده نساء العالمین (سرور زنان عالم) 18- فاضله (بافضیلت و پرفضیلت) 19- شهیده (بدست منافقین شهید شد) 20- تقیه (باتقوا) 21- نقیه (دراوج پرهیزکاری) 22- علمیه (بسیار عالم) 23- مضطهده (مورد ظلم واقع شده) 24- مقهوره (مورد ستم قرار گرفته) 25- رشیده (به کمال رشد عقلی رسیده) 26- تفاحه الفردوس (سیب بهشتی) 27- زوجه ولی الله (همسر علی ع ولی خدا) 28- العذراء (همیشه باکره) 29- مظلومه (به او ظلم کردند) 30- صابره (بسیار صبور) و 31- فاطمه (فاطمه یعنی بریده از بدیها زیرا پیروان خود و پدر و شوهرش را در قیامت از آتش جهنم جدا می کند) 32- هانیه (حانیه) (یعنی بسیار مهربان. حضرت با شویش بسیار مهربانی کرد و هنگام وفات گریه می کرد سبب را پرسیدند گفت از برای امیر المؤمنین (ع) که بعد از من چه مصیبت‌هایی بر او وارد می شود)...

جزئیات عروسی حضرت زهرا و علی مرتضی سلام الله علیهما

مشخص کردن میزان مهریه، از شرایط عقد در اسلام است. حضرت محمد (ص) که نخستین مجری دستورات اسلام بود، در پیوند دخترش با حضرت علی (ع)، از داماد آینده اش پرسید: آیا برای این ازدواج اندوخته‌ای داری؟ علی (ع) پاسخ داد: شما از وضعیت من به خوبی آگاهید. تمام دارایی من شمشیر، زره و شتر آبکشم است. پیامبر فرمود: شمشیرت را برای جهاد در راه خدا نیاز داری؛ شتر هم برای انجام کارهای روزمره و امرار معاش می‌خواهی؛ ولی این زره (پیراهن جنگی) را بفروش و پولش را برایم بیاور. علی (ع) زره را به پانصد درهم فروخت و پول را به عنوان مهریه همسرش نزد پیامبر (ص) آورد تا برای ازدواجشان هزینه کند. بدین ترتیب مهریه برترین بانوی دنیا

تعیین شد و پیام مهرآفرین آن برای همه دختران مسلمان باقی ماند. این مبلغ به عنوان سنت قرار گرفت و هر یک از اهل بیت (ع) میزان مهریه همسران خود را به همین مقدار مشخص می کردند.

سپس رسول خدا (ص) بلال را صدا کرد و مشتی از آن پولها را به وی داد و گفت: این پولها را بگیر و با آنها برای فاطمه (علیهاالسلام) عطر خریداری کن!

و بعد از او ابوبکر و عمار بن یاسر را احضار نمود و دو مشت از آن پولها را به او داده و گفت: با این پولها، برای فاطمه (علیهاالسلام) لباس و اثاثیه ی منزل خریداری کن. و آنگاه عمار یاسر و گروه آنها وارد بازار شدند و هر چیزی را که لازم می دانستند در نظر گرفتند و آن را خریداری می نمودند..

صورت جهیزیه حضرت زهرا سلام الله علیها می توان به وضع زندگی بانوی بزرگوار اسلام به خوبی پی برد. فرستادگان پیامبر صلی الله علیه و آله از بازار بازگشت و آن چه باری حضرت زهرا سلام الله علیها تهیه کرده بودند به قرار زیر بود:

یک پیراهن به قیمت هفت درهم

روبنده ای به قیمت چهار درهم، شاید منظور از «خمار» روسری، مقنعه یا چادر باشد.

یک قطیفه ی مشکی خیبری

تختی که وسط آن را با لیف خرما بافته بودند.

دو عدد تشک با روکشی از کتان مصری که یکی از آنها با لیف خرما و دیگری با پشم گوسفند پر شده بود.

چهار بالش - یا متکا، یا پشتی - با رویه ای از پوست حیوانات طائف که درون آنها از علف

پرده ای از جنس پشم

حصیری بافت یمن

یک آسیای دستی

طشت مسی

مشک آبی از جنس پوست

ظرف مخصوص شیر - که از جنس چوب می تراشیدند.

ظرفی برای آبخوری

آفتابه ای قیراندود

سبویی سبز رنگ - که در آن روغن، آرد یا چیزهایی دیگر نگهداری می کردند.

دو کوزه ی کوچک سفالی

هنگامی که که خرید آنها کامل شد، مقداری از اثاثیه را ابوبکر و باقی را سایر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حمل کرده به خانه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بردند. هنگامی که لوازم خریداری شده به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشان داده شد، پیامبر آنها را زیر و رو کرده و گفت: خدا اینها را برای اهل بیت مبارک کند.

ولیمه عروسی

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من گفت: ای علی! غذای فراوانی برای عروسی و خانواده ات تدارک کن. و سپس فرمود: گوشت و نان را من می دهم، خرما و روغن به عهده ی تو. من خرما و روغن فراهم کردم و نزد پیامبر بردم، آن حضرت آستینهای لباسش را بالا زد و خرما را تمیز کرده در روغن ریخت و غذایی درست کرد که آن را «حیس» می گفتند، و گوسفند فربه‌ی ذبح کرد، و نان فراوانی تدارک نمود، سپس به من گفت: هر کس را که دوست داری دعوت کن

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: پس وارد مسجد شدم و دیدم که مسجد پر از صحابه ی پیامبر است، حیا کردم که در میان آن جمع عده ای را دعوت کنم و عده ای را دعوت ننمایم، پس بر یک بلندی قرار گرفتم و خطاب به همه گفتم: همه ی شما را به صرف ولیمه ی عروسی فاطمه (علیهاالسلام) دعوت می کنم. آنان پذیرفتند و گروه گروه به طرف خانه ی پیامبر حرکت کردند و من از کثرت جمعیت و قلت غذا خجالت می کشیدم، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آنچه که در ذهن من می گذشت مطلع گردید، گفت: ای علی! من دعا می کنم

که خدا به غذای شما برکت بدهد. علی علیه السلام گفت: آن جمعیت که تعداد آنها بیش از چهار هزار نفر بود همگی از غذا و آبی که فراهم کرده بودیم خوردند و نوشیدند و و سیر شدند ولی از غذا چیزی کم نشد.

کاروان مشایعت کننده حضرت فاطمه سلام الله علیها

شب که فرا رسید پیامبر صلی الله علیه و آله به سلمان فرمود: بغله شهبایم را بیاور و پس از آماده شدن، پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را بر مرکب خود سوار کرده تا به خانه علی برسد. پس سلمان افسار مرکب را در دست گرفته و رسول خدا صلی الله علیه و آله در پشت سر او قرار گرفته بود، هم چنان که به راه خود ادامه می دادند ناگهان از پشت سر، سر و صدایی به گوشش رسید، نگاه کرد دید جبرئیل و میکائیل و اسرافیل هستند که به همراه گروهی از فرشتگان به زمین فرود آمده اند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! برای چه نازل شده اید؟ در پاسخ گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده ایم تا فاطمه علیها السلام را به خانه علی ببریم، پس جبرئیل تکبیر گفت و میکائیل نیز تکبیر گفت و اسرافیل چنین کرد و سایر فرشتگان به دنبال

این سه فرشته تکبیر سر دادند و به دنبال آنها پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفته و در آخر سلمان فارسی آوای تکبیر را سر داد و از آنها پس در مراسم عروسی و بردن عروس به خانه شوهر تکبیر گفتن سنت شد. جابر گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و حمزه، عقیل و جعفر و سایر اهل بیت نیز در پشت سر فاطمه علیهاالسلام در حالی که شمشیرهای خود را کشیده بودند، به راه افتادند و زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه دیگر زنان در پیشاپیش کاروان شادی حرکت کرده و ام سلمه و حفصه و معاذه مادر سعد سروده ای می خواندند و در سایر زنان با تکرار مصراع اول شادی خود را اظهار می کردند و سپس تکبیر سر می دادند تا این که داخل خانه علی شدند.[[]

نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله به دختران عبدالمطلب و زنان مهاجرین و انصار دستور داد تا به همراه فاطمه علیهاالسلام بوده و شادی کنان رجز بخوانند و تکبیر بگویند و سخنی که مورد رضای خدا نیست بر زبان جاری نسازند.^{۹۶}

^{۹۶} فاطمه علیها السلام الگوی حیات زیبا، محمد جواد مروجی طبسی

❖ داستان شهر مزار شریف ❖

تقدیم به حضرت زهرا (س)

شهر مزار شریف در ولایت بلخ افغانستان قرار دارد و دارای ➡ ➡
بارگاهی با عظمت و باشکوه بوده و مورد توجه شیعیان افغانستان است

گرفتاران بسیاری از این بارگاه حاجت گرفته اند

مشهور است کبوتران با هر رنگی به این بارگاه بیایند به رنگ سفید
درمی آیند

روی سنگ قبر نوشته شده است

هذا مزار شریف علی بن ابیطالب

اینجا مزار شریف علی ابن ابیطالب است

باوری غلط وجود دارد که پیکر مطهر امام علی(ع) اینجا است

این در حالی است که بی هیچ شک و شبهه ای مرقد مطهر آن حضرت
در نجف اشرف است

قضیه واقعی مزار شریف که متأسفانه به گوش کمتر شیعه ای در ایران
رسیده به این شرح است

سالیان پیش حاکم بلخ که سنی مذهب بود دچار زخمی در ناحیه پا
گردید

مداوای فراوان نمود

لیکن پایش بهبود نیافت

شبی حضرت علی(ع) را در خواب میبیند

حضرت به او امر میکند که روغن 2 لا برای خوب شدن پایش استفاده کند

حاکم تمام علما وزرا اطبای شهر را جمع کرده و میگوید برای من روغن 2 لا بیاورید

اطبا و علما جواب میدهند ما در تمام عمر خود نام این روغن را نشنیده ایم و بعید است چنین روغنی وجود داشته باشد

حاکم جواب داد چون حضرت علی(ع) امر کرده پس این روغن باید در جایی از جهان وجود داشته باشد

دستور داد که هر کس روغن 2 لا را بیاورد پاداش بزرگی دریافت میکند
خبر شهر به شهر روستا به روستا چرخید

لیکن هیچ کس نتوانست روغن 2 لا را یافته و نزد حاکم بیاورد

در ولایت بلخ عالمی شیعه که غریب و گمنام بود به نزد حاکم آمد و

گفت حاکم باید روغن زیتون استفاده کند

حاکم چنین کرد و به سرعت زخم کهنه پایش بهبود یافت

پرسید از کجا فهمیدی منظور حصرت علی (ع) از روغن 2 لا روغن

زیتون است؟

آن عالم شیعه گفت از انجایی که خدا در آیه 35 سوره نور فرموده

است

شجره مبارکه زیتونه لا شرقیه و لا غربیه

درخت مبارک زیتون که نه شرقی است و نه غربی

چون 2 تا لا دارد (لا شرقیه و لا غربیه) پس منظور روغن زیتون بوده

است

حاکم از این جواب شگفت زده شد

و گفت لیاقت تو بالاتر از پاداش نقدی است تو از امروز ندیم خاص ما

هستی

عالم غریب شیعه حالا شده ندیم خاص و همه کاره دربار پادشاه شهر

مدتی گذشت

علما و وزیران که اهل سنت بودند به این مقام و جایگاه یک مرد شیعه

حسادت کردند

به حاکم گفتند ما فهمیده ایم که این مرد شیعه زیارت عاشورا میخواند

و به عمر و ابوبکر لعن میفرستد

حاکم در حضور علما و وزرا از عالم شیعه پرسید آیا این موضوع صحت

دارد؟

عالم شیعه نیامد تقیه کند سیاه نمایی کند برای حفظ مقام و ثروت خود

دروغ بگوید

لذا با شهادت پاسخ داد

من نه تنها عمر و ابوبکر را لعن میکنم بلکه به آنها توهین هم میکنم

جماعت از این پاسخ شگفت زده شدند

علما گفتند حکم این مرد اعدام است

حاکم گفت این مرد فاضل و حکیم است

حتما دلیلی دارد به راحتی پشت پا به این مقام و ثروت زده و خریدار
مرگ خود شده است

از عالم شیعه پرسید چرا به عمر و ابوبکر که مورد احترام ما اهل سنت
است لعن میکنی؟

عالم شیعه جوابی داد که آن مجلس تبدیل به مجلس روضه ❀❀
❀❀ حضرت زهرا(س) شد و همه حاضرین گریه نمودند

آن عالم شیعه جواب داد

حاتم طایی مردی کافر بود ولی در نهایت سخاوت و بخشندگی

قبل از مرگ مردم را جمع کرد و گفت

آی کسانی که گرسنه بودید و حاتم طایی لقمه نانی در دهان شما
گذاشت

آی کسانی که برهنه بودید و حاتم طایی لباسی به شما پوشانید

آی کسانی که لقمه نانی سر سفره حاتم طایی خوردید

الان وقت مرگ من شده و من از شما توقع هیچ پاداشی را ندارم

فقط دختری از من به یادگار مانده

جان شما و جان این دختر

اگر میخواهید محبت های مرا جبران کنید به این دختر محبت کنید

خلاصه حاتم طایی مردم را به خوش رفتاری با دخترش سفارش ها نمود



آنگاه عالم شیعه گفت

روزی این دختر به نزد پیامبر(ص) آمد

پیامبر(ص) به احترام پدرش که سفارش کرده بود و مرد باسخت و
بخشنده ای بود آن دختر را اطعام و اکرام کرد و هدایایی نیز به او
بخشید

حالا مردم من حرفم این است

پیامبر(ص) که برای دین اسلام زحمات زیادی کشید و خون دلها خورد
روز آخر فرمود من از شما توقع هیچ پاداش و قدر دانی ندارم
اگر میخواهید به من محبت کنید به دخترم فاطمه محبت کنید

جان شما و جان فاطمه

مبادا از گل نازک تر به او بگویید

هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرده خاطر کرده است

و خلاصه پیامبر(ص) در مورد خوش رفتاری با حضرت زهرا(س)

سفارش ها نمود

لیکن چند روز از رحلت پیامبر(ص) نگذشته بود که این 2 نفر(عمر و
ابوبکر) برخلاف سفارشات پیامبر(ص) نه تنها هیچ گونه خوش رفتاری و

محبتی نسبت به دختر رسول خدا نداشتند بلکه ناجوانمردانه خانه اش را

آتش زدند به صورتش سیلی زدند پهلویش را شکستند

هدیه که ندادند هیچ باغ فدک را نیز از تنها یادگار پیامبر(ص) به ناحق

گرفتند

حالا شما قضاوت کنید

ما الان باید به این 2 رفیق ناجوانمرد و بی شرف درود و رحمت بفرستیم

یا لعن و توهین کنیم؟

صدای گریه و ناله حاضرین بالا رفته بود و جلسه محاکمه این عالم شیعه

تبدیل به مجلس روضه حضرت زهرا(س) شده بود

مقام و منزلت این عالم شیعه بیشتر شد

چندسالی گذشت

عالم شیعه دعوت الهی را لبیک گفت و دار فانی را وداع کرد

حاکم عزای عمومی اعلام کرد

تشییع جنازه باشکوهی بعمل آورده و او را با احترام به خاک سپردند

خواستند سر قبرش نام او را بنویسند

دیدند او را فقط عالم شیعه خطاب میکردند

به سراغ صندوقچه شخصی اش رفتند

مدارکی را دیدند که نشان میداد نام واقعی او علی است و نام پدرش

ابیطالب

لذا بر سر قبرش نوشتند

هدا مزار شریف علی ابن ابیطالب

این بود داستان عارف و عالم گمنام شیعه حضرت آیه الله آقا علی بن

ابیطالب (رحمه الله علیه) که تربت پاکش در شهر مزار شریف قرار

دارد!^{۹۷}

یافاطمه! به فریادم برس!

^{۹۷} (http://www.shahrequan.ir/archive/index.php/t-3533.html)

در اردوگاه موصل، پیرمرد بزرگواری بود که بعد از نماز صبح می‌نشست و دعا می‌خواند. بعضی‌های پلید هم اگر کسی بعد از نماز صبح بیدار می‌ماند و تعقیبات می‌خواند، خیلی معترضش می‌شدند.

به هر حال، آمدند و معترض حاج حنیفه شدند. به او گفتند: «پیرمرد! این چیه که تو بعد از نماز صبح می‌نشینی و وراجی می‌کنی؟» (با لحن نابخردانه خودشان)

حاج حنیفه که دید این‌ها خیلی پایشان را از گلیمشان درازتر کرده‌اند. گفت: «می‌دانید بعد از نماز صبح من چه کسی را دعا می‌کنم؟» گفتند: «چه کسی را دعا می‌کنی؟» گفت: «به کوری چشم شما، بعد از نماز صبح».

«می‌نشینم و رهبر کبیرانقلاب، امام خمینی را دعا می‌کنم».

نگهبان بعضی این حرف را شنید و رفت. موقع آمار، در که باز شد، حاج حنیفه را بردند و حسابی کتک زدند و او را انداختند داخل زندان.

دو نفر دیگر هم در زندان بودند. یکی از آنها علیرضا علی دوست بود که اهل مشهد است. ایشان می گفت: «ظهر که زندانبان غذا آورد، ما دیدیم غذا برای دو نفر است، با دو تا لیوان چای. گفتیم: ما سه نفریم. ... گفت: این پیرمرد ممنوع از آب و غذاست

چهار روز به این پیرمرد یک لقمه غذا و یک قطره آب ندادند. هرچه ما اصرار کردیم، امکان نداشت. زندانبان می ایستاد تا ما این لیوان چای را بخوریم و بعد که خاطر جمع می شد، می رفت

روز چهارم دیدیم که حاج حنیفه دیگر توانایی اینکه نمازش را روی پا بخواند، ندارد. اونشسته نمازش را خواند و به جای اینکه بعد از نماز، تعقیبات بخواند، دراز کشید و همین جور شروع کرد با فاطمه زهرا (س) از تشنگی خودش صحبت کردن. عرض می کرد: فاطمه جان! از تشنگی مردم، به فریادم برس

ما به بعثیان پلید التماس می کردیم، ولی حاج حنیفه گرسنه و
تشنه، چشمش را به روی عراقی‌ها بلند نمی‌کرد، تا چه برسد به این که
...زبان‌ش را باز کند

عزت‌ش را این‌طور حفظ می‌کند ولی از آن طرف، تشنگی خودش را با
...فاطمه زهرا (س) در میان می‌گذارد

علی دوست می‌گفت: «روز چهارم آنقدر از تشنگی نالید تا این که
چشم‌هایش بسته شد و به خواب عمیقی فرو رفت. ما دو نفر، متوسل به
فاطمه زهرا (س) شدیم و عرض کردیم: یا فاطمه! عنایتی کنی تا ما
بتوانیم امروز یک لیوان چای برای حاج حنیفه نگه داریم

بالاخره تصمیم گرفتیم از دو لیوان چای، نصف یک لیوان را من سر
بکشم و نصف دیگر را آن برادر، طوری که زندانبان عراقی متوجه نشود
و یک لیوان چای را مخفیانه در یک قوطی بریزیم. به هر حال، آن روز
توانستیم یک لیوان چای را نگه داریم

زندانبان رفت و مامنتظر بیدار شدن حاج حنیفه بودیم که این لیوان چای را به او بدهیم. بعد از لحظاتی، دیدیم بیدار شد، اما با چهره‌ای برافروخته و شاداب. بلند شد و شروع کرد به خندیدن و صحبت کردن. دیدیم، این، آن حاج حنیفه نیست که با ضعف و ناتوانی نمازش را نشسته خواند و دراز کشید و به همان حالت، با فاطمه زهرا (س) عرض حاجت می‌کرد و از تشنگی می‌نالید.

به هر حال، آرام آرام سر صحبت را باز کردیم و گفتیم: امروز به برکت تو سل شما، ما توانستیم یک لیوان چایمان را نگه داریم.

حاج حنیفه خندید و گفت: خیلی ممنون! خودتان بخورید. نوش جانتان! الان در عالم خواب، فاطمه زهرا (س) هم از شربت سیرابم کردند و هم از غذا سیرم نمودند و آن طعم شیرین شربتی که از دست مبارک حضرت زهرا (س) خوردم، هنوز کام مرا شیرین نگه داشته است. من این چای تلخ شما را نخواهم خورد!^{۹۸}

داستانی شنیدنی از مرحوم آقای درچه ای از تأثیر کلام امیرالمؤمنین

قضیه ای دارد مرحوم آقای درچه ای، استاد آیه الله العظمی بروجردی، درباره صبر و تحمل در مباحثات علمی با اهل سنت، که شنیدنی است.

مرحوم آقای درچه ای یک هم حجره ای داشت در «نجف» که «سنی» بود. حدود هشت سال با هم در یک حجره بودند. بعد از ازدواج هم نزدیک بیست سال با هم هم مباحثه ای بودند. در طول این بیست و چند سال نه آقای درچه ای از او سؤال می کند که چرا تو سنی هستی، و نه او از ایشان می پرسد که چرا تو شیعه هستی.

روزی رفیق سنی آقای درچه ای می گوید: ما در این بیست و چند سال، یک بار از هم نپرسیدیم که مذهب تو حق است یا مذهب من. بیا دوستانه با هم مباحثه کنیم. فقط باید از محیط مدرسه دور بشویم تا طلبه ها، صدای مباحثه ما را نشنوند. چون اگر بشنوند مرا از حوزه بیرون می کنند. این دو نفر، موقع غروب می رفتند «وادی السلام»، یک گوشه ای می نشستند و با هم بحث می کردند.

مرحوم درچه ای می گوید: روز اول من هر چه بلد بودم گفتم، دیدم اثری روی رفیق سنی ام نگذاشت، روز دوم، سوم، تا چهل روز، روزی دو ساعت، سه ساعت، با هم بحث کردیم، ولی ایشان فقط حرف خودش را تکرار می کرد و از من نمی پذیرفت.

روز چهارم عصبانی شدم، بلافاصله بعد از بحث با رفیق سنی ام، مستقیم رفتم حرم امیرالمؤمنین، به قدری هم عصبانی بودم که موقع ورود به حرم، یادم رفت «اذن دخول» بخوانم. رفتم کنار ضریح و به حضرت گفتم: یا امیرالمؤمنین! من هر چه بلد بودم در این چهل روز گفتم، اگر چیزی هست به من بگو، فردا به رفیق سنی ام بگویم و گر نه من بحث را ادامه نمی دهم. خیلی گریه کردم و تضرع کردم.

شب در عالم رؤیا دیدم که وارد حرم شدم، حضرت امیرالمؤمنین ایستاده بود، به ایشان عرض کردم آقا من هر چه بلد بودم گفتم شما بفرمائید من چه بگویم. حضرت فرمود: فردا رفتی به مباحثه، به رفیقیت بگو، چرا قبر فاطمه زهرا مخفی است؟

آقای درچه ای می گوید: از خواب بیدار شدم و از این که حضرت را در خواب دیده ام خیلی خوشحال بودم ولی از این که این سؤال را باید بپرسم ناراحت بودم. من ده ها دلیل از آیات و روایات برای او خوانده ام اثری نکرده، حالا بروم بپرسم که قبر حضرت زهرا چرا مخفی است! بعد از مدتی با خودم گفتم: به من چه ارتباطی دارد، قطعاً کلام حضرت یک رمز و رموزی دارد. من می روم و فردا همین سؤال را از رفیق سنی ام می پرسم.

فردا که رفتیم برای بحث، من به رفیقم گفتم: تمام این چهل روز تو سؤال کردی، امروز می خواهم من یک سؤال از تو بکنم. از او پرسیدم: چرا قبر حضرت زهرا مخفی است؟

وقتی این سؤال را کردم، دیدم رفیقم سرش را انداخت پائین. مدتی گذشت حرفی نزد. گفتم: آقا من سؤال کردم، چرا جواب نمی دهی؟ سرش را که آورد بالا، دیدم اشک چشمش جاری شد، و گفت: آقای درچه ای! این سؤال، سؤال تو نبود، چهل روز حرف زدی در من اثر نکرد، ولی این یک سؤال، قلب من را تسخیر کرد

من هر چه فکر می کنم که چرا قبر حضرت زهرا مخفی است، می بینم چون خودش وصیت کرده است. از خودم می پرسم که چرا وصیت کرده؟ چون نمی خواست ابوبکر و عمر در تشیع جنازه اش حاضر شوند! چرا نمی خواست آن دو نفر در تشیع جنازه اش شرکت کنند؟ چون در حقش ظلم کرده بودند. از خودم می پرسم که فاطمه با آن دو نفر بیعت... کرده بود یا نه؟ و

من هر سؤالی در ذهنم آمد، دیدم بلافاصله جوابش آماده است. لذا من شهادت می دهم که مذهب شیعه حق است، و تصریح می کنم به حقانیت شما.

آقای درچه ای می گوید: بعد از چهل روز بحث و گفتگو، این جمله که حضرت امیر(سلام الله علیه) یادم داده بود، رفیق سنی من را منقلب کرد!^{۹۹}

 ملاقات مقام معظم رهبری با امام زمان علیه السلام

جناب آقای صدیقی شب فاطمیه روی منبر در بیت ایشان (بیت رهبری) که آقای رییس جمهور نشسته بود، آقای هاشمی بود، سران مملکتی بودند، قوه قضاییه، همه بودند. آقای صدیقی روی منبر این مطلب را گفت و آن را نتوانست تمام کند، همین که خواست تمام کند فریاد گریه جمعیت و حضار بلند شد. دیدند این جمعیت به سوی آقا دارند حمله می کنند که به عنوان تبرک به ایشان دست بزنند، آقا را بردند و دیگر نتوانستند جمعیت را اداره کنند. و آن مطلب این بود: من همه ساله مکه که می رفتم، قبل از رفتن به مکه به محضر آیت الله بهاءالدینی می رسیدم و توصیه می خواستم از ایشان. ایشان به من توصیه هایی می کرد و من این توصیه ها را در سفر مکه عمل می کردم. بعد هم که داشتم می آمدم، یک عمامه ای یا چیزی را برای ایشان هدیه می خریدم. این دفعه که رفتم محضر ایشان این مطلب را فرمودند:

شما وقتی که می روید مسجدالنبی از قسمت جنوب شرقی مسجد، از آن قسمت هفت قدم می آید به جلو و قسمت بعدی را هم گفت که من نمی توانم دقیق به شما بگویم، به خاطر اینکه ایشان این را به ودیعت پیش من گذاشت. آن وقت از دو طرف به من دستور داد وقتی که قدم

زدی آمدی جلو رسیدی به آنجا، آنجا بنشین و این ذکر سبعة را بگو. این ذکر را که گفتی ان شاءالله به حوائج خواهی رسید.

ذکر سبعة عجیب است، علامه حسن زاده آملی بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب اذکار سبعة را دارد که اینها را از آسیدعلی آقا قاضی گرفتند، ذکر سبعة واقعاً یک ذکری است که معجزه می کند در نفس انسان، عجیب معجزه می کند.

آقای صدیقی می گوید، عرض کردم: آقای بهاءالدینی چه وجهی دارد که من باید آنجا بنشینم و این اذکار سبعة را بگویم؟ چه وجهی دارد هفت قدم از آنجا قدم بزنم؟

گفت: وجهش این است که دارم به شما می گویم فقط پیش شما بماند. وقتی که حضرت زهرا سلام الله علیها آمد برای دفاع از علی ابن ابیطالب علیه السلام بدنش خون آلود بود وقتی که آمد، که داخل مسجد وارد نشد، وقتی که برگشت دیگر توان از او رفت دیگر به گونه ای شد که می خواست ادامه راه را بدهد، نتوانست، آنجا نشست و فکر می کنم که آن مکان به خون فاطمه سلام الله علیها رسیده است؛ آنجا حاجتتان را بخواهید.

بعد آقای بهاءالدینی می گوید: این کار را انجام بده. ایشان می گوید: من رفتم این کار را انجام دادم، حالا تو نگو آقای بهاءالدینی خودش هم نظر دارد، نیت دارد یا حاجتی دارد، چون خودش مشرف نمی شود.

آیه الله صدیقی گفت: من رفتم مدینه همین کار را انجام دادم، بعد از این رفتم مکه دیدم از بلندگو صدا می زنند: آقای صدیقی دوباره بروند مدینه، من دوباره رفتم مدینه. چند روزی مدینه ماندم، وقتی برگشتم به ایران یک عمامه ای خریده بودم رفتم محضر حاج آقا، رسیدم، تا سلام علیک کردم بدون اینکه حرفی بزنم، حاج آقا بهاءالدینی فرمودند: میدانی ثمره ذکر امسال چه بود؟

گفتم: نه!

گفت: نمیدانی ثمره ذکر امسال چه بود، نگرفتی؟

گفتم: نه!

فرمود: امسال ثمره ذکر شما یکی این بود که شما دو بار آمدید مدینه!

گفتم: شما مطلعید من دو بار امسال آمدم مدینه؟

گفت: بله آنجایی که نشسته بودید ذکر می گفتید، در آنجا با تو بودم.

فرمودند: ثمره دوم این بود که آن نیتی که من می خواستم، به آن نیت رسیدم و آن این بود که امسال مقام معظم رهبری به دیدار امام زمان ^{علیه} السلام نائل آمد.^{۱۰۰}

حضرت فاطمه زهراء و مادر شهید

تابستان 1363 که در شاهرود هنگام آموزش سربازان در صحرا، با مادری به همراه دو دخترش برخورد کردم که در حال درو کردن گندم‌هایشان بودند

فرماندهی گروهان، ستوان آسیایی به من گفت: مسلم بیا سربازان دو گروهان را جمع کنیم و برویم گندم‌های آن پیرزن را درو کنیم

¹⁰⁰ <http://kheybaronline.ir/fa/news/23271>

به او گفتم: چه بهتر از این! شما بروید گروهان خود را بیاورید تا با آن
پیرزن صحبت کنم. جلو رفتم

پس از سلام و خسته نباشید گفتم: مادر شما به همراه دخترانتان از
مزرعه بیرون بروید تا به کمک سربازان گندم‌هایتان را درو کنیم. شما
فقط محدوده‌ی زمین خودتان را به ما نشان دهید و دیگر کاری نداشته
باشید

پیرزن پس از تشکر و قدردانی گفت: پس من می‌روم برای کارگران
حضرت فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) مقداری هندوانه بیاورم

ما از ساعت 9 الی 30/11 صبح توسط پانصد سرباز تمام گندم‌ها را درو
کردیم. بعد

از اتمام کار، سربازان مشغول خوردن هندوانه شدند. من هم از این
فرصت استفاده کردم

و رفتم کنار پیرزن، به او گفتم: مادر چرا صبح گفتید می‌روم تا برای
کارگران حضرت فاطمه(س) هندوانه بیاورم. شما به چه منظور این
عبارت را استفاده کردید؟

گفت: دیشب حضرت فاطمه‌ی زهرا(سلام الله علیها) به خوابم آمد و
گفت: چرا کارگر نمی‌گیری تا گندم‌هایت را درو کند دیگر از تو گذشته
این کارهای طاقت‌فرسا را انجام دهی

من هم به آن حضرت عرض کردم: ای بانو تو که می‌دانی تنها پسر و
مرد خانواده ما به شهادت رسیده است و درآمدمان نیز کفاف هزینه‌ی
کارگر را نمی‌دهد، پس مجبوریم خودمان این کار را انجام دهیم

بانو فرمودند: غصه نخور! فردا کارگران از راه خواهند رسید. بعد از این
جمله از خواب پریدم

امروز هم که شما این پیشنهاد را دادید، فهمیدم این سربازان، همان
کارگران حضرت می‌باشند. پس وظیفه‌ی خود دیدم از آنها پذیرایی کنم

بعد از عنوان این مطلب، ناخودآگاه قطرات اشک از چشمانم سرازیر
شد و گفتم: سلام بر تو ای دخت گرامی پیامبر (سلام الله علیها) فدایت
شوم که ما را به کارگری خود قابل دانستی!^{۱۰۱}

اللهم صل علی فاطمه و اییها و أمها و بعلها و اولادها و عجل فرجهم و
اهلك اعدائهم بحق السر المستودع فیها

سرگرد مسلم جوادی منش¹⁰¹

قفل بسته با نام فاطمه زهراء (سلام الله علیها) باز شد!

حاج سیدمرتضی کشمیری از علمای بزرگ نجف در عصر حاضر است که سال ها در نجف به تحصیل و تدریس و تذهیب نفس پرداخت . او مدتی استاد مرحوم شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی بود . از حاج سیدمرتضی کشمیری کرامات زیادی نقل شده که نشان از خودساختگی و خداباوری . او دارد .

دو ساعت بود که داشتم دنبال کلید حجره می گشتم . هرجایی را که به نظرم می رسید، گشتم . در دلم دعا می کردم: خدایا مردم از خستگی، ... کمک کن کلید پیدا شود . خدایا

اصلا نمی دانستم کلید را کجا گذاشته بودم . افطارم در حجره مانده بود . یک ساعت بود که اذان مغرب و عشا را گفته بودند و من هنوز نتوانسته بودم روزه ام را وا کنم . از گرسنگی و خستگی دلم درد گرفته بود . پولی هم در جیبم نبود، تا از بیرون غذایی بخرم و بخورم . دیگر از پیدا کردن کلید ناامید شدم . از مدرسه بیرون آمدم و به طرف حرم حضرت علی (علیه السلام) راه افتادم . با خودم گفتم: شاید عصر که از حرم بر می گشتم، کلید از جیبم افتاده است . با دقت زمین را نگاه می کردم و جلو می رفتم . به حرم رسیدم . نگاهم به گنبد طلایی حضرت علی (علیه

السلام) افتاد . در دلم گفتم: یا امیرالمؤمنین گرسنه هستم . غذایم در حجره مانده . تمام کتاب هایم در حجره است، اما من کلید را گم کرده ام . کمکم یا امیرالمؤمنین

حسابی کلافه بودم . بی هدف در حرم قدم می زدم . چشمم به آب خوری افتاد . خوشحال شدم . اصلاً به فکرش نبودم . با خودم گفتم: خوب شد . اقلاً می توانم با آب روزه ام را بازکنم

به طرف آبخوری رفتم . دور آب خوری شلوغ بود . هنوز نزدیک نرفته ⁽¹⁾ . بودم که چشمم به آقای کشمیری افتاد

اول فکر کردم اشتباه می کنم، اما دقت که کردم دیدم خودش است . همان سید خوش قیافه . با آن عبای همیشه تمیزش . آب خوری را فراموش کردم . نزدیک رفتم و سلام دادم . نگاهش به من افتاد مرا شناخت، آمد جلو: به به! علیکم السلام . حال شما خوب است، ان شاءالله؟

. و با من دست داد . گفتم: به لطف شما . ممنونم

گفت: آمده ای زیارت، بله؟

به چهره اش که همیشه نورانی و خندان بود، نگاه کردم: بله، آمده ام
. زیارت اگر خدا قبول کند

. خندید: ان شاء الله قبول می کند

در چهره اش دقیق شدم . خنده اش را فرو خورد و گفت: چرا ناراحت
. هستید؟ به نظر می رسد در فکر هستید

کمی من و من کردم . نمی خواستم چیزی راجع به گم شدن کلید بگویم
. آقای کشمیری گفت: «اگر اتفاقی افتاده به من بگویید، شاید بتوانم
کمکتان کنم .» دیدم حرف بدی نمی زند . شاید بتواند کمک کند و
. دوتایی کلید را پیدا کنیم

گفتم: بله آقا! مشکلی پیش آمده . متأسفانه کلید حجره ام را گم کرده ام
. هرچه هم دنبالش گشتم، پیدایش نکردم . افطاری هم در حجره مانده .
هنوز افطار نکرده ام . کتاب هایم هم در حجره است . امروز نتوانسته ام
. حتی یک کلمه درس بخوانم

یک دفعه آقای کشمیری خندید و خیلی خوش قیافه تر شد . خیلی از
خنده اش خوشم می آمد . گفت: به خاطر یک کلید ناراحت هستید؟ این
. که چیزی نیست

. ان شاء الله پیدا می شود . بیااید با هم برویم بگردیم، شاید پیدا شود

گفتم: خیلی ممنون آقا، مزاحم نمی شوم . خودم همه جا را گشته ام .
دستم را گرفت و دنبال خودش کشید: یک بار هم با هم برویم بگردیم .
مگر چه عیبی دارد؟

ناچار راه افتادم . گفتم: عصر به حرم امیرالمؤمنین آمدم . احتمالا در
. جایی بین مدرسه و حرم افتاده است

همین طور که قدم می زدیم و من زمین را نگاه می کردم، آقای کشمیری
برایم از امید می گفت . می گفت: اگر امید داشته باشی، هیچ وقت به
خاطر چیزی که گم شده، ناراحت نمی شوی . اصلا کلید همه ی
. مشکلات، امید و توکل است

آن قدر گفت و گفت تا به حجره رسیدیم . ایستادیم . با این که این همه
برایم از امید حرف زده بود، اما ناامید بودم . گفتم: این حجره، حجره ی
. من است

آقای کشمیری نزدیک رفت . قفل در را در دست گرفت و گفت: کلید
این قفل گم شده است؟

. بله! کلید همین قفل است . خیلی هم دنبالش گشتم -

آقای کشمیری ساکت شد و به فکر فرو رفت - همان طور که قفل در
دستش مانده بود، به فکر فرو رفت . می دانستم که از دست او هم کاری

ساخته نیست . مدتی را در سکوت گذرانیدیم . لب واکردم و سکوت را شکستم: آقا راضی به زحمت شما نیستیم . شما بفرمایید . من خودم یک . کاریش می کنم

آقای کشمیری بدون این که به حرف من توجه کند، گفت: می گویند هر کس نام مادر حضرت موسی (علیه السلام) را بداند و آن بر قفل بسته . بخواند، قفل باز می شود

تعجب کردم . این را من هم شنیده بودم، ولی نمی دانستم که آقای کشمیری نام مادر حضرت موسی (علیه السلام) را بلد است . نمی دانستم . خوشحال باشم یا متعجب

گفتم: آقا شما نام مادر حضرت موسی (علیه السلام) را از کجا می دانید؟ . آقای کشمیری گفت: من تا حالا نام او را نشنیده ام

تعجبم بیش تر شد . ناراحت شدم . به اندازه ی کافی خسته و گرسنه بودم، دیگر حال و حوصله ی شوخی نداشتم . می خواستم بگویم شما که نام مادر حضرت موسی (علیه السلام) را نمی دانید، برای چه این حرف را می زنید؟ اما جلوی خودم را گرفتم و این حرف را نزد . فقط گفتم: حالا می خواهید چه کار کنید؟

گفت: توی این فکرم که مگر جده ی من فاطمه ی زهرا (علیها السلام)
از مادر موسی (علیه السلام) کم تر است؟

آقای کشمیری این را گفت و بعد، همان طور که قفل را در دست گرفته
!بود، گفت: بسم الله الرحمن الرحيم . یا فاطمه ی زهرا

تا این حرف از دهانش بیرون آمد، یک دفعه قفل صدایی کرد و باز شد .
دهانم از تعجب واماند . بی اختیار گفتم: یا فاطمه ی زهرا (علیها السلام)
رو به آقای کشمیری کردم و گفتم: آ ... آقا ... ای ... این قفل چه طوری
باز شد؟

خندید و گفت: با شنیدن نام حضرت فاطمه (علیها السلام)
کمی مکث کرد و بعد گفت: حالا برو روزه ات را باز کن . فردا هم قفل را
. ببر بده یک قفل ساز، تا برایش کلید بسازد

این را گفت و قفل را در دست من گذاشت . سپس خداحافظی کرد و
رفت . آن قدر حواسم پرت بود که تازه بعد از رفتن او یادم افتاد تعارف
!نکرده ام تا بیاید تو.^{۱۰۲}

اش حضرت فاطمه س

از دانشمندان عامل و کامل و عارف، آیه الله سید مهدی بحر العلوم
:(متوفی 1212) بود. از شیخ محمد تقی شاگرد سید نقل شده که گفت
سید از نجف روانه کربلا می شد و با او جماعتی بودند. مردی بود که تنها
راه می رفت و هرجا سید فرود می آمد او هم پیاده می شد. همین که
سید حرکت می کرد او هم حرکت می کرد
در بین راه سید به او فرمود: نزدیک بیا! چون نزدش آمد دست سید را
بوسید. سید احوال چند نفر مرد و بچه و زن را به اسم و فامیلی و همسایه
های او قریب چهل نفر را پرسید و آن مرد هم یک یک جواب می داد
آن مرد از اهل عراق نبود و لهجه او هم لهجه اهل عراق نبود. ما از سید
سؤال کردیم که این مرد کیست؟ فرمود: از اهل یمن است

عرض کردم: شما چه وقت به یمن تشریف برده اید که ایشان را می شناسید؟ فرمود: سبحان الله، اگر از وجب به وجب زمین سؤال کنی، هر آینه ترا خبر می دهم.

علت این احاطه را از سید پرسیدند: فرمود: از وقتی که در خواب آشی را حضرت زهرا بمن خورانید، این چنین شدم.

میرازی قمی وقتی از سید با اصرار سؤال از اسرار و عطایایی خاص کرد.
سید فرمود:

در عالم واقعه دیدم که به خدمت حضرت فاطمه علیهاالسلام مشرف شدم، پس جده ام کاسه ای از آش به من خورانید که هرگز بدان صنف آش نخورده بودم، بسیار با لذت بود و هرگز مانند آن را ندیده بودم. پس از خوراندن آش، جدّه ام مرا به خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین علیه السلام برد و مطالب و اسراری را به من آموخت.

در عالم رؤیا دیدم در مدینه هستم و پیامبر مرا احضار نمود. داخل اطاق پیامبر شدم و دیدم، پیامبر صلی الله علیه وآله در صدر مجلس و حضرت زهرا علیهاالسلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام در

حاشیه مجلس قرار دارند و امیرالمؤمنین علیه السلام سر پا ایستاده است. به دست بوسی رسول خدا مشرف شدم، مرا مخاطب به «مرحبا ولدی: خوش آمدی فرزندم» نمود و کمال محبت را درباره ام مبذول داشت.

مسأله ای چند سؤال نمودم، فرمود: از امام زمان (عج) خود سؤال کن. پس امام زمان حاضر شدند و مسائل خود را از او سؤال نمودم.

بعد رو به حضرت زهرا نموده و فرمودند: پسرت را دریاب. آنگاه حضرت دست مرا گرفت و به اطاق خود برد؛ و از من رویش را نمی گرفت، گویا صورت مبارکش الحال در نظرم هست. پس حضرت زهرا برایم آش آورد که همه نوع حبوبات در آن بود، آنرا تناول کردم و در نهایت شوق از خواب بیدار شدم. چنان شرح صدری برایم پیدا شد که هر چه در کتابها می خواندم یکباره حفظ می شدم و به این مقام رسیدم

(کرامات فاطمی (علیهما السلام

کرامت اول

درست یکسال بود دچار سردرد و سرگیجه ی شدید شده بودم. در طول این مدت، به چند دکتر متخصص مراجعه کردم. داروهای زیادی مصرف کردم اما فایده ای نداشت. همه ی آن ها مسکن بود و بیماری ام دوباره عود می کرد. نزدیک اذان مغرب با وجودی که سردرد شدیدی داشتم، برای شرکت در نماز جماعت آیت الله بهجت راهی منزل ایشان شدم. به سختی حرکت می کردم. سرگیجه داشتم. نمی توانستم درست راه بروم. بین دو نماز، حالم بد شد. نزدیک بود بیهوش شوم. یکی از رفقا که بغل دستم نشسته بود، متوجه حال و روزم شد. آرام پرسید:

آقا شیخ عبدالنبی! چی شده؟ چرا تو حال خودت نیستی؟ -

سردرد و سرگیجه دارم. به سراغ دکترهای زیادی رفته ام، اما بی فایده است!

اما دکترهای بسیار خوبی داریم. به آنها مراجعه کن -

:متوجه منظور دوستم شدم. او به صحبتش ادامه داد

!به حضرت زهرا (علیهما السلام) متوسل شو. حتماً شفا پیدا می کنی -

حرف هایش بر من اثر گذاشت. به هر سختی بود، نمازم را تمام کردم.

از خانه ی آیت الله بهجت خارج شدم. منزل آقا تا حرم معصومه (علیهما السلام) فاصله ی زیادی نداشت. بعد از زیارت، به خانه رفتم. گوشه ی خلوتی پیدا کردم و با گریه به حضرت زهرا (علیهما السلام) متوسل شدم.

بی بی جان! ای بانوی پهلوشکسته! برایم دعا کنید تا خدا شفایم دهد و -
از این درد شدید و کشنده خلاص شوم. دیگر تاب و توانم را از دست داده ام!

نفهمیدم چه مدت در آن حال بودم. اما لا به لای توسل و گریه، آرام آرام خوابم برد.

مجلس شلوغ بود. جمعیت زیادی آمده بودند. روحانی سیدی بالای منبر در حال خواندن روضه بود. بین جمعیت نگاهم به چند نفر از آشنایان افتاد. آن ها از سادات بودند. روضه که تمام شد، سیدی از جا بلند شد. کنار منبر ایستاد. دستش را به آسمان بلند کرد. مجلس ساکت شد. او با صدای بلند گفت:

خداوندا! به حق زهرای مرضیه، آقا شیخ عبدالنبی را شفا بده و الساعه -
لباس عافیت بر او بپوشان
جمعیت آمین گفتند.

صبح زود با صدای اذان از خواب بیدار شدم. وضو گرفتم و آماده ی

خواندن نماز صبح شدم. بعد از نماز به یاد خواب دیشب افتادم. ناگهان متوجه شدم سرم اصلاً درد نمی کند. از جا بلند شدم. چند قدم در اتاق راه رفتم. سرگیجه هم نداشتم. با خوشحالی از منزل خارج شدم، مدت ها بود این چنین سر حال و با نشاط نبودم.

به سراغ دوستانم رفتم. آن ها را برای مجلس روضه به خانه ام دعوت کردم. تصمیم گرفتم به شکرانه ی بهبودی و سلامتی، مجلس روضه ی ماهانه ای در خانه ام برقرار کنم؛ مجلس روضه ای که همیشگی باشد، تا وقتی که زنده ام.

کرامت دوم

همسرم به بیماری صعب العلاجی دچار شده بود. به سختی نفس می کشید. چند قدم که برمی داشت، نفسش به شماره می افتاد. صورتش سیاه می شد. می ترسیدم اتفاقی برایش بیفتد. به سراغ یکی از پزشکان متخصص رفتیم. دکتري سرشناس و معروف بود. پس از معاینه برای همسرم آزمایش و عکس نوشت. دکتر با مشاهده جواب آنها، قیافه اش :درهم رفت. با ناراحتی پرسیدم

چی شده آقای دکتر! حالش خوب می شه؟ -

.متأسفانه بیشتر ریه ها از کار افتاده! دارو و درمان بی اثر است -

در اوج یأس و ناامیدی، همسرم را به خانه بردم. مضطرب و ناراحت

بودم. شب «مفاتیح الجنان» را باز کردم. اوایل کتاب چشمم به عنوانی درشت افتاد: «نماز حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام)». ناگهان فکری به ذهنم رسید. وضو گرفتم و آماده خواندن نماز حضرت شدم. بعد از نماز به سجده رفتم و مشغول گفتن اذکار شدم. در پایان حاجتم را از خدا خواستم:

خداوندا! به حق حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) همسرم را شفا -
بده! خودت عنایتی کن. تو را به مقام صدیقه ی طاهره قسم می دهم،
سایه ی پر مهر همسرم را از سر کودکانم کوتاه نکن
نمی دانم تا چه مدت مشغول راز و نیاز بودم. بی وقفه گریه می کردم. در
همان حال سجده خوابم برد

بانوی بزرگواری بر بالین همسرم بود. به او ابراز لطف و محبت می کرد.
با دست های مبارکش صورت او را نوازش می کرد. با وجودی که نقاب
بر چهره داشت، احساس می کردم ایشان را می شناسم. انگار فردی در
وجود من فریاد می زد:

!این بانو، سیده ی زنان عالم، حضرت فاطمه است -

از خواب بیدار شدم. لبخند روی لبم نشست. یأسم به امید مبدل شده
بود. با عجله خود را به بالای سر همسرم رساندم، خواب بود. به آرامی
نفس می کشید. مثل همیشه سینه اش خس خس نمی کرد. از آن روز

حالش رو به بهبودی گذاشت؛ طوری که چند هفته ی بعد، سلامتی کامل خود را به دست آورد. او را به مطب دکتر بردم. بعد از معاینه، نگاهم کرد و با تعجب گفت:

!حاج آقا؟ -

!بله-

!شما با این مریض چکار کردید؟ -

مگه چی شده آقای دکتر؟ -

هیچ کسالتی نداره، به راحتی نفس می کشه. انگار نه انگار نارسایی -

ریوی داشته. چه کسی او را معالجه کرده؟

می خواستم جواب دکتر را بدهم که چشمم به تابلوی «یا فاطمه الزهراء»

روی دیوار اتاق افتاد. بی آنکه چیزی بگویم، با چشمان اشک آلود، تابلو

را به دکتر نشان دادم^{۱۰۳}

شهید مجید زینلی فرمانده گردان ابوالفضل العباس(ع) لشکر 41

ثارالله(ع) قبل از عملیات «کربلای 4»، که برای نیروهای گردان صحبت

می کرد، می گفت: اگر می خواهید توی عملیات موفق باشید و فاطمه

زهرا(س) شب عملیات به فریادتان برسد، نماز شب را ترک نکنید ما از

¹⁰³ کرامات فاطمه زهرا (علیهما السلام)، عباس عزیزی، ص 363 و 353، انتشارات صلا، قم

نظر نظامی در برابر عراقی‌ها چیزی نیستیم، پس همین نماز شب‌ها و
توسل به ائمه(ع) است که ما را پیروز می‌کند. می‌گفت: هر چه داریم، از
فاطمه زهرا(س) داریم

کرامات فاطمیه در دفاع مقدس

آنچه پیش روی شماست گوشه‌ای از کرامات حضرت صدیقه طاهره
: (س) در طول جنگ تحمیلی است

- تا حالا این طور وضعی برام سابقه نداشت. گردان ما زمین گیر شد و
نمی‌دانم چرا بچه‌ها حرف شنوی نداشتند؛ همان بچه‌هایی که می‌گفتی
برو توی آتش، با جان و دل می‌رفتند! جور خاصی شده بودند، نه می‌شد
بگویی ضعف دارند، نه می‌شد بگویی ترسیدند، هیچ حدسی نمی‌شد
بزنی. هر چه برایشان صحبت کردم، فایده نداشت. اصلاً انگار چسبیده
بودند به زمین و نمی‌خواستند جدا شوند. هر کار کردم راضی شان کنم
راه بیفتند، نشد.

دیروز ظهر که من در اثر خون ریزی زیاد، عطش شدید داشتم به «
حضرت زهرا- سلام الله علیها- متوسل شدم و از ایشان کمک خواستم و

صدایشان زدم تا از حال رفتم و در همان حال صدای یک نفر آمد که می گفت: این قمقمه کنار توست ، چرا از آن آب نمی خوری؟ من از دیروز به برکت عنایت حضرت زهرا- سلام الله علیها- از این قمقمه آب می خورم»

سرم را بلند کردم رو به آسمان و توی دلم نالیدم که: خدایا خودت کمک کن. از بچه ها فاصله گرفتم. اسم حضرت صدیقه (سلام الله علیها) را، از ته دل صدا زدم و متوسل شدم به وجود شریفش. زمزمه کردم: خانم، خودتون کمک کنین، منو راهنمایی کنین تا بتونم این بچه ها رو حرکت بدم، وضع ما رو خودتون بهتر می دونین. یقین داشتم حضرت تنهام نمی گذارند، اصلاً منتظر عنایت بودم؛ توی آن تاریکی شب و توی آن بیچارگی محض، یک دفعه فکری به ذهنم الهام شد. رو کردم به بچه ها. محکم و قاطع گفتم : دیگه به شما احتیاجی ندارم! هیچ کدومتون رو نمی خوام؛ فقط یک آرپی جی زن از بین شما بلند شه با من بیاد، دیگه هیچی نمی خوام

زل زدم به شان. لحظه شماری می کردم یکی بلند شود. یکی بلند شد، یکی از بچه های آرپی جی زن. بلند گفت: من می آم. نگاهش مصمم بود و جدی. به چند لحظه نکشید، یکی دیگر، مصمم تر از او بلند شد. گفت:

منم می آم... تا به خودم آمدم، همه ی گردان بلند شده بودند. سریع راه
افتادم، بقیه هم پشت سرم

پیروزی مان توی آن عملیات، چشم همه را خیره کرد. عنایت امّ اییها
(سلام الله علیها) باز هم به دادمان رسیده بود. (شهید برونسی

• بغض گلویم را فشرد. شب جمعه بود با ناراحتی به خواب رفتم. در
عالم خواب بانوی مجلله ای، به سویم آمد، باورم نمی شد، به نظرم آمد
حضرت زهرا سلام الله علیها را زیارت می کنم. خودش بود، جذبه معنوی
اش چنان بود که با سنگینی خاصی لفظ مادر بر زبانم جاری شد

وقتی گفتم: مادر. در جواب شنیدم: من مادرت خواهم بود به یک شرط!
عرض کردم: چه شرطی؟ فرمود: به شرط آن که پیمان ببندی جنگ و
جهاد در راه خدا را هیچگاه ترک نکنی. خواستم چیزی بگویم که آن
شهید فاضل دهکردی فرمانده گردان (بزرگوار از نظرم ناپدید شد
(یازهراتپ 44 قمر بنی هاشم

• مادر شهید بسیجی؛ حمید شیخ الاسلامی - که از سادات رضوی می باشد

- می گوید: قبل از شهادت حمید، شبی در خواب دیدم که خواهر مرحومم با حالتی بسیار آشفته و پریشان آمد. خیلی از حالت او نگران شدم و به او گفتم: آبجی! چی شده؟ چرا این قدر پریشانی؟ خواهرم در جواب به من گفت: آبجی جان! شهادت حمید را مادرمان امضا کرده است!

- همراه نیروهای عراقی مشغول جست و جو بودیم. فرمانده این نیروها دستور داده بود در ظرفی که ایرانی ها آب می خورند، حق آب خوردن ندارند. هم کلام شدن با ایرانی ها خشم این افسر را در پی داشت. روزی همین افسر به من التماس می کرد که تو را به خدا این سربند رو امانت به من بده. من همسرم بیمار، به عنوان تبرک ببرم. براتون بر می گردونم. روی سربند نوشته شده بود «یا فاطمه الزهرا(س)» داخل یک نایلون گذاشتم و تحویلش دادم. اول بوسید و به چشمش مالید. بعد از چند روز برگرداند. باز هم بوسید و به سینه و سرش کشید و تحویلمون داد. از آن به بعد سفره غذای عراقی ها با ما یکی شد. سر سفره دعا می کردیم، دعا را هم این افسر عراقی می خواند: «اللهم الرزقنا توفیق الشهاده فی سبیلک

● شهید برونسی روز قبل از عملیات بدر روحیه عجیبی داشت. مدام اشک می ریخت، علت را که پرسیدم آقای برونسی گفت: دارم از بچه ها خداحافظی می کنم چرا که خوابی دیده ام. سپس افزود: به صورت امانت برای شما نقل می کنم و آن اینکه: در خواب بی بی فاطمه زهرا (سلام الله علیه) را دیدم که فرمود: فلانی! فردا مهمان ما هستی، محل شهادت را بهم نشان داد

همین چهار راهی که در منطقه عملیاتی بدر (پد) فرود هلی کوپتر است و به طرف نفت خانه و جاده آسفالت بصره _ الاماره می رود و من در همین چهار راه باید نماز بخوانم تا وقتی که به سوی خدا پرواز کنم و بالاخره نیز این خواب در همان جا و همان وقتی که گفته بود، به زیبایی تعبیر شد.

● بعد از عملیات بیت المقدس و پاتک های عراق من و [سردار] شهید رمضان علی عامل تصمیم گرفتیم جهت آوردن مجروحین اقدام کنیم. لذا با تعدادی از نیروهای داوطلب دو گروه تشکیل دادیم؛ یک گروه به سرپرستی شهید عامل و یک گروه به سرپرستی بنده (کریمی) و بعد از اذان صبح راه افتادیم

جریان را از خودش پرسیدم، گفت: «دیروز ظهر که من در اثر خون

ریزی زیاد ، عطش شدید داشتم به حضرت زهرا- سلام الله علیها-
متوسل شدم و از ایشان کمک خواستم و صدایشان زدم تا از حال رفتم و
در همان حال صدای یک نفر آمد که می گفت: این قمقمه کنار توست ،
چرا از آن آب نمی خوری؟ من از دیروز به برکت عنایت حضرت زهرا-
«سلام الله علیها- از این قمقمه آب می خورم

در حین جستجو یکی از برادران صدا زد: این جا یک مجروح است. خیلی
از آن رزمنده خون رفته و بی حال بود. تا بلندش کردیم گفت: یک لحظه
صبر کنید قمقمه ی من کجاست؟

گفتم: حالا قمقمه چه ارزشی دارد؟

اما ایشان اصرار کرد. من قمقمه را برداشتم ، در آن هوای گرم پر از آب
!سرد بود با این که جلد هم نداشت

جریان را از خودش پرسیدم، گفت: «دیروز ظهر که من در اثر خون
ریزی زیاد ، عطش شدید داشتم به حضرت زهرا- سلام الله علیها-
متوسل شدم و از ایشان کمک خواستم و صدایشان زدم تا از حال رفتم و
در همان حال صدای یک نفر آمد که می گفت: این قمقمه کنار توست ،

چرا از آن آب نمی خوری؟ من از دیروز به برکت عنایت حضرت زهرا-
»سلام الله علیها- از این قمقمه آب می خورم

به هر حال من قمقمه را با چفیه ی خودم ، زیر شکم آن برادر مجروح
بستم و او را به عقب بردیم

وقتی به سنگر کمین رسیدیم ، شهید عامل آن جا بود. پرسید: چرا این
قدر دیر آمدید؟ من جریان را گفتم

بعداً هر چه گشتم قمقمه را پیدا نکردم. از همه پرسیدم، اما هیچ کس
خبر نداشت. شهید عامل پرسید: حالا از آن آب خوردید؟

گفتم: نه، می خواستم بیاورم پشت خط که همه با هم بخوریم. به هر حال
همه متأسف شدیم

بعد شهید عامل به من گفت: آقای کریمی! من می خواهم بروم، شاید
قمقمه را پیدا کنم ، حالا اگر می توانید با من بیایید

من قبول کردم. هوا روشن شده بود. من و شهید عامل همان مسیر را
برگشتیم تا جایی که همان برادر مجروح را پیدا کرده بودیم. جای قمقمه
و خونی که از او رفته بود بر روی شن ها مانده بود. شهید عامل کمی از
!خاک آن جا را در دستمالش ریخت و گفت: این هم تبرک است

امام صادق علیه السلام می فرمایند

فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقد ادرك ليلة القدر؛ (1) هر کس به ...»
شناخت حقیقی فاطمه علیها السلام دست یابد، بی گمان شب قدر را درک کرده است.

آثار محبت به فاطمه علیها السلام

❖ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند

من احب فاطمة ابنتی فهو فی الجنة معی ومن ابغضها فهو فی النار؛ (2) «
هر کس فاطمه علیها السلام دخترم را دوست بدارد، در بهشت با من
است، و هر کس با او دشمنی ورزد، در آتش [دوزخ] است»

اطاعت از فاطمه علیها السلام

❖ امام باقر علیه السلام می فرمایند

ولقد كانت - علیها السلام - مفروضة الطاعة علی جميع من خلق الله ...»
من الجن والانس والطيور والوحش والانبياء والملائكة ... ; (3) اطاعت از
فاطمه علیها السلام بر تمامی آفریدگان خدا از جن و آدمیان و پرندگان و

«و حوش و پیامبران و فرشتگان واجب است

دستورهای فاطمه علیها السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند

یا علی انفذ لما امرتک به فاطمة فقد امرتها باشیاء امر بها جبرئیل ...»
علیه السلام ... ؛ (4) ای علی! آنچه را فاطمه علیها السلام بدان امر می
کند، انجام ده؛ زیرا من چیزهایی را به او امر کرده ام که جبرئیل علیه
است. السلام به آنها امر کرده است

خلقت فاطمه علیها السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند . 5

ان فاطمة خلقت حوریة فی صورة انسیة ... ؛ (5) بی شک فاطمه علیها
است. السلام حوریه ای است که به صورت انسان آفریده شده است

چرا نام فاطمه علیها السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند . 6

انی سمیت ابنتی فاطمة لان الله عزوجل فطمها وفطم من احبها من النار؛ «
(6) من نام دخترم را فاطمه علیها السلام گذاشتم؛ زیرا خدای - عزوجل

– فاطمه علیها السلام و هر کس که او را دوست دارد، از آتش دوزخ دور
». نگه داشته است

آثار نام فاطمه علیها السلام

❖ امام کاظم علیه السلام می فرمایند

لا یدخل الفقر بیتا فیه اسم محمد او احمد او علی او الحسن او الحسین او «
جعفر او طالب او عبدالله او فاطمه من النساء؛ (7) در خانه ای که نام
محمد یا احمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر یا طالب یا عبدالله و یا از
». میان زنان، فاطمه باشد، فقر [و تنگدستی] وارد نمی شود

احترام به نام فاطمه علیها السلام

امام صادق علیه السلام به شخصی که نام دخترش را فاطمه گذاشته بود،

❖ فرمود

اذا سميتها فاطمة فلا تسبها و لاتلعنها و لاتضربها؛ (8) حالا که نام او ... «
را فاطمه گذاشته ای، پس دشنامش مده، نفرینش مکن و کتکش مزن
.»

الگوی نمونه

❖ امام زمان علیه السلام در یکی از نامه هایشان می فرمایند

وفي ابنه رسول الله صلى الله عليه وآله لي أسوة حسنة ... ; (9) در دختر «
». پیامبر خدا صلى الله عليه وآله برای من الگوی نیکویی است

یاور خوب

پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله از حضرت امیرالمؤمنین، علی علیه السلام

❖ درباره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پرسیدند، حضرت پاسخ دادند

نعم العون على طاعة الله; (10) [فاطمه علیها السلام] خوب یاوری در «
». راه اطاعت و بندگی خداست

عزیزترین مردم

❖ پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله می فرمایند

فاطمة اعز البرية على (11) ; فاطمه علیها السلام عزیزترین مردم ... «
». در نزد من است

نور چشم و میوه دل من

❖ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید

ان فاطمة بضعة منی و هی نور عینی و ثمره فؤادی ... ; (12) فاطمه ... «
». علیها السلام پاره تن و نور چشم و میوه دل من است

خشم و خشنودی فاطمه علیها السلام

❖ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید

ان الله لیغضب لغضب فاطمة و یرضی لرضاها; (13) بی شک خداوند با «
خشم فاطمه علیها السلام به خشم می آید و با خشنودی او خشنود می
شود». »

دشمن فاطمه علیها السلام در دوزخ است

❖ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید

یا فاطمة! لو ان کل نبی بعثه الله و کل ملک قربه شفعا فی کل ... «
مبغض لک غاصب لک ما اخرجه الله من النار ابدًا; (14) ای فاطمه! اگر
تمام پیامبرانی که خدا برانگیخته و تمام فرشتگانی که مقرب درگاه خود

گردانده است، برای هر کینه توزی که حق تو را غصب نموده است،
« . شفاعت کنند، هرگز خدا او را از آتش [دوزخ] خارج نمی سازد

اختر تابناک

امام صادق علیه السلام می فرمایند

فاطمه کوكب درى بين نساء اهل الدنيا ... ؛ (15) فاطمه عليها ... «
« . السلام اخترى تابناك در میان زنان دنیا است

سرور زنان

امام صادق علیه السلام می فرمایند

فاطمه سيدة نساء العالمين من الاولين والآخرين ؛ (16) فاطمه عليها ... «
« . السلام سرور زنان جهانیان از اولین تا آخرین است

تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام

امام باقر علیه السلام می فرمایند

ما عبد الله بشىء من التحميد افضل من تسبيح فاطمة عليها السلام ... ؛ «

(17) خداوند در حمد و ستایش به چیزی برتر از تسبیح فاطمه علیها

« . السلام عبادت نشده است

درود بر فاطمه علیها السلام

امام رضا علیه السلام می فرمایند

اول من جعل له النعش فاطمة ابنة رسول الله، صلوات الله علیها وعلی «
اینها و بعلها و بنیها؛ (18) نخستین کسی که پس از مرگش برای او تابوت
ساخته شد، فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛
« . درود و صلوات خدا بر او و پدر و شوهر و فرزندان او باد

نفرین الهی برای دشمنان فاطمه علیها السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند

ملعون ملعون من یظلم بعدی فاطمة ابنتی ویغصبها حقها ویقتلها ... ؛ «
(19) مورد نفرین است، مورد نفرین است هر کس پس از من به فاطمه
« . علیها السلام دخترم ستم کند و حقش را غصب نماید و او را بکشد

زیارت فاطمه علیها السلام

❖ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند

من زار فاطمه فکانما زارنی ... ؛ (20) هر کس فاطمه علیها السلام را ...»
« . زیارت کند، مانند این است که مرا زیارت کرده است

❖ منابع به ترتیب

- 1) بحارالانوار، ج 43، ص 65
- 2) همان، ج 27، ص 116
- 3) دلائل الامامة، ص 28
- 4) بحارالانوار، ج 22، ص 484
- 5) همان، ج 78، ص 112
- 6) عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 46
- 7) کافی، ج 6، ص 19
- 8) همان، ص 48
- 9) بحارالانوار، ج 53، ص 180

- 10) همان، ج 43، ص 117
 - 11) الامالی، شیخ مفید، ص 259
 - 12) الامالی، شیخ صدوق، ص 486
 - 13) الامالی، شیخ مفید، ص 94
 - 14) بحارالانوار، ج 76، ص 354
 - 15) کافی، ج 1، ص 195
 - 16) معانی الاخبار، ص 107
 - 17) کافی، ج 3، ص 343
 - 18) بحارالانوار، ج 78، ص 249
 - 19) همان، ج 73، ص 354
 - 20) همان، ج 43، ص 58
-

فاطمه کوثر است یعنی نسل رسول خدا بوسیله او تا قیامت ادامه پیدا می کند.

نسل رسول خدا (ص) بوسیله حضرت فاطمه (ع) ادامه پیدا کرده است و این از معجزات اختصاصی اهل بیت (ع) است. گفته اند که در حال حاضر در ایران بیش از 6 میلیون سید و در عراق 1/5 میلیون سید و در اندونزی 20 میلیون سید و در سایر کشورها نیز 20 میلیون سید وجود دارد که جمعاً 45/5 میلیون سید در دنیا وجود دارد.

فاطمه (س) بسیار عبادت می کرد. در این باره به چند روایت اشاره می شود:

دل و جان پراز ایمان

1- رسول خدا(ص) فرمود: ای سلمان! خدای تعالی چنان دل و جان و همه اعضای دخترم فاطمه را از ایمان پر کرده که برای عبادت خدا، خود را از همه چیز فارغ کرده است.

سرور زنان عالم

2- رسول خدا(ص) فرمود: دخترم فاطمه، سرور زنان عالم از اول تا آخر می باشد. او پاره تن من و نور چشمم و میوه دل من است. او روح در تن من است و او حوریه انسیه است. هر گاه که او در محراب در مقابل خدای ذوالجلال قرار می گیرد، نورش برای ملائکه مشخص است همانطور که نور ستاره برای اهل زمین مشخص است و خدا به ملائکه می فرماید: ای فرشتگان من! به فاطمه نگاه کنید که او سرور کنیزان من است و در پیشگاه من مشغول عبادت است در حالیکه استخوانهایش از خوف من می لرزد و با دلش مرا عبادت می کند. من شمارا شاهد می گیرم که شیعیان او را از آتش ایمن گردانیدم.

تا به صبح در رکوع

3- امام حسن مجتبیٰ (ع) فرمود: مادرم را دیدم که شب جمعه در محراب عبادت ایستاده و پیوسته تا هنگامیکه خورشید، پهنه افق را فراگرفت، مشغول رکوع و سجود بود. و شنیدم که برای مردان و زنان مؤمن دعا می کرد و اسامی یک یک آنان را می برد ولی برای خود چیزی از خدا نخواست. عرض کردم: مادر! چرا همانگونه که برای دیگران دعا می کنی برای خود دعا نمی کنی؟ فرمود: فرزندم! اول همسایه . بعد خانه خود.

ورم پاها

4- حسن بصری می گوید: در میان این امت عابدتر از فاطمه نیست! او آنقدر در نماز ایستاد تا پاهایش ورم کرد.

نماز در شب زفاف

5- علی (ع) در شب زفاف، همسرش را نگران دید. علت را پرسید، فاطمه فرمود: درباره حال و وضع خود فکر کردم و پایان عمر و قبر را بیاد آوردم و انتقال از خانه پدر به منزل خودم، مرا بیاد ورود به

قبر (خانه آخرت) انداخت. تورا بخدا قسم! بیا در آغاز زندگی مشترکمان
برخیزیم و امشب را به عبادت خدا بپردازیم.

رنجهای فراوان

6- علی (ع) فرمود: او با اینکه محبوبترین افراد نزد پیغمبر بود، اما آنقدر
بامشک آب کشید که اثر مشک در بدنش پیدا شد و آنقدر خانه را
جاروب کرد که لباسهایش غبار آلود بود و آنقدر زیر دیگ آتش
افروخت که لباسهایش عوض شد (کهنه شد).

خانه داری

7- روزی پیغمبر (ص) پیش فاطمه (س) رفت و دید که بچه را شیر می دهد
و با دستش آسیاب را می چرخاند و لباس تن او از جل شتر است. پیغمبر
فرمود: ای دختر گرامی! امروز تلخیهای دنیا را برای شیرینیهای آخرت
بچش! فاطمه فرمود: من خدا را بخاطر نعمتهایش حمد می کنم
و بر کرامتهایش شکر می گذارم. در این موقع آیه «وَلَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ
فَتَرْضَىٰ» ضحی 5

«بزودی خدا آنقدر بتو بدهد تا راضی شوی.»

نازل شد.

فرشته‌ای با 24 صورت

8-روزی فرشته ای نزد پیغمبر(ص) آمد که دارای 24 صورت بود. رسول خدا(ص) فرمود: ای دوست من جبرئیل! تاکنون تو را به این صورت ندیده بودم؟ فرشته گفت: من جبرئیل نیستم. بلکه من محمود هستم که خداوند مرا فرستاده است تا نور را به ازدواج نور دریاورم. پیغمبر(ص) فرمود: چه کسی را به چه کسی؟ محمود گفت: فاطمه را به ازدواج علی! در این هنگام چشم پیغمبر به کتف محمود افتاد که بر آن نوشته بود: محمد رسول الله. علی وصیه. حضرت پرسید: از چه زمانی این عبارت بر کتف تو نوشته شده است؟ گفت: بیست و چهار هزار سال قبل از خلقت آدم(ع).

تکبیر در عروسی

9- رسول خدا (ص) شب زفاف فاطمه (س)، شترش بنام شهباء را آورد و فاطمه را بر آن سوار کرد و به سلمان فرمود که دهنه شتر را بگیر و خود، شتر را حرکت دادند. در راه صدای همهمه ای را شنیدند و مشاهده کردند که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته و میکائیل با هفتاد هزار فرشته نازل شدند. پیغمبر (ص) سؤال کرد: چه شده که به زمین نازل شده اید؟ گفتند: ما آمده ایم در عروسی فاطمه (س) و علی (ع) شرکت کنیم. در این موقع جبرئیل تکبیر گفت و ملائکه هم تکبیر گفتند و رسول خدا (ص) هم تکبیر گفت. و از این تاریخ بود که تکبیر گفتن در عروسی مسلمین رسم شد.

بخشش لباس عروس

10- گفته اند که پیغمبر (ص) برای عروسی دخترش فاطمه (س)، لباسی به او داد. اما روز بعد وقتی او را دید، مشاهده کرد که لباس کهنه به تن دارد. سبب را پرسید. فاطمه (س) گفت: دیشب در خانه را زدند. وقتی در را باز کردم، زنی را دیدم که از من لباس می خواست. خواستم لباس کهنه را به او بدهم، اما بیاد این آیه افتادم:

«لن تنالوا البرَّ حتَّى تنفقوا ممَّا تحبُّون.» آل عمران 92

«بدرجه نیکوکاری نمی رسید مگر زمانی که آنچه را خود

دوست دارید، انفاق کنید.»

لذا پیراهن عروسی را به آن فقیر دادم.

رسول خدا بفدایش

11- فردای شب زفاف فاطمه (س)، صبح هنگام رسول خدا (ص) با

ظرفی شیر به حجله رفت و ظرف شیر را به فاطمه (س) داد

و فرمود: بخور! پدرت به فدایت. سپس ظرف شیر را به دست علی (ع)

داد و فرمود: بخور! پسر عمویت بفدایت.

چادر وصله دار!

12- سلمان می گوید: روزی فاطمه را با چادری وصله دار

وساده دیدم. تعجب کرده و گفتم: عجب! دختران پادشاه ایران و روم

برصندلی‌های طلا نشسته و پارچه های زربفت بر تن می کنند. اما این دختر رسول خداست که نه چادرهای گرانقیمت بتن دارد و نه لباسهای زیبا! فاطمه فرمود: ای سلمان! خدای بزرگ، لباسهای زینتی و تخته‌های طلا را برای ما در روز قیامت ذخیره کرده است.

علم :

علم تا قیامت

«عمار یاسر می گوید: روزی علی(ع) نزد فاطمه(س) رفت. تا چشم فاطمه(س) به علی(ع) افتاد، گفت: ای علی! نزدیک بیا تا تو را از آنچه بوده و آنچه تا قیامت خواهد شد ... مطلع سازم. علی(ع) نزد پیغمبر(ص) برگشت. حضرت تا علی(ع) را دید، فرمود: می خواهی من بتو خبر دهم یا تو بمن خبر می دهی؟ علی(ع) فرمود: سخن گفتن شما بهتر است.

پیغمبر (ص) آنچه میان او و فاطمه (س) رخ داده بود را تعریف

کرد. علی (ع) پرسید: آیا نور فاطمه (س) از ماست؟

پیامبر (ص) فرمود: ای علی! مگر نمی دانی که نور فاطمه (س) از نور

ماست. در این هنگام علی (ع) به سجده افتاد و سپس نزد

فاطمه (س) برگشت.»

پرسش از آگاهان

«از ابن عباس در تفسیر آیه (فاستلوا اهل الذکر) نحل 43 یعنی: از

آگاهان پرسید. سؤال شد. او جواب داد: آنها محمد، علی، فاطمه، حسن

و حسین هستند که اهل ذکر، علم، عقل بیان و اهل بیت پیامبر هستند.»

کتاب فاطمه (س)

«امام صادق (ع) فرمود: مصحف فاطمه نزد من موجود است. در آن

تمام دانش هایی که مردم در رابطه با آنها بمانند، جمع شده است

ولی ما به برخی نیازی نداریم.»

یکسان بودن خلقت فاطمه(س) با دیگر معصومین(ع)

جناب علامه امینی دربارهٔ یکسان بودن خلقت و عصمت و علت خلقت حضرت فاطمه(س) با معصومین دیگر روایات زیادی آورده است. از جمله:

1- رسول خدا(ص) دست حسنین(ع) را گرفته فرمود: مَنْ احبَّ هَذَینِ واباهما وامَّها کان معهما، کان معی فی درجتی یوم القیامه. هر که ایندو و پدرشان و مادرشان را دوست بدارد، در بهشت در درجهٔ من است.

در آیات باب ولایت و تطهیر و غیره ذکر شد که فاطمه(س) در این مناقب با پدر و شوهر و فرزندان شریک است. فاطمه(س) در بشارت دادن شیعیان و دوستان آنان به بهشت با امیرالمؤمنین(ع) و اولادش شریک است. فاطمه(س) در علم به گذشته و حال و آینده با پدر و شوهر و فرزندان شریک است.

فاطمه زهرا هم شأن علی مرتضی

2- رسول خدا (ص): لولا فاطمة لما كان لعلی كفواً. اگر فاطمه (س) نبود برای

امیر المؤمنین (ع) همسری پیدانمی شد. یعنی فاطمه (س) هم تراز

امیر المؤمنین (ع) است و این نشانه‌ای بر عظمت فاطمه (س) می‌باشد.

فاطمه لیلة القدر

3- رسول خدا (ص): من ادرکها فقد ادرک لیلة القدر. هر که فاطمه (س) را

بشناسد لیلة القدر را درک کرده است. محال است انسان به اوج معرفت

فاطمه (س) برسد. محال است معرفت آن طور که در شأن این خانم

است. در فضیلت او همین بس که سورة مبارکه کوثر در شأنش نازل

شد. «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِنَّ اَعْطِیْنِ اَکَ الْکَوْثَرِ. فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ

اَنْحَر. اِنَّ شَ اِنِّکَ هُوَ الْاَبْتَرُ».

«بنام خداوند بخشنده مهربان. ما بتو کوثر را عطا کردیم. پس

برای خدایت نماز بگذار و نحر نما، و بدان که حقیقتاً دشمن تو ابتر و بی

نسل است».

معانی کوثر

مرحوم طبرسی مفسر گفته است که درباره معنای کوثر اختلاف است. قولی می گوید که نهری در بهشت است. و قول دیگر گفته مراد قرآن است. و قولی گفته مراد نبوت یا شفاعت یا داشتن اصحاب و شیعیان زیاد یا اولاد زیاد و قولی گفته یعنی خیر فراوان.

شان نزول کوثر

شان نزول: چون پسران رسول خدا 6 در کودکی از دنیا رفتند، مشرکین خوشحال بودند که نسل حضرت با رحلت او، از بین می رود. عاص بن وائل که دوازده پسر داشت، به حضرت ابتر یعنی کسیکه بامردنش، نسلش قطع می شود، می گفت.

خداوند متعال به رسولش، فاطمه 3 را هدیه داد که نسل پیغمبر را تاروز قیامت حفظ می کند و در عوض دوازده پسر عاص قبل از پدرشان مردند و عاص خود ابتر شد!

شبیهِ رسول الله

چند نفر بودند که شبیه رسول خدا(ص) بودند. یکی از آنها

حضرت فاطمه(س) بود که در سخن گفتن، راه رفتن

مانند رسول خدا(ص) بود. وقتی حضرت از پشت پرده در مسجد با ابوبکر

و یاراناش صحبت کرده و خطبه خواند بعضی گمان کردند

رسول خدا(ص) سخن می گوید.

زن مگو دست خدا در آستین زن مگو خاک راهش نقش جبین

زن نیاید به رتبه زهرامردم چون علی ولی خدا

فاطمه از زبان معصومین(ع):

غضب خدا برای غضب فاطمه(س)

1- پیغمبر(ص) فرمود:

«خدا برای غضب فاطمه، غضب می کند و برای رضایت او راضی می شود.»

فاطمه(س) سرور زنان از اول تا آخر

2- و فرمود:

«مریم دختر عمران سرور زنان این جهان است و دخترم
فاطمه، سرور زنان عالم از اولین و آخرین است. وقتی اودر محراب عبادت
می ایستد، هفتاد هزار فرشته مقرب به او سلام کرده و خطاب می کنند: انَّ
اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَيَّ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»

فرشتگان با فاطمه(س)

3- و فرمود:

«خداوند ملائکه ای را موکل کرده که فاطمه را از مقابل و پشت سر و راست
و چپ حفظ می کنند. آنان در زندگانی و مرگ با فاطمه هستند و بر او پدر
و شوهر و فرزندان و درود می فرستند. هر که فاطمه را زیارت کند، گویا مرا
زیارت کرده است و هر که علی را زیارت کند، گویا فاطمه را زیارت کرده
است و هر که حسن و حسین را زیارت کند گویا علی را زیارت کرده

وهر که فرزندان حسن و حسین را زیارت کند گویا آندو رازیارت کرده است.

اثرات دوستی فاطمه(س)

4- وفرمود:

«ای سلمان! هر که فاطمه را دوست داشته باشد، با من در بهشت است و هر که با او دشمنی بورزد، در جهنم است. ای سلمان! دوستی فاطمه در مواقع بسیاری بکار می آید که راحت ترین آنها در هنگام مرگ و در قبر و در محشر و در صراط و در حساب است.

پس هر که دخترم فاطمه از او راضی باشد، من از او راضی هستم و هر که من از او راضی هستم، خدا از او راضی است و هر که فاطمه بر او خشم بگیرد، من بر او خشم می گیرم و هر که من بر او خشم بگیرم، خدا بر او غضب می کند. ای سلمان! وای بر کسی که به فاطمه و ذریه او ظلم نماید.

عطاهاى خدا به فاطمه(س)

5- و فرمود: خداوند این عطاها را در دنیای فاطمه نموده است که پدری مثل من دارد و هیچ شخصی مثل من نمی باشد و علی شوهرش است و اگر علی نبود، همسری برای فاطمه پیدا نمی شد. و حسن و حسین را دارد که هیچ شخصی مانند آندو نیست و آندو سرور جوانان بهشتند. و جبرئیل نزد آمد و گفت: هرگاه فاطمه رحلت کند و دفن شود، نکیر و منکر از او می پرسند: خدایت کیست؟ می گوید: الله ربی. سؤال می کنند: پیغمبرت کیست؟ می گوید: پدرم. می پرسند: امامت کیست؟ می گوید: کسیکه بالای قبرم ایستاده است (علی بن ابی طالب).

لیلة القدر

6- امام صادق (ع): «او لیلة القدر است. منظور از لیلة فاطمة از قدر خداوند است. هر که فاطمة را آن گونه که سزاوار است، بشناسد، لیلة القدر را درک کرده است.»

اسم فاطمة (س)

7- امام هفتم (ع): «در خانه ای که اسم فاطمة باشد، فقر و تنگدستی وارد نمی شود.»

فضائل و مناقب فاطمه(س):

سیب بهشتی

1- پیغمبر(ص) در شب معراج از درخت طوبی سیبی گرفت و دونیم کرد. ناگاه از وسط آن نوری درخشید. حضرت از جبرئیل پرسید این نور چیست؟ عرض کرد: نور منصوره خدا در آسمان و نور فاطمه در زمین است. فرمود: چرا در آسمان به فاطمه(س) منصوره گویند؟ گفت: زیرا خداوند در قیامت با قبول شفاعت او، وی را یاری می کند. حضرت آن سیب را خوردند.

فاطمه(س) در شکم خدیجه(س)

2- زمانیکه خدیجه کبری به فاطمه حامله بود، کودک در شکم با او سخن می گفت. روزی پیغمبر(ص) وارد شد و دید که خدیجه با شخصی حرف می زند. سؤال کرد: خدیجه! با که سخن می گوئی؟ گفت: با کودکی که در شکم دارم. حضرت فرمود: جبرئیل بمن خبر داد که این کودک دختر است و از او نسل طاهر و مبارکی باقی می ماند و خداوند نسل مرا از

او قرار داده است واز او امامانی متولد می شوند که جانشین خدا در
روی زمین هستند.

فاطمه (س) در فردوس

3- آمده است که چون خداوند، آدم و حوا را خلق نمود، آندو فخر
می فروختند که خدا اشخاصی بهتر از ما نیافریده است!

خدا به جبرئیل دستور داد تا آندو را به فردوس اعلیٰ ببرد. جبرئیل
آندورا به آنجا برد. وقتی وارد فردوس شدند، نگاهشان به دختری افتاد
که بر روی تختی بهشتی نشسته بود و تاجی از نور بر سر و دو گوشواره از
نور در گوشهایش بود که از نور آن بهشت روشن شده بود. آدم سؤال
کرد: ای حبیب من جبرئیل! این دختر که از نور او، بهشت روشن شده
کیست؟ گفت: این فاطمه دختر پیغمبر آخر الزمان است و تاجی که بر سر
دارد، شوهرش علی و دو گوشواره اش، حسن و حسین هستند که
چهار هزار سال قبل از خلقت شما، موجود بوده اند.

عقد در آسمان

4- پیغمبر (ص) فرمود: در معراج جبرئیل بمن گفت: خدا بمن وحی کرد که: من کنیزم فاطمه را به بنده ام تزویج می نمایم و فرشتگان را به این عقد شاهد می گیرم. سپس خدا به درخت طوبی ' امر کرد تا زینتها و زیورهای خود را نثار کند و ملائکه و حور العینها از این زیورها برداشتند و حورالعین به این نثارها تا روز قیامت افتخار می کنند.

چرا اینقدر فاطمه را دوست داری؟

بعضی از زنان رسول خدا (ص) از حضرت پرسیدند چرا اینقدر فاطمه (س) را دوست دارید؟ فرمود زیرا در سفر معراج سیب بهشتی بمن دادند و خوردم و از آن نطفه فاطمه به عمل آمد و من بوی بهشت را از فاطمه استشمام می کنم.

بعضی دیگر از حالات حضرت فاطمه (س)

زهرا (س) در عروسی زنان یهودی

زنان یهودی حضرت فاطمه(س) را به عروسی خود دعوت نمودند. البته مقصودشان آن بود که لباس‌ها و جواهرات خود را به رُخ حضرت بکشند. حضرت فاطمه(س) آنها را نزد رسول خدا(ص) فرستاد. آنها نزد رسول خدا(ص) آمدند و گفتند ما حضرت فاطمه(س) را به عروسی دعوت کرده‌ایم ولی ما را پیش شما فرستاد. رسول خدا(ص) فرمود شما بروید من او را نزدتان می‌فرستم. سپس به حضرت فاطمه(س) فرمود چرا دعوت آنها را قبول نکردی؟ فرمود پدر جان. مقصود آنها از این دعوت آن است که با جواهرات و لباسهایشان خودنمایی کنند! در این حال جبرئیل نازل شد و به رسول خدا(ص) گفت خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید به حضرت فاطمه(س) بگو این لباسهای بهشتی را بپوشد و در مجلس آنان حاضر شود. حضرت فاطمه(س) لباسهایی را که جبرئیل آورده بود، پوشید و به مجلس زنان یهود وارد شد. آنان که منتظر بودند حضرت فاطمه(س) با لباسهای کهنه و ساده خود بیاید تا بتوانند او را مسخره نمایند، ناگاه لباسهایی در تن او دیدند که در عمرشان ندیده بودند. عده‌ای غش کردند و گویند عروس از دنیا رفت. زنان یهود از حضرت فاطمه(س) عذرخواهی کردند و گفتند عروس مُرد و عروسی به

عزا تبدیل شد. اما باعجاز الهی وبا دعای حضرت فاطمه (س) عروس دوباره جان گرفت واکثریت مسلمان شدند.

انار برای حضرت فاطمه (س)

روزی امیرالمؤمنین (ع) وارد خانه شد و دید که حضرت فاطمه (س) مریض حال است. از بانو پرسید چه میل داری؟ آن معدن حیا و عفاف فرمود چیزی نمی خواهم. امیرالمؤمنین (ع) اصرار کرد تا اینکه فرمود اگر اناری باشد مایلم. امیرالمؤمنین (ع) شنید که از شام برای یک یهودی مقداری انار آورده اند. نزد او رفت و از او انار خواست. یهودی گفت الحال تمام کردم. اما همسرش گفت یک دانه انار برای خودم کنار گذاشته ام که آن را بشما می دهم. حضرت چهار درهم به یهودی داد. او گفت قیمتش نیم درهم است. حضرت فرمود آری اما چون این انار را برای خودش ذخیره کرده بود، بقیه درهمها مال زنت است. حضرت انار را برداشت و روانه منزل شد. دربین راه صدای ضعیفی شنید که می نالید. امام مشاهده کردند که شخصی نابینا و بیمار روی خاک افتاده است. بر

بالینش رفتند و سر او را به دامن گرفتند و فرمودند ای مرد از علی چه می خواهی؟ گفت اگر انار شیرینی باشد بسیار دوست دارم! امام فرمود مریضی دارم که برایش یک انار تهیه نموده ام. نصفش را بتومی دهم. نصف انار را به نایینا دادند اما چون خواستند حرکت کنند، نایینا تقاضا کرد که نصف دیگر را هم به او بدهد! امام به فکر فرو رفت. سپس نصف باقیمانده را هم به نایینا داد و به طرف منزل حرکت نمود. در راه با خود فکر کرد که چگونه با دست خالی به خانه بروم؟ وقتی به خانه رسید از لای در نگاه کرد و دید حضرت فاطمه (س) نشسته و ظرفی انار رو برویش می باشد. امام خوشحال شد و نزد حضرت فاطمه (س) رفت و فرمود چه کسی این انارها را آورده است؟ فرمود ای پسر عمو! شما که رفتید، در زدند. فضا در را باز کرد دید شخصی این انارها را داد و گفت اینها را امیر المؤمنین (ع) فرستاده است. آقا متوجه شدند که این از طرف خداوند است.

گردنبند با برکت

در جلد 16 بحار الانوار از امام صادق (ع) روایت شده که عربی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: یا رسول الله! گرسنه‌ام سیرم کن! برهنه‌ام لباسم بده! فقیرم بی نیازم کن! رسول خدا (ص) او را با بلال نزد حضرت فاطمه (س) فرستاد. مرد عرب احوال خود را خدمت بانوی دو عالم گفت. حضرت فاطمه (س) گردن‌بند خود را باز نمود و به او بخشید. مرد عرب گردن‌بند را برداشت و نزد رسول خدا (ص) برگشت و گفت این را می‌خواهم بفروشم. عمار بلند شد و گفت من آن را می‌خرم. رسول خدا (ص) فرمود: ای عمار! اگر جن و انس در خرید این گردن‌بند شریک شوند هیچ کدام را خدا عذاب نمی‌کند. عمار به عرب گفت چند می‌فروشی؟ گفت به غذائی که سیرشوم و لباسی که بپوشم و دیناری از طلا که برای عیال خود چیزی بخرم. عمار بیست دینار طلا و دو بیست درهم و یک بُرد یمنی و غذای زیاد و یک شتر در مقابل گردن‌بند به عرب داد. مرد عرب خوشحال شده و گردن‌بند را به عمار داد. عمار آن را به رسول خدا (ص) بخشید. رسول خدا (ص) هم آن را برای حضرت فاطمه (س) فرستاد. مرد عرب برای تشکر و خدا حافظی نزد رسول خدا (ص) رفت. حضرت فرمود برای حضرت

فاطمه(س) دعاکن.عرب گفت خدایا به او پاداشی مرحمت فرما که نه چشمی تاکنون دیده و نه گوشی تاکنون شنیده است.رسولخدا(ص)فرمود
ای عرب!خدا دعایت را مستجاب نمود.وخداوند به او پدری
وشوهری وفرزندانی داده که در عالم دنیا هیچکس ندیده است.
بخشش پیراهن شب عروسی
رسولخدا(ص) برای عروسی حضرت فاطمه(س) لباس نوی به
اوداد.اما شب عروسی زن فقیری درخانه حضرت فاطمه(س)
آمدوتقاضا کرد که امشب شب عروسی دخترم است ولباس کهنه به
تن دارد.حضرت فاطمه(س) لباس نو خود را به او بخشید ودوباره
لباس کهنه را پوشید.وقتی امیرالمؤمنین(ع)لباس کهنه را درتن او دید
فرمودای فاطمه!لباس نو را در تن نمی بینم؟فرمود به زن سائلی
دادم.روز بعد که رسولخدا(ص)به دیدن حضرت فاطمه(س) آمد واورا
دید.فرمود ای فاطمه!چرا پیراهن عروسیت را بر تن نداری؟فرمود که
سائلی آمد وآن را به سائل دادم.جبرئیل نازل شد وعرض کرد خدایت
سلام می رساندومی فرماید به حضرت فاطمه(س) بگو در عوض پیراهنی

که بخشید، هر چه می خواهد به او می دهیم. حضرت فاطمه (س) فرمود
 من حیا می کنم عوض پیراهن را بگیرم. دو مرتبه جبرئیل نازل شد. مرتبه
 سوم جبرئیل گفت خدا واجب کرده چیزی بخواهی. حضرت
 فاطمه (س) دستها را بطرف آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! گناهکاران امت
 پدرم را به من ببخش! جبرئیل نازل شد و این آیه را تلاوت نمود: ولسوف
 يُعطیک ربُّک فترضی ' یعنی در قیامت آن قدر از گناه کاران را بتو
 می بخشیم تا تو راضی شوی. پس ای شیعیان! بعد از معرفت
 خدا، معرفت رسول خدا (ص) واجب است. و بعد از او، معرفت
 امامان (ع) واجب است. و قدر این معرفت را بدانید که گناهان ما را
 می بخشد.

دو دریا بهم پیوستند.

آن شبی که رسول خدا (ص)، حضرت فاطمه (س) را
 به امیر المؤمنین (ع) تزویج نمود، آیه «مرج البحرين يلتقيان. بينهما برزخٌ
 لا یبغیان.» نازل شد. در تفسیر ملا محسن فیض کاشانی آمده
 که رسول خدا (ص) فرمود: مرحباً بهذین البحرین. مرحباً به این

دودریای نوری که یکدیگر را ملاقات می کنند. آی شیعیان! آنچه علی دارد، فاطمه دارد. آنچه فاطمه دارد، علی دارد. بعد از مدتی از این دودریا دو لؤلؤ خارج می شود که حسنین (ع) هستند. «یخرج منهما لؤلؤ والمرجان»

ازدواج حضرت فاطمه (س)

اولین خواستگار حضرت فاطمه (س)، ابوبکر بود. رسول خدا (ص) به او فرمود که این امر به دستور خدا انجام می شود. بعد عمر به خواستگاری آمد. رسول خدا (ص) آنچه به ابوبکر گفته بود، به عمر گفت. سپس امیر المؤمنین (ع) به خواستگاری حضرت فاطمه (س) آمد. رسول خدا (ص) به او فرمود خدا در آسمان حضرت فاطمه (س) را به عقد تو درآورده است، پیش از اینکه من او را در زمین به عقد تو درآورم. ناگاه جبرئیل برای حضرت فاطمه (س) لباس بهشتی آورد. ولوحی را نشان داد که در آن از طرف خداوند نوشته شده بود: سلام بر تو ای محمد بن عبدالله. من در آسمان فاطمه را به ازدواج علی درآوردم. شما نیز در زمین این عقد را انجام دهید. رسول خدا (ص)، امیر المؤمنین (ع) را به مسجد فرستاد و به

حضرت فاطمه (س) فرمود من تورا به عقد امیرالمؤمنین (ع) در می آورم.

حضرت فاطمه (س) سکوت کرد و این نشانه رضایت بود. بعد

رسول خدا (ص) به مسجد رفتند و بر منبر بالا رفته بعد از حمد

خدا فرمودند: ای بزرگان قریش که به خواستگاری حضرت فاطمه (س)

آمدید. بدانید که من شمارا رد نکردم مگر بامر الهی. و خداوند عقد

حضرت فاطمه (س) را با علی (ع) در آسمان بسته است. در این موقع

جبرئیل نازل شد و گفت ای رسول خدا (ص)! خدا فرمود: لو لم اخلق علیاً

لما کان لفاطمه کفوا علی وجه الارض من آدم و نوح و من دونه.. اگر علی را

خلق نکرده بودم، برای فاطمه هم شأنی پیدا نمی شد حتی آدم و نوح

و دیگران هم شأن او نبودند. و خدا فرموده است که من مهریه حضرت

فاطمه (س) را خمس دنیا و ثلث بهشت و نهرهای فرات و رود نیل و آب

نهر وان و آب بلخ قرار می دهم. و شما هم ای محمد! مهریه او را پانصد درهم

قرار دهید. بعد از این همسران رسول خدا (ص) مجلس زفاف

حضرت فاطمه (س) و امیرالمؤمنین (ع) را تشکیل دادند.

نگرانی حضرت خدیجه (س)

روایت است چون خدیجه(س) مریض شد اسماء بنت عمیس
برای عیادت حضرت به منزلش رفت. خدیجه(س) گریان شد. اسماء
عرض کرد ای خدیجه! چرا گریه می کنی؟ خدیجه(س) گفت برای
دخترم فاطمه. که بعد از من چه کسی او را نوازش می کند؟ در هنگام
ازدواجش چه کسی برای او مادری می نماید؟ اسماء عرض کرد که من
عهده دار همه نیازهای او تا زمانیکه به خانه شوهر برود، می شوم. والحق
که خوب انجام وظیفه نمود.

کمک به امّ ایمن دریابان

در روایت است که ام ایمن بعد از شهادت حضرت فاطمه(س)
گفت از این به بعد در مدینه نمی مانم. و بطرف مکه حرکت نمود. در بین
راه دچار تشنگی شد و نزدیک بود که از دنیا برود. او در این حال دست
به آسمان بلند کرد و گفت خدایا! من یکی از خدمت گذاران
حضرت فاطمه(س) بودم. بحق زهرا آبی برایم برسان. ناگاه ظرفی پر از
آب مشاهده نمود. ام ایمن از آن خورد و نجات پیدا کرد. او گفت بعد از
این حادثه دیگر نه گرسنه می شدم و نه تشنه.

حرکت آسیاب بدون چرخاننده

روزی ام ایمن به خانه حضرت فاطمه (س) رفت و دید که حضرت خوابش برده و آسیاب بدون گرداننده می گردد و گهواره حرکت می کند و تسبیح می چرخد و صدای ذکر خدامی آید و جاروب در حیاط جارو می کند! با تعجب نزد رسول خدا (ص) آمد و جریان را عرض کرد. حضرت فرمود ای ام ایمن! بدان که دخترم هم روزه و هم خسته و هم گرسنه بود. جبرئیل آمد که آسیاب را بگرداند و میکائیل آمد که گهواره حسین را بچرخاند و اسرافیل آمد که ذکر گفته و حیاط را جاروب نماید. و جبرئیل این شعر را می خواند:

إِنَّ فِي الْجَنَّةِ نَهْرٌ مِّنْ لَّبَنٍ لَّعَلِّ وَحُسَيْنٍ وَحَسَنٍ
كُلُّ مَنْ كَانَ مُحِبًّا لَهُمْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ غَيْرِ حَزَنٍ.

ناراحتی حضرت فاطمه (س)

روزی رسول خدا (ص) به خانه دخترش آمد و دید او غمگین است. علت را پرسید. حضرت فاطمه (س) فرمود از روز

قیامت می ترسم. رسول خدا (ص) فرمود دخترم! آن روز، روز بزرگی

است. اول کسی که بامن وارد محشر می شود، امیرالمؤمنین

علی (ع) است. آنگاه جدم ابراهیم (ع) آنگاه تو محشر می شوی و فرشتگان

اطراف تو را می گیرند و زنان بهشتی با استقبال تو می آیند. تو در محشر وارد

می شوی و عرض می کنی خدایا! شیعیان را به من ببخش. ندا می رسد ای

فاطمه! ازهر که دوستدار تو و فرزندان تو است، شفاعت نما. آنوقت تو از

شیعیان شفاعت می کنی.

آیا از شیعیان شما هستم؟

مردی به زن خود گفت از حضرت فاطمه (س) بپرس که آیا من

از شیعیان شما هستم؟ زن آمد و از حضرت سؤال نمود.

حضرت فاطمه (س) فرمود به او بگو اگر به دستورات ما عمل کنی از

شیعیان ما هستی والا نه. زن جواب را برای شوهرش نقل کرد. مرد گفت

وای بر من! چگونه با این همه گناه من عمل کننده به دستوراتشان

بوده باشم؟ زن باز خدمت حضرت رسید و نگرانی شوهرش را

به حضرت اظهار نمود. حضرت فاطمه (س) فرمود شیعه ما اگر
گناهکار بوده باشد، در عالم قبر از گناه پاک می شود.

مباهله

یکی از فضائل حضرت فاطمه (س) مربوط به مباهله است. روزی
از طرف قیصر روم (و بقولی مسیحیان نجران) هفتاد نفر عالم مسیحی
برای صدق و کذب نبوت رسول خدا (ص) به مدینه آمدند. آنها
سوالات مختلفی از حضرت پرسیدند و رسول خدا (ص) همه را جواب
دادند. ولی انگار بر قلب و چشم و گوش آنها مهری زده بودند که حرف
حق را نمی شنیدند و نه احساس مس کردند. تا آنجا که قرار شد در تپه ای
مشرف به مدینه رسول خدا (ص) و علمای مسیحی بهم نفرین نمایند تا
هر کدام دروغگو است هلاک شود.

«فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ
نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ.» یعنی پس بگو بیایید ما و شما
بافرزدان و زنان خود باهم به مباهله برخیزیم تا دروغگویان به لعن الهی
دچار شوند.

که مراد از نسائنا، حضرت فاطمه(س) است.

روز موعود که رسید یکی از علمای مسیحی به دیگران گفت
ابتدا دقت کنیم که محمد(ص) با چه کسانی برای مباحله می آید؟ اگر
با خانواده اش بیاید نشان می دهد که او صادق است که خانواده اش را
در معرض خطر قرار داده است. اما اگر با اصحابش بیاید باید در حقیقت
اوشک نمود. عالمان مسیحی در حالیکه صلیب به گردن آویخته
وردای مخصوص به دوش انداخته در محل مباحله منتظر بودند که ناگاه
دیدند از پایین تپه رسول خدا(ص) با چهارتن آل عبا ظاهر شدند در حالی
که رسول خدا(ص) در جلو و امیر المؤمنین علی(ع) در سمت راست و حضرت
فاطمه(س) پشت سر امیر المؤمنین علی(ع) و حسن(ع) در طرفین
رسول خدا(ص) حرکت می کنند. وقتی اهل بیت(ع) به بالای
تپه رسیدند، و در مقابل مسیحیان قرار گرفتند، رسول خدا(ص) امر فرمود
ای علی! عبا را میان این دو نخل قرار بده و زهرایم را پشت عبا
قرار بده. چون نمی خواهم چشم نصاری' به قامت دخترم بیافتد. سپس
تحت الحنک عمامه را باز کرد و به حضرت فاطمه(س) فرمود دست

زیر گیسوانت بیر وبطرف آسمان بلند کن وحسین(ع) دعای جدشان را
 آمین بگویند. همین که حضرت فاطمه(س) دست به زیر گیسوانش
 برد وبطرف آسمان بالا برد ناگاه انقلابی در عرش افتاد وفرشتگان به
 خروش آمدند ونزدیک بود که تمام نصاری' هلاک شوند که آنها
 به رسول خدا(ص) خطاب کردند به جزیه راضی
 هستیم و رسول خدا(ص) نیز راضی شده وبرای آنها جزیه مقرر فرمود.

آیه مودت

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَىٰ أَجْرٍ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ.» بگو من از شما پاداشی
 نمی خواهم جز محبت به اهل بیتم.

مسلم است که ذوی القربی' رسول خدا(ص) کسی جز
 حضرت فاطمه(س) و اولاد حضرت فاطمه(س) تا روز قیامت نیست. ولی
 بجای دوستی با خویشان رسول خدا(ص) با آنها این طور رفتار کردند که
 سیلی بصورت حضرت فاطمه(س) زدند وخانم را بین درودیوار قرار
 دادند وبدون اجازه وارد خانه اش شدند.

مستجاب الدعوة

از خصائص حضرت فاطمه (س) این است که دعایش زود
 مستجاب می شد. روزی رسول خدا (ص) وارد منزل حضرت
 فاطمه (س) شد و فاطمه را خیلی ضعیف دید. رسول خدا (ص) پرسید
 دخترم! چرا این گونه ضعیف شده ای؟ فرمود سه روز است غذائی
 نخورده ام. در این بین امیر المؤمنین علی (ع) و حسنین (ع) وارد شدند
 و حسنین (ع) بر روی دامن جدشان نشستند. حضرت فاطمه (س) به محراب
 رفت و مشغول عبادت شد. دو رکعت نماز خواند و بعد از نماز گفت
 خدایا! امروز رسول تو (ص) مهمان من است. رحمت خود را بر ما نازل
 فرما. ناگاه ظرف غذایی که بخار از آن بلند بود در پشت سر حضرت
 فاطمه (س) پیدا شد. حضرت فاطمه (س) خیلی خوشحال شد و ظرف غذا را
 نزد رسول خدا (ص) آورد و رسول خدا (ص) شکر الهی را بجا آورد که از دنیا
 نرفته دیدند که همانند مریم (س) برای حضرت فاطمه (س) هم غذای
 بهشتی می آید.

شفاعت کبری'

در روایت است که شفاعت کبری در قیامت مربوط به حضرت فاطمه (س) است. و در قیامت هر که ذره‌ای از محبت اهل بیت (ع) در دل داشته باشد از این شفاعت بهر مند می‌شود. در روایت است که هر که به دوستان حضرت فاطمه (س) محبت کند، حضرت هم از او شفاعت می‌نماید.

احترام فوق العاده رسول خدا (ص) برای فاطمه (س)
رسول خدا (ص) علاقه زیادی به حضرت فاطمه (س) داشت
و مکرر می‌فرمود که فاطمه، جان من است. میوه قلب من است. بقدری
اورادوست می‌داشت که دست او را می‌بوسید. وقتی
حضرت فاطمه (س) خدمت پدر می‌آمد، رسول خدا (ص) تمام قد برای او
بلند می‌شد و می‌فرمود فداهاً أبوها. پدرت بفدایت. وقتی
رسول خدا (ص) به سفر می‌رفت، به خانه حضرت فاطمه (س) می‌رفت و با او
خدا حافظی می‌نمود. حضرت فاطمه (س) آنقدر عظیم الشان است که خدا
بر او سلام فرستاده است. سلام علی آل یس. سلام بر آل محمد که
حضرت فاطمه (س) آل محمد است.

هدیه پیامبر به زهرا وعلی

«وقتی صبح عروسی حضرت زهرا، رسول خدا به دیدار او آمدند. فرمودند
هدیه من به شما این است که کارهای خانه را تقسیم می کنم. کارهای
داخل خانه برای زهرا که نامحرم او را نبیند و کارهای خارج از خانه برای
امیرالمؤمنین.

در این موقع حضرت زهرا فرمود: وقتی رسول خدا این مسئولیت
کار خارج از خانه را از من برداشت فقط خدا می داند چقدر من
خوشحال شدم.»

بوی گل یاس

در حدیث است که انبیاء بوی به بهشتی دارند و حوریان بوی
گل یاس و ملائکه بوی گل سرخ و حضرت فاطمه (س) هم بوی به وهم
بوی گل سرخ و هم بوی گل یاس داشت.

در روایت است که وقتی عمر بن عبدالعزیز فدک را به
اولاد حضرت فاطمه (س) برگرداند، بنی امیه به او اعتراض نمودند و گفتند

چرا اولاد حضرت فاطمه (س) را بر ما ترجیح می دهی؟ عمر گفت مگر نمی دانید که هر که حضرت فاطمه (س) از او راضی باشد، خداهم از او راضی است؟ من که عملی ندارم. شاید با این کار حضرت فاطمه (س) از من راضی شود.

سلمان و میوه بهشتی

بعد از رحلت رسول خدا (ص) تا مدتی سلمان از خانه بیرون نیامد. روزی از خانه بیرون آمد و در کوچه با امیر المؤمنین علی (ع) برخورد نمود. حضرت فرمود دختر رسول خدا (ص) احوال تو را پرسیده است. سلمان گفت نتوانستم جای خالی رسول خدا (ص) را بینم لذا در خانه ماندم. ولی الحال خدمت حضرت فاطمه (س) مشرف می شوم. وقتی بحضور بانوی دو عالم رسید، حضرت فرمود روزی در حال ناراحتی نشسته بودم و درباره قطع وحی از خانه ما بعد از رحلت رسول خدا (ص) فکر می کردم که ناگاه سه زن بلند بالا وارد خانه شدند و معلوم شد که اینها حوری بهشتی هستند و برای شما و ابودر و مقدار خرما می بهشتی آوردند. سپس حضرت چند دانه خرما به

سلمان دادند. سلمان خرمارا برداشت و از خانه بیرون آمد. در کوچه به هر کس می‌رسید او می‌پرسید سلمان با خود مُشک و عنبرداری؟ وقتی آنهارا خواست بخورد دید هسته ندارند.

«هرگز کسی نظیر تو پیدا نمی‌شود همتا کسی به عصمت کبری نمی‌شود ای کوثری که خیر کثیر از وجود توست اسلام جز به فیض تو احیاء نمی‌شود

هرچند دختران دگر داشت مصطفی هر دختری که امّ ابیها نمی‌شود مَنّت ز خلقت تو خدا بر نبی نهادای گوهری که مثل تو پیدا نمی‌شود.»

شفای بی نماز!

«مرحوم دستغیب از یکی از دوستانش نقل می‌کند که سالی همه خانواده من دچار مرض حصبه شدند! در آن زمان مرض حصبه افراد را می‌کشت. من نماز صبح را که خواندم به محلی که در آنجا روضه خوانی بود رفتم. در آنجا به امام حسین (ع) توسل پیدا نمودم. دلم شکست و برای شفای سه پسر و زنم به امام حسین (ع) پناه بردم. وقتی به

خانه بگشتم، دیدم که خانواده ام سفره انداخته و مشغول وردن
صبحانه هستند! گفتم چه خبر است؟ یکی از پسرانم گفت دیدم
که زهرا (س) آمد. امام حسین (ع) آمد. امام حسن و امیر المؤمنین و رسول
الله آمدند. همه سیاهپوش بودند. مدند و نشستند. پیغمبر اکرم به
زهرا گفتند: زهرا جان! دست بر سر اینها بکش که خوب بشوند! زهرا بر
سر مابچه ها دست کشید. همه خوب شدیم. بعد پیغمبر
فرمود: عزیزم! یک دستی هم بر سر این زن بکش. زهرا جواب
داد: پدر جان! او نماز نمی خواند. من هم دست بر سر او
نمی کشم! پیغمبر اکرم فرمود: شوهرش توسل به حسینم پیدا کرده و نمی
شود به پاسخ ندهیم. چون شوهرش نماز می خواند و رابطه اش با ما محکم
است. ناگاه زهرا بلند شد و دستی هم ب سر مادرمان کشید و او هم خوب
شد.»

فضّه

فضّه نام کنیزی است که رسول خدا در سالهای آخر عمرش به
زهرا³ بخشید تا در امور خانه کمک کار او باشد و نام فضّه (نقره) را

پیامبر بر او نهاد. او در خانه فاطمه اطهر تربیت شد، چنان که از زنان بزرگ اسلام گردید و کمالاتی کسب کرد.

راوی می گوید در راه حج، زنی را دیدم که تنها سفر می کرد، از او پرسیدم تو کیستی؟ گفت: «وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» یعنی: بگو سلام بعدمی دانی. من به او سلام کردم و گفتم: اینجا چه می کنی؟ گفت: «مَنْ يَهْدِي اللَّهَ فَلَا مُضِلَّ لَهُ» یعنی هر که را خدا هدایت کند، گمراه نمی شود. گفتم: آدمی یا جنی؟ گفت: «يَا ابْنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ» یعنی ای فرزندان آدم! خود را زینت دهید. گفتم: از کجا آمده ای؟ گفت: «يُنْادُونَ مِنْ مَكِّ انْ بَعِيدٍ» یعنی از راه دور صدا می کنند. گفتم: به کجا می روی؟ گفت: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ» یعنی خدا حج را بر مردم واجب کرده است. گفتم: چه وقت از قافله عقب ماندی؟ گفت: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ». یعنی ما آسمانها و زمین را در شش روز خلق کردیم. گفتم: غذا میل داری؟ گفت: «وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ» یعنی: ما انسان را جسمی بدون نیاز به غذا قرار ندادیم. غذا به او دادم و گفتم: تندتر بیا! گفت: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا»

یعنی خدا تکلیفی فوق طاقت انسان نمی‌کند. گفتم پشت سر من سوار شو! گفت: «لَوْكَ أَنْ فِيهِمْ أَلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتِ» یعنی: اگر در آسمانها و زمینها خدایانی غیر از خدای واحد بود، آسمان و زمین از بین می‌رفتند. پیاده‌شدم تا او سوار شود، وقتی سوار شد گفتم: «سُبْحَ أَنْ أَلَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا» یعنی منزّه است خدایی که این را به تسخیر ما در آورد. وقتی به قافله رسیدیم، گفتم: در این کاروان، قوم و خویشی داری؟ گفت: «يَا دَاوُدُ اِنَّ اَجْعَلَنَّكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» وَ «مُحَمَّدُ إِلَّا رَسُولُ» «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» «يَا مُوسَى اِنَّا اَللَّهُ» من صدا زدم: آی داود! ای محمد! ای یحیی! ای موسی! ناگاه چهار جوان از قافله بطرف ما آمدند. از آن زن پرسیدم: اینها کیستند؟ گفت: «الْمُؤَلِّمُ وَ الْبَنُونَ زَيْنَةُ الْحَيِّ وَ الدُّنْيَا» یعنی: مال و فرزند زینت زندگی دنیا هستند. وقتی آنها رسیدند، به آنها گفتم: «يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ» یعنی ای پدر این را اجیر کن که قوی و امین است. آنها مقداری بمن پول دادند. باز گفتم: «وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ» یعنی: خدا به هر که بخواهد مضاعف می‌دهد. آنها مقدار دیگری پول دادند.

به آنها گفتم: این زن کیست؟ گفتند: این مادر ما فضا، کنیز حضرت فاطمه 3 است که بیست سال است جز با قرآن حرف نمی‌زند.»

حضرت فاطمه زهرا (س) و فاطمه معصومه (س)

پدر آیه الله نجفی مرعشی، ختمی را برای پیدا کردن قبر فاطمه زهراء گرفته بود. امام باقر را در رؤیا دید، امام به ایشان فرمود: عَلَیْكَ بِكَرِیمَةِ أَهْلِ الْبَیْتِ! وی تصور کرد که مراد امام، حضرت فاطمه زهراء است. گفت: من هم بدنبال آرامگاه شریفش هستم. امام فرمود: مرادم مرقد شریف حضرت معصومه در قم است. خداوند اراده کرده بنا به مصالحی قبر شریف زهراء پنهان باشد ولی مرقد حضرت معصومه را تجلیگاه آرامگاه شریف حضرت زهراء قرار داده است.

فاطمه معصومه (س) در سال 201 جهت ملاقات با برادرش ثامن الحجج علی بن موسی الرضا 7 از مدینه بطرف خراسان حرکت کرد ولی در قم بیمار شده و در آنجا رحلت فرمود.

حضرت امام رضا زیارتنامه‌ای برای زیارت این بانو تجویز فرمودند که از جمله عباراتش این است:

«یا فاطمَه اشْفَعی لی فی الْجَنَّةِ فَإِنَّ لَکِ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ». یعنی ای

فاطمه! برایم در ایصال به بهشت شفاعت فرما که تو نزد خداگرانمایه و

صاحب مقامی .

چهاربانو

آنچه پیغمبر بگوید وحی یک حدیث آمدیادم گفته پیغمبر است

حی داور است

آبرو دارند واین فرمایش از آسیه، مریم، خدیجه، فاطمه در نزد حق

پیغمبر است

دین اسلام از خدیجه اولین فرد مسلمان است امّ المؤمنین

صاحب زیب و فر است

شوهر خود را در آغاز مادر زهرای اطهر، همسر ختم رسل

رسالت یاور است

روز رستاخیز قدرش از همه فاطمه بنت محمد(ص)، رحمه للعالمین

بالا تراست

ساقی کوثر، شیر حق	مورد اکرام بی پایان ذات ذوالجلال شوهرش
را همسر است	
کلثوم است وزینب	امّ پاک مجتبی و شاه مظلومان حسین مام
جده نه گوهر است	
از جفای غاصبان حق	صدهزار افسوس با این حشمت و جاه و مقام
شوهر، مضطر است	
سایه لطفش چو فردا	کی کشد امروز (اشرف) دست از دامان او
بانوان را بر سر است	

من متبتله هستم

امام رضا فرمود: زنی به امام باقر گفت: من متبتله هستم! حضرت فرمود:
در نزد تو تبّتل به چه معنی است؟ گفت: یعنی تصمیم دارم که هیچگاه
ازدواج نکنم.

امام فرمود: چرا؟ گفت: می‌خواهم به این وسیله دارای فضیلت بشوم. امام
فرمود: از این تصمیم برگرد! زیرا اگر در ازدواج نکردن فضیلتی

بود، حضرت فاطمه هم قبل از تو این کار را می کرد! زیرا
هیچکس نمی تواند در فضیلتی از فاطمه پیشی بگیرد.

«تاج افتخار»

بشنو از چادر که در توصیف زن تاروپودش باتومیگوید سخن

تاروپودم را شرافت تافته تاشرافت را به عصمت بافته

در کلاس حفظ تقوا و شرف دختران دُرند و چادر چون صدف

بهترین سرمایه زن چادر است زانکه زن را زینت زن، چادر است

حفظ چادر در سرای اقتدار دختران را هست تاج افتخار

حفظ چادر، حفظ دین و مذهب است شیوه زهرا و درس زینب است

حفظ چادر سدّ فحشا می کند و سفیدی نزد زهرا (س) می کند

حفظ چادر چاره ساز کارهاست حافظ گُل از هجوم خارهاست

حفظ چادر زخمها را مرهم است دست ردّ بر سینه نامحرم است

ایثار اهل بیت ع

مردی ژنده پوش با چهره ای چروکیده و در اندوه فرو رفته خدمت پیامبر(ص) رسید و از گرسنگی خود شکایت کرد. رسول اکرم(ص) او را به سراغ زنان خود فرستاد. جواب دادند غیر از آب چیزی نداریم. پیامبر فرمود :

چه کسی این مرد گرسنه و فقیر را امشب میهمان می کند؟
علی(ع) گفت: من یا رسول الله. و کمی بعد وارد منزل شد، از فاطمه(ع) پرسید: آیا غذایی در منزل داریم؟
زهراس (جواب داد: ((ما عندنا الا قوت الصبیه و لکنا نوثر به ضیفنا)) (33) در خانه ما غذایی نیست مگر به اندازه خوراک دختر بچه، اما آن را ایثار کرده - و گرسنگی را تحمل می کنیم و همین مقدار غذا را هم - به میهمان می بخشیم.^{۱۰۴}

صبح هنگام، این آیه بر رسول خدا(ص) نازل شد: ((یوثرن علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه) کسانی که ... هر چند خود به چیزی نیازمند باشند، دیگران را بر خویش مقدم می دارند. خداوند بزرگ بر این همه ایثار درود فرستاد و فاطمه و شوی عزیز او را به عنوان ((ایثار گر)) در راه خدا ستایش نمود^{۱۰۵}
بخشش فاطمه زهرا ء س

¹⁰⁴ بحار الانوار، ج 36، ص 59

¹⁰⁵ تفسیر البرهان، ج 4، ص 319.

عربی تازه مسلمان رو به مردم مدینه کرد و از آنان کمک خواست، از فقر، ناداری و فشار مشکلات سخن گفت و با دعای خیر برای مسلمانان نشسته در مسجد، آرزوی برطرف نمودن نیاز خود را می نمود. سلمان از جا برخاست تا نیاز او را برطرف کند، اما هر جا رفت با دستی تهی و چهره ای شرمسار برگشت .

در حالی که نومیدی در اعماق قلب او چنگ انداخته بود، به طرف مسجد حرکت می کرد، نگاهی به خانه فاطمه (س) افتاد. با خود گفت : ((خانه امید همین جاست.)) در را کوبید و داستان عرب مستمند را شرح داد. فاطمه (س) فرمود :

((ای سلمان! سوگند به آنکه محمد را به پیامبری برگزید، سه روز است که غذا نخورده ایم و فرزندانم حسن و حسین (ع) از شدت گرسنگی بی قراری می کنند و خسته و مانده به خواب رفته اند، اما من، نیکی و نیکوکاری را که در منزل مرا کوبیده رد نمی کنم.)) آنگاه پیراهن خود را به سلمان داد تا در مغازه شمعون یهودی گرو گذاشته، مقداری خرما و جو قرض بگیرد .

سلمان فارسی می گوید: پس از دریافت جو و خرما به طرف منزل فاطمه آمدم و گفتم این فاطمه! مقداری از این غذاها را برای فرزندان گرسنه ات بردار. پاسخ داد: ((یا سلمان! هذا شیئ امضیناه لله عزوجل لسنا ناخذ منه شیئا)) 35)))

ای سلمان! این کار را فقط برای خدای بزرگ انجام دادیم و هرگز چیزی از آن برنخواهیم داشت.^{۱۰۶}

مستجاب الدعوه

از خصائص حضرت فاطمه(س) این است که دعایش زود مستجاب می شد. روزی رسول خدا(ص) وارد منزل حضرت فاطمه(س) شد و فاطمه را خیلی ضعیف دید. رسول خدا(ص) پرسید دخترم! چرا این گونه ضعیف شده ای؟ فرمود سه روز است غذائی نخورده ام. در این بین امیرالمؤمنین علی(ع) و حسنین(ع) وارد شدند و حسنین(ع) بر روی دامن جدشان نشستند. حضرت فاطمه(س) به محراب رفت و مشغول عبادت شد. دو رکعت نماز خواند و بعد از نماز گفت خدایا! امروز رسول تو(ص) مهمان من است. رحمت خود را بر ما نازل فرما. ناگاه ظرف غذایی که بخار از آن بلند بود در پشت سر حضرت فاطمه(س) پیدا شد. حضرت فاطمه(س) خیلی خوشحال شد و ظرف غذا را نزد رسول خدا(ص) آورد و رسول خدا(ص) شکر الهی را بجا آورد که از دنیا نرفته دیدند که همانند مریم(س) برای حضرت فاطمه(س) هم غذای بهشتی می آید.⁽¹⁾

پیامبر به کمکشان رفت
روزی پیغمبر ص به منزل فاطمه س رفت و دید که علی ع و فاطمه س

هر دو مشغول کارند و گندم آرد می کنند. پیغمبر ص فرمود کدامیک خسته ترید؟ علی ع عرض کرد فاطمه ای رسول خدا. پیغمبر ص از فاطمه خواست که جایش را به او بدهد. سپس پیغمبر ص بجای فاطمه س نشست و مشغول آرد کردن شد.^۱

حدیثی از فاطمه (س)

در مورد کسانی که نسبت به نماز خود، سهل انگار هستند، روایتی

از رسول خدا (ص) توسط فاطمه زهراء، نقل شده است که: از جمله آثار این خصلت بد آنست که سه گرفتاری در قبر، پیدا می کنند! اول آنکه خداوند، ملکی را مأمور عذاب آنها می کند! دوم آنکه قبر بر آنان تنگ و

ناراحت کننده می گردد! سوم آنکه قبرشان ظلماتی و تاریک است!

شفاعت فاطمه (س)

رسول خدا (ص): هر زنی که دستورات خدا را اطاعت کند، به شفاعت دخترم ، فاطمه (س) به بهشت می رود.

سخنانی از حضرت فاطمه زهراء (س)

1- «بهترین چیز برای زن آن است که مردان را نبیند و مردان نیز او را نبینند.»

2- «نزدیکترین حالت زن به خدا وقتی است که در خانه خویش می ماند.»

3- «خداوند، ایمان را وسیله تطهیر از شرک و نماز را برای جلوگیری از تکبر و زکات را وسیله تزکیه نفس و زیاده روزی، وحج را وسیله ای برای استوار ساختن بنیان دین، و عدالت را سببی برای انتظام و نزدیکیدلها، و اطاعت و پیروی از ما خاندان را وسیله انتظام ملت، و جهاد را وسیله ای برای عزت و سربلندی اسلام، و صبر و بردباری را مایه اسحقاق پاداش، و امر بمعروف را برای مصلحت حال عموم، و نیکی به پدر و مادر را سپری در مقابل عذاب الهی قرار داد.

صله رحم را وسیله به تأخیر انداختن عمر و تکثیر نفوس گردانید.
وقصاص را مقرر فرمود تا خون مردم محفوظ بماند. وفاء به نذر را
از وسایل آمرزش قرار داد، و به منظور جلوگیری از کم فروشی، دستور داد
تا پیمان را کامل دهند و از شراب خواری منع فرمود، تا از پلیدی

جلوگیری نماید. بندگان را دستور داد تا به زنان، نسبت زنا ندهند تا گرفتار لعن الهی نشوند و به ترک دزدی دستور داد تا عفت نفس داشته باشند و به حرمت شرک دستور داد تا اخلاص داشته باشند.»

4- «در جواب اینکه چرا از مرد نایینا رو می گیرید، فرمود: اگر او مرانمی بیند، من که او را می بینم.»

طاهره

از القاب حضرت فاطمه (س) زکیه و نقیه و طاهره است که بمعنای پاک از رذائل اخلاقی است. زنی که حداقل زیباترین خانم مکه و مدینه بود و از نور صورت او، بهشت فردوس روشن بود، با پاکی و دوری از رذائل اخلاقی به مقامی رسید که ملائکه با او سخن گفتند و بشارت برگزیدگی او بر تمام زنان عالم از اول تا آخر را دادند.

نگرانی رسول خدا (ص) از مصیبت های خاندانش

از ابن عباس روایت شده است که: وقتی وفات حضرت رسول اکرم (ص) نزدیک شد، آنقدر گریه کرد که اشک بر محاسنش،

جاری گردید. عرض کردند: یا رسول الله! علت گریه شما چیست؟ فرمود: برای فرزندانم و آنچه بعد از من نسبت به آنها روا می دارند، گریه می کنم. گویا فاطمه دخترم را می بینم که بر او ستم کرده باشند و او صدا می زند: یا ابتاه! یا ابتاه! ولی احدی از امت من او را کمک و یاری نکنند!

فاطمه (س) وقتی این سخن را شنید، به گریه افتاد. حضرت فرمود: ای دخترم! گریه نکن. فاطمه (س) عرض کرد: بخاطر مصیبت هایی که بعد از شما بر سرم می آید گریه نمی کنم! بلکه بر جدایی شما می گریم. حضرت فرمود: بتو بشارت می دهم که بزودی بمن ملحق می شوی و تو اولین شخص از اهل بیت هستی که نزد من می آیی. «جلاء العیون ص 22»

از علی (ع) نقل شده است که: چون پیامبر را در پیراهنش، غسل دادم، فاطمه (س) فرمود: آن پیراهن را بمن بده. وقتی

پیراهن را به اودادم، آنرا بوسید و سپس بیهوش شد. من هم دیگر پیراهن مذکور را به او نشان نمی دادم.

همچنین از عایشه و امّ سلمه نقل شده است که: در آن مریضی که پیامبر رحلت نمود، فاطمه (س) را نزد خود نشاند و به او رازی گفت که فاطمه (س) گریان شد! بار دیگر رازی را به او فرمود که فاطمه (س) خندان شد!

بعد از رحلت رسول اکرم (ص)، علت گریه و خنده آن موقع را از او پرسیدند. فاطمه (س) فرمود: پیغمبر بار اول بمن فرمود که: جبرئیل هر سال قرآن را یکبار بر من عرضه می کرد و امسال دوبار بر من عرضه نمود و من می دانم که امسال رحلت می کنم! و فرزندان تو مورد ظلم و ستم واقع می شوند. من با شنیدن این سخن، گریان شدم. بعد فرمود: آیا راضی نیستی که تو اولین شخصی از اهل بیت باشی که بمن ملحق میشوی؟ من خندان شدم.

و بر روایت دیگر حضرت فرمود: آیا راضی نیستی که سیده زنان باشی؟^{۱۰۷}

¹⁰⁷ «جلاء العیون ص 22»

ذکر مصیبت حضرت فاطمه(س):

بعد از رحلت پیغمبر، فاطمه(س) همیشه غمگین و ناراحت بود. جسم مبارکش، ضعیف و نحیف شده و مرتباً اشکش جاری بود. ساعت به ساعت، حالت بیهوشی بر او عارض می شد و به حسن(ع) و حسین(ع) می فرمود: کجاست پدر شما که مرتباً شمارا در آغوش می گرفت و نسبت بشما از همه، مهربانتر بود؟ دیگر هرگز نخواهیم دید که در خانه را باز کند و به خانه غم و اندوه من بیاید! دیگر هرگز نخواهیم دید که شمارا بر دوش خود سوار کند، همانطور که قبلاً اینکار را می کرد!

فاطمه(س) آنقدر بر وفات پدرش گریست که اهل مدینه از گریه او ناراحت شدند و به او گفتند: از بس گریه کردی مارا ناراحت نمودی! بعد از این، فاطمه(س) به بیت الاحزان و مقبره شهدای اُحد می رفت و آنچه می خواست گریه می کرد و سپس بخانه بر می گشت.

اذان بلال!

روزی فاطمه (س) فرمود: دوست دارم اذان مؤذن پدرم را

بشنوم. به بلال خبر دادند و او این پیشنهاد را پذیرفت.

حضرت فاطمه (س) با شنیدن صدای اذان بلال، بیاد ایام رسول خدا (ص)

افتاد و متأثر شد و به گریه افتاد. همینکه بلال صدا کرد: اشهد ان محمداً

رسول الله! فاطمه ناله ای کرد و بیهوش بر زمین افتاد.

مردم گمان کردند که فاطمه (س) از دنیا رفته است. به بلال گفتند :

اذان نگو که دختر رسول خدا (ص) از دنیا رفت و بلال هم اذان را نیمه کاره

رها کرد.

وقتی فاطمه (س) بیهوش آمد، به بلال فرمود: اذان را تمام نما! بلال قبول نکرد

و گفت: ای بهترین زنان! می ترسم بشما آسیبی برسد. حضرت هم او را

معاف نمود.

حمله به خانه وحی

سلیم بن قیس گوید خلیفه اول و دوم تصمیم گرفتند

امیر المؤمنین علی (ع) را بزور برای بیعت به مسجد ببرند. لذا عمر پشت

در آمده و گفت ای علی! در را باز کن. اگر باز نکنی بی اجازه وارد می شویم! حضرت فاطمه (س) فرمود تو نمی توانی بی اجازه وارد حریم دختر رسول خدا (ص) بشوی. عمر قنفل را مأمور این کار کرد ولی حضرت فاطمه (س) در را باز ننمود. عمر دستور داد هیزم آوردند و صدا زد اگر در را باز نکنید، خانه را آتش می زنم! حضرت فاطمه (س) فرمود ای عمر! تو را بخانه من چکار؟ تو از رسول خدا (ص) شرم نمی کنی؟ اما آنها در را آتش زدند و وارد خانه وحی شدند. حضرت فاطمه (س) به امیر المؤمنین علی (ع) فرمود بین عمر در خانه را سوزاند. امیر المؤمنین علی (ع) که مشغول جمع آوری قرآن بود، بیرون آمده و کمر عمر را گرفت و بر زمین کوبید و خواست شمشیر بکشد که بیاد وصیت رسول خدا (ص) افتاد و دست کشید و فرمود ای پسر صهاک! اگر وصیت رسول خدا (ص) دستم را نبسته بود بتو نشان می دادم که نمی توانی بدون اجازه وارد خانه من شوی. قنفل خبر به ابوبکر داد که امیر المؤمنین علی (ع) دست به شمشیر برده است. ابوبکر گفت برگرد و هر طور شده امیر المؤمنین علی (ع) را به مسجد بیاور.

در هر حال آن امام مظلوم را به مسجد بردند و ابوبکر چند نفر را
 باشمشیر برهنه بالای سر امام قرارداد و گفت یا علی! بیعت
 کن! حضرت فرمود: اگر بیعت نکنم چه می کنی؟ گفت تورا خواهم
 کشت! امام فرمود برادر پیغمبرت را می کشی! ناگاه حضرت
 فاطمه (س) وارد مسجد شد و به آنها گفت: خلّوا علی ابن عمّی فوالذی بعث
 محمداً بالحق لئن لم تخلوا عنه لانشرنّ شعری ولاضعنّ قمیص رسول الله
 علی رأسی ولاصرخنّ الی الله تبارک وتعالی فما ناقة صالح باکرم علی الله
 منّی ولا الفصیل باکرم علی اللهم ولدی. حضرت فاطمه (س) فرمود دست
 از شوهرم بردارید و گرنه قسم به خدایی که محمد را به راستی فرستاد
 گیسوان خود را پریشان می کنم و پیراهن رسول خدا (ص) بر سر می افکنم
 و در خانه خدا تظلم می کنم که شتر صالح در نزد خدا از من عزیزتر نیست
 و بچه شتر صالح از کودکان من نزد خدا عزیزتر نیستند.

آنگاه رو به ابوبکر کرد و گفت ای ابوبکر! می خواهی شوهر مرا از
 من بگیری. قسم به خدا اگر دست از علی بردارید، گیسوان خود را
 پریشان می کنم و گریبان خود را چاک می زنم و بر سر قبر پدرم می روم

و نزد خدامی نالم. این بگفت و دست حسنین(ع) را گرفت و بطرف
 قبر رسول خدا(ص) حرکت کرد که امیرالمؤمنین(ع) به سلمان فرمود زود
 به حضرت فاطمه(س) برس که الحال مدینه زیر و رو می شود. قسم به
 خدا اگر حضرت فاطمه(س) این چنین کند ساکنین مدینه همه
 هلاک می شوند. سلمان خود را به حضرت رساند
 و گفت امیرالمؤمنین(ع) می فرماید برگرد و صبر پیشه نما!
 پس از حادثه آتش زدن خانه فاطمه زهراء(س)، آن بانوی
 بزرگ اسلام، دچار مریضی شدیدی شدند که چهل روز ادامه داشت. او
 وقتی که شهادت خود را نزدیک دید، به شوهرش علی(ع) فرمود: ای
 پسر عمو! از آسمان خبر رحلت بمن رسیده است و من در حال سفر
 آخرتم. بعد وصیتهایی کرد. از جمله فرمود: نگذار یکی از کسانی که بر من
 ستم کردند و حق مرا گرفتند، در تشییع جنازه من شرکت کنند! و نگذار که
 هیچیک از آنان بر من نماز بخواند! مرا در شب، وقتی که مردم در خواب
 هستند، دفن نما!

روزی عمر و ابوبکر خواستند با حضرت فاطمه (س) دیدار نمایند
و آن حضرت را از خود راضی کنند، حضرت قبول نکرد و فرمود
خدایا! گواه باش که اینها مرا اذیت کردند و من از اینها به رسول تو شکایت
می‌کنم.

سلیم بن قیس گوید حضرت فاطمه (س) در بستر رحلت
به امیرالمؤمنین (ع) فرمود که سفارش می‌کنم بعد از من دختر خواهرم
بنام امامه را باز دواج خود در بیاوری و جنازه‌ام را چنانچه ملائکه برایم
وصف کرده‌اند تجهیز نمائی و نگذاری احدی از دشمنانم در تشییع
من حاضر شوند و فرزندان مرا محافظت نما.

در کشف الغمه است که حضرت فاطمه (س) به اسماء فرمود از
آنچه که بر مردگان زنان می‌کنند که بدنشان را بر تختی قرار می‌دهند
و لباسی بر آن می‌پوشند و حجم بدنشان بر مردان ظاهر می‌شود، قبیح
می‌دانم و نگرانم. اسماء گفت ای فاطمه می‌خواهید آنچه را که در تشییع
جنازه زنان مرده در حبشه انجام دهند به شما نشان
بدهم؟ فرمود: آری. گفت از درخت خرما نعشی (تابوت) می‌ساختند

وپارچه‌ای روی آن می‌انداختند. و وقتی زن و مرد را در آن قرار می‌دادند، مرد وزن از هم مشخص نبودند.

روز آخر عمر حضرت فاطمه (س) بود که به اسماء فرمود: جبرئیل برای رسول خدا (ص) از بهشت، کافوری آورد. پدرم آنرا سه قسمت کرد. یک قسمت برای خودش و یک قسمت برای من و یک قسمت هم برای علی (ع).

اکنون آنرا که در فلان جا است برایم بیاور! بعد فرمود: من این پارچه را بر روی خود می‌کشم. تو ساعتی صبر کن! بعد بیا و مرا صدا بزن! اگر دیدی جوابت را نگفتم، بدان که من از دنیا رفته‌ام و به پدر و مادرم ملحق گشته‌ام.

اسماء ساعتی صبر کرد و سپس بر بالین فاطمه (س) رفت و صدا زد: ای دختر مصطفی! ای دختر آن کسیکه زنان بهتر از او را حمل نکردند! ای دختر آن کسیکه بهتر از او قدم بر روی خاک نگذاشت! ای دختر آن کسیکه مقام قاب قوسین او ادنی را داشت!

ولی جواب نشنید. دست دراز کرد و پارچه را از روی صورت
فاطمه (س) برداشت و مشاهده کرد که حضرت از دنیا رفته است. خود را
روی بدن حضرت انداخت و مشغول سوگواری شد که ناگاه در خانه باز
شد و حسن 7 ساله و حسین 6 ساله وارد شدند. وقتی دیدند مادرشان
خوابیده است از روی تعجب گفتند: ای اسماء! چرا مادرمان در این وقت
خوابیده است؟

جواب داد: ای فرزندان رسول خدا! مادرتان خوابیده بلکه از دنیا مفارقت
کرده است!

حسن (ع) که این جمله را شنید، خود را بر روی بدن مادر
انداخت و صورتش را می بوسید و می گفت: ای مادر! قبل از اینکه جان از
بدنم بیرون رود بامن سخن بگو! حسین (ع) هم پاهای مادر را می
بوسید و گفت: ای مادر! من فرزندت حسین هستم. قبل از اینکه قلبم
شکافته شود و مرگم فرارسد، بامن حرف بزن!

اسماء به آن دو بزرگوار عرض کرد: ای فرزندان رسول خدا! بنزد
پدرتان بروید و او را از مرگ مادرتان خبردار کنید!

آندو به مسجد رفتند و صدا بگریه بلند نمودند.

اصحاب رسول خدا(ص) باستقبال آندو رفتند و گفتند: ای فرزندان رسول خدا! چرا گریه می کنید؟ خدا هرگز چشمان شما را گریان نگرداند!

گفتند: مادرمان فاطمه(س) از دنیا رفته است!

وقتی علی(ع) این خبر وحشت آور را شنید، بر زمین افتاد و غش کرد. آب آوردند و بر حضرت ریختند. وقتی به هوش آمد فرمود: ای فاطمه! بعد از تو خود را به چه شخصی تسلی^۳ دهم؟

بعد از انتشار خبر شهادت حضرت فاطمه(س) در مدینه، مردان و زنان همه گریان شدند و در مصیبت آن حضرت، شیون کنان بسوی خانه آن بانو، دویدند. زنان بنی هاشم در خانه آن حضرت جمع شدند و از صدای شیون آنها مدینه به لرزه در آمد.

امّ کلثوم نزد قبر رسول خدا(ص) رفت و گفت: پدرجان! ای رسول خدا! امروز مصیبت تو بر ما تازه شد و امروز تو از دنیا رفتی! و دختر خود را با خود بردی.

مردم در مقابل خانه حضرت جمع شده و گریه می کردند و منتظر تشییع جنازه بودند. در این موقع ابوذر بیرون آمد و گفت: تشییع جنازه امروز به تأخیر افتاده است.

نقل شده است که در هنگام غسل دادن بدن مقدّس فاطمه (س)، اسماء آب می ریخت و علی (ع) از زیر لباس، غسل می داد. ناگاه علی (ع) دست از غسل کشید و سر به دیوار گذاشت و های های شروع به گریه کردن نمود.

اسماء گفت: شما خود به بچه ها سفارش نمودید که در حضور دیگران، خوددار باشند و بی تابی نکنند. چرا خودتان بی تاب شده اید؟

فرمود: در حین غسل، دستم به محل شکستگی پهلوی فاطمه رسید و نتوانستم خودداری بکنم.

به جسم اطهر زهرا
ریز آب روان اسماء ولی آهسته آهسته
ولی آهسته آهسته

بریز آب روان رویش ولی بین بشکسته پهلویش سیه گردیده بازویش
آهسته آهسته

ءبنالم زین مصیبتها ولی بُود خون جاری ای اسماء هنوز از سینه زهرا
آهسته آهسته

بیائید با دل خونبار حسن ای نور چشمانم حسین ای راحت جانم
ولی آهسته آهسته

بگیرید با دل خونبار همه خواب وعلی بیدار سرش بنهاده بر دیوار
ولی آهسته آهسته

بگیریم از فراق او ولی آهسته روم شبها سراغ او به قبر بی چراغ او
آهسته

وقتیکه شب شد، علی(ع)، حسنین(ع)، عمار، ابوذر، سلمان و گروهی از بنی
هاشم، بر بدن فاطمه(س) نماز خواندند و غریبانه او را تشییع و سپس دفن
کردند. در اطراف قبر او هفت قبر دیگر ساختند تا محل قبرش مخفی باشد
واز طرف دشمنان مورد هتک حرمت قرار نگیرد!

آمده است وقتی علی(ع) از کفن کردن فاطمه(س) فارغ شد، فرزندان زهراء و همچنین فضّه، خادمه آن بانو را صدا زد تا برای آخرین بار فاطمه(س) را ببینند و با او وداع نمایند. فرمود:

ای زینب! ای سکینه! ای فضّه! ای حسن! ای حسین! بیائید
و برای آخرین بار از مادران فاطمه(س) توشه بر گیرید که دیدار بعدی در بهشت است.

در این موقع حسن(ع) و حسین(ع) آمدند و صدا زدند: آه و افسوس! که آتش دل در مصیبت جدّمان رسول خدا و مادر ما فاطمه، خاموش نخواهد شد. مادر جان! وقتی رسول خدا را دیدار کردی، سلام مارا به او برسان و حال غربت و بی مادری مارا برایش تعریف کن!

علی(ع) می گوید: من خدا را شاهد می گیرم که در این موقع، ناگاه ناله ای از بدن فاطمه(س) بلند شد و دستهایش از کفن بیرون آمد و حسنین را بر سینه چسباند.

در این وقت، هاتفی از آسمان ندا کرد: ای ابوالحسن! این دو راز روی سینه فاطمه(س) بردار که بخدا سوگند! فرشتگان آسمانها رابه گریه آوردند.

من نیز آندو را از روی بدن فاطمه (س) برداشتم و بندهای کفن را بستم.

از امام سجاد (ع) روایت شده که چون فاطمه (س) را بخاک سپردند، علی (ع) به گریه افتاد و رو به قبر رسول خدا (ص) نمود و فرمود: ای رسول خدا! بعد از رحلت تو، صبرم کم شد و با رحلت فاطمه (س)، قوّتم کاسته گردید. ولی همانطور که بر مصیبت شما صبر نمودم، و بر اندوه جدایی شما تاب آوردم، بر این مصیبت جدید نیز صبر خواهم نمود.

ای پیامبر! امانتی را که بمن سپرده بودی بخود برگرداندی و گروگان خود را از من پس گرفتی و حضرت زهراء (س) را پیش خود بردی. ای رسول خدا! اندوه من همیشه خواهد بود و شبهای من پیوسته به بیداری خواهد گذشت.

شاعر عجب شعر زیبائی دارد:

بگفت ای خاک دارم باتو رازی تو از زهرا بکن مهمان نوازی
تواز زهرا پذیرائی کن ای خاک، روم من اشک طفلانم کنم پاک

نوازش کن تو این نازک بدن را، که من خاموش گردانم حسن را

نوازش کن تو این بانوی خسته ، درودیوار پهلویش شکسته

گویند چون صبح شد عمر به ابوبکر گفت دیشب

حضرت فاطمه (س) را دفن کردند. عباس گفت خود فاطمه (س) این گونه

وصیت کرده است. عمر گفت شما کینه قدیمی خود را باما

فراموش نمی کنید! والله می روم و او را از قبر در می آورم و براو نماز

می خوانم! وقتی امیر المؤمنین (ع) این را شنید شمشیر در دست گرفت

و گفت: ای پسر صهاک! اگر این کار را بکنی، تا تورا نکشم وعده زیادی را

به قتل نرسانم، این شمشیر را در غلاف نمی کنم. عمر این را که

شنید، بر جای خود نشست.

حضرت زهرا زن نمونه

باتوجه به زندگانی پر نور حضرت فاطمه (س) این نتیجه

بدست می آید که حضرت زهرا (س) اولاد دختر نمونه ای برای پدرش

بوده است همانطور که رسول خدا (ص) بارها می گفت

فداها آبوها. پدرش بفدایش. و این بخاطر مقام حضرت فاطمه (س) در نزد

خدا بود. و حضرت فاطمه (س) از اطاعت الهی و عبادت الهی به این مقام رسید. همچنین حضرت فاطمه (س) برای شوهرش همسر نمونه‌ای بود و در مدت نه سال شوهرداری آنقدر قناعت داشت که هرگز از شوهرش چیزی نخواست مبادا خارج از وسع امیرالمؤمنین (ع) باشد و حضرت نتواند برآورده نماید. بلکه در تمام مراحل زندگی جز پاکی و صداقت و حیا چیز دیگری از حضرت فاطمه (س) دیده نشد. از این جهت بود که حضرت فاطمه (س) را هم تراز امیرالمؤمنین (ع) می‌گفتند. و از طرفی حضرت فاطمه (س) مادر نمونه‌ای برای فرزندان بود. بهترین مادری بود که فرزندان والایی تربیت نمود. نمونه بارزش زینب کبری (س) بود که آن‌چنان در کوفه و شام سخنرانی‌ها نمود که گفتند گویا علی است که سخنرانی می‌نماید. و در میدان استقامت چون کوه می‌ایستاد و انقلاب برادرش را تبلیغ می‌نمود. در یک کلام حضرت فاطمه (س) هم دختر خوبی برای رسول خدا (ص) و هم همسر خوبی برای امیرالمؤمنین (ع) و هم مادر خوبی برای فرزندان بود. اکنون جامعه ایران اسلامی محتاج زنانی است که چون حضرت فاطمه (س) رفتار کنند و اساس زندگی را بنابر الگوی حضرت

فاطمه(س) قرار دهند و فرزندان صالح تربیت نمایند تا بتوانند با پاکدامنی این فرزندان جامعه شیعه را اداره نموده و دست اهریمنان را کوتاه نمایند.

مقام سادات

اگرچه با شهادت محسن فاطمه(س) یک سوم ساداتمان را از دست دادیم ولی باید قدر فرزندان حضرت فاطمه(س) را بدانیم. گویند تاجری ماهانه مبلغی برای سادات مدینه می فرستاد. تا اینکه روزی دید یکی از سادات به گناهی مشغول است. تصمیم گرفت دیگر به این سید کمک نکند. اما در خواب مشاهده کرد که حضرت فاطمه(س) از او ناراحت است و می فرماید نباید به هیچ وجه حق فرزندان مرا قطع نمائی اگرچه ناخلف باشد. مرد از خواب بلند شد و تصمیم گرفت همان شب به سید مذکور کمکی برساند. این کار را کرد و تازنده بود به او کمک می نمود.

فرشته ای در طواف

گویند عبدالله مبارک پنجاه بار و بقول علامه مجلسی بیست و پنج بار به مکه رفت. در سفر آخر دید که در اطراف شهری دید که زن سیده ای مرغ مرده ای را می برد. عبدالله به این زن گفت خوردن این مرغ

مرده حرام است! زن گفت چه کنم که چند فرزند یتیم و گرسنه دارم. این را می‌برم تا برای آنها غذائی درست نمایم. عبدالله تکانی خورد و عقلش به او گفت که در این حال مکه رفتن نمی‌ارزد. لذا پول حج را به زن سیده داد و برگشت. دوستانش به حج رفتند و برگشتند و گفتند ای عبدالله! تو را در حال طواف دیدیم. سپس عبدالله، رسول خدا (ص) را در خواب دید که فرمود به عوض کمکی که به اولاد من کردی از خدا خواستم فرشته‌ای را به شکل شما خلق کرده و هر ساله به نیابت از تو اعمال حج را انجام دهد.

رسول خدا (ص) فرمود هر که بازبان و قلب اولاد مرا دوست داشته باشد، من از او شفاعت می‌کنم.

رسول خدا (ص): مَنْ لَمْ يَحِبَّ عِترَتِي فَهُوَ لِأَحَدِ الثَّلَاثِ أَمَّا الْمَنَافِقُ وَأَمَّا الزَّانِيَةُ وَأَمَّا حَمَلَتُ امَةٍ فِي غَيْرِ الطَّهَرِ. کسیکه دشمن اولاد من باشد یا منافق یا حرام زاده یا فرزند حیض است!

رسول خدا(ص) فرمود در قیامت از چهار دسته شفاعت نمایم
اگرچه گناهانشان باندازه تمام دنیا باشد. کسیکه ذریه مرا یاری
کند. و کسیکه به اولاد من کمک کند و...

همه این فضیلت‌های سادات برای این است که آنها فرزندان
حضرت فاطمه(س) هستند. در فردای قیامت کسانی که به
حضرت فاطمه(س) می‌توانند نگاه کنند، اولاد و ذریه حضرت
زهر ا(س) می‌باشند. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.
فاطمه(س) از زبان امام امت:

«تمام ابعادی که برای زن متصور است و برای یک انسان متصور
است، در فاطمه سلام الله علیها جلوه کرده و بوده است، یک زن معمولی
نبوده است، یک زن روحانی، یک زن ملکوتی، یک انسان به تمام
معنا انسان، تمام نسخه انسانیت، تمام حقیقت زن،»^{۱۰۸}

«او موجود ملکوتی است که در عالم بصورت انسان ظاهر شده است، بلکه
موجود الهی جبروتی در صورت یک زن ظاهر شده است... زنی که تمام

خاصه های انبیاء در اوست، زنی که اگر مرد بود، نبی بود، زنی که اگر مرد بود، بجای رسول الله بود»^{۱۰۹}

ابن عباس گفت این آیه در باره رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است.

فاطمه از زبان معصومین (ع)

1- رسول خدا (ص) فرمود: فاطمه (س) محور حق و باطل است

زیرا خدا برای غضب فاطمه (س) غضب می کند و برای

خوشنودی فاطمه (س) خوشنود می شود.

2- امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) فرمود: فاطمه (س) را

بهترین یاور در طاعت خدا یافتم.

- 3- فاطمه(س) فرمود: پدرم به من خبر داد که هر که بر او وبر من سه روز سلام کند خدا بهشت را برایش واجب گرداند.
- 4- امام حسن علیه السلام فرمود: شب جمعه مادرم در محراب عبادت ایستاده و تا طلوع خورشید پیوسته در رکوع و سجود بود.
- 5- امام حسین علیه السلام به خواستگار دخترش فرمود: فاطمه دخترم را برای انتخاب کرده‌ام که شباهت بیشتری به مادرم دارد و در دیانت تمام شب را بیدار است و روز را هم روزه می‌گیرد و در جمال و زیبائی هم شبیه حور العین است.
- 6- امام سجاد علیه السلام فرمود: در روز عاشورا پدرم در حالی که خون از سینه‌اش می‌جوشید مرا به سینه‌اش چسبانده و فرمود: پسرم! دعایی را که مادرم فاطمه(س) به من آموخته را از من بیاموز و بخوان.
- 7- امام باقر علیه السلام فرمود: در روز قیامت فاطمه(س) از صحرای محشر عبور می‌کند و خدا به او اجازه شفاعت می‌دهد و حضرت هم شیعیانش را از میان خلائق انتخاب می‌کند و خدا به هر شیعه‌ای

که محبت فاطمه (س) در دلش باشد می دهد و در آن روز بی نصیب از شفاعت باقی نمی ماند مگر کافر و منافق و شک کننده.

8- امام صادق علیه السلام فرمود: فاطمه (س) لیلة القدر است و ليله فاطمه و قدر خداوند است. هر که فاطمه (س) را آن گونه که سزاوار است بشناسد لیلة القدر را درک کرده است.

9- امام کاظم علیه السلام فرمود: در خانه ای که اسم فاطمه (س) باشد فقر و تنگدستی وارد نمی شود.

10- امام رضا علیه السلام فرمود: رسول خدا (ص) به علی فرمود: خدا به تو چند فضیلت داده که به من نداده است. پدرزنی مانند من داری. همسری چون فاطمه (س) داری و فرزندی چون حسن و حسین داری.

11- وقتی امام رضا علیه السلام دید که امام جواد علیه السلام قدر تفکر است از او علت را پرسید. امام نهم فرمود: در باره ستمهائی که نسبت به مادرمان فاطمه (س) شده فکر می کنم.

12- امام هادی علیه السلام فرمود: رسول خدا(ص) فرمود

به فاطمه(س) این نام نهاده شده زیرا خدا او و شیعیانش را از جهنم دور می نماید.

13- امام عسگری علیه السلام فرمود: زنی خدمت فاطمه(س)

رفت و از حضرت سؤالات شرعی پرسید ولی خجالت کشید بیشتر سؤال کند. حضرت فاطمه(س) به او فرمود: هرچه از من بیشتر سؤال کنی و من جواب دهم پاداشم بیشتر می شود پس خجالت نکش و پرس.

14- امام مهدی علیه السلام فرمود: فاطمه(س) دختر رسول خدا(ص)

الگوی من است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ای سلمان! هر که فاطمه را دوست داشته باشد، با من در بهشت است و هر که با او دشمنی بورزد، در جهنم است. ای سلمان! دوستی فاطمه در مواقع بسیاری به کار می آید که راحت ترین آنها در هنگام مرگ و در قبر و در محشر و در صراط و در حساب است.

پس هر که دخترم فاطمه از او راضی باشد، من از او راضی هستم و هر که من از او راضی هستم، خدا از او راضی است و هر که فاطمه بر او خشم بگیرد، من بر او خشم می گیرم و هر که من بر او خشم بگیرم، خدا بر او غضب می کند . ای سلمان ! وای بر کسی که به فاطمه و ذریه او ظلم نماید .^{۱۱۰}

فضائل و مناقب فاطمه(س):

1- پیغمبر(ص) در شب معراج از درخت طوبی سیبی گرفت و دونیم کرد. ناگاه از وسط آن نوری درخشید. حضرت از جبرئیل پرسید این نور چیست؟ عرض کرد: نور منصوره خدا در آسمان و نور فاطمه در زمین است. فرمود: چرا در آسمان به فاطمه(س) منصوره گویند؟ گفت: زیرا خداوند در قیامت با قبول شفاعت او، وی را یاری می کند. حضرت آن سیب را خوردند.

2- زمانیکه خدیجه کبری به فاطمه حامله بود، کودک در شکم با او سخن می گفت. روزی پیغمبر(ص) وارد شد و دید که خدیجه با شخصی

¹¹⁰ فاطمه سرور زنان عالم .

حرف می زند. سؤال کرد: خدیجه! با که سخن می گوئی؟ گفت: با کودکی که در شکم دارم. حضرت فرمود: جبرئیل بمن خبر داد که این کودک دختر است و از او نسل طاهر و مبارکی باقی می ماند و خداوند نسل مرا از او قرار داده است و از او امامانی متولد می شوند که جانشین خدا در روی زمین هستند.

3- آمده است که چون خداوند، آدم و حوا را خلق نمود، آندو فخر می فروختند که خدا اشخاصی بهتر از ما نیافریده است!

خدا به جبرئیل دستور داد تا آندو را به فردوس اعلیٰ ببرد. جبرئیل آندو را به آنجا برد. وقتی وارد فردوس شدند، نگاهشان به دختری افتاد که بر روی تختی بهشتی نشسته بود و تاجی از نور بر سر و دو گوشواره از نور در گوشهایش بود که از نور آن بهشت روشن شده بود. آدم سؤال کرد: ای حبیب من جبرئیل! این دختر که از نور او، بهشت روشن شده کیست؟ گفت: این فاطمه دختر پیغمبر آخر الزمان است و تاجی که بر سر دارد، شوهرش علی و دو گوشواره اش، حسن و حسین هستند که چهار هزار سال قبل از خلقت شما، موجود بوده اند.

4- پیغمبر (ص) فرمود: در معراج جبرئیل بمن گفت: خدا بمن وحی کرد که من کنیزم فاطمه را به بنده ام تزویج می نمایم و فرشتگان را به این عقد شاهد می گیرم. سپس خدا به درخت طوبی ' امر کرد تا زینتها و زیورهای خود را نثار کند و ملائکه و حور العینها از این زیورها برداشتند و حورالعین به این نثارها تا روز قیامت افتخار می کنند.

8

باز هم بخشش حضرت فاطمه علیها السلام حضرت فاطمه علیها السلام از درآمد فدک، هشتاد هزار سکه طلا درآمد داشتند که همه را به فقراء می دادند و چیزی برای خود نمی گذاشتند . آن حضرت در شب عروسی، لباس نو خود را بخشیدند و با لباس کهنه به حجله رفتند . آن بانو باتفاق حسن و حسین علیهما السلام و فضه، سه روز روزه نذری گرفتند و هر دفعه که می خواستند موقع افطار، غذا بخورند گرسنه ای بدر خانه می آمد و آنان همه افطاری خود را به او می دادند و در این سه روز با آب افطار نمودند .⁽³⁾

داستان فدک یا یک حقیقت تاریخی

فدک ، سرزمین آبادی بود در نزدیک مدینه به فاصله 140 کیلومتری . فدک از اموال خالصه بود. زیرا فدک سرزمینی بود که هرگز به جنگ و غلبه فتح نگردید، بلکه هنگامی که خبر خیبریان به دهکده فدک رسید، همگی حاضر شدند که با پیامبر گرامی از در صلح وارد شوند و نیمی از اراضی فدک را در اختیار پیامبر (ص) بگذارند و نیمی دیگر را به خود اختصاص دهند و در برابر آن در انجام مراسم مذهبی کاملاً آزاد باشند و حکومت اسلامی امنیت منطقه آنان را حفظ کند.

می گویند وقتی آیه ((و آت ذالقربی حقه ...)) نازل گردید، پیامبر گرامی فدک را به دختر گرامی خود فاطمه (ع) بخشید. از مرگ پیامبر (ص) ده روز نگذشته بود که به زهرا (ع) خبر رسید که مأموران خلیفه ، ابوبکر، کارگران او را از سرزمین فدک بیرون کرده و رشته کار را به دست گرفته اند. از این جهت فاطمه (ع) با گروهی از زنان بنی هاشم به قصد باز گرفتن حق خویش ، پیش خلیفه رفت و گفتگوهای بین دخت پیامبر و خلیفه انجام گرفت . دختر پیامبر (ص) به ابوبکر می گوید: چرا مرا از حق خویش بازداشتی و کارگرانم را بیرون کردی ؟ خلیفه می گوید: من از قدرت شنیده ام که پیامبران از خود چیزی به ارث نمی گذارند. فاطمه (ع) فرمود: فدک را پدرم در حال حیات به من بخشیده بود و من در زمان حیات پدرم مالک فدک بودم . خلیفه گفت : آیا برای این امر گواهانی هم داری ؟ فاطمه (ع) فرمود گواهان من عبارتند از علی ، امّ ایمن و به عقیده بعضی امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و همه گواهی دادند. سپس علی (ع) به ابوبکر گفت : هرگاه من مدعی مالی باشم که در دست مسلمانی است از چه کسی شاهد می طلبی ؟ از من

شاهد می طلبی که مدعی هستم یا از شخص دیگری که مال در اختیار و تصرف اوست ؟ خلیفه گفت : در این موقع من از تو گواهی می طلبم . علی (ع) فرمود: مدتهاست که فدک در اختیار و تصرف ماست ، اکنون که مسلمانان می گویند فدک از اموال عمومی است باید آنان شاهد بیاورند.

خلیفه برای اینکه (فدک) را از تصرف زهرای اطهر (ع) خارج کند به حدیثی متوسل شد که خلاصه آن چنین است : (پیامبران چیزی از خود به ارث نمی گذارند و ترکه آنان پس از درگذشتشان صدقه می باشد). این حدیث را وقتی بر قرآن عرضه کنیم معلوم می گردد که درست نیست و از جهت عقل هم صحیح نمی باشد که پیامبران برای فرزندان خود ارثی نگذارند همچنان که در سوره مریم (آیه 5 و 6) آمده است : (حضرت زکریا در مقام دعا یادآور می شود: من از پسرعموها پس از درگذشت خویش می ترسم زن من نازاست ، خداوندا مرا فرزندی عطا کن که از من و خاندان یعقوب ارث ببرد. پروردگارا او را پسندیده قرار بده).

و نیز در سوره نمل آیه 16 خداوند می فرماید: ((و ورث سلیمان داود))، یعنی : سلیمان از داود ارث برد، خلیفه وقت بنا به تحریک اطرافیان می خواست دختر پیامبر (ص) و شوهرش علی (ع) از درآمد فدک بی نصیب باشند تا نتوانند صدقات را به مردم بینوا و دیگران بدهند و در نتیجه کسانی که به طمع مال دنیا به گرد آنها جمع شده اند پراکنده شوند. دیگر آنکه عده ای در زمان ابوبکر از پرداخت زکات خودداری کردند و عایدات خزانه بیت المال روبه کاهش گذاشت . فدک سرزمینی

آباد با نخلستانهای فراوان بود که در سال نزدیک هفتاد هزار دینار عایدی داشت ؛ بدین جهت ابوبکر فدک را از دست دخت پیامبر (ص) خارج کرد و بسیاری دیگر از خلفای اموی و عباسی از او پیروی کردند. نخستین بار عمر بن عبدالعزیز (فدک) را به اولاد زهرا (ع) و بنی هاشم باز گردانید.

باری ، وقتی خبر غصب فدک را برای فاطمه اطهر (ع) آوردند خویشاوندان و نزدیکان خود را طلبید و در مسجد رسول خدا (ص) آمد و در پشت پرده قرار گرفت . مهاجر و انصار وقتی ناله دردناک و آه سوزناک فاطمه را که از خالی بودن جای پدر و ستم مسلمانان از نهادش برخاست شنیدند، بشدت گریستند. فاطمه اندکی صبر کرد تا سکوت حکمفرما شد آنگاه خطبه غرایی ایراد فرمود.

در آغاز در ستایش و سپاس خداوند چنین گفت : (سپاس و ستایش پروردگاری را که دست بخشنده او از آستین آفرینش بیرون آمد و به مخلوقات جهان که در صحرای عدم بودند رنگ هستی بخشید. سپاس خدای را که ما بندگان را درس سپاسگزاری آموخت و شکرگزاری را وظیفه ما گردانید. او پروردگاری است که قبل از هر چیز بوده و پس از هر چیز خواهد بود). آنگاه فرمود: (این منم فاطمه دختر پیغمبر که بر یگانگی الله گواهی می دهم و اعتراف می کنم که محمد، پدر من ، بنده و فرستاده اوست . شما ای گروه مهاجر و انصار با پیغمبر خود پیمان بستید که دین وی را با دستان خویش بگردانید و دنیای بشریت را در گرد محور دین او گردش دهید).

آنگاه درباره اسلام و کتاب خدا و عترت پیامبر و بر پای داشتن نماز و

روزه و حج و جهاد سخن گفت و سپس فرمود:

(ای مردم مسلمان! به شما سفارش شده است که ما را ترک نگوئید و فرزندان پیغمبر خود را تنها نگذارید و عترت او را پاس دارید).

دیگر بار خود را معرفی کرد و فرمود: (... در برابر این قبر مقدس که ایستاده ام کسی را یارای دروغ گفتن نیست. من سخنی به گزاف نمی گویم ... این پدر من است که اکنون در این مزار خفته ... پدرم محمد (ص) آمد و شما را در مدرسه فضیلت و اخلاق، درس اخلاق و فضیلت داد و آیین انسانیت را به شما آموخت. این شما هستید که تا او جان به جانان تسلیم کرد به عهد قدیم و دوره جاهلیت برگشتید و سر ناسازگاری پیش گرفتید... و آهنگ نفاق و فراق پیش گرفته اید... گمان می کنم شیطان به مغزهای شما سلطه یافته و پای بی پروای شما را از راه به بیراهه کشانده است). سپس کلماتی گفت که همچون پتک بر مغز غاصبان حقش فرود آمد. فرمود: (چه کسی گفته فاطمه از میراث پدر محروم است. آن کیست که حصار قانونی ارث را شکسته و آیات قرآنی را به هوای نفس خود تفسیر می کند. ای مهاجر و انصار، من از گفتار این پیرمرد غرق حیرتم ابوبکر چنین فکر می کند که خود می تواند میراث ابوقحافه را در اختیار گیرد، اما میراث محمد بر فاطمه حرام است. کسی حق ندارد در برابر قرآن از پدرم حدیث نقل کند). آنگاه فاطمه زهرا (ع) آیاتی از قرآن مجید تلاوت فرمود: از سوره نمل آیه ((و ورث سلیمان داود)) که قرآن از میراث خواری سلیمان و میراث گذاری داود سخن می گوید. سپس از سوره آل عمران گفتار زکریا و از سوره نساء دستور ارث را بر مهاجر و انصار فرو خواند و سپس فرمود:

(ای مهاجر و انصار با این آیات روشن چه می گوئید و چگونه می خواهید یک قانون عمومی را به یک روایت فردی متزلزل سازید؟ چگونه می خواهید فاطمه دختر محمد را که جگر گوشه او و پرورش یافته اوست از میراث پدرش محروم سازید؟) و سپس روی به ابابکر کرد و با خشم و تندى فرمود: (من در روز رستاخیز گریبان تو را خواهم گرفت و حق پایمال شده امروز را از تو باز خواهم ستاند).

سپس روی به جوانان مدینه و بعد از آن روی به قبایل و انصار کرد و فرمود: (ای جوانان غیرتمند! ای یاران و یاوران فداکار اسلام! این چه سستی و سهل انگاری است که پیش گرفته اید؟ ای گروه انصار چرا همچون یخ فسرده اید و خاموشید در حالی که مثنی ریاکار و ناسزاوار، حق مرا و یادگار پدرم را از کفم می ربایند. شما که زر در کف و زور در بازو دارید چه شده است که از جای نمی جنبید؟ کو آن بازوان کمانکش و کجاست آن مشتهای کوه فرسا که به جنگ کفار می رفتید؟ چه نیکو برخاستید و چه نکوهیده بر جای نشستید و خاموش شدید؟). ابوبکر در برابر منطق کوبنده دخت پیامبر چاره ای جز تسلیم نداشت ولی بدخواهان نگذاشتند که حق به حق دار رسد و خلافت و ولایت در موضع اصلی خود قرار گیرد. سخنان آتشین زهرا (ع) آن چنان تاءثیری بر جای گذاشت که بیم انقلاب و شورش همه قدرتمندان را دچار هراس بزرگی کرد. زهرای اطهر (ع) سوگند خورد که دیگر با ابوبکر و عمر سخن نخواهد گفت. آنگاه روی از مردم به سوی قبر مطهر پدر بزرگوارش گردانید و خود را با حال پریشانی روی قبر پدر انداخت و فرمود: (پدرم آنها بر من ستم کردند بزودی در روز رستاخیز کیفر

کردار خویش را خواهند گرفت . پدرم تا زنده ام بر تو می گریم و چشم من از ریختن اشک باز نخواهد ایستاد...).

زنان بنی هاشم بسیار گریستند و دختر پیغمبر (ص) را از قبر پدر کنار کشیدند و افتان و خیزان به خانه بردند.

همسر فاطمه زهرا (ع) علی مرتضی (ع) نیز در این زمان تاریک که ابرهای فتنه ، خورشید حقیقت را پوشانده بود، فاطمه (ع) را به صبر و شکیبایی دعوت کرد و خود نیز - برای اینکه درخت نوپای اسلام از ریشه نخشکد - 25 سال (خار در چشم و استخوان در گلو) صبر کرد. فاطمه زهرا دخت گرامی پیامبر بر اثر مصائبی که (اگر بر روزهای روشن می ریخت آنها را به شبهای تاریک تبدیل می کرد) کم کم ناتوان و ضعیف شد و به روایتی سوم ماه جمادی الاخره پس از 75 یا 95 روز بعد از وفات پدر بزرگوار خود چشم از جهان فرو بست .

فاطمه زهرا (ع) به همسر گرامی اش وصیت کرد: جنازه ام را شبه بردارید و شب دفن کنید. و چنان کردند که فرموده بود، جانگدازتر از همه آنکه محل قبر دختر یگانه رسول اکرم (ص) هنوز روشن نیست ، برخی آنها را در بقیع و بعضی در کنار قبر منور رسول اکرم (ص) می دانند. علی (ع) با چشمانی اشکبار جنازه عزیز خود را در قبر پنهان کرد و آن را - پی آنکه علامتی بر روی آن نهد - از خاک بپاکند و این اشعار را با دیدگانی اشکبار و حالتی پریشان زمزمه کرد:

((نفسی علی زفرتها محبوسه

یا ليتها خرجت مع الزفات

لا خير بعدك في الحيوة و انما

ابکی مخافه ان تطول حیاتی))

و دست فرزندان عزیز و یتیمان زهرا (ع) حسن و حسین و زینب و امّ کلثوم را گرفت و به ماتمکده ای که جای زهرا در آن خالی بود باز گشت
۱۱۱.

دفاع علمی از مومنین

دو نفر زن که در مسئله ای دینی با یکدیگر اختلاف داشتند برای حل اختلاف خود نزد فاطمه علیها السلام رفتند. یکی از زنان مومن و دیگری معاند و کافر بود.

فاطمه علیها السلام می فرماید: من دلایل زن مومن را اثبات کردم و حقانیت سخن او را آشکار نمودم و در نتیجه او بر آن زن که دشمن اسلام بود پیروز گشت و بشدت شاد و مسرور گردید.
فاطمه علیها السلام به آن زن مومن که بسیار خوشحال شده بود فرمود:
شادی فرشته ها برای پیروزی تو بر او بیشتر از شادی تو می باشد و غم و اندوه شیطان و یاران او از غم و اندوه این زن کافر زیادتر است.^{۱۱۲}
عبادت تا صبح

امام حسن علیه السلام گوید: یک شب جمعه مادرم را دیدم که در محراب عبادت ایستاد و همواره نماز می گذارد و در رکوع و سجود بود تا شب به صبح رسید و شنیدم که برای زنان و مردان مومن با ذکر نام آنها دعا می کند و هر چه بیشتر برای آنها از خداوند درخواست می کند

۱۱۱. (چهارده اختر تابناک)

۱۱۲. (بحار الانوار، ج ۲، ص ۸)

اما برای خود دعا نمی کند.

عرض کردم : مادر! چرا برای خود دعا نمی کنی همان گونه که برای دیگران دعا می کنی ؟

فرمود: فرزندم اول همسایه بعد اهل خانه .^{۱۱۳}

ارزش آموزش دین

زنی به خدمت فاطمه زهرا علیها السلام رسید و عرض کرد: مادر ناتوانی دارم که درباره نمازش به مشکلی برخوردیده است ، از این رو مرا به سوی شما فرستاده است تا سوال او را پرسش نمایم .

فاطمه علیها السلام جواب سوال او را داد، مسئله دومی را سوال کرد و حضرت جواب او را داد، مسئله سوم ، چهارم تا دهم را پرسید و حضرت جواب همه پرسشهای او را داد. آنگاه آن زن از کثرت سوالهایی که کرده خجالت زده شد و عرض کرد بیش از این مزاحم نمی شوم ای دختر رسول خدا.

فاطمه علیها السلام فرمود: بیا و هر سوالی که داشتی بپرس و من جواب خواهم داد، زیرا اگر کسی خود را مزد بگیر کسی کند که بار سنگینی را بر پشت بام حمل نماید و در برابر مبلغ هزار دینار اجرت گیرد آیا از حمل بار خسته می شود؟

زن گفت : نه خسته نمی شود (زیرا اجرت بسیار زیادی دریافت می کند).

فاطمه علیها السلام فرمود: من در برابر هر مسئله ای که پاسخ می دهم بیشتر از بین زمین و آسمان که پر از مروارید باشد پاداش می گیرم پس

سزاوار است که هیچ در برابر جواب به سوال شما خسته نشوم از پدرم شنیدم که فرمود: علمای شیعه ما در قیامت بر انگیخته می شوند و به اندازه ارشاد مردم و زیادی علومی که دارند بر آنها لباس کرامت پوشانده می شود تا اینکه به یکی از آنها یک میلیون حله از نور داده می شود، آنگاه منادی خداوند ندا می دهد: ای سرپرستان یتیمان آل محمد که جدائی آنها از امامانشان آنها را یاری کردید اینها شاگردان شما هستند که تحت سرپرستی و یاری شما بودند و هدایت شدند. از خلعتهایی که به شما داده شد به آنها بدهید، علما هم به اندازه علومی که آنها از ایشان دریافت کرده اند خلعت می دهند و برخی از آنها صد هزار خلعت

دریافت می کنند و خود به کسانی که از آنها تعلیم گرفته اند می بخشند.

۱۱۴

شیعه فاطمه علیها السلام

مردی به همسرش گفت: نزد فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله برو و درباره من از او سوال کن که آیا من شیعه شما هستم یا خیر؟

همسرش نزد فاطمه علیها السلام رفت و از او سوال کرد.

حضرت فرمود: به او بگو:

ان كنت تعمل بما امر ناك وتنتهى عما زجرناك عنه فانت من شيعتنا و الا فلا.

اگر به آنچه تو را امر کردیم عمل می کنی و از آنچه نهی کردیم پرهیز می کنی تو از شیعیان ما هستی و گرنه شیعه ما نیستی .

زوجه آن مرد گوید: جواب فاطمه علیها السلام را به شوهرم رساند. او گفت : و ای بر من چه کسی از گناهان و خطاها بدور است ! پس من در این صورت برای همیشه در جهنم هستم زیرا هر کسی از شیعیان آنها نباشد همیشه در آتش جهنم است .

همسرش دوباره به خدمت فاطمه علیها السلام می رسد و سخن شوهرش را به آن حضرت می رساند.

فاطمه علیها السلام می فرماید: به او بگو آنطور که گمان کردی نیست ، شیعیان ما از بهترین افراد اهل بهشت هستند.

و هر کس ما را دوست بدارد و دوستان ما را هم دوست بدارد و دشمن دشمنان ما باشد و با قلب و زبانش ایمان آورده است اگر مخالفت با امر و نهی ما کند شیعه ما نیست گرچه به بهشت می رود اما بعد از آنکه بوسیله بلاها و سختی ها از گناهانشان پاک شوند یا با انواع سختی ها در عرصه های قیامت و یا ورود در طبقه بالای جهنم که عذاب می شوند پاک گردند آنگاه بخاطر محبتی که به ما دارند از جهنم نجاتشان می دهیم و به نزد خود می بریم .^{۱۱۵}

منطق قوی فاطمه علیها السلام

امیر المؤمنین علیه السلام به فاطمه علیها السلام فرمود: برو و میراث پدرت (فدک) را بگیر.

فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر آمد و گفت : میراث پدرم رسول خدا را که به من تعلق دارد بده .
ابوبکر گفت : پیامبران ارث نمی گذارند.
فاطمه علیها السلام فرمود: آیا سیلمان برای داود ارث نگذارد؟
ابوبکر که در برابر منطق محکم فاطمه علیها السلام عاجز ماند غضبناک شد و دوباره گفت : پیامبران ارث نمی گذارند.
فاطمه علیها السلام فرمود: آیا زکریا (در قرآن) نگفت : فهب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب (فرزندی به من عطا فرما تا از من و آل یعقوب ارث برد).
ابوبکر که دوباره با دلیل محکم فاطمه علیها السلام روبرو شد بدون هیچ منطقی حرف خود را تکرار کرد و گفت : پیامبران ارث نمی گذارند.
فاطمه علیها السلام فرمود: آیا در قرآن نیامده است یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین (خداوند درباره فرزندان سفارش کرده است که پسر به اندازه دو دختر ارث می برد).
ابوبکر دوباره حرف خود را تکرار کرد که پیامبران ارث نمی گذارند!
این سخن که پیامبران ارث نمی گذارند را عایشه و حفصه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت نسبت داده اند. اتفاقا وقتی عثمان به خلافت رسید عایشه به او گفت : میراث مرا از رسول خدا بده .
عثمان به او گفت : تو نگفتی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ما پیامبران چیزی به ارث نمی گذاریم و حق فاطمه را ضایع کردی ؟ من هم چیزی به تو نخواهم داد.^{۱۱۶}

بهترین ویژگی زن

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: من و عده ای از اصحاب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم ، آن حضرت فرمود: بهترین ویژگی زنان چیست ؟

هیچیک از ما نتوانستیم جواب دهیم تا اینکه جلسه به پایان رسید و از یکدیگر جدا شویم .

من بسوی فاطمه علیها السلام رفتم و از سوالی که پیامبر صلی الله علیه و آله از ما پرسیده بود او را مطلع کردم و گفتم کسی از ما نتوانست به آن پاسخ دهد.

فاطمه علیها السلام فرمود: ولی من جواب آن را می دانم ، بهترین ویژگی زنان این است که به مردها نگاه نکنند و مردها آنان را نبینند.

نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و عرض کردم : ای رسول خدا! شما سوال کردید چه چیزی برای زنان بهتر است . بهترین صفت زنان این است که به مردها نگاه نکنند و مردها آنها را نبینند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو وقتی نزد من بودی جواب آن را نمی دانستی چه کسی جواب سوال را به تو آموخت ؟
عرض کرد: فاطمه .

پیامبر صلی الله علیه و آله شگفت زده شد و فرمود: براستی که فاطمه پاره تن من است .

بنابر گفته فاطمه علیها السلام زن باید پوشش کامل خود را مراعات کند تا نامحرم او را نبینند و خود از نگاه به نامحرم پرهیزد تا عفت و سلامت

او محفوظ بماند. ۱۱۷

(

حیا و پوشیدگی

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: روزی شخص نابینائی اجازه گرفت و به خانه فاطمه علیها السلام آمد و زهرا علیها السلام خود را از او پوشاند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: چرا از این نابینا حجاب گرفتی در حالی که او تو را نمی بیند؟
فاطمه علیها السلام در جواب گفت: اگر او مرا نمی بیند من که او را می بینم علاوه او بوی نامحرم را که استشمام می کند!
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شهادت می دهم که تو پاره تن من هستی. ۱۱۸

(

نزدیکی به خدا

پیامبر صلی الله علیه و آله از اصحاب خود سوال کرد در چه هنگام زن به خدا نزدیکتر است؟

اصحاب جواب صحیح آن را ندانستند.

وقتی فاطمه علیها السلام از سوال پیامبر صلی الله علیه و آله با خبر گردید فرمود: بیشترین نزدیکی زن به خداوند وقتی است که در منزل خود قرار دارد.

۱۱۷ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۱

۱۱۸ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به راستی که فاطمه پاره تن من است .

این حدیث به معنای آن نیست که زن از منزل بیرون نرود چه اینکه فاطمه علیها السلام خود برای آوردن آب از منزل بیرون می رفت بلکه به این معناست که منزل محیط امنی است که زن در آن نزدیکی بیشتری با خدا دارد.^{۱۱۹}

آزادی در انتخاب همسر

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: بعضی از صحابه نزد من آمدند و گفتند: چه می شود خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برسی و درباره خواستگاری از فاطمه علیها السلام با ایشان صحبت کنی .
من هم به محضر رسول خدا رفتم وقتی مرا دید خندید و فرمود: برای چه به اینجا آمدی و چه حاجتی داری ؟
من هم خویشاوندی با او و پیش قدمی در اسلام و یاری کردن وی و جهاد خود در راه خدا را برای او بیان کردم .
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی راست می گوئی تو بهتر از آن هستی که می گویی .

عرض کردم : یا رسول الله ! فاطمه را به ازدواج من در می آوری ؟
حضرت فرمود: یا علی قبل از تو کسانی برای خواستگاری او آمدند و من آنها را به فاطمه معرفی کردم اما با شنیدن نام آنها علائم نارضایتی در چهره او مشخص می شد حال تو اینجا بمان تا من برگردم . آنگاه به

سراغ فاطمه علیها السلام رفت و به او گفت : ای فاطمه تو خویشاوندی و فضل و اسلام علی بن ابیطالب را می دانی و من هم از پروردگار خود خواسته ام که بهترین و محبوبترین خلقت را همسر تو قرار دهد و او الان به خواستگاری تو آمده است چه نظری داری ؟
فاطمه سکوت کرد و نارضایتی در چهره او آشکار نگشت و رو بر نگرداند.

پیامبر صلی الله علیه و آله که سکوت او را علامت رضایتش دانست گفت : الله اکبر سکوت او اقرار و قبول اوست .

این قطعه از تاریخ زندگی فاطمه علیها السلام بیانگر حیای اوست که چگونه پاسخ مثبت خود را با سکوت اعلام کرد و از طرفی آزادی او در انتخاب همسر را بیان می کند و حرمت خاصی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای دخترش فاطمه علیها السلام را اختیار او در انتخاب همسر قائل است که هر چند علی علیه السلام بهترین خلق خدا بود که به خواستگاری رفته بود باز هم خواستگاری امام علی علیه السلام را با او در میان گذارد تا خود پذیرش خویش را اظهار نماید.^{۱۲۰}

جهیزیه فاطمه علیها السلام

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت که فاطمه علیها السلام را به عقد علی علیه السلام در آورد به او فرمود: ای علی برخیز و زرهت را بفروش .

گوید: من هم رفتم زره ام را فروختم و پول آن را دریافت کرده و بر

پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم و پول زره را به او دادم . نه پیامبر صلی الله علیه و آله از مقدار آن سوال کرد و نه من خبری دادم آنگاه بلال را صدا کرد و مبلغی به او داد و فرمود: برو برای فاطمه عطر خریداری کن و مبلغی به ابوبکر داد و گفت : برو برای او لباس و اثاثیه منزل خریداری نما و عمار یاسر و برخی دیگر از اصحاب را به کمک او فرستاد. آنه هم رفتند و اشیاء مورد نیاز را خریداری کردند. جمع آنچه برای جهیزیه زهرا علیها السلام خریدند عبارت بود از:

یک عدد پیراهن ، یک رو بنده ، یک حله سیاه خیبری ، یک تختخواب بافته شده از برگ و لیف خرما، دو عدد تشک که یکی از پشم گوسفند و دیگری از لیف خرما پر شده بود، چهار بالش ، یک پرده پشمی ، یک تخته حصیر، یک دستاس ، یک طشت مسی ، مشکی از پوست ، کاسه ای چوبی ، یک آفتابه ، دو کوزه سفالی ، یک سفره چرمی ، یک چادر بافت کوفه ، یک مشک آب ، مقداری عطر.

اصحاب پس از خرید اشیاء مذکور آنها را به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. وقتی آنها را به او دادند حضرت آنها را زیر و رو کرد و گفت : خداوند مبارک گرداند.^{۱۲۱}

الگوی شوهر داری

یک روز صبح امیر المؤمنین علیه السلام به فاطمه علیها السلام گفت : آیا چیزی در منزل هست بخوریم ؟

فاطمه علیها السلام گفت : سوگند به کسی که پدرم را به نبوت و تو را به

وصایت برگزید چیزی در منزل نیست تا برای شما آماده کنم و دو روز است که چیزی در منزل نبوده است مگر کمی که آنهم تو را بر خود و حسن و حسین مقدم داشتم .

امام علی علیه السلام گفت : ای فاطمه ! چرا نگفتی تا چیزی برای شما تهیه کنم ؟

فاطمه علیها السلام گفت : یا ابالحسن ! من از خداوند شرم دارم که شما را به آنچه توان نداری وادار کنم .

(چون می دانستم توانائی خرید چیزی را نداری در خواستی نکردم).^{۱۲۲}
(

تسبیح فاطمه علیه السلام

امیرالمومنین علیه السلام به مردی از طایفه بنی سعد فرمود: آیا می خواهی از وضع خود و فاطمه برای تو سخن بگویم ؟
فاطمه آنقدر با مشک آب آورد مه آثار به دوش گرفتن مشک بر بدنش پیدا شد و آنقدر آسیا کرد که دستهایش پینه بست و آن چنان در نظافت خانه کار کرد که لباسهایش گرد آلود شد و بقدری آتش در زیر ظرف غذا روشن کرد که لباسهایش گرد سیاه گردید و صدمه زیادی از این کارها دید.

به او گفتم : اگر نزد پدرت بروی و از او بخواهی خدمتکاری به تو بدهد از صدمات این کارها نجات خواهی یافت .

او نیز نزد پدر رفت اما دید جناعتی اطراف پدر را گرفته از این رو از صدمات حیا کرد خواسته خود را بیان کند و بدون آنکه سختی بگوید

برگشت .

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فهمید که دخترش زهرا برای حاجتی نزد او آمده بود. روز بعد به خانه ما آمد و گفت : ای فاطمه دیروز چه حاجتی داشتی ؟

امیرالمومنین علیه السلام گفتن : یا رسول الله ! فاطمه آنقدر مشک آب آورده است که حمل آن بر بدنش اثر کرده است و آنقدر آسیا کرده است که دستهایش پنبه بسته است و خانه را نظافت نموده که لباسهایش غبار آلوده شده و از بس آتش زیر ظرف غذا روشن کرده است لباسهایش به گرائیده است من هم به او گفتم : اگر نزد پدرت بروی و از او بخواهی خدمتکاری به تو بدهد از صدمات این کارها نجات خواهی یافت .

او نیز نزد پدر رفت اما دید جماعتی اطراف پدر را گرفته اند از این رو حیا کرد خواسته خود را بیان کند و بدون آنکه سخنی بگوید برگشت . پیامبر صلی الله علیه و آله فهمید که دخترش زهرا برای حاجتی نزد او آمده بود. روز بعد به خانه ما آمد و گفت : ای فاطمه دیروز چه حاجتی داشتی ؟

امیرالمومنین علیه السلام گفت : یا رسول الله ! فاطمه آنقدر مشک آب آورده است که حمل آن بر بدنش اثر کرده است و آنقدر آسیا کرده است که دستهایش پنبه بسته است و خانه را نظافت نموده که لباسهایش غبار آلوده شده و از بس آتش زیر ظرف غذا روشن کرده است لباسهایش به سیاهی گرائیده است من هم به او گفتم : اگر نزد پدرت بروی و از او بخواهی خدمتکاری به تو دهد از صدمات این کارها نجات

می یابی .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا می خواهید چیزی می خواهید چیزی به شما بیاموزیم که از خدمتکار بهتر باشد؟ وقتی در رختخواب رفتید سی و سه مرتبه سبحان الله و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و چهار مرتبه الله اکبر بگوئید.

فاطمه علیه السلام سه مرتبه گفت: از خدا و رسولش راضی شدم. ^{۱۲۳}

حرمت سخن پیامبر صلی الله علیه و آله چند روز پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله مردی به محضر فاطمه علیه السلام مشرف شد و عرض کرد: ای دختر رسول الله چیزی نزد شما به یادگار گذاشته است تا مرا از آن بهره مند سازی؟ فاطمه علیه السلام به کنیز خود فرمود: آن نوشته رایبآور. کنیز بدنبال نوشته رفت اما آن را پیدا نکرد.

فاطمه علیه السلام فرمود: آن را پیدا کن که ارزش آن برای من برابر حسن و حسین است .

کنیز به جستجو پرداخت تا آن را پیدا کرد و به خدمت آن حضرت آورد. در آن نوشته آمده بود:

از مومنین نیست کسی که همسایه اش از آزار او در امان نیست و کسی

که به خداوند و روز قیامت ایمان دارد سخن خوب می گوید یا سکوت می کند.

خداوند انسان خیره ، بردبار و عفیف را دوست دارد و انسان بدزبان ، کینه توز و گدای اصرار کننده را دشمن می دارد. حیا از ایمان است و ایمان سبب ورود در بهشت می باشد و فحش از بی شرمی سبب ورود در جهنم است .^{۱۲۴}

فاطمه الگوی زنان

در جهان اسلام بلکه عالم انسانیت فاطمه الگوی جامع و کاملی است که چون خورشید می درخشد و راه زندگی را به هر زن مومن و آزادی می آموزد. اگر چه عمر او کوتاه و فرازهای تاریخ زندگی او محدود بود اما همان مقدار که بیان شده است کافی است زیرا قطعه های تاریخی که از زندگی را برای هر زنی که بخواهد از او تبعیت کند روشن می سازد. از طرفی مسائل زندگی زنان و مردان در اکثر موارد مشترک است و زنها می توانند در مسائل مشترک از الگوهای بزرگی چون از پیامبر خدا و

ائمه اطهار علیه السلام بهره می گیرند، اما مسائلی وجود دارد که اختصاص به زنها دارد و جز یک زن کامل و جامع نمی تواند در آن قرار گیرد. بی اهمیتی به جلوه های دنیا درسهای دیگری از خود به یادگار گذاشته است که اکثر آنها می توان آنها را از فصل سوم همین کتاب که در باره آن حضرت نوشته شده است استفاده کرد.^{۱۲۵}

1 - مبارک باد و نصیحت پیامبر (ص) به زهرا (س) و علی (ع)
از ازدواج حضرت زهرا (س) با حضرت علی (ع) چندان نگذشته بود
پیامبر (ص) به دیدار آن ها آمد به آن ها مبارکباد گفت و پس از
ساعاتی علی (ع) برای کاری از خانه بیرون رفت . پیامبر (ص) به فاطمه
(س) فرمود: (حالت چطور است؟ شوهرت را چگونه یافتی؟)
فاطمه (س): پدر جان شوهرم را به بهترین شوهر یافتم ولی جمعی از
زنان قریش نزد من آمدند و به من گفتند: (رسول خدا (ص) تو را همسر
یک نفر مرد فقیر و تهیدست نموده است)
پیامبر: دخترم! نه پدرت فقیر است، و نه شوهرت، خداوند گنجینه های
طلا چو نقره تمام زمین را در اختیار من نهاده است ولی من از آنها چشم
پوشیدم، و پاداشی را که در پیشگاه خدا است برگزیدم. دخترم! اگر
آنچه را که پدرت می داند، می دانستی دنیا در نظرت ناچیز جلوه می
کرد، سوگند به خدا در نصیحت و آموزش تو کوتاهی نکردم. شوهر تو

در تقدم به اسلام و در علم و حلم از همه مقدمتر و بهتر است ، دخترم وقتی که خداوند بر سراسر زمین نگاه کرد دو مرد را برگزید یکی از آن دو را پدر تو قرار داد و دیگری را شوهر تو.

یا بنته نعم الزوج زوجک لاتعصى له امرا :

(دختر عزیزم ! شوهر تو، نیکو شوهری است همواره در همه امور، از او اطاعت کن)

سپس پیامبر (ص) علی (ع) را به حضور طلبید و در شائن و مقام فاطمه (س) مطالبی گفت ، از جمله فرمود: فاطمه (س) پاره تن من است هر که او را برنجاند مرا رنجانده و هر کس او را شاد کند مرا شاد کرده است .امام علی (ع) در شائن زهرا (س) می گوید:

(سوگند به خدا هیچگونه فاطمه (س) را خشمگین و مجبور به کاری نکردم تا آن زمان که خداوند روح او را به سوی خود قبض کرد، و او نیز هیچگاه مرا ناراحت نکرد و از من نافرمانی ننمود، هر زمان به او نگاه می کردم همه اندوهها و حزنها و رنجهایم برطرف می شد)^{۱۲۶}

2 - بهترین صفت برای زن از دیدگاه حضرت زهرا (س)

امام علی (ع) می فرماید، جمعی در حضور رسول خدا (ص) بودند و من هم بودم پیامبر (ص) به ما رو کرد و فرمود:

اخبرونی ای شییء خیر للنساء :

(به من خبر دهید بهترین چیز برای زنان چیست ؟)

همه ما از پاسخ صحیح این سؤال در مانده شدیم ، سپس حاضران متفرق شدند، من به خانه آمدم و جریان سؤال پیامبر (ص) و عجز ما از جواب

به آن سؤال را برای حضرت زهرا (س) تعریف کردم .
 فاطمه (س) فرمود: ولی من پاسخ سؤال را می دانم ،
 خیر للنساء ان لایرین الرجال و لا یراهن الرجال :
 (بهترین چیز برای زنان آن است که مردان نامحرم را نبینند و مردن
 نامحرم نیز آنها را نبینند)
 در بعضی از عبارات آمده : ان لاتری رجلا و لایراها رجل
 به حضور رسول خدا (ص) رفتم و عرض کردم پاسخ آن پرسش که از ما
 کردی این است : (بهترین چیز برای زن آن است که نه مرد نامحرم او
 را بنگرد و نه او مرد نامحرم را بنگرد)
 فرمود: (تو که نزد من بودی ، پاسخ این سؤال را ندادی ، اکنون بگو
 بدانم ، چه کسی این پاسخ را به تو آموخت ؟)
 علی (ع) گفت : (فاطمه (س) این جواب را داد)
 پیامبر (ص) از این پاسخ ، خرسند شد و فرمود:
 ان فاطمة بضعة منی :
 (همانا فاطمه (س) پاره تن من است)^{۱۲۷}
 3 - احترام خاص فاطمه (س) به حدیث پیامبر (ص)
 از رحلت پیامبر (ص) چند روزی نگذشته بود شخصی به خانه فاطمه (س)
 آمد و پس از شرفیابی به حضور آن بانوی گرامی عرض کرد: (آیا
 رسول خدا، (ص) چیزی نزد شما یادگار گذاشته تا مرا از آن بهره مند
 سازی ؟)
 فاطمه (س) به یاد حدیثی از پیامبر (ص) افتاد و به کنیز خود فرمود:

هات تلک الجریده: (آن صفحه نوشته شده را به اینجا بیاور)
کنیز به جستجو پرداخت و آن را نیافت ، و بازگشت و به فاطمه (س)
گفت : (آن را نیافتم)
فاطمه (س) به او فرمود:
و یحک اطلبیها فانها تعدل عندی حسنا وحسینا :
(وای بر تو، برو آن را پیدا کن ، که ارزش آن در نزد من همطراز ارزش
حسن و حسین (ع) است)
کنیز رفت و به جستجوی دقیق پرداخت . و سرانجام آن صفحه نوشته
شده را در میان خاشاک یافت ، آن را پاک کرد و به حضور فاطمه (س)
آورد، فاطمه (س) نوشته آنرا برای آن شخص خواند، در آن چنین
نوشته شده بود:

لیس من المؤمنین من لم یأمن جاره بوائقه ...
(از مؤمنان نیست آن کسی که همسایه اش از آزار او در امان نیست و
کسی که ایمان به خدا و روز جزا دارد، به همسایه اش آسیب نمی رساند
و کسی که به خدا و روز قیامت اعتقاد دارد، سخن نیک می گوید و یا
سکوت می کند، خداوند، انسان خیرخواه ، بردبار و پاکدامن را دوست
دارد و انسان بدزبان و کینه توز و بسیار سوءال کننده را دشمن دارد،
بدانکه حیاء، از ایمان است و ایمان موجب ورود به بهشت می شود و
ناسزاگویی از بی شرمی است و بی شرمی موجب ورود به آتش دوزخ
است) ^{۱۲۸}

4 - برکت گردنبند زهرا (س)

روزی پیامبر (ص) نماز جماعت را با مسلمانان به جماعت می خواند، پس از نماز جمعی در محضر رسول خدا (ص) نشستند، در این هنگام پیرمرد بینوایی نزد حضرت رسول خدا (ص) آمد و اظهار داشت ، (گرسنگی در جگرم اثر گذاشته ، و برهنه ام ، به من غذا و لباس بده که سخت تهیدست می باشم)

پیامبر (ص) در آن هنگام چیزی نداشت ، به بلال حبشی فرمود: این پیر را به خانه فاطمه (س) برسان
بلال او را به خانه فاطمه (س) آورد و او جریان تهیدستی خو را به فاطمه (س) گفت .

مدت سه روز بود، غذا نرسیده بود، و فاطمه و علی (ع) گرسنه بودند، در این بحران ، فاطمه (س) در فکر پیرمرد بود که جواب مثبت به او بدهد...

فاطمه (س) یک عدد گردنبند نقره ای داشت که دختر عمویش (دختر حمزه سیدالشهداء) به او یادگاری داده بود، آن را از گردنش درآورد و به پیرمرد داد، و به او فرمود: (آن را بفروش و پولش را در رفع نیازهای خود، مصرف کن .)

پیرمرد با خوشحالی از خانه فاطمه (س) بیرون آمد، و به حضور پیامبر (ص) رسید و جریان را گفت پیامبر منقلب شد و اشک در چشمانش حلقه زد...

پیرمرد آن گردنبند را در معرض فروش قرار داد.

عمار به او فرمود آن را چند می فروشی ؟

پیرمرد گفت : (به اندازه یک وعده غذا که مرا سیر کند، و یک لباس که

با آن نماز بخوانم . و یک دینار پول که با آن مخارج سفر به خانه ام را تأمین کنم).

عمار ، از سهمیه غنیمت جنگ که به او رسیده بود و آن را فروخته بود ، مقداری پول داشت ، 20 دینار و 200 درهم به پیرمرد داد ، و یک دست لباس نیز به او داد ، و مرکب خود را نیز در اختیار او گذاشت و یک وعده غذای نان و گوشت نیز به او اعطا کرد .

پیرمرد ، شاد شد و از عمار یاسر تشکر کرد و سپس چنین دعا کرد :
(خدایا به فاطمه (س) آنقدر ببخش که نه چشم آنرا دیده و نه گوش آنرا شنیده باشد)

پیامبر فرمود: آمین - آنگاه پیرمرد رفت ...

عمار یاسر ، آن گردنبندها را با مشک ، خوشبو کرد ، و در میان یک لباس یمانی نهاد و به غلامش بنام (سهم) داد و گفت : نزد فاطمه (س) برو ، و این گردنبندها را به او بده ، تو را نیز به فاطمه (س) بخشیدم ، از این پس ، تو غلام فاطمه (س) هستی .

(سهم) دستور عمار را انجام داد ، فاطمه (س) گردنبندها را گرفت و (سهم) را آزاد کرد .

(سهم) گفت : (برکت این گردنبندها مرا به خند آورد ، چرا که گرسنه ای را سیر کرد ، و برهنه ای را پوشانید ، و فقری را بی نیاز نمود ، و برده ای را آزاد ساخت و سرانجام به صاحبش داده شد!!)^{۱۲۹}

5 - فاطمه (س) در جبهه

سال پنجم هجرت بود ، پیامبر (ص) برای جلوگیری از سپاه دشمن ، به

مسلمانان دستور حفر خندق را داد، و خود نیز با آن ها آماده ساختن چنین سنگر بزرگی گردید، در این هنگام به قدری شرائط سخت بود که گاهی مسلمانان ، از جمله شخص پیامبر (ص) چند روز گرسنه می ماندند.

روزی فاطمه (س) پاره نانی تهیه کرد، و خود را به جبهه رسانیده و نزد رسول خدا (ص) آمد و آنرا به پیامبر (ص) داد.

پیامبر (ص) فرمود: (این پاره نان از کجا بدست آمده است؟)
فاطمه (س) عرض کرد: (این پاره نان قسمتی از قرص نان است که آن را برای حسن و حسین (ع) پخته بودم ، که این قسمت را برای شما آوردم.)

پیامبر (ص) فرمود: (فاطمه جانم! بدان که این پاره نان نخستین لقمه ای است که پدرت پس از سه روز گرسنگی ، به دهانش می گذارد)^{۱۳۰}
6 - مقام زهرا (س) در پیشگاه پیامبر (ص)

عایشه ، یکی از همسران پیامبر (ص) می گوید: در میان مردم هیچکس را ندیدم که شباهتش به پیامبر (ص) مانند فاطمه (س) باشد، هنگامی که فاطمه (س) به حضور پیامبر (ص) می آمد، پیامبر (ص) با آغوشی باز از او استقبال می کرد و دستهای فاطمه (س) را می بوسید، و در مجلس خود می نشاند، و هرگاه پیامبر (ص) بر فاطمه (س) وارد می شد، فاطمه (س) برمی خاست و دستهای پیامبر (ص) را می بوسید.
در آن هنگام که پیامبر (ص) در بستر رحلت آرمیده بود، پیامبر (ص) او را نزدیک خود خواند، و به طور خصوصی و آهسته با او سخن گفت ،

این بار دیدم فاطمه (س) خندید، با خود گفتم : این نیز یکی از برتریهای فاطمه (س) بر دیگران است . که هنگامی که گریه می کرد، خندید علت را از فاطمه (س) پرسیدم ، فرمود: (در این صورت اسرار را فاش ساخته ام) (و فاش کردن اسرار ناپسند است) پس از آنکه رسول خدا (ص) از دنیا رفت و به فاطمه (س) عرض کردم : علت گریه و سپس خنده تو در آن روز چه بود؟

در پاسخ فرمود: آن روز، پیامبر (ص) نخست به من خبر داد که از دنیا می رود، گریه کردم ، سپس به من فرمود: تو نخستین کسی هستی که از اهل بیت به من می پیوندی ، شاد شدم و خندیدم .^{۱۳۱}

7 - پارسایی فاطمه (س)

پیامبر (ص) هر گاه به مسافرت می رفت ، هنگام بازگشت ، نخست نزد فاطمه (س) می آمد، و چند ساعت در آنجا بود، بعد به خانه خود می رفت یکبار پیامبر (ص) به مسافرت رفت ، فاطمه (س) در غیاب رسول خدا (ص) چهار چیز بر زندگی خود افزوده بود:

1 - دو دستبند نقره ای 2 - یک گردنبند 3 - دو گوشواره 4 - و یک

عدد پرده در خانه

و این امور یکنوع آمادگی بود تا شوهر و پدرش از سفر باز گردند. پیامبر (ص) از سفر بازگشت ، و طبق معمول ، اول به خانه فاطمه (س) بزودی از خانه بیرون می آید و یا مانند قبل ، توقف پیامبر (ص) در خانه فاطمه به طول می انجامید.

اما دیدند که پیامبر در حالی که خشمگین بود، زود از خانه بیرون آمد و

به مسجد رفت و در کنار منبر نشست .

فاطمه (س) دریافت که این برخورد پیامبر (ص) به خاطر آن پرده و دستبند و گردنبند و گوشواره است ، بی درنگ آنها را برای پیامبر (ص) فرستاد، و به پیام رسان گفت ، به رسول خدا (ص) سلام مرا برسان و بگو: این چهار متاع را ، در راه خدا به مصرف برسان .

هنگامی که آن شخص ، آن ها را نزد رسول خدا (ص) آورد، و پیام فاطمه (س) را به آن حضرت رسانید، پیامبر (ص) سه بار فرمود:

فاطمه (س) وظیفه خود را انجام داد، پدرش فدایش گردد)
سپس فرمود: (دنیا برای محمد (ص) و آل محمد (ص) قرار داده نشده است ، اگر دنیا در پیشگاه خدا به اندازه پر پشه ای ارزش داشت ، کافرانی در دنیا، یک شربت آب نمی نوشیدند)

آنگاه پیامبر (ص) برخاست و به خانه فاطمه (س) آمد^{۱۳۲} به این ترتیب پیامبر (ص) درس مخالفت با تجمل را تعلیم دادند، و حضرت زهرا (س) بی درنگ اطاعت خود را از رهبر، آشکار ساخت .

8 - دفاع از حق

فدک ، روستای آباد و حاصلخیز خیبر، واقع در 140 کیلومتری مدینه بود که آب فراوان و نخلستان بسیار داشت و در دست یهود بود در سال هفتم هجرت ، مسلمانان به رهبری پیامبر (ص) پس از فتح خیبر، متوجه شدند، یهودیان بدون جنگ ، آنرا در اختیار پیامبر (ص) گذاشتند، از آن پس ، (فدک) ملک شخصی پیامبر (ص) گردید، هنگامی که آیه 26 سوره اسراء نازل شد:

132 امالی صدوق ، (ره) بحار، ج 43 ص 20

و آت ذالقربی حقه

(و حق نزدیکان را بپردازد)

پیامبر (ص) فدک را به فاطمه (س) بخشید. ۱۳۳

بعد از رحلت رسول خدا (ص) ابوبکر، فدک را تصرف کرد و کارگزاران فاطمه (س) را از آنجا اخراج کرد. فاطمه (س) برای دفاع از حق خود، چند بار با ابوبکر در مورد استرداد فدک، گفتگو کرد، در یکی از موارد ابوبکر به فاطمه (س) گفت: برای ادعای خود که فدک ملک شخصی توست شاهد بیاور.

فاطمه (س) رفت و ام ایمن را به عنوان شاهد آورد، ام ایمن بانوی مورد احترام و اعتبار بود، و پیامبر (ص) او را به بهشت بشارت داده بود نزد ابوبکر آمد و گفت: گواهی می دهم، هنگامی که آیه 26 سوره اسراء نازل شد، پیامبر (ص) فدک را به فاطمه (س) بخشید. سپس علی (ع) آمد و عین این گواهی را داد، و برای ابوبکر ثابت شد و سند استرداد فدک را نوشت و به فاطمه (س) داد.

وقتی که عمر از ماجرا با خبر شد، به ابوبکر اعتراض کرد و نزد فاطمه (س) رفت و سند رد فدک را گرفت و پاره کرد، و گفت: فدک مال همه مسلمانان است، و پیامبر (ص) فرمود: ما آنچه را ارث گذاشتیم مال عموم است و گواهی علی (ع) شوهر فاطمه (س) چون به نفع خود است قبول نیست، و تنها گواهی ام ایمن کافی نیست.

فاطمه (س) از برخورد خشن عمر سخت ناراحت شد در حالی که بسیار

غمگین بود، از نزد ابوبکر و عمر دور گردید. ۱۳۴

9 - اعتراض شدید فاطمه (س) تا آخر عمر

گرچه به دفاعیات فاطمه (س) ترتیب اثر ندادند، ولی فاطمه (س) هرگز تسلیم باطل نشد، و تا آخر عمر، روی خوش به آنانکه در حقش ظلم کردند، نشان نداد، اکنون به داستان زیر توجه کنید:

در آن هنگام که فاطمه (س) در بستر شهادت قرار گرفت روزی ابوبکر و عمر با علی (ع) ملاقات کرده و گفتند: از فاطمه (س) خواهش کن تا به ما اجازه بدهد، به حضورش برسیم، میدانی که بین ما و او، امور ناگواری رخ داده است بلکه به حضورش برسیم و معذرت بخواهیم و از گناه ما بگذرد، آنها تا در خانه آمدند، علی (ع) وارد خانه شد و به فاطمه (س) گفت: فلان و فلان به در خانه آمدند و می خواهند به شما سلام کند، نظر شما چیست؟

فاطمه (س) فرمود: (خانه، خانه تو است و من همسر تو هستم، آنچه را می خواهی انجام بده).

علی (ع) فرمود: روپوش خود را محکم ببند.

فاطمه (س) روپوش را محکم بست و روی خود را به طرف دیوار گردانید آن ها تا کنار بستر زهرا (س) آمدند و سلام کردند و گفتند: (از ما راضی باش خدا از تو راضی باشد)

فاطمه (س) فرمود: برای چه به اینجا آمده اید؟ گفتند: ما به شما جسارت کردیم، امیدواریم ما را ببخشی و دلت نسبت به ما صاف گردد. فاطمه (س) در همینجا آنها را به محاکمه کشید، و به آنها فرمود:

(اگر شما در این کارتان صداقت دارید، سؤالی از شما دارم ، پاسخش را بدهید، با توجه به اینکه می دانم که شما به پاسخ این سؤال آگاه هستید اگر تصدیق کردید می فهمم که شما در عذرخواهی خود صداقت دارید) گفتند: پیرس !

فرمود: (شما را به خدا، آیا شنیده اید که پیامبر (ص) فرمود: فاطمه (س) (پاره تن من است کسی که او را برنجاند مرا رنجانده است ؟) گفتند: آری شنیده ایم .

فاطمه (س) در این حال دستهایش را به طرف آسمان بلند کرد و گفت : (خدایا! این دو نفر مرا آزرדند، و من شکایتم در مورد آنها را به درگاه تو و رسول خدا می آورم ، نه به خدا قسم هرگز از شما راضی نمی شوم تا با پدرم رسول خدا (ص) ملاقات نمایم ، تا به آنچه که به ما کردید، به او خبر دهم ، و او درباره ما قضاوت کند. ابوبکر به گریه و ناله افتاد و می گفت : وای بر من ، و بی تابی سختی کرد، ولی عمر به او گفت : ای خلیفه رسول خدا!! از گفته یک زن ، این گونه بی تابی می کنی! ^{۱۳۵} آنها از طلب رضایت از فاطمه (س) ناامید شدند و رفتند.

10 - مقید بودن فاطمه (س) به آداب اسلام

از مستحبات نماز آن است که انسان بوی خوش به بدن و لباسش بزند و با لباس پاکیزه نماز بخواند و با احترام و وقار برای عبادت خدا مشغول شود.

لحظات آخر عمر حضرت زهرا (س) بود چند لحظه ای به اذان مغرب باقی مانده بود نزدیک بود که وقت نماز فرا رسد، فاطمه (س) به اسماء

بنت عمیس فرمود (عطر مرا بیاور) سپس وضو گرفت ، و در این هنگام که می خواست نماز بخواند، حالش منقلب شد، سرش را به زمین نهاد، به اسماء گفت : (کنار سرم بنشین ، هنگامی که وقت نماز فرا رسید، مرا بلند کن تا نمازم را بخوانم ، اگر برخاستم که چیزی نیست و اگر برخاستم شخصی را نزد علی (ع) بفرست تا خبر فوت مرا به او بدهد. اسماء میگوید: وقت نماز فرا رسید، گفتم :

الصلاة یا بنت رسول الله : (ای دختر رسول خدا وقت نماز است)

جوابی نشنیدم ، ناگاه متوجه شدم که حضرت زهرا (س) از دنیا رفته است¹³⁶.

سخنانی از حضرت فاطمه الزهراء علیها السلام

1 قَالَتْ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا:
نَحْنُ وَسَيَلَتُهُ فِي خَلْقِهِ، وَنَحْنُ خَاصَّتُهُ وَ مَحَلُّ قُدْسِهِ، وَنَحْنُ حُجَّتُهُ فِي
غَيْبِهِ، وَنَحْنُ وَرَثَةُ أَنْبِيَائِهِ. (62)
ترجمه :

فرمود: ما اهل بیت پیامبر وسیله ارتباط خداوند با خلق او هستیم ، ما
برگزیدگان پاک و مقدس پروردگار می باشیم ، ما حجت و راهنما

خواهیم بود؛ و ما وارثان پیامبران الهی هستیم .

2 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : وَهُوَ إِلَّا مَامُ الرَّبَّانِي ، وَالْهَيْكَلُ النُّورَانِي ، قُطْبُ الْاَقْطَابِ ، وَسُلَالَةُ الْاَطْيَابِ ، النَّاطِقُ بِالصَّوَابِ ، نُقْطَةُ دَائِرَةِ الْاِمَامَةِ . (63)
ترجمه :

در تعریف امام علیّ علیه السلام فرمود : او پیشوایی الهی و ربّانی است ، تجسّم نور و روشنائی است ، مرکز توجّه تمامی موجودات و عارفان است ، فرزندی پاک از خانواده پاکان می باشد، گوینده ای حقّگو و هدایتگر است ، او مرکز و محور امامت و رهبریّت است .

3 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : اَبَوَا هَذِهِ الْاِمَّةُ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ ، يُقِيمَانِ اَعْوَدَهُمْ ، وَ يُنْقِذَانِ مِنَ الْعَذَابِ الدَّائِمِ اِنْ اَطَاعُوهُمَا ، وَ يُبِيحَانِهِمُ النَّعِيمَ الدَّائِمَ اِنْ وَاَقَفُوهُمَا . (64)

ترجمه :

فرمود: حضرت محمد صلی الله علیه و آله و علیّ علیه السلام ، والدین این امت هستند، چنانچه از آن دو پیروی کنند آن ها را از انحرافات دنیوی و عذاب همیشگی آخرت نجات می دهند؛ و از نعمت های متنوع و وافر بهشتی بهره مندشان می سازند.

4 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : مَنْ اَضْعَدَ لِیَ اللّٰهِ خَالِصَ عِبَادَتِهِ ، اَعْهَبَطَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ اَفْضَلَ مَصْلَحَتِهِ . (65)

ترجمه :

فرمود: هر کس عبادات و کارهای خود را خالصانه برای خدا انجام دهد، خداوند بهترین مصلحت ها و برکات خود را برای او تقدیر می نماید.

5 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : اِنَّ السَّعِيدَ كُلَّ السَّعِيدِ ، حَقَّ السَّعِيدِ مَنْ اَحَبَّ عَلِيًّا

فی حیاتِهِ وَ بَعْدَ مَوْتِهِ. (66)

ترجمه :

فرمود: همانا حقیقت و واقعیّت تمام سعادت ها و رستگاری ها در دوستی علیّ علیه السلام در زمان حیات و پس از رحلتش خواهد بود.

6 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : إلهی وَ سَيِّدِی ، اءَسْأَلُكَ بِالَّذِينَ اصْطَفَيْتَهُمْ، وَ بُبُكَاءٍ وَلَدَىّ فِی مُفَارِقَتِیْ اءَنْ تَغْفِرَ لِعُصَاةِ شِيعَتِیْ ، وَ شِيعَةَ ذُرِّيَّتِیْ . (67)

ترجمه :

فرمود: خداوندا، به حقّ اولیاء و مقربّانی که آن ها را برگزیده ای ، و به گریه فرزندانم پس از مرگ و جدائی من با ایشان ، از تو می خواهم گناه خطاکاران شیعیان و پیروان ما را ببخشی .

7 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : شِيعَتُنَا مِنْ خِيارِ اهلِ الْجَنَّةِ وَ كُلُّ مُحِبِّینَا وَ مَوَالِیْ اَوْلِیائِنَا وَ مُعَادِیْ اءْغْدائِنَا وَ الْمُسْلِمُ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ لَنَا. (68)

ترجمه :

فرمود: شیعیان و پیروان ما، و همچنین دوستداران اولیاء ما و آنان که دشمن دشمنان ما باشند، نیز آن هائی که با قلب و زبان تسلیم ما هستند بهترین افراد بهشتیان خواهند بود.

8 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : وَاللّهِ یَا بْنَ الْخَطَّابِ لَوْ لَا اِنِّیْ اءَكْرَهُ اءَنْ یُصِیبَ الْبَلَاءُ مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ، لَعَلِمْتَ اءَنْیْ سَاءَ قُسِمَ عَلَی اللّهِ ثُمَّ اءَجِدُهُ سَرِیعَ الْاِجَابَةِ. (69)

ترجمه :

حضرت به عمر بن خطاب فرمود:

سوگند به خداوند، اگر نمی ترسیدم که عذاب الهی بر بی گناهی ، نازل

گردد؛ متوجّه می شدی که خدا را قسم می دادم و نفرین می کردم .
و می دیدی چگونه دعایم سریع مستجاب می گردید.
9 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : وَاللَّهِ لَا كَلَمْتُكَ أَبَدًا، وَاللَّهِ لَا دُعُونَ اللَّهَ عَلَيْكَ فِي كُلِّ صَلَاةٍ. (70)
ترجمه :

پس از ماجرای هجوم به خانه حضرت ، خطاب به ابوبکر کرد و فرمود:
به خدا سوگند، دیگر با تو سخن نخواهم گفت ، سوگند به خدا، در هر
نمازی تو را نفرین خواهم کرد.
10 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : إِنِّي أَعْشَدُ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ، أَعَنَّاكُمْ أَسْخَطْتُمَانِي ، وَ
مَا رَضَيْتُمَانِي ، وَلَئِنْ لَقِيتُ النَّبِيَّ لَا شَكُوتُكُمْ إِلَيْهِ. (71)
ترجمه :

هنگامی که ابوبکر و عمر به ملاقات حضرت آمدند فرمود:
خدا و ملائکه را گواه می گیرم که شما مرا خشمناک کرده و آزرده اید، و
مرا راضی نکردید، و چنانچه رسول خدا را ملاقات کنم شکایت شما دو
نفر را خواهم کرد.

11 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : لَا تُصَلِّيْ عَلَى أُمِّهِ نَقَضَتْ عَهْدَ اللَّهِ وَ عَهْدَ أَبِي رَسُولِ
اللَّهِ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ، وَ ظَلَمُوا لِي حَقِّي، وَأَخَذُوا إِرْثِي ، وَ خَرَقُوا
صَحِيفَتِي الَّتِي كَتَبَهَا لِي أَبِي بِمُلْكٍ فَدَك . (72)

فرمود: افرادی که عهد خدا و پیامبر خدا را درباره امیرالمؤمنین علی
علیه السلام شکستند، و در حق من ظلم کرده و ارثیه ام را گرفتند و نامه

پدرم را نسبت به فدک پاره کردند، نباید بر جنازه من نماز بگذارند.
 12 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : إِيَّاكُمْ عَنِّي ، فَلَا عُذْرَ بَعْدَ غَدِيرِكُمْ ، وَالْأَمْرُ بَعْدَ تَقْصِيرِكُمْ ، هَلْ تَرَكَ أَبِي يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ لَا حَدَّ عُذْوٍ. (73)
 ترجمه :

خطاب به مهاجرین و انصار کرد و فرمود:
 از من دور شوید و مرا به حال خود رها کنید، با آن همه بی تفاوتی و
 سهل انگاری هایتان ، عذری برای شما باقی نمانده است .
 آیا پدرم در روز غدیر خم برای کسی جای عذری باقی گذاشت ؟
 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : جَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيرًا لَكُمْ مِنَ الشَّرْكِ ، وَ الصَّلَاةَ
 تَنْزِيهَا لَكُمْ مِنَ الْكِبَرِ ، وَالزَّكَاةَ تَرْكِهًا لِلنَّفْسِ ، وَ نِمَاءً فِي الرِّزْقِ ، وَالصَّيَامَ
 تَثْبِيْتًا لِلْأَخْلَاصِ ، وَالْحَجَّ تَشْيِيدًا لِلدِّينِ (74)
 ترجمه :

فرمود: خداوند سبحان ، ایمان و اعتقاد را برای طهارت از شرک و نجات
 از گمراهی ها و شقاوت ها قرار داد.
 و نماز را برای خضوع و فروتنی و پاکی از هر نوع تکبر، مقرر نمود.
 و زکات (و خمس) را برای تزکیه نفس و توسعه روزی تعیین نمود.
 و روزه را برای استقامت و اخلاص در اراده ، لازم دانست .
 و حج را برای استحکام اساس شریعت و بناء دین اسلام واجب نمود.
 14 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : يَا أَبَا الْحَسَنِ ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 عَهْدٌ إِلَيَّ وَ حَدَّثَنِي أَنَّي أَوَّلُ أَهْلِهِ لِحُوقًا بِهِ وَلَا بُدَّ مِنْهُ ، فَاصْبِرْ لَا مَرَّ لِلَّهِ
 تَعَالَى وَارْضَ بِقَضَائِهِ. (75)
 ترجمه :

فرمود: ای ابا الحسن ! همسر من ، همانا رسول خدا با من عهد بست و اظهار نمود: من اوّل کسی هستم از اهل بیتش که به او ملحق می شوم و چاره ای از آن نیست ، پس تو صبر نما و به قضا و مقدرات الهی خوشنود باش .

15 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : مَنْ سَلَّمَ عَلَيْهِ أَوْ عَلَى ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ اءُوجِبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ، قُلْتُ لَهَا: فِي حَيَاتِهِ وَ حَيَاتِكَ؟
قَالَتْ: نَعَمْ وَ بَعْدَ مَوْتِنَا. (76)

ترجمه :

فرمود: هر که بر پدرم رسول خدا و بر من به مدّت سه روز سلام کند خداوند بهشت را برای او واجب می گرداند، چه در زمان حیات و یا پس از مرگ ما باشد.

16 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : مَا صَنَعَ اءَبُو الْحَسَنِ إِلَّا مَا كَانَ يَنْبَغِي لَهُ، وَلَقَدْ صَنَعُوا مَا اللَّهُ حَسِبُهُمْ وَطَالِبُهُمْ. (77)

ترجمه :

فرمود: آنچه را امام علیّ علیه السلام نسبت به دفن رسول خدا و جریان بیعت انجام داد، وظیفه الهی او بوده است ، و آنچه را دیگران انجام دادند خداوند آن ها را محاسبه و مجازات می نماید.

17 قَالَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ : خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ اءَنْ لَا يَرَيْنَ الرِّجَالَ وَلَا يَرَاهُنَّ الرِّجَالُ. (78)

ترجمه :

فرمود: بهترین چیز برای حفظ شخصیت زن آن است که مردی را نبیند و نیز مورد مشاهده مردان قرار نگیرد.

18 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : اءَوْصِيكَ يَا اَبَا الْحَسَنِ اَنْ لَا تَنْسَانِي ، وَ تَزُورَنِي بَعْدَ مَمَاتِي . (79)

ترجمه :

ضمن وصیّتی به همسرش اظهار داشت : مرا پس از مرگم فراموش نکنی و به زیارت و دیدار من بر سر قبرم بیائی .

19 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : اِنِّي قَدِ اسْتَقْبَحْتُ مَا يُصْنَعُ بِالنِّسَاءِ ، اِنَّهُ يُطْرَحُ عَلَى الْمَرْءَةِ الثَّوْبَ فَيَصِفُهَا لِمَنْ رَأَى ، فَلَا تَحْمِلِينِي عَلَى سَرِيرٍ ظَاهِرٍ ، اُسْتُرِينِي ، سَتَرَكَ اللَّهُ مِنَ النَّارِ . (80)

ترجمه :

در آخرین روزهای عمر پر برکتش ضمن وصیّتی به اسماء فرمود: من بسیار زشت و زننده می دانم که جنازه زنان را پس از مرگ با انداختن پارچه ای روی بدنش تشییع می کنند.

و افرادی اندام و حجم بدن او را مشاهده کرده و برای دیگران تعریف می نمایند.

مرا بر تخت و بلانکاری که اطرافش پوشیده نیست و مانع مشاهده دیگران نباشد قرار مده بلکه مرا با پوشش کامل تشییع کن ، خداوند تو را از آتش جهنّم مستور و محفوظ نماید.

20 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : اِنْ لَمْ يَكُنْ يَرَانِي فَاِنَّ نِيْءَ رَاةٍ ، وَ هُوَ يَشْمُ الرِّيحَ . (81)

ترجمه :

مرد نابینائی وارد منزل شد و حضرت زهراء علیها السلام پنهان گشت ، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله علّت آن را جویا شد؟

در پاسخ پدر اظهار داشت : اگر آن نابینا مرا نمی بیند، من او را می بینم ، دیگر آن که مرد، حسّاس است و بوی زن را استشمام می کند.

21 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : أَ صَبَحْتُ وَ اللّٰهُ! عَاتِقَهُ لِدُنْيَاكُمْ، قَالِيَهُ لِرَجَالِكُمْ. (82)

ترجمه :

بعد از جریان غصب فدک و احتجاج حضرت ، بعضی از زنان مهاجر وانصار به منزل حضرت آمدند و احوال وی را جویا شدند، حضرت در پاسخ فرمود: به خداوند سوگند، دنیا را آزاد کردم و هیچ علاقه ای به آن ندارم ، همچنین دشمن و مخالف مردان شما خواهم بود.

22 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : إِنْ كُنْتَ تَعْمَلُ بِمَا أَمَرْنَاكَ وَ تَنْتَهِي عَمَّا زَجَرْنَاكَ عَنْهُ، قَاءَنْتَ مِنْ شِيعَتِنَا، وَ إِيَّ لَا فَلَ. (83)

ترجمه :

فرمود: اگر آنچه را که ما اهل بیت دستور داده ایم عمل کنی و از آنچه نهی کرده ایم خودداری نمائی ، تو از شیعیان ما هستی و گرنه ، خیر.

23 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ: تِلَاوَةُ كِتَابِ اللّٰهِ، وَ النَّظَرُ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللّٰهِ، وَ الْإِنْفَاقُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ.

ترجمه :

فرمود: سه چیز از دنیا برای من دوست داشتنی است : تلاوت قرآن ، نگاه به صورت رسول خدا، انفاق و کمک به نیازمندان در راه خدا.

24 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : أَوْصِيكَ أَوَّلًا اءَنْ تَتَزَوَّجَ بَعْدِي بِإِبنَةِ أَخْتِي اءِمَامَةٍ، فَإِنَّهَا تَكُونُ لَوُلْدِي مِثْلِي ، فَإِنَّ الرِّجَالَ لَا بُدَّ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ. (84)

ترجمه :

در آخرین لحظات عمرش به همسر خود چنین سفارش نمود:
پس از من با دختر خواهرم امامه ازدواج نما، چون که او نسبت به
فرزندانم مانند خودم دلسوز و متدین است .

همانا مردان در هر حال ، نیازمند به زن می باشند.
25 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : اَلْزَمَ رَجُلَهَا، فَاِنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ اَقْدَامِهَا، وَ اَلْزَمَ
رَجُلَهَا فَتَمَّ الْجَنَّةَ. (85)
ترجمه :

فرمود: همیشه در خدمت مادر و پای بند او باش ، چون بهشت زیر پای
مادران است ؛ و نتیجه آن نعمت های بهشتی خواهد بود.
26 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : مَا يَصْنَعُ الصَّائِمُ بِصِيَامِهِ إِذَا لَمْ يَصْنُ لِسَانَهُ وَ سَمْعَهُ
وَ بَصَرَهُ وَ جَوَارِحَهُ. (86)
ترجمه :

فرمود: روزه داری که زبان و گوش و چشم و دیگر اعضا و جوارح خود
را کنترل ننماید هیچ سودی از روزه خود نمی برد.
27 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : اَلْبُشْرَى فِي وَجْهِ الْمُوْءَمِنْ يُوجِبُ لِصَاحِبِهِ الْجَنَّةَ، وَ
بُشْرَى فِي وَجْهِ الْمُعَانِدِ يَقِي صَاحِبَهُ عَذَابَ النَّارِ. (87)
ترجمه :

فرمود: تبسم و شادمانی در برابر موء من موجب دخول در بهشت خواهد
گشت ، و نتیجه تبسم در مقابل دشمنان و مخالفان سبب ایمنی از عذاب
خواهد بود.

28 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : لَا يَلُومَنَّ امْرَأٌ إِلَّا لَانْفْسِهِ، يَبِيتُ وَ فِي يَدِهِ رِيحُ غَمَرٍ. (88)

ترجمه :

فرمود: کسی که بعد از خوردن غذا، دست های خود را نشوید دست هایش آلوده باشد، چنانچه ناراحتی برایش بوجود آید کسی جز خودش را سرزنش نکند.

29 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : اصْعَدْ عَلَي السَّطْحِ، فَإِنْ رَأَيْتَ نِصْفَ عَيْنِ الشَّمْسِ قَدْ تَدَلَّى لِلْغُرُوبِ فَأَعْلِمْنِي حَتَّى أَدْعُو. (89)

ترجمه :

روز جمعه نزدیک غروب آفتاب به خادم خود می فرمود: بالای پشت بام برو، هر موقع نصف خورشید غروب کرد مرا خبر کن تا برای خود و دیگران دعا کنم .

30 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : إِنْ نَزَّ اللَّهُ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا وَلَا يُبَالِي. (90)

ترجمه :

فرمود: همانا خداوند متعال تمامی گناهان بندگان را می آمرزد و از کسی باکی نخواهد داشت .

31 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : الْجَارُ ثُمَّ الدَّارُ. (91)

ترجمه :

فرمود: اول باید در فکر مشکلات و آسایش همسایه و نزدیکان و سپس در فکر خویشتن بود.

32 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : الرَّجُلُ أَحَقُّ بِصَدْرِ دَابَّتِهِ، وَصَدْرُ فَرَّاشِهِ، وَالصَّلَاةُ فِي مَنْزِلِهِ إِلَّا لَا أَمَامَ يَجْتَمِعُ النَّاسُ عَلَيْهِ. (92)

ترجمه :

فرمود: هر شخصی نسبت به مرکب سواری ، و فرش منزل خود و

برگزاری نماز در آن از دیگری در اُلویت است مگر آن که دیگری امام جماعت باشد و بخواهد نماز جماعت را اقامه نماید، نباشد.

33 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : يَا اَبَةُ ، ذَكَرْتُ الْمَحْشَرَ وَوُقُوفَ النَّاسِ عُرَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَاسَوَاءَ تَاهُ يَوْمَئِذٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. (93)
ترجمه :

اظهار داشت : ای پدر، من به یاد روز قیامت افتادم که مردم چگونه در پیشگاه خداوند با حالت برهنه خواهند ایستاد و فریاد رسی ندارد، جز اعمال و علاقه نسبت به اهل بیت علیهم السلام .

34 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : إِذَا حُشِرْتُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، اءَشْفَعُ عُصَاهُ اءُمَّهُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. (94)
ترجمه :

فرمود: هنگامی که در روز قیامت برانگیخته و محشور شوم ، خطاکاران امت پیامبر صلی الله علیه و آله ، را شفاعت می نمایم .

35 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : فَأَكْثَرُ مِنْ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ ، وَالِدُّعَاءِ ، فَإِنَّهَا سَاعَةٌ يَحْتَاجُ الْمَيِّتُ فِيهَا إِلَى اءُنْسٍ اَلْأَخْيَارِ. (95)
ترجمه :

ضمن وصیّتی به امام علیّ علیه السلام اظهار نمود: پس از آن که مرا دفن کردی ، برایم قرآن را بسیار تلاوت نما، و برایم دعا کن ، چون که میّت در چنان موقعیتی بیش از هر چیز نیازمند به اُنس با زندگان می باشد.

36 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : يَا اَبَا الْحَسَنِ ، إِنِّي لَا سَتَحِي مِنْ إلهي اءَنْ اءَكْلَفَ نَفْسَكَ مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ. (96)
ترجمه :

خطاب به همسرش امیرالموء منین علیّ علیه السلام کرد: من از خدای خود شرم دارم که از تو چیزی را در خواست نمایم و تو توان تهیه آنرا نداشته باشی .

37 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : خَابَتْ أُمُّهُ قَتَلَتْ إِبْنَ بَنْتِ نَبِيَّهَا. (97)

ترجمه :

فرمود: رستگار و سعادتمند نخواهند شد آن گروهی که فرزند پیامبر خود را به قتل رسانند.

38 قَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ : ... وَ النَّهْيَ عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهَا عَنِ الرَّجْسِ، وَاجْتِنَابَ الْقَذْفِ حِجَابًا عَنِ اللَّغْنَةِ، وَ تَرْكَ السَّرْقَةِ إِيْجَابًا لِلْعَفَّةِ. (98)

ترجمه :

فرمود: خداوند متعال منع و نهی از شرابخواری را جهت پاکی جامعه از زشتی ها و جنایت ها؛ و دوری از تهمت ها و نسبت های ناروا را مانع از غضب و نفرین قرار داد؛ و دزدی نکردن ، موجب پاکی جامعه و پاکدامنی افراد می گردد.

لِلَّهِ الشُّرْكُ إِخْلَاصًا لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ، وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ اءَنْتُمْ مُسْلِمُونَ، وَ اءَطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا اءَمَرَكُمْ بِهِ، وَ نَهَاكُمْ عَنْهُ، فَإِنَّهُ، إِ نَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ. (99)

ترجمه :

و خداوند سبحان شرک را (در امور مختلف) حرام گرداند تا آن که همگان تن به ربوبیت او در دهند و به سعادت نائل آیند؛ پس آن طوری که شایسته است باید تقوای الهی داشته باشید و کاری کنید تا با اعتقاد به دین اسلام از دنیا بروید.

بنابر این باید اطاعت و پیروی کنید از خداوند متعال در آنچه شما را به آن دستور داده یا از آن نهی کرده است، زیرا که تنها علماء و دانشمندان (اهل معرفت) از خدای سبحان خوف و وحشت خواهند داشت.

ءَمَّاوَاللّٰهِ، لَوْ تَرَكَوْا الْحَقَّ عَلَىٰ اٰهْلِهِ وَاَتَّبَعُوْا عِتْرَةً نَّبِيَّهِ، لَمَّا اَخْتَلَفَ فِي اللّٰهِ اِثْنَانِ، وَلَوْ رَثَهَا سَلَفٌ عَنْ سَلَفٍ، وَخَلَفٌ بَعْدَ خَلَفٍ حَتّٰى يَقُوْمَ قَائِمُنَا، التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ. (100)

ترجمه:

فرمود: به خدا سوگند، اگر حق یعنی خلافت و امامت را به اهلش سپرده بودند؛ و از عترت و اهل بیت پیامبر صلوات الله علیهم پیروی و متابعت کرده بودند حتی دو نفر هم با یکدیگر درباره خدا و دین اختلاف نمی کردند.

و مقام خلافت و امامت توسط افراد شایسته یکی پس از دیگری منتقل می گردید و در نهایت تحویل قائم آل محمد عجل الله فرجه الشریف، و صلوات الله علیهم اجمعین می گردید که او نهمین فرزند از حسین علیه السلام می باشد

پاورقی‌ها:

62- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج 16، ص 211.

63- ریاحین الشریعة: ج 1، ص 93.

64- تفسیر الامام العسکری علیه السلام: ص 330، ج 191، بحارالانوار: ج 23، ص 259، ح 8.

65- تنبیه الخواطر معروف به مجموعه ورام: ص 108 و 437، بحار: ج

- 67، ص 249، ح 25.
- 66-شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج 2، ص 449 مجمع الزوائد: ج 9، ص 132.
- 67-کوکب الدّری: ج 1، ص 254.
- 68-بحارالانوار: ج 68، ص 155، س 20، ضمن ح 11.
- 69-اصول کافی: ج 1، ص 460، بیت الا حزان: ص 104، بحارالانوار: ج 28، ص 250، ح 30.
- 70-صحیح مسلم: ج 2، ص 72، صحیح بخاری: ج 6، ص 176.
- 71-بحارالانوار: ج 28، ص 303، صحیح مسلم: ج 2، ص 72، بخاری: ج 5، ص 5.
- 72-بیت الا حزان: ص 113، کشف الغمّة: ج 2، ص 494.
- 73-خصال: ج 1، ص 173، احتجاج: ج 1، ص 146.
- 74-ریاحین الشریعة: ج 1، ص 312، فاطمة الزهراء علیها السلام: ص 360، قطعه ای از خطبه طولانی و معروف آن مظلومه در جمع مهاجرین و انصار.
- 75-بحارالانوار: ج 43، ص 200، ح 30.
- 76-بحارالانوار: ج 43، ص 185، ح 17.
- 77-الامامة والسیاسة: ص 30، بحارالانوار: ج 28، ص 355، ح 69.
- 78-بحارالانوار: ج 43، ص 54، ح 48.
- 79-زهرة الریاض کوکب الدّری: ج 1، ص 253.
- 80-تهذیب الاحکام: ج 1، ص 429، کشف الغمّة: ج 2، ص 67، بحار: ج 43، ص 189، ح 19.

- 81-بحارالانوار: ج 43، ص 91، ح 16، إحقاق الحق: ج 10، ص 258.
- 82-دلائل الامامة: ص 128، ح 38، معانی الاخبار: ص 355، ح 2.
- 83-تفسیر الامام العسکری علیه السلام: ص 320، ح 191.
- 84-بحارالانوار: ج 43، ص 192، ح 20، اعیان الشیعة: ج 1، ص 321.
- 85-کنز العمال: ج 16، ص 462، ح 45443.
- 86-مستدرک الوسائل: ج 7، ص 336، ح 2، بحارالانوار: ج 93، ص 294، ح 25.
- 87-تفسیر الامام العسکری علیه السلام: ص 354، ح 243، مستدرک الوسائل: ج 12، ص 262، بحارالانوار: ج 72، ص 401، ح 43.
- 88-کنز العمال: ج 15، ص 242، ح 40759.
- 89-دلائل الامامة: ص 71، س 16، معانی الاخبار: ص 399، ضمن ح 9.
- 90-تفسیر التبیان: ج 9، ص 37، س 16.
- 91-علل الشرائع: ج 1، ص 183، بحارالانوار: ج 43، ص 82، ح 4.
- 92-مجمع الزوائد: ج 8، ص 108، مسند فاطمه: ص 33 و 52.
- 93-کشف الغمّة: ج 2، ص 57، بحارالانوار: ج 8، ص 53، ح 62.
- 94-إحقاق الحق: ج 19، ص 129.
- 95-بحارالانوار: ج 79، ص 27، ضمن ح 13.
- 96-امالی شیخ طوسی: ج 2، ص 228.
- 97-مدینه المعاجز: ج 3، ص 430.
- 98-ریاحین الشریعة: ج 1، ص 312، فاطمة الزهراء علیها السلام: ص 360، قطعه ای از خطبه طولانی و معروف آن مظلومه.
- 99-همان مدرک قبل.

100-الا مامۀ والتبصرۀ : ص 1، بحارالا نوار: ج 36، ص 352، ح 224

ذکر مصیبت حضرت فاطمه علیها السلام

بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله ، فاطمه علیها السلام همیشه غمگین و ناراحت بود . جسم مبارکش ، ضعیف و نحیف شده و مرتب اشکش جاری بود . ساعت به ساعت ، حالت بیهوشی بر او عارض می شد و به حسن علیه السلام و حسین علیه السلام می فرمود : کجاست پدر شما که مرتب شما را در آغوش می گرفت و نسبت به شما از همه ، مهربان تر بود ؟ دیگر هرگز نخواهیم دید که در خانه را باز کند و به خانه غم و اندوه من بیاید ! دیگر هرگز نخواهیم دید که شما را بر دوش خود سوار کند ، همان طور که قبلاً این کار را می کرد !

فاطمه علیها السلام آن قدر بر وفات پدرش گریست که اهل مدینه از گریه او ناراحت شدند و به او گفتند : از بس گریه کردی ما را ناراحت نمودی !

بعد از این ، فاطمه علیها السلام به بیت الاحزان و مقبره شهدای اُحد می رفت و آنچه می خواست گریه می کرد و سپس به خانه بر می گشت . روزی فاطمه علیها السلام فرمود : دوست دارم اذان موءذن پدرم را بشنوم . به بلال خبر دادند و او این پیشنهاد را پذیرفت .

حضرت فاطمه علیها السلام با شنیدن صدای اذان بلال ، به یاد ایام رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد و متأثر شد و به گریه افتاد . همین که بلال

صدا کرد : اشهد انّ محمداً رسول الله ! فاطمه ناله‌ای کرد و بیهوش بر زمین افتاد .

مردم گمان کردند که فاطمه علیهاالسلام از دنیا رفته است . به بلال گفتند : اذان نگو که دختر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از دنیا رفت و بلال هم اذان را نیمه کاره رها کرد .

وقتی فاطمه علیهاالسلام به هوش آمد ، به بلال فرمود : اذان را تمام نما ! بلال قبول نکرد و گفت : ای بهترین زنان ! می‌ترسم به شما آسیبی برسد . حضرت هم او را معاف نمود^(۱۳۷) .

پس از حادثه آتش زدن خانه فاطمه زهرا علیهاالسلام ، آن بانوی بزرگ

اسلام ، دچار مریضی شدیدی شدند که چهل روز ادامه داشت . او وقتی

که شهادت خود را نزدیک دید ، به شوهرش علی علیه‌السلام فرمود : ای

پسر عمو ! از آسمان خبر رحلتم به من رسیده است و من در حال سفر

آخرتم . بعد وصیت‌هایی کرد . از جمله فرمود : نگذار یکی از کسانی که

بر من ستم کردند و حق مرا گرفتند ، در تشییع جنازه من شرکت کنند !

و نگذار که هیچ یک از آنان بر من نماز بخواند ! مرا در شب ، وقتی که

مردم در خواب هستند ، دفن نما !

روز آخر عمر حضرت فاطمه علیهاالسلام بود که به اسماء فرمود :

¹³⁷ جلاء العیون : ص 122 .

جبرئیل برای رسول خدا صلی الله علیه و آله از بهشت ، کافوری آورد . پدرم آن را سه قسمت کرد . یک قسمت برای خودش و یک قسمت برای من و یک قسمت هم برای علی علیه السلام . اکنون آن را که در فلان جا است برایم بیاور ! بعد فرمود : من این پارچه را بر روی خود می کشم . تو ساعتی صبر کن ! بعد بیا و مرا صدا بزن ! اگر دیدی جوابت را نگفتم ، بدان که من از دنیا رفته ام و به پدر و مادرم ملحق گشته ام .

اسماء ساعتی صبر کرد و سپس بر بالین فاطمه علیها السلام رفت و صدا زد : ای دختر مصطفی ! ای دختر آن کسی که زنان بهتر از او را حمل نکردند ! ای دختر آن کسی که بهتر از او قدم بر روی خاک نگذاشت ! ای دختر آن کسی که مقام قاب قوسین او ادنی را داشت ! ولی جواب نشنید . دست دراز کرد و پارچه را از روی صورت فاطمه علیها السلام برداشت و مشاهده کرد که حضرت از دنیا رفته است . خود را روی بدن حضرت انداخت

و مشغول سوگواری شد که ناگاه در خانه باز شد و حسن (7 ساله) و

حسین (6 ساله) وارد شدند . وقتی دیدند مادرشان خوابیده است از روی

تعجب گفتند : ای اسماء ! چرا مادرمان در این وقت خوابیده است ؟

جواب داد : ای فرزندان رسول خدا ! مادرتان نخوابیده ، بلکه از دنیا مفارقت کرده است !

حسن علیه السلام که این جمله را شنید ، خود را بر روی بدن مادر انداخت و صورتش را می بوسید و می گفت : ای مادر ! قبل از اینکه جان

از بدنم بیرون رود با من سخن بگو! حسین علیه السلام هم پاهای مادر را می‌بوسید و گفت: ای مادر! من فرزندت حسین هستم. قبل از اینکه قلبم شکافته شود و مرگم فرا رسد، با من حرف بزن! اسماء به آن دو بزرگوار عرض کرد: ای فرزندان رسول خدا! به نزد پدرتان بروید و او را از مرگ مادرتان خبردار کنید! آن دو به مسجد رفتند و صدا به گریه بلند نمودند. اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به استقبال آن دو رفتند و گفتند: ای فرزندان رسول خدا! چرا گریه می‌کنید؟ خدا هرگز چشمان شما را گریان نگرداند!

گفتند: مادرمان فاطمه علیها السلام از دنیا رفته است! وقتی علی علیه السلام این خبر وحشت‌آور را شنید، بر زمین افتاد و غش کرد. آب آوردند و بر حضرت ریختند. وقتی به هوش آمد فرمود: ای فاطمه! بعد از تو خود را به چه شخصی تسلی دهم؟ بعد از انتشار خبر شهادت حضرت فاطمه علیها السلام در مدینه، مردان و زنان همه گریان شدند و در مصیبت آن حضرت، شیون کنان به سوی خانه آن بانو، دویدند. زنان بنی‌هاشم در خانه آن حضرت جمع شدند و از صدای شیون آن‌ها مدینه به لرزه در آمد.

ام‌کلثوم نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و گفت: پدر جان! ای رسول خدا! امروز مصیبت تو بر ما تازه شد و امروز تو از دنیا رفتی! و دختر خود را با خود بردی.

مردم در مقابل خانه حضرت جمع شده و گریه می‌کردند و منتظر تشییع جنازه بودند. در این موقع ابوذر بیرون آمد و گفت: تشییع جنازه، امروز

به تأخیر افتاده است^(۱۳۸).

نقل شده است که در هنگام غسل دادن بدن مقدّس فاطمه علیهاالسلام ، اسماء آب می‌ریخت و علی علیه‌السلام از زیر لباس ، غسل می‌داد . ناگاه علی علیه‌السلام دست از غسل کشید و سر به دیوار گذاشت و های های شروع به گریه کردن نمود .

اسماء گفت : شما خود به بچه‌ها سفارش نمودید که در حضور دیگران ، خوددار باشند و بی‌تابی نکنند . چرا خودتان بی‌تاب شده‌اید ؟
فرمود : در حین غسل ، دستم به محل شکستگی پهلوی فاطمه رسید و نتوانستم خودداری بکنم .

وقتی که شب شد ، علی علیه‌السلام ، حسنین علیهماالسلام ، عمار ، ابوذر ، سلمان و گروهی از بنی هاشم ، بر بدن فاطمه علیهاالسلام نماز خواندند و غریبانه او را تشییع و سپس دفن کردند . در اطراف قبر او هفت قبر دیگر ساختند تا محل قبرش مخفی باشد و از طرف دشمنان مورد هتک حرمت قرار نگیرد !

آمده است وقتی علی علیه‌السلام از کفن کردن فاطمه علیهاالسلام فارغ شد ، فرزندان زهرا و هم‌چنین فضّه ، خادمه آن بانو را صدا زد تا برای آخرین بار فاطمه علیهاالسلام را ببینند و با او وداع نمایند . فرمود :
ای زینب ! ای سکینه ! ای فضّه ! ای حسن ! ای حسین ! بیائید و برای آخرین بار از مادران فاطمه علیهاالسلام توشه بگیرید که دیدار بعدی

در بهشت است .

در این موقع حسن علیه السلام و حسین علیه السلام آمدند و صدا زدند :
آه و افسوس ! که آتش دل در مصیبت جدّمان رسول خدا
صلی الله علیه و آله و مادر ما فاطمه علیها السلام ، خاموش نخواهد شد . مادر
جان ! وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدار کردی ، سلام ما را به او
برسان و حال غربت و بی مادی ما را برایش تعریف کن !
علی علیه السلام می گوید : من خدا را شاهد می گیرم که در این موقع ،
ناگاه ناله ای از بدن فاطمه علیها السلام بلند شد و دست هایش از کفن
بیرون آمد و حسنین را بر سینه چسباند .

در این وقت ، هاتفی از آسمان ندا کرد : ای ابوالحسن ! این دو را از روی
سینه فاطمه علیها السلام بردار که به خدا سوگند ! فرشتگان آسمان ها
رابه گریه آوردند .

من نیز آن دو را از روی بدن فاطمه علیها السلام برداشتم و بندهای کفن
را بستم .^{۱۳۹}

از امام سجاد علیه السلام روایت شده که چون فاطمه علیها السلام را به

خاک سپردند ، علی علیه السلام به گریه افتاد و رو به قبر رسول خدا

صلی الله علیه و آله نمود و فرمود : ای رسول خدا ! بعد از رحلت تو ، صبرم

کم شد و با رحلت فاطمه علیها السلام ، قوتم کاسته گردید . ولی همان

طور که بر مصیبت شما صبر نمودم ، و بر اندوه جدایی شما تاب آوردم ،
بر این مصیبت جدید نیز صبر خواهم نمود .

ای پیامبر ! امانتی را که به من سپرده بودی به خود برگرداندی و
گروگان خود را از من پس گرفتی و حضرت زهرا علیهاالسلام را پیش
خود بردی . ای رسول خدا ! اندوه من همیشه خواهد بود و شب‌های من
پیوسته به بیداری خواهد گذشت¹⁴⁰ .

معجزات فاطمه زهراء علیها السلام

1 - چادر حضرت زهرا علیها السلام

روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ، محتاج به قرض شد و چادر حضرت فاطمه علیها السلام را به نزد مرد یهودی که نامش زید بود گرو گذاشت ، و مقداری جو قرض گرفت . یهودی آن چادر را به خانه برد و در اطاق گذاشت ، شب ، زن یهودی وقتی وارد آن اطاق شد ، نوری از آن چادر ساطع دید که تمام اطاق را روشن کرده بود . چون زن آن حالت را دید به نزد شوهر خود رفت و آنچه دیده بود نقل کرد . مرد یهودی که فراموش کرده بود که چادر حضرت فاطمه علیها السلام در آن خانه است ، به سرعت داخل آن اطاق شد و دید که شعاع چادر آن خورشید فلک عصمت مانند ماه نورانی خانه را روشن کرده است ، بسیار متعجب شده و آن شب به خانه خویشان خود رفتند و تعدادی از یهودیان به خانه آنها

آمده و بعد از مشاهده این معجزه همگی به نور اسلام منور گردیدند^{۱۴۱}

2 - غذایی از جانب خدا

روزی علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام سؤال کرد : « آیا در منزل غذایی داریم ؟ »

فاطمه علیها السلام جواب داد : « قسم به خدایی که پدرم را به پیامبری و تو را به وصایت اکرام کرد ، که دو روز است غذایی برای خودمان نداشتیم و تو را بر خودمان مقدم می کردیم ؟ » علی علیه السلام فرمود : « چرا به من نگفتی ؟ » عرض کرد : « ای علی ! از تو حیا کردم که چیزی بخواهم که بر آوردن آن بر تو مشکل باشد » .

علی علیه السلام از خانه خارج شد و در حالی که از خدا استعانت می جست ، به راه افتاد و توانست دیناری تهیه کند . در راه مواجه شد با مقدار که با حال پریشانی در آفتاب سوزان ایستاده بود .
علی علیه السلام فرمود : « این موقع روز ، در اینجا چه می کنی ؟ » او جواب داد : « ای علی ! دست از من بردار و برو و از حالم نپرس ! »
حضرت علیه السلام فرمود : « ای برادر ! تا نفهمم چه مشکلی داری از پیش تو نمی روم » . مقدار گفت : « ای ابوالحسن ! تو را به خدا دست از من بردار و حالم را نپرس ! »

حضرت علیه السلام فرمود : « تو نباید چیزی را از من پنهان کنی » . مقدار گفت : « ای علی ! حال که می خواهی گرفتاری مرا بدانی ، قسم به خدایی

¹⁴¹ منتهی الامال : ج 1 ، ص 132

که محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت و تو را به وصایت اکرام کرد که سختی (مالی) به من روی آورده و خانواده ام را در حالی ترک کردم که گرسنه بودند و گریه آنان را نتوانستم تحمل کنم و در حالی از منزل بیرون آمدم که ناراحت و غصه دار بودم ، این داستان من است . پس گریست به طوری که محاسنش از اشک چشمش تر شد . علی علیه السلام فرمود : « قسم می خورم که من هم مانند تو گرفتارم و دیناری قرض کرده ام که آن را به تو می دهم و تو را بر خودم مقدم می دارم » .

علی علیه السلام دینار را به مقدار داد و خود به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و پست سر پیامبر نمازها را خواند . بعد از نماز مغرب ، پیامبر اشاره ای به علی علیه السلام کرد ، و علی علیه السلام مقابل در خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله رساند و به حضرت سلام کرد ؛ و پیامبر جواب او را داده ، فرمود : « ای ابالحسن ! آیا غذایی داری که شب با تو میل کنیم ؟ »

علی علیه السلام مکثی کرد و از حیایی که داشت نتوانست جوابی به حضرت بدهد .

پیامبر که از قصه علی علیه السلام و قرض کردن و بخشیدن او اطلاع داشت مأمور شده بود که شب مهمان علی باشد ، لذا فرمود : « ای علی ! چرا نمی گویی آری یا نه ؟ »

علی علیه السلام فرمود : « به منزل ما تشریف بیاورید » . پیامبر دست علی علیه السلام را گرفته و به منزل او رفتند . وقتی وارد شدند ، دیدند که فاطمه علیها السلام بر سجاده است و در پشت سرش ظرفی از غذا بود که بخار از آن بلند بود . فاطمه علیها السلام وقتی صدای رسول خدا را

شنید ، نماز را تمام کرده و به پیامبر صلی الله علیه و آله سلام کرد ، و حضرت جواب او را داد و دست بر سرش کشید ، و فرمود : « دخترم امشب در چه حالی هستی ؟ » جواب داد : « بخیر و سلامتی » حضرت فرمود : « ما مهمان تو هستیم ، خدا تو را رحمت کند ، فاطمه علیها السلام ظرف غذا را مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشت .

علی علیه السلام سؤال کرد : « فاطمه این غذایی که در رنگ و بو مانند ندارد ، از کجا آمده است ؟ » رسول خدا صلی الله علیه و آله دستش را به کتف علی علیه السلام گذاشت و فرمود : « این در مقابل ایثار است . و خدا به هر کس که بخواهد بدون حساب روزی می‌رساند » .

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که گریه می‌کردند ، فرمودند : « شکر می‌کنم خدا را که نمردم و دیدم که تو مانند زکریا شدی و فاطمه مانند مریم ، که هرگاه زکریا بر مریم وارد می‌شد ، نزد او غذایی می‌دید ، لذا سؤال می‌کرد این غذا از کجا می‌آید ؟

مریم می‌گفت : « از نزد خدا » .

3 - کرامتی از خدمتکار حضرت زهرا

ام ایمن بعد از وفات فاطمه علیها السلام ، مدینه را ترک کرد و گفت : « بعد از فاطمه علیها السلام دیگر ماندن در مدینه برایم گوارا نیست » و به طرف مکه حرکت کرد !

در راه دچار تشنگی شدیدی شد . به طوری که مرگش را نزدیک دید . چشمانش را به طرف آسمان بلند کرد و گفت : « ای خدا ! آیا مرا تشنه می‌گذاری در حالی که من خدمتکار دختر پیامبرت بودم ؟ » ناگهان دلوی از آب بهشت برای او از آسمان پائین آمد و از آن نوشید و تا هفت سال

احساس گرسنگی و تشنگی نمی کرد^{۱۴۲}.

4- لباس بهشتی

یهودیان مراسم عروسی داشتند و نزد پیامبر آمده و گفتند : « چون شما بر ما حق همسایگی دارید ، لذا از شما تقاضا می کنیم که فاطمه علیهاالسلام را به عروسی ما بفرستید تا مجلس ما بیشتر رونق بگیرد . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « فاطمه همسر علی است و به اجازه اوست ، با او صحبت کنید » .

یهودیان زیور و آلات زیادی تهیه دیده و زن های خود را به آنها آراسته بودند و در نظر داشتند ، فاطمه علیهاالسلام را دعوت کنند و چون لباس فاطمه علیهاالسلام ساده است ، مورد نیش زبان زن ها قرار گیرد ، ولی جبرئیل نازل شد و لباسی با زیورهایی از بهشت برای فاطمه علیهاالسلام آورد که مانند آنها را کسی ندیده بود .

فاطمه علیهاالسلام با اجازه علی لباس و زیورها را به تن کرد و به مجلس عروسی یهودیان رفت . وقتی وارد شد ، همه زنان دهانشان از حیرت باز ماند و عده ای از آنها در آن شب مسلمان شدند^{۱۴۳}.

5- کمک ملائکه

اباذر می گوید : « پیامبر مرا فرستاد تا علی علیه السلام را نزد او ببرم . به در خانه علی علیه السلام رفتم و علی علیه السلام را صدا زدم ولی احدی جواب نداد . نگاه کردم دیدم که آسیاب بدون اینکه کسی آن را بگرداند ، در حال گردش و آسیاب کردن است . نزد پیامبر صلی الله علیه و آله

^{۱۴۲} بحار الانوار : ج ۴۳ ، ص ۴۶

^{۱۴۳} بحار الانوار : ج ۴۳ ، ص ۲۹

بر گشتم و گفتم : « یا رسول الله ! تعجب می کنم از آسیاب منزل علی که خود به خود می گردد و کار می کند ! »
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « دختر من فاطمه کسی است که خداوند دل و اعضایش را پر از ایمان نموده و خدا می داند که فاطمه علیها السلام ضعف جسمانی دارد ، لذا او را کمک می نماید . آیا نمی دانی که خداوند ملائکه را مقرر کرده که به آل محمد کمک برسانند ^{۱۴۴} .

6 - تحفه بهشتی

سلمان می گوید : « ده روز پس از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله تازه از منزل خارج شده بودم که علی علیه السلام را در کوچه ملاقات کردم . حضرت وقتی مرا دید ، فرمود : « سلمان ! بعد از پیامبر به ما ستم روا داشته ای ! » گفتم : « ای حبیبم ، ابا الحسن کسی به شما نمی تواند ظلم کند ولی حزن و اندوهم به خاطر رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مانع از دیدار با شما گردید . »

علی علیه السلام فرمود : « ای سلمان ! به منزل فاطمه دختر رسول خدا برو که او مشتاق دیدار توست و می خواهد از تحفه های بهشتی به تو بدهد . » من گفتم : « آیا بعد از رحلت پیامبر باز برای فاطمه از بهشت تحفه می رسد . » فرمود : « آری ! دیروز رسید . »

سلمان می گوید : « من با عجله به خانه فاطمه رفتم و دیدم که حضرت

نشسته‌اند و عبائی بر روی خود گذاشته‌اند وقتی نگاهشان به من افتاد فرمودند : « ای سلمان ! بعد از رحلت پدرم ، رسول خدا به ما ستم روا داشتی . » گفتم : « ای محبوب ما آیا می‌توانم به شما ستم کنم ؟ » فرمود : « بنشین و آنچه به تو می‌گویم نزد خود نگهدار ! » دیروز من در این اطاق نشسته بودم و درب حیاط بسته بود و من دربارہ قطع وحی از ما اهل بیت و نیامدن ملائکه به منزل ما بعد از رحلت رسول خدا در فکر بودم . ناگهان در حیاط بدون اینکه کسی آنرا باز کند ، باز شد و سه زن که زیباتر و خوشبوتر از آنان ندیده بودم وارد شدند . من بلند شدم و در حالی که آنان را نمی‌شناختم ، گفتم : « آیا از اهل مکه هستید یا از اهل مدینه ؟ » آنان گفتند : « ای دختر محمد ما از اهل مکه و مدینه نیستیم و از اهل زمین نیز نیستیم . ما زنان

حورالعین هستیم که از طرف خدا به سوی تو اعزام شده‌ایم و به دیدن

تو ای دختر محمد ! مشتاقیم ! »

به آن زنی که به نظر می‌رسید از دیگران سنّش بیشتر است رو کردم و گفتم : « اسم شما چیست ؟ » جواب داد : « مقدوده ! » گفتم : « چرا مقدوده نام نهاده شده‌ای ؟ » گفت : زیرا من برای مقداد بن اسود کندی ، صحابه رسول الله خلق شده‌ام » به دومی گفتم : « اسم شما چیست ؟ » گفت : « ذرّه ! » گفتم : « چرا ذرّه نامیده شده‌ای در حالی که در چشم من تو بزرگی ؟ » گفت : « من برای ابوذر صحابه رسول الله خلق شده‌ام . » به سوّمی گفتم : « اسم شما چیست ؟ » گفت : « سلمی » گفتم : « چرا سلمی ؟ » گفت : « من برای سلمان صحابه پدرت رسول خدا خلق شده‌ام . »

آنها مقداری خرما به من دادند که از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر و در این هنگام فاطمه علیهاالسلام مقداری خرما به من داد و فرمود : « ای سلمان ! با این خرما افطار کن و فردا هسته‌اش را برای من بیاور » . سلمان گفت : « وقتی خرماها را برداشتم و بیرون آمدم از بوی خوشی که داشت به هر کس که می‌رسیدم می‌گفت : « ای سلمان ! آیا با تو مُشک است ؟ » می‌گفتم : « آری ! » هنگام افطار وقتی خرما را تناول کردم ، متوجه شدم که بی‌هسته است .

روز بعد خدمت دختر رسول خدا رفتم و گفتم : « با آن هدیه‌ای که به من دادید ، افطار کردم و متوجه شدم که بی‌هسته است » ^{۱۴۵} .

7 - مداوای بیماری در اثر توسل به حضرت فاطمه

شهید دستغیب در کتاب‌های (داستان‌های شگفت) این دو داستان را نقل کرده است : خانم علویه‌ای به دل درد دچار شده بود و هر چه دوا و دکتر می‌کرد درمان نمی‌شد . مجلس توسلی به حضرت زهرا علیهاالسلام گرفت و اهل مجلس را اطعام نمود . همان شب در خواب فاطمه زهرا علیهاالسلام را دید که به خانه او آمد و بعد از مقدماتی به او فرمود : « می‌خواهم درد و درمانت را نشانت دهم . سپس کف دست مبارک را مقابل صورت این زن می‌گیرد و می‌فرماید : « به کف دستم نگاه کن » وقتی نگاه می‌کند . تمام داخل بدن خود را در کف دست مبارک حضرت می‌بیند و از آن جمله رحم خود را می‌بیند که چرک زیادی در آن وجود دارد . حضرت می‌فرماید : « درد تو از رحم است و به فلان دکتر مراجعه کن ، درمان می‌شوی » .

روز بعد به دکتر مذکور مراجعه می‌کند و دکتر به فاصله کمی او را درمان می‌کند .

8 - گشودن قفل

سید عباس لاری نقل می‌کند که وقتی برای تحصیل طلبگی در نجف اشرف بودم روزی از روزهای ماه مبارک رمضان ، طرف عصر غذایی برای افطار خود تهیه کردم و در حجره گذاشتم و برای نماز جماعت بیرون رفتم . پس از نماز در حالی که مقداری از شب گذشته بود به حجره برگشتم و هنگامی که به مقابل حجره رسیدم ، دست در جیب کردم و اثری از کلید ندیدم . گویا کلید را در بین راه گم کرده بودم . لذا برگشتم و مسیری را که آمده بودم جستجو کردم ولی اثری از کلید نبود . در راه به مرحوم سید مرتضی کشمیری از صاحبان کرامت برخوردیم . او از من علت جستجو کردنم را پرسید ؟ گفتم : کلید حجره را گم کرده‌ام و افطاریم در داخل حجره می‌باشد . او با من به مدرسه آمد و مقابل حجره ایستاد و فرمود : « می‌گویند نام مادر موسی را اگر کسی به قفل بسته بخواند باز می‌شود . آیا جدّه ما حضرت فاطمه کمتر از اوست سپس دست بر قفل گذاشت و ندا کرد : « یا فاطمه ! » قفل باز شد .

9 - آش حضرت زهرا علیهاالسلام

سید بحر العلوم نقل کرده است که : شبی در خواب جدهام فاطمه زهرا علیهاالسلام را دیدم که ظرف آشی به من تعارف کرد ، هنگامی که از آن آش خوردم ، آن قدر لذیذ بود که مانند آن را نخورده بودم و از خواب بیدار شدم .

بعدها هر کجا آشی به من می دادند ، دقت می کردم ولی می دیدم که مثل آن آتش نیست . تا اینکه به خراسان رفتم و در مشهد روزی در محلی برایم آتش آوردند . وقتی که نگاه کردم دیدم که مثل همان آتش است که فاطمه زهرا علیهاالسلام در خواب به من داده بود . از صاحب خانه سؤال کردم که اسم این آتش چیست ؟ گفت : « در اینجا به این آتش (آتش حضرت زهراء) می گویند »^{۱۴۶} .

10 - استغاثه حضرت زهرا علیهاالسلام

از سلمان روایت شده که : هنگامی که علی علیه السلام را برای بیعت با ابوبکر از خانه خارج کردند . فاطمه علیهاالسلام از خانه بیرون آمد و نزد قبر رسول الله صلی الله علیه و آله رفته و گفت : « پسر عمویم را رها کنید ! قسم به خدایی که محمد را به پیامبری مبعوث کرد که اگر او را رها نکنید موهای سرم را آشکار می کنم و پیراهن رسول خدا را بر سرم می گذارم و به خداوند استغاثه می کنم . شتر صالح نزد خدا از فرزندان من عزیزتر نبودند که خداوند به خاطر او قوم ثمود را عذاب کرد ! سلمان می گوید : ناگهان دیدم که پایه های دیوارهای مسجد از پائین درآمد و شکافی در زیر آن ایجاد شد ، به طوری که مردی می توانست وارد شکاف زیر دیوارها شود . من به نزد فاطمه رفتم و گفتم : « ای مولا و سرور من ! خداوند پدرت را برای اهل عالم رحمت قرار داد . پس شما نعمت و عذاب برای مردم نباشید ؟ » دیدم که دیوارها به جای خود برگشتند و شکاف ها بسته شدند .^{۱۴۷}

^{۱۴۶} قصص العلماء

^{۱۴۷} بحار الانوار : ج ۴۳ ، ص ۴۷ .

زندگینامه
چهارده معصوم علیهم السلام

چند روایت از سنی و شیعه درباره شهادت و مظلومیت زهرای مرضیه

در روایتی از امام صادق سوال شد چرا فاطمه شبانه دفن شد (و کسی از محل قبر او مطلع نشد)؟

امام پاسخ داد:

زیرا فاطمه وصیت کرد که آن دو نفر بر او نماز نگذارند^{۱۴۸}

در روایتی امیر مومنان فرمود:

^{۱۴۸} بحار الانوار، ج ۴۳ ص ۲۰۶

برای آن فاطمه شبانه دفن شد زیرا که بر آنان غضبناک بود و نمی¹⁴⁹
خواست آنان در دفن او شرکت کنند

ابن عباس می گوید

فاطمه وصیت کرد که ابوبکر و عمر بر دفن او آگاه نشوند و بر او نماز¹⁵⁰
نگذارند

آری فاطمه وصیت کرد شبانه دفن شود و قبرش برای اهل آن زمان □ !
پنهان باشد تا ثابت شود ایشان مورد ظلم قرار گرفتند و شهیده از دنیا
رفتند و از افرادی که بر او ستم کردند هرگز راضی نشده است
در شهادت حضرت زهرا طبق کتب و روایات شیعه جای هیچ شکی
نیست.

علامه مجلسی در کتاب شریف بحار الانوار که دایره المعارف روایات
شیعه است در ابواب مختلف، روایات وارده از کتب معتبر شیعه را ذکر

¹⁴⁹ همان مدرک، ص 183
¹⁵⁰ همان مدرک، ص 182 □

کرده وبر مظلومیت اهل بیت استدلال می کند(بحار الانوار، ج 28 ص 37

-باب 2

ج 29 ص 105 باب 11- ج 43 ص 155 باب 7 وج 97 ص 191 باب 5 و...)

:مرحوم کلینی در کافی شریف روایت می کند که امام کاظم فرمود □ !

"ان فاطمه صدیقه شهیده"¹⁵¹

"فاطمه صدیقه شهیده است"



روایات فراوانی نیز در کتب علمای اهل سنت آمده است که دلالت □ !

می کند حضرت زهرا را شهید کرده اند.

علامه سبحانی در یورش به خانه وحی، علامه مکارم شیرازی در دو کتاب
"الغاره علی بیت الوحی" و کتاب "پیام امام" (شرح نهج البلاغه) ذیل خطبه

الکافی، ج 1 ص 458¹⁵¹

202 وعلامه سید جعفر عاملی در کتاب "ماساه الزهرا" مفصلاً قضیه

شهادت حضرت زهرا را از کتب اهل سنت اثبات کرده اند.

محقق معاصر جناب عصیری نیز در کتاب "شبهات فاطمیه" مفصلاً این

قضیه را از کتب اهل سنت اثبات می کنند.

ما به طور اجمالی مقداری در این مورد بحث می کنیم □ !

تهدید به هجوم و آتش زدن خانه حضرت در کتب اهل سنت: ✓

1- ابن ابی شیبّه استاد بخاری در کتاب مصنف خود چنین روایت می کند

هنگامی که مردم با ابوبکر بیعت کردند، علی وزیر در خانه فاطمه به "

گفتگو و مشاوره می پرداختند و این مطلب به عمر رسید. او به خانه فاطمه

آمد و گفت: ای دختر پیامبر محبوبترین فرد برای ما پدرت و سپس تو

هستی ولی سوگند به خدا این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد

"در خانه تو جمع شوند من دستور دهم خانه را بر آنها بسوزانند" ^{۱۵۲}

2- بلاذری در انساب الاشراف خود روایت می کند

ابوبکر به دنبال علی فرستاد تا بیعت کند. علی از بیعت امتناع کرد، " سپس عمر با فتیله (آتش زا) حرکت کرد وبا فاطمه در مقابل خانه رو به رو شد. فاطمه گفت ای فرزند خطاب می بینم درصدد سوزاندن خانه من هستی؟ عمر گفت بلی این کار کمک به چیزی است که پدرت برای آن "مبعوث شده است^{۱۵۳}

✓ عملی شدن تهدیدات:

طبرانی در معجم الکبیر خود روایت می کند که ابوبکر چنین آرزو می کرد و چنین می گفت:

آرزو می کنم ای کاش حرمت خانه فاطمه را هتک نمی کردم و آن را^{۱۵۴} "به حال خود رها می کردم

:ابن عبد ربه آرزوی ابوبکر را چنین نقل می کند

انساب الاشراف، ج 1 ص 586^{۱۵۳}

^{۱۵۴} معجم الکبیر، ج 1 ص 62

ای کاش خانه فاطمه را نمی گشودم هرچند آنان برای نبرد در خانه¹⁵⁵
"را بسته بودند

درباره شهادت محسن علیه السلام

در کتب اهل سنت این گونه آمده است که:

مسعودی شافعی در اثبات الوصیه می گوید:

سرور زنان جهان را به قدری میان درب خانه مورد فشار قرار دادند¹⁵⁶
"که محسنش سقط گردید

جوینی از بزرگان اهل سنت از پیامبر چنین نقل می کند:

هرگاه فاطمه را می بینم به یاد مصیبت هایی که پس از من بر او وارد "
میشود می افتم و گویی که من خود شاهد آن اتفاقات هستم و می بینم که

¹⁵⁵ عقد الفرید، ج 4 ص 93- مروج الذهب، ج 2 ص 301- تاریخ الاسلام، ذهبی، ج 3 ص 117-118- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج 5

ص 202-203- لسان المیزان، ج 4 ص 189- کنز العمال، ج 5 ص 631

¹⁵⁶ اثباه الوصیه، ص 143

ذلت به خانه او وارد شده و حرمتش را هتک نموده و حق او را غصب وارث
"اورا منع و پهلویش را شکسته و جنین او را سقط نموده اند" ^{۱۵۷}

شهرستانی به نقل از نظام معتزلی می آورد:

عمر در روز بیعت به شکم فاطمه ضربه وارد کرد تا این که محسن ^{۱۵۸}
"که در شکم او بود سقط گردید"

ابوبکر بن ابی شیبه مولف کتاب المصنف به سند صحیح چنین نقل می
کند:

هنگامی که مردم با ابی بکر بیعت کردند علی وزیر در خانه فاطمه با او
به گفتگو و رایزنی می پرداختند. زمانی که این مطلب به گوش عمر بن
خطاب رسید به خانه فاطمه آمد و گفت: ای دختر رسول خدا به خدا قسم
محبوبترین فرد نزد ما پدر تو است و بعد از پدر تو خود شما، ولی به خدا
سوگند این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع
شدند دستور دهم خانه را بر سر آنها به آتش بکشند.

^{۱۵۷} فراند السمطین، ج ۲ ص ۳۴ و ۳۵

^{۱۵۸} الملل والنحل، ج ۱ ص ۵۷ و الوافی بالوفیات، ج ۶ ص ۱۵

این جمله را گفت و بیرون رفت. وقتی علی وزیر به خانه بازگشتند زهرا به علی وزیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر تجمع شما در این خانه تکرار شود خانه را بر سر شماها می سوزانم. به خدا سوگند او آنچه را که قسم خورده انجام می دهد^{۱۵۹}

مهریه حضرت حوا سلام الله علیها

شیخ ابوالفتوح رازی رحمه الله در کتاب تفسیرش در ضمن حدیث آفرینش آدم علیه السلام می گوید؛

هنگامی که حضرت آدم علیه السلام از خواب بیدار شد؛
حواء را در کنار خود مشاهده کرد، اراده فرمود که دستش را به طرف او
دراز کند، فرشتگان او را نهی کردند.

مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸ ص ۵۷۲^{۱۵۹}

فرمود؛ آیا خدا او را برای من نیافریده است؟

جواب دادند؛

!!! برای تو آفریده ولی مَهر او را باید پیردازی

فرمود؛ مهر او چه چیزی است؟

گفتند؛

«أَنْ تَصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ»

سه مرتبه باید بر محمد و آل محمد صلوات بفرستی^{۱۶۰}

دشمن امام عذاب می شود حتی اگر سیدی با امام معصوم دشمنی کند

مانند جعفر کذاب) باشد عذابش دوبرابر است

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي الْوَشَاءُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُمَرَ الْحَلَّالُ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع أَخْبِرْنِي عَمَّنْ عَانَكَ وَلَمْ يَعْرِفْ حَقَّكَ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ هُوَ وَ سَائِرُ النَّاسِ سَوَاءٌ فِي الْعِقَابِ فَقَالَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع يَقُولُ عَلَيْهِمْ ضِعْفًا الْعِقَابِ

:احمد بن عمر گوید

:بحضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم

بمن بفرمائید کسیکه فرزند فاطمه باشد و با شما دشمنی کند و حق شما را نشناسد از لحاظ مجازات با سایر مردم برابر است؟

:فرمود علی بن الحسین علیهما السلام می فرمود

.عقاب ایشان دو چندانست^{۱۶۱}

در تفسیر لیلۃ القدر امام صادق علیه السلام فرمود: فاطمه (س) لیلۃ القدر است و منظور از لیلۃ، فاطمه و منظور از قدر، خداوند است. هر که فاطمه (س) را آن گونه که سزاوار است بشناسد لیلۃ القدر را درک کرده است.

بحار الانوار، ج 43، ص 65

در روایت از امیر المومنین علی علیه السلام هست که: هر چیز میوه ای دارد و میوه قرآن سوره قدر است، هر چیز گنجی دارد و گنج قرآن سوره قدر است، هر چیز یاریگری دارد و یاریگر ضعیفان سوره قدر است، و هر چیز راه آسانی دارد و راه آسان برای درماندگان سوره قدر است و هر چیز عصمتی دارد و عصمت مؤمنان سوره قدر است و هر چیز هدایتی دارد و هدایت صالحان سوره قدر است، هر چیز سروری دارد و سرور قرآن سوره قدر است. و برای هر چیز حجتی است و حجت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سوره قدر است پس به آن ایمان بیاورید.

(بحار الانوار، ج 89، ص 329)

از امام باقر علیه السلام روایت شده است: هر کس سوره انا انزلناه... را با صدای بلند بخواند مانند آن است که شمشیر خود را در راه خداوند عز و جل کشیده است (جنگ می کند). و هر کس این سوره را آهسته قرائت نماید مانند آن است که در راه خدا در خون خود آغشته شده است. و هر کس این سوره را ده بار بخواند خداوند گناهان او را می زداید و محو می کند.¹

امام صادق علیه السلام می فرمایند: هر کس این سوره را در هر نماز واجب بخواند او را صدا زننده ای از جانب خداوند صدا می زند که: «ای بنده خدا! بخشید خداوند بر تو گناهان گذشته را، پس از سر بگیر عمل خود را.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است: هر کس این سوره را بخواند به او از ثواب کسی که ماه رمضان را روزه گرفته است و شب قدر را شب زنده داری کرده است داده می شود.

از حضرت رضا علیه السلام نقل شده است: هر که نزد قبر برادر مؤمن خود از هر جانب که بگذارد دست خود را، هفت بار انا انزلناه فی ... را بخواند از ترس و بیم بزرگ و ترس روز قیامت در امان خواهد بود. امام صادق علیه السلام فرمودند: نوری که پیشاپیش مؤمنان در روز قیامت است ، نور سوره قدر است

القاب

حضرت زهرا(س) **104** لقب و اسم زیبا دارند

۱- سیّدۀ : بانو

- انسیّه حوراء : انسان بهشتی ۲
- نوریّه : موجودی از حقیقت نوری ۳
- حانیّه : دلسوز فرزندان ۴
- عذراء : دوشیزه ۵
- کریمه : بزرگوار ۶
- رحیمه : با محبت و مهربان ۷
- شهیده : شهید شده ۸
- عفیفة : پاکدامن ۹
- قانعہ : کم توقع ۱۰
- رشیده : کامل ۱۱
- شریفه : شرافتمند ۱۲
- حبیبه : دوست و با محبت ۱۳
- محترمه : گرامی و مورد احترام ۱۴
- صابره : پایدار ۱۵
- سلیمه : سالم، اهل سازش، بی عیب و نقص ۱۶
- مکرمه : بزرگوار و گرامی ۱۷
- صفیّه : برگزیده ۱۸
- عالمه : دانشمند ۱۹

- علیمه : دانا ۲۰
- معصومه : نگهداشته شده، بی گناه ۲۱
- مغصوبه : ربوده شده، کسی که حقش غصب شده ۲۲
- مظلومه : ستم دیده ۲۳
- میمونه : خوش یمن و بابرکت ۲۴
- منصوره : یاری شده ، خداوند او را یاری کرده است 25
- محتشمه : با حشمت و احترام ۲۶
- جمیله : زیبا ۲۷
- جلیله : بزرگ ۲۸
- معظمه : احترام گذاشته شده ، گرامی ۲۹
- حامله البلوی بغیر شکوی : بلا کش نستوه بی شکوه و شکایت ۳۰
- حلیفه العبادۀ و التقوی : قسم خورده ی پرستش و پرهیزکاری ۳۱
- حبیبۀ الله : محبوب خدا ۳۲
- بنت الصّفوة : دختر برگزیده ۳۳
- رکن الهدی : پایه ی هدایت ۳۴
- آیه النبوة : نشان نبوت ۳۵
- شفیعه العصاء : شفاعت کننده ی گناهکاران ۳۶
- أمّ الخیرة : مادر نیکوکاران ۳۷

- تَفَاحَةُ الْجَنَّةِ : سیب بهشتی ۳۸
- مَطْهَرَةٌ : پاکیزه شدن ۳۹
- سَيِّدَةُ النِّسَاءِ : بزرگبانوی زنان ۴۰
- بِنْتُ الْمُصْطَفَى : دختر حضرت مصطفی (ص) ۴۱
- صَفْوَةُ رَبِّهَا : برگزیده ی پروردگار ۴۲
- مُوْطِنُ الْهَدَى : جایگاه هدایت ۴۳
- قَرَّةُ الْعَيْنِ الْمُصْطَفَى : نور چشم پیامبر اکرم (ص) ۴۴
- بَضْعَةُ الْمُصْطَفَى : پاره ی تن پیامبر (ص) ۴۵
- مَهْجَةُ الْمُصْطَفَى : خون زندگی قلب مصطفی (ص) ، آخرین قطرات ۴۶
- خون در قلب که موجب ادامه ی حیات است
- ۴۷- بَقِيَّةُ الْمُصْطَفَى : بازمانده ی حضرت رسول (ص)
- حَكِيمَةٌ : با حکمت و دارای فهم و ادراک حکیمانه ۴۸
- فَهِيمَةٌ : با فهم ۴۹
- عَقِيلَةٌ : خردمند ۵۰
- مُحْزَوْنَةٌ : غمگین ۵۱
- مُكَرُوبَةٌ : دل شکسته ۵۲
- عَلِيلَةٌ : بیمار و مریض ۵۳
- عَابِدَةٌ : پرستنده ۵۴

- زاهده : پارسا ۵۵
- قوامة : شب زنده دار ۵۶
- باکیه : گریه کننده ۵۷
- بقیة النبوة : باز مانده ی پیامبری ۵۸
- صوامة : بسیار روزه گیر ۵۹
- عطوفة : با عاطفه و محبت ۶۰
- رئوفة : دلسوز و مهربان ۶۱
- حنانه : غمخوار و با محبت ۶۲
- بره : نیکوکار ۶۳
- شفیقه : دلسوز و مهربان ۶۴
- انانه : دردمند ۶۵
- والده السبتین : مادر دو نواده ی پیامبر ۶۶
- دوحه النبی : شاخسار پیامبر ۶۷
- نور سماوی : نور آسمانی ۶۸
- زوجة الوصی : همسر جانشین پیامبر ۶۹
- بدر تمام : ماه شب چهارده ۷۰
- غرة غراء : سپید روی نورانی ۷۱
- درة بیضاء : گوهر تابناک ۷۲

- روح اَیّها : روان پدر بزرگوارش حضرت رسول(ص) ۷۳
 - واسطه قلّاده الوجود : حلقه ی اتصال زنجیر هستی ۷۴
 - درّه البحر الشّرف و الجود : در دریای شرافت و سخاوت ۷۵
 - ولیّ الله : دوست خدا و کسی که خدا او را ولی قرار داده ۷۶
 - سرّ الله : راز نهانی خدا ۷۷
 - امینه الوحی : امین وحی الهی ۷۸
 - عین الله : دیده ی خدایی ۷۹
 - مکینه فی عالم السّماء : دارنده ی جایگاه در عالم آسمان ۸۰
 - جمال الآباء : موجب زیبایی پدران ۸۱
 - شرف الأبناء : افتخار برای فرزندان ۸۲
 - درّه البحر العلم و الکمال : درّ دریای دانش و کمال ۸۳
 - جوهره العزّ و الجلال : گوهر تابناک عزّت و بزرگواری ۸۴
 - مجموعه الماصر العلیّه : گرد آورنده ی یادگارهای برین ۸۶
 - مشکوه نور الله : چراغدان نور الهی ۸۷
 - زجاجة : شیشه و چراغدان نور الهی ۸۸
 - کعبه الآمال لأهل الحاجة : کعبه آرزوهای نیازمندان ۸۹
 - لیلة القدر : شب قدر: مقصود از "لیلة القدر" در قرآن ۹۰
- فاطمه(س) است

- لیلة مباركة : شب با برکت ۹۱
- ابنة من صلت به الملائكة : دختر آن کس که فرشتگان به او اقتدا ۹۲
- کرده و نماز خواندند
- قرار قلب امّها المعظمّة : آسایش بخش دل مادر بزگوارش ۹۳
- عالیة المحلّ : بلند جایگاه ۹۴
- سرّ العظمّة : راز بزگی و بزگواری ۹۵
- مسکورة الضلع : پهلوی شکسته ۹۶
- رضیض الصدر : سینه شکسته ۹۷
- مغصوبة الحق : کسی که حقش غصب شده است ۹۸
- خفی القبر : کسی که قبرش پنهان است ۹۹
- مجهولة القدر : قدر ناشناخته ۱۰۰
- ۱۰۱- ممتحنة : آزمایش شده
- المظلوم زوجها : کسی که هسرش ستم دیده است ۱۰۲
- المقتول ولدها : فرزند کشته شده ۱۰۳
- کوثر : صاحب خیر فراوان ، صاحب فرزندان بسیار ۱۰۴

مقام زهرا ی مرضیه

در مورد مقام حضرت زهرا (س) روایات زیادی آمده است که دلالت بر بزرگی مقام ایشان در نزد خداوند می‌کند. با تعابیری که درباره هیچ کدام از معصومین صحبت نشده است. از جمله بعضی از احادیث پیامبر اکرم (ص) که هم در منابع شیعه و هم در منابع برادران اهل سنت آمده است:

رسول اکرم (ص) فرمودند: «همانا خداوند با غضب فاطمه (س) غضب می‌کند و با رضایت او راضی می‌شود.» [ii]

رسول اکرم (ص) فرمود: «نخستین کسی که وارد بهشت می‌شود فاطمه (س) دخترم است...» [iii]

اما در مورد اینکه مقام حضرت زهرا (س) از همه پیامبران بالاتر است نیز دو روایت در بحار الانوار آمده است که ما در اینجا آن دو روایت را نقل می‌کنیم:

علامه مجلسی از کتاب علل الشرایع حدیثی از جابر از امام صادق (ع) نقل می‌کند که از آن حضرت پرسیدم: چرا فاطمه زهرا (س) را زهراء نامیده‌اند؟ حضرت فرمود: زیرا خداوند او را از نور عظمت خود آفرید. پس وقتی که آن نور تابید، آسمان زمین روشن شد و چشمان ملائکه را خیره ساخت، آنان سجده کردند و پرسیدند ای پروردگار ما، این نور چیست؟

پس خداوند به آنان وحی کرد که نوری از نور من است که در آسمان زمین آن را از عظمت خود خلق نموده ام و آن را از صلب یکی از پیامبرانم خارج کرده ام و آن را بر تمام پیامبران برتری بخشیده‌ام و از این نور، امامانی خارج شده‌اند که برای برپایی فرمان من قیام می‌کنند و مردم را به حق من هدایت می‌کنند و من آنها را بعد از پایان یافتن وحی [iv] و نبوت جانشین خود در زمین کرده‌ام.

این روایت با صراحت دلالت دارد بر اینکه حضرت زهرا (س) بر تمام انبیاء برتری دارد.

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر حضرت علی علیه السلام نبود که با حضرت زهرا (س) ازدواج نماید از زمان حضرت آدم تا روز قیامت هیچ- [v] گونه کفو و همتایی برای آن حضرت پیدا نمی‌شد.

این روایت نیز دلالت می‌کند که مقام و درجه هیچ کس به جز حضرت علی (ع) به مقام حضرت زهرا (س) نمی‌رسد. البته وجود مقدس خاتم الانبیاء پیامبر اکرم (ص) از این بیان خارج است که در جای خود ثابت است که آن حضرت اشرف مخلوقات الهی است.

مسلم است که ائمه علیهم السلام راستگوترین افراد هستند و در این

کلام خود حقیقتی را بیان کرده‌اند که از پیامبر اکرم (ص) به آنها رسیده

است. و پیامبر اکرم (ص) نیز از خود چیزی نمی گوید؛ بلکه آنچه را از خداوند به او رسیده است بیان می کند. و خداوند متعال هر مقامی را بر اساس شایستگی و سعی و تلاش فرد به او می بخشد و فرموده است: « وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى » یعنی « و اینکه برای انسان بهره ای جز سعی [vi] و کوشش او نیست. »

- [i] حجرات، آیه 13- ترجمه آیت الله مکارم.
- [ii] اسد الغابه، ج 7، ص 224- کنز العمال، ج 13، ص 674- ینابیع المودة، ج 1، ص 170
- [iii] کنز العمال، ج 6، ص 29- میزان الاعتدال، ج 2، ص 131
- [iv] علل الشرایع، ص 179، باب 143، ج 1- بحار الانوار، ج 43، ص 12، حدیث 5- کشف الغمه، ج 2، ص 464
- [v] ناسخ التواریخ، ج 1، ص 46- علل الشرایع، ص 178، باب 143، حدیث 3- بحار الانوار، ج 43، ص 10- اصول کافی، ج 1، ص 524، حدیث 10
- [vi] سوره النجم، آیه 39 - ترجمه آیت الله مکارم.

اربعمین حدیث در منزلت و شأن فاطمه (س) در کلام معصوم (ع)

امام سجاد علیه السلام فرمود: که منفورترین مردم نزد پروردگار، کسی است که شیوه امامی را پیروی کند ولی از سیره عملی او پیروی ننماید.

شناخت فاطمه علیها السلام

امام صادق علیه السلام می فرماید: "فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقد ادرك ليلة القدر؛ (1) هر کس به شناخت حقیقی فاطمه علیها السلام دست یابد، بی گمان شب قدر را درک کرده است"

آثار محبت به فاطمه علیها السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: "من احب فاطمة ابنتی فهو فی الجنة معی و من ابغضها فهو فی النار؛ (2) هر کس فاطمه علیها السلام دخترم را دوست بدارد، در بهشت با من است، و هر کس با او دشمنی ورزد، در آتش [دوزخ] است"

اطاعت از فاطمه علیها السلام

امام باقر علیه السلام می فرماید: "و لقد كانت - علیها السلام - مفروضة الطاعة علی جمیع من خلق الله من الجنّ و الانس و الطیر و الوحش و الانبیاء و الملائكة؛(3) اطاعت از فاطمه علیها السلام بر تمامی آفریدگان خدا از جنّ و آدمیان و پرندگان و وحوش و پیامبران و فرشتگان واجب است."

دستورهای فاطمه علیها السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم می فرماید: "یا علی انفذ لما امرتک به فاطمة فقد امرتها باشیاء امر بها جبرئیل علیه السلام؛(4) ای علی! آن چه را فاطمه علیها السلام بدان امر می کند، انجام ده؛ زیرا من چیزهایی را به او امر کرده ام که جبرئیل علیه السلام به آن ها امر کرده است"

خلقت فاطمه علیها السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: "ان فاطمه خلقت حوریه فی صورۃ انسیه؛ (5) بی شک فاطمه علیها السلام حوریه ای است". که به صورت انسان آفریده شده است

معنای نام "فاطمه" علیها السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: "انی سمّیت ابنتی فاطمه لان الله عزّ و جلّ فطمها و فطم من احبّها من النار؛ (6) من نام دخترم را "فاطمه" گذاشتم؛ زیرا خدای - عزّ و جلّ - فاطمه علیها السلام". و هر کس که او را دوست دارد، از آتش دوزخ دور نگه داشته است

آثار نام فاطمه علیها السلام

امام کاظم علیه السلام می فرماید: "لا یدخل الفقر بیتا فیه اسم محمّد او احمد او علی او الحسن او الحسین او جعفر او طالب او عبدالله او فاطمه من النساء؛ (7) در خانه ای که نام محمّد یا احمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر یا طالب یا عبدالله و یا از میان زنان، فاطمه باشد، فقر [و تنگ دستی] وارد نمی شود

احترام به نام فاطمه علیها السلام

امام صادق علیه السلام به شخصی که نام دخترش را فاطمه گذاشته بود، فرمود: "اذا سمّيتها فاطمة فلا تسبّها و لا تلعنّها و لا تضربها؛ (8) حالا که نام او را "فاطمه" گذاشته ای، پس دشنامش مده، نفرینش مکن و کتکش مزّن."

الگوی نمونه

امام زمان علیه السلام در یکی از نامه هایشان می فرماید: "و فی ابنه رسول صلی الله علیه و آله و سلّم لی اسوة حسنة؛ (9) در دختر پیامبر خدا رسول صلی الله علیه و آله و سلّم برای من الگوی نیکویی است"

یاور خوب

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم از حضرت امیرالمؤمنین، علی علیه السلام درباره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پرسید، حضرت پاسخ

داد: "نعم العون علی طاعة الله؛(10) [فاطمه علیها السلام] خوب یآوری در
 ”.راه اطاعت و بندگی خداست

عزیزترین مردم

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: "فاطمه اعز البریه
 ”.علی(11)؛ فاطمه علیها السلام عزیزترین مردم در نزد من است

نور چشم و میوه دل من

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: "انّ فاطمه بضعة منی و
 هی نور عینی وثمره فؤادی؛(12) فاطمه علیها السلام پاره تن و نور چشم
 ”.و میوه دل من است

خشم و خشنودی فاطمه علیها السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: "ان الله لیغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاهای (13) بی شک خداوند با خشم فاطمه علیها السلام "به خشم می آید و با خشنودی او خشنود می شود

محروم شدگان از بهشت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: "یا فاطمه! لو ان کلّ نبی بعثه الله و کلّ ملک قرّبه شفّعوا فی کلّ مبغض لک غاصب لک ما اخرج الله من النار ابدأ (14) ای فاطمه! اگر تمام پیامبرانی که خدا برانگیخته و تمام فرشتگانی که مقرب درگاه خود گردانده است، برای هر کینه توزی که حقّ تو را غصب نموده است، شفاعت کنند، هرگز خدا "او را از آتش [دوزخ] خارج نمی سازد

اختر تابناک

امام صادق علیه السلام می فرماید: "فاطمه کواکب دری بین نساء اهل الدنیا (15) فاطمه علیها السلام اختری تابناک در میان زنان دنیا است

سرور زنان

امام صادق علیه السلام می فرماید: "فاطمه سیده نساء العالمین من الاولین والآخرین؛(16) فاطمه علیها السلام سرور زنان جهانیان از اولین تا آخرین است."

تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام

امام باقر علیه السلام می فرماید: "ما عبد الله بشيء من التحميد افضل من تسبيح فاطمة علیها السلام؛(17) خداوند در حمد و ستایش به چیزی برتر از تسبیح فاطمه علیها السلام عبادت نشده است"

درود بر فاطمه علیها السلام

امام رضا علیه السلام می فرماید: "اول من جعل له النعش فاطمة ابنة رسول الله، صلوات الله علیها وعلی ائبها وبعلمها وبنیها؛(18) نخستین کسی که پس از مرگش برای او تابوت ساخته شد، فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود؛ درود و صلوات خدا بر او و پدر و شوهر و فرزندان او باد."

نفرین الهی برای دشمنان فاطمه علیها السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: "ملعون ملعون من یظلم بعدی فاطمة ابنتی و یغصبها حقها و یقتلها؛ (19) مورد نفرین است، مورد نفرین است هر کس پس از من به فاطمه علیها السلام دخترم ستم کند و حقش را غصب نماید و او را بکشد."

زیارت فاطمه علیها السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: "من زار فاطمة فکانما زارنی؛ (20) هر کس فاطمه علیها السلام را زیارت کند، مانند این است که مرا زیارت کرده است."

نماز مخصوص فاطمه علیها السلام

امام صادق علیه السلام می فرماید: "من صلی اربع رکعات فقرا فی کل رکعة بخمسين مرة "قل هو الله احد" کانت صلوۀ فاطمة علیها السلام؛ (21) هر کس چهار رکعت نماز بخواند [هر دو رکعت به یک سلام] و در هر

رکعت [پس از سوره حمد] پنجاه مرتبه سوره "قل هو الله احد" را بخواند،
 ”این نماز، نماز فاطمه علیها السلام است

من از تو هستم

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: ”یا فاطمه انت منی و انا
 منک؛ (22) ای فاطمه! تو از من هستی و من از تو هستم

پدرت به قربانت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: ”فداک ابوک یا
 فاطمه؛ (23) پدرت به قربان تو باد ای فاطمه علیها السلام

بوی بهشت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: ”ففاطمه حوراء انسیه و
 کلما اشتقت الی رائحه الجنه شممت رائحه ابنتی فاطمه علیها السلام؛ (24)

فاطمه علیها السّلام حوریه ای است به صورت انسان که من هر گاه
 ”مشتاق بوی بهشت می شوم، دخترم فاطمه علیها السّلام را می بویم

فاطمه علیها السّلام قلب محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم

حضرت امیرالمؤمنین، علی علیه السّلام می فرماید: ”انّ الحسن و الحسین
 سبطا هذه الامة و هما من محمّد کماکان العینین من الرّاس و اما انا
 فکماکان الید من البدن و اما فاطمة فکماکان القلب من الجسد؛ (25) حسن
 و حسین علیهما السّلام دو سبط این امت هستند، و آن دو برای محمّد
 صلی الله علیه و آله و سلّم همانند دو چشم برای سر هستند، و من [برای
 محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم] همانند دست برای بدن هستم، و فاطمه
 علیها السّلام [برای محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم] همانند قلب برای
 ”بدن است

افتخار علی علیه السّلام به فاطمه علیها السّلام

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: "انا زوج البتول سیّدۀ نساء العالمین؛ (26) من همسر بتول علیها السلام هستم؛ همان کسی که سرور زنان جهانیان است."

فاطمه علیها السلام زهره است

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم می فرماید: "انا الشمس و علی علیه السلام القمر و فاطمة الزهراء و الفرقان الحسن و الحسین؛ (27) من خورشیدم و علی علیه السلام ماه و فاطمه علیها السلام، زهره (ناهید) است." و حسن و حسین علیهما السلام دو ستاره نور افشان فرقان هستند

ایمان فاطمه علیها السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم می فرماید: "یا سلمان! انّ ابنتی فاطمة ملا الله قلبها و جوارحها ایمانا و یقینا الی مشاشها تفرغت لطاعة الله؛ (28) ای سلمان! به راستی که خداوند قلب و اعضای فاطمه علیها السلام تا استخوان هایش را از ایمان و یقین آکنده ساخته است؛ به گونه ای که در طاعت خدا جدیت دارد"

زیارت شهیدان

امام صادق علیه السلام می فرماید: "انّ فاطمة علیها السلام کانت تاتی قبور الشهداء فی کلّ غداة سبت؛(29) فاطمه علیها السلام در هر بامداد .شنبه به مزار شهیدان می رفت

بوی خوش فاطمه علیها السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم می فرماید: "رائحة الانبیاء رائحة السفرجل و رائحة الحور العین رائحة الآس و رائحة الملائكة رائحة الورد و رائحة ابنتی فاطمة الزهراء رائحة السفرجل و الآس و الورد؛(30) بوی پیامبران بوی به و بوی حورالعین بوی آس و بوی فرشتگان بوی گل سرخ است، ولی بوی دخترم فاطمه علیها السلام بوی به و آس و گل .سرخ روی هم است"

علی علیه السلام شایسته ترین انسان برای فاطمه علیها السلام

امام صادق علیه السلام می فرماید: "لولا انّ امیرالمؤمنین علیه السلام تزوّجها لما كان لها كفو الى يوم القيامة على وجه الارض آدم فمن دونه؛(31) به راستی اگر امیرالمؤمنین علیه السلام فاطمه علیها السلام را به ازدواج خود در نیاورده بود، تا روز قیامت بر روی زمین از آدم تا پس از آدم برای فاطمه علیها السلام همتایی نبود."

پیوند آسمانی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: "ما زوّجت فاطمة الا لما امرني الله بتزويجها؛(32) من فاطمه علیه السلام را به ازدواج در نیاوردم، مگر پس از آن که خداوند مرا به ازدواج او فرمان داد."

انجام کارهای سخت خانه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می فرماید: "انّها استقت بالقربة حتّى اثر فی صدرها و طحنت بالرحی حتّى مجلت یدها و کسحت البیت حتّى اغبرت ثيابها و اوقدت النار تحت القدر حتّى دكنت ثيابها فاصابها من ذلك ضرر شدید؛(33)

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آن قدر با مشک، آب کشید که اثر آن در سینه اش آشکار شد و چندان با دست خود آسیاب کرد که دست هایش پینه زد و آن قدر خانه را جاروب کرد که لباس هایش خاک آلود گردید. چندان آتش در زیر دیگ روشن کرد که لباس هایش سیاه و ”دود آلود شد و از این کارها رنج و سختی زیادی به او رسید

فاطمه علیها السلام مطیع دائم علی علیه السلام

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: "فوالله لا اغضبتنی و لاعصت لی امرا و لقد کنت انظر الیهما فتنکشف عنی الهموم و الاحزان؛(34) سوگند به خدا که فاطمه علیها السلام هیچ گاه مرا خشمگین نکرد و در هیچ کاری از من سرپیچی ننمود. من هر گاه به ”فاطمه علیها السلام نگاه می کردم، غم و اندوه از من زدوده می شد

نور فاطمه علیها السلام از نور خداست

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: "نور ابنتی فاطمه من نور الله و ابنتی فاطمه افضل من السماوات و الارض؛(35) نور دخترم

فاطمه علیها السلام از نور خداست، و دخترم فاطمه علیها السلام برتر از
 ”آسمان ها و زمین است

فاطمه علیها السلام بر بالین آدمی

امام باقر و امام صادق علیهما السلام می فرماید: "حرام علی روح ان تفارق
 جسدها حتّی تری الخمسة: محمّداً و علیاً و فاطمه و حسناً و حسیناً بحیث
 تقرّ عینها او تسخن عینها؛(36) بر روح آدمی حرام است که از بدنش
 جدا شود، مگر آن که پنج تن را ببیند: محمّد و علی و فاطمه و حسن و
 حسین علیهم السلام، و آن هم به گونه ای است که یا چشم آدمی روشن
 ”و یا تاریک و محزون می شود

فاطمه علیها السلام شهیده است

امام کاظم علیه السلام می فرماید: "انّ فاطمه علیها السلام صدّیقه
 شهیده؛(37) فاطمه علیها السلام بانوی بسیار راست گویی است که او را
 ”به شهادت رسانده اند

اشتقاق بهشت به فاطمه علیها السّلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم می فرماید: "اشتقاق الجنّة الی اربع من النّساء: مریم بنت عمران، و آسیه بنت مزاحم زوجه فرعون و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم؛ (38) بهشت مشتاق چهار زن است: مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم و زن فرعون، خدیجه دختر خویلد و فاطمه علیها السّلام دختر محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم."

فاطمه علیها السّلام و خردسالان

امام صادق علیه السّلام می فرماید: "انّ اطفال شیعتنا من المؤمنین تربیهم فاطمه علیها السّلام؛ (39) بی شک خردسالان شیعه ما از مؤمنان را فاطمه علیها السّلام پرورش می دهد"

شفاعت فاطمه علیها السّلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم می فرماید: "یا فاطمه ابشری فلک عند الله مقام محمود تشفعین فیہ لمحبیّک وشیعتک؛ (40) ای فاطمه علیها السّلام"

السلام مژده باد! که در پیشگاه خدا مقامی شایسته داری که در آن مقام
برای دوستان و شیعیانت شفاعت می کنی

منابع

نک: مجله مبلغان، تیر 1383، شماره 55 *

1. بحارالانوار، ج 43، ص 65.

2. همان، ج 27، ص 116.

3. دلائل الامامة، ص 28.

4. بحارالانوار، ج 22، ص 484.

5. همان، ج 78، ص 112.

6. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 46.

7. کافی، ج 6، ص 19.

8. همان، ص 48.

9. بحار الانوار، ج 53، ص 180.
10. همان، ج 43، ص 117.
11. الامالی، شیخ مفید، ص 259.
12. الامالی، شیخ صدوق، ص 486.
13. الامالی، شیخ مفید، ص 94.
14. بحار الانوار، ج 76، ص 354.
15. کافی، ج 1، ص 195.
16. معانی الاخبار، ص 107.
17. کافی، ج 3، ص 343.
18. بحار الانوار، ج 78، ص 249.
19. همان، ج 73، ص 354.
20. همان، ج 43، ص 58.
21. من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 564.

- بیت الاحزان، ص 19؛ بحار الانوار، ج 43، ص 32. 22.
- بحار الانوار، ج 22، ص 490. 23.
- التوحید، شیخ صدوق، ص 117. 24.
- بحار الانوار، ج 39، ص 352؛ کتاب سلیم بن قیس، ص 830. 25.
- معانی الاخبار، ص 58. 26.
- بحار الانوار، ج 24، ص 74؛ معانی الاخبار، ص 114. 27.
- بحار الانوار، ج 43، ص 46؛ مناقب، ج 3، ص 337. 28.
- وسائل الشیعة، ج 2، ص 879. 29.
- بحار الانوار، ج 66، ص 177. 30.
- خصال، ج 2، ص 414. 31.
- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 59. 32.
- علل الشرايع، ج 2، ص 366. 33.
- بحار الانوار، ج 43، ص 134. 34.

35. همان، ج 15، ص 10.
36. کشف الغمّة، ج 1، ص 414.
37. کافی، ج 1، ص 458.
38. بحارالانوار، ج 43، ص 53.
39. همان، ج 6، ص 229؛ تفسیر علی بن ابراهیم، ج 2، ص 332.
40. بحارالانوار، ج 76، ص 40.

روضه های فاطمیه

روضه اول: ناله های کبوتر

شخصی چند روزی نتوانست خدمت امام صادق(ع) بیاید. بعد از چند روز که شرفیاب شد، حضرت فرمودند: شما کجا بودید؟ عرض کرد: آقا جان! خدای متعال به من فرزندی مرحمت کرده است. دنبال کارهای همسرم و خانه داری بودم. امام صادق(ع) به او فرمودند: خدا به تو چه ما «: فرزندی مرحمت فرموده؟ عرض کرد: یک دختر. حضرت فرمودند

سَمَّيْتَهَا؟ قُلْتُ: فَاطِمَةُ؛ اسمش را چه گذاشتی؟ گفتم: فاطمه گذاشتم.» تا آه، آه، «: امام صادق(ع) اسم فاطمه را شنید، حالش منقلب شد و فرمود آه... ثُمَّ قَالَ لِي: أَمَا إِذَا سَمَّيْتَهَا فَاطِمَةَ فَلَا تَسَبِّهَا وَلَا تَلْعَنُهَا وَلَا تَضْرِبُهَا؛ سه مرتبه فرمود: آه (به یاد مصائب مادرشان فاطمه زهرا(ع) افتادند) دست به پیشانی مبارکشان گذاشتند و فرمودند: اکنون که نامش را فاطمه گذاشتی، مواظب باش به او اهانت نکنی، به او بد نگویی، سیلی [2]» به صورتش نزن و او را لعنت نکنی (به او احترام کامل بگذار)

عرضه می داریم: یا امام صادق(ع)! چه کردند با مادر بزرگوارتان؟! هنوز بدن جدتان، رسول الله(ص) روی زمین بود که آمدند در خانه مولا را آتش زدند. به این اکتفاء نکردند، جسارت کردند؛ تازیانه به بازوی یا أَبَتَاهُ یا «: زهرا(ع) زدند. ناله حضرت بین در و دیوار بلند شد، صدا زد بابا جان! برخیز ببین با [3] رَسُولَ اللَّهِ هَكَذَا كَانَ يَفْعَلُ بِحَبِيبَتِكَ وَابْنَتِكَ؛ حبیبه ات فاطمه چه می کنند؟» خیلی از گرفتارهای عالم در حل مشکلات، مولا امیرالمؤمنین علی(ع) را صدا می زنند. حضرت امیر(ع) در خانه بودند؛ اما نمی دانم چرا بی بی(ع) امام علی(ع) را صدا نزدند؛ بلکه یا فَضَّةُ! إِلَيْكَ فَخُذْنِي فَقَدْ وَاللَّهِ قَتَلَ مَا فِي أَحْشَائِي مِنْ «: صدا زدند «.فضه مرا دریاب! به خدا محسنم را کشتند [4]حَمَلُ»

أَخْرَجَهُمْ بِتَلَايِبِهِمْ يَسَاقُونَ» : به خانه امیرالمؤمنین(ع) هجوم آوردند
 ریسمان به گردن امیرالمؤمنین(ع) انداختند. دستهای [5] سَوْقًا عَنِيفًا؛
 حضرت را بستند و به طرف مسجد بردند. حضرت زهرا(ع) را به هوش
 آوردند. دید خانه از جمعیت خالی شده. دست به دیوار شد. با پهلوی
 شکسته به دنبال آقا دوید. در کوچه کمر بند امیرالمؤمنین(ع) را گرفت و
 پسر عمویم را رها کنید! دومی دید تا [6] خَلُّوا عَنِ ابْنِ عَمِّي؛ : فرمود
 فاطمه زنده است، نمی تواند به مقصد خودش برسد. به قنفذ و مغیره
 دیگر [7] اشاره کرد: چرا ایستاده اید؟ دست فاطمه را کوتاه کنید
 نگویم چه شد. فقط می توانم اشاره کنم، اثر این ضربات قلاف شمشیر
 مثل بازوبند بر بازوی فاطمه(ع) باقی ماند.

روضه دوم: پروازهای بی نشان

اسماء بنت عمیس» نقل می کند: (یکی از این روزها) وجود مقدس «
 زهرای مرضیه(ع) مرا صدا زدند و فرمودند: اسماء! دقایقی می خواهم
 استراحت کنم. تو از اتاق بیرون برو! به تعبیر شیخ عباس قمی(ره):
 حضرت زهرا(ع) تمهیدی اندیشید که جان دادنش را بچه های کوچکش
 حسنین(ع) به مسجد رفتند، زینب و امّ کلثوم را به خانه [8]. نگاه نکنند
 زنهای هاشمی فرستاد. امیرالمؤمنین(ع) طبق این نقل در مسجد بودند و

بی بی (ع) تنها با اسماء در خانه بودند. لذا فرمود: اسماء! تو هم بیرون برو، بگذار فاطمه تنها باشد. دقایقی بعد بیا مرا صدا بزن. اگر جوابت را دادم که هیچ؛ وگرنه برو بچه ها و همسرم را خبر کن. اسماء می گوید: از اتاق بیرون آمدم. جلوی درب اتاق قدم می زدم. دل تو دلم نبود؛ نکند فاطمه زهرا (ع) به من گفت برو بیرون، می خواست ندای حق را لبیک بگوید و با این عالم وداع کند؟ می گوید: دقایقی بعد هرچه صدا زدم، ای دختر پیامبر! ای دختر بهترین خلق [9]. دیدم بی بی جواب نمی دهد خودش را انداخت روی بدن «وَ انکَبَّتْ علیها»! عالم! ای دختر رسول الله زهرای مرضیه، عرضه داشت: فاطمه جان! سلام مرا به پیغمبر (ص) فاذا» :برسان. همین طور که داشت اشک می ریخت، طبق این نقل دارد یک وقت دید حسنین (ع) وارد اتاق شده [10] الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ بِالْبَابِ؛ اند. خدایا! اسماء چه کند؟ چگونه به این دو آقازاده خبر بدهد؟ بلند شد تا آنها را سرگرم کند؛ اما نه، آنها متوجه مصیبت و حادثه شدند. در این نقل دارد: دویدند داخل اتاق. امام حسن (ع) خودش را روی سینه مادر مادر! با من [11] يَا أُمّاهُ! کَلِّمْنِي قَبْلَ أَنْ تُفَارِقَ رُوحِي بَدَنِي؛ :انداخت «.سخن بگو، قبل از اینکه روح از بدنم جدا شود

وَ أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ» :اما امام حسین (ع) صورت بر کف پای مادر گذاشت يُقْبَلُ رِجْلَهَا وَ يَقُولُ: يَا أُمّاهُ! أَنَا ابْنُكَ الْحُسَيْنُ کَلِّمْنِي قَبْلَ أَنْ يَتَصَدَّعَ قَلْبِي

مادر! من حسینم. با من سخن بگو، پیش از آنکه جان [12] فأموت؛
»دهم

اسماء آقازاده ها را بلند کرد، عرضه داشت: بروید بابایتان
امیرالمؤمنین(ع) را خبر کنید. دوان دوان به مسجد آمدند. همین که
بابا! بی مادر شدیم. کسی تا آن روز [13] «یا اَبَتَاهُ مَاتَتْ اُمْنَا» گفتند
زمین خوردن امیرالمؤمنین(ع) را ندیده بود. قهرمان أحد است، قهرمان
فَوَقَعَ عَلَیْ عَلَی «: خندق و خیبر است؛ اما تعبیر نقل این است
با صورت روی زمین افتاد.» از حال رفت. قدری آب به سر و [14] وَجْههِ؛
بِمَنِ الْعَزَاءُ یَا بِنْتَ «: صورتش زدند. تا چشمانش را باز کرد، فرمود
به چه چیزی آرامش [15] مُحَمَّدٍ کُنْتُ بِکِ اَتَعَزِّی فَفِیْمَ الْعَزَاءُ مِنْ بَعْدِکِ؛
یابم ای دختر رسول خدا؟ من به وسیله تو تسکین می یافتم؛ بعد از تو به
»چه چیزی آرامش یابم؟

[16]. (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ)

روضه سوم: نجوای عاشقانه

علمای ما علاقه زیادی به ائمه (ع) داشته و دارند و به محضر مقدسشان
توسلات عجیبی می نمودند. از جمله حضرت آیت الله العظمی سید احمد
خوانساری(ره) بوده که درجاتی والا داشته است. از ایشان پرسیدند: شما

در شب اول قبر با این همه عبادت، نماز شب، ذکر، درس و تدریس؛ امیدتان به کدام عملتان است؟ فرمودند: امید من به محبتی است که به [17]. حضرت زهرا(ع) دارم و اشکهایی که برای آن حضرت ریخته ام در زمان حکومت امیرالمؤمنین (ع) در شهر انبار عراق عده ای از لشکر دشمن زینت و زیورآلات و خلخال یک زن یهودی را که تحت ذمه و حمایت مسلمانها بود، غارت کردند. خبر به امیرالمؤمنین(ع) رسید. آقا به شدت ناراحت شد که چرا باید زنی که تحت حمایت ما و در حکومت ماست، این بلا سرش بیاید؟ حتی فرمود: اگر به خاطر این کار مسلمانی [18]. از شدت ناراحتی بمیرد، شایسته است

این واکنش رئیس یک حکومت مقتدر اسلامی با یک زن یهودی بود. حالا ببینید به دل امیرالمؤمنین(ع) هنگامی که به همسرش جسارت کردند، چه گذشت؟! امیرالمؤمنین(ع) در روزهای آخر عمر همسرش، کنار بستر زهرا(ع) نشسته بودند و به وصیتهای ایشان گوش می کردند: کسی را از محل قبرم باخبر نکن! [19] لَا تُعْلِمُ أَحَدًا قَبْرِی؛ «! علی جان بگذار قبرم مخفی باشد

آنهایی که به من ظلم کردند، [20] لَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ؛ «! علی جان نمی خواهم بر بدنم نماز بخوانند.» خودت – و چند نفری که نام برد – نیمه شب برایم نماز بخوانید

اجْلِسْ عِنْدَ رَأْسِي فَإِنَّهَا سَاعَ يَحْتَاجُ « علی جان! وقتی مرا به خاک سپردی بالای سرم [21] الْمَيِّتُ فِيهَا إِلَيَّ أَنْسِ الْأَحْيَاءُ فَأَكْثَرُ مِنْ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ؛ بنشین؛ چون آن زمان وقتی است که میّت به انس زنده ها نیاز دارد. برایم قرآن بخوان. « صدای قرائت قرآنت مرا در قبر آرام خواهد کرد. علی جان! برایم دعا بخوان؛ زیرا این کارت مرا آرام می کند. علی جان! کنار قبرم بنشین و با من سخن بگو.

بر من و [22] ابِکِنِی وَ ابِکِ لِیَتَامَی وَ لَا تَنْسَ قَتِيلَ الْعِدَى بِطَفِّ الْعِرَاقِ؛ « یتیمانم گریه کن و کشته کربلا را فراموش نکن!؛ یعنی سفارش من در این آخر عمرم این است که حسینم را فراموش نکن

هر کسی یادگاری از خودش به جا می گذارد. اگر از من یادگار می سه تا [23] «البابُ وَ الجِدَارُ وَ الدِّمَاءُ شَهِودُ صِدْقِ مَا بِهِ خِفَاءُ» خواهی، یادگاری دارم در، دیوار و خونهای روی آن دو

علی جان! خواهش دیگری نیز دارم

مرا غسل چو نیمه شب به پیش کودکان دهی

مباد صورت مرا به زینب نشان دهی

امیرالمؤمنین(ع) خیلی سعی کرد تا زینب(ع) صورت نیلی و پهلوی شکسته مادرش را نبیند. روزی که امام علی(ع) را با فرق شکافته به خانه آوردند، همین که طبیب خواست دستمال را باز کند، حضرت به زینب(ع) اشاره کرد که از اتاق بیرون رود؛ اما روزی رسید که حضرت زینب(ع) کنار بدن قطعه قطعه برادر آمد. آنجا دیگر کسی نبود مانع گردد. بدن را بِأَبِي الْعَطْشَانُ حَتَّى مَضَى بِأَبِي مَنْ شَيْبَتُهُ «! برداشت: حسینم! برادرم راوی می گوید: زینب چنان جانسوز عزاداری می کرد که «تَقَطَّرُ بِالْدِّمَاءِ» به خدا قسم دیدم دوست و دشمن دارند گریه می کنند

:یک وقت هم خم شد، لبها را روی گلوی پر خون برادر گذاشت

[24] «فَوَجَدَنِي جُثَّةً بِلَا رَأْسٍ»

روضه چهارم: وداعی دلگیر

جابر بن عبدالله نقل می کند: با رسول خدا(ص) به خانه حضرت فاطمه(ع) آمدم. سلام کرد و اذن خواست و فرمود: فاطمه جان! اجازه می دهی داخل شوم؟ حضرت(ع) عرض کرد: بفرمایید! پیامبر(ص) دوباره سلام

داد و اجازه گرفت. فرمود: فاطمه جانم! تنها نیستم. کسی همراه من است. اجازه می دهی با همراهم وارد شوم؟ وقتی دوباره بی بی اجازه داد، با هم وارد خانه فاطمه(ع) شدیم. همین که پیامبر (ص) حضرت زهرا(ع) را دیدند، او را به آغوش کشیدند و به دست و صورت وی بوسه زدند. [25]

عرضه می داریم: یا رسول الله! کجا بودید، ببینید بعد از شما چه بلاهایی بر سر دختر گرامیتان آوردند؟

طبق وصیت بی بی(ع)، حضرت امیر(ع) نیمه های شب بدن آزرده زهرایش را غسل می داد. وقتی می خواست صورت بی بی(ع) را با کفن بپوشاند، دید بچه ها و یتیمهای زهرا(ع) خیره خیره نگاه می کنند. آقا بیاید برای آخرین بار با مادر [26] هَلُمُّوا تَزَوَّدُوا مِنْ أُمَّكُمْ؛ «صدا زدند اِنِّیْ اَشْهَدُ اللّٰهَ اَنَّهَا» :امیرالمؤمنین(ع) می فرماید «جوانتان وداع کنید خدا را [27] قَدْ حَنَّتْ وَ اَنْتَ وَ مَدَّتْ يَدَيْهَا وَ ضَمَّتْهُمَا اِلَى صَدْرِهَا مَلِيًّا؛ شاهد می گیرم که وقتی حسنین خود را بر سینه مادر انداختند، ناله جانسوزی از دل زهرا(ع) بلند شد. بندهای کفن باز گشته، فاطمه(ع) «حسنین(ع) را به سینه چسباند

یا ابا «: آنچنان این منظره دلخراش بود که ندایی از آسمان بلند شد
یا علی! یتیمان [28] الْحَسَنِ اَرْفَعُهُمَا عَنْهَا فَلَقَدْ ابکیا و الله ملائکة السماء؛
زهرا(ع) را از روی سینه مادر بردار؛ زیرا ملائکة آسمان به ناله افتادند و
طاقت دیدن این صحنه را ندارند.» مولا نزدیک آمد، یتیمان زهرا(ع) را
نوازش و محبت کرده، با مهربانی آنها را جدا کرد. عرض کنیم: علی
جان! کاش در کربلا کنار قتلگاه نیز می آمدی، می دیدی با یتیمان حسین
چه کردند؟ آیا با نوازش و محبت جدا کردند؟ نه! با تازیانه آمدند، دختر
ابا عبدالله(ع) را از بدن آغشته به خون پدر جدا کردند^{۱۶۲}

پی نوشت ها

صحیفه نور، امام خمینی(ره)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، [1]
1364ش، ج 12، ص 72.

وسائل الشیعه، محمد بن حسن حر عاملی، دار احیاء التراث العربی، [2]
بیروت، چاپ دوم، 1414 ق، ج 15، ص 200.

بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، مؤسسه الوفا، بیروت، چاپ سوم، [3]
1404ق، ج 30، ص 145.

- بیت الاحزان، محدث قمی، ترجمه محمدی اشتهااردی، انتشارات [4]
ناصر، قم، 1369 ش، ص 150
- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، کتابخانه آیت الله مرعشی، [5]
قم، چاپ اول، 1404ق، ج 6، ص 48
- الجامع الصحیح، بخاری، دارالکتاب العربی، بیروت، 1403ق، ج 5، [6]
ص 139
- بحار الانوار، ج 30، ص 146 [7]
- بیت الاحزان، ص 273 [8]
- بحار الانوار، ج 43، ص 186 [9]
- کشف الغمّة فی معرفۃ الائمہ، عیسیٰ اربلی، نشر بنی هاشمی، تبریز، [10]
چاپ اول، 1381ش، ج 1، ص 500
- المناقب، ابن شهر آشوب مازندرانی، نشر علامه، قم، 1379ق، ج 2، [11]
ص 205
- همان [12]

همان، ص 207 [13]

همان [14]

بحار الانوار، ج 43، ص 256 [15]

شعراء / 227 [16]

در سوگ کوثر، یدالله بهتاش، نشر سبحان، تهران، 1385ش، ص [17]
50.

منهاج الدموع، علی قرنی گلپایگانی، سلسله الذهب، نور الکتاب، [18]
مشهد، 1394

نهج الحیاء، محمد دشتی، بنیاد نهج البلاغه، تهران، 1382ش، [19]
ص 330.

همان [20]

همان [21]

الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ [22]
چهارم، 1407ق، ج 2، ص 583

احقاق الحق، سید نور الله شوشتری، انتشارات مکتبه اسلامیة، [23]
تهران، اول، 1398 ق، ج 1، ص 183

اللهوف علی قتلی الطفوف، سید علی بن موسی بن طاووس، [24]
انتشارات جهان، تهران، چاپ اول، 1348 ش، ص 130

جلاء العیون، محمدباقر مجلسی، سرور، قم، 1392 ش، ص 110 [25]

بحار الانوار، ج 43، ص 179 [26]

همان [27]

المناقب ابن شهر آشوب، ج 2، [28]

روضه پنجم:

ذکر مصیبت فاطمه زهرا سلام الله علیها با موضوع سفارش های حضرت
فاطمه (س) به امیرالمؤمنین (ع)

وقتی حضرت احساس کرد که دیگر هنگام رحلتش فرا رسیده ، ام ایمن و اسما را دنبال امیرالمؤمنین(ع) فرستاد و امیرالمؤمنین حاضر شدند. ایشان به حضرت عرضه داشتند: احساس می کنم که خدا دیگر مرا دعوت کرده و دیگر همین ساعت ها به پدرم ملحق می شوم. اموری را در قلب و سینه خودم نگه داشتم که می خواهم آن ها را با شما در میان بگذارم. امیرالمؤمنین(ع) فرمودند: دختر رسول خدا، آنچه در دل داری، با من در میان بگذارید و وصیت هایتان را بفرمایید. نقل است: «فَجَلَسَ عِنْدَ رَأْسِهَا وَ أَخْرَجَ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ ثُمَّ قَالَتْ يَا ابْنَ عَمٍّ مَا عَهَدْتَنِي كَاذِبَةً وَ لَا خَائِنَةً وَ لَا خَالَفْتُكَ مُنْذُ عَاشَرْتَنِي فَقَالَ ع مَعَاذَ اللَّهِ أَنْتِ أَعْلَمُ بِاللَّهِ وَ [أَبْرُ وَ أَتَقَى وَ أَكْرَمُ وَ أَشَدُّ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ مِنْ أَنْ أُوْبِّحَكَ بِمُخَالَفَتِي]».[1]

برای اینکه حضرت اسرار را می خواهند بگویند، بالاسر فاطمه زهرا نشستند. آخرین ساعات بی بی دو عالم است و هر که در اتاق و خانه بود، بیرون فرستادند. فاطمه زهرا(س) به امیرالمؤمنین(ع) عرضه

داشت: «يَا ابْنَ عَمٍّ مَا عَهْدَتَنِي كَاذِبَةً وَلَا خَائِنَةً وَلَا خَالَفْتُكَ مُنْذُ

عَاشِرَتَنِي». تو در دوره ای که با من بودی، مرا دروغ گو نیافتی. من به تو

خلاف نگفتم. در حق تو خیانت نکردم. در هیچ امری با تو مخالفت

نکردم.

امیرالمؤمنین(ع) فرمودند: دختر رسول خدا، به خدا پناه می برم، این

حرف ها چیست که می زنید؟ «فَقَالَ عَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْتِ أَعْلَمُ بِاللَّهِ وَأَبْرُّ وَ

أَتْقَى وَأَكْرَمُ وَأَشَدُّ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ مِنْ أَنْ أُوبِخَكَ بِمُخَالَفَتِي». دختر رسول

خدا، خداشناس تر از این حرف ها و متقی تر از این درجات هستی.

درجات تو بالاتر از این هاست. تو گرامی هستی نزد خدا و خائف

درجات تو بالاتر از این هاست که من بخواهم فردای قیامت از تو حساب

بکشم و بگویم: چرا با من مخالفت کردی و شأن شما رفیع تر از این

حرف هاست که بخواهی من از تو راضی شوم.

بعد امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «قَدْ عَزَّ عَلَى مُفَارَقَتِكَ وَ تَفَقُّدِكَ إِلَّا أَنَّهُ أَمْرٌ لَا

بُدَّ مِنْهُ وَاللَّهِ جَدَّدَتْ عَلَى مُصِيبَةٍ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ قَدْ عَظُمَتْ وَفَاتَكَ وَ

فَقَدُّكَ فَإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مِنْ مُصِيبَةٍ مَا أَفْجَعَهَا وَ آلَمَهَا وَ أَمْضَاهَا

وَ أَخْزَنَهَا هَذِهِ وَاللَّهِ مُصِيبَةٌ لَا عِزَاءَ لَهَا وَ رَزِيَّةٌ لَا خَلْفَ لَهَا ثُمَّ بَكِيًّا جَمِيعاً

سَاعَةً وَ أَخَذَ عَلَى رَأْسِهَا وَ ضَمَّهَا إِلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ أَوْصِيْنِي بِمَا

شِئْتُ». [2] جدایی تو و برای من خیلی سخت است. مصیبت پیغمبر با رفتن

شما دوباره برای من زنده شده است. مصیبتی که برای امیرالمؤمنین

فاجعه آمیز و ناگهانی است. چقدر تلخ و سخت است. کسی جز خدا نمی

داند سختی این مصیبت را. چقدر این مصیبت مرا غصه دار کرده. این

مصیبتی است که نمی شود جبرانکرد

ساعتی امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا در این خلوت

گریستند. امیرالمؤمنینسر فاطمه را از روی بستر برداشتند و به سینه

چسبانند. بعد فرمودند: فاطمه جان! هر وصیتی داری، بفرما. اگر چه من

مأمور به صبرم، ولی خواهی دید که وصیت تو را عملی می کنم. در این

امر مأمور به صبر نیستم. هر چه وصیت کنی، وفا می کنم. بعد بی بی دو عالم وصیت کردند و فرمودند: علی جان! برای من تابوتی درست کن و بدن مرا در تابوت قرار بده. بعد شکل تابوت را ترسیم کردند. شاید برای این بود که این پیکر نحیف و چیزی که جز یک سایه از آن نمانده، مقابل چشم امیرالمؤمنین(ع) و عزیزانش قرار نگیرد. بعد فرمود: علی جان! وصیت من این است که آن هایی که ظلم کردند، نباید در تشییع جنازه من حاضر شوند. شبانه خودت مرا غسل بده و خودت مرا کفن کن و مخفیانه بدن مرا بردار و خودت مرا در قبر بگذار. وقتی روی قبر مرا پوشاندی، مقابل صورت من بنشین و در تاریکی شب برای من قرآن تلاوت کن. بعد فرمودند: «وَ أَنَا أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ تَعَالَى وَ أُوصِيكَ فِي وُلْدِي خَيْرًا ثُمَّ ضَمَّتْ إِلَيْهَا أُمَّ كُلْثُومٍ» [3] تو را به خدا می سپارم. مراقب فرزندانم باش. ایشان دختر کوچکش را در آغوش گرفت و آخرین وداع را با این دختر کرد و فرمود: علی جان! وقتی این دخترم به سن رشد رسید، آنچه در منزل دارم، به این دخترم بسپارید.

[۱۸:۳۲ ۱،۲۰، ۲۷،۰] هوالمحبوب

فی ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لِيْ أَسْوَأَ حَسَنَةٍ

[۲۶:۰۶ ۱،۲۰، ۲۸،۰] هوالمحبوب

هوالمحبوب:

شب یازدهم بی بی زینب بچه هارو جمع کرد زیر یه خیمه سوخته، بچه ها بی هوش افتادند همه، خانم زینب رو یه چند لحظه خواب در ربود، خواب مادرش زهرا رو دید، تو خواب شروع کرد گله کردن، مادر دیدی چه خاکی به سرم شد، مادر نبودی علی اکبرم رو اربا اربا کردن، مادر نبودی علی اصغر رو دست باباش کشتند، مادر نبودی چه کردند، آخ مادر چشمای عباس، آخ مادر قاسم رو یادته، قدی نداشت، چه قدی کشید، زیر سُم اسب ها، هی گفت، هی گفت، خانم زهرا فرمود: زینب جان من دیگه دلم طاقت نداره، دیگه بس کن، اینقده گله نکن، صدا زد آخه مادر تو که نبودی ببینی، گفت: من، تمام لحظه به لحظه کنارت بودم، وقتی وداع میکرد داشتم نگاهت میکردم، وقتی داشت میرفت جون داشتی میدادی دیدمت، وقتی علی اکبر و با هم آوردید، من هم بودم، وقتی علی اکبر رو آورد تو خیمه منم بودم، زینب من یه جا من بودم که تو هم نبودی، حسین سرش تو دامن من بود، او مد تو گودال با خنجر برهنه نشست رو سینه پسر، جلو چشم من... حسین

خطابی کرد زینب مادرش را بین دیر آمدی بردند سرش را

[۲۶:۱۱ ۲۰، ۱، ۲۸، ۰] هوالمحبوب

عمر بن خطاب به «ابوبکر» گفت تا علی(ع) بیعت نکرده، به سبب «جایگاهی که نسبت به پیغمبر(ص) دارد پایه‌های حکومت تو محکم نخواهد شد و لذا باید از علی(ع) بیعت گرفت و خلیفه اول هم موافقت کرد. در آغاز ابوبکر، «قنفذ» غلام آزاد شده عمر را فرستاد که به خانه فاطمه(س) برود و به امیرالمومنین علی(ع) بگوید: خلیفه رسول خدا(ص) تو را می‌طلبد، وقتی قنفذ به حضرت علی(ع) پیغام ابوبکر را رساند، امام(ع) در جواب فرمود: «چه زود به رسول خدا(ص) دروغ بستید» و او را باز گرداند. بار دیگر خلیفه به قنفذ گفت به علی بگو: جانشین پیغمبر خدا(ص) تو را می‌طلبد، که حضرت(ع) در پاسخ فرمود: «سبحان الله! چیزی را ادعا کرده است که در حد و اندازه او نیست». بنابراین آن دو تصمیم گرفتند از راهی جز مسالمت وارد عمل شوند.

ابن قتیبه» می نویسد که عمر با گروهی به سوی خانه زهرا(س) حرکت کرد، در حالی که شعله آتشی در دست داشت، مردم به او گفتند: عمر به کجا می روی، گفت: این خانه را که محل توطئه خلافت ما شده است، می خواهم با اهل آن به آتش بکشم! به او گفتند: ای عمر! در این خانه دختر پیغمبر حضور دارد، گفت: اگر چه او باشد، من این کار را می کنم، عمر و افرادش خانه فاطمه(س) را محاصره کرد و فریاد برآورد که: ای دختر پیامبر(ص)! این افرادی که در خانهات پناه گرفتند، باید بیرون بفرستی تا بیعت کنند و گرنه خانه را به آتش می کشم. فاطمه زهرا(س) پشت در آمد و فرمود: «ای پسر خطاب! این بود عمل به سفارش رسول خدا(ص) که بعد از من با خاندانم نیکی کنید؟! هنوز کفن پدر من خشک نشده است، با خاندان او این گونه برخورد می کنید؟». او گفت: ای دختر پیامبر(ص) می دانم که نزد پدرت چه قدر محبوب بودی. اما اگر در را نگشایی تا آنها بیعت کنند، این خانه را آتش می زنم و این کار دین پدرت را محکم تر می کند! حضرت زهرا علیهاالسلام وقتی چنین دیدند، خطاب به پیغمبر عرضه داشتند: «ای پدر! بعد از تو، ما از پسر ابی قحافه

و پسر خطاب چه‌ها که ندیدیم» و شروع به استغاثه‌ای کرد که به نقل
«ابن قتیبه» چنان دلخراش بود که همان افرادی که آمده بودند، نزدیک
بود دل‌هایشان شکافته و جگرهایشان پاره‌پاره شود و به شدت گریستند
و عده زیادی از آنها صحنه را ترک کردند، منتها «ابن قتیبه» دیگر
!نمی‌گوید چگونه

نقل می‌کند که در خانه باز شد و اینها وارد خانه شدند و بازوان علی(ع) را
بستند و او را وارد مسجد کردند تا از او بیعت بگیرند. اما منابع شیعه
می‌گویند که عمر بن خطاب تهدید خودش را عملی کرد، در را آتش زد،
همین که در مقداری باز شد، آن را با فشار سختی گشود، در حالی که
حضرت زهرا(س) پشت در بود و بین در و دیوار این ضربت بر او وارد
شد و چون باردار بود، موجب سقط جنین آن حضرت(س) شد و حضرت
از هوش رفت و زمانی که به هوش آمد، دید امیرالمومنان علیه‌السلام را
کشان کشان با بازوان بسته به طرف مسجد می‌برند، این بود که خود را
با همان حالت زار به امیرالمومنان (ع) چسباند، لباس او را گرفت و

فرمود: «نمی‌گذارم با پسر عمویم این گونه رفتار کنید». به نقلی خود ابن خطاب و به نقلی به دستور او «قنفذ» با غلاف شمشیر به دستان حضرت زدند که دستان مبارکش کبود و قدرت او زائل و دوباره بیهوش شد و امیرالمومنین (ع) را رها کرد. حضرت علی (ع) را وارد مسجد کرده بودند، در این هنگام حضرت زهرا (س) به هوش می‌آید، این نقل را باز «ابن قتیبه» دارد که وقتی حضرت فاطمه علیهاالسلام دید، شمشیر را بر سر امیرالمومنان (ع) گرفتند و او را تهدید می‌کنند که اگر بیعت نکند، آن حضرت را گردن خواهند زد، فرمود: «دست از پسر عمویم بردارید که به خدا سوگند که اگر او را رها نکنید، به سوی قبر پیامبر (ص) می‌روم و در حق شما نفرین خواهم کرد»، معطل هم نشد و به سوی قبر مطهر پیغمبر (ص) رفت، امیرالمومنین (ع) که چنین صحنه‌ای را دید، به سلمان فرمود: «سلمان برو، جلوی ایشان را بگیر که اگر نفرین کند، خدا عذابی». «خواهد فرستاد که دیگر کسی روی زمین باقی نخواهد ماند».

[۲۷: ۱۱، ۲۰، ۲۸]، هوالمحبوب

سلمان آمد تا مانع حضرت (س) شود، عرض کرد: شما پدرتان رحمه للعالمین بود، نفرین نکنید، فرمود: «ای سلمان! بگذار دادم را از این بیدادگران بگیرم»، سلمان عرض کرد: این گفته من نیست، این فرموده امیرالمومنین است. لذا تا حضرت صدیقه طاهره (س) شنید امیرالمومنین دستور داده است، فرمود: «چون او فرمان داده است، من اطاعت می کنم و شکیبایی می ورزم و از خدا فقط می خواهم که بین ما و آنها داوری کند». ابوبکر وقتی این صحنه را دید، به شدت منقلب و منفعل شد و گفت: دست از علی (ع) بردارید که ما او را مجبور به بیعت نمی کنیم، این جا بود که شمشیر را از سر ایشان برداشتند و امیرالمومنین (ع) و حضرت فاطمه (س) به خانه بازگشتند، به نقل اکثر منابع اهل تسنن تا حضرت زهرا (س) در قید حیات بود، امیرالمومنین (ع) بیعت نکرد و پس از رحلت آن حضرت (س) بیعت کرد. حضرت زهرا (س) با وجود قضایای فدک و برخوردی که صورت گرفت، خلیفه را تحریم کرده بود و با او سخن نمی گفت که به اصطلاح امروز بایکوت کرده بود و حتی اگر سلام هم می کردند، جواب سلام آنها را نمی داد تا اینکه خبر رسید، دختر پیغمبر در بستر بیماری است و عنقریب از دنیا خواهد رفت، لذا مردم

مدینه ابتدا زنان انصار، بعد مردانشان، بعد مهاجرین آمدند که در حقیقت هم عیادت و هم وداع با حضرت زهرا می کردند، به طوری که کسی جز خلفای اول و دوم نماند، اینها دیدند که به زودی دختر پیغمبر(ص) از دنیا خواهد رفت و اگر به عیادت ایشان نروند، مشکل پدید خواهد آمد و برای اعتبار و حیثیت شان سخت خواهد بود و چون حضرت زهرا(س) آنها را تحریم کرده بودند و اجازه ورود به آنها نمی داد، امیرالمومنین علیه السلام را در فشار قرار دادند که برای آنها از حضرت زهرا(س) اذن ورود بگیرند و امیرالمومنان(ع) مقاومت می کردند تا اینکه حضرت صدیقه کبری علیها السلام متوجه شدند که امام علی(ع) در فشار است و لذا جمله عجیبی دارد و این نشان از اوج ولایت مداری سرور بانوان دو عالم دارد که حضرت زهرا(س) به امیرالمومنان(ع) عرض کرد: «خانه، خانه تو است و من هم کنیز تو هستم و اختیار با شماست»، یعنی به اینها اجازه بدهید بیایند و حضرت هم اجازه داد و اینها وارد شدند.

باز «ابن قتیبه» نقل می‌کند که آنها سلام کردند، حضرت زهرا(س) که به علت صدمات جسمی و روحی بستری بودند، جواب سلام آنها را نداد و روی مبارکش را برگرداند. خلیفه اول از اقداماتی که کرده بود، شروع به عذرخواهی کرد، حضرت(س) پاسخ آنها را نداد و در حقیقت بدون آنکه به آنها نگاه کند فرمود: «من هر دوی شما را قسم می‌دهم که به خدا که آیا این کلام را از پدرم(ص) نشنیدید که فرمود؛ فاطمه پاره تن من است و هر کس او را بیازارد، من را آزرده است و هر کس مرا بیازارد، خدا را آزرده است»، هر دو تصدیق کردند که این کلام را از رسول خدا (ص) شنیدند، حضرت(س) وقتی این اقرار را از آنها گرفت، دستان مبارکش را به آسمان بلند کرد و به خدا عرضه داشت: «خدایا اینها به شدت مرا آزرده و بدین ترتیب رسول تو و تو را آزرده و من از اینها نخواهم گذشت تا در روز قیامت در کنار پدرم از اینها دادخواهی کنم» که ابوبکر به شدت از این سخن حضرت(س) منقلب شد و تعادل خود را از دست داد و به هم ریخت، اما خلیفه دوم به او گفت: شایسته نیست خلیفه رسول خدا از سخنان یک زن این گونه منقلب و منفعل شود، ما وظیفه دیدار و عیادت از یک بیماری را داشتیم که انجام دادیم! دست

وی را گرفت و از خانه بیرون رفت و عجیب این است که «ابن قتیبه دینوری» از علمای برجسته اهل تسنن در کتابش برخی از منابع و مصادر قدیمی تاریخ اسلام آورده است که آنها اشاره می‌کنند، چند روز بعد از این واقعه هم حضرت صدیقه کبری علیهاالسلام جان به جان آفرین تسلیم کرد.

[۱۵:۰۰ ۱,۲۰, ۲۸, ۰۱], هوالمحبوب

ضعفی شدید نیروی او را گرفته بود

دیگر توان ز زانوی او را گرفته بود

در ازدحام پشت در و دود و شعله ها

آتش سراغ گیسوی او را گرفته بود

می خواست تا جدا شود از پشت در ولی

تیزی میخ ، پهلوی او را گرفته بود

تحت فشار لنگه ی در گیر کرده بود

بی خود نبود در ، بوی او را گرفته بود

مولا چه می کشید چو می دید لشگری

در کوچه دور بانوی او را گرفته بود

باید به وضع خانه کسی می رسید پس

زینب به دست جاروی او را گرفته بود

فرصت نکرده بود که چادر به سر کند

شکر خدا که در روی او را گرفته بود

[۱۵:۰۱، ۲۰، ۲۸، ۰۱]، هوالمحبوب

بریز آب روان اسما، ولی آهسته آهسته

به جسم اطهر زهرا ولی آهسته آهسته

بریز آب روان تا من، بشویم مخفی از دشمن

تنش از زیر پیراهن، ولی آهسته آهسته

بین بشکسته پهلویش، سیه گردیده بازویش

تو خود ریز آب بر رویش، ولی آهسته آهسته

همه خواب و علی بیدار، سرش بنهاد بر دیوار

بگرید از فراق یار، ولی آهسته آهسته

حسن ای نورچشمانم حسین ای راحت جانم

بنالید ای عزیزانم، ولی آهسته آهسته

بیا ای دخترم زینب به پیش مادرت امشب

بخوان او را به تاب و تب، ولی آهسته آهسته

روم شب ها سراغ او، به قبر بی چراغ او

کنم زاری ز داغ او، ولی آهسته آهسته

[۲۷: ۱۹، ۲۰، ۱، ۲۸، ۰] هوالمحبوب

فاطمه زهرا از طرف خداوند به عنوان بهترین زن در تاریخ بشریت انتخاب شد و ایشان برگزیده الهی است و به ایشان مقام عصمت عطا شده است. فاطمه زهرا بهترین الگو است بطوری که امام زمان علیه السلام می فرماید دختر پیامبر الگوی من است. چه خصوصیات ی حضرت داشته اند که به عنوان نمونه انتخاب شده اند؟ یکی صبر عظیم حضرت است. صبر یعنی انسان ناملازمات و سختی هارا تحمل کند و به خدا اعتراض ننماید. دوم عبادت عظیم حضرت است که انقدر در نماز ایستاد که پاهایش ورم کرد و شب عروسی تا صبح با علی نماز خواند. یکی سخاوت عظیم حضرت است که شب عروسی لباس عروسی را به نیازمند بخشید. یکی عفاف و حجاب عظیم حضرت است که مظهر پاکدامنی هستند.

[۴۸: ۱۹، ۲۰، ۱، ۲۸، ۰] هوالمحبوب

در کوچه چو غربت علی را دیدم

پروانه صفت به دور او گردیدم □▪

قنغذ چو بدید همت و عزم مرا □▪

بنمود جفایی که به خود پیچیدم □▪

[۱۷:۰۸ ۱,۲۰, ۳۰, ۰۱]، هوالمحسوب

استاد_شهید_مرتضی_مطهری#

نوشته‌اند: «ما زالتْ بَعْدَ ابیها مُعَصَّبَةً الرَّأْسِ، نَاحِلَةً الْجِسْمِ، بَاكِیَةً الْعَیْنِ، ◆

:مُنْهَدَةً الرُّكْنَ». زهرا را بعد از پدر ندیدند که

هیچ وقت عصابه‌ای را که به سر بسته بود از سر باز کند □▪

- روز به روز زهرا لاغرتر و ناتوانتر می شد □
- بعد از پدر همیشه زهرا را با چشمی گریان دیدند □
- مُنْهَدَّةُ الرُّكْنِ «این جمله معنی عجیبی دارد» □

[۲۲: ۲۰، ۲۰، ۱، ۳۰، ۰]، هوالمحبوب

ایشان به مصداق آیه تطهیر از هر گونه رجس و پلیدی و گناهی مصون و
معصوم هستند

سوره احزاب آیه 33

@GhararGahShayeat

و ایثار و از خود گذشتگی ایشان به حدی بود که یک سوره در شان □ 6
ایشان نازل شد
سوره انسان

الکافی ج 2 ص 283

تفسیر کشاف ج 4 ص 670

ومصداق خیر کثیری قلمداد شده است که خداوند به پیامبر گرامی  داده است

سوره کوثر

تفسیر فخر رازی ج 32 ص 124

وهیچکس مانند او عبادت پرودگار را نمی کرد وعابد ترین مردم  بود

علل الشرایع، ج 1 ص 181

بحار الانوار ج 43 ص 85

عوالم العلوم ج 11 ص 277 به بعد

و زهد و ایثار ایشان به قدری بود که هر چه داشت را در راه پرودگار □□ 9

انفاق می کرد

الصواعق، ص 109

مسند احمد ج 3 ص 150

بحار الانوار ج 43 ص 81

واز همه راستگو تر بود □□ 10

مناقب ال ابی طالب، ج 3 ص 341

ودارای معجزات متعددی بود □□ 1 □□ 1

عوالم العلوم، ج 11 ص 87 به بعد

بحار الانوار ج 43 ص 78

در المنثور، ذیل ایه 37 ال عمران

@GhararGahShayeat

و در حسن خلق و فضایل اخلاقی کسی به پای ایشان نمی رسید 100 200

عوالم العلوم ج 11 ص 243 به بعد

بحار الانوار ج 43 ص 146 باب 6

مناقب فراوان دیگر که جهت آگاهی رجوع شود به کتاب عوالم

العلوم، مرحوم بحرانی، ج 11 ص 17 به بعد

این بود که ایشان را به الگو و اسوه برای بشریت تبدیل نمود و 100 300

امامان از دامن ایشان به دنیا آمدند تا بشریت را به نور و روشنایی

هدایت کنند.

[۴۰:۲۰، ۲۰، ۱، ۳۰، ۰] هوالمحبوب

امام صادق علیه السلام که فرمودند: سبب شهادت مادر ما ضربه ای بود
که قنغذ پسر عموی فلانی (عمر) به درب خانه زد

[۴۱:۲۰، ۲۰، ۱، ۳۰، ۰] هوالمحبوب

علت #قبر_مخفی و دفن شبانه #حضرت_زهرا(س) از زبان استاد
#:شهید_مطهری

زهرا (س) برای اینکه #تاریخ لوث نشود فرمود: #علی جان، مرا #
شب دفن کن، [تا] لااقل این علامت استفهام در تاریخ بماند: #پیغمبر یک
#دختر که بیشتر نداشت؛ چرا باید این یک دختر شبانه دفن بشود و چرا
باید قبرش #مجهول بماند؟! این بزرگترین سیاستی است که زهرای
مرضیه اعمال کرد که این در را به روی تاریخ باز بگذارد که بعد از هزار
سال هم که شده بیایند و بگویند: سبحان الله! چرا دختر پیغمبر را در

شب دفن کنند و چرا اصلاً محل قبرش مجهول بماند و کسی نداند زهرا
!را در کجا دفن کرده‌اند؟

[۴۳:۲۰، ۲۰، ۱، ۳۰، ۰]، هوالمحبوب

:سلیم بن قیس هلالی در این باره می‌نویسد

هنگامی که فاطمه(س) صدا زد: «یا رسول الله، ابوبکر و عمر با
بازماندگان چه بد رفتار می‌کنند!» ناگهان علی علیه السلام ظاهر گردید
و بر عمر چیره شد و گریبان او را گرفت و او را به شدت کشید و بر
زمین زد و بر بینی و گردنش کوبید و خواست او را بکشد؛ ولی به یاد
سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و وصیتی که به او کرده بود افتاد، فرمود:
ای پسر صهاک! قسم به آنکه محمد را به پیامبری مبعوث نمود، اگر نبود
نوشته ای پیشین از جانب خدا و اگر نبود عهده‌ای که پیامبر با من بسته
است، می دانستی که تو نمی توانی به خانه من داخل شوی» (ج ۲ ص ۵۸۶)

[۴۵:۲۰، ۲۰، ۱، ۳۰، ۰]، هوالمحبوب

جاحظ می گوید: عمر در روز بیعت ... فریاد می کشید: بسوزانید خانه
اش را با هر کسی که در آن خانه است! در حالی که در آن خانه کسی
جز علی و فاطمه و حسن و حسین و زینب نبود! (الشهرستانی، الملل
والنحل: 57/1)

[۴۸: ۲۰، ۲۰، ۱، ۳۰، ۰]، هوالمحبوب

اشعث بن قیس روزی در اعتراض به سخنان حضرت گفت: ای پسر  ۲
ابوطالب! چرا هنگامی که افرادی ... با ابوبکر بیعت کردند، ننگیدی و
شمشیر نزدی؟ و از هنگامی که به عراق آمده ای در هر سخن و خطبه
ای که با ما داشته ای نبوده که در پایان آن پیش از به زیر آمدن از منبر
نگویی که: «به خدا سوگند! من از خود مردم به آنان سزاوارترم، از پگاه
درگذشت رسول خدا هماره به من ستم شده است»؛ پس چرا در دفاع از
!حقت شمشیر نزدی؟

علی علیه السلام فرمود: ای پسر قیس! گفתי و حال پاسخ را بشنو؛ این
ترس و فرار از مرگ نبود که مرا از آن بازداشت، من بیش از هر کسی

می دانم که آنچه نزد خداوند است برایم از دنیا و آنچه در آن است بهتر می باشد [و از این رو مشتاق شهادتم]؛ ولی آنچه مرا از شمشیر کشیدن بازداشت وصیت و پیمان رسول خدا با من بود... فرمود: «اگر یارانی یافتی با آنان جهاد کن و اگر نیافتی دست نگهدار و خون خویش حفظ کن تا که برای برپایی دین و کتاب خدا و سنت من یارانی بیابی»... رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا خبر داد که من نسبت به او مانند هارونم نسبت به موسی، و اندکی پس از حضرتش سرنوشت امت همانند هارون و پیروانش و گوساله و گوساله پرستان خواهد شد... و من ترسیدم که برادرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من چنین گوید که: چرا میان امت پراکندگی افکندی و وصیتم را به کار نبستی؟ به تو گفتم که اگر یارانی نیافتی دست نگهداری و خون خود و اهل بیت و... پیروانت را حفظ کنی؟

الهلالی، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ص 666؛ بحار الأنوار، ج 29، ص (

) 468

[۱۰:۲۱، ۲۰، ۱، ۳۰]، هوالمحبوب

[Photo]

[۲۶:۲۱، ۲۰، ۱، ۳۰]، هوالمحبوب

یا فاطمه من عقده ی دل وا نکردم

گشتم ولی قبر تو را پیدا نکردم

چشم انتظارم #مهدی بیاید

تا تربت رو پیدا نمایم

[۴۲:۱۴، ۲۰، ۱، ۳۱]، هوالمحبوب

در کتاب الاحتجاج آمده است که امام حسن(ع) در گفتگویی تویخ آمیز

با مغیره به او فرمود: تو بودی که فاطمه(س) را چنان زدی که مجروح

[۸]. شد و فرزندی که در شکم داشت، (محسن بن علی(ع)) سقط کرد

[۱۹:۵۱ ۳۱,۰۱,۲۰], هوالمحبوب

جوینی از بزرگان اهل سنت از پیامبر گرامی نقل می کند که فرمود ؛

هرگاه فاطمه را می بینم به یاد مصیبت هایی که پس از من بر او وارد «
میشود می افتم و گویی که من خود شاهد آن اتفاقات هستم و می بینم
که ذلت به خانه او وارد شده و حرمتش را هتک نموده و حق او را غصب
«و ارث او را منع و پهلویش را شکسته و جنین او را سقط نموده اند

فرائد السمطين، ج 2 ص 34 و 35

[۱۹:۵۳ ۳۱,۰۱,۲۰], هوالمحبوب

علمای اهل سنت نقل می کنند ؛

« علی ، فاطمه را بر الاغی سوار کرد و دست دو فرزندش حسن و حسین را گرفت و به در خانه اهل بدر برد و حق خویش را به آنها یاد آوری کرد و طلب کمک نمود . تنها چهل و چهار نفر جواب مثبت دادند . امام دستور داد صبح هنگام با سرهای تراشیده و اسلحه برای بیعت با ایشان تا حد مرگ حاضر گردند ، سپیده صبح که دمید تنها چهار نفر حاضر شدند ، سلمان ، ابوذر ، مقدار ، زبیر »

شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ج 11 ص 14 (به نقل از سوالات ما  ، حسین تهرانی ، ص 92)

و یا علامه مجلسی نقل می کند ؛ !

« علی فاطمه را بر الاغی سوار کرد و چهل صبح به در خانه مهاجرین و انصار به همراه حسنین رفت ، و فاطمه می گفت که ای گروه مهاجرین و انصار ، خدا و دختر پیامبرتان را یاری کنید ، چرا که با رسول خدا بیعت

کرده بودید که همانطور که از خود و خانواده خود دفاع می کنید ، از
پیامبر و ذریه او هم دفاع کنید ، به بیعت خود با رسول خدا وفا کنید ، اما
« هیچکس او را یاری و اجابت و نصرت نکرد

بحار الانوار ج 29 ص 191

[۵۵: ۱۹، ۲۰، ۳۱]، هوالمحسوب

فاطمه زهرا سلام الله علیها در کنار مدفن پیامبر گرامی می فرمود ؛

پدر جان ، بعد از تو، یکه و تنها شدم، حیران و محروم مانده ام، صدایم «
به خاموشی گرایید، و پشتم شکست، و آب گوارای زندگی در کامم تلخ
شد. کسی که خاک پاک قبر پیامبر را ببوید سزاوار است تا پایان عمر
هیچ عطری را نبوید.

بعد از تو ای پدر آن قدر مصائب بر من فرو ریخت که اگر بر روزهای
 « روشن می ریخت به صورت شب‌های تیره و تاریک می آمد

مناقب ابن شهر آشوب ، ج 1 ص 242

[۳۲: ۲۰، ۲۰، ۲۰، ۰۱]، هوالمحبوب

غسل فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و وداع حسنین (علیهما السلام) با مادر

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاللَّهِ لَقَدْ أَخَذْتُ فِي أَمْرِهَا وَغَسَلْتُهَا فِي قَمِيصِهَا □ ■
 وَلَمْ أَكْشِفْهُ عَنْهَا فَوَاللَّهِ لَقَدْ كَانَتْ مَيْمُونَةً طَاهِرَةً مُطَهَّرَةً ثُمَّ حَنَطْتُهَا مِنْ
 فَضْلِهِ حَنُوطِ رَسُولِ اللَّهِ وَكَفَّنْتُهَا وَأَدْرَجْتُهَا فِي أَكْفَانِهَا فَلَمَّا هَمَمْتُ أَنْ
 أَغْقِدَ الرِّدَاءَ نَادَيْتُ يَا أُمَّ كُلُّثُومُ يَا زَيْنَبُ يَا سَكِينَةُ يَا فَضَّةُ يَا حَسَنُ يَا
 حُسَيْنُ هَلُمُّوا تَزَوَّدُوا مِنْ أُمَّكُمْ فَهَذَا الْفِرَاقُ وَاللِّقَاءُ فِي الْجَنَّةِ فَأَقْبَلَ الْحَسَنُ
 وَالْحُسَيْنُ وَهُمَا يُنَادِيَانِ وَاحْشَرَتَا لَا تَنْطَفِئُ أَبَدًا مِنْ فَقْدِ جَدِّنَا مُحَمَّدٍ
 الْمُصْطَفَى وَ أُمَّنَا فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ يَا أُمَّ الْحَسَنِ يَا أُمَّ الْحُسَيْنِ إِذَا لَقِيتِ جَدَّنَا

مُحَمَّدًا الْمُصْطَفَى فَأَقْرَبِيهِ مِنَّا السَّلَامَ وَ قَوْلِي لَهُ إِنَّا قَدْ بَقِينَا بَعْدَكَ يَتِيمَيْنِ
 فِي دَارِ الدُّنْيَا فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ أَنَّهَا قَدْ حَنَّتْ وَ أَنْتَ وَ
 مَدَّتْ يَدَيْهَا وَ ضَمَّتْهُمَا إِلَى صَدْرِهَا مَلِيًّا وَ إِذَا بِهَا تَفٍّ مِنَ السَّمَاءِ يُنَادِي يَا أَبَا
 الْحَسَنِ ارْفَعُوهَا عَنْهَا فَلَقَدْ أَبْكِيَا وَ اللَّهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ فَقَدْ اشْتَقَ الْحَبِيبُ
 إِلَى الْمَحْبُوبِ. قَالَ فَارْفَعْتُهُمَا عَنْ صَدْرِهَا وَ جَعَلْتُ أَعْقِدُ الرِّدَاءَ وَ أَنَا أَنْشِدُ
 بِهَذِهِ الْأَبْيَاتِ

فِرَاقُكَ أَعْظَمُ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي وَ فَقْدُكَ فَاطِمَةُ أَذْهَى الثُّكُولِ
 سَأَبْكِي حَسْرَةً وَ أَنْوَحُ شَجْوًا عَلَى خَلٍّ مَضَى أَسْنَى سَبِيلِ
 أَلَا يَا عَيْنَ جُودِي وَ أَسْعِدِيْنِي فَحُزْنِي دَائِمٌ أَبْكِي خَلِيلِي

- حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: من متصدی امر غسل □ ■
 آن بانو شدم و بدن وی را از زیر پیراهن غسل دادم، به خداوند سوگند
 که بدن فاطمه زهرا سلام الله علیها پاک و مطهر بود، آنگاه بدن مقدس او
 را از باقیمانده حنوط پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم حنوط
 کردم، سپس پیکر مبارکش را در میان کفنهاش جای دادم و چون

تصمیم گرفتم کفن او را گره بزدم، صدا زدم: ای امّ کلثوم، زینب، سکینه، فضّه، حسن و حسین! بیایید و مادر خود را برای آخرین بار ببینید، روز فراق آمد و ملاقات شما در بهشت خواهد بود. حسن و حسین علیهما السلام در حالی آمدند که فریاد می زدند: آه از این حسرتی که هیچ وقت به علّت از دست دادن جدّمان، پیامبر خدا و مادرمان، فاطمه زهرا از بین نخواهد رفت. ای مادر حسن و حسین! هنگامی که جدّ ما حضرت محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلّم را ملاقات نمودی سلام ما را به آن حضرت برسان و به آن بزرگوار بگو: ما بعد از تو در دار دنیا یتیم ماندیم! حضرت علی علیه السلام می فرماید: من خداوند را شاهد می گیرم که فاطمه زهرا آه و ناله کرد، دستهای خود را دراز نمود و حسنین را چند لحظه ای به سینه خود چسبانید. ناگاه هاتفی از آسمان ندا در داد: ای ابو الحسن! حسن و حسین را از روی سینه فاطمه بردار، به خداوند سوگند که ملائکه آسمانها را گریان کردند، زیرا دوست مشتاق لقای دوست است.

حضرت امیر علیه السلام می فرماید: من حسنین را از روی سینه زهرا برداشتم و در حال بستن بندهای کفن این اشعار را سرودم: مفارقت تو برایم بزرگترین امور است، و از دست دادن تو سخت ترین مصیبت. من برای حسرت و غم آن کسی گریه و ناله می کنم که بهترین راه را برای مرگ پیمود. ای چشم من! با من مساعدت و همراهی کن که محزون دائمی هستم و برای دوست خودم گریانم.

بحار الأنوار ، علامه مجلسی، ج 43، ص: 179

[۳۳: ۲۰، ۲۰، ۲۰، ۰۱]، هوالمحسوب

حال امیرالمومنین علیه السلام هنگام دفن حضرت زهرا(سلام الله علیها)

ثقه الاسلام "کلینی" از محدثان بزرگ شیعه آورده است که ■ □

■ □ چون حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) از دنیا رفت، امیرالمؤمنین
وی را پنهان به خاک سپرد و آثار قبر را از میان برد

■ □ آنگاه که دفن پایان یافت و دست‌ها را از خاک قبر تکان داد، اندوه
چون سیلی بر او هجوم آورد و اشک‌ها بر صورت مبارک فرو ریخت

ناچار به قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) روی کرده، همه دردی که بر
دلش می‌گذاشت را با ایشان در میان نهاد و گفت:

یا رسول الله! سلام من و سلام دخترت فاطمه بر تو باد؛ همان دخترت که
حبیبه و نور خوابیده است و خداوند خواست که به سرعت به تو ملحق
شود.

یا رسول الله! از فراق دختر برگزیده تو صبر و شکیبایی بر مصیبت، سنت
بازمانده از خود شماست

من تو را به دست خود به قبر نهاده و به خاک سپردم، در حالی که سر

شما بر روی سینه من بود، جان سپردی

در قرآن بهترین سخن آمده

«انا لله و انا اليه راجعون»

یا رسول الله! آن امانتی که به من سپرده شده بود، باز پس گرفته شد

و زهرا از دست من رفت و نزد تو آرמיד

یا رسول الله! چقدر این آسمان نیلگون و زمین تیره در نظر من زشت

شده است. غم و اندوه من، ابدی و ماندگار شده است و شب من با

بی خوابی می گذرد

این غم از قلب من خارج نمی شود تا زمانی که خداوند مرا در آن

خانه ای که تو در آن هستی، وارد نماید

چه زود بود که بین ما جدایی افتد. از این فراق تنها به خدا شکایت

می برم

دخترت به زودی تو را از اینکه امت تو پشت به پشت هم دادند تا □ ▪
!حق او را پایمال نمایند، آگاه خواهد کرد

سرگذشت او را با اصرار جویا شو و گزارش حال را از وی بخواه! زیرا □ ▪
چه بسیار غم و غصه‌هایی که در دل او جمع شده بودند و او در دنیا راهی
برای گفتن آن نیافت. اما او آنها را برای تو خواهد گفت و خداوند که
بهترین حکم‌کنندگان است، داوری خواهد کرد

یا رسول‌الله! صلوات خدا بر تو و سلام و خشنودی خدا بر فاطمه اطهر ﷺ
باد.

کافی، کلینی، محمد بن یعقوب، ج 1، ص 58، امالی مفید

برگرفته از کتاب دختر پیامبر، نوشته محمد علی جاودان

[۳۳: ۲۰، ۲۰، ۲، ۰۱]، هوالمحبوب

آثار تسبیحات حضرت زهرا (س)

جلوگیری از تیره بختی □ ♦

امام صادق علیه السلام فرمود ﷺ

ما کودکان خود را همان گونه که به نماز فرمان می دهیم، به تسبیح حضرت زهرا (س) نیز امر می کنیم. پس بر این ذکر مداومت کن؛ زیرا هر بنده ای بر آن مداومت کند، تیره بخت نمی شود.

خشنودی خداوند، دوری کردن شیطان □ ♦

امام باقر علیه السلام فرمود ﷺ

هر کس تسبیح حضرت زهرا را بگوید، سپس طلب آمرزش کند،
آمرزیده خواهد شد. این تسبیح به زبان یک صد مرتبه است، ولی در
میزان عمل یک هزار تسبیح به حساب می آید و شیطان را دور و خداوند
«رحمان را خوشنود می سازد»

آمرزش گناهان □ ◆

امام صادق علیه السلام نیز به فضیلت تسبیح بعد از نمازهای واجب ﷺ
چنین اشاره کرد: هر کس بعد از نماز واجب تسبیحات حضرت زهرا (س)
را بجا آورد قبل از اینکه پای راست را از بالای پای چپ بردارد، جمیع
«گناهانش آمرزیده می شود»

و در حدیثی دیگر فرمود

کسی که تسبیح فاطمه زهرا(س) را بگوید خدا را به ذکر کثیر یاد کرده
است.»

بعد از هر نماز

اللَّهُ أَكْبَرُ « ۳۴ بار »

الْحَمْدُ لِلَّهِ « ۳۳ بار »

سُبْحَانَ اللَّهِ « ۳۳ بار »

منبع: 

کافی ج ۳ ص ۳۴۳

معانی الاخبار ص ۱۹۳

[۳۵: ۲۰، ۲۰، ۲، ۰۱، ۰]، هوالمحسوب

هنگام روزه حضرت زهرا(س) بیش از همه گریان می شدند

امام سه روز در #فاطمیه دوم برای حضرت زهرا(س) مجلس روزه □▪ ایشان به ذکر مصیبت فاطمه زهرا حساسیت خاصی داشتند و می گرفتند هنگامی که از #حضرت_زهرا(س) و #سیدالشهدا(ع) نام برده می شد. بیش از همه گریان می شدند.

حجة الاسلام و المسلمین محمد #کوثری - پا به پای آفتاب - ج ۴ -  ص ۱۲۳

[۴۹: ۲۰، ۲۰، ۲۰، ۰۱]، هوالمحبوب

کنیه های حضرت فاطمه سلام الله علیها

دختر گرامی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) دارای چند کنیه □ □

بوده اند که از آن جمله می توان به این موارد اشاره نمود

ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد: کنیه های حضرت فاطمه عبارتند

از:

امّ الحسن، امّ الحسین، امّ المحسن، امّ الائمه و امّ اییها. المناقب لابن
شهر آشوب كُنَاهَا أُمُّ الْحَسَنِ وَ أُمُّ الْحُسَيْنِ وَ أُمُّ الْمُحَسِّنِ وَ أُمُّ الْأَئِمَّةِ وَ أُمُّ
(1). أَيْيَهَا

✓ بسیاری از دانشمندان اهل سنت و تمامی دانشمندان شیعه اتفاق نظر دارند که پیامبر خدا(ص) فاطمه(س) را به کنیه «ام اییها» یعنی «مادر پدر» ملقب کرد. ابن اثیر در «اسد الغابه» و ابن عبد البر در «استیعاب»، طبرانی در «معجم الکبیر»، ذهبی در «الکاشف» می نویسند: کنیه فاطمه «ام اییها» بوده است.

✓ علامه مجلسی به نقل از کتاب مقاتل الطالبیین با اسنادی از حضرت امام باقر (علیه السلام) روایت کرده است که حضرت فرمودند

(2). أَنْ فَاطِمَةَ (عَلَيْهَا السَّلَام) كَانَتْ تُكْنَى أُمَّ أَيْيَهَا

همانا کنیه حضرت فاطمه (سلام الله علیها) «امّ اییها» بوده است

[۴۹: ۲۰، ۲۰، ۲۰، ۰۱، ۰۲، ۰۳]، هوالمحبوب

چرا به حضرت فاطمه (س) ام اییها می گویند؟

برخی از محققین، از معانی «أمّ» کمک گرفته و وجوهی را برای □ □ برای معنای این کنیه ذکر نموده اند و گفته اند یکی از معانی «أمّ» اصل و ریشه هر چیز است. حضرت فاطمه زهراء علیها السلام ریشه شجره طوبه نبوت است و برای تقویت سخن خود به روایت ذیل نیز تمسک جسته اند

قال الباقر علیه السلام: «أُمَّا الشَّجَرَةُ فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ۖ وَفَرْعُهَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَغُنْصُ الشَّجَرَةِ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَثَمَرُهَا أَوْلَادُهَا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَوَرَقُهَا شِيعَتُنَا» (1)

امام باقر علیه السلام فرمودند: درخت پاکی و طهارت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، که شاخه های آن علی علیه السلام، ریشه های آن فاطمه ی زهرا علیها السلام، میوه ی آن حسن و حسین و زینب و اُمّ کلثوم، شاخ و برگ این درخت شیعیان آنها می باشد

در روایت دیگر رسول خدا می فرماید ﷺ

«أَنَا شَجَرَةٌ، وَ فَاطِمَةُ أَصْلُهَا، وَ عَلِيٌّ لِقَاحُهَا، وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثَمَرُهَا»

(2)

پیامبر اکرم (ص) و سلم فرمودند: من درخت پاکی و فاطمه ریشه های آن و علی پیوند و ماده باروری آن و حسن و حسین میوه های این درختند.

✓ احتمال دیگر اینکه ممکن است به جهت اظهار محبت باشد و یا شاید به خاطر شفقت ها و دل سوزی ها فاطمه نسبت به پدر، به «ام اییها» ملقب گردید چرا که در دوره غربت اسلام، حضرت با پدرش رفتاری داشت همانند رفتار مادر به فرزند (2) و پیامبر (ص) نیز بسیار به دخترش علاقه

مند بود، همانند رفتار فرزند نسبت به مادر. این گونه ابراز عواطف دو
سویه، همانند ابراز عواطف مادر و فرزند است.

فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۲۰۵ از «مجمع (1)
البحرین» ماده شجر

احقاق الحق، ج ۹، ص ۱۵۲ (2)

[۵۸:۲۰، ۲۰، ۲، ۰۱، ۰]، هوالمحبوب

رتبه فاطمه(س) در بین زنان عالم

امام صادق(ع) در تعبیری از مقام ایشان می فرمایند ﷺ

فَاطِمَةُ كَوَكَبٌ دُرِّيٌّ بَيْنَ نِسَاءِ أَهْلِ الدُّنْيَا؛» ﷺ

فاطمه (س) اختری تابناک در میان زنان دنیاست

الکافی، ج 1، ص 195

[۱۴:۲۹ ۰۳،۰۲،۲۰]، هوالمحبوب

ده است؟

در علل الشرایع، شیخ صدوق در ذیل بابی، علت نامیده شدن □ ۱/۴ حضرت فاطمه (سلام الله علیها) به «محدثه»، را با ذکر حدیثی از حضرت امام صادق (علیه السلام) آورده است:

احمد بن حسن قطان با اسنادی از اسحاق بن جعفر بن محمد بن ۵ عیسی بن زید بن علی نقل می کند از حضرت ابا عبد الله (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: فاطمه (سلام الله علیها) را به این خاطر «محدثه»

نامیدند که فرشتگان از آسمان فرود می آمدند و آن حضرت را می خواندند همان طوری که مریم دختر عمران را صدا می زدند،

باری فرشتگان می گفتند: ای فاطمه «خداوند تو را برگزیده و پاک ﷺ ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است. (سوره مبارکه آل عمران، آیه ۴۲)» ای فاطمه «برای پروردگار خود خضوع کن و سجده به جای آور و با رکوع کنندگان، رکوع کن.» و بدین ترتیب حضرتش با آنها سخن می گفت و آنها نیز با حضرتش حدیث و سخن می گفتند

شبیه حضرت فاطمه (سلام الله علیها) به فرشتگان فرمودند: مگر ❀
مریم بنت عمران بر تمام زنان عالم برتری ندارد؟ فرشتگان گفتند:
مریم بانو و سرور زنان عالم خودش بود و خداوند عزّ و جلّ تو را بانو و
سرور زنان عالم خودت و عالم مریم قرار داده است و بدین ترتیب تو
سرور تمام زنان عالم از اوّلین تا آخرین هستی

متن روایت □

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السُّكَّرِيُّ ۝
 عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا شُعَيْبُ بْنُ وَاقِدٍ قَالَ حَدَّثَنِي
 إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ
 اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ (سلام الله عليها) مُحَدَّثَةً لِأَنَّ
 الْمَلَائِكَةَ كَانَتْ تَهْبِطُ مِنَ السَّمَاءِ فَتُنَادِيهَا كَمَا تُنَادِي مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ
 فَتَقُولُ يَا فَاطِمَةُ اللَّهُ «اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» يَا
 فَاطِمَةُ «أَقْنَتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» فَتُحَدِّثُهُمْ وَ
 يُحَدِّثُونَهَا فَقَالَتْ لَهُمْ ذَاتَ لَيْلَةٍ أَلَيْسَتْ الْمُفَضَّلَةُ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مَرْيَمَ
 بِنْتَ عِمْرَانَ؟ فَقَالُوا إِنَّ مَرْيَمَ كَانَتْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ عَالَمِهَا وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
 جَعَلَكَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ عَالَمِكِ وَعَالَمِهَا وَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ

علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۸۲

[۱۴:۳۰ ۰۲،۲۰،۰۳]، هوالمحبوب

بدترین امت

فاطمه زهرا سلام الله علیها فرمود که پیامبر (ص) فرمود ﷺ

بدترین امت من کسانی هستند که از انواع نعمتها تغذیه می کنند و
خوراکی های رنگارنگ می خورند، و لباسهای گوناگون می پوشند، و هر
چه بخواهند می گویند.

عَنْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ (عَلَيْهَا السَّلَام) قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ ﷺ)
وآله وسلم)، شِرَارُ أُمَّتِي الَّذِينَ غَدُّوا بِالنَّعِيمِ، الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَلْوَانَ الطَّعَامِ، وَ
يَلْبَسُونَ أَلْوَانَ الثِّيَابِ وَ يَتَشَدَّقُونَ فِي الْكَلَامِ

مسند فاطمه الزهراء، ص ۷۰ 

[۱۴:۲۴ ۰۲,۲۰,۰۴], هوالمحبوب

برمدار عشق ❀ ❀ ❀

♥ السلام علیک یا فاطمه الزهرا ♥

فاطمه زیباترین واژه هاست 🕯

فاطمه ناموس شاه لافتی است 🕯

فاطمی بودن تشیع بودن است 🕯

فاطمه راه علی پیمودن است 🕯

فاطمه آلاله آلاله هاست 🕯

فاطمه سوز و گداز ناله هاست 🕯

فاطمه گنجینه ای از خاتم است 🕯

فاطمه چشم و چراغ عالم است 

فاطمه روح علی جان علیست 

فاطمه هم عهد و پیمان علیست 

فاطمه تفسیر یاسین است و بس 

باغ هستی را گل آذین است و بس 

فاطمه سبزینه سبزینه هاست 

فاطمه آوای وای سینه هاست 

نی توان گفتن زنی مانند اوست 

قلب احمد از ازل پیوند اوست 

فاطمه از هر پلیدی عاری است 

فاطمه فرهنگی از بیداری است 

فاطمه یعنی زمین یعنی زمان 

فاطمه یعنی حدیث قدسیان 

فاطمه یعنی ثریا تا سمک 

فاطمه یعنی مدینه تا فدک 

فاطمه دریای عصمت را در است 

فاطمه جامی است کز کوثر پراست 

فاطمه راز هزاران رازهاست 

فاطمه خود برترین اعجازهاست 

کعبه را آینه روی فاطمه است 

پنج تن را آبروی فاطمه است 

فاطمه یک یادبود ماندنی است 

فاطمه تنها سرود خواندنی است 

فاطمه علامه ساز مکتب است 

فاطمه آموزگار زینب است 

فاطمه رمز تماس با خداست 

فاطمه تاج عروسان سماست 

زندگینامه
چهارده معصوم علیهم السلام

امام حسن مجتبی (ع)

میلاد آن حضرت در شب نیمه رمضان سال سوم هجری در شهر مدینه بوده است . در سن سی و هفت سالگی به مقام امامت رسیدند و بعد از ده سال امامت ، در سن چهل و هفت سالگی به دست عوامل معاویه به شهادت رسیدند . مرقد مطهرش در قبرستان بقیع مدینه است .

القاب آن جناب : مجتبی ، سبط ، سید ، امین ، حجت ، برّ ، نقی و زکی است . کنیه آن حضرت ابامحمد بوده است .

امام سجاد علیه السلام فرمود : وقتی امام حسن (ع) لیه السلام متولد شد ، فاطمه علیها السلام به علی علیه السلام فرمود : نامی برای این کودک انتخاب کن ! علی علیه السلام فرمود : من قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را نمی کنم . سپس کودک را به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بردند و خواهش کردند که اسمی بر او بگذارد . حضرت فرمود : من در نامگذاری این کودک بر خدا سبقت نمی گیرم . در این هنگام وحی نازل

شد و جبرئیل سلام خدا را ابلاغ کرده و گفت : خدا می فرماید : علی بن ابیطالب برای تو مانند هارون برای موسی علیه السلام است . نام پسر هارون را که شُبَّر است بر او بگذار . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : لغت من عربی است ؟ جبرئیل گفت : عربی شُبَّر ، حسن است . پس نام حسن را بر این کودک گذاشتند .⁽¹⁾

(1) ستارگان درخشان

ویژگیهای اخلاقی امام حسن مجتبی(ع)

عبادت

امام صادق (ع) در بیان حال معنوی ایشان می فرمود: امام مجتبی (ع) عابدترین مردم زمان خود بود. بسیار حج به صورت پیاده و گاه با پای برهنه به جای می آورد. همیشه او را در حال گفتن ذکر می دیدند و هر گاه آیه «یا ایها الذین آمنوا» را می شنید، پاسخ می گفت

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ»

[1] (خداوند! گوش به فرمان توام.)

آن امام همواره در قنوت نمازش، بسیار دعا می کرد و خدا را این گونه می خواند: «ای پناهگاه درماندگان! فهمها در درک تو حیران و دانشها در برابر تو ناتوان و نارساست. تو پروردگار زنده و قیومی که جاودانه است. تو خود می بینی آنچه را که می دانی و در آن کار، دانا و بردبار هستی. تو بر آشکار ساختن هر پنهان، قدرت داری و می توانی از انجام هر کاری جلوگیری کنی؛ بدون آنکه در تنگنا واقع شوی. بازگشت همه چیز به سوی توست؛ همان سان که آغاز آن از خواست تو سرچشمه می گیرد. تو آگاهی از آنچه در سینه ها پنهان می دارند. آنچه را خواسته ای اجرا شده است. آنچه را در خزانه غیب خودت بوده بر عقلها واداشته ای تا هر که نابود شود، از روی دلیل آن کار نابود شود و هر که زنده شود، از روی دلیل زنده شود. به راستی که تو شنوا و دانایی و یکتا و بینایی

بارخدایا! تو خود می دانی که من از تلاش خود فروگذار نکرده ام تا هنگامی که برش تیغم از میان رفت و تنها شدم. در آن وقت از گذشتگان خودم پیروی کردم (صبر کردم) تا جلوی این دشمن سرکش و ریختن خون شیعیان را بگیرم تا اینکه حفظ کردم آنچه را اولیای من حفظ کردند. خشم خود را فرو بردم و به خواسته آنها تن در دادم. به راهی رفتم که می خواستند و هیچ نگفتم تا یاری تو فرا برسد که تو تنها یاور حق و بهترین پشتیبان آن هستی؛ گرچه این یاری تأخیر افتد و [2]» نابود شدن دشمن اندکی به درازا کشد

ترس از خدا

هرگاه امام مجتبی (ع) وضو می گرفت، تمام بدنش از ترس خدا می لرزید و رنگ چهره اش زرد می شد. وقتی از او در این باره می پرسیدند، می فرمود: «بنده خدا باید وقتی برای بندگی به درگاه او، آماده [3]» می شود، از ترس او رنگش تغییر کند و اعضایش بلرزد

هرگاه برای نماز به مسجد می رفت، کنار در می ایستاد و این گونه
زمزمه می کرد

إِلَهِی ضَیْفُکَ بَبَابِکَ یَا مُحْسِنُ قَدْ أَتَاکَ الْمُسِیءُ فَتَجَاوَزْ عَنْ قَبِیحِ مَا
عِنْدِی بِجَمِیلٍ مَا عِنْدَکَ یَا کَرِیمُ؛

خدایا! مهمانت به درگاهت آمده است. ای نیکوکردار! بدکار به نزد [4]
تو آمده است. پس از زشتی و گناهی که نزد من است به زیبایی آنچه
«!نزد توست، درگذر؛ ای بخشاینده

امام صادق (ع) فرمود

كَانَ إِذَا ذَكَرَ الْمَوْتَ بَکَى وَ إِذَا ذَكَرَ الْقَبْرَ بَکَى وَ إِذَا ذَكَرَ الْبَعْثَ وَ النُّشُورَ
بَکَى وَ إِذَا ذَكَرَ الْمَمَرَّ عَلَى الصَّرَاطِ بَکَى وَ إِذَا ذَكَرَ الْعَرَضَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى

ذِكْرُهُ شَهَقَ شَهَقَةً يَغْشَى عَلَيْهِ مِنْهَا وَ كَانَ إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ تَرْتَعِدُ فَرَائِصُهُ
 بَيْنَ يَدَي رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَانَ إِذَا ذَكَرَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ اضْطَرَبَ اضْطِرَابَ
 السَّلِيمِ وَ سَأَلَ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَ تَعَوَّذَ بِهِ مِنَ النَّارِ؛

وقتی (امام حسن (ع)) به یاد مرگ می افتاد می گریست. هر گاه به [5]
 یاد قبر می افتاد، گریه می کرد. وقتی به یاد قیامت می افتاد، ناله می کرد،
 هر گاه به یاد گذشتن از [پل] صراط می افتاد، می گریست. هر گاه به یاد
 عرضه اعمال بر خداوند می افتاد، ناله ای می کرد و از هوش می رفت.
 وقتی به نماز می ایستاد، بدنش در مقابل پروردگارش می لرزید. هر گاه
 بهشت و دوزخ را به یاد می آورد، مانند مار گزیده، مضطرب می شد و از
 » .خدا بهشت را می خواست و از آتش جهنم به او پناه می برد

هنگامی که آثار مرگ در چهره اش آشکار شد، او را دیدند که می گرید.
 پرسیدند: «چرا می گریید؛ در حالی که مقام والایی نزد خدا و رسولش
 دارید و پیامبر (ص) آن سخنان والا گهر را درباره شما فرموده است؛

شما که بیست مرتبه پیاده، حج به جای آورده و سه بار همه داراییهای خود را در راه خدا تقسیم کرده اید؟» در پاسخ می فرمود:

إِنَّمَا أَبْكِي لِخَصَلَتَيْنِ: لِهَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَفِرَاقِ الْأَحِبَّةِ؛»

» به دو دلیل می گریم: از ترس روز قیامت و از دوری دوستانم [6]

همنشینی با قرآن

آن بزرگوار، صوتی زیبا در قرائت قرآن داشت و علوم قرآن را از کودکی به نیکی می دانست. همواره پیش از خوابیدن، سوره کهف را تلاوت می کرد و سپس می خوابید. گفته اند در دوران زندگانی پیامبر اکرم (ص)، شخصی وارد مسجد شد و از کسی درباره تفسیر شاهد و مشهود [7] پرسید؛ آن مرد پاسخ داد: «شاهد، روز جمعه است و مشهود،

روز عرفه. « از مرد دیگری پرسید؛ ولی او گفت: «شاهد روز جمعه و
» .مشهود روز عید قربان است

:سپس نزد کودکی رفت که گوشه مسجد نشسته بود. او پاسخ داد

أَمَّا الشَّاهِدُ فَمُحَمَّدٌ (ص) وَ أَمَّا الْمَشْهُودُ فَيَوْمُ الْقِيَامَةِ أَمَا سَمِعْتَهُ سُبْحَانَهُ «
يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا؛

شاهد محمد (ص) رسول خدا و مشهود روز قیامت است؛ مگر « [8]
نخوانده ای که خداوند [درباره رسولش] می فرماید: ای پیامبر! ما تو را
» . گواه و بشارتگر و هشدار دهنده فرستادیم

:و نیز درباره قیامت می فرماید

ذَلِك يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِك يَوْمٌ مَّشْهُودٌ»؛»

آن روز، روزی است که مردم را برای آن گرد می آورند و روزی « [9]
» .است که (جملگی در آن) حاضر می شوند

راوی داستان می گوید که پرسیدم: «فردی که اول پاسخ داد که بود؟»
گفتند: «ابن عباس. » پرسیدم: «دومی که بود؟» گفتند: «ابن عمر. » سپس
گفتم: «آن کودک که از همه بهتر و درست تر پاسخ داد که بود؟» گفتند:
[10]. «او حسن بن علی بن ابی طالب بود

آن امام بزرگوار در خانه ای تربیت یافته بود که کلام خدا پیوسته سخن
آغاز و انجام آن بود؛ در خانه ای که پدر آن نخستین گرد آورنده
قرآن و اهل خانواده بهترین عمل کنندگان به آیات آن بودند

مهربانی

مهربانی با بندگان خدا از ویژگیهای بارز ایشان بود. انس می گوید که روزی در محضر امام بودم. یکی از کنیزان ایشان با شاخه گلی در دست وارد شد و آن را به امام تقدیم کرد. حضرت گل را از او گرفت و با مهربانی فرمود: «برو تو آزادی!» من که از این رفتار حضرت شگفت زده بودم، گفتم: «ای فرزند رسول خدا! این کنیز، تنها یک شاخه گل به شما هدیه کرد، آن گاه شما او را آزاد می کنید؟!» امام در پاسخ فرمود: «خداوند بزرگ و مهربان به ما فرموده است: «وَ إِذَا حُیَّتُمْ بِتَحِیَّةٍ فَحَیُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهُ»؛ [11] هر کس به شما مهربانی کرد، دو برابر او را پاسخ گوئید. » سپس امام فرمود: «پاداش در برابر مهربانی او نیز آزادی اش بود [12]».

امام، همواره، مهربانی را با مهربانی پاسخ می گفت؛ حتی پاسخ وی در برابر نامهربانی نیز مهربانی بود؛ همچنان که نوشته اند، امام گوسفند زیبایی داشت که به آن علاقه نشان می داد. روزی دید گوسفند، خوابیده است و ناله می کند. جلوتر رفت و دید که پای آن را شکسته اند. امام از غلامش پرسید: «چه کسی پای این حیوان را شکسته است؟» غلام گفت: «من شکسته ام.» حضرت فرمود: «چرا چنین کردی؟» گفت: «برای اینکه تو را ناراحت کنم.» امام با تبسمی دلنشین فرمود: «ولی من در عوض، تو [13] را خوشنود می کنم و غلام را آزاد کرد

همچنین آورده اند، روزی امام، مشغول غذا خوردن بودند که سگی آمد و برابر حضرت ایستاد. حضرت، هر لقمه ای که می خوردند، یک لقمه نیز جلوی آن می انداختند. مردی پرسید: «ای فرزند رسول خدا! اجازه دهید این حیوان را دور کنم.» امام فرمود:

دَعَا إِنِّي لَأَسْتَخِييَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَكُونَ ذُو رُوحٍ يَنْظُرُ فِي وَجْهِی وَ «
أَنَا آكَلُ ثُمَّ لَا أُطْعَمُهُ؛

نه رهایش کنید! من از خدا شرم می کنم که جاندارى به صورت [14]
» .من نگاه کند و من در حال غذا خوردن باشم و به او غذا ندهم

گذشت

امام بسیار با گذشت و بزرگواری بود و از ستم دیگران چشم پوشی می
کرد. بارها پیش می آمد که واکنش حضرت به رفتار ناشایست دیگران،
سبب تغییر رویه فرد خطاکار می شد.

در همسایگی ایشان، خانواده ای یهودی می زیستند. دیوار خانه یهودی،
شکافی پیدا کرده بود و نجاست از منزل او به خانه امام نفوذ کرده بود.

فرد یهودی نیز از این جریان آگاهی نداشت تا اینکه روزی زن یهودی برای درخواست نیازی به خانه آن حضرت آمد و دید که شکاف دیوار سبب شده است که دیوار خانه امام نجس شود. بی درنگ، نزد شوهرش رفت و او را آگاه ساخت. مرد یهودی نزد حضرت آمد و از سهل انگاری خود پوزش خواست و از اینکه امام، در این مدت سکوت کرده و چیزی نگفته بود، شرمنده شد.

امام برای اینکه او بیش تر شرمنده نشود، فرمود: «از جدم رسول خدا (ص) شنیدم که به همسایه مهربانی کنید.» یهودی با دیدن گذشت، چشم پوشی و برخورد پسندیده ایشان به خانه اش برگشت، دست زن و بچه اش را گرفت و نزد امام آمد و از ایشان خواست تا آنان را به دین [15]. اسلام درآورد

پیشوایان پاک دین: به دلیل بهره مندی از ویژگی عصمت و دوری از
عصیان و اشتباه، برترین مربیان اخلاق برای انسان، به ویژه برای
دوستداران و پیروان خود به شمار می روند

همچنین داستان مشهوری است که درباره گذشت امام از بی ادبی مردی
شامی است. خود آن شخص می گوید که به مدینه رفته بودم. مردی را
دیدم که بر مرکبی گران قیمت سوار شده و لباسهای نفیسی پوشیده بود.
از شکوه او خوشم آمد. پرسیدم: «او که بود؟» گفتند: «حسن بن علی بن
ابی طالب.» وقتی نام علی را شنیدم، سینه ام دریایی از کینه و دشمنی
علیه او شد. به او حسادت کردم که چرا علی باید چنین فرزندی داشته
باشد؛ از اینرو، نزد او رفتم و با تندی گفتم: «تو پسر علی هستی؟»
فرمود: «آری! فرزند اویم.» سپس من تا توانستم به او و پدرش ناسزا
گفتم.

او صبر کرد تا سخنانم پایان یابد. سپس با خوشرویی از من پرسید: «به گمانم در این شهر غریبی. اگر به خانه نیازداری، به تو خانه می دهم. اگر به مال نیاز داری به تو ببخشم. اگر کمک دیگری می خواهی، بگو تا انجام دهم. شاید مرا با شخص دیگری اشتباه گرفته ای. اگر جایی می خواهی بروی تو را راهنمایی کنم و اگر بارت سنگین است، در آوردن آن به تو کمک کنم. اگر گرسنه ای سیرت کنم. اگر برهنه ای، تو را بپوشانم. اگر بارت را به خانه من بیاوری و تا وقتی در این شهر هستی، میهمان من باشی، خوشحال می شوم. منزل من بزرگ است و برای»
«آسایش تو فراهم است»

مرد شامی با دیدن این همه گذشت و مهربانی، اشک شرمساری می ریخت و می گفت: «گواهی می دهم که جانشین خدا بر زمینی و خدا بهتر می داند که بار رسالت را بر دوش چه کسی گذارد. تا اکنون تو و پدرت را بیش تر از همه مردم دشمن می داشتم؛ ولی اکنون شما دوست

«داشتنی ترین بندگان خدا نزد من هستید»

سپس آن مرد به خانه امام مجتبی (ع) رفت و تا وقتی در مدینه حضور داشت، میهمان حضرت بود. از آن پس، از بهترین دوستداران آن [16]. خاندان شد

گستره گذشت و مهرورزی امام، آن قدر پردامنه بود که قاتل او را هم در برگرفت؛ همچنان که عمر بن اسحاق می گوید که من و حسین (ع) در لحظه شهادت، نزد امام مجتبی (ع) بودیم که فرمود: «بارها به من زهر داده اند؛ ولی این بار تفاوت می کند؛ زیرا این بار، جگرم را قطعه قطعه کرده است.»

حسین (ع) با ناراحتی پرسید: «چه کسی شما را زهر داده است؟» فرمود: «از او چه می خواهی؟ می خواهی او بکشی؟ اگر آن کسی باشد که من

می دانم، خشم و عذاب خداوند بیش تر از تو خواهد بود. اگر هم او [17] «نباشد، دوست ندارم که برای من، بی گناهی گرفتار شود

فروتنی

امام مانند جدش رسول الله (ص) بدون هیچ تکبری روی زمین می نشست و با تهی دستان هم سفره می شد. روزی سواره از محلی می گذشت که دید گروهی از بینوایان روی زمین نشسته اند و مقداری نان را پیش خود گذارده اند و می خورند. وقتی امام حسن (ع) را دیدند، به ایشان تعارف کردند و حضرت را سر سفره خویش خواندند. امام از مرکب خویش پیاده شد و این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّهُ لَا يَحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ»؛ «خداوند خود بزرگ بینان را دوست نمی دارد (نحل / 23)». «سپس سر سفره آنان نشست و مشغول خوردن شد. وقتی همگی سیر شدند، امام آنها را به منزل خود فرا خواند و از آنان پذیرایی فرمود و به [18]. آنان پوشاک هدیه کرد

آن حضرت همواره دیگران را نیز بر خود مقدم می داشت و پیوسته با احترام و فروتنی با مردم برخورد می کرد. روزی ایشان در مکانی نشسته بود. برخاست که برود؛ ولی در این لحظه، پیرمرد فقیری وارد شد. امام به او خوشامد گفت و برای ادای احترام و فروتنی به او، فرمود: «ای مرد! وقتی وارد شدی که ما می خواستیم برویم. آیا به ما اجازه رفتن می دهی؟»

[19] «و مرد فقیر عرض کرد: «بله، ای پسر رسول خدا

امام، همواره، مهربانی را با مهربانی پاسخ می گفت؛ حتی پاسخ وی در برابر نامهربانی نیز مهربانی بود

میهمان نوازی

آن گرامی، همواره از میهمانان پذیرایی می کرد. گاه از اشخاصی پذیرایی می کرد که حتی آنان را نمی شناخت؛ به ویژه، امام به پذیرایی از بینوایان علاقه زیادی داشت، آنان را به خانه خود می برد و به گرمی [20]. پذیرایی می کرد و به آنها لباس و مال می بخشید

در سفری که امام حسن (ع) همراه امام حسین (ع) و عبدالله بن جعفر به حج می رفتند، شتری که بار آذوقه بر آن بود، گم شد و آنها در میانه راه، گرسنه و تشنه ماندند. در این هنگام، متوجه خیمه ای شدند که در آن پیرزنی تنها زندگی می کرد. از او آب و غذا خواستند. پیرزن نیز که انسان مهربان و میهمان نوازی بود، تنها گوسفندی را که داشت دوشید و گفت: «برای غذا نیز آن را ذبح کنید تا برای شما غذایی آماده کنم.» امام نیز آن گوسفند را ذبح کرد و زن از آن، غذایی برای ایشان درست کرد.

آنان غذا را خوردند و پس از صرف غذا از وی تشکر کردند و گفتند: «ما افرادی از قریش هستیم که به حج می رویم. اگر به مدینه آمدی نزد ما بیا تا میهمان نوازی ات را جبران کنیم.» سپس از زن خداحافظی کردند و به راه خویش ادامه دادند. شب هنگام، شوهر زن به خیمه اش آمد و او داستان میهمانی را برایش بازگفت. مرد، خشمگین شد و گفت: «چگونه در این برهوت، تنها گوسفندی را که همه دارایی مان بود برای کسانی «کشتی که نمی شناختی؟

مدتها از این جریان گذشت تا اینکه بادیه نشینان به سبب فقر و خشکسالی به مدینه سرازیر شدند. آن زن نیز همراه شوهرش به مدینه آمد. در یکی از همین روزها، امام مجتبی (ع) همان پیرزن را در کوچه دید و فرمود:

یا أُمَّةَ اللَّهِ! تَعْرِفِينِي؟»

ای کنیز خدا! آیا مرا می شناسی؟» گفت: «نه.» «فرمود: «من همان کسی هستم که مدتها پیش، همراه دو نفر به خیمه ات آمدم. نامم حسن بن علی است.» پیرزن خوشحال شد و عرض کرد: «پدر و مادرم به فدای تو»!باد

امام به پاس فداکاری و پذیرایی او، هزار گوسفند و هزار دینار طلا به او بخشید و او را نزد برادرش حسین (ع) فرستاد. او نیز همین مقدار به او گوسفند و دینار طلا بخشید و وی را نزد عبدالله بن جعفر فرستاد. عبدالله نیز به پیروی از پیشوایان خود، همان مقدار را به آن پیرزن بخشید. [21]

حضرت با این سپاسگزاری، هم از میهمان غریبی پذیرایی کرد و هم جایگاه و ارزش میزبانی او را به سبب عمل نیکویش، پاس داشت. آن حضرت بارها درباره فقیرانی که از ایشان پذیرایی کرده بودند، می فرمود: «فضیلت با آنان است. پذیرایی شان اندک است و مالی ندارند؛ ولی برترند؛ زیرا آنان غیر از آنچه که ما را به آن پذیرایی می کنند، چیز

دیگری ندارند و از همه چیز خود گذشته اند؛ ولی ما بیش از آنچه پیش
[22] «میهمان می گذاریم، اموال داریم

بردباری

از سخت ترین دوران زندگانی با برکت امام مجتبی (ع)، دوران پس از
صلح با معاویه بود. ایشان، سختی این سالهای ستم را با بردباری وصف
ناشدنی اش سپری می کرد. ایشان در این سالها، از غریبه و آشنا سخنان
زشت و گزنده می شنید و از خدنگ بی وفایی، زخم می خورد. بسیاری از
دوستان به ایشان پشت کرده بودند. روزگار، برایشان به سختی می
گذشت. ناسزا گفتن به حضرت علی (ع) شیوه سخنرانان شهر شده بود.
هر گاه امام را می دیدند می گفتند: «السَّلامُ عَلَیکَ یا مُذِلَّ الْمُؤْمِنِینَ؛ [23]
سلام بر تو ای خوار کننده مؤمنان.» در حضور ایشان، به هتک و دشنام
امیر المؤمنین (ع) زبان می گشودند و امام با بردباری و مظلومیت بسیار،
هتاکیها و دشنامها را تحمل می کرد.

روزی ایشان، وارد مجلس معاویه شد. مجلسی شلوغ و پر ازدحام بود. امام، جای خالی نیافت و ناگزیر، نزدیک پای معاویه نشست که بالای منبر بود. معاویه با دشنام به حضرت علی (ع) سخنش را آغاز کرد و درباره خلافت خودش سخن راند و گفت: «من از عایشه در شگفتم که مرا در خور خلافت ندیده است و فکر می کند که این جایگاه، حق من نیست. » سپس با حالتی تمسخرآمیز گفت: «زن را به این سخنان چه کار؟ خدا از گناهش بگذرد. آری! پدر این مرد [با اشاره به امام مجتبی] » (ع). در کار خلافت با من سرستیز داشت، خدا هم جانش را گرفت

امام فرمود: «ای معاویه! آیا از سخنان عایشه تعجب می کنی؟» معاویه گفت: «بله به خدا!» امام (ع) فرمود: «می خواهی عجیب تر از آن را برایت بگویم؟» گفت: «بگو.» آن حضرت پاسخ داد: «عجیب تر از این که عایشه تو را قبول ندارد، این است که من پای منبر تو و نزد پای تو بنشینم

»[24]

این بردباری تا جایی بود که مروان بن حکم دشمن سرسخت امام با
حالتی اندوهگین در تشییع پیکر ایشان شرکت کرد و در پاسخ آنانی که
به او می گفتند تو تا دیروز با او دشمن بودی، گفت: «او کسی بود که
[25]». بردباری اش با کوهها سنجیده نمی شد

بخشندگی و برآوردن نیازهای دیگران

می توان گفت که بارزترین ویژگی امام مجتبی (ع) که بهترین سرمشق
برای دوستداران او است، بخشندگی بسیار و دستگیری از دیگران است.
ایشان به بهانه های مختلف، همه را از خوان کرم خویش بهره مند می
ساخت و آن قدر بخشش می کرد تا شخص نیازمند بی نیاز می شد؛ زیرا
طبق تعالیم اسلام، بخشش باید به گونه ای باشد که فرهنگ گدایی را

ریشه کن سازد و در صورت امکان، شخص را از جرگه نیازمندان بیرون کند.

روزی حضرت مشغول عبادت بود. دید فردی در کنار او نشسته است و به درگاه خدا می گوید: «خدایا! هزار درهم به من ارزانی دار. حضرت به [26]. خانه آمد و برای او ده هزار درهم فرستاد

امام حسن (ع) هیچ گاه سائلی را از خود نمی راند و هرگز پاسخ «نه» به نیازمندان نمی فرمود و تمامی جنبه های معنوی بخشش را در نظر می گرفت.

آورده اند روزی امام مجتبی (ع) شنید مردی در دعا با پروردگار خویش با گریه می گوید: «خدایا! ده هزار درهم به من روزی بده. » امام وقتی سخن او را شنید سریع از مسجد به خانه برگشت و به همان مقدار درهم

از خانه برداشت و به او داد. مرد، بسیار خوشحال شد؛ اما وقتی خواست سکه ها را ببرد نتوانست آن را حمل کند. رو به امام کرد و گفت: «اکنون دو نفر را صدا بزن که این سکه ها را برای من حمل کنند». امام، عبایش را از دوش برداشت و سکه ها را درون آن گذاشت و دستور داد تا آن را برای مرد ببرند؛ اما دیگر درهمی در میان نبود که به آن دو نفر بدهد. غلامان حضرت گفتند: والله ما عندنا درهم؛ دیگر [حتی] درهمی نداریم، امام فرمود:

لَكُنِّي أَرْجُو أَنْ يَكُونَ لِي عِنْدَ اللَّهِ أَجْرٌ عَظِيمٌ؛»

« .اما من امید پاداشی بزرگ از نزد پروردگار خویش دارم [27]

روزی خلیفه سوم در مسجد نشسته بود که مرد فقیری وارد مسجد شد. نزد او رفت و درخواست کمک کرد. عثمان به او پنج درهم داد. آن مرد

نگاهی به سکه ها کرد و گفت: «مرا نزد کسی راهنمایی کن [تا کمک
بیش تری به من کند].» عثمان او را به امام مجتبی (ع) که همراه حسین
(ع) و عبدالله بن جعفر نشسته بودند، فرستاد و گفت: «نزد آن چند جوان
برو و از آنها کمک بخواه.» فقیر نزد آنها رفت و نیاز خود را بیان داشت.
امام حسن (ع) برای نمایاندن جنبه های تربیتی بخشش، از مرد پرسید:

إِنَّ الْمَسْأَلَةَ لَا تَحِلُّ إِلَّا فِي إِحْدَى ثَلَاثٍ دَمٍ مُفْجَعٍ أَوْ دَيْنٍ مُقْرَحٍ أَوْ فَقْرٍ
مُدَقَّعٍ فَفِي أَيِّهَا تَسْأَلُ؟

کمک خواستن از دیگران، تنها در سه مورد رواست:

خون بهایی به گردن انسان باشد [و توان پرداخت آن نداشته باشد]؛

بدهی سنگینی داشته باشد [و از عهده پرداخت آن برنیاید]؛

درمانده ای باشد [که دستش به جایی نرسد.] تو کدام یک از این سه
«دسته هستی؟

مرد فقیر سبب نیازمندی خود را بیان کرد. سپس امام حسن (ع) پنجاه
دینار طلا به او بخشید. حضرت امام حسین (ع) به پیروی از ایشان و نیز
رعایت جایگاه امامت، چهل و نه درهم و عبدالله بن جعفر نیز با همین
انگیزه چهل و هشت درهم به او کمک کردند. عثمان با دیدن این جریان
گفت: «این خاندان، کانون علم، حکمت و سرچشمه همه نیکیها هستند
»[28]

امام بر آوردن نیاز دیگران را در هر حالی در اولویت قرار می داد. ابن
عباس می گوید که با حضرت مجتبی (ع) در مسجدالحرام بودم. آن
جناب در آنجا معتکف و مشغول طواف بود. نیازمندی نزد ایشان آمد و
عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! به فلان شخص، مقداری بدهکارم و از

عهده قرض او بر نمی آیم. اگر ممکن است [مرا کمک کنید]. « امام فرمود: «به صاحب این خانه! [و اشاره به کعبه کرد] متأسفانه در حال حاضر، پولی در اختیار ندارم. « شخص نیازمند گفت: «ای فرزند رسول خدا! پس از او بخواهید که به من مهلت بدهد؛ چون مرا تهدید کرده است که اگر بدهی خود را نپردازم، مرا به زندان می اندازد. حضرت طواف خود را قطع کرد و همراه آن مرد به راه افتاد تا نزد طلبکارش بروند و از او مهلت بگیرند

آن حضرت همواره دیگران را نیز بر خود مقدم می داشت و پیوسته با احترام و فروتنی با مردم برخورد می کرد

ابن عباس می گوید عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! گویا فراموش کرده اید که در مسجد، قصد اعتکاف کرده اید. «[29] حضرت فرمود: «نه فراموش نکرده ام؛ ولی از پدرم شنیدم که پیامبر اکرم (ص) فرمود: هر

کس حاجت برادر مؤمن خود را برآورد، نزد خدا مانند کسی است که نه [30]». هزار سال، روزها روزه گرفته و شبها را به عبادت گذرانیده است

شجاعت

شجاعت، میراث ماندگار امیر مومنان (ع) بود و امام مجتبی (ع) وارث آن بزرگوار. در کتابهای تاریخی آمده است که امام (ع) لی (ع) در تقویت این روحیه در کودکانش، خود به طور مستقیم دخالت می کرد. شمشیرزنی و مهارت‌های نظامی را از کودکی به آنان می آموخت و پشتیبانی از حق و حقیقت را به آنان درس می داد. میدانهای نبرد، مکتب درس شجاعت حضرت علی (ع) به فرزندانش بود.

با آغاز خلافت امام (ع) لی (ع)، کشمکشها نیز آغاز شد. نخستین فتنه، جنگ جمل بود که به بهانه خونخواهی عثمان بر پا شد. شعله های جنگ زبانه می کشید. امیر مومنان (ع) پسرش محمد بن حنفیه را فراخواند و نیزه خود را به او داد و فرمود: «برو، شتر عایشه را نحر کن.» محمد بن حنفیه نیزه را گرفت و حمله کرد؛ ولی کسانی که به سختی اطراف شتر عایشه را گرفته بودند، حمله او را دفع کردند. او چندین بار حمله کرد؛ ولی نمی توانست خود را به شتر برساند. ناچار نزد پدر آمد و اظهار ناتوانی کرد. امام نیزه را پس گرفت و به حسن (ع) داد. او نیزه را گرفت و به سوی شتر تاخت و پس از مدتی کوتاه، بازگشت؛ در حالی که از نوک نیزه اش خون می ریخت. محمد حنفیه به شتر نحر شده و نیزه خونین نگریست و شرمنده شد. امیرمؤمنان به او فرمود: «شرمنده نشو؛ [31]» زیرا او فرزند پیامبر (ص) است و تو فرزند علی هستی

امام مجتبی (ع) در دیگر جنگهای آن دوران نیز شرکت کرد و دلاوریهای بسیاری از خود نشان داد. معاویه درباره دلاوریهای او می

گفت: «او فرزند کسی است که به هر کجا می رفت، مرگ نیز همواره به دنبالش بود (کنایه از اینکه نترس بود و از مرگ نمی هراسید).

[33]«[32]

پی نوشت ها

بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، مؤسسه الرساله، بیروت، 1403 ق، [1]
ج 43، ص 331

مهج الدعوات، سید بن طاووس، دار الذخائر، قم، 1411 ق، ص 145 [2]

مناقب آل ائمه اطهار، ابن شهر آشوب، دارالاضواء، بیروت، 1408 ق، ج 3 [3]

4، ص 14 و بحار الانوار، ج 43، ص 339

مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 17 و بحار الانوار، همان [4]

بحار الانوار، همان [5]

همان، ص 332 [6]

بروج / 3 [7]

احزاب / 45 [8]

هود / 103 [9]

بحار الانوار، ج 43، ص 345 [10]

نساء / 86 [11]

مناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 18 [12]

حیاء الامام الحسن بن علی (ع)، باقر شریف القرشی، ج 1، ص [13]
314.

بحار الانوار، ج 43، ص 352 [14]

تحفه الواعظین، ج 2، ص 106 [15]

مناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 19 [16]

اسد الغابه، ابن اثیر، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 293 ق، ج 2، [17]
ص 15.

وَجَعَلَ يَأْكُلُ حَتَّى اكْتَفَوْا دَعَاهُمْ إِلَى ضِيَاغَتِهِ وَأَطْعَمَهُمْ وَكَسَاهُمْ» [18]
بحار الانوار، ج 43، ص 352

ملحقات احقاق الحق، سید نور الله مرعشی التستری، مطبعة [19]
الاسلامیه، تهران، 1395 ق، ج 11، ص 114

مناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 16 و 17 [20]

همان، ص 16 و كشف الغمه، علی بن عیسیٰ الإربلی، بی تا، [21]
کتابفروشی اسلامیة، تهران، ج 2، ص 133. (با گزینش)

بحارالانوار، ج 43، ص 253 [22]

همان، ج 75، ص 287 [23]

ناسخ التواریخ، میرزا محمد تقی سپهر، دارالکتب الاسلامیه، تهران، [24]
1342 ق، ج 2، ص 293.

زندگی دوازده امام، هاشم معروف الحسینی، امیر کبیر، تهران، [25]
1373 ش، ج 1، ص 506.

مناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 17 [26]

بحارالانوار، ج 43، ص 347 [27]

همان، ص 333 [28]

انسان معتکف، پیش از پایان اعتکاف، جز برای کارهای ضروری [29]
نمی تواند از مسجد خارج شود.

سفینه البحار، شیخ عباس قمی، کتابخانه سنایی، تهران، بی تا، باب [30]
الحاء.

مناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 21 [31]

شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، دار الفکر، بیروت، بی تا، ج 4، [32]
73.

[33]، مقالات، 28 جلد، مجمع.

عبادت امام حسن (ع) لیه السلام

نقل شده که :

هنگام وضو رنگ امام مجتبی علیه السلام دگرگون می شد و حالت
وحشت زده به امام (ع) لیه السلام دست می داد . علت را می پرسیدند .
می فرمود :

می خواهم در مقابل پروردگار عالمیان بایستم .
هنگام نماز بندهای بدن امام می لرزید و هنگامی که به یاد قیامت می افتاد

، ناله ای می کرد و بیهوش می شد .
هر که امام (ع) لیه السلام را ملاقات می کرد ، می دید که به ذکر خدا
مشغول است . و ... (1)
علم به ارحام !
از عبدالله بن عباس نقل شده که :
روزی نزد امام حسن مجتبی علیه السلام بودم که قصابی در حالی که
گاوی را با خود می برد از کنار ما رد شد .
امام (ع) لیه السلام فرمود : بچه ای در شکم این گاو است که ماده بوده و
سر دُم و پیشانی او سفید است .
من به دنبال قصاب رفتم و هنگامی که گاو را ذبح کردند و پوست او را
درآوردند و شکم او را شکافتند ، دیدم همان طور که امام خبر داده بود ،
است ! نزد امام (ع) لیه السلام برگشتم و گفتم : خدا در قرآن ، علم به
ارحام را مخصوص خود قرار داده است !
امام (ع) لیه السلام فرمود : ما به اموری که پوشیده است ، مطلعیم ! و از
اموری خبر داریم که نه فرشته مقرب و نه پیامبر مرسل ، هیچ کدام آنرا
نمی دانند و منحصر به محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت اوست (2) .

(1) ستارگان درخشان

(2) منتهی الامال : ج 1 .

مکارم اخلاق

عربی نزد امام حسن (ع) لیه السلام رفت ولی قبل از اینکه درخواست خود را بگوید ، امام (ع) لیه السلام دستور داد هر چه پول در خانه بود ، آوردند . مبلغ بیست هزار درهم پول بود که همه را به آن شخص بخشیدند ! او گفت : مولایم ! چرانگذاشتید که ابتدا مدح و ثنای شما را بگویم و تقاضای خود را مطرح کنم ؟ فرمود : ما خاندانی هستیم که قبل از اینکه فقیر آبرویش ریخته شود ، به او کمک می کنیم .⁽¹⁾

جواب ناسزا

روزی یک نفر شامی سر راه امام حسن (ع) لیه السلام را گرفت و به حضرت ناسزاهای زیادی گفت . تا زمانی که آن مرد حرف می زد ، امام (ع) لیه السلام ساکت بود . وقتی که او ساکت شد ، امام (ع) لیه السلام به او سلام کرد و خنده نمود و فرمود : ای پیرمرد ! گمان می کنم غریب هستی و امر بر تو مشتبه شده است . اگر چیزی از ما می خواهی به تو می دهیم و اگر درخواست ارشاد و هدایت کنی تو را ارشاد می کنیم و اگر گرسنه باشی تو را سیر نمائیم و اگر بی لباس هستی ، به تو لباس می دهیم و اگر محتاج می باشی ، تو را بی نیاز می کنیم و اگر حاجتی داری ، حاجت تو را برآورده می نمائیم و اگر به خانه ما بیائی تو را مهمان می کنیم و
وقتی مرد شامی این برخورد را از حضرت دید ، به گریه افتاد و گفت : من شهادت می دهم که تو خلیفه خدا در زمینی⁽²⁾ .

(1) ستارگان درخشان

(2) منتهی الامال : ج 1 ، ص 417 .

صلح با معاویه

امام حسن مجتبی علیه السلام با دسیسه های معاویه و نفوذی های او در لشکر امام حسن (ع) لیه السلام ، مجبور شد بعد از شش ماه خلافت مسلمین ، با معاویه صلح نماید .

در عین حال مواد صلح نامه طوری تنظیم شد که اگر معاویه به آن عمل می نمود ، آینده را به نفع شیعیان و اسلام تغییر می داد .

چند بند از صلح نامه

- 1 - معاویه حق تعرض به امام حسن (ع) لیه السلام را ندارد .
- 2 - معاویه خلیفه است و باید در میان مردم ، طبق کتاب خدا و سنت رسول و خلفای شایسته عمل کند .
- 3 - معاویه نباید بعد از خود کسی را خلیفه قرار دهد .
- 4 - مردم در هر کجا که باشند از شرّ معاویه در امان باشند .
- 5 - اصحاب و شیعیان علی علیه السلام و جان و مالشان از شرّ معاویه در امان باشند .
- 6 - نسبت به حسنین علیهما السلام و سایر اهل بیت علیهم السلام ، حيله و تزویر نکند .
- 7 - هیچ کس حق ندارد به علی علیه السلام ناسزا بگوید .

صلح امام بهتر از نور خورشید

بعد از صلح با معاویه ، عده‌ای از جاهلان بر امام حسن (ع) لیه‌السلام ایراد می‌گرفتند . حضرت در این رابطه به آنها فرمود : وای بر شما ! چه می‌دانید که من چه کرده‌ام ؟ به خدا سوگند ! آنچه من انجام دادم ، برای شیعیان ، از آنچه که خورشید بر آن طلوع و غروب کند ، بهتر است . آیا نمی‌دانید که من امام شما هستم ؟ و اطاعت من بر شما واجب است و من طبق سخن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله یکی از دو سرور بهشت هستم . گفتند : آری . فرمود : آیا نمی‌دانید که وقتی خضر ، کشتی را سوراخ کرد و دیوار را ساخت و کودکی را گشت ، حضرت موسی علیه‌السلام از او ناراحت و عصبانی شد زیرا از حکمت این کارها خبر نداشت . در حالی که این کارها نزد خدا درست بود . آیا نمی‌دانید که هرکدام از ما امامان بیعت یک طاغوت و فرعون را بر گردنمان داریم . به غیر از قائم علیه‌السلام که حضرت عیسی علیه‌السلام پشت سر او نماز می‌خواند و خداوند تولد او را مخفی می‌دارد و او را غایب می‌سازد تا بیعت هیچ طاغوتی به گردن او نباشد و او نهمین فرزند برادرم حسین علیه‌السلام است . که خداوند عمر طولانی به او می‌دهد .

سپس او را در حالی که جوان بوده و کمتر از چهل سال دارد ، ظاهر

می‌سازد تا دانسته شود که خدا بر هر چیز قادر است^(۱) .

(1) بحار الأنوار : ج 44 ، ص 19 .

فرزندان امام دوم علیه السلام

- 1 - حسن که فاطمه دختر امام حسین علیه السلام را به عقد خود درآورد .
- 2 - زید
- 3 - قاسم
- 4 - عمرو
- 5 - عبدالله که این سه در کربلا به شهادت رسیدند .
- 6 - عبدالرحمن که قبل از رسیدن به کربلا رحلت نمود .
- 7 - حسین
- 8 - طلحه

درباره شهید فخر

حسین بن علی بن حسن بن حسن بن حسن در زمان خلیفه موسی عباسی قیام کرد و در جنگی که در سرزمین فخر در نزدیکی مدینه صورت گرفت ، به شهادت رسید .

عبدالعظیم حسنی

او با چند نسب به امام مجتبی علیه السلام می رسد و از اصحاب امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام و از عالمان و زاهدان بزرگ بوده است .

شخصی خدمت امام هادی علیه السلام رفت . امام (ع) لیه السلام فرمود : کجا بودی ؟ گفت : به زیارت قبر امام حسین علیه السلام رفته بودم . امام (ع) لیه السلام فرمود ، اگر به زیارت قبر عبدالعظیم که در محل شماست

رفته بودی ، مثل کسی بودی که به زیارت امام حسین علیه السلام رفته بود .

0تصدیق می کنیم.»بحار ج 43»

-
- 1 . زندگانی پیامبر اسلام.
 - 2 . علی علیه السلام از کعبه تا محراب.
 - 3 . فاطمه سرور زنان عالم.
 - 4 . جایگاه اهل بیت علیهم السلام در جهان هستی .

معجزات امام حسن مجتبی علیه السلام

1 - دعای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله مستجاب است

امام حسن (ع) لیه السلام به مسافرتی می رفتند و به همراه آن حضرت ، شخصی زیری مذهب بود . در راه در محلی زیر درخت خرمایی که خشک شده بود توقف نمودند . شخص زیری نگاهی به درخت خرما کرد و گفت : « ای کاش ! این درخت خرما داشت . تا ما از آن می خوردیم » . امام (ع) لیه السلام به او فرمود : « آیا به خرما میل پیدا کرده ای ؟ »

گفت : « آری ! » امام (ع) لیه السلام دستان مبارکش را به طرف آسمان بلند کرد و دعائی خواند . ناگهان درخت سبز شد و شکوفه داد و دارای خرما گردید ! ساربان شتری که آنجا بود گفت : « به خدا سوگند که سحر است ! » امام (ع) لیه السلام فرمود : وای بر تو این سحر نیست بلکه دعای فرزند پیامبر مستجاب است .

2 - معجزه‌ای در مسجد الحرام

از زید بن ارقم نقل شده است که : در مسجد الحرام خدمت امام حسن (ع) لیه السلام رسیدم و از آن حضرت تقاضا نمودم که معجزه‌ای به من نشان دهد تا در کوفه برای مردم نقل کنم .

حضرت دعائی خواندند ، ناگاه دیدم که خانه خدا در هوا بلند شد و بعضی از مردم می گفتند : « اعجوبه است و بعضی آن را سحر می خواندند . در آن هنگام عده‌ای از مردم زیر خانه خدا (کعبه) آمدند و حال آنکه بیت الله در هوا بود . پس حضرت کعبه را به جای خود برگرداند⁽¹⁾ .

(1) حقیقه الشیعه .

3 - پیش گویی امام حسن (ع) لیه السلام
روزی امام حسن (ع) لیه السلام به برادرش امام حسین علیه السلام و
عبدالله بن جعفر فرمود : « معاویه پولهایی برای شما فرستاده است که
در فلان روز به دست شما می رسد » . و در همان تاریخی که حضرت
فرموده بود آن مبالغ رسید⁽¹⁾ .

4 -

5 - پسری سالم و دوستدار اهل بیت
امام صادق علیه السلام از پدرانش روایت کرده است که : امام حسن
مجتبی علیه السلام پیاده از مگه به طرف مدینه حرکت کرد . بر اثر
پیاده روی ، پاهای حضرت ورم کردند . کسی به حضرت گفت : « ای
کاش ! سوار می شدید تا ورم پایتان از بین برود » .
حضرت فرمود : « سوار نمی شوم ، ولی وقتی در راه به محل فرود و
استراحت

(1) بحار الانوار : ج 43 ، ص 323 .

(2) ستارگان درخشان

رسیدیم شخصی سیاه پوست با ما برخورد می کند که با او روغنی است که برای این ورم مفید است . و آن روغن را بخرید و در دادن پول هم بخل نورزید .»

چون مقداری راه رفتند به آن محل رسیدند و غلام سیاهی را دیدند که از مقابل می آمد . امام (ع) لیه السلام به غلامش فرمود : « برو از او روغنی در مقابل پول بخر .»

مرد سیاه گفت : « این روغن را برای چه می خواهید ؟ » گفت : « برای امام حسن (ع) لیه السلام . » مرد سیاه گفت : « مرا نزد او ببرید . » وقتی خدمت امام (ع) لیه السلام آمد عرض کرد : « یابن رسول الله ! من دوستدار شمایم و پول از شما نمی خواهم ، ولكن از شما تقاضا می کنم ، دعا کنید خداوند به من پسری سالم که دوستدار شما باشد عنایت فرماید ، زیرا همسر من باردار است . امام (ع) لیه السلام فرمود : « به منزلت برو که خداوند به تو پسری سالم عنایت کرده است . » حضرت از روغن آن مرد به پاهایش کشید و ورم پاهایشان از بین رفت . مرد سیاه هم به خانه اش رفت و دید که همسرش زایمان نموده و پسری سالم برای او به دنیا آورده است . خدمت امام (ع) لیه السلام برگشت و ولادت فرزندش را به امام (ع) لیه السلام اطلاع داد ⁽¹⁾ .

6 - نوشته ای بر بال ملخ

عبدالله بن عباس می گوید : « در خدمت امام حسن (ع) لیه السلام ، بر سر سفره ای نشسته بودیم . ناگاه ملخی آمد و بر سفره افتاد ، ابن عباس گفت : این خطوط که بر بال مشاهده می شود چه نوشته است ؟ » حضرت

فرمود : « نوشته است نیست خدائی به جز من که خالق ملخ هستم ، می فرستم او را به سوی طائفه ای گرسنه که او را بخورند و می فرستم آن را به سوی طائفه دیگر که بر آنها نعمت و عذاب باشد ، و غذاهایشان را بخورد »

ابن عباس بلند شد و سر آن حضرت را بوسید و گفت : « از حضرت امیر علیه السلام این

(1) بحارالانوار : ج 43 ، ص 324 .

سؤال را نمودم همین را فرمود » .⁽¹⁾

7 - ایمان مردم به وسیله معجزه امام حسن (ع) علیه السلام

امام باقر علیه السلام فرمود : « بعد از شهادت علی علیه السلام ، مردم نزد امام حسن (ع) علیه السلام آمدند و گفتند از آن معجزاتی که پدرت انجام می داد ، تو هم یکی به ما نشان بده ! »

حضرت فرمود : « آن وقت ایمان می آورید ؟ » گفتند : « آری ! به خدا سوگند به آن ایمان می آوریم » . حضرت گوشه پرده ای را کنار زدند ، ناگهان همه مشاهده کردند که علی علیه السلام آنجا نشسته است . امام حسن (ع) علیه السلام فرمود : « این مرد ار می شناسید ؟ » گفتند : « آری ! این امیرمؤمنان علی علیه السلام است و ما همگی شهادت می دهیم که تو حجت بر حق خدا و امام بعد از علی علیه السلام هستی ! همان طوری که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام آن حضرت را در مسجد قبا به ابوبکر نشان داد ، تو هم امیرمؤمنان را به ما نشان دادی ! »

امام حسن (ع) لیه السلام فرمود : « وای بر شما آیا قول خدا را در قرآن نشنیدید که فرموده است : « وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُمُوتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ » ⁽²⁾ .

وقتی که شهدا این مقام را داشته باشند که بعد از شهادت زنده باشند

درباره ما چه می‌توانید بگوئید ؟ همگی گفتند : « ایمان آوردیم و ای فرزند رسول خدا تو را تصدیق می‌کنیم » ⁽³⁾ .

8 - خبر دادن از هدیه معاویه

امام حسن (ع) لیه السلام به فرزندش عبدالله اطلاع داد که در سال آینده معاویه برای من کنیزی می‌فرستد و او مرا به سمی که معاویه در زیر نگین انگشتر او گذاشته است مسموم

(1) ستارگان درخشان

(2) بقره (2) : 154 .

(3) بحارالانوار : ج 43 ، ص 329 .

می‌کند . عبدالله عرض کرد : « چرا آن کنیز را قبل از اینکه شما را

مسموم کند نمی‌کشید ؟ » آن حضرت فرمود : « ای فرزند من . قضای

حق نوشته شده است » .

سال بعد معاویه کنیزی برای حضرت فرستاد چون آن کنیز نزد آن

حضرت آمد امام (ع) لیه السلام ، دست مبارکش را بر کتف او زد و به او فرمود : « به خاطر چیزی که زیر نگین انگشترت مخفی کرده ای ، به جهنم وارد می شوی » ⁽¹⁾ .

9 - کودکی امام حسن (ع) لیه السلام

قبل از فتح مکه ابوسفیان در مدینه به حضور علی علیه السلام آمد و گفت : « تقاضا دارم خدمت پسر عمویت محمدص بر روی و از او بخواهی دوباره با ما پیمان ببندد » .

علی علیه السلام فرمود : « ای ابوسفیان ! رسول خدا قبلاً با تو پیمان بست که از آن بر نمی گردد » . ابوسفیان به خانه فاطمه علیها السلام آمد ، در حالی که حسن (ع) لیه السلام را که 14 ماهه بود در بغل داشت و آنجا نشسته بود ، عرض کرد : « ای دختر محمدص به این طفل بگو که با جدش در مورد من صحبت کند تا سرور عرب و عجم گردد » . امام حسن (ع) لیه السلام بلند شد و یک دستی را بر بینی ابوسفیان زد و با دست دیگرش بر ریش او زد و فرمود : « ای ابوسفیان ! بگو لا اله الا الله ، محمد رسول الله تا برای تو شفاعت کنم » .

علی علیه السلام فرمود : « الحمد لله که خداوند در ذریه آل محمد کسی را قرار داده است که مانند یحیی می باشد . همانطوری که خدا در قرآن درباره یحیی فرزند زکریا می فرماید : « وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا » (ما در کودکی به او حکمت دادیم) ⁽²⁾ .

10 - سزای قسم دروغ

(1) بحار الانوار : ج 43 .

(2) بحار الانوار : ج 43 ، ص 326 .

مردی به دروغ ادعا کرد که هزار دینار از امام حسن (ع) لیه السلام طلبکار است و به شریح قاضی مراجعه کرد . ولی دلیلی نداشت . شریح به امام (ع) لیه السلام گفت : « آیا حاضرید بر عدم مدیون بودن به این شخص قسم بخورید ؟ » امام فرمود : « اگر مدعی قسم بخورد که از من طلبکار است من پول را به او می دهم » شریح به مدعی گفت : « قسم بخور به خدایی که جز او خدایی نیست و عالم غیب و شهادت است » .

امام (ع) لیه السلام فرمود : « این جوری قسم نخورد ، بلکه بگوید : « به خدا قسم که من از تو این مقدار طلبکارم و پول را بگیرد » . مدعی به این صورت قسم خورد و هزار دینار را گرفت و خارج شد ، ولی ناگهان بر زمین خورد و از دنیا رفت . از امام سرّ این حادثه را سؤال کردند . فرمود : « اگر به نحو اول قسم می خورد چون در ضمن قسم خدا را به وحدانیت یاد می کند ، خدا به برکت توحید از قسم دروغش درمی گذرد و عذاب قسم دروغش را می بخشد » ⁽¹⁾ .

(1) بحار الانوار : ج 43 ، ص 327 .

داستان عفت و گریه امام حسن (ع) علیه السلام در برابر زن کامجو:

ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد که در ابواء زنی چادر نشین خدمت حضرت مجتبی علیه السلام رسید در آنحال امام حسن (ع) علیه السلام مشغول نماز بود. نماز را کوتاه نمود و فرمود کاری داشتی جوابداد آری پرسید حاجت تو چیست گفت من زنی بی شوهرم به این مکان وارد شده ام و مایلم از شما کام بگیرم.

حضرت فرمود: دور شو از من می خواهی مرا با خودت در آتش جهنم بسوزانی. آن زن پیوسته در صدد دل بردن از آنجناب بود.

حضرت شروع به گریه کرد و در این بین می فرمود: دور شو! وای بر تو. کم کم گریه آنجناب شدید شد. زن که حال امام مجتبی علیه السلام را مشاهده کرد او هم شروع بگریه نمود.

امام حسین علیه السلام وارد شد دید برادرش با این زن هر دو گریه می کنند. سیلاب اشک امام حسن (ع) علیه السلام چنان برادر را تحت تأثیر قرار داد که او هم شروع بگریه کرد.

عده ای از اصحاب حضرت آمدند هر کدام آن حال را مشاهده می کرد گریه آنها را می گرفت تا اینکه صدای گریه ایشان بلند شد. زن بادیه نشین خارج گردید. اصحاب هم متفرق شدند. مدتی از این پیش آمد گذشت.

حسین بن علی علیه السلام از نظر عظمت و جلالت برادر خویش، علت گریه امام دوم را پرسید. نیمه شبی که امام حسن (ع) علیه السلام خوابیده

بود ناگاه بیدار شده و گریه آغاز نمود . حسین علیه السلام پرسید چه شده برادر جان؟! فرمود: خوابی دیدم از آن جهت گریه می کنم تفصیل خواب را جویا شد .

فرمود تا زنده ام بکسی مگو . یوسف صدیق را در خواب دیدم . مردم برای تماشای او جمع شده بودند من هم جلو رفته او را تماشا می کردم همین که حسن و زیبا یی اش را دیدم گریه ام گرفت یوسف بسوی من توجه نموده گفت برادرم چرا گریه می کنی پدر و مادرم فدایت باد . گفتم بیاد آوردم جریان تو را با زن عزیز مصر که چه رنج و مشقتی کشیدی، بزندان افتادی، پیر کهنسال یعقوب در فراق تو چه دید . برای آن گریه می کنم و در شگفتم از نیروی تو که چه اندازه خود داربودی؟ یوسف گفت چرا تعجب نمی کنی از خودت راجع به آن زن بادیه نشین که او در ابواء با تو مصادف شد . چه حالی پیدا کردی دیدی چگونه اشک ریختی؟⁽¹⁾

1 . خوبی ها و بدی ها .

خواستگار باتقوا

شخصی با امام حسن (ع) درباره خواستگار دخترش مشورت

کرد. حضرت فرمود: اگر خواستگار باتقوا آمد به او دختر بده چون اگر

زنش را دوست داشته باشد او را عزیز می شمارد و اگر او را دوست
نداشته باشد، او را اذیت نمی کند.

۱۶۳.

بخشش امام حسن مجتبی (ع)

روزی عثمان در کنار مسجد نشسته بود. مرد فقیری از او کمک مالی
خواست. عثمان پنج درهم به وی داد. مرد فقیر گفت: مرا نزد کسی
راهنمایی کن که کمک بیشتری به من بکند. عثمان به طرف حضرت
مجتبی و حسین بن علی (ع) و عبدالله جعفر، که در گوشه‌ای از مسجد
نشسته بودند، اشاره کرد و گفت: نزد این چند نفر جوان که در آنجا
نشسته‌اند برو و از آنها کمک بخواه/

وی پیش آنها رفت و اظهار مطلب کرد. حضرت مجتبی (ع) فرمود: از
دیگران کمک مالی خواستن، تنها در سه مورد رواست: دیه‌ای (خونبها)
به گردن انسان باشد و از پرداخت آن بکلی عاجز گردد، یا بدهی کمر
شکن داشته باشد و از عهد پرداخت آن برنیاید، و یا فقیر و درمانده

گردد و دستش به جایی نرسد. آیا کدام یک از اینها برای تو پیش آمده است؟ (3)

گفت: اتفاقا گرفتاری من یکی از همین سه چیز است. حضرت مجتبی (ع) پنجاه دینار به وی داد. به پیروی از آن حضرت، حسین بن علی ع چهل و نه دینار و عبدالله بن جعفر چهل و هشت دینار به وی دادند / فقیر موقع بازگشت، از کنار عثمان گذشت. عثمان گفت: چه کردی؟ جواب داد: از تو پول خواستم تو هم دادی، ولی هیچ نپرسیدی پول را برای چه منظوری می‌خواهم؟ اما وقتی پیش آن سه نفر رفتم یکی از آنها (حسن بن علی) در مورد مصرف پول از من سوال کرد و من جواب دادم و آنگاه هر کدام این مقدار به من عطا کردند /

عثمان گفت: این خاندان، کانون علم و حکمت و سرچشمه نیکی و فضیلتند، نظیر آنها را کی توان یافت؟ (سیره پیشوایان) روزی مرد فقیری به آن بزرگوار مراجعه کرد و درخواست کمک نمود. اتفاقا در آن هنگام امام مجتبی ع پولی در دست نداشت و از طرف دیگر

از اینکه فرد تهیدستی از در خانه‌اش ناامید برگردد، شرمسار بود، لذا
فرمود:

- آیا حاضری تو را به کاری راهنمایی کنم که به مقصودت برسی؟

- چه کاری؟

- امروز دختر خلیفه از دنیا رفته و خلیفه عزادار شده است، ولی هنوز
کسی به او تسلیت نگفته است، نزد خلیفه می‌روی و با سخنانی که به تو
یاد می‌دهم، به وی تسلیت می‌گویی، از این راه به هدف خود می‌رسی /

- چگونه تسلیت بگویم؟

- وقتی نزد خلیفه رسیدی بگو: «الحمد لله الذی سترها بجلوسک علی
قبرها و لا هتکها بجلوسها علی قبرک.»

(حاصل مضمون آنکه: حمد خدا را که اگر دخترت پیش از تو از دنیا
رفت و در زیر خاک پنهان شد، زیر سایه پدر بود، ولی اگر خلیفه پیش
از او از دنیا می‌رفت، دخترت پس از مرگ تو در بدر می‌شد و ممکن بود
مورد هتک حرمت واقع شود /)

مرد فقیر به این ترتیب عمل کرد /

این جمله‌های عاطفی در دوان خلیفه اثر عمیقی بر جای نهاد و از حزن و
اندوه وی کاست و دستور داد جایزه‌ای به وی بدهند /

آنگاه پرسید: این سخن از آن تو بود؟

گفت: نه، حسن بن علی (ع) آن را به من آموخته است /

خلیفه گفت: راست می‌گویی، او منبع سخنان فصیح و شیرین است | سیره
پیشوایان {

جواب نامه امام حسن مجتبی (ع) به معاویه

پس از شهادت امیرمومنان و صلح امام حسن (ع) خوارج تمام قوای خود را بر ضد معاویه بسیج کردند. در کوفه به معاویه خبر رسید که «حوثه اسدی»، یکی از سران خوارج، بر ضد او قیام کرده و سپاهی دور خود گرد آورده است / معاویه، برای تثبیت موقعیت خود و برای آنکه وانمود کند که امام مجتبی (ع) مطیع و پیرو اوست، به آن حضرت که راه مدینه را در پیش گرفته بود، پیام فرستاد که شورش حوثه را سرکوب سازد و سپس به سفر خود ادامه دهـــد! امام (ع) به پیام او پاسخ داد که: من برای حفظ جان مسلمانان دست از سر تو برداشتم (از جنگ با تو خودداری کردم) و این معنا موجب نمی شود که از جانب تو با دیگران بجنگم. اگر قرار به جنگ باشد، پیش از هر کس باید با تو بجنگم، چه، مبارزه با تو از جنگ با خوارج لازمتر است.

اگر امام صلح نمی کرد..

امام باقر (ع) به شخصی که بر صلح امام حسن (ع) خرده می گرفت، فرمود: اگر امام حسن این کار را نمی کرد خطر بزرگی به دنبال داشت. # (سیره پیشوایان)

سستی مردم کوفه در حمایت از امامان

دکتر «طه حسین» پس از نقل ماجرای حکمیت و پیچیده تر شدن اوضاع در پایان جنگ صفین، می نویسد: سپس (علی) تصمیم گرفت رهسپار شام گردد، اما منافقان اصحابش پیشنهاد کردند که به کوفه بازگرد تا پس از جنگ، کارهای خود را روبراه کنند و با جمعیت و آمادگی بیشتری به سوی دشمن روی آورند. علی - علیه السلام - آنان را به کوفه باز آورد، لیکن دیگر از کوفه بیرون نرفت؛ چه؛ یارانش به خانه های خود رفتید و به کارهای خود سرگرم شدند و به قدری در کار جنگ سستی و بی رغبتی نشان دادند که علی - علیه السلام - را از خود ناامید ساختند علی (ع) پیوسته آنها را به جهاد می خواند و در دعوت خویش اصرار می ورزید، لیکن نه می شنیدند و نه می پذیرند، تا آنجا که روزی در خطبه خود گفت: با نافرمانی خود، رأی مرا تباه ساختید و کار به جایی رسید که قریش گفتند: پسر ابی طالب مردی است دلیر، لیکن با جنگ آشنایی ندارد. پدرشان خوب، چه کسی علم جنگ را بهتر از من می داند پس از شهادت امیرمنان (ع) که حسن بن علی به خلافت رسید، این پدیده بشدت آشکار شد و مخصوصا هنگامی که امام حسن مردم را به جنگ اهل شام دعوت نمود مردم خیلی بکندی آماده شدند. هنگامی که خبر حرکت سپاه معاویه به سوی کوفه به امام مجتبی (ع) رسید، دستور داد مردم در مسجد جمع شوند. آنگاه خصبه ای آغاز کرد و پس از اشاره به بسیج نیروهای معاویه، مردم را به جهاد در راه خدا و ایستادگی در مبارزه با پیروان باطل دعوت نمود و لزوم صبر و فداکاری و تحمل دشواریها را گوشزد کرد امام (ع) با اطلاعی که از روحیه مردم داشت،

نگران بود که دعوت او را احابت نکنند. اتفاقاً همین طور شد و پس از پایان خطبه جنگی مهیج حضرت، همه سکوت کردند و احدی سخنان آن حضرت را تایید نکرد! این صحنه به قدری اسف انگیز و تکان دهنده بود که یکی از یاران دلیر و شجاع امیر مومنان(ع) که در مجلس حضور داشت، مردم را به خاطر این سستی و افسردگی بشدت توبیخ کرد و آنها را قهرمانان دروغین و مردمی ترسو و فاقد شجاعت خواند و از آنها دعوت کرد که در رکاب امام برای جنگ اهل شام آماده گردند.(21) این سند تاریخی نشان می دهد که مردم عراق تا چه حد به سستی و بی حالی گراییده بودند و آتش شور و سلحشوری و مجاهدت، در آنها خاموش شده بود و حاضر نبودند در جنگ شرکت کنند. سرانجام پس از فعالیتها و سخنرانیهای عدهای از یاران بزرگ حضرت مجتبی به منظور بسیج نیروها و تحریک مردم برای جنگ، امام(ع) با عده کمی کوفه را ترک گفت و محلی در نزدیکی کوفه بنام «نخيله» را اردوگاه قرار داد و پس از ده روز اقامت در «نخيله» به انتظار رسیدن قوای تازه، جمعا چهار هزار نفر در اردوگاه حضرت گرد آمدند! به همین جهت امام ناگزیر شد دوباره به کوفه برگردد و اقدامات تازه و جدیتری جهت گردآوری سپاه بیهوده عمده لایزال آورد.(22)

حضرت مجتبی (ع) در «مدائن» یعنی آخرین نقطه ای که سپاه امام تا آنجا پیشروی کرد، سخنرانی جامع و مهیجی ایراد نمود و طی آن چنین فرمود: هیچ شک و تردیدی ما را از مقابله با اهل شام باز نمی دارد. ما در گذشته

به نیروی استقامت و تفاهم داخلی شما، با اهل شام می جنگیدیم، ولی امروز بر اثر کینه ها اتحاد و تفاهم از میان شما رخت بر بسته، استقامت خود را از دست داده و زبان به شکوه گشوده اید. وقتی که به جنگ صفین روانه می شدید دین خود را بر منافع دنیا مقدم می داشتید، ولی امروز منافع خود را بر دین خود مقدم می دارید. ما همان گونه هستیم که در گذشته بودیم، ولی شما نسبت به ما آن گونه که بودید و فسادار نیستید / عده ای از شما، کسان و بستگان خود را در جنگ صفین، و عده ای دیگر کسان خود را در نهروان از دست داده اند. گروه اول، بر کشتگان خود اشک می ریزند؛ و گروه دوم، خونبهای کشتگان خود را می خواهند؛ و بقیه نیز از پیروی ما سرپیچی می کنند! معاویه پیشنهادی به ما کرده است که دور از انصاف، و بر خلاف هدف بلند و عزت ما است. اینک اگر آماده کشته شدن در راه خدا هستید، بگویید تا با او در مبارزه برخیزم و با شمشیر پاسخ او را بدهیم و اگر طالب زندگی و عافیت هستید، اعلام کنید تا پیشنهاد او را بپذیرم و رضایت شما را تأمین کنیم / سخن امام که به اینجا رسید، مردم از هر طرف فریاد زدند: «البقی، البقی»: ما زندگی می خواهیم، ما می خواهیم زنده بمانیم! (25)

مردم عراق و کوفه یکدل و یک جهت نبودند، بلکه مردمی متلّون و بیوفا و غیر قابل اعتماد بودند که هر روز زیر پرچم گرد می آمدند و همواره تابع وضع موجود و قدرت روز بودند و به اصطلاح نان را به نرخ روز می

خوردند. بر اساس همین روحیه بود که همزمان با بحران آرایش سپاه و بسیج نیروهای طرفین، عده ای از روسای قبائل و افراد وابسته به خاندانهای بزرگ کوفه، به امام خیانت کرده و به معاویه نامه ها نوشتند و تایید و حمایت خود را از حکومت وی ابراز نمودند و مخفیانه او را برای حرکت به سوی عراق تشویق کردند و تضمین نمودند که به محض نزدیک شدن وی، امام حسن (ع) را تسلیم کنند / معاویه نیز عین نامه ها را برای امام مجتبی (ع) فرستاد و پیغام داد که چگونه با اتکا به چنین افرادی حاضر به جنگ با وی شده است؟ (فرمانده خائن

امام حسن (ع) پس از آنکه کوفه را به قصد جنگ با معاویه ترک گفت «عبیدالله بن عباس» را با دوازده هزار نفر سپاه، به عنوان طلایه لشکر، گسیل داشت و «قیس بن سعد» و «سعید بن قیس» را که هر دو از یاران بزرگ آن حضرت بودند، به عنوان مشاور و جانشین وی تعیین نمود تا اگر برای یکی از این سه نفر حادثه ای پیش آمد، بترتیب، دیگری جایگزین وی گردد. (28)

حضرت مجتبی (ع) خط سیر پیشروی سپاه را تعیین فرمود و دستور داد در هر کجا که به سپاه معاویه رسیدند جلوی پیشروی آنها را بگیرند و جریان را به امام (ع) گزارش دهند تا بی درنگ با سپاه اصلی به آنها ملحق شود.

«عبیدالله» فوج تحت فرماندهی خود را حرکت داد و در محلی بنام «مسکن» با سپاه معاویه روبرو شد و در آنجا اردو زد / طولی نکشید به امام (ع) گزارش رسید که عبیدالله با دریافت یک میلیون

درهم از معاویه، شبانه همراه هشت هزار نفر به وی پیوسته است. (قیس بن سعد) که مردی شجاع و با ایمان و نسبت به خاندان امیرمومنان بسیار باوفا بود، طبق دستور امام حسن (ع) فرماندهی سپاه را به عهده گرفت و طی سخنان مهیجی کوشید روحیه سربازان را تقویت کند. معاویه خواست او را نیز با پول بفریبد، ولی قیس فریب او را نخورد و همچنان در مقابل دشمنان اسلام ایستادگی کرد.

امام مجتبی (ع) از «مدائن» روانه «ساباط» شد. در بین راه یکی از خوارج که قبلاً کمین کرده بود، ضربت سختی بر آن حضرت وارد کرد. امام بر اثر جراحت، دچار خونریزی و ضعف شدید شد و به وسیله عده ای از دوستان و پیران خاص خود، به مدائن منتقل گردید. در مدائن وضع جسمی حضرت بر اثر جراحت به وخامت گرایید. معاویه با استفاده از این فرصت بر اوضاع تسلط یافت. پیشوای دوم که نیروی نظامی لازم را از دست داده و تنها شده مانده بود، ناگزیر پیشنهاد صلح را پذیرفت. (33)

امام مجتبی ع در پاسخ شخصی که به صلح آن حضرت اعتراض کرد، انگشت روی این حقایق تلخ گذاشته و عوامل و موجبات اقدام خود را چنین بیان نمود: —————
من به این علت حکومت و زمامداری را به معاویه واگذار کردم که اعوان و یارانی برای جنگ با وی نداشتم. اگر یارانی داشتم شبانه روز با او می جنگیدم تا کار یکسره شود. من کوفیان را خوب می شناسم و بارها آنها را امتحان کرده ام. آنها مردمان فاسدی هستند که اصلاح نخواهند شد، نه وفا دارند، نه به تعهدات و پیمانهای خود پایبندند و نه دو نفر با هم

موافقتند. بر حسب ظاهر به ما اظهار اطاعت و علاقه می کنند، ولی عملاً با دشمنان همراهند.

پیشوای دوم که از سستی و عدم همکاری یاران خود بشدت ناراحت و متأثر بود، روزی خطبه ای ایراد فرمود و طی آن چنین گفت:
در شگفتم از مردمی که نه دین دارند و نه شرم و حیا. وای بر شما!

معاویه به هیچ یک از وعده هایی که در برابر کشتن من به شما داده، وفا نخواهد کرد. اگر من با معاویه بیعت کنم، وظایف شخصی خود را بهتر از امروز می توانم انجام بدهم، ولی اگر کار به دست معاویه بیفتد، نخواهد گذاشت آیین جدم پیامبر را در جامعه اجرا کنم /

به خدا سوگند (اگر به علت سستی و بیوفایی شما) ناگزیر شوم زمامداری مسلمانان را به معاویه واگذار کنم، یقین بدانید زیر پرچم حکومت بنی امیه هرگز روی خوشی و شادمانی نخواهید دید و گرفتار انواع اذیتها و آزارها خواهید شد /

هم اکنون گویی به چشم خود می بینم که فردا فرزندان شما بر در خانه فرزندان آنها ایستاده و درخواست آب و نان خواهند کرد؛ آب و نانی که از آن فرزندان شما بوده و خداوند آن را برای آنها قرار داده است، ولی

بنی امیه آنها را از در خانه خود رانده و از حق خود محروم خواهند ساخت /

آنگاه امام افزود:

اگر یارانی داشتم که در جنگ با دشمنان خدا با من همکاری می کردند، هرگز خلافت را به معاویه واگذار نمی کردم، زیرا خلافت بر بنی امیه حرام است...

امام مجتبی که ماهیت پلید حکومت معاویه را بخوبی می شناخت، روزی در مجلسی که معاویه حاضر بود، سخنانی ایراد کرد و ضمن آن فرمود: «سوگند به خدا، تا زمانی که زمام امور مسلمانان در دست بنی امیه است، مسلمانان روی رفاه و آسایش نخواهند دید» (سیره پیشوایان)

توصیف صورت و اندام امام حسن مجتبی (ع)

امام حسن (ع) از جهت منظر و اخلاق و پیکر و بزرگواری به رسول اکرم (ص) بسیار مانند بود. وصف کنندگان آن حضرت او را چنین توصیف کرده اند:

(دارای رخساری سفید آمیخته به اندکی سرخی، چشمانی سیاه، گونه ای هموار، محاسنی انبوه، گیسوانی مجعد و پر، گردنی سیمگون، اندامی متناسب، شانه ای عریض، استخوانی درشت، میانی باریک، قدی میانه، نه چندان بلند و نه چندان کوتاه. سیمایی نمکین و چهره ای در شمار

زیباترین و جذاب ترین چهره ها).
ابن سعد گفته است که (حسن و حسین به رنگ سیاه ، خضاب می کردند).

حالات معنوی امام حسن مجتبی (ع)

امام حسن (ع) بیست و پنج بار حج کرد، پیاده ، در حالی که اسبهای نجیب را با او یدک می کشیدند. هرگاه از مرگ یاد می کرد می گریست و هرگاه از قبر یاد می کرد می گریست ، هرگاه به یاد ایستادن به پای حساب می افتاد آن چنان نعره می زد که بیهوش می شد و چون به یاد بهشت و دوزخ می افتاد؛ همچون مار گزیده به خود می پیچید. از خدا طلب بهشت می کرد و به او از آتش جهنم پناه می برد. چون وضو می ساخت و به نماز می ایستاد بدنش به لرزه می افتاد و رنگش زرد می شد. سه نوبت دارائیش را با خدا تقسیم کرد و دو نوبت از تمام مال خود برای خدا گذشت . گفته اند: (امام حسن (ع) در زمان خودش عابدترین و بی اعتنائترین مردم به زیور دنیا بود).
در سرشت و طینت امام حسن (ع) برترین نشانه های انسانیت وجود داشت . هر که او را می دید به دیده اش بزرگ می آمد و هر که با او آمیزش داشت ، بدو محبت می ورزید و هر دوست یا دشمنی که سخن یا خطبه او را می شنید، به آسانی درنگ می کرد تا او سخن خود را تمام کند و خطبه اش را به پایان برد. محمد بن اسحاق گفت : (پس از رسول

خدا (ص) هیچکس از حیث آبرو و بلندی قدر به حسن بن علی نرسید. بر در خانه اش فرش می گسترده و چون از خانه بیرون می آمد و آنجا می نشست راه بسته می شد و به احترام او کسی از برابرش عبور نمی کرد و او چون می فهمید؛ بر می خاست و به خانه می رفت و آن گاه مردم رفت و آمد می کردند). در راه مکه از مرکبش فرود آمد و پیاده به راه رفتن ادامه داد. در کاروان همه از او پیروی کردند حتی سعد بن ابی وقاص پیاده شد و در کنار آن حضرت راه افتاد. ابن عباس که از امام حسن (ع) مسن تر بود، رکاب اسبشان را می گرفت و بدین کار افتخار می کرد و می گفت : اینها پسران رسول خدایند.

با این شائن و منزلت ، تواضعش چنان بود که : روزی بر عده ای مستمند می گذشت ، آنها پاره های نان را بر زمین نهاده و خود روی زمین نشسته بودند و می خوردند، چون حسن بن علی را دیدند گفتند: (ای پسر رسول خدا بیا با ما هم غذا شو). امام حسن (ع) فوراً از مرکب فرود آمد و گفت : (خدا متکبران را دوست نمی دارد) و با آنان به غذا خوردن مشغول شد. آنگاه آنها را به میهمانی خود دعوت کرد، هم غذا به آنان داد و هم پوشاک .

مدائنی روایت کرده که :

حسن و حسین و عبدالله بن جعفر به راه حج می رفتند. توشه و تنخواه آنان گم شد. گرسنه و تشنه به خیمه ای رسیدند که پیرزنی در آن زندگی می کرد. از او آب طلبیدند. گفت این گوسفند را بدوشید و شیر آن را با آب بیامیزید و بیاشامید. چنین کردند. سپس از او غذا خواستند.

گفت همین گوسفند را داریم بکشید و بخورید. یکی از آنان گوسفند را ذبح کرد و از گوشت آن مقداری بریان کرد و همه خوردند و سپس همانجا به خواب رفتند. هنگام رفتن به پیرزن گفتند: ما از قریشیم به حج می رویم. چون باز گشتیم نزد ما بیا با تو به نیکی رفتار خواهیم کرد. و رفتند. شوهر زن که آمد و از جریان خبر یافت، گفت: وای بر تو گوسفند مرا برای مردمی ناشناس می کشی آنگاه می گویی از قریش بودند؟ روزگاری گذشت و کار بر پیرزن سخت شد، از آن محل کوچ کرد و به مدینه عبورش افتاد. حسن بن علی (ع) او را دید و شناخت. پیش رفت و گفت: مرا می شناسی؟ گفت نه. گفت: من همانم که در فلان روز مهمان تو شدم. و دستور داد تا هزار گوسفند و هزار دینار زر به او دادند. آن گاه او را نزد برادرش حسین بن علی فرستاد. آن حضرت نیز همان اندازه به او بخشش فرمود. او را نزد عبدالله بن جعفر فرستاد او نیز عطایی همانند آنان به او داد. (چهارده اختر تابناک)

بعد از شهادت امام (ع) لی (ع)، امام حسن (ع) به جمع مسلمانان درآمد و بر فراز منبر پدرش ایستاد. خواست درباره فاجعه بزرگ شهادت پدرش، علی ع. با مردم سخن بگوید. آنگاه پس از حمد و ثنای بر خداوند متعال و رسول مکرم (ص) چنین گفت: (همانا در این شب آن چنان کسی وفات یافت که گذشتگان بر او سبقت نگرفته اند و آیندگان بدو نخواهند رسید). و آن گاه درباره شجاعت و جهاد و کوشش هایی که علی (ع) در راه اسلام انجام داد و پیروزیهایی که در جنگها نصیب وی شد، سخن گفت و اشاره کرد که از مال دنیا در دم مرگ فقط هفتصد

درهم داشت از سهمیه اش از بیت المال ، که می خواست با آن خدمتکاری برای اهل و عیال خود تهیه کند.

سخنرانی امام حسن (ع) پس از صلح با معاویه و در حضور معاویه

حسن بن علی (ع) با شکوه و وقار امامت - چنانکه چشمها را خیره و حاضران را به احترام وادار می کرد - بر منبر بر آمد و خطبه تاریخی مهم_____ای_____راد ک_____رد.

پس از حمد و ثنای خداوند جهان و درود فراوان بر رسول الله (ص) چنین فرمود:

(... به خدا سوگند من امید می دارم که خیرخواه ترین خلق برای خلق باشم و سپاس و منت خدای را که کینه هیچ مسلمانی را به دل نگرفته ام و خواستار ناپسند و ناروا برای هیچ مسلمانی نیستم ...) سپس فرمود: (معاویه چنین پنداشته که من او را شایسته خلافت دیده ام و خود را شایسته ندیده ام . او دروغ می گوید. ما در کتاب خدای عزوجل و به قضاوت پیامبرش از همه کس به حکومت اولیت‌تریم و از لحظه ای که رسول خدا وفات یافت همواره مورد ظلم و ستم قرار گرفته ایم). آنگاه به جریان غدیر خم و غضب خلافت پدرش علی (ع) و انحراف خلافت از مسیر حقیقی اش اشاره کرد و فرمود: (این انحراف سبب شد که بردگان آزاد شده و فرزندان‌شان - یعنی معاویه و یارانش - نیز در خلافت_____ط_____ع کردند_____د).

و چون معاویه در سخنان خود به علی (ع) ناسزا گفت ، حضرت امام حسن (ع) پس از معرفی خود و برتری نسب و حسب خود بر معاویه نفرین فرستاد و عده زیادی از مسلمانان در حضور معاویه آمین گفتند. و

مـا نـیـز آـمـیـن مـی گـویـم .

سخنان امام حسن (ع) در آخرین لحظات

((عبدالله بن ابراهیم مخارقى)) نقل می کند: وقتی که امام حسن (ع) در حال احتضار بود، امام حسین (ع) را طلبید و به حسین (ع) فرمود: ((برادرم ! هنگام فراق است ، من به خدای خود می پیوندم ، مرا با زهر مسموم نموده اند و جگرم در طشت افتاده است ، من آن کس را که به من زهر داد، به خوبی می شناسم و می دانم که این زهر توسط چه کسی فرستاده شد، در پیشگاه خداوند، خودم با او محاکمه می کنم ، تو را به حقّی که بر گردنت دارم سوگند می دهم که مبادا در این باره سخنی بگویی ، در انتظار آنچه خداوند برایم پدید می آورد، باش ، وقتی که از دینا رفتم چشمم را بپوشان و مرا غسل بده و کفن کن و بر تابوتم بگذار و کنار قبر جدّم رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) ببر، تا با او تجدید دیدار کنم ، سپس مرا کنار قبر جدّه ام فاطمه (بنت اسد) ببر و در

همانجا به خاک بسپار، ای پسر مادرم! به زودی بدانی که مردم گمان می کنند تو می خواهی جنازه ام را در کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دفن کنی، می کوشند تا جلوگیری کنند، تو را به خدا سوگند می دهم مبادا به خاطر من به اندازه شیشه حجامتی، خون ریخته شود)). سپس درباره خانواده و فرزندان و آنچه از او باقی مانده سفارش کرد و امام حسین (ع) را بر آنان وصی قرار داد و همچنین او را بر آنچه پدرش امیرمؤمنان علی (ع) وصیت کرده بود، وصی خود کرد و شایستگی امام حسین (ع) را برای خلافت بیان نمود و شیعیانش را به جانشینی آن حضرت راهنمایی کرد و به آنان فرمود: ((بعد از من حسین (ع) نشانه اسلام و یادگار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است)). (زندگی دوازده امام (ع))

جلوگیری مروانیان از دفن جنازه

پس از آنکه امام حسن (ع) چشم از جهان فرو بست، امام حسین (ع) طبق وصیت، بدن او را غسل داد و کفن کرد و آن را بر تابوتی گذارد و برای تازه کردن دیدار به سوی قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حمل نمود. مروان (که آن هنگام از طرف معاویه فرماندار مدینه بود) با اطرافیانش (بنی امیه) تصور کردند که امام حسین (ع) می خواهد جسد برادرش را کنار قبر رسول خدا دفن نماید، لذا با دارودسته خود اجتماع کردند و لباس جنگ پوشیدند تا از آن جلوگیری نمایند. وقتی که امام حسین (ع) جنازه برادر را به جانب قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آورد تا تجدید عهد نماید، مروانیان از هرسو به

گرد هم آمدند، ((عایشه)) نیز سوار بر استر شده و به آنان پیوست و فریاد مادی زد:

((مَالِي وَلَكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَدْخُلُوا بَيْتِي مَنْ لَا أَحِبُّ)).

((ما را به شما چکار؟ آیا می خواهید شخصی را به خانه من وارد کنید که من او را دوست ندارم)).

و مروان می گفت: ((چه بسا جنگی که بهتر از شادی و آسایش است، آیا عثمان در دورترین نقطه مدینه دفن گردد ولی حسن پیش قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دفن شود؟! هرگز این کار نخواهد شد تا من شمشیر به دست دارم (و قدرت در دست من است)).

نزدیک بود فتنه و درگیری شدیدی بین بنی امیه و بنی هاشم روی دهد عبدالله بن عباس با شتاب نزد مروان رفت و به او چنین گفت: ((ای مروان! از هر جا که آمده ای به همانجا برگرد، ما قصد نداریم که حسن (ع) را در کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به خاک بسپاریم بلکه قصد ما این است که با زیارت قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دیدارمان را با آن حضرت تازه کنیم، سپس جنازه را به کنار قبر جدّه اش فاطمه (بنت اسد (علیها السلام)) می بریم و طبق وصیت آن حضرت و همانجا به خاک می سپاریم و اگر امام حسن (ع) وصیت می کرد که جنازه اش در کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دفن شود به خوبی می دانستی که تو عاجزتر از آن هستی که ما را از این کار منع کنی، ولی خود آن حضرت داناتر به خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و نگهداری حرمت قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است، از اینکه توهین و ویران گردد چنانکه

دیگری این کار را کرد و بدون اذن او، داخل خانه اش شد)).
 سپس ابن عباس به عایشه رو کرد و گفت :
 ((وَأَسْوَءَ تَاهُ! يَوْمًا عَلَى بَغْلٍ وَيَوْمًا عَلَى جَمَلٍ تُرِيدِينَ أَنْ تَطْفِئِي نُورَ اللَّهِ
 وَتُقَاتِلِينَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، إِرْجِعِي...)).
 ((این چه رسوایی و بی شرمی است ؟ روزی سوار بر استر و روزی سوار
 بر شتر می شوی و می خواهی نور خدا را خاموش کنی و با دوستان خدا
 بجنگی ، برگرد از آنچه ترس داشتی کار مطابق خواسته تو شده و آنچه
 را دوست داری به آن رسیده ای (آرام باش که ما تصمیم بر دفن جنازه
 امام حسن (ع.) در کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نداریم)
 و سوگند به خدا - گرچه طول بکشد - روزی خواهد آمد که خداوند
 انتقام این خاندان نبوت را از شما بگیرد)). (زندگی دوازده امام (ع))
 سخن پیامبر (ص) درباره حسنین (ع)

((زادان)) می گوید: از سلمان شنیدم می گفت از پیامبر (صلی الله علیه و
 آله و سلم) شنیدم درباره حسن و حسین (علیهما السلام) می فرمود:
 ((اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُمَا فَأَحِبَّهُمَا وَأَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُمَا)).
 ((خدا یا! من حسن و حسین (علیهما السلام) را دوست دارم پس آنان را
 دوست بدار و ((نیز)) دوست بدار آن کسی را که آنان را دوست بدارد)).
 و نیز فرمود: ((کسی که حسن و حسین (علیهما السلام) را دوست بدارد،
 او را دوست دارم و کسی را که من دوست دارم خداوند او را دوست دارد
 و کسی را که خدا دوست بدارد او را وارد بهشت می کند و هر آن کس
 که حسن و حسین (علیهما السلام) را دشمن دارد، من او را دشمن دارم و
 کسی را که من دشمن بدارم ، خداوند او را دشمن بدارد و کسی را که

خداوند دشمن دارد او را داخل آتش همیشگی دوزخ گرداند)). و نیز فرمود: ((این دوفرزندم ، دو گل خوشبوی من هستند)). (زندگی دوازده ام _____ ام (ع))

تحلیل سخن سیاسی دشمن

معاویه سخن حساب شده را در بین مردم مطرح کرد که در ظاهر بیان ویژگیهای اخلاقی برخی از طوایف بوده بود. او گفت : طایفه بنی هاشم انسانهایی بخشنده اند پس هر گاه فردی از بنی هاشم دست از بخشش بردارد شباهت خود را به طایفه خویش از دست داده است .

و (زبریها) بردارند پس هر گاه یکی از آنها بردباری خود را از دست بدهد شباهتی به خود ندارد.

و (مخزومی ها) به تکبر معروفند و هر گاه کسی از آنها این صفت را نداشته باشد به طایفه هود شباهت ندارد.

این سخن معاویه به امام حسن (ع). رسید: حضرت فرمود: چه زیرکانه سخن گفته است تت تتاو خواسته است که بنی هاشم اموال خود را ببخشند فقیر گردند و این فقر سبب ضعف آنها شود وزیرهای جنگ براه اندازند و سرگرم شمشیر کشی گردند و یکدیگر را نابود کنند و مخزومی ها با تکبر بر دیگران مورد کینه آنها گیرند ولی بنی امیه برد باری کنند و مورد محبت مردم قرار گیرند. (بحارالانوار، ج 44، ص 106 و 107.

(

سوال یهودی از امام مجتبی(ع)

روزی امام حسن (ع) با لباسی فاخر و وضعی آراسته و قیافه ای جذاب سوار بر مرکب خود شد و از منزل بیرون آمد، در بین راه یک یهودی فقیر با لباسهای کهنه و اندامی ضعیف و لاغر به او برخورد کرد، از امام (ع) خواست توقف کند آنگاه ، در برابر او ایستاد و گفت : یا بن رسول الله ! جد تو (رسول خدا صلی الله علیه و آله) می فرمود:

الدنيا سجن المومن و جنة الكافر.

دنیا زندان مومن و بهشت کافر است .

و تو مومن هستی و من کافرم ولی دنیا را نمی بینم مگر اینکه بهشت توست ، از آن برخورداری و لذت میبری و زندان من است که سختی و فقرش مرا هلاک کرده است .

امام (ع). سخن او را شنید فرمود: ای پیرمرد! اگر به آنچه خداوند تعالی برای من و مومنین در بهشت آماده کرده است بنگری که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده است خواهی فهمید که من قبل از ورودم به آنجا در این دنیا در زندانی تنگ بسر می برم و اگر به آنچه خداوند از آتش و بدبختی و عذاب آخرت برای تو و هر کافر دیگر آماده کرده است بنگری خواهی فهمید که تو قبل از رفتن به عالم آخرت در این دنیا در بهشتی وسیع و نعمتی کامل بسر میبری. (محبّه البیضاء، ج 4، ص 218 و 219).

(

ترحم بر حیوانات

نجیح گوید: حسن بن علی ع. را دیدم که مشغول خوردن غذا بود و سگی روبروی او قرار گرفته بود، هر لقمه ای که می خورد یک لقمه هم به آن سگ می داد.

عرض کردم: یابن رسول الله! این سگ را از خود دور نمی کنی؟
حضرت فرمود: رهایش کن زیرا من از خداوند حیا می کنم که جاننداری به من نگاه کند و من بخورم و به او نخورانم. (بحار الانوار، ج 43، ص 352).

(

ناسزاگویی مرد شامی به امام

روزی یکی از مردم شام وارد مدینه شد و دید امام حسن (ع). بر اسبی سوار است، شروع کرد او را مورد لعنت قرار دهد اما امام (ع). چیزی به او نگفت. وقتی بدگوئی او به پایان رسید آن حضرت جلو رفت و بر او

سلام کرد و خندید و فرمود: ای پیرمرد گمان می کنم در این ب باشی و شاید اشتباه گرفته ای . اگر از آنچه گفתי طلب عفو کنی تو را می بخشیم و اگر از ما در خواستی داشته باشی عطا خواهیم کرد، اگر راهنمائی بخواهی تو را راهنمائی می کنیم و اگر کاری داشته باشی برای تو انجام می دهیم ، اگر گرسنه باشی تو را سیر خواهیم کرد و اگر عریان را خواهیم پوشاند، اگر نیازمند باشی تو را غنی می کنیم و اگر مسکن بخواهی تو را جای خواهیم داد، اگر هر حاجتی داری بر آورده می کنیم و اگر مسافری به سوی ما بیا و اثاث خود را نزد ما بگذار و مهمان ما باش تا وقت رفتن آنها را به تو باز می گردانیم زیرا ما جای وسیع و مال فراوان داریم .

وقتی آن مرد این سخنان امام (ع). را شنید گریه کرد و گفت : اشهدانک خلیفه الله فی ارضه ، الله اعلم حیث يجعل رسالته (شهادت می دهم که تو خلیفه خدا در زمین او هستی خدا بهتر می داند که رسالتش را در چه کسی قرار دهد) تا به حال تو و پدرت مبعوضترین خلق خدا در نزد من بودید اما الان تو بهترین خلق خدا نزد من می باشی و اثاث و لوازم خود را به منزل آن حضرت برد و تا زمانی که در مدینه بود مهمان آن حضرت بود و از معتقدان به محبت او گردید. (بحارالانوار، ج 43، 344.

(

پاسخ به مروان

روزی مروان بن حکم که از دشمنان اسلام و ائمه علیهم السلام بود امام حسن (ع). را مورد بد گوئی قرار داد.

وقتی بد گوئی او به پایان رسید حضرت به او فرمود: من تلافی نمی کنم

خداوند پاسخ تو را بدهد، اگر در آنچه گفتی راستگو هستی خداوند پاداش راستگوئی تو را بدهد و اگر دروغگو هستی خداوند جزای دروغگوئی تو را بدهد و خداوند شدیدتر از من از تو انتقام خواهد گرفت . م.ع. دو برخورد متفاوت را با دو نفر بدگو اعمال کرد و علت تفاوت رفتار او در داستان قبلی و فعلی به روحیه و اهداف بدگویان مربوط می شود. اولی فریب معاویه را خورده بود و امام (ع). با برخورد مشفقانه خود او را هدایت کرد اما مروان خود شیطانی بزرگ بود که هیچ زمینه هدایت نداشت و امام (ع). به او جوابی عادلانه داد. (بحارالانوار، ج 44، ص 104.

گرایشهای باطل مردمی

روزی معاویه به امام حسن (ع). گفت : من از تو بهترم . امام (ع). فرمود: چرا ای پسر هند؟ معاویه جواب داد: زیرا مردم با من هستند و بدور من جمع شدند و به دور تو اجتماع نکردند. امام (ع). فرمود: این سخن تو بدور از حقیقت است و همراهی مردم با تو بخاطر خوبی تو نیست ای فرزند هند جگر خوار. کسانی که بدور تو جمع شده اند دو دسته اند: عده ای که مطیع و راضی هستند و عده ای که از روی اکراه و نارضایتی بدور تو جمع شدند، اما اطاعت کننده از تو خدا را معصیت کرده است و کسانی که با اجبار با تو

همراه شدند بر اساس گفته خداوند در قرآن معذورند و حاشا که من به تو بگویم من بهتر از تو هستم ، زیرا در تو خیری وجود ندارد تا من بهتر از تو باشم . اما بدان که خداوند مرا از صفات پست پاک گردانیده است همان گونه که تو را از فضایل دور داشته است .

امام حسن (ع). با این سخنان ارزشمند خود بیان فرمود که گرایشهای مردمی همیشه حق نیست ممکن است زمانی مثل زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا زمان نهضت اسلامی ایران به رهبری امام خمینی گرایش مردم حق باشد و زمانی مثل معاویه یا افراد دیگر که موارد آن فراوان است باطل باشد.

بنابراین گرایشهای مردمی همیشه راه حق نیست . بلکه در مواردی راه حل است . و این درس بزرگی است که امام (ع). به تاریخ داده است . چه اینکه گرایش مردم به امام خمینی در اول انقلاب اسلامی حق بود اما گرایش آنها به بنی صدر اولین رئیس جمهور نظام اسلامی در ایران باطل بود. معیار گرایشهای حق تطبیق آنها با احکام و ارزشهای الهی و اسلام ناب محمدی است . (بحارالانوار 44، 104).

(

خوش برخوردی با دیگران

امام حسن (ع) دوستی شوخ طبع داشت . روزی به خدمت او رسید. امام (ع). فرمود: شب را چگونه صبح کردی ؟
او در جواب گفت : یابن رسول الله ! شب را بر خلاف رضای خود و خدا و شیطان به صبح آوردم .
امام (ع). خندید و فرمود چگونه ؟

عرض کرد: خدای عزوجل دوست دارد که او را اطاعت کنم و مرتکب معصیت او نشوم و من چنین نیستم و شیطان دوست دارد معصیت خدا کنم و او را اطاعت نکنم و این چنین هم نیستم و خودم دوست دارم هرگز نمیرم و این گونه نمی باشم .

از این داستان استفاده می شود که امام (ع). با همه ابهت و بزرگی که داشتند به گونه ای با دیگران برخورد می کردند که آنها براحتی در محضر او بلکه با خود او شوخی می کردند و حضرت گوش می دادند و می خندیدند. (بحارالانوار، ج 44، ص 110).

جود و بخشش

روزی مردی در برابر امام حسن (ع). ایستاد و گفت : ای پسر امیر المؤمنین ! به خدائی که به تو نعمت بخشیده است قسم می دهم که حق مرا از دشمنم بگیری که بسیار مستبد و ظالم است ، نه به پیر مرد احترام می گذارد و نه به کودک رحم می کند.

امام (ع). که تکیه داده بود با شنیدن سخنان او از جا حرکت کرد و گفت : دشمن تو کیست تا حقت را از او بگیرم ؟
آن مرد گفت : فقر.

امام (ع). مدتی سر به زیر انداخت ، آنگاه سرش را بسوی خادم خود بلند کرد و به او فرمود: آنچه پول نقد هست بیاور. خادم پنجاه هزار درهم آماده کرد.

امام (ع). فرمود: همه را به آن مرد بده ، سپس به او فرمود: به همان قسمهائی که به من دادی قسمت می دهم که هرگاه دشمن ظالم تو دوباره آمد به نزد من آیی . (بحارالانوار، ج 43، ص 350).

پوشیدن لباسهای زیبا

هرگاه امام حسن (ع) به نماز می ایستاد بهترین لباس خود را می پوشید. به او گفته شد: یابن رسول الله چرا بهترین لباس خود را می پوشی؟ حضرت فرمود:

ان الله جميل ، يحب الجمال ، فاتجمل لربي .
خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد و من خود را برای خدا آراسته می کنم .

و خداوند فرموده است : زینتهای خود را بهنگام عبادت در بر گیرید.
و من دوست دارم بهترین لباسهایم را بپوشم . (سوره اعراف ، آیه 31).

قطع رابطه با دشمنان

معاویه که مروان بن حکم را فرماندار مدینه قرار داده بود روزی برای او نامه نوشت که دختر عبدالله بن جعفر (برادر زاده امیر المؤمنین (ع) را برای پسرش یزید خواستگاری کند و اضافه کرده بود که هر مقدار پدرش مهریه تعیین کند می پذیرم و هر اندازه بدهی داشته باشد می پردازم ضمن اینکه این وصلت سبب صلح بین بنی هاشم و بنی امیه خواهد شد.

مروان را بدنبال عبدالله بن جعفر فرستاد تا دختر او را به عقد یزید در آورد اما عبدالله گفت : اختیار دختران ما با حسن بن علی علیهماالسلام است و باید با او صحبت کنی . مروان نزد امام (ع) رفت تا برای یزید

خواستگاری کنـــد.

امام (ع).فرمود: هر کس را می خواهی جمع کن تا نظر خود را در آن جمیع یـــان کنـــم .

بزرگان طایفه بنی هاشم و بنی امیه جمع شدند آنگاه مروان برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند گفت :

معاویه به من دستور داده است تا زینب دختر عبدالله بن جعفر را برای یزد بن معاویه خواستگاری کنم و گفته است : هر اندازه پدرش مهریه تعیین کند می پذیرم و هر مقدار پدرش قرض داشته باشد ادا می کنم و این وصلت سبب صلح دو طایفه بنی امیه و بنی هاشم می گردد.

یزید بن معاویه همسر بی نظیری است و به جان خودم سوگند افتخار شما به یزید بیش از افتخار یزید به شماست ، یزید کسی است که به برکت چهره او از ابر طلب باران می شود! سپس سکوت کرد و در جائی نشست .

امام حسن (ع).پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: اما در مورد مهریه که گفתי هر مقدار پدرش تعیین کند، ما بیش از سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که برای دختران و خویشاوندان تعیین می کرد نمی خواهیم .

اما درباره ادای قرض پدرش ، چه وقت زنان ما قرضهای پدرانشان را ادا کرده اند که زینب چنین کنـــد؟

اما درباره صلح طایفه بنی هاشم و بنی امیه دشمنی ما با شما برای خدا و در راه خداست ، بنابراین بخاطر دنیا با شما صلح نخواهیم کرد.

و اما اینکه افتخار ما به یزید بیش از افتخار یزید به ما است اگر ارزش حکومت بر مردم بیش از ارزش نبوت از سوی خداوند است ما به یزید

افتخار می کنیم اما اگر نبوت ارزش بیشتری از حکومت دارد او باید به وجود ما افتخار کند.

اما این که گفتی به برکت چهره یزید از ابر طلب باران می شود این حرف جز برای اهل بیت رسول الله صحیح نمی باشد و تنها به برکت چهره آنها طلب باران می شود.

نظر ما بر این است که دختر عبدالله را به عقد پسر عمویش قاسم بن محمد بن جعفر در آوریم و من هم اکنون او را به عقد قاسم در آوردم و مهریه او را یک زمین مزروعی در مدینه قرار دادم که ده هزار دینار آن را می خردند و این زمین برای آنها کافی است .

مروان گفت : آیا این گونه با ما صحبت می کنید؟

امام حسن (ع).فرمود: هر یک از این پاسخها در برابر هر یک از سخنان شماست .

مروان که در انجام ماموریت خود شکست خورد مسائلی که گذشته بود را طی نامه ای به معاویه اطلاع داد. (وسائل الشیعه ، ابواب لباس المصلی ، ج 2، ص 331.

نهی از قهقهه

روزی امام حسن (ع).از محلی می گذشت چشمش به مردی افتاد که قهقهه می زند نزد او رفت و فرمود: آیا می دانی که در روز قیامت وارد آتش جهنم می شوی ؟
او پاسخ داد: آری .

امام (ع). فرمود: آیا می دانی که از افرادی هستی که از آن خارج می شوی ؟

جواب داد: خیر مطمئن نیستم .

امام (ع). تو که نمی دانی که حتما از جهنم خارج خواهی شد چگونه قهقهه می زنی ؟ (بحار النوار، ج 44، ص 119 و 120.
(

توجه به خدا

امام حسن (ع). وقتی وضو می گرفت اعضای بدنش می لرزید و رنگش زرد می شد.

گفته شد چرا به هنگام وضو اعضای بدن شما می لرزد و رنگ چهره شما زرد می شود؟

حضرت فرمود: حق است بر هر کسی که در برابر پروردگار می ایستد رنگش زرد شود و اعضایش به لرزه در آید.

و هر گاه به درب مسجد می رسید سر خود را بالا می کرد و می گفت :
الهی ضیفک ببابک یا محسن قاداتاک المسیئی ، فتجاوز عن قبیح ماعدی
بجمیل ما عندک یا کریم .

خدایا مهمان تو به درب خانه توست ، ای نیکوکار! گنهکار بسوی تو آمد
پس به خویبهای خود از بدیهای من در گذر. (سوره مریم ، آیه 71.
(

عفو و بخشش امام (ع)

امام حسن (ع). غلامی داشت . او مرتکب خلافی شد که باید تنبیه می شد.
حضرت دستور داد که غلام را تازیانه زنند.

غلام به امام (ع). عرض کرد: ای مولای من در قرآن آمده است :
والعافین عن الناس (آنان که خطای دیگران را می بخشند).
حضرت فرمود: تو در راه خدا آزاد هستی و دو برابر آنچه به تو می دادم
خواهم داد. (مجمع البیان ، ج 6، ص 526.
(

گره گشائی از مومن
مردی خدمت امام حسن (ع). رسید و عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد
مرا به بر آوردن حاجتی یاری نما.
امام (ع). برای بر آوردن نیاز او بدنالش حرکت کرد تا در بین راه به امام
حسین ع. رسیدند که به نماز ایستاده بود. امام (ع). به آن فرمود: چرا از
ابی عبدالله (حسین بن علی ع.) کمک گرفتی ؟
آن مرد عرض کرد: پدر و مادر فدایت باد به او مراجعه کردم فرمود
مشغول اعتکاف است .
امام (ع). فرمود: اگر تو را یاری می کرد از یک ماه اعتکاف برایش بهتر
بود. (بحارالانوار، ج 43، 352.

روش تهنیت

خداوند پسری را نصب امام حسن (ع). کرد. قریش برای تهنیت مولود به
محضر آن حضرت آمدند و گفتند: قدم این پهلوان بر تو مبارک باد. امام
(ع). فرمود: این چه حرفی است شاید پهلوان نباشد.
جابر گفت : یابن رسول الله ! چگونه بگوییم ؟

امام (ع). فرمود وقتی خداوند پسری به شما داد و برای مبارکباد او رفتید بگوئید: خدای بخشنده را شکر گزار باش مبارک است . خداوند او را به دوران جوانی رساند و نیکوکاریش را نصب تو گرداند. (اصول کافی ، باب السعی فی حاجة المومن .

یک موعظه

امام حسن (ع). در یک روز عید فطر بر مردمی گذر کرد که بازی می کردند و می خندیدند. حضرت بالای سر آنها ایستاد و فرمود: راستی که خداوند ماه رمضان را میدان مسابقه خلق خود ساخته است تا به وسیله اطاعت از او بر رضایتش پیشی کردند و ناامید گشتند.

تعجب بسیار است از انسانهای خندان و بازیگر در امروز که به نیکوکاران در آن پاداش دهند و بیهوده کاران زیان ببیند به خدا سوگند اگر پرده برداشته شود خوب بفهمد که نیکوکار در کنار نیک خویش است و بد کار گرفتار بد کاری خود می باشد، آنگاه از آنها گذشت .

(تحف العقول ، بخش مربوط به امام حسن (ع)..)

(

موعظه امام حسن (ع)

مردی که به محضر امام حسن (ع). رسید و از او خواست تا وی را موعظه کند.

امام (ع). فرمود: مبادا مرادح کنی که من خود را بهتر از تو می شناسم و یا تکذیبم نمائی که دروغگر راءى و نظرى ندارد، یا نزد من از کسی غیبت کنی .

آن مرد گفت : اجازه می دهید برگردم ؟

حضرت فرمود: بله هر گاه بخواهی می توان برگردی . (تحت العقول .

شیعه حقیقی

مردی به امام حسن (ع). گفت : من از شیعیان شما هستم .

امام (ع). فرمود: ای بنده خدا اگر مطیع امر و نهی ما هستی راست می گوئی و اگر این گونه نیستی با ادعای مقام بلند تشیع که از آن بهره مند نیستی بر گناهان خود نیفزا و به نگو من از شیعیان شما هستم . بلکه بگو من از دوستان شما و دشمن دشمنان شما هستم و تو در نیکی و بسوی نیکی هستی . (قصه های تربیتی چهارده معصوم)

آزادی گنهارى كه حسن و حسين (ع) را شفيع قرار داد

عصر رسول خدا (ص) بود، حسن و حسین (ع) کودک بودند شخصی گناهی کرد و از شرم آن گناه، مدتی مخفی شد و نزد رسول خدا (ص) نمی آمد تا اینکه آن شخص، حسن و حسین (ع) را دید، آن دو را بر دوش خود سوار کرد و با همان حال به حضور رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد: (من گنهکارم، در پناه خدا، و این دو آقا زاده به حضور شما آمده ام تا مرا ببخشید)

رسول خدا (ص) وقتی که آن منظره را دید، آنچنان خندید که دستش را بر دهانش گذاشت، سپس به آن مرد گنهکار فرمود: (برو جانم تو آزاد هستی)

آنگاه به حسن و حسین فرمود: آن شخص در مورد عفو گناه خود، شما را شفیع قرار داد، در این هنگام آیه 64 سوره نساء نازل شد: ... ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جائوک فاستغفروا لله واستغفر لهم الرسول لوجـــــدوا لله توابا رحیما : و اگر گنهکاران که بر اثر گناه به خود ستم کردند، به نزد تو (ای پیامبر) می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آن ها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند (مناقب آل ابیطال، ج 3، ص 400).

قضاوت امام حسن (ع) در عصر خلافت علی (ع) عصر خلافت امام (ع) علی (ع) بود، قصابی را که در دستش چاقوی خون آلود بود، در خرابه ای دیدند، و در همان خرابه جنازه خون آلود شخصی افتاده بود، قرائن ظاهری نشان می داد که قاتل او همین قصاب است،

ماءمورین او را دستگیر کرده و به حضور علی (ع) آوردند. امام (ع) لی (ع) به قصاب گفت: (چه کسی آن شخص را (که جنازه اش در خرابه اسـت) کشـته ؟) قصـاب گفـت: مـن او را کشـتم. امام (ع) بر اساس ظاهر جریان، و اقرار قصاب، دستور داد تا قصاب را بـه عـنـوان قصـاص اعـدام کنـد. ماءمورین او را به سوی قتلگاه می بردند، در راه قاتل حقیقی می دوید و فریاد می زد: (عجله نکنید او را من کشته ام قصاب بی گناه است). ماءمورین، قصاب و قاتل حقیقی را به حضور علی (ع) بردند، و جریان را به عرض رسانیدند، و قاتل حقیقی سوگند یاد کرد که من او را کشته ام. امام به قصاب گفت: پس چرا تو اقرار کردی که من او را کشته ام؟ قصاب گفت: من در یک بن بستی قرار گرفته بودم، چاقوی خون آلود در دست من، و کنارم جنازه خون آلود افتاده، چاره ای ندیدم جز اینکه بگویم من نکشته ام ولی حقیقت این است که من گوسفندی را ذبح کرده بودم چاقوی خون آلود در دستم بود، به خرابه برای تخلی رفته بودم. جنازه خون آلودی را در آنجا دیدم، وحشت زده برخاستم ماءمورین سر رسیدند و مرا به عنوان قاتل دستگیر کردند.

علی (ع) به حاضران فرمود: این قصاب و این شخص را که خود را قاتل معرفی می کند نزد حسن (ع) ببرید تا او قضاوت کند، آنها به حضور امام حسن (ع) آمدند و جریان را گفتند، امام حسن (ع) فرمود: (به امیرمؤمنان عرض کنید: اگر این مرد قاتل، آن شخص را کشته است در عوض جان قصاب را حفظ کرده است، و خداوند در قرآن می فرماید:

و من احیا نفسا فکانما احیا للناس جميعا (و هر کس انسانی را از مرگ نجات دهد، چنان است که گویی همه مردم را نجات بخشیده است) (مائده - 32).
امام (ع) لی (ع) دستور داد، هم قاتل و هم قصاب را آزاد نمودند و دیه مقتول را از بیت المال، به ورثه او عطا فرمود (نورالثقلین ج 1، ص 620).

بزرگوارى امام حسن (ع)
کنیزی از کنیزهای امام حسن (ع) روزی یک شاخه گل نزد امام حسن (ع) آورد و به آن حضرت هدیه کرد، امام حسن (ع) در مقابل آن هدیه او را آزاد نمود.
بعضی از حاضران گفتند: (به خاطر یک شاخه گل، او را آزاد ساختی؟)
امام حسن (ع) فرمود: خداوند این ادب را به ما آموخته است، آنجا که (در آیه 86 سوره نساء) می فرماید:
واذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها و ردوها (و هنگامی که کسی به شما تحیت می گوید (احترام کند) پاسخ او را بهتر گوئید) در این مورد تحیت بهتر، همان آزاد کردن اوست (تفسیر نمونه، ج 4، ص 42).

نمونه ای از شجاعت امام حسن (ع)

در درگیری جنگ جمل، امام (ع) لی (ع) فرزندش محمد حنفیه را طلبید، و نیزه خود را به او داد و فرمود: با این نیزه به سپاه دشمن حمله کن.

محمد حنفیه نیزه را گرفت و به دشمن حمله کرد، گردانی از طایفه بنی ضبه جلو او را گرفتند، او عقب نشینی کرد، و به حضور پدر آمد در آن هنگام امام حسن (ع) نیزه را از دست او گرفت، و به سوی دشمن رفت و حمله کرد و پس از مدتی در حالی که نیزه اش خون آلود بود، نزد پدر بازگشت وقتی که محمد حنفیه، آن شجاعت را از امام حسن (ع) دید بر اثر احساس شکست سرخ و سرافکنده شد.

امیر مؤمنان علی (ع) به او فرمود: لا تاءنف فانه ابن النبی و انت ابن علی : (خود را نگیر (تکبر نکن) او پسر پیامبر و تو پسر علی (ع) هستی) (بحار، ج 43، ص 345).

قطع سخنرانی طاغوت

مدتی بود که از شهادت حضرت علی (ع) می گذشت معاویه در سفری به مدینه آمد مردم را در مسجد جمع کرد، و بالای منبر رفت و با ناسزاگویی به مقام امام (ع) لی (ع) جسارت نمود. امام حسن (ع) در همان مجلس برخاست، پس از حمد و ثنای الهی فرمود: (ای مردم! خداوند هیچ پیامبری را نفرستاده مگر اینکه مجرمین را دشمن او قرار داده است چنانکه قرآن می فرماید: و کذلک جعلنا لكل نبی عدوا من المجرمین : (و این چنین از مجرمان برای هر پیامبری دشمنی قرار داده ایم) (فرقان - 31)

آنگاه به معاویه رو کرد و فرمود: من پسر علی (ع) هستم و تو پسر

صخر می باشی مادر تو هند است مادر من فاطمه (س) جده تو نثلیه است و جده من خدیجه است خداوند آنکس را که بین ما دو نفر، از نظر نسب، پست تر، و از نظر یاد خدا، غافلتر و از نظر کفر و نفاق کافرتر و منافقتر است لعنت کند. همه حاضران فریاد زدند: آمین، آمین!

معاویه ناگزیر، خطبه خود را قطع کرد، با کمال سرافکندگی از بالای منبر پائین آمد و به خانه خود رفت (کشف الغمه، ج 2 ص 150).

در آن هنگام که امام حسن (ع) در کوفه بود، وقتی که معاویه بر اوضاع مسلط شد، به کوفه آمد، جمعی از طرفدارانش به او گفتند: (حسن بن علی (ع) در نظر مردم کوفه، دارای مقام بسیار ارجمندی است، اگر او را به اجبار وارد مسجد کنی، و در ملاء عام بر بالای منبر بروی او را در حضور مردم سرافکنده کنی، کار شایسته ای نموده ای، معاویه این پیشنهاد را نپذیرفت، آنها اصرار کردند، سرانجام معاویه پذیرفت، برای نماز به مسجد آمد و جمعیت در مسجد بودند، امام حسن (ع) را ناگزیر به مسجد آوردند، معاویه بالای منبر رفت و بسیار هتاکي کرد و به ساحت مقدس حضرت علی (ع) ناسزا گفت.

هماندم امام حسن (ع) برخاست و فریاد زد: ای پسر جگر خواره، آیا تو به امیرمؤمنان علی (ع) ناسزا می گویی، با اینکه پیامبر (ص) فرمود: هر کس به علی (ع) ناسزا بگوید به من ناسزا گفته و هر کس به من ناسزا بگوید، به خدا ناسزا گفته، و کسی که به خدا ناسزا گوید، خدا او را داخل دوزخ می کند، بطوری که تا ابد در دوزخ بماند.

سپس امام حسن (ع) به عنوان اعتراض، مجلس را ترک کرد (احتجاج طبرسی (ره) ج 1، ص 145)

- چهار نفر تروریست مخفی در کمین امام حسن (ع)

یکی از توطئه های معاویه این بود که تصمیم گرفت توسط چهار نفر مخفیانه امام حسن (ع) را به قتل برساند، این چهار نفر عبارتند از:
1 - عمرو بن حریث 2 - اشعث بن قیس 3 - حجر بن حارث 4 - شبث بن ربیع

معاویه هر یک از آنها را مخفیانه خواست به او گفت : اگر حسن را بکشی ، در نزد من 200 هزار درهم و مقام فرماندهی یکی از گردانهای ارتش شام را داری به علاوه یکی از دخترانم را همسر تو می کنم . آنها برای وصول به آن جایزه های کلان پیشنهاد معاویه را پذیرفتند، معاویه بر هر یک از آنها جاسوس مخفی گذاشت تا گزارش کار آن ها را بدهند.

امام حسن (ع) از این توطئه آگاه شد، از آن پس ، کاملاً مراقب بود تا از شر تروریستهای منافق در امن بماند زیر لباسهای خود زره می پوشید، و با همان زره نماز می خواند، سرانجام یکی از تروریستها، آن حضرت را در نماز هدف تیر قرار داد ولی همان زره باعث شد که تیر در بدن آن حضرت نفوذ نکرد(49).

چهل سخن از امام حسن مجتبی علیه السلام

قالَ اِمامُ الْحَسَنِ الْمُجْتَبى عَلَيْهِ الصَّلَوةُ السَّلَامُ :

1 - مَنْ عَبْدَ اللَّهِ، عَبْدَ اللَّهِ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ. (63)

ترجمه :

فرمود: هر کسی که خداوند را عبادت و اطاعت کند، خدای متعال همه چیزها را مطیع او گرداند.

2 - قالَ ع.: وَنَحْنُ رِيحَانَتَا رَسُولِ اللَّهِ، وَسَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ يَتَقَدَّمُ، أَوْ يُقَدَّمُ عَلَيْنَا أَحَدًا. (64)

ترجمه :

ه دنباله وصیتش در حضور جمعی از اصحاب فرمود: و ما دو نفر - یعنی حضرت و برادرش امام حسین علیهما السلام - ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله و دو سرور جوانان اهل بهشت هستیم ، پس خدا لعنت کند کسی را که بر ما پیشقدم شود یا دیگری را بر ما مقدم دارد.

3 - قَالَ ع. : وَ إِنْ حُبَّنَا لَيُسَاقِطُ الذُّنُوبَ مِنْ بَنِي آدَمَ ، كَمَا يُسَاقِطُ الرِّيحُ الْوَرَقَ مِنَ الشَّجَرِ. (65)

ترجمه :

فرمود: همانا محبت و دوستی با ما (اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله (سبب ریزش گناهان - از نامه اعمال - می شود، همان طوری که وزش باد، برگ درختان را می ریزد.

4 - قَالَ ع. : لَقَدْ فَارَقَكُمْ رَجُلٌ بِالْأَمْسِ لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَّا وَلَوْنٌ، وَلَا يُدْرِكُهُ إِلَّا الْآخِرُونَ. (66)

ترجمه :

پس از شهادت پدرش امیرالموء منین علی ع.، در جمع اصحاب فرمود: شخصی از میان شماها رفت که در گذشته مانند او نیامده است ، و کسی در آینده نمی تواند هم تراز او قرار گیرد.

5 - قَالَ ع. : مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ كَانَتْ لَهُ دَعْوَةٌ مُجَابَةٌ، إِمَّا مُعَجَّلَةٌ وَإِمَّا مُؤَخَّرَةٌ. (67)

ترجمه :

فرمود: کسی که قرآن را - با دقت - قرائت نماید، در پایان آن - اگر مصلحت باشد - دعایش سریع مستجاب خواهد شد - و اگر مصلحت نباشد - در آینده مستجاب می گردد.

6 - قَالَ ع.: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ فِيهِ مَصَابِيحُ النُّورِ وَشِفَاءُ الصُّدُورِ. (68)

ترجمه :

فرمود: همانا در این قرآن چراغ های هدایت به سوی نور و سعادت موجود است و این قرآن شفای دل ها و سینه ها است .

7 - قَالَ ع.: مَنْ صَلَّى ، فَجَلَسَ فِي مُصَلَّاهِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ كَانَ لَهُ سِتْرًا مِنَ النَّارِ. (69)

ترجمه :

فرمود: هر که نماز - صبح - را به خواند و در جایگاه خود بنشیند تا خورشید طلوع کند، برایش پوششی از آتش خواهد بود.

8 - قَالَ ع.: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ شَهْرَ رَمَضَانَ مِضْمَارًا لِخَلْقِهِ ، فَيَسْتَبْقُونَ فِيهِ بِطَاعَتِهِ إِلَى مَرْضَاتِهِ ، فَسَبَقَ قَوْمٌ فَفَارَوْا ، وَقَصَرَ آخَرُونَ فَخَابُوا. (70)

ترجمه :

فرمود: خداوند متعال ماه رمضان را برای بندگان خود میدان مسابقه قرار داد.

پس عده ای در آن ماه با اطاعت و عبادت به سعادت و خوشنودی الهی از یکدیگر سبقت خواهند گرفت و گروهی از روی بی توجهی و سهل انگاری خسارت و ضرر می نمایند.

9 - قَالَ ع.: مَنْ أَدَامَ الْأَخْتِلَافَ إِلَى الْمَسْجِدِ أَصَابَ إِحْدَى ثَمَانِ آيَةٍ مُحْكَمَةٍ ، أَوْ أَخَا مُسْتَفَادًا ، وَعِلْمًا مُسْتَطَرَفًا ، وَرَحْمَةً مُنْتَظَرَةً ، وَكَلِمَةً تَدُلُّهُ عَلَى الْهُدَى ، أَوْ تَرُدُّهُ عَنِ الرَّدَى ، وَتَرَكَ الذُّنُوبَ حَيَاءً أَوْ خَشْيَةً. (71)

ترجمه :

ت - خود را در مسجد قرار دهد یکی از هشت فایده شاملش می گردد:

برهان و نشانه ای - برای معرفت -، دوست و برادری سودمند، دانش و اطلاعاتی جامع، رحمت و محبت عمومی، سخن و مطلبی که او را هدایت گر باشد، - توفیقِ اجباری - در ترک گناه به جهت شرم از مردم و یا به جهت ترس از عقاب .

10 - قَالَ ع. : مَنْ أَكْثَرَ مُجَالِسَةَ الْعُلَمَاءِ أَطْلَقَ عِقَالَ لِسَانِهِ، وَفَتَقَ مَرَاتِقَ ذِهْنِهِ، وَسَرَّ مَا وَجَدَ مِنَ الزِّيَادَةِ فِي نَفْسِهِ، وَكَانَتْ لَهُ وَلَايَةٌ لِمَا يَعْلَمُ، وَإِ فَادَةً لِمَا تَعْلَمُ. (72)

ترجمه :

فرمود: هر که با علماء بسیار مجالست نماید، سخنش و بیانش در بیان حقایق آزاد و روشن خواهد شد، و ذهن و اندیشه اش باز و توسعه می یابد و بر معلوماتش افزوده می گردد و به سادگی می تواند دیگران را هدایت نماید.

11 - قَالَ ع. : تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوا حِفْظَهُ فَاکْتُبُوهُ وَضَعُوهُ فِي بُيُوتِكُمْ. (73)

ترجمه :

فرمود: علم و دانش را - از هر طریقی - فرا گیرید، و چنانچه نتوانستید آنرا در حافظه خود نگه دارید، ثبت کنید و بنویسید و در منازل خود - در جای مطمئن - قرار دهید.

12 - قَالَ ع. : مَنْ عَرَفَ اللَّهَ أَحَبَّهُ، وَ مَنْ عَرَفَ الدُّنْيَا زَهَدَ فِيهَا. (74)

ترجمه :

فرمود: هر کس خدا را بشناسد، (در عمل و گفتار) او را دوست دارد و کسی که دنیا را بشناسد آن را رها خواهد کرد.

13 - قَالَ ع.: هَلَاكُ الْمَرْءِ فِي ثَلَاثٍ: الْكِبَرُ، وَالْحِرْصُ، وَالْحَسَدُ؛ فَالْكِبَرُ هَلَاكُ الدِّينِ، وَبِهِ لُعِنَ إِبْلِيسُ. وَالْحِرْصُ عَدُوُّ النَّفْسِ، وَبِهِ خَرَجَ آدَمُ مِنَ الْجَنَّةِ. وَالْحَسَدُ رَائِدُ السُّوءِ، وَمِنْهُ قَتَلَ قَائِلُ هَابِيلَ. (75)
ترجمه :

هلاکت و نابودی دین و ایمان هر شخص در سه چیز است : تکبر، حرص ، حسد.

تکبر سبب نابودی دین و ایمان شخص می باشد و به وسیله تکبر شیطان - با آن همه عبادت ملعون گردید.

حرص و طمع دشمن شخصیت انسان است ، همان طوری که حضرت آدم ع.به وسیله آن از بهشت خارج شد.

حسد سبب همه خلاف ها و زشتی ها است و به همان جهت قایل برادر خود هابیل را به قتل رساند.

14 - قَالَ ع.: بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ اَرْبَعُ اَصَابِعٍ ، مَا رَأَيْتَ بَعَيْنِكَ فَهُوَ الْحَقُّ وَقَدْ تَسْمَعُ بِأُذُنِكَ بَاطِلًا كَثِيرًا. (76)
ترجمه :

فرمود: بین حق و باطل چهار انگشت فاصله است ، آنچه که را با چشم خود ببینی حق است ؛ و آنچه را شنیدی یا آن که برایت نقل کنند چه بسا باطل باشد.

15 - قَالَ ع.: اَلْعَارُ اَهُوَنُ مِنَ النَّارِ. (77)
ترجمه :

فرمود: سرزنش و ننگ شمردن مردم انسان را، آسان تر است از معصیت و گناهی که موجب آتش جهنم شود.

16 - قَالَ ع. : إِذَا لَقِيَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ فَلْيُقَبِّلْ مَوْضِعَ النُّورِ مِنْ جَبْهَتِهِ. (78)

ترجمه :

فرمود: وقتی انسان برادر موء من - و دوست - خود را ملاقات نمود، باید پیشانی و سجده گاه او را ببوسد.

17 - قَالَ ع. : إِنْ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَا، وَلَيْسَ بِتَارِكِكُمْ سُدَى، كَتَبَ آجَالَكُمْ، وَقَسَمَ بَيْنَكُمْ مَعَائِشَكُمْ، لِيَعْرِفَ كُلُّ ذِي لُبٍّ مَنَزَلَتَهُ، وَاعْنِ مَا قَدَرَ لَهُ أَصَابَهُ، وَمَا صُرِفَ عَنْهُ فَلَنْ يُصِيبَهُ. (79)

ترجمه :

فرمود: خداوند شما انسان ها را بیهوده و بدون غرض نیافریده و شما را آزاد، رها نکرده است .

لحظات آخر عمر هر یک معین و ثبت می باشد، نیازمندی ها و روزی هر کس سهمیه بندی و تقسیم شده است تا آن که موقعیت و منزلت شعور و درک اشخاص شناخته گردد.

18 - قَالَ ع. : مَنْ لَبَسَ ثَوْبَ الشُّهْرَةِ، كَسَاهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَوْبًا مِنَ النَّارِ. (80)

ترجمه :

فرمود: هر کس لباس شهرت - و انگشت نما، از جهت رنگ ، دوخت ، مد و ... - بپوشد، روز قیامت خداوند، او را لباس آتشین خواهد پوشاند.

19 - سُئِلَ ع. : عَنْ الْبُخْلِ؟ فَقَالَ: هُوَ أَعْنُ يَرَى الرَّجُلُ مَا أَهْنَفَقَهُ تَلْفًا، وَمَا أَمْسَكَهُ شَرَفًا. (81)

ترجمه :

از حضرت پیرامون بخل سوء ال شد؟ در جواب فرمود:

معنای آن چنین است که انسان آنچه را به دیگری کمک و انفاق کند فکر نماید که از دست داده و تلف شده است و آنچه را ذخیره کرده و نگه داشته است خیال کند برایش باقی می ماند و موجب شخصیت و شرافت او خواهد بود.

20 - قَالَ ع.: تَرَكُ الزَّنا، وَكُنْسُ الْفِئاءِ، وَغَسْلُ الْاِناءِ مَجْلَبَةٌ لِلْغِناءِ: (82)

ترجمه :

فرمود: انجام ندادن زنا، جاروب و نظافت کردن راهرو و درب منزل ، و شستن ظروف سبب رفاه و بی نیازی می گردد.

21 - قَالَ ع.: السَّيَّاسَةُ اَنْ تَرَعى حُقُوقَ اللّهِ، وَحُقُوقَ الْاِخِفاءِ، وَحُقُوقَ الْاِ

مُواتِ. (83)

ترجمه :

فرمود: - مفهوم و معنای - سیاست آن است که حقوق خداوند و حقوق موجودات زنده و حقوق مردگان را رعایت کنی .

22 - قَالَ ع.: ما تَشاورَ قَوْمٌ اِلاَّ هُدُوا اِلى رُشْدِهِمْ. (84)

ترجمه :

فرمود: هیچ گروهی در کارهای - اجتماعی ، سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی و ... - با یکدیگر مشورت نکرده اند مگر آن که به رشد فکری و عملی و... رسیده اند.

23 - قَالَ ع.: الْخَيْرُ الَّذِى لا شَرَفَفيهِ: اِءِلْشُكْرُ مَعَ النِّعمَةِ، وَالصَّبْرُ عَلَى

النَّازِلَةِ. (85)

ترجمه :

فرمود: آن خوبی که شرّ و آفتی در آن نباشد شکر در مقابل نعمت ها و

صبر و شکیبائی در برابر سختی ها است .

24 - قَالَ ع. يَابْنَ آدَمَ، لَمْ تَزَلْ فِي هَذِهِ عُمْرِكَ مُنْذُ سَقَطْتَ مِنْ بَطْنِ أُمِّكَ، فَخُذْ مِمَّا فِي يَدَيْكَ لِمَا بَيْنَ يَدَيْكَ. (86)

ترجمه :

فرمود: ای فرزند آدم از موقعی که به دنیا آمده ای در حال گذراندن عمرت هستی ، پس از آنچه داری برای آینده ات (قبر و قیامت) ذخیره نما.

25 - قَالَ ع. إِنْ مَنْ خَوْفَكَ حَتَّى تَبْلُغَ الْأَمْنَ، خَيْرٌ مِمَّنْ يُوءَمِنُكَ حَتَّى تَلْتَقِيَ الْخَوْفَ. (87)

ترجمه :

فرمود: همانا کسی تو را - در برابر عیب ها و کم بودها - هشدار دهد تا آگاه و بیدار شوی ، بهتر است از آن کسی که فقط تو را تعریف و تمجید کند تا بر عیب هایت افزوده گردد.

26 - قَالَ ع. الْقَرِيبُ مَنْ قَرَّبَتْهُ الْمَوَدَّةُ وَإِنْ بَعْدَ نَسْبِهِ، وَالْبَعِيدُ مَنْ بَاعَدَتْهُ الْمَوَدَّةُ وَإِنْ قَرُبُ نَسْبِهِ. (88)

ترجمه :

فرمود: بهترین دوست نزدیک به انسان آن کسی است که در تمام حالات دلسوز و با محبت باشد گرچه خویشاوندی نزدیک نداشته باشد. و بیگانه ترین افراد کسی است که از محبت و دلسوزی بعید باشد گرچه از نزدیک ترین خویشاوندان باشد.

27 - وَسُئِلَ عَنِ الْمَرْوَةِ؟ فَقَالَ ع. شَحُّ الرَّجُلِ عَلَى دِينِهِ، وَإِصْلَاحُهُ مَالَهُ، وَقِيَامُهُ بِالْحَقُّوقِ.

ترجمه :

از حضرت سلام الله علیه پیرامون مروت و جوانمردی سوء ال شد،
فرمود:

جوانمرد کسی است که در نگهداری دین و عمل به آن تلاش نماید، در
اصلاح اموال و ثروت خود همت گمارد، و در رعایت حقوق طبقات
مختلف پا بر جا باشد.

28 - قَالَ ع.: عَجِبْتُ لِمَنْ يُفَكِّرُ فِي مَاءِ كُوْلِهِ كَيْفَ لَا يُفَكِّرُ فِي مَعْقُولِهِ،
فَيَجْنِبُ بَطْنَهُ مَا يُؤْذِيهِ، وَيُوَدِّعُ صَدْرَهُ مَا يُرْدِيهِ. (90)

ترجمه :

فرمود: تعجب می کنم از کسی که در فکر خوراک و تغذیه جسم و بدن
هست ولی درباره تغذیه معنوی روحی خود نمی اندیشد، پس از غذاهای
فاسد شده و خراب دوری می کند.

و عقل و قلب و روح خود را کاری ندارد - هر چه و هر مطلب و برنامه
ای به هر شکل و نوعی باشد استفاده می کند - .

29 - قَالَ ع.: غَسَلُ الْيَدَيْنِ قَبْلَ الطَّعَامِ يُنْفِي الْفَقْرَ، وَبَعْدَهُ يُنْفِي الْهَمَّ. (91)

ترجمه :

فرمود: شستن دست ها قبل از طعام فقر و تنگدستی را می زداید و بعد
از آن ناراحتی ها و آفات را از بین می برد.

30 - قَالَ ع.: حُسْنُ السُّؤَالِ نِصْفُ الْعِلْمِ. (92)

ترجمه :

فرمود: کسی که عادت سوء ال و حالت پرس و جو دارد مثل آن است که
نصف علم ها را فرا گرفته باشد.

31 - قَالَ ع.: إِنْ الْحِلْمَ زَيْنَةً، وَالْوَفَاءَ مَرْوَةً، وَالْعَجَلَةَ سَفَهًا. (93)

ترجمه :

فرمود: صبر و شکیبائی زینت شخص ، وفای به عهد علامت جوانمردی ،
و عجله و شتابزدگی (در کارها بدون اندیشه) دلیل بی خردی می باشد.

32 - قَالَ ع.: مَنْ اسْتَخَفَّ بِإِخْوَانِهِ فَسَدَتْ مَرْوَتُهُ. (94)

ترجمه :

فرمود: کسی که دوستان و برادرانش را سبک شمارد و نسبت به آن ها
بی اعتناء باشد، مروّت و جوانمردیش فاسد گشته است .

33 - قَالَ ع.: إِنَّمَا يُجْزَى الْعِبَادُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ. (95)

ترجمه :

فرمود: همانا در روز قیامت بندگان به مقدار عقل و درک و شعورشان
مجازات می شوند.

34 - قَالَ ع.: إِنْ النَّاسَ عَبِيدُ أَمْالٍ، وَالْدِّينُ لَعِبٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يُحِيطُونَهُ
مَادَرَتْ بِهِ مَعَايِشُهُمْ، فَإِذَا مُحْصُوا لِلْأَبْتِلَاءِ قُلُوبُ الدِّيَّانُونَ. (96)

ترجمه :

فرمود: همانا مردم اسیر و بنده دنیا و اموال آن هستند، و دین را وسیله
رسیدن به اهداف خود قرار داده اند و به هر نوعی که زندگی آن ها
تأمین شود حرکت می کنند. بنابر این هنگامی که در بوته آزمایش در
آیند، دین داران اندک خواهند شد.

35 - قَالَ ع.: أَلْمِزَاحُ يَأْكُلُ الْهَيْبَةَ، وَقَدْ أَكْثَرَ مِنَ الْهَيْبَةِ الصَّامِتُ (97)

ترجمه :

فرمود: مزاح و شوخی - های زیاد و بیجا - شخصیت و وقار انسان را

از بین می برد، و چه بسا افراد ساکت دارای شخصیت و وقار عظیمی می باشند.

36 - قَالَ ع.: اَللُّوْءُ اَنْ لَا تَشْكُرَ النِّعْمَةَ. (98)

ترجمه :

فرمود: از علائم پستی شخص ، شکر نکردن از ولی نعمت است .

37 - قَالَ ع.: لَقَضَاءُ حَاجَةٍ اَخٍ لِي فِي اللّهِ اَحَبُّ مِنْ اِغْتِكَافٍ شَهْرٍ. (99)

ترجمه :

فرمود: هر آینه برآوردن حاجت و رفع مشکل برادرم ، از یک ماه اعتکاف ، در مسجد - و عبادت مستحبی نزد من - بهتر و محبوب تر است .

38 - قَالَ ع.: اِنَّ الدُّنْيَا فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ، وَفِي حَرَامِهَا عِقَابٌ، وَفِي الشُّبُهَاتِ عِتَابٌ، فَاَنْزِلِ الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ الْمَيْتَةِ، خُذْ مِنْهَا مَا يَكْفِيكَ. (100)

ترجمه :

فرمود: چیزهای دنیا اگر حلال باشد حساب و بررسی می شود و اگر از حرام به دست آید عذاب و عقاب دارد و اگر حلال و حرام آن معلوم نباشد سختی و ناراحتی خواهد داشت .

پس باید دنیا (و موجوداتش) را همچون میته و مرداری بشناسی که به مقدار نیاز و اضطرار از آن استفاده کنی .

39 - قَالَ ع.: وَاعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ اَبَدًا، وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا. (101)

ترجمه :

فرمود: در دنیا چنان برنامه ریزی کن - از نظر اقتصاد و صرفه جوئی و...

- مثل آن که می خواهی همیشه دوام داشته باشی ، و نسبت به آخرت به نوعی حرکت و کار کن مثل این که فردا خواهی مُرد.

40 - قَالَ ع. : اءَكَيْسُ الْكَيْسِ التَّقَى ، وَاَعْمَقُ الْحُمَقِ الْفُجُورَ ، الْكَرِيمُ هُوَ التَّبَرُّعُ قَبْلَ السُّوءِ اَل. (102)

ترجمه :

فرمود: زیرک ترین و هوشیارترین افراد، شخص باتقوا و پرهیزکار می باشد؛ اءحمق و نادان ترین افراد، کسی است که تبه کار و اهل معصیت باشد؛ گرامی ترین و باشخصیت ترین افراد، آن کسی است که به نیازمندان پیش از اظهار نیازشان ، کمک نماید.

پاورقی‌ها:

63- تنبيه الخواطر، معروف به مجموعه ورام : ص 427، بحار: ج 68، ص 184، ضمن ح 44.

64- کلمة الا مامُ الحسن (ع): 7، ص 211.

65- کلمة الا مامُ الحسن (ع): 7، ص 25، بحارالا نوار: ج 44، ص 23، ح 7.

66- إحقاق الحق: ج 11، ص 183، س 2 و ص 185.

67- دعوات الرّاوندی : ص 24، ح 13، بحارالا نوار: ج 89، ص 204، ح 21.

68- بحالا نوار: ج 75، ص 111، ضمن ح 6.

69- وافى : ج 4، ص 1553، ح 2، تهذيب الا حکام : ج 2، ص 321، ح 2.166

70- تحف العقول : ص 234، س 14، من لا يحضره الفقيه : ج 1، ص

- 511، ح 1479.
- 71- تحف العقول : ص 235، س 7، مستدرک : ج 3، ص 359، ح 3778.
- 72- إحقاق الحقّ : ج 11، ص 238، س 2.
- 73- إحقاق الحقّ : ج 11، ص 235، س 7.
- 74- کلمة الا امام الحسن (ع): ص 140.
- 75- اءعیان الشیعة : ج 1، ص 577، بحارالانوار: ج 75، ص 111، ح 6.
- 76- تحف العقول : ص 229، س 5، بحارالانوار: ج 10، ص 130، ح 1.
- 77- کلمة الا امام حسن (ع): ص 138، تحف العقول : ص 234، س 6، بحارالانوار: ج 75، ص 105، ح 4.
- 78- تحف العقول : ص 236، س 13، بحارالانوار: ج 75، ص 105، ح 4.
- 79- تحف العقول : ص 232، س 2، بحارالانوار: ج 75، ص 110، ح 5.
- 80- مستدرک الوسائل : ج 3، ص 245، ح 4.
- 81- اءعیان الشیعة : ج 1، ص 577، بحارالانوار: ج 75، ص 113، ح 7.
- 82- کلمة الا امام حسن (ع): ص 212، بحارالانوار: ج 73، ص 318، ح 6.
- 83- همان مدرک : ص 57.
- 84- تحف العقول : ص 233، اءعیان الشیعة : ج 1، ص 577، بحارالانوار: ج 75، ص 105، ح 4.
- 85- تحف العقول : ص 234، س 7، بحارالانوار: ج 75، ص 105، ح 4.
- 86- کلمة الا امام الحسن (ع): ص 35، بحارالانوار: ج 75، ص 111، ح 6.
- 87- إحقاق الحقّ : ج 11، ص 242، س 2.
- 88- تحف العقول : ص 234، س 3، بحارالانوار: ج 75، ص 106، ح 4.
- 89- تحف العقول : ص 235، س 14، بحارالانوار: ج 73، ص 312، ح 3.

- 90- کلمهٔ الا مام الحسن (ع)٬ ص 39، بحارالا نوار: ج 1، ص 218، ح 43.
- 91- کلمهٔ الا مام الحسن (ع)٬ ص 46.
- 92- کلمهٔ الا مام الحسن (ع)٬ ص 129.
- 93- کل الا مام الحسن (ع)٬ ص 198.
- 94- کلمهٔ الا مام الحسن (ع)٬ ص 209.
- 95- کلمهٔ الا مام الحسن (ع)٬ ص 209.
- 96- إحقاق الحقّ: ج 11، ص 234، س 8.
- 97- کلمهٔ الا مام الحسن (ع)٬ ص 139، بحارالا نوار: ج 75، ص 113، ح 7.
- 98- کلمهٔ الا مام الحسن (ع)٬ ص 139، بحارالا نوار: ج 75، ص 105، ح 4.
- 99- کلمهٔ الا مام الحسن (ع)٬ ص 139.
- 100- کلمهٔ الا مام الحسن (ع)٬ ص 36، بحارالا نوار: ج 44، ص 138، ح 6.
- 101- کلمهٔ الا مام الحسن (ع)٬ ص 37، بحارالا نوار: ج 44، ص 138، ح 6.
- 102- إحقاق الحقّ: ج 11، ص 20 س 1، بحارالا نوار: ج 44، ص 30.

ذکر مصیبت امام حسن مجتبی علیه السلام

از امام صادق علیه السلام روایت شده که امام حسن (ع) لیه السلام به اهل بیت خود می فرمود : من مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله به زهر شهید خواهم شد . سوءال می کردند : چه شخصی این کار را می کند ؟ می فرمود : همسرم جُعه ! دختر اشعث بن قیس که معاویه زهری برایش می فرستد و به او سفارش می کند که آن زهر را به من بخوراند ! گفتند : او را از خانه ات بیرون کن و او را از خود دور نما ! می فرمود : تا گناهی از او سر نزده است ، من چگونه او را از خانه بیرون کنم ؟ ولی شخصی به غیر از او ، مرا نخواهد کُشت !

بعد از مدتی ، معاویه زهری برای جُعه فرستاد و پیغام داد که اگر این زهر را به حسن (ع) لیه السلام بخورانی ، صد هزار درهم به تو می دهم و تو را به عقد پسر ، یزید در می آورم ! آن زن هم تصمیم گرفت به توصیه معاویه عمل نماید و امام (ع) لیه السلام را مسموم کند .

روزی جناب امام حسن (ع) لیه السلام روزه بود و روز بسیار گرمی بود و تشنگی بر آن جناب اثر کرده بود و سخت تشنه بود . جُعه ظرف شیری را که به زهر آغشته بود ، برای حضرت آورد . چون امام (ع) لیه السلام از آن شیر آشامید ، احساس کرد که مسموم شده است . فرمود : « إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ » .

سپس خدا را حمد کرد که او را از این جهان فانی به بهشت باقی منتقل می کند و به دیدار جدّ و پدر و مادر و عموهای خود ، حمزه و جعفر ،

دیده او را روشن می کند . بعد به جُعه فرمود : ای دشمن خدا ! مرا کُشتی ؟ خداوند تو را بگُشد ! قسم به خدا ! که بعد از من ، احدی تو را به زنی نمی گیرد و آن شخص تو را فریب داد و خداوند ، تو و او را به عذاب خود ، خوار فرماید !

در ایّامی که امام (ع) لیه السلام مسموم و در شرف شهادت بود ، مردی خدمت امام (ع) لیه السلام آمد و مشغول صحبت با حضرت بود ، ناگاه از گلوی امام (ع) لیه السلام ، خون بیرون آمد . حضرت طشتی طلبید و در زیر خون ها قرار داد آن شخص سوءال کرد : چرا از گلویتان خون می آید ؟ فرمود : معاویه زهری فرستاده بود که آن را به من خوراندند و زهر به جگر من رسیده است ! و این خون ها قطعات جگر من می باشند پرسیدند : چرا خود را معالجه نمی کنید ؟ فرمود : مرگ را با چه می توان معالجه نمود ؟

در این میان ، امام حسین علیه السلام به همراه اسود وارد شدند . حسین علیه السلام برادر خود را در آغوش گرفت و سر مبارک و میان دو چشمش را بوسید . سپس نزد برادر نشست و مدتی آن دو با هم نجوا نمودند . اسود گفت : « إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ » . گویا خبر رحلت امام حسن (ع) لیه السلام به برادرش رسیده است ⁽¹⁾ .

از زیاد مخارق نقل شده است که : وقتی زمان شهادت امام حسن

(ع) لیه السلام رسید ، برادرش حسین علیه السلام را فرا خواند و فرمود :

ای برادر ! هنگام جدائی من رسیده است و من به خدای خویش ملحق

می شوم ای حسین ! چون از دنیا رفتم ، چشم مرا بر هم گذار و مرا

غسل و کفن کن ! سپس بدنم را در تابوت گذاشته و بر سر قبر پیامبر
صلی الله علیه و آله ببر تا با او دیدار کنم . بعد به سوی قبر جدّه ام فاطمه
بنت اسد ببر و در آنجا دفنم نما ! مردم گمان می کنند که شما می خواهید
مرا در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاک بسپارید و جمع شده و
از شما ممانعت می کنند ! تو را به خدا سوگند ! مبادا درباره من به اندازه
شیشه حجامتی خون ریخت شود ! ...

وقتی امام (ع) لیه السلام رحلت نمود ، حسین علیه السلام بعد از غسل و
کفن و نماز بر بدن شریفش ، جنازه را طبق وصیت ، به طرف مرقد نبی
اکرم صلی الله علیه و آله حرکت داد . اما مروان ، حاکم

(1) منتهی الامال .

مدینه ، دستور داد تا مأمورین راه را بر جنازه امام حسن (ع) لیه السلام
بستند⁽¹⁾ !

و طبق روایتی آن بدن شریف را تیر باران کردند ، به طوری که هفتاد تیر
از بدن حضرت ، بیرون کشیدند⁽²⁾ .

از رسول خدا صلی الله علیه و آله در فضیلت زیارت امام حسن (ع) لیه السلام

نقل شده که : چون فرزندم حسن را به زهر شهید کنند ، ملائکه
آسمان های هفتگانه بر او می گریند و همه چیز حتی پرندگان آسمان و
ماهیان دریاها بر او می گریند . هر چشمی که بر او بگرید ، در روزی که
چشم ها کور می شوند ، کور نمی گردد . و هر شخصی که بر مصیبت او
اندوهگین شود ، دلش در روزی که دل ها اندوهگین است ، غمگین
نمی شود . و هر که او را در بقیع زیارت کند ، در روزی که قدم ها بر پل
صراط لرزان است ، قدمش بر پل صراط ثابت باشد⁽³⁾ .

(1) ارشاد .

(2) منتهی الامال .

(3) منتهی الامال .

امام حسین علیه السلام

ولادت سالار شهیدان

امام حسین (ع) در سال چهارم هجری در شهر مدینه مکرمه متولد شد نام مادر گرامی اش زهرا سلام الله علیها و نام پدر پرفضیلتش علی بن ابی طالب (ع) بوده است.

در روایت است که موقعی که امام حسین (ع) متولد شد خدای رؤف به جبرئیل امر کرد که با هزار ملک به زمین نازل شده و از جانب خدا و خود به پیامبر (ص) تبریک گوید: موقعی که جبرئیل در حال نزول بود از جزیره ای گذشت که در او ملکی بنام فطرس یکی از حاملین سابق عرش که به خاطر کندی در امر خدا بین عذاب دنیا و آخرت مخیر شده و او عذاب دنیا را اختیار کرده بود ، معذب زندگی می کرد. وقتی فطرس ، جبرئیل را با آن همراهان دید از مقصدش پرسید؟ جبرئیل فرمود: خداوند به پیامبر(ص) فرزندی عطا کرده و مرا دستور داده که به حضرت تبریک بگویم.

فطرس گفت: مرا با خود ببر شاید آن حضرت در حق من دعا کند تا خدا از من بگذرد. پس جبرئیل او را با خود به حضور پیامبر برد و او پس از تبریک قضیه فطرس را برای رسول خدا (ص) بازگو نمود پیامبر فرمود: به فطرس بگو خود را به این نوزاد مبارک بمالد و به مکان و جایگاه خود بازگردد. چون فطرس دستور پیامبر را انجام داد حالش نیکو شد و خدا از او درگذشت.

چون فطرس خواست برگردد به رسول خدا(ص) فرمود: زود باشد که امت تو این نوزاد را شهید کنند . به خاطر حقی که این کودک بر من دارد، هر کس که او را زیارت کند من زیارت او را به حسین می

رسانم و کسی که بر آن حضرت سلام کند من سلام او را می رسانم و هر کس بر حسین صلوات بفرستد من صلوات او را به آن حضرت می رسانم. سپس فطرس به آسمان بالا رفت و در حال صعود فخر می کرد که : چه کسی مثل من است در حالی که من آزاد شده حسین بن علی و فاطمه و جد حسین رسول خدا (ص) هستم.

از امام رضا(ع) منقول است که : وقتی حسین(ع) متولد شد رسول خدا به اسماء فرمود: فرزندم حسین را بیاور.

اسماء می گوید من حسین را در جامه سفیدی پیچیدم و به حضور پیامبربردم. رسول خدا او را گرفت و در دامن خود نهاد و در گوش راست و اذان و در گوش چپ اقامه فرمود.

وقتی روز هفتم رسید حضرت فرمود حسینم را بیاورید. وقتی امام را به حضور پیامبر بردند رسول خدا گوسفند ابلقی را عقیقه کرد و یک ران آن را به قابله عطا فرمود پس دستور داد سر حسین (ع) را تراشیدند و به وزن موی سرش نقره تصدق داده و خلوق (نوعی عطر) بر سر آن بزرگوار مالید.

از ابو هریره روایت شده که گفت: در حالیکه رسول خدا(ص) بالای منبر برای مردم خطبه می خواند، حسن و حسین در حالیکه کودک بودند و لباس قرمزی پوشیده و در حال راه رفتن به زمین می خوردند وارد مسجد شدند. ناگاه دیدیم پیامبر از منبر پائین آمد و ایشان را برداشت و در پیش خود نشانید.

جبرئیل گهواره حسین(ع) را می گرداند

فاطمه زهرا سلام الله علیها می فرماید: گاهی که حسین در گهواره بود و گریان می شد و من در خواب بودم می دیدم که کسی گهواره را تکان می دهد و حسینم آرام می شود از پیامبر سؤال کردم که آن شخص کیست؟ فرمود : برادرم جبرئیل است.

روایت شده که گاه رسول خدا (ص) حسین را می گرفت و سر او را بلند می کرد و آنگاه دهان مبارک خود را بر دهان حسین(ع) می گذاشت و می بوسید.

و باز روایت است که : بعد از ولادت امام حسین(ع) فاطمه زهرا را سلام الله علیها مریض شدند به این علت پستانش خشک گردید لذا برای حسین(ع) دنبال دایه می گشت ولی کسی پیدا نکردند.

پیامبر گرامی اسلام(ص) انگشت ابهام خود را در دهان حسن (ع) قرار داده و آن انگشت جد خود را می مکید و خدا رزق و غذای حسین را در انگشت پیامبر قرار داده بود و تا مدت 40 روز این معجزه ادامه داشت.

و بدین ترتیب حسین(ع) در دامان پر کرامت و برکت رسول خدا(ص) و فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی (ع) رشد و تربیت می یافت تا اینکه در سال دهم هجری همزمان با هفت سالگی اما حسین (ع) رسول خدا (ص) رحلت کردند.

بعد از رحلت رسول خدا (ص) و چندی بعد شهادت فاطمه زهرا سلام الله علیها ، تربیت آن امام بر حق بدست علی بن ابی طالب (ع) انجام پذیرفت تا اینکه علی (ع) در سن 63 سالگی به شهادت رسید و در آن وقت عمر امام به 36 سال رسیده بود و مقام امامت به امام حسن(ع) برادر بزرگ خود منتقل شد تا اینکه امام حسن مجتبی (ع) پس از ده سال امامت در سن 48 سالگی به شهادت رسید و مقام امامت به حسین بن علی (ع) منتقل شد.

امامت و خصوصیات حسین بن علی (ع)

در سال 50 هجری قمری در حالیکه سالار شهیدان در سن 46 سالگی بودند مقام امامت به ایشان منتقل شد.

چون از نظر شیعیان مقام امامت بسیار حساس حتی بالاتر از پیامبران (غیر از پیامبر اسلام) است، لذا باید از نظر اخلاقی امام در بالاترین درجه کمال بوده و از هر نقصو ضعفی و آلودگی به دور بوده و از خطا و گناه معصوم باشد.

لذا سالار شهیدان دارای همه این خصوصیات بوده اند که به بعضی از آنها اشاره می شود:

امام حسین بر سر سفره فقراء

یکروز امام حسین (ع) در گوچه می گذشتند که به عده ای از فقیر برخوردند ، در حالیکه فقرا عباهای خود را بر روی زمین پهن نموده و نان خشکی در مقابل خود قرار داده و مشغول خوردن بودند.

وقتی چشم فقرا به امام حسین(ع) افتاد به حضرت تعارف کردند که با آنها هم غذا شود حضرت قبول کردند و از اسب پیاده شده فرمودند: خدا مردمان متکبر را دوست نمی دارد. و در کنار آنان قرار گرفته با آنها هم غذا شدند. پس از صرف غذا به آنها فرمود: همانطوریکه من دعوت شما را قبول کردم ، شما هم دعوت مرا قبول کنید و به منزل من بیائید.

آنها قبول کرده و به منزل حضرت رفتند و حضرت دستور پذیرایی داد و پس از صرف غذا به هر کدام مبلغی پول داد و آنها را مرخص فرمودند.

اثر زخم بر پشت سالار شهیدان

در روز عاشورا اثر زخمی را بر پشت امام حسین(ع) دیدند و از امام سجاد (ع) علت آن را سؤال کردند: حضرت فرمود: این اثر طعام و غذاهایی است که حضرت بر پشت خود قرار داده به منزل مسکینان و فقراء و زنان بی سرپرست می بردند.

امام قرض اسامه را اداء می فرمایند

امام حسین(ع) به عیادت اسامه رفتند. اسامه که مریض بود می گفت: آره از اندوه و حزن من! حضرت فرمود: غم و اندو تو چیست؟

عرض کرد قرض من است که به شصت هزار درهم رسیده است.

حضرت فرمود: من آن را اداء می کنم.

اسامه گفت: می ترسم قبل از اداء قرضم بمیرم.

حضرت فرمود قبل از اینکه رحلت کنی من قرض تو را اداء می کنم و اداء کرد.

به امام حسین (ع) گفتند : یابن رسول الله برای چه اینقدر خوف و ترس شما از خدا زیاد است . فرمود : در روز قیامت کسی در امان نخواهد بود مگر آن کس که در دنیا خائف و ترسان باشد.

چاه آب بواسطه امام حسین(ع) پر آب می شود

از ابن عون روایت شده که : چون امام حسین به عنوان مکه از مدینه خارج شد به ابن مطیع رسید در حالیکه او چاهی را حفر می نمود او به حضرت گفت: به کجا می روید پدر و مادرم فدایت؟

فرمود : به مکه می روم و نامه های شیعیان را به او نشان داد.

ابن مطیع گفت: ما از شما استفاده می کردیم و به سوی آنان برو.

حضرت قبول فرمود: ابن مطیع گفت: این چاه قبلا آب داشت ولی حالا آب ندارد شما دعا کنید در آن برکت پیدا شود. حضرت فرمود: از آب آن مقداری بیاور. چون آورد حضرت از آن مقداری خورده و مضمضه نموده و به چاه ریختند پس آب آن زیاد شد.

امام حسین(ع) و مرد اعرابی

فخر رازی روایت کرده که: عربی پیش امام حسین(ع) آمده و قصد گفتن گرفتاری خود را به حضرت داشت. به حضرت عرض کرد از جدت رسول خدا(ص) شنیدم که هر موقع حاجتی داشتید فقط از چهار نفر بخواهید یا از عری شریف یا سروری بخشنده یا قاری قرآن و یا صاحب صورت نیکو.

اما از حیث عرب بودن پس عرب به واسطه جد شما شرافت پیدا کرد اما بخشندگی پس از شما شروع شده و سیره شما است. و اما قرآن پس در خانه شما قرآن نازل شد و اما از حیث زیبایی صورت پس از جدت شنیدم که فرمود: هر گاه خواستید مرا ببینید به حسن و حسین نگاه کنید.

امام حسین(ع) فرمود: چه حاجتی داری؟ پس او هم نوشت. حضرت فرمود: از پدرم علی شنیدم که فرمود: قیمت هر مردی بقدر خوب بودنش است و از جدم شنیدم که فرمود: المعروف بقدر المعرفه من سه سؤال از تو می کنم اگر یک جواب دادی (یک سوم) به تو می دهم. اگر دو جواب دادی (یک دوم) و اگر هر سه را جواب دادی پس همه حاجتت را می دهم و اشاره کرد به کیسه سکه ای که مهر عراق داشت.

عرب گفت: سؤال کن و الا حول ولا قوه الا بالله.

امام فرمود: کدام عمل افضل است؟ عرب گفت: ایمان به خدا.

امام فرمود: چه چیزی بنده را از هلاکت نجات می دهد؟ گفت اطمینان به خدا.

امام فرمود : چه چیزی زینت مرد است ؟ گفت : علم همراه با حلم. فرمود: اگر نتوانست حلم را با علم همراه کند؟ گفت : مالی داشته باشد که ببهشد. فرمود: اگر نتوانست؟ گفت : فقر با صبر. فرمود : اگر این را هم نداشت؟ عرب گفت صاعقه ای از آسمان آمده او را بسوزاند.

امام خندید و کیسه پول را به او داد.

معلم اطفال امام حسین(ع) پاداش می گیرد

عبدالرحمن سلمی معلم کودکان امام حسین(ع) بود سوره حمد را به یکی از کودکان حضرت تعلیم کرد. آن طفل نزد امام آمده و سوره حمد را تلاوت کرد. امام هزار دینار و هزار حله به آن معلم عطا کرده و دهان او را پرا از مروارید نمود.

به آن حضرت اعتراض کردند که پاداش او را زیاد دادی .

حضرت فرمود: این پاداشی که به او دادم در مقابل عطای او که از بین نخواهد رفت اندکی است.

امام در عوض یک شاخه ریحان کینز را آزاد می نماید

انس بن مالک یم گوید: نزد امام حسین(ع) بودم دیدم کنیزکی آمد وی یک شاخه ریحان برای آن حضرت هدیه آورد. حسین (ع) به آن کنیز فرمود: من تو را برای رضای خدا آزاد کردم . من به آن بزرگوار گفتم: این کنیز یک شاخه ریحان که هیچ ارزشی ندارد برای شما هدیه آورد و شما او را آزاد نمودید.

حضرت فرمود: خدای حکیم ما را بدین خصلت مؤدب کرده و در قرآن می فرماید: موقعی که مورد تحیت قرار گرفتید به نحو نیکوتری از آن تلافی کنید و یا اینکه مثل آن را تلافی نمائید تلافی نیکوتری که صلاح بود من انجام دهم، آزاد کردن او بود لذا من او را آزاد نمودم.

چرا امام حسین (ع) کم اولاد داشت

به امام سجاد(ع) گفتند: چرا پدرت امام حسین(ع) کم اولاد است. فرمود: تعجب می کنم که من چگونه متولد شدم؟ زیرا پدرم امام حسین(ع) در هر شب و روز هزار رکعت نماز بجای می آورد.

دوستی حسین(ع) موجب آمرزش گناهان

ابوذر می گوید: پیامبر (ص) امام حسین را بوسید و فرمود: کسیکه حسین(ع) و ذریه ایشان را از روی اخلاص دوست داشته باشد آتش جهنم به او نخواهد رید ولو اینکه گناهانش به عدد ریگهای بیابان باشد مگر اینکه گناهی کند که او را از ایمان خارج نماید.

مرد شامی و امام حسین(ع)

در کتاب داستان راستان آمده است که : شخصی از اهل شام به قصد حج یا مقصد دیگر به مدینه آمده چشمش افتاد به شخصی که در کنارش نشسته بود. توجهش جلب شد. سؤال کرد این مرد کیست؟ گفتند: حسین بن علی بن ابی طالب (ع) است.

سوابق تبلیغاتی عجیبی که در شام در ذهنش رسوخ کرده بود موجب شد که دیگ خشمش به جوش آید و قریه الی الله آن چه می تواند سب و دشنام نثار حسین بن علی بنماید.

وقتی عقده دل خود را گشود و هر چه خواست گفت. امام حسین بدون اینکه ناراحت شود و غضبناک گردد نگاهی پر مهر و عطوفت به او نموده و پس از آنکه چند آیه از قرآن مبنی بر حسن خلق و عفو اغماض قرائت کرد به او فرمود: برای هر نوع خدمت و کمک به تو آماده ایم آنگاه از او پرسید آیا از اهل شامی گفت: آری حضرت فرمود: من با این خلق و خوی مردم شام آشنائی داشته و علت آن را می دانم.

پس از آن فرمود: تو در شهر ما غریبی اگر احتیاجی داری به تو کمک می کنیم حاضریم در خانه خود از تو پذیرائی کنیم و تو را بپوشانیم و به تو پول بدهیم مرد شامی که منتظر عکس العمل شدید حضرت بود وقتی دید امام حسین (ع) با او با این نرمی و گذشت برخورد کرد چنان منقلب شد که گفت: آرزو داشتم زمین شکافته می شد و من به زمین فرو می رفتم و این چنین نشناخته و نسنجیده گستاخی نمی کردم.

تا این ساعت برای من در همه روی زمین کسی از حسین و پدرش مغبوضتر نبود ولی از این ساعت برعکس کس نزد من از او و پدرش محبوبتر نیست.

احترام امام حسن (ع) به برادر کوچکتر خود

در کتاب منتهی آلامال این روایت آمده که: ابو حازم اعرج گفت: امام حسن (ع) چنان با احترام و نیکی با امام حسین (ع) رفتار می کرد که گویا آن حضرت از امام حسن (ع) بزرگتر است.

و ابن عباس گفت: علت این احترام و بزرگی را از امام حسن (ع) پرسیدم.

فرمود: همان هیبتی را که در پدرم علی (ع) می دیدم در امام حسین (ع) می بینم.

همچنین ابن عباس گفت: هر گاه امام حسن (ع) در مجلس بود و امام حسین (ع) وارد می شد بجهت

احترام به امام حسین (ع) حال امام حسن متغیر می شد.

از حذیفه نقل شد: دیدم رسول خدا دست حسین را گرفته و فرمود: ای مردم این حسین بن علی است پس او را بشناسید قسم به آن کسیکه جانم بدست اوست حسین در بهشت است و دوستان او و دوستان دوستان او در بهشت هستی.

ابو یحیی روایت می کند که : حسین روی دوش پیامبر(ص) سوار می شد و رسول خدا می فرمود: شما بهترین سوار هستید.

از حضرت رضا(ع) روایت شده که فرمود: جدم رسول الله فرمودند: هر کسی می خواهد نگاه کند به کسی که در نزد اهل آسمان (از میان اهل زمین) محبوبترین است به حسین نگاه کند.

یکروز مردی خدمت امام حسن آمد و چیزی خواست حضرت مجتبی پس از نصایح و اندرزها و سؤالاتی که از او کرد فرمودند صد دینار به او بدهند. از آنجا نزد حسین آمد و گفت درمانه ام و طلب مساعدت بیشتری کرد. حضرت فرمود: برادرم چقدر به شما داد. گفت: صد دینار.

حشرت به او پیاس احترام برادر 99 دینار داد.

امام و بخشش به مرد عرب

روزی مردی اعرابی وارد مدینه شده پرسید: سخاوتمند ترین مردم مدینه کیست؟

امام حسین (ع) را به او معرفی نمودند و به محل حضرت راهنمائیش کردند.

عرب وارد محل حضرت شده و امام را در حال نماز دید. ایستاد و چند شعر خواند به این مضمون(اینک ناامید نشده آنکه امید به تو داشته و کوبه در خانه ات را به امید بخشش کوبیده تو سخاوتمند و پشتیبان بیچارگانی پدرت نابود کننده فاسقین بود. اگر نبود راهنمائیهای پدر و جدت پیکر ما را جهنم فرا می گرفت).

امام نماز را تمام کرده به قنبر فرمود: از مال حجاز باقی ماند؟ عرض کرد: چهار هزار دینار موجود است. حضرت دستور داد که آن را بیاورد زیرا کسی که سزاوارتر به آن بود رسیده است. وقتی دینارها را حاضر نمود، امام دو برد خود را از تن در آورده و پولها را در آنها پیچیده و بواسطه شرم و حیا دستش را از شکاف درب خارج نموده و به اعرابی تقدیم کرد در حالی که امام این شعر را می خواند.

(بگیراین مقدار را ومن از تو پوزش می خواهم. بدان نسبت به تو مهربانم که اگر در فرا وسیله ای (حکومت) بدست آید ثروت سرشاری بر تو ریزش خواهد کرد. اما گذشت زمان خیلی تغییر پذیر است و اینک دست ما از نظر مالی گشاده نیست).

اعرابی پول را گرفت و شروع به گریه نمود. امام فرمود: شاید آنچه دادیم کم بود.

گفت: هرگز گریه ام برای این است که چگونه دست سخاوتمند شما در دل خاک جای می گیرد.

اهمیت زیارت مرقد امام حسین(ع) و تربت کربلا و عزاداری برای سالار شهیدان

بارگاه و مرقد مطهر سالار شهیدان و همچنین تربت کربلا در سخنان معصومین (ع) از جایگاه ویژه ای برخوردار است بطوری که بعضی از علماء زیارت آن امام شهید را واجب می دانند.

زیارت امام حسین معادل نود حج و عمره پیامبر

روزی پیامبر(ص) حسین را در دامن خود گرفته و او را می بوسید و می بوئید عایشه از این همه توجه پیامبر به حسین در شگفت بود و سؤال کرد چرا شما این قدر به این کودک بوجه دارید. رسول خدا (ص) فرمود: وای بر تو چگونه توجه به حسینم نکنم و او را دوست نداشته باشم و حال آنکه او میوه دل

و نور چشم من است. بزودی امت من حسینم را می کشند، کسی که بعد از شهادت او آن بزرگوار را زیارت کند خدا ثواب یک حج از حجهای من را برای او خواهد نوشت.

عایشه گفت: یا رسول الله ثواب یک حج از حجهای شما؟ فرمود: آری بلکه ثواب دو حج از حجهای من.

عایشه گفت: ثواب دو حج از حجهای شما؟

فرمود: آری بلکه ثواب سه حج از حجهای من و همینطور رسول خدا (ص) ثواب زیارت حسنی را بالا می برد تا اینکه در آخر فرمود ثواب نود حج و عمره از حج و عمره مرا به زائر حسین می دهند.

روز قیامت همه چشمها گریانند غیر از گریه کننده بر حسین(ع)

پیامبر اسلام(ص) به فاطمه زهرا فرمودند: زنان امت من بر زنان اهل بیت من گریه می کنند و مردان ایشان بر مردان اهل بیت من گریه خواهند کرد و همه ساله دسته به دسته عزادار خواهند نمود.

موقعی که روز قیامت شود تو زنان و من مردان ایشان را شفاعت خواهیم کرد. هر کس در عزای حسینم گریه کند ما دست او را می گیریم و داخل بهشت می نمائیم.

ای فاطمه فردای قیامت هرچشمی گریان است مگر آن چشمی که در مصیبت حسین گریه کند آن چشم است که در آن روز به وسیله نعمت های بهشتی روشن و خوشحال گردد.

امام حسین(ع) فرموده باشد: من کشته اشک و گریه ام هیچ مؤمنی مرا یاد نمی کند مگر اینکه گریه کند.

در امالی شیخ طوسی است که کسی از امام رضا(ع) سؤال کرد چه می فرمائید درباره آن گلی که مردم می خورند؟

حضرت فرمود: هر گلی حرام است مثل مردار و خون و آن حیوانی که با نام خدا ذبح نشود، مگر گل تربت قبر حسین (ع) که در آن شفای هر دردی است.

بی احترامی به تربت حسین (ع) عاقبت بدی می آورد

همچنین در کتاب امالی شیخ صدوق آمده است که از شخصی نقل شده که گفت: من در مسجد جامع مدینه نماز می خواندم در آن حال متوجه شدم دو نفر غریبه که کنار من نشسته اند با هم صحبت می کنند و یکی به دیگری می گفت: هیچ می دانی چه حادثه ای برای من اتفاق افتاد؟ من دچار مرض داخلی شدم که هیچ پزشکی نتوانست آم مرض را تشخیص دهد. تا اینکه از خود نا امید شدم. روزی پیرزنی سلمه نام که همسایه ما بود به خانه من آمده و چون مرا ناراحت دید گفت: اگر من تو را درمان کنم چه می گوئی ؟ گفتم: به غیر از این آرزوئی ندارم.

او به خانه خود رفته و ظرفی از آب پر کرده بیاورد و گفت: این را بخور تا شفا یابی . من آن را خوردم و بعد از لحظه ای خود را صحیح و سالم یافتم. مثل اینکه هرگز آن مرض در من نبود و چندین ماه گذشت و هیچ اثری از آن مرض نماند . روزی به آن پیرزن که به خانه ما آمده بود گفتم: ای سلمه بیا بگو که آن شربت از چه چیزی بود که آن روز به من دادی و مریضی مرا برطرف نمود. گفت: آن شربت مخلوط بود با یک دانه از تسبیح که در دست دارم. پرسیدم و این تسبیح از چه چیزی درست شده؟ گفت: تربت حسین بن علی ابن ابی طالب (ع) است. یکدانه از این را در آب مخلوط کرده و به تو دادم.

من که این مطلب را شنیدم سخت ناراحت شدم و گفتم ای رافضیه چرا مرا با خاک حسین درمان کردی؟ آن پیرزن ناراحت شده و به خانه خود رفت و هنوز به خانه خود نرفته بود که درد من برگشت و مریضی من عود نمود و تاکنون نتوانسته ام آن را علاج نمایم و من نمی دانم عاقبت این مریضی با من چه می کند.

رسول خدا(ص) فرمود: هر که برای حسین بگرید و یا حتی خود را به گریه بزند ، بهشت بر او واجب می شود.

شیخ جعفر شوشتری در کتاب مجالس خود نوشته است: همه پیامبران مأور بودند که به زمین کربلا رفته و به این عبارت سلام کنند: فیک یدفن قمر الازهر ماه تابان در تو دفن می گردد.

خون سر ابراهیم به موافقت خون حسین(ع)

در کتاب ستارگان درخشان آمده است که: روایت شده که حضرت ابراهیم برای زیارت زمین کربلا به طرف آن زمین مقدس حرکت کرد وقتی به زمین کربلا رسید، ناگهان از اسب بر زمین افتاد و سر مبارکش به سنگی خورد و خون جاری شد.

حضرت ابراهیم از این امر تعجب کرد و از خدا حکمت این حادثه را سؤال فرمود.

خداوند وحی کرد که از تو خطائی سر نزده بلکه چون خون حسین در این زمین ریخته می شود، خون سر تو به موافقت خون حسین (ع) ریخته شد.

زیارت حسین (ع) عظیم تر از زیارت دیگران

ابن ابی یعفور می گوید: از کوفه رفتم به مدینه زیارت حضرت صادق(ع) وقتی خدمت حضرت رسیدم عرض کردم خیلی زحمت کشیدم تا اینکه موفق به ملاقات شما شدم.

حضرت فرمود: کاریکه برای خدا می کنی از زحمتش مگو پس فرمود: چرا نرفتی به زیارت کسی که حقش از من عظیم تر است بر تو.

می گوید: تعجب کردم و عرض کردم که تو امام مفترض الطاعه می باشی چه کسی از شما عظیم تر است؟ فرمود: هو الحسین بن علی (ع).

حضرت صادق (ع) فرمود: هر چیزی را از برای او در اجر و ثواب حدی است مگر گریه بر سید الشهداء که ثوابش حدی ندارد.

روضة ابوعمارہ در حضور امام صادق (ع)

ابو عماره مداح می گوید: روزی به خدمت امام ششم رفتم حضرت فرمود که شعری چند در مرثیه حسین (ع) بخوان چون شروع کردم حضرت فرمود: به آن روشی که پیش خود می خوانید و نوحه می کنید بخوان چون خواندم حضرت بسیار گریست و صدای گریه زنان آن حضرت نیز از پشت پرده بلند شد. چون فارغ شدم حضرت فرمود: هر که شعری در مرثیه حسین (ع) بخواند و پنجاه کس را بگریاند بهشت بر او واجب می گردد و هر کسی سی کس را بگریاند بهشت بر او واجب می گردد تا رسید به اینجا که فرمود هر کس که مرثیه بخواند و خود بگریاند بهشت بر او واجب می گردد و هر کس که خود را به گریه زند بهشت بر او واجب است.

هرثمه از اصحاب علی (ع) می گوید: خدمت امیرالمومنین (ع) در بعضی از سفرها بودیم آن حضرت رسید به موضعی که در آنجا درختی بود. قدری خاک برداشت و بوسید و فرمود: واهلک ایها التربه خوشا به حال تو ای زمین مردمی از تو محشور می شوند که بدون حساب وارد بهشت گردند.

امام صادق (ع) فرمود: در اطراف قبر امام حسین (ع) چهل هزار ملک توطن نموده و مشغول زیارت اند، عمگی اندوهگین مصیبت آئین و گریان و عزادارند تا روز قیامت.

در روایات خصوصیتی برای تربت کربلا ذکر کرده اند از جمله: همانطور که سید بحر العلوم در شعری گفته اگر کسی تسبیحی از تربت کربلا داشته باشد هرگاه صاحب آن بیکار باشد تسبیح از طرف صاحبش ذکر می گوید و ثواب آن برای صاحبش نوشته می شود.

اجر دوستدار حسین(ع)

امام صادق(ع) به مردی بنام مسمع فرمود: ای مسمع تو از مردم عراقی آیا قبر حسین را زیارت می کنی؟

گفت: نه من در بصره معروفم و دشمنان ما زیادند بیم دارم از من در نزد خلیفه سعایت کنند.

حضرت فرمود: آیا مصائب حسین را یاد می کنی؟

گفت: آری فرمود و گریه می کنی؟ گفت: آری به خدا قسم از چشمانم اشک می ریزد اهل خانه ام اثر اندوه را در صورت من مشاهده می کنند و یاد مصائب امام حسین(ع) مرا از طعام خوردن باز می دارد.

حضرت فرمود: خدا اشک چشمت را رحمت کند. بدان تو از جمله شیعیانی هستی که برای ما ناله می کنند در شادی ما شاد و در اندوه ما انده گین و در ترس ما ترسان و در ایمن ما ایمن می شوند وقت مردن پدران مرا خوهی دید که حاضر شوند و درباره تو به عزرائیل توصیه فرمایند.

از جمله خصوصیات تربت کربلا آنکه: اگر با مهر تربت حسین(ع) نماز گذارند ثواب نماز هفتاد برابر می گردد و تا هفت طبقه زمین تور دهد.

علماء گفته اند وجوب سفر حج منوط به بی خطر بودن سفر باشد و اگر احتمال خطر بدهد وجوب ساقط است ولی درباره زیارت امام حسین گفته اند: هر چه خطرش بیشتر ثوابش عظیم تر است.

چرا زمین جسد زنی را قبول ننمود؟

در زمان امام ششم زنی مرد و چون او را دفت کردند روز بعد دیدند که از قبر بیرون افتاده است مجدداً او را دفن کردند و روز بعدش دیدند که باز از قب بیرون افتاده و زمین او را قبول نمی کند.

به امام صادق (ع) مراجعه کرده و این حادثه را به ایشان گفتند. حضرت فرمود بررسی و تحقیق کنید که این زن چه می کرده؟ چون بررسی کردند آمدند به امام گفتند که زنی بوده زنا کار و هرگاه بچه ای برای او حاصل می شده آن را در تنور انداخته و می سوزانده است.

حضرت فرمود: آری چون سوزاندن مخصوص خداست و این زن ان بچه ها را می سوزانده لذا زمین او را قبول نمی کند و چاره آن است که مقداری از تربت امام حسین (ع) را در قبر او بگذارید که زمین او را قبول کند اگر چه عذابش محفوظ است.

به دستور حضرت عمل کردند زمین دیگر او را بیرون نیانداخت.

تربت کربلا بیمه ساختمان

در حالات مرحوم آیه الله العظمی نجفی مرعشی گفته اند که هرگاه می خواستید ساختمان مدرسه و یا خیریه ای بسازند به بنای آن ساختمان می فرمودند هرگاه پی های آن را آماده کردید مرا خبر کنید . وقتی آماده می شد حرکت می کردند و در کنار هر پی آن مقداری تربت امام حسین (ع) گذاشته می فرمودند من با این کار این ساختمان را بیمه می کنم.

توبه حضرت آدم و گریه بر حسین (ع)

در روایت است که موقعی که حضرت آدم می خواست نزد خدا توبه کند از جبرئیل کیفیت توبه کردن را سؤال کرد. جبرئیل به او فرمود: که خدا را به نامهای مقدس که در ساق عرش نوشته شده قسم دهد تا خدا توبه او را بپذیرد.

حضرت آدم خدا را قسم داد:

((یا حمید بحق محمد، یا عالی بحق علی ، یا فاطر بحق فاطمه ، یا محسن بحق الحسن، یا قدیم احسان بحق الحسین.))

پس آدم عرض کرد چرا وقتی بنام پنجمین می رسم قلبم می شکند و اشکم جاری می شود؟ جبرئیل گفت: فرزند تو حسین به مصیبتی دچار می شومد که کلیه مصیبتها در مقابل آن کوچک و ناچیزند.

آدم گفت: چه مصیبتی؟ جبرئیل گفت: حسین(ع) در حالی کشته می شود که عطشان و غریب و تنها خواهد بود و یاری نخواهد بود و یآوری نخواهد داشت. ای آدم: کاش تو حسین را در آن حال می دیدی که کار او به جایی می رسد که تشنگی در نزد او مثل دود مانع دیدن آسمان می شود ، پس کشته می شود و ذبح می شود مثل ذبح گوسفند و دشمنان ااث و اموال او را غارت می کنند، سر او و یارانش را به شهرها می گردانند و زنان نیز اسیر گردانده می شوند.

آدم گریه سختی نمود و خداوند تو به او را قبول فرمود.

تربت حسین (ع) قطعه ای از خاک بهشت

در کتاب داستانهایی از زندگی علماء آمده است که در زمان شاه عباس از طرف یکی از کشورهای خارجی شخصی آمده و نامه پادشاه آنجا را برای شاه عباس آورد که نوشته بود: دستور بدهید علماء مذهب شما با فرستاده من در امر دین و مذهب مناظره کنند.و اگر مغلوب او شوند به مذهب ما بگروید.

و آن فرستاده هنرش این بود که هر کسی چیزی را در دست می گرفت، او از آن خبر می داد که چه چیزی است.

شاه عباس علماء را جمع کرد و سرآمد علماء ملا محسن فیض کاشانی عوامی را فرستاد تا با علماء ایران مناظره کند.

آن فرستاده گفت: شما از عهده من نمی توانید بر آئید اکنون چیزی در دست بگیر تا من بگویم چه چیزی است.

فیض کاشانی تسبیحی از تربت سید الشهداء در دست گرفت آن شخص در دریای فکر غوطه ور شد و بسیار فکر می کرد.

ملا محسن گفت: چرا عاجز شدی؟

فرستاده گفت: عاجز نشده ام ولی طبق تخصص خود چنان می بینم که در دست تو قطعه ای از خاک بهشت است و تعجب من از این است که خاک بهشت چگونه به دست تو رسیده است.

فیض کاشانی گفت: راست گفتم . در دست من قطعه ای از خاک بهشت است و آن تسبیحی است از قبر مطهر دخترزاده پیامبرمان که امام بوده و از این قضیه حقیقت دین ما و بطلان دین شما روشن شد. پس آن شخص اسلام اختیار کرد.

چگونگی کسیکه به تربت حسین (ع) اهانت کرد مجازات شد

شیخ طوسی نقل کرده است که موسی بن عبدالعزیز گفت که یوحنا، طبیب نصرانی با من ملاقت کرد و گفت بحق پیغمبرت و دینت بگو کیست آن کسی که مردم در ناحیه ابن بصیره به زیارت او می روند؟ آیا از اصحاب شما است؟

گفتم: نه امام حسین (ع) پس دختر پیامبر ما است.

یوحنا گفت: علت اینکه این سؤال را از تو کردم قضیه عجیبی است که خود به چشمم از این امام دیده ام.

شبى شاپور خادم هارون الرشید مرا طلبید. چون بنزد او رفتم مرا برداشت و بخانه موسی بن عیسی بی هوش در رختخواب افتاده و طشتی پیش رویش بود که جمیع دل و روده اش در آن ریخته بود. شاپور از خادم موسی پرسید این چه حالت است که به موسی دست داده؟ خادم موسی گفت: او یک ساعت پیش از این در نهایت صحت و خوشحالی نشسته بود و با ندیمان خود صحبت می کرد و شخصی از بنی هاشم حاضر بود و می گفت: من بیماری شدیدی داشتم و به هر چه معالجه کردم سودی نبخشید تا آنکه کاتب به من گفت: از تربت امام حسین (ع) بردار و مداوا کن. من چنین کردم و عافیت یافتم.

موسی بن عیسی گفت: هیچ از آن تربت پیش تو مانده است؟

گفت: بلی پس فرستاد قدری از آن تربت آوردند. موسی آن را گرفت و از روی استهزاء و مسخره کردن در مقعد خود داخل کرد چون چنین کرد در همان حال فریادش بلند شد که سوختم ، سوختم طشت بیاورید.

چون طشت آوردند ،احشاء و دل و روده او در داخل طشت ریخته شد پس مجلس به عزا تبدیل شد.

حال تو ای یوحنا بیا و ببین می توانی چاره ای برای درمان او پیدا کنی ؟

یوحنا می گوید : چون من به داخل طشت نگاه کردم دیدم که جگر و سپرز و شش و دلش همه در طشت افتاده بسیار تعجب کردم و گفتم : هیچ کس چاره او را نمی تواند بکند مگر عیسی بن مریم که مرده را زنده می کرد.

شاپور گفت: راست می گوئی لکن این جا باش تا معلوم شود که حالش به کجا منتهی می شود. منشب نزد ایشان ماندم و در موقع سحر ، موسی بن عیسی به جهنم واصل شد.

یهودی به وسیله سر حسین(ع) و معجزه آن مسلمان شد

نقل شده است که وقتی سرهای شهداء را با اسراء به طرف شام می بردند ، در منطقه حران در بالای بلندی یک نفر یهودی بنام یحیی خزائی به استقبال آمده و سرها را تماشا می کرد که چشمش افتاد به سر مبارک سید الشهداء و دید لبهای مبارکش می جنبد پیش رفته و گوش فرا داد و شنید که این آیه را می خواند:

((وسيعلم الذين ظلموا ای منقلب ينقلبون))

ظامین به زودی خواهند دانست که قدرت با کیست.

یحیی از مشاهده این قضیه بشگفتی فرو رفته و پرسید این سر کیست؟ گفتند: سر حسین بن علی. پرسید: مادرش کیست؟ گفتند: فاطمه دختر رسول خدا(ص) یهودی گفت اگر دین او برحق نبود این کرامت از او ظاهر نمی شد پس مسلمان شد و لباس و مبلغ هزار درهم برای امام سجاد(ع) فرستاد. مأمورین از این جریان ناراحت شده گفتند که تو به دشمنان خلیفه کمک می کنی دور شو والا تو را خواهیم کشت. یحیی شمشیر برداشته و با آنها به جنگ پرداخته تا اینکه بعد از کشتن پنج تن از آنان به شهادت رسید و مقبره او در دروازه حران شام بنام یحیی شهید معروف است.

امام رضا(ع) به بریان بن شیب فرمود:

اگر خواستی شریک ثواب شهدای کربلا باشی و مانند کسانی باشی که با حسین(ع) شهید شدند هر وقت به یاد حسین(ع) و اصحابش افتادی بگو: یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما ای کاش من با آنها بودم تا به رستگاری بزرگ می رسیدم.

امام صادق(ع) به عبدالله بن سنان فرمود:

روزی عاشورا که شد لباس تمیز بپوش ، آستین ها را بالا بزن و سر و پا را برهنه کن و بعد از ظهر با کمی آب افطار کن که آن وقت کارزار آل محمد به آخرین مرحله رسید و بر خاک پاک کربلا هفده تن از بنی هاشم که روی زمین شبیه و نظیر نداشتند افتادند و اگر پیامبر اسلام (ص) زنده بود خود برای آنان عزاداری می نمود.

پیامبر اسلام(ص):

((ان لقتل الحسین حراره فی قلوب المومنین لا تبردا ابدا))

برای شهادت حسین(ع) در دلهای مؤمنین حرارت و آتشی ایجاد می شود که هرگز سرد نگردد.

امام رضا(ع) فرمود:

روز شهادت حسین (ع) از شدت گریه پلک چشم ما زخم و اشک ما جاری و آنچه عزیز است نزد ما کوچک می گردد.

روز عاشورا دنبال حوائج مادی نرو

امام رضا (ع) فرمود کسیکه روز عاشورا دنبال حوائج مادی خود نرود خداوند حاجات دنیوی و اخروی او را برطرف کند و کسیکه روز عاشورا روز غم و اندوهش باشد خداوند روز قیامت را برای او روز خوشحالی قرار دهد تا در بهشت چشمش به ما روشن گردد.

و کسیکه روز عاشورا برای منزلش آذوقه ذخیره کند خداوند در آن برکت قرار ندهد و روز قیامت با یزید و ابن زیاد و عمر سعد در پائین ترین مکان جهنم محشور گردد.

مستشرق آلمانی از عزاداری بر حسین (ع) تعجب می کند

مستشرق آلمانی می نویسد : در اقیانوس کبیر در کشتی نشسته بودم عبورم به اتاقی افتاد دیدم یک مرد به تنهایی روی صندلی نشسته و چیزی با خود می خواند و اشک می ریزد حس انسان دوستی مرا واداشت که از او علت گریه اش را سؤال کنم مبادا بر او ظمی شده باشد که در این حین دیدم حلوائی پخته را در ظروف متعدد به مسافرین کشتی هدیه می نماید. گفتم: تو کیستی و این حالات چیست؟ گفت: من از شیعیان آل محمد (ص) هستم و چون امام ما در این روز به شمشیر ستم به خون آغشته و یاران و اولاد و اصحاب او را هم کشتند من به یاد آن روز اشک می ریزم و این غذا را به نذر به پاس قیام خدا پسندانه او هدیه می کنم.

پرسیدم نام او کیست و کجا بود؟

گفت: حسین بن علی (ع) در کربلا شهید شده است.

آنگاه آن مستشرق تحقیقاتی کرده و رساله ای در نهضت و قیام حسین (ع) نوشته است.

امام باقر (ع) علقمه فرمود:

گریه کنید بر حسین ، روز عاشورا و با صدا و ناله بلند گریه کنید و به دوستان و خویشان و یاران و اهل خانواده بگوئید که به صورت عزاداران در آیند و وقتی به هم می رسند بگویند: خداوند اجر ما و شما را در این مصیبت سید الشهداء بزرگ گرداند.

مرگ معاویه

با توجه به اینکه معاویه از روی سیاستی که داشت ، علنا با اسلام مخالفت نمی کرد و در ظاهر به نماز و بعضی از ضروریات دین مثل جهاد و حج توجه می نمود و از طرفی طبق بنده های صلحنامه امام حسن(ع) با معاویه مبارزه و مخالفت علنی با معاویه از طرف امام حسین (ع) به مصلحت نبود در مدت ده سال امامت حسین بن علی (ع) که تمام آن در زمان خلافت معاویه بود حضرت این دوران را با شیوه برادر بزرگوار شان امام حسن مجتبی (ع) می گذراندند و اگر چه چند نامه تند بین امام حسین (ع) و معاویه رد و بدل شد که امام دشمنی های معاویه را با اسلام و اهل بیت گوش زد کرده بودند ولی تنش جدی پیش نیامد تا معاویه در سال 60 مرد و یزید را به جانشینی خود معین کرد.

خلافت یزید

یزید که به عنوان خلیفه مسلمین از طرف پدرش معاویه علیه العنة منصوب شد از نظر خصوصیات اخلاقی بسیار فاسد و فاسق و از انجام هیچ حرامی ابا نمی نمود و برخلاف پدرش علنا با شعائر و واجبات اسلام مخالفت نموده و گاهی احکام اسلام را مسخره می کرد. به گوشه هایی از اخلاق فاسد او اشاره می نمائیم.

معاویه ، یزید را به فرماندهی سپاهی برای فتح بلاد روم به جنگ فرستاد تا شاید اسمش در ردیف مجاهدان ثبت گردد.

لشکر در محلی بنام غذقذونه توقف کردند و در آنجا مسلمانان به تب و آبله مبتلا شدند. در آنجا دیری بود بنام یزید با زنش ام کلثوم در این دیر به عیش و نوش مشغول شدند. چون به وی به عنوان فرمانده لشکر خبر دادند که لشکریان به تب و آبله مبتلا شده و این دو مرض آنها را تهدید می کند، این مرد که از زن و شراب خسته نمی شد با کمال بی اعتنائی این شعر را گفت:

ما ان ابالی بمالقت جموعهم

باغذقذونه من حمی و من موم

به من چه که لشکریان در غذقذونه تب و آبله شده اند.

بدیر مران عندی ام کلثوم اذا اتکات علی الانماط فی غرف

در حالیکه من در این اطاقها تکیه زده و در دیر مران در نزد ام کلثوم است.

این شعر منسوب به یزید است.

معشر الندمان قوموا واسمعو صوت الاغانی

واشربو کاس مدام و اترکو ذکر المعانی

ای هم نشینان بلند شوید و به صوت غنا گوش دهید و پی در پی شراب خورده و معنویات را رها کنید.

شغلتنی نغمه العیدان عن صوت الاذان

و تعوضت عن الحور عجوزا فی الدنان

صدای اوازه خواه مرا از اذان مشغول نموده و من بجای حورالعین در آخرت با پیرزنی در دنیا را قبول

می کنم.

میمونی داشت بنام ابوقیس که او را روی ماده خری که آن را زنی نهاده و لجام بسته بودند سوار کرده و

با اسبها به مسابقه اسب دوانی می برد.

و یا می گوید:

فان حرمت بوما علی دین احمد فخذها علی دین المسیح بن مریم.

اگر شراب در دین محمد حرام است تو آن را به دین مسیحیان بخور.

در کتاب قریش آمده است: یزید پسر معاویه صاحب سگها و کبوترها و بازها و تازی های زیادی بود و اکثر با نوازندگان و شاربین خمر سرو کار داشت و به میمون خود شراب می خوراند تا برای او رقص کند.

شغلش شکار و سگ بازی و شرابخواری بود و افرادی را مأمور نموده بود که زنان خوش صورت را برای او می آوردند.

دعوت امام جهت بیعت با یزید

یزید فاسق و فاجر به محض رسیدن به خلافت نامه ای به ولید بن عتبه حاکم مدینه نوشت و دستور گرفتن بیعت از امام حسین (ع) و دو نفر دیگر از شخصیت های آن روز را صادر کرد ولید به همراهی و مشورت مروان بنی حکم دشمن اهل بیت مأموری خدمت امام حسین (ع) فرستاد و از آن حضرت برای حضور جهت یک مسئله مهم دعوت به عمل آورد.

امام با سی نفر از یاران مسلح خود عازم مجلس ولید شد و به یارانش فرمود شما خارج از مجلس آماده باشید که در صورت ضرورت از شما استفاده شود. امام وارد مجلس ولید شد و ولید خبر مرگ معاویه را رساند، و موضوع بیعت یزید را به اطلاع حضرت رساند.

امام فرمود بیعت شخصی مثل من می باید در مقابل مردم باشد لذا فردا چون مردم را دعوت کنی ما نیز در صورت تصمیم د آن مجلس حاضر و بیعت می کنیم.

ولید گفتار امام را پذیرفته و حضرت پس از برخوردی که با مروان در آن مجلس داشتند از جلسه خارج شده و شبانه پس از شب زنده داری در کنار قبر مطهر رسول گرامی اسلام از مدینه به طرف مکه حرکت فرمودند.

نقل شده است که حضرت تا صبح در کنار مرقد مطهر جدش رسول الله مشغول دعا و نماز بودند که نزدیک صبح به خواب رفتند و در خواب پیامبر را همراه عده ای از فرشتگان دیدند. رسول خدا حسین را در بغل گرفتند و به خود چسبانند و بین دو چشمش را بوسه زدند و فرمودند: پدرم به فدایت مثل اینکه می بینم تو در خونت غلطیده ای به دست مردمی که امید شفاعت مرا دارند در حالی که در نزد خدا هیچ بهره ای نخواهند داشت. ای پسرم بزودی تو ملاقات می کنی پدرت و مادرت و برادرت را و آنها مشتاق دیدار تو هستند و برای تو در بهشت درجاتی است که به آنها نمی رسی مگر با شهادت.

حضرت خبر شهادت خود را دادند

در وقت خدا حافظی از مدینه یکی از برادرانشان بنام عمر اطرف پیشنهاد سازش با یزید را کردند ولی حضرت فرمودند پدرم از رسول خدا خبر کشته شدن خویش و همچنین خبر کشته شدن مرا نقل نمود و پدرم در نقل خویش این جمله را اضافه نمود که قبر من در نزدیکی قبر او خواهد بود. آیا گمان می کنی چیزی را که تو می دانی من از آن بی اطلاع هستم؟ ولی به خدا قسم که من هیچگاه زیر بار ذلت نخواهم رفت و در روز قیامت مادرم فاطمه زهرا سلام الله علیها موجب اذیت و رنجش وی گردد داخل بهشت نخواهد گردید.

دیدار با ام سلمه

همچنین ام سلمه ام المؤمنین به حسین (ع) عرض کرد با حرکت خود به سوی عراق مرا غمناک و محزون نگردان. زیرا من از جدت رسول خدا شنیده ام که می فرمود فرزندم حسین در خاک عراق و در محلی بنام کربلا کشته خواهد شد.

امام در پاسخ فرمود مادر من می دانم که از روی ظلم و دشمنی کشته و ذبح می شوم و خدا خواسته که اهل بیت من آواره و فرزندانم کشته و اسیر و در غل و زنجیر شوند و آنها فریاد کمک طلبی سر دهند ولی یآوری نخواهند داشت.

همچنین در هنگام خروج از مدینه امام حسین (ع) وصیتنامه خود را نزد محمد بن حنفیه برادر گرامی خود گذاشت.

وصیتنامه امام حسین(ع)

بسم الله الرحمن الرحيم ، این وصیتنامه حسین بن علی است به برادرش محمد بن حنفیه:

حسین شهادت می دهد که خدایی نیست جز خدای یگانه و محمد بنده و رسول خداست که از طرف خدا به حق رسالت آمد و بهشت و جهنم بر حق است و روز قیامت می آید و در آن شکی نیست و خدا همه کسانی را که در قبر هستند محشور می نماید.

من قیام نکردم از روی خودخواهی و نه برای خوشگذرانی و نه برای فساد و ستمگری بلکه قیام کرده ام برای طلب اصلاح در دین جدم رسول خدا (ص) و در نظر دارم که امر به معروف و نهی از منکر نمایم و به سنت جدم و پدرم عمل کنم. هر کس از من قبول نمود راه خدا را پذیرفته و هر کسی رد کند و قبول ننماید من صبر و استقامت می کنم . تا خدا بین من و این قوم قضاوت کند که خدا بهترین حکم کنندگان است و این وصیت من به تو است ای برادرو توفیق نیست مگر از جانب خدا. بر او توکل می کنم و بسوی او انابه می نمایم.

ورود به مکه

امام حسین (ع) پس از پنج روز که فاصله مدینه تا مکه را پیمود در شب جمعه سوم ماه شعبان وارد مکه معظمه گردید. در این مدت تا زمانی که حضرت از مکه خارج شد افراد و شخصیت هایی با حضرت ملاقات کردند از جمله عبدالله بن عمر یکی از شخصیت های آن زمان با حضرت ملاقات کرد. عبدالله به امام عرض کرد: شما اگر با یزید مخالفت کنی کشته خواهی شد زیرا من از رسول خدا شنیدم که فرمود: حسین کشته خواهد شد و اگر مردم دست از یاری او بردارند به ذلت و خواری مبتلا خواهند گردید. لذا پیشنهاد من این است که مانند همه مردم راه بیعت و صلح را پیش گرفته و از ریخته شدن خون مسلمانان بترس.

حضرت در جواب فرمودند: ای ابو عبدالرحمن مگر نمی دانی که دنیا آنچنان پست و حقیر است که سر بریده یحیی بن زکریا به عنوان هدیه و ارمغان برا فرد زناکاری از بنی اسرائیل فرستاده می شود ؟ مگر نمی دانی که بنی اسرائیل در اول صبح هفتاد پیامبر را به قتل رساندند و سپس به خرید و فروش و کارهای روزمره خود مشغول شدند که گویا هیچ کاری نکرده اند و خدا هم در عذاب آنها تعجیل نکرد بلکه به آنها مهلت داد و سپس به انتقام سختی دچار شدند. ای ابو عبدالرحمن تقوای الهی داشته باش و یاری مرا ترک نکن.

امام عبدالله بن عمریاری کردن حضرت را قبول ننمود و با حضرت خداحافظی کرد و شبانه به مدینه رفت و با نماینده یزید بیعت کرد. او کسی است که با علی (ع) و با امام حسن (ع) و با امام حسین (ع) و با امام سجاد (ع) بیعت نکرد ولی با معاویه و یزید و خوانخواری مثل حجاج بیعت می کند.

آمده است که وقتی حجاج وارد مدینه شد عبدالله بن عمر به در خانه حجاج رفته و تقاضای بیعت کردن کرد. حجاج به او گفت این همه عجله برای چیست صبر می کردی و فردا می آمدی ؟

عبدالله بن عمر گفت: چون از رسول خدا شنیده ام که هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد بر مردن جاهلیت مرده است لذا گفتم شاید امشب بمیرم و نتوانم با خلیفه و امام بیعت کرده باشم و بر مردن جاهلیت مرده باشم . که حجاج پای خود را از زیر لحاف بیرون آورد و گفت بیا با پای من بیعت کن.

اعزام مسلم بن عقیل به کوفه و شهادت او

زمانیکه مردم کوفه متوجه شدند امام حسین (ع) قیام نموده نامه های زیادی که مورخین آنها را بالغ بر بیست هزار عدد می دانند به امام حسین (ع) نوشته و آمادگی و جانفشانی خود را در راه حضرت به اطلاع امام می رساندند.

لذا حضرت پس عموی خود مسلم بن عقیل را که در سن 28 سالگی بود و مردی عالم و عاقل و صاحب تدبیر و صلاح و شجاع بود به عنوان سفیر خود به شهر کوفه فرستاد تا اوضاع آنجا را برای حضرت گزارش کند.

مسلم بن عقیل با مشقات و سختی هایی که در طول راه دید وارد کوفه شد و در منزل مختار و مسلم بن عوسجه مستقر گردید.

مردم وقتی از ورود او مطلع شدند دسته دسته به حضور او آمده و با مسلم به عنوان نماینده امام حسین (ع) بیعت نمودند و طولی نکشید که 18 هزار نفر از مردم بی وفای کوفه با مسلم بیعت کردند. مسلم وقتی این اشتیاق و علاقه ظاهری مردم کوفه مطلع شد ابن زیاد را که حاکم بصره بود به کوفه فرستاد ابن زیاد شبانه وارد کوفه شد و صورت خود را بسته و عمامه سیاه بر سر نهاده و با این هیئت وارد کوفه شد که عده ای فکر کردند امام حسین (ع) است لذا به او به عنوان امام سلام می کردند و مرحبا می گفتند!

مسلم وقتی خبر ورود ابن زیاد را شنید خوفناک شده و به خانه هانی بزرگ کوفه رفت و ابن زیاد از طریق غلام خود از حضور حضرت مسلم در خانه هانی با خبر شد لذا هانی را احضار نموده و با او درستی کرد و با چوب دستی خود آنقدر بر سر و صورت او زد که بینی هانی شکست و گوشت صورتش کنده شد.

مسلم با شنیدن خبر دستگیری هانی مرم را به دور خود جمع کرد تا با ابن زیاد روبرو شده او را از بین ببرد ولی ابن زیاد دستور داد که جاسوسان او را در میان مردم شایع کنند که لشکر شام در راه است و اگر کسی مسلم را یاری کند جانش را از دست می دهد.

لذا وقتی مسلم با آن جمعیت زیاد به مسجد رفت هنوز نمازش تمام نشده بود که مسجد از یاران او خالی شد و بطوری مردم کوفه وحشت زده بودند که زنان می آمدند دست شوهرانشان را و مادران دست فرزندانشان را گرفته و از نزد مسلم دور می کردند. وقتی مسلم از مسجد خارج شد کسی با او نبود و نمی دانست در این شهر پر مکرو فریب به کجا برود؟ کو آن مشتاقان و آن جان فشانان راه حسین؟

در کوچه ها می گشت و تشنگی بر او غالب شده بود که طوعه پیرزن غیور کوفه را دید و او مسلم را به خانه خود برد و از او پذیرائی نمود ولی پسر او بلال حضور مسلم را به ابن زیاد خبر داد و طولی نکشید که خانه طوعه محاصره شد و دهها نفر برای دستگیری مسلم با فرزند عقیل دلیر مرد بنی هاشم به جنگ پرداختند.

مسلم آنقدر قدرتمند بود که بعضی از افراد را به بالای پشت بام پرتاب می کرد و 180 نفر از یاران ابن زیاد پس از بحث تندی که با مسلم نمود دستور به شهادت رساندن مسلم را صادر کرد. مسلم را به بالای دارالاماره بردند و حضرت مسلم در راه ذکر و تسبیح الهی می فرمود تا اینکه سرش را از تنش جدا کرده و در کوچه انداختند همچنین به دستور ابن زیاد هانی بن عروه آن پیرمرد 89 ساله را به شهادت رساندند و دو طفل مسلم بنامهای ابراهیم و محمد نیز بدست حارث کشته شدند.

خطبه امام حسین(ع) در مکه

حمد برای خداست و آنچه خدا بخواهد می شود و نیست هیچ قوتی مگر به وسیله خدا و درود خدا بر رسولش . نوشته و حتمی شده مرگ برای فرزند آدم مانند گردنبند برای دختران . و من به دیدار نیاکانم آنقدر اشتیاق دارم مانند اشتیاق یعقوب به یوسف . و برای من قتلگاهی معین گردیده است که در آنجا فرود خواهم آمد و گویا با چشم خود می بینم که درندگان بیابانها در سرزمین میان نواویس و کربلا اعضای مرا قطعه قطعه و شکمهای گرسنه خود را سیر و انبارهای خالی خود را پر می کنند.

از پیشامدی که با قلم قضا نوشته شده است چاره و مفری نیست و بر آنچه خدا راضی است ما نیز راضی و خوشنودیم. بر بلای او صبر می کنیم و اجر صابرین بر ما خواهد بود.

در میان پیامبر و پاره های تن او هیچگاه جدایی نخواهد افتاد و در بهشت برین در کنار او خواهند بود . زیرا که آنان وسیله خوشحالی و روشنی چشم پیامبر بوده و وعده او نیز بوسیله آنان تحقق خواهد پذیرفت.

آگاه باشید که هر یک از شما که حاضر است در راه ما از خون خویش بگذرد و جانش را در راه شهادت و لقای پروردگار نثار کند آماده حرکت با ما باشد که من فردا صبح حرکت خواهم کرد انشاء الله.

خروج از مکه و حرکت بسوی کوفه

امام حسین (ع) در مکه بودند تا اینکه متوجه شدند عمال یزید قصد دارند که آن حضرت را در حال حج به شهادت برسانند لذا برای اینکه قداست حرم امن الهی محفوظ بماند در روز سه شنبه هشتم ذی الحجه اعمال حج را تبدیل به عمره نموده و از مکه خارج شدند.

ابن کثیر دمشقی از مردی از اهل کوفه نقل نموده که:

من پس از اعمال حج به طرف کوفه حرکت کردم در مسیر خود به چند خیمه برخورددم از صاحب آن خیمه ها پرسیدم گفتند: این خیمه ها متعلق به حسین بن علی است. با شنیدن این جمله و به اشتیاق

زیارت فرزند پیامبر حرکت نموده و به سراغ خیمه اختصاصی آن رفتم او را در قیافه مردی را که دوران پیری را شروع کرده باشد دریافتم و دیدم مشغول زیارت قرآن است. و قطرات اشک از صورت و محاسن شریفش سرازیر است ، عرضه داشتم پدر و مادرم به فدای تو باد ای فرزند دختر پیامبر چه انگیزه ای تو را به این بیابان بی آب و علف کشانده است؟

فرمود: بنی امیه مرا تهدید کرده اند و اینها نامه های مردم کوفه است و همین مردم کوفه هستند که مرا به قتل خواهند رسانید و چون دست به این جنایت زدند و احترام دستورات و امر خدا را درهم شکستند خدا نیز کسی را بر آنان مسلط خواهد نمود که آنان را به قتل برساند و آنچنان خوار و ذلیلشان بکند که ذلیلتر از کهنه پاره زنان گردند.

برخورد با لشکر حر

امام حسین (ع) بطرف کوفه رهسپار بود تا به منطقه اشراف رسید و حضرت دستور داد که جوانان پیش از طلوع صبح به سوی فرات رفته بیش از حد معمول و مورد نیاز آب برای خیمه ها حمل نمایند.

قبل از ظهر بود که حر بن یزید با هزار نفر وارد این منطقه شد و چون حضرت شدت تشنگی آنها را مشاهده کرد به یاران خویش دستور داد که آنها و اسب هایشان را سیراب نمایند.

یکی از سپاهیان حر می گوید: من در اثر تشنگی و خستگی شدید آخر همه وارد شدم و چون همه یاران حسین (ع) مشغول سیراب کردن سربازان بودند کسی به من توجهی نکرد. ناگهان دیدم مرد خوش خو و خوش قیافه ای که از کنار خیمه ها متوجه من بود که بعد معلوم شد امام حسین (ع) بوده به طرف من آمده و مرا سیراب نمود.

سپس نماز جماعت یاران امام حسین (ع) و یاران حر به امامت امام حسین (ع) اقامه شد و حضرت پس از نماز سخنانی ایراد کرد.

چون امام و یارانش خواستند به طرف کوفه بروند حر مانع شد و گفت: به من دستور داده اند نگذارم به طرف کوفه بروید و یا به مدینه برگردید. که طبق نقلی امام به او فرمودند: مادرت به عزایت بنشیند مانع رفتن ما می شود؟ که حر گفت: اگر مادرت فاطمه زهرا سلام الله علیها نبود من هم به شما جواب می دادم.

سخنان مهم امام حسین (ع) در منطقه ای بین مکه و کربلا

امام حسن (ع) در طول راه در منطقه ای که یاران خود و همچنین لشکر حر حاضر بودند برای آنان چنین صحبت فرمودند:

ای مردم: پیامبر خدا فرمود: هر مسلمانی که با سلطان زورگویی مواجه گردد که حرام خدا را حلال نموده و پیمان الهی را در هم می شکند و با سنت و قانون پیامبر مخالفت می کند و در میان بندگان خدا راه گناه و معصیت و دشمنی در پیش می گیرد ولی او در مقابل چنین ظالمی با عمل یا سخن اظهار مخالفت ننماید بر خداوند است که این فرد را به محل همان ظالم در جهنم داخل کند.

مردم آگاه باشید که بنی امیه اطاعت خداوند را ترک و پیروی از شیطان را بر خود فرض نموده اند فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل نموده اند حالا و حرام و اوامر و نواهی خداوند را تغییر داده اند و من به رهبری جامعه مسلمانان در مقابل این مفسدین که دین جدم را تغییر داده اند شایسته ترم.

برخورد با عبیدالله بن حر جعفری

در طول راه حضرت با عبیدالله بن حر برخورد نمودند و حضرت کسی را فرستاد که او را به خیمه امام دعوت کند ولی عبیدالله بن حر اکراه نمود. خود امام با چند تن از اصحابش بنزد او رفتند و حضرت چون از سوابق بد و راهزنی های او با خبر بودند به او فرمودند : می خواهی بوبه کنی و از آن خطاها و گناهان پاک گردی . عبید الله گفت: مثلاً چگونه توبه کنم.

حضرت فرمود: فرزند دختر پیامبرت را یاری کن و در رکاب وی با دشمنان بجنگ . عبید الله گفت: من می دانم که هر کس از تو اطاعت کند سعادت مند است ولی راه شما را شهادت و کشته شدن است و من از مرگ سخت گریزانم ولی اسبی دارم که اگر بخواهی می تواند شما را از چنگ دشمن فراری دهد.

حضرت فرمود: وقتی تو خود را دریغ می کنی اسبت را برای چه بخواهم و من گمراهان را به یاری خود نخواهم گرفت.

امام آیه استرجاع را خواند

در طول راه یکدفعه امام در حالیکه سوار اسب بود فرمود:

((انا الله و انا اليه راجعون و الحمد لله رب العالمين))

علی اکبر فرمودند: چرا این کلمه را بر زبان رانید؟

حضرت فرمود : در حالیکه سرم به زین اسب بود به خواب رفتم و صدای هاتفی را شنیدم که می گفت: این گروهی که در حرکتند مرگ در تعقیب آنها است.

و برای من مشخص شد که این خبر شهادت است.

علی اکبر گفت: خدا حادثه بدی پیش نیاورد مگر ما بر حق نیستیم ؟

امام فرمود: بلی به خدا سوگند که ما بجز راه حق قدم بر نمی داریم .

علی اکبر عرضه داشت: اگر بنا است در راه حق بمیریم ترس از مرگ نداریم .

امام او را دعا کردند : خداوند برای تو بهترین پاداش فرزندى را عنایت کند.

هنگام ورود به کربلا اسب امام جلو تر نرفت

نقل شده است که وقتی وارد زمین کربلا شدند اسب امام حسین جلو تر نرفت و هر چه کردند قدم از قدم برنداشت . لذا اسب دیگری آوردند و او هم جلو تر نمی رفت و خلاصه تا هفت اسب عوض کردند و هیچ کدام قدم از قدم بر نمی داشتند لذا حضرت فرمود یکی از اهالی آنجا را آوردند حضرت فرمود: اسم این محل چیست؟ جواب داد به اینجا عمورا می گویند. فرمود: آیا اسم دیگری دارد؟ جواب داد آری به اینجا نینوا هم می گویند. فرمود: آیا نام دیگری هم دارد جواب داد : آری به اینجا کربلا هم می گویند.

که در اینجا حضرت فرمود: پناه می برم به خدا از کرب و بلا و به یارانشان فرمودند : اینجا توشه ها و بارها را بر زمین بگذارید که محل ریختن خونهای ما و مزار و مرقد ما اینجا است.

این حادثه در دوم محرم بود و پس از استقرار یارانش حضرت خطبه معروف خود را ایراد کردند: از جمله :

((انی لا اری الموت الا سعادة و الحیاه مع الظالمین الا برما . الناس عیب الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه ما درت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء الدیا نون))

یعنی : من در این موقع مرگ را نمی دانم مگر سعادت و زندگی با ظالمین را نمی دانم مگر رنج و نکبت.

مردم بنده دنیا هستند و دین لقلقه زبانشان است . تا زمانی که دنیا ایشان برقرار است از دیت حمایت می کنند اما وقت امتحان و آزمایش دین دار واقعی کم می گردد.

ملاقات امام حسین (ع) با عمر بن سعد

امام حسین (ع) کسی را فرستاد و به عمر سعد که با چهار هزار جنگجو در کربلا حضور داشت پیغام داد که همدیگر را ملاقات کنند. وقتی ملاقات انجام شد . امام به عمر بن سعد فرمودند : ای فرزند سعد وای بر تو آیا با من می خواهی بجنگی ؟ آیا از خدایی که عاقبت بسوی او برمی گردی نمی ترسی ؟ تو می دانی من فرزند چه کسی هستم بیا با من باش و این دشمنان اسلام را رها کن که به خدا نزدیک تر است.

عمر سعد گفت: می ترسم اگر به شما پیوندم خانه ام را در کوفه خراب کنند . حضرت فرمود: من خانه ای تهتر برای تو تهیه می کنم . عمر سعد گفت: می ترسم باغ و باغستانم را در کوفه از من بگیرند. حضرت فرمود: من باغ بهتری در حجاز برای تو تهیه می کنم. عمر سعد گفت: می ترسم زن و بچه ام را بکشند.

حضرت که این بهانه های او را دید فرمود: چه شده تو را خدا تو را در حالیکه در بستر هستی بکشد و تو را در روز قیامت نیامرزد و من امیدوارم که از گندم عراق مگر اندکی نخوری!

ملاقات زهیر بن قین با امام

وقتی امام حسین(ع) بطرف کوفه می رفت زهیز نیز با خانواده و یارانش بطرف کوفه می رفت و در راه از اینکه امام او را ببیند حذر می کرد ولی در یکی از مناطق بخاطر چشمه آبی که بود خیمه های زهیر در نزدیک چادرهای امام بزمین زده شد و حضرت وقتی چشمشان به آن چادرها افتاد سؤال کردند متعلق

به چه کسی است و هنگامی که گفتند به زهیر بن قین. امام دستور دادند که او را به چادرشان دعوت نمایند.

وقتی پیک حضرت آمد زهیر و خانواده اش سر سفره بودند و با شنیدن دعوت امام زهیر درجا هشکش زد و لقمه اش در میان دهان و سفره چند لحظه ای مانده بود و نمی دانست چه جوابی به پیک حضرت بدهد. آیا برود که نتیجه اش کشته شدن است و نرود که نتیجه اش خسران آخرت است. در اینجا بود که همسر غیورش به او گفت: زهیر تو را چه شده؟ فرزند پیامبر تو را خواسته و تو همینطور نشسته ای! برو بین امام با تو چه مطلبی دارد. وقتی زهیر میرفت چهره اش در فکر و غم و اندوه فرو رفته بود ولی وقتی بعد از ساعتی باز گشت آثار خوشحالی و بشاشت در صورتش بود و به همسرش گفت: من تصمیم دارم به امام ملحق شوم و تو را طلاق می دهم زیرا می دانم برگشتی در کار نیست و از همه اموال خود فقط یک شمشیر و زره برداشت و با خانواده خود خداحافظی کرد و در کنار امام بود تا زمانیکه به شهادت رسید.

تعداد لشکر عمر سعد

ساعت به ساعت بر لشکریان عمر بنی سعد در کربلا افزوده می شد. حر با 1000 سوار، کعب بن طلحه با 3000 سوار، عمر سعد با 4000 سوار، شمر با 4000 سوار، یزید بن رکاب کلبی با 2000 سوار، حصین بن نمیر با 4000 سوار، مضایر با 3000 سوار، نصر بن خرشه با 4000 جنگجو، شعیب بن شبت با 1000 سوار و حجار بن ابحر با 1000 جنگجو. که بعضی از مورخین سپاه عمر بن سعد که همه از کوفیان بی وفا تشکیل شده بود را سی و پنج هزار نفر ذکر کرده اند و یاران امام حسین را 72 نفر که 18 نفر از بنی هاشم و بقیه از یاران دیگر حضرت بوده اند.

آب را بر روی امام حسین(ع) بستند

از صبح تاسوعا بدستور عمر بن سعد چهار هزار نفر بر شریعه فرات نظارت نموده تا مبادا قطره ای آب به خاندان امام حسین برسد. عصر تاسوعا لشکر عمر سعد برای حمله به لشکر امام حسین آماده می شد. لذا امام حسین برادر رشیدش ابوالفضل را فرستاد تا به دشمن بگوید امشب را برای نماز و دعا و نیایش فرصت دهند و فردا جنگ شروع شو و عمر بن سعد قبول نمود.

شب عاشورا

بعد از نماز مغرب امام حسین برای یاران خویش خطبه خواند و جمله معروف (فانی لا اعلم اصحالا اولی ولا خیرا من اصحابی ولا اهل بیت ابرو لا اوصل من اهل بیتی).

یعنی من اصحابی بهتر و بالاتر و اهل بیتی بهتر و نزدیک تر از اهل بیت خود سراغ ندارم.

را ایراد نمود و در پایان فرمود: این ها با من کار دارند و مرا میخوانند لذا من بیعتم را از شما برداشتم و هر یک از شما دست یکی از اهل بیت مرا بگیرد و در میان این تاریکی خود را نجات بدهد.

اولین کسی که پس از خطبه امام لب به سخن گشود برادر فداکارش عباس بود که فرمود: (لا ارانا الله ذالک ابدا) خدا آن روز را نیاورد که ما تو را تنها بگذاریم آنوقت جواب رسول خدا را چه بدهیم و سپس هر یک از افراد سخنانی دال بر جانفشانی در راه امام تا آخرین قطره خون ایراد کردند. مسلم بن عوسجه گفت: ما چگونه دست از یاری تو برداریم در این صورت در پیشگاه خدا چه عذری خواهیم داشت. بخدا سوگند من از تو جدا نمی گردم تا با نیزه خود سینه دشمنان تو را بشکافم و تا شمشیر در دست من است با آنان می جنگم و اگر هیچ سلاحی نداشتم با سنگ و کلوخ به جنگشان می روم تا جان به جان آفرین تسلیم کنم.

وسعید بن عبدالله گفت: بخدا سوگند اگر بدانم که هفتاد مرتبه کشته می شوم و بدنم را آتش زده و خاکسترم را زنده شدن به یاریت می شتابم.

زهیر بن قین گفت: یابن رسول الله بخدا سوگند دوست داشتم که در راه حمایت تو هزار بار کشته و باز زنده و دوباره کشته شود و باز آرزو داشتم با شهادت من تو و یا یکی از این جوانان بنی هاشم از مرگ نجات می یافتند.

در پایان حضرت فرمود: (جزاکم الله خیرا) و سپس فرمود: بدانید که فردا من کشته می شوم و همه شما کشته کشته می شوید.

نقل است که در این موقع قاسم دوازده ساله امام حسن عرض کرد : عمو جان آیا من هم کشته می شوم ؟ حضرت فرمود: قاسم مرگ در نظرت چگونه است؟ عرض کرد : احلی من عسل از عسل شیرینتر . حضرت فرمود: بدان که تو هم فردا به شهادت می رسی.

نافع بن هلال و شب عاشورا

شب عاشورا حضرت وقتی با نافع روبروی شدند فرمودند: امشب همان شب موعود است . وعده ای است که هیچ تخلف در آن راه ندارد.

پس امام به نافع فرمودند: می خواهی در این تاریکی شب به این کوه ها پناهنده شوی و خود را از مرگ برهانی؟ نافع بن هلال خود را به قدمهای حضرت انداخت و عرضه داشت: مادرم به عزایم بنشیند من این شمشیر را به هزار درهم و اسبم را به هزار درهم خریداری نموده ام . سوگند به آن خدایی که با محبت تو بر من منت گذاشته است ، بین من و تو جدایی نخواهد افتاد مگر آنوقت که این شمشیر کند و این اسب خسته شود.

باز هم شب عاشورا

راوی می گوید:

اگر کسی شب عاشورا از مقابل خیمه های یاران حسین (ع) عبور می کرد صدائی مانند صدای وزوز زنبور می شنید و هنگامیکه بداخل خیمه نگاه می کرد صحنه معنوی و روحانی بزرگی را می دید. یکی در حال رکوع بود، یکی در حال سجده ، سومی در حال قیام ، چهار می شمشیر خود را آماده می کرد و از همه عجیب تر بریر این مرد زاهد که می گویند، چهل سال با وضوی نماز عشاء، نماز صبح می خواند ، با دیگری شوخی می کرد. کسی گفت: بریر آیا سزاوار است در همچو شبی شوخی کنی ؟

بریر فرمود: همه می دانند که من اهل مزاح نبوده و در جوانی هم مزاح نمی کردم ولی امشب شبی است که فردای آن به یقین در بهشت برین خواهم بود، پس چرا خوشحال نباشم؟

دو نفر به نفرین حضرت دچار شدند

یکی از حوادث روز عاشورا آنست که : مردی آمد و سؤال کرد (این الحسین : حسین کجاست) گفتند : این جاست پس به امام حسین گفت: مژده باد تو را به آتش در همین ساعت.

امام فرمود که تو که هستی ؟ گفت: محمد بن اشعث. حضرت فرمود: خدایا اگر این شخص دروغ می گوید پس او را به آتش بیافکن و امروز معجزه ای برای یارانش قرار بده.

پس لحظه ای نگذشت که اسب او چموشی کرد و او را انداخت و پایش در رکاب اسب گیر کرد و اسب او را به اطراف می زد تا به آتشی که کنار خیمه ها بود انداخت و به هلاکت رسید. همچنین کسی به امام اهانت کرد و حضرت او را نفرین کرد. چون آن شخص برای قضاء حاجت از یارانش فاصله گرفت عقربی او را گزید و در حالی که عورتش باز بود به هلاکت رسید.

حر به امام می پیوندد

حر که مردی آزاده بود، چون دید که کار جدی شده و عمر بن سعد قصد به شهادت رساندن حضرت را دارد، آهسته آهسته به لشکر امام نزدیک شد.

شخصی بنام مهاجر او را دید و گفت: ای حر کار تو مرا به شک انداخته؟ چرا تو را این چنین مرتعش و لرزان می بینم؟ اگر از من از شجاعتترین اهل کوفه می پرسیدند، من نام تو را می بردم.

حر گفت: به خدا سوگند من خودم را سر دو راهی بهشت و جهنم می بینم و به خدا سوگند بر بهشت چیزی را ترجیح نمی دهم ولو اینکه قطعه قطعه شده و سوزانده شوم.

پس به امام ملحق شد، در حالی که دست بر سر نهاده می گفت: خدای بسوی تو انا به می کنم پس توبه مرا بپذیر زیرا من در دلهای دوستان و فرزندان پیامبرت رعب و وحشت انداختم.

پس به امام گفت: خداوند مرا فدای تو کند ای پس رسول خدا.

منم آن کسیکه تو را از برگشتن ممانعت کردم و راه بازگشت بر تو مسدود نمودم و تو را به این مکان رسانیدم. به خدا قسم هرگز گمان نمی کردم این قوم با تو چنین کنند. آیا برای من توبه ای است؟

گفت: من حر بن یزید هستم.

حضرت فرمود: تو آزاده ای همانطور که مادرت نامت را حر یعنی آزاده نهاد و تو آزاده ای در دنیا و آخرت انشاء الله.

سپس حضرت فرمود: پیاده شو.

عرض کرد: اگر من در راه تو سواره جنگ کنم بهتر است و پایان کار من پیاده شدن است. حر به میدان رفت و مردم را نصیحت نمود. پس عمر بن سعد جلو آمد و تیری به کمان گذاشته گفت: نزد ابن زیاد شهادت بدهید که اولین کسیکه تیر انداخت من بودم. پس قتالی در گرفت و 50 نفر بشهادت رسیدند.

خطبه تکان دهنده امام حسین (ع) در روز عاشورا خطاب به لشکر عمر بن سعد

وقتی حضرت دیدند که خداوند طوری ب دلهای این لشکریانی که تا چند روز پیش خود را جزو مشتاقان و علاقه مندان حضرت می دانستند مهر زده که هیچگونه علاقه ای نسبت به اهل بیت نداشته و برای قتل و غارت بسیج شده اند خطبه ای خواند که شاید در بعضی اثر کند و راه هدایت را بشناسند. امام پس از حمد و ثناء الهی و درود بر رسول گرامی اسلام فرمودند: شما را به خدا قسم می دهم آیا مرا می شناسید؟

گفتند: بلی تو فرزند رسول الله و سبط او هستی .

حضرت فرمود: شما را به خدا قسم می دهم آیا می دانید جدم رسول خدا و مادرم فاطمه زهرا و پدرم علین ابی طالب است؟

گفتند: بلی می دانیم.

فرمود: شما را به خدا قسم می دهم آیا می دانید که حمزه سید الشهداء عموی من بود؟

گفتند: بلی می دانیم.

فرمود: شما را به خدا قسم می دهم آیا می دانید جعفر طیار عموی من است؟

گفتند: بلی می دانیم.

فرمود: شما را به خدا قسم می دهم آیا می دانید این شمشیر رسول خدا و زره اوست که با من است؟

گفتند: بله می دانیم.

فرمود: شما را به خدا قسم می دهم آیا می دانید که علی اولین کسی بود که اسلام آورد و عالمترین

اصحاب و بردبارترین و سرور هر مؤمن و مؤمنه بود؟

گفتند: بله می دانیم.

فرمود: پس برای چه ریختن خون مرا حلال می شمارید؟

گفتند: همه اینها را می دانیم ولی تو را رها نمی کنیم تا بجشی مرگ را در حال عطش و تشنگی .

شهادت اصحاب امام حسین(ع)

پس اصحاب نفر به نفر به میدان رفتند و به شهادت رسیدند تا موقع ظهر که ابو ثمامه صائدی عرض

کردای ابا عبدالله جانم به قربانت تو کشته نشوی تا من در خدمت تو کشته شده و در خون خویش

بغلتم لکن دوست دارم که در این آخرین لحظات نماز را بخوانم و با نماز به دیدار محبوبم بروم.

حضرت فرمود: نماز را یاد کردی خدا تو را از نماز گزاران حساب فرماید پس حضرت نماز خوف را

خواندند و چون تیر اندازی ادامه داشت دو نفر بنامهای سعید بن عبدالله و عمر بن قرظه انصاری در

مقابل نماز ایستادند که نماز ادامه یابد. همینکه نماز تمام شد این دو نفر بر اثر اصابت تیرهای زیادی که

بر بدنشان وارد شده بود به زمین افتادند و به شهادت رسیدند.

شهادت عابس بن ابی شیب

یکی از دلاوران معروف کوفه عابس بود که پس از اینکه هم آورد طلبید ، کسی جرئت نکرد با او بجنگد لذا برگشت و زره و پیراهن خود را در آورد و آمد و گفت حال چیزی بر تن ندارم یکی از شما بیاید تا با او بجنگم باز کسی جرئت نکرد..وقت ان امد که من عریان شوم.جسم را بگذارم سراسر جان شوم.. پس آنقدر شمشیر شکسته و نیزه شکسته و سنگ و زنجیر به او زدند تا به شهادت رسید.

شهادت عبدالله بن عمر کلبی

او با زنش که تازه عروس بود و مادرش در خدمت امام حسین آمده بود در ینکی از حملات با گروهی از افراد شمر درگیر شد و گروهی سواره و پیاده از افراد دشمن را به هلاکت رسانید تا اینکه دست راست و یکی از پاهایش قطع شد و به اسارت دشمن در آمد دشمن بدن او را با نیزه و شمشیر قطعه قطعه نموده و به شهادت رساندند. همسر وی که در میان خیمه ها بود و به قتلگاه رفت و در کنار پیکر بی روح همسرش نشست و در حالی که خون از سر و صورت وی پاک می کرد چنین می گفت: هنیا لک الجنة بهشت بر تو گوارا باد. از خدائی که بهشت را روزی تو کرد می خواهم که مرا همنشین تو کند.شمر به غلام خود دستور داد که با چماقی به همسر عبدالله حمله کند غلام شمر به همسر عبدالله حمله کرد و سروی را شکانده که در همان جا به شهادت رسید و این تنها زنی است که در حادثه کربلا به شهادت رسید.

غلام شمر سر عبدالله را جدا کرده و به سوی خیمه ها انداخت مادر عبدالله که در میان خیمه ها بود سر بریده فرزندش را برداشته به ظرف دشمن پرتاب کرد و گفت: ما هدیه ای را که در راه خدا دادیم پس نمی گیریم و عمود خیمه ای را برداشت و به دشمن حمله کرد ولی امام دستور داد که به سوی خیمه ها برگردد و فرمود: خدا به شما بهترین جزا را بدهد به سوی زنها برگرد ، خدا تو را رحمت کند جهاد از شما ساقط است.

شهادت جون غلام امام حسین(ع)

جون که غلام ابوذر بود و به امام حسین(ع) هدیه شده بود نزد امام آمده و تقاضای میدان رفتن کرد امام فرمود: تو غلام ما شده ای که به سلامت باشی حال که جنگ پیش آمده آزادی و می توانی نزد خانواده ات برگردی.

جون عرض کرد: من در سلامت کاسه لیس شما بوده ام حال در این حالت سخت شما را رها کنم؟ به خدا قسم رنگ من سیاه و جسمم پست و بویم بد است و دوست دارم به شهادت برسم تا رنگم سفید و جسمم نیکو و بویم طیب گردد.

حضرت اجازه دادند و جون به میدان رفت و پس از مدتی جنگیدن به شهادت رسید امام بر بالای سرش حاضر شده سر او را بر روی دامن خود گرفت و برای او دعا کرد خدایا چهره او را سفید ، بویش را پاک و با نیکان او را مشحور فرما.

شهادت حبیب بن مظاهر

چون موقع نماز ظهر شد، حصین بن نمیر از یاران عمر بن سعد به امام وم اصحابش گفت نماز شما مقبول درگاه خدا نیست!

حبیب بن مظاهر فرمود: ای حمار غدار ، نماز پس رسول خدا (ص) قبول نمی شود و از تو قبول خواهد شد. حصین بر حبیب حمله کرد و حبیب هم مانند شیر بر او تاخت و شمشیر حواله او کرد که بر اسبش فرود آمده، حصین از اسب بر زمین افتاد و یارانش او را نجات دادند.

سپس حبیب رجزی خواند و حمله سختی کرد و به روایتی شصت و دو نفر را کشت پس او را محاصره کردند و به شهادت رساندند و حضرت فرمود یا حبیب الله درک ای حبیب تو مردی صاحب فضل بودی و ختم قرآن در یک شب می نمودی.

شهادت علی اکبر 24 ساله فرزند بزرگ امام حسین(ع)

نقل می کنند هر کدام از افراد می آمدند و اجازه میدان رفتن می طلبیدند ، امام اندکی تحمل می کردند و به زودی اجازه نمی فرمودند ولی وقتی علی اکبر برای میدان رفتن از امام حسین (ع) اجازه طلبید حضرت بدون تأمل اجازه دادند و هنگامی که علی اکبر به میدان می رفت حضرت فرمود:

خدایا شاهد باش بر این مردم که به سوی آنها می رود کسی که شبیه ترین مردم است به رسول تو محمد (ص) از نظر جسم و اخلاق و سخن گفتن. و هر گاه ما مشتاق دیدن رسول الله می شدیم به او نگاه می کردیم.

علی اکبر در مقابل صفوف دشمن قرار گرفت و چنین رجز خواند:

منم علی فرزند حسین بن علی ، قسم به کعبه که ما به پیامبر نزدیک تر هستیم و به خدا قسم نباید حکومت کند بر ما فرزند فرومایه و این نیزه را چنان بر شما می زنم که خم شود، با شمشیر آنقدر می زنم که در هم پیچد مانند شمشیر زدن جوان هاشمی علوی .

او با لشکریان عمر سعد به جنگ پرداخت تا عده ای از آنها را کشت ولی فشار گرما و سنگینی زره و تشنگی کار را بر علی اکبر زیاد سخت کرده بود لذا برگشت و به پدرش فرمود پدر جان تشنه هستم اگر مقداری آب باشد که سیراب شوم دوباره برمی گردم و با این ناکسان می جنگم.

نقل شده است که در این هنگام حضرت زبان خود را در دهان علی اکبر گذاشتند و فرمودند: برگرد و بجنگ که عنقریب از دست جدت رسول الله سیراب می شوی که دیگر بعد از آن تشنه نخواهی شد.

علی اکبر برگشت و با لشکر عمر بن سعد به مبارزه پرداخت تا اینکه کم کم لشکر او را محاصره کردند و هر کدام ضربتی بر او می زدند.

یک دفعه صدای علی اکبر به گوش امام حسین (ع) رسید که می فرمود: ای پدر سلام بر تو این جدم رسول الله است که آمده است که مرا سیراب کند و می فرماید به حسین بگو زودتر بیایید که منتظر او هستم.

امام حسین بسرعت خود را بر بالین فرزندش رساند و قتیکه رسید دید بدن علی اکبر ((اربا اربا)) پاره پاره شده است پس فرمود ای علی بعد از تو بر دنیا اف باد. خم شد و صورت بر صورت علی اکبر گذاشت و بعد صدا زد جوانان بنی هاشم بیایید علی اکبر را به خیمه رسانید.

شهادت قاسم

قاسم 13 ساله امام حسین مجتبی بنزد عمویش حسن آمده و اذن میدان رفتن طلبید . چون چشم حسین به قاسم افتاد دست بر گردن او انداخت بطوریکه هر دو از حال رفتند. چون قاسم به حال آمد طلب اذن کرد ولی حضرت اذن ندادند قاسم دائما دست و پای امام را می بوسید ولی امام اذن فرمودند.

شیخ جعفر شوشتری می نویسد قاسم وقتی دید امام اجازه میدان رفتن به او نمی دهد آمد نشست گوشه خیمه و یادش آمد که پدرش تعویذی بر بازوی او بسته بود و سفارش کرده بود که هر گاه کار بر او تنگ شد آن را بگشاید و نگاه کند. پس آنرا گشود و نگاه کرد دید نوشته است ای پسر هر گاه در روز عاشورا عمویت تو را از میدان رفتن منع کرد ، تو بیشتر اصرار کن.

قاسم آمد خدمت عمویش و آنقدر اصرار کرد که حضرت اذن فرمودند.

راوی که از اصحاب عمر سعد است می گوید: یکدفعه دیدم نوجوانی که صورتش مانند ماه بود و پیراهن عربی در تن داشت و بند یکی از کفشهایش باز بود آمد و رجز خواند و به لشکر عمر سعد حمله کرد. و چند نفر را کشت ولی لشکر عمر سعد او را محاصره کردند و شمشیری بر فرق آن مظلوم زدند که

صدای قاسم به گوش امام حسین رسید: یا عمه ای عمو جان! امام حسین(ع) خود را بالای سر قاسم رساند و دید آخرین احظات عمر قاسم است و از شدت درد پای خود را بر زمین می کشاند.

حضرت فرمود: چه سخت است بر عموی تو که او را بخوانی ولی نتواند اجابت کند و اگر اجابت کناد نتواند کمک نماید و اگر کمک کند تو را سودی نبخشد.

دور باشند از رحمت خدا قومی که تو را کشتند.

شهادت حربن یزید ریاحی

حر به میدان رفت و جنگید تا شهید شد و پسرش نیز جنگید و او هم بشهادت رسید و حضرت با دیدن بدن خون آلود او فرمود: شهادت تو مثل شهادت پیامبران و خاندان پیامبران بود.

سپس بالای سر حر نشست و خون را از سر و صورتش پاک کرد و فرمود: تو آزاده هستی همانطوری که مادرت تو را حر نهاد. تو حر هستی در دنیا و آخرت و این بیت را فرمود.

و چه خوب مردی بود حر زمانیکه حسین او را دعوت کرد و او خود را فدا نمود.

پس ای خدای من او را در بهشت مهمان کن و او را با حور العین تزویج فرما.

در کتاب انوار نعمانیه آمده است که:

شاه اسمعیل صفوی بغداد را تصرف نمود و به کربلا مشرف شد و یزیارت قبر امام حسین (ع) رفت و چون از بعضی افراد شنیده بود که بر حر طعن می فرستند و او را مذمت می کنند دستور داد قبر او را نبش کردند. چون به جسد حر رسیدند دیدند بدن تازه ماند همان روزیست که بشهادت رسیده و بر سرش پارچه ای بسته شده است.

به شاه گفتند : چون روز عاشورا ضربتی بر سر مبارک حر رسیده و خون جاری بود امام این پارچه را بر سر او بستند و به همان حالت دفن شده است.

شاه دستور داد آن پارچه را باز کنند تا او بقصد تبرک بردارد ولی بمجرد باز کردن خون جاری شد و پارچه دیگری بستند خون قطع نشد و شاه مقام حر را فهمید لذا دستور داد بر آن قبر قبه ای بنا نموده و خادمی بر آن گماشتند.

شهادت جابر بن عروه غفاری

جابر مردی از جنگ بدر و دیگر جنگهای صدر اسلام بمیدان آمد ابروانش را از روی چشمانش بلند کرده به چشمانش بلند کرده و به پیشانیش می بست اجازه نبرد خواست. حضرت به او نظر می کرد و می فرمود: خداوند سعی تو را پاداش دهد ای پیرمرد.

او نیز حمله کرده چنین رجز خواند بنو غفار و بنو خندف و بنو نزار می دانند که ما احمد مختار را یاری کرده ایم. ای قوم حمایت کنید از فرزندان پاکان مطهر آن بزرگان برگزیده شد که خلق کنند نیکان بر آنها درود فرستاده است. پس حمله کرد و هشت نفر را کشت و سپس به شهادت رسید.

شهادت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس

نقل شده است پس از شهادت فاطمه زهرا سلام الله علیها علی (ع) به برادرش عقیل که در حسب و نسب شناسی وارد بود فرمود: زنی برای من در نظر بگیر که از قبیله شجاعی بوده و برادران شجاعی داشته باشد و عقیل پس از تفحص ام النبین کلایه را برای حضرت در نظر گرفتند و حضرت با ام النبین ازدواج فرمودند که علاوه بر چند دختر چهار پسر رشید بنامهای محمد، جعفر، عباس، عثمان متولد

شدند. که از میان این چهار، پسر عباس از همه رشیدتر و زیباتر بود بطوریکه بعدها به او می گفتند: قمر هاشم ، ماه بنی هاشم.

درباره شجاعت او نقل شده که در جنگ صفین:

یکروز از صف اصحاب علی (ع) جوانی نقابدار بیرون آمده و در مقابل لشکر معاویه ایستاد و هم آورد طلبید. معاویه به ابوبو شعثاء گفت: برو و با این شخص بجنگ.

ابو شعثاء گفت: مردم مرا با هزار سوار برابر می دانند ، لذا من یکی از هفت پسرانم را برای جنگ با این جوان می فرستم. چون این جوان نقابدار با پسر ابو شعثاء مشغول جنگ شد پس از لحظه ای او را کشت و ابو شعثاء بدست این جوان نقابدار کشته شدند و خون در رگهای ابو شعثاء بجوش آمد و خود حرکت کرد تا این جوان را از بین ببرد. نقل می کنند ابو شعثاء آنقدر قوی بود که سکه ای را بین انگشت شصت و سبابه خود خم می کرد.

چون این جوان با ابو شعثاء مبارزه کرد او را هم کشت و همه تعجب می کردند که این جوان دلاور کیست تا اینکه برگشت و خدمت علی (ع) رفت و حضرت نقاب را از روی صورتش برداشتند و همه دیدند که او قمر بنی هاشم ابوالفضل است.

در کربلا هر گاه عباس برای میدان رفتن اجازه می دادند و می فرمودند: تو پرچم دار من هستی .

تا اینکه صدای العطش بچه ها عباس را بی تاب کرد و خدمت امام حسین آمد و عرض کرد لا اقل اجازه فرمائید بروم و مقداری آب برای بچه ها بیاورم.

حضرت اجازه فرمودند و ابوالفضل سوار بر اسب شده و بطرف شریعه فرات حرکت کرد.

چهار هزار نفر نگهبان فرات هستند عباس حمله سختی بر آنها نمود بطوریکه همگی آنان پراکنده شدند و عباس وارد فرات شد از اسب پیاده شد و مشک را پر از آب کرد چشمش افتاد به آب فرات که موج می زد مشتتش را پر از آب کرد که بیاشامد اما به خودش نهیب زد . ای عباس آیا سزاوار است تو آب بنوشی و حسین در خیمه گاه تشنه باشد؟ آب را ریخت و سوار اسب شد ، خواست از میان نخلستان که به خیمه ها نزدیکتر بود عبور کند نامردی در پشت نخل خرما پنهان شده بود موقع عبور عباس ناگهان حمله کرد و دست راست عباس قطع شد که صدای او به گوش حسین رسید که این رجز را می خواند:

((به خدا سوگند اگر دست راستم را قطع کردید ولی من دست از حمایت دینم بر نمی دارم)).

جنگ در گرفت و عده ای کشته شدند و لشکر بر عباس حمله کردند و دست چپ آقا قطع شد و شخصی عمود آهنین بر فرق عباس زد که از اسب بر زمینی افتاد. نقل است که در تمام مدت عمرش با امام حسین(ع) هیچگاه امام را از روی احترام برادر خطاب نکرد ولی در این آخرین لحظه صدا زد ای برادر ، برادرت را دریاب.

امام حسین (ع) خودش را بالای سر عباس رساند امام وقتی دستهای جدا شده و بدن پر از خون عباس را مشاهده کرد دست بر کمر گرفت و فرمود: الان کمر شکست و امیدم ناامید شد.

سن عباس در وقت شهادت سی و چهار سال بوده است.

یکی از القاب ابوالفضل ، باب الحوائج است. یعنی هر کس به درخانه ابوالفضل رفته ناامید برگشته است. لذا به داستانی در این مورد اشاره می شود.

نقل شده د زمان شیخ خزعل حسینیة ای در خرمشهر درست شده بود و مردم در دهه محرم در آنجا عزاداری می کردند و روز هفتم را اختصاص داده بودند به عزاداری در مورد ابوالفضل (ع) و رسم آن بود که نوحه خوان نوحه می خواند و مردها در وسط حسینیة ایستاده به سر و سینه می زدند. شخصی

بنام فخیلف که چند سالی بود پایش خشک شده و برای راه رفتن روی دست و پا راه می رفت و خود را می کشانید در این عزاداری ها وارد حسینیه می شد و در گوشه ای این عزاداری را تماشا می کرد.

سالی در روز هفتم که مردم برای ابوالفضل عزاداری می کردند فخیلف وارد حسینیه شد و در کنار منبر جایی بدست آورد و کم کم بخواب رفت.

یکدفعه مردم دیدند که فخیلف از زیر منبر بلند شد و در وسط عزاداران قرار گرفت و بر سر و سینه می زد و می گفت: انا فخیلف قیمنی العباس من فحیلفم که عباس مرا شفا داد.

مردم با دیدن این معجزه دور او را گرفته و لباسهای او را به عنوان تبرک پاره می کردند و خلاصه عزاداری به هم خورد.

بعدها که از او سؤال کردند چطور شفا یافتی ؟ گفت : من در خواب بودم که دیدم شخصی رشید در حالیکه سوار اسب سفیدی بود آمد و به من گفت: فخیلف همه برای عباس عزاداری می کنند تو چرا اینجا نشسته و عزاداری نمی کنی ؟ گفتم: آقا من نمی توان بلند شوم مگر شما دستهایتان را به من بدهید تا من به کمک دستهای شما بلند شوم. دیدم فرمود: ما عندی من یدین من که دست ندارم . گفتم پس من چه کنم ؟ فرمود رکاب اسب را بگیر و بلند شو. من رکاب اسب را گرفته و بلند شدم و از خواب برخاستم که دیدم شفا یافته ام.

شهادت علی اصغر

وقتی همه یاران و اصحاب حضرت به شهادت رسیدند حضرت برا خدا حافظی با اهل خیمه گاه وارد خیمه ها شدند و یک یک با اهل بیت خود وداع می کردند، در یکی از خیمه ها وقتی چشمشان به علی اصغر شش ماهه افتاد فرمودند : کودکم را بدهید تا با او خدا حافظی کنم.

وقتی کودک را بغل کرد و چشم حضرت افتاد به صورت زرد شده علی اصغر که بر اثر تشنگی رنگ پریده بود ناراحت شده و از خیمه بیرون آمد و در مقابل لشکر ایستاده فرمود: ای لشکر شما با من سر جنگ دارید و ه من آب نمی دهید ، اما این کودک چه گناهی کرده که چند روز است تشنه است.

طبق نقلی در این موقع عمر سعد به حرمله گفت: حرمله مگر سفیدی زیر گلوی علی اصغر را نیم بینی ؟

حرمله تیر سه شعبه ای درآورد و د چله کمان گذاشت و بر گلوی علی اصغر زد . که امام مشاهده کردند علی اصغر در بغل شان پر پر می زند ، وقتی نگاه کردند دیدند تیر سه شعبه گلوی علی اصغر را پاره کرده است. دست کردند و از خون علی اصغر برداشتند و به آسمان می پاشیدند و می فرمودند: خدایا این قربانی ناقابل را قبول بفرما.

شهادت امام حسین (ع)

امام حسین (ع) در عصر عاشورا پس از وداع با اهل و خانواده خود به جنگ با لشکر عمر سعد پرداخت پس مبارزه می طلبید و هر که در برابر سآن فرزند اسدالله الغالب می آمد او را بخاک هلاک می افکند. تا آنکه کشتار عظیمی نمود و جماعت بسیاری از شجاعان ایشان را به جهنم فرستاد و دیگر کسی جرأت نکرد تنهائی به مبارزه با آن حضرت برود.

راوی می گوید: بخدا قسم هرگز ندیده ام مردی را که لشکر های بسیار او را احاطه کرده باشد و یاران و فرزندان او را همگی کشته باشند ولی شجاعتش ساعت به ساعت بیشتر شود مثل حسین(ع) .

حضرت چنان بر لشکر حمله می کرد که مانند گله گرگ دیده می رمیدند و از پیش روی حضرت فرار می کردند و دوباره جمع می شدند . نقل شده که حضرت یک یهزار و نهصد و پنجاه تن از آن لشکریان را به درک فرستاد و چون عمر سعد دید کسی را توانای شکست دادن امام نیست گفت: وای بر شما آیا

می دانید با که جنگ می کنید؟ این فرزند علی بن ابی طالب است. این پس آن پدر است که شجاعان عرب را بخاک هلاک افکنده پس همگی همدست شده و از هر جانب بر او حمله بردند.

تیر اندازان که چهار هزار نفر بودند تیرها بر کمان نهادند و بسوی حضرت رها نمودند و دور آن مظلوم را گرفته و بین او و اهل بیتش جدایی افکندند و جماعتی به طررف خیمه ها رفتند که حضرت در این موقع این جمله را فرمودند : ای پیروان ابوسفیان اگر دین ندارید لااقل در دنیا آزاده باشید.

سپاهیان به آن حضرت حمله کردند و آن جناب هم مانند شیر غضبناک به ایشان حمله نمود و شمشیر در میان ایشان نهاد بطوری که گروهی زیاد از آنها مانند برگ درختان بر زمین افتادند و حضرت خود را کنار فرا رسانید و خواست آب بیاشامد که نامردی به دروغ صدا زد ای حسین تو آب می نوشی ولی لشکر به حرم تو تجاوز کرده اند که امام به تعجیل به طرف خیمه ها رفت و دید گوینده دروغ گفته است.

حضرت نزدیک به سیصد و بیست جاحت یافته بود لذا اندکی خواستند استراحت کنند که ظالمی سنگی بر پیشانی آن حضرت زدند و چون امام خواستند خون پیشانی را پاک کنند ظالمی دیگر تیری بر سینه حضرت زدند و حضرت تیر را از پشت بیرون بیاورند پس فرمودند : بسم الله و بالله و علی مله رسول الله و از خون خود برداشتند و به محاسن آغشته کردند و فرمودند می خواهم با این حال جدم رسول الله را ملاقات و شکایت این مردم را بنمایم.

در آخر کار که امام با حالت ضعف و بیهوشی در گودی قتلگاه افتاده بود شمر آمد و سر از بدن مبارکش جدا کرد و سپس عمر سعد دستور داد که ده نفر با اسب بر بدن حضرت تاختند و خیمه ها را غارت و سپس به آتش کشیدند و همه زنان و فرزندان را با شترهای بدون جهاز به اسیری ، بطرف کوفه بردند.

دفن اجساد شهداء

وقتی لشکر دشمن به همراهی اسراء و سرهای شهداء رفتند عده ای از قبیله بنی اسد آمدند و اجساد را دفن نمودند. وقتی خواستند بدن مبارک امام حسین (ع) را دفن کنند هر چه کردند از بس مجروح پاره پاره بود نتوانستند آنرا حرکت دهند و در کار خود حیران بودند که از دور اسب سواری را مشاهده کردند که نزدیک آمد وقتی جلو آمد از اسب پیاده شد و با قد خمیده آمد و خودش را روی جسد امام انداخت گاهی می بوسید گاهی می بوئید و گریه می کرد سپس آن شخص کف دستها را باز نمود و در زیر جسد شریف قرار داد و فرمدک (بسم الله بالله و علی مله رسول الله این همان وعده ای است که خدا و رسول دادند و خدا و رسول راست گفتند).

پس او را به تنهایی بر زمین گذاشت و صورت خود را بر گلوی شریف نهاده فرمود: خوشا به حال زمینی که تو را در بر می گیرد. امام دنیا بعد از تو تاریک است و امام آخرت به نور تو روشن شده.

آنگاه خشت هایی چند و خاک روی آن ریخت و کف را بر قبر گذاشت و با انگشت روی قبر نوشت: این قبر حسین بن علی بی ابی طالب است که او را کشتند با لب تشنه و با غریبی .

بنی اسد آن شخص را قسم دادند که خود را معرفی کند . پس گریه شدیدی کرد و فرمود : من امام شما علی بن الحسین سجاد هستم.

اسراء در کوفه

بعد از چند روز راه و مشقات طول راه ، زنان و دختران و فرزندان امام را به همراهی زینب سلام الله علیها و امام سجاد(ع) به عنوان اسیر وارد کوفه کردند.

وقتی مردم کوفه آنها را دیدند صدا به گریه بلند کردند که امام سجاد فرمود: شما که برای ما نوحه و گریه میکنید پس چه کسی ما را کشت؟ و امکلتوم سراز محمل درآورده فرمود مردان شما ما را میکشند

و زنان شما بر ما میگیرند پس حاکم ما و شما در روز قیامت خدا باشد. و چون لباس مناسبی در تن نداشتند ام کلثوم صدا زد: ای اهل کوفه چشمانتان را از حرم رسول الله بپوشانید.

بعضی از مردم برای بچه ها که سخت گرسنه بودند نان و خرما می آوردند ولی ام کلثوم آنها را گرفته و به جانب آنان انداخت و می فرمود: ای مردم کوفه صدقه بر ما حرام است ، و مردم با شنیدن این سخن بیشتر گریان شدند.

زنی اسراء را نمی شناخت جلو آمد و گفت: شما اسیران کدام مملکتید؟ گفتند: ما اسیران آل محمدیم ، آن زن رفت و چادر و مقنعه برای آنان آورد.

در این موقع سرها را آوردند و سر امام بالای نیزه ، سری بو تابنده و درخشنده و شبیه رسول خدا و باد محاسن حضرت را به راست و چپ حرکت می داد.

جون زینب سر برادر را دید، سر خود را به چوب محمل زد چنانکه خون از زیر مقنعه اش فرو ریخت. در دروازه کوفه زینب وقتی اجتماع مردم را دید مردم را با دست به سکوت دعوت کرد و مردم با دیدن علامت او همه ساکت شدند بطوری که حتی صدای زنگوله شتران نیز قطع شد.

زینب چنین سخن آغاز کرد: ای مردم کوفه ای اهل حيله و مکر آیا برای برادرم گریه می کنید؟ خدا شما را همیشه گریان و کم خندان نماید. یک ننگی برای خود خریدید که از آن نمی توانید هزگز نجات یابید. بد چیزی را برای خود مهیا کردید.

می دانید که جگر رسول خدا را پاره کردید و عهد خود را نقض کردید و حریمش را بی دچادر کردید و حرمش را هتک نمودید و خونهایشان را ریختید. کاری کردید که نزدیک است آسمانها فرو ریزد و زمین شکاف بردارد و کوهها پاشد.

سپس امام سجاد (ع) شروع به سخنرانی نمود:

ای مردم هر کسی مرا می شناسد بشناسد و هر کسی نمی شناسد پس من علی فرزند حسین هستم که در کنار در شط فرات بدون هیچ گناهی ذبح شد. من فرزند کسی هستم که حریمش هتک شد و مالش غارت گردید. و عیالش اسیر شدند.

ای مردم شما را به خدا قسم می دهم آیا شما نبودید که به پدرم نامه نوشتید ولی خدعه کردید؟ با چه چشمی به رسول خدا نگاه می کنید زمانیکه به شما می گوید عترت مرا کشتید و حرمت مرا هتک کردید و شما از امت من نیستید؟ در این موقع صدای مردم به گریه بلند شد و بعضی به بعضی می گفتند: هلاک شدیم.

مجلس ابن زیاد

ابن زیاد علیه العنه مجلسی را ترتیب داد و عموم مردم کوفه را دعوت کرد و اسراء را در آن مجلس جای داد.

وقتی زینب وارد شد کهنه ترین لباس را داشت پس در کناری نشست و دور او را کنیزانش احاطه نمودند.

ابن زیاد گفت: این زنی که نشست و با او زنهایی بودند که بود؟

گفتند: این زینب دختر فاطمه دختر رسول خدا است.

ابن زیاد رو به زینب کرد و گفت: حمد می کنم خدا را که شما را رسوا کرد و کشت و دروغ شما را آشکار کرد. زینب در جواب گفت: حمد می کنم خدا را که ما را به وسیله پیامبرش محمد کرامت داد و ما را از پلیدی پاک نمود. کسی رسوا می شود که فاسق باشد و کسی دروغ می گوید که فاجر باشد و او غیر از ما است.

ابن زیاد گفت: برخورد خدا با خاندان خود چگونه بود؟ زینب فرمود: خداوند برای آنان شهادت را مقدر کرد و فرداست که خدا بین شما و ایشان را جمع می کند و علیه ظالمین در دادگاه الهی قضاوت می شود ابن زید متوجه امام سجاد شد و گفت: تو کیستی ؟ حضرت فرمود: انا علی بن الحسین.

ابن زیاد گفت: مگر خدا علی بن الحسین را نکشت ؟ حضرت فرمود: برادری داشتم که علی نام داشت و مردم او را کشتند. ابن زیاد گفت ک خدا او را کشت ؟

حضرت این آیه را فرمود : خدا است که در موقع مرگ جانها را می ستاند.

ابن زیاد غضبناک شد و گفت به تو رسیده که جواب مرا می دهی ؟ او را بیرید و گردنش را ببرید . زینب فرمود : ای پسر زیاد تو که از ما مردی باقی نگذاشتی ؟ اگر بناست که امام سجاد را هم بکشی باید اول مرا بکشی.

حضرت فرمود: عمه ساکت باش تا من با او سخن بگویم و رو به ابن زیاد کرده و گفت: آیا مرا به شهادت تهدید می کنی؟ آیا نمی دانی که قتل در خاندان ما عادت و کرامت بما شهادت است.

ابن زیاد از مجلس بیرون رفته و دستور حبس اهل بیت را صادر کرد.

در مسجد کوفه

ابن زیاد وارد مسجد کوفه شد و بالای منبر رفته گفت: شکر می کنم خدا را که حق را ظاهر کرد! و امیر المؤمنین یزید بن معاویه و حزبش را یاری نمود! و حسین بن علی دروغگو را کشت! در این موقع عبدالله بن عقیف که یک چشکش را در جنگ جمل و یک چشم دیگرش را در صفین در کنار علی (ع) از دست داده بود و زندگی را به عبادت می گذرانید بلند شده و گفت : ای پسر مرجانه ، دروغگو فرزند دروغگو ، تو و پدرت هستی و آن کسیکه به تو حکومت داد. ای پسر مرجانه آیا فرزندان پیامبران را می کشی و آنوقت مثل راستگویان سخن می گویی!

ابن زیاد دستور دستگیری او را صادر کرد ولی طایفه او بسرعت عبدالله را از مسجد خارج کردند ولی اشتباهی که کردند او را شب تنها گذاشتند و مأموران ابن زیاد شبانه به خانه او وارد شده و پس از اینکه عبدالله با اینکه نابینا بود به کمک دخترش چند نفر از مأموران را کشت ، بدست آنها به شهادت رسید.

سر امام حسین (ع) در مجلس ابن زیاد

ابن زیاد علیه اللعنه سر مبارک امام حسین (ع) را در برابرش گذاشته و به آن نگاه کرده و تبسم نمود و با چوبدستی خود به دندانهای سر مبارک زده و می گفت: ای حسین زود پیر شدی؟

در این موقع حق گوی دیگری بنام زید بن ارقم از یاران سالخورده رسول خدا (ص) صدارد: چوب خود را از لبهای ابا عبدالله بردار قسم به خدائیکه جز او خدائی نیست ، آنقدر لبان رسول خدا را بر لبان حسین دیده ام که به حساب نمی آید. در این موقع گریه گلایش را گرفت و نتوانست به سخن خود ادامه دهد.

اعزام اسراء به شام

ابن زیاد دستور داد که امام را در غل و زنجیر کرده و اهل و عیال امام حسین (ع) را بع روش اسیران بر شترها سوار نموده و همراه سر امام و بقیه سرها به شام برسانند.

کراماتی را در طول راه دیدند از جمله نقل شده که:

لشکر ابن زیاد در کنار دیر راهبی منزل کردند و سر امام را در صندوق گذاشته و مشغول عیش و نوش شدند. همین که شب فرار رسید و خوردن غذا مشغول گشتند، ناگاه دستی پیدا شد و با قلمی از آهن این شعر را نوشت:

اترجو امه قتلت حسینا

شفاعه جده یوم الحساب

آیا امید دارند امتی که حسین را کشتند که از شفاعت جدش در روز قیامت بهره ببرند.

عده ای برخاستند تا آن دست را بگیرند که ناپدید شد، همین که به غذا خوردن مشغول شدند همان

دست با قلم ظاهر شد و دوباره این شعر را نوشت:

فلا والله لیس لهم شفیع

و هم یوم القیمه فی العذاب

نه به خدا سوگند برای ایشان شفیعی نیست و ایشان روز قیامت در عذاب هستند.

باز خواستند آن دست را بگیرند، نشد و به حال خود بازگشتند که دوباره دست ظاهر شد و این شعر را

نوشت:

و قد قتلوا الحسین بحکم جور

و خالف حکمهم حکم الکتاب

حسین را از روی ظلم کشتند و حکم آنها با حکم قرآن مخالف است.

بالاخره عیش آنها به هم خورد و با ناراحتی به استراحت پرداختند.

نیمه شب راهب صدای ذکر و تسبیح و تقدیسی را شنید، از جا برخاست و از دریچه به بیرون نگاه کرد.

صندوقی را دید که در کنار دیر نهاده بودند و نور عظیمی از آن سوی آسمان ساطع بود و از آسمان فوج

فوج فرشتگان فرود آمده و می گفتند: سلام بر تو ای پس رسول خدا، سلام بر تو ای اباعبدالله صلوات و

سلام خدا بر تو باد.

راهب در شگفت شد. ترس و هراس او را فراگرفت. همین که سپیده صبح دمید، از خولی که سرپرست

قشون بود پرسید در این صندوق چیست؟

گفت: سر مرد خارجی که در زمین عراق خروج نمود و ابن زیاد او را به قتل رسانیده. پرسیدند نامش چیست؟ گفت: حسین بن علی بن ابی طالب. گفت: مادرش کیست؟ گفت: فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی.

راهب مقدار ده هزار درهم به خولی داد تا سر را چند ساعتی نزد خود نگاه دارد. پس سر را گرفت و شروع به گریستن و بوسیدن کرد و گفت: ای ابا عبدالله سخت است بر من که جانم را فدای تو نکردم ولی هر گاه رسول خدا را دیدی به او بگو که من شهادت می دهم که لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهدان علیا ولی الله.

ام کلثوم از شمر چه درخواستی کرد؟

چون به شام نزدیک شدند . ام کلثوم نزد شمر رفته و فرمود من تقاضایی دارم؟

شمر گفت چیست؟ گفت شهر شام نزدیک است، وقتی خواستی ما را وارد کنی از دروازه ای وارد کن که کمتر نظاره گر داشته باشد. و فرمان بده تا سرها را دورتر از محامل ببرند و ما را از آنها دور سازند تا مردم به آنها نظر کنند و به ما کمتر نگاه کنند. از بس مردم به ما نگاه کردند کوچک و خوار شدیم. ولی شمر از خباثتی که داشت دستور داد اسراء را از دروازه ای وارد کنند که از همه شلوغتر بود.

اهل کارون در شام

مردم شام که نزدیک چهل سال معاویه در آنجا حکومت کرده بود و همه را ضد اهل بیت تربیت کرده بود، از کشته شدن اهل بیت خوشحال بودند و شهر را آذین بسته و مردم جشن گرفته بودند.

کاروان اسراء وارد شام شد و داشتند از مسیری عبور می کردند که پیر مردی آمی آمد و به امام سجاد گفت: شکر می کنم خدا را که شما را کشت و شهرها را از شما راحت کرد و یزید را بر شما مسلط کرد.

امام سجاد فرمود: ای شیخ آیا قرآن خوانده ای؟ گفت: آری فرمود: آیا این آیه را خوانده ای (قل لا استلکم علیه اجرا الا الموده فی القربو من یقترف حسنه نزد له فیها حسنا ان الله غفور شکور) ای پیامبر به مردم بگو در مقابل این همه زحمات پیامبری فقط از شما بک چیز می خواهم و آن دوست داشتن اهل بیت من است.

گفت: آری . فرمود آنان مائیم .

ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده ای (واعلمو انما غنتم من شی فآن لله خمسہ ولرسول و لذی القربی سوره انفال آیه 42) گفت: آری . فرمود : مائیم قری و نزدیکان رسول الله.

ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده ای (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهر کم تطهیرا سوره احزاب آیه 33) بدرستی که خدا اراده کرده پلیدی را از شما برداشته و شما را پاکیزه و معصوم نماید. گفتک آری . فرمود: مائیم اهل بیتی که قرآن ما را به این آیه مخصوص گردانیده.

پیرمرد ساکت شده و از سخنان خود پشیمان شد و گفت: شما را به خدا شما آنهائید؟

حضرت فرمود: بخدا سوگند بدون شک مائیم و رسول الله جد ما است.

پیرمرد شروع به گریه کردن کرد و عمامه اش را انداخت و سر به آسمان برداشت و گفت: خدایا من از دشمنی اهل بیت به تو پناه می برم.

آنگاه پرسید: آیا برای من توبه است؟ فرمود: آری اگر توبه کنی خدا توبه ات را قبول می کند و تو جزء ما حساب می شوی . پس سه با گفت : اللهم انی اتوب الیک.

اهل بیت را در حالیکه به ریسمانها بسته بودند به مجلس یزید وارد نمودند چون امام در مقابل یزید ایستاد فرمود: تو را بخدا قسم می دهم یزید چه می گوئی اگر رسول خدا ما را با اینحال ببیند؟

یزید دستور داد که سر اما محسین را در مقابل او بگذارند و با چوب خیزران به لب و دندان سر مبارک حضرت می زد که در این موقع ابو لبرزه اسلمی بلند شد و گفت: وای بر تو ای یزید . آیا چوب به دندان حسین فرزند فاطمه می زنی ؟ من شهادت می دهم به اینکه رسول خدا لب و دندان او و برادرش حسن(ع) را می بوسید و می فرمود: شما سروران جوانان بهشت هستید.

یزید دستور داد که او را از مجلس بیرون نمایند. و شروع کرد به خواندن این اشعار کفر آمیز:

عده ای از بنی هاشم ما را کشتند(در جنگ بدر)

ولی ما بجای جنگ بدر انتقام گرفتیم

هاشم جد پیامبر با پادشاهی بازی کرد

والا نه وحی نازل شده و نه پیامبری بود

من از خندف نیستم اگر انتقام از فرزندان رسول الله نگیرم (کشتن کفار)

در این موقع زینب قهرمان ایستاد و سخنرانی مهمی کرد. او فرمود:

خدا راست گفت که در قرآن فرمود (عاقبت ظالمین این می شود که آیات خدا را انکار می کنند و مسخره می نمایند آیه 9 سوره روم) ای یزید آیا گمان کردی که چون بر ما پیروز شدی و ما را در سختی انداختی و ما را از این شهر به آن شهر مانند اسیر ها گردانیدی دلیل حق بودن تو است؟

مهلا مهلا! آیا فراموش کردی سخن خدا را که می فرماید (گمان نکنند آنانکه کافر شدند که ما به آنها فرصت داده ایم برایشان خیر و خوب است نه بلکه به آنها فرصت داده ایم تا بیشتر گناه کنند و پرونده اعمال بدشان قطورتر شود که عذاب دردناک که د انتظارشان است).

ای فرزند آزاد شده آیا از عدل است که زنان تو چادر بسر در پشت پرده باشند و دختران رسول الله اسیر باشند؟ یزید در مقابل این سخنان قاطع چه می توانست بگوید؟ لذا مجلس را تمام نمود و دستور داد آنها را در خرابه ای حبس کنند.

در مسجد شام

یزید دستور داد که مردم در مسجد شام جمع شده و امام سجاد هم در آنجا حاضر باشد و خودش هم آمد و نشست و دستور داد سخنرانی بالای منبر رفته و به اهل بیت جسارت و اهانت کند. چون سخنران به جسارت به علی (ع) و امام حسین (ع) پرداخت امام سجاد با صدای بلند فرمود: وای بر تو ای سخنران آیا رضایت مخلوق را به غضب خالق خریدی؟ خدا تو را در جهنم بیاندازد.

پس امام به یزید گفت: آیا می گذاری من از این چوبها بالا روم و سخنی بگویم که رضایت خدا در آن باشد و برای این مردم اجری داشته باشد؟

یزید اجازه نداد ولی مردم گفتند: ای یزید این که کاری نمی تواند بکند، بگذار بالا رود و سخنرانی کند ببینیم چه می گوید؟

یزید گفت: من این خانواده را می شناسم . اگر بالای منبر رفته و به سخنرانی پرداختند تا ابو سفیان و آل ابو سفیان را رسوا نکنند پائین نمی آیند.

ولی مردم آنقدر اصرار کردند تا یزید اجازه داد.

(سخنرانی امام سجاد در مسجد شام)

امام سجاد بالای منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم خدا به ما شش عطا و هفت فضیلت داده است. اما شش عطاء به ما خداوند علم و بردباری و سخاوت و فصاحت و شجاعت و قرار دادن محبت ما را در دل‌های مؤمنین داده است و اما هفت فضیلت از ما است پیامبر اسلام و از ما است علی (ع) و از ما است جعفر طیار و از ما است حمزه سید الشهداء و از ما است حسن و حسین سبط این امت و از ما است مهدی صاحب الزمان (عج).

هر کس مرا میشناسد بشناسد و هر کس مرا نمی شناسد من او را باخبر می کنم. ای مردم منم فرزند مکه و منم فرزند زمزم و صفا منم فرزند کسبکه زکوه را به مستحقان می داد و بهترین حج بجا آورد ، منم فرزند کسبکه بهترین طواف و سعی را بجا آورد. منم فرزند کسبکه از مسجد الحرام به مسجد الاقصی در یک شب رفت. منم فرزند کسبکه جبرئیل به وسیله او به سدره المنتهی رفت. منم فرزند علی مرتضی منم فرزند کسبکه آنقدر به بینی مشرکین با شمشیر زد تا گفتند: لا اله الا الله. منم فرزند کسبکه هبا دو شمشیر جهد کرد و با دو نیزه جنگید و دو هجرت داشت و دو بیعت کرد و در بدر و حنین مبارزه نمود و یک چشم بهم زدن به خدا کافر نشد.

منم فرزند صالح مؤمنین و وارث پیامبران و کشنده ملحدان و سرور مسلمین و نور مجاهدین و زینت عابدین.

منم فرزند فاطمه زهرا ، منم فرزند سیده نساء...

با آن بلاغت و فصاحتی که امام سجاد داشت، چنان این سخنان اثر کرد که صدای گریه و زاری مردم شام بلند شد و نزدیک بو قیامی در گیرد. یزید دستور داد که مؤذن برای قطع سخنان امام اذان بگوید. مؤذن گفت: اشهدان لا اله الا الله امام فرمود که شهادت می دهد به توحید، پوستم و مویم و گوشتم مؤذن گفتک اشهدان محمدا رسول الله پس امام از بالای منبر رو به یزید کرده و گفت ای یزید این حمدی که

بر رسالت او شهادت داده می شود جد من است یا جد تو اگر جد من است پس چرا فرزندان او را کشتی و عترتش را هتک کردی در اینجا بود که مردم از هم می پرسیدند راست می گوید؟ چرا یزید این جنایت را کرد؟

یزید که موقعیت را بد دید از مجلس خارج شد و این چنین زمینه انقلاب مردم فراهم گردید و کار به جایی رسید که یزید خود را از کشتن حسین (ع) و یارانش تبرئه می کرد و می گفت: خدا لعنت کند ابن زیاد را که بدون اجازه من اینکار را کرد.

سپس امام را خواست و گفت: سه حاجت از من بخواه.

حضرت فرمود: حاجت اول آنست که روی پدرم حسین را به من نشان بدهی تا از آن توشه بردارم و با او وداع نمایم . دوم آنچه از ما غارت شده به ما رد کنی سوم اگر قصد کشتن مرا داری کسی را با این زنها بفرستی که آنها را به حرم جدشان رسول الله ببرد.

یزید گفت : روی پدرت را هرگز نخواهی دید. و اما کشتن تو ، تو را عفو نمودیم و زنان را کسی غیر از تو نمی برد و اما آنچه از شما گرفته اند، چند برابر قیمت آنها را به شما می دهم که حضرت فرمود: مالت را نمی خواهیم و آنچه که ما می خواهیم بدلیل آنست که در میان آنها جامه ای است که فاطمه زهرا سلام الله علیها آنرا رشته است و همچنین مقنعه و پیراهن او.

یزید دستور داد اموال را پس دادند و آنها را روانه مدینه نمود.

روضة رقیه دختر چهار ساله امام حسین (ع)

در یکی از شبها که اسراء در خرابه شام بخواب رفته بودند با صدای گریه رقیه بیدار شدند. وقتی آمدند بالا سر او و علت را سؤال کردند معلوم شد که خواب پدرش امام حسین را دیده ، لذا بهانه پدر را می گرفت.

هر چه کردند که او را ساکت کنند رقیه ساکت نمی شد تا سرو صدای خرابه بگوش یزید رسید. وقتی علت را پرسید و گفتند: امام حسین دختری چهار ساله دارد که بهانه پدر را گرفته است. یزید دستور داده سر امام حسین(ع) را داخل طبقی گذاشته و روپوش بر سر آن قرار داد و برای رقیه فرستادند.

وقتی طبق را مقابل رقیه قرار دادند به زینب فرموده باشد، عمه جان منکه غذا نمی خواهم ، من پدرم را می خواهم گفته باشند: ای رقیه هر چه مراد توست در این طبق است. وقتی رقیه روپوش را برداشت و چشمش به سر مقدس پدر افتاد چند دقیقه با حیرت نگاه کرد. بعد سر پدر را بغل گرفت و شروع کرد به نجوا کردن با سر پدر : پدر کجا بودی آنوقتی که خیمه های ما را آتش زدند؟ کجا بودی آنوقتی که سیلی به صورت عمه ام زینب زدند؟ کجا بودی آنوقتی که پا برهنه مرا در بیابانهای کوفه می گرداندند؟

چه کسی رگهای گردن تو را قطع کرده است؟

چه کسی محاسنت را به خونت خضاب نموده؟

چه کسی مرا یتیم کرده است؟

یکدفعه دیدند صدائی از رقیه بر نمی خیزد، بعدمتوجه شدند که جان به جان آفرین تسلیم نموده است لذا او را در همان خرابه دفن نمودند و امانتی از حسین (ع) را در شام باقی گذاشتند.

اولین اربعین شهدای کربلا

در راه بازگشت اهل بیت به مدینه سر راه به کربلا رفتند و در اربعین طبق قول مشهور بر بالای مزار شهداء کربلا به عزاداری پرداختند و چند روز در کربلا بودند.

جابر بن عبدالله انصاری اولین زائر امام حسین (ع) نیز در کربلا در اربعین حضور داشت و روضه ای به این شرح دارد:

عطیه غلام جابر می گوید: وقتی به کربلا رسیدیم، جابر که از دو چشم نابینا بود فرمود: مرا به کنار فرات ببر تا غسل کنم. جابر غسل کرد و از بوی خوش استعمال کرد و فرمود: مرا به طرف قبر حسین (ع) ببر. در راه مرتب ذکر و تسبیح می فرمود وقتی بهوش آمد، سه بار فرمود: یا حسین، یا حسین، یا حسین بعد خطاب به امام حسین(ع) گفت: چرا دوست جواب دوست را نمی دهد، سپس با خود گفت: چگونه حسین (ع) جواب بدهد در حالیکه بین سرو بدنش فاصله شده است.

اهل بیت در مدینه

هنگامی که کاروان غم و اندوه اهل بیت به نزدیک مدینه رسید. امام سجاد(ع) دستور دادند که در همان محل اقامت کنند و به بشیر فرمود: ای بشیر خدا رحمت کند پدرت را که شاعر بود. آیا تو هم شعر می گوئی؟ بشیر گفت: بلی یا بن رسول الله. امام فرمود: داخل مدینه شو و خبر شهادت ابا عبدالله را با زبان شعر برای مردم بگو.

بشیر میگوید: سوار اسبم شده و با سرعت وارد مدینه گشتم. وقتی به مسجد رسول الله رسیدم، صدایم را به گریه بلند کردم و گفتم:

یا اهل یثرب لا مقام لكم

قتل الحسین فادمعی مدارا را

ای مردم مدینه جان ماندن نیست

زیرا حسین کشته شد و من پی در پی اشک می ریزم

الجسم منه بکربلا مفرج

والرأس منه علی القناه یدار

بدنش بر روی خاک کربلا افتاد

و سر مبارکش بر سر نیزه از این شهر به آن شهر چرخانده می شود.

آنگاه گفتم : این امام سجاد است که با عمه ها و خواهرانش به منطقه مدینه آمده و من فرستاده اویم و جای آنان را به شما نشان می دهم.

در مدینه زن پرده نشین باقی نماند مگر آنکه از پرده های خود بیرون آمده و خراشیده روی بر صورتهای خود لطمه می زدند و صدای خود را به واویلا و امصیبتاه بلند نمودند و در هیچ روزی مردم را چنین گریان و نالان ندیده بودم.

مردم با شتاب بطرف محل امام سجاد حرکت کردند و قتیکه رسیدند دیدند امام از خیمه بیرون آمد و دستمالی در دست داشت که اشکهایش را پاک می نمود و صندلی برای حضرت نهادند و آن بزرگوار بر روی آن نشست در حالی که نمی توانست از گریه کردن خودداری کند.

پس صدای شیون و ناله مردم بلند شد همه مردم به حضرت تسلیت می گفتند.

حضرت بسوی مردم اشاره ای کرد که ساکت شوید .

جوش و خروش مردم فرو نشست.

آنگاه حضرت پس از حمد الهی فرمود:

((ای مردم بدرستی که خدایی که برای او حمد است ما را امتحان نمود به مصیبتهای بزرگ و شکافی در اسلام که عظیم است. حسین و عترتش کشته شدند و زانش اسیر گردیدند و سرش را در شهرها بر بالای نیزه چرخاندند. و این مصیبتی است که مثل آن هرگز نیست. ای مردم کدام یک از مردان بعد از قتل حسین شاد می شود و کدام دلی است که به خاطر او غمگین نباشد و کدام چشمی است که برای حسین نگرید . که آسمانها به پایه هایشان و زمین با مناطق خود و درختان با برگهای خود و ماهیان دریا

و ملائکه مقربین و اهل آسمانها همه برای حسین گریه کردند . ای مردم کدام دل و قلبی است که برای مصیبت حسین پاره نشود؟

پس انا لله و انا الیه راجعون از مصیبتی که چقدر بزرگ است و دردناک است و دردآمیز است و سختی آورنده و برنده و تلخ و گران است. ما از خدا پاداش خود را می خواهیم برای این مصیبتها که خدا صاحب انتقام بزرگ است)).

در مدینه تا چند روز عزاداری بود . امالبنین مادر ابوالفضل بسوی قبرستان بقیع می رفت و مشغول ناله و زاری می شد و می فرمود:

به من دیگر امالبنین نگوئید

زیرا مرا بیاد شیران بیشه می اندازد

یک زمانی پسرانی داشتم

ولی الان دیگر پسری ندارم که به آنها ادعا کنم

ای کاش می دانستم همانطوریکه بمن گفته اند

دست عباس را قطع کردند؟

و به من رسیده که بر سر عمود آهنین زدند

ای عباس اگر شمشیرت در دستت بود چه کسی میتوانست بتو نزدیک شود؟

قیام مردم مدینه

مجالس عزادامه داشت و مردم مدینه همزبان و همدل می گفتند:

یزید با فرمان خدا مخالفت کرده و اطاعت او واجب نیست.

وقتی این خبر به یزید رسید نمایندگانی از مدینه طلبیده و بخیال خود نفری پنجاه هزار دینار به آنها بخشید. اما وقتی نمایندگان برگشتند، گفتند:

ما از نزد فاسقی می آئیم که شراب می نوشد و نماز نمی خواند و در پی شهوات است و در مجلس او طنبور می زنند و کنیزکان آواز می خوانند.

مردم مدینه با شنیدن این مسائل و برهبری عبدالله بن حنظله که او را از کثرت زهد راهب امت می خواندند، شوریدند و حاکم یزید را از شهر بیرون راندند.

عبدالله بن حنظله به مردم گفت:

ای مردم از خدا بترسید. بخدا قسم ما بر علیه یزید قیام نکردیم مگر موقعیکه ترسیدیم از آسمان سنگباران شویم.

یزید مردی است که از هم بستر شدن با مادران و خواهران و دختران ابا ندارد، شراب می نوشد و نماز نمی خودند. بخدا قسم اگر یکنفر هم مرا یاری نکند باز بر یزید خواهم شورید و از قیام برای خدا دست نخواهم کشید.

جنايات یزید در مدینه

یزید مردی آدمکش و جنایتکار بنام مسلم بن عقبه را برای سرکوب مردم مدینه فرستاد و او مأمور بود که از مردم سوگند بگیرد که با یزید بیعت کنند و پیمان بندند که بنده و برده او باشند تا هر چه دلش می خواهد (در خون و مال ناموس) ایشان انجام دهد والا تا سه روز، قتل و غارت و ناموس مردم مدینه برای سپاهیان او حلال باشد.

مردم قبول ننمودند و جنگی در گرفت و مردم مدینه شکست خوردند و مسلم بن عقبه به مدینه حمله کرد و تا سه روز شهر را برای سپاهیاناش آزاد کرد و در این مدت ده هزار نفر از مردم 1700 نفر از انصار کشته شدند و به صدها زن تجاوز شد.

به عنوان نمونه این داستان را که یکی از جنایات آنها را نشان می دهد بخوانید:

یکی از سربازان او وارد خانه ای شد که جز یک زن و نوزادش خبری در آن نبود. سرباز گفت: مالی پیش شما هست. گفت : نه بخدا قسم چیزی برای ما نگذاشته اند.

سرباز گفت: بخدا قسم یا باید برای من بیاوری و یا هم اکنون خودت را با همین کودک خواهم کشت. وای این کودک پسر ابی کبشه انصاری هم زانو و مصاحب رسول خدا است. هنوز سخن زن تمام نشده بود که آن مرد ، کودک را در حالیکه پستان در دهانش بود از دامن مادر کشید و چنان بر دیوار خانه کوبید که مغز کوچکش بر روی زمین پاشیده شد.

سال بعد چند هزار کودک نامشروع در مدینه حاصل این جنایات متولد شد.

بعد از مدتی عبدالله بن زبیر برای رسیدن به خلافت در مکه علیه یزید قیام کرد و یزید مسلم بن عقبه را مأمور از بین بردن او کرد ولی در راه قبل از اینکه بمکه برسد به هلاکت رسید یزید شخص دیگری را مأمور محاصره مکه کرد و قصد آتش زدن و ویران کردن مکه را داشت لذا دستور داد که منجنیق در اطراف مکه نصب کنند و مکه را سنگ باران نمایند اما در سال 64 بعد از 4 سال خلافت به هلاکت رسید. لذا محاصره مکه شکسته شد و سپاهیان شام برگشتند.

مرگ یزید

یزید در سال چهارم خلافت خود، روزی با یاران خاص خود، به همراه ده هزار مرد اسب سوار از شام بیرون آمد تا به شکار رود. چون به اندازه دو روز از دمش فاصله گرفتند، از دور آهوئی، نمودار شد. یزید به یارانش گفت: کسی از شما دنبال من نیاید.

اسبش را برای گرفتن آهو پیش راند و آهو نیز او را دنبال خود از بیابانی به بیابان دیگر می کشاند تا اینکه آهو از دیدگانش ناپدید شد. تشنگی شدیدی بر او مستولی شد و آبی پیدا نکرد که بنوشد تا اینکه مردی را دید که ظرف آبی همراه او بود به او گفت: ای مرد کمی آب به من بده.

وقتی آن مرد به او آب داد یزید به او گفت اگر مرا می شناختی به من بیشتر احتام می کردی؟ آن مرد فت مگر تو کیستی گفت: من امیرالمومنین یزید هستم. مرد گفت: بخدا قسم تو قاتل حسین (ع) و دشمن خدا هستی.

و به یزید حمله کرد بطوریکه اسب یزید رم نمود و شروع به دویدن کرد که بر اثر آن یزید از روی اسب افتاد در حالیکه پایش در رکاب بود و اسب او را در بیابانها می برد. و یزید را بر روی زمین می کشاند. تا اینکه بدن او تکه تکه شد و یارانش او را پیدا کردند و در شام برای او عزاداری بر پا نمودند.

شورش در کوفه و قیام توابین

در زندان ابن زیاد در کوفه 4500 نفر که اکثرا از توابین بودند وقتی خبر مرگ یزید را شنیدند مردم به زندانها حمله کردند و این زندانیان را آزاد نمودند. همچنین به خانه ابن زیاد حمله کرده و غلامان او را کشتند و اموالش را غارت کردند. ابن زیاد وقتی خبر قیام مردم کوفه را شنید به طرف شام فرار کرد در بین راه وقتی شنید که عده ای در تعقیب او هستند توسط ابن جارود در زیر شتر بسته شد و مشک های خالی را رو او انداخت و در میان بقیه شترها رها کرد.

وقتی رهبر توابین سلیمان بن صرد خزاعی با 4500 تن از یارانش به این شترها رسیدند او را نیافتند.

چون معاویه فرزند پرهیزکار یزید پس از چهل روز از خلافت استعفاء داد و عمل پدرش را محکوم می دانست. بزرگان شام مروان بن حکم را به خلافت انتخاب کردند و در این هنگام ابن زیاد به دمشق رسید.

مروان ابن زیاد را با سیصد هزار شامی بطرف عراق فرستاد و پیش قراولان ابن زیاد با صد هزار نفر با یاران سلیمان بن صرد درگیر شدند و جنگ سختی رخ داد و بعد از کشته شدن عده زیادی از شامیان و یاران سلیمان همگی توانین در حالیکه می گفتند یا لثارات الحسن ای خونخواهان حسین ، بشهادت رسیدند.

قیام مختار بن ابو عبیده ثقفی

مختار از قبیله ثقیف که در شهر طائف در عربستان قرار دارد بوده که این قبیله بزرگانی را در اسلام داشته است. از جمله عروه بن مسعود عموی مختار که در راه اسلام بشهادت رسید.

پدر مختار ابو عبیده نیز از فرماندهان سپاه اسلام بود که در راه جهاد بشهادت رسید. مختار در متن حوادث مختلف بعد از رحلت پیامبر (ص) بزرگ شده و با حق و باطل آشنایی پیدا کرد و بارها به زندان افتاد و چون عبدالله داماد مختار بود ، هر بار که برای مختار برخوردی پیش می آمد ، عبدالله بدلیل آنکه در آن زمان شخصیتی بود او را نجات می داد.

در ایام شهادت مسلم ، مختار در زندان ابن زیاد بود که توسط عبدالله بن عمر نجات پیدا کرد.

سه بار توسط حجاج دستگیر شد و هر بار که نزدیک بود کشته شود به لطائف الحیلی نجات پیدا می کرد و شاید خداوند او را برای انتقام از قاتلین حسین (ع) و یارانش حفظ می فرمود.

مختار در سال 66 بعد از شهادت سلیمان بن صرد خزاعی قیام نمود و بعد از اینکه عده زیادی به او پیوستند حاکم کوفه شد و در جنگ سختی که با ابن زیاد نمود، هشتاد هزار نفر از یاران ابن زیاد را کشتند و ابن زیاد دستگیر شد.

کشته شدن ابن زیاد

نقل شده که بعد از دستگیری ابن زیاد ابراهیم بن مالک اشتر فرمانده لشکر مختار دستور داد آتشی کرده و ابن زیاد را بیاورند. بعد خنجر خود را برداشته و از گوشتهای ابن زیاد می برید و آنرا نیم پخت سرخ کرده و به ابن زیاد می خورانید و هر بار که ابن زیاد از خوردن گوشت خود ابا می کرد، ابراهیم خنجر به بدنش فرو می کرد.

سپس در آخر خنجر را بر حلقش گذاشته و سر او را گوش تا گوش برید و صدا می زد یا لثارات الحسین و بعد جسدش را آتش زده و سر او را برای امام سجاد (ع) فرستاد.

وقتی سر را برای حضرت آوردند حضرت سر سفره بودند پس سجده شکری کرده و لباس عزا را از تن خدام و اهل بیت خود در آوردند.

انتقام از قاتلین حسین (ع)

مختار به دستگیری قاتلین امام حسین (ع) و یارانش و کلیه کسانی که در لشکر عمر بن سعد بودند پرداخت و عده زیادی از آنها را دستگیر و پس از دستگیری آنها را با شکنجه می کشت. از جمله سنان بن انس را آوردند و ابراهیم از گوشت رانهایش می برید و او را مثل ابن زیاد کشت.

بعد شبت بن ربیع که با شمشیر به صورت امام حسین (ع) زده بود را آوردند پس آنقدر از رانهایش برید تا مرد و سر او را جدا کرد.

بعد ابجر بن کعب را آوردند . ابراهیم دستها و پاهایش را قطع و چشمانش را بیرون آورد و او را کشت. پس به کوفه برگشتند و مختار امر کرد که حصین بن نمیر را آوردند که بر امام اسب رانده بود و در خون شهدای زیدی شریک بود. مختار امر کرد گوشتش را با قیچی می بریدند تا مرد.

چون امام حسین (ع) به عمر سعد نفرین کرده بود که خدا او را در بسترش بکشد مختار دستور داد که غلام مخصوص خود برود و او را در بسترش بکشد و پس او حفص را به عوض علی اکبر (ع) کشتند.

بعد حرمله را آوردند مختار جلاد را صدا زد و گفت: دستها و پاهایش را ببرد پس میله ای از آهن گرفته در آتش قرار دادند تا سرخ شد بعد سفید شد بعد آنرا به گردن حرمله گذاشت تا اینکه گردنش قطع شد.

شمر در راه بصره بود که با اصحاب مختار مواجه شد و پس از اینکه جنگ سختی نمود ابن ابی الکنود او را کشته و سر او را جدا کردند و بدن او را طعمه جانوران نمودند.

زن و بچه های ابن زیاد در قلعه ماردین بودند که ابراهیم بن مالک اشتر آنها را که چهار پسر و سیصد کنیز بود دستگیر و چهل استر پر از مال و صندوقهایی از خزبوند آوردند و تصرف نمودند و سپس ابراهیم گفت: ای مردم ابن زیاد حسین (ع) را در سن 57 سالگی و عباس را در سن سی سالگی و یحیی بن علی را در هشت سالگی و عون بنی علی را چهارده سالگی و... بقتل رساند و به ناموس رسول الله (ص) بی احترامی و هتک حرمت نموده و زنهایشان را اسیر بر شترهای برهنه بدون زیرانداز سوار کرد، بخدا قسم تا بتوانم از بنی امیه باقی نخواهم گذاشت. سپس شمشیر خود را کشید و اصحابش همه شمشیر کشیده و بر سر زن و بچه ابن زیاد هجوم آوردند و تا آخرین نفر را کشتند.

به مختار خبر دادند که شمر یکی از شتران امام حسین (ع) را به غنیمت وارد کوفه نموده و آنرا نح و گشتش را به مردم کوفه تقسیم کرده اند.

مختار دستور داد که هر خانه ای که از آن گوشت داخل آن شده بود خراب کردند و هر کسی از آن گوشت خورده بود و یا گرفته بود بقتل رسانیدند.

انتقام از کسانیکه با اسب بر بدن حضرت تاختند

مختار دستور داد کسانیکه اسب بر بدن حضرت تاختند احضار و دستور داد که آنانرا برو خوابانیدند و دست و پای آنها را بوسیله میخهای آهنین به زمین دوختند. آنگاه سواران را مأمور نمود تا اسب بر بدن آنان تاختند و اجسادشان را ریز ریز کردند و پاره های بدن آنها را سوزانیدند.

سپس دستور داد عمرو بن صبیح را آوردند آنگاه دستور داد تا بدن او را سر تا پای با نیزه ریز ریز نمودند.

پس بجدل بن سلیم که انگشت امام را قطع و انگشتش را برده بود آوردند و مختار امر کرد تا دست و پای او را قطع کردند و او همچنان بخون خود می غلطید تا بدرک اسفل نازل شد.

مختار امر کرد که اعلام کنند هر غلامی که مولایش جزء اصحاب عمر سعد بود اگر او را بکشد و سرش را نزد من آورد غلام را آزاد و جایزه ای به او خوهم داد که بدینوسیله عده ای از کسانیکه در لشکر عمر سعد بودند توسط غلامان اصحاب عمر بن سعد کشته شدند و عده ای هم بطریق دیگری در دنیا اثرات عذاب الهی را چشیدند مثلاً نقل شده مرد ناینبایی را که در موقع شهادت امام حسین (ع) در کربلا بود دیدند و علت ناینبایی او را سؤال کردند گفت: من با 9 نفر دیگر از رفقایم در لشکر عمر سعد بودیم ولی من تیر و کمان و شمشیر نداشتم . پس از واقعه کربلا به کوفه برگشتم و نماز عشاء را خواند

خواهیدم. در خواب دیدم که شخصی آمد و گفت: رسول خدا (ص) تو را می خواند گفتم: مرا با رسول خدا چکار است.

مرا بزور بردند. دیدم پیامبر در بیابانی نشسته و آستینهای خود را بالا زده و اسلحه ای در دست داشت که آن نه نفر رفیق مرا با آن سلاح کشت و به هر کدام که ضربتی می زد سر تا پای او را آتش فرا می گرفت و می سوزانید.

من نزدیک رسول خدا (ص) رفتم زانو زده سلام کردم ولی آنحضرت جواب نداد پس سر خود را بلند کرده فرمود: ای دشمن خدا هتک حرمت مرا نمودی و عترت مرا کشتی و حق مرا رعایت نکردی؟

گفتم : یا رسول الله من در کشتن فرزندان نه شمشیر زدم و نه نیزه و تیری بکار بردم.

فرمود: راست گفتیم ولی سیاهی لشکر ابن زیاد را زیاد کردی! پس نزدیک بیا.

من نزدیک حضرت رفتم دیدم طشت پر از خون نزد اوست. به من فرمود: این خون فرزندم حسین است پس از آن خون بچشم من کشید. چون بیدار شدم نابینا بودم.

قاتلین اصحاب امام حسین (ع)

در زیارتی که از طرف امام زمان(عج) در شأن امام حسین و اصحابش آمده و معروف به زیارت ناحیه مقدسه است. امام علاوه بر سلام بر اصحاب سالار شهیدان نام قاتلین اصلی اکثر آنها را برده و آنها را لعن نموده است که بطور مختصر ذکر می شود.

سلام بر علی اکبر و خدا لعنت کند قاتلش مره بن منقذ را

سلام بر عبدالله فرزند حسین و خدا لعنت کند قاتلش حرمله بن کاهل را.

سلام بر عبدالله فرزند امیرالمومنین علی (ع) و خدا لعنت کند قاتلش هانی بن ثبیت را.

سلام بر ابوالفضل العباس و خدا لعنت کند قاتلش یزید بن الرقاد و حکیم بن طفیل را.

سلام بر جعفر فرزند امیرالمؤمنین علی (ع) و خدا لعنت کند قاتلش هان بن ثبیت را.

سلام بر عثمان فرزند امیرالمؤمنین علی (ع) و خدا لعنت کند قاتلش خولی و ابانی دارمی را.

سلام بر محمد فرزند امیرالمؤمنین علی (ع) و خدا لعنت کند قاتلش ابانی دارمی را.

سلام بر ابوبکر فرزند امام حسن (ع) و خدا لعنت کند قاتلش عبدالله بن عقبه را.

سلام بر عبدالله فرزند امام حسن (ع) و خدا لعنت کند قاتلش حرمله را.

سلام بر قاسم فرزند امام حسن و خدا لعنت کند قاتلش عمر بن سعد بن عروه بن نفیل را.

سلام بر عون فرزند عبدالله بن جعفر و خدا لعنت کند قاتلش عبدالله بن قطبه را.

سلام بر محمد فرزند عبدالله بن جعفر و خدا لعنت کند قاتلش عامر بن نهشل را.

سلام بر جعفر فرزند عقیل و خدا لعنت کند قاتلش بشر بن خوط را.

سلام بر عبدالرحمن فرزند عقیل و خدا لعنت کند قاتلش عمر بن خالد بن اسدرا.

سلام بر عبدالله فرزند مسلم و خدا لعنت کند قاتلش عامر بن صعصعه را.

سلام بر الا عبدالله فرزند مسلم و خدا لعنت کند قاتلش عمرو بن الصبیح را.

سلام بر محمد فرزند ابوالسعید بن عقیل و خدا لعنت کند قاتلش لقیط بن ناشز را.

سلام بر مسلم بن عوسجه و خدا لعنت کند قاتلانش عبدالله ضبایی و مسلم بن عبدالله و عبدالله بن حثکاره بجلی را.

سلام بر سلیمان غلام امام حسین (ع) و خدا لعنت کند قاتلش سلیمان بن عوف را.

که امام بر تک تک 72 نفر سلام فرموده است.

زندگینامه
چهارده معصوم علیهم السلام

امام سجاد علیه السلام

حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در روز پانزدهم جمادی الاولی و به قولی پنجم شعبان در مدینه متولد یافت . مادرش به قول مشهور ، شهر بانو دختر یزد گرد ساسانی و پدرش امام حسین علیه السلام بوده است . در بیست و دو سالگی به مقام امامت رسید و بعد از سی و پنج سال امامت در سال 95 هجری به دست عبدالملک مروان به شهادت رسید . مرقد مطهرش در قبرستان بقیع مدینه است .

عبادت امام سجاد علیه السلام

امام باقر علیه السلام می گوید :

پیش پدرم رفتم و هنگامی که دیدم که از کثرت عبادت و بیداری ، رنگ مبارکش زرد و چشمهایش از گریه زیاد مجروح و پیشانی‌اش از کثرت سجود پینه کرده و ساقهای پایش از ایستادن زیاد در نماز ورم کرده بود ، من به گریه افتادم . امام علیه السلام به من نگاهی کرد و گفت : آن کتابی که عبادت علی علیه السلام در آن ذکر شده است را بیاور ! وقتی آوردم ، مقداری خواند و فرمود : چه کسی می تواند مانند علی علیه السلام

، عبادت کند؟⁽¹⁾

(1) ستارگان درخشان

آمده است که :امام علیه السلام در نماز بودند که خانه آتش گرفت . امام علیه السلام هیچ متوجه نشدند تا زمانی که نمازشان تمام شد . آنگاه فهمیدند که خانه آتش گرفته بوده است .
کنیز امام سجاد علیه السلام می گوید : من هیچ گاه برای حضرت در روز غذا نبردم و در شب بستر برای خواب پهن ننمودم .⁽¹⁾

(1) ستارگان درخشان

نزدیک بود روح از بدنش خارج شود

آمده است که :

وقتی امام سجاد علیه السلام در نماز به « مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ » می رسید ، آن قدر آن را تکرار می کرد که نزدیک بود روح از بدنش خارج شود .
امام علیه السلام شب ها را تا به صبح به عبادت مشغول بود و گاهی آن قدر نماز می خواند که وقتی می خواست به بستر برود ، نمی توانست ایستاده برود ، بلکه مانند کودکی که تازه راه افتاده است ، حرکت می کرد و خود را به بستر می رساند .

امام علیه السلام در ماه رمضان ، جز دعا و تسبیح و استغفار ، سخن دیگری نمی فرمود .

امام سجاد علیه السلام در مدت عمر شان هزار برده آزاد کردند .
 امام چهارم را سجاد علیه السلام یعنی بسیار سجده کننده گویند ، زیرا هر گاه به او نعمتی می رسید ، به سجده شکر می رفت و هر گاه بین دو نفر را اصلاح می کرد ، سجده شکر می نمود و اگر از مریضی شفا می یافت ، سجده شکر می کرد و اگر خدا به او فرزندی می داد سجده شکر می نمود .

وقتی امام علیه السلام روزه می گرفتند ، دستور می دادند که گوسفندی را پخته و گوشت آن را بین فقرا تقسیم کنند و خود با نان و خرما افطار می نمودند .

امام علیه السلام ، هزینه بیش از صد خانواده را در مدینه به عهده داشتند و ...

بخشش ها و هدایای امام سجاد علیه السلام بین پانصد درهم تا ششصد هزار درهم بود . و امام علیه السلام از بخشیدن زیاد ملول نمی شد . و هرگز شنیده نشد که فقیری در خانه امام علیه السلام بیاید و جواب تحقیر آمیز بشنود ، بلکه به دستور حضرت ، فقیر را با بهترین نام جواب می دادند ⁽¹⁾ .

امام علیه السلام خوشحال شدند و او را آزاد کردند .
 یک روز امام سجاد علیه السلام ، در کوچه به تکه خرمائی برخوردند .

به غلامشان فرمودند که تکه خرما را به منزل ببرد تا امام علیه السلام آن

را استفاده کنند . وقتی به خانه رفتند . امام تکه خرما را خواستند . غلام گفت که من خود آن را خوردم . امام علیه السلام خوشحال شدند و او را آزاد کردند . وقتی اصحاب گفتند به خاطر این کار کوچک او را آزاد کردید ؟ فرمود : او به خاطر این عملش به بهشت خواهد رفت و من نخواستم کسی را که بهشتی است ، به عنوان غلام نگه دارم .⁽²⁾

آزادی در مقابل شکستن سر امام سجاد !
نقل شده که کنیز امام علیه السلام در حالی که می خواست آب بریزد ، آفتابه از دستش بر سر امام علیه السلام افتاد و سر امام علیه السلام شکست .

امام به او نگاهی کرد ولی کنیز گفت : « وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ » ! « وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ » ! امام علیه السلام فرمود : تو را بخشیدم . او گفت : « وَاللَّهِ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ » ! امام علیه السلام فرمود : تو در راه خدا آزادی⁽³⁾ .
عفو در مقابل دشنام !

یکی از بستگان امام سجاد علیه السلام در حضور اصحاب به حضرت اهانت‌هایی نمود . ولی امام علیه السلام به او جوابی نداد . وقتی او رفت ، امام علیه السلام به اصحاب فرمود : شنیدید که این شخص چه حرف‌هایی زد . حال برویم تا جواب او را بدهم . در این حال امام علیه السلام آیات « وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ » را تلاوت می نمود . اصحاب فهمیدند که امام علیه السلام با او تندی نخواهد کرد .
وقتی به در

(1) منتهی الامال : ج 2 .

(2) ستارگان درخشان

(3) ستارگان درخشان : ج 6 ، ص 33 .

خانه او رفتند ، امام علیه السلام در خانه او را زدند . او بیرون آمد و امام
علیه السلام فرمود : شما آمدید و در حضور اینها این حرفها را زدی ! اگر
راست گفته باشی ، خدا مرا بیامرزد ! و اگر دروغ گفته باشی ، خدا تو را
بیامرزد !

او گفت : من به این حرفها سزاوارترم و از امام علیه السلام عذرخواهی
نمود⁽¹⁾ .

تواضع و فروتنی امام سجاد علیه السلام
وقتی امام سجاد علیه السلام در کوچه حرکت می کرد ، اگر سنگی را سر
راه می دید ، آن را برمی داشت و کنار راه قرار می داد . امام علیه السلام
گاهی با کاروانهای ناشناس به سفر حج می رفتند و در طول راه ، کارهای
خدماتی مسافرین را انجام می دادند ، و مسافرین هم که امام علیه السلام
را نمی شناختند ، کارهای خود مثل تهیه غذا و شستن ظرف و ظروف را
به عهده حضرت می گذاشتند .⁽²⁾

فرزندان

1 - امام محمد باقر علیه السلام

2 - زید بن علی که حلیف القرآن بود . او در زمان هشام بن عبدالملک قیام نمود و پس از جنگی بین یاران او و لشکر هشام پیش آمد ، به شهادت رسید . گویند که جنازه اش را چهار سال در دروازه کوفه به دار آویخته بودند . عده ای عقیده پیدا کردند که او امام بعد از امام سجاد علیه السلام است و به زیدیه معروف شدند .

3 - یحیی بن زید که او هم در زمان ولید بن عبدالملک قیام کرد و به شهادت رسید .

4 و 5 و 6 - عبدالله و حسن و حسین که مادرشان ام ولد بوده است .

7 و 8 و 9 - حسین و عبدالرحمن و سلیمان از ام ولد .

10 و 11 - علی و خدیجه که مادرشان ام ولد بوده است .

12 - محمد اصغر 13 و 14 - فاطمه و ام کلثوم مادرشان ام ولد بوده است .

.

(1) ستارگان درخشان : ج 6 ، ص 28 .

(2) ستارگان درخشان

15 - عمر برادر زید که مادرشان ام ولد بوده است . (ام ولد یعنی کنیزی

، که با ازدواج با او ، از او فرزند متولد شود)

(

معجزات امام سجاد علیه السلام

1- امامت حضرت سجاد علیه السلام

چون امام حسین علیه السلام به درجه رفیع شهادت نائل گردید . محمد بن حنفیه عموی امام سجاد علیه السلام خدمت امام علیه السلام رسید و گفت : ای برادر زاده من ، می دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت به امامت علی علیه السلام کرد و پس از علی علیه السلام امام حسن علیه السلام و بعد از او امام حسین علیه السلام مقام امامت را به عهده داشتند . در حال حاضر که پدرت به شهادت رسیده است وصیتی برای امامت بعد از خود نکرده است و از طرفی من عموی تو و برادر پدر تو و فرزند علی علیه السلام می باشم و سناً از تو بزرگتر می باشم و تو از من کوچکتری ، لذا سزاوار است که در امر امامت با من نزاع نکنی و امامت مرا قبول کنی . امام سجاد علیه السلام فرمود : ای عمو از خدا بترس و دنبال آنچه که سزاوار آن نیستی نرو و من تو را بر حذر می دارم که از جاهلان باشی . ای عمو ! پدرم صلوات الله علیه قبل از اینکه به کربلا

بیاید به من وصیت کرد و یک ساعت قبل از شهادتش با من در امر امامت عهد و پیمان بست و این سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در نزد من است . پس دنبال این امر نگردد که می ترسم عمرت کوتاه شود و در احوال تو آشوب و اختلال روی دهد . خداوند تعالی امتناع دارد که امامت را جز در نسل حسین علیه السلام قرار دهد و اگر می خواهی به این امر یقین کنی با من نزد حجرالاسود بیا تا از او داوری و نظر بطلبیم و حقیقت امر را از او جویا شویم .

هر دو نزد حجرالاسود رفتند و امام علیه السلام به محمد بن حنفیه فرمود : تو ابتدا سخن

بگو و در پیشگاه خدا تضرع نما و بخواه که حجرالاسود با تو سخن بگوید

، آنگاه حقیقت امر را از او سؤال کن !

محمد شروع به مناجات نمود و خدا را صدا زد ، ولی جوابی و سخنی از حجرالاسود نشنید . امام علیه السلام فرمود : ای عمو ! اگر تو وصی و امام بودی حجر با تو سخن می گفت و جواب تو را می داد . محمد گفت : ای برادر زاده ! حال تو حجر را صدا بزنی و از او سؤال کن . امام علیه السلام دعا کرد و فرمود : ای حجر ! از تو سؤال می کنم ، به حق خداوندی که عهد و میثاق پیامبران و اوصیاء و تمامی مردمان را در تو قرار داد ، که بگویی بعد از حسین بن علی علیه السلام وصی و امام کیست ؟ ناگهان حجرالاسود چنان تکانی خورد که گویا می خواست از جای خود کنده شود . آنگاه به زبان عربی به نطق آمد و به امام سجاد علیه السلام گفت : « وصیت و امامت بعد از حسین بن علی علیه السلام پسر فاطمه

علیهاالسلام بنت رسول الله صلی الله علیه وآله مخصوص توسست . محمد پای حضرت را بوسید و گفت : « اعتراف می کنم که امامت حق شما می باشد »⁽¹⁾ .

2 - غل و زنجیر

زُهری می گوید که عبدالملک مروان دستور داده بود که امام سجاد علیه السلام را با غل و زنجیر به شام ببرند . من خدمت آقا رسیدم و چون حضرت را در غل و زنجیر دیدم گریستم و گفتم : دوست داشتم که غل و زنجیر در دست و پای من بود و شما در این آزار نبودید . حضرت تبسم فرمود و گفت : ای زهری تو گمان می کنی که این غل و زنجیر به من آزار می رساند . این طور نیست . سپس حضرت دست و پای خود را از زنجیر درآورد و فرمود : هرگاه به این سختی های دچار شدید ، به یاد عذاب جهنم باشید و از آن در هراس باشید ، (که عذاب و سختی های دنیا در مقابل جهنم راحتی است) و خاطر جمع باش که من بیش از دو منزل با این نگهبانان نیستم . زهری می گوید : من به مدینه برگشتم . روز سوم در مدینه بودم که دیدم نگهبانان حضرت

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 23 .

به مدینه برگشتند و به دنبال او می گردند ولی اثری از او نمی یابند . من به شام رفتم و با عبدالملک مروان ملاقات کردم و او درباره حضرت از من سؤال می کرد . من هم آنچه دیده بودم نقل کردم . او گفت : والله

همان روز که به دنبال امام سجاد علیه السلام می گشتند ، او به خانه من آمد و به من گفت : « ما انا وانت ! » یعنی : « مرا با تو کاری نیست » . من گفتم که دوست دارم شما با من باشید . امام علیه السلام فرمود : من دوست نمی دارم که با تو باشم . سپس حضرت از نزد من رفت . به خدا سوگند چنان هیبتی از او به من دست داد که چون تنها شدم . جامه خود را ملوث (نجس) دیدم!⁽¹⁾ .

3 - خلافت عمر بن عبدالعزیز

عبدالله بن عطاء می گوید : قبل از به خلافت رسیدن عمر بن عبدالعزیز من با امام سجاد علیه السلام در مسجد بودم که عمر بن عبدالعزیز در حالی که روی نعلین های او به وسیله نقره تزیین شده بود و جوان زیبایی بود ، از کنار ما گذشت . امام علیه السلام نگاهی به او کرد و به من گفت : ای عبدالله بن عطاء آیا این مسرف (اسراف کار) را می بینی ؟ او نمی میرد تا اینکه خلیفه شود . گفتم این فاسق! فرمود : آری ! ولی خلافتش طولی نمی کشد تا اینکه از دنیا می رود . وقتی که مُرد ، اهل آسمان او را لعن می کنند و اهل زمین برای او گریه می نمایند⁽²⁾ .

4 - نزول باران

ثابت بنانی می گوید : یک سال با عده ای از عابدین بصره از قبیل ایوب سجستانی ، صالح مرّی ، عتبّه الغلام با حبیب بن دینار به مکه رفتیم ، موقعی که در مکه بودیم متوجه شدیم که به علت نیامدن باران ، آب

کمیاب است ، ما نزد کعبه آمدیم ، طواف کردیم ، با خضوع و خشوع
زیادی از خدای رؤف طلب باران نمودیم ولی

(1) حدیقه الشیعه : ص 517 .

(2) بحارالانوار : ج 4 ، ص 23 .

اثری از اجابت دعا ندیدیم ! در این اثناء دیدیم که جوانی به سوی ما آمد

و فرمود : ای مالک بن دینار ! ای ثابت بنانی ! ای ایوب سجستانی ای

صالح مری ای ...

ما گفتیم : لیبیک ! فرمود : آیا در میان شما کسی نیست که خدا او را
دوست داشته باشد ؟ گفتیم : از ما دعا و از خدا اجابت کردن است .
فرمود : از کعبه دور شوید ! زیرا چنانچه در میان شما یک نفر بود که
خدا او را دوست می داشت ، دعای وی را مستجاب می کرد . آنگاه آن
حضرت وارد کعبه شد و پس از اینکه سر مبارک خود را به سجده نهاد ،
فرمود : ای خدای من ! به حق آن محبتی که به من داری ، این مردم را
به وسیله باران سیراب کن ! هنوز دعای آن بزرگوار به پایان نرسیده بود
که ابری نمایان شد و باران فراوانی آمد ! ثابت می گوید : من از مردم
مکه پرسیدم این جوان کیست ؟ گفتند : علی بن الحسین بن علی بن ابی
طالب است ⁽¹⁾ .

5- هدیه امام سجاد علیه السلام

ابو نمیر می گوید : هنگامی که امام سجاد علیه السلام با عده ای از

همراهانشان از شام به مدینه مراجعت می کردند ، من همراه ایشان بودم و از هیچ گونه احترامی و خدمتی به حضرت خودداری نمی نمودم . وقتی به مدینه رسیدیم ، حضرت به عنوان تشکر از من ، مقداری پارچه و زیور برای من فرستادند ، ولی من قبول نکردم و خدمت حضرت رفتم و گفتم من به خاطر خوشنودی خدای تعالی به شما خدمت کردم . حضرت سنگی سیاه و سخت را برداشته و با انگشتر خود بر آن نقش نهادند و فرمودند : این را بگیر و هر حاجتی برایت پیش آمد از او بخواه ! قسم به خدائی که محمد را به حق مبعوث کرد ، گاه در منزل تاریک از آن سنگ تقاضای روشنایی می کردم روشنائی می داد ، بر قفل ها می گذاشتم ، باز می شد . آن را به دست می گرفتم و به حضور سلاطین می رفتم و از آنها هیچ گونه ناراحتی نمی دیدم ⁽²⁾ .

(1) ستارگان درخشان : ج 6 ، ص 16 .

(2) منتهی الامال : ج 2 ، ص 30 .

6 - مردی که توانگر شد

از زُهری منقولست که در خدمت امام سجاد علیه السلام بودیم ، شخصی از شیعیان آمد و از حضرت تقاضای مساعدت مالی نمود ، و گفت : چهارصد درهم قرض کرده ام امام علیه السلام ناراحت شدند ، به

طوری که اشک در چشمانشان ظاهر شد . علت را سؤال کردند . فرمود : چه محنتی از این بالاتر که برادر مؤمنی قرض دار باشد و انسان نتواند کمکی به او نماید . چون اهل مجلس متفرق شدند ، شخصی از منافقان گفت : از اینها تعجب می کنم که یکبار می گویند آسمان و زمین مطیع ماست و یکبار می گویند از اصلاح کار برادر مؤمنی عاجزیم . شخص مقروض وقتی این سخن را شنید ناراحت شد و خدمت امام علیه السلام عرض کرد : این منافق حرفی زد که از شدت ناراحتی ، گرفتاری خود را فراموش کرده ام . امام علیه السلام فرمود : خدا از تو رفع گرفتاری کرد . سپس کنیز خود را صدا زد و فرمود : آنچه برای افطار من مهیا کرده ای بیاور . کنیز دو قرص نان جوین خشک آورد . حضرت فرمود : این نانها را بگیر که در خانه ما به غیر این نیست ، ولی خدا به برکت این نانها مال و نعمت بسیار به تو می دهد . آن مرد نانها را گرفت و از خانه حضرت بیرون آمد ، او هنگامی که به نانها نگاه کرد ، دید که نه دندان فرزندان به اینها کارگر است و نه با اینها می توان قرض خود را ادا کند .

در راه به ماهی فروشی رسید که تنها یک ماهی نامرغوب داشت و کسی آن را نمی خرید . آن مرد به ماهی فروش گفت : بیا یک قرص نان بگیر و این ماهی را به من بده . او قبول کرد و به فروشنده ای رسید و یک قرص دیگر را داد و مقداری نمک گرفت و به خانه رفت در منزل ماهی را برای پاک کردن آماده کرد که دید در خانه را می زنند . هنگامی که در را باز کرد ماهی فروش و نمکی را دید که نانها را پس آورده است و می گویند : « دندان بچه های ما به اینها کارگر نیست ، نان خود را بستان ،

ماهی و نمک را به تو حلال کردیم و رفتند .

موقع تمیز کردن ماهی ، بچه‌هایش به دور ماهی جمع شدند و چون شکم ماهی را باز کردند در شکم او دو دانه مروارید درخشان دیدند . خدا را شکر کردند و آن مرد در فکر بود که اینها را به چه شخصی بفروشد که کسی از طرف امام سجاد علیه السلام آمد و گفت امام می‌فرماید که خدا کار تو را درست کرد و از پریشانی خلاص شدی ! اکنون غذای ما را به ما برگردان که آنرا غیر از ما کسی نمی‌خورد . آن نان‌ها را خادم حضرت برد و امام علیه‌السلام با آنها افطار کردند . آن مرد وضعش خوب شد و از توانگران گردید . منافقان چون این خبر را شنیدند می‌گفتند : اختلاف حال اینان (امامان) چه قدر زیاد است . در اول کار قادر بر رفع پریشانی نبود ولی در آخر او را توانگر کرد . چون این سخنان به امام علیه‌السلام رسید ، حضرت فرمود : این سخنان را نسبت به پیامبر اسلام هم می‌گفتند . از جمله وقتی که پیامبر خبر رفتن به بیت المقدس را در یک شب برای مردم می‌فرمود ، منافقین می‌گفتند : چگونه می‌شود که یک شب شخصی به بیت المقدس برود و برگردد در حالی که دوازده فاصله بین مکه و بیت المقدس می‌باشد⁽¹⁾ .

7 - دست هایی که به حجر الاسود چسبیده بود

زن و مردی در حال طواف حجرالاسود دست روی دست هم گذاشتند و دستهایشان به سنگ حجر چسبید و هر چه تلاش کردند از هم جدا نشد . مردم دور آنها جمع شدند و بعضی‌ها می‌گفتند باید دست‌های آنها را

قطع کنیم تا نجات پیدا کنند . در این موقع امام سجاد علیه السلام عبور کردند و هنگامی که از مسئله مطلع شدند به نزد آنها رفتند و دستشان را بر بالای دست آن دو که چسبیده بود گذاشتند و دستهای آن دو از هم باز و جدا شد⁽²⁾ .

(1) حقیقه الشیعه : ص 521 .

(2) بحار الانوار : ج 46 ، ص 28 .

8 - پروردگارت کجاست ؟

امام پنجم علیه السلام روایت کرده است که : امام سجاد علیه السلام برای حج به طرف مکه می رفتند . در بین راه ، شخص راهزنی ، راه را بر حضرت بست و به امام علیه السلام گفت : « پائین بیا » . امام علیه السلام فرمود : « چه می خواهی ؟ » گفت : « می خواهم تو را بکشم و اموالت را بردارم » . امام علیه السلام فرمود : « حاضرم هر چه دارم با تو قسمت کنم و بر تو حلال می نمایم » . گفت : « نه » . فرمود : « پس از اموالم برای من به اندازه ای که به مقصد برسم بگذار و باقی را بردار » راهزن قبول نکرد . حضرت فرمود : « پروردگارت کجاست ؟ » گفت : « در خوابست » . ناگهان دو شیر پیدا شدند و یکی سرش را و دیگری پایش را گرفتند و کشیدند ! امام علیه السلام فرمود : « گمان کردی که پروردگارت در خوابست ! »⁽¹⁾ .

9 - کلمات امام علیه السلام در سجده

طاووس یمانی می گوید : شبی داخل حجر اسمعیل شدم . دیدم که حضرت سجاد علیه السلام در سجده است و این جملات را تکرار می کند « الهی عَیِّدْكَ بِفِنَائِكَ ! مِسْکِیْنُكَ بِفِنَائِكَ ! فَفَقِیْرُكَ بِفِنَائِكَ » . یعنی خدایا! بنده حقیرت، بنده مسکینت و بنده فقیرت به درگاهت آمده است. بعد از آن هرگاه برای من دردی و یا مریضی پیش می آمد ، نماز می خواندم و سر به سجده می گذاشتم و این کلمات را می گفتم . آن وقت از آن گرفتاری و مریضی رها می شدم ⁽²⁾ .

10 - نامه ای به عبدالملک مروان

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 30 .

(2) حدیقه الشیعه : ص 521 .

حجاج بن یوسف ، خونخوار معروف ، نامه ای به خلیفه وقت ، عبدالملک مروان نوشت : اگر می خواهی پادشاهیت ثابت باشد ، علی بن الحسین علیهما السلام (امام سجاد علیه السلام) را بکش . عبدالملک در جواب نوشت از آزار و اذیت و ریختن خون بنی هاشم پرهیز ، زیرا من دیدم که آل ابوسفیان چون خون بنی هاشم را ریختند حکومتشان زود از بین رفت و این جواب را مخفیانه برای حجاج فرستاد .

در همان ساعت امام سجاد علیه السلام نامه ای به عبدالملک نوشت که : بر جواب نامه ای که به حجاج نوشتی مطلع شدم و از اینکه سفارش بنی هاشم را در مورد حفظ خونهاش نمودی ، شکر خدا را به جای می آورم . عبدالملک وقتی که نامه امام علیه السلام را دید و تاریخ آن را ملاحظه

کرد ، متوجه شد که مطابق با همان ساعتی است که جواب نامه حجاج را فرستاد و به همین خاطر در صدق و راستی امام چهارم علیه السلام یقین کرد و خوشحال شد و مقداری پول برای امام علیه السلام فرستاد و نوشت که هر حاجتی داشته باشید برآورده می کنم⁽¹⁾ .

11 - ترس مسلم بن عقبه

به دستور یزید ، مسلم بن عقبه به مدینه حمله کرد و از هیچ جنایت و عمل پلیدی نسبت به مردم خودداری ننمود . او تا سه روز جان و مال و ناموس مردم را به سربازان خود حلال کرد و بعد از سه روز دستور داد از مردم به عنوان بنده یزید اقرار بگیرند و هر که خودداری می کرد ، او را می کشت و تمامی اهل مدینه به جز امام سجاد علیه السلام و علی بن عبدالله بن عباس ، از ترس جان اقرار کردند . اما چون در لشکر مسلم بن عقبه ، افراد با نفوذی با علی بن عبدالله بن عباس فامیل بودند کسی معترض او نشد . و اما امام سجاد علیه السلام پناه به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله برد و این دعا را خواند « اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَمَا أَظْلَلْنَ وَالْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَمَا أَقْلَلْنَ وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ، رَبِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَأَدْرُهُ بِكَ مِنْ عِزِّهِ ! أَسْأَلُكَ أَنْ تَوْتِنَ خَيْرَهُ »

(1) بحار الانوار : ج 41 ، ص 28 .

وَتَكْفِينَ شَرِّهِ » و بعد از این نزد مسلم بن عقبه رفت . مسلم قبل از اینکه امام علیه السلام نزد او برود در کمال غضب و عصبانیت بود و به حضرت

و آباء کرام او ناسزا می گفت . ولی وقتی امام علیه السلام وارد شد و چشم مسلم به او افتاد چندان ترس و رعب از امام علیه السلام در دلش افتاد که دچار لرزه شد و برای حضرت بلند شد و آقا را در پهلوی خویش جای داد و در کمال خضوع عرض کرد که حوائج خود را بگوئید که هر چه بخواهید قبولست . امام علیه السلام از عدهای شفاعت کرد و مسلم قبول کرد و حضرت با احترام از نزد او بیرون آمد⁽¹⁾ .

12 - نصب حَجَرِ الاسود

حجاج در جنگ با عبدالله بن زبیر ، کعبه را خراب کرد و بعد از جنگ ، کعبه را تعمیر کردند و تصمیم گرفتند که حجرالاسود را در جای خود نصب کنند . ولی هر عالمی یا قاضی یا زاهدی ، سنگ حجر را بلند می کرد و در محل خود قرار می داد ، حجر در جای خود ثابت نمی گردید و تکان می خورد و متزلزل می شد . تا اینکه امام سجاد علیه السلام آمد و حجر را از آنها گرفت و اسم خدا را بر زبان آورد و در محل خود نصب کرد و حجرالاسود در جای خود ثابت شد و مردم تکبیر گفتند⁽²⁾ .

13 - سخن گفتن با آهو

روزی امام سجاد علیه السلام با اصحاب خود در محلی نشسته بودند که آهوئی از صحراء آمد و در برابر امام علیه السلام ایستاد و دست بر زمین می زد و شکوه می کرد . شخصی پرسید که این آهو چه می خواهد ؟ فرمود : می گوید فلان سید هاشمی دیروز بچه مرا گرفته و برده است و

از آن وقت تاکنون شیر نخورده است . شما رخصت بگیرید تا من بچه خود را شیر داده و مجدداً به او بسپارم . یکی از اصحاب از این مسئله

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 36 .

(2) بحارالانوار : ج 47 ، ص 32 .

دچار شک شد . لذا امام علیه السلام شخصی را به دنبال آن سید فرستاد و چون آمد امام علیه السلام فرمود : این آهو از تو شکوه دارد که بچه اش را گرفته ای و می خواهد که به بچه اش شیر بدهد و باز او را به تو برگرداند . آن سید یک نفر را فرستاد تا بچه آهو را آوردند ، وقتی آهو بچه خود را دید بی قرار شد تا اینکه بچه خود را شیر داد ، امام علیه السلام به آن سید فرمود : به حق خویشی من بر تو این بچه آهو را به من ببخش . او قبول کرد و بچه آهو را آزاد نمود . امام علیه السلام با آن آهو مادر سخنی گفت و سپس آن آهو با بچه اش رفت . پرسیدند که آهو چه می گفت ؟ می گوید: (خداوند هر مسافر غریب شما را به شما

برساند چنانکه فرزندم را به من رسانید و خداوند علی بن حسین را
بیامرزد⁽¹⁾ .

14 - جن زده

ابوخالد کابلی مدتی نزد امام سجاد علیه السلام بود و به حضرت خدمت می کرد . بعد از مدتی به امام علیه السلام عرض کرد که دوست دارم بروم و مادرم را ببینم و از شما اجازه می خواهم . امام علیه السلام فرمود : فردا مردی از اهل شام اینجا می آید که مال و منال زیادی دارد و دختری دارد که جن زده شده است و به دنبال درمان اوست و حاضر است در راه معالجه او پول زیادی خرج کند . وقتی آمد ، تو اولین نفری باش که نزد او می روی و به او بگو که من دختری را در مقابل ده هزار درهم معالجه می کنم و او قبول می کند .

روز بعد مرد شامی با قافله ای آمد و ابوخالد نزد او رفت و مطالبی که حضرت به او آموخته بود ، به او گفت و او قبول کرد . ابوخالد در نزد امام علیه السلام آمد و موافقت مرد شامی را به حضرت اطلاع داد امام علیه السلام فرمود : او به تو کلک می زند ولی تو برو و گوش چپ دختر را بگیر و بگو : ای خبیث ، علی بن الحسین علیهما السلام می گوید از این دختر بیرون برو و بر نگرد . ابوخالد دستور حضرت را انجام داد و دختر خوب شد . وقتی درخواست پول را از مرد شامی کرد ، او قبول ننمود و ابوخالد دست خالی نزد

(1) حدیقه الشیعه : ص 522 .

امام علیه السلام برگشت و حضرت فرمود : مگر من نگفته بودم که او زیر قولش می زند . ولی بدان که دخترش دوباره جن زده می شود و تو مجدداً نزد او برو و بگو چون تو به وعدهات عمل نکردی ، این مرض دوباره وارد بدن دخترت شده است اگر ده هزار درهم را در دست علی بن الحسین علیه السلام قرار دهی ، من او را معالجه می کنم و تعهد می کنم که مریضی او دوباره برنگردد . مرد شامی پول را نزد حضرت گذاشت و ابوخالد رفت و گوش چپ دختر را گرفت و گفت : از این بیرون برو و دیگر متعرض او نشو و اگر دوباره برگشتی با آتشی که خداوند وعده داده است تو را می سوزانم . دختر حالش خوب شد و دیگر مریضی او عود نکرد و ابوخالد هم پول را گرفت و به نزد مادرش رفت⁽¹⁾ .

15 - آب وضو

نقل است که شبی امام علیه السلام آب وضو طلبید . وقتی که آوردند فرمود : با این آب نمی شود وضو گرفت ، زیرا حیوانی در این مرده است . وقتی که چراغ آوردند و تفحص کردند ، دیدند که موشی در آب مرده است . لذا از چاه دیگر آب آوردند⁽²⁾ .

16 - سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله

ابوخالد کابلی می گوید : تصمیم گرفتم نزد امام سجاد علیه السلام رفته

و از حضرت سؤال کنم که آیا اسلحه رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او می باشد ؟ وقتی که وارد شدم و چشم حضرت به من افتاد فرمود : « ای اباخالد می خواهی سلاح رسول خدا را به تو نشان بدهم ؟ » گفتم : به خدا سوگند برای همین خدمت شما رسیدم و شما از نیت من خبر دارید ! فرمود : آری ! سپس حضرت مرا به جایی برد و انگشتی نشانم داد

(1) بحار الانوار : ج 42 ، ص 32 .

(2) حدیقه الشیعه : ص 522 .

و فرمود : این انگشتی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است و زره و شمشیر حضرت را نشان داد و فرمود : به خدا سوگند این ذوالفقار است و عمامه حضرت را که نامش سحاب بود نشانم داد و پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله را عقاب و نعلین رسول خدا صلی الله علیه و آله و رداء رسول خدا صلی الله علیه و آله را نشانم داد و فرمود : پیامبر صلی الله علیه و آله این رداء را به تن می کرد و برای مردم در روز جمعه خطبه می خواند و چیزهای دیگری هم نشانم داد به طوری که گفتم : « جانم فدایت، کافی است »⁽¹⁾ .

17 - ماهیت دشمنان اهل بیت علیهم السلام

مردی به امام سجاد علیه السلام گفت : به چه چیزی ما بر دشمنانمان

برتری داریم ، در حالی که در میان دشمنان ما افرادی هستند که از ما خوبتر و خوشروتر هستند .

امام علیه السلام فرمود : آیا می خواهی فضیلت خودت را بر دشمنان (اهل بیت) ببینی ؟ گفت : آری ! امام علیه السلام دست بر صورتش کشید و فرمود : نگاه کن . چون نگاه کرد دچار اضطراب شد و گفت : مرا به حال اولم برگردان ، زیرا در مسجد غیر خرس و میمون و سگ نمی بینم . امام علیه السلام دست بر صورت او کشید و او به حال اول برگشت⁽²⁾ .

18 - شناخت امام علیه السلام

ابو خالد کابلی در اوایل به محمد بن حنیفه خدمت می کرد و خیال می کرد که او امام است . تا اینکه روزی به محمد بن حنیفه گفت : جانم فدایت ! درباره امامت شما دچار شک و تردید شده ام . لذا شما را قسم می دهم به حرمت رسول الله و امیرالمؤمنین که به من بگوئی ، آیا امامی که خداوند اطاعت او را بر مردم واجب کرده است شما هستید ؟

(1) بحار الأنوار : ج 47 ، ص 35 .

(2) بحار الانوار : ج 46 .

محمد بن حنیفه گفت : ای ابو خالد ! مرا قسم عظیمی دادی . امام تو امام من و امام هر مسلمانی علی بن الحسین علیهما السلام است . ابو خالد وقتی که این سخن را شنید به خدمت امام سجاد علیه السلام آمد و هنگامی که داخل شد و نزدیک امام علیه السلام رفت فرمود : مرحبای ای کنگر ! اگر آنچه که برایت روشن شد ، نبود به دیدار نمی آمدی ؟ ابو خالد به

سجده رفت و شکر خدا نمود و بلند شد و گفت : الحمد لله ! که خدا مرا
نمیراند تا اینکه امام را شناختم ! امام علیه السلام فرمود : چگونه امامت
را شناختی ؟ گفت : تو مرا به اسمی خواندی که مادرم در هنگام ولادت
بر من گذاشته بود و من نمی دانستم که امام کیست و به محمد بن حنیفه
روزگاری خدمت نمودم و شک نداشتم که او امام است تا اینکه او را به
حرمت خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام قسم
دادم و او هم مرا راهنمایی کرد و گفت : علی بن الحسین علیهما السلام
امام من و تو و هر مسلمانی است و من هم خدمت شما آمدم و وقتی نزد
شما رسیدم ، شما مرا به اسمی که مادرم نامیده بود صدا کردید ، لذا یقین
کردم که شما امامی هستید که خداوند اطاعت او را بر من و هر مسلمانی
واجب کرده است ⁽¹⁾ .

19 - ماجرای شگفت

مردی مؤمن از بزرگان بلخ به مکه می رفت و در اکثر سالها به مکه و
مدینه مشرف می شد . سالی به خدمت امام سجاد علیه السلام آمد و
حضرت را زیارت نمود و به حضرت هدایائی داده و سؤالات دینی خود را
از امام علیه السلام نمود و به بلخ برگشت . وقتی مراجعت کرد ، همسرش
وقایع سفر را پرسید و هنگامی که شوهرش گفت من هدایای زیادی
برای امام سجاد علیه السلام بردم . زن پرسید که امام علیه السلام در
مقابل به تو چه چیزی داد ؟ شوهرش گفت : امام علیه السلام ، که ما برای
او هدایایی بردیم ، پادشاه دنیا و آخرت است و اختیاردار همه آن چیزی
است که در دست مردم می باشد . زیرا او جانشین خدا در زمین و حجت
خدا بر بندگان و فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و امام

(1) بحار الانوار : ج 48 .

می باشد . زن وقتی اینها را شنید چیزی نگفت . سال بعد مرد بلخی به مکه رفت و سپس به منزل امام علیه السلام وارد شد و سلام کرد و دست امام علیه السلام را بوسید . در این حال درمقابل امام علیه السلام غذا بود . امام علیه السلام او را نزدیک خود نشاند و فرمود که از غذا بخورد و بعد از غذا امام علیه السلام دستور داد که آفتابه و لگن آوردند و آن مرد بلند شد و آفتابه را گرفت و بر دست امام علیه السلام آب می ریخت . امام علیه السلام فرمود : ای مرد ! تو مهمان ما هستی سزاوار نیست که تو بر دست من آب بریزی . گفت : من این کار را دوست دارم . امام علیه السلام فرمود : حال که تو دوست داری ، به خدا سوگند چیزی به تو نشان دهم که آرزومند هستی و چشمت به آن روشن می شود . بعد مرد آب بر دست امام علیه السلام ریخت ، تا اینکه یک سوم طشت پر شد . امام علیه السلام فرمود : در طشت چیست ؟ گفت : « آب » امام علیه السلام فرمود : بلکه یاقوت قرمز است . مرد بلخی نگاه کرد و دید بله یاقوت قرمز است . امام علیه السلام فرمود : آب بریز و او هم آب

ریخت تا اینکه دو سوم طشت پر شد و امام علیه السلام فرمود : در طشت چیست ؟ گفت : « آب » امام علیه السلام فرمود : بلکه زمرد سبز است .

مرد نگاه کرد و دید آب تبدیل به زمرد سبز شده است . امام علیه السلام فرمود : آب بریز وقتی که طشت پر شد ، امام علیه السلام فرمود : در طشت چه می بینی ؟ گفت : « آب » امام علیه السلام فرمود : بلکه جواهر سفید است وقتی که آن مرد نگاه کرد ، دید همان طور است که امام علیه السلام فرمود و طشت از سه جواهر در و یاقوت و زمرد پر شده است . خیلی تعجب کرد و از حیرت دستش را بر پشت دست دیگر می زد . امام علیه السلام فرمود : ای مرد ما چیزی نداشتیم که در مقابل هدیه هایت به تو بدهیم ، حال این جواهرات را عوض از آنها بگیر ، تا نزد همسرت معذور باشی ، زیرا او از دست ما عصبانی شده بود . مرد سرش را بلند کرد و گفت : ای سرورم چه کسی شما را بر سخن همسرم آگاه کرد ؟ شک ندارم که شما از اهل بیت پیامبر علیهم السلام هستید . سپس با امام علیه السلام خداحافظی کرد و جواهرات را برداشت و نزد همسرش برگشت و داستان جواهرات را برای او گفت . زن به سجده شکر رفت و شوهرش را قسم داد که سفر بعد او را با خودش ببرد . سال

بعد مرد بلخی با همسرش عازم حجاز شد و قبل از رسیدن به مدینه زن مریض شد و مرد . شوهرش گریان نزد امام علیه السلام آمده و خبر مردن همسرش را به او داد . امام علیه السلام بعد از شنیدن این خبر بلند شد و دو رکعت نماز خواند و چند دعا کرد . سپس به مرد گفت : به سوی زوجهات برگرد که خداوند با قدرت و حکمتش او را زنده نموده است ، که خداوند است که استخوان مردگان را در حالی که پوسیده و خاکستر شده زنده می نماید .

مرد بلخی با شنیدن این مطلب با شتاب برگشت و وارد خیمه اش شد و دید که همسرش با کمال سلامت نشسته است . مرد گفت : چگونه خدا تو را زنده کرد ؟ گفت : به خدا سوگند عزرائیل نزد من آمد و مرا قبض روح کرد و خواست که روحم را بالا ببرد ، که ناگاه مردی با این اوصاف آمد ، که وقتی اوصاف آن مرد را گفت شوهرش گفت راست می گویی این اوصاف امام سجاد علیه السلام است . وقتی چشم ملک الموت به آن مرد افتاد بر دو قدمش افتاد و گفت : « السلام علیک یا حجة الله فی ارضه السلام علیک یا زین العابدین » و امام علیه السلام هم جواب سلام او را داد و فرمود : ای ملک الموت ! روح این زن را برگردان که این زن قصد کرده بود که به سوی من بیاید و من از خدا خواسته ام که خداوند سی سال دیگر او را باقی گذارد و به خاطر اینکه به دیدار ما آمده است ، خداوند به او زندگانی پاکی عنایت کند . ملک الموت گفت : سمعاً و

طاعتاً ای ولیّ خدا . سپس روح مرا به جسمم برگردانید و من نگاه به ملک الموت می کردم که دست امام علیه السلام را بوسید و رفت . مرد بلخی دست زنش را گرفت و در حالی که اصحاب امام علیه السلام دور حضرت جمع بودند ، او را خدمت آقا آورد . زن وقتی خدمت امام علیه السلام رسید بر دو زانوی امام علیه السلام افتاد و در حالی که آنها را می بوسید گفت : به خدا سوگند این همان سرور و مولای من است و این همان شخصی است که خداوند به برکت دعای او مرا زنده کرد . سپس زن و مرد در خدمت امام علیه السلام ماندگار شدند تا اینکه از دنیا رفتند (1) .

(1) بحار الأنوار : ج 46 ، ص 68 .

20 - منجمی که ایمان آورد

مردی نزد امام سجاد علیه السلام در حالی که اصحاب حضرت هم حضور داشتند آمد . امام علیه السلام فرمود : « تو کیستی ؟ » گفت : « من مردی منجم و مطلع بر همه چیز هستم » . امام علیه السلام فرمود : « آیا تو را بر مردی که در چهار هزار عالم وارد شد ، همان وقتی که تو بر ما وارد شدی راهنمایی کنیم ؟ » گفت : « آن مرد کیست ؟ » امام علیه السلام فرمود : اسمش را به تو نمی گویم ، ولی اگر می خواهی به تو می گویم که

چه خوردی و در خانه چه داری گفت : « به من بگو » امام فرمود : « تو امروز پنیر خوردی و در خانهات بیست دینار است که سه دینار آن هم وزن هم هستند » .

مرد منجم گفت : « من شهادت می دهم که شما حجّه بزرگ خدا و کلمه تقوی هستید ! امام علیه السلام فرمود : « و تو هم صدیقی هستی که خدا دلت را با ایمان امتحان کرد و تو ثابت قدم بودی » ⁽¹⁾ .

بحار الأنوار : ج 48 ، ص 43 .

ایقران خوانده ای؟

مردم شام که نزدیک چهل سال معاویه در آنجا حکومت کرده بود و همه را ضد اهل بیت علیهم السلام تربیت کرده بود، از کشته شدن اهل بیت علیهم السلام خوشحال بودند و شهر را آذین بسته و مردم جشن گرفته بودند .

کاروان اسراء وارد شام شد و داشتند از مسیری عبور می کردند که پیر
مردی آمد و به امام سجاد علیه السلام گفت: شکر می کنم خدا را که
شما را کشت و شهرها را از شما راحت کرد و یزید را بر شما مسلط کرد .

امام سجاد علیه السلام فرمود: ای شیخ آیا قرآن خوانده ای؟ گفت: آری
فرمود: آیا این آیه را خوانده ای «**قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي
الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ**» (شوری 23)
ای پیامبر به مردم بگو در مقابل این همه زحمات پیامبری فقط از شما
یک چیز می خواهم و آن دوست داشتن اهل بیت من است .

گفت: آری . فرمود: آنان ماییم .
ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده ای: «**وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ
لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ**» (انفال 41)
گفت: آری . فرمود: ماییم قری و نزدیکان رسول الله .

ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده ای: «**إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ
الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا**» (احزاب 23)
بدرستی که خدا اراده کرده پلیدی را از شما برداشته و شما را پاکیزه و
معصوم نماید .

گفت: آری . فرمود: ماییم اهل بیتی که قرآن ما را به این آیه مخصوص

گردانیده . پیرمرد ساکت شده و از سخنان خود پشیمان شد و گفت: شما را به خدا شما آنهاییید؟

حضرت فرمود: بخدا سوگند بدون شک ماییم و رسول الله جد ما است . پیرمرد شروع به گریه کرد و عمامه اش را انداخت و سر به آسمان برداشت و گفت: خدایا من از دشمنی اهل بیت به تو پناه می برم . آنگاه پرسید: آیا برای من توبه است؟ فرمود: آری اگر توبه کنی خدا توبهات را قبول می کند و تو جزء ما حساب می شوی . پس سه بار گفت: «اللهم انی اتوب الیک»⁽⁴⁾ .

4 . زندگی امام حسین علیه السلام .

حج عارفانه

«وقتی امام سجاد علیه السلام از حج برگشت، شبلی به دیدار او رفت .

حضرت فرمود: آیا تاکنون به حج رفته‌ای؟ گفت: آری!
 فرمود: آیا در میقات لباس دوخته از تن در آوردی و غسل کردی؟ گفت:
 آری. فرمود: آیادر آن هنگام نیت کردی که لباس گناه کنده ولباس
 اطاعت بپوشی؟ گفت: نه!

فرمود: آیا هنگام کندن لباس دوخته توجه کردی که از ریاء و کارهای
 شبهه ناک دورشوی؟ گفت: نه! فرمود: آیا موقع غُسل نیت کردی خود
 را از گناهان شستشو دهی؟ گفت: نه! فرمود: پس نه در میقات فرود
 آمدی و نه لباس دوخته شده کندی و نه غسل نمودی! سپس فرمود: آیا
 خود را نظافت نمودی و لباس احرام پوشیدی و پیمان حج بستی؟
 گفت: آری! فرمود: آیا همراه نظافت نیت کردی که با داروی توبه
 خالص، کثافت گناه از دل بزدائی؟

گفت: نه! فرمود: آیا موقع مُحرم شده متوجه این معنا بودی که تمام
 آنچه را که خدا حرام کرده بر خود حرام کنی و هرگز پیرامون آن
 نگردی؟ گفت: نه! فرمود: آیا هنگام بستن پیمان حج نیت کردی که
 هرگونه عهد (بندگی) با غیر خدا را بشکنی؟ گفت: نه! فرمود: با نداشتن
 چنین قصدی نه نظافت کردی نه مُحرم شدی و نه پیمان حج بستی!
 سپس فرمود: آیا وارد میقات که شدی دو رکعت نماز خواندی و لبیک
 گفتی؟ گفت: آری! فرمود: موقع ورود به میقات آیا نیتت این بود که به
 قصد زیارت داخل میقات می‌شوی؟ گفت: نه! فرمود: آیا دو رکعت نماز
 که خواندی نیت کردی که به سبب بزرگترین عمل که نماز است به خدا
 نزدیک شوی؟ گفت: نه! فرمود: آیا هنگام گفتن لبیک این نیت تو بود
 که بر اساس اطاعت در همه موارد به اطاعت از خدا سخن بگوئی و پیمان

عبودیت همه جانبه با خدا بندگی؟

گفت: نه! فرمود: پس در این صورت نه داخل میقات شدی و نه در حقیقت نماز خواندی و نه لبیک واقعی گفتی! سپس فرمود: آیا به حرم داخل شدی و کعبه را دیدی و نماز خواندی؟ گفت: آری! فرمود: آیا نیت کردی که هرگونه غیبت و نسبت ناروا که به مسلمانان روا می‌داشتی را بر خود حرام کنی و با ورودت به حرم امن الهی تمام اهل ملت اسلام را مأمون از شر فکر و زبانت گردانی؟ گفت: نه! فرمود: آیا وقتی به مکه رسیدی در دل گذرانی که از این سفر جز خدا مقصد و منظوری ندارم و چیزی نمی‌خواهم؟ گفت: نه! فرمود: پس در واقع نه داخل حرم خدا شدی و نه کعبه را دیدی و نه نماز خواندی! سپس فرمود: آیا طواف و لمس ارکان کعبه و سعی بین صفا و مروه نمودی؟

گفت: آری! فرمود: آیا در سعی نیت کردی که از شیطان گریخته و به خدا پناه ببری و خدا این را از تو ببیند؟ گفت: نه! فرمود: پس نه طواف و نه سعی و نه مسّ ارکان کردی! سپس فرمود: آیا به حجرالاسود دست زدی و در مقام ابراهیم ایستادی و دو رکعت نماز خواندی؟ گفت: آری! در این موقع امام ناله‌ای کرد و نزدیک بود که از دنیا مفارقت کند. سپس فرمود: آه! آه! کسیکه با حجرالاسود مصافحه کند در حقیقت با خدا دست داده است. سپس فرمود: آیا در هنگام وقوف در مقام ابراهیم این نیت بود که این توقف در مقام، نشان دهنده تصمیم قاطع به طاعت و فرمانبرداری در پیشگاه اقدس حق و پرهیز از تمام صحنه‌های عصیان است؟ گفت: نه! فرمود: آیا هنگام ادای نماز در مقام، این نیت را داشتی که با همین نمازت، نماز حضرت ابراهیم بجا آورده و بینی شیطان به

خاک بمالی؟ گفت: نه! فرمود: پس در واقع نه با حجرالاسود مصافحه کردی و نه در مقام ابراهیم ایستاده‌ای و نه نماز در مقام بجا آوردی! سپس فرمود: آیا بر سر چاه زمزم رفتی و آب نوشیدی؟ گفت: آری! فرمود: در آن هنگام نیت کردی که باید در قلبت اخلاص پیدا شود و از صحنه‌های گناه دوری کنی؟ گفت: نه! فرمود: پس در حقیقت نه بر سر چاه زمزم رفتی و نه از آن نوشیدی. سپس فرمود: سعی بین صفا و مروه نمودی؟ گفت: آری! فرمود: آیا نیت کردی بین خوف و رجاء قرار گرفته‌ای؟ گفت: نه! فرمود: پس سعی بین صفا و مروه تو خالی از حقیقت بود و تو کاری انجام نداده‌ای. فرمود: آیا از مکه به قصد مِنا بیرون رفتی؟ گفت: آری! فرمود: از رفتنت به مِنا در این نیت بودی که مردم را از شرّ دست و فکر و زبانت در امان قرار دادی و احدی را بعد از این با دست و زبانت نیازاری و قلبا بدخواه کسی نشوی؟ گفت: نه! فرمود: پس به مِنا نرفتی! سپس فرمود: آیا وقوف در عرفات انجام دادی؟

بالای جبل الرحمه رفتی و وادی نمره را شناختی و خدا را خواندی؟ گفت: آری! فرمود: آیا با وقوفت در عرفات نیت کردی که به خدا معرفت پیدا کنی و دانستی که به تمام وجودت در قبضه قدرت خدا هستی و او از نهان کار و قضایای قلب تو مطلع است؟ گفت: نه! فرمود: آیا بالای کوه رحمت که رفتی در خاطرت گذراندی که خدا بر هر زن و مرد مؤمنی رحمت می‌فرستد و آنها را یاری می‌کند؟ گفت: نه! فرمود: بر کوه نمره که ایستادی نیت کردی که تا خود تن به اوامر و نواهی الهی ندهی، امر و نهیت نسبت به دیگران بی‌ثمر است؟

گفت: نه! فرمود: آیا متذکر شدی که همینها شاهد طاعات تو هستند و همراه فرشتگان نگهبان به امر خدا حافظ تو هستند؟ گفت: نه! فرمود: پس تو در واقع در عرفات نبودی و بالای کوه رحمت نرفتی و کوه نمره را نشناختی و نه در نمره ایستادی و نه خدا را آنچنان که باید خوانده‌ای! فرمود: هنگام رفتن به مزدلفه و برداشتن سنگریزه‌ها به این نیت بودی که هرگونه عامل گناه را از زمین قلبت بر چینی و در زمین علم و عمل پایدار باشی؟ گفت: نه! فرمود: آن دم که عبورت به مشعر الحرام افتاد آیا حالت ترس از خدا را که شعار اهل تقوی است در دل نشاندی و همچون جامه زرین بر قامت جان خود پوشاندی؟

گفت: نه! فرمود: پس نه در مزدلفه راه رفتی و نه سنگ جمع کردی و نه از مشعر عبور کردی! سپس فرمود: آیا به منا رسیدی و رمی جمرات کردی و س ر تراشیدی و قربانی کشتی و در مسجد خیف نماز خواندی و بعد به مکه برگشتی و طواف بجا آوردی؟ گفت: نه! فرمود: هنگام رسیدن به منا و رمی جمرات، این توجه را داشتی که باید به نتیجه کار و اعمال رسیده باشی و خدا تمام حوائج را بر آورده و خواسته‌هایت را اعطا کرده باشد؟

گفت: نه! فرمود: آیا موقع رمی جمرات نیت کردی که با این رمیت، شیطان را می‌کوبی و با پایان دادن به اعمال حجت، خلاف شیطان عمل کردی؟ گفت: نه! فرمود: موقعی که سر می‌تراشیدی به این نیت بودی که از تمام پلیدی‌ها و کثافات روحی پاک گشته و همچون روز ولادت از گناهان عاری گردی؟

گفت: نه! فرمود: از نمازی که در مسجد خیف خواندی به این حقیقت

رسیدی که از کسی نترسی و جز رحمت خدا به چیزی امیدوار نباشی؟ گفت: نه! فرمود: آیا موقع قربانی نیت این بود که با تمسک به تقوا، حنجره طمع را ببری و از سنت ابراهیم پیروی کنی که با ذبح فرزند و میوه دل خود، سنت بندگی و اخلاص را برای بعد از خودش پایه گذاری کرد؟

گفت: نه! فرمود: وقتی از مِنا برگشتی متذکر شدی که اکنون با بهره کافی از رحمت خدا به اطاعت الهی وارد شده‌ای و دست بر دامن حبّ خدا زده‌ای و وظایف بندگی را انجام داده و در مقام قرب خدا منزل گرفته‌ای؟

گفت: نه! فرمود: پس نه به مِنا رفتی و نه رمی جمرات کردی. و نه سر تراشیدی و نه قربانی کشتی و نه در مسجد خیف نماز خواندی و نه طواف بیت کردی و نه حج نموده‌ای! شبلی گریست و دوباره به تعلیم مناسک حج پرداخت و سال بعد با معرفت به حج رفت.

مناجات امام سجاد علیه السلام در مسجد کوفه

سید عبدالکریم بن طاوس در (فرحة الغری) روایت کرده که حضرت امام زین العابدین علیه السلام وارد کوفه شد و داخل شد در مسجد آن و در مسجد بود ابو حمزه ثمالی که از زاهدین اهل کوفه و مشایخ آنجا بود. پس حضرت دو رکعت نماز گذاشت، ابو حمزه گفت: شنیدم لهجه پاکیزه تر از او، نزدیکش رفتم تا بشنوم چه می گوید، شنیدم می گوید: (اَلِهٰی اِنْ كَانَ قَدْ عَصَيْتُكَ فَاِنِّیْ قَدْ اَطَعْتُكَ فِیْ اَحَبِّ الْاَشْیَاءِ اِلَیْكَ.)

و این دعایی است معروف آنگاه برخاست و رفت . ابو حمزه گفت که من عقب او رفتم تا مناخ کوفه و آن مکانی بود که شتران را در آنجا می خوابانیدند، دیدم در آنجا غلامس سیاهی است و با او است شتر گزیده و ناقه ای . گفتم : به او: ای سیاه ! این مرد کیست ؟ گفت : (أَوْ يَخْفَى عَلَيْكَ شَمَائِلُهُ ع) ؛ از سیما و شمایلش او را شناختی ! او علی بن الحسین علیه السلام است ! ابو حمزه گفت : پس خود را انداختم روی قدمهای آن حضرت بوسیدم آن را که آن جناب نگذاشت و با دست خود سر مرا بلند کرد و فرمود: مکن ای ابو حمزه ! سجود نشاید مگر برای خداوند عز و جل ، گفتم : یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ! برای چه به اینجا آمدید؟ فرمود: از برای آنچه که دیدی یعنی نماز در مسجد کوفه ، و اگر مردم بدانند که چه فضیلتی است در آن ، بیایند به سوی آن اگرچه به روش کودکان خود را زمین کشند، یعن بیایند هرچند در نهایت سختی باشد راه رفتن برای ایشان مانند اطفالی که راه نیفتاده اند نشسته حرکت می نمایند، پس فرمود: آیا میل داری که زیارت کنی با من قبر جدم علی بن ابی طالب علیه السلام را؟ گفتم : بلی ! پس حرکت فرمود و من در سایه ناقه او بودم و حدیث می کرد مرا تا رسیدیم به غریبین و آن بقعه ای بود سفید که نور آن می درخشید، پس از شتر خویش پیاده شد

و دو طرف روی خود را بر آن زمین گذاشت و فرمود: ای ابو حمزه ! این قبر جدّ من علی بن ابی طالب علیه السلام است پس زیارت کرد آن حضرت را به زیاراتی که اول آن (اَلْسَّلَامُ عَلَیْ اَسْمِ اللّٰهِ

الرَّضِيِّ وَ نُورَ وَجْهِهِ الْمُضِيِّ) است . پس وداع کرد با آن قبر مطهر و رفت به سوی مدینه و من برگشتم به سوی کوفه . (منتهی الامال ج 2

خطبه امام سجاد علیه السلام

احمد بن ابی طاهر معروف به «ابن طیفور» (204 - 280) در کتاب «بلاغات النساء» که مجموعه ای از سخنان بلیغ بانوان عرب و اسلام و یکی از قدیمی ترین منبابع است، می نویسد: «خدیج اسدی» (28) می گوید: در سال شصت و یک که سال قتل حسین - علیه السلام - وارد کوفه شدم. دیدم زنان کوفه گریبان چاک زده گریه می کنند، و علی بن الحسین - علیه السلام - را دیدم که بیماری او را ضعیف و ناتوان ساخت بود. علی الحسین سر بلند کرد و گفت: ای اهل کوفه بر (مظلومیت و مصیبت) ما گریه می کنید؟! پس چه کسی جز شما ما را کشاکش کرد؟! در این هنگام «ام کلثوم» - علیها السلام - (29) با دست به مردم اشاره کرد که خاموش باشید! با اشاره او نفسها در سینه ها حبس شد، صدای زنگ شترها خاموش گشت / آنگاه شروع به سخن کرد، من زنی با حجب و حیا را فصیحتر از او ندیده ام، گویی از زبان علی - علیه السلام - سخن می گفت، سخنان زینب چنین بود: «مردم کوفه! مردم مکار خیانت کار! هرگز دیده هاتان از اشک تهی مباد!

هرگز ناله هاتان از سینه بریده نگردد! شما آن زن را می مانید که چون آنچه داشت می رشت، بیکبار رشته های خود را پاره می کرد، نه پیمان شما را ارجی است و نه سوگند شما را اعتباری! جز لاف، جز خودستایی، جز درعیان مانند کنیزکان تملق گفتن، و در نهان با دشمنان ساختن چه دارید؟ شما گیاه سبز وتر و تازه ای را می مانید که بر توده سرگینی رسته باشد و مانند گنجی هستید که گوری را بدان اندوده باشند. چه بد توشه ای برای آن جهان آماده کردید: خشم خدا و عذاب دوزخ! گریه می کنید؟ آری به خدا گریه کنید که سزاوار گریستنید! بیش بگریید و کم بخندید!

با چنین ننگی که برای خود خریدید، چرا نگریید؟ ننگی که با هیچ آب شسته نخواهد شد. چه ننگی بدتر از کشتن پسر پیغمبر و سید جوانان بهشت؟! مردی که چراغ راه شما و یاور روز تیره شما بود. بمیرید! سر خجالت را فرو بیفکنید! بیکبار گذشته خود را بر باد دادید و برای آینده هیچ چیز به دست نیاورید! از این پس باید با خواری و سرشکستگی زندگی کنید؛ چه، شما خشم خدا را برای خود خریدید! کاری کردید که نزدیک است آسمان بر زمین افتد و زمین بشکافد و کوهها درهم بریزد /

می دانید چه خونی را ریختید؟ می دانید این زنان و دختران که بی پرده در کوچه و بازار آورده اید، چه کسانی هستند؟! می دانید جگر پیغمبر خدا را پاره کردید؟! چه کار زشت و احمقانه ای؟!، کاری که زشتی آن سراسر جهان را پر کرده است /

تعجب می کنید که آسمان قطره های خون بر زمین می چکد؟، اما بدانید

که خواری عذاب رستا خیز سخت تر خواهد بود. اگر خدا، هم اکنون شما را به گناهی که کردید نمی گیرد، آسوده نباشید، خدا کیفر گناه را فوری نمی دهد، اما خون مظلومان را هم بی کیفر نمی گذارد، خدا حساب همه چیز را دارد»/

این سخنان که با چنین عبارات شیوا از دلی سوخته بر می آمد، و از دریایی موج از ایمان به خدا نیرو می گرفت، همه را دگرگون کرد. شنوندگان انگشت ندامت به دندان گزیده دریغ می خوردند. در چنان صحنه غم انگیز و عبرت آمیز مردی از بنی جعفی که ریشش از گریه تر شده بود، شعری بدین مضمون خواند:

پسران این خاندان بهترین پسرانند و هرگز بر دامن فرزندان این خانواده لکه ننگ یا مذلت ننشسته است (سیره پیشوایان)/
خطبه امام سجاد علیه السلام در دروازه کوفه:

«مردم! آنکه مرا می شناسد، می شناسد، و آنکه نمی شناسد خود را بد و می شناسانم: من علی فرزند حسین فرزند علی فرزند ابی طالبم. من پسر آنم که حرمتش را در هم شکستند، دارایی و مال او را به غارت بردند... و کسان او را اسیر کردند. من پسر آنم که در کنار نهر فراتش سر بریدند، در حالی که نه به کسی ستم کرده و نه به کسی مکاری به کار برده بود. من پسر آنم که او را از قفا سر بریدند و این مرا فخری بزرگ است. مردم، شما به پدرم نامه نوشتید؟ و با او بیعت نکردید؟ و پیمان نبستید؟ و به او خیانت نکردید؟ و به پیکار او برنخاستید؟ چه زشت کاری! و چه بدانند اندیشه و کرداری؟ اگر رسول خدا به شما بگوید: فرزندان مرا کشتید و حرمت مرا در هم

خطبه امام سجاد علیه السلام در مسجد شام:

1042

بن علی - علیهما السلام - گفت و سپس در مدح و ستایش معاویه و یزید، داد سخن داد. و از آنان به نیکی یاد کرد. علی بن الحسین - علیهما السلام - (از میان جمعیت) بر او بانگ زد: «وای بر تو ای خطیب! خشنودی خلق را به بهای خشم خالق خریدی، و جایگاهت را در آتش دوزخ قرار دادی»/

سپس گفت: یزید! اجازه می دهی بالای این چوبها بروم و سخنانی بگویم که در آن رضای خدا باشد و برای حاضران نیز اجر و ثوابی؟ یزید اجازه نداد. مردم گفتند: امیر! اجازه بده بر منبر برود، شاید از او سخنی بشنویم (بینیم چه می گوید؟)/

یزید گفت: اگر او بر فراز این منبر برود، پایین نمی آید مگر آنکه من و خاندان ابوسفیان را رسوا سازد/

کسی گفت: امیر مگر این (جوان اسیر) چه می داند و چه می تواند بگوید؟! یزید گفت: او از خاندانی است که عالم را از کودکی با شیر مکیده اند و با خون آنها در آمیخته است/

مردم آنقدر اصرار ورزیدند تا سرانجام یزید اجازه داد. آنگاه حضرت بر عرشه منبر قرار گرفت، و ابتدا خدا را حمد و ستایش کرد و سپس خطبه ای ایراد کرد که اشکها را از دیدگان سرازیر کرد و دلها را به لرزه در آورد/

آنگاه فرمود: مردم! خداوند به ما (خاندان پیامبر) شش امتیاز ارزانی داشته و با هفت فضیلت بر دیگران برتری بخشیده است: شش امتیاز ما این است که خدا به ما: علم، حلم، بخشش و بزرگواری،

فصاحت، و شجاعت داده و محبت ما را در دل‌های مؤمنان قرار داده است /

هفت فضیلت ما این است که: پیامبر بر گزیده خدا از ماست، صدیق (علی بن ابی طالب) از ماست، جعفر طیار از ماست، شیر خدا و شیر رسول او (حمزه سید الشهداء) از ماست، دو سبط این امت - حسن و حسین - از ماست. زهرای بتول (یا: مهدی) از ماست

من پسر مکه و منایم، من پسر زمزم و صفایم، منم فرزند آن بزرگواری که «حجر الأسود» را با گوشه و اطراف عبا برداشت (منهم فرزند بهترین کسی که احرام بست و طواف و سعی به جا آورد، منم فرزند بهترین انسانها، منم فرزند کسی که (در شب معراج) از مسجد الحرام به مسجد الأقصى برده شد، منم پسر کسی که (در سیر آسمانی) به سدر المنتهی رسید، منم پسر کسی که در سیر ملکوتی آنقدر به حق نزدیک شد که رخت به مقام «قاب قوسین او ادنی» کشید (بین او و حق دو کمان یا کمتر فاصله بود)، منم فرزند کسی که با فرشتگان آسمان نماز گزارد، منم فرزند کسی که خداوند بزرگ به او وحی کرد، منم محمد مصطفی، منم فرزند علی مرتضی، منم فرزند کسی که آنقدر با مشرکان جنگید تا زبان به «لا اله الا الله» گشودند، منم فرزند کسی که در رکاب پیامبر خدا با دو شمشیر و دو نیزه جهاد کرد (دوبار هجرت کرد (40)، و دوبار با پیامبر بیعت نمود، در بدر و حنین شجاعانه جنگید، و لحظه ای به خدا کفر نورزید، من فرزند کسی هستم که صالح ترین مؤمنان، وارث پیامبران، نابود کننده کافران، پیشوای مسلمانان، نور مجاهدان، زیور عابدان، فخر

گریه کنندگان(از خشیت خدا)، شکیباترین صابران، بهترین قیام کنندگان از تبار یاسین - فرستاده خدا - است / نیای من کسی است که پشتیبانش جبرئیل، یاورش میکائیل و خود حامی و پاسدار ناموس مسلمانان بود. او بامارقین(از دین بدر رفتگان) و ناکثین(پیمان شکنان) و قاسطین(ستمگران) جنگید، و با دشمنان کینه توز خدا جهاد کرد. منم پسر برترین فرد قریش که پیش از همه به پیامبر گروید و پیشگام همه مسلمانان بود. او خصم گردنکشان، نابود کننده مشرکان، تیر خدایی برای نابودی منافقان، زبان حکمت عابدان، یاری کننده دین خدا، ولی امر خدا، بوستان حکمت الهی، و کانون علم او بود///

سپس فرمود:

منم پسر فاطمه زهرا - علیها السلام -، منم پسر سرور زنان... امام در معرفی خود، و در حقیقت: معرفی شجره نامه امامت و رسالت، آنقدر داد سخن داد که صدای گریه و ناله مردم بلند شد / یزید ترسید شورشی بر پا شود، لذا به مؤذن دستور داد تا اذان بگوید. مؤذن پیا خاست و اذان را شروع کرد و گفت:

الله اکبر، الله اکبر /

امام فرمود: بلی هیچ چیز از خدا بزرگتر نیست، و چون مؤذن گفت: اشهدان لا اله الا الله، گفت: بلی مو و پوست و گوشت و خون من به یگانگی خدا شهادت می دهند. همین که مؤذن گفت: اشهد ان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، امام از بالای منبر رو به یزید کرد و گفت: یزید! آیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم جد من است یا جد تو؟ اگر بگویی جد تو است، دروغ گفته ای و حق را انکار کرده ای، و اگر بگویی جد من است، پس چرا فرزندان او را کشتی؟!...

«عماد الدین طبری»، از دانشمندان قرن هفتم هجری، در کتاب «کامل بهائی» در پایان خطبه حضرت سجاد می نویسد:

«... (امام سجاد) گفت: ای یزید، این رسول عزیز کریم، جد من بوده

است یا جد تو؟ اگر گویی که جد تو بوده است عالمیان دانند که دروغ می گویی و اگر بگویی که جد من بوده چرا پدرم را بیگناه شهید کردی و مال او را به تاراج دادی و حرم او را به اسیری آوردی؟ این بگفت و دست زد و جامه بدرید و در گریه افتاد و گفت: به خدا که اگر در دنیا کسی هست که رسول جد او باشد، بغیر از من نباشد، پس چرا این مرد پدر مرا بظلم کشت و ما را، چنانکه اسیران روم (را) آورند، آورد؟ پس گفت: ای یزید، این کار کردی و می گویی محمد رسول الله و روی به قبله می کنی؟ وای بر تو، روز قیامت جد من و پدر من خصم تو باشد!

یزید لعین در این اثنا بانک بر مؤذن زد که قامت بگو، زمزمه و دمدمه ای عظیم در خلق افتاد، بعضی نماز کرده، و بعضی نماز نکرده، پراکنده شدند». (سیره پیشوایان)

گریه کنندگان عالم

آقا امام صادق (ع) فرمود: پنج نفر در دنیا خیلی گریه کردند ، که معروف

ومشهور شدند به گریه کنندگان دنیا .

اول : حضرت آدم (ع) . وقتی که از بهشت بیرون آمد ، بقدری گریه

کرد، که بر روی صورتش دو شیار مانند نهر درست شد.

دوم : حضرت یعقوب (ع) . وقتی که حضرت یوسف را گم کرد ، آنقدر گریه کرد که نابینا شد.

سوم : حضرت یوسف (ع) است که بعد از مفارقت و جدایی از پدر

بقدری گریه کرد که اهل زندان از گریه او اذیت و ناراحت شدند و
به آن حضرت گفتند یا شب گریه کن و روز آرام باش ، یا روز گریه
کن و شب ساکت باش .

اما چهارم : حضرت فاطمه زهرا (س) است که بعد از مصیبت‌های
وارد و وفات و رحلت باباش پیغمبر (ص) بقدری گریه کرد که مردم
مدینه
صدایشان در آمد و آمدند محضر مقدس آقا علی (ع) شکایت کردند که
یا علی
، به زهرا بگو : که صدای گریه ات همه ما را اذیت می کند .

بی بی هم به مقبره شهدای احد می رفت و آنچه می خواست گریه
می کرد بعد به مدینه مشرف می شدند.
پنجم: آقا امام سجاد (ع) است که آب می دید ، غذا می دید بیاد باباش
امام حسین (ع) می افتاد.

با دیدن اب گریه می کردند

امام هر وقت می خواست آب بیاشامد، تا چشمش به آب می افتاد، اشک از چشمانش سرازیر می شد. وقتی علت این کار را می پرسیدند، می فرمود: چگونه گریه نکنم در حالی که (یزیدیان) آب را برای وحوش و درندگان بیابان آزادگان گذاشتند، ولی به روی پدرم بستند (و او را تشنه کش_____تند)/

امام می فرمود: هر وقت کشته شدن فرزندان فاطمه (س) را به یاد می آورم، گریه_____گل_____ویم را م_____گی_____گرد. روزی خدمتگزار حضرت عرض کرد: آیا عم و اندوه شما تمامی ندارد؟! حضرت فرمود: وای بر تو، یعقوب پیامبر که تنها یکی از دوازده پسرش ناپدید شده بود، در فراق فرزند خویش آنقدر گریست که چشمانش نابینا شد و از شدت اندوه کمرش خم شد، در حالی که پسرش زنده بود (و کاملاً از یافتن او نا امید نگشته بود) ولی من ناظر کشته شدن پدرم، برادرم، عمویم و هفده نفر از بستگانم بودم که پیکرهایشان در اطرافم نقش زمین شده بود، پس چگونه ممکن است غم و اندوه من پایان یابد؟!

«سهل بن شعیب»، یکی از بزرگان مصر، می گوید: روزی به حضور علی بن الحسین رسیدم و گفتم: حال شما چگونه است؟ فرمود: فکر نمی کردم شخصیت بزرگی از مصر مثل شما نداند که حال ما چگونه است؟ اینک اگر وضع ما را نمی دانی، برایب توضیح می دهم: «وضع ما، در میان قوم خود، مثل وضع بنی اسرائیل در میان فرعونیان

است که پسرانشان را می کشتند و دخترانشان را زنده نگه می داشتند. امروز وضع بر ما به قدری تنگ و دشوار است که مردم، با سب و ناسزاگویی به بزرگ و سالار ما بر فراز منبرها، به دشمنان ما تقرب می جویند». (سیره پیشوایان)

عبدالملک در دوران خلافت خویش، یک سال در مراسم حج طواف می کرد و امام علی بن الحسین (ع) نیز پیشاپیش او سرگرم طواف بود و اعتنایی به او نداشت، عبدالملک که حضرت را از نزدیک ندیده بود و او را به قیافه نمی شناخت، گفت: این کیست که جلوتر از ما طواف می کند و به ما اعتنایی نمی کند؟! گفتند: او علی بن الحسین است /

عبدالملک در کناری نشست و گفت: او را نزد من بیاورید! وقتی که حضرت نزد او حاضر شد، گفت: این علی بن الحسین، من قاتل پدر تو نیستم! چرا نزد من نمی آیی؟

امام فرمود: قاتل پدرم من دنیای او را فنا کرد، ولی پدرم آخرت او را تباہ ساخت، اینک اگر تو هم می خواهی مثل قاتل پدرم باشی، باش! عبدالملک گفت: نه، مقصودم این است که نزد ما بیایی تا از امکانات دنیوی ما برخوردار شوی /

در این هنگام امام روی زمین نشست و دامن لباس خود را پهن کرد و گفت: خدایا قدر و ارزش اولیای خود را به وی نشان بده. ناگهان دیدند دامن حضرت پر از جواهرهای درخشانیست که چشمها را خیره می کند. آنگاه گفت: خدایا اینها را بگیر که مرا نیازی به اینها نیست. (سیره پیشوایان)

عبدالملک اطلاع پیدا کرده بود که شمشیر پیامبر اسلام در اختیار علی بن الحسین ع است (و این، چیز جالبی بود، زیرا یادگار پیامبر بود و مایه تفاخر. از این گذشته نوعی مظهر حکومت به شمار می رفت. وانگهی، بودن آن شمشیر نزد علی بن الحسین (ع) مایه نگرانی عبدالملک بود زیرا مردم را به سوی خود جلب می کرد). لذا پیکی نزد آن حضرت فرستاد و درخواست کرد که حضرت شمشیر را برای وی بفرستد و در ذیل نامه نیز نوشت که اگر کاری داشته باشید من حاضرم آن را انجام دهم! —————

امام پاسخ رد داد. عبدالملک نامه تهدیدآمیزی نوشت که اگر شمشیر را نفرستی، سهمیه تو از بیت المال قطع خواهم کرد (در آن زمان همه مردم از بیت المال سهمیه می گرفتند امام نیز سهمیه ای داشت). امام در پاسخ نوشت: اما بعد، خداوند عهده دار شده است که بندگان متقی را از آنچه ناخوشایندشان است، نجات بخشد، و از آن جا که گمان ندارند، روزی دهد و در قرآن می فرماید: «خداوند هیچ خیانتگر ناسپاسی را دوست نمی دارد». (سیره پیشوایان)

گروهی از اهل مدینه، از غذایی که شبانه به دستشان می رسید، گذران معیشت می کردند، اما آورنده غذا را نمی شناختند. پس از درگذشت علی بن الحسین تازه متوجه شدند شخصی که شبانه مواد غذایی و خوار و بار برای آنان می آورده، علی بن الحسین (ع) بوده است! او شبانه به صورت ناشناس انبان نان و مواد غذایی را شخصا به دوش می کشید و به در خانه فقرا می برد و می فرمود: صدقه پنهانی آتش خشم خدا را خاموش می سازد. —————

اهل مدینه می گفتند: ما صدقه پنهانی را هنگامی از دست دادیم که علی بن الحسین در گذشت. حضرت سجاد در طول سالها به قدری انبان حاوی آرد و دیگر مواد غذایی را به دوش کشیده شخصا به در خانه فقرا برده بود که شانه حضرت کوفته شده و پینه بسته بود، به طوری که پس از شهادت آن حضرت، هنگام غسل دادن جنازه اش، این کوفتگی توجه حاضران را جلب کرد و وقتی از علت آن پرسیدند، پاسخ شنیدند که: این، اثر حمل شبانه کیسه ها و انبانهای پر از مواد غذایی به در خانه فقرا است. (سیره پیشوایان)

«علی بن طاووس» ضمن اعمال ماه رمضان می نویسد: علی بن الحسین (ع) شب آخر ماه رمضان بیست نفر برده (با اندکی بیشتر یا کمتر) را آزاد می کرد و می گفت: خداوند در هر شب رمضان هنگام افطار هفتاد هزار نفر از اهل دوزخ را از عذاب آتش آزاد می کند، و در شب آخر به تعداد کل شبهای رمضان آزاد می کند، دوست دارم خداوند ببیند که من در دنیا بردگان خود را آزاد می کنم تا بلکه مرا در روز رستاخیز از آتش دوزخ آزاد سازد/ امام هیچ خدمتگزاری را بیش از یک سال نگه نمی داشت. وقتی که برده ای را در اول یا وسط سال به خانه می آورد، شب عید فطر او را آزاد می ساخت و در سال بعد به جای او شخص دیگری را می آورد و باز او را در ماه رمضان آزاد می ساخت و این روال تا آخر عمر او همچنان ادامه داشت.

اما بردگان سیاه پوست را- باوجود آن که به آنان نیاز نداشت - می خرید و آنان را در مراسم حج به عرفات می آورد و آن گاه که به سوی مشعر کوچ می کرد، آنان را آزاد می کرد و جوایز مالی به آنان می داد. به گفته یکی از نویسندگان: همین که بردگان از این موضوع خبر می یافتند، خود را از قید بندگی اعیان و اشراف رها ساخته به خدمت زین العابدین در م_____ی آمدن_____د/ زمان می گذشت و ایام سپری می شد و زین العابدین همچنان به آزاد کردن بندگان مشغول بود. او هر سال و هر ماه و هر روز به مناسبتهای مختلف این امر را تکرار می کرد تا آنجا که در شهر مدینه گروه عظیمی از بندگان و کنیزان آزاد شده آن حضرت تشکیل شده بود.(سیره پیشوایان)

(در دوران حکومت ولید بن عبدالملک اموی ، ولیعهد و برادرش هشام بن عبدالملک به قصد حج ، به مکه آمد و به آهنگ طواف قدم در مسجدالحرام گذاشت . چون به منظور استلام حجرالا سود به نزدیک کعبه رسید، فشار جمعیت میان او و حطیم حائل شد، ناگزیر قدم را پس نهاد و بر منبری که برای وی نصب کردند، به انتظار فرو کاستن ازدحام جمعیت بنشست و بزرگان شام که همراه او بودند در اطرافش جمع شدند و به تماشای مطاف پرداختند. در این هنگام کوکبه جلال حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که سیمایش از همگان زیباتر و جامه هایش از همگان پاکیزه تر و شمیم نسیمش از همه طواف کنندگان دلپذیرتر بود، از افق مسجد بدرخشید، و به مطاف در آمد، و چون به نزدیک حجرالا سود رسید، موج جمعیت در برابر هیبت و عظمتش

واپس نشست و منطقه استلام را در برابرش خالی از ازدحام ساخت ، تا به آسانی دست به حجر بسود و به طواف پرداخت .

تماشای این منظره موجی از خشم و حسد در دل و جان هشام بن عبدالملک برانگیخت ، و در همین حال که آتش کینه در درونش زبانه می کشید، یکی از بزرگان شام رو به او کرد و با لحنی آمیخته به حیرت گفت : این کیست که تمام جمعیت به تجلیل و تکریم او پرداختند، و صحنه مطاف برای او خلوت گردید؟ هشام با آنکه شخصیت امام را نیک می شناخت ، اما از شدت کینه و حسد از بیم آنکه درباریانش به او مایل شوند و تحت تاءثیر مقام و کلامش قرار گیرند، خود را به نادانی زد و در جواب مرد شامی گفت : (او را نمی شناسم). در این هنگام روح حساس ابوفراس (فرزدق) از این تجاهر و حق کشی سخت آزرده شد و با آنکه خود شاعر دربار اموی بود، بدون آنکه از قهر و سطوت هشام بترسد و از درنده خویی آن امیر مغرور خودکامه بر جان خود بیندیشد، رو به مرد شامی کـــرد و گفـــت :

(اگر خواهی تا شخصیت او را بشناسی از من پرس ، من او را نیک می شناسم).

آن گاه فرزدق در لحظه ای از لحظات تجلی ایمان و معراج روح ، قصیده جاویدان خود را که از الهام وجدان بیدارش مایه می گرفت با حماسه های افروخته و آهنگی پر شور سیل آسا بر زبان راند و اینک دو بیت از آن قصیده و قسمتی از ترجمه آن :

((هذا الذی تعرف البطحاء و طاءته
و البيت يعرفه و الحل و الحرم

هذا الذی احمد المختار والده

صلی علیه الهی ماجری القلم))

(اینکه تو او را نمی شناسی ، همان کسی است که سرزمین (بطحاء) جای
گامهایش را می شناسد و کعبه و حل و حرم در شناسائیش همدم و
همقدمند).

این کسی است که احمد مختار پدر اوست ، که تا هر زمان قلم قضا در
کار باشد، درود و رحمت خدا بر روان پاک او روان باد... این فرزند
فاطمه ، سرور بانوان جهان است و پسر پاکیزه گوهر وصی پیغمبر است ،
که آتش قهر و شعله انتقام خدا از زبانه تیغ بی دریغش همی درخشد...
و از این دست اشعاری سرود که همچون خورشید بر تارک آسمان
ولایت می درخشد و نور می پاشد.

وقتی قصیده فرزددق به پایان رسید، هشام مانند کسی که از خوابی گران
بیدار شده باشد، خشمگین و آشفته به فرزددق گفت : (چرا چنین شعری
- تاکنون - در مدح ما نسروده ای ؟ فرزددق گفت : (جدی به مانند جد او
و پدری همشاءن پدر او و مادری پاکیزه گوهر مانند مادر او بیاور تا تو را
نیز مانند او بستایم).

هشام بر آشفت و دستور داد تا نام شاعر را از دفتر جوائز حذف کنند و
او را در سرزمین (عسفان) میان مکه و مدینه به بند و زندان کشند.
چون این خبر به حضرت سجاد (ع) رسید دستور فرمود دوازده هزار
درم به رسم صله و جایزه نزد فرزددق بفرستند و عذر بخواهند که بیش
از این مقدور نیست . فرزددق صله را نپذیرفت و پیغام داد (من این
قصیده را برای رضای خدا و رسول خدا و دفاع از حق سروده ام و صله

ای نمی خواهم). امام (ع) صله را باز پس فرستاد و او را سوگند داد که بپذیرد و اطمینان داد که چیزی از ارزش واقعی آن، در نزد خدا کم نخواهد شد. (چهارده اختـــر تابنـــاک)

متن زیارتنامه آقا امام سجاد علیه السلام

"بسم الله الرحمن الرحيم .."

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا زَیْنَ الْعَابِدِیْنَ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا زَیْنَ الْمُتَهَجِّدِیْنَ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اِمَامَ الْمُتَّقِیْنَ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَلِیَّ الْمُسْلِمِیْنَ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا قُرَّةَ عَیْنِ النَّاطِرِیْنَ الْعَارِفِیْنَ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَصِیَّ الْوَصِیِّیْنَ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا خازِنَ وَصایَا الْمُرْسَلِیْنَ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا ضَوْءَ الْمُسْتَوْحِشِیْنَ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نُورَ الْمُجْتَهِدِیْنَ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سِرَاجَ الْمُرْتَضِينَ
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ذَخِيرَةَ الْمُتَعَبِّدِينَ
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُصْبِحَ الْعَالَمِينَ
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَفِينَةَ الْعِلْمِ
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَكِينَةَ الْحِلْمِ
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيزَانَ الْقِصَاصِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَفِينَةَ الْخَلَاصِ
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَحْرَ النَّدَى
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَذْرَ الدُّجَى
 السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْأَوَاهُ الْحَلِيمُ
 السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصَّابِرُ الْحَكِيمُ
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَئِيسَ الْبَكَائِينَ
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُصْبِحَ الْمُؤْمِنِينَ
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ
 أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ وَابْنُ حُجَّتِهِ وَأَبُو حُجَّجِهِ، وَابْنُ أَمِينِهِ وَابْنُ أَمَانَتِهِ
 وَأَنَّكَ نَاصَحَتَ فِي عِبَادَةِ رَبِّكَ وَسَارَعْتَ فِي مَرْضَاتِهِ وَخَيَّبْتَ أَعْدَاءَهُ
 وَسَرَرْتَ أَوْلِيَاءَهُ
 أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ عَبَدْتَ اللَّهَ حَقَّ عِبَادَتِهِ وَاتَّقَيْتَهُ حَقَّ تَقَاتِهِ وَأَطَعْتَهُ حَقَّ طَاعَتِهِ
 حَتَّى آتَيْكَ الْيَقِينَ
 فَعَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ
 وَبَرَكَاتُهُ..

متن صلوات خاصه امام سجاد علیه السلام ■ ■ ■ ■ ■

♦ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ الَّذِي اسْتَخْلَصْتَهُ لِنَفْسِكَ
وَجَعَلْتَ مِنْهُ أُمَّةً الْهُدَى الَّذِينَ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ اخْتَرْتَهُ لِنَفْسِكَ
وَطَهَّرْتَهُ مِنَ الرَّجْسِ وَاصْطَفَيْتَهُ وَجَعَلْتَهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيْهِ
أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ ذُرِّيَّةِ أَنْبِيَائِكَ حَتَّى يَبْلُغَ بِهِ مَا تَقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ فِي
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

خواب عالم قدوسی، #ملا محمد تقی_مجلسی پدر
#علامه محمدباقر_مجلسی رضوان الله علیهما

▼ آن مرحوم در جلد چهارم شرح من لا یحضره الفقیه ضمن احوال
متوکل بن عمیر، راوی صحیفه کامله سجادیّه، ذکر نموده: من در اوایل
بلوغ، طالب مرضات خداوندی و ساعی در طلب رضای او بودم و مرا از
ذکر جنابش قراری نبود، تا آن که میان بیداری و خواب دیدم صاحب
الزمان علیه السلام در مسجد جامع قدیم اصفهان ایستاده؛ قریب به در
طنابی - که الآن محل تحصیل من است - به آن جناب سلام کردم و قصد

کردم پای مبارکش را ببوسم. مرا گرفتند. سپس دست مبارکش را بوسیدم و از آن جناب مسایلی را که بر من مشکل شده بود، پرسیدم؛ یکی از آن‌ها این بود که در نماز خود وسوسه داشتم و می‌گفتم آن‌ها به نحوی نیست که از من خواسته اند و من به قضا مشغول بودم و نماز شب برایم میسر نبود.

از شیخ خود، شیخ بهایی، از حکم آن سؤال کردم. گفت: یک نماز ظهر و عصر و مغرب به قصد نماز شب به جای آور و من چنین می‌کردم.

از حجت علیه السلام سؤال کردم نماز شب بخوانم؟ فرمود: بخوان و مانند آن نماز مصنوعی که می‌کردی به جای نیاور و مسایل دیگری که از خاطر من رفته.

آن گاه گفتم: ای مولای من! برایم میسر نمی‌شود که در هر وقتی، خدمت جناب شریف برسم، پس کتابی به من عطا کن که همیشه به آن عمل کنم.

فرمود: من به جهت تو، کتابی به مولا محمد تاج عطا کردم و من در خواب او را می‌فرمود: برو و آن کتاب را از او بگیر!

سپس از در مسجد که مقابل روی آن جناب بود به سمت دار بطیخ، محله ای از اصفهان، بیرون رفتم.

چون به آن شخص رسیدم و مرا دید، گفت: صاحب الامر - عجل الله فرجه - تو را نزد من فرستاده.

گفتم: آری! آن گاه کتاب کهنه ای از بغل خود بیرون آورد. وقتی آن را باز کردم؛ برایم ظاهر شد آن، کتاب دعاست، آن را بوسیدم و بر چشم

خود گذاشتم، از نزد او برگشتم و به سوی صاحب - عَجَلُ اللّٰه فرجه - متوجّه شدم، ناگاه بیدار شدم و آن کتاب با من نبود، پس به جهت فوت آن کتاب تا طلوع فجر گریه و ناله کردم.

چون از نماز و تعقیب فارغ شدم، در دلم چنین افتاده بود که مولانا محمد، همان شیخ بهایی است و حضرت او را تاج نامید، چون اشتهاش در میان علماست، لذا به مدرس او رفتم که در جوار مسجد جامع بود، او را دیدم که مشغول مقابله صحیفه کامله است و خواننده، سیّد صالح آقامیر ذو الفقار گلپایگانی بود. ساعتی نشستیم تا از آن کار فارغ شد و ظاهراً کلام ایشان در سند صحیفه بود، لکن به جهت غمی که بر من مستولی بود، سخن او و سخن ایشان را نفهمیدم. نزد شیخ رفتم و خواب خود را به او گفتم و به جهت فوت کتاب گریه می کردم.

شیخ گفت: تو را به علوم الهی، معارف یقینی و تمام آن چه همیشه می خواهی، بشارت باد! و بیشتر صحبت من با شیخ، در تصوّف بود و او به آن مایل بود. قلبم ساکن نشد و با گریه و تفکّر بیرون رفتم، در دلم افتاد به آن سمتی بروم که در خواب به آن جا رفتم. چون به محلّه دار بطّیخ رسیدم، مرد صالحی دیدم که اسمش آقا حسن و ملقب به تاج بود. وقتی به او رسیدم، بر او سلام کردم. گفت: یا فلان! کتب و قضیه ای نزد من است که هر طلبه ای از آن ها می گیرد، به شروط وقف عمل نمی کند و تو به آن عمل می کنی، بیا و به این کتب نظر کن و هرچه را به آن محتاجی برگیر! پس با او به کتابخانه اش رفتم. اوّلین کتابی که به من داد، همان بود که در خواب دیده بودم، شروع به گریه و ناله کردم و گفتم: مرا کفایت می کند و در خاطر ندارم خواب را برایش گفتم یا نه.

نزد شیخ آدم و شروع کردم به مقابله با نسخه ای که جد پدر او از نسخه شهید نوشته بود و شهید نسخه خود را از نسخه عمید الرؤسا و ابن سکون نوشته بود و با نسخه ابن ادریس بدون واسطه یا به یک واسطه مقابله کرده بود و نسخه ای که حضرت صاحب الامر - عجل الله فرجه - به من عطا فرمودند، از خط شهید نوشته شده بود و با آن نسخه نهایت موافقت را داشت؛ حتی در نسخه هایی که در حاشیه آن نوشته شده بود، بعد از آن که از مقابله فارغ شدم، مردم نزد من شروع به مقابله کردند و به برکت عطای حجت - عجل الله فرجه - در بلاد ما صحیفه کامله ای گردید و مانند آفتاب در هر خانه، مخصوصا در اصبهان طالع شد، زیرا اکثر مردم، صحیفه های متعدد دارند و اکثر ایشان، صلحا و اهل دعا و مستجاب الدعوه شدند و این آثار معجزه ای از حضرت صاحب علیه السلام است و آن چه خدا به سبب صحیفه به من عطا فرمود، نمی توانم احصا کنم.

بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۷۸ - ۲۷۶

کجایند پارسایان

((زُرَّارَةُ بنِ اعین)) می گوید: شنیده شد گوینده ای در دل شب می گفت: ((کجایند پارسایان که از دنیا دل کنده اند و به آخرت دل بسته اند؟)).

آواز آواز دهنده ای از جانب قبرستان بقیع شنیده شد ولی خودش دیده نمی شد که می گفت: ((ذَٰلِكَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ؛ چنین شخصی، علی بن

حسین (علیهما السلام) است)). (زندگی دوازده امام (ع))

عفو زیبای امام علیه السلام

بین امام سجاد علیه السلام و پسر عموی او (حسن بن حسن) کدورتی وجود داشت. حسن که در دل ناراحت بود به فکر آزار آن حضرت افتاد. از این رو به مسجد رفت که امام علیه السلام و اصحابش با یکدیگر بودند. در برابر امام علیه السلام قرار گرفت و آنگاه بدگوئی و سخنان آزار دهنده ای نبود مگر اینکه نسبت به آن حضرت رواداشت و امام علیه السلام در برابر همه سخنان او سکوت کرد. وقتی بدگوئیهای او به پایان رسید رها کرد و رفت.

چون شب فرا رسید امام سجاد علیه السلام به منزل او رفت و درب زد وقتی حسن رد منزل خود را باز کرد به او فرمود: ای برادر اگر در آنچه که به من بدگوئی کردی راست گفتی خداوند مرا ببخشد و اگر نسبت دروغ دادی خداوند تو را مورد بخشش قرار دهد و السلام علیک و رحمه الله. آنگاه برگشت و رفت.

حسن که این برخورد زیبای امام علیه السلام را مشاهده کرد بدنبال او رفت و امام را در بغل گرفت و گریه کرد به گونه ای که حضرت برای او رقت کرد آنگاه قسم یاد کرد دیگر به آن سخنان و کارهای زشت باز نخواهد گشت.

امام علیه السلام هم به او فرمود: من هم نسبت به آنچه گفتی تو را حلال کردم. (کشف الغمه، ج 2، ص 287).

شیوه برخورد با سخنان ناروا

روزی امام سجاد علیه السلام از منزل خارج شد، مردی به او برخورد کرد و حضرت را مورد بدگوئی قرار داد. غلامان و اطرافیان امام علیه السلام بسوی او رفتند تا وی را تنبیه کنند.

امام علیه السلام فرمود: را رها کنید آنگاه در برابر آن مرد جسور قرار گرفت و گفت: عیبهای من که خداوند آنها را پوشانده است بیشتر از آن است که تو از آنها آگاه نشده ای. آیا نیازی داری که آن را بر آورده سازم؟

مرد جسور خجالت زده شد. آنگاه امام علیه السلام عبائی که بر دوش او انداخت و دستور داد هزار درهم به او دادند. پس از این واقعه آن مرد همواره به امام علیه السلام می گفت: شهادت می دهم که تو از اولاد پیامبران هستی. کشف الغمه، ج 2، ص 293.

اظهار محبت به امام

مردی به امام سجاد علیه السلام عرض کرد: من بخاطر خدا تو را خیلی دوست دارم.

امام علیه السلام سربه زیر انداخت و آنگاه گفت: خداوند! من به تو پناه می برم که در راه تو دوست داشته شوم اما تو مرا دشمن داشته باشی سپس به آن مرد فرمود: من هم تو را بخاطر آن کسی که مرا دوست داری، دوست دارم. (بحارالانوار ج 78، ص 140).

(

احساس امنیت

روزی امام سجاد علیه السلام. غلامش را صدا زد اما او جواب نداد، دوباره صدا زد و او همچنان سکوت کرد، برای بار سوم او را صدا زد و غلام جواب داد.

امام علیه السلام فرمود: مگر صدای مرا نشنیدی ؟
غلام جواب داد: شنیدم .

امام علیه السلام فرمود: پس چرا جواب مرا ندادی ؟
غلام گفت : چون می دانستم که از جواب ندادنم آزاری از تو به من نمی رسد.

حضرت گفت : حمد خدائی را که غلامم از من در امنیت قرار داده است
(کشف الغمه ، ج 2، ص 299).

کمک بطور ناشناس

امام سجاد علیه السلام. همواره بطور ناشناس و پنهانی به منزل پسر عموی خود می رفت و به او پول می داد اوهم پول را می گرفت و تشکر می کرد و می گفت : خدا به امام علی بن الحسین جزائی خیر ندهد که به من کمک نمی کند. امام علیه السلام این انتقاد را از پس عموی خود می شنید اما صبر و تحمل می کرد و خود را معرفی نمی کرد. وقتی آن حضرت از دنیا رفت فهمید کسی که به او پول می داده است علی بن الحسین علیه السلام بوده است پس از مرگ ، امام علیه السلام همواره بر سر قبرش می رفت و بر او گریه می کرد. (کشف الغمه ، ج 2، ص 299).

توجه در نماز

امام سجاد علیه السلام در حال نماز بود که فرزندش در چاه افتاد. مردم متوجه شدند و سر و صدا بلند کردند و با سعی و تلاش بچه را از چاه بیرون آوردند و همچنان امام علیه السلام در حال نماز بود. وقتی نماز به پایان رسید به او گفته شد چرا با افتادن بچه در چاه نماز را تمام نکردی و به نجات فرزندت نشتافتی؟ حضرت فرمود: من متوجه نشدم زیرا با پروردگار بزرگم مشغول مناجات بودم. (کشف الغمه، ج 2، ص 299).

متوجه آتش نشدند

روزی در منزل امام سجاد علیه السلام آتش سوزی شد، آن حضرت در حال سجده بود، مردم که از آتش وحشت زده شد بودند امام علیه السلام را صدا زدند و گفتند: یابن رسول الله، یابن رسول الله! آتش اما امام علیه السلام سر از سجده برنداشت تا اینکه با کمک دیگران آتش خاموش شد.

پس از آنکه امام علیه السلام نماز را به پایان رسانید از سوال شد چه چیزی شما را از این آتش بی توجه کرده بود؟ حضرت فرمود: آتش آخرت. (کشف الغمه، ج 2، ص 287)

گذشت از قاتل فرزند

امام زین العابدین علیه السلام میزبانی جمعی از مهمانان خود بود. خادم حضرت نیز مشغول فعالیت بود. او با عجله بسراغ گوشتهای سرخ شده درون تنور رفت و با عجله تخته آهنی که گوشتهای روی آن سرخ شده

بود را برداشت تا نزد مهمانان بیاورد ولی در راه به کودکی که فرزند امام علیه السلام بود در پایین پله در خواب بود برخورد کرد و تخته بر روی بچه افتاد و بچه کشته شد .

در حالی که غلام حضرت بسیار مضطرب و . حیرت زده شده بود امام علیه السلام به او فرمود: تو را آزاد کردم زیرا کار از روی عمد نبود. آنگاه امام به تجهیز و دفن فرزندش پرداخت . (بحارالانوار، ج 44، ص 99).

یک فضیلت اخلاقی دیگر از امام سجاد علیه السلام

شخصی نزد امام سجاد علیه السلام آمد و عرض کرد: فلان شخص درباره بدگوئی کرد و شما را مورد سخنان آزار دهنده قرار داد. امام علیه السلام فرمود: بیا با هم نزد او برویم . به همراه امام علیه السلام حرکت کردند و حضرت در بین راه از خداوند برای خود طلب یاری کرد. وقتی به آن شخصی ناسزاگو رسیدند امام فرمود: اگر آنچه درباره من گفتنی حق است خداوند تعالی مرا ببخشد و اما اگر سخنان بیهوده ای گفته ای خداوند تورا ببخشد. (کشف الغمه ، ج 2، ص 287).

سرنوشت بیهوده گویان

در مدینه مرد دلچسپ و مسخره ای بود که مردم را می خندانید. او بسیار تلاش می کرد تا امام سجاد علیه السلام را بخنداند اما موفق نمی شد تا اینکه یک بار گفت : این مرا خسته کرده است که بتوانم او را بخندانم . روزی امام علیه السلام با غلامان خود حرکت می کرد، مرد دلچسپ که چشمش به او افتاد تصمیم گرفت با یک حرکت ، امام را بخنداند. جلو

آمد و عباى آن حضرت را از دوش او برداشت و رفت اما امام علیه السلام به او التفاتى نکرد و غلامان حضرت بدنبال مرد دلچک رفته و عبا را از او پس گرفتند و بر دوش امام علیه السلام انداختند. حضرت سوال کرد: این مرد چه کسی است؟ همراهان گفتند: او مردی مسخره و دلچک است که اهل مدینه را می خندانند.

امام سجاد علیه السلام فرمود: به او بگوئید ان لله یوما یخسر فیه المبتلون برای خداوند روزی است که در آن بیهوده کاران خسارت می بینند. (بحار الانوار، ج 46، ص 68).

کمک به نیازمندان

وقتی امام باقر علیه السلام پدرش علی بن الحسین علیه السلام را غسل می داد چشم همراهان او به بدن امام سجاد علیه السلام افتاد و دیدند که زانوها و سرانگشت پاهای او از زیادی سجده پینه بسته است و کتف او نیز پنبه بسته است.

به امام باقر علیه السلام عرض کردند پینه بستن پای او از ادامه سجده های مکرر و طولانی است اماشانه های او چرا پینه بسته است؟ امام علیه السلام فرمود: اگر پدرم نمرده بود چیزی به شما نمی گفتم. روزی نبود مگر اینکه او مسکین یا مساکینی را در حد امکان سیر می کرد و وقتی شب می شد آنچه از خوردنی در منزل اضافه داشت در کیسه ای می گذارد و در هنگامی که مردم می خوابیدند آنها را بر دوش

می گذارد و بسوی منازل افرادی می رفت که از روی حیا از مردم در خواستی نداشتند و آنها را بین آنها تقسیم می کرد به گونه ای که آنها متوجه نشوند تنها من می دانستم و البته هدف او این بود که بطور پنهانی و بدست خود صدقه بدهد و می فرمود: صدقه السر تطفی غضب الرب كما تطفی الماء النار فاذا تصدق احدكم فاعطی ییمینه فلیحفها عن ش_____ماله .

صدقه پنهانی شعله های غضب پروردگار را خاموش می کند همان گونه که آب و آتش را خاموش می کند، وقتی کسی از شما بادست راست خود صدقه می دهد آن را از دست چپ مخفی بدارد. (سفینه البحار، ج 2، ص 22).

یک موعظه

جابر گوید: علی بن الحسین علیه السلام فرمود: نمی دانم باین مردم چه کنیم اگر بعضی از حقائق را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته ایم به آنها بگوئیم می خندند و مسخره می کنند از طرفی طاقت سکوت ندارم که این حقائق را ناگفته گذاریم .

ضمرة بن سعید گفت : شما حقائق را به ما بگوئید.

امام علیه السلام فرمود: آیا می دانید دشمن خدا بهنگامی که در تابوت حمل می شود چه می گوید؟ گفتم : خیر.

حضرت فرمود: او به کسانی که حملش می کنند می گوید: آیا شما شکایت مرا از دشمن خدا نمی شنوید که مرا فریب داد و به این روز سیاه انداخت و نجاتم نداد، و همچنین از خانه ای که اموالم را صرف آن کردم شکایت دارم که ساکنین آن کسانی غیر از من هستند، به من رحم کنید

و این اندازه عجله نکنید.

طلب روزی حلال

هر روز صبح امام سجاد علیه السلام برای طلب رزق از منزل خارج می شد.

به او گفته شد: یا بن رسول الله به کجا می روی ؟
حضرت فرمود: بیرون آمده ام تا بر خانواده ام صدقه دهم .
گفته شد: به خانواده ات صدقه دهی ؟ فرمود:
من طلب الحلال فهو من الله جل وعز صدقه علیه
هر کس طلب روزی حلال کند در نزد خداوند برای او صدقه بحساب می آید.

امام علیه السلام در شبی تاریک و سرد
زهري گوید: امام سجاد علیه السلام را در شبی تاریک و سرد دیدم که
مقداری آرد بر دوش خود گذارده و حرکت می کند.
عرض کردم : یا بن رسول الله اینها چیست ؟
فرمود: سفری در پیش دارم و برای آن توشه ای را به جای امنی می برم .

زهري : این غلام من است و آن را برای شما حمل می کند، اما امام علیه
السلام نپذیرفت .

زهري : خودم آن را حمل می کنم زیرا من شان شما را بالاتر از این می
دانم که آن را حمل کنید.

امام علیه السلام : اما من شان خود را بالاتر از این نمی دانم که آنچه مرا در سفر نجات می دهد و ورودم را بر کسی که می خواهم به محضر او باریابم نیکو می گرداند حمل نمایم ، تو را به خدا بگذار کار خود را انجام دهم .

زهری از خدمت امام جدا شد به راه خود رفت اما پس از چند روز که به محضر امام علیه السلام رسید عرض کرد: یابن رسول الله ! اثری از سفری که فرمودی نمی بینم .

امام علیه السلام فرمود: بله ای زهری ، آنطور که گمان کرده ای نیست بلکه آن سفر، سفر مرگ است و من برای آن آماده می شوم . براستی که آمادگی برای مرگ پرهیز از حرام و بخشش در راه خیر است .
(بحارالانوار، ج 46، ص 66).

(

وصیت امام سجاد علیه السلام لیه السلام

امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که لحظات پایان عمر پدرم فرا رسید مرا به سینه اش چسبانید و فرمود: پسر من ! به تو وصیت می کنم آنچه را که پدرم بهنگام شهادت وصیت کرد و پدرش (امیر المؤمنین علیه السلام) به او وصیت کرده بود و آن اینکه :

اصبر علی الحق و ان کان مرا

در راه حق و صبر و استقامت داشته باش اگر چه تلخ باشد. (وسائل الشیعه ، ج 11، ص 187).

ادعای تشیع

مردی به امام سجاد علیه السلام عرض کرد: یابن رسول الله! من از شیعیان شما هستم.

حضرت فرمود: با تقوا باش و ادعائی نکن که خداوند به تو بگوید دروغ گفتی و در ادعای خود مرتکب معصیت شدی. شیعه ما کسی است که قلبش از هر ناخالصی و حيله و تزویری پاک باشد. تو بگو من از دوستداران شما هستم.

مردی دیگری به آن حضرت عرض کرد: یابن رسول الله من از شیعیان خالص شما هستم؟ امام علیه السلام فرمود: ای بنده خدا اگر تو مثل ابراهیم خلیل علیه السلام هستی که خداوند فرمود:

و ان من شیعتہ لابرہیم اذ جاء ربہ بقلب سلیم .

و از پیروان نوح ابراهیم بود که با قلبی پاک و سالم به دعوت خلق آمد. اگر قلب تو همانند ابراهیم است تو از شیعیان ما هستی و اگر قلب تو مثل قلب او از هر غل و غشی پاک نیست تو از دوستداران ما هستی.

(بحار الانور، ج 68، ص 187).

سخنانی از امام سجاد علیه السلام

1 - قَالَ الْأَمَامُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ، زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :
ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ مِنَ الْمَوْءِ مِثْلُ مَنْ فِي كَنْفِ اللَّهِ ، وَاءَظَلَّهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
فِي ظِلِّ عَرْشِهِ ، وَآمَنَهُ مِنْ فَرْعِ الْيَوْمِ إِلَّا كَبُرَ :
مَنْ أَعْطَى النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ مَا هُوَ سَائِلُهُمْ لِنَفْسِهِ ، وَرَجُلٌ لَمْ يَقْدَمْ يَدَا وَرَجُلًا
حَتَّى يَعْلَمَ أَنََّّهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ قَدِمَهَا أَوْ فِي مَعْصِيَتِهِ ، وَرَجُلٌ لَمْ يَعِبْ أَخَاهُ
بَعِيبٌ حَتَّى يَتْرُكَ ذَلِكَ الْعَيْبَ مِنْ نَفْسِهِ . (59)
ترجمه :

فرمود: سه حالت و خصلت در هر یک از موء منین باشد در پناه خداوند
خواهد بود و روز قیامت در سایه رحمت عرش الهی می باشد و از سختی
ها و شداید صحرای محشر در امان است .
اوّل آن که در کارگشائی و کمک به نیازمندان و درخواست کنندگان
دریغ ننماید.

دوّم آن که قبل از هر نوع حرکتی بیندیشد که کاری را که می خواهد
انجام دهد یا هر سخنی را که می خواهد بگوید آیا رضایت و خوشنودی
خداوند در آن است یا مورد غضب و سخط او می باشد.

سوّم قبل از عیب جوئی و بازگوئی عیب دیگران ، سعی کند عیب های خود را برطرف نماید.

2 - قال علیه السلام :

ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ لِلْمُوءَمِّنِ : كَفُّ لِسَانِهِ عَنِ النَّاسِ وَاعْتِيَابُهُمْ، وَإِشْغَالُهُ نَفْسَهُ بِمَا يَنْفَعُهُ لِآخِرَتِهِ وَدُنْيَاهُ، وَطُولُ الْبُكَاءِ عَلَى خَطِيئَتِهِ. (60)
ترجمه :

فرمود: سه چیز موجب نجات انسان خواهد بود: بازداشت زبان از بدگوئی و غیبت مردم ، خود را مشغول به کارهایی کردن که برای آخرت و دنیایش دمفید باشد.

و همیشه بر خطاها و اشتباهات خود گریان و ناراحت باشد.

3 - قال علیه السلام : اَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَمُلٌ اِسْلَامُهُ، وَمَحَصَتْ ذُنُوبُهُ، وَلَقِيَ رَبَّهُ وَهُوَ عَنْهُ رَاضٍ: وَقَاءُ لِلّٰهِ بِمَا يَجْعَلُ عَلَى نَفْسِهِ لِلنَّاسِ ، وَصِدْقُ لِسَانِهِ مَعَ النَّاسِ، وَالْاِسْتِخْيَاءُ مِنْ كُلِّ قَبِيْحٍ عِنْدَ اللّٰهِ وَعِنْدَ النَّاسِ، وَحَسَنِ خُلُقِهِ مَعَ اَهْلِهِ. (61)
ترجمه :

فرمود: هرکس دارای چهار خصلت باشد، ایمانش کامل ، گناهانش بخشوده خواهد بود، و در حالتی خداوند را ملاقات می کند که از او راضی و خوشنوداست :

1 - خصلت خودنگهداری و تقوای الهی به طوری که بتواند بدون توقّع و چشم داشتی ، نسبت به مردم خدمت نماید.

2 - راست گوئی و صداقت نسبت به مردم در تمام موارد زندگی .

3 - حیا و پاکدامنی نسبت به تمام زشتی های شرعی و عرفی .

4 - خوش اخلاقی و خوش برخوردی با اهل و عیال خود.

4 - قال علیه السلام : يَا ابْنَ آدَمَ ، إِنَّكَ لَا تَزَالُ بِخَيْرٍ مَا دَامَ لَكَ وَاعِظٌ مِنْ نَفْسِكَ ، وَمَا كَانَتْ الْمُحَاسَبَةُ مِنْ هَمِّكَ ، وَمَا كَانَ الْخَوْفُ لَكَ شِعَارًا . (62)
ترجمه :

فرمود: ای فرزند آدم ، تا آن زمانی که در درون خود واعظ و نصیحت کننده ای دلسوز داشته باشی ، و در تمام امور بررسی و محاسبه کارهایت را

اهمیت دهی ، و در تمام حالات - از عذاب الهی - ترس و خوف داشته باشی ؛ در خیر و سعادت خواهی بود.

5 - قال علیه السلام : وَاءِمَّا حَقُّ بَطْنِكَ فَأَنْ لَا تَجْعَلَهُ وَعَاءً لِقَلِيلٍ مِنَ الْحَرَامِ وَلَا لِكَثِيرٍ ، وَاءِنْ تَقْتَصِدَ لَهُ فِي الْحَلَالِ . (63)
ترجمه :

فرمود: حقی که شکم بر تو دارد این است که آن را ظرف چیزهای حرام - چه کم و چه زیاد - قرار ندهی و بلکه در چیزهای حلال هم صرفه جوئی کنی و به مقدار نیاز استفاده نمائی .

6 - قال علیه السلام : مَنْ أَشْتَقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَارَعَ إِلَى الْحَسَنَاتِ وَسَلَّاعَنِ الشَّهَوَاتِ ، وَمَنْ أَسْفَقَ مِنَ النَّارِ بَادَرَ بِالتَّوْبَةِ إِلَى اللَّهِ مِنْ ذُنُوبِهِ وَرَاجَعَ عَنِ الْمَحَارِمِ . (64)
ترجمه :

فرمود: کسی که مشتاق بهشت باشد در انجام کارهای نیک ، سرعت می نماید و شهوات را زیر پا می گذارد و هر کس از آتش قیامت هراسناک باشد به درگاه خداوند توبه می کند و از گناهان دوری می نماید.

7 - قال علیه السلام : طَلَبُ الْحَوَائِجِ إِلَى النَّاسِ مَذَلَّةٌ لِلْحَيَاءِ وَمَذْهَبَةٌ لِلْحَيَاءِ، وَاسْتِخْفَافٌ بِالْوَقَارِ وَهُوَ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ، وَقِلَّةٌ طَلَبِ الْحَوَائِجِ مِنَ النَّاسِ هُوَ الْغِنَى الْحَاضِرُ. (65)

ترجمه :

فرمود: دست نیاز به سوی مردم دراز کردن ، سبب ذلت و خواری در زندگی و در معاشرت خواهد بود.

و نیز موجب از بین رفتن حیاء و ناچیز شدن شخصیت خواهد گشت به طوری که همیشه احساس نیاز و تنگ دستی نماید.

و هرچه کمتر به مردم رو بیندازد و کمتر درخواست کمک نماید بیشتر احساس خودکفائی و بی نیازی خواهد داشت .

8 - قال علیه السلام : الْخَيْرُ كُلُّهُ صَيَانُهُ إِلَّا نَسَانِ نَفْسَهُ. (66)

ترجمه :

فرمود: سعادت و خوشبختی انسان در حفظ و کنترل اعضاء و جوارح خود از هر گونه کار زشت و خلاف است .

9 - قال علیه السلام : سَادَةُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا الْأَسْخِيَاءُ، وَسَادَةُ النَّاسِ فِي الْآخِرَةِ الْأَتْقِيَاءُ. (67)

ترجمه :

فرمود: در این دنیا سرور مرد، سخاوتمندان هستند؛ ولی در قیامت سیّد و سرور مردم ، پرهیزکاران خواهند بود.

10 - قال علیه السلام : مَنْ زَوَّجَ لِلَّهِ، وَوَصَلَ الرَّحِمَ تَوَجَّهَ اللَّهُ بِتَاجِ الْمَلِكِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (68)

ترجمه :

فرمود: هر کس برای رضا و خوشنودی خداوند ازدواج نماید و با خویشان خود صله رحم نماید، خداوند او را در قیامت مفتخر و سربلند می گرداند.

11 - قال علیه السلام : إِنْ أَفْضَلَ الْجِهَادِ عِفَّةُ الْبَطْنِ وَالْفَرَجِ. (69)

ترجمه :

فرمود: با فضیلت ترین و مهمترین مجاهدت ها، عقیف نگه داشتن شکم و عورت است - از چیزهای حرام و شبهه ناک -.

12 - قال علیه السلام : مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي اللَّهِ طَلَبًا لَا نَجَازَ مَوْعُودِ اللَّهِ، شَيَّعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، وَهَتَفَ بِهِ هَاتِفٌ مِنْ خَلْفِ إِهْلَاطِيبَ وَطَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ، فَإِذَا صَافَحَهُ غَمَرَّتْهُ الرَّحْمَةُ. (70)

ترجمه :

فرمود: هر کس به دیدار دوست و برادر خود برود و برای رضای خداوند او را زیارت نماید به امید آن که به وعده های الهی برسد، هفتاد هزار فرشته او را همراه و مشایعت خواهند کرد، همچنین مورد خطاب قرار می گیرد که از آلودگی ها پاک شوی و بهشت گوارایت باد.

پس چون با دوست و برادر خود دست دهد و مصافحه کند مورد رحمت قرار خواهد گرفت .

13 - قال علیه السلام : إِنْ شَتَمَكَ رَجُلٌ عَنْ يَمِينِكَ، ثُمَّ تَحَوَّلَ إِلَى يَسَارِكَ فَاعْتَذَرَ إِلَيْكَ فَأَقْبَلُ مِنْهُ. (71)

ترجمه :

فرمود: چنانچه شخصی تو را بدگویی کند، و سپس برگردد و پوزش طلبد، عذرخواهی و پوزش او را پذیرا باش .

14 - قال علیه السلام : عَجَبْتُ لِمَنْ يَخْتَمِي مِنَ الطَّعَامِ لِمَضَرَّتِهِ، كَيْفَ لَا يَخْتَمِي مِنَ الذَّنْبِ لِمَعَرَّتِهِ. (72)

ترجمه :

فرمود: تعجب دارم از کسی که نسبت به تشخیص خوب و بد خوراکش داهتمام می ورزد که مبادا ضرری به او برسد، چگونه نسبت به گناهان و دیگر کارهایش اهمیّت نمی دهد، و نسبت به مفسد دنیائی ، آخرتی روحی ، فکری ، اخلاقی و... بی تفاوت است .

15 - قال علیه السلام : مَنْ أَعْطَمَ مُوءَمِنًا مِنْ جُوعٍ أَعْطَمَهُ اللَّهُ مِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ، وَمَنْ سَقَى مُوءَمِنًا مِنْ ظَمَاءٍ سَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ، وَمَنْ كَسَا مُوءَمِنًا كَسَاهُ اللَّهُ مِنَ الثِّيَابِ الْخَضِرِ. (73)

ترجمه :

فرمود: هر کس موء من گرسنه ای را طعام دهد خداوند او را از میوه های بهشت اطعام می نماید، و هر که تشنه ای را آب دهد خداوند از چشمه گوارای بهشتی سیرآبش می گرداند، و هر کس برهنه ای را لباس بپوشاند خداوند او را از لباس سبز بهشتی - که بهترین نوع و رنگ می باشد - خواهد پوشاند.

16 - قال علیه السلام : إِنْ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ، وَالْأَرَاءِ الْبَاطِلَةِ، وَالْمَقَايِيسِ الْفَاسِدَةِ، وَلَا يُصَابُ إِلَّا لَا بِالتَّسْلِيمِ، فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلِمَ، وَمَنْ اهْتَدَى بِنَا هُدَى، وَمَنْ دَانَ بِالْقِيَاسِ وَالرَّأْيِ هَلَكَ. (74)

ترجمه :

فرمود: به وسیله عقل ناقص و نظریه های باطل ، و مقایسات فاسد و بی اساس نمی توان احکام و مسائل دین را به دست آورد؛ بنابراین تنها وسیله رسیدن به احکام واقعی دین ، تسلیم محض می باشد؛ پس هر کس در مقابل ما اهل بیت تسلیم باشد از هر انحرافی در امان است و هر که به وسیله ما هدایت یابد خوشبخت خواهد بود.

و شخصی که با قیاس و نظریات شخصی خود بخواهد دین اسلام را دریابد، هلاک می گردد.

17 - قال علیه السلام : الدُّنْيَا سِنَةٌ، وَالْآخِرَةُ يَقْظَةٌ، وَنَحْنُ بَيْنَهُمَا
اءَضْغَاثُ حَلَامٍ. (75)

ترجمه :

فرمود: دنیا همچون نیمه خواب (چرت) است و آخرت بیداری می باشد و ما در این میان رهگذر، بین خواب و بیداری به سر می بریم .

18 - قال علیه السلام : مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ اَنْ يَكُونَ مَتَجَرَّةً فِي بِلَادِهِ، وَيَكُونَ خُلَاطَؤُهُ صَالِحِينَ، وَتَكُونَ لَهُ اَوْلَادٌ يَسْتَعِينُ بِهِمْ. (76)

ترجمه :

فرمود: از سعادت مرد آن است که در شهر خود کسب و تجارت نماید و شریکان و مشتریانش افرادی صالح و نیکوکار باشند، و نیز دارای فرزندانی باشد که کمک حال او باشند.

19 - قال علیه السلام : آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ الْعِلْمِ، كُلَّمَا فُتِحَتْ خَزَانَةٌ، فَيَنْبَغِي لَكَ اَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا. (77)

ترجمه :

فرمود آیه های قرآن ، هر کدام آن ، خزینه علوم خداوند است ، هر آیه و خزینه ای را که مشغول - خواندن می شوی - در آن دقت نظر کن که چه در می یابی .

20 - قال علیه السلام : مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ بِمَكَّةَ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَيَرَى مَنْزِلَهُ فِي الْجَنَّةِ. (78)
ترجمه :

فرمود: هر که قرآن را در مکه مکرمه ختم کند نمی میرد مگر آن که حضرت رسول الله 6 و نیز جایگاه خود را در بهشت روءیت می نماید.
21 - قال علیه السلام : يَا مَعْشَرَ مَنْ لَمْ يَحْجَّ اسْتَبْشِرُوا بِالْحَاجِّ إِذَا قَدِمُوا فَصَافِحُوهُمْ وَعَظِّمُوهُمْ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَجِبُ عَلَيْكُمْ تَشَارِكُوهُمْ فِي الْأَجْرِ. (79)
ترجمه :

فرمود: شماهایی که به مکه نرفته اید و در مراسم حج شرکت نکرده اید، بشارت باد شماها را به آن حاجیانی که بر می گردند، با آن ها - دیدار و - مصافحه کنید تا در پاداش و ثواب حج آن ها شریک باشید.
22 - قال علیه السلام : الرِّضَا بِمَكْرُوهِ الْقَضَاءِ، مِنْ أَعْلَى دَرَجَاتِ الْيَقِينِ. (80)
ترجمه :

شادمانی و راضی بودن به سخت ترین مقدرات الهی از عالی ترین مراتب ایمان و یقین خواهد بود.

23 - قال علیه السلام : مَا مِنْ جُرْعَةٍ أَعْجَبُ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ جُرْعَتَيْنِ: جُرْعَةُ غَيْظٍ رَدَّهَا مُؤْمِنٌ بِحِلْمٍ، أَوْ جُرْعَةُ مُصِيبَةٍ رَدَّهَا مُؤْمِنٌ بِصَبْرٍ. (81)

ترجمه :

فرمود: نزد خداوند متعال حالتی محبوب تر از یکی از این دو حالت نیست :

حالت غضب و غیظی که موء من با بردباری و حلم از آن بگذرد و دیگری حالت بلا و مصیبتی که موء من آن را با شکیبائی و صبر بگذراند.
24 - قال علیه السلام : مَنْ رَمَى النَّاسَ بِمَا فِيهِمْ رَمَوْهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ. (82)
ترجمه :

فرمود: هر کس مردم را عیب جوئی کند و عیوب آنان را بازگو نماید و سرزنش کند، دیگران او را متهم به غیر واقعیات می کنند.
25 - قال علیه السلام : مُجَالَسَةُ الصَّالِحِينَ دَاعِيَةٌ إِلَى الصَّلَاحِ، وَءَدَبُ الْعُلَمَاءِ زِيَادَةٌ فِي الْعَقْلِ. (83)
ترجمه :

فرمود: هم نشینی با صالحان انسان را به سوی صلاح و خیر می کشاند، معاشرت و هم صحبت شدن با علماء، سبب افزایش شعور و بینش دمی باشد.

26 - قال علیه السلام : إِنْ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ، وَيُحِبُّ كُلَّ عَبْدٍ شَكُورٍ. (84)
ترجمه :

فرمود: همانا خداوند دوست دارد هر قلب حزین و غمگینی را (که در فکر نجات و سعادت خود باشد) و هر بنده شکر گذاری را دوست دارد.
27 - قال علیه السلام : إِنْ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يَشْرَفُ عَلَى جَمِيعِ جَوَارِحِهِ كُلِّ صَبَاحٍ فَيَقُولُ: كَيْفَ أَصْبَحْتُ؟

فَيَقُولُونَ: بِخَيْرٍ إِنْ تَرَكْتَنَا، إِنَّمَا نُثَابُ وَنُعَاقِبُ بَكَ. (85)

ترجمه :

فرمود: هر روز صبحگاهان زبان انسان بر تمام اعضا و جوارحش وارد می شود و می گوید: چگونه اید؟ و در چه وضعیتی هستید؟
جواب دهند: اگر تو ما را رها کنی خوب و آسوده هستیم ، چون که ما به وسیله تو مورد ثواب و عقاب قرار می گیریم .

28 - قال عليه السلام : مَا تَعْبَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا، بَلْ تَعْبُوا فِي الدُّنْيَا لِلْآخِرَةِ. (86)

ترجمه :

فرمود: دوستان و اولیاء خدا در فعالیت های دنیوی خود را برای دنیا به زحمت نمی اندازند و خود را خسته نمی کنند بلکه برای آخرت زحمت می کشند.

29 - قال عليه السلام : لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَلَوْ بَسَفَكَ الْمُهْجَ وَخَوْضِ اللَّجَجِ. (87)

ترجمه :

فرمود: چنانچه مردم منافع و فضایل تحصیل علوم را می دانستند هر آینه آن را تحصیل می کردند گرچه با ریخته شدن و یا فرو رفتن زیر آب ها در گرداب های خطرناک باشد.

30 - قال عليه السلام : لَوْ اجْتَمَعَ أَهْلُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَنْ يَصِفُوا اللَّهَ بِعَظَمَتِهِ لَمْ يَقْدِرُوا. (88)

ترجمه :

فرمود: چنانچه تمامی اهل آسمان و زمین گرد هم آیند و بخواهند

خداوند متعال را در جهت عظمت و جلال توصیف و تعریف کنند، قادر نخواهند بود.

31 - قال علیه السلام : مَا مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ مِنْ عَفَّةِ بَطْنٍ وَقَرْجٍ، وَمَا شَيْءٌ إِلاَّ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ. (89)
ترجمه :

فرمود: بعد از معرفت به خداوند چیزی محبوب تر از دور نگه داشتن شکم و عورت - از آلودگی ها و هوسرانی ها و گناهان - نیست ، و نیز محبوبترین کارها نزد خداوند مناجات و درخواست نیازمندیها به درگاهش دمی باشد.

32 - قال علیه السلام : إِبْنُ آدَمَ إِنْكَ مَيِّتٌ وَمَبْعُوثٌ وَمَوْقُوفٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَسْئُورٌ، فَأَعِدَّ لَهُ جَوَابًا. (90)
ترجمه :

فرمود: ای فرزند آدم (ای انسان ، تو) خواهی مُرد و سپس محشور می شوی و در پیشگاه خداوند جهت سوال و جواب احضار خواهی شد، پس جوابی (قانع کننده و صحیح در مقابل سوء ال ها) مهیا و آماده کن .

33 - قال علیه السلام : نَظَرُ الْمَوْءِ مِنْ فِي وَجْهِ أَخِيهِ الْمَوْءِ مِنَ الْمَوَدَّةِ وَالْمَحَبَّةِ لَهُ عِبَادَةٌ. (91)
ترجمه :

فرمود: نظر کردن موء من به صورت برادر موء منش از روی علاقه و محبت عبادت است .

34 - قال علیه السلام : إِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةُ الْفَاسِقِ، فَإِنَّهُ بَائِعُكَ بِأَكْلِهِ أَوْ

اَعْقَلْ مِنْ ذَلِكَ وَإِيَّاكَ وَمُصَاحِبَهُ الْقَاطِعِ لِرَحِمِهِ فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ. (92)

ترجمه :

فرمود: بر حذر باش از دوستی و همراهی با فاسق چون که او به یک لقمه نان و چه بسا کمتر از آن هم ، تو را می فروشد؛ و مواظب باش از دوستی و صحبت کردن با کسی که قاطع صله رحم می باشد چون که او را در کتاب خدا ملعون یافتیم .

35 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اءَشَدُّ سَاعَاتِ ابْنِ آدَمَ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ : السَّاعَةُ الَّتِي يُعَايِنُ فِيهَا مَلَكَ الْمَوْتِ، وَالسَّاعَةُ الَّتِي يَقُومُ فِيهَا مِنْ قَبْرِهِ، وَالسَّاعَةُ الَّتِي يَقِفُ فِيهَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ، فَإِذَا مَا الْجَنَّةُ وَإِذَا مَا إِلَى النَّارِ. (93)

ترجمه :

فرمود: مشکل ترین و سخت ترین لحظات و ساعات دوران ها برای انسان ، سه مرحله است :

1 - آن موقعی که عزرائیل بر بالین انسان وارد می شود و می خواهد جان او را بر گیرد.

2 - آن هنگامی که از درون قبر زنده می شود و در صحرای محشر به پامی خیزد.

3 - آن زمانی که در پیشگاه خداوند متعال - جهت حساب و کتاب و بررسی اعمال - قرار می گیرد و نمی داند راهی بهشت و نعمت های

جاوید می شود و یا راهی دوزخ و عذاب دردناک خواهد شد.

36 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا قَامَ قَائِمُنَا اءَذْهَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْ شِيعَتِنَا

الْعَاهَةِ، وَجَعَلَ قُلُوبَهُمْ كُزْبِرَ الْحَدِيدِ، وَجَعَلَ قُوَّةَ الرَّجُلِ مِنْهُمْ قُوَّةَ اَرْبَعِينَ رَجُلًا. (94)

ترجمه :

فرمود: هنگامی که قائم ما (حضرت حجت ، روحی له الفداء و عج) قیام و خروج نماید خداوند بلا و آفت را از شیعیان و پیروان ما بر می دارد و دل های ایشان را همانند قطعه آهن محکم می نماید، و نیرو و قوت هر یک از ایشان به مقدار نیروی چهل نفر دیگران خواهد شد.

37 - قال عليه السلام : عَجَبًا كُلُّ الْعَجَبِ لِمَنْ عَمِلَ لِدَارِ الْفَنَاءِ وَتَرَكَ دَارَ الْبَقَاءِ. (95)

ترجمه :

فرمود: بسیار عجیب است از کسانی که برای این دنیای زودگذر و فانی کار می کنند و خون دل می خورند ولی آخرت را که باقی و ابدی است رها و فراموش کرده اند.

38 - قال عليه السلام : رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِي قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي اَيْدِي النَّاسِ. (96)

ترجمه :

فرمود: تمام خیرات و خوبی های دنیا و آخرت را در چشم پوشی و قطع طمع از زندگی و اموال دیگران می بینم (یعنی قناعت داشتن).

39 - قال عليه السلام : مَنْ لَمْ يَكُنْ عَقْلُهُ اَكْمَلَ مَا فِيهِ، كَانَ هَلَاكُهُ مِنْ اَيْسَرِ مَا فِيهِ. (97)

ترجمه :

فرمود: کسی که بینش و عقل خود را به کمال نرساند - و در رکود فکری

بسربرد - به سادگی در هلاکت و گمراهی و سقوط قرار خواهد گرفت .
 40 - قال علیه السلام : إِنْ الْمَعْرِفَةُ، وَكَمَالَ دِينِ الْمُسْلِمِ تَرَكَهُ الْكَلَامَ فِيمَا لَا يُغْنِيهِ، وَقَلَّ رِيَاءُهُ، وَحِلْمُهُ، وَصَبْرُهُ، وَحُسْنُ خُلُقِهِ. (98)
 ترجمه :

فرمود: همانا معرفت و کمال دین مسلمان در گرو رهاکردن سخنان و حرف هائی است که به حال او - و دیگران - سودی ندارد.
 همچنین از ریا و خودنمائی دوری جستن و در برابر مشکلات زندگی بردبار و شکیبا بودن و نیز دارای اخلاق پسندیده و نیک سیرت بودن است .

پاورقی‌ها:

- 59- تحف العقول : ص 204، بحارالانوار: ج 75، ص 141، ح 3.
- 60- تحف العقول : ص 204، بحارالانوار: ج 75، ص 140، ح 3.
- 61- مشکاة الانوار: ص 172، بحارالانوار: ج 66، ص 385، ح 48.
- 62- مشکاة الانوار: ص 246، بحارالانوار: ج 67، ص 64، ح 5.
- 63- تحف العقول : ص 186، بحارالانوار: ج 71، ص 12، ح 2.
- 64- تحف العقول : ص 203، بحارالانوار: ج 75، ص 139، ح 3.
- 65- تحف العقول : ص 210، بحارالانوار: ج 75، ص 136، ح 3.
- 66- تحف العقول : ص 201، بحارالانوار: ج 75، ص 136، ح 3.
- 67- مشکاة الانوار: ص 232، س 20، بحارالانوار: ج 78، ص 50، ح 77.
- 68- مشکاة الانوار: ص 166، س 3.
- 69- مشکاة الانوار: ص 157، س 20.
- 70- مشکاة الانوار: ص 207، س 18.

- 71- مشکاة الا نوار: ص 229، س 10، بحارالا نوار: ج 78، ص 141، ح 3.
- 72- اءعیان الشیعة : ج 1، ص 645، بحارالا نوار: ج 78، ص 158، ح 19.
- 73- مستدرک الوسائل : ج 7، ص 252، ح 8.
- 74- مستدرک الوسائل : ج 17، ص 262، ح 25.
- 75- تنبيه الخواطر، معروف به مجموعة ورام : ص 343، س 20.
- 76- وسائل الشیعة : ج 17، ص 647، ح 1، ومشكاة الا نوار: ص 262.
- 77- مستدرک الوسائل : ج 4، ص 238، ح 3.
- 78- من لا یحضره الفقیه : ج 2، ص 146، ح 95.
- 79- همان مدرک : ج 2، ص 147، ح 97.
- 80- مستدرک الوسائل : ج 2، ص 413، ح 16.
- 81- مستدرک الوسائل : ج 2، ص 424، ح 21.
- 82- بحار الا نوار: ج 75، ص 261، ح 64.
- 83- بحارالا نوار: ج 1، ص 141، ضمن ح 30، و ج 75، ص 304.
- 84- کافی : ج 2، ص 99، بحارالا نوار: ج 71، ص 38، ح 25.
- 85- اصول کافی : ج 2، ص 115، وسائل الشیعة : ج 12، ص 189، ح 1.
- 86- بحارالا نوار: ج 73، ص 92، ضمن ح 69.
- 87- اصول کافی : ج 1، ص 35، بحارالا نوار: ج 1، ص 185، ح 109.
- 88- اصول کافی : ج 1، ص 102، ح 4.
- 89- تحف العقول : ص 204، بحارالا نوار: ج 78، ص 41، ح 3.
- 90- تحف العقول : ص 202، بحارالا نوار: ج 70، ص 64، ح 5.
- 91- تحف العقول : ص 204، بحارالا نوار: ج 78، ص 140، ح 3.
- 92- تحف العقول : ص 202، بحارالا نوار: ج 74، ص 196، ح 26.

- 93- بحار الا نوار: ج 6، ص 159، ح 19، به نقل از خصال شیخ صدوق .
- 94- خصال : ج 2، ص 542، بحار الا نوار: ج 52، ص 316، ح 12.
- 95- بحار الا نوار: ج 73، ص 127، ح 128.
- 96- اصول کافی : ج 2، ص 320، بحار الا نوار: ج 73، ص 171، ح 10.
- 97- بحار الا نوار: ج 1، ص 94، ح 26، به نقل از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام .
- 98- تحف العقول : ص 202، بحار الا نوار: ج 2، ص 129، ح 11.

ذکر مصیبت شهادت امام زین العابدین علیه السلام

بعد از فاجعه کربلا ، امام سجاد علیه السلام هیچ گاه این مصیبت را فراموش نکرد و همیشه عزادار بود . اگر آب می آوردند و چشمش به آب می افتاد ، گریه می کرد و می فرمود : « قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَطْشَانًا » « حسین

علیه السلام تشنه شهید شد ! « اگر غذا می آوردند ، به گریه می افتاد و می فرمود : « قتل الحسین جائعاً » « حسین علیه السلام گرسنه شهید شد » . روزی ابو حمزه ثُمالی ، خدمت امام علیه السلام رفت و چون بی تابی حضرت را در مصیبت سالار شهیدان ، مشاهده کرد ، گفت : چرا این قدر بی تابی و اظهار ناراحتی می کنید ؟ مگر حمزه علیه السلام شهید نشد ؟ مگر علی علیه السلام با شمشیر به شهادت نرسید ؟ مگر شهادت در خاندان شما عادت نیست ؟

امام علیه السلام فرمود : آری ! شهادت عادت خاندان ما است ! ولی آیا شنیده ای قبل از عاشورا ، زنی از اهل بیت علیهم السلام را اسیر کنند ؟ زنی از اهل بیت علیهم السلام را هتک حُرمت نمایند ؟ هر موقع به خواهران و عمه هایم نگاه می کنم ، به یاد فرار و اضطراب آن ها در هنگام آتش زدن خیمه ها ، می افتم ! که چگونه سر به بیابان ها نهادند ⁽¹⁾ .

وقتی زمان شهادت امام سجاد علیه السلام نزدیک شد ، به پسرش امام محمد باقر علیه السلام فرمود : امشب چه شبی است ؟ عرض کرد : شب فلان ! سوءال کرد : از ماه چقدر گذشته و چقدر باقی مانده است ؟

(1) ره توشه راهیان نور شماره 29 .

عرض کرد : فلان مقدار ! امام سجاد علیه السلام فرمود : این همان شبی است که به من وعده داده اند . برایم آب وضو بیاورید . امام علیه السلام وضو گرفت و مشغول نماز شد . هنگامی که شب به آخر

رسید ، آن حضرت از این سرای پُر ملال به جهان دیگر شتافت .
چون خبر شهادت امام سجاد علیه السلام به مردم مدینه رسید ، شهر
مدینه در ماتمش ، عزادار شد . مرد و زن و سیاه و سفید و کوچک و
بزرگ ، در مصیبت حضرتش ، نالان شدند و از زمین و آسمان ، آثار
اندوه نمایان شد . خوب و بد در تشییع آن حضرت شرکت کرده و
همگی آن امام علیه السلام را به نیکی یاد می کردند .
سعید بن مصیب می گوید : در وقت نماز بر بدن امام سجاد علیه السلام
صدای تکبیری از آسمان بلند شد و از زمین هم تکبیری در جواب گفته
شد . باز از آسمان بانگ تکبیری برخاست و از زمین هم جواب شنیده
شد . در این حال من ترسیدم و با صورت بر زمین افتادم . آنان که در
آسمان بودند ، هفت تکبیر سر دادند و از زمین هم هفت تکبیر در
جواب گفته شد⁽¹⁾ .

(1) منتهی الامال .

زندگینامه
چهارده معصوم علیهم السلام

امام محمد باقر علیه السلام



باقرالعلوم شکافنده همه علم ها

امام محمد باقر علیه السلام در سال پنجاه و هفت هجری در مدینه متولد شد . مادرش فاطمه دختر امام حسن علیه السلام و پدرش امام سجاد علیه السلام بوده است .

امام باقر (علیه السلام) فرموده اند روزی مادرم در زیر دیواری نشسته بود که ناگاه صدایی از دیوار بلند شد و از جا کنده شد و خواست که بر زمین افتد. مادرم با دست خود اشاره کرد و به دیوار فرمود: نباید فرود آیی!!، قسم بحق مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) که حق تعالی رخصت نمی دهد تو را در افتادن. پس آن دیوار معلق در میان زمین و هوا باقی

ماند تا آنکه مادرم از آنجا بگذشت. پس پدرم امام زین العابدین (علیه السلام) صد اشرفی برای او تصدق داد.

در سن سی و شش سالگی به مقام امامت رسید ، و پس از بیست و یک سال امامت ، در سن 57 سالگی به دست هشام بن عبدالملک به شهادت رسید . مرقد مطهرش در قبرستان بقیع مدینه است .

نام شریفش محمد و القابش ، باقر ، شاکر ، هادی و کنیه اش اباجعفر بوده است .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : هرگاه حسین علیه السلام رحلت کند ، قائم به امر بعد از او ، پسرش علی علیه السلام است . و او حجت خدا و امام است . خداوند از صلب علی علیه السلام ، فرزندی متولد کند که همنام و شبیه ترین مردم به من باشد . علم او ، علم من ، و حکم او ، حکم من است . و امام و حجت بعد از پدرش است .

عبادت امام باقر علیه السلام

پسرش امام صادق علیه السلام درباره او فرمود :

پدرم اکثراً به ذکر مشغول بود ، به طوری که وقتی با او به محلی می رفتیم صدای ذکرش را می شنیدم . با او هم غذا می شدیم و او ذکر می گفت . با مردم حرف می زد و ذکر می گفت و پیوسته زبانش به « لا اله الا الله » مشغول بود .

آمده است که : امام علیه السلام در اکثر اوقات از خوف الهی گریه می کرد . روزی عده ای به در خانه امام علیه السلام آمدند و شنیدند که شخصی با زبان « عبرانی » مناجات کرده و گریه می کند . آنها هم به گریه افتادند . وقتی وارد اطاق امام علیه السلام شدند ، از حضرت

پرسیدند : مناجاتی به زبان عبرانی از اطاق شما شنیدیم ولی کسی غیر از شما را نمی بینیم ؟

فرمود : مناجات الیاس پیامبر به یادم آمد . ساعتی با مناجات او با خدا نجوا کردم و به گریه افتادم .⁽¹⁾

(1) ستارگان درخشان

غلام امام علیه السلام می گوید :

با امام علیه السلام به مکه می رفتیم . وقتی چشم حضرت به کعبه افتاد ، با صدای بلند گریه نمود . گفتم : آقا آهسته تر گریه کنید ! مردم شما را می بینند ! فرمود : وای بر تو ! آیا گریه نکنم که شاید خدا به خاطر گریه ام بر من رحمت نماید و در نزد او رستگار شوم ؟

آن گاه امام علیه السلام طواف کرد و مشغول نماز شد و بعد از نماز دیدم که محل سجده حضرت از اشک چشمش تر شده بود .⁽²⁾

علم امام

خبر رحلت جابر

روزی امام باقر علیه السلام به جابر بن عبدالله انصاری فرمود : وصیت های خودت را بکن که به زودی به سوی پروردگار خویش می روی ! جابر گریست و گفت :

ای سرورم ! شما از کجا می دانید ؟

فرمود :

ای جابر ! به خدا سوگند ! خداوند علم آنچه در زمان گذشته واقع شده و

آنچه تا روز قیامت واقع می شود را به من عطا فرموده است .⁽³⁾

(2) ستارگان درخشان

(3) ستارگان درخشان

جابر و ملکوت آسمانها

جابر بن یزید جُعی می گوید :

از امام باقر علیه السلام سوءال کردم : مراد از ملکوت آسمان و زمین که به حضرت ابراهیم علیه السلام نشان دادند ، همان طور که در قرآن آمده که « نُرِیْ اِبْرَاهِیْمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ »⁽¹⁾ چیست ؟
امام علیه السلام دست مبارک خود را به طرف آسمان برداشت و فرمود :

به من نگاه کن ! چه می بینی ؟

من دیدم که نوری از دست امام علیه السلام به طرف آسمان امتداد داشت ، به طوری که چشمها را خیره می کرد . امام علیه السلام فرمود : ابراهیم علیه السلام ملکوت آسمان و زمین را چنین دید . سپس امام علیه السلام دست مرا گرفت و به داخل اطاقی برد و لباس خود را عوض نمود و فرمود : چشم خود را ببند ! من بستم . امام علیه السلام فرمود : می دانی

کجا هستی ؟ گفتم : نه ! فرمود : در آن ظلمتی که ذوالقرنین از آنجا عبور کرد .

گفتم : اجازه می‌دهید چشمم را باز کنم ؟ فرمود : باز کن ، ولی چیزی نمی‌بینی ! من باز کردم ، ولی آن قدر تاریک بود که حتی جای پای خود را نمی‌دیدم . سپس با امام علیه‌السلام مقداری راه رفتیم . فرمود : می‌دانی کجا هستی ؟ گفتم : نه ! فرمود : بر سر آن چشمه‌ای که خضر از آن آب حیات خورد ! بعد امام علیه‌السلام مرا از عالمی به عالم دیگر برد تا پنج عالم را طی کردیم .

امام علیه‌السلام فرمود : ابراهیم علیه‌السلام ملکوت آسمان و زمین را که دوازده عالم است این چنین دید که تو دیدی ! و هر امامی بیاید در یکی از این عالم‌ها ساکن شود تا اینکه قائم علیه‌السلام ظهور کند . بعد فرمود : چشمانت را ببند و باز کن ! وقتی بستم و باز کردم ، خود را در خانه امام علیه‌السلام دیدم . امام باز لباس خود را عوض کرد⁽²⁾ .

(1) بقره (2) : 75 .

(2) حدیقه الشیعه .

معنای باقر !

به حضرت شکافنده علم می‌گفتند ، زیرا بعد از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ، اهل بیت علیهم‌السلام در انزوا بودند و مردم آن قدر از علوم اسلامی بی‌اطلاع بودند که حتی مناسک حج را به طور صحیح بلد

نبودند . اما در زمان امام باقر علیه السلام این فرصت پیش آمد و حضرت حوزه علمیه را افتتاح کردند و توانستند که چشمه علم اهل بیت علیهم السلام را باز کنند و بشکافند ، تا اینکه بعد از او ، امام صادق علیه السلام به طور کامل دانشگاه جعفری را پایه گذاری کردند .

شیخ مفید در ارشاد می گوید : از علوم دین و آثار و سنت و علوم قرآن و تاریخ و فنون و آداب ، آن مقدار که از امام باقر علیه السلام ظاهر شد ، از هیچ یک از فرزندان و نسل امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام ظاهر نشد .

فرزندان

1 - امام صادق علیه السلام

2 - عبدالله که به شهادت رسید .

3 - ابراهیم که در کودکی رحلت کرد .

4 - عبید الله که در کودکی رحلت کرد .

5 - علی که قبرش در اردهال کاشان است و از طرف امام پنجم علیه السلام به دعوت مردم کاشان به آن دیار رفت و اکراً در مسجد جامع کاشان به عبادت مشغول بود . و در جمعه ها نماز جمعه اقامه نمود . اما عاقبت در جنگی که بین او و شیعیان از یک طرف و مأموران حاکم از طرف دیگر پیش آمد ، سلطان علی به شهادت رسید . ولی بعد از آن شیعیان پیروز شدند .

6 - زینب

8 - ابوتراب

9 - احمد

7 - ام سلمه

10- زید

13- ثابت که در سامراء شهید شد.

11- حسن

14- قاسم

12- ام سلیمان

15- ام کلثوم

شاگردان

1 - ابان بن تغلب کوفی که امام باقر علیه السلام به او فرمود : در مسجد بنشین و فتوا بده ، که من دوست دارم در میان شیعه مانند تو زیاد باشد .

2 - برید بن معاویه عجلی

3 - ثابت بن دینار « ابو حمزه ثمالی »

4 - جابر بن یزید جعفی کوفی

5 - محمد بن مسلم

6 - زراره بن اعین شیبانی

7 - حمران بن اعین شیبانی و . . .

بخشش و سخاوت

بخشش ها و هدایای امام باقر علیه السلام بین پانصد درهم تا ششصد هزار درهم بود . و امام از بخشیدن زیاد ملول نمی شد . و هرگز شنیده نشد که فقیری در خانه امام بیاید و جواب تحقیر آمیز بشنود بلکه بدستور حضرت، فقیر را با بهترین نام جواب می دادند .⁽²⁾

خبر داشتن از کار پنهانی !

ابو الصباح کنانی گوید:

روزی بدر خانه امام باقر علیه السلام رفتم . وقتی در زدم، کنیز امام در را باز کرد . من دست خود را بر پستانهای او زدم و گفتم: به مولای خود بگو که فلانی اجازه شرفیابی می خواهد !

ناگاه صدای امام از اطاقش بلند شد که: «أَدْخِل ! لَا أُمَّ لَكَ ! مِنْ دَاخِل اِطَاق شَدْ . و به امام علیه السلام عرض کردم که: این حرکت من از روی شهوت نبود بلکه می خواستم شما را آزمایش نمایم ! امام فرمود: راست گفتی ! اگر گمان می کنید که این دیوارها مانع دیدن ما می شوند، همانطور که مانع دیدن شما می شوند، پس چه فرقی بین ما و شما است . پرهیز از اینکه دوباره اینکار را انجام دهی !⁽¹⁾

معجزات امام محمد باقر علیه السلام

1 - نوری درخشنده

ابوبصیر می گوید که به همراه امام پنجم علیه السلام داخل مسجد بودیم و مردم در حال آمد و شد بودند . حضرت به من فرمود : « از مردم پرس که آیا مرا می بینند ؟ » از هر کس که سؤال می کردم ، ابوجعفر (امام باقر علیه السلام) را دیدی ؟ می گفت : « نه » در حالی که حضرت آنجا ایستاده بود ، تا اینکه ابوهارون مکفوف که نابینا بود وارد مسجد شد . حضرت فرمود : « از او هم پرس » از او پرسیدم که آیا ابوجعفر را می بینی ؟ گفت : « آیا آن شخص حضرت نیست که ایستاده است ؟ » گفتم : « از کجا دانستی ؟ » گفت : « چگونه ندانم در حالی که آن حضرت نوراست درخشنده »⁽¹⁾ .

2 - قتل و غارت در مدینه

روزی امام پنجم علیه السلام به مردم مدینه فرمود که ای مردم هر فکری که می خواهید بکنید که امسال مردی با چهار هزار سرباز وارد مدینه می شود و سه روز قتل و غارت می کند . سپس خود حضرت با اهل و عیال و خویشان از شهر بیرون رفتند . بعد از مدتی نافع بن ازرق با چهار هزار نفر به مدینه حمله کرد و سه روز قتل و غارت کردند و عده زیادی از مردم کشته شدند و اموال زیادی به غارت رفت و مردم می گفتند : « امام محمد باقر علیه السلام به ما خبر داد و ما گوش نکردیم . این ها اهل بیت نبوتند و نباید سخن آنها را رد نمود »⁽¹⁾ .

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 96 .

3 - اسم اعظم

عمر بن حنظله می گوید : « به امام باقر علیه السلام گفتم : آیا من نزد شما مقامی دارم ؟ فرمود : « آری ! » گفتم : می توانم تقاضایی از شما بکنم ؟ فرمود : « چه تقاضایی ؟ » گفتم : می خواهم اسم اعظم را به من تعلیم فرمائید . فرمود : « آیا طاقت دانستن آن را داری ؟ » گفتم : آری ! حضرت مرا داخل اطاقی برد و دستش را بر زمین نهاد . ناگهان همه جا تاریک شد و رعد و برق می زد . من دچار ترس شدم . حضرت فرمود : « چه می گویی ، آیا تعلیمت دهم ؟ » گفتم : نه ! حضرت دستش را برداشت و اطاق به وضع سابق برگشت »⁽²⁾ .

4 - ما از اعمال شما با خبریم!

ابوبصیر می گوید که شنیدم امام علیه السلام به مردی از اهل افریقا می فرماید : « حال راشد چگونه است ؟ » عرض کرد : « وقتی که من از آنجا بیرون آمدم زنده و تندرست و شاداب بود و به شما سلام فرستاد » . حضرت فرمود : « خداوند او را رحمت کند » . عرض کرد : « آیا راشد مرد ؟ » فرمود : « آری ! » گفت : « چه موقع ؟ » فرمود : « دو روز بعد از اینکه از آن محل بیرون آمدم » عرض کرد : « به خدا سوگند سالم بود و مریضی نداشت » فرمود : « مگر هر کس می میرد به خاطر مریضی

می‌میرد ! « ابوبصیر می‌گوید : « به حضرت گفتم : راشد که بود ؟ » فرمود : « مردی از دوستان ما بود . سپس فرمود : « اگر خیال می‌کنید که ما چشمانی که ناظر بر شما باشد و گوشهائی که شنونده سخنان شما باشد ، نداریم خیال بدی کرده‌اید ، به خدا سوگند چیزی از اعمال شما بر ما پوشیده

(1) حقیقه الشیعه .

(2) بحار الأنوار ج 46 ، ص 235 .

نیست . باید ما را همیشه حاضر بدانید و خود را به کارهای خیر عادت

دهید و من امر می‌کنم اولاد و شیعیان خود را به اینکه اهل خیر باشند »⁽¹⁾

.

5 - حق مؤمن بر خدا

عباد بن کثیر می‌گوید ! « خدمت امام باقر علیه‌السلام رفتم و از حضرت سؤال کردم حق مؤمن بر خدا چیست ؟ حضرت جوابی نداد تا اینکه من سؤال را تکرار کردم و حضرت فرمود : « حق مؤمن بر خدا آن است که اگر به آن درخت نخل بگوید که : به سوی من بیا ! او بیاید و اشاره به درخت خرمائی که در مقابل آن حضرت بود ، نمود . عباد می‌گوید : « ناگهان دیدم که درخت حرکت کرد و به طرف ما آمد . وقتی حضرت دید درخت حرکت کرده و می‌آید ، اشاره به او کرده و فرمود : « من مثال می‌زدم و تو را نطلبیدم ، به جای خود برگرد ! »

درخت به جای خود برگشت و به حال اول قرار گرفت⁽²⁾.

6 - شوق زیارت امام باقر علیه السلام

عبدالله بن عطاء مکی می گوید : « موقعی که در مکه بودم ، شوق زیادی به زیارت امام باقر علیه السلام پیدا کردم . لذا به مدینه رفتم . هنگامی که وارد شهر شدم ، باران و سرمای شدیدی بود . نیمه شب بود که به در خانه حضرت رسیدم . مقابل در با خود فکر کردم که این موقع صلاح نیست مزاحم حضرت شوم و همین جا منتظر می شوم تا صبح شود . در این فکر بودم که صدای امام پنجم علیه السلام را شنیدم که به کنیزش می فرمود : « ای کنیز ! در را برای ابن عطا باز کن ، که امشب باران او را خیس کرده است » . کنیز آمد و در را برای من باز کرد⁽³⁾.

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 96 .

(2) حدیقه الشیعه .

(3) بحار الأنوار : ج 46 ، ص 235 .

7 - آیا دوست داری پدرت را ببینی ؟

ابوعنیه می گوید : « در خدمت امام پنجم علیه السلام بودم که شخصی وارد شد و به امام علیه السلام عرض کرد که من از اهل شام هستم و دوستدار شما اهل یتیم و از دشمنان شما بیزاری می جویم . پدری داشتم که دوستدار بنی امیه بود و از نظر مالی وضع بسیار خوبی داشت و جز من

فرزندى نداشت و باغى داشت که معمولاً تنها به آن مى رفت و اکنون مرده است . هر چند به دنبال ثروت او مى گردم آن را پیدا نمى کنم و یقین دارم که به علت دشمنى با من است ، که او ثروتش را از من مخفی کرده و در جایی پنهان نموده است . امام علیه السلام فرمود : « دوست داری که پدرت را ببینی و از وی محل ثروتش را سؤال کنی ؟ » عرض کرد : « آری سوگند به خدا که فقیر و مستمندم . امام علیه السلام کاغذی نوشت و با انگشتر خود مهر کرد و به مرد شامی داد و فرمود : « این کاغذ را به قبرستان بقیع ببر و در وسط آن بایست و صدا بزن یاور جان ! شخصی که عمامه بر سر دارد نزد تو مى آید . این نامه را به او بده ، بگو من فرستاده محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام هستم . آنگاه از او هر چه مى خواهی سؤال کن . » مرد شامی از خدمت حضرت مرخص شد .

ابوعنیه مى گوید : « روز بعد خدمت حضرت رفتم که دیدم آن مرد شامی هم آمد ، وقتی خدمت حضرت رسید ، گفت : « خدا بهتر مى داند که علم خود را به چه کسی بدهد ، شب گذشته به بقیع رفتم و طبق دستور شما عمل کردم و همان شخصی که شما فرمودید آمد و به من گفت : « همین جا باش تا پدرت را نشانت بدهم ، رفت و با مردی سیاه حاضر شد و گفت این پدر توست ، هر سؤال داری از او بکن . » گفتم : « این شخص پدر من نیست . » گفت : « خود اوست ، به خاطر عذاب الهی دگرگون شده است . » از آن شخص سؤال کردم : « تو پدر من هستی ؟ » گفت : « آری ! » گفتم : « این چه حالى است که داری ؟ » گفت : « ای فرزند ! من دوستدار بنی امیه بودم و آنها را بر اهل بیت علیهم السلام

برتر می‌شمردم . لذا خداوند مرا به عذاب و این عقوبت مبتلا گردانید و چون تو دوستدار اهل بیت بودی من تو را از مالم محروم کردم ولی امروز پشیمانم ! به باغ برو و زیر فلان درخت زیتون را حفر کن و پولها را که صد هزار درهم است بردار ، پنجاه هزار درهم را به امام باقر علیه‌السلام تقدیم کن و بقیه را خود بردار . سپس مرد شامی به امام علیه‌السلام گفت : « می‌خواهم به باغ پدرم بروم و بعد از برداشتن پولها حق شما را بیاورم »⁽¹⁾ .

8 - بنی عباس به حکومت خواهند رسید

ابوبصیر می‌گوید : « خدمت امام پنجم علیه‌السلام در مسجد بودم که داود بن سلیمان به دیدن آن حضرت آمد و در آن موقع هنوز بنی امیه حکومت می‌کردند . امام علیه‌السلام به داود فرمود : « چه چیزی باعث شده که دوانقی به دیدن ما نیاید ؟ » گفت : « عسرت و پریشانی و دلگیری ! » امام علیه‌السلام فرمود : « به زودی پادشاهی مشرق و مغرب با عمر دراز و فراوانی اموال نصیب او می‌شود » . داود برخاست و رفت و این خبر را به دوانقی داد . منصور دوانقی با عجله خدمت امام علیه‌السلام آمد و عذرخواهی کرد و گفت : به خاطر اینکه نتوانستم خدمت شما برسم ، خود را مقصر می‌دانم و حد خود را نمی‌دانم که در خدمت شما بنشینم و می‌خواهم این خبری را که داود از شما نقل کرده است از شما بشنوم . امام علیه‌السلام فرمود : « همانطور است که شنیده‌ای » . منصور گفت : « یعنی با وجود بنی امیه ما به حکومت می‌رسیم ؟ » فرمود : « آری ! » منصور گفت : « آیا بعد از من به فرزندانم هم میرسد ؟ » امام علیه‌السلام فرمود : « آری ، فرزندان شما با پادشاهی چنانچه بچه‌ها با

توب بازی می کنند ، بازی خواهند کرد . منصور گفت : « مدت حکومت بنی امیه بیشتر خواهد بود یا مدت حکومت ما ؟ » امام علیه السلام فرمود : « از شما » . منصور خیلی تعجب کرد و خوشحال شد . همانطوری که امام علیه السلام خبر داده بود ، دولت بنی امیه منقرض گشت و بنی عباس به حکومت رسیدند⁽²⁾ .

-
- (1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 97 .
 (2) حدیقه الشیعه : ج 4 ، ص 185 .

9 - پیر زنی که جوان شد

حبابه والیه از زمان علی علیه السلام تا زمان امام باقر علیه السلام زنده بود ، روزی خدمت حضرت آمد و امام علیه السلام از او سؤال کرد ، چرا کمتر نزد ما می آیی ؟ گفت : « سنّم زیاد و موهایم سفید و غمهایم زیاد شده است » . امام علیه السلام فرمود : « نزدیک من بیا » چون نزدیک امام علیه السلام رفت ، حضرت دست مبارک را در میان موهای سر او داخل کردند و دعائی خواندند . ناگهان موهای سرش سیاه شد و جوانی و نشاط به او برگشت . حبابه خیلی خوشحال شد و امام علیه السلام نیز مسرور شدند⁽¹⁾ .

10 - دیوارها مانع دیدن ما نیستند

ابوالصباح کنانی می گوید : « روزی به در خانه امام باقر علیه السلام رفتم و در زدم . کنیز خدمتکار حضرت در را باز کرد . من دست خود را بر پستان او زدم و گفتم : به آقای خود بگو که من اجازه شرفیابی می خواهم . ناگاه صدای مبارک امام علیه السلام از داخل خانه بلند شد که « اَدْخُلْ لَا أُمَّ لَكَ ! » « ای بی مادر داخل شو ! » من داخل خانه شدم . هنگامی که آن حضرت را دیدم ، گفتم : « به خدا سوگند که این حرکت من از روی شهوت نبود بلکه می خواستم شما را آزمایش کنم » .

امام علیه السلام فرمود : « راست گفתי ! اگر گمان می کنید که این دیوارها مانع دیدن ما می شوند همانطوری که مانع دیدن شما می شوند ، پس چه فرقی بین ما و شما است و پیرهیز از اینکه دوباره چنین کاری انجام دهی » ⁽²⁾ .

11 - ملکوت آسمانها و زمین

جابر بن یزید می گوید : « از امام باقر علیه السلام سؤال کردم ، مراد از ملکوت آسمان و زمین که به حضرت ابراهیم خلیل الله نشان دادند ، همانطوری که در قرآن آمده است :

(1) بحار الأنوار .

(2) منتهی الامال : ج 2 ، ص 101 .

« وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ » « ملکوت آسمانها و

زمین را به ابراهیم نشان دادیم » چیست ؟ امام علیه السلام دست مبارک

خود را به طرف آسمان برداشت و فرمود : « به من نگاه کن ، چه می بینی ؟ » من نگاه کردم ، نوری دیدم که از دست آن حضرت به آسمان متصل بود ، به طوری که چشمها را خیره می کرد . امام علیه السلام فرمود : « ابراهیم ملکوت آسمان و زمین را چنین دید . بعد امام علیه السلام دست مرا گرفت و به درون اطاقی برد و لباس خود را عوض نمود و فرمود : « لحظه ای چشم خود را ببند ، بستم ، بعد امام علیه السلام فرمود : « می دانی در چه مکانی هستی ؟ » گفتم : « نه » فرمود : « در آن ظلمتی که ذوالقرنین از آنجا عبور کرد » ، گفتم : « رخصت می دهید که چشمم را باز کنم ؟ » فرمود : « باز کن ، که چیزی نخواهی دید . چون چشمم را باز کرد آن قدر تاریک بود که جای پا را نمی دیدم . امام علیه السلام مقداری راه رفتند و من هم با او رفتم و فرمود : « می دانی که در کجائی ؟ » گفتم : « نه » فرمود : « بر سر آن چشمه که خضر از آن آب زندگانی خورده بود » و همچنین از عالمی به عالم دیگر مرا می برد تا به پنج عالم رسیدیم . فرمود : « ابراهیم ملکوت آسمان و زمینها را این چنین دید ، که تو دیدی ، که دوازده عالم است و هر امامی که بیاید در یکی از این عالمها ساکن می شود ، تا اینکه قائم آل محمد ظهور نماید » .

سپس فرمود : چشمت را ببند و بعد فرمود : « باز کن » چون چشم گشودم خود را در خانه امام علیه السلام دیدم که لباس اول خود را پوشید و به مجلس آمد و مشخص شد که این سیر در عالم‌ها در سه ساعت بوده است ⁽¹⁾.

12 - معاویه در زنجیر

امام صادق علیه السلام می‌فرماید : « با پدرم به مکه می‌رفتیم و هر کدام بر شتری سوار بودیم . وقتی به منطقه ضحنان رسیدیم ، مردی به ما رسید که در گردنش زنجیر بود و به پدرم گفت : « یا بن رسول الله ! به من آب بده تا خدا هم تو را سیراب کند » ؛

(1) حقیقه الشیعه .

و پشت سر او مرد دیگری بود که سر زنجیر را به دست گرفته بود و می‌کشید و می‌گفت : « یا بن رسول الله ! او را سیراب نکن که خدا او را سیراب نمی‌کند » . پدرم به من نگاهی کرد و فرمود : « جعفر شناختی این مرد که بود ؟ معاویه لعنه الله بود ⁽¹⁾ » .

13 - نهی از ارتکاب گناه

یکی از اصحاب امام پنجم علیه السلام می‌گوید : « من به زنی در کوفه قرآن تعلیم می‌دادم ، در یکی از دفعات درس با او شوخی کوچکی نمودم . چون خدمت امام پنجم علیه السلام مشرف شدم به من خطاب

کرد و فرمود : « هر که در خلوت مرتکب گناهی شود ، حق تعالی به او اعتنائی نخواهد کرد . به آن زن چه گفתי ؟ » من از شرم صورت خود را پوشانیدم و توبه کردم . امام علیه السلام فرمود : « دیگر این عمل شنیع را انجام مده »⁽²⁾ .

14 - دوست دارم نابینا باشم

ابوبصیر می گوید : « خدمت امام باقر علیه السلام رفتم و گفتم : آیا شما وارثان رسول خدائید ؟ » فرمود : « آری » . گفتم : « رسول خدا صلی الله علیه و آله وارث انبیا بود ؟ » فرمود : « آری » گفتم : شما قادرید که مرده را زنده کنید و نابینا را بینا گردانید ؟ فرمود : « آری ! به نزدیک من بیا » ، چون به آن حضرت نزدیک شدم دست مبارک بر چشم من مالید و من بعد از آنکه مدت ها بود که نابینا بودم ، آفتاب و آسمان و زمین و خانه و هر که در آن خانه بود دیدم و ساعتی چنان بودم که گوئی هرگز نابینا نبوده ام . حضرت فرمود « ای ابامحمد ! دوست می داری که بینا باشی ، ولی در قیامت هر چه دیگران از حساب و کتاب دارند ، تو هم داشته باشی ، یا اینکه مثل گذشته نابینا باشی و بی حساب به بهشت روی ؟ » گفتم : « یابن رسول الله طاقت حساب و کتاب ندارم و به این حالت (نابینائی) راضی ترم » امام علیه السلام دست بر چشم من مالید و مثل سابق نابینا شدم »⁽¹⁾ .

(1) بحار الأنوار : ج 46 ، ص 280 .

(2) بحار الأنوار : ج 2 ، ص 101 .

15 - میوه بهشتی

جابر بن یزید جعفی می گوید : « در خدمت امام باقر علیه السلام به طرف حیره می رفتیم . چون سر راه به کربلا مشرف شدیم به من فرمود : « ای جابر ! اینجا باغی از باغ های بهشت برای ما و شیعیانمان هست و چاهی از چاه های جهنم برای دشمنانمان می باشد » .

آنگاه امام علیه السلام به من فرمود : « ای جابر » گفتم : « لیبک سیدی ! » فرمود : « آیا چیزی می خوری ؟ » عرض کردم : « آری ! سیدی » دست مبارکش را در میان سنگها داخل کرد و سیبی که هرگز به آن خوشبوئی ندیده بودم ، برایم بیرون آورد و این سیب به میوه های دنیا شباهت داشت و فهمیدم که از میوه های بهشت است .

از آن خوردم و از برکت آن تا چهارده روز محتاج غذا نشدم و نیاز به دفع هم پیدا نکردم »⁽²⁾ .

16 - قبل از اینکه سخنی بگویم امام علیه السلام پاسخ داد

فیض مطرود می گوید : « خدمت امام پنجم علیه السلام رفتم و قصد داشتم سؤال کنم که اگر در محلی بر روی شتر سوار باشم ، می توانم در آن حال نماز شب بخوانم ؟

هنگامی که خدمت امام علیه السلام مشرف شدم قبل از اینکه سخنی بگویم فرمود : « رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که سوار شتر بود نماز می خواند و هر کس که در این حالت باشد به هر طرفی که باشد ، می تواند نماز بخواند »⁽³⁾ .

(1) حدیقه الشیعه .

(2) منتهی الامال : ج 2 ، ص 102 .

(3) حدیقه الشیعه .

17 - سه روز دیگر خواهی مرد

روزی امام پنجم علیه السلام وارد مسجد شد و دید جوانی در مسجد می خندد . امام علیه السلام به او فرمود : « در مسجد می خندی در حالی که سه روز دیگر مرده هستی » . بعد از سه روز ، در اول روز سوم آن مرد از دنیا رفت و در آخر روز هم دفن شد ⁽¹⁾ .

18 - آنچه شما نمی دانید

جابر بن یزید جعفی می گوید : « خدمت امام علیه السلام رفتم و از فقر و مقروض بودن به حضرت شکوه کردم و تقاضای کمک نمودم » . امام علیه السلام فرمود : « در حال حاضر چیزی نزد من نیست » . در این موقع کمیت اسدی شاعر اهل بیت علیهم السلام وارد شد و خدمت امام علیه السلام عرض کرد که در شأن شما اهل بیت علیهم السلام قصیده ای دارم و اجازه می خواهم بخوانم . امام علیه السلام اجازه دادند و او قصیده ای را خواند . بعد از خواندن ، امام علیه السلام غلامشان را صدا زدند و فرمودند : « از آن اطاق یک بدره (کسبه ده هزار درهمی) بیاور ! و غلام رفت و یک کیسه آورد و امام علیه السلام به کمیت دادند . کمیت عرض کرد : « قصیده دیگری دارم ، اگر اجازه می فرمائید بخوانم » و امام علیه السلام اجازه فرمودند و او هم خواند . مجدداً امام علیه السلام دستور

دادند که غلام یک بدره برای کمیت بیاورد . کمیت عرض کرد : قصیده دیگری هم دارم که اجازه بفرمائید بخوانم و امام علیه السلام اجازه دادند و کمیت قصیده سوم را هم خواند و امام علیه السلام به غلام دستور دادند که یک بدره دیگر بیاورند و به کمیت بدهند .

کمیت اسدی عرض کرد : آقا غرض من از این قصیده ها رضای الهی است و از شما اجازه می خواهم که این هدایا را برگردانم و امام علیه السلام در حق او دعا کردند و به غلام فرمود که کیسه ها را برگرداند و کمیت از خدمت حضرت مرخص شد . من به امام علیه السلام عرض کردم : « آقا شما فرمودید ، چیزی نزد ما موجود نیست . آن وقت به

(1) بحار الأنوار : ج 46 ، ص 174 .

کمیت سی هزار درهم بخشیدید » . امام علیه السلام فرمود : « بلند شو و به آن اطاق برو و بین چیزی می بینی ؟ » . من به آن اطاق رفتم و چیزی ندیدم . سپس امام علیه السلام فرمودند : با من بیا و به همراه امام علیه السلام به آن اطاق رفتیم . امام علیه السلام پای خود را بر زمین زدند .

ناگاه زمین شکافت و طلایی مانند گردن شتر از زمین پیدا شد . امام علیهما السلام فرمود : « ای جابر آنچه که شما از ما نمی دانید از آنچه که شما از ما می دانید خیلی بیشتر است »⁽¹⁾ .

19 - انواح حاجیان

ابوبصیر می گوید : « در مکه در هنگام طواف حاجیان ، به امام پنجم علیه السلام گفتم : ما اکثر الحجيج و اقل الضحيج ؟ (چه بسیارند حج کنندگان و کمند ضجه زندگان) امام علیه السلام فرمود : بگو « ما أَكْثَرُ الضَّحِيجِ وَأَقْلُ الحَجَّيجِ ؟ » « چه بسیارند ضجه زندگان و کمند حج کنندگان » آیا می خواهی صدق سخن مرا بدانی و چشمانت آن را ببینی ؟ سپس حضرت دست مبارک را بر چشمان من کشید و دعایی خواند که چشمانم بینا شد و فرمود : « ای ابابصیر به حجاج نگاه کن ! » نگاه کردم ، با کمال تعجب دیدم که اکثر آنان به صورت میمون و خوک هستند و مؤمنین در بین آنها مانند ستاره درخشان در تاریکی می باشند . گفتم : راست گفتید ای مولای من ! ما اقل الحجيج و اکثر الضحيج . سپس دعائی خواندند و من به حال نایبائی برگشتم .

سپس حضرت فرمود : اگر چه خدا به تو ظلم نکرده است و نایبنا بودن تقدیر تو بوده است ولی ما دوست داریم که تو را بینا کنیم ، ولی اینکه ما این کار را نمی کنیم به خاطر ترسی است که از مردم داریم ، که مبادا فضل الهی را منکر و ما را خدا و یا علت العلل بدانند ، در حالی که ما بنده خدا هستیم که در عبادت او تکبر نمی کنیم
و از طاعتش سر نمی پیچیم و ما تسلیم امر الهی هستیم .»^{۱۶۴}

(1) بحار الأنوار : ج 46 .

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 99 .

20 - مناجات الیاس نبی

عده‌ای از شیعیان تصمیم گرفتند که به نزد امام پنجم علیه‌السلام بروند . وقتی به دهلیز منزل امام علیه‌السلام وارد شدند ، شنیدند که امام علیه‌السلام با لغت سریانی مناجاتی می‌خواند و گریه می‌کنند و بعضی از اصحاب هم به گریه افتادند ، ولی نفهمیدند حضرت چه مناجاتی دارند و گمان کردند که نزد حضرت عده‌ای از اهل کتاب هستند و حضرت برای آنان می‌خواند . وقتی که صدای حضرت قطع شد داخل شدند و کسی را نزد حضرت ندیدند . از امام علیه‌السلام سؤال کردند ما دعای حزینی با لغت سریانی از شما شنیدیم . فرمود : « مناجات الیاس نبی به یادم آمد و خواندم و به گریه افتادم »⁽²⁾ .

(2) بحار الأنوار : ج 46 ، ص 254 .

در روایتی امام محمد باقر(ع) یکی از بایسته‌های رفتاری مؤمنان در [?] . آخرالزمان را مواسات و آن را مصداق عمل صالح معرفی کرده اند

حضرت ذیل سوره عصر می فرمایند [?]

منظور از «وَالْعَصْرِ؛ سوگند به عصر» عصر خروج قائم است»

درباره «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ؛ همانا انسان در خسران است» می
فرمایند:

یعنی دشمنان ما دچار خسران هستند

و منظور از عمل صالح در فراز «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» مواسات و
یاری‌رسانی به برادران مؤمن است

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، یعنی: أعداءنا. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا، یعنی: بآیاتنا. [?]
«...وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، یعنی: بمواساه الإخوان

کمال‌الدین و تمام‌النعمه شیخ صدوق، ج 2، ص 656 [?]

ضریس الکناسی می گوید: از امام پنجم علیه السلام پرسیدم که: فدایت
گرم ! کسانی که موحدند و به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله ،
معتقدند . ولی گناهکارند و امامی هم ندارند و ولایت شما را نمی شناسند،
اینها چه وضعی دارند؟

فرمود: اینها در گورشان، باقی خواهند ماند ! حال اگر عمل صالحی داشته
باشند و از آنها عداوتی - نسبت به اهل بیت - آشکار نگشته باشد، برای
آنها راهی به بهشتی که در مغرب است، گشوده خواهد شد و از آنجا
برایشان نسیم فرحی، خواهد وزید، تا آنکه روز قیامت، خدای خویش را
ملاقات کنند و خداوند، آنها را بخاطر اعمال خوب و بد، مورد سؤال، قرار
دهد . اینان وضعشان، موقوف به امر خداست ! مانند مستضعفین، ابلهان،
اطفال و فرزندان مسلمانان که به حد بلوغ، نرسیده باشند .⁽¹⁾

1 . بحار الانوار ، ج 6 .

نجات از جهنم !

امام پنجم علیه السلام : بندهای را بمدت هفتاد خریف که هر خریفی معادل هفتاد سال است، در جهنم عذاب می کنند . سپس آن شخص دعا می کند که:

خدایا ! بحق محمد و اهل بیتش علیهم السلام ، بمن رحم کن ! خداوند به جبرئیل وحی می کند که: نزد بندهام فرود آی و او را از جهنم بیرون بیاور ! جبرئیل می گوید: خدایا ! چگونه داخل آتش جهنم گردم؟ خداوند می فرماید: امر کردهام که آتش برای تو سرد باشد . جبرئیل می پرسد: خدایا ! نمی دانم در کجای جهنم واقع است؟ خدا می فرماید: او در چاهی در سجّین است .

جبرئیل فرود می آید و آن شخص را در حالیکه بر صورت افتاده است،

بیرون می آورد . خداوند به او می فرماید: چند مدت در آتش بودی؟

می گوید: نمی توانم مدت آنرا حساب کنم . خداوند می فرماید: بعزت و

جلالم سوگند ! اگر دعا نمی کردی، بودن تو را در آتش طولانی می کردم .

ولی من بر خود حتم کردهام که هر شخصی مرا بحق محمد

صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام ، سوگند دهد، او را بیامرزم .

و امروز تو را آمرزیدم .⁽¹⁾

1 . بحار الانوار ، ج 8 .

الإمام الباقر عليه السلام : إِنَّمَا يَعْرِفُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَيَعْبُدُهُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَعَرَفَ إِمَامَهُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ .

امام باقر علیه السلام : کسی خداوند عزوجل را شناخته و پرستش کرده که خدا و امام او را که از ما اهل بیت است بشناسد.

زُرَّارَةُ : قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَخْبِرْنِي عَنْ مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ مِنْكُمْ وَاجِبَةً عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ ؟ فَقَالَ : إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ رَسُولًا وَحُجَّةً لِلَّهِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ فِي أَرْضِهِ ، فَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَاتَّبَعَهُ وَصَدَّقَهُ فَإِنَّ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ مِنَّا وَاجِبَةٌ عَلَيْهِ .

زراره : به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: بفرمایید که آیا شناخت امام از خاندان شما بر همه خلائق واجب است؟ امام علیه السلام فرمود: همانا خداوند عزوجل محمد را رسول و حجت الهی برای همه خلائقش در زمین برانگیخت، پس هر که به خدا و محمد رسول الله ایمان آورد و از او پیروی کند و تصدیقش نماید شناخت امام خاندان ما بر او واجب خواهد بود.

سَالِمٌ : سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ « : ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ » قَالَ : السَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ الْإِمَامُ ، وَالْمُقْتَصِدُ

العارفُ لِلإمام ، وَالظَّالِمُ لِنَفْسِهِ الَّذِي لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ .
سالم: از حضرت باقر علیه السلام درباره آیه شریفه «: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ » پرسش کردم. حضرت علیه السلام فرمود: آن که در کارهای نیک پیشی گیرد امام است و آن که راه میانه را برگزیند شناسنده امام است و ستمگر بر خویش، کسی است که امام را نشناسد.

و وارد شده که محمد بن مسلم مردی مالدار و جلیل بود، حضرت باقر علیه السلام به وی فرمود: تواضع کن ای محمد! پس در کوفه زنبیلی پر از خرما برداشت و ترازویی بر دست گرفت و بر در مسجد نشست و مشغول خرما فروشی شد. قوم او به نزد او جمع شدند و گفتند: این کار تو باعث فضاحت ما است! فرمود: مولای من مرا امر فرموده به چیزی که من دست از آن برنخواهم داشت، گفتند: اگر لاعلاج خواهی کسبی کنی پس در دکان آرد فروشی بنشین، پس برای او سنگ آسیا و شتری مهیا کردند که گندم و جو آرد کند و بفروشد محمد قبول کرد و از این جهت است که او را (طحّان) گفتند، در سנה یک صد و پنجاه وفات کرد. (منتهی الامال ج 2)

علم فراوان امام باقر ع
 عبدالله بن عطاء که یکی از شخصیت‌های برجسته و دانشمندان بزرگ عصر
 امام بود، می‌گوید: —————

«من هرگز دانشمندان اسلام را در هیچ محفل و مجمعی به اندازه محفل محمد بن علی (ع) از نظر علمی حقیر و کوچک ندیدم. من «حکم بن عتیه» را که در علم و فقه مشهور آفاق بود، دیدم که در خدمت محمد باقر مانند کودکی در برابر استاد عالیمقام، زانوی ادب بر زمین زده شیفته و مجذوب کلام و شخصیت او گردیده بود. (علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمه، تبریز، مکتبه بنی هاشم، 1381 ه.ق، ج 2، ص 329) امام باقر ع در سخنان خود، اغلب به آیات قرآن مجید استناد نموده از کلام خدا شاهد می آورد و می فرمود: «هر مطلبی گفتم، از من پرسید که در کجای قرآن است تا آیه مربوط به آن موضوع را معرفی کنم». (طبرسی، احتجاج، نجف، المطبعه المرتضویه، 1350 ه.ق، ص 176)

تیراندازی امام باقر ع

وقتی هشام بن عبدالملک امام باقر ع را به شام احضار کرد همینکه امام وارد کاخ هشام شد، امام باقر (ع) وارد مجلس شد و اندکی نشست. ناگهان هشام رو به امام کرد و چنین گفت: آیا مایلید در مسابقه تیراندازی شرکت نمایید؟ حضرت فرمود: من دیگر پیر شده ام و وقت تیراندازیم گذشته است، مرا معذور دار. هشام که خیال می کرد فرصت خوبی به دست آورده و امام باقر (ع) را در دو قدمی شکست قرار داده است، اصرار و پافشاری کرد که تیر و کمان خود را به آن حضرت بدهد. امام (ع) دست برد و کمان را گرفت و تیری در چله کمان نهاد و نشانه گیری کرد و تیر را درست به قلب هدف زد! آنگاه تیر دوم را به کمان گذاشت و رها کرد و این بار تیر در چوبه تیر قبلی نشست و آن را

شکافت! تیر سوم نیز به تیر دوم اصابت کرد و به همین ترتیب نه تیر پرتاب نمود که هر کدام به چوبه تیر قبلی خورد! این عمل شگفت انگیز، حاضران را بشدت تحت تاثیر قرار داده و اعجاب و تحسین همه را برانگیخت. هشام که حسابهایش غلط از آب در آمده و نقشه اش نقش بر آب شده بود، سخت تحت تاثیر قرار گرفت و بی اختیار گفت: آفرین بر تو ای اباجعفر! تو سرآمد تیراندازان عرب و عجم هستی، چگونه می گفتی پیر شده ام؟! آنگاه سر به زیر افکند و لحظه ای به فکر فرو رفت. سپس امام باقر (ع) و فرزند عالیقدرش را در جایگاه مخصوص کنار خود جای داد و فوق العاده تجلیل و احترام کرد و رو به امام کرده گفت: قریش از پرتو وجود تو شایسته سروری بر عرب و عجم است، این تیراندازی را چه کسی به تو یاد داده است و در چه مدتی آن را فراگرفته ای؟

حضرت فرمود: می دانی که اهل مدینه به این کار عادت دارند، من نیز در ایام جوانی مدتی به این کار سرگرم بودم ولی بعد آن را رها کردم، امروز چون تو اصرار کردی ناگزیر پذیرفتم. هشام گفت: آیا جعفر (حضرت صادق) نیز مانند تو در تیراندازی مهارت دارد؟ امام فرمود: ما خاندان، «کمال دین» و «اتمام نعمت» را که در آیه «الیوم اکملت لکم دینکم» (58) آمده (امامت و ولایت) از یکدیگر به ارث می بریم و هرگز زمین از چنین افرادی (حجت) خالی نمی ماند. (محمد بن جریر بن رستم الطبری، دلائل الامام، نجف، منشورات المطبع الحیدری، 1383 ه.ق، (افست منشورات الرضی - قم) ص 105/

(

مناظره امام محمدباقر ع با اسقف مسیحیان
گرچه دربار هشام برای ابراز عظمت علمی پیشوای پنجم محیط مساعدی
نبود، ولی از حسن اتفاق، پیش از آنکه پیشوای پنجم شهر دمشق را
ترک گوید، فرصت بسیار مناسبی پیش آمد که امام برای بیدار ساختن
افکار مردم و معرفی عظمت و مقام علمی خود بخوبی از آن استفاده نمود
و افکار عمومی شام را منقلب ساخت. ماجرا از این قرار بود: هشام
دستاویز مهمی برای جسارت بیشتر به پیشگاه امام پنجم (ع) در دست
نداشت، ناگزیر با مراجعت آن حضر به مدینه موافقت کرد. هنگامی که
امام (ع) همراه فرزند گرامی خود از قصر خلافت خارج شدند، در انتهای
میدان مقابل قصر با جمعیت انبوهی روبرو گردید که همه نشسته بودند.
امام از وضع آنان و علت اجتماعشان جویا شد. گفتند: اینها کشیشان و
راهبان مسیحی هستند که در مجمع بزرگ سالیانه خود گردآمده اند و
طبق برنامه همه ساله منتظر اسقف بزرگ می باشند تا مشکلات علمی
خود را از او بپرسند. امام (ع) به میان جمعیت تشریف برده و به طور
ناشناس در آن مجمع بزرگ شرکت فرمود. این خبر فوراً به هشام
گزارش داده شد. هشام افرادی را مامور کرد تا در انجمن مزبور شرکت
نموده از نزدیک ناظر جریان باشند /
طولی نکشید اسقف بزرگ که فوق العاده پیر و سالخورده بود، وارد شد
و با شکوه و احترام فروان، در صدر مجلس قرار گرفت. آن گاه نگاهی
به جمعیت انداخت، و چون سیمای امام باقر (ع) توجه وی را به خود

- جلب نمود، رو به امام کرد و پرسید:
- از ما مسیحیان هستید یا از مسلمانان؟
- از مسلمانان.
- از دانشمندان آنان هستید یا افراد نادان؟
- از افراد نادان نیستم!
- اول من سوال کنم یا شما می پرسید؟
- اگر مایلید شما سوال کنید /
- به چه دلیل شما مسلمانان ادعا می کنید که اهل بهشت غذا می خورند و می آشامند ولی مدفوعی ندارند؟ آیا برای این موضوع، نمونه و نظیر روشنی در این جهان وجود دارد؟
- بلی، نمونه روشن آن در این جهان چنین است که در رحم مادر تغذیه می کند ولی مدفوعی ندارد!
- عجب! پس شما گفتید از دانشمندان نیستید؟!
- من چنین نگفتم، بلکه گفتم از نادانان نیستم!
- سوال دیگری دارم /
- بفرمایید /
- به چه دلیل عقیده دارید که میوه ها و نعمتهای بهشتی کم نمی شود و هر چه از آنها مصرف شود، باز به حال خود باقی بوده کاهش پیدا نمی کنند؟ آیا نمونه روشنی از پدیده های این جهان را می توان برای این موضوع ذکر کرد؟
- آری، نمونه روشن آن در عالم محسوسات آتش است. شما اگر از شعله چراغی صدها چراغ روشن کنید، شعله چراغ اول به جای خود باقی

است و از آن به هیچ وجه کاسته نمی شود! \$

... اسقف هر سوال و مشکلی به نظرش می رسید، همه را پرسید و جواب قانع کننده شنید و چون خود را عاجز یافت، بشدت ناراحت و عصبانی شد و گفت: «مردم! دانشمند والا مقامی را که مراتب اطلاعات و معلومات مذهبی او از من بیشتر است، به اینجا آورده اید تا مرا رسوا سازد و مسلمانان بدانند پیشوایان آنان از ما برتر و بهترند؟! به خدا سوگند دیگر با شما سخن نخواهم گفت و اگر تا سال دیگر زنده ماندم، مرا در میان خود نخواهید دید!» این را گفت و از جا برخاست و بیرون رفت!

اتهام ناجوانمردانه این جریان بسرعت در شهر دمشق پیچید و موجی از شادی و هیجان در محیط شام به وجود آورد. هشام، به جای آن که از پیروزی افتخارآمیز علمی امام باقر (ع) بر بیگانگان خوشحال گردد، بیش از پیش از نفوذ معنوی امام (ع) بیمناک شد و ضمن ظاهر سازی و ارسال هدیه برای آن حضرت پیغام داد که حتماً همان روز دمشق را ترک گوید! نیز بر اثر خشمی که به علت پیروزی علمی امام (ع) به وی دست داده بود، کوشش کرد درخشش علمی و اجتماعی ایشان را با حربه زنگ زده تهمت از بین ببرد و رهبر عالیقدر اسلام را متهم به گرایش به مسیحیت نماید! لذا با کمال ناجوانمردی به برخی از فرمانداران خود (مانند فرماندار شهر مدین) چنین نوشت:

«محمد بن علی، پسر ابوتراب، همراه فرزندش نزد من آمده بود، وقتی آنان را به مدینه بازگرداندم، نزد کشیشان رفتند و با گرایش به نصرانیت!! به مسیحیان تقرب جستند. ولی من به خاطر خویشاوندی ای که با من دارند، از کیفر آنان چشم پوشیدم! وقتی که این دو نفر به شهر

شما رسیدند، به مردم اعلام کنید که من از آنان بیزارم! ولی تلاشهای مذبحخانه هشام برای پوشاندن حقیقت به جایی نرسید و مردم شهر مزبور که ابتداءً تحت تاثیر تبلیغات هشام قرار گرفته بودند، در اثر احتجاجها و نشانه های امامت که از آن حضرت دیده شد، به عظمت و مقام واقعی پیشوای پنجم پی بردند، و بدین ترتیب سفری که شروع آن با اجبار و تهدید بود، به یکی از سفرهای ثمربخش و آموزنده تبدیل شد! («محمد بن جریر بن رستم الطبری» در کتاب «دلائل الامامه» (ص 105-107))

اقامه عزا تا ده سال

امام محمد باقر (ع) وصیت می کند به فرزندش امام جعفر صادق (ع) که مقداری از مال او را وقف کند، تا پس از مرگش، تا ده سال در ایام حج و در منی محل اجتماع حاجی ها برای سنگ انداختن به شیطان (رمی جمرات) و قربانی کردن برای او محفل عزا اقامه کنند. توجه به موضوع و تعیین مکان، اهمیت بسیار دارد. به گفته صاحب ((الغدیر)) - زنده یاد علامه امینی - این وصیت برای آنست که اجتماع بزرگ اسلامی، در آن مکان مقدس با پیشوای حق و رهبر دین آشنا شود و راه رشاد در پیش گیرد، و از دیگران ببرد و به این پیشوایان پیوندد، و این شهادت حرص بر هدایت مردم است و نجات دادن آنها از چنگال ستم و گمراهی). چهارده اختـــر تابنـــاک

خودت را به دیوانگی بزن

جابر جعفی (یکی از یاران ویژه امام است که از طرف آن حضرت برای انجام دادن امری به سوی کوفه می رفت . در بین راه قاصد تیز پای امام به او رسید و گفت : امام (ع) می گوید: خودت را به دیوانگی بزن ، همین دستور او را از مرگ نجات داد و حاکم کوفه که فرمان محرمانه ترور را از طرف خلیفه داشت از قتلش به خاطر دیوانگی منصرف شد. جابر جعفی که از اصحاب سر امام باقر (ع) نیز می باشد می گوید: امام باقر (ع) هفتاد هزار حدیث به من آموخت که به کسی نگفتم و نخواهم گفت ...

او روزی به حضرت عرض کرد مطالبی از اسرار به من گفته ای که سینه ام تاب تحمل آنرا ندارد و محرمی ندارم تا به او بگویم و نزدیک است دیوانه شوم .

امام فرمود: (به کوه و صحرا برو و چاهی بکن و سر در دهانه چاه بگذار و در خلوت چاه بگو: ((حدثنی محمد بن علی بكذا و كذا...)) (یعنی امام باقر (ع) به من فلان مطلب را گفت ، یا روایت کرد). (چهارده اختر تابناک)

امام باقر ع وارث دانشهای پیامبران
((جابر بن یزید جُغفی)) (که از اصحاب بزرگ امام باقر (علیه السلام)
بود) وقتی که مطلبی را از آن حضرت نقل می کرد، تعبیرش چنین بود:
((حَدَّثَنِي وَصِيُّ الْأَوْصِيَاءِ وَوَارِثُ عُلُومِ الْأَنْبِيَاءِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)).
((وصی اوصیا و وارث دانشهای پیامبران ، محمد بن علی بن حسین
(علیهم السلام) برای من حدیث کرد)). (زندگی دوازده امام (ع))

وارثین زمین
((ابوالصَّباح کنانی)) می گوید: روزی امام باقر (علیه السلام) به پسرش
امام صادق (علیه السلام) نگاه کرد و فرمود: آیا این شخص را می
نگرید؟ این شخص از کسانی است که خداوند در شائن آنان فرموده
است: ((وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً
وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ)).
((اراده ما بر این قرار گرفته که به مستضعفین نعمت بخشیم و آنان را
پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم)). (زندگی دوازده امام (ع))
ارتباط دوستانه با مردم

ابوعبیده گوید: من همراه امام باقر علیه السلام بودم ، به هنگام سوار
شدن به کجاوه اول من سوار می شدم و سپس او. وقتی بر روی مرکب
قرار می گرفتیم حضرت به من سلام می کرد و همانند مردی که رفیقش
را به تازگی ندیده باشد احوالپرسی می کرد و دست می داد، و هنگام
پیاده شدن پیش از من پیاده می شد و وقتی از کجاوه پیاده می شدیم

سلام می کرد مانند کسی که رفیقش را به تازگی ندیده باشد احوالپرسی می کرد.

من گفتم : یابن رسول الله شما کاری می کنید که هیچکس از مردم نزد ما نمی کنند و اگر یک بار هم چنین کنند زیاد است .
حضرت فرمود: مگر ثواب مصافحه را نمی دانی ؟ دو مومن به یکدیگر می رسند و یکی با دیگری دست می دهد پس همواره گناهان آندو می ریزد همان گونه که برگ از درخت می ریزد و خدا به آنها توجه می کند تا از یکدیگر جدا شوند. (بحارالانوار، ج 68، ص 156).

(

سوال از ولایت

ابو خالد کابلی گوید: به منزل امام باقر علیه السلام رفتم ، حضرت مرا به صبحانه دعوت کرد من هم با او صبحانه خوردم . غذای حضرت بقدری پاکیزه و گوارا بود که تا به حال چنین غذایی نخورده بودم .
وقتی از خوردن فارغ شدیم امام علیه السلام فرمود: ای ابا خالد! این غذا را چگونه دیدی ؟

عرض کردم : فدایت شوم من غذائی گواراتر و پاکیزه تر از این ندیده بودم اما به یاد این آیه در کتاب خدا افتادم :
ثم لتسالن يومئذ عن النعيم (آنگاه در روز قیامت از نعمتها سوال می شوید).

امام علیه السلام فرمود: از اعتقاد حقی (ولایت ائمه علیهم السلام) که بر آن هستید سوال می شوید. (بحارالانوار، ج 78، ص 156).

(

اطعام شیعیان

سدیر یکی از شاگردان امام باقر علیه السلام بود. او می گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود: ای سدیر آیا روزانه یک برده آزاد می کنی؟ عرض کردم: نه.

امام علیه السلام فرمود: در هر ماه چطور؟ عرض کردم: نه.

حضرت فرمود: در هر سال چطور؟ عرض کردم: نه.

امام علیه السلام گفت: سبحان الله، آیا دست یکی از شیعیان ما را می گیری و به خانه ببری و به او غذا دهی تا سیر شود؟ به خدا سوگند این کار بهتر از آزاد کردن برده ای است که از فرزندان حضرت اسماعیل باشد. (اصول کافی، باب المصافحه.)

نهی از منکر امام علیه السلام

ابوبصیر گوید: در کوفه برای زنی قرآن می خواندم. یک بار در موردی با او شوخی کردم! بعد از مدتی که به خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم مرا مورد مذمت و سرزنش قرار داد و فرمود: کسی که در خلوت مرتکب گناه شود خداوند به او نظر لطف نمی کند. چه سختی به آن زن گفتی؟

از روی شرم و حیا سر در گریبان افکندم و توبه کردم.

امام باقر علیه السلام فرمود: شوخی با زن نامحرم را تکرار نکن. (بحار الانوار، ج 46، ص 297.)

تبریک به عمال ستمگران
محمد بن مسلم که یکی از شاگردان امام باقر علیه السلام است می گوید:
همراه عده ای کنار درب خانه امام باقر علیه السلام در محضر آن
حضرت بودیم . امام علیه السلام نگاهی به مردم کرد که گروه گروه
عبور می کنند به بعضی از کسانی که نزد او بودند فرمود: مسئله ای در
مدینه پیش آمده است ؟
او عرض کرد: فدایت شوم از طرف حکومت (ظالم) برای مدینه
فرمانداری تعیین شده است و مردم به دیدار او می روند تا به وی تهنیت
گویند.
امام علیه السلام فرمود: به نزد او می روند تا بخاطر پست جدیدش به او
تبریک گویند در حالی که او دری از درهای جهنم است . (سفینه البحار،
ج 2، ص 83.

تسلیم
عده ای به محضر امام باقر علیه السلام رسیدند و دیدند که یکی از
فرزندان او بیمار شده است و امام علیه السلام ناراحت و اندوهگین است
.
با خود گفتند: اگر این کودک از دنیا برود می ترسیم امام علیه السلام را
آن گونه ببینیم که نمی خواهیم در آن حال باشد.
چیزی نگذشت که صدای شیون اهل خانه بلند شد و فرزند امام علیه

السلام از دنیا رفت . آنگاه حضرت نزد آنها آمد در حالیکه چهره او شاد بود و ناراحتی ها قبل از سیمای او بر طرف شده بود. آنها به امام علیه السلام عرض کردند: فدایت شویم ما ترس آن داشتیم که با مرگ فرزند حالتی پیدا کنید که ما هم بخاطر اندوه شما غمگین شویم .

حضرت به آنها فرمود: ما می خواهیم کسی را که دوست داریم بسلامت باشد و ما راحت باشیم اما وقتی امر الهی فرا رسد تسلیم اراده خداوند هستیم . (بحارالانوار، ج 46، 247).

مجالست شیعیان با یکدیگر

مسیر گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود: آیا شما شیعیان با یکدیگر خلوت و گفتگو می کنید و آنچه می خواهید می گوئید؟ عرض کردم : آری به خدا، با یکدیگر خلوت می کنیم (در مجالسی که مخالفین شیعه نباشند با یکدیگر می نشینیم) و گفتگو می کنیم و آنچه می خواهیم (از ویژگیهای شیعه) بیان می کنیم . حضرت فرمود: همانا به خدا من دوست دارم که در بعضی از آن مجالس با شما باشم ، به خدا بود و نسیم (عقاید و گفتار حق شما) را دوست دارم ، شما هستید که از دین خدا و دین ملائکه او برخوردارید، پس با تلاش و تقوا (خود و ما را) کمک کنید. (وسائل الشیعه ، ج 12، ص 135).

اسلام حقیقی

ابی جارود گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم : ای فرزند رسول

خدا! آیا شما دوستی و دلباختگی و پیروی مرا نسبت به خود می دانید؟
امام علیه السلام : آری .

عرض کردم : من از شما پرسشی دارم که می خواهم به من پاسخ دهید
زیرا چشمم نابینا است و کمتر راه می روم و همیشه نمی توانم شما را
زیارت کنم .

امام علیه السلام فرمود: سوال خود را پرس .
عرض کردم : مرا از دینی که شما و خاندانتان خدا را بر اساس آن
عبادت می کنید آگاه کن تا من هم بر اساس آن خدا را دینداری کنم .
امام علیه السلام فرمود: با سخنی کوتاه سوال بزرگی کردی ، به خدا
سوگند همان دینی که خود و پدرانم خداوند را به آن دینداری می کنیم
به تو می گویم .

1 - شهادت به یگانگی خداوند و رسالت محمد صلی الله علیه و آله
2 - اقرار به آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خداوند آورده
است .

3 - محبت به دوست ما و دشمنی با دشمنان ما.

4 - پیروی از فرمان ما.

5 - انتظار قائم ما.

6 - کوشش (در انجام واجبات) و پرهیز از محرمات . (وسائل الشیعه ،
ج 2، ص 918.

ویژگیهای شیعه

ابو اسماعیل گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم فدایت شوم

شیعه در محیطی که ما زندگی می کنیم بسیار زیاد است .
 امام علیه السلام فرمود: آیا توانگر به فقیر توجه دارد؟ آیا نیکوکار از
 خطا کار در می گذرد؟ و آیا نسبت به یکدیگر همکاری و برادری دارند؟
 عرض کردم : نه .

حضرت فرمود: آنها شیعه نیستند شیعه کسی است که این کارها را انجام
 دهد. (اصول کافی ، باب مذاکره و گفتگوی برادران)

امید بدون عمل

جمعی از شیعیان در محضر امام باقر علیه السلام بودند، حضرت به آنها
 فرمود: ای گروه شیعه شما تکیه گاه میانه باشید و (از افراط و تفریط
 بپرهیزید) تا آنکه غلو کرده به شما باز گردد و کسی که عقب مانده
 است خود را به شما برساند.

مردی از انصار که سعد نام داشت عرض کرد: فدایت شوم : غلو کننده
 کیست ؟

حضرت فرمود: مردمی که درباره ما چیزی گویند که ما خود نمی گوئیم
 اینها از ما نیستند و ما هم از آنها نیستیم .

آن مرد سوال کرد: عقب مانده کدام است ؟

امام علیه السلام فرمود: کسی که طالب خیر است ، خیر و نیکی به او می
 رسد و به همان مقدار نیتش پاداش دارد.

آنگاه رو به ما کرد و فرمود: به خدا سوگند ما از جانب خداوند براتی
 نداریم و میان ما او خویشاوندی نیست و بر خدا حجتی نداریم و جز با
 اطاعت بسوی خدا تقرب نجوئیم . پس هر کس از شما که مطیع خدا
 باشد دوستی مابرای او سودند باشد و هر کس از شما نافرمانی خداوند

کند دوستی ما سودش ندهد. وای بر شما مبادا فریفته شوید. (اصول کافی ، باب الطاعة و التقوى

گریه های امام باقر علیه السلام
(افلح) غلام امام باقر علیه السلام بود، او می گوید: من با امام باقر علیه السلام به زیارت خانه خدا رفتیم ، وقتی امام علیه السلام وارد مسجد شد از آنجا نگاهی به خانه خدا کرد و گریه کرد تا اینکه گریه اش بلند شد. عرض کردم : پدر و مادرم فدایت باد مردم شما را می بینند آهسته تر گریه کن .

امام علیه السلام فرمود: وای بر تو ای افلح چرا گریه نکنم شاید خدای تعالی به من نظر کند و در قیامت رستگار شوم .
آنگاه خانه خدا را طواف کرد و سپس آمد در نزد مقام نماز گذارد وقتی سر از سجده برداشت جای سجده اش از اشکهای چشمانش خیس شده بود (بحارالانوار، ج 46، ص 290)

درموقع عطسه چه بگوییم
مردی در خدمت حضرت باقر علیه السلام عطسه زد گفت : (الحمدالله)
امام باقر علیه السلام جواب عطسه او را نداد و فرمود: از حق ما کاست .
آنگاه فرمود: چون یکی از شما عطسه کرد بگوید:
الحمدالله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بیده .
وقتی آن مرد چنین گفت : امام علیه السلام هم جواب عطسه او را داد.

(اصول کافی ، باب العطاس و التسمیت ، ح 9.

(

(یعنی به او یرحمک الله گفت) سعدبن ابی خلف گوید: حضرت باقر علیه السلام هر گاه عطسه می زد و به او (یرحمک الله) می گفتند، در جواب می فرمود (یرحمک الله لکم و یرحمکم) و هر گاه کسی نزد او عطسه می زد به او می فرمود: (یرحمک الله عزوجل) (اصول کافی ، باب العطاس و التسمیت ، .)

تربیت دینی فرزندان

امام صادق (ع): پدرم همواره صبح ما را جمع می کرد و دستور می داد ذکر خدا می گوئیم تا خورشید طلوع کند هر یک از ما می توانست قرائت قرآن کند می فرمود: قرائت قرآن کنیم و هر کس نمی توانست قرآن بخواند می فرمود: ذکر خدا گوئیم . (بحارالانوار، ج 46، ص 298).
حفظ یاران

در زمان حکومت بنی امیه امام باقر علیه السلام و شیعیانش به شدت تحت نظر جاسوسهای حکومت وقت بودند. حمزه بن طیار از پدرش محمد نقل می کند که به درب منزل امام باقر علیه السلام رفتم تا اجازه بگیرم یه محضر او شرفیاب شوم اما آن حضرت اجازه نداد و دیگران را به حضور می پذیرفت .

به منزل بازگشتم و در حالی که ناراحت بودم بر تحت دراز کشیدم بی خوابی مرا گرفت و همین طور فکر می کردم که چرا امام علیه السلام بخ اجازه ملاقات نداد و به مخالفین و منحرفینم از اسلام و ولایت اجازه داد. در همین فکرها غوطه ور بودم که صدای در را شنیدم .

گفتم : کیست ؟

غلام امام باقر علیه السلام . گفت حضرت فرمود: هم اکنون نزد ماییا.
لباسهایم را پوشیدم و با او به راه افتادم تا اینکه به حضور امام علیه
السلام رسیدم . او فرمود: ای محمد! نه قدریه و نه حروریه و نه زیدیه
بلکه حق با ماست . من اگر تو را به حضور نپذیرفتم بخاطر این دلایل
بود(شاید بخاطر حضور جاسوسان حکومت بوده که او را شناساند و آزار
ندهند. من هم دلایل امام علیه السلام را پذیرفتم و خیالم راحت شد.
(بحارالانوار، ج 46، ص 271.

کار کردن امام باقر (ع)

(محمد بن منکدر) یکی از صوفیان مدینه گوید: در یکی از ساعات بسیار
گرم به یکی از نواحی مدینه رفتم ، محمد بن علی را دیدم که با بدن فربه
بر دوش دو نفر از غلامان خود تکیه کرده است .
نزد خود گفتم : بزرگی از بزرگان قریش است که در این هوای گرم در
طلب دنیا حرکت می کند. می روم و او را نصیحت می کنم نزدیک رفتم و
سلام کردم ، او هم در حالی که غرق کرده بود و نفس می زد جواب سلام
مرا داد.

عرض کردم : بزرگی از بزرگان قریش در این ساعت و با این حال در
طلب دنیا حرکت می کند؟

اگر در این حال مرگ تو فرا رسد چه خواهی کرد؟

حضرت خود تکیه به دیوار داد و گفت : به خدا سوگند اگر مرگم در این
حال فرا رسد در حالی فردا رسیده است که در اطاعت از خداوند تعالی

بسر می برم که می خواهم با سعی و تلاش خود را از نیازمندی به تو و دیگران حفظ کنم و این ترسی ندارد، ترس من باید از آن جهت باشد که مرگم در حال معصیت فرا رسد.
عرض کردم : خداوند تو را مورد رحمت خود قرار دهد، خواستم تو را موعظه کنم اما تو مرا موعظه کردی . (بحارالانوار، ج 46، ص 286).

شیعه واقعی

امام باقر علیه السلام مردی را دید که بر دیگری فخر می ورزید و می گفت : من از شیعیان آل محمد هستم .
حضرت به او فرمود: بر او فخر نکن . اموالی را که داری اگر برای خودت خرج کنی برایت دوست داشتنی تر است ؟ گفت اری!
امام علیه السلام فرمود: پس ، تو شیعه نیستی ، زیرا ما اگر مالی برای برادران مومن خود خرج کنیم دوست داشتنی تر است تا برای خود خرج کنیم . تو این گونه بگو که من از دوست داران شما هستم و امید نجات به محبت شما دارم . (بحارالانوار، ج 68، ص 156).

سلام پیامبر(ص) به امام باقر (ع)

جابر بن عبدالله انصاری (ره) از یاران راستین پیامبر(ص) بود، او می گوید: رسول خدا(ص) به من فرمود: نزدیک است زنده باشی ، تا

فرزندى از فرزندان مرا که از نسل حسین (ع) است دیدار کنی که نامش محمد (ع) است یبقر علم الذین بقرا: (علم دین را به خوبی بشکافد) هنگامی که او را دیدار کردی، سلام مرا به او برسان (ترجمه ارشاد، ج 2 ص 157).

همانگونه که پیامبر(ص) فرموده بود، عمر جابر (ره) طولانی شد، تا آن هنگام که امام باقر (ع) را زیارت کرد و سلام پیامبر(ص) را به او ابلاغ نمود.

جریان ملاقات جابر (ره) با امام باقر (ع) مکرر و مختلف بوده، در یکی از آنها چنانچه آیین آمده:

روزی جابر (ره) امام باقر (ع) را (در آن هنگام که کودک بود) در یکی از کوچه های مدینه دید، گفت: ای پس تو کیستی؟ امام باقر (ع) فرمود: من محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب هستم.

جابر (ره) گفت: به من نگاه کن، نگاه کرد، پشت به من کن، او پشت کرد، جابر (ره) گفت: سوگند به پروردگار کعبه، این کودک شبیه پیغمبر(ص) است، سپس جابر عرض کرد: (ای پسر من! رسول خدا به تو سلام رسانید).

امام باقر (ع) گفت: (سلام بر رسول خدا(ص) تا هر چه آسمانها و زمین باقی است، و سلام بر تو ای جابر، که سلام رسول خدا(ص) را به من ابلاغ کردی).

جابر (ره) مکرر می گفت : ای باقر! ای باقر! ای باقر! براستی که تو شش کافنده علوم هسستی .
از آن پس ، همواره جابر (ره) به حضور امام باقر (ع) می آید، و در کنارش می نشست و از محضر علمی آن حضرت ، بهره مند می شد، گاهی جابر (ره) در حدیثی که از رسول خدا (ص) نقل می کرد، اشتباه می نمود، امام باقر (ع) اشتباه او را تذکر می داد، و او را می پذیرفت و عرض می کرد: (ای باقر، ای باقر، ای باقر، خدا را گواه می گیرم که خداوند مقام امامت را در کودکی به تو عطا فرموده است) (علل الشرایع ، ج 1، ص 233).
(.

پاسخ کوبنده امام باقر (ع) به سؤال شخصی مرموز جابر جعفری (ره) می گوید: ما، در حدود پنجاه نفر بودیم در محضر امام باقر نشسته بودیم ، ناگاه شخصی معروف به (کثیرالنوی) وارد مجلس شد، که او در مذهب مغیریه بود (که به پیروی از مغیره بن سعید، معتقد بود که امام بعد از امام باقر (ع)، محمد بن عبدالله بن حسن (ع) است و گمان می کرد که عبدالله زنده است و هنوز نمرده است).
وقتی او در مجلس نشست ، خطاب به امام باقر (ع) گفت : (مغیره بن عمران در کوفه نزد ما است و معتقد است که فرشته ای همراه تو است و کافر و مؤمن ، و شیعه تو و دشمن تو را به تو می شناساند).
امام باقر (ع) فرمود: تو چه شغلی داری ؟
کثیرالنوی گفت : گندم فروش هستم .
امام فرمود: دروغ گفتی .

او گفت : گاهی جو نیز می فروشم
امام فرمود: دروغ گفتی ، بلکه هسته خرما می فروشی .
او گفت : چه کسی این موضوع را به تو خبر داد؟
امام فرمود: (همان فرشته ای که شیعیان و دشمنان مرا به من می
شناساند، و تو سرانجام در حال سرگردانی و حیرانی بمیری).
جابر (ره) می گوید: وقتی که به کوفه بازگشتیم ، با عده ای جویای حال
کثیر النوی شدیم ، ما را به یک پیرزنی راهنمای کردند، نزد او رفتیم و از
او پرسیدیم ، گفت ، (سه روز است که کثیرالنوی در حالی که سرگردان
و حیرت زده (مانند دیوانگان) بود، از دنیا رفته است) (کشف الغمه ، ج
2، ص 355).

ستم های هشام ، به امام باقر (ع)
امام باقر(ع) حدود 20 سال (از سال 95 تا 114 هـ) امامت کرد در این
مدت با چهار خلیفه اموی (1 - سلیمان بن عبدالملک 2 - عمر بن
عبدالعزیز 3 - یزید بن عبدالملک 4 - هشام بن عبدالملک) روبرو بود،
به خصوص در قسمت آخر عمرش حدود ده سال با حکومت طاغوتی هشام
بن عبدالملک (دهمین خلیفه عباسی) روبرو بود، آن حضرت هرگز
تسلیم هشام نشد، و همواره در فرصتهای مناسب ، نارضایتی و نفرت
خود را نسبت به دولت طاغوتی هشام ، اظهار می نمود، و مانند اجداد
پاکش ، در جبهه مخالف طاغوتها بود، گر چه امکانات اجازه جنگ گرم
به او نمی داد، ولی در جبهه فرهنگی ، درست در مقابل جریان سلطنت
امویان قرار داشت .

از این رو در این دوران امام باقر (ع) و یارانش شدیداً تحت نظر و سانسور بودند، صفوان بن یحیی از جدش محمد نقل می کند: به در خانه امام باقر (ع) رفتم و اجازه ورود خواستم، به من اجازه ندادند ولی به دیگری اجازه دادند، به منزل بازگشتم در حالی که بسیار ناراحت بودم، بر روی تختی که در حیاط بود دراز کشیدم و غرق در فکر بودم که چرا به من بی اعتنایی کرد، و با خود می گفتم فرقه های مختلف مانند زیدیه و حروریه و قدریه و... به حضور امام می روند و تا ساعتها نزد امام می مانند، ولی من که شیعه هستم این طور؟!

در این فکرها غوطه ور بودم، ناگهان صدای در را شنیدم، رفتم در را باز کردم دیدم فرستاده امام باقر (ع) است و می گوید: (همین اکنون به حضور امام بیا) لباسم را پوشیدم و به حضور امام رفتم، به من فرمود: (ای محمد! حساب قدریه و حرودیه و زیدیه و... نبود بلکه ما از تو کناره گرفتیم به خاطر این و آن) (یعنی جاسوسان حکومت دوستان ما را شناسند که باعث آزار آنها گردند) من این گفتار امام باقر (ع) را پذیرفتم و خیالم راحت شد (رجال کشی (ره) ص 23).

امام باقر (ع) در تبعید و زندان

وجود مقدس امام باقر (ع) و روش و حرکات او در مدینه، گرچه جنگ گرم و مبارزه علنی با دستگاه طاغوتی هشام نبود، ولی همه آن برنامه ها نشانه یک نوع مخالفت با آن دستگاه بود، سرانجام هشام تصمیم گرفت تا آن حضرت را از مدینه به شام تبعید کند.

مأمورین، آن حضرت را با پسرش امام صادق (ع) از مدینه به شام آوردند، و برای اهانت به مقام آن حضرت، سه روز به او اجازه ورود به

نزد هشام ندادند، و حتی آنها را اردوگاه غلامان جای دادند.

هشام به درباریان خود گفت: وقتی که محمد بن علی (ع) (امام باقر) وارد مجلس شد، نخست من او را سرزنش می کنم، وقتی که سکوت کردم شما به اتفاق او را سرزنش کنید.

به دستور هشام، به امام باقر (ع) اذن ورود دادند، حضرت وارد مجلس شاهانه شد، و با دست به اهل مجلس اشاره کرد و فرمود:

السلام علیکم، سلام عمومی به همه حاضران کرد و نشست.

هشام دید امام باقر (ع) سلام خصوصی به او نکرد، به علاوه بی اجازه او نشست، خشمش بیشتر شد و گفت: ای محمد بن علی! همواره یک نفر از شما میان مسلمانان اختلاف انداخته و مردم را به بیعت خود می خواند و خود را امام می داند... و سرزنش بسیار کرد.

وقتی که ساکت شد اهل مجلس طبق توطئه قبل به سرزنش آن حضرت پرداختند پس از آنکه همه ساکت شدند، امام باقر علیه السلام برپا ایستاد و فرمود:

(ای مردم کجا می روید و شما را کجا می برند؟ خداوند اولین افراد شما را به وسیله ما راهنمایی کرد و هدایت آخرین افراد شما نیز با ما خواهد بود اگر شما به پادشاهی چند روزه دل بسته اید، بدانید که حکومت ابدی با ما است، چنانکه خداوند می فرماید: و العاقبة للمتقين (عاقبت برای پرهیزکاران است) (قصص - 83) هشام دستور داد آن حضرت را به زندان افکندند.

ولی طولی نکشید روش آن حضرت در زندان، عواطف همه زندانیان را به سوی او جلب کرد، جریان را به هشام، گزارش دادند، سرانجام هشام

دستور داد، آن حضرت را تحت نظر به سوی مدینه باز گرداندند (تلخیص از اصول کافی، ج 1 ص 471).

9 - مسلمان شدن راهب مسیحی و نمونه ای از علم امام باقر (ع) هنگامی که هشام بن عبدالملک امام باقر (ع) را همراه پسرش امام صادق (ع) از مدینه به شام تبعید کرد، امام صادق (ع) می گوید: یک روز همراه پدرم از خانه هشام بیرون آمدیم، به میدان شهر رسیدیم دیدیم جمعیت بسیاری اجتماع کرده اند، پدرم پرسید: (اینها کیستند و برای چه اجتماع کرده اند؟)

گفته شد: (اینها کشیش های مسیحی (روحانیون بلندپایه مسیحیان) هستند، هر سال در چنین روزی در اینجا اجتماع می کنند و با هم به زیارت راهب پیر مسیحی، که معبد او در بالای این کوه قرار دارد، می روند، و سؤالات خود را از او می پرسند و سپس به خانه های خود بازمی گردند).

پدرم سر خود را با پارچه ای پوشانید، تا کسی او را نشناسند، نزد آنها رفت و با او بالای کوه نزد راهب پیر مسیحی رفتند، من هم همراه آنها بودم.

کشیش ها در کنار معبد، فرشهایی که آورده بودند گسترده و مسندی برای راهب، قرار دادند، راهب پیر را از میان معبد بیرون آورده و بر آن مسند نشاندند، و در پیش روی او نشستند، آن راهب آنچنان پیر بود که ابروان سفیدش روی چشمش افتاده بود، با نوار حریر زردی، ابروان خود را به پیشانی بست، و چشمهای خود را مانند مار افعی به حرکت درآورد، هشام جاسوسی فرستاده بود، تا جریان ملاقات پدرم را با راهب

، به او گزارش کند، راهب به حاضران نگاه کرد، وقتی پدرم را در میان آن جمع دید، بین او و پدرم چنین گفتگو شد:

راهب: تو از ما هستی، یا از امت مرحومه (اسلام) می باشی؟

امام باقر: از امت مرحومه (مشمول رحمت الهی) هستم.

راهب: از علمای اسلام هستی یا از بی سوادهای آنها؟

امام باقر: از بی سوادهای آنها نیستم.

راهب: آیا من سؤال کنم یا تو؟

امام باقر: تو سؤال کن.

راهب: ای مسیحیان حاضر! عجیب است که مردی از امت محمد(ص) این جرئت را دارد و به من می گوید: تو پیرس، اکنون سزاوار است چند پرسش از او بپرسم، آنگاه راهب، پنج سؤال خود را پرسید:

1 - به من بگو بدانم، آن ساعتی که نه از شب است و نه از روز چه ساعتی است؟

امام باقر: آن ساعت، بین طلوع فجر و طلوع خورشید (بین اول وقت و نماز صبح و اول طلوع خورشید) است.

2 - بگو بدانم که این ساعت که نه از روز است و نه از شب، پس از چه ساعتی است؟

امام باقر: آن ساعت از ساعتهای بهشت است بیماران در آن شفا می یابند، دردها آرام می گردد...

راهب: راست فرمودی.

3 - به من بگو بدانم اینکه اهل بهشت می خورند و می آشامند ولی ادرار و مدفوع ندارند، در دنیا چنین چیزی نظیر دارد؟

امام باقر: مانند طفل در رحم مادرش ، میخورند، ولی چیزی از او جدا نمی شود.

راهب : راست فرمودی .

4 - به من خبر بده اینکه می گویند در بهشت هرچه از میوه ها و غذاهای آن بخورند، چیزی از آن کم نمی شود، آیا نظیری در دنیا دارد؟
 امام باقر: نظیر آن ، چراغ است ، که اگر هزاران چراغ ، از شعله آن روشن کنند از نور او چیزی کم نمی شود.
 5 - به من بگو بدانم آن دو برادر، چه کسی بودند، که در یک ساعت دو قلو از مادر متولد شدند، و هر دو در یک لحظه مردند، ولی یکی از آن ها پنجاه سال دیگری 150 سال در دنیا عمر کرد.
 امام باقر: آن دو برادر عزیز و عزیز بودند که دو قلو در یک ساعت به دنیا آمدند و سی سال با همدیگر بودند، خداوند، جان عزیز را قبض کرد و او صد سال جزء مردگان بود، بعد او را زنده کرد، و بیست سال دیگر با برادر خود زندگی کرد، سپس با هم در یک ساعت مردند، در نتیجه عزیز، پنجاه سال عمر کرد، ولی عزیز 150 سال عمر نمود.
 راهب ، در این هنگام از جای خود حرکت کرد و به حاضران گفت : شخصی از من داناتر را به اینجا آورده اید، تا مرا رسوا کنید، سوگند به خدا تا این مرد (امام باقر علیه السلام) در شام هست ، من با شما سخن نخواهم گفت ، هر چه می خواهید از او پرسید.
 روایت شده : وقتی که شب شد، آن راهب به حضور امام باقر (ع) آمد معجزاتی از محضر او مشاهده کرد، و همانجا مسلمان شد، وقتی که این خبر عجیب به هشام رسید، و خبر مناظره امام باقر (ع) با راهب ، در شام

پیچید، و علم و کمال آن حضرت در شام آشکار گشت، هشام احساس خطر نمود، جایزه ای برای امام باقر (ع) فرستاد و او را روانه مدینه کرد، و افرادی را جلوتر فرستاد تا در بین راه به مردم اعلام کنند کسی با دو پسر ابوتراب، باقر و جعفر (ع) تماس نگیرد آنها جادوگرند من آنها را به شام طلبیدم، آنها به آئین مسیحیان مایل شدند، هر کس چیزی به آنها بفروشد یا به آنها سلام کند، خونس هدر است (اقتباس از منتخب التـ واریخ، ص 428 و 429).

جبران و و خشنود کردن غلامان

هنگامی که امام باقر (ع) در بستر رحلت قرار گرفت، غلامان خود را دو دسته کرد: خوب و بد غلامان بدخو را آزاد نمود، و غلامان خوب را نگه داشت.

امام صادق (ع) به پدر گفت: (آن ها که بدند، آزاد کردی، و اینها را که خوبند نگه داشتی؟) (با اینکه آزاد کردن غلامان، به نفع آنها است و پاداشی برای آن ها می باشد، پس چرا بدها را آزاد نمودی؟).
امام باقر در پاسخ فرمود: انهم قد اصابوا منی ضربا فیکون هذا بهذا (آن غلامان بد (به خاطر خلافتشان) از ناحیه من تنبیه اند، این آزاد نمودن آنها بجای آن تنبیهی است که کردم) (یعنی می خواهم جبران کنم، تا در این وقت مرگ، آنها از من خشنود باشند)

این جبران از نظر تربیتی، در جای خود بسیار مهم است، از آثار آن این است که آن غلامان، عقده ای نمی شوند. (داستانهای شنیدنی از چهارده معصوم علیهم السلام)

سخنانی از امام باقر علیه السلام

1 - قَالَ الْأَمَامُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بَاقِرُ الْعُلُومِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ :

إِذَا ارْتَدَّتْ عَنْ تَعَلُّمِ مَنْ فِي كَيْ خَيْرًا، فَانْظُرْ إِلَى قَلْبِكَ فَإِنْ كَانَ يُحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَفِيكَ خَيْرٌ؛ وَاللَّهُ يُحِبُّكَ ، وَإِذَا كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَلَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ؛ وَاللَّهُ يُبْغِضُكَ، وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ. (73)

ترجمه :

فرمود: اگر خواستی بدانی که در وجودت خیر و خوشبختی هست یا نه ، به درون خود دقت کن اگر اهل عبادت و طاعت را دوست داری و از اهل معصیت و گناه ناخوشایندی ، پس در وجودت خیر و سعادت وجود دارد؛ و خداوند تو را دوست می دارد.

ولی چنانچه از اهل طاعت و عبادت ناخوشایند باشی و به اهل معصیت عشق و علاقه ورزیدی ، پس خیر و خوبی در تو نباشد؛ و خداوند تو را دشمن دارد.

و هر انسانی با هر کسی که به او عشق و علاقه دارد، با همان محشور می گردد.

2 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ كَفَّ عَنْ أَعْرَاضِ النَّاسِ أَعَالَهُ اللَّهُ نَفْسَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النَّاسِ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ غَضَبَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (74)

ترجمه :

فرمود: هر کس دنبال هتک حرمت - ناموس و آبروی - دیگران نباشد، خداوند متعال او را در قیامت مورد عفو و بخشش قرار می دهد؛ و هر کس غضب و خشم خود را از دیگران باز دارد، خداوند نیز خشم و

غضب خود را در قیامت از او بر طرف می سازد.

3 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ ثَبَّتَ عَلَى وَلايَتِنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا، اَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ مِنْ شُهَدَاءِ بَدْرٍ وَ حُنَيْنٍ. (75)
ترجمه :

فرمود: کسی که در زمان غیبت امام زمان (عجل الله فرجه الشریف) بر ایمان و ولایت ما اهل بیت عصمت و طهارت پا برجا و ثابت بماند، خداوند متعال پاداش و ثواب هزار شهید از شهدای جنگ بدر و حنین به او عطا می فرماید.

4 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَوْ أَنَّ الْأَمَامَ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً، لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمْوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ. (76)
ترجمه :

فرمود: اگر امام و حجت خدا لحظه ای از روی زمین و از بین افراد جامعه برداشته شود، زمین اهل خود را در خود می بلعد و فرو می برد همان طوری که دریا چیزهای خود را در خود متلاطم و آشفته می سازد.

5 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ جَمِيعَ دَوَابِّ الْأَرْضِ لَتُصَلِّيَ عَلَى طَالِبِ الْعِلْمِ حَتَّى الْحِيتَانِ فِي الْبَحْرِ. (77)
ترجمه :

فرمود: به درستی که تمام موجودات و جانوران زمین و بلکه ماهیان دریا برای تحصیل کنندگان علوم - اسلامی و معارف الهی - تحیت و درود می فرستند.

6 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَوْ أُوْتِيتُ بِشَابٍّ مِنْ شَبَابِ الشَّيْعَةِ لَا يَتَفَقَّهُ فِي الدِّينِ، لَأَوْجَعْتُه. (78)

ترجمه :

فرمود: اگر جوانی از جوانان شیعه را نزد من بیاورند که به مسائل دین - و زندگی - آشنا نباشد، او را تنبیه و تا دیب خواهم کرد (تا به دنبال تحصیل مسائل دین برود).

7 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَعْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى، لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ، وَلَحِقَهُ وَزْرٌ مِّنْ عَمَلٍ بِفَتْيَاهُ. (79)

ترجمه :

فرمود: هر کس درباره مسائل دین فتوا و نظریه ای دهد که بدون علم و اطلاع باشد، ملائکه رحمت و ملائکه عذاب او را لعن و نفرین می کنند و گناه عمل کننده - اگر خلاف باشد - بر عهده گوینده است .

8 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ، مَثَلُهَا كَمَثَلِ عَمُودِ الْفِسْطَاطِ، إِذَا ثَبَتَ الْعَمُودُ ثَبَتَ الْأَوْتَادُ وَالْأُتُنَابُ ، وَإِذَا مَالَ الْعَمُودُ وَأَنْكَسَرَ لَمْ يَثْبُتْ وَتَدُّ وَلَا طَنْبُ. (80)

ترجمه :

فرمود: نماز ستون دین است و مثالش همانند تیرک و ستون خیمه می باشد که چنانچه محکم و استوار باشد میخ ها و طناب های اطراف آن پا بر جا خواهد بود ولی اگر ستون سُست یا کج باشد میخ ها و طنابهای اطراف آن نمی تواند پا بر جا باشد.

9 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا تَتَهَاوَنُ بِصَلَاتِكَ، فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ: لَيْسَ مِنِّي مَنْ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ، لَيْسَ مِنِّي ، مَنْ شَرِبَ

مُسْكِرًا لَا يَرُدُّ عَلَى الْحَوْضِ، لَا وَاللَّهِ. (81)

ترجمه :

فرمود: نسبت به نماز بی اعتنا مباش و آن را سبک و ناچیز مشمار، همانا که پیامبر خدا هنگام وفات خود فرمود:
هر کس نماز را سبک شمارد و یا مسکرات بنوشد از - امت - من نیست
و بر حوض کوثر وارد نخواهد شد.

10 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءٍ: عَلَى الصَّلَاةِ، وَ الزَّكَاةِ، وَالْحَجِّ، وَ الصَّوْمِ، وَ الْوَلَايَةِ، وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ مِثْلَ مَا نُودِيَ لِلْوَلَايَةِ. (82)

ترجمه :

فرمود: دین مبین اسلام بر پنج پایه و اساس استوار است : نماز، زکات ، خمس ، حجّ، روزه ، ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام .
سپس افزود: آن مقداری که نسبت به ولایت سفارش شده است نسبت به هیچ کدام تاءکید نگردیده است و ولایت اساس و محور تمام اعمال می باشد.

11 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ دَعَا اللَّهَ بِنَا ءَفْلَحَ، وَ مَنْ دَعَاهُ بِغَيْرِنَا هَلَكَ وَ اسْتَهْلَكَ. (83)

ترجمه :

فرمود: هر که خداوند را به وسیله ما بخواند و ما را واسطه قرار دهد رستگار و موفق خواهد شد.
و کسی که غیر از ما اهل بیت - عصمت و طهارت - را وسیله گرداند ناامید و هلاک خواهد گشت .

12 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْأَعْمَالُ تُضَاعَفُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ ، فَأَكْثَرُوا فِيهَا مِنَ الصَّلَاةِ وَالصَّدَقَةِ وَالِدُّعَاءِ . (84)

ترجمه :

فرمود: پاداش اعمال - بد یا خوب - در روز جمعه دو برابر دیگر روزها است ، پس سعی نمائید در این روز نماز و صدقه و دعا بسیار انجام دهید.

13 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا اسْتِغْفَافًا عَنِ النَّاسِ ، وَ سَعَى عَلَى أَهْلِهِ ، وَ تَعَطُّفًا عَلَى جَارِهِ ، لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ وَجْهُهُ مِثْلُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ . (85)

ترجمه :

فرمود: هر کس دنیا را به جهت یکی از این سه حالت طلب کند: بی نیازی از مردم ، آسایش و رفاه خانواده و عائله اش ، کمک و رسیدگی به همسایه اش .

روز قیامت در حالتی محشور می گردد و به ملاقات خداوند متعال نایل می شود که صورتش همچون ماه شب چهارده ، نورانی است .

14 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِهَاءِ حَدٍ فِيهِنَّ رُخْصَةً : اِدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ ، وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَالْفَاجِرِ ، وَ بَرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرَيْنِ . (86)

ترجمه :

فرمود: خداوند سبحان در سه چیز رخصت قرار نداده است : امانت را سالم تحویل صاحبش دادن ، خواه آن که صاحبش آدم خوبی باشد یا فاجر .

وفای به عهد نسبت به هر شخصی خوب باشد یا بد.

نیکی و احسان به پدر و مادر خوب باشند یا بد.

15 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ الْجَنَّةَ وَالْحُورَ لَتَشْتَاقُ إِلَى مَنْ يَكْسَحُ الْمَسْجِدَ، أَوْ يَأْخُذُ مِنْهُ الْقَذَى. (87)
ترجمه :

فرمود: همانا بهشت و حورالعین در انتظار افرادی است که در نظافت و تمیز کردن مسجد سعی و تلاش نمایند.
16 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّمَا يَبْتَلَى الْمَوْءُ مِنْ فِي الدُّنْيَا عَلَى قَدَرٍ دِينِهِ. (88)
ترجمه :

فرمود: همانا موء من در این دنیا هر مقداری که دین و ایمان داشته باشد به همان اندازه مورد امتحان و آزمایش قرار می گیرد.
17 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يَكُونُ الْعَبْدُ عَابِدًا لِلَّهِ حَقَّ عِبَادَتِهِ حَتَّى يَنْقُطَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ، فَحِينَئِذٍ يَقُولُ: هَذَا خَالِصٌ لِي، فَيَقْبَلُهُ بِكَرَمِهِ. (89)
ترجمه :

فرمود: کسی به بندگی و ستایش گر حقیقی در برابر خداوند نمی رسد مگر آن که از تمام افراد قطع امید کند و تنها امیدش خدای یکتا باشد.
در یک چنین حالتی خداوند گوید: این عمل خالصانه برای من است و آن را مورد قبول و عنایت خود قرار می دهد.
18 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أُقْسِمُ بِاللَّهِ وَهُوَ حَقٌّ، مَافَتَحَ رَجُلٌ عَلَى نَفْسِهِ بَابَ الْمَسْأَلَةِ إِلَّا لَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ بَابَ فَقْرٍ. (90)
ترجمه :

فرمود: سوگند به خدائی که بر حق است ، چنانچه شخصی در موردی ، تقاضای خود را به یکی از هم نوعان خود بگوید و بدون توجه به خداوند

متعال درخواست کمک نماید، خداوند دری از درهای فقر و تنگ دستی را بر او بگشاید.

19 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ قَضَىٰ مُسْلِمًا حَاجَتَهُ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ثَوَابُكَ عَلَيَّ وَلَا أَرْضَىٰ لَكَ ثَوَابًا دُونَ الْجَنَّةِ. (91)
ترجمه :

فرمود: هر کس حاجتی را برای مسلمانی برآورده کند و گره از مشگلش بگشاید، خداوند متعال به او خطاب کند:
ثواب و پاداش تو بر عهده من خواهد بود و غیر از بهشت چیز دیگری لایق تو نخواهد بود.

20 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ نَزَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَىٰ إِلَيَّ شُعَيْبُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : إِنْ نِيَّ مُعَذِّبٌ مِنْ قَوْمِكَ مِائَةً أَلْفٍ، أَرْبَعِينَ أَلْفًا مِنْ شِرَارِهِمْ وَ سِتِّينَ أَلْفًا مِنْ خِيَارِهِمْ.
فَقَالَ : يَا رَبِّ هُوَ إِلَّا شَرَّارٌ فَمَا بَالُ الْأَخْيَارِ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: إِنَّهُمْ دَاهِنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِي وَ لَمْ يَغْضِبُوا لِغَضَبِي. (92)
ترجمه :

فرمود: همانا خداوند متعال ، برای حضرت شعیب علیه السلام وحی فرستاد: من از قوم تو یکصد هزار نفر را عذاب و هلاک می نمایم که شصت هزار نفر ایشان ، اشرار و چهل هزار نفر دیگرشان از خوبان و عبادت کنندگان خواهند بود.

حضرت شعیب علیه السلام سوء ال نمود: اشرار که مستحق عذاب هستند ولی خوبان را چرا عذاب می نمائی ؟
خداوند وحی نمود: به جهت آن که این افراد، نسبت به گناهکاران بی

تفاوت بوده و با ایشان سازش می کردند.

21 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَعْطَمَ مُوءَمِنًا، أَعْطَمَهُ اللَّهُ مِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ. (93)

ترجمه :

فرمود: هر کس موء منی را طعام دهد، خداوند از میوه های بهشتی روزی او گرداند.

22 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ حَمَلَ أَخَاهُ عَلَى رَحْلِهِ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى الْمَوْقِفِ عَلَى نَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ يُبَاهَى بِهِ الْمَلَائِكَةُ. (94)

ترجمه :

فرمود: کسی که برادرش را (و هر کس که در مسیر راه بدون وسیله است) سوار وسیله نقلیه خود کند - و حتی الا مکان او را به مقصد برساند - خداوند متعال او را در قیامت سوار شتری از شترهای بهشتی می گرداند - که سریع او را به مقصد برساند و از شدائد و سختی های محشر در امان گردد -، و به بر ملائکه مباحات و افتخار می کنند.

23 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمْ عَلَى أَخِيهِ فِي بَيْتِهِ، فَلْيَقْعُدْ حَيْثُ يَأْمُرُهُ صَاحِبُ الرَّحْلِ، فَإِنَّ صَاحِبَ الْبَيْتِ أَعْرَفُ بِعَوْرَةِ بَيْتِهِ مِنَ الدَّاحِلِ عَلَيْهِ. (95)

ترجمه :

فرمود: هنگامی که به منزل یکی از برادران و دوستانتان وارد شدید، هر کجا به شما گفت بنشینید، بپذیرید و همانجا بنشینید، چون که صاحب منزل بیش از دیگران به اسرار منزل خود آشنا و آگاه است.

24 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْجَنَّةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى الْفَتَّانَيْنِ الْمَشَّائِينَ بِالنَّمِيمَةِ. (96)

ترجمه :

فرمود: بهشت - و نعمت های حیات بخش آن - برای اشخاص فتنه گر و سخن چین آشوب طلب ، حرام است .

25 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ نَأَى مَرُ صِبْيَانَنَا بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنَى خَمْسِ سِنِينَ ، فَمَرُّوا صِبْيَانَكُمْ إِذَا كَانُوا بَنَى سَبْعِ سِنِينَ . (97)

ترجمه :

فرمود: ما - اهل بیت عصمت و طهارت - کودکان خود را از دوران پنج سالگی به انجام نماز دستور می دهیم ، ولی شما - دوستان و پیروان ما - فرزندان خود را از سنین هفت سالگی وادار به نماز نمائید.

26 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ حَمَلَ جَنَازَةً مِنْ أَرْبَعِ جَوَانِبِهَا، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً. (98)

ترجمه :

فرمود: هر کس جنازه ای را تشییع نماید و چهار جانب تابوت را بر شانه خود حمل کند، خداوند چهل گناه از گناهانش درآمی آمرزد.

27 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : خَفِ اللَّهَ تَعَالَى لِقُدْرَتِهِ عَلَيْكَ، وَ اسْتَحِ مِنْهُ لِقُرْبِهِ مِنْكَ. (99)

ترجمه :

فرمود: بترس از قدرت بی منتهای خداوند متعال که از - جهات مختلف - بر تو دارد، و از خداوند شرم و حیا کن - در انجام گناهان - به جهت آن که از هر چیزی به تو نزدیک تر است .

28 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَحَيْثُ مَا وَجَدَ أَعَادَ حَدُّكُمْ ضَالَّتَهُ فَلْيَأْخُذْهَا. (100)

ترجمه :

فرمود: دانش و حکمت ، گمشده - ارزشمندی است برای - موء من که هر کجا و نزد هر کس یافت شود باید آن را دریافت نماید.

29 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فِي الْمِلْحِ شِفَاءٌ مِنْ سَبْعِينَ دَاءً، ثُمَّ قَالَ: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْمِلْحِ مَا تَدَاوَوْا إِلَّا لِأَبَةٍ. (101)

ترجمه :

فرمود: نمک شفا بخش و درمان کننده هفتاد نوع مرض و درد خواهد بود و افزود چنانچه مردم خواص نمک می شناختند به چیزی غیر از نمک مداوا و درمان نمی کردند.

30 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ الْمُوءِ مِنْ إِذَا صَافَحَ الْمُوءِ مِنْ تَفَرَّقَا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ. (102)

ترجمه :

فرمود: همانا موء منی که با برادر موء منش دیدار و مصافحه نماید، گناهانشان ریخته می شود و بدون گناه از یکدیگر جدا خواهند شد.

31 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَثَلُ الْحَرِيصِ عَلَى الدُّنْيَا مَثَلُ ذَرَوْهَ الْقَرْزِ، كُلَّمَا ازْدَادَتْ عَلَى نَفْسِهَا لَفًا كَانَ أَبْعَدُ مِنَ الْخُرُوجِ حَتَّى تَمُوتَ غَمًّا. (103)

ترجمه :

فرمود: تمثیل افراد حریص به مال و زیورآلات دنیا همانند کرم ابریشمی است که هر چه اطراف خود بچرخد و بیشتر فعالیت کند و تارهای ابریشم را به دور خود بپیچد، خارج شدنش از بین آن تارها سخت تر گردد و چه بسا غیر ممکن می شود تا جائی که چاره ای جز مرگ نداشته باشد.

32 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ الْمَوْءُ مِنْ أَخِ الْمَوْءِ مِنْ لَا يَشْتِمُهُ، وَلَا يُحَرِّمُهُ، وَلَا يُسِيئُ بِهِ الظَّنَّ. (104)

ترجمه :

فرمود: موء من برادر موء من است ، باید او را دشنام ندهد، سرزنش و بدگوئی نکند، و او را از خوبیها محروم نگرداند، و به او بدگمان نباشد.

33 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ، التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ، وَالصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ، وَتَقْدِيرُ الْمَعِيشَةِ. (105)

ترجمه :

فرمود: تمام کمالات - معنوی و مادی انسان - در فقاقت و شناخت دقیق و صحیح مسائل دین و معارف الهی است ؛ و صبر و شکیبائی در مقابل ناملایمات ، و نیز زندگی را با تدبّر و مدیریت برنامه ریزی کردن می باشد.

34 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : صَلَٰهُ الْأَرْحَامِ تُزَكِّي الْأَعْمَالَ، وَتُنْمِي الْأَمْوَالَ، وَتَدْفَعُ الْبَلَوَى ، وَتُسِّرُ الْحِسَابَ، وَتُنْسِيءُ فِي الْأَجَلِ. (106)

ترجمه :

صله رحم نمودن (پنج فایده دارد): موجب تزکیه اعمال و عبادات می شود، سبب رشد و برکت در اموال می گردد، بلاها و گرفتاری ها را دفع و بر طرف می نماید، حساب (قبر و قیامت) را آسان می گرداند و مرگ و اجل (معلق) را تاخیر می اندازد.

35 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَضْلُ صَلَاةِ الْجَمَاعَةِ عَلَى صَلَاةِ الرَّجُلِ فَرْدًا خَمْسًا وَ عِشْرِينَ دَرَجَةً فِي الْجَنَّةِ. (107)

ترجمه :

فرمود: فضیلت و برتری نماز جماعت بر نماز فرادا و تنها، بیست و پنج درجه از مقامات بهشتی است .

36 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَاءِمَّا الْمُنْجِيَاتُ : فَخَوْفُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ، وَالْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ، وَكَلِمَةُ الْعَدْلِ فِي الرِّضَا وَالسَّخَطِ. (108)

ترجمه :

فرمود: از اسباب نجات ، ترس از خدا در خفاء و آشکارا است ، رعایت اقتصاد و صرفه جوئی در تمام حالات بی نیازی و نیازمندی ، نیز رعایت انصاف و گفتن سخن حق و عدالت در همه حالت های خوشی و ناراحتی .

37 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا تَنَالُ وَلَايَتُنَا إِلَّا لَا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ. (109)

ترجمه :

فرمود: ولایت و شفاعت ما شامل نمی شود مگر افرادی را که دارای عمل - صالح - و نیز پرهیز از گناه داشته باشند.

38 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ أَعْمَالَ الْعِبَادِ تُغَرِّضُ عَلَى نَبِيِّكُمْ كُلَّ عَشِيَّةٍ خَمِيسٍ، فَلْيَسْتَحِ أَعْدَاؤُكُمْ أَنْ يُغَرِّضَ عَلَى نَبِيِّهِ الْعَمَلَ الْقَبِيحَ. (110)

ترجمه :

فرمود: همانا تمام کارها و حرکات بندگان در هر شب جمعه بر پیغمبر اسلام عرضه می گردد، پس حیاء کنید از این که عمل زشت شما را نزد پیغمبرتان ارائه دهند.

39 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ، وَلَا يَنْقُصُ أُولَئِكَ مِنْ أَجُورِهِمْ. (111)

ترجمه :

فرمود: هر کس راه هدایت و سعادت را بگشاید و یا به دیگران تعلیم دهد، اجر و پاداش او همانند کسی است که به آن کار خیر عمل کرده باشد بدون آن که از پاداش عمل کنندگان کسر شود.

40 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَرْبَعٌ مِنْ كُنُوزِ الْبِرِّ : كِتْمَانُ الْحَاجَةِ ، وَ كِتْمَانُ الصَّدَقَةِ ، وَ كِتْمَانُ الْوَجَعِ ، وَ كِتْمَانُ الْمُصِيبَةِ . (112)

ترجمه :

فرمود: چهار حالت از کنزهای نیک و پسندیده است : پوشاندن نیاز و حاجت خود را از دیگران ، دادن صدقه و کمک به افراد به طور مخفیانه و محرمانه ، دردها و مشکلات و ناراحتی ها را تحمل کردن و هنگام مصیبت و حوادث ، جزع و داد و فریاد نکردن
پاورقی‌ها:

73- اصول کافی : ج 2، ص 103، ح 11، وسائل الشیعه : ج 16، ص 183، ح 1.

74- کتاب الزهد: ص 1، ح 9.

75- إثبات الهداء : ج 3، ص 467.

76- اصول کافی : ج 1، ص 179، ح 12.

77- بحارالانوار: ج 1، ص 137، ح 31.

78- محاسن برقی : ج 1، ص 228.

79- اصول کافی : ج 1، ص 42، ح 3، و مستدرک الوسائل : ج 17، ص 244.

80- وسائل الشیعه : ج 4، ص 27، ح 4424.

81- وسائل الشیعه : ج 4، ص 23، ح 4413.

- 82- وسائل الشیعة : ج 1، ص 18، ح 10.
- 83- اءمالی شیخ طوسی : ج 1، ص 175.
- 84- مستدرک الوسائل : ج 6، ص 64، ح 15.
- 85- وسائل الشیعة : ج 17، ص 21، ح 5.
- 86- وسائل الشیعه : ج 21، ص 490، ح 3.
- 87- مستدرک الوسائل : ج 3، ص 385.
- 88- تنبيه الخواطر، معروف به مجموعه ورام : ص 523، بحارالا نوار: ج 67، ص 210، ح 12، به نقل از کافی .
- 89- تنبيه الخواطر، معروف به مجموعه ورام : ص 427، بحارالا نوار: ج 70، ص 111، ح 14 .
- 90- عدّة الداعی : ص 99، س 15.
- 91- مستدرک الوسائل : ج 12، ص 402، ح 6.
- 92- الجواهرالسنیة : ص 28، بحارالا نوار: ج 12، ص 386، ح 12، به نقل از کافی .
- 93- محاسن برقی : ص 393، ح 4.
- 94- بحارالانوار: ج 7، ص 303، ح 61.
- 95- وسائل الشیعة : ج 5، ص 322.
- 96- تنبيه الخواطر، معروف به مجموعه ورام : ص 528.
- 97- وسائل الشیعه : ج 4، ص 31، ح 4434.
- 98- وسائل الشیعة : ج 3، ص 3، ح 153.
- 99- بحارالا نوار: ج 68 ص 336، ح 22.
- 100- تنبيه الخواطر، معروف به مجموعه ورام : ص 468.

- 101- تنبيه الخواطر، معروف به مجموعه ورام : ص 468.
- 102- خصال صدوق : ج 1، ص 13.
- 103- وسائل الشیعة : ج 11، ص 318.
- 104- تحف العقول : ص 221، بحارالانوار: ج 78، ص 176، ح 5.
- 105- تحف العقول : ص 213، بحارالانوار: ج 78، ص 172، ح 5.
- 106- تحف العقول : ص 218، بحارالانوار: ج 74، ص 111، ح 71.
- 107- وسائل الشیعة : ج 17، ص 37.
- 108- وسائل الشیعة : ج 11، ص 174، ح 12.
- 109- وسائل الشیعه : ج 11، ص 196.
- 110- وسائل الشیعة : ج 11، ص 391.
- 111- وسائل الشیعة : ج 1، ص 436.
- 112- تحف العقول : ص 215.

زندگینامه
چهارده معصوم علیهم السلام

ذکر مصیبت شهادت امام محمد باقر علیه السلام

امام علیه السلام در ایّام شهادتش ، پسرش جعفر را خواست و فرمود :
عده‌ای از اهل مدینه را حاضر کن !
وقتی آن‌ها حاضر شدند ، امام علیه السلام در حضور آن‌ها فرمود : ای
جعفر ! چون از دنیا رفتم ، مرا غسل بده و در سه پارچه که یکی عباء
حبره بود که امام علیه السلام با آن نماز جمعه را می‌خواند و دیگری
پیراهنی بود که آن را می‌پوشید و پارچه دیگری کفن کن !
بر سرم عمامه ببند و عمامه را از پارچه‌های کفن ، حساب ننما !
قبر مرا چهار انگشت از زمین بالاتر قرار بده و آب بر قبرم بریز !
سپس امام علیه السلام حاضرین را گواه گرفت .
شاهدین که رفتند ، امام صادق علیه السلام به پدرش گفت : ای پدر
بزرگوار ! آنچه دستور دادی انجام می‌دهم و نیازی به گواه نبود !
امام پنجم علیه السلام فرمود : برای این گواه گرفتم که بدانند تو وصی
من هستی و در امامت با تو منازعه ننمایند !
امام صادق علیه السلام عرض کرد : ای پدر بزرگوار ! من امروز شما را از
دیگر روزها سالم‌تر می‌بینم و مریضی در شما مشاهده نمی‌کنم ؟
امام پنجم علیه السلام فرمود : ای فرزند ! مگر نشنیدی که پدرم امام
سجاد علیه السلام از پشت دیوار مرا صدا کرد و فرمود : ای محمد بیا و
عجله کن که ما در انتظار تو هستیم .
از جمله وصیت‌های امام پنجم علیه السلام به فرزندش این بود که : از

طرف من مبلغی به اشخاصی بده تا به مدت ده سال ، همه ساله در منی و در موسم حج ، برای من عزاداری کنند و بر مظلومیت من گریه نمایند⁽¹⁾

.

(1) منتهی الامال : ج 2 .

تولد امام جعفر صادق علیه السلام

تولد این امام در روز دوشنبه هفدهم ربیع الاولی سال هشتاد و سه هجری در مدینه واقع شد. مادرش اُم فروه و پدرش امام باقر علیه السلام بوده است. نام مبارکش، جعفر و القابش، صادق، صابر، فاضل و طاهر بوده و کنیه اش ابو عبدالله است. در سن سی و دو سالگی به مقام امامت رسید، و سی و سه سال مقام امامت را به عهده داشت. عاقبت در سن شصت و پنج سالگی به دست منصور دوانقی به شهادت رسید. مرقد شریفش در قبرستان بقیع است. مذهب شیعیان و مذهب اهل بیت علیهم السلام به نام جعفری مزین شده است، زیرا آن حضرت از فرصت ها استفاده کرد، و علم اهل بیت علیهم السلام را که از زمان رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، مورد بی مهری و انزوا قرار گرفته بود، منتشر کرد و شاگردان زیادی تربیت نمود و در محضرش چهار هزار نفر حاضر می شدند.

عبادت و مکارم اخلاق امام صادق علیه السلام

مالک بن انس گفت :

حضرت از بزرگان عابد و از عظیم‌ترین زاهدان بود .

ابان بن تغلب گوید :

خدمت امام علیه‌السلام در حالی که مشغول نماز بود ، رسیدم . ذکرهای رکوع و سجده او را شمردم ، از شصت بار بیشتر بود .⁽¹⁾

■
امام صادق (علیه السلام) در نماز بیهوش شد
سید بن طاووس با نقل يك روایت می‌فرماید :
مولایمان امام جعفر صادق (ع) در حال
قرائت در نماز دچار حالت بی‌هوشی شد ،
وقتی به هوش آمد ، از او پرسیدند : چه چیز
باعث شد که حال شما به این حالت منتهی
شود . حضرت فرمود : پیوسته آیات قرآن را
تکرار می‌نمودم ، تا این که به حالتی
رسیدم که گویی شفاها آن را از کسی که
نازل فرمود به مکاشفه و عیاناشنیدم ، لذا
قوه بشری تاب مکاشفه جلال الهی را
نیامورد^{۱۶۵}

¹⁶⁵ کتاب گنجینه نور پرسش های مردم و پاسخ های امام صادق علیه السلام نوشته آقای احمد قاضی

راوی می گوید امام باقر علیه السلام مستقیم می گفت قال رسول الله. امام صادق علیه السلام فرمود قال الله...

*بخاطر جعفر کذاب، به امام ششم، امام جعفر صادق می گویند.

*امامان در عبودیت انقدر خالص بودند که اگر بجای حضرت ادم علیه السلام، یکی از امامان در بهشت بودند هرگز از میوه ممنوعه نمی خوردند. هرآنچه خدا در قرآن به ان فرمان داده در بالاترین حدان در امامان بوده است

*امام صادق علیه السلام عمر خود را در مبارزه با طاغوتها از هشام بن عبدالملک گرفته تا منصور داونقی گذاراند برای همین مرتب با ازار و اذیت و در اخر به شهادت رسیدن مواجه شدند. والا اگر امام فقط به تدریس و عبادت و امثال ان می پرداخت که طاغوتها کاری با انها نداشتند مانند زمان ما که استکبار جهانی باکشورهای چون مالزی و اندونزی کاری ندارد چون اسلام انها هیچ خطری برای منافع کفر جهانی ندارد!

*امام مخالف صد در صد طاغوتها بودند و به هیچ وجه با آنها کنار نیامدند. و در حقیقت مجاهدت امام صادق علیه السلام کمتر از قیام حسینی نیست. فقط نوع مبارزه فرق می کند. اینجا شمشیر بود و اینجا قلم.

امام هرگونه کمک به دستگاه طاغوت را حرام و ممنوع می دانستند و چند مورد بوده که افراد دولتی می آمدند و امام آنها را تشویق به بیرون آمدن از دستگاه خلافت می کردند.

*دشمن نشست نگاه کند تا شیعه پیشرفت نماید بلکه تا می توانست این شاگردهای امام صادق را نابود می کرد. در تاریخ می خوانیم دسته جمعی مثلاً پنجاه طلبه را در زیرزمینی که شب را از روز تمیز نمی دادند، زندانی می کرد و آنها از گرسنگی و شکنجه می مردند و آنها را دفن نمی کردند و در مقابل دیگران می گندیدند و بالاخره بعد آن زیرزمین را روی آن پنجاه نفر خراب می کردند.

*یکی از شاگردان امام صادق «سلام الله علیه» ابن ابی عمیر است و تاجر بوده و هم شاگرد امام صادق «سلام الله علیه» بوده و روایت یاد می گرفته و پخش می کرده و هم تاجر بوده، اما به جرم تشیع او را گرفتند و به هفت سال زندان و ۲۱ هزار تازیانه محکوم کردند و تمام اموالش را نیز مصادره کردند. در وقتی که از زندان

بیرون آمد، به نان شب احتیاج داشت. اما همین ابن ابی عمیر با این زحمت‌ها و مشقّت‌ها توانست فرهنگ تشیع را به ما بدهد

*زراره تاجر است و در کوفه است. شش ماه تجارت می‌کرد و یک خرج و مخارجی برای خود و زن و بچه جمع می‌کرد و بعد به عنوان اینکه می‌خواهم عمره یا حج به جا آورم، به مکه می‌آمد و عمره یا حج را به جا می‌آورد و بعد به عنوان اینکه می‌خواهم زیارت قبر رسول‌الله کنم به مدینه می‌آمد، اما همه اینها مقدمه بود برای اینکه خدمت امام صادق «سلام‌الله‌علیه» برسد، اما نمی‌شد. امام صادق «سلام‌الله‌علیه» در مضیقه بودند. گاهی راحت بودند و گاهی در مضیقه بودند و گاهی نیمه مضیقه بودند. لذا نصف شب خدمت امام صادق «سلام‌الله‌علیه» می‌آمد. در آن شش ماه اول یک کتاب سؤال جمع کرده بود و از امام صادق «سلام‌الله‌علیه» سؤال می‌کرد و آقا جواب می‌داد و او پای سوالش جواب را می‌نوشت و یک کتاب می‌شد. دوباره برمی‌گشت و شش ماه تجارت می‌کرد و در آن شش ماه جمع روایات اهل بیت می‌کرد و سؤال جمع می‌کرد برای اینکه جواب بشنود.

*جابر بن حیان از افراد عجیب روزگار خود و از نوابغ جهان اسلام است. او در تمام علوم و فنون مخصوصا در علم شیمی تألیفات زیادی دارد، و در رساله‌های

خود همه جا نقل می کند که جعفر بن محمد صادق (ع) به من چنین گفت یا تعلیم داد یا حدیث گفت. بسیاری از شمیمدانان او را "پدر علم شیمی" خوانده اند. وی چند فلز و شبه فلز را در زمان خود کشف کرد. در دوران "رنسانس اروپا" در حدود 300 رساله از جابر به زبان آلمانی چاپ و ترجمه شده که در کتابخانه های برلین و پاریس موجود است

*در دوران امام جعفر صادق علیه السلام، وضع به حدی خفقان آور و خطرناک بود که بعضی از یاران نزدیک امام (ع) را شکنجه و مرگ تهدید می کرد، چنانکه نخبه هایشان جزو لیست سیاه بنی عباس بودند. "جابر جُعی" یکی از یاران ویژه امام است که از طرف آن حضرت برای انجام دادن امری به سوی کوفه می رفت. در بین راه پیک سریع امام به او رسید و گفت: "امام (ع) می فرماید خودت را به دیوانگی بزن". همین کار او را از مرگ نجات داد و حاکم کوفه که فرمان محرمانه ترور جابر را از طرف خلیفه داشت، به خاطر دیوانگی او از قتلش منصرف شد. جابر جُعی که از اصحاب نزدیک امام باقر (ع) نیز بود، می گوید: "امام باقر (ع) هفتاد هزار حدیث به من آموخت" او روزی به حضرت عرض کرد مطالبی از اسرار به من گفته ای که سینه ام تاب تحمل آن را ندارد و محرمی ندارم تا آنرا به او بگویم، نزدیک است دیوانه شوم. امام فرمود:

" به کوه و صحرا برو و چاهی بکن و سر در دهانه چاه بگذار و در خلوت چاه
" حرف هایت را بزن

*امام صادق علیه السلام فرمودند: «علیکم بالدرايه لا بالروايه» (مجلسی، جلد 2،
ص 182) یا «علینا القاء الاصول و علیکم بالتفریح... انتم افقه الناس اذا عرفتم
معانی کلامنا» (الحرالعاملی، جلد 18، ص 51 و 84). پیام این روایات این است
که عالم شیعی فراتر از تاریخ باید با رعایت اندیشه های عقلانی حاکم بر مسئله
موردنظر چون اعتدال، رعایت مصالح و مفاسد، مقرون با علت و حکمت و عجین
سازی با استقامت و عزت، و نهی از افراط و تفریط، تسلب و جمود و تأکید بر
امر بین الامرین، به پاسخ گویی، تولید فکر بر مبنای صحیح و مقابله با افکار و
اندیشه های منحرف پردازد

به رغم صف آرای افکار و اندیشه های انحرافی چون مرجئه، جبریه، 17-
صوفیه و معتزله، مکتب تشیع در این زمان با هدایت امام جعفر صادق علیه السلام
گسترش یافت

*شیوه آموزشی امام صادق (ع)، شیوه آموزشی - پژوهشی و تحقیقی بود. امام در
حین اینکه شاگردانی را از نظر آموزشی تعلیم می دادند، آن ها را نیز هم زمان

محقق و پژوهشگر تربیت می کردند و سوالاتی که از امام می شد، امام آنها را به شاگردانشان ارجاع می دادند و شاگردان ایشان کتاب های متعددی می نوشتند و امام کتاب هایشان را اصلاح می کردند و بدین وسیله پاسخ سوال کنندگان را می دادند و در بعضی از مناظرات خودشان مستقیم شرکت نمی کردند و شاگردانشان را می فرستادند. لذا تعداد زیادی از شاگردان و یاران امام در تاریخ به متکلم مشهور شدند، مانند هشام بن حکم و مفضل بن عمر و.... که جمع آنها را متکلمین می گویند.

*امام صادق ع به یکی از اصحاب خود بنام ابن ابی یعفور فرمود: کونوا دعاه للناس بالخير بغیر السنتکم لیروا منکم الاجتهاد و الصدق و الورع. مردم را به غیر زبان خود به راه خیر بخوانید، تا مردم تلاش و راستی و تقوا را در شما ببینند.

*چون عبدالله بن سنان از مردی یاد کرد که در وضو و نمازش گرفتار و سواس است و ادعا کرد که او مردی عاقل است. حضرت فرمودند: چه عقلی دارد که فرمانبری شیطان میکند؟ (راوی میگوید) عرض کردم: چگونه فرمانبری شیطان میکند؟ حضرت فرمودند: از او پرس و سوسهای که به وی دست میدهد از چیست؟ قطعاً به تو خواهد گفت: کار شیطان است.

*حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در پاسخ به ابوبصیر از آیه (خود و خانواده خود را از آتش نگه دارید)، (قوا انفسکم و اهلیکم نارا) (تحریم / ۶) که پرسید چگونه خانواده را باید از آتش نگه داشت فرمودند:

آنها را به آنچه خدا فرمان داده است فرمان میدهی و از آنچه خدا منعشان فرموده است منع میکنی، اگر از تو اطاعت کردند آنان را از آتش حفظ کرده ای و اگر نافرمانیت کردند، تو وظیفه ات را انجام داده ای.

و نیز حضرت فرمودند: چون آیه (خود و خانواده خود را از آتش نگه دارید) نازل شد، مردی از مسلمانان نشست و شروع به گریستن کرد و گفت: من خودم را نمیتوانم حفظ کنم؛ حالا مسئولیت خانواده ام هم به عهده من گذاشته شد.

رسول خدا (ص) به او فرمودند: کافی است که آنچه به خودت فرمان میدهی به آنان نیز فرمان دهی و از آنچه که خودت را از آنها منع میکنی آنان را نیز منع کنی.^{۱۶۶}

*حضرت صادق علیه السلام فرمود:

در دنیا چیزی بهتر از همسرشایسته وجود ندارد. زنیکه شوهرش از دیدار او « مسرور و شاد گردد. (بحار ج 103 ص 217

*50 سال قبل از ولادت فاطمه معصومه سلام الله علیها، عده ای از مردم ری محضر امام جعفر صادق علیه السلام رسیدند. امام به آنها فرمود مرحبا به مردم قم! گفتند ما از ری آمده ایم! فرمود مرحبا به مردم قم! آگاه باشید خداوند حرمی دارد و آن مکه است. آگاه باشید رسول خدا حرمی دارد و آن مدینه است. آگاه باشید امیر مؤمنان حرمی دارد و آن کوفه است و آگاه باشید حرم من و فرزندانم قم است. دختری بنام فاطمه از پسر موسی بدنیا می آید که در قم دفن می شود. به شفاعت او همه شیعیان به بهشت می روند.^{۱۶۷}

*عفان می گوید: امام صادق - علیه السلام - به من فرمود: آیا می دانی علت نامیده شدن این شهر به قم چیست؟ گفتم: خدا و رسولش و شما داناترید. امام فرمود: این شهر قم نامگذاری شد چون مردمش با قائم آل محمد - علیه السلام - اجتماع و با او قیام و برای او استقامت می کنند و یاریش می نمایند.

عن عفان البصري عن ابي عبد الله - عليه السلام - قال: قال لي: اتدري لمي سمي قم؟ قلت: الله و راسله و انت اعلم. قال: انما سمي قم لان اهله يجتمعون مع قائم آل محمد - عليه السلام - و يقومون معه و يستقيمون عليه و ينصرونه.

بحار الأنوار، جلد 57، صفحه 216

عبدالله بن سنان می گوید : به امام صادق علیه السلام عرض کردم : پسر عمویی دارم که هرچه با او می پیوندم ، او از من می بُرد ! لذا من تصمیم گرفته ام که اگر از من بُرید من هم از او بُرم . به من اجازه می فرمائید که من هم با او قطع رابطه

(1) ستارگان درخشان

کنم ؟ فرمود : اگر با او ارتباط داشته باشی ، و او از تو بُرد ، خدای عزوجل شما را با هم می پیوندد . و اگر تو از او بُری ، و او هم از تو بُرد ، خدا از هر دوی شما بُرد⁽²⁾ .

شخصی به امام صادق علیه السلام گفت : همسایه ای دارم که اهل غنا است . وقتی من برای قضاء حاجت به دستشویی می روم ، برای شنیدن از صداهای غنای همسایه ، بیشتر می مانم ! آیا این اشکال دارد ؟

امام علیه السلام فرمود : نباید بیشتر بمانی ، که خدا فرموده است : ان السمع والبصر والفؤاد اولئک کان عنه مسئولا ، همانا گوش و چشم و دل مورد سوءال واقع می شوند⁽³⁾ .

او گفت: گویا تاکنون این آیه را نشنیده بودم و انشاء الله توبه می کنم!

امام علیه السلام فرمود: حال بلند شو و نماز بخوان، که گناهت بزرگ است و اگر در چنین حالی اجلت رسیده بود، خیلی برایت بد بود.⁽⁴⁾

علم امام صادق علیه السلام

محقق حلی در کتاب معتبر نوشته است که:

از امام صادق علیه السلام در زمینه علوم آن قدر منتشر شده است که عقل ها به حیرت افتد. فقط یک نفر راوی از حضرت، سی هزار روایت از امام علیه السلام نقل کرده است. همچنان

(2) بحار الانوار: ج 74.

(3) اسراء (17): 36.

(4) ستارگان درخشان

که خود امام علیه السلام فرمود: ابان بن تغلب از من سی هزار حدیث نقل کرده است.

مکارم اخلاق

معلی بن خنیس می گوید:

دیدم که امام صادق علیه السلام با کیسه ای بر دوش به جائی می رود. اجازه گرفتم که ایشان را همراهی کنم. با حضرت به محله فقراء رفتیم و امام علیه السلام بر

بالای سر آنان که همگی در خواب بودند ، مقداری غذا می گذاشت . من پرسیدم که اینها شیعه هستند ؟ امام علیه السلام فرمود : اگر شیعه بودند که ما هر چه داشتیم حتی نمکمان را با آنها نصف می نمودیم⁽¹⁾ .
ابوجعفر خثعمی گوید :

امام صادق علیه السلام کیسه ای پول به من داد و فرمود :
این را به فلان سید بده ، ولی نگو چه کسی آن را داده است .
من هم آن را به شخصی که امام علیه السلام معرفی کرده بود دادم . او گفت : خدا جزای خیر به این کسی که همیشه به من کمک کند ، بدهد ؛ ولی جعفر بن محمد حتی یک درهم هم به من کمک نمی کند!⁽²⁾ !
امام ششم علیه السلام : عده ای به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند : ما عازم مسافرت به شام هستیم . به ما سخنی بیاموز ! حضرت فرمود : شب هنگام ، هر کجا برای استراحت توقف نمودید ، وقتی به بستر رفتید ، قبل از خواب ، تسبیح فاطمه علیها السلام و آیه الكرسی را بخوانید که شما را از هر چیزی حفظ می کند .

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 244 .

(2) منتهی الامال : ج 2 ، ص 244 .

آنها رفتند و هنگام خواب دستور حضرت را به کار بستند . در آن حوالی راهزنانی بودند که این عده را زیر نظر گرفته و منتظر بودند که شب بشود و به

اینها دستبرد بزنند . وقتی شب شد یکی از راهزنان برای آگاهی از موقعیت مسافرین ، به محل استراحت آنان آمد ، ولی غیر از دیوار بلندی که دور تا دور آن محل را فرا گرفته بود ، چیزی ندید ! برگشت و این قضیه را به راهزنان خبر داد . راهزنان سخن او را قبول نکرده و گفتند : تو آدم ضعیفی هستی ، و از ترس این حرف را می زنی ! اما وقتی خود به محل آمدند و آن دیوار بلند را دیدند ، به ناچار برگشتند .

فردا صبح باز به آن محل رفتند و از دیوار خبری نبود و مسافرین آنجا بودند . راهزنان از مسافرین پرسیدند : شما دیشب کجا بودید ؟ گفتند : همین جا ! راهزنان گفتند : دیشب ما آمدیم ، ولی جز دیوار بلندی چیزی ندیدیم ! قصه شما چیست ؟ آنان گفتند : پیامبر صلی الله علیه و آله به ما سفارش کرده است که شب قبل از خواب ، تسبیح فاطمه علیها السلام و آیه الكرسي را بخوانیم ، و ما هم همین کار را کردیم . راهزنان گفتند : شما آزادید ! و به هر کجا که می خواهید بروید که به خدا سوگند ! ما هرگز شما را تعقیب نمی کنیم ، و بدانید که تا زمانی که به دستور پیامبرتان عمل می کنید ، هیچ راهزنی نمی تواند به شما آسیب برساند !⁽¹⁾

مهمانی دادن امام

عده ای مهمان امام صادق علیه السلام شدند . حضرت از آنها خوب پذیرائی نمود و موقعی که می خواستند بروند ، امام علیه السلام برای آنها توشه سفر تهیه دید . ولی وقت خارج شدن آنها ، به غلامانش فرمود : موقع رفتن در بردن بارهایشان کمک نکنید ! آنها در هنگام خدا حافظی به امام علیه السلام گفتند : یابن رسول

الله! تو خوب از ما پذیرائی نمودی و اموالی به ما بخشیدی! ولی چرا به غلامانت دستور دادی که در بردن بارها ما را کمک نکنند؟ امام علیه السلام فرمود: ما خاندانی هستیم که به رفتن مهمان کمک نمی کنیم.⁽²⁾

(1) مکارم الاخلاق

(2) ستارگان درخشان

جسارت یکی از اصحاب به مادر
ابامهزم گوید:

شبى از خدمت امام صادق علیه السلام مرخص شدم و به همراه مادرم به خانه ام در مدینه مى رفتیم. در بین راه با مادرم مشاجره کردم و من به او تندی نمودم! روز بعد وقتى خدمت امام علیه السلام رفتم، امام علیه السلام فرمود: ای ابا مهزم! بین تو و مادرت چه پیش آمد؟ آیا شب گذشته به او تندی نمودی؟ آیا نمى دانی که شکمش محل سکونت تو و دامنش محل استراحت تو و سینه اش ظرف نوشیدنى تو بوده است؟
گفتم: آری!
فرمود: هیچگاه بر او تندی نکن!⁽¹⁾

شخصى خدمت امام ششم علیه السلام آمد و از درد و زخم معده شکوه کرد. امام علیه السلام فرمود: صبحانه و شام بخور! ولی در بین این دو چیزى نخور! که

خدا در توصیف غذا خوردن اهل بهشت می فرماید : « لَّهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا »⁽²⁾
یعنی : « صبح و شام به رزق الهی مشغولند » .

فرزندان

1 - امام موسی کاظم علیه السلام

2 - اسماعیل که در زمان امام صادق علیه السلام رحلت کرد ولی بعد از مرگش عده ای معتقد شدند که او نمرده و او همان امام عصر علیه السلام باشد . و فرقه اسماعیلیه را تشکیل دادند .

3 - عبدالله افطح که ادعای امامت می کرد و می گفت بعد از امام صادق علیه السلام او امام است . روزی امام کاظم علیه السلام او را دعوت کرد و دستور داد تنور را روشن کردند . آنگاه وارد تنور شد . و از همانجا با مردم حرف می زد . سپس بیرون آمد و به عبدالله فرمود : اگر گمان می کنی تو امام هستی ، وارد تنور شو ! اما عبدالله با عصبانیت از خانه حضرت خارج شد و امام علیه السلام فرمود : « عبدالله اراد ان لا يعبدالله ! » عبدالله می خواهد خدا عبادت نشود .

4 - اسحاق شوهر سیده نفیسه که قبر این بانو در مصر به عنوان زیارتگاه است .

5 - محمد معروف به محمد دیباج

6 - عباس

7 - علی که مرقدش در قم است و از فقهاء بزرگ می باشد .

8 - اسماء

9 - فاطمه

10 - ام فروه

اصحاب

1 - زرارۀ بن اعین که ابتدا مسیحی بود و سپس مسلمان شد و در مکتب امام

- صادق علیه السلام از بزرگان فقهاء می باشد .
- 2- برید عجلی
- 3- محمد بن مسلم که او هم از بزرگان فقیه است .
- 4- لیث بن بختری
- 5- ابابصیر که بسیار از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده است .
- 6- صفوان بن مهران
- 7- موءمن الطاق که دشمنان به او شیطان می گفتند .
- 8- هشام بن حکم که هنوز مو بر صورتش نروئیده بود ولی در مباحثات عقیدتی بسیار ماهر بود و امام علیه السلام به او احترام ویژه ای می گذاشت .
- 9- هشام بن سالم
- 10- ابو حمزه ثمالی که وقتی شنید امام صادق علیه السلام رحلت کرده است ، فریادی کشید و بیهوش شد .
- 11- معاویه بن عمار
- 12- عبدالله بن یعفور
- 13- ابو جعفر احول
- 14- جابر بن یزید جعفی که هفتاد هزار روایت در سینه داشت .
- 15- مفضل بن عمرو
- 16- مفضل بن قیس
- 17- عبدالله بن عجلان
- 18- ابراهیم بن مهزم
- 19- ابوبکر حضرمی

20- ابان بن تغلب

21- حمران بن اعین و ..

ضمنا ابوحنیفه رئیس حنفی ها و شافعی و مالک روءسای شافعی ها و مالکی ها در نزد آن حضرت درس خوانده اند .

عده ای از شیعیان نزد امام صادق علیه السلام بودند که امام سه بار سوگند خورد: بخدای کعبه سوگند! و فرمود: اگر بین موسی علیه السلام و خضر علیه السلام بودم، به آنها می گفتم که من از آنها عالمترم . و به آنها مطالبی را که نمی دانستند، می گفتم . زیرا به موسی علیه السلام و خضر علیه السلام ، علم گذشته داده شد . ولی علم آینده تا قیامت را نمی دانستند . ولی ما این علم را از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث برده ایم .⁽³⁾

عبادت امام صادق ع

یونس بن ظبیان می گوید:

باعده زیادی در خدمت امام صادق (ع) بودیم که شخصی سؤال کرد: یا بن رسول الله! پرندگانیکه در قرآن آمده، در آن جائیکه خطاب به ابراهیم (ع) فرموده است: «خُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلٰی كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ

جزءاً یعنی: چهارپرنده را ذبح کرده و گوشتشان را باهم مخلوط کرده و هر قسمتی را بر سر کوهی بگذار!

آیا از یک نوع بودند یا باهم فرق داشتند؟

امام فرمود: می خواهید مثل آن معجزه را بشما نشان بدهم؟ همه گفتیم: آری!
 امام دستور داد که طاوس و باز و کبوتر و کلاغی را آوردند و آنها را ذبح کردند و باهم مخلوط کرده، در چهار طرف اطاق گذاشتند. سپس امام ابتدا طاوس را صدا زدند! ناگاه اجزایش از چهار گوشه جدا شده و بهم پیوستند و زنده شد. سپس کلاغ و دوتای دیگر را زنده کرد. «حدیقه الشیعه»

علم فراوان امام صادق علیه السلام

عبد الله دیصانی که به خدا اعتقاد نداشت به خانه‌ی امام صادق علیه السلام رفت، اجازه خواست و داخل شد و نشست و عرض کرد: ای جعفر بن محمد! مرا به معبودم دلالت کن.
 امام فرمود: نامت چیست؟
 دیصانی هیچ نگفت و برخاست و بیرون آمد! دوستانش چون از جریان آگاه شدند

گفتند: چرا نام خود را نگفتی؟
گفت: اگر می گفتم نامم «عبد الله» است بی تردید می گفت این کیست که تو عبد و بنده ی اوئی؟

گفتند: باز گرد و از او بخواه ترا به خدا دلالت کند و از نامت سؤال نکند.
دیصانی باز گشت و به امام عرض کرد: مرا به معبودم دلالت کن و از نامم نیز نپرس!

امام فرمود: بنشین!

فرزند کوچک امام تخم مرغی در دست داشت و با آن بازی می کرد، امام تخم مرغ را از او گرفت، و فرمود: ای دیصانی! این حصاری سربسته است که پوستی محکم دارد، و در زیر پوست محکم باز پوسته ای نازک است، و درون پوسته ی نازک، طلائی محلول و نقره ای مذاب است که هیچیک با دیگری مخلوط نمی شود، و بر همین حالت باقی است نه چیزی که سلامت بخش است از درونش بیرون می آید که خبر از سلامتش بدهد و نه چیزی که فاسد کننده ی آن باشد به درونش راه دارد که ما را از فساد درونش آگاه سازد، هیچ معلوم نیست برای آفرینش جنس نر یا ماده است، و در این حالت شکافته می شود و رنگ های طاوسی از آن بیرون می آید، آیا برای آن (با این همه شگفتی) هیچ مدبر و خالق قائل نیستی؟

دیصانی به فکر فرو رفت و مدتی ساکت ماند، و سر انجام سر برداشت و گفت: گواهی می دهم که خدائی جز الله نیست که یکتاست و شریکی ندارد، و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده ی اوست، و گواهی می دهم که شما امام و حجت بر خلائق هستید، و من از گذشته ی خویش پشیمان و تائبم.⁽⁴⁹⁾ اصول کافی ج 1 ص 79 حدیث 4 از کتاب توحید

این را به فلان سید بده ولی نگو چه کسی آن را داده است .

ابوجعفر خثعمی گوید:

امام صادق علیه السلام کیسه‌ای پول بمن داد و فرمود:
این را به فلان سید بده ولی نگو چه کسی آن را داده است .
منهم آن را به شخصیکه امام معرفی کرده بود دادم . او گفت: خدا جزای خیر به
این کسیکه همیشه بمن کمک کند، بدهد ولی جعفر بن محمد حتی یک درهم
هم بمن کمک نمی کند!⁽¹⁾

1 . جایگاه اهل بیت علیهم السلام در جهان هستی .

2 . منتهی الامال، ج 2.

3 . منتهی الامال، ج 2، ص 244.

زندگینامه
چهارده معصوم علیهم السلام

معجزات امام صادق علیه السلام

1 - نفرین امام

داود بن علی یکی از یاران امام صادق علیه السلام را به نام معلی بن خُنیس دستگیر و مال او را غارت کرده و او را به شهادت رساند . چون این خبر به امام علیه السلام رسید به داود فرمود : « شیعه مرا به ستم کشتی و از نفرین من نترسیدی ؟ » داود گفت : « مرا از نفرین خود می ترسانی ؟ من باکی ندارم » و از روی مسخره خنده ای کرد .

امام علیه السلام به خانه برگشت و به نماز و دعای خود مشغول شد و موقع سحر دست به دعا برداشت و فرمود : « خدایا ! انتقام مرا از این یاغی بگیر » ساعتی نگذشت که صدای نوحه و زاری و گریه از خانه داود بلند شد و داود به جهنم واصل گردید⁽¹⁾ .

2 - بیش از سه روز زنده نخواهی ماند

حسین بن العلاء می گوید : « نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی با یکی از غلامان خود خدمت حضرت آمد و از بد خلقی همسرش شکایت کرد » . امام علیه السلام فرمود : « او را نزد من بیاور » چون آن زن آمد ، امام علیه السلام به او فرمود : « عیب شوهرت چیست ؟ » زن شروع به بد گفتن شوهر و نفرین کردن به او نمود . امام علیه السلام فرمود : « اگر بر این حال باشی بیش از سه روز زنده نخواهی ماند » زن گفت : « ترسی ندارم ، چون نمی خواهم او را هرگز ببینم » امام علیه السلام به شوهر زن فرمود : « دست زنت را بگیر

(1) حدیقه الشیعه .

که بین تو و او سه روز بیشتر فاصله نیست . چون روز سوم شد ، مرد خدمت حضرت آمد و خبر مردن همسرش را داد !

راوی می گوید : « از امام علیه السلام سؤال کردم این زن چه عیبی داشت ؟ » فرمود : « زنی بود که از حق خود تجاوز کرده بود و خداوند عمر او را قطع کرد و شوهرش را از دست او راحت نمود » ⁽¹⁾ .

3- ورود با حالت جنابت ممنوع

ابوبصیر می گوید : با رفقایم به مدینه رفتیم و من جنب شده بودم و چون دیدم که رفقایم می خواهند به خدمت امام صادق علیه السلام مشرف شوند ، بر من سخت بود که آنها حضرت را قبل از من زیارت کنند . لذا من هم به خدمت حضرت رفتم . وقتی خدمت حضرت وارد شدم ، به من فرمود : « ای ابابصیر ! آیا نمی دانی که به خانه انبیاء و اولیاء نباید با حالت جنابت رفت ؟ » من شرمند شدم و گفتم : « ترسیدم که یارانم قبل از من خدمت شما مشرف شوند و توبه می کنم که دیگر این عمل را انجام ندهم » ⁽²⁾ .

4- به زودی کسالت برطرف می شود

عمر بن یزید می گوید : « در حالی که امام صادق علیه السلام دچار کسالت بودند ، به خدمت آن حضرت رفتم . در آن حال حضرت پشت به من و رو به دیوار کرده بود و من با خود گفتم : نمی دانم که آیا حضرت از این مریضی شفا می یابد و من باید از حضرت راجع به امام بعد از او سؤال کنم . من در این فکر بودم که امام علیه السلام صورت خود را به طرف من نمودند و فرمودند : « آن طور که خیال می کنی که شاید من از این مرض بلند نشوم نیست و

به زودی کسالت من برطرف می شود»⁽³⁾.

-
- (1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 140 .
(2) حدیقه الشیعه .
(3) بحار الأنوار : ج 47 ، ص 70 .

5- گاوی که زنده شد

مفضل بن عمر می گوید : « در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام در منی (مکه) بودیم به پیر زنی برخوردیم که با دو طفل خردسالی می گریستند و ماده گاوی در نزدیکی آنان مرده بر زمین افتاده بود . امام علیه السلام فرمود : « ای ضعیفه چرا می گریی ؟ » گفت : « چرا گریه نکنم در حالی که زندگی من و این اطفال از این گاو اداره می شد و الآن که او مرده است نمی دانیم که چه کنیم » . امام علیه السلام فرمود : « می خواهی گاوت زنده شود ؟ » گفت : « ای بنده خدا ! این مصیبت مرا کافی نیست که شما ما را مسخره می کنید ؟ » امام علیه السلام فرمود : « حاشا که من شما را تمسخر کنم » سپس دعایی خواندند و پا بر آن گاو زدند ، گاو بلند شد و ایستاد و آن زن از خوشحالی گفت : « به رب کعبه که این شخص عیسی است » و امام علیه السلام وارد جمعیت شد . رفت که مبادا کسی بر او مطلع شود .

6- توسل به امام صادق علیه السلام

داود رقی می گوید : « در زمان امام صادق علیه السلام دو نفر به قصد رفتن به زیارت مکه و مدینه از کوفه خارج شدند . در بین راه آب آنها تمام گردید . یکی از آنها دچار تشنگی شدیدی شد ، به طوری که از بالای الاغی که سوار بود به زمین افتاد و دیگری بالای سر او رفت و چون دید حال رفیقش بد است ، مشغول نماز شد و از خدا کمک خواست و سپس پیامبر و ائمه علیهم السلام را یک به یک صدا زد تا به امام صادق علیه السلام رسید و نام امام صادق علیه السلام را چند بار تکرار کرد و به آن حضرت توسّل جست ، ناگاه دید مردی بالای سرش ایستاد و می گوید : « چه اتفاقی برای شما افتاده است ؟ » او تشنگی و بیهوش شدن رفیقش را برای مرد گفت . آن مرد قطعه چوبی به او داد و گفت : « این را بین دو لب او بگذار » چون آن چوب را گذاشت رفیقش به هوش آمد و برخاست و نشست و تشنگی او برطرف شد . سپس آن دو حرکت کردند و به زیارت رفتند و پس از مراجعت شخصی که امام علیه السلام را صدا زده بود به مدینه خدمت امام علیه السلام مشرف شد . امام علیه السلام به او فرمودند : « بنشین ، و حال رفیقت چگونه است ؟ و آن چوب کجاست ؟ » جواب داد : وقتی حال رفیقم خوب شد از چوب غافل شدیم و آن را فراموش کردیم بیاوریم . امام علیه السلام به او فرمود : « همان ساعتی که تو مرا صدا می زدی ، برادرم خضر نزد من آمد و من آن چوب را که قطعه ای از درخت طوبی است به او دادم تا برای شما بیاورد » . سپس حضرت به خادم فرمود : « سبد را بیاور » چون آورد . امام

علیه السلام سبد را گشود و چوب مذکور را با همان علامت به او نشان داد و او شناخت سپس امام علیه السلام چوب را به جای خود گذاشت «⁽¹⁾ .

7- مردی که به صورت سگ در آمد

علی بن حمزه می گوید: « در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام به مکه می رفتیم . در راه به محلی برای توقف رسیدیم که درخت خشکی در آنجا قرار داشت . امام علیه السلام نگاهی به آن درخت کرد و لب مبارک به ذکر خدا مشغول نمود و فرمود: « ای درخت ! ما را از آنچه خدای تعالی برای روزی بندگانش در تو قرار داده است بخوران » دیدم که آن درخت پر بار شد و خرمائی از آن می ریخت که بهتر از آن نخورده بودیم . ما به خوردن مشغول شدیم . مردی اعرابی آنجا حاضر بود . وقتی که این معجزه را دید گفت: « سحری دیدم که از آن بزرگتر ، سحر نمی باشد » امام علیه السلام فرمود: « ما ورثه انبیائیم و در میان ما سحر و ساحر و کاهن نبوده است و هر چه می خواهیم دعا می کنیم و خدا اجابت می کند . اگر می خواهی دعا کنم تا تو به صورت سگی شوی و به خانه خود روی و دم بجنبانی و خانواده ات تو را از خانه بیرون کنند » .

آن مرد از روی حماقتی که داشت گفت: « آری می خواهم که این طور دعا کنی » . آن حضرت دعائی کرد و ناگاه آن مرد به صورت سگی شد و از نزد حضرت رفت .

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 141 .

راوی می گوید : « امام علیه السلام به من فرمود : دنبالش برو بین که چه می کند ، من به دنبال او رفتم و دیدم که داخل خانه خود شد و دم می جنبانید و به هر یک از اهل خانه تملّق می کرد ، ولی آنها او را می راندند ، تا اینکه چوبی برداشته او را زدند و از خانه بیرونش کردند . من آمدم و این خبر را برای حضرت آوردم . در این موقع آن سگ هم آمد و در برابر حضرت ایستاد و اشک از چشمش می ریخت و می نالید و خود را به خاک می مالید . بر او ترحم کرده و دست مبارک به دعا برداشتند و اعرابی به صورت اول شد . امام علیه السلام به او فرمود : « ایمان آوردی ؟ » گفت : « بله ، هزار بار ، هزار بار » ⁽¹⁾ .

8 - هیچ گاه به مادرت تندی نکن

ابراهیم بن مهزم می گوید : « شبی از خدمت امام صادق علیه السلام مرخص شدم و به منزل در مدینه رفتم . مادرم نیز با من بود . در راه ، بین من و مادرم مشاجره در گرفت و من به او تند شدم . روز بعد وقتی خدمت امام صادق علیه السلام رفتم و به اطاق حضرت داخل شدم . امام به من فرمود : « ای ابن مهزم ! بین تو و مادرت چه پیش آمد ؟ آیا شب گذشته به او تندی نمودی ؟ آیا نمی دانی که شکم او محل سکونت تو بوده است و دامنش محل استراحت تو و پستانش ظرف نوشیدنی تو بوده است ؟ » گفتم : « آری » فرمود : « هیچ گاه دیگر بر او تندی مکن » ⁽²⁾ .

9 - چهار پرنده ای که به امر امام علیه السلام زنده شدند

یونس بن طیان می گوید : « با عده زیادی در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم

که شخصی سؤال کرد یابن رسول الله! مرغانی که خداوند در قرآن از آنها نام برده، در آنجائی که به ابراهیم علیه السلام خطاب کرد که: « فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ

(1) حدیقه الشیعه .

(2) بحار الأنوار: ج 4، ص 72.

عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءٌ» « چهار پرنده بردار و آنها را قطعه قطعه نموده، با هم مخلوط کن و بر سر هر کوهی جزئی از آنها را قرار بده » .

از یک نوع بودند یا از انواع مختلفه بودند؟ امام علیه السلام فرمود: « می خواهید که مانند آن را به شما نشان دهم؟ » همه گفتند: « آری! یابن رسول الله! امام علیه السلام دستور داد که یک عدد طاووس و باز و کبوتر و کلاغ برای او آوردند و آنها را ذبح نمودند و حضرت سرهای مرغان را نزد خود گذاشت و به امر حضرت استخوان و پر و گوشت آنها را با هم مخلوط کرده و چهار قسمت کردند. و در چهار گوشه خانه گذاشتند.

سپس در ابتدا حضرت طاووس را صدا زد و دیدیم که ریشه ریشه و ذره ذره از هر جزء آنها جدا می شد و به هم می پیوست تا طاووس سالمی ساخته شد و سرش به تن پیوست و بعد کلاغ را صدا زد و باز از هر گوشه ای ذره ذره به هم آمیختند تا کلاغ زنده شد و سر به بدن ملحق شد و دوتای دیگر به همین طریق زنده شدند. حضرت آنها را صدا زد و آنها نزد او آمدند و ما آن چهار پرنده را مجدداً نزد او زنده دیدیم» (1).

10 - در خراسان چند نفر مانند این مرد هست ؟

مأمون رقی از یاران حضرت صادق علیه السلام گفت : « روزی در حضور آن حضرت بودم که سهل بن حسین خراسانی خدمت امام علیه السلام آمد و سلام کرد و نشست و گفت : « یابن رسول الله شما رأفت و رحمت دارید ، والا شما با این شیعیان که حداقل صد هزار نفر حاضرند در رکابت شمشیر بزنند به چه علت است که از حقّ خود صرف نظر کرده اید ؟ » امام علیه السلام فرمود : « ای خراسانی ! آرام بگیر ، رعاك الله حقك ! » سپس به کنیز فرمود : « ای حنیفه تنور را روشن کن » وقتی که کنیز تنور را روشن کرد و تنور مانند آتش سرخ شد . امام علیه السلام به خراسانی فرمود : « بلند شو و در

(1) حقیقه الشیعه .

تنور بنشین » مرد خراسانی عرض کرد : « یابن رسول الله مرا به آتش عذاب نکن و از من بگذر خدا از تو بگذرد ! » امام علیه السلام فرمود : « گذشتم » در این موقع هارون مکی در حالی که نعلینش را به دست گرفته بود وارد شد و گفت : « السلام علیک یابن رسول الله » امام علیه السلام فرمود : « نعلینت را بیانداز و در تنور بنشین » هارون کفش را انداخت و در تنور نشست و امام علیه السلام رو به مرد خراسانی کرد و با او سخن می گفت : سپس به او فرمود : « ای مرد خراسانی برخیز و به داخل تنور نگاه کن » ، او برخاست و دید که هارون در تنور در میان آتش چهار زانو نشسته و سپس بیرون آمد و سلام کرد . امام علیه السلام فرمود : «

در خراسان چند نفر مثل این مرد هست ؟ » گفت : « به خدا قسم یک نفر نیست
(1) » .

11- ای خائن ! برگرد

یکی از پادشاهان هند که اوصاف امام صادق علیه السلام را شنیده بود و محبت حضرت در دلش جا گرفته بود ، کنیز بسیار زیبایی با مقداری هدایا به همراه شخصی امین برای حضرت فرستاد ، چون فرستاده به در خانه حضرت رسید ، امام علیه السلام اجازه ورود به او نداد و مقداری او را معطل کرد تا اینکه یکی از اصحاب شفاعت کرد و امام علیه السلام او را پذیرفت . وقتی که به حضور امام علیه السلام رسید . آن مرد گفت : « من از راه دور از نزد پادشاه هند آمده‌ام و نامه‌ای سر به مهر دارم ولی مدتی است که بیرون خانه شما سرگردانم . آیا فرزندان پیامبر این چنین می کنند ؟ » امام علیه السلام جوابی به او نداد و بعد از لحظه‌ای فرمود : « علتش را بعداً خواهی دانست » سپس امام علیه السلام نامه او را خواندند . پادشاه هند این طور نوشته بود : « بسم الله الرحمن الرحيم به جعفر بن محمد الصادق که طاهر و پاک از هر پلیدی و بدی است . این نامه را فلان پادشاه می نویسد که خداوند اراده کرده که من به وسیله شما هدایت یابم . کنیزی که از آن بهتر تا امروز ندیده بودم با مقداری هدیه به خدمت

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 141 .

شما فرستادم و چون هیچ کس را جز شما قابل این کنیز ندانستم ، از میان هزار نفر از علماء و وزراء ، صد نفر را انتخاب و از میان آنها ده نفر و از میان ده نفر ، یک نفر را که اعتماد کامل بر دیانت و امانت او داشتم ، انتخاب کردم تا این هدیه با ارزش را برای شما بیاورد . امید که مورد قبول افتد . امام علیه السلام چون نامه را تمام کردند به آن شخص فرمودند : « ای خائن ! برگرد و هر چه آورده ای ببر که تو در آنها خیانت کرده ای » .

آن شخص شروع به قسم خوردن نمود ، ولی امام علیه السلام فرمود : « اگر لباسی که تو پوشیده ای گواهی دهد ، مسلمان می شوی » . گفت : « مرا معاف دارید » . امام علیه السلام فرمود : « پس هر چه تو کرده ای به پادشاهت می نویسم » . او گفت : « اگر خیانتی از من صادر شده باشد بنویس » . امام علیه السلام صورت خود را رو به قبله نمودند و فرمودند : « خدایا این پوستین را که این مرد پوشیده به سخن درآر تا بر آنچه کرده است ، گواهی دهد » . و به مرد هندی فرمود : که پوستین را از تن درآورد و بر زمین بگذارد . هندی پوستین را از تن درآورد و بر زمین گذاشت . ناگاه آن پوستین به زبان آمد و گفت : « ای پسر رسول خدا ، فلان پادشاه ، این مرد را امین ساخت و او را وصیت بسیار کرد که امانتدار خوبی باشد . هنگامی که نزد شما می آمدم ، در راه به مکانی رسیدیم که زمین ، گل آلود بود . کنیز لباسش را بالا گرفت تا لباسش گل آلود نشود . نگاه این خائن بر ساق کنیز افتاد و او را پیش خود خواند و با او فسق و فجور نمود » . مرد هندی با شنیدن این سخنان به خاک افتاد و اعتراف کرد و پوستین را پوشید . پوستین حلق او را گرفت و در اثر آن صورتش سیاه شد و نزدیک بود بمیرد . امام

علیه السلام به پوستین فرمود: «او را واگذار که صاحبش به کشتن او سزاوارتر است». سپس امام علیه السلام دستور داد که مرد هندی هدایا را با کنیز برگرداند و با التماس مرد هندی، امام علیه السلام هدایا را به جز کنیز نگه داشت و او را با کنیز روانه کرد. قبل از رفتن مرد هندی گفت: «پادشاه ما عقوبتش بسیار سخت است». امام علیه السلام فرمود: «مسلمان شو تا کنیز را به تو ببخشم»، ولی او قبول نکرد و بعد از مراجعت او پادشاه از خیانت او مطلع شده و دستور داد که هر دو را به قتل برسانند⁽¹⁾.

12 - پرهیز!

حارث بن حصیره الأزدی می گوید: «مردی از کوفه به خراسان رفت و مردم را به ولایت امام صادق علیه السلام دعوت کرد. عده ای اطاعت کردند و عده ای انکار نمودند و عده ای از او کناره گرفتند. سپس از هر گروهی یک نفر به مدینه خدمت امام صادق علیه السلام آمدند. سخنگوی آنان از گروهی بودند که کناره گرفته بودند و او قبلاً با کنیز قومی زنا کرده بود. او به امام علیه السلام گفت: «اصلحك الله! مردی از کوفه نزد ما آمده و مردم را به ولایت شما می خواند و مردم در مقابل او سه فرقه شده اند» امام علیه السلام فرمود: «تو از کدام فرقه ای؟» گفت: «از فرقه ای که پرهیز نمودند و کناره گرفتند». امام علیه السلام فرمود: «پس پرهیزت در آن شب کذا و کذا که با کنیز زنا نمودی کجا بود؟» آن مرد دیگر حرفی نزد و رفت⁽²⁾.

13 - خریداری خانه ای در بهشت

شخصی از مردم جبل خدمت امام صادق علیه السلام آمد و مبلغ ده هزار درهم نزد امام علیه السلام گذاشت و گفت: «من به حج می روم و توقع دارم که تا آمدن من با این مبلغ خانه ای برای من تهیه کنید» و به حج رفت. وقتی مراجعت کرد و

از امام علیه السلام درباره خریدن خانه سؤال کرد ، امام علیه السلام فرمود : « برای تو خانه ای خریده ام که یک طرف آن به خانه رسول الله صلی الله علیه و آله و طرف دیگر به خانه مرتضی علی علیه السلام و طرف سوم به خانه امام حسن علیه السلام و چهارم به خانه امام حسین علیه السلام راه دارد و در این سند حدود آن خانه را نوشته ، مهر کرده ام . اگر راضی هستی این سند را بگیر و الا هر خانه ای که در این شهر پسندیدی برایت خریداری می کنم » . آن مرد خوشحال شده و گفت :

(1) حدیقه الشیعه .

(2) بحار الأنوار : ج 47 ، ص 72 .

« من به این معامله راضیم » . امام علیه السلام آن مبلغ را به فقرا ی اولاد امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام تقسیم نمود . مدتی بعد آن مرد بیمار شد و اهل خانه خود را جمع کرد و آنها را قسم داد که سندی که امام علیه السلام به او داده را به همراهش در قبر بگذارند . فامیل او به وصیت عمل کردند و او را با آن کاغذ دفن کردند . صبح روز بعد دیدند که همان کاغذ بر روی قبر اوست و بر پشت آن نوشته است که به خدا قسم که امام جعفر صادق علیه السلام هر چه فرموده بود به آن وفا نمود و آن خانه را به من دادند و مرا از دوزخ ایمن ساختند (1) .

14 - خزائن زمین

شیخ کلینی از عده‌ای از اصحاب امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که ما نزد امام علیه‌السلام بودیم ، حضرت فرمود : « خزائن زمین و کلیدهای آن نزد ما است و اگر بخواهم اشاره کنم به وسیله یکی از دو پای خود ، که ای زمین آنچه طلا در تو ذخیره است بیرون کن و زمین خارج می‌کند ! سپس حضرت اشاره کرد و پای خود را بر زمین کشید . شکافی در زمین پیدا شد و دست برد و شمش طلایی به اندازه یک وجب بیرون آورد و فرمود : « خوب در این شکاف نگاه کنید : ما نگاه کردیم و دیدیم که شمش‌های زیادی در زمین بود که روی هم می‌درخشیدند . شخص به امام علیه‌السلام فرمود : « فدایت شوم ، خدا به شما این همه عطا نموده است . آن وقت شیعیان شما محتاجند ؟ » امام علیه‌السلام فرمود : « خداوند به شیعیان ما در دنیا و آخرت نعمت عنایت می‌کند و آنها را داخل بهشت خواهد کرد و دشمنان ما را داخل جهنم خواهد کرد »⁽²⁾ .

(1) حدیقه الشیعه .

(2) منتهی الامال : ج 2 ، ص 144 .

15 - دعای امام علیه‌السلام

حماد بن عیسی از امام صادق علیه‌السلام درخواست نمود که از خدا بخواهد که به او خانه‌ای خوب و زنی نیکو و فرزندان صالح و توفیق رفتن به حج در هر سال و مال بسیار عنایت فرماید . امام علیه‌السلام دست به دعا برداشته و فرمود : « خدایا هر چه حماد آرزو دارد ، به وی عطا فرما » . مردی که در آن مجلس حاضر بود

گفت : « بعدها در بصره خدمت حماد رسیدم ، به من گفت : آن دعای امام صادق علیه السلام را به خاطر داری ؟ گفتم : « آری » گفت : « بیا و خانه مرا ببین که خانه ای از این بهتر در این شهر نیست و زنی نصیب من شده که از نظر حسب و نسب ، نیکوترین زن این شهر است و فرزندان صالح نصیبم شده که همه به آنها احترام می گذارند و تاکنون چهل و هشت مرتبه حج کرده ام » حماد دو حج دیگر نصیبش شد و در آخرین حج در جحفه (محل بستن احرام) در حین غسل در آب غرق شد و به رحمت خدا پیوست ⁽¹⁾ .

16- پاکی اعمال

یکی از اصحاب روایت کرده است که : « خدمت حضرت بودم که پول زیادی برای امام صادق علیه السلام آوردند و من در دلم این مطلب را مهم و زیاد شمردم . در این حال امام علیه السلام دستور داد که غلام طشتی که در آخر اطاق بود بیاورد . وقتی که او طشت را آورد امام علیه السلام سخنی زیر لب فرمودند ، ناگاه دیدم که طشت پر از دینار طلا شد . به طوری که از پشت آن غلام را نمی دیدم . سپس به من نگاهی کرد و گفت : « تو خیال می کنی که ما به اموال شما نیازمندیم ؟ این اموال را که ما از شما قبول می کنیم برای این است که اموال شما را پاک و طاهر کنیم » ⁽²⁾ .

(1) حدیقه الشیعه .

(2) بحار الأنوار : ج 47 ، ص 100 .

17- چرا شیعه شدم

صفوان بن یحیی می گوید که شخصی به نام محمد بن اشعث به من گفت : « می خواهم علت شیعه بودن خود را به تو بگویم . روزی منصور دوانقی به پدرم

گفت شخصی را پیدا کن که زرنک باشد . می خواهم او را به مأموریتی حساس بفرستم . پدرم دایی خود را به نام ابن مهاجر به منصور معرفی کرد . منصور به او گفته بود که ای پسر مهاجر این پولها را بگیر و به مدینه برو و نزد عبدالله بن حسن و عده‌ای از علویین و امام جعفر صادق علیه‌السلام برو و بگو که من مردی غریب از اهالی خراسان هستم و در آنجا عده‌ای از شیعیان این پولها را به من داده‌اند که به شما بدهم تا به قیام شما کمکی کرده باشند . و به هر کدام که پول دادی ، رسیدی به بهانه‌ای می‌گیری و برای من می‌آوری . وقتی که ابن مهاجر به مدینه مسافرت کرد و نزد علویین رفت همه آنها پول را می‌گرفتند و رسید می‌دادند تا اینکه به مسجد نزد امام صادق علیه‌السلام رفت و دید که حضرت در حال نماز است . صبر کرد که امام علیه‌السلام نمازش تمام شود و مطلب را برای حضرت بیان کند . همین که امام علیه‌السلام نمازش را تمام کرد به او فرمود : « ای پسر مهاجر ! از عذاب خدا بترس و اهل بیت پیامبر را فریفته نکن . اینها تازه از ظلم بنی امیه خلاص شده‌اند و همه اینها از روی احتیاج از تو پول گرفته‌اند و الا قصد قیام ندارند » . ابن مهاجر انکار کرده بود و امام علیه‌السلام تمام سخنانی که بین او و منصور رد و بدل شده بود را برای او گفته بود . وقتی که ابن مهاجر به بغداد نزد منصور دوانقی رفت و نتیجه مأموریت را گفت . منصور جواب داد : « ای پسر مهاجر ! بدان که در میان اهل بیت پیامبر همیشه یک نفر محدث است که ملائکه به او خبر می‌دهند و با او سخن می‌گویند وجود دارد و محدث زمان ما جعفر بن محمد علیهماالسلام می‌باشد » . محمد اشعث گفت : « وقتی که این معجزه را شنیدم ، شیعه شدم » ⁽¹⁾ .

18 - علم امام علیه السلام به اعمال شیعیان

داود بن کثیر می گوید: « خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم . امام علیه السلام ابتدا به سخن نمود و فرمود: « ای داود ! اعمال روز پنج شنبه تو را نزد من آوردند و دیدم که در آن روز به پسر عمویت صله رحم نمودی . خوشحال شدم » .

داود می گوید: « پسر عمویی داشتم که دشمن اهل بیت علیهم السلام و آدم خیشی بود . مطلع شدم که خود و خانواده اش از نظر مالی در مضیقه هستند . لذا قبل از اینکه به طرف مکه حرکت کنم ، مقداری کمک مالی برای آنها فرستادم و اکنون که به مدینه آمده ام ، حضرت خبر آن را برای من نقل فرمودند » ⁽¹⁾ .

19 - توبه می کنم

ابوهاشم اسماعیل بن محمد حمیری می گوید: « خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم و گفتم: « آقا درباره من مطلبی گفته اید ؟ (که سید حمیری کافر است) با اینکه من دوستدار شما اهل بیت علیهم السلام هستم و با اشعارم دشمنان شما را به خاطر شما هجو کرده ام و عمرم را در راه محبت شما فانی کرده ام ؟ امام علیه السلام فرمود: « آیا تو این بیت را در حق محمد بن حنفیه نگفته ای ؟ (ای پسر وصی پیامبر خدا ! تا کی زنده هستی و روزی می خوری و در کوه رضوی اقامت می کنی و در آنجا غایب باشی ، در حالی که از ذوق و عشق تو دیوانه باشیم) آیا با این شعرت قائل نشده ای که محمد بن حنفیه امام قائم است و در کوه رضوی ساکن و شیری از راست و شیری از چپ محافظ اوست و صبح و شب روزیش می رسد ؟

وای بر تو ، رسول خدا و علی و حسن و حسین علیهم السلام بهتر از محمد بن

حنفیه بودند و حال آنکه از دنیا رفتند ولی محمد بن حنفیه نمرده است ؟ من گفتم : « آیا بر این مطلب که محمد بن حنفیه مرده است . دلیل دارید ؟ » امام علیه السلام فرمود : « آری ! پدرم

(1) بحار الأنوار : ج 47 ، ص 64 .

به من خبر داد که او بر جنازه محمد نماز خواند و در دفنش حاضر بود و من در این موقع به تو در این باره معجزه‌ای نشان می‌دهم .

امام علیه السلام دست مرا گرفت و به سوی قبری برد و دست خود را بر آن زد و دعائی خواند . ناگهان قبر شکافته شد و مردی که موی سر و محاسنش سفید بود از قبر بیرون آمد و خاک از سر و صورتش می‌ریخت و به من گفت : « ای ابوهایم ! مرا می‌شناسی ؟ » گفتم : « نه » گفت : « من محمد بن حنفیه‌ام ، بدان که امام بعد از حسین علیه السلام ، علی بن الحسین بود و بعد از او محمد بن علی علیهما السلام و بعد از او این است ، اشاره با امام صادق علیه السلام کرد . سپس داخل قبر شد و قبر به هم آمد ، من در این حال شعری گفتم که بیت آخرش این است .

فأني إلى الرحمن من ذاك تائبٌ وإني قد أسلمتُ واللّه أكبر

(من در این عقیده باطل که داشتم به خدا توبه می‌کنم و به حقیقت ایمان آوردم و خدا بزرگتر است)⁽¹⁾ .

20- دیگر جسارت نمی کنم

ولید بن صبیح می گوید: « شبی نزد امام صادق علیه السلام بودیم. حضرت با ما سخن می گفت که در را زدند. حضرت به کنیز فرمود: « بین کیست؟ » او رفت و آمد و گفت: « عموی شما عبدالله بن علی است ». امام علیه السلام فرمود: « بگو وارد شود » و به ما فرمود: « شما در اطاق دیگری سخن ما را گوش دهید ». ما به اطاق دیگری رفتیم و شنیدیم که عبدالله بر امام علیه السلام وارد شده و شروع به صحبت کرد و هر سخن زشتی که بود به حضرت گفت و رفت. از آن اطاق بیرون آمدیم و خدمت امام علیه السلام رسیدیم و امام علیه السلام دنباله سخنان خود را ادامه داد. گویا با کسی دیداری نداشته است. شخصی از ما خواست که از خانه بیرون برود و با عبدالله درگیر شود ولی امام علیه السلام مانع شد و فرمود: « در این قضیه ما، شما دخالت نکنید ». مقداری از شب

(1) منتهی الامال: ج 2، ص 147.

گذشته بود که دوباره در را زدند و کنیز خبر داد که عمویتان عبدالله بن علی با شما کار دارد. امام علیه السلام اجازه دخول دادند و به ما فرمودند به جای قبلی بروید.

وقتی که عبدالله داخل شد شنیدیم که گریه و ناله می کند و می گوید: « ای پسر برادر! از من در گذر تا خدا تو را ببخشد. خطای مرا عفو کن تا خدا تو را عفو کند » امام علیه السلام فرمود: « ای عمو چه شد که از من معذرت خواهی می کنی؟ » گفت: « امشب وقتی خواستم در رختخوابم بخوابم، ناگاه دو مرد سیاه رو،

نزد آمدند و مرا گرفتند و یکی به دیگری می گفت: «او را به جهنم ببر و او مرا به طرف جهنم می برد که در راه به پیامبر صلی الله علیه و آله برخوردیم. گفتم: «یا رسول الله! دیگر جسارت نمی کنم» پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد که مرا رها کنند و او مرا رها کرد و هنوز دردی که در موقع گرفتن من وارد شده احساس می کنم». امام علیه السلام فرمود: «وصیت کن» گفت: «به چه وصیت کنم؟ مالی که ندارم، اهل و عیالم زیاد است و مقروض هم که هستم». امام علیه السلام فرمود: «ادای قرض تو با من و خانواده تو تحت حمایت من هستند». راوی می گوید: «ما از مدینه نرفته بودیم که خبر مردن عبدالله بن علی رسید. و امام علیه السلام خانواده او را تحت پوشش خود درآورد و قرضش را ادا نمود و دختر خود را به ازدواج پسر عبدالله درآورد»⁽¹⁾.

21- مأموریت هزار سرباز

ربیع، دربان منصور دوانیقی می گوید: روزی منصور مرا احضار نمود و گفت می بینی که مردم از جعفر بن محمد علیهما السلام چه روایات و مطالبی نقل می کنند؟ به خدا سوگند که نسلش را بر می اندازم. سپس یکی از امیران خود را احضار کرد و دستور داد که با هزار نفر سرباز به مدینه برو و بی خبر به خانه جعفر بن محمد علیهما السلام وارد شو و سر او و سر پسرش موسی را برای من بیاور. چون آن امیر با سربازانش به مدینه

(1) بحار الأنوار: ج 47، ص 96.

رفت. امام علیه السلام دستور داد که دو شتر ماده آورند و در خانه حضرت را بستند و اولاد خود را جمع کرد و در محراب نشست و مشغول دعا شد. موسی

بن جعفر علیهما السلام می گوید : « من ایستاده بودم که آن امیر با سربازان خود به در خانه ما آمد و دستور داد که سر آن دو شتر را بریده و داخل کیسه گذاشتند و به نزد منصور بردند ». منصور به او گفت : « آنچه دستور دادم ، عمل کردی ؟ » گفت : « آری » و کیسه را نزد منصور گذاشت . وقتی منصور در کیسه را باز کرد ، سر دو شتر را در آن دید ، پرسید اینها چیست ؟ گفت : « ای خلیفه ! چون داخل خانه جعفر بن محمد علیهما السلام شدم ، دچار سرگیجه شدم و خانه در نظرم تار شد و دو نفر دیدم که خیال کردم جعفر و پسرش هستند . دستور دادم که سر آنها را جدا کردند و آوردم ». منصور گفت : « نباید از آنچه دیدی برای کسی نقل کنی ». و تا منصور زنده بود ، آن فرمانده این داستان را برای کسی نقل نکرد⁽¹⁾ .

22 - اسامی امامان در میان خرما

محمد بن مسلم می گوید : « خدمت امام صادق علیه السلام بودیم که دیدیم معلی بن خنیس در حالی که گریان بود وارد شد . امام علیه السلام فرمود : « چرا گریه می کنی ؟ » گفت : « بیرون از خانه شما عده ای هستند که گمان می کنند شما فضیلتی ندارید و شما و آنها با هم برابرید ». امام علیه السلام دستور داد که طبق خرمایی آوردند . بعد خرمایی برداشتند و آن را نصف کردند و خوردند و هسته آن را در زمین کاشتند که در همان حال رشد و کرد و درختچه خرمایی شد و خرما داد . امام علیه السلام خرمایی کردند و آن را دو نیم کردند و از میان آن خرما کاغذی درآوردند و به معلی دادند و فرمود : « بخوان » معلی خواند : « بسم الله الرحمن الرحيم . لا اله الا الله . محمد رسول الله . علی المرتضی . الحسن

والحسین بن علی و علی بن الحسین ...» که در

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 148 .

آن اسامی همه امامان نوشته شده بود «⁽¹⁾ .

23 - توطئه منصور

محمد بن عبدالله اسکندری می گوید : « من از ندیمان خاص و محرم اسرار منصور دوانقی بودم ، روزی به نزد او رفتم و او را بسیار ناراحت دیدم و متوجه شدم که زیاد آه می کشد و اندوهناک است » . گفتم : « ای خلیفه به چه علت اندوهگین هستی ؟ » گفت : « صد نفر از فرزندان فاطمه علیهاالسلام را کشتم ولی سید و بزرگ آنان زنده است و نمی دانم او را چه کار کنم » . گفتم : « او کیست ؟ » گفت : « جعفر بن محمد علیهماالسلام » . گفتم : « ای خلیفه ! او مردی است که مشغول عبادت خدا است و اشتغال او به قرب و محبت الهی او را از طلب خلافت و پادشاهی غافل گردانیده است » . گفت : « می دانم که تو به امامت او اعتقاد داری و بزرگی او را می دانم ولی پادشاهی عقیم است و من سوگند یاد کرده ام که قبل از اینکه شب فرا برسد خود را از اندوه او راحت کنم » . منصور جلّادی را صدا زد و گفت : « من جعفر بن محمد علیهماالسلام را احضار می کنم و با او مشغول صحبت می شوم . وقتی کلاه خود را از سر برداشتم و بر زمین نهادم گردن او را بزن » .
راوی می گوید : « همان موقع منصور امام علیه السلام را احضار کرد و چون

حضرت داخل قصر شد ، دیدم که قصر مانند کشتی در میان دریای موج به حرکت در آمد و دیدم که منصور بلند شد و با سر و پای برهنه به استقبال امام علیه السلام دوید و بندهای بدنش می لرزید و دندانهایش به هم می خورد و هر ساعت رنگ به رنگ می شد و خیلی به حضرت اکرام کرد و او را بر روی تخت خود نشاند و دو زانو مانند بندهای در مقابل ارباب خود در خدمت حضرت نشست و گفت : « من شما را نطلبیده بودم و کسی

(1) بحار الأنوار : ج 47 ، ص 102 .

که شما را آورده اشتباه کرده است و حال که تشریف آورده اید ، هر حاجتی که دارید طلب کنید » .

امام علیه السلام فرمود : « حاجت من آن است که تا ضرورت پیش نیامده مرا نخواهید » .

منصور گفت : « چنین باشد » و حضرت برخاست و بیرون رفت ، وقتی حضرت رفتند ، منصور لحاف طلبید و خوابید و تا نصف شب بیدار نشد و چون بیدار شد و دید که من بر بالین او نشسته ام ، به من گفت : « نرو تا من نمازهای خود را قضا کنم و مطلبی را برای شما نقل کنم » . چون نماز خواند ، گفت : « وقتی جعفر بن محمد علیهما السلام را به قصد کشتن طلبیدم و او داخل قصر من شد ، دیدم که ازدهای عظیمی پیدا شد و دهان خود را گشود و کام بالای خود را بر بالای قصر من گذاشت و کام پائین را در زیر قصر گذاشت و دم خود را بر دور قصر و خانه من گردانید و به زبان عربی فصیح گفت : « اگر اذیت به آن حضرت رساندی تو

را و خانه و قصر تو را فرو می برم» .
 لذا عقل من پریشان شد و بدن من به لرزه درآمد ، به طوری که دندان های من به
 هم می خورد ⁽¹⁾ .

24- زید در این ساعت به شهادت رسید

ابن الملاح می گوید : « نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم ، من با حضرت
 صحبت می کردم و حضرت نیز برای من سخن می فرمود . ناگهان دست مبارک
 را بر گوشه مسجد زد و حالتی متفکرانه به خود گرفت . سپس کلمه استرجاع بر
 زبان جاری کرد : « اَنَا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ » ، گفتم : « آقا چه شد ؟ » فرمود : «
 عمویم زید در این ساعت به شهادت رسید » . سپس امام علیه السلام بلند شدند و
 رفتند . من آن ساعت و ماه را یادداشت کردم . سپس به طرف فرات حرکت
 کردم . در راه به سواره ای رسیدم که می آمد و می گفت : « زید بن علی در فلان
 روز و فلان ساعت به شهادت رسید » ⁽²⁾ .

(1) منتهی الامال : ج 2.

(2) بحار الأنوار : ج 4 ، ص 108 .

25- ضمانت بهشت توسط امام صادق علیه السلام

ابوبصیر می گوید : « من همسایه ای داشتم که از مأمورین حکومتی بود و کنیزان
 خواننده ای داشت و دائماً جمعی از افراد شرور و فاسد در خانه او جمع شده و

شرب خمر و خوانندگی می کردند . من چند بار به او شکایت کردم ، ولی او توجهی نکرد و در آخرین دفعه به من گفت : « من اسیر هوی و هوس هستم . اگر تو شرح حال مرا به امام صادق علیه السلام بگوئی شاید خدا به وسیله حضرت مرا از شر نفس اماره نجات دهد » .

ابوبصیر می گوید : « من هم وقتی به مدینه رفتم و به حضور امام علیه السلام مشرف شدم ، جریان همسایه ام را برای حضرت شرح دادم » . امام علیه السلام فرمود : « وقتی به کوفه بازگشتی ، آن مرد به دیدن تو خواهد آمد . به او بگو جعفر بن محمد علیه السلام گفت : اگر تو دست از لهو و لعب برداری من هم بهشت خدا را برای تو ضامن می شوم » . ابوبصیر می گوید : وقتی به کوفه برگشتم و مردم به دیدن من آمدند ، او هم آمد و هنگامی که مجلس خلوت شد ، به او گفتم که امام علیه السلام چنان شرطی کرده است . او از شنیدن این سخن گریان شد و گفت : « تو را به خدا قسم آیا جعفر بن محمد علیه السلام این موضوع را گفت ؟ » من قسم یاد کردم که آری ، حضرت این موضوع را فرمود . او گفت : « همین ضمانت برای من کافی است » . این را گفت و رفت . بعد از چند روز او مرا خواست . موقعی که به در خانه او رفتم دیدم که با بدن برهنه پشت در ایستاده است و به من گفت : « ای ابوبصیر من آنچه از اموال در منزل داشتم همه را خارج نموده و فعلاً عریانم » . من هم نزد همسایگان رفتم و برای او لباس تهیه کردم . مجدداً بعد از چند روز مرا خواست . وقتی نزد او رفتم او را مریض حال و در حال احتضار دیدم . من از او پرستاری کردم تا اینکه هنگام مرگ او رسید ، در آن موقع حالت غش به او دست داد وقتی به هوش آمد ، گفت : « ای ابوبصیر ! امام

صادق علیه السلام نسبت به عهد خود وفا کرد » . این را گفت و از دنیا رفت ⁽¹⁾ .

26 - همیشه پاک باش

مردی خدمت امام صادق علیه السلام آمد و از فقر و فاقه خویش شکایت کرد . امام علیه السلام فرمود : « همیشه پاک باش تا خداوند کارها را برای آسان کند » . او رفت و در راه کیسه ای دید که هفتصد دینار در او بود . خدمت امام علیه السلام آمد و داستان پیدا کردن کیسه را گفت ، امام فرمود : « برو و تا یک سال اعلام کن ، شاید صاحبش پیدا شود » . او رفت و گفت : من در کوچه و بازار اعلام نمی کنم و به محلی رسید و گفت : « کسی چیزی گم نکرده است ؟ » مردی گفت : « هفتصد دینار در فلان جا گم کرده ام » او گفت : « نزد من است » ، وقتی کیسه را گرفت و وزن کرد و دید درست است ، هفتاد دینار به یابنده داد . او پولها را گرفت و نزد امام علیه السلام برگشت . امام علیه السلام وقتی او را دید تبسم کرد و به کنیز فرمود : « کنیز کیسه را بیاور » و امام علیه السلام به او سی دینار داد و فرمود : « هفتاد دینار هم از آن مرد گرفتی و هفتاد دینار طلا بهتر از هفتصد دینار طلا می باشد » ⁽²⁾ .

27 - در پناه امام صادق علیه السلام

یزید بن عمر بن بصیره حاکم عراق بود . غلام او به نام (رضید) مورد غضب او قرار گرفت و حاکم قسم خورد که او را بکشد . او فرار کرد و خدمت امام صادق علیه السلام پناهنده شد . او می گوید : « امام علیه السلام به من فرمود : « نزد حاکم برو و از من به او سلام برسان و بگو : جعفر بن محمد علیه السلام می گوید من غلام تو رضید را پناه داده ام ، او را اذیت نکن » » . گفتم : « فدایت شوم او شامی و خبیث الرأی و بد عقیده است . چطور این پیام را به او بدهم و خود را در اختیار او قرار دهم ؟ » امام علیه السلام فرمود :

- (1) خاندان وحی : ص 490.
- (2) بحارالأنوار : ج 47 ، ص 117.
- « پیش او برو و آنچه گفتم ، بگو » . من به طرف کوفه راه افتادم . در بیابان یک نفر عرب نزد من آمد و گفت : « کجا می روی ؟ قیافه تو قیافه مقتول است که کشته خواهد شد » . بعد گفت : « دست را بینم . دستم را نشانش دادم ، گفت : « دست مقتول است که حکایت از مردن دارد » ، بعد گفت : « پایت را بینم » ، چون دید گفت : « پای مقتول است » ، بعد گفت : بدنت را بینم ؟ چون دید گفت : بدن مقتول است . بعد گفت : زبانت را بینم ؟ چون دید گفت : « برو در زبانت پیامی هست که اگر به کوه های محکم و ثابت هم آن پیام را برسانی مطیع تو می شوند » . من به کوفه رفتم و در کاخ ابن بصیره رفتم و اجازه ورود خواست . چون وارد شدم گفت : « دو پایت تو را به سوی بدبختی آورده است » . بعد گفت : « غلام ! چرم و شمشیر بیاور » . آنگاه دستور داد که دست های مرا از پشت بستند و سرم را راست گرفتند ، و جلاد خواست گردن مرا بزند . گفتم : « امیر ، مرا با زور نگرفتی ، من با پای خود آمده ام . جریانی هست که می خواهم به تو بگویم آن وقت هر چه خواستی بکن » . گفت : « بگو » گفتم : « در حضور اینها نمی شود » . گفت : « همه بیرون روند » . چون من ماندم و او ، گفتم : « جعفر بن محمد علیهما السلام ، به تو سلام رساند و گفت : من غلام تو رضید را پناه

داده‌ام به او اذیت نرسان ». گفت : « الله اکبر ! جعفر بن محمد علیهما السلام چنین گفت و به من سلام رساند » گفتم : « والله آری ! » سه دفعه سؤال را تکرار کرد و در هر دفعه گفتم : « به خدا قسم ! آری » در این وقت او دست‌های مرا باز کرد و گفت : « این کافی نیست ! باید تو هم دست‌های مرا از پشت ببندی » گفتم : « دستم جسارت نمی‌کند ، دلم اجازه نمی‌دهد ». گفت : « نه به خدا سوگند باید چنین کنی ». من دست‌های او را بسته و باز کردم و او مهر حکومت را به من داد و گفت : « کارهایم در دست توست . هر طور می‌خواهی اداره کن »⁽¹⁾.

28- سجده در بازار

(1) خاندان وحی : ص 56.

معاویة بن وهب می‌گوید : « با امام صادق علیه‌السلام در حالی که حضرت سوار الاغی بود در مدینه به محلی می‌رفتیم . در راه به بازار رسیدیم ، ناگاه حضرت پیاده شد و سجده طولانی نمود و من به حضرت نگاه می‌کردم . سپس سر برداشت . از علت آن سؤال کردم . فرمود : « به یاد نعمتی از نعمت‌های الهی افتادم ». گفتم : سجده در بازار ، آنهم در حالی که مردم می‌آیند و می‌روند ؟ » فرمود : « غیر تو کسی مرا مشاهده نکرد »⁽¹⁾.

29- مستجاب شدن دعای ام داود

یکی از نواده‌های امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام ، و نوه امام حسن مجتبی علیه‌السلام سیدی به نام داود است . مادری داشت به نام ام خالد بربریه که مادر

رضاعی امام صادق علیه السلام بوده است ، لذا داود و امام صادق علیه السلام برادر رضاعی بودند . منصور دوانقی ، داود را دستگیر و در بغداد زندانی نمود . ام خالد مادر داود می گوید : « حبس داود طول کشید و از او هیچ خبری نداشتم . من پیوسته دعا می کردم و به درگاه خدا ناله می نمودم و از دوستان و آشنایان نیز می خواستم که دعا کنند ، ولی اثری از استجابت دیده نمی شد » .

روزی به محضر امام صادق علیه السلام برای عیادت حضرت رفتم . فرمود : « ای مادر داود ! چه خبر ؟ » گفتم : مولای من ، داود کجا ، من کجا ؟ مدت زمانی است که از من جدا شده و در عراق زندانی است . فرمود : « چرا از دعای استفتاح غفلت می کنی ؟ در حالی که دعایی است که درهای آسمان برای آن باز می شود و دعای صاحبش فی الفور مورد اجابت قرار می گیرد . برای صاحب این دعا پاداشی جز بهشت نمی باشد » . گفتم : « ای فرزند راستگویان ! این چه دعایی است ؟ » فرمود : « ای مادر داود ! ماه بزرگ رجب که از ماه های حرام است نزدیک شده ، در این ماه دعا مورد اجابت است و روزهای سیزده و چهارده و پانزده آن را روزه بگیر ، و روز

(1) بحار الأنوار : ج 47 ، ص 121 .

پانزدهم نزدیک ظهر غسل کن . آنگاه هشت رکعت نافله ظهر را بخوان . بعد ،

نماز ظهر را بخوان و دو رکعت نماز بخوان و صد مرتبه بگو (یا قاضی حوائج

الطالبین) سپس نافله عصر را با نماز عصر به جا آور ، و رو به قبله بنشین ، و صد

مرتبه حمد و صد بار توحید و ده بار آیه الكرسي بخوان و سوره های انعام ، بنی

اسرائیل ، کهف ، لقمان ، یس ، صافات ، حم سجده ، حم عسق ، حم دخان ، فتح ،
واقعہ ، ملک ، ن والقلم ، اذا السماء انشقت تا آخر قرآن را بخوان و اگر اینها را
خوب نتوانی و از روی قرآن خوب نتوانی بخوانی ، بجایشان توحید را بخوان .
چون از اینها فارغ شدی ، بگو بسم الله الرحمن الرحيم . صدق الله العلی العظيم ..
. الی آخر (دعای مفصلی هست که در کتب دعا آمده است) .

کوشش کن که گریه کنی و اگر به اندازه سر سوزنی شده اشک بریزی که
علامت اجابت است . با قلب سوزان و ریختن اشک این دعا را بخوان . ام خالد
می گوید : « من این اعمالی که امام علیه السلام فرموده بود ، انجام دادم و در همان
شب در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و همه انبیاء و ملائکه را که بر آنها
صلوات فرستاده بودم ، دیدم . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : ای ام داود !
بشارت باد که همه آنهایی را که می بینی برای تو شفاعت می کنند و مژده
می دهند که به حاجت می رسی و خدا تو و فرزندت را حفظ کرد و به تو
برمی گرداند » . از خواب بیدار شدم . طولی نکشید که دیدم پسر ام داود آمد . از
او حالش را پرسیدم . گفت « در تنگ ترین زندان و سنگین ترین زنجیر محبوس
بودم . شبی در خواب دیدم که گویی میان من و تو فشرده شد و تو را در روی
حصیری دیدم که صلوات می گفتی . در اطراف تو مردانی بودند که سرهای آنها
در آسمان و پاهای آنها در زمین بود و در اطراف تو خدا را تسبیح می گفتند .
یکی از آنها نیکو منظر و پاکیزه لباس و خوش بوی بود . خیال می کنم جدم
رسول الله صلی الله علیه و آله بود که به من فرمود : « ای فرزند پیرزن نیکو کار !
بشارت باد که خدا دعای مادرت را درباره تو اجابت فرمود » . من بیدار شدم و

دیدم که مأمورین در کنارم هستند و منصور نیز آنجا بود . دستور داد که زنجیر را باز کردند و ده هزار درهم به من داد و مرا بر یک اسب نجیب سوار کرد و به مدینه آوردند . ام داود می گوید : « من داود را خدمت امام صادق علیه السلام بردم . حضرت فرمود : « منصور ، حضرت علی علیه السلام را در خواب دید که به او فرمود : منصور فرزندم داود را رها کن و گرنه تو را در این آتش خواهم انداخت ! و دید زیر پایش آتش است ، چون منصور از خواب بیدار شد از کرده خود پشیمان شد و تو را آزاد کرد » ⁽¹⁾ .

30 - همراه با امام علیه السلام در سفر حج

داود النیلی می گوید : « با امام ششم علیه السلام به حج می رفتیم . موقع ظهر شد که امام علیه السلام فرمود : « از جاده خارج شو تا در محلی نماز بخوانیم » گفتم : جانم فدایت ! مگر ما در زمینی نیستیم که آبی در آن پیدا نمی شود ؟ فرمود : « تو چکار داری ؟ » من ساکت شدم و از جاده بیرون رفتیم و به زمینی وارد شدیم که خشک و بدون آب بود . امام علیه السلام پایش را به زمین زد . ناگاه چشمه آبی از زمین بیرون آمد که آبش مثل آب برف بود . حضرت و من وضو گرفتیم و نماز خواندیم ، و هنگامی که می خواستیم به راهمان ادامه دهیم . حضرت چشمشان به درخت خرمایی افتاد که خرمایی نداشت . حضرت فرمود : « ای داود ! آیا دوست داری که از این درخت رطب به تو بخورانم ؟ » گفتم : « آری » . حضرت دستش را به درخت زد ، ناگهان نخل از پائین به بالا سرسبز و با طراوت شد . سپس به برکت حضرت از انواع خرما خوردیم . در آخر ، حضرت مجدداً دستشان را بر درخت خرما کشیدند و

فرمودند : « به اذن خدا به حال سابق برگرد ». درخت به حال اول که خشک بود
، برگشت ⁽²⁾ .

-
- (1) خاندان وحی : ص 518 .
(2) بحار الأنوار : ج 47 ، ص 139 .

زندگینامه
چهارده معصوم علیهم السلام

حضور معصومین علیهم السلام بر بالین محتضران !
«یا اَیَّتْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اِلَی مُحَمَّدٍ وَوَصِیِّهِ» !
ابابصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا مؤمن از مرگ ناراحت می شود؟ امام فرمود: نه بخدا! گفتم: چرا ناراحت نمی شود؟ فرمود: هرگاه مرگ مؤمنی فرا برسد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیتش: بر بالین او حاضر می شوند! جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل، نیز بیایند! علی علیه السلام می فرماید: یا رسول الله! این شخص از دوستان ما است! پس او را دوست بدار! همفروشندگان نیز توصیه‌ها را به عزرائیل، می کنند! و می گویند: این شخص از دوستان محمد و آل محمد است. با او مدارا کن!
عزرائیل گوید: قسم به خدائی که شمارا برگزید، و محمد را به نبوت انتخاب کرد، من نسبت به او از پدر مهربانتر و از برادر رفیق ترم! سپس عزرائیل به آن شخص می گوید: ای بنده خدا! آیا از آتش، خودت رارهاندی؟ آیا از گرو امانت الهی، بیرون آمدی؟ او جواب می دهد: آری!
عزرائیل می پرسد: چگونه؟ می گوید: به محبت محمد و آلش و به ولایت علی بن ابی طالب و فرزندان او! عزرائیل می گوید: خدا تو را از هر چه خوف داشتی، ایمن نمود و آنچه امید داشتی، بتو داد! چشمانت را باز کن و نگاه کن! او وقتی چشمش را باز می کند، افرادی را که در اطراف او هستند - پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتش و ملائکه را - می بیند. سپس چشمش به دری از باغی از باغهای بهشت، می افتد. عزرائیل می گوید: این را خدا برای تو مهیا ساخته و اینها هم رفقای

هستند! آیا دوست داری به اینها ملحق شوی و یا به دنیا برگردی؟ او دستش را بالای چشمانش گذاشته و می گوید: نمی خواهم به دنیا برگردم! در این هنگام از دل عرش، ندا می شود: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إِلَى مُحَمَّدٍ وَوَصِيِّهِ وَالْإِثْمَةُ مِنْ بَعْدِهِ! ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَا ضِيَّةً بِالْوَلَايَةِ، مَرْضِيَّةً بِالثَّوَابِ. فَادْخُلِي فِي عِبَادِي مَعَ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَادْخُلِي جَنَّتِي غَيْرَ مَشْوَبَةٍ!»!

یعنی: ای بنده ای که در کنار محمد و وصیش و امامان بعد از او آرامش یافتی! به سوی خدایت، برگرد! در حالی که به ولایت اهل بیت، راضی شونده و به ثواب راضی شده ای! پس با محمد آلش، داخل بند گانم شو و در حالیکه دچار اضطرابی نیستی، به بهشتم وارد شو!⁽¹⁾

روایتی کوتاه!

امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرمودند: حرام است بر روح، که قبل از اینکه شخص، رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، حسن علیه السلام، و حسین علیه السلام را با چشم مشاهده کند، از بدن خارج گردد!⁽²⁾

ارواح مؤمنین در راحتی!

امام صادق علیه السلام فرمود: ارواح مؤمنین، در اطاقهایی از بهشت، زندگی می کنند. از غذاهای بهشتی و آشامیدنیهای آن، می خورند و می آشامند و به دیدار یکدیگر می روند و می گویند: خدایا! روز قیامت را برسان! تا وعده های تو

را بینیم .
و ارواح کفار، در آتش جهنم هستند که آتش بر آنها عرضه می شود و می گویند:
خدایا! قیامت را نرسان و وعده های خود را وفا نکن! و بین اولین ما و آخرین ما
را ملاقات نیانداز!
و در روایتی دیگر، فرمود: بخدا من بر شما - شیعیان - نمی ترسم مگر از برزخ!⁽¹⁾

1. بحار الانوار، ج 6.

شش صورت درقبر مؤمن!
امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه بنده مؤمنی می میرد، شش صورت به همراه
او وارد قبرش می شود که دارای نورانیت و بوی خوش و پاکیزگی هستند!
صورتی در سمت راست مرده و دیگری در سمت چپ و سومی در مقابل و
چهارمی در پشت سر و پنجمی در کنار پایش و آنکه از همه زیباتر است در
بالای سر او می ایستند!
آنکه از همه زیباتر است، از دیگران، می پرسد: شما کیستید؟ صورت سمت
راستی، می گوید: من نمازم! سمت چپی می گوید: من زکاتم! روبرویی
می گوید: من روزه ام! پشت سری می گوید: من حج و عمره ام! آنکه نزد پایش
ایستاده است، می گوید: من کارهای خیر توام!
سپس آنها از او که دارای زیباترین صورت است، می پرسند: تو کیستی که از همه

زیباتری؟

او جواب می دهد: من ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله هستم.⁽²⁾
2. بحار الانوار، ج 6.

همه شیعیان، بهشتی هستند!

عمرو بن زید می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: شنیده ام که شما فرموده اید، همه شیعیان ما، بهشتی هستند! فرمود: آری بخدا سوگند! همه آنان، در بهشتند! گفتم: جانم بفدایت! بسیاری از گناهانی که شیعیان، مرتکب می شوند، کبیره هستند! فرمود:

اما در قیامت، همه شما به شفاعت پیامبر یا وصی او در بهشت ساکن می شوید! ولکن بخدا سوگند! من بر شما از برزخ می ترسم! پرسیدم: برزخ چیست؟ فرمود وقتی شخصی بمیرد و او را در قبر گذارند، از آن وقت تا قیامت را برزخ گویند!⁽²⁾

2. بحار الانوار، ج 6

امام صادق علیه السلام: روز قیامت، ندا می شود: شیعیان آل محمد

صلی الله علیه و آله کجا هستند؟ عده زیادی که فقط خدا اندازه آنها را می داند، بلند

می شوند! سپس ندا می شود: زائرین قبر حسین علیه السلام کجا هستند؟ عده
زیادی بلند می شود به آنها گفته می شود: دست هر که را دوست دارید بگیرید و
داخل بهشت شوید!⁽¹⁾

1. مستدرک .

امام صادق علیه السلام: ما بر شیعیانمان شاهد هستیم و شیعیان ما بر مردم شاهد
هستند. و بوسیله شهادت شیعیان ما، عده ای پاداش و عده ای عذاب می بینند.⁽³⁾
3. بحار الانوار، ج 7.

طه 109: «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهَا الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا». یعنی:
امروز شفاعت احدی سود ندارد، مگر کسیکه خدا به او اجازه داده و به سخن او
راضی است.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فوق، فرمود: بخدا سوگند! در آنروز، بما
اجازه داده می شود و جواب می گوئیم! سؤال شد: چه جوابی می دهید؟ فرمود:
پروردگار را تمجید می کنیم. بر پیامبر صلوات می فرستیم. و از شیعیانمان
شفاعت می کنیم و خدا، شفاعت ما را رد نمی کند.⁽³⁾
3. بحار الانوار، ج 8.

امام صادق علیه السلام: کسیکه دلش برای مصیبت‌های ما ناراحت باشد، هنگام مرگ ما را می‌بیند و خوشحال می‌گردد و این خوشحالی باقی است تا روزی که در کنار حوض کوثر بر ما وارد شود.

کوثر وقتی شیعیان را می‌بیند، خوشحال می‌شود و به آنها از انواع خوردنی‌هایی که احدی از آنها سیر نمی‌شود، می‌خوراند.⁽³⁾

از امام صادق علیه السلام درباره آیه «فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حَسَنَاتٌ» یعنی: در بهشت زنان خوب و زیبا است. سؤال شد. فرمود: آنها زنان مؤمن شیعه هستند که داخل بهشت شده و به ازدواج مردان مؤمن در می‌آیند. و آنجا که فرموده است: «حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ» یعنی: حوریانی که در خیمه‌ها نشسته‌اند. حوران بهشت هستند که در نهایت سفیدی‌اند و کمرهای باریک دارند.⁽⁴⁾

4. زاد المعاد.

راوی می‌گوید خدمت امام صادق علیه السلام آمدم. امام مشاهده کردند که من غمگینم. علت را پرسیدند.

گفتم: یک زنی در کوچه راه می‌رفت که ناگاه به زمین خورد. در این حال گفتم: خدا لعنت کند قاتلین تو را ای فاطمه زهراء علیهاالسلام. تا این حرف را زد، مأمورین او را گرفتند و با کتک بردند. امام فرمودند: بلند شو دو رکعت نماز بخوانیم. به مسجد رفتیم و دو رکعت نماز خواندیم. امام از خدا خواستند که این زن نجات پیدا کند. طولی نکشید که خبر آوردند این زن را با احترام رها نموده‌اند.⁽²⁾

تفسیر درالمنثور، ج 1، ص 67.

راوی می‌گوید که منصور دوانقی در وقتی غضبناک شد و تصمیم به قتل امام صادق علیه‌السلام گرفت. لذا امام را احضار نمود. هنگامی که امام به در قصر او رسیدند، امام به من (راوی) فرمود: صبر کن تا دو رکعت نماز بخوانم. وقتی امام نماز خواندند و نزد منصور رفتند. منصور اول عصبانی بود ولی بعد بصورت یک آدم متملق در آمد و امام را با احترام به منزلش برگرداند.⁽²⁾

2- نشان از بی‌شانها.

آنها را به بازار ببر و در اختیار مردم بگذار و بفروش

حکایتی از زمان امام صادق علیه‌السلام که در زمانی نرخ گندم و نان روز به روز در مدینه بالا می‌رفت نگرانی و وحشت بر همه مردم مستولی شده بود آن کس که

آذوقه سال را تهیه نکرده بود در تلاش بود که تهیه کند و آن کس که تهیه کرده بود موظف بود آن را حفظ کند و در این میان مردمی هم بودند که بواسطه تنگدستی مجبور بودند روز به روز آذوقه خود را از بازار بخرند. امام صادق علیه السلام از معتب و کیل خرج خانه خود پرسید ما امسال در خانه گندم داریم و کیل حضرت جواب داد بلی یابن رسول الله صلی الله علیه و آله و قدری که چندین ماه را کفایت کند گندم ذخیره داریم.

حضرت فرمود: آنها را به بازار ببر و در اختیار مردم بگذار و بفروش. آن مرد عرض کرد: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله گندم در مدینه نایاب است اگر اینها را بفروشم دیگر خریدن گندم برای ما میسر نخواهد شد. حضرت فرمود: همین است که گفتم همه را در اختیار مردم بگذار و بفروش. معتب دستور امام علیه السلام را اطاعت کرد گندمها را فروخت و نتیجه را گزارش داد. امام به او دستور داد: بعد از این نان خانه مرا روز به روز از بازار بخر نان خانه من نباید با نانی که در حال حاضر مردم مصرف می کنند تفاوت داشته باشد نان خانه من باید بعد از این نیمی از گندم و نیمی از جو باشد من توانایی دارم که تا آخر سال خانه خود را با نان گندم به بهترین وجهی اداره کنم ولی این کار را نمی کنم تا در پیشگاه الهی مسئله اندازه گیری معیشت را رعایت کرده باشم (1). خوبی ها و بدی ها).

چرا به ما ظلم می کنید؟
نقل شده که عده‌ای به دیدار امام صادق علیه السلام رفتند. امام به آنها گفت
چرا بما ظلم می کنید؟ آنها گفتند که ما چه ظلمی بشما کرده‌ایم؟ فرمود در
راه آمدن به مدینه پیرمردی که همراهمان است از خستگی پیاده آمدن، به جوانی
که سوار اسب بود گفت اگر می شود مرا هم سوار کن که خیلی خسته شده‌ام.
ولی او جواب نداد و اعتنایی به آن پیرمرد ننمود. و این ظلم به ما حساب می شود
(2).

1. خوبی‌ها و بدی‌ها.
2. خوبی‌ها و بدی‌ها.

برخورد خشن امام صادق علیه السلام :

منصور دوانیقی هر چندی یکبار به بهانه های مختلف امام صادق را از مدینه به عراق می طلبید و تحت نظر قرار می داد و گاهی مدت زیادی امام را از بازگشت به حجاز مانع می شد . در یکی از اوقات که امام در عراق بود یکی از سران سپاه منصور پسر خود را ختنه کرده عده زیادی را دعوت نمود و ولیمه مفصلی داد اعیان و اشراف و رجال همه حاضر بودند از جمله کسانی که در آن ولیمه دعوت شده بودند امام صادق صلی الله علیه و آله بود . سفره حاضر شد و مدعوین سر سفره نشستند و مشغول غذا خوردن شدند در این بین یکی از مدعوین آب خواست به بهانه آب ظرفی از شراب به دستش دادند ظرفی که به دست او داده شد فوراً امام صادق علیه السلام نیمه کاره از سر سفره حرکت کرد و بیرون رفت . خواستند امام را مجدداً برگردانند برنگشت و فرمود: رسول خدا فرموده است هر کس بر سر سفره ای بنشیند که در آنجا شراب است لعنت خدا بر او است .⁽²⁾

1. خوبی ها و بدی ها .

2. خوبی ها و بدی ها .

عابد دزد

در زمان امام صادق علیه السلام مردی به مدینه آمد که بعنوان عابد و انسان خیری معروف شد . روزی امام او را در بازار دیدند و تصمیم گرفتند او را زیر نظر بگیرند . امام متوجه شدند که او انار و نان دزدید سپس آنها را صدقه داد . امام او را ملاقات کرده و به این کارش اعتراض نمودند . او در جواب گفت که من آدم زرنگی هستم ! چون خدا در قرآن گفته اگر یک کار خوب انجام دهی ده برابر پاداش می گیری ولی اگر یک کار بد انجام دهی فقط یک مجازات دارد . من

دوتا کار خوب کردم که می شود بیست ثواب! و دوتا کار بد کردم که می شود دوتا مجازات! که این دوتا کار بد را از بیست تا پاداش کم کنیم، هیجده پاداش می ماند!

امام فرمود پس در قرآن نخوانده ای که خدا فقط از افراد با تقوا قبول می کند و از افراد دزد و رباخوار و حرامخوار و... قبول نمی کند؟ آن شخص مات و متحیر ماند!⁽¹⁾

1. میزان الحکمه .

چه نگینی در انگشتر خود بگذارم؟

«بشیر دِهان می گوید: به امام ششم علیه السلام عرض کردم: چه نگینی در انگشتر خود بگذارم؟ فرمود: چرا از عقیق سرخ و عقیق زرد و عقیق سفید غافل؟ که اینها سه کوه در بهشتند. اما کوه عقیق سرخ، مشرفست به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله. و اما کوه عقیق سفید مشرفست به خانه علی علیه السلام و اما کوه عقیق زرد، مشرفست به خانه فاطمه (س). از زیر هر کوهی نهری از برف، سردتر و از شیر سفیدتر جاری است. و فقط آل محمد علیه السلام و شیعیان آنها از این نهرها استفاده می نمایند. این سه نهر از کوثر جاری می شوند و به یکجا می ریزند و آن سه کوه به تسبیح و تمجید و تقدیس الهی مشغولند و برای دوستداران آل محمد علیه السلام طلب آمرزش می کنند.

الان حقّ دوستی را بجا آوردید

«عبدالرحمن الحجاج می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام مهمان بودیم . برای ما برنج آوردند ولی ما کم خوردیم ! امام فرمود: بخورید ! زیرا کسی ما را بیشتر دوست دارد، که نزد ما خوب غذا بخورد ! ما هم شروع به غذا خوردن مجدد کردیم . امام فرمود: الان حقّ دوستی را بجا آوردید .» (معارف قران و اهل بیت)
«امام ششم علیه السلام : اگر پنج درهم بردارم و به بازار بروم و غذایی تهیه کنم و چند نفر از مسلمانان را مهمان کنم، در نزدم از آزاد کردن غلامی بهتر است .»
(معارف قران و اهل بیت)

محمد، محمد، محمد

ابو هارون گوید: من در مدینه همنشین امام صادق علیه السلام بودم ، چند روز نزد حضرت نرفتم ، وقتی خدمتش رسیدم حضرت فرمود: ای ابا هارون چند روز تو را ندیدم ؟ عرض کردم : پسری برایم متولد شده ، فرمود: خداوند مبارک گرداند نامش را چه گذاردی ؟ عرض کردم او را محمد نامیدم ، حضرت همین که نام محمد را شنید در حالی که می فرمود: محمد، محمد، محمد، آنقدر خم شد تا صورتش نزدیک زمین قرار گرفت ، سپس فرمود: جانم و فرزندانم و خانواده و پدر و مادرم تمام اهل زمین همگی فدای رسول الله باد، به فرزندت بد نگو و او را

مزن و اذیتش مکن ، و بدان در زمین خانه ای نیست که در آن نام محمد باشد
مگر اینکه هر روز تقدیس می شود، سپس حضرت به من فرمود: آیا او را عقیقه
کرده ای ؟ جوابی ندادم ، حضرت از سکوت پی برد که من انجام نداده ام .
شخصی را صدا زد و به گونه ای که من متوجه نشوم به او چیزی فرمود: به گمان
کردم که به آن شخص دستوری خصوصی داده است ، خواستم بلند شوم فرمود:
سرجایت باش ، آن مرد سه دینار آورد و به من داد، حضرت فرمود: برو دو
گوسفند فربه تهیه کن و آنها را ذبح کن خودت بخور و به دیگران هم بخوران
۱۶۸ .

آیا این عمل به حال ما سودمند

به امام صادق علیه السلام عرض شد: فدایت شوم ما فرزندان خود را به نام شما و
پدران شما می نامیم. آیا این عمل به حال ما سودمند است؟ امام فرمود: آری به
خدا قسم! مگر دین چیزی جز مهر ورزیدن و بغض و تنفر است؟! خداوند متعال
می فرماید: اگر خدا را دوست می دارید از من (حضرت محمد(ص)) پیروی کنید

تا او (خدا) نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببامرزد، که او آمرزنده و
مهربان است (آیه ۳۱ سوره آل عمران

محبت باعث مسلمان شدن

«زکریا که مسیحی بود، مسلمان و شیعه شد. امام صادق علیه السلام به او سفارش
کرد که اگرچه پدر و مادرت مسیحی هستند ولی احترام به آنها را ترک نکن!
وقتی زکریا بیشتر از قبل به پدر و مادرش نیکی می کرد، مادرش از این برخورد او
خوشحال شد و تمایل پیدا کرد که او هم مسلمان شود. او از پسرش خواست که
شهادتین را به او یاد دهد تا او هم اسلام بیاورد. و این چنین بود که با برخورد
اسلامی، مادر زکریا اسلام آورد.

هرگز برای مردم گرفتاری خود را بازگو مکن

مفضل بن قیس در اثر گرفتاری مالی نزد امام صادق علیه السلام آمد و از وضع
زندگی خود لب به شکایت گشود و به امام عرض کرد مبلغی بدهکارم. نمی دانم
چگونه بدهی خود را ادا کنم؟ و برای هزینه زندگی درآمدی ندارم و...

امام علیه السلام دستور دادند کیسه حاوی چهارصد دینار طلا برای او آوردند و بعد فرمود: زیرا نخستین اثرش این است که وانمود می شود تو در صحنه زندگی شکست خورده ای^{۱۶۹}

مردی در زمان امام صادق علیه السلام چند دختر داشت و در بستر بیماری افتاد در حال احتضار بود پس حضرت بر بالین او حاضر شده و پرسید چه حاجتی داری؟ آن مرد گفت: غم دخترانم را می خورم که چگونه بعد از من زندگی می کنند حضرت فرمود: آن کس که این فرزندان را به تو داد و تاکنون آنها را روزی داده بعد از تو هم آنها را روزی می دهد.^(۲)

چرا زمین جسد زنی را قبول ننمود؟

در زمان امام ششم زنی مرد و چون او را دفن کردند روز بعد دیدند که از قبر بیرون افتاده است مجدداً او را دفن کردند و روز بعدش دیدند که باز از قب بیرون افتاده و زمین او را قبول نمی کند.

به امام صادق (ع) مراجعه کرده و این حادثه را به ایشان گفتند. حضرت فرمود بررسی و تحقیق کنید که این زن چه می کرده؟ چون بررسی کردند آمدند به

امام گفتند که زنی بوده زنا کار و هرگاه بچه ای برای او حاصل می شده آن را در تنور انداخته و می سوزانده است.

حضرت فرمود: آری چون سوزاندن مخصوص خداست و این زن آن بچه ها را می سوزانده لذا زمین او را قبول نمی کند و چاره آن است که مقداری از تربت امام حسین (ع) را در قبر او بگذارید که زمین او را قبول کند اگر چه عذابش محفوظ است.

به دستور حضرت عمل کردند زمین دیگر او را بیرون نیانداخت.1

1-زندگانی امام حسین ع

هرگز برای او پاداشی نخواهد بود

امام صادق (علیه السلام) به معلی بن خنیس فرمود: یا مُعَلّی! لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ مِائَةَ عَامٍ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، يَصُومُ النَّهَارَ وَيَقُومُ اللَّيْلَ حَتَّى يَسْقُطَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ، وَتَلْتَقَى تَرَاقِيهِ هَرَمًا، جَاهِلًا لِحَقِّنَا، لَمْ يَكُنْ لَهُ ثَوَابٌ. ای معلی! اگر بنده ای صد سال میان رکن و مقام خدا را بندگی کند، روزها را روزه بگیرد و شب ها را به تهجد و راز و نیاز بگذراند تا جایی که از شدت پیری ابروانش روی چشمانش

را بگیرد و استخوان های گردنش در سینه اش فرو رود ولی نسبت به حق ما
جاهل باشد و جایگاه ما را نشناسد ، هرگز برای او پاداشی نخواهد بود

وَحُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ جَوَازٌ عَلَى الصِّرَاطِ

شیخ سلیمان قُندُوزی حنفی با سندی ارزشمند نقل کرده - می فرماید : مَعْرِفَةُ آلِ
مُحَمَّدٍ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ ، وَحُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ جَوَازٌ عَلَى الصِّرَاطِ ، وَالْوَلَايَةُ لآلِ مُحَمَّدٍ
أَمَانٌ مِنَ الْعَذَابِ. شناخت آل محمد سبب رهایی از آتش و محبت و دوستی نسبت
به آل محمد جواز عبور بر صراط و ولایت آل محمد ایمنی از عذاب است

یا علی ! آنچه به تو املا می کنم بنویس

شیخ سلیمان قُندُوزی حنفی و ابراهیم بن محمد جوینی به نقل از حضرت علی
(علیه السلام) از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) روایت می کنند که : پیامبر
(صلی الله علیه وآله) فرمود : یا علی ! آنچه به تو املا می کنم بنویس ، گفتم : ای
پیامبر خدا ! بر من از فراموشی می ترسی ؟ فرمود : نه ، من از خدا خواسته ام که
تو را حافظ همه حقایق قرار دهد ، ولی به خاطر شریکانت بنویس ، گفتم : ای
پیامبر خدا ! شریکانت کیانند ؟ فرمود : امامان از ذریه ات که به خاطر آنان برای

امت باران می بارد و دعایشان مستجاب می گردد و خدا بلا را به واسطه ایشان از امت برمی گرداند و به سبب وجودشان رحمت از آسمان نازل می شود و این اول آنان است - و اشاره به حسن فرمود - سپس گفت : این دوّمی از آنان است - و .
 .آنگاه اشاره به حسین نمود - سپس گفت : و امامان پس از حسین

الْعَوَامُ بْنُ حُوشَبٍ عَنِ التَّمِيمِيِّ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ فَحَدَّثْتَنِي : إِنَّهَا رَأَتْ رَسُولَ >
 اللَّهِ دَعَا عَلِيّاً وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَقَالَ : اَللّٰهُمَّ ، هَؤُلَاءِ اَهْلُ بَيْتِيْ فَادْهَبْ عَنْهُمْ
 الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً . عوام بن حوشب از تمیمی روایت می کند که تمیمی
 گفت : بر عایشه وارد شدم و او به ما گفت : رسول خدا را دیده که علی ، فاطمه ،
 حسن و حسین را طلبیده ، فرموده است : خدایا ! اینان اهل بیت من هستند ، پس
 . هر گونه پلیدی را از آنان دور کن و ایشان را به پاکی کامل و همه جانبه برسان

أَيُّ الْأَعْمَالِ هُوَ أَفْضَلُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ ؟

زرعه می گوید : به حضرت امام صادق (علیه السلام) گفتم

أَيُّ الْأَعْمَالِ هُوَ أَفْضَلُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ ؟ قَالَ : مَا مِنْ شَيْءٍ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ يَعْدِلُ هَذِهِ

الصَّلَاةَ ، وَلَا بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ وَالصَّلَاةِ شَيْءٌ يَعْدِلُ الزَّكَاةَ ، وَلَا بَعْدَ ذَلِكَ شَيْءٌ يَعْدِلُ الصَّوْمَ ، وَلَا بَعْدَ ذَلِكَ شَيْءٌ يَعْدِلُ الْحَجَّ ؛ وَفَاتِحَةُ ذَلِكَ كُلُّهُ مَعْرِفَتُنَا وَخَاتِمَتُهُ مَعْرِفَتُنَا. پس از شناخت و معرفت خدا کدام عمل برتر است ؟ حضرت فرمود :
 پس از شناخت ، هیچ چیز برابر این نماز نیست و پس از شناخت نماز هیچ چیز با زکات برابر نیست و پس از اینها چیزی با روزه برابر نیست و پس از اینها چیزی با حج مساوی نیست و آغاز و پایان همه آنها شناخت ماست . آری ، کیفیت نماز و زکات و روزه و حج و راه صحیح انجام دادن این عبادات را باید از اهل بیت (علیهم السلام) که قرآن در خانه آنان نازل شده و وارثان دانش پیامبرند آموخت ؛ این آموختن جز با شناخت آنان و فرهنگ و فرمان ها و احکامشان میسر نخواهد شد. (کتاب اهل بیت ع)

خیر کثیر [طاعت خدا و شناخت امام است

ابوبصیر از حضرت امام صادق (علیه السلام) در تأویل آیه شریفه : (... وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا ...) . . . حکمت را به هر کس بخواهد می دهد و آنکه به او حکمت داده شود ، بی تردید او را خیر فراوانی داده اند . . . روایت می کند که آن حضرت فرمود : طَاعَةُ اللَّهِ وَمَعْرِفَةُ الْإِمَامِ . کسی که حکمت به او داده

اند، بی تردید خیر کثیر به او عنایت شده و خیر کثیر [طاعت خدا و شناخت امام است (کتاب اهل بیت ع)

شهادت امام جعفر صادق (ع)

در ایام شهادت حضرت، شخصی خدمت امام مشرف شد و مشاهده کرد که آن حضرت چنان لاغر و ضعیف شده است که گویا جز سر نازنینش، هیچ از آن بزرگوار باقی نمانده است! او بادیدن این صحنه به گریه افتاد. امام به او فرمود: چرا گریه می کنی؟ گفت: چگونه نگریم در حالیکه شمارا به این حال می بینم!

فرمود: چنین مکن! همانا هر چه برای مؤمن پیش بیاید، خیر است و اگر اعضای او بریده شوند، باز هم برای او خیر است! و اگر مالک شرق و غرب شود، برای او خیر است.

از کنیز امام نقل شده است که: در حال احتضار حضرت، نزدش بودم که حال اغماء به امام دست داد و بیهوش شد. وقتی بیهوش آمد، فرمود: به حسن بن علی افطس، هفتاد اشرفی بدهید! به فلان و فلان هم همین مقدار بدهید!

من گفتم: می فرمائید به شخصی پول بدهند که با کارد بشما حمله کرد و می خواست شمارا بکشد؟ امام فرمود: می خواهی از کسانی نباشم که خدا بخاطر صله رَحِم، آنان را مدح کرده و در وصف آنان فرموده است: وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ «(رعد 21) یعنی: «مؤمنین آنانی هستند که به آنچه خدا امر به صله آن نموده است، صله می کنند و بخاطر سختی حساب روز جزاء، از خدا می ترسند.»

سپس فرمود: ای سالمه! بدرستی که خداوند بهشت را خلق کرد و آنرا خوشبو گردانید، بطوریکه بوی آن از مسیر دوهزار سال، بمشام می رسد! ولی عاق والدین و قطع کننده رحم، بوی بهشت را احساس نمی کنند!

ابوبصیر می گوید: بعد از شهادت امام جعفر صادق (ع)، نزد امّ حمیده رفتم. دیدم او می گریه. منهم به گریه افتادم. او گفت: در هنگام شهادت امام صادق (ع) امر عجیبی

پیش آمد! امام چشمهای خود را گشود و گفت: هر کسیکه بین من
 و او، خویشی و قرابتی است، را نزد من جمع کنید! همه جمع شدند. آن جناب نگاهی
 به آنان انداخت و فرمود: إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسْتَخْفًا بِالصَّلَاةِ! یعنی: شفاعت ما به
 کسیکه نماز را سبک بشمارد، نمی رسد! «منتهی الامال»

امام صادق (ع): هرگاه یکی از شما بیاد نعمتی از نعمتهای خداوند عزوجل
 افتاد، پیشانیش را برای شکرگزاری، بر روی خاک بگذارد. و اگر سواره بود، پیاده
 شود و سجده کند. و اگر بخاطر انگشت نماشدن نمی تواند پیاده شود، پیشانیش را
 برزین اسب (در زمان مافرمان ماشین) بگذارد و اگر اینهم نشد، پیشانیش را بر کف
 دست بگذارد و خدا را بر نعمتهایش شکر کند. «معارف قران و اهل بیت»

گاهی بایک شکر کردن بهشت بر انسان واجب می شود.

«امام صادق (ع): فردی مقداری آب می خورد و با آن بهشت برایش واجب
 می شود. زیرا موقع نوشیدن آب وقتی ظرف آب را نزدیک دهانش می برد، بسم الله
 می گوید. سپس مقداری می خورد و حمد می کند. دوباره می نوشد و حمد

می کند. برای بار سوم مقداری می نوشد و حمد الهی می کند. بوسیله این یک بسم الله
 و سه بار حمد، بهشت برایش واجب می شود.» (معارف قران و اهل بیت)

«ابواسماعیل به امام صادق (ع) گفت: در منطقه ما شیعه زیاد است. امام پرسید: آیا
 پولدارهای شیعه به فقرا کمک می کنند؟ آیا اهل عفو و گذشت هستند؟ آیا نسبت
 بهم همدردی می کنند و کمک هم هستند؟ گفت: نه! فرمود: پس اینها شیعه نیستند.»
 (معارف قران و اهل بیت)

«شخصی از امام صادق (ع) پرسید: آشکار نمودن نعمت که خدا بدان درآیه «وَأَمَّا
 بِنِعْمَتِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» آمده چیست؟ فرمود: لباس تمیز بپوشد. بوی خوش استعمال
 نماید. خانه اش را سفیدکاری کند. درب خانه اش را جاروب نماید.» (معارف قران و
 اهل بیت)

«امام صادق (ع): در نزد خدا، ظاهر کردن نعمت از مخفی کردنش بهتر است پس با
 بهترین زینت محلت ظاهر شوید.»

«روزی امام صادق(ع) دیدند که مقداری میوه نیم خورد در خانه

افتاده است، ناراحت شدند و به غلامان خود فرمودند: اگر شما سیر هستید، خیلی ها

گرسنه هستند، پس اینها را به محتاجان بدهید.» (معارف قران و اهل بیت)

امام صادق(ع) فرمود:

وقتی مهدی(ع) ظهور می کند، به دیوار کعبه تکیه می دهد و می فرماید: هر کس

بدیدن آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و موسی و اسماعیل و یوشع

و شمعون، آرزومند است، به جمال من نگاه کند که علم و حلم و کمال همه آنها در

من است. و هر که آرزوی دیدن جدّم محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی

و حسین شهید به کربلا و دیگر امامان را دارد، به من نگاه کند و آنچه خواهد پرسد

که علم همه در نزد من است. و آنچه ایشان مصلحت ندیده و خبر نداده اند، من خبر

می دهم و همه مردم را آگاه می سازم.

و می فرماید:

ای مسلمانان! هر که می خواهد از کتابهای آسمانی و صحیفه های پیامبران آگاه

شود، گوش فرا دهد و بشنود.

آنگاه شروع به خواندن صحف آدم و شیث و ابراهیم و نوح و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود به لغت و زبان هر ملتی کند بطوریکه علماء و بزرگان آن مذهب و دین، اعتراف کنند که بدون کم و زیاد یک حرف، است. یک یک این کتب را خواند و جهانیان را متوجه خود ساخته به شگفتی اندازد. سپس قرآن را قرائت کند و مسلمین را بر خود بلرزاند (معارف قران و اهل بیت)

رجعت

آل عمران 81:

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ

وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ وَحِكْمَهُ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ

أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الْوَارِثِينَ وَآخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا

الشَّاهِدِينَ.

یعنی: آنگاه که خدا از پیامبران پیمان گرفت که چون شما را کتاب

و حکمت دادم، سپس پیامبری نزد شما آمد، که آنچه را با شماست، باور

داشت و راست انگاشت، باید به او بگروید و یاریش کنید. - آنگاه - گفت: آیا

اقرار می کنید و بر این، پیمان مرا می پذیرید؟ گفتند: اقرار داریم. فرمود: پس گواه باشید و منهم با شما از گواهانم.

در روایات است که مراد از آیه فوق، رجعت است. و امام صادق (ع) فرمود: یعنی: پیامبران به رسول خدا (ص) ایمان خواهند آورد و حضرت علی (ع) را در رجعت، یاری می کنند. سپس فرمود: بخدا سوگند! هر پیامبری را که خدا مبعوث گردانیده است، از آدم و هر که بعد از اوست، همه آنها به دنیا بر می گردند و در کنار حضرت امیر (ع) جهاد می کنند. (معارف قران و اهل بیت)

زمانیکه شمارا پیامبر و پادشاه گردانید!

مائده 20:

إِذْ جَعَلَكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا.

یعنی: زمانیکه شمارا پیامبر و پادشاه گردانید!

امام صادق (ع) فرمود: پیامبران، حضرت رسول (ص) و ابراهیم (ع) و اسماعیل (ع) و ذریه اویند. و پادشاهان، ائمه اند! راوی گفت: خدا چه پادشاهی بشما داده است؟ فرمود: پادشاهی بهشت و پادشاهی رجعت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب! (معارف قران و اهل بیت)

روزی که می لرزاند، لرزاننده

النازعات 7:

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ.

یعنی: روزی که می لرزاند، لرزاننده. در حالیکه لرزاننده دیگری در پی آن در آید.

امام صادق (ع) در تأویل این آیه فرمود: راجفه، حسین بن علی (ع) است و رادفه، علی بن ابی طالب (ع) است. اولین شخصی که از قبر بیرون می آید، حسین بن علی (ع) با هفتاد و پنج نفر می باشند.

امام صادق (ع) فرمود: خلفای جور، خود را امیر المؤمنین می خواندند، در حالیکه این نام مخصوص علی (ع) است. و هنوز معنا و تأویل این نام برای مردم، ظاهر نشده

است! راوی گفت: تأویل آن کی خواهد بود؟ فرمود: آنوقتی که خداوند، پیامبران و مؤمنان را جمع می کند تا علی (ع) رایاری کنند. در آنروز، پیامبر اسلام، علم را بدست علی (ع) می دهد و او امیر مؤمنان، خواهد بود و همه مردم در زیر علم آن حضرت، خواهند بود و او امیر و پادشاه همه خواهد بود. (معارف قران و اهل بیت)

دیدار ارواح مومنین با ال محمد

امام صادق (ع: روح مؤمن پس از رحلت، آل محمد (ص) را در بهشت های رضوان، زیارت می کند و با آنها طعام و آشامیدنی می خورد و می آشامد و در جلسات با آنها سخن می گوید تا اینکه امام عصر (عج) ظهور کند.

پس از ظهور، خداوند مؤمنین را زنده می کند و ارواح زنده شده، فوج فوج، تلبیه گفته و به محضر آن حضرت، مشرف می شوند. . (معارف قران و اهل بیت)

و علمدارش عبدالله بن شریک عامری

امام صادق (ع): من از خدا خواستم که فرزندم اسماعیل را بعد از من

باقی گذارد ولی خدا ابا کرد ولکن خدا در باره او منزلت دیگری بمن عطا کرد که در رجعت، او با ده نفر از اصحاب خود، زنده می شود و علمدارش عبدالله بن شریک عامری است.

داود رقی می گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: من پیر شده ام و استخوانهایم باریک شده است. دوست دارم آخرین عملم این باشد که در راه شما کشته شوم! امام فرمود: چاره ای نیست که اگر در این موقع نشود، در رجعت خواهد شد.. (معارف قران و اهل بیت)

/اولین شخصی که رجعت کند

راوی می گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم: آیا رجعت حق است؟ فرمود: آری! پرسیدم: اولین شخصی که رجعت کند، کی خواهد بود؟ فرمود: امام حسین (ع) که بعد -ظهور- از حضرت مهدی (عج)، با اصحابش که -در کربلا- با او شهید شدند، زنده می گردند. همانطور که با

حضرت موسی (ع) هفتاد پیامبر بودند، با امام حسین (ع) نیز هفتاد پیامبر، خواهند بود! حضرت مهدی (عج) - در هنگام رحلت - انگشتر

خود را به امام حسین (ع) می دهد و از دنیا خواهد رفت. امام حسین (ع)

اورا غسل و کفن و حنوط خواهد کرد و - بعد از نماز بر او - اورا در قبر، مدفون می سازد. (معارف قران و اهل بیت)

شما چیزی بما ندادید تا حساب آن را ازما بکشید!

امام صادق (ع): روز قیامت عده ای بطرف بهشت رفته و درهای آنرا می کوبند! به

آنها گفته می شود: شما کیستید؟ جواب می دهند: ما فقراء هستیم! به آنها می

گویند: اول بروید حساب پس بدهید! جواب می دهند: شما چیزی بما ندادید

تا حساب آن را ازما بکشید! خداوند عزوجل می فرماید: راست گفتند! آنها را به

بهشت داخل کنید. . (معارف قران و اهل بیت)

چگونه در این هوای گرم خود را به زحمت انداخته اید

عبد الاعلی می گوید: روز گرمی از تابستان، امام صادق علیه السلام را در راهی از راههای مدینه دیدم که برای کاری می رفت، عرض کردم: فدایت شوم با قربی که نزد خدا و قرابتی که با پیامبر دارید چگونه در این هوای گرم خود را به زحمت انداخته اید؟ فرمود: برای کسب روزی بیرون آمده ام تا از امثال تو بی نیاز باشم (معارف قران و اهل بیت).

2- «ابی عمرو شیبانی» می گوید: امام صادق علیه السلام را دیدم که لباس خشنی بر تن داشت و با بیل در باغ کار می کرد، و عرق از او می ریخت.

گفتم: فدایت شوم بیل را به من دهید، بگذارید من بجای شما کار کنم.

فرمود: دوست دارم برای معیشت رنج گرمای آفتاب را تحمل کنم (معارف قران و اهل بیت)

تجارت با سود عادلانه:

3- امام صادق علیه السلام، «مصادف» یکی از یاران خود را برای تجارت به مصر

فرستاد و هزار دینار به او داد. مصادف با آن پول کالایی خرید و با بازرگانان

دیگر به سوی مصر رفت، نزدیک مقصد با کاروانی که از مصر باز می گشت

روبرو شدند، و از آنان وضعیت کالای خود را که از نیازمندیهای عمومی بود، از نظر بازار مصر پرسیدند، کاروانیان گفتند: کالای شما در مصر نایاب است. (مصادف و دیگر بازرگانانی که به مصر می‌رفتند چون از نیاز مردم مصر آگاه شدند)، هم پیمان گشتند که کالای خود را با سودی کمتر از صد در صد بفروشند، و همین کار را هم کردند، و نتیجه آن شد که «مصادف» هزار دینار سود برد.

به مدینه بازگشتند و مصادف دو کیسه که هر یک حاوی هزار دینار بود به امام صادق تسلیم کرد و گفت یکی از این دو اصل پول شما و دیگری سود تجارت است.

امام فرمود: این سود سرشاری است، چگونه آن را بدست آوردی؟
مصادف جریان نایابی کالا و هم پیمان شدن بازرگانان را شرح داد.
امام فرمود: سبحان الله، به زیان گروهی از مسلمانان هم پیمان می‌شوید که کالایتان را با سودی کمتر از صد در صد بفروشید؟!!

آنگاه یکی از دو کیسه را به عنوان اصل سرمایه که پرداخته بود برداشت و دیگری را پذیرفت، و فرمود: «من به این سود - که با بی انصافی بدست آمده - نیاز

ندارم، ای مصادف بدست آوردن مال از راه حلال بسیار دشوار است». (معارف
قران و اهل بیت)

بودجه برای حل اختلاف:

-مردی با یکی از بستگان خود بر سر میراثی اختلاف داشت، کارشان به دعوا و
جدال کشید، مفضل -یکی از یاران امام صادق (ع) -از آنجا می گذشت، متوجه
درگیری شد و آندو را به خانه ی خود برد و با چهار صد درهم میان آندو مصالحه
برقرار کرد، و درهمها را هم خودش پرداخت و اختلاف حل شد، آنگاه مفضل به
آنان گفت: بدانید پولی که برای حل اختلافتان پرداختم از آن خودم نبود و از
اموال امام صادق علیه السلام بود، آن حضرت به من فرمان داده است هر جا دو تن
از شیعیان اختلاف و نزاعی داشتند از مال آن بزرگوار آنان را صلح دهم (معارف
قران و اهل بیت)

آگاهی از راز شرابخواری او

«بدستور منصور صندوق بیت المال را باز کرده بودند، و به هر کس از آن چیزی
می دادند، «شقرانی» یکی از کسانی بود که برای دریافت سهمی از بیت المال آمده
بود، ولی چون کسی او را نمی شناخت وسیله ای پیدا نمی کرد تا سهمی برای خود

بگیرد. شقرانی را به اعتبار اینکه یکی از اجدادش برده بوده و رسول خدا او را آزاد کرده بود و قهرا شقرانی هم آزادی را از او به ارث می برد «مولی رسول الله» می گفتند، یعنی آزاد شده رسول خدا. و این به نوبه خود افتخار و انتسابی برای شقرانی محسوب می شد و از این نظر خود را وابسته به خاندان رسالت می دانست.

در این بین که چشمهای شقرانی نگران آشنا و وسیله ای بود تا سهمی برای خودش از بیت المال بگیرد امام صادق (ع) را دید، رفت جلو و حاجت خویش را گفت. امام رفت و طولی نکشید که سهمی برای شقرانی گرفته و با خود آورد. همینکه آن را به دست شقرانی داد با لحنی ملاطفت آمیز این جمله را به وی گفت: «کار خوب از هر کسی خوب است ولی از تو به واسطه انتسابی که با ما داری و تو را وابسته به خاندان رسالت می دانند خوبتر و زیبا تر است. و کار بد از هر کس بد است ولی از تو به خاطر همین انتساب زشت تر و قبیح تر است.» امام صادق این جمله را فرمود و گذشت.

شقرانی با شنیدن این جمله دانست که امام از سر او یعنی شرابخواری او آگاه است و از اینکه امام با اینکه می دانست او شرابخوار است به او محبت کرد و در ضمن محبت او را متوجه عیش نمود خیلی پیش وجدان خویش شرمسار گشت.»

(معارف قران و اهل بیت)

شرایط سند آزادی

ابراهیم بن بلاد^{۱۴} می گوید سند آزادی یکی از غلامان را که امام صادق آزاد کرده بود خواندم، چنین نوشته بود:

«جعفر بن محمد این غلام را برای خشنودی و رضای خدای متعال آزاد کرده است، و از او هیچ سپاس و پاداشی نمی خواهد به شرط آنکه نماز بخواند، زکات بدهد، حج بجای آورد، ماه رمضان روزه بگیرد، دوستان خدا را دوست بدارد و از دشمنان خدا بیزاری جوید». و سه نفر سند را گواهی کرده بودند.^(۱۴)

سدیر صیرفی^{۱۵} می گوید: بر امام صادق (ع) وارد شدم و «عرض کردم: تو را به خدا چرا نشسته ای؟ امام صادق (ع) فرمود: ای سدیر! چه اتفاقی افتاده است؟ سدیر گفت: از فراوانی دوستان و شیعیان و یارانت سخن می گویم. امام فرمود: فکر می کنی شیعیان ما چند نفر باشند. سدیر گفت: یکصد هزار نفر. امام فرمود: یکصد هزار نفر؟ سدیر گفت: آری و شاید دویست هزار نفر. امام فرمود: دویست هزار نفر؟ سدیر گفت: آری و شاید نیمی از جهان. در اینجا امام صادق (ع) خاموش گردید. پس آن حضرت همراه سدیر صیرفی به سوی یمن رفتند و در بین راه امام

صادق(ع) در حالی که به گله بزها نگاه می کرد فرمود: ای سدیر! اگر شیعیان ما به تعداد این بزها رسیده بود بر جای نمی نشستیم.» سدیر می گوید: من تعداد بزها را شمردم (1). دیدم تعداد آنها 17 بز می باشد¹⁷⁰

در برابر فقیر خدا شناس و شاکر

—«مسمع بن عبد الملک» می گوید: در «منی» نزد امام صادق علیه السلام مشغول خوردن انگور بودیم، سائلی آمد و از امام درخواست کمک کرد، امام خوشه ای انگوری به او داد، او نپذیرفت و گفت: اگر پول هست بدهید. امام فرمود: خدا برایت برساند.

سائل رفت و برگشت، همان خوشه ای انگور را خواست، امام فرمود: خدا برایت برساند. و چیزی به او نداد. سائل دیگری آمد، امام سه حبه انگور به او داد، او گرفت و گفت: سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است و مرا روزی عطا کرد.

امام هر دو دست را پر از انگور کرد و به او داد، سائل گرفت و گفت: سپاس
خدای را که پروردگار جهانیان است.

امام فرمود: بایست، و از غلام خود سؤال کرد چقدر پول همراه داری؟ گویا بیست
درهم داشت، آنها را نیز به سائل داد، سائل گفت: سپاس خدای را، خداوند این
نعمت از توست، تو یکتائی و شریکی برای تو نیست.

امام فرمود: بمان. و پیراهنی که در بر داشت در آورد و به او داد و فرمود بپوش.
سائل پوشید و گفت: سپاس خدای را که به من لباس داد و مرا پوشانید، و به امام
رو کرد و گفت: خدا به تو جزای خیر دهد.

«مسمع» می گوید: بنظر می آمد که اگر این بار هم امام را دعا نمی کرد و فقط به
شکر و سپاس خدا می پرداخت امام باز به او چیزی می داد و همچنان ادامه پیدا
می کرد. (معارف قران و اهل بیت)

- «مالک بن انس» می گوید: «جعفر بن محمد» همواره یا روزه می داشت یا نماز
می خواند و یا به ذکر خدا مشغول بود، و از بزرگان عباد و زهاد محسوب
می شد. بسیار حدیث می گفت، خوش مجلس و پر فائده بود، وقتی می گفت: «قال

رسول الله صلى الله عليه و آله، رنگش تغییر می کرد... سالی در سفر حج با او همراه بودم، هنگام محرم شدن حالتش دگرگون شد چنانکه نمی توانست «لیک» بگوید، و از بی تابی نزدیک بود از مرکب فرو افتد، گفتم: ای پسر پیامبر، لیک بگو و ناچار باید بگوئی.

فرمود: چگونه بگویم «لیک اللهم لیک» در حالیکه بیمناکم خداوند در پاسخم بفرماید «لا لیک و لا سعدیک» (معارف قران و اهل بیت)

تسلیم و رضا در برابر خدا:

10- «قتیه» از یاران امام صادق (ع) می گوید: برای عیادت از فرزند بیمار امام به منزل امام صادق رفته بودم، امام را جلوی منزل دیدار کردم که افسرده و محزون بود، حال کودک را جويا شدم، فرمود: «به خدا سوگند او رفتنی است» آنگاه داخل منزل شد و پس از مدتی بیرون آمد در حالیکه اندوهش تسکین یافته بود، من امیدوار و خوشحال شدم و گمان کردم بیمار بهبود یافته است، بار دیگر از حال کودک پرسیدم. فرمود: «از دنیا رفت» با شگفتی گفتم: فدایت شوم هنگامیکه زنده بود غمگین و افسرده بودید و اینک که فوت کرده است اندوهگین نیستید؟

فرمود: ما خاندانی هستیم که پیش از مصیبت اظهار نگرانی می کنیم ولی چون قضای الهی وقوع یابد راضی به رضای خدا و تسلیم امر اویم (معارف قران و اهل بیت)

حلم و بردباری:

— «حفص بن ابی عایشه» می گوید: امام صادق خدمتکار خود را برای انجام کاری فرستاد، خدمتکار دیر کرد، امام خود بدنبال او رفت، و او را دید که در گوشه یی خفته و بخواب سنگینی فرو رفته است، امام بر بالین او نشست و بملایمت او را باد زد چون بیدار شد امام فرمود: به خدا سوگند برای تو نیست که هم روز و هم شب بخوابی، شب برای تو و روز برای ما (معارف قران و اهل بیت)

13— «هشام بن سالم» می گوید: روش امام صادق علیه السلام این بود که شبها کیسه ای نان و گوشت و پول به دوش می کشید و برای نیازمندان مدینه می برد و میان آنان تقسیم می کرد و آنان او را نمی شناختند، چون امام رحلت کرد و آن کمک قطع شد دریافتند که آن بزرگوار بوده است. (معارف قران و اهل بیت)

کار کردن برای ظالمین

یکی از یاران امام پرسید: برخی از ما شیعیان از نظر معیشت در تنگدستی و سختی است، و به او پیشنهاد می‌شود که برای اینها (بنی عباس) خانه بسازد، نهر بکند و اجرت بگیرد، این کار از نظر شما چگونه است؟

امام فرمود: «من دوست ندارم که برای آنها (بنی عباس) گرهی بزنم یا خطی بکشم، هر چند در برابر آن پول بسیاری بدهند، زیرا کسانی که به ستمگران کمک می‌کنند در قیامت در سرا پرده‌ای از آتشند تا خدا میان بندگان حکم کند» (معارف قران و اهل بیت)

روزی امام در مجلس منصور بود، اتفاقاً مگسی منصور را آزار می‌داد، و هر چه آنرا دور می‌کرد، مگس دور نمی‌شد و باز بر صورت منصور می‌نشست. منصور با ناراحتی به امام گفت: خدا چرا مگس را آفریده است؟!

امام بی‌مهابا پاسخ داد: «لینذل به الجبابرة» برای آنکه ستمگران جبار را بوسیله‌ی آن خوار و ذلیل سازد. منصور یکه‌خورد و ساکت ماند. (معارف قران و اهل بیت)

امام در برابر فرماندار مدینه:

«عبد الله بن سلیمان تمیمی» می‌گوید: هنگامی که «محمد» و «ابراهیم» فرزندان «عبد الله بن حسن بن الحسن» علیهم السلام، توسط حکومت عباسی شهید شدند، منصور

دوانیقی یکی از عمال خود به نام «شبیۀ بن غفال» را فرماندار مدینه ساخت، «شبیۀ» به مدینه آمد و روز جمعه در مسجد مدینه بر منبر خطبه خواند و گفت: «همانا علی بن ابیطالب میان مسلمانان اختلاف انداخت و با اهل ایمان جنگید، و حکومت را برای خود می‌خواست و نمی‌گذاشت به اهلش برسد، اما خداوند او را از حکومت محروم ساخت، و پس از او فرزندان او نیز در فساد دنباله روی او و جویای حکومتند، بدون آنکه لیاقت آن را داشته باشند، بهمین جهت در نقاط مختلف زمین کشته می‌شوند و در خون خود در می‌غلطند!» سخنان شبیه بر مردم بسیار گران آمد ولی هیچکس را یارای آن نبود که چیزی بگوید. در این هنگام مردی که پیراهنی پشمین در بر داشت برخاست و گفت:

«ما خدای را ستایش می‌کنیم و بر محمد آخرین پیام آور او و سرور پیامبران و نیز بر همه‌ی پیامبران درود می‌فرستیم. اما خوییهایی که گفتی ما سزاوار آنیم، و آنچه از زشتی بر زبان راندی تو و منصور به آن سزاوارترید.» سپس به مردم رو کرد و گفت:

«آیا شما را آگاه نسازم که چه کسی میزان اعمالش در قیامت خالی‌تر و از همگان زیانکارتر است؟ او کسی است که آخرتش را به دنیای دیگران بفروشد، و این فرماندار فاسق چنین است. (که آخرتش را به دنیای منصور فروخته است) ...»

مردم آرام شدند و فرماندار بی آنکه چیزی بگوید از مسجد بیرون رفت. آنگاه پرسیدم این مرد که در برابر فرماندار چنین کوبنده سخن گفت کیست؟ گفتند: امام جعفر بن محمد صادق است. (معارف قران و اهل بیت)

رساله‌ی توحید مفضل

«توحید مفضل» حاوی مطالب سودمندی در مورد خلقت انسان و جهان و اثبات وجود خدای متعال و علم و قدرت و حکمت اوست که امام صادق علیه السلام در چهار جلسه برای مفضل بیان فرمودند و مفضل با اجازه‌ی امام می‌نوشت. این رساله‌ی پرارج که توسط علامه مجلسی و برخی دیگر از دانشمندان ترجمه⁽⁵¹⁾ و چاپ شده برای همگان مفید و سودمند، و مطالعه‌ی آن برای همه‌ی علاقمندان به مسائل توحید و متفکران در آیات عظمت الهی لازم است.

«سید بن طاوس» در «کشف المحججه» به فرزند خود توصیه می‌کند که این رساله را مطالعه نماید⁽⁵²⁾، و در جای دیگر نیز می‌فرماید: کسی که به سفر می‌رود از کتابهایی که باید همراه داشته باشد یکی توحید مفضل است⁽⁵³⁾ اینک به اختصار

به معرفی این رساله می‌پردازیم و برای تبرک، ترجمه‌ی فرازهایی از آن را ذکر می‌کنیم:

مفضل، خود در مقدمه‌ی رساله می‌گوید:

«روزی به هنگام غروب در مسجد پیامبر (ص) نشسته بودم، و در عظمت پیامبر و آنچه خداوند بدان بزرگوار از شرف و فضیلت عطا کرده می‌اندیشیدم... ناگاه «ابن ابی العوجاء» که یکی از لا مذهب‌ان آنزمان بود در آمد، و در جایی نشست که من سخن او را می‌شنیدم، چون قرار گرفت مردی از دوستانش نیز در رسید و نزدیک او نشست، ابن ابی العوجاء و دوستش به ترتیب در باره پیامبر (ص) مطالبی... بیان داشتند.

پس از این گفتگو سخن از آفریدگار جهان به میان آوردند، و حرف را بدانجا رساندند که جهان را خالق و مدبری نیست، و همه چیز بدون خالق و مدبر از طبیعت پدید می‌شود، و پیوسته چنین بوده و چنین خواهد بود!

چون این سخنان واهی از آن بدور مانده از رحمت حق شنیدم، از شدت خشم خودداری نتوانستم و گفتم: ای دشمن خدا، زندیق و بی‌دین شدی و پروردگاری که ترا به بهترین ترکیب و صورتی آفریده و ترا از حالات گوناگونی گذرانده تا

به این حدت رسانده است انکار کردی، اگر در خود اندیشه کنی و به حس و دریافت خود رجوع نمائی بی تردید دلایل پروردگار و آثار آفرینش خدای متعال در تو مستقر و شواهد وجود خدا و قدرت او، و برهان علم و حکمتش در تو آشکار و روشن است.

ابن ابی العوجاء گفت:

«ای مرد! اگر تو از متکلمانی (کسانیکه از بحث عقاید آگاهی داشتند و در بحث و جدل ورزیده بودند) با تو به روش آنان سخن بگویم، و در آنصورت اگر ما را مجاب سازی ما از تو پیروی کنیم، و اگر از آنان نیستی سخن گفتن با تو سودی ندارد. و اگر از یاران جعفر بن محمد صادق هستی، او خود چنین با ما سخن نمی گوید، و به این طریق با ما مجادله نمی کند، او گفتار ما را بیش از آنچه تو شنیدی بارها شنیده و دشنامان نداده و در پاسخ ما از اندازه بیرون نرفته است، او آرام و بردبار و خردمند و متین است، و هرگز خشم و سفاهت بر او چیره نمی شود و از جای بدر نمی رود، سخنان و دلایل ما را می شنود آنچه در خاطر داریم بر زبان می آوریم و گمان می کنیم بر او پیروز شده ایم، آنگاه با کمترین سخن دلایل ما را باطل می سازد و با کوتاهترین کلام حجت را بر ما تمام می کند چنانکه نمی توانیم

به پاسخ بر آئیم. اینک تو اگر از اصحاب اویی چنانکه شایسته‌ی اوست با ما سخن بگو.»

من اندوهناک از مسجد بیرون آمدم و در آنچه اسلام و مسلمانان به کفر این ملحدان و شبهات ایشان در انکار آفریدگار مبتلا شده‌اند فکر می‌کردم، پس به خدمت سرورم امام صادق علیه السلام رفتم، امام چون مرا افسرده و اندوهگین دید، پرسید: ترا چه می‌شود؟

من سخنان آن دهریان را بعرض رساندم، فرمود:

«برای تو از حکمت آفریدگار در آفرینش جهان و حیوانات و درندگان و حشرات و مرغان و هر جاننداری از انسان و چهار پایان و گیاهان و درختان میوه‌دار و بی میوه و گیاهان خوردنی و غیر خوردنی بیان خواهم کرد چنانکه عبرت گیرندگان از آن عبرت گیرند و بر معرفت مؤمنان افزوده شود، و ملحدان و کافران در آن حیران بمانند، بامداد فردا نیز نزد ما بیا.»

از این توفیق نایاب سخت شاد شدم و به خانه آمدم، و در انتظار آن وعده‌ی جانبخش شب بر من دراز شد.

مجلس اول

بامداد به خدمت امام شتافتم، و رخصت طلبیده در آمدم و ایستادم، پس به حجره‌ای دیگر داخل شدم و امام مرا به خلوت خویش طلبید، چون نشستم فرمود:

«مفضل، گویا شب بر تو در انتظار وعده‌ی ما طولانی شد؟»

عرض کردم: آری سرور من.

و امام آغاز کرد:

«ای مفضل! خدا بود و هیچ چیز پیش از او نبود. و او باقی است و بودنش را نهایت نیست، حمد و ستایش سزاوار اوست که به ما الهام فرمود، و شکر و سپاس ویژه‌ی او که برترین مراتب علوم و رفیعترین قله‌های سرافرازی را به ما عطا کرد، و ما را بر همه‌ی آفریدگان به علم خویش برگزید، و به حکمت خود ما را بر آنان گواه ساخت» مفضل می‌گوید: اجازت خواستم تا آنچه را امام می‌فرماید بنویسم امام موافقت کرد و فرمود:

«ای مفضل! آنانکه در وجود آفریدگار جهان تردید می‌کنند، به عجایب خلقت جهان جاهلند، و فهمشان از درک حکمت‌های خدای متعال در مخلوقات دریا و کوه و دشت کوتاه و قاصر است.

بنابر این به سبب کوتاهی فکر و دانششان براه انکار رفته‌اند، و به جهت ناتوانی بصیرتشان به لجاجت و تکذیب پرداخته‌اند، تا آنجا که منکر شده و می‌گویند موجودات را خالق نیست و ادعا می‌کنند که جهان مدبری ندارد، و آنچه وقوع می‌یابد بنابر حساب و اندازه و حکمت و تدبیری نیست!

خدای متعال برتر از آنست که وصف می‌کنند، و خدا ایشان را از رحمت‌بدور دارد که از حق روشن و آشکار به کدام سوی می‌روند؟!

آنان در گمراهی و کوری و حیرت خود چون گروهی نابینا هستند که در عمارتی استوار و آراسته در آیند و در آن فاخرترین فرشها گسترده باشد، و انواع خوردنی و نوشیدنی و پوشیدنی و آنچه آدمی بدان نیازمند است آماده، و هر چیز با تدبیر و اندازه‌ی درست، در جای خود قرار گرفته باشد، پس آن کوران بهر سوی عمارت رفت و آمد کنند، و در اطاقها وارد شوند، در حالیکه نه بنا را می‌بینند و نه آنچه در آن مهیا شده است، و گاه باشد که پایشان به ظرفی یا اثاثی که درست در جای خود قرار دارد برخورد، و آنان نیازی به آن نمی‌بینند و نیز نمی‌دانند که آنرا چرا و برای چه کار در آنجا نهاده‌اند، و از نادانی خشمگین شوند و بر بنا و بنا کننده ناسزا گویند!

دقیقا حال گروهی که حسن تقدیر معبود جهان و کمال تدبیر در عالم هستی را انکار می کنند، چون آن کوران است، زیرا اذهان این منکران اسباب و علل و فواید اشیاء را در نیافته است، و در این جهان حیران و نادان پرسه می زنند، و آنچه از درستی نظام و استحکام آفرینش و زیبایی ساخت در این سرابکار رفته نمی فهمند، و چون چیزی ببینند که سببش را ندانند و عقلشان به حکمت آن نرسد، به بد گوئی و انکار می پردازند و آن را به خطا و بی تدبیری نسبت می دهند»

امام علیه السلام در دنباله ی سخنان خود در مجلس اول، به تفصیل خلقت انسان و حکمت های گوناگون آن و نعمت های الهی را توضیح داده اند، و برای رعایت اختصار به همین اندک اکتفا می کنیم، و فرازهایی از بیانات امام را در سه جلسه ی بعدی نقل می کنیم:

مجلس دوم:

«...ای مفضل... در تدبیر خدای حکیم و توانا بیندیش، در خلقت حیوانات درنده و شکاری، که چگونه برای آنها دندانهای تیز و برنده و چنگالهای سخت و محکم و دهانهای بزرگ آفریده است تا با عالم ایشان مناسبت داشته باشد و.... همچنین مرغان شکاری گوشتخوار منقارها و چنگالهایی موافق با کارشان دارند، اگر

خداوند به حیوانات علفخوار چنگال می داد چیزی را که محتاجش نیستند به آنها داده بود، زیرا شکار نمی کنند و گوشت نمی خورند، و اگر به درندگان سم می داد، چیزی که نیازمندش نبودند به آنها بخشیده و چیزی را که به آن نیازمندند یعنی حربه و اسلحه ای که با آن غذای خود را شکار کنند، از آنها دریغ کرده بود. آیا نمی بینی که خدای متعال بهر یک از این دو صنف حیوان آنچه را مناسب آنهاست و برای بقاء و صلاح کار آنها لازم است، عطا کرده است.

اکنون بچه ی چهار پایان را بنگر که پس از تولد چگونه از پی مادران خود می روند، و به برداشتن و پرورشی که فرزند آدمی نیازمند است نیازی ندارند، چرا که آنچه مادران آدمی از مدارا و آگاهی به پرورش طفل و توانائی بر این کارها که با کفهای گشاده و انگشتان کشیده ممکن است، دارا می باشند مادران چهار پایان ندارند، بهمین جهت خدای متعال مقارن با ولادت به بچه ی چهار پا، بدون مربی و پرستار توانائی آن داده که بر پای خویش بایستد و راه برود، تا تلف نشود و بدون پرورش مربی طریق رشد و صلاح خویش را بیپماید و بکمال خود برسد، و نیز جوجه ی بسیاری از پرندگان چون ماکیان (مرغ خانگی) و تیهو و دراج و کبک در همان ساعتی که از تخم بیرون می آیند راه می روند و دانه بر می چینند، و خدای متعال برای جوجه ی برخی دیگر از پرندگان که ضعیفند و

توانائی پرواز ندارند مانند جوجه‌ی کبوتر و پرندگان دیگر از این قبیل در مادران آنها مهربانی بیشتری قرار داده که دانه را در چینه‌دان خود انباشته و در دهان جوجه می‌ریزند، تا آنگاه که جوجه به پرواز درآید، و به همین جهت به این پرندگان مانند غیرشان از ماکیان و نظایر آن جوجه‌ی بسیار نداده تا مادر بتواند به جوجه‌ها رسیدگی نماید، و آنها تلف نشوند، پس می‌بینی که هر یک بهره‌ای مناسب خویش از تدبیر خدای حکیم آگاه یافته‌اند»

مجلس سوم:

«...صداها اثری است که از اصطکاک اجسام در هوا پدید می‌شود، و هوا آن را به شنوائی ما می‌رساند، و مردم در تمام روز و برخی از شب در امور و نیازمندیهای خود سخن می‌گویند، اگر این سخن و اصوات در هوا می‌ماند جهان از صدا پر و کار بر مردم دشوار می‌شد، و آنگاه بیشتر از تجدید کاغذ نیازمند بودند که هوا را عوض کنند زیرا کلام و کلمات که القاء می‌شود به مراتب بیشتر از نوشته‌ها است... آفریدگار حکیم این هوا را چون کاغذ لطیف پنهانی گردانیده که حامل سخن و صدا می‌شود و دوباره آثار سخن در آن محو می‌گردد و صاف و خالص می‌ماند برای سخن و صدای دیگر، و فرسوده و ضایع نمی‌شود. و همین هوا اگر در مصلحت آن بیندیشی برای عبرت تو کافی است، چرا که موجب حیات بدن

است، که در داخل بدن تنفس و فرو بردن هوا سبب زنده ماندن است، و در خارج
مباشرتش بدن را باصلاح می آورد، و صداها را از راههای دور حمل می کند، و
بوهای خوش بمشام می رساند، نمی بینی که از هر طرف که باد می آید بوی خوش
و صدا از آن سو بیشتر می رسد، و نیز حامل سرما و گرما که هر یک در نظام و
صلاح امور جهان مؤثرند، هواست...»

«...در تدبیرهای گوناگون خدای دانای توانا در آفرینش اصناف درختان
بیندیش. چنان است که سالی یکبار درخت می میرد، و حرارت غریزش در درون
پنهان می شود، و موادمیوه ها در آن متولد و آماده می گردد و در بهار دیگر دوباره
زنده شده به حرکت می آید، و انواع میوه ها را برای تو حاضر می سازد، هر میوه ای
در وقت خود، همانطور که در مهمانیها هر لحظه شیرینی مطبوع و غذای گوارائی
پیش تو می نهند.

اگر دقت کنی می بینی درختان باردار دستهای خود را با تحفه های گوناگونی به
سوی تو دراز کرده اند، و در صحن باغ شاخه های گل و دسته های ریحان و نسرين
و یاسمن به پیش تو داشته اند که هر یک را می خواهی بگیر! اگر خردمندی چرا
میزبان خود را نمی شناسی، و اگر هوشیاری چرا گونه گونی این لطایف را
نمی فهمی و سپاس و لینعمت خود نمی گزاری؟ این همه غذاها و میوه ها و سبزیها و

گل‌های رنگ‌رنگ گوناگون در باغ و بستان و کوه و هامون برای تو آماده و مهیا کرده است و تو منکر احسان و عاصی فرمان اوئی، و به جای شکر ناسپاسی و در برابر نعمت عصیان می‌ورزی!!

عبرت بگیر از آفرینش انار و آنچه در آن از قدرت خدای عطا بخش پوزش پذیر آشکار است. در میان آن تپه‌هایی از پیه تعبیه کرده، در همه سوی آن تپه‌ها دانه‌های انار را نصب و به یکدیگر چسبانده است، چنانکه گویی با دست کنار هم چیده‌اند، و دانه‌ها را به چند قسمت تقسیم و هر قسمت را با پرده‌ای پوشانده است، و آن پرده چنان لطیف است که عقل حیران می‌ماند، و آنگاه مجموع آنها را در میان پوست محکمی جا داده است. تدبیر در این آفرینش دقیق چنین است که اگر درون انار پر از دانه بود، دانه‌ها برای جذب غذا راهی نداشتند، پس آن پیه را در میان دانه‌ها قرار داده و ته دانه‌ها را در آن کاشته است که بدینوسیله غذا به هر دانه برسد و آن پرده‌ها را برای حفظ دانه‌های لطیف بر روی آنها کشیده تا ضایع و فاسد نشوند و پوست محکم را بر روی همه قرار داده تا دانه‌هایی چنان با طراوت از سرما و گرما و آفت‌های دیگر محفوظ بمانند، و اینها که گفتیم همه اندکی از حکمت‌های بسیار آفرینش انار است...»

مجلس چهارم:

«...اینک برای تو از آفتها و بلاها سخن می گویم که گاهی پدید می آید، و گروهی از جاهلان آن را وسیله ساخته اند که خدای متعال و آفرینش او و تدبیر و تقدیرش را انکار نمایند، و وقوع آنها را در جهان بر خلاف حکمت می پندارند... مانند وبا و طاعون، و انواع بیماریها و تگرگ و ملخ که کشتزارها و میوه ها را ضایع می سازد...

در پاسخ ایشان می گوئیم اگر خالق و مدبری در جهان نمی بود می بایست بیش از این فتنه و فساد و آفت و بلا در دنیا پدید آید، و مثلاً نظام آسمان و زمین گسسته شود و کواکب بر زمین فرو افتند، یا زمین به آب فرو رود، یا آفتاب دیگر طلوع نکند، یا رودها و چشمه ها خشک شوند چنانکه آب نایاب گردد، یا هوا از حرکت باز بماند و هیچ باد نوزد، یا همه چیزها فاسد شوند، یا آب دریا بر خشکی طغیان کند و همه جانداران را غرق سازد!! و همین آفتها از قبیل طاعون و ملخ هم چرا دیر نمی پاید و دائمی نیست تا همه را بیچاره و نابود سازد، و فقط گاهی بروز می کند و زود برطرف می شود؟

نمی بینی که جهان از آن بلاهای بزرگ که می تواند همه ی اهل جهان را نابود سازد محفوظ است، و فقط گاهی مردمان را با آفتها و بلاهای کوچکی می گزد و

می ترساند تا تادیب شوند و باز بزودی آن بلا را زایل می سازد تا وقوع آفت و بلا پندی برای آنان باشد و بر طرف کردنش رحمت و نعمتی بر آنان.

بی دینان در باره‌ی مصیبت‌ها و ناخوشایندهایی که برای مردم رخ می دهد می گویند اگر جهان آفریدگار مهربانی دارد چرا این گرفتاریها پیدا می شود؟! گوینده‌ی چنین سخنی گمان می کند که عیش و زندگی آدمی در جهان باید از هر رنج و کدورتی صاف و خالی باشد! اگر چنین می بود آنقدر شر و فساد و طغیان در مردم پدیدار می شد که نه به صلاح دنیاشان بود و نه به کار آخرتشان می آمد، چنانکه می بینی برخی را که به ناز و نعمت بر آمده اند، و به امنیت و رفاه و توانگری پرورش یافته اند، در طغیان و کفران بدانجا می رسند که گویی فراموش کرده اند از جنس بشر و مخلوق پروردگارند، و فراموش کرده اند که ممکن است به آنان هم زیانی برسد، و یا به گرفتاری و رنجی مبتلا شوند! و به ذهنشان هم خطور نمی کند که بر ناتوانی ترحم کنند یا از مستمندی دستگیری نمایند، یا بر مبتلائی رقت آورند و یا بر بیچاره‌ای مهربانی نمایند، یا بر بلا دیده‌ای عاطفه نشان دهند اما اگر رنجی انسانها را بگذرد، و سختی مصیبتی یا دردی ایشان را فرو گیرد، بسیاری از آنان که جاهل و غافلند در می یابند و از فساد و گناهان بسیار که مرتکب می شدند تائب و منزجر می شوند.

آنانکه این رنجها و آزارها را در جهان نمی‌پسندند در واقع به کودکان شبیهند که از دواهای تلخ ناگوار بدگویی می‌کنند، و ممنوع شدن از خوردنیهای لذیذی که برایشان زیانمند است موجب خشمشان می‌شود، و آموختن و تحصیل علوم بر آنان ناگوار است، و دوست دارند که پیوسته به بازی و بطالت بگذرانند، و هر خوردنی و نوشیدنی که مایل هستند بخورند و بیاشامند، و درک نمی‌کنند که به بازی و بطالت گذراندن چه زیانهایی برای دین و دنیایشان دارد و غذاهای لذیذ زیانمند آنان را به چه بیماریهایی مبتلا می‌سازد، و نمی‌فهمند که تحصیل علم و ادب نتایج نیکویی برایشان در پی دارد، و خوردن داروهای تلخ موجب بهبودی آنهاست. بسا رنجها که آسودگیها در پی دارد، و بسا تلخیها که شیرینها ببار می‌آورد...»

کتاب توحید مفضل ترجمه‌ی علامه محمد باقر مجلسی

به نمونه‌هایی از علوم پنهانی و غیبی امام صادق علیه السلام توجه کنید:

- 1- پس از شهادت زید بن علی علیهما السلام، «یحیی» فرزند ارشد زید، پنهانی به ایران رفت، و پس از مدتی در شرق ایران گروهی را گرد آورد، و علیه خلیفه‌ی اموی قیام کرد، و مردانه جنگید و سرانجام با رشادت شهید شد. پیکر او را نیز چون

پدرش زید، به دار آویختند، و سالها بر دار بود تا ابو مسلم قیام کرد، و بدن یحیی را فرود آوردند و با احترام به خاک سپردند...

در ایامی که یحیی به سوی خراسان می‌رفت، یکی از شیعیان به نام «متوکل بن هارون» که از سفر حج باز می‌گشت و در مدینه امام صادق (ع) را نیز ملاقات کرده بود، با یحیی روبرو شد.

متوکل می‌گوید: سلام کردم. پرسید از کجا می‌آیی؟ گفتم از حج. از احوال خاندان خویش و عموزادگان و نیز از حضرت صادق علیه السلام جو یا شد، آنچه می‌دانستم گفتم و برای او، حزن و اندوه آنان را از شهادت «زید» پدرش بیان کردم. گفت: عمویم «محمد بن علی» (امام باقر علیه السلام) به پدرم گفته بود که سر انجام او چه می‌شود... و سپس پرسید: آیا پسر عمویم جعفر بن محمد علیه السلام را ملاقات کردی؟

گفتم: آری.

گفت: آیا چیزی در باره‌ی من فرمود؟

گفتم: آری.

گفت: آنچه گفت برای من بگو.

گفتم: دوست ندارم که آنچه از آن حضرت شنیدم رودرروی شما بازگو کنم.

گفت: آیا مرا از مرگ می ترسانی؟! آنچه شنیده ای بگو.

گفتم: آن حضرت می فرمود که شما نیز کشته و مانند پدرتان به دار آویخته

می شوید...»

آنگاه یحیی پس از برخی مکالمات، نسخه ای از صحیفه ی سجادیه را که نزدش

بود به متوکل سپرد تا به مدینه ببرد و به برخی از اقوام او برساند، و گفت:

«به خدا سوگند اگر این نبود که پسر عمویم حضرت صادق علیه السلام فرموده

است من کشته و به دار آویخته می شوم، این صحیفه را به تو نمی سپردم... ولی من

می دانم که گفته ی او حق است و آن را از پدران خود علیهم السلام فرا گرفته

است» (منتهی الامال)

و دیری نپائید که همچنان شد که امام صادق علیه السلام فرموده بود.

2- «صفوان بن یحیی» می گوید: «جعفر بن محمد بن اشعث» به من گفت می دانی چرا ما شیعه شدیم با آنکه از این مذهب سخنی نزد ما نبود، و آنچه دیگران در این باره می شناختند نمی شناختیم؟

گفتم: جریان چیست؟

گفت: روزی «منصور دوانیقی» از پدرم خواست مردی هوشیار و زیرک برای انجام ماموریتی ویژه معرفی کند. پدرم دائی خود را معرفی کرد. منصور او را احضار نمود و پولی به او داد و گفت: به مدینه برو و با «عبد الله بن حسن بن الحسن» و گروهی از خویشاوندانش و از جمله «جعفر بن محمد» ملاقات کن، و به آنان بگو من غریبم و از خراسان آمده‌ام، در آنجا شیعیان و پیروانی دارید که این پول را برای شما فرستاده‌اند، و به هر کدام مبلغی با شرایطی پرداز، و بگو من فرستاده‌ی آنها هستم، و دوست دارم رسید پول را با خط خودتان بنویسید که همراه من باشد.

دائی پدرم به مدینه رفت، و پس از مدتی مراجعت کرد و نزد منصور آمد، و پدرم نیز در مجلس منصور بود. منصور پرسید:

چه کردی؟

گفت:همه‌ی آنان را ملاقات کردم و پولها را پرداختم و رسید گرفتم،بجز«جعفر بن محمد» که در مسجد پیامبر نزد او رفتم،نماز می خواند،پشت سر او نشستم تا نمازش تمام شود،چون نماز را به پایان برد به من رو کرد و گفت:

«از خدا بترس و اهل بیت پیامبر را فریب مده،و به منصور بگو از خدا بترسد و خاندان پیامبر را مفریب»

گفتم:منظورتان چیست؟!

گفت:پیشتر بیا.و آنگاه همه‌ی آنچه میان من و تو گذشته بود و ماموریت مرا باز گفت،چنانکه گویی همراه ما بوده است.⁽⁵⁶⁾

3-«ابو بصیر»می گوید:خدمت امام صادق علیه السلام بودم و نام«معلی بن خنیس»به میان آمد،امام فرمود: ای ابو بصیر!آنچه در باره‌ی«معلی بن خنیس»به تو می گویم پنهان بدار.

عرض کردم:پنهان می دارم.

فرمود:«معلی»به مقام والای خود نمی رسد مگر به آنچه«داود بن علی»بر سر او می آورد!

گفتم: داود بن علی با او چه می کند؟

فرمود: او را احضار می کند و گردنش را می زند و بدنش را به دار می آویزد، و این کار در سال آینده واقع می شود.

سال بعد «داود بن علی» فرماندار مدینه شد، و «معلی بن خنیس» را احضار کرد، و از او واست شیعیان امام صادق (ع) را معرفی کند. معلی نپذیرفت. فرماندار تهدید کرد که اگر مقاومت کنی و نگویی ترا می کشم!

معلی گفت: مرا به کشتن تهدید می کنی؟! به خدا سوگند اگر شیعیان امام صادق زیر پای من باشند پا از روی آنان بر نمی دارم، و اگر مرا بکشی، مرا خوشبخت و خود را بدبخت ساخته ای، و داود او را به شهادت رساند. (بحار ج 47 ص 129)

4- «علی بن حمزه» می گوید: جوانی از کارمندان حکومت اموی با من دوست بود، از من خواهش کرد از امام صادق علیه السلام اجازه بگیرم که به خدمت امام شرفیاب شود، اجازه گرفتم و جوان به خدمت امام آمد و نشست و گفت: فدایت شوم، من از کارمندان بنی امیه بودم و اموال فراوانی از این راه بدست آورده ام! امام فرمود: اگر بنی امیه کسانی چون شما را نداشتند نمی توانستند حق ما

را از بین ببرند، و اگر مردم به آنها کمک نمی کردند، و تنهایشان می گذاشتند چیزی جز آنچه در دستشان بود نمی یافتند.

جوان گفت: فدایت گردم! آیا برای من راه نجاتی هست؟

فرمود: اگر بگویم انجام می دهی؟

گفت: آری.

فرمود: اموالی که از این راه به دست آورده یی به صاحبانش برگردان، و آنچه صاحبش را نمی شناسی صدقه بده. اگر این کار را بکنی من بهشت را برای تو ضمانت می کنم.

جوان سر بزیر افکند، و پس از مدتی سر برداشت و گفت: فدایت شوم این کار را خواهم کرد.

جوان با ما به کوفه آمد، و آنچه داشت، حتی لباسهایش را یا به صاحبانش برگرداند یا صدقه داد، و چنان تهیدست شد که ما برایش لباس خریدیم، و برای معیشتش به او کمک کردیم. چند ماهی نگذشت که بیمار شد و ما به عیادت او می رفتیم، یکروز بر او وارد شدم، در حال احتضار بود، چشمانش را گشود و گفت: به خدا سوگند امام صادق به وعده ی خود وفا کرد...

این جمله را گفت و از دنیا رفت، او را به خاک سپردیم، و مدتی بعد به خدمت امام شرفیاب شدم، امام تا مرا دید فرمود: به خدا سوگند به وعده‌ای که به آن جوان داده بودیم وفا کردیم!

عرض کردم: فدایت شوم، راست می‌گوئید، به خدا سوگند خود او نیز به هنگام مرگ به من همین را گفت. (بحار ج 47 ص 138)

5- «سدير صيرفي» می‌گوید: اموالی از امام صادق علیه السلام نزد من بود، هنگام پرداختن یک دینار را نزد خود نگهداشتم تا درستی گفتار شیعیان را در مورد امام بیازمایم، امام فرمود:

«ای سدير! به ما خیانت کردی و منظورت از این کار بریدن از ما نیست»

عرض کردم: فدایت شوم موضوع چیست؟

فرمود: «مقداری از حق ما را برداشته‌ی که ما را بیازمایی!»

گفتم: فدایت شوم راست گفتی، می‌خواستم به درستی گفتار شیعیان در باره‌ی شما پی ببرم.

فرمود: آیا نمی دانی ما به آنچه بدان نیازی باشد دانا هستیم... علم پیامبران در علم ما محفوظ و نزد ما جمع شده است و علم ما از علم پیامبران است. (بحار ج 47 ص 130)

امام هفتم حضرت کاظم علیه السلام می فرماید، یکبار منصور، پدرم را طلب کرد تا به قتل برساند، و شمشیر و بساطی هم آماده ساخت، و به «ربیع» - که از درباریان او بود - سفارش کرد که چون «جعفر بن محمد» وارد شد و با او سخن گفتم و دست بر هم کوفتم گردنش را بزن.

امام وارد شد، تا چشم منصور بر امام افتاد بی اختیار از جای برخاست و خوش آمد گفت، و اظهار داشت شما را برای آن احضار کردم که بدهیهایتان را بپردازم... آنگاه باخوشرویی حال خویشان و بستگان امام را جويا شد، و به ربیع رو کرد و گفت: تا سه روز دیگر «جعفر بن محمد» را نزد خانواده اش باز گردان... (بحار ج 47 ص 162)

در او است علم و حلم و فهم و جود و معرفت

شیخ صدوق روایت کرده از یزید بن سلیط که گفت: ملاقات کردم حضرت

صادق علیه السلام را در راه مکه و ما جماعتی بودیم ، گفتم به او پدر و مادرم فدای تو باد! شما امامان پاکید و مرگ چیزی است که هیچ کس را از آن گریزی نیست پس با من چیزی بگو تا برسانم به واپس ماندگان خود، حضرت فرمود: آری اینها فرزندان من اند و این بزرگ ایشان است - و اشاره کرد به پسرش موسی علیه السلام - و در او است علم و حلم و فهم و جود و معرفت به آنچه محتاجند مردم به آن در آنچه اختلاف می کنند در امر دین خود، و در او است خلق و حسن جوار، و او دری است از درهای خداوند متعال و در او صفتی است بهتر از اینها، پس گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد! آن صفت چیست؟ فرمود: بیرون می آورد خدای عز و جل از او دادرس و فریادرس این امت را و نور و فهم و حکم این امت را، بهتر زاییده شده و بهتر نور رسیده ، محفوظ می دارد به او خدای تعالی خونها را و اصلاح می کند به او میان مردم نزاعها و انضمام می دهد به او پراکنده را و التیام می دهد به او شکسته را و می پوشاند به او برهنه را و سیر می کند به او گرسنه را و ایمن می سازد به او ترسان را و فرود می آورد به او باران را و مطیع و فرمانبردار او شوند بندگان ، بهترین مردم باشد در هر حال ، چه در حال کهولت و میان سالگی و چه در حال کودکی و جوانی ، سیادت پیدا می کند به سبب او عشیره او پیش از رسیدنش به بلوغ ، سخن او حکمت است و خاموشی او علم است ، بیان می کند برای مردم آنچه را که اختلاف است در آن (منتهی الامال)

گفتند: علیل است

شیخ صدوق روایت کرده که روزی حضرت صادق علیه السلام پرسید از حال یکی از اهل مجلسش که کجا است؟ گفتند: علیل است. پس حضرت به عیادت

او تشریف برد و نشست نزد سر او دید که آن مرد نزدیک به مردن است ، فرمود به او احسن ظنّک باللّه ، نیکو کن گمان خود را به خدا، آن مرد گفت : گمانم به خدا نیک است و لکن غم من برای دخترانم است مرا ناخوش نکرد مگر غصه آنها، حضرت فرمود:

(الَّذِي تَرْجُوهُ لِتَضْعِيفِ حَسَنَاتِكَ وَ مَحْوِ سَيِّئَاتِكَ فَارْجِهْ لِاصْلَاحِ بَنَاتِكَ) ؛
 آن خدایی که امیدواری به او برای مضاعف کردن حسنات و نابود کردن گناهات پس امیدوار باش برای اصلاح حال دخترانت ، آیا ندانستی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در لیلۃ المعراج زمانی که گذشتم از سدرۃ المنتهی و رسیدم به شاخه های آن دیدم بعضی میوه های آن شاخه ها را که پستانهای آنها آویزان است بیرون می آید از بعضی از آنها شیر و از بعضی دیگر عسل و از بعضی روغن و از بعضی دیگر مانند آرد خوب سفید و از بعضی جامه و از بعضی چیزی مانند سدر و اینها پایین می رفتند به سوی زمین ، پس من در دل خود گفتم که این چیزها کجا فرود می آید و نبود با من جبریل ؛ زیرا که من از مرتبه او تجاوز کرده بودم و او مانده بود از مقام من ، پس ندا کرد مرا پروردگار عز و جل در سرّ من که ای محمّد! من اینها را رویانیدم از این مکان که بالاترین مکانها است به جهت غذای دختران مؤمنین از امت تو و پسران ایشان ، پس بگو به پدران دخترها که سینه تان تنگی نکند بر بی چیزی ایشان پس همچنان که من آفریدم ایشان را روزی [هم] می دهم ایشان را.(منتهی الامال)

برای او دعا کرد

از (مشکاة الانوار ع) نقل است که مردی خدمت حضرت صادق علیه السلام

رسید و عرض کرد: پسر عمویت فلان، اسم جناب تو را برد و نگذاشت چیزی از بدگویی و ناسزا مگر آنکه برای تو گفت. حضرت کنیز خود را فرمود که آب وضو برایش حاضر کند، پس وضو گرفت و داخل نماز شد، راوی گفت من در دلم گفتم که حضرت نفرین خواهد کرد بر او، پس حضرت دو رکعت نماز گذاشت و گفت: ای پروردگار من! این حق من بود من بخشیدم برای او، و تو جود و کرم از من بیشتر است پس ببخش او را و مگیر او را به کردارش و جزا مده او را به عملش، پس رقت کرد آن حضرت و پیوسته برای او دعا کرد و من تعجب کردم از حال آن جناب. (منتهی الامال)

آن جناب را متغیرانه دیدار کرد
از سفیان ثوری روایت شده که روزی به خدمت آن حضرت رسید آن جناب را متغیرانه دیدار کرد، سبب تغیر رنگ را پرسید آن حضرت فرمود که من نهی کرده بودم که در خانه کسی بالای بام برود، این وقت داخل خانه شدم یکی از کنیزان را که تربیت یکی از اولادهای مرا می نمود یافتم که طفل مرا در بردارد و بالای نردبان است چون نگاهش به من افتاد متحیر شد و لرزید و طفل از دست او افتاد بر زمین و بمرد و تغیر رنگ من از جهت غصه مردن طفل نیست بلکه به سبب آن ترسی است که آن کنیزک از من پیدا کرد و با این حال آن حضرت کنیزک را فرموده بود تو را به جهت خدا آزاد کردم باکی بر تو نیست، باکی نباشد تو را. (منتهی الامال)

شصت بار تسبیح

ثقة الاسلام در (کافی) مسندا از ابان بن تغلب روایت کرده که گفت: وارد

شدم بر حضرت صادق علیه السلام هنگامی که مشغول نماز بود پس شمردم تسبیحات او را در رکوع و سجود تا شصت تسبیحه. (منتهی الامال)

استعمال بوی خوش

و نیز در آن کتاب روایت کرده که چون حضرت صادق علیه السلام روزه می گرفت بوی خوش استعمال می نمود و می فرمود: الطیب تحفه الصائم ؛ بوی خوش تحفه روزه دار است. (منتهی الامال)

و نیز در آن کتاب روایت کرده که چون حضرت صادق علیه السلام روزه می گرفت بوی خوش استعمال می نمود و می فرمود: (الطَّيْبُ تُحْفَةُ الصَّائِمِ) ؛ بوی خوش تحفه روزه دار است. (منتهی الامال)

امام بیل بدست

و نیز در آن کتاب از ابو عمرو شیبانی روایت کرده که گفت : دیدم حضرت صادق علیه السلام را که بیلی بر دست گرفته و پیراهن غلیظی پوشیده بود و در بستان خویش عمله گری می کرد و عرق از پشت مبارکش می ریخت . گفتم : فدای تو شوم بیل را به من بده تا اعانت تو کنم ، فرمود: همانا من دوست می دارم که مرد اذیت بکشد به حرارت آفتاب در طلب معیشت. (منتهی الامال)

و نیز از شعیب روایت کرده که گفت : جماعتی را اجیر کردیم که در بستان حضرت صادق علیه السلام عمله گری کنند و مدت عمل ایشان وقت عصر بود چون از کار خود فارغ شد حضرت به معتب غلام خود فرمود که مزد این جماعت را بده پیش از آنکه عرقشان خشک شود. (منتهی الامال)

(

خانه ای در بهشت

قطب راوندی و ابن شهر آشوب از هشام بن الحکم روایت کرده اند که مردی از ملوک جبل از دوستان حضرت صادق علیه السلام بود و هر سال به جهت ملاقات آن جناب به حج می رفت و چون مدینه می آمد حضرت او را منزل می داد و او از کثرت محبت و ارادتی که به آن جناب داشت طول می داد مکث خود را در خدمت آن حضرت تا یک نوبت که به مدینه آمد پس از آنکه از خدمت آن جناب مرخص شده به عزم حج خواست حرکت کند ده هزار درهم به آن حضرت داد تا برای او خانه ای بخرد که هرگاه مدینه بیاید مزاحم آن جناب نشود آن مبلغ را تسلیم آن حضرت نمود و به جانب حج رفت ، چون از حج مراجعت کرد و خدمت آن جناب شرفیاب شد عرض کرد: برای من خانه خریدید؟ فرمود: بلی و کاغذی به او مرحمت فرمود و گفت : این قباله آن خانه است ، آن مرد چون آن قباله را خواند دید نوشته اند: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. این قباله خانه ای است که جعفر بن محمد خریده از برای فلان بن فلان جبلی و آن خانه واقع است در فردوس برین محدود به حدود اربعه : حد اول به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، حد دوم امیرالمؤمنین علیه السلام ، حد سوم حسن بن علی علیه السلام و حد چهارم حسین بن علی علیه السلام . چون آن مرد نوشته را خواند عرض کرد: فدایت شوم راضی هستم به این خانه . فرمود که من پول خانه را پخش کردم در فرزندان حسن و حسین علیهما السلام و امیدوار که حق تعالی از تو قبول فرموده باشد و عوض در بهشت به تو عطا فرماید. پس آن مرد آن قباله را بگرفت و با خود داشت تا هنگامی که ایام عمرش منقضی شد و علت موت او

را دریافت ، پس جمیع اهل و عیال خود را در وقت وفات جمع کرد و ایشان را قسم داد و وصیت کرد که چون من مردم این نوشته را در قبر من بگذارید، ایشان نیز چنین کردند روز دیگر که سر قبرش رفتند همان نوشته را یافتند که در روی قبر است و بر آن نوشته شده است که به خدا سوگند! جعفر بن محمد علیه السلام وفا کرد به آنچه برای من گفته و نوشته بود. (منتهی الامال ج 2
(

همسایه ابابصیر

در ضمانت آن حضرت بهشت را برای همسایه ابوبصیر:
ابن شهر آشوب از ابوبصیر روایت کرده که من همسایه ای داشتم که از اعوان سلطان جور بود و مالی به دست کرده بود و کنیزان مغنیه گرفته بود و پیوسته انجمنی از جماعت اهل لهو و لعب و عیش و طرب آراسته و شراب می خورد و مغنیات برای او می خواندند و به جهت مجاورت با او پیوسته من در اذیت و صدمه بودم از شنیدن این منکرات لاجرم چند دفعه به سوی او شکایت کردم او مرتدع نشد بالاخره در این باب اصرار و مبالغه بی حد کردم جواب گفت من را، که ای مرد! من مردی هستم مبتلا و اسیر شیطان و هوا و تو مردی هستی معافی ، پس اگر حال مرا عرضه داری خدمت صاحب یعنی حضرت صادق علیه السلام امید می رود که خدا مرا از بند نفس و هوا نجات دهد، ابوبصیر گفت کلام آن مرد در من اثر کرد پس صبر کردم تا هنگامی که از کوفه به مدینه رفتم چون شرفیاب شدم خدمت امام علیه السلام حال همسایه را برای آن جناب نقل کردم فرمود: هنگامی که به کوفه برگشتی آن مرد به دیدن تو می آید پس بگو به او که جعفر بن محمد می گوید ترک کن آنچه را که به جا می آوری از منکرات الهی

تا من ضامن تو شوم از برای تو بر خدا بهشت را. پس چون به کوفه مراجعت کردم مردمان به دیدن من آمدند آن مرد نیز به دیدن من آمد، چون خواست برود من او را نگاه داشتم تا آنکه منزل از واردین خالی شد، پس گفتم او را، ای مرد! همانا من حال ترا به جناب صادق علیه السلام عرض کردم، فرمود که او را سلام برسان و بگو ترک کند آن حال خود را و من ضامن می شوم بهشت را برای او، آن مرد از شنیدن این کلمات گریست و گفت: ترا به خدا سوگند که جعفر بن محمد علیه السلام چنین گفت؟ من قسم یاد کردم که چنین فرمود، گفت همین بس است مرا، این بگفت و برفت. پس چند روزی که گذشت نزد من فرستاد و مرا نزد خود طلبید، چون در خانه او رفتم دیدم برهنه در پشت در است و می گوید: ای ابوبصیر! آنچه در منزل خود از اموال داشتم بیرون کردم و الان برهنه و عریانم چنانکه مشاهده می کنی، چون حال آن مرد را دیدم نزد برادران دینی خود رفتم و از برای او لباس جمع کردم و او را به آن پوشانیدم، چند روز نگذشت که باز به سوی من فرستاد که من علیل شده ام به نزد من بیا، پس من پیوسته به نزد او می رفتم و می آمدم و معالجه می کردم او را تا هنگامی که مرگش در رسید، من در بالین او نشسته بودم و او مشغول به جان کندن بود که ناگاه غشی او را عارض شد چون به هوش آمد گفت: ای ابوبصیر! صاحب حضرت جعفر بن محمد علیه السلام وفا کرد برای من به آنچه فرموده بود این بگفت و دنیا را وداع نمود. پس از مردن او، چون به سفر حج رفتم همین که مدینه رسیدم خواستم خدمت امام خود برسم در خانه استیزان نمودن و داخل شدم چون داخل خانه شدم یک پایم در دالان بود و یک پایم در صحن خانه که حضرت صادق علیه السلام از داخل اطاق مرا صدا زد ای ابوبصیر ما وفا کردیم برای رفیقت آنچه را که ضامن

شده بودیم. (منتهی الامال ج 2
(

از برای ما باشد روز
شیخ کلینی روایت کرده از حفص بن ابی عایشه که حضرت صادق علیه السلام
فرستاد غلام خود را پی حاجتی، پس طول کشید آمدن او. حضرت به دنبال او
شد تا ببیند او را که در چه کار است، یافت او را که خوابیده، حضرت نزد سر او
نشست و او را باد زد تا از خواب خود بیدار شد آن وقت حضرت به او فرمود: ای
فلان! والله نیست برای تو اینکه شب و روز بخوابی، از برای تو باشد شب، و از
برای ما باشد روز. (منتهی الامال ج 2

چند بار اجلت رسید ولی ..

شیخ طوسی از داود بن کثیر رقی روایت کرده که گفت: نشسته بودم خدمت
حضرت صادق علیه السلام که ناگاه ابتدا از پیش خود به من فرمود: ای داود! به
تحقیق که عرضه شد بر من عملهای شما روز پنجشنبه، پس دیدم در بین اعمال
تو صله و احسان تو را به پسر عمت فلان پس این مطلب مرا خشنود گردانید همانا
صله تو مرا او را سبب شود که عمر او زود فانی و اجل او منقطع شود، داود
گفت: مرا پسر عمی بود معاند و دشمن اهل بیت و مردی خبیث، خبر به من
رسید که او و عیالاتش بد می گذرانند، پس برای نفقه او براتی نوشتم و نزد او

فرستادم پیش از آنکه به سوی مکه توجه کنم چون به مدینه رسیدم خبر داد مرا به این مطلب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام. (منتهی الامال ج 2
(

پیش بینی امام صادق ع از تولد فرزندان ابابصیر
در (کشف الغمّه) از (دلائل حمیری) نقل شده که ابوبصیر گفت : روزی در خدمت مولای خود حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم که آن حضرت فرمود: ای ابومحمّد! آیا امامت را می شناسی ؟ گفتم : بلی ، وَاللّٰهُ الَّذِیْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، تویی امام من . و دست خود را بر زانو یا ران آن حضرت نهادم . فرمود: راست گفتی امام خود را می شناسی پس چنگ زن به دامن او و متمسک شو به او، پس گفتم : می خواهم که علامت امام را به من عطا فرمایید، فرمود: ای ابومحمّد! هنگامی که به کوفه مراجعت کردی خواهی یافت که اولادی از برای تو [متولد] شده به نام عیسی و بعد از او اولادی دیگر شود به نام محمّد و بعد از این دو پسر، دو دختر برای تو خواهد شد، و بدان که این دو پسر تو نامشان نوشته شده نزد ما در صحیفه جامعه در عدد اسامی شیعیان و نام پدران و مادران و اجداد و انساب ایشان و آنچه متولد شود تا روز قیامت . پس حضرت صحیفه ای بیرون آورد که رنگ آن زرد بود و به هم پیچیده بود. (منتهی الامال ج 2
(

ناگاه مردی بالای سرش ایستاده بود
ابن شهر آشوب نقل کرده از داود رقی که گفت : بیرون شدند از کوفه دو نفر

برادران من به قصد رفتن به مزار، در بین راه یکی از آن دو نفر را تشنگی سخت عارض شد به حدی که تاب نیاورد از حمار افتاد. بار دیگر از حال او سرگشته و متحیر شد، پس به نماز ایستاد و نماز گزارد و خواند الله تعالی را و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام را یک یک تا رسید به امام زمانش امام جعفر صادق علیه السلام. پس پیوسته آن حضرت را خوانده و به آن جناب التجاء برد که ناگاه دید مردی بالای سرش ایستاده می گوید: ای مرد چیست قصه تو؟ پس او حال را برای او نقل کرد، آن مرد قطعه چوبی به او داد و گفت: بگذار این را مابین لبهای برادرت. چون آن چوب را گذاشت مابین لبهای او، برادرش به هوش آمده و چشمان خود را گشود و برخاست نشست و تشنگیش رفت. پس به زیارت قبر رفتند و چون برگشتند به کوفه، آن برادری که دعا می کرده به مدینه مشرف شد پس خدمت حضرت علیه السلام رسید حضرت فرمود به او بنشین چگونه است حال برادرت، کجا است آن چوب؟ عرض کرد: ای آقای من! چون برادرم را به آن حال دیدم غصه و غم برای او سخت شد پس چون حق تعالی روحش را به او برگردانید از بسیاری خوشحالی دیگر به چوب نپرداختم و از آن غفلت کرده و فراموشش نمودم. حضرت فرمود: همان ساعت که تو در غم برادر خود بودی، برادر من خضر علیه السلام آمد نزد من، من بر دست او فرستادم به سوی تو قطعه ای از چوب درخت طوبی، پس رو کرد به خادم خود و فرمود بیاور آن سبد را. چون سبد را آورد حضرت آن را گشود و از آن قطعه چوبی بیرون آورد به عین همان چوب و نشان او داد و شناخت آن را آنگاه حضرت آن را رد کرد به جای خود.

منتهی الامال ج 2

(

داخل تنور نشست

روایت کرده از ماءمون رقی که گفت: در خدمت آقایم حضرت صادق علیه السلام بودم که وارد شد سهل بن حسن خراسانی و سلام کرد بر آن حضرت و نشست و گفت: یابن رسول الله! از برای شما است راءفت و رحمت و شما اهل بیت امت اید چه مانع است شما را که از حق خود بنشینید با آنکه می یابی از شیعیانت صد هزار نفر که مقابلت شمشیر بزنند؟ حضرت فرمود: بنشین ای خراسانی! رعی الله حقک، سپس فرمود: ای حنیفه تنور را گرم کن. پس آن کنیز تنور را گرم کرد که مانند آتش سرخ شد و بالای آن سفید گردید آنگاه فرمود: ای خراسانی! برخیز و بنشین در تنور، مرد خراسانی عرض کرد: ای آقای من، یابن رسول الله! مرا عذاب مکن به آتش و از من بگذر خدا از تو بگذرد، فرمود: از تو گذشتم، پس در این حال بودم که هارون مکی وارد شد و نعلینش را به انگشت سبابه اش گرفته بود عرض کرد: السلام علیک یابن رسول الله! حضرت فرمود: بینداز نعلین را از دستت و بنشین در تنور، راوی گفت که هارون کفش را از دست انداخت و نشست در تنور و حضرت رو کرد به مرد خراسانی و شروع کرد با او حدیث خراسان گفتن مانند کسی که مشاهده می کند آن را، پس فرمود برخیز ای خراسانی و نظر کن به داخل تنور، گفت برخاستم و نظر کردم در تنور دیدم هارون را که چهار زانو نشسته، آنگاه از تنور بیرون آمد و بر ما سلام کرد. حضرت فرمود: در خراسان چند نفر مثل این مرد است؟ گفت به خدا قسم یک نفر نیست!

فرمود: ما خروج نمی کنیم در زمانی که نمی بینی در آن پنج نفر که معاضد باشند از برای ما، ما داناتریم به وقت خروج. (منتهی الامال ج 2)

(

خشم منصور بر امام

و سید بن طاووس رضی الله عنه روایت کرده است که چون منصور در سالی که به حج آمده به ربه رسید، روزی بر حضرت صادق علیه السلام در خشم شد و ابراهیم بن جبله را گفت: برو و جامه های جعفر بن محمد را در گردن او بینداز بکش و به نزد من بیاور، ابراهیم گفت چون بیرون رفتم آن حضرت را در مسجد ابوذر یافتم و شرم مرا مانع شد که چنانچه او گفته بود حضرت را ببرم و به آستین او چسبیدم و گفتم بیا که خلیفه تو را می طلبد، حضرت فرمود: اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ مرا بگذار تا دو رکعت نماز بکنم پس دو رکعت نماز ادا کرد و بعد از نماز، دعایی خواند و گریه بسیار کرد و بعد از آن متوجه من شده فرمود: به هر روش که تو را امر کرده مرا ببر! گفتم: به خدا سوگند که اگر کشته شوم تو را به آن طریق نخواهم برد و دست آن حضرت را گرفته و بردم و جزم داشتم که حکم به قتل او خواهد کرد، چون به نزدیک پرده منصور رسید دعای دیگر خواند و داخل شد چون نظر منصور بر آن حضرت افتاد شروع به عتاب کرد و گفت: به خدا سوگند که تو را به قتل می رسانم! حضرت فرمود که دست از من بردار که از زمان مصاحبت من با تو چندان نمانده است و زود مفارقت واقع خواهد شد. منصور چون این خبر را شنید آن حضرت را مرخص گردانید و عیسی بن علی را از عقب حضرت فرستاد که برو و از آن حضرت بپرس که مفارقت من از او به فوت من خواهد بود یا به فوت او؟ چون از حضرت پرسید فرمود که به موت من، برگشت و به منصور نقل کرد و او از این خبر شاد شد.

منتهی الامال ج 2

(

احضار امام به بغداد

ایضا روایت کرده است به سند معتبر از صفوان جمال که مردی از اهل مدینه بعد از کشته شدن محمد و ابراهیم پسرهای عبدالله بن الحسن به نزد منصور دوانیقی رفت و گفت که جعفر بن محمد مولای خود معلى بن خنیس را فرستاده است که از شیعیان اموال و اسلحه بگیرد، اراده خروج دارد و محمد پسر عبدالله نیز به اعانت او این کارها کرد. منصور بسیار در خشم شد و فرمانی بداد و به عم خود که والی مدینه بود نوشت که به سرعت تمام امام علیه السلام را به نزد او فرستد و او نامه منصور را به خدمت حضرت فرستاد و گفت: باید که فردا روانه شویم به جانب عراق و برخاست و متوجه مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شد و چند رکعت نماز کرد و دست به دعا بلند نمود و دعایی خواند و روز دیگر شتران برای آن حضرت حاضر کردم و متوجه عراق شد، چون به شهر منصور رسید به در خانه او رفت و رخصت طلبید و داخل شد و منصور اول آن حضرت را اکرام نمود و بعد از آن شروع به عتاب کرد و گفت: شنیده ام که معلى برای تو اموال و اسلحه جمع می کند. حضرت فرمود: معاذ الله! این بر من افترا است، منصور گفت: سوگند یاد کن! حضرت به خدا سوگند یاد کرد منصور گفت: به طلاق و عتاق قسم بخور! حضرت فرمود که سوگند به خدا یاد کردم از من قبول نمی کنی و مرا امر می کنی که سوگندهای بدعت یاد کنم، منصور گفت: نزد من اظهار دانایی می کنی؟ حضرت فرمود که چون نکنم و حال آنکه ماییم معدن علم حکمت. منصور گفت: الحال جمع می کنم میان تو و آنکه اینها را برای تو گفته است تا در برابر تو بگوید، و فرستاد آن بدبخت را طلبید و در حضور حضرت از او پرسید، گفت: بلی چنین است و آنچه در حق او

گفته ام صحیح است ، حضرت به او گفت : سو گند یاد می کنی ؟ گفت : بلی و شروع کرد به قسم و گفت : (وَاللّٰهِ الَّذِیْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الطَّالِبُ الْغَالِبُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ، حضرت فرمود که در سو گند تعجیل مکن و به هر نحو که من می گویم سو گند یاد کن ، منصور گفت : این سو گند که او یاد کرد چه علت داشت ؟ حضرت فرمود که حق تعالی صاحب حیا و کریم است و کسی که او را مدح کند به صفات کمالیه و به رحمت و کرم ، او را معالجه به عقوبت نمی کند، پس فرمود که بگو: بیزار شوم از حول و قوت خدا و داخل شوم در حول و قوت خود اگر چنین نباشد. چون این سو گند یاد کرد در ساعت افتاد و مرد و به عذاب الهی واصل شد، منصور از مشاهده این حال خائف گردید و گفت : دیگر سخن کسی را در حق تو قبول نخواهم کرد. (منتهی الامال ج 2)

بزرگ ایشان مانده است
و ایضا روایت کرده است از محمد بن عبدالله اسکندری که گفت : من از جمله ندیمان ابوجعفر دوانیقی و محرم اسرار او بودم ، روزی به نزد او رفتم او را بسیار مغموم یافتم و آه می کشید و اندوهناک بود گفتم : ایهاالا میر! سبب تفکر و اندوه تو چیست ؟ گفت : صد نفر از اولاد فاطمه را هلاک کردم و سید و بزرگ ایشان مانده است و در باب او چاره نمی توانم کرد، گفتم : کیست ؟ گفت : جعفر بن محمد صادق علیه السلام . گفتم : ایهاالا میر! او مردی است که بسیاری عبادت او را کاهیده و اشتغال او به قرب و محبت خدا او را از طلب ملک و خلافت غافل گردانیده ، گفت : می دانم که تو اعتقاد به امامت او داری و بزرگی او را می دانم و لیکن ملک عقیم است و من سو گند یاد کرده ام که پیش از آنکه شام این روز درآید خود را از اندوه فارغ گردانم . راوی گفت که چون این

سخن از او شنیدم زمین بر من تنگ شد و بسیار غمگین شدم ، پس جلادی را طلبید و گفت : چون من ابو عبدالله صادق را طلب نمایم و مشغول سخن گردانم و کلاه خود را از سر بردارم و بر زمین گذارم او را گردن بزن و این علامتی است میان من و تو.

و در همان ساعت کس فرستاد و حضرت را طلبید، چون حضرت داخل قصر شد دیدم که قصر به حرکت در آمد مانند کشتی که در میان دریای مواج مضطرب باشد و دیدم که منصور برجست و با سر و پای برهنه به استقبال آن حضرت دوید و بندهای بدنش می لرزید و دندانهایش بر هم می خورد و ساعتی سرخ و ساعتی زرد می شد و آن حضرت را به اعزاز و اکرام بسیار آورد و بر تخت خود نشانیده و به دو زانو در خدمت او نشست مانند بنده که در خدمت آقای خود بنشیند و گفت : یابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ! به چه سبب در این وقت تشریف آوردی ؟ حضرت فرمود که برای اطاعت خدا و رسول و فرمانبرداری تو آمدم ، گفت : من شما را نطلبیدم ، رسول (فرستاده) اشتباهی کرده است و اکنون که تشریف آورده ای هر حاجت که داری بطلب . حضرت فرمود: حاجت من آن است که مرا بی ضرورتی طلب ننمایی . گفت : چنین باشد. و حضرت برخاست و بیرون آمد و من خدا را حمد بسیار کردم که آسیبی از منصور به آن حضرت نرسید. و بعد از آنکه آن حضرت بیرون رفت منصور لحاف طلبید و خوابید و بیدار نشد تا نصف شب و چون بیدار شد دید من بر بالین او نشسته ام گفت : بیرون مرو تا من نمازهای خود را قضا کنم و قصه ای برای تو نقل نمایم ، چون از نماز فارغ شد گفت : چون حضرت صادق را به عزم کشتن طلبیدم و داخل قصر من شد دیدم که ازدهای عظیمی پیدا شد و دهان خود را گشود و کام بالای خود را بر بالای قصر من گذاشت و کام پایین خود را در

زیر قصر من گذاشت و دم خود را بر دور قصر و خانه من گردانید و به زبان عربی فصیح به من گفت که اگر بدی اراده می کنی نسبت به آن حضرت ، تو را و خانه و قصر تو را فرو می

برم و به این سبب عقل من پریشان شد و بدن من به لرزه آمد به حدی که دندانهای من بر هم می خورد راوی گفت من گفتم : اینها از او عجب نیست زیرا که نزد او اسمها و دعایی است که اگر بر شب بخواند آنها را روز می شود و اگر بر روز بخواند شب می شود و اگر بر موج دریاها بخواند ساکن می گردد. پس از چند روز رخصت طلبیدم از او که به زیارت آن حضرت بروم مرا دستوری داد و ابا نکرد و چون به خدمت آن حضرت رفتم از حضرتش التماس کردم آن دعا که خواند در وقت دخول مجلس منصور تعلیم من نماید، و اجابت التماس من نمود.

منتهی الامال ج 2

(

زیارت قبر مخفی امیرالمومنین

قبر امیرالمؤمنین علیه السلام از زمان وفاتش تا زمان حضرت صادق علیه السلام پنهان و مخفی بود و کسی مطلع بر آن نبود جز اولاد و اهل بیت آن حضرت و حضرت امام زین العابدین و امام محمدباقر علیهم السلام مکرر به زیارتش می رفتند و بسیار بود که با آنها صاحب روحی نبود مگر شترایشان و لکن در زمان حضرت صادق علیه السلام شیعیان قبر آن حضرت را شناختند و به زیارتش مشرف می گشتند و سببش آن بود که حضرت صادق علیه السلام در ایامی که در حیره بود مکرر به زیارت آن قبر شریف می رفت و غالباً بعضی از مخصوصان

اصحاب خود را همراه می برد و مدفن امیرالمؤمنین علیه السلام را به ایشان می نمود و این بود تا ایام هارون رشید که یک باره قبر مبارک ظاهر شد و مزار قاصی و دانی گشت . و اما ابو حمزه ثمالی ، پس او در خدمت امام زین العابدین علیه السلام به زیارت آن قبر شریف مشرف گشته بود چنانچه در فصل هشتم بیاید ذکرش .

بالجمله ؛ آن مرد خراسانی می گوید در این بین که ما نشسته بودیم مردی اعرابی وارد شد و گفت : (جئتُ مِنَ الْمَدِينَةِ وَقَدْ مَاتَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ) ؛ یعنی من از مدینه می آیم و جعفر بن محمد علیه السلام وفات کرد! ابو حمزه از شنیدن این خبر وحشت اثر نعره زد و دو دست خود را بر زمین زد، آن وقت سؤ ال کرد از آن اعرابی که آیا شنیدی که کی را وصی خویش کرد؟ گفت : وصی خود را قرار داد، پسرش عبدالله و پسر دیگرش موسی علیه السلام ، و منصور خلیفه را، ابو حمزه گفت : حمد خدا را که ما را هدایت کرد و نگذاشت که گمراه شویم ! (دَلَّ عَلَى الصَّغِيرِ وَبَيَّنَّ عَلَى الْكَبِيرِ وَ سَتَرَ الْأَمْرَ الْعَظِيمَ) ، پس ابو حمزه رفت نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام و مشغول نماز شد ما نیز مشغول به نماز شدیم ، پس من رفتم نزد او و گفتم : تفسیر کن برای من این چند کلمه که گفתי . پس ابو حمزه تفسیر کرد کلام خود را به چیزی که حاصلش این است که وصیت منصور ظاهر است که برای تقیه است که وصی او را به قتل نرساند و فرزند کوچک که امام موسی است با فرزند بزرگتر که عبدالله است ذکر کرد تا مردم بدانند که عبدالله قابل امامت نیست ؛ زیرا که اگر فرزند بزرگ علتی در بدن و دین نداشته باشد می باید که او امام باشد. و عبدالله در بدن فیل پا بود و دینش ناقص بود و جاهل بود به احکام شریعت ، اگر او علتی نمی داشت به او اکتفا می کرد، پس از آنجا دانستم که امام موسی علیه السلام است و ذکر آنها

برای مصلحت است. (منتهی الامال ج 2
(

گردن وصی را بزن
شیخ کلینی و شیخ طوسی و ابن شهر آشوب روایت کرده اند از ابوایوب جوزی
که گفت: شبی ابو جعفر دوانیقی در میان شب فرستاد و مرا طلبید، چون رفتم
دیدم که بر کرسی نشسته و شمعی در پیش او نهاده اند و نامه در دست دارد و می
خواند، چون سلام کردم نامه را پیش من انداخت و گریست و گفت: این نامه
محمد بن سلیمان است و خبر وفات امام جعفر صادق علیه السلام را نوشته است؛
سپس سه نوبت گفت (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) و گفت مثل جعفر کجا به هم
می رسد، پس گفت: بنویس که اگر یک کس را بخصوص وصیت کرده است
او را بطلب و گردن بزن. بعد از چند روز جواب نامه رسید که پنج نفر را وصی
کرده است خلیفه و محمد بن سلیمان والی مدینه و دو پسر خود عبدالله و موسی
و حمیده مادر موسی را. چون نامه را منصور خواند گفت: اینها را نمی توان
کشت! (منتهی الامال ج 2

و از ابوبصیر روایت کرده که گفت: روزی به خدمت حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام رفتم از من پرسیدند که در وقت موت علباء بن درّاع الا سدی حاضر
شده بودی؟ گفتم: بلی، و او در آن حال مرا خبر کرد که تو ضامن دخول
بهشت از برای او شده ای و از من استدعا کرد که این مضمون را یاد شما آورم،
گفتند که راست گفته است، پس من به گریه در آمدم گفتم که جان من فدای تو

باد تقصیر من چیست که قابل این عنایت نشده ام مگر پیر سالخورده ضریر البصر منقطع به درگاه دین پناه شما نیستم؟ آن حضرت عنایت نموده فرمودند که از برای تو نیز ضامن بهشت شدم، من گفتم که پدران بزرگوار خود را نیز می خواهم که از برای من ضامن سازی و یکی را بعد از یکی نام بردم، آن حضرت فرمود

که ضامن کردم، باز گفتم که می خواهم جد عالی مقدار خود را نیز ضامن سازی، گفتند که چنین کردم، و دیگر باره درخواست نمودم که حضرت حق جل و علا را ضامن سازد و آن حضرت لحظه ای سر مبارک گردانیدند و بعد از آن گفتند که این نیز کردم. (منتهی الامال ج 2)

حاجی واقعی کم است

معاذ بن کثیر الکسائی الکوفی

و هم روایت است که وقتی معاذ در موقف عرفات نظر افکند به اهل موقف دید مردم بسیار به حج آمده اند خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و گفت: همانا اهل موقف بسیار می باشند! حضرت نظری به ایشان افکند پس فرمود: نزد من بیا یا اباعبدالله! آنگاه فرمود: (يَا أَيُّهَا الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ)، نه به خدا قسم نیست، حج مگر برای شما نه به خدا قسم قبول نمی کند خدا مگر از شما. (منتهی الامال ج 2)

از اهل بهشت است

معلی بن خنیس بزّاز کوفی مولی ابی عبدالله الصادق علیه السلام از روایات ظاهر می شود که او از اولیاء اللّٰه و از اهل بهشت است و حضرت صادق علیه السلام او را دوست می داشته و وکیل و قیم بر نفقات عیال آن حضرت بوده . شیخ طوسی در (کتاب غیبت) فرموده : و از ممدوحین ، معلی بن خنیس است و او از قوام حضرت صادق علیه السلام بود، و داود بن علی او را به این سبب کشت و او پسندیده بود نزد حضرت صادق علیه السلام و بر طریقه او گذشت . و روایت شده از ابوبصیر که گفت : چون داود بن علی ، معلی را کشت و به دار کشید او را، بزرگ آمد این بر حضرت صادق علیه السلام و دشوار آمد بر او، به داود فرمود: ای داود! برای چه کشتی مولای مرا و وکیل مرا در مال و عیالم به خدا سوگند که او وجیه تر بود از تو نزد خدا، و در آخر خبر است که فرمود: آگاه باش به خدا سوگند که او داخل بهشت گردید. (منتهی الامال ج 2)

مردی از اهل بهشت را کشتی

مؤلف گوید: از اخبار ظاهر می شود که حضرت صادق علیه السلام در وقت قتل معلی ، در مکه بود چون از مکه تشریف آورد نزد داود رفت فرمود: مردی از اهل بهشت را بکشتی ، گفت : من نگشتم ، فرمود: کی کشت او را؟ گفت : سیرافی او را بکشت و سیرافی صاحب شرطه او بود، حضرت از او قصاص کرد و او را به عوض معلی بکشت . (منتهی الامال ج 2)

نفرین امام بر قاتل معلی

و از معتّب روایت است که حضرت صادق علیه السلام آن شب در سجده و قیام

بود و در آخر شب نفرین رکد بر داود بن علی ، به خدا سوگند که هنوز سر از سجده بر نداشته بود که صدای صیحه شنیدم و مردم گفتند: داود بن علی وفات کرد! حضرت فرمود: همانان من خواندم خدا را به دعا تا فرستاد خداوند به سوی او ملکی که عمودی بر سر او زد که مثانه او را شکافت . (منتهی الامال ج 2)

این صورتها ما را دوست دارند
 شیخ کلینی روایت کرده از عقبه بن خالد که گفت : من و معلی و عثمان بن عمران مشرف شدیم خدمت حضرت صادق علیه السلام همین که حضرت ما را دید فرمود: مرحباء مرحبا به شما! این صورتها دوست دارند ما را و ما دوست می داریم ایشان را (جَعَلَكُمُ اللَّهُ مَعَنَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) ؛ قرار دهد شما را خداوند تعالی با ما در دنیا و آخرت . (منتهی الامال ج 2)

جای خودت را به ما بده
 نقل است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را غلامی بود که هرگاه آن حضرت سواره به مسجد می رفت آن غلام همراه بود چون آن حضرت از استر پیاده می گشت و داخل مسجد می شد آن غلام استر را نگاه می داشت تا آن جناب مراجعت کند، اتفاقا در یکی از روزها که غلام بر در مسجد نشسته و استر را نگاه داشته بود چند نفر مسافر از اهل خراسان پیدا شدند یکی از آنها رو کرد به او گفت : ای غلام ! میل داری که از آقای خود حضرت صادق علیه السلام خواهش کنی که مرا مکان تو قرار دهد و من غلام او باشم و به جای تو بمانم و

مالم را به تو بدهم و من مال بسیار از هرگونه دارم تو برو و آن مالها را برای خود قبض کن و من به جای تو اینجا بمانم . غلام گفت : از آقای خود خواهش می کنم این را، پس رفت خدمت حضرت صادق علیه السلام و عرض کرد: فدایت شوم ! می دانی خدمت مرا نسبت خود و طول خدمتم را، پس هرگاه حق تعالی خیری را برای من رسانیده باشد شما منع آن خواهید کرد؟ فرمود: من آن را به تو خواهم داد از نزد خودم و از غیر خودم منع می کنم تو را.

پس غلام قصه آن مرد خراسانی را با خود برای آن جناب حکایت کرد، حضرت فرمود اگر تو بی میل شده ای در خدمت ما و آن مرد رغبت کرده به خدمت ما قبول کردیم ما او را و فرستادیم تو را، پس چون غلام پشت کرد به رفتن ، حضرت او را طلبید و فرمود: به جهت طول خدمت تو در نزدیک ما یک نصیحتی تو را بنمایم آن وقت مختاری در کار خود، و آن نصیحت این است که چون روز قیامت شود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آویخته و چسبیده باشد به نورالله و امیرالمؤمنین علیه السلام آویخته باشد به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و شیعیان ما آویخته باشند به ما پس داخل شوند در جایی که ما داخل شویم و وارد شوند آنجا که ما وارد شویم ، غلام چون این را شنید عرض کرد: من از خدمت شما جایی نمی روم و در خدمت شما خواهم بود و اختیار می کنم آخرت را به دنیا و بیرون رفت به سوی آن مرد.

آن مرد خراسانی گفت : ای غلام ! بیرون آمدی از نزد حضرت صادق علیه السلام به غیر آن رویی که با آن خدمت آن حضرت رفتی ، غلام کلام آن حضرت را برای او نقل کرد و او را برد خدمت آن جناب ، حضرت قبول فرمود ولاء او را و امر فرمود که هزار اشرفی (دینار) به غلام دادند. (منتهی الامال ج 2

(

بخشش همه عیدی ها به یک نفر

ابن شهر آشوب روایت کرده که روز نوروزی بود که منصور دوانیقی امام موسی علیه السلام را امر کرد که آن جناب در مجلس تهنیت بنشیند و مردم به جهت (مبارک باد) اوبیایند و هدایا و تحف خویش را نزد اوبگذارند و آن جناب قبض اموال فرماید. حضرت فرمود: من در اخباری که از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده تفتیش کردم از برای این عید چیزی نیافتم و این عید سنتی بوده از برای فرس و اسلام او را محو نموده و پناه می برم به خدا از آنکه احیا کنم چیزی را که اسلام محو کرده باشد آن را، منصور گفت که این کار به جهت سیاست لشکر و جند می کنم ، و شما را به خداوند عظیم سوگند می دهم که قبول کنی و در مجلس بنشینی ، پس حضرت قبول فرمود و در مجلس تهنیت بنشست و امراء و اعیان لشکر به خدمتش شرفیاب شدند و او را تهنیت می گفتند و هدایا و تحف خود می گذرانیدند و منصور خادمی را موکل کرده بود و در نزد آن جناب ایستاده بود، اموال را که می آوردند ثبت سیاه می کرد، پس چون مردمان آمدند آخر ایشان پیرمردی وارد شد عرض کرد: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ! من مردی فقیر می باشم و مالی نداشتم که از برای شما تحفه آورم ولیکن تحفه آوردم از برای شما سه بیتی را که حدم در مرثیه جدت حسین بن علی علیهما السلام گفته و آن سه بیت این است :

عَجِبْتُ لِمَصْقُولِ عَلاَکَ فِرْنَدُهُ
یَوْمَ الْهَیَاجِ وَقَدْ عَلاَکَ غُبَارُ
وَلَا سَهْمَ نَفَذْتَکَ دُونَ حَرَائِرَ

يَدْعُونَ جَدَّكَ وَالدُّمُوعُ غَزَارُ

أَلَّا تَقْضُقْضَتِ السَّهَامُ وَعَاقِهَا

عَنْ جِسْمِكَ الْإِجْلَالُ وَالْإِكْبَارُ

حضرت فرمود: قبول کردم هدیه تورا، بنشین باریک الله فیک ، پس سر خود را به جانب خادم منصور بلند کرد و فرمود: برو نزد امیر اورا خبر ده که این مقدار مال جمع شده و این مالها را چه باید کرد، خادم رفت و برگشت و گفت : منصور می گوید که تمام را به شما بخشیدم در هرچه خواهی صرف کن ، پس حضرت به آن مرد پیر فرمود که تمام این مالها را بردار و قبض کن ، همانا من تمام را به تو بخشیدم . (منتهی الامال ج 2)

بخدا قسم من تو را دوست دارم

در (بحار) از (کتاب اختصاص) نقل کرده که روایت کرد که از عبدالله بن فضل هاشمی که گفت : در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که مفضل بن عمر وارد شد، حضرت اورا چون بدید به صورت او خندید و فرمود: به نزد من بیا ای مفضل ، قسم به پروردگار من که من دوست می دارم تورا و دوست می دارم کسی که تورا دوست می دارد اگر می شناختند جمیع اصحاب من آنچه تو می شناختی دونفر مختلف نمی شدند، مفضل گفت : یابن رسول الله ! گمان نمی کنم که مرا بالاتر از منزل خودم فرود آورید. فرمود: بلکه منزل دادم تورا به منزلتی که خدا تورا فرود آورده به آنجا، پس گفت : یابن رسول الله ! چه منزلتی دارد جابر بن یزید نزد شما؟ فرمود: منزلت سلمان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، گفتم : چیست منزلت داود بن کثیر رقیّ نزد شما؟ فرمود: به منزلت

مقداد است از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم .
 راوی گوید: پس حضرت رو کرد به من و فرمود: ای عبدالله بن مفضل ! به
 درستی که خداوند تبارک و تعالی خلق کرد ما را از نور عظمت خود و غوطه داد
 ما را به رحمت خود و خلق کرد ارواح شما را از ما پس ما آرزومند و مایلیم به
 سوی شما و شما آرزومند و مایلید به سوی ما، به خدا قسم که اگر کوشش کنند
 اهل مشرق و مغرب که زیاد کنند در شیعیان ما یک مرد و کم کنند از ایشان یک
 مرد نتوانند این را و همانا ایشان مکتوب اند نزد ما به نامهایشان و نامهای پدرانشان
 و عشیره هایشان و نسبهایشان ، ای عبدالله بن مفضل ! و اگر بخواهی نشان دهم اسم
 تو را در صحیفه مان ، پس طلبید صحیفه را و گشود آن را دیدم که آن سفید است
 و اثر نوشته در آن نیست ، گفتم : یابن رسول الله ؛ در این صحیفه اثر نوشته نمی
 بینم ، حضرت دست خود را بر آن مالید نوشته های در آن را دیدم و یافتم در
 آخر آن اسم خودم را پس سجده شکر برای خدا به جا آوردم . (منتهی الامال

ج 2

(

هشام اول خبیث بود ولی هدایت شد!
 روایت کرده از عمیر بن یزید که گفت : پسر برادرم هشام اول بر مذهب جهمی
 بود و خبیث بود و از من خواهش کرد که او را از خدمت حضرت صادق علیه
 السلام ببرم تا با آن حضرت مباحثه کند، گفتم : من این کار نمی کنم مگر بعد از
 آنکه اذن حاصل کنم ، خدمت آن حضرت رسیدم برای هشام اذن طلبیدم ،
 حضرت اذن داد، چون چند قدمی برداشتم که بیرون آیم یادم آمد پستی
 و خباثت هشام ، برگشتم خدمت آن حضرت و گفتم که اوردائت و خباثت دارد.

فرمود: بر من خوف داری ؟ من خجالت کشیدم از قول خود ودانستم که لغزشی کرده ام پس با حال خجالت بیرون آمدم وهشام را اعلام کردم ، هشام خدمت آن حضرت شرفیاب شد، چون خدمت آن جناب نشست ، آن حضرت سؤالی از او فرمود که هشام حیران بماند ومهلت خواست حضرت او را مهلت داد، هشام چند روز در اضطراب ودر صدد تحصیل جواب بود آخرالا مر جوابی نیافت ، پس خدمت آن حضرت رسید آن جناب او را خبر داد، دیگر باره آن جناب مسایل دیگر از او پرسید که در آن بود فساد اصل مذهب هشام ، هشام بیرون آمد مغموم وحیرت زده وچند روز مبهوت و حیران بود تا آنکه به من گفت که دفعه سوم برای من اذن بگیر که خدمت آن حضرت برسم ، حضرت اذن داد وموضعی را در حیره برای ملاقات اوتعیین کرد، هشام در آن موضع رفت ووقتی که حضرت صادق علیه السلام تشریف آورد چنان هیبت و احتشام از آن حضرت برد که نتوانست تکلم کند وابتدا زبانش قوت تکلم نداشت ، حضرت هرچه ایستاد هشام چیزی نگفت لاجرم آن حضرت تشریف برد، هشام گفت : یقین کردم آن هیبتی که از آن حضرت به من رسید نبود مگر از جانب خدا واز عظمت منزلت آن حضرت نزد خداوند، لاجرم ترک مذهب خود نمود ومتدین شد به دین حق ، وپیوسته خدمت آن حضرت می رسید تا بر تمامی اصحاب آن حضرت تفوق گرفت

ورسید مرتبه وبلندی مقامش نزد حضرت صادق علیه السلام به حدی که در منی خدمت آن حضرت رسید ودر آن وقت جوان نوحطی بود ودر مجلس آن حضرت شیوخ شیعه بودند مانند حمران بن اعین وقیس و یونس بن یعقوب وابوجعفر مؤمن طاق وغیر ایشان ، پس حضرت او را بالابرد ونشانید او را بالادست جمیع ایشان وحال آنکه هر که در آن مجلس بود سنش از هشام بیشتر بود. پس

چون حضرت دید که اینکار یعنی تقدیم هشام بر همگی بزرگ آمد به ایشان فرمود:

(هَذَا نَاصِرُنَا بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ) ؛ این ناصر ما است به دل و زبان و دست خود. پس سؤ ال کرد هشام از آن حضرت از اسماء الله عز وجل و اشتقاقشان ، حضرت او را جواب داد و فرمود به او که آیا فهمیدی ای هشام فهمی که دفع کنی به آن دشمنان ملحدان ما را؟ هشام گفت : بلی ! حضرت فرمود: (نَفَعَكَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ وَ ثَبَّتَكَ) . از هشام نقل شده که گفت : واللّٰه ! هیچ کس در مباحث توحید مرا مقهور و مغلوب نساخته تا امروز که در این مقام ایستاده ام . (منتهی الامال ج 2

من دانشمندتر از جعفر بن محمد ندیده ام

«ابو حنیفه»، پیشوای مشهور فرقه حنفی، می گفت: من دانشمندتر از جعفر بن محمد ندیده ام. نیز می گفت: زمانی که «منصور» (دوانیقی) «جعفر بن محمد» را احضار کرده بود، مرا خواست و گفت: مردم شیفته جعفر بن محمد شده اند، برای محکوم ساختن او یک سری مسائل مشکل را در نظر بگیر. من چهل مسئله مشکل آماده کردم. روزی منصور که در «حیره» بود، مرا احضار کرد. وقتی وارد مجلس وی شدم دیدم جعفر بن محمد در سمت راست او نشسته است وقتی چشمم به او افتاد آنچنان تحت تأثیر ابهت و عظمت او قرار گرفتم که چنین حالی از دیدن منصور به من دست نداد. سلام کردم و با اشاره منصور نشستم. منصور رو به وی کرد و گفت: این ابو حنیفه است. او پاسخ داد: بلی می شناسمش. سپس

منصور رو به من کرده گفت: ای ابو حنیفه! مسائل خود را با ابو عبدالله (جعفر بن محمد) در میان بگذار. در این هنگام شروع به طرح مسائل کردم. هر مسئله ای می پرسیدم، پاسخ می داد: عقیده شما در این باره چنین و عقیده اهل مدینه چنان و عقیده ما چنین است. در برخی از مسائل با نظر ما موافق، و در برخی دیگر با اهل مدینه موافق و گاهی، با هر دو مخالف بود. بدین ترتیب چهل مسئله را مطرح کردم و همه را پاسخ گفت: ابو حنیفه به اینجا که رسید با اشاره به امام صادق (ع) گفت: دانشمندترین مردم، آگاهترین آنها به اختلاف مردم در فتاوا و مسائل فقهی است

«مالک»، پیشوای فرقه مالکی می گفت: مدتی نزد جعفر بن محمد رفت و آمد می کردم، او را همواره در یکی از سه حالت دیدم: یا نماز می خواند یا روزه بود و یا قرآن تلاوت می کرد، و هرگز او را ندیدم که بدون وضو حدیث نقل کند (3) در علم و عبادت و پرهیزگاری، برتر از جعفر بن محمد هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ بشری خطور نکرده است

«ابن حجر هیثمی» می نویسد: به قدری علوم از او نقل شده که زبانزد مردم گشته و آوازه آن، همه جا پخش شده است و بزرگترین پیشوایان (فقه و حدیث) مانند: یحیی بن سعید، ابن جریج، مالک، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه، ابو حنیفه، شعبه و ایوب سجستانی از او نقل روایت کرده اند

«ابو بحر جاحظ»، یکی از دانشمندان مشهور قرن سوم، می گوید: جعفر بن محمد کسی است که علم و دانش او جهان را پر کرده است و گفته می شود که ابوحنیفه و همچنین سفیان ثوری از شاگردان اوست، و شاگردی این دو تن در اثبات عظمت علمی او کافی است. (سیره پیشوایان)

«ابن خلکان»، مورخ مشهور، می نویسد:

او یکی از امامان دوازده گانه در مذهب امامیه، و از بزرگان خاندان پیامبر است که به علت راستی و درستی گفتار، وی را صادق می خواندند. فضل و بزرگواری او مشهورتر از آن است که نیاز به توضیح داشته باشد. ابوموسی جابر بن حیان طرطوسی شاگرد او بود. جابر کتابی شامل هزار ورق تالیف کرد که تعلیمات جعفر صادق را در برداشت و حاوی پانصد رساله بود. شاگردان دانشگاه امام صادق (ع) منحصر به شیعیان نبود، بلکه از پیروان سنت و جماعت نیز از مکتب آن حضرت برخوردار می شدند. پیشوایان مشهور اهل سنت، بلاواسطه یا با واسطه، شاگرد امام بوده اند. در راس این پیشوایان، «ابوحنیفه» قرار دارد که دو سال شاگرد امام بوده است. او این دو سال را پایه علوم و دانش خود معرفی می کند و می گوید: «لولا السنتان لهلك نعمان»: اگر آن دو سال نبود، «نعمان»: «نعمان» هلاک می شد. شاگردان امام از نقاط مختلف همچون کوفه، بصره، واسط، حجاز و امثال اینها و نیز از قبائل گوناگون مانند: بنی اسد، مخارق، طی، سلیم، غطفان، ازد، خزاعه، خثعم، مخزوم، بنی ضبه، قریش بویژه بنی حارث بن عبدالمطلب و بنی الحسن بودند که به مکتب آن حضرت می پیوستند. در وسعت دانشگاه امام همین قدر بس که «حسن بن علی بن زیاد و شأ» که از شاگردان امام رضا (ع) و از محدثان بزرگ بوده (طبعاً سالها پس از امام صادق (ع) زندگی می کرده)، می گفت: در مسجد کوفه نهصد نفر استاد حدیث مشاهده کردم که همگی از جعفر بن محمد حدیث نقل می کردند. (سیره پیشوایان)

گاهی امام، دانشمندانی را که برای بحث و مناظره مراجعه می کردند، راهنمایی می کرد تا با یکی از شاگردان که در آن رشته تخصص داشت، مناظره کنند/

«هشام بن سالم» می گوید: روزی با گروهی از یاران امام صادق (ع) در محضر آن حضرت نشسته بودیم. یک نفر مرد شامی اجازه ورود خواست و پس از کسب اجازه، وارد شد. امام فرمود: بنشین. آنگاه پرسید: چه می خواهی؟ مرد شامی گفت: شنیده ام شما به تمام سوالات و مشکلات مردم پاسخ می گوئید، آمده ام با شما بحث و مناظره بکنم!

امام فرمود:

- در چه موضوعی؟

شامی گفت:

- درباره کیفیت قرائت قرآن/

امام رو به «حمران» کرده فرمود:

- حمران جواب این شخص با تو است!

مرد شامی:

- من می خواهم با شما بحث کنم، نه با حمران!

- اگر حمران را محکوم کردی، مرا محکوم کرده ای!

مرد شامی ناگزیر با حمران وارد بحث شد. هر چه شامی پرسید، پاسخ قاطع و

مستدلی از حمران شنید، به طوری که سرانجام از ادامه بحث فروماند و سخت

ناراحت و خسته شد!

امام فرمود:

- (حمران را) چگونه دیدی؟

- راستی حمران خیلی زیر دست است، هر چه پرسیدم به نحو شایسته ای پاسخ

داد!

شامی گفت: می خواهم درباره لغت و ادبیات عرب با شما بحث کنم/

امام رو به «ابان بن تغلب» کرد و فرمود: با او مناظره کن. ابان نیز راه هر گونه گریز را به روی او بست و وی را محکوم ساخت / شامی گفت: می خواهم درباره فقه با شما مناظره کنم! امام به «زراره» فرمود: با او مناظره کن. زراره هم با او به بحث پرداخت و بسرعت او را به بن بست کشاند! شامی گفت: می خواهم درباره کلام با شما مناظره کنم. امام به «مومن طاق» دستور داد با او به مناظره پردازد. طولی نکشید که شامی از مومن طاق نیز شکست خورد!

به همین ترتیب وقتی که شامی درخواست مناظره درباره استطاعت (قدرت و توانایی انسان بر انجام یا ترک خیر و شر)، توحید و امامت نمود، امام به ترتیب به حمزه طیار، هشام بن سالم و هشام بن حکم دستور داد با وی به مناظره پردازند و هر سه، با دلائل قاطع و منطق کوبنده، شامی را محکوم ساختند. با مشاهده این صحنه هیجان انگیز، از خوشحالی خنده ای شیرین بر لبان امام نقش بست. (سیره پیشوایان)

ملاقات ابوحنیفه با امام صادق (ع)

روزی ابوحنیفه برای ملاقات با امام صادق (ع) به خانه امام آمد و اجازه ملاقات خواست. امام اجازه نداد /

ابوحنیفه می گوید: دم در، مقداری توقف کردم تا اینکه عده ای از مردم کوفه آمدند، و اجازه ملاقات خواستند. امام به آنها اجازه داد. من هم با آنها داخل خانه شدم. وقتی به حضورش رسیدم گفتم:

شایسته است که شما نماینده ای به کوفه بفرستید و مردم آن سامان را از ناسزا گفتن به اصحاب محمد (ص) نهی کنید، بیش از ده هزار نفر در این شهر به یاران

پیامبر ناسزا می گویند. امام فرمود:

- مردم از من نمی پذیرند /

- چگونه ممکن است سخن شما را نپذیرند، در صورتی که شما فرزند پیامبر خدا هستید؟

- تو خود یکی از همانهایی هستی که گوش به حرف من نمی دهی. مگر بدون اجازه من داخل خانه نشدی، و بدون اینکه بگویم ننشستی، و بی اجازه شروع به سخن گفتن نمودی؟

آنگاه فرمود:

- شنیده ام که تو بر اساس قیاس فتوا می دهی؟

- آری /

- وای بر تو! اولین کسی که بر این اساس نظر داد شیطان بود؛ وقتی که خداوند به او دستور داد به آدم سجده کند، گفت: «من سجده نمی کنم، زیرا که مرا از آتش آفریدی و او را از خاک و آتش گرامیتر از خاک است» /

(سپس امام برای اثبات بطلان «قیاس»، مواردی از قوانین اسلام را که برخلاف این اصل است، ذکر کرد و فرمود:) - به نظر تو کشتن کسی بناحق مهمتر است، یا زنا؟

- کشتن کسی بناحق /

- (بنابراین اگر عمل کردن به قیاس صحیح باشد) پس چرا برای اثبات قتل، دو شاهد کافی است، ولی برای ثابت نمودن زنا چهار گواه لازم است؟ آیا این قانون اسلام با قیاس توافق دارد؟

- نه.

- بول کثیف تر است یا منی؟

- بول /

- پس چرا خداوند در مورد اول مردم را به وضو امر کرده، ولی در مورد دوم دستور داده غسل کنند؟ آیا این حکم با قیاس توافق دارد؟

- نه /

- نماز مهمتر است یا روزه؟

- نماز /

- پس چرا بر زن حائض قضای روزه واجب است، ولی قضای نماز واجب نیست؟ آیا این حکم با قیاس توافق دارد؟

- نه /

- آیا زن ضعیفتر است یا مرد؟

- زن /

- پس چرا ارث مرد و برابر زن است؟ آیا این حکم با قیاس سازگاری است؟

- نه /

- چرا خداوند دستور داده است که اگر کسی ده درهم سرقت کرد، دستش قطع شود، در صورتی که اگر کسی دست کسی را قطع کند، دیه آن پانصد درهم است؟ آیا این با قیاس سازگار است؟

- نه /

- شنیده ام که این آیه را: «در روز قیامت به طور حتم از نعمتهای سوال می شوید» (25) چنین تفسیر می کنی که: خداوند مردم را در مورد غذاهای لذیذ و آبهای خنک که در فصل تابستان می خوردند، مواخذه می کند /

- درست است، من این آیه را این طور معنا کرده ام.

- اگر شخصی تو را به خانه اش دعوت کند و با غذای لذیذ و آب خنکی از تو

پذیرایی کند، وبعد به خاطر این پذیرایی بر تو منت گذارد، درباره چنین کسی چگونه قضاوت می کنی؟
 - می گویم آدم بخیلی است /
 - آیا خداوند بخیل است (تا اینکه روز قیامت در مورد غذاهایی که به ما داده، ما را مورد مؤاخذه قرار دهد)؟
 - پس مقصود از نعمتهایی که قرآن می گوید انسان درباره آن مؤاخذه می شود، چیست؟
 - مقصود، نعمت دوستی ما خاندان رسالت است.

....

از «سدیر صیرفی» روایت است که گفت: بر امام وارد شدم و گفتم: چرا نشسته اید؟
 گفت: ای سدیر چه اتفاقی افتاده است؟
 گفتم: از فراوانی دوستان و شیعیان و یاران سخن می گویم /
 گفت: فکر می کنی چند تن باشند؟
 گفتم: یکصد هزار /
 گفت: یکصد هزار؟
 گفتم: آری و شاید دویست هزار.
 گفت: دویست هزار؟
 گفتم: آری و شاید نیمی از جهان /
 به دنبال این گفتگو، امام همراه سدیر به «ینیع» رفت و در آن جا گله بزغاله ای را دید و فرمود: ای سدیر، اگر شمار یاران و پیروان ما به تعداد این بزغاله ها رسیده بود ما بر جای نمی نشستیم. (سیره پیشوایان)

امام یاران خود را از نزدیکی و همکاری با دربار خلافت باز می داشت. روزی یکی از یاران امام پرسید: برخی از ما شیعیان گاهی دچار تنگدستی و سختی معیشت می گردد و به او پیشنهاد می شود که برای اینها (بنی عباس) خانه بسازد، نهر بکند (و اجرت بگیرد)، این کار از نظر شما چگونه است؟ امام فرمود: من دوست ندارم که برای آن ها (بنی عباس) گرهی بزنم یا در مشکی را بیندم، هر چند در برابر آن پول بسیاری بدهند، زیرا کسانی که به ستمگران کمک کنند در روز قیامت در سراپرده ای از آتش قرار داده می شوند تا خدا میان بندگان حکم کند.

روزی خلیفه منصور دوانقی به امام صادق (ع) نوشت: چرا مانند دیگران نزد ما نمی آیی؟

امام در پاسخ نوشت: ما (از لحاظ دنیوی) چیزی نداریم که برای آن از تو بیمناک باشیم و تو نیز از جهات اخروی چیزی نداری که به خاطر آن به تو امیدوار گردیم. تو نه دارای نعمتی هستی که بیاایم به خاطر آن به تو تبریک بگوییم و نه خود را در بلا و مصیبت می بینی که بیاایم به تو تسلیت دهیم، پس چرا نزد تو بیاایم؟!

منصور نوشت: بیاید ما را نصیحت کنید /

امام پاسخ داد: اگر کسی اهل دنیا باشد تو را نصیحت نمی کند و اگر هم اهل آخرت باشد، نزد تو نمی آید! (سیره پیشوایان)

یکی از دوستان امام ششم بنام «حمز بن حران»، می گوید:

روزی به محضر امام صادق - علیه السلام - شرفیاب شدم، حضرت از من پرسید:

ای حمزه از کجا می آیی؟

عرض کردم: از کوفه /

امام تا نام کوفه را شنید، بشدت گریه کرد، به طوری که صورت مبارکش از اشک چشمش خیس شد. وقتی که من این حالت را مشاهده کردم، از روی تعجب عرض کردم:

- پسر پیغمبر! چه مطالبی شما را چنین به گریه انداخت؟

- امام، با حالتی حزن انگیز و چشمان پر از اشک، فرمود:

- به یاد عمویم زید و آنچه بر سر او آوردند افتادم، گریه ام گرفت /

- چه چیزی از او به یاد شما آمد؟

- قتل و شهادت او /

آنگاه امام چگونگی شهادت او را برای حمزه شرح داد... (سیره پیشوایان)

هذا خیر البریه

((علی بن حکم)) از طاهر (یکی از یاران امام باقر) نقل می کند که گفت: ((من در حضور امام باقر (علیه السلام) بودم، جعفر (امام صادق) به پیش آمد، امام باقر (علیه السلام) فرمود: ((هذا خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ؛ این شخص (از) برترین آفریدگان است)). (زندگی دوازده امام (ع))

نام محمد

ابوها رون گوید: من در مدینه همنشین امام صادق علیه السلام بودم . چند روزی گذشت و نتوانستم به او حاضر شوم . پس از چندی که به خدمت او مشرف گشتم فرمود: ای ابوهارون چند روزی بود که تو را نمی دیدم . عرض کردم : سبب آن این بود که پسری برایم متولد شده بود . امام علیه السلام فرمود: خدا مبارک بگرداند چه نامی برای او انتخاب کردی ؟ عرض کردم : محمد

حضرت نام محمد را که شنید صورتش را نزدیک زمین برد و می گفت : محمد، محمد، محمد، تا آنکه نزدیک بود صورتش به زمین برسد . سپس فرمودن جانم : مادرم ، پدرم تمامی اهل زمین فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله باد . آنگاه فرمود: این پسر را دشنام نده و او رانزن و به او بدی نکن و بدان که خانه ای نیست که در آن محمد باشد مگر آنکه آن خانه هر روز تطهیر و تقدس می شود . (منتهی الامال ، ص 714 .

(

تحصیل روزی حلال

(فضل بن ابی قره) گوید: ما بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم در حالی که او بروی دیواری مشغول کار بود . عرض کردیم : خداوند ما را فدای شما گرداند اجازه دهید ما این کار را برای شما انجام دهیم یا اینکه غلامان آن را انجام دهند . امام علیه السلام فرمود: نه ، بگذارید خود آن را انجام دهم زیرا من دوست دارم که خداوند عزوجل مرا ببیند در حالی که بادهستهای خود کار می کنیم و و بازحمت دادن به خود در طلب مال حلال هستم . آنگاه فرمود: امیرالمومنین علیه

السلام برای تحصیل حاجت خود تلاش می کرد و دوست داشت که خداوند او را ببیند که خود را در طلب حلال به زحمت انداخته است . (محجة البیضاء، ج 3، ص 147).

ارزش نیکی به والدین

(عمار بن حیان) گوید: به امام صادق علیه السلام خبر دادم که فرزندم اسماعیل به من نیکی می کند. حضرت فرمود: من اسماعیل را دوست داشتم و باین خبری که دادی او را بیشتر دوست می دارم . آنگاه فرمود:

وقتی خواهر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله به محضر او آمد چون نگاه آن حضرت به او افتاد از دیدنش مسرور شد وزیر انداز خود را برای او پهن کرد و وی را بر آن نشاند، آنگاه با او شروع به صحبت کرد و می گفتند و می خندیدند. سپس مجلس آنها به پایان رسید و از محضر آن حضرت مرخص شد.

مدتی بعد از برادر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله که برادر خواهر رضاعی او بود به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شد اما حضرت آن برخوردی را که با خواهرش داشت با او نداشت .

گفته شد با رسول الله ! با خواهرت برخوردی داشتی که بابرادرت که مرد بود نداشتی ؟

حضرت در پاسخ فرمود: زیرا خواهر رضاعی ام نسبت به پدر و مادرش رفتار بهتری از برادرش دارد. (محجة البیضاء، ج 3، ص 439).

(

احترام به پدر

ابراهیم بن شعیب گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم : پدرم پیر و ضعیف شده است و ما برای قضا حاجت ، او را به مستراح حمل می کنیم .

حضرت فرمود: اگر می توانی این زحمت را هم از او برداری چنین کن . و به دهان او لقمه گذار که این اعمال در فردای قیامت سپری از آتش برای تو خواهد بود. (محبّه البیضاء، ج 3، ص 441.

(

یکدیگر را دوست بدارم

(حفض بختری) گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که مردی وارد شد.

حضرت به من فرمود: او را دوست داری ؟

عرض کردم : آری

حضرت فرمود: چرا او را دوست نداشته باشی در حالی که برادر تو می باشد و

شریک دین و یاور تو علیه دشمنت و روزی او هم بر عهده دیگری است .

(اصول کافی ، باب اخوة المومنین

(

امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه مردی را دوست داشتی او را از آن آگاه

گردان زیرا اعلام محبت ، دوستی میان شما را پابرجاتر می کند. (اصول کافی ،

باب اخبار الرجل اخاء بخیر ، ح 2.

(

ثروتمندان شیعه

(محمد بن عجلان) گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که یکی از

شیعیان او وارد شد و سلام کرد. حضرت از او پرسید: برادرانت که از نزد آنها

آمدی چگونه بودند؟

اودر پاسخ آنها را ستود و پاک و نیکو معرفی کرد.

امام علیه السلام فرمود: عیادت ثروتمندان از فقرا چگونه بود؟

عرض کردم: بسیار ناچیز است.

امام علیه السلام فرمود: دیدار و احوالپرسی ثروتمندان از فقرا چگونه بود؟

عرض کردم: اندک است.

حضرت فرمود: دستگیری ثروتمندان از فقرا چگونه بود؟

عرض کردم: شما از اخلاق و صفاتی سوال می کنید که در بین مردم ما کمباب است. (اصول کافی ، باب حق المومن علی اخیه ، ح 10.

(

حضرت فرمود: پس چگونه آنها خود را شیعه می دانند؟

صله ارحام

(صفوان جمال) گوید: میان امام صادق علیه السلام و عبدالله بن حسن بحث و مجادله شد و به جنجال کشیده شد بطوری که مردم دور آنها جمع شدند و در حالی که شب بود از یکدیگر جدا شدند.

صبح روز بعد که من بدنبال کاری از منزل بیرون آمدم دیدم امام صادق علیه السلام درب منزل عبدالله بن حسن ایستاده است و به کنیز او می فرماید: به ابی محمد عبدالله بن حسن (بگو به درب خانه بیاید.

عبدالله بیرون آمده و گفت: یا ابا عبدالله چرا صبحگاه به اینجا آمده ای؟ حضرت فرمود: من دیشب آیه ای از کتاب خدای عز وجل را تلاوت کردم که پریشانم کرده است.

گفت: کدام آیه؟

حضرت فرمود: قول خداوند که می فرماید: **وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ**

کسانی که آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده است ، پیوسته می دارند (صله

رحم می کنند) از پروردگار خود می ترسند و از سختی حساب در هراسند.
(سوره رعد، آیه 21.

(

عبدالله عرض کرد: راست گفתי گویا من این آیه را هرگز در کتاب خدای عزوجل نخوانده بودم. سپس دست به گردن شدند و گریستند. (اصول کافی، باب حق المومن علی اخیه، ح 10.

آسان گیری بر بدهکار

(حماد بن عثمان) گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که یکی از شیعیان آن حضرت وارد شد.

امام علیه السلام به او فرمود: چه شده است که برادرت از تو شکایت دارد؟ آن مرد گفت: از اینکه حقم را با جدیت و پیگیری از او مطالبه می کنم شکایت دارد؟

امام صادق علیه السلام فرمود: گمان کرده ای وقتی این گونه حقت را از او مطالبه می کنی کار بدی نکرده ای؟

آیا کلام خداوند را نخوانده ای که می فرماید: (یخافون سوء الحساب) (یعنی از بدی حساب در قیامت می ترسند که خداوند به آنها ستم کند؟ نه والله از این جهت نمی ترسند بلکه از موشکافی و جدیت در حساب می ترسند از این رو آن را بدی حساب نامیده اند. (مستدرک الوسائل، ج 13، ص 405.

(نامگذاری

ربعی بن عبدالله گوید: شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم، ما فرزندانمان را به نام شما و پدران شما نامگذاری می کنیم آیا این نامگذاری سودی برای ما دارد؟

امام علیه السلام فرمود: ای واللّه آیا دین جز محبت است . (وسائل الشیعه ، ج 12، ص 918

(

حقوق مومن

داود بن حصین گوید: ما چهارده نفر بودیم که در محضر امام صادق علیه السلام بودیم ، ناگهان حضرت عطسه کرد اما کسی به او چیزی نگفت .

حضرت فرمود: آیا جواب عطسه را نمی دهید؟ از جمله حقوق مومن بر مومن این است که چون بیمار شود او را عیادت کند و چون بمیرد بر سر جنازه اش حاضر گردد و چون عطسه کند جواب عطسه او را بدهد و چون او را دعوت کند دعوتش را بپذیرد.

امام باقر علیه السلام هرگاه عطسه می کرد به او می گفتند: یرحمک الله (یرحمکم الله) (خداوند تو را مورد مغفرت و رحمت خود قرار دهد) و هرگاه کسی نزد او عطسه می زد حضرت می فرمود: یرحمک الله عزوجل . (بحارالانوار، ج 27، ص 95).

سرمایه ولایت

مردی به محضر امام صادق علیه السلام رسید و از فقر و تنگدستی شکایت کرد. امام علیه السلام به او فرمود: این طور نیست که تو می گویی و من تو را فقیر نمی دانم .

عرض کرد: سرور من به خدا سوگند شما از وضع من خبر نداری و نمونه هایی از فقر خود را ذکر کرد و امام علیه السلام سخن او را نمی پذیرفت تا اینکه از او سوال کرد اگر صد دینار به تو بدهند حاضری از ولایت ما دست برداری و از ما برائت جویی ؟

جواب داد: نه ، امام پیوسته رقم دینار را بالا برد و به هزارها دینار رسانید و آن مرد قسم می خورد که حاضر نیست با این مبالغ از ولایت ائمه علیهم السلام دست کشد.

آنگاه امام علیه السلام به او فرمود: آیا کسی که چیزی دارد که به هزارها دینار نمی فروشد فقیر است . (بحار الانوار، ج 67، ص حاجه المومن .)

نوشتن انشاء الله

امام صادق علیه السلام دستور داد تا برای بر آوردن حاجتی نامه ای نوشته شود. نامه نوشته شد و نویسنده نامه آن را به خدمت حضرت آورد در حالی که در آن نامه انشاء الله نوشته بود.

امام علیه السلام فرمود: چگونه امید دارید این کار انجام گیرد با اینکه انشاء الله نوشته اید. ببینید هر جا انشاء الله نوشته نشده است بنویسید. (اصول کافی ، کتاب العقل و الجهل ، ح 19.)

عبادت بدون عقل

اسحاق بن عمار گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم : فدایت شوم من همسایه ای دارم که نماز خواندن ، صدقه دادن و حج گذاردنش بسیار است و عیب ظاهری هم ندارد.

امام علیه السلام فرمود: عقلش چگونه است ؟

عرض کردم : فدایت شوم : عقل آنچنانی ندارد و در سطح پایینی است .

امام علیه السلام فرمود: در این صورت با آن اعمال درجه اش بالا نمی رود.

(اصول کافی ، کتاب العقل و الجهل ، ح 19.)

(

دعایم به اجابت نمی رسد
راوی می گوید: امام صادق علیه السلام عرض کردم: دو آیه در کتاب خدا
وجود دارد که آن دو را می جویم ولی نمی یابم.

امام علیه السلام فرمود: آن دو آیه کدام است؟
عرض کردم: سخن خداوند عز و جل که می فرماید:
ادعونی استجب لکم
بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را و ما او را می خوانیم و اجابتی نمی بینیم.
امام علیه السلام فرمود: گمان کرده ای خداوند خلاف وعده کرده است؟
عرض کردم: نه
فرمود: پس چرا اجابت نمی شود؟
عرض کردم: نمی دانم.
فرمود: ولی من تو را آگاه می کنم.
هر کس دستوراتی را که خداوند به او داده است اطاعت کند آنگاه او را از دعا
بخواند او را اجابت می کند.
عرض کردم: راه دعا کردن چیست؟
امام علیه السلام فرمود: باحمد خداوند شروع می کنی و نعمتهای را هم که به تو
داده است به زبان می آوری سپس او را شکر می گویی و بعد از آن بر پیامبر صلی
الله علیه و آله صلوات می فرستی و گناهان خود را یادآوری می شوی بو به آنها
اعتراف می کنی و از آنها به خداوند پناه میبری. این است راه دعا کردن.
آنگاه فرمود: آیه دیگر کدام است؟

عرض کردم: سخن خداوند که می فرماید:
وما انفقتم من شی فهو یخلقه و هو خیر الرازقین .
و آنچه اتفاق می کنید خداوند عوض آن را می دهد و او بهترین روزی دهندگان
است . (سوره سبا، آیه 39).
ومن انفاق می کنم اما عوض آن را نمی بینم .
امام علیه السلام فرمود: آیا گمان کرده ای خداوند خلاف وعده کرده است ؟
عرض کردم: نه
فرمود پس چرا عوض آن را نداده است ؟
گفتم: نمی دانم .
فرمود: اگر کسی مال حلال را بدست آورد و در راه حلال انفاق کند، در همی را
انفاق نمی کند مگر اینکه عوض آن را به او داده می شود. (اصول کافی ، باب
الثناء قبل الدعا.
(

نیکوکاری بدون تقوا
نفضل بن عمر گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که موضوع اعمال
مطرح شد، من گفتم: عمل من به چه اندازه کم و ضعیف است !
حضرت فرمود: عمل کم با تقوا از عمل زیاد بی تقوا است .
عرض کردم: چگونه عمل زیاد بی تقوا است .
عرض کردم: چگونه عمل زیاد بی تقوا می باشد؟
فرمودند: مانند مردی که از غذای خود به مردم می خوراند و با همسایگانش
مهربانی می کند در خانه ای به روی مردم باز است اما وقتی دری از حرام بر
روی او گشوده گردد وارد آن می شود، این عمل بدون تقوا است . اما کسی

دیگری هست که این کارهای خیر را ندارد اما اگر در حرامی بر او گشوده شود وارد آن نمی شود. (اصول کافی، باب الطاعه والتقوی .

(

توصیه به رانندگان

گروهی نزد امام صادق علیه السلام بودند امام علیه السلام به جمعی از آنها رو کرد و فرمود: چرا ما را سبک می شمارید؟

مردی از اهل خراسان از جا برخاست و عرض کرد: ما به خدا پناه می بریم که شما را سبک شماریم یا چیزی از دستورات شما را نادیده انگاریم .

امام علیه السلام فرمود: مگر صدای درخواست فلانی را در نزدیک جحفه نشنیدی که به تو می گفت : مرا به اندازه یک میل (چهل کیلومتر) سوار کن! به خدا قسم خسته و درمانده شده ام و تو سرت را هم برای او بلند نکردی و او را سبک شمردی و هر کس مومنی را سبک شمرده ، احترام خدا را تباه ساخته است . (روضه کافی ، چاپ انتشارات علمیه اسلامیة ، (ص 147، ح 73).

بی اعتباری شراب خوار

اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام مقداری پول نقد داشت و مطلع گردید مردی از طایفه قریش می خواهد به یمن برود، به خدمت پدرش رسید و عرض کرد: فلانی می خواهد به یمن برود و من هم مقداری پول دارم ، آیا صلاح می بیند که آنها را به او بدهم تا مقداری اجناس برایم خریداری کند و از این راه سودی برده باشم ؟

امام صادق علیه السلام فرمود: ای پسر! آیا نمی دانی او شراب خوار است ؟ اسماعیل گفت : مردم این گونه می گویند و از کجا معلوم که شراب خوار باشد؟ امام علیه السلام فرمود: این کار را نکن و پولهایت را به او نده .

اسماعیل گفته پدر را نادیده گرفت و پولهایش را به آن مرد داد، او نیز پولهای اسماعیل را حیف و میل کرد و یک درهم آن را هم برنگرداند. وقتی موسوم حج فرارسید، امام علیه السلام و اسماعیل هردو به حج رفتند. اسماعیل که بخاطر از دست دادن پولهایش غمگین بود به دور خانه خدا طواف می کرد و می گفت: خدایا مرا از پاداش و عوض پولم برخوردار بگردان. امام صادق علیه السلام که او را مشاهده می کرد خود را به او رسانید و از پشت سر دست به شانه او زد و فرمود: ساکت باش فرزندم تو هیچ حقی بر خداوند نداری و پاداشی نداری که به تو عنایت کند و عوضی به تو بدهد چه اینکه تو فهمیدی که او شراب خوار است و به او اعتماد کردی. اسماعیل گفت: من که ندیدم او شراب بخورد، شنیدم که مردم می گویند او شراب خوار است. حضرت فرمود: فرزندم! خدای از و جل در کتابش فرموده است: (یومن بالله و یومن للمومنین) (سوره توبه، آیه 61. (یعنی پیامبر، خدا و مومنین را تصدیق می کند.) وقتی مومنین به چیزی شهادت دادند آنها را تصدیق کن.

بعد می فرماید: اموال خود را به انسانهای نادان ندهید. (سوره نساء، آیه 5). و چه کسی نادان تر از شراب خوار. آنگاه فرمود: پیشنهاد شراب خوار در مورد ازدواج پذیرفته نگردد، میانجیگری او قبول نشود و امانت به او سپرده نشود. پس کسی که به او اعتماد کند و امانتی به او سپارد و حیف و میل نماید پاداش و عوضی نزد خداوند ندارد. (بحارالانوار، ج 78، ص 320)
جایگاه علمی امام صادق علیه السلام

دوشنبه ۱۹

نام امام ششم شیعیان «جعفر»، کنیه اش «ابوعبدالله»، لقبش «صادق»، پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام، و مادر مکرمه اش «ام فروه» می باشد. آن حضرت در هفدهم ربیع الاول سال 83 هجری قمری دیده به جهان گشود. و در سال 114 به امامت رسید. امامت حضرت همزمان بود با خلافت هشام، ولید، یزید بن ولید، ابراهیم بن ولید و مروان حمار از خلفای بنی امیه، و عبدالله بن محمد سفاح، منصور دوانیقی از خلفای بنی عباس.

بیشترین ستم از طرف منصور بر آن حضرت روا داشته شد، تا آنجا که گاه شبانه به منزل آن حضرت هجوم می بردند و با وضع دلخراشی او را نزد منصور می بردند.

منصور جسارت را به آنجا رساند که به دستور او خانه امام صادق علیه السلام را در حالی که همسر و فرزندانش داخل آن بودند، آتش زدند. سرانجام منصور دوانیقی آن حضرت را در سن 65 سالگی، در روز 25 شوال سال 148 ه. ق در مدینه منوره به وسیله انگور زهرآلودی به شهادت رساند و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. آنچه پیش رو دارید نگاهی است گذرا به جایگاه و موقعیت علمی و شخصیتی آن حضرت در تاریخ اسلام و نزد شخصیت‌های جهان اسلام.

امام صادق علیه السلام از زبان دیگران

در عظمت و شخصیت و جامعیت امام صادق علیه السلام نزد شیعیان و علمای شیعه جای هیچ سخن و گفتگویی نیست؛ چرا که او آنقدر عظمت دارد که مذهب تشیع به نام او شهرت یافته و به اسم او مزین شده، و مکتب جعفری یاد می‌شود.

ولی:

خوشر آن باشد که وصف دلبران // گفته آید بر زبان دیگران
جالب این است که مخالفان و پیروان مذاهب دیگر نیز به عظمت او اقرار و اعتراف داشته‌اند. اینک به نمونه‌هایی در این زمینه اشاره می‌شود

منصور دوانیقی 1.

او که دشمن جان حضرت صادق علیه السلام بود، با این حال تحت تأثیر عظمت و جایگاه او قرار گرفته می گوید: «إِنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ كَانَ مِمَّنْ قَالَ اللَّهُ فِيهِ «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» وَ كَانَ مِمَّنْ اصْطَفَى اللَّهُ وَ كَانَ مِنْ السَّابِقِينَ بِالْخَيْرَاتِ؛ (1) به راستی جعفر بن محمد از کسانی بود که خدا درباره آنها می فرماید: «سپس این کتاب [آسمانی] را به گروهی از بندگان برگزیده خود به ارث دادیم.» و او از کسانی بود که خدا او را برگزیده بود، و او از پیشتازان «انجام خیرات بود»

2. مالک بن انس:

پیشوای فرقه مالکی می گوید: «مدتی نزد جعفر بن محمد رفت و آمد می کردم، او را همواره در یکی از سه حالت دیدم: یا نماز می خواند یا روزه بود و یا قرآن تلاوت می کرد، و هرگز او را ندیدم که بدون وضو حدیث نقل کند.» (2) و اضافه می کند: «مَا رَأَتْ عَيْنٌ وَلَا سَمِعَتْ أُذُنٌ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٍ أَفْضَلُ مِنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عِلْمًا وَ عِبَادَةً وَ وَرَعًا؛ (3) در علم و عبادت و پرهیزکاری، برتر از جعفر بن محمد هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به «قلب هیچ بشری خطور نکرده است»

3. ابن خلکان:

این مورخ مشهور می نویسد: «او یکی از امامان دوازده گانه در مذهب امامیه، و از بزرگان خاندان پیامبر است که به علت راستی و درستی در گفتار، وی را صادق» می خوانند. فضل و بزرگواری او مشهورتر از آن است که نیاز به توضیح باشد (4)

عبدالرحمان بن ابی حاتم رازی 4.

او می گوید: از پدرم شنیدم که همیشه می گفت: «جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثِقَةٌ لَا يَسْتَلُّ عَنْهُ؛ جعفر بن محمد فرد مورد اعتمادی است که هرگز [از آنچه می گوید و نقل می کند] مورد پرسش قرار نمی گیرد.» (5) یعنی، هر چه می گوید و نقل می کند درست و مطابق واقع است.

ابو حاتم محمد بن حیان (354 هـ) 5.

او می گوید: «[جعفر بن محمد] كَانَ مِنْ سَادَاتِ أَهْلِ الْبَيْتِ فَقْهًا وَ عِلْمًا وَ فَضْلًا؛ (6)» [جعفر بن محمد] از بزرگان اهل بیت از نظر فقاہت و دانش و فضیلت بود

ابو عبدالرحمان اسلمی (325 - 412 هـ) 6.

نوی می گوید

فاقَ جَمِيعَ اقْرَانِهِ مِنْ اَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَهُوَ ذُو عِلْمٍ غَزِيرٍ وَ زُهْدٍ بِالْغِ فِي الدُّنْيَا وَ وَرَعَ تَامٌّ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَ اَدَبٍ كَامِلٍ فِي الْحِكْمَةِ؛ [جعفر بن محمد] بر تمامی نزدیکان خویش از اهل بیت برتری داشت، و او دارای علم فراوان، زهد کامل نسبت به دنیا و پرهیزگاری تمام از شهوات و تمایلات و ادب کامل در (7) «حکمت بود».

: محمد بن طلحه شافعی (م 652 هـ) 7.

وی درباره اوصاف و جایگاه و عظمت امام صادق علیه السلام کلام جامع و زیبایی دارد. او می گوید: «جعفر بن محمد از بزرگان اهل بیت علیهم السلام و رؤسای آنان بود. قرآن زیاد تلاوت می کرد، در معانی آن جستجو می کرد و گنجهایی از دریای آن استخراج نموده، و شگفتیها و عجایب قرآن را به نمایش می گذاشت. او اوقات خویش را بر اقسام طاعت و بندگی تقسیم نموده بود، به گونه ای که نفس خویش را بر آن حسابرسی می نمود.

او کسی بود که دیدنش انسان را به یاد آخرت می انداخت، و شنیدن کلامش باعث بی رغبتی نسبت به دنیا می شد، و پیروی از هدایت او بهشت را به دنبال دارد. دارای نوری بود که پیشانی او شهادت می داد که از سلاله نبوت است، و پاکی رفتارش ظاهر می ساخت که او از نسل رسالت است. جماعتی از پیشوایان [مذاهب] و بزرگان از او حدیث نقل کرده اند و از محضر او استفاده برده اند، و

این استفاده علمی را شرافت و فضیلتی برای خود می دانستند. مناقب و اوصاف او به حدی است که شمارشگر از شمارش آن عاجز است، و فهم انسان بیدار بینا در (8) «...آن حیران،

بخاری می نویسد. 8.

إِتَّفَقُوا عَلَى جَلَالَةِ الصَّادِقِ وَ سَيَادَتِهِ؛ همه (امت) بر بزرگی و آقای صَادِقِ اتفاق « (9) » نظر دارند

جایگاه علمی حضرت صادق علیه السلام

دانشگاه امام صادق علیه السلام و وسعت آن بر کسی پوشیده نیست، و علمای اسلام بر آن اتفاق نظر دارند. محققان شیعی و اهل سنت آن حضرت را پیشوا و پیشگام در بسیاری از علوم و مذاهب اسلامی می دانند. نقش آن حضرت در نشر علوم مختلف و ترویج حدیث، از گفتار و نوشتار و نیز تربیت شاگردانش (10) . پیداست

شاگردان محضرش را چهار هزار نفر گفته اند. شیخ مفید می گوید: «إِنَّ أَصْحَابَ الْحَدِيثِ قَدْ جَمَعُوا الرُّوَاهُ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الثَّقَاتِ عَلَى إِخْتِلَافِهِمْ فِي الْأَرَاءِ وَالْمَقَالَاتِ فَكَانُوا أَرْبَعَةَ آلَافٍ؛ اهل حدیث کسانی را که از امام صادق علیه

السلام روایت نقل کرده اند جمع آوری نموده اند، و تعداد افراد ثقه [و مورد اطمینان] آنها علی رغم اختلافشان در نظریات و گفتار، به چهار هزار نفر می رسند (11) «.رسند

شهید اوّل نیز تصریح کرده است که شاگردان معروف آن حضرت از اهل حجاز و شام و عراق به چهار هزار نفر می رسیدند. (12) جهت روشن شدن این بخش، بحث را در سه قسمت جداگانه پی می گیریم

الف. اعتراف دیگران

ابو حنیفه، پیشوای معروف فرقه حنفیه که دستگاه وقت او را در مقابل امام «1. صادق علیه السلام قرار داده بود، گاه مجبور می شد به عظمت علمی امام صادق علیه السلام اقرار نماید

ابو حنیفه می گوید: زمانی که منصور [دوانیقی] جعفر بن محمد را احضار کرده بود، مرا خواست و گفت: مردم شیفته جعفر بن محمد شده اند، برای محکوم ساختن او یک سری مسائل مشکل را در نظر بگیر. من چهل مسئله مشکل آماده کردم. روزی منصور که در «حیره» بود، مرا احضار کرد. وقتی وارد مجلس وی شدم، دیدم جعفر بن محمد در سمت راست او نشسته است. وقتی چشمم به او افتاد، آنچنان تحت تأثیر ابهت و عظمت او قرار گرفتم که چنین حالی از دیدن منصور به من دست نداد. سلام کردم و با اشاره منصور نشستم. منصور رو به وی کرد و گفت: این ابو حنیفه است. او پاسخ داد: بله می شناسم. سپس منصور رو به من کرده گفت: ای ابو حنیفه! مسائل خود را با ابو عبدالله در میان بگذار

در این هنگام شروع به طرح مسائل کردم. هر مسئله ای می پرسیدم، پاسخ می داد. عقیده شما در این باره چنین و عقیده اهل مدینه چنان و عقیده ما چنین است. در برخی مسائل با نظر ما موافق، و در برخی دیگر با اهل مدینه موافق، و گاهی با هر دو مخالف بود. بدین ترتیب چهل مسئله را مطرح کردم، و همه را پاسخ داد. ابو حنیفه به اینجا که رسید، با اشاره به امام صادق علیه السلام گفت: «[او] دانشمندترین مردم، آگاه ترین آنها به اختلاف مردم در فتاوا و مسائل فقهی است.» (13) در جای دیگر از او چنین نقل شده است که گفت: «ما رأیتُ أَفْقَهَ مِنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ. وَقَالَ: لَوْ لَا السَّنَتَانِ لَهَلَكَ النُّعْمَانُ؛ مِنْ دَانِشْمَنْدَتَرِ از جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ نَدیده ام. و گفت: اگر آن دو سال نبود، نعمان (=ابو حنیفه) هلاک می شد.» (14) منظور از دو سال زمانی است که خدمت امام صادق علیه السلام می رسید و از او دانش فرا می گرفت.

ابن حجر هیتمی می نویسد: «به قدری علوم از او (جعفر بن محمد) نقل شده 2. است که زبانزد مردم گشته و آوازه آن در همه جا پخش شده است و بزرگ ترین پیشوایان [فقه و حدیث] مانند یحیی بن سعید، ابن جریح، مالک، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه، ابو حنیفه، شعبه و ایوب سجستانی از او [حدیث] نقل کرده اند» (15)

ابو بحر جاحظ، یکی از دانشمندان مشهور قرن سوم می گوید: «جعفر بن 3.

محمد کسی است که علم و دانش او جهان را پر کرده است و گفته می شود که ابو حنیفه و همچنین سفیان ثوری از شاگردان او هستند و شاگردی این دو تن در (16) «اثبات عظمت علمی او کافی است

ابن صباغ مالکی (784 - 855 ه) می گوید: آنقدر علوم از او (جعفر بن 4. محمد) نقل شده است که سواران آن را حمل می کنند، و آوازه و شهرت آن در تمام شهرها رسیده است، و علما از هیچ یک از اهل بیت علیهم السلام به اندازه او « (17) حدیث نقل نکرده اند

ب. کتب و شاگردان حوزه شیعی

نامدارترین شاگردان آن حضرت در حوزه شیعی عبارتند از؛ جمیل بن دراج، عبدالله بن مسکان، عبدالله بن بکیر، حماد بن عیسی، حماد بن عثمان، ابان بن عثمان، هشام بن الحکم، مفضل و... که این شاگردان کتب بسیاری را از خود آن حضرت نقل نموده اند، و یا خود تألیف کرده اند. برخی از کتابهای منسوب به: حضرت صادق علیه السلام از این قرار است

1. الْأَهْلِيلِجَه فِي التَّوْحِيدِ که آن را حضرت در رد منکران ربوبیت حضرت «1. (18) «باری تعالی نگاشت

2. کتاب «التوْحید» که حضرت املا کرد و مفضل بن عمر آن را تحریر نمود. (19)

3. رساله «اهوازیه» که در پاسخ والی اهواز نوشته شد. (20)

- (21) رِسَالَةُ الْإِمَامِ إِلَى أَصْحَابِهِ « که راهنمایی برای سلوک یارانِشان می باشد. » 4.
- (22) رِسَالَةُ فِي الْغَنَائِمِ « که پاسخهای حضرت پیرامون خمس و غنایم است. » 5.
- رساله فی وجوه معایش العباد « که پیرامون انواع حرفه ها، تجارت، صنعت و... » 6.
- (23) می باشد

الجعفریات « که مجموعه روایاتی است به ترتیب ابواب فقه که امام کاظم « 7. علیه السلام آن را نقل نموده است. (24) همین کتاب به نام «اشعثیات» معروف است که به نام راوی آن محمد بن الاشعث شهرت یافته است

نثر الدرر « صحیفه ای است در کلمات قصار حضرت که گویا به صورت « 8. مجموعه ای واحد بود و ابن شعبه حرانی آن را در تحف العقول یکجا آورده است. (25)

کتاب الحج « که ابان بن عبدالملک آن را نقل کرده است. (26) به جز اینها « 9.

(27) نوشته های دیگری نیز به آن حضرت منسوب است

کتابهایی که توسط شاگردان حضرت تألیف شده بسیار است، تعداد آنها چهارصد بلکه بیشتر نیز گفته شده است. نویسنده کتاب «سیر حدیث در اسلام»

(28) سیصد و هفتاد و سه تن را با ذکر تألیف و نوشته آنان ذکر کرده که از میان

(29) آنان بیست نفر کسانی اند که بیش از یک تألیف دارند

شاگردان حوزه اهل سنت

عده ای از بزرگان و پیشوایان اهل سنت از محضر علمی حضرت صادق علیه السلام استفاده علمی برده اند و به بزرگی و تفوق و برتری او اتفاق نظر داشته اند؛ چنان که به این مسئله شیخ سلیمان قندوزی در ینابیع الموده، و نووی در تهذیب الاسماء و... اشاره کرده اند؛ و استفاده علمی از محضر آن حضرت را شرف و فضیلت و بزرگی برای خویش می دانستند، چنان که از شافعی قبلاً نقل شد (30)

در این بخش به برخی از شاگردان آن حضرت در حوزه اهل سنت اشاره می کنیم:

نعمان بن ثابت معروف به ابو حنیفه پیشوای مشهور فرقه حنفیها. طبق نقل ابن حجر، شیخ سلیمان قندوزی، ابن صباغ و آلوسی، او دو سال از حضرت صادق (31) علیه السلام بهره برده است

مالک بن انس مدنی پیشوای فرقه مالکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت، 2. (32) متوفای 179 ه. ق نیز از محضر امام صادق علیه السلام بهره برده است
سفیان بن سعید بن مسروق ثوری کوفی، متوفای 161 ه. ق نیز شاگرد امام 3. صادق علیه السلام بوده و مسائلی از حضرت روایت نموده و حضرت نیز به او (33) توصیه های گرانمایی دارد، و درباره زهد با حضرت مناظره نموده است

سفیان بن عیینة بن ابی عمران الکوفی المکی، متولد 107 ه. ق در کوفه، و 4. متوفای 198 ه. ق در مکه نیز در جوانی طبق تصریح عده ای از علمای اهل سنت (34) و شیعه از محضر امام صادق علیه السلام بهره علمی برده است

5. یحیی بن سعید بن قیس الانصاری که قاضی دستگاه منصور دوانیقی در مدینه بود و سرانجام قاضی القضاء دستگاه شد و در سال 143 ه. ق از دنیا رفت، نیز از (35). شاگردان آن حضرت بوده است
6. عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریح المکی معروف به ابن جریح متولد 80 ه. ق. و متوفای 149 ه. ق، از دیگر شاگردان امام صادق علیه السلام از بین علمای عامه است. او کسی است که بر اثر تعلیمات امام صادق علیه السلام متعه و عقد موقت را حلال می دانست و در کافی در باب حلیت متعه از او روایت نقل شده است و (36). در طریق سند روایات صدوق نیز واقع شده است
7. ابوسعید یحیی بن سعید القطان البصری متوفای 198 ه. ق محدث زمانش بوده . و صاحبان کتب صحاح سته از او روایت نقل نموده اند
8. محمد بن اسحاق بن یسار صاحب المغازی و سیر متوفای 151 ه. ق که شیعه (37). و سنی فراگیری علم او از امام صادق علیه السلام را نقل کرده اند
9. شعبه بن الحجاج الازدی که از بزرگان و سرشناسان اهل سنت به حساب می آید و طبق گواهی گروهی از اهل سنت و کتب رجالی شیعه، از شاگردان امام (38). صادق علیه السلام بوده است
10. ایوب بن ابی تمیمه السجستانی البصری از دیگر شاگردان حضرت صادق (39). علیه السلام در میان علمای اهل سنت است
- و غیر از اینها، افراد دیگری نیز در میان اهل سنت بوده اند که از محضر امام (40). صادق علیه السلام بهره برده اند

تنوع علم و شاگردان

غالب کسانی که در مقام تعلیم علمی بر آمده اند، در یک رشته خاص و یا حداکثر در دو سه رشته توانسته اند قدرت علمی خویش را نشان دهند. هر چه مقدار رشته ها و شاخه های علمی بیشتر شود، قدرت علمی افراد نیز کمتر و کم رنگ تر می شود. اما عظمت علمی امام صادق علیه السلام هم در فقه در اوج قرار دارد و شاگردان بی شماری را تربیت نموده و هم در تفسیر، هم در کلام و هم در فلسفه، نهایی ترین نظریات را ارائه می دهد و هم در سلوک و عرفان کوتاه ترین راه پیمودنی را پیش روی عارفان قرار می دهد و در علم جبر و شیمی و علوم غریبه نیز نظریات شگرفی را بیان نموده است.

این قدرت علمی از دیدگاه تشیع که امامان خویش را معصوم و منبع علم آنها را الهامات الهی و ارث پیامبری می دانند، جای هیچ شگفتی ندارد؛ اما از نظر کسانی که چنین اعتقادی ندارند، مسئله فوق العاده عجیب و شگرف خواهد بود.

جالب این است که در میان اهل سنت هم کسانی وجود دارند که در حدی، الهی بودن علم حضرت صادق علیه السلام را متوجه شده باشند. از جمله این افراد محمد بن طلحه شافعی است. او می گوید: «او (امام صادق علیه السلام) از بزرگان اهل بیت، و سران آنها است که دارای علوم فراوانی است... تا آنجا که از زیادی علوم افزوده شده [از طرف خداوند] بر قلبش، از ظرف تقوی، احکامی که علل و

فلسفه آن قابل درک نیست و علومی که فهمها از احاطه بر حکم آن عاجزند، به (41) «او نسبت داده شده و از او نقل شده است

آری امام صادق علیه السلام در فقه بهترین نظریات را ارائه نموده که هم اکنون روایات فقهی او در کتب اربعه (تهذیب و استبصار شیخ طوسی، کافی کلینی، من لا یحضره الفقیه صدوق) و وسائل الشیعه حر عاملی و... گردآوری شده است و شاگردانی چون جمیل بن دراج، عبدالله بن مسکان، حماد بن عثمان و... در فقه تحویل جامعه اسلامی داده است.

و هم در کلام محکم ترین آراء را بیان نموده و شاگردانی چون هشام بن الحکم و مفضل بن عمر را تربیت نموده است و در تفسیر نیز ژرفای قرآن را بیان نموده و شاگردانی چون ابو حمزه ثمالی پرورش داده است. و در فلسفه ید طولایی دارد، که در این باره «سید میر علی» با اشاره به فرقه های مذهبی و مکاتب فلسفی دوران بنی امیه می نویسد: «فتاوا و آرای دینی تنها نزد سادات و شخصیت های فاطمی رنگ فلسفی به خود گرفته بود. گسترش علم در آن زمان، روح بحث و جستجو را برانگیخته بود و بحثها و گفتگوی فلسفی در همه اجتماعات رواج یافته بود. شایسته ذکر است که رهبری این حرکت فکری را حوزه علمیه ای که در مدینه شکوفا شده بود، به عهده داشت. این حوزه را نبیره علی بن ابی طالب به نام امام جعفر که صادق علیه السلام لقب داشت، تأسیس کرده بود. او پژوهشگری فعال و متفکری بزرگ بود و با علوم آن عصر بخوبی آشنایی داشت و نخستین کسی بود که مدارس فلسفی اصلی را در اسلام تأسیس کرد.

در مجالس درس او تنها کسانی که بعدها مذاهب فقهی را تأسیس کردند، شرکت نمی کردند؛ بلکه فلاسفه و طلاب فلسفه از مناطق دور دست در آن حاضر می شدند.» حسن بصری «مؤسس مکتب فلسفی [و کلامی] «بصره» و «واصل بن عطاء» مؤسس مذهب معتزله، از شاگردان او بودند که از زلال چشمه (42) «دانش او سیراب می شدند

و همین طور حضرت در علم شیمی و امثال آن نیز صاحب نظر بود که نظریات آن حضرت در این زمینه توسط شاگردش ابو موسی جابر بن حیان در کتابی (43) .مشمول بر هزار ورق و پانصد رساله تدوین و گردآوری شده است براساس باورهای شیعه تمامی امامان معصوم از جمله امام صادق علیه السلام به تمام علوم هستی آگاهی دارند؛ چنان که خود فرمود: «إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا فِي الْجَنَّةِ وَأَعْلَمُ مَا فِي النَّارِ وَأَعْلَمُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ...» (44) ؛ من می دانم آنچه را در آسمانها و آنچه در زمین است و می دانم آنچه در بهشت است؛ می دانم آنچه در آتش است و می دانم آنچه بوده است و آنچه «خواهد بود

: پی نوشت

- 1- تاریخ اليعقوبي، ج 3، ص 17-1)
- 2- ابن حجر عسقلانی، تهذيب التهذيب، بيروت، دارالفكر، دوم، 1404 -)
- ق، ج 1، ص 88
- 3- الامام الصادق و المذاهب الاربعه، حيدر اسد، بيروت، دارالكتب -)

- العربی، دوم، ج 1، ص 53؛ تهذیب التهذیب، ج 2، ص 104؛ اعلام الهدایه، همان، ص 21
- وفیات الاعیان، تحقیق از دکتر احسان عباس، قم، منشورات الشریف - الرضی، دوم، 1364 ش، ج 1، ص 327
- الجرح و التعديل، ج 2، ص 487، به نقل از اعلام الهدایه، همان، ص 22-5)
- اعلام الهدایه، همان، ج 1، ص 22، الثقات، ج 6، ص 131-6)
- الامام الصادق و المذاهب الاربعه، همان، ج 1، ص 58؛ اعلام الهدایه، همان، ص 22-7)
- همان، ج 1، ص 23، مطالب السؤل، ج 2، ص 56-8)
- اعلام الهدایه، همان، ج 1، ص 24، ینابیع الموده، قندوزی، ج 3، ص 160-9)
- ر. ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 18؛ تاریخ -10) التشريع الاسلامی، ص 263
- شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص 271-11)
- محمد بن مکی العاملی، ذکر الشیعه، قم، مکتبه بصیرتی -12)
- بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، تهران، المکتبه الاسلامیه، دوم، -13) 1395 ه. ق، ج 47، ص 217؛ حیدر اسد، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، بیروت، دارالکتاب العربی، دوم، 1390 ه. ق، ج 4، ص 335
- تذکره الحفاظ، محمد شمس الدین ذهبی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج 1، ص 166 و مناقب ابی حنیفه، ج 1، ص 172-14)
- ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، قاهره، مکتبه القاهره، دوم، -15) 1385 ه. ق، ص 201
- الامام الصادق و المذاهب الاربعه، همان، ج 1، ص 55-16)
- اعلام الهدایه، همان، ج 1، ص 24؛ الفصول المهمه، ابن صباغ المالکی، ص 222-17)
- بحار الانوار، همان، ج 3، ص 156 - 152؛ الذریعه، ج 2، ص 18-18)

484.

بحار الانوار، همان، ص 152 - 57، و مستقلاً نیز چاپ شده است - (19)

همان، ج 77، ص 189؛ الذریعه، ج 2، ص 485، كشف الریبه، - (20)
ص 122

الكافی، ج 8، ص 14-2 - (21)

تحف العقول، علی بن شعبه، ص 331 - (22)

همان، ص 331؛ مكاسب شیخ انصاری، ص 1-2 - (23)

الذریعه، همان، ج 2، ص 109 - (24)

تحف العقول، همان، ص 324 - 315 - (25)

رجال النجاشی، ابوالعباس، قم، مكتبة الداوری، ص 14 - (26)

ر. ك: تدوین السنة، سید محمد رضا حسینی جلالی، ص 167-172 - (27)

سیر حدیث در اسلام، سید احمد میرخانی، دوم، تهران، ص 204 - (28)
109.

همان، ص 206 - (29)

اعلام الهدایه، همان، ج 1، ص 228 - (30)

همان، ج 1، ص 229 - (31)

همان - (32)

همان - (33)

همان، ص 230 - (34)

همان - (35)

همان - (36)

همان، ص 231 - (37)

همان، ص 231-232 - (38)

همان، ص 232 - (39)

ر. ك: الامام الصادق، محمد حسین المظفر، ص 127-130 - (40)

اعلام الهدایه، همان، ج 8، ص 23، مطالب السؤل، ج 2، ص 56 - (41)

مختصر تاریخ العرب، تقریب عفیف البعلکی، بیروت، دارالعلم - (42)

للملایین، 1967 میلادی، ص 193؛ سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص 352.

وفیات الاعیان، همان، ج 1، ص 327؛ دائرة المعارف القرن - (43) العشرین، محمد فرید وجدی، بیروت، دارالمعرفه، ج 3، ص 109
محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، دارالکتب الاسلامیه، ج 1، ص - (44) 261.

. منبع : ماهنامه اطلاع رسانی، پژوهشی، آموزشی مبلغان شماره 77

سه درس زندگی

(عبدالله علی بن اعین) گوید: عده ای از شیعیان در ضمن نامه ای از امام صادق علیه السلام سوالاتی کردند و به من امر کردند که از حق مومن از آن حضرت سوال کنم. وقتی به محضر امام رسیدم آن سوال مطرح کردم اما امام علیه السلام جوابم را نداد.

وقتی برای وداع به خدمت او رسیدم عرض کردم من سوال کردم اما شما پاسخ آن را ندادید.

حضرت فرمود: ترسیدم با عدم رعایت آن کفران ورزید، همانا از سخت ترین واجبات خداوند بر خلقش سه چیز است :

1- رعایت انصاف از خودتان آنجا که جز آنچه برای خود می پسندد برای او

نپسندد.

2- کمک مالی به برادر مومن .

3- یاد خدا در هر حال و آن فقط (سبحان الله) و الحمدلله (نیست بلکه یاد خداوند ترک کاری است که خداوند بر او حرام کرده است . (اصول کافی ، باب الحق المومن علی اخیه

برخاستن امام صادق (ع) از کنار سفره و اعتراض او در یکی از سفرها، امام صادق (ع) به حیره (شهری بین کوفه و بصره) آمد، در آنجا منصور دوانیقی (دومین خلیفه عباسی) پسرش را ختنه کرده بود، و جمعی را به مهمانی دعوت نموده بود، امام صادق (ع) نیز ناگزیر در آن مجلس حاضر بود. وقتی که سفره غذا را پهن کردند، هنگام غذا خوردن ، یکی از حاضران آب خواست ، بجای آب برای او شراب آوردند، وقتی ظرف شراب او را به او دادند، امام صادق (ع) هماندم برخاست و به عنوان اعتراض مجلس را ترک کرد و فرمود: رسول خدا(ص) فرمود:

ملعون من جلس علی مائدة یشرب علیها الخمر
(ملعون است کسی که در کناره سفره ای بنشیند که در آن سفره ، شراب نوشیده می شود) (فروع کافی ، ج 6، ص 268).

پاسخ به یک سؤال ، و زمینه سازی برای ظهور قائم (عج)
شخصی از امام صادق (ع) پرسید: مگر علی (ع) در دین خدا، قوی و قدرتمند

نبود؟

امام (ع) فرمود: آری قوی بود

او پرسید: پس چرا آن حضرت بر اقوامی (بی ایمان و یا منافق) مسلط شد ولی آنها را نکشت، چه چیز مانع شد؟

امام صادق (ع) فرمود: یک آیه از قرآن، مانع شد.

او پرسید: کدام آیه؟

فرمود: این آیه: *لو تزیلوا لعذبا الذین کفروا منهم عذابا الیما*

(و اگر مؤمنان با کافران، از هم جدا می شدند، کافران را عذاب دردناکی می

کردیم) (فتح - 25)

سپس افزود: (خداوندت ودیعه های با ایمانی در صلب اقوام کافر و منافق داشت،

و علی (ع) هرگز پدرانی را (که آن ودایع در صلب آنها بود) نمی کشتند، تا آن ودایع ظاهر گردد.

و کذلک قائمنا اهل البیت لن یظهر ابدا حتی تظهر ودائع الله عزوجل :

(و همچنین قائم ما اهل بیت (ع) آشکار نمی شود، تا این ودیعه ها آشکار

گردند) (نورالثقلین، ج 5، ص 70

).

یعنی ظهور حضرت قائم (عج) نیاز به یاران مؤمن و پاک دارد، تا چنین افرادی

به صحنه نیایند و سائل ظهور آن حضرت، فراهم نشده است، پس باید به زمینه

سازی برای ظهور توجه کرد.

رضا به قضای الهی

قتیه اعی می گوید: شنیدم پسری از پسران کودک امام صادق (ع) بیمار و

بستری است، برای عیادت او به خانه امام صادق (ع) حرکت کردم، وقتی که

به در خانه رسیدم ، دیدم امام صادق (ع) کنار در، ایستاده و بسیار غمگین است ،
گفتم : (حال کودک چگونه است ؟)

فرمود: بیمار است و بستری است .

سپس وارد خانه شد، پس از اندکی ، بیرون آمد، دیدم حضرت خوشحال به نظر
می رسد و غمگین نیست ، عرض کردم : (حال کودک چگونه است ؟)
فرمود: (کودک از دنیا رفت).

عرض کردم : آنگاه که من به حضور شما آمدم بسیار غمگین بودی ،
با اینکه کودک زنده بود، ولی اکنون که از دنیا رفته ، غمگین نیستی ؟
امام صادق (ع) در پاسخ فرمود: (ما خاندان نبوت ، قبل از فرا رسیدن مرگ ،
برای بیماری ، غمگین هستیم ، ولی وقتی که امر الهی واقع شد به قضای الهی
راضی هستیم و تسلیم فرمان خدا می باشیم) (اعیان الشیعه ، ج 1 ص 664).
ارشاد امام صادق (ع) به یکی از شاگردان کج فهم :
عمر بن مسلم یکی از شاگردان امام صادق (ع) بود، چند روز غایب شد، امام
صادق (ع) از شاگردان دیگر جویای حل او شد، و فرمود: عمر بن مسلم کجا
است ؟

یکی از حاضران گفت : من از او خبر دارم ، او کسب و کار را کنار گذاشته و از
همه چیز چشم پوشیده ، و به جای خلوتی برای عبادت خدا رفته است .
امام صادق (ع) فرمود:

ویحه ! اما علم ان تارک الطلب لایستجاب له :

(وای بر او آیا نمی داند که ترک کردن کاسبی و کار و تجارت ، موجب
مستجاب نشدن دعایش می شود).

سپس فرمود: هنگامی که این دو آیه نازل شد:

و من یتق الله يجعل له مخرجا - و یرزقه من حیث لا یحتسب
 (و هر کسی تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند، و به او از جایی که گمان ندارد، روزی می دهد) (طلاق - 2 و 3)
 جمعی از اصحاب پیامبر (ص) درهای خانه هایشان را به روی خود بستند و مشغول عبادت شدند و گفتند: ما به عبادت و تقوا مشغول می شویم، خداوند (طبق این آیات) معاش ما را از طریقی که گمان به آن نداریم، تاءمین می کند. پیامبر (ص) برای آنها پیام فرستاد و آنها را احضار کرد و به آنها فرمود: (چه باعث شده که کار و کسب را رها کرده اید و مشغول عبادت شده اید؟) گفتند: ای رسول خدا (ص) خداوند (طبق آیات مذکور) معاش زندگی ما را به عهده گرفته است، ما اگر مشغول عبادت شویم، او معاش ما را از طریقی که گمان نداریم تاءمین می کند.
 پیامبر (ص) فرمود: من فعل ذلک لم یستجب له، علیکم بالطلب: (کسی که چنین روشی پیش گیرد، دعایش به استجابت نمی رسد، بر شما باد که به کسب و کار پردازید) (فروع کافی، ج 5، ص 83).
 به این ترتیب امام صادق (ع) و پیامبر (ص) روشن کردند که عبادت و تقوا، فقط به نماز و عبادت در گوشه تنهایی نیست، بلکه در میدان تلاش و کار و تولید نیز اگر کسی قصد او خدا و صداقت باشد عبادت خدا را بجا می آورد.
 بهره مندی از لباس زیبا و نعمت های الهی
 سفیان ثوری از صوفیان عصر مام صادق (ع) بود، روزی به حضور امام صادق (ع) آمد، دید لباس سفید براقی پوشیده که سفیدی آن مانند پوسته نرم تخم مرغ، سفید و شفاف است، به عنوان اعتراض به امام گفت: (چنین لباسی، لباس تو نخواهد بود)، (یعنی این لباس، مناسب زهد و پارسایی نیست)

امام صادق (ع) به او فرمود: (سخن مرا بشنو و به خاطرت بسپار، که موجب سعادت دنیا و آخرت تو است، اگر در راستای سنت پیامبر (ص) بمیری، نه در راه بدعت، منحرفان، به تو خیر می دهد که رسول خدا (ص) در زمانی که زندگی می کرد که مردم فقیر بودند، ناداری و قحطی همه جا را فرا گرفته بود ولی وقتی که مواهب دنیا در جامعه ای فراوان شد، شایسته ترین افراد برای بهره گیری از نعمتهای الهی، نیکان هستند، نه منحرفان و گنهکاران، مؤمنان و مسلمانان، شایسته مواهب خدا هستند نه منافقان و کافران، ای ثوری! یقین بدان من با این حال و با این لباس که در تن دارم هرگونه حقی را که خدا برایم تکلیف کرده، انجام داده ام، و هرگز حق الهی را ترک ننموده ام) (اعیان الشیعه ج 1 ص 660).

(بنابراین کسی که وظایف دینی خود را به خوبی انجام دهد، در عین حال که جامعه ای که اقتصاد خوب دارد، لباس زیبا و خوب بپوشد، از نعمت های الهی، بهره مند شده و باکی بر او نیست)

پاسخ کوبنده امام صادق (ع) به طاغوت مقتدر

دومین طاغوت بنی عباس منصور دوانیقی در ضمن نامه ای برای امام صادق (ع) نوشت: (چرا تو به اطراف ما، مانند سایر مردم نمی آیی؟)

امام صادق (ع) در پاسخ او نوشت:

- 1- در نزد ما چیزی نیست که به خاطر آن از تو بترسیم و نزد تو بیائیم؛
- 2- و در نزد تو در مورد آخرت چیزی نیست که به آن امیدوار باشیم.
- 3- و تو دارای نعمتی نیستی که بیائیم، و به خاطر آن به تو تبریک بگوئیم.
- 4- و آنچه که اکنون، (از مقام و ثروت) داری، آن را بلا و عذاب نمی دانی، تا بیائیم، و به تو تسلیت بگوئیم، بنابراین برای چه نفوذ نزد تو بیائیم؟

منصور در جواب نوشت؛ (بیا با ما همنشین باش، تا ما را نصیحت کنی).
 امام صادق (ع) در پاسخ نوشت: (کسی که آخرت را بخواهد با تو همنشین نمی
 شود، و کسی که دنیا را بخواهد (به خاطر نگهداری دنیای خود، تو را نصیحت
 نمی کند) (مستدرک الوسائل، ج 2 ص 438). (زیرا اگر تو را نصیحت کرد، تو
 با او دشمن می شوی و دنیای او به خطر می افتد)

هشدار شدید به دوست ناسزاگو

امام صادق (ع) دوستی داشت که همواره باهم بودند، و به طور صمیمی انیس و
 مونس هم بودند، روزی دوستش به غلامش تندی کرد و گفت: (ای زنازاده کجا
 بودی؟)

وقتی که امام صادق (ع) این دشنام را از او شنید، به قدری ناراحت شد که
 دستش را بلند کرد و محکم بر پیشانی خود زد، و سپس فرمود: (سبحان الله، آیا
 نسبت ناروا به مادرش میدهی؟ من تو را آدم پرهیزکاری می دانستم (ائمه ع)
 همیشه مأمور نیستند که از علم غیب خود استفاده کنند) ولی اکنون می بینم،
 پرهیزکار نیستی)

دوست امام (ع) به آن حضرت عرض کرد: فدایت گردم، مادر این غلام از
 اهالی سند (از سرزمین هند) و بت پرست می باشد (بنابراین ناسزا به او اشکال
 ندارد).

امام صادق (ع) به او فرمود: (الا علمت ان لكل امه نکاحا تنح عنی :
 (آیا نمی دانی که هر امتی بین خود قانون ازدواج دارند؟ از من دور شو)
 از آن هنگام، بین آنها جدایی افتاد، و تا آخر عمر، این جدایی ادامه یافت
 (وسائل الشیعه، ج 11، ص 331).

استاد منکران خدا، در برابر قدرت بیان امام صادق (ع)

مراسم حج فرا رسیده بود، امام صادق (ع) در مکه بود، و مسلمانان از مقام علمی آن حضرت بهره مند می شدند، عده بسیاری در مسجدالحرام به محضرش آمده ، و احکام الهی و مسائل حج و تفسیر آیات قرآن را از آن حضرت می آموختند. چند نفر از مادیون که منکر خدا بودند، مانند: ابن ابی العوجاء، ابن طالوت ، ابن اعمی ، ابن مقفع با چند تن دیگر به مسجدالحرام آمدند، و جلسه خصوصی داشتند، این گروه به (ابن ابی العوجاء گفتند: (آیا می توانی با غلط اندازی ، این مرد (اشاره به امام صادق) را که در آنجا نشسته محکوم کنی ؟ و با طرح سؤال پیچیده ای ، کاری کنی که از پاسخ به آن درمانده گردد و نزد آنانکه در حضورش هستند سرافکنده و رسوا شود، زیرا تو خود می بینی که مردم دلباخته او شده اند و او به عنوان علامه زمان ، معروف گشته است).

ابن ابی العوجاء گفت : آری ، پیشنهاد شما را می پذیرم ، همان وقت برخاست و مردم را را شکافت و به پیش رفت و جلو امام صادق (ع) نشست . و سؤال خود را پس از کسب اجازه ، چنین مطرح کرد:

(تا کی این خرمنگاه (اشاره به کعبه) را با پای خود می کویید، و به این سنگ پناه می برید، و این خانه ای را که از آجر و کلوخ بالا رفته ، می پرستید، و مانند شتری که رم کند، کنار آن جست و خیز می کنید، هر کس در این باره بیندیشند می فهمد که این کار شما، حکیمانه نیست ، فلسفه این کار را برایم بیان کن ، چرا که تو و پدرت اساس و پایه این برنامه هستید؟!)

امام صادق (ع) پس از بیاناتی فرمود: (این کعبه ، خانه ای است که خداوند بندگان را برای پرستش خود، به این خانه دعوت کرده است ، تا با آمدن به اینجا، آنها را در مقدار اطاعتشان بیازماید، از این رو آنان را به تجلیل از این مکان مقدس فرا خوانده ، و آن را قبله گاهشان ساخته است و این خانه مرکزی برای

کسب خشنودی خدا، و راهی است راهی است که انسانها را به سر منزل مقصود می رسانند... خداوند دوهزار سال قبل از گستردن زمین (و بیرون آمدن آن از آب) آن را آفریده پس سزاوارترین کسی که باید از او امر او پیروی کرد، و از محرمات او دوری جست، آن خدایی است که ارواح و صورتها را آفرید). ابن ابی العوجاء گفت: شما از شخصی که غایب و نادیده است (یعنی خدا) سخن به میان آوردی و او را تکیه گاه سخن خود قرار دادی (و این کار برای قانع کردن طرف، کافی نیست...)

امام صادق (ع) فرمود: خدا هرگز غایب نیست، همه چیز از آثار او است و شاهد بر او می باشد، و او از رگ گردن به انسان نزدیکتر است. امام صادق (ع) آنچنان نشانه های خداشناسی را برای او تشریح کرد، که او حیران و مبهوت شد.

آنگاه امام (ع) فرمود: همان خدا توسط پیغمرش، کعبه را قبله گاه مسلمانان ساخته، و پرستشگاه یکتا پرستان قرار داده است.

پاسخهای ساخته، و پرستشگاه یکتا پرستان قرار داده است.

پاسخهای امام، آنچنان ابن ابی العوجاء را حیران و ساکت کرد که؛ نزد یاران خود آمد و گفت: (من به شما گفتم، فرشی برایم بگسترانید، که زیر دست من باشد، ولی شما مرا به اخگری سوزان افکندید).

(یعنی من از شما خواستم که مرا با کسی به مناظره وادارید که مقهور من گردد،

ولی شما مرا در چنبره چنین دانشمندی قرار دادید که مقهور او شدم).

یاران گفتند: (خاموش باش تو امروز ما را رسوا کردی، ما هرگز تو را این گونه

کوچک و سرافکننده ندیده بودیم).

ابن ابی العوجاء گفت: (آیا چنین حرفی به من می زنید، همانا او (امام صادق (ع)

فرزند آن کسی (پیامبر) است که سر این مردم (اشاره به حاجیان) را (به عنوان یکی از دستورهای حج) تراشیده است) (تلخیص از ترجمه ارشاد، ج 2، ص 193، 194).

9 - مقاومت در برابر طاغوت

امام صادق (ع) هرگز تسلیم طاغوت زمانش (منصور دوانیقی) نشد، و هرگز او را تاءید نکرد، بلکه در هر فرصت مناسبی، بر ضد برنامه های او، سخن می گفت و رفتار می کرد.

منصور در سال 147 هج برای انجام مناسک حج، به حجاز آمد و از آنجا به مدینه رفت، به وزیر دربارش (ربیع) فرمان داد (کسی را به دنبال جعفر بن محمد (ع) بفرست تا به اینجا بیاید، خدا مرا بکشد که اگر من او را نکشم).

سرانجام، امام (ع) به اجبار نزد منصور آمد، قبل از ملاقات با منصور، ربیع به امام (ع) عرض کرد: (بیاد خدا باش، من منصور را نسبت به تو آن چنان خشمگین یافتم که غیر از خدا، هیچکس نمی تواند از آزار او نسبت به تو جلوگیری کند).

امام صادق (ع) فرمود: لا حول ولا قوة الا بالله

سپس ربیع، آمدن امام (ع) را به منصور اطلاع داد، وقتی که امام (ع) بر منصور وارد شد، منصور تندی و گستاخی کرد و گفت: (مردم عراق تو را امام خود قرار داده اند و زکات اموالشان را نزد تو می فرستند، و سلطنت مرا تهدید می کنند، خدا مرا بکشد که اگر تو را نکشم).

امام صادق (ع) فرمود: به سلیمان (ع) نعمت فراوان داده شد، شکر کرد، ایوب (ع) مبتلا به گرفتاریها شد، صبر کرد...

بیان امام (ع) منصور را عوض کرد، از آن پس منصور، احترام شایانی به امام (ع) نمود و با بدرقه، محترمانه، امام (ع) را به خانه خود روانه ساخت.

ربیع می گوید: به دنبال امام (ع) رفتم ، و به او عرض کردم : هنگامی که بر منصور وارد شدی ، منصور از شدت خشم ، برج زهر مار شود، ولی هنگامی که بیرون آمدی ، دلش نسبت به شما آن گونه نرم شد، که تو را با کمال احترام بدرقه کرد، مگر چه گفتی ؟

فرمود: متوجه خدا شدم و گفتم :

اللهم احرسنی بعینک التی لاتنام ، واکفنی برکنک الذی لا یرام (خدایا به چشمت که نخوابد مرا حفظ کن ، و مرا در سایه رکن استوار و خلل ناپذیرت قرار بده)
(اقتباس از اعیان الشیعه ، ج 1 ص 666)
(.

وصیت امام علیه السلام به نماز و صله رحم

سرانجام منصور، توسط افراد مرموزی ، با انگور زهر آلود امام صادق (ع) را مسموم کرده ، و آن حضرت بر اثر آن به شهادت رسید، او در دنیا سخن بسیار فرمود، حوزه علمیه تاسیس کرد، و چهارهزار شاگرد تربیت نمود، یکی از شاگردانش بنام زراره (ره) چندین هزار حدیث از او آموخت و... ولی هنگامی که در بستر شهادت افتاد، به دو چیز سفارش مخصوص کرد: 1 - نماز (پیوند نیک با خدا) 2 - صله رحم (پیوند نیک با خویشاوندان) در خصوص به این دو داستان توجه کنید:

1 - ام حبیبه (کنیز او) گوید: در آن هنگام که امام صادق علیه السلام در آستانه شهادت بود، چشم گشود و فرمود: بستگانم را حاضر کنید، ما همه آنها را حاضر کردیم ، به آنها فرمود:

ان شفاعتنا لاتنال مستخفا بالصلوة

(همانا شفاعت ما به کسی که نماز را سبک بشمرد نرسد) (انوار الهیه ، ص 179)

180 -

.)

یکی از کنیزان امام صادق (ع) به نام (سالمه) می گوید: آقام هنگام شهادت ، چشم گشود، و در مورد بستگانش سفارش کرد و فرمود: به حسن بن علی بن الحسین (ع) (معروف به افطس) هفتاد دینار بدهید و به فلانی و فلانی این مقدار... بدهید.

عرض کردم: آیا به کسی که با شما دشمنی کرد و تا سرحد کشتن شما، با شما برخورد بد نمود، سفارش می کنی که پول بدهند؟

فرمود: (آیا می خواهی مشمول این آیه نگردم که :

والذین یصلون ما امرالله به ان یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب ...

اولئک لهم عقبی الدار

(و آنان که پیوند هایی که خداوند به آن امر کرد، برقرار می نمایند (یعنی صله

رحم می کنند)... عاقبت نیک در سرای دیگر دارند) (رعد - 21 و 22)

آری ای سالمه ! خداوند بهشت را آفرید، و آن را پاکیزه کرد، و خوشبو نمود، و

بوی خوش آن را تا مسیر پیمودن دو هزار سال راه ، می رسد ولی ، به مشام آن

کسی که پدر و مادرش را از خود ناراضی کند، و با بستگانش ، صله رحم نداشته

باشد نمی رسد) (فروع کافی ، ج 7، ص 55

سخنانی از امام صادق علیه السلام

قالَ الا مامُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :
1 حَدِيثِي حَدِيثُ اَبِي ، وَ حَدِيثُ اَبِي حَدِيثُ جَدِّي ، وَ حَدِيثُ جَدِّي حَدِيثُ
الْحُسَيْنِ ، وَ حَدِيثُ الْحُسَيْنِ حَدِيثُ الْحَسَنِ ، وَ حَدِيثُ الْحَسَنِ حَدِيثُ
اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَ حَدِيثُ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ
سَلَّمَ ، وَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ . (69)

ترجمه :

فرمود: سخن و حدیث من همانند سخن پدرم می باشد، و سخن پدرم همچون
سخن جدّم ، و سخن جدّم نیز مانند سخن حسین و نیز سخن او با سخن حسن
یکی است و سخن حسن همانند سخن امیرالمؤمنین علیّ و کلام او از کلام
رسول خدا می باشد، که سخن رسول الله به نقل از سخن خداوند متعال خواهد

بود.

2 قال علیه السلام: مَنْ حَفِظَ مِنْ شِيعَتِنَا اَرْبَعِينَ حَدِيثًا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِمًا فَفَقِيهَا وَلَمْ يُعَذِّبْهُ. (70)

ترجمه :

فرمود: هر کس از شیعیان ما چهل حدیث را حفظ کند و به آن ها عمل نماید ، خداوند او را دانشمندی فقیه در قیامت محشور می گرداند و عذاب نمی شود.

3 قال علیه السلام: قَضَاءُ حَاجَةِ الْمَوْتِ مِنْ اَفْضَلُ مِنْ اَلْفِ حَجَّةٍ مُتَقَبَّلَةٍ بِمَنَاسِكِهَا، وَ عِتْقِ اَلْفِ رَقَبَةٍ لَوْجَهَ اللَّهِ، وَ حِمْلَانِ اَلْفِ فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِسَرَجِهَا وَ لَحْمِهَا. (71)

ترجمه :

فرمود: برآوردن حوائج و نیازمندی های موء من از هزار حج مقبول و آزادی هزار بنده و فرستادن هزار اسب مجهز در راه خدا، بالاتر و والاتر است .

4 قال علیه السلام: اَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةُ، فَإِنْ قُبِلَتْ قَبْلَ سَائِرِ عَمَلِهِ، وَإِذَا رُدَّتْ، رُدَّ عَلَيْهِ سَائِرُ عَمَلِهِ. (72)

ترجمه :

فرمود: اولین محاسبه انسان در پیشگاه خداوند پیرامون نماز است ، پس اگر نمازش دقبول شود بقیه عبادات و اعمالش نیز پذیرفته می گردد و گرنه مردود خواهد شد.

5 قال علیه السلام: إِذَا فَشَتْ اَرْبَعَةٌ ظَهَرَتْ اَرْبَعَةٌ: إِذَا فَشَا الزُّنَا كَثُرَتِ الزَّلَازِلُ، وَ إِذَا اُمْسِكَتِ الزَّكَاةُ هَلَكَتِ الْمَاشِيَةُ، وَ إِذَا جَارَ الْحُكَامُ فِي الْقَضَاءِ اُمْسِكَ الْمَطَرُ مِنَ السَّمَاءِ، وَ إِذَا ظَفَرَتِ الذِّمَّةُ نُصِرَ الْمُشْرِكُونَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ. (73)

ترجمه :

فرمود: هنگامی که چهار چیز در جامعه شایع و رایج گردد چهار نوع بلا و گرفتاری پدید آید:

چنانچه زنا رایج گردد زلزله و مرگ ناگهانی فراوان شود.
چنانچه زکات و خمس اموال پرداخت نشود حیوانات اهلی نابود شود.
اگر حاکمان جامعه و قضات ستم و بی عدالتی نمایند باران رحمت خداوند نمی بارد.

و اگر اهل ذمه تقویت شوند مشرکین بر مسلمین پیروز آیند.
6 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ عَابَ اَخَاهُ بَعِيبٍ فَهُوَ مِنْ اَهْلِ النَّارِ. (74)
ترجمه:

فرمود: هر کس برادر ایمانی خود را بر چسبی بزند و او را متهم کند از اهل آتش خواهد بود.

7 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الصَّمْتُ كَنْزٌ وَافِرٌ، وَ زَيْنُ الْحِلْمِ، وَ سِتْرُ الْجَاهِلِ. (75)
ترجمه:

فرمود: سکوت همانند گنجی پربهاء، زینت بخش حلم و بردباری است؛ و نیز سکوت، سرپوشی بر آبروی شخص نادان و جاهل می باشد.
8 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِصْحَبٌ مَنْ تَتَرَّيْنُ بِهِ، وَلَا تَصْحَبُ مَنْ يَتَرَّيْنُ لَكَ. (76)

ترجمه:
فرمود: با کسی دوستی و رفت و آمد کن که موجب عزت و سربلندی تو باشد، و با کسی که می خواهد از تو بهره ببرد و خودنمایی می کند همدم مباش.
9 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَمَالُ الْمَوْءَمِنْ فِي ثَلَاثِ خِصَالٍ: الْفِقْهُ فِي دِينِهِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ، وَ التَّقْدِيرُ فِي الْمَعِيشَةِ. (77)
ترجمه:

فرمود: شخصیّت و کمال موء من در سه خصلت است: آشنا بودن به مسائل و احکام دین، صبر در مقابل شدايد و ناملايمات، زندگي او همراه با حساب و کتاب و برنامه ريزی دقيق باشد.

10 قال عليه السلام: عَلَيْكُمْ بِإِيَّانِ الْمَسَاجِدِ، فَإِنَّهَا بُيُوتُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ، وَمَنْ أَعْتَاهَا مُتَطَهِّرًا طَهَّرَهُ اللَّهُ مِنْ ذُنُوبِهِ، وَكَتَبَ مِنْ زُورِهِ. (78)

ترجمه:

فرمود: بر شما باد به دخول در مساجد، چون که آن ها خانه خداوند بر روی زمین است؛ و هر کسی که با طهارت وارد آن شود خداوند متعال او را از گناهان تطهير می نماید و در زمره زیارت کنندگانش محسوب می شوند.

11 قال عليه السلام: مَنْ قَالَ بَعْدَ صَلَاةِ الصُّبْحِ قَبْلَ أَنْ يَتَكَلَّمَ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» يُعِيدُهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ، دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ سَبْعِينَ نَوْعًا مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ، أَوْ هَوْنُهَا الْجَذَامُ وَالْبَرَصُ. (79)

ترجمه:

فرمود: هر کسی بعد از نماز صبح پیش از آن که سخنی مطرح کند، هفت مرتبه بگوید: «بسم الله الرحمن الرحيم، لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم» خداوند متعال هفتاد نوع بلا از او دور گرداند که ساده ترین آن ها مرض پيسى و جذام باشد.

12 قال عليه السلام: مَنْ تَوَضَّأَ وَتَمَنَّدَلَ كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ، وَمَنْ تَوَضَّأَ وَلَمْ يَتَمَنَّدَلَ حَتَّى يَجْفَ وَضُوئُهُ، كُتِبَ لَهُ ثَلَاثُونَ حَسَنَةً. (80)

ترجمه:

فرمود: هر کس وضو بگیرد و با حوله خشک نماید یک حسنه دارد و چنانچه خشک نکند سی حسنه خواهد داشت.

13 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا فُطَارُكَ فِي مَنْزِلِ أَخِيكَ أَفْضَلُ مِنْ صِيَامِكَ سَبْعِينَ ضِعْفًا. (81)

ترجمه :

فرمود: اگر افطاری روزه ات را در منزل برادر - موء منت - ، انجام بدهی ثوابش هفتاد برابر اصل روزه است .

14 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا فُطِرَ الرَّجُلُ عَلَى الْمَاءِ الْفَاتِرِ نَقَى كَبِدَهُ، وَغَسَلَ الذُّنُوبَ مِنَ الْقَلْبِ، وَقَوَّى الْبَصَرَ وَالْحَدَقَ. (82)

ترجمه :

فرمود: چنانچه انسان روزه خود را با آب جوش افطار نماید کبدش پاک و سالم باقی می ماند، و قلبش از کدورت ها تمیز و نور چشمش قوی و روشن می گردد.

15 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فِي الْمُصْحَفِ مُتَّعَ بَصَرِهِ، وَخُنْفَ عَلَى وَالدِّيهِ وَإِنْ كَانَ كَافِرَيْنِ. (83)

ترجمه :

فرمود: هر که قرآن شریف را از روی آن قرائت نماید بر روشنائی چشمش دافزوده گردد؛ و نیز گناهان پدر و مادرش سبک شود گرچه کافر باشند.

16 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مَرَّةً وَاحِدَةً فَكَأَنَّمَا قَرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ وَثُلُثَ التَّوْرَةِ وَثُلُثَ الْأَنْجِيلِ وَثُلُثَ الزَّبُورِ. (84)

ترجمه :

فرمود: هر که یک مرتبه سوره توحید را تلاوت نماید، همانند کسی است که یک سوّم قرآن و تورات و انجیل و زبور را خوانده باشد.

17 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ لِكُلِّ ثَمَرَةٍ سَمَاءٌ، فَإِذَا تَيْتَمَ بِهَا فَأَمْسُوهُ الْمَاءَ، وَاغْمِسُوهَا فِي الْمَاءِ. (85)

ترجمه :

فرمود: هر نوع میوه و ثمره ای ، مسموم و آغشته به میکرب ها است ؛ هر گاه خواستید از آن ها استفاده کنید با آب بشوئید.
 18 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَلَيْكُمْ بِالشَّلَجِمِ ، فَكُلُّوهُ وَاَدِيمُوا اءَكْلَهُ ، وَاكْتُمُوهُ اِلَّا عَنْ اَهْلِهِ ، فَمَا مِنْ اءَحَدٍ اِلَّا وَبِهِ عِرْقٌ مِنَ الْجَذَامِ ، فَاَذِيبُوهُ بِاَمِّ كَلِّهِ . (86)

ترجمه :

فرمود: شلغم را اهمیت دهید و مرتب آن را میل نمائید و آن را به مخالفین معرفی نکنید، شلغم رگ جذام را قطع و نابود می سازد.
 19 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يُسْتَجَابُ الدُّعَاءُ فِي اَرْبَعَةِ مَوَاطِنَ : فِي الْوُتْرِ ، وَبَعْدَ الْفَجْرِ ، وَبَعْدَ الظُّهْرِ ، وَبَعْدَ الْمَغْرِبِ . (87)

ترجمه :

فرمود: در چهار وقت دعا مستجاب خواهد شد: هنگام نماز وتر، بعد از نماز صبح ، بعد از نماز ظهر، بعد از نماز مغرب .
 20 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ دَعَا لِعَشْرَةٍ مِنْ اِخْوَانِهِ الْمَوْتَى لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ اَوْ جَبَّ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ . (88)

ترجمه :

فرمود: هر کس که در شب جمعه برای ده نفر از دوستان موء من خود که از دنیا رفته اند دعا و طلب مغفرت نماید، از اهل بهشت قرار خواهد گرفت .
 21 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مِشْطُ الرَّأْسِ يَذْهَبُ بِالْوَبَاءِ ، وَ مِشْطُ اللَّحْيَةِ يُشَدِّدُ الْاَضْرَاسَ . (89)

ترجمه :

فرمود: شانه کردن موی سر موجب نابودی وبا و مانع ریزش مو می گردد، و شانه

کردن ریش و محاسن ریشه دندان ها را محکم می نماید.

22 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَيُّمَا مُوْءٍ مِنْ سَتَلِ اَخَاهُ الْمُوْءُ مِنْ حَاجَةٍ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى قَضِ اِيَّهَا فَرَدَّهُ عَنْهَا، سَلَّطَ اللّٰهُ عَلَيْهِ شُجَاعًا فِي قَبْرِهِ، يَنْهَشُ مِنْ اَصَابِعِهِ. (90)

ترجمه :

فرمود: چنانچه موء منی از برادر ایمانیش حاجتی را طلب کند و او بتواند خواسته اش را برآورد و انجام ندهد، خداوند در قبرش یک افعی بر او مسلط گرداند که هر لحظه او را آزار رساند.

23 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَلَدٌ وَاحِدٌ يَقْدِمُهُ الرَّجُلُ، اَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ يَبْقَوْنَ بَعْدَهُ، شَاكِينَ فِي السَّلَاحِ مَعَ الْقَائِمِ (عَجَّلَ اللّٰهُ تَعَالٰی فَرَجَهُ الشَّرِيفَ .) (91)

ترجمه :

فرمود: اگر انسانی یکی از فرزندان او را پیش از خود به عالم آخرت بفرستد بهتر از آن است که چندین فرزند به جای گذارد و در رکاب امام زمان علیه السلام با دشمن مبارزه کنند.

24 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اِذَا بَلَغَكَ عَنْ اَخِيكَ شَيْءٌ فَقَالَ لَمْ اَعْلَمْهُ فَاَقْبِلْ مِنْهُ، فَاِنَّ ذٰلِكَ تَوْبَةٌ لَّهِ. وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اِذَا بَلَغَكَ عَنْ اَخِيكَ شَيْءٌ وَشَهِدَ اَرْبَعُونَ اَنْهُمْ سَمِعُوْهُ مِنْهُ فَقَالَ: لَمْ اَعْلَمْهُ، فَاَقْبِلْ مِنْهُ. (92)

ترجمه :

فرمود: چنانچه شنیدی که برادرت یا دوست چیزی بر علیه تو گفته است و او تکذیب کرد قبول کن . همچنین فرمود: اگر چیزی را از برادرت بر علیه خودت شنیدی و نیز چهل نفر شهادت دادند، ولی او تکذیب کرد و گفت : من نگفته ام ، حرف او را بپذیر.

25 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يَكْمُلُ اِيْمَانُ الْعَبْدِ حَتَّى تَكُوْنَ فِيْهِ اَرْبَعُ خِصَالٍ: يَحْسُنُ

خُلِقَهُ، وَسَيِّئَ خِفُّ نَفْسِهِ، وَيُمْسِكُ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ، وَيُخْرِجُ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ. (93)

ترجمه :

فرمود: ایمان انسان کامل نمی گردد مگر آن که چهار خصلت در او باشد: اخلاقش نیکو باشد، نفس خود را سبک شمارد، کنترل سخن داشته باشد، اضافی ثروتش حق الله ، حق الناس را بپردازد.

26 قال عليه السلام : داؤوا مَرْضَاكُمْ بِالصَّدَقَةِ، وَادْفَعُوا أَبْوَابَ الْبَلَايَا بِالْأَسْتِغْفَارِ. (94)

ترجمه :

فرمود: مریضان خود را به وسیله پرداخت صدقه مداوا و معالجه نمائید، و بلاها و مشکلات را با استغفار و توبه دفع کنید.

27 قال عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَيْكُمُ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ فِي أَفْضَلِ السَّاعَاتِ، فَعَلَيْكُمْ بِالدُّعَاءِ فِي إِذْبَارِ الصَّلَوَاتِ. (95)

ترجمه :

فرمود: خداوند متعال پنج نماز در بهترین اوقات را بر شما واجب گرداند، پس سعی کنید حوایج و خواسته های خود را پس از هر نماز با خداوند مطرح و درخواست کنید.

28 قال عليه السلام : كُلُّوْا مَا يَقَعُ مِنَ الْمَائِدَةِ فِي الْحَضَرِ، فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ، وَلَا تَأْكُلُوا مَا يَقَعُ مِنْهَا فِي الصَّحَارَى. (96)

ترجمه :

فرمود: هنگام خوردن غذا در منزل ، آنچه که اطراف سفره و ظرف می ریزد جمع کنید و میل نمائید که در آن ها شفای دردهای درونی است ، ولی چنانچه در بیابان سفره انداختید؛ اضافه های آن را رها کنید برای جانوران .

29 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَرْبَعَةٌ مِنْ اَخْلَاقِ الْاَنْبِيَاءِ: الْبِرُّ، وَالسَّخَاءُ، وَالصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ، وَالْقِيَامُ بِحَقِّ الْمَوْءِ مِنْ. (97)

ترجمه :

فرمود: چهار چیز از اخلاق پسندیده پیغمبران الهی است : نیکی ، سخاوت ، صبر و شکیبایی در مصائب و مشکلات ، اجراء حق و عدالت بین موء منین .

30 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اِمْتَحِنُوا شِيعَتَنَا عِنْدَ ثَلَاثٍ: عِنْدَ مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ كَيْفَ مُحَافَظَتُهُمْ عَلَيْهَا، وَ عِنْدَ اَسْرَارِهِمْ كَيْفَ حِفْظُهُمْ لَهَا عِنْدَ عَدُوِّنَا، وَ اِلَى اَمْوَالِهِمْ كَيْفَ مُوَاسَاَتُهُمْ لَا خَوَانِهِمْ فِيهَا. (98)

ترجمه :

فرمود: شیعیان و دوستان ما را در سه مورد آزمایش نمائید:

1 مواقع نماز، چگونه رعایت آن را می نمایند.

2 اسرار یکدیگر را چگونه فاش و یا نگهداری می کنند.

3 نسبت به اموال و ثروتشان چگونه به دیگران رسیدگی می کنند و حقوق خود را می پردازند.

31 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ اِذَا رَغِبَ، وَ اِذَا رَهَبَ، وَ اِذَا اَشْتَهَى ، وَ اِذَا غَضِبَ وَ اِذَا رَضِيَ، حَرَّمَ اللّٰهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ. (99)

ترجمه :

فرمود: هر که در چهار موقع ، مالک نفس خود باشد: هنگام رفاه و توسعه زندگی ، هنگام سختی و تنگ دستی ، هنگام اشتها و آرزو و هنگام خشم و غضب ؛ خداوند متعال بر جسم او، آتش را حرام می گرداند.

32 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اِنَّ النَّهَارَ اِذَا جَاءَ قَالَ: يَا بَنَ آدَمَ ، اَعْجَلْ فِي يَوْمِكَ هَذَا خَيْرًا، اَشْهَدُ لَكَ بِهِ عِنْدَ رَبِّكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَاِنِّي لَمْ آتِكَ فِيمَا مَضَى

وَلَا آتِيكَ فِيمَا بَقِيَ، فَإِذَا جَاءَ اللَّيْلُ قَالَ مِثْلُ ذَلِكَ. (100)

ترجمه :

فرمود: هنگامی که روز فرا رسد گوید: تا می توانی در این روز از کارهای خیر انجام بده که من در قیامت در پیشگاه خداوند شهادت می دهم و بدان که من قبلاً در اختیار تو نبودم و در آینده نیز پیش تو باقی نخواهم ماند. همچنین هنگامی که شب فرا رسد چنین زبان حالی را خواهد داشت .

33 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَنْبَغِي لِلْمُوءَمِّنِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَمَانُ خِصَالٍ :

وَقُورٌ عِنْدَ الْهَزَاهِرِ، صَبُورٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ، شَكُورٌ عِنْدَ الرِّخَاءِ، قَانِعٌ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ، لَا يَظْلِمُ
الْأَعْدَاءَ، وَلَا يَتَحَامَلُ لِلْأَصْدِقَاءِ، بَدُّهُ مِنْهُ فِي تَعَبٍ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ. (101)

ترجمه :

فرمود: سزاوار است که هر شخص موء من در بردارنده هشت خصلت باشد:
هنگام فتنه ها و آشوب ها باوقار و آرام ، هنگام بلاها و آزمایش ها بردبار و
صبور، هنگام رفاه و آسایش شکرگزار، به آنچه خداوند روزیش گردانده قانع
باشد.

دشمنان و مخالفان را مورد ظلم و اذیت قرار ندهد، بر دوستان برنامه ای را تحمیل
ننماید، جسمش خسته ؛ ولی دیگران از او راحت و از هر جهت در آسایش باشند
34 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ مَاتَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ عَارِفًا بِحَقِّنَا عَتَقَ مِنَ النَّارِ وَ كُتِبَ لَهُ بَرَاءَةٌ
مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ. (102)

ترجمه :

فرمود: هر کس که در روز جمعه فوت نماید و از دنیا برود؛ و عارف به حقّ ما
اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام باشد، از آتش سوزان دوزخ آزاد می
گردد؛ و نیز از عذاب شب اوّل قبر در امان خواهد بود.

35 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ الرَّجُلَ يَذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَحْرُمُ صَلَاةَ اللَّيْلِ، إِنَّ الْعَمَلَ السَّيِّئَ
 اءَسْرَعُ فِي صَاحِبِهِ مِنَ السَّكِينِ فِي اللَّحْمِ. (103)

ترجمه :

فرمود: چه بسا شخصی به وسیله انجام گناهی از نماز شب محروم گردد، همانا
 تاءثیر گناه در روان انسان سریع تر از تاءثیر چاقو در گوشت است .

36 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا تَتَخَلَّلُوا بَعْدَ الرِّيحَانِ وَلَا بِقَضِيبِ الرُّمَانِ، فَإِنَّهُمَا يُهَيِّجَانِ
 عِرْقَ الْجُذَامِ. (104)

ترجمه :

فرمود: به وسیله چوب ریحان و چوب انار، دندان های خود را خلال نکنید، برای
 این که تحریک کننده عوامل مرض جذام و پیسی می باشد.

37 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : تَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ يُوءِ مِنْ مِنَ الْجُذَامِ وَالْبَرَصِ
 وَالْعَمَى ، وَإِنْ لَمْ تَحْتَجْ فَحَكِّهَا حَكًّا. وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اءَخْذُ الشَّارِبِ مِنَ
 الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ اءَمَانٌ مِنَ الْجُذَامِ. (105)

ترجمه :

فرمود: کوتاه کردن ناخن ها در روز جمعه موجب سلامتی از جذام و پیسی و
 ضعف بینائی چشم خواهد شد و اگر امکان کوتاه کردن آن نباشد سر آن ها را
 بتراش .

و فرمود: کوتاه کردن سیل در هر جمعه سبب ایمنی از مرض جذام می شود.
 38 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا اءَوَيْتَ إِلَى فِرَاشِكَ فَأَنْظِرْ مَا سَلَكْتَ فِي بَطْنِكَ، وَمَا
 كَسَبْتَ فِي يَوْمِكَ، وَادْكُرْ اءَنَّاكَ مَيِّتٌ، وَءَنَّ لَكَ مَعَادًا. (106)

ترجمه :

فرمود: در آن هنگامی که وارد رختخواب خود می شوی ، با خود بیندیش که در

آن روز چه نوع خوراکی ها و آشامیدنی ها از چه راهی به دست آورده ای و میل نموده ای .

و در آن روز چه چیزهایی را چگونه و از چه راهی کسب و تحصیل کرده ای و در هر حال متوجه باش که مرگ تو را می رباید؛ و سپس در صحرای محشر جهت بررسی گفتار و کردارت حاضر خواهی شد.

39 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ عَالَمٍ ، كُلُّ عَالَمٍ مِنْهُمْ أَعْظَمُ مِنْ سَبْعِ سَمَوَاتٍ وَ سَبْعِ أَرْضِينَ ، مَا يُرَى عَالَمٌ مِنْهُمْ إِذْ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَالَمًا غَيْرُهُمْ وَ أَعْنَالُ الْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ. (107)

ترجمه :

فرمود: همانا خداوند متعال ، دوازده هزار جهان آفریده است که هر یک از آن ها نسبت به آسمان ها و زمین های هفت گانه بزرگ تر می باشد؛ و من و دیگر ائمه دوازده گانه از طرف خداوند بر همه آن ها حجّت و راهنما هستیم .

40 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : حَدِيثٌ فِي حَلَالٍ وَ حَرَامٍ تَأْخُذُهُ مِنْ صَادِقٍ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا مِنْ ذَهَبٍ وَ فِضَّةٍ. (108)

ترجمه :

فرمود: سخنی را درباره مسائل حلال و حرام و احکام دین خدا، از راست گوی موء منی دریافت کنی ؛ بهتر و ارزشمندتر است از تمام دنیا و ثروت های آن .
پاورقی ها:

69-جامع الاحادیث الشیعه : ج 1 ص 127 ح 102، بحارالانوار: ج 2، ص 178، ح 28.

70-اعمالی الصدوق : ص 253.

71-اعمالی الصدوق : ص 197.

- 72- وسائل الشیعه : ج 4 ص 34 ح 4442.
- 73- وسائل الشیعه : ج 8 ص 13.
- 74- اختصاص : ص 240، بحارالانوار: ج 75، ص 260، ح 58.
- 75- مستدرک الوسائل : ج 9 ص 16 ح 4.
- 76- وسائل الشیعه : ج 11 ص 412.
- 77- امالی طوسی : ج 2 ص 279.
- 78- وسائل الشیعه : ج 1 ص 380 ح 2.
- 79- امالی طوسی : ج 2 ص 343.
- 80- وسائل الشیعه : ج 1 ص 474 ح 5.
- 81- من لا یحضره الفقیه : ج 2 ص 51 ح 13.
- 82- وسائل الشیعه : ج 10 ص 157 ح 3.
- 83- وسائل الشیعه : ج 6 ص 204 ح 1.
- 84- وسائل الشیعه : ج 6 ص 225 ح 10.
- 85- وسائل الشیعه : ج 25 ص 147 ح 2.
- 86- وسائل الشیعه : ج 25 ص 208 ح 4.
- 87- جامع احادیث الشیعه : ج 5 ص 358 ح 12.
- 88- جامع احادیث الشیعه : ج 6 ص 178 ح 78.
- 89- وسائل الشیعه : ج 2 ص 124 ح 1.
- 90- امالی طوسی : ج 2، ص 278، س 9، وسائل الشیعه : ج 16، ص د، ح 10.
- 91- بحارالانوار: ج 79 ص 116 ح 7 و ح 8، و ص 123 ح 16.
- 92- مصادقه الاخوان : ص 82.
- 93- امالی طوسی : ج 1 ص 125.

- 94-مستدرک الوسائل : ج 7 ص 163 ح 1.
- 95-مستدرک الوسائل : ج 6 ص 431 ح 6.
- 96-مستدرک الوسائل : ج 16 ص 288 ح 1.
- 97-اعیان الشیعة : ج 1، ص 672، بحارالانوار: ج 78، ص 260، ذیل ح 108.
- 98-وسائل الشیعة : ج 4 ص 112.
- 99-وسائل الشیعة : ج 15 ص 162 ح 8.
- 100-وسائل الشیعة : ج 16 ص 93 ح 2.
- 101-اصول کافی : ج 2، ص 47، ح 1، ص 230، ح 2، و نزهة الناظر حلوانی : ص 120، ح 70.
- 102-مستدرک الوسائل : ج 6 ص 66 ح 22.
- 103-اصول کافی : ج 2 ص 272.
- 104-امالی صدوق : ص 321، بحارالانوار: ج 66، ص 437، ح 3.
- 105-وسائل الشیعة : ج 7 ص 363 و 356.
- 106-دعوات راوندی ص 123، ح 302، بحارالانوار: ج 71، ص 267، ح 17.
- 107-خصال : ص 639، ح 14، بحارالانوار: ج 27، ص 41، ح 1.
- 108-الامام الصادق علیه السلام : ص 143.

زندگینامه
چهارده معصوم علیهم السلام

زندگینامه
چهارده معصوم علیهم السلام

یکی از شخصیت های بی نظیر عالم بشریت امام جعفر صادق ع می باشند که مدت بیش از 35 سال امامت بشریت را بعهده داشتند. و باعث پیشرفت اسلام شدند. و آثار حضرت تا روز قیامت ماندگار است. و مجاهدت امام صادق ع کمتر از مجاهدت امام حسین ع نمی باشد.

امام صادق ع دین را احیا کردند و نهضت امام حسین ع را تداوم بخشیدند و توحید را تقویت نمودند و البته اگر فرصتی که در اختیار امام صادق ع قرار گرفت در اختیار سایر امامان ع قرار می گرفت و طاغوتها و ظالمین بنی امیه و بنی عباس و دیگران مانع ائمه ع نمی شدند الان وضع بشریت طور دیگری بود و این همه نزاع و اختلاف و گمراهی در کره زمین نبود.

همه امامان مانند امام صادق ع معدن علم و دانش الهی بودند. همه امامان ،صادق بودند .همه امامان مصباح الهدی بودند.همه امامان قائم ع هستند.

مصیبت‌های حضرت

مردم قدر امام را نمی دانستند لذا امام فرمود که مردم ابهای شیرین نهر را رها کرده و از ابهای گندیده گودال ها می نوشند.

در حالی که مردم ایران الان چقدر قدر امام . رهبری را می دانند و از ایشان اطاعت و پیروی می کنند ولی در زمان امامان ما مردم بنبال ابهای گندیده بودند. همچنین امام صادق ع توسط خلفای اموی و عباسی مورد ازار و اذیت قرار می گرفتند بطوری که یکبار در منزل حضرت را آتش زدند.یکی از یاران خاص ایشان بنام معلی را شهید کردند .امام را احضار می کردند و ادمکش ها را برای

شهادت حضرت اجیر می نمودند ولی با اعجاز الهی مهابت حضرت مانع می شد تا امام را بکشند تا اینکه به دستور منصور امام را با زهر شهید نمودند.

| تجارت بی سود

مردی تصمیم داشت به سفر تجارت برود خدمت امام صادق(ع) که رسید درخواست استخاره ای کرد، استخاره بد آمد، آن مرد نادیده گرفت و به سفر رفت اتفاقاً به او خوش گذشت و سود فراوانی هم برد امام از آن استخاره در تعجب بود پس از مسافرت خدمت امام رسید و عرض کرد:

یابن رسول الله! یادتان هست چندی قبل از خدمت شمارسیدم برایم استخاره کردید و بد آمد، استخاره ام برای سفر تجارت بود به سفر رفتم و سود فراوانی کردم به من خوش گذشت.

امام صادق(ع) تبسمی کرد و به او فرمود: (در سفری که رفتی یادت هست در فلان منزل خسته بودی نماز مغرب و عشايت را خواندی شام خوردی و خوابیدی و زمانی بیدار شدی که آفتاب طلوع کرد و نماز صبح تو قضا شده بود؟

عرض کرد آری . حضرت فرمود: اگر خداوند دنیا و آنچه را که در دنیا است به تو داده بود جبران آن خسارت (قضا شدن نماز صبح) نمی شد

(جهاد با نفس/ج ۱/ص ۶۶)

شخصی با هیجان و اضطراب ، به حضور امام صادق علیه السلام آمد و گفت:
درباره من دعایی بفرمایید تا خداوند به من وسعت رزقی بدهد ، که خیلی فقیر و
تنگدستم .

امام : هرگز دعا نمیکنم

!چرا دعا نمیکنید ؟

برای اینکه خداوند راهی برای اینکار معین کرده است ، خداوند امر کرده که
روزی را پی جویی کنید ، و طلب نمایید . اما تو میخواهی در خانه خود بنشینید،
!! و با دعا روزی را به خانه خود بکشانی

?

??

????

??????

داستان_راستان ج 1 ص 33#

: عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

رَجُلٌ رَأَوِيَهُ لِحَدِيثِكُمْ يَبُتُّ ذَلِكَ فِي النَّاسِ وَيُشَدِّدُهُ فِي قُلُوبِهِمْ وَقُلُوبِ شِيعَتِكُمْ وَ
لَعَلَّ عَابِدًا مِنْ شِيعَتِكُمْ لَيْسَتْ لَهُ هَذِهِ الرَّوَايَةُ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ قَالَ الرَّأَوِيَةُ لِحَدِيثِنَا يَشُدُّ بِهِ
قُلُوبَ شِيعَتِنَا أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ

: مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمَّارٍ كَقَت

: به امام جعفر صادق عليه السلام گفتم

شخصی احادیث و احکام شما را در میان مردم تبلیغ کرده و در دل شیعیان شما آنها را جای می دهد ، و مردی هم از شیعیان شما تنها به عبادت می پردازد کدام یک از این دو برترند ؟

: امام علیه السلام فرمودند

. کسی که احادیث ما را در دل شیعیان ما جای می دهد از هزار عابد برتر است

اصول کافی ، جلد ۱ ، صفحه ۳۳

: امام صادق علیه السلام [۱]

. گناهی که نعمت ها را تغییر می دهد ، تجاوز به حقوق دیگران است □ □

. گناهی که پشیمانی می آورد ، قتل است □ □

. گناهی که گرفتاری ایجاد می کند ، ظلم است □ □

. گناهی که آبرو می برد ، شرابخواری است □ □

. گناهی که جلوی روزی را می گیرد ، زناست □ □

. گناهی که مرگ را شتاب می بخشد ، قطع رابطه با خویشان است □ □

گناهی که مانع استجابت دعا می شود و زندگی را تیره و تار می کند ، □ □
. نافرمانی از پدر مادر است

علل الشرایع ج 2 ص 584 ح 27؟

نماز شب های بیض

: (امام صادق (ع

به این امت سه ماه داده شده است که به دیگر امت ها داده نشده و آن رجب و شعبان و رمضان است و نیز سه شب که به مانند آن به دیگران داده نشده و آن سه شب سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه است و به این امت سه سوره داده شده که به مانند آن به دیگر امت ها داده نشده و آن یس و ملک و توحید است پس هر کس میان این سه را جمع کند بهترین چیزهایی که به این امت داده شده را جمع کرده و گرد می آورد . گفته شد چگونه میان این سه را جمع کنیم . پس فرمودند در هر شب از شب های بیض این سه ماه ، در شب سیزدهم دو رکعت نماز بگذارد که در هر رکعتی سوره حمد و این سه سوره ((یس ، ملک و توحید)) را بخواند و در شب چهاردهم ، چهار رکعت بگذارد . به همان ترتیب که سوره حمد و این سه سوره بخواند و در شب پانزدهم ، شش رکعت بگذارد که سوره حمد و این سه سوره را به همان شکل بخواند ، پس به فضیلت این ما های . سه گانه رسیده و هر گناهی از او بجز شرک امرزیده می شود

رزق

ابوبصیر نقل می کند: به حضرت صادق (ع) از حاجت خودم شکایت کردم و [?] از آن حضرت خواستم که به من دعایی جهت رزق بیا موزد

حضرت صادق (ع) فرمود: در نماز شب، وقت سجده (در روایت دیگر: در [?]) سجده آخر رکعت هشتم نافله شب (این دعا را بخوان: یا خَیْرَ مَدْعُوٍّ و یا خَیْرَ مَسْئُولٍ و یا أَوْسَعَ مَنْ أَعْطَى و یا خَیْرَ مُرْتَجَى أَرْزُقْنی و أَوْسَعَ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ و سَبِّ لَی رِزْقاً مِنْ قَبْلِکَ أَنْکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ

حضرت این دعا را به من تعلیم فرمود، از وقتی که من آن را خواندم، دیگر [?] محتاج نشدم.

منبع: مفاتیح، ص 440 [?]

داستان هایی از اذکار و ختوم و ادعیه مجرب

در روایتی ابن صبیح نقل می کند که پیش امام صادق (ع) بودم. گدایی آمد و حضرت به او چیزی دادند سپس گدای دیگری آمد و حضرت به او نیز چیزی دادند بار دیگر نیز این اتفاق افتاد و حضرت به شخص سوم نیز کمک کردند بعد از او باز گدای دیگری آمد، حضرت به او فرمودند خدا به تو وسعت دهد [و به او چیزی ندادند]...^{۱۷۱}

در روایت دیگر آمده است که اگر در روز به سه گدا کمک کنید حق را ادا کرده اید و اگر خواستید بیشتر کمک کنید^{۱۷۲}

امام صادق (ع) می فرمودند به بچه ها، زنان، زمین گیرها، ضعیف ها و پیرها کمک کنید و حضرت نهی می کردند از کمک به دیوانگان.^{۱۷۳}

در روایتی نیز آمده است به کسانی که با حق دشمنی دارند و یا دعوت به کار نادرست و باطل می کنند کمک نکنید^{۱۷۴}

از امام صادق (ع) روایت شده که از نجوایی که خدای متعال با حضرت موسی کرد این بود که ای موسی سائل را با دادن چیز اندکی یا با برخورد خوب احترام کن چون گاهی کسانی پیش تو می آیند که نه انسان هستند و نه جن، بلکه ملکی از ملائکه رحمن هستند که تو را با موقعیتی که من برای ایجاد کرده ام آزمایش

حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج 9 ص 421، موسسه آل البيت، 1409 ق¹⁷¹.

همان¹⁷²

همان، ص 415¹⁷³.

همان، ص 414¹⁷⁴.

می کنند و از تو در خواست آن چیزی را می کنند که من به تو دادم پس در آن
[هنگام زیر نظر هستی که تو ای موسی چه می کنی.^{۱۷۵}

از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده: هر که سوره صافات را در هر روز [؟]
[؟] جمعه قرائت نماید

حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج 9، ص 419¹⁷⁵.

همواره در حفظ و امان الهی بوده و آفت ها و بلاها در زندگی دنیایی، از او دفع [?] می شود.

روزی فراوانی از جانب خداوند به او داده می شود [?]

از سوی شیطان و حاکمان ستمگر، آسیبی به مال و فرزندان و بدن او نمی رسد [?]

اگر در همان روز یا شب جمعه بمیرد خداوند او را شهید به شمار آورده و در [?] رمز قیامت در شمار شهدا خواهد بود و در بهشت هم درجه با شهیدان است

:امام صادق فرمود

«استمناء از گناهان بزرگ و زشت است»

الکافی ج 5 ص 140 [?]

:و در روایت دیگر فرمود [?]

هر کس شهوت خود را به وسیله استمناء و مانند آن (بدون ازدواج) دفع کند «
در حکم زنا کردن است»

وسائل الشیعه ج 14 ص 265 [?]

: امام صادق علیه السلام می فرماید

ان العالم اذا لم يعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب كما يزل المطر عن الصفا

عالم چون به دانش خود عمل نکند اندرزش در دلها جای نگیرد؛ همانطور که
باران بر روی سنگ صاف، قرار نیابد.

اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴

زالال سخن

امام #صادق - علیه السلام - فرمودند ﴿﴾

ما خاندانی صبور و شکیبائیم و شیعیان ما از ما شکیا ترند ﴿﴾

گفتم: جانم به فدایت، چگونه شیعیان شما از شما شکیا ترند؟

فرمود: چون صبر ما بر چیزی است که می دانیم، اما آنها بر چیزی که نمی ﴿؟؟؟﴾

دانند صبر می کنند.

نَحْنُ صَبْرٌ وَشِيعَتُنَا أَصْبَرُ مِنَّا. قُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ، كَيْفَ صَارَ شِيعَتُكُمْ أَصْبَرُ مِنْكُمْ؟
....قال

«بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۸۰» [۱]

: امام صادق علیه السلام

مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ، وَمَنْ تَكَبَّرَ خَفَضَهُ اللَّهُ، وَمَنْ اقْتَصَدَ فِي مَعِيشَتِهِ رَزَقَهُ اللَّهُ،
وَمَنْ بَذَرَ حَرَمَهُ اللَّهُ، وَمَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَوْتِ أَحَبَّهُ اللَّهُ؛

هر کس به خاطر خدا #تواضع کند، خداوند او را #عزت و رفعت می بخشد؛

و هر کس #تکبر کند، خدا او را #پایین می کشد؛

و هر کس در زندگانی اش #میان روی کند، خداوند به او #روزی می دهد؛

و هر کس #ولخرجی کند، خداوند #محرومش می سازد؛

و هر کس #مرگ را زیاد #یاد می کند، خداوند #دوستش می دارد.

اصول کافی: ج 2، ص 12 [?]

[?]

: امام صادق علیه السلام

الرَّوْحُ وَالرَّاحَةُ فِي الرِّضَا وَالْيَقِينِ وَالْهَمُّ وَالْحَزَنُ فِي الشَّكِّ وَالسَّخَطُ؛

.خوشی و آسایش، در رضایت و یقین است و غم و اندوه در شک و نارضایتی

مشكاة الأنوار، ص 34 [?]

: قال الصادق علیه السلام

مَا مِنْ عَبْدٍ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ نِعْمَةً فَعَرَفَ أَنَّهَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ قَبْلَ أَنْ يَحْمَدَهُ؛

هیچ بنده ای نیست که خداوند به او نعمتی دهد و او آن را از جانب خدا بداند
مگر آن که، پیش از سپاسگویی او، خداوند بیامرزدش

نهج الفصاحه، ح 781؟

:امام صادق علیه السلام فرمودند

مَا اغْتَنَمَ أَحَدٌ بِمِثْلِ مَا اغْتَنَمَ بَغْضٍ الْبَصَرِ لِأَنَّ الْبَصَرَ لَا يُغْضُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا
وَقَدْ سَبَقَ إِلَى قَلْبِهِ مُشَاهَدَةُ الْعَظَمَةِ وَالْجَلَالِ

هیچ غنیمتی مانند غنیمتی که آدمی از راه # کنترل چشم به دست می آورد نیست،
زیرا دیدگان از نگاه به نا محرم فرو بسته نمیشود جز آنکه در قلب او عظمت و
جلال الهی مشاهده می شود

مصباح الشریعہ، ص 99

فطریہ

امام صادق (ع) زمان عید فطر دستور میدادند 3 بار تمام اعضای خانه و غلامان و کنیزان
دقیق شمرده شوند

شخصی پرسید چرا آنقدر تاکید میکنید؟

فرمودند خوف آن دارم کسی از قلم بیفتد و مرگ آن شخص فرارسد

:امام صادق علیه السلام

تکمیل روزه به پرداخت زکات یعنی فطره است، همچنان که صلوات بر پیامبر
(صلی الله علیه و آله) کمال نماز است همانند کسی که روزه بگیرد و زکات
نپردازد برایش روزه ای نیست

من لا یحضره الفقیه ج ۲، ص ۱۸۳، ح ۲۰۸۵

: (امام صادق(ع) [۱])

و بالوالدین احسانا "یعنی رفتارت را با آنها نیکو کنی و قبل از اینکه مجبور شوند "[۲]
[۲]. از تو درخواست کنند، نیازشان را برطرف کنی

بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۹ [۳]

رجعت #

هر_ امتی_ گروهی #

از هر امتی گروهی برانگیخته می شوند ﴿۱﴾

«يَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بآيَاتِنَا»

یعنی: «(به خاطر بیاور) روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات... ما را تکذیب می کردند محشور می کنیم؛ و

امام صادق(ع) در این رابطه می فرماید[?]

وَإِنَّ الرَّجْعَةَ لَيْسَتْ بِعَامَّةٍ، وَهِيَ خَاصَّةٌ، لَا يَرْجِعُ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحْضًا، أَوْ «مَحَضَ الشِّرْكَ مَحْضًا».

یعنی: «# رجعت همگانی نیست، بلکه اختصاصی است، تنها کسانی رجعت می کنند که مؤمن خالص باشند یا مشرک خالص

تفسیر برهان: ج 2، ص 408[?]

علل_الشرايع

علت آنکه چشم میت به هنگام مرگش اشک می ریزد؟! [؟]

یحیی بن سابور گوید: شنیدم امام صادق (ع) در مورد میت که هنگام مرگ [؟]
اشک می ریزد،

فرمود: آن هنگام دیدن رسول خداست (ع) که آنچه او را شاد می کند می بیند،
سپس فرمود: [آیا] می بینی شخص هنگام دیدن آنچه او را خوشنود می کند،
اشک در چشمانش حلقه

می زند و می خندد

علل الشرايع، ج 1، باب ۲۵۳ [؟]

: (امام جعفر صادق (علیه السلام

□ دو مرد وارد مسجد شدند، یکی از آنها عابد بود و دیگری گنهکار □

وقتی که از مسجد بیرون آمدند،

□ □ مرد گنهکار، مؤمن راستین بیرون آمد □ □

□ □ □ □ ولی مرد عابد، فاسق و گنهکار بیرون آمد □ □ □ □

از این رو که عابد وقتی وارد مسجد شد، به عبادت خود می بالید و در اندیشه □
خود به عبادتش مغرور بود، ولی گنهکار در فکر پشیمانی از گناه و طلب آمرزش
گناهانش از خدا بود.

: خداوند به حضرت داود (ع) خطاب کرد □ □

(بشر المذنبین و انذر الصدیقین)

[گناهکاران را مژده بده و درستکاران راستگو را بترسان]

:حضرت داود (ع) عرض کرد ؟

چگونه گناهکاران را مژده بدهم و درستکاران را بترسانم؟! □

:خداوند فرمود ؟؟

به گناهکاران مژده بده که من پذیرای توبه و بخشنده گناه هستم و درستکاران ؟
را بترسان که به اعمال خود، مغرور و خودبین نشوند

زیرا بنده ای نیست که او را به پای حسابرسی بکشم، مگر اینکه بر اثر □
ناخالصی های عبادتش به هلاکت بیفتد □ □

اصول کافی ، جلد 2 ؟

□ □ امام صادق فرمود :

هنگامی که خداوند (بخاطر گناهانشان و فسادشان) بر قومی غضب کند... "

قیمت های آنان گران، و عمرهایشان را کوتاه می کند، از تجارتشان سود
نمیبرند، و نه رهایشان کم آب و میوه هایشان را نمونمی کند و خوب نمی شود،
"اشارشان بر انها مسلط می شوند و باران حبس می گردد

بحار الانوار، ج 70 ص 353 [?]

: امام صادق علیه السلام

مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْ إِيْمَانِهِ أَنْسًا يَسْكُنُ إِلَيْهِ، حَتَّىٰ لَوْ كَانَ عَلَىٰ قَلَّهِ
جَبَلٌ لَمْ يَسْتَوْحِشْ؛

هیچ مؤمنی نیست مگر آن که خداوند ایمان را همدم و آرامش بخش او قرار می دهد، چنانچه حتی اگر در قله کوهی هم باشد، احساس تنهایی نمی کند.

اعلام الدین فی صفات المومنین، [؟]

ص 460

اخلاص #

:امام صادق علیه السلام می فرمایند

ان المومن مُكْفَرٌ و ذلک اَنّ معروفه یصعد الی الله عزوجل، فلا ینتشر فی الناس

همانا مومن پوشیده و گمنام است، زیرا کارهای نیک او به سوی خداوند عزوجل
بالا می رود و در میان مردم پخش
نمی شود.

میزان الحکمه، ج ۵، ص ۱۵۴

:امام صادق خطاب به فضیل فرمود

ایا مجالسی ترتیب می دهید واحادیث ومصایب مارا برای هم بازگو می کنید؟"
فضیل گفت بله

امام فرمود: من این مجالس را دوست دارم رحمت خداوند بر کسانی که امر مارا
زنده کنند کسی که به اندازه بال مگسی برای مصایب ما گریه کند خداوند تمام
گناهانش را می بخشد اگر چه به مقدار کف روی دریاها باشد

قرب الاسناد، ص 26؟

:امام صادق فرمود

روز عاشورا روز شهادت حسین است. اگر می خواهی بر آن امام شماتت کنی (" در مصیبت او زخم زبان بزنی) در روز عاشورا روزه بگیر. بنی امیه و یاران شامی نذر کردند که اگر حسین کشته شود... روز عاشورا را برای خود عید قرار دهند و آن روز را برای شکر گذاری روزه بگیرند... روزه ی این روز برای مصیبت نیست بلکه تنها به پاسداشت سلامتی بنی امیه است. حسین در این روز مصیبت دیده است اگر تو هم مصیبت زده هستی این روز را روزه بگیر و اگر از کسانی هستی که قصد شماتت و اذیت اهل بیت را داشته و سلامت بنی امیه تو را شاد می کند روزه بگیر

الامالی، صدوق، ص 667؟

در روایت دیگری آمده است که عبدالملک از امام صادق درمورد روزه روز

:تاسوعا وعاشورا پرسید امام پاسخ داد

این روزها برای روزه گرفتن نیست. چون این روزها روز حزن و مصیبت "

آسمانیان، اهل زمین و مومنان و روز جشن و شادمانی ابن مرجانه و ال زیاد و شامیان

"است که غضب خدا بر آنان و خاندانشان باد

الکافی، ج 4 ص 147 [?]

:امام صادق فرمود

"هرگاه به رسالت پیامبر شهادت دادید بر ولایت علی نیز گواهی دهید"

احتجاج طبرسی، ج 1 ص 83 [?]

:امام صادق فرمود

سخن من سخن پدرم است و سخن پدرم سخن جدم است و سخن جدم سخن " حسین است و سخن حسین سخن حسن است و سخن حسن سخن امیر المومنین " است و سخن امیر المومنین سخن پیامبر است و سخن پیامبر سخن خداست

الکافی، ج 1 ص 53؟

:امام صادق فرمود

ای صفوان من این زیارت (زیارت عاشورا) را از پدرم امام باقر، از پدرش امام " سجاد از پدرش تا پیامبر واو از جبرئیل واو از خداوند چنین یافتم

مصباح المجتهد، شیخ طوسی، ص 781؟

امام صادق فرمود

پیامبران وجانشینان آنان هیچ گناهی برای آنان نیست چرا که آنان معصوم و مطهر "
"از گناه هستند

خصال، صدوق، ج 2 ص 608

امام صادق علیه السلام

در ارزش این دعا (دعای سمات) فرمود: اگر قسم یاد کنم که در این دعا، اسم
اعظم است راست گفته ام

بحار الانوار، ج 87، ص 101

:امام صادق علیه السلام فرمود

خدا دنیا را به دوست و دشمنش عطا می کند، ولی ایمان را فقط به کسی می دهد
دوست دارد :: که او را

کافی، ج 2، ص 215، ح 3

:امام صادق فرمود

"کسی که به رجعت ما اعتقاد نداشته باشد و متعه را حلال نداند از ما نیست"

من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج 3 ص 458 [?]

:امام صادق فرمود

هیچ مردی نیست که متعه کند سپس غسل کند مگر آنکه خداوند به ازای هر "قطره غسل او هفتاد ملک خلق میکند که تا روز قیامت برایش استغفار می کند" و کسانی که متعه را انکار می کنند را لعنت می کنند

وسائل الشیعه، ج 21 ص 16؟

:از امام صادق نقل می کند که فرمود

من میدانم آنچه در آسمانها وزمین و بهشت و دوزخ است و میدانم آنچه در "گذشته بوده و تا روز قیامت خواهد بود

الکافی، ج 1 ص 260؟

امام صادق فرمود

خداوند بزرگتر از آن است که از طریق امام بر بنده ای احتجاج کند انگاه چیزی "
"از اخبار آسمان وزمین را از امام مخفی بدارد

بحار الانوار، ج 26. ص 110؟

مفضل می گوید

روزی بر امام صادق وارد شدم امام به من گفت ایا محمد وعلی وفاطمه و حسن
وحسین را حقیقتا شناخته ای؟

گفتم چگونه است شناخت حقیقی آنان؟

فرمود: بدانی انها اطلاع از آنچه خدا آفریده وبه وجود آورده دارند وانها کلمه
تقوی وخازنان آسمانها وزمین ها و کوهها وریگستانها ودریاها هستند ومیدانند
دراسمانها چقدر ستاره وفرشته است ووزن کوهها ومقدار آب دریاها ونهرها

و چشمه ها و هر برگی که بیفتد آنها میدانند و هر دانه ای که در تاریکی های زمین
 "و هر تر و خشکی که در کتاب مبین است همه را میدانند و بان اطلاع دارند

بحار الانوار، ج 26 ص 116؟

یکی از صحابه امام صادق می گوید

به امام صادق گفتم عده ای می گویند اگر مرد یک مرتبه حج کند سپس
 تصدق کند و صله رحم را بجا آورد برایش بهتر است (از حج گذاردن) امام
 فرمود:

دروغ می گویند اگر مردم چنین کنند خانه خدا تعطیل میشود خداوند کعبه را
 "مایه قیام مردم قرار داده است

علل الشرایع، ص 452؟

:امام صادق فرمود

هر کسی به مقدار بال مگسی در مصایب ما گریه کند خداوند تمام گناهانش را "
"می بخشد اگر چه یه مقدار کف روی دریاها باشد

بحار الانوار، ج 44 ص 279

:امام صادق فرمود

زمانی که روز قیامت شود خداوند حساب شیعیان ما را بر عهده ما می گذارد "
وانچه از حقوق خداوند بر ذمه آنان است حضرت محمد شفاعتشان می کند
وانچه از حق الناس بر ذمه آنان است حضرت محمد از جانب آنان ادا می کند
"وانچه از حق ما بر ذمه آنان است ما می بخشیم وانان وارد بهشت می شوند

بحار الانوار، ج 7 ص 274؟

:امام صادق فرمود

خداوند به تمام پیامبران خود وحی فرمود که به قوم خود بگویید لباس دشمنان "
"من را به تن نکنید

مستدرک الوسایل، ج 3 ص 248؟

:محمد بن عماره از پدرش روایت می کند که او می گوید

از امام صادق سوال کردم چرا خداوند بندگان را آفرید؟"

:امام فرمود

خداوند آنان را از روی بیهودگی خلق نکرده است و آنان را به حال خود رها " نکرده است بلکه آنان را خلق کرد تا آنان را تکلیف کند و آنان با اطاعت خداوند مستوجب بهشت او شوند و آنان را خلق نکرد تا از طریق آنان منفعتی بدست آورد یا ضرری را از خود دفع کند بلکه آنان را خلق کرد تا به آنان نفع برساند و آنان را "به بهشت (و کمال) برساند

علل الشرایع، شیخ صدوق، ج 1 ص 9 [؟]

:امام صادق فرمود

هیچ حرامی نیست مگر این که خداوند آن را برای کسی که مضطر شده است " حلال فرموده است

بحار الانوار، ج 101 ص 284 [؟]

□ □ امام صادق فرمود

نسبت کسی که دارای بخشی از علم الکتاب بود (اصف بن برخیا) با کسی که دارای تمام علم الکتاب است (امامان) مانند مقدار آبی است که یک پشه از دریا
بر میدارد

بحار الانوار، ج 26 ص 160؟

□ □ امام صادق فرمود

"خداوند مخلوقی نجس تر از سگ خلق نکرده است"

وسائل الشیعه، ج 1 ص 226؟

امام صادق فرمود □ □

"سگ موجود پلید و نجسی است"

التهذیب، ج 1 ص 225- الاستبصار، ج 1 ص 19؟

عمر بن یزید می گوید

به امام صادق گفتم به نیابت از میت نماز می خوانیم (آیا برایش نفعی دارد)؟

امام فرمود

بله او اگر در تنگی می باشد، خداوند جایگاه او را به سبب آن کار نیک وسیع"
می گرداند و به او گفته میشود که به سبب نماز فلان برادرت این تخفیف به تو
"داده شد

الفقیه، ج 1 ص 183 [؟]

امام صادق در باره گناه استمناء فرمود □ □

"از گناهان بزرگ وزشت است"

الکافی، ج 5 ص 540 ح 1 [؟]

:و فرمود

هر کس شهوت خود را به این وسیله (استمناء) و مانند آن دفع کند در حکم زنا " "کردن است یعنی با زنا برابر می باشد

وسایل، ج 14 ص 265؟

:امام صادق فرمود

"اذا قال احدكم لا اله الا الله محمد رسول الله فليقل على ولي الله"

هرگاه کسی از شما به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر گواهی داد برای تکمیل "شهادت به ولایت علی نیز گواهی دهد

چرا نام علی و خانواده اش در کتاب خدا نیامده؟

:در روایتی آمده است که ابوبصیر از امام صادق پرسید

مردم (اهل سنت) می پرسند چرا نام علی و خانواده اش در کتاب خدا نیامده؟"

:امام پاسخ داد

در جوابشان بگو آیه نماز بر پیامبر نازل شد ولی از سه رکعتی و چهار رکعتی بودن آن در قرآن سخنی گفته نشد، آیه زکات نازل شد اما از این که در هر 40 درهم یک درهم زکات است بیانی آورده نشده همچنین وجوب حج نازل شد ولی هفت دور بودن طواف بیان نشد تا این که پیامبر برای مردم فرمود (وایات امامت اهل دور بودن طواف بیان نشد تا این که پیامبر آنان را براهل بیت تطبیق داد " (بیت نیز نازل شد و پیامبر آنان را براهل بیت تطبیق داد

الکافی، ج 1 ص 286 ح 171

در روایتی اسماعیل بن الفضل از امام صادق سوال کرد آیا خدا روز قیامت دیده میشود؟

"فرمود: سبحان الله و خداوند پاک و منزّه است از این نسبت ها

امالی، صدوق، ص 410

:امام صادق فرمود

"حد بلوغ زن نه سال است"

خصال، صدوق، ص 421 ح 17

امام صادق فرمود

هنگامی که پسر سیزده ساله شد، خوبیها و بدیهای او نوشته می شود و بر بدیها
کیفر می شود. زمانی که دختر نه ساله شد همان حکم را دارد؛ زیرا در نه سالگی
. حیض می شود

الکافی، ج 7 ص 68 ح 6 [؟]

امام صادق در پاسخ به سوالی که اگر کسی چندین روز به دار آویخته شده باشد
: فشار قبرش چگونه است فرمود

به هوایی که بر او احاطه دارد دستور داده میشود از هر طرف بر او فشار وارد " "کنند

بحار الانوار، ج 6 ص 266؟

سجده بر زمین

هشام ابن حکم از امام صادق ع سوال کرد بر چه چیز می توان سجده کرد و بر چه چیز نمی توان سجده کرد؟

امام فرمود: «سجود جایز نیست مگر بر زمین یا چیزی که از زمین می روید،
«مگر خوردنی ها و پوشیدنی ها

هشام می گوید: گفتم فدایت شوم حکمت آن چیست؟

فرمود: زیرا سجود و خضوع برای خداوند است و سزاوار نیست برای خوردنی ها و پوشیدنی ها سجده کرد، زیرا دنیاپرستان بنده ی خوردنی ها و پوشیدنی ها هستند و کسی که سجده می کند در سجود مشغول عبادت خداست. بنابراین سزاوار نیست پیشانی را در سجده اش بر چیزی بگذارد که معبود دنیاپرستی است. فریفته زرق و برق دنیا هستند.

پس امام افزود: «سجده بر زمین افضل است چرا که تواضع و خشوع در برابر خدا» را بهتر نشان میدهد

علل الشرایع ج ۲ ص ۳۴۱ [۲]

در روایتی امام صادق فرمود:

اول چیزی که خداوند از بنده روز قیامت می پرسد از نماز و زکات و روزه و حج "واجب و از ولایت ما اهل بیت است اگر به ولایت ما اقرار بکند و بمیرد خداوند از او نماز و زکات و حجش را قبول میکند والا هیچ عملی از او را قبول نمیکند"

امالی صدوق، ص 256؟

امام صادق فرمود؛

کسی که با اعتقاد شما (شیعیان) در پیشگاه خدا حاضر نشود خداوند از او هیچ "حسنه ای را قبول نمیکند و از هیچ گناه او نمیگذرد"

الکافی، ج 8 ص 33؟

از امام صادق سوال شد چه دلیلی داریم که خداوند یگانه است؟

امام پاسخ داد:

انسجام و پیوستگی تدبیر جهان و کامل بودن آفرینش دلیل بر این معناست چنان "

:که خداوند فرموده

"اگر در زمین و آسمان خدایانی جز الله بودند به فساد و تباهی کشیده میشدند"

تفسیر برهان، ج 3 ص 55 ح 2؟

امام صادق فرمود □ □

هنگامی که مشاهده میکنیم آفرینش منظم است و کواکب در مدارات خود در "

حرکتند و تدبیر جهان واحد است و شب و روز و خورشید و ماه طبق برنامه منظمی

در گردش اند این سلامت تدبیر و به هم پیوستگی امور نشان می‌دهد که مدبر آنها
"یکی است"

توحید صدوق، ص 244 [؟]

مرحوم طبرسی در احتجاج روایت می‌کند که کافری از امام صادق پرسید چرا
خداوند دو فرشته را مأمور ثبت اعمال بندگان کرده است در حالی که خودش
عالم به اسرار آنان است؟

امام فرمود:

خداوند آنان را شاهد بر خلقش قرار داده چرا که ملازمه آنان با بندگان سبب می‌شود
انان بر طاعت خداوند بیشتر مراقب باشند و از معصیت او پرهیز کنند و چه
بسیار بنده ای که قصد گناه می‌کند و گناه را انجام نمی‌دهد و می‌گوید خداوند
مرا می‌بیند و همچنین دو ملک موکل شاهد هستند. و آن فرشتگان بندگان را از
"وساوس شیطان و بلاها حفظ می‌کنند"

احتجاج، ج 2 ص 348؟

:امام صادق در مورد اهل سنت فرمود

در تشیع جنازه آنان شرکت کنید و از مریض های آنان عیادت کنید و حقوق "
آنان را ادا کنید چرا که اگر شما اهل ورع و راستگویی و امانت داری باشید و با
مردم خوب رفتار کنید آنان (اهل سنت) می گویند این شخص شیعه جعفر است
و من خوشحال میشوم و می گویند این ادب جعفر است که به شیعیانش یاد داده
و اگر غیر این باشد ناراحتی بر من وارد میشود و می گویند این ادب جعفر است
" که به شیعیانش یاد داده

الکافی، ج 2 ص 636؟

□ □ امام صادق فرمود

کسی که روز قیامت با ولایت ما بر خدا حاضر نشود خداوند از او هیچ حسنه "
"ای قبول نمیکند و از هیچ گنااهش نمیگذرد

الکافی، ج 8 ص 33 ح 6

مالک بن انس امام مالکی ها درمورد امام صادق علیه السلام می گوید
برتر و بالاتر از جعفر بن محمد را در علم و عبادت و پرهیزگاری، نه چشمی دیده
ونه گوش شنیده و نه به ذهن بشری خطور کرده است

تهذیب التهذیب، ج 2 ص 104

این که مذهب ما را شیعه جعفری می گویند از آن رو است که تا زمان امام صادق ع به علت تسلط سیاستمداران و زمامداران ستمگر فرصت نشر علوم و معارف اسلامی و تربیت شاگردان آن طور که برای ایشان فراهم شد فراهم نگردید و ایشان از این موقعیت و فرصت حد اکثر استفاده را نمود، علوم و معارف اسلامی را تعلیم و تدریس فرمودند و شاگردان بزرگی تربیت کردند که هریک از علمای بزرگ اسلام به شمار میروند.

از آن موقع شیعه و پیروان آن حضرت را جعفری گفتند و بعد هم این لقب بر □ □ شیعه باقی ماند

معارف دین، ایت الله صافی گلپایگانی [?]

فرقه اسماعیلیه!

در روایتی آمده است که امام صادق پس از مرگ اسماعیل برای اینکه ثابت کند اسماعیل مرده است و شایسته امامت نیست بارها از مردم شهادت گرفت چنان که:

نعمانی از زراره روایت میکند

وقتی مردم وارد مجلس شدند امام به داود رقی گفت پارچه را از صورت " اسماعیل کنار بزن. او چنین کرد امام فرمود: آیا زنده است یا مرده؟

گفت مرده است.

امام از تک تک اعضای مجلس سوال کرد و همه گفتند مرده است

"...امام فرمود: خداوندا شاهد باش

در ادامه روایت آمده امام چندین مرتبه از مردم اقرار بر مرگ اسماعیل میگیرند

:و در آخرین مرتبه فرمودند

خداوند شاهد باش وای مردم شما نیز شاهد باشید چرا که به زودی افرادی با " عقاید باطل در مرگ اسماعیل تشکیک میکنند (و میگویند او نمرده و امام است) . و می خواهند نور خدا را خاموش کنند

امام اشاره به امام کاظم کرد و فرمود

"اما خداوند نورش را کامل میکند اگر چه مشرکین را خوش نیاید

و دو مرتبه بر مرگ اسماعیل شاهد گرفت پس از آن دست امام کاظم را گرفت
و فرمود:

"او حق است و حق با اوست"

الغیبه، نعمانی، ص 327 [؟]

اما افرادی که پیرو هوی و هوس خود بودند و منافع خود را در ترویج امامت □ □
اسماعیل می دیدند مرگ اسماعیل را منکر شدند و فرقه اسماعیلیه را ایجاد کردند

امام صادق فرمود

خداوند زمانی که (بر اثر اعمال بنده ای) برایش اراده خیری داشته باشد وقتی "
گناهی بکند او را گرفتار مصیبتی می کند تا استغفار را یاد او آورد و (زمانی که بر
اثر اعمال بنده ای) برایش اراده بدی داشته باشد به او نعمت می دهد تا استغفار را
"فراموش کرده و به مسیرش ادامه دهد

الکافی، ج 2 ص 452؟

امام صادق فرمود

شدید ترین بلاها برای انبیا است سپس کسانی که به انبیا نزدیکترند و از پی آنان "
می آیند سپس سایر مومنان به تناسب ایمانشان

الکافی ج 2 ص 252؟

امام صادق فرمود □ □

بلاهای بزرگ پاداش های بزرگ را در پی دارد و خداوند هیچ گروهی را "
دوست نمی دارد مگر آنکه آنان را گرفتار میکند

الکافی، ج 2 ص 252؟

امام صادق فرمود

هنگامی که خداوند بر قومی غضب کند... قیمت های آنان گران، وعمرهایشان را کوتاه می کند، از تجارتشان سود نمیبیرند، ونهرهایشان کم آب ومیوه هایشان را نمو نمی کند وخوب نمی شود، اشرارشان بر انها مسلط می شوند وباران حبس "می گردد

بحار الانوار، ج 70 ص 353 [?]

:امام صادق فرمود

هنگامی که خداوند قبض روح مومن می کند او را در قالبی همچون قالبش در "دنیا قرار میدهد

الکافی، ج 3 ص 245 [?]

:امام صادق فرمود

زمانی که روز قیامت شود رحمت خداوند چنان همه جا را فرا می گیرد که "

"حتی ابلیس هم طمع می کند که بخشیده شود

الامالی، صدوق، ص 205؟

:امام صادق فرمود

رضایت و خشمگینی به آن معنا که در مخلوقات است در مورد خداوند اطلاق "

نمیشود ولیکن غضب خداوند کنایه از عقاب کردن او و رضایت خداوند کنایه از

"پاداش دادن او است

التوحید، للصدوق، ص 170؟

:امام صادق فرمود

خداوند انسانهایی را از فرزندان آدم انتخاب کرد و تولد آنان را پاک و بدنهای «
انان را پاکیزه گردانید، نه بخاطر طلبی که از خداوند داشته باشند، بلکه از آنجا که
خداوند در هنگام خلقت میدانست که از او فرمانبرداری میکنند و او را عبادت
میکند و هیچ گونه شرکی به او روا نمیدارند پس اینان به واسطه ی فرمانبرداری
»از خداوند به این کرامت و منزلت والا در نزد خدا نایل شدند

بحارالانوار، ج 10، ص 170؟

در روایتی آمده است که حماد بن عثمان از امام صادق سوال می کند در مورد
.برزخیان

:امام در پاسخ چنین فرمود

ارواح مومنین در برزخ با یکدیگر دیدار دارند و یکدیگر را کاملاً می شناسند «
» و از هم سوال می کنند

المحاسن، ج 1 ص 178 [؟]

:و در روایت دیگر فرمود [؟]

ارواح مومنین در حجراتی در بهشت برزخی هستند. از غذاها و نوشیدنی های «
بهشتی استفاده کرده و با یکدیگر در بهشت ملاقات می کنند (و خرسند می
شوند). ارواح کافران نیز در دوزخ برزخی بوده از غذا و نوشیدنی های جهنم
» استفاده کرده و یکدیگر را ملاقات می کنند (و این ملاقات مایه عذاب آنها است

بحار الانوار ج 6 ص 234 [؟]

:و فرمود [?]

ارواح مومنان در کوه های رضوی ال محمد را می بینند و از خوراکی ها و «
»نوشیدنی های آنان بهره مند میشوند و در مجالسشان با آنان به گفتگو می پردازند

همان مدرک ص 243 [?]

:و باز فرمود [?]

وقتی یک شخص از دنیا می رود ارواح دیگران نزد او آمده و از آنان درباره «
کسانی که از دنیا رفته اند یا هنوز زنده اند سوال می کنند. پس اگر گفت زنده
است به او امیدوار میشوند ولی اگر گفت مرده است می گویند سقوط کرده
است) زیرا اگر سقوط نکرده بود و به عذاب الهی دچار نشده بود نزد ما بود)

سپس به یکدیگر می گویند او را ترک کنید و بگذارید تا از سختی های مرگ
«آرامش یابد»

الکافی ج 3 ص 244؟

:امام صادق فرمود

در میان جن ها ازااد و ولد نیست بلکه انها تخم می گذارند و ان تخم تبدیل به «
«فرزند می شوند»

الخصال ج 1 ص 152؟

:و همچنین امام فرمود

«فرزندان انان تنها مذکر هستند و مونث بین انها یافت نمی شود»

بحار الانوار ج 60 ص 77؟

:امام صادق فرمود

تقدیر در شب نوزدهم ماه رمضان است، تحکیم ساختن آن امور مقدر شده در «
شب بیست و یکم است و امضا و قطعی ساختن آن در شب بیست و سوم ماه
رمضان است»

الکافی ج 4 ص 159؟

و آمده است که این مقدر ساختن، تقدیرات یک ساله عمر انسان تا ماه رمضان ؟
سال آینده است

الکافی ج 4 ص 160؟

در حالات محمد بن عبد الله از دودمان امام مجتبی علیه السلام که معروف به

: نفس زکیه است ، می خوانیم

هنگامی که گروهی از افراد سر شناس به عنوان حضرت مهدی با او بیعت «
کردند و جریان به امام صادق علیه السلام رسید و حتی از حضرتش خواستند با او
بیعت کند ! امام فرمود که این کار را نکنید زیرا هنوز موقع آن نرسیده است (و
ظهور مهدی در آینده خواهد بود) اگر تو (یعنی عبد الله پدر محمد) فرزندی را
مهدی موعود می دانی ، او مهدی نیست ، و اکنون وقت آن فرا نرسیده است ، و
اگر می خواهی او را وادار کنی که برای خدا خروج کند و امر به معروف و نهی
از منکر نماید ، به خدا سوگند ما او را تنها نمی گذاریم ، و با او بیعت خواهیم
کرد !

و إن كنت إنما تريد أن تخرجه غضبا لله و ليأمر بالمعروف و ينهى عن المنكر فإننا)
«و الله لا ندعك و أنت شيخنا و نبایع ابنك فی هذا الأمر

عبد الله عصبانی شد و جواب نا مناسبی داد □ □

:اسحاق بن عمار از امام صادق روایت می کند که فرمود

«به مدینه بروید و بر پیامبر سلام بدهید هر چند سلام و درود از راه دور به آن
حضرت می رسد»

وسائل الشیعه ج 14 ص 338

:امام صادق در مورد علماء فرمود

علمای شیعه ما مرزداران هستند. آنان از مرزهای عقیدتی مردم که محل نفوذ «
شیطان و یارانش هستند محافظت می کنند و مانع تسلط آنان بر شیعیان ضعیف
میشوند. کسانی که خود را بر این امر بگمارد هزاران هزار برابر از مجاهدان برتر
هستند زیرا آنان از ادیان و عقاید محبین ما دفاع می کنند اما مجاهدان از بدنهای
«انها»

بحار الانوار ج 2 ص 5۲۵

:امام صادق فرمود

هر کس ظالمی را در ظلم به مظلوم تقویت کند پیوسته مورد غضب خداوند «
«قرار دارد»

وسائل الشیعه ج 16 ص 57؟

و فرمود □ □ :

کسی که ظلم می کند و کسی که او را تقویت می کند و کسی که راضی به «
«ظلم آنها است هر سه شریک در ظلمند

الکافی ج 2 ص 333؟

امام صادق فرمود :

«کمک کردن ضعیف و مظلوم از برترین صدقات است»

الکافی ج 5 ص 55؟

:امام صادق فرمود

«خدا خواسته است که همه کارها از طریق اسباب آن جاری باشد»

الکافی ج 1 ص 357

:امام صادق فرمود

هر کس سگی را در خانه نگه داری کند هر روزه از ثواب اعمال صاحب آن «
سگ کم میشود»

الکافی ج 6 ص 552

در بعضی از روایات اسلامی آمده است: بردگان بعد از هفت سال خود به خود آزاد می شوند، چنانکه از امام صادق می خوانیم

کسی که ایمان داشته باشد بعد از هفت سال آزاد می شود صاحبش بخواهد یا «نخواهد و به خدمت گرفتن کسی که ایمان داشته بعد از هفت سال حلال نیست

وسائل ج 16 ص 36؟

امام صادق علیه السلام می فرماید

از شامگاه پنج شنبه و شب جمعه،

فرشتگانی با قلم هایی از طلا و

لوح هایی از نقره، از آسمان به سوی زمین

می آیند و تا غروب روز جمعه

ثواب هیچ عملی را به جز

صلوات بر محمد و آل محمد^[۱]

علیهم السلام نمی نویسند

(من لایحضره الفقیه / ج ۱ / ص ۴۲۴)^[۲]

• امام صادق علیه السلام فرمودند

:small_blue_diamond: «خَفُّوا الدِّينَ، فَإِنَّ فِي خِفِّهِ الدِّينَ زِيَادَةَ الْعُمْرِ»

:small_orange_diamond: کمتر قرض و وام بگیری که کم قرض

. داشتن، عمر را زیاد می کند

:books: . بحار الأنوار: ۱۰۳/۱۴۵/۲۱

: امام صادق علیه السلام [۱]

كُونُوا دُعَاءَ لِلنَّاسِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ، لِيَرَوْا مِنْكُمْ الْوَرَعَ وَالْجِتْهَادَ وَالصَّلَاةَ وَالْخَيْرَ، [۲]
فَإِنَّ ذَلِكَ دَاعِيَةٌ؛

مردم را به غیر از زبان خود، دعوت کنید، تا پرهیزکاری و کوشش در عبادت و [۲]
نماز و خوبی را از شما ببینند، زیرا اینها خود دعوت کننده است

کافی (ط-الاسلامیه)، ج 2، ص 78، ح 14؟

:«(امام جعفر صادق (علیه السلام

لَيْسَ بَوْلِي لِي مَنْ أَكَلَ مَالَ مُؤْمِنٍ حَرَامًا

(هر کس مال مؤمنی را به ناحق بخورد پیرو من نیست. (وسائل، ج 12، ص 53

:«(امام جعفر صادق (علیه السلام 4؟

مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ إِدَاءِ حَقِّ الْمُؤْمِنِ

(هیچ عبادتی بالاتر از ادای حق مؤمن نیست. (بحار، ج 74، ص 242

:«(امام جعفر صادق (علیه السلام

لَوْ أَنَّ النَّاسَ أَدُّوا حُقُوقَ أَمْوَالِهِمْ لَكَانُوا عَائِشِينَ بِخَيْرٍ

مردم اگر حقوق و واجبات مالی خود را ادا می کردند مسلماً همه از یک زندگی

(مطلوب و رضایتبخشی برخوردار می شدند. (وسائل، ج 6، ص 2

:«(امام جعفر صادق (علیه السلام)

مَنْ أَكَلَ مِنْ مَالِ أَخِيهِ ظُلْمًا وَلَمْ يَرُدَّهُ إِلَيْهِ أَكَلَ جَذْوَةً مِنَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

کسی که از مال برادر دینی خود به ناحق بخورد و آن را به صاحبش برنگرداند خوراک او در روز قیامت شعله‌های آتش خواهد بود. (وسائل، ج 11، ص

642)

: امام صادق علیه السلام

النَّوْمُ رَاحَةٌ لِلْجَسَدِ وَالنُّطْقُ رَاحَةٌ لِلرُّوحِ وَالسُّكُوتُ رَاحَةٌ لِلْعَقْلِ؛ [۱]

خواب آرام بخش #جسم است، #

سخن گفتن آسایش #روح است #

.سکوت، سبب راحتی #عقل است #

من لا یحضره الفقیه: ج 4، ص 402؟

: امام صادق سلام الله علیه

أَرْجُ اللَّهَ رَجَاءً لَا يُجَرِّكُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ وَخَفَهُ خَوْفًا لَا يُؤْيِسُكَ مِنْ رَحْمَتِهِ

چندان به خداوند امیدوار باش که [این امید] تو را به نافرمانی او نکشاند، و چندان از او بیم دار که [این بیم] تو را از رحمت او نومید نسازد

مشکاة الانوار، ص 213

: ع امام_صادق#حضرت

کسی که می خواهد بداند آیا اهل بهشت هست یا نه، پس حبّ و دوستی ما را بر ... دلش عرضه کند اگر دلش آن را پذیرفت پس او مؤمن است

کامل الزیارات ص ۱۹۴:books:

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ مَسْرُورٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ
:جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ

مَنْ جَالَسَ أَهْلَ الرَّيْبِ فَهُوَ مُرِيبٌ

:جماعتی از شیعیان نقل کرده اند که امام صادق علیه السلام فرمود

هر کس با شکاکان مجالست نماید، خود او نیز اهل شک است

صفات الشیعه، ترجمه توحیدی، ص: ۳۷

: امام صادق علیه السلام می فرماید

هر کس با آنهایی که از ما بدگویی می کنند همنشین شود ،

یا ستایش نماید کسانی را که بغض و کینه^۵ ما را دارند ،

یا به آنهایی که از ما جدا شده اند پیوندند،

یا از کسانی که به ما پیوسته اند جدا شده ،قطع رابطه نماید ،

یا ولایت دشمنان ما را داشته و با آنها دوست باشد یا دوست ما را دشمن بدارد به
• خدایی که سبع المثانی (سوره^۶ حمد) و قرآن را نازل کرده کافر شده است

منابع:

امالی شیخ صدوق ص 56

روضه الواعظین ج 2 ص 417

مشکاة الانوار ص 84

:(امیرالمومنین امام علی (ع

:مُعَلّی بن خُنَیس می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند

ناصبی (دشمن اهل بیت علیه السلام) فقط کسی نیست که با آل محمد صلی الله علیه و آله عداوت و دشمنی داشته باشد،

زیرا تو کسی را پیدا نمی کنی که بگوید من نسبت به محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله بغض و کینه دارم،

بلکه ناصبی آن کسی است که با شما (شیعیان) دشمنی کند، در حالی که می داند
■ شما ما را دوست دارید و از دشمنانمان بیزاری می جوئید

انساب النواصب ص ۲۵ به نقل از بحار الانوار ج ۲ ص ۵۵۲

... نام تمام شیعیان ما و نام پدرانشان نزد ما ائمه هست

عبدالله بن فضل می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمودند

ای عبدالله بن فضل، همانا خداوند ما را از نور عظمت خودش آفرید
و ما را سرشار از رحمت خود قرار داد و روح های شما را از ما آفرید
پس ما دل سوز شما و شما دل سوز ما هستید

به خدا سوگند اگر تمامی اهل مشرق و مغرب تلاش نمایند
فردی که لایق نیست، شیعه نمایند، نمی توانند یا تلاش کنند کسی از شیعیان
واقعی ما را کم کنند، نمی توانند

چرا که نام تمامی شیعیان ما، نزد ما نوشته شده و نام پدران آنها و اقوام و نسب
آنها نزد ما است

سپس امام (رو به عبدالله کرده) فرمودند

ای عبدالله، آیا می خواهی اسم خود را بینی. سپس دستور دادند کتابی را آورده
که تماماً سفید بود

آن را باز کرده، فرمودند: نام خود را بین. عبدالله عرضه داشت: چیزی نمی بینم.
امام بر روی صفحه‌ها دست کشیدند و نوشته‌ها نمایان شد
و عبدالله می گوید: نام خود را در زیر اسم‌ها یافتم و برای این نعمت سجده شکر
به جا آوردم

بحارالانوار، ج 26، ص 131 و 132

فضیلت لعن بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام

امام صادق "علیه السلام" فرمودند: پدرم از پدرش و او از جدّش از پیامبر "صلی
الله علیه

:و آله و سلم" نقل نمود که فرمودند

هر کس توانائی به یاری ما اهل بیت ندارد و در تنهایی خود دشمنان ما را لعن «
...می کند،

• خداوند صدایش را به آنچه مادون العرش است می رساند

هر دفعه ای که او دشمنان ما را لعن نماید، لعن او را به آسمان می برند و آنها نیز
آن کس

را که او لعن نموده، لعن می کنند؛ سپس تعریف از آن شخص لعن کننده می
کنند و می

گویند: خداوندا، بر این عبد خود که آنچه در توان داشته انجام داده درود فرست
که اگر بیش

• از این می توانست انجام می داد

از سوی خداوند ندا می رسد: دعای شما را مستجاب نمودم و ندای شما را شنیدم.
من بر

روح او در میان ارواح درود فرستادم و او را نزد خودم از برگزیدگان و خوبان
قرار دادم.

:منابع

بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۲۲۳، ش ۱۱، و ج ۵۰، ص ۳۱۷، و البرهان، ج ۱، ص
۵۶۶، ح ۱۴.

تأثیر عجیب دعا در حق دیگران

: امام صادق (علیه السلام) می فرماید

:اگر شخصی در پشت سر برادر مؤمنش برای او دعا کند، از عرش ندا می شود

برای تو صد هزار برابر مثل او است

(صد هزار برابر برای تو است)

این در حالی است که اگر برای خودش دعا می کرد،
فقط به اندازه همان یک دعایش به او داده می شد

پس دعای تضمین شده ای که صدهزار برابر آن داده می شود بهتر است از دعای
شخص دعا کننده برای خود، که معلوم نیست مستجاب بشود یا نشود

حال اگر کسی برای بهترین مخلوق خدا امام زمان علیه السلام دعا کند، چه می
شود؟

...یقیناً بهترین ها برایش مقدر می شود

اللهم عجل لوليک الفرج

من لا یحضره الفقیه، جلد دوم صفحه ۲۱۲

:«(امام جعفر صادق) علیه السلام

السُّرَّاقُ ثَلَاثَةٌ: مَانِعُ الزَّكَاةِ وَ مُسْتَحِلُّ مَهْوَرِ النِّسَاءِ! وَ كَذَلِكُ مَنْ اسْتَدَانَ دِيْنًا وَ لَمْ يَنْوَ
قَضَاءَهُ.

دزدان سه نفرند: کسی که زکات و وجوهات خود را نمی پردازد و کسی که
(خوردن) مهریه زنان را برای خود حلال می داند! و آن کس که قرض می گیرد و
(قصد پرداختن آن را نداشته باشد. (خصال، ج 1، ص 74

اهمیت محبت و دوستی اهل بیت علیه السلام

در محضر امام صادق علیه السلام شخصی عرض نمود: خدایا بهشت را نصیب ما
فرما.

آن حضرت فرمودند: شما فعلا در بهشت هستید، از خداوند بخواهید که از بهشت
. خارج نشوید

!عرض کردند: فدایتان شویم ما در دنیا هستیم، نه بهشت

.حضرت فرمودند: آیا شما اقرار به امامت ما ندارید؟ عرض کردند چرا

حضرت فرمودند: همین لذت ایمان شما به آل محمد صلی الله علیه واله وسلم

.بهشت است

آن کسی که اقرار به امامت ما داشته باشد در بهشت است، از خدا بخواهید که این

.. را از شما نگیرد

بحارالانوار، ج 2، ص 74

:امام صادق علیه السلام فرمودند

دوستی اولیای پروردگار واجب و بیزاری جستن از دشمنان اولیای خدا نیز واجب است.

بیزاری از کسانی که به آل پیامبر ص ظلم نمودند و نسبت به آنان پرده دری کردند.

فدک را از حضرت فاطمه سلام الله علیها گرفتند و او را از ارث محروم داشتند و حقوق او و همسرش را غصب نمودند.

و برای آتش زدن خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها همت گماردند

و ظلم به آنها را پایه ریزی کردند

و سنت رسول الله ص را تغییر دادند واجب است

همچنین واجب است بیزاری جستن از ناکثین و قاسطین و مارقین و نیز بیزاری از تمامی انصاب و ازلام و پیشوایان گمراهی و رهبران ظلم از ابتدا تا انتهایشان

و نیز واجب است بیزاری از شقی ترین اولین و شقی ترین آخرین
پی کننده شتر ثمود و قاتل امیرالمومنین علیه السلام و نیز واجب است بیزاری از
تمامی قاتلان اهل بیت علیهم السلام

(خصال شیخ صدوق ج 2 ص 607 – بحارالانوار ج 27 ص 52 ح 3)

:امام صادق علیه السلام فرمودند: anger:

ابلیس در این سرای پر فریب، دامهای خود را پهن کرده و diamonds:
هدف او کسی جز دوستان ما نیست

:books: «تحف العقول، ص 301»

(تأخیر در قبض روح به امر امام(ع)

صفوان از عبدی نقل می کند که گفت: عیالم به من گفت: خیلی وقت است که امام صادق(ع) را ندیده ایم، اگر امسال به حج برویم با امام نیز تجدید دیدار می کنیم.

گفتم: ما که چیزی در بساط نداریم تا به حج برویم.

گفت: چرا، من مقداری لباس و زینت آلات دارم، آنها را بفروش تا با آن به حج برویم، من هم چنین کردم و عازم سفر شدیم، هنگامی که نزدیک مدینه رسیدیم، همسرم به شدت مریض شد تا اینکه مشرف به موت شد.

وقتی به مدینه رسیدیم، خدمت امام صادق(ع) رفتم، در حالی که از سلامتی او مأیوس شده بودم، سلام عرض کردم و حضرت نیز جوابم را داد و از حال همسرم پرسید، جریان را گفتم و عرضه داشتم که از خوب شدن او ناامید شده ام.

حضرت فرمود: به خاطر این است که خیلی ناراحتی؟ گفتم: آری.

فرمود: خوف نداشته باش! دعا کردم تا خداوند او را عافیت دهد، وقتی که برگردی خواهی دید که خوب شده و نشسته است و به او شیرینی می دهند.

عبدی می گوید: به سرعت برگشتم و دیدم حال همسرم خوب شده، نشسته و کنیز به او شیرینی می خوراند، از حالش پرسیدم، گفت: خدا به من شفا داده و میل به شیرینی پیدا کردم.

گفتم: وقتی از پیش تو رفتم، ناامید بودم، امام صادق(ع) از حال تو پرسید که جریان را به ایشان گفتم، فرمود: نترس، وقتی که برگشتی، خواهی دید که همسرت نشسته و شیرینی می خورد

زن گفت: وقتی تو رفتی، من در حال احتضار بودم، مردی داخل شد و پرسید: چه شده است؟ گفتم در حال مردن هستم و این هم ملک الموت است که برای قبض روح من آمده

آن مرد گفت: ای ملک الموت! جواب داد: لَیْکَ ای امام! فرمود: آیا تو مأمور به اطاعت از ما نیستی؟ گفت: چرا هستم

فرمود: به تو دستور می دهم مرگ او را به تأخیر اندازی

گفت: بر روی چشم، اطاعت می کنم

بعد هر دو از پیش من خارج شدند و رفتند و من نیز همان لحظه حالم خوب شد.
(بحار الانوار: 47/115، حدیث 152)

مردی که با دعای امام 50 بار به حج رفت *

حماد بن عیسی از امام صادق(ع) خواست که حضرت برای او دعا کند تا خداوند حجّ بسیار و ملک و املاک نیکو و خانه‌ای خوب و همسری از خاندان نیکوکار، صالح و فرزندان نیکو به او عنایت کند.

امام نیز دعا کرد که: خدایا! حمّاد بن عیسی را مالی عطا کن که 50 حج برود و ملک و خانه‌ای خوب و همسری صالح و درستکار از خاندانی بزرگ و با کرامت! و فرزندان نیکو به او عطا کن

شخصی که در آن مجلس حضور داشت، می‌گوید: بعد از چند سال، نزد حمّاد بن عیسی به خانه‌اش در بصره رفتم، حماد به من گفت: آیا به یاد داری دعایی را! که امام صادق(ع) در حق من کرد؟ گفتم: آری

گفت: این (که می‌بینی) خانه من است که مثل آن در این شهر نیست و باغ و املاکم بهترین‌هاست و همسرم نیز از بزرگان و فرزندانم از نیکانند که می‌شناسی و 48 بار حجّ کرده‌ام

راوی می‌گوید: بعد از آن، حماد دو حج دیگر به جا آورد. (بحار: 47/611، حدیث 153)

تصرف امام(ع) در اشیا*

ابوصامت حلوانی نقل می کند که به امام صادق (ع) عرض کردم چیزی به من عطا کن که شک را از قلبم بزدايد، فرمود: کلید را از جیب بیرون آور و به من بده، من نیز کلید را در آوردم و به آن حضرت دادم، ناگهان دیدم آن کلید به صورت شیری در آمد و من ترسیدم، فرمود: نترس و آن را بگیر، وقتی آن را گرفتم، به (حال اول خود برگشت. (بحار: 47/117، حدیث 154

«!نعمتی که از آن مواخذه می شود؟»

:امام صادق علیه السلام به ابوحنیفه (پیشوای فرقه حنفی) فرمودند

: شنیده ام که این آیه را»

ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ

روز قیامت از نعمت ها سوال میشود

(آیه ۸ سوره تکاثر)

چنین تفسیر می کنی که: «خداوند مردم را از غذاهای لذیذ و آبهای خنکی که می

«خورند مواخذه و بازخواست می کند؟»

: ابوحنیفه گفت

«درست است»

:امام صادق

اگر مردی تورا به خانه اش دعوت کند و با غذایی لذیذ و آبی خنک از تو «
پذیرایی کند و بعد برای این پذیرایی به تو منت بگذارد، درباره چنین کسی
«!چگونه قضاوت می کنی؟»

:ابوحنیفه

«میگویم آدم بخیلی است»

:امام صادق

آیا خداوند بخیل است که در روز قیامت در مورد غذاهایی که به ما داده ما را «
«بازخواست کند؟؟»

:ابوحنیفه

پس مقصود از نعمت هایی که قرآن می گوید انسان به خاطر آن مواخذه می «
«شود چیست؟؟»

:امام صادق

«مقصود ، نعمت دوستی ما اهل بیت است»

بحار الانوار ، جلد ۱۰ ، صفحه ۲۲

"علی بن حمزه می گوید

با امام صادق(ع) به سفر حج رفتیم؛

در بین راه زیر درخت خرما می نشستیم بودیم ؛

امام(ع) لبهایش را به خواندن دعایی،

حرکت می داد،

من نفهمیدم چه می گفت،

سپس فرمود؛

ای نخل ما را از آنچه خداوند به عنوان روزی بندگانش در تو قرار داده است،

! بخوران

همین طور که به درخت خرما نگاه می کردم دیدم به طرف امام صادق(ع) خم
شد در حالی که شاخه هایش خرما داشت

فرمود؛

نزدیک بیا، « بسم الله » بگو و بخور

از آن خرما خوردیم،

گواراترین و بهترین خرما بود

ناگهان دیدم مرد عربی می گوید؛

! تاکنون جادویی مهمتر از این را ندیده بودم

امام صادق(ع) فرمود؛

ما وارثان پیامبرانیم ما اهل سحر و جادو نیستیم،

ما از خدا درخواست می کنیم و او،

اجابت می کند

!!! آیا مایلی دعا کنیم که خداوند تو را به صورت سگی در آورد،

تا به منزلت بروی و بر اهل منزل،
وارد شوی در حالی که برای آنها
!!!!دم می جنبانی؟

مرد صحرانشین از روی نادانی گفت؛

! آری بکن

امام(ع) دعا کرد،

فوری به صورت سگی درآمد،
▪ و راهش را گرفت و رفت

امام صادق(ع) فرمود؛

به دنبال او برو، در پی او رفتم تا به محله اش رسید و داخل منزل خود شد،
و شروع کرد به دم جنبانیدن،
!!!!برای زن و بچه اش

"آنها چوبی برداشتند و او را بیرون کردند

"من خدمت امام صادق(ع) برگشتم
و جریان را به عرضشان رساندم،
در آن بین که من قضیه را می گفتم؛

!!!!!! آن سگ برگشت آمد

و مقابل امام(ع) ایستاد در حالی که اشکهایش جاری بود و روی خاک می غلتید،
!!!. و زوزه می کشید

امام(ع) ترحم کرد و دعا فرمود،
مرد عرب دوباره به حال اول برگشت،

امام صادق(ع) فرمود؛

!!!! ای اعرابی آیا ایمان آوردی یا نه ؟

عرض کرد؛

!!!!!!! آری هزاران هزار مرتبه

خراج و جرائح ص 198

پایگاه تخصصی منبرها

:»(امام جعفر صادق (علیه السلام

لَا يُخْرِجُ الرَّجُلُ مِنْ مَسْقَطِ رَأْسِهِ بِالذَّيْنِ

هیچ کس حق ندارد بدهکار خود را (به خاطر عدم توانائی پرداخت بدهی) از خانه و کاشانه خود بیرون کند. (که خانه اش را بفروشد و بدهی اش را پرداخت

(نماید). (وسائل، ج 13، ص 95

: امام صادق علیه السلام می فرماید

ان الخلق الحسن يميثُ الخطيئه كما تميثُ الشمسُ الجليدَ

. خلق نیکو گناه را آب می کند چنانکه خورشید یخ را آب می کند [۳۳۳]

اصول کافی، ج ۳، ص ۱۵۷

:ز امام صادق چنین آمده است

اهل هر شهری از سه چیز بی نیاز نیستند تا در امور دنیا و آخرت به آن پناه برند؛ «
اگر این ها را از دست دهند سقوط می کنند؛ فقیه آگاه و باتقوی، و امیر خوب
». «مورد اطاعت، و طیب بینا و معتمد

بحار الانوار ج 75 ص 235 [۳۳۳]

رنگ خدایی

در حدیث آمده است: شخصی در دیوار خانه ی خود سوراخی ایجاد می کرد،
امام صادق علیه السلام پرسید: چرا اینکار را انجام می دهی؟! جواب داد: تا دود

اجاق منزل بیرون رود. امام فرمود: می توانی این منظور را داشته باشی که روزنه ی ورود روشنایی قرار دهی تا اوقات نماز را بشناسی. یعنی اگر بناست در دیوار روزنه ای ایجاد شود، چرا تنها برای بیرون کردن دود باشد؟ چرا برای ورود نور نباشد؟ بله می توان به هر کاری، رنگ خدایی داد

امام صادق علیه السلام فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یکصد و 1- بیست بار به معراج رفت و بر نگشت مگر اینکه خدای عزوجل او را به ولایت علی و امامان توصیه فرمود بیش از آنکه به واجبات توصیه می فرمود

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: اگر همه ی ساکنان زمین 2-

[ولایت] امیر مومنان علی علیه السلام را انکار کنند خداوند همه ی آنها را به عذاب گرفتار سازد و رهسپار جهنم می کند.

3- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: دشمن ما اهل بیت فرق نمی کند که روزه بگیرد و نماز گزار باشد و یا دزد و زناکار [به هر حال] او در آتش است، او در آتش است.

4- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: حضرت نوح علیه السلام سگ و خوک را سوار کشتی کرد ولی زنازاده ای را راه نداد و [براستی که] ناصبی [دشمن اهل بیت] از زنازاده بدتر است.

5- امام صادق علیه السلام فرمودند: شیعه راستین ما کسی است که از مردم چیزی درخواست نکند اگر چه از گرسنگی بمیرند.

6- امام صادق علیه السلام فرمودند: بخدا دوست ندارد ما را از عرب و عجم مگر مردم خانواده دار و با شرافت و اصلمند و پدر و مادر دار، و دشمن ما نشود از اینان. و آنان مگر هر کس که نژادش کثیف و آلوده و بی تبار و بی ریشه باشد.

7- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: همانا ولایت و دوستی ما، شیعیانمان را از هر بلا و مصیبتی نگه میدارد اگر دوستان و موالیان ما خشکی و دریا را بپیمایند و در میان درندگان و دشمنان جنّ و انس در آیند از برکت ولایت و دوستی ما ایمن خواهند بود، پس به خدا تکیه کن و دوستی با ما را از روی اخلاص برای خود قرار ده.

8- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر کس محبت ما

اهلیت را در قلب خود یافت باید در حقّ مادر خود دعا نماید زیرا که به پدرش خیانت ننموده است.

9- امام صادق علیه السلام فرمودند: پیروان ما از باقی مانده ی گل ما آفریده شده اند و خمیر شان با آب دوستی ما درست شده است ، در شادی ما شادمان و در اندوه ما اندوهگین خواهند بود.

10- امام صادق علیه السلام فرمودند: ای گروههای شیعه بکوشید که برای ما پیروان خوبی باشید و مبادا که پیروان بدی باشید با مردم به نیکی سخن بگویید و زبان خود را نگهدارید و از گفتن سخن بیهوده و زشت خودداری کنید.

11- امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا فوق هر عبادتی ،عبادتی است ، ولی عبادتی بالاتر از محبّت اهلّیت نیست . و نیز فرمود: دوستی اهلّیت بالاترین عبادت‌هاست.

12- امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که با عیبجوی ما همنشین شود یا بدگوی ما را بستاید و یا با کسی که با ما رابطه ای ندارد پیوند دوستی برقرار سازد و یا از آنکه با ما پیوند دارد بُرد و یا دشمن ما را دوست بدارد و یا دوست ما را دشمن بدارد به فرو فرستنده ی سوره ی حمد و قرآن عظیم کفر ورزیده است .
امام صادق علیه السلام فرمودند: ما ولی امر خدا و گنجینه ی علم خدا و -

صندوق وحی خدا هستیم

13- امام صادق علیه السلام از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلّم روایت کرده که فرمودند: ثابت قدم ترین شما در پل صراط کسانی هستند که اهلّیت مرا

بیش از هر چیز ، سخت دوست می دارند

اداب غذا خوردن

امام صادق علیه السلام فرمودند: دمیدن در دعاها و غذا و جای سجده -14
مکروه است.

از امام صادق علیه السلام پرسیدند از دمیدن و فوت کردن در کاسه ی غذا؟ -15
فرمودند: مانعی ندارد، کراهت دمیدن زمانی است که دیگری همراه او باشد و
او از دمیدن خوشش نیاید و با آن حضرت درباره ی دمیدن در غذا پرسیده شد؟
فرمود: مگر نه این است که می خواهد سرد شود ؟ عرض شد: آری، فرمود:
مانعی ندارد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: برای دل مومن چیزی -16
زیان آورتر از پر خوری نخواهد بود زیرا پر خوری دو چیز را در پی خواهد
داشت یکی سخت دلی و دیگری برانگیخته شدن شهوت

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر کس خود را پیش از -17
طعام و بعد از طعام بشوید در ظرفی زندگی خواهد کرد و از رسیدن هر آسیبی به
تنش مصون خواهد ماند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر که ترک کند غذا خوردن را در شب -18
شنبه و شب یکشنبه پی هم قوت از او بر طرف شود تا چهل روز به او بر نگردد، و

فرمود: غذای شب نافع تر از غذای روز است.

19- امام صادق علیه السلام فرمودند: هرگاه خواهی پی حاجتی بروی پاره ی نان
با نمک بخور که بیشتر باعث عزّت توست و حاجت زودتر بر می آید

20- امام صادق علیه السلام فرمودند: نان را گرمی بدارید زیرا خدای تعالی
برای نان کرامتی مقرر داشته است. گفته شد کرامتش چیست؟ فرمود: بریده نشود
و پایمال نگردد و چون حاضر شد به انتظار آوردن چیز دیگری نباید باشد

21- امام صادق علیه السلام فرمودند: شایسته ی مرد است که با شکم انباشته از
خوراکی بخوابد

22- امام صادق علیه السلام فرمودند: آب در روز به حالت ایستاده نوشیدن
موجب افزونی عرق و بیشتر شدن نیروی بدن می گردد

اذکار مشکل گشا

23- امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که صد بار «لا اله الا الله» بگوید عمل
آن روزش از همه ی مردم بهتر باشد مگر از کسی که بیشتر از صد بار گفته
باشد

24- امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که به هنگام رفتن به میان بستر
خوابش صد بار «لا اله الا الله» بگوید خداوند برای او خانه ای در بهشت بسازد و
کسی که به هنگام رفتن به میان بسترش صد بار استغفار کند گناهانش می ریزد
همچون برگ درخت که از آن می ریزد

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر کس هزار بار 25-
«لا حول ولا قوّة الا بالله» گوید خدای تعالی حج خانه اش را روزیش خواهد نمود
و اگر مرگش نزدیک باشد خدا آن را به تأخیر خواهد انداخت تا حج را روزیش
سازد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر کس که ذکر «لا اله الا الله» را با اخلاص بگوید و اخلاص در این مقام آن است که گفتن این ذکر
شریف او را از معاصی و محرّمات الهی باز دارد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر کسی که صد مرتبه « 27-
لا اله الا الله الملك الحق المبين» بگوید خداوند مقتدر و قاهر از فقر و تنگدستی
اش درمان دارد و از وحشت قبر نجاتش می دهد و بی نیازش می کند. و در روز
قیامت به درب بهشت می کوبد تا داخل بهشت شود.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر کس در او بیماری 28-
باشد باید بعد از نماز صبح چهل بار بگوید: «بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب
العالمين حسبنا الله و نعم الوكيل و لا حول ولا قوّة الا بالله العلي العظيم» آنگاه
دست خود را بر جایی که درد می کند بمالد انشاء الله تعالی دردش و بیماریش بر
طرف خواهد شد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر کس بعد از نماز 29-
صبح و بعد از نماز ظهر بگوید: «اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل
فرجهم» نخواهد مرد تا حضرت قائم از آل محمد علیهم السلام را درک

کند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر که چون صبح کند چهار بار بگوید: 30-
«الحمد لله رب العالمین» هر آینه شکر آن روز را ادا کرده و هر که آن را همین که
شام کرد، بگوید هر آینه شکر آن شبش را ادا کرده است.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر که پیش از زدن 31-
آفتاب و پیش از غروب آفتاب ده بار بگوید: « لا اله الا الله وحده لا شریک له ،
له الملك وله الحمد یحیی و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده
الخیر و هو علی کل شیء قدیر» کفاره ی گناهان آن روزش گردد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر که روزی ده بار بگوید: « اشهد ان لا اله 32-
الا الله وحده لا شریک له الهاً واحداً واحداً صمداً لم یتخذ صاحِبَةً ولا وَلداً»
خداوند برای او چهل پنج هزار حسنه بنویسد و چهل و پنج هزار گناه از او محو
کند و چهل و پنج هزار درجه برای او بالا برد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر که ده بار بگوید: «یا الله یا الله» به او گفته 33-
شود حاجت چیست؟

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: چون نماز مغرب و صبح 34-
را خواندی پس هفت مرتبه بگو: «بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوّة الا بالله
العلی العظیم» زیرا هر که آن را بگوید خوره و پیسی و دیوانگی و هفتاد نوع از
انواع بلا به او نرسد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر که چون نماز مغرب را خواند سه بار 35-

بگوید: «الحمد لله الذی یفعل ما یشاء ولا یفعل ما یشاء غیره» خیر بسیاری به او داده شود.

امام صادق علیه السلام فرمودند: خدای تعالی در شب معراج به رسول -36- خویش فرمود: «دو کلمه از گنجینه های عرش خداوندیم را به تو عطا فرموده ام. «لا حول ولا قوه الا بالله ، و لا منجامنک الا الیک».

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر که پس از نماز واجب خود سی -37- بار «سبحان الله» بگوید همه ی گناهان وجودش فرو می ریزد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: تسبیح حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیه -38- در تعقیب هر نمازی در نزد من محبوب تر از هزار رکعت نماز در هر روز است.

ارزشهای والای اخلاقی

امام صادق علیه السلام می فرماید: چون به خانه ی دوستان رفتی هر حرمت -39- که نسبت به تو معمول دارند بپذیر جز آنکه بخواهند در صدر مجلس تو را بنشانند که از این کار بر حذر باش.

امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر کسی مطلبی علیه مومنی عنوان کند ، -40- بدین منظور که ننگی بر او وارد سازد یا آنکه به جوانمردی و شرافتش لطمه زند، تا از چشم دیگران بیفتد و اعتبارش نزد مردم تباه گردد، خداوند او را از حمایت و سرپرستی خود خارج می سازد و تحت سرپرستی شیطانش می گذارد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا شکیبایی و نیکو کاری و بردباری و -41- خوشرویی از جمله ی اخلاق پیامبران است.

42- امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که از چهره ی برادر دینی اش رنج

.واندوهی را بزدايد خداوند به پاداش آن ده حسنه در اعمالش می نویسد

43- امام صادق علیه السلام فرمودند: هر مسلمانی که با مسلمان دیگر دیدار کند

و در برخورد ،او را شادمان سازد خداوند متعال نیز او را خوشحال و مسرور

.خواهد ساخت

44- امام صادق علیه السلام فرمودند: پس از عمل به واجبات الهی محبوبترین

کارها نزد خداوند آن است که انسان اخلاقی سازگار با مردم داشته و اهل مدارا

.باشد

45- از امام صادق علیه السلام پرسیدند که حدّ و مرز اخلاق نیک چیست؟

فرمودند: آن است که اخلاقت را نرم کنی، کلامت را پاکیزه سازی و با چهره

.ای باز و گشاد با برادران دینی ات رو به رو شوی

46- امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر از عمرت فقط دو روز باقی مانده باشد

یک روز را به فرا گرفتن ادب و تربیت اختصاص بده تا روز مرگت از سرمایه

.های اخلاقی روز قبلت یاری بخواهی

47- امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که با مردم بد رفتاری می کند نباید

بد رفتاری مردم را نسبت به خودش انکار کند و متوقع باشد که مردم با او خوش

.رفتار باشند

48- از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و

سلم فرمودند: همانا برای شخص نیکخو پاداش روزه دار و شب زنده دار خواهد

بود.

امام صادق علیه السلام فرمودند: خوش خلقی بخشی از دینداری است و -49-
روزی را افزون می کند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: خوش رفتاری و مدارا کردن یک سوم -50-
خردمندی است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: خلق خوی دو گونه است؛ یکی اختیاری و -51-
دیگری طبیعی، پرسیدند کدام افضل است؟ فرمود: اختیاری، چه صاحب اخلاق
طبیعی بر این خوی سرشته شده و توانایی غیر از این ندارد و آن دیگر با رنج و
تعب خود را به طاعت وادار می کند پس برتر است.

ازدواج

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: بهترین زنان شما زنانی -52-
خواهند بود که خودشان را خوشبو و دست پختشان لذیذ و خوشبو باشد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر زنی که به شوهرش شربت آبی دهد -53-
برای او بهتر است از اینکه یک سال عبادت کند و در آن سال روزها روزه بدارد
و شبها را نماز بخواند و نیز خداوند در برابر هر شربت آبی که به شوهرش می
دهد شهری در بهشت برایش بنا میکند و شصت گناه او را می آمرزد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر زنی که برای غیر شوهرش خود را -56-
خوشبو کند خداوند نماز او را قبول نکند تا زمانی که مثل اینکه غسل جنابت می

کند خود را از آن بوی خوش پاک گرداند.

54-

امام صادق علیه السلام فرمودند: شرابخوار شایسته گی ازدواج را ندارد و 55-
نباید امانتی به او سپرده شود زیرا خداوند متعال فرموده: «اموال خود را به سفیهان
»ندهید.

امام صادق علیه السلام فرمودند: زفاف را شب برگزار کنید و ولیمه اش را 56-
روز بدهید.

امام صادق علیه السلام فرمودند: درخانه ای که کودکی باشد با همسرت 57-
نزدیکی مکن.

امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که عمری بیشتر می خواهد باید با 58-
زنان کمتر آمیزش کند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: پرهیزد از ازدواج با زن 59-
ابله زیرا همنشینی با او باعث گرفتاری و فرزندانش تباه خواهند بود.

امام صادق علیه السلام فرمودند: چون خواهید زنی را خواستگاری کنید از 60-
مویش پرسید چنانچه از رویش می پرسید.

امام صادق علیه السلام فرمودند: مانعی ندارد که [مرد] چون بخواهد زنی را 61-
به همسری انتخاب کند بصورت و مچهای دست و پای او بنگرد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: شومی زن در افزونی مهر و نافرمانی او از 62-
شوهر است.

63-.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: دوشیزه را با اذن -64-
پدرانشان ازدواج کنید.

امام صادق علیه السلام فرمودند: مکروه است که چون مرد شبانه از مسافرت -65-
برگردد با همسرش درآمیزد.

استغفار و توبه

73-.

امام صادق علیه السلام فرمودند: بنده مومن چون گناهی کند خداوند او را -74-
هفت ساعت مهلت دهد پس اگر از خدا آمرزش خواست چیزی بر او نوشته نشود
و اگر این ساعتها گذشت و آمرزش نخواست یک گناه بر او نوشته شود و همانا
مومن پس از بیست سال به یاد گناهش افتد تا از خدا آمرزش خواهد و خدا
گناهانش را بیامرزد و کافر همان ساعت آن را فراموش کند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که از گناه توبه کند همانند کسی --75-
است که گناه ندارد [گناهش پاک می شود] ولی کسی که استغفار می کند و به
گناه خود ادامه می دهد همانند کسی است که خدا را به ریشخند گرفته و مسخره
..... می کند

76-.

77-.

امام صادق علیه السلام فرمودند: چون گناه بنده زیاد گردد [و خداوند -95- بخواهد او را پاک کند] و چیزی از کردار [نیک] نداشته باشد که آنرا جبران کند. و کفاره ی آنها شود او را به اندوه گرفتار سازد تا کفاره ی گناهانش گردد.

انتخاب دوست

امام صادق علیه السلام فرمودند: سه چیز در هر دوره و زمانی کمیاب است -98-:
1- دوستی به خاطر خدا -2- زنی صالح که با همسر خود مهربان باشد -3- فرزند..... رشید و خرد مند

امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده -99- که فرمودند: هر دو مسلمانی که از هم قهر کنند و سه روز بر آن حال بمانند و صلح نکنند هر دو از اسلام بیرون باشند و هر کدام پیشی گیرد در سخن گفتن با برادر مسلمان خود، اوست که روز حساب پیشی گیرد به رفتن به بهشت.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: پیوسته تا دو مسلمان با هم قهرند -100- ابلیس شاد است و چون آشتی کنند زانوهایش بلرزد و به هم خورد و بند هایش از هم بگسلد و فریاد کشد و اوایلا گوید از هلاکتی که دیده است.

- 101

امام صادق علیه السلام فرمودند: محبوب ترین برادران نزد من کسی است -102- که عیبهای مرا پیش من هدیه آورد.

103- امام صادق علیه السلام فرمودند: دوست خود را از اسرار خود به اندازه و حدّی مطلع ساز که اگر آن اندازه به دشمن بگوید نتوان به تو زیان برساند چرا که گاهی دوست ممکن است روزی دشمن شود.

104- امام صادق علیه السلام فرمودند: مراعات حدّ و مرز دوستی در هر کس بود [همه اش یا مقداری] او دوست است و گر نه نسبت دوستی و صداقت به او نده، این پنج نکته عبارت از: 1- آنکه نهان و آشکار دوست برای تو یکسان باشد 2- آنکه زینت تو را زینت و آراستگی خودش ببیند و عیب و نقصان تو را عیب خویش بشمارد 3- اگر به ریاست و ثروت و پست و مقامی رسید این پست و پول رفتار او را نسبت به تو عوض نکند 4- اگر قدرت و توانگری دارد از آنچه دارد نسبت به تو دریغ و مضایقه نکند 5- [اگر جامع همه ی آنهاست] اینکه تو را در گرفتاریها رها نکند و تنها نگذارد، آری... اینهاست آیین دوستی و برادری دینی 31- حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر که برای خدا نه چیز دیگر و برای در خواست وعده ی او و دریافت آنچه نزد خداست به دیدار برادرش رود خدا هفتاد هزار فرشته بر او گمارد که فریاد زنند هان! پاک گشتی و بهشت خوش است باشد.

105- حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر که برای خدا از برادرش دیدن کند، خدای عزّوجلّ فرماید: مرا دیدن کردی و ثوابت بر من است و به ثوابی جز بهشت برایت خرسند نیستم.

106- امام صادق علیه السلام فرمودند: شایسته نیست برای مرد مسلمان که با

شخص تبه‌کار و احمق و دروغگو رفاقت کند.

107- امام صادق علیه السلام فرمودند: هرگاه مردی را دوست داشتی او را بدان
. آگاه ساز ، زیرا که آن دوستی میان شما را پا بر جاتر کند

108- امام صادق علیه السلام فرمودند: در عقاید مردم کنجکاوی نکن که بی
. رفیق خواهی ماند

109-.

111- امام صادق علیه السلام فرمودند: با کسی دوستی کن که تو بوجدش
افتخار بدست آوری و با آن کس رفاقت مکن که او بوجد تو کسب افتخار
. کند

112-.

پدر و مادر

113- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: نیکویی واحسان به پدر
و مادر دلیل خداشناسی انسان است زیرا که هیچ عبادتی مانند احترام به
. پدر و مادر خدا را خشنود نمی سازد

114- امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس به پدر و مادر خود نظر دشمنی
. کند در صورتی که آن دو به او ستم کرده باشند خداوند نمازش را نپذیرد

115- امام صادق علیه السلام فرمودند: کمترین آزردن پدر و مادر گفتن اُف
. است و اگر خداوند چیزی را آسان تر از آن می دانست از آن نهی می فرمود

امام صادق علیه السلام فرمودند: آن کس که از نسب خود اگر چه پست -116- باشد بیزاری جوید بخدا کافر شده است.

از امام صادق علیه السلام پرسیدند آیا فرزند می تواند پدرش را پاداش -117- دهد؟ [زحمات او را جبران کند] فرمودند: پاداشی برای پدر نیست جز در دو صورت: یکی پدر برده باشد و پسر او را بخرد و آزاد کند و دیگری پدر بدهی داشته باشد و پسر آن را پردازد.

از امام صادق علیه السلام پرسیدند پدرم به حدی پیر و ناتوان شده که او -118- را برای قضای حاجت به پشت می بریم؟ فرمودند: اگر توانی خودت این کار را مباشرت کنی بکن و خودت برایش لقمه کن تا سپر آتش فردایت باشد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: با پدرها خوش رفتاری کنید تا فرزندان با -119- شما همان کند.

امام صادق علیه السلام از امام علی علیه السلام روایت کرده که -120- فرمودند: مرده هایتان را از زیارت کنید که آنان به زیارت شما خوشحال می شوند و هر کس حاجت خود را در نزد قبر پدر و مادرش پس از آنکه برای آنان دعا کرد از خدا بخواهد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: با پدران خود نیکی کنید تا به عوض -120- فرزندان شما با شما نیکی کنند و نسبت به زنان مردم پاکدامن باشید تا زنان خودتان پاکدامن بمانند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که دوست دارد خداوند -122-

سختیهای مرگ را بر او سبک و آسان گرداند باید نسبت به خویشاوندانش زیاد پیوند داشته باشد و به پدر و مادرش نیکو کار و هرگاه چنین بود خداوند سختیهای مرگ را بر او آسان گرداند و هیچگاه فقر و نداری به او نرسد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس با سه کس ستیزه کند خوار -123- گردد: پدر، پادشاه، طلبکار.

امام صادق علیه السلام فرمودند: در کتاب علی علیه السلام یافتیم که -124- گناهان کبیره پنج چیز است: برای خدای عزوجلّ شریک قرار دادن و نافرمانی پدر و مادر و ربا خواری، پس از آنکه بداند حرام است و فرار از جنگ و بازگشت به محیط کفر پس از مهاجرت به محیط اسلام.

امام صادق علیه السلام فرمودند: ملعون است کسی که والدینش را بزند و -125- کسی که آزار به آنها رساند.

بیماری و شفا

-126-

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: دست را بجای درد -128- بگذار و بگو: «بسم الله وبالله ومحمد رسول الله صلى الله عليه وآله ولا حول ولا قوة الا بالله، اللهم امسح عني ما أجد» سپس با دست راست سه بار بر موضع درد بکش.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر کس در یک شب -129-

بیمار گردد و آن بیماری را بپذیرد خدا برایش عبادت شصت سال بنویسد، راوی پرسید پذیرفتن بیماری یکشب به چه معناست؟ فرمود: در آن شب از آنچه به او رسیده است پیش کسی شکایت نکند.

130- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: خداوند هرگاه بنده ای را دوست دارد به او نظر می افکند و آن گاه که به او نظر افکند به او سه چیز تحفه می دهد: یا تب یا چشم درد یا سردرد.

131- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هیچ یک از پیروان ما دردی به او نمی رسد مگر آن که سبب گناهی است که قبلاً مرتکب شده است و آن دردی که براو عارض شده باعث پاک شدنش از آن گناه است.

132- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: شبی سر درد کشیدن تمام گناهان آدمی را [جز گناهان کبیره] از بین می رود.

133-

134- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: کسی که برای خدا به عبادت بیماری برود آنچه را که بیمار در حق او دعا کند خداوند آن را مستجاب می فرماید.

135- امام صادق علیه السلام فرمودند: برای رفع اسهال که قدری از برنج بگیرند و بشویند و در سایه بخشکانند و بر روی آتش بو بدهند و نرم بکوبند و هر بامداد یک کف از آن بخورند.

136- امام صادق علیه السلام فرمودند: برای رفع تنگی نفس از بول شتر بخور تا

.آرام شوید

امام صادق علیه السلام فرمودند: ماهی خوردن برای درد چشم زیان دارد -137
و دست مالیدن بعد از شستن دست بعد از غذا خوردن امان می دهد از درد چشم و
در روز پنج شنبه و جمعه شارب و ناخن گرفتن از درد چشم امان می بخشد

امام صادق علیه السلام فرمودند: برای درد گلو چیزی نافع تر از خوردن -138
شیر نیست

امام صادق علیه السلام برای رفع درد سر فرمودند: به حمام برو و پیش -139
از آب زدن هفت جام آب گرم بر سر بریز و در هر مرتبه «بسم الله» بگو

امام صادق علیه السلام فرمودند: خاک قبر مطهر امام حسین علیه السلام -140
شفای هر دردی است

بوی خوش و عطر زدن

امام صادق علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پول -141
برای خرید بوی خوش بیشتر از پول برای خرید خوراک مصرف می نمود

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر چه در بوی خوش خرج کنی اسراف -142
نیست

امام صادق علیه السلام فرمودند: دو رکعت نماز با استعمال عطر بر گزار -143

شود برتر از هفتاد رکعت نماز بی استعمال عطر است.

تفکر

امام صادق علیه السلام فرمودند: یک ساعت در کار دین اندیشیدن از -144-

یک سال پرستش خدای بزرگ بهتر است

امام صادق علیه السلام فرمودند: بهترین عبادت همواره اندیشیدن درباره -145-

خدا و قدرت اوست

تکبر

امام صادق علیه السلام فرمودند: تکبر در بدترین مردم است از هر جنسی -146-

که باشند، کبر و بزرگ منشی لباس مخصوص خداست، کسی که با لباس خدای

عزوجلّ منازعه کند خدا جز پستیش نیفزاید

امام صادق یا امام باقر علیهم السلام فرمودند: هر که به سنگینی ذره ای -147-

تکبر در دلش باشد داخل بهشت نشود

امام صادق علیه السلام فرمودند: تکبر این است که مردم را خوار شماری -148-

و حق را سبک شماری

امام صادق علیه السلام فرمودند: در جهنم درّه ای است بنام دوزخ برای -149-

متکبرین که از شدّت حرّات خود بخدای عزوجل شکایت کرد و درخواست

کرد به او اجازه دهد نفس کشد پس چون نفس کشید جهنم شعله ور شد

امام صادق علیه السلام فرمودند: متکبرین در روز قیامت بصورت مور -150

در آیند و مردم آنها را پایمال کنند تا از حساب آنها فارغ شود

امام صادق علیه السلام فرمودند: هیچ کس لاف بزرگی نزند جز به سبب -151

ذلتی که در خود می بیند. و نیز فرمود: مرد تکبر و گردنکشی نکند مگر به جهت

ذلتی که در خود می بیند

امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که به اندازه ی خردلی از کبر در -152

دل او باشد وارد بهشت نخواهد شد و آن که به قدر خردلی از ایمان در دل خود

داشته باشد به دوزخ نخواهد رفت. راوی پرسید فدایت شوم گاهی اتفاق می افتد

که چون انسان لباس [نو] می پوشد و بر مرکب سوار می شود نوعی احساس

خودبزرگ بینی و بزرگی به او دست می دهد آیا به نظر شما منشأ این [حالت] از

کبر است؟ فرمود: نه، اینگونه حالت کبر نیست بلکه مراد از کبر انکار کردن حق

است [و خود را به ناحق بجای حق قرار دادن] همانگونه که ایمان اقرار کردن به

حق می باشد

تواضع

امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا دو فرشته در آسمان بر بندگان -153

گماشته شده اند ، که هر کس برای خدا تواضع کند او را بالا برند و هر کس که تکبر کند پستش کند.

154- امام صادق علیه السلام فرمودند: از تواضع است که در نشستن به پایین مجلس راضی باشی و به هر که برخوردی سلام کنی و مجادله را ترک کنی اگر چه حق با تو باشد و دوست نداشته باشی که تو را به تقوی بستانند.

155- امام صادق علیه السلام فرمودند: از تواضع است که مرد در جایی بنشیند که پایین تر از مقام و شرف او باشد.

156- امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس از خودش خوشش آید تباه می گردد و هر کس از رأی و اندیشه ی خود خوشش آید سرانجام هلاک و تبا خواهد شد.

157- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر کس متکبرانه روی زمین حرکت کند زمین از زیر و بالایش به او لعنت خواهد کرد.

158- امام صادق علیه السلام فرمودند: پروردگار بزرگ به افرادی که بخاطر او فروتنی میکنند در مقابل فرشتگان مباحثات می نماید.

جوانی

159- امام صادق علیه السلام فرمودند: به راستی که دوست داشتنی آفریدگان نزد خداوند جوان کم سال و خوش سیمایی است که جوانی و زیبایی اش را در راه فرمانبری از خداوند بزرگ قرار داده است آنکه خداوند بزرگ به وی نزد

«فرشتگان افتخار می کند و می فرماید: «این بنده ی حقیقی من است

امام صادق علیه السلام فرمودند: دوست نمی دارم جوانی از شما را بینم -160
جز آنکه کار روزانه اش یکی از دو کار باشد یا عالم و دانشمند و یا دانشجو،
و اگر چنین نکند زیاده روی کند و اگر زیاده روی کرد ضایع شود و اگر ضایع شد
گناه کرده و اگر گناه کرد ساکن دوزخ شود سوگند به آنکه محمد را به حق
برانگیخته

امام صادق علیه السلام فرمودند: بهترین جوانان شما کسانی اند که خود را -161
به بزرگسالان شبیه سازند و بدترین کهن سالان شما کسانی اند که خود را به
جوانان شما شبیه سازند

چشم زخم

امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر کسی ترسد که چشم او در کسی یا -162
«در او اثر کند سه مرتبه بگوید: «ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
امام صادق علیه السلام فرمودند: هرگاه کسی با هیات نیکو خواهد که از -163
خانه بیرون رود سوره ی «قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق» بخواند و
بیرون رود تا چشم بد در او اثر نکند

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر که را اثر چشم به او رسیده باشد دستها -154
را برابر رو بلند کند و سوره ی «حمد و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل

«اعوذ برب الناس» را بخواند، و دست بر پیش سر بکشد.

حسد

امام صادق علیه السلام فرمودند: آفت دین حسد و خودبینی و به خود -165-
بایدن است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: مومن رشک می برد ولی حسادت ندارد -166-
و منافق حسد می ورزد و رشک ندارد

امام صادق علیه السلام فرمودند: حسد ایمان را می خورد چنانکه آتش -167-
هیزم را

امام صادق علیه السلام فرمودند: ریشه حسد از کوری دل وانکار خداست -4-
و این دو بال کفر و حسد بود که قابیل را در حسرت همیشگی انداخت و چنان
هلاکش کرد که هیچ وقت نجات ندارد و حسد دار توبه ندارد زیرا شرط توبه
ترک گناه است و او بر حسد خود مصرّ و باقی است

امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که نوح از کشتی فرود آمد -168-
شیطان به نزدش آمده و گفت: در روی زمین بزرگترین منت را تو بر من داری
زیرا که این بد کرداران را نفرین کردی و مرا از زحمت گمراه ساختنشان
راحت کردی، می خواهی دو نکته بیاموزمت؟ زنهار از حسد که آن با من کرد

آنچه کرد، و زنهار از حرص که آن با آدم کرد آنچه کرد

169- امام صادق علیه السلام فرمودند: حسود پیش از آنکه به محسود زیان زند
به خود زیان رساند که با حسد خود برای خویش لعنت بجای نهاد و برای آدم
علیه السلام برگزیدگی

170- امام صادق علیه السلام فرمودند: حسود هیچگاه آرزومند راحتی دل
نباشد

171- امام صادق علیه السلام فرمودند: مومن غبطه خورد ولی حسد نورزد و
منافق حسد ورزد اما غبطه نخورد

خواص بعضی از سوره ها

172- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: کسی که به هنگام
آرمیدن در بستر یازده بار سوره ی « قل هو الله » را بخواند خداوند او را در خانه
اش و خانه های اطرافش [از هر گزندی] حفظ خواهد کرد

173- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: کسی که یک هفته بر
او بگذرد و [حتی یکبار] سوره ی « قل هو الله » را نخواند اگر بمیرد در این حال ، بر
دین ابولهب مرده است

174- از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمودند: هر کس سوره ی « الهیکم التکاثر » را به هنگام خواب بخواند از فتنه و

بلائی قبر در امان خواهد ماند.

175- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: خواندن سوره ی «حمد» باعث شفا یافتن از هر دردی است مگر آن که مرگ انسان حتمی باشد که در این هنگام سودمند نمی افتد.

176- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر کس سوره ی «واقع» را در هر شب جمعه بخواند خدا او را دوست خواهد داشت و پیش همه ی مردم محبوبش خواهد گردانید و در دنیا هرگز ناراحتی نخواهد دید و به فقر و بدحالی و آفتی از آفتهای دنیا مبتلا نخواهد گردید و از رفقا و یاران امیر مومنان خواهد بود.

177- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر کس سوره ی «قل» را هوالله را در هنگام بیرون رفتن از منزل ده بار بخواند همواره در حفظ و حراست خدای خواهد بود تا به خانه برگردد.

178- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر کسی که به خدا و روز واپسین معتقد است نباید بعد از نماز فریضه خواندن سوره ی «قل هوالله» را ترک نماید زیرا هر کس آن سوره را بخواند خدا خیر دنیا و آخرت را برای وی و پدر و مادر و فرزندانش گرد آورد.

179- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر کس سوره ی «انا» را از لاله را در هر نماز واجبی بخواند فرشته ای به وی صدا می زند که ای بنده ی خدا! خدا گناه گذشته ات را آمرزید، پس عملت را از سر بگیر.

- 180- امام صادق علیه السلام فرمودند: که پدرم صلوات الله علیه فرمودند: « قل هو الله احد» یک سوم قرآن است و «قل یا ایها الکافرون» یک چهارم آن است.
- 181- امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر سوره ی «حمد» هفتاد بار بر مرده ای خوانده شود و روح به تن او باز گردد شگفت نیست.

دروغ

- 182- امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند برای بدی قفلهایی قرار داده و کلیدهای آن قفلها شراب است و از شراب بدتر دروغ است.
- 183- امام صادق علیه السلام فرمودند: از چیزهایی که خداوند بوسیله ی آن به دروغگویان کمک کرده است، فراموشی است.
- 184- امام صادق علیه السلام فرمودند: دروغ بر خدا و رسولش از گناهان کبیره است.
- 185- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: دروغگو با برهانهای روشن هلاک گردد و پیروانش بوسیله ی شبهات.
- 186- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: نشانه ی دروغگویی این است که از آسمان و زمین و مشرق و مغرب خبری دهد ولی آنگاه که از حرام و حلال خدا از او بپرسی چیزی نزد او نیست که پاسخ دهد.
- 187- امام صادق علیه السلام فرمودند: اصلاح کننده ی [بین دو نفر یا دو جمعیت]

دروغگو نیست.

188- امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که فراوان دروغ بگوید آبرو و شرفش از بین خواهد رفت.

189- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر که سخنش زیاد شود دروغش فراوان خواهد بود.

دعا

190- از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: هر گاه یکی از شما خواهد دعا کند در حق همگان دعا نماید زیرا این از موجبات پذیرش دعا است.

191- امام صادق علیه السلام فرمودند: هر که شاد شود که دعایش به اجابت رسد باید کسب خود را پاک و حلال کند.

192- از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: هر گاه یکی از شما دعا کند پس عمومیت دهد زیرا که آن به اجابت نزدیکتر است.

193- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: همانا مومن دعا کند و اجابت دعایش تا روز جمعه [یا روز قیامت] به تأخیر افتد.

194- امام صادق علیه السلام فرمودند: هر که دعا کند و نام پیامبر صلی الله علیه

وآله و سلم را نبرد آن دعا بالای سرش بچرخد [مثل پرنده] و چون نام پیامبر صلی الله علیه و آله را ببرد دعا بالا رود.

195- امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا بنده ای دعا کند پس خدای عزوجلّ به دو فرشته فرماید: من دعای او را به اجابت رساندم ولی حاجتش را نگه دارید زیرا که من دوست دارم آواز او را بشنوم و همانا بنده ای هم هست که دعا کند پس خدای تبارک و تعالی فرماید: زود حاجتش را بدهید که آوازش را خوش ندارم.

196- امام صادق علیه السلام فرمودند: دعای انسان برای برادر [دینی اش] در غیاب - اوروزی را فراوان کند و از نا خوشی و بدی جلوگیری کند.

197- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: سه کس هستند که دعای آنها به خودشان برگردد و به اجابت نرسد: اول مردی که خداوند به او مالی ارزانی داشته و او بیجا و بی مورد خرج کرده و سپس بگوید: خدایا به من روزی بده که به او گفته شود آیا به تو روزی ندادم. دوم مردی که بر همسر خود یا اینکه به او ستم کند و نفرین کند که به او گفته شود آیا کار [جدایی و طلاق] او را به دست تو ندادم، و اما سوم مردی که در خانه اش بنشیند و بگوید پروردگارا به من روزی بده که به او گفته می شود آیا برای تو راه پیدا کردن روزی را ندادم.

198- امام صادق علیه السلام فرمودند: دعا از نیزه ی تیز، نافذ تر است.

199- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: بر تو باد به دعا زیرا

که درمان هر دردی است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر که از بلایی بترسد که به او برسد -200-
،پیش از رسیدن آن بلا درباره ی آن دعا کند خدای عزوجلّ هرگز آن بلا را به او
ننماید.

امام صادق علیه السلام فرمودند: دعا را در چهار هنگام بخوانید،هنگام -201-
وزیدن بادهای و برطرف شدن سایه ها [ظهر] و فروشدن باران و هنگام ریخته شدن
اولین قطره ی خون مومن [در جهاد یا غیره] زیرا در این چیزها درهای آسمان باز
است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:دعا در چهار جا به اجابت میرسددرنماز -202-
[وتر، بعداز سپیده دم، بعداز ظهر و بعداز مغرب]بعداز نمازها

ازامام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هرگاه خواستی دعا -203-
کنی پس خدای عزوجلّ را تمجید کن و سپاسگزار واو را تسبیح و تهلیل کن واو
را ستایش کن و بر محمدوآل او صلوات بفرست پس در خواست کن تا به تو
داده شود.تمجید[الله اکبر] ، تحمید[الحمدلله] ، تسبیح[سبحان الله] ، تهلیل[لا اله الا
الله]

از امام صادق علیه السلام پرسیده شده که از دو مردی که یکی شب تا -204-
صبح به نماز می ایستد و دیگری تا صبح نشسته و به دعا مشغول است ، کدام از
آن دو مرد کارش برتر است؟ فرمودند: آن که به دعا مشغول است

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: بعد از نماز صبح -205-

نشستن و به تعقیب و دعا پرداختن تا آفتاب طلوع کند از پیمودن روی زمین به منظور روزی بدست آوردن رساتر و اثر بخش تر است.

206- امام صادق علیه السلام فرمودند: هر که خواهان است که دعایش در حال سختی به اجابت رسد باید در حال راحتی و آسایش بسیار دعا کند.

207- امام صادق علیه السلام فرمودند: هر گاه دعا کردی با دل روی آور و آنگاه گمان داشته باش که حاجت دم در است.

208- امام صادق علیه السلام فرمودند: هر گاه دلتان شکست دعا کنید زیرا دل تا پاک و خالص نشود شکسته نمی شود.

209- امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که چهل تن از برادران خودش را پیش بیندازد و برای آنها دعا کند و سپس برای خود دعا نماید دعای او درباره ی آنان و خودش مستجاب می شود.

210- امام صادق علیه السلام در مورد طولانی یا کوتاه بودن بلا فرمودند: چون به هر کدام شما که گرفتار بلا شدید الهام شد دعا کنید، بدانید که مدت بلا کوتاه است.

211- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هنگامی که حالت رقت به شما دست داد دعا کنید زیرا قلب چون خلوص یابد رقت دارد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: ای سفیان! هرگاه خدا -212- به یکی از شما نعمتی عطا فرمود بایست خدای عزّوجلّ را ستایش و سپاس گوید، یعنی بگوید: «الحمد لله» و هرگاه روزیش دیر رسد باید درخواست آمرزش کند، یعنی بگوید: «استغفر الله» و هرگاه اندوهگین شد، بگوید: «لا حول ولا قوّة الا بالله». «العلی العظیم».

از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله -213- وسلّم فرمودند: ذکر «سبحان الله و لا اله الا الله والله اکبر» را زیاد بگویند چون روز قیامت این اذکار به همراه فرشتگان از پیش رو و پشت سر خواهند آمد و اینها همان باقیات و صالحات است.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هیچ کس دعای خود -214- را با ذکر «ما شاء الله لا حول ولا قوّة الا بالله» ختم نمی کند مگر آنکه حاجت او بر آورده گردد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله -215- وسلّم فرمودند: برای خود سپر تهیه کنید، عرض کردند: ای رسول خدا آیا دشمنی تهدیدمان می کند؟ فرمود: نه، بلکه از آتش دورخ بگویید: «سبحان الله والحمد لله». «و لا اله الا الله والله اکبر».

امام صادق علیه السلام فرمودند: سخت ترین چیزی که خدا بر خلقش -216- واجب ساخته ذکر خداست، مقصودم گفتن «سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر» نیست اگر چه این جمله ذکر است بلکه مقصودم یاد آوردن خداست

در آنچه حلال و حرام فرموده که اگر طاعت خداست عمل کند و اگر معصیت است ترک کند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: در آنچه خدا با موسی مناجات کرد [این -27 بود که] فرمود: «ای موسی مرا در هیچ حالی فراموش مکن زیرا که فراموش کردن» من دل را می میراند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: خدای عزوجل می فرماید: «ای فرزند -218 آدم مرا در میان مردم یاد من تا من تو را در میان گروهی بهتر [فرشتگان] یاد» کنم.

امام صادق علیه السلام فرمودند: خدای عزوجل می فرماید: «هر که در -219 میان دسته ای از مردم مرا یاد کند من او را در میان دسته ای از فرشتگان یاد می» کنم.

امام صادق علیه السلام فرمودند: شیعیان ما آنهایی هستند که هر گاه تنها -220 باشند ذکر خدا بسیار کنند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر که خدا را بسیار یاد کند خداوند او را -221 در بهشتش در کنف رحمت خود جای دهد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: صاعقه ها به کسی که -222 ذکر خدا گوید و ذاکر است اصابت نکند، پرسیده شد ذاکر کیست؟ فرمود: آنکه [صد آیه بخواند] در شبانه روز.

امام صادق علیه السلام فرمودند: خدای عزوجل فرمود: «هر که مرا در -223

«نهانی یاد کند من او را در آشکارا یاد می کنم».

امام صادق علیه السلام فرمودند: بهای بهشت [گفتن] « لا اله الا الله والله -224- اکبر» است.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هنگامی که خورشید -225- غروب گشت پس ذکر خدای عزوجل کن و اگر با مردمی که تو را از ذکر خدا باز دارند پس از نزد آنان بر خیز و دعا کن.

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر که در انفاق کردن مال و حضور در -226- میدان جنگ برای جهاد در راه خدا و بیداری در شبها برای راز و نیاز گفتن به خدا بخل بورزد لا اقل از گفتن «سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر، و لا حول ولا قوة الا بالله» بخل نورزد.

رزق و روزی

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: علت آنکه خداوند [در -227- غالب اوقات] وسعت داده روزی احمقان را [که به راحتی وبانند کی زحمت به آنها می رسد] آن است که عبرت بگیرند عقلا [انها که خود را صاحب عقل می دانند] و بدانند که وسعت رزق و رواجی کسب به عقل و حيله و تدبير و تزوير نیست.

امام صادق علیه السلام فرمودند: ظرف غذا شستن و آستانه را جاروب -228-

.کردن جلب روزی می کند

از امام صادق علیه السلام روایت شده که امام علی علیه السلام فرمودند: 229-
....شستن هر دو دست پیش از غذا خوردن و پس از آن روزی را زیاد نموده و از
.چرب شدن لباس جلوگیری می کند و دیده را روشن می سازد

از امام صادق علیه السلام روایت شده که امام علی علیه السلام 230-
فرمودند:..... از گناهان پرهیزید که بنده چون گناه می کند روزیش دیرتر می
رسد بیماران خود را با صدقه دادن درمان کنید و ثروت خود را با زکات دادن بیمه
....کنید نماز برای هر فرد با تقوا باعث نزدیکی به پیشگاه الهی است

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر که به معاش اندک خدا راضی گردد 231-
.خدا هم به عمل اندک او راضی شود

امام صادق علیه السلام فرمودند: خدای عزوجلّ می فرماید: «اگر بر بنده ی 232-
مومنم تنگ گیرم غمگین شود در صورتی که این تنگی ،او را به من نزدیکتر
سازد و اگر بر بنده ی مومنم وسعت دهم شادمان گردد در صورتی که آن وسعت
.او را از من دورتر کند

.امام صادق علیه السلام فرمودند: حرام بسیار روزی را از میان می برد 233-

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر که همتش صرف روزیش گردد 234-
.خطای او بر او نوشته می شود

235-.

امام صادق علیه السلام فرمودند: بیشتر خیر در وجود زنان است -236

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس زنی بگیرد باید احترامش کند -237
زن شما لعبت و دلبر است هر کس لعبتی به دست آورد نباید آن را ضایع سازد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: خدا پیامرزد مردی را که رابطه ی میان
خود و همسرش را نیکو سازد خداوند اختیار او را به دست مرد داده و وی را
سرپرست او قرار داده است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس با خانواده اش نیکو رفتار باشد -239
خداوند بر عمرش بیفزاید 14- از امام صادق علیه السلام روایت شده که
فرمودند: لذت بردن زن در عمل زناشویی نودونه برابر لذتی است که مرد از آن
عمل لذت می برد و لکن خدا آنان را در پوششی از شرم قرار داده است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: مرد در خانه و خانواده به سه خصلت -240
محتاج است که اگر در طبیعتش هم نباشد باید بر خود تحمیل کند: خوشرفتاری،
گشاده دستی به اندازه و غیرت ناموسی.

امام صادق علیه السلام فرمودند: به زنان مردم خیانت نکنید تا زنانتان -241
خائن نشوند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا خداوند تبارک و تعالی میل -242

زناشویی را در ده سهم قرار داده است که نه سهم آن در زن است و یک سهم در مردان، و اگر نبود آن مقدار حیا که خدای عزوجل به مقدار شهوت در زنان قرار داده به هر مردی نه زن در می آویخت.

243- امام صادق علیه السلام فرمودند: وقتی شوهر به خانه وارد می شود باید به خانواده اش سلام کند و قبلاً کفشش را به زمین بزند و سرفه کند تا خانواده را از آمدن خود خبر دهد مبادا چیزی ببیند که او را ناخوش آید.

244- امام صادق علیه السلام فرمودند: سزاوارنیست که زن هیچگاه بدن خود را بدون زینت گذارد اگر چه با آویزان کردن گردنبندی باشد و سزاوار نیست که دست زن بدون رنگ باشد اگر چه با کمی حنا باشد و اگر چه آن زن پیر و کهنسال بوده باشد.

245- امام صادق علیه السلام فرمودند: کسانی که به پشت و عقب زنان نگاه می کنند این نباشد از این که دیگران به عقب زنان آنها نگاه کنند.

246- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر قدر مرد زنان را بیشتر دوست داشته باشد فضیلت ایمانش زیادتر است.

247- امام صادق علیه السلام فرمودند: از نیک بختی مرد است که به سرپرستی همسرش قرار گرفته باشد.

248- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: چهار چیز از اخلاق و روش پیامبران است، پاکیزگی خود را، خوشبو ساختن، مو را از بدن ازاله کردن و زیاد با زنان همبستر شدن.

249- از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر زنی که در خانه ی شوهرش چیزی را از جایی بردارد و به جای مناسبی بگذارد و هدفش اصلاح در نظم خانه باشد خدای بزرگ بسویش نظر افکند و هر کس که خدا بسویش نظر نماید عذابش نخواهد نمود ، ام سلمه گفت: همه چیز برای زنان بی نوا مانده است ، حضرت فرمود: آری، آنگاه که زن بادر شود به منزله ی روزه داری است که با جان و مال در راه خدا پیکار می کند و خواهد بود آنگاه که وضع حمل نمود برایش اجری که به سبب بزرگی آن ندانی چه چیز است و آنگاه که به کودکش شیر می دهد از برای هر مکیدنی ثوابی برابر با آزاد نمودن یکی از فرزندان اسماعیل برای آن زن خواهد بود و آنگاه که از شیر دادن فراغت یافت فرشته ای به پهلویش دست می زند و به وی می گوید کارت را از سر بگیر که خدا گناهانت را همه آمرزید.

250- امام صادق علیه السلام فرمودند: هر زنی از شوهر شرابخوار خود اطاعت کند گناهش بشمار ستارگان آسمان خواهد بود و هر زنی نوزادی که از او بیاورد پلید است و خدا هیچ عبادتی از او نمی پذیرد تا شوهرش بمیرد یا خود را از قید . آن شوهر آزاد سازد .

251- امام صادق علیه السلام فرمودند: هر زنی که جامه اش را بدون اجازه ی شوهرش در خانه بیگانه بگذارد پیوسته در لعنت خداست تا به خانه اش بر گردد.

زهد

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: زاهد در دنیا کسی -252- است که از ترس حساب حلال خدا را ترک کند و از بیم عذاب گرد حرام نمی رود.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که امام علی علیه السلام فرمودند: -253- زاهد نزد ما کسی است که بداند و به آن عمل کند و به کیفر الهی یقین داشته و از آن بر حذر باشد و اگر روز را به سختی به پایان رساند خدا را بستاند و اگر به خوشی و آسانی صبح کند او را سپاس گوید، پس زاهد چنین کسی است.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که امام علی علیه السلام فرمودند: -254- زاهد کسی است که موعظه شود و پند گیرد و دستورات خدا را بداند و به آن عمل کند و به عذاب الهی یقین داشته از آن پرهیزد پس مردمان زاهد کسانی خواهند بود که موعظه شوند و بپذیرند و احکام الهی را بدانند و به آن رفتار کنند و کیفر خدا را باور داشته باشند و از آن حذر نمایند و اگر در آسانی قرار گیرند خدا را سپاس گویند و اگر در تنگی و سختی در آیند شکیبایی گیرند.

سکوت

امام صادق علیه السلام فرمودند: خاموشی گنجی پر بار و زینت بخش -255- شخص بردبار و پوشش افراد نادان می باشد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: حضرت عیسی علیه السلام فرمودند: بجز -256-

ذکر خدا سخن بسیارنگوید زیرا که کسانی که بجز ذکر خدا سخن بسیار می گویند دل‌هایشان سخت است و نمی دانند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: در حمکت آل داود است که بر عاقل -257- لازم است که به وضع زمان خود آشنا باشد و سرگرم کار خود باشد و زبانش را حفظ کند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: بنده ی مومن تا زمانی که خاموش باشد -258- نیکو کار نوشته شود و چون سخن گوید نیکو کار یا بد کردار نوشته شود.
امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس بداند سخن وی بیانگر کار -259- اوست سخن کم گوید مگر در کار خیر.

سلام

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر کس بگوید: «السلام علیکم» ده حسنه است و هر که بگوید: «السلام علیکم ورحمة الله» بیست حسنه است و هر که بگوید: «السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته» سی حسنه دارد.
امام صادق علیه السلام فرمودند: سه کس سلام نکنند کسی که همراه -261- جنازه رود و کسی که به نماز جمعه می رود و در حمام.
امام صادق علیه السلام فرمودند: کوچک بر بزرگ سلام کند و رهگذر بر -262- نشسته و گروه اندک بر گروه بسیار سلام کند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: با یکدیگر مصافحه کنید زیرا مصافحه -263-
کینه را می برد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر کسی پیش از سلام شروع به سخن -264-
کرد، جواب ندهید.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: مصافحه کردن مومن -265-
از مصافحه ی ملائکه بهتر است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به زن -266-
ها سلام می کرد و زنهای جواب می دادند و امیرالمومنین علیه السلام به زنهای سلام
می کرد ولی از سلام کردن به زن جوان کراهت داشت.

شناخت دنیا و روش بر خورد با

امام صادق علیه السلام فرمود: سرآمد هر گناهی دوستی دنیاست -267-

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند دری از دنیا بر بنده نگشاید جز -268-
اینکه به مانند آن دری از حرص بر او بگشاید.

امام صادق علیه السلام فرمود: نمونه ی دنیا چون آب شور دریاست هر چه -269-
تشنه از آن بنوشد بر تشنگی او می افزاید تا او را بکشد.

امام صادق علیه السلام فرمود: در کتاب علی علیه السلام است ؛ همانا -270-
نمونه ی دنیا چون مار است ، وه! چه نرم است سایش بدن، با اینکه زهر کشنده در
درون خود دارد، مرد خردمند را آن دور باش دارد و کودک نادان شیفته ی آن

است.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله -271-
وسلم فرمودند: غافل ترین مردم کسی است که از دگر گونی های اوضاع در
جهان پند نگیرد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر کس دلش به دنیا -272-
بسته گردد به سه خصلت، دل بسته خواهد بود، اندوهی که به سر نخواهد آمد و
آرزویی که به آن دست نخواهد یافت و امیدی که به آن نخواهد رسید.
امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس در دام دنیا زیاده تر آلوده گردد -273-
وقت خروج از آن حسرتش شدید تر باشد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: بر دنیا شکبیا باشید که آن ساعتی است ، -274-
زیرا آنچه که از دنیا گذشته [اکنون] نه دردی از آن احساس کنی و نه شادی
و آنچه نیامده، ندانی چیست؟ همانا دنیای تو آن ساعتی است که در آن هستی،
پس در آن یک ساعت بر طاعت خدا صبر کن و از نافرمانی خداوند شکبیا باش.
امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که به دنیا زاهد و بی رغبت باشد -275-
خدا حکمت را در قلبش برجا دارد و زبانش را به آن گویا سازد و او را به عیبهای
دنیا و درد و دوایش بینا گرداند و او را از دنیا سالم بیرون کند و به بهشت دارالسلام
در آورد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: چون خدا خیر بنده ای را خواهد او را -276-
نسبت به دنیا بی رغبت و نسبت به دین دانشمند کند و به عیوب دنیا بینایش سازد و

به هر که این خصلتها داده شود خیر دنیا و آخرت داده شده، و فرمود: هیچ کس حق را در راهی بهتر از زهد دنیا نجسته است و آن ضدّ مطلوب دشمنان حق است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: دنیا مار را ماند بیرونی نرم و درونی -277- زهر آگین دارد، خردمندان از آن بگریزند و کودکان عاشقانه دست بسویش دراز کنند.

شوخی و خنده

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هیچ مومنی نیست -278- جز اینکه در او دعابه هست. پرسیدند؟ دعابه چیست؟ فرمود: مزاح.

امام صادق علیه السلام فرمودند: خنده ی مومن تبسم است. و نیز -279- فرمودند: خنده بسیار دل را بمیراند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: بسیار خندیدن دین را آب می کند -280- چنانچه آب نمک را. و نیز فرمودند: خنده ی بی مورد نادانی است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: هرگاه مردی را دوست داری با او مزاح -281- و ستیزه مکن. و نیز فرمود: مبادا مزاح کنید که آبرو را می برد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: شوخی دشنام -282- کوچک است. و نیز فرمود: از شوخی پرهیزید زیرا آبرو را بریزد و شکوه بزرگی مردان را ببرد.

- 283- امام صادق علیه السلام فرمودند: ستیزه مکن که شخصیت تو را ببرد و شوخی مکن که روی مردم بر تو باز شود و بر تو دلیر شوند.
- 284- امام صادق علیه السلام فرمودند: برخورد کردن با لب خندان با برادر مسلمانان ثواب یک حسنه دارد.
- 285- امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند شوخی و مزاح کننده و بذله گو در میان جمع را دوست می دارد اگر به گناه کشیده نشود.
- 286- امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر میخواهی دوستی برادرت با تو صاف و زلال و بی آرایش بماند با او شوخی، جدل، مفاخره، مخاصمه و کشمکش مکن.

صبر

- 287- امام صادق علیه السلام فرمودند: ما بردبا ریم و شیعیان ما از ما بردبارتر، راوی پرسید چگونه شیعیان شما از شما بردبارترند؟ فرمود: زیرا ما بر آنچه می دانیم صبر می کنیم و شیعیان ما بر آنچه نمی دانند صبر می کنند.
- 288- امام صادق علیه السلام فرمودند: صبر دو گونه است: صبر بر بلا که خوب و نیکو است ولی بهترین این دو صبر پرهیز محرمات است.
- 289- امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس از مومنین به بلایی گرفتار شود و صبر کند برایش اجر هزار شهید باشد.
- 290- امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر صبر پیش از بلا آفریده نشده بود

مومن می ترکید مانند تخم مرغ روی سنگ خارا می ترکد

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس مصیبتی که به او رسیده است -291
اظهار ناراحتی کند باید بداند که از پروردگارش شکایت و اظهار ناراحتی کرده
است.

صدقه

امام صادق علیه السلام فرمود: اولین چیزی که در روز آخرت به حساب -292
آن می رسند و ثوابش را می دهند صدقه ی آب است

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که صدقه بدهد چه در روز یادربش -293
خداوند او را از غم و غصّه و گرفتار شدن در چنگ درنده و مرگ بد محفوظ می
دارد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله -294
وسلم فرمودند: زمین قیامت همه آتش است به غیر از سایبان مومن که صدقه ی
او بر او سایه می افکند

امام صادق علیه السلام فرمود: همه چیز با واسطه انجام پذیرد و خداوند -295
موکل برایش نهاده مگر صدقه که مستقیم و بدون واسطه بخدا می رسد

امام صادق علیه السلام فرمود: همانا صدقه دادن در شب خشم خدا را -296
خاموش و گناه را نابود و حساب را آسان می نماید و صدقه دادن در روز باعث

رشد مال و افزونی عمر می شود.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: با دست خود صدقه -297- دادن مرگ بد و هفتاد نوع بلا را دور می سازد و او را از وسوسه های هفتاد شیطان که همگی به او دستور می دهند که این کار را مکن، می رهاند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله -298- و سلم پرسیدند کدام صدقه برتر است؟ فرمودند: صدقه دادن به خویشاوندی که با انسان دشمنی بورزد.

از امام صادق علیه السلام پرسیدند آیا صدقه دادن به فقیرانی که بر در -299- خانه ها می آیند بهتر است یا به خویشاوندان؟ فرمودند: نه، بهتر آن است که صدقه را برای خویشان خود بفرستد و این اجر و پاداش بیشتری دارد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که امام سجاد علیه السلام فرمودند: -300- صدقه ی پنهانی خشم خدا را فرو می نشاند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که امام سجاد علیه السلام فرمودند: -301- هیچ شخصی نیست که به مستمند ناتوانی صدقه بدهد و آن مسکین در همان وقت برای او دعا کند مگر این که دعایش [در حق او] مستجاب گردد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: روزی را با صدقه فرود آورید و اموال -302- خود را با زکات بیمه کنید و کسی که میانه روی کرد نیازمند نشد و اندازه گیری نیمی از زندگی است و محبت کردن و دوستی نیمی از خرد و عقل است و پیری نیمی از اندوه است و نان خور کم یکی از دو گشایش زندگی است.

- 303- امام صادق علیه السلام فرمودند: بهترین چیزی که مرد پس از خود به یادگار می گذارد سه چیز است: فرزند نیکوکاری که برایش آمرزش خواهی کند، سنت و شیوه ی نیکی که دیگران از او پیروی کنند و صدقه و کار خیری که پس از وی ادامه و جریان داشته باشد.
- 304- امام صادق علیه السلام فرمودند: سخن خوب صدقه است و هر گامی که بسوی نماز برداری صدقه است.
- 305- امام صادق علیه السلام فرمودند: ملعون است و از رحمت خدا به دور است کسی که خدا به او مالی ببخشد و او چیزی صدقه ندهد آیا نشنیده ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: یک درهم صدقه برتر از ده شب نماز خواندن است.
- 306- امام صادق علیه السلام فرمودند: برادر بهشت نوشته است به عوض هر صدقه ده برابر پاداش مقرر گردیده است.
- 307- امام صادق علیه السلام فرمودند: بیمارنتان را با صدقه دادن درمان کنید و مالهای خود را با دادن زکات بیمه نمایید و من ضامن هستم هر مالی که در خشکی یا دریا تباه می گردد حقوق خدا در آن مال داده شود از تلف شدن مصون بماند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: شیعیان مرا به این دو -308- خصلت نیازمایید، اگر واجد آن دو بودند به حقیقت شیعه منند: نخست آنکه بر اوقات نماز مراقبت و مواظبت کنند و دیگر آنکه نسبت به برادر ایمانی خود مواسات کنند و از مال و نعمت خویش بر آنان دریغ ندارند، اگر این دو خصلت نباشد، از شیعیان و پیروان من نیست، و باید از چنین کسان دوری دوری گزینید.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: بنده را نتوان مومن گفت جز وقتی -309- که سه سنت در او باشد؛ یکی از خدا دیگری از پیامبر و سوم از امام؛ سنت خدا راز داری است که درباره ی خود فرموده: [خدا] غیب دان است، هیچ کس را بر غیب خود آگاه نسازد، سنت پیامبر مدارای با مردم و سنت امام صبر در سختی و گرفتاری است تا که خدا فرجی رساند.

از امام صادق علیه السلام پرسیدند کمترین حقی که مومن بر برادر خود -310- دارد چیست؟ فرمود: به چیزی که او نیازمند تر است خود را نیازمند نبیند. امام صادق علیه السلام فرمودند: براستی که خدا چون بنده های را دوست -311- بدارد او را در بلا غوطه ور سازد و باران بلا را بر سرش فرو ریزد

امام صادق علیه السلام فرمودند: براستی که اجر بزرگ به دنبال بلا ی -312- بزرگ است و خداوند هیچ قومی را دوست نداشته جز آنکه گرفتار و مبتلا یشان ساخته است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: و خدای تعالی بنده ی مومن خود را به -313-

وسيله ی بلا از دنیا پرهیز دهد چنانچه طبیب بیمار را [از غذای مضر] پرهیز دهد.

اسحق بن عمار گفت به امام صادق علیه السلام عرض کردم اولین تحفه -314- ای که به مومن دهند چیست؟ فرمود: هر که به دنبال جنازه اش باشد آمرزیده گردد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: احترام مومن بیشتر از کعبه است -315-

امام صادق علیه السلام فرمودند: هیچ مومنی نیست جز آنکه در هر چهل -316- روز یکبار بوسیله ی بلایی متذکر گردد و آن بلا و گرفتاری یا در مال و یا در فرزند و یا در جان او خواهد بود و یا دچار اندوهی گردد که سبب آن را نمی داند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: سه چیز را خداوند از مومن باز خواست -317- نمی کند غذایی که خورده است و جامه ای که پوشیده است و همسر شایسته ای که کمک زندگی او بوده است و دامن شوهر خود را از آلودگی نگاه داشته است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: شیعیان ما در سه چیز آزمایش کنید؛ در -318- اوقات نماز که تا چه اندازه مراقبت می کنند و در اسرار مذهبی که چگونه آنها را از دشمنان ما حفظ می کنند و در ثروتشان که با برادران دینی خود تا چه مقدار کمک و همراهی می کنند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: براستی که مومن با -319- دروغ و بخل و ناپاکی خو نگیرد، ولکن گاهی به یکی از اینها آلوده شود نه

همیشه، به آن حضرت عرض شد آیا مومن زناهم می کند؟ فرمود: بلی، به این کار مبتلا می گردد و توبه می کند ولی او را فرزندی از چنین نطفه متولد نمی شود.

امام صادق علیه السلام از پدرانش از امام علی علیه السلام می فرماید: -320
مومن برادر خود را فریب نمی دهد و به او خیانت نمی کند و یاری او را از دست نمی دهد و او را متهم نمی سازد و به او نمی گوید من از تو بیزارم، در پی یافتن عذر واقعی او باش و اگر عذر واقعی او را نیافتی عذری برایش بتراش.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: برای مومن سزاوار نیست که در -321
مجلسی نشیند که خداوند در آن مجلس نافرمانی شود و آن مومن قدرت بر هم زدن آن را ندارد.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا مومن آهنگ کار نیک کند -322
و انجام ندهد، برای او حسنه نوشته شود، اگر انجام دهد ده حسنه برای او نوشته شود و همانا مومن آهنگ کار بد کند که آن را بجای آورد و نکند پس چیزی برای او نوشته نشود.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: شرافت مومن به شب زنده داری -323
و عزتش به بی نیازیش از مردم است.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر کس برادرش را در ناحیه ی -324
شهر [راه دور] برای رضای خدا دیدن کند او زائر خداست و بر خدا سزاوار است که زائر خود را گرامی دارد.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: سه چیز از علامات مومن است: -325

شناختن خدا، شناختن دوستان و دشمنان خدا.

امام صادق علیه السلام فرمودند: مومن میان دو ترس قرار دارد؛ گناهی که -326- انجام داده و نمی داند خدا درباره ی او چه می کند و عمری که باقی مانده و نمی داند چه مهالکی مرتکب می شود پس هر صبح ترسان است و جز ترس اصلاحش نکند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: که پدرم فرمود: هیچ بنده ی مومنی -327- نیست جز آنکه در دلش دو نور است نور ترس و نور امید، اگر این وزن شود از آن افزون نباشد و اگر آن وزن شود از این افزون نباشد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: مومن بسوی مومن آرامش می گیرد -328- چنانکه تشنه به آب سرد آرامش می گیرد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: بر مومن واجب است که در حضور و -329- غیاب خیر خواه مومن باشد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: مردم به دو خصلت مأمور شدند ولی آن -330- دو را تباه کردند و از دست دادند و از آن جهت بی همه چیز شدند: صبر و راز پوشی.

امام صادق علیه السلام فرمودند: شیعیان ما همان رنگ پریدگان [از ترس -64- خدا] خشک لبان [از روزه] لاغراند که چون شب فرا رسد با اندوه از آن استقبال کنند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: زن مومن از مرد مومن کمیاب تر است و -331-

. مرد مومن کمیاب تراز کبریت احمر است

332- امام صادق علیه السلام فرمودند: چهار خصلت است که در هر کس باشد -
مومن است گرچه از فرق تا قدم گناه باشد: راستگویی، حیا، خوشخویی و حق شناسی.

333- امام صادق علیه السلام فرمودند: مومن از چهار چیز یا یکی از آنها برکنار نیست: 1- مومنی که بر او حسد برد و این از همه برای او سخت تر است 2- منافقی که از او دنبال گیری کند 3- دشمنی که به جنگ او برخیزد 4- شیطانی که گمراهش کند.

334- امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا خدای عزوجلّ دوستش را در دنیا هدف تیر دشمنش قرار داده است و نیز فرمود: دنیا زندان مومن است.

335- امام صادق علیه السلام فرمودند: نبوده و نخواهد بود و نباشد مومنی جز آنکه او را همسایه ای باشد که آزارش رساند و اگر مومنی در یکی از جزیره های دریا باشد خدا کسی را برای او برانگیزد که آزارش دهد.

336- امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر مومنی را ساکت و کم حرف دیدید -
به وی نزدیک شوید که حکمت می افشاند، مومن کم حرف و پرکار و منافق -
پر حرف و کم کار است.

337- امام صادق علیه السلام فرمودند: اهل حق همیشه در سختی بوده اند بدان -
که سختی مدت کوتاهی دارد و عاقبتش با آسایش طولانی است.

338- امام صادق علیه السلام فرمودند: برای بنده نزد خدا مقامی است که به آن

نرسد جز بوسیله ی یکی از دو امر: یا رفتن مالش و یا رسیدن بلایی به تنش.

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر اندازه ایمان بنده زیاد شود تنگی -339-
معیشتش افزایش یابد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر مومنین برای طلب روزی نزد خدا -340-
اصرار نمی ورزیدند خدا آنها را از آن حال به تنگ دستی بیشتری منتقل می
نمود.

امام صادق علیه السلام فرمودند: شیعیان خالص ما در زمان دولت باطل -341-
جز به اندازه ی قوت و خوراک بهره ندارد، خواهید به مشرق روید یا به مغرب
زنید جز به اندازه ی قوت روزی نیابید.

امام صادق علیه السلام فرمودند: در مناجات موسی علیه السلام است که -342-
خداوند می فرماید: ای موسی! هرگاه دیدی فقری روی آورده بگو مرحبا به شعار
شایستگان و چون دیدی توانگری رو آورده بگو گناهی است که در عقوبتش
شتاب کرده است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: مومنی نیست جز آنکه قلبش از درون دو -343-
گوش دارد: 1- گوش که وسواس خناس در آن دمد 2- گوش که فرشته در
آن دمد، و خدا مومن را به سبب فرشته تقویت کند و همین است گفتار خدای
«تعالی»: «آنها را بوسیله روحی از جانب خود تقویت کرده است».

امام صادق علیه السلام فرمودند: که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم -344-
فرمود: بیش از سه روز قهر و جدایی روا نیست.

345- امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمودند: خدای عزوجل فرمودند: «آشکارا به جنگ با من برخاسته آن کسی که»
«بنده ی مومن مرا خوار کند»

346- امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمودند: لغزشهای مومنین را جستجو نکنید، زیرا هر که لغزشهای برادرش را جستجو کند خداوند لغزشهایش را دنبال کند و هر که را خداوند لغزشهایش را دنبال کند رسوایش سازد گر چه در درون خانه اش باشد

347- امام صادق علیه السلام فرمودند: هر که مومنی را سرزنش کند خدا او را در دنیا و آخرت سرزنش کند. و نیز فرمودند: هر که مومنی را به گناهی سرزنش کند نمیرد تا آن را مرتکب گردد

348- امام صادق علیه السلام فرمودند: مومنی نیست که در راه حاجت برادر مومنش گام بردارد جز آنکه خدای عزوجل برایش در هر قدمی حسنه ای نویسد و گاهی فرو ریزد و درجه ای بالا برد سپس ده حسنه بیفزاید و در ده حاجت او را شفیع گرداند

349- امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس گرفتاری مومنی را که در سختی افتاده رفع کند خدا حوائج دنیا و آخرتش را آسان کند و هر عیب مومنی را که از آن می ترسد بپوشاند، خدا هفتاد عیب دنیوی و اخروی او را بپوشاند، آنگاه فرمود: تا زمانی که مومن در راه کمک برادرش باشد خدا در راه کمک با اوست. از موعظه سود برید و در کار خیر رغبت کنید

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر که به برادر مومنش مرحبا گوید خدا -350-
تعالی تا روز قیامت برایش مرحبا نویسد.

صلوات حلال مشکلات

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر کس به رسول خدا -351-
صلی الله علیه وآله وسلم درود بفرستد پیامبر درود او را می شنود و دعایش به
آسمان بالا می رود.

امام صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله -352-
وسلم فرمودند: در روز قیامت من نزد ترازوی اعمال قرار می گیرم کسی که
گناهانش از کارهای نیکی که کرده بیشتر باشد آن صلواتهایی را که بر من
نثار کرده است می آورم تا کفه ی حسناتش را سنگین تر کنم.

امام صادق علیه السلام فرمودند: [خطاب به صباح] آیا می خواهی به تو -353-
چیزی بیاموزم که خدا بخاطر آن صورت تو را از گرمای آتش دوزخ نگاه دارد،
عرض شد: آری، فرمود: پس از طلوع سپیده دم صد مرتبه بگو: «اللهم صل علی
محمد و آل محمد» خداوند بوسیله ی آن صورت تو را از گرمای آتش دوزخ
حفظ خواهد کرد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله -354-

وسلم فرمودند: صلوات بر من واهلیت من نفاق را می برد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله -355-

وسلم فرمودند: هر که من نزدش نام برده شوم و فراموش کند که بر من صلوات

بفرستد خداوند او را به راهی جز راه بهشت برد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هرگاه روز جمعه فرا -356-

می رسد خداوند بزرگ همه ی روزها را روانه سازد و در پیش روزها ، روز

جمعه مانند عروسی زیبا و با کمال که برای آدم دیندار و مالدار برده می شود،

دیده می گردد و آن روز می ایستد جلوی در بهشت و برای هر کس که بر

محمد و آلش علیهم السلام درود کثیر فرستاده است شفاعت خواهد کرد ، پرسیده

شد درود کثیر چند عدد و در چه ساعتی از اوقات روز جمعه افضل خواهد بود؟

فرمود: صد بار و بعد از نماز عصر خواهد بود، گفته شد چگونه درود بفرستیم؟

«فرمود: می گویی: « اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجه»

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر کس یک بار بر -357-

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با نیت و از روی اخلاص قلبی درود فرستد خدا

صد حاجت را برایش برآورده خواهد ساخت که سی حاجت برای دنیا و هفتاد

حاجت از آن برای آخرتش خواهد بود و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

فرمود: هر کس در هر روز سه بار و در هر شب سه بار از روی محبت و اشتیاق بر

من درود فرستد بر خدای عزوجل حق است که گناهان آن شب و روز را برایش

بیامرزد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر کس بین نمازهای 358- ظهر و عصر بر پیامبر و آلش درود فرستد آن درود برابر با هفتاد رکعت نماز خواهد بود.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر کس بعد از نماز 389- صبح و نماز ظهر بگوید: « اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم » نخواهد مرد تا آن امام قائم از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رادرک کند و به ملاقاتش نائل آید.

امام صادق علیه السلام فرمودند: چون نام رسول خدا صلی الله علیه و آله 360- و سلم برده شد بسیار بر او صلوات بفرستید ، زیرا هر کس یک صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرستد خداوند هزار بار در هزار صف از فرشته ها بر او صلوات فرستند، و چیزی از مخلوقات خدا نماند جز اینکه براین بنده صلوات فرستد برای آنکه خداوند و فرشتگان برای او صلوات فرستند و هر کس در این فضیلت رغبت نکند پس او نادان و مغرور است و خدا و رسول و خاندانش از او بیزارند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله 361- و سلم فرمودند: هیچ مردمی نباشد که در انجمنی گرد هم آیند و نام خدای عزوجل را نبرند بر پیامبر او صلوات نفرستند جز اینکه آن مجلس مایه ی حسرت و زیان بر آنها باشد.

صله ی ارحام

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده 362
. که فرمودند: قطع رحم خود مکن اگر چه او از تو قطع کند

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده 363-
. که فرمودند: قطع رحم خود نکن اگر چه او از تو قطع کند

امام صادق علیه السلام فرمودند: نخستین سخنگوی اعضای بدن در روز 364-
قیامت رحم است، که گوید: پرورد گارا! هر که در دنیا مرا پیوست امروز میان
خودت و او پیوست ده، و هر که در دنیا مرا برید، امروز خود را از او ببر

امام صادق علیه السلام فرمودند: ملعون است ملعون است کسی که از 365-
رحم خویش ببرد

امام صادق علیه السلام فرمودند: صله با ارحام به انسان خوی 366-
نیک، سخاوتمند، پاکی نفس، افزایش روزی و به تأخیر افتادن مرگ را می
بخشد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: صله با ارحام و خوشرفتاری با همسایگان 367-
شهرها را آباد و عمرها را افزایش می دهد

امام صادق علیه السلام فرمودند: پیوستن با خویشاوند حساب را در روز 368-
رستاخیز آسان می کند و باعث به تأخیر افتادن در عمر می گردد و از کشته شدن

بد جلو گیری می نماید، و صدقه دادن در شب خشم خدا را فرو می نشاند.
از امام صادق علیه السلام پرسیدند برخی از خویشاوندانم خط و تفکر -369
دیگری دارند غیر از فکر و مرامی که من دارم، آیا آنان بر من حقی دارند؟
فرمودند: آری، حق قرابت و خویشاوندی را چیزی قطع نمی کند اگر با تو همفکر
و هم عقیده باشند دو حق بر تو دارند یکی حق خویشاوندی، دوم حق اسلامی و
مسلمانی.

عبادت

امام صادق علیه السلام فرمودند: مبدا عملی را بر خود واجب گردانی و تا -370
دوازده ماه از آن دست برداری.
امام صادق علیه السلام فرمودند: هر گاه مردی عملی انجام می دهد تا -371
یکسال ادامه دهد سپس اگر خواهد به عمل دیگر منتقل شود، زیرا شب قدری که
آنچه خدا می خواهد در آن است در یکسال می باشد.
از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند:... کلمه ی عبد از سه -372
حرف [ع، ب، د] تشکیل شده . عین کنایه از علم و یقین بنده نسبت به
خداوند متعال است، و باء اشاره ای به بینویت و جدایی و دوری اواز غیر خداست،
و حرف دال دلالتی است بر دنو و نزدیکی و تقرب بنده به پروردگار جل و جلاله
بی حجاب و بی واسطه.

عقل و عاقل

- 373- از امام صادق علیه السلام پرسیدند که عقل چیست؟ فرمودند: عقل آن است که خدا را بندگی کنند و بهشت را از آن خود کند.
- 374- امام صادق علیه السلام فرمودند: عاقل هرگز سخنی را که خرد انکار دارد بر زبان نمی راند و خویشتن را در مظانّ تهمت قرار نمی دهد و با آنها که به تهمتی گرفتار آمده اند به مدارا رفتار می کند.
- 375- امام صادق علیه السلام فرمودند: عقل مرد بعد از چهل سال تا پنجاه تا شصت سال افزایش می یابد و پس از آن کاسته می شود.
- 376- امام صادق علیه السلام فرمودند: ثواب و عمل هر کس به اندازه ی عقل و معرفت وی خواهد بود.
- 377- از امام صادق علیه السلام روایت شده که امام علی علیه السلام فرمودند: خود پسندی در انسان دلیل بر سستی عقل و حماقت وی خواهد بود.
- 378- امام صادق علیه السلام فرمودند: با عقل ترین مردم خوش خلق ترین آنهاست.
- 379- امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمودند: چون مردی را پر نماز و روزه دیدید به او ننازید تا بنگرید عقلش چگونه است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: عاقل نباید سه چیز راهیچگاه فراموش -380 کند: ناپایداری دنیا، گردش حالات و آفتهایی که هیچ کس از آنها در امان نیست.

.

علم و علما

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس که علم آموزد و به آن عمل -389 کند و برای خاطر خدای تعالی به دیگران نیز تعلیم دهد در ملکوت آسمانها او را به وصف عظیم می خوانند

امام صادق علیه السلام فرمودند: همه علم مردم را در چهار چیز یافتیم: اول -390 اینکه پروردگار خود را بشناسد، دوم اینکه بدانی که با تو چه کرد، [خلقت] سوم اینکه بدانی او را از تو خواسته است، و چهارم اینکه بدانی چه چیز تو را از دینت خارج کند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: چون مومن عالمی بمیرد، رخنه ای در -391 اسلام افتد که چیزی آن را نبندد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که حضرت عیسی علیه السلام -392 فرمودند: علم و حکمت را به غیر اهلش نیاموزید و الا ستم بر علم کرده اید، و از

اهلش مخفی مدارید، و الاّ ستم بر آنها نموده اید.

393- امام صادق علیه السلام فرمودند: روزی که عالم و عابد در پشگاه خداوند بایستند به عابد نیکو کار گفته شود داخل بهشت شو، و به عالم گفته شود توقف کن آنان را که از تربیت نیکو تو استفاده کرده اند شفاعت نما.

394- امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که حدیث ما را برای سود دنیا خواهد در آخرت بهره ای ندارد و هر که برای آخرت جوید خداوند خیر دنیا و آخرت به عطا فرماید.

395- امام صادق علیه السلام فرمودند: هر که بدون بصیرت عمل کند مانند کسی است که بیراهه می رود هر چند شتاب کند از هدف دورتر گردد.

396- امام صادق علیه السلام فرمودند: هر چیزی زکاتی دارد و زکات علم آموختن به شایستگان است.

397- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: دانشمند کسی است که کارش مصدّق گفتارش باشد و کسی که چنین نباشد دانشمند نیست.

398- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هرگاه دانشمند دین به علم خود عمل نکند موعظه اش در دلها جای نمی گیرد همچنان که باران بر سنگ نرم قرار نمی گیرد.

399- امام صادق علیه السلام فرمودند: هفتاد گناه از جاهل آمرزیده میشود پیش از آن که یک گناه از عالم آمرزیده شود.

غیبت

از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله -400-
وسلم فرمودند: غیبت در [نابودی] دین مرد مسلمان زودتر کارگر شود از بیماری
. خوره در درون او

امام صادق علیه السلام فرمودند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند -401-
کفار ی غیبت چیست؟ فرمودند: از خداوند طلب آمرزش کنی برای آنکه
. غیبتش کردی هر زمان به یادش افتادی

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر که به مرد مومن یا زن مومنه بهتان زند -402-
به آنچه در او نیست ، خداوند او را در طینت خبال برانگیز و نگهدارد تا از آنچه
گفته بیرون آید. عرض شد: طینت خبال چیست؟ فرمود: چرکی که از فرج
. زنان بدکاره بیرون آید

امام صادق یا امام باقر علیهم السلام فرمودند : غیبت عبارت است از -403-
بدگویی و اظهار عیب یا گناه مومنی در نزد شخصی که اطلاع ندارد در صورتی
که آن عیب و زشتی در آن مومن باشد ولی از اظهارش ناراضی است و اگر عیبی
. را که در او نیست نسبت دهد، بهتان است نه غیبت

فرزند و تربیت آن

- 404- امام صادق علیه السلام فرمودند: دختران حسنه [کار خیر] اند و پسران .نعمت، حسنه ثواب دارد و نعمت باز خواست
- 405- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: هر کس چهار فرزند برایش متولد شود و یکی از آنها را بنام من نامگذاری نکند به من جفا کرده است
- 406- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: خداوند هر گاه بنده ای را دوست دارد محبوبترین فرزندش را از او می گیرد
- 407- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: کام فرزندان را با آب فرات و خاک قبر حسین علیه السلام بردارید و اگر این دو در دسترستان نباشد از آب باران استفاده نمایید
- 408- از امام صادق علیه السلام روایت شده که امام علیه السلام فرمودند: هیچ شیری که کودک بنوشد برکت دارتر از شیر مادر نخواهد بود
- 409- امام صادق علیه السلام فرمودند: به فرزندان سوره ی یاسین بیاموزید که یاسین دسته گل بوستان قرآن است
- 410- امام صادق علیه السلام فرمودند: بهتر است که طفل در کودکی با مسائل اجتناب ناپذیر حیات که غرامت زندگی است روبرو شود تا در جوانی و بزرگسالی بردبار و صبور باشد
- 411- امام صادق علیه السلام فرمودند: فرزندان را تا شش سالی مهلت بده، سپس او را به مدت هفت سال با خود همراه کن و به ادب خود مؤدب گردان

- اگر پذیرفت و صالح شد چه بهتر و گر نه رهايش كن.
- 412- امام صادق علیه السلام فرمودند: فرزندان را بگذار تا هفت سال بازی کند و هفت سال باید ادب شود و هفت سال باید ملازم او باشی اگر رستگار شد چه بهتر و گر نه خیری در او نیست.
- 413- امام صادق علیه السلام فرمودند: کودکان را دوست بدارید با آنها مهربان باشید هنگامی که وعده‌هایی به آنها می‌دهید حتماً به آن وعده وفا کنید، زیرا کودکان شما را، روزی دهنده‌ی خود می‌دانند.
- 414- امام صادق علیه السلام فرمودند: به کودکان خود سویق [غذایی که از آرد گندم و جو تهیه کنند] بخورانید زیرا تغذیه‌ی اینگونه مواد، گوشت بدن را می‌رویاند و استخوانها را محکم می‌گرداند.
- 415- امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس فرزند خود را نفرین کند فقر و تنگدستی را برایش به ارث گذاشته است.
- 416- امام صادق علیه السلام فرمودند: بر جوانان خود از خطر غالیان بپرهیزید تا [عقیده] آنها را فاسد نکنند، چرا که غالیان بدترین مخلوقات خداوند، بزرگی خدا را کوچک می‌کنند و برای خدا ادّعی ربوبیت می‌کند.
- 417- امام صادق علیه السلام فرمودند: چون پسر سه ساله شد به او بگویند که هفت بار بگو «لا اله الا الله» و چون سه سال و هفت ماه و بیست روز از عمرش گذشت به او بگویند که هفت مرتبه بگوید «محمد رسول الله» پس چهار سالش تمام شود به او می‌گویند که هفت بار بگوید «صلی الله علی محمد و آله» پس

چون پنج سال تمام شود او را وامی دارند که خدا را سجده کند پس چون شش سالش تمام شود نماز یادش می دهند و به نمازش می دارند و چون هفت سالش تمام شود وضو را به او یاد می دهند و امر به نماز می کنند او را، و چون نه سالش تمام شود وضو و نماز را خوب به یادش می دهند و بر ترک وضو و نماز می زنند . پس چون وضو و نماز را یاد گرفت خدا پدر و مادرش را بیامرزد

فواید بعضی از غذاها

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: آب سرد حرارت را -418- فرو نشاند و صفرا را تسکین می دهد و طعام را در معده هضم و تب را از بین می برد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: سرکه ی شراب بن دندان را محکم می -419- کند و کرمهای شکم را می کشد و عقل را زیاد می کند .

امام صادق علیه السلام فرمودند: کاهو خون را فرو می نشاند -420-

امام صادق علیه السلام فرمودند: برگ خرفه عقل را زیاد می کند و هیچ -421- گیاهی از آن شریف تر و نافع تر نیست .

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر مومنی که یک انار را تمام بخورد -422-

خدا شیطان را از روشنی دل او چهل روز دور گرداند، و هر مومنی که دو انار

تمام بخورد خدای تعالی شیطان را از روشنی دل او صدروز دور کند، و هر

مومنی که سه انار را تمام بخورد خدای تعالی شیطان را از روشنی دل او یک سال

دور گرداند، و هر که یک سال شیطان از او دور گردد گناه نکند داخل بهشت می شود.

423- امام صادق علیه السلام فرمودند: بخورید خربزه، که در آن ده خصلت است که دردی و فساد در آن نیست و خودنی است و آشامیدنی است و میوه است و گل است و اشنان است که دهان را پاک می کند و نان خورش است و قوت جماع رازیاد می کند و مثانه را می شوید و ادار و بول می کند و ریگ مثانه را دفع می کند.

424- امام صادق علیه السلام فرمودند: بخور تره را که در آن چهار فایده است: گند دهان را می برد و بادها را دفع می کند و هر که مداومت کند بر آن از خوره ایمن است.

425- امام صادق علیه السلام فرمودند: خوردن پیاز دهان را خوشبو و پوست بدن را نرم و رقیق می سازد.

426- امام صادق علیه السلام فرمودند: خوردن پیاز درد را می برد و اعصاب را محکم می کند و موجب افزایش آب [منی] می گردد و بر نیروی راه رفتن می افزاید و تب را می زداید.

427- امام صادق علیه السلام فرمودند: بادنجان بخورید که مرض را می برد و هیچ گونه دردی ایجاد نمی کند.

428- امام صادق علیه السلام فرمودند: خیار را از پائینش بخورید که این گونه خوردن برکت خیار را بزرگ می سازد.

- 429- امام صادق علیه السلام فرمودند: شلغم را از یاد نبرید و به خوردن آن مداومت ورزید و آن را از نااهلان کتمان کنید، زیرا کسی نیست که رگی از جذام در بدن نداشته باشد با خوردن شلغم، آن رگ را آب کنید و از میان ببرید.
- 430- امام صادق علیه السلام فرمودند: خوردن ریشه ی ترب، بلغم را می برد و مغز آن موجب هضم غذا و برگ آن سبب جریان بول می گردد.
- 431- امام صادق علیه السلام فرمودند: برخوردن بادنجان بورانی مداومت کنید که در آن شفا است و ایمنی از بیماریهای برص می بخشد و همچنین اگر با روغن زیتون بریان گردد نیز مفید است.
- 432- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: در ترب سه خصلت وجود دارد: برگ آن بادهای [معدۀ] را بیرون می کند و برگش بول را به راه می اندازد و ریشه ی آن بلغم را قطع می سازد.
- 433- امام صادق علیه السلام فرمودند: خوردن هویج موجب ایمنی از بیماریهای قولنج و بواسیر است و بر قدرت جماع کردن کمک می دهد.
- 434- امام صادق علیه السلام فرمودند: کاهو بخورید که موجب قطع خونریزی می شود.
- 435- امام صادق علیه السلام فرمودند: شما را بخوردن کاهو سفارش می کنم، زیرا کاهو خون را صاف می کند.
- 436- امام صادق علیه السلام فرمودند: هر که دوست دارد که نطفه ی او فراوان و فرزندانیش زیاد شود پیوسته کاسنی بخورد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: از بسیار نوشیدن آب خودداری کنید -437-
زیرا که آب زیاد خوردن ماده و اساس هر گونه بیماری و درد می گردد

مسواک

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: مسواک زدن دوازده -438-
خاصیت دارد: 1- سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. 2- دهان را
پاک و پاکیزه می کند. 3- روشنی چشم را افزون می کند. 4- موجب خشنودی
خداوند است. 5- دندانها را سفید می کند. 6- ریزش و ساییدگی دندان را از بین
می برد. 7- لثه ها را محکم می کند. 8- اشتها و میل به خوردن غذا را زیاد می
کند. 9- بلغم را از بین می برد. 10- حافظه ی آدمی را می افزاید. 11- باعث دو
برابر شدن حسنات می گردد. 12- فرشتگان خدا را شاد می کند

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: اگر مردم خواص -439-
مسواک زدن را بدانند او را هرگز از خود جدا نمی کردند حتی به هنگام شب آن
را به همراه خود به رختخواب می بردند

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: دو رکعت نماز با -440-
مسواک کردن از هفتاد رکعت بی مسواک بالاتر است

مشورت

441- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: مشورت کن با مردان عاقل پرهیزکار زیرا که امر نمی کنند تو را مگر به نیکی، و زنهار که مخالفت ایشان مکن که مخالفت دانای پرهیزگار باعث فساد دین و دنیا است.

442- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر که برادر مومنش با مشورت کند و آنچه محض خیر او در آن داند، نگوید حق تعالی عقل و رأیش را از او سلب می کند.

443- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر گاه یکی از شما کاری را اراده کند با کسی مشورت نکند تا آن که پیش از آن با خداوند خود مشورت کند، راوی گفت: چگونه با خدا مشورت کند؟ فرمود: که اول از خدا طلب خیر بکند بعد از آن با مومنان مشورت کند تا خدا آنچه خیر او در آن است بر زبان ایشان جاری گرداند.

444- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر گاه امری را اراده منی پس با کسی مشورت کن تا خدا خیر او را بر زبان هر که خواهد جاری کند.

نماز شب و شب زنده داری

445- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: نماز شب چهره را سفید و نورانی و بدن آدمی را معطر می سازد و نیز موجب فراوانی روزی می

شود.

446- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: همانگونه که خداوند متعال می فرماید: «زینت زندگانی دنیا مال و اولاد آدمی است، زینت آخرت هم هشت رکعت نمازی است که بنده ی خدا در آخر شب می خواند

447- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: نماز شب چهره را زیبا، اخلاق را نیکو، بوی بدن را خوش، روزی را فراوان، بدهیها را ادا، غصّه و اندوه را برطرف و قدرت بینایی را افزون می کند

448- امام صادق علیه السلام از امام علی علیه السلام روایت کرده که فرمودند: شب زنده داری بدن را سالم و پروردگار عزوجل را خشنود ساخته و آدمی را در رهگذر نسیم رحمت حق قرار می دهد و پیروی از اخلاق پیامبران است

449- امام صادق علیه السلام فرمودند: نماز مومن در شب گناهی که در روز انجام داده از میان می برد

450- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر نماز مستحبی که در شب از تو فوت شود قضایش را در روز بجای آور

451- از امام صادق علیه اسلام روایت شده که فرمودند: نماز شب صورت را نیکو و اندوه را برطرف و بینایی را جلا می بخشد

452- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: تسبیح حضرت فاطمه سلام الله پس هر نماز در نزد من از هزار رکعت نماز در هر روز محبوب تر است.

453- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: کسی که بعد از نماز واجب پیش از آنکه از جای برخیزد تسبیح حضرت زهرا سلام الله را بگوید خداوند او را خواهد آمرزید و اول آن با «الله اکبر» شروع کند.

454- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: سه چیز افتخار مومن است وزینت و آرایش او در دنیا و آخرت می باشد: نماز در آخر شب، نومیدی اواز مال مردم و ولایت امام از خاندان پاک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم.

نیکو کاری

455- امام صادق علیه اسلام فرمودند: پدرم فرمود: « چون اراده ی کار خیری -کردی بشتاب زیرا نمی دانی چه پیش می آید».

456- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر کار خوبی صدقه است و از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: کارهای نیک از مردن های بد انسان جلوگیری می کند.

457- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: اگر کسی ثواب عملی را بداند و بعد به آن عمل کند، همان پاداش را [که شنیده] به او کرامت خواهند کرد. هر چند که آن گفته از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نباشد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: مردمان نیکوکار در دنیا -458 همان نیکوکاران در آخرت خواهند بود زیرا آنان در آخرت در اثر رجحان یافتن کارهای خویشان از آن بر مردم معصیت کار بخشش خواهند نمود.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: همانا کسی که برای -459 مردم کاری انجام دهد پاداشش به عهده ی آنهاست و هر کس برای خدا کاری را بجای آورد مزدش به عهده ی خداست.

وسوسه ی شیطان

امام صادق علیه السلام فرمودند: ابلیس می گوید: هر چه مرا درباره ی -460 آدمیزاد عاجز کند در گمراه کردنش با یکی از سه چیز هرگز عاجز نخواهم ماند، از راه غیر مشروع مال بدست آوردن یا حق مال را پرداخت نکردن یا در غیر محلش صرف کردن.

امام صادق علیه السلام فرمودند: شیطان نودونه راه خیر را به انسان می -461 نماید و راهنمایی می کند برای آنکه در مورد صدم بر تو غلبه یابد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: شیطان لعنة الله علیه گفت: پنج کس مرا -462 بیچاره ساخته است و سایر مردم در قدرت و اختیار من هستند؛ 1- کسی که از روی نیت صادق و درست به خدا معتصم و در کارها متوکل به او باشد 2- کسی

که در شبانه روز تسبیح بسیار کند 3- آن که هرچه برای خویشان می پسندد برای برادر مومن خود نیز پسندد 4- آن کس که بر مصیبت ناله و فریاد نزند هنگامیکه به او میرسد 5- کسی که بدانچه خدای قسمت او فرموده راضی باشد [و برای افزونت از آن اهتمام نکند]. اندهناک نباشد

وضو

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: کسی که وضو بگیرد و 463- با دستمال جای وضو را خشک کند یک حسنه خواهد داشت و کسی که بعد از وضو دستمال را بکار نبرد و بگذارد جای وضو خود خشک شود سی حسنه -برایش نوشته خواهد شد

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر کس حاجتی 464- را طلب کند و بی وضو باشد و برآورده نگردد نباید جز خویشان را سرزنش کند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر کس بی آنکه حدی 465- سرزده باشد وضوی خویش را تازه کند خداوند توبه اش را بی آنکه درخواست آمرزش کند تازه می سازد

امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که بدون وضو در پی حاجتی رود -466

.و حاجت روا نگردد نباید جز خویشتن کسی را سرزنش کند

شخصی در محضر امام صادق (علیه السلام) و فرزندشان اسماعیل در بازار راه می رفت تا به منزل امام رسید ؛ امام از او خدا حافظی می کنند .

فرزند امام عرض کرد چه خوب بود او را به داخل دعوت می کردید امام فرمود :
خانه مهیا نیست

عرض کرد : پس او را تعارف می کردید او که قبول نمی کرد

حضرت فرمود : دوست ندارم که متکلف باشم [یکصد موضوع پانصد داستان

؛ جلد ۳ ؛ صفحه ۱۱۸]

متکلف (آن که کاری را متعهد شود و خود را در رنج و سختی بیندازد)

...وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ (سوره ص آیه ۸۶)

(«ای پیامبر) ، بگو: ... من از متکلفین نیستم»

مفضل بن عمر و کبوتربازان (تحقیر)

روزی نامه ای به امضای عده ای از بزرگان شیعه به دست امام صادق علیه السلام رسید که چند نفر از آنان خود حامل نامه بودند

شکایت درباره رفاقت (مفضل بن عمر) و کیل امام صادق علیه السلام در کوفه با عده ای کبوتربازان و به ظاهر بی بند و بار بود

امام علیه السلام پس از خواندن نامه، نامه ای در بسته به وسیله همان چند نفر برای مفضل فرستاد. از حسن اتفاق موقعی نامه رسید که امضاء کنندگان در خانه او بودند

او نامه را در حضور آنان باز کرد و خواند و سپس به دست آنها داد. آنان از مضمون نامه مطلع شدند که امام در این نامه تنها دستور چند قلم معامله به مفضل داده که انجامش مستلزم رقمی درشت پول نقد می باشد، و مفضل باید آن را تهیه کند؛ و درباره رفاقت مفضل با آنان در نامه امام هیچ اشاره ای نشده بود چون مساءله پول بود، آنها سر بزیر انداخته و گفتند: باید پیرامون این پول زیاد فکر کنیم و بعد عذرخواهی هم کردند

مفضل که زیرک بود آنها را به صرف غذا دعوت کرد و نگذاشت از خانه بیرون روند؛ آنگاه پی کبوتربازان فرستاد و آنان آمدند، و در حضور آن عده برای اینان نامه امام را خواند

کبوتر بازان بدون عذر تراشی رفتند و هنوز مهمانان مشغول غذا خوردن بودند که پولهای زیاد (از هزار درهم تا ده هزار درهم) را جمع و آن را تسلیم مفضل کردند و رفتند !

در این موقع مفضل به امضاء کنندگان رو کرد و گفت : شما از من می خواهید امثال این جوانان را راه ندهم با اینکه امکان اصلاح اینان زیاد است و در چنین مواردی باری از دین را به دوش کشند

شما می پندارید که خدا محتاج به نماز و روزه شماست که به آن مغرور شده اید !! ، اما از گذشت مالی عذر تراشی می کنید و پاسخ امام را نمی دهید اینان که رفاقت مفضل با کبوتر بازان را خوار و کوچک می شمردند ، جوابی نداشتند بدهند ، از جای بلند شدند و رفتند

با مردم اینگونه برخورد کنیم ص 78 - منهج المقال استرآبادی ص 343

مرثیه شاعر و اهمیت گریه

یکی از اصحاب نزدیک امام جعفر صادق علیه السلام به نام زید شحّام حکایت کند :

روزی به همراه عدّه ای در محضر پربرکت آن حضرت بودیم ، یکی از شعراء به نام جعفر بن عفّان وارد شد و حضرت او را نزد خود فرا خواند و کنار خود نشانید و فرمود: ای جعفر! شنیده ام که درباره جدّم ، حسین علیه السلام شعر گفته ای ؟

▪ جعفر شاعر پاسخ داد: بلی ، فدایت کردم

▪ حضرت فرمود: چند بیتی از آن اشعار را برایم بخوان

همین که جعفر مشغول خواندن اشعار در رثای امام حسین علیه السلام شد، امام صادق علیه السلام به قدری گریست که تمام محاسن شریفش خیس گردید؛ و تمام اهل منزل نیز گریه ای بسیار کردند

سپس حضرت فرمود: به خدا قسم ، ملائکه مقرب الهی در این مجلس حضور دارند و همانند ما مرثیه جدّم حسین علیه السلام را می شنوند؛ و بر مصیبت آن بزگوار می گریند

آن گاه خطاب به جعفر بن عفّان نمود و اظهار داشت : خداوند تو را به جهت آن که بر مصائب حسین سلام الله علیه ، مرثیه سرائی می کنی اهل بهشت قرار داد و گناهان تو را نیز مورد مغفرت و آمرزش خود قرار داد

بعد از آن ، امام علیه السلام فرمود: آیا مایل هستی بیش از این درباره فضیلت مرثیه خوانی و گریه برای جدّم ، حسین علیه السلام ، برایت بگویم ؟

▪ جعفر بن عفّان شاعر گفت : بلی ، ای سرورم

حضرت فرمود: هر کس درباره حسین علیه السلام شعری بگوید و بگوید و دیگران را نیز بگریانند، خداوند او را می آمرزد و اهل بهشت قرارش می دهد.(3)

کشتی در دریای شیرین و سفید

ابو جعفر طبری به نقل از داود رقی حکایت کند:

روزی وارد شهر مدینه شدم و منزل امام جعفر صادق علیه السلام رفتم به حضرتش سلام کرده و با حالت گریه نشستم ، حضرت فرمود: چرا گریان هستی ؟

عرض کردم : ای پسر رسول خدا! عدّه ای به ما زخم زبان می زنند و می گویند: شما شیعه ها هیچ برتری بر ما ندارید و با دیگران یکسان می باشید .

حضرت فرمود: آن ها از رحمت خدا محروم هستند و دروغ گو می باشند .

سپس امام علیه السلام از جای خود برخاست و پای مبارک خود را بر زمین سائید و اظهار نمود: به قدرت و اذن خداوند تبارک و تعالی ایجاد شو، پس ناگهان

یک کشتی قرمز رنگ نمایان گردید؛ و در وسط آن درّی سفید رنگ و بر بالای کشتی پرچمی سبز وجود داشت که روی آن نوشته بود:

((لا إله إلا الله ، محمد رسول الله ، على ولي الله ، يقتل القائم الا عدا ، و يبعث المؤمنون ، ينصره الله)) یعنی ؛ نیست خدائی جز خدای یکتا، محمد رسول خدا، علیّ ولی خداست ، قائم آل محمد علیهم السلام دشمنان را هلاک و نابود می گرداند و خداوند او را به وسیله ملائکه یاری می نماید.

در همین بین متوجه شدم که چهار صندلی درون کشتی وجود دارد، که از انواع جواهرات ساخته شده بود، پس امام صادق علیه السلام روی یکی از صندلی ها نشست و دو فرزندش حضرت موسی کاظم و اسماعیل را کنار خود نشانید؛ و به من فرمود: تو هم بنشین . چون همگی روی صندلی ها نشستیم ؛ به کشتی خطاب کرد و فرمود: به امر خداوند متعال حرکت کن.

پس کشتی در میان آب دریائی که از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر بود، حرکت کرد تا رسیدیم به سلسله کوه هائی که از دُرّ و یاقوت بود؛ و سپس به جزیره ای برخوردیم که وسط آن چندین قبه و گنبد سفید وجود داشت و ملائکه الهی در آن جا تجمع کرده بودند.

هنگامی که نزدیک آن ها رسیدیم با صدای بلند گفتند: یاابن رسول الله ! خوش

آمدی.

بعد از آن ، حضرت فرمود: این گنبدها و قبّه ها مربوط به آل محمّد، از ذریّه حضرت رسول صلوات الله علیهم است ، که هر زمان یکی از آن ها رحلت نماید، وارد یکی از این ساختمان ها خواهد شد تا مدّت زمانی را که خداوند متعال تعیین و در قرآن بیان نموده است :

ثَمَرُ دُنَا لَكُمْ الْكَرَّةُ عَلَيْهِمْ وَاَمَدُ دُنَا كَمْ بَا مَوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَا كَمْ اِءْ كَثْرَ نَفِيرَا (4) یعنی ؛ شما اهل بیت رسالت را مرتبه ای دیگر به عالم دنیا باز می گردانیم. ...

و بعد از آن ، دست مبارک خود را درون آب دریا کرد و مقداری درّ و یاقوت بیرون آورد و به من فرمود: ای داود! چنانچه طالب دنیا هستی این جواهرات را بگیر.

عرضه داشتم: یا بن رسول الله ! من به دنیا رغبت و علاقه ای ندارم ، پس آن ها را به دریا ریخت و سپس مقداری از شن های کف دریا را بیرون آورد که از مُشک و عنبر خوشبو تر بود؛ و چون همگی ، آن را استشمام کردیم به دریا ریخت ؛ و بعد از آن فرمود: برخیزید تا به امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب ، ابو محمّد حسن بن علی ، ابو عبدالله حسین بن علیّ، ابو محمّد علیّ بن الحسین و ابو جعفر محمّد ابن علیّ سلام کنیم.

پس به امر حضرت برخاستیم و حرکت کردیم تا به گنبدی در میان گنبدها رسیدیم و حضرت پرده ای را که آویزان بود بلند نمود پس امیرالمؤمنین امام علیّ علیه السلام را مشاهده کردیم که در آنجا نشسته بود، بر حضرتش سلام کردیم.

سپس وارد قبه ای دیگر شدیم و امام حسن مجتبی علیه السلام را دیدیم و سلام کردیم، تا پنج گنبد و قبه رفتیم و در هر یک امامی حضور داشت تا آخر، که امام محمد باقر علیه السلام بود و بر یکایک ایشان سلام کردیم.

بعد از آن، حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیهم فرمود: به سمت راست جزیره نگاه کنید، همین که نظر کردیم چند قبه دیگر را دیدیم که بدون پرده بود، پس عرضه داشتم: یا ابن رسول الله! چگونه این قبه ها بدون پرده است؟!

در پاسخ اظهار نمود: این ها برای من و دیگر امامان بعد از من خواهد بود؛ و سپس فرمود: به میان جزیره توجه نمائید؛ و چون دقت کردیم گنبدی رفیع و بلندتر از دیگر قبه ها را دیدیم که وسط آن تختی قرار داشت.

بعد از آن امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: این قبه مخصوص قائم آل محمد علیهم السلام است؛ و سپس فرمود: آماده باشید تا باز گردیم، و کشتی را

مخاطب قرار داد و فرمود: به قدرت و امر خداوند متعال حرکت کن ، پس ناگهان بعد از لحظاتی در همان محلّ قرار گرفتیم (5).

مرزش گناه دوست و مخالف

مرحوم راوندی در کتاب خرایج و جرائع خود آورده است:

امام محمد باقر به همراه فرزندش امام جعفر صادق علیهما السلام جهت انجام مراسم حجّ وارد مکه مکرّمه شدند.

در مسجدالحرام نزدیک کعبه الهی نشسته بودند، که شخصی وارد شد و اظهار داشت: سؤالی دارم؟

امام باقر علیه السلام فرمود: از فرزندم ، جعفر سؤال کن.

آن مرد خطاب به حضرت صادق علیه السلام کرد و گفت: سؤالی دارم؟

حضرت فرمود: آنچه می خواهی سؤال کن.

آن مرد گفت: تکلیف کسی که گناهی بزرگ مرتکب شده است ، چیست؟

حضرت فرمود: آیا در ماه مبارک رمضان از روی عمد و بدون عذر روزه خواری نموده است؟

گفت: گناهی بزرگ تر انجام داده است.

حضرت فرمود: آیا در ماه مبارک رمضان زنا کرده است؟

آن مرد اظهار داشت: یا ابن رسول الله! گناهی بزرگ تر از آن را مرتکب شده است.

حضرت فرمود: آیا شخص بی گناهی را کشته است؟

گفت: از آن هم بزرگ تر.

پس از آن صادق آل محمد علیهم السلام فرمود: چنانچه آن از شیعیان و دوستداران امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام باشد، باید به زیارت کعبه الهی برود و توبه نماید؛ و سپس قسم یاد کند که دیگر مرتکب چنان گناهی نشود؛ ولی اگر از مخالفین و معاندین باشد راه پذیرش توبه برای او نیست.

آن مرد گفت: خداوند، شما فرزندان فاطمه زهراء علیها السلام را مورد رحمت خویش قرار دهد، من این چنین جوابی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز

شنیده ام.

بعد از آن ، از محضر مقدّس آن بزرگواران خداحافظی کرد و رفت.

امام محمد باقر علیه السلام به فرزندش فرمود: همانا این شخص ، حضرت خضر علیه السلام بود، که خواست تو را به مردم معرفی نماید. (7)

عدالت در علاقه و محبت زنان

روزی ابن ابی العوجاء از هشام بن حکم - که هر دو از شاگردان امام جعفر صادق علیه السلام هستند، پرسید: آیا خداوند متعال حکیم و به همه امور و مسائل دانا است ؟

پاسخ داد: آری ، او حکیم ترین و داناترین حکیمان و عالمان است.

پرسید: آیه قرآن فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فإن خفتم... (8) که می فرماید: آنچه از زنان مورد علاقه شما قرار گیرد می توانید تا چهار زن ازدواج نمائید و اگر نتوانستید بین آن ها عدالت نمائید، به یک نفر اکتفا کنید، آیا ضروری و حتمی است ؟

هشام گفت : بلی ، سپس پرسید: پس این آیه قرآن ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء... (9) که می فرماید: هرگز نخواهید توانست بین زنان به عدالت رفتار

نمائید، آیا با آیه قبل منافات ندارد؟

اگر خداوند، حکیم است؛ پس چرا دو سخن مخالف و ضدّ یکدیگر در یک موضوع ایراد می نماید؟

هشام از دادن پاسخ صحیح ساکت ماند؛ و سریع به سمت منزل امام صادق علیه السلام حرکت نمود و چون به مدینه رسید و بر آن حضرت وارد گردید، امام علیه السلام فرمود: چه عجب، الان که موقع حجّ نیست، چطور این جا آمده ای؟!

هشام گفت: به جهت یک مشکل علمی که ابن ابی العوجاء از من سؤال نمود و نتوانستم جواب آن را بگویم، به حضور شما آمدم؛ و سپس داستان را به طور مشروح برای حضرت تعریف کرد.

حضرت فرمود: در رابطه با آیه اوّل، مقصود مصارف و مخارج زن می باشد یعنی اگر امکانات مالی برایتان فراهم بود و مایل بودید، می توانید تا چهار زن را ازدواج نمائید؛ و گرنه بیش از یکی حقّ ندارید.

و اما نسبت به دوّمین آیه قرآن، مقصود علاقه و محبّت است، که امکان ندارد مردی نسبت به تمام همسران خود یک نوع ابراز علاقه و محبّت داشته باشد.

بنابراین در این جهت ، رعایت عدالت امکان ندارد، برخلاف آیه اوّل که امکان عدالت هست و می توان برای هر کدام یک نوع لباس ، منزل ، خوراک و... تهیه و در اختیار آن ها قرار داد.

بعد از آن هشام از حضرت صادق علیه السلام خداحافظی کرد و چون نزد ابن ابی العوجاء آمد و جواب حضرت را بازگو نمود، ابن ابی العوجاء گفت : به خدا قسم ! این جواب از خودت نمی باشد.(10)

اهمّیت دیدار خویشاوندان 8.

مرحوم شیخ طوسی در کتاب خود حکایت نموده است :

روزی منصور دوانیقی امام صادق علیه السلام را به دربار خود احضار کرد، هنگامی که حضرت وارد شد، کنار منصور - که برایش محلّی در نظر گرفته شده بود - نشست.

پس از آن ، منصور دستور داد تا فرزندش مهدی را بیاورند؛ و چون آمدن مهدی مقداری به تاءخیر افتاد، منصور با تهدید گفت : چرا مهدی نیامد؟

اطرافیان در پاسخ گفتند: همین الان خواهد آمد.

هنگامی که مهدی وارد مجلس شد، خود را آراسته و خوشبو کرده بود؛ منصور خطاب به امام صادق علیه السلام کرد و اظهار داشت:

یاابن رسول الله! حدیثی را پیرامون دیدار و رسیدگی به خویشان برایم گفته ای، دوست دارم آن حدیث را تکرار فرمائی تا فرزندم، مهدی نیز بشنود.

حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیهم فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چنانچه مردی با یکی از خویشان خود صله رحم نماید و از عمرش سه سال بیشتر باقی نباشد، خداوند متعال آن را به مدت سی سال طولانی می نماید؛ و اگر قطع صله رحم نمود و سی سال از عمرش باقی بود، خداوند آن را سه سال می گرداند.

منصور گفت: این حدیث خوب بود؛ ولی قصد من آن نبود، حضرت فرمود: بلی، پدرم از امیرالمؤمنین علی علیه السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود: صله رحم سبب عمران و آبادی خانه و زندگی است؛ و نیز موجب افزایش عمر خواهد بود، گرچه از خوبان نباشد.

منصور گفت: این خوب بود، ولی منظورم حدیث دیگری است.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: پدرم باقرالعلوم از پدرش زین العابدین و او از پدرش سیدالشهداء، از امیرالمؤمنین علیّ علیهم السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیثی را نقل کرده است ، که فرمود:

صله رحم بازخواست شب اوّل قبر و محاسبات قیامت را آسان می گرداند؛ و دل مرده را با از بین بردن کینه ها و حسادت ها و ناراحتی ها زنده و شاداب می نماید.

در این هنگام منصور گفت : آری ، منظورم همین حدیث بود.(11)

9. فضیلت میهمان بر میزبان

محمّد بن قیس حکایت کند:

روزی در محضر مبارک امام جعفر صادق علیه السلام نام گروهی از مسلمانان به میان آمد و من گفتم: سوگند به خدا، من شب ها شام نمی خورم ، مگر آن که دو یا سه نفر از این افراد با من باشند؛ و من آن ها را دعوت می کنم و می آیند در منزل ما غذا می خورند.

امام صادق علیه السلام به من خطاب کرد و فرمود: فضیلت آن ها بر تو بیشتر از فضیلتی است ، که تو بر آن ها داری.

اظهار داشتم : فدایت شوم ، چنین چیزی چطور ممکن است ؟!

در حالی که من و خانواده ام خدمتگذار و میزبان آن ها هستیم ؛ و من از مال خودم به آن ها غذا می دهم ؛ و پذیرائی و انفاق می نمایم !!

حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون هنگامی که آن ها بر تو وارد می شوند، از جانب خداوند همراه با رزق و روزی فراوان میهمان تو می گردند و زمانی که خواستند بیرون بروند، برای تو رحمت و آمرزش به جا خواهند گذاشت .(12)

▪

درزهای دهگانه

مردی از امام صادق (ع) اندرزی درخواست نمود! آن حضرت به او فرمودند :

1- اگر خدای تعالی روزی را به عهده گرفته است غصه خوردنت برای

چیست؟!

2- اگر روزی تقسیم شده است، حرص و آز برای چیست؟!

- 3- و اگر سنجش (در قیامت) حق است، پس ثروت اندوزی برای چیست؟!
 - 4- و اگر عوض دادن خدای تعالی حق است، پس بخل ورزیدن برای چیست؟!
 - 5- و اگر کیفر الهی آتش دوزخ است، پس گناه برای چیست؟!
 - 6- و اگر مرگ حق است، پس شادمانی برای چیست؟!
 - 7- و اگر (کارنامه) اعمال بر خدا عرضه می شود، پس فریب برای چیست؟!
 - 8- و اگر گذر کردن بر صراط حق است، پس خودپسندی برای چیست؟!
 - 9- و اگر تمام چیزها به قضا و قدر است، پس اندوه برای چیست؟!
 - 10- و اگر دنیا ناپایدار است، پس اعتماد و آرامش به آن برای چیست؟!
-

3. بعضی از بزرگان همانند مرحوم ربلی حکایت کرده اند:

روزی مگسی بر صورت منصور دوانیقی نشست و منصور با دست خود آن را دور ساخت ، مگس بار دیگر برگشت و بر همان جای اوّل نشست و باز منصور آن را دور کرد.

و این کار چند مرتبه تکرار شد تا آن که منصور به خشم آمد، در همان حال ، امام جعفر صادق علیه السلام وارد شد.

منصور گفت : یا بن رسول الله ! خداوند متعال برای چه مگس را آفریده است ؟

حضرت در پاسخ فرمود: برای آن که به وسیله آن ، جباران را ذلیل و متواضع گرداند.(3)

5. صفوان جمال حکاین کند :

روزی در خدمت آن حضرت بودم ، که فرمود: ای صفوان ! آیا تعداد سفیران و پیامبرانی را که خداوند متعال برای هدایت بندگان ؛ مبعوث گردانیده است ، می دانی ؟

عرض کردم : خیر، نمی دانم .

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بر انگیخت و به همان تعداد نیز وصیّ و جانشین منصوب و معرفی کرده ، که تمامی آن ها اهل صدق حدیث و ادای امانت و زاهد در امور دنیا بوده اند .

سپس حضرت در ادامه فرمایش خود افزود: خداوند متعال پیغمبری بهتر و با فضیلت تر از حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نفرستاد .
و نیز جانشینی بهتر و با فضیلت تر از جانشین آن بزرگوار یعنی ؛ حضرت امیرالمؤمنین امام علی بن ابی طالب علیه السلام معرفی نکرده است . (5)

در مدح و عظمت صادق آل محمد علیه السلام

ای مهر تو بهترین علایق
جان ها به زیارت تو شایق

ما را نبود به جز خیالت
یاری خوش و همدمی موافق

بیماری روح را دوا نیست
جز مهر تو ای طبیب حاذق

ای نور جمال کبریائی
ای نور تو زینت مشارق

روزی که دمید نور خلقت
رخسار تو بود صبح صادق

از جلوه تو، تبارک الله
فرمود به خلقت تو خالق

حسن تو خود از جمال زهراست
ای زاده بهترین خلائق

بر تخت کمال و تاج عصمت
آخر که بود به جز تو لایق

تفسیر کلام ایزدی بود
گفتار تو ای امام صادق

باشد سخن تو جاودانی
بوده است چو با عمل مطابق

افسوس شدی شهید، آخر
از حيله ناكس منافق

از داغ تو شد جهان عزادار
زیرا به تو عالمی است عاشق (6)

▪
: امام صادق علیه السلام می فرمایند

اذا برد علی قلب أحدكم حَبْنًا فليحمد الله على أولى النعم ، قلت : على فطره
الاسلام ؟ قال : لا ولكن على طيب المولد ، إنه لا يحبُّنا إلا من طابت ولادته

اگر خنکی محبت ما بر دلهایتان احساس کردید خداوند را بر بهترین نعمتها شکر کنید .

. سوال شد : اولی النعم یعنی اسلام و بخاطر اسلام باید خداوند را شکر کنیم

. امام فرمودند : نه اولی النعم یعنی پاکی ولادت

. تنها کسانی که ولادتشان پاک است ما را دوست دارند

. المحاسن : ص 138 ح 25

ده موعظه از حضرت صادق ع #

:مردی از امام صادق علی ه السلام اندر زمره درخواست نمود، حضرت فرمودند [؟]

!! اگر خدا روزے رابہ عہدہ گرفتہ، # غصہ خوردنت براے چیستے؟ [؟]

!! اگر روزے تقسیم شدہ است، # حرص و آرزو براے چیستے؟ [؟]

!! اگر سنجش (روز قیامت) حق است، پس # ثروٹ اندوزے براے چیستے؟ [؟]

!! اگر عوض دادن خداوند حق است، پس # بخل ورزیدن براے چیستے؟ [؟]

!! اگر کفر الہی آتش دوزخ است، پس # گناہ براے چیستے؟ [؟]

!! اگر اعمال بر خدا عرضہ میشود، پس # فریب براے چیستے؟ [؟]

!! اگر گذر کردن بر صراط حق است، پس # خود پسندے براے چیستے؟ [؟]

!! اگر تمام چیز ہابہ قضا و قدر است، پس # اندوہ براے چیستے؟ [؟]

و اگر دنیا ناپایدار است، پس # اعتماد بہ آن و آرامش در آن براے [؟]

!! چیستے؟

الخصال، شیخ صدوق (رہ)، ج ۲، ص ۴۵۰ [؟]

: امام صادق علیه السلام

هر چه من تحقیق و جستجو کردم ، آرامش و آسایش دل را در کمی و قلت مال
و ثروت یافتم

: امام صادق علیه السلام [?]

ساعتهای شب، دوازده ساعت است و ساعتهای روز دوازده ساعت و بهترین [?]
ساعتهای شبانه روز و قتهای نماز است سپس فرمود: چون ظهر شود درهای آسمان
گشوده می شود و بادهای وزیدن می گیرد و خدای عز و جل به آفریدگان خود
نظر عنایت می فرماید و من دوست دارم که در این هنگام کار شایسته‌ای برای من
به آسمان بالا رود سپس فرمود: بر شما باد که بعد از نمازها دعا کنید که مستجاب
خواهد بود.

خصال - ج 2، ص: 488 [?]

یا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ ﴿۱۵۷۴﴾

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:

همانا برای خداوند فرشته‌ای است و او در آسمان دنیا ساکن است؛ ☀️

هرگاه بنده هفت بار بگوید "یا ارحم الراحمین"، آن فرشته می‌گوید ☀️:

خداوند که ارحم الراحمین است صدایت را شنید حاجت را از او بخواه ☀️.

و در روایتی دیگر؛ آن حضرت فرمود ﴿۱۵۷۴﴾

وقتی حاجتی پدرم را در فشار و سختی می گذاشت سجده میکرد سپس [?] هفت بار می گفت: «یا ارحم الراحمین» سپس حاجتش را از خدا می خواست،

سپس فرمود: هیچ کس هفت بار این سخن را نمی گوید مگر این که خداوند [?] بلند مرتبه می فرماید: بله منم ارحم الراحمین حاجت را بخواه

وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۸۸ [?]

:آقا امام صادق علیه السلام فرمودند

«سجده بر تربت امام حسین علیه السلام حجاب های هفتگانه را پاره می کند

. کافی، مرحوم کلینی، ج ۴، ص ۵۸۸:

عذاب ابدی به خاطر یک مرغ: small_blue_diamond:

امام صادق (ع): «عابدی از بنی اسرائیل نماز می خواند، بچه ها مقابلش مرغی را پر می کنند و شکنجه می کردند. اعتناء و اقدامی نکرد و نمازش را ادامه داد. زمین به فرمان الهی دهان باز کرد و او را در عذاب ابدی فرو برد.» (۱) حالا خدا چگونه با نمازخوان هایی که نه فریاد یک مرغ مظلوم، بلکه فریاد اینهمه مظلومان عالم دلشان را تکان نمی دهد، برخورد خواهد کرد!

امالی طوسی/ 669. ۱.

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمودند:

و الله لتكسرن كسر الزجاج و أن الزجاج يعاد فيعود كما كان و الله لتكسرن كسر
الفخار و أن الفخار لا يعود كما كان، و الله لتمحصن و الله لتغربلن كما يغربل
(.الزوان من القمح) (بحار الانوار، ج 52، ص 102 - 101)

به خدا سو گند، می شکنید چنانکه شیشه می شکند البته شیشه می شکند و [؟]
دوباره برگردانده می شود پس به حال اول برمی گردد (79) به خدا سو گند، شما
می شکنید چنانکه سفال می شکند چونکه سفال به حال اول بر نمی گردد به خدا
سو گند، شما سخت امتحان می شوید به خدا سو گند، شما با غربال شدن از هم
(جدا می شوید همانگونه که با غربال، دانه های تلخ از گندم جدا می شوند).

امام صادق (ع) می فرمایند: هر گاه کسی به سوی نماز جمعه قدم بردارد، خداوند
جسد او را بر آتش دوزخ حرام خواهد کرد. (من لایحضر الفقیه، ج 1 ص 247)

33 - امام صادق (ع) می فرمایند: وقتی که امام از خطبه ها فارغ شود تا زمانی که
صف های نماز جمعه مرتب گردد، دعا مستجاب می شود. همچنین آخر روز
جمعه تا غروب نیز دعا مستجاب خواهد شد. (وسایل الشیعه، ج 5 ص 45)

34 - امام صادق (ع) می فرمایند: خداوند روز جمعه را بر سایر روزها برتری
داده، و همانا روز جمعه بهشت برای کسی که به سوی نماز جمعه بشتابد، به
زیورها آراسته و زینت می یابد، و همانا شما به سوی بهشت به اندازه سبقتتان به
سوی نماز جمعه پیشی می گیرید و همانا درهای آسمان برای بالا رفتن کارهای
بندگان باز می گردد. (وسایل الشیعه، ج 5 ص 70)

35 - امام صادق(ع) می فرمایند: بدانید که خداوند، مؤمنان را به وسیله نماز

جمعه گرامی داشته است. (مستدرک الوسائل، ج 6 ص 5)

36 - امام صادق(ع) می فرمایند: هر یک از شما باید روز جمعه خود را آراسته

ساخته، غسل کرده و عطر بزند، ریش خود را شانه کرده و بهترین لباسش را بپوشد و برای رفتن به نماز جمعه آماده شود، و باید در روز جمعه با وقار بوده و خوب عبادت کرده و تا می تواند، کارهای خیر انجام دهد، خداوند از کارهایی که در روی زمین انجام می گیرد با خیر است و پاداش نیکی های آن را دو برابر می کند. (اصول کافی، ج 3 ص 417)

37 - امام صادق(ع) می فرمایند: روش علی (ع) چنین بود: زندانیانی را که به

دلیل تهمت و یا ناتوانی در پرداخت قرض زندانی بودند، در روز جمعه با ضمانت اولیاء آنان از زندان خارج می ساخت تا در نماز جمعه حاضر شوند. (مستدرک الوسائل، ج 6 ص 27)

38 - امام صادق(ع) می فرمایند: آن که کارگری را در روز جمعه به کار گیرد و

او را از شرکت در نماز جمعه باز دارد، به گناه کاری خود اعتراف کرده است، و چنانچه او را از نماز جمعه باز ندارد، در پاداش او شریک است. (وسائل الشیعه، ج 13 ص 245)

امام صادق فرمودند: «خداوند پیامبران خویش را بیش از همه به سختی و گرفتاری مبتلا می کند. سپس جانشینان و پیروان ایشان هر اندازه به پیامبران «نزدیک تر باشند، بلا و گرفتاری ایشان بیشتر است».

{ امام صادق علیه السلام }

زنده کردن یکی از یاران

محمد بن راشد از جد خود که یکی از مسلمانان هم عصر امام صادق علیه السلام است نقل می کند که روزی به قصد دیدار امام علیه السلام حرکت کردم تا از او سؤالی بپرسم، در میان راه مطلع شدم که آن حضرت به تشییع جنازه سید حمیری رفته است،

پس به طرف قبرستان رفتم و بعد از ملاقات با امام علیه السلام سؤال خود را از ایشان پرسیدم و جواب آن را دریافت کردم.

هنگامی که خواستم برگردم، مرا به نزد خود خواند و

فرمود:

"" شما مردم سرچشمه علم و دانش را رها کرده اید ""

عرض کردم: آیا شما امام و پیشوای امت در این زمان هستید؟

امام فرمود: آری. عرضه داشتم

دلیل و آیتی می خواهم تا یقین پیدا کنم

آن حضرت فرمود: هرچه می خواهی بپرس، من با اراده الهی جواب تو را خواهم گفت.

عرض کردم: برادری داشتم که از دنیا رفته و او را در این قبرستان دفن کردیم، از شما می خواهم او را زنده کنید،

امام فرمود: برادرت انسان خوبی بود و به خاطر او خواسته تو را برآورده می

کنم، گرچه تو سزاوار چنین کاری نیستی،

سپس نزدیک قبر او شد و او را صدا زد،

در این هنگام قبر شکافته شد و برادرم از آن خارج شد

به خدا قسم که چنین شد و به من گفت

ای برادر از او (امام صادق علیه السلام) پیروی کن و او را رها مکن

آن گاه به قبر خویش بازگشت

منابع

مدینه المعاجز، بحرانی ج ۶، ص ۷۸-

اثبات الهداء، شیخ حر عاملی ج ۳ ص ۱۲۱-

بحار الانوار، همان، ج ۴۷، ص ۱۱۸-

کاری که نمی توانی انجام دهی به عهده نگیر :sparkle:

لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ قِيلَ لَهُ وَ كَيْفَ :رُويَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
يُذِلُّ نَفْسَهُ قَالَ يَتَعَرَّضُ لِمَا لَا يُطِيقُ

:small_red_triangle_down: امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

سزاوار نیست که مؤمن، خود را خوار و ذلیل کند. به حضرت عرض شد چگونه

مومن خود را خوار و ذلیل می کند؟ حضرت فرمودند: کاری را به عهده می

گیرد که توان انجام آن را ندارد.

الکافی، جلد 5، صفحه 64

طرائف الحکم ج 1 ص 355

: امام صادق علیه السلام

:large_blue_diamond: هر که پیش روی مومنی به او طعنه زند مرگ

بدی در انتظار او بوده و سزاوار است روی خیر و سعادت را نبیند

کافی (ط - الاسلامیه) ج 2، ص 361

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

: می فرمایند

إِنَّ الْمَرْءَ يَحْتَاجُ فِي مَنْزِلِهِ وَ عِيَالِهِ إِلَى ثَلَاثِ خِلَالٍ يَتَكَلَّفُهَا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي طَبْعِهِ
ذَلِكَ: مُعَاشَرَةً جَمِيلَةً وَ سَعَةً بِتَقْدِيرٍ وَ غَيْرَةً بِتَحَصُّنٍ؛

مرد در خانه و نسبت به خانواده اش نیازمند رعایت سه صفت است هر چند در

طبیعت او نباشد

.خوش رفتاری، گشاده دستی به اندازه ، غیرتی همراه با خویشتن داری [۳۳۳]

.تحف العقول، ص ۳۲۲

نرسیدن به #مقامات عالی

:امام صادق علیه السلام فرموده اند [?]

«ثَلَاثٌ يَخْجُزْنَ الْمَرْءَ عَنْ طَلَبِ الْمَعَالِي: قَصْرُ الْهَمِّ وَقِلَّةُ الْحِيلَةِ وَضَعْفُ الرَّأْيِ»

:سه چیز فرد را ازدستیابی به مقامات عالی باز می دارد [?]

کوتاهی همت [?]

کم تدبیری [?]

"ناتوانی در اندیشه [?]

تحف العقول / صفحه 315 [?]

دورنگاری از اخلاق امام

«هرگز به نکوهش و دشنام کسی سخن نفرمود و بر روی کسی صدای مبارک را بلند نکرد و با هیچکس به غدر و خدعه برخورد نکرد و سخن چینی نفرمود و به ذم مردمان زبان نگردانید و شکمباره و پرخور نبود. در اموری که نبایست، عجله نمی نمود و به بیهوده نمی پرداخت و کسان را طعن و لعن و هَمز و لَمز نمی داشت و مال و منال نمی انباشت.» [1]

«مالک بن انس از جمله کسانی است که مدتی در محضر امام صادق علیه السلام تلمذ کرده و درباره شخصیت آن حضرت چنین می گوید: **و لقد كنتُ آتی جعفر بن محمد و کان کثیر المزاح والتبسّم...** مدتی خدمت جعفر بن محمد مشرف می شدم. آن حضرت اهل مزاح بود و همواره ملایمی بر لبهایش نقش می بست. هنگامی که در محضر او نامی از رسول خدا صلی الله علیه و آله برده می شد رنگش به سبزی و سپس به زردی می گرایید. در مدتی که به خانه آن حضرت رفت و آمد داشتم او را خارج از سه حال ندیدم، یا نماز می خواند یا روزخ بود و یا به قرائت اشتغال داشت و هرگز بدون وضو از حضرت رسول نقل حدیث نمی فرمود و سخنی به گراف نمی گفت.» [2]

معاشرت با مردم

«روزی به قصد تسلیت گوئی به یکی از خویشاوندان نزدیکش از خانه بیرون

آمد و عده ای از اصحاب نیز همراه وی بودند. از قضا در وسط راه بند کفش امام پاره شد. آن حضرت کفش به دست گرفت و پا برهنه به راه خود ادامه داد. ابن یعفور یکی از یاران نزدیک امام تا حضرت را در این وضع دید فوراً کفش از پای خویش در آورد و بند آن را باز کرد و به امام تقدیم داشت، اما امام نه تنها آن بند را نگرفت بلکه با ناراحتی از او روی برگردانید و فرمود: شایسته ترین فرد برای تحمل مصیبت و ناراحتی خود صاحب مصیبت است. امام همینطور با پای برهنه راه رفت تا به منزل مردی که برای تسلیت به او بیرون آمده بود، رسید.» [3]

مهمان نوازی

«وقتی امام در خانه اش مهمانی می داشت و سفره غذا را می گشود به مهمانان خیلی تعارف می کرد و آنان را به خوردن غذای بیشتر دعوت و ترغیب می فرمود و گاهی پس از آنکه مهمانان سیر می شدند، مجدداً خوراکی می آورد و در پاسخ آنان که می گفتند ما دیگر سیر شده ایم. اشتهای نداریم می فرمود: نه هنوز چیزی نخوردید. بدانید مهربانترین شما نسبت به ما کسانی هستند که بر سر سفره ما خوب غذا می خورند. آنگاه برای تشویق مهمانان به غذا خوردن و برای اینکه مبادا برخی از آنان از روی خجالت و شرم گرسنه بمانند از قول پیامبر صلی اله علیه و آله احادیثی در ارتباط با خوردن نقل می کرد تا آنها با رغبت و علاقه و طیب خاطر غذا بخورند.» [4] امام در ضمن حدیثی فرمود: اینکه پنج درهم به

دست گیرم و وارد بازار شما شوم و با آن غذایی تهیه کنم و چند نفر مسلمان را دعوت کرده اطعامشان کنم، نزد من دوست داشتنی تر از آن است که یک برده را آزاد کنم. [5]

انفاق بی منت

وقتی که فصل میوه می شد و خرماها می رسید دستور می داد که بخشی از دیوار باغ را خراب کنند و شکافی ایجاد نمایند تا مردم بتوانند از آنجا وارد شوند و از میوه باغ بخورند... و نیز دستور می داد برای همسایگان باغ، پیر مردان کودکان و بیماران و زنان که نمی توانستند به باغ بیایند، برای هر نفرشان به اندازه یک مشت پر خرما ببرند. [6]

برآورده کردن حاجت نیازمندان

امام در رابطه با خود چنین می گوید: گاهی شخص نیازمندی حاجت خود را پیش من می آورد و من با سرعت تمام آن را انجام می دهم که مبادا زمینه از بین برود و او خود بخود از من بی نیاز گردد. [7]

کمک مالی

مفضل بن قیس گفت: خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم و از اوضاع

خود شکایت کردم و تقاضای دعا نمودم. فرمود کنیز! آن کیسه را که ابو جعفر داده بیاور و کیسه را آورد فرمود: در این کیسه چهار صد دینار است صرف در احتیاج خود بنما.

عرض کردم بخدا قسم نظرم این نبود تقاضای دعا داشتم! فرمود: از دعا فراموش نخواهم کرد ولی به مردم وضع خود را نگو که پیش آنها سبک می شوی. [8]
حضرت صادق (ع) می فرمایند: سعی کنید سجده ها و رکوع را طولانی نمائید زیرا وقتی یکی از شما رکوع طولانی دارد شیطان از پشت سر او فریاد میزند وای بر من اینها اطاعت کردند من معصیت و اینها سجده نمودند من مخالفت کردم
اطعام فقرا

هشام بن سالم گفت: هر وقت تاریکی شب همه جا را می گرفت و مقداری از شب می گذشت حضرت صادق علیه السلام انبانهایی از نان و گوشت و پول برمی داشت و بر شانه می گرفت می رفت به در خانه مستمندان مدینه بین آنها تقسیم می کرد با اینکه او را نمی شناختند پس از شهادت امام صادق دیگر آن شخص را نیافتند فهمیدند آن جناب امام صادق بوده است. [9]

توجه ویژه به شاكران الهی

مسمع بن عبد الملك گفت: در منا خدمت حضرت صادق علیه السلام مشغول انگور خوردن بودیم گدائی آمد و تقاضا کرد امام دستور داد یک خوشه انگور

به او بدهند. گدا گفت احتیاج به انگور ندارم اگر پول بدهید خوب است امام فرمود خداوند وسعت به تو بدهد گدا رفت باز برگشت گفت همان خوشه انگور را بدهید فرمود برو خدا گشایش دهد به تو و چیزی به او نداد.

گدای دیگری آمد امام علیه السلام سه دانه انگور به او داد گدا گرفت و گفت الحمد لله رب العالمین خدائی که مرا روزی بخشید. امام فرمود: بایست دست مبارک را پر از انگور کرده به او داد باز گفت حمد و سپاس خدائی راست که به من روزی بخشید باز فرمود بایست ■

از غلامش پرسید چقدر پول داری؟ عرض کرد تقریباً بیست درهم فرمود: به این فقیر بده گدا گفت: خدایا ترا سپاسگزارم! این نعمت از جانب تو است خدائی که شریکی نداری. باز امام فرمود: بایست! پیراهن خود را از تن بیرون آورد فرمود: این را بپوش. گدا پوشیده گفت: خدا را شکر می کنم که مرا پوشانید و لباس به من داد؛ سپس روی به امام کرد و گفت: خداوند به شما جزای خیر بدهد. جز این دعا چیزی نگفت و برگشت و رفت.

ما با خود این طور خیال کردیم که اگر آن گدا دعا برای خود حضرت نمی کرد پیوسته به او چیزی می داد چون هر چه حمد و سپاس خدا را می نمود به او مقداری می بخشید. [10]

مواعظ اخلاقی امام صادق علیه السلام

ابو اسامه گفت از حضرت صادق (علیه السلام) شنیدم میفرمود: تقوی و

پرهیزگاری را از دست ندهید. ورع، کوشش، راستگوئی، ادای امانت و خوش اخلاقی، خوشرفتاری با همسایگان. مردم را بسوی ما دعوت کنید نه با زبانتان. و باعث افتخار ما باشید نه باعث ننگ و عار ما. سعی کنید سجده‌ها و رکوع را طولانی نمائید زیرا وقتی یکی از شما رکوع طولانی دارد شیطان از پشت سر او فریاد میزند وای بر من اینها اطاعت کردند و من معصیت و اینها سجده نمودند و من مخالفت کردم.

سه چیز است که خداوند بوسیله آنها پیوسته عزت و شرافت مرد مسلمان را میافزاید: 1- چشم‌پوشی از کسی که به تو ستم نموده. 2- و بخشیدن بکسی که ترا محروم کرده. 3- پیوند خویشاوندی با کسی که از تو قطع رابطه نموده

ابن سنان از حضرت صادق (علیه السلام) نقل کرد که فرمود: مزاح و شوخی نکن که نورانیت از میان می رود و دروغ نگو ارزش خود را از دست می دهی. از دو صفت پرهیز دلتنگی و تنبلی؛ زیرا اگر دلتنگ و آزرده باشی بر حق صبر نخواهی نمود و اگر تنبلی کنی حق کسی را ادا نخواهی کرد. عیسی مسیح می گفت: هر که زیاد گرفتاری برای خود داشته باشد بیمار می شود و هر که بداخلاق باشد خود را عذاب می دهد و هر که زیاد صحبت کند خطایش زیاد می شود و هر که زیاد دروغ بگوید ارزش خود را از دست می دهد و هر که ناسزا به مردم بگوید [جوانمردی را از دست می دهد. 11]

مردی به حضرت صادق از همسایه خود شکایت کرد فرمود صبر کن. عرض کرد: مردم مرا نسبت به خواری و ذلت میدهند. فرمود خوار و ذلیل کسی است که ظالم باشد. - فرمود وقتی دنیا بکسی رو آورد محاسن و نیکی های دیگران را به او می بخشد و اما وقتی دنیا پشت کرد محاسن و نیکی های خود شخص را از او سلب میکند. - شخصی از کنار امام(ع) می گذشت و آن جناب مشغول غذا خوردن بودند سلام نکرده امام او را دعوت به غذا نمود. عرض کردند: سنت بر این است که اول سلام کنی بعد دعوت به غذا با این که امام سلام را عمدا ترک کرده بود فرمود: این از فقاہتہای عراقی است که بوی بخل و خست می دهد.

[12]

و فرمود هر کس فتنه ای را برانگیزد خودش طعمه آن فتنه خواهد شد. و فرمود خانواده شخص اسیران زیر دست اویند بهر کس خداوند نعمتی ارزانی داشته بر اسیران خود توسعه بخشد اگر این کار را نکند ممکن است نعمت از او زائل گردد. - فرمود وقتی قلب اصلاح شود ظاهر انسان تقویت میگردد. [13]

و فرمود سه چیز است که خداوند بوسیله آنها پیوسته عزت و شرافت مرد مسلمان را میافزاید: 1- چشم پوشی از کسی که به تو ستم نموده. 2- و بخشیدن بکسی که ترا محروم کرده. 3- پیوند خویشاوندی با کسی که از تو قطع رابطه نموده. [14]

پی نوشت ها:

1. ناسخ التواریخ، زندگانی حضرت جعفر بن محمد، ج 1، ص 50، کتابفروشی اسلامیة
2. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، ص 327 و 328
3. صفحاتی از زندگانی امام جعفر صادق علیه السلام، علامه مظفر، ترجمه سید علوی، ص 303، انتشارات قلم، چاپ اول 1367
4. همان، ص 304
5. همان، ص 305
6. همان، ص 306
7. همان، ص 307
8. زندگانی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، موسی خسروی، ص 26، ناشر: اسلامیة تهران، چاپ دوم: 1398 ق
9. همان، ص 29
10. همان، ص 33
11. مواعظ امامان علیهم السلام ترجمه جلد هفدهم بحار، موسی خسروی، ص 178، ناشر: اسلامیة تهران نوبت چاپ: اول، 1364 ش
12. همان، ص 183

13. همان، ص 185

14. همان، صص 186 و 187

دو_لباس # [?]

سفیان ثوری در مسجد الحرام میگذشت، امام صادق علیه السلام را دید که [?] لباس با ارزش خوبی بر تن دارد. گفت: والله به نزد او می روم و توبیخش می کنم...!

آنگاه نزدیک رفت و گفت: یا بن رسول الله! به خدا قسم لباسی را پوشیده ای نه رسول خدا همانندش را پوشیده، نه علی علیه السلام و نه هیچیک از پدران

امام فرمود: در عصر پیامبر مردم دست به گریبان فقر و تنگدستی بودند، اما بعدا [?] دنیا رو به گشایش نهاد، و شایسته ترین اهل دنیا در استفاده از فراخی، نیکان می باشند. پس این آیه را خواند: (ای پیامبر بگو چه زینتهای الهی را که برای بندگان خود بوجود آورده و روزیهای پاکیزه را حرام نموده است

فرمود: پس ما شایسته کسانی هستیم که آنچه را خدا عطا فرموده، مورد استفاده، [?] قرار دهیم. ای سفیان! آنچه را که می بینی من پوشیده ام، بخاطر مردم و حفظ آبروست، آنگاه دست او را گرفت و لباس خود را عقب زد و لباس زیرینش را، که زبر و خشن بود نشان داد و فرمود: این را برای خودم و آنرا که دیدی برای مردم پوشیدم، آنگاه با گرفتن و بالا زدن لباس سفیان، لباس زیرینش نمایان شد و فرمود: تو این لباس رو را برای مردم پوشیده ای و لباس زیرین را که مخفی است [?] برای راحتی و تن پروری پوشیده ای

یکصد موضوع پانصد داستان [?]

[?]

: امام صادق علیه السلام [?]

انْ أَجَلْتُ فِي عُمْرِكَ يَوْمَيْنِ فَاجْعَلْ أَحَدَهُمَا لِادِّبِكَ لِتَسْتَعِينَ بِهِ عَلَيَّ يَوْمَ مَوْتِكَ. [?]
فَقِيلَ لَهُ: وَمَا تِلْكَ الْإِسْتِعَانَةُ؟ قَالَ: تُحْسِنُ تَدْبِيرَ مَا تُخَلِّفُ وَتُحْكِمُهُ؛

اگر در عُمرت دو روز مهلت داده شدی ، یک روز آن را برای ادب خود قرار [?] ده تا از آن برای روز مُردنت کمک بگیری. به امام گفته شد : این کمک گرفتن چگونه است؟ فرمودند : به این که آنچه را از خود برجا می گذاری ، خوب برنامه ریزی کنی و محکم کاری نمایی

وسایل الشیعه ج 19 ، ص 266 [?]

:امام صادق علیه السلام [?]

يُعْرِفُ مَنْ يَصِفُ الْحَقَّ ثَلَاثَ خِصَالٍ: يُنْظَرُ إِلَى أَصْحَابِهِ مَنْ هُمْ؟ وَإِلَى صَلَاتِهِ كَيْفَ هِيَ؟ وَفِي أَيِّ وَقْتٍ يُصَلِّيَهَا؟؛

:کسی که از حق دَم می زند با سه ویژگی شناخته می شود

ببینید دوستانش چه کسانی هستند؟ [؟]

نمازش چگونه است؟ [؟]

و در چه وقت آن را می خواند؟ [؟]

محاسن، ج 1، ص 396، ح 885 [؟]

: حماد بن عیسی گوید

: شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید

آیا تعداد فرشتگان زیاد است یا مردم؟

. : حضرت فرمود

سوگند به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست! فرشتگان خدا در آسمانها
بیشتر از ذرات خاک زمین است، در آسمان جای پای نیست جز آن که در آن ،

فرشته ای در سجده یا در رکوع است که خدای متعال را تسبیح گفته و تمجید و تقدیس می نماید

و همچنین در روی زمین ، هیچ درختی نیست جز آن که فرشته ای حافظ آن است، همه آنها بر دوستداران ما استغفار نموده و برای آنها دعا می کنند، و دشمنان ما را لعنت کرده ، از خداوند درخواست عذاب بر آنها می کنند

:

القطره ج 2 ص 586

بحار الأنوار : 59/176

: عبد الرحمان بن حجاج گوید

من در سفری میان مکه و مدینه در محضر همراه امام صادق علیه السلام بودم، حضرت سوار بر قاطر و من سوار بر الاغی بودم ، کسی نزد ما نبود، عرض کردم: آقای من ! از حق بزرگ امام علیه السلام چه چیزی واجب و لازم گردیده ؟

:فرمود

یا عبدالرحمان! لو قال لهذا الجبل: سر، لسا

ای عبدالرحمان! اگر امام به این کوه بگوید: بیا، خواهد آمد

عبدالرحمان گوید: سو گند به خدا! ناگاه دیدم که کوه حرکت کرد، امام علیه السلام به آن نگاه کرد و فرمود: مقصود من تو نبودی؛ کوه توقف نمود

القطره ج 2 ص 589

اللخرائج: 2/621

بحار الأنوار: 47/101

الصراط المستقیم: 2/188

غذا خوردن نزد افراد صاحب عزا و با خرج آنها از رفتارهای جاهلیت است و سنت پیامبر ص فرستادن غذا برای افراد صاحب عزا می باشد.

وقتی خدا بخواهد مردمی را نابود کند رباخواری در میان آنها رواج پیدا می شود.

اگر فرزندی از مومن قبل از خودش از دنیا برود اجرش بیشتر است از اینکه هفت
فرزند او در رکاب امام زمان عج بجنگند.

رهبر انقلاب: اولین درس امام صادق (ع) برای ما منتسبین به آن بزرگوار باید
استمرار جهاد و مبارزه خستگی ناپذیر باشد

امام صادق علیه السلام دو گروه با هم مشغول جنگ بودند و در زمان جنگ
خرید و فروش اسلحه هم بازار سودآوری دارد و هر دو هم اهل باطل بودند؛
شیعه ای آمد حضور امام صادق (سلام الله علیه) و عرض کرد: یابن رسول الله!
اینها هر دو اهل باطل اند و خرید و فروش سلاح هم الآن سودآور است ما به اینها
اسلحه بفروشیم یا نفروشیم؟

حضرت با یک جمله کوتاه سه مطلب فرمودند: «بعهما ما یکنهُما» بله بفروشید
 .((یک)) به هر دو گروه بفروشید (دو) اما فقط سلاح دفاعی بفروشید (سه)

یعنی شمشیر، نیزه، دشنه و خنجر بفروشید بلکه خود و سپر و چکمه و اینها که
 .سلاح دفاعی است بفروشید

چرا امام صادق(علیه السلام) را صادق می گویند و حال آن :black_circle:

:interrobang: که همه امامان شیعه صادق و راستگو هستند

ابن بابویه و قطب راوندی روایت کرده اند که از حضرت امام زین العابدین (علیه

السلام) پرسیدند که: امام بعد از تو کیست؟ گفت: محمد باقر که علم را

می شکافد شکافتنی، پرسیدند که: بعد از او امام که خواهد بود؟ گفت: جعفر که

.نام او نزد اهل آسمانها صادق است

گفتند: چرا بخصوص او را صادق می نامند و حال آن که همه شما صادق و

راست گوئید

فرمود که: خبر داد مرا پدرم از پدرش از رسول خدا(ص) که آن حضرت فرمود

که: چون متولد شود فرزند من جعفر بن محمد بن علی بن الحسین (ع) او را

صادق نامید، زیرا که پنجم از فرزندان او جعفر نام خواهد داشت و دعوی امامت

خواهد کرد به دروغ از روی افترا بر خدا، و نزد خدا جعفر کذاب افتراکننده بر

خداست.

پس حضرت امام زین العابدین (ع) گریست و :black_small_square:

فرمود که

گویا می بینم جعفر کذاب را که بر انگيخته است خلیفه جور زمان خود را بر

تفتیش و تفحص امام پنهان، یعنی: حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله

(الرحمن). 1)

پس به این خاطر حضرت راضدق میگویند که برادر از آن حضرت به نام جعفر

کذاب ادعای امامت میکردند

جلاء العیون، المجلسی: ص 868؛ خراج 1 / books:268:

:امام صادق (علیه السلام) می فرمایند

:یک مؤمن چهار چیز باید داشته باشد

1. خانه وسیع

2. سواری خوب

3. لباس زیبا

4. چراغ پر نور

شخصی پرسید ما که نداریم چه کنیم؟

:حضرت فرمودند

:این حدیث باطنی هم دارد

1. منظور از خانه وسیع؛

صبر است که بیان گر روح بزرگ است

2. مرکب خوب، عقل است

3. لباس زیبا، حیا است

4. چراغ پر نور، علم است که ثمره‌ی آن بندگی است

کتاب اصول کافی: جلد 6، صفحه 525:books:

دانشگاه امام صادق ع

در مکتب امام صادق(ع) شاگردانی چون عنوان بصری که مالکی مذهب بود، نیز پرورش یافتند، بنابراین جنبش علمی امام صادق(ع) یک جنبش فراگیر و گسترده بود.

بسیاری بر این باور هستند که فعالیت‌های علمی امام صادق(ع) در زمینه‌های فقهی و دینی بوده است، در حالی که امام صادق(ع) در زمینه طب، نجوم، زیست، شیمی و غیره فعالیت‌های علمی فراوانی کردند.

به عنوان نمونه امام صادق(ع) هفت هزار و 200 حدیث در خصوص گل و گیاه دارند.

سال‌ها پیش پروفسور حسابی برای رفع شبهات علمی نزد انیشتین دانشمند بزرگ می‌رود، انیشتین از او می‌پرسد که چرا این همه راه را از وطنت تا اینجا پیمودی؟ حسابی می‌گوید: سوالاتی داشتم که می‌خواستم از شما بپرسم. انیشتین در جواب حسابی می‌گوید: شما کسی را در دینتان دارید که در پنج سالگی شبهات بطلمیوس دانشمند بزرگ غربی را حل کرده است، بعد برای جواب سوالات نزد من آمدی؟ پروفسور حسابی می‌پرسد که این شخص کیست که انیشتین جواب می‌دهد، امام صادق(ع) است.

امام صادق(ع) جایگاه خاصی را برای مناظره و تدریس نداشتند. گاهی در مسجد، گاهی در خانه، گاهی در مسیر منزل تا مسجد، گاهی به صورت مکتوب و دیگر راه‌های ارتباطی به تدریس و گفتگوی علمی می‌پرداختند.^{۱۷۶}

امام صادق - علیه السلام - فرمودند:

¹⁷⁶ <http://khabarfarsi.com/ext/22723133>

در روز قیامت خداوند متعال، روزها را بر می انگیزد، و در پیشاپیش آن ها روز "

جمعه را قرار می دهد که مانند عروسی صاحب کمال و زیبایی است

روز جمعه در حالی که دیگر روزها پشت سرش قرار گرفته اند بر در بهشت می

ایستد و برای تمام کسانی که در این روز بر محمد و آل محمد -علیهم السلام-

"بسیار صلوات فرستاده اند شفاعت می کند

پرسیدند: منظور از بسیار چند تاست؟

و در کدام ساعت از ساعت های روز جمعه صلوات فرستادن فضیلت بیشتری

دارد؟

:حضرت فرمودند

"صد مرتبه؛ و باید بعد از عصر باشد"

پرسیدند: چگونه صلوات بفرستیم؟

:فرمودند

می گویی: ﴿اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجه﴾؛ و صد مرتبه "

"تکرار می کنی

:books: (صحیفه مهدیه، بخش 4 شماره 12):books:

□ در امالی شیخ طوسی آمده

:diamond_shape_with_a_dot_inside: عبد الله بن سلیمان

تمیمی گفت پس از کشته شدن محمد و ابراهیم فرزندان عبد الله بن حسن

منصور فرمانداری بمدینه بنام شیبه بن عفان فرستاد

:beginner::beginner:روز

♥ [@zohormola](#)

:white_check_mark: جمعه اول فرمانداریش بمسجد پیامبر رفت و بر

فراز منبر شد و حمد و ستایش خدا را کرد سپس گفت علی بن ابی طالب

اختلاف بین مردم انداخت و با مؤمنین بجنگ پرداخت خواست خلافت را بگیرد

صاحبان خلافت مانع او شدند خدا نیز این مقام را بر او حرام نمود، با عقده

خلافت از دنیا رفت این فرزندان او در فتنه انگیزی از او پیروی میکنند و ادعای

مقامی که شایسته آن نیستند می نمایند، هر کدام در یک گوشه زمین در خون

آغشته شده کشته میشوند

:trident: این سخن بر مردم گران آمد ولی هیچ کدام نتوانستند حرفی بزنند

مردی از جای حرکت کرد که لباسی همدانی و گرم در تن داشت

گفت ما نیز خدا را ستایش نموده درود بر پیامبر خاتم و جمیع انبیاء و :anger:

مرسلین میفرستیم آنچه نسبت خوب بما دادی شایسته آن هستیم ولی نسبت‌های

ناروا شایسته تو و کسی است که ترا باین منصب گمارده است. متوجه باش

درست دقت کن تو که بر مرکب دیگری سوار شده‌ای و نان دیگری را میخوری

سرافکنده و شرمساری شایسته تو است

آنگاه رو بمردم کرده گفت میدانید :eight_pointed_black_star:

سبک‌ترین اعمال در ترازوی قیامت مربوط بچه شخصی است و چه کسی از همه

بیشتر زیان میکند. کسی که آخرت خود را بدنیای دیگری بفروشد. آن شخص

همین مرد فاسق است، مردم چیزی نگفتند. فرماندار از مسجد خارج شد و هیچ

پاسخی نداد

پرسیدم این مرد که بود گفتند جعفر بن محمد بن :heart_decoration:

علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم

زندگانی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، :point_left:::books:منبع:

ص: 140

:large_blue_diamond: شخصی به امام صادق (ع) عرض کرد

"اعمال ما ثوابش بیشتر است یا اعمال مردم در زمان غیبت؟"

:sunny: امام صادق (ع) فرمودند

:point_left: □ شما بگویید ثواب صدقه‌ی پنهانی بیشتر است یا صدقه‌ی

آشکار؟

:small_blue_diamond: گفت: صدقه‌ی پنهانی

:حضرت (ع) فرمودند ::

.اعمال مردم زمان غیبت، ثوابش از اعمال شما بیشتر است □ ::

::رضا به قضای الهی ::

□ قتیبه اعشی می گوید: شنیدم پسری از پسران کودک امام صادق (ع) بیمار و بستری است، برای عیادت او به خانه امام صادق (ع) حرکت کردم، وقتی که به در خانه رسیدم، دیدم امام صادق (ع) کنار در، ایستاده و بسیار غمگین است، گفتم: (حال کودک چگونه است؟
فرمود: بیمار است و بستری است

سپس وارد خانه شد، پس از اندکی، بیرون آمد، دیدم حضرت خوشحال به نظر می رسد و غمگین نیست، عرض کردم: (حال کودک چگونه است؟
فرمود: (کودک از دنیا رفت). عرض کردم: آنگاه که من به حضور شما آمدم بسیار غمگین بودی، با اینکه کودک زنده بود، ولی اکنون که از دنیا رفته، غمگین نیستی؟

امام صادق (ع) در پاسخ فرمود: (ما خاندان نبوت، قبل از فرا رسیدن مرگ، برای بیماری، غمگین هستیم، ولی وقتی که امر الهی واقع شد به قضای الهی راضی هستیم و تسلیم فرمان خدا می باشیم)

اعیان الشیعه، ج 1 ص 664، به نقل از اصول کافی :

:الإمام الصادقُ عليه السلام

لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ قَالَ بِلِسَانِهِ وَخَالَفَنَا فِي أَعْمَالِنَا وَآثَارِنَا

بحار الأنوار : tulip: 13/164/68

:small_red_triangle_down: امام صادق عليه السلام

:small_red_triangle_down:

:black_square_button: شیعه ما نیست ، آن که به زبان دم [از تشیع]

زند اما در عمل برخلاف اعمال و کردار ما رفتار کند

:(امام صادق (ع

هر زن مے كه مهرى ۵ اش را به شوهرش ببخشد، برا مے هر درهم مے، ثواب آزاد
كردن بنده اى برايش منظور مى گردد.

books: ارشاد القلوب، ج 1، ص 174:books:

... . خلاصه اى از زندگينامه امام صادق عليه السلام

◻ :زمامداران معاصر

1. (.عبدالملك بن مروان لعنت الله عليه (86-65 ق

2. (.وليد بن عبدالملك لعنت الله عليه (96-86 ق

3. (.سليمان بن عبدالملك لعنت الله عليه (99-96 ق

4. (.عمر بن عبدالعزيز لعنت الله عليه (101-99 ق

5. (یزید بن عبدالملک لعنت الله علیه) 101-105 ق.

6. (هشام بن عبدالملک لعنت الله علیه) 105-125 ق.

7. (ولید بن یزید لعنت الله علیه) 125-126 ق.

8. (یزید بن ولید لعنت الله علیه) 126-126 ق.

9. (مروان بن محمد لعنت الله علیه) 126-132 ق.

تمامی این خلفای ملعون از سلسله بنی امیه لعنت الله علیهم اجمعین و از شاخه □

بنی مروان لعنت الله علیه بودند

10. (ابوالعباس سفاح لعنت الله علیه) 132-136 ق.

11. (منصور دوانیقی لعنت الله علیه حروم زاده ولد الزنا) 136-158 ق.

این دو نفر از سلسله بنی عباس لعنت الله علیهم اجمعین بودند

امام صادق سلام الله علیه که معاصر دو سلسله بنی امیه و بنی عباس لعنت الله

علیهم اجمعین بود، از هر دوی آنها سختی ها و آزارها و بی مهری های فراوانی

دید؛ اما چون آن حضرت در انتهای دوران خلافت امویان و ابتدای خلافت عباسیان لعنت الله علیهم اجمعین زیست، از فرصت به وجود آمده در زمان انتقال خلافت از خاندان غاصبی به خاندان غاصب دیگر، زمینه ترویج و تبلیغ مکتب اهل بیت (سلام الله علیهم اجمعین) را مناسب دید و از این فرصت پیش آمده، بیشترین بهره را نصیب شیعه و شیعیان کرد. آن حضرت، با تشکیل کلاس درس و بحث و تعلیم و تربیت شاگردان مبارزی چون هشام، زراره و محمد بن مسلم، تحول شگرفی در جهان اسلام و مذهب حقه شیعه پدید آورد.

به همین جهت به شیعیان امامی اثنا عشری، شیعه جعفری نیز گفته می شود

:رویدادهای مهم

1. شهادت امام محمد باقر (سلام الله علیه)، پدر ارجمند امام جعفر صادق (سلام الله علیه)، در سال 114 هجری

2. قیام زید بن علی ، عموی امام جعفر صادق (سلام الله علیه) بر ضد امویان و

رحلت او در این واقعه، در سال 121 هجری

3. گسترش نهضت بنی هاشم (علویان و عباسیان)، در سراسر قلمرو حکمرانی

امویان لعنت الله علیهم اجمعین

4. سرنگونی سلسله امویان لعنت الله علیهم اجمعین و پیروزی عباسیان لعنت الله

علیهم اجمعین و تسخیر خلافت اسلامی توسط ابوالعباس سفاح لعنت الله علیه، در

سال 133 هجری

5. قیام علویان بنی الحسن بر ضد عباسیان لعنت الله علیهم اجمعین و سرکوب

شدن آنان به دست منصور دوانیقی ولدالزنا

6. بهره جویی امام صادق (سلام الله علیه) از فرصت به دست آمده از نبرد میان

عباسیان و امویان، لعنت الله علیهم اجمعین برای تشکیل کلاس های علمی

اسلامی

7. فراخوانی امام صادق (سلام الله علیه) از مدینه به بغداد، توسط سفاح عباسی

.لعنت الله علیه و زیر نظر قرار گرفتن آن حضرت

8. فراخوانی مجدد امام صادق (سلام الله علیه) از مدینه به بغداد، توسط منصور

.دوانیقی ولدالزنا و اذیت و آزار آن حضرت

9. وفات اسماعیل، پسر امام صادق (سلام الله علیه)، در سال 142 هجر و اندوه

.فراوان آن حضرت در این مصیبت

10. رفتار نامناسب عاملان منصور دوانیقی لعنت الله علیه در مدینه، با امام

.صادق (سلام الله علیه) و بسیاری از علویان

مبارزه علمی و فرهنگی امام صادق (سلام الله علیه) و یاران ایشان با 11.

.مخالفان، ملحدان و مدعیان دروغین

مسمومیت امام صادق (سلام الله علیه) و شهادت آن حضرت، در سال 12.

148 هجری، به دستور منصور دوانیقی

به خاک سپاری پیکر مطهر امام صادق (سلام الله علیه)، در قبرستان بقیع، 13.

.(در کنار قبر پدر، جد و عمویشان، امام حسن مجتبی (سلام الله علیه

استغفار برای مظلوم

مام صادق علیه السلام از پدرانیش علیه السلام روایت می نماید که رسول خدا

:صلی الله علیه و آله فرمودند

کسی که به کسی ظلم کند و آنگاه او را پیدا نکند که از او حلالیت بخواهد، باید
استغفار نماید، زیرا این کار قطعاً کفاره آن خواهد بود

پاداش و مجازات

نویسنده: شیخ صدوق

علت خلود در بهشت و جهنم

:امام_صادق علیه السلام فرمودند

إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ خُلِدُوا فِيهَا أَنْ يَعْصُوا
اللَّهَ أَبَدًا وَإِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ بَقُوا فِيهَا
أَنْ يُطِيعُوا اللَّهَ أَبَدًا فَبِالنِّيَّاتِ خُلِدَ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى - قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ
عَلَى شَاكِلَتِهِ قَالَ عَلَى نِيَّتِهِ

جهنمیان از این رو در آتش جاویدانند که در دنیا نیتشان این بود

که چنانچه تا ابد زنده بمانند تا ابد خدا را نافرمانی کنند

و بهشتیان نیز از این رو در بهشت جاویدانند

که در دنیا بر این نیت بودند که اگر برای همیشه ماندگار باشند

برای همیشه خدا را فرمان برند

پس، جاودانگی هر دو گروه به سبب نیتهایشان است

آن گاه حضرت این آیه را تلاوت کردند: «بگو هر کس طبق نیت خود عمل می کند».

محاسن ص ۳۳۱ ح ۹۴ ، کافی (ط-بیروت) ج ۲ ، ص ۸۵ ح ۵

گوارای وجود شیعیان امیرالمومنین علیه السلام

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

آگاه باش که هر چیز را ستونی است و ستون اسلام «شیعیان» هستند،

آگاه باش برای هر چیز سری است و سر اسلام «شیعه» است

برای هر چیز شرافتی است و شرافت اسلام «شیعه» است ،

هر چیز را آقایی است و آقای مجالس و انجمن ها مجالس «شیعه» است

آگاه باش که هر چیز را امام و رهبری است

و امام زمین، آن سرزمینی است که «شیعه» در آن سکونت دارد،

به خدا قسم اگر شما در زمین نباشید گیاهی در زمین نروید

به خدا سوگند اگر شما در روی زمین نباشید ،خدا نعمتی به مخالفین شما ندهد

و به خوشی ها دست نیابند، نه در دنیا و نه در آخرت بهره ای ندارند

الکافی، جلد 8، صفحه 2

مناظره زیبای امام صادق با ابوحنیفه: warning:

روزی ابوحنیفه [1] برای ملاقات با امام صادق - علیه السلام - □:point_left:

به خانه امام آمد و اجازه ملاقات خواست، امام اجازه نداد

جلو در، مقداری توقف کردم تا اینکه عده‌ای □: ابوحنیفه گوید

از مردم کوفه آمدند و اجازه ملاقات خواستند به □:busts_in_silhouette:

آنها اجازه داد، من هم با آنها داخل خانه شدم

□: وقتی به حضورش رسیدم گفتم □:point_left:

شایسته است که شما نماینده‌ای به کوفه بفرستید و مردم آن سامان را از □:point_left:

ناسزا گفتن به اصحاب محمد نهی کنی بیش از ده هزار نفر در این شهر به یاران

پیامبر ناسزا می‌گویند

امام: مردم از من نمی‌پذیرند □:point_left:

ابوحنیفه: چگونه ممکن است سخن شما را نپذیرند در □:point_left:

interrobang: صورتیکه شما فرزند پیامبر خدا هستید

امام: تو خودت یکی از همانهایی هستی که گوش به حرف □:point_left:

من نمی دهند، مگر بدون اجازه من داخل خانه نشدی، و بدون اینکه بگویم

interrobang: ننشستی، و بی اجازه شروع به سخن گفتن نمودی

شنیده ام که تو بر اساس قیاس [2] فتوا □:ok_hand:

interrobang: می دهی

آری: □:point_left: ابوحنیفه

امام: وای بر تو که، اولین کسی که بر این اساس نظر داد □:point_left:

شیطان بود، وقتی که خداوند به او دستور داد که به آدم سجده کند

گفت: من سجده نمی کنم زیرا که مرا از آتش آفریدی، و او □:point_left:

گرامی تر از خاک است ...:fire:... را از خاک و آتش

سپس امام برای اثبات بطلان قیاس، مواردی از قوانین اسلام □:point_left:

:که بر خلاف این اصل است را ذکر نموده و فرمود

به نظر تو قتل ناحق (کشتن کسی به ناحق) مهمتر است، یا زنا :one:

interrobang: کردن

ابوحنیفه: کشتن کسی بنا حق □:point_left:

امام: بنابراین اگر عمل کردن به قیاس صحیح باشد، پس چرا □:ok_hand:

برای اثبات قتل، دو شاهد کافی است، ولی برای ثابت نمودن زنا چهار گواه لازم

interrobang: است

bangbang: آیا قانون اسلام با قیاس توافق دارد

ابوحنیفه: نه □:point_left:

interrobang: امام: بول کثیف تر است یا منی:two:

ابوحنیفه: بول □:point_left:

امام: پس چرا خداوند در مورد اوّل، مردم را به وضو امر □:ok_hand:

کرده، ولی در مورد دوّم، دستور داده غسل کنند، آیا این حکم با قیاس توافق

bangbang: دارد

ابوحنیفه: نه □:point_left:

interrobang: امام: نماز مهمتر است یا روزه:three:

ابوحنیفه: نماز □:point_left:

امام: پس چرا بر زن حائض، قضای روزه واجب است ولی □:ok_hand:

interrobang:قضای نماز واجب نیست

bangbang:آیا این حکم با قیاس توافق دارد

point_left: □ نه ابوحنیفه:

امام: شنیده‌ام که این آیه را که «در روز قیامت به طور حتم از نعمتها □:four:

:سؤال می‌شوید»[3] چنین تفسیر می‌کنی که

خداوند مردم را از غذاهای لذیذ و آب‌های خنک که در □:ok_hand:

interrobang:فصل تابستان می‌خورند مؤاخذه می‌کند

.درست است، من این آیه را اینطور معنا کرده‌ام □:ابوحنیفه

امام: اگر مردی ترا به خانه‌اش دعوت کند و با غذای لذیذ و □:point_left:

آب خنکی از تو پذیرائی کند و بعد برای این پذیرائی به تو منت گذارد، درباره

interrobang:چنین کسی چگونه قضاوت می‌کنی

point_left: □ ابوحنیفه: می‌گویم آدم بخیلی است □:point_left:

امام: آیا خداوند بخیل است تا اینکه روز قیامت در مورد □:ok_hand:

غذاهائی که به ما داده، ما را مورد مؤاخذه قرار دهد

ابوحنیفه: پس مقصود از نعمت هائیکه قرآن می گوید انسان مؤاخذه می شود،

چیست

امام: مقصود، نعمت دوستی ما خاندان رسالت است

منیع و پاورقی

نامش نعمان بن ثابت است و یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت و مؤسس فرقه 1 .

حنفی است، که متولد سنه 80 و متوفی 150 هجری می باشد

قیاس عبارت است از اینکه حکمی را خداوند برای موردی بیان نموده، بدون 2 .

اینکه وجود علت آن حکم در مورد دیگری شناخته گردد، در مورد جاری کنیم

ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم التكاثر 3.8

بحار الانوار ج 10 ص 220 منبع: بحار الانوار ج 10 ص 4.220

:امام صادق علیه السلام

.نصیحت و خیرخواهی از حسود محال است

من لایحضره الفقیه ج ۴، ص ۵۴، ح ۵۰۹۲

943

:point_right: سخن امام (ع)، سخن خداست :point_left:

:sparkle: پس از شهادت امام محمد باقر (ع)، یکی از راویان حدیث نقل می کند که به محضر امام صادق (ع) آمدم و پس از عرض تسلیت، عرض کردم: کسی از دنیا رفت که مستقیم و بدون واسطه از رسول خدا (ص) روایت می کرد. به خدا سوگند که دیگر کسی مانند او نخواهیم دید. امام صادق (ع) لحظاتی سکوت کردند و سپس فرمودند: «خداوند عزّ و جلّ می فرماید: هر کسی از بندگانم که به نصف خرما صدقه بدهد... آن صدقه را». «آنچنان رشد می دهم که همچون کوه اُحُد شود».

آن شخص می گوید : من پیش اصحاب خود رفتم و گفتم : شگفت انگیزتر از این ندیدم ؛ ما امام محمد باقر (ع) را که بدون واسطه می فرمود : « قال رسول الله « بسیار بزرگ می شمردیم ؛ ولی امام صادق (ع) بدون واسطه فرمود : « قال الله ».

آمالی شیخ مفید ، ص ۳۵۴ ؛ آمالی شیخ طوسی ، ص ۱۲۵ :orange_book:

:امام صادق علیه السلام

خود را از تمامی مردم با[۱]

بسم الله الرحمن الرحيم و

.قل هو الله احد حفظ کن

.آن را از سمت راست و چپ و جلو و عقب و بالا و پایین بخوان[۲]

کافی، جلد ۲[۳]

:از امام #صادق (علیه السلام) پرسیدند

یوم الحسره، کدام روز است که خدا می فرماید: بترسان ایشان را از روز [?] حسرت

.

حضرت جواب دادند: آن روز قیامت است که حتی نیکوکاران هم حسرت [?] می خوردند که چرا بیشتر نیکی نکردند

پرسیدند: آیا کسی هست که در آن روز حسرت نداشته باشد؟ [?]

حضرت فرمودند: آری، کسی که در این دنیا مدام بر رسول خدا #صلوات [?] فرستاده باشد

(وسائل الشیعه/ج 7) [?]

آیا می دانید زناده چه کسانی بوده اند؟؟

زمان امام صادق (ع) عصر برخورد اندیشه ها و پیدایش فرق و مذاهب مختلف بود. در اثر برخورد مسلمین با عقاید و آرای اهل کتاب و نیز دانشمندان یونان. شبهات و اشکالات گوناگونی پدید آمده بود.

یکی از این فرقه ها زناده یا منکران خدا و ادیان بودند که با علوم و زبانهای زنده . ی آن روز نیز آشنا بودند

مفضل بن عمرو کوفی یکی از شاگردان به نام امام جعفر صادق در مقدمه رساله ی معروف خود چنین نگاشته که روزی هنگام غروب در مسجد پیامبر نشسته بودم و در عظمت پیامبر و آنچه خداوند از شرف و فضیلت و ... به آن حضرت عطا کرده می اندیشیدم، ناگاه دو تن از زندیقان مشهور آن زمان سر رسیدند و سخنانی بر زبان آوردند و حرف را بدانجا رساندند که جهان را خالق و مدبری نیست، بلکه همه چیز خود بخود از طبیعت پدید آمده و پیوسته چنین بوده و چنین خواهد بود

به حضور سرورم امام صادق رسیدم و سخنان آن دهریان را به عرض امام رساندم

:امام فرمود

برای تو از حکمت آفریدگار در آفرینش جهان و حیوانات و درندگان و " حشرات و مرغان و هر جاننداری از انسان و چارپایان و گیاهان و درختان میوه دار و بی میوه و گیاهان خوردنی و غیر خوردنی بیان خواهم کرد، چنانکه عبرت گیرندگان از آن عبرت گیرند و بر معرفت مومنان افزوده شود و ملحدان و "کافران در آن حیران بمانند

. پس مفضل چهار روز پیاپی به محضر امام علیه السلام رسید

امام بیاناتی پیرامون آفرینش انسان از آغاز خلقت و نیروهای ظاهری و باطنی و صفات فطرت وی و در خلقت اعضا و جوارح انسان و آفرینش انواع حیوانات و آسمان و زمین و ... و فلسفه ی آفات و مباحث دیگر ایراد فرمود و مفضل نوشت . که به رساله ی توحید مفضل معروف است

سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص. 357_359 [?]

:ر حدیث دیگری از امام صادق چنین آمده است

اهل هر شهری از سه چیز بی نیاز نیستند تا در امور دنیا و آخرت به آن پناه برند؛ «
اگر این ها را از دست دهند سقوط می کنند؛ فقیه آگاه و باتقوی، و امیر خوب
». «مورد اطاعت، و طبیب بینا و معتمد

بحار الانوار ج 75 ص 235

امام صادق فرمود

انبیا و اوصیای انبیا چنین هستند که سلام شما به آنان از راه دور می رسد و اگر «
» از نزدیک قبورشان به آنها سلام کنید خوشان می شنوند

بحار الانوار ج 27 ص 299 به نقل از بصائر الدرجات

امام صادق به یکی از یاران فرمود

مزاح کردن و شوخی کردن بین شما چگونه است »

گفت کم [?]

امام فرمود: چنین نکنید بلکه مزاح و شوخی کنید چرا که مزاح کردن از حسن [?] «خلق است و شما با این کار برادرت را شاد می کنی

وسائل الشیعه، ج 12 ص 113 [?]

باب وجوب چنگ زدن به ریسمان الهی

:امام صادق علیه السلام فرمود [?][?]

هر بنده ای که به سوی چیزی که خدای عزّ و جلّ دوست می دارد روی بیاورد خداوند نیز به سوی چیزی که او دوست می دارد روی می آورد و کسی که به

او را حفظ می کند و کسی که خداوند به سوی او [?] خدا چنگ زند خداوند روی آورد و او را نگاهداری کند باکی ندارد اگر آسمان بر زمین افتد یا بلای سختی بر اهل زمین فرود آید و همگی را در بر گیرد چنین کسی به سبب پرهیزکاری اش در حزب خدا جای دارد و از هر بلایی در امان است، آیا خداوند «نمی گوید: «همانا پرهیزکاران در مقام امن الهی جای دارند

ترجمه جهاد النفس وسائل الشیعه [?]

نویسنده : مترجم: علی افراسیابی

باماباشید در کانال تلگرامی @moeze [?]

[?][?][?][?][?][?][?][?][?][?]

رجوع به _امامان #

ابن طیار (یکی از شاگردان امام باقر و امام صادق) در حضور امام صادق (ع) [?] بود، و یکی از خطابه های پدرش امام باقر (ع) را در محضر امام صادق (ع) (خواند، تا به جمله ای رسید) که ابن طیار، آن را نادرست بیان می کرد

۱. امام صادق (ع) به او فرمود: توقف کن و ساکت باش

سپس فرمود: در اموری که با آن روبرو می شوید و حکم آن را نمی دانید،^[۱] وظیفه شما توقف و درنگ است (نه فتوای بدون علم)، و شما باید در این موارد نامعلوم، به امامان هدایت (ع) رجوع کنید، تا آنها راه راست را به شما نشان دهند، و گمراهی را از شما بردارند، و حق را به شما بشناسانند، خداوند می فرماید

فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون

اگر نمی دانید، از اهل قرآن (که همان امامان هدایت هستند) پرسید (نحل - 43، : (انبیاء 7) (باب لزوم الحجۃ علی العالم - باب النوادر، حدیث 10، ص 50-ج 1

[۱]

امام صادق (ع): اگر مردم می دانستند زیارت امام حسین (ع) چه ارزشی دارد، از شدت شوق و علاقه می مردند و حسرت رسیدن به آن پاداش ها، جسم و روح (آنها را پاره پاره می کرد. "بحار الانوار - جلد 101 - ص 18

: امام صادق علیه السلام فرمود

در مسافرتی مردی با من همسفر گردید . او مقید بود که نماز مغرب را در «
تاریکی شب و نماز را در تاریکی کامل (آخر شب) بخواند اما من بر خلاف
او بودم هر موقع آفتاب غروب می کرد نماز مغرب را می خواندم و هر موقع فجر
طلوع می نمود , نماز صبح را به جا می آوردم . آن شخص از من خواست
که من نیز مانند او رفتار کنم و عمل خود را چنین توجیه می کرد : آفتاب پیش
از آن که به سر زمین ما طلوع کند بر دیگران طلوع می نماید و هنگامی که از
. سرزمین ما ناپدید می شود هنوز بر گروهی دیگر طالع و نور افشان است

:امام صادق می فرماید □ □

من به او گفتم : وظیفه ما این است که هر موقع آفتاب از افق ما ناپدید شد , نماز □
مغرب را بخوانیم و نباید در انتظار غروب خورشید از نقاط دیگر باشیم و هر موقع

فجر طلوع کرد بر ماست که نماز صبح را بخوانیم اگر چه خورشید در همان موقع بر نقاط دیگر طالع باشد چنان که بر مردم همان نقاط لازم است نمازهای خود را موقع طلوع فجر و غروب آفتاب در افق خود انجام دهند

وسائل الشیعه ج 1 ص 494؟

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ: **rose:** شفاعت حضرت معصومه سلام الله: **rose:** قَالَ:

أَلَا إِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا إِلَى قُمْ تُقْبَضُ فِيهَا امْرَأَةٌ مِنْ وَلَدِي اسْمُهَا ...
بحار الأنوار الجامعة [فَاطِمَةُ بِنْتُ مُوسَى وَ تَدْخُلُ بِشَفَاعَتِهَا شِيعَتِي الْجَنَّةَ بِأَجْمَعِهِمْ

[لدرر أخبار الأئمة الأطهار؛ جلد 57 صفحه 228

:از امام صادق علیه السلام روایت شده که

همانا بهشت را 8 در است که 3 آنها به سوی قم است، در آن زنی از فرزندانم

بنام فاطمه درگذرد و بشفاعت او همه شیعیانم به بهشت خواهند رفت

درمان_فراموشی_با_صلوات# [?]

امام صادق (ع) فرمود: شیطان یکی از یاران خود را بر آدمی می گمارد تا آن  چه را که در خاطر دارد از وی بگیرد و او را به فراموشی و نسیان وادارد و همکار شیطان که #خلاس نام دارد به مسئولیت مربوطه، همت می گمارد.

پس هر کسی خواست مطلبی را به نظر آورد و احساس کرد که آن را فراموش [?] کرده است، دست به دعا بردارد و حضور آنرا از خدا بخواهد و بر محمد و آل محمد #درود بفرستد و خلاس (شیطان) را لعنت کند این عمل موجب ذکر و به یاد آمدن مسئله می گردد و اگر به یادش نیامد ذکر و یاد خدا و صلواتی را که بر زبان آورده است به جای همان مطلب فراموش شده #پاداش_الهی دارد.

هشام بن حکم می گوید:

زندیقی خدمت امام صادق آمد و از آیه «الرحمان علی العرش استوی» سؤال ☐ کرد. امام ضمن توضیحی فرمود

خداوند متعال، نیاز به هیچ مکانی و هیچ مخلوقی ندارد، بلکه تمام خلق محتاج ☐ او هستند

سؤال کننده عرض کرد: پس تفاوتی ندارد که (به هنگام دعا) دست به ☐ ☐ سوی آسمان بلند کنید یا به سوی زمین پائین آورید؟! ☐

امام (ع) فرمود ☐

این موضوع، در علم و احاطه و قدرت خدا یکسان است (و هیچ تفاوتی ☐ ☐ نمی کند) ولی خداوند متعال دوستان و بندگانش را دستور داده که دستهای خود را به سوی آسمان، به طرف عرش بردارند، چرا که معدن رزق آنجا است، ما آنچه را قرآن و اخبار رسول خدا اثبات کرده است، تثبیت می کنیم، آنجا که

فرمود: «دستهای خود را به سوی خداوند متعال بردارید، و این سخنی است که
»تمام امت بر آن اتفاق نظر دارند

بحار الانوار، ج 3 ص 330

توحید صدوق، ص 248

: امام صادق علیه السلام

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - "قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً " كَيْفَ نَقَى أَهْلُنَا قَالَ تَأْمُرُونَهُمْ
{بِمَا يُحِبُّ اللَّهُ } وَ تَنْهَوْنَهُمْ ° {عَمَّا يَكْرَهُهُ اللَّهُ

خداوند می فرمایند : «خود و خانواده تان را از آتش دوزخ حفظ کنید»، گفتند:
چگونه خانواده مان را از آتش دوزخ حفظ کنیم؟ فرمودند: {به آنچه خدا دوست
دارد} امرشان کنید و {از آنچه خدا نمی پسندد} نهی شان نمایید

کافی (ط - الاسلامیه) ج 5 ص 62

«دعا برای رفع وسوسه»

شخصی گوید: به امام صادق (ع) گفتم: گاهی تصورات کفرآمیزی در دلم
خطور می

کند، برای رهایی از آن چه کنم؟

: حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود: هرگاه این حالت برایت پیش آمد بگو

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

راوی گوید: از آن پس هرگاه وسوسه ای در دلم ایجاد می شد، این ذکر را می
گفتم و آن

.وسوسه برطرف می شد

»

منبع : ذکرهای شگفت عارفان ، ص ۳۹

قال صادق علیه السلام : ایاک و ان تنصب رجلا دون الحجت فتصدقه فی کل ما
قال ؛ امام صادق علیه السلام : بر حذر باش از این که فردی جز حجت (معصوم)
را پیشوا و مقتدای (مطلق) خویش برگزینی و او را در تمام آنچه که (بدون استناد
معانی الاخبار صفحه 169 ؛ [?] . به معصوم از رای خود) می گوید تصدیقش کنی
بحارالانوار جلد 2 صفحه 83 ؛ قسمت آخر حدیث 5 و المحجبه البیضاء جلد 5
صفحه 130

دنیا

: امام صادق علیه السلام می فرمایند

لَمْ یُؤْمِنْ اللّٰهُ مُؤْمِنٌ مِنْ هَٰذَا هِزِ الدُّنْیَا، وَلَکِنَّهُ آمَنَهُ مِنَ الْعُمَى فِیْهَا وَالشَّقَاءِ فِی الْآخِرَةِ

خداوند مؤمن را از فتنه ها و حوادث دنیا در امان قرار نداده، ولی از گمراهی در دنیا و بدبختی در آخرت نجات بخشید.

اصول کافی، ج ۵، ص ۸۹

تقوا#

امام جعفر صادق علیه السلام

: می فرمایند

حَقَّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ يَعْرِفُنَا أَنْ يَعْرِضَ عَمَلَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ عَلَى نَفْسِهِ فَيَكُونَ مُحَاسِبَ نَفْسِهِ، فَإِنْ رَأَى حَسَنَةً اسْتَزَادَ مِنْهَا وَ إِنْ رَأَى سَيِّئَةً اسْتَغْفَرَ مِنْهَا لئَلَّا يَخْزَى .
یوم القیامه

بر هر مسلمانی که ما را بشناسد سزاوار است که در هر شبانه روز عملش را بر خود عرضه دارد و خود حسابگر خویش باشد، اگر حسنه دید بر آن بیافزاید و اگر گناه دید از آن آمرزش بخواهد تا این که روز قیامت رسوا نشود.

تحف العقول، ص ۳۰۱

مغضوب علیهم" و "ضالین" چه کسانی هستند؟

(غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ) (فاتحه/7)

ابن ابی عمیر از ابن اذینه از امام صادق علیه السلام نقل میکند که آن حضرت در مورد آیه شریفه فرمودند:

المغضوب علیهم " ناصبیان و "ضالین" شک کنندگانی هستند که معرفت به "
(امام علیه السلام ندارند) و در گمراهی و ضلالت افتاده اند

شواهد التنزیل 45/1

بزرگترین نعمت الهی، ولایت مولا است

:ابو یوسف بزاز گوید

امام صادق علیه السلام آیه

أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ
خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

آیا از اینکه بر مردی از خودتان از جانب پروردگارتان وحی نازل شده است تا شما را بترساند، تعجب می کنید؟ به یاد آرید آن زمان را که شما را جانشین قوم نوح ساخت و به جسم فزونی داد. پس نعمتهای خدا را به یاد آورید، باشد که رستگار گردید.

سوره الاعراف، ۶۹

را تلاوت نموده و فرمودند: میدانی نعمتهای خدا چیست؟ عرض کردم: نه،

فرمودند: مقصود بزرگترین نعمتهای خداست بر خلقش و آن ولایت ماست.

اصول کافی جلد اول، صفحه: 316

فرشته _ مامور _ رساندن _ صلوات # [?]

حضرت امام صادق (ع) فرمود: خدا ملکی را بر قبر رسول خدا موکل  گردانیده است که به او طهطیل می گویند و وقتی یکی از شما بر آن حضرت صلوات بفرستد ، آن ملک به عرض آن حضرت می رسند که فلانی سلام و صلوات فرستاده است و آن سلام را به قبر آن حضرت می رساند.

(مَنْ كَشَفَ حِجَابَ غَيْرِهِ انْكَشَفَتْ عَوْرَاتُ بَيْتِهِ)

:امام صادق علیه السلام فرمود

.هر که پرده دری کند، اسرار و عیوبِ خانه خودش آشکار می شود

:امام صادق علیه السلام

.کسی که بهره ای از دانش ندارد معنا ندارد که دیگران او را سعادتمند بدانند

: امام صادق علیه السلام

من تَعَلَّمَ لِلَّهِ وَ عَمِلَ لِلَّهِ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ دُعِيَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيمًا، فَقِيلَ: تَعَلَّمَ [?] [?]
[?]! لِلَّهِ، وَ عَمِلَ لِلَّهِ، وَ عَلَّمَ لِلَّهِ

هر که #برای خدا علم بیاموزد و [?]

برای خدا به آن عمل کند و □ □

برای خدا به دیگران آموزش دهد، □ □

در #ملکوت آسمانها از او به #بزرگ ے یادشود و

:گفته شود

برای خدا آموخت، [?]

برای خدا عمل کرد و [?]

!برای خدا آموزش داد [؟]

الأمالی للطوسی: 2/167 [؟]

وقایع_ظهور # [؟]

حضرت_خضر_علیه السلام #

از امام صادق علیه السلام آورده اند که «... اَمَّا خداوند عمر آن بنده صالح خدا «خضر» را نه به خاطر رسالتش طولانی گردانید و نه به خاطر کتابی که بدو نازل کند و نه به خاطر این که به وسیله او شریعت او، #شریعت پیامبران پیش از او را نسخ کند و نه به خاطر امامتی که بندگانش بدو اقتدا نمایند و نه به خاطر طاعتی که خدا بر او واجب ساخته بود، بلکه بدان دلیل که اراده فرموده بود عمرِ گرامیِ قائم علیه السلام را در دوران غیبت او بسیار طولانی سازد و می دانست که بندگانش بر طولِ عمر او ایراد و اشکال خواهند نمود، به همین جهت عمرِ این بنده صالحِ خویش «خضر» را طولانی ساخت که بدان استدلال شود و عمر قائم

علیه السلام بدان تشبیه گردد و بدین وسیله اشکال و ایراد دشمنان و بداندیشان
(باطل گردد. 1)

منبع : (1) کمال الدین، 2، 390؟

(هزار و یک نکته پیرامون امام زمان(عج

عدالت برای همسران در قرآن

در کتاب کافی از نوح بن شعیب و محمد بن الحسن روایت شده است که ابن
ابی العوجاء از هشام بن حکم پرسید مگر خدا حکیم نیست؟ هشام گفت:
بله، خداوند احکم الحاکمین است. ابن ابی العوجاء گفت: به من خبر ده از
آیه: «فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا
تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً» [1]

ازدواج کنید با آنچه که خوش آید شما را از زنان دو و سه و چهار و «
اگر بترسید که عدالت را پیشه خود نکنید پس یکی را به ازدواج خود در
آورید».

مگر این حکم قرآن نیست؟ هشام گفت: بله، ابن ابی العوجاء گفت: پس به من خبر ده از آیه: «وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُواهَا كَالْمُعَلَّقَةِ» [2] «و هرگز نمی‌توانید بین زنانان عدالت را رعایت نمایید اگر چه بسیار علاقه به رعایت اعتدال علاقه... داشته باشید»

کدام حکیم به این گونه سخن می‌گوید؟ هشام جوابی نداشت. از همین رو به مدینه نزد حضرت صادق - علیه السلام - آمد و ماجرای خود را باز گفت. حضرت فرمود: اینکه خدا می‌فرماید: «فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ...» مقصود عدالت در نفقه خرج زن است و اینکه می‌فرماید: «وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا...» مقصود عدالت در محبت است. چون هشام این جواب را به [ابن ابی العوجاء رسانید، وی گفت: به خدا این جواب از خودت نیست. 3]

نساء، 3. [1]؟

نساء، 129. [2]

کافی، ج 5، روایت 1 و بحار الانوار، ج 101، باب 38، حدیث 1. [3]
(به نقل از تفسیر القمی، ج 1، ص 155 طبع النجف (با کمی تفاوت

:مفضل بن عمر گوید

منصور دوانیقی شخصی را پیش فرماندار خود، حسن بن زید - که فرماندار او در

مکه و مدینه بود - فرستاد و به او دستور داد که: خانه‌ی جعفر بن محمد

علیهما السلام را آتش بزند

آنها دستور را اجرا و خانه‌ی امام صادق علیه السلام را آتش زدند، شعله‌ی آتش بر در خانه و اتاقها رسید، امام صادق علیه السلام، پا روی آتش می گذاشت و از روی آن می رفت و می فرمود

«أنا ابن أعراق الثری، و أنا ابن ابراهیم خلیل الله

من فرزند بهترین رگه‌ها و ریشه‌های زمین و ارکان آن، یعنی فرزند حضرت

[1]. اسماعیل هستم، من پسر حضرت ابراهیم خلیل الله هستم

:روایت شده است

هنگامی که نمرود لعین، حضرت ابراهیم علیه السلام را در آتش انداخت، مردم

:مشاهده کردند که آتش بر آن حضرت صدمه‌ای نمی زند، نمرود گفت

این نیست جز این که او از رگه‌ها و ارکان زمین است و نیست رگ او مگر از

رگه‌های زمین (که آتش در آن اثر نمی کند)

نویسنده رحمه الله گوید: «أعراق الثری»؛ کنایه از حضرت اسماعیل علیه السلام

است، و شاید علت کنایه این باشد که فرزندان او در همه جا پراکنده و منتشر

شده اند

در مناقب دیلمی رحمه الله آمده است: حماد بن عیسی گوید: 2 / 1020

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا تعداد فرشتگان زیاد است یا مردم؟
حضرت فرمود:

والذی نفسی بیده! ملائکة الله فی السماوات أكثر من تراب الأرض، و ما فی السماء
موضع قدم الا و فيه ملک ساجد أو راکع، یسبح الله تعالی و یمجده و یقدسه، و لا
فی الأرض شجرة الا و فیها ملک یحفظها، و کلهم یتستغفرون لمحبتنا و یدعون
لهم، و یلعنون باغضینا و یسألون الله تعالی أن یرسل علیهم العذاب
سوگند به خدایی که جانم در قبضه‌ی قدرت اوست! فرشتگان خدا در آسمانها
بیشتر از ذرات خاک زمین است، در آسمان جای پای نیست جز آن که در آن،
فرشته‌ای در سجده یا در رکوع است که خدای متعال را تسبیح گفته تمجید و
تقدیس می نماید.

و همچنین در روی زمین، هیچ درختی نیست جز آن که فرشته‌ای حافظ آن
است، همه‌ی آنها بر دوستداران ما استغفار نموده و برای آنها دعا می کنند، و
[2]. دشمنان ما را لعنت کرده، از خداوند درخواست عذاب بر آنها می کنند

در کتاب «قرب الاسناد» می نویسد: علی بن رئاب گوید: از امام 3 / 1021

:صادق علیه السلام شنیدم که در سجده، چنین دعا می فرمود

اللهم اغفر لی و لأصحاب أبی، فانی أعلم أن فیهم من ینتقصنی

خداوندا! مرا و اصحاب پدرم را بیامرز، زیرا که می دانم در میان آنها برخی هستند

. [3] . که مرا کم و کوچک می شمارند

:در کتاب «الثاقب فی المناقب» می نویسد: ابوهارون عبدی گوید 4 / 1022

من در محضر با صفای امام صادق علیه السلام حضور داشتم، شخصی وارد شد و

!گفت: به چه چیزی فرزندان ابی طالب به ما افتخار می کنند؟

راوی گوید: در برابر امام صادق علیه السلام سینی خرمایی بود، حضرت خرمایی

برداشته و هسته ی آن را در آورد، آنگاه در زمین کاشت و از آب دهان مبارکش

بر آن ریخت، و همان دم رشد کرد و از زمین بیرون آمد، و فوری رسید و خرما

داد، حضرت از آن چند دانه رطب چید و آن را در سینی قرار داد و به آن شخص

.تعارف فرمود

او خرمایی برداشته و هسته اش را در آورد و میل کرد، ناگاه دید در هسته ی خرما

:نوشته شد

لا اله الا الله، محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم، أهل بیت رسول الله صلی

.الله علیه وآله وسلم خزان الله فی أرضه

معبودی جز خدا نیست، محمد پیامبر خداست. خاندان پیامبر خدا، گنجینه داران

خدا در روی زمین هستند

آنگاه امام صادق علیه السلام رو به آن مرد کرد و فرمود: آیا شما توانایی انجام
!چنین کاری را دارید؟

آن مرد گفت: سوگند به خدا! وقتی خدمت شما آمدم برای من، در روی زمین
کسی دشمن تر از شما نبود اینک برای من در روی زمین کسی محبوب تر از شما
[4] . نیست

:در کتاب «الصرط المستقیم» می نویسد 5 / 1023

عبدی، محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شد، آن روز امام صادق علیه السلام
دو لباس نخی بر تن داشت، همسر عبدی به بیماری سختی مبتلا شده بود، بیماری
او چنان شدید بود که دیگر از حیات و زنده ماندن او ناامید شده بودند، عبدی
جریان همسرش را به محضر امام صادق علیه السلام رسانید

:امام صادق علیه السلام لختی سر به پایین انداخت، آنگاه سر بلند کرد و فرمود
من دعا کردم و خدا او را شفا داد، نزد او برگرد، وقتی باز گردی می بینی مشغول
[5] . خوردن (سکر طبرزد)

عبدی نزد همسرش بازگشت، دید همان گونه است که حضرت فرموده بود، از او
جریان را پرسید

همسرش گفت: آقای بزرگواری که دو لباس نخی بر تن داشت وارد خانه شد، و
فرمود:

یا ملک الموت! ألسنت امرت لنا بالسمع والطاعة؟

ای ملک الموت! مگر تو مأمور نیستی که از ما بشنوی و اطاعت کنی؟

پاسخ داد: آری

فرمود: دستور می‌دهم که قبض روح او را بیست سال به تأخیر بینداز

آن شخص با ملک الموت از خانه خارج شده و همان موقع حال من بهبود یافت

[6] .

باز در همان کتاب آمده است: عبدالرحمان بن حجاج گوید 6 / 1024

من در سفری میان مکه و مدینه در محضر همراه امام صادق علیه السلام بودم،

حضرت سوار بر قاطر و من سوار بر الاغی بودم، کسی نزد ما نبود، عرض کردم:

آقای من! از حق بزرگ امام علیه السلام چه چیزی واجب و لازم گردیده؟

فرمود:

یا عبدالرحمان! لو قال لهذا الجبل: سر، لसार

ای عبدالرحمان! اگر امام به این کوه بگوید: بیا، خواهد آمد

عبدالرحمان گوید: سوگند به خدا! ناگاه دیدم که کوه حرکت کرد، امام

«علیه السلام به آن نگاه کرد و فرمود: مقصود من تو نبودی؛ کوه توقف نمود
[7].

در کتاب «الثاقب فی المناقب» می نویسد: صالح بن اشعث بزار 7 / 1025
:کوفی گوید

در خدمت مفضل، یار باوفای امام صادق علیه السلام بودم، ناگاه نامه ای از جانب
مولایمان امام صادق علیه السلام برای وی رسید، او نامه را خواند و برخاست و بر
من تکیه کرد.

آنگاه به سرعت خود را به خانه ی امام صادق علیه السلام رسانیدیم، در زدیم،
عبدالله بن وشاح آمد و گفت: ای مفضل! با رفیقت فوری خدمت امام علیه السلام
!شریاب شوید

ما خدمت مولایمان امام صادق علیه السلام شریاب شدیم، حضرت بر روی
:صندلی نشسته بود و در برابرش زنی بود، رو به ما کرد و فرمود

ای مفضل! این زن را به بیابانی در حومه ی شهر ببر و بین کارش به کجا منتهی
!می شود، آنگاه فوری نزد من بیا

مفضل گوید: من فرمان مولایم را امتثال نموده و به همراه آن زن، به بیابان بیرون
شهر رفتم، وقتی آن زن در وسط بیابان قرار گرفت، صدای ندا دهنده ای را شنیدم

! که گفت: مفضل! کنار برو

من از آن زن، کناره گرفتم، ناگاه ابر سیاهی آسمان را پوشانید و سنگ بر روی
آن زن بارید که هیچ اثری از او نماند

من از این پدیده ترسیده و به سرعت خود را به مولایم رساندم، خواستم جریان را
بازگو کنم، حضرتش زودتر از من جریان را توضیح داد و فرمود

ای مفضل! آیا آن زن را می‌شناختی؟

!عرض کردم: نه، مولای من

فرمود: او زن فضال بن عامر بود، من فضال را به سوی فارس برای آموزش دینی
به یارانم فرستاده‌ام، او به هنگام خروج از منزلش به زنش گفت: این مولایم جعفر
علیه‌السلام بر تو شاهد است که خیانت نکنی

او گفت: آری، اگر خیانت کردم خداوند از آسمان عذابی برای من فرود آورد

ولی او در همان شب خیانت کرده و خداوند آنچه خواسته بود، برایش فرود
آورد

یا مفضل! اذا هتکت امرأه سترها [8] و کانت عارفه بالله، هتکت حجاب الله، و

قصمت ظهرها، والعقوبه الى العارفين والعارفات أسرع

ای مفضل! هنگامی که زنی با آگاهی از امر خدا، هتک حرمت در نفس خویش

نموده و پرده‌ی عفت خود را بدرد، حرمت الهی را رعایت نکرده و پشت خود را شکسته است، و همواره عقوبت و عذاب، بر آگاهان (از زن و مرد) سریع نازل می‌شود . [9]

:باز در همان کتاب آمده است: سعد بن ظریف گوید 8 / 1026

ما در محضر امام صادق علیه‌السلام بودیم که مردی از اهالی کوهستان وارد و هدایا و تحفه‌هایی آورد. در بین هدایا، انبانی بود که در آن مقداری گوشت و نان بود.

:حضرت انبان را در مقابل آن مرد باز کرد و فرمود

!این گوشت را ببر و به سگها بده

آن مرد گفت: چرا؟

.حضرت فرمود: این گوشت حلال نیست و (ذبح شرعی) نشده است

آن مرد گفت: من این گوشت را از مسلمانی خریده‌ام که گفت: حلال است و

.ذبح شرعی شده است

حضرت گوشت را داخل آن انبان نمود، آنگاه به آن مرد فرمود: برخیز و این را

!داخل آن اتاق در گوشه‌ای بگذار

.آن مرد از امر امام علیه‌السلام اطاعت نمود

حضرت کلماتی را بیان فرمود که من نفهمیدم چه می فرماید و چه (دعایی) بود؟
:در این هنگام، آن مرد صدایی از گوشت شنید که می گفت
ای بنده ی خدا! نباید گوشتی همانند مرا امام و فرزندان پیامبران بخورند، چون من
ذبح شرعی نشده ام.

آن مرد انبان را برداشت و به نزد امام صادق علیه السلام آمد و جریان را عرض
کرد. حضرت رو به او کرد و فرمود

!أما علمت یا هارون! انا نعلم ما لا یعلمه الناس؟
!ای هارون! آیا نمی دانی که ما چیزی را می دانیم که مردم نمی دانند؟
.گفت: آری، قربانت گردم.

آنگاه آن مرد خارج شد، من نیز به دنبال او خارج شدم، دیدم در میان راه به
سگی برخورد و آن گوشت را به آن داد، سگ همه ی گوشت را خورد و چیزی
[10] . از آن باقی نماند

9. / 1027

نجاشی در رجال خود می نویسد: حسن بن علی بن زیاد و شاء از 10 / 1028
:جدش الیاس نقل کرده و می گوید

هنگامی که وفات جدم الیاس فرارسید، به ما گفت: در این ساعت - که این

ساعت، ساعت دروغ نیست - بر من گواه باشید از امام صادق علیه السلام شنیدم
:که می فرمود

والله لا يموت عبد يحب الله و رسوله و يتولى الأئمة عليهم السلام فتمسه النار
سو گند به خدا! هر بنده ای که خدا و رسولش را دوست بدارد و از امامان
معصومین علیهم السلام پیروی نماید وقتی بمیرد وارد آتش نمی شود
آن بزرگوار این سخن زیبا را دو مرتبه و سه مرتبه بدون این که من بپرسم، تکرار
[13] . فرمود

:قطب راوندی قدس سره در «خرائج» می نویسد: نقل شده است 11 / 1029
روزی امام باقر علیه السلام به همراه فرزندش امام صادق علیه السلام به مکه مشرف
شده بود، در آنجا شخصی خدمتش رسیده و سلام کرد، و در برابر حضرتش
نشست، آنگاه گفت: من می خواهم سؤالی از شما بپرسم

:امام باقر علیه السلام فرمود
از فرزندم جعفر علیه السلام بپرس
!آن شخص خدمت امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: سؤالم را بپرسم؟
!حضرت فرمود: هر چه مایلی بپرس

گفت: از کسی می پرسم که مرتکب گناه بزرگی شده است؟

فرمود: روزه‌ی خود را به طور عمد در ماه مبارک رمضان خورده؟

گفت: از این بزرگتر است

فرمود: در ماه رمضان زنا کرده

گفت: از این نیز بزرگتر است

فرمود: کسی را کشته؟

عرض کرد: از این هم بزرگتر است؟

حضرت فرمود: ان کان من شیعه علی بن ابی طالب علیه السلام مشی الی بیت الله

الحرام و حلف أن لا یعود، و ان لم یکن من شیعه فلا بأس

چنین گناهکاری اگر از شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام است پیاده به سوی

بیت الله الحرام برود و در آنجا سوگند یاد کند که هرگز چنین کاری را تکرار

نکند (خداوند توبه‌ی او را می‌پذیرد) و اگر از شیعیان او نیست، راهی ندارد

آن شخص گفت: خداوند تو را رحمت کند ای فرزند فاطمه علیها السلام! - و سه

بار تکرار نمود - من همین پاسخ را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم

شنیدم

آنگاه آن شخص برخاست و رفت، امام باقر علیه السلام رو به فرزندش امام صادق

علیه السلام نمود و فرمود

آیا او را شناختی؟ فرمود: نه

فرمود: او حضرت خضر علیه السلام بود، می خواستم او را به تو معرفی کنم

[14] .

:علامه ی مجلسی رحمه الله در توضیح این حدیث شریف می گوید

این که امام صادق علیه السلام فرمود: «راهی ندارد»، شاید منظورش این است که چنین کسی که مرتکب چنان گناهی شده، کفاره ای برای گناهش نیست که توبه کند و این توبه سودی به او داشته باشد، چرا که پذیرش توبه مشروط به ایمان است و او دارای کفری است که از هر گناهی بزرگتر است

علامه ی مجلسی رحمه الله در «بحار الأنوار» می نویسد: پیشوای 12 / 1030

:ششم، امام صادق علیه السلام فرمود

ان عندی سیف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم، و ان عندی لرایة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم المغلبة، و ان عندی لخاتم سلیمان بن داود علیهما السلام . و ان عندی الطشت الذی کان موسی یقرب بها القربان

به راستی که شمشیر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نزد من است، پرچم همیشه پیروز آن حضرت نیز نزد من است، همچنین انگشتر سلیمان بن داود علیهما السلام و تشتی که (حضرت) موسی علیه السلام با آن قربانی را تقدیم

می کرد، نزد من است

همچنین اسم (اعظمی) که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم وقتی میان مسلمانان و مشرکان قرار می داد هیچ تیری از مشرکان به مسلمانان نمی رسید، نزد من است. به راستی که نزد من است مثل آنچه که فرشتگان آوردند و مثل اسلحه در نزد ما، همانند تابوت در نزد بنی اسرائیل است. یعنی: همانند آن، دلیل و بیانگر . [15] امامت است

:در روایت اعمش آمده: امام صادق علیه السلام فرمود:
ألواح موسى عليه السلام عندنا، و عصا موسى عليه السلام عندنا، و نحن ورثه النبيين.

[16] ألواح حضرت موسى و عصای او نزد ماست و ما وارثان پیامبران هستیم .

:در حدیث دیگری حضرت فرمود:
علمنا غابر و مزبور، و نکت فی القلوب، و نقر فی الأسماع، و ان عندنا الجفر الأحمر، و الجفر الأبيض، و مصحف فاطمة عليها السلام، و ان عندنا الجامعة فيها . [17] جميع ما يحتاج الناس اليه

دانش ما، احاطه به گذشته و آینده دارد، گاهی با خطور از دل است و گاهی با

شنیدن به وسیله گوش است. به راستی که جفر سرخ، جفر سفید و مصحف فاطمه علیها السلام نزد ماست، نزد ما جامعه‌ای است که در آن تمام نیازمندیهای مردم، نوشته شده است

:حمیری در کتاب «الدلائل» می‌نویسد: سلیمان بن خالد گوید 1032 / 14

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی (ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ألا تخافوا و لاتحزنوا و أبشروا بالجنة التي کنتم توعدون) [19]؛ «به راستی آنان که گفتند: پروردگار ما خداوند است، و استقامت کردند فرشتگان بر آنان فرود آیند که: نترسید و غمگین مباشید و مژده باد بر شما آن بهشتی که به شما وعده داده شده است»، می‌فرمود

أما والله! لربما و سدننا لهم الوسائد فی منازلنا

هان! سوگند به خدا! بارها ما در خانه‌هایمان برای آنها (فرشتگان) پستی گذاشتیم

:باز در همان کتاب آمده است: ابوبصیر گوید 1035 / 17

یکی از اهالی شام نزد من آمده بود، من امر ولایت و امامت را بر او عرضه نمودم، او نیز پذیرفت (و شیعه شد)

روزی نزد او رفتم، او در حال مرگ بود، رو به من کرد و گفت: ای ابابصیر! من سخن تو را پذیرفتم، اینک بهشت چه می‌شود؟

عرض کردم: من از جانب مولایم امام صادق علیه السلام بهشت را بر تو ضامن

هستم. پس از این گفت و گو او از دنیا رفت

پس از آن، من خدمت مولایم امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم. حضرت پیش

:از آن که من سخن بگویم، فرمود

:قد وفى لصاحبك بالجنة

. [23] بهشتی را که برای دوست خود ضمانت کرده بودی، به او رسید

باز در همان کتاب همچنین در «اختصاص» منسوب به شیخ مفید 18 / 1036

رحمه الله آمده است: یونس بن ظبیان، مفضل بن عمر، ابوسلمه ی سراج و حسین

بن ثویر گویند: ما در خدمت امام صادق علیه السلام شرف حضور داشتیم،

:حضرت فرمودند

لنا خزائن الأرض و مفاتیحها، و لو شئت أن أقول باحدى رجلى أخرجى ما فىك

:من الذهب لأخرجت

همه ی گنجینه های زمین با کلیدهای آن در اختیار ماست، اگر بخواهم با یکی از

پاهایم اشاره کرده و بگویم هر چه در درون خود طلا داری، بیرون کن، بیرون

:خواهد آورد

راوی گوید: در این هنگام، امام علیه السلام با پای مبارکش خطی در زمین کشید

و زمین شکافته شد، آنگاه با دست مبارکش اشاره کرد و شمش طلایی به

:اندازه‌ی یک وجب از درون زمین برداشت و فرمود

به این شمش طلا با دقت و خوب نگاه کنید تا تردید به خود راه ندهید. آنگاه

!فرمود: به درون زمین نگاه کنید

ما نگاه کردیم، و شمش‌های زیادی از طلا در درون زمین دیدیم که روی هم

.انباشته شده و می‌درخشیدند

یکی از رفقای ما به حضرتش عرض کرد: قربانت گردم! این همه ثروت در

!اختیار شما قرار داده شده در عین حال شیعیان شما نیازمند هستند؟

:امام علیه‌السلام فرمود

ان الله سیجمع لنا و لشیعتنا الدنيا والآخرة، و یدخلهم جنات النعیم و یدخل عدونا

.الجحیم

به راستی که خداوند به زودی برای ما و شیعیان ما، دنیا و آخرت را جمع خواهد

[24]. فرمود، و آنها را وارد بهشت نعیم و دشمنان ما را وارد جهنم خواهد نمود

.

:در «بصائر الدرجات» می‌نویسد: ابوبصیر گوید 19 / 1037

در خدمت مولایم امام صادق علیه‌السلام بودم، حضرت با پای مبارکش بر زمین

زود و ناگاه دریایی پدیدار شد، که در آن کتشیهای از نقره بود
 من به همراه مولایم سوار یکی از آن کتشیها شدیم، کشتی حرکت کرد، رسیدیم
 به جایی که در آن خیمه‌هایی از نقره برافراشته بود
 :حضرت وارد یکی از خیمه‌ها شد، آنگاه بیرون آمد و به من فرمود
 نخستین خیمه‌ای را که داخل شدم، دیدی؟

عرض کردم: آری

فرمود: آن خیمه‌ی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم است، آن یکی از آن
 امیر مؤمنان علی علیه السلام است، سومی خیمه‌ی فاطمه زهرا علیها السلام است،
 چهارمی خیمه‌ی حضرت خدیجه‌ی کبری علیها السلام، پنجمی خیمه‌ی امام حسن
 مجتبی علیه السلام، ششمی خیمه‌ی امام حسین علیه السلام، هفتمی خیمه‌ی امام
 سجاد علیه السلام، هشتمی خیمه‌ی پدر بزرگوارم امام باقر علیه السلام و نهمین
 خیمه از آن من است

و ليس أحد منا يموت الا وله خيمه يسكن فيها

هر کدام از ما بمیرد خیمه‌ای از این خیمه‌ها دارد که در آن ساکن می‌شود

[25] .

در کتاب «مناقب» و «خرائج» آمده است: داود بن کثیر رقی 1038 / 20

:گوید

خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم، پسرش امام موسی کاظم علیه السلام

وارد شد، او از شدت سرما می لرزید

:امام صادق علیه السلام به او فرمود

کیف أصبحت؟ چگونه صبح نمودی؟

عرض کرد: صبح نمودم در حالی که در حرز و پناه خدا و غرق در نعمت های او

هستم. اینک آرزوی یک خوشه ی انگور حرشی و یک انار سبز را دارم

داود گوید: من گفتم: سبحان الله! الآن فصل زمستان است، چگونه امکان دارد؟

:حضرت فرمود

ای داود! خداوند بر هر چیزی توانا است، همینک وارد باغ شو

من وارد باغ شدم، ناگاه درختی را دیدم که در آن یک خوشه ی انگور حرشی و

انار سبزی بود. گفتم: به امور پنهان و آشکار شما خاندان رسالت ایمان آوردم.

.آنگاه آنها را چیده و برای امام کاظم علیه السلام آوردم

:حضرت نشست و مشغول میل کردن آنها شد، و رو به من کرد و فرمود

یا داود! والله! لهذا فضل من رزق قدیم، خص الله به مریم بنت عمران من الافق

.الأعلى

ای داود! سو گند به خدا! این فضل و لطف خدا از روزی و نصیب قدیمی اوست،
[26]. که خداوند از افق اعلا مریم، دختر عمران را به آن اختصاص داده بود

علامه‌ی مجلسی رحمه الله در «بحار الأنوار» می نویسد: از امام 1039 / 21

:صادق علیه السلام نقل شده که حضرتش فرمود

إذا كان يوم القيامة و لنا أمر شيعةنا؛ فما كان عليهم لله فهو لنا، و ما كان لنا فهو

[27]. لهم، و ما كان للناس فهو علينا

هنگامی که روز قیامت فرارسد ما سرپرستی امور شیعیانمان را عهده دار می شویم،

هر حقی از طرف خداوند بر آنها باشد آن در اختیار ماست، و هر حقی که در

اختیار ما باشد آن را به شیعیانمان می بخشیم، و هر حقی که مردم از آنان داشته

باشد آن نیز بر ماست که ادا نماییم

نویسنده رحمه الله گوید: ای دوستان اهل بیت علیهم السلام! این حدیث شما را

مغرور نسازد، چرا که این عنایت و مهربانی شامل شیعیان است نه مطلق محبان و

دوستان

آری، کسی که هدایت ویژه‌ای روزی او شده، اگر مرتکب اعمالی شود و نتواند

از عهده‌ی آنها بر آید، شامل این حدیث مبارک است و از ناحیه‌ی آن بزرگواران

علیهم السلام تلافی خواهد شد

در کتاب «صراط المستقیم» و «خرائج» آمده است: علی بن ابی 22 / 1040

: حمزه گوید

سالی در خدمت امام صادق علیه السلام برای انجام مراسم حج به سوی مکه به راه افتادیم، در بین راه زیر درخت خرماي خشکیده ای نشستیم، امام صادق علیه السلام لبهای مبارکش را برای خواندن دعایی به حرکت در آورد، من نفهمیدم چه

: دعایی خواند، آنگاه فرمود

یا نخله! أطعمینا مما جعل الله فیک من رزق عباده

ای درخت خرما! از آنچه خداوند متعال در نهاد تو برای روزی بندگانش قرار داده، به ما بخوران

من متوجه درخت خرما بودم، دیدم درخت به طرف امام صادق علیه السلام کج شد در حالی که دارای برگ ها و بر آن رطب تازه ای بود

امام صادق علیه السلام فرمود: نزدیک شو، و «بسم الله» بگو و بخور

ما مشغول خوردن رطب ها شدیم، به راستی که بهترین و لذیذترین خرمايي بود که می خوردم. در این بین، یکی از اعراب وقتی این پدیده ی شگفت انگیز را دید گفت: من مثل امروز سحری بزرگتر از این ندیده بودم

: امام صادق علیه السلام فرمود

نحن ورثة الأنبياء ليس فينا ساحر و لا كاهن، بل ندعو الله فيجيب، فان أحببت أن
أدعو الله فيمسحك كلبا تهتدي الى منزلك، و تدخل عليهم، و تبصص لأهلك؟
ما وارث پیامبران هستیم، در میان ما ساحر و کاهن (شعبده باز) نیست، (این از
سحر نیست) بلکه ما از خداوند می خواهیم و او اجابت می نماید، اگر مایلی از
خدا بخواهم تا تو را به سگی مسخ کند تا به خانه ات رفته و پیش خانواده ات برای
آنها دم بجنبانی؟

اعرابی از روی نادانی گفت: آری

امام صادق علیه السلام دعا فرمود و در همان دم به صورت سگی درآمد و رفت

!امام صادق علیه السلام به من فرمود: از پی او برو

من پشت سر او به راه افتادم، او وارد روستای خود شده و به خانه اش رفت، و
برای خانواده و فرزندانش دم می جنباند، آنها چوبی برداشته و او را از خانه بیرون
کردند.

من خدمت امام صادق علیه السلام برگشتم و داشتم جریان را به حضرتش بازگو
می کردم که ناگاه او آمد و در برابر امام علیه السلام ایستاد، اشک می ریخت، خود
را به خاک می مالید و ناله می کرد

حضرت به او ترحم کرد و دعا نمود به حالت اول بازگشت و اعرابی شد. امام

:صادق علیه السلام به او فرمود

ای اعرابی! آیا حالا ایمان آوردی؟

گفت: آری، هزاران هزار مرتبه

عالم جلیل القدر، علی بن عیسی اربلی رحمه الله در «کشف الغمه» 26 / 1044

:از کتاب «دلائل» چنین نقل می کند: زید شحام گوید

:روزی امام صادق علیه السلام به من فرمود

ای زید! چند سال داری؟

.عرض کردم: فلان مقدار

فرمود: ای ابااسامه! مژده بده که تو با ما و از شیعیان ما هستی، آیا خشنود نیستی

که با ما هستی؟

عرض کردم: چرا آقای من! ولی چگونه امکان دارد که من با شما باشم؟ فرمود:

یا زید! ان الصراط الینا، و ان المیزان الینا، و حساب شیعتنا الینا، والله، یا زید! انی

أرحم بکم من أنفسکم، والله، لکأنی أنظر الیک و الی الحارث بن المغیره النضری

.فی الجنة فی درجه واحدة

ای زید! به راستی که صراط و میزان در دست ماست، حساب شیعیان ما در اختیار

ماست، سوگند به خدا! ای زید! من به شما از خودتان مهربانتر هستم. سوگند به

خدا! گویا هم اکنون می بینم که تو و حارث بن مغیره نضری در بهشت در یک

[39]. «درجه و مقام هستید

وضعیت شیعیان در دوران سفاح و منصور
دوانیقی

سفاح و منصور، خلفای معاصر امام صادق از پوشش نفاق بیشترین استفاده را بردند. آنان به این نتیجه رسیدند که تنها راه پیروزی بر امویان و دستیابی به قدرت، پیوند دادن دعوت خود به اهل بیت است. هدف آنان از اتخاذ چنین سیاستی این بود که اولاً، توجه خلفای اموی را از خود منحرف سازند، ثانیاً، اعتماد مردم ناراضی از حکومت را به خود جلب کنند و پشتیبانی آنان را به دست آورند. ثالثاً، مدعی شایستگی خود برای خلافت از طریق وراثت شدند و چنین مطرح کردند که از طریق علی بن ابی طالب و محمد بن حنفیه خلافت را به ارث برده اند. سفاح و منصور در نخستین

سخنرانی‌های خود پس از به قدرت رسیدن، به
مسأله وراثت تصریح کرده اند

ابوالعباس سفاح

نخستین خلیفه عباسی ابوالعباس سفاح است
که معاصر امام صادق بود و در سال ۱۳۲ هـ
با وی بیعت شد. سفاح برای پی‌ریزی حکومت،
به مسجد کوفه رفت و به نام بنی عباس از
سفاح برخلاف بنی امیه که ^(۱)مردم بیعت گرفت
نشسته خطبه می‌خواندند، بر منبر ایستاد و
خطبه خواند. مردم همه کردند و گفتند:

ای پسر عموی پیامبر خدا سنت را زنده

سفاح خطبه خود را با ستایش از ^(۲)کردی

مراتب فضل آل عباس شروع کرد و برای

تأیید مطلب خود، به آیاتی از قرآن اشاره
نمود. آنگاه روش خلفای راشدین را ستود و
رفتار امویان را زشت شمرد و در باب آنان

گفت: ... بنی مروان به پا خاستند و میراث

اقوام را ربودند و میان خویش دست به دست

بردند و خاص خویش کردند و به اهلش ستم

کردند، خدا مدتی مهلتشان داد تا وی را

به خشم آوردند و چون به خشمش آوردند، به

دست ما از آنها انتقام گرفت و حق ما را

پس داد و به وسیله‌ی ما امتمان را دریافت

و نصرت را عهده کرد... به ما ختم کرد چنان

که به ما آغاز کرده بود و من امیدوارم

از جایی که خیر سوی شما آمده، ستم نیاید

و از جایی که صلاح سوی شما آمده، فساد

نیاید و توفیق ما اهل بیت به وسیله‌ی
 (۱۳) خداست.

چنین پنداشته می‌شد که علویان پس از آن
 که از حقّ مسلم خود در امر حکومت توسط
 عباسیان محروم شدند، در اداره حکومت،
 سهم و جایگاه ارزنده‌ای داشته، نزد خلفای
 عباسی که حکومت‌شان، مدیون مبارزات
 علویان بود، در مقایسه با قشرهای دیگر
 از موقعیت برتری برخوردار باشند، ولی
 قدرت طلبی و حکومت خواهی، خلفای عباسی
 را بر آن داشت که گذشته‌ها را فراموش
 کرده، تنها در اندیشه استوار ساختن
 پایه‌های حکومت خود باشند و عمل آنها
 نشان داد که حکومت آنها نیز در ستم‌کاری،
 دست کمی از حکومت امویان نداشت.

از این جهت طبیعی است که سفاح، ابتدا در
 صدد از میان برداشتن علویان از سر راه
 حکومت خود بر آید. سفاح در ابتدا با
 چهره برجسته و محبوب علویان، حضرت «امام
 صادق» که زمینه و شایستگی‌اش برای خلافت از
 همگان بیشتر بود، رو به رو بود. هر کدام
 از اینها می‌توانست منبع خطری برای حکومت
 سفاح باشد.

سفاح برای چیره شدن بر این مشکل اساسی،
 نخست به سراغ امام صادق رفت و در اقدامی،
 آن حضرت را به حیره احضار کرد تا ایشان

را به شهادت برساند. وی با آنکه از سوی پیشوای ششم شیعیان اقدام نگران کننده ای علیه حکومت خود مشاهده نکرده بود، آن حضرت را تحت فشار قرار داد، ولی چون هیچ بهانه ای نداشت، ناچار امام را به مدینه ^([۴]) بازگرداند.

خلیفه عباسی در مرحله بعد، به جستجوی محمد و ابراهیم، فرزندان عبد الله بن حسن که از بیم دستگیری متواری شده بودند پرداخت، ولی هر چه تلاش کرد به آنان دست نیافت، اما برای دستیابی به علویان، جاسوسانی سفاح در دوران خلافت خویش ^([۵]) را گمارده بود هیچ شیعه ای را نکشت و آن طور که خلفای دیگر بنی عباس شیعیان را شکنجه می دادند، شکنجه نداد، ولی این کار علی داشت: ۱، متوجه دشمن اصلی خود بنی امیه و به فکر نابودی آنان بود. ۲، سفاح و شیعیان، تا دیروز در یک صف علیه بنی امیه رزم می کردند و آرزوی مهم بنی عباس را جامه ی عمل پوشاندند و سفاح را بر تخت سلطنت نشاندد. ۳، مرکز سلطنت او کوفه بود و اهل کوفه از شیعیان علی بودند و آنقدر ^([۶]) قدرت نداشت که با آنان مبارزه کند

خلاصه از آنجا که حکومت سفاح، نخستین خلیفه عباسی، کوتاه مدت بود و بیش از چهار سال و اندی طول نکشید، بیش از این،

فرصت سخت‌گیری با علویان را نیافت و به همین خاطر در دوران خلافت او فشار کمتری متوجه مردم شد و خاندان پیامبر نیز زیاد در تنگنا نبودند.
دو مشکل اساسی حکومت سفّاح

سفّاح در آغاز خلافتش با دو مشکل اساسی روبرو بود: نخست وجود باقیمانده امویان که در نقاط مختلف پراکنده بودند و دوم: علویانی که به عنوان محور اساسی و مورد اعتماد مبارزه علیه امویان مطرح و در میان توده‌های مردم از نفوذ و محبوبیت ویژه‌ای برخوردار بودند.

سفّاح برای تثبیت پایه‌های لرزان حکومت خود و برداشتن این دو خطر اساسی از سر راه، دست به کار شد. فرماندهان و کارگزاران وی در شهرها مأموریت یافتند به جستجوی خانه به خانه بنی امیه بپردازند و آنان را در هر کوی و برزنی که یافتند به فجیع‌ترین شکل به قتل برسانند، آنان نیز چنین کردند. مورخان نوشته‌اند: سفّاح هشتاد نفر از امویان را به بهانه مهمانی و دادن جایزه دعوت کرد، سپس فرمان قتل همه آنان را صادر نمود. پس از آن فرشی بر روی اجساد نیمه جان آنان انداخت و مشغول خوردن غذا شد و

آنان در زیر فرش آخرین نفس خود را می‌کشیدند و فریاد می‌زدند
وی چون از غذا خوردن فارغ شد، گفت: تا
کنون غذایی گواراتر از این نخورده
بودم.^([۷])

سفاح با ایجاد و تشدید فضای ناامن برای
امویان و کشتار گروه زیادی از آنان و
حتی نبش قبر مرده‌ها و سوزاندن
پیکرهایشان، مانع نخست را تا حد زیادی
از سر راه حکومت خود برداشت و شهرها را
از لوٹ وجود امویان پاک کرد.

کشتار مردم توسط سفاح به بنی امیه محدود
نمی‌شد. وی به حدّی در این سیاست افراط
کرد که لقب سفّاح (بسیار خونریز) به خود
گرفت.

احمد امین می‌نویسد: زندگی سفّاح با
خونریزی و سرکوبی مخالفان توأم بود
منصور دوانیقی

منصور دومین خلیفه عباسی است که پس از
برادرش سفاح به خلافت رسید و ۲۲ سال
حکومت کرد. وی فردی آزمند، بخیل،
خونریز، بی‌رحم و بی‌عاطفه بود. مسعودی
در وصف آزمندی و حرص وی به ثروت اندوزی
می‌نویسد: اموالی را که منصور بر جای
گذاشت، هیچ یک از خلفای پیش و پس از وی
بر جای نگذاشتند که رقم آن بالغ بر نهصد

منصور برای برداشتن ^([۹]) و شصت میلیون می‌شد موانع و خطرات از سر راه حکومت خود و استوار ساختن پایه‌های آن، از سیاست زور و تزویر استفاده کرد. وی برای رسیدن به اهداف خود این دو ابزار را آنچنان در هم آمیخت که مورخان وجود او را آمیزه‌ای از خیر و شر دانسته‌اند؛ در حالی که عملکرد وی نشان داد که سراسر وجود او شر بوده است.

از جمله عواملی که باعث گردید منصور این راه و روش را در پیش گیرد و حکومت خود را بر پایه‌ی شرارت بنا کند، به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

تحولات عصر برادرش سفاح، موجب تشدید ۱، دشمنی او با آل علی‌گردید و می‌دانست جز علوین کسی مانع حکومت او نیست؛ از این رو سخت دشمن آل علی‌بود و اولین کسی بود که بین بنی عباس و اولاد علی‌جدایی به وجود آورد. ۲، ابومسلم و ایرانیان که آنها را به خلافت رسانیدند ناراضی شدند و عَلم مخالف برافراشتند. به همین دلیل منصور بر ضد آنان قیام کرد و مصمم بر قتل آنها شد. ۳، آنکه محمد پسرش را خیلی دوست می‌داشت و حاضر بود همه چیز را فدای او بکند.

4. منصور مردی بخیل و لئیم بود، به همین سبب او را دوانیقی خواندند، یعنی: دانه دانه خرج می‌کرد و این صفت پست با (۱۰۱). حکومت و سلطنت نمی‌سازد

برای پی بردن به ماهیت منصور و شناخت سیاست‌های ضد اسلامی و ضد مردمی وی کافی است عملکرد او را در برابر مردم و علویان مرور کنیم:

رفتار منصور با مردم مردمی که در دوران حکومت فشار و اختناق امویان، در نهایت سختی و گرفتاری زندگی می‌کردند و برای سرنگونی آن رنج‌های فراوان کشیدند، امیدوار بودند با روی کار آمدن عباسیان وضع بهتری پیدا کرده و به رفاه و آسایش دست یابند، ولی این پندار و خوابی بیش نبود. دکتر احمد محمود صبحی می‌نویسد: «آن نمونه اعلای عدالت و مساواتی که مردم از عباسیان انتظار داشتند، به خیالی باطل و پوچ تبدیل شد. درنده خویی منصور و رشید و حرص و آزمندی آنان و ستمشان بر فرزندان علی بن عیسی و بازیچه قرار دادن بیت المال مسلمانان، ما را به یاد حجاج، هشام و یوسف بن عمر ثقفی می‌اندازد، و پس از آنکه سفاح و منصور به صورتی که پیش از آن دیده نشده بود، به افراط و

زیاده روی در خونریزی دست و پا زدند،^[(۱۱)] «تباهی دامن گیر همه افراد ملت شد مورخان، استواری پایه های حکومت منصور را مرهون کشتارهای فراوان وی دانسته و نوشته اند: منصور افراد زیادی را کشت تا حکومتش استقرار یافت^[(۱۲)] وی برای کشتن مردم روش های مختلفی در پیش می گرفت؛ نوشته اند او یک پزشک مسیحی را به کار گرفته بود و به کمک او افرادی را که نمی توانست آشکارا بکشد، از طریق سم، تحت پوشش دارو آنان را به قتل می رسانید. برادر زاده خود، محمد بن سفاح را با این^[(۱۳)] حيله کشت

منصور، شخصی بخیل و تنگ نظر بود و در میان خلفای عباسی در بخل و پول پرستی زبانزد عام و خاص بود. یکی از سیاست های وی، سیاست فشار اقتصادی بود. منظور او از این سیاست این بود که مردم، همواره نیازمند و گرسنه و متکی به او باشند و در نتیجه همیشه در فکر سیر کردن شکم خود بوده و مجال اندیشه در مسائل بزرگ اجتماعی را نداشته باشند.

او روزی در حضور جمعی از خواص درباریان خود، با لحن زننده ای انگیزه خود را از گرسنه نگه داشتن مردم چنین بیان کرد

اعراب چادر نشین در ضرب المثل خود خوب «
گفته اند که سگ خود را گرسنه نگهدار تا
به طمع نان دنبال تو بیاید». در این
هنگام یکی از حضار که از این تعبیر
زننده سخت ناراحت شده بود، گفت: می‌ترسم
شخص دیگری، قرص نانی به این سگ نشان
بدهد و سگ به طمع نان دنبال او برود و
[۱۴] تو را رها کند

یکی دیگر از فشارهایی که در زمان منصور
بر مردم وارد شد، فشار کشتار و شکنجه
بود. منصور علاوه بر فشار اقتصادی، موجی
از کشتار و شکنجه به وسیله عمال و
دژخیمان خود به راه انداخت و هر روز
گروهی قربانی این موج خون می‌شدند.
روزی عموی منصور به وی گفت: تو چنان با «
عقوبت و خشونت به مردم هجوم آورده ای که
انگار کلمه «عفو» به گوش تو نخورده است!
وی پاسخ داد: هنوز استخوان‌های بنی مروان
نیپوسیده و شمشیرهای آل ابی طالب در غلاف
نرفته است، و ما در میان مردمی به سر
می‌بریم که دیروز، ما را اشخاص عادی
می‌دیدند و امروز خلیفه، بنابراین هیبت
ما جز با فراموشی عفو و به کارگیری
[۱۵] «عقوبت، در دل‌ها جا نمی‌گیرد

رفتار منصور با علویان
عباسیان همانند امویان، از قبيله قریش،
یعنی قبيله حضرت رسول اکرم بودند، با این

تفاوت که عباسیان از نسل عباس عموی پیامبر بودند. آنان با استفاده از احساسات پاک ایرانیان در دوستی با خاندان حضرت محمد، توانستند دولت خود را تأسیس کنند. علویان که فرزندان علی بن ابی طالب، پسر عموی حضرت رسول و همسرش فاطمه^(ع)، دختر رسول اکرم، بودند، به شدت توسط عباسیان سرکوب شدند. شمار زیادی از ایرانیان از علاقه‌مندان خاندان اهل بیت بودند و پس از آنکه متوجه حيله عباسیان در منحرف کردن خلافت اسلامی از علویان به خودشان شدند، انقلاب‌ها و شورش‌های فراوانی را به حمایت از فرزندان علی^(ع) آغاز کردند.

شالوده اداری حکومت بنی عباس را منصور ریخت و تقریباً همان رویه بنی امیه را که از روش اداری روم شرقی و ساسانیان اقتباس شده بود، حفظ کرد.

از دیدگاه منصور، اساسی‌ترین خطری که موجودیت خاندان عباسی و حکومت آنان را تهدید می‌کرد علویان بودند، زیرا هم دلائل و توجیهات آنان برای خلافت نیرومندتر، و هم خویشاوندی ایشان با پیامبر نزدیکتر از عباسیان بود، علاوه بر اینکه در میان مردم افرادی شناخته شده و از نفوذ و موقعیتی برتر برخوردار بودند.

کشتار و شکنجه علویان منصور به شیوه‌های مختلف شیعیان را تحت فشار قرار می‌داد؛ گروهی از آنان را در «ربذه» گرد آورد و به زنجیر بست و به قدری به آنان تازیانه زد که گوشت و خونشان به هم آمیخت، سپس آنها را تحت سخت‌ترین شرایط به کوفه منتقل کرد و به زندانی افکند که شب و روز را تشخیص نمی‌دادند. زندانیان ناچار بودند برای تشخیص اوقات نماز، قرآن را به پنج بخش تقسیم کنند و هر یک از نمازهای روزانه را پس از قرائت یک بخش از قرآن اقامه کنند. علویان در این زندان در وضعیت بسیار بدی بسر می‌بردند و سرانجام با فرو ریختن سقف روی آنان توسط مأموران، همه آنها به شهادت رسیدند^[۱۷].

مسعودی در «مروج الذهب» و مقریزی در کتاب «النزاع و التخاصم» می‌نویسند: «منصور فرزندان حسن را جمع‌آوری نموده و دستور داد زنجیر و کُند به پا و گردن آنان بزنند و همانند یزید که نسبت به اولاد حسین انجام داد، داخل کجاوه بدون سرپوش و بدون فرش سوارشان کنند و به دار الحکومه‌ی او منتقل نمایند، ... اولاد علی‌وسيله مستراح نداشتند و ناچار بودند برای قضای حاجت از محل سکونت خود استفاده کنند. از این رو بوی کثافت بر

ایشان مشقت آور بود و بدن آنها ورم کرد و این ورم از پا شروع می‌شد، آنگاه که به قلب می‌رسید از شدت مرض و گرسنگی از دنیا می‌رفتند^([۱۸])

روش دیگر مبارزه منصور با علویان این بود که آنان را زنده در میان دیوار می‌گذاشت تا بدین وسیله جان سپارند^([۱۹]) او در سخنی به قتل صدها نفر از علویان اعتراف کرده، می‌گوید: من هزار تن یا بیشتر از فرزندان فاطمه را کشتم^([۲۰]) وی خزانه‌ای از سرهای بریده علویان را برای پسرش مهدی به میراث نهاد و بر هر سری ورقه‌ای آویخته بود که معرف صاحب آن بود و در میان آنان سرهای پیرمردان، معلی بن^([۲۱]) جوانان و کودکان وجود داشت خنیس از شیعیان مقرب حضرت صادق و متصدی امور مالی آن حضرت بود. منصور به داوود بن عروه فرماندار مدینه نامه نوشت که معلی را بکش. داوود، معلی را احضار کرد و گفت: نام شیعیان را بنویس که اگر این کار را انجام ندهی سرت را از تنت جدا می‌کنم. معلی گفت: «أبوالقتل تهددنی» آیا به کشتن مرا تهدید می‌کنی؟ به خدا سوگند! اگر اسم یکی از آنها زیر پایم باشد، پای خود را بر نمی‌دارم. داوود گردن معلی را زد و او را به دار آویزان نمود. حضرت صادق از این عمل ناراحت شد و علیه داوود

نفرین کرد و هنوز نفرینش تمام نشده بود که فریاد ناله بلند شد و خبر مرگ داوود ^(۲۲) را آوردند.

ابن بابویه روایت کرده است که چون منصور در بغداد عمارتی بنا می‌کرد، اولاد حضرت علی را تفحص می‌کرد و هر که را می‌یافت در میان ستون‌های آجر می‌گذاشت تا به این زجر شهید می‌شدند. روزی کودک خوش روی خوش موئی از فرزندان حضرت امام حسن را آوردند و به بنا دادند که آن امام زاده مظلوم را در میان ستون گذارد، مردی را بر او موکل گردانیدند که در حضور او این را واقع سازد. چون نظر بنا بر جمال بی مثال آن خورشید اوج رفعت و جلال افتاد، بر او ترحم نمود و تاب نیاورد که آن نو نهال زیباروی را از برگ و بار زندگانی عاری گرداند. پس آن جوان را در میان ستون گذاشت و فرجه‌ای برای نفس کشیدن او قرار داد و گفت: ای نوردیده غمگین مباش که به زودی نزد تو می‌آیم و تو را از این مهلکه نجات می‌دهم.

چون شب فرا رسید، و مردم آرام گرفتند، بنا آمد و آن جوان عربی را بیرون آورد و گفت: ای جوان من بر تو رحم کردم، تو نیز بر من رحم کن و در خون من و سایر عمله‌ای که با من کار می‌کردند شریک مشو و خود را

از نظر خلق پنهان ساز و هیأت خود را
تغییر ده که کسی تو را نشناسد، و من در
این شب تار نزد تو آمدم و تو را نجات
دادم و خود را در خوف و بیم افکندم برای
آن که جدّ تو در روز قیامت با من خصمی
نکند. پس به آن آلتی که گچکاران را
می‌باشد گیسوهای آن سید عربی را برید و
گفت: از این دیار بیرون رو و به سوی
مادر خود بر مگرد که مبادا من رسوا شوم.
امام زاده مظلوم گفت: چون مصلحت نمی‌دانی
که من به نزد مادر خود بروم و بر من منت
نهادی و مرا از مردن نجات دادی، بر مادر
من نیز منت گذار و او را خبر ده که حیات
من باقی است. شاید جزع و زاری و ناله و
بی‌قراری او بر من تسکین یابد و این
گیسوهای مرا به نشانه برای او ببر که
سخن تو را باور کند. پس در آن شب آن
امامزاده گریخت و کسی ندانست که کجا
رفت، بناً گفت که: بعد از آن من رفتم و
خانه مادر او را جستم، چون نزدیک آن غم
خانه شدم، صدای گریه و نوحه آن سیده را
شنیدم، پس خبر حیات پسرش را به او
رساندم، و او را شاد گرداندم و
برگشتم.^(۲۳)

رفتار منصور با سادات حسنی

منصور با سادات حسنی رفتارهای زشتی در
پیش گرفت، بدین معنی که مشایخ آنها را

از قبیل عبد الله محض بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب که شیخ طالبیین در عصر خود بود و فرزندان و برادران و پسران برادران وی را که جملگی از سادات حسنی بودند گرفته، نزدیک خود زندانی کرد تا آنکه همگی در زندان جان سپردند. نقل کرده اند که روزی حاجب منصور بیرون آمد و گفت: هر کس از فرزندان حسین بر در قصر حاضر است داخل شود، در این وقت مشایخ حسینیان داخل شدند. سپس حاجب بیرون آمد و گفت: هر کس از فرزندان حسن اکنون بر در قصر حاضر است داخل شود، مشایخ حسنیان نیز داخل شدند، لیکن حاجب مذکور ایشان را در مقصوره ای فرود آورد، و چند آهنگر را از در دیگر داخل کرد و حسنیان را در غل و زنجیر افکنده به عراق فرستاد و در آنجا زندانی کرد تا جملگی ([۲۴]) در حبس وی در کوفه درگذشتند.

از وقایع جالبی که در این مورد اتفاق افتاد این بود که: مردی از فرزندان حسن آمده نزد منصور ایستاد، منصور بدو گفت: برای چه اینجا آمده ای؟ آن مرد گفت: آمدم تا مرا نزد خویشانم حبس کنی، زیرا من پس از ایشان طالب زندگی نیستم، منصور نیز وی را نزد آنها به زندان افکند. این مرد علی بن حسن بن حسن بن حسن بن ابیطالب بود.

شخص دیگری از سادات حسنی که مُحَمَّد بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب نامیده می‌شد رویی زیبا داشت، چندان که به سبب حُسن و جمالش، وی را «دیباج الأصفر» – دیبای زرد – می‌خواندند. منصور وی را احضار کرد و بدو گفت: دیباج الأصفر تویی؟ وی گفت: مردم چنین می‌گویند، منصور گفت: تو را نوعی بکشم که تاکنون کسی را نکشته‌ام. سپس فرمان داد او را زنده واداشته ستونی روی او بنا نهادند ([۲۵]) تا آنکه میان آن جان سپرد

منصور مُحَمَّد بن ابراهیم را بدین ترتیب فجیع به قتل رسانید. زبیر بن بلال می‌گوید: مردم دسته دسته به تماشای مُحَمَّد بن ابراهیم می‌آمدند، زیرا مرد ابن اثیر می‌نویسد: منصور، ([۲۶]) زیبایی بود مُحَمَّد بن عبد الله عثمان، برادر مادری اولاد حسن را احضار کرد و دستور داد لباس‌های او را پاره کردند و عورتش نمایان شد. سپس صد و پنجاه تازیانه به او زد، یکی از آن تازیانه‌ها به صورتش برخورد کرد. مُحَمَّد گفت: وای بر تو! از صورتم صرف نظر کن. منصور به جلاد گفت: تازیانه بر سرش بزن. جلاد سی تازیانه بر سرش زد که یکی از آن تازیانه‌ها به چشمش خورد و چشم او بر صورتش جاری گردید. و پس از آن او را کشت ([۲۷])

منصور با دو جبهه به جنگ برخاست؛ یکی ایرانیان و دیگری علویان، زیرا وقتی از امویان خیالش راحت شده بود، قسم خورد که علویان را از میان بردارد. گفت: «و الله لا رغبنا انفی و انوفهم و ارفع علیهم بنی تمیم و بنی عدی» قسم به خدا! بینی خود و بینی علویین را بر خاک خواهیم مالید و علی رغم آنها بنی تمیم و بنی عدی را که ابابکر و عمر از آن تیره هستند بر علی بن ابیطالب برتری خواهیم داد. پیروان عثمان و آل مروان که از حکومت افراد خاندان بنی امیه مأیوس شدند، اطراف منصور را گرفته و علیه علویان سعایت کردند و گفتند تنها دشمن تو علویان هستند.

منصور روی این سوگند، بسیاری از سادات فاطمی و علویین را کشت و خیلی از جوانان سادات بنی فاطمی را در زیر دیوارها و میان ستونها و چاههای جامع زنده به گور کرد. از مشاهیر علویین، محمد و ابراهیم فرزند «عبدالله محض» بودند که به امر منصور ^{[[۲۸]]} کشته شدند.

فشارهای سیاسی بر شیعیان و آغاز دوباره تقیه

در دوران امامت امام صادق تنها در دهه سوم قرن دوم هجری قمری، آزادی نسبی وجود داشت که حتی در همان دهه نیز فعالیت‌های

آن حضرت و شیعیان تحت کنترل بود، اما پیش از آن، در دوران امویان و پس از آن به دلیل قیام نفس زکیه (۱۴۵هـ ق) و برادرش ابراهیم (۱۴۶هـ ق)، شدیدترین فشارها علیه شیعیان اعمال می‌شد، به طوری که جرأت هرگونه ابراز وجود از آنها سلب شده بود. این فشارها در سال‌های پایانی زندگی امام صادق‌گسترش یافته بود، آنچنان که امام صادق و اصحاب ایشان به منظور صیانت خود از گزند منصور، مجبور بودند به طور کامل تقیه نموده و مواظب باشند تا کوچکترین بی‌احتیاطی از آنان سرزنش این وضعیت به تدریج و هم‌زمان با استحکام دولت عباسی و برآمدن برخی از مخالفان و قیام‌ها، تشدید شده و رو به انسداد کامل گذاشت. تأکیدهای مکرر امام صادق بر تقیه که اصل آن از زمان امام سجاد بلکه به نوعی امام علی آغاز شده بود، خود دلیل آشکاری بر وجود چنین فشارهای سیاسی بود. خطر هجوم بر شیعه چنان نزدیک بود که امام برای حفظ آنان، ترک تقیه را مساوی ترک نماز اعلام فرمود^(۲۹).

امام به مُعلی بن خُنَیس فرمود:
یا معلی! اکتُم امرنا و لاتذعه، فانّ من
کتُم أمرنا و لایعذیعه أعزّه الله فی الدنیا
 ای معلی! اسرار ما را پنهان بدار و آن را
 به همه کس نگو، خداوند کسی که اسرار ما

را پنهان داشته و آن را بر ملا نسازد، در
[۳۰]. دنیا عزیز می‌دارد

به هر روی، نقل‌هایی وجود دارد حاکی از
اینکه شدت فشار به قدری بود که حتی
شیعیان، بدون اعتنا به همدیگر از کنار
هم رد می‌شدند. [۳۱]

در روایت دیگری درباره جاسوسان ابوجعفر
منصور آمده: «کان له بالمدينه جواسيس
ينظرون على من اتفق شيعه جعفر فيضربون
عنقه» منصور در مدینه جاسوسانی داشت،
آن‌ها مواظب بودند که شیعیان امام صادق به
امامت چه کسی اتفاق می‌کنند تا گردن او
را بزنند. [۳۲]

بنا به نقل واقدی، معتب از غلامان امام
صادق بود که منصور او را گرفته و هزار
ضربه شلاق بر او زد تا جان داد [۳۳]

نشر علمو حدیث حتی در حال تقیه
مُحَمَّد جواد مغنیه، صاحب کتاب «الشیعه» و
الحاکمون»، نوشته است که: یکی از اساتید
فلسفه در قاهره گفت: شیعیان معتقد به
تقیه هستند. گفتم: خدا لعنت کند آن که
شیعیان را محتاج به تقیه نمود. موسای
کلیم مخفیانه از مصر فرار کرد و گفت:
خدایا! مرا از قوم ستمکار نجات بده! و
پیغمبر خدا فرمود: «بئس القوم قوم یعیش
المؤمن من بینهم بالتقیه» بد قومی هستند

آن قومی که مؤمن در بین آنان از روی در طول تاریخ،^([۳۴]) تقیه زندگی کند پیشوایان دینی به خاطر خفقان حاکم بر جامعه مجبور به تقیه بودند، ولی در هر صورت از هدف اصلی غافل نبوده و حتی در زمان تقیه هم هدف خود را دنبال می‌کردند.

عبد العزیز بن ابی حازم و ابن ابی‌دراوردی می‌گویند: نزد جعفر بن محمد بن علی‌نشسته بودیم که سفیان ثوری اجازه ورود خواست، آن حضرت اجازه دادند، آمد و سلام کرد و نشست. امام جعفر رو به او کردند و گفتند: تو مردی هستی که سلطان در پی توست، من هم مردی هستم که از سلطان در تقیه‌ام، بهتر است از اینجا بروی. سفیان گفت: حدیثی بفرمایید آنگاه خواهم رفت. در این وقت جعفر بن محمد از قول پدارنش نقل کرد که رسول خدا فرمودند:

«کسی که خداوند به او نعمتی داد، سپاس خدای را گوید. کسی که رزقش تأخیر داشت، استغفار کند. و اگر مصیبتی برای او پیش بگوید». در این **لاحول و لا قوه الا بالله** آمد، وقت سفیان برخاست. امام جعفر فرمودند: ای سفیان! سفیان عرض کرد: لبیک! امام جعفر صادق فرمودند: هر سه را داشته باش. سه تا^([۳۵]) و چه سه تایی

این حدیث نشان دهنده این است که امام جعفر صادق از کمترین فرصت‌ها بیشترین

استفاده را می‌کردند و فرصت را غنیمت می‌شمردند. حتی در دوران تقیه، امام نشر علم و حدیث را رها نکردند. مظلومیت محبوبیت آفرین

سلاح اصلی هاشمیان در برخورد با امویان، مظلومیت علویان بود. این مظلومیت با داستان کربلا آغاز گردید و به وسیله شهادت زید بن علی در سال ۱۲۲ هجری قمری و نیز یحیی بن زید پس از گذشت چهار سال از شهادت پدر، ادامه یافت. مردم با شنیدن فضائل اهل بیت به خاندان علی احترام فراوان گذاشته و آنها را فرزندان رسول الله می‌خواندند. در این شرایط، عباسیان کنار علویان بودند و چاره‌ای جز این نداشتند.

این مظلومیت از عوامل اصلی شیوع محبوبیت علویان در مناطق مختلف عراق و ایران بود، به طوری که به تدریج با انتقال اسلام و حواشی آن به ایران، گروهی از ایرانیان و موالی هم علاقه‌مند به اهل بیت شدند.

در کتاب «الفخری» آمده است که خراسان بهترین مکان برای بنی عباس بود، زیرا شام و مصر در اختیار اموی‌ها بود و عراق در خراسان از آن^(۱۳۶). نیز شیعه علی‌بودند جهت نیز که درگیری داخلی بین عرب‌های «مُضَر» و «ربیع» وجود داشت، می‌توانست

بهترین موفقیت را برای تبلیغات عباسیان فراهم کند، ولی با توجه به اینکه مردم خراسان به یحیی علاقه وافری داشتند، بعد از اینکه وی از بازداشت دفعه اول آزاد گردید، شیعیان نزد آهنگری که زنجیرهای یحیی را اکنون در اختیار داشت، آمده و خواستار آن شدند که زنجیرها را به آنها بسپارد. بالاخره آنان زنجیر را به مبلغ ۲۰ هزار درهم خریدند و آن را تکه تکه کرده هر کدام قسمتی را به قصد تبرک بردند. [۳۷]

این به معنای یک تشیع اعتقادی نبود، بلکه بیشتر بدان جهت بود که یحیی فرزند رسول خدا بود. پس از شهادت یحیی، مردم خراسان عزاداری مفصلی بر پا کردند و در آن سال تمام موالید ذکور را یحیی نامیدند. [۳۸]

محبوبیت شیعه در خراسان موجب شد تا عباسیان برای اینکه امر را بر مردم مشتبّه کنند، خود با علویان بیعت کنند. اما پس از مدتی، بدون نام بردن از علویان، فعالیتها و دعوتشان را بر محور «الرضا من آل محمد» قرار دادند.

هر کدام از خلفای عباسی در زمان خلافت خود، از محبوبیت شیعیان سوء استفاده می‌کردند، ولی پس از مدتی که بر تخت

سلطنت تکیه می‌زدند، شیعیان را فراموش کرده و بالاتر از آن، آنها را به شکل فجیعی به قتل می‌رساندند که نمونه بارز آن برخورد منصور دوانیقی با شیعیان است. که آنها را در میان دیوار می‌گذاشت نصب فرماندار سنگدل در مدینه

اختناق در تمام قلمرو حکومت منصور بیداد می‌کرد. در میان شهرها، شهر مدینه بیش از هر نقطه دیگر زیر فشار و کنترل بود، زیرا مردم مدینه به حکم آن که از روز نخست از نزدیک با تعالیم اسلامی و سیستم حکومت اسلامی آشنایی داشتند، هرگز حاضر نبودند زیر بار حکومت‌های فاسدی مثل حکومت منصور بروند. به همین خاطر در اواخر حیات امام جعفر صادق، منصور با در هم شکستن نهضت شهر مدینه، شخص بسیار بی‌رحم و سنگدلی بنام «ریاح بن عثمان» را به فرمانداری مدینه منصوب کرد.

ریاح پس از ورود به مدینه مردم را جمع کرد و ضمن خطبه‌ای چنین گفت:
ای اهل مدینه! من افعی و زاده افعی «
هستم^([۳۹]) هستم! من پسر عموی مسلم بن عقبه که شهر شما را به ویرانی کشید و رجال شما را نابود کرد. به خدا سوگند اگر تسلیم نشوید، شهر شما را درهم خواهم

کوبید به طور که اثری از حیات در آن باقی نماند.

در این میان گروهی از مسلمانان از جا برخاستند و به عنوان اعتراض فریاد زدند: «شخصی مثل تو که سابقه ای ننگین در اسلام دارد و پدرت دوباره به واسطه ارتکاب جرم، تازیانه (کیفر اسلامی) خورده، کوچکتر از آن هستی که این کار را انجام دهی، ما هرگز اجازه نخواهیم داد با ما چنین رفتاری کنی.

ریاح به منصور گزارش داد که مردم مدینه شورش نموده و از اوامر خلیفه اطاعت نمی‌کنند.

منصور نامه تندی به وسیله وی به مردم مدینه نوشت و آنها را تهدید کرد، ولی اثری نداشت، بطوری که قرائت نامه ریاح در مسجد هنوز به پایان نرسیده بود که مردم وی را بالای منبر سنگباران کردند و او برای حفظ جان خود از مجلس فرار کرد و پنهان گردید.^[۴۰]

منصور به دنبال این جریان تهدید خود را عملی کرد و با قطع راههای حمل و نقل کالا، مدینه را در محاصره اقتصادی قرار داد و این محاصره تا زمان خلافت پسر وی، مهدی عباسی، ادامه داشت.^[۴۱]

منصور شیعیان را در مدینه به شدت تحت کنترل و مراقبت قرار داده بود، به طوری که در مدینه جاسوسانی داشت که کسانی که با شیعیان امام صادق رفت و آمد داشتند را ^{[[۴۲]]} گردن می‌زدند.

امام صادق، یاران خود را از نزدیکی و همکاری با دربار خلافت باز می‌داشت. روزی یکی از یاران امام پرسید: برخی از شیعیان، گاهی دچار تنگدستی و سختی معیشت می‌گردند و به او پیشنهاد می‌شود که برای اینها (بنی عباس) خانه بسازد، نهر بکند (و اجرت بگیرد) این کار از نظر شما چطور است؟ امام فرمود: من دوست ندارم که برای آنها (بنی عباس) گرهی بزنم یا در مشکی را ببندم، هر چند در برابر آن پول بسیاری بدهند، زیرا کسانی که به ستمگران کمک کنند، در روز قیامت در سراپرده ای از آتش قرار داده می‌شوند تا خدا میان ^{[[۴۳]]} بندگان حکم کند.

مشهور بودن دشمنی منصور با علوین

منصور در میان خانواده بنی عباس به عداوت و کینه توی و بغض و دشمنی نسبت به علوین و بنی فاطمه مشهور است و این ظلم‌ها از طرف منصور به اهل بیت عصمت و طهارت فقط برای حب جاه و ریاست و دولت بی بقای این چند روزه دنیا بود و چنان چشم

و گوششان کور و کر شده بود و قلبشان تیره و تار گردیده بود که هرگز ترحمی به حال صغیر و کبیر و برنا و پیر از علوین نمی‌کردند و حتی برای حفظ مقام خود به تبعید و اعدام نزدیکترین خویشان و اقربای خود می‌پرداختند.

نوشته‌اند روزی منصور بر استری سوار بود، علویه‌ای عنان استرش را گرفت و گفت: ای امیر! تو را قسم می‌دهم به رَحِمی که بین من و توست، ساعتی صبر کن! منصور ایستاد، علویه گفت: من از دختران حضرت حسین بن علی هستم و تو دو برادر و عمو و شوهر مرا کشتی و اکنون فقط یک پسر دارم و تمام علاقه‌ام به او است و در حبس تو است، از وی درگذر و او را رها کن. منصور قدری صبر نمود و با نهایت غضب به راه افتاد و گفت: از او نمی‌گذرم! پس آن علویه گریه‌کنان با دلی شکسته و اعضای خسته برگشت، منصور چند قدمی نگذشت که استرش لغزیده و رم کرد و منصور را بر زمین زد، به طوری که نزدیک بود گردن او شکسته شود، پس فریاد زد: پسر این علویه را از حبس آزاد کنید و به او ده هزار درهم هم بدهید. [۴۴]

خلفاء بنی عباس مخصوصاً منصور و هارون الرشید، ستم‌های تحمّل ناپذیری نسبت به اولاد و ذریه حضرت امیرانجام می‌دادند تا

مردم از آنان دوری کرده و متابعت آنها نکنند، ولی در تمام نقاط از قبیل حجاز و ایران و عراق و آفریقا مخصوصاً در فارس و قم و خراسان، مذهب تشیع بیشتر انتشار می‌یافت و پیرو امام عادل در عصر خود که از ذریه حضرت امیر بود، می‌شدند. انتشار تشیع و زیاد شدن آن، موجب تزلزل اساس کاخ بیدادگری بنی عباس می‌شد. منصور موافق مذهب تسنن بود و این به خاطر بغض و عنادی بود که با آل رسول داشت و آنان را رقیب خود می‌دانست و گرویدن به مذهب تسنن از روی حقیقت نبود. اگر در زمان منصور، فردی از نوادگان ابوبکر و عمر ادعای خلافت داشتند و جماعتی هم آنان را پیروی می‌کردند، با آنان هم دشمنی می‌کرد و همان رفتاری که با علوین می‌کرد با آنان می‌نمود.

ستم‌گری‌های زیادی که منصور و هارون نسبت به علوین انجام دادند - با اینکه بنی عمّ یکدیگر بودند - خلفای بنی امیه چنان ستم‌هایی انجام ندادند. عده زیادی از علوین از ترس منصور و هارون فرار می‌کردند و خود را معرفی نمی‌نمودند و شهر به شهر، پیاده و پای برهنه و بدون داشتن آذوقه، گرسنه و تشنه می‌رفتند. از آن جمله: قاسم بن ابراهیم از نوادگان امام حسن معروف به طباطبا بود. قاسم از منصور

فرار می‌کرد و پای برهنه و پیاده، از شهری به شهری می‌رفت و خون از پایش جاری بود.

گویا منصور می‌خواست تمام اقسام ظلم را نسبت به آل اطهار انجام دهد. همه خلفای عباسی از جد اعلایشان، منصور بد طینت و بد اندیش، سرمشق گرفته بودند. اگر منصور با آل رسول چنان رفتار نمی‌کرد، هارون، مأمون، معتصم، متوکل و غیر آنان، جرأت انجام چنین فجایع و قبایح و ستم‌هایی را نداشتند.

منصور نامه‌ای به حضرت امام صادق نوشت و عرض کرد: همان طور که مردم نزد ما می‌آیند شما چرا نمی‌آیید؟ آن حضرت در جواب او نوشتند: چیزی از دنیا نزد ما نیست، لذا از تو بر آن نمی‌ترسم و تو هم از آخرت بهره‌ای نداری که ما امیدوار باشیم از تو به آن، و تو نه در نعمت هستی که تهنیت به تو بگوییم و نه در نقمت هستی که به تو تعزیت بگوییم. باز منصور در مرتبه دوم نوشت که نزد ما آیید تا ما را نصیحت فرمایید. حضرت به او جواب مرقوم فرمود: کسی که آخرت را بخواهد با تو مصاحبه نمی‌کند. آنگاه منصور گفت: قسم به خدا! هر آینه تمییز دارم که چه شخصی دنیا را می‌خواهد و چه شخصی آخرت را.^[۴۵]

ظلم دیگر منصور این بود که می‌نشست و واعظی را کنار خود می‌نشاند و در مقابلش جلادان شمشیر به دست می‌ایستادند و می‌گفت: یک عده از علوین را می‌آورند و امر می‌کرد یک عده از آنان را گردن بزنند و چون خون جاری می‌شد و یا ترشح می‌کرد و به لباسش می‌رسید، متوجه واعظ می‌شد و می‌گفت: مرا موعظه کن! واعظ بیچاره او را موعظه می‌کرد و متذکر خداوند می‌ساخت، منصور سرش را پایین می‌انداخت. پس از لحظاتی سر بلند کرده و به جلادان می‌گفت: گردن بزنید! و این عمل به طریق مذکور چند مرتبه تکرار می‌شد تا تمام علوین که ([۴۶]) آورده شده بودند گردن زده بشوند

آیا این عمل چیزی غیر از استهزاء به دین و عمل نکردن به قرآن مجید که نهی از ظلم و قتل نفس فرموده است می‌باشد؟ این عمل منصور می‌رساند که او هم بر طبع خبیث حجاج بن یوسف ثقفی بوده است که کشتن مظلومان و علوین و شیعیان در حضورش، بهترین لذت برایش بوده است.

رفتار منصور با امام صادق اولین کسی که امام ششم را ملقب به صادق نمود، منصور بود، زیرا پیشگویی آن حضرت را درباره‌ی سلطنت خود صحیح یافت و همچنین محمد و ابراهیم دو فرزند عبد الله بن حسن را - که حضرت صادق خبر داده بودند

منصور می‌کشد — منصور کشت و صدق گفتار آن
 ([۴۷]) حضرت روشن گردید

منصور در میان علویان، از امام
 صادق بیشتر از همه بیم داشت؛ از این رو
 با آنکه امام روی مصالحی خود را به ظاهر
 از مناقشات و کشمکش‌های سیاسی دور نگه
 داشته و به عبادت و تعلیم و تربیت افراد
 و گسترش فرهنگ اسلامی مشغول بودند، بارها
 آن حضرت را احضار می‌کرد و تصمیم به قتل
 ایشان می‌گرفت. این در صورتی بود که
 منصور اعتراف می‌کرد و می‌گفت: جعفر بن محمد
 از آنهایی است که خداوند درباره آنها
 ﴿ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا﴾ فرموده
 وارث کتاب آسمانی بندگان **مِنْ عِبَادِنَا** ﴿۱﴾
 هستند که ما برگزیده ایم. در هر خاندانی
 محدّثی وجود دارد، اکنون محدّث ما جعفر بن
 محمد است. ([۴۸])

نمونه دیگر از اعترافات منصور نسبت به
 امام صادق این است که وی در طی نامه‌ای به
 یکی از علویان، به وضوح به مقام و شأن
 و منزلت امام اعتراف کرده است. او در
 نامه‌اش خطاب به آن سید علوی چنین نوشته
 است:

در میان شما علویان بعد از رسول ...»
 خدا، بهتر و برتر از علی بن الحسین نیامده
 که او، از جد تو بهتر بود و بعد از او،

در میان شما، بهتر از محمد بن علی نبود. که او هم بهتر از پدر تو بود و نه مانندی برای فرزندش جعفر صادق بود، که او هم از [۴۹] «تو بهتر بوده و هست

به نقل از یکی از نوادگان عباسی، چنین حکایت شده است

روزی بر منصور وارد شدم در حالی که «محاسنش از اشک چشمانش تر شده بود! گفت: آیا می‌دانی که بر خویشاوندان تو چه گذشته است؟ گفتم: چه شده یا امیر؟ گفت: بزرگشان و عالمشان و بهترین‌شان در گذشته است. پرسیدم او کیست؟ گفت: جعفر بن محمد [۵۰]! «الصادق

با این همه اعتراف و ده‌ها اعتراف دیگر، منصور دوانیقی حضرت صادق را از مدینه منوره به عراق احضار نمود و بارها قصد کشتن آن امام مظلوم را نمود و هر بار معجزه‌ای می‌دید و از تصمیم بر قتل آن حضرت صرف نظر می‌کرد. گاهی دستور می‌داد مأمورین او بروند و لباس آن جناب را برگردنش بیندازند و او را نزد آن ظالم [۵۱] شقی بی‌حیا ببرند

مفضل بن عمر می‌گوید: «منصور دوانیقی برای فرماندار مکه و مدینه، حسن بن زید، چنین پیام داد: خانه جعفر بن محمد امام صادق را بسوزان، ا و این دستور را اجرا کرد و خانه امام صادق را سوزانید که آتش

آن تا به راه رو خانه سرایت کرد، امام صادق بیرون آمد و میان آتش گام برمی داشت و می فرمود: «انا بن اعراق الثری، انا بن ابراهیم خلیل الله» منم فرزند اسماعیل که فرزندانش مانند رگ و ریشه در اطراف زمین پراکنده اند، منم فرزند ابراهیم، خلیل خدا، که آتش نمرود بر او سرد و سلامت شد. ^([۵۲])

شبى به دستور منصور، امام صادق را در نیمه های شب با سر برهنه و بدون روپوش به حضور او آوردند. منصور با کمال جسارت و خشونت به آن حضرت گفت: «ای جعفر! با این سن و سال آیا شرم نمی کنی که خواهان ریاست هستی و می خواهی بین مسلمین فتنه و آشوب بپا کنی؟ سپس شمشیر خود را از غلاف بیرون کشید تا گردن امام را بزند، ناگاه رسول خدا را در برابر خود دید، شمشیر را در غلاف گذاشت. برای بار دوم همین کار را کرد و باز رسول خدا را در برابر خود دید. برای بار سوم نیز تکرار کرد، باز رسول خدا را در برابر خود دید. سرانجام از قتل محمد اسقنطوری ^([۵۳]) امام صادق منصرف گردید می گوید: وارد بر منصور شدم، دیدم در فکر عمیقی فرو رفته است. گفتم: چرا فکر می کنی؟ منصور گفت: از اولاد دختر محمد بیش از هزار نفر را کشته ام، ولی رهبر و بزرگ آنان — حضرت صادق — را نکشته ام!! محمد گفت:

او کیست که شما او را نکشته‌ای؟ منصور گفت: می‌دانم که تو او را امام خود می‌دانی و اعتقاد داری که او امام من و تو و امام روی زمین است، ولی اکنون ^{[[۵۴]]}! متوجه او می‌گردم

سرانجام منصور بوسیله انگوری که آن را زهرآلود کرده بود، به امام صادق زهر خورانید و آن حضرت را مسموم کرد. از آن پس روز به روز حال آن حضرت رو به وخامت می‌گذاشت. یکی از اصحاب به حضورش رسید، پرسید: شما چرا این گونه لاغر شده‌اید و دیگر چیزی از بدن مبارکتان باقی نمانده است؟! سپس دلش سوخت و گریه کرد

امام به او فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ او گفت: چگونه گریه نکنم با اینکه شما را در چنین حالی می‌نگرم

امام فرمود: گریه نکن زیرا همه نیکی‌ها به مؤمن عرضه می‌شود. اگر اعضای بدنش را هم از هم جدا کنند برای او خیر است، و اگر مالک مشرق و مغرب دنیا شود، باز برای او خیر است. (یعنی مؤمن به رضای خدا هر چه باشد راضی است.)

آن حضرت چندین بار بی‌هوش شد و وقتی به هوش می‌آمد، سخنی می‌فرمود و سپس بی‌هوش می‌شد ^{[[۵۵]]}.

رفتار منصور با امام کاظم

منصور گرچه در طول مدت ده سالی که در دوران امامت موسی بن جعفر می‌زیست، بر اثر تدبیرها و دور اندیشی‌های امام، بهانه‌ای برای احضار آن حضرت به بغداد یا به زندان افکندن و یا قتل ایشان پیدا نکرد، ولی تلاش‌های مذبوحانه‌ای برای ایجاد اختلاف بین پیروان آن حضرت به کار گرفت که عبارتند از:

1. گماردن جاسوس: منصور با گماردن دیدارها و ^{[[۵۶]]}جاسوسانی در مدینه، ارتباط‌های امام را زیر نظر داشت و شاگردان و اصحاب آن حضرت را به شیوه‌های مختلف تحت فشار قرار می‌داد و آنان را از ارتباط با امام باز می‌داشت. این محدودیت به قدری شدید بود که یاران موسی بن جعفر به هنگام نقل حدیثی از آن حضرت، ناچار بودند از ایشان به کنایه و با القابی همچون «عبد صالح»، «عالم»، «صابر»، «امین»، «ابو ابراهیم» و «سید»، یاد و یا هنگامی که پس از زحمت ^{[[۵۷]]} می‌کردند زیاد به محضر آن حضرت شرفیاب می‌شدند، برای نوشتن سخنان ایشان، الواحی در آستین‌های خود پنهان می‌کردند، تا هنگام خروج، از دسترس جاسوسان حکومت در امان باشند. ^{[[۵۸]]}

حمایت از رجال علمی مخالف امامت آن 2. حضرت: منصور برای پراکنده کردن مردم از گرد امام کاظمو پر کردن خلأ پیشوایی امت، از رجال علمی که از نظر فکری در جبهه مخالف امامت قرار داشتند، مثل مالک بن انس و قاضی ابو یوسف حمایت می‌کرد. منصور به مالک دستور داد تا کتابی را در مسائل فقهی بنویسد تا در همه‌ی شهرها پخش شود. مالک گفت: مردم عراق - که از نظر فقهی پیرو ابو حنیفه بودند - به نظر ما عمل نمی‌کردند. منصور گفت: آن چنان با شمشیر سرهایشان را می‌زنیم و با تازیانه بندهای پشتشان را قطع می‌کنیم تا بر عمل بدان وادار شوند.^{[[۵۹]]}

3. ایجاد اختلاف میان شیعیان: منصور و اطرافیان‌ش برای ایجاد سردرگمی در میان شیعیان و پراکنده ساختن آنها از گرد پیشوایان، دست به ترفند تبلیغاتی دیگری زده و با مطرح کردن عبد الله و اسماعیل، برادران موسی بن جعفر به عنوان پیشوایان امت، مردم را به گرایش به سوی این دو نفر ترغیب می‌کردند. و این در حالی بود که خود آنان می‌دانستند اسماعیل در زمان حیات پدرش امام صادق‌المرقد گذشته است و آن حضرت وی را در حضور فرماندار مدینه، محمد بن سلیمان، تشییع کرده و او گزارش امر را به

منصور داده است. با این حال
جیره‌خواران منصور در میان مردم شایع
کردند که والی بصره طی نامه‌ای به
منصور خبر داده که اسماعیل را در بصره
دیده و مشاهده کرده که وی بر بالین
بیماری حاضر شده و برای وی دعا کرده و
بر اثر دعای او بیمار بهبود یافته
است. [۶۰]

- کارل بروکلمان، تاریخ ملل و دول. [۱].
اسلامی، ص ۱۴۴
- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۵۵. [۲]
- تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۴۶۳. [۳]
- مظفر، الامام الصادق، ص ۲۶. [۴]
- برای آگاهی از نمونه این سیاست سفّاح [۵].
به عقد الفرید، ج ۵، ص ۷۴ رجوع کنید
شیعه و زمامداران خودسر، محمد جواد [۶].
مغینه، ترجمه مصطفی زمانی، ص ۲۶۵
الشیعه و الحاکمون، محمد جواد مغنیه، [۷].
ص ۱۳۸
- ضحی الاسلام، ج ۱، ص ۱۰۵. [۸]
- التنبیه و الاشراف، ص ۲۹۶. [۹]
- تاریخ مفصل اسلام، حسین عمادزاده، [۱۰].
ص ۳۹۲

- نظریهٔ امامه، ص ۳۸۱، به نقل الحیاة. [۱۱].
 السیاسةً للامام الرضا، ص ۱۰۸.
 تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۵۹. [۱۲].
 ر.ک: الامام الصادق و المذاهب الاربعه، [۱۳].
 ج ۱، ص ۴۲.
 پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، ص ۳۹۴. [۱۴].
 پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، ص ۳۹۶. [۱۵].
 جعفریان، رسول، مقالات تاریخی، دفتر [۱۶].
 چهارم، ص ۳۲۶.
 الامام صادق و المذاهب اربعه، ج ۱، [۱۷].
 ص ۴۷۴.
 مروج الذهب، مسعودی، ص ۳۰۹-۳۱۰؛ و [۱۸].
 النزاع و التخاصم، مقریزی، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.
 کامل، ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۲۶. [۱۹].
 الحیاة السیاسیهٔ للامام الرضا، ص ۸۷. [۲۰].
 همان. [۲۱].
 مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۸۱ باب [۲۲].
 احوالات صادق و منصور.
 مجلسی، تاریخ چهارده معصوم، ۱۳۷۴. [۲۳].
 ه.ش، ص ۸۸۷-۸۸۸.
 الفخری، ص ۲۲۱، مُحَمَّد بن علی بن طباطبا. [۲۴].
 الفخری، ص ۲۲۲، مُحَمَّد بن علی بن طباطبا. [۲۵].
 فرزندان آل ابی طالب، ص ۲۹۵، ابو الفرج. [۲۶].
 اصفهانی.

- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۵، [۲۷].
ص، ۲۲۳
- عماد زاده، حسین، تاریخ مفصل اسلام، [۲۸].
ص، ۳۹۳
- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۵۴-۲۵۵، [۲۹].
حیات فکری سیاسی امامان شیعه، رسول [۳۰].
جعفریان، ص، ۴۳۶
- روضة الواعظین، ص، ۲۹۳، [۳۱].
روضة الواعظین، ص ۲۸۲-۲۸۳، [۳۲].
حیات فکری سیاسی امامان شیعه، رسول [۳۳].
جعفریان، ص، ۴۳۶
- شیعه و زمامداران خودسر، محمد جواد [۳۴].
مغنیه، ترجمه مصطفی زمانی، ص، ۲۸
- القند، نسفی، ص ۴۶۹؛ حیات فکری سیاسی [۳۵].
امامان شیعه، رسول جعفریان، ص، ۴۳۷
- الفخری، محمد بن علی بن طباطبای، ص، ۱۰۴، [۳۶].
تاریخ شیعه در ایران از آغاز تا طلوع [۳۷].
دولت صفوی، ص، ۱۶۵
- مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص، ۲۱۳، [۳۸].
مسلم بن عقبه یکی از فرماندهان یزید [۳۹].
بن معاویه بود
- ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۳، [۴۰].
ص، ۱۱۴-۱۱۵

- ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۵، [۴۱].
ص، ۵۵۱
- شیخ طوسی، رجال کشی، ص، ۲۸۲. [۴۲]
- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲، [۴۳].
ص، ۱۲۹
- تاریخ تشیع در ایران، احمد مشکواه. [۴۴].
کرمانی، ۱۳۵۸، ص ۵۹۳ - ۵۹۴
- تاریخ تشیع در ایران، احمد مشکواه. [۴۵].
کرمانی، ۱۳۵۸، ص ۶۱۲ - ۶۱۳
- همان، ص، ۶۱۳. [۴۶]
- شیعه و زمامداران خودسر، محمد جواد [۴۷].
مغنیه، ترجمه مصطفی زمانی، ص، ۲۷۸
- فراهانی، ولی الله، قانع، سعید، [۴۸].
زندگانی چهارده معصوم، بهار ۱۳۸۷، ص، ۴۷۳
- همان، ص، ۴۸۷. [۴۹]
- همان، ص، ۴۸۷. [۵۰]
- علی عطائی اصفهانی، پرتوی از زندگانی. [۵۱].
شش معصوم مدینه منوره، ص ۱۸۱ - ۱۸۲
- اشتهاردی، محمد، سوگنامه آل محمد، ص، ۸۴. [۵۲]
- محمدی اشتهداری، محمد، سوگنامه آل محمد، ص، ۸۵. [۵۳]
- شرح شافیهی ابی فراس، در مناقب آل [۵۴].
رسول الله | و مفاصد بنی عباس، ص، ۱۷۱
- محمدی اشتهداری، محمد، سوگنامه آل محمد، ص، ۸۶. [۵۵]
- رجال کشی، ج ۲، ص، ۵۶۵. [۵۶]

سیره الائمه ّ الاثنی عشر، ج ۲، ص ۳۳۴. [۵۷]

انوار البهیة ّ، ص ۱۶۹. [۵۸]

تاریخ زندگانی ائمه معصومین، زندگی. [۵۹]
امام موسی کاظم، علی رفیعی، سید محمد
حسینی. ص ۹۰

سیره الائمه ّ الاثنی عشر، ج ۲، ص ۳۰۳. [۶۰]

منبع: برگرفته از کتاب مظلومیت شیعه در
عصر عباسیان؛ اختصاصی مجمع جهانی شیعه
شناسی

امام موسی کاظم علیه السلام

امام موسی کاظم علیه السلام در 14 ذی حجه سال صد و بیست و هشت هجری در مدینه به دنیا آمد. مادرش، حمیده و پدرش امام صادق علیه السلام بوده است. در بیست سالگی به مقام امامت رسید و سی و پنج سال مقام امامت را به عهده داشت. عاقبت در سن پنجاه و پنج سالگی و در سال 183 به دست هارون الرشید به شهادت رسید. مرقد شریفش در شهرستان کاظمین عراق است.

وقتی حمیده رفتار غیر عادی نوزادش را در هنگام تولد، برای امام صادق علیه السلام بیان کرد. امام علیه السلام فرمود: آری این نشانه هر پیامبر و وصی پیامبر است که هنگام ولادت سر به سوی آسمان بلند می کند و به گونه ای که دیگران از شنیدن آن ناتوانند، بر یگانگی پروردگار جهان شهادت می دهد. آنگاه خداوند منان همه دانش را یک جا به او عطا می کند و او را سزاوار دیدار فرشته «روح» که اعظم از جبرئیل است، گرداند⁽¹⁾.

امام بعد از شما کیست؟

فیض بن المختار کوفی که ثقه و از روات حضرت باقر و صادق علیه السلام است، وقتی خدمت حضرت صادق علیه السلام اصرار بلیغ و مسئلت کثیر نمود که او را خبر دهد به امام بعد از خود، حضرت پرده ای که در کنار اطاق آویخته بود بالا زد و پشت آن پرده رفت و او را نیز

طلبید، فیض چون به آن موضع وارد شد دید آنجا مسجد حضرت است ، حضرت در آنجا نماز خواند آنگاه منحرف از قبله نشست ، فیض نیز در مقابل آن حضرت قرار گرفت که ناگاه امام موسی علیه السلام داخل شد و در آن حال در سن پنج سالگی بود و در دست خود تازیانه ای داشت ، حضرت صادق علیه السلام او را بر زانوی خویش نشانید و فرمود: پدرم و مادرم فدایت باد! این تازیانه چیست در دستت ؟ گفت : گذشتم به علی برادرم دیدم این را در دست داشت و بهیمه را می زد از دست او گرفتم ، آنگاه حضرت فرمود: ای فیض ! همانا صحف ابراهیم و موسی رسید به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آن حضرت سپرد او را به علی علیه السلام و او را امین دانست بر آن ، پس يك يك از امامان را ذکر فرمود تا آنکه فرمود آن صحف نزد من است و من امین دانستم بر آن این پسر را با کمی سنش و اینك نزد او است . فیض گفت : دانستم مراد آن حضرت را لکن گفتم فدایت شوم بیانی زیاده بر این می خواهم ، فرمود: ای فیض ! پدرم هرگاه می خواست که دعایش مستجاب شود می گشت دعای او و من نیز با این پسر چنین هستم و دیروز هم تو را در موقف یاد کردیم فذكرناك بالخير. گفتم : سید من ! زیاد کن بیان را، فرمود هرگاه پدرم به سفر می رفت من با او بودم ، پس هرگاه بر روی راحله خود می خواست خوابی کند من راحله خود را نزدیک راحله او می بردم و ذراع خود را وساده او می نمودم يك ميل و دو ميل تا از خواب بر می خاست و این پس نیز با من چنین می نماید، باز سؤ ال زیاده کرد، فرمود: من می یابم به این پسر آنچه را که یعقوب در یوسف یافت ، گفتم : ای سید من ! زیاده بر این بفرما، فرمود: این همان امام است که

از آن سؤ ال نمودی پس اقرار کن به حق او پس برخاستم و سر آن حضرت را بوسیدم و دعا کردم برای او، پس (فیض) اذن طلبید که به بعضی اظهار کند، فرمود: به اهل و اولاد و رفقاییت بگو، (فیض) در آن سفر با اهل و اولاد بود به آنها اطلاع داد، حمد خدا را بسیار نمودند و از رفقاییش یونس بن طبیان بود چون به یونس خبر داد یونس گفت: از آن حضرت باید خودم بال واسطه بشنوم و در او عجله بود پس روان شد به جانب خانه آن حضرت، (فیض ع) گفت من عقب او رفتم همان که به در خانه آن جناب رسید صدای آن حضرت بلند شد که امر چنان است که فیض برای تو گفت، یونس گفت شنیدم و اطاعت کردم. (منتهی الامال ج 2)

موسی زره پیامبر را پوشیده

((عبدالرحمان بن حجاج)) می گوید: به محضر امام صادق (علیه السلام) رفتم او را در اطاقی یافتم که دعا می کرد و موسی بن جعفر در جانب راستش نشسته بود و به دعای پدرش ((آمین)) می گفت، به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: قربانت کردم! من پیوند خاصی با شما دارم و خدمتگذار شما هستم، امام بعد از شما کیست؟! فرمود: ((یا ابا عبدالرحمان! انّ موسی قد لبس الذرع واستوث علیه)). ((ای ابوعبدالرحمان! موسی زره (پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را پوشیده و این لباس بر اندام او زینده و رساست)). گفتم: بعد از این سخن (امام بعد از شما را شناختم) دیگر احتیاج به هیچ چیز (و دلیل دیگر) ندارم. (زندگی دوازده امام (ع))

بعد از تو چه کسی (امام) بر ماست
(فیض بن مختار) می گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم
: دستم را بگیر و از آتش دوزخ نجات بده ، بعد از تو چه کسی (امام)
بر ماست ، در این هنگام امام کاظم که کودک بود وارد شد، امام صادق
(علیه السلام) در پاسخ به سؤال من اشاره به امام موسی کاظم (علیه
السلام) کرد و فرمود:
(هذا صاحبكم فَتَمَسَّكَ بِهِ؛ این است صاحب (و امام) شما پس به او
تمسك كن)). (زندگی دوازده امام (ع))

بسوی کدام فرقه برویم؟
(هشام بن سالم) می گوید: بعد از وفات امام صادق (علیه السلام)
من با محمد بن نعمان (مؤ من الطاق) در مدینه بودیم ، دیدیم مردم در
مورد امامت ((عبدالله بن جعفر)) اجتماع کرده بودند و می گفتند: امام
بعد از پدرش ، اوست . ما به حضور ((عبدالله بن جعفر)) رفتیم ، دیدیم
جمعیت بسیاری در حضور او هستند، ما از او زکات اموال پرسیدیم که
به چه مقدار باید برسد تا زکات آن واجب شود؟
گفت : در دویست درهم ، پنج درهم زکات واجب است ، پرسیدم از صد
درهم چطور؟

گفت : ((دو درهم و نیم زکات دارد)).
گفتیم : به خدا سوگند! حتی ((مرجئه)) این را نمی گویند.
گفت : ((سوگند به خدا! نمی دانم آنان چه می گویند)). از منزل عبدالله

گمراه و حیران بیرون آمدم و من با ابوجعفر احول (مؤ من الطاق ، یکی از شاگردان امام صادق) در یکی از کوچه های مدینه نشستیم و بر اثر ناراحتی گریه کردیم ، حیران و سرگردان بودیم و نمی دانستیم به کجا برویم و سراغ چه کسی را بگیریم ؟ باخود می گفتیم به سوی ((مرجئه بگرویم یا زیدیه ، یا معتزله ، یا قدریه ؟!.

در همین فکر و تردید بودیم ، ناگهان پیرمردی را دیدم که او را نمی شناختم ، به من اشاره کرد ، ترسیدم که مبدا از جاسوسهای منصور دوانیقی (دومین خلیفه عباسی) باشد ؛ زیرا منصور در مدینه جاسوسهایی گمارده بود تا از اجتماعات مردم بعد از امام صادق (علیه السلام) گزارش دهند تا آن فردی را که به دورش جمع شده اند ، دستگیر کرده و گردنش را بزنند لذا ترسیدم که این پیرمرد یکی از آن جاسوسها باشد ، به دوستم مؤ من الطاق گفتم : ((از من کناره بگیر که در مورد جان خودم و تو نگران هستم ، آن پیرمرد مرا خواسته نه تو را ، از من دور شو تا به هلاکت نرسی و خودت بر هلاکت خودت کمک نکن)) . مؤ من الطاق از من ، فاصله بسیار گرفت و رفت .

و من به دنبال پیرمرد به راه افتادم ، در حالی که گمان می کردم به دست او گرفتار شده ام و دیگر راه نجاتی نیست ، همچنان به دنبال او می رفتم به گونه ای که تسلیم مرگ شده بودم ، تا اینکه پیرمرد مرا به خانه امام کاظم (علیه السلام) برد ، به من گفت : ((خدا تو را مشمول رحمتش سازد ، وارد خانه شو!)).

وارد خانه شدم ، تا امام کاظم (علیه السلام) مرا دید ، بدون سابقه ، آغاز به سخن کرد و فرمود :

((إِلَىَّ إِلَیَّ، لَا إِلَى الْمُرْجِئَةِ وَلَا إِلَى الْقَدَرِيَّةِ وَلَا إِلَى الزَّيْدِيَّةِ وَلَا إِلَى الْمُعْتَزَلَةِ وَلَا إِلَى الْخَوَارِجِ)).

((به سوی من بیا، به سوی من بیا، نه به سوی مرجئه و نه قدریه و نه زیدیه و نه معتزله و نه به سوی خوارج)).

پرسیدم : ((فدایت شوم ! پدرت از دنیا رفت ؟)).
فرمود: ((آری)).

گفتم : مقام امامت بعد از او به چه کسی محول شده است ؟

فرمود: ((اگر خدا بخواهد تو را به راه درست هدایت می کند)).

گفتم : فدایت شوم ! برادرت عبدالله ، گمان می کند که امام بعد از پدرش می باشد.

فرمود: ((عبدالله می خواهد خدا را عبادت نکند)).

گفتم : فدایت شوم ! امامت بعد از امام صادق (علیه السلام) از آن کیست ؟

فرمود: ((اگر خدا بخواهد، تو را به راه درست هدایت می کند)).

گفتم : فدایت شوم ! تو همان امام هستی ؟

فرمود: ((من آن را نمی گویم)).

با خود گفتم : من در سؤ ال کردن ، راه صحیحی را انتخاب نکرده ام .

سپس به او عرض کردم : فدایت شوم ! آیا تو امام داری ؟

فرمود: ((نه)) در این هنگام دگرگون شدم و شکوه و عظمتی از امام

کاظم (علیه السلام) مرا فراگرفت که جز خدا آن را نمی داند.

سپس عرض کردم : فدایت شوم ! از تو سؤ ال می کنم ، همانگونه که

از پدرت سؤ ال می کردم

فرمود: ((سؤ ال کن تا آگاه گردی ، ولی آن را شایع نکن ، چرا که اگر شایع کنی سر بریدن در کار است (و دژخیمان طاغوت به تو دست یابند و گردنت را بزنند)).

سؤ الهایی کردم ، او را دریای بی کران یافتم ، گفتم : فدایت شوم ! شیعیان پدرت گمراه و سرگردانند، آیا این موضوع را با آنان در میان بگذارم و آنان را به سوی امامت شما دعوت کنم ؟ با اینکه شما از من خواستی که موضوع را کتمان کنم ؟

فرمود: آن افرادی را که در آنان رشد و عقل دیدی ، به آنان جریان را بگو، ولی از آنان پیمان بگیر که آن را فاش نسازند و گرنه سر بریدن در کار است (و با دست اشاره به گلویش کرد)

((هشام)) می گوید: پس از آن ، از حضور امام کاظم (علیه السلام) بیرون آمدم و مؤ من الطّاق را دیدم ، گفت چه خبر؟ گفتم : هدایت است و داستان را برای او تعریف کردم .

سپس زُراه و ابابصیر را دیدیم که به محضر امام کاظم (علیه السلام) رفته اند و کلامش را شنیده اند و سؤ ال کرده اند و به امامت امام کاظم (علیه السلام) باور نموده اند، سپس گروههایی از مردم را دیدم که به حضور آن حضرت رسیده اند و هرکسی به خدمت او رفته ، به امامت او معتقد شده است مگر گروه و دسته عمّار ساباطی (که معتقد به امامت عبدالله شدند و بعد هسته مرکزی فرقه فطَحِیّه تشکیل شد) ولی در آن هنگام در اطراف عبدالله بن جعفر، جز اندکی از مردم ، کسی نمانده بودند. (زندگی دوازده امام (ع))
حمیده مانند طلای تصفیه شده است

حضرت صادق علیه السلام درباره حمیده که همسر ان جناب و مادر امام موسی کاظم علیه السلام است فرمود: فرموده که حمیده تصفیه شده از هر دنس وچرکی مانند شمش طلا، پیوسته ملائکه او را حراست وپاسبانی می نمودند تا رسید به من به سبب آن کرامتی که از حق تعالی است برای من و حجت بعد از من.

ازدواج امام صادق علیه السلام با حمیده
 شیخ کلینی و قطب راوندی و دیگران روایت کرده اند که ابن عکاشه اسدی به خدمت حضرت امام محمدباقر علیه السلام آمد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در خدمت آن حضرت ایستاده بود حضرت او را اعزاز واکرام نمود و انگوری برای او طلبید، در اثنای سخن ابن عکاشه عرض کرد که یابن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ! چرا جعفر را تزویج نمی نمایی به حد تزویج رسیده است ؟ و همیان زری نزد حضرت گذاشته بود، حضرت فرمود که در این زودی برده فروشی از اهل بربر خواهد آمد و در خانه میمون فرود خواهد آمد و به این زر از برای او کنیزی خواهد خرید. راوی گفت : بعد از چند روز دیگر به خدمت آن حضرت رفتم ، فرمود که می خواهید شما را خبر دهم از آن برده فروشی که من گفتم برای جعفر از او کنیز خواهم خرید، اکنون آمده است بروید و به این همیان از او کنیزی بخريد.

چون به نزد آن برده فروشی رفتیم ، گفت : کنیزانی که داشتم همه را فروخته ام و نمانده است نزد من مگر دوکنیز، یکی از دیگری بهتر است گفتیم بیرون آور ایشان را تا ببینیم ، چون ایشان را بیرون آورد گفتیم :

آن جاریه که نیکوتر است به چند می فروشی ؟ گفت : قیمت آخرش هفتاد دینار است ، گفتیم : احسان کن واز قیمت چیزی کم کن ، گفت : هیچ کم نمی کنم ، ما گفتیم به آنچه در این کیسه است ما می خریم ، مرد ریش سفیدی نزد او بود گفت بگشایید مهر اورا وبشمارید، نخاس گفت : عبث نگشایید که اگر يك حبه از هفتاد دینار کمتر است نمی فروشم . آن مرد پیر گفت : بگشایید وبشمارید! چون شمردیم هفتاد دینار بود نه زیاد ونه کم !

پس آن جاریه را گرفتیم وبه خدمت حضرت آوردیم وحضرت امام جعفر صادق علیه السلام نزد آن حضرت ایستاده بود وآنچه گذشته بود به خدمت آن حضرت عرض کردیم ، حضرت ما را حمد کرد واز جاریه سؤ ال نمود که چه نام داری ؟ گفت : حمیده نام دارم ، حضرت فرمود که پسندیده ای در دنیا وستایش کرده خواهی بود در آخرت . (منتهی الامال ج2)

تولد امام کاظم علیه السلام

شیخ کلینی وصفار ودیگران از ابوبصیر روایت کرده اند که گفت : در سالی که حضرت امام موسی علیه السلام متولد شد من در خدمت حضرت صادق علیه السلام به سفر حج رفتم ، چون به منزل (ابواء) رسیدیم حضرت برای ما چاشت طلبید وبسیار ونیکوآوردند، در اثنای طعام خوردن پیکی از جانب حمیده به خدمت آن حضرت آمد وعرض کرد که حمیده می گوید اثر وضع حمل در من ظاهر شده است وفرموده بودی که چون اثر ظاهر شود تورا خبر کنم که این فرزند مثل فرزندان دیگر نیست . پس حضرت شاد وخوشحال برخاست ومتوجه خیمه حرم شد

وبعد از اندك زمانی معاودت نمود شکفته و خندان و دل تورا شادان بدارد
 و حال حمیده چگونه شده ؟ حضرت فرمود که حق تعالی پسری به من
 عطا کرد که بهترین خلق خدا است و حمیده مرا به امری خبر داد از او که
 من از او مطلعتر بودم به آن ، ابوبصیر گفت : فدای توشوم ! چه چیز
 خبر داد تورا حمیده ؟ حضرت فرمود که حمیده گفت : چون آن مولود
 مبارك به زمین آمد دستهای خود را بر زمین گذاشت و سر خود را به
 سوی آسمان بلند کرد، من به او گفتم که چنین است علامت ولادت
 حضرت رسالت و هر امامی که بعد از او هست . (منتهی الامال ج 2)

سه روز اطعام بخاطر تولد امام کاظم علیه السلام
 روایت کرده شیخ برقی از منهای قصاب که گفت : بیرون شدم از مکه به
 قصد تشریف جستن به مدینه همین که گذشتم به ابواء دیدم که حق تعالی
 مولودی به حضرت صادق علیه السلام عطا فرموده پس من زودتر از آن
 حضرت به مدینه وارد شدم و آن حضرت يك روز بعد بعد از من وارد
 شد. پس سه روز مردم را طعام داد و من یکی از آن مردم بودم که در
 طعام آن حضرت حاضر می شدند و چندان غذا می خوردم که دیگر
 محتاج به طعام نبودم تا روز دیگر که بر سفره آن جناب [حاضر می
 شدم و سه روز من از طعام آن حضرت خوردم چندانکه شکم پر می
 گشت و از سنگینی غذا تکیه بر بالش می دادم و دیگر چیزی نمی خوردم تا
 فردای آن روز. (منتهی الامال ج 2)

سخن گفتن کودک در گهواره

شیخ مفید روایت کرده از یعقوب سراج که گفت : داخل شدم بر حضرت

امام جعفر صادق علیه السلام دیدم ایستاده نزدیک سر پسرش ابوالحسن موسی علیه السلام و او را در گهواره است پس با او را ز گفت : زمان طولانی ، من نشستم تا فارغ شد پس برخاستم به سوی آن حضرت ، حضرت فرمود: برونزدیک مولای خود و سلام کن بر او، من نزدیک ابوالحسن موسی علیه السلام شدم و بر او سلام کردم ، آن حضرت به زبان فصیح سلام مرا جواب داد و آنگاه فرمود: برو تغییر بده اسم دخترت را ك دیروز نام او نهاده ای زیرا او اسمی است که حق تعالی مبعوض دارد آن را، یعقوب گفت که حق تعالی به من دختری کرامت فرموده بود و من او را (حمیراء) نام گذاشته بودم ، حضرت صادق علیه السلام فرمود: إِنَّتْهِ إِلَى أَمْرِ تَرْشَدُ؛ یعنی اطاعت کن امر مولای خود را تا رشد، یعنی راه راست نصیب توشود. پس من تغییر دادم اسم دخترم را. (منتهی الامال ج2)

(1) مبلغان : ج 33 ، ص 48.

حضرت امام موسی علیه السلام عابدترین اهل زمان خود و افقه از همه و سختی تر و گرامی تر بود. و روایت شده که شبها برای نوافل شب بر می خاست و پیوسته نماز می گذاشت تا نماز صبح و چون فرض صبح را ادا می کرد تعقیب می خواند تا طلوع آفتاب سپس برای خدا سجده می کرد و پیوسته در سجود و تحمید بود و سر بر نمی داشت تا نزدیک زوال و این دعا را بسیار می گفت :
(اَللّهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ الرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَ الْعَفْوَ عِنْدَ الْحِسَابِ ، و مکرر می

کرد این را، و نیز از دعای آن حضرت بود: عَظُمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ فَلْيَحْسُنِ
الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِكَ. (

وچندان گریه می کرد از خوف خدا که محاسنش از اشک چشمش تر می شد. و از همه مردم صله و احسانش نسبت به اهل و ارحامش بیشتر بود و پرستاری می کرد فقراء مدینه را. شبها که می شد بر دوش می گرفته زنبیلی که در آن بود پول و طلا و نقره و آرد و خرما و می برد برای ایشان ، و فقراء نمی دانستند که از چه جهت است این . (منتهی الامال ج 2) و آن بزرگوار کـریم بـود، و هـزار بـنده آزاد کـرد. و ابوالفرج گفته که چون به آن جناب خبر می رسید که مردی پریشان و بد حال است برای اوصـرّه دیناری می داد، و همیانهای آن جناب مابین سیصد دینار بود تا دویست دینار و صـرّه های آن جناب در بسیاری مال مثل بود. (منتهی الامال ج 2)

و روایت کرده اند مردم از آن جناب ، و بسیار روایت کرده اند و افقه اهل زمان خود، و احفظ همه بود کتاب خدا را، و صوتش در خواندن قرآن از همه نیکوتر بود، و به حزن ، قرآن مجید را تلاوت می نمود به حدی که هر که می شنید تلاوتش را، می گریست ! و مردم مدینه آن حضرت را (زین المجتهدین) می گفتند و نامیده شد به کاظم به جهت کظم غیظش و صبرش بر آنچه وارد می شد بر جنابش از ظلم ظالمین تا آنکه در حبس و بند ایشان مقتول از دنیا می رفت . (12) می فرمود که من استغفار می کنم در هر روزی پنج هزار مرتبه . (منتهی الامال ج 2)

و خطیب بغدادی که از اعظم اهل سنت و موثقین از مورخین و قدماء ایشان است گفته که موسی بن جعفر علیه السلام را عبد صالح می

گفتند، از شدت عبادت و کوشش واجتهادش ، وگفته روایت شده که آن حضرت داخل مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شد و به مسجد رفت در اول شب ، شنیدند که پیوسته می گوید: (عَظُمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ فَلْيَحْسُنِ الْعَفْوَ مِنْ عِنْدِكَ) واین را مکرر گفت تا داخل صبح شد. (منتهی الامال ج 2)

و در خبری از مأمون نقل شده در ورود حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بر هارون الرشید، مأمون گفت :
(إِذْ دَخَلَ شَيْخٌ مُسَخَّذٌ قَدْ أَنَهَكَتْهُ الْعِبَادَةُ كَأَنَّهُ شَنَّ بِالِ قَدْ كَلَّمَ السُّجُودُ وَجَهَهُ) وَ أَنْفَهُ ؛
یعنی وارد شد بر پدرم پیردمردی که صورتش از بیداری شب و عبادت ، زرد و ورم دار شده بود، و عبادت ، او را رنجور و لاغر کرده بود به حدی که مانند مشک پوسیده شده بود و کثرت سجده صورت و بینی او را مجروح کرده بود. (15) و در صلوات بر آن حضرت در وصف آن جناب گفته شده :

حَلِيفُ السَّجْدَةِ الطَّوِيلَةِ وَالْدُمُوعِ الْغَزِيرَةِ. (منتهی الامال ج 2)

عبادت عجیب موسی بن جعفر علیه السلام

روایت کرده شیخ صدوق از عبدالله قزوینی که گفت : روزی بر فضل بن ربیع داخل شدم بر بام خانه خود نشسته بود چون نظرش بر من افتاد مرا طلبید، چون نزدیک رفتم گفتم : از این روزنه نظر کن در آن خانه چه می بینی ؟ گفتم : جامه ای می بینم که بر زمین افتاده است ، گفتم : نیک نظر کن ، چون تامل کردم گفتم : مردی می نماید که به سجده رفته باشد، گفتم : می شناسی او را؟ گفتم : نه ، گفتم : این مولای ت

است ، گفتم : مولای من کیست ؟ گفت : ت جاهل می کنی نزد من ؟ گفتم : نه ، من مولایی برای خود گمان ندارم . گفت : این موسی بن جعفر علیه السلام است ، من در شب وروز تفقد احوال اومی نمایم واورا نمی یابم مگر بر این حالتی که می بینی چون نماز بامداد را ادا می کند تا طلوع آفتاب مشغول تحقیق است ، پس به سجده می رود و پیوسته در سجده می باشد تا زوال شمس وکسی را موکل کرده است که چون زوال شمس شود اورا خبر کند، چون زوال شمس می شود بر می خیزد و بی آنکه وضویی تجدید کند مشغول نماز می شود، پس می دانم که به خواب نرفته بوده است در سجود خود وچون نماز ظهر وعصر را با نوافل ادا می کند باز به سجده می رود ودر سجده می باشد تا غروب آفتاب وچون شام می شود به نماز بر می خیزد و بی آنکه حدثی کند یا وضویی تجدید نماید مشغول نماز می گردد وپیوسته مشغول نماز و تعقیب می باشد تا وقت نماز خفتن داخل می شود ونماز خفتن را ادا می کند، و چون از تعقیب نماز خفتن فارغ می شود افطار می نماید بر بریانی که برایش می آورند، پس تجدید وضومی نماید وبعد از آن سجده به جا می آورد. وچون سر از سجده برمی دارد اندك زمانی بر بالین خواب استراحت می نماید پس بر می خیزد وتجدید وضومی نماید وپیوسته مشغول عبادت ونماز ودعا وتضرع می باشد تا صبح وچون صبح طالع شد مشغول نماز صبح می گردد وتا اورا به نزد من آورده اند عادت اوچنین است وبه غیر این حالت چیزی از اوندیده ام . چون این سخن را از اوشنیدم گفتم : زیرا که هیچ کس بد نسبت به ایشان نکرده است مگر آنکه به زودی در دنیا به جزای خود رسیده است . فضل گفت که مکرر

به نزد من فرستاده اند که او را شهید کنم و من قبول نکردم و اعلام کردم ایشان را که این کار از من نمی آید و اگر مرا بکشند نخواهم کرد آنچه از من توقع دارند. (منتهی الامال ج 2)

هرکه به او بدی می کرد او احسان می نمود
و این اثر که از متعصبان اهل سنت است گفته : آن حضرت را کاظم لقب دادند به جهت آنکه احسان می کرد با هرکس که با او بدی می کرد و این عادت او بود همیشه (منتهی الامال ج 2)

* * *

کیسه های هدیه امام کاظم علیه السلام از بس زیاد بود ، مثل زدنی بود . امام علیه السلام شب ها زنبیل را از غذا و پول پر می کردند و به طور ناشناس برای فقیران می بردند . آن امام در مدت عمرشان هزار برده آزاد نمودند .

(1) ستارگان درخشان

در روز عید نوروزی بود که منصور دستور داد امام کاظم علیه السلام در کاخ او بنشیند و مردم و مسئولین برای تبریک نزد امام علیه السلام بروند .

هر که می آمد هدیه ای هم می آورد . پیرمردی آمد و گفت : من چیزی ندارم که هدیه بدهم . ولی جدم در مصیبت جد شما چند بیت سروده است ، که آنها را تقدیم می کنم . سپس ابیاتی را خواند . امام علیه السلام فرمود : هدیه تو را قبول کردم . بنشین ! خدا به تو برکت بدهد . سپس امام علیه السلام درباره هدایایی که آورده بودند از خلیفه کسب تکلیف کردند و منصور هم آنها را به امام علیه السلام واگذار کرد .

امام علیه السلام همه آن هدایا را به پیرمرد بخشیدند⁽¹⁾ .

هدایت با برخورد خوب

شخصی در زمان امام هفتم علیه السلام سر راه حضرت را می گرفت و به اهل بیت علیهم السلام اهانت ها می نمود و هرگاه اصحاب امام علیه السلام می خواستند به او آسیبی برسانند ، امام علیه السلام مانع می شد و اذیت کردن او را ممنوع کرده بود .

روزی امام علیه السلام آدرس آن شخص را پرسیدند و سوار بر الاغ به مزرعه او رفتند . او وقتی دید که امام علیه السلام به طرف او می آید صدا زد که من راضی نیستم در زمین هایم راه بروید ولی امام علیه السلام اعتنائی نکرده و نزد او رفتند و با او احوالپرسی نموده و پرسیدند که چه کاشته ای و چقدر می خواهی برداشت کنی و از این سوءالات از او پرسیدند .

سپس برای او دعا کردند و مبلغی پول به او دادند . او با این برخورد امام علیه السلام ، منقلب شد و گفت : اگر قبلاً به من می گفتند که بدترین آدم کیست ؟ شما را معرفی می کردم . ولی

اکنون اگر از من پرسند که بهترین شخص کیست ؟ شما را معرفی می‌نمایم⁽²⁾.

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 340 .

(2) منتهی الامال : ج 2 .

فرزندان

سی و شش فرزند برای حضرت ذکر کرده‌اند از جمله :

1 - امام رضا علیه السلام

2 - حضرت فاطمه معصومه علیها السلام

3 - احمد بن موسی معروف به شاهچراغ

4 - محمد بن موسی معروف به سبز قبا در دزفول

5 - ابراهیم در بغداد

6 - عباس در بغداد

7 - قاسم در حله

8 - اسماعیل در مصر

9 - حمزه در شهر ری و به روایتی در قم

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 197 .

10 - عبدالله

11 - عبیدالله

12 - اسحاق در مدینه

13 - زید در سامراء و ...

شاگردان

1 - ابن ابی عمیر

او در سال 712 درگذشت ، محضر سه امام (امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام را - که بر همه شان درود خدا باد -) درک کرد ، و جزو دانشمندان مشهور و بزرگان یاران ائمه اطهار علیهم السلام بود ، و روایات بسیاری پیرامون مسائل مختلف از وی به یادگار مانده است . مقام شامخ او زبانزد شیعه و سنی و مورد اطمینان این هر دو دسته بود ، جاحظ که یکی از دانشمندان اهل تسنن است درباره او نویسد : ابن ابی عمیر در همه چیز یگانه زمان بود⁽¹⁾ .

فضل بن شاذان می گوید : برخی به حکومت وقت اطلاع دادند ، ابن ابی عمیر نام عموم شیعیان عراق را می داند ، حکومت از او خواست که نام آنان را بگوید ، او

امتناع کرد ، او را برهنه کردند و میان دو درخت خرما آویختند و صد تازیانه به او زدند ، و نیز صد هزار درهم ضرر مالی به او رساندند⁽²⁾ .

ابن بکیر می گوید : ابن ابی عمیر زندانی شد ، و در حبس ناراحتی فراوانی به او رسید ، و نیز هر چه ثروت داشت از او گرفتند و گویا در خلال همین زندانی شدن ها و گرفتاری ها بود ، که کتاب های حدیث او از بین رفت .

(1) منتهی المقال ص 254 چاپ سنگی . (2) رجال کشی ص 591

شیخ مفید می نویسد : ابن ابی عمیر هفده سال در زندان بود و اموالش از بین رفت ، شخصی ده هزار درهم به او بدهکار بود ، چون فهمید که ابن ابی عمیر ثروت خود را از دست داده است ، خانه خود را فروخت و ده هزار درهم ابن ابی عمیر را نزد او برد .
ابن ابی عمیر گفت : این پول را از کجا آوردی ؟ ارث به تو رسیده یا گنجی یافته ای ؟

- خانه ام را فروختم !

- امام صادق علیه السلام به من فرموده است : خانه مسکونی مورد لزوم از استثناء های وام و قرض است ، از این رو با اینکه به این پولها

حتی به یک درهمش نیاز دارم ، قبول نمی کنم⁽¹⁾ .

2 - صفوان بن مهران

صفوان از مردان پاک و موثق بود ، که بزرگان علما به روایات او اهمیت می دهند ، در اخلاق و رفتار به مقامی رسیده بود که مورد تایید امام علیه السلام واقع شد . همین که از امام علیه السلام شنید به ستمکاران نباید کمک کرد ، از هر گونه کمک به آنان خودداری ورزید و شترانی را که به کرایه به هارون می سپرد ، فروخت تا مجبور نباشد از این راه به ستمگر کمک کرده باشد⁽²⁾ .

3 - صفوان بن یحیی

وی از بزرگان اصحاب امام کاظم علیه السلام بود . شیخ طوسی می نویسد : صفوان نزد اهل حدیث موثق ترین مردم زمان و پارسا ترین آنان به شمار می رفت⁽³⁾ .

صفوان ، امام هشتم علیه السلام را نیز درک کرد و نزد آن حضرت مقام و منزلتی عالی داشت ، امام جواد علیه السلام نیز صفوان را به نیکی یاد می کرد و می فرمود :

خدا از او - به رضایتی که من از او دارم - راضی باشد ، هیچ گاه با من و پدرم

مخالفت نورزید⁽⁴⁾ .

- (1) اختصاص شیخ مفید چاپ تهران ص 86 . (2) رجال کشی ص 441-4 . (3) فهرست شیخ طوسی . ص 910 چاپ نجف 1380 . (4) رجال کشی ص 502 .

امام کاظم علیه السلام می فرمود: ضرر دو گرگ درنده که با هم به جان گله
گوسفند بی چوپانی بیفتند، بیش از زیان حب ریاست نسبت به دین شخص
مسلمان نیست، و فرمود اما این صفوان ریاست طلب نیست⁽¹⁾.

4- علی بن یقطین

وی در سال 241 هجری قمری در کوفه به دنیا آمد. پدرش شیعه
بود، و برای امام صادق علیه السلام از اموال خود می فرستاد، مروان
او را تعقیب کرد، وی فراری شد و همسر و دو پسرش علی و عبدالله
به مدینه رفتند. هنگامی که دولت اموی از هم پاشید و حکومت
عباسی تشکیل شد، یقطین ظاهر شد و با همسر و دو فرزندش به
کوفه برگشت⁽²⁾.

علی بن یقطین با عباسی ها کاملاً ارتباط برقرار کرد، و برخی از پست های مهم
دولتی نصیبش شد، و در آن موقع پناهگاه شیعیان و کمک کار آنان بود، و
ناراحتی های آنان را برطرف می کرد.

هارون الرشید، علی بن یقطین را به وزارت خویش برگزید، علی
بن یقطین به امام کاظم علیه السلام عرض کرد: نظر شما درباره
شرکت در کارهای اینان چیست؟
فرمود: اگر ناگزیری، از گرفتن اموال شیعه پرهیز کن.

راوی این حدیث می گوید: علی بن یقطین به من گفت که اموال
را از شیعه در ظاهر جمع آوری می کنم، ولی در پنهان به آنان باز

می گردانم⁽³⁾ .

یک بار به امام کاظم علیه السلام نوشت : حوصله ام از کارهای سلطان تنگ شده است ، خدا مرا فدایت گرداند ، اگر اجازه دهی از این کار کناره می گیرم .

امام علیه السلام در پاسخ او نوشت : اجازه نمی دهم از کارت کناره گیری کنی ، از خدا پرهیز⁽⁴⁾ !

(1) رجال کشی ص 503 . (2) فهرست شیخ طوسی ص 117 . (3) کافی : ج 5 ص 101 .

(4) قرب الاسناد ص 126 چاپ سنگی .

امام به علی گفتند که امری را متعهد شو تا اینکه قتل با شمشیر و فقر و زندان به تو نرسد . علی بن یقطین گفت :

کاری که من باید متعهد شوم چیست ؟

فرمود : اینکه هر گاه یکی از دوستان ما نزد تو بیاید ، او را اکرام کنی⁽¹⁾ .

عبدالله بن یحیی کاهلی می گوید : خدمت امام کاظم علیه السلام بودم که علی بن یقطین به سوی آن حضرت می آمد ، امام علیه السلام رو به یارانش کرد و فرمود :

هر کس دوست دارد شخصی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله ببیند به این که به سوی ما می آید نگاه کند . یکی از حاضران گفت پس او اهل بهشت است ؟ امام علیه السلام فرمود : گواهی می دهم که او از اهل بهشت است⁽²⁾ .

علی بن یقطین در انجام فرمان امام علیه السلام به هیچ وجه سهل انگاری نداشت ، هر چه آن گرامی دستور می داد انجام می داد ، گر چه راز آن دستور را نداند :

یک بار ، هارون الرشید لباس هایی به رسم هدیه به علی بن یقطین داد که در میان آنها جبهه یی شاهانه بود ، آن لباس ها و آن جبهه را به اضافه اموال دیگر برای امام کاظم علیه السلام فرستاد . امام علیه السلام همه اموال ، جز آن جبهه را پذیرفت ، و به علی بن یقطین نوشت این لباس را نگهدار و از دست مده که به زودی به این لباس احتیاج خواهی داشت .

علی بن یقطین متوجه نشد که چرا حضرت آن لباس را پس داده اند ، ولی آن را نگهداشت ، چند روزی گذشت ، علی بن یقطین از غلامی که محرم او بود بر آشفته شد و او را بیرون کرد ، غلام که از علاقه علی بن یقطین به امام کاظم علیه السلام ، و فرستادن اموال برای او اطلاع داشت پیش هارون رفت و آنچه می دانست گفت . هارون خشمگین شد و گفت رسیدگی می کنم ، اگر این طور که تو می گویی ، همانگونه باشد ، او را خواهم کشت . و همان لحظه علی بن یقطین را احضار کرد و پرسید آن جبهه را که به تو دادم چه کردی ؟

(1) رجال کشی ص 433 .

(2) رجال کشی ص 433 .

گفت: آن را معطر کرده در جای مخصوصی حفظ کرده‌ام...
- هم اکنون آن را بیاور!

علی بن یقطین یکی از خدمتکارهای خود را فرستاد، لباس را آورد و جلو هارون گذاشت، هارون که لباس را دید آرام یافت، و به علی بن یقطین گفت: لباس را به جای خود برگردان و خودت هم به سلامت باز گرد، پس از این سعایت هیچ کس را در مورد تو نمی‌پذیرم، و دستور داد آن غلام را هزار ضربه شلاق بزنند. و او هنوز پانصد ضربه شلاق بیشتر نخورده بود که جان سپرد⁽¹⁾.

علی بن یقطین به سال 182 هجری قمری، زمانی که حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام در زندان بود، در گذشت. وی کتاب‌هایی داشته است که نام برخی از آنها را شیخ مفید و شیخ صدوق یاد کرده‌اند⁽²⁾.

5- موعمن طاق

محمد بن علی بن نعمان، کنیه‌اش ابوجعفر و لقب او موعمن طاق، از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهماالسلام بود، و نزد امام صادق علیه‌السلام منزلتی عظیم داشت، و آن گرامی او را در ردیف بزرگان اصحاب خویش یاد نموده است⁽³⁾.

(1) ارشاد مفید ص 275.

(2) فهرست شیخ طوسی، 117.

(3) رجال کشی، ص 135 و 239 و 240.

موءمن طاق این قدرت را داشت که با هر مخالفی بحث کند و بر او غالب گردد .

امام صادق علیه السلام برخی از یاران خود را به خاطر عدم توانایی و استعدادشان از بحث‌های کلامی باز داشت ، ولی به موءمن طاق ورود به این مباحث را توصیه می فرمود .

امام صادق علیه السلام در شأن او به خالد فرمود : صاحب طاق با مردم به بحث می پردازد و همچون باز شکاری بر شکار فرود می آید و تو اگر بالت را بچینند هرگز پرواز نمی کنی⁽¹⁾ .

وقتی امام صادق علیه السلام رحلت نمود ، ابوحنیفه به موءمن طاق به طعنه گفت

امام تو در گذشت ، موءمن طاق بی درنگ گفت : ولی به امام تو تا « روز وقت

معلوم » مهلت داده شده است⁽²⁾ . یعنی امام تو شیطان است که خدا در قرآن

درباره او فرموده : « فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ »⁽³⁾ .

6 - هشام بن حکم

وی در بحث و مناظره و علم کلام نبوغ ، و در این فن بر دیگران برتری داشت . ابن ندیم می نویسد هشام از متکلمین شیعه و از کسانی بود که بحث درباره امامت را می شکافت ، او در علم کلام ماهر و حاضر جواب بود⁽⁴⁾ .

هشام کتاب‌های بسیار نوشت ، و با علمای ادیان و مذاهب مباحثه‌های جالبی انجام داد :

یحیی بن خالد برمکی در حضور هارون الرشید به هشام گفت : آیا ممکن است حق در دو جهت مخالف قرار بگیرد ؟
 هشام گفت نه . یحیی گفت مگر چنین نیست که وقتی دو نفر با هم اختلاف دارند و بحث می‌کنند یا هر دو بر حقند ، یا هر دو باطل و یا یکی بر حق دیگری باطل است ؟ هشام گفت ، آری ، خالی از این سه صورت نیست ، ولی صورت

-
- (1) رجال کشی ، ص 186 . (2) رجال کشی ، ص 187 . (3) حجر (15) : 37 - 38 .
 (4) فهرست ابن ندیم ، ص 263 چاپ مصر .

اول امکان ندارد ، ممکن نیست هر دو بر حق باشند .
 یحیی گفت اگر قبول داری چنانچه دو نفر در حکمی از احکام دین با هم نزاع و اختلاف داشته باشند ممکن نیست هر دو بر حق باشند ، پس علی و عباس که نزد ابوبکر رفتند و درباره میراث رسول اکرم صلی الله علیه و آله با هم نزاع کردند .
 کدام بر حق بودند ؟

گفت : هیچ کدام بر خطا نرفتند و داستان آنها نظیر هم دارد : در قرآن مجید ، در قصه داود علیه السلام آمده است که دو فرشته با هم نزاع داشتند و نزد داود علیه السلام آمدند که نزاع آنها را حل کند ، از آن دو فرشته کدام بر حق بودند ؟

یحیی گفت : هر دو بر حق بودند و با هم اختلاف نداشتند ، و نزاع آنان صوری بود ، و می خواستند با این صحنه داود علیه السلام را متوجه کار وی سازند .

هشام گفت نزاع علی علیه السلام و عباس هم همین طور بود و آنها با هم اختلاف و نزاعی نداشتند . و تنها برای آگاه کردن ابوبکر از اشتباهی که کرده بود ، این کار را کردند و خواستند به ابوبکر بفهمانند اینکه می گویی کسی از پیامبر ارث نمی برد دروغ می گویی و ما وارث اویم .

یحیی متحیر شد و قدرت پاسخ نداشت ، و هارون الرشید هم هشام را مورد تحسین قرار داد⁽¹⁾ .

(1) الفصول المختارة سید مرتضی ، ص 26 چاپ نجف ، با اختصار .

معجزات امام کاظم علیه السلام

1 - این علم را از کجا یاد گرفته‌اید

روایت شده که زمانی که امام موسی کاظم علیه السلام در زندان بود ، ابویوسف و محمد بن الحسن که هر دو مجتهد سنی و از شاگردان ابوحنیفه بودند با هم قرار گذاشتند که نزد امام علیه السلام رفته و از او مسائل علمی را سؤال کنند ، و در اعتقادات با او بحث کرده و شاید حضرت را به مذهب خود درآورند . آن دو به زندان رفته و با حضرت علیه السلام ملاقات نمودند . در آن موقع نگهبان به حضرت گفت : نوبت من تمام شده و به خانه خود می‌روم چنانچه کاری دارید ، بفرمائید ، فردا که نوبت من می‌شود برای شما انجام می‌دهم . امام علیه السلام فرمود : « کاری ندارم » . چون رفت ، امام علیه السلام به آن دو فرمود : « از این مرد تعجب نمی‌کنید که امشب خواهد مرد ، امّا می‌گوید ، اگر کاری دارید فردا برای شما انجام دهم و خدمت شما بیایم ؟ » آن دو با هم گفتند : « ما آمده بودیم که از او مسائل واجب و مستحب سؤال کنیم ، او از غیب خبر

می‌دهد ! » و از حضرت خداحافظی کردند و از زندان بیرون رفتند ، و برای اینکه صحت سخن امام علیه‌السلام را بفهمند ، شخصی را به در خانه آن نگهبان فرستادند تا ببینند که چه اتفاقی می‌افتد . آن شخص به در خانه مرد نگهبان رفت و در مقابل خانه او نشست . چون شب از نیم شب گذشت ، فریاد و فغان از آن خانه بلند شد . در زد و سؤال کرد چه شده است ؟ گفتند : « صاحب خانه بدون اینکه مریضی داشته باشد سخته کرده و مرده است » . او آمد و آن دو را خبر کرد و آنان خدمت امام علیه‌السلام آمده و سؤال

کردند : می‌خواهیم بدانیم که شما این علم را از کجا یاد گرفته‌اید ؟ فرمود : « این علم از آن علم‌هائست که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به مرتضی علی علیه‌السلام تعلیم داد و از آن علم‌ها نیست که اکتسابی باشد »⁽¹⁾ .

2 - در جستجوی حجت خدا

شیعیان نیشابور شخصی امین به نام محمد بن علی نیشابوری را انتخاب کردند و امانت‌هایی شامل سی هزار دینار یکجا ، پنجاه هزار درهم یکجا و دو هزار پارچه به او دادند تا برای امام موسی کاظم علیه‌السلام ببرد . همچنین زنی مؤمنه به نام شطیطه نیز يك درهم و ژاكت پشمی که به دست خود بافته بود به محمد بن علی نیشابوری داد و گفت : « این را به حضرت علیه‌السلام برسان . اگر چه کم است ولی از فرستادن حق امام علیه‌السلام اگر چه کم باشد نباید حیا کرد » . دفتری به او دادند شامل هفتاد ورق که در هر ورق يك سؤال نوشته بودند . بقیه ورق را برای جواب سؤال سفید گذاشته و به هر ورق مثل کمر بند ، سه بند چسبانیده بودند و به هر بندی مهری زده بودند ، که کسی آن را باز نکند و گفتند :

« وقتی خدمت امام علیه السلام رسیدی موقع شب این جزوه را به امام علیه السلام بده و فردای آن شب آن را بگیر . هر گاه دیدی که مهرها سالم است . پنج مهر از آنها را بشکن و ببین که اگر بدون شکستن مهرها جواب آنها را داده است ، او امامی است که باید مالها را به او بدهی و اگر اینجور نبود ، اموال ما را به ما برگردان » . آن شخص به مدینه رفت و ابتدا به نزد پسر بزرگ امام صادق علیه السلام به نام عبدالله افطح رفت و او را امتحان کرد و دریافت که او امام نیست ، لذا از منزل او بیرون آمد ، در حالی که می گفت : « رب ! اهدنی الی سواء الصراط ، خدایا مرا به راه راست راهنمایی کن » . آن فرستاده می گوید : « در این حال متحیر بودم که دیدم پسری می گوید : « اجابت کن آن کس را که می خواهی » و مرا به خانه موسی بن جعفر علیهما السلام برد . وقتی خدمت حضرت رسیدم به من فرمود : « ای ابوجعفر ! برای

(1) حقیقة الشيعة .

چه نومید شدی و برای چه می خواهی به سوی یهود و نصاری بروی ، به سوی من بیا ، منم حجت و ولی خدا . آیا ابوحمزه تو را در مقابل مسجد جدم پیامبر آگاه نکرد . من روز گذشته مسائلی را که در جزوه است ، جواب دادم . جزوه را بیاور و به من بده ، درهم شطیطه را که وزنش يك درهم و دو دانگ است و در کیسه ای که چهارصد درهم در آن است قرار دارد و آن ژاكت پشمی را که در لباس دو برادری است که اهل بلخ هستند ، بیاور ! » فرستاده می گوید : « از سخنان حضرت عظم پرید و آنچه را که فرموده بود آوردم و نزد آقا گذاشتم ، آقا درهم شطیطه را با ژاكت پشمی اش برداشت و به من فرمود : « خدا از حق حیا نمی کند ، اگر چه

کم باشد ». ای ابوجعفر سلام مرا به شطیفه برسان و این کیسه چهل درهمی پول را به او بده و بگو که من قسمتی از کفن‌های خود را که پنبه‌اش از قریه خودمان ، قریه صیدا که قریه فاطمه علیهاالسلام می‌باشد و خواهرم حلیمه آن را رشته است ، برای تو فرستادم و بدان که از زمان وصول اینها ، نوزده روز دیگر زنده هستی . شانزده درهم از این کیسه را خرج خودت می‌کنی و بیست و چهار درهم را به عنوان صدقه و آنچه برایت لازم می‌شود ، قرار می‌دهی و من بر تو نماز خواهم خواند ». سپس امام علیه‌السلام به من فرمود : « ای ابوجعفر ! هرگاه مرا دیدی ، به کسی اطلاع نده که برایت بهتر است ، و این اموال را به صاحبانشان برگردان و این مهرها را باز کن و ببین که آیا قبل از اینکه آنها را بیاوری ، جواب مسائل را داده‌ام یا نه ؟ »

من به مهرها نگاه کردم و دیدم که سالم هستند و یکی از مهرهای وسطی را باز کردم و دیدم که سؤال کننده نوشته است . عالم (لقب امام هفتم علیه‌السلام) چه می‌فرماید ، در این مسئله که مردی گفته است من برای خدا نذر کردم که هر بنده‌ای را که از گذشته مالك بوده‌ام آزاد کنم ، و چند نفر از قبل بنده او بودند ! حال کدامی از آنها باید آزاد شود ؟ امام علیه‌السلام به خط شریف نوشته بود باید هر بنده‌ای که بیشتر از شش ماه در ملك او بوده آزاد شود و دلیل آیه قرآن است که می‌فرماید : « وَالْقَمَرَ

قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ »⁽¹⁾ یعنی : (گردش ماه را در محل‌هایی معین تقدیر کردیم تا مانند شاخه خرما به منزل اول برگردد) که از چوب خوشه خرما تعبیر به قدیم کرده و چوب خرما مدت 6 ماه صورت هلالیت پیدا می‌کند . پس قدیم آن است که شش ماه بر او بگذرد و

تازه که خلاف قدیم است بنده‌ای است که شش ماه در ملك او نبوده است ! مهر دیگری باز کردیم ، دیدم که سؤال کرده است که مردی قسم خورد که مال زیادی صدقه بدهد . حال چه مقدار باید بدهد ؟ حضرت جواب داده بود : اگر ثروتش گوسفند است باید هشتاد و چهار گوسفند صدقه بدهد و اگر شتر است ، هشتاد و چهار شتر تصدق کند ، و اگر درهم است باید هشتاد و چهار درهم بدهد . به دلیل آیه قرآن « لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ » (خدا شما را در جاهای بسیاری نصرت داد) و مواطن قبل از نزول این آیه ، هشتاد و چهار مواطن بوده است . مهر سوم را شکستم ، دیدم که نوشته است : مردی قبر مرده‌ای را نبش کرد و سر مرده را برید و کفنش را دزدید ، حال چه باید کرد ؟ امام علیه‌السلام نوشته بود : به خاطر دزدیدن ، دست او را می‌برند ، و صد اشرفی باید به خاطر بریدن سر میت بدهد . . .

فرستاده به خراسان برگشت و دید اشخاصی که امام علیه‌السلام اموالشان را نپذیرفته است فطحی مذهب شده‌اند ، ولی شیطیه بر مذهب حق باقیست . او سلام حضرت را به شیطیه رساند و کیسه پول و کفن را که حضرت برای او فرستاده بود به او رساند و همانطور که حضرت فرموده بود ، شیطیه نوزده روز زنده بود و وفات یافت . در آن حال امام علیه‌السلام در حالی که سوار شتر بود برای کفن و دفن او آمد و بعد از این اعمال به محمد بن علی فرمود : « سلام مرا به یارانم برسان و بگو که من و هر کسی که امام است باید بر جنازه‌های شما در هر شهری که باشید حاضر شویم . پس از خدا در کارهایتان پرهیزید ! »⁽²⁾ .

3 - چرا از پسر سؤال نمی‌کنی ؟

(1) یس (36) : 38 .

(2) منتهی الامال : ج 2 ، ص 197 .

عیسی شلقان می‌گوید : « خدمت امام صادق علیه‌السلام رفتم و تصمیم داشتم درباره عقیده ابی‌الخطاب سؤال کنم که آیا بر عقیده درست یا خیر ؟ » قبل از اینکه حرفی بزنم امام علیه‌السلام فرمود : « چرا از پسر م (موسی) سؤال نمی‌کنی ؟ » من هم خدمت امام کاظم علیه‌السلام ، در حالی که در محل تعلیم نشسته بود و اثر مداد بر انگشتانش ظاهر بود رفتم ، و قبل از اینکه حرفی بزنم ، به من فرمود : « ای عیسی خداوند از پیامبران میثاقی گرفت که هرگز از این میثاق جدا نشدند و از اوصیاء نیز میثاقی گرفت که هرگز از آن فاصله نگرفتند . خداوند به عده‌ای ایمان را ، زمانی عاریه داد و بعد از آنها گرفت و ابالخطاب از کسانی است که ایمان به او عاریه داده شد و سپس خدا ایمان را از او گرفت » . من موسی بن جعفر را در بغل گرفتم و میان دو چشمش را بوسیدم ، سپس گفتم : پدر و مادرم به فدایت ! شما (ذریه بعضهم من بعض) از ذریه‌ای هستید که بعضی از این ذریه از بعضی دیگر هستید والله سمیع علیم » . سپس نزد امام صادق علیه‌السلام برگشتم . امام علیه‌السلام فرمود : « عیسی چه کردی ؟ » گفتم : پدر و مادرم فدایت ! نزد او رفتم و قبل از اینکه حرفی بزنم سؤالم را جواب داد ، و به خدا سوگند دانستم که امامت نزد اوست (بعد از شما) . امام علیه‌السلام فرمود : « ای عیسی این پسر مرا که دیدی کسی است که اگر از آیات قرآن از او سؤال می‌کردی با علم الهی به تو جواب می‌داد » (1) .

4 - گفتند : موسی بن جعفر علیه السلام است

شقیق بلخی می گوید : در سال 149 به قصد مکه حرکت کردم . چون به قادسیه رسیدم جوانی خوش روی ، گندمگون و ضعیف اندام دیدم که شمله پوشیده و نعلینی در پا داشت و از اهل قافله کناره گرفته بود . با خود گفتم : حتماً این جوانی از صوفیه است و می خواهد با قافله همراه شده و سربار آنها شود . بروم و او را سرزنش کنم . شاید که پشیمان شود . چون نزدش رفتم . نگاهی به من کرد و فرمود :

(1) بحار الأنوار : ج 48 ، ص 35 .

« یا شَقِیق » اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ ! « « ای شقیق از سوء ظن پرهیز ، که گناه کبیره است ! « . او از نظر من غائب شد . با خود گفتم : نامم را گفت ، و قصدم را فهمید ، پس باید یکی از صلحاء باشد . هر چه به دنبالش گشتم ، او را پیدا ننمودم . در توقفگاه بعدی او را دیدم که مشغول نماز بود ، و اشک از چشمش می ریخت ، و نماز را با خضوع و خشوع تمام می خواند . با خود گفتم : بروم و از او حلیت بخواهم . صبر کردم که نمازش تمام شود . وقتی که نمازش تمام شد ، قبل از اینکه حرفی بزنم فرمود : « إِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً » « من آمرزنده شخصی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد » . سپس برخاست و رفت .

در توقفگاه بعدی او را دیدم که در کنار چاهی ایستاده و دلوی در دست دارد و می خواهد از چاه آب بکشد ، که ناگاه دلو از دستش رها شد و به

چاه افتاد . دیدم که نگاهی به آسمان کرد و گفت : « أَنْتَ رَبِّي إِذَا اِظْمَأْتُ إِلَى الْمَاءِ وَقَوْتِي إِذَا أَرَدْتُ الطَّعَامَ ! اللَّهُمَّ سَيِّدِي مَالِي غَيْرَهَا فَلَا تَفْقِدْهَا ! » « توئی سیراب کننده من در هنگام تشنگی و توئی سیر کننده من در هنگام گرسنگی . خدا غیر از این ظرفی ندارم چنان مکن که گم شود » .

ناگاه دیدم که آب چاه بالا آمد ، به طوری که او دست دراز کرد و دلو را برداشت و پر آب کرده ، وضو گرفت ، و چهار رکعت نماز خواند ، و مثنی ریگ برداشت و داخل دلو ریخت و تکان داد و از آن آشامید . نزدش رفتم و سلام کردم ، جواب داد . گفتم : از این نعمتی که خدا به تو عطا کرده ، مرا هم بچشان ، فرمود : « نعمت الهی همیشه ظاهر و باطن ما را فرا گرفته و انعام او دائمی است ! باید که اخلاص و اعتقاد خود را به خدای خود درست نمائی » و دلو را به من داد . چون آشامیدم دیدم طوری شیرین است که هرگز شربتی و طعامی به آن لذت در مدت عمر خود نخورده بودم . سیراب شدم و تا مدتها نیاز به آب و غذا پیدا نکردم . و دیگر آقا را تا مکه ندیدم . وقتی در مکه صبحی او را دیدم که خدمتکاران و دوستانش اطراف او را گرفته‌اند و از همه طرف مردم به پابوسش میل می‌کنند و به زیارتش می‌روند .

سؤال کردم که این کیست ؟ گفتن : « این موسی بن جعفر علیه‌السلام است »⁽¹⁾ .

5 - نام دخترت را عوض کن

یعقوب بن سراج می‌گوید : « خدمت امام صادق علیه‌السلام رفتم و دیدم که حضرت بالای سر موسی بن جعفر علیهما‌السلام که در گهواره بود ایستاده است و مدت زمان طولانی با او راز می‌گفتند . من نشستم تا سخن

حضرت علیه السلام تمام شد . آنگاه حضرت به من فرمودند : « نزد مولایت برو و به او سلام کن » . من نزدیک (گهواره) رفتم و سلام کردم . با زبان فصیح جواب مرا دادند و فرمودند : « برو و اسمی که دیروز برای دخترت نهادی ، عوض کن ، زیرا آن نامی است که خدا آن را مبعوض دارد ! (نام دختر من حمیراء بود) . سپس امام صادق علیه السلام به من فرمودند : « به دستور او رفتار کن ، تا هدایت شوی » من رفتم و نام دخترم را عوض کردم »⁽²⁾ .

6 - هدایت کنیز در زندان

هارون الرشید ، کنیز زیبایی را به زندان فرستاد تا در ظاهر خدمتکار امام علیه السلام باشد ، ولی در حقیقت منظورش متهم کردن آن حضرت بود . امام علیه السلام فرمود : « من به او و امثال او حاجتی ندارم » . وقتی خبر به هارون رسید به مأمورش گفت : « به موسی بن جعفر علیه السلام بگو ما تو را با رضایت خودت زندانی نکرده ایم ! این را بگو و کنیز را نزد او بگذار و برگرد » . مأمور چنین کرد و هارون الرشید بعداً کسی را به زندان فرستاد تا ببیند کنیز نزد حضرت چه می کند ، و او وقتی که به اتاق موسی بن جعفر علیه السلام وارد شد ، دید که کنیز سر به سجده گذاشته و می گوید : « قدوس قدوس ! سبحانک سبحانک » و سر بر نمی دارد . برگشت و به هارون اطلاع داد . هارون گفت : « موسی بن جعفر او را جادو کرده است . او را پیش من بیاورید » . کنیز را پیش خلیفه

(1) حقیقة الشيعة .

(2) ارشاد : ج 2 ، ص 210 .

بردند ، در حالی که می لرزید و چشم به آسمان دوخته بود . هارون گفت : « چه شده است » . گفت : « من نزد موسی بن جعفر رفتم و دیدم که شب و روز ، او مشغول نماز است و بعد از نماز هم تسبیح و تقدیس الهی می کند . به او گفتم : « مولای من ! اگر حاجتی دارید من در خدمتم » . فرمود : « چه حاجتی به تو دارم ؟ » گفتم : « مرا برای خدمت به شما اینجا فرستاده اند » . فرمود : « پس اینها چه کاره اند ؟ » ناگاه باغی به نظرم آمد که اول و آخر آن دیده نمی شد ، با بالش و حریر مفروش بود . در آن غلامان و کنیزانی بودند که در زیبایی مانند آنها ندیده بودم و مانند لباس آنها مشاهده نکرده بودم . لباسشان از حریر سبز بود و تاج های مرصع با در و یاقوت در سر داشتند ، و آفتابه ها و دستمال ها در دست گرفته بودند ، و همه جور غذا مهیا بود . با دیدن آنها به سجده افتادم ، تا اینکه مأمور شما مرا از سجده بلند کرد » . هارون گفت : « ای خبیثه ! شاید در سجده خوابت برده و آن منظره را در خواب دیده ای ؟ » گفت : « نه والله مولای من ! اول باغ را دیدم بعد به سجده افتادم » .

هارون به مأمور گفت : « این خبیثه را ببر و نگذار کسی این سخن را از او بشنود » . کنیز وقتی به جای خود رفت ، مشغول نماز شد . هر وقت از او سؤال می کردند . می گفت : آن بنده صالح را در چنین حالی دیدم و کنیزانی که در آن باغ بودند به من گفتند : « ای فلان ! از عبد صالح دور شو که ما برای او هستیم نه تو . آن کنیز چندی به همین حال بود تا از دنیا رفت⁽¹⁾ .

7 - رابطه صله رحم با طول عمر

شعیب عرقونی گفت : « روزی خدمت موسی بن جعفر علیه السلام بودم که فرمود : ای شعیب فردا مردی از اهالی مغرب با تو ملاقات کرده و درباره من از تو سؤال می کند . تو در جواب بگو : اوست امامی که حضرت صادق علیه السلام به ما سفارش او را کرده است و او هر چه از مسائل حلال و حرام سؤال کرد تو از جانب من جواب بده .

(1) خاندان وحی : ص 560 .

گفتم : فدایت شوم ، نشانی او چیست ؟ فرمود : مردی بلند قامت و هیکل دار به نام یعقوب است و از هر چه پرسید ، ایرادی ندارد که تو جواب دهی ، زیرا او در میان قبیله خود بی همتاست و چنانچه خواست او را نزد من بیاوری ، او را بیاور . فردای آن روز در طواف بودم که مردی بلند قامت و هیکل دار رو به من کرد و گفت : می خواهم درباره امام تو سؤال کنم . گفت : کدام امام ؟ گفت : « موسی فرزند جعفر علیه السلام » گفتم : چه نام داری ؟ گفت : « یعقوب » گفتم : اهل کجا هستی ؟ گفت : از اهل مغرب . گفتم : از کجا مرا شناختی ؟ گفت : شخصی در خواب به من گفت که با شعیب ملاقات کن و آنچه می خواهی از او بپرس ، چون بیدار شدم نام تو را پرسیدم و تو را به من نشان دادند . گفتم : بنشین تا من از طواف فارغ شوم و نزد تو بیایم .

طواف خود را تمام کردم و نزد او رفتم و چون با او صحبت کردم ، او را مردی عاقل یافتم .

سپس او را نزد موسی بن جعفر علیه السلام بردم . چون امام علیه السلام

او را دیدند فرمودند : « ای یعقوب تو دیروز به مکه وارد شدی و بین تو و برادرت در فلان محل نزاع شد و کار به جایی کشید که همدیگر را دشنام دادید و این روش ما نیست و دین ما و پدران ما بر این نیست و ما احدی را به این کارها امر نمی‌کنیم . پس از خداوند یگانه بی شریک بپرهیز . به زودی مرگ بین تو و برادرت جدائی می‌افکند و برادرت در این سفر خواهد مرد و تو هم از کرده خود پشیمان خواهی شد و این به خاطر آن است که شما قطع رحم کردید و خدا هم عمر شما را قطع کرد » . یعقوب پرسید : فدایت شوم اجل من کی خواهد رسید ؟ فرمود : « اجل تو هم رسیده بود ، ولی چون در فلان محل نسبت به عمه‌ات صله رحم کردی بیست سال بر عمرت افزوده شد » شعیب گفت : « بعد از این دیدار ، سال بعد آن مرد را در راه مکه دیدم و احوال او را سؤال کردم و او گفت : که برادرش در سفر خود به وطن نرسیده ، در بین راه وفات یافت و به خاک سپرده شد »⁽¹⁾ .

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 206 .

8 - اسم او را محمد بگذار

و شاء می‌گوید : دایی من اسماعیل بن الیاس نامه‌ای به امام موسی کاظم علیه‌السلام نوشت که من دخترانی دارم ، ولی پسر ندارم و مردان طایفه ما کم شده‌اند . زنی دارم که حامله است ، از خدا بخواه که فرزند او را پسر قرار دهد و نامی برای او بگذار . جواب آمد : خدا حاجتت را روا

کرد و اسم او را محمد بگذار . چو با دائیم به کوفه برگشتیم ، برای او پسری متولد شده بود «⁽¹⁾ .

9 - علی بن یقطین شیعه موسی بن جعفر علیه السلام

روزی هارون الرشید به وزیرش علی بن یقطین که از شیعیان موسی بن جعفر علیه السلام بود ، لباس قیمتی بسیار نفیسی هدیه کرد و علی نیز آن لباس را با پول زیادی خدمت امام علیه السلام فرستاد . امام علیه السلام همه را قبول کرد جز لباس که آن را پس فرستاد و فرمود که : از این لباس محافظت نما ، که به آن محتاج خواهی شد . بعد از مدتی علی بن یقطین دستور داد که یکی از غلامانش را به خاطر تقصیری چوب زدند و او نیز نزد هارون رفته و گفت : علی بن یقطین هر سال زکات مالش را با هدایای بسیار نزد موسی بن جعفر علیه السلام می فرستد و حتی آن لباسی را که خلیفه به او بخشید را نیز به امام علیه السلام داده است . خلیفه بسیار غضبناک شد و گفت : اگر این حرفت راست باشد او را مجازات سختی می کنم . خلیفه علی را طلبید و گفت : آن لباس را که فلان روز به تو دادم چه کردی ؟ آن را بیاور که برای غرضی لازم دارم . علی گفت : آن را خوشبو کرده و در صندوقی گذاشته ام . هارون گفت : باید همین الان آن را بیاوری . علی غلامی را احضار کرد و گفت : همین حالا به منزل ما برو و در فلان اطاق در صندوقی ، لباس مذکور را بیاور . چون آن را آورد و هارون آن را با زینت و خوشبوئی دید ، آتش غضبش فروکش کرد و گفت که بعد از این ما گزارش هیچ کس را درباره تو باور نمی کنیم و دستور داد که غلام را هزار تازیانه بزنند ، که به پانصد نرسیده غلام هلاک شد .

(1) بحار الأنوار : ج 4 ، ص 43 .

همچنین آمده است که علی بن یقطین به امام موسی کاظم علیه السلام نوشت که : درباره وضو ، روایات مختلف است . می خواهم به خط مبارک به من اعلام فرمائید که چگونه وضو بگیرم ؟ امام علیه السلام به او نوشت به تو امر می کنم که سه بار صورت را بشوئی و دست ها را از سر انگشتان تا مرفق سه بار بشوئی و تمام سر را مسح نمائی و ظاهر دو گوشت را مسح کنی و پاها را تا ساق به روشی که حنفیان می کنند ، بشوئی . چون این نامه به علی رسید سخت تعجب کرد و با خود گفت : این عقیده او نیست ، ولی چون به من امر کرده مخالفت نمی کنم تا سر آن ظاهر شود و بعد از آن به همان طریق دستور امام علیه السلام وضو گرفت . در این هنگام مخالفین علی بن یقطین به عرض هارون رساندند که او شیعه بوده و به فتوای امام موسی کاظم علیه السلام عمل می کند . هارون با یکی از خواص خود مشورت کرد و گفت : تاکنون علی در خدمت به من کوتاهی نکرده است ، ولی بعضی ها می گویند که او شیعه است و من نمی دانم چگونه او را امتحان نمایم ؟ مشاور گفته بود : اختلافی که شیعه و سنی درباره وضو دارند ، درباره چیزهای دیگر ندارند . اگر وضوی او مثل شیعیان است حرف آنها راست است والا حرفشان دروغ است . هارون این مطلب را تأیید کرد و روزی علی را خواست و کاری به او ارجاع داد ، که باید چند شبانه روز در آن خانه باشد و بیرون نرود و موقع وضو هارون از سوراخی که در بام بود به او

نگاه می‌کرد و دید که طبق حنفیان وضو می‌گیرد ، لذا بعد از نماز به علی گفت : « ای علی هر که تو را از شیعیان می‌داند ، اشتباه می‌کند و من از این تاریخ سخن کسی را درباره تو قبول نمی‌کنم ». بعد از دو روز نامه‌ای از امام علیه‌السلام آمد و وضوی صحیح را به علی تعلیم و فرموده بود که آنچه از آن بر تو می‌ترسیدم گذشت و از این به بعد به این روش وضو بگیر ⁽¹⁾ .

(1) حقیقة الشيعة .

10 - من امام هستم

رافعی می‌گوید : « پسر عمویی به نام حسن بن عبدالله داشتم که زاهد و عابد بود و به خاطر تلاش و کوشش در دینداری ، خلیفه از او واهمه داشت و چه بسا خلیفه را اندرز می‌داد و امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد و او را به خشم می‌آورد . او روزی به مسجد آمد ، در حالی که امام هفتم علیه‌السلام نیز در مسجد بود . حضرت وقتی او را دید ، به او اشاره کرد که نزدش بیاید و هنگامی که او آمد . حضرت فرمود : « ای ابا علی من این روش تو را بسیار دوست دارم به جز اینکه تو معرفت نداری ، پس به دنبال آن برو . حسن گفت : « جانم فدایت معرفت چیست ؟ » امام علیه‌السلام فرمود : « برو و تفقه کن و طلب حدیث نما ! گفت : « از چه کس ؟ » فرمود : « از فقهای مدینه ، سپس احادیث را به من عرضه کن » رفت و نوشت و آمد و احادیث را عرضه کرد . امام علیه‌السلام همه را رد کرد و فرمود : « برو و معرفت پیدا کن » بعد از

آن روزی امام علیه السلام در مزرعه خود می رفتند که با امام علیه السلام در راه ملاقات کرد و به امام علیه السلام گفت : « جانم فدایت من در پیشگاه شما دامنجان را می گیرم ، پس مرا بر آنچه که معرفت آن واجب است راهنمایی کن » امام علیه السلام جریان امامت حقّه را از امامت علی علیه السلام و حقوق او و آنچه که معرفتش لازم بود و امامت ائمه بعدی تا امام صادق علیه السلام خبر داد . او سؤال کرد امروز امام کیست ؟ فرمود : « اگر بگویم باور می کنی ؟ » گفت : « آری » فرمود : « امام من هستم ! » او گفت : « آیا دلیلی دارید ؟ » امام علیه السلام فرمود : « آری به نزد این درخت برو ! (با دست اشاره به درخت خار مغیلانی کرد) و بگو که موسی بن جعفر علیه السلام به تو امر می کند که نزد من آی ! » حسن رفت و گفت . ناگاه دید که درخت از جا کنده شد ، زمین را شکافت تا در برابر آن حضرت ایستاد . امام علیه السلام به او اشاره کرد که برگردد و آن درخت به حال خود برگشت . حسن به امامت حضرت اقرار کرد و از آن تاریخ به بعد خاموشی گزید و مشغول عبادت گردید⁽¹⁾ .

(1) ارشاد : ج 2 ، ص 215 .

11 - تسلط امام بر زبان های مختلف

ابوبصیر می گوید : « به امام موسی کاظم علیه السلام گفتم : امام را به چه چیزی می توان شناخت ؟ فرمود : به چندین خصلت ! یکی از آنها آن است که به هر زبانی که وجود داشته باشد ، می تواند سخن بگوید . در این موقع مردی از اهالی خراسان وارد شد و شروع کرد با امام علیه السلام به عربی صحبت کردن و امام علیه السلام جواب او را به

خراسانی می‌فرمود . آن مرد گفت : « به خدا سوگند من به زبان خراسانی با شما صحبت نکردم ، به خاطر اینکه مبادا شما این زبان را بلد نباشید ، در حالی که شما از ما بهتر به این زبان مسلط هستید » . امام علیه‌السلام فرمود : « سبحان الله ! هرگاه من زبان شما را بلد نباشم ، چه فضیلت و برتری بر تو می‌توانم داشته باشم و به چه عنوان استحقاق امامت را دارم ؟ » سپس رو به من کرد و فرمود : « ای ابا محمد زبان هیچ قوم و ملتی بر امام پوشیده و مخفی نیست »⁽¹⁾ .

12 - اوامر امام علیه‌السلام

موسی بن بکر می‌گوید : « امام موسی کاظم علیه‌السلام کاغذی که در آن مرا به چند مطلب امر فرموده بود ، به من داد و فرمود : به آنچه در آن نوشته‌ام عمل کن . من کاغذ را زیر سجاده‌ام گذاشتم و نسبت به آن مسامحه نمودم ، تا اینکه با حضرت ملاقات کردم و دیدم که کاغذ مذکور در دست حضرت است . آقا به من فرمود : « کاغذی که به تو دادم کجاست ؟ » گفتم در خانه می‌باشد . امام علیه‌السلام فرمودند : « ای موسی ! وقتی من به تو دستوری می‌دهم باید انجام دهی و الا نسبت به تو خشمگین می‌شوم »⁽²⁾ .

(1) حدیقة الشیعة .

(2) بحار الأنوار : ج 48 ، ص 44 .

13 - همان طوری که امام علیه‌السلام خبر داده بود

اسحاق بن عمار می‌گوید : « شنیدم که امام موسی کاظم علیه‌السلام از مرگ یکی از شیعیانش خبر می‌دهد و من با خودم گفتم : آیا او می‌داند چه

موقع مردی از شیعیانش می‌میرد ؟ » در این موقع امام علیه‌السلام با عصبانیت به من نگاهی کردند و فرمودند : « ای اسحاق ! رشید هجری علم منایا و بلایا را می‌دانست و امام در درجه اولی می‌داند ». سپس فرمود : « ای اسحاق ! هر کاری می‌خواهی انجام بده که کمتر از دو سال آینده از دنیا می‌روی و برادرت يك ماه بعد از تو می‌میرد و بزرگان و اهل و عیالت نیز رحلت می‌کنند . راوی می‌گوید بعد از این مجلس چیزی نگذشت که اسحاق مُرد و همان طوری که امام علیه‌السلام خبر داده بود خانواده او از هم متفرق شدند و دچار فقر و فاقه گردیدند »⁽¹⁾ .

15 - وضعیت دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام

داود رقی می‌گوید : « به امام ششم علیه‌السلام عرض کردم که مطالبی راجع به دشمنان اهل بیت و دشمنان علی علیه‌السلام برایم بفرمائید . حضرت فرمود : از آنها سخن بگویم بهتر است یا اینکه آنها را با چشم ببینی ؟ گفتم : با چشم ببینم . حضرت به فرزندش موسی بن جعفر علیهما‌السلام فرمود : « عصای مرا بیاور ». وقتی آورد ، حضرت صادق علیه‌السلام به او فرمود : « ای موسی با این عصا به زمین بزن و دشمنان علی علیه‌السلام و دشمنان ما را به آنها نشان بده ». موسی بن جعفر علیهما‌السلام با عصا به زمین زد . ناگاه زمین شکافته شد و دریای سیاهی ظاهر گشت و با عصا بر او زد که صخره سیاهی پیدا شد و با عصا بر صخره زد که دری در میان آن باز شد . عده‌ای ظاهر شدند که بسیار زیاد بودند و صورت‌هایشان سیاه و چشم‌هایشان کبود بود و هر يك را به صف به صخره بسته بودند و آنها صدا می‌زدند : « ای محمد ! » و آتش به صورتشان فرو ریخته می‌شد

(1) بحار الأنوار : ج 48 ، ص 48 .

و جواب داده می شدند که شما دروغ می گوئید . محمد برای شما نیست و شما هم برای محمد نیستید . من به موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم : « جانم فدایت ! اینها کیستند ؟ » فرمود : « جبت و طاغوت و رجس ، لعین فرزند لعین » ، و همین طور حضرت نام می برد تا رسید به اصحاب سقیفه و اصحاب فتنه و بنی ازرق و بنی اوزاع و بنی امیه ... در آخر امام علیه السلام به صخره دستور داد که بسته شو و تا وقت معلوم به جای اول خود برگرد »⁽¹⁾ .

(1) بحار الأنوار : ج 48 ، ص 82 .

برخورد علی بن یقطین با ابراهیم ساربان
درباره علی بن یقطین آمده است که وی وزیر هارون الرشید بوده اما باطنا مرید و شیعه امام هفتم بود . روزی یکی از مؤمنین بنام ابراهیم جمال خواست خدمت علی بن یقطین برسد چون شعل ابراهیم ساربانی بود

علی بن یقظین وزیر او را راه نداد و اتفاقاً در همانسال علی بن یقظین به حج مشرف شد .

در مدینه خواست خدمت موسی بن جعفر علیه السلام شرفیاب شود حضرت او را راه نداد روز دوم در بیرونی خانه علی با آن حضرت ملاقات نمود و عرضه داشت کهای سید من تقصیر من چه بود که مرا راه ندادید فرمود: به جهت آنکه راه ندادی برادرت ابراهیم جمال را و حق تعالی فرمود از آنکه حج تو را قبول فرماید مگر بعد از آنکه ابراهیم تو را عفو نماید .

علی گفت ای سید و مولای من ابراهیم را من در اینوقت کجا ملاقات کنم من در مدینه ام و او در کوفه است .

حضرت فرمود: هر گاه شب داخل شود تنها برو به قبرستان بقیع بدون آنکه کسی از اصحاب و غلامان تو بفهمد . در آنجا شتری زین کرده خواهی دید آن شتر را سوار می شوی و بکوفه می روی .

علی بن یقظین شب به بقیع رفت و همان شتر را سوار شد به اندک زمانی در خانه ابراهیم جمال رسید شتر را خوابانید و در را کوبید ابراهیم گفت کیست؟ گفت علی بن یقظین .

1 . خوبی ها و بدی ها .

ابراهیم گفت علی بن یقظین در خانه من چه می کند . فرمود: بیرون بیا که امر من عظیم است و قسم داد او را که اذن دخول دهد چون داخل شد گفت ای ابراهیم آقا و مولی ابا فرمود که عمل مرا قبول فرماید مگر آنکه تو از من بگذری گفت خدا تو را بیامرزد علی بن یقظین صورت خود را بر خاک

گذاشت و ابراهیم را قسم داد که پا روی صورت من گذار و صورت مرا زیر پای خود بمال . ابراهیم امتناع نمود علی او را قسم داد که چنین کند . پس ابراهیم پا بر صورت عل گذاشت و رخ او را زیر پای خود بمالید و علی می گفت خدایا تو شاهد باش پس بیرون آمد و سوار شد و همانشب بمدینه برگشت و شتر را بر در خانه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام خوابانید . آنوقت حضرت او را اذن داد و بر آنجناب وارد شده حضرت از او قبول فرمود . (1)

1 . خوبی ها و بدی ها .

توبه بشرحافی

روزی امام موسی کاظم صلی الله علیه و آله از کوچه ای عبور می کرد و متوجه شد که از خانه ای صدای ساز و آواز بلند است و معلوم است که بساط عیش و عشرت و میگساری برپاست لذا امام درب خانه را زدند کنیزکی بیرون آمد حضرت از آن کنیز پرسید صاحب این خانه بنده است یا آزاد؟ کنیز جواب داد آزاد است حضرت فرمود: معلوم است که آزاد است اگر بنده می بود پروای صاحب و مالک و خداوند خویش را می داشت و این بساط را پهن نمی کرد .

وقتی حضرت رفتند صاحبخانه که متوجه شد کسی درب منزل او را زده وقتی از کنیز سؤال کرد کی بود کنیز جواب داد پیرمردی بود که آثار عبادت و زهد داشت و سؤال کرد صاحب این خانه آزاد است یا بنده و وقتی که من گفتم آزاد است فرمود: اگر بنده بود معصیت خدا را نمی نمود . صاحبخانه بالا فاصله ملتفت شد که آن شخص امام هفتم بوده لذا پای

برهنه از خانه خارج و بدنبال حضرت دوید پس خود را بحضرت رساند و بدست ایشان توبه نمود و دیگر به افتخار آن روز که با پای برهنه به شرف توبه نایل آمده بود کفش به پا نکرد لذا به او می‌گفتند (بشر الحافی) یعنی (بشر پا برهنه). (1)

مجدباقر مجلسی داستان را روایت می‌کند که در ابوحنیفه به دیدار امام صادق علیه السلام

می‌آید تا از او در مورد مسئله سؤال کند که با پسرش کاظم که در آن موقع پنج سال داشت مواجه می‌شود. ابوحنیفه سؤالی را که برای صادق آماده کرده بود از کاظم می‌پرسد: "پسر! گناه از کجا صادر می‌شود؟ از طرف خداست یا از طرف بنده خدا؟" کاظم پاسخ می‌دهد: "یا از طرف خداست و بنده هیچ نقشی در آن ندارد که در آنصورت خداوند بنده را به خاطر چیزی که در آن نقشی نداشته تنبیه نمی‌کند. یا از طرف خداوند و هم از طرف بنده است که در آنصورت خداوند شریک قوی تر است و شریک قوی تر حق ندارد ضعیف تر را به خاطر گناهی که هر دو در آن نقش داشته‌اند تنبیه کند. یا از طرف بنده است و خدا در آن نقشی ندارد که در آنصورت اگر خدا بخواهد بنده را می‌بخشد و اگر نخواهد تنبیه می‌کند، و خدا کسی است که کمکش در همه حال طلب می‌شود." نقل است که ابوحنیفه با شنیدن این پاسخ، خانه صادق

را ترک کرده اظهار داشت که این پاسخ برایش کافی
[۶][۵] بوده است.

در موقعیتی دیگر، ابوحنیفه از کاظم، نزد پدرش صادق،
ایراد گرفته می‌گوید: "پسرت موسی را دیدم که نماز
می‌خواند در حالی که مردم از جلوی او رد می‌شدند، و
موسی مردم را از این کار باز نمی‌داشت". صادق دستور
می‌دهد موسی را نزدش بیاورند و از او می‌پرسد آیا این
حرف درست است. کاظم پاسخ می‌دهد: "بله پدر! کسی
که من برایش نماز می‌خوانم به من نزدیکتر از کسانی
است که از جلویم رد می‌شوند. خداوند بلند مرتبه
(قرآن ۱۶: ۵۰). با (ما) از رگ گردن به / او نزدیکتریم: می‌فرماید
شنیدن این پاسخ صادق برخاسته کاظم را در آغوش
گرفته می‌گوید: "پدر و مادرم فدایت! فدای تو که رازها بر
[۷] تو آشکار می‌شود
ابن خلکان می‌گوید :

وقتی کسی از امام کاظم علیه السلام علیه السلام
بدگویی می‌کرد هدیه‌ای برایش می‌فرستاد.

وارد تنور نشد!

عبدالله افطح که ادعای امامت می‌کرد و می‌گفت بعد از امام صادق (ع) او
امام است. روزی امام کاظم (ع) او را دعوت کرد و دستور داد تنور را
روشن کردند. آنگاه وارد تنور شد. و از همانجا با مردم حرف می‌زد. سپس
بیرون آمد و به عبدالله فرمود: اگر گمان می‌کنی تو امام هستی، وارد تنور
شو! اما عبدالله با عصبانیت از خانه حضرت خارج شد و امام فرمود: عبدالله

ارادان لا یعبدا الله! عبدالله می خواهد خدا عبادت نشود. (معارف قران و اهل بیت)

هارون الرشید

گفته می شود که وقتی هارون الرشید و موسی کاظم با هم در مدینه مقابل مقبره پیامبر ایستاده بودند، هارون برای نشان دادن نسبت خانوادگی اش با پیغمبر ایراد کرد: "سلام بر تو ای رسول خدا! بر تو که پسر عمم می باشی!" (خلفای عباسی از نسل عباس عموی پیامبر می باشند و خود را پسر عموهای پیغمبر می دانند) در مقابل کاظم گفت: "سلام بر تو! ای پدر عزیز!" هارون از شنیدن این حرف برآشفته شد و رو به کاظم کرده گفت که نسبت دادن چنین افتخاری به خویش، خودستایی است. [۴] بعدها هارون در بغداد فرصت پیدا کرد تا کاظم را بیشتر به چالش کشیده بپرسد چرا به مردم اجازه می دهد او را به پیامبر نسبت داده "یا ابن رسول الله" (ای پسر رسول خدا) خطاب کنند در حالی که او در واقع فرزند علی است؛ و هر چند مادرش، فاطمه، دختر پیغمبر می باشد؛ و اینکه شخص به پدرش نسبت داده می شود و پیغمبر از طریق دخترش، فاطمه، جد کاظم می باشد. کاظم پاسخ داد: "آیا اگر پیغمبر زنده می شد و دختری را از تو خواستگاری می کرد، قبول می کردی؟" هارون پاسخ می دهد که البته افتخار می کرد و به عرب و غیر عرب و قریش فخر می فروخت. کاظم پاسخ می دهد: "اما پیغمبر چنین درخواستی از من نمی کرد و من دخترم را به ازدواج او در نمی آوردم، چون ما از سلاله او هستیم و تو از سلاله او نیستی! (دخترم به او محرم است و دختری به او محرم نیست). هارون که از این پاسخ قانع نشده بود اصرار داشت که سلاله مربوط به مرد است نه زن و اینکه ائمه از نسل دختر محمد می باشند نه محمد. [۱۶] کاظم از

قرآن دلیل آورده اظهار می‌دارد که خداوند می‌گوید: "... و فرزندان او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون هدایت نمودیم، و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم (۸۴:۶) و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس همگی از نیکوکارانند. (۸۵:۶) سپس می‌پرسد: "پدر عیسی کیست ای امیر المومنین؟" هارون پاسخ داد که عیسی پدر نداشت. کاظم استدلال می‌کند که خداوند عیسی را از طریق مادرش، مریم، به اولاد پیامبران نسبت می‌دهد. به همین طریق ما هم از طریق مادرمان فاطمه به پیامبر نسبت پیدا می‌کنیم. [۱۶] با این حال، هارون از کاظم خواست تا دلایل بیشتری ارائه کند. کاظم آیه مباحله را پیش کشیده اظهار می‌دارد که هیچ‌کس ادعا ندارد که در این آیه (قرآن: ۶۱:۳) پیامبر اشخاص دیگری جز علی، فاطمه، حسن و حسین را زیر عبایش قرار داد. پس منظور از "پسرانمان" در این آیه حسن و حسین هستند (که از طریق فاطمه به [پیامبر نسبت داده شده‌اند]. [۱۶])

اولین حبس

موسی کاظم چندین بار در طول زندگی اش به زندان افتاد. اولین بار به دستور مهدی، خلیفه عباسی، دستگیر و به بغداد منتقل شد. پس از این واقعه به نوشته ابن خلکان "خلیفه در خواب علی بن ابیطالب را دید که می‌گفته‌است: چه بسا چون دست یابید، در این سرزمین فتنه و فساد کنید و پیوند خویشاوندانتان را بگسلید (قرآن ۲۲:۴۷) فضل بن ربیع نقل می‌کند که "خلیفه نیمه شب به دنبالم فرستاده بود که این باعث وحشت شدید من شد. وقتی به خدمتش رسیدم دیدم تنها نشسته و آیه بالا را به

آواز می‌خواند؛ و کسی خوش صداتر از او ندیده بودم. به من گفت: "موسی بن جعفر را به نزدم بیاور". امرش را اطاعت کردم. پس خلیفه او را در آغوش گرفت؛ سپس او را پهلوی خود نشاند و گفت: "ابوالحسن! الآن امیرالمومنین را در خواب دیدم که این آیه را برایم قرائت می‌کرد. قول بده که علیه من یا هیچیک از فرزندانم شورش نخواهی کرد!" کاظم جواب داد: "قسم به خدا که توان شورش ندارم." خلیفه گفت: "راست می‌گویی!" سپس دستور داد تا سه هزار سکه طلا به او بخشیده او را به مدینه نزد خانواده اش ببرند. "فضل می‌گوید: "از ترس اینکه مبادا مانعی پیش بیاید، همان شب ترتیب سفرش را دادم و صبح نشده بود که در راه سفرش به مدینه بود." [۴][۱۹]

دومین حبس

دومین حبس کاظم در پی بحثی بود که با هارون الرشید رخ داد که در بالا به آن اشاره شد. خزایی رئیس نگهبانان قصر هارون الرشید از خوابی روایت می‌کند که باعث شد هارون الرشید، کاظم را آزاد کند. خزایی نقل می‌کند که "فرستاده‌ای از طرف هارون نزد آمد در ساعتی از شب که هیچ وقت قبلاً نیامده بود؛ و با چنان عجله‌ای مرا از جایی که خوابیده بودم بیرون کشید که حتی فرصت لباس پوشیدن پیدا نکردم. خیلی وحشت کرده بودم. وقتی به قصر رسیدم، خلیفه را دیدم که روی تختش نشسته بود. سلام کردم اما خلیفه ساکت حرفی نمی‌زد و این باعث شد بیشتر وحشت کنم. خلیفه سپس گفت "می‌دانی برای چه در این وقت شب پی ات فرستادم؟" گفتم: "به خدا که نه! ای امیر المومنین" گفت: "آگاه باش که چند لحظه پیش خواب دیدم که یک حبشی نیزه به دست به

نزد آمد و گفت: "موسی را در دم آزاد کن وگرنه با همین نیزه ذبحت می‌کنم." حالا برو و آزادش کن." گفتم: "ای امیرالمؤمنین! بروم و موسی پسر جعفر را آزاد کنم؟" گفت: "بله! برو موسی پسر جعفر را آزاد کن... سه هزار درهم به او بده و از قول من بگو که اگر می‌خواهد با ما بماند، هر چه بخواهد بدست خواهد آورد، اما اگر ترجیح می‌دهد به مدینه برگردد، اجازه دارد تا چنین کند." به زندان رفتم و دیدم که کاظم بیدار شده منتظرم نشسته است. گفت: "در خواب پیغمبر خدا را دیدم که به من گفت: موسی! تو به ناحق به زندان افتاده‌ای! کلماتی که می‌خوانم را با من تکرار کن! همانا امشب را تا پایان در زندان نخواهی ماند." [۴][۲۰]

به گفته فخری دلیل حبس نهایی کاظم این بود که چند تن از خویشاوندانش که به او حسادت می‌کردند، خبرهای دروغ نزد هارون الرشید می‌آوردند مبنی بر اینکه مردم، کاظم را امام دانسته، حق خمس خود را به او پرداخت می‌کنند، و اینکه کاظم قصد خروج دارد. این گزارشها آنقدر تکرار شد که خلیفه را نگران کرد. در آن سال هارون به سفر حج رفت. در راه وقتی به مدینه رسید کاظم را دستگیر کرده با خود به بغداد آورد و در زندانی تحت حراست سندی بن شاهک در حبس قرار داد. [۴][۲۱]

به نقل از فخری، هارون در رقه بود که دستور قتل کاظم را صادر کرد. پس از مسمومیت امام، به گفته فخری، چند نفر به عنوان شاهد به کرخ فرستاده شدند تا شهادت دهند که کاظم بر اثر مرگ طبیعی از دنیا رفته است. کاظم سپس در قبرستان قریش در سمت جنوبی بغداد به خاک

سپرده شد. شیعیان معتقدند او مسموم شده است. محل خاکسپاری اش قبرستانی در خارج از بغداد بود اما به زودی محل مراجعه زائرین شد و شهری به نام کاظمیه (شهر امام کاظم) در اطراف آن شکل گرفت. مدرسه علمیه‌ای نیز در این شهر پا گرفت که هنوز محل مراجعه دانشجویان از سراسر دنیاست. [۳][۴]

زامداران معاصر

- ۱- (۱۲۶-۱۳۲ ه. ق) **مروان حمار** مروان بن محمد اموی - معروف به 1.
2. (۱۳۲-۱۳۶ ه. ق) **سفاح عباسی** ابوالعباس.
3. (۱۳۶-۱۵۸ ه. ق) **منصور عباسی**.
4. (۱۵۸-۱۶۹ ه. ق) **مهدی عباسی**.
5. (۱۶۹-۱۷۰ ه. ق) **هادی عباسی**.
6. (۱۷۰-۱۹۳ ه. ق) **هارون الرشید**.

رویدادهای مهم در دوران زندگی

کشته شدن جعفر صادق، پدر موسی کاظم، به دست منصور دوانیقی، در سال ۱۴۸ ه. ق

پیدایش انشعابات در مذهب شیعه، مانند: اسماعیلیه، فطحیه و ناوسیه، پس از کشته شدن صادق و معارضه آنان با موسی کاظم در مسئله امامت.

ادعای امامت و جانشینی جعفر صادق، توسط عبدالله اَفطَح، برادر موسی کاظم و به وجود آوردن مذهب افطحیه در شیعه.

احضار موسی کاظم به بغداد و زندانی شدن در آن شهر به دستور

مهدی عباسی.

زندانی شدن موسی کاظم در بغداد در دوران حکومت هادی عباسی.
دستگیری موسی کاظم در مدینه و اعزام به زندان عیسی بن جعفر در
بصره، به دستور هارون الرشید در سال ۱۷۹ ه.ق
انتقال از زندان بصره به زندان فضل بن ربیع در بغداد.
انتقال از زندان فضل بن ربیع به زندان فضل بن یحیی برمکی.
انتقال از زندان فضل بن یحیی به زندان سندی بن شاهک.
مسموم شدن و وفات موسی کاظم با خرمای زهرآلود توسط سندی بن
شاهک در زندان در ۲۵ رجب ۱۸۳ ه.ق
انتقال جسد موسی کاظم به جسر (پل) بغداد و فراخوانی مردم برای دیدن
آن توسط مأموران هارون الرشید.

کمال الدین محمد بن طلحه شافعی در باره امام کاظم علیه السلام گفته
: اوست امام کبیرالقدر، عظیم الشان، کثیرالتهجد، مجد در اجتهاد
مشهور به عبادات، مواظب بر طاعات، مشهور به کرامات، شب را به
روز می آورد به سجده و قیام و روز را به آخر می رسانید به تصدق
وصیام و به سبب بسیاری حملش و گذشتش از جرم تقصیر کنندگان در
حقش (کاظم) خوانده شد. جزا می داد کسی را که بدی کرده بود با او به
احسان به او و کسی را که جنایتی بر او وارد آورده به عفو از او به جهت
کثرت عبادتش نامیده شده به (عبد صالح) و معروف شده در عراق به (باب الحوائج الی الله)؛ زیرا که هر که متوسل به آن جناب شده به

حاجت خود رسیده . کِرَامَاتُهُ تَحَارُّ مِنْهَا الْعُقُولُ وَ تَقْضَى بِأَنَّ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ
تَعَالَى قَدَمَ صِدْقٍ لَا تَزِلُّ وَ لَا تَزُولُ. انتهى . (منتهی الامال ج 2
(

کارگشایی امام از یک نفر از شیعیان

علامه مجلسی در (بحار) در احوال حضرت موسی بن جعفر علیه
السلام از کتاب (قضاء حقوق المؤمنین) نقل کرده که اوبه اسناد خود
از مردی از اهل ری روایت کرده کته گفت : یکی از کتّاب یحیی بن خالد
بر ما والی شد، وبر گردن من بود از سلطان بقایا خراج ملک که اگر از
من می گرفتند فقیر وبی چیز می شدم ، چون آن شخص والی شد مرا
بیم گرفت از آنکه مرا بطلبد والزام کند به دادن مال ، بعضی به من گفتند
که این شخص والی اهل این مذهب است وادعای تشیع می کند، باز من
خائف بودم که مبادا شیعه نباشد وچون من نزد او بروم مرا حبس کند
ومطالبه مال نماید ومرا آسیبی برساند لاجرم راءیم بر آن قرار گرفت که
پناه به حق تعالی برم وخدمت امام زمان خویش مشرف شوم وحال خود
را برای آن حضرت بگویم تا چاره ای برای من کند، پس من سفر حج
کردم وخدمت مولای خود حضرت صابر، یعنی موسی بن جعفر علیه
السلام ، رسیدم واز حال خود شکایت کردم وچاره کار خویش طلبیدم ، آن
حضرت کاغذی برای والی نوشت وبه من عطا فرمودکه به او برسانم وآنچه
در آن نامه مرقوم فرموده بود این کلمات بود:

یعنی بدان به درستی که از برای خداوند تعالی در زیر عرشش سایه رحمتی است که جای نمی گیرد در آن مگر کسی که نیکویی واحسان کند به برادر خود یا آسایش دهد او را از غمی یا داخل کند بر اوسروری واین برادر تو است واسـت و السلام .

1770

محوکرد و نوشته ای به من داد مشتمل بر برائت ذمه من از آن مالی که سلطان از من می خواسته پس من با اووداع کردم واز خدمتش بیرون آمدم وبا خود گفتم که این مرد آنچه به من احسان کرد من قدرت مکافات آن ندارم بهتر آن است که سفر حج گزارم و برای او در موسم دعا کنم وهم خدمت مولای خود شرفیاب شوم واحسان این مرد را نسبت به خودم برایش نقل کنم تا آن جناب نیز دعا کند برای او، پس به جانب حج رفتم وخدمت مولای خود رسیدم وشروع کردم به نقل کردن قضیه مرد والی ، من حدیث می کردم

وپیوسته صورت مبارك امام از خوشحالی وسرور افروخته می شد، عرض کردم : ای مولای من ! مگر کارهای این مرد شما را مسرور کرد؟ فرمود: بلی ! به خدا سوگند همانا کارهای او مرا مسرور کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام را مسرور کرد والله جدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را مسرور کرد، همانا حق تعالی را مسرور کرد.(منتهی الامال ج2)

کمک در حال نماز

روایت شده از زکریای اعور که گفت : دیدم حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام را که ایستاده بود به نماز ونماز می خواند ودر پهلوی آن حضرت پیرمردی سالخورده بود قصد کرد از جای برخیزد، عصایی داشت می خواست عصای خود را به دست آورد حضرت با آنکه در نماز ایستاده بود خم شد عصای پیر را برداشته به دستش داد سپس برگشت به موضع نماز خود.

تشیع مامون!

شیخ صدوق در (عیون) روایت کرده از سفیان بن نزار که گفت : روزی بالای سر مامون ایستاده بودم گفت : می دانید که تعلیم کرد به من تشیع را؟ همه گفتند: نه ! به خدا نمی دانیم ، گفت : رشید مرا آموخت . گفتند: این چگونه بود و حال آنکه رشید اهل بیت را می کشت ؟ گفت : برای ملك می کشت ؛ زیرا که ملك عقیم است (عقیم کسی را گویند که او را فرزند نشود، یعنی در ملك و سلطنت نسب فایده نمی کند؛ زیرا که شخص در طلب آن ، پدر و برادر و عم و فرزند خود را می کشد) آنگاه مامون گفتم من با پدرم رشید سالی به حج رفتیم وقتی که به مدینه رسید به دربان خود گفت : باید کسی بر من داخل نشود از اهل مکه یا مدینه از پسران مهاجر و انصار و بنی هاشم و سایر قریش مگر آنکه نسب خود باز گوید، پس کسی که داخل می شد می گفت من فلان بن فلانم تا به جد بالای خود هاشم یا قریش یا مهاجر و یا انصار بر می شمرد، پس او را عطایی می داد و پنج هزار زر سرخ و کمتر تا دویست زر سرخ به قدر شرف و مهاجرت پدرانیش .

پس من روزی ایستاده بودم که فضل بن ربیع درآمد و گفت : یا امیرالمؤمنین ! بر در، کسی ایستاده است و اظهار می دارد که اوموسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است ، پدرم روبه ما کرد و من و امین و مؤتمن و سایر سرهنگان بالای سرش ایستاده بودیم و گفت : خود را محافظت کنید، یعنی حرکت نالایق نکنید. پس گفتن اذن دهید او را فرمود نباید مگر بر بساط من ، و ما در این حال بودیم که داخل

شد پیرمردی که از کثرت بیداری شب و عبادت زرد رنگ ، گران جسم و آماسیده روی بود و عبادت او را گداخته بود، همچو مشک کهنه شده و سجد، روی و بینی او را خراش و زخم کرده بود و چون رشید را بدید خود را از حماری که بر آن سوار بود فرود افکند، رشید بانگ زد. لاوالله ! فرمود: میا مگر بر بساط من پس دربانان او را پیاده شدن مانع گشتند، ما همه به نظر اجلال واعظام در اونظر می کردیم و او همچنان بر حمار سواره بیامد تا نزد بساط و سرهنگان همه گرد اودرآمده بودند پس فرود آمد، و رشید برخاست و تا آخر بساط، او را استقبال نمود و رویش و دوچشمش ببوسید و دستش بگرفت و او را به صدر مجلس درآورد و پهلوی خود، او را تا نشانید و با اوسخن می کرد و روی به اوداشت از اواحوال می پرسید، پس گفت : یا اباالحسن ! عیال توچند می شود؟ فرمود: از پانصد در می گذرند، گفت : همه فرزندان تواند؟ فرمود: نه ، اکثرشان موالی و خادمانند اما فرزندان من سی و چند است ، این قدر پسر و این قدر دختر، گفت : چرا دختران را با بنی اعمام و اکفاء ایشان تزویج نمی کنی ؟ فرمود: دسترسی آن قدر نیست ، گفت : ملک و مزرعه توچون است ؟ فرمود: گاه حاصل می دهد و گاه نمی دهد، گفت : هیچ قرض داری ؟ فرمود: آری ، گفت : چندی می شود؟ فرمود: ده هزار دینار تخمینا می شود. گفت : یابن عم ! من می دهم تو را آن قدر مال که پسران را کدخدا [داماد] کنی و دختران را عروس کنی و مزرعه را تعمیر کنی ، حضرت دعا کرد او را و ترغیب فرمود او را بر این کار. آنگاه فرمود: ای امیر! خدای . عز وجل . واجب کرده است بر والیان عهد خود، یعنی ملوک و سلاطین که فقیران امت را از خاک بردارند و از

جانب ارباب ویان وامهای ایشان را بگذارند و صاحب عیالان را دستگیری کنند و برهنه را بپوشانند، و به اعانی یعنی اسیران محنت و تنگدستی، محبت و نیکی کنند و توالی از آنان که این کار کنند، گفت: می کنم یا ابوالحسن، بعد از آن برخاست و رشید با او برخاست و دوچشمش و رویش ببوسید، پس روی به من و امین و مؤتمن کرد و گفت: یا عبدالله و یا محمد و یا ابراهیم! بروید همراه عموی خود و سید خود و رکاب او را بگیرید و او را سوار کنید و جامه هایش را درست کنید و تا منیز او را مشایعت نمایید. پس ما چنان کردیم که پدر گفته بود، و در راه که در مشایعت او بودیم، حضرت ابوالحسن علیه السلام پنهان روی به من کرد و مرا به خلافت بشارت داد و گفت: چون مالك این امر شوی با والد من نیکویی کن، پس بازگشتیم و من از فرزندان یگر بر پدر جرات بیشتر داشتم چون مجلس خالی شد با او گفتم: یا امیرالمؤمنین! این مردکی بود که تو او را تعظیم و تکریم نمودی و برای او از مجلس خود برخاستی و استقبال نمودی و بر صدر مجلس نشاندی و از او فروتر نشستی، بعد از آن ما را فرمودی تا رکاب او گرفتیم؟ گفت: این امام مردمان و حجت خدا است بر خلق و خلیفه او است میان بندگان. گفتم: یا امیرالمؤمنین! نه آن است این صفتها که گفتمی همه از آن تست در تو است، گفت: من امام جماعتم در ظاهر به قهر و غلبه و موسی بن جعفر علیه السلام امام حق است و الله! ای پسرک من که اوسزوارتر است به مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از من و از همه خلق و به خدا که اگر تودر این امر، یعنی دولت و خلافت با من منازعت کنی سرت که دوچشمست در اوست بردارم؛ زیرا که ملك عقیم است، و چون خواست از مدینه به جانب مکه

رحلت کند فرمود تا کیسه

سیاهی در آن دویست دینار کردند وروی به (فضل) کرد وگفت : این را نزد موسی بن جعفر علیه السلام ببر و بگو امیرالمؤمنین می گوید ما در این وقت دست تنگ بودیم وخواهد آمد عطای ما به توبعد از این ، من برخاستم وپیش رفتم گفتم : یا امیرالمؤمنین ! توپسرهای مهاجران و انصار و سایر قریش و بنی هاشم را وآنانکه نمی دانی حسب و نسبشان را پنج هزار دینار و مادون آن را می دهی و موسی بن جعفر علیه السلام را دویست دینار می دهی که کمر و خسیس تر عطای تو است که که با مردمان می کنی و حال آنکه او را آن اکرام واجلال واعظام نمودی ؟ گفت :: اسکت لام لك ! خاموش باش مادر مبادا تورا که اگر من مال بسیار عطا کنم او را ایمن نباشم از اوکه فردا بزند بر روی من صد هزار شمشیر از شیعیان وتابعان خود؛ وآنکه تنگدست وپریشان باشند اواهل بیتش بهتر است برای من و برای شما از اینکه فراخ باشد دستشان وچشمشان .)

منتهی الامال ج 2

(

حدیث هندی واسلام آوردن راهب وراهبه به دست آن حضرت
 شیخ کلینی از یعقوب بن جعفر روایت کرده که گفت : بودم نزد حضرت ابوابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام که آمد نزد او مردی از اهل نجران یمن از راهبهای نصاری و با او بود زنی راهبه پس رخصت طلبید برای دخول آنها فضل بن سوار، امام علیه السلام در جواب او فرمود: چون

فردا شود بیاور ایشان را نزد چاه ام الخیر. راوی گفت : ما فردا رفتیم به همان جا دیدیم ایشان را که آمده اند، پس امام امر فرمود بوریایی که از برگ خرما ساخته بودند آوردند و زمین را با آن فرش کردند پس حضرت نشست و ایشان نشستند پس آن زن شروع رد به سؤ ال و مسایل بسیاری پرسید، و حضرت تمامی آنها را جواب داد، آن وقت حضرت از او پرسید چیزهایی که آن زن جواب آنها را نداشت تا بگوید پس اسلام آورد، آنگاه آن مرد راهب شروع کرد به سؤ ال کردن و حضرت جواب می داد از هرچه او پرسید، پس آن راهب گفت که م در دین خود محکم بودم و نگذاشتم در روی زمین مردی از نصاری را که علم او به علم من برسد، و به تحقیق شنیدم که مردی در هند می باشد که هر وقت بخواهد می رود بیت المقدس در يك شبانه روز بر می گردد و به منزل خود در زمین هند، پس پرسیدم که این مرد در کدام زمین هند است گفته شد در سندان است و پرسیدم از آن کس که مرا به احوال او خبر ده که آن مرد از کجا این قدرت به هم رسانیده ، گفت : آموخته آن اسمی را که آصف وزیر سلیمان به آن اسم ظفر یافت و به سبب آن آورد آن تختی را که در شهر سبا بود و حق تعالی ذکر فرمود آن را در کتاب شما و برای ما که صاحبان دینیم در کتابهای ما. پس حضرت امام موسی علیه السلام از او پرسید که از برای خدا چند اسم است که برگردانیده نمی شود، به این معنی که دعا البته مستجاب می شود؟ راهب گفت : اسمهای خدا بسیار است و اما محتوم از آنها که سائلش رد کرده و نومید نمی شود هفت است . حضرت فرمود: خبر بده مرا به آنچه از آنها در حفظ داری . راهب گفت : نه قسم به خدایی که فرستاده تورات را به موسی و گردانید عیسی را عبرت

عالمین و امتحان برای شکرگزاری صاحبان عقل و گردانید محمد صلی الله علیه و آله وسلم برکت و رحمت و گردانید علی علیه السلام را عبرت و بصیرت ، یعنی سبب عبرت گرفتن مردمان و بینایی ایشان در دین و گردانید اوصیاء را از نسل محمد و علی علیهما السلام که نمی دانم آن هفت اسم را و اگر می دانستم محتاج نمی شدم در طلب آن به کلام توونمی آمدم به نزد تو و سؤ ال نمی کردم از تو. پس حضرت به او فرمود: برگرد به ذکر آن شخص هندی ، راهب گفت : شنیدم این اسمها را ولكن نمی دانم باطن آنها را و نه ظاهر آنها را و نمی دانم که چیست آنها و چگونه است و علمی ندارم به خواندن آنها پس روانه شدم تا وارد شدم به سندان هند، پس پرسیدم از احوال آن مرد، گفتند که اودیری بنا کرده در کوهی و بیرون نمی آید و دیده نمی شود مگر در هر سالی دومرتبه و اهل هند را گمان این است که خداوند تعالی روان کرده است برای او چشمه ای در دیرش و گمان کرده اند که برای اوزراعت روییده می شود بدون تخم پاشیدن و کشت می شود برای او بدون آنکه عمل کند در کشت ، پس رفتم تا رسیدم به در منزل او پس ماندم در آنجا سه روز. نمی کوفتم در را و کاری هم نمی کردم برای گشودن آن ، پس چون روز چهارم شد گشود حق تعالی در را به اینکه آمد ماده گاوی که بر او هیزم بود و می کشید پستان خود را از بزرگی آن نزدیک بود بیرون بیاید آنچه در پستان او بود از شیر، پس زور آورد به در، در گشوده شد، من از پی اورفتم و داخل شدم یافتم آن مرد را ایستاده نظر می کرد به آسمان می گریست و نظر می کرد بر زمین و گریه می کرد و نظر می افکند به کوه ها می گریست .

پس من از روی تعجب گفتم سبحان الله ! چقدر کم است مثل تودر این زمانه ، او گفت : به خدا قسم که نیستم من مگر حسنه ای از حسنات مردی که واگذاری او را در پشت سر خود در وقتی که متوجه اینجا شدی (یعنی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام) پس گفتم به او که به من خبر داده اند که نزد تواسمی است از اسمهای خدای تعالی که می ری به مدد آن در يك شبانه روز به بیت المقدس و برمی گردی به خانه خود گفت : آیا می شناسی بیت المقدس را؟ گفتم : من نمی شناسم مگر بیت المقدسی که در شام است ، گفت : نیست آن نیست آن بیت المقدس ولكن اوآن بیته است که مقدس و پاکیزه شده است وآن بیت آل محمد علیهم السلام است . گفتم او را آنچه من شنیده ام تا امروز بیت المقدس همان است که در شام است ، گفت : آن محرابهای پیغمبران است وآنجا را (حظيرة المحاریب) می گفتند، یعنی محوطه ای که محرابهای پیغمبران در آنجا است تا آنکه آمد زمان فترت آن زمانی که واسطه بود مابین محمد و عیسی علیهما السلام و نزدیک شد بلا به اهل شرك وَ حَلَّتِ النَّقِمَاتُ فِي دُورِ الشَّيَاطِينِ و فرود آمد نقمتها و عذابها در خانه های شیاطین . و بعضی جَلَّتِ النَّعْمَاتُ به جیم و غین خوانده اند؛ یعنی بلند و آشکارا شد سخنان آهسته در خانه های شیاطین ، یعنی بدعتها و شبهه های باطله در مدارس و مجالس علمای اهل ضلالت ، پس تحویل و نقل دادند نامها را از جاها به جاهای دیگر و عوض کردند نامها را به نامها و این است مراد از قول خدای تعالی (إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ)) بطن آیه برای آل محمد علیهم السلام است و ظاهرش مثل است ، پس گفتم من به آن مرد

هندی که من سفر کردم به سوی تواز شهری دور ومرتکب شدم در توجه به سوی دریاها وغمها واندوه ها وترسها وروز وشب می کردم به حالت مایوسی از آنکه ظفر یابم به حاجت خود اوگفت نمی بینم مادرت را که حامله به توشد مگر بر حالی که حاضر شده نزد اوملکی کریم ونمی دانم پدرت را وقتی که اراده نزدیکی داشته با مادرت مگر آنکه غسل کرده ونزد مادرت آمده با حال پاکیزگی ، وگمان نمی کنم مگر این را که پدرت خوانده بود سفر چهارم انجیل با تورات را در آن بیداری شب خود که عافبت اووتوبه خیر شده ، برگرد از هر جا که آمدی پس روان شوتا فرود آیی در مدینه محمد صلی الله علیه وآله وسلم که آن را طیبه می گویند، و نام آن در زمان جاهلیت یثرب بوده . پس متوجه شوبه سوی موضعی از آن که آن را (بقیع) گویند، پس بپرس که دار مروان کجا است آنجا منزل کن وسه روز در آنجا درنگ کن تا از تعجیل نفهمند که برای چه کار آمده ای ، پس بپرس از آن پیرمرد سیاه که می باشد بر در آن سرای ، بوریا می بافد ونام بوریا در شهرهای ایشان (خصف) است ، پس مهربانی کن با آن پیرمرد وبگو به اوکه فرستاده است مرا به سوی توخانه خواه توکه منزل می کرد در کنج خانه در آن اطاقی که چهارچوب دارد، یعنی در ندارد وسؤال کن از اواحوال فلان بن فلان فلانی ، یعنی موسی بن جعفر علوی علیه السلام وبپرس از اوکه کجا است مجلس اووبپرس که کدام ساعت گذر می کند در آن مجلس پس هر آینه خواهد نمود آن پیرمرد تورا آن کس که گفتم یا نشانی اورا بیان می کند برای تو، پس می شناسی اورا به آن نشانی و من بیان می کنم وصف اورا برای تو، گفتم : هرگاه ملاقات کردم اورا چه کار کنم ؟ گفت :

بپرس از او آنچه شده است و از آنچه خواهد شد و از معالم دین هر که گذشته و هر که باقی مانده .

چون کلام راهب به اینجا رسید حضرت ابوابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام به او فرمود: به تحقیق نصیحت کرده تورا یار تو که ملاقات کردی اورا، راهب گفت : چیست نام او فدایت گردم ؟ فرمود: متم بن فیروز و او از ابناء عجم است و از کسانی است که ایمان آورده به خداوند یکتا که شریک ندارد و پرستیده اورا به اخلاص و یقین و گریخته از قوم خود چون ترسیده از ایشان که دین اورا ضایع کنند پس بخشید اورا پروردگار او حکمت ، و هدایت فرمود اورا به راه راست و گردانید اورا از متقیان و شناسایی انداخت میان او و میان بندگان مخلصین خود و نیست هیچ سالی مگر آنکه اوزیارت می کند مکه را و حج می گزارد و در سر هر ماهی یک عمره به جا می آورد و می آید از جای خودش از هند تا مکه به فضل و اعانت خدا، و همچنین جزا می دهد خداوند شکر گزارندگان را، پس راهب پرسید از آن حضرت از مسایل بسیار، حضرت هر یک را جواب می داد.

و حضرت پرسید از راهب از چیزهایی که نبود نزد راهب از آنها جوابی پس حضرت اورا خبر داد به جواب آنها، بعد از آن راهب گفت : خبر بده مرا از هشت حرفی که نازل شده از آسمان ، پس ظاهر شد در زمین چهار از آنها و باقی ماند در هوا چهار از آنها یعنی مضمون آنها هنوز به فعل نیامده در زمین مانند چیزی که در هوا معلق باشد، بر کی نازل شود آن چواری که در هوا است و کی تفسیر خواهد کرد آنها را؟ فرمود: قائم ما علیه السلام خداوند نازل خواهد فرمود آن را بر او و تفسیر خواهد کرد آن را و نازل خواهد فرمود چیزی را که نازل نفرموده بر صدیقان و رسولان

وهدایت شوندگان . پس راهب گفت که خبر بده مرا از دوحرف از آن چهار حرفی که در زمین است که آن چیست ؟ فرمود: خبر می دهم تورا به همه آن چهار حرف :

(اَمَّا اُولَیْهِنَّ فَلَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیْكَ لَهُ بِاقِیَا ؛ وَالثَّانِیَّةَ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ صَلَی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَم مُخْلِصًا) .

اما اول آنها پس توحید است بر حالی که باقی باشد بر جمیع احوال ؛
 ودوم رسالت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم است بر حالی که خالص شده باشد از آلایش ؛ وسوم آنکه ما اهل بیت پیغمبریم ؛
 وچهارم آنکه شیعیان ما از ما می باشند وما از رسول خداییم ورسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از خدا به سببی ، یعنی این اتصال وتعلق شیعه ما به ما وما به پیغمبر وپیغمبر به خدا به واسطه حبل وریسمانی است که مراد از آن ، دین است با ولایت ومحبت ، پس راهب گفت : (اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیْكَ لَهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ صَلَی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَم) ؛ یعنی شهادت می دهم که مستحق عبادتی نیست مگر خدای یکتا که شریک نیست اورا واینکه محمد صلی الله علیه وآله وسلم رسول خداست واینکه آنچه آورده است از نزد خدای تعالی ، حق است واینکه شما برگزیده خدا هستید از مخلوقین واینکه شیعیان شما پاکیزگانند وخوار شمرده شدگانند واز برای ایشان است عاقبتی که خدا قرار داده . ومی فرمود: وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِیْنَ ؛ یعنی سرانجام نیکوکه ظفر ونصرت است در دنیا وبهشت پر نعمت در عقبی وحمد وستایش خدای را که پروردگار عالمین است ، پس طلبید حضرت ، جبّه خزی وپیراهن قوهستانی طیلسانی وکفش وکلاهی وآنرا را داد، به اوونماز ظهر گذاشت

و فرمود به آن مرد که خود را ختنه کن او گفت من ختنه شدم در هفتم .
(منتهی الامال ج 2)

ده سال عبادت شبانه روزی در زندان هارون
شیخ صدوق از ثوبانی روایت کرده است که جناب امام موسی علیه
السلام در مدت زیاده از ده سال هر روز که می شد بعد از روشن شدن
آفتاب به سجده می رفت و مشغول دعا و تضرع می بود تا زوال شمس
و در ایامی که در حبس بود بسا می شد که هارون بر بام خانه می رفت
و نظر می کرد در آن حجره که آن جناب را در آنجا حبس کرده بودند،
جامه ای می دید که بر زمین افتاده است و کسی را نمی دید، روزی به
ربیع گفت : این جامه چیست که می بینم در این خانه ؟ ربیع گفت : این
جامه نیست بلکه موسی بن جعفر است ، که هر روز بعد از طلوع آفتاب
به سجده می رود تا وقت زوال گفت : هرگاه می دانی که اوچنین است
چرا او را در این زندان تنگ جا داده ای ؟ هارون گفت : هیاهات ! غیر از
این علاجی نیست ، (یعنی برای دولت من در کار است که اوچنین
باشد.) منتهی الامال ج 2

(هیبت امام

در کتاب (درالّنظیم) است که فضل بن ربیع از پدرش نقل کرده که گفت
: فرستاد مرا هارون رشید نزد موسی بن جعفر علیه السلام برای رسانیدن
پیامی و در آن وقت آن حضرت در حبس سندی بن شاهک بود. من داخل

محبس شدم دیدم مشغول نماز است ، هیبت آن جناب نگذاشت مرا که بنشینم لاجرم تکیه کردم به شمشیر خود و ایستادم دیدم که آن حضرت پیوسته نماز می گذارد و اعتنایی به من ندارد و در هر دو رکعت نماز که سلام می دهد بلافاصله برای نماز دیگر تکبیر می گوید و داخل نماز می شود، پس چون طول کشید توقف من و ترسیدم که هارون از من مؤ اخذه کند همین که خواست آن حضرت سلام دهد من شروع کردم در کلام ، آن وقت حضرت به نماز دیگر داخل نشد و گوش کرد به حرف من ، من پیام رشید را به آن حضرت رسانیدم و آن پیام این بود که به من گفته بود مگوبه آن حضرت که امیرالمؤمنین مرا به سوی توفرستاده بلکه بگو برادرت مرا به سوی توفرستاده و سلام به تومی رساند و می گوید به من رسیده بود از تو چیزهایی که مرا به قلق و اضطراب درآورده بود. پس من تورا از مدینه آوردم و تفحص از حال تو نمودم ، یافتم تورا پاکیزه حبیب ، بری از عیب دانستم که آنچه برای تو گفته بودند دروغ بوده پس فکر کردم که تورا به منزلت برگردانم یا نزد خودم باشی ، دیدم بودندت نزد من سینه مرا از عداوت توبهتر خالی می کند و دروغ بدگویان تورا بیشتر ظاهر می گرداند، صلاح دیدم بودن تورا در اینجا لکن هر کس را غذایی موافق است و با آن طبیعتش الفت گرفته و شاید شما در مدینه غذاهایی میل می فرمودید و عادت به آن داشتید که در اینجا نمی یابی کسی را که بسازد برای شما، و من امر کردم (فضل) را که برای شما بسازد هر چه میل دارید، پس امر فرما اورا به آنچه دوست دارید و منبسط و گشاده رو باشید در هر چه که اراده دارید.

راوی گفت : حضرت جواب داد به دو کلمه بدون آنکه التفات کند به من

فرمود:

(لَاحَاضِرٌ لِّی مَالِی فَيَنْفَعُنِی وَ لَمْ أُخْلَقْ سَؤُلًا ، اَللّٰهُ اَكْبَرُ) ؛
یعنی مالم حاضر نیست که مرا نفعی رساند، یعنی هرچه بخواهم
دستورالعمل بدهم برایم درست کنند و خدا مرا خلق نکرده سؤ ال کننده و از
کسی چیزی طلب کننده . این را فرمود و گفت : اَللّٰهُ اَكْبَرُ ! و داخل نماز شد.
راوی گفت : من برگشتم به نزد هارون و کیفیت را برای او نقل کردم هارون
گفت : چه مصلحت می بینی درباره او؟ گفتم : ای آقای من ! اگر خطی
بکشی در زمین و موسی بن جعفر داخل در آن شود و بگوید بیرون نمی
آیم از آن ، راست می گوید بیرون نخواهد آمد از آن ، گفت چنان است
که می گویی ، لکن بودنش نزد من محبوبتر است به سوی من ، و روایت
شده که هارون به وی گفت که این خبر را با کسی مگو، گفت تا هارون
زنده بود این خبر را به احدی نگفتم . (منتهی الامال ج 2
(

اقرار کن که به من بدی کرده ای!

شیخ طوسی رحمه الله از محمد بن غیاث روایت کرده که هارون رشید به
یحیی بن خالد گفت : برونزد موسی بن جعفر علیه السلام و آهن را از
او برردار و سلام مرا به او برسان و بگو:
(يَقُولُ لَكَ ابْنُ عَمِّكَ إِنَّهُ قَدْ سَبَقَ مِنِّي فِيكَ يَمِينٌ أَنِّي لَا أُخْلِيكَ حَتَّى تُقَرَّلَى
بِالْإِسَاءَةِ وَ تَسْأَلَنِي الْعَفْوَ عَمَّا سَلَفَ مِنْكَ وَ لَيْسَ عَلَيْكَ فِي أَقْرَارِكَ عَارٌ وَ
لَا فِي مَسْئَلِ تَكَ إِيَّايَ مَنَقَصَةٌ) ؛

یعنی پسر عمویت می گوید که من پیش از این قسم خورده ام که تو را

رها نکنم تا آنکه اقرار کنی برای من به آنکه بد کرده ای و از من سؤ ال وخواهش کنی که عفوکنم از آنچه از توسر زده و نیست در این اقرارت به بدی بر تو عاری ونه در این خواهش و سؤ الت بر تونقصانی واین یحیی بن خالد ثقه و محل اعتماد من و وزیر من و صاحب امر من است از اوسؤ ال وخواهش کن به قدری که قسم به من عمل آمده باشد و خلاف قسم نکرده باشم ، پس هرکجا خواهی برو به سلامت . محمد بن غیاث راوی گوید که خبر داد مرا موسی بن یحیی بن خالد که موسی بن جعفر علیه السلام در جواب یحیی ، فرمود ای ابوعلی ! من مردنم نزدیک است و از اجلم يك هفته باقی مانده است . (منتهی الامال ج 2)

کشتن امام را قبول نکرد

و روایت شده که در ایامی که در حبس فضل بن ربیع بود، فضل گفت : مکرر نزد من فرستادند که او را شهید کنم من قبول نکردم و اعلام کردم که این کار از من نمی آید و چون هارون دانست که فضل بن ربیع بر قتل آن حضرت اقدام نمی کند آن جناب را از خانه او بیرون آورد و نزد فضل بن یحیی برمکی محبوس گردانید. فضل هر شب (خوانی) برای آن جناب می فرستاد و نمی گذاشت که از جای دیگر طعام برای آن جناب آورند. و در شب چهارم که خوان را حاضر کردند آن امام مظلوم سر به جانب آسمان بلند کرد و گفت : خداوندا! تومی دانی که اگر پیش از این روز چنین طعامی می خوردم هر آینه اعانت بر هلاکت خود کرده بودم و امشب در خوردن این طعام مجبور معذورم ، و چون از آن طعام تناول

نمود اثر زهر در بدن شریفش ظاهر شد ورنجور گردید، چون روز شد طبیبی برای آن حضرت آوردند چون طبیب احوال آن حضرت پرسید جواب اونیفرمود، چون بسیار مبالغه کرد، آن جناب دست مبارك خود را بیرون آورد و به اونیفرمود و فرمود که علت من این است . چون طبیب نظر کرد دید که کف دست مبارکش سبز شده و آن زهری که به آن جناب داده اند در آن موضع مجتمع گردیده . پس طبیب برخاست و نزد آن بدبختان رفت و گفت : به خدا سوگند که اوبهتر از شما می داند آنچه شما با او کرده اید. و از آن مرض به جوار رحمت الهی انتقال نمود. (منتهی الامال ج 2

(

هر شب تا مادامی که من زنده ام و خبر وفاتم به تونرسیده باید که بر در خانه بخوابی

شیخ کلینی رحمه الله روایت کرده از یکی از خادمان حضرت امام موسی علیه السلام که چون حضرت موسی علیه السلام را از مدینه به جانب عراق بردند آن جناب حضرت امام رضا علیه السلام را امر کرد که هر شب تا مادامی که من زنده ام و خبر وفاتم به تونرسیده باید که بر در خانه بخوابی ، راوی گوید که هر شب رختخواب آن حضرت را در دهلیز خانه می گشودیم چون بعد از عشاء می شد می آمد و در دهلیز خانه به سر می برد تا صبح ، چون صبح می شد به خانه تشریف می برد، و چهار سال بدین حال به سر می برد تا صبح ، چون صبح می شد به خانه تشریف می برد، و چهار سال بدین حال به سر می برد تا يك شبی فراش آن حضرت را گسترديم آن جناب نیامد به این سبب خاطر زاکیه اهل و عیال مستوحش شد و ما هم از نیامدن آن حضرت ترسان و وحشتناك

شدیم تا صبح ، چون صبح طالع گردید آن خورشید رفعت وجلالت طالع گردید ودر خانه تشریف برد ورفت نزد ام احمد که بانوی خانه بود وفرمود بیاور آن ودیعتی که پدر بزرگوارم به توسپرده تسلیم من نما، ام احمد چون این سخن استماع نمود آغاز توجه وزاری کرد واز سینه پر درد آه سرد برآورد که والله آن مونس دل دردمندان وانیس جان مستمندان این دار فانی را وداع گفته ، پس آن جناب وی را تسلی داده از زاری وبیقراری منع نمود وفرمود که این راز را افشا مکن واین آتش حسرت را در سینه پنهان دار تا خبر شهادت آن حضرت به والی مدینه رسد.

پس ام احمد وداعی که در نزد او بود به آن حضرت سپرد وگفت : روزی که آن گل بوستان نبوت وامامت مرا وداع می فرمود، این امانتها را به من سپرد وفرمود که کسی را به این امر مطلع نساز وهرگاه که من فوت شدم پس هریک که از فرزندان من نزد توآمد واز تومطالبه آنها نمود به اوتسلیم کن و بدان که در آن وقت من دنیا را وداع کرده ام . پس حضرت آن امانتها را قبض فرمود وامر کرد که از شهادت پدر بزرگوارش لب ببندد تا خبر برسد، پس دیگر حضرت در دهلیز خانه شب ن خوابید، راوی گوید که بعد از چند روزی خبر شهادت حضرت امام موسی علیه السلام به مدینه رسید، چون معلوم کردیم در همان شب واقع شده بود که جناب امام رضا علیه السلام به تاءیید الهی از مدینه به بغداد رفته مشغول تجهیز وتکفین والد ماجدش گردیده بود آنگاه حضرت امام رضا علیه السلام واهل بیت عصمت به مراسم ماتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام قیام نمودند.(منتهی الامال ج2

(

تلاوت صافات برای محتضر

ونیز شیخ کلینی روایت کرده که یکی از فرزندان امام موسی علیه السلام را حالت موت روی داد و آن حضرت به قاسم فرمود که ای پسر جان من ! برخیز و در بالین برادرت سوره والصفات بخوان ، قاسم شروع کرد به خواندن آن سوره مبارکه تا رسید به آیه مبارکه (ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خُلُقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا) () که برادرش از سکرات موت راحت شد و جان تسلیم کرد. (منتهی الامال ج 2

(

عبدالله کاهلی یکی از اصحاب خوب حضرت

عبدالله بن یحیی الکاهلی الکوفی برادر اسحاق

هر دواز روات حضرت صادق و کاظم علیهما السلام می باشند و عبدالله وجاهت داشت نزد حضرت کاظم علیه السلام و آن حضرت سفارش او را به علی بن یقطین کرده بود و به او فرموده بود که ضمانت کن برای من کفالت کاهلی و عیال او را تا ضامن شوم برای توبهشت را ، علی قبول کرد و پیوسته طعام و پول و سایر نفقات شهریه برای ایشان می داد و چندان بر کاهلی نعمت عطا می کرد که عیالات و قرابات او را فرومی گرفت و ایشان مستغنی بودند تا کاهلی وفات کرد. و کاهلی قبل از وفات خود به حج رفت و خدمت حضرت امام موسی علیه السلام وارد شد ، حضرت به او فرمود عمل خیر به جا آور در این سال ، یعنی اهتمامت در عمل خیر زیادتیر باشد همانا اجل تونزدیک شده ، کاهلی گریست ، حضرت فرمود: برای چه می گویی ؟ گفت : برای آنکه خبر مرگ به من دادی ، فرمود: بشارت باد

تورا! تواز شیعیان مایی وامر توبه خیر است ، راوی گفت که بعد از این زنده نماند عبدالله مگر زمان کمی ، پس وفات کرد. (منتهی الامال ج 2)

سلام ای پدرم

در یکی از سالها مهدی عباسی خلیفه وقت، وارد مدینه شد و پس از زیارت قبر پیامبر (ص) با امام کاظم علیه السلام - ملاقات کرد و برای آنکه به گمان خود از نظر علمی آن حضرت را آزمایش کند! بحث حرمت «خمر» (شراب) در قرآن را پیش کشید و پرسید:

- آیا شراب در قرآن مجید تحریم شده است؟ آنگاه اضافه کرد: مردم اغلب می دانند که در قرآن از خوردن شراب نهی شده، ولی نمی دانند که معنای این نهی، حرام بودن آن است!

امام فرمود:

- بلی حرمت شراب در قرآن مجید صریحاً بیان شده است/
- در کجای قرآن؟

- آنجا که خداوند (خطاب به پیامبر) می فرماید: «بگو پروردگار من، تنها کارهای زشت، چه آشکار و چه پنهان و نیز «اِثم» (گناه) و ستم بناحق را حرام نموده است...». (10)

آنگاه امام پس از بیان چند موضوع دیگر که در این آیه تحریم شده، فرمود:

مقصود از کلمه «اِثم» در این آیه که خداوند آن را تحریم نموده، همان شراب است، زیرا خدا در آیه دیگری می فرماید:

«از تو از شراب و قمار می پرسند، بگو در آن «اثم کبیر» (گناهی بزرگ) و سودهایی برای مردم هست و گنااهش از سودش بزرگتر است». و اثم که در سوره اعراف صریحاً حرام معرفی شده، در سوره بقره در مورد شراب و قمار به کار رفته است، بنابراین شراب صریحاً در قرآن مجید حرام معرفی شده است/

مهدی سخت تحت تأثیر استدلال امام قرار گرفت و بی اختیار رو به «علی بن یقطین» (که حضور داشت) کرد و گفت: به خدا این فتوا، فتوای هاشمی است! علی بن یقطین گفت: «شکر خدا را که این علم را در شما خاندان پیامبر ص قرار داده است».

مهدی از این پاسخ ناراحت شد و در حالی که خشم خود را بسختی فرو می خورد، گفت: «راست می گویی ای رافضی»!! (منتهی الامال)

شهید فخ کیست؟

در زمان امام موسی کاظم، ضعیان علیه هادی عباسی قیام کردند، رهبری این نهضت را «حسین بن علی» مشهور به شهید فخ، نواده حضرت مجتبی، به عهده داشت. او یکی از رجال برجسته، بافضیلت و شهامت، و عالیقدر هاشمی بود. او مردی وراسته و بخشنده و بزرگواری بود و از نظر صفات عالی انسانی، يك چهره معروف و ممتاز به شمار می رفت.

او از پدر و مادر با فضیلت و پاکدامنی که در پرتو صفات عالی انسانی خود به «زوج صالح» مشهور بودند، به دنیا آمده و در خانواده فضیلت

و تقوی و شهادت پرورش یافته بود/

پدر و دایی و جد و عموی مادری و عده ای دیگر از خویشان و نزدیکان او، به وسیله «منصور دوانیقی» به شهادت رسیده بودند و این خانواده بزرگ که چندین نفر از مردان خود را در راه مبارزه با دشمنان اسلام قربانی داده بود، پیوسته در غم و اندوه عمیقی فرو رفته بود.

حسین که در چنین خانواده ای پرورش یافته بود، هرگز خاطره شهادت پدر و بستگان خود را به دست دژخیمان «منصور» فراموش نمی کرد و یادآوری شهادت آنان روح پرشور و دلیر او را که لبریز از احساسات ضد عباسی بود، سخت آزرده می ساخت، ولی به علت نامساعد بودن اوضاع و شرائط، ناگزیر از سکوت درد آلودی بود/

او که قبلاً احساساتش جریحه دار شده بود، بیدادگریهای هادی عباسی و مخصوصاً حاکم مدینه، کاسه صبرش را لبریز نموده او را به سوی قیام بر ضد حکومت هادی پیش برد/

شکست نهضت

به محض آنکه حسین قیام کرد، عده زیادی از هاشیمان و مردم مدینه با او بیعت کرده با نیروهای هادی به نبرد پرداختند و پس از آنکه طرفداران هادی را مجبور به عقب نشینی کردند، به فاصله چند روز، تجهیز قوانموده به سوی مکه حرکت کردند تا با استفاده از اجتماع مسلمانان در ایام حج، شهر مکه را پایگاه قرار داده دامنه نهضت را توسعه بدهند.

گزارش جنگ مدینه و حرکت این عده به سوی مکه، به اطلاع هادی رسید. هادی سپاهی را به جنگ آنان فرستاد. در سرزمین «فخ» دو سپاه به هم رسیدند و جنگ سختی در گرفت. در جریان جنگ، حسین وعده

ای دیگر از رجال و بزرگان هاشمی به شهادت رسیدند و بقیه سپاه او پراکنده شدند وعده ای نیز اسیر شده پس از انتقال به بغداد، به قتل رسیدند/

مزدوران حکومت هادی به کشتن آنان اکتفا نکرده از دفن اجساد آنان خودداری نمودند و سرهایشان را از تن جدا کرده ناجوانمردانه برای هادی عباسی به بغداد فرستادند که به گفته بعضی از مورخان تعداد آنها متجاوز از صد بود.

شکست نهضت شهید فخر فاجعه بسیار تلخ و دردآلودی بود که دل همه شیعیان و مخصوصاً خاندان پیامبر 6 را سخت به دردآورد و خاطره فاجعه جانگداز کربلا را در خاطرها زنده کرد/

این فاجعه به قدری دلخراش و فجیع بود که سالها بعد، امام جواد می فرمود: پس از فاجعه کربلا هیچ فاجعه ای برای ما بزرگتر از فاجعه فخر نبوده است.(سیره پیشوایان)

پیشوای هفتم، و شهید فخر

این حادثه بی ارتباط با روش پیشوای هفتم نبود، زیرا نه تنها آن حضرت از آغاز تا نضج و تشکیل نهضت از آن اطلاع داشت، بلکه با حسین شهید فخر در تماس و ارتباط بود. گرچه پیشوای هفتم شکست نهضت را پیش بینی می کرد، لیکن هنگامی که احساس کرد حسین در تصمیم خود استوار است، به او فرمود:

«گرچه تو شهید خواهی شد، ولی باز در جهاد و پیکار کوشا باش، این گروه، مردمی پلید و بدکارند که اظهار ایمان می کنند ولی در باطن ایمان و اعتقادی ندارند، من در این راه اجر و پاداش شما را از خدای بزرگ

می خواهم». (سیره پیشوایان)

من بر دلها حکومت می کنم
روزی هارون، وقتی که پیشوای هفتم را کنار «کعبه» دید به او گفت:
«تو هستی که مردم پنهانی با تو بیعت کرده تو را به پیشوایی بر می
گزینند»
امام فرمود: من بر «دل»ها و قلوب مردم حکومت می کنم و تو بر
«تن»ها و بدن ها! (سیره پیشوایان)

چگونه شما فرزند پیامبری؟
او روزی به پیشوای هفتم چنین گفت:
«شما چگونه ادعا می کنید که فرزند پیامبر هستید، درحالی که در حقیقت
فرزندان علی هستید، زیرا هرکس به جد پدری خود منسوب می شود نه
جد مادری!»! امام کاظم علیه السلام - در پاسخ وی آیه ای را قرأت نمود
که خداوند ضمن آن می فرماید: «...و از نژاد ابراهیم، داود و سلیمان و
ایوب...و (نیز) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همگی از نیکان و
شایستگانند، هدایت نمودیم».

آنگاه فرمود: در این آیه، عیسی از فرزندان پیامبران بزرگ پیشین
شمرده شده است در صورتی که او پدر نداشت و تنها از طریق مادرش
مریم نسبت به پیامبران می رساند، بنابراین به حکم آیه، فرزندان دختری
نیز فرزند محسوب می شوند. ما نیز به واسطه ماردمان «فاطمه»، فرزند
پیامبر محسوب می شویم (35). هارون در برابر این استدلال متین جز

سکوت چاره ای نداشت!

در مناظره مشابیه و مفصل و مهیجی که امام هفتم علیه السلام - با هارون داشت، در پاسخ سؤال وی که چرا شما را فرزندان رسول خدا می نامند، نه فرزندان علی علیه السلام -؟ فرمود:

اگر پیامبر (ص) 6 زنده شود و دختر تو را برای خود خواستگاری کند، آیا دختر خود را به پیامبر تزویج می کنی؟

- نه تنها تزویج می کنم، بلکه با این وصلت به تمام عرب و عجم افتخار کنم!

- ولی این مطلب در مورد من صادق نیست، نه پیامبر 6 دختر مرا خواستگاری می کند و نه من دخترم را به او تزویج می نمایم/
- چرا؟

- برای اینکه من از نسل او هستم و این ازدواج حرام است، ولی تو از نسل او نیستی/

- آفرین، کاملاً صحیح است! (سیره پیشوایان)

این خانه فاسقان است!

روزی پیشوای هفتم وارد یکی از کاخهای بسیار عظیم و باشکوه هارون در بغداد شد. هارون که مست قدرت و حکومت بود، به قصر خود اشاره کرده با نخوت و تکبر پرسید:

- این قصر از آن کیست؟

نظر وی از این جمله آن بود که شکوه و قدرت خود را به رخ امام بکشد! حضرت بدون آنکه کوچکترین اهمیتی به کاخ پر زرق و برق او بدهد، با

کمال صراحت فرمود:

- این خانه، خانه فاسقان است؛ همان کسانی که خداوند درباره آنان می فرماید:

«بزودی کسانی را که در زمین بناحق کبر می ورزند، و هرگاه آیات الهی را ببینند ایمان نمی آورند، و اگر راه رشد و کمال را ببینند آن را در پیش نمی گیرند، ولی هرگاه راه گمراهی را ببینند آن را طی می کنند، از (مطالعه و درك) آیات خود منصرف خواهم کرد، زیرا آنان آیات ما را تکذیب نموده از آن غفلت ورزیده اند»

هارون از این پاسخ، سخت ناراحت شد و در حالی که خشم خود را بسختی پنهان می کرد، با التهاب پرسید:

- پس این خانه از آن کیست؟

امام بی درنگ فرمود:

- (اگر حقیقت را می خواهی) این خانه از آن شیعیان و پیروان ما است، ولی دیگران بازور و قدرت، آن را تصاحب نموده اند/
- اگر این قصر از آن شیعیان است، پس چرا صاحب خانه، آن را باز نمی ستاند؟

- این خانه در حال عمران و آبادی از صاحب اصلیش گرفته شده است و هر وقت بتواند آن را آباد سازد، پس خواهد گرفت (سیره پیشوایان) فدک همه کره زمین!

روزی هارون (شاید به منظور آزمایش و کسب آگاهی از آرمان پیشوای هفتم) به آن حضرت اعلام کرد که حاضر است «فدک» را به او برگرداند. امام فرمود:

در صورتی حاضرم فدك را تحویل بگیرم که آن را با تمام حدود و مرزهایش پس بدهی!

هارون پرسید: حدود و مرزهای آن کدام است؟

امام فرمود: اگر حدود آن را بگویم هرگز پس نخواهی داد/

هارون اصرار کرد و سوگند یاد نمود که این کار را انجام خواهد داد. امام حدود آن را چنین تعیین فرمود:

حد اولش، عدن؛

حد دومش، سمرقند؛

حد سومش، آفریقا؛

و حد چهارم آن نیز مناطق ارمنیه و بحر خزر است/

هارون که با شنیدن هر يك از این حدود، تغییر رنگ می داد و بشدت

ناراحت می شد، با شنیدن حدود چهارگانه، نتوانست خود را کنترل کند و

با خشم و ناراحتی گفت: با این ترتیب چیزی برای ما باقی نمی ماند!

امام فرمود: می دانستم که نخواهی پذیرفت و به همین دلیل از گفتن آن

امتناع داشتم! (سیره پیشوایان)

شهادت امام موسی کاظم علیه السلام

سواران هارون الرشید، امام کاظم (علیه السلام) را به بصره آوردند و به

((عیسی بن جعفر)) تحویل دادند و آن بزرگوار يك سال را در بصره در

زندان عیسی گذراند.

هارون برای ((عیسی بن جعفر)) نامه نوشت که موسی بن جعفر را به

قتل برسان ، وقتی این نامه به دست عیسی رسید، بعضی از دوستان

نزدیک و مورد اطمینان خود را طلبید و نامه هارون را برای آنان خواند و در این باره با آنان به مشورت پرداخت . آنان به او گفتند که : ((دست به کشتن امام نیالاید و از هارون بخواهد تا او را در این مورد معاف دارد)).

عیسی نامه ای به هارون نوشت و در آن یادآوری کرد که : ((مدّت طولانی موسی بن جعفر (علیه السلام) در زندان من بوده و من در این مدّت او را آزمودم و جاسوسهایی بر او گماشتم ، چیزی از او نیافتم جز اینکه همواره به عبادت بسر می برد، حتی شخصی را ماءمور مخفی کردم تا دعای او را بشنود، او گزارش داد که موسی بن جعفر (علیه السلام) در دعای خود بر من و بر تو، نفرین نمی کند و ما را به بدی یاد نمی نماید و برای خود جز آمرزش و رحمت الهی را درخواست نمی نماید، اینک کسی را به اینجا بفرست تا موسی بن جعفر (علیه السلام) را به او بسپارم و گرنه او را آزاد می کنم ؛ زیرا از نگهداشتن او در زندان رنج می برم)).

نقل شده : یکی از جاسوسان به ((عیسی بن جعفر)) گزارش داد که از موسی بن جعفر (علیه السلام) در زندان این دعا را بسیار شنیده است : ((اللّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمَائِي كُنْتُ أَسَاءُ لَكَ أَنْ تَفْرِغَنِي لِعِبَادَتِكَ وَقَدْ فَعَلْتُ فَلَكَ الْحَمْدُ)) (خدایا! تو می دانی که من از درگاهت می خواستم که مرا درجای خلوتی برای عبادت تو، قرار دهی و تو این خواسته ام را اجابت کردی ، تو را حمد می گویم و از تو سپاسگزارم)). (زندگی دوازده امام (ع))

((محمد بن اسحاق)) می گوید: به ابوالحسن اوّل (امام کاظم (علیه

(السلام) عرض کردم: آیا مرا به کسی که دینم را از او بگیرم، راهنمایی نمی‌کنی؟
 در پاسخ فرمود: ((آن راهنما) این پسر علی (علیه السلام) است))
 روزی پدرم (امام صادق (علیه السلام)) دستم را گرفت و کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برد و به من فرمود: ((پسر جان! خداوند متعال (در قرآن) می‌فرماید: (... اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً ...))؛ من در روی زمین جانشین و حاکمی قرار خواهم داد، خداوند وقتی سخنی می‌گوید و وعده ای می‌دهد، به آن وفا می‌کند)). (زندگی دوازده امام (ع))

این علی سرور فرزندان من است

((نعیم بن صحاف)) می‌گوید: من و هشام بن حکم و علی بن یقطین در بغداد بودیم، علی بن یقطین گفت: در حضور عبد صالح (امام کاظم (علیه السلام)) بودم، به من فرمود: ((ای علی بن یقطین! این علی، سرور فرزندان من است، بدان که من کُنیه خودم (یعنی ابوالحسن) را به او عطا کردم)).
 و در روایت دیگر آمده است که: هشام بن حکم (پس از شنیدن این سخن از علی بن یقطین) دستش را بر پیشانی خود زد و گفت: راستی چه گفתי؟ (او چه فرمود؟!)). علی بن یقطین در پاسخ گفت: ((سوگند به خدا! آنچه گفتم امام کاظم (علیه السلام) فرمود)).
 آنگاه هشام گفت: ((سوگند به خدا! امر امامت بعد از او (امام هفتم) همان است (که به حضرت رضا (علیه السلام) واگذار شده است)).

(زنــدگی دوازده امــــام (ع))

او به جفر می نگرد

((نعیم قابوسی)) می گوید: امام کاظم (علیه السلام) فرمود: ((پسرم علی ، بزرگترین فرزند و برگزیده ترین فرزندانم و محبوبترین آنان در نزد من می باشد و او به جفر می نگرد و هیچ کس جز پیامبر یا وصیّ پیامبر به جفر نمی نگرــد)). (زنــدگی دوازده امــــام (ع))

سجده شکر

هشام بن احمر گوید: همراه امام کاظم علیه السلام در اطراف مدینه حرکت می کردم که ناگاه از بالای مرکب زانوان خود را خم کرد و بر روی زمین به سجده افتاد و مدتی طول داد سربلند کرد و سوار شد عرض کردم :

فدایت شوم چه سجده طولانی کردی ؟

فرمود: به یاد نعمتی افتادم که خدا به من عطا فرموده است ، دوست داشتم پروردگارم را شکر نمایم . (اصول کافی ، باب الشکر)

عفو

(متعب)گوید: موسی بن جعفر علیه السلام در باغ خرما می بود و شاخه درختان را می برید. یکی از غلامان او را دیدم که دسته ای از خوشه های خرما را برداشت و به دیوار انداخت (برای خودش برداشت) من رفتم او را گرفته و به نزد حضرت بردم و گفتم : فدایت شوم من این غلام را دیدم که این خوشه ها را برداشته بود.

حضرت فرمود: آیا گرسنه ای ؟

غلام : نه آقای من .

امام علیه السلام : برهنه ای ؟

غلام : نه مولای من .

امام علیه السلام پس چرا این خوشه خرما را برداشتی ؟

غلام : دلم خواست .

امام علیه السلام : برو و این خوشه خرما هم از آن تو باشد و فرمود:

او را رها کنید. (اصول کافی ، باب العفو.

)

هم نشینی با مردم ضعیف

امام کاظم علیه السلام بر مرد سیاه پوست و زشت رویی گذر کرد، بر او سلام کرد و نزد او فرمود آمد و مدتی طولانی با او گفتگو کرد. آنگاه فرمود: اگر حاجتی برای او پیش آمد آن را بر آورده می کند.

در این هنگام شخصی گفت : یا بن رسول الله شما با آن منزلتی که دارید نزد این مرد فرود می آید آنگاه از نیازهایش سوال می کنید در حالی که او به شما محتاج تر است .

علیه السلام فرمود: بنده ای از بندگان خداست که به حکم قرآن برادر ماست و در زمین خدا حرکت می کند و با او از يك پدریم و او آدم است و يك دین داریم که اسلام است و شاید روزگار ما را نیازمند او کند و پس از اینکه بر او بالیدیم ما را در برابر خود متواضع بیند. (تحف العقول)

حرمت برادر مومن

عبدالمومن من انصاری گوید: به محضر امام کاظم علیه السلام رسیدم و محمد بن عبدالله جعفری هم نزد آن حضرت بود من با محمد تبسمی کردم امام که مشاهده می کرد فرمود: او را دوست داری؟

عرض کردم: بله، البته بخاطر شما را دوست دارم.

امام علیه السلام فرمود: او برادر توست و مومن برادر مادری و پدری مومن است اگر چه از يك پدر نباشند (همه فرزند آدم و حوا هستند).

ملعون است کسی که به برادرش تهمت زند.

ملعون است کسی که به برادرش خیانت کند.

ملعون است کسی که برادرش را (از کجروی) پند و اندرز ندهد.

ملعون است کسی که از برادرش غیبت کند. (بحار، ج 75، ص 262.

(

ارزش کار

علی بن ابی حمزه گوید: امام کاظم علیه السلام را دیدم که مشغول کار و فعالیت در زمین خودش بود به گونه ای که عرق بر بدنش جاری بود به او عرض کردم فدایت شوم دیگران کجا هستند که شما اینگونه به زحمت افتادید؟

حضرت فرمودند: ای علی! کسی که بهتر از من و پدرم بود با دست خود در زمین کار می کرد.

عرض کردم: او چه کسی بود؟

امام علیه السلام فرمود: رسول خدا امیرالمومنین علیه السلام و پدران من همه بادت خود کار می کردند و البته کار کردن عمل پیامبران و جانشینان آنها و بندگان شایسته خداوند است. (بحارالانوار، ج 48، ص

(115)

پرهیز از حرام

امام کاظم علیه السلام غلامش را فرستاد تا برای او تخم مرغ بخرد، غلام يك يا دو عدد تخم مرغ خرید و با آنها قمار کرد آنگاه نزد امام علیه السلام رفت . حضرت تخم مرغ را از او گرفت و پخت و میل فرمود: پس از آن یکی از غلامان حضرت به او عرض کرد: او با این تخم مرغ قمار کرد.

امام علیه السلام بسیار ناراحت شد. فوراً طشتی طلب می کرد و غذاهای حرام را برگرداند. (بحار الانوار، ج 48، ص 117).
مخالفت با ظالم

صفوان جمال گوید: بر امام کاظم علیه السلام وارد شدم ، حضرت فرمود: ای صفوان ! همه کارهای تو خوب است جز يك کار.

عرض کردم : فدایت شوم چه کاری ؟

حضرت فرمود: اینکه شترهایت را به این مرد (هارون الرشید) کرایه می دهی .

عرض کردم : به خدا سوگند برای کار بیهوده و سفر حرامی کرایه نداده ام بلکه برای سفر حج کرایه داده ام ، علاوه خودم در این سفر شرکت ندارم بلکه غلامان خود را می فرستم تا سر پرستی کنند.

حضرت فرمود: ای صفوان ! تو شترهای خود را کرایه داده ای ؟

عرض کردم : بله .

فرمود: آیا می خواهی هارون و دستگاه او باقی بماند تا اینکه کرایه تو را بدهد؟

عرض کردم : بله .

امام علیه السلام فرمود: هر کسی که بخواهد آنها باقی بمانند از آنهاست و هر کس که از آنها باشد در آتش جهنم است .
صفوان گوید: رفتم و همه شترهایم را فروختم ، خبر فروش شترها به هارون رسید، مرا خواست و گفت : ای صفوان ! به من خبر رسیده است که شترهایت را فروختی .

گفتم : بله .

گفت : چرا فروختی ؟

گفتم : پیر و از کار افتادم شدم و غلامان هم درست به کارها رسیدگی نمی کنند.

هارون : نه این طور نیست ، من می دانم چه کسی تو را به فروش شترها راهنمایی کرد . موسی بن جعفر تو را به فروش آنها فرا خواند .
گفتم : مرا با موسی بن جعفر چه کار؟

هارون گفت : این حرفها را رها کن ، اگر سوابق همکاریهای گذشته ات نبود تو را می کشتم . (اصول کافی ، باب الثناء قبل الدعاء) .
کمك مشروط

مرد فقیر و مومنی به محضر امام کاظم علیه السلام رسید و از او خواست تا گرفتاریش را برطرف سازد .

امام در چهره او خندید و فرمود: سوالی از تو می کنم اگر جواب آن را دادی دو برابر آنچه را طلب کردی به تو خواهم داد اما اگر جواب سوال مرا ندادی همان اندازه که در خواست کردی را به تو می دهم و البته او صد در هم در خواست کرده بود که با آن کار کند تا زندگی خود را اداره

نماید.

مرد فقیر عرض کرد: بپرس .

امام علیه السلام سوال کرد: اگر آرزوی چیزی در دنیا به تو واگذار شود چه چیزی را آرزو می کنی ؟

او در پاسخ عرض کرد: آرزو می کنم که تقیه در دینم نصیبم گردد و بتوانم حقوق برادران دینی ام را که بر عهده دارم انجام دهم .

امام علیه السلام فرمود: چرا ولایت ما اهل بیت را در خواست نمی کنی ؟
او گفت : این را که دارم ، آن را که ندارم خواستم . و من خدا را بر آنچه دارم شکر می گویم و از آنچه ندارم در خواست می نمایم .

امام علیه السلام فرمود: احسنت ، دو هزار در هم به او بدهید. (اصول کافی ، باب الطاعة والتقوى .)

شیوه واقعی

عده ای به امام کاظم علیه السلام عرض کردند، ما به مردی گذر کردیم که فریاد می زد من از شیعیان خالص محمد و آل محمد هستم و می خواست لباسی را که در دست داشت بفروشد و می گفت : چه کسی این لباس را از من با قیمت بیشتر می خرد؟

امام کاظم علیه السلام فرمود: مردی که قدر خود را بداند چهل می ورزد و خود را ضایع نمی کند. آیا می دانید این مرد خود را مثل چه کسی می داند؟

او کسی است که می گوید: من مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار هستم در حالی که طلب زیادی و فروش کالای خود را دارد و عیبهای کالا را بر مشتری می پوشاند و چیزی را می خرد و با سود بسیار می

فروشد. آیا این مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار است ؟
 بسیار دور است که او مثل او آنها باشد. اما چه چیز مانع است که
 بگوید: من از دوستان محمد و آل محمد و از کسانی هستم که دوستان آل
 محمد را دوست دارد و دشمنان آنها را دشمن می دارد. (روضه کافی ،
 چاپ انتشارات علمیه اسلامیة ، ص 147، ح 73)

عظمت مقام امام کاظم (ع) در قلب رئیس مذهب حنفی
 ابوحنیفه رئیس مذهب حنفی می گوید: به خانه امام صادق (ع) رفتم ،
 پسرش موسی (ع) را در دالان حیاط دیدم که آن وقت کودک خردسال
 بود، پرسیدم : اگر شخص غریب خواسته باشد قضاء حاجت کند (به
 دستشویی برود) کجا برود؟
 به من نگاه کرد و سپس فرمود: (پشت دیوار برود، در جایی که همسایه
 ها او را نبینند، و از کنار نهرها، و محل افتادن میوه ها از درخت دور
 شود، و از حریم خانه ها و جاده ها و مسجدها، کنار برود، رو به قبله
 و پشت به قبله ننشیند، آنگاه تخی کند).

از بیانات جامع و شیوای او، يك جهان شکوه و عظمت از او بر قلبم
 جای گرفت ، او را فوق العاده فرزانه یافتم ، پرسیدم : (فدایت کردم بشر
 که گناه می کند، گناه او را چه کسی انجام می دهد؟)
 فرمود: آنکس که گناه می کند، از سه حال خارج نیست :

- 1 - یا خود بنده گناه می کند
- 2 - یا خدا گناه می کند.
- 3 - یا هم بنده و هم خدا، اگر بگوئیم ، خدا گناه می کند او با انصافتر

و عادلتر از آن است که خود گناه کند و سپس بنده اش را به خاطر گناه ، مجازات نماید، زیرا خلاف عدل و انصاف است که خدا به بنده اش ، به خاطر کاری که او انجام نداده ظلم کند.

و اگر گناه را هر دو (هم بنده و هم خدا) انجام دهند، در این صورت خدا در گناه کردن با بنده اش شریک است ، شریکی که نسبت به بنده قوی است ، مجازات کردن قوی به خاطر گناه مقدمتر از مجازات ضعیف است ، (در صورتی که خدا، مجازات را به بنده گنهکار وعده داده) و اگر بنده گناه می کند، بنابراین رواست که امر و نهی الهی ، متوجه بنده گردد، و پاداش و کیفر نیز مربوط به او باشد، و بهشت یا دوزخ عاید او گردد ابوحنیفه آنچنان مرعوب برهان و سخنان منطقی و محکم آن کود موسی بن جعفر (ع) قرار گرفت که گفت :

ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم

(آنها فرزندانی بودند که (از نظر پاکی و کمال) بعضی از بعض دیگر گرفته شده اند و خداوند شنوا و دانا است) (ال عمران - 34).
یعنی این گل از درخت نبوت و رسالت است ، که این گونه ، سخن می گوید.

رفع پریشانی مؤمن

محمد بن عبدالله بکری می گوید: در سفری وارد مدینه شدم ، پولم تمام شده بود، بسیار پریشان بودم ، تصمیم گرفتم از کسی قرض بگیرم ، کسی را نیافتم ، به فکر رسید به حضور امام کاظم (ع) بروم ، و وضع خود را بیان کنم .

آن حضرت در مزرعه خود در روستای (نقمی) (در اطراف مدینه) کار

می کرد، به آنجا رفتم ، آن حضرت با من گرم گرفت و غذایی آماده کرد و با هم خوردیم ، سپس حال و وضع مرا پرسید، من سرگذشت خود را گفتم .

آن حضرت وارد خانه خود شد و پس از اندک زمانی بیرون آمد، و به غلام خود فرمود: از اینجا برو، او رفت ، آنگاه کیسه ای به من داد که سیصد دینار در آن بود، سپس برخاست رفت و من هم به مدینه بازگشتم (ترجمه ارشاد مفید، ج 2، ص 224).

به این ترتیب توشه راه و سفرم ، فراهم شد، و باکمال شادی سوار بر مرکب شده و به سوی وطن حرکت کردم .

کیفر قطع رحم ، و پاداش صله رحم

علی بن ابوحزمه (ره) از شاگردان امام کاظم (ع) بود، روزی امام کاظم (ع) به او فرمود: بزودی شخصی از مردم مغرب ، با تو ملاقات می کند، و از تو درباره من سوالی می کند در پاسخ بگو؛ او امام ما است که امام صادق (ع) او را به امامت بعد از خود تعیین نموده است ، و مسائلی از حلال و حرام می پرسد، جواب مسائل او را بده .

علی بن ابوحزمه (ره) گفت : نشانه آن مرد مغربی چیست ؟

امام کاظم (ع) فرمود: او بلند قامت و تنومند است و نامش یعقوب بن یزید می باشد که رئیس قوم خود است ، اگر خواست ، نزد من بیاید، او را نزد من بیاور.

علی بن ابوحزمه (ره) می گوید: کنار کعبه رفتم و مشغول طواف بودم ، ناگاه مرد بلند قامت و تنومندی نزد من آمد و گفت : می خواهم درباره صاحب تو، سؤال کنم .

گفتم : درباره کداميك از اصحاب ؟

گفت : درباره موسی بن جعفر (ع)

گفتم : نامت چیست ؟

گفت : یعقوب بن یزید

گفتم : اهل کجا هستی ؟

گفت : اهل مغرب

گفتم : چگونه مرا شناختی ؟

گفت : در عالم خواب دیدم ، شخصی به من گفت : با علی بن ابوحمره (ره) ملاقات کن ، آنچه سؤال کردی ، از او بپرس ، جویای حال تو شدم سرانجام در اینجا تو را پیدا کردم .

گفتم : همین جا اندکی بنشین تا من طواف خود را تمام کنم و سپس نزد تو می آیم ، طواف را به پایان رسانیدم و نزد یعقوب آمدم و با او مقداری گفتگو نمودم ، فهمیدم که مردی خردمند و هشیار است ، از من خواست او را به حضور امام کاظم (ع) ببرم ، او را به محضر امام ع آوردم .

وقتی که امام کاظم (ع) او را دید ، فرمود : ای یعقوب بن یزد ، دیروز آمدی ، و در فلان محل بین تو و برادرت ، درگیری شد و به همدیگر ناسزا گفتید ، چنین برخورد و روش از دین من و دین پیروانم نیست ، و ما به هیچيك از شیعیان خود نگفته ایم که رفتارشان چنین باشد ، از خدا بترس ، بین شما بزودی (به خاطر قطع رحم) بر اثر مرگ جدایی می افتد ، برادرت در همین سفر ، قبل از آنکه به وطن برسد می میرد ، و تو از کرده خود پشیمان می شوی ، شما قطع رحم نموده اید و نسبت به

همدیگر قهر هستید، خداوند عمر شما را کوتاه نمود. یعقوب گفت: ای پسر رسول خدا! تکلیف من چه می شود، و مرگ من کی فـرـا مـی رـسـیـد؟ اما کاظم (ع) فرمود: مرگ تو نیز (به خاطر قطع رحم) فرا رسیده بود، ولی تو در فلان منزل، نسبت به عمه ات صله رحم کردی، خداوند بیست حج (سال) عمر تو را تاءخیر انداخت. علی بن حمزه می گوید: سال بعد، یعقوب را در مکه دیدم و به من خبر داد که برادرم قبل از رسیدن به وطن از دنیا رفت و در همان راه، او را دفن کردند (کشف الغمّه، ج 3، ص 52، 53).

لطف امام کاظم (ع) به کشاورز صیفی کار محمد بن مغیث از کشاورزان سالخورده مدینه بود می گوید: يك سال خربزه و خیار و کدو در زمین مزروعی خود در کنار چاه (عظام) کاشتم، زراعت خوب شد، ولی وقت فرارسیدن محصول نزدیک گردید، ملخ های بسیار آمدند، و همه زراعت مرا خوردند، دو شترم نیز از بین رفت و در مجموع 120 دینار خسارت دیدم.

در همین بحران در جایی نشسته بودم، ناگهان امام کاظم (ع) را دیدم به پیش آمد و سلام کرد و فرمود: (حالت چطور است؟ از زراعت چه خبر؟)

گفتم: صبح کردم مانند کسی که همه زراعتش درو شده، و چیزی باقی نمانده است ملخ ها، ریختند و همه را نابود کردند. فرمود: چقدر خسارت دیده ای؟

عرض کردم : 120 دینار خسارت دیده ام .
 به غلامش (عرفه) فرمود: برای ابن مغیث 150 دینار به اضافه دو شتر
 جدا کن و به او تحویل بده آنگاه به من فرمود: (30 دینار با دو شتر
 اضافه بر خسارت تو دادم).
 عرض کردم : مبارك باشدت به اینجا تشریف بیاورید و برای من دعا کنید
 وارد شد و برای من دعا کرد...
 آن دو شتر بر اثر زاد و ولد بسیار شدند و آنها را به ده هزار دینار
 فروختم و زندگیم پربرکت گردید (اعیان الشیعه ، ج 2 ص 7)

سخنانی از امام کاظم علیه السلام

قالَ اَلا مام موسى بن جعفر الكاظم صلوات الله عليه :
1 وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ فِي اَرْبَعٍ : اَعْوَلُّهَا اَعَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ، وَالثَّانِيَةُ اَعَنْ
تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ، وَالثَّالِثَةُ اَعَنْ تَعْرِفَ مَا اَعْرَادَ مِنْكَ، وَالرَّبِّعَةُ اَعَنْ
تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ عَنْ دِينِكَ. (62)

فرمود: تمام علوم جامعه را در چهار مورد شناسائی کرده ام :
اولین آن ها این که پروردگار و آفریدگار خود را بشناسی و نسبت
به او شناخت پیدا کنی .

دوم ، این که بفهمی که از برای وجود تو و نیز برای بقاء حیات تو
چه کارها و تلاش هایی صورت گرفته است .

سوم ، بدانی که برای چه آفریده شده ای و منظور چه بوده است .
چهارم ، معرفت پیدا کنی به آن چیزهایی که سبب می شود از دین
و اعتقادات خود منحرف شوی یعنی راه خوشبختی و بدبختی خود
را بشناسی و در جامعه چشم و گوش بسته حرکت نکنی .-

- 2 قالَ علیه السلام : رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا تَفَقَّهَ، عَرَفَ النَّاسَ وَلَا يَعْرِفُونَهُ. (63)
 فرمود: خداوند متعال رحمت کند بنده ای را که در مسائل دینی و اجتماعی و سیاسی و... فقیه و عالم باشد و نسبت به مردم شناخت پیدا کند، گرچه مردم او را نشناسند و قدر و منزلت او را ندانند.
- 3 قالَ علیه السلام : مَا قُسِّمَ بَيْنَ الْعِبَادِ أَفْضَلُ مِنَ الْعَقْلِ، نَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنَ سَهَرِ الْجَاهِلِ. (64)
 فرمود: چیزی با فضیلت تر و بهتر از عقل، بین بندگان توزیع نشده است، تا جائی که خواب عاقل - هوشمند - افضل و بهتر از شب زنده داری جاهل بی خرد است.
- 4 قالَ علیه السلام : إِنْ أَهْلَ الْأَرْضِ مَرْحُومُونَ مَا يَخَافُونَ، وَاءِدُّوا الْأَمَانَةَ، وَاعْمَلُوا بِالْحَقِّ. (65)
 فرمود: اهل زمین مورد رحمت - و برکت الهی - هستند، مادامی که خوف و ترس - از گناه و معصیت داشته باشند -، ادای امانت نمایند و حق را دریابند و مورد عمل قرار دهند.
- 5 قالَ علیه السلام : بَشَرٌ الْعَبْدُ يَكُونُ ذَاوَجْهَيْنِ وَ ذَالِسَانَيْنِ. (66)
 فرمود: بد شخصی است آن که دارای دو چهره و دو زبان می باشد، - که در پیش رو چیزی گوید و پشت سر چیز دیگر -.
- 6 قالَ علیه السلام : الْمَغْبُوتُ مَنْ غَبِنَ عُمُرَهُ سَاعَةً. (67)
 فرمود: خسارت دیده و ورشکسته کسی است که عُمر خود را هر چند به مقدار یک ساعت هم که باشد بیهوده تلف کرده باشد.
- 7 قالَ علیه السلام : مَنْ اسْتَشَارَ لَمْ يَغْدِمْ عِنْدَ الصَّوَابِ مَادِحًا، وَ عِنْدَ الْخَطَا عَازِرًا. (68)

فرمود: کسی که در امور زندگی خود با اهل معرفت مشورت کند، چنانچه درست و صحیح عمل کرده باشد مورد تعریف و تمجید قرار می گیرد و اگر خطا و اشتباه کند عذرش پذیرفته است.

8 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظُ تَمَكَّنَ مِنْهُ عَدُوُّهُ
یعنی الشَّيْطَانُ. (69)

فرمود: هر کسی عقل و تدبیرش را مورد استفاده قرار ندهد، دشمنش - یعنی ؛ شیاطینِ انسی و جنّی و نیز هواهای نفسانی - به راحتی او را می فریبند و منحرف می شود.

9 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يَخْلُو الْمُؤْمِنُ مِنْ خَمْسَةٍ : سِوَاكِ، وَمِشْطٍ، وَ سَجَّادَةٍ، وَ سَبْحَةٍ فِيهَا أَرْبَعٌ وَ ثَلَاثُونَ حَبَّةً، وَ خَاتَمٌ عَقِيقٍ. (70)

فرمود: مؤمن همیشه همراه خود پنج چیز باید داشته باشد: مسواک ، شانه ، مهر و جانماز، تسبیح برای ذکر گفتن انگشتر عقیق به دست راست داشتن در حال نماز و دعا و...

10 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا تَدْخُلُوا الْحَمَّامَ عَلَى الرَّيْقِ، وَلَا تَدْخُلُوهُ حَتَّى تُطْعِمُوا شَيْئًا. (71)

فرمود: بعد از صبحانه ، بدون فاصله حمام نروید؛ همچنین سعی شود با معده خالی داخل حمام نروید، بلکه حتی الامکان قبل از رفتن به حمام قدری غذا بخورید.

11 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِيَّاكَ وَالْمِزَاحَ، فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِنُورِ إِيْمَانِكَ، وَيَسْتَخِفُّ مُرُوتَكَ. (72)

فرمود: بر حذر باش از شوخی و مزاح بی جا چون که نور ایمان را از بین می برد و جوانمردی و آبرو را سبک و بی اهمیت می

گرداند.

12 قالَ علیه السلام : اللَّحْمُ يُنْبِتُ اللَّحْمَ، وَالسَّمَكُ يُذِيبُ الْجَسَدَ. (73)
فرمود: خوردن گوشت ، موجب روئیدن گوشت در بدن و فربهی
آن می گردد؛ ولی خوردن ماهی ، گوشت بدن را آب و جسم را
لاغر می گرداند.

13 قالَ علیه السلام : مَنْ صَدَقَ لِسَانُهُ زَكَى عَمَلُهُ، وَ مَنْ حَسَنَتْ نَيْتُهُ
زِيدَ فِي رِزْقِهِ، وَ مَنْ حَسَنَ بَرُّهُ بِإِخْوَانِهِ وَ أَهْلِهِ مُدَّ فِي عُمُرِهِ. (74)
فرمود: هر که زبانش صادق باشد اعمالش تزکیه است ، هر که فکر و
نیتش نیک باشد در روزیش توسعه خواهد بود، هر که به دوستان و
آشنایانش نیکی و احسان کند، عمرش طولانی خواهد شد.

14 قالَ علیه السلام : إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ بُقَاعُ
الْأَرْضِ. (75)

فرمود: زمانی که - دانشمند - موعمنی وفات یابد و بمیرد، ملائکه ها
برای او گریه می کنند.

15 قالَ علیه السلام : أَلْمُؤْمِنُ مِثْلُ كَفَّتِي الْمِيزَانِ كُلَّمَا زِيدَ فِي
إِيمَانِهِ زِيدَ فِي بَلَائِهِ. (76)

فرمود: موعمن همانند دو کفه ترازو است ، که هر چه ایمانش
افزوده شود بلاها و آزمایشاتش بیشتر می گردد.

16 قالَ علیه السلام : مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى
اللَّهِ. (77)

فرمود: هر کس بخواهد (در هر جهتی) قوی ترین مردم باشد باید
توکل در همه امور، بر خداوند سبحان نماید.

17 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اِعْدَاءُ الْاَمَانَةِ وَالصَّدَقُ يَجْلِبَانِ الرِّزْقَ، وَالْخِيَانَةُ وَالْكَذِبُ يَجْلِبَانِ الْفَقْرَ وَالنِّفَاقَ. (78)

فرمود: امانت داری و راست گوئی ، هر دو موجب توسعه روزی می شوند؛ ولیکن خیانت در امانت و دروغ گوئی موجب فلاکت و بیچارگی و سبب تیرگی دل می باشد.

18 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَبْلَغُ خَيْرًا وَ قُلُّ خَيْرًا وَلَا تَكُنْ اِمَّعَهُ. (79)

فرمود: نسبت به هم نوع خود خیر و نیکی داشته باش ، و سخن خوب و مفید بگو، و خود را تابع بی تفاوت و بی مسئولیت قرار مده

19 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : تَفَقَّهُوا فِي دِيْنَاللّٰهِ، فَإِنَّ الْفِقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ، وَ تَمَامُ الْعِبَادَةِ، وَ السَّبَبُ إِلَى الْمَنَازِلِ الرَّفِيعَةِ وَالرُّتَبِ الْجَلِيلَةِ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا. (80)

فرمود: مسائل و احکام اعتقادی و عملی دین را فرا گیرید، چون که شناخت احکام و معرفت نسبت به دستورات خداوند، کلید بینائی و بینش و اندیشه می باشد و موجب تمامیت کمال عبادات و اعمال می گردد؛ و راه به سوی مقامات و منازل بلندمرتبه دنیا و آخرت است .

20 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَضْلُ الْفَقِيهِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى الْكَوَاكِبِ، وَ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِيْنِهِ لَمْ يَرْضَ اللّٰهُ لَهُ عَمَلًا. (81)

فرمود: ارزش و فضیلت فقیه بر عابد همانند فضیلت خورشید بر ستاره ها است .

و کسی که در امور دین فقیه و عارف نباشد، خداوند نسبت به اعمال

او راضی نخواهد بود.

21 قال علیه السلام : عَظَّمَ الْعَالِمَ لِعِلْمِهِ وَدَعَّ مُنَازَعَتَهُ، وَصَغَّرَ الْجَاهِلَ لَجَهْلِهِ وَلَا تَطْرُدْهُ وَلَكِنْ قَرِّبْهُ وَعَلِّمَهُ. (82)

فرمود: عالم را به جهت عملش تعظیم و احترام کن و با او منازعه منما، و اعتنائی به جاهل مکن ولی طردش هم نگردان، بلکه او را جذب نما و آنچه نمی داند تعلیمش بده.

22 قال علیه السلام : صَلَوَةُ النَّوَافِلِ قُرْبَانٌ إِلَى اللَّهِ لِكُلِّ مُوَدِّعٍ مِنْ. (83)

فرمود: انجام نمازهای مستحبی، هر موعمنی را به خداوند متعال نزدیک می نماید.

23 قال علیه السلام : مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ، مَسُّهَا لَيْنٌ وَفِي جَوْفِهَا السَّمُّ الْقَاتِلُ، يَحْذَرُهَا الرِّجَالُ ذَوِي الْعُقُولِ وَيَهْوَى إِلَيْهَا الصَّبِيَانُ بِأَيْدِيهِمْ. (84)

فرمود: مثل دنیا همانند مار است که پوست ظاهر آن نرم و لطیف و خوشرنگ، ولی در درون آن سم کشنده ای است که مردان عاقل و هشیار از آن گریزانند و بچه صفتان و بولهوسان به آن عشق می ورزند.

24 قال علیه السلام : مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ مَاءِ الْبَحْرِ كَلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ إِزْدَادَ عَطْشًا حَتَّى يَقْتُلَهُ. (85)

فرمود: مثل دنیا (و اموال و زیورآلات و تجمّلات آن) همانند آب دریا است که انسان تشنه، هر چه از آن بیاشامد بیشتر تشنه می شود و آنقدر میل می کند تا هلاک شود.

25 قال علیه السلام : لَيْسَ الْقَبْلَةُ عَلَى الْفَمِ إِلَّا لِلزَّوْجَةِ وَالْوَلَدِ

الصَّغِيرَ (86)

فرمود: بوسیدن لب ها و دهان برای یکدیگر در هر حالتی صحیح نیست مگر برای همسر و یا فرزند کوچک .

26 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ نَظَرَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَ مَنْ تَرَكَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ ضَلَّ، وَ مَنْ تَرَكَ كِتَابَ اللَّهِ وَ قَوْلَ نَبِيِّهِ كَفَرَ. (87)

فرمود: هر کس به رایی و سلیقه خود اهمیت دهد و در مسائل دین به آن عمل کند هلاک می شود، و هر کس اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را رها کند گمراه می گردد، و هر کس قرآن و سنت رسول خدا را ترک کند کافر می باشد.

27 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ اللَّهَ لَيُبْغِضُ الْعَبْدَ النَّوَامَ، إِنْ اللَّهَ لَيُبْغِضُ الْعَبْدَ الْفَارِغَ. (88)

فرمود: همانا خداوند دشمن دارد آن بنده ای را که زیاد بخوابد، و دشمن دارد آن بنده ای را که بیکار باشد.

28 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : التَّوَاضُّعُ : اِعْنِ تُعْطِيَ النَّاسَ مَا تُحِبُّ اِعْنِ تُعْطَاهُ. (89)

فرمود: تواضع و فروتنی آن است که آن چه دوست داری ، دیگران درباره تو انجام دهند، تو هم همان را درباره دیگران انجام دهی .

29 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يُسْتَحَبُّ غَرَامَةُ الْغُلَامِ فِي صِغَرِهِ لِيَكُونَ حَلِيمًا فِي كِبَرِهِ وَ يَنْبَغِي لِلرَّجُلِ اِعْنِ يُوسِّعَ عَلَى عِيَالِهِ لئَلَّا يَتَمَنَّوْا مَوْتَهُ. (90)

فرمود: بهتر است پسر را در دوران کودکی به کارهای مختلف و سخت ، وادار نمائی تا در بزرگی حلیم و بردبار باشد؛ و بهتر است مرد نسبت به اهل منزل خود دست و دل باز باشد و در حدّ توان

رفع نیاز کند تا آرزوی مرگش را ننمایند. (91)

30 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا اسْتَزَادَ اللَّهَ، وَإِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَغْفَرَ اللَّهَ وَتَابَ إِلَيْهِ. (92)

فرمود: از شیعیان و دوستان ما نیست ، کسی که هر روز محاسبه نفس و بررسی اعمال خود را نداشته باشد، که اگر چنانچه اعمال و نیاتش خوب بوده ، سعی کند بر آن ها بیفزاید و اگر زشت و ناپسند بوده است ، از خداوند طلب مغفرت و آمرزش کند و جبران نماید.

31 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لِكُلِّ شَيْءٍ دَلِيلٌ وَدَلِيلُ الْعَاقِلِ التَّفَكُّرُ. (93)

فرمود: برای هر چیزی ، دلیل و راهنمایی است و راهنمای شخص عاقل ، تفکر و اندیشه می باشد.

32 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا فِي الْمِيزَانِ شَيْءٌ إِذْ تُقَالُ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ. (94)

فرمود: در میزان الهی نیست عمل و چیزی ، سنگین تر از ذکر صلوات بر محمد و اهل بیت ش (صلوات الله عليهم اجمعين .)

33 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَلِيلُ الْعَمَلِ مِنَ الْعَاقِلِ مَقْبُورٌ مُضَاعَفٌ وَكَثِيرُ الْعَمَلِ مِنْ أَهْلِ الْهَوَى وَالْجَهْلِ مَرْدُودٌ. (95)

فرمود: اعمال شخص عاقل مقبول است و چند برابر اعجاز خواهد داشت گرچه قلیل باشد، ولی شخص نادان و هوسران گرچه زیاد کار و خدمت و عبادت کند پذیرفته نخواهد بود.

34 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَشَعْرُ الْجَسَدِ إِذَا طَالَ قُطِعَ مَاءَ الصُّلْبِ، وَاعْرِخِيَ الْمَفَاصِلَ، وَوَرِثَ الضَّعْفَ وَالسِّلَّ، وَإِنَّ النُّورَةَ تَزِيدُ فِي مَاءِ الصُّلْبِ، وَتَقْوَى الْبَدَنِ، وَتَزِيدُ فِي شَحْمِ الْكُلَيْتَيْنِ، وَتَسْمِنُ الْبَدَنَ. (96)

فرمود: موهای بدن زیر بغل و اطراف عورت چنانچه بلند شود سبب قطع و کمبود آب کمر، سستی مفاصل استخوان و ضعف سینه و گلو خواهد شد،

استعمال نوره سبب تقویت تمامی آن ها می باشد.

35 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ثَلَاثَةٌ يَجْلُونَ الْبَصَرَ: النَّظَرُ إِلَى الْخُضْرَةِ، وَالنَّظَرُ إِلَى الْمَاءِ الْجَارِي ، وَالنَّظَرُ إِلَى الْوَجْهِ الْحَسَنِ. (97)

فرمود: سه چیز بر نورانیت چشم می افزاید: نگاه بر سبزه ، نگاه بر آب جاری و نگاه به صورت زیبا.

36 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ، وَاعْنَا وَاللَّهِ ذَلِكَ الْحُجَّةُ. (98)

فرمود: همانا زمین در هیچ موقعیتی خالی از حجت خدا نیست و به خدا سوگند که من خلیفه و حجت خداوند هستم .

37 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : سُرْعَةُ الْمَشْيِ تَذْهَبُ بِبَهَاءِ الْمَوْعِنِ. (99)

فرمود: با سرعت و شتاب راه رفتن ، بهاء و موقعیت موعمن را می کاهد.

38 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْما أَمْرُكُمْ أَنْ تَسْأَلُوا، وَلَيْسَ عَلَيْنَا الْجَوَابُ، إِنْما ذَلِكَ إِلَيْنَا. (100)

فرمود: شماها ماعمور شده اید که از ما اهل بیت رسول الله سوال کنید، ولیکن جواب و پاسخ آن ها بر ما واجب نیست بلکه اگر مصلحت بود پاسخ می دهیم و گرنه ساکت می باشیم .

39 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا ذُبَّانَ ضَارِبَانَ فِي غَنَمٍ قَدْ غَابَ عَنْهُ رُعاوُهَا، بِأَضَرِّ فِي دِينِ مُسْلِمٍ مِنْ حُبِّ الرِّيَّاسَةِ. (101)

فرمود: خطر و ضرر علاقه به ریاست برای مسلمان بیش از دو گرگ درنده ای است ، به گله گوسفندی که چوپان ندارند حمله کنند.

40 قالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْإِيْمَانُ فَوْقَ الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ، وَالتَّقْوَى فَوْقَ الْإِيْمَانِ بِدَرَجَةٍ، وَ الْيَقِيْنُ فَوْقَ التَّقْوَى بِدَرَجَةٍ، وَ مَا قُسِّمَ فِي النَّاسِ شَيْءٌ عَاقِلٌ مِّنَ الْيَقِيْنِ. (102)

فرمود: ایمان ، یک درجه از اسلام بالاتر است ؛ تقوی نیز، یک درجه از ایمان بالاتر؛ یقین ، یک درجه از تقوی بالاتر و برتر می باشد و درجه ای کمتر از مرحله یقین در بین مردم ثمره بخش نخواهد بود.

پاورقی‌ها:

62- کافی : ج 1، ص 50، ح 11، اعیان الشیعه : ج 2، ص 9، نزهة الناظر: ص 121، ح 1.

63- نزهة الناظر و تنبيه خاطر حلوانی : ص 122، ح 2.

64- تحف العقول : ص 213، بحارالانوار: ج 1، ص 154، ضمن ح 30، و ج 75، ص 312، ضمن ح 1.

65- تهذيب الاحكام : ج 6، ص 350، ح 991، وافى : ج 4، ص 433، ح 2273.

66- تحف العقول : ص 291، بحارالانوار: ج 1، ص 150، ضمن ح 30.

67- نزهة الناظر و تنبيه خاطر حلوانی : ص 123، ح 6.

68- نزهة الناظر و تنبيه خاطر: ص 123، ح 13، بحارالانوار: ج 75، ص د، ح 37.

- 69- نزهة الناظر و تنبيه الخاطر: ص 124، ح 15.
- 70- بحارالانوار: ج 98، ص 136، ح 76، مصباح المتعجب شیخ طوسی : ص 735، ب 3.
- 71- وسائل الشیعة : ج 2، ص 52، ح 1454.
- 72- وسائل الشیعة : ج 12، ص 118، ح 15812.
- 73- وسائل الشیعة : ج 25، ص 78، ح 21240.
- 74- تحف العقول : ص 388، س 17، بحارالانوار: ج 75، ص 303، ضمن حدیث 25.
- 75- اصول کافی : ج 1، ص 38، بحارالانوار: ج 82، ص 177، ح 18.
- 76- تحف العقول : ص 301، بحارالانوار: ج 78، ص 320.
- 77- بحارالانوار: ج 75، ص 327، ضمن ح 4.
- 78- تحف العقول : ص 297، بحارالانوار: ج 75، ص 327، ضمن ح 4.
- 79- تحف العقول : ص 304، بحارالانوار: ج 2، ص 21، ح 62، و ج 75، ص 325، ح 2.
- 80- تحف العقول : ص 302، بحارالانوار: ج 10، ص 247، ح 13.
- 81- تحف العقول : ص 303، بحارالانوار: ج 10، ص 247، ح 13.
- 82- تحف العقول : ص 209، بحارالانوار: ج 75، ص 309، ضمن ح 1.
- 83- وسائل الشیعة : ج 4، ص 73، ح 4547.
- 84- تحف العقول : ص 292، بحارالانوار: ج 1، ص 152، ضمن ح

- 30.
- 85- تحف العقول : ص 292، بحارالانوار: ج 1، ص 152، ضمن ح 30.
- 86- تحف العقول : ص 302، بحارالانوار: ج 10، ص 246، ح 12.
- 87- اصول کافی : ج 1 ص 72 ح 10.
- 88- وسائل ج 17 ص 58 ح 4.
- 89- وسائل الشیعة : ج 15، ص 273، ح 20497.
- 90- وسائل الشیعة : ج 21، ص 479، ح 27805.
- 91- وسائل ج 21 ص 540 ح 1.
- 92- وسائل الشیعة : ج 16، ص 95، ح 21074.
- 93- تحف العقول : ص 285، بحارالانوار: ج 1، ص 136، ضمن ح 30.
- 94- اصول کافی : ج 2، ص 494، ح 15.
- 95- تحف العقول : ص 286، بحارالانوار: ج 70، ص 111، ح 14.
- 96- وسائل الشیعة : ج 2، ص 65، ح 1499.
- 97- وسائل الشیعة : ج 5، ص 340، ح 3، محاسن برقی : ص 622، ح 69.
- 98- کافی ج 1 ص 179 ح 9.
- 99- خصال : ج 1 ص 9 ح 30.
- 100- مستدرک الوسائل : ج 17، ص 278، ح 35.
- 101- وسائل الشیعة : ج 15، ص 350، ح 1، مستدرک : ج 11، ص 381، ح 1.

102- وافی : ج 4، ص 145، ح 1، بحارالانوار: ج 67، ص 136، ح 2.

ذکر مصیبت شهادت امام موسی بن جعفر علیه السلام

در ایّامی که امام علیه السلام در زندان هارون الرشید بود ، مراقبین زندان به هارون گزارش دادند که بسیار می شنویم که موسی بن جعفر علیهما السلام در دعای خود می گوید : بار خدایا ! تو می دانی که من جای خلوتی را برای عبادت ، از تو خواسته بودم و تو چنین مکانی برایم آماده کردی ! پس سپاس از آن توست که حاجت مرا برآوردی .

مدتی که امام علیه السلام نزد فضل بن یحیی زندانی بود ، شب و روز مشغول عبادت بود . تمام شب را به نماز و تلاوت قرآن و دعا و راز و نیاز با خدا می گذراند . بیشتر روزها روزه بود و روی خود را از محراب عبادت به طرف دیگری نمی کرد .

بعد از مدتی ، سندی بن شاهک ، زندانبان امام شد ! او زهری با غذای امام مخلوط کرد که وقتی حضرت از آن غذا خوردند ، مسموم شدند و پس از سه روز به شهادت رسیدند^(۱) .

یکی از خدّام امام نقل می کند که : وقتی حضرت علیه السلام را از مدینه به بغداد می بردند ، امام علیه السلام به فرزندشان رضا علیه السلام فرمودند : تا زمانی که من زنده ام و خبر شهادتم به تو نرسیده است ، هر شب بر در خانه بخواب ! راوی می گوید : تا چهار سال ، هر شب امام رضا علیه السلام بعد از عشاء می آمد و تا به صبح در دهلیز خانه به سر می برد و صبح به داخل خانه برمی گشتند .

شبّی بستر امام علیه السلام را انداختیم ، ولی امام رضا علیه السلام نیامد !

اهل و عیال امام علیه السلام دچار

(1) ارشاد : ج 2 .

اضطراب شدند و ما هم از نیامدن ایشان ناراحت بودیم . وقتی صبح شد ، امام رضا علیه السلام داخل خانه شد و نزد امّ احمد که بانوی خانه بود ، رفت و فرمود : آن امانت‌هایی را که پدرم به شما سپرد ، را بیاور و به من بده ! امّ احمد با شنیدن این مطلب ، شروع به نوحه و زاری نمود . امام علیه السلام او را تسلی داد و از بی‌قراری منع نمود . و فرمود : این راز را فاش نکن تا خبر شهادت پدرم ، به والی مدینه برسد .

بعد از چند روز خبر شهادت موسی بن جعفر علیهما السلام به مدینه رسید و خبر آن مطابق همان شبی بود که امام رضا علیه السلام در منزل نبودند و به بغداد رفته بودند تا پدر بزرگوارشان را غسل و کفن نمایند . بعد از آن ، امام رضا علیه السلام دستور دادند تا برای امام کاظم علیه السلام عزاداری نمایند⁽¹⁾ .

* * *

وقتی امام کاظم علیه السلام به شهادت رسید ، جنازه امام علیه السلام را چهار غلام بر سر دست گرفته بودند و صدا می‌زدند : ای مردم ! هر که می‌خواهد موسی بن جعفر علیهما السلام را ببیند ، بیاید !

با شنیدن این ندا ، در بغداد غلغله افتاد . سلیمان بن جعفر ، عموی هارون در کنار شط ، قصری داشت . وقتی صدای غوغای مردم را شنید و این ندا به گوشش رسید ، از قصر بیرون آمد و عمامه‌اش را انداخت و گریبان چاک کرد . او با پای برهنه در تشییع حضرت حاضر شد و دستور

داد که در جلو جنازه صدا بزنند : هر که می‌خواهد به طیب فرزند طیب نگاه کند ، بیاید و به بدن مقدّس امام نگاه کند .
همه مردم جمع شدند و صدای شیون و فغان از زمین به آسمان می‌رسید⁽²⁾ .

(1) منتهی‌الامال .

(2) منتهی‌الامال .

امام کاظم علیه السلام لیه السلام: یا هِشامُ، إِنَّ الْعُقَلَاءَ تَرَكَوا فُضُولَ الدُّنْيَا
فَكَيْفَ الذُّنُوبُ، وَ تَرَكَ الدُّنْيَا مِنَ الْفَضْلِ، وَ تَرَكَ الذُّنُوبَ مِنَ الْفَرْضِ

امام کاظم علیه السلام لیه السلام فرمودند:

ای هشام! خردمندان حتی زیادی دنیا را هم رها کرده اند چه رسد به
گناهان،

در حالی که رها کردن دنیا فضیلت است و رها کردن گناه واجب

الکافی: ج 1، ص 17

امام کاظم فرمود:

خداوند اهل کفر ولجاجت و اهل ضلال و شرک را تا ابد در جهنم باقی
"می گذارد و هیچ گاه آنان را نمی بخشد

توحید صدوق، ص 407

:امام کاظم فرمود 3

مومن فقیه حصن و دژ اسلام است (که حافظ اسلام است) چنان که "
"دژهای اطراف شهر حافظ اهالی شهر هستند"

الکافی، ج 1 ص 38؟

...مال حرام افزون نمی گردد:cherry_blossom:

امام کاظم علیه السلام : إِنَّ الْحَرَامَ لَا يُنْمَى وَ إِن تُمِيَ
لَا يُبَارَكُ فِيهِ ؛ حدیث

امام کاظم علیه السلام :مال حرام افزون نمی گردد و اگر
. هم افزون گردد برکت نمی یابد

. الکافی ، ج 5 ، ص 125

:امام کاظم فرمود

در بنی اسرائیل مرد با ایمانی بود که همسایه کافری داشت مرد بی "
ایمان نسبت به همسایگان با ایمان خود نیک رفتاری میکرد وقتی از دنیا

رفت خداوند برای او خانه ای بنا کرد که مانع از گرمای آتش شود و به او "گفته شد این به سبب رفتار نیک تو به همسایه مومنّت می باشد

بحار الانوار، ج 3 ص 377

(مام کاظم)ع:

سه دسته در روز قیامت، روزی که سایه و پناهی جزء سایه خداوند نیست، در سایه و پناه خدا هستند

مردی که زمینه ازدواج برادر مسلمانش را آماده نماید-1

مردی که به برادر مسلمانش خدمت کند -2

کسی که سرّ برادر مسلمانش را بیوشاند-3

سیره خردمندان در برخورد با دنیا :

امام کاظم علیه السلام
یا هِشامُ، إِنَّ الْعُقَلَاءَ تَرَكَوا فُضُولَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ الذُّنُوبُ، وَ «
تَرَكَ الدُّنْيَا مِنَ الْفَضْلِ، وَ تَرَكَ الذُّنُوبَ مِنَ الْفَرَضِ

ای هشام! خردمندان حتی زیادی دنیا را هم رها کرده اند
چه رسد به گناهان، در حالی که رها کردن دنیا فضیلت
است و رها کردن گناه واجب.

الکافی: ج 1، ص 17 :

تواضع#

: امام کاظم علیه السلام

إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَلَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ
الْمُتَوَاضِعِ وَلَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ، لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَاضُّعَ آلَةَ
الْعَقْلِ وَجَعَلَ التَّكَبُّرَ مِنَ آلَةِ الْجَهْلِ؛

زراعت در زمین هموار می روید، نه بر سنگ سخت و چنین است که حکمت، در دل های متواضع جای می گیرد نه در دل های متکبر. خداوند متعال، تواضع را وسیله عقل و تکبر را وسیله جهل قرار داده است.

(تحف العقول، ص 396)

امام کاظم (علیه السلام) نیز می فرمایند: «شما هیچگاه مؤمن نخواهید بود، مگر آن هنگام که بلا را نعمت شمارید و آسایش و رفاه را مصیبت و بدبختی بدانید».

برآوردن حاجت مؤمن، رحمتی از جانب خداست

باب الحوائج مولانا موسی کاظم (علیه الصلوة والسلام) می فرمایند:

هرگاه مؤمنی نزد برادر مؤمن خود بیاید و از او حاجتی بخواهد، این موضوع در حقیقت رحمتی از جانب خداست که به سوی او آمده، اگر حاجت او را روا کند به ولایت ما که متصل به ولایت الهی است... نائل شده است و اگر با این که توانایی دارد حاجت او را بر نیآورد

"سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِ شَجَاعاً مِنْ نَارٍ يَنْهَشُهُ فِي قَبْرِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ"

(خداوند ماری از آتش (به نام شجاع در قبر
بر او مسلط کند که تا روز قیامت او را بگزد

اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۹۶

دلیل تأکید بر دعا کردن

:امام کاظم (علیه السلام) فرمودند

بلا و گرفتاری بر مؤمنی وارد نمی شود مگر آنکه خداوند عزوجل بر او
الهام می فرستد که به درگاه باری تعالی دعا نماید و آن بلا سریع بر
طرف خواهد شد

ولی چنانچه از دعا خودداری نماید، آن بلا و گرفتاری طولانی می
گردد.

پس هرگاه فتنه و بلائی بر شما وارد شود، به درگاه خداوند مهربان دعا
...و زاری نمائید

الکافی، ج ۲، ص ۴۷۱

وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۴۴

(شش فرقه انحرافی در زمان امام کاظم(ع

آن طور که نقل شده پس از شهادت امام صادق(ع) شش فرقه به وجود
آمد. دسته اول کسانی بودند که به مهدویت امام صادق(ع) قائل شدند و
گفتند امام از دنیا نرفته و همان مهدی موعودی است که پیامبر نوید داده و
بنابراین بر امام صادق(ع) توقف کردند و امام بعدی را نپذیرفتند

گروه دیگری که تشکیل شد بر مهدویت اسماعیل اصرار داشتند. اسماعیل یکی از فرزندان بسیار با فضیلت و عالم امام صادق(ع) بود که هیچ ادعایی بر امامت نداشت اما پس از اینکه از دنیا رفت عده ای جمع شدند و گفتند اسماعیل از دنیا نرفته و زنده بوده و بعد از امام صادق(ع) اوست که امام ماست و مهدی موعود هم اوست. لذا فرقه اسماعیلیه را تشکیل دادند در صورتی که وقتی اسماعیل از دنیا رفت، خود امام صادق مردم را به تشییع جنازه دعوت کرد و تشییع جنازه مفصلی برگزار شد و امام چنین بار دستور داد که تابوت اسماعیل را بر زمین بگذارند و حضرت کفن را از صورت اسماعیل کنار می زد و می فرمود مردم ببینید که این اسماعیل است و از مردم اعتراف می گرفت. بارها این کار را انجام داد که مردم بدانند که اسماعیل از دنیا رفته و زنده نیست

: فرقه دیگری که در زمان امام کاظم(ع) به وجود آمد عده ای بودند که به مرگ اسماعیل اعتراف کردند اما پسر او یعنی محمد را به عنوان مهدی موعود نام نهادند.

: فرقه دیگر گروهی بودند که عبدالله ابن جعفر که یکی از فرزندان امام صادق بود و به عبدالله افطح معروف بود، جانشین امام صادقپنداشتند. لذا آنها فرقه فتحیه را تشکیل دادند و به این عنوان هم مشهور شدند

فرقه دیگر معتقد بودند محمد ابن جعفر که از فرزندان دیگر امام صادق بود و بسیار زیبا رو و با فضیلت و دانشمند بود و به محمد دیباج معروف بود، او را پیشوای خود قرار دادند و فرقه دیگری را علم کردند. گروه آخر که اکثریت هم بودند، کسانی بودند که به امامت امام موسی ابن جعفر قائل شدند و به هیچ فرقه دیگری گرایش پیدا نکردند

: بنابراین خود این مسئله که در دوران امام کاظم(ع) شش فرقه در بین شیعیان تشکیل شده بود نشان می دهد که آن عصر، بسیار حساس بوده است، ضمن اینکه از آن طرف دشمنان امام از جمله مهدی و یا هادی عباسی و خصوصا هارون الرشید بر علیه امام دندان تیز کرده بودند و امام را دشمن درجه یک خود می دانستند و بارها آن حضرت را به زندان انداختند.

من امام دل‌های مردم هستم

در یکی از سفرهایی که هارون به مکه داشت جاسوسان حکومت به هارون اطلاع دادند که مردم به امام کاظم مراجعه می کنند و وجوهات خود را به حضرت می دهند و بنیه اقتصادی آن بزرگوار در حال قوی شدن است. آنها هم از این مسئله می ترسیدند. وقتی هارون امام کاظم را در کعبه دید، با لحن توهین آمیزی به امام اشاره کرد و گفت تو همان کسی هستی که مردم مخفیانه با او بیعت می کنند؟ کنایه از اینکه من از کارهای تو خبر دارم. امام کاظم(ع) جمله ای حکیمانه بیان کردند که ای هارون تو پیشوای اجساد مردم هستی و من امام دل‌های آنها هستم. یعنی تو با نیرنگ و زر و زور در صدد این هستی که دل های مردم را برای خود کنی در حالی که دل های مردم با تو نیست و ما خاندان پیامبر کسانی هستیم که دل های مردم را تسخیر کردیم و قلوب آنها با ماست.

ماجرایی که بین امام کاظم و هارون گذشته است، نشان می دهد که هارون از جهاتی نسبت به امام ترس و خوف داشت و همین باعث می شد

اقدامات زیادی بر علیه امام انجام دهد. هم به جهت اینکه شخصیت امام را بشکند و هم اینکه با به زندان انداختن امام، شرایط را تحت کنترل خود قرار دهد.

: یکی از دلایلی که باعث می شد هارون نسبت به شیعیان امام کاظم واکنش نشان دهد، موقعیت اجتماعی و نفوذ معنوی موسی ابن جعفر بود. طبیعی است که امام با اخلاق و رفتار و علم خود، هر چه مردم بیشتر با امام مانوس می شدند و از فضایل امام بیشتر برخوردار می شدند و برای آنها این سوال ایجاد می شد که تا وقتی چنین امامی که نظیر ندارد در بین ماست، چرا باید کنار باشد و هارون مسند خلافت را عهده دار باشد. لذا وجود امام از این جهت برای هارون خطر ایجاد می کرد.

: نقل می کنند مامون زمانی که به حج رفته بود امام کاظم(ع) را می بیند. مامون می گوید پدرم هارون احترام و عزت زیادی به امام کاظم گذاشت. به پدرم گفتم شما که با او دشمنی دارید چطور اینقدر ابراز محبت و ارادت می کنید؟ هارون می گوید من خودم قبول دارم که بهترین فرد در زمین همین موسی ابن جعفر است اما بدان ملک عقیم است و اگر تو که پسر منی بخواهی در امر حکومت در مقابل من بایستی سرت را از بدنت جدا می کنم.

اسوه هاي بشریت امام کاظم (ع)

هفتمین امام شیعه امامیه، حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) است که مسلمانان بخصوص شیعیان، او را به دلیل حلم و بردباری در برابر معاندین و فرونشاندن غیظ و خشم خویش در مقابل دشمنان لقب کاظم داده‌اند، تولد او به سال 128 هـ. ق در آبواء - منطقهای حد فاصل بین مکه و مدینه - و شهادت ایشان در بیست و پنجم رجب سال 183 هـ. ق در بغداد در زندان حاکم ستمگر عباسی، هارون الرشید، صورت گرفته است، امام کاظم(علیه السلام) پس از شهادت پدر بزرگوارش در سال 148 هـ. ق، رهبری شیعیان را بر عهده گرفته و عمر شریف خود را در مدینه و بغداد گذرانده است، در میان

شخصیتهای علوی موجود در عصر آن حضرت، کسی را
توان برابری با وی نبوده و از نظر علم و تقوی و زهد و
عبادت سرآمد روزگار خویش بشمار میآمد.

شیخ مفید درباری آن حضرت میگوید:

كَانَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَعْبَدَ أَهْلَ زَمَانِهِ وَ
أَفْقَهَهُمْ وَ أَسَخَاهُمْ كَفَاءً وَ أَكْرَمَهُمْ نَفْسًا.

ابوالحسن موسی (ع) پارساترین و فقیهترین و سخیترین
و با شخصیتترین اهل زمان خود بود.

شیخ طبرسی مینویسد:

كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحْفَظَ النَّاسِ لِكِتَابِ اللَّهِ وَ كَانَ النَّاسُ
بِالْمَدِينَةِ يَسْمُونَهُ زَيْنَ الْمُجْتَهِدِينَ.

آن حضرت حافظترین مردم به کتاب خدا بود... و مردم
مدینه او را زینت عبادت کنندگان مینامیدند.

و ابن ابی الحدید درباری آن حضرت چنین مینویسد:

جَمَعَ مِنَ الْفَقْهِ وَ الدِّينِ وَ التُّسْكِ وَ الْحِلْمِ وَ الصَّبْرِ.

فقاہت، دیانت، پرهیزکاری و بردباری و شکیبائی، همه در
آن حضرت جمع بود.

یعقوبی، مورّخ شهر درباری وی مینویسد:

وَ كَانَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عِبَادَةً.

موسی بن جعفر (ع) عابدترین مردم زمان خود بوده است.

و در شذرات الذهب آمده: كَانَ صَالِحاً عَابِداً جَوَاداً حَلِیماً
كَبِیرَ الْقَدْرِ.

آن حضرت از صلحاء و عبّاد و سخاوتمندان و بردباران روزگار
و دارای شخصیتی بس بزرگ بوده است.

و از قول ابوحاتم نقل میکند: ثِقَّةٌ إِمَامٌ مِنْ أَيْمَةِ الْمُسْلِمِينَ.

یافعی میگوید: كَانَ صَالِحاً عَابِداً جَوَاداً حَلِیماً ... وَ كَانَ سَخِیّاً.

یحیی بن حسن بن جعفر، نسب شناس مشهور درباری
آن حضرت چنین نوشته:

كَانَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ يَدْعِي الْعَبْدَ الصَّالِحُ مِنْ عِبَادَتِهِ وَ
اجْتِهَادِهِ.

موسی بن جعفر (ع) به علت عبادت و اجتهادش،
عبد صالح خوانده میشد

این جملات، نمونه‌های اندکی است از آنچه مورّخین و
محدّثین شیعه و سنی، آن حضرت را با آن توصیف کرده‌اند
و استاد عطاردی جملات زیادی از این قبیل را در کتاب
گرانبهای خود مُسند الامام الکاظم آورده است.

آنچه از سجایای امام، بیشتر از همه قابل توجه بوده، کرم و سخاوت آن حضرت است که ضرب المثل بوده است، ابن عَنَبَه در این رابطه مینویسد:

وَ فِي كُمِّهِ صُرَّرٌ مِنَ الدَّرَاهِمِ فَيُعْطِي مَنْ لَقِيَهُ وَ مَنْ أَرَادَ بَرَّهُ
وَ كَانَ يَضْرِبُ الْمَثْلُ بِصُرَّةِ مُوسَى.

همواره نزد او کسپه‌هایی از زر بود و به هر کسی که میرسید و یا به هر کسی که به احسان آن حضرت چشم داشت از آنها میبخشید بطوری که کسپه‌های زر او ضرب المثل شده بود.

سخاوت امام حتّی شامل کسانی میشد که به آزار و اذیت او میپرداختند، در این زمینه ابن خَلَّکان از قول خطیب، چنین نقل میکند:

وَ كَانَ سَخِيًّا كَرِيمًا وَ كَانَ يَبْلُغُهُ عَنِ الرَّجُلِ أَنَّهُ يُؤْذِيهِ
فَيَبْعَثُ إِلَيْهِ بِصُرَّةٍ فِيهَا أَلْفُ دِينَارٍ وَ كَانَ يَصْرُ الصُّرَّةَ ثَلَاثِمِائِهِ
دِينَارٍ وَ أَرْبَعَمِائِهِ دِينَارٍ وَ مَاتَ دِينَارٍ ثُمَّ يَقْسِمُهَا بِالْمَدِينَةِ
فَكَانَتْ صِرَارُ مُوسَى مَثَلًا.

او چنان بزرگوار و سخاوتمند بود که وقتی به وی اطلاع میدادند فردی در صدد اذیت شماست، کیسه زری که حاوی هزار دینار بود برای او میفرستاد، او همیشه زرها را در کیسه‌های سیصد و چهارصد و دویست دیناری میگذاشت و میان اهل مدینه تقسیم میکرد و کیسه‌های زر وی معروف بود.

ابوالفرج اصفهانی در رابطه با بخشش آن حضرت به کسانی که به آزار او میپرداختند روایت مفصلي آورده است که جداً آدمی را به شگفتی وا میدارد.

ذَهَبِي، رجالي مشهور درباري امام كاظم (ع) مینویسد:

وَقَدْ كَانَ مُوسَى مِنْ أَجْوَادِ الْحُكَمَاءِ وَ مِنَ الْعُبَادِ الْأَتْقِيَاءِ.

موسی بن جعفر از سخاوتمندان حکما و از پرهیزگاران عبادت کنندگان بود.

از جمله خصائص دیگر آن حضرت زهد و عبادت وی بود، حضرتش سالهای متمادی در زندان بسر برده و در تمام

این مدت به عبادت خدا مشغول بود، بطوری که بسیاری از زندانبانان او تحت تأثیر قرار گرفته و از نگهداری امام بدان صورت خودداری میکردند.

هارون درباری آن حضرت به ربیع گفت: أَمَّا إِنَّ هَذَا مِنْ رُهْبَانِ بَنِي هَاشِمٍ (این مرد از آن جمله از مردان بنی‌هاشم است که از دنیا گذشته است) ربیع میگوید: به هارون گفتم پس چرا او را زندانی کرده‌ای، او در پاسخ گفت: هَيْهَاتَ لَا بُدَّ مِنْ ذَلِكَ (هرگز، چاره‌ای جز این نیست).

این الوردی از مورّخین قرن هفتم روایت مستندی درباری کثرت عبادت آن حضرت آورده است.

به دلیل همین سجایای پاک اخلاقی وی بود که پیش مردم، محبوبیت فراوانی داشته و درباری او به کرامات فراوانی قائل بودند، ابن الجوزی در این زمینه روایتی آورده که ابن حَجَر هَيْثُمی نیز آن را روایت کرده، مضمون روایت این است:

شقیق بَلْخی در سال 149 در سفر حج به امام برخورد، و چندین بار سعی کرد مطلبی از آن حضرت بپرسد که هر بار امام با خواندن آیهای ما فی الضمیر او را برملا کرد.

مشکل امامت پس از امام صادق(علیه السلام)

اختلافی که معمولاً میان شیعیان پدید میآمد ناشی از تعیین امامت امام بعدی بود، گاهی بنا به دلایل سیاسی از جمله به دلیل وحشتی که از حاکمیت عباسیان وجودداشت، امام برای بسیاری از شیعیان خود ناشناخته میماند، زیرا امکان آن بود که اگر به صورت صریح، امامت امامی لو رفته باشد از ناحیه خلفا تحت فشار قرار گیرد، شدت اختلاف منصور در مورد علویان بخصوص امام صادق(علیه السلام) - که عظمت فراوانی در جامعه کسب کرده بود - باعث شد تا سردرگمی خاصی میان برخی از شیعیان در رابطه با رهبری آینده، بوجود آید و دعوت و جذب شیعیان آن حضرت از طرف بعضی از فرزندان امام صادق (ع) - که به ناحق داعی امامت داشتند - و بهره‌گیری آنان از این فرصت، مزید بر علت میشد، پراکندگی شیعیان نیز خود مشکل دیگری بود زیرا آنها در شهرهای دور و نزدیک زندگی میکردند و کسب اطمینان در مورد امام واقعی برای آنان کار مشکلی بود، امام صادق(علیه السلام) برای اینکه جانشینش مشخص نشود، علاوه بر دو فرزند خود امام کاظم (ع) و عبدالله، منصور عباسی را نیز وصی خود قرار داد.

این عوامل دست به دست هم داده و در ایجاد انشعاب میان شیعیان پس از شهادت هر امامی تأثیر زیادی به جای می گذاشت بر همین روال این انشعاب پس از رحلت امام صادق (ع) نیز رخ داد، بطوری که یکی از اصحاب امام کاظم (ع) با توجه به اینکه: ذَهَبَ النَّاسُ بَعْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) یَمِیناً وَ شِمَالاً. در مورد جانشین آن حضرت نیز سؤال کرد.

نکته دیگری بخصوص در زمان امام صادق (ع) وجود داشت که سود جویانی از آن استفاده کردند و آن، مسئلی اسماعیل بن جعفر بن محمد (ع) بود از آنجا که او فرزند بزرگتر امام صادق (ع) بود، بسیاری از شیعیان گمان میکردند که رهبری آینده شیعه از آن او خواهد بود، ولی او در حیات پدر وفات کرد و بطوری که در روایات آمده، امام صادق (ع) اصرار داشت که شیعیان به مرگ او یقین نداشته باشند، با این حال عده‌ای پس از آن حضرت با داعیه مهدویت اسماعیل و یا بهانه‌های دیگر، فرقهای بنام باطنیه یا اسماعیلیه و یا اسامی دیگر، در شیعه بوجود آوردند، در مورد اسماعیل نکته مهم این است که مطرح شدن او به عنوان رهبر و امام شیعیان پس از پدر، جنبه سیاسی داشته و احیاناً بزرگتر بودن او نیز در این امر مؤثر بوده است، بخصوص که امام صادق (ع) تا آخرین روزهای زندگی از تعیین صریح جانشین خودداری میفرمود.

البته روایاتی وجود دارد که امام کاظم (ع) از ابتدا برای برخی از خواص شیعه به عنوان جانشین پدر خود معین شده بود.

این روایات از طرق مختلف نقل شده است، علاوه بر این حدیث لوح نیز در رابطه با اسماعیل در زمان پدر خود به گونه‌ای مطرح شده بود که شبه‌ی جانشینی و امامت او در میان برخی از شیعیان وجود داشت.

به عنوان نمونه در روایتی از فیض آمده است که روزی نزد امام صادق (ع) بوده و آن حضرت در ضمن برخوردی که پیش آمد به وی تصریح می‌فرمایند که اسماعیل جانشین او نیست، فیض می‌گوید: عرض کردم: ما شکی نداشتیم که مردم (شیعه) پس از شما به سراغ او خواهند رفت، آنگاه در ادامه روایت آمده که امام، فرزندش موسی را به عنوان جانشین خود به وی معرفی فرمود.

طبری از اسحاق بن عمار صیرفی آورده که نزد امام صادق (ع) اشاره به امامت اسماعیل پس از آن حضرت نمودم و امام انکار فرمودند.

در روایت دیگری آمده ولید بن صُبَیح به امام صادق (ع)

عرض کرد:

عبدالجلیل به من گفته که شما اسماعیل را وصی خود قرار داده‌اید، امام این مطلب را انکار کرده و امام کاظم را به او معرفی فرمود.

به همین دلیل بود که امام صادق (ع) پس از آنکه اسماعیل فوت کرد اصرار داشت که شیعیان، مرگ او را با اطمینان خاطر بپذیرند زیرا تصور زنده بودن وی با توجه به سوابق اعتماد به مهدویت - که در میان برخی از غلات شیعه ترویج شده بود - خطر پیدایش فرقه جدیدی در میان شیعه را به دنبال داشت و اصرار امام صادق (ع) بر مرگ اسماعیل هم با توجه به این مسئله و به منظور جلوگیری از این خطر بود.

در روایتی از زرارہ نقل شده که در خانی امام صادق (ع) بودم که حضرت به من دستور دادند تا داود بن کثیر رقی، حمران ابوبصیر و مفضل بن عمر را پیش آن حضرت حاضر کنم، پس از آنکه نامبردگان حاضر شدند، پشت سر آنان افراد دیگری هم به تدریج وارد شدند بعد از آنکه تعداد حاضرین به سی نفر رسید امام فرمود:

يَا دَاوُدَ اكْشَفْ لِي عَنْ وَجْهِ إِسْمَاعِيلَ.

ای داود روانداز را از روی اسماعیل بردار و او روانداز را از روی اسماعیل کنار زد، بعد امام پرسید:

يَا دَاوُدُ أَحْيِ هُوَ أَوْ مَيِّتْ.

ای داود آیا او زنده است یا مرده؟

داود گفت او مرده است و حاضرین به دستور امام یکی پس از دیگری جسد او را دیده و اعتراف به مرگ وی نمودند، امام باردیگر این کار را تکرار فرموده تا اینکه او را به قبرستان آوردند و موقعی که میخواستند او را در لحد بگذارند، امام افراد را واداشت تا به مرگ او شهادت دهند و آنگاه به موسی بن جعفر به عنوان امام پس از خود تأکید فرمود.

شیخ مفید میفرماید:

و رُوي أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَزَعَ عَلَيْهِ جَزَعًا شَدِيدًا وَ حَزَنَ عَلَيْهِ

حُزْناً عَظِيماً وَ تَقَدَّمَ سَرِيرُهُ بِغَيْرِ حِذَاءٍ وَ لَا رِداءٍ وَ أَمَرَ بِوَضْعِ سَرِيرِهِ عَلَى الْأَرْضِ قَبْلَ دَفْنِهِ مَراراً كَثِيرَةً وَ كَانَ يَكْشِفُ عَنْ وَجْهِهِ وَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ يَرِيدُ بِذَلِكَ تَحْقِيقَ أَمْرِ وَفَاتِهِ عِنْدَ الظَّائِنِ خِلَافَتِهِ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ إِزَالَةَ الشُّبْهَةِ عَنْهُمْ فِي حَيَاتِهِ.

روایت شده که ابوعبدالله (علیه السلام) در مرگ اسماعیل، بشدت گریسته و اندوه عظیمی او را فرا گرفت و بدون کفش و رداء جلو تابوت او به راه افتاده و چندین بار دستور داد تابوت او را بر زمین بگذارند و هر مرتبه صورت او را میگشود و به آن نگاه میکرد، منظورش از این کار این بود که حتمیت فوت او را برای کسانی که اسماعیل را جانشین پدرش میدانستند ثابت کرده و در حال حیات خود این شبهه را از میان بردارد.

يك نمونه از روایاتی که سردرگمی برخی از شیعیان را در این مورد نشان میدهد روایتی از هشام بن سالم است

او در این روایت میگوید:

همراه مؤمن طاق در مدینه بودیم که دیدیم عده‌ای بر در خانی عبدالله بن جعفر بن محمد گردآمده‌اند، ما مسائلی از عبدالله در رابطه با زکات پرسیدیم... ولی او جواب

صحیحی به ما نداد آنگاه بیرون آمده و نمیدانستیم که کدامیک از فرق مُرُجِئَه، قَدَرِیَه، زیدیه، معتزله، خوارج... را قبول کنیم در این حال شیخی را دیدیم که او را نمیشناختیم فکر کردیم که جاسوسی از جاسوسان منصور است - که در مدینه به منظور شناسائی شیعیان جعفر بن محمد در میان آنها نفوذ کرده بودند - ولی برخلاف این احتمال، او ما را به خانی ابوالحسن موسی بن جعفر برد... هنوز در آنجا بودیم که فُضَیل و ابوبصیر وارد شده و سؤالاتی از ایشان نموده و بر امامت وی یقین حاصل کردند آنگاه مردم از هر سو دسته دسته میآمدند، جز گروه عَمَّار ساباطی و نیز عَدَّه بسیار اندکی، که عبدالله بن جعفر را قبول داشتند.

و آنچه در روایت فوق جلب توجه میکند اینکه شیعیان کسانی نبودند که به هر شکل و بدون تحقیق، هر کسی را که داعی و صایت و امامت داشته باشد، بپذیرند بلکه با طرح سؤالات خاصی علم او را ارزیابی کرده و در صورتی که به امامت وی از ناحیه علمی، یقین حاصل مینمودند او را به وصایت میپذیرفتند، روایت فوق این دقت و کنجکاو را هم در مورد هشام و هم در مورد فُضَیل و ابوبصیر و همچنین تهدیدهایی را که از سوی منصور متوجه شیعیان امام صادق (ع) بود به خوبی نشان میدهد.

این نکته را که شیعیان، عبدالله بن جعفر را - که مشهور به

عبدالله أَفْطَح بود و به همین سبب گروندگان به او را فَطَحِيَّة نامیده‌اند - بوسیله طرح بعضی از مسائل حلال و حرام در رابطه با نماز و زکات و ... آزموده و علمی پیش وی نیافته و از او روی برتافتند، نوبختی نیز در فرق الشیعه آورده که در این نقل و روایات دیگری اشاره بر گرایش عبدالله از نظر عقیدتی به مرجئه شده است.

نوبختی انشعاب شیعه را به شش فرقه پس از رحلت امام صادق (ع) بدین ترتیب بر می‌شمارد.

*1- کسانی که معتقد بر مهدویت خود امام صادق (ع) بودند.

*2- اسماعیلیه خالصه که هنوز بر زنده بودن اسماعیل اصرار می‌ورزیدند.

*3- آنانکه به امامت محمدّ فرزند اسماعیل اعتقاد داشتند.

*4- دست‌های که به امامت محمدّ بن جعفر معروف به دیباج اعتقاد داشتند.

*5- کسانی که امامت عبدالله افطح ـ که ذکرش گذشت ـ را قبول داشتند.

نوبختی در مقام تعلیل این مسئله چنین میگوید: شیعیان به استناد حدیث: *الْإِمَامَةُ فِي الْأَكْبَرِ مِنْ وَلَدِ الْإِمَامِ* (امامت از آن بزرگترین فرزند امام قبلی است) به سراغ او رفتند اما وقتی او از عهدهی جواب سؤالات آنها برنیامد او را رها کردند، او مینویسد:

در ابتدا بسیاری از مشایخ شیعه به سراغ او رفتند، عبدالله حدود 70 روز پس از وفات امام صادق (ع) بدرود حیات گفت و هیچ فرزند پسری از خود باقی نگذاشت و پیروان او ناچار همگی از اعتقاد به امامت وی برگشته و به امامت موسی بن جعفر (ع) گرویدند اگر چه عدهای از آنان در همان دوران حیات عبدالله به سوی امام موسی کاظم (ع) بازگشته بودند.

*6- کسانی که به امامت موسی بن جعفر (ع) اعتقاد داشتند.

از میان شیعیان افرادی چون هشام بن سالم، عبدالله بن

ابی یَعْفور، عمر بن زید بَيَّاع السَّابِرِي، مُحَمَّد بن نُعْمَان، مؤمن طاق، عُبَید بن زرارَه، جَمیل بن دُرَّاج، ابان بن تَغْلِب. و هشام بن حَكَم که از بزرگان آنان و اهل علم و نظر و از فقهاء شیعه به حساب میآمدند به امامت موسی بن جعفر (ع) اعتقاد داشتند و تنها کسانی که به امامت وی نگریدند یکی عبدالله بن بُکَیر بن اَعین و دیگری عَمَّار بن موسی الساباطی بود.

مرحوم طَبْرَسِي در اَعْلَام الْوَرِي، انشعابات پیدا شده در میان شیعیان امام صادق (ع) پس از آن حضرت را آورده و دلایل گرایش آنان را نیز ذکر کرده است.

برخوردهای سیاسی امام کاظم (ع)

دورانی که امام کاظم (ع) در آن زندگی میکرد مصادف با اولین مرحله استبداد و ستمگری حکام عباسی بود. آنها تا چندی پس از آنکه زمام حکومت را به نام علویان در دست گرفتند با مردم و بخصوص با علویان برخورد نسبتاً ملایمی داشتند اما به محض اینکه در حکومت استقرار یافته و پایههای سلطی خود را مستحکم کردند و از طرف دیگر با بروز قیامهای پراکندهای به طرفداری از علویان که موجب نگرانی آنان گردید، بنا را بر ستمگری گذاشته و مخالفین خود را زیر شدیدترین فشارها قرار دادند. و حتی

نزدیکترین دوستان خود همچون عبدالله بن علی را بخاطر تلاشهای پنهانیش برای به سقوط کشاندن عباسیان ـ که انتظار جانشینی سقّاح را داشت ـ و ابومسلم خراسانی را از بین بردند.

منصور عده زیادی از علویین را به شهادت رسانده و تعداد زیادی از آنان نیز در زندانهای او در گذشتند.

این اعمال فشار از زمان امام صادق (ع) آغاز شد و تا زمان امام رضا (ع) که دوری خلافت مأمون بود به شدت هر چه تمامتر ادامه یافت، مردم در زمان مأمون اندکی احساس امنیت سیاسی نمودند ولی دیری نپائید که دستگاه خلافت بدرفتاری و اعمال فشار بر مردم را دوباره از سرگرفت، پس از آنکه امام باقر و صادق (علیهما السلام) زمینی گسترده اعتقادی را فراهم آورده بودند و انتظار میرفت که چنین حرکت فرهنگی يك جنبش سیاسی عظیمی را هدایت کند، تهدید و فشارهای حکام عباسی آغاز شد.

امام کاظم (ع) از يك طرف در برابر این فشارها قرار گرفته و از طرف دیگر با مسئولیت عظیمی که حدّاقل آن هدایت شیعیان و حفظ آنان بود، روبرو شده بود، او اگر هیچ تلاشی جز این نداشت که شیعیان را به درستی با یکدیگر

ارتباط داده و آنها را رهبري کند، خود بزرگترین خطر برای عباسیان بشمار میآید.

امام کاظم (ع) پس از شهادت پدرش در سال 148 ق تا 158 ق که منصور به هلاکت رسید و تا سال 169 ق که مهدی فرزند او حکومت میکرد و نیز تا سال 170 ق که هادی فرزند مهدی حکمرانی مینمود و پس از آن هم مدتی، امامت شیعیان را بر عهده داشت که بالاخره در سال 183 ق به شهادت رسید.

همانگونه که گفتیم عصر امام کاظم (ع) دوران بسیار سختی برای شیعیان بود و در این دوران حرکتهای اعتراض آمیز متعددی از ناحیه شیعیان و علویان نسبت به خلفای عباسی صورت گرفته است که از مهمترین آنها قیام حسین بن علی، شهید فحّ که در حکومت هادی و جنبش یحیی و ادريس فرزندان عبدالله که در زمان هارون رخ داد، میباشد

کتب تاریخ و حدیث برخوردهای متعدد خلفای عباسی با موسی بن جعفر (ع) را نقل کردهاند که عمدهترین آنها برخوردهای هارون است در عین حال باید توجه داشت که ائمه شیعه همگی بر لزوم رعایت تقیه پافشاری کرده و میکوشیدند تا تشکل شیعه و رهبري آنها را بطور پنهانی

اداره نمایند، طبعاً این وضع سبب میشد تا تاریخ نتواند از حرکات سیاسی آنها ارزشیابی دقیقی به عمل آورد، علاوه بر این، دلیل قاطع بر چنین ارزشی هدایت جریانی است که پس از آن به صورت یکی از دو حرکت اصلی در جامعه مسلمین مطرح گردید.

رهبری این حرکت و ظرافتی که طبعاً در هدایت آن بکار برده شده نمیتواند مورد بیتوجهی قرار گیرد، نمونه‌های وارد در تاریخ و اجبار هارون در قتل امام کاظم (ع) علیرغم ظاهر فریبندهی این جنایت - که نشان میدهد او از نظر سیاسی نمیخواسته چنین قتلی را بر عهده بگیرد و یا اساساً حضرتش را مقتول بداند - نشانه خطری است که او از ناحیهی وجود امام - با این اعتراف داشت چیزی علیه او به اثبات نرسیده - نسبت به خلافت خویش احساس میکرده است، ما در اینجا برخوردهای خلفاء را با امام کاظم (ع) نقل کرده و میکوشیم تا اهمیت نقش امام را در رابطه با مسائل سیاسی نشان دهیم:

ابن شهر آشوب در کتاب خود در رابطه با برخورد منصور با امام کاظم (علیه السلام) چنین مینویسد:

منصور از امام خواست تا در عید نوروز بجای او در مجلسی نشسته و هدایایی را که آورده میشد از طرف او بگیرد.

امام در پاسخ چنین گفت:

إِنِّي قَدْ فَتَّشْتُ الْأَخْبَارَ عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَلَمْ أَجِدْ
لِهَذَا الْعِيدِ خَبَرًا إِنَّهُ سُنَّةٌ لِلْفُرْسِ وَ مَحَاهَا الْإِسْلَامُ وَ
مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نُحْيِي مَا مَحَاهُ الْإِسْلَامُ.

من اخباري را که از جدّم رسول خدا(ص) وارد شده
بررسي کردم و خبري در رابطه با اين عيد پيدا نکردم اين
عيد از سنن ايرانيان است که اسلام بر آن خط بطلان
کشیده است به خدا پناه ميبرم از اينکه چيزي را که
اسلام آن را از گردونه خارج کرده من دوباره آن را زنده کنم.

منصور در پاسخ گفت اين کار را «سياسةً للجنّد» و از نظر
سياست نظامي انجام ميدهد و اين بخاطر آن بود که
بسياري از لشکريان منصور از ايرانيها بودند و طبعاً به
مناسبت اين عيد، هداياي زيادي به منصور اهداء ميکردند
و از اين راه، وجوه زيادي به اموال او - که به بخل نيز
شهرت داشت - افزوده ميشد پس از آن امام مجبور شد
آن روز را از طرف منصور در آن مجلس نشسته و هداياي
لشکريان را بگيرد، اما پاسخ امام نمايانگر حقيقتي است
که توجه بدان براي ما بسيار مفيد است.

بعد از آن در دوران ده سالی حکومت مهدی عباسی که امام مشغول تدریس و نقل حدیث و احیاناً تلاشهای پشت پردی خویش بود تاریخ، برخوردهائی را ثبت کرده که بعضاً جالب و قابل توجهاند:

از جمله مهمترین آنها که مورّخینی امثال ابن اثیر، خطیب بغدادی، و ابن خلّکان و نیز روات شیعه نقل کردهاند، بازداشت و زندانی کردن و سپس آزاد شدن امام در بغداد است، مهدی عباسی که احتمالاً بخششهای امام او را به وحشت انداخته بود و احتمال میداد که حضرت وجوهی جمعآوری کرده و آن را برای سازمان دادن و تقویت شیعیان خود مصرف میکند، دستور بازداشت حضرت را به فرماندار خود در مدینه صادر کرد، او نیز امام را دستگیر کرده روانی بغداد کرد، مهدی او را به زندان انداخت و لکن شب هنگام علی بن ابیطالب (ع) را در خواب دید که به او میفرمود:

فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا
اَرْحَامَكُمْ؟

آیا اگر به حکومت رسیدید میخواهید در زمین فساد کنید و پیوند خویشاوندیتان را ببرید؟

او در همان لحظه از خواب بیدار شده و حاجب خود را که ربیع نام داشت صدا کرد و دستور داد امام کاظم (ع) را پیش او حاضر کند وقتی امام آمد او را در کنار خویش نشانده و گفت: امیرالمؤمنین (ع) را به خواب دیده که این آیه را بر وی میخواند، و سپس از او پرسید:

أَفَتُؤَمِّنُنِي أَنْ لَا تَخْرُجَ عَلَيَّ أَوْ عَلَيَّ أَحَدٍ مِنْ وَلَدِي؟

آیا به من اطمینان میدهی که بر علیه من و یا یکی از فرزندانم قیام نکنی؟

امام فرمود:

وَاللَّهِ مَا فَعَلْتُ ذَلِكَ وَ لَا هُوَ مِنْ شَأْنِي.

بخدا قسم من چنین کاری نکرده‌ام و این کار اصولاً در شأن من نیست.

خلیفه کوشید تا با دادن سه هزار دینار و تصدیق گفته های امام به گونهای با او برخورد نماید که او راضی به مدینه بازگردد و بیدرنگ آن حضرت را به مدینه بازگردانید.

يك بار دیگر نظیر چنین پیشآمدي براي آن حضرت در زمان هارون رخ داد که بعداً نقل خواهیم کرد.

رویدادهای غیرعادي در مورد امام کاظم (ع) معمولاً بیشتر از ائمه دیگر جز امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است، چنانکه حتی در منابع غیر شیعی نیز شواهد زیادی برای این گونه حوادث میتوان پیدا کرد.

وقتي امام کاظم (ع) بر مهدی عباسی وارد شده و دید که او رد مظالم میکند، امام که او را در چنین حالی دید پرسید:

چرا آنچه را که از راه ستم از ما گرفته شده بر نمیگردانی؟
مهدی پرسید: آنچه میگوئی چیست؟ امام ماجرای فدک را برای او چنین توصیف کرد:

فدک به دلیل اینکه از جملي «ما لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ خَيْلٌ وَ لَا

رِکَابٌ» است ملک خالص پیامبر(ص) بود که آن را به دخترش فاطمه(س) بخشید و پس از رحلت آن حضرت با اینکه ابوبکر طبق شهادت علی(ع) و حسنین و امّ ایمن حاضر شده بود آن را به فاطمه(ع) برگرداند خلیفہ دوم از این کار جلوگیری کرد، مهدی گفت حدود آن را مشخص کن تا برگردانم و امام حدود فدک را مشخص کرد، خلیفه گفت:

هذا کثیر فانظرُ فیہ. (این مقدار زیاد است درباری آن فکری میکنم)

طبیعی است که مهدی چنین کاری را انجام نمیداد زیرا وجود چنین امکانات مالی در دست امام کاظم(ع) میتوانست خطرات زیادی برای حکومت وی بوجود آورد.

پس از مهدی، فرزندش موسی الهادی بر سر کار آمد ولی بیش از یک سال زنده نماند، در زمان او بود که حسین بن علی شهید فَحّ، قیام کرده و کشته شد، وقتی سر او را برای هادی آوردند او اشعاری چند بر زبان آورده و در آن از طالبیها به قطع رحم و ... یاد کرد، و سپس نگرانی شدید خود را از موسی بن جعفر(ع) اظهار کرده و قسم یاد کرد که او را خواهد کشت.

وَاللّٰهُ مَا خَرَجَ حُسَيْنٌ إِلَّا عَنْ أَمْرِهِ وَ لَا اتَّبَعَ إِلَّا حُجَّتَهُ لِأَنَّهُ
صَاحِبُ الْوَصِيَّةِ فِي هَذَا الْبَيْتِ قَتَلَنِي اللّٰهُ إِنْ أَبْقَيْتُ عَلَيْهِ.

به خدا قسم حسین (شهید فحّ) به دستور او (امام کاظم) قیام کرده و تحت تأثیر او قرار گرفته زیرا صاحب وصیت (پرنفوذ) در این خانواده او است، خدا مرا بکشد اگر او را زنده بگذارم.

قاضی ابویوسف که در مجلس حاضر بود او را آرام کرد و گفت: نه موسی بن جعفر و نه هیچکدام از فرزندان این خانواده اعتقاد به خروج علیه خلفاء را ندارند.

فعّالیت پنهانی امامان شیعه چنان در استتار انجام میگرفت که مخالفین آنها حتی تصور آن را نمیکردند که آنان قصد خروج بر علیه خلفاء را داشته باشند، صرف نظر از اینکه آیا گفתי هادی در رابطه با قیام حسین بن علی شهید فحّ به دستور امام درست بود یا نه، دفاع قاضی ابویوسف، نشانی اهمیت پنهان کاری امام کاظم (ع) است، حتی شیعیان زیدی نیز که خود جناح تندروی محسوب میشدند تصور کردند که امام صادق (ع) اعتقاد به جهاد ندارد با اینکه امام صادق (ع) چنانکه قبلاً ذکر کردیم ادعای آنها را صریحاً تکذیب فرموده و میگفت:

وَلَكِنْ لَا آدَعُ عِلْمِي إِلَي جَهْلِهِمْ (من علمم را به جهل آنان
وا نمیگذارم).

در روایت فوق آمده زمانی که امام از خطر دستگیری و
شهادت خود به دست هادی عباسی آگاه شد و تهدیدات
او را شنید در حق وی نفرین کرد و چندی بعد خبر مرگ او
به مدینه رسید.

این در حالی بود که اطرافیان آن حضرت از او خواسته بودند
تا پنهان شود.

اما در مورد شهید فخ و قیام او، آنچه گفتنی است اینکه
قیام او را باید در ردیف همان قیامهای زیدی بشمار آورد،
این قیامها گرچه اغلب از روی صداقت و خلوص نیت صورت
میگرفت و بعضاً رهبران آنها اشخاصی عالم و فاضل و
فداکار بودند، اما به دلایل مختلف سیاسی و علیرغم
گسترده‌گی و کثرتشان، کار اینها بیثمر بود، حداقل در
منطقه عراق آنها هرگز موفقیتی به دست نیاوردند، طبعاً
برای شیعیان امامی، شرکت در این قیامها بخصوص با
توجه به اختلافات عمیقی که به تدریج بین زیدیه و آنها
بوجود آمد، درست نبود، زیرا رهبری زیدیها را کسانی غیر

از امامان شیعه به عهده داشتند. اختلاف نظر میان زیدیه‌ها و شیعه احتمالاً از زمان خود زید آغاز شده و در جریان نفس زکیه به اوج خود رسید، چنانکه همکاری زیدیه‌ها و شیعه را بسیار مشکل ساخت، زمانی که شهید فحّ قیام کرد، اکثریت علویان مدینه در آن قیام شرکت کردند، اما موسی بن جعفر (ع) نه تنها در آن شرکت نکرد بلکه شکست و شهادت حتمی او را نیز به وی گوشزد فرمود. با اینکه شهید فحّ گویا از ابتداء قصد شورش علیه خلیفه را داشت، شدت فشارهای وارده از طرف هادی بر علویان مدینه و سخت گیریهای حاکم مدینه - که شخصی از خاندان خلیفه دوم بود - این قیام را جلو انداخته و در ایّام حج که از طرف خلیفه نیز جمعیت‌هایی به مکه فرستاده شده بود، بوقوع پیوست، قیام باعکس العمل نیروهای خاصی مواجه شد که جز در آن ایّام نمیتوانست به آسانی به نفع خلیفه وارد عمل شود، درگیری با شکست و شهادت اکثر یاران حسین بن علی و خود او پایان یافت و وقتی که سرهای آنان را نزد موسی بن عیسی آوردند، عدّهای از فرزندان علی بن ابیطالب (ع) حضور داشتند که از جمله موسی بن جعفر (ع) بود و موسی بن عیسی با اشاره به سر حسین بن علی از حضرت پرسید: این سر حسین بن علی است؟ امام پاسخ داد:

نَعَمْ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مَضَى وَ اللَّهُ مُسْلِمًا صَالِحًا
قَوَّامًا أَمِيرًا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَاهِيًا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ مَا كَانَ فِي أَهْلِ
بَيْتِهِ مِثْلُهُ.

آری انالله و انا الیه راجعون بخدا او در حالی که مسلمان صالحی بود و به عبادت پروردگارش قیام میکرد و امر به معروف و نهی از منکر مینمود، عمر خود را به پایان برد، چنانکه در خانواده خود شخص بینظیری بود.

موسی بن عیسی در برابر این جواب سکوت کرده و چیزی نگفت.

امام کاظم(علیه السلام) و هارون الرشید

بخش مهمی از روایات تاریخی در رابطه با حیات امام کاظم(علیه السلام)، پیرامون سختگیریهای هارون نسبت به آن حضرت وارد شده است، این روایات را ما در سه قسمت بیان میکنیم:

1- روایاتی که اشاره به برخورد بین امام و هارون داشته و در آن نکته و مطلب جالبی نیز وجود دارد.

2- حوادثی که مربوط به دستگیری و زندانی شدن آن

بزرگوار میشود.

3- روایات مربوط به شهادت آن حضرت.

قبل از همه، لازم به یادآوری است که هارون از سال 170 هـ. ق بر سر کار آمده و تا سال 193 هـ. ق، زمام قدرت را در دست داشت او در این مدت درگیریهای مختلفی با علویان داشته و در موارد متعددی به ایذاء و کشتار آنها اقدام کرده است که در این مختصر مجال بیان تفصیلی آنها نیست، اخبار این قتل و کشتارها را «ابوالفرج اصفهانی» در «مقاتل الطالبیین» و نیز برخی از آنها را «طبری» در کتاب خود آورده است، بطور کلی میتوان گفت اِعمال فشارهای رشید نسبت به شیعیان قابل قیاس با دورههای پیشین نبوده و از لحاظ گستردگی و شدّت باید با دورههای نظیر دوران متوکل مقایسه شود، البته بعید نیست که هارون در مواردی سهل گیریهای هم نسبت به مخالفین خود بالاخص علویین از خود نشان داده باشد، ولی متأسفانه بدلیل آنکه تاریخ دقیق برخوردهای بین امام کاظم (ع) و هارون مشخص نیست، نمیتوان آنها را در يك سیر تاریخی منظم بیان کرد.

برخی از این روایات دلالت دارد بر اینکه هارون در اوائل کار نسبت به امام چندان سختگیری نشان نمیداده ولی به

مرور زمان و بنا به دلایلی بتدریج حضرت را تحت فشار بیشتر و بیشتر قرار داده است، و در روایتی که عیّاشی و شیخ مفید آن را نقل کرده‌اند آمده:

كَانَ مِمَّا قَالَ هَارُونُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى (ع) حِينَ أُدْخِلَ عَلَيْهِ: مَا هَذِهِ الدَّارُ وَ الدَّارُ مَنْ هِيَ قَالَ لِشِيعَتِنَا فَتْرَةٌ وَ لَغَبْرُهُمْ فِتْنَةٌ: قَالَ فَمَا بَالُ صَاحِبِ الدَّارِ لَا يَأْخُذْهَا؟ قَالَ أَخَذْتُ مِنْهُ عَامِرَةً وَ لَا يَأْخُذْهَا إِلَّا مَعْمُورَةٌ فَقَالَ آيَنَ شِيعَتُكَ، فَقَرَأَ أَبُو الْحَسَنِ: «لَمْ يَكُنْ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ» قَالَ لَهُ: فَتَحْنُ كُفَّارٌ؟ قَالَ لَا وَلَكِنْ كَمَا قَالَ اللَّهُ: «أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ» فَغَضِبَ عِنْدَ ذَلِكَ وَ غَلِظَ عَلَيْهِ

موقعی که موسی بن جعفر (ع) را پیش هارون آوردند قسمتی از سخنان که به آن حضرت گفت چنین بود:

این دنیا چیست؟ و برای چه کسانی است؟ فرمود آن برای شیعیان ما مایه آرامش خاطر و برای دیگران مایه آزمایش است گفت: پس چرا صاحب آن، آن را در اختیار خود نمیگیرد؟ جواب داد: در حالی که آباد بود از او گرفته شده و وقتی آباد شد صاحب آن، آن را در اختیار خود میگیرد گفت: شیعیان شما کجایند؟ امام در جواب، این آیه

را قرائت کرد: «کفار اهل کتاب و مشرکین از کفر خود دست بردار نبودند تا آنکه برایشان دلیلی روشن از جانب خدا آمد».

هارون گفت: پس بدین ترتیب ما کافریم؟! فرمود: ... نه، ولی همچنانید که خدا فرموده: «آیا نمی بینید کسانی را که نعمت خدا را رها کرده و کفر را پیشه خود ساختند چگونه مردم خو را به هلاکت انداختند.»

در این موقع هارون بخشم آمد و نسبت به آن حضرت با تندي رفتار کرد.

روایت دیگری که صدوق آورده حاکی از آن است که یکبار هارون کسی را دنبال موسی بن جعفر (ع) فرستاد و دستور داد فوراً حضرت را حاضر کنند، وقتی مأمور خلیفه در مدینه به حضور آن حضرت رسید و از ایشان خواست نزد خلیفه حاضر شود، امام فرمود:

لَوْ لَا أَنِّي سَمِعْتُ فِي خَبَرٍ عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَنَّ طَاعَةَ السُّلْطَانِ لِلتَّقِيهِ وَاجِبَةٌ إِذَا مَا جِئْتُ.

اگر خبری از جدم نشنیده بودم که اطاعت از سلطان به جهت تقیه واجب است هرگز پیش او نمیآمدم.

و وقتی نزد رشید حاضر شد او غضب خود را پنهان کرد و به نوازش امام پرداخت و پرسید: چرا به دیدار ما نمیآئی؟ امام فرمود:

سَعَهُ مَمْلَكَتِكَ وَ حُبَّكَ لِلدُّنْيَا.

پهناوری کشورت و دنیا دوستی تو مانع از آن میشود.

پس از آن رشید هدایائی به آن حضرت داد و امام در رابطه با قبول هدایا فرمود:

وَاللّٰهُ لَوَلَا اَنِّيْ اَرِيْ اَنْ اَتَزَوَّجَ بِهَا مِنْ عَذَابِ بَنِي طَالِبٍ لِّئَلَّا يَنْقَطِعُ نَسْلُهُ اَبَدًا مَا قَبِلْتُهَا.

بخدا قسم اگر من در فکر تزویج عذبهای آل ابی طالب نبودم که تا نسل او برای همیشه قطع نشود، هرگز این هدایا را نمیپذیرفتم.

در مورد زندانی شدن امام، اخبار متعدد و مختلفی نقل شده است، آنچه از مجموع این روایات استفاده میشود این است که امام کاظم (ع) دوبار بدست هارون به زندان افتاده است که مرتبی دوم آن از سال 179ق، تا 183ق، یعنی مدّت چهار سال بطول انجامیده و به شهادت آن حضرت منجر شده است، اما مرتبی اوّل آن، اگر چه روایات تاریخی حاکی از آن است ولی به مدّت آن کوچکترین اشاره‌ای نشده است و دلیل اینکه امام دو مرتبه بدست هارون زندانی شده است، غیر از اشارات مورّخین نقلهائی است حاکی از آزادی امام از زندان اوّل هارون که آن را بسیاری از روّات اخبار، نقل کرده‌اند.

مسعودی مینویسد: عبدالله بن مالک خُزاعی، مسئولِ خانی رشید و رئیس شرطی او میگوید:

فرستادی هارون در وقتی که هیچگاه در چنان اوقاتی پیش من نمیآمد، وارد شده و حتّی مجال پوشیدن لباس به من نداده و با آن حال مرا پیش هارون برد، وقتی وارد شدم سلام کرده و نشستم، سکوت همه جا را فراگرفته بود، حیرت عجیبی به من دست داده و هر آن بر نگرانی من میافزود، در این هنگام هارون از من پرسید عبدالله میدانی چرا تو را احضار کرده‌ام؟ گفتم نه بخدا گفتم: يك

حبشي را در خواب دیدم که حربهاي بدست گرفته و به من میگفت: اگر همین لحظه موسي بن جعفر را آزاد نکنی با این حربه سرت را از تن جدا میکنم، اکنون برو و او را فوراً آزاد کرده و سی هزار درهم به وی بده و به او بگو که اگر میخواهد همین جا بماند و هر نیازی که داشته باشد برآورده میکنیم و اگر میخواهد به مدینه بازگردد، وسائل حرکت او را آماده کن، با ناباوری سه بار پرسیدم: دستور میدهید موسي بن جعفر را آزاد کنم؟ هر مرتبه سخن خود را تکرار و بر آن تأکید ورزید، از پیش هارون بیرون آمده و وارد زندان شدم، وقتی موسي بن جعفر مرا دید وحشت زده در برابر من بپا خواست، او خیال میکرد که من مأمور شکنجه و اذیت او هستم، گفتم آرام باشید من دستور دارم شما را همین لحظه آزاد کرده و سی هزار درهم در اختیارتان بگذارم، موسي بن جعفر پس از شنیدن حرفهای من چنین گفت: اکنون جدم رسول خدا را در خواب دیدم که میفرمود: یا مُوسِي حُسْنَتْ مَظْلُومًا (تو از راه ستم زندانی شدهای) این دعا را بخوان که همین امشب از زندان خلاص خواهی شد و سپس آن دعا را خواند.

نقل این روایت در کتب تاریخی دیگر، نشانی شهرت آن در میان مؤرخین است، گرچه در این نقلها تفاوتهایی در اسامی افراد و ... وجود دارد.

مرحوم صدوق این روایت را با تفصیل بیشتری نقل کرده است. این حادثه نظیر آن است که در زمان مهدی عباسی رخ داد و نقل آن توسط مصادر اهل سنت، نشانی قبول آن حتی برای مورّخین اهل سنت نیز هست، زیرا همانگونه که در جای دیگر اشارت رفت، مردم بغداد اصولاً از این خاطرات درباری امام کاظم (ع) زیاد داشته و مدفن آن حضرت حتی برای آنان نیز مزار بوده و به عنوان باب الحوائج پیش آنان شهرت دارد.

در هر حال این خبر حاکی از آن است که هارون در کنار خشونت‌هایی که نسبت به علویان داشته، نسبت به موسی بن جعفر نیز حساسیت فراوانی داشته است و تنها بکار بردن تقیه از طرف امام و یا خواب‌های تهدید آمیز- از آن نمونه که قبلاً گذشت - توانست امام را از شرّ هارون در امان بدارد، اما بالاخره تهدیدی که او از ناحیه امام برای حکومت خویش احساس میکرد و کینه و حسدی که نسبت به آن حضرت داشت و همچنین موقعیتی که امام در میان شیعیان به عنوان امام و رهبر آنها داشت و حسادت عده‌ای از علویان نسبت به شخصیت او و افتراء و سخنچینی آنان در رابطه با آن حضرت پیش هارون الرشید، او را به شدّت عمل علیه امام برانگیخت در اینجا نمونه‌های از حوادثی را که منجر به زندانی شدن امام شد می‌آوریم:

تأکید خاص پیامبر بر اینکه حسنین (علیهما السلام) باید

فرزندان خاص آن حضرت تلقی شوند، موجب شد تا در میان مسلمین، شکوه و عظمت خاصی برای اهل بیت بوجود آید، امری که خود رسول خدا(ص) نیز طالب آن بوده و از این طریق میخواست موقعیت والائی برای آنها در جامعه مسلمین تهیه و تثبیت نماید، روایات زیادی از جمله حدیث ثقلین و حدیث سفینه در این زمینه از حضرت رسول(ص) در منابع مسلمین از شیعه و سنی بطرق فراوانی محفوظ مانده است.

اینکه حسنین (ع) فرزندان رسول خدا(ص) تلقی شوند میتوانست علت توجه شایان مسلمین نسبت به آنها و انگیزه درك بهتر آنها شود، به همین دلیل بود که مخالفان و دشمنان اهل بیت همواره درصدد انکار این اصل برآمده و در طول تاریخ - با وجود آنکه اکثریت جامعه مسلمین از تسنن و تشیع آنها را به عنوان فرزندان رسول خدا(ص) پذیرفته بودند - حکام کوشیده‌اند تا در برابر آن موضعگیری کنند، معاویه از اینکه آنها به عنوان فرزندان رسول خدا شناخته شوند به سختی خشمگین بود و اصرار داشت که مردم آنان را فرزند علی (ع) بدانند، عمرو بن عاص نیز از این مسئله نفرت داشت، حجاج نسبت به این مسئله حساسیت عجیبی از خود نشان میداد، بطوری که وقتی به او خبر دادند یحیی بن یَعْمُر، حسن و حسین را فرزندان رسول الله میدانند او را از خراسان فراخوانده و زیر فشار گذاشت تا دلیلی از قرآن برای ادعای خود بیاورد، او نیز آیی 85 از سوره انعام را که به صراحت حضرت عیسی را

از فرزندان ابراهیم (ع) معرفی میکند برای او خوانده و چنین استدلال کرد:

در صورتی که قرآن عیسی را که جز از طریق مادر به ابراهیم پیوندي نداشته، فرزند آن حضرت میداند، چگونه حسنین نمیتوانند فرزندان رسول خدا شمرده شوند.

استاد جعفر مرتضی، شواهد بیشتری برای این مطلب در کتاب گرانقدر خود حیات سیاسی امام حسن (ع) ذکر کرده است.

این مسئله در زمان هارون و در برخوردهای او با اهل بیت پیامبر(ص) بویژه امام کاظم (ع) نیز مطرح بود و حداقل در يك برخورد، تکیه امام بر این مطلب، یکی از علل زندانی شدن آن حضرت میتوانست به حساب آید، در نقلی آمده: هارون الرشید از امام کاظم (ع) سؤال کرد چگونه شما میگوئید ما از ذریه رسول خدا هستیم در حالی که پیامبر فرزند ذکور نداشته و شما فرزندان دختر او هستید؟

آن حضرت دو دلیل برای او ذکر کرد:

1- آیه 85 از سوره انعام که عیسی را فرزند حضرت ابراهیم می‌شمارد.

2- آیی مباهله که در جریان آن، حسنین مصداق خارجی «و ابناءنا» بودند.

این مسئله برای عباسیان شکننده‌تر بود زیرا آنها خود را بنی اعمام رسول خدا دانسته و برای اثبات احق بودن خود به خلافت آن حضرت، از قاعدي وراثت استفاده می‌کردند، بنا به استدلال آنها، عباس عموي پیامبر(ص) پس از آن حضرت زنده بود و با وجود او، حقي براي فرزندان عموهای دیگر او باقي نمی‌ماند، چنانکه مروان بن ابی حفصه، شعر خود را بر مبنای همین استدلال سروده است:

أَنِّي يَكُونُ وَ لَا يَكُونُ وَ لَمْ يَكُنْ لِبَنِي الْبَنَاتِ وَرَاثَةُ الْأَعْمَامِ

چگونه میشود و امکان ندارد و تا حالا اتفاق نیافتاده است که با وجود عموي کسی، فرزندان دختری وی از او ارث ببرند! و در ردّ این شعر ابیاتی منسوب به امام کاظم (ع) نقل شده است.

البته شیعه برای اثبات امامت، هرگز به وراثت توجهی نداشته و تنها بر نصوص وارده از رسول خدا در این رابطه و نصوص وارده از امام سابق در رابطه با تعیین امام بعدی، استناد جسته است، این بنیعباس بودند که برای انحصار امر خلافت در خانوادی خود، بر وراثت تکیه داشتند و به همین سبب میکوشیدند حسنین و فرزندان آنها را نه به عنوان فرزندان رسول خدا بلکه به عنوان فرزندان علی (ع) معرفی نمایند تا بدین وسیله علاوه بر نفی وراثت آنها، اهمیت و احترام فوق العادی آنان را نیز به عنوان ابناء رسول الله در جامعه در معرض تردید قرار دهند، به یقین میتوان گفت: نفوذ معنوی علویان در جوامع اهل سنت آن روز ایران، یمن، شام و ... بیشتر بدلیل تصریحات پیامبر بر عظمت اهل بیت خود و مطرح کردن حسنین (ع) به عنوان «أبناءنا» بوده است، بنا به نقل ابن اثیر، هارون الرشید در رمضان سال 179 هـ . ق بقصد عمره به مکه میرفت که در سر راه خود به مدینه آمده و وارد روضه رسول خدا (ص) شد و برای جلب توجه مردم به منظور اینکه رابطه نسبی خویش با رسول خدا را به رخ آنها بکشد پس از زیارت مرقد مطهر به پیامبر این چنین سلام داد: أَلَسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا بْنَ عَمٍّ (سلام بر تو ای رسول خدا ای پسر عمو) در این هنگام موسی بن جعفر (ع) که در آن مجلس حاضر بود پیش آمده و خطاب به رسول خدا (ص) گفت: أَلَسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَهِ (سلام بر تو ای پدر) به شنیدن این سخن رنگ از رخسار هارون پریده و خطاب به امام کاظم (ع) گفت: هَذَا الْفَخْرُ يَا أَبَا الْحَسَنِ جِدًّا (جداً مایه افتخار است یا ابوالحسن) و سپس دستور

توقیف آن حضرت را صادر کرد.

یافعی نیز این نقل را بطور مختصر آورده است.

هارون سپس رو به یحیی بن جعفر کرده و چنین گفت:

أَشْهَدُ أَنَّهُ أَبُوهُ حَقًّا.

قبول دارم که رسول خدا حقاً پدر او است.

این گفتار به منزله اعتراف بر عدم صحت خلافت خانوداده خود بود که براساس وراثت پیریزی شده بود و اعتراف به اینکه علویین از نسل فاطمه، فرزندان رسول خدا(ص) هستند.

زندانی شدن امام پس از آن نشان میداد که این يك حرکت سیاسی علیه هارون تلقی شده است، این قبیل برخوردهای امام کاظم (ع) خطراتی را برای هارون دربرداشت.

توقیف و زندانی شدن امام دلایل دیگری نیز داشت از جمله اینکه شیعیان موظف بودند مطالب مربوط به امام و رهبری را که به آنها گفته میشود، مخفی نگاه داشته و اسرار رهبری افشاء نکنند، ولی گاهی اتفاق میافتاد که مطالبی پیرامون امامت موسی بن جعفر (ع) و مفترض الطاعه بودن آن حضرت را افشاء میکردند و اینکار اسباب دردسر برای امام و خود آنها فراهم میآورد، این مسئله در زمان امام صادق (ع) نیز که منصور حساسیت خاصی از خود نشان میداد مطرح بود. همانطوری که قبلاً گفتیم با بکار بردن تقیه این تصور عباسیان بوجود آمده بود که شیعیان و امام آنها حتی اگر داعیه امامت هم در سر داشته باشند، قصد خروج بر خلیفه ندارند و لذا در مقام اندرز به علویانی که با رهبران زیدی هم رأی بودند میگفتند مثل بنیاعمام خود یعنی موسی بن جعفر باشید تا سالم بمانید.

در حقیقت ائمه شیعه با وجود اعتقاد به انحصار امامت و رهبری در خود و اثبات بطلان نظام حاکم، قیام بر نظام حاکم را مجاز نمیدانستند زیرا ثمری در آن نمیدیدند، این وضعیتی بود که شیعیان در آن قرار داشتند، اما گاهی به سبب افشای همین اعتقاد که امام کاظم (ع) را مفترض الطاعه میدانند، گرفتاری برای آن حضرت فراهم میآوردند بنا بر این به جرأت میتوان یکی از دلایل زندانی شدن امام کاظم را همین نوع اعتقادات دانست، زیرا این عقاید برای

بنیالعباس خطرات فراوانی دربرداشت. در کتب روایی ما بابی تحت عنوان «باب تحریم اذاعه الحق مع الخوف به» گشوده شده که حاوی احادیث فراوانی در این رابطه میباشد که از ائمی هدی بویژه امام صادق (ع) روایت شده است.

در رجال کشی روایت نسبتاً طولانی از یونس بن عبدالرحمن نقل شده که میتواند مثال جالبی برای بحث مورد نظر باشد او مینویسد:

یحیی بن خالد برمکی ابتدا نظر مساعدی نسبت به هشام داشت اما وقتی هارون به جهت شنیدن برخی از کلمات هشام بن حکم به او علاقمند شد، یحیی کوشید تا هارون را علیه او تحریک کند از جمله روزی در این رابطه به هارون گفت:

هُوَ يَزْعُمُ أَنَّ لِلَّهِ فِي أَرْضِهِ إِمَامًا غَيْرَكَ مَفْرُوضَ الطَّاعَةِ... وَ يَزْعُمُ أَنَّهُ لَوْ أَمَرَهُ بِالْخُرُوجِ لَخَرَجَ وَ إِنَّمَا نَرِي أَنَّهُ مِمَّنْ يَرِي الْأَلْبَادَ بِالْأَرْضِ.

او فکر میکند که خداوند امام دیگری جز تو در روی زمین دارد که طاعتش واجب است.... و اگر به او امر به قیام کند

اطاعت میکند، و افزود: ما البته او را از کسانی میدانستیم که قائل به خروج نیست.

پس از آن هارون از یحیی خواست تا مجلسی از متکلمین بر پا سازد و هارون در پشت پرده بنشیند تا آنان در بحث آزاد باشند، مجلس بر پا شد و بحث شروع شده و بزودی به بن بست رسید، یحیی گفت: آیا هشام بن حکم را به عنوان حَکَم قبول دارید؟ گفتند او مریض است و گرنه قبولش دارند، یحیی در پی هشام فرستاد، ابتداء بخاطر پرهیزی که از یحیی داشت نمیخواست بیاید و لذا گفت با خدا عهد کردم پس از بهبودی به کوفه رفته و بطور کلی از بحث دوری گزیده و به عبادت خدا پردازم و بالآخره بدنبال اصرار یحیی در مجلس حضور یافته و پس از اطلاع از مسئله مورد اختلاف، بعضی را تأیید و برخی دیگر را محکوم کرد و در پایان بحث یحیی از هشام خواست تا پیرامون فساد این مطلب که انتخاب امام حق مردم است اظهار نظر کند، هشام با اکراه در این باره سخن گفت، یحیی از سلیمان بن جریر که کمی پیش از آن هشام قول او را رد کرده بود خواست که در این باره از هشام نظر خواهی کند پردازد و او سؤال خود را در رابطه با امیرالمؤمنین شروع کرده و گفت: آیا او را مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ میدانند؟ هشام گفت: آری گفت: اگر او دستور خروج دهد خروج میکنی؟ گفت او چنین دستوری به من نمیدهد... سخن که به اینجا رسید هشام گفت: اگر تو میخواهی بگویم، اگر او دستور دهد خروج میکنم، آری چنین است،

هارون که در پس پرده نشسته بود از این سخن برآشفته و ... و دنبال امام کاظم (ع) فرستاده او را به زندان انداخت، یونس بن عبدالرحمان پس از ذکر این خبر میافزاید:

فَكَانَ هَذَا سَبَبٌ حَبْسِهِ مِنْ غَيْرِهِ مِنَ الْأَسْبَابِ.

این هم سببی برای زندانی شدن آن حضرت در کنار اسباب دیگر بود.

و پس از آن هشام به کوفه رفته و در خانی ابن اشرف دار فانی را وداع گفت.

در روایت دیگری آمده: هشام از طرف امام امر به سکوت شده بود ولی دیری نپائید که سکوت را شکست و عبدالرحمان بن حجاج یکی از یاران امام در این رابطه او را مورد توبیخ قرار داده و گفت: چرا سکوت خود را شکستی... و سپس از قول امام به او گفت: آیا شرکت در خون مسلمانی، تو را خوشحال میکند؟ هشام گفت: نه، عبدالرحمان گفت پس چرا چنین میکنی اگر ساکت شدی که هیچ و گرنه سر امام را به تیغ جلاد خواهی سپرد و در پایان روایت آمده:

فَمَا سَكَتَ حَتَّى كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ.

هشام سکوت را مراعات نکرد تا آنچه نباید بشود اتفاق افتاد.

روایت فوق به آنچه پیش از این گفتیم دلالت آشکاری دارد و روایت دیگری نیز در همین زمینه نقل شده که احتمالاً همین روایت باشد، در این روایت اضافه شده: هارون از پشت پرده بحث را زیر نظر گرفته بود و حاضرین تصمیم گرفته بودند که جز در رابطه با مسئلای امامت با وی سخن نگویند هارون که در پس پرده عقیدی صریح هشام را میشوند برآشفته و میگویند:

مِثْلُ هَذَا حَيٍّ وَ يَبْقَى لِي مُلْكِي سَاعَةً وَاحِدَةً؟ فَوَ اللَّهُ
لِلَّسَانِ هَذَا أَبْلَغُ فِي قُلُوبِ النَّاسِ مِنْ مِائَةِ أَلْفِ سَيْفٍ.

در صورتی که امثال چنین مردی زنده باشند آیا حکومت من برای یک ساعت هم باقی میماند؟ بخدا که کاربرد زبان او از صد هزار شمشیر بیشتر است.

هشام احساس خطر کرده و متواری شد و هارون چون او را نیافت برادران و یاران او را توقیف کرده و به زندان انداخت اما پس از چندی که خبر فوت هشام به او رسید آنها را آزاد ساخت.

همینطور صدوق در جای دیگری از جملي علّی به شهادت رسیدن امام کاظم (ع) را این میداند که هارون شنید:

مِنْ قَوْلِ الشَّيْعَةِ بِإِمَامَتِهِ وَ اخْتِلَافِهِمْ فِي السِّرِّ إِلَيْهِ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ خَشْيَةً عَلَي نَفْسِهِ وَ مُلْكِهِ.

از جمله علّی شهادت آن حضرت، اطلاع هارون از اعتقاد شیعه به امامت آن حضرت و رفت و آمدشان شبانه روز بطور پنهانی پیش او بود، زیرا از آن حضرت برخورد و کشورش میترسید.

سعیات برخی از نزدیکان امام را نیز باید کنار کینه شخصی یحیی بن خالد برمکی نسبت به آن حضرت، از جمله علّی گرفتاری آن حضرت ذکر کرد.

شیخ مفید و ابوالفرج اصفهانی در این رابطه روایت مسندی نقل کرده‌اند که ذیلّاً خلاصی آن را می‌آوریم:

یحیی بن خالد برمکی از اینکه هارون فرزند خود را به منظور تربیت به جعفر بن محمد بن اشعث که اعتقاد به امامت کاظم (ع) داشت، سپرده بود ناراحت بود به همین سبب نزد هارون از او بدگوئی میکرد(ظاهراً به منظور گرفتن انتقام از او بود که به فکر توطئه چینی بر علیه امام کاظم (ع) افتاد) لذا درصدد پیدا کردن شخصی از خانوادگی امامت که عامل مناسبی برای دسیسه چینیهای او باشد برمیآید و پس از پرس و جو علی بن اسماعیل بن جعفر الصادق را که مردی فقیر بود پیدا میکند و با کمک مالی به او، او را برای حضور در مجلس هارون، تشویق میکند تا بوسیله او نقشه‌های خود را علیه امام کاظم (ع) عملی سازد، زمانی که علی بن اسماعیل با حضور در مجلس هارون موافقت میکند، امام تلاش میکند تا با کمک مالی و ادای دین، او را از اینکار منصرف کند اما او نزد هارون میرود و در حضور او بر علیه امام سخن میگوید.

این مطلب به عنوان دلیل دیگری برای زندانی شدن امام (ع) نقل شده است.

شیخ صدوق این روایت را به صورت دقیقتر و کاملتر آورده و

پس از یادآوری ارتباط پنهانی جعفر بن محمد بن اشعث با امام کاظم (ع) مینویسد:

پس از سعایت یحیی درباره جعفر، هارون او را خواست و به او گفت شنیده‌ام تو خمس مال خود و حتی پولهای را که اخیراً به تو داده‌ام برای موسی بن جعفر فرستاده‌ای، جعفر با آوردن پولها پیش هارون، توطئه خبرچینان را نقش بر آب کرده و هارون را از خود مطمئن میسازد پس از آن بود که یحیی بن خالد به فکر علی بن اسماعیل افتاد.

در حقیقت آخرین باری که امام به زندان افتاد به همین دلیل بود. شیخ مفید پس از نقل روایت فوق میافزاید: در همان سال (سال 179) هارون الرشید به حج آمده و در مدینه دستور توقیف امام را صادر کرد.

قبل از آنکه اشاره به دستگیری امام کنیم لازم به یادآوری است که در برخی از منابع بجای علی بن اسماعیل بن جعفر الصادق (ع)، محمد بن اسماعیل ذکر شده است.

ابونصر بخاری مینویسد: محمد بن اسماعیل همراه عمویش موسی کاظم (ع) بود او در نامهای که به هارون

نوشته بود چنین آورد:

ما عَلِمْتُ أَنَّ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَتَيْنِ يُجْبِي إِلَيْهِمَا الْخَرَجُ.

تا کنون نشینده بودم که در روی زمین دو خلیفه ممکن است باشد که اموال عمومی برای آن دو برده میشود.

منظور او از این سخن سعایت از امام کاظم (ع) بود که بلافاصله پس از آن، امام دستگیر و زندانی شد و همین زندان تا شهادت آن حضرت به طول انجامید.

این نقل را ابن شهر آشوب نیز آورده است.

این دو روایت که یکی درباره علی بن اسماعیل و دیگری درباره محمد بن اسماعیل وارده شده است، از جهات مختلف شباهتهایی با هم دارند و وجود این شباهتها این فکر را در ذهن انسان تقویت میکند که اصل آن دو یکی است.

معروف است هارون يك سال به حج میرفت و سال دیگر

به جنگ، از این رو او در سال 179 ق که نوبت حج بود به مدینه وارد شده و در میان کسانی از اشراف مدینه که به استقبال او آمده بودند، امام کاظم (ع) نیز حضور داشت اما هارون که از فعالیت‌های پنهانی او اطلاع داشت وقتی در کنار ضریح رسول خدا(ص) قرار گرفت در حالی که همه مستقبلین از جمله امام کاظم (ع) حضور داشتند با اشاره به قبر پیغمبر چنین گفت:

يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِنْ شَيْءٍ أُرِيدُ أَنْ أَفْعَلَهُ أُرِيدُ أَنْ أَخِيسَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فَإِنَّهُ يَرِيدُ التَّشْتِيتَ بَيْنَ أُمَّتِكَ وَ سَفْكَ دِمَائِهَا.

یا رسول الله من از آنچه می‌خواهم انجام دهم عذر می‌خواهم، می‌خواهم موسی بن جعفر را دستگیر کرده و به زندان بیاورم زیرا او می‌خواهد میان امت تو اختلاف انداخته و خون آنها را بریزد.

این ظاهر سازی از هارون بدان جهت بود که مردم موسی بن جعفر (ع) را فرزند رسول خدا میدانستند و این عذر خواهی از رسول خدا در همین راستا صورت می‌گرفت، در عین حال در برابر مردم که دلیل چنین اقدامی به صورت سؤال برایشان مطرح بود، تفرقه افکنی در میان امت بهانه‌های قانع کننده به نظر میرسید. نقل فوق نشان

میدهد که امام کاظم در مدینه شخص مورد توجه مردم بوده است و به همین جهت هارون با آن همه عظمت و قدرت سیاسی مجبور است دست به چنین توجیهاتی بزند تا اقدامش از طرف مردم زیر سؤال نرود. و آنگاه در همان مسجد دستور توقیف حضرت را صادر میکند. و دو کاروان آماده کرده، یکی را به سمت کوفه و دیگری را به سمت بصره میفرستد و امام را همراه یکی از این دو کاروان روانه میسازد این کار به این دلیل انجام میگیرد تا مردم ندانند امام در کجا زندانی میشود.

ابوالفرج اصفهانی پس از نقل مطالب فوق مینویسد:
 رشید امام کاظم (ع) را نزد حاکم بصره، عیسی بن جعفر بن منصور فرستاد و امام چندی در زندان او بسر برد اما عیسی بالأخره از اینکار خسته شده و به هارون نوشت تا او را تحویل شخص دیگری بدهد، در غیر این صورت او را آزاد خواهد کرد زیرا در تمام این مدت کوشیده تا حجتی علیه او پیدا کند ولی نیافته است.

جالب اینجا است که عیسی به نامه چنین ادامه میدهد:

حَتَّى أَتِي لَأَسْتَمِعَ عَلَيْهِ إِذَا دَعَا لَعَلَّهُ يَدْعُو عَلَيَّ أَوْ عَلَيَّكَ
 فَمَا أَسْمَعُهُ يَدْعُو إِلَّا لِنَفْسِهِ يَسْأَلُ اللَّهَ الرَّحْمَةَ وَ الْمَغْفِرَةَ.

حتي من موقعي که او مشغول دعا است گوش میدهم تا ببینم آیا برای من یا تو نفرین میکند ولي چیزی جز دعا برای خودش نمیشنوم او همواره از خدا برای خود طلب رحمت و مغفرت مینماید.

این نهایت زهد و پارسائی امام و در عین حال شدّت تقیّه و پنهانکاری حضرت را نشان میدهد.

بالآخره امام را تحویل فضل بن ربیع دادند که مدتی طولانی نزد او زندانی بود و گویا از او خواستند آن حضرت را به قتل برساند اما او از این کار سرباز زد. پس از آن، حضرت را تحویل فضل بن یحیی دادند و مدتی نیز در زندان او بسر برد. مطابق نقل مورّخین او احترام امام را رعایت مینمود چنانکه گزارش این کار به هارون رسید و به او خبر دادند که امام کاظم (ع) در آنجا در رفاه کامل بسر برده و از آزادی کافی برخوردار است در این هنگام رشید در رقه بود. بمحض دریافت گزارش، از دست فضل چنان عصبانی شد که در مجلس بطور علنی دستور داد تا او را لعن و نفرین نمایند زیرا بر خلیفه عصیان کرده است و بخاطر همین عمل صد ضربه شلاق نیز بر او زده شد پس از آن امام کاظم (ع) را تحویل زندانبان دیگری بنام سَندی بن شاهک دادند.

شهادت امام کاظم(علیه السلام)

یحیی بن خالد که از این پیش آمد نگران شده بود نزد هارون رفته و با عذرخواهی از آنچه فضل بوجود آورده بود، خود خواستی هارون را که به شهادت رساندن امام بود، بدست سندی بن شاهک انجام داد. و اینکه یحیی بن خالد عامل به شهادت رساندن امام بود در روایات چندی به آن تصریح شده است از جمله طبق نقل ابوالفرج و دیگران او به صورت ظاهر برای کار دیگری ولی در واقع برای به شهادت رساندن آن حضرت به بغداد رفته بود. و خود این اقدام حاکی از آن است که او نمیخواسته بطور آشکار مسئولیت چنین کاری را بر عهده بگیرد یادآوری میشود که عناد او را در جریان هشام بن حکم با امام کاظم (ع) دیدیم بنا بر این آنچه در بعضی از روایات آمده مبني بر اینکه او در باطن به امام علاقه داشته در حالیکه هارون از آن اطلاع نداشت، صحیح به نظر نمیرسد.

در روایتی از امام رضا (ع) آمده است که به حضرت عرض شد: آیا یحیی بن خالد پدرتان را مسموم کرد؟ امام این گفته را تأیید فرمود. این مطلب در روایات دیگری نیز مورد تأیید قرار گرفته است.

در مورد شهادت امام کاظم (ع) بر حسب گواهی اغلب مورخین تردیدی وجود ندارد اما از آنجا که شهادت امام مخفیانه صورت گرفته و حکام بنیعباس فریبکارانه به مردم اعلام نموده‌اند که آن حضرت به مرگ طبیعی از دنیا رفته، برخی از مورخین تحت تأثیر قرار گرفته و در کتابهای خود مرگ آن حضرت را مرگ طبیعی گزارش داده‌اند اگر چه بعضیها نقل شهادت را نیز با عبارت «قیل» آورده‌اند.

در رابطه با کیفیت شهادت امام سه روایت مختلف نقل شده است:

1- شهادت آن حضرت بوسیله مسموم کردن امام صورت گرفته که در روایتی از امام رضا (ع) نقل کردیم و نیز روایات دیگری که یحیی بن خالد را به قتل آن حضرت متهم میکند این معنی را تأیید کرده است.

2- آن حضرت را در فرشی پیچانده و چنان فشار داده‌اند که منجر به مرگ امام شده است.

3- روایت شاذی است که مستوفی آن را چنین نقل کرده: شیعه گویند به فرمان هارون الرشید سرب گداخته در حلق او ریختند.

البته روایتی که بیش از همه شهرت دارد مسموم ساختن امام است پس از شهادت امام، جسد مبارك آن حضرت را به دو دلیل در معرض دید خواص اهل بغداد و عموم مردم قرار دادند:

1- بنا به نوشته اربلی، سَندی بن شاهک، فقهاء و وجوه اهل بغداد را که میثم بن عَدي نیز در میان آنها دیده میشد بر سر جسد مبارك امام آورد تا ببینند زخم و جراحت و یا آثار خفگی در آن وجود نداشته و آن حضرت به مرگ طبیعی از دنیا رفته است.

2- از آنجا که برخی از شیعیان معتقد به مهدویت آن حضرت بودند و یا احتمال داشت اعتقاد به مهدویت او پیدا کنند از این رو جسد امام را روی پل بغداد بر زمین نهادند و یحیی بن خالد دستور داد تا فریاد بزنند: این موسی بن جعفر است که رافضه معتقدند او نمرده است و مردم آمده و او را در حالی که از دنیا رفته بود نگاه کردند و پس از آن جنازه را در «باب التین» بغداد در مقبره قریشیها دفن کردند تاریخ شهادت امام بنا به نقل شیخ صدوق 25 رجب 183 هـ . ق میباشد و شیخ مفید 24 رجب را نقل کرده و مستوفی آن را در روز جمعه 14 صفر میداند.

جنبه‌های دیگر مبارزه و برخورد امام کاظم (ع) با دستگاه خلافت

غیر از آنچه تا بحال مطرح گردید میتوان به نمونه‌های دیگری از مبارزه امام و برخورد او با دستگاه حاکم عباسی اشاره کرد از جمله آنها نوعی مبارزی منفی است مبارزهای که گرچه بصورت پیاده کردن نقشه‌های براندازی مطرح نمیشود ولی بر عدم مشروعیت نظام مهر تأکید زده و میکوشد تا اعتماد مردم را نسبت به آن سست کند، اصل در نوع مبارزه عدم همکاری است امری که خود بخود بر پایی عدم مشروعیت استوار است شیوع و رسوخ چنین نگرشی نسبت به يك حکومت در میان مردم خطر عمده‌ای برای آن بشمار میرود زیرا وقتی اعتقاد مردم نسبت به مشروعیت يك نظام از میان برود هر آن ممکن است به منظور براندازی آن بپا خاسته و یا از چنان اقداماتی حمایت کنند.

نمونه تاریخی که میتوان برای این مطلب ذکر کرد روایتی است که درباره صفوان بن مهران جمّال آمده است او وقتی خدمت امام کاظم مشرف شد آن حضرت به او فرمودند:

يَا صَفْوَانُ كُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ حَسَنٌ جَمِيلٌ مَا خَلَا شَيْئاً وَاحِداً.

همه کارهای تو نیکو و زیبا است جز يك کار، او پرسید آن چیست یا بن رسول الله؟ امام فرمود:

إِكْرَاءُكَ جِمَالَكَ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ يَعْنِي هَارُونَ.

شترهایت را به هارون کرایه میدهی.

صفوان گفت شترهایش را برای لهو و صید و امثال آن کرایه نمیدهد بلکه تنها برای مسافرت مکه این کار را انجام میدهد و حتی خودش هم مباشرت در آن نمیکند بلکه دیگران را برای آن اجیر میکند.

امام فرمود: يَا صَفْوَانُ آيَقَعُ كِرَاءُكَ عَلَيْهِمْ؟

آیا بنظر تو کرایه دادن شترانت به آنها صحیح است؟
صفوان گفت: آری، امام فرمود: أَتُحِبُّ بَقَائَهُمْ حَتَّى يَخْرُجَ كِرَاءُكَ؟

آیا دوست داری آنها تا انقضاء مدت کرایه و پس دادن
شترانت زنده بمانند؟ صفوان گفت: آری، امام فرمود: فَمَنْ
أَحَبَّ بَقَائَهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَ مَنْ كَانَ مِنْهُمْ كَانَ وَرَدَ النَّارِ.

هرکس بخواهد آنها را زنده بمانند در صف آنان قرار میگیرد
و هرکس که از آنها باشد داخل جهنم میشود.

پس از آن صفوان تمامی شتران خود را فروخت و وقتی
هارون در این رابطه از او پرسید جواب داد: دیگر پیر
شده‌ام و غلامانم چنانکه باید به این کار نمیرسند.

هارون گفت: میدانم به اشاره چه کسی شترانت را
فروخته‌ای موسی بن جعفر تو را به این کار وا داشته، او
گفت مرا با موسی بن جعفر چکار، هارون گفت:

دَعُ عَنْكَ هَذَا فَوَاللَّهِ لَوْلا حُسْنُ صُحْبَتِكَ لَفَتَلْتُكَ.

این حرفها را کنار بگذار بخدا اگر بخاطر صداقت تو نبود تو را
میکشتم.

هر اقدامی از سوی امام کاظم (ع) که طبعاً حاوی حکم عامی برای تمامی شیعیان - به جز کسانی که به دستور خود وی با دستگاه خلافت در ارتباط بودند - بود در راستای همان مبارزه منفي قابل طرح است.

جنبه دیگر برخورد امام کاظم (ع) با خلافت عباسی حرکتی بود که امام در رابطه با حفظ علی بن یقطین در دربار عباسی صورت داده و میکوشید از طریق او شیعیان خود را از گرفتاری و دربدی نجات دهد. علی بن یقطین از آن جمله اصحاب امام کاظم (ع) بود که در دستگاه خلافت عباسی دارای نفوذ بودند او در عهد مهدی و هارون نفوذ فراوانی داشت و از آن به نفع شیعیان بهره‌گیری میکرد.

وقتی او از امام خواست اجازه دهد تا خدمت در دستگاه خلافت را ترك گوید امام از دادن چنین اجازه‌ای خودداری کرده و فرموده:

لَا تَفْعَلْ فَإِنَّ لَنَا بِكَ أَنْسَاءَ لَا خَوَانِكَ بِكَ عِزًّا وَ عَسِيَّ أَنْ يَجْبِرَ اللَّهُ بِكَ كَسْرًا وَ يَكْسِرَ بِكَ نَائِرَةَ الْمُخَالِفِينَ عَنْ أَوْلِيَاءِ هِ يَا عَلِيَّ كَفَّارَهُ أَعْمَالِكُمُ الْإِحْسَانُ إِلَيَّ إِخْوَانِكُمْ.

این کار را نکن که ما به تو در آنجا انس گرفته‌ایم و تو مایی برادرانت (شیعه) هستی و شاید خدا بوسیله تو شکستی از دوستانش را جبران نموده و توطئه‌های مخالفین را درباری آنها بشکند یا علی کفّاره گناهان شما همانا نیکی به برادرانتان است.

در روایت دیگری آمده که امام در جواب او چنین فرمود:

لَا لَكَ الْمَخْرُجُ مِنْ عَمَلِهِمْ وَ اتَّقِ اللَّهَ.

تو را چاره‌ای جز ادامی کارت نیست، از خدا بترس.

و در نقل دیگری آمده که وقتی امام به عراق آمد علی بن یقطین به او گفت: متأسّف است که او را در چنین وضعی میبیند امام به او فرمود:

يَا عَلِيُّ إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى أَوْلِيَاءَ مَعَ أَوْلِيَاءِ الظَّالِمَةِ يَدْفَعُ بِهِمْ عَنْ أَوْلِيَاءِ هِ وَ أَنْتَ مِنْهُمْ يَا عَلِي.

یا علی خدا را دوستانی در صفوف دوستان ستمکاران

هست که بوسیله آنها از دوستانش دفع شرّ میکند و تو از آنها هستی.

و در روایت دیگری:

إِنَّ لِلَّهِ مَعَ كُلِّ طَآغِيَةٍ وَزِيْرًا مِنْ أَوْلِيَاءِ هِ يَدْفَعُ بِهِ عَنْهُمْ.

خدا را در کنار هر طغیانگری یارانی هست که بوسیله آنها بلاها را از دوستانش دفع میکند.

تأکید امام بر صحت و حتی لزوم کار علی بن یقطين و نیز جملات فوق مخصوصاً جمله اخير نشان میدهد که آن حضرت از وي در رابطه با دفاع از شیعیانش بهره‌گیری میکرده است. درباره علی بن یقطين خبرچینیهای فراوانی شد که با استفاده از تقیه و راهنماییهای امام کاظم از مهلکه نجات یافت. ابن یقطين همچنین در حل پارهای از مشکلات مذهبی که حکومت با آن درگیر میشد میکوشید تا از نظرات امام کاظم(ع) بهره‌گیری کند. مبارزه با علمای خودفروخته و فاسدی که خود را در خدمت دربار عباسی قرار داده بودند نمونه دیگری از مبارزات امام کاظم(ع) است که در کلمات آن حضرت دیده میشود وجود این افراد در دستگاه خلافت، مشروعیت آن را از نظر عوام تضمین

میکرد و لذا يك نوع مانع در برابر سقوط آن به حساب میآمد به همین جهت چنین افرادی در دستگاه خلافت از محبوبیت فراوانی نیز برخوردار بودند.

در روایتی از آن حضرت آمده که رسول خدا(ص) فرمود:

أَلْفَقَهَاءُ أَمَنَاءُ الرَّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا.

فقهاء تا هنگامی که خود را به دنیا نفروخته‌اند اُمَنای پیامبرانند.

سؤال شد چگونه در دنیا داخل میشوند؟ فرمود:

إِتِّبَاعُ السُّلْطَانِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَأَحْذَرُوهُمْ عَلَيَّ أَذْيَانِكُمْ.

یعنی پیروی از حُکام نمایند وقتی که چنین کردند از آنها برای حفظ دینتان دوری جوئید.

نمونه‌های چنین علمائی کسانی بودند که هارون هنگام

شهادت امام در رابطه با طبیعی قلمداد کردن رحلت آن حضرت بهره‌گیری کرد و از وجهه آنها برای تحمیق مردم استفاده کرد.

مباحث کلامی و مشکلات فکری و سیاسی

از جمله مذاهب اسلامی که در اواخر قرن اول هجری پیدا شد و پس از آن هم سهم عمده‌ای در درگیریهای فکری جامعه اسلامی برعهده گرفت، مذهب اعتزال بود، اصل اساسی این مذهب توجیه مسائل دین در سایه عقل بود، «واصل بن عطاء» و «عمر بن عبید» از جمله مهمترین رهبران آن بودند. توجیه مسائل دینی در پرتو عقل چیزی نبود که برای شیعیان قابل قبول نباشد اما نکته مهم این بود که سپردن مقوله‌های دینی بدست عقل، بطوری که در توجیه و تحلیل عقلی این مقوله‌ها راه افراط سپرده شود، کاری نبود که نتایج مطلوبی به بار آورد از نمونه‌های آن انواع و اقسام عقائدی است که بوسیله این عقل‌گرایان در رابطه با توحید مطرح شده است، گاهی صفات متضاد بر خدا نسبت داده و گاه برخی از صفاتی را که به تصریح قرآن، خدا متّصف به آنها است از او سلب کرده‌اند.

توجیهات عقلی آنها خطری برای جذب برخی از شیعیان بود، گرچه افرادی چون هشام بن حکم خود به تنهایی از

عهدي آنان برمیآمدند لذا ائمه شیعه در عین عنایت به عقل، حدّ مشخصی برای کاربرد آن در مسائل دینی تعیین کرده بودند مسائلی از دین که تأمل در آنها منجر به خبطهای بزرگی میشد، بخصوص در رابطه با صفات باریتعالی که ممکن بود مسئله به کفر و انکار و تعطیل نیز منجر شود در زمان امام موسی بن جعفر(ع) اینگونه تأویلات فراوان بود لذا آن حضرت در رابطه با صفات خدا و ابحاثی نظیر آن، رهنمودهای بسیار مهم و ارزندهای دارند از آن جمله وقتی درباره صفات خدا از وی سؤال کردند فرمود:

لَا تَجَاوَزُوا عَمَّا فِي الْقُرْآنِ.

از آنچه در قرآن است پافراتر نگذارید.

و در تعبیر دیگری فرمود:

لَا تَتَجَاوَزُ فِي التَّوْحِيدِ مَا ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ فَتَهْلُكَ.

در رابطه با توحید از آنچه خدای تبارک و تعالی در کتاب خود ذکر کرده پافراتر نگذار که هلاک میشوی.

و در روایت دیگری آمده:

إِنَّ اللَّهَ أَعْلَى وَ أَجَلُّ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَبْلُغَ كُنْهَ صِفَتِهِ فَصِفُوهُ
بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَ كُفُّوا عَمَّا سِوَى ذَلِكَ.

خداوند بالاتر و بزرگتر از آن است که کسی بتواند به
حقیقت صفت او برسد پس او را همانگونه که خودش
توصیف فرموده بشناسید و از غیر آن دست بردارید.

و زمانی که خود میخواست صفات خدا را بشمارد تنها از
مضامین قرآن بهره میگرفت و پافراتر نمینهاد. و در مقابل
اهل حدیث که از مشبّهه بوده و با تشبّث به ظواهر آیات و
روایات میکوشیدند برای خدا صفات انسانی و مادی
بتراشند، نیز ایستاده و خدا را از هر نوع تشبیه و صفت
مادی مبرا میساخت.

وقتی به او گفته شد عده‌ای را عقیده بر آن است که خدا
به سَمَاء الدّنیا (آسمان دنیا) نزول میکند فرمود:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْزِلُ وَلَا يَخْتِاجُ إِلَى أَنْ يَنْزِلَ إِنَّمَا مَنَظَرُهُ فِي الْقُرْبِ
وَالْبُعْدِ سَوَاءٌ.

خدا تنزل نمیکند و احتیاجی بدان ندارد زیرا دور و نزدیک
بطور مساوی در منظر و معرض دید او است.

کلمات دقیق و بسیار گرانبهائی پیرامون صفات خدا از
موسی بن جعفر (ع) رسیده است.

نمونه‌های دیگر روایاتی است در رابطه با مسائل اسلامی
که از آن حضرت نقل شده است و هدف این روایات
معمولاً توضیح مواضع اعتقادی شیعه در برابر معتزله از
یکطرف و اهل حدیث از طرف دیگر میباشد که یکی راه
افراط و دیگری راه تفریط میپیمایند.

در بحث جبر و اختیار استدلالهای محکم و زیبایی از
موسی بن جعفر (ع) نقل شده است. او در مقابل ابوحنیفه
امام اعظم اهل سنت به این استدلالها پرداخته و او را به
زانو درآورد.

. پایان ص 66.

. پایان ص 67.

. پایان ص 68.

. پایان ص 69.

. پایان ص 70.

. پایان ص 71.

. پایان ص 72.

. پایان ص 73.

. پایان ص 74.

. پایان ص 75.

. پایان ص 76.

. پایان ص 77.

. پایان ص 78.

. پایان ص 79.

. پایان ص 80.

. پایان ص 81.

. پایان ص 82.

. پایان ص 83.

. پایان ص 84.

. پایان ص 85.

. پایان ص 86.

. پایان ص 87.

. پایان ص 88.

. پایان ص 89.

. پایان ص 90.

- . پایان ص 91.
- . پایان ص 92.
- . پایان ص 93.
- . پایان ص 94.
- . پایان ص 95.
- . پایان ص 96.
- . پایان ص 97.
- . پایان ص 98.
- . پایان ص 99.
- . پایان ص 100.

1

- . رك، مناقب ج 2/382 ارشاد /279. عمده الطالب/196.
- الصواعق المحرقة/203. جهاد الشيعه/251.
- . ارشاد/277.

- . آعلام الوری/298.
- . شرح نهج البلاغه ج 15/273.
- . تاریخ یعقوبی ج 2/414، ط دار صادر.
- . شذرات الذهب ج 1/304.
- . مرآت الجنان ج 10/394.
- . تهذیب التهذیب ج 1/339.
- . عمده الطالب /196.
- . تاریخ بغداد ج 13/27. وفيات الاعیان ج 5/308.
- . تاریخ بغداد ج 13/27. وفيات الاعیان ج 5/308.
- . مقاتل الطالبیین/332.
- . میزان الاعتدال ج 4/201.
- . مقاتل الطالبیین/332.
- . عیون اخبار الرضا ج 1/31.

- . تتمه المختصر ج 1/210. مسند الامام کاظم ج 1/42.
زهر الاداب ج 1/133. ارشاد، 281.
- . صفه الصفوه ج 2/103. الصواعق المحرقة/204.
- . الخرائج /293. مسند الامام کاظم ج 1/390.
- . عيون اخبار الرضا ج 1/31.
- . کافي ج 1/309 - 307.
- . رجال کشي/302، ط نجف، مطبعه الاداب.
- . الغيبه، نعماني/324.
- . همان، ص 326.
- . بحار الانوار ج 48/25.
- . الغيبه، نعماني/328.
- . ارشاد/267.
- . کافي ج 1/352 - 351. الخرائج و الجرائح/297.

. وجه تسمیة دیگری نیز برای این فرقه ذکر شده است،
به فرق الشیعه/77 مراجعه شود.

. فرق الشیعه/78 - 77.

. الفصول المختاره/253.

. شیخ مفید تعداد کسانی را که به امامت او قائل شدند
بسیار اندک می داند، رك الفصول المختاره/252.

. گویا این دو شخص پیش از آن فوت کرده بودند.

. گویا این دو شخص پیش از آن فوت کرده بودند.

. فرق الشیعه/79.

. اعلام الوری/288.

. تاریخ فخری/222 و 221، ترجمی گلپایگانی.

. مناقب ج 2/379. مسند الامام کاظم ج 1/52 - 51.

. سوری مجد/47.

. حیاة الامام موسی بن جعفر ج 1/454 به نقل از
نورالابصار/136. تاریخ بغداد ج 13/30. وفيات الاعیان ج

308/5. مناقب ج 2/264. جهاد الشیعه/251 به نقل از
مقاتل الطالبیین/500. مسند الامام کاظم ج 1/57 به نقل
از کشف الغمه ج 2/213. الكامل فی التاریخ ج 6/85. مرآه
الجنان ج 1/394. تتمه المختصر ج 1/310. شذرات الذهب
ج 1/304.

. التهذیب ج 4/304.

. حیاة الامام موسی بن جعفر ج 1/472 به نقل از
بحارالانوار ج 11/278. مناقب ج 2/370.

. رك مناقب ج 2/370. عیون اخبار الرضا ج 1/79. دعای
مفصلی که امام با رسیدن خبر تهدید از جانب خلیفه
خوانده، معروف به جوشن صغیر است که در کتب ادعیه
وارد شده است.

. مقاتل الطالبیین/298 و 297.

. مقاتل الطالبیین/302.

. البینه/1.

. ابراهیم/28.

. رك اختصاص/262. تفسیر عیاشی ج 2/230. بحارالانوار ج
48/138.

. عیون اخبارالرضا، ج 76/1.

. رك عیون الاخبار الرضا، ج 93/1.

. مروج الذهب ج 356/3. ابن عماد حنبلي، شذرات الذهب
ج 304/1. وفيات الاعيان ج 301/5 - 309.

. عیون اخبارالرضا ج 273/1. امالي صدوق/226 و رك مهج
الدعوات، ابن طاووس/245. مسند الامام الكاظم ج 92/1.

. كشف الغمه ج 176/2.

. شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ج 334/20.

. وفيات الاعيان ج 174/6. تفسير ابن كثير ج 155/2.
درالمنثور ج 28/3. نورالابصار/22 - 21.

. حياه السياسه للامام الحسن/35 - 34.

. نورالابصار/149 - 148. عیون اخبارالرضا ج 85/1 - 84.
الصواعق المحرقة/203. ينابيع الموده/435. مسند الامام
الكاظم ج 50/1.

. الاحتجاج ج 167/2.

. ابن اثیر ج 164/6 و رك احتجاج ج 165/2. روضه
الواعظین/184. الصواعق المحرقة/204.

. مرآه الجنان ج 395/1.

. كامل الزيارات/18. كافي ج 553/4.

. مقاتل الطالبین/303.

. مستدرک الوسائل ج 289/12.

. رجال کشي/262 - 256 ط مشهد

. همان/271.

. اکمال الدین/362. بحار الانوار ج 204/48 - 197. مسند
الامام کاظم ج 399/1.

. عیون اخبار الرضا ج 100/1.

. ارشاد/279. مسند الامام کاظم ج 115/1. مناقب ج
371/1.

. عیون اخبار الرضا ج 69/1.

. سر السلسله العلویه/35. مسند الامام کاظم ج 127/1

به نقل از بخاری.

. مناقب ج 2/385.

. ارشاد/280.

. ارشاد و رك روضه الواعظین/187

. مرحوم صدوق می نویسد: فردای آن روز در حالی که در جایگاه رسول خدا بود در حال نماز او را دستگیر کردند. عیون اخبار الرضا ج 1/73.

. مقاتل الطالبیین/335. الاثمه الاثنی عشر، ابن طولون/91. جهاد الشیعہ/302.

. شهری است در قسمت شرقی فرات.

. مقاتل الطالبیین/336.

. همان/335.

. رجال کشی/503.

. دلائل الامامہ/147.

. رك ابن خلّكان ج 5/310. عمده الطالب/196.

- . مقاتل الطالبیین/336.
- . تاریخ برگزیده/204
- . کشف الغمه ج 2/234.
- . رجال کشی ص441.
- . بحارالانوار ج 48 ص 136.
- . قرب الاسناد ص 126.
- . رجال کشی ص 433.
- . رجال کشی ص 435.
- . ارشاد ص 275 - 274 - الخرائج و الجرائح ص 297.
- . تفسیر عیاشی ج 1 ص 185.
- . بحارالانوار ج 2 ص 36.
- . المحاسن ص 239. کافی ج 1 ص 102.
- . توحید ص 76.

. کافي ج 1 ص 105.

. توحيد ص 76.

. توحيد ص 75، 97، 99.

. کافي ج 1 ص 125. احتجاج ج 2 ص 156.

. توحيد ص 141، 147، 175، 178، 183.

زندگینامه
چهارده معصوم علیهم السلام

امام رضا(ع)

تولد حضرت علیه السلام در یازدهم ذیقعه سال صد و چهل و هشت در مدینه بوده است . مادرش نجمه و پدرش موسی بن جعفر علیه السلام می باشد . نامش علی و القابش ، رضا ، صابر ، رضی و وفی بوده و کنیه اش ابوالحسن چهارم می باشد . در سن سی و چهار سالگی به امامت رسید ، و بعد از بیست و یک سال امامت ، در سن پنجاه و پنج سالگی در آخر ماه صفر سال 203 هجری به دست مأمون به شهادت رسید .

امام صادق علیه السلام چندین بار به فرزندش امام کاظم علیه السلام گفته بود که : عالم آل محمد در صلب توست . ای کاش او را درک می کردم . او همانام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است .

به امام جواد علیه السلام گفتند که چرا به پدرتان رضا گویند ؟ فرمود : زیرا همانطور که دوستان و یاورانش از او راضی بودند ، دشمنانش نیز از او راضی بودند . (معارف قران و اهل بیت)

امام رضا(ع) انقدر از نظر اخلاقی و محبوبیت بین مردم تاثیر گزار بود که مردم بعد از شهادت امام رضا(ع) به امام جواد می گفتند :ابن الرضا .

بعد از شهادت امام جواد (ع)،مردم به امام هادی (ع) می گفتند:ابن الرضا

بعد از شهادت امام هادی (ع)، مردم به امام عسکری (ع) می گفتند: ابن الرضا

از قول مادر ایشان نقل شده است که: هنگامی که حامله شدم به هیچ وجه سنگینی حمل را در خود حس نمی کردم و وقتی به خواب می رفتم، صدای تسبیح و تمجید و ذکر "لا اله الا الله" را از شکم خود می شنیدم، هنگامی که وضع حمل انجام شد، نوزاد دودستش را به زمین نهاد و سرش را به سوی آسمان بلند کرد و زبانش را تکان می داد گویی چیزی می گفت.

منبع: زندگانی امام رضا - سایت

یکی از یاران امام موسی کاظم (ع) می گوید: ماشئت نفر بودیم که موسی بن جعفر به جمع ما وارد شد و دست فرزندش علی در دست او بود. فرمود: "آیا می دانید کیستم؟" گفتم: "تو آقا و بزرگ ماهستی." فرمود: "نام و لقب مرا بگویید." گفتم: شما موسی بن جعفر بن محمد هستید. فرمود: "این که با من است کیست؟" گفتم: علی بن موسی جعفر. فرمود: "پس شهادت دهید او در زندگانی من وکیل من است و بعد از مرگ من وصی من می باشد."

مدت امامت ایشان 20 سال بود که می توان آن را به سه بخش جداگانه تقسیم کرد:

(1) ده سال اول امامت آن حضرت همزمان بود با حکومت داری هارون.

(2) پنج سال اول امامت آن حضرت که مصادف با خلافت امین بود.

(3) پنج سال آخر امامت آن بزرگوار که مصادف با خلافت مأمون و تسلط اوبرقلمرو اسلامی آن روز بود.

ورود امام رضا - علیه السلام - به ایران، چه نقشی در گسترش تشیع در ایران داشت؟

پس از آنکه مأمون بر برادرش امین پیروز شد و با توجه به علاقه مردم ایران به علویان، مأمون از موقعیت استفاده کرد و اقدام به دعوت امام رضا - علیه السلام - نمود.

چون یکی از نخستین مراکز تشیع در ایران خراسان بود، که پس از استیلای بنی عباس بر بنی امیه و تسلط بر خراسان، مردم به طرف آنها رفتند و فکر می کردند بین علوی و عباسی از بنی هاشم فرقی نیست، اما بعد از ورود امام رضا - علیه السلام - به این منطقه، تشیع واقعی و اعتقادی گسترش پیدا کرد^{۱۷۷}.

¹⁷⁷ علامه محمد حسین مظفر، ترجمه دکتر سید محمد باقر حجتی، نشر فرهنگ اسلامی، چ اول، 1368.

به این جهت که امام رضا - علیه السلام - از لحظه حرکت از مدینه تا مرو، در طول مسیر از روش‌های گوناگون جهت شناساندن شیعه اقدام می‌کردند، رجا بن ابی‌الضحاک که مأموریت آوردن امام را بر عهده داشتند می‌گویند: امام در هیچ شهری فرود نمی‌آمد، مگر اینکه مردم به سراغ او می‌آمدند و مسائل دینی و اعتقادی خویش را می‌پرسیدند. امام در طول مسیر، احادیث را از طریق پدرانش، به حضرت علی - علیه السلام - و پیامبر - صلی الله علیه و آله - می‌رساند که این بهترین روش معرفی مکتب تشیع و خنثی کننده توطئه‌هایی بود که شیعه را خارج از دین می‌دانستند.

نمونه بارز آن، حدیث سلسله‌الذهب بود که در جمع مردم نیشابور ایراد فرمودند: از پدرانم، از پیامبر، از خداوند باری تعالی که فرمود: «لا اله الا الله، قلعه محکم من است هر آن کس داخل آن شود، از عذاب ایمن است. بعد با کمی تأمل فرمودند: این مطلب شروطی دارد که از جمله آن شرایط، پذیرش ولایت من است.

و با این بیان، شیعه واقعی و اعتقادی را معرفی نمودند و محبت مردم به علویان را جهت‌دار کردند^{۱۷۸}

در هنگام ورود، امام حتی در دربار مأمون - که از ایشان تقاضای خواندن خطبه کردند - نیز به معرفی ولایت خود و ائمه - علیهم‌السلام - پرداختند و فرمودند: ما به واسطه رسول خدا بر شما حق داریم و شما هم از جانب پیامبر (ص) بر ما ذی‌حق هستید، زمانی که شما حق ما را ادا کردید ما هم بر خود لازم می‌دانیم که حق شما را به جای آوریم، پس در زمینه حق شما حق ما هم باید ادا شود^{۱۷۹}

یکی دیگر از کارهایی که به واسطه آن مکتب شیعه معرفی و استدلال‌های مخالفین ابطال می‌گشت، مجالس مناظره‌ای بود که مأمون برای امام تشکیل داده و تمام آنها به نفع امام رضا - علیه‌السلام - خاتمه می‌یافت، و شاید منظور مأمون از این کار، محکوم کردن امام بود، و لذا می‌بینیم بعد از استقبال مردم از این گونه جلسات، مأمون دستور داد مردم را از در خانه امام دور کنند، تا مبادا شیعه واقعی به مردم معرفی شود.^{۱۸۰}

^{۱۷۸} رسول جعفریان، تاریخ تشیع ایران، تا قرن هفتم، ص ۵۴.

^{۱۷۹} دامغانی، تاریخ انتشارات تشیع در ایران، نشر علامه، چ اول، ۱۳۵۰.

^{۱۸۰} عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۶۹-۱۷۳.

مجموعه نامه‌هایی که امام به افراد مختلف در توضیح مبانی تشیع می‌نوشتند، از قبیل: تبیین جایگاه اهل بیت در کتاب خدا و سنت پیامبر - صلی الله علیه و آله - و مسائل اختلافی با اهل سنت مانند، ایمان ابوطالب به دین اسلام، توضیح مصداق شیعه واقعی، مراد از اولوالامر در قرآن و ... عامل مؤثری در گسترش فکر شیعی و استحکام پایه‌های تشیع (19). اعتقادی در نقاط زیادی از کشور ایران شد^{۱۸۱}

رفع گرفتاری یکی از شیعیان

((غفاری)) می‌گوید: مردی از دودمان ((ابورافع)) آزاد کرده رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که نام او را ((فلان)) می‌گفتند، مبلغی پول از من طلب داشت و آن را از من می‌خواست و اصرار می‌کرد که طلبش را بپردازم (ولی من پول نداشتم تا قرضم را ادا کنم) نماز صبح را در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مدینه خواندم، سپس حرکت کردم که به حضور حضرت رضا (علیه السلام) که در آن وقت در ((عریض)) (یک فرسخی مدینه) تشریف داشت، بروم، همینکه نزدیک در خانه آن حضرت رسیدم دیدم او سوار بر الاغی است و پیراهن و ردایی پوشیده است (و می‌خواهد به جایی برود) تا او را دیدم، شرمگین شدم (که

¹⁸¹ رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، تا قرن هفتم، ص 8 - 157.

حاجتم را بگویم).

وقتی آن حضرت به من رسید، ایستاد و به من نگاه کرد و من بر او سلام کردم با توجه به اینکه ماه رمضان بود (و من روزه بودم) به حضرت (علیه السلام) عرض کردم: دوست شما ((فلان)) مبلغی از من طلب دارد به خدا مرا رسوا کرده (و من مالی ندارم که طلب او را بپردازم).

غفاری می گوید: من پیش خود فکر می کردم که امام رضا (علیه السلام) به ((فلان)) دستور دهد که (فعلاً) طلب خود را از من مطالبه نکند، با توجه به اینکه به امام (علیه السلام) نگفتم که او چقدر از من طلبکار است و از چیز دیگر نیز نامی نبردم.

امام رضا (علیه السلام) (که عازم جایی بود) به من فرمود بنشین (و در خانه باش) تا بازگردم. من در آنجا ماندم تا مغرب شد و نماز مغرب را خواندم و چون روزه بودم، سینه ام تنگ شد می خواستم به خانه ام بازگردم، ناگهان دیدم امام رضا (علیه السلام) آمد و عده ای از مردم در اطرافش بودند و درخواست کمک از آن بزرگوار می کردند و آن حضرت به آنان کمک می کرد، سپس وارد خانه شد، پس از اندکی از خانه بیرون آمد و مرا طلبید، برخاستم و با آن حضرت وارد خانه شدیم، او نشست و من نیز در کنارش نشستم و من از ((ابن مسیب)) (رئیس مدینه) سخن به میان آوردم و بسیار می شد که من درباره ابن مسیب نزد آن حضرت سخن می گفتم، وقتی که سختم تمام شد، فرمود: ((به گمانم هنوز افطار نکرده ای؟)).

عرض کردم: آری افطار نکرده ام. غذایی طلبید و جلو من گذارد و

به غلامش دستور داد که با هم آن غذا را بخوریم ، من و آن غلام از آن غذا خوردیم ، وقتی که دست از غذا کشیدیم ، فرمود: ((تشک را بلند کن و آنچه در زیر آن است برای خود بردار)).

تشک را بلند کردم و دینارهایی دیدم ، آنها را برداشتم و در آستین خود گذاردم (یعنی در جیب آستینم نهادم) سپس امام رضا (علیه السلام) به چهار نفر از غلامان خود دستور داد که همراه من باشند تا مرا به خانه ام برسانند .

به امام رضا (علیه السلام) عرض کردم : فدایت گردم ! قراولان ((ابن مسیب)) (امیر مدینه) در راه هستند و من دوست ندارم آنان مرا با غلامان شما بنگرند .

فرمود: ((راست گفתי ، خدا تو را به راه راست هدایت کند))، به غلامان فرمود: ((همراه من بیایند و هرکجا که من خواستم ، برگردند)) غلامان همراه من آمدند، وقتی که نزدیک خانه ام رسیدم و اطمینان یافتم ، آنان را برگرداندم ، سپس به خانه ام رفتم (شب بود) چراغ خواستم ، چراغ آوردند به دینارها نگاه کردم ، دیدم **48** دینار است و آن مرد طلبکار، **28** دینار از من طلب داشت و در میان آن دینارها، یک دینار بود که می درخشید، آن را نزدیک نور چراغ بردم دیدم روی آن با خط روشن نوشته است : ((آن مرد، **28** دینار از تو طلب دارد، بقیه دینارها مال خودت باشد)).

سوگند به خدا! خودم نمی دانستم (و فراموش کرده بودم) که او چقدر از من طلب دارد

اگرهارون مویی از سر من گرفت من امام نیستم!

از محمد بن سنان نقل شده که: به ابی الحسن علی بن موسی الرضا -
 علیه السلام - در ایام خلافت هارون عرض کردم:
 شما امر خلافت و امامت خود را آشکار ساخته به جای پدر نشسته اید،
 در حالی که هنوز از شمشیر هارون خون می چکد!!
 فرمود: مرا گفتار پیامبر اکرم 6 نیرو و جرأت می بخشد که فرمود: اگر
 ابوجهل توانست مویی از سر من کم کند بدانید من پیامبر نیستم، و من
 به شما می گویم: اگر هارون مویی از سر من گرفت بدانید من امام
 نیستم!! (سیره پیشوایان)/

اخلاق امام(ع) در بیان روایات

او بسیار به مستمندان رسیدگی می کرد. به دادن صدقه به ویژه در
 شبهای تار و به صورت پنهانی بسیار مبادرت می کرد. با خدمتگزارانش
 کنار یک سفره می نشست و غذا می خورد.
 هیچ فرقی میان غلامان و اشراف و اقوام و بیگانگان نمی گذاشت، مگر
 براساس تقوا. همواره متبسم و خوش رو بود. بهترین بخش غذای خود را
 قبل از تناول، برای گرسنگان جدا می ساخت. با فقرا می نشست. در
 تشییع جنازه شرکت می جست. خدمتکاری را که مشغول خوردن غذا

بود، به خدمت فرا نمی خواند. با صدای بلند و با قهقهه هرگز نمی خندید.

رفع نیاز مؤمنان و گره گشایی از ایشان را بر دیگر کارها مقدم می داشت. روی حصیر می نشست. قرآن زیاد تلاوت می کرد. با گفتارش دل کسی را نرنجانید. سخن هیچ کس را ناتمام نمی گذاشت و نمی شکست. هیچ نیازمندی را تا حد امکان رد نکرد. پای خود را هنگام نشستن در حضور دیگران دراز نمی کرد. در حضور دیگران همواره از دیوار فاصله داشت و هیچ گاه تکیه نزد

همواره یاد خدا بر زبان جاری داشت. از اسراف و تبذیر سخت پرهیز داشت. به مسافری که پول خود را تمام و یا گم کرده بود، بدون چشم داشت، هزینه سفر می داد. در دادن افطاری به روزه داران کوشا بود. به عیادت بیماران می رفت

در معابر عمومی، آب دهان خود را نمی انداخت. از میهمان شخصا پذیرایی می کرد. هنگامی که بر جمعی کنار سفره وارد می شد، اجازه نمی داد تا برای احترام وی از جای برخیزند. به سخن دیگران که وی را

مورد خطاب قرار داده، از او پرسشی داشتند، با دقت کامل گوش می داد.

خویش را به بوی خوش معطر می کرد، به خصوص برای نماز. به نظافت جسم و لباس به ویژه موی سر توجه داشت. قبل از غذا دست‌ها را می شست و با چیزی خشک نمی کرد، بعد از غذا نیز آنها را می شست و با حوله‌ای خشک می کرد.

اگر غذایی از حد نیاز زیاد می آمد، آن را هرگز دور نمی ریخت. در حضور دیگران به تنهایی چیزی نمی خورد. بسیار بردبار و شکیبا بود. کارگری را که به مبلغ معین اجیر می کرد، در پایان افزون بر مزدش به او عطا می کرد. با همگان با رافت و خوشرویی روبرو می شد. بسیار فروتن بود. به فقرا و بیچارگان بسیار می بخشید و آن را برای خود پس انداز می دانست.

عبادت امام رضا(ع)

امام علیه السلام بعد از نماز صبح تا طلوع خورشید، مشغول ذکر می شد. سپس تا زمانی که خورشید بالا می آمد، به سجده می رفت. در منزل امام علیه السلام، زنی مأمور بود تا زن‌ها را برای نماز شب بیدار نماید.

امام علیه السلام هر سه روز یک قرآن ختم می کرد و می فرمود اگر

بخواهم می توانم در کمتر از سه روز هم ختم نمایم ولی من هیچ آیه ای را نمی خوانم الا اینکه درباره آن فکر می کنم که برای چه نازل شده و در چه محلی فرو فرستاده شده است .

اکثر شب ها را احیاء می داشت و هر شب نماز جعفر طیار را می خواند . و اکثر روزها ، روزه بود .

در بستر که دراز می کشید صدای قرائت قرآن حضرت به گوش می رسید .

وقتی در تلاوت قرآن به آیه ای می رسید که در آن ذکر بهشت یا جهنم شده بود ، گریه می کرد و از خدا بهشت را می طلبید و از جهنم به خدا پناه می برد .

وقتی یک عبا به دعبل خزاعی هدیه داد ، فرمود :

در این عبا هزار شب ، شبی هزار رکعت نماز خوانده ام ، و در این عبا هزار ختم قرآن کرده ام .

بعد از نماز ظهر ، سر به سجده گذاشته ، صد بار می فرمود « شُکراً لِلَّهِ » و بعد از نماز عصر سر به سجده گذاشته ، صدبار می فرمود « حَمداً لِلَّهِ »⁽¹⁾

* * *

هر گاه برای امام رضا(ع) سفره می انداختند ، امام علیه السلام ابتدا ظرف غذایی برای فقرا می فرستادند و می فرمودند : « فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ » یعنی : « کسانی از قیامت نجات می یابند که برده آزاد کنند یا به یتیم اکرام نمایند »⁽²⁾ .

شخصی از خراسان ، خدمت امام رضا(ع) عرض کرد که من در شهرم وضع مالی خوبی دارم ولی در اینجا پولم را گم کرده‌ام . شما به من قرض بدهید تا من وقتی به شهرم رسیدم ، از طرف شما آن را صدقه بدهم ؟

امام علیه‌السلام داخل اطاق خصوصی‌شان رفتند و سپس در حالی که در دستشان کیسه بود و آن را از لای در اطاق بیرون آورده بودند ، فرمودند :

آن مرد خراسانی کجاست ؟ او گفت : اینجا هستم . امام علیه‌السلام آن مبلغ را به او دادند و فرمودند لازم نیست از طرف ما صدقه بدهی .

(1) ستارگان درخشان

(2) منتهی الامال : ج 2 ، ص 463 .

گفت : اینجا هستم . امام علیه‌السلام آن مبلغ را به او دادند و فرمودند لازم نیست از طرف ما صدقه بدهی .

وقتی خراسانی رفت ، امام علیه‌السلام آمدند و نشستند . یک نفر سوءال کرد که چرا پول را از لای در به او دادید و صورت خود را از او پوشانید

؟ فرمود : به خاطر اینکه مبادا حالت خواری و کوچکی را در او بینم⁽¹⁾ .
امام رضا(ع) در روز عرفه ، تمام دارائی خود را بخشیدند . وزیر مأمون
گفت : این گونه بخشش غرامت است ! امام علیه السلام فرمود : خیر ،
بلکه غنیمت است . و هرگز چیزی را که به وسیله آن به دنبال پاداش و
ثواب و کرامت هستی ، ضرر نشمار⁽²⁾ !

یاسر خادم امام رضا(ع) می گوید که :
هر وقت امام رضا(ع) سر سفره می نشست ، همه خدمتکاران را بر سر
سفره جمع می کرد . خواه کوچک و خواه بزرگ ، حتی آن کسی که
سرپرستی حیوانات را به عهده داشت یا آن کسی که حجامت می نمود
نیز سر سفره حضرت بود .
امام علیه السلام به ما فرموده بود که :
اگر مشغول غذا خوردن بودید ، بلند نشوید ، حتی اگر من بالای سر شما
ایستاده باشم . لذا اگر امام علیه السلام کسی را صدا می زد و می گفتند
دارد غذا می خورد ، امام علیه السلام فرمود : پس بگذارید غذایش تمام
شود⁽³⁾ .

روایت شده که شخصی مهمان امام رضا(ع) شد . در این حال شعله چراغ
کم شد . مهمان دست دراز کرد تا شعله را درست کند ، اما حضرت مانع
شد و فرمود : ما اهل بیتی هستیم که نمی گذاریم مهمان کار کند .

یونس بن بکر می گوید : امام رضا(ع) به من فرمود : چرا رنگت زرد

شده است ؟

- (1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 466 . (2) ستارگان درخشان : ج 10 ، ص 19 .
(3) ستارگان درخشان : ج 10 ، ص 35 .

گفتم : کسالتی عارضم گشته است . فرمود : گوشت بخور ! من هم گوشت خوردم . پس از یک هفته ، حضرت مرا به همان حال سابق دید . فرمود : مگر نگفتم گوشت بخور ؟ عرضه داشتم . من از آن روزی که شما امر فرمودید ، چیزی جز گوشت نخوردم ! فرمود : چگونه خوردی ؟ گفتم : به صورت پخته ! فرمود : کباب کن و بخور ! - من هم چنین کردم . - بعد از یک هفته امام علیه السلام به دنبال من فرستاد . من خدمت آقا رفتم ، در حالی که خون به صورتم دویده بود ! حضرت وقتی مرا دید ، فرمود : خوب شدی .

عده‌ای به امام رضا(ع) گفتند که : مردم از اینکه می‌بینند شما لباس‌های خوب و گران قیمت بر تن می‌کنید ، ناراحتند ! امام علیه السلام فرمود : یوسف پیامبر از نسل پیامبران بود در حالی که لباس دیبا به تن می‌کرد و از پوشش زربفت استفاده می‌نمود و در مجالس آل فرعون می‌نشست و این‌ها به مقام او خدش‌های وارد نکرد . لباس گران قیمت در صورتی مذموم است که خرج ضروری‌تری در پیش

باشد ، و آنچه بر امام علیه السلام لازم است ، عدالت در حکم و راست گویی در سخن می باشد .

خداوند چیزهایی را حلال نموده که کم و زیاد نمی شوند ، و چیزهایی را حرام نموده که آنها هم کم و زیاد نمی شوند !⁽¹⁾
همه چیز را می دانست !

ابراهیم بن عباس می گوید :

هرگز ندیدم که از امام رضا(ع) سوءالی بکنند و امام علیه السلام جوابش رانداند . و ندیدم کسی از او نسبت به حوادث گذشته تا حال دانایتر باشد !

و مأمون - خلیفه - هر سوءالی از امام علیه السلام می کرد ، امام علیه السلام جواب می داد .⁽²⁾

(1) ستارگان درخشان (2) ستارگان درخشان

پاسخ امام علیه السلام به چند پرسش

پرسیدند : خدا چگونه و کجاست ؟

امام علیه السلام فرمود : اساساً این تصویری غلط است ، زیرا خداوند مکان را آفرید ، و خود مکان نداشت ، و چگونگی ها را خلق کرد ، و خود از چگونگی (و ترکیب) بر کنار بود ، پس خدا با چگونگی و مکان شناخته نمی شود ، و به حس در نمی آید ، و به چیزی قیاس و تشبیه نمی گردد .
- چه زمانی خدا به وجود آمده است ؟

امام: بگو چه زمانی نبوده تا بگویم چه وقت به وجود آمده است.
- چه دلیلی بر حدوث جهان (یعنی اینکه جهان قبلاً نبوده و مخلوق است
(وجود دارد؟

امام: نبودی سپس به وجود آمدی، و خود می‌دانی که خود را
نیافریده‌ای و کسی که مانند توست نیز تو را به وجود نیاورده است.
- ممکن است خدا را برای ما توصیف کنید؟

امام: آنکه خدا را با قیاس توصیف کند همیشه در اشتباه و گمراهی است
و آنچه می‌گوید ناپسند است، من خدا را به آنچه خود تعریف و توصیف
فرموده است تعریف می‌کنم، بدون آنکه از او روءیتی یا صورتی در
ذهن داشته باشم: «لَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِ» «خدا با حواس آفریدگان درک
نمی‌شود»، «وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ» «به مردم قیاس نمی‌شود»، «مَعْرُوفٌ
بَغَيْرِ تَشْبِيهِ» «بدون تشبیه شناخته می‌شود»، در عین علو مقام به همه
نزدیک است، بدون آنکه بتوان همانندی برای او معرفی کرد، به
مخلوقات خود مثال زده نمی‌شود، «وَلَا يَجُورُ فِي قَضِيَّتِهِ» «در حکم
وقضاوت خود بر کسی ستم نمی‌کند...» به آیات و نشانه‌ها شناخته
می‌گردد⁽¹⁾.

(1) مسند الامام ال رضا(ع): ج 1، ص 74.

- آیا ممکن است زمین بدون حجت و امام بماند؟

امام: اگر یک چشم بر هم زدن زمین از حجت خدا و امام خالی بماند،
همه زمینیان را فرو خواهد برد.

- ممکن است درباره فرج (امام عصر علیه السلام) توضیح بدهید ؟

امام : آیا نمی دانی که انتظار فرج جزو فرج است ؟

- نه نمی دانم مگر به من بیاموزی !

امام : آری ، انتظار فرج از فرج است⁽¹⁾ .

- ایمان و اسلام چیست ؟

امام : حضرت باقر العلوم علیه السلام فرمودند : ایمان مرتبه ای بالاتر از

اسلام ، و تقوی مرتبه ای برتر از ایمان و یقین مرتبه ای برتر از تقوی

است ، و چیزی کمتر از یقین میان مردم تقسیم نشده است⁽²⁾ .

- یقین چیست ؟

امام : توکل به خدای متعال و تسلیم در برابر اراده و خواست او ، و

رضایت به قضای الهی ، و واگذاری امور خویش به خدا (و از او مصلحت

خواستن) .

- عَجَب (خود بینی و خود پسندی) که عمل را از بین می برد چیست ؟

امام : عَجَب درجاتی دارد ، از جمله آن که کار زشت در نظر بنده جلوه

می کند و آن را نیکو می پندارد ، و از آن خشنود می شود ، و گمان می کند

کار خوبی انجام داده است ، و از جمله آن که بنده به خدای خود ایمان

می آورد ، آن گاه بر خدا منت می گذارد ، در حالی که منت گذاشتن حق

خداست .

(1) مسند الامام ال رضا(ع): ج 1 ، ص 227 . (2) مسند الامام ال رضا(ع):

ج 1 ، ص 258 .

- آیا حضرت ابراهیم علیه السلام که گفت : « وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي » در دل خود تردیدی داشت ؟

امام : نه ابراهیم علیه السلام یقین داشت ، و منظورش این بود که خدا بر یقین او بیافزاید .

- چرا مردم از امیرمؤمنان علی علیه السلام دوری کردند ، و به غیر او روی آوردند با آنکه سابقه فضائل آن حضرت و مقام و منزلت او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برای مردم معلوم و آشکار بود ؟

امام : چون امیر مؤمنان علیه السلام از پدران و برادران و عموها و دایی ها و بستگان آنان که با خدا و رسول صلی الله علیه و آله او در جنگ و ستیز بودند ، تعداد بسیاری کشته بود ، و این باعث دشمنی و کینه آنان شد ، و دوست نداشتند امیرمؤمنان علیه السلام ولی و رهبر آنان گردد و نسبت به غیر آن حضرت این احساس و دشمنی را نداشتند ، زیرا غیر او در پیشگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و جهاد با دشمن مقام امیرمؤمنان علیه السلام را دارا نبود به همین جهت مردم از امیرمؤمنان دور شدند و به غیر او رو آوردند .

ولیعهدی امام رضا(ع)

اگر پرسند چرا امام رضا(ع) ولیعهدی مامون جنایت کار را قبول کرد ؟ جواب می دهیم زیرا مامون امام علیه السلام را تهدید به قتل کرد و تحت فشار قرار داد ، در حالی که امام علیه السلام هنوز ماموریتش را کامل انجام نداده بود . از طرفی امام علیه السلام شرط کردند که در هیچ عزل و

نصبی شرکت نکنند . مامون جشن بزرگی گرفت که همه سران مملکت حضور داشتند ، و از امام خواستند سخنرانی کند . امام علیه السلام فرمودند : **أَنْ لَنَا حَقًّا بَوْلَايَه أَمْرُكُمْ وَلَكُمْ عَلَيْنَا مِنَ الْحَقِّ ...** « ما بر شما حق رهبری داریم و شما هم بر ما این حق را دارید که شما را اداره نمائیم » .

هر گاه شما حق ما را به ما دادید بر ما لازم می شود که به وظیفه خود عمل کنیم . والسلام . نه تشکر از مامون و نه حرف دیگری زدند . بعد از ولایتعهدی بعضی از افراد تندرو به حضرت علیه السلام اعتراض کردند چرا قبول کردی ؟ امام علیه السلام فرمود : یوسف که پیامبر بود و فرعون کافر . یوسف خودش درخواست کرد که به او مسئولیت بدهند ، ولی من وصی پیامبر هستم و مامون مسلمان فاسق و او مرا مجبور کرده که بپذیرم .⁽¹⁾

(1) ستارگان درخشان

اصحاب

ده ها نفر در مکتب امام رضا(ع) به شاگردی پرداخته اند که شیخ طوسی در رجال خود نام 117 نفر از یاران حضرت را ذکر کرده است . از جمله احمد بن ابی نصر بزنطی ، احمد بن محمد بن عیسای اشعری ، ادريس بن عیسای اشعری ، عبدالله بن جندب بجلی ، حسن بن علی و شاء ، محمد بن فضیل کوفی ، اباصلت هروی ، زکریا بن آدم که به امام

علیه السلام عرض کرد می خواهم از قم به جایی دیگر مهاجرت کنم . امام علیه السلام فرمود : این کار را نکن . زیرا به برکت تو از مردم قم بلا دفع شود . چنانکه به برکت پدرم موسی بن جعفر علیه السلام بلا از بغداد دفع می گردد . و باز آمده است که علی بن مسیب به امام رضا (ع) عرض کرد : راه من از شما بسیار دور است . و من نمی توانم هر وقت لازم شد ، خدمت شما برسم . از چه کسی علم دین را فراگیرم ؟ فرمود : از زکریا بن آدم قمی که در امور دین و دنیا مورد اعتماد است . و باز روایت شده که سالی امام رضا (ع) به مکه مشرف شد و این زکریا بن آدم در محمل حضرت ، هم ردیف و مصاحب آن حضرت بود⁽¹⁾ .

(1) مشاهیر دانشمندان اسلام : ج 4 ، ص 101 .

معجزات امام رضا (ع)

1 - همانطور که در خواب دیده بودم

ابوحیب بناجی می گوید : « در خواب ، رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که به شهر بناج آمد و داخل مسجدی که همه ساله حجاج آن را منزلگاه خود قرار می دهند ، شد . مثل اینکه من نزد آن حضرت رفتم . بر آن بزرگوار سلام کردم و در حضورش ایستادم . در جلوی آن

حضرت ، ظرفی را دیدم که از برگ خرماى مدینه بافته شده بود . در آن ظرف مقداری از خرماى صیحانی بود . مثل اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، یک مشت از آن خرماها را به من عطا کرد . وقتی آن خرماها را شماره کردم ، دیدم بیست و یک عدد خرما است . وقتی از خواب بیدار شدم ، این جور تعبیر کردم که بیست و یک روز دیگر از دنیا می روم . مدت بیست روز گذشت و من در زمین خود مشغول زراعت بودم . شخصی نزد من آمد و گفت : « حضرت علی بن موسی ال رضا (ع) از مدینه آمده و در مسجد هستند ، بعد مردم را می دیدم که به طرف مسجد برای زیارت حضرت می روند . من نیز به جانب آن بزرگوار رهسپار شدم . وقتی که وارد مسجد شدم ، دیدم که حضرت رضا (ع) در همان موضعی که پیامبر خدا را در عالم خواب دیدم نشسته . زیر پای آن بزرگوار یک قطعه حصیر بود و در مقابل آن حضرت یک طبق خرماى صیحانی قرار داشت . من سلام کردم و جواب شنیدم . امام علیه السلام به من فرمود : « نزدیک بیا » . جلو رفتم و آن حضرت یک مشت از آن خرماها را به من عطا فرمود ، وقتی آن خرماها را شماره کردم متوجه شدم که بدون کم و زیاد مطابق تعداد خرماهایی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب به من دادند . به امام علیه السلام عرض کردم : بیشتر به من عطا بفرمائید . فرمود : « اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به تو بیشتر از این می داد ما هم می دادیم »⁽¹⁾ .

2- او پیش از پدرش می میرد

محمد بن داود می گوید : « من و برادرم نزد حضرت رضا(ع) بودیم که شخصی آمد و به حضرت خبر داد که چانه محمد بن جعفر را بستند ، یعنی مُرد . امام علیه السلام و ما همراه او به خانه او رفتیم و دیدیم که چانه اش را بسته اند و فرزندش اسحاق و بقیه فرزندانش و خاندان آل ابوطالب گریه می کنند . امام علیه السلام نزد سر محمد بن جعفر نشست و به صورت نگاه کرد و تبسم نمود . که اهل مجلس ناراحت شدند و بعضی گفتند حضرت با این اظهار خوشحالی از مردن عمویش ، آنها را شماتت می کند . حضرت علیه السلام بلند شد و بیرون آمد تا در مسجد نماز بخواند و ما به حضرت گفتیم : « فدای تو شویم ! از اینها درباره شما حرفی شنیدیم که از تبسم شما هم ناراحت شده اند (که مبادا حضرت از روی شماتت تبسم نموده است) . حضرت فرمود : « من از گریه پسرش اسحاق تعجب کردم ، که او پیش از پدرش می میرد ، و پدر بر او گریه می کند » . راوی می گوید : « محمد بن جعفر از بیماری نجات پیدا کرد و فرزندش اسحاق پیش از او مُرد »⁽²⁾ .

3- قبل از اینکه سخنی بگویم

محمد بن خلّاد می گوید : « ریّان بن الصلت به من گفت : دوست دارم که از امام رضا(ع) برایم اجازه شرفیابی بگیری ، تا بر حضرت سلام کنم و دوست دارم که از لباس های خود به من بپوشاند و از سکه هایی که به اسم آن حضرت مضروب شده

(1) ستارگان درخشان : ج 10 ، ص 30 .

(2) منتهی الامال : ج 2 ، ص 268 .

است به من بدهد . من خدمت آقا رفتم تا برای ریان اجازه بگیرم ، قبل از اینکه حرفی بزنم حضرت فرمود : « ریان بن الصلت دوست دارد که پیش ما بیاید و از لباس‌های ما بپوشد و از سکه‌های ما به او عطا شود . من اجازه می‌دهم » . ریان داخل شد و سلام کرد و حضرت به او دو دست از لباس‌های خود و سی درهم از درهم‌های خود را به او اهداء نمود ⁽¹⁾ .

4 - هدیه امام

غفاری می‌گوید : « مردی از خاندان ابن رافع از من طلبی داشت که در گرفتن آن پافشاری می‌کرد (و من نیز توانائی پرداخت آن را نداشتم) ، من که چنین دیدم ، نماز صبح را در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله خواندم و به سوی محل امام رضا(ع) که در عریض بود رهسپار شدم . وقتی که نزدیک در خانه آن حضرت رسیدم ، دیدم که او سوار الاغی است و ردائی در بردارد . وقتی که چشم امام رضا(ع) به من افتاد ، خجالت کشیدم که حاجت خود را اظهار کنم ! امام علیه السلام همین که به من رسید ایستاد و به من نگریست و من سلام کردم . سپس گفتم : قربانت گردم همانا دوست شما فلان کس از من طلبی دارد و به خدا مرا رسوا کرده است . (و پیش خود فکر می‌کردم که حضرت به او دستور می‌دهد دست از سر من بردارد) ، ولی به حضرت نگفتم که چه مقدار طلب دارد و چیز دیگری نگفتم . حضرت به من دستور داد که بنشینم تا

باز گردد . من در آنجا ماندم تا نماز مغرب را خواندم و چون روزه بودم ، دلتنگ شدم و خواستم برگردم که دیدم حضرت ظاهر شدند و مردم اطراف او را گرفته اند و گدایان نیز سر راه او نشسته بودند و امام به آنها صدقه می داد تا اینکه داخل خانه شدند ، سپس بیرون آمدند و مرا صدا کردند . من با حضرت به خانه داخل شدیم ، و حضرت نشستند و من هم نشستم و من شروع کردم درباره ابن مسیب ، حاکم مدینه برای حضرت صحبت کردن ، و چون از سخن فارغ شدم

(2) بحار الأنوار : ج 49 ، ص 33 .

فرمود : « گمان نمی کنم افطار کرده باشی ؟ » گفتم : « خیر » حضرت دستور دادند که برای من غذا آورده و دستور دادند که در خوردن غلام حضرت با من همراهی کند . وقتی دست از غذا کشیدیم ، حضرت فرمود : « تشک را بلند کن و هر چه در زیر آن است بردار » من تشک را بلند کردم ، و اشرفی هائی از طلا دیدم . آنها را برداشته و در جیب نهادم . حضرت دستور دادند که چهار نفر غلام مرا تا منزل همراهی کنند . اما من گفتم : « جانم به فدایت ! می ترسم شبگردان ابن مسیب مرا با غلامان شما ببینند » . فرمود : « درست گفתי خدا تو را به راه راست ارشاد کند » ، و به آنها دستور داد که تا هر کجا که من می خواهم به همراهم باشند و

سپس برگردند . چون به منزل رسیدم ، چراغ را روشن کردم و اشرفی‌ها را شمردم که چهل و هشت دینار بود و طلبکار از من بیست و هشت دینار می‌خواست ، در میان اشرفی‌ها یک دانه آن خیلی می‌درخشید من آن را برداشتم و نزدیک چراغ بردم و به آن نگاه کردم دیدم که با خط روشن بر روی آن نوشته شده است : « آن مرد از تو بیست و هشت دینار می‌خواهد و بقیه برای خودت باشد »⁽¹⁾ .

5 - معنای کلام امام علیه‌السلام

حسن بن علی بن وشار از مسافر روایت می‌کند که با امام رضا(ع) در منی بودم . در این موقع یحیی بن خالد با گروهی از آل برمک از آنجا می‌گذشتند . امام علیه‌السلام فرمود : « بیچاره‌ها نمی‌دانند که در این سال چه بلایی به سرشان خواهد آمد » . بعد فرمود : بدانید عجیب‌تر از این ، آن است که من با هارون مانند این دو انگشت خواهیم بود . آنگاه دو تا انگشت مبارک را کنار هم گذاشتند . راوی می‌گوید : « واللّٰه من معنای کلام امام را نفهمیدم تا زمانی که امام علیه‌السلام به شهادت رسید و بدن مطهرش را کنار قبر هارون دفن کردیم »⁽²⁾ .

(1) ارشاد : ج 2 ، ص 261 .

(2) خاندان وحی : ص 571.

6 - می‌خواهند نور خدا را با دهان‌های خود خاموش کنند

هرثمه بن اعین می‌گوید : « یکی از خادمان و محارم اسرار مأمون کسی بود به نام صبیح که از شیعیان امام رضا(ع) بود و او برایم نقل کرد که شبی مأمون مرا با سی غلام دیگر از افراد مورد اعتماد احضار کرد . وقتی پیش او رفتیم از کثرت شمع‌هایی که روشن کرده بودند اطاقش مانند روز شده بود و نزد او شمشیرهای برهنه تیز زهر داده شده نهاده بود ، ما را یک به یک صدا زد و از تک تک ما عهد گرفت که هر چه او بگوید ما انجام دهیم و خلاف آن عمل نکنیم ، و همه ما سوگند خوردیم . گفت : « هر کدام از شما شمشیری بر می‌دارید و به خانه و اطاق علی بن موسی ال رضا(ع) داخل شده ، در هر حالتی که بود ، چه ایستاده و چه نشسته و چه خوابیده ، بدون اینکه با او سخنی بگوئید ، بر او شمشیر می‌زنید و گوشت و خون و موی و استخوان و مغزش را درهم شکسته و پارچه‌ای بر او می‌اندازید و شمشیرها را پاک کرده و نزد من بیائید . برای هر کدامتان که این دستور را اجرا کنید ، ده کیسه درهم و دو کنیز انتخابی جایزه می‌دهم و تا زنده‌ام زیر حمایت و بهره‌های من خواهید بود . ما شمشیرها را برداشتیم و به خانه امام رضا(ع) وارد شدیم و به اطاق حضرت رفتیم و دیدیم که آقا به پهلوی خوابیده است و سخنی زیر لب زمزمه می‌کرد . غلام‌ها به جز من همه شمشیر را بر حضرت وارد کردند ولی چیزی در تن حضرت بود که شمشیرها بر او کارگر نمی‌افتاد . سپس پارچه را بر روی حضرت انداخته و نزد مأمون برگشتند . مأمون گفت : «

چه کردید ؟ » گفتند : « هر چه شما گفتید به جا آوردیم » گفت : « چیزی به کسی نگوئید » . چون صبح طالع شد . مأمون با سر برهنه و لباس عزا بر تخت خود نشست سپس پابرهنه و سربرهنه به خانه امام رضا(ع) وارد شد چون به اطاق حضرت داخل شد ، صدای همه‌های شنید . مأمون لرزید و به من گفت : « چه کسی نزد اوست ؟ » گفتم : « نمی‌دانم یا امیرالمؤمنین » . گفت : « زود بروید و بنید کیست » . ما داخل اطاق شدیم و دیدیم سیدی در محراب نشسته و نماز می‌خواند . گفتم : « یا امیر شخصی در محراب نماز می‌خواند » . مأمون بلرزید و به ما گفت : « مرا بازی دادید ، خدا شما را لعنت کند » . سپس به من روی کرد و گفت : « ای صبیح ! تو او را می‌شناسی ، برو بین کیست که نماز می‌خواند » مأمون به کاخ خود برگشت ، من به اطاق حضرت وارد شدم . چون به آستانه در رسیدم امام علیه‌السلام به من فرمود : « ای صبیح ! » گفتم : « لبیک ای مولای من » و به صورت بر زمین افتادم . فرمود : « برخیز ، خدا تو را رحمت کند . اینان می‌خواهند نور خدا را با دهان‌های خود خاموش کنند ، ولی خدا تمام‌کننده نور خود است . اگر چه کافران بدشان بیاید » . من نزد مأمون برگشتم و دیدم که رویش مانند شب تاریک سیاه شده است . گفت : « ای صبیح ! چه خبر ؟ » گفتم : « ای امیرمؤمنان ! به خدا که امام رضا(ع) در حجره نشسته و مرا

خواند و چنین و چنان گفت . صبیح گفت : « مأمون لباس‌های عزا را درآورد و لباس‌های خود را پوشید و گفت : « بگوئید خلیفه غش کرده بود و به هوش آمد . هرثمه می‌گوید : « من شکر خدا کردم که به امام علیه‌السلام آسیب نرسید و خدمت امام رفتم . »

حضرت فرمود : « ای هرثمه ! آنچه را که صبیح به تو گفت بر کسی بازگو مکن مگر به افراد مؤمن » ⁽¹⁾ .

7 - قطعه طلا

ابراهیم بن موسی می‌گوید : « از امام رضا(ع) تقاضای کمک مالی کردم و حضرت وعده اجابت فرمودند تا اینکه روزی با حضرت به طرف مدینه می‌رفتیم ، و فقط من با حضرت بودم . وقتی به نزدیک قصری رسیدیم ، در محلی که چند درخت در آنجا بود توقف کردیم . من عرض کردم : « عید نزدیک است و من چیزی ندارم . حضرت با شلاق خود زمین را شکافت و با دست مبارک بر زمین زد . ناگاه در دست حضرت قطعه‌ای طلا دیدم ، آنرا به من داد و فرمود : « از این استفاده

(3) منتهی الامال : ج 2 ، ص 270 .

کن و آنچه دیدی جایی بازگو ننما » ⁽¹⁾ .

8 - تبدیل عکس به شیر

در زمانی که امام رضا(ع) ولیعهد مأمون بود . مدتی باران نیامد و مأمون از امام درخواست کرد که دعا کند تا خداوند باران ببارد . امام علیه السلام فرمود : « روز دوشنبه چنین خواهم کرد و بدان که شب گذشته رسول خدا با علی علیه السلام به خواب من آمدند و پیامبر فرمود : « روز دوشنبه به صحراء برو و از خدا طلب باران کن که خدا استجابت می نماید . « در روز موعود امام علیه السلام به صحرا رفت و از خدا طلب باران کرد و باران باریدن گرفت ، به طوری که احتیاج مردم رفع گردید . عده ای از دشمنان امام علیه السلام به مأمون گفتند که اینکه امام علیه السلام را ولیعهد خود کردی اشتباه کردی و حالا او با این معجزه باران از گمنامی درآمد ، و در میان مردم مشهور شده است و واهمه داریم که با سحر خود ، خلافت را از شما بگیرد و مردم را علیه شما بشوراند . مأمون گفت : خواستم این کار او به جای اینکه مردم را به سوی خود بخواند . آنها را به سوی ما بخواند و مردم بدانند که او دنیا طلب و حکومت طلب است و در ادعای خود مبنی بر تقوا و فضیلت و زهد راست نمی گوید . ولی اکنون که به خطای خود پی برده ام ، می خواهم به تدریج او را در نزد مردم چنان نشان دهم که بفهمند لیاقت حکومت را ندارد ، آن وقت بررسی می کنیم که از چه راهی می توانیم بلای او را از سر خود قطع نمائیم . شخصی به نام حمید بن مهران گفت : « ای امیرمؤمنان ! من از عهده مجادله با او برمی آیم و کاری می کنم که احترام او در نزد مردم پائین بیاید . « مأمون گفت : چیزی برای من از این محبوب تر نیست که او تحقیر شود ، و از عزتش کم گردد . مهران گفت : « پس دستور بدهید تا

بزرگان مملکت ، فرماندهان و بهترین قضات جمع شوند تا حقارت او را در پیش آنان روشن کنم . مأمون دستور داد که

(4) بحارالأنوار : ج 49 ، ص 47 .

همه آنان در کاخش جمع شدند و خود در صدر مجلس نشست و حضرت رضا(ع) را که در مقام ولایت عهدی بود در طرف راست خود نشاند و پس از شروع جلسه حمید بن مهران خطاب به امام علیه السلام گفت : « مردم از شما کرامات بسیار نقل می کنند ، و در مدح شما افراط می نمایند به طوری که اگر خودتان بفهمید از آنها بیزار می جوئید ، مثلاً می گویند شما دعا کردید و باران آمد و می گویند شما در دنیا نظیر ندارید ، در حالی که مأمون که با کسی مقایسه نمی شود شما را در منصبی قرار داده که می دانید (ولایت عهدی مأمون) و این انصاف نیست که به دروغگویان فرصت می دهید که علیه او و به نفع شما چیزهایی بگویند ، و شما را از او بالاتر بدانند . امام علیه السلام فرمود : « من مانع بندگان خدا نمی شوم که نعمت های الهی را درباره من یاد و حکایت کنند . اما اینکه گفتم رئیس تو (مأمون) مرا به منصب ولایت عهدی رسانده ، او مرا

مقامی نداد ، مگر مقامی که عزیز مصر به یوسف داد و حال آن دو را نیز می‌دانی که عزیز کافر بود و یوسف پیامبر .

حمید بن مهران بر آشفت و گفت : « پسر موسی ! از حد خود قدم فراتر می‌گذاری که خداوند بارانی را به طور طبیعی نازل می‌کند و تو آن را به دعای خود می‌دانی و آن را وسیله بلندی مقام خود قرار می‌دهی ، و به مقام دیگران حمله می‌کنی ؟ » گویا معجزه ابراهیم خلیل را آورده‌ای که سرهای پرندگان را در دست گرفت و اعضای آنها را در کوه‌ها پراکنده نمود و بعد آنها را صدا زد و آنها همه زنده به سوی او برگشتند ؟ اگر راستگویی ، این دو عکس شیر را که بر تخت خلیفه هستند زنده کن ، تا مرا از بین ببرند که در این صورت تو دارای معجزه‌ای . امام علیه‌السلام به دو عکس شیر فرمود : « این فاجر را بگیرد و پاره کنی و از او اثری باقی نگذارید . ناگاه در مقابل چشمان حیرت زده اهل مجلس ، آن دو عکس تبدیل به دو شیر شدند و حمید بن مهران را گرفتند و خوردند ، خونش را که بر زمین ریخته بود لیسیدند ، و به محضر امام علیه‌السلام آمدند و گفتند : « ای ولی خدا در زمین ! دیگر چه فرمانی داری ؟ می‌خواهی که مأمون را نیز مانند او به سزایش برسانیم ؟ » با شنیدن این سخن مأمون بیهوش گردید . امام علیه‌السلام فرمود : « فعلاً دست نگه دارید . بعد دستور

داد تا گلاب آورند و به صورت مأمون پاشیدند تا به هوش آمد . مجدداً

شیرها گفتند : « اجازه می‌فرمائید او را به رفیقش ملحق کنیم ؟ » امام

علیه السلام فرمود : « نه خداوند عزوجل را تدبیری است که در زمان خود به انجام خواهد رساند ». گفتند : فرمانت چیست ؟ فرمود : « به جای اول خود برگردید » که آن دو شیر مجدداً تبدیل به عکس گردیدند⁽¹⁾.

9- جواب سؤالها

مردی از مذهب واقفیه ، مسائل مشکلی را در طوماری نوشت و تصمیم داشت که آنها را از امام رضا(ع) سؤال کند که اگر امام علیه السلام جواب آنها را داد معلوم شود که او حجت خداست .

حرکت کرد و به در خانه امام علیه السلام رفت و صبر کرد تا اطراف امام خلوت شود ، که ناگاه خادم امام از منزل بیرون آمد و دستش کاغذی بود که جواب مسائل آن مرد به خط امام علیه السلام در آن نوشته شده بود . خادم از او سؤال کرد : « طومار کجاست ؟ » وقتی که مرد واقفی طومار را به او نشان داد ، خادم گفت : « ولی خدا می فرماید : این جواب سوالات توست ». واقفی جوابها را گرفت و رفت⁽²⁾.

10- چنان شد که حضرت خبر داده بود

عبدالله بن محمد هاشمی می گوید : « بعد از شهادت امام رضا(ع)، مأمون خلیفه عباسی به من گفت : روزی به علی بن موسی رضا(ع) . لیهما السلام عرض کردم : فدایت شوم ! پدران موسی و جعفر و محمد و علی بن الحسین علیهم السلام دارای علمی بودند که حوادث گذشته و آنچه در آینده تا روز قیامت اتفاق می افتد را می دانستند ، و تو وصی ایشان و وارث علم آنها هستی ، و من از شما خواسته ای دارم .
فرمود :

(1) خاندان وحی : ص 100 .

(2) بحار الأنوار : ج 49 ، ص 71 .

« بگو » . گفتم : بانو زاهریه سوگل کنیزان من است و او را از میان زنانم دوست‌تر دارم ، و هیچ کس را بر او مقدم نمی‌کنم ، ولی او چند بار حامله شده و سقط کرده است ، و الان هم حامله است . به من بفرمائید که چه کنم تا اینکه بچه سقط نشود ، و سالم زایمان کند . امام علیه‌السلام فرمود : « خاطر جمع باشد که او سقط نمی‌کند و پسری می‌زاید که از همه به مادرش شبیه‌تر است و انگشت کوچک زایدی در دست راست و پای چپش خواهد بود » .

مأمون می‌گوید : من در دلم گفتم که (شهادت می‌دهم که خدای عزوجل بر همه چیز قادر است) مدتی بعد زاهریه زایمان کرد و همان طور که امام علیه‌السلام فرموده بود ، پسری زایید که به مادرش شبیه بود و انگشت زایدی در دست راست و پای چپ داشت ⁽¹⁾ .

11 - با یک اشاره متفرق شدند

یاسر روایت کرده که : چون مأمون تصمیم گرفت که از خراسان به بغداد برود ، فضل بن سهل نیز با او همراه شد و ما نیز به همراه حضرت رضا(ع) با آنها رفتیم . در بین راه نامه‌ای از حسن بن سهل به فضل رسید

و نوشته بود که من از روی حساب نجومی فهمیده‌ام که تو و مأمون و حضرت رضا(ع) در فلان ماه ، روز چهارشنبه ، دچار حادثه بدی می‌شوید ، که چنانچه در آن روز به حمام بروید و حجامت کنید و خونی به بدن خود بریزید ، نحسی از شما دور می‌شود . فضل به مأمون اطلاع داد و از او خواست که از حضرت رضا(ع) بخواهد که با هم ، در رفتن به حمام در روز مذکور همراه شوند و مأمون هم از امام علیه‌السلام این درخواست را کرد . امام علیه‌السلام جواب دادند : « من به حمام نمی‌روم ، زیرا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در خواب دیده‌ام که فرمود : « ای علی فردا (روز مذکور) ، به حمام نرو » سپس امام علیه‌السلام فرمود : « من صلاح نمی‌دانم که تو و فضل هم فردا به حمام بروید » مأمون جواب داد : « ای ابوالحسن

(5) منتهی الامال : ج 2 ، ص 272 .

راست گفתי ، رسول خدا علیه‌السلام هم راست گفته است . من هم فردا به حمام نمی‌روم و فضل خود داند (که برود یا نرود) « راوی می‌گوید : « چون خورشید غروب کرد و شب شد حضرت رضا(ع) به ما فرمود : « بگوئید (به خدا پناه می‌بریم از شر آنچه امشب نازل می‌شود) ، ما پیوسته آنچه حضرت فرموده بود می‌گفتیم و چون حضرت نماز صبح را

خواند ، به من فرمود : « بالای بام برو و بین چیزی می شنوی ؟ » من بالای بام رفتم و صدای گریه و شیون شنیدم که کم کم بیشتر می شد . علت آن را نفهمیدم . ناگاه دیدم که مأمون از دری که میان خانه او و حضرت رضا(ع) بود وارد شد و گفت : « ای آقای من ! اباالحسن ! خدا شما را در مصیبت فضل بن سهل اجر دهد که دیشب او به حمام رفت و گروهی با شمشیر بر سر او ریخته اند و او را کشته اند » راوی می گوید : « شنیدیم که هواخواهان فضل در کاخ مأمون جمع شده اند و می گویند : مأمون او را کشته و باید انتقام او را بگیریم و مأمون از امام علیه السلام خواست که چنانچه صلاح بدانید بیرون بروید و با نرمش این مردم را از در خانه من متفرق کنید . حضرت فرمود : « آری ! می روم » و سوار شد و به من نیز فرمود : « ای یاسر ! سوار شو » همین که با امام علیه السلام از خانه بیرون رفتیم ، امام علیه السلام نگاهی به ازدحام مردم کرد و با دست مبارک به آنها اشاره کرد که متفرق شوید . راوی می گوید : « به خدا قسم مردم طوری متفرق شدند ، که روی همدیگر می افتادند و به هیچ کس اشاره نکرد جز اینکه دویده و رفت »⁽¹⁾ .

12 - نزد رفقای افتخار نکن

احمد بزنی می گوید : « من از واقفیه بودم که بعد از موسی بن جعفر علیه السلام به امامت کسی قائل نبودم و به امامت علی بن موسی ال رضا(ع) شک داشتم . به امام رضا(ع) نامه ای نوشتم و سؤالاتی از حضرت کردم و فراموش کردم که یکی از مهم ترین سؤالاتم را بنویسم . جواب همه آمد و در آخر آمده بود که مهم ترین مسئله

(6) ارشاد : ج 2 ، ص 258 .

را فراموش کردی . من شکم بر طرف شد و خدمت امام علیه السلام رفتم و گفتم : ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست دارم که روز مناسبی که باعث ضرر از دشمن به شما نشود ، ما را به خانه ات دعوت فرمائید . امام علیه السلام در پایان روز حیوان سواری خود را برایم فرستاد و من خدمت حضرت آمدم و نماز مغرب و عشاء را با آن حضرت خواندم و حضرت علوم را بر من بازگو فرمودند و من سؤالاتی که داشتم پرسیدم و حضرت جواب می فرمودند ، که تا پاسی از شب ادامه داشت . سپس حضرت به غلامشان فرمودند : بستری که من در آن استراحت می کنم بیاورید تا امشب احمد بزنی در آن استراحت نماید . در این موقع در دل گفتم ، هیچ کس خوشبخت تر از من نیست که امام

علیه السلام حیوان سواریش را برای من فرستاد تا خدمت او آمدم و حالا که دستور فرمود ، در بستر او استراحت نمایم . در این فکر بودم که حضرت نشست و فرمود : « ای احمد ! نزد رفقاییت افتخار به این نکنی و بدان که صعصعۀ بن صوبان مریض شد و علی علیه السلام به عیادت او رفت و او را اکرام کرد و دست مبارکش را بر پیشانی او گذاشت و خیلی به او محبت کرد و هنگام بیرون آمدن به او گفت : ای صعصعه ! به این کارهایی که برایت کردم نزد رفقاییت فخر نکن ! زیرا این احتراماتی که من انجام می دهم به خاطر تکلیفی است که بر عهده من می باشد » .

13 - فرزند پسر

احمد بن عمرو می گوید : « در حالی که همسرم آبستن بود از کوفه به مدینه رفتم و خدمت امام رضا (ع) مشرف شدم و عرض کردم : من هنگامی که از شهر بیرون آمدم ، همسرم باردار بود . دعا بفرمائید که خداوند فرزندم را پسر قرار دهد ! حضرت فرمود : او پسر است ، نام او را عمر بگذار ! عرض کردم : قصد کردم که اسم او را علی بگذارم و به خانواده ام هم گفته ام که نام او را علی بگذارند . امام علیه السلام فرمود : نام او را عمر بگذار ! من از خدمت حضرت مرخص شدم و زمانی که به کوفه برگشتم دیدم که خداوند به من پسری عنایت کرده است و خانواده ام نام او را علی

گذاشته‌اند . من به آنها دستور دادم که نام او را عمر بگذارند ، وقتی که همسایه‌های سنی من فهمیدند که من نام فرزندم را از علی به عمر تغییر داده‌ام ، به من گفتند : ما تا کنون به تو بدین بودیم و علی به تو گزارش سوء به حکومت می‌دادیم ولی الآن متوجه شدیم که تو مثل ما سنی هستی و بعد از این حرف کسی را علی به تو قبول نمی‌کنیم . احمد می‌گوید : آن وقت من متوجه شدم که حضرت نظرش به من ، بیشتر از توجه من بر خودم بوده است ⁽¹⁾ .

14 - شکست در جنگ

شخصی به نام مسافر می‌گوید : چون هارون بن مسیب خواست به جنگ محمد بن جعفر برود ، حضرت رضا(ع) به من فرمود : نزد هارون برو و به او بگو فردا برای جنگ نرو ، که اگر فردا به جنگ اقدام کند شکست می‌خورد و لشکریانش کشته می‌شوند . و اگر پرسید این مطلب را از کجا می‌دانی ؟ بگو که در خواب دیده‌ام !

راوی می‌گوید : من نزد هارون بن مسیب رفتم و گفتم که ، فردا بیرون نرو که اگر فردا برای جنگ اقدام کردی شکست می‌خوری و یارانت کشته می‌شوند . گفت : از کجا می‌دانی ؟ گفتم : در خواب دیده‌ام ! گفت : آنکه این خواب را دیده ... و جسارتی کرد .

او روز بعد به جنگ اقدام کرد و شکست خورد و یارانش کشته شدند ⁽²⁾ .

15 - خداوند مرا کفایت می‌کند

احمد بن عمر حلال می گوید : « شنیدم که در مکه شخصی به نام اخرس اسم حضرت رضا(ع) را می برد و به آن حضرت دشنام می داد . من کاردی خریدم و با خودم قسم خوردم که هر موقع از مسجد بیرون آمد ، او را بکشم . سر راه او ایستادم

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 176 .

(2) ارشاد : ج 2 ، ص 260 .

که ناگهان نامه ای از حضرت رضا(ع) به من رسید ، که در آن نوشته بود :
بسم الله الرحمن الرحيم ، به حق من بر تو که متعرض اخرس مشو .
خدای تعالی مرا از هر گزندی کفایت می کند »⁽¹⁾ .

16 - آشنایی با زبان عربی

ابواسماعیل سندی می گوید : « در هند بودم که شنیدم در عرب خداوند حجتی دارد . برای پیدا کردن حجت الهی مسافرت کردم و (وقتی به مدینه رسیدم) حضرت رضا(ع) را به من نشان دادند . خدمت آقا مشرف شدم و چون زبان عربی بلد نبودم با لغت سندی با حضرت صحبت کردم و حضرت هم با زبان سندی به من پاسخ می فرمود ، که عرض کردم : در سند هندوستان شنیدم که خداوند حجتی دارد که در میان اعراب است و به دنبال او آمده ام . فرمود : « آری من حجت خدا

هستم ». و فرمود : « هر سؤالی داری بپرس ». من آنچه در ذهنم بود از حضرت سؤال کردم و چون خواستم از خدمت حضرت خارج شوم عرض کردم : من به زبان عربی آشنایی ندارم از خدا بخواهید که به من الهام فرماید که بتوانم عربی سخن بگویم . حضرت دست مبارک را به لب‌های من کشید . از آن به بعد هر گاه می‌خواستم ، می‌توانستم به عربی سخن بگویم ⁽²⁾ .

17 - خبر دادن از کشته شدن جعفر بن یحیی
شیخ مفید روایت کرده است که در آن سالی که هارون به حج رفت ، امام رضا(ع) نیز به قصد حج از مدینه خارج شد . چون به کوهی رسید که سمت چپ جاده واقع شده و نام آن فارغ است ، حضرت نگاهی به آن کوه کرد و فرمود : بنا کننده و خراب کننده فارغ پاره پاره خواهد شد .
راوی گفت : ما معنای سخن

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 277 .

(2) بحار الأنوار : ج 49 ، ص 50 .

حضرت را نفهمیدیم تا اینکه هارون به آن کوه رسید و جعفر بن یحیی بر مکی بالای آن کوه رفت و دستور داد که ساختمانی برای او در بالای آن بنا کنند و چون از مکه برگشت ، بالای کوه رفته و دستور داد که آن ساختمان را خراب کردند و هنگامی که به عراق رسید او (جعفر بن یحیی) پاره پاره و کشته شد ⁽¹⁾ .

18 - سخن گفتن با آهو

عبدالله بن بشرمه می گوید : « ما در حالی که مشغول بحث درباره امامت علی بن موسی ال رضا(ع) بودیم . حضرت از کنار ما گذشت . چون حضرت رفتند . من و حمیم بن یعقوب ، که هر دو مخالف امامت حضرت و زیدی مذهب بودیم ، به دنبال حضرت رفتیم . وقتی به صحرا رسیدیم چند آهو دیدیم که حضرت به یکی از آنها اشاره کرد و آن آهو آمد ، تا اینکه مقابل حضرت ایستاد . امام علیه السلام دست مبارک بر سر او کشیدند و او را به غلامشان دادند . دیدیم که آهو تلاش می کند به چراگاه خود برگردد و امام علیه السلام با او سخنی گفتند که ما نمی فهمیدیم چه می فرماید و می دیدیم که آن آهو آرام گردید . حضرت به من فرمود : ای عبدالله ! آیا ایمان آوردی ؟ گفتم : « آری ای مولای من ! شما حجت خدا بر خلق هستید و من به سوی خدا توبه می نمایم » . سپس حضرت به آهو فرمود : « برو » آهو آمد در حالی که از دو چشمش اشک روان بود . حضرت دستی بر سر او کشیدند و او مشغول چرا شد . امام علیه السلام فرمود : « می دانی چه می گوید ؟ » گفتم : خدا و رسول و فرزند رسولش می دانند . فرمود : می گوید : وقتی مرا صدا زدید خوشحال شدم که می خواهید از گوشت من استفاده بفرمائید ، ولی حالا که امر می کنید من بروم ناراحت شده ام »⁽²⁾ .

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 277 .

(2) بحار الأنوار : ج 49 ، ص 52 .

19 - مأمون برادرش را می‌کشد

حسین بن بشار گفت که امام رضا(ع) فرمود که عبدالله مأمون ، محمد امین را می‌کشد . از روی تعجب سؤال کردم که عبدالله بن هارون برادرش محمد بن هارون را می‌کشد ؟ فرمود : آری . عبدالله مأمون که در خراسان است برادرش محمد امین پسر زبیده را که در بغداد است می‌کشد و چنان شد که حضرت خبر داده بود⁽¹⁾ .

20 - پدر و مادرم را زنده کنید !

مفید بن جنید الشامی گفت : خدمت امام علی بن موسی ال رضا(ع) رفتم و به آن حضرت گفتم که درباره معجزات شما زیاد صحبت می‌شود . اگر می‌شود ، معجزه‌ای به من نشان بدهید تا از آن برای مردم سخن بگویم . فرمود : چه معجزه‌ای می‌خواهی ؟ گفتم : پدر و مادرم را زنده کنید . فرمود : به منزلت برو که آن دو را زنده کرده‌ام . من به منزل رفتم و به خدا سوگند دیدم که آن دو زنده شده و در منزل هستند . آنها تا ده روز نزد من بودند تا اینکه خداوند آن دو را قبض روح کرد⁽²⁾ .

21 - چشمه‌ای برای وضو

از اباضیت روایت شده که گفت : « وقتی مأمون ، امام رضا(ع) را از مدینه به خراسان دعوت کرد ، امام علیه‌السلام به طرف خراسان حرکت نمود . وقتی که به « ده سرخ » رسید به آن برگزیده خدا گفتند : یابن رسول الله ! ظهر شده نماز نمی‌خوانید ؟ حضرت پیاده شد و برای تطهیر آب خواست . گفتند : آب نیست . امام علیه‌السلام زمین را به دست مبارک

خود کاوید . به قدری آب از آنجا جوشید که امام علیه السلام و افرادی که با آن حضرت بودند وضو گرفتند . اثر آن چشمه تا امروز هم باقی است⁽³⁾ .

- (1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 277 .
- (2) بحار الأنوار : ج 49 ، ص 60 .
- (3) منتهی الامال : ج 2 ، ص 286 .

22 - این تربت من است

چون امام علیه السلام به سناباد رسید و به خانه حمید بن قحطبه رفت و داخل قبه‌ای که قبر هارون در آنجا بود شد ، به دست مبارک خود خطی در اطراف قبر او کشیده و فرمود که این تربت من است و من در اینجا مدفون خواهم گردید و بعد از آن خداوند این مکان را محل ورود شیعیان و دوستان من خواهد گردانید . به خدا سوگند هر که از آنها مرا در این مکان زیارت کند یا بر من سلام نماید ، خداوند مغفرت و رحمت خود را به واسطه شفاعت ما اهل بیت برای او واجب می گرداند⁽¹⁾ .

23 - جواب سؤالها را بگیر

علی بن احمد کوفی می گوید : « از کوفه به خراسان مسافرت کردم و قبل

از سفر دخترم حله‌ای به من داد که آن را فروخته و برایش فیروزه بخرم . من حله را در میان کالاهایم گذاشتم چون به مرو رسیدم ، خادمان حضرت رضا(ع) نزد من آمده و گفتند : یکی از خدام حضرت فوت شده و برای او حله می‌خواهند . من گفتم : در میان متاع من حله نیست . رفتند و برگشتند و گفتند مولای ما سلام رسانده و می‌فرماید : حله به همراه داری و اگر به خاطرت نمانده بدان که حله‌ای دخترت به تو داده است که بفروشی و برای او فیروزه بخری و آن حله را در میان فلان کالا گذاشته‌ای . من یادم آمد و آن را بیرون آوردم و دادم و با خود گفتم که چند مسئله از حضرت می‌پرسم اگر جواب‌ها را مطابق سؤال دیدم یقین می‌کنم که او امام مفترض الطاعه است ! آن مسائل را نوشتم و متوجه خانه امام علیه‌السلام شدم . در مقابل خانه ازدحام جمعیت بود و نمی‌گذاشتند وارد شوم که ناگاه غلام حضرت آمد و گفت : ای علی بن احمد کوفی جواب مسائل را بگیر ، تکه کاغذی به دست من داد . چون خواندم همه

(7) منتهی الامال : ج 2 ، ص 287 .

جواب مسائل من به ترتیبی که نوشته بودم و به طریقی که می‌خواستم در آن بود⁽¹⁾ .

24 - همان طور که امام علیه‌السلام فرموده بود
موسی بن مهران می‌گوید : « در مدینه در خدمت امام علیه‌السلام بودم که

در آن موقع هرثمه از آنجا گذشت . امام علیه السلام فرمود : گویا می بینم که هرثمه را به مرو برده ، گردن او را زده اند . زمانی نگذشت که چنان شد که امام علیه السلام فرموده بود «⁽²⁾ .

25 - چرا عمل نکردی ؟

راهزنان شخصی را در راه کرمان گرفتند و دهنش را پر از برف نمودند و خودش را در میان برف دفن کردند ! آن بیچاره بعد از آن حادثه از حرف زدن عاجز شده بود . شبی در خواب امام رضا(ع) را دید که به او فرمود : زیره و سقز و نمک را بکوب و مرتب در دهان نگه دار که این نقیصه برطرف شود . آن شخص در فکر بود ، که آیا با این چند قلم دارو شفا می یابد یا نه ؟ و خوابش صحیح است یا خیر ؟ تا اینکه خبر رسید که امام علیه السلام به نیشابور آمده است . خدمت حضرت رفت و حال خود را عرض کرد و التماس دعا و یا دوائی نمود . امام علیه السلام به او فرمود : قبلاً دوائی به تو تعلیم کردم ، چرا به آن عمل نکردی ؟ گفت : یابن رسول الله ! دوست دارم که بار دیگر از شما بشنوم . فرمود که زیره و نمک و سقز را بکوب و دو سه بار در دهان نگه دار تا خوب شوی . آن مرد چنان کرد و شفا یافت .⁽³⁾

(1) حدیقه الشیعه : ص 644 .

(2) حدیقه الشیعه : ص 646 .

(3) کرامات الرضویه

شب اول قبر رئیس واقفیه

امام رضا(ع) بعد از مردن ابن ابی حمزه (رئیس واقفیه) که امامت حضرت را قبول نداشت، فرمود: او را در قبر نشانند و از امامان، سؤال کردند و او هم نام آنها را تا امام کاظم علیه السلام گفت و نام مرا ذکر نکرد! پس ضربه‌ای بر سرش زدند که قبرش پر از آتش شد!⁽²⁾

2. تسلیه الفؤاد .

من متبتله هستم

امام رضا(ع) فرمود: زنی به امام باقر علیه السلام گفت: من متبتله هستم! حضرت فرمود: در نزد تو تبتل به چه معنی است؟ گفت: یعنی تصمیم دارم که هیچگاه ازدواج نکنم. امام فرمود: چرا؟ گفت: می‌خواهم به این وسیله دارای فضیلت بشوم. امام فرمود: از این تصمیم برگرد! زیرا اگر

در ازدواج نکردن فضیلتی بود، حضرت فاطمه علیها السلام هم قبل از تو این کار را می کرد! زیرا هیچکس نمی تواند در فضیلتی از فاطمه علیها السلام پیشی بگیرد.⁽³⁾

3. فرشته زمینی

قرار دادن تربت امام حسین (ع) در بین لباسها

«محمد بن عیسی از شخصی نقل می کند که: امام رضا(ع) از خراسان، برایم تعدادی لباس فرستاد که در آن مقداری خاک بود! از آورنده لباس پرسیدم: این خاک چیست؟ گفت: خاک و تربت امام حسین علیه السلام است. امام رضا(ع) هرگاه لباس و یا چیز دیگری به شخصی، هدیه می کند، مقداری تربت امام حسین علیه السلام در آن قرار می دهد و می فرماید: باذن الهی، تربت، این را حفظ می کند.» (معارف قران و اهل بیت)

خضاب امام رضا (ع).

حسن بن جهم می گوید: امام رضا علیه السلام را دیدم که محاسن خود را خضاب (رنگ) کرده بود.

پرسیدم: فدایت شوم، رنگ کرده اید؟! امام پاسخ داد: آری، رسیدگی به خود (تغییر شکل و هیئت دادن) از عوامل افزایش عفت زنان است، و یکی از علل بی عفتی زنان این است که همسرانشان این امر را رها کرده اند، آنگاه امام فرمود: آیا دوست داری همسرت را به گونه ای ببینی که وضعیتش همانند تو باشد، در حالتی که به سر و وضع خود نرسیده ای؟!

او جواب داد: خیر، حضرت فرمود: همسر تو هم دوست ندارد که تو را بدان گونه ببیند^{۱۸۲}. (وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۸۳، ح ۱)

نظر امام رضا (ع) درباره زید شهید

هشتمین پیشوا، امام رضا علیه السلام به مامون فرمود: «زید از علماء آل محمد (ص) بود، برای خدا خشمگین شد و با دشمنان خدا پیکار کرد تا

وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۸۳، ح ۱^{۱۸۲}

در راه خدا به شهادت رسید، پدرم موسی بن جعفر علیهما السلام از پدرش جعفر بن محمد (ع) برای من نقل کرد که می گفت: خدا عمویم زید را رحمت کند که مردم را به امامت آل محمد (ص) دعوت می کرد، و اگر به پیروزی می رسید به آنچه مردم را به آن دعوت کرده بود وفا می کرد، (یعنی حکومت را به امام واگذار می کرد) زید برای قیام با من مشورت کرد، به او گفتم: ای عمو اگر راضی هستی کشته و به دار آویخته شوی قیام کن» مامون پرسید: آیا او ادعای امامت نداشت؟

امام فرمود: «نه! او مردم را به امامت آل محمد (ص) دعوت می کرد»⁽⁴⁶⁾

لقب رضا

ابن بابویه به سند حسن از بزنتی روایت کرده است که به خدمت امام محمد تقی علیه السلام عرض کردم که گروهی از مخالفان شما گمان می کنند که والد بزرگوار شما را مامون ملقب به رضا گردانید در وقتی که آن حضرت را برای ولایت عهد خود اختیار کرد؟ حضرت فرمود: به خدا سوگند که دروغ می گویند بلکه حق تعالی او را به رضا مسمی گردانید برای آنکه پسندیده خدا بود در آسمان و رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام در زمین از او خشنود بودند و او را برای امامت پسندیدند، گفتم

: آیا همه پدران گذشته تو پسندیده خدا و رسول و ائمه علیهم السلام نبودند؟ گفت: بلی، گفتم: پس به چه سبب او را در میان ایشان به این لقب گرامی مخصوص گردانیدند؟ گفت: برای آنکه مخالفان و دشمنان او را پسندیدند و از او راضی بودند چنانچه موافقان و دوستان از او خشنود بودند، و اتفاق دوست و دشمن بر خشنودی از او مخصوص آن حضرت بود پس به این سبب او را به این اسم مخصوص گردانیدند. (منتهی الامال)

حمیده خواب پیامبر را دید

و به سند معتبر دیگر روایت کرده است که چون حمیده، نجمه مادر امام رضا علیه السلام را خرید شبی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید و آن حضرت به او گفت که ای حمیده! نجمه را به فرزند خود موسی تملیک نما که از او فرزندی به هم خواهد رسید که بهترین اهل زمین باشد و به این سبب حمیده، نجمه را به آن حضرت بخشید و او باکره بود. (منتهی الامال)

شیخ صدوق به سند معتبر از نجمه مادر آن سرور روایت کرده است که گفت: چون حامله شدم به فرزند بزرگوار خود به هیچ وجه ثقل و حمل در خود احساس نمی کردم و چون به خواب می رفتم صدای تسبیح و تهلیل و تمجید حق تعالی از شکم خود می شنیدم و خائف و ترسان می شدم و چون بیدار می شدم صدایی نمی شنیدم. و چون آن فرزند سعادت مند از من متولد شد دستهای خود را بر زمین گذاشت و سر مطهر خود را به سوی آسمان بلند کرد و لبهای مبارکش حرکت می کرد و سخنی می گفت که من نمی فهمیدم، در آن ساعت حضرت امام موسی

علیه السلام به نزد من آمد و فرمود که گوارا باد ترا ای نجمه کرامت پروردگار تو! پس آن فرزند سعادت‌مند را در جامه سفیدی پیچیده و به آن حضرت دادم، حضرت در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و آب فرات طلبید و کامش را به آن آب برداشت پس به دست من داد و فرمود که بگیر این را که این بقیه خدا است در زمین و حجت خدا است بعد از من. (منتهی الامال)

عالمتر از امام رضا علیه السلام ندیدم. شیخ طبرسی روایت کرده از ابوالصلت هروی که گفت ندیدم عالمتری از علی بن موسی رضا (ع) علیه السلام. و ندید او را عالمی مگر آنکه شهادت داد به مثل آنچه من شهادت دادم، و به تحقیق که جمع کرد مأمون در مجلسهای متعدده جماعتی از علماء ادیان و فقها و متکلمین را تا با آن حضرت مناظره و تکلم کنند و آن حضرت بر تمام ایشان غلبه کرد و همگی اقرار کردند بر فضیلت او و قصور خودشان و شنیدم از آن حضرت که می فرمود من می نشستم در روضه منوره و علما در مدینه بسیار بودند و هرگاه از مساءله ای عاجز می شدند جمیعا به من رجوع می دادند و مسائل مشکله خود را برای من می فرستادند و من جواب می گفتم. (منتهی الامال)

عالم آل محمد

ابوالصلت گفت و حدیث کرد مرا محمد بن اسحاق بن موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش که می گفت پدرم موسی بن جعفر علیه السلام با پسران خود می فرمود که ای اولاد من! برادر شما علی بن موسی علیه

السلام عالم آل محمد است از او سوّال کنید معالم دین خود را و حفظ کنید فرمایشات او را، همانا من شنیدم از پدرم حضرت جعفر بن محمد علیه السلام که مکرر به من می گفت که عالم آل محمد علیهم السلام در صلب تو است و ای کاش من او را درک می کردم همانا او همانامیرالمؤمنین علیه السلام است. (منتهی الامال)

امام رضا (ع) خوش بیان بود

شیخ صدوق روایت کرده از ابراهیم بن العباس که گفت هرگز ندیدم که حضرت ابوالحسن رضا (ع) علیه السلام کسی را به کلام خویش جفا کند و ندیدم که هرگز کلام کسی را قطع کند، یعنی در میان سخن او سخنی گوید تا فارغ شود از کلام خود، و رد نکرد حاجت احدی را که مقدور او بود بر آورد و هیچگاهی در حضور کسی که با او نشسته بود پا دراز نفرمود، و در مجلس، مقابل جلیس خود تکیه نمی فرمود، و هیچ وقتی ندیدم او را که به یکی از موالی و غلامان خود بد گوید و فحش دهد و هیچگاهی ندیدم که آب دهان خود را دور افکند و هیچگاهی ندید که در خنده خود قهقهه کند بلکه خنده او تبسم بود و چون خلوت می فرمود و خوان طعام نزد او می نهادند ممالیک خود را تمام سر سفره می طلبید حتی دربان و میراخور او، و با آنها طعام میل می فرمود و عادت آن جناب آن بود که شبها کم می خوابید و بیشتر شبها را از اول شب تا به صبح بیدار بود و روزه بسیار می گرفت و روزه سه روز از هر ماه که پنجشنبه اول ماه و پنجشنبه آخر ماه و چهارشنبه میان ماه باشد از او فوت نشد و می فرمود: روزه این سه روز مقابل روزه دهر است، و آن

حضرت بسیار احسان می کرد و صدقه می داد در پنهانی و بیشتر صدقات او در شبهای تاریک بود، پس اگر کسی گمان کند که مثل آن حضرت را در فضل دیده است پس تصدیق نکنید او را (منتهی الامال)

مردی را مثل آن حضرت در تقوی و کثرت ذکر خدا ندیدم

شیخ صدوق از جابر بن ابی الضحاک روایت کرده است که گفت :
مأمون مرا فرستاد تا حضرت رضا علیه السلام را از مدینه به مرو آورم و امر کرد مرا که آن جناب را از راه بصره و اهواز و فارس حرکت دهم و از طریق قم نبرم او را، و نیز امر کرد که آن جناب را در شب و روز حفظ کنم تا به او برسانم . پس من در خدمت آن حضرت بودم از مدینه تا به مرو و به خدا سوگند که ندیدم مردی را مثل آن حضرت در تقوی و کثرت ذکر خدا در جمیع اوقات خود و شدت خوف از حق تعالی ، و عادت آن جناب چنان بود که چون صبح می شد نماز صبح را ادا می کرد و بعد از سلام نماز در مصلائی خود می نشست و پیوسته تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل می گفت و صلوات بر حضرت رسول و آل او می فرستاد تا آفتاب طلوع می کرد پس از آن سجده می رفت و سجده را چندان طول می داد تا روز بلند می شد، پس سر از سجده بر می داشت و یا از مردم حدیث می کرد و ایشان را موعظه می فرمود تا نزدیک زوال آفتاب ، پس از آن وضوی خود را تجدید می نمود و به مصلائی خود عود می کرد و چون زوال می شد بر می خاست و شش رکعت نافله ظهر می گذاشت و قرائت می کرد در رکعت اول بعد از حمد، سوره (قُلْ يَا أَيُّهَا

الْكَافِرُونَ) و در رکعت دوم و چهار رکعت دیگر بعد از حمد (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) می خواند و در هر رکعتی سلام می داد و پیش از رکوع رکعت دوم بعد از قرائت قنوت می خواند و چون از این شش رکعت فارغ می شد بر می خاست و اذان نماز می گفت و دو رکعت دیگر نافله بعد از اذان به جا می آورد و پس از آن اقامه نماز می گفت و دو رکعت دیگر نافله بعد از اذان به جا می آورد و پس از آن اقامه نماز می گفت و شروع به نماز ظهر می کرد و چون سلام نماز می داد تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل می گفت خدا را آنچه خواسته باشد پس سجده شکر به جا می آورد و در سجده صد مرتبه می گفت : شُكْرًا لِلَّهِ، پس سر بر می داشت و بر می خاست

برای نافله عصر، پس شش رکعت نماز نافله به جا می آورد و در هر دو رکعت بعد از حمد، سوره (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) می خواند و در هر رکعتی قنوت می خواند و سلام می گفت و چون فارغ می شد از این شش رکعت اذان نماز عصر می گفت ، پس دو رکعت دیگر نافله عصر را با قنوت به جا می آورد، پس اقامه می گفت و شروع می کرد به نماز عصر و چون سلام می داد تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل می گفت خدا را آنچه خواسته باشد پس به سجده می رفت و صد مرتبه می گفت حمد الله و چون روز به پایان می رسید و آفتاب غروب می کرد وضو می گرفت و اذان و اقامه می گفت و سه رکعت نماز مغرب را ادا می کرد و در رکعت دوم پیش از رکوع و بعد از قرائت ، قنوت می خواند و چون سلام نماز می داد از مصلائی خود حرکت نمی کرد و تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل می گفت آنچه خدا خواسته باشد.

پس سجده شکر به جا می آورد سپس سر از سجده برمی داشت و با کسی تکلم نمی کرد تا برخیزد و چهار رکعت نماز نافله به دو سلام به قنوت به جا آورد و در رکعت اول از این چهار رکعت حمد و (قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ) و در رکعت دوم حمد و توحید می خواند و چون این چهار رکعت فارغ می شد می نشست و تعقیب می خواند آنچه خدا خواسته باشد، پس افطار می کرد پس مکث می فرمود تا قریب ثلث شب پس بر می خاست و چهار رکعت عشاء را به جا می آورد با قنوت در رکعت دوم و بعد از سلام در مصلاهی خود می نشست و ذکر خدا به جا می آورد آنچه خدا خواسته باشد تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل می گفت و بعد از تعقیب سجده شکر به جا می آورد. پس به رختخواب می رفت و چون ثلث آخر شب می شد از فراش خواب برمی خاست در حالی که مشغول بود به تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل و استغفار پس مسواک می کرد و وضو می گرفت و مشغول هشت رکعت نماز نافله شب می شد بدین طریق که بعد از هر دو رکعتی سلام می داد و در رکعت اول در هر رکعت آن یک مرتبه حمد و سی مرتبه (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) می خواند و بعد از این دو رکعت ، چهار رکعت نماز جعفر به جا می آورد و از نماز شب حساب می کرد و چون از این شش رکعت فارغ می شد دو رکعت دیگر را به جا می آورد و در رکعت اول حمد و سوره (تَبَارَكَ الْمَلِك) و در رکعت دوم حمد و سوره (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ) می خواند و چون سلام نماز می داد بر می خاست و دو رکعت نماز شفع به جا می آورد در هر رکعت بعد از حمد، سه مرتبه (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) می خواند و در رکعت دوم قنوت می خواند و چون از نماز شفع فارغ می شد بر می

خاست و یک رکعت نماز وتر را به جا می آورد و در این رکعت بعد از حمد، سه مرتبه (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) و یک مرتبه (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) و یک مرتبه (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ) می خواند، پس شروع می کرد به خواند قنوت ، و در قنوت می خواند:

(اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اَللّٰهُمَّ اهْدِنَا فِیْمَنْ هَدَيْتَ وَ عَافِنَا فِیْمَنْ عَافَيْتَ وَ تَوَلَّنَا فِیْمَنْ تَوَلَّيْتَ وَ بَارِكْ لَنَا فِیْمَا اَعْطَيْتَ وَ قِنَا شَرَّ مَا قَضَيْتَ فَاِنَّكَ تَقْضِی وَ لَا یُقْضٰی عَلَیْكَ اِنَّهُ لَا یَذِلُّ مَنْ وَاَلَيْتَ وَ لَا یَعِزُّ مَنْ عَادَيْتَ تَبَارَكْتَ رَبَّنَا وَ تَعَالَيْتَ) .

پس هفتاد مرتبه می گفت (اَسْتَغْفِرُ اللهَ وَ اَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ) و چون سلام نماز می داد می نشست به جهت خواندن تعقیب و چون فجر نزدیک می شد بر می خاست برای دو رکعت نافله فجر و در رکعت اول حمد و (قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ) و در رکعت دوم حمد و توحید می خواند و چون فجر طلوع می کرد اذان و اقامه می گفت و دو رکعت فریضه صبح را به جا می آورد و چون سلام نماز می گفت تعقیب می خواند تا طلوع آفتاب پس دو سجده شکر به جا می آورد و چون سلام نماز می گفت تعقیب می خواند تا طلوع آفتاب پس دو سجده شکر به جا می آورد و چندان طول می داد تا روز بالا آید و عادت آن جناب آن بود در جمیع نمازهای واجبه یومیه در رکعت اول حمد و سوره (اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ) و در رکعت دوم حمد و سوره (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) می خواند مگر در نماز صبح جمعه و ظهر و عصر آن روز که در رکعت اول حمد و سوره جمعه و در رکعت دوم حمد و سوره منافقین می خواند و در نماز عشاء شب جمعه در رکعت اول حمد و جمعه و در رکعت دوم حمد و (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلٰی) می خواند و در نماز

صبح دوشنبه و پنجشنبه در رکعت اول حمد و (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ) و در رکعت دوم حمد (هَلْ أَتَىكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ) می خواند، و به جهر و آشکارا می خواند قرائت نمازهای مغرب و عشاء و نماز شب و شفع و وتر و صبح را؛ و آهسته قرائت می کرد نمازهای ظهر و عصر را و در نمازهای چهار رکعتی در دو رکعت آخر سه مرتبه می خواند (سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ) و در فنوت جمیع نمازهایش این دعا را می خواند:

(رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ تَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعَزُّ الْأَجَلُّ الْأَكْرَمُ) .
و در هر بلدی که ده روز قصد اقامت می کرد روزها روزه می گرفت و چون شب داخل می شد ابتداء می کرد به نماز پیش از افطار و در بین راه که مقیم نبود نمازهای واجبی را دو رکعت به جا می آورد مگر مغرب را که همان سه رکعت را به جا می آورد و ترک نمی کرد نافله مغرب و نماز شب و وتر و دو رکعت فجر را نه در سفر و نه در حضر اما نوافل نهاریه را در سفر ترک می کرد و بعد از هر نماز مقصوره که نماز ظهر و عصر و عشاء باشد سی مرتبه می گفت : (سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ) و می فرمود این به جهت تمامی نماز است . (وَ مَا رَأَيْتُهُ صَلَّى صَلَوَةَ الضُّحَى فِي سَفَرٍ وَ لَاحْضَرَ) ؛ و ندیدم که آن حضرت نماز ضحی گزارد در سفر و نه در حضر . و در سفر هیچ روزه نمی گرفت و عادت آن جناب آن بود که در دعا کردن ابتداء می کرد به ذکر صلوات بر رسول و آل او علیهم السلام و بسیار می کرد این کار را در نماز و غیر نماز و شبها که در فراش خوابیده بود تلاوت قرآن بسیار می نمود و هرگاه می گذشت به آیه ای که در او ذکر بهشت یا آتش شده

گریه می کرد و از حق تعالی سؤ ال بهشت می کرد و پناه می جست به خدا از آتش و در جمیع نمازهای شبانه روزی خود بسم الله را بلند می گفت و چون (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) تلاوت می کرد، آهسته بعد از این آیه می گفت (اللَّهُ أَحَدٌ) و چون از آن سوره فارغ می شد، سه مرتبه می گفت (كَذَلِكَ اللَّهُ رَبُّنَا) و چون می خواند (قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ) ، آهسته در دل می گفت (يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ) و چون از آن فارغ می شد، سه مرتبه می گفت (رَبِّيَ اللَّهُ وَ دِينِيَ الْإِسْلَامُ) و چون سوره والتین و الزیتون تلاوت می کرد بعد از فراغ ، می گفت (بَلَى وَ أَنَا عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ) و چون سوره (لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ) می خواند بعد از فراغ ، می گفت (سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بَلَى) و چون سوره جمعه قرائت می کرد بعد از (قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِو وَ مِنَ التَّجَارَةِ) ، می گفت (لِلَّذِينَ اتَّقَوْا) پس می گفت (وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ) و چون از سوره فاتحه فارغ می شد، می گفت (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) و چون می خواند (سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى) ، آهسته می گفت (سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى) و چون در قرآن (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) قرائت می کرد، آهسته می گفت (لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ) .

و در هیچ بلدی وارد نمی شد مگر اینکه مردم قصد خدمتش می نمودند و چون خدمتش شرفیاب می شدند از معالم دین خود می پرسیدند حضرت ایشان را جواب می فرمود و حدیث می کرد ایشان را احادیث بسیار مروی از پدرش از پدراناش از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس چون آن حضرت را به نزد ماءمون بردم از من خبر حال آن حضرت را در بین راه پرسید من خبر دادم او را به آنچه از آن جناب مشاهده کرده بودم در اوقات شب و روز و در اوقات

حرکت و اقامت آن حضرت ، پس مأمون گفت بلی یابن ابی الضحاک علی بن موسی بهترین اهل زمین و اعلم و اعبد ایشان است پس خبر مده مردم را به آنچه از آن جناب دیده ای به جهت آنکه می خواهم ظاهر نشود فضل آن مگر بر زبان من و به خدا استعانت می جویم بر این نیت که دارم که او را بلند کنم و قدر او را رفیع سازم . تمام شد حدیث شریف (. منتهی الامال)

تعویذ امام رضا(ع)

و سید بن طاوس روایت کرده از (یاسر) خادم مأمون که گفت : زمانی که وارد شد ابوالحسن علی بن موسی رضا(ع) علیه السلام در قصر حمید بن قحطبه بیرون کرد از تن لباس خود را و داد به حمید و حمید داد به جاریه خود که بشوید آن را پس نگذشت زمانی که آن جاریه آمد و با او رقعہ ای بود و داد به حمید و گفت یافتم این رقعہ را در گریبان لباس ابوالحسن علیه السلام پس حمید به آن حضرت عرض کرد: فدای تو گردم ! به درستی که این جاریه یافته است رقعہ ای در گریبان پیراهن تو، چیست آن ؟ فرمود تعویذی است که آن را از خود دور نمی کنم ، حمید گفت : ممکن است که ما را مشرف کنی به آن ؟ پس فرمود که این تعویذی است که هر که نگاه دارد در گریبان خود دفع می شود بلا از او و می باشد برای او حرزی از شیطان رجیم ، پس خواند تعویذ را بر حمید و آن این است :

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: بِسْمِ اللَّهِ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا
أَوْ غَيْرَ تَقِيٍّ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْبَصِيرِ عَلَى سَمْعِكَ وَ بَصَرِكَ لَا سُلْطَانَ لَكَ عَلَيَّ وَ

لَا عَلَى سَمْعِي وَلَا عَلَى بَصَرِي وَلَا عَلَى شَعْرِي وَلَا عَلَى بَشْرِي وَلَا عَلَى
لَحْمِي وَلَا عَلَى دَمِي وَلَا عَلَى مُخِّي وَلَا عَلَى عَصْبِي وَلَا عَلَى عِظَامِي وَلَا
عَلَى مَالِي وَلَا عَلَى مَا رَزَقَنِي رَبِّي سَتَرْتُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بَسِطَرِ النَّبُوَّةِ الَّذِي
اسْتَتَرَ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ بِهِ مِنْ سَطَوَاتِ الْجَبَابِرَةِ وَالْفَرَاعِنَةِ، جَبْرَائِيلُ عَنْ يَمِينِي وَ
مِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِي وَإِسْرَافِيلُ عَنْ وَرَائِي وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ
سَلَّمَ إِمَامِي وَ اللَّهُ مُطَّلِعٌ عَلَيَّ يَمْنَعُكَ مِنِّي وَ يَمْنَعُ الشَّيْطَانَ مِنِّي ، اللَّهُمَّ لَا
يَغْلِبُ جَهْلُهُ أَنْتَ أَنْ يَسْتَفِزَّنِي وَ يَسْتَخِفَّنِي ، اللَّهُمَّ إِلَيْكَ التَّجَاءْتُ، اللَّهُمَّ
إِلَيْكَ التَّجَاءْتُ، اللَّهُمَّ إِلَيْكَ التَّجَاءْتُ.) (منتهى الامال)

نماز عید امام رضا(ع)

و روایت شده که چون نزدیک عید شد مأمون فرستاد خدمت آن
حضرت که باید سوار شوید بروید به مصلی نماز عید بگزارید و خطبه
بخوانید حضرت پیغام فرستاد که می دانی من قبول ولایت عهد کردم به
شرط آنکه در این کارها مداخله نکنم مرا عفو کنید از نماز عید خواندن
با مردم ، مأمون پیغام داد که من می خواهم در این کار دلهای مردم
مطمئن شود به آنکه تو ولیعهد منی و بشناسند فضل ترا، حضرت قبول
نکرد، پیوسته رسول مابین آن حضرت و مأمون رفت و آمد می کرد تا
اینکه اصرار مردم در این کار بسیار شد، لاجرم حضرت پیغام فرستاد که
اگر مرا عفو کنی بهتر است به سوی من و اگر عفو نمی کنی من می روم
به نماز هان نحو که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت
امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می رفتند، مأمون گفت :
برو به نماز به هر نحو که خواسته باشی ، پس امر کرد سرهنگان و

دربانان را و مردم را که اول صبح بر در خانه حضرت امام رضا علیه السلام حاضر شوند. راوی گفت : چون روز عید شد جمع شدند مردم برای آن حضرت در راهها و بامها، و اجتماع کردن زنها و کودکان و نشستند در انتظار بیرون آمدن آن جناب و تمام سرهنگان و لشکر حاضر شدند بر در منزل آن حضرت در حالی که سوار بر ستوران خود بودند و ایستادند تا آفتاب طلوع کرد، پس حضرت غسل کرد و پوشید جامه های خود را و عمامه سفیدی از پنبه بافته بر سر بست یک طرف آن را در میان سینه خود و طرف دیگرش را در مابین دو کتف خود افکند و قدری هم بوی خوش به کار برد و عصایی بر دست گرفت و به موالی خود فرمود که شما نیز بکنید آنچه را که من کردم . پس بیرون آمدند ایشان در پیش روی آن حضرت و آن حضرت حرکت فرمود با پای برهنه و جامه را بالا زده تا نصف ساق و علیه ثیاب مشمرهٔ پس کمی راه رفت آنگاه سر به سوی آسمان کرد و تکبیر عید گفت و موالیان نیز با آن حضرت تکبیر گفتند، پس رفتند تا در منزل سرهنگان و لشکریان که آن حضرت را به این هیبت دیدند تمامی خود را از مالهای خود بر زمین افکندند و به کمال خفت و سختی کفشهای خود را از پا بیرون می آوردند.

(وَ كَانَ أَحْسَنُهُمْ حَالًا مَنْ كَانَ مَعَهُ سِكِّينٌ قَطَعَ بِهَا شَرَابَهُ جَابِلِيَّتِهِ) .
و از همه بهتر حال آن کسی بود که با خود کاردی داشت که شرابه کفش خود را برید و پای خود را بیرون آورد و پا برهنه شد. راوی گفت :
حضرت امام رضا علیه السلام بر در منزل تکبیری گفت و مردم نیز با آن حضرت تکبیر گفتند، چنان به خیال ما آمد که آسمان و دیوارها با

آن حضرت تکبیر می گویند و مردم شروع کردند به گریستن و ضجه کشیدن از شنیدن تکبیر آن حضرت ، به حدی که شهر مرو از صدای گریه و شیون به لرزه درآمد، این خبر به مأمون رسید ترسید که اگر آن حضرت به این کیفیت به مصلی برسد مردم مفتون و شیفته او شوند، نگذاشت آن حضرت برود بلکه فرستاد خدمت آن حضرت که ما شما را به زحمت و رنج درآوردیم برگردید و خود را به مشقت نیفکنید، آن کس که هر سال نماز می خوانده همان بخواند، حضرت طلبید کفش خود را و پوشید و سوار شد و برگشت و مختلف شد امر مردم در آن روز و منتظم شد امر نمازشان به سبب این کار. (منتهی الامال)

مناظره امام رضا علیه السلام

ذکر مجلس مناظره حضرت امام رضا(ع) با علما ملل و ادیان
 شیخ صدوق روایت کرده از حسن بن محمد نوفلی هاشمی که گفت :
 چون وارد شد حضرت امام رضا علیه السلام. بر مأمون ، امر کرد
 مأمون فضل بن سهل را که جمع کند اصحاب مقالات را مانند (جاثلیق)
 که رئیس نصاری است و (راءس الجالوت) که بزرگ یهود است و رؤ سا
 (صابئین) و ایشان کسانی هستند که گمان می کنند بر دین نوح علیه
 السلام می باشند و (هر بذاکبر) که بزرگ آتش پرستان باشد و اصحاب
 زردشت و نسطاس رومی و متکلمین را تا بشنود کلام آن حضرت و کلام
 ایشان را، پس جمع کرد فضل بن سهل ایشان را و آگاه نمود مأمون را
 به اجتماع ایشان ، مأمون گفت که ایشان را نزد من حاضر کن ! پس

چون حاضر گردیدند نزد او، مرحبا گفت و نوازش کرد ایشان را و گفت من شما را جمع آوردم برای خیر و دوست دارم که مناظره کنید با پسر عم من این مرد که از مدینه بر من وارد شده است ، پس هر گاه صبح شود حاضر شوید نزد من و احدی از شما تخلف نکند، گفتند: سمعا و طاعةً یا امیرالمؤمنین ! ما فردا صبح ان شاء الله تعالی حاضر خواهیم شد. راوی حسن بن محمد نوفلی گوید که ما در ذکر حدیثی بودیم نزد حضرت ابوالحسن رضا(ع) علیه السلام. که ناگاه یاسر که متولی امر حضرت رضا علیه السلام بود داخل شد و گفت : ای سید و آقای من ! امیرالمؤمنین سلام به شما می رساند و می گوید که برادرت فدایت شود، جمع شده اند اصحاب مقالات و اهل ادیان و متکلمون از جمیع ملتها نزد من اگر میل داشته باشی گفتگو با آنها را فردا صبح نزد ما بیا و اگر کراهت داری مشقت بر خودت قرار مده و اگر میل داری ما بیاییم به نزد تو آسان است بر ما، حضرت فرمود به او که به ماءمون بگو که من می دانم اراده تو را و من فردا صبح ان شاء الله در مجلس تو می آیم . راوی گوید: که چون یاسر رفت حضرت رو کرد به ما و فرمود: ای نوفلی ! تو عراقی هستی و رقت عراقی غلیظ و سخت نیست چه به نظر تو می رسد در جمع کردن پسر عمویت بر ما اهل شرک و اصحاب مقالات را، یعنی کسانی که گفتگوی علمی کنند در مجالس و محافل ، من عرض کردم : فدایت شوم ! می خواهد امتحان کند شما را و دوست می دارد که بفهمد اندازه علم ترا و لکن بنائی کرده بر اساس غیر محکم و به خدا سوگند که بدبنائی کرده ، حضرت فرمود که چیست بناء او در این باب ؟ گفتم که اصحاب کلام و بدع خلاف علما می باشند؛ زیرا که عالم انکار

نمی کند غیر منکر را و اصحاب مقالات و متکلمون و اهل شرک اصحاب انکار و مباهته اند اگر احتجاج کنی بر ایشان به اینکه الله تعالی واحد است می گویند ثابت کن وحدانیت او را و اگر بگویی محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست می گویند اثبات کن رسالت او را پس حیران می کنند شخص را و چون شخص به حجت و دلیل گفته آنها را باطل می کند آنها مغالطه می کنند تا اینکه شخص گفته خود را واگذارد و از قول خود دست بردارد، پس از آنها حذر کن فدایت شوم! حضرت تبسم کرد و فرمود: ای نوفلی! آیا می ترسی که قطع کنند بر من دلیل مرا، عرض کردم: نه به خدا قسم! من هرگز چنین گمانی در حق شما نمی برم و امیدوارم که حق تعالی شما را ظفر بدهد بر آنها ان شاء الله، حضرت فرمود: ای نوفلی! آیا دوست می داری بدانی ماعمون چه وقت از عمل خود پشیمان می شود؟ عرض کردم: بلی، فرمود: در وقتی که بشنود دلیل آوردن مرا بر رد اهل تورات به تورات ایشان و بر اهل انجیل به انجیل ایشان و بر اهل زبور به زبور ایشان و بر صابئین به زبان عبرانی اینشان و بر آتش پرستان به زبان فارسی ایشان و بر رومیها به زبان رومی ایشان و بر اهل مقالات به لغتهای ایشان پس چونکه بند آوردم زبان هر صنفی را و باطل کردم دلیل آنها را و هر یک واگذاشتند قول خود را و قول مرا گرفتند.

(عِلْمَ الْمَاءِ مُونٌ إِنَّ الْمَوْضِعَ الَّذِي هُوَ بِسَبِيلِهِ لَيْسَ بِمُسْتَحِقٍّ لَهُ) ؛
در آن وقت ماعمون داند که مکانی که او راه آن را در پیش دارد
استحقاق آن ندارد پس در آن وقت پشیمان می شود، (وَ لَا حَوْلَ وَ لَا
قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ) .

پس چون که صبح شد فضل بن سهل آمد و عرض کرد به آن جناب قربانت شوم پسر عمت منتظر تو است و قوم جمعیت کرده اند پس چیست رایی تو در آمدن؟ حضرت فرمود: تو پیش می روی من هم بعد می آیم ان شاء الله. پس از آن وضو گرفت وضوی نماز و یک شربت از سویق آشامید و به ما از آن سویق آشامانید پس از آن بیرون رفت و ما با او بیرون رفتیم تا اینکه بر مأمون داخل شدیم دیدیم مجلس مملو است از مردم و محمد بن جعفر در میان طالبین و بنی هاشم نشسته و امیران لشکر حضور دارند. پس چون حضرت امام رضا علیه السلام وارد شد مأمون برخاست و محمد بن جعفر نیز برخاست و جمیع بنی هاشم برخاستند و حضرت رضا علیه السلام با مأمون نشستند و همه ایستاده بودند تا اینکه امر فرمود همه نشستند و مأمون پیوسته رویش به آن جناب بود و با او گفتگو می کرد تا یک ساعت، پس از آن رو کرد رو کرد به جاثلیق عالم نصاری و گفت: ای جاثلیق! این پسر عم من علی بن موسی بن جعفر است و از اولاد فاطمه دختر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم و فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام است و من دوست می دارم که با او تکلم کنی و محابه نمایی و با انصاف با او رفتار کنی، جاثلیق گفت: یا امیرالمؤمنین! چگونه من محابه کنم با شخصی که دلیل می آورد بر من به کتابی که من منکر آن کتاب هستم و به پیغمبری که من ایمان به آن پیغمبر نیاورده ام؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای نصرانی! اگر حجت و دلیل آورم بر تو به انجیل تو، آیا اقرار و اعتراف به آن می کنی؟ جاثلیق عرض کرد: آیا قدرت دارم بر رد آنچه در انجیل ثبت شده است، بلی سوگند به خدا که اقرار می

کنم به آن بر رغم آنف خودم . حضرت فرمود به جاثلیق که سؤ ال کن از آنچه خواهی و فهم کن جواب آن را، جاثلیق گفت : چه می گویی در نبوت و پیغمبری عیسی و کتاب او آیا چیزی از این دو را انکار می کنی ؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود که من اقرار می کنم به نبوت عیسی و کتاب او و آنچه را که بشارت داد به آن امت خود را و حواریون به آن اقرار کردند، و قبول ندارم پیغمبری و نبوت هر عیسی را که اقرار نکرد بر پیغمبری و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و به کتاب او و بشارت و مژده نداد به آن امت خود را. جاثلیق گفت : آیا چنین نیست که قطع احکام به دو شاهد عادل می شود؟ حضرت فرمود: بلی چنین است . عرض کرد پس و شاهد اقامه کن از غیر اهل ملت خود به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از کسانی که در ملت نصرانیت مقبول الشهاده باشند و سؤ ال کن از مثل این را از غیر اهل ملت ما، حضرت فرمود: ای نصرانی ! الا ن از راه انصاف آمدی ، آیا قبول نمی کنی از من عدل مقدم نزد مسیح عیسی بن مریم را؟ جاثلیق گفت : کیست این عدل ، نام ببر او را برای من . فرمود: چه می گویی در حق یوحنا دیلمی ؟ عرض کرد: به به ! ذکر کردی کسی را که دوست ترین مردم است نزد مسیح ، فرمود که قسم می دهم ترا آیا در انجیل هست که یوحنا گفت مرا مسیح خبر داده است به دین محمد عربی صلی الله علیه و آله و سلم و مرا مژده داده است به اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم بعد از او است ، و من به این خبر حواریین را مژده دادم و آنها ایمان آوردند به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و قبول کردند او را؟ جاثلیق گفت که یوحنا این مطلب را از مسیح نقل کرده است و مژده داده است به نبوت

مردی و به اهل بیت او و وصی او و لکن تشخیص نکرده است که این در چه زمان است و نام آنها را نگفته است تا من آنها را بشناسم . حضرت فرمود: اگر مایاوریم کسی را که قرائت کند انجیل را و بر تو تلاوت کند ذکر محمد و اهل بیت و امت او را آیا به او ایمان می آوری ؟ عرض کرد: بلی ! این حرفی است محکم ، حضرت رو کرد به نسطاس رومی و فرمود: چگونه است حفظ تو سر سوم انجیل را؟ عرض کرد: چه خوب حفظ دارم آن را، پس حضرت رو کرد به راءس الجالوت و فرمود: آیا انجیل نمی خوانی ؟ عرض کرد: بلی به جان خودم سوگند که می خوانم آن را، فرمود: پس گوش بگیر از من سفر سوم آن را، پس اگر در آن ذکر محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او و امت او است پس شهادت دهید برای من و اگر ذکر نشده پس گواهی ندهید برای من . پس آن حضرت سفر سوم را قرائت فرمود تا رسید به جایی که ذکر پیغمبر شده بود ، آنجا حضرت توقف نمود و فرمود : ای نصرانی ! به حق مسیح و مادر او از تو می پرسم آیا دانستی که من دانا هستم به انجیل ؟ عرض کرد : بلی ! پس از آن تلاوت فرمود بر او ذکر محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او و امت او را پس از آن فرمود : ای نصرانی ! چه می گویی ؟ این قول عیسی بن مریم است ، پس اگر تکذیب کنی آنچه را که انجیل به آن نطق کرده است پس تکذیب کرده ای موسی و عیسی را و هر زمانی که انکار کنی این ذکر را واجب می شود قتل تو ، زیرا کافر شدی به پروردگارت و به پیغمبر و به کتابت . جاثلیق گفت : من انکار نمی کنم آنچه را که ظاهر شود بر من که در انجیل است و به آن اقرار می کنم ، حضرت فرمود: گواه باشید بر اقرار او!

پس فرمود: ای جاثلیق! سوّال کن از هر چه خواهی، جاثلیق گفت:

خبر بده به من که حواریون عیسی بن مریم چند نفر بودند و هم چنین مرا خبر بده از عدد علماء انجیل، حضرت فرمود: عَلَی الْخَیْرِ سَقَطَتْ؛ یعنی به دانای حقیقت کار رسیدی، اما حواریون دوازده نفر بودند و افضل و اعلم ایشان (الوقا) بود، و اما علماء نصاری سه نفر بودند: یوحنا اکبر که ساکن بود به اجّ، و یوحنا به قرقیسا و یوحنا دیلمی به زجار و نزد او بود ذکر پیغمبر و اهل بیت او و امت او، و او کسی بود که بشارت داد امت عیسی و بنی اسرائیل را به آن حضرت، پس فرمود: ای نصرانی! سوگند به خدا که من مؤمن و تصدیق کننده ام به آن عیسی که ایمان آورده به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ناپسندی نیافتم بر عیسی شما مگر ضعف او و قلت نماز و روزه او! جاثلیق گفت: به خدا قسم فاسد کردی علم خودت را و ضعیف نمودی امر خود را و من گمان نمی کردم ترا مگر اهل علم اسلام، حضرت فرمود: چگونه شده؟ جاثلیق گفت:

از این قول تو که عیسی ضعیف و کم روزه و کم نماز بود و حال آنکه عیسی هرگز افطار نکرد روزی را و هرگز شبی را نخواید و همیشه روزها روزه و شبها به عبادت قائم بود، حضرت رضا علیه السلام فرمود:

برای کی نماز و روزه به جا می آورد؟ جاثلیق از جواب آن حضرت لال و کلامش منقطع شد، حضرت فرمود: ای نصرانی! من از تو مسأله می پرسم، عرض کرد: بپرس اگر دانم جواب می گویم، حضرت فرمود:

از چه انکار می کنی که عیسی مرده زنده می کرد به اذن خدا، جاثلیق گفت: انکار من از جهت آن است که کسی که مرده زنده می کند و کور مادرزاد و پیس را خوب می کند او خدا است و مستحق پرستش است.

حضرت فرمود الیسع پیغمبر کرده مثل آنچه را که عیسی کرده روی آب راه رفت و مرده زنده کرد و کور مادرزاد و پیس را خوب کرد، امت او، او را خدا نگرفتند و احدی او را نپرستید و از حزقیل پیغمبر نیز صادر شده آنچه از عیسی صادر شده زنده کرد سی و پنج هزار نفر را بعد از مردن ایشان به شصت سال . پس رو کرد به راءس الجالوت و فرمود: ای راءس الجالوت ! آیا می یابی در تورات که این سی و پنج هزار نفر از جوانان بنی اسرائیل بودند، و (بخت نصر) اینها را از میان اسیران بنی اسرائیل جدا کرد هنگامی که در بیت المقدس جنگ کرد و برد آنها را به بابل پس فرستاد حق تعالی حزقیل را به سوی ایشان پس زنده کرد ایشان را و این در تورات است و انکار نمی کند آن را مگر کافر از شما، راءس الجالوت گفت : ما این را شنیده ایم و دانسته ایم ، فرمود: راست گفتی .

پس حضرت فرمود: ای یهودی ! بگیر بر من این سفر از تورات را تا من بخوانم ، پس آن جناب چند آیه از تورات خواند و آن یهودی اقبال کرده بود به آن حضرت و میل کرده بود به قرائت آن حضرت و تعجب می کرد که چگونه آن جناب اینها را تلاوت می فرماید، پس حضرت رو کرد به آن نصرانی یعنی جاثلیق ، و فرمود: ای نصرانی ! آیا این سی و پنج هزار نفر پیش از زمان عیسی بودند یا عیسی پیش از زمان آنها بود؟ عرض کرد: بلکه آنها پیش از زمان عیسی بودند. حضرت فرمود: طایفه قریش جمعیت نموده رفتند خدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از آن حضرت درخواست کردند که مردگان ایشان را زنده کند آن حضرت رو کرد به علی بن ابی طالب علیه السلام و فرمود به او

که برو در قبرستان و به اعلی صوت نامهای طایفه و گروهی که اینها می خواهند بر زبان جاری کن که ای فلان و ای فلان و ای فلان محمد صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید به شما برخیزید به اذن خداوند عز و جل . امیرالمؤمنین علیه السلام چنان کرد که آن حضرت فرموده بود، پس برخاستند مردگان در حالی که خاک از سر خود می افشاندند، پس طایفه قریش رو کردند به آنها و از ایشان می پرسیدند امور ایشان را پس خبر دادند ایشان را که محمد صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث به نبوت شده ، گفتند که ما دوست می داشتیم که ما درک می کردیم آن حضرت را و ایمان به او می آوردیم .

پس حضرت رضا علیه السلام فرمود که پیغمبر ما خوب کرد کور مادرزاد و پیس و دیوانگان را و حیوانات و مرغان و جن و شیاطین با او تکلم کردند و ما او را خدا نگرفتیم و ما انکار نمی کنیم فضیلت احدی از این پیغمبران را اما نه آنکه خدایش بدانیم و شما که عیسی را خدا می دانید چرا الیسع و حزقیل را خدا نمی دانید و حال آنکه این دو نفر هم مثل عیسی بودند در مرده زنده کردن و غیر آن . و به درستی که گروهی از بنی اسرائیل از شهرهای خود فرار کردند به جهت خوف از طاعون و ترس از مردن پس حق تعالی همه آنها را در یک ساعت هلاک کرد، اهل قریه که اینها در آنجا مردند دیواری گرداگرد آنها ساختند و پیوسته چنین بود تا اینکه استخوانهای آنها ریزه ریزه شد و پوسید، پس گذشت به ایشان پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل و تعجب کرد از آنها و از بسیاری آن استخوانهای پوسیده پس از جانب پروردگار وحی رسید به آن پیغمبر که میل داری زنده کنم اینها را تا

به آنها نظر کنی؟ عرض کرد: بلی، پروردگارا! وحی رسید که آنها را بخوان و فریاد کن. آن پیغمبر گفت: ای استخوانهای پوسیده برخیزید به اذن خدا! پس یک مرتبه زنده شدند در حالتی که خاکها را از سر خود می افشاندند. و بدرستی که ابراهیم خلیل الرحمن گرفت چهار مرغ و آنها را ریزه ریزه کرد و هر جزئی را بر سر کوهی نهاد پس از آن ندا کرد به آن مرغان یک مرتبه همه به سوی او آمدند. و موسی بن عمران علیه السلام با هفتاد نفر از اصحاب خود که آنها را برگزیده بود از میان قوم رفتند به سوی کوه پس گفتند به موسی ایشان که تو خدا را دیده ای، بنما به ما او را همچنان که تو دیده ای او را، موسی فرمود که من ندیده ام او را، گفتند که ما هرگز به تو ایمان نیاوریم تا اینکه آشکارا خدا را به ما بنمایی، پس صاعقه آنها را فرو گرفت و همگی سوختند، موسی تنها ماند عرض کرد: پروردگارا! من هفتاد نفر از بنی اسرائیل را برگزیدم و با آنها آمدم الحال تنها مراجعت کنم چگونه قوم من مرا تصدیق خواهند کرد اگر این خبر را به آنها دهم؟

(فَلَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا) ؟

پس حق تعالی همه ایشان را زنده نمود بعد از مردن ایشان. ای جاثلیق تمام اینها را که از برای تو ذکر کردم قدرت نداری بر رد هیچ یک از آنها؛ زیرا که اینها در تورات و انجیل و زبور و قرآن مذکور است، پس اگر هر کس زنده کند مرده ای را و خوب کند کور مادرزاد را و پیس و دیوانگان را سزاوار پرستش است؟! نه خدا پس تمام اینها را خدایان خود بگیر چه می گویی؟! جاثلیق عرض کرد که قول، قول تو است؛ یعنی حق می گویی و لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ! پس از آن حضرت رو کرد به راءس

الجالوت و فرمود: ای یهودی! روی با من کن به حق ده معجزه ای که بر موسی بن عمران نازل شد، آیا یافته ای در تورات خبر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امت او را که نوشت شده هرگاه آمد امت اخیره اتباع راکب بعیر که تسبیح می کنند پروردگار را از روی جد به تسبیح جدید در عبادتخانه های تازه، یعنی تسبیح ایشان غیر از آن تسبیحی است که امت سابق تسبیح می نمودند پس باید پناه جویند بنی اسرائیل به سوی ایشان و به سوی ملک ایشان تا مطمئن شود دل‌های ایشان، پس به درستی که در دست ایشان است شمشیرهایی که با آن شمشیرها از امت‌های گمراه در اطراف زمین انتقام کشند، ای یهودی آیا این در تورات نوشته است؟ راءس الجالوت گفت: بلی، ما چنین یافته ایم. پس از آن به جاثلیق، فرمود: ای نصرانی! چگونه است علم تو به کتاب شعیا؟ گفت می دانم آن را حرف به حرف. فرمود به جاثلیق و راءس الجالوت آیا می دانید این از کلام او است، ای قوم من دیدم صورت راکب حمار را در حالتی که لباس نور پوشیده بود و دیدم راکب بعیر را که روشنایی او مثل روشنایی ماه بود، گفتند راست است

شعیا چنین گفته است. حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای نصرانی! آیا می دانی در انجیل قول عیسی را که من به سوی پروردگار شما و پروردگار خود خواهم رفت و (بار قلیطا) یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم می آید و او است کسی که گواهی می دهد بر من به حق چنانکه من از برای او گواهی دادم و او است کسی که تفسیر کند از برای شما هر چیزی را و او است کسی که ظاهر کند فزاحتها و رسوایی های امت‌ها را و او است کسی که می کشند ستون کفر را، پس جاثلیق

گفت : ذکر نکردی چیزی را در انجیل مگر آنکه ما اقرار داریم به آن .
آن جناب فرمود: این در انجیل هست ؟ عرض کرد: بلی ، حضرت
فرمود: ای جاثلیق ! آیا خبر نمی دهی مرا از انجیل اول هنگامی که مفقود
و گم کردید، آن را نزد کی یافتید و کی گذاشت برای شما این انجیل را؟
جاثلیق گفت که ما مفقود نکردیم انجیل را مگر یک روز پس یافتیم آن
را تر و تازه ، بیرون آوردند آن را برای ما یوحنا و متی ، حضرت رضا
علیه السلام.فرمود: چه قدر کم است معرفت تو به احوال انجیل و علمای
انجیل پس اگر چنان باشد که تو گمان می کنی چرا اختلاف کردید در
انجیل و این اختلاف در انجیل واقع شد که امروز در دست شما است پس
اگر این در عهد اول باقی بود و انجیل اول بود در آن اختلافی نمی شد و
لکن من علم این را به تو یاد می دهم .
بدان چون انجیل اول مفقود شد نصاری اجتماع کردند نزد علمای خود و
گفتند که عیسی بن مریم کشته گشت و ما انجیل را مفقود نمودیم و
شما علمای ما هستید پس چیست نزد شما؟ اءلوقا و مرقابوس گفتند که
انجیل در سینه های ما است از سینه بیرون می آوریم سفر به سفر در
حق هر که هست پس محزون نباشید بر آن و خالی نگذارید کنیسه ها را
از آن پس همانا تلاوت می کنیم انجیل را بر شما در حق هر که نازل
شده سفر به سفر تا تمام آن را جمع کنیم . پس اءلوقا و مرقابوس و
یوحنا و متی ساختند این انجیل را برای شما بعد از اینکه مفقود کردید
انجیل اول و این چهار نفر شاگردان علمای اولین بودند آیا دانستی این
را؟ جاثلیق عرض کرد که من قبل از این ، این را نمی دانستم و الان به
آن دانا شدم و بر من ظاهر شد علم تو به انجیل و شنیدم چیزهای چند از

آن می دانی که قلب من گواهی می دهد بر حقیقت آن و طلب می کنم زیادتی و بسیاری فهم را. حضرت فرمود: شهادت اینها نزد تو چگونه است؟ عرض کرد: جائز و مسموع است اینها علمای انجیل هستند و هرچه شهادت دهند حق است، پس حضرت رضا علیه السلام به مأمون و حضار از اهل بیت خود و غیر ایشان فرمود: گواه و شاهد باشید! عرض کردند: گواه هستیم! پس به جاثلیق فرمود به حق فرزند و مادر او یعنی عیسی و مریم آیا می دانی که متی گفت عیسی فرزند داود بن ابراهیم بن اسحاق بن یعقوب بن یهود بن حضرون است و مرقابوس در نسب عیسی بن مریم گفت که عیسی کلمه خدا است که حلول کرده است در جسد آدمی پس انسان شده است، و اءلوقا گفت که عیسی بن مریم و مادر او دو انسان بودند از گوشت و خون پس روح القدس در ایشان داخل شد. ای جاثلیق! تو قائل هستی بر آنکه شهادت عیسی در حق خودش حق است که گفته می گویم به شما ای گروه حواریون به درستی که صعود نکند به آسمان مگر کسی که از آسمان نازل شده باشد مگر راکب به غیر خاتم انبیاء، پس به درستی که او صعود نماید

به آسمان و فرود آید، چه می گویی در این قول؟ جاثلیق گفت: این قول عیسی است انکار نمی کنیم ما آن را. حضرت فرمود: چه می گویی در این قول؟ جاثلیق گفت: این قول عیسی است انکار نمی کنیم ما آن را. حضرت فرمود: چه می گویی در شهادت دادن اءلوقا و مرقابوس و متی بر عیسی و آنچه نسبت به او دادند، جاثلیق گفت: دروغ گفتند بر

عیسی . حضرت رضا علیه السلام. فرمود: ای قوم ! آیا تزکیه نکرد جاثلیق این علما را و شهادت نداد که اینها علمای انجیل هستند و قول آنها حق است ، جاثلیق گفت : ای عالم مسلمانان ! دوست می دام که مرا عفو فرمایی از امر این علما، حضرت فرمود:

عفو کردم ای نصرانی ، سؤ ال کن از آنچه می خواهی ، جاثلیق گفت سؤ ال کند از تو غیر از من ، به حق حضرت مسیح گمان نمی کنم که در علماء مسلمانان مانند تو باشد، پس رو کرد حضرت رضا علیه السلام. به راءس الجالوت و فرمود: تو از من سؤ ال می کنی یا من از تو سؤ ال کنم ؟ عرض کرد: بلکه من سؤ ال می کنم و از تو دلیلی نمی پذیرم مگر اینکه از تورات یا انجیل یا زبور داود باشد یا چیزی باشد که در صحف ابراهیم و موسی باشد. حضرت فرمود: قبول مکن از من حجت و دلیلی مگر به آن چیزی که تنطق کرده به آن تورات بر لسان موسی بن عمران و انجیل بر لسان عیسی بن مریم و زبور و بر لسان داود. پس راءس الجالوت عرض کرد که از کجا ثابت می کنی نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را؟

حضرت فرمود: شهادت داده به نبوت او، موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داود خلیفه الله در زمین عرض کرد: ثابت کن قول موسی بن عمران را! حضرت فرمود: ای یهودی ! آیا می دانی موسی وصیت نمود با بنی اسرائیل و فرمود به ایشان که به زودی بیاید بر شما پیغمبری از اخوان و برادران شما، تصدیق کنید او را و کلام او را بشنوید. پس آیا می دانی از برای بنی اسرائیل اخوه و برادرانی غیر از اولاد اسماعیل ؟ اگر بدانی و بشناسی خویشی یعقوب را با اسماعیل و سببی و قرابتی که میان

ایشان بود از جانب ابراهیم . راءس الجالوت گفت : بلی این گفته موسی است ما او را رد نمی کنیم ، حضرت فرمود: آیا از برادران و اخوه بنی اسرائیل پیغمبری هست غیر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم ؟ گفت : نه ، حضرت فرمود: آیا این نزد شما صحیح نیست ؟ عرض کرد: بلی صحیح است و لکن من دوست می دارم که تصحیح کنی نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از تورات ، حضرت فرمود: آیا انکار می کنید که در تورات است :

(جَاءَ التُّورُ مِنْ جَبَلٍ طُورِ سَيْنَاءَ وَ أَضَاءَ لَنَا مِنْ جَبَلِ سَاعِيرَ وَ اسْتَغْلَنَ عَلَيْنَا مِنْ جَبَلِ فاران) ؛ یعنی آمد نوری از کوه طور سیناء و روشنی داد ما را از کوه ساعیر و عیان و آشکار گردید بر ما از کوه فاران ، راءس الجالوت گفت : می شناسم این کلمات را اما نمی دانم تفسیر آن را. حضرت فرمود: من به تو می گویم :

اما آنکه نور از کوه طور سیناء مراد وحی حق تعالی است که نازل فرمود بر موسی علیه السلام در کوه طور سیناء. و اما اینکه روشنی داد مردم را از (کوه ساعیر) پس آن کوهی است که حق تعالی وحی فرستاد به عیسی بن مریم در وقتی که عیسی بالای آن کوه بود.

و اما اینکه آشکار گردید بر ما از (کوه فاران) پس آن کوهی است از کوههای مکه که بین آن و مکه معظمه یک روز راه است ، و شعیبای پیغمبر گفته بنابر قول تو و اصحاب تو در تورات :

(رَأَيْتُ رَاكِبَيْنِ أَضَاءَ لَهُمُ الْأَرْضُ أَحَدَهُمَا عَلَى حِمَارٍ وَ الْأُخْرُ عَلَى الْجَمَلِ)

؛

یعنی دیدم من دو سواری که روشن شده بود برای ایشان زمین یکی از ایشان سوار بر حمار بود و دیگری سوار بر شتر.

پس کیست آن راکب حمار و کیست آن شتر سوار؟ راءس الجالوت گفت: که من نمی شناسم ایشان را خبر بده مرا که کیستند آن دو نفر؟

حضرت فرمود: اما راکب حمار پس عیسی است و اما آن شتر سوار محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، آیا انکار می کنی این را از تورات؟ گفت: انکار نمی کنم این را، پس از آن حضرت فرمود: آیا می شناسی حیقوق پیغمبر را؟ عرض کرد: بلی او را می شناسم، فرمود: او گفته و در کتاب شما نوشته است که آورد خداوند بیانی از کوه فاران و پر شد آسمانها از تسبیح احمد و امت او یَحْمِلُ خَیْلَهُ فِی الْبَحْرِ کَمَا یَحْمِلُ فِی الْبَرِّ بیاورد ما را به کتابی تازه بعد از خرابی بیت المقدس و مقصود از (کتاب تازه) قرآن است آیا می شناسی این را، تصدیق داری به او؟

راءس الجالوت گفت که حیقوق پیغمبر اینها را گفته است و ما منکر نیستیم قول او را، حضرت فرمود که داود در زبور خود گفته و تو آن را قرائت می کنی: پروردگارا! مبعوث گردان کسی را که برپا کند سنت را بعد از زمان فترت، یعنی منقطع شدند آثار نبوت و مندرس شدن دین، پس آیا می شناسی پیغمبری را که برپا کرد سنت را بعد از زمان فترت، غیر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم، راءس الجالوت گفت: این قول داود است ما می دانیم آن را و انکار نمی کنیم و لکن مقصود او به این کلام، عیسی است و ایام او فترت است. حضرت رضا علیه السلام فرمود: جهل داری و نمی دانی که حضرت عیسی مخالفت سنت ننمود و موافق بود با سنت تورات تا اینکه حق تعالی او را به آسمان بالا

برد و در انجیل نوشته است (ابن البرّة) رونده است و (بارقلیطا) بعد از او آینده است و او سبک می کند بارها را و تفسیر می کند برای شما هر چیزی را و گواهی می دهد برای من همچنان که من گواهی دادم برای او، من آوردم برای شما امثال را و او می آورد برای شما تاءویل را، آیا تصدیق می کنی اینها را در انجیل ؟ گفت : آری

و انکار نمی کنم آن را.

پس حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای راءس الجالوت ! سوّ ال بکنم از تو از پیغمبر تو موسی بن عمران ؟ عرض کرد: سوّ ال کن ، فرمود: چه دلیل داری بر اثبات نبوت موسی ؟ گفت : دلیل من آن است که معجزه آورد از برای نبوت خود به چه چیزی که احدی از پیغمبران قبل از او نیاوردند. فرمود: چه معجزه آورد؟ عرض کرد: مثل شکافتن دریا و عصا اژدها شدن بر دست او و زدن آن بر سنگ و چشمه ها از آن جاری شدن و بیرون آوردن ید بیضا از برای نظر کنندگان و علامتهای دیگر که خلق قدرت بر مثل آن ندارند. حضرت فرمود: راست گفتی در اینکه حجت و دلیل او بر نبوتش این بود که آورد چیزهایی که خلق قدرت بر مثل آن نداشتند، آیا چنین نیست که هر که ادعای نبوت کرد پس از آن آورد چیزی را که خلق بر مثل آن قدرت نداشتند واجب است بر شما تصدیق او؟ گفت : نه ! زیرا که موسی نظیری نداشت به جهت آن مکانت و قربی که نزد خدا داشت و بر ما واجب نیست اقرار و اعتراف بر نبوت هر کسی که ادعای پیغمبری کند مگر آنکه مثل موسی معجزه آورد.

حضرت فرمود: پس چگونه اقرار نمودید به پیغمبرانی که قبل از موسی بودند و حال آنکه دریا را نشکافتند و از سنگ دوازده چشمه جاری ساختند و دستهای ایشان مثل دستهای موسی بیضا بیرون نیاورد و عصا را از دهای رونده نکردند؟ آن یهودی عرض کرد که من گفتم به تو که هر وقت آوردند بر نبوت خود علامات و معجزه را که خلق قدرت نداشته باشد مثل آن را بیاورند اگر چه معجزه ای بیاورند که موسی نیاورده باشد یا آورده باشند بر غیر آنچه موسی آورده واجب است تصدیق ایشان. حضرت فرمود: ای راءس الجالوت! پس چه منع کرده ترا از اقرار و اعتراف به نبوت عیسی بن مریم و حال آنکه زنده می کرد مردگان را و خوب می کرد کور مادرزاد و پیس را و از گل می ساخت شکل مرغ و در آن می دمید پس به اذن خداوند پرواز می کرد. راءس الجالوت گفت: می گویند چنین می کرد و لیکن ما او را مشاهده نمودیم. حضرت فرمود: آیا گمان می کنی آن معجزه هایی که موسی آورد مشاهده کرده ای؟ مگر نه این است که اخباری از معتمدان اصحاب موسی به تو رسیده که موسی چنین می کرد؟ عرض کرد: بلی، حضرت فرمود: پس عیسی بن مریم همچنین است اخبار متواتره آمده است که عیسی چنین و چنان معجزه آورد پس چگونه شما تصدیق می کنید موسی را و تصدیق نمی کنید عیسی را؟ راءس الجالوت نتوانست جواب گوید.

حضرت فرمود: همچنین است امر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و معجزه هایی که آورده و امر هر پیغمبری که حق تعالی او را مبعوث نموده. و از آیات و معجزات محمد صلی الله علیه و آله و سلم این بود

که آن حضرت یتیمی بود فقیر و شبان و اجیر، کتابی نیاموخته بود و نزد معلى نرفته بود که چیزی بیاموزد، پس آورد قرآنی که در اوست قصه های پیغمبران و خبرهای آنها حرف به حرف و خبرهای گذشتگان و آیندگان تا روز قیامت و بود آن حضرت که خبر می داد مردم را به اسرار پنهانی آنها و هر عملی که در خانه های خود می کردند و آیات و معجزات بسیار آورد که به شماره نمی آید. راءس الجالوت گفت که صحیح نشده نزد ما خبر عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و از برای ما جایز نیست که اقرار کنیم از برای این دو نفر به چیزی که نزد ما صحیح نشده . حضرت فرمود: پس دروغ گفتند این گواهان که گواهی داده اند از برای عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم یعنی این انبیاء که کلام ایشان را ذکر کرده اند و اقرار به آن نموده اند؟ آن یهودی باز ماند از جواب دادن و جواب نداد.

پس حضرت نزد خود خواند (هر بذاکبر) را که بزرگ آتش پرستان بود و به او فرمود: خبر بده مرا از زردشت که گمان می کنی پیغمبر تو است ، چیست دلیل تو بر نبوت او؟ عرض کرد که معجزه ای آورد به چیزی که کسی پیش از او نیاورد و ما مشاهده نکردیم لکن اخبار از پیشینیان ما از برای ما وارد شده است به اینکه او حلال کرده است از برای ما چیزی را که کسی غیر از او حلال نکرده است پس ما او را متابعت کردیم ، حضرت فرمود: چنین است که چون اخباری از برای شما آمده است و به شما رسیده است متابعت کرده اید پیغمبر خود را؟ عرض کرد: بلی ، فرمود: سایر امم گذشتگان هم اخباری به ایشان رسیده است به آنچه که آوردند پیغمبران و آنچه آورد موسی و عیسی

و محمد علیهم السلام ، پس چیست عذر شما در اقرار نکردن از برای ایشان زیرا که اقرار شما بر زردشت از جهت خبرهای متواتره است که آورد چیزی را که غیر او نیاورده . (هربذ) در همین جا از کلام منقطع شد و دیگر چیزی نیاورد. پس حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای قوم! اگر در میان شما کسی باشد که مخالف اسلام باشد و بخواهد سؤال کند، سؤال کند بدون شرم و خجالت .

پس برخاست عمران صابی و او یکی از متکلمین بود، گفت : ای عالم و دانای مردم! اگر نه آن بود که خودت خواندی ما را به سؤال کردن و چیز پرسیدن من اقدام نمی کردم در سؤال از تو، پس به تحقیق که من در کوفه و بصره و شام و جزیره رفته ام و متکلمین را ملاقات نموده ام هنوز به کسی برنخوردم که از برای من ثابت کند و احدی را که غیر او نباشد و قائم باشد به وحدانیت خود آیا اذن می دهی که از تو سؤال کنم ؟ حضرت فرمود که اگر در این جمعیت عمران صابی باشد تو هستی ؟ عرض کرد: بلی منم عمران . حضرت فرمود: سؤال کن ای عمران ولی انصاف پیشه کن و پرهیز از کلام سست و تباه و جوز، گفت : ای سید و آقای من ! سوگند به خدا که من اراده ندارم مگر آنکه از برای من ثابت کنی چیزی را که در آویزم به آن و از آن نگذریم ، حضرت فرمود: سؤال کن از آنچه بر تو آشکار و ظاهر است . پس مردم ازدحام و جمعیت نموده و بعضی به بعضی منضم شدند، عمران گفت : خبر بده مرا از کائنات اول و از آنچه خلق کرده ، حضرت فرمود: سؤال کردی پس فهم کن جواب آن را.

مؤلف گوید: که حضرت جواب او را مفصل فرمود، او دیگر بار سؤال

کرد حضرت جواب داد، و هکذا در کلام طولانی که نقل آن منافی است با وضع کتاب تا آنکه وقت نماز رسید، عمران عرض کرد: ای مولای من! مسأله مرا قطع مکن همانا دل من رقیق و نازک شده، به این معنی که نزدیک است مطلب بر من معلوم شود و اسلام آورم. حضرت فرمود: نماز می گزاریم و برمی گردیم! پس آن جناب و مأمون از جا برخاستند و آن حضرت در داخل خانه نماز گزارد و مردم در بیرون پشت سر محمد بن جعفر نماز گزاردند، پس حضرت و مأمون بیرون آمدند و حضرت به مجلس خود عود فرمود و عمران را طلبید و فرمود: سؤ ال کن ای عمران! پس عمران سؤ ال کرد و حضرت جواب داد و پیوسته او سؤ ال می کرد و حضرت جواب می فرمود تا آنکه فرمود به عمران:

(أَفَهَمْتَ يَا عِمْرَانُ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا سَيِّدِي! قَدْ فَهَمْتُ وَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَلَى مَا وَصَفْتَهُ وَحَدَّثَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْمَبْعُوثُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ. ثُمَّ خَرَّ سَاجِدًا نَحْوَ الْقِبْلَةِ وَاسْلَمَ)؛

عمران شهادتین بر زبان راند و افتاد به سجده رو به قبله و اسلام آورد. راوی حسن بن محمد نوفلی گوید که چون متکلمین نظر به کلام عمران صابی نمودند و حال اینکه او مردی جدلی بود که هرگز کسی حجت او را قطع نکرده بود دیگر احدی از علمای ادیان و ارباب مقالات نزدیک حضرت نیامد و از چیزی از آن جناب سؤ ال نشد و شب درآمد پس مأمون و حضرت رضا علیه السلام برخاستند و داخل منزل شدند و مردم متفرق شدند و من با جماعتی از اصحاب بودم که محمد بن جعفر فرستاد و مرا احضار نمود، من نزد او حاضر شدم. گفت: ای نوفلی!

دیدنی گفتگوی رفیق خود را، به خدا سوگند که گمان نمی کنم هرگز علی بن موسی علیه السلام درآمده باشد در چیزی از این مطالب که امروز بیان کرد و معروف نبوده نزد ما که در مدینه تکلم کرده باشد یا اصحاب کلام نزد او جمع شده باشند. من گفتم که حاجیان نزد او می آمدند از مسائل حلال و حرام خود می پرسیدند و او جواب آنها را می داد و بسا بود که نزد او می آمد کسی که با او محاجه می کرد. محمد بن جعفر گفت: ای ابومحمد! من بر او می ترسم که این مرد، یعنی مأمون بر او حسد برد و او را زهر دهد یا اینکه در بلیه ای او را گرفتار کند، تو به او اشاره کن که خود را از امثال این سخنان نگاه دارد و اینگونه مطالب نفرماید. من گفتم: از من قبول نمی کند و مراد این مرد (یعنی مأمون) امتحان او بود که بداند نزد او چیزی از علوم پدران او هست یا نه؟ گفت: به او بگو که عمویت کراهت دارد دخول ترا در این باب و دوست دارد که خود را نگاه داری کنی از این چیزها به جهاتی چند. راوی گوید: چون به منزل حضرت رضا علیه السلام رفتم خبر دادم آن حضرت را به آنچه عمویش محمد بن جعفر گفته بود. حضرت تبسم کرده فرمود: خداوند حفظ فرماید عمویم را خوب می دانم به چه سبب کراهت دارد این سخنان مرا، پس فرمود: ای غلام! برو به سوی عمران صابی و او را بیاور نزد من، گفتم: فدایت گردم! من می دانم جای او را نزد بعضی از اخوان ما از شیعیان است. فرمود: باکی نیست مال سواری ببرید و او را بیاورید، من رفتم و او را آوردم حضرت او را ترحیب کرد و جامه طلبید و او را خلعت داد و مال سواری به او مرحمت نمود و ده هزار درهم طلبید و به او عطا فرمود.

من گفتم : فدایت کردم ! به جا آوردی فعل جدت امیرالمؤمنین علیه السلام را، فرمود: این چنین دوست می داریم ما. پس امر فرمود شام حاضر کردند، مرا نشانید در طرف راست خود و عمران را نشانید در طرف چپ خود، چون از خوردن طعام فارغ شدیم فرمود به عمران برو خدا یارت باد و صبح نزد ما حاضر شو تا ترا اطعام کنیم به طعام مدینه و بعد از این عمران چنین بود جمع می گشتند به نزد او متکلمون از اصحاب مقالات و با او تکلم می کردند و او امر ایشان را باطل می کرد تا آنکه از او اجتناب و دوری نمودند، و مائمون ده هزار درهم به عمران عطا کرد و (فضل) هم مقداری مال و اسب سواری به او داد و حضرت رضا علیه السلام او را متولی موقوفات بلخ نمود پس عطای بسیار به او رسید. (منتهی الامال

به سند معتبر دیگر از امام رضا(ع) منقول است که گفت : به خدا سوگند که هیچ یک از ما اهل بیت نیست مگر آنکه کشته می گردد و شهید می شود، گفتند: یابن رسول الله ! کی ترا شهید می کند؟ فرمود که بدترین خلق خداوند در زمان من مرا شهید خواهد کرد به زهر و دور از یار و دیار در زمین غربت مدفون خواهد ساخت پس هر که مرا در آن غربت زیارت کند حق تعالی مزد صد هزار شهید و صد هزار صدیق و صد هزار حج کننده و عمره کننده و صد هزار جهاد کننده برای او بنویسد و در زمره ما محشور شود و در درجات عالیه بهشت رفیق ما باشد. ایضا به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که پاره ای از تن من

در زمین خراسان مدفون خواهد شد هر مؤ منی که او زیارت کند البته بهشت او را واجب شود و بدنش بر آتش جهنم حرام گردد. ایضا به سند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود از پسر من موسی علیه السلام پسری به هم خواهد رسید که نامش موافق نام امیرالمؤمنین علیه السلام باشد و او را به سوی خراسان برند و به زهر شهید کنند و در غربت او را مدفون سازند، هر که او را زیارت کند و به حق او عارف باشد حق تعالی به او عطا کند مزد آنها که پیش از فتح مکه در راه خدا جان و مال خود را بذل کردند. ایضا به سند معتبر از امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که آن جناب فرمود: مردی از فرزندان من در زمین خراسان به زهر ستم و عدوان شهید خواهد شد که نام او موافق نام من باشد، و نام پدرش موافق نام موسی بن عمران باشد هر که او را در آن غربت زیارت کند حق تعالی گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد اگرچه به عدد ستاره های آسمان و قطره های باران و برگ درختان باشد. (منتهی الامال)

ابن بابویه به سند معتبر از هرثمه ابن اعین روایت کرده است که گفت: شبی نزد مأمون بودم تا آنکه چهار ساعت از شب گذشت چون مرخص شدم به خانه برگشتم بعد از نصف شب صدای در خانه را شنیدم یکی از غلامان من جواب گفت که کیستی؟ گفت هرثمه را بگو که سید و مولای تو، ترا می طلبد. پس به سرعت برخاستم و جامه های خود را پوشیدم و به تعجیل روان شدم چون داخل خانه آن جناب شدم دیدم که مولای من

در صحن خانه نشسته است . گفت : ای هرثمه ! گفتم : لیبک ، ای مولای من ! گفت : بنشین . چون نشستم فرمود که ای هرثمه ! آنچه می گویم بشنو و ضبط کن ، بدان که هنگام آن شده است که نزد حق تعالی رحلت نمایم و به جد بزرگوار و پدران ابرار خود ملحق گردم و نامه عمر من به آخر رسیده است و مأمون عزم کرده است که مرا زهر بخوراند در انگور و انار و اما انگور پس زهر در رشته خواهد کشید و به سوزن در میان دانه های انگور خواهد دوانید، و اما انار پس ناخن بعضی از غلامان خود را به زهر آلوده خواهد کرد و به دست او انار برای من دانه خواهد کرد و فردا مرا خواهد طلبید و آن انگور و انار را به جبر به من خواهد خورانید و بعد از آن قضای حق تعالی بر من جاری خواهد شد، چون به دار بقا رحلت نمایم مأمون می خواهد مرا به دست خود غسل بدهد چون این اراده کند پیغام مرا در خلوت به او برسان و بگو گفت اگر متعرض غسل و کفن و دفن من بشوی حق تعالی ترا مهلت نخواهد داد و عذابی که در آخرت برای تو مهیا کرده به زودی در دنیا به تو خواهد فرستاد چون این را بگویی دست از غسل دادن من خواهد داشت و به تو خواهد گذاشت و از بام خانه خود مشرف خواهد شد که مشاهده کند که تو چگونه مرا غسل می دهی . ای هرثمه ! زینهار که متعرض غسل من مشو تا ببینی که در کنار خانه خیمه سفیدی برپا کنند، چون خیمه را مشاهده کنی مرا بردار و به اندرون خیمه بر، و خود در بیرون خیمه بایست و دامان خیمه را برمدار و نظر مکن که هلاک می شوی ، و بدان که در آن وقت مأمون از بالای بام خانه خود به تو خواهد گفت که ای هرثمه ! شما شیعیان می گویید که امام را غسل نمی دهد مگر امامی

مثل او، پس در این وقت امام رضا علیه السلام را کی غسل می دهد و حال آنکه پسرش در مدینه است و ما در طوسیم ؟ چون این را بگوید جاب بگو که ما شیعیان می گوییم که امام را واجب است امام غسل بدهد اگر ظالمی منع نکند، پس اگر کسی تعدی کند و در میان امام و فرزندش جدایی افکند امامت او باطل نمی شود اگر امام رضا علیه السلام را در مدینه می گذاشتی پسرش که امام زمان است او را علانیه غسل می داد و در این وقت نیز پسرش غسل می دهد به نحوی که دیگران نمی دانند. پس بعد از ساعتی خواهی دید که آن خیمه گشوده می شود و مرا غسل داده و کفن کرده بر روی نعش گذاشته اند پس نعش را بردارند و به سوی مدفن من برند چون مرا به قبه هارون برند مأمون خواهد خواست که قبر پدر خود هارون را قبله من گرداند و هرگز نخواه شد هر چند کلنگ بر زمین زنند به قدر ریزه ناخنی جدا نتواند کرد، چون این حالت را مشاهده کنی نزد او برو و از جانب من بگو که این اراده که کرده ای صورت نمی یابد و قبر امام مقدم می باشد، اگر در پیش روی هارون یک کلنگ بر زمین زنند قبر کنده و ضریح ساخته ظاهر خواهد شد، چون قبر ظاهر شود از ضریح آب سفیدی بیرون خواهد آمد و قبر از آن پر خواهد شد، ماهی بزرگی در میان آب پدید خواهد آمد به طول قبر، بعد از ساعتی ماهی ناپیدا خواهد شد و آب فرو خواهد رفت پس در آن وقت مرا در قبر گذار و مگذار که خاک در قبر ریزند زیرا که قبر خود، پر خواهد شد.

پس حضرت فرمود که آنچه گفتم حفظ کن و به عمل آور و در هیچ یک از آنها مخالفت مکن ، گفتم : ای سید من ! پناه می برم به خدا که در

امری از امور ترا مخالفت کنم ، هرثمه گفت که از خدمت آن جناب محزون و گریان و نالان بیرون آمدم و غیر از خدا کسی بر ضمیر من مطلع نبود، چون روز شد مأمون مرا طلبید و تا چاشت نزد او ایستاده بودم ، پس گفت : برو ای هرثمه و سلام مرا به امام رضا علیه السلام برسان و بگو اگر بر شما آسان است به نزد ما بیایید و اگر رخصت می فرمایید من به خدمت شما بیایم و اگر آمدن را قبول کند مبالغه کن که زودتر بیاید.

چون به خدمت آن حضرت رفتم پیش از آنکه سخن بگویم حضرت فرمود که آیا وصیتهای مرا حفظ کرده ای ؟ گفتم : بلی : پس کفش خود را طلبید و فرمود که می دانم ترا به چه کار فرستاده است و کفش پوشید و ردای مبارک بر دوش افکند و متوجه شد. چون داخل مجلس مأمون گردید او برخاست و استقبال کرد و دست در گردنش درآورد و پیشانی نورانش را بوسه داد و آن حضرت را بر تخت خود نشانید و سخن بسیار به آن امام مختار گفت ، پس یکی از غلامان خود را گفت که انگور و انار بیاورید. هرثمه گفت چون نام انگور و انار شنیدم سخنان سید ابرار را به خاطر آوردم صبر نتوانستم کرد لرزه بر اندامم افتاد و نخواستم که حالت من بر مأمون ظاهر شود از مجلس بیرون رفتم و خود را در کناری افکندم ، چون نزدیک زوال شمس شد دیدم که حضرت از مجلس مأمون بیرون آمد و به خانه تشریف برد. بعد از ساعتی مأمون امر نمود که اطباء، به خانه آن حضرت بروند، سبب آن را پرسیدم ، گفتند مرضی آن حضرت را عارض شده است . و مردم در امر آن حضرت گمانها می بردند و من صاحب یقین بودم . چون ثلثی از

شب گذشت صدای شیون از خانه آن امام مظلوم ممتحن بلند شد و مردم به در خانه آن حضرت شتافتند و من به سرعت رفتم دیدم که ماءمون ایستاده است و سر خود را برهنه کرده است و بندهای خود را گشوده است و به آواز بلند گریه و نوحه می کند، چون من این حال را مشاهده کردم بی تاب شدم و گریان گردیدم . و چون صبح شد ماءمون به تعزیه آن حضرت نشست و بعد از ساعتی داخل خانه آن امام مظلوم شد و گفت : اسباب غسل را حاضر کنید که می خواهم او را غسل دهم ، چون من این سخن را شنیدم به فرموده آن حضرت نزدیک او رفتم و پیام آن حضرت را رسانیدم چون آن تهدید را شنید ترسید و دست از غسل برداشت و تفسیل را ب من گذاشت چون بیرون رفت بعد از ساعتی خیمه ای که حضرت فرموده بود برپا شد من با جماعت دیگر در بیرون خیمه بودیم و آواز تسبیح و تکبیر و تهلیل می شنیدی و صدای ریختن آب و حرکت ظرفها به گوش ما می رسید و بوی خوشی از پس پرده استشمام می کردیم که هرگز چنین بویی به مشام ما نرسیده بود. ناگاه دیدم که ماءمون از بام خانه مشرف شد و مرا بانگ زد گفت آنچه حضرت مرا خبر داده بود و من جواب گفتم آنچه حضرت امر فرموده بود. پس دیدم که خیمه برخاست و مولای مرا در کفن پیچیده طاهر و مطهر و خوشبو بر روی نعش گذاشته اند پس نعش آن حضرت را بیرون آوردم ماءمون و جمیع حاضران بر آن حضرت نماز خواندند چون به قبه هارون رفتیم دیدیم که کلنگ داران در پس پشت هارون می خواهند که قبر از برای آن جناب حفر نمایند چندان که کلنگ بر زمین می زدند ذره ای از آن خاک جدا نمی شد. ماءمون گفت : می بینی زمین

چگونه امتناع می نماید از حفر قبر او! گفتم : مرا امر کرده است آن جناب که یک کلنگ در پیش روی قبر هارون بر زمین بزنم و خبر داده که قبر ساخته ظاهر خواهد شد! مأمون گفت : سبحان الله ! بسیار عجیب است اما از امام رضا علیه السلام هیچ امری غریب نیست ، ای هرثمه ! آنچه گفته است به عمل آور. هرثمه گفت که من کلنگ را گرفتم . و در جانب قبله هارون بر زمین زدم به یک کلنگ زدن قبر کنده و در میانش ضریح ساخته پیدا شد مأمون گفت : ای هرثمه ! او را در قبر گذار، گفتم مرا امر کرده است که او را در قبر نگذارم تا امری چند ظاهر شود و مرا خبر داد که از قبر آب سفیدی خواهد جوشید و قبر از آن آب مملو خواهد شد و ماهی در میان آب ظاهر خواهد شد که طولش مساوی طول قبر باشد و فرمود که چون ماهی غائب شود و آب از قبر برطرف شود جسد شریف او را در کنار قبر بگذارم و آن کسی که خدا خواسته که او را در لحد گذارد خواهد گذاشت ، مأمون گفت : ای هرثمه ! آنچه فرموده است به عمل آور. چون آب و ماهی ظاهر شد من نعش مطهر آن جناب را در کنار قبر گذاشتم ناگاه دیدم که پرده سفیدی بر روی قبر پیدا شد و من قبر را نمی دیدم و آن جناب را به قبر بردند بی آنکه من دستی بگذارم ، پس مأمون حاضران را گفت که خاک در قبر بریزید گفتم : آن حضرت فرموده که خاک نریزید، گفت : وای بر تو ! پس کی قبر را پر خواهد کرد ؟ گفتم : او مرا خبر داده که قبر پر خواهد شد ! پس مزدم خاکها را از دست خود ریختند و به سوی آن قبر نظر می کردند و از غرائبی که به ظهور می آمد متعجب بودند و ناگاه قبر پر شد و از زمین بلند گردید . چون مأمون به خانه برگشت مرا

به خلوت طلبید و گفت : ترا به خدا سوگند می دهم که آنچه از آن جناب شنیدی برای من بیان کن ، گفتم : آنچه فرموده بود به شما عرض کردم . گفت ترا به خدا سوگند می دهم که غیر اینها چه آنچه گفته است بگویی چون خبر انگور و انار را نقل کردم رنگ او متغیر شد و رنگ به رنگ می گردید و سرخ و زرد و سیاه می شد پس بر زمین افتاد و مدهوش شد و در بی هوشی می گفت : وای بر مأمون از خدا وای بر مأمون از رسول خدا صلی الله علیه و آله ، وای بر مأمون از علی مرتضی علیه السلام ، وای بر مأمون از فاطمه زهرا سلام الله علیها ، وای بر مأمون از حسن مجتبی علیه السلام ، وای بر مأمون از حسین شهید کربلا علیه السلام ، وای بر مأمون از حضرت امام زین العابدین علیه السلام ، وای بر مأمون از امام محمد باقر علیه السلام ، وای بر مأمون از امام جعفر صادق علیه السلام ، وای بر مأمون از امام موسی کاظم علیه السلام ، وای بر مأمون از امام به حق علی بن موسی رضا(ع) علیه السلام.. به خدا سوگند این است زیانکاری هویدا . مکرر این سخن را می گفت و می گریست و فریاد می کرد . من از مشاهده احوال او ترسیدم و کنج خانه خزیدم ، چون به حال خود باز آمد مرا طلبید و مانند مستان مدهوش بود پس گفت : به خدا سوگند که تو و جمیع اهل آسمان و زمین نزد من از آن حضرت عزیز تر نیستند اگر بشنوم که یک کلمه از این سخنان را جایی ذکر کرده ای ترا به قتل می رسانم ، گفتم اگر یک کلمه از این سخنان را جایی اظهار کنم خون من بر شما حلال باشد . پس عهدها و پیمانها از من گرفت و سوگندهای عظیم مرا داد که اظهار این اسرار نکنم چون پشت کردم دست بر دست زد و این آیه را خواند:

(يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَ كَانَ اللَّهُ يَعْمَلُونَ مُحِيطًا) ؛ (منتهی الامال)

یعنی پنهان می کنند از مردم و پنهان نمی کنند از خدا و حال اینکه خدا با ایشان است در شبها که می گویند سخنی چند که خدا نمی پسندد از ایشان و خدا به جمیع کرده های شما احاطه کرده است و بر همه آنها مطلع است. (منتهی الامال)

و شیخ طبرسی در (إلام الوری) روایت کرده از امیه بن علی که گفت : من در مدینه بودم و پیوسته به خدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام می رفتم در ایامی که حضرت امام رضا علیه السلام در خراسان بود و اهل بیت و حضرت امام محمد تقی علیه السلام و عموهای پدرش می آمدند به خدمت آن حضرت و سلام می کردند بر آن حضرت و تعظیم و تکریم آن جناب می نمودند. پس روزی در حضور ایشان جاریه خود را طلبید و فرمود که بگو به ایشان یعنی به اهل خانه که مهیا و آماده شوند برا ماتم ؛ چون فردا شد باز حضرت همان فرمایش را به آن جاریه فرمود، آن جماعت سؤال کردند که مهیا شوند برای ماتم کی ؟ فرمود: برای ماتم بهترین اهل زمین . پس بعد از چند روز خبر رسید که حضرت امام رضا علیه السلام در آن روز که فرزند بزرگوارش امر به ماتم فرمود به عالم بقاء رحلت کرده بود. (منتهی الامال)

ابن شهر آشوب به سند معتبر از حکمیه خاتون صبیحه محترمه امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که روزی برادرم حضرت امام رضا

علیه السلام. مرا طلبید و فرمود که ای حکیمه امشب فرزند مبارک خیزران متولد می شود باید که در وقت ولادت او حاضر باشی ، من در خدمت آن حضرت ماندم چون شب درآمد مرا با خیزران و زنان قابله در حجره آورد و از حجره بیرون رفت و چراغی نزد ما افروخت و در را بر روی ما بست چون او را درد زاییدن گرفت و او را بر بالای طشت نشانیدیم چراغ ما خاموش شد و از خاموش شدن چراغ مغمون شدیم ناگاه دیدیم که آن خورشید امامت از افق رحم طالع گردید و در میان طشت نزول نمود و بر آن حضرت پرده نازکی احاطه کرده بود مانند جامه و نوری از آن حضرت ساطع بود که تمام آن حجره منور شد و ما از چراغ مستغنی شدیم . پس آن نور مبین را برگرفتم و در دامن خود گذاشتم و آن پرده را از خورشید جمالش دور کردم ناگاه حضرت امام رضا علیه السلام. به حجره درآمد بعد از آنکه او را در جامه های مطهر پیچیده بودیم و آن گوشواره عرش امامت را از ما گرفت و در گهواره عزت و کرامت گذاشت و آن مهد شرف و عزت را به من سپرد و فرمود که از این گهواره جدا مشو. چون روز سوم ولادت آن حضرت شد دیده حقیقت بین خود را به سوی آسمان گشود و به جانب راست و چپ خود نظر کرد و به زبان فصیح ندا کرد که (أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.) چون این حالت غریب را از آن نور دیده مشاهده کردم به خدمت حضرت شتافتم و آنچه دیده و شنیده بودم به خدمت آن حضرت عرض کردم ، حضرت فرمود که آنچه بعد از این عجایب احوال او مشاهده خواهی کرد زیاده است از آنچه اکنون مشاهده کردی . (منتهی الامال)

و در کتاب (عیون المعجزات) به سند معتبر از کلیم بن عمران روایت کرده است که گفت : به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که دعا کن حق تعالی ترا فرزندی کرامت فرماید، حضرت فرمود که حق تعالی به من یک پسر کرامت خواهد کرد و او وارث امامت من خواهد بود. چون حضرت امام محمد تقی علیه السلام متولد شد حضرت فرمود که حق تعالی به من فرزندی عطا کرده است که شبیه است به موسی بن عمران علیه السلام که دریاها را می شکافت و نظیر عیسی بن مریم علیه السلام که حق تعالی مقدس و مطهر گردانیده بود مادر او را و طاهر و مطهر آفریده شده بود پس حضرت فرمود که این فرزند من به جور و ستم کشته خواهد شد و بر او خواهند گریست اهل آسمانها و حق تعالی غضب خواهد کرد بر دشمن او و کشنده او و ستم کننده بر او و بعد از قتل او از زندگانی بهره نخواهد برد و به زودی به عذاب الهی واصل خواهد گردید. در شب ولادت آن حضرت تا به صبح در گهواره با او سخن می گفت و اسرار الهی را به گوش الهام نیوش او می رسانید. (منتهی الامال)

و در (صفات الشیعه) از جناب امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: به درستی که از کسانی که به خود بستند محبت ما اهل بیت را

کسانی اند که فتنه ایشان سخت تر است بر شیعیان ما از دجال ، راوی
گفت : به چه سبب ؟ فرمود: به دوست داشتن دشمنان ما و دشمن
داشتن دوستان ما، زیرا که چون چنین شود مختلط می شود حق به
باطل و مشتبه می شود پس شناخته نمی شود مؤ من از منافق . (منتهی
الامال)

ورایت است از محمد بن ولید که گفت : روزی من بر سر قبر یونس ابن
عبد الرحمن رفته بودم که صاحب مقبره یعنی مباشر قبرستان نزد من
آمد و گفت : این شخص کیست که حضرت علی بن موسی رضا (ع) علیه
السلام مرا امر فرموده که آب بپاشم بر قبر او چهل ماه یا چهل روز
هر روز یک مرتبه - و شک از راوی است - وهم صاحب مقبره گفت : که
سریر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نزد من است پس هر گاه مردی
از بنی هاشم می میرد آن سریر در شبش صدا می کند من می فهمم که
کسی از ایشان مرده و با خود می گویم که کی مرده از ایشان چون صبح
شد آن وقت می فهمم ، و در شب وفات این مرد نیز آن سریر صدا کرد
من گفتم کی از ایشان مرده ، کسی از ایشان ناخوش نبود، همین که روز
شد آمدند نزد من و آن سریر را گرفتند و گفتند مولی ابی عبدالله الصادق
علیه السلام که در عراق ساکن بوده و وفات کرده .
ومحمد بن ولید از صفوان بن یحیی نقل کرده که گفت گفتم به حضرت

امام رضا علیه السلام. که فدایت شوم خوشحال کرد مرا آن لطف و محبتی که در حق یونس نمودی، فرمود: آیا از لطف خدا واحسان او نیست که او را نقل کرد از عراق به جوار پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم، (وَ رُویَ فی حَدِیثٍ اُنْظَرُوا اِلَی مَا خَتَمَ اللّٰهُ بِهِ لِیُوْنُسَ قَبْضَهُ اللّٰهُ مَجَاوِرًا لِرَسُوْلِهِ) صلی الله علیه و آله وسلم . (منتهی الامال ج 2

(یُونُسُ ابْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ در ایام حضرت رضا علیه السلام. در مدینه وفات کرد. آن حضرت امر فرمود به حنوط و کفن و جمیع مایحتاج او امر فرمود موالی خود و موالی پدر وجد خود را که در جنازه او حاضر شوند و فرمود به ایشان که این میت مولی حضرت صادق علیه السلام است که در عراق ساکن بوده از برای او در بقیع قبر بکنید و اگر اهل مدینه گفتند که این مرد عراقی است ما نمی گذاریم در بقیع دفن شود، بگوئید این مولی حضرت صادق علیه السلام است در عراق ساکن بوده اگر شما نگذارید ما او را در بقیع دفن نماییم ما هم نخواهیم گذاشت که موالی خود را در بقیع دفن نمایید، پس او را در بقیع دفن نمودند. (منتهی الامال ج 2

(

مبارکتر از همه

«ابو یحییای صنعانی» می گوید: روزی در محضر امام رضا - علیه السلام -، فرزندش ابو جعفر را که خردسال بود، آوردند. امام فرمود: «این مولودی است که برای شیعیان ما، با برکت تر از او زاده نشده است» (منتهی الامال)

از کجا می دانم صاحب فرزند نمی شوم؟
«ابن قیاما» که از سران «واقفیه» بوده است، طی نامه ای به امام رضا - علیه السلام - او را متهم به عقیمی کرد و نوشت: چگونه ممکن است امام باشی در صورتی که فرزندی نداری؟!
امام در پاسخ نوشت: از کجا می دانی که م دارای فرزندی نخواهم بود، سوگند به خدا بیش از چند روز نمی گذرد که خداوند پسری به من عطا می کند که حق را از باطل جدا می کند(منتهی الامال)

تهمت ناجوانمردانه
گروهی از خویشان امام رضا - علیه السلام - طبعاً بر اساس حسد و رزیهها و تنگ نظریها - گستاخی را به جایی رساندند که ادعا کردند که حضرت جواد، فرزند علی بن موسی نیست!!
آنان در این تهمت ناجوانمردانه و دور از اسلام، برای مطرح کردن اندیشه های پنهانی خویش، جز شبهه عوام فریبانه عدم شباهت میان پدر و فرزند از نظر رنگ چهره! چیزی نیافتند و گندمگونی صورت حضرت جواد را بهانه قرار داده گفتند: در میان ما، امامی که گندمگون باشد وجود نداشته است! امام هشتم فرمود: او فرزند من است. آنان گفتند: پیامبر اسلام (ص) با قیافه شناسی داوری کرده است(13)، باید بین ما و تو قیافه شناسان داوری کنند. حضرت (ناگزیر) فرمود: شما در پی آنان بفرستید ولی من این کار را نمی کنم، اما به آنان نگوئید برای چه دعوتشان کرده اید///

یک روز بر اساس قرار قبلی، عموها، برادران و خواهران حضرت رضا - علیه السلام - در باغی نشستند و آن حضرت، در حالی که جامه ای گشاده و پشمین بر تو و کلاهی بر سر و بیلی بر دوش داشت، در میان باغ به بیل زدن مشغول شد، گویی که باغبان است و ارتباطی با حاضران ندارد/

آنگاه حضرت جواد - علیه السلام - را حاضر کردند و از قیافه شناسان درخواست نمودند که پدر وی را از میان آن جمع شناسایی کنند. آنان به اتفاق گفتند: پدر این کودک در این جمع حضور ندارد، اما این شخص، عموی پدرش، و این، عموی خود او، و این هم عمه اوست، اگر پدرش نیز در اینجا باشد باید آن شخص باشد که در میان باغ بیل بر دوش گذارده است، زیرا ساق پاهای این دو، به یک گونه است! در این هنگام امام رضا - علیه السلام - به آنان پیوست. قیافه شناسان به اتفاق گفتند: پدر او، این است!

در این هنگام علی بن جعفر، عموی حضرت رضا از جا برخاست و بوسه بر لبهای حضرت جواد زد و عرض کرد: گواهی می دهم که تو در پیشگاه خدا امام من هستی (سیره پیشوایان).

بخشش امام رضا(ع)

((غفاری)) می گوید: مردی از دودمان ((ابورافع)) آزاد کرده رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که نام او را ((فلان)) می گفتند، مبلغی پول از من طلب داشت و آن را از من می خواست و اصرار می کرد که طلبش را بپردازم (ولی من پول نداشتم تا قرضم را ادا کنم) نماز صبح را در

مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مدینه خواندم، سپس حرکت کردم که به حضور حضرت رضا (علیه السلام) که در آن وقت در ((عُریض)) (یک فرسخی مدینه) تشریف داشت، بروم، همینکه نزدیک در خانه آن حضرت رسیدم دیدم او سوار بر الاغی است و پیراهن و ردایی پوشیده است (و می خواهد به جایی برود) تا او را دیدم، شرمگین شدم (که حاجتم را بگویم).

وقتی آن حضرت به من رسید، ایستاد و به من نگاه کرد و من بر او سلام کردم با توجه به اینکه ماه رمضان بود (و من روزه بودم) به حضرت (علیه السلام) عرض کردم: دوست شما ((فلان)) مبلغی از من طلب دارد به خدا مرا رسوا کرده (و من مالی ندارم که طلب او را بپردازم). غفاری می گوید: من پیش خود فکر می کردم که امام رضا (علیه السلام) به ((فلان)) دستور دهد که (فعلاً) طلب خود را از من مطالبه نکند، با توجه به اینکه به امام (علیه السلام) نگفتم که او چقدر از من طلبکار است و از چیز دیگر نیز نامی نبردم.

امام رضا (علیه السلام) (که عازم جایی بود) به من فرمود بنشین (و در خانه باش) تا بازگردم. من در آنجا ماندم تا مغرب شد و نماز مغرب را خواندم و چون روزه بودم، سینه ام تنگ شد می خواستم به خانه ام بازگردم، ناگهان دیدم امام رضا (علیه السلام) آمد و عده ای از مردم در اطرافش بودند و درخواست کمک از آن بزرگوار می کردند و آن حضرت به آنان کمک می کرد، سپس وارد خانه شد، پس از اندکی از خانه بیرون آمد و مرا طلبید، برخاستم و با آن حضرت وارد خانه شدیم، او نشست و من نیز در کنارش نشستم و من از ((ابن مسیب)) (رئیس

مدینه) سخن به میان آوردم و بسیار می شد که من درباره ابن مسیب نزد آن حضرت سخن می گفتم ، وقتی که سخنم تمام شد، فرمود:((به گمانم هنوز افطار نکرده ای ؟)).

عرض کردم : آری افطار نکرده ام . غذایی طلبید و جلو من گذارد و به غلامش دستور داد که با هم آن غذا را بخوریم ، من و آن غلام از آن غذا خوردیم ، وقتی که دست از غذا کشیدیم ، فرمود:((تشک را بلند کن و آنچه در زیر آن است برای خود بردار)).

تشک را بلند کردم و دینارهایی دیدم ، آنها را برداشتم و در آستین خود گذاردم (یعنی در جیب آستینم نهادم) سپس امام رضا (علیه السلام) به چهار نفر از غلامان خود دستور داد که همراه من باشند تا مرا به خانه ام برسانند.

به امام رضا (علیه السلام) عرض کردم : فدایت گردم ! قراولان ((ابن مسیب)) (امیر مدینه) در راه هستند و من دوست ندارم آنان مرا با غلامان شما بنگرند.

فرمود:((راست گفתי ، خدا تو را به راه راست هدایت کند))، به غلامان فرمود:((همراه من بیایند و هرکجا که من خواستم ، برگردند)) غلامان همراه من آمدند، وقتی که نزدیک خانه ام رسیدم و اطمینان یافتم ، آنان را برگرداندم ، سپس به خانه ام رفتم (شب بود) چراغ خواستم ، چراغ آوردند به دینارها نگاه کردم ، دیدم 48 دینار است و آن مرد طلبکار، 28 دینار از من طلب داشت و در میان آن دینارها، یک دینار بود که می درخشید، آن را نزدیک نور چراغ بردم دیدم روی آن با خط روشن نوشته است :((آن مرد، 28 دینار از تو طلب دارد، بقیه دینارها مال

خودت باشد)).

سوگند به خدا! خودم نمی دانستم (و فراموش کرده بودم) که او چقدر از من طلب دارد. (زندگی دوازده امام (ع))

برای خدا شریک نگیر!

روزی حضرت رضا (علیه السلام) نزد مأمون آمد و دید او وضو می گیرد ولی غلامش آب به دست او می ریزد و او را در وضو گرفتن کمک می کند.

امام رضا (علیه السلام) به او فرمود: ((در پرستش خدا کسی را شریک قرار مده)).

مأمون آن غلام را رد کرد و خودش آب ریخت و وضو گرفت ، ولی این سخن حضرت رضا (علیه السلام) موجب شد که خشم و کینه مأمون به آن حضرت زیاد شود (چرا که مأمون یک عنصر متکبر و خودخواه بود و اینگونه گفتار به دماغش برمی خورد) (زندگی دوازده امام (ع)) تعیین اجرت

سلیمان بن جعفر گوید: برای انجام بعضی از کارها همراه امام رضا علیه السلام.بودم تا این که خواستم به خانه ام باز گردم .

حضرت فرمود: برگرد و با من بیا و امشب را نزد من بمان . من هم برگشتم و به همراه او حرکت کردیم تا اینکه وارد منزل شدیم . حضرت نگاهی به غلامان خود کرد که مشغول گل کاری و ساختن اصطبل بودند و بعضی از آنها کارهای دیگر انجام می دادند. در بین آنها غلام سیاهی که غریب بود کار می کرد.

امام علیه السلام به غلامان خود گفت : این مرد اینجا چه می کند؟
آنها در جواب گفتند: او به ما کمک می کند و ما هم چیزی در برابر به او
خواهیم داد.

امام علیه السلام فرمود: اجرت او را تعیین کردید؟
گفتند: نه ما هر چه به او بدهیم راضی است . حضرت به سراغ ایشان
رفت تا با تازیانه آنها را کتک بزند و بسیار ناراحت شد که چرا اجرت او
را معین نکردید؟

سلمان بن جعفر می گوید: من به امام علیه السلام عرض کردم : چرا شما
خود را ناراحت کرده اید؟

فرمود: من بارها آنها را از این کار نهی کرده ام که باید اجرت هر کس
را که می خواهند به کار گیرند با او تعیین کنند و ای سیلمان این را بدان
کسی بدون تعیین مزد برای تو کار نمی کند مگر اینکه اگر سه برابر مزد
او هم به وی پردازی باز هم گمان دارد به او کم داده ای ، اما وقتی مزد
او را معین کردی و به او پرداختی از تو تشکر می کند که به آنچه معین
شده عمل کرده ای ، حال اگر کمی بر آن بیفزایی از تو قدردانی می کند
و می بیند که تو بر مزد او افزوده ای . (بحار الانوار، ج 68، 157.

(

مذمت بکار گیری مهمان

مهمانی بر امام رضا علیه السلام وارد شد، حضرت نزد او نشسته بود و
با وی صحبت می کرد به گونه ای که بخشی از شب را با یکدیگر می
گذراندند، در این هنگام چراغ روشنائی دارای مشکل و خرابی شد.

مهمان امام رضا علیه السلام. که خرابی چراغ رامشاهده می کرد دست برد تا آن را اصلاح کند.

در این هنگام حضرت مانع کار او شد و خود آن را درست کرد و سپس فرمود.

انا قوم لا مستخدم اضیافنا

ما خاندانی هستیم که مهمانان خود را به خدمت نمی گیریم . (بحارالانوار ج 49، ص 102.)

(

پرهیز از تبعیض

یکی از اهالی بلخ گوید: من در سفر امام رضا علیه السلام. به خراسان همراه او بودم ، روزی همه غلامان خود را که اهل سودان و جاهای دیگر بودند بر سر سفره غذا دعوت کرد تا با آنها غذا بخورد.

عرض کردم : فدایت شوم اگر غلامان را جدا کنی و سفره دیگری داشته باشند بهتر است .

حضرت فرمود: ساکت باش ! پروردگار تبارک و تعالی یکتاست و پدر و مادر ما (آدم و حوا) یکی هستند و پاداش هر کس هم به اعمال اوست .

(بحارالانوار، ج 49، ص 101.)

دیدار با ظالم

دو نفر مسافر به خراسان آمدند و برای آنکه وظیفه خود را درباره خواندن نماز بدانند به محضر امام رضا علیه السلام. رسیدند و سوال

کردند ما از فلان جا آمدیم ، آیا نماز ما تمام است یا شکسته ؟
امام علیه السلام به یکی از آنها فرمود: نماز تو شکسته است زیرا قصد ملاقات مرا داشته ای و به دیگری فرمود: نماز تو تمام است زیرا تو قصد ملاقات با سلطان را داشته ای . (وسائل الشیعه ، ج 5، ص 510). (و چنین سفری که قصد ملاقات با سلطان ستمگر صورت گیرد سفر معصیت است و چنین سفری موجب شکسته شدن نماز می گردد). (سیره پیشوایان)
این گونه برخورد کنیم
ایان بن صلت گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم عباسی به من خبر داده است که شما شنیدن غنا را جایز می دانید.
علیه السلام فرمود: آن کافر دروغ گفته است . این چنین نبوده است بلکه قضیه از این قرار بود که او درباره شنیدن غنا از من سوال کرد و من به او خبر دادم : مردی به خدمت ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین (امام باقر علیه السلام) رسید و از شنیدن غنا سوال کرد، او در جواب گفت : به من بگو هر گاه خداوند حق و باطل را در یک جا جمع کند غنا با کدامیک از حق یا باطل خواهد بود؟
آن مرد گفت : با باطل .
ابوجعفر علیه السلام به او گفت : همین تو را بس است که خود بر علیه خود حکم کردی (غنا را جزء باطل به حساب آوردی) این سخن من با عباسی بود. (بحارالانوار، ج 49، ص 263)
در برخی بحثها کار به اینجا می رسد که از طرف مقابل خود سوال کنیم که اگر حق و باطل را کنار هم گذاریم این کار یا این فکر و یا اخلاق جزء کدام خواهد بود؟ (سوره شوری ، آیه 30).

(

ادعای تشیع

هنگامی که امام علیه السلام در خراسان بود گروهی از راه دور برای زیارت او به درب منزل حضرت آمدند و اجازه خواستند به حضور او شرفیاب گردند. دربان حضرت به حضور او رسید و عرض کرد: گروهی آمده اند و می خواهند به محضر شما برسند و می گویند ما شیعه علی علیه السلام هستیم .

امام رضا علیه السلام فرمود: من مشغولم ، به آنها بگو برگردند. دربان کنار در آمد و به آنها گفت : حضرت مشغول است و کسی را نمی پذیرد.

ا رفتند و روز دوم آمدند و همان سخن خود را تکرار کردند و امام علیه السلام آنها را نپذیرفت تا دو ماه هر روز می آمدند و می گفتند: ما شیعه علی علیه السلام هستیم و می خواهیم به حضور امام علیه السلام برسیم و حضرت آنها را نمی پذیرفت تا اینکه از ملاقات امام مایوس شدند و به دربان گفتند: به مولای ما بگو ما شیعیان پدرت علی بن ابیطالب علیه السلام هستیم و با این نپذیرفتن شما دشمنانمان ما را مورد شامت قرار می دهند، ما این بار بر می گردیم و بخاطر شرمندگی و خجالت و عجز از تحمل شامت دشمنان از دیار خود هم می گریزیم .

آنها را به حضرت رسانید. آنگاه امام علیه السلام به دربان فرمود: اجازه بده وارد شوند، آنها به حضور آن حضرت رسیدند و سلام کردند اما امام علیه السلام جواب آنها را که نداد اجازه نشستن نیز به آنها نداد و همین طور ایستاده بودند تا اینکه گفتند: یا بن رسول الله ! این چه ستم بزرگ

و خفتی است که بعد از دو ماه نپذیرفتن و در بدری به ما می رسد و چه آبروئی بعد از این ما می ماند؟
 امام علیه السلام فرمود: این آیه را بخوانید: و ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر (یعنی: آنچه از سختی به شما رسید از خود شما بود و خداوند بسیاری از گناهان را می آمرزد). سوره بقره، آیه 264.

من جز به پروردگارم و به رسول خدا و امیر المؤمنین و پدران پاک و معصومم علیهم السلام اقتدا نکردم، شما خود را سرزنش کنید، من از آنها پیروی کردم.
 گفتند: چرا ای پسر رسول خدا؟
 فرمود: بخاطر اینکه ادعا کردید شیعه علی بن ابیطالب هستید.
 و ای بر شما، شیعه علی همانا حسن و حسین و ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و محمد بن ابی بکرند که هیچیک با امر و نهی او مخالفت نکردند اما شما ادعای پیروی از او را دارید در حالی که در اکثر اعمال خود مخالف او هستید و در بسیاری از واجبات مقصرید، در بسیاری از حقوق برادران دینی خودی سستی می کنید و آنجا که نباید تقیه کنید تقیه می کنید و آنجا که باید تقیه کنید نمی کنید.
 اگر می گفتید دوستدار علی علیه السلام هستید و دوستدار دوستان او می باشید و دشمن دشمنان او هستید مخالف سخن شما نبودم، اما شما ادعای مرتبه بزرگی (شیعه علی علیه السلام) را نمودید که اگر قول و عمل شما یکی نباشد هلاک می شوید مگر اینکه رحمت خدا شما را حفظ کند.

گفتند: یابن رسول الله! ما از سخن خود را خداوند استغفار کرده و بسوی او توبه می کنیم و همان گونه که به ما آموختید می گوئیم ما دوستدار شما و دوستان شما و دشمن دشمنان شما هستیم .

امام علیه السلام فرمود: مرحبا ای برادران و دوستان من ، بیایید، بیایید، بیایید و همه را یک به یک در آغوش گرفت و به دربان فرمود: چند مرتبه مانع ورود آنها شدی ؟

دربان عرض کرد: شصت بار.

حضرت فرمود: شصت بار متوالی نزد آنها برو و به آنها سلام کن و سلام مرا به آنها برسان که با استغفار و توبه ای که کردند گناهان آنها بخشیده شد و بخاطر محبتی که به ما دارند مستحق کرامت شدند، به امور آنها و خانواده شان رسیدگی کن و مشکلاتشان را بر طرف نما و از پول و بخششهای دیگر بهره مندشان گردان . (بحارالانوار، ج 68، ص 157 تا 159).

(

تواضع و خدمت

امام علیه السلام وارد حمام عمومی شد، شخصی در حمام بود که امام علیه السلام را نمی شناخت به او گفت : بدن مرا کیسه بکش . امام علیه السلام شروع کرد بدن وی را کیسه می زد که مردم او را شناختند و آن مرد از کاری که کرده بود شرمنده گردید و از آن حضرت معذرت خواهی می کرد. اما امام علیه السلام او را دلداری می داد به کار خود ادامه می داد. (بحارالانوار، ج 49، ص 99)

کمک به فقرا

مردی به امام رضا علیه السلام رسید و عرض کرد: به اندازه مروتی که داری به من کمک کن .

امام علیه السلام فرمود: چنین توانی ندارم .
عرض کرد پس به اندازه مروت خودم عطا کن .
حضرت فرمود: در این صورت می توانم ، آنگاه به غلام خود فرمود:
دویست دینار به او بده . (بحار الانوار، ج 49، ص 100)
(

معیار برادری

وقتی امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون حضور داشت زید بن موسی بن جعفر بر مأمون وارد شد و مأمون او را مورد احترام و اکرام قرار داد، آنگاه زید بر امام علیه السلام سلام کرد اما حضرت جواب او را نداد. زید گفت : من پسر پدر شما هستم و شما جواب سلام مرا نمی دهی ؟

امام علیه السلام فرمود: تو برادر من هستی مادامی که اطاعت از خدا کنی پس وقتی خداوند را معصیت کنی برادری بین من و تو نخواهد بود.(
بحار الانوار، ج 49، ص 100.

(

اهمیت تشییع جنازه

موسی بن سیار گوید: من در مسافرت به طوس همراه امام رضا علیه السلام بودم وقتی به دیوارهای شهر طوس رسیدیم شنیدیم صدای شیون بلند است به دنبال آن رفتیم که ناگاه به جنازه ای برخوردیم . همین که چشمم به جنازه افتاد دیدم سیدم امام رضا علیه السلام از اسب پیاده

جنازه رفت و او را بلند کرد و و خود را به آن جنازه چسبانید آنچنانکه نوزاد بره خود را به مادرش می چسباند آنگاه رو کرد به من و فرمود: ای موسی بن سیار! هر که جنازه دوستی از دوستان ما را تشییع کند از گناهان خود بیرون شود آن گونه که از مادر تولد شده بود و گناهی نداشت .

وقتی جنازه را نزدیک قبر بر زمین گذاردند دیدم حضرت به طرف میت رفت و مردم را کنار زد تا اینکه خود را به جنازه رسانید پس دست خود را به سینه او نهاد و فرمود: ای فلان بن فلان تو را به بهشت بشارت باد، بعد از این ساعت دیگر وحشت و ترسی برای تو نیست .
عرض کردم فدایت شوم آیا این میت را می شناسی در حالی که به خدا سوگند این سرزمین را تا به حال ندیده بودید و به آن سفر نکرده بودید.

امام علیه السلام فرمود: ای موسی ! آیا نمی دانی که اعمال شیعیان ما در هر صبح و شام بر ما عرضه می شود؟ پس اگر تقصیری در اعمال آنها دیدیم از خدا می خواهیم که عفو کند و اگر کار خوبی دیدیم از خدا می خواهیم به او پاداش دهد. (منتهی الامال ، ص 867.

(

برخورد با نگرانیهای مادی

احمد بن عمر و حسین بن یزید گوید: خدمت امام رضا علیه السلام رسیدیم و گفتیم ما روزی فراوان و زندگی خوشی داشتیم اما اوضاع تغییر پیدا کرد و وضع ما قدری بد شده است از خدا بخواه وضع اول را به ما برگرداند.

امام علیه السلام فرمود: چه می خواهید؟ می خواهید شاه باشید، دوست دارید مثل طاهر و هرثمه (افسران عالیرتبه مامون) باشید اما به این مذهبی که هستید نباشید؟
گفتم: نه به خدا خوشحال نخواهم بود که همه دنیا با آنچه از طلا و نقره دارد از من باشد ولی مخالف عقیده ای (تشیع) که دارم باشم. (تخت العقول)

گناه دیدار طاغوت

دو نفر مسافر به خراسان آمدند، در آنجا به حضور حضرت رضا (ع) رفته و پرسیدند: ما از فلانجا آمده ایم، آیا نماز ما شکسته است یا تمام؟ حضرت رضا (ع) به یکی از آنها فرمود: نماز تو شکسته است و به دیگری فرمود: نماز تو تمام است!!
(با اینکه آنها از یکجا آمده بودند، و هیچگونه فرقی در حد سفر آنها نبود، لذا تعجب کردند که چرا جواب مسأله دو گونه شد؟)
امام هشتم (ع) برای آن کس که فرموده بود نماز تو تمام است چنین توضیح داد: (زیرا تو به مقصد دیدار سلطان (مأمون ظالم) آمده ای، بنابراین سفر تو سفر گناه است و سفر گناه موجب قصر نماز نمی شود)
(وسائل الشیعه ج 5، ص 510)
(.

به این ترتیب امام رضا (ع) حتی در مسأله گفتن: مردم را از طاغوت برحذر می داشت.

پناه آوردن گنجشک به خدمت حضرت رضا (ع)

سلیمان جعفری (ره) میگوید: باحضرت رضا (ع) در باغی بودیم ، ناگاه گنجشگی آمد و در نزد آن حضرت صیحه می زد، و هرچه توان داشت فریاد می کشید و اظهار پریشانی می کرد.

امام (ع) به من فرمود: آیا می دانی این گنجشک چه می گوید؟

گفتم: نه ، خدا و رسول خدا و فرزند رسول خدا(ص) دانایتر است .

فرمود: به من می گوید: (ماری در خانه ، کنار آشیانه ام آمده ، و می خواهد بچه های مرا بخورد به داد من برسید) برخیز و این چوب را بگیر و به این خانه برو و آن ما را بکش .

برخاستم و چوبی برداشتم و وارد خانه شدم ، ناگاه ماری را دیدم که در درون خانه ، حرکت می کرد، آن مار را کشتم ، و آن بچه گنجشک ها را از آسیب دشمنشان ، حفظ کردم (کشف الغمه ، ج 3 ص 140).

پاسخ به سؤال مأمون

روزی مأمون (هفتمین خلیفه عباسی) از حضرت رضا (ع) پرسید: چرا جد تو علی (ع) قسیم الجنة و النار (تقسیم کننده بهشتیان و بهشت و دوزخیان به دوزخ است)؟!

حضرت رضا (ع) فرمود: آیا شنیده ای که از پدر و اجداد خود که روایت کرده اند که عبدالله بن عباس (ره) گفت: از رسول خدا(ص) شنیدم فرمود: حب علی ایمان و بغضه کفر (دوستی با علی (ع) ایمان است ، و دشمنی با علی (ع) کفر است)؟

مأمون گفت: آری شنیده ام .

حضرت رضا (ع) فرمود: همین سخن به این معنا است که :
علی (ع) تقسیم کننده افراد به بهشت و دوزخ است .
مأمون گفت : خداوند بعد از تو مرا زنده نگذارد، گواهی می دهم که تو
وارث علم رسول خدا(ص) هستی (کشف الغمه ، ج 3 ص 147).
درمان عجیب بیمار، توسط حضرت رضا (ع)

عصر حضرت رضا (ع) بود، یکی از شیعیان با کاروان خراسان به سوی
کرمان می رفت ، در راه ، باندی از دزدهای سرگردنه ، به کاروان حمله
کردند و آن شیعه را به احتمال یک نفر ثروتمند گرفتند و با خود بردند،
تا آنچه دارد؛ از او بگیرند، او را در میان برف انداختند و دهانش را پر از
برف نموده و شکنجه کردند و او بر اثر آن شکنجه ها،

از ناحیه دهان ، آسیب سخت دید، و زبان و لبهایش ، زخم و شکاف
برداشت و با این حال به خراسان بازگشت و هر چه مداوا کرد خوب
نشد، او شنید که حضرت رضا (ع) در نیشابور است ، در عالم خواب
دید، شخصی به او گفت :حضرت رضا (ع) به خراسان آمده ، نزد او برو
تا تو را در مورد درمان این بیماری ، راهنمایی کند، در همان عالم خواب
خود را به حضور امام رضا (ع) رسانید و ماجرای بیماری خود را بیان
کرد.

حضرت رضا (ع) فرمود: (مقداری زیره کرمان را با اویشان و نمک
مخلوط کن و بکوب ، و روی زخم دهان بگذار دو سه بار این کار را
تکرار کن که خوب می شوی) .

او از خواب بیدار شد، و به آنچه در خواب دیده بود، اهمیت نداد و به
نیشابور رفت تا به حضور حضرت رضا (ع) برسد، در آنجا گفته شد

حضرت رضا (ع) اکنون در کاروان سرای (سعد) است او به آنجا رفت و بعد به محضر آن حضرت، شرفیاب شد و ماجرای زخم دهان خود را بازگو کرد و گفت: (به قدری دهانم آسیب دیده که با زحمت و سختی حرف می زنم، داروئی را به من نشان بده، تا با آن، خود را درمان کنم).

امام رضا (ع) فرمود: (مگر آن دوا را در عالم خواب به تو معرفی نکردم، برو به همان دستور عمل کن!)

او عرض کرد: (آن دستور را بار دیگر برایم بیان کن).

حضرت رضا (ع) فرمود: (مقداری زیره را با اویشان و نمک، مخلوط کن و بکوب و دو سه بار بر دهانت بگذار، خوب می شوی) او رفت و همین دستور را انجام داد و سلامتی خود را بازیافت (عیون اخبارالرضا، ج 2، ص 21).

دفاع قاطع حضرت رضا (ع) از حق، در برابر طاغوت زمانش هنگامی که حضرت رضا (ع) در خراسان، بود مأمون (خلیفه وقت) روزهای دوشنبه و پنجشنبه را روزهای ملاقات مردم با او قرار داده بود، محمد بن سنان (ره) می گوید: در یکی از این دو روز ملاقاتی، حضرت رضا (ع) حضور داشت، و مأمون در جانب راست حضرت رضا (ع) نشسته بود، به مأمون خبر رسید که یکی از پارسایان عابد، دزدی کرده است، مأمون دستور داد او را نزد او بیاورند، مأمورین رفتند و او را نزد مأمون آوردند، مأمون به چهره او نگاه کرد، دید بر اثر عبادت و سجده های زیاد، پیشانی اش پینه بسته است به او گفت:

(خجالت نمی کشی، تو با این سیمای مذهبی، دزدی میکنی؟)

عابد: من از روی اضطرار و ناچاری دست به دزدی زدم ، زیر مرا از حقی که در خمس و بیت المال دارم باز می داری ، و بر اثر تهیدستی ناچار به دزدی می شدم .

ماءمون : تو چه حقی در خمس و بیت المال داری ؟

عابد: خداوند مصرف خمس را در شش مورد، تقسیم و فرموده است :
و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسہ و للرسول ولذی القربی
والیتامی والمساکین و ابن السبیل ان کنتم آمنتم بالله وما انزلنا علی عبدنا
یوم الفرقان یوم التقی الجمعان ... (انفال - 41).

(بدانید هر گونه غنیمتی که به شما رسد، خمس آن برای خدا و پیامبر(ص) و برای خویشان پیامبر(ص) و یتیمان و مسکینان و درماندگان در سفر است اگر شما به خدا و آنچه بر بنده خود، در روز جدایی حق از باطل ، و روز درگیری دو گروه (با ایمان و بی ایمان - یعنی روز جنگ بدر) نازل کرده ایم ایمان آورده اید).
(و همچنین این مطلب در مورد بیت المال در آیه 7 سوره حشر آمده است).

بنابراین چرا حق مرا به من نمی دهی ، با اینکه من درمانده در سفر هستم ، و بر اثر تهیدستی نمی توانم به وطن بازگردم ، وانگهی من از آگاهان به آیات قرآن هستم .

ماءمون : برای اجرای حد الهی و حکم اسلام که درباره دزد، مقرر شده آماده باش ، ما نمی توانیم به خاطر این یاوه سرائی تو، حدود الهی را تعطیل کنیم .

عابد: نخست از خودت شروع کن ، و خود را با اجرای حد الهی پاکساز و

بعد به دیگری پرداز.

ماءمون در اینجا به حضرت رضا (ع) رو کرد و عرض نمود: این شخص چه می گوید؟ (نظر شما چیست؟)

امام رضا (ع) فرمود: او می گوید: تو دزدی کردی، من هم دزدی کردم

ماءمون، بسیار خشمگین شد، سپس به عابد رو کرد و گفت: (سوگند به خدا به جرم دزدی، دستت را قطع می کنم).

عابد: آیا دست مرا قطع می کنی، با اینکه برده و غلام من هستی؟!

ماءمون: وای بر تو، از کجا من غلام تو شده ام؟!

عابد: مادر تو را (پدرت هارون) از بیت المال مسلمانان خریده است بنابراین، مادر تو جزء اموال همه مسلمانان مغرب و مشرق است و تو که از او به وجود آمده ای برده و غلام همه مسلمانان هستی، تا وقتی که آنها تو را آزاد کنند، ولی من از سهمی که دارم تو را آزاد نخواهم کرد، وانگهی تو خمس مردم را چپاول کردی و حق آل رسول (ص) را به آنها ندادی و حق من وامثال مرا ندادی، و از سوی دیگر چیز ناپاک، پاک کننده ناپاک دیگر نیست، بلکه ناپاک را چیز پاک، پاک می کند، و کسی که بر گردن او حد است، حد دیگران را جاری نمی سازد تا نخست حد خود را جاری کند، و بعد به دیگران برسد، آیا سخن خدا را نشنیده ای که می فرماید:

اتاءمرون الناس بابر و تنسون انفسکم وانتم تتلون الكتاب افلا تعقلون
(آیا مردم را به نیکی دعوت می کنید، ولی خودتان را فراموش می نمائید، با اینکه شما خودتان کتاب (آسمانی) را می خوانید، آیا هیچ فکر

نمی کنید؟! (بقره - 44).

ماءمون در برابر گفتار شیوای عابد، درمانده شده بود، متوجه حضرت رضا (ع) شد و عرض کرد: (نظر شما درباره این شخص چیست؟) حضرت رضا (ع) فرمود: خداوند به محمد(ص) فرمود: قل لله الحجة البالغة: (برای خدا دلیل رسا و قاطع هست) (انعام - 146) به طروی که بهانه ای برای هیچ کس باقی نمی ماند، و این حجتها همان است که نادان با وجود نادانی به آن پی می برد، چنانکه شخص نادان با علم خود به آن آگاه می گردد، و دنیا و آخرت بر اساس حجت و دلیل، پابرجا است، و این مرد (عابد) هم برای خود حجت و دلیل آورد.

در این هنگام ماءمون دستور آزادی عابد را صادر کرد، و از مردم روی گردانید با حضرت رضا (ع) به تنهایی به صحبت پرداخت (و تمام کینه و فکر و ذکر خود را در مورد قتل حضرت رضا (ع) به کار برد) تا اینکه آن حضرت را مسموم کرده و به شهادت رسانید (عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 237 و 238).

بازسازی چشمه آب

حضرت رضا (ع) در نیشابور، به محله (غزینی) رفت؛ در آن جا حمامی وجود داشت، و چشمه آبی بود، ولی آب آن اندک بود، حضرت همانجا اقامت کرد و تصمیم به بازسازی و پاکسازی آن چشمه گرفت، اشخاصی که مقنی بودند طلبید و آن ها به دستور آن حضرت به لای روبی و بازسازی چشمه پرداختند، آب آن چشمه، زیاد شد، آنگاه حضرت رضا (ع) دستور داد، در بیرون پله آن چشمه حوضی ساختند از آن چشمه

آب به آن حوض می ریخت ، حضرت رضا (ع) به میان حوض رفت و غسل کرد، و سپس در پشت آن حوض نماز خواند، و همین برنامه ، برای مردم سنت گردید، می آمدند در آن حوض غسل می کردند، و سپس در پشت آن ، نماز می خواندند و دعا می کردند تا خداوند نیازهایشان را برآورد، و بر نعمتهایشان نسبت به آنها بیفزاید، و این برنامه تا کنون ، از یادگارهای حضرت رضا (ع) بین شیعیان باقی مانده است (اعیان الشیعه ، ج 2 ص 18).

جلوگیری از اسراف

روزی عده ای از خدمتکاران میوه می خوردند، ولی هنوز بقیه میوه را تمام نکرده ، آن را به دور می انداختند.
امام رضا (ع) وقتی که این اسراف را از آنها دید، از روی ناراحتی فرمود:
(سبحان الله ! اگر شما احتیاج ندارید، افرادی هستند که نیاز دارند آن ها را به نیازمندان بخورانید) (فروع کافی ، ج 6 ص 297).
(.

جلوگیری از شرک در عبادت

یکی از شاگردان حضرت رضا (ع) بنام (حسن و شاء) می گوید: به حضور حضرت رضا (ع) رفتم ، دیدم آفتابه ای را کنار خود نهاده می خواهد با آب آن وضو بگیرد، نزدیک رفتم ، تا آفتابه را بردارم و آب بریزم و در وضو گرفتن ، آن حضرت را کمک کنم .

امام رضا (ع) از من جلوگیری کرد و فرمود: (ای حسن ! چنین نکن) عرض کردم (چرا مرا از ریختن آب بر دستت ، نهی می کنی ؟ آیا نمی

خواهی من پاداشی ببرم ؟)

حضرت فرمود: (تو پاداش ببری ولی من گناه کنم ؟)

عرض کردم : (توضیح بدهید، چگونه شما گناهکار می شوید؟)

فرمود: آیا سخن خداوند را نشنیده ای که می فرماید: ولا تشرک بعباده

ربه احدا: (کسی که امید لقای پروردگارش را دارد نباید کسی را در

عبادت پروردگار، شریک سازد) (کَهِف - 110

).

من اکنون برای نماز، وضو می گیرم که عبادت است و (طبق دستور خدا)

نمی خواهم کسی را در عبادت خدا، شریک خود قرار دهم (فروع کافی ،

ج 3 ص 69

(

سخنانی از امام رضا(ع)

قال الامام علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیه :

1 مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام بِشَطِّ الْفُرَاتِ، كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ

عَرْشِهِ. (66)

ترجمه :

فرمود: هر موء منی که قبر امام حسین علیه السلام را کنار شطّ فرات در

کربلاء زیارت کند همانند کسی است که خداوند متعال را بر فراز عرش

زیارت کرده باشد.

2 کَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَبْلَغُ شِيعَتِي : اِنْ زِيَارَتِي تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اَلْفَ حَجَّةً، فَقُلْتُ لَا بِي جَعَفَرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلْفُ حَجَّةً؟! قَالَ: اِي وَاللَّهِ، وَ اَلْفُ اَلْفِ حَجَّةً، لِمَنْ زَارَهُ عَارِفًا بِحَقِّهِ. (67)
ترجمه :

به یکی از دوستانش نوشت : به دیگر دوستان و علاقمندان ما بگو: ثواب زیارت قبر من معادل است با یک هزار حجّ.
راوی گوید: به امام جواد علیه السلام عرض کردم : هزار حجّ برای ثواب زیارت پدرت می باشد؟!
فرمود: بلی ، هر که پدرم را با معرفت در حقّش زیارت نماید، هزار هزار یعنی یک میلیون حجّ ثواب زیارتش می باشد.
3 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَوَّلُ مَا يُحَاسِبُ الْعَبْدُ عَلَيْهِ، الصَّلَاةُ، فَإِنْ صَحَّتْ لَهُ الصَّلَاةُ صَحَّ مَسْوَاهَا، وَإِنْ رُدَّتْ رُدَّ مَسْوَاهَا. (68)
ترجمه :

فرمود: اولین عملی که از انسان مورد محاسبه و بررسی قرار می گیرد نماز است ، چنانچه صحیح و مقبول واقع شود، بقیه اعمال و عبادات نیز قبول می گردد وگرنه مردود خواهد شد.
4 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لِلصَّلَاةِ اَرْبَعَةُ اَلْفِ بَابٍ. (69)
ترجمه :

فرمود: نماز دارای چهار هزار جزء و شرط می باشد.
5 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ. (70)
ترجمه :

فرمود: نماز، هر شخص باتقوا و پرهیزکاری را - به خداوند متعال -

نزدیک کننده است .

6 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يُوءُ خَذَا الْغُلَامُ بِالصَّلَاةِ وَهُوَ ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ. (71)

ترجمه :

فرمود: پسران باید در سنین هفت سالگی به نماز وادار شوند.

7 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَرَضَ اللَّهُ عَلَى النِّسَاءِ فِي الْوُضُوءِ أَنْ تَبْدَأَ الْمَرْءَةُ بِبَاطِنِ ذِرَاعِهَا وَالرَّجُلُ بِظَاهِرِ الذِّرَاعِ. (72)

ترجمه :

فرمود: خداوند در وضو بر زنان لازم دانسته است که از جلوی آرنج دست ، آب بریزند و مردان از پشت آرنج . (این عمل از نظر فتوای مراجع تقلید مستحب می باشد).

8 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا عَهِدَ حَيٍّ أَمْرَنَا، قِيلَ: كَيْفَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَيُعَلِّمُهَا النَّاسَ. (73)

ترجمه :

فرمود: رحمت خدا بر کسی باد که امر ما را زنده نماید، سوء ال شد: چگونه ؟ حضرت پاسخ داد: علوم ما را فرا گیرد و به دیگران بیاموزد.

9 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ، وَلَتَنْهَيْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، أَوَلَيْسَتْ عَمَلِنَّ عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ، فَيَدْعُو خِيَارُكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ. (74)

ترجمه :

فرمود: باید هر یک از شماها امر به معروف و نهی از منکر نمائید، وگرنه شرورترین افراد بر شما تسلط یافته و آنچه که خوبان شما، دعا و نفرین کنند مستجاب نخواهد شد.

10 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَا يُكَفِّرُ بِهِ ذُنُوبَهُ، فَلْيَكْثِرْ مِنَ الصَّلَاةِ

عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَذَا. (75)

ترجمه :

فرمود: کسی که توان جبران گناهانش را ندارد، زیاد بر حضرت محمد و اهل بیتش علیهم السلام صلوات و درود فرستد، که همانا گناهانش اگر حق الناس نباشد محو و نابود گردد.

11 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ التَّسْبِيحَ وَالتَّهْلِيلَ وَالتَّكْبِيرَ. (76)

ترجمه :

فرمود: فرستادن صلوات و تحیت بر حضرت محمد و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام در پیشگاه خداوند متعال ، پاداش گفتن «سبحان الله ، لا اله الا الله ، الله اكبر» را دارد.

12 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ طَرْفَةَ عَيْنٍ مِنْ حُجَّةٍ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا. (77)

ترجمه :

فرمود: چنانچه زمین لحظه ای خالی از حجت خداوند باشد، اهل خود را در خود فرو می برد.

13 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَلَيْكُمْ بِسِلَاحِ الْأَنْبِيَاءِ، فَقِيلَ لَهُ: وَمَا سِلَاحُ الْأَنْبِيَاءِ؟ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الدُّعَاءُ. (78)

ترجمه :

فرمود: بر شما باد به کارگیری سلاح پیامبران ، به حضرت گفته شد: سلاح پیغمبران علیهم السلام چیست ؟

در جواب فرمود: توجه به خداوند متعال ؛ و دعا کردن و از او کمک

خواستن می باشد.

14 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : صَاحِبُ النَّعْمَةِ يَجِبُ عَلَيْهِ التَّوَسُّعُ عَلَى عِيَالِهِ. (79)

ترجمه :

فرمود: هر که به هر مقداری که در توانش می باشد، باید برای اهل منزل خود انفاق و خرج کند.

15 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْمَرَضُ لِلْمُوءَمِّنِ تَطْهِيرٌ وَ رَحْمَةٌ وَلِلْكَافِرِ تَغْذِيبٌ وَ

لَعْنَةٌ، وَ إِنْ الْمَرَضُ لَا يَزَالُ بِالْمُوءَمِّنِ حَتَّى لَا يَكُونَ عَلَيْهِ ذَنْبٌ. (80)

ترجمه :

فرمود: مریضی ، برای موء من سبب رحمت و آمرزش گناهانش می باشد و برای کافر عذاب و لعنت خواهد بود.

سپس افزود: مریضی ، همیشه همراه موء من است تا آن که از گناهانش چیزی باقی نماند و پس از مرگ آسوده و راحت باشد.

16 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا اكْتَهَلَ الرَّجُلُ فَلَا يَدْعُ اءَنْ يَأْكُلَ بِاللَّيْلِ شَيْئًا، فَإِ

ثُمَّ اءَهْدَأْ لِنَوْمِهِ، وَ اءَطِيبُ لِلنَّكَهَةِ. (81)

ترجمه :

فرمود: وقتی که مرد به مرحله پیری و کهولت سنّ برسد، حتما هنگام

شب قبل از خوابیدن مقداری غذا تناول کند که برای آسودگی خواب

مفید است ، همچنین برای هم خوابی و زناشویی سودمند خواهد بود.

17 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا يُرَادُ مِنَ الْإِمَامِ قِسْطُهُ وَ عَدْلُهُ، إِذَا قَالَ صَدَقَ، وَ

إِذَا حَكَّمَ عَدْلًا، وَ إِذَا وَعَدَ اءَنْ جَزَ. (82)

ترجمه :

فرمود: همانا از امام و راهنمای جامعه ، مساوات و عدالت خواسته شده

است که در سخنان صادق ، در قضاوت ها عادل و نسبت به وعده هایش وفا نماید.

18 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يُجْمَعُ الْمَالُ إِلَّا لَبَخْمَسٍ خِصَالٍ : بُخْلٌ شَدِيدٌ ، وَ اَمَلٌ طَوِيلٌ ، وَ حِرْصٌ غَالِبٌ ، وَ قَطِيعَةٌ الرَّحِمِ ، وَ اِ يَثَارُ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ. (83)

ترجمه :

فرمود: ثروت ، انباشته نمی گردد مگر با یکی از پنج خصلت :
بخیل بودن ، آرزوی طول و دراز داشتن ، حریص بر دنیا بودن ، قطع صله رحم کردن ، آخرت را فدای دنیا کردن .

19 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَوْ اَنَّ النَّاسَ قَصَّرُوا فِي الطَّعَامِ ، لَاسْتَقَامَتْ اَبْدَانُهُمْ. (84)

ترجمه :

فرمود: چنانچه مردم خوراک خویش را کم کنند و پر خوری ننمایند، بدن های آن ها دچار امراض مختلف نمی شود.

20 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ خَرَجَ فِي حَاجَةٍ وَ مَسَحَ وَجْهَهُ بِمَاءِ الْوَرْدِ لَمْ يَرْهَقْ وَجْهَهُ قَتَرٌ وَلَا ذَلَّةٌ. (85)

ترجمه :

فرمود: هر کس هنگام خروج از منزل برای حوایج زندگی خود، صورت خویش را با گلاب خوشبو و معطر نماید، دچار ذلت و خواری نخواهد شد.

21 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اِنَّ فِي الْهِنْدِبَاءِ شِفَاءً مِنْ اَلْفِ دَاءٍ ، مَا مِنْ دَاءٍ فِي جَوْفِ الْاِنْسَانِ اِلَّا قَمَعَهُ الْهِنْدِبَاءُ. (86)

ترجمه :

فرمود: گیاه کاسنی شفای هزار نوع درد و مرض است ، کاسنی هر نوع مرضی را در درون انسان ریشه کن می نماید.

22 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : السَّخِيُّ يَأْكُلُ طَعَامَ النَّاسِ لِبَاءِ كُلِّ مَا مِنْ طَعَامِهِ، وَالْبَخِيلُ لَا يَأْكُلُ طَعَامَ النَّاسِ لِكَيْلَا يَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ. (87)

ترجمه :

فرمود: افراد سخاوتمند از خوراک دیگران استفاده می کنند تا دیگران هم از امکانات ایشان بهره گیرند و استفاده کنند؛ ولیکن افراد بخیل از غذای دیگران نمی خورند تا آن ها هم از غذای ایشان نخورند.

23 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : شِيعَتُنَا الْمُسْلِمُونَ لَا مَرْنَا، الْأَخِذُونَ بِقَوْلِنَا، الْمُخَالِفُونَ لَا عِدَائِنَا، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَّا. (88)

ترجمه :

فرمود: شیعیان ما کسانی هستند که تسلیم امر و نهی ما باشند، گفتار ما را سرلوحه زندگی در عمل و گفتار خود قرار دهند، مخالف دشمنان ما باشند و هر که چنین نباشد از ما نیست .

24 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ تَذَكَّرَ مُصَابِنَا، فَبَكَى وَاءَبَكَى لَمْ تَبْكِ عَيْنُهُ يَوْمَ تَبْكِي الْعُيُونُ، وَ مَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يُحْيِي فِيهِ أَمْرُنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ. (89)

ترجمه :

فرمود: هر که مصائب ما اهل بیت عصمت و طهارت را یادآور شود و گریه کند یا دیگری را بگریاند، روزی که همه گریان باشند او نخواهد گریست ، و هر که در مجلسی بنشیند که علوم و فضائل ما گفته شود

همیشه زنده دل خواهد بود.

25 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْمُسْتَتِرُ بِالْحَسَنَةِ يَعْدِلُ سَبْعِينَ حَسَنَةً، وَالْمُذِيعُ بِالسَّيِّئَةِ مَخْذُولٌ، وَالْمُسْتَتِرُ بِالسَّيِّئَةِ مَغْفُورٌ لَهُ. (90)
ترجمه :

فرمود: انجام دادن حسنه و کار نیک به صورت مخفی ، معادل هفتاد حسنه است ؛ و آشکار ساختن گناه و خطا موجب خواری و پستی می گردد و پوشاندن و آشکار نکردن خطا و گناه موجب آمرزش آن خواهد بود.

26 اِنَّهُ سُئِلَ مَا الْعَقْلُ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : التَّجَرُّعُ لِلْغُصَّةِ، وَ مُدَاهَنَةُ الْاَعْدَاءِ، وَ مُدَارَاةُ الْاَصْدِقَاءِ. (91)

از امام رضا علیه السلام. سوء ال شد که عقل و هوشیاری چگونه است ؟
ترجمه :

حضرت در جواب فرمود: تحمل مشکلات و ناملایمات ، زیرک بودن و حرکات دشمن را زیر نظر داشتن ، مدارا کردن با دوستان می باشد - که اختلاف نظرها سبب فتنه و آشوب نشود -.

27 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا لَّا بِتَحْرِيمِ الْخَمْرِ، وَ اِنْ يُقَرَّ بَاًنَ اللَّهِ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ. (92)

ترجمه :

فرمود: خداوند هیچ پیغمبری را نفرستاده مگر آن که در شریعت او شراب و مُسکرات حرام بوده است ، همچنین هر یک از پیامبران معتقد بودند که خداوند هر آنچه را اراده کند انجام می دهد.

28 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا تَتْرُكُوا الطَّيِّبَ فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَإِنْ لَمْ تَقْدِرُوا فَيَوْمٌ وَ

يَوْمٌ، فَإِنْ لَمْ تَقْدِرُوا فَفِي كُلِّ جُمُعَةٍ. (93)

ترجمه :

فرمود: سعی نمائید هر روز، از عطر استفاده نمائید و اگر نتوانستید یک روز در میان ، و اگر نتوانستید پس هر جمعه خود را معطر و خوشبو گردانید) با رعایت شرائط زمان و مکان .)

29 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا كَذَبَ الْوَلَاءُ حُبْسَ الْمَطَرِ، وَإِذَا جَارَ السُّلْطَانُ هَانَتِ الدَّوْلَةُ، وَإِذَا حُبِسَتِ الزَّكَاةُ مَاتَتِ الْمَوَاشِي. (94)

ترجمه :

فرمود: هر گاه والیان و مسئولان حکومت دروغ گویند باران نمی بارد، و اگر رئیس حکومت ، ظلم و ستم نماید پایه های حکومتش سست و ضعیف می گردد؛ و چنانچه مردم زکات و خمس مالشان را نپردازند چهارپایان می میرند.

30 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْمَلَائِكَةُ تُقَسِّمُ أَرْزَاقَ بَنِي آدَمَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلى طُلُوعِ الشَّمْسِ، فَمَنْ نَامَ فِيمَا بَيْنَهُمَا نَامَ عَنْ رِزْقِهِ. (95)

ترجمه :

فرمود: ما بین طلوع سپیده صبح تا طلوع خورشید ملائکه الهی ارزاق انسان ها را سهمیه بندی می نمایند، هر کس در این زمان بخوابد غافل و محروم خواهد شد.

31 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ فَرَّجَ عَنْ مُوْءٍ مِنْ فَرَجِ اللَّهِ قَلْبَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (96)

ترجمه :

فرمود: هر کس مشکلی از موء منی را بر طرف نماید و او را خوشحال سازد، خداوند او را در روز قیامت خوشحال و راضی می گرداند.

32 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ نَا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إِذَا رَأَيْنَاهُ بِحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَ بِحَقِيقَةِ النِّفَاقِ. (97)
ترجمه :

فرمود: همانا ما اهل بیت عصمت و طهارت چنانچه شخصی را بنگریم ، ایمان و اعتقاد او را می شناسیم که اعتقادات درونی و افکار او چگونه است .

إِلَّا أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: سُنَّةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ سُنَّةٌ مِّنْ نَّبِيِّهِ وَ سُنَّةٌ مِّنْ وَلِيِّهِ، أَمَّا السُّنَّةُ مِنَ اللَّهِ فَكَيْتَمَانُ السِّرِّ، أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَّبِيِّهِ مُدَارَاةُ النَّاسِ، أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ وَلِيِّهِ فَالصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ. (98)
ترجمه :

فرمود: موء من ، حقیقت ایمان را درک نمی کند مگر آن که 3 خصلت را دارا باشد:

خصلتی از خداوند، که کتمان اسرار افراد باشد، خصلتی از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله که مدارا کردن با مردم باشد، خصلتی از ولی خدا که صبر و شکیبائی در مقابل شدائد و سختی ها را داشته باشد.

34 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ، يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ، إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ. (99)
ترجمه :

فرمود: همانا سکوت و خاموشی راهی از راه های حکمت است ، سکوت موجب محبت و علاقه می گردد، سکوت راهنمایی برای کسب خیرات می باشد.

35 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مِنَ السُّنَّةِ التَّزْوِيجُ بِاللَّيْلِ، لِإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا،

وَالنِّسَاءُ إِذَا نَمَاهُنَّ سَكَنَ. (100)

ترجمه :

فرمود: بهترین وقت برای تزویج و زناشوئی شب است که خداوند متعال شب را وسیله آرامش و سکون قرار داده ، همچنین زنان آرام بخش و تسکین دهنده می باشند.

36 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا مِنْ عَبْدٍ زَارَ قَبْرَ مُوْءَمِنْ، فَقَرَأَ عَلَيْهِ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» سَبْعَ مَرَّاتٍ، إِلَّا لَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَلِصَاحِبِ الْقَبْرِ. (101)

ترجمه :

فرمود: هر بنده ای از بندگان خداوند بر قبر موء منی جهت زیارت حضور یابد و هفت مرتبه سوره مبارکه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» بخواند، خداوند متعال گناهان او و صاحب قبر را مورد بخشش و آمرزش قرار می دهد.

37 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْأَخُ الْأَكْبَرُ بِمَنْزِلَةِ الْأَبِ. (102)

ترجمه :

فرمود: برادر بزرگ جانشین و جایگزین پدر خواهد بود.

38 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّمَا تَغْضَبُ لِلَّهِ عِزٌّ وَجَلٌّ، فَلَا تَغْضَبْ لَهُ بِأَكْثَرِ مِمَّا غَضِبَ عَلَى نَفْسِهِ. (103)

ترجمه :

فرمود: چنانچه در موردی خواستی غضب کنی و برای خدا برخورد نمائی ، پس متوجه باش که غضب و خشم خود را در جهت و محدوده رضایت و خوشنودی خداوند، اعمال کن .

: خَيْرُ الْأَعْمَالِ الْحَرْتُ، تَزْرَعُهُ فَيَأْكُلُ مِنْهُ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ، أَمَّا الْبَرُّ فَمَا أَكَلَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا سَتَغْفِرَ لَكَ، وَأَمَّا الْفَاجِرُ فَمَا أَكَلَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا لَعَنَهُ، وَ

يَاءُ كُلُّ مِنْهُ الْبَهَائِمُ وَالطَّيْرُ. (104)

ترجمه :

فرمود: بهترین کارها، شغل کشاورزی است ، چون که در نتیجه کشت و تلاش ، همه انسان های خوب و بد از آن استفاده می کنند.
اما استفاده خوبان سبب آمرزش گناهان می باشد، ولی استفاده افراد فاسد و فاسق موجب لعن ایشان خواهد شد، همچنین تمام پرنده ها و چرندگان از تلاش و نتیجه کشت بهره مند خواهند شد.

40 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ تَرَكَ السَّعْيَ فِي حَوَائِجِهِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ، قَضَى اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَقَرَّتْ بِنَا فِي الْجَنَانِ عَيْنُهُ. (105)

ترجمه :

فرمود: هر کس روز عاشورای امام حسین علیه السلام ، دنبال کسب و کار نرود (و مشغول عزاداری و حزن و اندوه گردد)، خداوند متعال خواسته ها و حوائج دنیا و آخرت او را برآورده می نماید؛ و در بهشت چشمش به دیدار ما - اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام - روشن می گردد.
پاورقی ها:

66- مستدرک الوسائل : ج 10، ص 250، ح 38.

67- مستدرک الوسائل : ج 10، ص 359، ح 2.

68- مستدرک الوسائل : ج 3، ص 25، ح 4.

69- تهذيب الاحكام : ج 2، ص 242، ح 957.

70- وسائل الشیعة : ج 4، ص 43، ح 4469.

71- وسائل الشیعة : ج 21، ص 460، ح 27580.

72- وسائل الشیعة : ج 1، ص 467، ح 1238.

- 73- بحارالانوار: ج 2، ص 30، ح 13.
- 74- الدرّة الباهرة : ص 38، س 3، بحار: ج 75، ص 354، ح 10.
- 75- جامع الاخبار ص 59، بحارالانوار: ج 91، ص 47، ح 2.
- 76- اعمالی شیخ صدوق ص 68، بحارالانوار: ج 91، ص 47، ضمن ح 2.
- 77- علل الشرایع : ص 198، ح 21.
- 78- بصائرالدّرجات : جزء 6، ص 308، باب 8، ح 5.
- 79- وسائل الشیعة : ج 21، ص 540، ح 27807.
- 80- بحارالانوار: ج 78، ص 183، ح 35، ثواب الاعمال : ص 175.
- 81- محاسن برقی : ص 422، ح 208.
- 82- الدرّة الباهرة : ص 37، س 13، بحار: ج 75، ص 354، س 5.
- 83- وسائل الشیعة : ج 21، ص 561، ح 27873.
- 84- مستدرک الوسائل : ج 2، ص 155، ح 30.
- 85- مصادقة الاخوان شیخ صدوق : ص 52، ح 1.
- 86- وسائل الشیعة : ج 25، ص 183، ح 31693.
- 87- مستدرک الوسائل : ج 15، ص 358، ح 8.
- 88- جامع احادیث الشیعة : ج 1، ص 171، ح 234، بحار: ج 65، ص 167، ح 24.
- 89- وسائل الشیعة : ج 14، ص 502، ح 19693.
- 90- وسائل الشیعة : ج 16، ص 63، ح 20990.
- 91- اعمالی شیخ صدوق : ص 233، ح 17.
- 92- بحارالانوار: ج 4، ص 97، ح 3.
- 93- مستدرک الوسائل : ج 6، ص 49، ح 6.

- 94- اءمالی شیخ طوسی : ص 82، مستدرک الوسائل : ج 6، ص 188، ح 1.
- 95- وسائل الشیعة : ج 6، ص 497، ح 6533.
- 96- اصول کافی : ج 2، ص 160، ح 4، وسائل الشیعة : ج 16، ص 372، ح 6.
- 97- إءلام الوری : ج 2، ص 70، بصائر الدّرجات : جزء 8، ص 308، ح 5.
- 98- بحارالانوار: ج 75، ص 334، ح 1، مستدرک الوسائل : ج 9، ص 37، ح 10138.
- 99- مستدرک الوسائل : ج 9، ص 16، ح 10073.
- 100- وسائل الشیعة : ج 3، ص 91، ح 22040.
- 101- من لا یحضره الفقیه : ج 1، ص 115، ح 541، وسائل الشیعة : ج 3، ص 227، ح 3479.
- 102- وسائل الشیعة : ج 20، ص 283، ح 25636.
- 103- عیون اءخبارالرضا علیه السلام: ج 1، ص 292، ح 44.
- 104- الکافی : ج 5، ص 260، ح 5.
- 105- عیون اءخبارالرضا علیه السلام: ج 1، ص 299، ح 57.

ذکر مصیبت شهادت امام رضا (ع).

از عبدالله بن بشیر نقل شده که چون مأمون مصمم به قتل امام رضا (ع)

شد ، به من دستور داد که ناخن‌های خود را بلند نگه دارم و این مطلب را برای کسی ظاهر نسازم . بعد از مدتی مرا خواست و چیزی شبیه تمر هندی به من داد و گفت که آن را به تمام دو دست خود بمالم ! من هم همین کار را کردم . در این هنگام مأمون نزد امام علیه‌السلام رفت و گفت : حال شما چگونه است ؟ امام علیه‌السلام فرمود : امید بهبودی دارم . مأمون گفت : من هم امروز بحمدالله بهترم . آیا امروز از خدمت کاران نزد شما آمدند ؟ امام فرمود : خیر ! مأمون ناراحت شد و به غلامان پرخاش کرد !

سپس گفت : هم اکنون آب انار بگیر و بخور که برای این بیماری چاره‌ای جز خوردن آن نیست ! و به من گفت : برای ما انار بیاور ! من چند انار برای او بردم . مأمون دستور داد که با دست خود انارها را بفشار ! من همین کار را کردم و مأمون آب آن انارها را به حضرت خوراند و همان علت شهادت امام شد⁽¹⁾ !

از ابا صلت ، کیفیت شهادت امام رضا(ع) بدین نحو نقل شده است :

روزی امام علیه‌السلام به من فرمود : من فردا به مجلس این فاجر (

مأمون) می‌روم . اگر دیدی که هنگام مراجعت ، عبا بر سرم نیست ، با

من سخن بگو و اگر دیدی که عبا بر سرم می‌باشد ، با من حرف نزن !

ابا صلت می‌گوید : روز بعد ، امام علیه‌السلام لباس‌های خود را پوشید و در محراب منتظر

(1) ارشاد : ج 2.

مأمورین خلیفه شد . وقتی مأمورین آمدند ، کفش‌هایش را پوشید و عبا بر دوش انداخت ، و به نزد مأمون رفت . من هم در خدمت امام علیه‌السلام رفتم .

وقتی امام علیه‌السلام وارد شد ، در نزد مأمون چند طبق از میوه‌های مختلف بود . مأمون خوشه انگوری را که قبلاً مسموم کرده بود ، در دست داشت و چند دانه از آن را که قبلاً علامت‌گذاری کرده بود ، برای رفع تهمت می‌خورد ! چون چشم مأمون به امام علیه‌السلام افتاد ، مشتاقانه از جای خود بلند شد و دست در گردن مبارک حضرت کرد و میان دو چشم حضرت را بوسید و بسیار احترام می‌نمود . سپس امام علیه‌السلام را در جای خودش نشاند و خوشه انگور را به حضرت داد و گفت : یابن رسول الله ! انگوری از این بهتر ندیده‌ام ! امام علیه‌السلام فرمود : شاید انگور بهشت از این بهتر باشد ! مأمون گفت : از این انگور بخورید ! امام علیه‌السلام فرمود : مرا از خوردن این انگور معاف بدار ! مأمون اصرار زیادی کرد ، و گفت : باید از این انگور بخورید ! مگر خیال می‌کنید من قصد سوئی نسبت به شما دارم ، با اینکه این همه به شما احترام می‌گذارم ؟ او خوشه انگور را از امام علیه‌السلام گرفت و چند دانه از آن را خورد و دوباره آن را به امام داد ! و گفت : باید از این بخورید ! آن امام مظلوم ، چند دانه از آن انگور را خوردند ، که ناگاه حالشان دگرگون شد و باقی خوشه را بر زمین گذاشتند و با حال ناخوشی ، بلند شدند . مأمون گفت : پسر عمو ! کجا

می روی ؟ امام علیه السلام فرمود : به همان جا که مرا فرستادی ! سپس حضرت با چهره‌ای غمگین و ناراحت ، در حالی که عبا بر سر داشتند ، از کاخ مأمون بیرون آمدند .

من به دستور حضرت ، با ایشان سخن نگفتم ، تا اینکه امام علیه السلام وارد منزل خود شدند و فرمودند : در خانه را ببند ! و با حال ناخوشی و رنجوری ، بر روی بستر خود افتادند ! من درب منزل را بستم و ناراحت در وسط منزل ایستادم ، ناگاه جوان خوشبو و مشگین مویی را در خانه دیدم که آثار امامت و ولایت از چهره‌اش ، ظاهر بود و از همه افراد به امام رضا(ع) شبیه‌تر بود !

من نزد او رفتم و گفتم : من که درها را محکم بستم ! شما از کدام در وارد شدید ؟

فرمود : آن خدائی که مرا از مدینه به یک لحظه به طوس آورد ، می‌تواند

از در بسته هم وارد کند ! پرسیدم : شما کیستید ؟ فرمود : منم حجت

خدا بر تو ای ابا صلت ! منم محمد بن علی ! آمده‌ام تا با پدر غریب و

مظلوم خود وداع کنم !

آنگاه نزد امام رضا(ع) رفت . چون چشم امام علیه السلام به فرزندش افتاد ، از جا بلند شد و یعقوب‌وار ، یوسف گم گشته خود را در آغوش گرفت و دست در گردن او کرد و او را به سینه فشرد و بین دو چشم او را بوسید . سپس او را بر روی جای خود برد و با او از اسرار امامت سخن گفت و امانت‌های الهی را به او سپرد و خود به شهادت رسید⁽¹⁾ .

(1) جلاء العیون .

یکی از شخصیت های بزرگ بشریت جناب امام رضا(ع) است. شخصیتی که امام صادق ع ارزو می کرد ای کاش می توانستم زمان امام رضا(ع) را درک کنم و او را زیارت نمایم. شخصیتی که انقدر محبوب مردم بود که هیچکسی امام را به نامش که علی است نام نمی برد بلکه همه او را به رضا می خواندند. حتی به امام جواد و به امام هادی و به امام عسگری ابن الرضا می گفتند.

و شخصیتی که وقتی در شکم مادرش نجمه خاتون بود ،نجمه صدای
تسبیح

و تقدیس و تحمید و تهلیل این طفل را می شنید.

شیخ صدوق به سند معتبر از نجمه مادر آن سرور روایت کرده است که
گفت : چون حامله شدم به فرزند بزرگوار خود به هیچ وجه ثقل و حمل
در خود احساس نمی کردم و چون به خواب می رفتم صدای تسبیح و
تهلیل و تمجید حق تعالی از شکم خود می شنیدم و خائف و ترسان می
شدم و چون بیدار می شدم صدایی نمی شنیدم . و چون آن فرزند
سعادت مند از من متولد شد دستهای خود را بر زمین گذاشت و سر مطهر
خود را به سوی آسمان بلند کرد و لبهای مبارکش حرکت می کرد و
سخنی می گفت که من نمی فهمیدم ، در آن ساعت حضرت امام موسی
علیه السلام به نزد من آمد و فرمود که گوارا باد ترا ای نجمه کرامت
پروردگار تو! پس آن فرزند سعادت مند را در جامه سفیدی پیچیده و به
آن حضرت دادم ، حضرت در گوش راستش اذان و در گوش چپش
اقامه گفت و آب فرات طلبید و کامش را به آن آب برداشت پس به

دست من داد و فرمود که بگیر این را که این بقیه خدا است در زمین و
حجت خدا است بعد از من. (منتهی الامال)

شخصیتی که هم در زمان حیاتش برآورده کننده حاجات مردم بود و هم
از بعد از شهادتش هزاران نفر را حاجت داده است. و بیماری های صعب
العلاج را به اذن خدا شفا داده. و افراد ناامید را امیدوار کرده و افراد
گمراه را هدایت فرموده و نوری عظیم در طول این قرون فراوان بوده
است و می باشد.

نه تنها شیعیان بلکه مسیحیان و غیره را هم حاجت روا نموده است و به
زائرین خود قول داده که در عالم دیگر حداقل در سه جای خیلی مهم به
انها کمک خواهد نمود.

شخصیتی که بزرگان به پابوس حرمش رفته اند و می روند. شخصیتی که
در زمان خود همه دانشمندان مسلمان و غیر مسلمان در مقابلش اظهار
عجز می نمودند.

شخصیتی که انقدر مهربان است که به امام رووف مشهور شده است.

و شخصیتی که پناهگاه همه کسانی است که به او و حرم او پناه می برند حتی حیوانات به حرم او پناهنده شده اند مانند داستان اهویی که به خود امام پناه برد و امام ضامن او شد و گنجشگی که از دست ماری به امام پناه برد و شتری که به حرم امام پناهنده شد و ...

شخصیتی که انقدر مهربان بود و تواضع داشتند موقع خوردن غذا، همه خدام و خدمت کارها در کنار حضرت می نشستند و با حضرت غذا می خوردند.

شخصیتی که صاحب کرامات و معجزات فراوانی است از جمله تبدیل کردن عکس شیر به شیر واقعی و دعای طلب باران و آمدن باران در مقابل چشمان حیرت زده کسانی که امامت را قبول نداشتند و همچنین سالم ماندن امام بعد از اینکه سی شمشیرزن مامون حضرت را مورد حمله ضربات شمشیر خود قرار دادند که باعث حیرت مامون جنایتکار شد .

شخصیتی که بسیار سخاوتمند بودند بطوری که در روز عرفه ، تمام دارائی خود را بخشیدند.

شخصیتی که ثواب زیارت قبر منورش به فرموده امام جواد ع، یک میلیون حج و عمره می باشد.

امام رضا فرمود

هر زمان بندگان گناهان تازه ای را ابداع کنند، خداوند بلاهای تازه و "ناشناخته ای بر آنها مسلط می سازد"

بحار الانوار، ج 70 ص 353

هفت چیزی که مسخره دارد چیست؟

امام رضا(ع).فرمود

کسی که با زبانش استغفرالله بگوید ولی در دل از گناهی که کرده 1-

پشیمان نباشد خودش را مسخره کرده

کسی که از خدا توفیق کار خیر طلب کند ولی تلاش و کوششی -2

نداشته باشد خود را مسخره کرده

کسی که از خدا بهشت بخواهد و در انجام عبادات صبر نکند و در -3

ترک معاصی صبر نداشته باشد خود را مسخره کرده

کسی که از آتش جهنم به خدا پناه برد ولی از لذت گناه دست بر -4

ندارد خودش را مسخره کرده

آنکس که یاد مرگ کند و از آن ترس داشته باشد ولی خود را برای -5

مرگ آماده نکند (یعنی اعمال خیر انجام ندهد و از گناهانش استغفار

نکند) خودش را مسخره کرده

کسی که خدا را یاد کند و مشتاق دیدار او باشد ولی در گناهان اصرار -6

ورزد خود را مسخره کرده

کسی که بدون توبه از خدا طلب عفو و بخشش کند، خودش را -7

مسخره کرده است

نصایح مشکینی صفحه 274 :

بحارالانوار مجلسی جلد 78 ص 356

: آیت الله بهجت

گاهی موانع بزرگی ، با یکبار مشهد رفتن از سر راه ما برداشته می شوند

او حجت خدا و پناه شیعه است

آسمان و زمین و آنچه بین آن دو است ، در اختیار امام رضا(ع) است

:صدوق از امام رضا روایت می کند که فرمود

هر کس مصایب ما اهل بیت را یاد کند و گریه و عزاداری کند روز قیامت "

"در درجه ما خواهد بود

امالی، مجلس 17، رقم 4 و بحار ج 44 ص 278

امام رضا فرمود

مصیبت حسین پلک چشم ما را زخم کرده و اشک های ما را جاری کرده "
"است پس برای مصایب حسین باید گریه کنان گریه کنند

امالی صدوق، مجلس 27، رقم 2، بحار ج 44 ص 284

امام رضا(ع).فرمود

کسی که معتقد به تناسخ باشد او کافر به خداوند عظیم شده است "
"و بهشت و جهنم را تکذیب کرده است

عیون اخبار الرضا، صدوق ج 2 ص 202

امام رضا فرمود

"زمانی که گرفتار مشکل و شدتی شدید به وسیله ما خدا را بخوانید"

تفسیر عیاشی، ج 2 ص 42

امام رضا فرمود

"گریه بر حسین گناهان بزرگ را از بین می برد"

بحار الانوار، ج 44 ص 284

امام رضا فرمود

پناه بر خدا که خداوند شباهتی به مخلوقاتش داشته باشد یا مانند آنان () "

با ابزارهای جسمانی) تکلم کند و کلام خداوند با مخلوقات همانند کلام

" مخلوقات با یکدیگر نیست

الاحتجاج، طبرسی، ج 2 ص 405

در کتاب «معانی الاخبار» از امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) نقل شده که در پاسخ این سؤال فرمود: «اینکه سهم زنان نصف سهم مردان از میراث است به خاطر آن است که زن هنگامی که ازدواج می کند چیزی می گیرد و مرد ناچار است چیزی بدهد، به علاوه هزینه زندگی

زنان بر دوش مردان است، در حالی که زن در برابر هزینه زندگی مرد و
"خودش مسئولیتی ندارد

تفسیر نمونه ج 3 ص 290

در روایات آمده است که امام رضا(ع). در هر شب و روز هزار رکعت
نماز می خوانده است

بحار الانوار، ج 49 ص 92

ابو الصلت از عبدالسلام هروی روایت کرده که گفت
به حضرت رضا(ع)

عرض کردم یا ابن رسول الله، چرا خدا همه خشکی را در زمان نوح غرق کرد و حال آنکه در میان آنها کودکان و افرادی که گناهی نداشتند بودند؟

فرمود:

کودکی میان آنها نبود: زیرا خداوند صلب مردان قوم نوح و رحم □ !
زنانشان را از چهل سال پیش عقیم فرموده بود، و نسلشان منقطع شده بود، غرق گشتند در حالی که کودکی در میانشان نبود و این طور نیست که خداوند بی گناه را بعذاب گنهکار معذب دارد، و اما جماعتی از بازماندگان قوم نوح که غرق شدند برای تکذیبی بود که از پیغمبر خدا نمودند، و جماعت دیگر برای رضایتشان بود بتکذیب تکذیب کنندگان، و هر کس از امری دور باشد ولی بدان رضایت دهد، مانند کسی است که "خود آن را انجام داده است"

عیون اخبار الرضا، ج 2 ص 75

تکمله الوسایل، ج 1 ص 277

بحار الانوار، ج 5 ص 283

فضل بن شاذان از امام رضا نقل مینماید که ایشان در بیان دلیل بلند خواندن قرائت در برخی نمازها و کوتاه خواندن آن در برخی دیگر،

فرمودند:

نمازهایی که بلند خوانده میشود، هنگامی است که هوا تاریک میباشد، " بنابر این، لازم است که صدا را در نماز بلند نمود، تا هر شخصی که از آن حوالی عبور مینماید، متوجه برقراری نماز جماعت گردد و اگر میخواهد با آنها نماز بخواند، به ایشان پیوندد، چون بدینوسیله، حتی اگر به دلیل تاریکی، نمازگزاران را مشاهده ننماید، با شنیدن صدای آنها به برقراری نماز جماعت پی خواهد برد و در نمازهایی که بلند خوانده نمیشود، به دلیل روشنایی روز، این ضرورت وجود نداشته و بدون این که صدایی شنیده شود، میتوان محل برقراری نماز را پیدا نمود

وسایل الشیعه، ج 2 ص 82 و 83

امام رضا (ع) فرمود

شیعیان نسبت به هر یک از امامان معصوم پیمان و تعهدی دارند که «
کمال وفای به آن عهد در زیارت مشتاقانه و عارفانه قبور امامان است. هر
کس آن را از روی اشتیاق و تصدیق آنان زیارت کند امامان آنها شفعی
«انها در روز قیامت خواهند بود»

الکافی ج 4 ص 567

امام رضا (ع) فرمود

در اخبار و سخنان ما متشابه وجود دارد مانند متشابهات قرآن و محکم «
وجود دارد مانند محکمت قران پس متشابهات را به محکمت ارجاع
»دهید و به وسیله محکمت تفسیر کنید

الاحتجاج ج 2 ص 410

و فرمود !

چنان نباشد که تنها از متشابهات پیروی کنید جدای از محکمت که «
»گمراه میشوید

عیون الاخبار ج 1 ص 290

: (آیت الله بهجت (ره)

گاهی موانع بزرگی، با یک بار مشهد رفتن از سر راه ما برداشته ۸
میشوند.

او حجت خدا و پناه شیعه است ۷

آسمان و زمین و آنچه بین آن دو است، در اختیار امام رضا(ع) است.

: علت وسط زمین بودن کعبه

محمد بن سنان می گوید که امام رضا(ع) درین

جواب های او مرقوم داشت : علت قرار گرفتن کعبه در وسط زمین آن
است که در آن جا مکانی است که زمین زیر آن گسترده شد و هر بادی
که در دنیا می وزد از زیر رکن شامی خارج می شود و اولین بقعه ای
است که در زمین قرار داده شده ، زیرا وسط است تا فرض برای اهل

شرق و غرب یکسان باشد. [تا دوری و نزدیکی اش برای شرق و غرب
] عالم به یک نسبت باشد

علل الشرایع، ج ۱، باب ۱۳۴ ۱۱۸

:حضرت امام رضا(ع).می فرمایند

الْخُلُقُ السَّيِّئُ يُفْسِدُ الْعَمَلَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ

. اخلاق بد مانند سرکه که عسل را از بین می برد ، عمل را فاسد می کند

.عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۸

:عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ رِضَا(ع) عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ ▼

شِيعَتُنَا، الْمُسْلِمُونَ لِأَمْرِنَا، الْآخِذُونَ بِقَوْلِنَا، الْمُخَالِفُونَ لِأَعْدَائِنَا؛ فَمَنْ لَمْ

يَكُنْ كَذَلِكَ، فَلَيْسَ مِنَّا

▲ حسین بن خالد گفت: حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمودند

شیعیان ما، تسلیم امر ما هستند، سخنان ما را می پذیرند، و با دشمنان ما
مخالفند؛ پس هر کس این گونه نباشد، از ما نیست

صفات الشَّيْعَةِ، شیخ صدوق قدس سره، حدیث ۲ :

: (امام رضا علیه السلام

من عَلَامَاتِ الْفَقْهِ الْحِلْمُ وَالْعِلْمُ وَالصَّمْتُ إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ
الْحِكْمَةِ إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ

: از نشانه های دانایی سه چیز است ✨

بردباری ، ❖

دانش ، ❖

خاموشی ❖ .

و به راستی صمت و سکوت دری از درهای حکمت است . صمت و ❖
. سکوت محبت‌ها را جلب می کند و آن راهنمای تمام نیکیه‌ها است

«الكافی ج 2 ص 113» ❖

:موسی بن سیار می گوید

همراه حضرت رضا(ع).بودم؛ همینکه نزدیک دیوارهای توس رسیدم
صدای ناله و گریه های شنیدم؛ من به جستجوی آن رفتم، ناگهان دیدم
جنازه ای آوردند؛

آن حضرت در حالی که پای از رکاب خالی کرده بود پیاده شد و به طرف جنازه آمد و آن را بلند کرد و چنان بدان چسبید همچون بچه ای که به مادرش می چسبد آن گاه رو به من کرده، فرمود

من شیع جنازه ولی من اولیائنا خرج من ذنوبه کیوم ولدتہ امہ لا ذنب لہ

هر کس جنازه ای از دوستان ما را تشییع کند، مثل روزی که از مادر متولد شده، گناهانش زدوده می شود،

بالآخره جنازه را کنار قبر گذاشتند. امام ع.مردم را به یک طرف کرد تا میت را مشاهده نموده و دست خود را روی سینه اش گذاشت و فرمود،
افلانی

تو را بشارت می دهم که بعد از این دیگر ناراحتی نخواهی دید

عرض کردم، فدایت شوم؛ مگر این مرد را می شناسی؟

اینجا سرزمینی است که تا کنون در آن قدم نهاده ای

فرمود: موسی! مگر نمی دانی که اعمال شیعیان ما هر صبح و شام بر ما
عرضه می شود

پنجاه و سه داستان از کرامات حضرت رضا (ع)

: امام رضا(ع).فرمودند

فتنه ی بعضی از کسانی که ادعای محبت ما را دارند بر شیعیان ما از فتنه
ای دجال سخت تر است

راوی پرسید: چرا؟

فرمودند:

چون با دشمنان ما دوستی و با دوستان ما دشمنی می کنند ،
این کار آن ها باعث خلط حق و باطل شده و امر را بر مردم مشتبه می
سازد تا جایی که مؤمن از منافق تشخیص داده نمی شود

صفات الشیعه ۸،

وسائل ۱۶/۱۷۹،

بحار ۷۲/۳۹۱.

امام رضا (ع) فرمودند:

کسی که گناه [خود] را آشکار کند به حال خود و نهاده شود و کسی که
. گناه را پوشیده بدارد ، آمرزیده گردد

بحار الأنوار: 67 / 356 / 73

در کتاب عیون الاخبار از امام رضا(ع) می خوانیم

فرشتگان همگی معصومند و محفوظ از کفر و زشتیها به لطف پرودگار «

.

راوی سوال کرد: مگر ابلیس فرشته نبود؟ ❖

فرمود : نه او از جن بود □ !

عیون الاخبار ج 1 ص 269 ❖

در روایتی آمده است که محمد بن احمد سنانی از حسن بن موسای و شای بغدادی روایت می‌کند: من در خراسان در مجلس علی بن موسی الرضا بودم و زید بن موسی (معروف به زید النار) در آنجا حاضر بود و به جماعت حضار، فخر می‌فروخت که ما چنین و چنان هستیم، و امام رضا که با دیگران مشغول گفت‌وگو بود سخنان زید را شنید و رو به او کرده گفت:

ای زید آیا حرف‌های ناقلان کوفه تو را مغرور کرده و فریب □! خورده ای که روایت می‌کنند: «فاطمه عفت خود را حفظ کرد و خداوند آتش را بر ذریه او حرام نمود؟» به خدا سوگند این فقط برای حسن و حسین و فرزندان بلا واسطه آن حضرت است، نه دیگران، اما این که موسی بن جعفر پدرت اطاعت خدا کند، روزها را روزه بگیرد و شب‌ها را به نماز و عبادت پردازد و تو معصیت و نافرمانی خدا کنی، سپس در روز رستاخیز هر دو در عمل مساوی باشید و جزای هر دو بهشت باشد، پس در این صورت بدون تردید تو گویا عزیزتر از او در نزد خدا خواهی

بود(چون او با طاعات خود مستحق بهشت شده است و تو بدون طاعت و
(با معصیت همان پاداش را گرفته ای

:آری علی بن الحسین فرموده است □ !

برای نیکوکار ما دو چندان پاداش و اجر است و برای بدکار ما دو «
»چندان عذاب و جریمه

عیون الاخبار ج 2 ص 234 □□

: در روایتی وارد شده که امام رضا(ع) فرموده است

خداوند پیامبری را به سوی جنیان فرستاده به نام یوسف که آنها را به «
»سوی خدا دعوت کندولی آنها او را شهید کردند

علل الشرایع، ج 2 ص 594

عیون الاخبار ج 1 ص 242

: امام رضا(ع) فرمودند

زمانیکه از امری ترسیدی صد آیه از قرآن بخوان از هر جا که خواهی
بعد بگو

اَللّٰهُمَّ اكْشِفْ عَنِّي الْبَلَاءَ

سه مرتبه

آیت الله وحید خراسانی فرمودند: مدت بیست سال در مدرسه حاج حسن در مشهد تحت سرپرستی مرحوم حاج شیخ حبیب الله گلپایگانی - که سالها در مسجد گوهر شاد امام جماعت بود - بودم

ایشان روزی به من فرمودند: مدتی در تهران مریض و بستری شدم؛ روزی به جانب حضرت رضا(ع) رو کرده، گفتم: آقا! من چهل سال تمام پشت در صحن، در سرما و گرما، سجاده پهن کرده، نماز شب و نوافل نیمه شبم را - تا در باز می شد - می خواندم و بعد داخل می شدم؛ حالا که بستری شده ام به من عنایتی بفرمایید

ناگاه در همان حال بیداری دیدم در بستان و باغی در خدمت حضرت رضا(ع). هستم ایشان از داخل باغ گلی چیده، به دست من دادند من آن گل را بوییدم و حالم خوب شد

آن دستی که حضرت رضا(ع) به آن دست گل داده بودند، چنان با برکت بود که بر سر هر بیماری می کشیدم فی الحال شفا می یافت. آقای وحید فرمود: آقای گلپایگانی فرمودند: ابتدا با یک مرتبه دست کشیدن بیماریهای صعب العلاج بهبود می یافت؛ ولی بعدها که با این

دست با مردم مصافحه کردم، آن برکت اول از دست رفت؛ اکنون باید

دعاهای دیگری را نیز به آن بیفزایم تا مریضی شفا یابد

آقای وحید فرمودند: بیمارهای زیادی که به سرطان و بیماریهای دیگر

دچار بودند، به دست ایشان شفا یافتند

پنجاه و سه داستان از کرامات حضرت رضا (ع)

– امام رضا (ع) می فرمایند: مسافری که در روز جمعه قبل از نماز جمعه مسافرت نماید، در امنیت نمی باشد، خداوند او را در سفر محافظت نمی کند، او را در میان خانواده اش جانشین قرار نمی دهد و از فضل خود به او روزی نمی دهد. (وسایل الشیعه، ج 5 ص 86)

– امام رضا (ع) می فرمایند: خطبه به این دلیل در روز جمعه تشریع شده است که نماز جمعه، یک برنامه عمومی است. خداوند به امیر مسلمین امکان می دهد مردم را موعظه کرده و به اطاعت خدا ترغیب کند، از معصیت الهی ترسانده و ان ها را به مصاحت دین و دنیایشان آگاه

ساخته و اخبار و حوادث مهمی که از نقاط مختلف به او می رسد و برای سرنوشت آنها مؤثر است، به اطلاعشان برساند. دو خطبه قرار داده شد، تا در یکی حمد و تقدیس الهی باشد و در دیگری نیازها، هشدارها و دعا ها و اوامر و دستوراتی را که با صلاح و فساد جامعه اسلامی، در ارتباط است، به آنها اعلام نماید. (وسائل الشیعه، ج 7 ص 344)

حکمت نماز جماعت

عن الرضا (ع) .. قال :

علت تشریع نماز جماعت امام رضا (ع) علت وجوب نماز را فرمودند این است که اسلام و توحید و بندگی و اخلاص به خداوند متعال در

معرض دید عموم و ظاهر

و مشهور در میان مردم باشد.

«وسائل الشیعه/ ج 5/ ص 372»

معنی مشیت الهی چیست؟

یونس بن عبدالرحمان، از شاگردان حضرت رضا (ع) بود، معمای
سرنوشت انسان و مشیت خدا و اختیار و اجبار امور برای یونس حل
نشده بود.

امام رضا (ع) به او چنین فرمود
ای یونس! خواست خدا این است که انسان نیز در کارهایش مختار باشد.
آیا می دانی (مشیت) (خواست خدا) یعنی چه؟
یونس: نه

امام رضا: خواست خدا، یاد نخستین (لوح محفوظ) است، آیا می دانی
(اراده) چیست؟
یونس: نه

امام رضا: اراده، تصمیم بر آنچه می خواهد، می باشد آیا می دانی (قدر)

یعنی چه؟

.یونس: نه

امام رضا: (قدر)، همان اندازه گیری و مرزبندی است، مانند مدت عمر

زندگی و هنگام مرگ

سپس فرمود: منظور از حکم (قضاء) محکم ساختن و عینیت بخشیدن

است.

یعنی این ما هستیم که با اختیار کامل مسیرمان را مشخص و راهمان را (

تعیین میکنیم و فقط خداوند آنرا تایید و عینیت می بخشد تا تحقق پیدا

کند.)

یونس که از بیانات روشن امام رضا (ع) قانع و خشنود و شیفته آن
حضرت شده بود اجازه طلبید که سر مقدس امام را ببوسد و در این حال
عرض کرد:

...گره مطلب مشکلی را بروی من گشودی که من از آن ناآگاه بودم

اصول کافی، باب الجبر والقدر، حدیث 4، ص 157، 158، ج 1

: استاد فاطمی نیا

یک بار یک نفر در حرم امام رضا (علیه السلام) به من گفت من را ❀
یک نصیحتی بکن،

: بردمش روبروی ایوان طلا گفتم

بین این امام رئوف است، از رأفت این امام یک ذره بگیر و برو
بیرون،

حیف است بیایی اینجا بگویی السلام علیک ایها الامام الرئوف، بعد ❁
برگردی بد اخلاق شوی

امام رضا(ع): از سفره عروسی بوی بهشت استشمام می شود

امام رضا(ع): زیاد خوردن گوشت حیوانات وحشی و گوشت گاو، باعث کم
شدن عقل، زیاد شدن حیرت فهم و نارسا بودن ذهن و کثرت فراموشی
می شود و زیاد خوردن تخم مرغ، باعث طحال و باد معده می شود.^{۱۸۳}

«امام رضا(ع): انجیر بوی بد دهان را برطرف می کند و استخوان را سخت
می نماید و مورا می رویاند و دردها را برطرف می کند. بطوریکه با خوردن

انجیر، به دارویی محتاج نمی‌شوید. وانجیر، شبیه‌ترین میوه به میوه‌های بهشت است.^{۱۸۴}

«امام رضا(ع): کسیکه آب چشمش، کم یا زیاد شده است، شیر با عسل بخورد.»^{۱۸۵}

«امام رضا(ع): خوردن باقلا، باعث پُر گوشت شدن ساق و ساخته شدن خون جدید است.»^{۱۸۶}

«امام رضا(ع): خوردن هویج باعث گرم شدن کلیه‌ها و محکم شدن ذکر است.»^{۱۸۷}

«امام رضا(ع): چغندر، عقل را زیاد و خون را تصفیه می‌نماید.»^{۱۸۸}

«یونس بن بکر می‌گوید: امام رضا(ع) به من فرمود: چرا رنگت زرد شده است؟ گفتم: کسالتی عارضم گشته است. فرمود: گوشت بخور! منهم

¹⁸⁴ حلیۃ المتقین

¹⁸⁵ بحار ج 66

¹⁸⁶ بحار ج 66

¹⁸⁷ بحار ج 66

¹⁸⁸ بحار ج 66

گوشت خوردم. پس از یک هفته، حضرت مرا به همان حال سابق دید. فرمود: مگر نگفتم گوشت بخور؟ عرضه داشتم. من از آنروزی که شما امر فرمودید، چیزی جز گوشت نخوردم! فرمود: چگونه خوردی؟ گفتم: بصورت پخته! فرمود: کباب کن و بخور! -منهم چنین کردم. -بعد از یک هفته امام بدنبال من فرستاد. من خدمت آقارفتم، درحالیکه خون بصورت من دویده بود! حضرت وقتی مرادید، فرمود: خوب شدی.»^{۱۸۹} «امام رضا(ع): خواب، سلطان مغز است وقوام ودوام نیروهای بدن، بسته به خواب می باشد. هنگامیکه انسان به خواب می رود، بهتر است ابتدا به پهلوی راست بخوابد و پس از چندی، از پهلوی راست به پهلوی چپ سپس باز به پهلوی راست برود. اما بامداد که از خواب برمی خیزد، بهتر است که از پیلوی چپ بر است غلطیده سپس برخیزد!

بهتر است شب بعد از غذا، دو ساعت بیدار باشد. هنگامیکه انسان به مستراح می‌رود، زیاد آنجا نماند که توقف زیاد در مستراح، باعث بیماری «داء الفیل» میشود.^{۱۹۰}

«از امام رضا (ع) سؤال شد: انسان چه نیکی را از دیگری رد نکند؟ فرمود: اگر جائی برای نشستن تعارف کردند یا بوی خوش (عطر) برای استفاده او آوردند یا بالش برای تکیه‌اش گذاشتند و امثال اینها!»^{۱۹۱}

حضرت امام رضا سلام الله علیه

: می‌فرمایند

اعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَا تَشْكُرُونَ اللَّهَ تَعَالَى بِشَيْءٍ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ بَعْدَ
الِاعْتِرَافِ بِحَقُوقِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ص أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ
مُعَاوَنَتِكُمْ لِأَخْوَانِكُمُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى دُنْيَاهُمْ

¹⁹⁰ حلیة المتقین

¹⁹¹ حلیة المتقین

بدانید که بعد از ایمان به خدا و بعد از اعتراف به حقوق اولیاء الله از آل محمد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، هیچ شکری نزد خدا خوشایندتر از این نیست که برادران مؤمن خود را در امور دنیایشان یاری رسانید

عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۶۹

یکی از اصحاب حضرت رضا (علیه السلام) در حال مرگ بود، حضرت به :
بالینش تشریف آوردند، در حال سكرات، چشمش روی هم گذاشته بود،
عرض کرد: الآن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت علی
(علیه السلام) و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین (علیه السلام) تا
حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) را می بینم و همچنین عرض کرد:
آقا! صورت نوریه شما حاضر است(21)

بحار الانوار: 194/6 – 195

ائمه اطهار(ع) چه کسانی را شفاعت می کنند

رَوَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْوَشَّاءُ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ رِضَا(ع). قَالَ: إِنَّ لِكُلِّ إِمَامٍ عَهْدًا فِي عُنُقِ أَوْلِيَائِهِ وَشِيعَتِهِ وَ إِنَّ مِنْ تَمَامِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ زِيَارَةُ قُبُورِهِمْ فَمَنْ زَارَهُمْ رَغْبَةً فِي زِيَارَتِهِمْ وَ تَصَدِيقًا بِمَا رَغِبُوا فِيهِ كَانَ أَئِمَّتُهُمْ شُفَعَاءَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

حسن بن علی و شاء از امام ابو الحسن رضا علیه السلام.روایت کرده است که فرمود: هر امامی بر گردن دوستان و شیعیانش عهد و پیمانی است و نشانه وفای کامل به آن پیمان، زیارت قبور ایشان است، پس کسانی که از سر رغبت و برای اثبات عهد و پیمان خود با شوق و علاقه ایشان را زیارت کنند، ائمه نیز در قیامت شفیعشان خواهند بود.

من لا یحضره الفقیه-ترجمه غفاری، ج3، ص: 489

داستان تقی بی نماز

نمازهای تقی بی نماز

نامش سید یونس و از اهالی آذر شهر آذربایجان بود به قصد زیارت

هشتمین امام نور راه مشهد را در پیش گرفت و بدانجا رفت اما پس از ورود و نخستین زیارت همه پول او مفقود و بدون خرجی می ماند ناگزیر متوسل می شود و شب در منزل در عالم رؤیا می بیند (به حضرت رضا(ع) که حضرت می فرماید

نمازهای تقی بی نماز

نامش سید یونس و از اهالی آذر شهر آذربایجان بود به قصد زیارت هشتمین امام نور راه مشهد را در پیش گرفت و بدانجا رفت اما پس از ورود و نخستین زیارت همه پول او مفقود و بدون خرجی می ماند ناگزیر به حضرت رضا(ع) متوسل می شود و شب در منزل در عالم رؤیا می بیند که حضرت می فرماید: سید یونس بامداد فردا هنگام طلوع فجر برو و در بست پائین خیابان زیر غرفه نقاره خانه بایست اولین کسی که آمد رازت را به او بگو تا او مشکل تو را حل کند. می گوید پیش از فجر بیدار شدم وضو ساختم و به حرم مشرف شدم و پس از زیارت قبل از دمیدن فجر به همان نقطه ای که در خواب دیده و دستور یافته بودن آمدم و چشم به هر سو دوخته بودم تا نفر اول را بنگرم که به ناگاه دیدم آقای

تقی آذرشهری که متأسفانه در شهر ما به خاطر بدگویی برخی به او تقی بی نماز می گفتند از راه رسد اما من با خود گفتم آیا مشکل خود را به او بگویم؟ با اینکه در وطن متهم به بی نمازی است چرا که در صف نمازگزاران رسمی و حرفه‌ای نمی نشیند من چیزی به او نگفتم و او هم گذشت و به حرم مشرف شد من نیز بار دیگر به حرم رفته و گرفتاری خویش را با دلی لبریز از غم و اندوه به حضرت رضا(ع) گفتم و آمدم بار دیگر به حرم رفته و گرفتاری خویش را با دلی لبریز از غم و اندوه به حضرت رضا(ع) گفتم و آمدم بار دیگر شب در عالم خواب حضرت را دیدم و همان دستور را دادند و این جریان سه شب تکرار شد. روز سوم گفتم بی تردید در این خوابهای سه گانه رازی است به همین جهت بامداد روز سوم جلو رفتم و به اولین نفری که قبل از فجر وارد می شد و جز آقا تقی نبود سلام کردم و او نیز مرا مورد دلجویی قرار داد و پرسید اینکه سه روز است که شما را در این جا می بینم کاری داری؟ من جریان را گفتم و او نیز علاوه بر خرج توقف یک ماهه ام در مشهد پول سوغات را نیز دارد و گفت پس از یک ماه قرار ما در فلان روز و فلان ساعت آخر بازار سر شوی در میدان سرشوی باشد، تا ترتیب رفتن تو به سوی شهرت را بدهم از او تشکر کردم. آمدم یک ماه گذشت زیارت وداع کردم و سوغات هم خریدم خورجین خویش را برداشتم در ساعت مقرر

در مکان مورد توافق حاضر شدم درست سر ساعت بود که دیدم آقا تقی آمد و گفت: آماده رفتن هستی؟ گفتم: آری، گفت: بسیار خوب بیا! بیا! نزدیکتر رفتم گفتم خودت به همراه بار و خورجین و هر چه داری بر دوشم بنشین تعجب کردم و پرسیدم مگر ممکن است؟ گفت: آری، نشستم به ناگاه دیدم آقا تقی گویی پرواز می کند و من هنگامی متوجه شدم که دیدم شهر و روستاهای میان شهدا تا آذر شهر به سرعت از زیر پای ما می گذرد و پس از اندک زمانی خود را در صحن خانه خود در آذر شهر دیدم و دقت کردم دیدم آری خانه من است و دخترم در حال غذا پختن است آقا تقی خواست برگردد دامانش را گرفتم و گفتم بخدا سوگند تو را رها نمی کنم در شهر ما به تو اتمام بی نمازی و لامذهبی زده اند و اینک قطعی شد که از دوستان خاص خدایی از کجا به این مرحله دست یافتی و نمازهایت را کجا می خوانی؟ او گفت: دوست عزیز چرا تفتیش می کنی؟ باز او را سوگند دادم... تا اینکه تعهد گرفت که تا زنده ام به کسی نگویم گفت: سید یونس من در پرتو ایمان و خود سازی و تقوا و عشق به اهل بیت (ع) و خدمت به خوبان و درماندگان به ویژه با ارادت به امام عصر (ع) مورد عنایت قرار گرفتم و نمازهای خود را هر کجا باشم با طی الارض در خدمت او و به امامت آن حضرت (ع) می خوانم.

شیخ علی کاشانی و سید یونس اردبیلی

شیخ علی کاشانی طلبه ای 24 ساله که به درجه اجتهاد رسیده بود و معروف به فریده الاسلام بود و استاد شهید هاشمی نژاد بود، در جلسه ای چندین ساعت با ایه الله سید یونس اردبیلی در مشهد بحث علمی داشت. ایه الله اردبیلی از علم زیاد ایشان تعجب کرد. و پرسید در این سن کم این همه علم را چه گونه کسب کردی؟ شیخ گفت همه را از امام رضا(ع) گرفته ام.

در اتوبوس بطرف قم، زن و شوهری که بچه ای حلق بگوش داشتند.. پرسیدم اسم این دختر چیه؟ گفتند پسر است چون با معجزه امام رضا(ع) متولد شده موهای او را کوتاه نکردیم و الان داریم او را

مشهد می بریم تا موهایش را کوتاه کرده و این حلقه در گوشش
گذاشتیم که غام حلقه بگوش امام رضا باشد.

برای ازدواج از امام رضا(ع) همسر بخواهید. چون وقتی اهل بیت (ع)
هدیه ای بدهند هدیه خیلی خوب می دهند و چیز بد نمی دهند. لذا
افرادی بودند که از امام رضا(ع) همسر خواستند و حضرت به آنها عنایت
کرد و خیلی راضی هستند.

زندگی نامه امام جواد علیه السلام

یکی از ستارگان درخشان آسمان ولایت و امامت و هدایت، امام جواد علیه السلام می باشند.

جود و احسان

معروف ترین لقب پیشوای نهم شیعیان «جواد» است. آن رهبر فرزانه را به خاطر جود و عطای فراوانش به این نام خوانده اند که برگرفته از نامهای زیبای پروردگار متعال است. در فرازی از دعای امام صادق علیه السلام می خوانیم: «أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْجَوَادُ الْمَاجِدُ»^{۱۹۲}

۱۹۲ الکافی، ج ۲، ص ۵۸۳

از جمله ویژگیهای بارز امام جواد علیه السلام، بخشندگی ان حضرت است.

وقتی امام می خواستند از منزل خارج شوند دهها فقیر و نیازمند در خانه منتظر امام بودند تا حضرت به آنها کمک کند.

معروف است که به سید فقری باغ و خانه باغ خود را بخشیدند.

بخشش های حضرت منحصر در عمر کوتاه ان حضرت نمی شود و از بعد از شهادت امام تاکنون هزاران نفر با توسل به امام نهم، حاجت گرفته اند و معروف است کسانی که صاحب اولاد نمی شوند اگر نماز امام جواد علیه السلام را که در مفاتیح آمده بخوانند خدا به انها اولاد عنایت می کند.

آیه العظمی

در زیارتنامه ان حضرت آمده:السلام علیک یا ایه العظمی

خداوند یک نشانه بزرگ قرار داد و خداوند اراده کرد برای اولین بار همه علوم پیامبران و امامان را به کودکی هفت ساله بدهد و او را پیشوای جهانیان نماید و او وارث همه پیامبران و امامان قبل از خود می باشد. به

امام جواد علیه السلام خطاب می شود: **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَهُ**

اللَّهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ

خَلِيلِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ

عِيسَى رُوحِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا

وَارِثَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام [وَلِيِّ اللَّهِ].

دانشمندان بزرگ اسلامی از این کودک هفت ساله هزاران سوال می پرسند و او به همه جواب می دهد سپس او از دانشمندان یک سوال می پرسد و هیچ یک نمی توانند جواب ان را بدهند و خود حضرت جواب می دهد.

اگر افرادی که به ولایت و امامت اعتقاد ندارند بیایند فقط درباره امام جواد علیه السلام بررسی کنند و ایشان را بشناسند قطعاً اعتقاد به امامت پیدا می کنند.

آن بزرگوار می فرمود: «ثَلَاثٌ يُبَلِّغُنَ بِالْعَبْدِ رِضْوَانَ اللَّهِ كَثْرَةُ الْاِسْتِغْفَارِ وَ خَفْضُ الْجَانِبِ وَ كَثْرَةُ الصَّدَقَةِ»¹⁰؛ انسان با داشتن سه خصلت پسندیده می تواند به مقام رضوان و خشنودی الهی برسد: زیاد طلب آمرزش کردن، نرم خوئی و مدارا با مردم و زیاد صدقه دادن.»

از ویژگیهای امام نهم علم فراوان ایشان است که به گذشته و حال و آینده علم و آگاهی داشتند. و همه زبانهای دنیا را می دانستند و به همه علوم اشنا بودند، در حالی که فقط هفت یا هشت سال سن داشتند و در هیچ مدرسه و دانشگاهی درس نخواند.

در ابتدای امامت ان حضرت دانشمندان نزدش می آمدند و برای اینکه مقدار علم ایشان را بدانند از ایشان سوالات مختلف فقهی و اعتقادی و غیره می نمودند که تعداد این سوالات را سی هزار نوشته اند و امام در سن هفت سالگی به همه این سوالات مشکل جواب دادند.

و امام سوالاتی از دانشمندان می پرسیدند که آنها جواب انها را نمی

دانستند

آن امام بخشنده در روز دهم رجب سال صد و نود و پنج هجری در مدینه متولد شد . مادرش خیزران یا سبیکه یا ریحانه و پدرش امام رضا علیه السلام بوده است . در هفت سالگی به مقام امامت رسید و هیجده سال مقام امامت را به عهده داشت . و شهادتش در بیست و پنج سالگی در سی ذیقعه سال 220 در سامراء بوده است . مرقد شریفش در کاظمین می باشد .

نام مبارکش محمد و القابش جواد ، تقی ، آیه العظمی و ... بوده و به او ابن الرضا هم می گفته اند . کنیه اش اباجعفر بوده است .
 وقتی امام جواد علیه السلام متولد شد ، امام رضا علیه السلام فرمود : مانند این کودک در مبارکی ، تاکنون متولد نشده است .
 علی بن اسباط می گوید : وقتی خدمت امام جواد علیه السلام رفتم و اندام کم سن و سال او را برانداز کردم ، ناگاه حضرت فرمود : همانطور که خداوند ، بعضی از پیامبران را در سنین کم ، حجت خود قرار داد ، امام علیه السلام را هم همین طور قرار می دهد . قرآن فرماید : « وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا » ما به عیسی در کودکی حکمت دادیم . و باز می فرماید : « بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً » یعنی : « زمانی که او بزرگ شد و به چهل سالگی رسید ... » که نشان می دهد جایز است در کودکی حکیم باشد و جایز است در چهل سالگی باشد . (معارف قران و اهل بیت)

نماز امام جواد علیه السلام

به جهت برآورده شدن امور دنیوی سفارشات بسیاری به خواندن نماز امام جواد علیه السلام شده است و گفته اند که در نیت نماز بگوئید نماز امام جواد علیه السلام می خوانم به این امید که ایشان جواب من را به خاطر بابایشان امام رضا علیه السلام بدهند . و غیر ممکن است که با خواندن این نماز حاجتی برآورده نگردد .
 زمان خواندن نماز جواد الائمه (ع):

گرفتن حاجت از خداوند عالم و ائمه اطهار(ع) آداب و رسومی دارد که انسان با رعایت آن ها زودتر به مقصود خود می رسد . گر چه آدمی در هر زمان و در هر مکانی خالق خویش را بخواند ، می شنود ، ولی خود

خداوند متعال، برای رسیدن بندگان به خواسته خویش، راه ها و وسائلی را قرار داده است که از طریق همین وسائل زودتر به مقصود خواهد رسید. برای گرفتن حاجت از ائمه اطهار (ع) راه هایی وجود دارد که از طریق خود آن بزرگواران بیان شده است؛ یکی از راههای بسیار مجرب در برآورده شدن حاجات، خواندن نماز جواد الائمه در وقت گرفتاریهاست. خواندن نماز امام جواد زمان خاصی ندارد هر وقت بخواهید میتوانید بخوانید، اما بهتر است نیمه شب با اشک چشم خوانده شود.

طریقه خواندن نماز جواد الائمه (ع) برای شفای بیماران: در روایات دینی آمده است که برای شفای هر مریضی دو رکعت نماز حاجت توسل به حضرت جواد الائمه (ع) خوانده شود و بعداً یکصد و چهل و شش مرتبه بگوید:

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

چنانچه نماز امام جواد در ساعتی که منسوب به آن حضرت است خوانده شود، بسیار مفید و ساعت آن را از نماز عصر تا دو ساعت بعد از آن تشخیص داده اند که بسیار مورد استجاب است.

((علی بن جعفر)) در ضمن گفتاری به حسن بن حسین بن علی بن حسین فرمود:

((خداوند حضرت رضا (علیه السلام) را در آن هنگام که برادرها و عموهایش به او ستم کردند، یاری فرمود)) و پس از ذکر مطالبی، علی بن جعفر می گوید: من برخاستم و دست ابوجعفر محمد بن علی (یعنی امام جواد (علیه السلام)) را گرفتم و گفتم:

((گواهی می دهم که تو در پیشگاه خدا، امام هستی)). امام رضا (علیه السلام) گریه کرد و سپس (به من) فرمود: ای عمو! آیا از پدرم نشنیدی که می فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((بَابِ ابْنِ خَيْرَةِ الْأُمَمِ النَّوْبِيَّةِ...؛ پدرم به فدای پسر بهترین کنیزان از اهل نوبه. پاک سرشتی از فرزندان او (حضرت قائم) است؛ آواره (بیابانها) و طالب خون پدر و جدش، پنهان شده از نظرها (که مدت غیبتش آن قدر طولانی است) که در مورد او گفته می شود از دنیا رفته، یا هلاک شده؟ یا به کدام بیابان و درّه ای رفته و ناپدید شده است)).

گفتم: فدایت گردم! راست می گویی. (زندگی دوازده امام (ع))

امام بعد از شما کیست؟

((صفوان بن یحیی)) می گوید: به حضرت رضا (علیه السلام) عرض کردم: قبل از آنکه خداوند ابوجعفر (امام جواد (علیه السلام)) را به شما ببخشد، از تو می پرسیدم (که امام بعد از شما کیست؟)؛ در پاسخ می فرمودی: ((اگر) خداوند به من پسری عطا کند (او امام شماس است))، اینک خداوند آن پسر را به شما عنایت فرموده و چشمهای ما را به وجود او روشن فرموده است، خدا آن روز را نیاورد که ما با جای خالی تو مواجه شویم و اگر چنین روزی (یعنی درگذشت شما) پیش آمد، ما به چه کسی

مراجعه کنیم ؟ (و او را امام خود قرار دهیم ؟).

حضرت رضا (علیه السلام) با دست اشاره به ابوجعفر (امام جواد (علیه السلام)) کرد که در آن هنگام پیش رویش ایستاده بود. عرض کردم: ((فدایت شوم ! این پسر، کودکی است که سه سال دارد؟!)).

فرمود: ((سنّ کم او به امامت او آسیب نمی رساند، عیسی (علیه السلام) قیام به حجّت (پیامبری) کرد با اینکه کمتر از سه سال داشت)).

((معمر بن خلّاد)) می گوید: در محضر حضرت رضا (علیه السلام) بودم، سخنی از آن حضرت (در راستای امامت) شنیدم، آنگاه فرمود: ((شما چه نیازی (به امام) دارید (و چه کمبودی احساس می کنید؟) این ابوجعفر (اشاره به امام جواد) است که او را جانشین خودم کردم و مقام خود را به او سپردم، ما از خاندانی هستیم که کودکانمان (خصایص امامت) را از بزرگانمان، ارث می برند، همچون یکدیگر (یعنی همانگونه که بزرگسالانمان خصایص امامت را ارث می بردند) بدون هیچ گونه تفاوت)).

((حسن بن جهم)) می گوید: در محضر امام رضا (علیه السلام) نشسته بودم، پسرش ابوجعفر (امام جواد (علیه السلام)) را خواست او کودک بود آمد، امام رضا (علیه السلام) او را در کنار من نشانید و به من فرمود: ((پیراهن او را بیرون بیاور))، من پیراهن (حضرت جواد را) از تنش بیرون آوردم، امام رضا (علیه السلام) فرمود: با دقت بین دو شانه

او (جواد علیه السلام) را ببین ، من نگاه کردم ، ناگهان چشمم به چیزی شبیه مهر در یکی از شانه هایش افتاد که آن در گوشت فرو رفته بود. آنگاه حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: ((این مهر را می بینی ؟ نظیر همین ، در شانه پدرم وجود داشت)). (سیره پیشوایان)

پرسیدن سی هزار سؤال کلینی و دیگران نوشته اند که وقتی امام جواد علیه السلام در هفت یا نه سالگی به امامت رسید ، برای آزمایش امامت حضرت ، سی هزار سؤال از او در روزهای متوالی پرسیدند و امام به همه آنان جواب کافی و شافی دادند⁽¹⁾.

روزی امام جواد علیه السلام در ابتدای امامت خود ، به مسجد مدینه رفت

و بر بالاترین پله آن نشست و فرمود : من محمد بن علی الرضا

علیه السلام هستم . من جواد هستم . من عالم به نسب های مردم در

پشت پدرانشان هستم . من اسرار و ظواهر شما را می دانم . من به آنچه

به سوی آن می روید ، عالم هستم . علمی که قبل از خلقت خلق بوده و

بعد از فناء آسمان ها و زمین ها بوده است . . . سپس دست بر دهان خود

گذاشت و فرمود : ای محمد ! همان طور که پدرانیت سکوت اختیار کردند ، تو هم ساکت باش .⁽²⁾

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 575 .
(2) ستارگان درخشان

تذکره مداح اهل بیت
دعبل بن علی (شاعر و مداح معروف) خدمت امام رضا علیه السلام رسید.
حضرت فرمود: به او هدیه ای دادند، او گرفت ولی حمد خدا نکرد.
امام علیه السلام به او فرمود: چرا حمد خداوند نکردی ؟
دعبل گوید بعد از آن به خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم و آن
حضرت دستور داد به من هدیه ای دادند، من گرفتم و گفتم : الحمد لله
حضرت فرمود: اکنون ادب شدی (از تذکری که پدرم داد ادب شدی .)
قصه های تربیتی چهارده معصوم
انفاق

امام رضا علیه السلام در نامه ای به فرزندش امام جواد علیه السلام نوشت
: ای ابو جعفر! به من خبر رسیده است وقتی می خواهی از منزل بیرون
روی غلامان تو را از درب کوچک منزل بیرون می برند و این بخاطر

بخل آنهاست که نمی خواهند از سوی تو خیری به نیازمندان برسد. به حقی که بر تو دارم سوگندت می دهم که پیوسته از درب بزرگ رفت و آمد کن ، وقتی که سوار مرکب می شوی در هم و دینار به همراه داشته باش و به هر کسی که از تو در خواستی می کند عطا کن .
عموهایت از تو کمک خواستند بخشش تو به آنها کمتر از پنجاه دینار نباشد، اگر بیشتر دادی اختیار با توست . و اگر عمه هایت در خواست کمک کردند کمتر از 25 دینار به آنها نده اگر بیشتر دادی مختاری ، همانا من می خواهم خداوند مقام تو را بالا برد پس انفاق کن و از کم شدن در درگاه خداوند صاحب عرش ترسی به خود را راه نده .(قصه های تربیتی چهارده معصوم)

معجزات امام جواد علیه السلام

1 - شفای نابینا

شخصی به نام محمد می گوید : « وقتی که امام رضا علیه السلام خواستند قبل از رفتن ، به خراسان به مکه مشرف شوند ، (در حالی که امام جواد علیه السلام در سنین کودکی بودند) من خدمت امام رضا علیه السلام به

مکه رفتم . وقتی که خواستم برگردم ، خدمت امام رضا علیه السلام رفتم و عرض کردم می خواهم به مدینه بروم . اگر می خواهید نامه ای برای فرزندان محمد تقی علیه السلام بنویسید تا برای او ببرم . حضرت تبسمی فرمود : و نامه ای نوشت و به من داد . من نامه را در مدینه خدمت امام جواد علیه السلام که هنوز کودک بود ، بردم در حالی که در آن موقع من نابینا بودم . (من فهمیدم) خادم امام نهم علیه السلام در حالی که امام علیه السلام را بر دوش گرفته بود ، آمد و من نامه امام رضا علیه السلام را به او دادم . امام جواد علیه السلام به خادم فرمود که مهر از نامه بردار و آن را باز کن . چون خادم مهر از نامه برداشت و آن را مقابل آن حضرت گشود . حضرت آن را ملاحظه کرد و به من فرمود : ای محمد ! احوال چشمت چگونه است ؟ عرض کردم : یابن رسول الله چشمم علیل شده و چنانچه مشاهده می فرمائید بینائی او رفته است . حضرت دست مبارک به چشمان من کشید ، از برکت دست آن حضرت ، چشمان من شفا یافت و من دست و پای حضرت را بوسیدم و در حالی که بینا بودم از خدمتش بیرون آمدم ⁽¹⁾ .

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 332 .

2 - نان جو مدینه بهتر از ناز و نعمت های بغداد

حسین مکاری می گوید : « زمانی که امام جواد علیه السلام در بغداد بود و معتصم خلیفه در ظاهر بسیار به او احترام می کرد ، من به بغداد رفتم و

خدمت حضرت جواد علیه السلام رسیدم . وقتی این عزّت و احترام امام علیه السلام را دیدم با خود گفتم حضرت جواد علیه السلام با این محبوبیت و موقعیتی که نزد خلیفه دارد و با این همه غذا و غذاهای لذیذی که در اختیار آن حضرت قرار گرفته است ، هرگز به مدینه مراجعت نخواهد کرد . تا این خیال در خاطر من گذشت ناگاه دیدم امام جواد علیه السلام پس از اینکه لحظه‌ای سر مبارک خود به زیر انداخته بود ، در حالی که رنگ مقدسش زرد شده بود ، سربلند کرد و فرمود : ای حسین ! نان جو و نمک نیم کوب در حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای من بهتر از این ناز و نعمت‌هایی است که تو در اینجا مشاهده می‌کنی ⁽¹⁾ .

3- ثمر دادن درختی که خشک شده بود

ابوهاشم جعفری می‌گوید : « در مسجد مسیب با امام جواد علیه السلام نماز خواندم . به حضرت گفته شد که در مسجد درخت سدری است که خشک شده و برگ‌های آن باقی نمانده است . امام علیه السلام دستور دادند که آب بیاورند و در زیر درخت سدر وضو گرفتند . در همان موقع درخت باطراوت شده و میوه سدر ثمر داد و سرسبز گردید ⁽²⁾ .

4- امام جواد علیه السلام بر بالین پدر

اباصلت هروی می‌گوید : « وقتی که در آخرین روز زندگی امام رضا علیه السلام مأمون امام علیه السلام را خواست و انگور زهر آلود به حضرت خورانید ، امام علیه السلام به منزل خویش

(1) ستارگان درخشان : ج 11 ، ص 37 .

(2) بحار الأنوار : ج 50 ، ص 62 .

برگشتند و به من فرمودند : درها را ببند ! درها را بستم و حضرت به بستر افتاد و من در صحن خانه محزون و غمگین ایستاده بودم . ناگاه دیدم جوانی زیباروی که موی سرش مجعد و پیچیده بود و از همه به حضرت رضا علیه السلام شبیه تر بود ، داخل صحن شد ، به طرف او رفته و گفتم : درها که بسته بود از کجا وارد شدی ؟ تو کیستی ؟ فرمود : ای اباصلت ! من حجت خدا ، محمد بن علی هستم . این را گفت و به محضر امام رضا علیه السلام رفت و به من فرمود که تو هم به همراه من بیا . من با او به خدمت امام رضا علیه السلام رفتم . چون چشم امام رضا علیه السلام به او افتاد ، برخاست و او را در آغوش کشید و به سینه اش چسبانید و میان دو چشمش را بوسید و بعد او را به بستر خویش کشید . امام جواد علیه السلام بر روی پدرش افتاد و او را بوسید و با او آهسته چیزی می گفت که من نفهمیدم و دیدم که در لب های امام رضا علیه السلام کفی ظاهر شده مانند سفیدی برف . امام جواد علیه السلام آنها

را با زبانش می‌مکید . آنگاه امام رضا علیه‌السلام از میان لباس و سینه‌اش چیزی مانند گنجشک بیرون آورد . امام جواد علیه‌السلام آن را بلعید و در آن موقع امام رضا علیه‌السلام رحلت فرمود و روح مبارک از بدن شریفش به ملکوت اعلیٰ پرواز کرد ⁽¹⁾ .

5 - اعتقاد به امامت حضرت جواد علیه‌السلام
علی بن خالد می‌گوید : « در سامرا که بودم شنیدم مردی را به جرم اینکه ادعای پیامبری می‌کرده است ، زندانی کرده‌اند . کنجکاو شدم که به زندان رفته و او را ببینم . وقتی به درب زندان رفتم به نگهبانان پولی دادم تا اجازه دهند با او ملاقات کنم . وقتی با او مشغول صحبت شدم دیدم که او مردی فهمیده و خردمند است . گفتم : داستان تو چیست ؟ گفت : من مردی هستم که در شام در محل رأس الحسین به عبادت می‌پرداختم . شبی در محراب مشغول گفتن ذکر بودم که در مقابلم شخصی را دیدم که به من فرمود : با من بیا . من با او مقدار کمی راه رفتم ، ناگاه خود

(1) خاندان وحی : ص 626 .

را در مسجد کوفه دیدم . او به من فرمود : آیا این مسجد را می‌شناسی ؟ گفتم : آری ، این مسجد کوفه است . او نماز خواند و من هم با او نماز

خواندم و بعد از نماز ، مقدار کمی راه رفتیم که خود را در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه دیدم ، او بر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام کرد و نماز خواند و من هم با او نماز خواندم . سپس از مسجد بیرون آمدیم و مقدار کمی راه رفتیم و خود را در محل اول در شام دیدم و آن شخص هم غایب شده بود . من از این کرامات متعجب بودم ، تا اینکه در سال بعد همان شخص را مجدداً دیدم و او مرا خواند و من اجابت کردم و به همان طریقه سال قبل کرامت‌ها از او دیدم ، تا اینکه به شام برگشتم . من به او گفتم قسم به خدائی که این قدرت‌ها را به تو داده ، به من بگو که شما کیستید ؟ فرمود : من محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام هستم . این جریان گذشت و من چند جا این مطلب را نقل کردم ، تا اینکه به گوش محمد بن عبدالملک زیات (وزیر معتصم) رسید و او دستور داد که مرا دستگیر و به عراق بفرستند و همان‌طور که می‌بینی در زندان هستم و تهمت زده‌اند که ادعای نبوت کرده‌ام . راوی می‌گوید : به او گفتم اجازه می‌دهی من این مطلب را به وزیر بنویسم . گفت : بنویس .

و من حقیقت ماجرا را برای وزیر نوشتم .

بعد از چند روز نامه من برگشت در حالی که وزیر پشت نامه نوشته بود چنانچه ادعای این مرد صحیح باشد همان شخص بیاید و او را از زندان نجات دهد . من وقتی این جواب مأیوس کننده را دیدم صبح روز بعد به زندان رفتم تا اینکه به او دلداری دهم ، ولی وقتی به زندان رسیدم دیدم که نگهبانان از سویی به سوی دیگر روانند . علت را سؤال کردم . گفتند این مردی که به جرم ادعای نبوت زندانی بوده است ، دیشب از زندان ناپدید شده است و کسی نمی داند به زمین فرو رفته است و یا پرنده ای او را به بالا برده است .

راوی می گوید : من که زیدی مذهب بودم با دیدن این معجزه به امامت

امام جواد علیه السلام معتقد شدم و عقیده ام نیکو گردید «⁽¹⁾ .

6 - آزادی اباصلت از زندان

اباصلت هروی می گوید : « پس از دفن امام رضا علیه السلام ، مأمون مرا احضار کرد و گفت : آن دعائی را که خواندی و آب قبر حضرت رضا فرو رفت را به من یاد بده . من گفتم : به خدا قسم که آن دعا را فراموش کرده ام . ولی با اینکه من راست می گفتم سخن مرا باور نکرد و دستور داد که مرا زندانی کردند . یک سال از زندانی شدن من گذشت و من خیلی متأثر و نگران شدم . یک شب بیدار ماندم و مشغول دعا و عبادت شدم و انوار مقدسه محمد صلی الله علیه و آله و آل او را شفیع قرار دادم و خدا را به حق آنها قسم دادم که مرا از زندان نجات دهد . هنوز دعای من تمام نشده بود که دیدم امام جواد علیه السلام در زندان نزد من

حاضر شد و به من فرمود : ای اباصلت ! سینه‌ات تنگ و صبرت تمام شده است ؟ گفتم : آری به خدا قسم ! آن بزرگوار به من فرمود : برخیز ! ناگاه دیدم که زنجیر از پایم باز شد . آن حضرت دست مرا گرفت و در حالی که نگهبانان مرا می‌دیدند ولی به اعجاز آن حضرت قدرت سخن گفتن نداشتند ، از زندان خارج نمود . وقتی که از زندان خلاص شدم حضرت جوادع به من فرمودند : تو در امان خدائی ! از این به بعد مأمون تو را نخواهد دید و تو مأمون را نخواهی دید و همچنان شد که آن بزرگوار فرموده بود ⁽²⁾ .

7 - اطمینان به امامت حضرت جواد علیه‌السلام

قاسم بن عبدالرحمان می‌گوید : « من زیدی مذهب بودم . روزی در بغداد دیدم که مردم در حال دویدن و شتاب هستند و بعضی در بالای بلندی‌ها می‌روند و بعضی ایستاده‌اند ، پرسیدم چه خبر است ؟ گفتند : ابن الرضا ! ابن الرضا ! یعنی حضرت جواد علیه‌السلام می‌آید . گفتم : به خدا سوگند من نیز می‌ایستم و او را مشاهده

(1) ارشاد : ج 2 ، ص 279 .

(2) ستارگان درخشان : ج 11 ، ص 40 .

می‌کنم . ناگاه حضرت در حالی که سوار بر استری بود ، ظاهر شد . من وقتی چشمم به او افتاد با خود گفتم : خداوند امامیه را... کند که معتقدند اطاعت از این جوان واجب است ! تا این خیال در دل من گذشت حضرت

رو به من کرد و فرمود : ای قاسم بن عبدالرحمان « أَبَشَرًا مِنَّا وَاحِدًا تَتَّبِعُهُ
إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَسُعْرٍ » یعنی مشرکین درباره پیامبر می گفتند : « آیا از
یک نفر مثل خودمان تبعیت کنیم که در این صورت گمراه می شویم ؟ ! »

دوباره در دل گفتم : او ساحر است ! مجدداً به من فرمود : « أَلْقِيَ الذِّكْرُ
عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ » مشرکین گفتند : « آیا در میان ما فقط
به او آیه نازل می شود ! نه ، او کذاب می باشد . »

وقتی که دیدم حضرت از افکار من خبر می دهد اعتقاد به امامت او پیدا
کردم و یقین کردم که او حجت خدا بر خلق است ⁽¹⁾ .

8 - محل اختفای اموال

ابوهاشم می گوید : « شخصی خدمت امام جواد علیه السلام آمد و عرض
کرد : ای فرزند رسول خدا ! پدرم مُرد و اموالی داشته است که نمی دانم
کجا پنهان کرده است . من دارای عائله سنگینی هستم و از محبّان شما
هستم و از شما طلب کمک می نمایم . امام علیه السلام فرمود : « امشب
وقتی نماز عشا را خواندی بر محمد و آل محمد صلوات بفرست ، که
پدرت را در خواب خواهی دید و به تو می گوید که این اموال کجاست .
آن مرد طبق فرمایش امام علیه السلام عمل کرد و پدرش را در خواب
دید که به او گفت : ای پسر من . اموال من در فلان محل است . آنها را بردار و
خدمت فرزند رسول خدا برو و به او اطلاع بده . او اموال را پیدا کرد .
خدمت امام آمد و گفت : شکر می کنم خدایی را که شما را اکرام کرد و
شما را برگزید » ⁽²⁾ .

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 333 . (هر دو آیه در سوره قمر)

(2) بحار الأنوار : ج 50 ، ص 42 .

9 - دلیل امامت

یحیی بن اکثم گفت : « روزی در مدینه ، مشغول زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم و در آنجا محمد بن علی علیه السلام (امام جواد) را دیدم که قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را طواف می کرد . با او درباره مسائلی که داشتم مناظره کردم و او به من جواب آنها را فرمود .

گفتم : می خواهم از شما سوالی کنم ولی به خدا قسم شرم می کنم . فرمود پیش از آنکه سؤال بکنی جواب بگویم . از من از امام می پرسی ؟ گفتم : واللّه سؤال همین است . فرمود : « من امام هستم » . گفتم : به کدام علامت و دلیل ؟ در دستش عصایی بود . ناگاه عصا به سخن آمد و گفت : (انّ مولای امامّ هذا الزمان وهو الحجّة) مولای من امام این زمان است و او حجت خداست ⁽¹⁾ .

10 - تشخیص نامه ها

داود بن قاسم جعفری می گوید : « خدمت حضرت جواد علیه السلام شرفیاب شدم و سه نامه همراهم بود که نشانی و نام نویسنده روی آن نبود و آن نامه ها به هم اشتباه شده بود و من از این اشتباه ناراحت بودم . امام علیه السلام یکی از نامه ها را برداشت و فرمود : این نامه از ریان بن

شبیب است و دومی را برداشت و فرمود : این هم نامه فلانی نیست ؟
 عرض کردم : آری ! من مبهوتانه به او نگاه می کردم . حضرت لبخندی
 زد و سومی را برداشته فرمود : این هم نامه فلانی است . عرض کردم :
 آری ! قربانت گردم . سپس سیصد دینار به من داده و دستور داد آن را
 به نزد یکی از پسر عموهایش ببرم و فرمود : آگاه باش که به تو خواهد
 گفت : مرا به پیشه‌وری راهنمایی کن که برایم با این پول کالائی بخرد و
 تو راهنمائیش کن . گفتم : چنین

(1) خاندان وحی : ص 625 .
 خواهم کرد «⁽¹⁾ .

11 - مطلبی عجیب

حکیمه دختر امام علی نقی علیه السلام می گوید : « بعد از شهادت امام
 جواد برای عرض تسلیت نزد ام عیسی (ام الفضل) دختر مأمون که
 همسر اول امام جواد بود رفتم . دیدم که بسیار گریه و بی تابی می کند
 و نزدیک است که از شدت غصه بمیرد .

من و او از خصلت‌های خوب امام علیه السلام صحبت می کردیم و ام
 عیسی گفت : من مطلب عجیبی به تو از امام علیه السلام می گویم که از
 همه چیزها بزرگ تر است . گفتم : آن کدام است ؟ ام عیسی گفت : من
 همیشه نسبت به اینکه حضرت همسر دیگری داشته باشد حسادت
 می کردم و به پدر خود مأمون می گفتم و پدرم می گفت : تحمل کن که او

فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله است . روزی در خانه بودم که دیدم دختری از در خانه وارد شد و به من سلام کرد . گفتم : کیستی ؟ گفت : از اولاد عمار یاسر و همسر امام محمد تقی علیه السلام هستم ، که شوهر تو است .

من چنان ناراحت شدم که نزدیک بود سر برداشته و به صحرا روم و جلاء وطن کنم و شیطان نزدیک بود که مرا وادار کند که آن زن را اذیت کنم ، ولی ناراحتی خود را فرو بردم و به او نیکی کردم و خلعتی به او دادم . چون آن زن رفت ، نزد پدرم رفتم و آنچه دیده بودم به او خبر دادم . مأمون مست لایعقل بود وقتی این مطلب را شنید به غلامی که نزد او بود دستور داد که شمشیر مرا بیاور ! شمشیر را برداشت و سوار شد و گفت : به خدا می روم و او را می کشم . چون این حال را از پدر خود مشاهده کردم ، پشیمان شدم و انا لله و انا الیه راجعون خواندم و به صورت خود می زدم و به دنبال پدرم می رفتم . تا اینکه به خانه ای رسیدیم که امام علیه السلام بود . پدرم وقتی امام علیه السلام را دید با شمشیر ضرباتی به امام علیه السلام زد به طوری که بدن امام علیه السلام پاره پاره شد و از نزد امام علیه السلام بیرون آمد و من به دنبال او فرار می کردم . وقتی به منزل

(1) ارشاد : ج 2 ، ص 282 .

رسیدیم تا صبح خواب به چشمم نرفت و چون صبح شد به نزد مأمون

آمدم و گفتم می دانی دیشب چه کردی ؟ گفت : نه . گفتم : پسر امام

رضا علیه السلام را کشتی ؟ او از این سخن متحیر شد و از حال رفت و بیهوش شد بعد از ساعتی به هوش آمد و گفت : وای بر تو ! چه می گوئی ؟ گفتم : آری ! به خانه او رفتی و او را با شمشیر کشتی . مأمون دچار اضطراب زیادی شد و یاسر خادم را طلبید و گفت : این چه سخنی است که دخترم می گوید ؟ یاسر گفت : راست می گوید ! مأمون بر سینه و روی خود زد و گفت : « اَنَا لِلَّهِ وانا اليه راجعون » تا قیامت در میان مردم رسوا شدیم و هلاک گشتیم ! ای یاسر برو و ببین این مطلب در مورد حضرت راست است ؟ زود خبر بیاور که نزدیک است جان از تنم در آید !

یاسر به خانه حضرت رفت و زود برگشت و گفت : ای امیر بشارت و مژدگانی ! مأمون گفت : چه خبر داری ؟ گفت : نزد آن حضرت رفتم و دیدم که نشسته است و پیراهن در تن دارد و با لحاف خود را پوشانده و مسواک می زند . من بر او سلام کردم و گفتم : می خواهم این پیراهن را که در تن دارید به عنوان تبرک به من دهید تا در او نماز بخوانم و قصد داشتم که به این عنوان به بدن امام علیه السلام نگاه کنم که آیا از ضربات شمشیر در او اثری هست یا خیر ؟ وقتی امام علیه السلام پیراهن را درآوردند دیدم که بدنشان مانند عاج سفیدی بود ، و اثری از زخم شمشیر و غیره نبود .

مأمون به گریه افتاد و گفت : با این معجزه ، هیچ چیز دیگری نمی ماند و این برای اولین و آخرین ، عبرت است . بعد از مدتی مأمون به یاسر گفت که من سوار شدن و برداشت شمشیر و داخل خانه حضرت شدن را به یاد آوردم ولی برگشتن خود را که چگونه بود به یاد نمی آید و خدا لعنت کند این دختر را . برو نزد دختر و به او بگو که پدرت می گوید : به خدا قسم که اگر بعد از این از امام علیه السلام شکایت کنی و یا بدون اجازه او از خانه بیرون آیی از تو انتقام سختی می گیرم ⁽¹⁾ .

12 - امروز مسافرت نکنید

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 336 .

امیه بن علی می گوید : « من با حماد بن عیسی در مدینه خدمت امام جواد علیه السلام رسیدیم تا اینکه با حضرت وداع کنیم . حضرت به ما فرمود : امروز مسافرت نکنید و فردا بروید ! وقتی از خدمت حضرت بیرون آمدیم ، حماد گفت : من نمی توانم صبر کنم و امروز می روم . من گفتم : من امروز می مانم ! حماد حرکت کرد و رفت و شب به محلی رسید که در آنجا غرق شد و قبرش را هم سیل برد ⁽¹⁾ .

13 - نفرین امام

قطب راوندی روایت کرده است که : « معتصم عده ای از وزراء خود را خواست و گفت که علیه امام جواد علیه السلام شهادت دروغ داده و بگوئید که او قصد قیام دارد ! سپس امام علیه السلام را خواست و گفت

که : شما قصد قیام علیه من دارید ! امام علیه السلام فرمود : به خدا سوگند که من در این باره اقدامی نکرده‌ام ! معتصم گفت : فلان اشخاص بر این کار شما شهادت می‌دهند و آنها را حاضر کرد و آنها گفتند که : آری ! این نامه‌های تو است که در این باره نوشته‌ای و ما آن را از غلامان تو گرفته‌ایم . امام علیه السلام که در ایوان نشسته بود سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت : خدایا اگر این‌ها بر من دروغ می‌بندند آنها را به عذاب خود مبتلا کن ! ناگاه ایوان سخت به لرزه درآمد و می‌رفت و می‌آمد و هر کس که می‌خواست از جای خود برخیزد ، می‌افتاد ! معتصم گفت : یابن رسول الله ! من از آنچه گفتم توبه کردم ! دعا کن که خدا این لرزش را ساکن کند !

امام علیه السلام فرمود : خدایا این جنبش را ساکن فرما ! تو خود می‌دانی که این عده دشمن تو و دشمنان من هستند ! ایوان ساکن شد «⁽²⁾ .

14 - عادت خوردن گِل

(1) بحار الأنوار : ج 50 ، ص 43 .

(2) منتهی الامال : ج 2 ، ص 339 .

داود بن قاسم می‌گوید : « روزی با آن حضرت به باغی می‌رفتیم . به امام جواد علیه السلام عرض کردم : قربانت کردم ، من به خوردن گِل معتاد شده‌ام ، دعائی درباره من بفرمائید (که این عادت از من ترک شود) حضرت پاسخی نداد .

پس از چند روز بدون مقدمه فرمود : ای اباهاشم ، خدا عادت گِل خوردن را از تو برداشت ! راوی می گوید : از آن روز تاکنون چیزی در نزد من مبعوض تر و بدتر از گِل نیست و دیگر این عادت از من ترک گردید «⁽¹⁾ .

15 - اثر دعای امام جواد علیه السلام

بکر بن صالح گوید : « به امام جواد علیه السلام نوشتم : پدرم دشمن امامت است و عقیده فاسدی دارد و از او سختی بسیاری دیده ام برای من دعا بفرمائید و دستور بدهید چه کنم ؟ آیا افشاء و رسوایش کنم یا با او مدارا نمایم ؟ امام علیه السلام در جواب نوشت : موضوع نامهات را درباره پدرت فهمیدم . اگر خدا بخواهد همیشه برایت دعا می کنم . مدارا برای تو از افشاگری بهتر است . با سختی آسانی است . صبر کن که عاقبت ، برتری برای متقین است . خدا تو را در ولایت کسی که در ولایتش هستی ثابت فرماید . ما و شما در امان خدایی هستیم که امانت های خویش را ضایع نمی کند . راوی می گوید : « خدا طوری دل پدرم را به من مایل کرد ، که دیگر در هیچ کاری با من مخالفت نمی نمود »⁽²⁾ .

16 - می بینم تشنه هستی !

محمد بن علی هاشمی می گوید : « فردای روزی که امام جواد علیه السلام با دختر مأمون عروسی کرد ؛ خدمت امام علیه السلام رفتم . چون از اول شب تا به صبح دوا خورده بودم ، دچار عطش زیادی بودم ولی دوست نداشتم که آب بطلبم . امام جواد علیه السلام به من

- (1) ارشاد : ج 2 ، ص 282 .
(2) خاندان وحی : ص 636 .

نگاهی کرد و فرمود : می بینم تشنه هستی . گفتم : آری . فرمود : ای غلام آب بیاور ! من در دل خود گفتم : الآن است که برای حضرت آب مسموم می آورند ! و از این موضوع غمگین شدم . غلام آب آورد و حضرت در حالی که به صورت من تبسم می فرمود به غلام دستور داد که آب را نزد او ببرد و امام علیه السلام از آب نوشیدند و سپس به من دادند و من هم نوشیدم . چون مقدار زیادی از وقت گذشت مجدداً تشنه شدم و بدون اینکه اظهاری بکنم ، امام علیه السلام دستور دادند که مجدداً آب آوردند و مثل بار اول در حالی که به صورت من تبسم می فرمودند ، خودشان نوشیدند و بعد به من نوشاندند «⁽¹⁾ .

17 - حجت و برهان درباره امامان

معلی بن محمد می گوید : « در ابتدای امامت امام جواد علیه السلام (که حضرت در سنین نوجوانی بودند) خدمت آقا رسیدم . نگاهی به سر تا پای امام علیه السلام کردم تا اندازه قد و قامت حضرت را برای شیعیان تعریف کنم . دیدم امام علیه السلام نشست و فرمود : ای معلی ! همانا

خداوند همان حجت و برهانی را که درباره پیامبران داشت درباره امامان دارد . آن طور که در قرآن می فرماید : « وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا »⁽²⁾ « به یحیی در کودکی حکمت دادیم »⁽³⁾ .

18 - تبدیل خاک به طلا

اسماعیل بن عباس هاشمی می گوید : « روز عیدی خدمت حضرت جواد علیه السلام رفتم و از تنگی معاش به امام علیه السلام شکوه کردم . امام علیه السلام ، سجاده خود را بلند کرد و مقداری خاک برداشت ، که به برکت دست آن حضرت به تکه ای طلا تبدیل شد

(1) بحار الأنوار : ج 5 ، ص 54 .

(2) مریم (19) : 12 .

(3) ارشاد : ج 2 ، ص 282 .

و به من داد و من آنها را که شانزده مثقال بود ، بردم »⁽¹⁾ .

19 - بشارت به تولد فرزند پسر

صالح بن عطیه می گوید : « به حج رفتم و به خدمت امام جواد علیه السلام رسیده در آنجا از نداشتن فرزند به حضرت شکوه کردم ! امام علیه السلام فرمود : تو از مکه بیرون نخواهی رفت ، تا اینکه کنیزی نصیبت می شود که خداوند از او پسری به تو عنایت می کند ! گفتم : او نزد من می آید ؟ فرمود : آری ، در آن ایام فردی به نام نحّاس نزد من آمد و اشاره به کنیزی کرد و گفت : او را بخر ! من کنیز را خریدم و خداوند از او پسری نصیبم کرد »⁽²⁾ .

20 - خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند

قاسم بن محسن می گوید : « در میان راه مکه و مدینه در اقامتگاهی ، عرب گرسنه ای را دیدم . گرده نانی به او دادم . چون عرب رفت ، باد سختی وزیدن گرفت و عمامه مرا باد برد و نفهمیدم به کدام سمت برد . وقتی به مدینه رسیدم ، خدمت امام جواد علیه السلام رفتم و قبل از آنکه حرفی بزنم ، امام علیه السلام فرمود : ای قاسم عمامه تو را باد برد ! گفتم : آری ! یابن رسول الله ! حضرت به غلام اشاره ای کرد که عمامه قاسم را بیاور و او عمامه مرا آورد !

پرسیدم که یابن رسول الله از کجا این به دست شما رسیده است ؟ فرمود که چون در آن منزلگاه به عرب کمک کردی به موجب آیه « إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ » « خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند » . عمامه تو را به تو برگرداند ⁽³⁾ .

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 339 .

(2) بحار الأنوار : ج 50 ، ص 43 .

(3) حقیقه الشیعه : ص 676 .

21 - اوج سخاوت امام جواد علیه السلام

سیدی از سادات مدینه علاقه به کنیزی پیدا کرده بود ولی نمی توانست او را بخرد . خدمت امام علیه السلام آمد و عرض حال نمود . روز دیگر شنید که او را فروخته اند ، مجدداً با ناراحتی خدمت امام علیه السلام آمد و

بی‌تابی و گریه می‌نمود ! امام علیه‌السلام فرمود : بیا با تو به گشت و گذار در باغی که در این حوالی داریم برویم شاید غم تو زائل شود . حرکت کردند . چون به درب باغ رسیدند امام علیه‌السلام دید که گریه بر آن سید فشار آورده است . حضرت فرمود : اگر می‌دانستی که چه کسی او را خریده است شاید کاری می‌توانستیم انجام دهیم ؟ ولی سید از فشار گریه نتوانست حرفی بزند . آنها داخل باغ شدند و به خانه‌ای که در باغ بود وارد شدند . سید دید که فرش‌های زیبا گسترده‌اند و کنیزی خوش رو و خوش لباس در کنجی نشسته است . او چشم خود را بست . امام علیه‌السلام فرمود : چشم باز کن ، تو به این کنیز محرمی ! چون خوب نگاه کرد ، مطلوب خود را دید و دید همان کنیز است ! امام علیه‌السلام به او فرمود : این باغ و کنیز و آنچه در آن هست تعلق به تو دارد و با او خداحافظی نموده و به خانه مراجعت نمود⁽¹⁾ .

(1) حقیقه الشیعه : ص 677 .

مامون امام را در کوچه ملاقات کرد

روایت شده روزی مامون عباسی به قصد شکار سوار شد در اثناء راه به جمعی از کودکان رسید که در میان راه ایستاده بودند و حضرت جواد

علیه السلام نیز در آنجا ایستاده بود، چون کودکان کوکبه مأمون را مشاهده کردند پراکنده شدند مگر آن حضرت که از جای خود حرکت نفرمود و با نهایت تمکین و وقار در مکان خود قرار داشت تا آنکه مأمون به نزدیک آن حضرت رسید و از مشاهده انوار امامت و جلالت و ملاحظه اثر متانت و مهابت آن حضرت، متعجب گردیده و عنان کشید و پرسید که ای کودک! چرا مانند کودکان دیگر از سر راه دور نشدی و از جای خود حرکت ننمودی؟ حضرت فرمود که ای خلیفه! راه تنگ نبود که بر تو گشاده گردانم و جرمی و خطایی نداشتم که از تو بگریزم و گمان ندارم که بی جرم، تو کسی را در معرض عقوبت درآوری. از استماع این سخنان تعجب مأمون زیاد گردید و از مشاهده حسن و جمال او دل از دست داد، پس پرسید که ای کودک! چه نام داری؟ فرمود: محمد نام دارم، گفت: پسر کیستی؟ فرمود: پسر علی بن موسی الرضا علیه السلام. مأمون چون نسب شریفش را شنید تعجبش زایل گردید و از استماع نام آن امام مظلوم که او را شهید کرده بود منفعّل گردید و صلوات و رحمت بر آن حضرت فرستاد و روانه شد.

چون به صحرا رسید نظرش بر درّاجی افتاد (بازی) از پی او رها کرد آن (باز) مدتی ناپیدا شد چون از هوا برگشت ماهی کوچکی در منقار داشت که هنوز بقیه حیاتی در آن بود، مأمون از مشاهده آن حال در شگفت شد و آن ماهی را در کف گرفت و معاودت نمود چون به همان موضع رسید که در هنگام رفتن حضرت جواد علیه السلام را ملاقات کرده بود باز دید که کودکان پراکنده شدند و حضرت از جای خود حرکت نفرمود. مأمون گفت: ای محمد! این چیست که در دست دارم؟

حضرت به الهام ملک علام فرمود که حق تعالی دریایی چند خلق کرده است که ابر از آن دریاها بلند می شود و ماهیان ریزه با ابر بالا می روند و بازهای پادشاهان آن را شکار می کنند و پادشاهان آن را در کف می گیرند و سلاله نبوت را به آن امتحان می نمایند. مأمون از مشاهده این معجزه تعجبش افزون شد و گفت : حقا که تویی فرزند امام رضا علیه السلام و از فرزند آن بزرگوار این عجایب و اسرار بعید نیست ، پس آن حضرت را طلبید و اعزاز و اکرام بسیار نمود و اراده کرد که امّالفضل دختر خود را به آن حضرت تزویج نماید. از استماع این قضیه بنی عباس به فغان آمدند و نزد مأمون جمعیت کردند و گفتند خلعت خلافت که اکنون بر قامت بنی عباس درست آمد و این شرف و کرامت در ایشان قرار گرفته چرا می خواهی که از میان ایشان به در بری و بر اولاد علی بن ابی طالب قرار دهی با آن عداوت قدیم که در میان سلسله ما و ایشان بوده است و آنچه در حق امام رضا علیه السلام کردی خاطرهای ما همیشه از آن نگران بود تا آنکه مهم او کفایت شد. مأمون گفت : سبب آن عداوت پدران شما بودند اگر ایشان خلافت ایشان را غصب نمی کردند عداوتی در میان ما و ایشان نبود و ایشان سزاواترند به امامت و خلافت از ما. ایشان گفتند: این کودکی است خردسال و هنوز اکتساب علم و کمال ننموده است اگر صبر کنی که او کامل شود بعد از آن به او مزاجت نمایی انساب خواهد

بود. مأمون گفت : شما ایشان را نمی شناسید، علم ایشان از جانب حق تعالی است و موقوف بر کسب و تحصیل نیست و صغیر و کبیر ایشان از دیگران افضلند و اگر خواهید شما را معلوم شود علمای زمان را جمع

کنید و با او مباحثه نمایید. ایشان یحیی بن اکثم را که اعلم علمای ایشان بود و در آن وقت قاضی بغداد بود اختیار کردند و مأمون مجلسی عظیم ترتیب داد و یحیی بن اکثم و سایر علما و اشراف را جمع کردند پس مأمون امر کرد که صدر مجلس را برای آن حضرت فرش کردند و دو متکا برای آن حضرت نهادند. (منتهی الامال)

جلسه علماء اسلام با امام جواد ع در 7 سالگی

شیخ مفید فرموده: پس حضرت جواد علیه السلام تشریف آورد در حالی که هفت سال و چند ماه از سن شریفش گذشته بود و در موضع خود بین المسورتین نشست و یحیی بن اکثم مقابل آن حضرت نشست و مردم هم هر کدام در مرتبه خود نشستند و جای مأمورا را پهلوی حضرت جواد علیه السلام قرار دادند. پس یحیی خواست به جهت امتحان آن حضرت مسأله سؤال کند اول رو کر به مأمون و گفت: یا امیرالمؤمنین! رخصت می دهی از ابوجعفر مسأله سؤال کنم؟ مأمون گفت: از خود آن جناب دستور بطلب یحیی از آن حضرت اذن طلبید، حضرت فرمود: ماءذونی، پرس اگر خواهی. یحیی گفت: فدایت شوم چه می فرمایی در حق کسی که محرم بود و قتل صید کرد؟ حضرت فرمود: در حل کشت او را یا در حرم، عالم بود یا جاهل، از روی عمد کشت یا از خطا، آزاد بود یا بنده، صغیر بود یا کبیر، این ابتداء صید بود یا از کبار آن، این محرم اصرار دارد یا پشیمان شده، در شب بود صید آن یا در روز، احرام عمره او است یا احرام حج او؟ یحیی از شنیدن این فروع در تحیر ماند و هوش از سرش به در رفت و عجز از صورتش ظاهر شد و زبانش در تلجلج افتاد. این وقت بر حضار مجلس امر واضح

شد، پس مأمون حمد کرد خدا را و گفت : آیا دانستید الان آنچه را که منکر بودید؟ پس رو کرد به آن حضرت و گفت : آیا خطبه می کنی ؟ فرمود: بلی ، عرض کرد: پس خطبه تزویج دخترم ام الفضل را از برای خود بخوان چه آنکه من شما را برای دامادی خود پسندیدم اگرچه گروهی از این وصلت کراهت دارند و دماغشان به خاک مالیده خواهد شد، پس حضرت شروع کرد به خواندن خطبه نکاح و فرمود:

(اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اِفْرَارًا بِنِعْمَتِهِ وَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِخْلَاصًا لِوَحْدَانِيَّتِهِ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ سَيِّدِ بَرِيَّتِهِ وَ الْاَصْفِيَاءِ مِنْ عِثْرَتِهِ. اَمَّا بَعْدُ: فَقَدْ كَانَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ عَلٰى الْاَنَامِ اَنْ اَغْنَاهُمْ بِالْحَلَالِ عَنِ الْحَرَامِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: وَ اَنْكِحُوا الْاَيَامِي مِنْكُمْ وَ الصّٰلِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ اِمَائِكُمْ اَنْ يَكُونُوا فَقَرَاءَ يَغْنِيهِمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.)

پس حضرت با مأمون صیغه نکاح را خواند و ام الفضل را تزویج کرد و صداق آن را پانصد درهم جیاد موازی مهر جده اش حضرت فاطمه سلام الله علیها قرار داد و چون صیغه نکاح جاری شد خدم و حشم مأمون آمدند غایه بسیار آوردند و ریشهای خواص را به غایه خوشبو کردند پس نزد سایرین بردند ایشان نیز خود را خوشبو کردند آنگاه خوانهای نعمت آوردند و مردم غذا خوردند پس از آن مأمون هر طایفه و گروهی را که به اندازه شانش جایزه داد و مجلس متفرق شد و خواص باقی ماندند و سایرین رفتند.

آن وقت مأمون به آن حضرت عرضه داشت : فدایت شوم ! اگر میل داشته باشید جواب مسائل محرم را بفرمایید تا مستفید شویم ، پس حضرت شروع فرمود به جواب دادن و هر یک از شقوق مسأله را بیان

فرمود. صدای احسنت مأمون بلند شد. آنگاه خدمت آن حضرت عرضه کرد که شما هم سؤالی از یحیی بفرمایید، حضرت به یحیی، فرمود: بپرسم؟ عرض کرد: هرچه میل شما باشد، اگر پرسیدید جواب دادم می گویم و الا از شما یاد می گیرم. حضرت فرمود: بیان کن جواب این مسأله را که مردی نظر کرد به زنی در اول روز و نظرش حرام بود چون روز بلند شد بر او حلال شد، چون ظهر شد حرام شد، چون عصر شد حلال شد، چون آفتاب غروب کرد حرام گشت، چون وقت عشاء رسید حلال شد، چون نصف شب شد حرام گشت چون فجر طالع گردید حلال شد از برای او، بگو برای چه بوده که این زن گاهی حرام بوده بر آن مرد و گاهی حلال؟ یحیی گفت: به خدا سوگند که من جواب این سؤالی را ندانم شما بفرمایید تا یاد گیرم. فرمود: این زن کنیزکی بود و این مرد اجنبی بود، وقت صبح که نگاه کرد بر او نگاهش حرام بود، روز که بلند شد او را خرید بر او حلال شد وقت ظهر او را آزاد کرد حرام شد، وقت عصر او را تزویج کرد حلال شد، وقت مغرب او را مظاهره کرد حرام شد، وقت عشاء کفاره ظهار داد حلال شد، نصف شب او را یک طلاق داد حرام شد، وقت فجر رجوع کرد حلال شد.

این وقت مأمون رو کرد به حاضرین از بنی عباس و گفت: آیا در میان شما کسی هست که این مسأله را اینطور بتواند جواب دهد؟ یا مسأله سابقه را به این تفصیل بدانند؟ گفتند: نه به خدا سوگند شما اعلم بودید به حال ابوجعفر علیه السلام از ما. مأمون گفت: وای بر شما! اهل بیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از میان خلق امتیازی دارند به فضل و کمال و کمی سن مانع کمالات ایشان نیست و برخی از فضایل

ابوجعفر علیه السلام بگفت تا مجلس به هم خورد و مردم برفتند. روز دیگر نیز ماءمون جوائز و عطایای بسیار به مردم بخشش کرد و از حضرت جواد علیه السلام اکرام و احترام بسیار می نمود و آن حضرت را بر اولاد و اقرباء خود فضیلت می داد تا زنده بود. (منتهی الامال)

طواف از طرف امامان (ع)

شیخ کلینی روایت کرده از موسی بن القاسم که گفت : به حضرت جواد علیه السلام عرض کردم که من اراده کردم که از جانب شما و پدرت طواف کنم ، بعضی گفتند که از برای اوصیاء طواف کردن جایز نیست ، حضرت فرمود بلکه طواف کن آنچه ممکن است شود همانا این مطلب جایز است . راوی گفت : بعد از سه سال دیگر خدمت آن حضرت عرض کردم که چند سال قبل من رخصت طلبیدم از شما در باب طواف کردن از برای شما و پدرت ، شما اذن دادید مرا پس من طواف کردم از برای تو و پدرت آنچه خدا خواسته باشد پس واقع شد در دلم چیزی و به آن عمل کردم . فرمود: چه بود آن ؟

عرض کردم : طواف کردم روزی از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، حضرت تا اسم پیغمبر شنید سه مرتبه فرمود صلی الله علی رسول الله ، پس گفتم : روز دیگر طواف کردم از برای امیرالمؤمنین علیه السلام ، روز دیگر از برای امام حسن علیه السلام ، روز دیگر برای امام حسین علیه السلام ، و هکذا هر روز بعد از برای امامی طواف کردم تا روز دهم از برای شما طواف کردم ، ای سید من این امامانی را که ذکر می کنم آنچنان کسانی هستند که ولایت ایشان را دین خود قرار

داده ام . حضرت فرمود: در این هنگام متدین شدی به دینی که قبول نمی کند حق تعالی از بندگان غیر آن را، پس گفتم : و بسا باشد که از برای مادرت فاطمه صلوات الله علیها طواف کردم و بسا هم طواف نکردم . حضرت فرمود: بسیار کن این کار را همانا این کار افضل چیزهایی است که به آن عمل می کنی ان شاء الله . (منتهی الامال)

دشمنی با امام جواد (ع)

و شیخ عیاشی روایت کرده از زرقان صدیق و ملازم ابن ابی داود قاضی که گفت :

روزی ابن ابی داود از مجلس معتصم غمگین به خانه آمد از سبب اندوه او سؤال کردم گفت : امروز از جهت ابی جعفر محمد بن علی (امام جواد ع) چندان بر من سخت گذشت که آرزو کردم کاش بیست سال قبل از این فوت شده بودم . گفتم : مگر چه شده ؟ گفت : در مجلس خلیفه بودیم که دزدی را آوردند که اقرار به دزدی خود کرده بود و خلیفه خواست حد بر او جاری کند، پس علما و فقها را در مجلس خود جمع کرد و محمد بن علی را نیز حاضر کرد. پس پرسید از ما که دست دزد را از کجا باید قطع کرد؟ من گفتم : باید از بند دست قطع کرد. گفت : به چه دلیل ؟ گفتم : به جهت آیه تیمم (فَاَمْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَ اَيْدِيْكُمْ) ؛(مائده) چه آنکه خداوند در این آیه دست را بر کف اطلاق فرموده و جمعی از اهل مجلس نیز با من موافقت کردند و بعضی دیگر از فقها گفتند: باید دست را از مرفق قطع کرد و آنها استدلال کردند به آیه وضو

و گفتند که خداوند فرموده (وَ آيِدِيكُمْ إِلَى الْمَرَاقِقِ)، (مائده) پس دست تا مرفق است . پس معتصم متوجه امام محمد تقی علیه السلام شد و گفت : شما چه می گوئید؟ فرمود: حاضرین گفتند و تو شنیدی . گفت : مرا با گفته ایشان کاری نیست آنچه تو می دانی بگو. حضرت فرمود: مرا از این سؤال معاف دار. خلیفه او را سوگند داد که البته باید بگویی . حضرت فرمود: الحال که مرا سوگند دادی پس می گویم که حاضرین تمام خطا کردند در مساءله بلکه حد دزد آن است که چهار انگشت او را قطع کنند و کف او را بگذارند. گفت : به چه دلیل ؟ فرمود: به جهت آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده در سجود هفت موضع باید به زمین برسد که از جمله دو کف دست است پس هرگاه دست دزد از بند یا مرفق بریده شود کفی برای او نمی ماند که در عبادت خدا به آن سجده کند و مواضع سجده حق خدا است و کسی را بر آن حقی نیست که قطع کند چنانکه حق تعالی فرموده : (وَ إِنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ) . معتصم کلام آن حضرت را پسندید و امر کرد که دست دزد را از همانجا که حضرت فرموده بود قطع کردند این هنگام بر من حالتی گذشت که گویا من برپا شد و آرزو کردم که کاش مرده بودم و چنین روزی را نمی دیدم ————— دی ————— دم .

زرقان گفت : بعد از سه روز دیگر ابن ابی داود نزد خلیفه رفت و در پنهانی با وی گفت که خیرخواهی خلیفه بر من لازم است و امری که چند روز قبل از این واقع شد مناسب دولت خلیفه نبود؛ زیرا که خلیفه در مساءله ای که برای او مشکل شده بود علمای عصر را طلبید و در حضور وزراء و مستوفیان و امراء و لشکریان و سایر اکابر و اشراف از

ایشان سؤال کرد و ایشان به نحوی جواب دادند پس در چنین مجلسی از کسی که نصف اهل عالم او را امام و خلفه می دانند و خلیفه را غاصب حق او می شمارند سؤال کرد و او بر خلاف جمیع علماء فتوی داد و خلیفه ترک گفته همه علماء کرده به گفته او عمل کرد این خبر در میان مردم منتشر شد و حجتی شد برای شیعیان و موالیان او، معتصم چون این سخنان را بشنید رنگ شومش متغیر شد و تنبهی برای او حاصل گردید و گفت خدا تو را جزای خیر دهد که مرا آگاه کردی بر امری که غافل از آن بودم .

پس روز دیگر یکی از نویسندگان خود را طلبید و امر کرد آن حضرت را به ضیافت خود دعوت نماید و زهری در طعام آن جناب داخل نماید آن بدبخت حضرت را به ضیافت طلبید آن جناب عذر خواست و فرمود می دانید که من به مجلس شما حاضر نمی شوم ، آن ملعون مبالغه کرد که غرض اطعام شما است و متبرک شدن خانه ما به مقدم شریف شما و هم یکی از وزراء خلیفه آرزوی ملاقات شما را دارد و می خواهد که به صحبت شما مشرف شود. پس چندان مبالغه کرد تا آن امام مظلوم به خانه او تشریف برد چون طعام آوردند و حضرت تناول فرمود اثر زهر در گلوی خود یافت و برخاست و اسب خود را طلبید که سوار شد، صاحب منزل بر سر راه آمد و تکلیف ماندن کرد، حضرت فرمود: آنچه تو با من نمودی

اگر در خانه تو نباشم از برای تو بهتر خواهد بود و به زودی سوار شد و به منزل خود مراجعت کرد چون به منزل رسید اثر آن زهر قاتل در بدن شریفش ظاهر شد و در تمام آن روز و شب رنجور و نالان بود تا

آنکه مرغ روح مقدسش به بال شهادت به درجات بهشت پرواز کرد.
صلوات الله علیه . انتهى . (منتهی الامال)

رئیس علوی ها کفش امام جواد (ع) را جفت کرد
و شیخ کلینی روایت کرده از محمد بن حسن عمار که من ده سال در
مدینه خدمت علی بن جعفر بودم و از او اخذ می کردم احادیثی که از
برادرش حضرت ابوالحسن علیه السلام شنیده بود و می نوشتم آنها را،
وقتی در خدمت او بودم که حضرت جواد علیه السلام داخل مسجد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شد. علی بن جعفر چون
نظرش بر آن حضرت افتاد بی اختیار از جای برخاست و بی کفش و رداء
خدمت آن حضرت دوید و دست او را بوسید و او را تعظیم و تکریم
کرد، حضرت جواد علیه السلام فرمود: ای عمو! بنشین خدا تو را رحمت
کند، عرض کرد: ای سید و آقای من ! چگونه بنشینم و حال آنکه تو
ایستاده ای ، پس چون علی بن جعفر از خدمت آن حضرت مرخص شد
و آمد در مجلس خود نشست اصحابش او را سرزنش کردند و گفتند تو
این نحو با او رفتار می کنی و حال آنکه عموی پدر او می باشی؟! فرمود:
سکوت کنید! پس دست برد و محاسن خود را گرفت و گفت : هرگاه
حق تعالی مرا با این ریش اهلیت نداد از برای امامت و این جوان را
اهلیت داد و امامت را به او تفویض نمود آیا من انکار کنم فضل او را،
پناه می برم به خدا از آنچه شما می گوئید که احترام او را ندارم بلکه
من بنده او می باشم !
تعجب از امامت یک نوجوان

علی بن اسباط، یکی از یاران امام رضا و امام جواد - علیهما السلام - می گوید: روزی به محضر امام جواد رسیدم، در ضمن دیدار، به سیمای حضرت خیره شدم تا قیافه او را به ذهن خود سپرده، پس از بازگشت به مصر برای ارادتمندان آن حضرت بیان کنم

درست در همین لحظه امام جواد - علیه السلام - که گویی تمام افکار مرا خوانده بود، در برابر من نشست و به من توجه کرد و فرمود: ای علی بن اسباط! کاری که خداوند در مسئله امامت انجام داده، مانند کاری است که در مورد نبوت انجام داده است. خداوند درباره حضرت یحیی - علیه السلام - می فرماید: «ما به یحیی در کودکی فرمان نبوت دادیم» و درباره حضرت یوسف - علیه السلام - می فرماید: «هنگامی که او به حد رشد رسید، به او حکم (نبوت) و علم دادیم».

و درباره حضرت موسی - علیه السلام - می فرماید: «و چون به سن رشد و بلوغ رسید، به او حکم (نبوت) و علم دادیم»

بنابر این همان گونه که ممکن است خداوند، علم و حکمت را در سن چهل سالگی به شخصی عنایت کند، ممکن است همان حکمت را در دوران کودکی نیز عطا کند. (بحارالانوار)

بعد از شما به چه کسی مراجعه کنیم؟

یکی از یاران امام رضا - علیه السلام - می گوید: در خراسان در محضر امام رضا بودیم. یکی از حاضران به امام عرض کرد: سرور من، اگر (خدای نخواست) پیش آمدی رخ دهد، به چه کسی مراجعه کنیم؟ امام فرمود: به فرزندم ابو جعفر در این هنگام آن شخص سن حضرت جواد

– علیه السلام – را کم شمرد، امام رضا – علیه السلام – فرمودند: خداوند عیسی بن مریم را در سنی کمتر از سن ابو جعفر، رسول و پیامبر و صاحب شریعت تازه قرار داد. (منتهی الامال)

فقها مضطرب گشتند

هشتاد نفر از فقها و علمای بغداد و شهرهای دیگر رهسپار حج شدند و به قصد دیدار ابو جعفر عازم مدینه گردیدند، و چون به مدینه رسیدند، به خانه امام صادق – علیه السلام – که خالی بود، رفتند و روی زیرانداز بزرگی نشستند. در این هنگام عبدالله بن موسی، عموی حضرت جواد، وارد شد و در صدر مجلس نشست. یک نفر بپا خاست و گفت: این پسر رسول خداست، هر کس سؤالی دارد از وی بکند. چند نفر از حاضران سؤالاتی کردند که وی پاسخهای نادرستی داد!... شیعیان متحیر و غمگین شدند و فقها مضطرب گشتند و برخاسته قصد رفتن کردند و گفتند: اگر ابو جعفر می توانست جواب مسائل ما را بدهد، عبدالله نزد ما نمی آمد و جوابهای نادرست نمی داد!

در این هنگام دری از صدر مجلس باز شد و غلامی بنام «موفق» وارد مجلس گردید و گفت: این ابو جعفر است که می آید، همه بپا خاستند و از وی استقبال کرده سلام دادند. امام وارد شد و نشست و مردم همه ساکت شدند. آنگاه سؤالات خود را با امام در میان گذاشتند و وقتی که پاسخهای قانع کننده و کاملی شنیدند، شاد شدند و او را دعا کردند و ستودند و عرض کردند: عموی شما، عبدالله چنین و چنان فتوا داد. حضرت فرمود: عمو! نزد خدا بزرگ است که فردا در پیشگاه او بایستی

و به تو بگویند: با آنکه در میان امت، دانایتر از تو وجود داشت، چرا ندانسته به بندگان من فتوا دادی؟! «اسحاق بن اسماعیل» که آن سال همراه این گروه بود، می گوید: من نیز در نامه ای ده مسئله نوشته بودم تا از آن حضرت پرسم. در آن موقع همسرم حامله بود. با خود گفتم: اگر به پرسشهای من پاسخ داد، از او تقاضا می کنم که دعا کند خداوند بچه ای را که همسرم به آن آبستن است، پسر قرار دهد. وقتی که مردم سؤالات خود را مطرح کردند، من نیز نامه را در دست گرفته بپا خاستم تا مسائل را مطرح کنم. امام تا مرا دید، فرمود: ای اسحاق! اسم او را «احمد» بگذار! به دنبال این قضیه همسرم پسری به دنیا آورد و نام او را «احمد» گذاشتم (منتها_____ی الام_____ال)

امام جواد علیه السلام احادیث جعلی را افشا می کند

نقل شده است که پس از آنکه مأمون دخترش را به امام جواد تزویج کرد در مجلسی که مأمون و امام و یحیی بن اکثم و گروه بسیاری در آن حضور داشتند، یحیی به امام گفت: روایت شده است که جبرئیل به حضور پیامبر رسید و گفت: یا محمد! خدا به شما سلام می رساند و می گوید: «من از ابوبکر راضی هستم، از او پرس که آیا او هم از من راضی است؟». نظر شما درباره این حدیث چیست؟

امام فرمود: کسی که این خبر را نقل می کند باید خبر دیگری را نیز که

پیامبر اسلام در حجّ الوداع بیان کرد، از نظر دور ندارد. پیامبر فرمود: «کسانی که بر من دروغ ببندد، جایگاهش در آتش خواهد بود. پس چون حدیثی از من برای شما نقل شد، آن را به کتاب خدا و سنت من عرضه کنید، آنچه را که با کتاب خدا و سنت من موافق بود، بگیرید و آنچه را که مخالف کتاب خدا و سنت من بود، رها کنید». امام جواد افزود: این روایت (درباره ابوبکر) با کتاب خدا سازگار نیست، زیرا خداوند فرموده است: «ما انسان را آفریدیم و می دانیم در دلش چه چیز می گذرد و ما از رگ گردن به او نزدیکتریم»

آیا خشنودی و ناخشنودی ابوبکر بر خدا پوشیده بوده است تا آن را از پیامبر پرسد؟! این عقلاً محال است. یحیی گفت: روایت شده است که: «ابوبکر و عمر در زمین، مانند جبرئیل در آسمان هستند».

حضرت فرمود: درباره این حدیث نیز باید دقت شود؛ چرا که جبرئیل و میکائیل دو فرشته مقرب درگاه خداوند هستند و هرگز گناهی از آن دو سر نزده است و لحظه ای از دایره اطاعت خدا خارج نشده اند، ولی ابوبکر و عمر مشرک بوده اند، و هر چند پس از ظهور اسلام مسلمان شده اند، اما اکثر عمرشان را در شرک و بت پرستی سپری کرده اند، بنابر این محال است که خدا آن دو را به جبرئیل و میکائیل تشبیه کند. یحیی گفت: همچنین روایت شده است که: «ابوبکر و عمر دو سرور پیران اهل بهشتند». درباره این حدیث چه می گوئید؟.

حضرت فرمود: این روایت نیز محال است که درست باشد، زیرا بهشتیان همگی جوانند و پیری در میان آنان یافت نمی شود (تا ابوبکر و عمر

سرور آنان باشند!) این روایت را بنی امیه، در مقابل حدیثی که از پیامبر اسلام 9 درباره حسن و حسین - علیهما السلام - نقل شده است که «حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشتند»، جعل کرده اند. یحیی گفت: روایت شده است که «عمر بن خطاب چراغ اهل بهشت است». حضرت فرمود: این نیز محال است؛ زیرا در بهشت، فرشتگان مقرب خدا، آدم، محمد ص و همه اینها و فرستادگان خدا حضور دارند، چطور بهشت با نور اینها روشن نمی شود ولی با نور عمر روشن می گردد؟!

یحیی اظهار داشت: روایت شده است که «سکینه» به زبان عمر سخن می گوید (عمر هرچه گوید، از جانب ملک و فرشته می گوید). حضرت فرمود: ابوبکر، با آنکه از عمر افضل است، بالای منبر می گفت: «من شیطانی دارم که مرا منحرف می کند، هرگاه دیدید از راه درست منحرف شدم، مرا به راه درست باز آورید».

یحیی گفت: روایت شده است که پیامبر فرمود: «اگر من به پیامبری مبعوث نمی شدم، حتماً عمر مبعوث می شد» امام فرمود: کتاب خدا (قرآن) از این حدیث راست تر است، خدا در کتابش فرموده است: «به خاطر بیاور هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح...». از این آیه صریحاً بر می آید که خداوند از پیامبران پیمان گرفته است، در این صورت چگونه ممکن است پیمان خود را تبدیل کند؟ هیچ یک از پیامبران به قدر چشم بر هم زدن به خدا شرک نورزیده اند، چگونه خدا کسی را به پیامبری مبعوث می کند که بیشتر عمر خود را با شرک به خدا سپری کرده است؟! و نیز پیامبر

فرمود: «در حالی که آدم بین روح و جسد بود (هنوز آفریده نشده بود) من پیامبر شدم».

باز یحیی گفت، روایت شده است که پیامبر فرمود: «هیچگاه وحی از من قطع نشد، مگر آنکه گمان بردم که به خاندان خطاب (پدر عمر) نازل شده است»، یعنی نبوت از من به آنها منتقل شده است.

حضرت فرمود: این نیز محال است، زیرا امکان ندارد که پیامبر در نبوت خود شک کند، خداوند می فرماید: «خداوند از فرشتگان و همچنین از انسانها رسولانی بر می گزیند» (بنابر این، با گزینش الهی، دیگر جای شکی برای پیامبر در باب پیامبری خویش وجود ندارد).
یحیی گفت: روایت شده است که پیامبر ص فرمود: «اگر عذاب نازل می شد، کسی جز عمر از آن نجات نمی یافت».

حضرت فرمود: این نیز محال است، زیرا خداوند به پیامبر اسلام فرموده است: «و مادام که تو در میان آنان هستی، خداوند آنان را عذاب نمی کند و نیز مادام که استغفار می کنند، خدا عذابشان نمی کند». بدین ترتیب تا زمانی که پیامبر در میان مردم است و تا زمانی که مسلمانان استغفار می کنند، خداوند آنان را عذاب نمی کند (سیره پیشوایان).

نان جو مدینه از نعمتهای اینجابرایم گواراتر
«حسین مکاری»، یکی از یاران امام جواد، می گوید: در بغداد خدمت امام جواد - علیه السلام - شرفیاب شدم و زندگیش را دیدم. در ذهنم خطور کرد که، «اینک که امام به این زندگی مرفّه رسیده است هرگز به وطن خود، مدینه، باز نخواهد گشت». امام لحظه ای سر به زیر افکند، آنگاه

سر برداشت و در حالی که رنگش از اندوه زرد شده بود، فرمود: ای حسین! نان جوین و نمک خشن در حرم رسول خدا 9 نزد من از آنچه مرا در آن می بینی محبوبتر است (سیره پیشوایان).

درخت سدر میوه داد

وقتی که امام جواد (علیه السلام) همراه اُمّ الفضل دختر مأمون (که همسرش بود) از بغداد به سوی مدینه حرکت کردند، در مسیر خود به خیابان ((باب الکوفه)) رسیدند و همراه آن حضرت، جمعیتی بودند که او را بدرقه می کردند، هنگام غروب آفتاب به ((دارالمسیب)) رسید، در آنجا فرود آمد و برای نماز به مسجد رفت، در صحن مسجد، درخت سدری بود که هنوز میوه نداده بود، ظرف آب طلید و در کنار آن درخت وضو گرفت (که آب وضویش به پای درخت می ریخت) و بعد برخاست و نماز مغرب را با مردم خواند و در رکعت اول بعد از حمد، سوره ((نصر)) را خواند و در رکعت دوم بعد از حمد، سوره ((توحید)) را خواند، سپس قنوت بجا آورد و نماز را به آخر رساند، بعد از نماز اندکی نشست و ذکر خدا گفت و سپس بی آنکه تعقیب نماز را بخواند برخاست و چهار رکعت نماز نافله مغرب را خواند و سپس دو سجده شکر بجا آورد، سپس از مسجد بیرون آمد، وقتی که به آن درخت سدر رسید، مردم دیدند آن درخت دارای میوه های زیبا شده و از این کرامت تعجب کردند و از آن میوه ها خوردند و دیدند شیرین و بدون هسته است. آنگاه با امام جواد (علیه السلام) خداحافظی کردند، آن حضرت همان

وقت به سوی مدینه رفت

شهادت امسال رخ نمی دهد!

((اسماعیل بن مهران)) می گوید: هنگامی که بار اوّل ، امام جواد (علیه السلام) از مدینه به سوی بغداد می رفت ، هنگام خروج ، به او عرض کردم : فدایت گردم ! من در مورد این سفر تو ترسان و نگرانم ، امر امامت بعد از تو از آن کیست ؟

آن حضرت خندان به من توجّه کرد و فرمود: ((آنکه تو گمان کرده ای (شهادت) در این سال رخ نمی دهد)).

هنگامی که معتصم عباسی (هشتمین طاغوت عباسی) آن حضرت را از مدینه به بغداد طلبید، هنگام خروج آن حضرت از مدینه به حضورش شتافتم و عرض کردم : فدایت گردم ! تو می روی ، بعد از تو به چه کسی مراجعه کنیم ؟ (امام بعد از تو کیست ؟) آن بزرگوار گریه کرد به طوری که محاسنش از اشک چشمش تر شد، سپس به من رو کرد و فرمود: در این سفر، نگرانی و خطر وجود دارد ((الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِي إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ ؛ مقام امامت بعد از من با پسر من علی (امام هادی (علیه السلام)) است)).(منتهی الامال)

من از دنیا می روم

((خیرانی)) می گوید پدرم می گفت : من ملازم و خدمتکار خانه امام جواد (علیه السلام) بودم که آن حضرت مرا بر آن گماشته بود، احمد بن محمد بن عیسی اشعری (از شیعیان) هرشب هنگام سحر نزد من می آمد تا حال امام جواد (علیه السلام) را که بیمار و بستری بود. پیرسد و

گاهی ((خادم مخصوص)) حضرت جواد (علیه السلام) که بین او و (پدر) خیرانی رابطه برقرار بود و پیام (خصوصی) امام جواد (علیه السلام) را برای او می آورد و پیام او را نزد امام جواد (علیه السلام) می برد، نزد (پدر) خیرانی می آمد، احمد بن محمد بن عیسی اشعری بلند می شد و می رفت و آن خادم مخصوص، با (پدر) خیرانی خلوت می کرد (و بین آنان به طور خصوصی، سخنانی ردّ و بدل می شد).

(پدر) خیرانی می گوید: یک شب آن ((خادم مخصوص)) از حضور امام جواد (علیه السلام) بیرون آمد و احمد بن محمد بن عیسی (طبق معمول) برخاست و چند قدم رفت و خادم مخصوص با من خلوت کرد و با من همسخن شد، احمد کمی بازگشت و نزدیک ما ایستاد به طوری که سخن ما را می شنید، خادم مخصوص به من گفت آقایت (امام جواد) سلام می رساند و می فرماید:

((إِنِّي ماضٍ وَالْأَمْرُ صَائِرٌ إِلَيَّ ابْنِي عَلِيٍّ...؛ من از دنیا می روم و امر امامت به فرزندم علی انتقال می یابد و او بعد از من، همان حق را بر شما دارد که من بعد از پدرم، آن حق را بر شما داشتم)).

سپس خادم مخصوص رفت و احمد بن محمد اشعری، نزد من آمد و گفت: خادم مخصوص به تو چه گفت؟
گفتم: خیر است.

گفت: ((آنچه را به تو گفت، من شنیدم)) و شنیده خود را برای من بازگو کرد.

به احمد گفتم: خداوند این کاری که انجام دادی (سخن مخفی ما را شنیدی) بر تو حرام کرده و فرموده است: (وَلَا تَجَسَّسُوا...؛ ((تجسس

نکنید)).

اینک که (مرتکب حرام شدی و) سخن (مخفی خادم مخصوص) را شنیدی، آن را برای گواهی دادن در خاطره ات نگهدار، شاید ما روزی احتیاج به این گواهی پیدا کردیم و حتما از فاش ساختن آن پرهیز تا وقتش فرا رسد.

(پدر) خیرانی در ادامه سخن می گوید: وقتی که صبح شد، آنچه را خادم مخصوص به من گفته بود (در مورد امامت حضرت هادی) در ده نسخه نوشتم و آنها را مهر کردم و به ده نفر از بزرگان اصحاب و شیعیان دادم و به آنان گفتم: ((اگر قبل از آنکه این نسخه ها را از شما بخواهم، مرگ به سراغم آمد، شما آنها را باز کنید و بخوانید و مطابق آن عمل نمایید)). هنگامی که امام جواد (علیه السلام) از دنیا رفت، از خانه ام بیرون نیامدم تا اینکه مطلع شدم که بزرگان شیعه در منزل ((محمد بن فرج)) به گرد هم آمده اند و درباره امامت گفتگو می کنند و محمد بن فرج برای من نامه ای نوشت و در آن نامه مرا از اجتماع بزرگان شیعه در نزدش آگاه کرده و یادآوری کرده بود که اگر خطر فاش شدن در کار نبود، با هم نزد تو می آمدیم و دوست دارم که سوار بر مرکب شوی و خود را به من برسانی.

(پ-در) خیرانی می گوید: سوار بر مرکب شدم و خود را به خانه ((محمد بن فرج)) رساندم، دیدم بزرگان شیعه در نزد او اجتماع کرده اند، درباره امامت (امام هادی) با آنان گفتگو کردم، دیدم اکثر آنان در این باره در شک و تردید هستند، به آن ده نفر که نسخه ها را به آنان داده بودم و در مجلس حاضر بودند، گفتم: آن نسخه ها را بیرون

بیاورید.

نسخه ها را بیرون آوردند. گفتم : همین مطلبی را که در این نسخه ها نوشته شده ، من به آن ماءمور هستم (و گواهی می دهم).
بعضی از حاضران گفتند: ما مایل بودیم گواه دیگری با تو وجود داشت تا گواهی تو را تاءکید و محکمتر می کرد.
به آنان گفتم : خداوند، خواسته شما را برآورده کرده ، این ابوجعفر اشعری (احمد بن محمد بن عیسی اشعری) است که در اینجا حاضر است گواهی می دهد که این سخن مذکور در نسخه ها را (از خادم مخصوص) شنیده است .

حاضران ، متوجه احمد اشعری شدند، از او خواستند گواهی دهد، ولی از گواهی دادن امتناع نمود.
(پدر) خیرانی در ادامه سخن می گوید: من احمد اشعری را به ((مباهله)) دعوت کردم ، او از شرکت در مباهله ترسید و گواهی داد که آن سخن را شنیده است و گفت : من گواهی می دهم ، ولی می خواستم این افتخار به یک فرد عرب برسد نه به من که از عجم هستم ، اما چون پای مباهله به پیش آمد، دیگر راهی برای کتمان گواهی نمانده است ، آنگاه همه حاضران در آن مجلس به امامت حضرت هادی (علیه السلام) اعتقاد پیدا کردند و رفتند. (نگاهی بر زندگی دوازده امام (ع))

صبر و پاداش

پارچه ای را برای امام جواد علیه السلام از شهر دیگری می آورند که از قیمت زیادی برخوردار بود. در بین راه دزدان سر راه آمدند و پارچه ها

را به سرقت بردند. مسئول خرید پارچه حضرت را از ماجرای سرقت اموال او آگاه کرد.

امام علیه السلام با خط خود برای او نوشت : جان و اموال ما از بخششهای گوارای الهی است و عاریه ای است که به ما سپرده است . پس هر کس بی صبری و جزعش بر صبرش غالب شود اجرش ضایع شده است و پناه به خداوند که چنین شود. (تحت العقول)

حضرت جواد (ع) در غم فراق پدر

چهار سال و چند ماه از عمر امام جواد (ع) می گذشت ، همراه پدرش حضرت رضا (ع) برای انجام عمره به مکه رفتند، یکی از غلامان حضرت رضا به نام (موفق) نیز با آنها بود، همانسالی بود که حضرت رضا (ع) ناگزیر شد که از حجاز به خراسان بیاید.

حضرت رضا (ع) با حالت مخصوصی گریان ، در کنار کعبه ایستاده بود و با خانه خدا وداع می کرد و پس از طواف به مقام ابراهیم (ع) رفت و در آنجا به نماز ایستاد.

موفق ، می گوید: حضرت جواد (ع) کنار حجر اسماعیل رفت و در آنجا نشست و به راز و نیاز مشغول شد، نشستن آن حضرت طول کشید و به حضور آن حضرت رفتم و عرض کردم : (فدایت کردم برخیز). حضرت جواد (ع) فرمود: (نمی خواهم از اینجا جدا گردم ، مگر اینکه خدا بخواهد) آن حضرت این سخن را گفت ، اما بسیار غمگین به نظر می رسید.

نزد حضرت رضا (ع) رفتم و گفتم : (حضرت جواد (ع) کنار حجر اسماعیل (ع) نشسته و نمی خواهد برخیزد) امام رضا (ع) نزد حضرت جواد (ع) آمد و فرمود: قم یا حبیبی : (ای محبوب دلم برخیز). حضرت جواد (ع) عرض کرد: نمی خواهم از این مکان برخیزم ، امام رضا (ع) فرمود: ای محبوب قلبم چرا بر نمی خیزی ؟ حضرت جواد (ع) عرض کرد: (چگونه برخیزیم با اینکه شما را دیدم به گونه ای با کعبه ، خانه خدا، وداع می کردی که دیگر به اینجا باز نمی گردی .

اما رضا (ع) فرمود: (ای محبوب دلم برخیز).
آنگاه حضرت جواد در حالی غمگین بود، برخاست و همراه پدر حرکت کرد (کشف الغمه ، ج 3 ص 215 و 216
(.

آری امام جواد (ع) با اینکه کودک بود، از حالات پدر دریافت که او می خواهد به سفری برود که بازگشت در آن نیست ، از فراق و غربت پدر غمگین بود، می خواست کنار کعبه بیشتر بنشیند و برای پدر دعا کند، ولی چه می تواند کرد که طاغوت زمان (ماءمون) حضرت رضا (ع) را با اجبار به خراسان برد و بین حضرت جواد (ع) با پدر، فراقی جانکاه پیش آمد که حدود سه سال طول کشید، وبعد که امام جواد (ع) حدود هفت ساله بود، کنار جنازه مسموم شده پدر آمد.

چگونه اعمال خود را باطل نکنیم؟

یکی از شیعیان که بسیار خوشحال به نظر می رسید، به حضور امام جواد (ع) آمد، حضرت به او فرمود: (چرا این گونه تو را شادمان می نگرم؟) او عرض کرد: (ای پسر رسول خدا(ص) از پدرت شنیدم می فرمود: سزاوارترین روز برای شادی کردن، آن روزی است که خداوند به انسان توفیق نیکی کردن و انفاق نمودن به برادران دینی دهد، امروز ده نفر از برادران دینی که فقیر و عیالمند بودند از فلان جا و فلان جا نزد من آمدند و من به هر کدام فلان مقدار پول و خوار و بار دادم، از این رو خوشحال هستم).

امام جواد (ع) فرمود: (سوگند به جانم، سزاوار است که تو خوشحال باشی، اگر عمل نیک خود را (حبط و پوچ) نساخته باشی و یا بعدا حبط و پوچ نکنی.

او عرض کرد: (با اینکه من از (شیعیان خالص) شما هستم، چگونه عمل نیکم را حبط و پوچ می کنم؟)

امام جواد (ع) فرمود: همین سخنی که گفتی، کارهای نیک و انفاقهای خود را حبط و پوچ نمودی (یعنی ادعای شیعه خالص بودن، کار ساده ای نیست).

او عرض کرد: چگونه؟ توضیح بدهید.

امام جواد (ع) فرمود: این آیه را بخوان:

یا ایهاالذین آمنوا لاتبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی: (ای کسانی که ایمان آورده اید، بخششهای خود را با منت و آزار،

باطل نسازید) (بقره - 264)

او عرض کرد: من به آن افراد یکه صدقه دادم ، منت بر آنها نگذاشتم و آنها را آزار نمودم .

امام جواد (ع) فرمود: خداوند فرموده : لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی (بخششهای خود را با منت و آزار، باطل و پوچ نسازید) نفرموده تنها منت و آزار بر آنانکه می بخشید، بلکه خواه منت و آزار بر آنان باشد یا دیگران ، آیا به نظر تو آزار به آنان (بخشش گیرندگان) شدیدتر است ، یا آزار به فرشتگان مراقب اعمال تو فرشتگان مقرب الهی و یا آزار به ما؟

او عرض کرد: بلکه آزار به فرشتگان و آزار به شما، شدیدتر است . امام جواد (ع) فرمود: (تو فرشتگان و مرا آزار دادی و بخشش خود را باطل نمودی!).

او عرض کرد: چرا باطل کردم ؟ و شما را آزار دادم ؟
امام جواد (ع) فرمود: این که گفתי : چگونه باطل نمودم با اینکه من از شیعیان خالص شما هستم ؟ (همین ادعای بزرگ ، ما را آزار داد).
سپس فرمود: (وای بر تو! آیا می دانی شیعه خالص ما کیست ؟ شیعه خالص ما (حزبیل ! مؤمن آل فرعون ، و (حبیب نجار) صاحب یس و سلمان (ره) و ابوذر(ره) و مقداد (ره) و عمار(ره) هستند، تو خود را در صف این افراد برجسته قرار دادی و با این ادعا فرشتگان و ما را آزریدی).

آن مرد به گناه و تقصیر خود اعتراف کرد و استغفار و توبه نمود و عرض کرد: (اگر نگویم شیعه خالص شما هستم پس چه بگویم ؟)

امام جواد (ع) فرمود: (بگو من از دوستان شما هستم ، دوستان شما را دوست دارم و دشمنان شما را دشمن دارم).
او چنین گفت ، واز گفته قبل ، استغفار کرد، امام جواد (ع) فرمود:
(اکنون پاداش بخششهای تو به تو بازگشت نمود و حبط و بطلان آنها برطرف گردید) (بحارالانوار، ج 68 ص 159

کرامت و بزرگواری امام جواد (ع) به شیعیان

محمد بن سهل قمی (ره) می گوید: در سفر مکه ، به مدینه رفتم ، و به حضور امام جواد (ع) مشرف شدم ، خواستم لباسی را از آن حضرت برای پوشاندن مطالبه کنم ، ولی فرصتی بدست نیامده و با آن حضرت خداحافظی کردم و از خانه او بیرون آمدم ، تصمیم گرفتم نامه ای برای آن حضرت بنویسم و در آن نامه ، لباسی را درخواست کنم ، نامه را نوشتم و به مسجد رفتم و پس از انجام دو رکعت نماز و استخاره ، به قلبم آمد که نامه را نفرستم ، از این رو نامه را پاره کردم ، و از مدینه بیرون آمدم همچنان به پیمودن راه ادامه دادم ناگاه ، شخصی نزد من آمد و دستمالی که لباس در آن بود، در دستش بود و از افراد می پرسید: محمد بن سهل قمی (ره) کیست ؟ تا اینکه نزد من آمد، وقتی که مرا شناخت ، گفت : (مولای تو) امام جواد (ع) این لباس را برای تو فرستاده است ، نگاه کردم دیدم دو لباس مرغوب و نرم است).
محمد بن سهل (ره) آن لباسها را گرفت ، و تا آخر عمر نزد او بود، وقتی که از دنیا رفت ، پسرش احمد، با همان دو لباس او را کفن کرد
(مختار الخرائج ، ص 273

دستوری برای دفع زلزله

علی بن مهزیار (ره) از بزرگان و فقهای پارسای عصر حضرت هادی (ع) و حضرت جواد (ع) بود و از طرف آنها وکالت و نمایندگی داشت تا در اهواز به مردم رسیدگی کند، قبر شریفش در اهواز محل زیارت شیعیان و دوستان است او می گوید:

در اهواز زلزله مکرر زیاد می آمد، نامه ای برای امام جواد (ع) نوشتم ، و در آن نامه عرض کردم : (اگر اجازه بدهی از اهواز به جای دیگر منتقل شوم).

امام جواد (ع) در پاسخ نوشت : (از اهواز به جای دیگر نروید، روزهای چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه روزه بگیرید و لباسهایتان را بشوئید و پاکیزه نمائید، و روز جمعه بیرون بیائید و دسته جمعی دعا کنید، خداوند این بلا را از سر شما دفع خواهد کرد).

علی بن مهزیار (ع) می گوید: پس از دریافت نامه ، به دستور آن حضرت عمل کردیم ، از آن پس ، دیگر زلزله نیامد (بحارالانوار، ج 50،

ص 101

چرا امام جواد با دختر مامون # ازدواج کرد؟ مگر مامون قاتل امام رضا و دشمن اهل بیت نبود؟

☀ پاسخ شبهه:

1 در کتاب #سیره_پیشوایان این پرسش چنین پاسخ گفته شده است ؛

مامون چون در میان یک سلسله تنگناها و شرائط دشوار سیاسی قرار گرفته بود، برای رهایی از این تنگناها، تصمیم گرفت خود را به خاندان پیامبر نزدیک سازد، و بر همین اساس با تحمیل ولیعهدی بر امام هشتم می خواست سیاست چند بعدی خود را به مورد #اجرا بگذارد.

2 از سوی دیگر، عباسیان از این روش مامون که احتمال می رفت خلافت را از بنی عباس به علویان منتقل سازد، سخت ناراضی بودند و به همین جهت به مخالفت با او برخاستند و چون امام رضا #توسط مامون مسموم و شهید شد آرام گرفتند و خشنود شدند و به مامون روی آوردند.

3 مامون کار زهر دادن به امام را بسیار سری و مخفیانه انجام داده بود و

سعی داشت جامعه از این جنایت آگاهی نیابد و از همین رو برای پوشاندن جنایات خود تظاهر به اندوه و عزاداری می کرد، اما با همه پرده پوشی و ریاکاری، سرانجام بر #علویان آشکار گردید که قاتل امام جز مامون کسی نبوده است، لذا سخت دل آزرده و خشمگین گردیدند و مامون بار دیگر حکومت خویش را در معرض خطر دید و برای پیشگیری از عواقب امر، توطئه دیگری آغاز کرد و با تظاهر به مهربانی و دوستی نسبت به امام جواد-علیه السلام-تصمیم گرفت دختر خود را به حضرت تزویج کند تا استفاده ای را که از تحمیل ولیعهدی بر امام رضاعلیه السلام در نظر داشت از این وصلت نیز بدست آورد.

4بر اساس همین طرح بود که امام جواد علیه السلام را در سال 204 ه. ق یعنی یک سال پس از شهادت امام رضا-علیه السلام-از مدینه به بغداد آورد و به دنبال مذاکراتی که در جلسه #مناظره امام با یحیی بن اکثم گذشت (دختر خود «ام الفضل» را به همسری حضرت در آورد.

5انگیزه های مامون ؛

این ازدواج که مامون بر آن اصرار داشت، کاملاً جنبه سیاسی داشت و می توان دریافت که وی از این کار چند #هدف یاد شده در زیر را تعقیب می کرد ؛

1. با فرستادن دختر خود به خانه امام، آن حضرت را برای همیشه دقیقاً

زیر نظر داشته باشد و از کارهای او بی خبر نماند (دختر مامون نیز براستی وظیفه خبرچینی و گزارشگری #مامون را خوب انجام می داد و تاریخ شاهد این حقیقت است).

2. با این وصلت، به خیال خام خویش، امام را با دربار پرعیش و نوش خود مرتبط و آن بزرگوار را به لهو و لعب و فسق و فجور بکشاند و بدین ترتیب بره قداست امام لطمه وارد سازد و او را در انظار عمومی از مقام ارجمند عصمت و امامت ساقط و خوار و #خفیف نماید.

3. با این وصلت علویان را از اعتراض و قیام بر ضد خود باز دارد و خود را دوستدار و علاقه مند به آنان #وانمود کند.

4. هدف چهارم مامون، عوام فریبی بود، چنانکه گاهی می گفت: من به این وصلت اقدام کردم تا ابو جعفر-علیه السلام- از دخترم صاحب فرزند شود و من پدر بزرگ کودکی باشم که از #نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب-علیه السلام- است. اما خوشبختانه این حقه مامون نیز بی نتیجه بود زیرا دختر مامون هرگز فرزندی نیاورد و فرزندان امام جواد-علیه السلام همگی از همسر دیگر امام بودند.

📖 مناقب آل ابی طالب ج 4 ص 380

16 اینها انگیزه های مامون از این ازدواج بود. حال باید دید امام جواد-

علیه السلام-چرا با این ازدواج #موافقت کرد؟

از آنجا که بی هیچ شکی، امام اهداف و مقاصد واقعی مامون را از این گونه کارها می دانست و نیز می دانست که او همان کسی است که مرتکب جنایت بزرگ قتل پدرش امام رضا-علیه السلام-شده، به نظر می رسد که موافقت امام با این ازدواج عمدتاً بر اثر #فشاری بوده است که مامون از پیش بر امام وارد کرده بوده است، زیرا ازدواجی اینچنین، تنها به مصلحت مامون بوده است نه به مصلحت امام، نیز می توان تصور کرد که نزدیکی امام به دربار می توانست مانع ترور حضرت از طرف معتصم و عامل پیشگیری از سرکوبی سران تشیع و یاران برجسته امام توسط عوامل خلیفه باشد، و این، به یک معنا می توانست شبیه #قبول وزارت هارون از طرف علی بن یقطین یعنی نفوذ در دربار خلافت به نفع جبهه تشیع باشد.

سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص 584

خنثی شدن نیرنگ شیطانی مامون

مامون عباسی (هفتمین طاغوت عباسی) پس از شهادت حضرت رضا (ع) می خواست امام جواد (ع) را جزء اطرافیان خود کند (و او را به عنوان یکی از رجال دنیا خواه، و از مشاوران مخصوص خویش معرفی نماید) برای این کار نقشه ها کشید، و ترفندهای گوناگونی به کار برد، ولی نتیجه نگرفت، تا اینکه یک نقشه دیگری را اجرا کرد و آن این بود:

هنگامی که خواست دخترش ام فضل را به عنوان عروس به خانه زفاف حضرت جواد (ع) بفرستد دویست دختر از زیباترین کنیزکان خود را طلبید و به هر یک از آنها جامی که در داخل آن گوهری (مثلا یک سکه طلا) بود داد تا وقتی که حضرت جواد (ع) بر روی صندلی دامادی نشست، آن دختران، یکی یکی به پیش آیند و آن گوهر را به حضرت نشان دهند (تا او بردارد) امام جواد (ع) به هیچ یک از آن دخترها و گوهرها، توجه نکرد.

در همان مجلس، یک نفر ترانه خوان تارزنی بود که (مخارق) نام داشت، و دارای ریش بلندی بود، مأمون او را طلبید، و از او خواست کاری کند که امام جواد (ع) از آن حالت معنوی بیرون آید و دلش به امور مادی سرگرم شود.

مخارق گفت: اگر امام جواد (ع) به چیزی از امور دنیا، مشغول باشد، من او را از آن گونه که تو بخواهی به سوی دنیا می کشانم، آنگاه مخارق در برابر امام جواد (ع) آمد و نشست، و نخست مانند، الاغ عرعر کرد، و سپس به زدن ساز و تار مشغول شد و اهل مجلس را به خود جلب نمود ولی امام جواد (ع) اصلا به او توجه نکرد و به چپ و راست هم نگاه نکرد (130) وقتی که دید آن ترانه خوان بی حیا دست بردار نیست، بر سر او فریاد کشید و فرمود: اتق الله یا ذالعثنون: ای ریش دراز، از خدا بترس. مخارق از فریاد امام (ع) آنچنان وحشتزده شد که ساز و تار، از دستش افتاد و دستش فلج شد، و تا آخر عمر خوب نشد، مأمون جویای حال او شد، او گفت: (هنگامی که امام جواد (ع) بر سر من فریاد کشید، آن چنان هراسان و وحشتزده شدم که وحشت و ترس همواره در وجود من

هست و اصلا این حالت از وجود من ، بیرون نمی رود (اصول کافی ، ج 1 ص 494، و 495).

پیدا کردن کار، برای ساربان

شترچرانی بود، بی کار مانده بود، و در مدینه به دنبال کار می گشت او تنها امیدی که داشت به امام جواد (ع) بود و چنین فهمیده بود که اگر به در خانه او برود، ناامید نمی شود، در این مورد با ابوهاشم جعفری (ره) که یکی از آشنایان امام جواد (ع) بود، صحبت کرد که اگر به حضور امام جواد (ع) رفته ، بگو ساربانی بی کار مانده و دنبال کار می گردد برایش کار پیدا کن .

ابوهاشم (ره) می گوید: به این قصد به حضور امام جواد (ع) رفتم دیدم با جماعتی مشغول غذا خوردن است ، فرصتی بدست نیامد تا در مورد سفارش ساربان ، صحبت کنم .

امام جواد، (ع) رو به من کرد و فرمود: بیا جلو از این غذا بخور، کاسه غذا را جلو من گذاشت و فرمود: بخور، در همین هنگام بی آنکه من در مورد ساربان سخنی بگویم ، یکی از غلامان خود را صدا زد و به او فرمود: (ساربانی هست که با ابوهاشم (ره) نزد ما می آید، او را پیش خود نگهدار و برای او کاری معین کن ، تا مشغول گردد).

ابوهاشم (ره) می گوید: همراه آن حضرت به باغی رفتیم عرض کردم : (من اشتیاق زیاد به خوردن گل دارم ، برای من دعا کن تا این عادت زشت را ترک کنم ، آن حضرت سکوت کرد، و بعد از چند روز با من ملاقات نمود و پرسید: (ای ابوهاشم خداوند آن عادت را از تو برداشت). عرض کردم : (آری ، اکنون به قدری از گل نفرت دارم ، که آن را از

همه چیز بدتر می دانم) (از اعلام الوری ، ص 334).

دلداری فرد محتضر

یکی از شاگردان امام جواد (ع) بیمار شده بود، در حدی که بستری شده بود و امید زنده ماندن نداشت ، امام جواد (ع) با خبر شد، همراه جمعی از اصحاب به عیادت او رفت ، وقتی که در بالین او نشست و احوال او را پرسید: او زار و زار گریه کرد و گفت : می میرم چه کنم ؟ مرگ در کار است .

امام جواد (ع) به او فرمود: (ای بنده خدا تو که از مرگ می ترسی از این رو است که نمی دانی مرگ چیست ، برای تو مثالی بزنم : اگر بدنت آلوده به چرک و کثافت باشد، و موجب زخمهای پوستی بدن گردد و ناراحت شوی ، و بدانی اگر حمام بروی و شستشو کنی ، همه این چرکها و آلودگیها و زخمها از بین می رود، آیا میل داری که به حمام بروی ، یا میل نداری ؟

بیمار عرض کرد: البته دوست دارم که هر چه زودتر، به حمام بروم و خود را از همه ناپاکیهها پاک نمایم .

امام جواد (ع) فرمود: مرگ برای مؤمنین همان حمام است و آن آخرین منزلگاه ، و مرحله شستشو و پاکسازی از آلودگیهای گناه می باشد، بنابراین اگر به سوی شادی رو آورده ای ، پس هیچ غم را به خود راه نده).

بیانات گرم و پرمهر امام جواد (ع) روحی تازه در کالبد آن بیمار بخشید و قلب و اعصاب او را آرام شد، و اندوهش به شادی و نشاط تبدیل گردید(معانی الاخبار، شیخ صدوق ، ص 290

- ایستادگی تا پای شهادت

امام جواد (ع) با پیشنهاد تحمیلی مأمون، با دختر مأمون به نام زینب که به (ام الفضل) معروف بود، ازدواج کرد ولی او (نازا) بود امام جواد (ع) با کنیزی به نام سمانه (س) مادر امام دهم، (ع) ازدواج کرد و از او دارای فرزند شد.

ام الفضل بر سر همین موضوع، کینه امام جواد (ع) را به دل گرفت وقتی که مأمون از دنیا رفت، برادرش معتصم، خلیفه شد، او نتوانست وجود مقدس امام جواد (ع) را تحمل کند، سرانجام با جعفر (پسر مأمون) در فکر توطئه قتل آن حضرت برآمدند، برای این کار ام الفضل را مناسب دیدند، به او پیشنهاد کردند او پذیرفت و زهری را در انگور رازقی نمود، حضرت جواد (ع) را با آن انگور، مسموم و شهید کرد.

وقتی که امام جواد (ع) در بستر شهادت افتاد، ام الفضل پشیمان شد و، گریه می کرد، امام جواد (ع) به او فرمود: (چرا گریه می کنی؟ گریه تو سودی ندارد سوگند به خدا بزودی به فقر و دردی گرفتار گردی که نجات و درمان ندارد) آری آن بزرگوار این گونه در جوانی به شهادت رسید.

طولی نکشید که ام الفضل بیمار شد، هرچه دارائی داشت برای درمان خود، مصرف کرد، ولی خوب نشد، و دارائیش رفت به گونه ای که گدا گردید و سر راه عبور مردم، دست سؤال دراز می کرد و گدائی می نمود و با این وضع از دنیا رفت (بحار، ج 50، ص 17).

سخنانی از امام جواد علیه السلام

1 قَالَ اَلَا مَامِ ابُو جَعْفَرٍ، مُحَمَّدُ الْجَوَادُ صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ :
الْمَوْءُ مِنْ يُحْتَاجُ اِلَيَّ ثَلَاثِ خِصَالٍ : تَوْفِيقٍ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ وَاعِظٍ مِنْ
نَفْسِهِ، وَقَبُولٍ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ. (69)
ترجمه :

فرمود: مواء من در هر حال نیازمند به سه خصلت است :
توفیق از طرف خداوند متعال ، واعظی از درون خود، قبول و پذیرش
نصیحت کسی که او را نصیحت نماید.
2 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مُلَاقَاةُ الْاَخْوَانِ نَشْرَةٌ، وَ تَلْقِيحُ لِلْعَقْلِ وَ اِنْ كَانَ نَزْرًا

قلیلا.(70)

ترجمه :

فرمود: ملاقات و دیدار با دوستان و برادران - خوب - ، موجب صفای دل و نورانیت آن می گردد و سبب شکوفائی عقل و درایت خواهد گشت ، گرچه در مدت زمانی کوتاه انجام پذیرد.

3 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِيَّاكَ وَ مَصْ أَحَبَّهُ الشَّرِيرُ ، فَإِنَّهُ كَالسَّيْفِ الْمَسْلُوقِ ، يَحْسُنُ مَنْظَرُهُ وَ يَقْبَحُ أَثَرُهُ.(71)

ترجمه :

فرمود: مواظب باش از مصاحبت و دوستی با افراد شرور، چون که او همانند شمشیری زهرآلود، برآق است که ظاهرش زیبا و اثراتش زشت و خطرناک خواهد بود.

4 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَيْفَ يُضَيِّعُ مَنْ اللَّهُ كَافِلُهُ ، وَكَيْفَ يَنْجُو مَنْ اللَّهُ طَالِبُهُ ، وَ مَنْ انْقَطَعَ إِلَى غَيْرِ اللَّهِ وَ كَلَّهُ اللَّهُ إِلَيْهِ.(72)

ترجمه :

فرمود: چگونه گمراه و درمانده خواهد شد کسی که خداوند سرپرست و متکفل اوست .

چطور نجات می یابد کسی که خداوند طالبش می باشد.
هر که از خدا قطع امید کند و به غیر او پناهنده شود، خداوند او را به همان شخص واگذار می کند.

5 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْمَوَارِدَ أَغْيَتُهُ الْمَصَادِرُ.(73)

ترجمه :

فرمود: هر کس موقعیت شناس نباشد جریانات ، او را می رباید و هلاک

خواهد شد.

6 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ عَتَبَ مِنْ غَيْرِ ارْتِيَابٍ اَعْتَبَ مِنْ غَيْرِ اسْتِغْتَابٍ. (74)
ترجمه :

فرمود: سرزنش کردن دیگران بدون علت و دلیل سبب ناراحتی و خشم خواهد گشت ، در حالی که رضایت آنان نیز کسب نخواهد کرد.
7 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَوْفَلُ الْعِبَادَةِ إِلَّا خُلَاصٌ. (75)
ترجمه :

فرمود: با فضیلت ترین و ارزشمندترین عبادت ها آن است که خالص و بدون ریا باشد.

8 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلَادَتُهُ، وَ يَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ، وَ تَحْرُمُ عَلَيْهِمْ تَسْمِيَّتُهُ، وَ هُوَ سَمَّى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ كَنِيهِ. (76)
ترجمه :

فرمود: زمان ولادت امام عصر علیه السلام بر مردم زمانش مخفی است ، و شخصش از شناخت افراد غایب و پنهان است .
و حرام است که آن حضرت را نام ببرند؛ و او همنام و هم کنیه رسول خداصلی الله علیه و آله است .

9 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عِزُّ الْمُؤْمَنِ غِنَاهُ عَنِ النَّاسِ. (77)
ترجمه :

فرمود: عزّت و شخصیتِ موء من در بی نیازی و طمع نداشتن به مال و زندگی دیگران است .

10 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ، فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنْ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ، وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنْ لِسَانِ بَلِيسٍ فَقَدْ عَبَدَ بَلِيسَ. (78)

ترجمه :

فرمود: هر کس به شخصی سخنان علاقمند و متمایل باشد، بنده اوست ، پس چنانچه سخنور برای خدا و از احکام و معارف خدا سخن بگوید، بنده خداست ، و اگر از زبان شیطان و هوی و هوس و مادیات سخن بگوید، بنده شیطان خواهد بود.

11 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يَضُرُّكَ سَخَطُ مَنْ رِضَاهُ الْجَوْرُ. (79)

ترجمه :

فرمود: کسی که طالب رضایت خداوند متعال باشد، دشمنی ستمگران ، او را زیان و ضرر نمی رساند.

12 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ خَطَبَ لَكُمْ فَرَضَيْتُمْ دِينَهُ وَأَمَانَتَهُ فَرَوْجُوهُ، إِلَّا لَا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ. (80)

ترجمه :

فرمود: هر که به خواستگاری دختر شما آید و به تقوا و تدین و امانتداری او مطمئن می باشید با او موافقت کنید و گرنه شما سبب فتنه و فساد بزرگی در روی زمین خواهید شد.

13 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَوْ سَكَتَ الْجَاهِلُ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ. (81)

ترجمه :

فرمود: چنانچه افراد جاهل و بی تجربه ساکت باشند مردم دچار اختلافات و تشنجات نمی شوند.

14 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ اسْتَحْسَنَ قَبِيحًا كَانَ شَرِيكَاً فِيهِ. (82)

ترجمه :

فرمود: هر که کار زشتی را تحسین و تائید کند، در عقاب آن شریک می باشد.

15 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ انْقَادَ إِلَى الطُّمَّاءِ نِينَئِ قَبْلَ الْخَيْرَةِ فَقَدْ عَرَضَ نَفْسَهُ لِلْهَلَكَةِ وَالْعَاقِبَةُ الْمُغْضِبَةُ. (83)

ترجمه :

فرمود: هر کس بدون تفکر و اطمینان نسبت به جوانب (هر کاری ، فرمانی ، حرکتی و...) مطیع و پذیرای آن شود، خود را در معرض سقوط قرار داده ؛ و نتیجه ای جز خشم و عصبانیت نخواهد گرفت .

16 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ اسْتَغْنَى بِاللَّهِ إِفْتَقَرَ النَّاسُ إِلَيْهِ، وَمَنْ اتَّقَى اللَّهَ اءَحَبَّهُ النَّاسُ وَإِنْ كَرِهُوا. (84)

ترجمه :

فرمود: هر که خود را به وسیله خداوند بی نیاز بداند مردم محتاج او خواهند شد و هر که تقوای الهی را پیشه خود کند خواه ناخواه ، مورد محبت مردم قرار می گیرد گرچه مردم خودشان اهل تقوا نباشند.

17 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ اءَلْفَ كَلِمَةٍ، كُلُّ كَلِمَةٍ يَفْتَحُ اءَلْفُ كَلِمَةٍ. (85)

ترجمه :

فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله ، یک هزار کلمه به امام علی علیه السلام تعلیم نمود که از هر کلمه ای هزار باب علم و مسأله فرعی باز می شود.

18 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : نِعْمَةٌ لَا تُشْكِرُ كَسِيئَةً لَا تُغْفَرُ. (86)

ترجمه :

فرمود: خدمت و نعمتی که مورد شکر و سپاس قرار نگیرد همانند خطائی است که غیر قابل بخشش باشد.

19 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَوْتُ الْإِنْسَانِ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرُ مِنْ مَوْتِهِ بِالْأَجَلِ، وَ حَيَاتُهُ بِالْبِرِّ أَكْثَرُ مِنْ حَيَاتِهِ بِالْعُمُرِ. (87)

ترجمه :

فرمود: فرارسیدن مرگ انسان ها، به جهت معصیت و گناه ، بیشتر است تا مرگ طبیعی و عادی ، همچنین حیات و زندگی لذت بخش به وسیله نیکی و احسان به دیگران بیشتر و بهتر است از عمر بی نتیجه .

20 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَنْ يَسْتَكْمِلَ الْعَبْدُ حَقِيقَةَ الْإِيْمَانِ حَتَّى يُؤَثِّرَ دِينَهُ عَلَى شَهْوَتِهِ، وَلَنْ يُهْلِكَ حَتَّى يُؤَثِّرَ شَهْوَتُهُ عَلَى دِينِهِ. (88)

ترجمه :

فرمود: بنده ای حقیقت ایمان را نمی یابد مگر آن که دین و احکام الهی را در همه جهات بر تمایلات و هواهای نفسانی خود مقدم دارد.

و کسی هلاک و بدبخت نمی گردد مگر آن که هواها و خواسته های نفسانی خود را بر احکام الهی مقدم نماید.

الْ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَلَيْكُمْ بِطَلَبِ الْعِلْمِ، فَإِنَّ طَلَبَهُ فَرِيضَةٌ وَالْبَحْثُ عَنْهُ نَافِلَةٌ، وَ هُوَ صِلَةٌ بَيْنَ الْإِنْسَانِ وَ دَلِيلٌ عَلَى الْمُرُوءَةِ، وَ تُخَفِّهُ فِي الْمَجَالِسِ، وَ صَاحِبٌ فِي السَّفَرِ، وَ أُنْسٌ فِي الْغُرْبَةِ. (89)

ترجمه :

فرمود: بر شما باد به تحصیل علم و معرفت ، چون فراگیری آن واجب و

بحث پیرامون آن مستحب و پرفائده است .

علم وسیله کمک به دوستان و برادران است ، دلیل و نشانه مروّت و جوانمردی است ، هدیه و سرگرمی در مجالس است ، همدم و رفیق انسان در مسافرت است ؛ و ائیس و مونس انسان در تنهایی می باشد.

22 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : خَفَضُ الْجَنَاحِ زِينَةُ الْعِلْمِ، وَ حُسْنُ الْأَدَبِ زِينَةُ الْعَقْلِ، وَ بَسْطُ الْوَجْهِ زِينَةُ الْحِلْمِ. (90)

ترجمه :

فرمود: تواضع و فروتنی زینت بخش علم و دانش است ، اءدب داشتن و اخلاق نیک زینت بخش عقل می باشد، خوش روئی با افراد زینت بخش حلم و بردباری است .

23 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : تَوَسَّدِ الصَّبْرَ، وَاعْتَنِقِ الْفَقْرَ، وَارْفَضِ الشَّهَوَاتِ، وَ خَالَفِ الْهَوَى ، وَ اعْلَمْ أَنَّكَ لَنْ تَخْلُوَ مِنْ عَيْنِ اللَّهِ، فَانْظُرْ كَيْفَ تَكُونُ. (91)

ترجمه :

فرمود: در زندگی ، صبر را تکیه گاه خود، فقر و تنگ دستی را همنشین خود قرار بده و با هواهای نفسانی مخالفت کن .

و بدان که هیچگاه از دیدگاه خداوند پنهان و مخفی نخواهی ماند، پس مواظب باش که در چه حالتی خواهی بود.

24 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَتَمَّ رُكُوعَهُ لَمْ تُدْخِلْهُ وَحْشَةُ الْقَبْرِ. (92)

ترجمه :

فرمود: هر کس رکوع نمازش را به طور کامل و صحیح انجام دهد، وحشت قبر بر او وارد نخواهد شد.

25 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْخُشُوعُ زِينَةُ الصَّلَاةِ، وَ تَرَكَ مَا لَا يُغْنِي

زینَةُ الْوَرَعِ. (93)

ترجمه :

فرمود: خشوع و خضوع زینت بخش نماز خواهد بود، ترک و رها کردن آنچه (برای دین و دنیا و آخرت) سودمند نباشد زینت بخش ورع و تقوای انسان می باشد.

26 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ خَلْقَانِ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَمَنْ نَصَرَهُمَا أَعَزَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ خَذَلَهُمَا خَذَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ. (94)

ترجمه :

فرمود: امر به معروف و نهی از منکر دو مخلوق الهی است ، هر که آن ها را یاری و اجراء کند مورد نصرت و رحمت خدا قرار می گیرد و هر که آن ها را ترک و رها گرداند مورد خذلان و عقاب قرار می گیرد.

27 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَخْتَارُ مِنْ مَالِ الْمُؤْمِنِ وَ مِنْ وَلَدِهِ أَوْ نَفْسَهُ لِيَأْجُرَهُ عَلَى ذَلِكَ. (95)

ترجمه :

فرمود: همانا خداوند متعال بهترین و عزیزترین ثروت و فرزند موء من را می گیرد (و هلاک و نابود می گرداند)، چون دنیا و متعلقات آن بی ارزش است تا در قیامت پاداش عظیمی عطایش نماید.

28 قَالَ لَهُ رَجُلٌ : أَوْصِنِي بِوَصِيَّةٍ جَامِعَةٍ مُخْتَصَرَةٍ؟
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : صُنْ نَفْسَكَ عَنْ عَارِ الْعَاجِلَةِ وَ نَارِ الْآجِلَةِ. (96)

ترجمه :

شخصی به حضرت عرض کرد: مرا موعظه و نصیحتی کامل و مختصر عطا

فرما؟

امام علیه السلام فرمود: اعضاء و جوارح ظاهری و باطنی خود را از ذلت و ننگ سریع و زودرس ، همچنین از آتش و عذاب آخرت ، در امان و محفوظ بدار.

29 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَسَادُ الْأَخْلَاقِ بِمُعَاشَرَةِ السُّفَهَاءِ، وَصَلَحُ الْأَخْلَاقِ بِمُنَافَسَةِ الْعُقَلَاءِ. (97)
ترجمه :

فرمود: معاشرت و همنشینی با بی خردان و افراد لابلای سبب فساد و تباهی اخلاق خواهد شد؛ و معاشرت و رفاقت با خردمندان هوشیار، موجب رشد و کمال اخلاق می باشد.

30 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْأَدَبُ عِنْدَ النَّاسِ النَّطْقُ بِالْمُسْتَحْسَنَاتِ لِغَيْرٍ، وَهَذَا لَا يُعْتَدُّ بِهِ مَالٌ يُوصَلُ بِهَا إِلَى رِضَا اللَّهِ سُبْحَانَهُ، وَالْجَنَّةِ، وَالْأَدَبُ هُوَ أَدَبُ الشَّرِيعَةِ، فَتَاءَ دَبُّوا بِهَا تَكُونُوا أَدَبَاءَ حَقًّا. (98)
ترجمه :

فرمود: مفهوم و معنای ادب از نظر مردم ، تنها خوب سخن گفتن است که رکیک و سبک نباشد، ولیکن این نظریه قابل توجه نیست تا مادامی که انسان را به خداوند متعال و بهشت نزدیک نگرداند.

بنابر این ادب یعنی رعایت احکام و مسائل دین ، پس با عمل کردن به دستورات الهی و ائمه اطهار علیهم السلام ، ادب خود را آشکار سازید.

31 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ثَلَاثُ خِصَالٍ تَجْتَلِبُ بِهِنَّ الْمَحَبَّةُ: الْأَنْصَافُ فِي

الْمُعَاشِرَةِ، وَالْمُؤَاسَاةُ فِي الشَّدَّةِ، وَالْأَنْطِوَاعُ وَالرُّجُوعُ إِلَى قَلْبٍ
سَلِيمٍ. (99)

ترجمه :

فرمود: سه خصلت جلب محبت می کند: انصاف در معاشرت با مردم ،
همدردی در مشکلات آن ها، همراه و همدم شدن با معنویات .

32 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : التَّوْبَةُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ : نَدَمٌ بِالْقَلْبِ، وَاسْتِغْفَارٌ
بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْجَوَارِحِ، وَعَزْمٌ أَنْ لَا يَعُودَ. (100)
ترجمه :

فرمود: شرایط پذیرش توبه چهار چیز است : پشیمانی قلبی ، استغفار با
زبان ، جبران کردن گناه نسبت به همان گناه حَقَّالَهُ و یا حَقَّالْنَّاسِ -،
تصمیم جدی بر اینکه دیگر مرتکب آن گناه نشود.

33 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ثَلَاثٌ مِنْ عَمَلٍ لَا بُرَارَ : إِقَامَةُ الْفَرَائِضِ ، وَاجْتِنَابُ
الْمَحَارِمِ ، وَاحْتِرَاسٌ مِنَ الْغَفْلَةِ فِي الدِّينِ. (101)
ترجمه :

فرمود: سه چیز از کارهای نیکان است : انجام واجبات الهی ، ترک و
دوری از گناهان ، مواظبت و رعایت مسائل و احکام دین .

34 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَحَقِيقَةُ الْأَدَبِ : اجْتِمَاعُ خِصَالِ الْخَيْرِ، وَتَجَافِي
خِصَالِ الشَّرِّ، وَبِالْأَدَبِ يَبْلُغُ الرَّجُلُ الْمَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَ
يَصِلُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ. (102)
ترجمه :

فرمود: حقیقت ادب و تربیت عبارت است از: دارا بودن خصلت های
خوب ، خالی بودن از صفات زشت و ناپسند. انسان به وسیله ادب - در

دنیا و آخرت - به کمالات اخلاقی می رسد؛ و نیز با رعایت ادب نیل به بهشت می یابد.

35 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ يَتَيْنَ جَبَلِي طُوسَ قُبْضَةٍ قُبِضَتْ مِنَ الْجَنَّةِ، مَنْ دَخَلَهَا كَانَ آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ النَّارِ. (103)

ترجمه :

فرمود: همانا بین دو سمت شهر طوس قطعه ای می باشد که از بهشت گرفته شده است ، هر که داخل آن شود و با معرفت زیارت کند - ، روز قیامت از آتش در امان خواهد بود.

36 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ زَارَ قَبْرَ عَمَّتِي بِقُمْ، فَلَهُ الْجَنَّةُ. (104)

ترجمه :

فرمود: هر کس قبر عمّه ام حضرت معصومه سلام الله علیها را با علاقه و معرفت در قم زیارت کند، اهل بهشت خواهد بود.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ زَارَ قَبْرَ أَخِيهِ الْمُؤَمِّنِ فَجَلَسَ عِنْدَ قَبْرِهِ وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى الْقَبْرِ وَقَرَأَ: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» سَبْعَ مَرَّاتٍ، أَمِنَ مِنَ الْفَرْعِ الْأَكْبَرِ. (105)

ترجمه :

فرمود: هر کس بر بالین قبر مؤمن منی حضور یابد و رو به قبله بنشیند و دست خود را روی قبر بگذارد و هفت مرتبه سوره مبارکه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» را بخواند از شداید و سختیهای صحرای محشر در امان قرار می گیرد.

38 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ثَلَاثٌ يَبْلُغُنَ بِالْعَبْدِ رِضْوَانَ اللَّهِ: كَثْرَةُ الْأَسْتِغْفَارِ، وَ خَفْضُ الْجَانِبِ، وَ كَثْرَةُ الصَّدَقَةِ. (106)

ترجمه :

فرمود: سه چیز، سبب رسیدن به رضوان خدای متعال می باشد:

- 1 - نسبت به گناهان و خطاها، زیاد استغفار و اظهار ندامت کردن .
 - 2 - اهل تواضع کردن و فروتن بودن .
 - 3 - صدقه و کارهای خیر بسیار انجام دادن .
- 39 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ، وَالْمُعِينُ لَهُ، وَالرَّاضِي بِهِ شُرَكَاءُ. (107)

ترجمه :

فرمود: انجام دهنده ظلم ، کمک دهنده ظلم و کسی که راضی به ظلم باشد، هر سه شریک خواهند بود.

- 40 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : التَّوَّاضِعُ زِينَةُ الْحَسَبِ، وَالْفَصَاحَةُ زِينَةُ الْكَلَامِ، وَالْعَدْلُ زِينَةُ الْإِيمَانِ، وَالسَّكِينَةُ زِينَةُ الْعِبَادَةِ، وَالْحِفْظُ زِينَةُ الرَّوَايَةِ. (108)
- ترجمه :

فرمود: تواضع و فروتنی زینت بخش حسب و شرف ، فصاحت زینت بخش کلام ، عدالت زینت بخش ایمان و اعتقادات ، وقار و ادب زینت بخش اعمال و عبادات ؛ و دقت در ضبط و حفظ آن ، زینت بخش نقل روایت و سخن می باشد.

پاورقی‌ها:

69-بحارالانوار: ج 72، ص 65، ح 3، مستدرک الوسائل : ج 8، ص 329، ح 9576.

70-امالی شیخ مفید: ص 328، ح 13، مستدرک : ج 8، ص 324، ح 9562.

71-اعلام الدین : ص 309، س 11، مستدرک الوسائل : ج 8، ص 351.

- ح 9634.
- 72-بحارالانوار: ح 68، ص 155، ح 69.
- 73-اعلام الدین : ص 309، س 5، بحارالانوار: ج 75، ص 364، ضمن ح 5.
- 74-بحارالانوار: ج 71، ص 181، س 1، اعیان الشیعة : ج 2، ص 36، س 14.
- 75-تنبيه الخواطر: ص 428، بحارالانوار: ج 67، ص 245، ح 19.
- 76-وسائل الشیعة : ج 16، ص 242، ح 21466.
- 77-بحارالانوار: ج 72، ص 109، ح 12، مستدرک الوسائل : ج 7، ص 230، ح 8114.
- 78-مستدرک الوسائل : ج 17، ص 308، ح 5.
- 79-بحارالانوار: ج 75، ص 380، ح 42.
- 80-تهذيب الاحکام : ج 7، ص 396، ح 9.
- 81-كشف الغمة : ج 2، ص 349، بحارالانوار: ج 75، ص 81، ح 75.
- 82-كشف الغمة : ج 2، ص 349، بحارالانوار: ج 75، ص 82، ح 79.
- 83-بحارالانوار: ج 68، ص 340، ح 13.
- 84-بحارالانوار: ج 75، ص 79، ح 62.
- 85-خصال : ج 2، ص 650، ح 46.
- 86-بحارالانوار: ج 68، ص 53، ح 69.
- 87-كشف الغمة : ج 2، ص 350، س 11.
- 88-بحارالانوار: ج 75، ص 80، ح 63.
- 89-حلیة الابرار: ج 4، ص 599، س 11.

- 90-کشف الغمّة : ج 2، ص 347.
- 91-بحارالانوار: ج 75، ص 358، ح 1.
- 92-کافی : ج 3، ص 321، ح 7.
- 93-نور الانوار: ص 331، س 12، بحارالانوار: ج 75، ص 80، س 12.
- 94-خصال صدوق : ص 42، ح 32.
- 95-کافی : ج 3، ص 218، ح 3.
- 96-احقاق الحق: ج 12، ص 439، س 11.
- 97-کشف الغمّة : ج 2، ص 349، بحارالانوار: ج 75، ص 82، ح 78.
- 98-ارشاد القلوب دیلمی : ص 160، س 19.
- 99-کشف الغمّة : ج 2، ص 349، س 13.
- 100-بحارالانوار: ج 75، ص 81، ح 74.
- 101-کشف الغمّة : ج 2، ص 349، س 3.
- 102-ارشاد القلوب دیلمی : ص 160، س 15.
- 103-عیون اخبارالرضا علیه السلام : ج 2، ص 256، ح 6.
- 104-کامل الزیارات : ص 536، ح 827، بحارالانوار: ج 99، ص 265.
- 105-اختیار معرفة الرجال : ص 564، ح 1066.
- 106-کشف الغمّة : ج 2، ص 349، س 7.
- 107-کشف الغمّة : ج 2، ص 348، س 18، بحار: ج 75، ص 81، ح 69.
- 108-کشف الغمّة : ج 2، ص 347، س 19، بحار: ج 75، ص 80، ح 65.
- (392)

ذکر مصیبت شهادت امام جواد علیه السلام

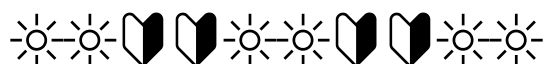
معتصم خلیفه عباسی ، امّ افضل ، همسر امام جواد علیه السلام را خواست و چون می دانست او با حضرت ، دشمنی دارد ، به او مأموریت داد تا امام علیه السلام را به شهادت برساند . امّ الفضل هم با زهری که خلیفه در اختیار او گذاشت ، انگوری را به زهر آلوده کرد و به امام جواد علیه السلام خورداند !

امام علیه السلام در آن موقع ، در سنّ بیست و پنج سالگی قرار داشتند ، و هنگامی که از آن انگور خوردند ، اثر زهر در بدن مبارکش ظاهر شد و بر اثر آن به شهادت رسیدند . طبق نقل دیگری ، معتصم عباسی به یکی از نویسندگانش دستور داد تا امام علیه السلام را دعوت کرده و به او غذای زهر آلود بدهد . آن بدبخت هم قبول نمود و از امام علیه السلام دعوت نمود . امام علیه السلام فرمود : شما می دانید که من به خانه امثال تو نمی آیم . اما او اصرار زیادی کرد و گفت : قصد من اطعام شما است و می خواهم خانه ام به قدوم شما ، متبرک شود ! و یکی از وزراء هم می خواهد به دیدار شما برسد . آن قدر اصرار نمود تا اینکه آن امام مظلوم قبول کرد و به خانه او تشریف برد .

وقتی امام علیه السلام از غذای او خورد ، اثر زهر را در خود احساس نمود و برخاست و اسب خود را خواست تا سوار شده و مراجعت کند . میزبان گفت : بمانید ! حضرت فرمود : آنچه که تو با من کردی ، اگر در خانه تو نباشم ، برای تو بهتر خواهد بود . سپس سوار شد و به خانه برگشت .

چون داخل خانه شد ، اثر زهر در بدن شریفش ظاهر گردید و یک شبانه روز ، رنجور و نالان بود تا اینکه مرغ روحش ، به بال شهادت به درجات بهشت پرواز نمود⁽¹⁾ .

(1) منتهی الامال .



ارتباط حضرت جواد الائمه (علیه السلام) با ایرانیان



در منابع اسلامی درباره تعداد یاران امام جواد(ع) نام بیش از 270 نفر به عنوان اصحاب آن حضرت آورده شده است.

در این زمینه می توان از ابن سکیت یعقوب بن اسحاق اهوازی، علی بن مهزیار اهوازی، خیران خادم قراطیسی، احمد بن اسحاق اشعری قمی، اسحاق بن اسماعیل نیشابوری، احمد بن محمد بن ابی نصر بُزَنطی، ابراهیم بن محمد هَمْدانی و زکریا بن آدم یاد کرد که همگی اصالتی ایرانی داشته و از جمله یاران امام رضا و امام جواد علیهما السلام بحساب می آیند.

در منابع تاریخی آمده است که بسیاری از شیعیان نیز در مناطق
: مختلف ایران چون

خراسان ، سیستان ، ری ، قم ، طبرستان ، طالقان و اهواز زندگی می کردند. شیعیانی از این مناطق به حضور امام جواد(ع) می رسیدند

برای آن حضرت خمس ارسال می کردند و یا وکلایی از جانب آن (حضرت در این مناطق فعالیت داشته اند..1)

سفر امام هشتم (ع) به خراسان و ورود علویان به ایران سرآغاز تحول مهمی در گسترش تشیع در ایران به حساب می آید. همچنین فعالیت های شاگردان و وکلای ائمه و امام جواد(ع) در مناطق و نواحی مختلف ایران در ترویج عقاید و فقه شیعه نقش بسزایی داشت . شاید بتوان گفت ایران در دوران امام جواد(ع) از مهمترین مراکز تشیع بوده و شورش هایی که در مناطق مختلف ایران بر علیه حکومت عباسی رخ داده شاهدهی بر این موضوع است

هرچند دستگاه خلافت سعی داشت با ایجاد موانع برای امام (ع) رابطه آن حضرت را با شیعیان محدود نماید ؛ ولی امام جواد علیه

السلام در شرایط مختلف به طور مستقیم یا از طریق نصب
وکلا و نمایندگان ، ارتباط خود را با شیعیان حفظ می کرد.

آن حضرت در سراسر سرزمینهای اسلامی نمایندگانی داشت که
پاسخگوی سؤالات دینی شیعیان بودند و وجوهات شرعی آنان را به
امام (ع) می رساندند. از بررسی شواهدی که در این باره در زندگانی
امام جواد علیه السلام وجود دارد استفاده می شود که آن حضرت در
شهرهای اهواز، همدان ، سیستان ، ری ، بصره ، واسط، بغداد، کوفه و
قم نمایندگانی داشته است.

ابراهیم بن محمد همدانی یکی از نمایندگان آن حضرت در منطقه
همدان بود که امام جواد علیه السلام در نامه ای به او نوشت : (در
آن منطقه) وکیلی جز تو ندارم و به دوستانمان در همدان نوشته ام که از
(تو اطاعت کنند..2)

صفوان بن یحیی هم یکی از اصحاب بزرگوار امام کاظم ، امام
رضا و امام جواد علیهم السلام و وکیل پیشوای نهم بود..(3)
شیعیان وجوه شرعی خود را به او می دادند تا تحویل امام دهد.

معمربن خلّاد می گوید: غله هایی را که اسماعیل بن خطاب وصیت کرده بود که به صفوان بن یحیی داده شود خدمت امام جواد (ع) بردم . آن حضرت فرمود: خداوند اسماعیل بن خطاب و صفوان را رحمت کند؛ زیرا آنان در حزب پدران من هستند و هر کس در حزب ما باشد خداوند او را در بهشت مأوی می دهد.

صفوان در سال 210 هجری به دار باقی شتافت و امام جواد(ع) برای او حنوط و کفن فرستاد و به اسماعیل بن موسی بن جعفر(ع) فرمود تا بر او (نماز گزارد..4)

علی بن مهزیار اهوازی شخصی جلیل القدر ، مورد اعتماد و از وکلای امام جواد علیه السلام بود. این صحابی گرانقدر سی و سه کتاب در مسائل اسلامی به رشته تحریر درآورد و پاسخگوی شیعیان بود. او بیشتر سؤالات را از طریق نامه می پرسید و نیز اطلاعات لازم را به آن حضرت می رساند. امام جواد(ع) در پاسخ نامه علی بن مهزیار که درباره ، درگیری اهل قم با عمال حکومت گزارش داده بود نوشت: آنچه درباره اهل قم ذکر کرده بودی ، متوجه شدم .

خداوند نجاتشان دهد و به آنان فرج عطا کند. مرا با گفتنیهایت در این باره مسرور کردی . همواره چنین کن . امیدوارم خداوند با وعده بهشت شادمانت کند. و به جهت رضایت من از تو، از تو راضی و خشنود (گردد. از او عفو و راءفتش را امید دارم ، حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ..5)

از این نامه استفاده می شود که وی نه تنها وکیل امام (ع) در منطقه خود بوده است؛ بلکه به عنوان نماینده ویژه آن حضرت مسائل قم را نیز پیگیری و گزارش می کرده است و امام (ع) از او می خواهد . که به صورت نوبه ای به او گزارش کند

نامه دیگر مربوط می شود به نامه امام جواد(ع) به والی سیستان در باره یکی از اهالی سیستان . امام (ع) در این نامه می نویسد: بسم الله الرحمن الرحيم؛ اما بعد، حامل این نامه به تو، نکته زیبایی را یادآور شد که تو به آئین پسندیده ای گرایش داری! مطمئنا تو در مقابل عمل نیک، پاداش نیکی خواهی داشت. به برادرانت احسان کن و بدان خداوند عزیز و جلال از ریزترین اعمال و رفتار تو سؤال خواهد کرد

این مرد سیستانی می گوید: قبل از رسیدن من به سیستان، حسین بن عبدالله نیشابوری (فرماندار سیستان) از نامه امام باخبر شد

کرده بود و هنگامی که من به شهرم نزدیک می شدم، هنوز دو فرسخ مانده بود که به استقبالم آمد. نامه را به او دادم او آن را بوسیده و روی چشمانش گذاشت و به من گفت: چه می خواهی؟ گفتم: در دفتر محاسبات شما برای من مالیاتی نوشته اند که توان پرداخت آن را ندارم. دستور داد آن را برای من ببخشند و اضافه کرد: تا زمانی که من فرماندار شهر شما هستم، تو را از خراج و مالیات معاف کردم. سپس از خانواده ام پرسید و من وضعیت اقتصادی خود و خانواده ام را برایش شرح دادم. او دستور داد که در مورد مشکل معیشتی من اقداماتی انجام شود و مقداری هم اضافه به من کمک کرد. تا او زنده و در منصب فرمانداری سیستان بود، از من مالیات و خراج نگرفتند و احسان و عطایایش را تا آخر از من قطع نکرد. (6)

حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ، ج 2، ص 133. 1.

بحار، ج 50، ص 109. 2.

الامام الجواد، قزوینی ، ص 197. 3.

مسندالامام الجواد، ص 137. 4.

مسندالامام الجواد(ع) ، ص 139. 5.

تهذیب الاحکام، ج 6، ص 6. 6.

زندگینامه
چهارده معصوم علیهم السلام

امام علی النقی علیه السلام

تولد این امام در پانزدهم ذی حجه سال دویست و چهاردهم هجری در شهر مدینه بوده است . مادرش سوسن یا سمانه بوده ، و پدرش امام جواد علیه السلام است . نام آن بزرگوار ، علی و القابش ، نقی ، طیب ، امین ، هادی ، ناصح ، فتاح ، مرتضی ، فقیه ، عالم و متوکل بوده و کنیه اش ابوالحسن است . به حضرت ابن الرضا هم می گفته اند . در سن شش سالگی به مقام امامت رسید ، و سی و سه سال مقام امامت را به عهده داشت . در سال دویست و پنجاه و چهار در سن چهل سالگی به دست معتمد عباسی که برادر معتز خلیفه بود ، به شهادت رسید . مرقد شریفش در سامراء است .

مکارم اخلاق

روزی شخصی نزد امام هادی علیه السلام رفت و اظهار نمود که بدهی زیادی دارم و درخواست کمک کرد .
امام علیه السلام به او فرمود : من کاری را می خواهم که تو انجام دهی ، و تو را قسم می دهم که امتناع نکنی !

گفت : امتناع نخواهم کرد .

امام علیه السلام کاغذی نوشتند مبنی بر اینکه این شخص مبلغی از امام طلبکار است . سپس به او گفتند : وقتی عده‌ای از مردم نزد من هستند ، این کاغذ را بیاور و طلب خودت را از من بخواه !
او این کار را کرد و خلیفه هم بوسیله جاسوسانش خبردار شد و کیسه‌ای پول برای امام علیه السلام فرستاد و امام

علیه السلام هم آن را به او داد⁽¹⁾ .

محمد بن علی بن ابراهیم گوید : من و پدرم برای گرفتن کمک مالی نزد حضرت رفتیم . پدرم می گفت : ای کاش امام علیه السلام پانصد درهم به من بدهد ، تا با دویست درهم لباس بخرم ، و دویست درهم به طلبکارها بدهم و صد درهم برای سایر مخارج داشته باشم . من هم در دل خود گفتم : ای کاش امام علیه السلام به من سیصد درهم بدهد ، تا با صد درهم الاغی بخرم و با صد درهم لباس تهیه کنم و بقیه را برای سایر مخارج بگذارم .

ما خدمت امام علیه السلام مشرف شدیم و سپس با امام علیه السلام خداحافظی کردیم و موقع خارج شدن از خانه امام علیه السلام ، خدمتکار حضرت دو کیسه پول آورد و یکی را به پدرم داد و گفت : پانصد درهم در آن است ، که دویست درهم برای لباس و دویست درهم برای

طلبکارها و صد درهم برای خودت ! و کیسه‌ای هم به من داد و گفت :
صد درهم برای خرید الاغ و صد درهم برای لباس و صد درهم برای
سایر مخارج⁽²⁾ !

وقتی متوکل دستور داد امام هادی علیه‌السلام را به مجلس شراب او
بیاورند ، و به امام علیه‌السلام ابتدا اصرار بر خوردن شراب نمود ، و چون
امتناع امام را دید تکلیف بر شعر گفتن نمود ، امام علیه‌السلام اشعاری را
خواندند که وضع مجلس را عوض کرد ، و اشک به چشمان نحس متوکل
آمد و دستور داد امام علیه‌السلام را با احترام برگردانند . اییات امام به
شرح زیر است :

-
- (1) ستارگان درخشان : ج 12 ، ص 35 .
(2) ستارگان درخشان : ج 13 ، ص 18 .

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم غلب الرجال فلم تنفعهم القلل
واستنزلوا بعد عزٍّ من معاقلهم واسکنوا حُفراً یا بئس ما نُزلوا

ناداهم صارخ من بعد دفنهم این الاساور والتيجان والحُلل

این الوجوه اللتی كانت منعّمه من دونها تضرب الاستار والکُلل

فافصح القبر عنهم حين سائلهم تلك الوجوه عليها الدود تنتقل

قد طال ما اكلوا دهرًا وقد واصبحوا اليوم من بعد الاكل قد

شربوا اكلوا

ستمگران در قله‌های برفراز کوه ، با نگهبانانی نیرومند به سر می‌بردند .

ولی با آمدن مرگ این کوه‌ها سودی برای آنان نداشت .

بعد از عزتی که داشتند ، بعد مردنشان ، به سوراخ‌هایی افتادند ، چه بد

فرود آمدنی بود ؟

وقتی آنها را داخل قبر گذاشتند ، صدائی آمد که : کجاست آن تخت‌ها و

تاج‌ها و لباسها ؟

کجا هستند آن صورت‌هایی که غرق در نعمت بودند . و همیشه زیر

پرده‌ها و پشه‌بندها قرار داشتند ؟

ناگاه قبر با زبان فصیح از طرف این مرده‌ها جواب داد : کرم‌ها بر این

صورت‌ها می‌غلطند !

یک عمر طولانی خوردند و آشامیدند . حالا خودشان توسط کرم‌ها

خورده می‌شوند .⁽¹⁾

(1) ستارگان درخشان

فرزندان

- 1 - امام حسن عسکری علیه السلام .
- 2 - حسین .
- 3 - سید محمد که مقام بسیار والائی دارد و مرقدش در نزدیکی سامراء است .

4 - جعفر ، معروف به جعفر کذاب که ادعای امامت بعد از امام عسگری علیه السلام را داشت .
وقتی جعفر متولد شد ، دیدند امام هادی علیه السلام ناراحت است . علت را پرسیدند . فرمود : عده‌ای به دست این پسر از راه حق منحرف می‌شوند .
شاگردان

- 1 - حسین بن سعید اهوازی که به وسیله او افرادی مانند علی بن مهزیار و اسحاق بن ابراهیم و علی بن ریان شیعه شدند .
- 2 - خیران خادم که از خادمان و یاران امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام بوده است .
- 3 - ابوهاشم جعفری که بسیاری از روایات امام هادی علیه السلام و امام عسگری علیه السلام به وسیله او نقل شده است .
- 4 - عبدالعظیم حسنی که با چهار واسطه به امام حسن مجتبی علیه السلام می‌رسد .

5 - علی بن جعفر .

6 - ابن سکیت اهوازی که به دو پسر متوکل درس می داد و شیعه بودن خود را پنهان داشته بود . اما روزی متوکل از او پرسید که پسران من افضلند یا حسن و حسین علیهما السلام ؟ ابن سکیت گفت : من ، قنبر غلام علی علیه السلام را از پسران تو برتر می دانم ! متوکل دستور داد تا زبان او را از پشت سر درآوردند و او را به شهادت رساندند .⁽¹⁾

(1) ستارگان درخشان

معجزات امام هادی علیه السلام

1 - ماجرای نگین انگشتر

امام هادی علیه السلام در سامراء همسایه‌ای به نام یونس نقاش داشت که اکثراً خدمت حضرت می‌رسید و بعضی از کارهای امام علیه السلام را انجام می‌داد. یک روز در حالی که ترسان و لرزان بود، وارد شد و گفت: ای مولایم، وصیت می‌کنم که به اهل بیت من نیکی کنید! امام علیه السلام در حالی که تبسم می‌کرد فرمود: مگر چه خبر شده است؟ گفت: موسی بن بغایک از رؤسای حکومت وقت، نگینی به من داده است که روی آن نقاشی کنم و بسیار نگین گران قیمتی است. ولی چون خواستم که بر روی آن نقش نمایم، شکست و دو قسمت شد و فردا روز تحویل نگین است. حال که شکسته است یا مرا هزار تازیانه می‌زند و یا خواهد کشت!

امام علیه السلام فرمود: حال به منزل خود برو تا ببینم که فردا چه می‌شود؟ و جز خیر چیزی نخواهی دید. روز دیگر خدمت امام علیه السلام رسید و عرض کرد: پیک موسی به جهت تحویل نگین آمده است. امام علیه السلام فرمود: نزد او برو که جز خیر چیز دیگری

نخواهی دید! او گفت: الان که من نزد او می‌روم چه به او بگویم؟
امام علیه‌السلام فرمود: تو نزد او برو و ببین چه می‌گوید که جز خیر
نخواهد بود!

مرد نقاش رفت و بعد از مدتی خندان برگشت و عرض کرد ای سرور
من! چون نزد موسی رفتم به من گفت: کنیزان من درباره این نگین با
هم دعوا دارند، لذا اگر می‌شود، او را دو نیمه نما تا دو نگین شود و نزاع
آنها برطرف گردد!

امام علیه‌السلام چون این مطلب را شنید، حمد خدا را نمود و فرمود: در
جواب او چه گفתי؟ عرض کرد: گفتم: مرا مهلت بده تا فکری درباره
آن نمایم؟ امام علیه‌السلام فرمود: خوب جواب گفתי!⁽¹⁾

2- آزادی از زندان در اثر دعای امام علیه‌السلام

علی بن جعفر از اهالی همینسا از توابع بغداد، وکیل امام هادی
علیه‌السلام بود که متوکل او را به زندان انداخته بود. او به عبدالرحمان
بن خاقان سه هزار دینار داد تا از وی نزد متوکل شفاعت کند.
عبدالرحمان هم به برادرش عبیدالله که وزیر متوکل بود گفت که از
متوکل بخشش او را بخواهد! وقتی که عبیدالله بخشش علی بن جعفر را
از متوکل درخواست کرد، متوکل گفت: ای عبیدالله، اگر به تو شک
داشتم می‌گفتم تو شیعه هستی! چه می‌گویی؟ علی بن جعفر وکیل امام
هادی علیه‌السلام است و من تصمیم دارم که او را بکشم! این خبر در
زندان به علی بن جعفر رسید و او که به شدت ترسان شده بود نامه‌ای
به محضر امام هادی علیه‌السلام نوشت که شما را به خدا درباره من
فکری بکنید. والله که می‌ترسم درباره شما به شک بیافتم! امام

علیه السلام در جواب نوشت که : اگر کارت به آنجا کشید درباره تو از خدا کمک خواهم طلبید . آن وقت ، شب جمعه بود . فردای آن روز متوکل دچار تب شد و به قدری تب او بالا گرفت که روز دوشنبه خانواده اش بر او گریه می کردند و به ضجه درآمده بودند و او به دنبال شدید شدن مرضش دستور داد که : همه زندانیانی را که اسامی آنها را به او داده بودند ، آزاد کنند . آنگاه علی بن جعفر را به یاد آورد و به وزیرش گفت : چرا نام او را به من نداده ای ؟ عبیدالله گفت : دیگر درباره او سخنی نخواهم گفت ! متوکل گفت : همین الآن او را آزاد کن و بگو مرا حلال کند ! عبیدالله او را آزاد کرد و به دنبال این جریان ، متوکل شفا یافت و علی بن جعفر به دستور امام علیه السلام به مکه رفت و در آنجا مقیم شد⁽¹⁾ .

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 36 .

3 - اکنون به دست شما ایمان می آورم

یحیی بن هرثمه می گوید : « متوکل مرا احضار کرد و گفت : سیصد نفر سرباز بردار و به کوفه برو و افراد اضافی را در آنجا بگذار و از راه بیابان به مدینه برو و امام هادی علیه السلام را با احترام نزد من بیاور ! من به طرف کوفه حرکت کردم . در میان افرادم کاتبی بود که شیعه بود و خودم بر مذهب حشویه بودم و سرگروهی در میان سربازان بود که از پیروان خوارج بود که کاتب و این فرد در راه با هم بحث می کردند و من از بحث آن دو که باعث می شد کمتر خستگی سفر را احساس کنم

خوشم می آمد . وقتی که به وسط بیابان رسیدیم فرد خوارجی به کاتب گفت : « آیا امام شما علی بن ابی طالب علیه السلام نگفته است که هیچ زمینی نیست ، مگر اینکه قبری است و یا قبر خواهد شد ؟ به این بیابان وسیع نگاه کن ، چه کسی در اینجا می میرد تا اینکه همان طوری که شیعیان می گویند اینجا هم قبری شود ! من به کاتب گفتم : آیا این حرف شماست ؟ گفت : آری ، گفتم : خوارجی راست می گوید چه کسی در این بیابان پنهان می میرد تا اینکه همه اینجا قبر شود ؟ و ساعتی برای این مطلب می خندیدیم و کاتب را مسخره می کردیم !

وقتی که به مدینه رسیدیم ، به خانه امام هادی علیه السلام رفتیم و نامه متوکل را به او دادیم . امام علیه السلام نامه را خواند و فرمود : شما استراحت کنید . من مخالفتی برای رفتن به بغداد ندارم .

روز بعد در حالی که در ایام تابستان و روز بسیار گرمی بود خدمت امام علیه السلام رفتیم و مشاهده کردیم که خیاطی در منزل امام علیه السلام لباس های ضخیم برای غلامان حضرت می دوزد و امام علیه السلام به خیاط فرمود : عده ای از خیاط ها را بیاور و امروز کار

(1) خاندان وحی : ص 672 .

دوختن این لباس ها را تمام کن ! سپس به من فرمود : ای یحیی امروز

کارهایی که در مدینه دارید انجام دهید ، که فردا همین موقع حرکت

می کنیم . یحیی می گوید : « وقتی از خانه حضرت خارج شدم ، با خود

می گفتم : ما در وسط گرمای تابستان هستیم و فاصله ما از اینجا تا عراق ده روز است . پس برای چه امام علیه السلام دستور داده است که لباس های ضخیم و زمستانی برای غلامان و همراهان تهیه کنند ؟ بعد با خود گفتم : او شخصی است که تا به حال مسافرت نکرده است و خیال می کند که در هر سفری باید لباس های ضخیم پوشید . وای به حال شیعیان با این امامشان ؟ ! روز بعد وقتی خدمت امام علیه السلام رفتم ، لباس های ضخیم آماده بود و حضرت به غلامانش فرمود : علاوه بر لباس های دیروز ، لباده و کلاه هم بیاورید ! من با خود گفتم : این که دیگر عجیب تر است مگر ما در راه به زمستان می رسیم که این لباس ها را امام علیه السلام سفارش داده است . با حضرت از مدینه بیرون آمدیم و من خیال می کردم که امام علیه السلام دارای علم کمی است ! تا اینکه به بیابانی رسیدیم که قبلاً بین کاتب و خوارجی درباره قبور بحث در گرفته بود ! ناگاه ابرها ظاهر شدند و هوا تاریک شد و رعد و برق در گرفت و دانه های تگرگ درشتی شروع به باریدن کرد و امام علیه السلام لباس های ضخیم را به تن خود کرد و غلامان حضرت نیز همین کار را نمودند و به غلامان دستور داد که به من و کاتب هم لباس گرم بدهند .

در آن شب از سرما هشتاد نفر از گروه ما مردند و بعد سرما رفت و مثل
روز قبل هوا گرم شد !

امام علیه السلام به من فرمود : با بقیه یارانت ، مردگان را دفن کن ، که
خداوند به این صورت زمین را قبور قرار می دهد ! من از اسبم خود را به
پائین پرت کردم و دست و پای حضرت را بوسیدم و گفتم : اشهد ان لا
اله الا الله و ان محمداً عبده و رسوله و انکم خلفاء الله فی ارضه . تا به حال
من به امامت قائل نبودم ، ولی الآن به دست شما ایمان می آورم . یحیی
گفت : من از آن زمان به بعد شیعه شدم و به خدمت آن حضرت مشغول
هستم ⁽¹⁾ .

(1) بحار الأنوار : ج 5 ، ص 142 .

4 - شفای بیمار

زید بن علی می گوید : « من بیمار شدم و شبانگاه پزشکی برای معالجه
من آمد و دوائی برای من نوشت که سحرگاه آن را بگیرم و چند روز
بخورم . من نتوانستم آن دارو را تهیه کنم و پزشک رفت و بلافاصله
خادم امام هادی علیه السلام وارد شد و کیسه ای به من داد که همان دارو
در آن بود و به من گفت : امام هادی علیه السلام به تو سلام رسانده و
فرموده : این دارو را تا چند روز بخور ! من به دستور حضرت عمل کردم
و شفا یافتم ⁽¹⁾ .

5 - تسلط بر هفتاد و سه زبان

ابوهاشم جعفری می گوید : « خدمت امام هادی علیه السلام شرفیاب شدم . حضرت با زبان هندی با من صحبت می کرد و من چیزی نمی فهمیدم . در نزد امام علیه السلام ظرفی پر از سنگریزه بود . امام علیه السلام یکی از سنگریزه ها را برداشت و مکیده و به من داد و من آن را در دهان خود گذاشتم . به خدا سوگند هنوز از خدمت آن جناب برنخواسته بودم که به هفتاد و سه زبان که اول آن زبان هندی بود قادر بودم صحبت کنم »⁽²⁾.

6 - احترام متوکل به امام هادی علیه السلام

عده ای از دشمنان امام هادی علیه السلام به متوکل گفتند : « هیچ کس این احترامی که تو برای علی بن محمد (امام هادی علیه السلام) می گذاری ، برای او نمی گذارد ! وقتی وارد منزل تو می شود ، هر کس که در منزل تو است او را خدمت می کند ، حتی نمی گذارند حضرت پرده را خود بلند کند و یا در را باز نماید . اگر مردم از این موضوع با خبر شوند می گویند : اگر خلیفه ، امام علیه السلام را شایسته مقام خلافت نمی دانست این گونه با او رفتار نمی کرد و این قدر به او احترام نمی گذاشت » . متوکل

(1) ارشاد : ج 2 ، ص 295 .

(2) منتهی الامال : ج 2 ، ص 367 .

دستور داد که دیگر کسی پرده را برای حضرت بلند نکند و شخصی را مأمور کرده بود که نتیجه را به او اطلاع دهد .

وقتی که امام علیه السلام آمدند و رفتند ، آن شخص به متوکل اطلاع داد که وقتی حضرت وارد شد ، کسی پرده را برای او بلند نکرد ، ولی باد به نحوی وزید که پرده بلند شد و حضرت بدون زحمت داخل گردید و موقع خروج باد بر خلاف جهت قبلی وزید و پرده را برای حضرت بلند کرد و امام علیه السلام بدون زحمت خارج شد . متوکل دید اگر این معجزه را مردم بفهمند ، مقام حضرت بیش از پیش ظاهر می شود ، لذا دستور داد که مثل سابق عمل کنند و شخصی پرده را برای حضرت بلند کند⁽¹⁾ .

7 - بی آنکه از امام سؤال کند جواب شنید

ادریس بن داوود از واقفیه بود . در زمان امام هادی علیه السلام داخل شهر سامرا شد و در کنار خانه امام علیه السلام ایستاده بود و انتظار امام علیه السلام را می کشید و در دل قصد کرده بود که از امام علیه السلام سؤال کند ، آیا می توان در لباس که به عرق جنابت آلوده شده نماز خواند یا خیر ؟ ناگاه امام علیه السلام آمد و با چوب دستی او را حرکت داد و بی آنکه او سؤال بکند امام علیه السلام فرمود : اگر جنابت از راه حلال باشد ، عرق او پاک و در آن لباس نماز بخوان و اگر از حرام باشد ، در آن لباس نماز نخوان!⁽²⁾

8 - امامت مردی که از دلم خبر داد

در اصفهان شخصی بود که خیلی به امام هادی علیه السلام معتقد بود و از او علت این علاقه زیاد را سؤال کردند . گفت : نزاعی پیش آمد که مرا با عده ای از شهر بیرون کردند و ما برای شکایت به سامرا به نزد متوکل رفتیم . روزی که در کاخ او بودیم

(1) ستارگان درخشان : ج 12 ، ص 41 .

(2) خاندان وحی : ص 675 .

متوکل دستور احضار امام علیه السلام را داده بود و من از شخصی سؤال کردم که این مردی که متوکل دستور احضار او را داده است ، کیست ؟
گفت : مردی است علوی ، که شیعیان او را امام خود می دانند ! و گویا متوکل می خواهد او را بکشد !

من با خود گفتم : از این مکان حرکت نمی کنم تا ببینم این چه جور شخصی است ؟ ناگاه امام علیه السلام در حالی که سوار اسب بود ظاهر شد و مردم در چپ و راست به صف ایستاده و او را نگاه می کردند . وقتی چشم من به او افتاد ، محبت او در قلبم جا گرفت و دعا کردم که خداوند شر متوکل را از او بردارد .

او پیش می آمد ، در حالی که به جلو اسبش نگاه می کرد و به سمت راست و چپ نگاه نمی نمود و من دائم در دعا بودم . وقتی مقابل من رسید به من نگاهی کرد و فرمود : خداوند دعایت را مستجاب کرد و عمرت را طولانی نمود و مال و فرزندان را زیاد نمود ! من دچار لرزش و اضطراب شدم و در میان رفقایم افتادم . آنگاه از من سؤال کردند : تو را چه شد ؟ گفتم : خیر است و چیزی به آنها نگفتم .

وقتی به اصفهان برگشتیم ، خداوند آن قدر به من مال داد که الآن در خانه‌ام ثروتی دارم که یک میلیون درهم ارزش دارد ، غیر از اموالی که در خارج از خانه‌ام است . و ده پسر دارم و الآن از سنم هفتاد سال می‌گذرد . من به امامت مردی که از دلم خبر داد و خدا دعایش را درباره من مستجاب کرد ، معتقدم ⁽¹⁾ .

9 - نعمت‌ها برای ما مهیا است

متوکل نامه‌ای به امام هادی علیه‌السلام نوشت که امیرالمؤمنین (متوکل) مشتاق دیدار و زیارت شماست و دوست دارد با شما تجدید عهدی کرده باشد و اگر بخواهید دستور می‌دهم که یحیی بن هرثمه پیشکار مخصوص و لشکریان در خدمت شما باشند .

امام علیه‌السلام وقتی نامه متوکل را دیدند ، به طرف سامرا حرکت کردند و چون به

(1) بحار الأنوار : ج 50 ، ص 141 .

سامرا رسیدند (متوکل با آن همه وعده‌هایی که داده بود برای ملاقات با حضرت ، یک روز خود را از حضرت پنهان کرد) و امام علیه‌السلام را در کاروانسرائی که معروف به کاروانسرای گداها بود منزل دادند و آن روز

را در آنجا بودند ، تا اینکه روز بعد به منزل دیگری حضرت را منتقل نمودند .

صالح بن سعید می گوید : روزی که حضرت به سامرا وارد شد ، من خدمت حضرت رفته و عرض کردم : اینان همه جا می خواهند که نور شما را خاموش کنند و از قدر شما بکاهند تا جائی که شما را در این کاروانسرای کثیف و بدنام (کاروانسرای گدایان) جا داده اند .
امام علیه السلام فرمود : ای پسر سعید تو نیز چنین فکر می کنی ؟ پس با دست اشاره کرد ناگاه بوستان هائی با طراوت و نهرهائی روان و باغ هائی دیدم که در آن دخترانی نیکو صورت و پسر بچگانی چون مروارید در صدف درخشان ، بودند . چشم من از دیدن آن منظره خیره ماند و شگفتیم بسیار شد !

آنگاه فرمود : ای پسر سعید ما هر کجا باشیم این نعمت ها برای ما مهیا است . ما در کاروانسرای گدایان نیستیم !⁽¹⁾

10 - دلایل حقانیت امام هادی علیه السلام

مردی به نام یوسف که مسیحی بود توسط متوکل احضار شد و او به خاطر شناختی که از امام هادی علیه السلام داشت ، نذر کرده بود که اگر خداوند او را سالم از نزد خلیفه برگرداند ، صد اشرفی به امام هادی علیه السلام بدهد . او می گوید : در سامرا قبل از اینکه نزد متوکل بروم ، قصد کردم که صد اشرفی را به علی بن محمد (امام هادی علیه السلام) برسانم .

ولی می ترسیدم که از مردم آدرس خانه امام علیه السلام را بگیرم ، زیرا

متوکل جاسوسانی داشت و اگر می فهمید من خدمت امام علیه السلام
رفته ام برایم گران تمام

(1) ارشاد : ج 2 ، ص 298 .

می شد . بعد به دلم افتاد که مرکب سواری خود را آزاد بگذارم تا بینم او
به کجا می رود . آن حیوان به میل خود می رفت ، تا آنکه از کوچه و بازار
گذشت و به در خانه ای رسید . خواستم که حیوان به راه خود ادامه دهد ،
ولی او حرکت نکرد . به غلام خود گفتم : سؤال کن که این منزل کیست
؟ گفتند : خانه ابن الرضا است ! گفتم : الله اکبر ! به خدا قسم این دلیل
کافی برای حقانیت اوست .

ناگاه خادم سیاهی از خانه بیرون آمد و گفت : یوسف توئی ؟ گفتم : آری
. فرمود : پائین بیا ! پائین آمدم و در دهلیز منزل نشستم و خادم داخل
خانه رفت . من با خود گفتم این هم دلیل دیگر که اسم مرا می دانستند .
خادم بیرون آمد و گفت : صد اشرفی را که در کاغذ داخل کیسه
گذاشته ای بده ! من آن پول را به او دادم و با خود گفتم این هم دلیل
سوم !

خادم برگشت و گفت : داخل شو . وارد شدم و دیدم که حضرت تنها

نشسته است .

امام علیه السلام به من فرمود : ای یوسف آیا هنگام هدایت تو نرسیده است ؟ گفتم : ای مولایم آن قدر برای من دلیل ظاهر شده است ، که برای ایمان آوردنم به شما کافی است ! فرمود : هیئات تو اسلام نخواهی آورد ! ولی فلان پسر تو از شیعیان خواهد شد . ای یوسف گروهی گمان کرده اند که دوستی ما ، امثال شما را نفع نمی بخشد ولی دروغ گفتند و به خدا سوگند که امثال تو هم از دوستی ما منتفع می شوند !
برو به سوی آنچه که برای آن آمده ای که آنچه خیر است خواهی دید .
یوسف نزد متوکل رفت و جز خیر چیزی ندید و بعد از مرگش پسر او شیعه خوبی شد⁽¹⁾ .

11 - احترام به امام هادی علیه السلام

محمد بن حسن علوی می گوید : « من و پدرم در مقابل خانه متوکل ایستاده

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 371 .

بودیم ، من در آن موقع در سنین کودکی بودم . گروهی از طالبین و عباسین و آل جعفر نیز حضور داشتند . در آن حین که ما ایستاده بودیم

، امام هادی علیه السلام وارد شد و مردم عموماً برای احترام آن بزرگوار پیاده شدند و امام علیه السلام داخل منزل گردید .

برخی از افراد گفتند : چرا ما برای این پسر پیاده شویم ، زیرا نه مقام او از ما بیشتر است و نه سنش از ما زیادتر . به خدا قسم که ما دیگر برای او پیاده نمی شویم !

چند لحظه ای نگذشت که امام هادی علیه السلام آمد و همه آنان به احترام حضرت پیاده شدند . ابوهاشم جعفری به آنان گفت : آیا شما نگفتید که ما دیگر برای امام هادی علیه السلام پیاده نمی شویم . پس چگونه شد که پیاده شدید ؟ گفتند : به خدا قسم که نتوانستیم خودداری نمائیم لذا بی اختیار پیاده شدیم !⁽¹⁾

12 - سکوت پرندگان

ابوهاشم جعفری می گوید : « در کاخ متوکل اطاقی بود که در آن انواع پرندگان بودند و کسی که در آن اطاق بود از سر و صدای زیاد پرندگان صدای دیگری به گوشش نمی رسید . روزی متوکل در آن اطاق نشست و به خاطر سر و صدای زیاد پرندگان نه چیزی می شنید و نه کسی سخن او را می فهمید تا اینکه امام هادی علیه السلام وارد شد وقتی که امام علیه السلام وارد آن اطاق شد ، سر و صدای پرندگان قطع گردید و از هیچ کدام صدائی بلند نبود و هنگامی که حضرت خارج شد ، دوباره سر و صدای پرندگان بلند گردید »⁽²⁾ .

13 - تا سه روز مهلت دارید

روزی امیر قشون خلیفه که مردی به نام « بغا » بود از خانه متوکل به

منزل آمد و گفت : امیرالمؤمنین ! این مرد را که ابن الرضا (امام هادی علیه السلام) می گویند ، زندانی

(1) ستارگان درخشان : ج 12 ، ص 42 .

(2) بحار الأنوار : ج 50 ، ص 149 .

کرده است و هنگامی که او را به زندان می بردند ، می فرمود : « أَنَا أَكْرَمُ

عَلَى اللَّهِ مِنْ نَاقَةٍ صَالِحٍ ! تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ

مَكْذُوبٍ » (من در نزد خدا از ناقه صالح عزیزترم ! پس تا سه روز مهلت

دارید و بعد از آن عذاب خواهید شد) . فردای آن روز متوکل امام

علیه السلام را آزاد کرد و از وی عذرخواهی نمود . روز سوم عده ای به

متوکل حمله کردند و او را کشتند و پسرش منتصر را به جای او به

خلافت برگزیدند⁽¹⁾ .

14 - خبر دادن از مرگ جوان

امام هادی علیه السلام در ولیمه یکی از اولاد خلیفه شرکت کرده بودند .

مردم به احترام حضرت ساکت بودند و حرمت امام علیه السلام را نگاه

می داشتند ، ولی جوانی بود که به حضرت بی احترامی می نمود و به سخن

گفتن و خنده کردن مشغول بود .

امام علیه السلام به او فرمود : دهان از خنده پر می کنی و از ذکر خدا

غافلی ! در حالی که تو بعد از سه روز از اهل قبوری ! آن جوان ساکت شد و دیگر نخندید ! روز بعد جوان مذکور مریض شد و در اول صبح روز سوم وفات یافت و در آخر روز به خاک سپرده شد⁽²⁾.

15 - گوشت فرزندان فاطمه بر درندگان حرام است

زنی در زمان متوکل ادعا کرد و گفت : من زینب دختر فاطمه زهرا علیهاالسلام هستم ! متوکل گفت : از زمان زینب تا به حال سالهای زیادی گذشته و تو هنوز جوانی ؟ اومی گفت : پیامبر اسلام علیهاالسلام دست بر سر من کشیده و دعا کرد که هر چهل سال یک مرتبه جوانی من تجدید شود ! متوکل ، بزرگان آل ابوطالب و فرزندان عباس و قریش را خواست . آنان گفتند : این زن دروغ می گوید ، زیرا زینب دختر فاطمه علیهاالسلام در فلان سال از دنیا رفته است . آن زن گفت : اینان دروغ می گویند ، زیرا من از مردم مخفی و پنهان بوده ام و کسی از حال من مطلع نبود ، تا اکنون که ظاهر شده ام .

(1) خاندان وحی : ص 286 .

(2) منتهی الامال : ج 2 ، ص 372 .

متوکل قسم خورد که باید ادعای این زن را به وسیله دلیل و حجت باطل کرد .

به متوکل گفتند : به دنبال ابن الرضا بفرست ، شاید آن حضرت از روی حجت و دلیل ادعای این زن را باطل کند ! متوکل آن برگزیده خدا را

طلبید و جریان را به عرض آن حضرت رسانید . حضرت هادی علیه السلام فرمود : دروغ می گوید . زیرا زینب دختر فاطمه علیها السلام در فلان سال وفات یافت .

متوکل گفت : این جواب را به او گفته اند ولی شما سخن او را به وسیله حجت و دلیل باطل کن !

امام علیه السلام فرمود : دلیل بر بطلان او ، این است که گوشت فرزندان فاطمه س بر درندگان حرام است . شما این زن را نزد شیران بفرست ، اگر ادعای او راست باشد شیران او را نخواهند خورد . متوکل به آن زن این موضوع را گفت و زن مذکور جواب داد : امام هادی علیه السلام می خواهد مرا به کشتن دهد ! امام علیه السلام به متوکل گفت : این ساداتی که حضور دارند همگی از فرزندان فاطمه علیها السلام هستند ، هر یک از آنها را که می خواهی نزد شیران بفرست ، تا این موضوع معلوم گردد . وقتی سادات این سخن را شنیدند ، اثر ترس در صورتشان ظاهر شد و گفتند چرا امام هادی علیه السلام این عمل خطرناک را برای دیگران حواله می کند و خودش نزد شیران نمی رود ؟

متوکل به حضرت امام هادی علیه السلام گفت : ای ابالحسن ! چرا شما خود نزد این شیران نمی روی ؟ فرمود : میل شماست ، چنانچه صلاح بدانی من نزد شیران می روم .

متوکل از موقعیت استفاده کرد و گفت : پس خود شما نزد شیران بروید ! بعد از این گفتگوها نردبانی نهادند و امام هادی علیه السلام به میان شیران و حیوانات درنده رفت و در میان آنان نشست . شیران نزد آن بزرگوار می آمدند و سر خود را با خضوع در مقابل آن حضرت بر روی

زمین می‌نهادند و امام علیه‌السلام دست بر سر آنها می‌کشید .
 آنگاه امام علیه‌السلام به شیران اشاره فرمود تا به کناری روند و آنها اطاعت کردند و هنگامی که امام علیه‌السلام می‌خواست از نردبان بالا بیاید شیران در اطراف آن برگزیده خدا جمع شدند و خود را به لباس‌های آن حضرت می‌مالیدند و آن بزرگوار اشاره‌ای به آنها فرمود که برگردند و آنها برگشتند ! همین که آن زن این منظره را دید گفت :
 من ادعای خود را تکذیب می‌کنم ، من دختر فلان شخصم که فقر و تهیدستی مرا وادار نمود که یک چنین ادعائی بکنم . متوکل دستور داد که او را نزد شیران بیاورند ولی مادر خلیفه شفاعت کرد و او زن را بخشید⁽¹⁾ .

16 - آرزوی هدیه

ابومحمد طبری می‌گوید : « آرزو داشتم که از امام علیه‌السلام انگشتی داشته باشم ! تا اینکه خادم امام علیه‌السلام به نام نصر آمد و دو درهم نقره به من داد که با آنها انگشتی درست کردم و در انگشت نمودم . شبی نزد دوستانم رفتم و آنها شراب می‌خوردند و به من هم تعارف کردند و من هم یک پیاله یا کمتر خوردم ، بعد از آن ، انگشت در انگشتم تنگ شد ، به طوری که برای وضو نتوانستم آن را بیرون بیاورم . شب خوابیدم و صبح که بیدار شدم انگشت را ندیدم ، من هم از گناهی که کردم به سوی خدا توبه نمودم »⁽²⁾ .

17 - جواب سؤال‌ها در زیر سجاده

محمد بن الفرغ می‌گوید : « امام هادی علیه‌السلام به من فرمود : « هرگاه خواستی سؤالی از من نمایی ، مسئله را روی کاغذی بنویس و آن را زیر

سجادهات بگذار و بعد از ساعتی آن را بیرون بیاور و نگاه کن ! من همین کار را می کردم و هر گاه بعد از ساعتی کاغذ را برمی داشتم می دیدم که جواب سؤال در آن نوشته شده است»⁽³⁾ .

18 - نتیجه جسارت به امام هادی علیه السلام

روزی امام هادی علیه السلام داخل خانه متوکل شد و ایستاد و مشغول نماز گشت . شخصی از مخالفین حضرت آمد و در مقابل امام علیه السلام ایستاد و گفت : تا کی ریا کاری می کنی ؟ امام علیه السلام وقتی که این جسارت را شنیدند

(1) ستارگان درخشان : ج 12 ، ص 44 .

(2) بحار الأنوار : ج 50 ، ص 155 .

(3) همان منبع .

، نماز را به تعجیل تمام کردند و پس از نماز به او رو کرده و فرمودند :
اگر این نسبتی را که به من دادی دروغ است ، خدا تو را از ریشه بر کند !
تا این کلمه را فرمود آن مرد افتاد و مُرد⁽¹⁾ .

19 - شکایت از قاضی

ایوب بن نوح می گوید : « به امام هادی علیه السلام نوشتم که : جعفر بن

عبدالواحد ، قاضی کوفه مرا اذیت می کند . من از او به شما شکایت می کنم .

امام علیه السلام در جواب نوشت که تا دو ماه دیگر از شر او راحت خواهی شد . بعد از دو ماه او از قضاوت عزل شد و من از شرش راحت شدم .

و نقل شده که همسر یحیی بن زکریا حامله بود . به امام علیه السلام نوشت که دعا کنید خداوند به من پسری روزی فرماید ! امام علیه السلام در جواب نوشت که ای بسا دختر که از پسر بهتر است . و بعد از چندی خداوند به او دختری عنایت کرد ⁽²⁾ .

20 - نامی که کسی از آن اطلاع نداشت

ابوهاشم جعفری می گوید : « در مدینه در کوچه بودم که دیدم شخص ترکی از کنار ما عبور کرد و هنگامی که از کنار امام علیه السلام رد شد ، حضرت به ترکی چیزی به او گفت که ترک از اسب خود را پایین انداخت و پاهای حضرت را بوسید ! من نزد آن ترک رفتم و او را قسم دادم که این مرد (امام علیه السلام) به تو چه گفت ؟ گفت : این مرد پیامبر است ؟ گفتم : پیامبر نیست . ترک گفت : او مرا به اسمی صدا زد که مادرم در کودکی در بلاد ترک بر من گذاشته بود و کسی بر آن اطلاع نداشت ⁽³⁾ .

21 - کودک گمراه کننده !

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 379 .

(2) خاندان وحی : ص 699 .

(3) خاندان وحی : ص 699 .

فاطمه دختر میثم می گوید : « در منزل امام هادی علیه السلام بودم ، در آن موقع فرزند امام علیه السلام به نام جعفر به دنیا آمده بود و همه اهل منزل خوشحال بودند . من به امام علیه السلام عرض کردم که ای سرورم چرا شما را خوشحال نمی بینم ؟ فرمود : برای اینکه عده زیادی به دست این کودک گمراه می شوند » ⁽¹⁾ .

22 - خداوند تو و پدرت را شفا داد

علی بن محمد می گوید : که پدرم دچار مریضی و خودم دچار پا دردی شدیم ، به امام هادی علیه السلام نوشتم که دچار پا درد شدم و از خدمت شما به این علت محرومم . التماس دعائی دارم که درد پا از من زایل شود ! و اسمی از پدرم نبردم ! حضرت در جواب نوشت که : خداوند تو و پدرت را شفا داد ! » ⁽²⁾ .

23 - متوکل غش کرد

متوکل دستور داد که نود هزار سرباز ترک هر کدام توبره ای از خاک پر

کرده و در محل خاصی بر روی هم بریزند ! چون به دستور او عمل

کردند ، تلی از خاک درست شده بود ! بعد امام هادی علیه السلام را

طلبید و با خود بر بالای تل برد و دستور داد که لشکرش با سلاح کامل

در آن مکان جمع شوند و به امام علیه السلام گفت : تو را خواسته ام تا

لشکر مرا ببینی که از یک توبره خاک که هر کدام آورده اند این کوه و

تل درست شده است ! لشکر با این شوکت و زینت دیده‌ای ؟ امام
 علیه‌السلام فرمود : اگر می‌خواهی من هم لشکر خود را به تو نشان دهم
 ؟ و لب مبارک حرکت داده . متوکل نگاه کرد و دید که میان آسمان و
 زمین از مشرق تا مغرب را سوارانی پر کرده‌اند که هر یک با سلاح کامل
 هستند . متوکل با دیدن این صحنه غش کرد و چون به هوش آمد امام
 علیه‌السلام به او فرمود : ای متوکل ما به آخرت مشغولیم و حکومت دنیا
 در دل ما نیست ، چرا در حق ما گمان بد می‌بری و به سخن منافقان
 فریب می‌خوری و ما را از خود می‌رنجانی ؟⁽¹⁾

(1) بحار الأنوار : ج 50 ، ص 176 .

(2) بحار الأنوار : ج 50 ، ص 176 .

24 - بی اختیار به سجده افتادیم

متوکل تصمیم گرفته بود که امام هادی علیه‌السلام را به شهادت برساند ،
 لذا دستور داد که چند نفر شمشیر زن در کاخ او آماده باشند . وقتی که
 امام هادی علیه‌السلام وارد شد ، او را پاره پاره کنند . چون حضرت وارد
 شد شمشیر زنان در مقابل حضرت به سجده افتادند و متوکل امام

علیه السلام را که دید خود را از تخت انداخته و دوید و در پای حضرت افتاد و می گفت : ای سرور من ، یابن رسول الله ! ای بهترین خلق خدا ، ای پسر عمویم ، چرا در این وقت زحمت کشیدی و به خودتان زحمت دادید ! ؟

امام علیه السلام فرمود : پیک تو مرا طلبیده است ؟ متوکل گفت : مادر به خطا دروغ گفته است ، شما برگردید ! سپس صدا زد ای فتح بن خاقان و ای عبدالله و ای مستنصر ! سرور خود را مشایعت کنید !
وقتی که امام علیه السلام خارج شدند متوکل با غضب به شمشیر داران گفت : علاوه بر اینکه خلاف دستور من عمل کردید آن وقت در مقابل او هم سجده نمودید ! ؟

آنها گفتند : مگر شما ندیدید که وقتی امام علیه السلام وارد شد بیشتر از صد نفر شمشیر به دست در اطراف او بودند و ترسی که از او و آنها در دل ما افتاد ، باعث شد که بی اختیار در مقابل او به سجده بیافتیم !⁽²⁾

25 - تعجب فرستاده علی بن مهزیار

علی بن مهزیار می گوید : « غلامی از طایفه صقلاب خدمت امام هادی

علیه السلام فرستادم که حاجت مرا به امام علیه السلام عرض کند . غلام وقتی که برگشت بسیار متعجب و حیرت زده بود و می گفت : هر چه به حضرت می گفتم ، امام علیه السلام با زبان صقلابی جواب من را می داد و طوری به این زبان مسلط بود ، که هیچ صقلابی نمی تواند آن طور سخن بگوید ! »⁽¹⁾

(1) حدیقه الشیعۀ : ص 690 .

(2) حدیقه الشیعۀ : ص 691 .

(1) حدیقه الشیعۀ : ص 687 .

سر آدم علیه السلام را هنگامی که حج کرد کی تراشید ؟

شیخ یوسف بن حاتم شامی در (درالنظیم) و سیوطی در (درالمنثور) از (تاریخ خطیب) نقل کرده از محمد بن یحیی که گفت : روزی یحیی بن اکثم در مجلس واثق بالله خلیفه عباسی سؤال کرد در وقتی که فقها حاضر بودند که کی تراشید سر آدم علیه السلام را هنگامی که حج کرد؟ تمامی مردم از جواب عاجز ماندند. واثق گفت که من حاضر می کنم کسی را که جواب این سؤال را بگوید، پس فرستاد به سوی حضرت هادی علیه السلام و آن جناب را حاضر کرد، پس پرسید که یا ابالحسن خبر بده ما را که کی تراشید سر آدم علیه السلام را وقتی که حج می گذاشت ؟ فرمود: سؤال می کنم از تو یا امیرالمؤمنین علیه السلام که مرا

از این سؤال عفونمایی ، گفت : قسم می دهم تو را که جواب بگویی .
 فرمود: الحال که قبول نمی کنی ، پس به درستی که پدرم خبر داد از
 جدم از پدرش از جدش که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
 که برای تراشیدن سر آدم علیه السلام جبرئیل مأمور شد یاقوتی از
 بهشت آورد و به سر مالید موهای سرش ریخت و به هر جا که روشنی آن
 یاقوت رسید آنجا حرم گردید. (منتهی الامال)

چهار روز برتر سال کدامند

شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند از اسحاق بن عبدالله علوی
 عریضی که گفت : اختلاف شد مابین پدرم و عموهائیم در میان چهار
 روزی که مستحب است روزه گرفتن آن در سال ، پس سوار شدند
 و رفتند خدمت حضرت علی نقی علیه السلام و در آن هنگام آن حضرت
 در (صریا) مقیم بود پیش از آنکه به سرّ من راءى رود. پس از آنکه
 ایشان خدمت آن جناب رسیدند آن حضرت فرمود: آمده اید که از من
 سؤال کنید از ایامی که در سال روزه اش مستحب است ؟ گفتند: بلی ! ما
 نیامدیم مگر برای تعیین این مطلب . فرمود: آن چهار روز یکی هفدهم
 ربیع الاول است و آن روزی است که روزی خدا صلی الله علیه وآله
 وسلم در آن متولد شده ، و دیگر روز بیست و هفتم رجب است و آن
 روزی است که مبعوث شده در آن روز رسول خدا صلی الله علیه وآله
 وسلم ، و سوم روز بیست و پنجم ذی القعدة است و آن روزی است که در
 آن روز زمین پهن شده است ، و چهارم روز هیجدهم ذی حجه است و آن
 روز غدیر است. (منتهی الامال)

دعای مخصوص امام هادی علیه السلام

شیخ طوسی روایت کرده از فحام از محمد بن احمد هاشمی منصوری از عموی پدرش ابوموسی عیسی بن احمد بن عیسی بن المنصور که گفت : قصد کردم خدمت امام علی نقی علیه السلام را روزی . خدمتش مشرف شدم عرض کردم : ای آقای من ! این مرد، یعنی متوکل مرا از خود دور گردانیده و روزی مرا قطع کرده و ملول از من و من نمی دانم این را مگر به واسطه آنکه دانسته است ارادتم را به خدمت شما و ملازمت من شما را پس هرگاه خواهشی فرمایی از او که لازم باشد بر او قبول آن خواهش را سزاوار است که تفضل فرمایی بر من و آن خواهش را از برای من اقرار دهید. حضرت فرمود: درست خواهد شد ان شاء الله . پس چون شب شد چند نفر از جانب متوکل پی در پی به طلب من آمدند و مرا به نزد متوکل بردند پس چون نزدیک منزل متوکل رسیدم فتح بن خاقان را بر در سرای دیدم ایستاده گفت : ای مرد! شب در منزل خود قرار نمی گیری ما را به تعب می اندازی ، متوکل مرا به رنج و سختی افکنده از جهت طلب کردن تو. پس داخل شدم بر متوکل دیدم او را بر فراش خود، گفت : ای ابوموسی ! ما غفلت می کنیم از تو، تو فراموش می گردانی ما را از خودت و یاد ما نمی آوری حقوق خود را الحال بگوچه در نزد ما داشتی ؟ گفتم : فلان صله و عطا و رزق فلانی و نام بردم چیزهایی چند. پس امر کرد آنها را به من بدهند با ضعف آن ، پس گفتم به فتح بن خاقان که امام علی نقی علیه السلام اینجا آمد؟ گفت : نه ، گفتم : کاغذی برای متوکل نوشت ؟ گفت : نه !

پس من بیرون آمدم چون رفتم (فتح) عقب من آمد و گفت : شک ندارم که تواز امام علی نقی علیه السلام دعایی طلب کرده ای پس از برای من نیز از او دعایی بخواه . پس چون خدمت آن حضرت رسیدم حضرت فرمود: ای ابوموسی ! هَذَا وَجْهُ الرِّضَا این روی ، روی خشنودی و رضا است ، گفتم : بلی ! به برکت توای سید من ولكن گفتند به من که شما نزد او نرفتید و از او خواهش نفرمودید. فرمود: خداوند تعالی می داند که ما پناه نمی بریم در مهمات مگر به او و توکل نمی کنیم در سختیها و بلاها مگر بر او و عادت داده ما را که هر گاه از او سؤال کنیم اجابت فرماید و می ترسیم اگر عدول کنیم از حق تعالی خدا نیز از ما عدول فرماید. گفتم که (فتح) به من چنین و چنین گفت ، فرمود او دوست می دارد ما را به ظاهر خود و دوری می کند از ما به باطن خود و دعا فائده نمی کند برای کسی که دعا کند مگر به این شرایط، هر گاه اخلاص ورزی در طاعت خدا، و اعتراف کنی به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و به حق ما اهل بیت و سؤال کنی از حق تعالی چیزی را محروم نمی سازد تورا، گفتم : ای سید من تعلیم کن به من دعایی که مخصوص سازی مرا به آن از بین دعاها، فرمود: این دعایی است که بسیار می خوانم من خدا را به آن واز خدا خواسته ام که محروم نفرماید کسی را که بخواند آن را بعد از من در مشهد من و دعا این است :

(يَا عُدَّتِي عِنْدَ الْعُدَدِ وَيَا رَجَائِي وَالْمُعْتَمِدُ وَيَا كَهْفِي وَالسَّنْدُ وَيَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مَنْ خَلَقْتَهُ مِنْ خَلْقِكَ وَلَمْ تَجْعَلْ فِي خَلْقِكَ مِثْلَهُمْ أَحَدًا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيْهِمْ وَتَفْعَلَ بِي كَيْتَ وَ كَيْتَ) . (منتهی

(الامال)

درمان خلیفه

شیخ کلینی و شیخ مفید و دیگران از ابراهیم بن محمد طاهری روایت کرده اند که خراجی یعنی عفونت و جراحی در بدن متوکل به هم رسید که مشرف بر هلاک گردید و کسی جرات نمی کرد که نیشتری به آن برساند پس مادر متوکل نذر کرد که اگر عافیت یابد مال جلیلی برای حضرت امام علی نقی علیه السلام بفرستد، پس فتح بن خاقان به متوکل گفت که اگر می خواهی [کسی] نزد حضرت امام علی نقی علیه السلام بفرستیم شاید دوايي برای این مرض بفرماید، گفت : بفرستید. چون به خدمت آن حضرت رفتند و حال او را عرض کردند فرمود که پشکل گوسفند را که در زیر پای گوسفند مالیده شده در گلاب بخیسانند و بر آن خراج بندند که نافع است ان شاء الله تعالی . چون آن خبر را آوردند جمعی از اتباع خلیفه که حاضر بودند خندیدند و استهزاء کردند. فتح بن خاقان گفت می دانم که حرف آن حضرت بی اصل نیست و آنچه فرموده به عمل آورید ضرری نخواهد داشت ، چون دوا را بر آن موضع بستند در ساعت منفجر شد و متوکل از درد و الم راحت یافت و مادرش مسرور شده پس ده هزار دینار در کیسه کرده سر کیسه را مهر کرد و برای آن جناب فرستاد. چون متوکل از آن مرض شفا یافت مردی که او را بطحایی می گفتند نزد متوکل بود بد آن حضرت را بسیار گفت ،

وگفت اسلحه و اموال بسیار جمع کرده است وداعیه خروج دارد، پس شبی متوکل ، سعید حاجب را طلبید وگفت : بی خبر به خانه امام علی نقی علیه السلام برووهرچه در آنجا از اسلحه واموال که ییابی برای من بیاور.

سعید گفت : در میان شب نردبانی برداشتم وبه خانه آن حضرت رفتم

ونردبان را بر دیوار خانه گذاشتم چون خواستم به زیر روم به واسطه

تاریکی راه را گم کردم و حیران شدم ناگاه حضرت از اندرون خانه مرا

ندا کرد که ای سعید! باش تا شمع از برای توییاورند. چون شمع آوردند

به زیر رفتم دیدم که حضرت جبه ای از پشم پوشیده وعمامه ای از پشم

به سر بسته وسجاده خود را بر روی حصیری گسترده و بر بالای سجاده

روبه قبله نشسته است پس فرمود که بروودر این خانه ها بگرد و تفتیش

کن من رفتم وجميع حجره های خانه را تفتیش کردم در آنها هیچ نیافتم

مگر یک بدره که بر سرش مهر مادر متوکل بود ویک کیسه سر به

مهری دیگر پس فرمود که مصلاي مرا بردار چون برداشتم در زیر

مصلاشمشیری یافتم که غلاف چوبی داشت وبر روی آن غلاف هیچ

نگرفته بودند آن شمشیر را با دوبدره زر برداشتم و نزد متوکل رفتم ،

چون مهر مادر خود را بر آن دید اورا طلبید واز حقیقت حال سؤال کرد

مادرش گفت : من برای اوفرستاده ام و هنوز مهرش را برنداشته است
 چون کیسه دیگر را گشود چهارصد دینار در آن بدره بود. پس
 متوکل یک بدره دیگر به آن ضم کرد و گفت : ای سعید! این بدره ها را
 با آن کیسه و شمشیر برای او بیا و عذرخواهی از او بکن . چون آنها را به
 خدمت آن حضرت بردم گفتم : ای سید من ! از تقصیر من بگذر که بی
 ادبی کردم و بی رخصت به خانه تودر آمدم چون از خلیفه مأمور بودم
 معذورم ، حضرت فرمود:

(وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) ؛ (شعرا . ایه آخر)

یعنی به زودی خواهند دانست آنها که ستم می کنند که بازگشت آنها به
 سوی کجا است . (منتهی الامال)

«محمد بن داود قمی» و «محمد طلحی» نقل می کنند: اموالی از «قم» و
 اطراف آن که شامل «خمس» و نذور و هدایا و جواهرات بود، برای امام
 ابوالحسن هادی حمل می کردیم. در راه، پیک امام در رسید و به ما خبر
 داد که باز گردیم، زیرا موقعیت برای تحویل این اموال مناسب نیست. ما
 باز گشتیم و آنچه نزدمان بود، همچنان نگه داشتیم تا آنکه پس از مدتی
 امام دستور داد اموال را بر شترانی که فرستاده بود بار کنیم و آنها را

بدون ساربان به سوی او روانه کنیم. ما اموال را به همین کیفیت حمل کردیم و فرستادیم. بعد از مدتی که به حضور امام رسیدیم، فرمود: به اموالی که فرستاده اید، بنگرید! دیدیم در خانه امام، اموال به همان حال محفوظ است (منتهی الامال)

مولای من کیست؟

«صقر بن ابی دلف» می گوید: هنگامی که امام هادی - علیه السلام - را به سامرا آوردند، رفتم تا از حال او جویا شوم. «زرّافی» دربان متوکل مرا دید و دستور داد وارد شوم. وارد شدم. پرسید: برای چه کار آمده ای؟ گفتم: خیر است.

گفت: بنشین! نشستم، ولی هراسان شدم و سخت در اندیشه فرو رفتم و با خود گفتم: اشتباه کردم (که به چنین کار خطرناکی اقدام کردم و برای دیدار امام آمدم).

«زرّافی» کار مردم را انجام داد و آنها را مرخص کرد و چون خلوت شد، گفت چه کار داری و برای چه آمده ای؟ گفتم: برای کار خیری.

گفت: گویا آمده ای حال مولای خود خبر بگیری، گفتم: مولای من کیست؟ مولای من خلیفه است!

گفت: ساکت شو، مولای تو بر حق است، نترس که من نیز بر اعتقاد تو هستم و او را امام می دانم.

من خدا را سپاس گفتم. آنگاه گفت: آیا می خواهی او را ببینی؟ گفتم: آری.

گفت: قدری بنشین تا پستچتی (نامه رسان) بیرون رود. چون وی بیرون رفت، با اشاره به من، به غلامش گفت: این را به اتاقی که آن علوی در آن زندانی است، ببر و نزد او واگذار و برگرد. چون به خدمت امام رسیدم، حضرت را دیدم روی حصیری نشسته و در برابرش قبر حفر شده ای قرار دارد، سلام کردم. فرمود: بنشین! نشستم! پرسید: برای چه آمده ای؟ عرض کردم: آمده ام از حال شما خبری بگیرم. در این هنگام بر قبر نظر کردم و گریستم. فرمود: گریان مباش که در این گرفتاری آسیبی به من نمی‌رسد.

من خدا را سپاس گفتم. آنگاه از معنای حدیثی پرسیدم، امام جواب گفت، و پس از جواب، فرمود: مرا واگذار و بیرون رو که بر تو ایمن نیستم و بیم آن است که آزاری به تو برسانند (منتهی الامال)

فتوای امام درباره زنای مسیحی با مسلمان

روزی یک نفر مسیحی را که با زن مسلمانی زنا کرده بود، نزد متوکل آوردند. متوکل خواست در مورد او حد شرعی اجرا شود، در این هنگام مسیحی اسلام آورد. «یحیی بن اکثم» قاضی القضاات گفت: اسلام آوردن او، کفر و عملش را از میان برده و نباید حدّ در مورد او اجرا شود. برخی از فقها گفتند باید سه بار در مورد او حد جاری شود. برخی دیگر به گونه ای دیگر فتوا دادند. وجود اختلاف آراء و فتاوا، متوکل را مجبور ساخت تا از امام هادی - علیه السلام - استفتا کند. مسئله را در محضر امام مطرح کردند. امام پاسخ داد: «آنقدر باید شلاق بخورد تا بمیرد»/

فتوای امام با مخالفت شدید «یحیی بن اکثم» و سایر فقها روبرو گردید و

گفتند: این فتوا در هیچ آیه و روایتی وجود ندارد و از متوکل خواستند که نامه ای به امام نوشته مدرک این فتوا را بپرسد. متوکل موضوع را به امام نوشت. امام در پاسخ پس از بسم الله الرحمن الرحیم نوشت:

فَلَمَّا رَأَوْا بِأَسْنًا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّهْ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ.

فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بِأَسْنًا سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ

وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ. (غافر 45-48)

«هنگامی که قهر و قدرت ما را دیدند، گفتند: به خدای یگانه ایمان آوردیم و به بتها و عناصری که آنها را شریک خدا قرار داده بودیم، کافر شدیم، ولی ایمانشان به هنگام دیدن قهر و قدرت ما، سودی ندارد. این سنت و حکم الهی است که در میان بندگان وی جاری است و پیروان باطل در چنین شرائطی زیانکار شدند.» متوکل، پاسخ مستدل امام را پذیرفت و دستور داد حد زناکار طبق فتوای امام اجرا شود (سیره پیشوایان)

تعداد کثیر چقدر است؟

روزی متوکل بیمار شد و نذر کرد که اگر شفا یابد، تعداد «کثیری» دینار (= سکه زر) در راه خدا صدقه بدهد. هنگامی که بهبود یافت، فقها را گرد آورد و پرسید چند دینار باید صدقه بدهم که «کثیر» محسوب شود؟ فقها در این باره فتاوای مختلف دادند متوکل ناگزیر مسئله را از امام هادی سؤال کرد. امام پاسخ داد که باید هشتاد و سه دینار پردازی. فقها از این فتوا تعجب کردند و به متوکل گفتند از او پرسید این فتوا را بر اساس چه مدرکی داده است؟

متوکل موضوع را با امام مطرح کرد. حضرت فرمود: خداوند در قرآن می فرماید: **لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ ۖ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ ۖ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّذَبِّرِينَ (توبه 25):** «خداوند شما (مسلمانان) را در موارد «کثیر» یاری کرده است»، و همه خاندان ما روایت کرده اند که جنگها و سریّه های زمان پیامبر (ص) اسلام هشتاد و سه جنگ است. (سیره پیشوایان)

مبارزه با غلات

از جمله گروههای باطل و منحرفی که در دوران امامت امام هادی - علیه السلام - فعال بودند، گروه غلات را باید نام برد که افکار و عقاید پوچ و منحط و بی اساسی داشتند و خود را شیعه وانمود می کردند. آنان درباره امام غلو نموده برای او مقام اوهیت قائل می شدند و گاهی نیز خود را منصوب از طرف امام قلمداد می کردند و بدین وسیله موجبات بدنامی شیعیان را در میان فرقه های دیگر فراهم می کردند. امام هادی از این گروه اظهار تبری نموده با آنان مبارزه می کرد و تلاش می نمود که با طرد آنان، اجازه ندهد لکه ننگی بر دامن تشیع بنشیند / شاید بتوان گفت: علت پیدایش اعتقاد آنان به الوهیت امام، و سایر عقاید پوچ و بی اساس، امور زیر بوده است:

الف - کرامتها، آگاهی غیبی و دیگر امور خارق العاده ای که از امام مشاهده می شد و این گروه که قادر به توجیه و تحلیل صحیح و پخته این گونه مسائل نبودند، آنها را دستاویز خرافات و بدعتها و حرکتهای ضد

اسلامی قرار می دادند /

ب - این گروه منحرف می خواستند قیود و حدود و ضوابط اسلامی را زیر پا گذاشته طبق میلها و هوسهای خود رفتار کنند، از اینرو تمام محرمات اسلامی را حلال می شمردند /

ج - چشم طمع به اموال مردم دوخته بودند و می خواستند وجوهی را که شیعیان به ائمه می پرداختند به چنگ آورند /
در هر حال غلات گروه خطرناک و گمراه کننده ای بودند که سران آنان افرادی همچون اشخاص زیر بودند:

1 - علی بن حَسَکَه قمی /

2 - قاسم یقطینی /

3 - حسن بن محمد بن بابای قمی /

4 - محمد بن نصیر فهری /

5- فارس بن حاتم /

به عنوان نمونه، عقیده علی بن حَسَکَه بدین قرار بود:

الف - امام هادی - علیه السلام - خدا و خالق و مدبر جهان هستی است!

ب - ابن حَسَکَه نبی و فرستاده از جانب امام برای هدایت مردم است!

ج - هیچ کدام از فرائض اسلامی از قبیل زکات، حجّ، روزه و... واجب نیست!

محمد بن نصیر فهری نیز می گفت:

الف - امام هادی - علیه السلام - خالق و پرورگار جهان است!

ب - ازدواج با محارم از قبیل مادر، دختر، خواهر، جایز است!

ج - لواط جایز، و یکی از راههای اعمال شهوت است که خداوند آن را

حرام نکرده است!

د - ارواح مردگان در کالبد آیندگان حلول می کند (تناسخ)!

امام دهم طی نامه ها و پاسخهایی که به سؤالات شیعیان در این باره می داد، این گروه را منحرف و کافر معرفی می کرد و به شیعیان توصیه می نمود که از آنان دوری جویند /

امام در پاسخ یکی از شیعیان درباره «ابن حسکه» و عقاید باطل او، چنین نوشت:

«ابن حسکه - که لعنت خدا بر او باد ' دروغ گفته است، من او را از دوستان و پیروان خود نمی دانم، او را چه شده است؟ خدا لعنتش کند! سوگند به خدا، پروردگار، محمد⁹ و پیامبران پیش از او را جز به آیین یکتا پرستی و امر به نماز و زکات و حج و ولایت نفرستاده و محمد⁹ جز به سوی خدای یکتای بی همتا دعوت نکرده است. ما جانشینان او نیز بندگان خداییم و به او شرک نمی ورزیم. اگر او را اطاعت کنیم مشمول رحمت او خواهیم بود و چنانچه از فرمانش سرپیچی نماییم، گرفتار کیفرش خواهیم شد. ما بر خدا حجتی نداریم، بلکه خدا است که بر ما و بر تمامی آفریده هایش حجت دارد /

من از کسی که چنین سخنانی می گوید، بیزاری می جویم و از چنین گفتاری به خدا پناه می برم، شما نیز از آنان دوری گزینید و آنان را در فشار و سختی قرار دهید و چنانچه به یکی از آنها دسترسی پیدا کردید، سرش را با سنگ بشکنید

امام ضمن نامه ای به «عبیدی» از فهری و ابن بابای قمی نیز بیزاری چسته در باره آن دو چنین نوشت:

من از فهری (محمد بن نصیر) و حسن بن محمد بن بابای قمی بیزاری می جویم و تو و تمام شیعیان را از فتنه او بر حذر می دارم و آنان را لعن می کنم. این دو تن، مال مردم را بنام ما می خورند و فتنه انگیز و مزاحم هستند. خداوند آنان را عذاب کند و گرفتار فتنه سازد /

«ابن بابا» گمان برده که من او را به نبوت برانگیخته ام و او «باب» من است! خداوند او را لعنت کند! شیطان بر او مسلط شده و او را گمراه ساخته است. اگر توانستی سر او را با سنگ بشکن! او مرا آزار داده است، خداوند در دنیا و آخرت او را معذب سازد

«فارس بن حاتم» نیز که گفتیم یکی از رهبران غلات بود، از طرف امام مورد لعن و تکذیب قرار گرفت. انحرافها و بدعتها و گمارهسازیهای فارس به قدری زیاد بود که امام دستور قتل او را صادر نمود و بهشت را برای قاتل او تضمین کرد و نوشت:

«فارس» به اسم من دست به کارهایی می زند و مردم را فریب می دهد و آنان را به بدعت در دین فرا می خواند. خون او برای هر کس که او را بکشد، هدر است /

کیست که با کشتن او مرا راحت کند؟ من در مقابل، بهشت را برای او تضمین می کنم /

یکی از یاران امام بنام «جنید» فرمان آن حضرت را درباره او اجرا کرد و با قتل او جامعه اسلامی را از شر او راحت کرد (سیره پیشوایان)

در این باره بیش از بحث نکنید

«ریان بن صلت» به محضر امام رضا - علیه السلام - عرض کرد: نظر شما

درباره قرآن چیست؟ فرمود: قرآن کلام خداست، همین! در این باره بیش از این بحث نکنید که گمراه می شوید. سخنی که در این زمینه از امام هادی - علیه السلام - نقل شده نسبتاً گسترده و روشن است، امام در پاسخ یکی از شیعیان «بغداد» چنین نوشت :

بسم الله الرحمن الرحيم. خداوند ما و تو را از دچار شدن به این فتنه حفظ کند که در این صورت بزرگترین نعمت را بر ما ارزانی داشته است، و گرنه هلاکت و گمراهی است. به نظر ما بحث و جدال درباره قرآن (که مخلوق است یا قدیم؟) بدعتی است که سؤال کننده و جواب دهنده در آن شریکند، زیرا پرسش کننده دنبال چیزی است که سزاوار او نیست و پاسخ دهنده نیز برای موضعی بی جهت خود را به زحمت و مشقت می افکند که در تـوان او نمی باشد. خالق، جز خدا نیست و بجز او همه مخلوقند، قرآن نیز کلام خداست، از پیش خود اسمی برای آن قرار مده که از گمراهان خواهی گشت. خداوند ما و تو را از مصادیق سخن خود قرار دهد که می فرماید: (متقیان) کسانی هستند که در نهان از خدای خویش می ترسند و از روز جـزا بیمناکنند(سـیره پیشـروایان)

هشدار امام هادی علیه السلام

امام طی نامه مفصلی خطاب به «اسحاق بن اسماعیل» و شیعیان نیشابور، پس از توضیح نقش امامت در هدایت امت اسلامی، تشریح ضرورت و اهمیت پیروی از امامان و هشدار از سرپیچی از فرمان امام نوشت:

«... ای اسحاق! تو فرستاده من نزد ابراهیم بن عده هستی تا وی به آنچه من در نامه ای که توسط محمد موسی نیشابوری فرستاده ام عمل کند. تو و همه کسانی که در شهر تو هستند موظفید بر اساس نامه مزبور عمل کنید /

ابراهیم بن عده این نامه مرا برای همه بخواند تا جای سؤال و ابهامی باقی نماند... درود و رحمت فراوان خدا بر ابراهیم بن عده و بر تو و همه پیروان ما باد! همه کسانی که از پیروان من و از مردم شهر تواند و این نامه را بخوانند و کسانی که در آن ناحیه از حق منحرف نشده اند، باید حقوق مالی ما را به ابراهیم بن عده پردازند و او نیز باید آن را به «رازی» (35) یا به کسی که وی معرفی می کند، تحویل بدهد، و این دستور من است..»

امام، گویا برای تقویت و تثبیت موقعیت ابراهیم بن عده و نیز برای روشن ساختن شعاع حوزه فعالیت او، طی نامه ای به «عبدآ بن حَمْدویه بیهقی» چنین نوشت:

«من ابراهیم بن عده را برای دریافت حقوق مالی آن سامان و ناحیه شما منصوب کردم و او را وکیل امین و مورد اعتماد خویش نزد پیروان خود قرار دادم. تقوا در پیش گیرید و مراقب باشید و وجوه مالی واجب را پردازید که هیچ کس در ترک یا تأخیر پرداخت آن معذور نیست...»

گویا برخی از شیعیان در مورد اصالت خط و نامه امام درباره ابراهیم

ایجاد شبهه و تردید کرده احتمال داده بودند که مجعول باشد، از اینرو

امام طی نامه جداگانه ای نوشت:

«نامه ای که درباره وکالت ابراهیم از ناحیه من - جهت دریافت حقوق

مالی مربوط به من از شیعیان آن منطقه - رسیده، به خط خود من

است...» (سیره پیشوایان)

اخبار غیبی حضرت

((خیران اسباطی)) می گوید: در مدینه به حضور امام هادی (علیه السلام) رفتم، به من فرمود: از واثق (نهمین خلیفه عباسی) چه خبر؟ گفتم: او به سلامت است و من نزدیکترین شخصی هستم که با او دیدار کرده و ده روز پیشتر نیست از او جدا شده ام. امام هادی (علیه السلام) فرمود: ((مردم مدینه می گویند او مرده است)).

عرض کردم: دیدار من با واثق از همه نزدیکتر بوده است. فرمود: ((مردم مدینه می گویند او مرده است)). وقتی که دیدم امام هادی (علیه السلام) باز از مردم مدینه سخن گفت، دریافتم که منظور، خودش می باشد.

سپس فرمود: جعفر چه کرد؟ (یعنی متوکل دهمین خلیفه عباسی که پسر معتصم بود چه می کند؟). گفتم: او در زندان در بدترین حال می باشد. فرمود: ((آگاه باش او اینک خلیفه شده است)).

سپس فرمود: ((از ((ابن زبّات)) (وزیر واثق) چه خبر داری؟)).
گفتم: مردم با او هستند و فرمان، فرمان اوست.
فرمود: ((آگاه باش که این منصب برای او نکبت بود)).
سپس سکوت کرد، آنگاه فرمود: ((مقدّرات و احکام الهی واقع خواهد شد، ای خیران! واثق از دنیا رفت و جعفر متوکّل به جای او نشست و ابن زبّات نیز کششسته شد)).
گفتم: فدایت شوم! چه وقت کششسته شد؟
فرمود: شش روز بعد از بیرون آمدن تو (از سامرا).

ایا این امام بعد از شماست؟

((علی بن عمر نوفلی)) می گوید: در محضر امام هادی (علیه السلام) در صحن خانه اش بودم، پسرش ((محمد)) در کنار ما عبور کرد، به امام هادی (علیه السلام) عرض کردم: فدایت گردم! این آقا (یعنی محمد) بعد از شما امام و صاحب ماست؟
در پاسخ فرمود: ((لا، صاحبکم من بعدی الحسن؛ نه، بلکه امام و صاحب شما بعد از من، حسن (علیه السلام) است)).

تعیین امام بعد از امام هادی علیه السلام

جماعتی از بنی هاشم که یکی از آنان ((حسن بن حسین افضس)) بود. هنگام وفات امام جواد (علیه السلام) در خانه امام هادی (علیه السلام) اجتماع کرده بودند و برای امام هادی (علیه السلام) در صحن خانه فرشی در زمین گسترده بودند و مردم در محضرش نشسته بودند،

گفتند: تخمین زدیم که از آل ابوطالب و بنی عباس و قریش 150 نفر مرد بودند غیر از غلامان و سایر مردم . ناگاه امام هادی (علیه السلام) به حسن بن علی (امام حسن عسکری) نگاه کرد که گریبان چاک کرده و در سمت راست آن حضرت ایستاده و ما او را نمی شناختیم پس از ساعتی که حسن عسکری (علیه السلام) ایستاده بود امام هادی (علیه السلام) به او رو کرد و فرمود: ((پسر جان! شکر خدا را در وجود خودت تازه کن که خداوند موضوع تازه ای در مورد تو فرموده است)). حسن عسکری (علیه السلام) گریه کرد و کلمه استرجاع به زبان آورد و گفت: ((الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ يَا أَسْأَلُ تَمَامَ نِعْمِهِ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ)). (حمد و سپاس خداوندی را که پروردگار جهانیان است و تنها از درگاه او تکمیل نعمتش را بر ما مسألت می نمایم و همه ما از آن خدا هستیم و همه ما به سوی او باز می گردیم)).

ما سؤ ال کردیم : این جوان کیست ؟.

گفتند: این شخص ، حسن بن علی (علیه السلام) فرزند او یعنی فرزند امام هادی (علیه السلام) است ، به نظر ما می آمد که حضرت حسن عسکری (علیه السلام) در آن وقت ، بیست سال یا در این حدود، سال دارد، در آن وقت او را شناختیم . و دانستیم که امام هادی (علیه السلام) با امامت و قائم مقامی او بعد از خودش اشاره نمود. (نگاهی بر زندگی دوازده امام (ع))

مقاومت در برابر هو سرانان

متوکل به اطرافیان خود می گفت : علی بن محمد مرا خسته و درمانده کرده است ، از می گساری و همنشینی با من سرباز می زند و من نمی توانم فرصت مناسبی بدست آورم (تا او را به گناه آلوده سازم و نزد مردم خوار و خفیف سازم).

آنها گفتند: اگر او نفوذناپذیر است برادرش موسی هست و اهل ساز و آواز است ، می خورد و می آشامد و عشق بازی می کند. متوکل گفت : دنبالش روید و او را حاضر کنید تا به جای علی بن محمد امام هادی علیه السلام جا بزنیم و بگوییم این همان علی بن محمد است .

به او نامه نوشت و با احترام حرکتش داد و بنی هاشم و سران لشکری و مردم استقبالش رفتند به این شرط که وقتی به سامره وارد شود متوکل قطعه زمینی به او واگذارد و ساختمانی در آن بنا کند و می فروشان و آوازه خوانان را نزد او فرستد و به او احسان و خوشرفتاری نماید و ساختمانی آراسته برایش تهیه کند و در آن با او ملاقات کند.

وقتی موسی حرکت کرد و به مقصد رسید امام هادی علیه السلام بر روی پل و صیف که جای ملاقات وارد شوندگان بود برخورد کرد، به وی سلام کرد و احترام گذارد، سپس فرمود: این مرد (متوکل) تو را احضار کرده است تا آبرویت را ببرد و او ارزش تو بکاهد پس مبادا نزد او اقرار کنی کـــه هیچگاه شراب آشامیده ای .

موسی گفت : اگر مرا به شراب دعوت کند چه کنم ؟

امام علیه السلام فرمود: ارزش خود را کم نکن ، او می خواهد تو را رسوا

کند. موسی نپذیرفت و حضرت سخن خود را تکرار کرد اما وقتی دید موسی نمی پذیرد فرمود: این مجلسی است که هرگز تو و متوکل در آن گردهم نیاید. و همین طور هم شد و ملاقاتی صورت نگرفت تا اینکه متوکل کشته شد. (اصول کافی)

کمک به بیماران

بن علی گوید: من بیمار شدم و شبانه پزشکی برای معالجه ام آمد و دارویی برایم نسخه کرد که در شب بیاشامم و تاچند روز ادامه دهم اما توان تهیه آن دارو را نداشتم. هنوز پزشک از در آن بود وارد شد و گفت امام هادی علیه السلام باشیشه ای که همان دارو در آن بود وارد شد و گفت امام هادی علیه السلام به تو سلام می رساند و می فرماید: این دارو را برای چند روز بگیر و مصرف کن. من هم آنرا گرفتم و آشامیدم و بهبودی یافتم. (اصول کافی)

موعظه موثر امام هادی علیه السلام
حرمت برادر مومن

الجعفری می گوید: امام هادی علیه السلام به من فرمود: چرا تو را نزد عبدالرحمن بن یعقوب می بینم ؟
عرض کردم : او دائی من است .

حضرت فرمود: او درباره خدا سخن نادرستی می گوید، خداوند را (بصورت اجسام و اوصاف آنها) توصیف می کند در حالی که خداوند این گونه توصیف نمی شود. پس یا با او همنشین باش و ما را رها کن و یا با ما همنشین باش و او را رها کن .

عرض کردم : او هر چه می خواهد بگوید، اگر من به گفته هایش اعتقادی نداشته باشم چه ضرری برای من دارد؟

امام علیه السلام فرمود: آیا نمی ترسی از اینکه بر او عذابی نازل شود و هر دوی شما را فرا گیرد؟ آیا داستان کسی که از یاران موسی علیه السلام بود و پدرش از یاران فرعون بود را نمی دانی ؟ وقتی لشکر فرعون به موسی رسید آن پسر از موسی جدا شد تا پدرش را نصیحت کند و به اصحاب موسی ملحق سازد و پدرش همراه لشکر فرعون می رفت . این پسر با پدر ستیزه می کرد تا این که هر دو به کناری از دریا رسیدند و با غرق شدن فرعون و اصحابش آنها هم غرق شدند. خبر به موسی علیه السلام رسید فرمود: او در رحمت خداست اما وقتی عذاب نازل شد کسی که همراه گنهکار است دفاعی نشود. (اصول کافی)

محبوبیت امام هادی (ع) در مدینه و رسیدگی به امور مردم امام هادی (ع) بعد از پدر، امام بر حق بود، در مدینه و حجاز طرفداران بسیار داشت ، آن حضرت در مدینه ، در مسجد برای مردم نماز می خواند، و امور دین و دنیای مردم را تا آخرین توان خود، سامان می بخشید، رهبری کاردان ، و راهنمایی دلسوز برای مردم بود و در همه امور نیک و شعائر مذهبی ، پیشقدم بود، بخصوص در مورد رفع نیازهای نیازمندان و مستضعفان کوشش فراوان داشت .

او آنچنان در دل مردم جای گرفت ، که وقتی آنها شنیدند مزدوران متوکل (خلیفه عباسی) می خواهند، آن حضرت را از مدینه به سامره

ببرند، مدینه یکپارچه ضجه و گریه شد که مثل آن سابقه نداشت در اینجا به یک نمونه از اخلاق و کرامت آن حضرت، در رابطه با حفظ شعائر مذهبی و توجه به مردم توجه کنید:

ماه ذیحجه، روز عرفه بود، اسحاق جلاب (ره) می گوید: امام هادی (ع) به من دستور داد گوسفندهای بسیار خریداری کنم، دستورش را اجرا کردم و گوسفندان بسیار خریدم، و آنها را به اصطبل که در منزلش بود آوردم، سپس آن حضرت، آنها را به جای وسیعی انتقال داد، و در آنجا همه آنها را بین مردم و بستگان خود تقسیم کرد و مردم را برای قربانی در روز عید قربان و تجلیل و احترام به شعائر مذهبی در عید قربان امام امام هادی (ع) در تبعید

هنگامی که متوکل (در سال 232 هـ) روی کار آمد، در شهر سامره سکونت داشت پس از مدتی جاسوسان و مزدوران او در مورد امام هادی (ع) به سعایت و بدگویی پرداختند، عبدالله بن محمد فرماندار متوکل در مدینه، به متوکل گزارش داد که علی بن محمد امام هادی (ع) در مدینه دارای موقعیت بالایی است، دوستان و پیروانش نزد او رفت و آمد می کنند و...

نیز نقل شده: (شخصی به نام (بریحه عباسی) که متصدی نماز در مکه و مدینه بود، برای متوکل نامه ای نوشت (که اگر می خواهی حجاز در دست تو باقی بماند، علی بن محمد امام هادی (ع) را به سوی خود بخوان و تحت نظر نگه دار، زیرا او مردم را به سوی خود دعوت می کند و جمعیت بسیاری به او گرویده اند).

از طرفی ذاتا متوکل از دشمنان سرسخت علی (ع) و آل علی (علیهم

السلام) بود و هرگز وجود آنها را تحمل نمی کرد. متوکل، یحیی بن هرثمه را خواست و او را مأمور آوردن امام هادی (ع) از مدینه به سامره کرد.

یحیی بن هرثمه می گوید: به مدینه آمدم، مردم مدینه از جریان آگاه شده بودند، یکپارچه گریه و ناله می کردند که مبادا خطری متوجه امام هادی (ع) گردد، زیرا آن حضرت همواره در کنار مردم بود، در مسجد برای آنها نماز می خواند و همواره راهنمای دلسوز آنها بود، و امور آنها را رسیدگی می کرد، و هرگز برای دنیای خود قدم بر نمی داشت، بلکه همیشه به رفع مشکلات جامعه پرداخت، وانگهی از خاندان رسالت بود از این روز و مرد و کوچک و بزرگ مردم مدینه، ناراحت و گریان بودند و راضی به رفتن امام هادی (ع) از مدینه به جای دیگر نبودند.

یحیی می گوید: من مردم را به آرامش دعوت می کردم و برای آنها سوگند یاد کردم که قصد سوئی به ساحت مقدس امام هادی (ع) ندارم، سپس خانه امام هادی (ع) را جستجو کردم چیزی جز قرآن و کتاب دعا و چند کتاب علمی نیافتم، خودم خدمتگزاری آن حضرت را به عهده گرفتم و احترام او را رعایت می کردم. (اعیان الشیعه، ج 2 ص 37) امام هادی (ع) ناگزیر، همراه یحیی بن هرثمه، از مدینه بیرون آمد و به سوی سامره حرکت کردند، با اینکه قبلاً متوکل قول داده بود که آن حضرت را با عزت و احترام وارد سامره کند، ولی وقتی که حضرت به سامره رسید متوکل یک روز خود را پنهان کرد و آن حضرت را به کاروان سرائی که معروف به کاروان سرای گداها بود فرود آوردند، و

آن روز را در آنجا ماند، تا اینکه متوکل خانه ای برای او تخلیه کرده و آن حضرت را به آنجا منتقل نمودند و کاملاً تحت نظر قرار دادند.
(ترجمه ارشاد مفید، ج 2 ص 298 - 299)

فتوای امام هادی (ع) و پذیرفتن متوکل

مردمی مسیحی، با یک زن مسلمان، زنا کرد، او را نزد متوکل عباسی آوردند، او وقتی که دید متوکل تصمیم به اجرای حد دارد، هماندم اسلام را پذیرفت و گواهی به یکتائی خدا و رسالت محمد (ص) داد، یحیی بن اکثم قاضی با سابقه و دانشمند معروف آن عصر، در آنجا حضور داشت و گفت: (ایمان و اسلام را این شخص، آثار شرک و عمل ناشایستش را از بین برد) (پس نباید حد بر او جاری شود). بعضی گفتند: باید سه حد بر او جاری گردد، و بعضی مطالب دیگر گفتند و در این باره گفتگو زیاد شد. متوکل، مساله را در ضمن نامه ای از امام هادی (ع) در پاسخ نامه نوشت: (باید آن مرد زناکار را آنقدر (با تازیانه) بزنند تا بمیرد). متوکل اطرافیانش را از پاسخ امام هادی (ع) مطلع نمود، دانشمندان حاضر در مجلس متوکل، این فتوا را رد کردند، و به متوکل گفتند چنین نیست، و ما در قرآن و سنت پیامبر (ص) چنین مطلبی ندیده ایم. مطلب را بار دیگر در ضمن نامه ای از امام هادی (ع) پرسیدند، امام هادی (ع) در پاسخ نامه نوشت: (اسلام آن مسیحی بعد از دستگیری و دیدن عذاب بوده است، و چنین اسلامی موجب برداشتن حد نیست، چنانکه خداوند در قرآن می فرماید:

فلما راوا باسنا قالوا آمنا بالله و حده و كفرنا بما كنا به مشركين فلم يك

ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا... (و چون (مخالفان حق) عذاب ما را دیدند، گفتند: به خدای یکتا ایمان می آوریم، و به کسانی که شریک او می گرفتیم نا باور شدیم، ولی این برای آنها سودی نداشت (چراکه) وقت دیدن عذاب ما بود). (مومن - 84 و 85)

وقتی که جواب نامه امام هادی (ع) به متوکل رسید، متوکل قانع شد و دستور داد طبق این فتوا، آن زناکار را آنقدر تازیانه زدند تا مرد. (تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 537)

پاسخ به سوال فرمانروای روم

قیصر روم برای یکی از خلفای بنی عباس، در ضمن نامه ای نوشت: (ما در کتاب انجیل دیده ایم که هر کس از روی حقیقت سوره ای بخواند که خالی از هفت حرف باشد، خداوند جسدش را بر آتش دوزخ حرام می کند، و آن هفت حرف عبارت است از: (ث، ج، خ، ز، ش، ظ، ف،)، ما هرچه بررسی کردیم چنین سوره ای را در کتابهای: تورات و زبور و انجیل نیافتیم، آیا شما در کتاب آسمانی خود، چنین سوره ای را دیده اید؟) خلیفه عباسی، دانشمندان را جمع کرد، و این مساله را با آنها در میان گذاشت، آنها از جواب آن درماندند، سرانجام این سوال را از امام هادی (ع) پرسیدند، آن حضرت در پاسخ فرمود: آن سوره، سوره (حمد) است، که این حروف هفتگانه در آن نیست.

پرسید: فلسفه نبودن این هفت حرف، در این سوره، چیست؟ فرمود: حرف (ث) اشاره به (ثبور) (هلاکت) و حرف (ج) اشاره به (جحیم) (نام

یکی از درکات دوزخ)، و حرف (خ) اشاره به (خیث) (ناپاک)، و حرف (ز) اشاره به (زقوم) (غذای بسیار تلخ دوزخ) و حرف (ش) اشاره به (شقاوت) (بدبختی) و حرف (ظ) اشاره به (ظلمت) (تاریکی)، و حرف (ف) اشاره به (آفت) است.

خلیفه، این پاسخ را برای قیصر روم نوشت، قیصر پس از دریافت نامه، بسیار خوشحال شد، و به اسلام گروید، و در حالی که مسلمان بود از دنیا رفت (منتخب التواریخ، ص 795)

اعدام انقلابی بدعتگذار فریبکار

عصر امامت امام هادی (ع) بود، شخصی به نام فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی با دروغ بافی و فتنه انگیزی و بدعتگذاری، مردم را می فریفت، و دین آنها را سست می کرد، و آنها را آئین خود در آورده، دعوت می نمود. این خبر به امام هادی (ع) رسید، امام در مورد او بر خورد بسیار شدید کرد، برای دوستانش پیام فرستاد که شیدا در برابر فارس، بایستد و او را هر چه می توانید لعنت کنید، و از فتنه گریهای او جلوگیری نمائید، حتی اعلام کرد که: (خون او هدر است، هر کس او را بکشد من برای قاتل او، بهشت را ضمانت می کنیم)

تا اینکه امام هادی (ع) یکی از دوستانش به نام (ابوجنید) را دید و به او مبلغی پول داد و فرمود: (با این پول اسلحه خریداری کن، و آن را به من نشان بده).

ابو جنید رفت و با آن پول، شمشیری خرید، و به امام هادی (ع) نشان داد، امام هادی (ع)، آن را نپسندید، و به او فرمود: این شمشیر را ببر و با اسلحه دیگر عوض کن.

ابو جنید، آن شمشیر را بر دو با یک ساطور قصابی، عوض کرد، و آن ساطور را به امام هادی (ع) نشان داد، امام هادی (ع) فرمود: (این، خوب است)

ابوجنید، در کمین فارس قرار گرفت، هنگامی که بین نماز مغرب و عشا، فارس از مسجد بیرون آمد، ابوجنید به او حمله کرد و ساطور را بر فرق سر او زد، او هماندم افتاد و کشته شد، ابوجنید ساطور را انداخت، در همین میان مردم جمع شدند و ابوجنید را گرفتند، زیرا در آنجا غیر از او کسی را ندیدند، ولی بعد از بررسی، هیچگونه اسلحه یا چاقو و یا اثر ساطور را در او ندیدند و او را آزاد کردند. (سفینه البحار، ج 2، ص 356)

به این ترتیب، دستور امام هادی (ع) اجرا شد، و قاتل نیز بی آنکه شناخته شود نجات یافت! امام حسن عسکری (ع) توسط و کلای خود، حقوقی برای ابوجنید تعیین کردند و آنها می پرداختند. (ترجمه ارشاد، ج 2، ص 343).

استجاب دعاى امام جواد (ع) و شکرانه امام هادی (ع)
یکی از خوانین و سرمایه داران یاغی و مغرور عصر امام جواد (ع) و امام هادی (ع) شخصی بنام (عمر از خاندان فرج) بود، که مدتی فرماندار مدینه شد، و نسبت به خاندان نبوت، بسیار خشن بود، او گستاخی رابه جائی رسانید که روزی با کمال پروائی به امام جواد (ع) گفت: (به گمانم تو مست هستی).

امام جواد (ع) گفت: (خدا یا تو می دانی که من امروز رابرای رضای تو روزه داشتم، طعم غارت شدن و خواری و اسارت را به عمر بن فرج

بچشان)

طولی نکشید که در سال 233 هجری قمری متوکل بر او غضب کرد، و دستور داد به عنوان مالیات ، 120 هزار دینار از او، و 150 هزار دینار از برادرش گرفتند، و بار دیگر بر او غضب کرد و دستور داد هر چه می توانند بر پشت گردن او ضربه بزنند، شش هزار پس گردانی بر او زدند بار سوم بر او غضب کرد، کشان کشان او را به بغداد بردند و همانجا اسیر بود تا از دنیا رفت (عدو شود سبب خیر، گر خدا خواهد).

محمد بن سنان (ره) می گویند: به حضور امام هادی (ع) رسیدم ، فرمود: (آیا برای آل فرج ، پیش آمدی شده است ؟).

عرض کردم : آری عمر بن فرج وفات کرد.

حضرت فرمود: الحمد لله ، و تا 24 بار شمردم که به شکرانه مرگ عمر بن فرج ، گفت : الحمد لله .

عرض کردم : (ای آقای من ! اگر می دانستم که شما، این گونه از خبر من خوشحال می شوید، پا برهنه و دوان دوان نزد شما می آمدم و خبر را می دادم).

امام هادی (ع) فرمود: (آری ، او به پدرم نسبت مستی داد، پدرم او را نفرین کرد که به غارت و ذلت اسارت ، گرفتار گردد، طولی نکشید که همه اموالش را غارت کردند و او را اسیر کرده و به ذلت انداختند و اکنون نیز مرده است ، خداوند او را رحمت نکند، خداوند از او انتقام گرفت ، و همواره انتقام دوستانش را از دشمنان می گیرد). (اصول کافی ،

ج 1، ص 496)

نابودی شعبده باز گستاخ

شعبده بازی از هند نزد متوکل آمد، تردستی های عجیبی از خود نشان داد که متوکل حیران گردید، متوکل که از هر فرصتی می خواست بر ضد امام هادی (ع) استفاده کند، و با پف کردن، نور خورشید خدا را خاموش نماید، به شعبده باز گفت: اگر طوری کنی در مجلسی عمومی، حضرت هادی (ع) را شرمنده کنی، هزار اشرفی به تو جایزه می دهم. شعبده باز گفت: سفره غذا را پهن کن و قدری نان تازه نازک در سفره بگذار، و مراکنار آن حضرت بنشان، به تو قول می دهم که حضرت هادی (ع) را نزد حاضران، سرافکنده و شرمنده سازم.

متوکل مغرور، سفره ای با غذاهای رنگارنگ گسترده، و عده ای از رجال را دعوت کرد، از جمله امام هادی (ع) را ناگزیر کنار آن سفره آورد. مهمانان مشغول خوردن غذا شدند، مقداری نان دراز کرد تا بردارد، هماندم شعبده باز کاری کرد که نان به جانب دیگر پرید، امام هادی (ع) دست به طرف نان دیگر دراز کرد، باز آن نان به سوی دیگر پرید، و حاضران خندیدند، این حادثه چند بار تکرار شد و موجب خنده حاضران گردید.

امام هادی (ع) به توطئه زیر پرده، آگاه شد، خشمگین گردید، در آنجا متکائی بود که صورت شیر در پارچه آن کشیده بودند، امام هادی (ع) بر همان صورت دست نهاد و فرمود: قم فخذ هذا: (بر خیز و این شعبده باز را بگیر)

همان صورت به شکل شیری در آمد و به شعبده باز حمله کرد و او را بلعید، سپس به جای اولش، به همان صورت و نقش شیر در پارچه متکاباز گشت.

متوکل در آن مجلس ، آنچنان ترسید و وحشت زده شد که بی هوش شده و از رو بر زمین افتاد، و حاضران در مجلس از ترس گریختند. بعد متوکل به دست و پای امام هادی (ع) افتاد و عاجزانه درخواست کرد که کاری کنید آن شعبده باز برگردد، امام هادی (ع) به او فرمود: (این کار نشدنی است ، آیا تو دشمنان خدا را می خواهی بر اولیاء خدا مسلط کنی ؟). و دیگر آن شعبده باز دیده نشد. (بحار الانوار، ج 50 ص 147)

دلیل امام هادی بر دروغگوئی زینب کذابه در عصر خلافت متوکل ، زنی ظاهر شد و به هر جا می رفت می گفت : (من زینب دختر فاطمه (س) هستم) و با این نام ، از مردم پول می گرفت .

او را نزد متوکل آوردند، متوکل به او گفت : (تو زن جوانی هستی ، از زمان پیامبر (ص) تا حال بیش از دویست سال می گذرد).

او گفت : پیامبر (ص) دست بر سر من کشید و دعا کرد که خداوند جوانی مرا در هر چهل سال به من باز گرداند، و من خود را آشکار ننموده بودم تا اینکه فقر و تهیدستی باعث شد که خود را آشکار سازم .

متوکل ، بزرگان آل ابوطالب و آل عباس و قریش را طلبید و ماجرای ادعای آن زن را به آنها گفت .

جماعتی از آنها گفتند: زینب دختر فاطمه (س) در فلان سال و فلان ماه از دنیا رفت .

متوکل به زینب ادعائی گفت : در برابر روایت این جماعت چه می گوئی ؟

او گفت : (اینها دروغ می گویند، زندگی من پوشیده و پراسرار است ، برای من زندگی و مرگ ، مفهوم ندارد).

متوکل ، به علمای حاضر گفت : (آیا شما غیر از روایت ، دلیل قاطعی بر دروغگوئی این زن دارید؟

(من از عباس (جدم ، عموی پیامبر) بیزار باشم اگر این زن را بدون دلیل قاطع ، مجازات کنم).

حاضران (که از همه جا دستشان کوتاه شده بود)، به یاد امام هادی علیه السلام افتادند و گفتند: (ابن الرضا)(امام هادی) را در اینجا حاضر کن ، شاید او دارای دلیلی باشد که آن دلیل در نزد ما نیست .

ناچار، متوکل برای امام هادی (ع) پیام فرستاد، امام هادی (ع) حاضر شد، متوکل ادعای آن زن را به عرض حضرت رسانید، حضرت فرمود:

(او دروغ می گوید، زیرا زینب (س) در فلان سال و فلان ماه و فلان روز از دنیا رفت)

متوکل گفت : (این جمع حاضر نیز، چنین روایت کردند، ولی من سوگند یاد کرده ام که بدون دلیل قاطعی که خودش تسلیم آن گردد، او را مجازات نکنم).

امام هادی (ع) فرمود: این دلیل در نزد تو نیست ، بلکه در نزد من است که هم آن زن را و هم دیگران را وادار به تسلیم می کند.

متوکل گفت : آن دلیل چیست ؟

امام هادی (ع) فرمود: این در نزد تو نیست ، بلکه در نزد من است که هم آن زن را و هم دیگران را وادار به تسلیم می کند. متوکل گفت : آن دلیل چیست ؟ امام هادی (ع) فرمود: (گوشت فرزندان فاطمه (س) بر

درندگان حرام است ، او را وارد این باغ وحش کن ، اگر او دختر فاطمه (س) باشد، آسیبی نمی بیند).

متوکل به زن گفت : تو چه می گوئی .

زن گفت : او (امام هادی) می خواهد مرا بکشد...

بعضی از دشمنان گفتند: چرا امام هادی (ع) به این و آن حواله می کند، اگر راست می گوید: خودش وارد باغ وحش گردد...

متوکل به امام هادی (ع) گفت : (چرا تو این کار را نمی کنی ؟). امام فرمود: من حاضرم ، نردبانی بیاورید، نردبان آوردند، آن حضرت از پله های آن به پائین که باغ وحش بود رفت ، درندگان و شیرها به حضور امام آمدند، دم خود را به عنوان تواضع تکان می دادند و سرشان را به لباس امام می مالیدند، و امام دست بر سر آنها می کشید و سپس اشاره به آنها کرد که به کنار بروند، همه آنها، به کنار رفتند و خاموش ایستادند.

متوکل از امام هادی (ع) معذرت خواهی کرد، و امام از باغ وحش بیرون آمد آنگاه متوکل به آن زن گفت : (اکنون نوبت تو است از این نردبان پائین برو).

فریاد زن بلند شد: شما را به خدا دست از من بردارید، من دروغ گفتم ، من بر اثر تهیدستی ، و پول جمع کردن ، چنین ادعائی را کردم . متوکل دستور داد او را به جلو درندگان بيفکنند، مادرش واسطه شد و تقاضای بخشش کرد، متوکل او را بخشید. (مختار الخرائج ، ص 210 و 211) و به نقل بعضی او را جلو درندگان انداخت ، و درندگان او را خوردند. قدرت پوشالی متوکل در برابر قدرت ملکوتی امام

روزی متوکل تصمیم گرفت ، قدرت ارتش خود را به امام هادی (ع) نشان دهد و به اصطلاح خودش زهر چشم آن حضرت را بگیرد و در نتیجه آن حضرت بترسد و در مقابل متوکل ، به مبارزه برخیزد. دستور داد 90 هزار از افراد ترک ارتش خود را که در سامرا بودند، هر کدام توبره علف خوری اسب خود را پر از خاک کرده و در نقطه معین شده بریزند همه افسران و سربازان به انجام این فرمان ، همت کردند، در نتیجه تل عظیمی از خاک ، مانند یک کوه بزرگ ، در بیابان به وجود آمد، که آن را (تل مخالی) (تل توبره ها) نامیدند.

سپس متوکل ، با کمال غرور دستور داد، امام هادی (ع) را احضار کردند، تا او آن تل عظیم را از نزدیک ببیند، حضرت هادی (ع) حاضر شد و ه راه متوکل تا بالای آن تل رفتند، ارتشیان در اطراف آن تل کوه پیکر، رژه می رفتند، و با همه امکانات لوژستیکی که به همراه داشتند، خود را آشکار نمودند.

در این هنگام که متوکل ، اوج قدرت خود را می خواست به رخ امام هادی (ع) بکشد، سری تکان داد و به امام گفت : (آیا لشگرم رامی بینی؟!)

امام هادی (ع) فرمود: (آیا من هم لشگر خود را به صحنه بیاورم؟) متوکل گفت : مانعی ندارد.

امام هادی (ع) دعائی خواند، ناگاه متوکل دید: زمین و آسمان ، پر از فرشتگان غرق در اسلحه شده است ، و خود و لشگر خود را در برابر آن ، بسیار ناچیز یافت ، هماندم تعادل خود را از دست داد و بیهوش به زمین افتاد، هنگامی که به هوش آمد، امام هادی (ع) به او فرمود: (هدف

ما دنیا نیست ، بلکه هدف ما امور معنوی و آخرت است ، و آنچه تو می پنداری ، اساسی ندارد) (بحار الانوار، ج 50، ص 155)
(یعنی اگر دنیا وسیله آخرت گردد، خوب است و گرنه همه این قدرتهای ظاهری ، پوشالی و پوچ و نا پایدار خواهد بود)
به این ترتیب مانور پوشالی متوکل ، در برابر عظمت معنوی امام هادی (ع) در هم شکست .

امام هادی (ع) در زندان و حکم اعدام او
ابن اورمه نقل می کند در عصر خلافت متوکل ، به سامره رفتم ، اطلاع یافتم که او، حضرت امام هادی (ع) را زیر نظر یکی از درباریان بنام (سعید حاجب) زندانی نموده ، و حکم اعدام آن حضرت را به سعید داده است .

نزد سعید رفتم ، از روی مسخره به من گفت : (آیا می خواهی خدای خود را بنگری ؟)

گفتم : (خداوند پاک و منزّه از آن است که چشمها او را ببینند).
گفت : منظورم این شخص - امام هادی (ع) - است که شما می پندارید او امام شما است .

گفتم : بی میل نیستم آن حضرت را دیدار کنم .
گفت : من مامور اعدام او هستم ، فردا او را اعدام می کنم ، رئیس پست در نزد سعید بود، واسطه شد تا من به خدمت امام (ع) برسم ، به آن اطاقی که امام در آنجا بود رفتم ، ناگاه دیدم در مقابل آن حضرت قبری کنده اند، سلام کردم و گریه سخت نمودم .
حضرت فرمود: چرا گریه می کنی ؟

گفتم : به خاطر آنچه می نگرم .
فرمود: (گریه نکن ، آنها به مراد خود نخواهند رسید)، قلبم آرام گرفت ،
دو روز بعد خبر کشته شدن متوکل و همدمش (فتح بن خاقان) را شنیدم
، آری سوگند به خدا، بیش از دو روز از دیدار من با امام نگذشته بود که
آنها کشته شدند (مختار الخرائج ، ص 212)

سخنانی از امام هادی علیه السلام

قالَ اِلا مامُ اَبو الحسنِ ، علىّ الهادى صلوات الله و سلامه عليه :
1 مَنْ اتَّقَى اللَّهَ يُتَّقَى ، وَمَنْ اَطَاعَ اللَّهَ يُطَاعُ ، وَمَنْ اَطَاعَ الْخَالِقَ لَمْ يُبَالِ
سَخَطَ الْمَخْلُوقِينَ ، وَمَنْ اَسْخَطَ الْخَالِقَ فَقَمِنُ اَنْ يَحِلَّ بِهِ سَخَطُ
الْمَخْلُوقِينَ. (62)

ترجمه :

فرمود: کسی که تقوی الهی را رعایت نماید و مطیع احکام و مقررات الهی باشد، دیگران مطیع او می شوند.

و هر شخصی که اطاعت از خالق نماید، باکی از دشمنی و عداوت انسان ها نخواهد داشت ؛ و چنانچه خدای متعال را با معصیت و نافرمانی خود به غضب درآورد، پس سزاوار است که مورد خشم و دشمنی انسان ها قرار گیرد.

2 قالَ عليه السلام : مَنْ اَنِسَ بِاللَّهِ اسْتَوْحَشَ مِنَ النَّاسِ ، وَعَلَامَةُ الْاُنْسِ
بِاللَّهِ الْوَحْشَةُ مِنَ النَّاسِ. (63)
ترجمه :

فرمود: کسی که با خداوند متعال مونس باشد و او را انیس خود بداند، از مردم احساس وحشت می کند.

و علامت و نشانه انس با خداوند وحشت از مردم است یعنی از غیر خدا

نهراسیدن و از مردم احتیاط و دوری کردن .

3 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : السَّهَرَاءُ لَذُّ الْمَنَامِ ، وَالْجُوعُ يَزِيدُ فِي طَيِّبِ الطَّعَامِ . (64)

ترجمه :

فرمود: شب زنده داری ، خواب بعد از آن را لذیذ می گرداند؛ و گرسنگی در خوشمزگی طعام می افزاید یعنی هر چه انسان کمتر بخوابد بیشتر از خواب لذت می برد و هر چه کم خوراک باشد مزه غذا گوارا تر خواهد بود .

4 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا تَطْلُبِ الصَّافَا مِمَّنْ كَدَرْتَ عَلَيْهِ ، وَلَا النَّصْحَ مِمَّنْ صَرَفْتَ سُوءَ ظَنِّكَ إِلَيْهِ ، فَإِنَّمَا قَلْبُ غَيْرِكَ كَقَلْبِكَ لَهُ . (65)

ترجمه :

فرمود: از کسی که نسبت به او کدورت و کینه داری ، صمیمیت و محبت مجوی .

همچنین از کسی که نسبت به او بدگمان هستی ، نصیحت و موعظه طلب نکن ، چون که دیدگاه و افکار دیگران نسبت به تو همانند قلب خودت نسبت به آن ها می باشد.

5 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْحَسَدُ مَاحِقُ الْحَسَنَاتِ ، وَالزَّهْوُ جَالِبُ الْمَقْتِ ، وَالْعُجْبُ صَارِفٌ عَنِ طَلَبِ الْعِلْمِ دَاعٍ إِلَى الْغَمَطِ وَالْجَهْلِ ، وَالْبُخْلُ أَدَمُّ الْأَخْلَاقِ ، وَالطَّمَعُ سَجِيَّةٌ سَيِّئَةٌ . (66)

ترجمه :

فرمود: حسد موجب نابودی ارزش و ثواب حسنات می گردد.

تکبر و خودخواهی جذب کننده دشمنی و عداوت افراد می باشد.

عجب و خودبینی مانع تحصیل علم خواهد بود و در نتیجه شخص را در

پستی و نادانی نگه می دارد.

بخیل بودن بدترین اخلاق است ؛ و نیز طَمَع داشتن خصلتی ناپسند و زشت می باشد.

6 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْهَزْلُ فِكَاهَةٌ السُّفَهَاءِ ، وَ صِنَاعَةُ الْجُهَّالِ . (67)

ترجمه :

فرمود: مسخره کردن و شوخی های - بی مورد - از بی خردی است و کار انسان های نادان می باشد.

7 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الدُّنْيَا سُوقٌ رِبِحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخِرُونَ . (68)

ترجمه :

فرمود: دنیا همانند بازاری است که عده ای در آن برای آخرت سود می برند و عده ای دیگر ضرر و خسارت متحمل می شوند.

8 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : النَّاسُ فِي الدُّنْيَا بِأَلَا مَوَالٍ وَ فِي الْآخِرَةِ بِأَلَا عَمَالٍ . (69)

ترجمه :

فرمود: مردم در دنیا به وسیله ثروت و تجملات شهرت می یابند ولی در آخرت به وسیله اعمال محاسبه و پاداش داده خواهند شد.

9 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مُخَالَطَةُ الْأَشْرَارِ تَدُلُّ عَلَى شَرِّارٍ مَنِ يُخَالِطُهُمْ . (70)

ترجمه :

فرمود: همنشین شدن و معاشرت با افراد شرور نشانه پستی و شرارت تو خواهد بود.

10 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَهْلُ قُمْ وَ أَهْلُ آبَةِ مَغْفُورٍ لَهُمْ ، لِزِيَارَتِهِمْ لِجَدِّي عَلِيِّ ابْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَطُوسَ ، أَعْلَا وَ مَنْ زَارَهُ فَأُصَابَهُ فِي طَرِيقِهِ قَطْرَةٌ مِنَ السَّمَاءِ حَرَّمَ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ . (71)

ترجمه :

فرمود: اءهالی قم و اءهالی آبه یکی از روستاهای حوالی ساوه آمرزیده هستند به جهت آن که جدّم امام رضا علیه السلام را در شهر طوس زیارت می کنند.

و سپس حضرت افزود: هر که جدّم امام رضا علیه السلام را زیارت کند و در مسیر راه صدمه و سختی تحمّل کند خداوند آتش را بر بدن او حرام می گرداند.

11 عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ السَّكِّيتِ، قَالَ: سَاءَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْهَادِي عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا بَالُ الْقُرْآنِ لَا يَزِدَادُ عَلَى النَّشْرِ وَالذَّرْسِ إِلَّا لَأَغْضاضَهُ ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَجْعَلْهُ لِرِزْمَانٍ دُونَ زَمَانٍ، وَلِلنَّاسِ دُونَ نَاسٍ، فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَعِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَّا لِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (72)

ترجمه :

یکی از اصحاب حضرت به نام ابن سِکّیت گوید: از امام هادی علیه السلام سوء ال کردم : چرا قرآن با مرور زمان و زیاد خواندن و تکرار، کهنه و مندرس نمی شود؛ بلکه همیشه حالتی تازه و جدید در آن وجود دارد؟ امام علیه السلام فرمود: چون که خداوند متعال قرآن را برای زمان خاصی و یا طایفه ای مخصوص قرار نداده است ؛ بلکه برای تمام دوران ها و تمامی اقشار مردم فرستاده است ، به همین جهت همیشه حالت جدید و تازه ای دارد و برای جوامع بشری تا روز قیامت قابل عمل و اجراء می باشد.

12 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْغَضَبُ عَلَى مَنْ لَا تَمْلِكُ عَجْزٌ، وَعَلَى مَنْ تَمْلِكُ لُؤْمٌ. (73)

ترجمه :

فرمود: غضب و تندی در مقابل آن کسی که توان مقابله با او را نداری ، علامت عجز و ناتوانی است ، ولی در مقابل کسی که توان مقابله و رو در روئی او را داری علامت پستی و رذالت است .

13 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَأْتِي عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا الْقَوَّامُونَ بِضُعْفَاءٍ مُحِبِّينَا وَ أَهْلٍ وَ لَايَتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَ الْأَنْوَارُ تَسْطَعُ مِنْ تِجَانِهِمْ . (74)

ترجمه :

فرمود: علماء و دانشمندانی که به فریاد دوستان و پیروان ما برسند و از آن ها رفع مشکل نمایند، روز قیامت در حالی محشور می شوند که تاج درخشانی بر سر دارند و نور از آن ها می درخشد.

14 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لِبَعْضِ قَهَّارِمَتِهِ : اسْتَكْثَرُوا لَنَا مِنَ الْبَازِنَجَانِ ، فَإِنَّهُ حَارٌّ فِي وَقْتِ الْحَرَارَةِ ، بَارِدٌ فِي وَقْتِ الْبُرُودَةِ ، مُعْتَدِلٌ فِي الْأَوْقَاتِ كُلِّهَا ، جَيِّدٌ عَلَى كُلِّ حَالٍ . (75)

ترجمه :

به بعضی از غلامان خود فرمود: بیشتر برای ما بادمجان پخت نمائید که در فصل گرما، گرم و در فصل سرما، سرد است .

و در تمام دوران سال معتدل می باشد و در هر حال مفید است .

15 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : التَّسْرِيحُ بِمِشْطِ الْعَاجِ يُنْبِتُ الشَّعْرَ فِي الرَّأْسِ ، وَ يَطْرُدُ الدُّودَ مِنَ الدِّمَاغِ ، وَ يُطْفِئُ الْمِرَارَ ، وَ يَتَّقِي اللَّثَّةَ وَ الْعَمُورَ . (76)

ترجمه :

فرمود: شانه کردن موها به وسیله شانه عاج ، سبب روئیدن و افزایش مو می باشد، همچنین سبب نابودی کرم های درون سر و مُخ خواهد شد و

موجب سلامتی فک و لثه ها می گردد.

16 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اُذْكُرْ مَصْرَعَكَ بَيْنَ يَدَيِ اَهْلِكَ لَا طَيِّبٌ يَمْنَعُكَ، وَ لَا حَبِيبٌ يَنْفَعُكَ. (77)

ترجمه :

فرمود: بیاد آور و فراموش نکن آن حالت و موقعی را که در میان جمع اعضاء خانواده و آشنایان قرار می گیری و لحظات آخر عمرت سپری می شود و هیچ پزشکی و دوستی و ثروتی نمی تواند تو را از آن حالت نجات دهد.

17 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ الْحَرَامَ لَا يَنْمِي ، وَإِنْ نَمَى لَا يُبَارِكُ فِيهِ ، وَمَا اءَنْفَقَهُ لَمْ يَوْجَرْ عَلَيْهِ ، وَمَا خَلَفَهُ كَانَ زَادَهُ إِي لَى النَّارِ. (78)

ترجمه :

فرمود: همانا اموال حرام ، رشد و نمو ندارد و اگر هم احياناً رشد کند و زیاد شود برکتی نخواهد داشت و با خوشی مصرف نمی گردد. و آنچه را از اموال حرام انفاق و کمک کرده باشد اجر و پاداشی برایش نیست و هر مقداری که برای بعد از خود به هر عنوان باقی گذارد معاقب می گردد.

18 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلْحِكْمَةُ لَا تَنْجَعُ فِي الطَّبَاعِ الْفَاسِدَةِ. (79)

ترجمه :

فرمود: حکمت اثری در دل ها و قلب های فاسد نمی گذارد.

19 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثَرَ السَّاخِطُونَ عَلَيْهِ. (80)

ترجمه :

فرمود: هر که از خود راضی باشد بدگویان او زیاد خواهند شد.

20 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْمُصِيبَةُ لِلصَّابِرِ وَاحِدَةٌ وَلِلْجَارِعِ اثْنَتَانِ . (81)

ترجمه :

فرمود: مصیبتی که بر کسی وارد شود و صبر و تحمل نماید، تنها یک ناراحتی است ؛ ولی چنانچه فریاد بزند و جزع کند دو ناراحتی خواهد داشت .

21 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ لِلَّهِ بَقَاعًا يُحِبُّ أَنْ يُدْعَى فِيهَا فَيَسْتَجِيبُ لِمَنْ دَعَاهُ، وَالْحَيْرُ مِنْهَا. (82)

ترجمه :

فرمود: برای خداوند بقعه ها و مکان هایی است که دوست دارد در آن ها خدا خوانده شود تا آن که دعاها را مستجاب گرداند که یکی از بقیعه ها حائر و حرم امام حسین علیه السلام خواهد بود.

22 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ اللَّهَ هُوَ الْمُثِيبُ وَالْمُعَاقِبُ وَالْمُجَازِي بِالْأَعْمَالِ عَاجِلًا وَآجِلًا. (83)

ترجمه :

فرمود: همانا تنها کسی که ثواب می دهد و عقاب می کند و کارها را در همان لحظه یا در آینده پاداش می دهد، خداوند خواهد بود.

23 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ. (84)

ترجمه :

فرمود: هر کس به خویشتن اِ هانت کند و کنترل نفس نداشته باشد خود را از شرّ او در امان ندان .

24 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلَتَّوَاضُّعُ اَعَنْ تُغْفَى النَّاسَ مَا تُحِبُّ اَعَنْ تُغْطَاهُ. (85)

ترجمه :

فرمود: تواضع و فروتنی چنان است که با مردم چنان کنی که دوست داری با تو آن کنند.

25 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اِنَّ الْجِسْمَ مُخَدَّثٌ وَاللَّهُ مُخَدِّثُهُ وَ مُجَسِّمُهُ. (86)

ترجمه :

فرمود: همانا اجسام ، جدید و پدیده هستند و خداوند متعال به وجود آورنده و تجسم بخش آن ها است .

26 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَمْ يَزَلِ اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَيْئٌ مَعَهُ، ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بَدِيعًا، وَاخْتَارَ لِنَفْسِهِ اءَ حَسَنَ الْأَسْمَاءِ. (87)

ترجمه :

فرمود: خداوند از ازل ، تنها بود و چیزی با او نبود، تمام موجودات را با قدرت خود آفریده ، و بهترین نام ها را برای خود برگزید.

27 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اِذَا قَامَ الْقَائِمُ يَقْضَى بَيْنَ النَّاسِ بِعِلْمِهِ كَقَضَاءِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَا يَسْأَلُ الْبَيِّنَةَ. (88)

ترجمه :

فرمود: زمانی که حضرت حجت (عج) قیام نماید در بین مردم به علم خویش قضاوت می نماید؛ همانند حضرت داود علیه السلام که از دلیل و شاهد سوء ال نمی فرماید.

28 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ اطَاعَ الْخَالِقَ لَمْ يُبَالِ بِسَخَطِ الْمَخْلُوقِينَ وَ مَنْ اَسْخَطَ الْخَالِقَ فَقَمِينٌ اَعَنْ يَحِلَّ بِهِ الْمَخْلُوقِينَ. (89)

ترجمه :

فرمود: هر کس مطیع و پیرو خدا باشد از قهر و کارشکنی دیگران باکی نخواهد داشت .

29 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَلْعِلْمُ وَرَآئُهُ كَرِيمَةٌ وَالْأَدَبُ حُلٌّ حِسَانٌ، وَالْفِكْرَةُ مِرَاتٌ صَافِيَةٌ. (90)

ترجمه :

فرمود: علم و دانش بهترین یادبود برای انتقال به دیگران است ، ادب زیباترین نیکی ها است و فکر و اندیشه آئینه صاف و تزیین کننده اعمال و برنامه ها است .

30 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْعُجْبُ صَارِفٌ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ، دَاعٍ إِلَى الْغَمَطِ وَالْجَهْلِ. (91)

ترجمه :

فرمود: خودبینی و غرور، انسان را از تحصیل علوم باز می دارد و به سمت حقارت و نادانی می کشاند.

31 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا تُخَيِّبْ رَاجِيكَ فَيَمُوتَكَ اللَّهُ وَ يُعَادِيكَ. (92)

ترجمه :

فرمود: کسی که به تو امید بسته است ناامیدش مگردان ، وگرنه مورد غضب خداوند قرار خواهی گرفت .

32 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا اسْتَرَّاحَ ذُو الْحِرْصِ. (93)

ترجمه :

فرمود: شخص طماع و حریص نسبت به اموال و تجملات دنیا هیچگاه آسایش و استراحت نخواهد داشت .

33 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْعِتَابُ مِفْتَاحُ التَّقَالِي ، وَالْعِتَابُ خَيْرٌ مِنَ الْحَقْدِ. (94)

ترجمه :

فرمود: (مواظب باش که (عتاب و پر خاش گری ، مقدّمه و کلید غضب است ، ولی در هر حال پر خاش گری نسبت به کینه و دشمنی درونی بهتر است) چون کینه ، ضررهای خطرناک تری را در بردارد).

34 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْغِنَى قِلَّةُ تَمَنِّيكَ، وَالرِّضَا بِمَا يَكْفِيكَ، وَالْفَقْرُ شَرُّهُ النَّفْسِ وَشِدَّةُ الْقُنُوطِ، وَالِدَقَّةُ إِتْبَاعُ الْيَسِيرِ وَالنَّظَرُ فِي الْحَقِيرِ. (95)

ترجمه :

متر آرزو و توقع باشد و به آنچه موجود و حاضر است راضی و قانع گردی ، ولیکن فقر و تهی دستی در آن موقعی است که آرزوهای نفسانی اهمّیت داده شود، امّا دقّت و توجّه به مسائل ، اهمّیت دادن به امکانات موجود و مصرف و استفاده صحیح از آن ها است ، اگر چه ناچیز و کم باشد.

35 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْأَمَامُ بَعْدِي الْحَسَنُ، وَبَعْدَهُ ابْنُهُ الْقَائِمُ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا. (96)

ترجمه :

فرمود: امام و خلیفه بعد از من (فرزندم) حسن ؛ و بعد از او فرزندش مهدی موعود علیهما السلام می باشد که زمین را پر از عدل و داد می نماید، همان طوری که پر از ظلم و ستم گشته باشد.

36 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا كَانَ زَمَانُ الْعَدْلِ فِيهِ أَغْلَبُ مِنَ الْجَوْرِ فَحَرَامٌ أَنْ يُظَنَّ بِأَحَدٍ سُوءًا حَتَّى يُعْلَمَ ذَلِكَ مِنْهُ. (97)

ترجمه :

فرمود: در آن زمانی که عدالت اجتماعی ، حاکم و غالب بر تباهی باشد،

نباید به شخصی بدگمان بود مگر آن که یقین و معلوم باشد.

37 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ لَشِيعَتِنَا بِوِلَايَتِنَا لَعِصْمَةٌ، لَوْ سَلَكَوا بِهَا فِي لُجَّةِ الْبَحَارِ الْغَامِرَةِ. (98)
ترجمه :

فرمود: همانا ولایت ما اهل بیت برای شیعیان و دوستانمان پناهگاه امنی می باشد که چنانچه در همه امور به آن تمسک جویند، بر تمام مشکلات (مادی و معنوی) فایق آیند.

38 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا دَاوُدُ لَوْ قُلْتُ: إِنْ تَارَكَ التَّقِيَّةَ كَتَارَكَ الصَّلَاةَ لَكُنْتَ صَادِقًا. (99)
ترجمه :

فرمود: به یکی از اصحابش - به نام داود صرمی - فرمود: اگر قائل شوی که ترک تقیه همانند ترک نماز است، صادق خواهی بود.
39 قَالَ: سَاءَ لُتُّهُ عَنِ الْحِلْمِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هُوَ أَعْنُ تَمْلِكَ نَفْسَكَ وَ تَكْظِمَ غَيْظَكَ، وَلَا يَكُونُ ذَلِكَ إِلَّا مَعَ الْقُدْرَةِ. (100)
ترجمه :

یکی از اصحاب از آن حضرت پیرامون معنای حلم و بردباری سوء ال نمود؟

حضرت در پاسخ فرمود: این که در هر حال مالک نفس خود باشی و خشم خود را فرو بری و آن را خاموش نمائی و این تحمل و بردباری در حالی باشد که توان مقابله با شخصی را داشته باشی .

40 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الدُّنْيَا دَارَ بَلْوَى وَالْآخِرَةَ دَارَ عُقْبَى ، وَ جَعَلَ بَلْوَى الدُّنْيَا لِثَوَابِ الْآخِرَةِ سَبَبًا وَ ثَوَابَ الْآخِرَةِ مِنْ بَلْوَى الدُّنْيَا

عِوَضاً. (101)

ترجمه :

فرمود: همانا خداوند، دنیا را جایگاه بلاها و امتحانات و مشکلات قرار داد؛ و آخرت را جایگاه نتیجه گیری زحمات ، پس بلاها و زحمات و سختی های دنیا را وسیله رسیدن به مقامات آخرت قرار داد و اجر و پاداش زحمات دنیا را در آخرت عطا می فرماید.
پاورقی ها:

- 62- بحارالانوار: ج 68، ص 182، ح 41، اعیان الشیعة : ج 2، ص 39.
- 63- عُدَّة الداعی مرحوم راوندی : ص 208.
- 64- بحارالانوار: ج 84 ص 172 به نقل از اعلام الدین دیلمی .
- 65- بحارالانوار: ج 75، ص 369، ح 4، اعلام الدین : ص 312، س 14.
- 66- بحارالانوار: ج 69، ص 199، ح 27.
- 67- الدرّة الباهرة : ص 42، س 5، بحارالانوار: ج 75، ص 369، ح 20.
- 68- اعیان الشیعة : ج 2، ص 39، تحف العقول : ص 438.
- 69- اعیان الشیعة : ج 2، ص 39، بحارالانوار: ج 17.
- 70- مستدرک الوسائل : ج 12، ص 308، ح 14162.
- 71- عیون اخبار الرضا علیه السلام : ج 2، ص 260، ح 22.
- 72- اعمالی شیخ طوسی : ج 2، ص 580، ح 8.
- 73- مستدرک الوسائل : ج 12، ص 11، ح 13376.
- 74- بحارالانوار: ج 2، ص 6، ضمن ح 13.
- 75- کافی : ج 6، ص 373، ح 2، وسائل الشیعة : ج 25، ص 210، ح 31706.

- 76- بحارالانوار: ج 73، ص 115، ح 16.
- 77- اءعلام الدّین : ص 311، س 16، بحارالانوار: ج 75، ص 369، ح 4.
- 78- کافی : ج 5، ص 125، ح 7.
- 79- نزهة الناظر و تنبيه الخاطر: ص 141، ح 23، اءعلام الدّین : ص 311، س 20.
- 80- بحارالانوار: ج 69، ص 316، ح 24.
- 81- اءعلام الدّین : ص 311، س 4، بحارالانوار: ج 75، ص 369.
- 82- تحف : ص 357، بحارالانوار: ج 98، ص 130، ح 34.
- 83- تحف : ص 358، بحارالانوار: ج 59، ص 2، ضمن ح 6.
- 84- تحف العقول : ص 383، بحارالانوار: ج 75، ص 365.
- 85- محبّة البيضاء: ج 5، ص 225.
- 86- بحارالانوار: ج 57، ص 81، ح 51، به نقل از توحید شیخ صدوق .
- 87- بحارالانوار: ج 57، ص 83، ح 64، به نقل از احتجاج طبرسی .
- 88- بحارالانوار: ج 50، ص 264، ح 24، به نقل از مناقب و خرائج .
- 89- بحارالانوار: ج 50، ص 177، ح 56، و ج 71، ص 182، ح 41.
- 90- بحارالانوار: ج 71، ص 324، مستدرک الوسائل : ج 11، ص 184، ح 4.
- 91- بحارالانوار: ج 75، ص 369، س 4.
- 92- بحارالانوار: ج 75، ص 173، ح 2.
- 93- نزهة الناظر و تنبيه الخاطر: ص 141، ح 21، مستدرک الوسائل : ج 2، ص 336، ح 11.
- 94- نزهة الناظر: ص 139، ح 12، بحارالانوار: ج 78، ص 368، ضمن ح

3.

95- الدرّة الباهرة : ص 14، نزهة الناظر: ص 138، ح 7، بحار: ج 75، ص 109، ح 12.

96- بحارالانوار: ج 50، ص 239، ح 4، به نقل از إكمال الدين صدوق .
97- بحارالانوار: ج 73، ص 197، ح 17، به نقل از الدرّة الباهرة : ص 42، س 10.

98- بحارالانوار: ج 50، ص 215، ح 1، س 18، به نقل از اعمالی شیخ طوسی .

99- وسائل الشّیعة : ج 16، ص 211، ح 21382، مستطرفات السّرائر: ص 67، ح 10.

100- نزهة الناظر و تنبيه خاطر: ص 138، ح 5، مستدرک الوسائل : ج 2، ص 304، ح 17.

101- تحف : ص 358.

ذکر مصیبت شهادت امام هادی علیه السلام

معتد عباسی به دستور معتزّ خلیفه ، امام علیه السلام را توسط زهر به شهادت رساند .

در ایّامی که حضرت مسموم شده بود ، ابوهاشم جعفری از یاران آن

بزرگوار ، این شعر را گفت :

مَادَّتِ الْأَرْضُ بِي وَادَّتْ فُؤَادِي	وَاعْتَرَتْنِي مَوَارِدُ الْعَرَوَاءِ
حِينَ قِيلَ لِلْإِمَامِ نَضُو عَلِيلَ	قُلْتُ نَفْسِي فِدَتَهُ كُلَّ الْفِدَاءِ
مَرَضَ الدِّينَ لَاعْتِلَالِكَ وَاعْتَلَّ	وَعَارَتْ لَهُ النُّجُومُ السَّمَاءِ
عَجَبًا أَنْ مَنِيْتُ بِالْدَوَاءِ وَالسَّقَمِ	وَأَنْتَ الْإِمَامُ حَسَمَ الدَّاءِ
أَنْتَ آسَى الْأَدْوَاءِ فِي الدِّينِ وَ	الدُّنْيَا وَمُحْيِي الْأَمْوَاتِ وَالْأَحْيَاءِ

یعنی : « زمین بر من کشیده شد و دلم سنگین گشت و تب و لرز مرا فرا گرفت ، زمانی که گفته شد که امام علیه السلام در بستر مریضی افتاده است !

جان من ، همه جان من ، فدای او باد !
با مریضی تو ، دین مریض شد ، و با مریضی تو ، ستارگان هم تغییر کرده اند .

تعجب می کنم که تو مریض شده ای ، در حالی که تو امامی هستی که درد را از بین می ببری !

توئی طیب دردهای دین و دنیا ! توئی زنده کننده مرده ها و زنده ها «⁽¹⁾ .

امام علیه السلام در هنگام شهادت ، غریب و تنها بود و غیر از فرزندش
 امام حسن عسگری علیه السلام ، کسی بر بالین آن بزرگوار نبود . وقتی
 حضرتش به شهادت رسید ، امام

(1) ستارگان درخشان : ج 12 .

عسگری علیه السلام در مصیبت پدر بزرگوارش ، گریبان چاک کرد و
 شخصاً متوجه غسل و کفن و نماز و دفن آن حضرت گردید . و آن
 بزرگوار را در اطاقی که محلّ عبادتش بود ، دفن نمود⁽¹⁾ .

امام هادی علیه السلام فرمودند:

إِنَّمَا الْأَعْيَادُ أَرْبَعَةٌ لِلشَّيْعَةِ: الْفِطْرُ وَالْأَضْحَى وَالْغَدِيرُ وَالْجُمُعَةُ؛

؟؟؟؟

. شیعیان فقط چهار عید دارند: فطر ، قربان ، غدیر و جمعه

بحار الأنوار ، ج 98 ، ص 351

روزها را شوم و نحس ندانیم

:حسن بن مسعود، یکی از یاران امام هادی(علیه السلام) میگوید

به محضر مولایم رسیدم، درحالیکه در آن روز، چند حادثه ی ناگوار

...برایم رخ داده بود

انگشتم زخمی شده و شانه ام در اثر تصادف با اسب سواری صدمه دیده

.و در یک نزاع غیرمترقبه لباسهایم پاره شده بود

:به این خاطر با ناراحتی تمام در حضور حضرت گفتم

.عجب روز شومی برایم بود! خدا شرّ این روز را از من بازدارد

:امام هادی(علیه السلام) فرمود

ای حسن، این چه سخنی است که میگویی بااینکه تو باما هستی، گناهت

(.را به گردن بی گناهی می اندازی!) روزگار چه گناهی دارد

:با شنیدن سخن امام به خود آمدم و به اشتباهم پی بردم و گفتم

.آقای من، اشتباه کردم و از خدا طلب بخشش دارم

:امام علیه السلام فرمود

ای حسن روزها چه گناهی دارند که شما هروقت به خاطر خطاها و اعمال

نادرست خود، مجازات می شوید، به ایام بدین شده و به روز بد و بیراه

!میگویید

به طور یقین خداوند متعال پاداش می دهد و عقاب می کند و در مقابل

...رفتارها در دنیا و آخرت مجازات می کند

بحارالانوار، ج 56، ص 2

:صقر بن ابی دلف می گوید«:

هنگامی که متوکل، مولایم امام هادی علیه السلام را به زندان انداخته بود،

شده بود، بیرون رفته بودم شاید خبری از امام :: دلم برای آقا تنگ

علیه السلام به دست آورم

گفت: □ متوکل درباری داشت، چون مرا دید

:: ای صقرا! اینجا چه کار می کنی

گفتم: هیچ، نشسته ام

گفت: نترس، من هم در مذهب تو هستم. حتما آمده ای از حال امام و

مولایت مطلع شوی؟

: . گفتم: آری

گفت: می خواهی آقا را زیارت کنی؟ گفتم: آری

برود : گفت: بنشین تا نامه رسان

: چون مأمور رفت، به غلام خود گفت

او را بگیر و به اطاقی که آن سید علوی زندانی است ببر و آزاد :: دست

بگذار

صقرا می گوید: مرا به اطاق آقا برد و گفت: داخل شو

علیه السلام روی حصیری نشسته، و قبر :امام هادی: داخل شدم و دیدم

.آماده ای مقابلشان کنده شده. سلام کردم و جوابم فرمود

.آنگاه امر به نشستن فرمود و نشستم

فرمود: ای صقر، چه باعث شده که اینجا آمده ای؟

که از حال شما مطلع شوم، :گفتم: سرور من! آمدم

.گرفت ::ولی این قبر را دیدم گریه ام

.نباش ::فرمود: محزون

.آنها نمی توانند نسبت به من ناراحتی ایجاد کنند

::. گفتم: خدا را شکر

از رسول اکرم صلی الله علیه و ::سپس گفتم: سرورم برای من حدیثی

آله و سلم نقل شده که معنای آن را نمی دانم،

فرمود: چیست؟

گفتم: این حدیث است که

لاتعدادوا الايام فتعاديكم»: «ایام را دشمن ندارید، که ایام نیز شما را «:

:دشمن بدارند

:فرمود: آری، ایام ما هستیم

.سبت (شنبه) نام مقدس رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است:

.احد (یکشنبه) نام مقدس علی (علیه السلام) است

.اثین (دوشنبه) امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) است :

ثلاثا (سه شنبه) علی بن الحسین، محمد بن علی، و جعفر بن محمد :

.(علیهم السلام) است

اربعا (چهارشنبه) موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی (علیهم :

.السلام) و من است

خمیس (پنجشنبه) پسر محمد حسن (علیه السلام) است.و:

.جمعه، پسر پسر محمد می باشد، که اهل حق دور او گرد آیند :

و او کسی است که در روی زمین را پر از عدل و داد نماید، آن چنان که

.پر از جور و ستم شده باشد

آنها را دشمن ندارید که آنها نیز شما را در روز : «این است معنی «ایام

قیامت دشمن بدارند

...سپس فرمود: زود از اینجا برو که برای تو مطمئن نیستم

اعلام الوری / ص 411 و کفایه الاثر / ص 285 :

:چرا هفت حرف در سوره ی حمد نیست

□ «ث ، ج ، خ ، ز ، ش ، ظ ، ف» □

: نوشت :: قیصر روم برای یکی از خلفای بنی عباس ، در ضمن نامه ای

دیده ایم که هرکس از روی حقیقت سوره ای :: ما در کتاب انجیل «

:: بخواند که خالی از هفت حرف باشد ، خداوند جسدش را بر آتش

دوزخ حرام میکند ،

: و آن هفت حرف عبارتند از

:: «ث ، ج ، خ ، ز ، ش ، ظ ، ف» :

ما هر چه بررسی کردیم ، چنین سوره ای را در کتاب های تورات و زبور
وانجیل نیافتیم ، آیا شما در کتاب آسمانی خود ، چنین سوره ای را دیده
«اید؟

دانشمندان را جمع کرد ، و این مساله را با آنها در میان :: خلیفه عباسی
گذاشت، آنها از جواب آن درماندند،

سر انجام این سوال را از امام هادی (علیه السلام) پرسیدند آن حضرت :

:در پاسخ فرمودند

آن سوره ، سوره

::«حمد»::

. است ، که این حروف هفتگانه در آن نیست

: پرسیدند

:فلسفه ی نبودن این هفت حرف ، در این سوره چیست

: فرمودند

(حرف «ث» اشاره به «ثبور» (هلاکت)::

(حرف «ج» اشاره به «جحیم» (نام یکی از درکات دوزخ:و

حرف «خ» اشاره به «خیث» (ناپاک) و :و

(حرف «ز» اشاره به «زقوم» (غذای بسیار تلخ دوزخ)::

(حرف «ش» اشاره به «شقاوت» (بدبختی:و

(حرف «ظ» اشاره به «ظلمت» (تاریکی:و

.حرف «ف» اشاره به «آفت» است::و

خلیفه ، این پاسخ را برای قیصر روم  نوشت ،

شد، و به اسلام گروید، و ::قیصر پس از دریافت نامه ، بسیار خوشحال

.در حالی که مسلمان بود از دنیا رفت

. شرح شافیه ابی فراس ، مطابق نقل منتخب التواریخ ، ص 795 ::

[سوره_حمد_برای_اموات#](#)

کی از یاران امام دهم علی بن محمد الهادی می گوید: خدمت حضرت رسیدم در حالی که در مسیر راه انگشتم مجروح شده بود، و سواری از کنارم گذشت و به شانه من صدمه زد، و در وسط جمعیت گرفتار شدم و لباسم را پاره کردند، گفتم: خدا مرا از شر تو ای روز حفظ کند، عجب روز شومی هستی! امام فرمود: «با ما ارتباط داری و چنین می گوئی؟! و روز را که گناهی ندارد گناهکار می شمری؟ آن مرد عرض می کند از شنیدن این سخن به هوش آمدم و به خطای خود پی بردم، عرض کردم ای مولای من، من استغفار می کنم، و از خدا آمرزش می طلبم، امام افزود:

روزها چه گناهی دارد که شما آنها را شوم می شمردید هنگامی که کیفر «اعمال شما در این روزها دامانتان را می گیرد

راوی می گوید: «عرض کردم من برای همیشه از خدا استغفار می کنم و این توبه من است ای پسر رسول خدا

امام فرمود:

این برای تو فایده ای ندارد، خداوند شما را مجازات می کند به مذمت «
کردن چیزی که نکوهش ندارد، آیا تو نمی دانی که خداوند ثواب و
عقاب می دهد، و جزای اعمال را در این سرا و سرای دیگر خواهد داد،
سپس افزود: دیگر این عمل را تکرار مکن و برای روزها در برابر حکم
«خداوند کار و تأثیری قرار مده

بحار ج 59 ص 2

رهبرانقلاب: حدیثی درباره کودکی حضرت هادی است که وقتی "
معتصم در سال دویست و هجده هجری، حضرت جواد را دو سال قبل از
شهادت ایشان از مدینه به بغداد آورد، حضرت هادی که در آن وقت
شش ساله بود، به همراه خانواده اش در مدینه ماند. پس از آنکه حضرت
جواد به بغداد آورده شد، معتصم از خانواده حضرت پرس و جو کرد و

وقتی شنید پسرِ بزرگِ حضرت جواد، علی بن محمد، شش سال دارد،

گفت این خطرناک است، ما باید به فکرش باشیم

معتصم شخصی را که از نزدیکان خود بود، مأمور کرد که از بغداد به مدینه برود و در آنجا کسی را که دشمن اهل بیت است پیدا کند و این بچه را بسپارد به دست آن شخص، تا او به عنوان معلم، این بچه را دشمن خاندان خود و متناسب با دستگاه خلافت بار بیاورد. این شخص از بغداد به مدینه آمد و یکی از علمای مدینه را به نام الجنیدی، که جزو مخالف ترین و دشمن ترین مردم با اهل بیت علیهم السلام بود - در مدینه از این قبیل علما آن وقت بودند - برای این کار پیدا کرد، و به او گفت: من مأموریت دارم که تو را مربی و مؤدّب این بچه کنم، تا نگذاری هیچ کس با او رفت و آمد کند و او را آن طور که ما می خواهیم تربیت کن. اسم این شخص - الجنیدی - در تاریخ ثبت است. حضرت هادی هم - همان طور که گفتم - در آن موقع شش سال داشت و امر، امر حکومت بود؛ چه کسی می توانست در مقابل آن مقاومت کند؟

بعد از چند وقت یکی از وابستگان دستگاه خلافت، الجنیدی را دید و از بچه‌ای که به دستش سپرده بودند، سؤال کرد. الجنیدی گفت: بچه؟! این بچه است؟! من یک مسئله از ادب برای او بیان می‌کنم، او باب‌هایی از ادب را برای من بیان می‌کند که من استفاده می‌کنم! اینها کجا درس خوانده‌اند؟! گاهی به او، وقتی می‌خواهد وارد حجره شود، می‌گوییم یک سوره از قرآن بخوان، بعد وارد شو - می‌خواسته اذیت کند - می‌پرسد چه سوره‌ای بخوانم؟ من به او گفتم سوره بزرگی، مثلاً سوره آل عمران را بخوان. او خوانده و جاهای مشکلش را هم برای من معنا کرده است. اینها عالمانند، حافظ قرآن و عالم به تأویل و تفسیر قرآنند؛ بچه؟! ارتباط این کودک - که علی‌الظاهر کودک است، اما ولی‌الله است، «وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» - با این استاد مدتی ادامه پیدا کرد و استاد شد یکی از "شیعیان مخلص اهل بیت".

زندگینامه
چهارده معصوم علیهم السلام

امام حسن عسکری علیه السلام

ولادت آن بزرگوار در روز 8 ربیع الثانی سال دویست و سی و دو هجری در شهر مدینه بوده است . مادرش حُدیث و پدرش امام هادی علیه السلام بوده است . نامش حسن و القابش زکی ، عسکری ، خالص ، سراج و هادی بوده و به آن حضرت ابن الرضا نیز می گفته اند . کنیه حضرت ابامحمد بوده است . در سن بیست و دوسالگی به مقام امامت رسید و بعد از شش سال امامت ، در سن بیست و هشت سالگی در هشتم ربیع الاول سال 260 به دست معتمد عباسی به شهادت رسید . مرقد شریفش در سامراء است .

"عسکری" صحیح است یا "عسگری"؟! "

1. عسگری به معنای عقیم و بی دانه است؛ همانطور که انگور عسگری به جهت بی دانه بودنش به این نام مشهور شده است. لذا دشمنان از این

شهرت برای اثبات عقیم بودن امام و عدم وجود امام زمان استفاده
میکرده و میکنند!

2. در حالیکه عسکر محله‌ای بوده در شهر سامرا که لشکرگاه و محل
توقف سپاه خلفای عباسی در آنجا قرار داشت.

3. خلفای عباسی برای زیر نظر داشتن فعالیت‌های فرهنگی، علمی و
سیاسی امام هادی (علیه السلام)، آن حضرت را در سال 236 ه.ق از مدینه
به سامرا انتقال و در محله عسکر سکونت دادند. چون امام حسن
عسکری (علیه السلام) و پدر بزرگوارش امام هادی (علیه السلام) در
محله عسکر قرارگاه سپاه در شهر سامرا زندگی می‌کردند، به «
#عسکری» لقب یافتند و این لقب مشترک بین آن حضرت و پدرشان
امام هادی (علیه السلام) است و آنها را عسکریین گفته‌اند.

4. اگر بنا بود این لفظ به (گاف) نوشته یا تلفظ شود، باید امام هادی نیز
عقیم می‌بود و از نعمت فرزند محروم تلقی میشد.

5. از سوی دیگر عسکر لفظی عربی است و اصولاً در زبان عربی حرف
گاف وجود ندارد. پس آنچه صحیح است، عسکری (با کاف) است، نه
عسگری (با گاف).

6. در به وجود آمدن شایعه عقیم بودن حضرت، عوامل مختلفی چون

خلفای عباسی، جعفر کذاب و فردی به نام زبیری تاثیری به سزا داشتند. ابوهاشم جعفری گوید :

با امام حسن عسکری علیه السلام ، به صورت سواره جائی می رفتیم . من در دل با خود می گفتم : موقع پرداخت قرضه هایم رسیده و من پولی برای پرداخت ندارم و نمی دانم چه کنم ؟

ناگاه امام علیه السلام برگشت و فرمود : خدا اداء می کند . سپس همان طور که سواره بود ، خم شد و با تازیانه خطی روی زمین کشید و فرمود : پیاده شو و بردار ! من پیاده شدم و دیدم تکه ای طلا است . آن را برداشتم و سوار شدم . و با خود گفتم : قرضم جور شد ، ولی ای کاش برای خرج زمستانم هم پولی داشتم !

ناگاه دوباره امام علیه السلام برگشت و فرمود : خدا ادا می کند ، و مانند گذشته دوباره خم شد و خطی کشید و فرمود : پیاده شو و بردار ! من پیاده شدم و قطعه طلا را برداشتم .⁽¹⁾

عبادت امام حسن عسکری علیه السلام

نقل شده که : دو نفر از بدترین افراد را نگهبان امام عسکری علیه السلام کردند ، ولی بعد از مدتی هر دو نمازخوان شدند . وقتی از آنها سوءال شد که چرا این گونه شدید ؟ گفتند چه بگوئیم درباره آقائی که روزها روزه است و شبها تا به صبح عبادت می کند و با کسی حرف نمی زند ، و هرگاه به ما نگاه می کرد ، بدنمان می لرزید و حالی به ما دست می داد که نمی توانستیم خودمان را کنترل کنیم .⁽²⁾

(1) ستارگان درخشان (2) همان

علم امام به حوادث آینده

ابو هاشم داود بن قاسم جعفری می گوید : ما چند نفر در زندان بودیم که امام عسکری علیه السلام و برادرش « جعفر » را وارد زندان کردند . برای عرض ادب و خدمت ، به سوی حضرت شتافتیم و گرد ایشان جمع شدیم . در زندان ، مردی جمحی (خ

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 399 .

ل : عجمی) بود و ادعا می کرد که از علویان است . امام علیه السلام متوجه حضور وی شد و گفت : اگر در جمع شما فردی که از شما نیست نمی بود ، می گفتم کی آزاد می شوید . آنگاه به مرد « جمحی » اشاره کرد که بیرون رود ، و او بیرون رفت . سپس فرمود : این مرد از شما نیست ، از او بر حذر باشید ، او گزارشی از آنچه گفته اید برای خلیفه تهیه کرده که هم اکنون در میان لباسهای اوست . یکی از حاضران او تفتیش کرد و گزارش را که در لای لباس پنهان کرده بود ، کشف کرد ، مطالب مهم و خطرناکی درباره ما نوشته بود⁽¹⁾ .

این حادثه نشان می دهد که حتی در زندان هم برای کنترل امام علیه السلام و شیعیان ، مأمور مخفی گماشته بودند .

تفسیر منسوب به امام حسن عسکری

تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، از تفاسیر روایی شیعه متعلق به قرن سوم هجری قمری است. متن این تفسیر فقط تا اواخر آیات در سوره بقره می باشد. این تفسیر، مملو از روایات و احادیثی راجع به فضائل قرآن و تاویل و آداب قرائت قرآن و احادیثی راجع به فضائل اهل بیت علیهم السلام و عیوب دشمنان آنهاست. بحث های متعددی درباره سیره نبوی و مناسبات آن حضرت با یهودیان نیز مطرح شده است.

انتساب تفسیر به امام عسکری علیه السلام

-مطالب این تفسیر را -محمد بن قاسم استرآبادی خطیب مشهور به مفسر جرجانی از دو نفر از راویان شیعه، یعنی -ابوالحسن علی بن محمد بن یسار- و -ابویعقوب یوسف بن محمد بن زیاد- نقل کرده است. در مقدمه ای کوتاه، این دو نفر در تفسیر، گفته اند که: ما بعد از به قدرت رسیدن پیشوای -زیدیه- یعنی -حسن بن زید علوی- از ترس و وحشت، مجبور شدیم تا از شهر خود مهاجرت و به سامرا در خدمت امام حسن عسکری رفتیم. حضرت از دیدن ما خوشحال شد و بعد از ده روز توقف در محضر امام، حضرت موضوعاتی به ما املاء کرد که احادیثی در فضیلت قرآن و اهل قرآن بود. بعد از آن، امام عسکری تفسیر قرآن را

شروع کرد و مدت هفت سال که در خدمت بودیم، هر روز آنچه امام
متن تفسیر را تقریر می کرد، می نوشتیم

خط من ، گاهی با قلم باریک و گاهی با قلم پهن است

یکی از یاران امام علیه السلام به نام « احمد بن اسحاق » می گوید : به
حضور امام رسیدم و از او درخواست کردم که چیزی بنویسد و من خط
او ببینم تا اگر نامه ای از او رسید ، خطش را بشناسم (و دشمن نتواند به
نام امام علیه السلام نامه جعل کند) امام علیه السلام فرمود : خط من ،
گاهی با قلم باریک و گاهی با قلم پهن است ، اگر چنین تفاوتی مشاهده
کردی نگران نباش⁽²⁾ ...

(1) الفصول المهمه : ص 304 ؛ نور الأبصار : ص 166 ؛ كشف الغمه : ج 3 ،
ص 222 ؛ اعلام الوری : ص 373 ؛ مناقب آل ابی طالب : ج 4 ، ص 437 .
(2) ابن شهر اشوب ، همان کتاب : ج 4 ، ص 433 .

هیچ کدام بر من سلام نکنید

یکی از یاران امام علیه السلام می گوید : ما گروهی بودیم که وارد سامرا
شدیم و مترصد روزی بودیم که امام علیه السلام از منزل خارج شود تا
بتوانیم او را در کوچه و خیابان ببینیم . در این هنگام نامه ای به این

مضمون از طرف امام علیه السلام به ما رسید : هیچ کدام بر من سلام
نکنید ، هیچ کس از شما به سوی من اشاره نکند ، زیرا برای شما خطر
جانی دارد⁽³⁾ !

(3) بحار الأنوار : ج 50 ، ص 269 .

مردم ! این حجت خدا است

عبدالعزیز بلخی می گوید : روزی در خیابان منتهی به بازار
گوسفندفروش ها

نشسته بودم . ناگهان امام حسن عسکری علیه السلام را دیدم که به سوی
دروازه شهر حرکت می کرد . در دلم گفتم : خوب است فریاد کنم که :
مردم ! این حجت خدا است ، او را بشناسید . ولی با خود گفتم در این
صورت مرا می کشند ! امام علیه السلام وقتی به کنار من رسید و من به او
نگریستم ، انگشت سبابه را بر دهان گذاشت و اشاره کرد که سکوت !
من به سرعت پیش رفتم و بوسه بر پاهای او زدم . فرمود : مواظب باش ،

اگر فاش کنی ، هلاک می شوی ! شب آن روز به حضور امام علیه السلام رسیدم . فرمود : باید رازداری کنید و گر نه کشته می شوید ، خود را به خطر نیندازید⁽¹⁾ .

(1) مسعودی ، اثبات الوصی ، الطبع الرابع ، نجف ، المكتب الحیدری ، ص 243 .

فرزندان

تنها فرزند امام حسن عسکری علیه السلام ، حضرت مهدی علیه السلام می باشد .

یاران

از جمله اصحاب معروف آن حضرت :

- 1 - احمد بن اسحاق قمی است که مسجدی به دستور آن حضرت و به نام آن حضرت ، در قم درست کرد و مرقدش در سر پل ذهاب است .
- 2 - اسماعیل بن علی بن اسحاق نوبختی .
- 3 - عثمان بن سعید ، که پس از شهادت امام علیه السلام ، نایب خاص امام عصر علیه السلام شد .

کرامت امام عسکری علیه السلام

ابوهاشم جعفری گوید:

با امام حسن عسکری علیه السلام بصورت سواره جائی می رفتیم . من در دل با خود می گفتم: موقع پرداخت قرضهایم رسیده و من پولی برای پرداخت ندارم و نمی دانم چکنم؟ ناگاه امام برگشت و فرمود: خدا اداء می کند . سپس همانطور که سواره بود خم شد و با تازیانه خطی روی زمین کشید و فرمود: پیاده شو و بردار ! من پیاده شدم و دیدم تکه ای طلا است . آنرا برداشتم و سوار شدم . و با خود گفتم: قرضم جور شد ولی ای کاش برای خرج زمستانم هم پولی داشتم !

ناگاه دوباره امام برگشت و فرمود: خدا ادا می کند و مانند گذشته دوباره خم شد و خطی کشید و فرمود: پیاده شو و بردار ! من پیاده شدم و قطعه طلا را برداشتم .⁽²⁾

معجزات امام حسن عسکری علیه السلام

1 - احترام به سادات

شخصی از سادات به نام حسین ، در شهر قم به طور علنی شراب می خورد . روزی به در خانه احمد بن اسحاق اشعری ، وکیل امام حسن عسکری علیه السلام رفت ، ولی وقتی که اجازه داخل شدن را خواست ،

احمد به او اجازه نداد و سید با ناراحتی به خانه خود برگشت . بعد از مدتی ، وکیل امام یازدهم علیه السلام در سامراء به درب خانه امام علیه السلام رفته و اجازه شرفیابی خواست ، اما امام حسن عسکری علیه السلام به او اجازه نفرمودند . وقتی که احمد گریه و التماس زیادی نمود ، به او اجازه فرمودند . او خدمت امام علیه السلام مشرف شد و عرض کرد : یابن رسول الله ! چرا با اینکه از شیعیان شما هستم ، اجازه نمی فرمودید که خدمتتان وارد شوم ؟ امام علیه السلام فرمود : « برای اینکه تو پسر عموی ما را از درب خانه خود بازگردانیدی ! » احمد گریست و گفت : به خدا قسم ، فقط به این علت من او را راه ندادم تا اینکه از شراب خواری توبه کند ! امام علیه السلام فرمود : « راست می گوئی ، ولی در عین حال چاره ای نیست جز اینکه باید سادات را در هر حال احترام کنی و آنان را حقیر نشماری و نسبت به آنان توهین نکنی والا دچار خسران و ضرر خواهی شد ، زیرا آنان به ما منتسب هستند ! »

بعد از مدتی احمد به قم برگشت ، و هنگامی که اشراف قم به دیدار وی آمدند ، حسین نیز با آنان بود . همین که چشم احمد به حسین افتاد ، از جای خود بلند شد و او را استقبال کرد و در بالای مجلس جای داد ! حسین که این عمل را از احمد بعید و تازه می دانست ، علت این احترام را از او پرسید ؟ احمد جریان خود را با امام علیه السلام برای او گفت . وقتی که حسین این ماجرا را شنید ، از اعمال زشت خود پشیمان شد ، و توبه کرد و به خانه خود برگشت ، و

آنچه شراب داشت به دور ریخت ، و ظروف و آلات شراب را شکست ،
و از مردان باتقوا و اهل عبادت گردید ، و همیشه در مسجد مشغول
اعتکاف بود تا اینکه از دنیا رفت ، و در کنار قبر حضرت فاطمه معصومه
علیهاالسلام دفن گردید⁽¹⁾ .

2- رسیدگی به حوایج شیعیان در گرگان

جعفر بن شریف جرجانی می گوید : سالی در سامرا خدمت امام حسن
عسکری علیه السلام رسیدم و مقداری از اموالی که شیعیان داده بودند تا
به امام علیه السلام برسانم به حضرت دادم و گفتم که : شیعیان شما در
جرجان (گرگان) سلام می رسانند ! فرمود : مگر بعد از اعمال حج به
گرگان بر نمی گردی ؟ گفتم : چرا ، بر می گردم . فرمود : از امروز تا صد
و هفتاد روز دیگر تو به گرگان مراجعت می کنی و روز جمعه سوم ربیع
الثانی ، در اول روز وارد شهر می شوی . چون وارد شدی به مردم اعلام
کن که آخر آن روز من به گرگان خواهم آمد . در راه راست قدم گذار !
به درستی که خداوند تو را و آنچه با تو است را به سلامت به اهل و
اولادت می رساند . و پسری برای پسرت (شریف) متولد شده که او را
صلت نام گذار و به زودی خداوند او را به کمال برساند و از دوستان ما
خواهد بود .

من به امام علیه السلام عرض کردم که یابن رسول الله ! ابراهیم بن
اسماعیل جرجانی از شیعیان شماست و به دوستان شما بسیار احسان
می کند ، و هر سال بیشتر از صد هزار درهم به دوستان شما کمک

می کند ، و از نعمت هایی است که خداوند نصیب جرجان کرده است !
 امام علیه السلام فرمود : « خدا به ابراهیم جزای خیر بدهد ، و در عوض
 احسانی که به شیعیان می کند ، خداوند گناهان او را بیامرزد ، و او را
 پسری سالم که

(1) ستارگان درخشان : ج 12 ، ص 28.

قائل به حق باشد روزی می فرماید .

به ابراهیم بگو که نام پسر ت را احمد بگذار ! «

راوی می گوید : از خدمت حضرت علیه السلام مرخص شدم . حج را به جا
 آوردم و به سلامت در روز جمعه سوم ربیع الثانی در اول روز به شهر
 گرگان وارد شدم ، و چون مردم برای تهنیت آمدند به آنها گفتم که امام
 علیه السلام به من وعده داده است که آخر امروز به اینجا تشریف بیاورد
 . مهیا شوید و مسائل و حاجاتی که دارید آماده نمایید !

چون نماز ظهر و عصر را شیعیان خواندند ، همگی در خانه من جمع
 شدند . و ما متوجه نبودیم ، که ناگاه امام علیه السلام وارد شد ، و بر ما
 سلام کرد ، و ما امام علیه السلام را استقبال نمودیم ، و دست شریفش را

بوسیدیم ! امام علیه السلام فرمود : « من به جعفر بن شریف وعده کرده بودم که در آخر امروز به نزد شما می آیم . لذا نماز ظهر و عصر را در سامرا خواندم ، و به سوی شما آمدم تا با شما تجدید عهد نمایم ! و اکنون که آمدم ، سؤالات و حاجات خود را عرضه نمائید ! »

اولین کسی که از امام علیه السلام درخواستی داشت ، نصر بن جابر بود که گفت : یابن رسول الله ! پسر من چند ماه است که چشمش نابینا شده ، شما از خدا بخواهید که چشمانش را به او برگرداند ! امام علیه السلام فرمود : « او را بیاور ! » وقتی او را آورد ، امام علیه السلام دست شریف خود را بر چشمان او گذاشت و چشمان او شفا یافتند . سپس یک به یک آمدند و حاجت های خود را خواستند ، و امام علیه السلام حاجات آنها را برآورد و در حق همگی دعای خیر فرمود و در همان روز مراجعت فرمود⁽¹⁾ .

3 - سخاوت امام عسکری علیه السلام

محمد بن علی می گوید : « ما از نظر مالی وضع بدی داشتیم . به پدرم گفتم : کرم و سخاوت ابومحمد (امام عسکری علیه السلام) مشهور است . اگر به خدمت او برویم به گمانم به ما نیز اکرام نماید ! پدرم قبول کرد و با او به طرف منزل امام علیه السلام حرکت

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 399 .

کردیم در راه پدرم گفت : دوست دارم که امام علیه السلام به من پانصد درهم بدهد تا دویست درهم لباس و دویست درهم غذا و صد درهم در بقیه مایحتاج زندگی صرف نمایم ! من نیز در دل گفتم : ای کاش امام علیه السلام به من نیز سیصد درهم بدهد که با صد درهم الاغی بخرم و صد درهم را در خواستگاری زنی از جبل روم خرج نموده ، و صد درهم را هم در مخارج او صرف کنم !

چون به در خانه امام علیه السلام رسیدیم ! غلامی بیرون آمد و گفت : علی بن ابراهیم و پسرش محمد داخل شوند ! وقتی که خدمت امام علیه السلام رسیدیم حضرت به پدرم فرمود : « چه چیز تو را از دیدار ما غافل ساخت ؟ »

پدرم گفت : مشغولی و کاهلی که از صفات من است ! بعد از ساعتی از خدمت حضرت بیرون آمدیم . در دهلیز منزل ، غلامی آمد و کیسه‌ای به دست پدرم داد و گفت : پانصد درهم است . دویست درهم برای لباس و دویست درهم برای غذا و صد درهم برای مایحتاج ، و کیسه‌ای به من داد و گفت : سیصد درهم است صد درهم بهای الاغ ، و صد درهم برای خرج عیال ، و صد درهم برای خواستگاری . ولی به جبل نرو ، بلکه به سورا برو ، که در آنجا گشایش برای تو خواهد بود .

من به دستور حضرت عمل کردم ، و در آنجا منافع زیادی نصیبم شد ، و امروز از برکت او صاحب دو هزار دینارم و احوالم روز به روز در ترقی

است»⁽¹⁾.

4- آیا قرآن خالق است یا مخلوق؟

ابوهاشم جعفری می گوید: «در دلم خور کرد که آیا قرآن خالق است یا مخلوق؟ در این موقع امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: ای اباهاشم! الله خالق هر چیزی است و غیر از الله هر چه هست مخلوق است!»⁽²⁾.

(1) حقیقه الشیعه: ص 698.

(2) خاندان وحی: ص 712.

5- توطئه مستعین علیه امام علیه السلام

احمد بن حارث قزوینی می گوید: «من با پدرم در سامرا زندگی می کردیم و پدرم شغلش رسیدگی به اسب و استرهای منزل امام حسن عسکری علیه السلام بود. مستعین، خلیفه وقت، صاحب استری بود که در زیبائی و بزرگی مانند نداشت، ولی کسی نمی توانست بر او سوار شود و دهنه و زین بر او بنهد، و همه رام کنندگان را آورده بودند، ولی هیچکدام نتوانست او را رام کند! یکی از ندیمان خلیفه به او گفت: چرا ابن الرضا (امام حسن عسکری علیه السلام) را دعوت نمی کنی، که بیاید و سوار این استر شود که در آن صورت استر او را می کشد و تو از دست او راحت می شوی؟

خلیفه امام علیه السلام را دعوت کرد و من و پدرم هم با امام رفتیم . چون امام علیه السلام وارد خانه خلیفه شد نگاهی به استر که در صحن خانه ایستاده بود کرد و نزد او رفت و دست بر کپلش گذاشت . من نگاه می کردم . دیدم استر عرق زیادی کرد ، به طوری که از آن استر عرق می ریخت . آنگاه امام علیه السلام نزد مستعین رفته و سلام کرد و مستعین خوش آمد گفت و حضرت را نزدیک خود نشاند ، و گفت : ای ابا محمد ! این استر را دهنه بز ! امام به پدرم گفت : استر را دهنه بز ! خلیفه گفت : شما خود دهنه اش کن ! امام رو لباسی خود را درآورد و به زمین گذاشت ، و رفت ، و استر را دهنه کرد و به جای خود برگشت . آنگاه خلیفه گفت : ای ابا محمد زینش کن ! حضرت به پدرم فرمود : استر را زین کن ! خلیفه گفت : شما خودت آن را زین کن ! امام علیه السلام دوباره برخاست و استر را زین کرد . خلیفه گفت : می توانی بر آن سوار شوی . امام علیه السلام فرمود : آری و امام بر استر سوار شد و بدون اینکه استر سرکشی کند او را در میان خانه دوانید و به خوبی با او راه رفت و برگشت و پیاده شد ! خلیفه گفت : چگونه استری است ؟ امام علیه السلام فرمود : مانندش در زیبائی و خوش راهی ندیده ام ! مستعین گفت : امیرالمؤمنین آن را به تو بخشید ! حضرت به پدرم فرمود : استر را بگیر ! پدرم استر را گرفته و یدک کشید و به خانه حضرت برد ⁽¹⁾ .

6 - قسم دروغ

اسماعیل بن محمد می گوید : « من سر راه امام حسن عسکری علیه السلام نشستم و هنگامی که امام علیه السلام عبور می کردند ، خدمتشان رفتم و

از بی پولی شکایت کردم و قسم خوردم که حتی یک درهم ندارم ! امام علیه السلام فرمود : با اینکه در فلان مکان ، صد دینار مخفی کرده ای ولی قسم دروغ می خوری ؟ ولی این مطلب را به تو نمی گویم برای اینکه پولی به تو ندهم ! ای غلام صد دینار به این مرد بده ! بعد امام علیه السلام فرمود : از صد دیناری که پنهان کرده ای محروم خواهی شد ! من صد دینار امام علیه السلام را خرج کردم و هنگامی که نیاز به پول داشتم ، سراغ پولی که پنهان کرده بودم رفتم ، ولی اثری از آنها نبود و بعدها فهمیدم که پسر آن پول ها را پیدا کرده و با خود برده است !⁽²⁾

7 - هدیه امام حسن علیه السلام

علی بن زید می گوید : « صاحب اسبی بودم که خیلی به او علاقه داشتم و در هر مجلسی از او سخن می گفتم : روزی با آن اسب خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رفتم . حضرت فرمود : اسبت چه شد ؟ عرض کردم : آن را دارم و الآن از آن پیاده شدم و در مقابل خانه شماست ! فرمود : اگر می توانی تا شب نشده آن را با کسی که خریدار است عوض کن ! در این سخن بودیم که شخصی داخل شد و سخن حضرت را برید . من اندیشناک برخاستم و به خانه رفتم و جریان را به برادرم گفتم . او گفت من نمی دانم در این باره چه بگویم . خودم هم هر چه فکر کردم حیفم آمد و دلم راضی نشد آن را بفروشم تا شب شد . چون نماز عشاء را خواندم تیمارگر اسب آمد و گفت : مولای من ! اسبت مرد ! من غمناک شدم و فهمیدم که مقصود

- (1) ارشاد : ج 2 ، ص 314 .
(2) بحار الأنوار : ج 50 ، ص 28 .

امام از آن سخن این پیش آمد بوده است . چند روز گذشت و من خدمت آن حضرت رفتم و در دل با خود گفتم : کاش به جای آن اسبم ، حضرت یک چهارپائی به من می داد . همین که نشستم پیش از آنکه چیزی بگویم فرمود : آری به جای آن ، به تو مرکبی خواهم داد . ای غلام آن یابوی قرمز مرا به او بده ! سپس فرمود : این بهتر از اسب تو است پشتش هموارتر و عمرش درازتر است »⁽¹⁾ .

8 - انتقام از مستعین عباسی

علی بن محمد بن زیاد می گوید : « نزد یکی از اصحاب امام یازدهم علیه السلام بودم . نامه امام حسن عسکری علیه السلام را پیش رویش دیدم که حضرت نوشته بود : من از خدا انتقام این طاغی (مستعین عباسی) را خواستم . خدا او را بعد از سه روز خواهد گرفت ! چون روز سوم شد ، مستعین از خلافت خلع شد و آخر کارش به آن جا رسید که کشته شد ! »⁽²⁾

9 - ادای قرض

ابوهاشم جعفری می گوید : « روزی من به دنبال امام حسن عسکری علیه السلام به صحراء می رفتم و در آن بین که امام علیه السلام جلوتر از

من می‌رفت و من پشت سر حضرت حرکت می‌نمودم ، در فکر قرض خود که وقتش رسیده بود افتادم و نمی‌دانستم از کجا آن را ادا کنم ! ناگاه حضرت رو به من فرمود و گفت : خدا ادا می‌کند ! و در همان حالی که روی زین اسب بود خم شد و با تازیانه خود خطی در روی زمین کشید و فرمود : ای ابوهاشم پیاده شده و بردار و این موضوع را مخفی بدار ! من پیاده شدم و دیدم شمش طلا است ، آن را در کیسه خود گذاشتم و دوباره راه افتادیم ، و در دل با خود گفتم : اگر با این طلا قرضم ادا شد خوب است و الا طلبکار را باید راضی کنم ! ولی ای کاش برای خرج زمستان هم کاری انجام می‌دادم !

(1) ارشاد : ج 2 ، ص 318 .

(2) خاندان وحی : ص 714 .

در این فکر بودم که امام علیه‌السلام مثل بار اول رو به من کرد و به سوی زمین خم شد و خطی با تازیانه کشید و فرمود : پیاده شو و بردار و مخفی بدار ! پیاده شدم و شمش دیگری دیدم که برداشتم و هنگامی که به منزل خود برگشتم و حساب کردم دیدم که شمش اول مطابق بدهی‌ام است و شمش دوم مخارج لوازمی است که می‌خواستم برای زمستان بخرم ⁽¹⁾ .

10 - نماز باران واقعی

معتد عباسی امر به حبس امام حسن عسکری علیه السلام نموده بود . در آن موقع مدتی بود که در سامرا به دلیل نباریدن باران ، قحطی شده بود و معتد دستور داد که مردم برای نماز طلب باران از شهر بیرون بروند . سه روز مردم بیرون می رفتند و نماز می خواندند ولی خبری نشد ! بعد از مسلمانان ، مسیحیان به اتفاق عالیشان جاثلیق نصرانی و دیگر راهبان از شهر خارج شدند ! وقتی مشغول دعا شدند ، در میان آنها راهبی بود که تا دست به آسمان بلند کرد ابر پیدا شده و شروع به باریدن کرد ! روز دیگر تا این راهب دست به آسمان بلند کرد ابر و باران آمد ! با این واقعه در دل بسیاری تزلزل و شک پیش آمد به طوری که بعضی از مسلمانان به دین نصارا رغبت پیدا کردند ! خبر به خلیفه رسید و او که غم از دست رفتن خلافتش را می خورد ، دستور داد که امام علیه السلام را از زندان نزد او حاضر سازند ! وقتی امام علیه السلام حاضر شد ، خلیفه گفت : امت پیامبر را قبل از اینکه گمراه شوند ، دریاب ! مسلمانان نماز استسقاء خواندند ، ولی از باران خبری نشد ولی نصاری دو روز رفتند و تا دست به دعا برداشتند ، باران آمد و اگر روز سوم بروند ، دین از دست می رود و مردم در تزلزل افتاده اند ! امام علیه السلام فرمود : غم مخورید که فردا از شهر خارج می شوم و کاری می کنم که

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 401 .

شک از دل‌ها زایل شود . و از خلیفه آزادی چند تن از خویشان خود را از زندان درخواست کرد که خلیفه قبول نمود . روز بعد همه مردم به همراه امام حسن عسکری علیه‌السلام برای نماز طلب باران از شهر خارج شدند . امام علیه‌السلام دستور داد که اول نصاری برای طلب باران دعا بخوانند ! چون راهبان شروع به دعا کردند ، از هر طرف ابر پیدا شد ! امام به شخصی فرمودند که برو و در میان دست‌های راهبی که پیشوا و عالم این عده است هر چه هست بیاور !

آن شخص رفت و استخوانی را از میان انگشتان راهب بیرون آورد ! امام علیه‌السلام فرمود که استخوان را در میان پارچه پوشاندند ، وقتی که این کار را انجام دادند ، ابرها دور شدند و رفتند . امام علیه‌السلام دستور داد که راهبان و نصاری مجدداً دعا بخوانند ! آنان هر چه دعا و زاری کردند ابری پیدا نشد و مردم همه متعجب بودند ! خلیفه پرسید : این چه سری بود ؟ امام علیه‌السلام فرمود : هرگاه استخوان پیامبری ظاهر شود ، باران خواهد آمد و این راهب گذرش به قبر پیامبری افتاده بود و استخوان آن پیامبر را برداشته بود و هر بار که آن را ظاهر می‌ساخت باران می‌آمد و

اگر می‌خواهید امتحان می‌کنیم! چون استخوان را از میان پارچه درآوردند و بر روی دست گرفتند، ابرها پیدا شدند. امام علیه‌السلام فرمود: استخوان را بپوشانند. سپس امام علیه‌السلام به طور عادی نماز طلب باران را خواندند و از خدا طلب باران کردند، از برکت امام علیه‌السلام باران مستمر باریدن گرفت و قحطی تبدیل به ارزانی شد و شک‌ها زایل گشت و معتمد از امام علیه‌السلام عذرخواهی نمود و امام را احترام نمود⁽¹⁾.

11- خواری و ذلت مهدی عباسی

احمد بن محمد می‌گوید: «مهدی عباسی خلیفه وقت دست به کشتار ترکان و وابستگان خود زد. من نامه‌ای به امام عسکری علیه‌السلام نوشتم که: سپاس خدای را که خلیفه را از ما، به خود سرگرم نموده است. زیرا من شنیده بودم که شما را تهدید

کرده و گفته است: من ایشان را از روی زمین بر می‌دارم!

(1) حدیقه الشیعه: ص 701.

امام علیه‌السلام در جواب نوشت: این سخن عمرش را کوتاه کرد. از امروز پنج روز بشمار؛ روز ششم مهدی عباسی پس از اینکه دچار خواری و ذلت می‌شود، کشته خواهد شد! و چنان شد که فرمود⁽¹⁾.

12- از خدا بترسید!

یحیی قنبری می گوید : « امام حسن علیه السلام وکیل داشت که در خانه حضرت اطاقی گرفته بود و در آنجا زندگی می کرد . وکیل ، غلام سفید رویی داشت . وکیل از خادم طلب عمل نامشروع نمود ! خادم قبول کرد به شرط اینکه وکیل برای او شراب بیاورد . و مشغول عمل نامشروع شدند . فاصله اطاق وکیل تا اطاق امام یازدهم ، سه اطاق قفل شده بود . وکیل برایم تعریف کرد که ناگاه درها باز شدند و خود حضرت دم در آمدند و فرمودند : ای فلان و ای فلان از خدا بترسید ! چون صبح شد امام علیه السلام خادم را فروخت و مرا هم از خانه اخراج کرد ! »⁽²⁾

13 - حرکت قلم

ابوهاشم جعفری می گوید : « خدمت امام حسن عسکری علیه السلام مشرف شدم و دیدم که امام مشغول نوشتن نامه است . وقت نماز رسید . امام علیه السلام کاغذ را بر زمین گذاشت و مشغول نماز شد . من نگاه کردم ، دیدم که قلم روی کاغذ حرکت می کند و می نویسد تا اینکه تا آخر کاغذ را نوشت ، من چون این مطلب را دیدم به سجده افتادم . امام بعد از نماز قلم را به دست گرفت و اجازه شرفیابی برای دیدار کنندگان را صادر فرمود »⁽³⁾ .

(1) بحار الأنوار : ج 50 ، ص 287 .

(2) بحار الأنوار : ج 50 ، ص 285 .

(3) منتهی الامال : ج 2 ، ص 41 .

14 - سخت گیری بر امام حسن عسکری علیه السلام

محمد بن اسماعیل گفت : « گروهی از بنی عباس نزد صالح ، رئیس زندان سامرا ، آمدند و گفتند : بر امام حسن عسکری علیه السلام که در زندان است سخت بگیر و نگذار که راحت باشد ! صالح گفت : می خواهید چه بکنم ؟ دو نفر را که در نظرم از همه ضرورت تر بودند نگهبان او کردم . آن دو چنان اهل عبادت و نماز شده اند که خارج از حدّ است ! آنگاه دستور داد آن دو را آورند ! وقتی آمدند به آن دو گفت : وای بر شما ! چرا شما به واسطه این مرد عوض شده اید ؟

گفتند : چه بگوئیم درباره مردی که در روز ، روزه است و همه شب را مشغول به عبادت خدا ، با کسی سخن نمی گوید و به غیر عبادت مشغول نمی شود ! چون به او نگاه می کنیم بند بند شانهایمان به لرزه می افتد و چنان مجذوب می شویم که قدرت از دست ما می رود ! چون بنی عباس این را شنیدند ذلیلانه و مأیوسانه برگشتند ! ⁽¹⁾

15 - انگشتر نقره

ابوهاشم جعفری می گوید : « روزی به خدمت امام علیه السلام رفتم و در راه قصد کردم که از امام علیه السلام به عنوان تیمّن و تبرک ، نگینی درخواست کنم و انگشتری ساخته و نگینی بر او بگذارم ! چون خدمت امام علیه السلام مشرف شدم و به صحبت مشغول شدیم . فراموش کردم درباره نگین انگشتر سخن بگویم . در وقت رخصت ، امام علیه السلام انگشتری را از دست مبارک بیرون آورد و به من داد و فرمود : تو نگینی می خواستی ! ولی ما انگشتری به تو می دهیم که از نقره است و

دیگر نیازی نیست به زرگر بابت ساختن انگشتری

(1) خاندان وحی : ص 715 .

مزدی بدهی ! بر تو مبارک باشد «⁽¹⁾ .

16 - درندگان دور امام علیه السلام حلقه زدند

خلیفه وقت دستور داد که امام علیه السلام را در توقیف تحریر ، خادم مخصوص خود بگذارند ! او نسبت به حضرت سخت گیری می کرد و امام علیه السلام را آزار می داد ! همسر تحریر به او گفت : از خدا بترس ! تو نمی دانی چه کسی در خانه توست و اعمال صالح و عبادت امام علیه السلام را برای او شرح داد ! ولی تحریر گفت : به خدا او را نزد درندگان خواهیم انداخت !

او پس از اینکه از خلیفه اجازه گرفت ، حضرت را نزد درندگان انداخت ! و شک نداشتند که امام علیه السلام بدین وسیله از بین خواهد رفت ، ولی پس از چند ساعت مشاهده کردند که امام علیه السلام در حال نماز است و درندگان هم دور او حلقه زده اند !⁽²⁾

17 - دعا برای مصیبت زده

اشجع بن اقرع می گوید : « به امام علیه السلام نامه ای نوشتم و از حضرت خواستم از خدا بخواهند که درد چشمم زایل شود . یکی از چشمانم نابینا شده بود ، و دیگری در حال نابینا شدن بود .

امام علیه السلام در جواب ، مرقوم فرمودند : خداوند چشمانت را به تو برگرداند که همین طور شد و چشمانم سالم شدند و در آخر نامه نوشته بودند : خداوند به تو اجر دهد و ثوابت را زیاد کند ! چون این دعا را معمولاً برای آدم مصیبت زده می کنند ، در دل دچار غم و اندوه شدم و کسی هم از وابستگانم از دنیا نرفته بود . بعد از چند روز پسر طیب وفات کرد و فهمیدم تسلیت حضرت برای او بوده است »⁽³⁾ .

(1) حدیقه الشیعه : ص 702 .

(2) ارشاد : ج 2 ، ص 320 .

(3) بحار الأنوار : ج 50 ، ص 285 .

18 - به دست مسیح مسلمان شدم !

فطرس از شاگردان بختیشوع پزشک معروف و طبیب مخصوص متوکل نقل می کند که امام حسن عسکری علیه السلام به دنبال او فرستاد تا یکی از شاگردان مخصوصش را به خانه حضرت بفرستد و او را فصد (خون گرفتن) کند .

بختیشوع مرا انتخاب کرد و به من گفت : مبادا در کاری با امام علیه السلام مخالفت کنی و او امروز در زیر این آسمان عالم ترین مردم

است !

من خدمت حضرت رفتم و امام علیه السلام به من فرمود تا در حجره‌ای باشم تا مرا احضار کند ! در آن ساعتی که حضرت فرمود منتظر باش ، از نظر نجومی ساعت نیکی بود ، ولی هنگامی که حضرت مرا برای فصد طلبید ساعت خوش یمنی نبود !

امام علیه السلام دستور داد که طشت بزرگی را برای این قصد آماده کردند و من رگ اکحل (دست) حضرت را فصد کردم که خون شروع به آمدن کرد و پیوسته خون می‌آمد تا اینکه طشت پر شد ! امام علیه السلام فرمود : جریان خون را قطع کن ! من چنان کردم . امام علیه السلام دست خود را شست و روی آن را بست و مرا به همان حجره‌ای که بودم فرستاد . برای من غذای سرد و گرم از هر نوعی آوردند ، تا وقت عصر آنجا بودم و بعد مرا احضار نمود و فرمود : رگ را باز کن و دوباره طشتی آوردند و خون آمد تا طشت پر شد . امام علیه السلام دستور داد که خون را قطع کنم . سپس روی رگ را بست و مرا به حجره خود برگردانید .

صبح روز بعد امام علیه السلام مرا خواست و بعد از اینکه طشت را حاضر کردند ، دستور داد تا رگ را باز کنم . من رگ را باز کردم و خون از دست آن حضرت مانند شیر سفید بیرون می‌آمد تا طشت پر شد . در این موقع امام علیه السلام فرمود که خون را قطع کنم و رگ را بست و دستور داد که یک جامه‌دان لباس و پنجاه دینار برای من آوردند ، و فرمود : این را بگیر و مرا معذور بدار و برو !

من عطای حضرت را گرفتم و گفتم : سفارشی ندارید ؟ امام علیه السلام

فرمود : به تو امر می کنم که با آن کسی که از دیر عاقول با تو رفاقت می کند ، با او خوش رفتار باشی !

من نزد بختیشوع برگشتم و قصه را برای او نقل کردم . او گفت : همه حکماء گفته اند که حداکثر خونی که در بدن انسان می باشد ، هفت من است و این مقدار خونی که تو نقل می کنی اگر از چشمه آبی بیرون آمده بود عجیب و عجب تر از آن آمدن خونی مانند شیر است ! سپس بختیشوع یک ساعتی فکر کرد و تا سه شبانه روز مشغول خواندن کتب شد تا شاید برای این قصّه ، علتی پیدا کند ، ولی چیزی پیدا نکرد و گفت : امروز در میان نصرانی ها پزشکی بالاتر از راهب دیر عاقول نیست ! کاغذی برای او نوشت و قصّه را ذکر کرد و مرا مأمور کرد که کاغذ را برای راهب ببرم .

چون به دیر او رسیدم ، او را صدا زدم . از بالای دیر به من نگاه کرد و گفت : تو کیستی ؟ گفتم : من شاگرد بختیشوع هستم ! گفت : نامه ای داری ؟ گفتم : آری ! زنبیلی از بالا پائین فرستاد و من نامه در داخل آن گذاشتم و آن را بالا کشید و خواند و همان موقع از دیر پائین آمد و گفت : توئی آن کسی که او را فصد کردی ؟ گفتم : آری . گفت : خوشا به حال مادرت !

او سوار استری شد و حرکت کردیم و به سامرا آمدیم . وقتی که رسیدیم یک سوم از شب باقی مانده بود . گفتم : کجا می خواهی بروی ؟ خانه استاد ما یا خانه خود ؟ گفت : خانه آن شخص ! قبل از اذان به در خانه حضرت رفتیم . وقتی که رسیدیم ، در باز شد و

خادمی سیاه بیرون آمد و گفت : کدام یک از شما صاحب دیر عاقل هستید ؟ راهب گفت : منم فدایت شوم ! گفت : پائین بیا و به من گفت : استر رفیقت را نگه دار تا برگردد و دست او را گرفت و داخل منزل شدند .

من آنجا ایستاده بودم تا صبح شد و روز بالا آمد . آن وقت راهب در حالی که لباس های رهبانیت را درآورده بود و لباس های سفیدی به تن داشت و مسلمان شده بود بیرون آمد . راهب به من گفت : مرا نزد استادت بختیشوع ببر ! نزد استاد رفتیم . وقتی که

چشم بختیشوع به راهب افتاد ، به سوی او دوید و گفت : چه شده که دست از نصرانیت کشیده ای ؟

گفت : مسیح را یافتم و به دست او مسلمان شدم ! گفت : مسیح را یافتی ؟ راهب گفت : آری ! نظیر مسیح را یافتم . در جهان از این معجزات فقط مسیح و یا مانند او انجام می دهند ! راهب مسلمان شده نزد امام حسن عسکری علیه السلام برگشت و از اصحاب حضرت شد تا زمانی که وفات یافت⁽¹⁾ .

19 - ملیکه دختری از روم

این معجزه مشترک بین امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام می باشد که در این بخش نقل می شود : بشر بن سلیمان انصاری می گوید :

امام هادی علیه السلام مرا خواستند و فرمودند : ای بشر ! تو از فرزندان انصار هستی و این دوستی بین ما و شما از زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده است و من تو را مفتخر به فضیلتی می کنم تا بر دیگر شیعیان برتری یابی ! امام علیه السلام نامه ای نوشته ، مهر بر آن زدند و دو بیست و بیست دینار در پارچه ای زرد بسته و به من دادند و فرمودند : به بغداد برو و در کنار پل فرات حضور پیدا کن . فردا قایقی خواهد رسید که غلامان و کنیزان فروشی در آن باشند . از میان تاجران به دنبال مردی به نام عمرو بن یزید بگرد و منتظر باش تا فرستادگان عباسیان و پولداران عرب به خرید آیند ! وقتی که کنیزان را برای فروش می آورند ، کنیزکی از فروخته شدن امتناع می کند و نمی گذارد کسی او را ببیند و یا صدایش را بشنود و لباس خزی پوشیده است با این اوصاف و از جمله نشانه ها آنکه ، یکی از خریداران می گوید به خاطر عفیف بودنش ، او را به سیصد دینار می خرم ! و کنیز می گوید : اگر ملک سلیمان را هم دارا باشی من به تو علاقه ندارم ! فروشنده می گوید : ای کنیز ! چاره ای از فروش تو نیست ؟ ! و کنیز می گوید : شتاب نکن !

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 402 .

خریداری که من به او رغبت دارم خواهد رسید !

ای بشر ! تو نزد فروشنده برو و بگو با من نامه لطیفی است که یکی از

اشراف به زبان رومی نوشته است و آن را به کنیز بده تا اگر مایل باشد من وکیل او هستم که او را بخرم !

بشر می گوید : طبق دستور حضرت عمل کردم و چون کنیز نامه را دید گریست و به عمرو گفت : مرا به صاحب این نامه بفروش ! من با عمرو چک و چانه زدم و به دویست و بیست دینار او را خریدم و به خانه بردم . کنیز ، خوشحال و خندان نامه را بیرون آورد و بر آن بوسه می زد و بر چشم می مالید و فدای نامه می شد ، گفتم : نامه ای را می بوسی که هنوز صاحبش را ندیده ای ؟

گفت : ای عاجز ضعیف در معرفت اولاد انبیاء ، تو از خادمان او هستی ولی علم به حال او نداری و از کمالش بی خبری . گوش بده تا مقداری از حالاتش را بشناسی ؟ من ملیکه دختر یشوعا که پسر قیصر روم است ، هستم و مادرم از فرزندان حواریین است و نسبش به وصی مسیح ، شمعون می رسد ، جدم قیصر ، خواست تا مرا به برادر زاده خود دهد . دستور داد تا قسّيسان و رهبانان را جمع کردند و چهار هزار مرد از معتمدین لشکر حاضر شدند و تختی مزین به انواع جواهر از خزانه آوردند و در وسط قصر بر بالای چهل پایه ای قرار دادند و برادر زاده قیصر بر روی آن تخت رفت و دور او را صلیب قرار دادند و اسقف ها ایستادند و سفره های انجیل باز کردند و خواستند نگاه کنند ، که یک باره قصر لرزید و صلیب ها از بالا افتادند و پایه های عرش از جای خود کج شدند و برادر زاده قیصر از تحت افتاد و بیهوش شد و رنگ از روی اسقف ها پرید و لرزه به اندامشان افتاد و رئیس آنان به قیصر گفت : مرا معاف بدارید که نشانه های بدی ظاهر می شود . قیصر دستور داد تا

دوباره صلیب‌ها را راست کردند و مثل سابق کردند ، که ناگاه همان حوادث تکرار شد . مردم متفرق شدند جدم قیصر غمگین گردید . آن شب من خواب دیدم که مسیح و شمعون با جمعی از حواریین جمع شدند و منبری از نور به جای تخت قیصر نهادند که به آسمان می‌رسید و محمد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با وصیش و فرزندان او آمدند و به مسیح نگاه می‌کردند . محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت : یا روح الله ! من نزد تو آمده‌ام تا نسب خود را به نسب تو پیوندم و ملیکه را از وصی تو شمعون برای پسر ابومحمد علیه‌السلام و به دست اشاره به او کرد ، خواستگاری می‌کنم ! مسیح به شمعون نگاه کرد و گفت : شرافت به تو روی آورده ، وصل کن رحم خود را به رحم آل محمد علیهم‌السلام ! او گفت : چنین کردم . بعد بر منبرها رفتند و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله خطبه خواند و مرا به پسر خود ابومحمد علیه‌السلام تزویج کرد و مسیح و حواریین شاهد بودند ، من از خواب بیدار شدم و ترسیدم که اگر این خواب را برای کسی بگویم کشته شوم . ولی در دلم علاقه زیادی به ابومحمد علیه‌السلام پیدا کردم ، به طوری که از غذا خوردن افتادم و جسمم نحیف گشت . پدرم که گمان می‌کرد بیمار شده‌ام ، هر طبیبی که در شهرهای روم بود بر بالین من آوردند ، ولی شفائی حاصل نشد . چون از درمان نومید شدند . پدرم به من گفت : ای روشنی چشم من ، آیا آرزویی داری تا برآورده کنیم ؟ گفتم : اگر این اسیران مسلمان را از شکنجه نجات می‌دادی و آنها را آزاد می‌کردی ، امیدوار می‌شدم که مسیح و مادرش مرا شفائی دهند ! آنها این کار را کردند و من تلاش نموده و مقداری غذا خوردم و چون این را دیدند ، جد و پدرم خوشحال

شدند و اسیران را اکرام کردند و من پس از چهارده شب ، فاطمه علیهاالسلام سیده زنان عالم را دیدم ، که به دیدار من آمد و مریم بنت عمران و هزار تن از کنیزان بهشتی همراه او بودند . مریم گفت : این زن سرور زنان جهان و مادر شوهرت ابومحمد علیهالسلام است . من خود را به آغوش او انداختم و می گریستم و از نیامدن ابومحمد علیهالسلام شکایت کردم ، فاطمه علیهاالسلام گفت : علت نیامدن پسر من به دیدار تو ، دین توست ، اکنون خواهرم مریم از دین تو تبری می جوید و تو اگر رضای خدا و رضای مسیح را خواهانی و دیدار ابومحمد علیهالسلام را می خواهی ، بگو : اشهد ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله وان علیا ولی الله . چون شهادتین گفتم ، سرور زنان مرا به سینه خود گرفت ، و فرمود : منتظر باش ، که ابومحمد را نزدت می فرستم ! من بیدار می شدم و می گفتم : چه قدر به دیدار ابومحمد علیهالسلام اشتیاق دارم . شب بعد او را در خواب دیدم و گفتم : چرا بعد از اینکه دلم را به دوستی خود مشغول کردی به من جفا نمودی ؟ فرمود : تأخیر من به علت شرک تو بود ، اکنون که مسلمانی ، من هر شب به دیدار تو می آیم . بشر می گوید : از او سؤال کردم : چگونه اسیر شدی ؟ گفت : ابومحمد علیهالسلام شبی به من گفت که : جد تو به این زودی ها لشکری به جنگ مسلمانان می فرستد و خودش هم به دنبال آن لشکر است . تو باید به همراه او باشی ، من هم چنین کردم و با جماعتی از غلامان و ندیمان از راهی می آمدم که طلایه دار مسلمانان بر ما افتاد و ما را اسیر کردند ، و در این مدت کسی نفهمید که من کیستم ، به جز تو و کسی که من نصیب غنیمت جنگی او شدم . سؤال کرد نامت چیست ؟ گفتم : نرجس . بشر

سؤال کرد : عجیب است که تو رومی الاصل هستی ، ولی زبان عربی می‌دانی ! گفت : جدم اصرار داشت که مرا ادب بیاموزد و زنی مترجم مقرر کرده بود که هر صبح و شام به من عربی بیاموزد .

بشر می‌گوید : من او را خدمت امام هادی علیه‌السلام بردم و امام علیه‌السلام به او فرمود : چگونه دیدی عزت اسلام و خواری نصرانیت و شرف محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیتش علیهم‌السلام را ؟ او گفت :

چگونه وصف کنم چیزی را ، که تو بدان عالمتری ؟ امام علیه‌السلام فرمود : بشارت می‌دهم به تو که فرزندی متولد نمائی که شرف و عزت عالم را پر از عدل و داد کند ، بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد⁽¹⁾ .

20 - پرداخت بدهکاری

محمد بن موسی می‌گوید : « به امام حسن عسکری علیه‌السلام از بدهکاری ، که بدهی خود را به من نمی‌پرداخت شکوه کردم . امام علیه‌السلام در جواب نوشتند : او به زودی می‌میرد و قبل از مردن بدهی خود را به تو ادا می‌کند . چیزی نگذشت که در خانه را زدند و شخص بدهکار پول مرا آورد و گفت : به خاطر معطلی مرا حلال نما ، از او

(1) حقیقه الشیعه : ص 706 .

علت این حالت را سؤال کردم ؛ گفت : در خواب امام یازدهم

علیه السلام را دیدم که فرمود : برو طلب محمد بن موسی را بده و بدان

که اجلت نزدیک شده و از او حلالیت بخواه !⁽¹⁾

21 - خدای واحد

محمد بن ربیع شیبانی می گوید : « در اهواز با مردی ثنوی مذهب (که به دو خدائی معتقدند) مناظره کردم و به سامراء برگشتم . بعد از آن ، در دلم علاقه ای به سخنان آن مرد احساس کردم . در خانه احمد بن خطیب نشسته بودم که دیدم امام علیه السلام از دارالعامه پیش می آید . وقتی به من رسید ، نگاهی به من کرد و به انگشت سبابه اشاره کرد و فرمود : احد - احد ، یعنی خدا را واحد بدان ! من با شنیدن این فرمایش حضرت غش کردم و افتادم »⁽²⁾ .

22 - اعتقاد به امامت امام حسن عسکری علیه السلام

علی بن محمد می گوید : « در سامرا در بین دو دیوار با چند نفر نشسته بودیم . ناگاه امام علیه السلام را دیدیم که نزدیک ما شد ، وقتی به ما رسید ، دستی بر عمامه خود کشید و آن را برداشت و با دست دیگر بر سر خود کشید و به صورت یکی از ما خندید ! آن شخص بلند شد و عرض کرد : شهادت می دهم که تو حجت خدا و اختیار شده الهی هستی !

ما گفتیم : چه اتفاقی افتاد ! گفت : درباره امامت من به امام حسن عسکری شک داشتم و در دلم گفت : اگر حضرت وقتی که به ما رسید . عمامه را از سر برداشت ، من به امامت او قائل می شوم !⁽³⁾

- (1) بحار الأنوار : ج 50 ، ص 284 .
- (2) بحار الانوار : ج 50 ، ص 293 .
- (3) بحار الانوار : ج 50 ، ص 194 .

23 - اطلاع امام از نیت و اعمال

در زمان امام حسن عسکری علیه السلام مردی از علویین از سامرا به سوی مناطق جبل حرکت کرد . در راه با مردی از همدان ملاقات کرد و مرد همدانی از او پرسید ؟ از کجا می آئی گفت : از سامراء . همدانی گفت : آیا منزلی با این نشانی در سامرا می شناسی ؟ گفت : آری . گفت : آیا از اخبار امام حسن عسکری علیه السلام چیزی می دانی ؟ گفت : خیر . گفت : چرا به منطقه جبل می روی ؟ گفت : برای طلب فضل (مادی یا معنوی) . همدانی گفت : من پنجاه دینار به تو می دهم ، بگیر و مرا به منزل امام حسن عسکری علیه السلام برسان ! علوی قبول کرد و او را به منزل امام علیه السلام رسانید و اجازه ورود گرفتند . وقتی وارد شدند ، امام علیه السلام در صحن منزل نشسته بود ، چون چشم امام علیه السلام به همدانی افتاد ، فرمود : تو فلان شخص ، فرزند فلان نیستی ؟ گفت :

چرا . فرمود : پدرت سفارش‌هایی به تو کرد ، و از جمله راجع به ما هم وصیتی نمود . تو آمده‌ای که به آن عمل کنی و با تو چهار هزار دینار است . آن را بیاور ! همدانی گفت : آری ! درست است و پول‌ها را به امام علیه‌السلام داد . سپس امام علیه‌السلام به علوی گفت : تو برای فضل به سوی جبل رفتی و این مرد به تو پنجاه دینار داد و با او برگشته‌ای و ما هم به تو پنجاه دینار می‌دهیم .

24 - اگر امام تبسم نماید

ابوبکر فهفکی می‌گوید : « قصد داشتم از سامرا برای بعضی از امورات خود به مسافرت بروم . صبر نمودم تا روز موکب فرا رسید و در محله ابی‌قطیعه نشستم ، تا اینکه وجود مقدس امام عسکری علیه‌السلام ظاهر شد که به طرف دارالعامه می‌رفتند ، چون حضرت را دیدم در دل گفتم : وقتی حضرت رسید اگر خارج شدن من از سامرا خیر است ، حضرت به رویم تبسم فرماید !

چون حضرت به من نزدیک شدند به صورت من تبسم زیبایی کردند ، من هم از شهر خارج شدم . بعدها رفقایم می‌گفتند : خوب شد در شهر نبود . طلبکاری که از تو طلب داشت ، به دنبالت بود و اگر به تو دست پیدا می‌کرد ، آبرویت را می‌برد ⁽¹⁾ .

25 - احسان به برادر

محمد بن عیسی می‌گوید : « در سامرا در مسجد زیید ، جوانی را دیدم که این کرامت را از حضرت برایم تعریف کرد : دو عمو داشتم و عموی بزرگ‌تر پولدار بود ولی عموی کوچک‌تر پولی نداشت ، روزی عموی

کوچکتر ، ششصد دینار از اموال عموی بزرگتر را سرقت کرد . عموی بزرگتر به من گفت : خدمت امام حسن عسکری علیه السلام برو و از او بخواه که با برادر کوچکترم صحبت بکند . شاید با بیان شیرینی که دارد ، او پول مرا پس بدهد . من به سامرا آمدم ، ولی از رفتن به خانه امام حسن عسکری علیه السلام خودداری کردم و گفتم : نزد وزیر سلطان می روم و به او شکایت می کنم ! وقتی پیش او رفتم ، او مشغول بازی شطرنج بود ، لذا منتظر شدم تا بازیش تمام شود در این موقع شخصی از طرف امام عسکری علیه السلام آمد و گفت ، امام علیه السلام را اجابت کن !

چون خدمت امام علیه السلام رفتم ، فرمود : بنا بود اول شب نزد ما بیایی ، ولی پشیمان شدی ! برو که پولی که سرقت شده رد شده است ! و به برادر بزرگ بگو شکایت برادرش را نکند و به او احسان نماید و اگر به او احسان نمی کند او را نزد ما بفرستد تا ما به او عطا کنیم . چون خارج شدم ، غلام خبر داد که کیسه پیدا شده است !⁽²⁾

(1) بحارالانوار : ج 50 ، ص 273 .

(2) بحارالانوار : ج 50 ، ص 147 .

ونیز مسعودی در (اثبات الوصیة) نقل کرده که شدت کرد گرمی هوا بر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در تشییع جنازه پدر بزرگوارش در رفتن در شارع برای نماز به آن حضرت ودر برگشتن بعلاوه زحمتی که بر آن حضرت رسید از کثرت جمعیت و فشار مردم آن جناب را، پس در وقتی که برگشت به منزل برود در بین راه رسید به دکان بقالی که آب پاشیده بود به طوری که خنک شده بود، حضرت چون هوای خنک آنجا را دید سلام کرد بر آن مرد و رخصت خواست که آنجا بنشیند لحظه ای استراحت کند، آن مرد اذن داد آن حضرت در آنجا نشست و مردم نیز اطراف آن جناب ایستادند، در این هنگام جوان خوشرویی با جامه نظیف وارد شد در حالی که سوار بر استر اشهبی و جامه ای که در زیر قبا داشت سفید بود پس از استر پیاده گشت واز آن حضرت خواست که سوار شود پس آن جناب سوار شد تا به خانه آمد و پیاده گشت واز عصر همان روز بیرون آمد از ناحیه آن حضرت توقیعات و غیر آن همچنان که از ناحیه والد بزرگوارش بیرون می آمد گویا مردم فاقد نشدند مگر شخص حضرت امام علی نقی علیه السلام

را. (منتهی الامال)

شیخ مفید رحمه الله به سند صحیح از ابوهاشم جعفری روایت کرده که عرضه کردم بر امام حسن عسکری علیه السلام (کتاب یوم وليله) یونس را، فرمود: این کتاب تصنیف کیست ؟ گفتم : تصنیف یونس مولی آل یقطین ، فرمود: عطا فرماید حق تعالی او را به هر حرفی نوری در روز قیامت . و در روایت دیگر است که از اول تا به آخر آن تصفح کرد پس فرمود: این دین من و دین همگی پدران من است و تمامش حق است .
منتهی الامال ج 2

(

«داود بن اسود»، خدمتگزار امام که مأمور هیزم کشی و گرم کردن حمام خانه حضرت عسکری بود، می گوید: این چوب را بگیر و نزد «عثمان بن سعید» ببر و به او بده. من چوب را گرفته روانه شدم. در راه به یک نفر سقا برخورددم. قاطر او راه مرا بست. سقا از من خواست حیوان را کنار بزنم. من چوب را بلند کردم و به قاطر زدم. چوب شکست و من وقتی محل شکستگی آن را نگاه کردم، چشمم به نامه هایی افتاد که در داخل چوب بوده است! بسرعت چوب را زیر بغل گرفته و برگشتم و سقا مرا به باد فحش و ناسزا گرفت ///

وقتی به در خانه امام رسیدم، «عیسی» خدمتگزار امام کنار در به استقبالم

آمد و گفت: آقا و سرورت می گوید: چرا قاطر را زدی و چوب را شکستی؟ گفتم: نمی دانستم داخل چوب چیست؟ امام فرمود: چرا کاری می کنی که مجبور به عذر خواهی شوی؟ مبادا بعد از این چنین کاری کنی، اگر شنیدی کسی به ما ناسزا (هم) می گوید، راه خود را بگیر و برو و با او مشاجره نکن. ما، در شهر بد و دیار بدی به سر می بریم، تو فقط کار خود را بکن و بدان گزارش کارهایت به ما می رسد (سیره پیشوایان)

کنیز مرده است

«علی بن زید علوی» می گوید: امام عسکری - علیه السلام - مبلغی پول به من داد و فرمود: با این پول کنیزی بخر، زیرا کنیز تو مرده است. وقتی که به منزل برگشتم، دیدم کنیز مرده است! (سیره پیشوایان)

«ابو هاشم جعفری» می گوید: نیاز مالی خود را به اطلاع امام رساندم، امام کیسه ای حاوی پانصد دینار به من داد و فرمود: ابو هاشم! این را بگیر و اگر کم است عذر ما را بپذیر! (سیره پیشوایان)

شکایت از فقر

«محمد بن حسن بن میمون» می گوید: نامه ای به امام عسکری - علیه السلام - نوشتم و از فقر و تنگدستی شکوه کردم، ولی بعداً پیش خود گفتم: مگر امام صادق - علیه السلام - نفرموده که: فقر با ما بهتر از توانگری با دیگران است، و کشته شدن با ما بهتر از زنده ماندن با دشمنان ما است.

امام در پاسخ نوشت:

هرگاه گناهان دوستان ما زیاد شود، خداوند آنها را به فقر گرفتار می کند و گاهی از بسیاری از گناهان آنان در می گذرد. همچنان که پیش خود گفته ای، فقر با ما بهتر از توانگری با دیگران است. ما برای کسانی که به ما پناهنده شوند، پناهگاهیم، و برای کسانی که از ما هدایت بجویند، نوریم. ما نگهدار کسانی هستیم که (برای نجات از گمراهی) به ما متوسل می شوند. هر کس ما را دوست بدارد، در رتبه بلند (تقرّب به خدا) با ماست، و کسی که پیرو راه ما نباشد، به سوی آتش خواهد رفت (سیره پیشوایان)

امام عسکری - علیه السلام - به «علی بن حسین بن بابویه قمی»، یکی از فقهای بزرگ شیعه، نوشته است. امام در این نامه پس از ذکر یک سلسله توصیه ها و رهنمودهای لازم، چنین یاد آوری می کند: صبر کن و منتظر فرج باش که پیامبر فرموده است: برترین اعمال امت من انتظار فرج است.

شیعیان ما پیوسته در غم و اندوه خواهند بود تا فرزندانم (امام دوازدهم) ظاهر شود؛ همان کسی که پیامبر بشارت داده که زمین را از قسط و عدل پر خواهد ساخت، همچنانکه از ظلم و جور پر شده باشد.

ای بزرگمرد و مورد اعتماد و فقیه من! صبر کن و شیعیان مرا به صبر فرمان بده! زمین از آن خداست و هر کسی از بندگان را که بخواهد، وارث (حاکم) آن قرار می دهد. فرجام نیکو، تنها از آن پرهیزگاران است. سلام و رحمت خدا و برکات او بر تو و بر همه شیعیان باد! (سیره پیشوایان)

پس از شهادت حضرت هادی، گروهی از خیانتکاران و نادانان، همچون «ابن ماهویه»، این پندار را که امام یازدهم محمد پسر امام هادی است نه امام حسن عسکری، دستاویز قرار داده و به اغوای مردم و منحرف ساختن افکار از امامت حضرت عسکری پرداختند.

این عوامل دست به دست هم داده و موجب شک و تردید گروهی از شیعیان در امامت آن حضرت در آغاز کار گردیده بود، چنانکه برخی از آنان در صدد آزمایش امام بر می آمدند و برخی دیگر در این زمینه با امام مکاتبه می کردند این تزلزلها و تردیدها به حدی بود که امام در پاسخ گروهی از شیعیان در این زمینه با آزرده گی و رنجش فراوانی نوشت:

«هیچ یک از پدرانم، مانند من، گرفتار شک و تزلزل شیعیان در امر امامت نشده اند...»

امام عسکری برای زدودن زنگار این شکها و تردیدها، و نیز گاه برای حفظ یاران خود از خطر، و یا دلگرمی آنان، و یا هدایت گمراهان، ناگزیر می شد پرده های حجاب را کنار زده، از آن سوی جهان ظاهر، خبر دهد، و این، از مؤثرترین شیوه های جلب مخالفان و تقویت ایمان شیعیان بود. «ابوهاشم جعفری» که قبلاً گفتیم یکی از نزدیکترین یاران امام بود، می گوید: هر وقت به حضور امام عسکری - علیه السلام - می رسیدم، برهان و نشانه تازه ای بر امامت او مشاهده می کردم

محمد بن علی سمری» که یکی از نزدیکترین و صمیمی ترین یاران امام

بود، می گوید: حضرت عسکری - علیه السلام - طی نامه ای به من نوشت: «فتنه ای برای شما پیش خواهد آمد، آماده باشید».

بعد از سه روز در میان افراد بنی هاشم اختلافی روی داد. به امام نوشتم: آیا این همان فتنه است؟ حضرت پاسخ داد: «این، آن نیست! مواظب باشید!». چند روز بعد «معتز» کشته شد!

امام حدود بیست روز پیش از قتل «معتز» به «اسحاق بن جعفر زبیری» نوشت: در خانه خود بمان، حادثه مهمی اتفاق خواهد افتاد! وی می گوید: پس از آنکه «بریح» کشته شد، به محضر امام نوشتم: حادثه ای که گفته بودید، رخ داد، اینک چه کار کنم؟ امام پاسخ داد: حادثه ای که گفتم، حادثه دیگری است! طولی نکشید «معتز» کشته شد!

«محمد بن حمزه سروی» می گوید: توسط «ابو هاشم جعفری» که از نزدیکترین یاران حضرت عسکری - علیه السلام - بود، نامه ای به آن حضرت نوشتم و در خواست کردم دعائی در حق من بکند تا توانگر شوم. امام به خط خود جواب داد: مژده باد بر تو! خداوند به این زودی تو را بی نیاز گردانید. پسر عموی تو «یحیی بن حمزه» در گذشت و وارثی ندارد، دارایی او که صد هزار درهم است بزودی به دست تو خواهد رسید. (سیره پیشوایان)

«ابو هاشم جعفری» می گوید: زندانی بودم. از فشار زندان و سنگینی غل و زنجیر به حضرت شکایت کردم. امام در پاسخ نوشت: امروز نماز ظهر را در منزل خود خواهی خواند. طولی نکشید از زندان خلاص شدم و نماز را در منزل خواندم! (سیره پیشوایان)

«احمد بن محمد» می گوید: موقعی که «مهدی»، خلیفه عباسی، شروع به

کشتار «موالی» کرد، طی نامه ای به حضرت عسکری - علیه السلام - نوشتم: شکر خدا که خلیفه گرفتاری پیدا کرده و فرصت مزاحمت به شما را ندارد، شنیده ام شما را تهدید می کرده و می گفته: «باید اینها را از روی زمین بردارم».

امام در پاسخ با خط خود نوشت: عمر او کوتاهتر از آن خواهد بود که این تهدیدها را عملی کند. از امروز بشمار، در روز ششم با خواری و خفت کشته خواهد شد. شش روز بعد، همان گونه که امام پیشگویی کرده بود، مهتدی به قتل رسید. (سیره پیشوایان)

خدا بتو پسر عنایت می کند

«جعفر بن محمد قلانسی» می گوید: برادرم محمد که همسرش آبستن بود، نامه ای به حضرت عسکری - علیه السلام - نوشت و خواهش کرد که حضرت دعا کند زایمان همسرش بی خطر، و نوزاد او پسر باشد. امام در پاسخ نوشت: خداوند فرزند پسر به تو عنایت می کند، و «محمد» و «عبد الرحمن» دو اسم خوبی هستند. آن زن پسر آنهم دو قلو زایید، یکی را محمد و دیگری را عبدالرحمن نام نهادند (سیره پیشوایان)

نامه بدون مرکب

«محمد بن عیاش» می گوید: چند نفر بودیم که در مورد کرامات امام عسکری - علیه السلام - با هم گفتگو می کردیم. فردی ناصبی (دشمن اهل بیت) گفت: من نوشته ای بدون مرکب برای او می نویسم، اگر آن را پاسخ داد، می پذیرم که او بر حق است.

ما مسائل خود را نوشتیم. ناصبی نیز بدون مرگب روی برگه ای مطلب خود را نوشت و آن را با نامه ها به خدمت امام فرستادیم. حضرت پاسخ سؤالهای ما را مرقوم فرمود و روی برگه مربوط به ناصبی، اسم او و اسم پدرش را نوشت! ناصبی چون آن را دید از هوش رفت، و چون به هوش آمد، حقانیت حضرت را تصدیق کرد و در زمره شیعیان قرار گرفت. (سیره پیشوایان)

در صورتی که دویست دینار پنهان کرده ای! اسماعیل بن محمد می گوید: بر در خانه امام عسکری - علیه السلام - نشستم. وقتی امام بیرون آمد، جلو رفتم و از فقر و نیازمندی خویش شکوه کردم و سوگند خوردم که حتی یک درهم ندارم! امام فرمود: سوگند یاد می کنی، در صورتی که دویست دینار در خاک پنهان کرده ای؟! آنگاه افزود: این را برای آن نگفتم که به تو عطائی نکنم، و آنگاه رو به غلام خود کرد و فرمود: آنچه همراه داری به او بده. غلام صد دینار به من داد. خدای متعال را سپاس گفتم و باز گشتم. حضرت فرمود: می ترسم آن دویست دینار را، در وقتی که بسیار نیازمند آن هستی، از دست بدهی. من سراغ دینارها رفتم و آنها را در جای خود یافتم. جایشان را عوض کردم و طوری پنهان ساختم که هیچ کس مطلع نشود. از این قضیه مدتی گذشت. به دینارها نیازمند شدم. سراغ آنها رفتم چیزی نیافتم و این امر بر من بسیار گران آمد. بعداً فهمیدم پسرمان جای آنها را یافته و دینارها را برداشته و برده است! در نتیجه چیزی از آنها به دست من نرسید و همان طور شد که امام فرموده

بود! در صورتی که دویست دینار پنهان کرده ای!

شخصی بنام «حلبی» می گوید: در سامراً گرد آمده بودیم و منتظر خروج ابو محمد (امام عسکری - علیه السلام -) از خانه بودیم تا او را از نزدیک ببینیم. در این هنگام نامه ای از حضرت دریافت کردیم که در آن نوشته بود: «هشدار که هیچ کس بر من سلام نکند و کسی با دست، به سوی من اشاره نکند، در غیر این صورت جانتان به خطر خواهد افتاد!» در کنار من جوانی ایستاده بود، به او گفتم: از کجایی؟ گفت: از مدینه. گفتم: اینجا چه می کنی؟ گفت: درباره امامت «ابو محمد» - علیه السلام - اختلافی پیش آمده است، آمده ام تا او را ببینم و سخنی از او بشنوم یا نشانه ای ببینم تا دلم آرام گیرد، من از نوادگان «ابوذر غفاری» هستم. در این هنگام امام حسن - علیه السلام - همراه خادمش بیرون آمد. وقتی که روبروی ما رسید، به جوانی که در کنار من بود، نگریست و فرمود: آیا تو غفاری هستی؟ جوان پاسخ داد: آری. امام فرمود: مادرت «حمدویه» چه می کند؟ جوان پاسخ داد: خوب است. امام پس از این سخنان کوتاه از کنار ما گذشت. رو به جوان کردم و گفتم: آیا او را قبلاً دیده بودی؟ پاسخ داد: خیر. گفتم: آیا همین تو را کافی است؟ گفت: کمتر از این نیز کافی بود! (سیره پیشوایان)

پسر نه!

جعفر بن محمد می گوید: امام عسکری - علیه السلام - در راه حرکت می کرد و ما در رکاب او بودیم. من آرزو داشتم که دارای فرزندی شوم،

در دلم گفتم: ای ابا محمد (عسکری) آیا من صاحب فرزندی خواهم شد؟ در این هنگام امام نگاهی به من کرد و با سر اشاره کرد که: آری. در دلم گفتم: پسر خواهد شد؟ حضرت با سر اشاره کرد که: نه! چندی بعد خدا فرزند دختری به ما داد! (سیره پیشوایان) خطری تو را تهدید می کند

علی بن محمد بن زیاد می گوید: نامه ای از طرف حضرت به من رسید که: خطری تو را تهدید می کند، از خانه خارج نشو. در آن روزها یک گرفتاری برای من پیش آمد که از آن وحشت کردم، نامه ای به امام نوشتم و پرسیدم که: این همان خطر است؟ امام در پاسخ نوشت: خطری که گفتیم از این بدتر خواهد بود. طولی نکشید بخاطر «جعفر بن محمود» تحت تعقیب قرار گرفتم، و از طرف حکومت برای دستگیر کننده من صد هزار درهم جایزه اعلام گردید! (سیره پیشوایان) اعتقاد به امامت امام حسن عسکری علیه السلام

علی بن محمد می گوید: «در سامرا در بین دو دیوار با چند نفر نشسته بودیم. ناگاه امام علیه السلام را دیدیم که نزدیک ما شد، وقتی به ما رسید، دستی بر عمامه خود کشید و آن را برداشت و با دست دیگر بر سر خود کشید و به صورت یکی از ما خندید! آن شخص بلند شد و عرض کرد: شهادت می دهم که تو حجت خدا و اختیار شده الهی هستی!

ما گفتیم: چه اتفاقی افتاد! گفت: درباره امامت من به امام حسن عسکری شک داشتم و در دلم گفتم: اگر حضرت وقتی که به ما رسید، عمامه را از سر برداشت، من به امامت او قائل می شوم! کسی با عفت تر

و بهتر از امام عسکری نیست

«عبید الله بن خاقان» از درباریان و رجال مهمّ حکومت عباسی بود و پسرش «احمد» متصدی اراضی «قم» و مأمور اخذ مالیات این شهر و از ناصبیان (دشمنان امامان) شمرده می شد. حسن بن محمد اشعری و محمد بن یحیی و دیگران آورده اند که روزی در مجلس او سخن از علویان و عقایدشان به میان آمد. «احمد» گفت:

من در «سامرأ» کسی از علویان را از نظر روش و وقار و عفت و نجابت و فضیلت و عظمت در میان خانواده خویش و تمامی بنی هاشم مانند حسن بن علی بن محمد (امام عسکری) ندیدم. خاندانش او را بر بزرگسالان و سران خود مقدم می داشتند. در نزد سران سپاه و وزیران و عموم مردم نیز همین وضع را داشت. به یاد دارم روزی نزد پدرم بودم، دربانان خبر آوردند: ابو محمد، ابن الرضا (امام حسن عسکری - علیه السلام -) می خواهد وارد شود، پدرم با صدای بلند گفت: بگذارید وارد شود. من از اینکه در بانان نزد پدرم از او با کنیه و با احترام یاد کردند، شگفت زده شدم، زیرا نزد پدرم جز خلیفه یا ولیعهد یا کسی را که خلیفه دستور داده بود او را به کنیه (89) یاد کنند، این گونه یاد نمی کردند. آنگاه مردی گندم گون، خوش قامت، خوشرو، نیکو اندام، جوان و دارای هیبت و جلالت وارد شد. چون چشم پدرم به او افتاد، از جا برخاست و چند گام به استقبال او رفت. به یاد نداشتم پدرم نسبت به کسی از بنی هاشم یا فرماندهان سپاه چنین احترامی ابراز کرده باشد. پدرم دست در گردن او انداخت و صورت و سینه او را بوسید و دست او را گرفت و بر جای نماز خود که در آنجا نشسته بود، نشانید، و خود، رو بروی او نشست و با او

به صحبت پرداخت، و در ضمن صحبت، به او «فدایت شوم» می گفت. من از آنچه می دیدم در شگفت بودم. ناگاه درباری آمد و گفت «موفق» عباسی (برادر خلیفه) آمده است و می خواهد وارد شود. معمول این بود که هرگاه «موفق» می آمد، پیش از او دربانان و نیز فرماندهان ویژه سپاه او می آمدند و در فاصله در ورودی قصر تا مجلس پدرم در دو صف می ایستادند و به همی حال می ماندند و «موفق» از میان آنها عبود می کرد.

باری، پدرم پیوسته متوجه «ابو محمد» (امام عسکری - علیه السلام) بود و با او گفتگو می کرد تا آنگاه که چشمش به غلامان مخصوص «موفق» افتاد، در این موقع به او گفت: فدایت شوم اگر مایلید، تشریف ببرید، و به دربانان خود دستور داد او را از پشت صف ببرند تا «موفق» او را نبیند. ابومحمد برخاست و پدرم نیز برخاست و دست در گردن او انداخت و با او خداحافظی کرد و او بیرون رفت.

من به دربانان و غلامان پدرم گفتم: وه! این چه کسی بود که او را در حضور پدرم به کنیه یاد کردید و پدرم نیز با او چنین رفتار کرد؟! گفتند: او یکی از علویان است که به او «حسن بن علی - علیهما السلام -» می گویند و به «ابن الرضا» معروف است. تعجب من بیشتر شد و آن روز همه اش در فکر او و رفتار پدرم با او بودم تا شب شد. عادت پدرم این بود که پس از نماز عشاء می نشست و گزارشها و اموری را که لازم بود به اطلاع خلیفه برساند، بررسی می کرد. وقتی نماز خواند و نشست، من آمدم و نزد او نشستم. کسی پیش او نبود. پرسید: احمد! کاری داری؟ گفتم: آری پدر، اگر اجازه می دهی بگویم.

گفت: اجازه داری.

گفتم، پدر! این مرد که صبح او را دیدم چه کسی بود که نسبت به او چنین تواضع و احترام نمودی و در سخنان، به او «فدایت شوم» می گفتمی و خود و پدر و مادرت را فدای او می ساختی؟! گفت: پسر! او امام «رافضیان» (90)، «حسن بن علی» معروف به «ابن الرضا» است. آنگاه اندکی سکوت کرد. من نیز ساکت ماندم. سپس گفت: پسر! اگر خلافت از دست خلفای بنی عباس بیرون رود، کسی از بنی هاشم جز او سزاوار آن نیست، و این به خاطر فضیلت و عفت و زهد و عبادت و اخلاق نیکو و شایستگی اوست، پدر او نیز مردی بزرگوار و با فضیلت بود. با این سخنان اندیشه و نگرانی ام بیشتر و خشمم نسبت به پدر فزونتر شد. دیگر هم و غمی جز این نداشتم که درباره ابن الرضا پرس و جو کنم و پیرامون او کاوش و بررسی نمایم. از هیچ یک از بنی هاشم و سران سپاه و نویسندگان و قاضیان و فقیهان و دیگر افراد درباره او سؤال نکردم مگر آنکه او را در نظر آنان در نهایت بزرگی و ارجمندی و والایی یافتم، همه از او به نیکی یاد می کردند و او را بر تمامی خاندان و بزرگان خویش مقدم می شمردند. (بدین گونه) مقام او در نظرم بالا رفت، زیرا هیچ دوست و دشمنی را ندیدم مگر آنکه در مورد او به نیکی سخن می گفت و او را می ستود... (سیره پیشوایان).

خواب بر سمت راست

احمد بن اسحاق خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسید و از او در

خواست کرد نوشته ای به او بدهد آنگاه قلمی را هم که امام علیه السلام با آن نوشت از او مطالبه کرد و عرض کرد: فدایت شوم مطلبی در دل دارم که بخاطر آن غمگینم ، می خواستم آن را از پدر شما سوال کنم که موفق نشدم .

حضرت فرمود: سوال تو چیست ؟

عرض کردم : آقای من ! از پدران شما برای ما روایت کرده اند که خوابیدن پیامبران بر پشت و خوابیدن مومنین به جانب راست و خوابیدن منافقین به جانب چپ و خوابیدن شیاطین برو و بطور دمر است ، آیا همین طور است ؟

حضرت فرمود: بله همین طور است . (اصول کافی ، باب مولد ابی الحسن بن علی علیه السلام ، ح 27).

نامگذاری به نامه ائمه علیهم السلام

هارون بن مسلم گوید: پسر ام احمد دارای فرزندی شد و من بسیار دوست داشتم که نام او را جعفر و کنیه اش را اباعبدالله گذارم . نامه ای به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم که در لشکرگاه محاصره بود و از او خواستم تا نام و کنیه او را مشخص کند.

روز هفتم نامه امام علیه السلام بدستم رسید که در آن آمده بود نام او را جعفر و کنیه اش را اباعبدالله بگذار و برایم دعا کرده بود. (محجة البیضاء، ج 4، ص 328).

پاسخ به سوال ، درباره تفاوت ارث زن و مرد

شخصی به نام (فهفکی) که اشکال تراشی های ابن ابی العوجاء یکی از دانشمندان معروف مادی عصر امام صادق علیه السلام در ذهن او نیز راه یافته بود، به حضور امام حسن عسکری (ع) آمد و پرسید:

(چرا در اسلام، سهم ارث زن نصف سهم مرد است؟ آیا چنین قانونی، یکنوع زور کوئی به زن بینوا نیست؟)

امام حسن عسکری (ع) فرمود: برای زن، جهاد واجب نیست، و تاءمین معاش شوهر، واجب است (بنابراین در امور دیگری مخارج سنگینی بر عهده مرد است، نه بر عهده زن).

فهفکی می گوید: پیش خود (در ذهنم) گفتم: ابن ابی العوجاء به من گفت: همین سوال را از امام صادق علیه السلام نمودم، او نیز چنین جواب داد، ناگاه امام حسن عسکری (ع) به من رو کرد و فرمود: (آری، این سوال، از ابن ابی العوجاء است، و جواب ما یکی است، و همه ما امامان به همدیگر مربوط، و مساوی هستیم). (اعلام الوری، ص 355)

دقت در گناه شناسی

ابو هاشم جعفری (ره) که از دوستان و فقهاء و اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری (ع) بود، می گوید: در محضر امام حسن عسکری (ع) بودم، فرمود، یکی از گناه نابخشودنی این است که شخصی (بر اثر غرور و کوچک شمردن گناه) بگوید:

لیتني لا اواخذ الا بهذا: (ای کاش برای گناهی جز این یک گناه، باز خواست الهی نشوم).

با خود گفتم: (براستی، معنی این سخن، بسیار دقیق و ظریف است، و سزاوار است که هر انسانی، مراقب خود باشد و در مورد هر چیزی دقت

کند) که گاهی انسان حرفی می زند و خیال می کند حرف خوبی زده ، غافل از آنکه ، همان حرف ، گناه نابخشودنی است .

ناگاه امام حسن عسکری (ع) به من رو کرد و فرمود: (درست فکر می کنی ای ابو هاشم ، که باید توجه دقیق داشت ، بدان که شرک (ریا) در میان مردم ، ناپیداتر از راه رفتن مورچه روی سنگ در شب تاریک ، و راه رفتن مورچه بر صفحه سیاه است). (اعلام الوری ، ص 355 و 356) کرامت و بزرگواری امام عسکری (ع)

ابو هاشم جعفری (ره) گفت : به حضور امام حسن عسکری (ع) رفتم ، هدفم این بود که نگین انگشتی را از آن حضرت تقاضا کنم ، تا انگشتی بسازم و آن نگین را به عنوان تبرک ، بر سر انگشترم بگذارم ، ولی وقتی که به حضورش شرفیاب شدم ، به طور کلی آن تقاضا را فراموش کردم ، پس از ساعتی ، بر خاستم و خداحافظی کردم ، همین که خواستم از محضرش بیرون بیایم ، انگشتی را به طرف من نهاد و فرمود: (تقاضای تو، نگین بود، ما به تو نگین را با انگشترش دادیم ، خداوند این انگشتر را برای تو مبارک گرداند). از این حادثه ، تعجب کردم ، که آن حضرت به آنچه در ذهنم پوشیده بود، خبر داد، عرض کردم : (ای آقای من ! براستی که تو ولی خدا و همان امامی هستی ، که خداوند فضل و اطاعت آن امام را دین خود قرار داده است).

فرمود: غفر الله لک یا ابا هاشم : (خدا تو را ببخشد ای ابو هاشم). (اعلام الوری ، ص 355 و 356)

4 - اثر پیام امام حسن (ع) به فیلسوف عراق
اسحاق کندی از دانشمندان عراق بود، و مردم او را به عنوان فیلسوف و

دانشمند بر جسته می شناختند، او کافر بود و اسلام را قبول نداشت ، حتی تصمیم گرفت کتابی درباره تناقض گوئی قرآن بنویسد، چرا که می پنداشت بعضی از آیات قرآن با بعضی دیگر (در ظاهر) سازگار نیست ، او نگارش چنین کتابی را شروع کرد.

یکی از شاگردان او به حضور امام حسن عسکری (ع) آمد و جریان را به اطلاع آن حضرت رسانید، امام به او فرمود: (آیا در میان شما یک مرد هوشمند و رشید نیست تا با استدلال و منطق محکم ، استاد کندی را از نوشتن چنان کتابی باز دارد و او را پشیمان کند؟!)

شاگرد گفت : ما شاگرد او هستیم ، و از نظر علمی نمی توانیم او را قانع کرده و از عقیده اش منصرف کنیم .امام حسن (ع) به او فرمود: (من سخنی را به تو یاد می دهم ، تو نزد او برو، و چند روز او را در این کاری که شروع کرده ، کمک کن ، وقتی که با او دوست و همدم شدی ، به او بگو سوالی به نظرم رسیده می خواهم از تو بپرسم .

او می گوید: بپرس .

به او بگو: (اگر نازل کننده قرآن (خدا) نزد تو آید، آیا ممکن است که بگوید: مراد من از معانی این آیات ، غیر از آن معانی است که تو برای آن آیات فهمیده ای ؟)

استاد کندی می گوید: (آری ممکن است).

در این هنگام به او بگو: (تو چه می دانی ، شاید مراد خدا از آیات قرآن ، غیر از آن معانی باشد که تو فهمیده ای).

شاگرد نزد استاد اسحاق رفت ، و مدتی او را در تالیف آن کتاب ، یاری کرد، و با او همدم شد، تا روزی گفت : (آیا ممکن است که خدا غیر از

این معانی را که تو از آیات قرآن فهمیده ای ، اراده کرده باشد؟) استاد فکری کرد و سپس گفت : سوال خود را دوباره بیان کن ، او سوال خود را تکرار کرد.

استاد گفت : آری ممکن است خدا اراده معانی غیر از معانی ظاهری آیات قرآن کرده باشد، زیرا واژه ها، دارای احتمالات است . سپس به شاگرد گفت : (راست بگو بدانم این سخن را چه کسی به تو یاد داده است ؟!)

شاگرد گفت : (به دلم افتاد که از تو بپرسم). استاد گفت : این سوال ، سوال بسیار مهم و سخن بسیار عمیق و بلند پایه ای است ، و از تو بعید است چنین سخنی سرزنند. شاگرد گفت : (این سخن را از امام حسن عسکری (ع) شنیده ام) استاد گفت : (اکنون حقیقت را گفتی ، چنین مسائل جز از خاندان رسالت شنیده نمی شود).

آنگاه استاد، تقاضای آتش کرد، و تمام آنچه را درباره تناقض آیات قرآن نوشته بود، به آتش کشید و سوزانید و نابود کرد. (مناقب آل ابیطالب ، ج 4، ص 424)

حفظ آبروی مسلمانان ، توسط امام حسن عسکری (ع) عصر حکومت طاغوتی متوکل (دهمین خلیفه عباسی) بود، او امام حسن عسکری (ع) را به جرم دفاع از حق ، در شهر سامره به زندان افکنده بود، اتفاقا در آن سال بر اثر نیامدن باران ، قحطی و خشکسالی همه جا را فرا گرفته بود، زمینهای کشاورزی خشک شده بود و دامها تلف شده بودند، مسلمانان سه روز پی در پی برای نماز استسقاء (طلب باران) به

صحرا رفتند و نماز خواندند، ولی باران نیامد.
ولی روز چهارم، جاثلیق (روحانی بزرگ مسیحیان به بیرون رفتند و دعا کردند، در آن روز باران آمد.

مسلمانان روز پنجم به بیابان رفتند و نماز خواندند، ولی باران نیامد، همین موضوع باعث سرشکستگی مسلمین و آبروریزی شد، عده ای در حقانیت دین اسلام شک کردند، گفتگو و بگو مگو در این باره زیاد شد، و بنابراین بود که روز ششم نیز مسیحیان همراه جاثلیق خود به بیابان برای دعا بروند، اگر آن روز نیز مثل روز چهارم باران می آمد، آبروی مسلمانان در نزد مسیحیان، بیشتر می رفت، و شرمنده و خوار می شدند.

متوکل، بیاد امام حسن عسکری (ع) که در زندان بود، افتاد دستور داد آن حضرت را از زندان بیرون آوردند، متوکل به آن حضرت گفت: ادرک دین جدک یا ابا محمد: (ای ابومحمد، دین جدت (اسلام) را دریاب).

آن روز که روز ششم بود، مسیحیان همراه جاثلیق به بیابان رفتند. امام حسن عسکری (ع) به چند نفر از خدمتکاران نیز بیرون رفتند، آنگاه آن حضرت به یکی از غلامانش فرمود: تو نیز به میان جمعیت مسیحیان برو، هنگامی که جاثلیق برای دعا دستهایش را به سوی آسمان بلند کرد، خود را به کنار او برسان، و در میان دو انگشت دست راستش، چیزی هست، آن را بگیر و بیاور.

آن غلام به میان مسیحیان رفت و در صف اول کنار جاثلیق ایستاد و همین که او دستهایش را به طرف آسمان برای دعا بلند کرد، غلام بی

درنگ در بین دو انگشت دست راست او استخوانی که سیاه رنگ بود، برداشت، آن روز مسیحیان و جاثلیق هر چه دعا کردند، باران نیامد، و آسمان صاف و آفتابی شد. و مسیحیان شرمنده باز گشتند. متوکل از امام حسن عسکری (ع) پرسیده: این استخوان چیست؟

امامسأله (ع) فرمود: (این استخوان از قبر پیغمبری برداشته شده است، و هر گاه استخوان بدن پیامبری آشکار گردد باران می آمد). (مناقب آل ابیطالب، ج 4، ص 425)

به این ترتیب در آن روز، آبروی از دست رفته مسلمین، بجای خود آمد، و عزت و سر بلندی اسلام در نزد مسیحیان، حفظ گردد. شکنجه گر زندان، در برابر عظمت مقام امام حسن عسکری (ع) امام حسن عسکری (ع) در عصر خلافت متوکل، در زندانهای مختلفی حبس گردید، آن بزگوار را مدتی به زندان شکنجه گری خشن و پر تجربه و درنده خو، به اصطلاح به (نحریر) سپردند، او با بی رحمانه ترین روش، به امامسأله (ع) بر خورد می کرد، و زندگی را بر آن حضرت، تنگ و سخت گرفت.

همسر نحریر، که به پاره ای از مقامات معنوی و عبادات و سجده های امام در زندان آگاه شده بود، به نحریر می گفت: (از خدا بترس، تو نمی دانی که چه شخصیت بلند مقامی را در زندان نگه داشته ای، من ترس آن دارم که بلای سختی به تو برسد).

نحریر به جای اینکه تحت تاءثیر گفتار همسرش قرار بگیرد، یک روز عصبانی شد و به همسرش گفت: (سوگند به خدا، او (امام) را در باغ وحش، جلو درندگان می افکنم).

نحریر به اجازه مقامات بالا، همین کار را کرد، دستور داد آن حضرت را به درون باغ وحش بردند، و هیچگونه شک نداشت که درندگان، آن حضرت را می خورند.

ولی پس از ساعتی، نحریر و مأمورین زندان، آن حضرت را دیدند که نماز می خواند، و درندگان در اطراف او حلقه زده و آرام و خاموش ایستاده اند، آنگاه دستور داد، تا آن حضرت را به خانه اش ببرند. (ارشاد المفید، 324 و 325)

7 - خصوصی بودن امام حسن (ع) با دوستان
ابو هاشم جعفری، یکی از شاگردان و دوستان امام حسن عسکری (ع) بود، او چند روز، با امام حسن عسکری (ع) روزه مستحبی گرفت، و هنگام افطار، همراه امام (ع) با هم افطار می کردند.
روزی بر اثر گرسنگی، ضعف شدید بر ابو هاشم وارد شد، او آن روز طاقت نیاورد و به اطاق دیگر رفت، و مخفیانه مقداری نان در آنجا یافت و آن را خورد و روزه اش را شکست، سپس بی آنکه جریان را به امام (ع) بگوید، به حضور امام (ع) آمد و نشست.
امام حسن (ع) به غلام خود فرمود: (غذائی برای ابو هاشم فراهم کن، زیرا او روزه اش را شکسته است).
ابو هاشم لبخندی زد.

امام (ع) به او فرمود: (ای ابو هاشم! چرا می خندی؟ اگر می خواهی نیرو پیدا کنی، گوشت بخور، در نان قوت نیست). (مناقب آل ائمه، ج 4، ص 439)

(

به این ترتیب امام حسن عسکری (ع) با کمال خوشروئی و خودمانی، با دوستان، بر خورد می کرد و چون پدر و فرزند با آنها رفتار می نمود، و مزاح می کرد، با اینکه دارای مقام بسیار ارجمند امامت بود. گره گشائی مشکلات مسلمانان

ابوالفرات یکی از شیعیان عصر امام حسن عسکری (ع) بود، می گوید: ده هزار درهم از پسر عمویم طلب داشتم، چند بار نزد او رفتم و مطالبه کردم، او جواب منفی داد، و مرا با شدت رد کرد، سرانجام نامه ای برای امام حسن عسکری (ع) نوشتم و در آن نامه، جریان را یادآوری نمودم و عرض کردم که برای من دعا کن، تا پسر عمویم، پول مرا بدهد. آن حضرت، جواب نامه مرا داد، در آن نوشته بود که پسر عمویت بعد از روز جمعه می میرد، و قبل از مرگش، پول تو را خواهد داد. قبل از روز جمعه پسر عمویم نزد من آمد و طلب مرا پرداخت، به او گفتم: (چطور شد که آنهمه نزد تو آمدم، طلب مرا نمی دادی، ولی اکنون خودت آمدی پرداختی؟). در جواب گفت: (در عالم خواب، با امام حسن عسکری (ع) ملاقات کردم، آن حضرت به من فرمود: (وقت مرگ تو نزدیک شده است، طلب پسر عمویت را بپرداز). (کشف الغمه، ج 3، ص 311).

رام شدن استر سرکش

احمد بن حارث قزوینی می گوید: با پدرم (حارث) در شهر سامره بودیم، پدرم نگهبان و سرپرست دامهای کاروان سرای منسوب به امام حسن عسکری (ع) بود، در آن هنگام، در نزد المستعین (دوازدهمین خلیفه

عباسی (استری بود که از نظر زیبایی و قامت بلند و چالاکی ، نظیر نداشت ، ولی سرکش بود و نمی گذاشت کسی او را زین کند یا لگام بر دهانش ببندد، و یا کسی بر پشتش سوار شود.

گروهی از سواران با تجربه اجتماع کردند و هر گونه حيله و نیرنگی به کار بردند نتوانستند آن را رام کنند و بر پشتش سوار گردند، یکی از دوستان نزدیک مستعین به وی گفت : (برای حسن بن علی (امام حسن عسکری علیه السلام) پیام بفرست ، به اینجا بیاید، یا بر این استر سوار می شود، و یا این استر او را خواهد کشت).

مستعین ، شخصی را نزد امام حسن عسکری (ع) فرستاد و آن حضرت ناگزیر نزد مستعین رفت ، پدرم (حارث) نیز همراه آن حضرت بود، وقتی که امام حسن (ع) وارد خانه مستعین شد، من هم خود را به خانه او رسانیدم ، دیدم استر با کمال چالاکی در حیاط خانه ایستاده است ، امام حسن (ع) به طرف او رفت ، و دستی بر پشتش کشید، دیدم بدن آن استر آنچنان عرق کرد، که قطرات عرق از پیکرش می ریخت . سپس امام حسن (ع) نزد مستعین آمد، مستعین احترام نمود و خیر مقدم عرض کرد، و سپس گفت : (ای ابو محمد! این استر را لگام کن ... امام حسن (ع) روپوشش را در آورد و کنار گذاشت ، و جلو استر رفت و دهان او را لگام زد، سپس نزد مستعین برگشت و نشست .

مستعین گفت : این استر را زین کن ... حضرت بر خاست زین بر پشت استر نهاد و بست ، و سپس به جایگاه خود بازگشت .

مستعین گفت : می خواهی بر آن سوار شوی ؟

امام حسن (ع) فرمود: آری ، رفت و بر آن سوار شد، و چند قدمی ، با

بهترین شیوه راه رفتن ، راه رفت و بازگشت و پیاده شد، مستعین گفت :
این استر را چگونه می بینی ؟
امام (ع) فرمود: در زیبائی و راهواری ، بی نظیر است .
مستعین گفت : آن را به تو واگذار کردم .
امام حسن (ع) به پدرم (حارث) فرمود: افسار استر را بگیر، پدرم افسار
آن استر را کشید و برد. (کشف الغمه ، ج 3، ص 285)
چگونگی شهادت امام حسن (ع) و سه نشانه صدق امامت حضرت مهدی
(عج)

ابو الادیان از خدمتکاران ، و نامه رسان امام حسن عسکری (ع) بود،
هنگامی که امام حسن (ع) بیمار و بستری شد، به همان بیماری که
رحلت کرد، ابو الادیان را طلبید، و چند نامه به او داد و فرود: (این ها را
به مدائن ببر، و به صاحبانش برسان و پس پانزده روز مسافرت وقتی که
به شهر سامره بازگشتی ، از خانه من صدای گریه و عزاداری می شنوی و
جنازه مرا روی تخته غسل می نگری .
ابو الادیان می گوید گفتم : (ای آقای من ! اگر چنین پیش آید به چه
کسی مراجعه کنم ؟) فرمود: به کسی رجوع کن که . (دارای سه علامت
باشد):

- 1 - پاسخهای نامه های مرا از تو مطالعه کند که او قائم بعد از من است .
گفتم : نشانه بیشتر بفرمائید، فرمود:
- 2 - کسی که بر جنازه من نماز می خواند.
گفتم : باز نشانه بیشتر بفرمائید، فرمود:
- آن کسی که از محتو او اشیاء داخل همیان خبر دهد، او قائم بعد از من

است .

سپس شکوه امام ، مانع شد که سوال بیشتر کنم ، به سوی مدائن رفتم و نامه ها را به صاحبانشان دادم ، و پاسخهای آنها را گرفتم و پس از پانزده روز به سامره باز گشتم ، ناگاه همانگونه که فرموده بود صدای گریه و عزا از خانه امام حسن عسکری (ع) شنیدم ، به خانه آن حضرت آمدم ناگاه دیدم جعفر کذاب (برادر آن حضرت) در کنار در خانه ایستاده ، و شیعیان اطراف او را گرفته اند و به او تسلیت گفته و به او به عنوان امام حسن عسکری (ع) مبارکباد می گویند.

با خود گفتم : اگر امام ، این شخص باشد، مقام امامت تباه خواهد شد زیرا من جعفر را می شناختم که شراب می خورد و قمار بازی می کرد و با ساز و آواز سر و کار داشت ، نزد او رفتم و تسلیت و تهنیت گفتم ، از من هیچ سوالی نکرد.

سپس (عقید) (غلام آن حضرت) آمد و به جعفر گفت : ای آقای من جنازه برادرت کفن شد، برای نماز بیا، جعفر و شیعیان اطراف او وارد خانه شدند، من نیز همراه آنها بودم ، و در برابر جنازه کفن شده امام حسن عسکری (ع) قرار گرفتیم ، جعفر پیش آمد تا نماز بخواند، همین که آماده تکبیر شد، کودکی که صورتی گندمگون ، و موی سرش بهم پیچیده و بین دندانهایش گشاده بود به پیش آمد و ردای جعفر را گرفت و کشید و گفت : (تاخر یا عم فانا احق بالصلوه علی ابی) : (ای عمو! به بر گرد، من سزاوارتر به نماز خواندن بر جنازه پدرم هستم). جعفر به عقب بازگشت در حالی که چهره اش تغییر کرده و غبار گونه شده بود. ج

کودک جلو آمد و نماز خواند، و سپس آن حضرت را در کنار قبر پدرش امام هادی (ع) در شهر سامره به خاک سپردند.

سپس آن کودک به من گفت: پاسخهای نامه ای را که در نزد تو است بیاور، آنها را به آن کودک دادم و با خود گفتم: این دوشانه (1 - نماز 2 - مطالعه نامه ها) اما نشانه سوم (خبر از محتوای همیان) باقی مانده است. سپس نزد جعفر کذاب رفتم دیدم مضطرب است، شخصی بنام (حاجز و شاء) به جعفر گفت: (آن کودک چه کسی بود؟) (حاجز می خواست با این سؤال، جعفر را در حجتش درمانده سازد).

جعفر گفت: (سوگند به خدا هرگز آن کودک را ندیده ام و نشناخته ام). ابوالادیان در ادامه سخن گفت: ما نشسته بودیم ناگاه چند نفر آمدند و جویای امام حسن عسکری (ع) بودند، دریافتند که آن حضرت از دنیا رفته است، پرسیدند: (امام بعد از او کیست؟). مردم، با اشاره، جعفر را به آنها نشان دادند.

آنها بر جعفر سلام کردند و به او تسلیت و تهنیت گفتند و عرض کردند: (همراه ما نامه ها و اموال است، به ما بگو نامه ها را چه کسی فرستاده و اموال، چه مقدار است؟!).

جعفر برخاست، در حالی که لباسش را تکان می داد، گفت: (از ما علم غیب می خواهید؟).

در این هنگام خادم (از جانب امام عصر علیه السلام) بیرون آمد و گفت: نزد شما نامه هائی است از فلان کس و فلان کس (نام آنها را به زبان آورد) و در نزد شما همیانی است. که هزار دینار دارد، که ده دینار آن، طلای روکش دارد.

قمی ها آن نامه ها و همیان را به آن خادم دادند و گفتند: امام ، همان کسی است که تو را نزد ما فرستاده است (به این ترتیب سومین نشانه نیز آشکار شد).

پس از این جریان ، جعفر کذاب نزد معتمد عباسی (پانزدهمین خلیفه عباسی) رفت و گفت : در خانه برادرم حسن عسکری (ع) (کودکی هست که شیعیان به امامت او معتقدند.

معتمد، دژخیمان خود را برای دستگیری آن کودک فرستاد، آنها آمدند و پس از جستجو، کنیز امام حسن (ع) بنام (صقیل) را دستگیر کرده و کودک را از او مطالبه کردند، او انکار و اظهار بی اطلاعی کرد و برای منصرف کردن آنها از جستجوی آن کودک ، گفت : من حاملی از آن حضرت دارم (یعنی حامله هستم از حسن علیه السلام).

ماموران آن کنیز را به ابن الشوارب قاضی سپردند (تا وقتی که بچه متولد شد آن را بکشند) در این میان عبدالله بن یحیی بن خاقان وزیر از دنیا رفت ، و صاحب الزنج (امیر زنگیان) در بصره خروج کرد، و دستگاه خلافت سر گرم این امور شد و از جستجوی کودک منصرف گردیدند، و کنیز (صقیل) از خانه قاضی به خانه خود آمد. (کمال الدین شیخ صدوق ، ج 1، ص 150 - 152)

سخنانی از امام حسن عسکری علیه السلام

1 قَالَ اِلا مَامُ بُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ صَلَّوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَيْنَ حُجَّتِهِ مِنْ سَائِرِ خَلْقِهِ بِكُلِّ شَيْءٍ، وَيُعْطِيهِ اللُّغَاتِ، وَمَعْرِفَةَ الْأَنْسَابِ وَالْأَجَالِ وَالْحَوَادِثِ، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحُجَّةِ وَالْمَحْجُوحِ فَرْقٌ. (68)
ترجمه :

فرمود: همانا خداوند متعال ، حجت و خلیفه خود را برای بندگانش الگو و دلیلی روشن قرار داد، همچنین خداوند حجت خود را ممتاز گرداند و به تمام لغت ها و اصطلاحات قبائل و اقوام آشنا ساخت و نساب همه را می شناسد و از نهایت عمر انسان ها و موجودات و نیز جریات و حادثه ها آگاهی کامل دارد و چنانچه این امتیاز وجود نمی داشت ، بین حجت خدا و بین دیگران فرقی نبود.

2 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَلَامَةُ الْإِيْمَانِ خَمْسٌ: التَّخَتُّمُ بِالْيَمِينِ، وَ صَلَاةُ الْاِخْدَى وَ خَمْسِينَ، وَالْجَهْرُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، وَ تَغْفِيرُ الْجَبِينِ ، وَ زِيَارَةُ

الأربعین. (69)

ترجمه :

فرمود: علامت و نشانه ایمان پنج چیز است : انگشتر به دست راست داشتن ، خواندن پنجاه و یک رکعت نماز (واجب و مستحب)، خواندن «بسم الله الرحمن الرحيم» (را) در نماز ظهر و عصر (با صدای بلند، پیشانی را در حال سجده روی خاک نهادن ، زیارت اربعین امام حسین علیه السلام انجام دادن .

3 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَيْسَتْ الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ الصَّيَامِ وَالصَّلَاةِ، وَ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ التَّفَكُّرِ فِي مَرِ اللَّهِ. (70)

ترجمه :

فرمود: عبادت در زیاد انجام دادن نماز و روزه نیست ، بلکه عبادت با تفکر و اندیشه در قدرت بی منتهای خداوند در امور مختلف می باشد.

4 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : خَصَلَتَانِ لَيْسَ فَوْقَهُمَا شَيْءٌ: الْإِيمَانُ بِاللَّهِ، وَنَفْعُ الْإِخْوَانِ. (71)

ترجمه :

فرمود: دو خصلت و حالتی که والاتر از آن دو چیز نمی باشد عبارتند از: ایمان و اعتقاد به خداوند، نفع رساندن به دوستان و آشنایان .

5 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا، مُوَعِّمُهُمْ وَ مُخَالِفُهُمْ، مَا الْمُوَعِّمُونَ فَيَبْسُطُ لَهُمْ وَجْهَهُ، وَ مَا الْمُخَالِفُونَ فَيَكَلِّمُهُمْ بِالْمُدَارَاةِ لِاجْتِدَابِهِمْ إِلَى الْإِيمَانِ. (72)

ترجمه :

فرمود: با دوست و دشمن خوش گفتار و خوش برخورد باشید، اما با

دوستان موءمن به عنوان یک وظیفه که باید همیشه نسبت به یکدیگر با چهره ای شاداب برخورد نمایند، اما نسبت به مخالفین به جهت مدارا و جذب به اسلام و احکام آن .

6 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اللَّحَاقُ بِمَنْ تَرْجُو خَيْرٌ مِنَ الْمُقَامِ مَعَ مَنْ لَا تَأْمَنُ شَرَّهُ. (73)

ترجمه :

فرمود: تداوم دوستی و معاشرت با کسی که احتمال دارد سودی برایت داشته باشد، بهتر است از کسی که محتمل است شرّ جانی ، مالی ، دینی و...
برایت داشته باشد.

7 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِيَّاكَ وَالْأَذَاعَةَ وَطَلَبَ الرَّئِيسَةَ، فَإِنَّهُمَا يَدْعُوَانِ إِلَى الْهَلَكَةِ. (74)

ترجمه :

فرمود: مواظب باش از این که بخواهی شایعه و سخن پراکنی نمائی و یا این که بخواهی دنبال مقام و ریاست باشی و تشنه آن گردی ، چون هر دوی آن ها انسان را هلاک خواهد نمود.

8 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ مُدَارَاةَ أَعْدَاءِ اللَّهِ مِنْ فَضْلِ صَدَقَةِ الْمَرْءِ عَلَى نَفْسِهِ وَ إِيْخْوَانِهِ. (75)

ترجمه :

فرمود: مدارا و سازش با دشمنان خدا و دشمنان اهل بیت علیهم السلام در حال تقیّه بهتر است از هر نوع صدقه ای که انسان برای خود بپردازد.

9 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : حُسْنُ الصُّورَةِ جَمَالٌ ظَاهِرٌ، وَحُسْنُ الْعَقْلِ جَمَالٌ بَاطِنٌ. (76)

ترجمه :

فرمود: نیکوئی شکل و قیافه ، یک نوع زیبائی و جمال در ظاهر انسان پدیدار است و نیکو بودن عقل و درایت ، یک نوع زیبائی و جمال درونی انسان می باشد.

10 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ وَعَظَ خَاةً سِرّاً فَقَدْ زَانَهُ، وَمَنْ وَعَظَهُ عَلَانِيَةً فَقَدْ شَانَهُ. (77)

ترجمه :

فرمود: هر کس دوست و برادر خود را محرمانه موعظه کند، او را زینت بخشیده ؛ و چنانچه علنی باشد سبب ننگ و تضعیف او گشته است .

11 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ لَمْ يَتَّقِ وَجْهَ النَّاسِ لَمْ يَتَّقِ اللَّهَ. (78)

ترجمه :

فرمود: کسی که در مقابل مردم بی باک باشد و رعایت مسائل اخلاقی و حقوق مردم را نکند، تقوای الهی را نیز رعایت نمی کند.

12 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا قُبِحَ بِالْمُؤْمِنِ نٌ تَكُونُ لَهُ رَغْبَةٌ تَذُلُّهُ. (79)

ترجمه :

فرمود: قبیح ترین و زشت ترین حالت و خصلت برای مؤمن آن حالتی است که دارای آرزوئی باشد که سبب ذلت و خواری او گردد.

13 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ نَسَبَ ذَنْبَكَ إِلَيْهِ. (80)

ترجمه :

فرمود: بهترین دوست و برادر، آن فردی است که خطاهای تو را به

عهده گیرد و خود را مقصّر بداند.

14 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا تَرَكَ الْحَقَّ عَزِيزٌ إِلَّا ذَلٌّ، وَلَا خَذَ بِهِ ذَلِيلٌ إِلَّا لَأَعَزَّ. (81)

ترجمه :

فرمود: حق و حقیقت را هیچ صاحب مقام و عزیزی ترک و رها نکرد مگر آن که ذلیل و خوار گردید، همچنین هیچ شخصی حق را به اجراء در نیاورد مگر آن که عزیز و سربلند شده است .

15 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مِنَ الْفَوَاقِرِ الَّتِي تَقْصِمُ الظَّهْرَ جَارٌ إِنْ رَى حَسَنَةً طِفْلاً هَا وَ إِنْ رَى سَيِّئَةً فَشَاهَا. (82)

ترجمه :

فرمود: یکی از مصائب و ناراحتی های کمر شکن ، همسایه ای است که اگر به او احسان و خدمتی شود آن را پنهان و مخفی دارد و اگر ناراحتی و اذیتی متوجه اش گردد آن را علنی و آشکار سازد.

16 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِشِيعَتِهِ: وَصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالْوَرَعِ فِي دِينِكُمْ وَالْأَجْتِهَادِ لِلَّهِ، وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ، وَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى مَنْ ائْتَمَنَكُمْ مِنْ بَرٍّ وَ فَاجِرٍ، وَطُولِ السُّجُودِ، وَحُسْنِ الْجَوَارِ. (83)

ترجمه :

به شیعیان و دوستان خود فرمود: تقوای الهی را پیشه کنید و در امور دین ورع داشته باشید، در تقرّب به خداوند کوشا باشید و در صحبت ها صداقت نشان دهید، هر کس امانتی را نزد شما نهاد آن را سالم تحویلش دهید، سجده های خود را در مقابل خداوند طولانی کنید و به همسایگان خوش رفتاری و نیکی نمائید.

17 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ تَوَاضَعَ فِي الدُّنْيَا لَا خُوانَهُ فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الصِّدِّيقِينَ، وَمِنْ شِيعَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَقًّا. (84)
ترجمه :

فرمود: هر کس در دنیا در مقابل دوستان و هم نوعان خود متواضع و فروتنی نماید، در پیشگاه خداوند در زمره صدیقین و از شیعیان امام علی علیه السلام خواهد بود.

18 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّهُ يُكْتَبُ لِحُمَى الرَّبْعِ عَلَى وَرَقَةٍ، وَ يُعَلَّقُهَا عَلَى الْمَحْمُومِ: «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا»، فَإِنَّهُ يَبْرَأُ بِإِذْنِ اللَّهِ. (85)
ترجمه :

فرمود: کسی که ناراحتی تب و لرز دارد، این آیه شریفه قرآن در «سوره نباء، آیه 69» را روی کاغذی بنویسید و بر گردن او آویزان نمایید تا با اذن خداوند متعال بهبود یابد.

19 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَثُرُوا ذِكْرَ اللَّهِ وَ ذِكْرَ الْمَوْتِ، وَ تَلَاوَةَ الْقُرْآنِ، وَالصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَإِنَّ الصَّلَاةَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ عَشْرُ حَسَنَاتٍ. (86)
ترجمه :

فرمود: ذکر و یاد خداوند متعال ، مرگ و حالات آن ، تلاوت و تدبیر قرآن ؛ و نیز صلوات و درود فرستاد بر حضرت رسول و اهل بیتش علیهم السلام را زیاد و به طور مکرر انجام دهید، همانا پاداش صلوات بر آن ها، ده حسنه و ثواب می باشد.

20 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّكُمْ فِي آجَالٍ مَنْقُوصَةٍ وَيَّامٍ مَعْدُودَةٍ، وَالْمَوْتُ يَتِي بِغَتَّةٍ، مَنْ يَزْرَعُ شَرًّا يَخْصَدُ نِدَامَةً. (87)

ترجمه :

فرمود: همانا شما انسان ها در یک مدّت و مهلت کوتاهی به سر می برید که مدّت زمان آن حساب شده و معین می باشد و مرگ ، ناگهان و بدون اطلاع قبلی وارد می شود و شخص را می رباید، پس متوجّه باشید که هر کس هر مقدار در عبادت و بندگی و انجام کارهای نیک تلاش کند فردای قیامت غبطه می خورد که چرا بیشتر انجام نداده است و کسی که کار خلاف و گناه انجام دهد پشیمان و سرافکنده خواهد بود.

21 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَفَرٌ لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِالْمُتَبَا
ءِ اللَّيْلِ. (88)

ترجمه :

فرمود: همانا رسیدن به خداوند متعال و مقامات عالیّه یک نوع سفری است که حاصل نمی شود مگر با شب زنده داری و تلاش در عبادت و جلب رضایت او در امور مختلف .

22 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْمَقَادِيرُ الْغَالِبَةُ لَا تُدْفَعُ بِالْمُغَالَبَةِ، وَالْأَرْزَاقُ الْمَكْتُوبَةُ لَا تُنَالُ بِالشَّرِّهِ، وَلَا تُدْفَعُ إِلَّا بِمُسَاكِ عَنْهَا. (89)

ترجمه :

فرمود: مقدّراتی که در انتظار ظهور می باشد با زرنگی و تلاش از بین نمی رود و آنچه مقدّر باشد خواهد رسید، همچنین رزق و روزی هر کس ، ثبت و تعیین شده است و با زیاده روی در مصرف به جایی نخواهد رسید؛ و نیز با نگهداری هم نمی توان آن را دفع کرد.

23 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَلْبُ الْإِحْمَقِ فِي قَمِهِ، وَقَمُ الْحَكِيمِ فِي قَلْبِهِ. (90)

ترجمه :

فرمود: اندیشه حمق در دهان اوست ، ولیکن دهان و سخن عاقل در درون او می باشد. (یعنی ؛ افراد حمق اوّل حرف می زنند و سپس در جهت سود و زیان آن فکر می کنند، بر خلاف عاقل که بدون فکر سخن نمی گوید).

24 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْمُؤْمِنُ بَرَكَةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِ وَ حُجَّةٌ عَلَى الْكَافِرِ. (91)

ترجمه :

فرمود: وجود شخص مؤمن برای دیگر مؤمنین برکت و سبب رحمت می باشد و نسبت به کفار و مخالفین حجت و دلیل است .

25 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يَشْغَلُكَ رِزْقٌ مَضْمُونٌ عَنْ عَمَلٍ مَفْرُوضٍ. (92)

ترجمه :

فرمود: مواظب باش که طلب روزی که از طرف خداوند متعال تضمین شده تو را از کار و اعمال واجب باز ندارد (یعنی ؛ مواظب باش که به جهت تلاش دو کار بیش از حدّ نسبت به واجبات سست و سهل انگار نباشی).

26 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : جُرَّةُ الْوَلَدِ عَلَى وَالِدِهِ فِي صِغَرِهِ تَدْعُو إِلَى الْعُقُوقِ فِي

كِبَرِهِ. (93)

ترجمه :

فرمود: رو پیدا کردن و جرئ شدن فرزند هنگام طفولیت در مقابل پدر، سبب می شود که در بزرگی مورد نفرین و غضب پدر قرار گیرد.

27 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : جُمُعُ بَيْنَ الصَّلَاتَيْنِ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ، تَرَى مَا

تُحِبُّ. (94)

ترجمه :

فرمود: نماز ظهر و عصر را دنباله هم در اوّل وقت انجام بده ، که در نتیجه آن فقر و تنگ دستی از بین می رود و به مقصود خود خواهی رسید.

28 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَرَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ، عَبْدُ النَّاسِ مَنْ قَامَ الْفَرَائِضَ، زَهَدُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ الْحَرَامَ، شَدُّ النَّاسِ اجْتِهَاداً مَنْ تَرَكَ الذُّنُوبَ. (95)

ترجمه :

فرمود: پارساترین مردم آن کسی است که از موارد گوناگون شبهه و مشکوک اجتناب و دوری نماید؛ عابدترین مردم آن شخصی است که قبل از هر چیز، واجبات الهی را انجام دهد؛ زاهدترین انسان ها آن فردی است که موارد حرام و خلاف را مرتکب نشود؛ قوی ترین اشخاص آن شخصی است که هر گناه و خطائی را در هر حالتی ترک نماید.

29 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يَعْرِفُ النِّعْمَةَ إِلَّا الشَّاكِرُ، وَلَا يَشْكُرُ النِّعْمَةَ إِلَّا الْعَارِفُ. (96)

ترجمه :

فرمود: کسی قدر نعمتی را نمی داند مگر آن که شکر گزار باشد و کسی نمی تواند شکر نعمتی را انجام دهد مگر آن که اهل معرفت باشد.

30 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي لَا يُغْفَرُ قَوْلُ الرَّجُلِ: لَيْتَنِي لَا أَوْءِ اخِذُ إِلَّا بِهَذَا. (97)

ترجمه :

فرمود: بعضی از گناهانی که آمرزیده نمی شود: خلافی است که شخصی

انجام دهد و بگوید: ای کاش فقط به همین خلاف عِقاب می شدم ، یعنی ؛ گناه در نظرش ناچیز و ضعیف باشد.

31 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : بُسَّ الْعَبْدُ عَبْدٌ يَكُونُ ذَا وَجْهَيْنِ وَ ذَا لِسَانَيْنِ، يَطْرَى خَاهُ شَاهِدًا وَ يَكُلُّهُ غَائِبًا، إِنْ أُعْطِيَ حَسَدَهُ، وَ إِنْ ابْتُلِيَ خَذَلَهُ. (98)

ترجمه :

فرمود: بد آدمی است آن که دارای دو چهره و دو زبان می باشد؛ دوست و برادرش را در حضور، تعریف و تمجید می کند ولی در غیاب و پشت سر، بد گوئی و مذمت می نماید که همانند خوردن گوشت های بدن او محسوب می شود، چنین شخص دو چهره اگر دوستش در آسایش و رفاه باشد حسادت می ورزد و اگر در ناراحتی و سختی باشد زخم زبان می زند.

32 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مِنَ التَّوَاضُّعِ السَّلَامُ عَلَى كُلِّ مَنْ تَمَرُّ بِهِ، وَالْجُلُوسُ دُونَ شَرَفِ الْمَجْلِسِ. (99)

ترجمه :

فرمود: یکی از نشانه های تواضع و فروتنی آن است که به هر کس برخورد نمائی سلام کنی و در هنگام ورود به مجلس هر کجا، جا بود بنشینی نه آن که به زور و زحمت برای دیگران جایی را برای خود باز کنی -.

33 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ رَضِيَ بِدُونِ الشَّرَفِ مِنَ الْمَجْلِسِ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ وَ مَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى يَقُومَ، مِمَّا لَمْ يَتَوَاضَّعِ السَّلَامُ عَلَى كَلِّ مَنْ تَمَرُّ بِهِ. (100)

ترجمه :

فرمود: کسی که متکبر نباشد و موقع ورود به مجلس هر کجا جائی بود بنشیند تا زمانی که حرکت نکرده باشد خدا و ملائکه هایش بر او درود و رحمت می فرستند؛ از علائم و نشانه های تواضع و فروتنی آن است که به هر شخصی برخورد نمودی سلام کنی .

34 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا تُمَارِ فَيَذْهَبُ بِهَاءٍكَ، وَلَا تُمَارِحَ فَيُجْتَرَأُ عَلَيْكَ. (101)

ترجمه :

فرمود: با کسی جدال و نزاع نکن که بهاء و ارزش خود را از دست می دهی ، با کسی شوخی و مزاح ناشایسته و بی مورد نکن و گرنه افراد بر تو جریء و چیره خواهند شد.

35 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ آثَرَ طَاعَةَ بَوَى دِينِهِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى طَاعَةِ بَوَى نَسَبِهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ: لَأَوْءَ ثِرْنَكَ كَمَا آثَرْتَنِي ، وَلَا شَرَّفَكَ بِحَضْرَةِ أَبَوَى دِينِكَ كَمَا شَرَّفْتَ نَفْسَكَ بِإِثَارِ حُبِّهِمَا عَلَى حُبِّ بَوَى نَسَبِكَ. (102)

ترجمه :

فرمود: کسی که مقدّم دارد طاعت و پیروی پیغمبر اسلام حضرت محمد و امیرالمؤمنین امام علیّ صلوات الله علیهما را بر پیروی از پدر و مادر جسمانی خود، خداوند متعال به او خطاب می نماید: همان طوری که دستورات مرا بر هر چیزی مقدّم داشتی ، تو را در خیرات و برکات مقدّم می دارم و تو را همنشین پدر و مادر دینی یعنی حضرت رسول و امام علیّ علیهما السلام می گردانم ، همان طوری که علاقه و محبت عملی و اعتقادی خود را نسبت به آن ها بر هر چیزی مقدّم داشتی .

36 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَيْسَ مِنَ الْأَدَبِ إِظْهَارُ الْفَرَحِ عِنْدَ الْمَحْزُونِ. (103)

ترجمه :

فرمود: از ادب و اخلاق انسانی و اسلامی نیست که در حضور شخص دمصیبت دیده و غمگین ، اظهار شادی و سرور کند.

37 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ كَانَ الْوَرَعُ سَجِيَّتَهُ، وَالْكَرَمُ طَبِيعَتَهُ، وَالْحِلْمُ خُلَّتَهُ، كَثُرَ صَدِيقُهُ وَالثَّنَاءُ عَلَيْهِ. (104)

ترجمه :

فرمود: هر کس ورع و احتیاط در روش زندگی ، بزرگواری و سخاوت عادت برنامه اش و صبر و بردباری برنامه اش باشد؛ دوستانش زیاد و تعریف کنندگانش بسیار خواهند بود.

38 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَرَفَ النَّاسَ بِحُقُوقِ إِخْوَانِهِ، وَشَدَّهُمْ قَضَاءَ لَهَا، عَظَمَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ شَنَاءً. (105)

ترجمه :

فرمود: هر کس حقوق هم نوعان خود را بشناسد و رعایت کند و مشکلات و نیازمندی های آن ها را برطرف نماید، در پیشگاه خداوند دارای عظمت و موقعیتی خاصی خواهد بود.

39 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا زَيْنًا وَلَا تَكُونُوا شَيْنًا، جُرُّوا إِلَيْنَا كُلَّ مَوَدَّةٍ، وَأَذْفَعُوا عَنَّا كُلَّ قَبِيحٍ، فَإِنَّهُ مَا قِيلَ فِينَا مِنْ حُسْنٍ فَنَحْنُ هُلُهُ، وَمَا قِيلَ فِينَا مِنْ سُوءٍ فَمَا نَحْنُ كَذَلِكَ. (106)

ترجمه :

فرمود: تقوای الهی را در همه امور رعایت کنید، و زینت بخش ما باشید و مایه ننگ ما قرار نگیرید، سعی کنید افراد را به محبت و علاقه ما جذب

کنید و زشتی ها را از ما دور نمائید؛ درباره ما آنچه از خوبی ها بگویند صحیح است و ما از هر گونه عیب و نقصی مبرا خواهیم بود.

40 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَتِي عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا الْقَوَّامُونَ لِضُعْفَاءِ مُحِبِّينَا وَ هَلْ وَلَايَتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَالْأَنْوَارُ تَسْطَعُ مِنْ تِجَانِهِمْ عَلَى رَسِّ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ تَاجُ بَهَاءٍ، قَدْ انْبَثَّتْ تِلْكَ الْأَنْوَارُ فِي عَرَصَاتِ الْقِيَامَةِ وَ دُورِهَا مَسِيرَةٌ ثَلَاثِمِائَةٌ لَفٍ سَنَةً. (107)

ترجمه :

فرمود: آن دسته از علماء و دانشمندان شیعیان ما که در هدایت و رفع مشکلات دوستان و علاقه مندان ما، تلاش کرده اند، روز قیامت در حالتی وارد صحرای محشر می شوند که تاج کرامت بر سر نهاده و نور وی ، همه جا را روشنائی می بخشد و تمام اهل محشر از آن نور بهره مند خواهند شد.

پاورقی ها:

68- اصول کافی : ج 1، ص 519، ح 11.

69- حدیقه الشیعه : ج 2، ص 194، وافی : ج 4، ص 177، ح 42.

70- مستدرک الوسائل : ج 11، ص 183، ح 12690.

71- تحف العقول : ص 489، س 13، بحارالانوار: ج 75، ص 374، ح 26.

72- مستدرک الوسائل : ج 12، ص 261، ح 14061.

73- مستدرک الوسائل : ج 8، ص 351، ح 5، بحارالانوار: ج 71، ص د، ح 34.

74- بحارالانوار: ج 50، ص 296، ضمن ح 70.

- 75- مستدرک الوسائل : ج 12، ص 261، س 15، بحارالانوار: ج 75، ص د، ضمن ح 42.
- 76- بحارالانوار: ج 1، ص 95، ح 27.
- 77- تحف العقول : ص 489 س 20، بحارالانوار: ج 75، ص 374، ح 33.
- 78- بحارالانوار: ج 68، ص 336، س 21، ضمن ح 22.
- 79- تحف العقول : ص 498 س 22، بحارالانوار: ج 75، ص 374، ح 35.
- 80- بحارالانوار: ج 71، ص 188، ح 15.
- 81- تحف العقول : ص 489، س 17، بحارالانوار: ج 75، ص 374، ح 24.
- 82- بحارالانوار: ج 75، ص 372، ح 11.
- 83- اعیان الشیعة : ج 2، ص 41، س 30، بحارالانوار: ج 75، ص 372، ح 12.
- 84- احتجاج طبرسی : ج 2، ص 517، ح 340، بحارالانوار: ج 41، ص د، ح 5.
- 85- طب الائمه سیّد شبر: ص 331، س 8.
- 86- بحارالانوار: ج 75، ص 372، س 21، ضمن ح 12.
- 87- اعیان الشیعة : ج 2، ص 42، س 2، بحارالانوار: ج 75، ص 373، ح 19.
- 88- اعیان الشیعة : ج 2، ص 42، س 29، بحارالانوار: ج 75، ص 380، س 1.
- 89- اعلام الدین : ص 313، س 3، بحارالانوار: ج 75، ص 379، س د.
- 90- تحف العقول : ص 489، س 8، بحارالانوار: ج 75، ص 374، ح 21.

- 91- تحف العقول : ص 489، س 7، بحارالانوار: ج 75، ص 374، ح 20.
- 92- تحف العقول : ص 489، س 9، بحارالانوار: ج 75، ص 374، ح 22.
- 93- تحف العقول : ص 489، س 14، بحارالانوار: ج 75، ص 374، ح 27.
- 94- کافی : ج 3، ص 287، ح 6.
- 95- اعیان الشیعة : ج 2، ص 42، س 1، بحارالانوار: ج 75، ص 373، ح 18.
- 96- اعلام الدین دیلمی : ص 313، س 3، بحارالانوار: ج 75، ص 378، س 16.
- 97- غیبة شیخ طوسی : ص 207، ح 176، بحارالانوار: ج 50، ص 250، ح 4.
- 98- بحارالانوار: ج 75، ص 373، ح 14.
- 99- بحارالانوار: ج 75، ص 372، ح 9.
- 100- بحارالانوار: ج 78، ص 466، ح 12، به نقل از تحف العقول .
- 101- اعیان الشیعة : ج 2، ص 41، س 23، بحارالانوار: ج 75، ص 370، ح 1.
- 102- تفسیر الامام العسکری علیه السلام : ص 333، ح 210.
- 103- بحارالانوار: ج 75، ص 374، ح 28.
- 104- علام الدین : ص 314، س 7، بحارالانوار: ج 75، ص 379، س د.
- 105- احتجاج طبرسی : ج 2، ص 517، ح 340.
- 106- بحارالانوار: ج 75، ص 372، س 18.
- 107- تفسیر الامام العسکری علیه السلام : ص 345، ح 226.

ذکر مصیبت شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

وقتی معتمد عباسی ، قاتل امام دهم علیه السلام ، به خلافت رسید ، پس از مدّتی دستور داد امام عسکری علیه السلام را که بیست و هشت سال داشت ، توسط زهر به شهادت برسانند !

عقید خادم امام علیه السلام گفت : در آن شبی که حال حضرت منقلب بود ، امام علیه السلام مقداری مصطکی (دارویی گیاهی) خواست . همین که این دارو را جوشاندند و برای امام علیه السلام آوردند ، فرمود : اول آبی بیاورید تا وضو بگیرم و نماز بخوانم . آب برای حضرت آوردیم ، و آن برگزیده خدا ، دستمالی بر روی زانوان خود گستراند و وضو گرفت و نماز صبح را به جای آورد . سپس ظرف مصطکی را به دست گرفت و خواست بیاشامد ، ولی دست مبارکش از شدت ضعف و ناتوانی می لرزید و لب ظرف به دندانهایش می خورد .

در این موقع امام علیه السلام به من فرمود : داخل اطاق شو و کودکی را که در حال سجده است ، نزد من بیاور ! من داخل اطاق شدم و نگاهم به کودکی که سر به سجده نهاده و انگشت سبابه خود را به طرف آسمان بلند نموده بود ، افتاد . من بر آن حضرت علیه السلام سلام کردم . آن جناب نماز خود را مختصر کرد و تمام نمود . من عرض کردم : سرور من می فرماید که شما نزد او بروید . در این هنگام مادرش آمد و دست او را گرفت و خدمت امام علیه السلام برد .

چون آن کودک خدمت امام علیه السلام رسید ، سلام کرد . همین که امام علیه السلام چشمش به او افتاد ، گریست و فرمود : ای سرور اهل بیت خود ! به من آب بیاشام که من می خواهم به نزد پروردگام بروم ! آن کودک ظرف دارو را به دست گرفت و به حضرت نوشاند سپس امام علیه السلام به او فرمود : به تو بشارت می دهم که توئی صاحب الزمان ! توئی مهدی ! توئی حجت خدا بر روی زمین ! ...

و در همان وقت ، امام علیه السلام به شهادت رسید⁽¹⁾ .
 موقعی که خبر شهادت امام عسکری علیه السلام در شهر سامرا منتشر
 شد ، قیامتی به پا شد ! صدای ناله و شیون از عموم مردم بلند گردید ...
 عموم بازاریان و مردم ، چه صغیر و چه کبیر ، همه وقتی از شهادت
 حضرت علیه السلام با خبر شدند ، برای تشییع ، اجتماع کردند .
 همه وزرا و نویسندگان و تابعین خلیفه و بنی هاشم و علویان ، برای
 تشییع حاضر شدند . شهر سامرا در روز شهادت امام عسکری
 علیه السلام ، از کثرت ناله و شیون و ضجّه مردم ، مثل روز قیامت شده
 بود⁽²⁾ .
 ابو الادیان می گوید : در هنگام نماز بر بدن حضرت ، برادر امام
 علیه السلام ، به نام جعفر کذاب خواست بر حضرت ، نماز بخواند که
 ناگاه کودکی گندم گون و پیچیده مو ، گشاده دندان ، مانند پاره ماه
 بیرون آمد و عبای جعفر را کشید و فرمود : ای عمو ! عقب بایست که
 من به نماز بر بدن پدرم از تو سزاوارترم ! جعفر رنگش پرید و عقب
 ایستاد . آن کودک پیش ایستاد و بر پدر بزرگوارش نماز خواند ، و امام
 علیه السلام را در کنار امام هادی علیه السلام دفن نمود⁽³⁾ .

- (1) منتهی الامال .
- (2) ستارگان درخشان : ج 13 .
- (3) منتهی الامال .

امام حسن بن علی العسکری(ع) یازدهمین پیشوای شیعیان می باشد

- لقب‌های وی را هادی، نقی، زکی، رفیق و صامت ذکر کرده‌اند □
- لقب «ابن الرضا» نیز لقبی است که امام جواد(ع)، امام هادی(ع) و امام □
- حسن عسکری(ع) به آن شهرت یافته‌اند
- مادر ایشان(حُدیث یا سلیل) می باشد □
- لقب عسکری از آن جهت به ایشان داده شده که در شهر سامرا که □
- به عسکر (اردوگاه یا شهر نظامی) نیز مشهور بوده، اقامت اجباری داشته
- است.

- □ محدودیت‌های شدید حاکم بر زندگی امام عسکری(ع) سبب شد تا □
آن حضرت(ع) برای ارتباط با شیعیان، نمایندگانی برگزیند
- □ عثمان بن سعید از نمایندگان خاص وی بود که پس از شهادت □
امام(ع) و آغاز عصر غیبت صغری، به‌عنوان نخستین وکیل و نایب خاص
امام زمان(ع) نیز ایفای نقش کرد
- □ یگانه همسر ایشان (نرجس) نام دارد □
- □ بر اساس غالب منابع شیعه و سنی، تنها فرزند آن حضرت، امام □
زمان(ع) مسمی به «محمد(ع)» است
- اما طبق اقوال دیگر، برخی او را دارای ۳ پسر و ۳ دختر شمرده‌اند
- □ آن حضرت(ع) تنها یک برادر به نام جعفر داشت که نزد شیعیان به □
(جعفر کذاب) معروف است، او پس از درگذشت امام عسکری(ع)،
ادعای امامت کرد و با انکار تولد فرزندی برای ایشان، به عنوان تنها
وارث، مدعی میراث آن حضرت(ع) شد

امام حسن عسکری(ع) بیشتر عمر خود را در سامراء گذراند و □▪

مشهور است که ایشان تنها امامی است که به حج نرفت

□▪ : دوره امامت امام عسکری(ع) همزمان با سه خلیفه عباسی بود

(معتز عباسی (۲۵۵-۲۵۲ق) ۱)

(مهدی عباسی (۲۵۶-۲۵۵ق) ۲)

(معتد عباسی (۲۷۹-۲۵۶ق) ۳)

□▪ مهدی در صدد قتل آن حضرت(ع) بر آمد، اما مُرد و معتد روی کار آمد.

□▪ : امام عسکری(ع) خطاب به مادر خویش فرمود

در سال ۲۶۰ به من اذیتی خواهد رسید که می ترسم من را دچار رنج «
و مشقت کند»

□▪ عمر کوتاه امام(ع) و شهادت در ۲۸ سالگی، آن هم بدون سابقه

بیماری و فاصله کوتاه رهایی آن حضرت از زندان تا مرگ که کمتر از

یک ماه بود، شاهی دیگر بر توطئه خلافت در شهادت امام عسکری(ع) است.

♦ □ سرانجام امام حسن عسکری(ع) در اول ربیع الاول سال ۲۶۰ قمری توسط معتمد مسموم شد و در هشتم همان ماه، در ۲۸ سالگی در سامرا به شهادت رسید و در خانه‌ای که پدر بزرگوارشان دفن شده بود، دفن گردید.

📖 : منابع

اثبات الوصیه مسعودی، ص ۲۶۸ (۱)

الارشاد شیخ مفید، ج ۲، ص ۳۱۱ (۲)

فرق الشیعه نوبختی، ص ۱۳۹ (۳)

سیره پیشوایان پیشوایی، ص ۴۵۲ (۴)

حکومت و سیاست در سیره امام حسن عسکری(ع) جعفریان، ص ۳ (۵)

جعفر کذاب

یکی از دردناک ترین داستان های انحراف در بعضی از خاندان اهل بیت (علیه السلام) داستان انحراف جعفر کذاب است. جعفر کذاب فرزند امام علی نقی امام هادی (علیه السلام) و برادر امام حسن عسکری است یعنی، به لحاظ شایستگی خانواده و بستر پرورش از پاکترین است. اطراف او را معصومین (علیه السلام) یا کسانی گرفته اند که تالی تلو معصومین (علیه السلام) بودند و انتظار می رفت که او خود از پاکترین انسان های زمان خود بعد از معصومین (علیه السلام) باشد که کما اینکه برخی از فرزندان

دیگر امام هادی چنین بودند. اما چنین نشد، بلکه او از مدعیان دروغین امامت پس از امام حسن عسکری (علیه السلام) شد.

ناراحتی امام سجاد از انحراف جعفر

شاید اولین بار امام زین العابدین (علیه السلام) از جریان تلخ انحراف جعفر از ولایت امام زمان (علیه السلام) پرده برداشته باشند. «ابو حمزه ثمالی» از «ابو خالد کابلی» نقل می کند: از علی بن الحسین، امام سجاد (علیه السلام) پرسیدم، حجت و پیشوای ما، بعد از شما کیست؟ فرمود حجت و پیشوای شما پس از من، فرزندم محمد است که نام او در تورات باقر است زیرا که دانش را به خوبی میشکافد و پس از محمد، فرزندش جعفر است که نزد اهل آسمان صادق نام دارد. عرض کردم، آقای من چگونه نامش صادق است و حال آنکه همه شما صادق ید؟ فرمود: پدرم از پدرش (علیه السلام) روایت کرد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند، آنگاه که فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب دنیا آمد او را صادق بنامید. چون پنجمین فرزندش که جعفر نام دارد بر خدا جرئت می کند و بر او دروغ می بندد و ادعای امامت می کند پس، او نزد خدا جعفر کذاب است که افترا زننده به خداست و درباره خود ادعایی می کند که شایستگی آن را ندارد. او با

پدرش هم مخالف است و بر برادر خود هم حسد می ورزد و راز الهی را در هنگام غیبت ولی خدا، افشا می کند.

سپس امام سجاد گریه شدیدی کردند و فرمودند: گویا جعفر کذاب را می بینم که خلیفه غاصب زمان خود را به تفتیش در امر آن ولی خدا - که در پرده نهان حفظ الهی قرار دارد - برمی انگیزد و حریم خانه پدر را به خلیفه وقت می سپرد. در حالیکه پیش از آن، خلیفه وقت از ولادت آن حضرت (امام عصر عج) خبر ندارد و امید دارد که بدینوسیله به آن حضرت دست یابد و ایشان را به شهادت رساند و ارثی را که از امام حسن عسکری (علیه السلام) به فرزندش امام عصر رسیده، به ناحق به (39) تصرف خویش در آورد.

ناراحتی امام هادی علیه السلام در هنگام تولد جعفر

تنها، امام سجاد (علیه السلام) از انحراف جعفر ناراحت نبودند بلکه وجود این فرزند، موجب ناراحتی بعضی از امامان بزرگوار دیگر هم بود. از جمله، ناراحتی امام هادی علیه السلام در هنگام تولد جعفر است. ناراحتی امام هادی علیه السلام را، زنی به نام «فاطمه بنت محمد» اینگونه نقل کرده است:

وقتی جعفر بدنیا آمد در خانه امام هادی علیه السلام بودم همه اهل خانه

به خاطر تولد این نوزاد شاد بودند اما، امام عسکری را شادمان ندیدم عرض کردم، مولای من چرا شما را در به دنیا آمدن این نوزاد شادمان نمی بینم؟ فرمودند: برای تو، بدنیا آمدن جعفر اهمیتی ندارد! اما (نمی دانی) که دیری نخواهد گذشت که جمع زیادی از مردم را گمراه خواهد کرد(40).

بزرگترین انحراف جعفر کذاب که به سبب آن جعفر کذاب نامیده شده است، ادعای امامت بود وی علاوه بر ادعای امامت دچار انحرافات اخلاقی دیگری هم بود.

انحرافات جعفر

أ) ادعای امامت و دشمنی با پدر، برادر و فرزند برادر
دعوی امامت و جانشینی امام حسن عسکری، معروفترین ادعای جعفر است اما روایات معصومین (علیه السلام) می توان استفاده کرد که وی ادعای جانشینی پدر خویش، امام هادی (علیه السلام) داشته و همچنین با آن حضرت هم مخالف بوده زیرا، در روایتی که نقل شد امام سجاد (علیه السلام) وی را به مخالفت با پدر و حسادت نسبت به برادر متصف فرموده اند به علاوه، امام هادی هم درباره وی می فرمایند:
از فرزندم جعفر دوری کنید، نسبت او به من همچون نسبت کنعان به

نوح است (41). و امام عسکری هم درباره او فرمودند: مثل من و جعفر مثل مثل هابیل و قایل دو فرزند آدم (علیه السلام) است و اگر جعفر می توانست مرا می کشت ولی خداوند جلوی او را گرفت.

جعفر کذاب برای ننشستن بر کرسی امامت تلاش های زیادی کرد یکی از تلاش های او این بود که او پس از رحلت برادرش امام حسن عسکری، نزد یکی از عوامل خلیفه وقت به نام عبیدالله بن یحیی بن خاقان رفت که او را واسطه قرار دهد و از خلیفه یا از طرف عبیدالله به امامت شیعیان منصوب شود. احمد بن عبدالله می گوید: جعفر نزد پدر من آمد و گفت: مرا به همان مقامی منصوب کن که پدرم و برادرم داشتند و من در برابر آن، هر سال بیست هزار دینار برای تو هدیه می فرستم. پدرم به او گفت: ای احمق، سلطان، شمشیر و تازیانه اش را برای مقابله با کسانی که پدر و برادر تو را امام می دانستند برهنه کرد تا اینکه آنها را از این پندار برگرداند اما نتوانست، حال اگر پیروان پدر و برادرت تو را امام خود به شمار آورند تو نیازی به سلطان و غیر سلطان در این کار نداری و اگر آنها تو را امام ندانند به این مقام نخواهی رسید. این خواهش احمقانه جعفر موجب پائین آمدن منزلت او نزد پدرم شد به (42) گونه ای که دستور داد دیگر او را به درگاهش راه ندهند.

البته شیخ صدوق معتقد است که جعفر این خواهش را از خود خلیفه کرد

(43) و این پاسخ را با اندکی تفاوت خود خلیفه به او داد.

پس شهادت امام عسکری و ناامیدی از اینکه خلیفه وقت برای او کاری کند خود، برای معرفی خویش به امامت دست به کار شد و با نامه نگاری به اصحاب امام عسکری خود را جانشین برادر خود معرفی نمود. جعفر، به صحابه امام عسکری نوشت: که علم به حلال و حرام نزد من است و همه دانش های مربوط به امامت را دارا هستم.

احمد بن اسحاق نقل می کند که بعضی از اصحاب امام عسکری نزد من آمدند و گفتند که جعفر برای آنها نامه ای با این محتوا نوشته است، و من نامه جعفر را از آنها گرفتم و نامه ای خطاب به امام عصر نوشتم و نامه جعفر را ضمیمه آن کردم.

امام زمان (علیه السلام) در جواب نامه احمد بن اسحاق پاسخ طولانی ای دادند که در ابتدای آن به این نکته اشاره فرمودند که جعفر نامه های دیگری را هم به دیگران داده است. در این نامه، حضرت، هدف از خلقت و انسان و ارسال و انزال کتب را بیان فرموده و سیر انتقال مقامات معنوی را از پیامبر به امامان معصوم توضیح داده اند و در این نامه، حضرت به نادرستی ادعای جعفر پرداخته اند و فرموده اند:

این مدعی دروغگو که بر خدا دروغ بسته است چنین ادعایی دارد در حالیکه نمی دانم چگونه می خواهد ادعای خود را اثبات کند، آیا با تفقهی

که در دین دارد که والله او حلال را از حرام و درست را از خطا تشخیص نمی دهد، یا، با دانشی که خود دارد می خواهد ادعای خود را ثابت کند در حالیکه 9 هرگز حق را از باطل و محکم را از متشابه تشخیص نمی دهد و حد نماز را هم نمی داند، یا، با ورع خود می خواهد ادعای خود را به کرسی بنشانند. در حالیکه، خدا گواه است که برای شعبده (یادگیری شعبده) چهل روز است که نماز واجب خود را ترک کرده است شاید خیر او به شما رسیده باشد که ظرف های مسکرات او منصوب و آثار گناهانش در برابر خدای عزوجل، مشهور است، یا، با معجزه و کرامتی می خواهد امامت خود را اثبات کند که اگر راست می گوید باید آنها را بیاورد یا، با استدلال می خواهد ادعای خود را به اثبات برساند که باید آنها را اقامه کند و یا، با شاهی دیگر، که باید آن را بیان کند حضرت در آخر نامه خویش می فرمایند: خدا حق را برای اهلش حفظ می کند و آن را در جای خود قرار می دهد و خدای عزوجل بعد از امام حسن و حسین (علیه السلام)، امامت را در دو برادر قرار نداده (44) است.

ادعای امامت جعفر از طریق نامه محمد بن عثمان عمری هم، به امام عصر عرضه شد و امام زمان (علیه السلام) در پاسخ محمد بن عثمان عمری فرمودند:

خدا ترا راهنمایی کند و ترا ثابت نگه دارد اما اینکه درباره منکرین ولایت ما از اهل بیت ما و از پسر عموهای ما سؤال کردی پس بدانکه میان خدای عزوجل و هیچکس خویشاوندی نیست و هر کس که مرا انکار کند از من نیست و راه او مثل راه فرزند نوح است و راه عمویم (45) جعفر و فرزندش راه برادران یوسف (علیه السلام) است.

یکی از نکات تاریخی که دروغ بودن ادعای جعفر را روشن می سازد روایتی است که شیخ صدوق به سند معتبر از ابوالادیان نقل کرده است.

ابوالادیان در این روایت می گوید:

من خدمتکار حضرت امام حسن عسکری بودم و نامه های آن حضرت را به شهرها می بردم، روزی بر ایشان وارد شدم در حالیکه، حضرت مبتلا به بیماری ای بودند که با همان بیماری رحلت فرمودند، چند نامه نوشتند و به من دادند و فرمودند اینها را به مدائن ببر؛ سفر تو پانزده روز طول خواهد کشید روز پانزدهم که به سامرا بر می گردی صدای شیون را از خانه من می شنوی و مرا در حال غسل دادن می یابی.

من عرض کردم ای آقای من وقتی این حادثه رخ دهد چه کسی جانشین شماست؟ فرمودند: هر کس که جواب نامه های مرا درخواست کند جانشین من است، عرض کردم، نشانه دیگری بفرمائید فرمودند: هر کس که بر من نماز بخواند جانشین من است عرض کردم: نشانه دیگری

بفرمائید، فرمودند: هر کس که بگوید در همین چیست، جانشین من است. اما، هیبت امام عسکری به من اجازه نداد که پرسم، جریان همین چیست؟ با نامه ها به مدائن رفتم و جواب ها را گرفتم و روز پانزدهم - همانگونه که فرموده بودند - به سامرا برگشتم. ناگاه صدای شیوه را از خانه حضرت شنیدم و حضرت را در جایگاه غسل دیدم و ناگاه دیدم که برادر امام عسکری جعفر بن علی (جعفر کذاب) در خانه امام عسکری ایستاده و شیعیان دور او را گرفته اند. رحلت امام عسکری را به او تسلیت و امامت او را تهیت می گویند با خود گفتم: اگر این امام باشد جریان امامت به فساد کشیده شده است. چون می دانستم که او اهل شراب خواری، قماربازی با، حوسق، و اهل نواختن طنبور است، پس جلو رفتم و تسلیت و تهنیت گفتم. از من چیزی نخواست، سپس عقید یکی از خادمان جعفر جلو آمد و به جعفر گفت: آقای من! برادرت کفن شد پس بایست و بر جنازه اش نماز بگذار. جعفر وارد شد در حالیکه شیعیان دور او را گرفته بودند، جلو آمد تا بر برادرش نماز بگذارد تا خواست تکبیر نماز را بگوید طفلی گندمگون، با مویی پیچیده، و دندانهایی گشاده وارد شد و عبای جعفر را کشید و فرمود عمو عقب برو! من به نماز بر پدرم سزاوارترم. جعفر در حالیکه چهره اش متغیر شد و رنگ چهره اش زرد شده بود، عقب رفت. این طفل بر پیکر مطهر پدر خویش نماز خواند و

آن حضرت را در کنار امام علی النقی دفن کرد.

سپس به من فرمود: ای بصری! جواب نامه هایی که با توست به من بده، نامه ها را به آن طفل دادم و با خود گفتم: تاکنون دو نشانه ظاهر شده است و تنها قضیه همین مانده است. من به سراغ جعفر و «هویزفر» رفتم «حاجز و شاء» برای اینکه حجت را بر جعفر تمام کند به او گفت: آقای من این طفل که بود؟! جعفر گفت: به خدا قسم، تاکنون او را ندیده بودم و او را نمی شناسم، در حالیکه در آنجا نشسته بودیم گروهی از قم آمدند و سراغ امام حسن عسکری (علیه السلام) را گرفتند. به آنها گفته شد که آن حضرت از دنیا رفته اند. گفتند: حالا جماعت سراغ چه کسی برویم؟ مردم به جعفر بن علی اشاره کردند، این جماعت نزد جعفر رفتند و به او تسلیت و تهنیت گفتند و به او گفتند: به همراه ما اموال و نامه هایی هست پس بگو که این نامه ها از چه کسانی است؟ این اموال چقدر است؟ جعفر در حالیکه لباس های خود را خاک می کشید گفت: شما از ما می خواهید که علم غیب بدانیم؟! ناگاه خادمی از سوی امام عصر (علیه السلام) وارد شد و گفت: نامه ها از فلان شخص و فلان شخص است، در همین شما هزار دینار است که ده تای آنها اشرافی هایی است که روکش طلا دارد. جماعت اهل قم نامه ها و اشرافی ها را تحویل خادم دادند و به او گفتند: آنکس که ترا فرستاده است که این

نامه ها و اموال را بگیری او امام است

بدنبال این قضیه جعفر سراغ معتمد عباسی رفت و این قضیه را نقل کرد و نقل این قضیه موجب شد که معتمد دستور داد «صیقل» کنیز حضرت را دستگیر کردند و از او خواستند که امام عصر را نشان دهد، او هم هر گونه اطلاعی از حضرت را انکار کرد و برای اینکه آنها به دنبال آن طفل نگردند ادعا کرد که از حضرت عسکری فرزندی در رحم دارد و او را به «ابن ابی الشوارب» سپردند که وقتی طفل دنیا آمد، او را بکشند که ناگاه «عبیدالله بن یحی بن خاقان» از دنیا رفت و «صاحب الزنج» در بصره قیام کرد، این دو قضیه موجب شد که از کنیز امام عسکری غافل شدند و او از (46) خانه قاضی ابن ابی شوارب خارج شد

(ب) شرب خمر و عیاشی

جعفر غیر از دعوی امامت و جانشینی امام علی النقی و ادعای جانشینی امام عسکری، به فسق و فجورهای دیگری هم مبتلا بود. در نامه ای که از امام عصر (عج) به احمد بن اسحاق نقل کردیم، تصریح شده بود که او فردی تارک الصلاة و مبتلا به معاصی مختلفی بوده و از جمله، در این نامه، اشاره ای به شراب خواری وی شده است و در حدیث امام عسکری که در ابتدای این بخش گذشت به صراحت تمایل جعفر به قتل امام عسکری و در روایت امام زین العابدین تمایل وی به قتل امام زمان (علیه

السلام) ذکر شده است. علاوه بر روایاتی که از چند امام معصوم (علیه السلام) نقل شده است و جای خدشه ندارد، در تاریخ زندگانی امام عسکری از قول بعضی از اصحاب ائمه و از بعضی کسانی که در زمان امام عسکری حضور داشتند، مشکلات اخلاقی دیگری برای جعفر بیان شده است. از جمله آنها همان است که از ابو الادیان نقل کردیم که وی می گوید: من از پیش می دانستم که جعفر فردی شراب خوار، قمارباز و اهل طنبور است.

افزون بر اینها، شیخ صدوق از گروهی نقل می کند: در شعبان سال 278 یعنی حدود 18 سال یا بیشتر، پس از شهادت امام عسکری به مجلس احمد بن عبیدالله بن یحیی ابن خاقان - که از عوامل خلیفه در گرفتن خراج از اهل کوره قم بود - حاضر شدیم در آنجا بحثی از آراء و مذهب نوادگان ابوطالب که در سامره مقیم هستند به میان آمد. احمد بن عبید الله از امام عسکری (علیه السلام) تمجید زیادی کرد و گفت: من در یکی از مجالس پدرم حاضر بودم که ناگاه به پدرم خبر دادند امام عسکری - که به او ابن الرضا می گفتند - پشت درب است پدرم چنان احترامی به او کرد که نسبت به هیچ کس سابقه نداشت. احمد بن عبیدالله، جریان تمجید و تجلیل های پدرش را نسبت به امام عسکری به صورت مفصل نقل می کند و می گوید: در همان مجلس یکی

از اشعری مذهب ها، به پدرم گفت: ای ابابکر، برادرش جعفر چگونه بود؟ پدرم در جواب گفت: جعفر کیست که از احوال او پرسی؟! یا نام او را در کنار نام ابن الرضا بگذاری! جعفر مردی متجاهر به فسق، لاابالی در گفتار و کردار، شدیداً شارب الخمر و پست ترین و هتاکترین فردی است که حسن عسکری نزد خلیفه آمد و کاری کرد که فکر نمی کردم تا این حد پست و رذل باشد. او پنج نفر از خادمان خلیفه را برای تفتیش خانه امام عسکری برد و آنها را نگهبان منزل آن حضرت قرار داد. (47)...

این روایت هم، به روشنی مبتلا بودن جعفر کذاب را به معاصی مختلف بیان می کند.

از جمله شواهد تاریخی بر مبتلا بودن جعفر به شراب خواری، جریانی است که ابو هاشم جعفری - که خود از اصحاب و دوستان امام عسکری (علیه السلام) است - نقل کرده است. او می گوید: در زندان خلیفه وقت بودیم که امام عسکری (علیه السلام) و برادر حضرت، جعفر را به زندان آوردند. من و جعفر به استقبال امام عسکری رفتیم و پیشانی ایشان را بوسیدیم و ایشان را بر تشکی که کنارم بو نشاندم. جعفر هم کنار حضرت نشست. ناگاه جعفر با صدای بسیار بلند فریاد زد «واشیطناه» که نام کنیز او بود حضرت به او فرمود ساکت باش، کسانی که آنجا بودند

(48) فهمیدند که این فریاد ناشی از حالت مستی در او بود

(ج) تصرف میراث امام زمان

یکی دیگر از خطاهای جعفر کذاب که امام زین العابدین هم در حدیث خود به آن اشاره فرموده اند، این بود که می خواست بخشی از میراث امام عسکری را که به امام زمان (علیه السلام) تعلق داشت به تصرف خود درآورد. از جمله روایاتی که بر این مطلب دلالت دارد از شیخ صدوق است که با واسطه های از قنبر کبیر غلام امام رضا (علیه السلام) نقل کرده است که وقتی جعفر بر سر تصرف میراث امام عسکری درگیر بود ناگاه امام عصر (علیه السلام) از جایی نامعلوم نزد جعفر آمد و به او فرمود: ای جعفر چرا متعرض حق من می شوی؟! او سپس غایب شد. جعفر متحیر و بهت زده شد و پس از آن، هر چه جعفر به این طرف و آن طرف نگاه کرد، حضرت را ندید.

همچنین هنگامی که جده امام زمان مادر امام عسکری از دنیا رفت قنبر کبیر تصمیم داشت آن حضرت را طبق وصیتش در خانه امام عسکری دفن کند. جعفر ادعا کرد این خانه از آن من است و نباید جده امام زمان در آن دفن شود. ناگاه امام زمان (علیه السلام) ظاهر شدند و به جعفر (49) فرمودند: ای جعفر! آیا این خانه توست؟! سپس غایب شدند.

(د) فروختن دختری از نسل جعفر طیار

یکی از کارهای نادرست دیگر جعفر این بود که دختری از نوادگان جعفر طیار را که تحت تربیت خاندان اهل بیت بود به عنوان کنیز فروخت. بعضی از علویین به خریدار خبر دادند که این دختر از آل جعفر طیار است و کنیز نیست. خریدار اعلام آمادگی کرد به شرط اینکه (50) ثمن را به او برگردانند او را به ویش برگرداند و چنین شد.

!توبه جعفر کذاب؟

برخی بر این باورند که جعفر کذاب سرانجام موفق به توبه شد. تنها دلیلی که بر این مطلب ارائه داده اند این است که در توقیع شریف امام عصر، جعفر و فرزندش به برادر یوسف به برادران یوسف تشبیه شده (51) اند.

:عین عبارت توقیع شریف خطاب به محمد بن عثمان عمری چنین است: أما ما سألت من أمر المنكرين من أهل بيتنا و بنی عمنا... و من أنكرني فليس مني وسبيله سبيل ابن نوح و أما سبيل عمي جعفر و ولده فسبيل (52) اخوة يوسف (عليه السلام).

وجه استدلال آنها به این متن این است که امام عصر (عليه السلام) جعفر را به برادران یوسف تشبیه کردند و طبق آیات کریمه قرآن، برادران (53) یوسف سرانجام موفق به توبه شدند.

اما به نظر می رسد این استدلال تمام نیست، زیرا ممکن است وجه شباهت در این حدیث، صرفاً، انحراف به جهت حسادت باشد. چنانچه در حدیثی که از امام زین العابدین نقل نقل شد یکی از علل انحراف وی را حسادت دانستند. شاهد دیگر بر این مطلب این است که در روایتی که از امام عسکری نقل شد امام عسکری نسبت خود و جعفر را همان نسبت هابیل و قایل دانستند و در روایت امام هادی نیز، جعفر به فرزند نوح تشبیه شده است. بنابراین توقیع شریف، دلالتی قطعی و حتی ظنی هم به موفق شدن جعفر به توبه ندارد، بلکه می توان گفت: مفاد مجموع روایاتی که در مذمت جعفر وجود دارد بیشتر موجب گمان به عدم موفقیت او به توبه می شود و الله العالم.

فرقه جعفریه

انحراف جعفر، به خود او و فرزندان ختم نشد بلکه گروهی به عنوان پیروان او، او را جانشین امام هادی امام علی النقی و برخی او را جانشین امام حسن عسکری و گروهی او را امام بعد از برادرش محمد دانسته اند. این گروه، خود امام حسن عسکری و قائلین به امامت آن حضرت را کافر می دانند و می گویند: امام زمان، یعنی آخرین امام، جعفر است و او (54) را دارای فضائی بیشتر از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می دانند.

علل انحراف

روایات مربوط به انحرافات جعفر به خوبی نشان می دهد علت اصلی انحراف او، صفات رذیله ای از قبیل حسادت، دنیاطلبی و تمایلات او به لاابالیگری و عیاشی بوده است و صفاتی از قبیل حماقت و کج فهمی - که در تاریخ به او نسبت داده شده و برخی از کارهای او دلالت بر وجود این صفات در او دارد - صفتی عمومی در همه خطاکاران است و قطعاً چنین نبوده است که این صفت منشأ اصلی خطاهای او باشد زیرا، اگر چنین بود هرگز نمی توانست بلافاصله پس از امام حسن عسکری، گروهی را به دور خود جمع کند تا جایی که حاضر باشند پشت سر او به نماز بر جنازه مقدس امام عسکری بایستند و خود همین مطلب نشان می دهد که او یا اصلاً تظاهر به فسق و شرابخواری نداشته یا فسق علنی او در جمع خاصی بوده است که در همین کارها با او ارتباط داشته اند.

مادر جعفر

ممکن است چنین تصور شود که انحراف وی به مادرش بر می گردد یعنی تفاوت مادر او با مادر امام حسن عسکری، چنین تفاوتی را میان دو فرزند امام هادی ایجاد کرده است یا، یکی از عوامل انحرافات وی بوده است. اما بعضی تصریح کرده اند که همه فرزندان امام هادی که 5 یا 7

(55) نفر بوده اند از یک کنیز بودند

شایان ذکر است از جمله فرزندان امام هادی، سید محمد است که دارای عظمت و جلال و مقام معنوی بسیار بالا و مورد احترام خاص پدرش امام هادی و برادرش امام عسکری (علیه السلام) بود و در زمان حیات امام هادی (علیه السلام) درگذشت (56) زیارتگاه ایشان مورد توجه شیعیان می باشد. و گروهی از فرقه جعفریه به امامت سید محمد، پس از امام (57) جواد (علیه السلام) و امامت جعفر پس از سید محمد قائل شدند آنچه درباره جعفر گفته شد نشان می دهد که اگر همه عوامل هدایت برای کسی فراهم باشد اما عامل اصلی هدایت، که تصمیم و اراده خود را به دست هوای نفس و شهوات و لذات دنیا بدهد و صفات رذیله را از خود دفع نکند، حتی اگر فرزند امام، برادر امام و عموی امام هم باشد، کار بجایی خواهد رسید که برای قتل امام و نابودی امام هم تلاش کند و بجای امام معصوم، ادعای امامت می کند^{۱۹۳}

زندگینامه
چهارده معصوم علیهم السلام

تولد منجی عالم بشریت

تولد حضرت مهدی علیه السلام در نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری در سامراء بوده است . مادرش نرگس خاتون و پدرش امام عسگری علیه السلام می باشد .

امام عسگری علیه السلام چند روز پیش از وفات ، بین دوستان خود در مجلسی که چهل تن از یاران وفادارش حضور داشتند و از جمله آنان محمد بن عثمان و معاویه بن حکیم و محمد بن ایوب ... بودند به بزرگ ترین اعلان و افشاگری درباره ولادت فرزندش اقدام کرد و به آنان چنین گفت : « او بعد از من صاحب شما و خلیفه شماست . او قائمی است که گردن ها در انتظار ، به سوی او کشیده شده است . پس وقتی زمین از ستم و ناروائی پر شد ، خروج می کند و زمین را از قسط و عدل سرشار می سازد .

نام امام دوازدهم ، محمد ولی معروف به مهدی است . در کتاب « فرهنگ مهدی علیه السلام » آمده که در کتب مختلف نام های مختلفی برای حضرت وجود دارد از جمله : « فرخنده » در کتاب اشعیای نبی ، « ایستاده » در کتاب شاکمونی ، « بنده یزدان » در کتاب ایستاع ، « بهرام » در کتاب مجوس ، « پرویز به معنای پیروز و مظفر » در کتاب برزین

آزرفارسیاب ، « حاشر » در صحف ابراهیم علیه السلام ، « سروش ایزد »
در کتاب زمزم زردتشت

القاب

لقبهای آن حضرت به شرح زیر است : فجر ، قائم ، مهدی ، هادی ، امیر
الامراء ، بقیة الانبیاء ، جابر ، حامد ، حجت ، حق ، حمد ، خجسته ،
خداشناس ، خسرو « سلطان عظیم الشأن » ، خلیل ، دابة الارض ، داعی ،
سنا « روشنائی » ، سیّد ، صاحب ، صراط ، ضیاء ، عالم ، عدل ، عصر ،
غوث ، غیب ، فتح .

اما کنیه‌های حضرت : ابوتراب ، ابوجعفر ، اباصالح ، ابو عبدالله و ابومحمد

امامت

در سن پنج سالگی به مقام امامت رسید و از همان موقع غیبت صغری
که 69 سال طول کشید آغاز شد و در این مدت به وسیله نایبان خاصش
به ترتیب ، عثمان بن سعید ، محمد بن عثمان ، حسین بن روح و علی بن
محمد سمري با مردم در ارتباط بود .

پس از رحلت علی بن محمد سمري آخرین نایب حضرت در سال 329،
غیبت کبری آغاز شد که در این مدت نایبان عام امام عصر علیه السلام
که فقهاء و مجتهدین شیعه هستند ، رهبری مردم را در دست دارند . که
امام علیه السلام در سخنی آنها را نمایندگان خود معرفی نمود .

بر کات حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام

از ابتدای خلقت حضرت آدم تا زمان ظهور امام زمان عج، مردم دنیا موفق
نمی‌شوند حکومت جهانی واحد که براساس عدالت و سعادت و پیشرفت

و تقوی و ایمان باشد را مشاهده کنند. همیشه ستمکارانی هستند که به ملت‌ها و امت‌ها ظلم می‌کنند. اگر در قسمت‌هایی از تاریخ در یک کشور و منطقه‌ای به صورت موقت، حکومت عدل الهی برپا شده است همانند حکومت داود و سلیمان و موسی و حکومت دهساله حضرت محمد ص بعد از هجرت به مدینه و حکومت 5 ساله امیرالمؤمنین علی ع .

و برپایی نظام اسلامی در کشور مقدس ایران که رائج‌ای از عدالت علوی و سعادت و ایمان مهدوی در این سرزمین به مشام می‌رسد.

اما با ظهور و حکومت جهانی مهدی آل محمد است که تحول عجیبی در همه چیز دنیا اتفاق می‌افتد و در آن زمان است که ملت‌های دنیا طعم ایمان و تقوی و عدالت و برابری و رفاه و امنیت و سعادت را می‌چشند. لذا در این قسمت به برکاتی که در دوران حکومت جهانی امام زمان عج نصیب بشریت می‌شود، اشاره می‌شود.

1 - ظلم ستیزی و عدالت گستری

از جمله برکات مهم حکومت قائم آل محمد ص «عج»، از بین رفتن هر گونه ظلم و ستم و فراگیر شدن عدل و داد در کره زمین است .

حضرت امام محمد باقر، علیه السلام ، فرمودند:

«إذا قام مهدينا أهل البيت، قسّم بالسوية و عدل فی الرعية»⁽¹⁾.

1 . /المقدسی السلمی الشافعی، عقد الدرر فی اخبار المنتظر، ص 40.

هر گاه مهدی ما اهل بیت قیام کند بصورت مساوی بیت المال را تقسیم

کند و در میان مردم به عدالت رفتار نماید.

واقعا بشریت چقدر مورد ظلم ستمکاران و ابر قدرتها و حاکمان کوچک

و بزرگ و خوانین و قلدران و اراذل و اوباش و زورگیرها و کدخداهای ظالم و امثال آنها قرار داشته و دارد . همین الان در عراق و افغانستان و فلسطین چقدر به مسلمانان ظلم می‌شود . در زندان‌های شیوخ و حکام مرتجع عرب و امثال آنها چقدر از آزادی خواهان گرفتار و اسیر و زندانی‌اند . در زندان‌های آمریکا که در سراسر دنیا بصورت علنی و مخفی برپا شده چقدر از انسان‌های آزاده زندانی و مورد ظلم هستند .

در کشورهای غربی مرتب حقوق بشر زیر پا گذاشته می‌شود و به انسان‌ها ظلم می‌گردد . سیاه پوستان، سرخ پوستان و رنگین پوستان و مسلمانان در کشورهای مختلف مرتب مورد ظلم قرار می‌گیرند .

شورای امنیت با داشتن حق و تو براحتی و در مقابل دیدگان مردم دنیا، ملت ایران را مورد تهدید و تحریم و امثال آن قرار می‌دهد و به مردم ما ظلم می‌کنند .

اما وقتی حضرتش ظهور کند، به همه این ظلم‌ها پایان می‌دهد که در دعای حضرت این چنین ترسیم شده است:

(لَا يَدْعَ مِنْهُمْ رُكْنًا إِلَّا هَدَّةً، وَلَا "هَامًا إِلَّا" قَدَّةً، وَلَا كَيْدًا إِلَّا رَدَّةً،) که پایه‌ای از کاخ ظالمان نگذارد جز آنکه فرو ریزد و نه سری از آنها جز آنکه دو نیم کند و نه نقشه شومی جز آنکه بازش گرداند.
(وَلَا فَاسِقًا إِلَّا حَدَّةً، وَلَا فِرْعَوْنَ إِلَّا أَهْلَكَةً، وَلَا سِتْرًا إِلَّا هَتَكَةً، وَلَا عِلْمًا إِلَّا نَكْسَةً) و نه فاسق بدکاری جز آنکه حدّش زند و نه فرعون (گردنکشی) جز آنکه هلاکش کند و نه پرده‌ای جز آنکه بدرد و نه پرچمی جز آنکه سرنگونش سازد.

(وَلَا سُلْطَانًا إِلَّا كَسَبَهُ، وَلَا رُمْحًا إِلَّا قَصَفَهُ، وَلَا مِطْرَدًا إِلَّا خَرَقَهُ،) و نه سلطنت

و قدرتی جز آنکه بتصرف گیرد و نه نیزه‌ای جز آنکه درهم شکند و نه زویننی جز آنکه بشکند.

(وَلَا جُنْدًا إِلَّا فَرَقَهُ، وَلَا مَنَبْرًا إِلَّا أَخْرَقَهُ، وَلَا سَيْفًا إِلَّا كَسَرَهُ، وَلَا صَنْمًا إِلَّا رَضَهُ) و نه لشکری جز آنکه پراکنده سازد و نه منبری جز آنکه بسوزاند و نه شمشیری جز آنکه بشکند و نه بتی جز آنکه خرد کند.

(، وَلَا دَمًا إِلَّا أَرَاقَهُ، وَلَا جَوْرًا إِلَّا أَبَادَهُ، وَلَا حِصْنًا إِلَّا هَدَمَهُ)، و نه خونی (خون ظالمان) و نه خونی جز آنکه بریزد و نه ستم و بیدادگری جز آنکه از میان بردارد و نه قلعه و دژی جز آنکه ویران کند.

(وَلَا بَابًا إِلَّا رَدَمَهُ، وَلَا قَصْرًا إِلَّا خَرَبَهُ، وَلَا مَسْكَنًا إِلَّا فَتَشَهُ، وَلَا سَهْلًا إِلَّا أَوْطَأَهُ) و نه دری جز آنکه ببندد و نه کاخ و قصری جز آنکه ویران کند و نه مسکنی جز آنکه بازرسی کند و نه زمین همواری جز آنکه زیر پا گذارد. (، وَلَا جَبَلًا إِلَّا صَعَدَهُ، وَلَا كَنْزًا إِلَّا أَخْرَجَهُ) و نه کوهی جز آنکه بالا رود و نه گنجی جز آنکه بیرون آورد. ⁽¹⁾

2 - فقر زدایی

در زمان حکومتش، آنچنان در زندگی اقتصادی مردم تحول رخ می‌دهد که فقر

1 . مفاتیح الجنان

و محرومیت به پایان می‌رسد و به قول ظریفی درب کمیته امداد و بهزیستی و نهادهای حمایتی بسته می‌شود! بطوری که پولدار می‌خواهد زکات بدهد فقیر پیدا نمی‌کند.

«لیاتین علی الناس زمان یطوف الرجل فیہ بالصدقه من الذهب ثم لا یجد احدا یاخذها منه».

زمانی برای مردم پیش می‌آید که فردی صدقات از طلا را با خود حمل می‌کند؛ تا آنها در راه خداوند سبحان انفاق بکند، ولی نیازمندی را پیدا نمی‌کند که این صدقه را قبول کند.⁽¹⁾
پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمایند:

در آخرالزمان امامی وجود دارد که به مردم بذل و بخشش می‌نماید، شخصی پیش او می‌رود و او با دو دست خویش مال را جمع نموده و به او می‌دهد، در آن زمان آن قدر مال و خیر به مردم می‌رسد که هم و غم شخص این است که در میان فامیلش کسی را بیابد که صدقه مالش را از او قبول نماید.⁽²⁾

پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره نحوه برخورد حضرت مهدی با کارگزاران خود و دیگر مردمان می‌فرمایند:

علامت و نشانه حضرت مهدی علیه‌السلام این است که آن حضرت نسبت به وزراء و کارگزاران خود شدید و سخت گیر است، (اما در مورد دیگران) اموال را بذل و بخشش می‌کند و بر مساکین و بی‌نویان، ترحم

و دلسوزی می نماید .⁽³⁾

3 - ریشه کن شدن فساد

اگر چه الان دنیا را فساد فرا گرفته است همانطور که قرآن کریم پیش
بینی فرموده:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»

فساد در خشکی و دریا بواسطه اعمال بشریت فراگیر شده است.

1 . البخاری، اسماعیل بن ابراهیم، صحیح البخاری، ج 2، ص 136.

2 . کنز العمال، ج 14، ص 274.

3 . عقدالدرر، ص 178.

هزاران کانون فساد بصورت شبانه روز به اشاعه فساد در دنیا مشغولند
که مرکزیت آنها در کشور شیطان بزرگ آمریکا واقع است .
زنان هرزه در آن سر دنیا در مقابل دوربین ها برهنه ظاهر شده و بعد از
چند روز فیلم و عکس آنها در دست جوانان کشورهای جهان سوم دیده
می شود .

یک سوم فرزندان متولد شده در غرب، حرام زاده هستند . حیا از بین
رفته است . کانون خانواده از هم پاشیده شده است . و هزاران نمونه از
فراگیر شدن فساد در عالم می توانیم مثال بزنیم .

اما در زمان حکومت امام عصر علیه السلام ، ریشه فساد و تباهی بر کنده
می شود و به همه این کارهای زشت پایان داده می شود و جوانان و دیگر
اقشار ، گمراه و منحرف نمی گردند .

4 - مبارزه با جهل و نادانی و ناآگاهی

یکی از مهم‌ترین عوامل انحراف انسانها جهل و ناآگاهی است. افراد بی‌دانش زود گول می‌خورند و سریعتر بدام صیادان صید کننده انسانهای جاهل می‌افتند .

هدف اصلی انبیاء دو چیز بوده است: تزکیه انسانها و آموختن کتاب و حکمت به آنان .

لذا دین سازان، بدعت گران، شیادان، مستکبرین و امثال آنها براحتی افراد ناآگاه را صید می‌کنند .

این که عده‌ای از جوانان مملکت ما بدام سازمان مخوف منافقین افتادند بخاطر ناآگاهی بود . این که مدعیان دروغین کرامت ،هزاران نفر را گول می‌زنند بخاطر ناآگاهی است . این که احزاب منافق عده‌ای از جوانان را بدور خود جمع کرده و علیه ارزشهای انقلاب تحریک می‌کنند باز بخاطر جهل است . واینکه عده‌ای به دام دراویش از خدا بی‌خبر می‌افتند بخاطر جهل و نادانی است . . .

امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: هنگامی که قائم ما قیام کند، دست خود را بر روی سر

انسان‌ها خواهد گذاشت و بدین وسیله، عقل‌های آنان جمع می‌شود و

اخلاقشان کامل می‌شود .⁽¹⁾

1 . بحارالأنوار، ج 52، ص 336 .

5- رفاه در معیشت

اسلام عزیز با فقیر خوب است ولی با فقر دشمن است . اسلام دوست دارد مسلمانان با عزت زندگی کنند . دستشان پیش دیگران دراز نباشد . لذا قوانینی را وضع کرده که اگر مسلمانان به آن عمل می کردند دیگر در جوامع اسلامی فقیر وجود نداشت. در کشوری مانند پاکستان بالای پنجاه درصد فقیر نداشت . دیگر در کشورهای اسلامی عده ای با سختی زندگی نمی کردند .

لذا امام عصر «عج» با اجرای قوانین اسلام و با نزول برکات الهی و عنایت ویژه خداوند سبحان به نماینده خود، رفاه را جایگزین محرومیت می نماید .

«تَنعَمُّ اُمَّتِي فِي زَمَنِ الْمَهْدِيِّ لَمْ يَنْعَمُوا مِثْلَهَا قَطُّ»⁽²⁾ .
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امت من در زمان حضرت مهدی «عج»،
آنچنان متنعم می شوند که هرگز مانند آن متنعم نشده بودند.

در این زمان دامها و چهار پایان زیاد می شوند . چنانکه در روایتی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است:
«يُخْرَجُ فِي آخِرِ اُمَّتِي الْمَهْدِيُّ؛ يَسْقِيهِ اللهُ الْغَيْثُ وَ تَخْرُجُ الْاَرْضُ نَبَاتَهَا وَ يَعْطَى الْمَالُ صَحَاحًا وَ تَكْثُرُ وَ تَعْظُمُ الْاُمَمَةُ»⁽³⁾.

در پایان عصر امت من، مهدی «عج» خارج می‌شود، خداوند سبحان با باران رحمتش او را سیراب می‌کند، زمین گیاهش را می‌رویاند، ثروت را به طور مساوی تقسیم می‌کند، و امت اسلام بزرگ و شکوهمند می‌گردد.

6 - حاکمیت دین خدا

2. الطبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ص 433.

3. الصدر، السید محمد، تاریخ مابعدالظهور، ص 774.

اگر چه باید بشر در مقابل دستورات خداوند سبحان تعظیم نموده و باید از پیامبران الهی استقبال نموده و فقط یک دین در جهان حاکم می‌شد اما این چنین نشد و هر پیامبری آمد قدرتمندان و مرفهین بی‌درد مردم را علیه او شوراندند و با آن پیامبر جنگیدند و در زمان امامان هم به همین صورت بود. و نگذاشتند دین خدا در جهان حاکم شود لذا مبتلا شدند به صدها دین دروغین و باطل حتی مبتلا شدند به شیطان پرستی.

اما با تشکیل حکومت امام مهدی «عج»، همه ادیان و مذاهب دروغین از بین رفته و فقط دین اسلام بر کل جهان حاکم خواهد شد.

خداوند تعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»⁽¹⁾.

او همان کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق ارسال کرد تا

علی‌رغم میل مشرکان آن را بر تمام ادیان حاکم گرداند.

امام هفتم علیه السلام ذیل این آیه فرمودند:
«یظهره علی جمیع الادیان عند قیام القائم «عج»»
هنگام قیام قائم، دین اسلام بر سایر ادیان غالب خواهد شد.
وباز خداوند سبحان می فرماید:
«وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ»⁽²⁾.
تمام اهل زمین و آسمان بصورت اختیار یا با اجبار تسلیم او خواهند شد.

7 - اوج اعتماد و برادری و محبت بین انسانها و سایر مخلوقات
1 . سوره توبه، آیه 33. 2 . سوره آل عمران، آیه 82.
در آن زمان محبت آن چنان بین مردم حاکم می شود که شخص از جیب
برادرش پول برمی دارد و بعد از رفع احتیاج دوباره آن را برمی گرداند
حتی محبت در بین حیوانات نفوذ کرده و گرگ و میش با هم زندگی
مسالمت آمیزی دارند !

حضرت امام محمدباقر علیه السلام می فرمایند:
«إذا قام القائم جاءت المزاملة و یاتی الرجل الی کیس اخیه فیأخذ حاجته لا
یمنعه»⁽¹⁾.

هنگامی که قائم ما قیام می کند دوران برابری و برادری فرا می رسد در
آن زمان یک مسلمان آنچه نیاز داشته باشد، از جیب برادر مسلمانش
برمی دارد و او مانع نمی شود .

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این زمینه می فرماید:
«تامن البهائم و السباع و تلقی الارض افلاذ کبدها . . . امثال الاسطوانه من

الذهب و الفضة»⁽²⁾

چهار پایان در امان باشند و درندگان سازش کنند . و زمین پاره‌های
جگرش (گنجهای پنهان و با ارزش خود) را بیرون می‌ریزد . . . پاره‌های
جگر زمین ستونهایی از طلا و نقره می‌باشد.

8 - گسترش امنیت

امنیت از نعمتهای گمنام است که وقتی نباشد انسان متوجه ارزش آن
می‌شود .

الان وضع امنیت در دنیا در چه جایگاهی قرار دارد؟
آیا یک کشوری سراغ داریم که در آن در شبانه روزی که می‌گذرد هیچ
تجاوز، تهاجم و خطراتی که آدمی را تهدید می‌کند نباشد؟ خیر سراغ
نداریم . اگر چه از نظر امنیت کشورها با هم فرق دارند و کشورها از این
جهت در جایگاه خوبی قرار دارد .

1 . المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 52، ص 372 .

2 . الحاکم النیشابوری، همان، ص 514 .

ولی در زمان حضرتش، تجاوزات و تهاجمات و جنایتها و هتک حرمتها
متوقف می‌گردد . به عنوان مثال خانمی ظرف پر از طلا را در دست
گرفته و به تنهایی از این شهر به شهر دیگری می‌رود و کسی متعرض او
نمی‌گردد .

امیرالمؤمنین می‌فرمایند:

«و لذهبت الشحنة من قلوب العباد و اصطلحت السباع والبهائم، حتی

تمشی المراء بین العراق الی الشام لاتضع قدمیها الا علی النبات و علی راسها زنبیل لایحیجها سبع ولا تخافه»⁽¹⁾.

دشمنی‌ها از دل‌ها زدوده می‌شود، درندگان و چهار پایان با یکدیگر

سازش می‌کنند، یک زن طبقی بر سر گذارده از عراق تا شام (از شرق تا

غرب) تنها سفر می‌کند، همه جا قدم بر سرزمین سبز و خرم می‌گذارد و

درنده‌ای او را نمی‌آزارد و دچار ترس و وحشت نمی‌شود.

البته مراد از امنیت همه جور امنیت است. چه امنیت جانی از طرف اشخاص و حیوانات درنده و موذی و چه امنیت مالی و دوری از دستبرد و راهزنی است و امنیت روانی که همه آرامش دارند.

امام باقر صلی‌الله‌علیه‌وآله در تفسیر آیه: «وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»؛⁽¹⁾ می‌فرماید: تأویل این آیه، هنوز نیامده است... پس زمانی که تأویل آن فرا رسد، مشرکان کشته می‌شوند، مگر این که موحد شوند و مشرکی باقی نماند. (و در حدیث دیگری می‌فرماید: با مشرکان جنگ می‌کنند تا این که موحد شوند و شریکی برای خداوند سبحان قرار ندهند. چنان (امنیتی حاصل) می‌شود که پیر زن کهنسال، از مشرق به مغرب می‌رود، بدون آن که کسی جلوی او را بگیرد.⁽²⁾

9- اجرای حدود

در زمان حکومتش، حدود الهی آنطور که باید و شاید است اجرا می‌گردد. دست دزد قطع شده و مانع زکات کشته می‌شود و همه احکام الهی به

منصه ظهور و عمل می رسد .

10 - قرآن و سنت جایگاه واقعی خود را پیدا کرده و از خرافات و تحریفات و بدعتها پاک می گردد .⁽³⁾

1 . بشاره الاسلام، ص 236.

2 . بحار الأنوار، ج 52، ص 7، 343.

3 . علی علیه السلام در نهج البلاغه، خطبه 138.

«أَلَا وَفِي غَدٍ - وَ سَيَأْتِي غَدٌ بِمَا لَا تَعْرِفُونَ - يَأْخُذُ الْوَالِي مِنْ غَيْرِهَا عُمَالَهَا

عَلَى مَسَاوِيءِ أَعْمَالِهَا، وَ تُخْرِجُ لَهُ الْأَرْضُ أَفَالِيدَ كَبِدِهَا، وَ تُلْقِي إِلَيْهِ سِلْمًا

مَقَالِيدَهَا، فَيُرِيكُمْ كَيْفَ عَدَلُ السَّيْرِ، وَ يُحْيِي مَيِّتَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ».

آگاه باشید، در فردا - فردایی که از آمدنش و آنچه همراه دارد ناآگاهید - والی و زمامدار (با این ویژگی که بر اساس وراثت از حکومت های قبل، یا بند و بست با گروهها و احزاب چپ و راست، یا سرسپردگی به استعمارگران شرق و غرب روی کار نیامده) کارفرمایان و اعمال آن حکومتها را بحسب تجاوزات و خیانتهایی که مرتکب شده اند، محاکمه نموده، به کیفر رساند؛ و زمین پاره های جگر خود را برای او بیرون آورد، و از روی تسلیم و فروتنی کلیدهای خود (اختیار گوشه و کنار جهان) را به سوی او اندازد؛ و آنگاه او روش زمامداری و آیین

دادگستری پیامبر را به شما نشان دهد، و آثار مرده و فراموش شده کتاب و سنت را دگر بار زنده، و به اجراء و گسترش در آورد.

ابن ابی الحدید در ذیل این فراز نوشته است:

«أن الوالی یعنی امام الذی یخلقه الله تعالی فی آخر الزمان».

بدون شک مقصود از والی در این عبارت امامی است که خداوند سبحان او را در آخر الزمان خلق خواهد کرد.

11 - بدعت ستیزی و ارزش گستری

از روایات و ادعیه مربوط به وجود مقدس امام زمان «عج» استنباط می‌کنیم که با حکومت جهانی حضرتش، سنت‌های غلط مخصوصا در مورد ازدواج و مرگ و میر و امثال آن از بین می‌رود. و در همه مسائل مربوط به زندگی انسانها حتی در مورد شهرسازی و ساختمان سازی، اصول اسلامی حاکم می‌شود.

روایت زیر به بعضی از این امور اشاره می‌کند:

در حدیثی نقل شده که امام مهدی «عج» راه‌ها را وسیع می‌کند، آب‌های ناودان‌ها و فاضلاب‌ها را که به راه‌های عمومی می‌ریزد، قطع می‌کند و کارهایی را که موجب راه بندان می‌شوند، رفع می‌کند. خلاصه، امور شهری را سامان خواهد داد.⁽¹⁾

امام محمدباقر علیه‌السلام می‌فرمایند:

«وسع الطريق الاعظم و کسر کل جناح خارج فی الطريق و ابطال الکنف و التازیب الی الطرقات».⁽²⁾

راههای اصلی را توسعه می دهد، بالکن هایی را که به خارج جاده ها آمده و از دیگران سلب آزادی کرده است از بین می برند، ناودانهایی را که به کوچه ها می ریزد از بین می برد.

12 - پایان گرفتن مصیبت های بشر

همه مردم دنیا خوشحال خواهند بود یعنی غم و اندوه حاصل از گرفتاری هایی که بشریت با آن دست به گریبان است از بین می رود .
(افسردگی واضطراب ریشه کن می گردد)
رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:
«فیفرح به اهل السماء و اهل الارض و الطیر و الوحوش و الحیتان فی البحر»
(3).

1. بحار الأنوار، ج 52، ص 339.

2. المفید، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد، ص 1، 365.

3. السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الحاوی للفتاوی، ج 2، ص 82.
ساکنان آسمان، مردم روی زمین، پرندگان هوا، درندگان صحراها و

ماهیان دریاها همه و همه از او خشنود خواهند شد.

13 - رونق کشاورزی

در کشاورزی انقلابی صورت گرفته بطوری که در هیچ کجای دنیا دیگر زمین بایر و خشک وجود نخواهد داشت.

14 - کمال صنعت

در صنعت و معادن انقلابی بزرگ رخ داده و همه گنجهای زمین استخراج می شود و صنعت به حد مال می رسد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «... يظهر الله له كنوز الأرض و معادنها»؛ خداوند، گنجهای زمین و معادن آن را برای امام مهدی «عج» ظاهر خواهد کرد.

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: ... هنگامی که قائم ما قیام کند، آسمان،

باران خود را فرو خواهد ریخت و زمین، گیاهان خود را خواهد رویانید.

.. به گونه ای که زن، میان عراق و شام راه خواهد رفت و همه جا بر روی

گیاه پا خواهد گذاشت ...⁽¹⁾

15 - اشاعه فرهنگ قرآن

همه مردم قرآن کریم را فرا گرفته و از آن بهره مند می شوند.

امیرالمؤمنین علیه السلام با اشاره به قیام حضرت مهدی «عج» می فرماید: «كأنّي أنظر الى شيعتنا بمسجد الكوفة و قد ضربوا الفساطيط يعلمون الناس القرآن كما أنزل»؛

گویا شیعیان ما اهل بیت علیهم السلام را می بینم که در مسجد کوفه گرد آمده اند و خیمه هایی برافراشته اند و در آنها قرآن کریم را آن چنان که نازل شده است، به مردم یاد می دهند.⁽²⁾

1. بحارالانوار، ج 52، ص 323.

2. نهج البلاغه، ترجمه و شرح علینقی فیض الاسلام، خ 138، ج 3، ص

424، مرکز نشر آثار فیض الاسلام.

16 - فراگیر شدن عمران و آبادانی

همه شهرها و روستاها در سراسر کره زمین آباد شده و دیگر منطقه محروم وجود نخواهد داشت .

امام باقر علیه السلام می فرماید: «فلا یبقی فی الأرض خراب الا عُمَر» بر روی زمین، هیچ خرابی نخواهد بود، مگر این که آباد خواهد شد. ⁽³⁾

17 - پیشرفت علوم مادی

علوم مادی به کمال خود می رسد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: علم، بیست و هفت حرف است . تمام آنچه انبیا آورده اند، دو حرف است و مردم، تا امروز، بیش از آن دو حرف نمی شناسند . هنگامی که قائم ما «عج» قیام کند، بیست و پنج حرف را می آورد و بین مردم

3. بحار، ج 52، ص 337.

توسعه خواهد داد و به دو حرف قبلی اضافه خواهد کرد تا بیست و هفت

حرف کامل شود. ⁽¹⁾

18 - طولانی شدن سالها

مقدار هر سال در زمان حکومت حضرت مطابق ده سال قبل از زمان

ظهور است .

عن الامام الباقر علیه السلام : (اذا قام القائم «عج» سار الى الكوفه . . . فیمکث علی ذلک سبع سنین مقدار کل سنه عشر سنین من سنیکم هذه، ثم یفعل الله ما یشاء، قال: قلت له: جعلت فداک فکیف تطول السنون؟ قال: یأمر الله تعالی الفلک باللبوث و قله الحرکه فتطول الأيام لذلک والسنون، قال: قلت له: انهم یقولون ان الفلک ان تغیر فسد، قال: ذلک قول الزنادقه، فأما المسلمین فلا سبیل لهم الی ذلک، و قد شق الله تعالی القمر لنبیہ صلی الله علیه وآله ورد الشمس قبله لیوشع بن نون علیه السلام و اخبر بطول یوم القیامه و انه «کألف سنه مما تعدون»⁽²⁾.

1. بحار الأنوار، ج 52، ص 336. 2. الارشاد: ج 2، ص 385؛ و کشف الغمه: ج 2، ص 466، باب: ذکر علامات قیام القایم (عجل الله تعالی فرجه).

امام باقر علیه السلام فرمود : حضرت مهدی بعد از ظهور به کوفه می رود و هفت سال که هر سال مطابق ده سال شما است در آنجا توقف می کند .(بعد حضرت درباره نوع سال در زمان حضرت مهدی عجل مطالبی فرمودند)

19 - عضویت ملائکه و جن در لشکر امام (عج)
این هم از بر کات حکومت حضرت است که ملائکه و جن در کنار سایر انسان ها، یاری گر امام زمان علیه السلام هستند .

روایت شده همانطور که سلیمان نبی علیه السلام در لشکرش از جنیان استفاده می نمود، امام «عج» هم از جن و علاوه بر آن از ملائکه استفاده می نماید.⁽³⁾

20 - زنده شدن تعدادی از اولیاء خدا

از جمله برکات حکومت حضرتش آنست که عده ای از اولیاء خدا زنده شده و توفیق مجاهدت در رکاب امام را پیدا کرده و مردم آنها را زیارت می کنند .

«و قد روی انه یخرج مع القائم علیه السلام من ظهر الکوفه سبعة و عشرون رجلاً، خمسة عشر من

3 . منتخب الأنوار المضييه: ص 69؛ و کمال الدین: ص 672 باب فی نوادر الكتاب: ح 222.

قوم موسی علیه السلام الذین کانوا یهدون بالحق و به یعدلون، و سبعة من أهل الکهف، و یوشع بن نون، و سلمان، و ابو دجانه الأنصاری، و المقداد، و مالک الأشتر فیکونون بین یدیه أنصاراً و حکاماً.⁽¹⁾

1 . الارشاد: ج 2، ص 386؛ عن ابی عبدالله علیه السلام ، و الصراط المستقیم: ج 2، ص 454، و أعلام الوری: ص 464.

روایت شده که پانزده نفر از قوم موسی علیه السلام و هفت نفر اصحاب کف همچنین شخصیت‌هایی چون یوشع نبی، سلمان فارسی، ابودجانه و مقداد و مالک اشتر یاری‌گر امام عصر «عج» هستند. (حضرت خدیجه س و خانمی بنام نسیمه نیز زنده می‌شوند و در کنار حضرت خواهند بود)

21 - ازین رفتن ترس و زبونی

«عن ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام عن أیبه عن جدّه علیه السلام قال: قال أمير المؤمنين علیه السلام و هو علی المنبر: (یخرج رجل من ولدی فی آخر الزمان، ... اذا هز رایتہ أضاء لها ما بین المشرق والمغرب، و وضع یدہ علی رؤوس العباد، فلا یبقی مؤمن الا صار قلبه اشد من زبر الحديد).⁽²⁾»

علی علیه السلام بر سر منبر فرمود وقتی حضرت مهدی ظهور می‌کند دست خود را بر سر بندگان گذارد آنگاه دل افراد (از فرط شجاعت) از توده‌های آهن سخت‌تر و قوی‌تر شود.

22 - طولانی شدن عمر اصحاب امام عصر «عج»

كما أن أعمار أصحابه (عجل الله تعالی فرجه) تطول، قال ع: (ويعمر الرجل فی ملكه علیه السلام حتی یولد له ألف ذکر لا یولد فیهم انثی).⁽³⁾ آنقدر عمر اصحاب زیاد می‌شود که گاهی شخصی دارای هزار اولاد

می‌گردد!

«عن أبي عبد الله عليه السلام : ان قائمنا اذا قام اشرققت الأرض بنور ربها واستغنى العباد من ضوء

2. کمال الدین: ص 653، ح 17. 3. بحار الأنوار: ج 52، ص 330، ب 27،
ح 52؛ و ص 337، ح 77.

23 - برپایی باشکوه نماز جمعه

نماز جمعه به امامت حضرت مهدی عج در مسجدی در پشت کوفه که هزار درب دارد برگزار شده با این وجود عده‌ای موفق به ورود به مسجد و حضور در نماز جمعه نمیشوند.

الشمس، و يعمر الرجل في ملكه حتى يولد له ألف ذكر لا يولد فيهم انثى،

و يبنى في ظهر الكوفة مسجدا له ألف باب، و يتصل بيوت الكوفة بنهر

كربلاء و بالحيرة حتى يخرج الرجل يوم الجمعة على بغله سوفاء يرید

الجمعه فلا يدرکها»⁽¹⁾.

24 - تسخیر ابرها بدست امام «عج»

امام بوسیله ابرها در آسمان‌ها حرکت و از این قاره به قاره دیگر

مسافرت می نماید .

امام صادق علیه السلام فرمود:

«و ان الله تعالى يسخر له عليه السلام سحاباً فيه الرعد والبرق، فيجلس الامام عليه، فيذهب الغمام به الى طرق السماوات السبع والأرضين السبع، و هكذا لأصحابه فان بعضهم يسير في السحاب»⁽²⁾.

خداوند سبحان ابرهای دارای رعد و برق را در تسخیر او قرار دهد و امام

بر ابر سوار شده و آسمان های هفتگانه و زمین های هفتگانه را در

می نوردد. و اصحابش هم این چنین است.

25 - کمک کردن حیوانات درنده به حضرت

«فعن أبي جعفر عليه السلام قال: (كأنني بأصحاب القائم عليه السلام وقد أحاطوا بما بين الخافقين فليس من شيء الا وهو مطيع لهم حتى سباع الأرض وسباع الطير، يطلب رضاهم في كل شيء حتى تغمر الأرض على الأرض و تقول: مربى اليوم رجل من أصحاب القائم»⁽³⁾.

امام باقر علیه السلام فرمود گویا اصحاب قائم را می بینم که همه افراد

مطیع آنها شده حتی حیوانات درنده و پرندگان وحشی هم فرمانبردار

آنها می شوند .

26 - اعجاز در خوراکی و نوشیدنی ها

در طول جنگها و مسافرت های امام با یارانش به سرزمین های مختلف ، نیازی به تهیه آذوقه نیست و به اعجاز الهی غذا و آب برای آنها آماده

می گردد .

«و قد ورد عن الامام الباقر عليه السلام انه قال: اذا قام القائم بمكه و أراد أن يتوجه الى الكوفه نادى

- 1 . بحار الأنوار: ج 52، ص 330، ب 27، ح 52؛ و ص 337، ح 77.
- 2 . کمال الدین: ص 672، باب فی نوادر الکتاب، ح 24.
- 3 . کمال الدین: ص 673؛ باب فی نوار الکتاب، ح 26.

مناد: ألا لا يحمل أحد منكم طعاماً ولا شرباً، و يحمل معه حجر موسى بن عمران عليه السلام الذي انبجست منه اثنتا عشرة عيناً، فلا ينزل منزلاً الا نصبه فانبعثت منه العيون، فمن كان جاعاً شبع و من كان ظمآنً روى، فيكون زادهم حتى ينزلوا النجف من ظاهر الكوفه، فاذا نزلوا ظاهرها انبعثت منه الماء واللبن دايماً، فمن كان جاعاً شبع و من كان عطشاناً روى»⁽¹⁾.

وقتی امام زمان می خواهد از مکه به کوفه رود منادی به یاران حضرت ندا می کند غذا و نوشیدنی با خود نیاورید. سپس امام بوسیله سنگ حضرت

موسی ع که همراه دارد، هر کجا لشکر توقف کنند چشمه‌ها جاری می‌کند که هم سیر کننده وهم سیراب کننده هستند.

بقیه الله

یکی از القاب امام عصر «عج» بقیه الله است .

«بَقِیْتُ اللّٰهَ خَیْرٌ لَّكُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ»⁽²⁾

«این بقیه الله التي لا تَخْلُو من العتره الهادیه؟» «دعای ندبه»

بقیه الله یعنی امام عصر (عج) شخصیتی است که باقیمانده از هزاران حجت الهی است . حجت‌های الهی شامل پیامبران و جانشینان آنها یکی یکی آمدند و رفتند . پیامبر اسلام نیز بعد از 63 سال رحلت کردند . امیرمؤمنان هم بعد از 63 سال زندگی پر برکت بشهادت رسیدند و رفتند . و همین‌طور امامان دیگر یکی پس از دیگری آمدند و نور افشانی کردند سپس به شهادت رسیدند .

«مستحفظا بعد مستحفظ من مدّة الى مدّة اقامة لدینک و حجة علی عبادک . . .»

«صالح بعد صالح و صادق بعد صادق . . .»

بقیه الله یعنی اگر کسی می‌خواهد به آدم علیهم السلام نگاه کند به امام زمان نظر کند . اگر کسی می‌خواهد به نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام نگاه کند، به امام زمان نظر کند .

1. کمال الدین: ص 671، باب فی نوادر الکتاب، ح 17.

2. سوره هود، آیه 86.

اگر کسی می‌خواهد به جمال حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نگاه کند به امام زمان نظر کند .

اگر کسی می‌خواهد به صورت و سیرت فاطمه و علی علیهماالسلام نظر کند به امام عصر(عج) نظر بیاندازد . و خلاصه امام عصر(عج) آئینه تمام نمای هر یک از امامان علیهم‌السلام است .

این معنای بقیه الله است که امام عصر(عج) در صورت و سیرت پیامبر گونه و امام گونه است .

معنای دیگر بقیه الله این است که علوم و دانش همه انبیاء و امامان علیهم‌السلام در امام عصر(عج) جمع شده است . البته امام عصر(عج) از زمان امامت تا زمان ظهور، علوم همه پیامبران را دارد ولی بعد از ظهور علمی که بشر تا آن روز به آن نرسیده و حتی پیامبران به آن دست نیافته‌اند را به بشریت عرضه می‌نماید .

او به همه کتابهای آسمانی آشناست . او به همه زبانها آگاهی دارد . او گذشته و آینده افراد را به اذن الهی می‌داند .

معنای دیگر بقیه الله آنست که امام باقی مانده تا حکومت عدل الهی را در سراسر جهان برپا کند . او باقی مانده تا احکامی را که در آنها تحریف ایجاد شده، به اصلش برگرداند . لذا امام عصر، نماز را، نماز جمعه و جماعت را . مساجد را . منابر را . ساختمانهای مسکونی را به آنطور که خداوند سبحان راضی است برمی‌گرداند . زکات را با اجبار می‌گیرد . حدود الهی را همگی اجرا می‌نماید . در اثبات جرم، بدون شاهد همانند

داود علیه السلام ، قضاوت می نماید .

یکی دیگر از معانی بقیه الله این است که حضرت باقی مانده تا قدرت خداوند سبحان را بر جهان حاکم کند. در این رابطه به مطلب زیر اشاره می شود.

آیا رفتار امام مهدی و مردم زمان او با چهره سایر امامان و مردمان در غیر زمان حکومت مهدی «عج» متفاوت است؟
آری خداوند، رفتار آقا امام زمان «عج» را متفاوت با رفتار سایر ائمه علیهم السلام قرار داده است .

اگر امیرمؤمنان علیه السلام بخاطر مصالح اسلام بیست و پنج سال خانه نشین شد و مجبور بود که به مسجد رفته و پشت سر امام جماعت آن زمان نماز بخواند و با اینکه معدن علم و گنجینه فضایل بود ولی مردم متوجه این شخصیت بزرگ نبودند و به کارهای خود مشغول بودند و از حضرت استفاده نمی نمودند و در دوران پنج ساله حکومت هم باز امام مظلوم بود و گاه برای جمع آوری سپاه چندین روز تلاش می کرد و آنوقت تعداد کمی لیبیک می گفتند و عده ای هم با حضرت دشمنی می ورزیدند و گاه در حال سخنرانی به حضرت ناسزا می گفتند: و خلاصه مظلومانه زندگی نمود و مظلومانه شهید شد . . .

اگر امام مجتبی علیه السلام ده سال با مظلومیت زندگی کرد و باید به خلیفه احترام می گذاشت و او را امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب می کرد . . . و

اگر امام حسین علیه السلام ده سال با مظلومیت زندگی کرد و در ظاهر باید از خلیفه وقت اطاعت مینمود و او را جانشین خدا و . . . صدا می کرد

و در آخر با مظلومیت کشته شد و اهل و عیالش را به اسیری بردند .
اگر امام سجاد علیه السلام 35 سال با مظلومیت زندگی کرد و در تحت بیعت خلفای فاسق بود و ..

اگر امام باقر علیه السلام بیست سال امامتش را در زیر اطاعت خلفای ظالمی چون هشام بن عبدالملک بسر برد و باید به دستورات او عمل می نمود .

اگر امام صادق علیه السلام مظلومانه زندگی نمود و بارها مورد ظلم واقع شد که گاه درب خانه او را آتش می زدند و مرتب به شام فراخوانده می شد و باید خلفای فاسق مثل منصور را امیرمؤمنان می خواند و ...
اگر امام کاظم علیه السلام 14 سال در سیاه چالهای هارون و خلفای فاسق و ستمگر زندگی نمود.

اگر امام رضا علیه السلام 21 سال امامت خود را با مظلومیت گذراند و مامون عباسی هر دفعه به یک نحو به حضرتش جسارت میکرد و حتی از نماز عید خواندن حضرت جلوگیری می نمود و امام را وسط راه برمیگرداند و در آخر هم او را با زهر شهید نمود .

اگر امام جواد علیه السلام در بیست و پنج سالگی با مظلومیت شهید شد .
اگر امام هادی علیه السلام را چنان اذیت می کردند که نیمه های شب او را به مجلس شراب متوکل بردند و خلیفه فاسق امر به نوشیدن شراب و خواندن شعر عاشقانه کرد .

اگر امام عسگری علیه السلام را سالها در زندان کردند و در محاصره لشگریان قرار دادند که به عسگری معروف شد سپس او را به شهادت رساندند .

اما، امام عصر(عج) هرگز در زیر بیعت هیچ یاغی و طاغوتی قرار نخواهد گرفت و با هیچ ستمگری بیعت نکرده و نمی‌کند و هیچ طاغوت و فرعونی را آقا و مولی و امیر صدا نمی‌کند و پشت سر هیچ احدی نماز نمی‌گذارد و هیچ قدرتمندی بر او پیروز نمی‌گردد .

مهدی «عج» همیشه پیروز است و مهدی «عج» همیشه با شکوه است . مهدی «عج» هیچگاه مظلوم نخواهد بود و احدی را نمی‌رسد که به مولای ما ظلم نماید .

مهدی «عج» بت شکن و فرعون کش و ذلیل کننده کفار و عزت دهنده به مؤمنان است .

مهدی «عج» ابرقدرت است . مهدی شکننده شوکت ستمگران است . مهدی «عج» خوار کننده هر قدرتمند، خراب کننده هر بنای ظلم، ویران کننده هر کاخ ستمگر، آزاد کننده هر زندانی مظلوم، خنثی کننده هر توطئه علیه دین، سرنگون کننده هر پرچم ظلم، نابود کننده هر فرعون، درهم شکننده هر لشکر کفر، آتش زننده بتها، ریزنده خون مستکبرها، ویران کننده دژهای ستم، بالا رونده از همه کوهها و دشتها و تسخیر کننده همه گنجها و به اطاعت درآورنده همه سرزمینهاست .
واین یکی دیگر از معانی بقیة الله می‌باشد.

قائم علیه السلام از فکر و اندیشه مردم مطلع است؟

در روایت است که خداوند در معراج به پیامبر اسلام فرمود:

بوسیله قائم شما، زمین خود را با تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و

تمجید ذات اقدس خود، آباد کنم و از وجود دشمنان پاک نمایم و به دوستانم واگذارم .

با ظهور او، سخنان بی‌دینان را از کجروی راست کرده و تعالیم خود را بلند گردانم و شهرها و بندگانم را از علم خود مطلع نمایم و گنجها و اندوخته‌ها را آشکار کرده، و مهدی را به اسرار و مافی‌الضمیر هر شخصی مطلع گردانم و او را با نیروی فرشتگانم یاری کنم تا فرمان مرا اجرا نماید و دینم را رواج دهد .

او ولیّ به حق من و مهدی علیه‌السلام حقیقی بندگان من است .⁽²⁾

2 . آیا بیاد امام زمان علیه‌السلام هستید؟ ص 101.

معجزات امام زمان (عج)

1 - تولدی مبارک

حکیمه خاتون می‌گوید : « شب نیمه شعبان امام حسن عسگری علیه‌السلام به من فرمود : امشب نزد ما باش ، که در این شب فرزندی گرامی متولد می‌شود که خداوند به وسیله او زمین را به علم و ایمان زنده

می کند ، بعد از آنکه به واسطه اشاعه کفر و ضلالت مرده باشد ! گفتم : از چه کسی این فرزند متولد می شود ؟ فرمود : از نرجس به هم می رسد نه از دیگری ! من بلند شدم و پشت و شکم نرجس را مشاهده کردم و گفتم : هیچ گونه اثری از حمل نیست ؟ حضرت تبسم نمود و فرمود که چون صبح می شود اثر بارداری بر او ظاهر می شود و مثل او مانند مادر موسی است ، که تا هنگام ولادت هیچ اثری از بارداری در او نبود و احدی متوجه نشد ، زیرا فرعون شکم زنان حامله را برای دست یافت به موسی می شکافت و سرنوشت این فرزند نیز شبیه حضرت موسی است !

حکیمه می گوید : شب در آنجا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم و در هر ساعت از او خبر می گرفتم ، ولی او به حال طبیعی خوابیده بود ! در این شب زودتر از شب های دیگر به تهجد برخاستم و نماز شب را اداء کردم و چون به نماز وتر رسیدم ، نرجس بلند شد و وضو گرفت و نماز شب را به جا آورد ! چون نگاه کردم و دیدم که فجر کاذب طلوع کرده بود ! نزدیک بود که شکی از وعده ای که امام علیه السلام داده بود ، در دلم پدید آید ! ناگاه امام حسن علیه السلام از اطاق خود ندا در دادند

که ای عمه شک نکن ، که وقتش نزدیک شده است ! در این موقع در نرجس اضطرابی مشاهده کردم ! او را در برگرفتم و نام های الهی را بر او خواندم .

حضرت صدا زدند که سوره قدر را بر او بخوان ! از نرجس پرسیدم : در چه حالی هستی ؟ گفت : اثر آنچه مولایم فرمود : ظاهر شده است ! چون

شروع به خواندن سوره قدر نمودم آن طفل در شکم مادر با من همراهی در خواندن می کرد و بر من سلام کرد! من ترسیدم! حضرت صدا کرد که: از قدرت خدا تعجب مکن، که طفلان ما را به حکمت گویا می گرداند و ما را در بزرگی، حجت خود در زمین ساخته است. چون سخن امام علیه السلام تمام شد. نرجس از دیده من غائب شد! گویا میان من و او حائل گردید! فریاد کنان به سوی امام علیه السلام دویدم! حضرت فرمود: ای عمه برگرد که او را در جای خود خواهی دید. چون برگشتم، پرده گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده مرا خیره کرد و حضرت صاحب علیه السلام را دیدم که رو به قبله بر زانوهای به سجده افتاده و انگشتان سبابه را به آسمان بلند کرده و می گوید: شهادت می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و شریکی ندارد و جد من رسول خداست و پدرم امیرمؤمنان وصی رسول خداست. یک یک امامان را شمرد تا به خودش رسید و فرمود: خدایا وعده مرا به اثبات برسان و امر مرا کامل کن و انتقام مرا از دشمنان بگیر و زمین را به وسیله من از عدل و داد پر فرما! در این فرصت امام حسن عسگری علیه السلام فرمود: عمه جان! فرزندم را بیاور! آن فرزند سعادت مند را نزد امام علیه السلام بردم. چون نظرش بر پدر افتاد سلام کرد.

حضرت او را گرفت و زبان مبارک بر دو دیده اش مالید و در دهان و هر دو گوشش زبان گردانید و بر کف چپ، او را نشانید و دست بر سر او مالید و گفت: ای فرزند! به قدرت الهی سخن بگو! کودک به سخن آمد و گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ». «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ

الْوَارِثِينَ * وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ » « می خواهیم منت بگذاریم بر مستضعفین و آنان را پیشوا و وارث قرار بدهیم و مسلط بر زمین کنیم ⁽¹⁾ .

2 - من بقیة الله هستم

احمد بن اسحاق می گوید : خدمت امام حسن عسگری علیه السلام رسیدم و می خواستم از امام بعد از او بپرسم ، امام علیه السلام پیش از سؤال من فرمود : ای احمد بن اسحاق ، خداوند از زمان آدم تا کنون زمین را لحظه ای از حجت خود خالی نکرده است ! به وسیله حجت خداست که بلاء از اهل زمین دفع می شود و به وسیله او باران نازل می گردد و به وسیله او برکات زمین خارج می گردد .

من از امام علیه السلام سؤال کردم ، یابن رسول الله ! امام و خلیفه بعد از شما کیست ؟ آن حضرت داخل اندرون شد و بعد به اتاق آمد و در روی شانه اش پسری بود . گویی جمال مبارکش ، مانند ماه شب چهارده بود . و حدود سه سال داشت . بعد فرمود :

ای احمد بن اسحاق ! اگر نزد خدا و امامان علیهم السلام محترم نبودی ، این پسر را به تو نشان نمی دادم . او هم نام و هم کنیه رسول خداست . زمین را پر از عدل و داد می کند چنان که از ظلم و جور پر شده باشد .

احمد بن اسحاق ! مثل او در این امت مثل خضر و ذوالقرنین است . به خدا قسم او را غیبتی خواهد بود ، که فقط کسی از هلاکت نجات می یابد که خدا او را در امامت وی ثابت نگاه دارد و به دعا در تعجیل فرجش موفق فرماید . گفتم : مولای من ! آیا علامتی هست که قلب من مطمئن

باشد !

در این وقت آن کودک با زبان فصیح عربی فرمود : من بقیة الله فی ارضه هستم و انتقام گیرنده از دشمنان خدا منم ، بعد از این معجزه‌ای که با چشم دیدی چیزی نخواه ای احمد بن اسحاق !⁽²⁾

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 421 .

3 - پیکی از سوی امام مهدی علیه السلام

محمد بن ابراهیم بن مهزیار می گوید : « پس از شهادت امام حسن عسگری علیه السلام درباره امام بعد از او دچار شک و تردید بودم . در این موقع نزد پدرم اموال زیادی (مربوط به امام علیه السلام) بود . پدرم آن اموال را برداشته و سوار کشتی شد و من نیز برای بدرقه به دنبالش رفتم ، در کشتی تب سختی کرد و گفت : پسر جان مرا برگردان که این بیماری مرگ است و به من گفت : نسبت به این اموال خدا را در نظر بگیر (و آن را به امام علیه السلام) برسان و وصیت کرد و پس از سه روز از دنیا رفت . من با خودم گفتم : پدرم آدمی نبود که وصیت غیر صحیحی بکند ، باید این اموال را به عراق ببرم و در کنار شط منزل کنم و به کسی از این اموال خبر ندهم . اگر چیزی (از امام علیه السلام) برایم آشکار شد چنانچه در زمان امام حسن عسگری علیه السلام موضوع برای من روشن بود و امام علیه السلام را می شناختم ، که نزد او می فرستم و الا این اموال را در آنچه دوست دارم و دلخواه من است صرف می کنم ! به عراق رفتم و خانه‌ای در کنار شط کرایه کردم و چند روز ماندم ناگاه

پیکی آمد و نامه‌ای آورد که در آن نوشته بود : ای محمد ! نزد تو فلان اندازه مال ، به فلان نشانه است و تمام نشانه‌های اموال را که همراهم بود و حتی بعضی‌ها را من نمی‌دانستم در آن نوشته شده بود ، من همه را به آن پیک تحویل دادم . چند روز دیگر ماندم ولی خبر دیگری نشد . من غمگین شدم که ناگاه نامه‌ای دیگر آمد که نوشته بود : ما تو را به جای پدرت نصب کردیم ، پس خدا را شکر و سپاسگذاری کن ⁽¹⁾ .

4 - اجازه سفر به مکه

حسین بن علی بن بابویه می‌گوید : « در سالی که قرامطه ، حاجیان را کشتند ، پدرم نامه‌ای به نایب خاص امام دوازدهم علیه‌السلام حسین بن روح نوشت و اجازه سفر به مکه را از حضرت طلبید ! جواب آمد : در این سال به حج نرو ! پدرم دوباره نامه‌ای

(1) خاندان وحی : ص 710 .

(2) ارشاد : ج 2 ، ص 334 .

نوشت که نذر واجب کرده‌ام که امسال به حج بروم ، آیا اجازه

می‌فرمائید که نروم ؟ جواب آمد : حال که باید بروی ، با کاروان آخری

برو ! پدرم این کار را کرد و سالم ماند و بقیه کاروان‌ها مورد هجوم

قرامطه قرار گرفتند و افراد آن کشته شدند ⁽¹⁾ .

5 - ملاقات سید بحر العلوم با امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف)

زین العابدین بن سلماسی می گوید : « روزگاری که سید بحرالعلوم در مکه اقامت داشت . با وجود غربت ، بسیار دلگرم و مطمئن بود و در بذل و بخشش ناراحت نبود . روزی رسید که یک درهم نداشتیم ، به سید گفتم که حتی یک درهم نداریم و با این همه مخارج چه کار خواهیم کرد ؟ سید جوابی نداد . عادت سید آن بود که صبح بعد از طواف بیت الله ، به خانه می آمد و در اتاقی می نشست ، قلیانی برای وی می آوردیم ، بعد از صرف آن به اتاق دیگری می رفت شاگردان جمع می شدند و او برای هر مذهب طبق مذهب خویش درس می گفت ، در آن روز مذکور که بی پول شده بودیم ، چون از طواف بازگشت ، قلیان را آماده کردیم و او مشغول کشیدن بود ، ناگاه در خانه به صدا درآمد . سید با اضطراب برخاست و گفت : قلیان را از اینجا بردارید و بیرون ببرید . آنگاه با سرعت تمام و بدون مراعات وقار ، به طرف در دوید و در را باز کرد . شخص بزرگواری در لباس اعراب داخل شد و در داخل نشست ، سید با نهایت خضوع و احترام در کنار در نشست و اشاره کرد که قلیان را بیاورم . ساعتی با هم نشسته ، صحبت می کردند . بعد آن شخص برخاست که برود . سید در را باز کرد و دست وی را بوسید و بر شتری که خوابیده بود او را سوار نمود . آن شخص رفت ، سید در حالی که هنوز به خود نیامده بود ، برگشت و براتی به من داد ، فرمود : این حواله است به نزد مرد صرافّی که در کنار کوه صفا نشسته برو و آنچه تحویل می دهد بیاور !

من حواله را گرفتم و نزد صراف مذکور بردم . چون صراف حواله را دید بوسید

(1) بحارالانوار : ج 51 ، ص 264 .

و فرمود : چند نفر حمّال بیاور ! من چهار نفر حمّال آوردم . او پول‌ها را که ریال فرانسه بود و هر یک به قدر پنج قران عجم ارزش داشت ، آورد . حمال‌ها کیسه‌های پول را در سر گذاشته به خانه آوردیم ! چند روز بعد به همان جا رفتم ، دیدم صرافی و دکانی در آنجا قرار ندارد . از بعضی سؤال کردم ، اظهار بی اطلاعی کردند و گفتند : در اینجا صرافی ندیده‌ایم . فقط یک نفر در اینجا می‌نشیند آنگاه دانستم که این از اسرار خداوند و از الطاف ولی خدا (امام زمان علیه‌السلام) است ⁽¹⁾ .

6 - توطئه‌ای علیه امام مهدی علیه‌السلام

رشیف از افراد معتضد خلیفه می‌گوید : « خلیفه به دنبال من و دو نفر فرستاد و دستور داد که هر یک از ما دو اسب برداریم ، یکی را سوار شویم و دیگری را یدک بکشیم و به در خانه امام حسن عسگری علیه‌السلام که رحلت کرده بود در سامرا برویم و گفت : وقتی به در خانه می‌رسید معمولاً غلام سیاهی آنجاست ، داخل خانه شوید هر که را در آن خانه دیدید ، سرش را برای من بیاورید !

ما طبق دستور حرکت کردیم و چون داخل خانه مذکور شدیم ، خانه بسیار پاکیزه‌ای دیدیم که در مقابل ما پرده‌ای قرار داشت که از آن زیباتر ندیده بودیم و گویا همین الآن بافته شده است . در خانه هیچ کس نبود .

چون پرده را برداشتیم ، اطاق بزرگی را دیدیم که گویا در آن دریای آبی بود و در آخر آن حصیری بر روی آب قرار داشت و بر روی آن حصیر مردی که نیکوترین شخص بود ایستاده و نماز می‌خواند و هیچ‌گونه نگاهی به ما ننمود . یک نفر از ما به نام احمد بن عبدالله پا را در اطاق گذاشت که داخل شود ، اما در میان آب غرق شد و دست و پای زیادی زد تا من دست خود را دراز کردم و او را نجات دادم و بیهوش شد ، نفر دوم خواست که داخل شود و او هم مثل اولی شد ، من متحیر شدم و زبان به عذرخواهی گشودم و گفتم : به خدا از این کردار توبه می‌کنم ، اما او هیچ‌گونه

(1) خاندان وحی : ص 760 .

التفاتی به من ننمود و مشغول نماز بود . در دل ما از او ترس بزرگی افتاد و ما برگشتیم . خلیفه منتظر ما بود و سفارش کرده بود هر موقع برگشتیم به نزد او برویم ، وقتی نزد او حاضر شدیم ، داستان را گفتیم ، ما را تهدید کرد که این معجزه را تا او زنده هست نزد کسی بازگو نکنیم . و ما هم تا زمانی که زنده بود جرأت نقل این داستان را پیدا نکردیم ⁽¹⁾ .

7 - سخن گفتم فرد لال در اثر دعای امام زمان علیه السلام
مردی عابد و متهجّدی به نام سرور نقل می کند که : من لال بودم و
نمی توانستم حرف بزنم . پدر و عمویم مرا نزد حسین بن روح نایب
خاص امام زمان علیه السلام بردند و گفتند : آرزومندیم امام علیه السلام
از خدا بخواهد زبان من باز شود ! نایب امام علیه السلام گفت : امام
علیه السلام دستور داده اند که به منطقه حائر بروید ! ما هم به آنجا رفتیم
و غسل کردیم و زیارت نمودیم .
ناگاه پدر و عمویم به من گفتند : ای سرور ! من هم با زبان فصیح گفتم :
لیک ! آن دو

خوشحال شدند و گفتند : وای ! حرف می زنی ؟ گفتم : آری⁽²⁾ .

8 - در صورت نجات از بیماری ، شیعه می شوم
سید باقی می گوید که : پدرم عطوه ، زیدی مذهب بود و به امام زمان
علیه السلام اعتقادی نداشت و از این جهت از دست ما پسران که شیعه
بودیم ناراحت بود . او مرضی داشت که پزشکان نتوانسته بودند او را
معالجه کنند ! او می گفت : من شیعه نمی شوم تا زمانی که امام شما
حضرت مهدی (عج) بیاید و مرا از این مرض نجات دهد !

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 442 .

(2) بحار الانوار : ج 51 ، ص 325 .

شبى موقع نماز عشا همه ما در خانه بودیم که صدای فریاد پدرمان را

شنیدیم که می گفت : عجله کنید ! وقتی نزد او رفتیم . گفت : زودتر بروید و امام خود را پیدا کنید که همین حالا از نزد من رفت ! ما هر چه تفحص کردیم کسی را ندیدیم ، نزد او برگشتیم و من پرسیدم که چه شد ؟ گفت : شخصی نزد من آمد و گفت : ای عطوه ! گفتم : تو کیستی ؟ گفت من امام پسران توام ، آمده ام که تو را شفا دهم ، بعد دست بر محل مرض من گذاشت و چون نگاه کردم اثری از آن مرض ندیدم و رفت !⁽¹⁾

9 - توطئه ای علیه شیعیان و استغاثه به امام عصر (عج)

نقل نموده اند که : روزگاری که بحرین زیر استعمار انگلیس بود آنها یک نفر ناصبی و دشمن اهل بیت را به حکومت آنجا گذاشته بودند . او وزیری داشت که از حاکم ناصبی تر بود و به شدت با شیعیان دشمن بود . و دنبال از بین بردن و آزار و اذیت آنها بود . روزی وزیر علیه شیعیان توطئه ای چید و اناری را به حاکم نشان داد که به طور طبیعی بر روی آن نوشته شده بود (لا اله الا الله . محمد رسول الله . ابوبکر و عمر و عثمان و علی خلفاء رسول الله !) حاکم با دیدن این انار گفت : این بهترین دلیل بر باطل بودن شیعه هست ، نظر تو چیست ؟ وزیر گفت : اینها مردم متعصبی هستند که دلایل را قبول ندارند ، لذا شما علماء و بزرگان آنها را احضار کن و این انار را به آنها نشان بده . چنانچه به مذهب ما گرویدند ، ثواب آن به شما می رسد ! و الا آنها را مخیر بین سه عمل نما ! یا مانند یهود و نصاری جزیه بدهند و یا جوابی برای انار پیدا کنند و یا مردانشان را بکش و زنان و فرزندانیشان را اسیر کن و اموالشان را بردار !

حاکم این نظر را قبول کرد و علماء را خواست و بعد از نشان دادن انار به آنها ، آنان را بین این چند کار متحیر کرد !

علماء از حاکم سه روز مهلت خواستند ، تا جوابی برای این مسئله بیاورند !

(1) حقیقه الشیعه : ص 733 .

حاکم سه روز به آنها مهلت داد . آنها ناراحت و ترسان جلسه ای گرفتند و با هم مشهور می کردند که چگونه جوابی برای این انار بیابند ، تا اینکه تصمیم گرفتند سه نفر از بهترین و زاهدترین خودشان را انتخاب کنند تا اینکه هر یک ، شبی به صحرا رفته و تا به صبح با خدای منان مناجات کرده و از امام زمان علیه السلام برای حل این مشکلات کمک بخواهند !

دو نفر آنها ، هر کدام شبی به صحرا رفت و مشغول عبادت و توسل شد ولی نتیجه ای نگرفت . شب سوم ، محمد بن عیسی که فردی متقی و فاضل بود با پای پیاده به بیابان رفت . او می گوید : شبی بود تاریک و ظلمانی . من مشغول دعا و گریه و توسل شدم و کشف این بلاء را از صاحب الزمان (عج) طلب می نمودم . ناگاه مردی ظاهر شد که خطاب به من فرمود : ای محمد بن عیسی ! چرا پریشان حالی ! چرا به این صحرا آمده ای ؟ گفتم : ای مرد ! مرا به حال خود بگذار که برای پیشامد بزرگی به اینجا آمده که آن را جز به امام خود نخواهم گفت . شکایت این موضوع را نزد کسی می برم که بتواند آن را رفع کند ! او گفت : ای محمد بن عیسی من صاحب الامر هستم ! حاجتت را بگو .

گفتم : اگر امام زمان علیه السلام باشی حاجت من را می دانی و نیازی به شرح حاجت نیست . فرمود : آری ! آمده ای تا برای مشکل انار ، راهی پیدا کنی !

چون این را شنیدم به طرف آن بزرگوار رفتم و گفتم : آری مولای من ! مصیبت ما را می دانی ! تو امام ما ، پناه ما و قادر بر رفع این بلا هستی ! امام علیه السلام فرمود : ای محمد بن عیسی ! وزیر لعنه الله در خانه اش درخت اناری دارد . چون درخت انار ، بار داد او قالبی به شکل انار از گل دست کرد و آن را دو نیمه نموده و در درون هر یک به صورت برجسته این کلمات را نوشته آن قالب بر روی پوست انار نقش بست ! فردا پیش حاکم برو و بگو : جواب آورده ام ولی در خانه وزیر خواهم گفت ، چون به خانه وزیر رفتید ، غرفه ای در خانه او به این نشانی می بینی و اصرار کن که به آنجا بروی و اگر وزیر جلوتر رفت تو هم برو و او را تنها نگذار ! در غرفه بر روی

طاقچه کیسه سفیدی است ! آن را بردار و در داخل آن قالب مذکور را خواهی دید ! آن را به حاکم بده تا حقیقت روشن گردد ! به حاکم بگو ما معجزه دیگری هم داریم و آن این است که در درون این انار جز خاکستر و دود چیزی نیست . اگر می خواهی بدانی دستور بده وزیر آن را بشکند ، چون بشکند ، خاکستر و دود به صورت و ریش وزیر خواهد ریخت !

من شاد شدم و دست‌های مبارک امام علیه‌السلام را بوسیدم و برگشتم .
محمد بن عیسی نزد حاکم رفت و طبق سفارش حضرت عمل کرد و
حاکم به او گفت : امام شما کیست ؟ او نام ائمه را برای حاکم ذکر کرد .
حاکم گفت : دستت را دراز کن تا من بیعت کنم ! آنگاه حاکم از شیعیان
خوب شد و دستور داد که وزیر را بکشند⁽¹⁾ .

10 - شفای بیمار

محمد بن یوسف می‌گوید : زخمی در اطراف نشیمنگاه من پیدا شد . به
پزشکان نشان دادم و پول زیادی خرج کردم ولی فایده‌ای نبخشید .
نامه‌ای به ناحیه مقدسه امام زمان (عج) (توسط نایب خاص حضرت)
نوشتیم و التماس دعا کردم . جواب آمد که : خدا لباس عافیت و سلامتی
به تو پیوشاند و تو را در دنیا و آخرت با ما قرار دهد !
هفته تمام نشد که بهبودی یافتم و محل زخم به کلی خوب شد . پزشکی
از هم کیشان خود را خواستم و محل زخم را به او نشان دادم . گفت : ما
دوائی برای این زخم نمی‌دانیم و بی گمان خدا تو را شفا و بهبودی داده
است⁽²⁾ .

11 - کرامتی از نایب امام زمان (عج)

ابوعلی بغداد می‌گوید : زنی سؤال کرد که : نایب امام زمان (عج) کیست ؟

(1) خاندان وحی : ص 761 .

(2) ارشاد : ج 2 ، ص 335 .

بعضی از قمی‌ها گفتند : ابوالقاسم حسین بن روح است و او را نزد نایب امام علیه‌السلام بردند ، وقتی زن به حضور حسین بن روح رفت ، من هم نزد او بودم . زن از او سؤال کرد ای شیخ چه چیزی با من می‌باشد ؟ او فرمود : هر چه با تو هست برو و آن را در دجله بیانداز ! او رفت و چیزی که همراه داشت در دجله انداخت و نزد ابوالقاسم برگشت . ابوالقاسم به غلام خود گفت : کیسه را برای من بیاور ! وقتی که آورد ابوالقاسم به آن زن گفت : این بود آن چیزی که در دجله انداختی ؟ گفت : آری ! ابوالقاسم گفت : بگویم چه چیزی در آن است یا خود می‌گویی ؟ گفت : شما بگوئید . فرمود : در این کیسه یک جفت دستبند از طلا است و حلقه بزرگ و دو حلقه کوچک که در آنها جواهری است و دو انگشتری ، یکی از عقیق و دیگری از فیروزه !

سپس کیسه را باز کردند و زن گفت : این همان کیسه‌ای است که من داشتم و در دجله انداختم ما از دیدن این معجزه خیلی مسرور شدیم⁽¹⁾ .

12 - بشارت به تولد دو پسر

علی بن محمد از یکی از شیعیان نقل کرده است که : خداوند به من پسری داد . من نامه‌ای به ناحیه مقدسیه نوشتم و اجازه خواستم که روز پنجم بچه را ختنه کنم ! جواب آمد که این کار را نکن ! روز هفتم یا

هشتم بود که بچه مرد . نامه‌ای نوشتم که بچه‌ام مرد ! جواب آمد که خداوند به تو دو پسر دیگر عنایت می‌کند اولی را احمد و دومی را جعفر نام بنه ! و همین طور شد⁽²⁾ .

13 - نشانه‌های امامت

ابو الادیان می‌گوید : در ایام بیماری امام حسن عسگری علیه‌السلام که به وفاتش منجر

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 449 .

(2) بحار الانوار : جلد 51 ، ص 308 .

شد خدمت او رسیدم چند نامه به من داد و فرمود : این نامه‌ها را به مدائن ببر و برگرد . تو پانزده روز دیگر به اینجا بر می‌گردی ، آن روز ، روز رحلت من است ! گفتم : ای سرور و مولایم اگر شما رحلت کنید چه کسی پناهگاه شیعیان بعد از شما خواهد بود . فرمود : آن شخصی که کیسه را از تو بخواهد ! که او بعد از من قائم به این امر است .

راوی می‌گوید : هیبت امام مانع شد که مطلب دیگری بپرسم . نامه‌ها را به مدائن بردم و در روز پانزدهم زمانی که مردم برای شرکت در نماز بر بدن امام حسن عسگری علیه‌السلام جمع شده بودند ، برگشتم . برادر امام یازدهم به نام جعفر نشسته بود و مردم به او تسلیت می‌گفتند و او جلو رفت تا به عنوان امام جماعت بر بدن حضرت نماز بخواند . من چون

جعفر را می‌شناختم و می‌دانستم او کارهای حرام از قبیل شراب خواری و قمار بازی انجام می‌دهد با خود گفتم ! اگر او امام است ، امامت از بین رفت ! با این وجود نزد او رفتم و سلام کردم تا شاید چیزی پرسد ، ولی او چیزی نگفت !

چون خواست نماز را شروع کند ، ناگاه کودکی گندم‌گون ، مجعد موی ، گشاده دندان پیدا شد و عباى جعفر را کشید و گفت : عمو عقب برو ؛ من بر نماز خواندن بر پدرم از تو سزاوارترم !

جعفر با رنگ پریده عقب رفت و آن کودک امامت بر نماز گزاران کرده و بر امام نماز خواند . بعد از نماز رو به من کرد و فرمود : جواب نامه‌ها را که آورده‌ای به من بده ! با خود گفتم : دو علامت از حضرت برای امامتش ظاهر شد و علامت سوم یعنی کیسه مانده است . نزد جعفر رفتم در حتالی که در گریه و زاری بود . یکی از حاضرین از او پرسید : این کودک کی بود که در نماز بر تو مقدم شد ؟ گفت : به خدا که هرگز او را ندیده بودم و نمی‌شناسم . در این موقع عده‌ای از مردم قم آمدند و چون خبر فوت حضرت را شنیدند ، بعد از اظهار آه و فغان پرسیدند : جانشین او کیست ؟ جعفر را نشان دادند . آن عده به جعفر تسلیت گفتند و عرضه داشتند :

همراه ما مبلغی پول و تعدادی نامه مهر کرده است . شما بگوئید که نامه

از کیست و پول‌ها چقدر است تا آنها را به تو تسلیم کنیم ؟ جعفر بلند

شد و در حالی که لباس‌هایش را تکان می‌داد گفت : از من می‌خواهند که

از غیب خبر دهم ! قمیین حیران بودند و در فکر بودند که باید امام

علامت و نشانه‌ای داشته باشد در حالی که در جعفر نیست! در این موقع خادمی آمد و گفت: ای اهل قم با شما نامه‌های فلان شخص و فلان شخصی است و کیسه‌ای به همراه دارید که ده هزار دینار و ده دینار از طلا در آن است! آنها نامه‌ها و کیسه‌ها را به دست خادم دادند و گفتند: آنکه تو را به نزد ما فرستاده است، او امام است⁽¹⁾.

14 - رسید کتبی از امام

علی بن محمد می‌گوید: مردی از اهل آبه با خود مالی برای امام زمان آورده بود که به حضرت برساند. ولی شمشیری را در آبه جا گذارد و فراموش کرد همراه بیاورد. آنچه همراه آورده بود فرستاد. در جواب او، ضمن رسید کتبی از امام نوشته شده بود: از شمشیری که فراموش کردی بیاوری چه خبر؟⁽²⁾

15 - توسل به صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

شمس الدین محمد بن قارون می‌گوید: در حله حاکمی به نام مرجان صغیر بود که از دشمنان اهل بیت بود. به او خبر دادند که ابو راحج بعضی از صحابه را لعن می‌کند! حاکم دستور داد که او را دستگیر کردند و امر نمود که او را شکنجه بکنید. آنها آن قدر او را زدند که نزدیک بود بمیرد! تمام بدن او مورد ضرب و شتم قرار گرفته بود و حتی ب سر و صورت او آن قدر ضربه خورده بود که دندان‌های او ریخت و زبان او را بیرون آوردند و آن را به زنجبیر آهنی بستند و بنی او را سوراخ

(1) حدیقه الشیعه : ص 738 .

(2) ارشاد : جلد 2 ، ص 342 .

نمودند و ریسمانی از مو داخل سوراخ بینی او کردند و سر آن طناب را
عده‌ای از مأمورین حاکم به دست گرفته و او را در چوچه‌ها می‌گرداندند
.

دوباره او را مورد ضرب و شتم زیادی قرار دادند و نتیجه را به حاکم
گزارش کردند . حاکم دستور داد که او را بکشند ولی عده‌ای گفتند : او
مردی پیر است . آن قدر بدن او مجروح شده که خود خواهد مرد .
احتیاجی به کشتن ندارد و دست خود را به خون او آلوده نکن و خلاصه
با شفاعت چند نفر حاکم دستور داد تا او را رها کنند .

خانواده ابو راحج او را به خانه بردند و هیچ کس شک نداشت که او در
همان شب می‌میرد . صبح روز بعد مردم برای اطلاع از وضع او به در
خانه‌اش رفتند و در زدند و هنگامی که وارد خانه او شدند ، دیدند که او ا
یستاده و مشغول نماز است . او در کمال سلامت بود و دندان‌های ریخته
او برگشته و اثری از جراحات‌های او نمانده بود .

مردم تعجب کردند و از او چگونگی خوب شدنش را سؤال نمودند . او
گفت : در حالی بودم که مرگ را به چشم دیدم و حتی زبانی نداشتم که
از خدا کمک بطلبم . در دل مشغول استغاثه به خدا شدم و توسل به
مولایم حضرت صاحب الزمان نمودم . چون شب شد و هوا تاریک گردید

، ناگاه خانه پر از نور شد و امام عصر را دیدم که دست شریف خود را بر روی من کشید و فرمود که خدا به تو عافیت داد .⁽¹⁾
16- آن جوان صاحب العصر و امام زمان است .
سوده یکی از رؤسای زیدیه می گوید : گاهی از اوقات به زیارت امام حسین علیه السلام می رفتم و شب کربلا می ماندم . شبی بعد از نماز عشاء در حال قرائت قرآن بودم که جوانی خوش لباس را دیدم که مشغول خواندن سوره حمد بود . من با او مأنوس شدم و با هم از کربلا خارج شدیم و به کنار فرات رسیدیم . او گفت : تو به کوفه

(1) نجم الثاقب

می روی ؟ گفتم : آری . فرمود : برو و خود راه را در پیش گرفت و رفت . من از جدائی او دلتنگ شدم و به دنبال او رفتم تا اینکه به او رسیدم .

به اتفاق او به نجف رسیدیم و بعد از زیارت ، در خدمت او به مسجد سهله رفتم . او فرمود : من اینجا می مانم . من هم ماندم . هنگام سحر بلند شد و دست بر زمین زد و کمی از زمین را شکافت . ناگاه آب از زمین بیرون آمد . او وضو گرفت و نماز شب و بعد نماز صبح را خواند . بعد به من فرمود : تو مردی فقیر و عیالمند هستی ! به کوفه برو ! چون آنجا رسیدی به در خانه ابو طاهر رازی برو و در خانه او را بزن و چون از

منزل بیرون آید ، دستش از خون قربانی که ذبح کرده است ، خون آلوده خواهد بود .

به او بگو جوانی با این اوصاف (اوصاف مرا بگو) فرمود کیسه‌ای که در زیر تخت مدفونست را به من بدهی ! پرسیدم که نام شما چیست ؟ فرمود : محمد بن حسن علیهما السلام . من همین کار را انجام دادم و چون پیغام را رساندم ابو طاهر گفت : سمعاً و طاعتاً و روی مرا بوسید و مرا به درون خانه برد و از زیر پایه تخت کیسه‌ای بیرون آورد و به من داد و مرا میهمانی نمود و گفت : آن جوان صاحب العصر و امام زمان است .

راوی می‌گفت : من از برکت او راه هدایت را پیدا نمودم و از مذهب زیدی دست کشیدم⁽¹⁾ .

17 - سهم امام زمان علیه السلام

محمد بن شاذان نیشابوری می‌گوید : چهار صد و هشتاد درهم پول سهم امام علیه السلام در نزد من بود . من خواستم از پانصد درهم کمتر نباشد . بیست درهم از مال خودم را بر آن افزودم و به نزد یکی از وکلای حضرت فرستادم و نوشتم که چیزی از مال خودم بر آن اضافه کردم .

(1) حقیقه الشیعه : ص 744 .

جواب آمد : پانصد درهم که بیست درهم از آن مال خودت بود ، رسید⁽¹⁾ .

18 - خداوند هر دو را عطا می‌کند .

عده‌ای از اهل نجف نقل کرده‌اند که : مردی از اهل کاشان به نجف اشرف آمده بود و قصد داشت که عازم بیت الله الحرام شود ولی در نجف مریض شد و از شدت مرض پاهای او فلج گردید و توانائی حرکت نداشت .

همراهان او تصمیم گرفتند که او را نزد فردی از صالحین گذاشته ، خود به مکه بروند . آن مرد صالح حجره‌ای در صحن مقدس علی علیه‌السلام داشت و هر روز در را بر روی این مرد کاشانی می‌بست و بیرون می‌رفت . روزی کاشانی به مرد صالح گفت : از ماندن در این حجره دلتنگ شده‌ام لذا امروز مرا ببر و در محلی بگذار و خود به هر کجا که می‌خواهی برو ! او هم کاشانی را برداشته و به محلی در خارج از نجف که به آنجا مقام حضرت قائم عجل الله فرجه می‌گفتند ، برد و آنجا نشانده ولی لباس خود را در آن حوضی که آنجا بود شست و جهت خشک شدن بالای درختی گذاشت و رفت . مرد کاشانی می‌گوید : من در آنجا نشسته بودم و در فکر بودم که عاقبت کار من به کجا می‌کشد . ناگاه جوان خوش روی گندم گونی را دیدم که داخل صحن آنجا شد و به من سلام کرد و به حجره‌ای که آنجا بود رفت و در نزد محراب چند رکعت نماز با خضوع و خشوع به جا آورد که من هرگز نمازی به آن خوبین ندیده بودم . چون از نماز فارغ شد نزد من آمد و احوال مرا پرسید . گفتم که من مبتلا به بلائی شده‌ام که دلم از آن تنگ شده و خدا نه مرا سلامتی می‌دهد و نه مرا از دنیا می‌برد که خلاص شوم . بن مرد به من فرمود : ناراحت نباش که خداوند به زودی هر دو را به تو عطا کند و از آنجا رفت . در این موقع دیدم که لباسی را که برای خشک شدن روی درخت

گذاشته بودم افتاد . من از آنجا بلند شدم و لباس را برداشتم و نشستم و روی درخت گذاشتم . یکدفعه متوجه شدم که من بلند شدم و حرکت کردم و معلوم شد که شفا یافته‌ام .

(1) ارشاد : جلد 2 ، ص 342 .

راوی می‌گوید : ا و خوب و سالم بود تا اینکه رفقاییش از مکه مراجعت کردند و چند روز با آنها بود تا آنکه مریض شد و از دنیا رفت⁽¹⁾ .

19 - فرستادن کفن

علی بن محمد سیمری نامه‌ای به حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه نوشت و کفنی خواست . حضرت در پاسخش نوشت : تو در سال هشتاد به آن محتاج خواهی شد . و او در سال مذکور مُرد و حضرت چند روز پیش از مرگش کفنی را برای او فرستاد⁽²⁾ .

20 - بدهکاری به ناحیه مقدسه

محمد بن هارون می‌گوید : من به ناحیه مقدسه پانصد دینار بدهکار بودم و توانایی پرداخت نقدی آن را نداشتم . با خود گفتم : من مغازه‌هایی دارم که آنها را با پانصد و سی دینار خریده‌ام و همان پانصد دینار به حساب بدهی ناحیه مقدسه قرار دادم و با کسی در این باره صحبت نکردم . از ناحیه مقدسه به محمد بن جعفر رسید که دکان‌ها را از محمد بن هارون در برابر پانصد دینار طلب ما تحویل بگیر⁽³⁾ .

21 - اگر امام زمان مرا نجات دهد ، شیعه می‌شوم .

شخصی به نام یاقوت که سنی مذهب بوده و شغلش فروختن روغن در

کنار پل حله بوده است ، نقل می کند : سالی برای خرید روغن از حله خارج شدم تا اینکه مسافتی از شهر دور شدم و نزد بادیه نشینان عرب رفتم و آنچه نیاز داشتم خریدم و با عده ای از اهل حله عازم برگشت شدیم . در راه که کاروان برای توقف ایستاد

(1) منتهی الامال : جلد 2 ، ص 494 .

(2) ارشاد : جلد 2 ، ص 342 .

(3) ارشاد : جلد 2 ، ص 342 .

من خوابیدم و هنگامی که بیدار شدم کسی را ندیدم . همه رفته بودند و من هم در صحرای بی آب و علفی بودم که درندگان بسیار داشت و در نزدیکی آن هم محل آبادی وجود نداشت . من بلند شدم و با باری که همراه داشتم حرکت کردم ولی راه را گم کردم و متحیر ماندم و از حیوانات درنده و تشنگی روز ترسان بودم . لذا مشغول استغاثه به خلفاء و پیشوایان اهل تسنن شدم و آنها را نزد خداوند شفیع قرار دادم تا شاید گشایش حاصل شود ولی خبری نشد . پیش خود گفتم : از مادرم شنیده بودم که می گفت : ما امام زنده ای داریم که کنیه اش ابوصالح است و گمشدگان را راهنمایی می کند و به فریاد درماندگان می رسد و به

ضعیفان کمک می نماید . با خدا عهد کردم که اگر من به امام زمان استغاثه کنم و او مرا نجات دهد ، من هم شیعه می شوم . مشغول صدا زدن امام زمان شدم . ناگاه کسی را دیدم که با من راه می رود و بر سرش عمامه سبزی بود . او راه را به من نشان داد و دستور داد که شیعه شوم و فرمود : به روستایی می رسی که اهل آن همه شیعه هستند . گفتم : ای مولایم ! ای سرورم شما با من نمی آئید ، فرمود : نه زیرا هزاران نفر در اطراف شهرها و سرزمین ها مرا صدا می زنند باید آنها را نجات دهم و از نظرم غائب شد . من مقدار کمی راه رفتم و به آن روستا رسیدم .

در حالی که کاروان ما روز بعد به آنجا رسیدند ! چون به حله رسیدم نزد عالم کامل سید مهدی قزوینی رفتم و داستان خود را نقل کردم و از او علوم دینی را فرا گرفتم و از او پرسیدم که چگونه می شود مجدداً به خدمت امام زمان عجل الله فرجه برسم ؟ فرمود : چهل شب جمعه به کربلا برو و امام حسین علیه السلام را زیارت کن . هر شب جمعه از حله به کربلا می رفتم تا اینکه شب چهلمی بود که از حله به کربلا رفتم و چون به دروازه کربلا رسیدم دیدم که مأمورین به سختی کنترل می کنند و از واردین گذرنامه می خواهند . من نه گذرنامه داشتم و نه پولی که با آن گذرنامه بگیرم . متحیر ماندم که چه بکنم ، ناگاه امام زمان عجل الله فرجه را دیدم که در لباس طلبه های ایرانی در حالی که عمامه سفیدی بر

سر داشت داخل دروازه بود . آقا را صدا زدم .

حضرت بیرون آمد و دست مرا گرفت و بدون اینکه کسی مرا ببیند داخل دروازه نمود ، چون وارد شدم دیگر امام را ندیدم⁽¹⁾ .

22 - توسل به امام عصر برای رفع گرفتاری‌ها
شخصی روحانی به نام شیخ حسین دچار مرضی در سینه خود شده بود که معمولاً سرفه همراه با خون می‌کرد که همراه آن اخلاط سر و سینه بیرون می‌آمد . از نظر مالی هم فقیر بود و علاقه‌ای به زنی از اهل نجف پیدا کرده بود که چند بار برای خواستگاری او رفت ولی به علت فقر او خانواده دختر قبول نمی‌کردند . این مریضی و بی‌پولی و علاقه به این زن باعث شد که برای رفع گرفتاری‌ها توسل به امام عصر پیدا کند و چهل شب چهارشنبه به مسجد کوفه برود و در آنجا بیتوته کند به امید اینکه شاید امام را زیارت کرده و حضرت در کار او گشایش ایجاد نماید .
شیخ حسین گفت : من هر شب چهارشنبه به مسجد کوفه می‌رفتم تا اینکه شب چهلّم رسید که شب تاریکی از شب‌های زمستان بود و باد تندی همراه با باران می‌وزید . من به علت خونی که از سینه‌ام می‌آمد ، نمی‌توانستم داخل مسجد بروم . لذا در مقابل دکه‌ای که داخل در مسجد بود رفته بودم و در آنجا نشسته بودم . هوا سرد بود و چیزی هم نداشتم که خودم را با آن گرم کنم و هنگامی که به یاد گرفتاری‌هایم می‌افتادم دنیا در مقابل چشمم تاریک می‌شد و با خود می‌گفتم که چهل شب تمام

شد و این شب آخر است ولی نه کسی را دیدم و نه معجزه‌ای برایم ظاهر شد! برای گرم کردم قهوه آتش روشن کردم. به قهوه عادت داشتم ولی آن شب مقدار کمی برایم باقی مانده بود. ناگاه شخصی از سمت در اول مسجد به طرف من آمد و من چون او را از دور دیدم ناراحت شدم و با خود گفتم: او حتماً عربی است آمده نزد من قهوه بخورد و خودم بی‌قهوه خواهم ماند. او به من رسید و سلام کرد و نام مرا برد و در مقابل من نشست. از اینکه نام مرا می‌دانست تعجب کردم و خیال کردم

(1) منتهی الامال: جلد 2، ص 476.

از عرب‌هایی است که در اطراف نجف ساکنند و من گاهی نزد آنها می‌روم. پرسیدم: از چه طائفه عربی؟ گفت: از یک طائفه‌ای هستم! من اسم طوائف عرب را که در اطراف نجف ساکن هستند می‌بردم و او می‌گفت: نه از آنها نیستم! تا اینکه عصبانی شدم از روی استهزاء گفتم: پس حتماً از طریطره‌ای! او از سخن من تبسم کرد و گفت: من از هر کجا که باشم ضرری به تو نمی‌رساند. سپس از من سوال کرد: چه شده که اینجا آمده‌ای؟ گفتم: سوال کردن از این امور نفعی به حال شما

ندارد . گفت : چه ضرر دارد که به من بگوئی ؟ از خوش برخوردی او و شیرینی سخنش تعجب کردم و دلم به او مایل شد به طوری که هرچه صحبت می کرد محبتم به او زیادتر می شد . توتونی برای او آماده کردم و به او دادم . گفت : تو آن را بکش ! من نمی کشم . به او فنجان قهوه ای دادم . گرفت و مقداری از آن را خورد آنگاه به من داد و فرمود : تو آن را بخور . من گرفتم و خوردم . به او گفتم : ای برادر امشب خداوند تو را برای مونس بودن با من فرستاده است . آیا با من به مقبره حضرت مسلم نمی آیی تا آنجا برویم و بنشینیم ؟ فرمود : چرا با تو می آیم ولی اول حال خود را برایم بگو . گفتم : ای برادر حقیقت اینست که از زمانی که خود را شناختم فقیر بوده ام و چند سال هم هست که از سینه ام خون می آید و راه علاجش را نمی دانم و همسر هم ندارم و دوست دارم با زنی از محله خودمان در نجف ازدواج کنم ولی میسر نمی شود ! عده ای به من گفتند : جهت رفع حوائج چهل شب چهارشنبه به مسجد کوفه برو تا امام زمان عجل الله فرجه را ببینی و از او حاجت بخواهی ؛ ولی این آخرین شب چهارشنبه است و این همه زحمت کشیدم و چیزی ندیدم . آن مرد در حالی که من غافل بودم فرمود : امّا سینه تو پس عافیت یافت و اما آن زن

به زودی او را خواهی گرفت و اما فقرت پس به حال خود باقی است تا زمانی که از دنیا بروی ! من گفتم : به مقبره مسلم نمی‌رویم ؟ فرمود : برخیز ! بلند شدم و او جلوتر می‌رفت تا اینکه وارد زمین مسجد شدیم . فرمود : آیا دو رکعت نماز تحیت مسجد را نخوانیم ؟ گفتم : می‌خوانیم : او ایستاد و من به فاصله اندکی پشت سر او ایستادم و تکبیره الاحرام را گفتم و مشغول خواندن فاتحه شدم . ناگاه صدای قرائت حمد او به گوشم خورد که بسیار دلنشین بود و از احدی این‌طور نشنیده بودم . در دلم خطور کرد که شاید او صاحب الزمان عجل الله فرجه الشریف باشد و در این موقع که او و من در نماز بودیم دیدم که نور عظیمی او را احاطه کرد به طوری که دیگر نتوانستم حضرت را بینم ولی صدای قرائت او را می‌شنیدم . من به هر نحو بود نماز را تمام کردم و نور از زمین بالا می‌رفت . من مشغول گریه و زاری شدم و از بی‌ادبی که به آن حضرت کردم بادم عذرخواهی نمودم و گفتم : آقا وعده شما راست است . شما به من وعده دادید که به قبر مسلم برویم ؟ ناگاه دیدم که نور متوجه قبر مسلم شد و من نیز به دنبال او حرکت کردم تا اینکه آن

نور وارد قبر شد و در فضای قبّه قرار گرفت و به همین حال بود و من مشغول گریه و تضرع بودم تا اینکه صبح شد و آن نور به بالا رفت . صبح متوجه کلام حضرت شدم و دیدم که سینه‌ام شفا یافته و هفته‌ای نکشید که اسباب ازدواج با زن مذکور فراهم شد و فقرم هم به حال خود باقیست⁽¹⁾ .

اثر زخم جنگ صفین

یحیی الدین اربلی می‌گوید : روزی نزد پدرم بودم ، دیدم مردی در کنار او نشسته و چرت می‌زند ، در این حین عمامه از سرش افتاد و محل زخم بزرگی در سرش ظاهر شد ، پدرم پرسید : این زخم از کجا حاصل شده ؟ گفت : این زخم را در جنگ صفین برداشتم ، به او گفتند : تو کجا و صفین کجا ؟ گفت : روزی به مصر مسافرت کردم . همراه من مردی از اهل غزه بود . ما در بین راه از هر موضوعی صحبت می‌کردیم تا اینکه به موضوع جنگ صفین رسید . همسفر من گفت : اگر من در جنگ صفین بودم شمشیرم را از خون علی ع و یارانش سیراب می‌کردم ! من هم گفتم : اگر من در جنگ صفین بودم شمشیر خود را از خون معاویه ملعون سیراب می‌کردم . صحبت ما جدّی شد و به درگیری انجامید و شروع به جنگ و زد و خورد با هم

(1) منتهی الامال : ص 847 .

کردیم . یک وقت متوجه شدم که بر اثر زخمی که برداشته‌ام از هوش می‌روم ، بعد احساس کردم که شخصی مرا با گوشه نیزه‌اش تکان می‌دهد ، چون چشم باز کردم ، او از اسب پائین آمد و دستی بر روی زخم سرم کشید که فوراً بهبود یافت . آنگاه گفت : همینجا بمان ! و ناپدید شد و سپس در حالی که سر بریده همسفرم را که با من به جنگ پرداخته بود در دست داشت با چهار پایان او برگشت و گفت : این سر دشمن توست . تو به یاری ما برخاستی ، ما هم تو را یاری کردیم . چنانکه خداوند هر کس را که او را یاری کند ، نصرت می‌دهد . پرسیدم : شما کیستید ؟ فرمود : من صاحب الامر هستم و از این به بعد هر کس پرسید : این زخم چه بوده است ؟ بگو ضربتی است که در صفین برداشته‌ام !⁽¹⁾

معجزات فراوان دیگری از امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مشاهده و نقل شده است که علاقه‌مندان به به هزاران کتابی که در این رابطه در طول تاریخ غیبت کبری به چاپ رسیده است ، رجوع فرمائید .

(1) بحار الانوار .

بخشش امام عصر عج

مسرور طبّاخ می گوید:

با تنگدستی عجیبی رو به رو شدم به همین جهت، نامه ای به حسن بن راشد نوشتم و جریان حال خود را بازگو نمودم، آنگاه به خانه او رفتم، تا نامه را به او برسانم، ولی وی در خانه نبود. نا امید بازگشتم و به طرف شهر برای ملاقات با ابی جعفر، عثمان بن سعید - اولین نایب خاص امام زمان (علیه السلام) - رفتم. وقتی به دروازه شهر رسیدم، مردی در کنار من قرار گرفت به گونه ای که چهره او را نمی دیدم. دست مرا گرفت و کیسه سفیدی را با احتیاط به من داد. وقتی به کیسه نگاه کردم دیدم روی آن نوشته: دوازده دینارِ مسرورِ طبّاخ! {خرایج ج 2 ص 697}

دیدار علی بن مهزیار با امام زمان (عج)

: شیخ صدوق و شیخ طوسی و طبرسی و دیگران به سندهای صحیح از محمد بن ابراهیم بن مهزیار و بعضی از علی بن ابراهیم بن مهزیار روایت کرده اند که گفت : بیست حج کردم به قصد آنکه شاید به خدمت حضرت صاحب الا مر علیه السلام برسم میسر نشد، شبی در رختخواب خود خوابیده بودم صدایی شنیدم که کسی گفت : ای فرزند مهزیار! امسال بیا به حج که به خدمت امام زمان خود خواهی رسید. پس بیدار شدم فرحناک و خوشحال و پیوسته مشغول عبادت بودم تا صبح طالع شد نماز صبح کردم و از برای طلب رفیق بیرون آمدم و رفیق چند به هم رسانیدم و متوجه راه شدم چون داخل کوفه شدم تجسس بسیار نمودم و خبری به من نرسید باز متوجه مکه معظمه شدم و جستجوی بسیار نمودم و پیوسته میان امیدواری و ناامیدی متردد و متفکر بودم تا آنکه شبی از شبها در مسجدالحرام انتظار می کشیدم که دور مکه معظمه خلوت شود مشغول طواف شوم و به تضرع و ابتهال از بخشنده بی زوال سؤ ال کنم که مرا به کعبه مقصود خویش راهنمایی کند، چون خلوت شد مشغول طواف شدم ناگاه جوان با ملاحظت خوشرویی و خوشبویی را در طواف دیدم که دو برد یمنی پوشیده بود یکی بر کمر بسته و دیگری را بر دوش افکنده و طرف ردا را بر دوش دیگر بر گردانیده ، چون نزدیک او رسیدم به جانب من التفات نمود و فرمود که از کدام شهری ؟

گفتم : از اهواز، فرمود: ابن الخضیب را می شناسی ؟ گفتم : او به رحمت الهی واصل شد، گفت : خدا او را رحمت کند در روزها روزه می داشت و شبها به عبادت می ایستاد و تلاوت قرآن بسیار می نمود و از شیعیان و موالیان ما بود، گفت : علی بن مهزیار را می شناسی ؟ گفتم : من آنم ، فرمود: خوش آمدی ای ابوالحسن ، گفتم : چه کردی آن علامتی را که در میان تو و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود؟ گفتم : با من است ، فرمود: بیرون آور به سوی من ، پس بیرون آوردم انگشتر نیکویی را که بر آن محمد و علی

نقش کرده بودندو به روایت دیگر یاالله و یا محمد و یا علی نقش آن بود چون نظرش بر آن افتاد آن قدر گریست که جامه هایش تر شد، گفت : خدا رحمت کند تو را ای ابومحمد که تو امام عادل بودی و فرزند امامان بودی و پدر امام بودی حق تعالی تو را در فردوس اعلی با پدران ساکن گردانید. پس گفت : بعد از حج چه مطلب داری ؟ گفتم : فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را طلب می نمایم ، گفت به مطلب خود رسیده ای و او مرا به سوی تو فرستاده است برو به منزل خود و مہیای سفر شو و مخفی دار و چون ثلث شب بگذرد بیا سوی شعب بنی عامر که به مطلب خود می رسی .

ابن مهزیار گفت به خانه خود برگشتم و در این اندیشه بودم تا ثلث شب گذشت پس سوار شدم و به سوی شعب روانه شدم چون به شعب رسیدم آن جوان را در آنجا دیدم چون مرا دید گفت : خوش آمدی و خوشا به حال تو که تو را رخصت ملازمت دادند. پس همراه او روانه شدم تا از منی به عرفات گذشت و چون به پایین عقبه طائف رسیدیم گفت :

ای ابوالحسن ! پیاده شو و تهیه نماز کن . پس با او نافله شب را به جا آوردم و صبح طالع شد پس نماز صبح را مختصر ادا کردم پس سلام نماز گفت و بعد از نماز به سجده رفت و رو به خاک مالید و سوار شد و من سوار شدم تا بالای عقبه رفتم ، گفت : نظر کن چیزی می بینی ؟ چون نظر کردم بقعه سبز و خرمی را دیدم که گیاه بسیار داشت ، گفت : نظر کن بالای تلّ ریگ چیزی می بینی ؟ چون نظر کردم خیمه ای از مو دیدم که نور آن تمام آسمان و آن وادی را روشن کرده بود ، گفت : منتهای آروزها در اینجا است دیده ات روشن باد ، چون از عقبه بیرون رفتیم گفت : از مرکب به زیر بیا که در اینجا هر صعبی ذلیل می شود . چون از مرکب به زیر آمدیم ، گفت : دست از مهار شتر بردار و آن را رها کن ، گفتم : ناقه را به کی بگذارم ؟ گفت : این حرمی است که داخل آن نمی شود مگر ولی خدا و بیرون نمی رود مگر ولی خدا . پس در خدمت او رفتم تا به نزدیک خیمه مطهره منوره رسیدم گفت : اینجا باش تا برای تو رخصت بگیرم ، بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت : خوشا حال تو ، تو را رخصت دادند .

چون داخل خیمه شدم دیدم آن حضرت بر روی نمدی نشسته است و نطع سرخی بر روی نمد افکنده و بر بالشی از پوست تکیه داده است سلام کردم بهتر از سلام من جواد داد ، رویی مشاهده کردم مانند ماه شب چهارده ، از طیش و سفاهت مبرا ، نه بسیار بلند و نه کوتاه اندکی به طول مائل ، گشاده پیشانی با ابروهای باریک کشیده و به یکدیگر پیوسته و چشمهای سیاه و گشاده و بینی کشیده و گونه های رو هموار و برنیامده در نهایت حسن و جمال ، بر گونه راستش خالی بود مانند فتات

مشکی که بر صفحه نقره افتاده باشد و موی عنبر بوی سیاهی بر سرش بود نزدیک به نرمه گوش آویخته ، از پیشانی نورانیش نور ساطع بود مانند ستاره درخشان با نهایت سکینه و وقار و حیا و حسن لقا، پس احوال یک یک شیعیان را از من پرسید، عرض کردم که ایشان در دولت بنی العباس در نهایت مشقت و مذلت و خواری زندگانی می کنند. فرمود: روزی خواهد بود که شما مالک ایشان می باشید و ایشان در دست شما ذلیل می باشند، سپس فرمود: پدرم از من عهد گرفته است که ساکن نشوم از زمین مرگ در جایی که پنهان تر و دورترین جاها باشد تا آنکه بر کنار باشم از مکاید اهل ضلال و متمردان جهال تا هنگامی که حق تعالی رخصت فرماید تا ظاهر شوم ، و به من گفت ای فرزند، حق تعالی اهل بلاد و طبقات عباد را خالی نمی گذارد از حجتی و امامی که مردم پیروی او نمایند و حجت حق تعالی به او بر خلق تمام باشد. ای فرزند گرامی ! تو آنی که مهیا کرده باشی تو را برای نشر حق و برانداختن باطل و اعدای دین و اطفاء نائرة مضلین .

پس ملازم جاهای پنهان باش از زمین و دور باش از بلاد ظالمین و وحشت نخواهد بود تو را از تنهایی و بدان که دلهای اهل طاعت و اخلاص مایل خواهد بود به سوی تو مانند مرغان که به سوی آشیانه پرواز کنند و ایشان گروهی چندند که به ظاهر در دست مخالفان ذلیل اند و نزد حق تعالی گرامی و عزیزند و اهل قناعت اند و چنگ در دامن متابعت اهل بیت زده اند و استنباط دین از آثار ایشان می نمایند و مجاهده به حجت با اعدای دین می نمایند و خدا ایشان را مخصوص گردانیده است به آنکه صبر نمایند بر مذلتها که از مخالفان دین می

کشد تا آنکه در دار قرار به عزت ابدی فائز گردند. ای فرزندان! صبر کن بر مصادر و موارد امور خود تا آنکه حق تعالی اسباب دولت تو را میسر گرداند و علمهای زرد و ریایات سفید در مابین حطیم و زمزم بر سر تو به جولان درآید و فوج فوج از اهل اخلاص و مصافات نزدیک حبرالا سود به سوی تو بیایند و با تو بیعت کنند در حوالی حبرالا سود و ایشان جمعی باشند که طینت ایشان پاک باشد از آلودگی نفاق و دل‌های ایشان پاکیزه باشد از نجاست شقاق و طبایع ایشان نرم باشد برای قبول دین و متصل باشند در دفع فتنه‌های مضلین و در آن وقت حدائق ملت و دین بیاراید و صبح حق درخشان باشد و حق تعالی با تو ظلم و طغیان را از زمین براندازد و به جهت امن و امان در اطراف جهان ظاهر شود و مرغان شرایع دین مبین به آشیانه‌های خود برگردند و امطار فتح و ظفر بساتین ملت را سرسبز و شاداب گرداند. پس حضرت فرمود که باید آنچه در این مجلس گذشت پنهان داری و اظهار نمایی مگر به جمعی که از اهل صدق و وفا و امانت باشند.

ابن مهزیار گفت: چند روز در خدمت آن حضرت ماندم و مسایل مشکله را از آن جناب سؤال نمودم آنگاه مرا مرخص فرمود که به اهل خود معاودت نمایم و در روز وداع زیاده از پنجاه هزار درهم با خود داشتم به هدیه به خدمت آن حضرت بردم و التماس بسیار نمودم که قبول فرمایند تبسم نمود و فرمود: استعانت بجوی به این مال در برگشتن به سوی وطن خود که راه درازی در پیش داری. و دعای بسیار در حق من نمود و برگشتم به سوی وطن. (منتهی الامال)

قصه عافیت یافتن جناب شیخ حر عاملی است از مرض خود به برکت آن حضرت علیه السلام

: محدث جلیل شیخ حر عاملی در (اثبات الهداة) فرموده که من در زمان کودکی که ده سال داشتم به مرض سختی مبتلا شدم به نحوی که اهل و اقارب [خویشان] من جمع شدند و گریه می کردند و مهیا شدند برای عزاداری و یقین کردند که من خواهم مرد در آن شب پس دیدم پیغمبر و دوازده امام علیهم السلام را و من در میان خواب و بیداری بودم پس سلام کردم بر ایشان و با یک یک مصافحه نمودم و میان من و حضرت صادق علیه السلام سخنی گذشت که در خاطر من مانده جز آنکه آن جناب در حق من دعا کرد پس سلام کردم بر حضرت صاحب علیه السلام و با آن جناب مصافحه کردم و گریستم و گفتم : ای مولای من ! می ترسم که بمیرم در این مرض و مقصد خود را از علم و عمل به دست نیاورم ، پس فرمود: نترس زیرا که تو خواهی مرد در این مرض بلکه خداوند تبارک و تعالی تو را شفا می دهد و عمر خواهی کرد عمر طولانی . آنگاه قدحی به دست من داد که در دست مبارکش بود پس آشامیدم از آن و در حال عافیت یافتم و مرض بالکلیه از من زایل شد و نشستم و اهل و اقاربم تعجب کردند و ایشان را خبر نکردم به آنچه دیده بودم مگر بعد از چند روز. (منتهی الامال)

زیارت امام زمان ع بین خواب و بیداری

قصه مرحوم ملا محمد تقی مجلسی است : و آن چنان است که در (شرح من لایحضر الفقیه) در ضمن احوال متوکل بن عمیر راوی (

صحیفه کامله سجادیه (ذکر نموده که من در اوائل بلوغ طالب بودم
 مرضات خداوندی را و سعی بودم در طلب رضای او و مرا از ذکر
 جنبش قراری نبود تا آنکه دیدم در میان بیداری و خواب که صاحب
 الزمان علیه السلام ایستاده در مسجد جامع قدیم که در اصفهان است
 قریب به در طنابی که الان مدرس من است پس سلام کردم بر آن جناب
 و قصد کردم که پای مبارکش را ببوسم پس نگذاشت و گرفت مرا پس
 بوسیدم دست مبارکش را و پرسیدم از آن جناب مسایلی را که مشکل
 شده بود بر من ، یکی از آنها این بود که من وسوسه داشتم در نماز خود
 و می گفتم که آنها نیست به نحوی که از من خواسته اند و من مشغول
 بودم به قضاء و میسر نبود برای من نماز شب و سؤ ال کردم از شیخ خود
 شیخ بهائی رحمه الله از حکم آن پس گفت به جای آور یک نماز ظهر و
 عصر و مغرب به قصد نماز شب و من چنین می کردم پس سؤ ال کردم
 از حضرت حجت علیه السلام که من نماز شب بکنم ؟ فرمود: بکن و به
 جا نیاور مانند آن نماز مصنوعی که می کردی و غیر اینها از مسایلی که
 در خاطر منماند، آنگاه گفتم : ای مولای من ! میسر نمی شود برای من
 که برسم به خدمت جناب تو در هر وقتی ، پس عطا کن به من کتابی که
 همیشه عمل کنم بر آن ، پس فرمود که من عطا کردم به جهت تو کتابی
 به مولا محمد تاج و من در خواب او را می شناختم ، پس فرمود برو بگیر
 آن کتاب را از او.

پس بیرون رفتم از در مسجدی که مقابل روی آن جناب بود به سمت
 دار بطیخ که محله ای است از اصفهان پس چون رسیدم به آن شخص و
 مرا دید گفت : تو را صاحب الا مر علیه السلام فرستاده نزد من ؟ گفتم :

آری ! پس بیرون آورد از بغل خود کتاب کهنه ای چون باز کردم آن را ظاهر شد برای من که آن کتاب دعا است پس بوسیدم آن را و بر چشم خود گذاشتم و برگشتم از نزد او و متوجه شدم به سوی حضرت صاحب الا مر علیه السلام که بیدار شدم و آن کتاب با من نبود پس شروع کردم در تضرع و گریه و ناله به جهت فوت آن کتاب تا طلوع فجر پس چون فارغ شدم از نماز و تعقیب و در دلم چنین افتاده بود که مولا محمد همان شیخ بهائی است و نامیدن حضرت او را به تاج به جهت اشتهار اوست در میان علما، پس چون رفتم به مدرس او که در جوار مسجد جامع بود دیدم او را که مشغول است به مقابله (صحیفه کامله) و خواننده سید صالح امیر ذوالفقار گلپایگانی بود پس ساعتی نشستم تا فارغ شد از آن کار و ظاهر آن بود که کلام ایشان در سند صحیفه بود لکن به جهت غمی که بر من ستولی بود نفهمیدم سخن او و سخن ایشان را و من گریه می کردم پس رفتم نزد شیخ و خواب خود را به او گفتم و گریه می کردم به جهت فوت کتاب پس شیخ گفت : بشارت باد تو را به علوم الهیه و معارف یقینیه و تمام آنچه همیشه می خواستی و بیشتر صحبت من با شیخ در تصوف بود و او مایل بود به آن پس قلبم ساکن نشد و بیرون رفتم با گریه و تفکر تا آنکه در دلم افتاد که بروم به آن سمتی که در خواب به آنجا رفتم پس چون رسیدم به محله دار بطیخ دیدم مرد صالحی را که اسمش آقا حسن بود و ملقب بود به (تاج) پس چون رسیدم به او سلام کردم بر او. گفت : یا فلان ، کتب وقفیه در نزد من است ، هر طلبه ای که می گیرد از آن عمل نمی کند به شروط وقف و تو عمل می کنی به آن بیا و نظر کن به این کتب و هرچه را که محتاجی

به آن بگیر پس با او رفتم در کتابخانه او پس اولی کتابی که به من داد کتابی بود که در خواب دیده بودم ، پس شروع کردم در گریه و ناله و گفتم مرا کفایت می کند و در خاطر ندارم که خواب را برای او گفتم یا نه و آمدم در نزد شیخ و شروع کردم در مقابله با نسخه او که جد پدر او نوشته بود از شهید و شهید رحمه الله نسخه خود را نوشته بود از نسخه عمیدالرؤساء و ابن سکون و مقابله کرده بود با نسخه ابن ادریس بدون واسطه یا به یک واسطه و نسخه ای که حضرت صاحب الامر علیه السلام به من عطا فرمود از خط شهید نوشته بود و در نهایت موافقت داشت با آن نسخه حتی در نسخه ها که در حاشیه آن نوشته شده بود و بعد از آنکه فارغ شدم از مقابله شروع کردند مردم در مقابله نزد من و به برکت عطای حضرت حجت علیه السلام گردید (صحیفه کامله) در بلاد مانند آفتاب طالع در هر خانه و سیما در اصفهان زیرا که برای اکثر مردم صحیفه های متعدده است و اکثر ایشان صلحا و اهل دعا شدند و بسیاری از ایشان مستجاب الدعوه و این آثار معجزه ای است از حضرت صاحب الامر علیه السلام و آنچه خداوند عطا فرمود به من به سبب صحیفه ، احصای آن را نمی توانیم بکنیم . مؤلف [محدث نوری] گوید: که علامه مجلسی رحمه الله در (بحار) صورت اجازه مختصری از والد خود از برای (صحیفه کامله) ذکر فرموده و در آنجا گفته که من روایت می کنم صحیفه کامله را که ملقب است به (زبور آل محمد علیهم السلام) و (انجیل اهل بیت علیهم السلام) و دعای کامل به اسانید بسیار و طریقه های مختلف یکی از آنها آن است که من روایت می کنم او را به نحو مناوله از مولای ما صاحب الزمان و

خليفة الرحمن عليه السلام در خوابی طولانی الخ . (منتهی الامال)

ناله امام صادق رع در فراق امام مهدی ع

روایت کرده از سدید صیرفی که گفتم : من و مفضل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب به خدمت مولای خود امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدیم و آن حضرت را دیدیم که بر روی خاک نشسته بود و مسح خیبری را در بر داشت که آستینهایش کوتاه بود و از شدت اندوه واله بود و مانند زنی که فرزند عزیزش مرده بود گریه می کرد مانند جگر سوخته آثار حزن و محنت در روی حق جویش ظاهر و هویدا بود و اشک از دیده های حق بینش جاری بود و می گفت : ای سید من ! غیبت تو خواب مرا برده است و استراحت مرا زایل گردانیده و سرور از دل من ربوده است ، ای سید من ! غیبت تو مصیبت مرا دایم گردانیده و محن و نوایب را بر من پیایی گردانید و آب دیده مرا جاری کرد و ناله و فغان و حزن را از سینه من بیرون آورد و بلاها را بر من متصل گردانید. سدید گفت : چون حضرت را با آن حالت مشاهده کردیم عقلهای ما پرواز کرد و واله و حیران شدیم و دلهای ما از آن جزع نزدیک بود که پاره گردد و گمان کردیم که آن حضرت را زهر دادند یا آنکه بلیه عظیمی از بلاهای دهر بر او حادث شده است . پس عرض کردم که ای بهترین خلق ، خدا هرگز چشم تو را گریان نگرداند، چه حادثه ای تو را گریان گردانیده است و چه حالت روی داده است که چنین ماتمی گرفتی ؟ پس حضرت از شدت غصه و گریه و آه سوزناک از دل

غمناک برکشید و فرمود که من در صبح این روز نظر در کتاب جفر نمودم و آن کتابی است مشتمل بر علم منایا و بلایا و در آنجا مذکور است بلاهایی که بر ما می رسد و در آنجا علم گذشته و آینده هست تا روز قیامت و خدا آن علم را مخصوص محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام بعد از او گردانیده است ، نگاه کردم در آنجا ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام و غیبت آن حضرت و طول غیبت و درازی عمر او را و ابتلای مؤمنان را در زمان غیبت و بسیار شدن شک و شبهه در دل مردم از جهت طول غیبت او و مرتد شدن اکثر مردم در دین خود و بیرون کردن ریسمان اسلام را از گردن خود که حق تعالی در گردن بندگان قرار داده است ، پس رقت مرا دست داده است و حزن بر من غالب شده است . الخبر. (منتهی الامال)

علت رخ ندادن فرج در سال هفتاد

و شیخ طوسی در (کتاب غیبت) و کلینی در (کافی) روایت کرده اند از ابی حمزه ثمالی که گفت : گفتم به ابی جعفر علیه السلام به درستی که علی علیه السلام بود که می فرمود تا سنه هفتاد، بلا است و می فرمود بعد از بلا، رخائی است و به تحقیق که گذشت هفتاد و ما رخاء ندیدیم ، پس ابوجعفر علیه السلام فرمود که ای ثابت ! به درستی که خدای تعالی قرار داده بود وقت این امر را در سنه هفتاد پس چون حسین علیه السلام کشته شد، شدید شد غضب خداوند بر اهل زمین پس به تاءخیر انداخت آن را تا سال صد و چهل پس ما شما را خبر دادیم پس شما خبر ما را نشر کردید و پرده سر را کشف نمودید پس خدای تعالی آن را تاءخیر

انداخت و پس از آن وقتی برای آن قرار نداد در نزد ما (وَ يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ) (منتهی الامال) ابو حمزه گفت من این خبر را عرض کردم خدمت امام جعفر صادق علیه السلام پس فرمود: که به درستی که چنین بود. (منتهی الامال)

امام رضا ع با نام امام مهدی ع برخاست و دست بر سر گذاشت عالم محدث جلیل و فاضل ماهر متبحر نبیل سیدنا لاجل آقا سید حسن موسی کاظمی - (اَدَامَ اللَّهُ بَقَاءَهُ) در (تکمله امل الا مل) فرموده آنچه که حاصلش این است : یکی از علماء امامیه عبدالرضا ابن محمد که از اولاد متوکل است کتابی نوشته در وفات حضرت امام رضا علیه السلام موسوم به (تاجیج نیران الا حزان فی وفات سلطان خراسان) و از متفردات آن کتاب این است که فرموده روایت شده که دعبل خزاعی وقتی که انشاد کرد قصیده تائیه خود را برای حضرت رضا علیه السلام چون رسید به این شعر: (خُرُوجُ إِمَامٍ لَامُحَالَةٍ خَارِجٌ يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ بِالْبَرَكَاتِ) . حضرت امام رضا علیه السلام برخاست و بر روی پاهای مبارک خود ایستاد و سر نازنین خود را خم کرد به سوی زمین پس از آنکه کف دست راست خود را بر سر گذاشته بود و گفت : (اَللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ مَخْرَجَهُ وَ انْصُرْنَا بِهِ نَصْرًا عَزِيزًا) . (منتهی الامال)

همیشه حجت خدا در زمین است
و نیز شیخ صدوق و صفار و شیخ مفید و دیگران به سندهای بسیار روایت

کرده اند از جناب باقر و صادق علیهم السلام که فرمودند: به درستی که خداوند نمی گذارد زمین را مگر آنکه در آن عالمی باشد که می داند زیاده و نقصان را در زمین ، پس اگر مؤمنین زیاد کردند چیزی را بر می گرداند ایشان را و به روایتی (می اندازد آن را) ، و اگر کم کردند تمام می کند برای ایشان ، و اگر چنین نبود مختلط می شد بر مسلمین امور ایشان ، و به روایتی (حق از باطل شناخته نمی شد) . (منتهی الامال)

ای گروه خلائق ! آگاه باشید که این مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است

از حضرت صادق علیه السلام است که آن حضرت فرمود: حضرت قائم علیه السلام در مکه داخل شود و در جانب خانه کعبه ظاهر گردد و چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی ندا کند که همه اهل زمین و آسمان بشنوند و می گوید: ای گروه خلائق ! آگاه باشید که این مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است . او را به نام و کنیه جدش حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یاد نماید و نسب مبارک او را به پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام می رساند و چنان نسب آن بزرگوار را به اسماء کرام آباء طاهرین او بیان کند که همه مردم از شرق تا غرب عالم بشنوند؛ پس بگوید که با او بیعت نمایید تا هدایت یابید و مخالفت حکم او ننمایید که گمراه خواهید شد. پس ملائکه و نقبای انس و نجبای جن گویند لبیک ای خواننده به سوی خدا، شنیدیم و اطاعت کردیم ،

پس از آن خلائق چون آن ندا را بشنوند از شهرها و قریه ها و صحراها و دریاها از مشرق تا مغرب عالم روی به مکه معظمه آورند و به خدمت آن حضرت برسند و چون قریب به غروب آفتاب شود از طرف مغرب شیطان فریاد نماید که ای گروه مردمان! پروردگار شما در وادی یابس وارد شده است و او عثمان بن عنبسه از فرزندان یزید بن معاویه بن ابی سفیان است با او بیعت نمایید تا هدایت یابید و با او مخالفت ننمایید که گمراه شوید، پس ملائکه و نقبا و نجبای جن و انس او را تکذیب نمایند و منافقان و اهل تشکیک و ضلال و گمراهان به آن ندا گمراه خواهند شد.

و نیز ندای دیگر از آسمان ظاهر شود که آن ندا قبل از ظهور حجه الله علیه السلام است که آن هم در عداد علائم حتمیه است که البته باید واقع شود و آن نداء در شب بیست و سوم ماه رمضان است که همه ساکنین زمین از شرق تا غرب عالم آن ندا را خواهند شنید و آن منادی جبرئیل است که به آواز بلند ندا کند که (الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ شِيعَتِهِ) . و شیطان نیز در وسط روز در میان زمین و آسمان ندا کند که همه کس بشنوند که (الْحَقُّ مَعَ عُثْمَانَ وَ شِيعَتِهِ) . (منتهی الامال)

خروج سید حسنی

از علامتهای ظهور امام زمان عج، خروج سید حسنی است و آن جوان خوش صورتی است که از طرف دیلم و قزوین خروج نماید و به آواز بلند فریاد کند که به فریاد رسید آل محمد را، که از شما یاری می طلبند. و این سید حسنی ظاهرا از اولاد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام

باشد و دعوی بر باطل ننماید و دعوت بر نفس خود نکند بلکه از شیعیان خلص ائمه اثنی عشر علیهم السلام و تابع دین حق باشد و دعوت نیابت و مهدویت نخواهد نمود لکن مطاع و بزرگ و رئیس خواهد بود و در گفتار و در کردار موافق است با شریعت مطهره حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم و در زمان خروج او، کفر و ظلم عالم را فرو گرفته باشد و مردم از دست ظالمان و فاسقان در اذیت باشند و جمعی از مؤمنین نیز مستعد باشند از برای دفع ظلم ظالمین، در آن حال سید حسنی استغاثه نماید از برای نصرت دین آل محمد علیهم السلام، پس مردم را اعانت نمایند خصوصا گنجهای طالقان که از طلا و نقره نباشد بلکه مردان شجاع و قویدل و مسلح و مکمل که بر اسبهای اشهب سوار باشند و در اطراف او جمع گردند و جمعیت او زیاد شود و به نحو سلطان عادل در میان ایشان حکم و سلوک نماید و کم بر اهل ظلم و طغیان غلبه نماید و از مکان و جای خود تا کوفه زمین را از لوٹ وجود ظالمین و کافران پاک کند و چون با اصحاب خود وارد کوفه شود به او خبر می دهند که حضرت حجه الله مهدی آل محمد علیهم السلام ظهور نموده است و از مدینه به کوفه تشریف آورده است، پس سید حسنی با اصحاب خود خدمت آن حضرت مشرف می شوند از آن حضرت مطالبه دلایل امامت و مواریث انبیاء می نماید.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: به خدا قسم که آن جوان آن حضرت را می شناسد و می داند که او بر حق است و لکن مقصودش این است که حقیقت او را بر مردم و اصحاب خود ظاهر نماید. پس آن حضرت دلایل امامت و مواریث انبیاء از برای او ظاهر نماید. در آن وقت

سید حسنی و اصحابش به آن حضرت بیعت خواهند نمود مگر خیلی از اصحاب او که چهار هزار نفر از زیدیه باشند که مصحف ها و قرآن در گردن ایشان حمایل است و آنچه مشاهده نمودند از دلایل و معجزات آن را حمل بر سحر نمایند و گویند که این سخنان بزرگی و اینها همه سحر است که به ما نموده اند. پس حضرت حجت علیه السلام آنچه نصیحت و موعظه نماید ایشان را و آنچه اظهار اعجاز نماید در ایشان اثر نخواهد نمود تا سه روز ایشان را مهلت می دهد و چون موعظه آن حضرت و آنچه حق است قبول ننمایند امر فرماید که گردنهای ایشان را بزنند و حال ایشان بسیار شبیه است به حال خوارج نهروان که لشکر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین بودند. (منتهی الامال)

علی ع از آخر الزمان می گوید

علی ع در بعضی از کلمات درر بار خود فرموده است در علامات ظهور حضرت قائم علیه السلام :

(إِذَا مَاتَ النَّاسُ الصَّلَاةُ وَ أَضَاعُوا الْأَمَانَةَ وَ اسْتَحَلُّوا الْكِذْبَ وَ أَكَلُوا الرِّبَا وَ أَخَذُوا الرِّشَا وَ شَيَّدُوا الْبُنْيَانِ وَ بَاعُوا الدِّينَ بِالدُّنْيَا وَ اسْتَعْمَلُوا السُّفَهَاءَ وَ شَاوَرُوا النِّسَاءَ وَ قَطَعُوا الْأَرْحَامَ وَ اتَّبَعُوا الْأَهْوَاءَ وَ اسْتَخَفُّوا بِالْذِّمَاءِ وَ كَانَ الْحِلْمُ ضَعْفًا وَ الظُّلْمُ فَخْرًا وَ كَانَتِ الْأُمَرَاءُ فَجَرَةً وَ الْوُزَرَاءُ ظَلَمَةً وَ الْعُرَفَاءُ خَوْنَةً وَ الْقُرَاءُ فَسَقَةً وَ ظَهَرَتِ شَهَادَاتُ الزُّورِ وَ اسْتَغْلَنَ الْفُجُورُ وَ قَوْلُ الْبُهْتَانِ وَ الْإِثْمُ وَ الطُّغْيَانُ وَ حُلِّيَتِ الْمَصَاحِفُ وَ زُخِرَتِ الْمَسَاجِدُ وَ طَوَّلَتِ الْمَنَائِرُ وَ أَكْرَمَ الْأَشْرَارُ وَ اَزْدَحَمَتِ الصُّفُوفُ وَ اخْتَلَفَتِ الْأَهْوَاءُ وَ نُقِضَتِ الْعُقُودُ وَ اقْتَرَبَ الْمَوْعُودُ وَ شَارَكَ أَزْوَاجُهُنَّ فِي التِّجَارَةِ حِرْصًا عَلَى الدُّنْيَا وَ

عَلَتْ أَصْوَاتُ الْفُسَّاقِ وَ اسْتَمَعَ مِنْهُمْ وَ كَانَ زَعِيمُ الْقَوْمِ ارْذَلَهُمْ وَ اتَّقَى الْفَاجِرُ مَخَافَةَ شَرِّهِ وَ صُدِّقَ الْكَاذِبُ وَ ائْتُمِنَ الْخَائِنُ وَ التَّخَذَتِ الْقِيَانُ وَ الْمَغَازِفُ وَ لَعَنَ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَوَّلَهَا وَ رَكِبَ ذَوَاتِ الْفُرُوجِ السُّرُوجِ وَ تَشَبَّهَ النِّسَاءُ بِالرِّجَالِ وَ الرِّجَالُ بِالنِّسَاءِ وَ شَهِدَ الشَّاهِدُ مِنْغِيرَ أَنْ يَسْتَشْهَدَ وَ شَهِدَ الْآخِرُ قَضَاءُ لِذِمَامٍ بِغَيْرِ حَقٍّ عَرَفَهُ وَ تَفَقَّهَ لِغَيْرِ الدِّينِ وَ اثْرُوا عَمَلَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ لَبَسُوا جُلُودَ الضَّاعِ عَلَى قُلُوبِ الذُّنَابِ وَ قُلُوبُهُمْ اءْتَنَّتْ مِنَ الْجَنَفِ وَ أَمَرٌ مِنَ الصَّبْرِ فَعِنْدَ ذَلِكَ أَلْوَحَا الْعَجَلُ الْعَجَلُ خَيْرُ الْمَسَاكِينِ يَوْمَئِذٍ يَبْتَالُ الْمُقَدَّسُ لِبَاءَتَيْنِ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَتَمَنَّى أَحَدُهُمْ أَنَّهُ مِنْ سُلُوكَانِهِ) . (منتهاى الامـال)

[ترجمه : زمانى كه مردم نماز را بميرانند و امانت را ضايع كنند و دروغ گفتن را حلال شمارند و ربا بخورند و رشوه بگيرند و ساختمانها را محكم بسازند و دين را به دنيا بفروشند و موقعى كه سفيهان را به كار گماشتند و با زنان مشورت كردند و پيوند خودشان را پاره نمودند و هواپرستى پيشه ساختند و خون يكدیگر را بى ارزش دانستند، حلم و بردبارى در ميان آنها نشانه ضعف و ناتوانى باشد و ظلم و ستم باعث فخر گردد، امراء فاجر، وزراء ظالم و سرکردگان دانا و خائن و قاريان (قرآن) فاسق باشند. شهادت باطل آشكار باشد و اعمال زشت و گفتار بهتان آميز و گناه و طغيان و تجاوز علنى گردد قرآنها زينت شود و مسجدها نقاشى و رنگ آميزى و مناره ها بلند گردد و اشرار مورد عنايت قرار گيرند و صف ها در هم بسته شود. خواهشها مختلف باشد و پيمانها نقض گردد و وعده اى كه داده شد نزديك شود. زنها به واسطه ميل شايانى كه به امور دنيا دارند در امر تجارت با شوهران خود شركت جويند. صداهاى

فاسقان بلند گردد و از آنها شنیده شود.

بزرگ قوم، رذل ترین آنهاست، از شخص فاجر به ملاحظه شرش تقیه شود، دروغگو تصدیق و خائن امین گردد، زنان نوازنده، آلات طرب و موسیقی به دست گرفته نوازندگی کنند و مردم پیشنیان خود را لعنت نمایند. زنها بر زین ها سوار شوند و زنان به مردان و مردان به زنان شباهت پیدا کنند. شاهد (در محکمه) بدون اینکه از وی درخواست شود شهادت می دهد و دیگری به خاطر دوست خود بر خلاف حق گواهی می دهد. احکام دین را برای غیر دین بیاموزند و کار دنیا را بر آخرت مقدم دارند. پوست میش را بر دل های گرگ ها بپوشند، در حالی که دل های آنها از مردار متعفن تر و از صبر تلخ تر است. در آن موقع شتاب و تعجیل کنید. بهترین جاها در آن روز بیت المقدس است. روزی خواهد آمد که هرکسی آرزو کند که از ساکنان آنجا باشد. (مهدی موعود علیه السلام) ترجمه اسـتاد دوانـسی ص 963]

سوال از امام عسگری درباره امام زمان عج

«حسن بن ایوب بن نوح» می گوید: ما برای پرسش درباره امام بعدی، به محضر امام عسکری - علیه السلام - رفتیم. در مجلس آن حضرت چهل نفر حضور داشتند. عثمان بن سعید عمّری (یکی از وکلای بعدی امام زمان) پیا خاست و عرض کرد: می خواهم از موضوعی سؤال کنم که درباره آن از من داناتری. امام فرمود: بنشین. عثمان با ناراحتی خواست از مجلس خارج شود. حضرت فرمود: هیچ کس از مجلس بیرون نرود. کسی بیرون نرفت و

مدتی گذشت. در این هنگام، امام، عثمان را صدا کرد. او پیا خاست. حضرت فرمود: می خواهید به شما بگویم که برای چه به اینجا آمده اید؟ همه گفتند: بفرمایید. فرمود: برای این به اینجا آمده اید که از حجت و امام پس از من بپرسید. گفتند: بلی. در این هنگام پسر نورانی همچون پاره ماه که شبیه ترین مردم به امام عسکری - علیه السلام - بود، وارد مجلس شد. حضرت با اشاره به او فرمود: «این، امام شما بعد از من و جانشین من در میان شما است. فرمان او را اطاعت کنید و پس از من اختلاف نکنید که در این صورت هلاک می شوید و دینتان تباه می گردد...»

امام موسی بن جعفر - علیه السلام - فرمود: هنگامی که پنجمین فرزندم غایب شد، مواظب دین خود باشید، مبادا کسی شما را از دین خارج کند. او ناگزیر غیبتی خواهد داشت، به طوری که گروهی از مؤمنان از عقیده خویش بر می گردند. خداوند به وسیله غیبت، بندگان خویش را آزمایش می کند... (منتهی الامال)

«حسن بن فضال» می گوید: امام هشتم فرمود: گویی شیعیانم را می بینم که هنگام مرگ سومین فرزندم (امام حسن عسکری) در جستجوی امام خود، همه جا را می گردند اما او را نمی یابند. عرض کردم: چرا غایب می شود؟ فرمود: برای اینکه وقتی با شمشیر قیام می کند، بیعت کسی در گردن وی نباشد... (منتهی الامال)

جایگاه نایب اول عثمان بن سعید

«احمد بن اسحاق» که خود از بزرگان شیعه می باشد، می گوید: روزی به محضر امام هادی رسیدم و عرض کردم: من گاهی غایب و گاهی (در اینجا) حاضر و وقتی هم که حاضرم همیشه نمی توانم به حضر شما برسم. سخن چه کسی را بپذیرم و از چه کسی فرمان ببرم؟ امام فرمود: «این ابو عمرو (عثمان بن سعید عمّری)، فردی امین و مورد اطمینان من است، آنچه به شما بگوید، از جانب من می گوید و آنچه به شما برساند، از طرف من می رساند».

احمد بن اسحاق می گوید: پس از رحلت امام هادی - علیه السلام - روزی به حضور امام عسکری - علیه السلام - شرفیاب شدم و همان سؤال را تکرار کردم.

حضرت مانند پدرش فرمود: این ابو عمرو مورد اعتماد و اطمینان امام پیشین، و نیز طرف اطمینان من در زندگی و پس از مرگ من است. آنچه به شما بگوید از جانب من می گوید و آنچه به شما برساند از طرف من می رساند... (سیره پیشوایان)

تایید عثمان بن سعید توسط امام عسکری ع

عثمان بن سعید روزی در حضور جمعی از شیعیان به فرمان امام عسکری - علیه السلام - و به نمایندگی از طرف آن حضرت، اموالی را که گروهی از شیعیان یمن آورده بودند، از آنان تحویل گرفت و امام در برابر اظهارات حاضران مبنی بر اینکه با این اقدام حضرت، اعتماد و احترامشان نسبت به عثمان بن سعید افزایش یافته است، فرمود: گواه

باشید که عثمان بن سعید وکیل من است، و پسرش محمد نیز، وکیل پسر مهدی خواهد بود. (41) همچنین، در پایان دیدار چهل نفر از شیعیان با حضرت مهدی که شرح آن در اوائل این بخش گذشت - حضرت خطاب به حاضران فرمود: آنچه عثمان (بن سعید) می گوید، از او بپذیرید، مطیع فرمان او باشید، سخنان او را بپذیرید، او نماینده امام شماست و اختیار با اوست. ... (سیره پیشوايان)

حضرت در پاسخ سؤال «احمد بن اسحاق» که به چه کسی مراجعه کند؟ فرمود: عَمَری (عثمان بن سعید)، و پسرش، هر دو، امین و مورد اعتماد هستند، آنچه به تو برسانند، از جانب من می رسانند، و آنچه به تو بگویند از طرف من می گویند. سخنان آنان را بشنو از آنان پیروی کن، زیرا این دو تن مورد اعتماد و امین منند. ... (سیره پیشوايان) آخرین نایب خاص

چند روز پیش از وفات علی بن محمد سمری نایب خاص چهارم امام زمان عجل توقیعی از ناحیه امام به این مضمون خطاب به وی صادر شد: ای علی بن محمد سمری! خداوند در سوک فقدان تو پاداشی بزرگ به برادرانت عطا کند. تو تا شش روز دیگر از دنیا خواهی رفت. کارهایت را مرتب کن و هیچ کس را به جانشینی خویش مگمار. دوران غیبت کامل فرا رسیده است و من جز با اجازه خداوند متعال ظهور نخواهم کرد و ظهور من پس از گذشت مدتی طولانی و قساوت دلها و پر شدن زمین ازستم خواهد بود. افرادی نزد شیعیان من مدعی مشاهده من (ارتباط با

من به عنوان نایب خاص) خواهند شد. آگاه باشید که هر کس پیش از خروج «سفیانی» و «صیحه آسمانی» چنین ادعایی بکند، دروغگو و افترا زننده است و هیچ حرکت و نیرویی جز به خداوند عظیم نیست.

در ششمین روز پس از صدور توقیع، ابو الحسن سمری از دنیا رفت. پیش از مرگش از وی پرسیدند: نایب بعد از تو کیست؟ پاسخ داد: اجازه ندارم کسی را معرفی کنم. ... (سیره پیشوایان)

علت ممنوعیت نام بردن امام زمان عجل در دوران غیبت صغری برای ناگرچه امکارؤیت حضرت مهدی - عجل نواب خاص و برخی از شیعیان وجود داشت و گهگاه دیدارهایی صورت می گرفت اما به دلیل مشکلات سیاسی، هر یک از نواب اربعه در زمان خود موظف بودند از بردن نام حضرت و افشای محل او در سطح عمومی خودداری ورزند. زیرا در غیر این صورت، جان امام از سوی حکومت وقت به خطر می افتاد. این سیاست استتار و پنهانکاری، دقیقاً بر اساس دستور و راهنمایی خود امام صورت می گرفت. چنانکه روزی ابتدائاً و بدون اینکه سؤالی از حضرت در این باره شده باشد، توقیعی به این مضمون خطاب

به محمد بن عثمان (سفیر دوم) صادر شد: کسانی که از اسم (من) می پرسند، باید بدانند اگر سکوت کنند بهشت، و اگر حرفی بزنند جهنم (در انتظار آنان) است. چه، اینان اگر بر اسم واقف شوند، آن را فاش می سازند و اگر از مکان آگاه شوند، آن را نشان می دهند. ... (سیره پیشوایان)

آنان که او را به این مقام برگزیده اند، خود داناترند در زمان نیابت ابوالقاسم حسین بن روح، از ابوسهل نوبختی که از بزرگان شیعیان بود، سؤاتل کردند که چگونه تو، به این سِمَت انتخاب نشدی و حسین بن روح انتاب شد؟ وی پاسخ داد: آنان که او را به این مقام برگزیده اند، خود داناترند. کار من، بر خورد و مناظره با مخالفان و دشمنان است. اگر من همانند حسی بن روح مکان امام را می دانستم، شاید اگر در فشار قرار می گرفتم، محل او را نشان می دادم، ولی اگر امام زیر عبای ابو القاسم پنهان شود، چنانچه او را قطعه قطعه هم کنند، هرگز لباس خود را کنار نمی زند! ... (سیره پیشوایان)

پیک سریّ امام مهدی عج

در روزهای شهادت امام عسکری - علیه السلام - گروهی از شیعیان قم و بعضی دیگر از مناطق ایران وارد سامرا شدند و در آنجا از در گذشت امام آگاه گشتند. این گروه، اموالی را از طرف شیعیان مناطق خود آورده بودند تا تحویل امام بدهند و وقتی از جانشین امام عسکری پرسش کردند، بعضیها جعفر (کذاب)، برادر امام، را نشان دادند. آنان طبق روال

معمول، نشانی و خصوصیات پولها و اموال را از جعفر پرسیدند تا معلو شود که وی دارای علم امامت است یا خیر؟ وقتی که جعفر از پاسخ درماند، از تحویل اموال به وی خودداری کردند و ناگزیر به عزم بازگشت به وطن، از سامراً خارج شدند. در بیرون سامراً، پیک سرّی حضرت بقیّ الّا - عجل الّا تعالی فرجه الشریف - آنان را به محضر امام راهنمایی کرد و پس از تشرّف به حضور امام، بعد از آنکه حضرت خصوصیات تمامی پولها و اموال را بیان فرمود، اموال را تحویل ایشان دادند. آنگاه امام فرمود: بعد از این چیزی به سامراً نیاورید. من شخصی را در بغداد معین می کنم، اموال را به او می دهید و توقیع توسط او صادر می گردد. ... (سیره پیشوایان)

ولایت فقیه در زمان امام صادق ع

عُمَر بن حنظلّه می گوید: از امام صادق - علیه السلام - پرسیدم: اگر بین دو نفر از شیعیان بر سر قرض یا ارث اختلافی پیش آید و به حکومت و قضات (وقت) مراجعه کنند آیا این کار جایز است؟ امام فرمود: هر کس در مورد حق یا باطل به آنان مراجعه کند، در حقیقت به طاغوت مراجعه کرده و هر چه را به حکم آنان بگیرد، به طور حرام گرفته است، هر چند حق ثابت او باشد، زیرا آن را به حکم طاغوت گرفته که خداوند امر کرده است به او کفر ورزند، و انکار کنند، چنانکه می فرماید: یُریدُونَ أَنْ یَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ یَكْفُرُوا بِهِ: «می خواهند طاغوت را به داوری بطلبند در حالی که به آنان دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند».

پرسیدم: پس چه باید بکنند؟

فرمود: باید نگاه کنند ببینند چه کسی از شما حدیث ما را روایت نموده و در حلال و حرام ما نظر افکنده و صاحب نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است، او را به عنوان حاکم و صاحب رأی بپذیرند، زیرا من او را حاکم بر شما قرار داده ام. اگر او بر اساس حکم ما حکم نماید و کسی از او نپذیرد، حکم خدا را سبک شمرده و ما را رد کرده و کسی که ما را ردّ کند، خدا را ردّ کرده است و این، به منزله شرک ورزیدن به خدای متعال است... (سیره پیشوایان)

جواب نامه با خط مبارک امام مهدی عج

اسحاق بن یعقوب می گوید: از محمد بن عثمان (دومین نایب خاص حضرت مهدی) خواستم نامه ام را به پیشگاه امام برساند. در آن نامه مسائل مشکلی که داشتم پرسیده بودم. امام با خط خود جواب نوشته بود.

از جمله سؤالاتم این بود که در پیشامدها در عصر غیبت به چه کسی مراجعه کنم در پاسخ این سؤال فرموده بود: و اما در حوادثی که رخ می دهد، به راویان احادیث ما مراجعه کنید. آنها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا (بر شما) هستم. ... (سیره پیشوایان)

امیر مؤمنان - علیه السلام - می فرماید: پیامبر اسلامی فرمود: عمر جهان به پایان نمی رسد مگر آنکه مردی از نسل حسین امور امت مرا در دست

می گیرد و دنیا را پر از عدل می کند همچنانکه پر از ظلم شده است. از امیر مؤمنان - علیه السلام - در «نهج البلاغه» سخنان متعددی در این زمینه نقل شده است. از آن جمله می فرماید: دنیا، همچون شتر چموشی که از دوشیدن شیرش جلوگیری می کند (و به سراغ بچه اش می رود) پس از چموشی، به ما روی می آورد.

امام جواد - علیه السلام - به عبد العظیم حسنی - س - فرمود: قائم ما همان مهدی منتظر است که در زمان غیبت باید در انتظارش بود و در زمان ظهور باید اطاعتش نمود. او سومین فرزند من خواهد بود. سوگند به آن خدایی که محمد را به پیامبری برگزید و امامت را ویژه ما خاندان قرار داد، اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خدا آن روز را طولانی می گرداند تا مهدی ظاهر شود و زمین را از عدل و داد پر کند چنانکه از ظلم و ستم پر شده است. خداوند متعال کار وی را یک شبه اصلاح می کند، چنانکه کار موسی کلیم الّا را در یک شب اصلاح فرمود: او رفت تا برای همسرش آتش بیاورد اما با منصب نبوت و رسالت برگشت.

امام جواد سپس فرمود: بهترین اعمال شیعیان ما، انتظار ظهور و قیام اوست... (سیره پیشروایان)

فوائد وجود امام زمان عج

امام چهارم فرمود: در پرتو وجودی ماست که خداوند آسمان را از فرو پاشی - جز به اذان او - نگه می دارد. در پرتو وجو ماست که خداوند زمین را از لرزش و سلب آرامش ساکنانش، نگه می دارد. به واسطه

ماست که خداوند باران نازل می کند و رحمت خود را می گستراند و برکات و نعمتهای زمین را بیرون می آورد. و اگر آن کس از ما که در زمین است نبود، زمین اهل خود را فرو می برد. ... (سیره پیشوایان)

امیر مومنان - علیه السلام - در یکی از سخنان خود در مورد لزوم وجود رهبران الهی در هر عصر و زمان می گوید:

«خدا یا چنین است، هرگز روی زمین از قیام کننده ای با حجت و دلیل، خالی نمی ماند، خواه ظاهر و آشکار باشد و خواه بیمناک و پنهان، تا دلالی و اسناد روشن الهی از بین نرود و به فراموشی نگراید...» (سیره پیشوایان).

غیبت صغرا و غیبت کبرا

حضرت مهدی (علیه السلام) قبل از ظهور، دارای دو غیبت است :

الف : غیبت طولانی ؛ که طولانی تر از غیبت (یعنی پنهانی) دیگر است ، چنانکه روایاتی به این معنا آمده است .

ب : غیبت کوتاه : که از زمان تولّد آن حضرت شروع شده و تا آن زمان که سفارت و نیابت خاصّه سفیران و واسطه های او قطع شد، ادامه یافت (از سال 260 تا 329 هجری حدود هفتاد سال).

غیبت طولانی او بعد از غیبت کوتاه ، شروع می شود و ادامه می یابد و در پایان آن ، حضرت مهدی (علیه السلام) ظهور کرده و قیام به شمشیر می نماید.

خداوند در قرآن می فرماید:

(وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ # وَنُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ).

((اراده ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفین نعمت بخشیم و آنان را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم و حکومتشان را پابرجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریان آنان ، آنچه را بیم داشتند از این گروه نشاندان دهیم)).

و در مورد دیگری می فرماید:
(وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرُثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ).
((مادر زبور (کتاب داوود) بعد از ذکر (تورات) نوشتیم که بندگان صالح من وارث (حکومت) زمین خواهند شد)).
رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((قطعا روزها و شبها نگذرد و جهان پایان نیابد تا اینکه خداوند از خاندان من مردی را برانگیزد که او همنام من است ، سراسر زمین را پر از عدل و داد کند، همانگونه که پر از ظلم و جور شده است)).

دلیل عقل بر صدق امامت حضرت مهدی (ع)

یکی از دلایل ، دلیل عقل است و عقل با استدلال صحیح حکم می کند که در هر زمانی حتما نیاز به وجود امام معصوم (از گناه و خطا) است که کامل باشد و در علوم و احکام ، نیاز به کسی نداشته باشد؛ زیرا محال است برای مکلفین ، زمانی وجود داشته باشد که آنان دارای حجّتی نباشند تا در پرتو او به صلاح نزدیک شوند و از تباهی دور گردند و همه

مستضعفان (آنان که دستشان به جایی نمی رسد و مظلوم واقع شده اند) نیاز به کسی دارند که ستمگران و جنایتکاران را تاءدیب کند، سرکشان را از نافرمانی به راه راست سوق دهد و آنان را از طغیان باز دارد، آموزگار نادان و هشیار کننده غافلان و ترساننده گمراهان و برپا دارنده حدود الهی و رساننده احکام باشد، صاحبان اختلاف و ستیزه جویان را از دیگران جدا سازد، نصب کننده فرمانروایان، نگهبان مرزها از گزند دشمن، حافظ اموال، پاسدار اساس اسلام باشد، مردم را در جمعه ها و عیدها بـه گـرد هـم آورد. و دلایل استوار، ثابت می کند که چنین فردی با این ویژگیها، باید از هر گونه لغزش، معصوم باشد؛ زیرا او به اتفاق (آراء) از امام، بی نیاز است و چنین شخصی بدون شک، باید، دارای مقام عصمت باشد و قطعا چنین فرد ممتازی باید با تصریح (پیامبر و امامان) ثابت گردد و دارای معجزات و نشانه های صدق باشد، تا او را از دیگران جدا نموده و مشخص گرداند.

و این اوصاف و ویژگیها در هیچ کس وجود نداشت، جز در آن کسی که اصحاب امام حسن عسکری (علیه السلام) امامت او را بعد از امام حسن عسکری (علیه السلام) ثابت کردند و او پسر آن حضرت است که حضرت مهدی (علیه السلام) می باشد چنانکه گفتیم و این دلیل عقلی یک اصل پابرجایی است، که با وجود آن نیازی به روایات و نصوص و تعداد اخبار نیست؛ زیرا خود این دلیل عقلی، امامت آن حضرت را ثابت می کند.

البته روایات بسیاری نیز وارد شده که به امامت فرزند امام حسن

عسکری (علیه السلام) صراحت دارند و این روایات آنچنان است که هیچ عذری باقی نمی گذارد

روایات و مسأله امامت حضرت مهدی (ع) روایاتی که به طور اجمال و تفصیل بیانگر امامت حضرت صاحب الزمان، امام دوازدهم حضرت مهدی (عج) از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) رسیده بسیار است که در اینجا، قسمتی از آنها خاطر نشان می گردد:

1 - ((ابوحمزه ثمالی)) می گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود: ((خداوند متعال محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به سوی جن و انس (به عنوان پیامبر آنان) فرستاد و بعد از او، دوازده نفر وصی (برای او) قرار داد، که بعضی از آنان از دنیا رفته اند و بعضی مانده اند و هریک از آن دوازده وصی دارای سنت و برنامه مخصوص به خود است، روش اوصیایی که بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و می آیند همچون اوصیا حضرت مسیح (علیه السلام) است که دوازده تن بودند و امیر مؤمنان علی (علیه السلام) (در زهد و عبادت و ساده زیستی) همچون حضرت مسیح (علیه السلام) بود)).

2 - ((حسن بن عباس)) از امام جواد (علیه السلام) و او از پدرانش تا امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

((آمِنُوا بِلَيْلَةِ الْقَدَرِ فَإِنَّهُ يَنْزِلُ فِيهَا أَمْرُ السَّنَةِ وَإِنَّ لِدَلِكَ الْأَمْرِ وِلَاةً مِنْ بَعْدِي عَلَى بَنِ آيِطَالِبٍ وَاحِدَ عَشَرَ مِنْ وَلَدِهِ)).

((به شب قدر معتقد شوید؛ زیرا در شب قدر، کار (تقدیرات) سال فرود

می آید و برای آن کار، بعد از من زمامدارانی هست که عبارتند از: علی ابن ابی طالب و یازده نفر از فرزندانش ((.

3 - امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به ابن عباس فرمود: ((شب قدر در هر سالی، وجود دارد و در آن شب، کار (و تقدیرات) همه سال فرود آید (و مشخص گردد) و برای این کار، بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) زمامدارانی می باشد)).

ابن عباس عرض کرد: ((آن زمامداران کیانند؟)).

امام علی (علیه السلام) فرمود: ((من و یازده نفر از صلب من هستند که آنان امامانی می باشند که فرشتگان با آنان همسخن شوند)).

4 - در حدیث ((لَوْح))، آمده که جابر بن عبدالله انصاری می گوید: ((به حضور حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفتم، در نزد او لَوْحی (صفحه ای) بود که نامهای اوصیا و امامان از فرزندان او در آن (نوشته شده) بود، آنان را شمردم یازده نفر بودند، آخری آنان حضرت قائم (علیه السلام) از فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) بود نام سه نفر از آنان ((محمد)) و نام سه نفر از آنان (علی) بود)).

5 - ((ابوهاشم جعفری)) می گوید: به امام حسن عسکری (علیه السلام) عرض کردم: ((جلالت و هیبت شما مرا از سؤال کردن از شما باز می دارد اجازه می دهی از شما سؤال کنم؟. فرمود: ((سؤال کن)).

عرض کردم: ای آقای من! آیا فرزند داری؟. فرمود: آری.

عرض کردم : اگر برای تو پیش آمدی شد (و از دنیا رفتی) در کجا از آن فرزند سؤال کنم ؟
فرمود: ((در مدینه)) .

6 - ((عمر و اهوازی)) می گوید: امام حسن عسکری (علیه السلام) فرزندش را به من نشان داد و فرمود: ((هذا صاحبُکُم بَعْدِی ؛ بعد از من این است صاحب و امام شما)).

7 - ((عمری)) می گوید: ((امام حسن عسکری (علیه السلام) از دنیا رفت و فرزندی از خودش بجای گذاشت)) .

8 - ((ابوالقاسم جعفری)) می گوید: ((از امام هادی (علیه السلام) شنیدم می فرمود: جانشین من حسن است و حال شما درباره جانشین بعد از او چگونه است ؟)).

عرض کردم : قربانت شوم ! از چه نظره ؟
فرمود: ((شما شخص او را نمی بینید و ذکر نامش برای شما روا نیست)) .
عرض کردم : پس چگونه او را یاد کنیم ؟
فرمود: بگوئید: ((الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ؛ حجت از خاندان محمد (صلی الله علیه و آله و سلم))).

اینها روایات اندکی از نصوص بسیار بر امامت امام دوازدهم (علیه السلام) بود، که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده است و روایات در این راستا بسیار است که حدیث شناسان شیعه ، آنها را در کتابهای خود تدوین و تنظیم کرده اند، یکی از آنها که به طور مشروح ، آن احادیث را در کتابی جمع آوری نموده است ((محمد بن ابراهیم ، ابو عبد الله نعمانی)) است که در کتاب خود به نام ((الغَیْبَةُ)) (غیبت نعمانی) آن روایات را

آورده است ، بنابراین ، در این کتاب نیازی به ذکر آنها به طور مشروح نیست .

چند نمونه از دیدار کنندگان امام مه -دی (عج)
 1 - ((محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر)) که پیرمردترین فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در عراق بود، می گوید:
 ((فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) را بین دو مسجد دیدم که آن وقت کتک بودک بود)).

2 - ((موسی بن محمد)) (نوه امام موسی بن جعفر (علیه السلام)) می گوید:

((حکیمه)) دختر امام جواد (علیه السلام) و عمّه امام حسن عسکری گفت : من حضرت قائم (علیه السلام) را در شب ولادتش و بعد از آن دیدم .

3 - ((فتح مولى الزراری)) می گوید: از ابا علی بن مطهر شنیدم که می گفت :

حضرت مهدی (علیه السلام) را دیده است و طول قامت حضرت مهدی (علیه السلام) را وصف می نمود.

4 - از کنیز ابراهیم بن عبده نیشابوری که از بانوان نیک بوده نقل شده که گفت :

من همراه ابراهیم بر فراز کوه صفا ایستاده بودیم که حضرت مهدی (عج) آمد و سخنانی به ابراهیم فرمود.

5 - از ابن عبدالله بن صالح نقل شده که او حضرت مهدی (علیه السلام) را در کنار کعبه مقابل حجرالا سود، دیده است که مردم برای بوسیدن

حجرالا سود، هجوم می آوردند و او می فرمود: ((مسلمین به این کار (هجوم و کشمکش) مأمور نشده اند)).

6 - ((ابراهیم بن ادریس)) از پدرش نقل می کند که گفت :
من حضرت مهدی (علیه السلام) را بعد از پدرش امام حسن عسکری (علیه السلام) دیدم که به حدّ بلوغ رسیده بود، دست و سرش را بوسیدم .

7 - ((احمد بن نصر)) می گوید: با عنبری بودم ، سخن از جعفر (کذاب) به میان آمد، عنبری از او بدگویی کرد، من گفتم غیر از او (کسی امام بعد از امام حسن عسکری) نیست ، عنبری گفت : آری غیر از او هست .
گفتم : آیا او را دیده ای ؟
گفت : نه ، ولی غیر از من ، او را دیده اند.
گفتم : او کیست که او را (یعنی حضرت مهدی (علیه السلام) را) دیده است ؟

عنبری گفت : همین جعفر (کذاب) او را دوبار دیده است .
8 - و همچنین از ابونصر، طریف خادم روایت شده که حضرت مهدی (علیه السلام) را دیده است .

و نظیر اینگونه روایات بسیار است و در انجام مقصود، همین قدر کفایت می کند، عمده ترین دلیل بر وجود حضرت مهدی (علیه السلام) همان دلیل (عقل) است که قبلاً گفتیم و بقیه مطالبی که بعد از آن ذکر شد، به عنوان تاءکید و تاءیید آن است و اگر این مطالب را در اینجا نمی آوردیم ، ضرری به مقصود نمی زد و دلیل قبل کفایت می کرد.
نمونه هایی از دلایل و نشانه های حضرت مهدی (عج)

1 - ((محمد بن ابراهیم بن مهزیار)) می گوید: ((بعد از وفات امام حسن عسکری (علیه السلام) در مورد امام بعد او در شک و تردید بودم و اموال بسیار (که مخصوص امام بود) نزد پدرم (ابراهیم بن مهزیار) جمع شده بود (گویا ابراهیم سمت نمایندگی داشته و سهم امام بسیاری نزدش جمع شده بود) پدرم آن اموال را برداشت و سوار (کشتی) شد (که به حضور حضرت مهدی در سامرا ببرد) و من نیز سوار شدم تا او را بدرقه کنم، پدرم تب سختی گرفت و به من گفت: پسر جان! مرا به خانه بازگردان، این بیماری نشانه مرگ است و به من گفت: در مورد این اموال از خدا بترس (که به صاحبش برسانی) و به من وصیت کرد و بعد از سه روز از دنیا رفت، با خود گفتم، پدرم وصیت نادرست نمی کرد، این اموال را به عراق می برم و در کنار شطّ (187) خانه ای را کرایه می کنم و هیچ کس را از کار خود باخبر نمی کنم، پس اگر وجود امام زمان، برای من آشکار شد، همانند آشکاری امام در زمان امام حسن عسکری (علیه السلام) که اموال را به او می سپارم و گرنه آن را صرف در نیازها و تاءمین زندگی خودم می نمایم. به عراق رفتم و در کنار شطّ خانه ای اجاره کردم، چند روزی در آنجا سکونت نمودم، تا اینکه شخصی آمد و نامه ای به من داد، در آن نامه نوشته بود: ((ای محمد! نزد تو این مقدار و این اندازه مال است، همه آنچه را در نزدم بود، نام برده بود حتی از مقداری از مال که خودم اطلاع نداشتم نیز یساد کرده بود)). من همه آن اموال را به نامه رسان دادم تا به آن حضرت (یعنی حضرت مهدی) برساند.

چند روز دیگر در آن خانه ماندم ، کسی نزد من نیامد، اندوهناک بودم که نامه دیگری به من رسید در آن نوشته بود: ((قَدْ أَقَمْنَاكَ مَقَامَ آيِكَ فَاحْمَدِ اللَّهَ؛ ما تو را به جای پدرت (به نمایندگی) نصب کردیم ، پس خدا را سپاسگزار باش)).

2 - ((محمد بن ابی عبدالله سیّاری)) می گوید: ((چیزهایی از طرف مرزبانی حارثی (به محل سکونت امام زمان (علیه السلام)) فرستادم ، در میان آنها یک عدد دستبند طلا بود، همه آن چیزها قبول شد ولی دستبند به من برگردانده شد و به من دستور دادند که آن را بشکنم ، آن را شکستم ، ناگهان دیدم در درون آن ، چند مثقال آهن و مس و روی وجود دارد، آنها را از درون دستبند بیرون آوردم و طلای خالص را فرستادم ، آنگاه پذیرفته شد)).

3 - ((علی بن محمد)) می گوید: مالی از جانب مردی از اهل عراق برای حضرت مهدی (علیه السلام) فرستاده شد، آن را به او برگرداندند، به او گفته شد که حق پسرعموهایت را که چهارصد درهم است از این مال خارج کن (و به آنان بازگردان) آن مرد عراقی مزرعه ای را در دست داشت که پسر عموهایش در آن شریک بودند، ولی او آنان را از آن مزرعه جلوگیری می کرد، پس دقیقاً حساب کرد، دید به همان مقداری که گفته شده یعنی چهارصد درهم ، مال آنان است ، آن را از آن اموال بیرون آورد و به آنان داد و بقیّه را به حضور امام مهدی (علیه السلام) فرستاد، آنگاه پذیرفته شد.

4 - ((قاسم بن علا)) می گوید: دارای چند پسر شدم ، برای امام زمان (علیه السلام) نامه نوشتم و از آن حضرت خواستم که برای آنان دعا

کند، درباره آنان جوابی به دستم نرسید، همه آنان مردند، وقتی که (چهارمین پسر) حسین به دنیا آمد، برای آن حضرت نامه نوشتم و تقاضای دعا کردم، جواب آمد و بحمدالله او باقی ماند.

5 - ((ابی عبدالله بن صالح)) می گوید: ((یکی از سالها به بغداد رفتم (از ناحیه مقدسه) اجازه خروج خواستم، به من اجازه ندادند، پس از رفتن کاروان به سوی نهروان 22 روز دیگر در بغداد ماندم، سپس در روز چهارشنبه به من اجازه خروج داده شد و به من گفته شد در روز چهارشنبه بیرون روم، من آن روز از بغداد خارج شدم ولی امید رسیدن به کاروان را نداشتم، وقتی به نهروان رسیدم، کاروان را در آنجا یافتم و به آن پیوستم و پس از اندک وقتی که شترم را علف دادم، کاروانیان از آنجا حرکت کردند و من نیز همراه آنان حرکت کردم او (حضرت مهدی (علیه السلام)) برایم دعا کرده بود که سالم به وطن بازگردم، بحمدالله بدون هیچ گونه آسیبی به وطن رسیدم)).

6 - ((محمد بن یوسف)) می گوید: در پشتم زخم سختی پدیدار شده بود، به پزشکها نشان دادم و برای بهبودی آن مال بسیار خرج کردم، ولی مداوای من هیچ گونه نتیجه نداد، نامه ای برای حضرت مهدی (علیه السلام) نوشتم و از او تقاضای دعا کردم، جواب نامه به من رسید که در آن نوشته بود: ((الْبَسَكَ اللَّهُ الْعَافِيَةَ وَجَعَلَكَ مَعَنَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ)). ((خداوند لباس عافیت به تو پوشاند و تو را در دنیا و آخرت، با ما قرار دهد)).

هنوز هفته به آخر نرسیده بود که زخم به طور کلی خوب شد و در محل آن همچون کف دستم هیچ گونه اثر زخم نبود، یکی از پزشکها را که از

دوستان ما بود خواستم و محل زخم را به او نشان دادم ، گفت : ما دارویی را برای این زخم نمی شناسیم ، قطعا شما از جانب خداوند شفا یافتید _____ ای .

7 - ((علی بن حسین یمانی)) می گوید: من در بغداد بودم و کاروانی از یمنی ها آماده شدند که از بغداد (به سوی یمن) بروند، من نیز می خواستم با آنان بروم ، نامه ای به ناحیه مقدّسه نوشتم و کسب اجازه نمودم ، جواب آمد با آن کاروان نرو که نتیجه خوبی ندارد و در کوفه بمان .

کاروان رفت و من در کوفه ماندم ، آن کاروان در مسیر راه مورد دستبرد و غارت بنوحنظله واقع شدند و اموالشان را بردند، من باردیگر به وسیله نامه کسب اجازه کردم تا از راه دریا (به یمن) بروم ، اجازه رفتن به من ندادند، بعدا معلوم شد که در آن سال ، هیچیک از کشتیها به سلامت به مقصد نرسیده اند و باند غارتگر ((بوارح))، به آنها هجوم آورده اند و به غارت اموالشان دسـت زده اند)).

8 - ((علی بن الحسین)) می گوید: من به سامره رفتم و از آنجا به در خانه (حضرت مهدی (علیه السلام)) رفتم ، با هیچ کس سخن نگفتم و خود را به هیچ کس نشناساندم ، سپس به مسجد رفتم و مشغول نماز شدم . دیدم خادمی نزد من آمد و گفت : برخیز، به او گفتم کجا بروم ؟ گفت : به خانه ، گفتم : من کیستم ، مرا می شناسی ؟ شاید تو را دنبال شخصی دیگر فرستاده اند؟ گفت :((نه ، فقط مرا نزد تو فرستاده اند، و تو ((علی بن الحسین)) هستی ، غلامی همراه آن خادم بود، با هم آهسته سخن می گفتند، من نفهمیدم چه می گویند، تا اینکه آنچه خواستم برایم

آوردند، سه روز نزد آن خادم ماندم و سپس کسب اجازه کردم که از حضرت مهدی (علیه السلام) دیدار کنم، به من اجازه داده شد و آن حضرت را شش ب زیارت کردم.

9 - ((محمد بن صالح)) می گوید: ((وقتی پدرم از دنیا رفت و کارها به دست من افتاد، پدرم قبضههایی از اموال ((غریم)) یعنی حضرت مهدی (علیه السلام) (188) برعهده مردم داشت.

در نامه ای به آن حضرت، جریان را به عرض رساندم، جواب آمد که آن مطالبات را از آنها وصول کن، من از آنان که قبض داده بودند، مطالبه کردم و همه آنان قرض خود را به من دادند جز یکی از آنان که قبض بدهکاری او، چهارصد دینار بود، نزد او رفتم و مطالبه چهارصد دینار نمودم، او امروز و فردا کرد و پسرش به من اهانت نمود و فحش داد از او به پدرش شکایت کردم، پدرش گفت: چه شده؟ چرا مرا رها نمی کنی؟

او را گرفتم و به وسط خانه اش آوردم، در این هنگام پسرش از خانه بیرون رفت و از اهل بغداد استمداد کرد و فریاد می زد: بیایید این رافضی قمی، پدرم را کشت.

جمعیت بسیاری از اهل بغداد نزد من آمدند، (من دیدم هوا پس است) سوار بر مرکبم شدم و به آنان گفتم: احسن به شما مردم بغداد که از ظالمی بر ضد غریب مظلومی، حمایت می کنید، من یک مرد سنی از اهالی همدان هستم و این شخص مرا به قم نسبت می دهد و رافضی می خواند، تا حق و مال مرا پامال کند.

مردم به او هجوم بردند، خواستند به مغازه اش بریزند، من آنان را آرام

کردم و بدهکار از من خواهش کرد که قبض را به او بدهم ، و بدهکاریش را بپردازد و به طلاق زنش سوگند خورد که مال مرا در همان وقت بپردازد و پرداخت .

10 - ((علی بن محمد)) از بعضی از اصحاب نقل می کند که گفت :((خداوند پسر به من داد، نامه ای به ناحیه مقدّسه نوشتم و اجازه خواستم که در روز هفتم ، او را ختنه کنم ، جواب آمد این کار را نکن . آن پسر در روز هفتم یا هشتم مرد، سپس خبر مرگ او را برای حضرت مهدی (علیه السلام) نوشتم ، جواب آمد: به زودی پسر دیگری و دیگری به جای او به تو داده خواهد شد، نام اوّلی را ((احمد)) و نام دوّمی را ((جعفر)) بگذار، همانگونه که فرموده بود، دارای دو پسر دیگر شدم . او می گوید: عازم حجّ شدم و با مردم خداحافظی کردم ، نامه به حضرت مهدی (عج) نوشتم و اجازه حرکت به سوی مکه ، خواستم ، جواب آمد:((ما این مسافرت را برای تو دوست نداریم ، اختیار با خودت هست .))

دلتنگ و محزون بودم و نامه به آن حضرت نوشتم ، طبق دستور شما من می مانم و مسافرت نمی کنم ، ولی از اینکه در حجّ شرکت نمی کنم غمگین هستم ، جواب آمد: ((دلتنگ مباش و تو به زودی در سال آینده به حجّ خواهی رفت ان شاء الله)).

وقتی سال آینده فرا رسید، نامه نوشتم و از آن حضرت کسب اجازه کردم ، جواب آمد: ((اجازه داده شد)). برای آن حضرت نوشتم : می خواهم با: ((محمد بن عباس))همسفر و هم کجاوه شویم و من به دیانت و امانت _____داری او اطمینان دارم .

جواب آمد: ((اسدی ، همسفر خوبی است اگر نزد تو آمد هیچ کس را بر او تـرجیح مـده)).

اسدی آمد و با او همسفر شدیم و به سوی حج رفتیم .

11 - ((حسن بن عیسیٰ عریضی)) می گوید: هنگامی که امام حسن عسکری (علیه السلام) وفات کرد، مردی از اهالی مصر، اموالی به مکه آورد که از آن صاحب الامر حضرت مهدی (ارواحنا له الفداء) بود، در مورد وجود آن حضرت اختلاف شد، بعضی گفتند: امام حسن عسکری (علیه السلام) بدون جانشین از دنیا رفت و بعضی گفتند جانشین او جعفر (کذاب) برادر اوست و جمعی گفتند: جانشین امام حسن عسکری (علیه السلام) فرزند اوست . آنان مردی را که کُنیه اش ((ابوطالب)) بود به سامرا فرستادند تا در مورد جانشین امام حسن عسکری (علیه السلام) بررسی کند و نامه ای نیز همراه داشت ، او به سامرا رفت و نخست با جعفر (کذاب) ملاقات نمود و از او خواست تا برهان و نشانه امامتش را بیان کند، جعفر گفت : ((من اکنون آماده ارائه برهان نیستم)). سپس ابوطالب به در خانه صاحب الامر (عج) رفت و نامه اش را به اصحاب آن حضرت که ((سفرای او)) خوانده می شدند داد، جواب آمد: ((خداوند در مورد مصیبت فوت رفیقت (مرد مصری) به تو پاداش دهد، او از دنیا رفت ، اموالش را به شخص امینی سپرد و به او وصیت کرد، آن را هر گونه که دوست دارد و شایسته است ، به مصرف برساند و جواب نامه را نیز داد و همانگونه که (در مورد مرگ مرد مصری و وصیت او) فرموده بود، بی کم و کاست ، همانطور واقع شده بود)).

12 - ((علی بن محمد)) می گوید: شخصی از اهالی آبه (آوه محلی

نزدیک ساوه) اجناسی را همراه خود برای صاحب الامر (علیه السلام) (به سامرا) آورده بود ولی شمشیری را که قصد داشت بیاورد، فراموش کرده بود و در آبه مانده بود، وقتی که اجناس را (به سفرا) تحویل داد، جواب کتبی به او رسید که :((اجناس رسید، ولی از آن شمشیری که فراموش کردی آن را بیاوری چه خبر؟؟)).

13 - ((محمد بن شاذان نیشابوری)) می گوید: نزد من از پانصد درهم بیست درهم کمتر، (از مال امام) جمع شده بود دوست نداشتم که آن پول را به طور ناقص (کمتر از پانصد درهم) به آن حضرت برسانم ، بیست درهم از مال خودم را روی آن گذاردم و آن را نزد اسدی (نماینده امام) فرستادم و چیزی در مورد این بیست درهم ننوشتم ، جواب آمد که :((پانصد درهم رسید که بیست درهم آن مال خودت است)).

14 - ((حسن بن محمد اشعری)) می گوید: در زمان امام حسن عسکری (علیه السلام) از جانب آن حضرت نامه ای آمد، حقوق ((جُنید)) قاتل ((فارس بن حاتم بن ماهویه)) و حقوق ابوالحسن و برادرش را پردازند و پس از آنکه امام حسن عسکری (علیه السلام) از دنیا رفت ، از جانب صاحب الامر امام مهدی (عج) نامه آمد که حقوق ابی الحسن و رفیقش همچنان داده شود، ولی در مورد جُنید و حقوقش ، اصلاً چیزی نوشته نشده بود. من غمگین شدم (که چرا باید جُنید که قاتل یک بدعتگذار است ، از حقوق بی بهره بماند). چندان طول نکشید خبر آمد که ((جُنید)) از دنیا رفته است)).

15 - ((عیسی بن نصر)) می گوید:((علی بن زیاد صیمری ، نامه ای برای

حضرت مهدی (عج) نوشت که از آن حضرت تقاضای کفن برای خود کرد. جواب نامه آمد: ((تو در سال هشتاد نیاز به کفن داری)) او در همان سال هشتاد مرد و (حضرت) قبل از مرگ او برایش کفن فرستاد).

16 - ((محمد بن هارون بن عمران همدانی)) می گوید: ((ناحیه مقدّسه امام مهدی (علیه السلام) پانصد دینار از من طلب داشت، قادر به ادای بدهکاریم نبودم، با خود گفتم: چند مغازه دارم، آنها را به 530 دینار می خرنند، همین مغازه ها را به مبلغ پانصد دینار به ناحیه مقدّسه واگذار می کنم، همین کار را کردم ولی به هیچ کس نگفتم)).

اندکی بعد، نامه ای (از طرف حضرت مهدی (علیه السلام)) به ((محمد بن جعفر)) رسید که: ((مغازه ها را از محمد بن هارون به جای پانصد دینار که از او طلب داریم، تحویل بگیر)).

17 - ((علی بن محمد)) می گوید: از ناحیه مقدّسه دستور آمد که: ((شیعیان (ساکن کاظمین و کربلا به خاطر تقیّه) به زیارت کاظمین و کربلا نروند)).

چند ماه از این جریان گذشت، وزیر (صالح دستگاه بنی عباس) باقطنی را طلبید و به او گفت: ((به فرزندان فرات و برس (یعنی به شیعیان سرزمین فرات و روستای برس که در بین کوفه و حله قرار گرفته) بگو به زیارت قبرستان قریش (کاظمین) نروند که خلیفه عباسی دستور داده زایران را تعقیب و دستگیر کنند)).

روایات به این مضمون، بسیار است و در کتبی که پیرامون حضرت قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نوشته شده، ضبط گردیده است، ذکر همه آنها در اینجا به طول می انجامد و همین مقدار که ذکر شد

بحمدالله کفایت می کند... (سیره پیشوایان)

علائم ظهور حضرت مهدی (ع)

در اینجا به ذکر قسمتی از نشانه های ظهور حضرت قائم آل محمد (أَرْوَاحُنَا فِدَاه) می پردازیم که پیش از ظهور آن حضرت رخ می دهد:

- 1 - خروج سفیانی (سفیانی ، یکی از طاغوت های مقدّس مآب از نسل ابوسفیان است و در شام به دست سپاه حضرت مهدی (علیه السلام) شکست خورده و کشته می شود).
- 2 - کشته شدن سیّد حسنی (جوان خوش صورت از آل امام حسن (علیه السلام) با سپاهش به حمایت از امام زمان (علیه السلام) برمی خیزد و سرانجام ، به شهادت می رسد).
- 3 - اخـتلاف بنـی عبّـاس در ریاست دنیا.
- 4 - گـرفتن خورشید در نیمه ماه رمضان .
- 5 - گرفتن ماه در آخر آن ماه ، برخلاف عادت (و نظم فلکی).
- 6 - فرو رفتن زمین ییـداء (زمین بین مگّه و مدینه).
- 7 - فرو رفتن زمین در نقطه ای از مشرق و مغرب .
- 8 - توقّف خورشید، هنگام اوّل ظهر تا وسط وقت عصر.
- 9 - طلوع خورشید از مغرب .
- 10 - کشتن ((نفس زکیّه)) در پشت کوفه همراه هفتاد نفر از نیکان .
- 11 - سر بریدن یک مرد هاشمی بین حجرالا سود و مقام ابراهیم (علیه السلام) .
- 12 - ویـران شـدن دیـوار مسـجد کوفـه .

- 13 - به اهتزاز در آمدن پرچمهای سیاه از جانب خراسان .
- 14 - خروج یمانی (یمانی از مردان نیک و طرفدار امام زمان (علیه السلام (است) که به حمایت از آن حضرت ، با سپاه خود برمی خیزد.
- 15 - ظهور مغربی در مصر و حکومت او بر مردم شام .
- 16 - فرود ترکها بـه جزیره .
- 17 - ورود رومیان بـه رمله .
- 18 - طلوع ستاره درخشان در سمت مشرق که همچون ماه می درخشد سپس دو جانب آن خم گردد که نزدیک شود که آن دو جانب به هم دیگر متصل شوند.
- 19 - پدید آمدن سرخی در آسمان که در فضا پراکنده گردد.
- 20 - آتشی در طول مشرق ، آشکار شود و سه روز یا هفت روز در آسمانی بـه اقی بماند.
- 21 - پاره نمودن عرب اسارت خود را و حکومت عرب بر شهرها و کشورها.
- 22 - بیرون رفتن عرب از تحت نفوذ سلطان عجم .
- 23 - کشتن امیر مصر، توسط مردم مصر.
- 24 - خراب شدن شام .
- 25 - اختلاف سه پرچم در شام (کشمکش سه گروه).
- 26 - ورود دو پرچم قیس و عرب به کشور مصر.
- 27 - به اهتزاز در آمدن پرچمهای قبيله ((کنده)) در خراسان .
- 28 - آمدن اسبهایی از جانب مغرب ، تا اینکه در کنار حیره (نزدیک کوفه) بسـته شوند.

- 29 - برافراشته شدن پرچمهای سیاه از جانب مشرق به سوی حیره .
- 30 - طغیان آب فرات ، به طوری که سرازیر کوچه های کوفه گردد.
- 31 - خروج شصت دروغگو که همه آنان ادّعی نبوت می کنند.
- 32 - خروج دوازده نفر از نژاد ابوطالب (علیه السلام) که همه آنان ادّعی امامت برای خود دارند.
- 33 - سوزاندن مردی بلند مقام از شیعیان بنی عبّاس بین سرزمین جلّولاء (واقع در هفت فرسخی خانقین) و سرزمین خانقین .
- 34 - بستن پلی نزدیک محله کرخ بغداد.
- 35 - برخاستن باد سیاهی در بغداد، در آغاز روز.
- 36 - زلزله شدید در بغداد.
- 37 - فرو رفتن بیشتر شهر بغداد در زمین بر اثر زلزله .
- 38 - ترس عمومی که عراق و بغداد را فراگیرد.
- 39 - مرگهای سریع و عمومی در بغداد.
- 40 - کم شدن اموال و انسانها و محصول کشاورزی .
- 41 - پیدایش ملخ در فصل خود و در غیر فصل خود تا آنجا که زراعتها و غلّات را از بین ببرد.
- 42 - کم شدن غلّات و محصولات گیاهی .
- 43 - اختلاف و کشمکش در میان دو صنف از عجم و خونریزی بسیار بین آنان .
- 44 - بیرون آمدن بردگان از زیر فرمان اربابان و کشتن اربابان .
- 45 - مسخ شدن جمعی از بدعتگذاران ، به صورت میمون و خوک .
- 46 - پیروزی بردگان بر شهرهای اربابان .

47 - ندای (غیرعادی) از آسمان بر همه جهان به طوری که هرکسی در هر زبانی باشد آن ندا را به زبان خودش می شنود.

48 - پیدایش صورت و سینه انسان در قرص خورشید.

49 - مردگانی زنده از قبرها بیرون آیند و به دنیا بازگردند و به دید و بازدیدی با هم دیگر پردازند.

50 - در پایان همه ، 24 بار، باران پی در پی می آید و زمین خشک را پس از مرگش ، زنده و سبز و خرم می کند و به دنبال آن برکتهای زمین بروز می نماید و در دسترس قرار می گیرد.

و بعد از این حوادث ، هرگونه بلا و ناراحتی و گرفتاری معتقدین به حق از شیعیان حضرت مهدی (علیه السلام) برطرف می گردد، در این هنگام آنها آگاه شوند که امام عصر (عَجَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيف) در مکه ظهور کرده است برای یاری او به سوی مکه رهسپار شوند، چنانکه روایات ، بیانگر این مطلب است .

1 - ((ابوبصیر)) می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: ((حضرت قائم قیام نمی کند مگر در سال طاق مانند: سال یک ، سه ، پنج ، هفت و نه)).

2 - نیز ((ابوبصیر)) می گوید: امام (علیه السلام) فرمود: ((در شب بیست و سوم (ماه رمضان) به نام قائم (علیه السلام) ندا داده می شود (اعلام می گردد) و در روز عاشورا قیام می کند و آن روزی است که امام حسین (علیه السلام) در آن کشته شد، گویی اکنون آن حضرت را در روز شنبه

، دهم محرم می نگرم که بین حجرالا سود و مقام ابراهیم (کنار کعبه) ایستاده و جبرئیل در سمت راست او ندا می کند: ((الْبَيْعَةُ لِلَّهِ ؛ بیعت برای خدا (که صدای او به همه جهانیان می رسد)). پس پیروان آن حضرت از همه نقاط زمین ، به سوی او رهسپار می گردند و زمین برای آنان پیچیده می شود (و در نتیجه آنان زودتر به محضر آن بزرگوار می رسند) و با آن حضرت بیعت می نمایند و خداوند به وسیله او سراسر زمین را پر از عدل و داد می کند، همانگونه که پر از ظلم و ستم شدیده بود)).

- 1 - ((ابوبکر حضرمی)) می گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود: ((گویا قائم (علیه السلام) را می نگرم که از مگه با پنج هزار فرشته به سوی نجف کوفه ، حرکت کرده در حالی که جبرئیل در سمت راست او و میکائیل در سمت چپ او و مؤمنان پیش رویش هستند و آن حضرت لشکرهای خود را به سوی شهرها و اطراف می فرستد)).
- 2 - ((عمر بن شمر)) از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که نزد امام باقر (علیه السلام) از حضرت مهدی (علیه السلام) سخن به میان آمد، فرمود: ((آن حضرت وارد کوفه می گردد و در آنجا سه پرچم (و سه گروه) وجود دارد که هر کدام پرچم خود را به اهتزاز درآورده ، همه آنان گروه واحد شده و در خط آن حضرت قرار می گیرند، او در مسجد

کوفه ، بالای منبر می رود و سخنرانی می کند، آنچنان از مردم گریه بلند می شود که بر اثر صدای گریه ، کلام امام را نمی فهمند، وقتی که جمعه دوم می شود، مردم از آن حضرت می خواهند که نماز جمعه را اقامه کند و با او نماز جمعه را بخوانند، حضرت دستور می دهد که در سرزمین نجف ، نقشه ای به نام مسجد مشخص کنند. آنگاه در آنجا با مردم ، نماز جمعه را اقامه می کنند.

سپس دستور می دهد، نهري از پشت کربلا تا نجف ، احداث نمایند به طوری که آب در نجف فراوان گردد و بر دهانه آن نهر، پلها و آسیابها بسازند که گویی پیرزنی را می نگریم زنبیل گندم بر سر گرفته و به آن آسیابها می برد تا به طور رایگان به آرد تبدیل کند).

2 - ((صالح بن ابی اسود)) می گوید: در محضر امام صادق (علیه السلام) سخن از مسجد سهله (نزدیک کوفه) به میان آمد، فرمود: ((إِنَّهُ مَنْزِلُ صَاحِبِنَا إِذَا قَدَّمَ بِأَهْلِهِ؛ آن مسجد، منزل صاحب ما (حضرت مهدی (علیه السلام)) است ، آنگاه که با اهل خانه اش به آنجا آید)).

3 - ((مفضل بن عمر)) می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم ، فرمود: ((هنگامی که قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) قیام کند؛ در پشت کوفه ، مسجدی بسازد که دارای هزار در است و وسعت شهر به قدری زیاد می شود که خانه های کوفه به نهرهای کربلا، متصل می گردد)). ... (سیره پیشوایان)

دورنمایی از حکومت حضرت مهدی (عج) در اینجا به چند نمونه از روایاتی که بیانگر مدت حکومت حضرت مهدی

(علیه السلام) و روزهای حکومت او و وضع پیروان او و اوضاع زمین و مردم آن اســـــت ، مـــــی پـــــردازیم :

1 - ((عبدالکریم جُعی)) (یا خثعمی) می گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم :((امام قائم (علیه السلام) چند سال حکومت می کند؟)).

فرمود:((هفت سال ، و روزها برای آن حضرت ، طولانی گردد به طوری که هر سال از سالهای حکومت او برابر ده سال از سالهای شماست ، بنابراین ، آن حضرت هفتاد سال از سالهای شما، حکومت می نماید و در آستانه قیام آن حضرت در ماه جمادی الاخری و ده روز از ماه رجب (جمعا چهل روز پی در پی) باران می بارد که مردم نظیر آن را ندیده اند و خداوند گوشت بدن مؤمنان را در قبرها برویاند (و آنان را زنده کند) و گویی آنان را هم اکنون می نگرم که از سمت جهنیه (ناحیه موصل ...) می آیند در حالی که از سر و صورتشان خاک می ریزد)).

2 - ((مفضل بن عمر)) می گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) فرمود: ((هنگامی که قائم ما قیام کند، سراسر زمین به نور پروردگارش روشن گردد و مردم از نور خورشید، بی نیاز شوند و تاریکی از میان برود و یک انسان در حکومت آن حضرت به مقداری عمر می کند که دارای هزار پسر شود که در میان آنان هیچ دختر نیست ، زمین گنجهای خود را آشکار کند به طوری که مردم ، آن گنجها در را روی زمین بنگرند و انسان به جستجوی فقیری می پردازد که به او از مالش احسان کند و یا زکاتش را به او بدهد، کسی پیدا نمی شود که این اموال را از او بگیرد و مردم بر اثر رزق و روزی فراوان خداوند عطا بخش ، بی نیاز هستند)).

چهارده پرفروغ حضرت قائم (ع) روایاتی در خصوص شمایل و خصوصیات چهره حضرت قائم (علیه السلام) و شیوه آن بزرگوار آمده است که در اینجا به چند نمونه اشاره می شود:

1 - ((جابر جُعی)) می گوید: از امام باقر (علیه السلام) شنیدم می فرمود: عمر بن خطاب از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پرسید: ((مرا از نام مهدی (علیه السلام) آگاه مکن)). حضرت علی (علیه السلام) فرمود: ((درباره نام او حبیبم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با من عهد کرده که نامش را برای کسی نگویم تا وقتی که خداوند او را ظاهر کند و برانگیزد)). عمر گفت: از چهارده او مرا آگاه کن. امام علی (علیه السلام) فرمود: ((او (هنگام ظهور) جوانی است چهارشانه با اندام متوسط، خوش صورت و خوش مو، موهایش بر شانه هایش ریخته و نور درخشان صورتش بر سیاهی موی محاسنش و بر سیاهی موی سرش چیره شده (و سیاهی مو تحت الشعاع نور قرار می گیرد) پدرم به فدای فرزندی بهترین کنیزان)).

شیوه زندگی امام مهدی (ع) اما پیرامون شیوه زندگی آن حضرت، هنگام قیام و ظهور او و روش حکم کردن او و نشانه هایی که خداوند برای او آشکار می نماید، نیز روایات بسیار آمده است که در اینجا به ذکر چند نمونه می پردازیم:

- 1 - ((مفضل بن عمر)) می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم فرمود: _____
 ((وقتی که خداوند اجازه خروج به حضرت قائم (علیه السلام) دهد او بالای منبر رود و مردم را به قبول امامت خود، دعوت نماید و آنان را به خدا سوگند دهد و به (ادای) حق خویش، بخواند. آن حضرت همچون کردار و روش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با مردم رفتار نماید، جبرئیل (علیه السلام) به فرمان خدا، نزد او آید و در کنار حجر اسماعیل (در کنار کعبه) با آن حضرت ملاقات نماید و به او بگوید: ((مردم را به چه راهی دعوت می کنی؟)).
 حضرت قائم (علیه السلام) خط و راه خود را به او خبر دهد آنگاه جبرئیل به آن حضرت می گوید: ((من نخستین شخصی هستم که با تو بیعت می کنم، دستت را باز کن))، پس جبرئیل دستش را به دست آن حضرت (به عنوان بیعت) بگذارد و بیش از سیصد و ده نفر (یعنی 313 نفر) مرد از مردان مخصوص به حضور آن حضرت آیند و با او بیعت کنند، او در مکه می ماند تا یارانش تکمیل می شوند، سپس از مکه به سوی مدینه حرکت می نماید.
- 2 - ((محمد بن عجلان)) می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: ((هنگامی که حضرت قائم (علیه السلام) قیام کند، مردم را از نو به سوی اسلام دعوت می کند، به چیزی (یعنی اسلام حقیقی که) کهنه شده و بسیاری از مردم از آن گم و دور گشته اند، هدایت می نماید و او را از این رو ((مهدی)) نامند که مردم را به روشی که از آن دور و گمراه شده اند، هدایت می کند و او را از این رو ((قائم)) می نامند؛ چون بر

اساس حق و اجرای حق قیام کند)). نگاهی بر زندگی دوازده امام (ع)

توصیه های امام مهدی علیه السلام

سید احمد رشتی گوید: عازم سفر حج بودیم ، در یکی از منازل بین راه حاجی جبار که جلودار قافله بود نزد ما آمد و گفت : این منزل که در پیش داریم ترسناک است ، زودتر آماده شوید تا به همراه قافله باشد و از ما جدا نمانید.

حدود دو ساعت و نیم حرکت کردیم و از منزل قبلی بین راه دور شدیم که هوا تاریک شد و برف شروع به باریدن کرد بطوری که دوستان هر کدام سر خود را پوشاندند و سرعت به راه خود دادمه دادند اما من هر چه کردم که با آنها همراه باشم موفق نشدم و تنها در بین راه ماندم . از اسب پیاده شدم و در کنار راه نشستم ، بسیار مضطرب بودم ، پس از قدری فکر کردن به این نتیجه رسیدم که همین جا بمانم تا صبح شود و به همان منزلی قبلی برگردم و با چند نفر نگهبان به قافله برسم . در همان حال در برابر خود باغی را مشاهده کردم که در آن باغبانی بود و باییل خود به درختان می زد تا برف آنها فرو ریزد. باغبان پیش آمد و با کمی فاصله برابر من ایستاد و فرمود:

تو کیستی ؟

عرض کردم : دوستان همراه من رفتند و من ماندم و راه را هم نمی دانم .

فرمود: نافله (نماز مستحبی) بخوان تا راه را پیدا کنی .
مشغول خواند نافله شدم . پس از آن دوباره آمد و فرمود: نرفتی ؟

عرض کردن : و الله راه را نمی دانم .
فرمود: جامعه (زیارت جامعه کبیره) بخوان .
من جامعه را حفظ نبودم اما برخاستم و تمام زیارت جامعه را از حفظ خواندم .
دوباره آمد و فرمود: هنوز نرفتی ؟ اینجا هستی ؟
بی اختیار گریه کردم و گفتم : هنوز نرفته ام راه را نمی دانم .
فرمود: عاشورا (زیارت عاشورا) بخوان .
من زیارت عاشورا را هم حفظ نبودم اما برخاستم و زیارت عاشورا را بطور کامل با صد لعن و صد سلام و دعای بعد از آن خواندم که دیدم باز آمد و فرمود: نرفتی ؟ هستی ؟
عرض کردم : نه تا صبح هستم .
فرمود: الان ، تو را به قافله می رسانم . سوار الاغی شد و فرمود: پشت سر من سوار الاغ شو! من هم سوار شدم و افسار اسبم را در دست گرفتم ولی اسب حرکت نکرد، افسار اسب را به دست گرفت و اسب حرکت کرد.
آنگاه دست خود را بر زانوی من گذارد و فرمود: شما چرا نافله نمی خوانید؟ نافله ، نافله ، باز فرمود: چرا شما عاشورا نمی خوانید؟ عاشورا، عاشورا، عاشورا.
سپس فرمود: شما چرا جامعه نمی خوانید؟ جامعه ، جامعه ، جامعه .
آنگاه یک مرتبه برگشت و فرمود: آنها رفقای تو هستند که لب جوی آب فرود آمده اند و برای نماز صبح وضو می گیرند.
من از الاغ پایین آمدم که سوار اسب خود شوم اما نتوانستم . او کمک

کرد و مرا سوار اسب کرد و سر اسب را به طرف دوستانم گرداند. من در آن حال به این فکر فرو رفتم که این شخص چه کسی است که به زبان فارسی سخن می گوید در حالی که در آن منطقه همه مسیحی بودند و با زبان ترکی صحبت می کردند، از طرفی چگونه به این سرعت مرا به دوستان خود رسانید پشت سر خود نگاه کردم هیچ کس را ندیدم و اثری از او مشاهده نکردم . (مفاتیح الجنان)

پرداخت خمس

حسن بن عبدالله گوید: در زمان غیبت صغرای امام علیه السلام سلطان وقت مرا به شهر قم فرستاد تا حاکم آن شهر باشم . در بین راه که حرکت می کردیم چشمم به شکاری افتاد و بدنبال آن حرکت کردم تا اینکه از همراهان و لشکریان خود دور شدم و به نهری رسیدم . در این هنگام اسب سواری که سر و صورت خود را با عمامه ای سبز بسته بود و فقط دو چشمش پیدا بود بسوی من آمد و نام مرا به زبان آورد و گفت : ای حسن !

گفت : چرا به ناحیه (مقدسه) اعتنا نداری و خمس مالت را به نمایندگان من نمی دهی ؟ من با اینکه مردی شجاع بودم و از کسی نمی ترسیدم از او ترسیدم و گفتم : آنچه را فرمودی انجام می دهم . فرمود: وقتی به قم رفتی و اموالی بدست آوردی خمس آن را به مستحقین آن بده .

گفتم : اطاعت می کنم .

او عنان اسب را گرفت و رفت و من هم برگشتم اما نفهمیدم که از کدام طرف رفت و هر چه این طرف و آن طرف رفتم او را نیافتم . (نجم

الثاقب ، ص 250 و 215)

ملاقات احمد بن اسحاق با امام زمان (ع)
احمد بن اسحاق (وکیل امام حسن عسکری (ع) در قم ، که قبرش در
شهرستان سرپل ذهاب در استان کرمانشاه است) می گویند: به حضور
امام حسن عسکری (ع) رسیدم ... عرض کردم : (جانشین شما کیست
؟).

آن حضرت با سرعت وارد اطاق شد و پسری را بر دوش گرفت و آورد
دیدم چهره آن پسر، مانند مه شب 14 می درخشد، فرمود: (جانشین من
این است ، که همنام و هم کنیه پیامبر خدا (ص) می باشد، که سراسر
زمین را پر از عدل و داد کند، همانگونه که پر از ظلم و جور شود، ای
احمد. مثل او در امت مانند مثل خضر نبی ، و ذوالقرنین است که غیبت
طولانی کند، سوگند به خدا در آن عصر، نجات نمی یابد مگر کسی که در
عقیده به امامت او، استوار باشد و توفیق دعا برای سرعت در فرا رسیدن
ظهور آن حضرت یابد)

احمد عرض کرد: آیا برای اطمینان قلبم ، علامتی هست ؟
ناگاه آن آقا زاده (که در آن وقت سه ساله بود) با زبان عربی فصیح
فرمود:

انا بقیه الله فی ارضه و المنتقم من اعدا الله فلا تطلب اثرا بعد عین یا احمد
بن اسحاقانون اساسی

(من بقیه الهی در زمین خدا هستم ، و انتقام گیرنده از دشمنان خدا می
باشم ، بنابراین ای احمد بعد از آنکه بالعیان مرا دیدی ، به دنبال دلیل

دیگر نباش)

احمد می گوید: بسیار خوشحال شدم و از محضر امام حسن - علیه السلام - با کمال شادی بیرون آمدم ، فردای آن روز، بار دیگر به حضور آن حضرت رفتم و عرض کردم : (از این منتهی که بر من نهادی و جانشین خود را به من نشان دادی ، بسیار مسرور گشتم ، اکنون یک سوال دارم فرمودی : مثال او مانند خضر و ذوالقرنین است در چه جهت به آنها شباهت دارد؟

امام حسن - علیه السلام - فرمود: (در طول غیبت شباهت به آنها دارد. عرض کردم : (ای فرزند رسول خدا غیبت او طولانی می گردد؟) فرمود (آری ، آنچنان غیبت او طولانی می شود که بسیاری از معتقدان به او از این عقیده بر می گردند و تنها کسانی که پیوندشان با ولایت ما، قوی است و قلبشان پر از ایمان است ، و از طرف روح القدس ، تایید می گردند باقی می مانند سپس فرمود (ای احمد. این راز و سری از رازها و اسرار خداست ، آن را باور کن و از سپاسگزاران باش ، تا در قیامت در درجه اعلاء با ما باشی). (کشف الغمه ، ج 3، ص 448.

(

سیمای امام زمان (ع) در کودکی

شیخ صدوقانون اساسی (ره) به سند خود، از یعقوب بن منقوس (ره) نقل می کند که گفت : روزی به حضور امام حسن عسکری (ع) رفتم ، دیدم دیدم روی سکوئی در خانه اش ، نشسته ، و در طرف راست آن سکو، اطاقی بود و بر در آن پرده ای آویخته شده بود، عرض کردم :

فرمود: پرده اطاق را بالا بزن ، پرده را بالا زدم ، ناگاه پسری که قامتش حدود پنج وجب بود، از اطاق بیرون آمد، ظاهر او نشان می داد که حدود هشت یا ده سال دارد (البته آن حضرت در این هنگام پنج سال داشت ، ولی قیمت رشید او چنان نشان می داد)، پیشانی روشن ، و صورت سفید، و چشمان درخشانده ، و کفهای دستش زبر و خشن ، و سر زانوانش به طرف زمین مایل بود، و در گونه راستش خالی وجود داشت و بر سرش زلف بود، آمد و روی زانوی امام حسن (ع) نشست ، امام حسن (ع) فرمود: (صاحب شما اسن است) سپس او بر جهید و رفت ، امام حسن (ع) (ادخل الى الوقت المعلوم : (داخل خانه شو تا روز وقت معلوم) او وارد آن اطاق شد، من او را دیدم که به آن اطاق رفت ، امام حسن (ع) به من فرمود: (به اطاق نگاه کن) ت به اطاق نگاه کردم ، کسی را در آنجا ندیدم . (کش ف الغمّه ، ج 3 ص 450)

2504

کذاب) رفت ، و از او خواست برای امامت خود که ادعا می کند، برهان و نشانه های ، نشانه _____ان ده_____د.

جعفر گفت : چنین آمادگی را ندارم .

ابو طالب به درخانه امام زمان (ع) (خانه امام حسن عسکری (ع) رفت ، و به وسیله سفیدان آن حضرت ، نامه‌ای برای او فرستاد، پاسخ آمد: (خدا تو را در مصیبت رفیقت (یعنی مرد مصری صاحب مال) پاداش نیک دهد، زیرا او از دنیا رفت ، و مالش را به شخص امینی سپرد، و به او وصیت کرد، تا در آن مال هرگونه (شرعا) رواست ، رفتار کند) و پاسخ نامه ابوطالب را نیز داد. (ترجمه ارشاد شیخ مفید، ج 2، ص 341 و 342.

به این ترتیب : ابو طالب دریافت که جانشین امام حسن عسکری (ع) همان آقازاده (حضرت مهدی علیه السلام) است جواب نامه و مشخصات وصیت مرد مصری را بیان نمود.

نامه به ابی ————— مهزیار محمد بن ابراهیم بن مهزیار (ره) که پسر وکیل امام حسن عسکری (ع) در اهواز بود می گوید: بعد از وفات امام حسن عسکری (ع)، درباره جانشین آن حضرت، شک کردم، و نزد پدرم (ابراهیم) مال زیادی که مربوط به امام (ع) بود، جمع شده بود، پدرم آن مال را برداشته و سوار کشتی شد، و من نیز برای بدرقه به دنبالش رفتم، در کشتی تب سختی کرد و گفت: پسر جان مرا بر گردان که این بیماری، نشانه مرگ است، و به من گفت: نسبت به این مال از خدا بترس (و آن را از دستبرد و رثه

و دیگران حفظ کن و به صاحبش برسان)، و وصیت خود را به من کرد و پسر از سه روز از دنیا رفت .
 من با خود گفتم : پدرم وصیت بی موردی نکرده است ، من این اموال را به بغداد می برم و خانهای در آنجا اجاره می کنم ، و این اموال را در آنجا نگه می دارم تا امام بر حق برای من ثابت گردد، آنگاه آن اموال را به او می سپردم ...

به بغداد رفتم و اموال را در خانه ای اجاره ای ، کنار شط ، جای دادم ، پس از چند روز از آستان قدس امام زمان (ع) نامه ای برای من آمد که نام مشخصات آن اموال ، و حتی قسمتی از آن را که خودم نمی دانستم ، در آن نامه نوشته شده بود، من اطمینان یافتم و همه آن اموال را به آن نامه رسان سپردم ، پس از چند روز، نامه دیگری آمد که ما تو را به جای پدرت نصب کردیم ، خدا را شکر و سپاسگزاری کن . (ترجمه ارشاد شیخ ، ج 2، ص 333 و 334)

دلداری امام عصر (عج) به یکی از دوستان ابراهیم بن محمد نیشابوری می گوید: حاکم ستمگر نیشابور، به نام (عمر و بن عوف) تصمیم گرفت مرا (به جرم دوستی خاندان رسالت و تشیع) اعدام کند، هراسان شدم ، با بستگانم وداع کردم و خود را به سامره ، حضور امام حسن عسکری (ع) رساندم ، و در آنجا قصد فرار و مخفی کردن خود داشتم ، وقتی که به نزد آن حضرت ، شرفیاب شدم ، دیدم پسری که چهره اش مانند ماه شب چهارده می درخشید، در آنجا نشسته بود، از نور جمالش آن چنان حیران و شیفته شدم که نزدیک بود جریان خودم را فراموش کنم ، آن کودک نورانی به من فرمود: (ای ابراهیم !

(

شفای بیمار

دھ

اتفاقا شبی هنگام نماز عشاء همه ما در یکجا جمع بودیم ، که شنیدیم : پدرم فریاد زد: (صاحب خود را در یابید که همین لحظه از نزد من بیرون رفت) ما با شتاب از خانه بیرون پریدیم ، هر چه دویدیم و به اطراف نگریستیم ، او را ندیدیم ، برگشتیم و از پدر پرسیدیم ، جریان چه بود؟ گفت : شخصی نزد من آمد و فرمود: ای عطاوه !

گفتم : _____ و کیستی ؟
 گفت : (من صاحب پسران تو هستم ، آمده ام به اذن خدا تو راشفا دهم
) ، سپس دست کشید و هماندم به طور کلی بیماریم بر طرف شد و کاملاً
 سلامتی خود را باز یافتم . (اثباه الهداه ، ج 7 ، ص 354)
 ملاقات امیر اسحاق استر آبادی با امام زمان (ع)
 علامه مجلسی (ره) می گوید: پدرم (مولا محمد تقی مجلسی) به من
 گفت : در زمان ما یک نفر شخص شریف و صالح بنام (امیر اسحاق
 استر آبادی (ره)) بود ، که چهل بار پیاده به مکه رفته بود ، و بین مردم
 مشهور شده بود که او طی الارض دارد (یعنی مثلاً چندین فرسخ را در
 یک لحظه طی کرده و می پیماید) ، در یکی از سالها او به اصفهان آمد ، من
 با خبر شدم و به دیدارش شتافتم ، در ضمن احوالپرسی ، از او پرسیدم :
 (در بین ما شهرت دارد که تو طی الارض داری ، علت این شهرت
 چیست ؟).

در پاسخ گفت : یکی از سالها ، عازم مکه شدم ، وقتی که باکاروان حج به
 منزلی رسیدیم که از آنجا تا مکه هفت یا ده منزل (بیش از 50 فرسخ)
 راه بود ، و من به علتی از کاروان ، عقب ماندم ، و بهطور کلی کاروان را
 گم کردم ، و از جاده اصلی به جای دیگر رفتم و حیران و سرگردان ، در
 بیابان ماندم ، و تشنگی شدید بر من غالب شد ، به طوری که از زنده
 ماندن ، نا امید شدم ، چند بار ، فریاد زدم :
 یا صالح ، یا ابا صالح ارشد و نا الی الطریق یرحمکم الله ع : (ای صالح ،
 ای اباصالح (امام زمان) ، ما را به جاده هدایت کنید ، خدا شما را رحمت
 کند).

در این هنگام شبی از دور دید، همین که در این باره اندیشیدم، ناگاه در اندک زمانی، آن شبخ نزد من حاضر شد، دیدم جوانی زیبا، است و لباس تمیز پوشیده و گند مگون است و سیمای بزرگان را دارد و بر شتری سوار است و همراهش ظرف آب است، بر او سلام کردم، جواب سلام مرا داد و گفت: (تو تشنه هستی؟) عرض کردم: آری، ظرف آب را داد و من از آن آب نوشیدم، سپس فرمود: (می خواهی به کاروان برسی؟) گفتم: آری، مرا بر پشت سرش سوار بر شتر کرد، و به جانب مکه روانه شد، عادت من این بود که هر روز دعای (حرزیمانی) را می خواندم، مشغول خواندن آن شدم، در بعضی از جمله ها، آن شخص ایراد می گرفت و می فرمود: چنین بخوان، چند دقیقه ای نگذشت که به من فرمود: (اینجا را می شناسی؟) نگاه کردم: دیدم در مکه هستم و فرمود: پیاده شو، وقتی که پیاده شدم، او بازشت و از جلو چشم من ناپدید شد، در این هنگام فهمیدم که او حضرت قائم (عج) بوده است، از فراق او و از اینکه او را نشناختم متاسف شدم، بعد از گذشت هفت روز از این ماجرا، مایوس شده بودند، مرا در مکه دیدند، از این رو بین مردم مشهور شد که من (طی الارض) دارم.

علامه مجلسی (ره) در پایان می گوید: پدرم گفت: (دعای (حرزیمانی) را نزد این آقا، خواندم، و آن را تصحیح کردم، و شکر خدا که او به من اجازه نقل و صحت آن را داد). (بحار الانوار، ج 52، ص 175 و 176.)

دلداری امام عصر (عج) به یکی از دوستان ابراهیم بن محمد نیشابوری می گوید: حاکم ستمگر نیشابور، به نام (عمر و بن عوف) تصمیم گرفت مرا (به جرم دوستی خاندان رسالت و تشیع) اعدام کند، هراسان شدم، با بستگانم وداع کردم و خود را به سامره، حضور امام حسن عسکری (ع) رساندم، و در آنجا قصد فرار و مخفی کردن خود داشتم، وقتی که به نزد آن حضرت، شرفیاب شدم، دیدم پسری که چهره اش مانند ماه شب چهارده می درخشید، در آنجا نشسته بود، از نور جمالش آن چنان حیران و شیفته شدم که نزدیک بود جریان خودم را فراموش کنم، آن کودک نورانی به من فرمود: (ای ابراهیم! فرار نکن، خداوند شر آن حاکم را از سر تو، دفع می کند). حیرت من زیادتر شد، به امام حسن عسکری (ع) عرض کردم: (این آقازاده کیست که از باطن من خبر داد؟) فرمود: هو ابنی و خلیفتی من بعدی: (این کودک پسر من، و جانشین من، بعد از من می باشد). همان گونه که آن حضرت خبر داد، خداوند مرا شر (عمر و) حفظ کرد، زیرا معتمد عباسی، برادرش را فرستاد تا (عمر و بن عوف) را بکشد. (اثبـاه الهـداه، ج 7، ص 356).

(

(

آیت الله بافقی، مجاهد وارسته در خدمت امام زمان (ع) یکی از علمای مبارز و برجسته عصر مرجعیت آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری (ره) شخصی به نام آیت الله شیخ محمد تقی با فقی (ره) بود، این مرد از وارستگان با شهادت بود و جریان رودرروئی

او با رضا خان ، معروف است ، حتی رضا خان شخصا او را به جرم اینکه از ورود همسر و دختران بی حجاب خود به حرم حضرت معصومه (س) جلوگیری نموده بود، دستگیر کرد، و عمامه اش را از سرش گرفت ، و در حرم دستور داد آن عالم متقی را، دمر خوابانیدند و با عصای ضخیم بر پشت او می زد، و او می گفت : (ای امام زمان به فریادم برس). سر انجام رضا خان ، آیت الله شیخ محمد تقی بافقی (ره) را به شهر ری تبعید کرد، و او در همانجا بود تا در سال 1322 شمسی در سن 72 سالگی از دنیا رفت ، قبر شریفش در مسجد بالاسر، در جوار مرقد حضرت معصومه (س) قرار گرفته است .

حضرت امام خمینی (ره) در همان عصر، در درس اخلاق خود، گاهی از آیت الله بافقی (ره) یاد می کرد و می فرمود: (هر کس بخواهد در این عصر، مومنی را دیدار کند و بعد از زیارت حضرت عبدالعظیم (ع)، (مجاهد بافقی) را زیارت کند، خود امام ، شخصا ماهی یکی دو بار به شهر ری برای زیارت آن مجاهد پاکباز می رفت ، و گاهی این شعر معروف را به یاد او، ترنم می کرد:

چه خوش بود که بر آید ز یک کرشمه دو کار
زیارت شه عبرالعظیم و دیدن یار (مجله حوزه ، سال 4، ص 40 تا 47)

اکنون این واقعه عجیب را در رابطه با مرحوم آیت الله شیخ محمد تقی بافقی (ره) در اینجا بخوانید:

یکی از علمای حوزه علمیه قم نقل کرد: مرجع تقلید شیعیان ، حضرت آیت الله العظمی آقای حاج سید محمد رضا گلپایگانی (دام ظلّه) نقل فرمود:

در عصر آیت الله آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری (ره) چهار صد نفر طلبه در حوزه قم، جمع شده بودند، آنها متحدا از مرحوم حاج شیخ محمد تقی بافقی (ره) که مقسم شهریه حضرت آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری (ره) بود عباى زمستانی خواستند، آقای بافقی (ره) به مرحوم حاج شیخ عبدالکریم (ره)، جریان را می گوید: حاج شیخ عبدالکریم (ره) می فرماید: (چهار صد عبا از کجا بیاوریم؟!)

آقای بافقی (ره) می گویند: از حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) می گیریم.

حاج شیخ عبدالکریم (ره) می فرماید: (من راهی ندارم که از آن حضرت بگیرم).

آقای بافقی (ره) می گوید: (من انشاء الله از آن حضرت می گیرم).

شب جمعه آقای بافقی (ره) به مسجد جمکران رفت و خدمت رسید، و روز جمعه به مرحوم حاج شیخ عبدالکریم (ره) گفت: حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) وعده فرمودند: (فردا روز شنبه چهار صد عبا مرحمت بفرمایند).

روز شنبه دیدم، یکی از تجار، چهار صد عبا آورد و بین طلاب تقسیم کرد. (ملاقات با امام زمان (عج) ج 1، ص 108)

خدایا تو را به وجود مبارک چهارده معصوم - علیه السلام - که در این کتاب قطراتی از اقیانوس فضائل آنها آمده، و تو را به وجود مبارک حضرت ولی عصر (عج) سوگند می دهم، نام ما را در طومار شیعیان مخلص آن ثبت کن، و شفاعت آنها را در دنیا و آخرت، نصیب ما

گردان .

یابن العسکری !

هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم

هر گه که یاد روی تو کردم جوان شدم

آیا شود پیام رسد از سرای تو:

خوش باش من به عفو گناهت ، ضمان شدم

طالت علینا لیالی الانتظار فهل

یابن الزکی للیل الانتظار غدا